
دانشنامه امام
علی
علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

دانشنامه امام علی علیه السلام

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

پایگاه تخصصی عاشورا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دانشنامه امام علی علیه السلام

مشخصات کتاب

نویسنده : جمعی از نویسندگان

ناشر : پایگاه تخصصی عاشورا

آ

آیا عبدالرحمن بن ملجم توئی؟

در روایت است عبدالرحمن بن ملجم- ملعون- نزد حضرت امیر علیه‌السّلام آمد و گفت: مرکب سواری بمن بده، حضرت نگاهی به او نمود و فرمود: عبدالرحمن بن ملجم مرادی توئی؟ گفت: آری، حضرت دوباره فرمود: عبدالرحمن بن ملجم مرادی توئی؟ گفت: آری حضرت برای بار سوم فرمود: عبدالرحمن بن ملجم مرادی توئی؟ عرض کرد: آری، حضرت به شخصی بنام غزوان فرمود: او را بر اسب سرخ سوار کن، اسبی سرخ آورد و ابن‌ملجم سوار شد و افسار آن را گرفته پشت کرد و رفت. در این هنگام حضرت فرمود:

ارید حبائه و یرید قتلی

عذیرک من خلیلک من مراد

و چون آن جنایت را مرتکب شد و حضرت را ضربت زد، ابن‌ملجم را نزد حضرت آوردند،حضرت به او فرمود: بخدا سوگند آن همه احسان‌هائی که به تو انجام می‌دادم با توجه به این بود که می‌دانستم تو قاتل من هستی ولی این‌گونه با تو برخورد کردم تا خداوند بر علیه تو باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد، ص ۱۶.

آزادی در کار

مردم شهری خدمت امام علی علیه السلام آمدند و مدّعی شدند:

در آن شهرستان، نهری است که با مرور زمان پر شده و آثارش از میان رفته و حفر مجدّد آن برای مسلمانان ضروری است.

آنگاه از آن حضرت خواستند که به حاکم شهر بنویسد تا برای حفر نهر، مردم را به بیگاری (کار اجباری) بگیرد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حفر نهر را پذیرفت ولی بیگاری را قبول نکرد و به عامل خود «قرظهٔ بن کعب» [۱] چنین نوشت:

«امّا بعد، عدّه‌ای از اشخاص که از منطقه حکم‌فرمائی تو هستند نزد من آمده و گفتند:

در آنجا نهری است که پُرشده و کندنش برای مسلمانان بسیار سودمند است.

اگر آنرا حفر کنند و از آنجا استفاده نمایند سود کلانی خواهند برد و در این صورت به پرداخت مالیات توانا می‌شوند.

پس آنها را بخوان و تحقیق نما، اگر موضوع چنان است که گفته‌اند به هرکس که مایل است نهر را حفر کند، به او اجازه تعمیر و حفر آن را بده و این را در نظر دار که نهر از آنِ کسی است که به میل خود در آن کارکند، نه کسی که مجبور شده باشد، و من

مایل هستم که آباد کننده قوی و آزاد باشد نه ضعیف و مجبور. والسّلام. [۲] .

در این دستورالعمل بهره‌کشی از مردم، و بکارگیری اجباری و وادار کردن ممنوع اعلام شد.

امام علی علیه السلام رهنمود داد که نهر آن سامان را کسانی که قدرتمندند و توانِ کاری لازم را دارند، تعمیر و لایروبی کنند و از ره‌آورد کار خود نیز بهره‌مند باشند.

از این دستورالعمل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام انواع پیمانکاری را می‌شود قانونی و مجاز شمرد.

پی نوشت ها:

[۱] قرظه از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم است. اسدالغابهٔ ج ۴ ص ۲۰۲ است.

[۲] علی علیه السلام و فرزندانش ص ۱۷۰.

آداب لباس پوشیدن

الف – حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رهنمود داد که زیر جامه را در حال ایستاده نپوشید که در حال ایستاده پوشیدن، غم و اندوه می‌آورد. [۱] .

ب – حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

که رسول خدا به من سفارش نمود،

هرگاه خواستی پیراهن نو بپوشی این دعا را بخوان:

اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی کَسانی مِنَ اللَّباسِ ما اَتَجَمَّلُ بِهِ فِی النَّاسِ،

اَللَّهُمَّ اجْعَلْنا ثِیابَ بَرَکَةٍ أسْعی فیها لِمَرْضاتِکَ وَاعْمُرُ فیها مَساجِدَکَ

(سپاس خداوندی را که مرا پوشاند از لباسهائی که با زیبائی آن، در جامعه مردم زندگی می‌کنم،

خدایا این لباس را لباس مبارک گردان که در آن، رضایت تو را فراهم کنم،

و مساجد تو را آباد سازم.)

و آنگاه فرمود:

هر کس این دعا را به هنگام پوشیدن لباس نو بخواند، آمرزیده خواهد شد. [۲] .

ج – امام علی علیه السلام فرمود:

چون لباس را از تن در می‌آوری بگو:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم،

تا دیگر موجودات نادیدنی، مانند جن، از آن لباس استفاده نکنند. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] حدیث ۲۰ از باب سوّم، حلیهٔ المتّقین.

[۲] حلیهٔ المتّقین باب نهم.

[۳] حلیهٔ المتّقین باب نهم.

آگاهی نسبت به تحرکات دشمن

یکی از وظایف مهمّ نیروهای اطّلاعاتی کشور آگاهی از تحرّکات دشـمن داخلی و خارجی است، تا اطّلاعات ضروری را در اختیار رهبری گذاشته و رهبر بتواند آگاهی ضروری را برای بیداری مردم در اختیارشان قرار دهد.

همواره بیدار باشند و دشمن را غافل مپندارند، مانند:

ألا وَ إنَّ الشَّيطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ خَيلَهُ وَ رَجِلَهُ، وَ إنَّ مَعِي لَبَصِيرَتِي:

مَا لَبَّسْتُ عَلَى نَفْسِي، وَلا لُبِّسَ عَلَي. وَايمُ اللّهِ لافْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضاً أَنَا مَاتِحُهُ! لا يصْدِرُونَ عَنْهُ، وَلا يعُودُونَ إلَيهِ. [۱] .

(آگـاه باشـید! شـیطان حزب خـویش را گرد آورده، و سـواره و پیادگـان لشـکر خود را فرا خوانـده است امّـا من آگـاهی و بینش و بصیرت خود راهمچنان همراه دارم، من حقیقت را بر خود مشتبه نساخته‌ام و بر من مشتبه نیز نشده است.

به خدا سوگند! گردابی برای آنها فراهم سازم که جز من کسـی نتواند آن‌را چاره کند (و در آن سرانجام غرق شوند) و هرگز از آن بیرون نیایند و (آن عده) که از آن بیرون نتوانند آمد.)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۰ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

آگاهی دادن از اهداف شیطانی دشمن

حضـرت امیرالمؤمنین علی علیه السـلام پس از ورود به صـحرای صفّین و اطّلاع یافتن از محاصره آب فرات، خطاب به سربازان خط شکن خود فرمود:

قَدِ اسْتَطْعَمُوكُمُ الْقِتَالَ، فَأَقِرُّوا عَلَى مَذَلَّةٍ، وَتَأْخِيرِ مَحَلَّةٍ؛ أَوْ رَوُّوا السُّيوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرْوَوْا مِنَ الْمَاءِ؛

فَالْمَوْتُ فِي حَياتِكُمْ مَقْهُورِينَ، وَالْحَياةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ.

أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيةَ قَادَ لُمَةً مِنَ الْغُوَاةِ، وَعَمَّسَ عَلَيهِمُ الْخَبَرَ، حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَنِيةِ. [۱] .

(شامیان با بستن آب شما را به پیکار دعوت کردند.

اکنون بر سـر دو راهی قرار داریـد، یـا به ذّلت و خواری بر جای خودبنشـینید و یا شمشـیرها را از خون آنها سـیراب سازیـد تا از آب سیراب شوید.

پس بدانید که مرگ در زندگی توأم با شکست و زندگی جاویدان در مرگ پیروزمندانه شماست.

آگاه باشید! معاویه گروهی از گمراهان را همراه آورده و حقیقت را از آنان می‌پوشاند.

تا کورکورانه گلوهاشان را آماج تیر و شمشیر کنند.)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۵۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

آگاهی از تحرکات دشمن

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به تحرّکات سیاسی نظامی ناکثین، مردم را همواره هشدار می‌داد که:

أَلَا وَإِنَّ الشَّيطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ جَلَبَهُ، لِيعُودَ الْجَوْرُ إِلَى أَوْطَانِهِ، وَيرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلى نِصَابِهِ.

وَاللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَى مُنْكَراً، وَلَا جَعَلُوا بَينِي وَبَينَهُمْ نَصِفاً.

وَإِنَّهُمْ لَيطْلُبُونَ حَقّاً هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَماً هُمْ سَفَكُوهُ: فَلَئِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَلَئِنْ كَانُوا وَلُوهُ دُونِى، فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ

وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَى أَنْفُسِهِمْ، يرْتَضِعُونَ أُمّاً قَدْ فَطَمَتْ، وَيحْيونَ بِدْعَةً قَدْ أُمِيتَتْ. يا خَيبَةَ الدَّاعِى! مَنْ دَعَا! وَإِلَامَ أُجِيبَ! وَإِنِّى لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيهِمْ وَعِلْمِهِ فِيهِمْ. [۱].

«آگاه باشید، که همانا شیطان حزب و یارانش را بسیج کرده، و سپاه خودرا از هر سو فراهم آورده است، تا بار دیگر ستم را به جای خود نشاند،و باطل به جایگاه خویش پایدار شود.

سوگند به خدا ناکثین هیچ گناهی از من سراغ ندارند، و انصاف را بین من‌و خودشان رعایت نکردند، آنها حقّی را می‌طلبند که خود ترک کردند،و انتقام خونی را می‌خواهند که خود ریختند.

اگر شریک آنها بودم، پس آنها نیز در این خونریزی سهم دارند، و اگر تنها خودشان خون عثمان را ریختند پس کیفر مخصوص آنهاست، مهمترین دلیل آنها به‌زیان خودشان است، می‌خواهند از پستان مادری شیر بدوشند که خشکیده، بدعتی را زنده می‌کنند که مدّت‌هاست مرده، وَه چه دعوت کننده‌ای؟! [۲].

و چه اجابت کنندگانی؟! همانا من به کتاب خدا و فرمانش درباره ناکثین خوشنودم.»

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۲ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۲] دعوت کنند، طلحه و زبیر و عائشه می‌باشند.

آگاهی از سیاستهای شیطانی معاویه

امام علی علیه السلام از سیاست‌های شیطانی معاویه آگاهی داشت و بوسیله نیروهای اطّلاعاتی خود هموراه تحرّکات معاویه را زیر نظر داشت که به لشگریان خود فرمود:

وَ عَلَيكُمْ بِهذَا السَّوادِ الأَعْظَمِ، وَالرِّوَاقِ المُطَنَّبِ، فَاضْرِبُوا ثَبَجَهُ، فَإِنَّ الشَّيطَانَ كَامِنٌ فى كِسْرِهِ، وَقَدْ قَدَّمَ لِلْوَثْبَةِ يداً، وَ أَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلًا.

فَصَمْداً! حَتَّى ينْجَلِى لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ «وَ أَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ، وَاللَّهُ مَعَكُمْ، وَلَنْ يتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ». [۱].

«به آن گروه کثیر و سراپرده پر زرق و برق (معاویه) به سختی حمله برید، و در دل آن به نبرد بپردازید که شیطان در کنار آن پنهان شده، دستی برای حمله به پیش دارد، و پائی برای فرار به عقب نهاده.

مقاومت کنید تا عمود حق بر شما آشکار گردد شما برترید! خدا با شما است و از زحمات شما نمی‌کاهد»

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۶۶:۴ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

آگاهی از حالات روانی ناکثین

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به حالات روانی سران ناکثین فرمود:

وَقَدْ أرْعَدُوا وَ أَبْرَقوا، وَ مَعَ هذَینِ الاَمْرَینِ الْفَشَل؛ وَلَسْنَا نُرْعِدُ حَتَّی نُوقِع، وَ لا نُسِیلُ حَتَّی نُمْطِرَ. [۱] .

(طلحه و زبیر و پیروان آنهـا در آغـاز رعـد و برقی نشـان دادنـد، امّا پایانش چیزی جز سـستی و ناتوانی نبود، ولی روش ما به عکس آنهـا بود، مـا تاکـاری انجـام نـدهیم رعـد و برقی نـداریم، و تا نباریم سـیلابهای خروشان به راه نمی‌انـدازیم، برنامه ما عمل است نه سخن!)

که روانشناسی ناکثین را به خوبی بیان فرمود.

و شعارگرائی آنان را توضیح داد.

و نسبت به شـخص زبیر، که یکی از سـران نـاکثین بود و فکر می‌کرد می‌شود بیعت بـا امـام علی علیه السـلام را شـکست، حضـرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام افشاگرانه فرمود:

یزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَایعَ بِیدِهِ، وَلَمْ یبَایعْ بِقَلْبِهِ، فَقَدْ أقَرَّ بِالْبَیعَةِ، وَ ادَّعَی الْوَلِیجَةَ. فَلْیأْتِ عَلَیهَا بِأَمْرٍ یعْرَفُ، وَ إلاّ فَلْیدْخُلْ فِیما خَرَجَ مِنْهُ. [۲] .

(زبیر خیـال می‌کنـد که بیعتش تنهـا بـا دست بوده نه بـا دل!، پس او اقراربه بیعت می‌کنـد، ولی مـدعی است که با قلب نبوده است، بنابراین بر اولازم است، بر این ادعا دلیل روشنی بیاورد وگرنه باید به بیعت خود باز گردد و به آن وفادار باشد)

و در معرّفی توطئه‌های شیطانی معاویه فرمود:

اَلا و انّ مُعاوِیةَ قَادَ لُمَةً مِنَ الْغُواةِ وَ عَمسَّ عَلَیهِمُ الْخَبَرَ حَتَّی جَعَلوا نُحُورَهم اَغْراضَ المنیةِ [۳] .

(آگـاه باشـید معـاویه گروهی از تبهکـاران متجـاوز را بسـیج کرد، و کانال‌هـای اطّلاعـات و اخبـار حق را بر آنـان بَست تـا آنجا که حاضرند گردنهای خویش را زیر شمشیر قرار دهند)

و در یک سخنرانی افشاگرانه، سیاست دروغین معاویه را شناساند و با سیاست توحیدی مقایسه و ارزیابی فرمود:

وَاللّهِ ما مُعاوِیةُ بِأدْهی مِنّی، وَلکِنَّهُ یغْدِرُ وَ یفْجر، وَ لَولا کِراهِیةُ الْغَدْرِ لَکُنْتُ مِنْ أدْهَی النّاس [۴] .

(سوگنـد به خدا معاویه از من زیرک‌تر و سیاسـتمدارتر نیست، امّا اونیرنگ می‌زند و گناه و جنایت مرتکب می‌شود، اگر نبود زشتی نیرنگ، من سیاستمدارترین انسان‌ها بودم.)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۹ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۸ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۳] خطبه ۵۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

[۴] خطبه ۲۰۰ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

آموزش نظامی به لشکریان

هرگاه به دشـمن رسـیدید، یا او به شـما رسـید، لشـکرگاه خویش را بر فراز بلنـدیها، یا دامنه کوهها، یا بین رودخانه‌ها قرار دهیـد، تا پناهگـاه شـما و مـانع هجوم دشـمن باشـند، جنـگ را از یـک سو یـا دو سو آغـاز کنیـد، و در بالاـ قلّه‌ها، و فراز تپّه‌ها، دیـده بانهائی بگمارید.

مبـادا دشـمن از جـائی که می‌ترسـید یـا از سوئی که بیم نداریـد، ناگهان بر شـما یورش آورد و بدانیـد که پیشاهنگان سپاه دیـدبان لشگریانند و دیدبانان طلایه‌داران سپاهند.

از پراکندگی بپرهیزید، هرجا فرود می‌آئید، با هم فرود بیائید، و هرگاه کوچ می‌کنید همه با هم کوچ کنید، و چون تاریکی شب شما را پوشاند، نیزه داران را پیرامون لشکر بگمارید

و نخوابید مگر اندک، چونان آب در دهان چرخاندن و بیرون ریختن. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کتاب صفّین ص ۱۲۳، نصر بن مزاحم – و – تحف العقول ص ۱۹۱، ابن شعبه، – و – اخبار الطوال ص ۱۶۶، دینوری.

آخرت گرایی

در فرهنگ اسلامی یکی از عوامل مهمّ بازدارنده انسان از انواع زشتی‌ها، ظلم و ستم‌ها، فرارها و زدگی‌ها، آخرت گرائی است، زیرا:

انسان می‌خواهد همیشه باشد،

جاودانه گردد،

عمر او، لذّت او، زندگی او نابود نشود،

که غریزه «مطلق خواهی» در ذات انسان است، و این ایده‌آل در دنیای فناپذیر تحقّق نمی‌پذیرد، پس باید به دیار دیگری سفر کرد که تنها پاسخ مثبت این غریزه، بهشت جاویدان است.

آخرت گرائی، بهشت گرائی و زندگی جاودانه پس از مرگ می‌تواند به غریزه مطلق خواهی انسان پاسخ مثبت دهد که:

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فراوان به این نکته اشاره داشت و فرمود:

اِنَّما خُلِقْتَ لِلاخِرَةِ لالِلدُّنْیا [۱] .

(همانا تو برای زندگی جاویدان آخرت آفریده شدی، نه دنیای زودگذر.)

و نسبت به شهدای اسلام فرمود:

وَبَاعُوا قَلِیلاً مِنَ الدُّنْیا لاَیبْقَی، بَکَثِیرٍ، مِنَ الْآخِرَةِ لاَ یفْنَی، مَا ضَرَّ إِخْوَانَنَا الَّذِینَ سُفِکَتْ دِمَاؤُهُمْ وَهُمْ بِصِفِّینَ أَلاَّ یکُونُوا اَلْیوْمَ أَحْیاءً؟ یسِیغُونَ اَلْغُصَصَ وَیشْرَبُونَ الرَّنْقَ!

قَدْ – وَاللَّهِ – لَقُوا اللَّهَ فَوَفَّاهُمْ أُجُورَهُمْ، وَأَحَلَّهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ.

(بندگان نیکوکار و برگزیده خدا آماده رحیل گردیده‌اند؛ و کمی ازدنیای فانی را با آخرت که در آن فنا نیست معاوضه کردند، راستی برادران ما که خونشان در صفّین ریخت.

اگر امروز زنده نیستند چه زیان دیده‌اند، خوشا به حالشان که نیستند تا از این لقمه‌های گلوگیر بخورند! و از این آبهایی ناگوار بنوشند!

به خدا سوگند آنها خدا را ملاقات کردند و پاداششان را داد و آنها را بعد از «خوف» در سرای «امن» خویش جایگزین ساخت.) [۲] .

و بارها رهنمود می‌داد که:

فَکوُنُوا مِنْ اَبْناءِ اَلآخِرَةِ وَلاتَکُونُوا مِنْ اَبْناءِ الدُّنْیا

(از فرزندان آخرت باشید، نه از فرزندان دنیا) [۳] .

سیاست آموزشی امام علی علیه السلام بر همین اصل معنوی تکیه دارد که روحِ «آخرت گرائی» را تقویت کند و از انواع

دنیاپرستی‌ها، شهوت زدگی‌ها و هواپرستی‌ها، جامعه را برهانـد که یکی از آثار ارزشـمند آن، شـجاعت در میـدان جنگ و مقابله با فرار و خواری است.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۷۴:۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۲۸:۱۸۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۳] خطبه ۳:۴۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

آثار بهداشتی ختنه کردن فرزندان

یکی از آداب ارزشمند بهداشتی، سنّتِ«ختنه کردن» است، که انسان را از بیماری‌های گوناگون واگیردار، حفظ می کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اِخْتَتِنُوا اَوْلادَکُمْ یَوْمَ السَّابعِ وَ لایَمْنَعَکُمُ حَرٌّ وَ لابَرْدٌ، فَاِنَّهُ طُهْرٌ لِلْجَسَدِ

(فرزندان خود را هفت روز پس از تولّد ختنه کنید و سرما و گرما شما را از این عمل بازندارد،

زیرا ختنه کردن، عامل پاکیزگی بدن است.) [۱] .

در رهنمود حضرت چند اصل بهداشتی وجود دارد که باید به آن توجّه شود:

۱- شتاب در ختنه کردن کودک (از روز هفتم تولّد)

۲- بی‌توجّهی نسبت به سرما و گرما در ختنه کردن

کودک

۳- پاکیزگی بدن

هم باید کودک را ختنه کرد و هم باید عجله نمود و در روز هفتم این سنّت را انجام داد.

هم اکنون آنـان که ختنه نمی‌کننـد و یا این سـنّت را به تأخیر می‌اندازنـد، دچار بیماری‌های فراوانی می گردنـد که برخی از آنها غیر قابل علاج است.

پی نوشت ها:

[۱] تحفُ العقول ص ۱۱۹.

آداب غذا خوردن

حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام هم خود نکـات بهـداشتی غـذا خوردن را رعایت می‌فرمود و هم به فرزنـدان خود می‌آموخت که چگونه زندگی کنند،

و چگونه با روش‌های بهداشتی از انواع بیماریها مصون بمانند.

روزی به فرزند خود، امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

«اَلا اُعَلِّمُکَ أرْبَعَ خِصالِ تَسْتَغْنی بِها عَنِ الطِّبِّ؟

قالَ: بَلی

قالَ: لا تَجْلِسْ عَلَی الطِّعامِ اِلاّ و أَنْتَ تَشْتَهیهِ

وَ جَوِّدَ الْمَضْغَ

وَ اذا نِمْتَ فَاَعْرِضْ نَفْسَکَ عَلَی الخَلاءِ...» [۱] .

(فرزندم! آیا به تو چهار چیز یاد ندهم که با عمل به آنها از دارو و درمان بی‌نیاز شوی؟

امام حسن علیه السلام پاسخ داد: بله!

علی علیه السلام فرمود:

هیچگاه بر سر سفره غذا منشین مگر آنکه گرسنه باشی.

و از سر سفره غذا بلند مشو، مگر آنکه هنوز به غذا میل داشته باشی،

و غذا را خوب بجو و هرگاه خواستی بخوابی پیش از آن به دستشوئی برو.

\---------------

پی نوشت ها:

[۱] مجموعهٔ ورّام ص ۷۳.

آداب آب نوشیدن

حضرت امام رضا علیه السلام از پدر و اجدادش چنین روایت می‌فرماید:

اِنَّ الْحُسَیْن بنَ عَلِی علیه السلام قالَ:

کانَ اَمیرالمُؤمنین علیه السلام یَأمُرْنا اِذاتَخَلَّلْنا أنْ لا نَشْرِبَ الْماءَ حَتّی نَتَمَضْمَضَ ثَلاثاً.»

(امام حسین علیه السلام فرمود:

پدرم امیرمؤمنان به ما دستور می‌داد که:

هرگاه مسواک کردیم آب ننوشیم،

مگر آنکه اوّل سه بار مضمضه کنیم.«آب را در دهان بچرخانیم و دور بریزیم.») [۱] .

زیرا ابتداء باید دهان و دندان پاک گردند و سپس از دهان و دندانِ پاک آب نوشید.

\-------------

پی نوشت ها:

[۱] مکارم الاخلاق ص ۱۵۳.

آب باران

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

از آب باران بخورید، که بدن را پاک می‌کند و انواع بیماری‌ها و دردها را از بدن می‌زداید.

(در روایات ما آب نیسان از ماه دوّم بهار، مشهور است که برای انواع بیماری‌ها مفید است.) [۱] .

\-----------

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب یازدهم.

آب درمانی

آب و درمان تَب

آب و پاکی‌ها

۱- از امام رضا علیه السلام از پدرانش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که:

فی قولِ اللّهِ عزَّوَجلَّ:

«ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعیم» [۱] .

قَالَ: اَلرُّطَبُ وَ الْمَاءُ الْبارِدُ. [۲] .

«در تفسیر سخن خدای عزیز و بزرگ که فرمود:

روزی که از نعمت‌ها پرسش می‌شود، توضیح داد: خرما و آبِ سرد از جمله آن نعمت هاست.»

۲- از امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

اِکْسِرُوا حَرَّ الْحُمّی بِالْبَنَفْسَجِ وَ الْمَاءِ الْبَارِدِ فَإنَّ حَرَّهَا مِنْ فَیْحِ جَهَنَّمْ. [۳] .

«حرارت تَب را با گُل بنفشه و آبِ سرد فرونشانید، که حرارت تب از حرارت جهنّم است.»

۳- امام علی علیه السلام فرمود:

اِشْرِبُوا مَاءَ السَّمَاءِ فَإنَّهُ یُطَهِّرُ الْبَدَنَ، وَ یَدْفَعُ الْأسْقَامَ،

قَالَ اللّهُ تَبارَکَ وَ تَعَالی:«وَیُنَزِّلُ عَلَیْکُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِیُطَهِّرَکُمْ بِهِ وَ یَذْهَبَ عَنْکُمْ رِجْزَ الشَّیْطانِ وَ لِیَرْبِطَ عَلی قُلُوبِکُمْ وَ یُثَبِّتَ بِهِ الْأقْدامَ». [۴] [۵] .

«آبِ آسمان را بنوشید که بدن را پاک و بیماریها را می‌زداید، خداوند مبارک و بزرگ فرمود:

آبِ آسمان بر شما فرو می‌بارد تا شما را پاک کند، و ناپاکی‌های شیطان را از شما بزداید، و دل‌های شما را به هم نزدیک و شما را ثابت قدم فرماید.»

۴- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

صُبُّوا عَلَی الْمحْمُومِ الْمَاءَ الْبَارِدِ، فَإنَّهُ یُطْفِیءُ حَرَّها. [۶] .

«بر انسان تَب دار آبِ سَرد بپاشید که حرارات تَب را تعدیل می کند.»

۵- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اَلْماءُ سَیِّدُ الشَّرَابِ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ. [۷] .

«آب بزرگ ترین نوشیدنی در دنیا و آخرت است.»

پی نوشت ها:

[۱] سورة التکاثر: الآیة ۸.

[۲] بحارالأنوار ج۶۳ ص۴۵۳-۴۵۲ ح۲۳.

[۳] بحار ج۶۳ ص۴۵۳ ح۲۶.

[۴] سورة الأنفال: الآیة ۱۱.

[۵] بحار ج۶۳ ص۴۵۳ ح۲۷.

[۶] بحار ج۶۳ ص ۴۵۰ ح۱۶.

[۷] بحار ج۶۳ ص۴۵۴ ح۳۱.

آزاد گذاشتن آب برای دو لشگر

کامل بهائی ص۲۵۱، و ناسخ امیرالمؤمنین علیه السلام ج۳.

پیش از آغاز جنگ صفّین لشگریان معاویه زودتر وارد صحرای صفّین شدند، و رودخانه بزرگ فرات را محاصره کردند تا امام علی علیه السلام را در محاصره اقتصادی قرار دهند،

برخی از سیاستمداران، معاویه را از محاصره آب نهی کردند و گفتند:

«علی کسی نیست که تشنه بماند.»

امّا معاویه در غرور خود باقی بود.

وقتی سپاه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد صحرای صفّین شد، آن حضرت خط شکنانی را به فرماندهی امام مجتبی علیه السلام آماده ساخت

و این سخنرانی را ایراد فرمود:

قَدِ اسْتَطْعَمُوكُمُ الْقِتَالَ، فَأَقِرُّوا عَلَى مَذَلَّةٍ، وَتَأْخِيرِ مَحَلَّةٍ؛ أَوْ رَوُّوا السُّيوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرْوَوْا مِنَ الْمَاءِ.

فَالْمَوْتُ فِي حياتِكُمْ مَقْهُورِينَ، وَالْحَياةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ. أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادَ لُمَةً مِنَ الْغُوَاةِ، وَعَمَّسَ عَلَيهِمُ الْخَبَرَ، حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَنِيةِ. [۱] .

شامیان با بستن آب شما را به پیکار دعوت کردند.

اکنون بر سر دو راهی قرار دارید، یا به ذّلت و خواری بر جای خود بنشینید، و یا شمشیرها را از خون آنها سیراب سازید تا از آب سیراب شوید، پس بدانید که مرگ در زندگی توام با شکست، و زندگی جاویدان در مرگ پیروزمندانه شماست.

آگاه باشید! معاویه گروهی از گمراهان را همراه آورده و حقیقت را از آنان می‌پوشاند، تا کورکورانه گلوهاشان را آماج تیر و شمشیر کنند.» [۲] .

سربازان امام علی علیه السلام در همان حملات آغازین آب را آزاد کردند،

وقتی فرات از محاصره لشگریان معاویه خارج شد، برخی پیشنهاد دادند که آب را برروی معاویه همانند آنان ببندیم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پاسخ داد:

نه، ما برای آب نمی‌جنگیم، آب را آزاد بگذارید، تا هر دو سپاه از آن استفاده کنند، که تنها تیزی شمشیرهای شما، برای آنان کافی است.

با این حرکت پیامبر گونه امام علی‌علیه السلام، بسیاری هدایت شدند، و از لشگرگاه معاویه فرار کرده به اردوگاه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوستند. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:

۱- کتاب صفین ص ۲۰۱ و ۲۰۸: نصربن مزاحم (متوفای ۲۱۲ ه)

۲- شرح نهج‌البلاغه ج۳ ص۳۲۵: ابن ابی‌الحدید (متوفای ۶۵۶ ه)

۳- منهاج‌البراعهٔ ج ۱ ص ۲۶۴: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۴- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۷۷: مسعودی (متوفای ۳۴۶ ه)

۵- بحارالانوار ج۳۲ ص۴۴۲ ح۳۹۴-۳۸۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه).

[۲] خطبه ۵۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۳] کتاب صفّین، ابن مزاحم، و شرح ابن ابی الحدید ج۱ ص۳۲۹.

آزادی مردم در بیعت با امام علی

الف- پس از آنکه مهاجران و انصار و عموم مجاهدان در یک اجتماع با شکوه، و حضور عمومی با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیعت کردند.

که در نهج‌البلاغه، شور و عشق و هیجان مردم مدینه را امام علی علیه السلام اینگونه بیان می‌فرماید:

وَبَسَطْتُمْ يدِى فَكَفَفْتُهَا، وَمَدَدْتُمُوهَا فَقَبَضْتُهَا، ثُمَّ تَدَاكَكْتُمْ عَلَى تَدَاكُّ الْإِبِلِ الْهِيمِ عَلَى حِياضِهَا يوْمَ وِرْدِهَا، حَتَّى انْقَطَعَتِ النَّعْلُ، وَسَقَطَ الرِّدَاءُ، وَوُطِئَ الضَّعِيفُ، وَبَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بِبَيعَتِهِمْ إِياى أن ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ، وَهَدَجَ إِلَيهَا الْكَبِيرُ، وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ، وَحَسَرَتْ إِلَيهَا الْكِعَابُ. [۱].

دست مرا برای بیعت می‌گشودید و من می‌بستم، شما آن را به سوی خود می‌کشیدید و من آن را می‌گرفتم، سپس چونان شتران تشنه که به طرف آبشخور هجوم می‌آورند بر من هجوم آوردید، تا آن که بند کفشم پاره شد، و عبا از دوشم افتاد، و افراد ناتوان پایمال گردیدند، آنچنان مردم در بیعت با من خشنود بودند که خردسالان شادمان، و پیران برای بیعت کردن لرزان به راه افتادند، بیماران بر دوش خویشان سوار، و دختران جوان بی‌نقاب به صحنه آمدند.

پس از بیعت عمومی مردم، امام علی علیه السلام به عبداللّه بن عمر فرمود:

برخیز و بیعت کن.

گفت: بیعت نمی‌کنم تا همه بیعت کنند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

پس عهد کن که مخالفت نکنی.

پاسخ داد: هیچ عهدی نمی‌کنم.

برخی برآشفتند که او را آزار دهند،

امام علی علیه السلام فرمود:

او را آزاد بگذارید، در کودکی بد اخلاق بود، حال که بزرگ شد بد اخلاق‌تر شده است. [۲].

ب- حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از بیعت عمومی مردم، خطاب به سعد بن ابی وقاص فرمود:

بیعت کن.

سعد گفت: مرا به حال خود واگذار تا همه افراد جامعه بیعت کنند، قول می‌دهم که کاری در مخالفت تو انجام ندهم.

امام علی علیه السلام فرمود:

او را به حال خود واگذارید.

آنگاه محمد بن مسلمه را آوردند، امام خطاب به او فرمود: بیعت کن.

گفت: رسول خدا به من فرمود:

وقتی مردم اختلاف کردند، شمشیر خود را بر سنگ اُحد زده بشکنم و از مردم کناره گیرم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

چنان کن که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود.

آنگاه اسامهٔ بن زید را آوردند که بیعت نکرده بود و گفت:

من از تو اطاعت می‌کنم.

وقتی همه افراد مردم بیعت کردند، من هم بیعت می‌کنم،

امام علی علیه السلام او را نیز آزاد گذاشت.

آنگاه یاران حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نام گروهی را بردند که بیعت نکرده بودند و گفتند:

یا امیرالمؤمنین آنان هنوز بیعت نکرده‌اند.

امام علی علیه السلام پاسخ داد که:

«مرا با کسانی که به من گرایش ندارند حاجتی نیست.» [۳] .

در صورتی که برای بیعتِ خلیفه اوّل چه خون‌ها ریختند، و چه قتل عام‌ها صورت دادند و مخالفان را چگونه تصفیه کردند.

اینکه ادّعا می‌کردند تا همه افراد جامعه بیعت کنند، این ادّعا، دروغین و غیر ممکن است.

در تمام جوامعه بشری هیچگاه همه افراد یک جامعه بر انتخاب موضوعی کاملاً ـ وحدت ندارند و امام علی علیه السلام نیز این حقیقت را آشکارا در خطبه ۱۷۳ بیان فرمود:

أَمِینُ وَحْیِهِ، وَخَاتَمُ رُسُلِهِ، وَبَشِیرُ رَحْمَتِهِ، وَنَذِیرُ نِقْمَتِهِ.

أَیهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَیهِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِیهِ.

فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتُعْتِبَ، فَإِنْ أَبَی قُوتِلَ.

وَلَعَمْرِی، لَئِنْ کَانَتِ الْإِمَامَةُ لاَ تَنْعَقِدُ حَتَّی یحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ، فَمَا إِلَی ذلِکَ سَبِیلٌ، وَلکِنْ أَهْلُهَا یحْکُمُونَ عَلَی مَنْ غَابَ عَنْهَا، ثُمَّ لَیسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ یرْجِعَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ یخْتَارَ.

أَلَا وَإِنِّی أُقَاتِلُ رَجُلَینِ: رَجُلًا ادَّعَی مَا لَیسَ لَهُ، وَآخَرَ مَنَعَ الَّذِی عَلَیهِ.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله امین وحی پروردگار، و خاتم پیامبران، و بشارت دهنده رحمت، و بیم دهنده کیفر الهی است.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۲۹ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:

۱- استیعاب ج۲ ص۷۸ ش۷۷۷ وص۳۱۸ ش۱۲۸۹: ابن عبدالبر مالکی (متوفای ۳۳۸ ه)

۲- اسد الغابهٔ ج ۲ ص ۶۱ (ترجمه طلحه): ابن أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه)

۳- کتاب‌الجمل ص۲۶۷ خطبه علی علیه السلام بذی قار: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه)

۴- کتاب الجمل (طبق نقل شیخ مفید): واقدی (متوفای ۲۰۷ ه)

۵- کتاب النهایهٔ ج۳ ص۳۱۸: ج ۱ ص ۱۷۱: ابن أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه)

۶- الامامهٔ والسیاسهٔ ج ۱ ص ۱۵۴: ابن قتیبهٔ (متوفای ۲۷۶ ه)

۷- کشف المحجهٔ: سیدبن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه)

۸- تاریخ طبری ج ۶ ص ۳۱۴۳: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه)

۹- کتاب ارشاد ص۱۳۴ ج۱ ص۲۳۸ و۲۴۵ و۲۵۵: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه)
۱۰- عقد الفرید ج ۲ ص ۱۳۵: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)
۱۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۵۸: مسعودی (متوفای ۳۴۶ ه)
۱۲- الاصابهٔ ج ۲ ص ۲۱۳ و ج ۱ ص ۱۷۷: عسقلانی شافعی (متوفای ۸۵۲ ه)
۱۳- بحارالانوار ج۸ ص۴۱۶وج۳۲ ص۵۲ وص۱۱۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)
۱۴- کتاب أمالی ج ۱ ص ۱۷۲: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه)
۱۵- کتاب مناقب ص ۱۱۷: خوارزمی حنفی (متوفای ۵۶۸ ه)
۱۶- کتاب وافی (کتاب الجهاد): علامه فیض کاشانی
۱۷- فروع کافی ج ۵ ص ۵۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)
۱۸- کتاب الجمل ص ۱۲۹: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه)
۱۹- ربیع‌الابرار باب ۱۷: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه)
۲۰- احتجاج ج ۱ ص ۱۶۱: ۴۳۷: طبرسی (متوفای ۵۸۸ ه)
۲۱- رسائل (طبق نقل ابن طاووس): کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)
۲۲- کتاب أمالی: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)
۲۳- معدن الجواهر: کراجکی (متوفای ۴۴۹ ه).

[۲] همین عبداللّه بن‌عمر که با علی علیه السلام بیعت نکرد، پس از حاکمیت حجّاج به کوفه رفت، و گفت: از پیامبر شنیدم که هرکس بمیرد و امام خود را نشناسد، مسلمان نمرده است. حجّاج گفت: ای احمق!پس چرا با علی بیعت نکردی؟ تو را چوبه دار به اینجا آورده است.سفینهٔالبحار ج۲ ص۱۳۶.

[۳] ناسخ التواریخ امیرالمؤمنین علیه السلام ج۱ ص۱۶ – ۱۵.

آزادی مخالفان

۱- خوارج در نماز جماعت به امام علی علیه السلام اقتدا نمی‌کردند، پس از نماز جماعت در گوشه‌ای از مسجد گِرد آمده، به یکی از رهبران گمراه خود اقتدا می‌کردند.

روزی نماز جماعت به امامت امام علی علیه السلام برپا شده، ناگاه یکی از خوارج به نام ابن الکوّاء فریادش بلند شد و آیه‌ای را به عنوان کنایه زدن به علی علیه السلام بلند خواند:

وَ لَقَد اوُحِی اِلَیکَ وَ اِلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِن اَشْرَکْتَ لَیحْبِطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الخاسِرینَ. [۱] .

این آیه خطاب به پیامبر است که:

(به تو و همچنین پیامبران قبل از تو وحی شد که اگر مشرک شوی، اعمالت از بین می‌رود و از زیانکاران خواهی بود.)

ابن الکوّاء با خواندن این آیه خواست، به علی علیه السلام گوشه بزند که سوابق تو را در اسلام می‌دانیم،

اوّل مسلمان هستی،

پیغمبر تو را به برادری انتخاب کرد،

در لیلهٔ المبیت فداکاری درخشانی کردی و در بستر پیغمبر خفتی،

خودت را طعمه شمشیرها قرار دادی، بالاخره خدمات تو به اسلام قابل انکار نیست.

امّا خدا به پیغمبرش هم فرموده:

اگر مشرک بشوی اعمالت به هدر می‌رود و چون تو اکنون کافر شدی اعمال گذشته را به هدر دادی.

علی علیه السلام در مقابل چه کرد؟!

تا صدای او به قرآن بلند شد، سکوت کرد تا آیه را به آخر رساند.

همین که به آخر رساند، علی علیه السلام نماز را ادامه داد.

باز ابن الکوّاء آیه را تکرار کرد و بلافاصله علی علیه السلام سکوت نمود.

علی علیه السلام سکوت می کرد چون دستور قرآن است که:

إذا قُرِیءَ الْقُرآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ اَنْصِتُوا [۲] .

«هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، گوش فرا دهید و خاموش شوید.»

و به همین دلیل است که وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام جماعت مشغول قرائت است، مأمومین باید ساکت باشند و گوش فرا دهند.

بعد از چند مرتبه ای که آیه را تکرار کرد و می‌خواست وضع نماز را به هم زند، علی علیه السلام به قنوت نماز رسید و در جواب او این آیه را خواند:

فَاصْبِر اِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لا یسْتَخِفَّنَّکَ الَّذینَ لا یوقِنُونَ [۳] .

(صبر کن وعده خدا حقّ است و فرا خواهد رسید. این مردم بی ایمان و یقین، تو را تکان ندهند و تو را نمی‌توانند سبک بشمارند).

امام علی علیه السلام دیگر اعتنائی نکرد و به نماز خود ادامه داد. [۴] .

۲- روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با جمعی از یاران مشغول بحث و گفتگو بودند، ناگاه زن زیبا روئی از مقابلشان رد شد که چشم برخی آن زن را دنبال می کرد،

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نصیحت مردم رهنمودهای ارزشمندی ارائه فرمود.

شخصی از خوارج حضور داشت که از جواب آن حضرت شگفت ماند و به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اهانت کرد.

فَوَثَبَ الْقَوْمُ لِیقْتُلُوهُ

(مردم بر سر او ریختند که او را بکشند).

در حالی که امام علی علیه السلام برخاست و فرمود:

رُوَیداً اِنَّما هُوَ سَبٌّ بِسَبٍّ اَو عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ

(او را رها کنید، فحش در برابر فحش است یا عفو کردن از گناه). [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره زمر، آیه ۶۵.

[۲] سوره اعراف آیه ۲۰۴.

[۳] سوره روم،آیه ۶۰.

[۴] شرح ابن ابی الحدید ج ۲، ص ۳۱۱.

[۵] حکمت ۴۲۰ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این حکمت به شرح زیر است:

۱- کتاب خصال ص۶۲۷: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۲- تحف العقول ص۱۲۵: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۳- منهاج البراعهٔ ج ۳ ص ۴۲۳: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۴- غرر الحکم ج ۴ ص ۵۸۵ و ج ۲ ص ۶۰۴: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)

۵- بحار الانوار ج ۱۰۱ ص ۳۹ ح ۴۲ ب ۹۱ ب ۲۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۶- بحارالانوار ج ۳۳ ص ۴۳۴ ح ۶۴۳: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۷- نثرالدّر ج ۱ ص ۳۲۶: وزیر ابی سعد آبی (متوفای ۴۲۱ه).

آزاد گذاشتن مردم در پل سازی

در سرراه صفّین، سپاه امام علی علیه السلام به شهر «رُقّه» در کنار فرات رسید که صنعت پُل سازی می‌دانستند و عبور سپاه از فُرات را می توانستند فراهم کنند،

امّا چون از هواخواهان خلیفه سوم بودند، از همکاری سر با امام علی علیه السلام باز می‌زدند، و قایق‌های خود را هم از آب بیرون کشیدند تا سپاه آن حضرت از آن استفاده نکند.

امام علی علیه السلام هم متعرّض آنان نشد و سپاه را از راه طولانی دیگری به حرکت درآورد تا به محلّه «مَنْبِجْ» رسیده از پل آن عبور فرمایند.

امّا مالک اشتر، از سپاه فاصله گرفت و خود را به مردم رُقّه رساند و گفت:

به خدا سوگند اگر پل نسازید و عبور سپاه را فراهم نکنید، همه شما را از دم تیغ می گذرانم.

مردان رقّه گرد هم آمدند و مشورت کردند و در برابر قاطعیت مالک اشتر تصمیم گرفتند که پل را بسازند.

پس از اتمام پل ارتباطی، مالک اشتر به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خبر داد که از پل «رُقّه» می‌توان عبور کرد.

با اینکه کشور در شرائط جنگی بود، و هر کس مخالفت می کرد، دشمن بحساب می‌آمد، امّا امام علی علیه السلام تا آنجا مردم را آزاد گذاشته بود که از همکاری در پُل سازی سَر باز زدند و متعرّض آنها نگردید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری ج ۴ ص ۵۶۵، -و کامل‌ابن‌أثیر ج ۳ ص ۵۸۲، -و شرح ابن‌ابی‌الحدید ج ۱ ص ۲۹۱.

آزادی مردم مدینه در بیعت

پس از قتل خلیفه سوم، طلحه گفت:

ای ابوالحسن، تو بدین کار سزاوارتری و خلافت امّت، حق تو است به حکم سوابق زیبا و فضائل بسیاری که تو داری و شرافت خویشاوندی که با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم داری.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

به آن می‌اندیشم که اگر این کار را قبول کنم و حکومتم آغاز شود، از جانب تو مخالفت ظاهر می‌شود.

طلحه گفت:هرگز! ای ابوالحسن.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا بر عهدی که کردی و خدای را بر خویش گواه گرفتی، ثابت می‌مانی؟

طلحه گفت:

عهدی که با خدا کردم، هرگز از آن عدول نخواهم کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

برخیز و با ما بیا تا به نزد زبیر برویم.

طلحه گفت: فرمانبردارم.

با هم نزد زبیر آمدند.

امیرالمؤمنین علیه السلام همان کلمات که با طلحه گفته بود با زبیر گفت.

زبیر نیز جواب بر این منوال داد که طلحه داده بود و با امیرالمؤمنین عهد و پیمان بست که هرگز برخلاف آن عمل نکند.

آنگاه طلحه و زبیر بر این موضوع با امیرالمؤمنین عهـد کردنـد و مهاجر و انصار و تمامی مردم مـدینه در کار خلافت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام رضایت دادند.

سپس به مسجد مدینه آمدند،

پس جمـاعتی از مهـاجر و انصـار، مثـل: ابوالهیثم بن التیهان، رفاعـهٔ بن رافع، مالك بن عجلان، أبو أیوب خالـد بن زیـد، خزیمـهٔ بن ثابت، و سایرین با اشتیاق گفتند:

ای مردمـان، می‌دانیـد که عثمان با شـما چگونه زنـدگانی می‌کرد و اکنون آن گـذشت. فضـیلت و کرامت و قربت و قرابت علی بن ابیطالب علیه السـلام از آفتاب ظاهرتر است و انواع علوم و محاسن اخلاق که ذات شریف او حاوی آن است، از شرح و بیان مستغنی است و اگر به صـلاح کـار خلافت کسـی را فاضـل تر، و پرهیزگـارتر و خـداترس تر از علی علیه السـلام می‌دانسـتیم، شـما را به او راهنمائی می‌کردیم و لیکن امروز در همه روی زمین این خصال خیر را هیـچ کس جامع تر از او نمی‌بینم. حال چه می‌گوئیـد؟و چه می‌اندیشید؟

تمام مردم مدینه گفتند:

ما به خلافت علی علیه السلام راضی هستیم و او را مطیع و فرمان برداریم.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

مردم! آیا بدون اجبارو اکراه با خشنودی کامل این سخنان را مطرح می‌کنید؟

همه گفتند: حقّ تو را بر خویشتن به امر خدای تعالی واجب می‌دانیم.

علی علیه السلام فرمود:

امروز باز گردید و در این کار اندیشه کنید و فردا باز آیید تا بر آن جمله که رأی شما قرار گرفته باشد تحقّق پذیرد.

فردای آن روز دوباره مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پُر از جمعیت شد، و همه از هرگوشه و کنار فریاد می‌زدند که:

ما تنها با علی علیه السلام بیعت می‌کنیم،

طلحـه از یـک سو، و زبیر از سـوی دیگر بپاخاسـتند، سـخنرانی کردنـد و مردم را برای بیعـت بـا حضـرت امیرالمـؤمنین علیه السـلام شوراندند، و در پیشاپیش مردم به سوی امام علی علیه السلام هجوم می‌آوردند.

حضـرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تا سه روز برای اتمام حجّت صبر کرد و آنگاه پاسخ مثبت به مردم مدینه داد که شور و نشاط همه شهر را فرا گرفت و مردم آزادانه با عشق و شور بیعت کردند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه المعجم المفهرس، خطبه ۲: ۲۲۹.

آگاهی سیاسی در نبرد صفین

الف- بعد از «لیلهٔ الهریر» آن شبی که جنگ عمومی تا صبح تداوم یافت و لشگریان شام تار و مار شدند و بسیاری در فُرات غرق گردیدند، با حیله و تزویر عمرو عاص، سپاه شام دست از جنگ کشیدند و قرآن‌ها را بالای نیزه زدند که بسیاری از لشگریان امام علی علیه السلام فریب خوردند و باور کردند که:

معاویه و شامیان صُلح طلب هستند.

معاویه و شامیان پشیمان شدند و راه هدایت را می‌پیمایند.

که اینگونه شک و تردیدها در لشگر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تزلزل ایجاد کرد.

امام علی علیه السلام با هشیاری کامل فرمود:

فریب نخورید، شامیان صلح طلب نیستند، می‌خواهند در این چند قدمی پیروزی، جانِ سالم بِدَر ببرند، و خود را نجات دهند و حالت نه جنگ و نه صلح را تداوم دهند.

و رهنمود داد که:

عِبادَ اللَّهِ وَ امْضُوا عَلَى حَقِّكُمْ وَ صِدْقِكُم، اِنَّهُم لَيسُوا بِاَصْحابِ دِينٍ وِ لا قُرآنٍ

(ای بندگان خدا، در تداوم حق و راستی خود بکوشید که شامیان نه اهل دین و نه اهل قرآن می‌باشند). [۱] .

ب- پس از قرار دادن قرآنها بالای نیزه‌ها و ایجاد تزلزل در لشگریان کوفه، عدّه‌ای از منافقان چند چهره گرد و غبار فتنه را پراکندند و دست به یک کودتای نظامی در درون ارتش حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام زدند.

به امام علی علیه السلام فشار می‌آوردند که جنگ باید تعطیل شود و به حَکَمیت باید رو بیاوریم

و مُصِرّانه از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌خواستند مالک را از خطّ مقدّم نبرد فراخواند،

در حالی که لشگر مالک پیشروی کرده و به نزدیکی خیمه فرماندهی معاویه رسیده بود و نزدیک بود که کار جنگ با نابودی معاویه یکسره شود.

امّا اشعث بن قیس ها و دیگر منافقان نفوذی دست از فشار سیاسی برنداشتند و تهدید کردند یا مالک را برگردان و یا با تو می‌جنگیم.

امام علی علیه السلام با هشیاری کامل به مالک پیام داد که:

اَقْبِلْ اِلَی فَاِنَّ الْفِتْنَهَ قَدْ وَقَعَتْ

(مالک باز گرد که فتنه در لشگریان تحقّق یافت). [۲] .

زیرا کودتای نظامی در درون ارتش حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطراتی مهمّ پدید می‌آورد، گرچه متارکه جنگ در آن شرائط حسّاس بسیار غمبار بود و پیروزی سپاه امام علی علیه السلام تنها به چند ضربه شمشیر بستگی داشت، امّا برای مقابله با فتنه‌ها چاره‌ای جُز متارکه جنگ نبود.

ج - پس از تحمیل حَکَمیت، و سرپیچی از فرمان حضرت امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام، آنگاه که ابوموسی أشعری فریب خورد، و عمرو عاص نیرنگهای خود را تحقّق بخشید و با دوروئی و تزویر همه چیز را به بازی گرفت.

گروهی حزب خوارج را تشکیل دادند و برضِدِّ حکومت امام علی علیه السلام شورش کردند که چرا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حکمیت را پذیرفت؟

و گروهی دیگر پشیمان شدند که چرا بر امام علی علیه السلام فشار ایجاد کرده و در آستانه پیروزی، تلخی شکست را چشیدند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در چند سخنرانی حساب شده ماجرای حکمیت را افشا کرد.

پی نوشت ها:

[۱] کامل ابن أثیر جلد ۳ ص ۳۱۶.

[۲] کامل ابن أثیر جلد ۳ ص ۳۱۷.

آثار ارزشمند اجتماعی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حکمت ۲۵۲ آثار ارزشمند اجتماعی «نظارت مردمی» و «امر به معروف» را مطرح می‌فرماید که یکی از آثار اجتماعی آن به راه آوردن توده‌های مردم است، که فرمود:

وَالْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ، وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَوَامِّ، وَالنَّهْی عَنِ الْمُنْکَرِ رَدْعاً لِلسُّفَهَاءِ،

(و «جهاد» را برای عزّت اسلام، و «امر به معروف» را برای اصلاح توده‌های ناآگاه، و «نهی از منکر» را برای بازداشتن بیخردان از زشتی‌ها.) [۱] .

زیرا:

برخی توجّه ندارند.

و برخی دیگر دچار غفلت و فراموشی می‌شوند.

و بعضی از آگاهی لازم برخوردار نیستند، که دچار زشتی‌ها می گردند.

امّا وقتی پاکان و صالحان تذکّر می‌دهند،

امر به خوبی‌ها می کنند و از زشتی‌ها باز می‌دارند،

عموم مردم از باسواد و بی سواد، آگاه و غیر آگاه، همه بهره‌مند می‌شوند،

به یاد ارزش‌ها می‌افتند و بدکاران و فاسدان سرافکنده شده ناچار از زشتی‌ها دست بر می‌دارند.

از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام ابتداء انواع روش‌های بازدارندگی از مفاسد اجتماعی را مطرح، و سپس به ارزش بسیار والای امر به معروف اشاره می‌فرماید:

فَمِنْهُمُ الْمُنْکِرُ لِلْمُنْکَرِ بِیدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ، فَذلِکَ الْمُسْتَکْمِلُ لِخِصَالِ الْخَیرِ؛

وَمِنْهُمُ الْمُنْکِرُ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَالتَّارِکُ بِیدِهِ، فَذلِکَ مُتَمَسِّکٌ بِخَصْلَتَینِ مِنْ خِصَالِ الْخَیرِ وَمُضَیعٌ خَصْلَةً؛

وَمِنْهُمُ الْمُنْکِرُ بِقَلْبِهِ، وَالتَّارِکُ بِیدِهِ وَلِسَانِهِ، فَذلِکَ الَّذِی ضَیعَ أَشْرَفَ الْخَصْلَتَینِ مِنَ الثَّلَاثِ، وَتَمَسَّکَ بِوَاحِدَةٍ،

وَمِنْهُمْ تَارِکٌ لِإِنْکَارِ الْمُنْکَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَیدِهِ، فَذلِکَ مَیتُ الْأَحْیاءِ.

وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ کُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْی عَنِ الْمُنْکَرِ، إِلَّا کَنَفْثَةٍ فِی بَحْرٍ لُجِّی.

وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْی عَنِ الْمُنْکَرِ لَا یقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا ینْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذلِکَ کُلِّهِ کَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.

مراحل امر به معروف و نهی از منکر

«گروهی، مُنکر را با دست و زبان و قلب انکار می کنند، پس آنان تمامی خصلت‌های نیکو را در خود گرد آورده‌اند.

گروهی دیگر، مُنکر را با زبان و قلب انکار کرده، امّا دست به کاری نمی‌بَرند، پس چنین کسی دو خصلت از خصلتهای نیکو را گرفته و دیگری را تباه کرده است.

و بعضی مُنکر را تنها با قلب انکار کرده، و با دست و زبان خویش اقدامی ندارند، پس دو خصلت را که شریف‌تر است تباه ساخته و

یک خصلت را به دست آورده‌اند.

و بعضی دیگر مُنکر را با زبان و قلب و دست رها ساخته‌اند که چنین کسی از آنان، مرده‌ای میان زندگان است.

و تمام کارهای نیکو، و جهاد در راه خـدا، برابر امر به معروف و نهی از منکر، چونان قطره‌ای بر دریای موّاج و پهناور است، و همانا امر به معروف و نهی از منکر، نه اجلی را نزدیک می‌کننـد، و نه از مقـدار روزی می‌کاهنـد، و از همه اینها برتر، سـخن حق در پیش روی حاکمی ستمکار است.» [۲] .

____

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۲۵۲ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- نهایهٔ الارب ج ۸ ص ۱۸۲: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ ه)

۲- مطالب السؤول ج ۱ ص ۱۷۶: ابن طلحه شافعی (متوفای ۶۵۲ ه)

۳- غرر الحکم ص ۷۷ و ۲۳۰ / ج۱ ص۲۷۴ و ۲۷۵: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)

۴- کشف الغمهٔ ج ۲ ص ۴۳-۱۰۸: اربلی (متوفای ۶۹۳ ه)

۵- کتاب سقیفه (به نقل اربلی): جوهری (متوفای ۲۶۲ ه)

۶- علل‌الشرائع (باب اصول اسلام) ص۲۴۸: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۷- دلائل‌الامامهٔ ص۳۲ ط جدید ص۱۱۳: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه)

۸- کتاب احتجاج ص۱۳۳ ص۲۵۸ ط جدید: طبرسی (متوفای ۵۸۸ ه).

[۲] حکمت ۳۷۴ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- تحف العقول ص ۱۶۲: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۲- اصول کافی ج۲ ص ۵۰ ح۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۳- ذیل الامالی ص ۱۷۱: ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶ ه)

۴- قوت القلوب ج۱ ص۹۲ و۹۱ فصل۱۶: ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۶ ه)

۵- حلیهٔ الاولیاء ج ۱ ص ۷۴ و ۷۵: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ ه)

۶- کتاب زهد ص۸: حسین‌بن سعید اهوازی از اصحاب امام سجاد علیه السلام

۷- کتاب خصال ج۱ ص۳۲۹ ح۲۵ باب‌السّتّهٔ: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۸- مناقب ص ۲۶۸: خطیب خوارزمی حنفی (متوفای ۵۶۸ ه).

آداب و رسوم ارزشمند اجتماعی

عمل به برخی از آداب و رسوم ارزشمند اجتماعی مایه برقراری نظم و قانون در جوامع بشری است.

وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةً صَالِحَةً عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هذِهِ الْأُمَّةِ، وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلْفَةُ، وَصَلَحَتْ عَلَيهَا الرَّعِيةُ

(ای مالک! آداب و رسوم پسـندیده‌ای را که پیشوایان این امّت به آن عمل کرده‌انـد و ملّت اسـلام با آن انس و الفت گرفته است و امور مردم به وسیله آنها اصلاح می‌گردد، به نابودی نکشان.) [۱] .

____

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳۹/۵۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

آزمایش جبرئیل و علم امام علی

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای منبر فرمود:

سلُونی قَبلَ ان تفقِدوُنی [۱] .

«ازمن بپرسید قبل از آنکه مرا نیابید»

پیر مردی بلند شد و گفت:

یا علی من چه کسی هستم؟

امام نگاهی به آسمان و زمین کرد، و نگاهی به جوانب و اطراف نمود و سپس فرمود:

تو جبرئیلی.

و جبرئیل غائب شد.

(فنظر الی السماء ثم نظر الی الارض ثم نظر الی المشرق و المغرب و قال انت جبرئیل)

این خبر به گونه دیگری نیز نقل شده است؛

علاّمهٔ بن حسنویه الحنفی الموصلی می‌گوید:

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه فرمود:

اَیُّها النّاسُ اَسْألُونی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونی، اَسالُونی عَنْ طُرُقِ السَّماواتَ فَأَنَا اَعْرَفُ بِها مِنْ طُرُقِ الْأرْضِ.

فَقامَ اِلَیْهِ رَجُلٌ مِنْ وَسَطِ القَوْمِ،

فَقَالَ لَهُ: اَیْنَ جِبْرَئیلُ هذِهِ السَّاعَةُ؟

فَنَظَرَ اِلی الْمَشْرَقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ، فَقالَ علیه السلام اَنْتَ‌جِبْرَئیلٌ، فَغابَ الشَّیخُ.

«ای مردم پیش از آنکه مرا نیابید از من سئوال کنید از راه‌های آسمان‌ها، زیرا که من به راه‌های زمین آشناترم.

در این حال از میان جمعیّت مردی برخاست و گفت ای علی، در این ساعت جبرئیل کجاست؟

امام به سوی آسمان و زمین و به جانب مشرق و مغرب نظر انداخت و چون او را ندید به جانب او متوجّه شد و فرمود: ای شیخ جبرئیل توئی!!

راوی گوید:

در این حال آن مرد از میان مردم به صورت طائری به پرواز در آمد.

مردم فریاد کشیدند و گفتند: ما به یقین شهادت می‌دهیم بر اینکه تو خلیفه پیامبر خدا هستی. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۵:۱۸۹ و خطبه ۲:۹۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس – و – بحرالمناقب مخطوط ص ۱۰ – و – احقاق الحق ج۷ ص ۶۲۱ – و – کتاب فضائل، شاذان بن جبرئیل ص ۹۸.

[۲] بحر المناقب مخطوط ص ۱۰ به نقل احقاق الحقّ ج ۷ ص ۶۲۱، و انوار العلویّه ص ۵۶، و شاذان بن جبرئیل در فضائل خود ص ۹۸ از ابن عبّاس حدیث، (و تصریح نموده بر اینکه این خطابه بر منبر بصره واقع شده است).

آگاهی امام علی به کتب آسمانی

الف– امام علی علیه السلام فرمود:

اَنَا الَّذی عِنْدی اَلْفُ کِتابٍ مِنْ کُتُبِ الْأنبیاء، اَنَا الْمُتَکَلِّمُ بِکُلِّ لُغَةٍ فِی الدُّنْیا.

«من آن کسی هستم که هزار کتاب از کتاب‌های پیامبران در پیش من است، و با هر لغتی که در دنیا است با آن سخن می گویم». [۱] .

ب– اصبغ بن نباته می گوید: [۲] .

امام علی علیه السلام روزی در ایّام خلافت خود به سوی مسجد رفت، در حالی که ردای پیغمبر را پوشیده و عمّامه آن جناب را بر سر گذارده بود، بر روی منبر قرار گرفت و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و مردم را پند داد، سپس با کمال وقار و آرامش به منبر تکیه داده و انگشتان را از هم باز نموده بر بالای شکم خود قرار داد و فرمود:

سَلُونی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونی، سَلُونی فَاِنَّ عِنْدی عِلْمُ الْأَوَّلینَ وَ الْاخِرینَ اَما وَ اللَّهِ لَوْ ثُنِیِّ لِیَ الْوِسادَةُ لَحَکَمْتُ بَیْنَ اَهْلِ التَّوْرائَةِ بِتَوْراتِهِمْ وَ بَیْنَ اَهْلِ الْاِنجیل بِاِنْجیلِهِمْ

وَ بَیْنَ اَهْلِ الزَّبُورِ بِزَبُورِهِمْ

وَ بَیْنَ اَهْلِ الْفُرقانِ (الْقُرآنُ) بِفرْقانِهِمْ

حَتّی یَنْهی کُلُّ کَتابٍ مِنْ هذِهِ الْکُتُبُ

وَ یَقُولُ [۳] یا رَبِّ اِنَّ عَلِیّاً قَضی بِقَضائِکَ وَ اللَّهِ اِنّی لَأعْلَمُ بِالْقُرْآنِ وَ تَأویلِهِ مَنْ کُلِّ مُدَّعِ عِلْمِهِ

وَ لَوْلا آیَةٌ فی کِتابِ اللَّهِ تَعالی لَاخْبَرْتُکُمْ بِما یَکُونُ اِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ.

ثُمَّ قالَ: سَلُونی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونی فَوالَّذی خَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ سَأَلْتُمُونی عَنْ آیَةٍ لَأخْبَرْتُکُمْ بِوَقْتِ نُزُولِها وَ فیمَ نَزَلَتْ وَ اَنْبَأْتُکُمْ بِناسِخِها مِنْ مَنْسُوخِها وَ خاصِّها مِنْ عامِّها وَ مُحْکَمِها مِنْ مُتَشابِها وَ مَکِّیها مِنْ مَدَنیها وَ اللَّهِ ما مِنْ فِئَةٍ تَضِلُّ اَوْ تَهْدی اِلَّا اَعْرَفُ قائِدِها وَ سائِقِها وَ ناعِقِها اِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ. [۴] .

«ای مردم هرچه می‌خواهید از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید که دانش گذشتگان و آیندگان در نزد من است.

سوگند به خدا اگر امکان داوری برایم حاصل شود، هر آینه حکم می کنم میان اهل تورات با تورات آنها،

و میان اهل انجیل با انجیلشان

و میان اهل زبور با زبورشان،

و میان اهل قرآن با قرآن آنها،

و حقایق هر یک از این کتب را براستی آشکار می‌سازم،

به گونه‌ای که اگر خداوند آن کتابها را گویا کند و به نطق آورد، اظهار می‌دارند که:

خدایا علی به حکم واقعی داوری نمود.

به خدا سوگند، از تمام مردمی که ادّعای علم و دانش در مورد قرآن می کنند من به حقایق و تأویلات آن از همه آنها واقف‌تر و داناترم،

اگر آیه‌ای نبود باز هم من، از تمام پیش آمدهائی که تا روز قیامت می‌شوند شما را با خبر می‌ساختم.

پس از این فرمود:

بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید.

سوگند به آن خدائی که دانه را می‌شکافد و مردم را به هستی می‌آورد، اگر یکایک آیات را از من بپرسید به شما خواهم گفت

که:

چه وقت و برای چه کسی نازل شده و نیز از ناسخ و منسوخ، خاصّ و عامّ و محکم و متشابه، مَکّی و مَدَنی آنها خبر می‌دادم.

به خـدا سوگند که فرقه‌هایی نیست که تا روز قیامت گمراه شوند، یا هدایت یابند، مگر آنکه من می‌دانم که رهبر و پیش آهنگان و سوق دهنده و ندا کننده آنها که خواهد بود.»

ج- یکی از دانشمندان مسیحی بر آن حضرت وارد شد

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«مَرحبا بر بحیراء اصغر»

و پرسید:

آیا کتاب شمعون صفا نزد شما موجود است؟

عرض کرد: بلی

و رو به امام علی علیه السلام کرد و گفت:

یا امیرالمؤمنین چگونه دانستی؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

یقیناً علم همه چیز و علم تفسیر معانی در نزد ماست.

سپس بخشی از آن کتاب را خواند.

آن دانشـمند چون این را مشاهده کرد به شـرف اسـلام مشـرّف شد و در صفّین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید. [۵].

د- از امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

آنگاه که آیه

«وَکُلُّ شیئٍ اَحْصَیْناهُ فی اِمامٍ مُبینٍ» [۶].

«ما علم هر چیزی را در امامی آشکار قرار داده‌ایم.»

نازل گردید، دو نفر از اهل مجلس برخاستند، گفتند:

یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم آیا منظور از امام مبین تورات است؟

فرمود: نه،

گفتند: یا رسول اللَّه انجیل است؟

فرمود: نه،

در آن حال امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

مقصود از امام مبین، این علی علیه السلام است که:

اَحْصی اللَّه تَبارَکَ وَ تَعالی فیهِ عِلْمَ کُلِّ شَیْیءٍ.

«خداوند متعال دانش هر چیز را در او جمع نمود، و نگاهداشت.» [۷].

ه- امام علی علیه السلام خود فرمود:

اَنَا الَّذی اَعْلَمُ تَأْویلَ الْقُرآنِ وَ الْکُتُبِ السّالِفَةِ اَنَا الْمَرْسُوخُ فی الْعِلْمِ.

«من به تأویل قرآن و به کتابهای دیگر پیشینیان از همه داناترم و از راسخان علم می‌باشم.» [۸] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب مرتضوی باب ۳ ص ۱۳۷.

[۲] این روایت از طریق عامّه از ابی البختری نیز خلاصه وار نقل شده است.

[۳] ای فیقول کلّ واحدٍ منهم.

[۴] ارشاد شیخ مفید ج ۱ ص ۳۳ چاپ جدید، و ینابیع المودّه باب ۱۴ ص ۶۴، و امالی صدوق مجلس ۵۵ ص ۲۰۰، و روضهٔ الواعظین ج ۱ ص ۱۴۳، و مجمع البحرین ص ۱۶، و فرائد السمطین ج ۱ ص ۳۴۱، و انوار نعمانیّه ص ۱۲، و کشف الغُمّه ج ۱ ص ۱۱۶، و احقاق الحقّ ج ۷ ص ۴۶۱۵، و بصائر الدّرجات ص ۱۵۲، و مناقب خوارزمی ص ۵۵.

[۵] مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۲۵۵.

[۶] سوره یس آیه ۱۲.

[۷] خصال صدوق ص ۱۰۲.

[۸] مناقب مرتضوی ص ۱۴۳.

آمادگی روانی «شناخت حالات روح»

از نظر روانشناسی، روح آدمی حالات گوناگونی دارد.

گاهی حالت پذیرش و شادابی

و گاهی حالت افسردگی.

اگر انسان، ویژگی‌های روانی خود و دیگران را بشناسد و متناسب با حالت پذیرش و شادابی روان آدمی، دست به کاری بزند حتماً موفق خواهد شد که امام علی علیه السلام این نکته روانی را در چهارده قرن قبل تذکّر داد:

انَّ لِلقُلوُبِ شَهْوَهً وَاقبالاً و اِدْباراً فأتُوها مِنْ قِبَلِ شَهْوَتِها وَ اِقْبالُها فَاِنَّ الْقَلْب اَذا اَکْرَهَ عَمْی

«همانا روح آدمی حالت شادابی وپذیرش، وافسردگی وامتناعی دارد، پس در حالت شادابی وپذیرش اقدام به کارهای مورد علاقه کنید، زیرا اگر قلب به کاری مجبور گردد، دچار کوری ونا آگاهی می گردد» [۱] .

از کلام وحی گونه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌توان، «روانشناسی عبادت» را نیز مطرح کرد، که عبادت و دعا باید متناسب با روان و شادابی روح انسان صورت پذیرد، تا همواره با نشاط و حالت پذیرش عبادت کنیم که لذّت ببریم.

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۱۹۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

آموختن نجوم

سید رضی‌قدس سره در نهج‌البلاغه [۱] آورده است که:

هنگامی که حضرت امیر علیه السلام عازم بر جنگ با خوارج بود، مردی از یاران آن حضرت خدمتش عرضه داشت: اوضاع نجوم و ستارگان دلالت بر نحوست و بدی دارد و بر تو می‌ترسم اگر امروز حرکت کنی به مقصودت نرسی و بر دشمنت پیروز نگردی.

امیرالمومنین علیه السلام به او فرمود:

آیا گمان داری که تو ساعتهای نیک و بد را دانا هستی، و در نتیجه مردم را به خوبی‌ها و بدی‌ها رهنمون می‌شوی؟

کسی که تو را در این پندار تصدیق کند قرآن را تکذیب نموده و از استعانت به خدای متعال در راه رسیدن به محبوب و دفع مکروه بی نیاز می‌شود

و شایسته است که عمل کنندگان به قول تو، تو را حمد و ستایش کنند نه پروردگارشان را؛ زیرا این تو هستی که آنان را به خوشیها و خوبی‌ها رسانده‌ای و از صدمه‌ها و زیان‌ها ایمن گردانده‌ای.

و آنگاه به مردم رو کرده و فرمود:

برحذر باشید از آموختن علم نجوم! مگر به منظور استفاده در راه‌های زمین یا دریا؛ زیرا یادگرفتن آن در غیر این صورت به کهانت دعوت می‌کند، و منجم مانند کاهن است، و کاهن مانند ساحر و ساحر مانند کافر، و کافر در آتش است.

\-----------------

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۷۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

آوایی برتر از ندای عدالت نیست

والاتر از عدالت و حق و آزادی چیزی نیست، و مقدسات، گرانبهاترین میراث است.

اعتلای ارزشـها آرمان ارجمندی است، و هر گاه این کار به علت جلوگیری منحرفان به سادگی ممکن نباشد باید به پیکار برخاست تا این ارزشهای زندگیساز تحقق یابند.

معاویه به مولا علی (ع) نامه‌ای نوشت و از او خواست که به خاطر پیشگیری از بروز جنگ داخلی برخی از ارزشـها را نادیده بگیرد. امام به او چنین پاسخ داد:

و اما قولک «ان الحربقد اکلت العرب الا حشاشات انفس بقیت» الا و من اکله الحق فالی الجنه، و من اکله الباطل فالی النار.

«... و اما این گفته‌ی تو که: جنگ عرب را بفرسوده و جز نیم جانی از او باقی نگذاشـته است، بدان که هر کس در راه حق بفرساید، رو به بهشت دارد، و آن که در راه باطل جان ببازد رو به دوزخ.» [۱].

\-------------

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۱۷.

آزادی و شادی مردم در انتخاب رهبری

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام آزادی مردم در انتخابات رهبری خویش را در خطبه ۲۲۹ اینگونه زیبا مطرح می‌فرماید:

وَبَسَطْتُمْ یدِی فَکَفَفْتُهَا، وَمَدَدْتُمُوهَا فَقَبَضْتُهَا، ثُمَّ تَدَاکَکْتُمْ عَلَی تَدَاکِّ الْإِبِلِ الْهِیمِ عَلَی حِیاضِهَا یوْمَ وِرْدِهَا، حَتَّی انْقَطَعَتِ النَّعْلُ، وَسَقَطَ الرِّدَاءُ، وَوُطِیءَ الضَّعِیفُ، وَبَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بِبَیعَتِهِمْ إِیای أَنِ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِیرُ، وَهَدَجَ إِلَیهَا الْکَبِیرُ، وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِیلُ، وَحَسَرَتْ إِلَیهَا الْکِعَابُ.

(وصف روز بیعت مردم با امام علی‌علیه السلام)

ویژگی‌های بیعت مردم با امام علی‌علیه السلام

«دست مرا برای بیعت می گشودید و من می‌بستم، شما آن را به سوی خود می کشیدید و من آن را می گرفتم، سپس چونان شتران تشنه که به طرف آبشخور هجوم می‌آورند بر من هجوم آوردید، تا آن که بند کفشم پاره شد، و عبا از دوشم افتاد، و افراد ناتوان پایمال گردیدند، آنچنان مردم در بیعت با من خشنود بودند که خردسالان شادمان، و پیران برای بیعت کردن لرزان به راه افتادند، بیماران بر دوش خویشان سوار، و دختران جوان بی‌نقاب به صحنه آمدند.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۲۹ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- استیعاب ج۲ ص۷۸ ش۷۷۷ وص۳۱۸ ش۱۲۸۹: ابن عبدالبر مالکی (متوفای ۳۳۸ ه)

۲- اسد الغابهٔ ج ۲ ص ۶۱ (ترجمه طلحه): ابن أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه)

۳- کتاب‌الجمل ص۲۶۷ خطبه علی علیه السلام بذی قار: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه)

۴- کتاب النهایهٔ ج۳ ص۳۱۸: ج ۱ ص ۱۷۱: ابن أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه)

۵- الامامهٔ والسیاسهٔ ج ۱ ص ۱۵۴: ابن قتیبهٔ (متوفای ۲۷۶ ه)

۶- کشف المحجهٔ: سیدبن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه)

۷- تاریخ طبری ج ۶ ص ۳۱۴۳: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه).

آفات عدم رعایت حقوق متقابل

امام هشدارگونه به ره آورد شوم و «آفات» عدم رعایت حقوق متقابل دقیق می‌شود و خطرات آن را مورد ارزیابی قرار می‌دهد که:

وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِیهُ والِیها، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِی بِرَعِیتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِکَ الْکَلِمَهُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَکَثُرَ الْإِدْغَالُ فِی الدِّینِ، وَتُرِکَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ، فَعُمِلَ بِالْهَوَی، وَعُطِّلَتِ الْأَحْکَامُ، وَکَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلَا یسْتَوْحَشُ لِعَظِیم حَقٍّ عُطِّلَ، وَلَا لِعَظِیم بَاطِلٍ فُعِلَ! فَهُنَالِکَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ، وَتَعِزُّ الْأَشْرَارُ، وَتَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَیکُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِی ذلِکَ، وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَیهِ.

فَلَیسَ أَحَدٌ - وَإِنِ اشْتَدَّ عَلَی رِضی اللَّهِ حِرْصُهُ، وَطَالَ فِی الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ - بِبَالِغٍ حَقِیقَهَ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَهِ لَهُ.

(امّا اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می‌رود، نشانه‌های ستم آشکار، و نیرنگ بازی در دین فراوان می گردد، و راه گسترده سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله متروک، هواپرستی فراوان، احکام دین تعطیل، و بیماری‌های دل فراوان گردد، مردم از اینکه حقّ بزرگی فراموش می‌شود، یا باطل خطرناکی در جامعه رواج می‌یابد، احساس نگرانی نمی کنند، پس در آن زمان نیکان خوار، و بدان قدرتمند می‌شوند، و کیفر الهی بر بندگان بزرگ و دردناک خواهد بود پس بر شماست که یکدیگر را نصیحت کنید، و نیکو همکاری نمایید.

درست است که هیچ کس نمی‌تواند حق اطاعت خداوندی را چنانکه باید بگذارد، هرچند در به دست آوردن رضای خدا حریص باشد، و در کار بندگی تلاش فراوان نماید.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۱۶ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

آداب سلام کردن

برخی در روابط اجتماعی، ادب و احترام را رعایت نمی کنند، که هم اکنون در بسیاری از کشورهای غربی و شرقی مردم در روابط اجتماعی خود بدون «سلام کردن» از کنار هم ردّ می‌شوند.

در مقابل، بعضی دیگر در سلام کردن دچار افراط شده و به مرز چاپلوسی نزدیک می گردند.

امام علی علیه السلام به این نکته توجّه دارد که اعتدال حتّی در سلام کردن نیز باید حفظ گردد که فرمود:

سلام دارای چهار صیغه است:

سَلامٌ عَلَیك

سَلامٌ عَلَیكُم

السَلامٌ عَلَیك

السَلامٌ عَلَیكُم

اگر سلام کننده عبارت «وَ رَحْمَةُ اللَّه» را بر سلامش افزود، تو نیز متقابلاً بیفزای، و اگر کلمه «وَ بَرَکاتُهُ» را نیز اضافه کنی، در زمره کسانی خواهی شد که تحیت دیگران را به نحو احسن پاسخ می‌دهند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ إِذا حُيِّيتُمْ فَحَيوا بِأَحْسَنِ مِنْها اَو رُدُّوها اِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَیءٍ حَسِیباً» [۱] .

«چون مورد تحیت و اکرام قرار گرفتید، شما نیز متقابلاً آن را به وجه نیکوتر و یا دست کم به همان گونه پاسخ گوئید، که خداوند بدون تردید همه چیز را به حساب می‌آورد».

اگر سلام کننده، عبارت؛

«وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»

را بر سلام خویش افزود بهتر آن است که به همان نحو پاسخ گفته و چیزی بر آن اضافه نکنند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر جماعتی می گذشت و بر آنها سلام کرد، آنان در پاسخ خویش عبارت «وَ مَغْفِرَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ» را افزودند.

حضرت فرمود:

از حدّ سلام ملائکه به پدر ما ابراهیم علیه السلام تجاوز نکنید.

و نیز فرمود:

صیغه سلام را ۱۰ حَسَنه و ثواب است و افزودن کلمه «وَ رَحْمَةُ اللَّهِ» را ۲۰ حَسَنه و کلمه «وَ بَرَکاتُهُ» را ۳۰ حَسَنه است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره نساء آیه ۸۶.

[۲] حلیة المتّقین باب یازدهم فصل دوّم.

آزادی در بیعت

آزمایش کر بودن

مردی استخوانی را به گوش دیگری زد، مضروب ادّعا کرد که در اثر آن ضربه شنوایی او از بین رفته است.

حضرت امیر علیه السلام فرمود:

تا یک سال از او مراقبت نموده و او را غافلگیر کنند، پس اگر شنوایی او بر آنان ثابت گردید و یا دو مرد عادل بر آن گواهی دادند دیه‌ای طلب ندارد وگرنه او را بر عدم شنوایی سوگند داده دیه گوشش را به او بپردازند.

کسانی گفتند:

یا امیرالمؤمنین! اگر پس از گذشت یک سال شنوایی او ثابت گردید، حکمش چیست؟

حضرت علی علیه السلام فرمود:

اثری ندارد چه بسا خداوند شنواییش را بعد از یک سال مجدداً به او مرحمت نموده باشد. [۱] .

در ادامه این خبر حضرت رضا علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل فرمود که:

اگر مورد ادّعا، از دست دادن تمام شنوایی باشد... صبر می‌کنند تا به خواب سنگینی فرو رفته بر او فریاد می‌کشند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج۷، ص۳۲۲، حدیث ۳.

[۲] فروع کافی، ج۷، ص۳۲۴، حدیث ۹.

آزمایش کردن بویایی و گویایی

از امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به مردی که دیگری بر سرش ضربه‌ای وارد کرد و مضروب ادّعا می‌کرد بویایی و گویایی خود را از دست داده پرسش نمودند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اگر راست می‌گوید سه دیه طلب دارد.

پرسیدند: چگونه معلوم می‌شود؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

بوياييش بدين وسيله آزمايش می‌شود که پارچه نیم سوزی زیربینی او بگیرند، اگر در جای خود ایستاده و حرکت نکرد راست گفته، و اگر بدون اختیار چشمان را بر هم زد دروغ گفته است.

و امّا نسبت به قدرت تکلّم، سوزنی در زبان او فرو می‌برید، پس اگر خون سرخ بیرون آمد دروغ گفته، و اگر خون سیاه خارج شد راست گفته است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج۷، ص۳۲۳، حدیث ۷.

آیات نازله درباره امام علی

انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون (سوره مائده آیه ۵۵)

بنا بنقل مفسرین و مورخین عامه و خاصه آیات زیادی (بیش از سیصد آیه) در باره ولایت علی علیه السلام و فضائل و مناقب آنحضرت در قرآن کریم آمده است که نقل همه آنها از عهده این کتاب خارج است لذا ما در اینجا فقط بنقل چند مورد از کتب

معتبره اهل سنت اشاره مینمائیم که جای چون و چرا برای آنان باقی نماند.

۱ ـ آیه تبلیغ ـ ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود و طبری در کتاب الولایة و ابن صباغ مالکی و همچنین دیگران نوشته‌اند که آیه تبلیغ یعنی آیه ۶۷ سوره مائده یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک... در باره علی علیه السلام نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم و ال من والاه.... [۱] .

چون در باره نزول این آیه و جریان غدیر خم در فصل ششم بخش یکم توضیحات کافی داده شده لذا در اینجا از تکرار آن صرفنظر میشود.

۲ ـ آیه ولایت ـ عموم مفسرین و محدثین مانند فخر رازی و نیشابوری و زمخشری و دیگران از ابن عباس و ابوذر و سایرین نقل کرده‌اند که روزی سائلی در مسجد از مردم سؤال نمود و کسی چیزی باو نداد، علی علیه السلام که مشغول نماز و در حال رکوع بود با انگشت دست راست اشاره بسائل نمود و سائل متوجه شد وآمد انگشتر را از دست او خارج نمود و آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون [۲] نازل گشت یعنی ولی و صاحب اختیار شما فقط خدا و رسول او و مؤمنینی هستند که نماز را بر پا میدارند و در حال رکوع زکوة میدهند. (اگر چه مؤمنین را بصیغه جمع آورده که در حال رکوع صدقه میدهند ولی در خارج مصداق واقعی آن منحصر بفرد بوده و علی علیه السلام میباشد، بعضی هم گفته‌اند چون ائمه دیگر نیز دارای مقام ولایت بوده و اولاد معصومین علی علیه السلام میباشند لذا بصیغه جمع قید شده است.).

در آنحال رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سائل پرسید آیا کسی بتو چیزی داد؟ سائل ضمن اشاره بعلی علیه السلام عرض کرد این انگشتر را او بمن داد [۳] .

علمای اهل سنت با اینکه بنزول این آیه در باره ولایت علی علیه السلام اقرار دارند اما بعضی از آنها مانند ابن حجر و غیره در اینجا طفره رفته و میگویند کلمه ولی بمعنی دوست و ناصر است نه بمعنی اولی بتصرف در صورتیکه از ظاهر کلام کاملا معلوم است که ولی بمعنی زعیم و صاحب اختیار است زیرا آیه شریفه با انما که افاده حصر میکند شروع شده است یعنی صاحب اختیار و اولی بتصرف شما فقط خدا و رسول او و کسی است که در حال رکوع صدقه داده است اگر ولی بمعنی دوست باشد انحصار آن بخدا و رسول او و شخص راکعی که صدقه داده است بی معنی و دور از منطق خواهد بود چون در اینصورت مؤمنین جز خدا و رسول و علی علیه السلام دوست دیگری نخواهند داشت در حالیکه مؤمنین همه دوست و ناصر یکدیگرند و دوستی چیزی نیست که خداوند آنرا در انحصار خود و اولیائش قرار دهد، در این مورد حسان بن ثابت حضرت امیر علیه السلام را مدح کرده و چنین گوید:

فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا

فدتک نفوس القوم یا خیر راکع

فانزل فیک الله خیر ولایة

و بینها فی محکمات الشرایع [۴] .

یعنی تو آن کسی هستی موقعیکه در رکوع بودی بخشش نمودی پس جانهای مردم فدای تو باد ای بهترین رکوع کننده. خداوند هم در شأن تو بهترین ولایت را نازل کرد و آنرا در قرآن کریم ضمن شرایع محکم دین بیان فرمود و معلوم و واضح است که مقصود از بهترین ولایت همان زعامت و رهبری است نه یاری و دوستی و معانی دیگر.

۳ ـ آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول. و اولی الامر منکم [۵] .

(ای مؤمنین خدا و رسول او و صاحبان امر از خودتان را اطاعت کنید). شیخ سلیمان بلخی و دیگران نوشته‌اند که این آیه در باره امیر المؤمنین نازل شده و منظور از اولی الامر ائمه علیهم السلام از اهل بیت‌اند. [۶] .

اهل سنت هر رئیس و زعیمی را که نسبت بمسلمین ریاست داشته باشد اولو ـ الامر گویند و اطاعت او را بموجب این آیه واجب میدانند ولی این قول بهیچوجه صحیح نمیباشد زیرا در اینصورت باید اطاعت معاویه و یزید و عبد الملک و متوکل عباسی و امثال آنها که ستمگر و فاسق بودند بر مردم واجب باشد در صورتیکه آیات دیگری هست که خداوند از اطاعت چنین اشخاصی نهی فرموده است چنانکه فرماید: و لا تطیعوا امر المسرفین، الذین یفسدون فی الارض و لا یصلحون [۷] .

(امر اسراف کنندگان را که در روی زمین فساد نموده و اصلاح نمیکنند اطاعت نکنید) بنا بر این اطاعت آن اولوا الامری واجب است که پاک و معصوم بوده و دستورات وی همان اوامر و نواهی خدا و پیغمبر باشد و چنین کسانی جز علی (ع) و یازده فرزندش که جانشینان پیغمبر اکرمانـد کس دیگری نمیباشد چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: انا و علی و الحسن و الحسین و تسعهٔ من ولد الحسین مطهرون معصومون [۸] .

یعنی من و علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین پاک و معصوم هستیم.

۴ ـ آیه مباهله ـ گروهی از نصارای نجران در مدینه خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و در باره موضوعات متفرقه و خلقت حضرت عیسی علیه السلام از آنجناب مطالبی پرسیدند و چون در مباحثه راه مغالطه می‌پیمودند آیه مباهله نازل شد که:

فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابنائکم و نساءنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنهٔ الله علی الکاذبین [۹] .

یعنی ای پیغمبر هر کس با تو در امر عیسی پس از آنکه ترا در باره او علم و اطلاعی حاصل شد مجادله کند بگو بیائید تا ما و شما پسران و زنان و نزدیکان خود را که بمنزله خود ما هستند بخوانیم و سپس بدرگاه خدا ناله و نفرین کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

بدینطریق رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را بمباهله دعوت فرمود و فردای آنروز نصارا با علمای خود بیرون آمده و اسقف نصارا بدانها گفت اگر محمد صلی الله علیه و آله با نزدیکان و اقوامش بیاید مباهله نکنید (زیرا اگر او بر حق نباشد نزدیکانش را در معرض نفرین و بلاـ نمیآورد) و اگر با اصحاب و مسلمین بیاید مباهله کنید در آنحال پیغمبر اکرم با علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام حاضر شد اسقف پرسید اینها کیستند؟ گفتند آن جوان پسر عم و داماد اوست و آن زن یگانه دختر مورد علاقه اوست و آندو کودک هم نواده‌های او هستند. اسقف گفت بخدا سوگند من چهره‌هائی می‌بینم که اگر از خدا بخواهند کوهها را از جا میکند خوبست از مباهله خود داری کنید و با او مصالحه نمائید لذا گفتند یا ابا القاسم ما مباهله نمیکنیم و حاضر بمصالحه هستیم حضرت نیز پذیرفت.

ابن ابی الحدید و ابن مغازلی و دیگران نوشته‌اند که منظور از ابنائنا حسنین و مقصود از نسائنا فاطمه و منظور از انفسنا علی علیه السلام میباشد [۱۰] .

بنا بر این در این آیه خداوند حضرت امیر را از شدت اتحاد نفسانی با پیغمبر (البته بطور مجاز) نفس پیغمبر خوانده است.

۵ ـ آیه تطهیر ـ در تفسیر طبری و فخر رازی و همچنین در کتب دیگر اهل سنت نقل شده است که آیه تطهیر: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا [۱۱] در خانه‌ام سلمه بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و آنحضرت فاطمه و حسنین و علی علیهم السلام را جمع کرد سپس گفت: اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا (خدایا اینها اهل بیت من هستند پلیدی را از اینها دور گردان و بتطهیر خاصی پاکشان فرما) ام سلمه گفت یا رسول الله من هم جزو آنها هستم؟ حضرت فرمود تو جای خود داری و زن خوبی هستی (اما مقام اهل بیت مرا نداری.) [۱۲] .

برخی از علمای اهل سنت مانند زمخشری و غیره گفته‌اند که این آیه در مورد زنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است زیرا صدر و ذیل آیه در باره آنها است!

پاسخ اینست که اگر این آیه در باره زوجات پیغمبر صلی الله علیه و آله بود ضمیر مخاطب بصیغه جمع مؤنث میآمد و آیه چنین میشد لیذهب عنکن الرجس و یطهرکن تطهیرا زیرا بکار بردن صیغه مذکر در جمع مؤنث بر خلاف قواعد زبان عرب و بکلی غلط است و علت اینکه با وجود حضرت زهرا علیها السلام در آن انجمن‌ضمیر مخاطب را جمع مذکر آورده است از جهت تغلیب است همچنانکه در آیه ۷۳ سوره هود نیز با اینکه مخاطب زن است (ساره) ولی چون ابراهیم در رأس آن خاندان قرار گرفته از نظر تغلیب ضمیر جمع مذکر آمده است ـ قالوا اتعجبین من امر الله رحمهٔ الله و برکاته علیکم اهل البیت... و گذشته از این همه جا منظور از اهل بیت، علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام‌اند نه کسان دیگر زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط بآنها اهل بیت خطاب میکرد چنانکه در کتب معتبره از انس بن مالک نقل شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای نماز صبح که میرفت مدت ششماه از در خانه فاطمه علیها السلام عبور میکرد و آنها را صدا میزد و میفرمود الصلوهٔ یا اهل البیت و آنگاه این آیه را تلاوت میفرمود انما یرید الله... [۱۳].

همچنین پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که این آیه در باره پنج نفر نازل شده است در باره من و علی و حسن و حسین و فاطمه [۱۴].

در کتاب قاموس الصحیفه از صاحب ریاض السالکین نقل شده است که جمهور علماء عامه گفته‌اند زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله جزو اهل بیت او میباشند و من بحدیثی برخوردم که سیوطی در کتاب (الجامع الصغیر) از ابن عساکر از واثله نقل کرده که مضمونش صراحت دارد بر عقیده مذهب امامیه که زنهای آنحضرت در شمار اهل بیتش نیستند و آن گفتار او است که (بدخترش) فرمود نخستین کسی که از اهل بیت من بمن ملحق میشود توئی ای فاطمه و اول کسی که از زنانم بمن ملحق میشود زینب است [۱۵].

۶ ـ بنقل علماء و مورخین فریقین چون آیات سوره برائت در مورد عهد شکنی‌و مذمت مشرکین نازل گردید رسول اکرم صلی الله علیه و آله آیات اوائل سوره مزبور را بابو بکر داد که بمکه برده و در موسم حج بمشرکین ابلاغ نماید، پس از آنکه ابو بکر براه افتاد و قدری راه رفت جبرئیل نازل شد و ضمن ابلاغ سلام خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد خداوند فرماید: لا یؤدیها عنک الا انت او رجل منک. یعنی کسی از جانب تو اداء رسالت ننماید مگر خودت یا مردی که از خودت باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فورا علی علیه السلام را طلبید و فرمود شتر مرا سوار شو و دنبال ابو بکر برو هر کجا باو رسیدی آیات را از او بگیر و بمکه ببر و بمشرکین قرائت کن، حضرت امیر فورا حرکت کرد و در راه بابوبکر رسید و آیات را از او گرفته و بمکه برد و ابو بکر خدمت پیغمبر مراجعت نمود و در حالیکه از این امر محزون و متأسف بود عرض کرد یا رسول الله مگر در باره من چیزی نازل شده حضرت فرمود خدای تعالی دستور داد که آیات را کسی ببرد که از خود من باشد و من هم علی را برای انجام این مأموریت اعزام نمودم [۱۶].

در اینجا سه مطلب مورد توجه و بررسی است:

اول اینکه علی علیه السلام از خود پیغمبر صلی الله علیه و آله است و ابو بکر چنین خصوصیتی را ندارد.

دوم اینکه خدای تعالی ابو بکر را برای ابلاغ چند آیه در یک شهر شایسته ندید و به پیغمبرش دستور داد که برای اینکار علی علیه السلام را بفرستد در اینصورت چگونه حزب سقیفه چنین کسی را برای جانشینی پیغمبر انتخاب کردند که با تمام احکام قرآن در تمام شهرهای اسلامی خلافت نماید؟

سوم اینکه اعزام ابو بکر در وهله اول و عزل او در وهله ثانی و نصب علی (ع) بجای وی برای اثبات و نشاندادن فضیلت و شایستگی علی علیه السلام بود زیرا اگر از اول آنحضرت بچنین مأموریتی منصوب میشد بنظر همه عادی میآمد و چندان‌اهمیتی نداشت ولی وقتی ابو بکر براه افتاد و سپس علی علیه السلام بدان سمت گمارده شد این امر دلیل بر فضیلت و شایستگی علی علیه السلام برای

جانشینی پیغمبر و انجام وظائف او میباشد.

۷ـ آیه مودت ـ قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودهٔ فی القربی [۱۷] .

(ای پیغمبر در برابر زحمات تبلیغ رسالت بمردم) بگو من از شما اجر و مزدی نمیخواهم مگر دوستی نزدیکانم را.

زمخشری در تفسیر کشاف و گنجی شافعی در کفایهٔ الطالب و دیگران نوشته‌اند که چون آیه مزبور نازل شد به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند یا رسول الله: و من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم؟ قال علی و فاطمهٔ و ابناهما [۱۸] .

یعنی نزدیکان شما که دوستی آنها بر ما واجب است چه کسانی‌اند؟ فرمود علی و فاطمه و دو پسرشان.

۸ـ آیه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب [۱۹] .

کافران رسالت پیغمبر اکرم را انکار کرده و گفتند تو پیغمبر نیستی این آیه در پاسخ آنان بحضرتش نازل شد که بگو (من برای رسالت خود دو شاهد دارم یکی) خدا است که برای شهادت میان من و شما کافی است و دیگری کسی است که علم کتاب در نزد اوست. ثعلبی در تفسیر آیه مزبور مینویسد آنکه علم کتاب در نزد اوست علی بن ابیطالب است [۲۰] .

همچنین ابو سعید خدری گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم آنکس که علم کتاب در نزد اوست کیست؟ فرمود آنکس برادرم علی بن ابیطالب است [۲۱] .

شیخ سلیمان بلخی از ابن عباس نقل میکند که گفت آنکه علم کتاب در نزداوست علی علیه السلام است زیرا او بتفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ آن عالم بود [۲۲] .

۹ـ آیه افمن کان علی بینهٔ من ربه و یتلوه شاهد منه... [۲۳] .

آیا کسیکه (رسول خدا صلی الله علیه و آله برای صحت گفتار خود) حجتی (قرآن) از طرف پروردگار خود داشته و پشت سر او شاهد و گواهی از خود او باشد....

در این آیه نیز مفسرین و مورخین عامه و خاصه نوشته‌اند که منظور از شاهد و گواهی از خود پیغمبر علی علیه السلام است [۲۴] .

ابراهیم بن محمد حموینی در کتاب فرائد السمطین از ابن عباس نقل میکند که این آیه در شأن علی علیه السلام است و احدی با او در آن شریک نیست و خوارزمی هم در مناقب خود مینویسد که عمرو عاص در نامه‌ای که بمعاویه نوشته بود اشاره بآیاتی در شأن علی علیه السلام کرده بود که از جمله آنها آیه مزبور بوده است [۲۵] .

۱۰ـ آیه الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیهٔ فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون [۲۶] .

کسانیکه اموالشان را در شب و روز و نهانی و آشکارا انفاق میکنند برای آنان در نزد پروردگارشان پاداشی است و آنان خوف و اندوهی ندارند.

خوارزمی و ثعلبی و مالکی و ابو نعیم و دیگران از ابن عباس نقل کرده‌اند که علی علیه السلام چهار درهم داشت یکی را شب (در راه خدا) صدقه داد و یکی را روز و یکی را پنهانی و یکی را آشکارا آنگاه این آیه در باره او نازل گردید [۲۷] .

۱۱ـ آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله [۲۸] و از مردم کسی هست که جان خود را میفروشد (بذل میکند) در راه بدست آوردن رضای خدا.

ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس روایت میکند که در شب هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام در فراش وی خوابید و این آیه در شأن آنحضرت نازل گردید [۲۹] .

۱۲ـ آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریهٔ [۳۰] .

کسانیکه ایمان آورده و اعمال نیکو انجام دادند آنان بهترین مردمند.

مقاتل بن سلیمان از ضحاک از ابن عباس نقل کرده است که این آیه در شأن علی علیه السلام و اهل بیت او نازل شده است [۳۱] .

۱۳ ـ وقفوهم انهم مسئولون [۳۲] آنها را نگهدارید که مورد سؤال خواهند بود.

ابو سعید خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل میکند که آنچه مورد سؤال خواهد بود ولایت علی بن ابیطالب است [۳۳] .

۱۴ ـ آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا [۳۴] کسانی که ایمان آورده و عمل‌های نیک انجام دادند بزودی خداوند دوستی آنها را در دلهای مردم قرار میدهد.

گنجی شافعی از قول خوارزمی مینویسد که علی علیه السلام فرمود مردی مرا ملاقات کرد و گفت یا ابا الحسن بدانکه بخدا من ترا در راه خدا دوست دارم علی علیه السلام فرمود من برسول خدا صلی الله علیه و آله مراجعه کرده و سخن‌آنمرد را باو خبر دادم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود شاید در باره او احسان و نیکی نموده‌ای، گفتم بخدا من در باره او احسانی نکرده‌ام، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا را سپاس که دلهای مؤمنین را بدوستی تو واد داشته است آنگاه آیه بالا نازل شد [۳۵] .

۱۵ ـ آیه و اعتصموا بحبل الله جمیعا [۳۶] و همگی بریسمان خدا چنگ زنید.

صاحب کتاب مناقب الفاخرهٔ از عبد الله بن عباس روایت کرده است که ما در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم عربی آمد و عرض کرد یا رسول الله شنیدم که میفرمودی اعتصموا بحبل الله حبل خدا کدام است که باو تمسک جوئیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله دست خود را بر دست علی علیه السلام زد و فرمود باین شخص تمسک جوئید که این حبل المتین است [۳۷] .

۱۶ ـ آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد [۳۸] هر آینه تو بیم دهنده‌ای و برای هر قومی هدایت کننده‌ای است. از طریق اهل سنت هفت حدیث نقل شده است که مقصود از منذر پیغمبر صلی الله علیه و آله و از هادی علی علیه السلام میباشد از جمله مالکی در فصول المهمه مینویسد که چون آیه مزبور نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: انا المنذر و علی الهادی و بک یا علی یهتدی المهتدون.

یعنی من انذار کننده‌ام و علی هدایت کننده و بوسیله تو یا علی هدایت یافتگان هدایت می‌یابند [۳۹] .

۱۷ ـ آیه و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد امنا و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام [۴۰] زمانیکه ابراهیم (بدرگاه خدای تعالی دعا کرد) و گفت پروردگارا این شهر را (مکه) محل امن قرار بده و من و فرزندانم را از بت پرستی دور گردان.

ابن مغازلی شافعی بسند خود از عبد الله بن مسعود نقل میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود دعای ابراهیم که عرض کرد پروردگارا من و فرزندانم را از بت پرستی دور گردان بمن و علی منتهی شد که هیچیک از ما هرگز به بت سجده نکردیم در نتیجه خداوند مرا نبی و علی را وصی قرار داد [۴۱] .

۱۸ ـ آیه فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین و الملائکهٔ بعد ذلک ظهیر [۴۲] .

البته خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین یاری کننده او (پیغمبر صلی الله علیه و آله) هستند و فرشتگان پس از نصرت خدا پشتیبان اویند. مفسرین و علمای بزرگ اهل سنت نوشته‌اند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود در آیه مزبور منظور از صالح المؤمنین علی بن ابیطالب است [۴۳] .

۱۹ ـ آیه لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنهٔ اصحاب الجنهٔ هم الفائزون [۴۴] . یعنی دوزخیان با بهشتیان برابر نیستند اصحاب بهشت آنانند که رستگار هستند.

موفق بن احمد بسند خود از جابر روایت کرده است که گفت ما در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که علی علیه السلام داخل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قسم بآنکه جان من در دست اوست که این مرد و شیعه‌اش در روز قیامت رستگارانند [۴۵] .

۲۰ ـ آیه و تعیها اذن واعیهٔ [۴۶] و نگهدارد، آن پند را گوش نگاهدارنده.

طبری و سیوطی در تفسیر خودشان نوشته‌اند که وقتی آیه مزبور نازل شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد خدایا آنگوش

را گوش علی قرار بده و علی علیه السلام فرمود از آنگاه چیزی نشنیدم که فراموش کرده باشم [۴۷] .

۲۱ ـ آیه افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستون [۴۸] آیا کسی که مؤمن است مانند کسی است که فاسق است (این دو) در نزد خدا یکسان نیستند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن کثیر در تفسیر خود و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و دیگران نوشته‌اند که ولید بن عقبه در مقام مفاخره بعلی علیه السلام گفت من از تو زبانم گویاتر و نیزه‌ام تیزتر و در جنگ شجاع‌ترم! علی علیه السلام فرمود ساکت شو ای فاسق. آنگاه خدا بتصدیق کلام آنحضرت آیه مزبور را نازل فرمود [۴۹] .

۲۲ ـ القیا فی جهنم کل کفار عنید [۵۰] . بیفکنید در دوزخ هر نا سپاس ستیزه جو را.

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل بسند خود از ابو سعید خدری نقل میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چون روز قیامت شود خدای تعالی بمن و علی میفرماید هر کس دشمن شما است او را در آتش بیفکنید و هر که دوست شما است او را داخل بهشت گردانید و اینست فرموده خدای تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید [۵۱] .

۲۳ ـ آیه و ارکعوا مع الراکعین [۵۲] و رکوع کنید با رکوع کنندگان. موفق بن احمد و ابو نعیم اصفهانی باسناد خود از ابن عباس نقل کرده‌اند که این آیه در خصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده و آنها اول کسی بودند که نماز گزاردند و رکوع کردند [۵۳] .

۲۴ ـ آیه ثم لتسألن یومئذ عن النعیم [۵۴] آنگاه در آنروز از نعمتها پرسیده شوند.

ابو نعیم و حاکم حسکانی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود مقصود از نعیم در این آیه ولایت امیر المؤمنین و ما است که از آن پرسیده خواهد شد [۵۵] .

۲۵ ـ آیه سأل سائل بعذاب واقع [۵۶] خواست سؤال کننده‌ای عذابی را که واقع شد.

ثعلبی و ابن صباغ و دیگران نوشته‌اند که چون در روز ۱۸ ذیحجه رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بجانشینی خود منصوب نموده و فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه. حارث بن نعمان پس از شنیدن این خبر خدمت آنحضرت آمد و گفت ما را بشهادت یگانگی خدا و نبوت خود از جانب خدا امر کردی قبول نمودیم و سپس به نماز و زکوة و حج و جهاد و روزه دستور دادی پذیرفتیم باینها قناعت نکردی در آخر کار این جوان را که پسر عموی تست بولایت نصب کردی آیا این کار از جانب تست یا بدستور خدا است؟ رسول اکرم فرمود قسم بخدائی که جز او خدائی نیست که این امر بدستور خدا است حارث بن نعمان در حالیکه بسوی ناقه خود میرفت گفت خدایا اگر این مطلب صحیح است بر ما از آسمان سنگ بفرست یا بعذابی دردناک معذب گردان هنوز بناقه‌اش نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش افتاد و فورا هلاکش نمود آنگاه این آیه نازل شد که‌سأل سائل بعذاب واقع [۵۷] .

آیاتی که در باره ولایت و فضائل علی علیه السلام نازل شده خیلی بیش از اینها است و ما برای نمونه فقط به ۲۵ آیه از آنها اشاره نمودیم و بطوریکه مفسرین و محدثین نوشته‌اند متجاوز از سیصد آیه در باره امامت و مناقب آنحضرت در قرآن وجود دارد چنانکه گنجی شافعی و ثعلبی بسند خود از ابن عباس نقل کرده‌اند که نزلت فی علی بن ابی طالب اکثر من ثلاثمائهٔ آیهٔ [۵۸] .

اکنون باید از آقایان (اهل سنت) پرسید با وجود اینهمه آیات که دلالت بر ولایت و برتری علی علیه السلام دارد و خود شما در صورت مراجعه بکتب معتبره ـ تان صحت این مطلب را خواهید پذیرفت چگونه ابو بکر را بجای علی علیه السلام خلیفه میدانید آیا سخن و عقیده شما در اینمورد موضوع کوسه و ریش پهن نیست؟

در خاتمه این فصل از تذکر این مطلب ناگزیر است که ممکن است بنظر بعضی چنین برسد که خداوند چرا صریحا نام علی علیه السلام را در قرآن نیاورده که او جانشین پیغمبر است تا مسلمین دچار اختلافات نشوند؟

پاسخ این اشکال یا اعتراض اینست که اولا موضوع ولایت علی علیه السلام مورد آزمایش است و بایستی مردم بوسیله آن آزمایش شوند چنانکه از جمله آیاتی که مؤید این مطلب است آیه شریفه الم أحسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون [۵۹] ؟ (آیا مردم چنین پندارند که با گفتن اینکه ایمان آوردیم رها کرده شوند و آنان آزمایش نخواهند شد؟) که بنا بنقل علماء و مفسرین عامه و خاصه ولایت علی علیه السلام است که مورد آزمایش مسلمین قرار گرفته است [۶۰] .

ثانیا بفرض اینکه نام علی علیه السلام نیز در قرآن ذکر میشد باز مردم از روی‌حب جاه و طمع دنیوی با آن مخالفت میکردند همچنانکه با برخی از آیات قرآن مخالفت نمودند که در فصول آتی بدین مطلب اشاره خواهد شد.

ثالثا قرآن کریم شامل احکام کلی است و جزئیات آن بوسیله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله توضیح داده شده است و اصل ولایت و امامت هم چنانکه در این فصل گذشت در چندین آیه با قرائن روشن گفته شده و نبی اکرم نیز طبق بیاناتی مضمون و مفاد آنها را که بر علی علیه السلام تطبیق میکرد بمردم ابلاغ نموده است و این مطلب را علماء و مفسرین اهل سنت نیز قبول دارند ولی عملا با آن مخالفت میکنند.

پی نوشت ها:

[۱] شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۱۸۹ ـ فصول المهمه ص ۲۷.

[۲] سوره مائده آیه ۵۵.

[۳] کفایة الطالب ص ۲۵۰ ـ مناقب خوارزمی ص ۱۷۸ ـ تفسیر طبری جلد ۶ ص ۱۶۵ ـ تفسیر رازی جلد ۳ ص ۴۳۱ و کتب دیگر.

[۴] کشف الغمه ص ۸۸.

[۵] سوره نساء آیه ۵۹.

[۶] ینابیع المودة ص ۱۱۴ ـ شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۱۴۹ ـ غایة المرام باب ۵۸.

[۷] سوره شعراء آیه ۱۵۱ ـ ۱۵۲.

[۸] ینابیع المودة ص ۴۴۵.

[۹] سوره آل عمران آیه ۶۱.

[۱۰] مناقب ابن مغازلی ص ۲۶۳ ـ کفایة الخصام ص ۳۰۹ ـ فصول المهمه ص ۸.

[۱۱] سوره احزاب آیه ۳۳ ـ اراده خدا است که از شما اهل بیت پلیدی را دور کند و شما را بتطهیر خاصی پاک گرداند.

[۱۲] کفایة الطالب ص ۳۷۲ ـ تفسیر فخر رازی جلد ۶ ص ۷۸۳.

[۱۳] شواهد التنزیل جلد ۲ ص ۱۱.

[۱۴] تفسیر ابن جریر طبری جلد ۲۲ ص ۵.

[۱۵] قاموس الصحیفه ص ۲۵ ـ این کتاب اخیرا بوسیله جناب حجة الاسلام حاجی سید ابو الفضل حسینی بسبک جالب و زیبا در شرح لغات صحیفه سجادیه تألیف شده و تعلیقات او اضافاتی نیز از نظر نقل حدیث و مطالب سودمند با استفاده از منابع ارزنده در آن منظور گردیده است مطالعه این کتاب نفیس برای محققین و اهل علم توصیه میشود.

[۱۶] ذخائر العقبی ص ۶۹ ـ کفایة الطالب ص ۲۴۲ ـ ینابیع الموده ص ۸۸ ـ ارشاد مفید جلد ۱ باب ۲ فصل ۱۷.

[۱۷] سوره شوری آیه ۲۳.

[۱۸] کفایة الطالب ص ۹۱ ـ تفسیر کشاف جلد ۲ ص ۳۳۹ ـ ذخائر العقبی ص ۲۵.

[۱۹] سوره رعد آیه ۱۳.

[۲۰] غایة المرام باب ۱۲۶.

[۲۱] شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۳۰۷.

[۲۲] ینابیع المودة ص ۱۰۴.

[۲۳] سوره هود آیه ۱۷.

[۲۴] تفسیر ابو الفتوح رازی ـ ینابیع المودة ص ۹۹.

[۲۵] غایة المرام باب ۱۲۸.

[۲۶] سوره بقره آیه ۲۷۴.

[۲۷] مناقب ابن مغازلی ص ۲۸۰ ـ ذخائر العقبی ص ۸۸.

[۲۸] سوره بقره آیه ۲۰۷.

[۲۹] ینابیع المودة ص ۹۲ ـ کفایة الطالب ص ۲۳۹.

[۳۰] سوره بینة آیه ۸.

[۳۱] غایة المرام باب ۹۴ حدیث ۹.

[۳۲] سوره و الصافات آیه ۲۴.

[۳۳] شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۱۰۷ ـ صواعق المحرقه ص ۸۹.

[۳۴] سوره مریم آیه ۹۶.

[۳۵] کفایة الطالب ص ۲۴۹ ـ مناقب خوارزمی ص ۱۸۸ ـ الغدیر جلد ۲ ص ۵۶.

[۳۶] سوره آل عمران آیه ۱۰۳.

[۳۷] کفایة الخصام ص ۳۴۳.

[۳۸] سوره رعد آیه ۷.

[۳۹] فصول المهمه ص ۱۲۲.

[۴۰] سوره ابراهیم آیه ۳۵.

[۴۱] مناقب ابن مغازلی ص ۲۷۶.

[۴۲] سوره تحریم آیه ۴.

[۴۳] شواهد التنزیل جلد ۲ ص ۲۵۵ ـ صواعق محرقه ص ۱۴۴.

[۴۴] سوره حشر آیه ۲۰.

[۴۵] کفایة الخصام ص ۴۲۲.

[۴۶] سوره الحاقة آیه ۱۲.

[۴۷] مناقب ابن مغازلی ص ۲۶۵.

[۴۸] سوره سجده آیه ۱۸.

[۴۹] غایة المرام باب ۱۵۲ ـ مناقب ابن مغازلی ص ۳۲۴.

[۵۰] سوره ق آیه ۲۴.

[۵۱] شواهد التنزیل جلد ۲ ص ۱۹۰.

[۵۲] سوره بقره آیه ۴۳.

[۵۳] غایة المرام باب ۱۷۶.

[۵۴] سوره تکاثر آیه ۸.

[۵۵] غایة المرام باب ۴۸ ـ شواهد التنزیل جلد ۲ ص ۳۶۸.

[۵۶] سوره معارج آیه ۱.

[۵۷] فصول المهمه ص ۲۶ ـ کفایة الخصام ص ۴۸۸.

[۵۸] کفایة الطالب ص ۲۳۱ ـ صواعق محرقه ص ۷۶ ـ ینابیع المودة ص ۱۲۶.

[۵۹] سوره عنکبوت آیه ۱.

[۶۰] شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۴۳۸ ـ غایة المرام باب. ۱۲۵.

آگاهی و مظلومیت امام

به خدا سوگند! از آگاهی لازمی برخوردارم و هرگز غافلگیر نمی‌شوم، [۱] که دشمنان ناگهان مرا محاصره کنند و با نیرنگ دستگیرم نمایند، من همواره با یاری انسان حق طلب، بر سر آن می‌کوبم که از حق روی گردان است، و با یاری فرمانبر مطیع، نافرمان اهل تردید را درهم می‌کوبم، تا آن روز که دوران زندگانی من بسر آید.

پس، سوگند بخدا، من همواره از حق خویش محروم ماندم، و از هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه وآله تا امروز حق مرا از من باز داشتند و به دیگری اختصاص دادند. [۲] .

____

پی نوشت ها:

[۱] ضَبُع، یعنی «کَفتار» که در اغفال شدن ضرب االمثل بود، با سر و صداهایی که شکارچیان بوجود می‌آوردند و سر در لانه فرو برده، از خطرات پیرامون خود غافل می‌شد و شکار می‌گردید و آنگاه ضرب المثل برای انسان بی اطلاع گردید.

[۲] خطبه ۶ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

آموزش‌های حساب شده برای جهاد و شهادت

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای آمادگی فکری و روحی مردم و سربازان، همواره ارزش‌های والای جهاد را به خوبی تفسیر و بیان می‌کرد، مانند: خطبه ۲۷ نهج‌البلاغه که فرمود:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيائِهِ، وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوى، وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ، وَجُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ.

فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ، وَشَمِلَهُ الْبَلَاءُ، وَدُيِّثَ بِالصِّغَارِ وَالْقَمَاءَةِ، وَضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ، وَأُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ، وَسِيمَ الْخَسْفَ، وَمُنِعَ النَّصَفَ. [۱] .

«پس از یاد و نام خداوند، همانا جهاد دَری است از درهای بهشت، خداوند آن را به روی‌دوستان مخصوص خود گشوده است جهاد لباس تقوا، زره محکم، و سپر مطمئن خداوند است.

مردمی که از جهاد روی برگردانند خداوند لباس ذلت بر تن آنهامی‌پوشانند و بلا به آنان هجوم می‌آورد، حقیر و ذلیل می‌شوند، عقل و فهم‌شان تباه می‌گردد، و به خاطر تضییع جهاد حق آنها پایمال می‌شود، و نشانه‌های ذلت در آنها آشکار می‌گردد، و از عدالت محروم می‌شوند».

____

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۷ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

آگاهی دادن مردم (نسبت به اخبار جاری کشور)

در حکومت های الهی و مردمی، پشتوانه اصلی حکومت، نیروهای مردمی هستند،

اگر دقیقاً نسبت به تحرّکات دشمن، و اخبار سیاسی، نظامی کشور، توجیه گردند، و آگاهی لازم را داشته باشند،

بجا و به موقع بسیج شده، رهبر و نظام اسلامی را کمک می کنند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به تحرّکات نظامی دشمن در مرزهای داخلی خطاب به کوفیان فرمود:

أُنْبِئْتُ بُسْراً قَدِ اطَّلَعَ الْیمَنَ، وَإِنِّی وَاللَّهِ لَأَظُنُّ أَنَّ هؤُلاءِ الْقَوْمَ سَیدَالُونَ مِنْکُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَی بَاطِلِهِمْ، وَتَفَرُّقِکُمْ عَنْ حَقِّکُمْ، وَبِمَعْصِیتِکُمْ إِمَامَکُمْ فِی الْحَقِّ، وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِی الْبَاطِلِ، وَبِأَدَائِهِمُ الْأَمَانَةَ إِلَی صَاحِبِهِمْ وَخِیانَتِکُمْ، وَبِصَلَاحِهِمْ فِی بِلَادِهِمْ وَفَسادِکُمْ. [۱] .

(به من خبر رسیده که بُسربن ارطاهٔ بر یمَن تسلّط یافت، سوگند به خدا می‌دانستم که مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد. زیرا آنها در یاری کردن باطل خود، وحدت دارند، و شما در دفاع از حق متفرّقید، شما امام خود را در حق نافرمانی کرده و آنها امام خود را در باطل فرمانبردارند.

آنها نسبت به رهبر خود امانتدار و شما خیانتکارید، آنها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی.)

و نسبت به ادّعاهای سران ناکثین به مردم آگاهی لازم داد که:

اتَّخَذُوا الشَّیطَانَ لِأَمْرِهِمْ مِلَاکاً، وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاکاً، فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِی صُدُورِهِمْ، وَدَبَّ وَدَرَجَ فِی حُجُورِهِمْ، فَنَظَرَ بِأَعْینِهِمْ، وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَرَکِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ، وَزَینَ لَهُمُ الْخَطَلَ، فِعْلَ مَنْ قَدْ شَرِکَهُ الشَّیطَانُ فِی سُلْطَانِهِ، وَنَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَی لِسانِهِ! [۲] .

(منحرفان شیطان را، معیار کار خود گرفتند، و شیطان نیز آنها را دام خود قرار داد، و در دلهای آنان تخم گذارد، و جوجه‌های خود را در دامانشان پرورش داد، پس با چشم‌های آنان می‌نگریست، و با زبان‌های آنان، سخن می گفت، پس با یاری آنها بر مرکب گمراهی سوار شد، و کردارهای زشت را در نظرشان زیبا جلوه داد، مانند رفتار کسی که نشان می‌داد در حکومت شیطان شریک است، و با زبان شیطان، باطل می گوید.)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۵ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۷ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

آگاهی از علل مقاومت دشمن

در تداوم عملیات شکننده سپاه امام علی علیه السلام بر ضد شورشیان جمل، امام متوجّه شد که یکی از علل مقاومت مردم بصره، حضور عائشه، سوار بر شتر است که تا شتر کشته نشود و هودج عائشه سقوط نکند، مردم بصره با انگیزه‌های گوناگونی مقاومت می کنند از این رو فرمان داد که:

اِعْقِرُوا الْجَمَلَ فَانَّهُ انْ عُقِرَ تَفَرَّقُوا

«شتر را پی کنید، زیرا اگر شتر کشته شود مردم بصره متفرّق می گردند»

که امام مجتبی علیه السلام در طی دو حمله بی‌نظیر شتر را پی کرده، هودج سقوط کرد و مردم بصره گریختند. [۱] .

امام در مسجد جامع بصره پس از فتح و پیروزی خطاب به مردم بصره فرمود:

کُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرأَةِ وَ أَتْباعَ الْبَهِیمَةِ، رَغا فَأَجَبْتُم، وَ عُقِرَ فَهَرَبْتُم

«شما لشگریان یک زن، و پیروان یک حیوان بودید که تا صدا می‌کرد مقاومت کردید و تا کشته شد فرار کردید.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] کامل ابن اثیر، ج۳، ص۲۵۱.

[۲] خطبه ۱۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

آزادی اسیران در جنگ

آزادی اسیران که در قانون بین الملل نیز آمده است،

یکی از رفتارهای ارزشمند انسانی است، که سران قدرتمند و حاکمان مستبدّ کمتر به آن توجّه دارند.

امام علی علیه السلام در نبرد صفّین دست به ابتکاراتی زد که دوست و دشمن را شیفته خود کرد.

یکی از آنها آزاد کردن تعدادی از اسیران شامی بود که معاویه نیز ناچار شد، تعدادی از اسرای کوفیان را باز گرداند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کامل ابن اثیر، ج۳، ص۳۱۲.

آگاهی سیاسی امام و آمادگی برای نبرد با معاویه

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ نهروان فراغت یافت، فرمود:

اَیهَا النّاسُ فَإنّی فَقَأتُ عَینَ الْفِتْنَةِ وَلَمْ یکُنْ لِیجْتَرِی عَلَیها اَحَدٌ غَیری بَعْدَ اَنْ ماجَ غَیهَبُها وَ اشْتَدَّ کَلَبُها.

«ای مردم من چشم فتنه و فساد را کور کردم و غیر از من کسی بر دفع آن فتنه و فساد بعد از اینکه ظلمت و تاریکی آن بالا گرفته و رو به افزایش نهاده وشرّ و سختی آن همه جا را فرا گرفته و هاری آن فزونی یافته بود، جرأت نداشت.» [۱] .

امام علی علیه السلام می‌خواهد بفرماید:

اگر من با نهضت «خارجی گری» در دنیای اسلام مبارزه نمی‌کردم، دیگر کسی پیدا نمی‌شد که جرأت کند با این چنین جمعیتی که پیشانیشان از کثرت عبادت پینه بسته بود بجنگد. [۲] .

بنا به نقل ناسخ، غائله خوارج در روز نهم صفر سال چهل هجری مصادف با نوروز ایرانیان پایان یافت. [۳] .

امام علیه السلام برای اینکه مردم را به سوی دشمن اصلی متوجّه سازد، با جمله کوتاهی فرمود:

اِنَّ اللَّهَ قَدْ احْسَنَ بِکُمْ وَ اَعَزَّ نَصْرَکُمْ فَتَوَجَّهوا مِنْ فُورِکُمْ هذا اِلی عَدُوُّکُم.

«همانا خداوند بر شما احسان کرد و پیروزی عزّت بخش را نصیبتان قرار داد اکنون با این آمادگی به سوی دشمن اصلی خود (یعنی معاویه و یارانش) حرکت نمائید.»

جمعی همراه اشعث بن قیس در پاسخ گفتند:

(یا امیرالمؤمنین تیرهای ما تمام و شمشیرهای ما کند و سرنیزه هایمان فرسوده گردیده، بهتر است که ما را به کوفه برگردانی تا تجهیزات جنگی خود را اصلاح نموده، تجدید قوائی بکنیم، شاید در این مدّت هم بر عدّه ما بیفزائی تا با نیروئی بهتر و تازه نفستر به

سوی دشمن بشتابیم.)

امام علیه السلام آنها را به اردوگاه نخیله سوق داد و به آنها سفارش کرد؛

تا زمانی که به سوی دشمن رهسپار می‌شوند در اردوگاه خود بمانند و خود را برای جهاد مهیا سازند و کمتر با زن و بچّه خود مراوده و ملاقات داشته باشند.

سپاهیان امام چند روزی را در آنجا ماندند ولی بعداً یکی پس از دیگری جسته و گریخته به شهر می‌رفتند تا اینکه جز فرماندهان سپاه کسی با علی علیه السلام باقی نماند، حضرت با مشاهده این وضع، ناگزیر وارد شهر کوفه گردیدند. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲:۹۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

[۲] جاذبه و دافعه علی‌علیه السلام، ص۱۵۶.

[۳] کتاب خوارج، ص۵۵۸ - و مسعودی در مروج الذهب، ج۲، ص۱۰۴ - و ابن اثیر در کامل - و محدث قمی در تتمهٔ المنتهی، واقعه نهروان را در سال سی و هشت هجری نقل نموده است.

[۴] تاریخ طبری، ج۶، ص۳۳۸۵ - و الامامهٔ والسیاسه، ج۱، ص۱۲۹ - و کامل ابن اثیر، ج۳ ص۳۴۹ - و الامام علی‌علیه السلام، ج۶، ص۱۵۲ - و مروج الذهب، ج۲، ص۴۰۷.

آمدن هیئت مذاکره به اردوی امام

روزی ابودرداء و ابوامامه باهلی به معاویه گفتند:

چرا با علی به ستیز برخواستی؟

به خدا سوگند اسلام او از تو بهتر و او به خلافت سزاوارتر و به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک‌تر است.

معاویه گفت:

به خونخواهی عثمان با او می‌جنگم و در حقیقت او کشندگان عثمان را پناه داده است.

به او بگوئید: اگر قاتلان عثمان را به ما تحویل دهد من نخستین کسی هستم از اهالی شام که با او بیعت خواهم کرد.

این دو نفر به امید سازش به حضور علی علیه السلام شتافتند و تقاضای معاویه را به آن حضرت رساندند.

امام علیه السلام آن دو نفر را به طرف صفوف لشگریان خود متوجّه ساخت و فرمود:

کشندگان عثمان همان ها هستند که می‌بینید.

ناگاه بیش از بیست هزار نفر سلحشور آهن پوشی که فقط چشمانشان دیده می‌شد (همچو صدای رعد) خطاب به آن دو نفر فریاد زدند همه ما کشندگان خلیفه سوم هستیم.

آن دو نفر به لشگرگاه معاویه بازگشتند.

ابن قتیبه دینوری می‌نویسد:

ابوهریره و ابوالدرداء که در جریان صفین در حمص [۱] بودند، پیش معاویه آمدند و او را نصیحت نمودند که چرا با علی علیه السلام به نزاع برخاستی، او به این امر (خلافت) به تو سزاوارتر است و از خدمات و سوابق درخشان آن حضرت با او سخن گفتند، تا معاویه گفت:

به این جهت با او می‌جنگم که کشندگان عثمان را به ما تسلیم نماید.

سپس هر دوی آنها از طرف معاویه به حضور علی علیه السلام آمدند و گفتند معاویه می گوید قاتلان خلیفه سوم را به وی تحویل دهید اگر بعد از این کار باز او با شما بجنگد در این صورت ما با تو همراه خواهیم بود.

امام علیه السلام فرمود: آیا شما کشندگان عثمان را می‌شناسید؟

گفتند: آری

امام علی علیه السلام فرمود: بروید آنها را دستگیر کنید.

آنها آمدند پیش محمد بن ابی بکر و عمّار یاسر و مالک اشتر و گفتند که شما سه نفر از کشندگان خلیفه سوم هستید و ما مأموریم که شما را دستگیر کنیم.

وقتی مردم از جریان آگاه شدند متجاوز از ده هزار نفر آماده شدند و گفتند:

قاتلان خلیفه سوّم ما هستیم.

آن دو نفر چون با آن جمعیت انبوه مواجه شدند، گفتند:

ما مسئله را مشکل و غیر قابل علاج یافتیم، پس به سوی معاویه برگشتند و دوباره عازم «حمص» شدند. [۲] .

معاویه می‌دانست که کشندگان خلیفه سوم یکی دو نفر و آنهم شناخته شده نبودند، که امام علیه السلام هم آنها را دست بسته به معاویه تحویل دهد.

معاویه می‌دانست که این کار غیرممکن است، امّا به عنوان بهانه‌ای آنرا دستاویز خود قرار داده بود.

که اینگونه نیرنگبازی‌ها تنها در مردم ناآگاه شام تأثیر می گذاشت.

پی نوشت ها:

[۱] حمص بکسر حاء و سکون میم و صاد مهمله شهر بزرگی است میان شام و حلب. معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۳۴.

[۲] الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۹۶.

آزاد گذاشتن خوارج و رعایت حقوق آنها

امام علیه السلام به فرقه خوارج آزادی کامل داده بود و با نرمش، به ایشان فرمود:

شما سه حق به گردن ما دارید که آنرا رعایت خواهیم کرد:

۱- شما می‌توانید نماز خود را در مسجد ما آزادانه به جا آورید.

۲- ما حقوق شما را از بیت‌المال و غنیمتی که در کسب آن با ما شرکت داشته‌اید قطع نمی کنیم.

۳- مادامی که به جنگ ما با قیام نکرده‌اید با شما نمی‌جنگیم. [۱] .

امام علیه السلام از آغاز مخالفت آنان تا زمانی که به حرکت مسلّحانه دست نزده بودند چنین رفتاری با ایشان داشت و به جرئت می‌توان گفت که اعطاء آزادی تا این حد به مخالفان حکومت، در جهان بی سابقه است، و همین سبب شد که خوارج از این آزادی سوء استفاده کرده و دشمنی خود را از حدّ گذراندند،

گاهی به ساحت مقدّس امام علیه السلام جسارت می کردند و ناسزا می گفتند که امام با بزرگواری به آنها پاسخ می‌داد.

تا آنجا که خوارج تصمیم گرفتند برای جنگ با امام علیه السلام آماده شوند،

آنها عبداللّه بن وهب راسبی که مردی به ظاهر زاهد و متعبّد بود را بر خود گماشتند.

و او مرد بسیار متعصّبی بود، آنها معتقد بودند که پس از شکست دادن علی علیه السلام کار خلافت را به شورا می گذاریم و بیعت

برای کسی جائز نیست،

بیعت مخصوص ذات ذوالجلال است، و شعار ما «امر به معروف و نهی از منکر» است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج۶، ص۳۳۶۳ - و الامام علی‌علیه السلام، ج۵، ص۲۶۷.

[۲] تاریخ سیاسی اسلام، ص۳۲۲.

آغاز شورشگری خوارج و آمادگی رزمی امام

خوارج پس از تهدید کردن امام علیه السلام «حروراء» را به قصد نهروان [۱] ترک گفتند،

در طول راه عبورشان بر نخلستانی افتاد در آنجا عبدالله بن خبّاب را دیدند که قرآن را حمایل کرده و بر الاغ خود سوار شده و همسرش نیز همراه او بود،

او از جانب علی علیه السلام حاکم و عامل نهروان بود.

نخست از نام او سؤال کردند گفت:

عبدالله فرزند خبّاب از اصحاب پیامبر خدا هستم.

گفتند: آیا از ما ترسیدی؟

عبدالله گفت: آری.

گفتند:

از ما نترس، از پدرت که یار پیامبر بود حدیثی برای ما بگو که آنرا از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیده باشد، شاید به حال ما فایده‌ای بخشد.

عبدالله گفت:

پدرم از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کرد که آن حضرت فرمود:

بعد از من فتنه‌ای پدید آید که دل مرد در آن مانند بدنش می‌میرد، شب مؤمن است.

امّا بامداد کافر می‌شود، و یا صبح مؤمن است، امّا شامگاه کافر می‌شود.

گفتند: ما هم همین را می‌خواستیم.

سپس پرسیدند:

درباره ابوبکر و عمر چه می‌گوئی؟

عبدالله آنها را به خیر و نیکی یاد کرد.

سپس درباره خلیفه سوم و از ابتداء و انتهای خلافتش سؤال کردند.

عبدالله او را نیز تأیید کرد.

در پایان به او گفتند:

درباره علی و مسئله حکمیت چه عقیده‌ای داری و بعد از حکمیت نظرت چیست؟

عبدالله گفت:

او از شما دانا و دیندارتر است و دارای بینش عمیق‌تری می‌باشد و رأی او صواب و نظر او نافذ است.

سران خوارج گفتند:

تو مردان را با نام و نشان ستایش می‌کنی نه با افعال و اعمال آنها،

به خدا سوگند ترا به نحوی می‌کشیم، که تا کنون کسی به مانند آن کشته نشده باشد.

عبداللَّه را گرفته و کتفش را بستند و همراه زن حامله او که وضع حملش نزدیک بود به نخلستانی کشیدند که میوه آن رسیده و متعلق به مردی نصرانی بود.

خرمائی در نخلستان به زمین افتاده بود، یکی از خوارج آنرا برداشت و به دهن گذاشت،

یکی از همراهان گفت:

آیا خرمای حرام می‌خوری؟ تو که بهای آنرا نپرداخته‌ای، او ناگزیر دانه خرما را از دهان بیرون انداخت.

در آن میان خوکی را مشاهده کردند که متعلّق به اهل ذمّه بود، که یکی از خوارج او را با شمشیر کشت، همراهش به وی اعتراض کرد و گفت:

این عمل تباهکاری در روی زمین است، به ناچار بهای آنرا به صاحبش پرداختند.

عبداللَّه با مشاهده این احوال خرسند شد که از آنها آسیبی به وی نخواهد رسید، ناگاه بر خلاف انتظار او را به کنار فرات کشیدند تا شهیدش نمایند.

چون ابن خبّاب این وضع را مشاهده کرد به آنها گفت:

در کار خود صادق باشید، من مسلمانم و کار خلافی هم نکرده‌ام، در ضمن شما به من امان دادید (و گفتید از ما مترس) آنها گوش ندادند و او را بر زمین کشیده مانند گوسفند ذبح کردند و خون او به آب نهر ریخته شد،

سپس به سوی همسرش هجوم آوردند، آن زن مصیبت زده می‌گفت:

من زنی تنها هستم، آیا شما از خدا نمی‌ترسید؟

به او هم رحم نکردند، شکمش را پاره کرده و جنین را بیرون کشیده و کشتند.

آنها همچنین سه زن مسلمان دیگر را که از قبیله طی بودند نیز به قتل رساندند که یکی از آن زنان امّ سنان بود و از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به حساب می‌آمد.

مرد نصرانی که در آنجا بود، با دیدن این منظره رقّت بار، با شگفتی به سران خوارج گفت:

من از کارهای شما در شگفتم زیرا عبداللَّه بن خبّاب را می‌کشید، امّا یک دانه خرما را بی اجازه صاحبش نمی‌خورید. [۲].

خوارج در سر راه خود هر جا مسلمانی می‌یافتند از دم تیغ می‌گذرانیدند و اموال آنان را به یغما می‌بردند، آنها بدین نحو در نهروان گرد آمدند.

امام علیه السلام وقتی این اخبار را شنید، برای تحقیق بیشتر، حارث بن مرّره را نزد خوارج فرستاد، تا در این رابطه تحقیقات دقیقی انجام دهد و نتیجه را کتباً به اطّلاع آن حضرت برساند.

چون فرستاده امام علیه السلام به گروه خوارج نزدیک شد، تا در مورد این کشتار و غارتگری‌ها سؤال نماید، بر سر او ریختند و بی رحمانه شهیدش کردند.

امام علی علیه السلام از «پادگان نُخیله» قصد عزیمت به شام را داشت، که اینگونه خبرهای ناگوار یکی پس از دیگری او را نگران کرد.

و فتنه خوارج در شورای نظامی امام علیه السلام مطرح گردید و از طرف فرماندهان سپاه پیشنهاد شد که:

یا امیرالمؤمنین این گروه خطرناک را با چه اطمینانی پشت سر بگذاریم و به سوی شام حرکت کنیم، آنها پس از ما ممکن است بر

خانواده‌ها و اموال و شهرها مسلّط شوند، اگر صلاح است، نخست ما به سوی آنها رفته و کار خوارج را یکسره کنیم و آنگاه با خاطری آسوده به سوی دشمن اصلی، (معاویه) حرکت کنیم.

امام علی علیه السلام نیز همین را صلاح می‌دانست، و بدین ترتیب فرمان داد که به جای شام به سوی نهروان حرکت نمایند.

در آن وقت منجّمی آمد و عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین من از طریق علم نجوم دریافته‌ام که اگر در این ساعت حرکت شما آغاز شود نمی‌توانید به دشمن غلبه یابید بلکه به آسیب سخت دچار می‌شوید. بهتر است که حرکت شما به ساعت دیگر موکول گردد.

امام علیه السلام به حرف وی گوش نداد و در آن ساعتی که منجّم منع کرده بود حرکت فرمود و پس از پیروزی بر دشمن، خدا را ستایش کرد و فرمود:

اگر ما به دستور آن منجّم عمل کرده و در وقتی که او معین کرده بود، لشگر می‌کشیدیم، مردم نادان می‌گفتند، این پیروزی نتیجه پیشگوئی منجّم و تعیین وقت حرکت او بود. [۳] .

سپس به منجّم و مردم چنین رهنمود داد:

أَتَزْعَمُ أَنَّکَ تَهْدِی إِلَی السَّاعَةِ الَّتِی مَنْ سَارَ فِیهَا صُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ؟ وَتُخَوِّفُ مِنَ السَّاعَةِ الَّتِی مَنْ سَارَ فِیهَا حَاقَ بِهِ الضُّرُّ؟ فَمَنْ صَدَّقَکَ بِهذَا فَقَدْ کَذَّبَ الْقُرْآنَ، وَاسْتَغْنی عَنِ الْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ فِی نَیْلِ الْمحْبُوبِ وَدَفْعِ الْمَکْرُوهِ.

وَتَبْتَغِی فِی قَوْلِکَ لِلْعَامِلِ بِأَمْرِکَ أَنْ یولِیکَ الْحَمْدَ دُونَ رَبِّهِ، لِأَنَّکَ - بِزَعْمِکَ - أَنْتَ هَدَیْتَهُ إِلَی السَّاعَةِ الَّتِی نَالَ فِیهَا النَّفْعَ، وَأَمِنَ الضُّرَّ!!

أَیهَا النَّاسُ، إِیاکُمْ وَتَعَلُّمَ النُّجُوم، إِلَّا مَا یهْتَدَی بِهِ فِی بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ، فَإِنَّهَا تَدْعُو إِلَی الْکَهَانَةِ، وَالْمُنَجِّمُ کَالْکَاهِنِ، وَالْکَاهِنُ کَالسَّاحِرِ، وَالسَّاحِرُ کَالْکَافِرِ! وَالْکَافِرُ فِی النَّارِ! سِیرُوا عَلَی اسْمِ اللَّهِ.

(به هنگام حرکت برای نبرد با خوارج، شخصی با پیشگویی از راه شناخت ستارگان گفت: اگر در این ساعت حرکت کنید، پیروز نمی‌شوید و من از راه علم ستاره‌شناسی این محاسبه را کردم،:)

امام فرمود :

ای مردم، از فرا گرفتن علم ستاره‌شناسی برای پیشگویی‌های دروغین، بپرهیزید، جز آن مقدار از علم نجوم که در دریانوردی و صحرانوردی به آن نیاز دارید، چه اینکه ستاره‌شناسی شما را به غیب گویی و غیب گویی به جادوگری می‌کشاند، و ستاره‌شناس چون غیب گو، و غیب گو چون جاودگر و جادوگر چون کافر و کافر [۴] در آتش جهنّم است. با نام خدا حرکت کنید.» [۵] .

امام علیه السلام با سپاه خود که بالغ بر شصت و هشت هزار و دویست نفر بود [۶] بسوی نهروان حرکت کرد و در نهروان با خوارج روبرو شدند.

آنها چون امام علیه السلام را دیدند به آواز بلند گفتند:

لا حُکْمَ اِلّا لِلّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ

امام علیه السلام بردباری نمود و نخست پیغام فرستاد که:

«کشندگان برادران ما را به ما تحویل دهید تا ما به قصاص، آنها را بکشیم، آنگاه من شما را به حالِ خود می‌گذارم و برای جنگ بسوی اهل شام حرکت می‌نمایم، شاید خداوند قلب‌های شما را به پاکی تغییر دهد و شما را از این گمراهی برگرداند.»

در پاسخ، پیام فرستادند که:

ما گشندگان یاران تو هستیم و در قتل آنها شرکت کرده‌ایم، زیرا که خون آنها و شما را مباح می‌دانیم. [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] نهروان، گویا نام کوره‌های آب میان بغداد و واسط و دارای آبادی بوده که از بین رفته و اثار عمارتها نمایان است. (معجم البلدان).

[۲] کامل ابن اثیر ج۳، ص۳۴۲ – و تاریخ طبری، ج۶، ص۳۳۷۴ – و ناسخ ج امیرالمؤمنین‌علیه السلام، ص۵۴۱ – و تحفهٔ الاحباب، ص۱۸۱ – و الامامهٔ والسیاسهٔ، ج۱، ص۱۲۶ – و سفینه بحار، ج۱، ص۳۸۳.

[۳] نورالابصار، شبلنجی، ص۱۱۲ – و تاریخ طبری، ج۶، ص۳۳۷۶ – و کامل ابن اثیر، ج۳، ص۳۴۳ – و الامامهٔ والسیاسهٔ، ج۱، ص۱۲۷ – و ناسخ کتاب خوارج، ص۵۴۲.

[۴] منجّم، از طریق ستاره‌شناسای ک پیشگویی می کند و کاهِن (غیب گو) با کمک گرفع از شیطان و جن خق می‌دهد، می گویند شخص مورد نظر عفیف بن قیس برادر اشعث بن قیس بود.

[۵] خطبه ۷۹ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:

۱– کتاب صفین: ابراهیم‌بن دیزیل‌المحدث (متوفای ۲۸۱ه)

۲– کتاب أمالی ص۳۳۸ مجلس۶۴ حدیث۱۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۳–عیون الجواهر (بنقل از فرج‌المهموم): شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۴– فرج المهموم ص ۵۷ و ۵۹: سیدبن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه)

۵– أنساب الاشراف ج۲ ص۳۶۸ ح۴۳۷: بلاذری (متوفای ۲۷۹ ه)

۶– تذکرهٔ الخواص ص۱۴۵: ابن جوزی حنفی (متوفای ۵۶۷ ه)

۷– کتاب احتجاج ج۱ ص ۵۶۰ ط جدید: طبرسی (متوفای ۵۸۸ ه)

۸– زهر الاداب: ابواسحاق قیروانی(حدود ۴۲۵ ه)

۹– کنزالفوائد ص ۱۶۵: کراجکی (متوفای ۴۴۹ ه)

۱۰– بحارالانوار ج ۵۵ ص ۲۵۸ ح ۵۰: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۱۱– انوار النعمانیه ج۱ ص۱۹۵: جزائری (متوفای ۱۱۱۲ه)

۱۲– بحارالانوار ج۳۳ ص۳۶۲ ح۵۹۶: جزائری (متوفای ۱۱۱۲ه)

۱۳– ربیع الابرار ج۱ ص۱۰۸ ح۹۳ ب۲: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ه).

[۶] تاریخ طبری، ج۶، ص۳۳۷۱ – و کامل ابن اثیر، ج۳، ص۳۴۰ (سه هزار و دویست نفر از آن سپاه از اهل بصره بودند.).

[۷] تاریخ طبری، ج۶، ص۳۳۷۶–۳۳۷۵ – و الامامهٔ والسیاسهٔ، ج۱، ص۱۲۷ – و مروج الذهب، ج۲، ص۴۰۵ – و تتمهٔ المنتهی، ج۱، ص۳۰ – و الامام علی، ج۶، ص۱۰۹ – و کامل ابن اثیر، ج۳، ص۳۴۳.

آموزش‌های ضروری برای دفاع

طبیعی است که دفاع از منافع ملّی و آئین الهی بدون آموزشهای حساب شده و یاد گیری فنون نظامی و جنگ انفرادی امکان پذیر نیست که امام علی علیه السلام در یک سخنرانی حساب شده، جهت آموزش نظامی فرمود:

مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِینَ: اسْتَشْعِرُوا الْخَشْیَهَ، وَتَجَلْبَبُوا السَّکِینَهَ، وَعَضُّوا عَلَی النَّوَاجِذِ، فَإِنَّهُ أَنْبَی لِلسُّیوفِ عَنِ الْهَامِ

وَأَکْمِلُوا اللَّأْمَهَ، وَقَلْقِلُوا السُّیوفَ فِی أَغْمَادِهَا قَبْلَ سَلِّهَا

وَالْحَظُوا الْخَزْرَ، وَاطْعُنُوا الشَّزْرَ، وَنَافِحُوا بِالظُّبَا، وَصِلُوا السُّیوفَ بِالْخُطَا،

وَاعْلَمُوا أَنَّكَمْ بِعَينِ اللَّهِ، وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ.
فَعَاوِدُوا الْكَرَّ، وَاسْتَحْيوا مِنَ الْفَرِّ، فَإِنَّهُ عَارٌ فِي الْأَعْقَابِ، وَنَارٌ يوْمَ الْحِسَابِ.
وَطِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْساً، وَامْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْياً سُجُحاً،
وَعَلَيكُمْ بِهذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ، وَالرِّوَاقِ المُطَنَّبِ، فَاضْرِبُوا ثَبَجَهُ، فَإِنَّ الشَّيطَانَ كَامِنٌ فی كِسْرِهِ، وَقَدْ قَدَّمَ لِلْوَثْبَةِ يداً، وَأَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلاً.
فَصَمْداً صَمْداً! حَتَّى ينْجَلِی لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ «وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ، وَاللَّهُ مَعَكُمْ، وَلَنْ يتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ». [۱] .

(ای گروه مسلمانان، لباس زیرین را ترس خدا، و لباس رویین را آرامش و خونسردی قرار دهید، دندان‌ها را بر هم بفشارید تا مقاومت شما برابر ضربات شمشیر دشمن بیشتر گردد، زره نبرد را کامل کنید، پیش از آن که شمشیر را از غلاف بیرون کشید چند بار تکان دهید، با گوشه چشم به دشمن بنگرید و ضربت را از چپ و راست فرود آورید، و با تیزی شمشیر بزنید، و با گام برداشتن به پیش، شمشیر را به دشمن برسانید، و بدانید که در پیش روی خدا و پسر عموی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قرار دارید.
پی در پی حمله کنید و از فرار شرم دارید، زیرا فرار در جنگ، لکّه ننگی برای نسلهای آینده و مایه آتش روز قیامت است، از شهادت خرسند باشید و به آسانی از آن استقبال کنید.
به آن گروه فراوان اطراف خیمه پر زرق و برق و طناب در هم افکنده (فرماندهی معاویه) به سختی حمله کنید، و به قلب آنها هجوم برید که شیطان در کنار آن پنهان شده، دستی برای حمله در پیش، و پایی برای فرار آماده دارد.مقاومت کنید تا ستون حق بر شما آشکار گردد «شما برترید، خدا با شماست، و از پاداش اعمالتان نمی‌کاهد.».)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۶۶ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

آیات در شأن علی(ع)

از جمله آیاتی که در شان علی(ع)وارد شده صراط مستقیم (اهدنا الصراط المستقیم) است. (سوره حمد)
عده‌ای از مفسرین عامه تصریح کرده‌اند که صراط مستقیم در قرآن مجید، صراط علی(ع) بن ابیطالب (ع) است.
در آیه اهدنا الصراط المستقیم در سوره حمد فراء که یکی از قراء قرآن و مفسر بزرگ عامه است می‌نویسد یعنی صراط علی(ع) بن ابیطالب (ع) و ذریه‌اش.
در آیه شریفه سوره حجر آیه ۴۱-۳۹ قال هذا صراط مستقیم گفت این راه علی(ع) مستقیم است.
پس از آنکه شیطان به آدم سجده نکرد و رانده درگاه الهی شد گفت خدایا چون بشر باعث رانده شدنم شده همه آنها را جز بندگان خالصت گمراه خواهم نمود.
خداوند در پاسخش می‌فرماید این راه علی(ع)مستقیم است. قرائتی رسیده که صراط علی(ع)یعنی بر من خوانده می‌شود این راه بر من مستقیم است. چون دستور ائمه (علی(ع)هم‌السلام) است که بقرائتهای متداول خوانده شود لذا این قرائت هم درست است و برای اطلاعتان عرض کردم.
راهی که شیطان از آن بدور است و گمراه کردن در آن نیست راه علی(ع) بن ابیطالب است.
بر قامت الف چو کمی پیچ و خم کنند
از آن الف حروف دگر مرتَسَم کنند
یعنی حروف، ساخته از یک الف بُود

گر نقطه‌ها به پیچ و خمش، بیش و کم کنند
امّا الف نگر، که نمودار نقطه‌هاست
آن نقطه ها که همچو خطی پیش هم کنند
پس نقطه است هر چه نویسند با حروف
جز نقطه نیست، هر رقمی با قلم کنند
در زیر باء بسمله داریم نقطه‌ای
کآن را توان، برابر قرآن، رقم کنند
یعنی حسان تمامی قرآن بود علی(ع)
هرگز نمی‌توان که جداشان ز هم کنند
منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

آخرین روزها

آقا علی(ع)در آخرین روز از زندگیش وصیت‌های متعدّد دارد چه نسبت به اولادهایش و چه نسبت به اصحابش، تنها به بعضی از وصایایش به اصحابش اشاره می‌نمایم مطابق آنچه در کتاب شریف اصول کافی رسیده است.
پس از آنکه بواسطه ضربت ابن‌ملجم حضرت در بستر افتاد و خبر سو قصد به جان حضرت به اطراف منتشر گردید دسته دسته از اهالی کوفه و حومه به دیدار علی(ع)می‌آمدند. نخست امیداوار بودند آن حضرت سالم می‌ماند امّا با اظهارات طبیب مسلم شد که دیگر کار علی(ع)تمام است.لذا آن حضرت می‌خواست برایشان وصیتی بفرماید موعظه و اندرزی کند. حضرت نیز با آن حال نزار که در شُرُف شهادت بود مع الوصف از موعظه خودداری نفرمود و جملات جالبی دارد از آن جمله می‌فرماید: همه از مرگ فرار می‌کنند ولی عاقبت به آن می‌رسند. هر کس سعی می‌کند نمیرد ولی فایده ندارد و عاقبت این زندگی مرگ است، می‌بینید تا یک بیماری پیش می‌آید، چطور دنبال طبیب و دارو می‌رویم امّا آخر در همین جنگ و گریز گرگ اجل گلویمان را می‌فشارد.
کوفه ای محرم اسرار علی(ع)
شاهد خطبه و گفتار علی(ع)
کوفه تو چهره حیدر دیدی
تو مناجات علی(ع) بخشیدی
کوفه ای بارگه خاطره‌ها
در کجا بود علی(ع) وقت دعا
آنکه می‌برد بدوشش شبها
به یتیمان پدر مرده غذا
هیچ پرسیدی از آن دل بیدار
که به ویرانه ترا هست چکار
گر تو از بودن نامش خجلی
فاش گویم که علی(ع) بود علی(ع)
منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

آیا قلب برادرت با ما بود؟

اولین جنگی که در دوران زمامداری امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام اتفاق افتاد، جنگ جمل بود.

لشکر علی علیه‌السلام در این نبرد پیروز شد و جنگ خاتمه یافت. یکی از اصحاب حضرت که در جنگ شرکت داشت، گفت: دوست داشتم برادرم در اینجا بود و می‌دید چگونه خداوند شما را بر دشمن پیروز نمود. او نیز خوشحال می‌شد و به اجر و پاداش نایل می‌گشت.

امام علیه‌السلام فرمود:

آیا قلب و فکر برادرت با ما بود؟

گفت: آری!

امام علیه‌السلام فرمود: بنابراین او نیز در این جنگ همراه ما بوده است.آنگاه افزود: نه تنها ایشان بلکه آنها که در صلب پدران و در رحم مادرانشان هستند، اگر در این نبرد با ما هم فکر و هم عقیده باشند، همگی با ما هستند که به زودی پا به جهان گذاشته و ایمان و دین به وسیله آنان نیرو می‌گیرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۳۲ ص۲۴۵ و ج ۱۰۰ ص_۹۶ داستانهای بحارالانوار، ج ۴ ص ۴۰.

آزار قریش

وقتی که محمد مردم را به ایمان به خدا و یکتاپرستی دعوت نمود ما اهل بیت نخستین کسانی بودیم که به او ایمان آوردیم و آنچه آورده بود تصدیق کردیم. و سالها بر همان منوال گذشت در حالی که در هیچ یک از محله‌ها و آبادیهای عرب جز ما، کسی خدا را پرستش نمی‌نمود.

قوم ما (قریش) خواستند پیامبرمان را بکشند و ریشه ما را بر کنند (به همین منظور) نقشه‌ها برای ما کشیدند و کاری ناروا با ما کردند. و ما را از خوراکی و نوشیدن جرعه‌ای زلال بازداشتند و بیم و ترس را به ما ارزانی داشتند و بر ما دیده بانان و جاسوسان گماشتند و ما را به رفتن به کوهی سخت و ناهموار ناگزیر ساختند. و آتش جنگ را بر ضد ما بر افروختند و میان خود پیمانی نوشتند که با ما نخورند و نیاشامند و همسری و خرید و فروش نکنند و دست بر دستمان نسایند و امانمان ندهند مگر آنکه پیامبر را به ایشان بسپاریم تا او را بکشند و مثله کنند (تا عبرت دیگران باشد).

ما از ایشان جز در موسم حجی تا موسمی دیگر امان نداشتیم (و امان فقط منحصر به ایام حج بود). پس خداوند ما را بر حمایت از او و دفاع از حریم و نگهداشت حرمت او و نگهبانی از او با شمشیرهای خود در تمام ساعات هولناک شبانه روز، مصمم داشت.

مؤمن ما از این پایمردی امیر ثواب داشت و کافرمان [۱] نیز به سبب خویشی و ریشه دودمانی خود از او حمایت می‌کرد.

اما دیگر قریشیان که اسلام آورده بودند چنان بیم و هراسی که ما داشتیم، نداشتند. زیرا یا به سبب هم پیمانی، ریختم خونشان (بر کفار) ممنوع بود و یا عشیره و قومشان از آنان دفاع می‌کردند.

به هیچ کس چنان گزندی که از سوی قوممان متوجه ما بود نرسید؛ چه، آنان از کشته شدن نجات یافته و در امان بودند....

قال علی (ع):... ان محمدا لما دعا الی الایمان بالله و التوحید له کنا اهل البیت اول من امن به و صدقه فیما جاء به فلبثنا احوالا کامله مجرمه تامه و ما یعبدالله فی ربع ساکن من العرب غیرنا.

فاراد قومنا قتل نبینا و اجتیاح اصلنا و هموا بنا الهموم و فعلوا بنا الافاعیل.

و منعونـا المیره و امسکوا عنـا العـذب و احلسونـا الخوف و جعلوا علینـا الارصـاد و العیون و اضـطرونا الی جبل و عر و اوقـدوا لنا نار الحربت و کتبوا علینـا بینهم کتابا لایواکلوننا و لایشاربوننا و لایناکحوننا و لا یبایعوننا و لانامن فیهم حتی نـدفع الیهم محمـدا فیقتلوه و یمثلوا به فلم نکن نامن فیهم الا من موسی الی موسم فعزم الله لنا علی منعه و الذب عن حوزته.... [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] جریان شعب ابوطالب یک حرکت ایـذایی و تحریمی از ناحیه قریش و همپیمانان ایشان علیه بنی‌هاشم بود. باید توجه داشت که محصوران در شـعب الزاما گرویـدگان پیامبر نبودنـد بلکه عموم قبیله بنی‌هاشم چه آنها که ایمان آورده بودند و چه کسانی که هنوز کافر بودند مشـمول این تحریم می‌شدند. بنابراین، فرمایش حضـرت که می‌فرماید: کافران نیز از او حمایت می‌نمود معنای صـحیحی پیدا می کند.

[۲] بحار، ج ۳۳، ص ۱۱، بخشی از نامه حضرت به معاویه؛ پیکار صفین، ص ۱۲۸ با تغییر و تصرف در ترجمه.

آخرین هشدار

پیامبر خـدا به منظور اتمام حجت بیشتر و بسـتن زبان عذر و بهانه مکیان، خواست برای آخرین بار آنها را به پرسـتش خدای عزوجل دعوت کنـد چنانکه در روز نخست کرده بود. این بود که پیش از فتـح مکه (و ورود پیروزمنـدانه اسـلام به این شـهر) نامه‌ای به آنها نوشت.

در نامه، آنان را از مخالفت خویش برحذر داشته و از عذاب الهی ترسانیده بود و به آنها وعده عفو و گذشت داده و از آنها خواسته بود که به آمرزش د خداونـد امیـدوار باشـند و در پایان نامه آیاتی چند از سوره برائت را که درباره مشـرکان فرود آمده بود، بر آن افزود.

ابتدا پیکی برای بردن نامه معین نفرمود بلکه انجام دادن آن را به همه یاران پیشـنهاد کرد. اما این درخواست بی پاسخ ماند و همگی سر سـنگین شدند.پیامبر خدا(ص) که چنین دید، مردی را فرا خواند و نامه را به وسیله او فرستاد.جبرئیل، امین وحی الهی سر رسید و گفت:

محمد! این نامه باید به وسیله شخص تو یا کسی از خاندان تو بر مردم مکه خوانده شود. [۱] .

رسول خدا(ص) مرا از این وحی آگاه فرمود و انجام دادن این مأموریت را بر دوش من نهاد.

من به مکه رسـیدم (اما چه مکه‌ای؟!) شـما مردم مکه را نیک می‌شناسید (و از خشم و کینه آنان نسبت به من آگاهید) کسی از آنان نبود جز اینکه اگر می‌توانست مرا قطعه قطعه کنـد و هر پـاره از آن را بر بالای کوهی بگـذارد، چنین می کرد و از آن دریغ نـداشت. هر چند این کار به قیمت از دست دادن جان او و تباه گشتن خاندان او و از بین رفتن اموالش تمام شود.

من پیام رسول خـدا(ص) را برای مردمی این چنین خواندم. آنان بسـختی بر آشـفتند و زن و مردشان با تهدید و وعده‌های سـخت به من پاسخ گفتند و خشم و کینه خود را ابراز داشتند.

قال علی (ع): فان رسول الله (ص) لما توجه لفتـح مکه احب ان یعذر الیهم و یدعوهـم الی الله عزوج اخرا کما دعاهم اولا فکتب کتابا یحـذرهم فیه و ینـذرهم عـذاب الله و یعدهم الصـفح و یمنیهم مغفره ربهم و نسخ لهم فی اخره سوره براءه لتقرا علیهم ثم عرض علی جمیع اصحابه المضی به الیهم فکلهم یری البثاقل فیهم فلما رای ذلک ندب منهم رجلا فوجهه به فاتاه جبرئیل فقال:

یا محمد! لا یودی عنک الا انت او رجل منک.

فانبانی رسول الله (ص) بذلک و وجهنی بکتابه و رسالته الی مکه.

فاتیت مکه و اهلها من قد عرفتم لیس منهم احد الا و لو قدر ان یضع علی کل جبل منی اربا لفعل و لو ان یبذل فی ذلک نفسه و اهله و ولده و ماله. فبلغتهم رساله النبی و قرات علیهم کتابه فکلهم یلقانی بالتهدد و الوعید و یبدی لی البغضا و یظهر الشحنا من رجالهم و نسائهم.... [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رخداد مهم و جالب در این واقعه، که منابع شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند، مضمون این جمله است که رسول خدا فرمود: این سوره (برائت) را باید من و یا مردی که از من اس بر مردم بخواند.حال تلاش برخی نویسندگان که کوشیده‌اند وظیفه اصلی ابوبکر را در این سفر عنوان امیر الحاجی قلمداد کنند، بی حاصل است؛ چرا که پیام اصلی حدیث و افتخار ماندگار آن در اتحاد و یگانگی میان رسول و ماءمور ابلاغ است، افتخاری که نصیب علی شد.

[۲] خصال، ص ۴۱۹، اختصاص، ص ۱۶۸، بحار، ج ۳۵، ص ۲۸۶ و ج ۳۸، ص ۱۷۱.

آخرین توصیه

پس از نزول آیه ولایت [۱] کسانی به آن حضرت گفتند: ای رسول خدا(ص) آیا افراد خاصی مورد نظر آیه هستند، یا اینکه عموم مومنان مقصود است؟

خدای عزوجل به پیامبرش فرمان داد تا مصادیق اولوالامر را به مردم بشناساند و همان گونه که نماز و زکات و حج را برای ایشان تفسیر کرده است، ولایت را نیز تفسیر کند. (به همین منظور) در جریان غدیر خم مرا به ولایت و خلافت مردم برگمارد. نخست فرمود: من پیشتر از جانبت خداوند متعال به بیان حقیقتی مأمور شده بودم که بیان آن برای من دشوار بود از آنجا که می‌ترسیدم با تکذیب مردم مواجه گردم از تبلیغ آن خاموش ماندم و دم فرو بستم تا اینکه به من گفتند: چنانچه رسالت و پیام الهی را به مردم نرسانم به خشم و عذاب الهی گرفتار خواهم شد.

آنگاه امر فرمود تا مردم همه جمع شدند و سپس فرمود: ای مردم آیا می‌دانید که خدای عزوجل مولای من است و من مولای مومنانم و بر ایشان از خودشان سزاوارترم؟. گفتند: آری ای فرستاده خدا!

پس (رو به جانب من کرد و) فرمود: علی! بایست. من هم ایستادم. آنگاه گفت: هر که من مولای اویم علی مولای اوست، خدایا! کسی را که دوستدار علی باشد دوست بدار و آن که با او دشمنی کند دشمن بدار.

در این هنگام سلمان برخاست و گفت: ای رسول خدا(ص) مقصود از ولایت، چگونه ولایتی است؟

حضرت فرمود: ولایتی همچون ولای من، که از خودشان بیشتر حق تصرف در امورشان دارم.

همین جا بود که پیک وحی این آیه را فرود آورد:

امروز دین شما را به حد کمال رسانیدم و بر شما نعمت خود را تمام کردم و بهترین آیین که دین اسلام است برایتان برگزیدم.

آنگاه پیامبر خدا(ص) فرمود: الله اکبر که پایان نبوت من و کمال دین خدا به ولایت علی ختم شد.

قال علی (ع): حیث نزلت (یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اول الامرت منکم...) قال الناس: یا رسول الله (ص) اخاصه فی بعض المومنین ام عامه لجمیعهم؟

فامر الله عزوجل نبیه ان یعلمهم واله امرهم. و ان یفسر لهم من الولایه ما فسر لهم من صلاتهم و زکاتهم و حجتهم. و ینصبنی للناس بغذیر خم ثم خطب و قال:ایها الناس! ان الله ارسلنی برساله ضاق بها صدری و ظننت ان الناس مکذبی فاوعدنی لابلغها او لیعذبنی.

ثم امر فنودی بالصلاه جامعه ثم خطب فقال: ایها الناس اتعلمون ان الله عزوجل مولای و انا مولی المومنین و انا اولی بهم من انفسهم؟ قالوا: بلی یا رسول الله (ص). قال: قم یا علی! فقمت. فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه.

فقام سلمان فقال: یا رسول الله (ص) لا کماذا؟

فقال: و لا کولایتی من کنت اولی به من نفسه.

و انزل الله تعالی ذکره: (الیوم اکملت لکم دینکم...) فکبر رسول الله (ص) و قال: الله اکبر تمام نبوتی و تمام دین الله ولایه علی بعدی.... [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره نسا(۴) آیه ۵۹: ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و فرمانرویان (از طرف خدا و رسول) را گردن نهید.

[۲] بحار، ج ۳۳، ص ۱۴۷؛ الغدیر، ج ۱، ص ۲۰۵.

آیه تطهیر

آن روز که این آیه نازل شد:

خدا می‌خواهد فقط آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند. [۱] .

رسول خدا(ص) من و فاطمه و حسن و حسین را در میان عبایی جمع کرده بود و آنها را گرد خو نشانده بود. در آن جمع جز این پنج تن، احدی حضور نداشت. رسول گرامی همانجا دست به نیایش برداشت و گفت:

پروردگارا! عزیزان من و خویشان و نزدیکان منند، پس آنان را زا هر رجس و پلیدی دور گردان و آنان را در نهایت پاکی و طهارت قرار ده.

ام سلمه (همسر رسول خدا(ص) که حاضر بود و می‌شنید، نزدی آمد) از حضرت پرسید: آیا من هم جزو این جمع هستم؟

حضرت فرمود: تو بر خیر و نیکی هستی، اما آیه شریفه مشمول تو نیست، بلکه فقط من و برادرم علی و فاطمه و حسن و حسین، مصداق آیه هستیم و جز ما نه فرزند دیگر که از نسل حسین زاده شوند در شمار اهل البیت خواهند بود.

قال علی (ع):... اتعلمون ان الله تبارک و تعالی انزل فی کتابه (انما یدید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطیهرا) فجمعنی رسول الله (ص) و فاطمه و الحسن و الحسین فی کسا و قال: اللهم هولاء احبتی و عترتی و حامتی و اهل بیتی فاذهب عنهم الجس و طهرهم تطهیرا فقالت ام سلمه: و انا؟ فقال: انک الی خیر و انما انزلت فی و فی اخی علی و ابنتی فاطمه و ابنی الحسن و الحسین صلوا الله علیهم خاصه لیس معنا غیرنا و فی تسعه من ولد الحسین من بعدی.... [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره احزاب(۳۳:۳۳).

[۲] بحار، ج ۳۳، ص ۱۴۹.

آخرین کلمات

۱- (بیماری رسول خدا(ص) شدت می گرفت و خطر لحظه به لحظه زندگی او را تهدید می کرد).

چیزی نگذشت که فریاد فاطمه بلند شد و مرا به داخل فرا خواند. (سراسیمه) وارد شدم، دیدم رسول خدا(ص) در حال احتضار

است و لحظات پایانی عمر خود را سپری می‌کند. با مشاهده آن صحنه به سختی گریستم و خود داری از گریه به هیچ وجه ممکن نبود.

پیامبر خدا(ص) فرمود: علی! گریه برای چیست؟ اینک زمان گریستن نیست، که لحظه فراق و جدایی بین ما فرا رسیده است.

برادرا! تو را به خدا می‌سپارم. پروردگارم ما به سرای جاوید فرا خوانده و جوار لطف و رحمت خویش را برایم برگزیده است. (من از این بابت اندوهی به دل ندارم بلکه) گریه و اندوه بی پایان من بر تو و فاطمه است. و (گویا می‌بینم) پس از من او را به هلاکت رسانند و مردم در ظلم و تعدی بر شما همدل و هماهنگ گردند!

شما را به خدا سپردم و از او خواستم که شما را در حفظ و پناه خود بپذیرد که او نیز پذیرفت و شما همچنان ودیعه من، نزد پروردگار خواهید بود.

۲- پیامبر خدا در لحظات پایانی عمر، دو گفتار با علی داشته است: یکی کوتاه و آشکار و دیگری طولانی و به راز. حضرت در زیر از هر دو، چنین یاد می‌کند:

پیامبر خدا(ص)... مرا به نزد خویش فرا خواند، چون نزدیک او شدم فرمود:علی!تو در حیات و ممات، وصی و خلیفه من در میان خانواده و پیروانم هستی، دوست تو، دوست من است، و دوست من ولی خداست.

دشمن تو دشمن من است، و دشمن من دشمن خداست.

علی! آنکه امامت و جانشینی تو را انکار کند مانند کسی است که رسالت مرا انکار کرده باشد؛ چه اینکه تو از منی و من از توام.

سپس مرا نزدیکتر خواند و پنهانی و راز سخن گفت. از گفتار او هزار باب علم بر رویم گشوده گشت و از هر باب آن هزار باب دیگر باز شد این نهان گویی چندان به طول انجامید که سر و روی من و رسول خدا(ص) به عرق نشست. به طوری که عرق از روی من بر او و از چهره مبارک او بر من می‌چکید.

۳- پیامبر خدا(ص) در حالی که بر سینه من تکیه داده بود و دهان در گوش د من داشت؛ متوجه حرکت زشت دو تن از همسرانش شد که سعی داشتند با استراق سمع، از سخنان آهسته و پنهانی او سر در بیاورند. رسول خدا(ص) (همانجا برآشفت و)گفت: پروردگارا! شنوایی را از ایشان باز گیر.

سپس فرمود: علی! این آیه را دیده‌ای:

کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام می‌دهند؛ بهترین خلق خدا هستند. [۱] .

آیا می‌دانی که آنان چه کسانی هستند؟

گفتم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند.

فرمود: آنان شیعیان و یاوران تو هستند. وعده دیدار من و آنان، کنار حوض کوثر، هنگامی که امت‌ها به زانو در آیند و همه در محضر پروردگار خویش حاضر شوند و به آنچه از آن گریزی نیست خوانده شوند.

آن روز از تو و شیعیانت نام می‌برند و همه با چهره‌هایی برافروخته و روشنایی که از پیشانی و سجده گاه آنان می‌درخشد در حال نشاط و سیرابی نزد من آیند....

۴- پیامبر خدا(ص) در حال احتضار بود و ملافه‌ای نازک چهره مبارکش را پوشانده بود. کسان و نزدیکانش گرد او جمع بودند. و ما همگی با چشمانی اشکبار نگران زندگانی او بودیم و بعضی هم کار را تمام شده می‌پنداشتند و کلمه استرجاع بر زبان داشتند....

(لحظات فراق نزدیک می‌نمود)، حضرت (در بستر افتاده بود و بی توجه به اطرافیان) همچنان ساکت و خموش بود. در این بین ناگهان به سخن آمد و فرمود:چهره‌هایی رو سفید خواهند بود و چهره‌هایی رو سیاه؛ گروهی اهل سعادتند و دسته‌ای نیز اهل شقاوت، آنان که سعادتمندند، پنج تن آل عبا که من برترین ایشانم- و این مایه فخر و مباهات نیست (بلکه فضل خداست)- آنان

عترت من و جانشینان من هستند، که به لحاظ معرفت و عبودیت ذات احدیت بر همه پیشی جسته‌اند. سپس کسانی اهل سعادتند که از ایشان پیروی کنند و بر کیش و آیین من دستورهای الهی را به کار بندند (تاآنکه فرمود):

دشمن علی و آل او در آتش است، و دوستدار علی و آل او در بهشت.

با پایان گرفتن این کلمات، حضرتش ساکت شد (و خورشید وجودش از آسمان دنیا غروب کرد).

۱- قال علی (ع):... فما لبث ان نادتنی فاطمه (ع) فرخلت علی النبی (ص) و هو یجود بنفسه فبکیت و لم املک نفسی حین رایته بتلک الحال یجود بنفسه. فقال لی: مایبکیک یاعلی! لیس هذا اوان البکاء فقد حان الفراق بینی و بینک فاستودعک الله یا اخی فقد اختار لی ربی ما عنده و انما بکائی و غمّی و حزنی علیك و علی هذه ان تضیع بعدی فقد اجمع القوم علی ظلمکم و قد استودعکم الله و قبلکم منی ودیعه.... [۲] .

۲- عن علی (ع): لما حضرت رسول الله الوفاه، دعانی، فلما دخلت علیه، قال لی:یا علی انت وصیی و خلیفتی علی اهلی و امتی فی حیاتی و بعد موتی، ولیك ولیی و ولیی ولی الله و عدوك عدوی و عدوی عدوالله، یا علی! المنکر لا مامتک بعدی کالمنکر لرسالتی فی حیاتی لانک منی و انا منک. ثم ادنانی فاسر الی الف باب من العلم کل باب یفتح الف باب. [۳] .

فحدثنی بالف حدیث یفتح کل حدیث الف حدیث حتی عرقت و عرق رسول الله (ص) فسال علی عرقه و سال علیه عرقی. [۴] .

۳- قال علی (ع):... عهد الی رسول الله (ص) یوم توفی و قد اسندته الی صدری و راسه و عند اذنی و قد اصغت المراتان لتسمعا الکلام فقال رسول الله: اللهم سد مسامعهما ثم قال یاعلی! ارایت قول الله تعالی: (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خیر البریه) اتدری من هم؟ قلت: الله و رسوله اعلم قال فانهم شعتک و انصارك، و موعدی و موعدهم الحوض یوم القیامه اذا جیئت الامم علی رکبها و بدالله فی عرض خلقه و دعا الناس الی ما لابد لهم قید عوك و شیعتک فتجیئونی غرا محجلین شباعا مرویین.... [۵] .

۴- قال امیرالمومنین: بینما نحن عند النبی هو یجود بنفسه و هو سجی بثوب ملاه خفیفه علی وجهه، فمکث ما شا الله ان نیکث و نحن حوله بین باك و مسترجع، اذ تکلم و قال: ابیضت وجوه و اسودت وجوه و سعد اقوام و شقی آخرون:اصحاب الکسا الخمسه انا سیدهم- و لافخر عترتی اهل بیتی السابقون المقربون یسعد من اتبعهم و شایعهم علی دینی و دین آبائی... مبغض علی و آل علی فی النار و محب علی و آل علی فی الجنه، ثم سکت. [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره بینه (۷:۹۸).

[۲] بحار، ج ۲۲، ص ۴۹۰.

[۳] بحار، ج ۲۲، ص ۴۶۳؛ خصال،ص ۷۹۶.

[۴] بحار، ج ۲۲، ص ۴۶۱؛ خصال، ص ۱۷۳.

[۵] کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۱۲.

[۶] بحار۷ ج ۲۲، ص ۴۹۴.

آن روزها و این روزها

در واقعه صلح حدیبیه که مشرکان، از ورود رسول گرامی و همراهانش د به شهر مکه جلوگیری کردند و آنها را از (زیارت خانه خدا و) مسجد الحرام بازداشتند پیمان صلحی بین پیامبر خدا(ص) و مشرکان قریش منعقد گشت.

آن روز، من کاتب آن معاهده بودم؛ در آنجا نوشتم:

... بار خدایا به نام تو آغاز می کنیم. این، پیمان نامه‌ای است که بین محمد فرستاده خدا و قریش بسته شده است.

نماینده قریش سهیل بن عمرو به مخالفت برخاست و گفت:

اگر ما باور داشتیم که محمد فرستاده خداست، با شما نزاعی نداشتیم و از او اطاعت می کردیم. رسول الله را از کنار نام او محو کن و بنویس: محمد بن عبدالله.

گفتم: علی رغم میل تو، به خدا سوگند که محمد رسول و فرستاده خداست.

پیامبر خدا (ص) فرمود:

علی! همان طور که او می گوید بنویس. برای تو نیز چنین روزی خواهد آمد.

(بنا بر نقلی [۱] دیگر علی عرض کرد):

ای فرستاده خدا! دستهای من قدرت ندارند که لفض نبوت و رسالت را از نام شما محو نمایند.

حضرت فرمودند:

پس دست مرا بر آن بگذار تا خود آن را محو نمایم. و من دست پیامبر را روی جمله رسول الله (ص) گذاشتم و حضرت آن را محو کردند.

(پس از گذشت چند سال، تاریخ تکرار شد) روزی که قرار صلح را میان خود و سپاه شام می‌نوشتم، چنین نوشتم:

به نام خداوند بخشنده مهربان، این قراردادی است میان علی بن ابی طالب امیر مومنان و معاویه بن ابی سفیان...

عمروعاص و معاویه به مخالفت برخاستند و گفتند:

اگر ما تو را امیر مومنان می‌دانستیم که در سبز نبودیم، نام خود و پدرت کافی است، جمله امیر المومنین را حذف کن.

آن روز به یاد سخن پیامبر افتادم و گفتار او را حق یافتم.

جالب است که امروز معاویه به جایت مشرکان قریش می‌نشیند و علی به جای پیغمبر و عمروعاص به جای سهیل بن عمرو و جمله امیرالمومنین به جای رسول الله.

عن علی قال: لما کان یوم اقضیه حین رد المشرکون النبی و من معه و دافعوه عن المسجد ان یدخلوه، هادنهم رسول الله (ص) فکتبوا بینهم کتابا... فکنت انا الذی کتب، فکتبت باسمک اللهم، هذا کتاب بین محمد رسول الله (ص) و بین قریش فقال سهیل بن عمرو: لو اقرنا انک رسول الله (ص) لم ننازعک احد. فقلت: بل هو رسول الله (ص) و انفک راغم. فقال لی رسول الله (ص) اکتب له ما اراد، ستعطی یا علی! بعدی مثلها.

فقال علی: یا رسول الله (ص) ان یدی لاتنطق بمحو اسمک من النبوه فاخذه رسول الله فمحاه. ثم قال اکتب هذا ما قاضی علیه محمد بن عبدالله.

فلما کتب الصلح بینی و بین اهل الشام، کتبت بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب بین علی امیر المومنین و بین معاویه بن ابی سفیان. فقال معاویه و عمرو بن العاص: لو علمنا انک امیرالمومنین لم ننازعک. فقلت اکتبوا ما رایتم. فعلمت ان قول رسول الله (ص) حق قد جا. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۰، ص ۳۳۳.

[۲] بحار، ج ۲۰، ص ۳۵۶.

آزمون

نبی اکرم سپاهی را بسیج کرد و به ناحیه‌ای گسیل داشت، و شخصی را به فرماندهی آن برگزید. به لشکریان نیز توصیه کرد تا سخن فرمانده خود را بشنوند و فرمانش را اطاعت کنند.

(با فاصله گرفتن سپاه از شهر) فرمانده خواست تا میزان اطاعت و حرف شنوی سپاهیانش را بیازماید. از این رو آتش گران برافروخت و دستور داد تا همراهانش همگی داخل آتش شوند!

شنیدن این دستور شگفت، لشکریان را با دو فکر مخالف مواجه ساخت و آنها را به دو دسته تقسیم کرد.

عده‌ای گفتند: فرمان امیر باید اجرا شود و مابه حکم وظیفه در آتش داخل می‌شویم.

دسته‌ای هم معتقد بودند که این دستور اطاعت ندارد و می گفتند: ما (به برکت اسلام و ایمان به خدا و رسول او) از آتش گریخته‌ایم، حال چگونه با اختیار خود در آن فرو شویم!

حکایت آنها به اطلاع رسول خدا(ص) رسید. حضرت فرمود: اگر آنها در آتش داخل شده بودند، هرگز از آن رهایی نمی‌یافتند (و به آتش جهنم گرفتار می‌شدند).

سپس فرمود: هیچ طاعتی در معصیت خدا نیست. اگر کسی به گناهی فرمان داد، نباید از او پذیرفت. تنها اطاعت فرمانی لازم است که همسو با اطاعت الهی و در جهت صلاح و نیکی صادر شده باشد.

قال علی (ع): بعث النبی جیشا و امر علیهم رجلا و امرهم ان یستمعوا له و یطیعوا، فاجج نارا و امرهم ان یقتحموا فیها! فابی قوم ان یدخلوها و قالوا:انا فررنا من النار. و اراد قوم ان یدخلوها.

فبلغ ذلک النبی فقال: لو دخلوها لم یزالو فیها؛ و قال:

لا طاعه فی معصیه الله انما الطاعه فی المعروف. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مجموعه ورام، ص ۵۱.

آخرین تلاش

(پیکار صفین لحظه‌های پایان خود را سپری می‌کرد) و معاویه با مرگ فاصله چندانی نداشت و برای او چاره‌ای جز فرار باقی نمانده بود از این رو بر اسب خود جهید و پرچم خود را سرنگون کرد و در کار خود درمانده بود که چه تدبیری اندیشد؟!

از فرزند عاص یاری خواست و از راءی او جویا شد. عمرو عاص نظر داد که قرآنها را بیرون آورند و بر فراز پرچمها نصب کنند و مردم را به فرمانی که کتاب خدا بر آن گویاست، فراخوانند و اضافه کرد: ای فرزند ابوطالب و پیروانش از آن جا که افرادی پایبند و شایستگانی پر مهرند، و در ابتدا نیز تو را به کتاب خدا فراخوانده و بر حکم آن دعوت نموده‌اند، اکنون هم از این پیشنهاد خشنود گشته و آن را خواهند پذیرفت!.

برای معاویه که راهی جز فرار و یا کشته شدن باقی نمانده بود، اجرای این ترفند فرصتی بود که امکان زنده ماندن او را فراهم می‌ساخت.

قرآنها بر فراز نیزه‌ها بالا رفت و معاویه به خیال خود مردم را به تسلیم فرمان خدا و پیروی از کتاب خدا دعوت نمود!

شماری از نیکان یارانم شربت شهادت نوشیدند و عده بیشماری هم (از دیدن مصاحف و شنیدن یاوه‌های معاویه) فریب خوردند و بر حکم قرآن دل بستند! پنداشتند که فرزند هند جگرخوار به آنچه گفته است وفا می‌کند.

به آنها گفتم: این مکر و نیرنگ است که معاویه با دستیاری رفیقش بر پا ساخته،و او بزودی بر آنچه گفته است پشت خواهد کرد. اما آنها که حرفهای معاویه را گوش داده و یاوه‌های او را باور کرده بودند، همگی به ندای او پاسخ گفتند و سخن مرا هیچ انگاشتند و از فرمانم سرتافتند (و در برابرم ایستادند و گستاخانه گفتند): تو را چه پسند باشد و چه نباشد، خواسته باشی یا نخواسته باشی، ما به جنگ ادامه نخواهیم داد و پیشنهاد معاویه را می‌پذیریم!.

(پستی و رسوایی را) تا جایی رساندند که (شنیدم) برخی از آنان در میان خود گفتند:

چنانچه علی با ما همکاری نکند و همچنان بر ادامه جنگ پا فشاری نماید، او را همانند عثمان می‌کشیم و یا خود و خاندانش را تسلیم معاویه می‌کنیم!.

خدا می‌داند، نهایت سعی و تلاش خود را به کار بردم و هر راهی که به خاطرم می‌رسید پیمودم تا مگر بگذارند به راءی خود عمل کنم، ولی نگذاشتند. از آنان فرصت خواستم تا به مقدر دوشیدن یک شتر و یا دویدن یک اسب به من مهلت دهند ولی نپذیرفتند؛ جز این شیخ (مالک اشتر) و تنی چند از خانواده‌ام.

به خدا سوگند، آن روز چیزی که مرا از اجرای برنامه روشن خود باز دارد، وجود نداشت، جز اینکه دیدم هم اینک است که این دو نفر (حسن و حسین) کشته شوند. اگر این دو تن کشته می‌شدند ادامه نسل پیامبر خدا(ص) و تداوم سلاله آن حضرت در میان امتش، قطع می‌گشت (در نتیجه امامت بر حق و وراثت معارف دین و قرآن از بین می‌رفت).

و باز ترسیدم که عبدالله بن جعفر و محمد بن حنیفه کشته شوند. زیرا می‌دانستم که این دو، فقط به خاطر من در این جنگ شرکت کرده‌اند. و گرنه خود را به خطر نمی‌انداختند. به این جهت به خواسته مردم تن دادم و خدا نیز چنین خواسته بود.همین که شمشیرهای خود را از آنان باز گرفتیم و (شعله جنگ خاموش شد) آنها به دلخواه خود در کارها داوری کردند و آنچه خود پسندیدند اختیار کردند، قرآنها را پشت سر انداختند و از دعوتی که به حکم قرآن می‌نمودند دست شستند.

من هرگز کسی را در دین خدا حکم قرار نمی‌دادم، چون بدو هیچ تردیدی (آن روز) انتخاب حکم خطای محض بد (چرا که پیروزی در چند قدمی ما قرار داشت) ولی خواسته مردم غیر از این بود؛ آنها جز بر حکمیت و پایان بخشیدن به جنگ به چیزی راضی نمی شدند.

(من که در چنگال جهل و نادانی یارانم گرفتار شده بودم) خواستم تا دست کم کسی از خویشان خود و یا فردی که عقل و هوش او را آزموده بودم و به تعهد و خیرخواهی و دلسوزی او اطمینان داشتم، به عنوان حکم و داور معرفی نمایم. اما هر که را پیشنهاد کردم، معاویه نپذیرفت و هر مطلب حقی را که عنوان می‌کردم، او روی گرداند و ما را به بیراهه می‌کشاند. (بدبختانه) اینها همه بدان سبب بود که معاویه از حمایت و پشتیبانی افراد من سود می‌جست!!

برای من راهی جز تسلیم و پذیرش باقی نمانده بود؛ به خدا شکایت بردم و از آنها بیزاری جستم و انتخاب را به خودشان واگذاشتم. [۱] آنها مردی را برگزیدند و عمرو عاص او را چنان به بازی گرفت و فریب داد که (کوس د رسواییش همه جا به صدا درآمد) و اخبار آن شرق و غرب عالم را بپر ساخت. (جالب اینکه) فریب خورده (ابو موسی) از حکمیت خود اظهار پشیمانی می‌نمود!

قال علی (ع): ... فلم یجد (معاویه) من الموت منجی الا ـ الهرب، فرکب فرسه و قلب رایته لایدری کیف یحتال؟ فاستعان برای ابن العاص فاشار الیه: ابن ابی طالب و جزبه اهل بصائر و رحمه و تقیا [۲] و قد دعوک الی کتاب الله اولا ـ و هم محیبوک الیه اخرا، فاطاعه فیما اشار به علیه اذ رای انه لامنجی له من القتل او الهرب غیره، فرفع المصاحف یدعو الی بزعمه.

فمالت الی المصاحف قلوب من اصحابی بعد فنا خیارهم و جهدهم فی جهاد اعدا الله و اعدائهم علی بصائرهم عظنوا ان ابن اکله الاکباد له الوفا بما دعا الیه فاصغوا الی دعوته و اقبلوا باجمعهم فی اجابته، فاعلتهم ان ذلک منه مکر و من ابن العاص معه و انهما الی انکث اقرب منهما الی الوفا، فلم یقبلوا قولی و ل یطیعوا امری و ابوا الا ـ اجابته، کرهت ام هویت، شئت او ابیت، حتی اخذ بعضهم

یقول لبعض: ان لم یفعل فالحقوه بابن عفان و ادفعوه الی ابن هند برمته!

فجهدت علم الله جهدی و لم ادع غایه فی نفسی الا بلغتها فی ان یخلونی و رایی، فلم یفعلوا، و راودتهم علی الصبر علی مقدار فواق الناقه او رکضه الفرس فلم یجیبوا ما خلا هذا الشیخ و اما بیده الی الاشتر و عصبه من اهل بیتی، فو الله ما منعنی ان امضی علی بصیرتی الا مخافه ان یقتل هذان و اما بیده الی الحسن و الحسین فینقطع نسل رسول الله (ص) و ذرته من امته و مخافه ان یقتل هذا و هذا و اوما بیده الی عبدالله بن جعفر و محمد بن الحنیفه فانی اعلم لولا مکانی لم یقفا ذلک الوقف فلذلک صبرت علی ما اراد القوم مع ما سبق فیه من علم الله عزوجل.

فلما ان رفعنا عن القوم سیوفنا، تحکموا فی الامور و تخیروا الاحکام و الارا و ترکوا المصاحف و ما دعو الیه من حکم القرآن، و ما کنت احکم فی دین الله احدا اذ کان التحکیم فی ذلک الخطا الذی لاشک فیه و لاامترا، فلما الوا الا ذلک اردت ان احکم رجلا من اهل بیتی او رجلا ممن ارضی رایه و عقله و اثق بنصحته و مودته و دینه و اقبلت لااسمی احدا امتنع منه ابن هندو لاادعوه الی شی من الحق الا ادبر عنه و اقبل ابن هند یسومنا عسفا و ما ذلک الا باتباع اصحابی له علی ذاک فلما ابوا الا غلبتی علی التحکیم تبرات الی الله عزوجل منهم و فوضت ذلک الیهم فقلدوه امرا فخدعه ابن العاص د خدیعه ظهرت فی شرق الارض و غربها و اظهر المخدوع علیها ندما! [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] ابن ابی الحدید به روایت نصر بن مزاحم گفته است: هنگامی که حکمین به شور نشستند و سرنوشت امت اسلامی به راءی و صلاح اندیشی آن دو واگذار شد، علی در کوفه به سر می‌برد. و در آن جابه انبظار راءی نهائی داوران نشسته بود. پس از اینکه گزارش رسوایی ابوموسی و نیرنگ و فریب عمرو عاص به اطلاع آن حضرت رسید، بسیار اندوهگین گشت و آثار حزن و تاءثر بر رخسار مبارکش ظاهر گشت.... (شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۲۹۵).

[۲] در خصال چنین است، اما در بحار بقیا و در اختصاص معنی آمده است.

[۳] اختصاص، ص ۱۷۹؛ خصال، ص ۴۳۴؛ بحار، ج ۳۸، ص ۱۸۱.

آمادگی

فرشته مرگ بر داود نبی علیه‌السلام وارد شد. داود علیه‌السلام پرسید: که هستی؟ پاسخ داد: من کسی هستم که از پادشاهان هراسی به دل ندارم و قصرهای سر به فلک کشیده‌ی آنان جلوگیرش نخواهد بود و رشوه هم نمی‌پذیرد.

داود علیه‌السلام گفت: پس تو باید ملک الموت باشی که برای گرفتن جانم آمده‌ای؟ اما من هنوز آماده نیستم.

ملک الموت گفت: فلان کس که همسایه‌ات بود و فلانی که از بستگانت بود کجا هستند؟!

داود علیه‌السلام گفت: (مدتی است که) مرده‌اند.

ملک الموت گفت: آیا مرگ آنها برای توجه و آمادگی تو کافی نبود؟ (وقتی که انسان مرگ دیگران را با چشم خود ببیند باید بداند که روز مرگ او هم در پیش است).

قال علی علیه‌السلام:... ان ملک الموت دخل علی داود النبی فقال: من أنت. قال: من لا ـ یهاب الملوک و لا تمنع منه القصور و لا یقبل الرشی. قال: فاذن أنت ملک الموت، جئت و لم أستعد بعد؟

فقال: فأین فلان جارک؟ أین فلان نسیبک؟

قال: ماتوا، قال: ألم یکن لک فی هؤلاء عبرة لتستعد؟! [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۴۶.

آنگاه که چند عین بر یک عین ظلم کنند

حذیفهٔ بن یمان به امیرالمؤمنین علیه‌السلام در زمان خلافت عثمان گفت: به خدا قسم من کلام تو را و معنای آنرا تا دیشب نفهمیدم، آن سخنی که در حره (اطراف مدینه) به من گفتی و آن این بود که فرمودی: چگونه‌ای، ای حذیفه زمانی که چند عین بر یک ظلم کنند؟!

در آن موقع پیامبر صلی الله علیه وآله میان ما بود و ما حقیقت آن را نمی‌فهمیدیم تا دیشب که فهمیدم (عین اول) ابوبکر بود که نامش عتیق بود و سپس عمر را و ایندو بر تو مقدم شدند و اول اسم آنها عین بود.

حضرت فرمود: ای حذیفه فراموش کردی عبدالرحمن ابن‌عوف را که متمایل به عثمان شد (آنگاه که در شورای شش نفره پس از مرگ عمر، عبدالرحمن به حضرت علی علیه‌السلام گفت: یا علی با تو بیعت می‌کنم به شرط آنکه به سنت خدا و پیامبر و ابوبکر و عمر رفتار کنی، حضرت فرمود: بلکه به سنت خدا و پیامبر و اجتهاد خودم رفتار می‌کنم! سه بار عبدالرحمن پیشنهاد خود را تکرار کرد و حضرت همان جواب را داد، آنگاه به عثمان آن پیشنهاد را کرد، عثمان قبول کرد و او خلیفه شد، گرچه به همین تعهد خود نیز عمل نکرد و بعدا عبدالرحمن به عثمان اعتراض کرد و گفت: ای عثمان از بیعت با تو به خدا پناه می‌برم، و عثمان دستور داد او را از مجلس بیرون کردند و تا آخر عمر، عبدالرحمن با عثمان سخن نگفت).

سپس حضرت علی علیه‌السلام فرمود: زود است که به ایشان ملحق شوند عمرو بن عاص و معاویه فرزند جگرخواره پس ایشانند (عتیق و عمر و عثمان و عمرو بن عاص و معاویه و عبدالرحمن) عینهائی که برای ستم بر من اجتماع کرده‌اند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱، ص ۳۱۲.

آگاهی به پرچمدار دشمن در نهروان

در کتابهای شیعه و اهل سنت آمده است که چون حضرت امیر علیه‌السلام از نبرد با اهل نهروان فراغت یافت به اصحاب خود فرمود: در میان کشته ها جستجو کنید مردی را که یک دستش قطع شده و بر طرف دیگر بدنش که سالم است برآمدگی می‌باشد همانند پستان زنان، اگر کشیده شود امتداد می‌یابد و چون رها شود جمع می‌شود، بر روی آنها موی‌های قرمز و سفید است و این مرد، پرچمدار آنهاست، و در قیامت نیز آنها را به جهنم خواهد کشاند و بد جایگاهیست جهنم.

اصحاب حضرت به دنبال این سخنان به جستجو پرداختند، اما هر چه تلاش کردند کسی را با این اوصاف نیافتند، به نزد حضرت آمده و گفتند: ما چنین شخصی را نیافتیم، حضرت فرمود: سوگند به آنکه دانه را شکافت و مخلوقات را آفرید و این کعبه را نصف نمود، نه من دروغ گفته‌ام و نه آنکه به من خبر داده دروغ گفته، و من از طرف خدایم بر یقین هستم. آنگاه در حالیکه عرق از پیشانی مبارکش می‌چکید برخاست و به طرف گودالی که نزدیک به سی نفر از کشته‌ها در آن افتاده بودند آمد، دستور داد تا یک یک آن ها را بلند کردند، در زیر همه آنها همان شخصی بود که حضرت معرفی نموده بود.

حضرت پای خود را بر آن عضو او که شبیه پستان بود نهاد و بر زمین فشار داد، آنگاه دست و آن عضو را کشید بطوریکه به اندازه

هم شد.

آنگاه به مردی که در مورد حضرتش تردید کرده بود و گویا همان جندب بوده است فرمود: این نیز علامتی است. [۱] .

در روایت است که حضرت علی علیه‌السلام قبل از جنگ با خوارج فرمود: امروز چهار هزار از خوارج کشته می‌شوند که یکی از آنها ذوالثدیه است، وقتی جنگ پایان یافت و خوارج سرکوب شدند حضرت به دنبال ذوالثدیهٔ می گشت، تلاشهای اولیه حضرت (و اصحاب ایشان) به نتیجه نرسید، حضرت به یکنفر فرمود تا چهار هزار نی تهیه کند سپس فرمود: بر سر هر جنازه‌ای از کشته‌های دشمن یکی قرار دهد.

آن مرد گوید: من در مقابل حضرت بودم و حضرت سواره (بر استر پیامبر صلی الله علیه و آله) پشت من حرکت می کرد و دیگران دنبال حضرت می‌آمدند، بر سر هر جنازه‌ای یک نی قرار دادم تا اینکه یک نی باقی ماند یعنی از چهار هزار نفر یکی کم بود، به صورت حضرت نگاه کردم دیدم صورت مبارکش در هم کشیده و رنگش تغییر یافته است و می‌فرماید:

بخدا قسم که من دروغ نگفتم و به من خبر دروغ داده نشده است، که ناگاه مکانی (مردابی) که آب از آن چکه می کرد رسیدیم حضرت فرمود: اینجا را وارسی کن، آنجا را می گشتم که ناگاه جسد کشته‌ای را دیدم، دستم به پای او خورد گفتم: این پای انسانی است.

حضرت به عجله از استر پیاده شد و پای دیگر او را گرفت و آن را از زیر آب بیرون کشیده روی خاک آوردیم، معلوم شد که همان ذوالثدیه است که دست ناقص دارد.

حضرت علی علیه‌السلام با صدای بلند تکبیر گفت، مردم نیز همگی تکبیر گفتند. [۲] .

در برخی روایات آمده است حضرت مکرر می‌فرمود: صدق اللّه و بلّغ رسوله، درست فرمود خداوند و پیامبرش ابلاغ نمود، حضرت با یارانش بعد از عصر تا غروب یا نزدیک غروب این سخن را تکرار کردند. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

[۲] بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۴۰ و شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۶.

[۳] بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۴۰ و شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۶.

آگاهی به عاقبت خوارج

بعد از شکست خوارج در نهروان وقتی به حضرت خبر دادند که تمامی آنها کشته شده‌اند فرمود: به خدا قسم که چنین نیست، ایشان نطفه‌هائی هستند در پشت مردها و زنها، هر زمان از آنها شاخی پدید آید شکسته شود تا اینکه در آخر به دزدها و راهزنان تبدیل شوند. [۱] .

(نه نفر از آنها گریختند و هر کدام مذهبی اختیار کرده و در راهها به دزدی و راهزنی می‌پرداختند.)

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه.

آنها به زودی برمی‌گردند

احمد بن حنبل از شخصی بنام ابوالوضی غیاثا نقل می‌کند که گفت: ما با گروهی با امیرالمؤمنین به طرف کوفه می‌رفتیم که بعد از دو یا سه شب طی مسافت به حروراء رسیدیم، در این منطقه جمع بسیاری از ما جدا شدند و بیرون رفتند. وقتی این خبر را به حضرت علی علیه‌السلام دادیم فرمود:

کار این گروه شما را نترساند و واهمه نکنید که به زودی برمی گردند و همینطور نیز شد [۱] (و آنها برگشتند).

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱، ص ۳۱۰.

آنها از شما به این مقدار راضی نمی‌شوند

شیخ مفید رضوان الله علیه روایت کند که حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: ای مردم من شما را به حق دعوت کردم ولی به من پشت نمودید و شما را با تازیانه تأدیب نمودم (ولی نپذیرفتید و آنقدر سرسختی کردید) تا مرا عاجز نمودید.

بدانید که به زودی بعد از من فرمانروایانی بر شما حکمرانی خواهند کرد که از شما به این مقدار راضی نشوید تا اینکه شما را با تازیانه و آهن شکنجه کنند. همانا کسی که در این جهان مردم را اذیت کند خداوند در آخرت او را عذاب کند و علامت این مطلب این است که امیر یمن (به نام) یوسف بن عمر بر شما مسلط شده و بر شما ستم می‌کند... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد.

آگاهی از دوست و دشمن خود

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در میان اصحاب خود نشسته بود که مردی از شیعیان حضرت وارد شد و گفت: یا امیرالمؤمنین خدا آگاه است که من شما را دوست دارم در نهان همان‌گونه که آشکارا دوست دارم. حضرت فرمود: راست گفتی، برای فقر پوششی بردار که فقر به طرف شیعیان ما سریعتر می‌آید از فرود آمدن سیل به دامنه کوه. آن مرد با شنیدن این کلمات، از شوق گریه کرد و رفت. یکی از خوارج که در مجلس حضور داشت به رفیق خود گفت: به خدا قسم تاکنون مانند این ندیده‌ام، مردی نزد او آمد و اظهار محبت کرد و او هم تصدیق کرد- از قلب او آگاه بود- رفیقش گفت: مسأله‌ای نیست به هرکه بگویند تو را دوست دارم او می‌گوید راست می‌گوئی. سپس افزود: عقیده ات در مورد من چیست، آیا گمان می‌کنی من از دوستان او باشم؟ رفیقش گفت: نه او گفت: الان نزد علی می‌روم و مانند آنچه آنمرد گفت می‌گویم و خواهی دید که جواب مرا هم مثل آن مرد می‌دهد، اینرا گفت و برخاست و مقابل حضرت آمد و همان کلام را گفت: (من تو را در نهان دوست دارم همچنان که در آشکارا) حضرت امیر علیه‌السّلام با شنیدن این سخن نگاه عمیقی به او نمود و فرمود: به خدا قسم دروغ گفتی، نه تو مرا دوست داری و نه من تو را دوست دارم. آن مرد منافق برای فریفتن حضرت امیر علیه‌السّلام گریست و گفت: یا امیرالمؤمنین آیا از من این چنین استقبال می‌کنید در حالی که خداوند خلاف اینرا می‌داند، دستت را بگشا (تا به نشان محبت) با تو بیعت کنم! حضرت فرمود: به چه شرط؟ گفت: به آنچه زریق و حبتر (اولی و دومی) انجام دادند حضرت فرمود: دست بردار لعنت خدا بر آن دو، به خدا که تو را می‌بینم که در مسیر گمراهی کشته شده‌ای و چهار پایان عراق صورت تو را له کنند به گونه‌ای که قوم تو را تو را نشناسند.

چند زمانی نگذشت که این مرد همراه خوارج نهروان شورش کرد و کشته شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الاختصاص، ص ۳۰۵.

آگاهی از درون جابر و معجزه حضرت

جابر گوید: فرزندی داشتم که به سختی بیمار بود، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواستم برای او دعا نماید، حضرت فرمود: برو از علی بخواه (دعا کند) زیرا من از اویم و او از من است، با شنیدن این سخن تردیدی در دلم افتاد، به دنبال حضرت علی علیه‌السّلام رفتم، گفتند: او در جبانهٔ است، وقتی نزد او رفتم حضرت مشغول نماز بود، بعد از تمام شدن نماز سلام کردند و سخن حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را بیان کردند حضرت فرمود: باشد و از جا برخاست و به طرف درخت خرمایی که آنجا بود رفته، خطاب به درخت کرده فرمود: ای درخت من کیستم؟ ناگاه شنیدند از آن درخت صدائی را که می گفت: شما امیرالمؤمنین و وصی رسول رب العالمین هستید، شمائید نشان بزرگ (خدا) و شمائید حجت بزرگ (خدا) و ساکت شد! آنگاه حضرت به من توجه نموده فرمود:

ای جابر الان شک تو (در مورد مقام من) از بین رفت و قلب تو صفا گرفت، آنچه را دیدی پنهان دار مگر از اهلش. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مدینهٔ المعاجز، ص ۱۰۰.

آگاهی از تصمیم خلاف مردی

روزی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود: اگر مردی مورد اعتماد می‌یافتم، توسط او مالی را به شیعیان مدائن می‌فرستادم. یکی از حاضرین با خود گفت: من داوطلب می‌شوم وقتی حضرت بر من اعتماد کرد راه کرخه را پیش می گیرم و به مدائن نمی‌روم، سپس نزد حضرت آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین من این اموال را به مدائن می‌برم، حضرت با شنیدن این سخن متوجه من شده فرمود: دور شو می‌خواهی راه کرخه را در پیش گیری؟ [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات، بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۸۷.

آگاهی به سخن عمر هنگام مرگ

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام پس از اینکه چرا عمر مرا در شوری قرار داد؟ اگر برای کاری غیر از خلافت بود پس عثمان خلیفه نیست و اگر برای خلافت بود، پس مرا لایق خلافت می‌دانست، با این حال چگونه روایت کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت خود را از خلافت خارج نموده و آنها را از آن بی‌بهره کرده است؟ آنگاه به عبداللّه پسر عمر فرمود: تو را به خدا قسم می‌دهم بگو پدرت زمانی که می‌خواست از دنیا برود چه گفت: عبداللّه گفت: چون مرا قسم دادی می گویم، پدرم گفت: اگر مردم از اصلع قریش (اصلع کسی است که جلو سر او مو ندارد و از صفات حمیده مردان و منظور امیرالمؤمنین است) پیروی کنند، آنها را به راه روشن هدایت می کند و کتاب خدا و سنت پیامبر را پیاده خواهد کرد.

حضـرت فرمود: ای پسـر عمر تو چه گفتی؟ او گوید من به پدرم گفتم: ای پدر چه مانعی دارد که او را جانشین خود کنی؟ و سپس عبدالله ساکت شد و ادامه نداد.

حضرت فرمود: عمر چه جوابی داد؟ عبدالله گفت: جوابی داد که من پنهان می کنم!حضرت علی علیه‌السّلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک بار در حیات خود مرا از این جریان آگاه کرد و یک بار دیگر نیز در خواب همان شبی که پـدرت از دنیا رفت به من خبر داد، و هر که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله را در خواب بیند او را دیده است (زیرا پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: هر که مرا ببینـد مرا دیـده است و شیطان به شـکل من در نمی‌آید). عبدالله گفت: پیامبر صـلی الله علیه و آله به شـما چه خبری داده است؟ حضـرت فرمود: تو را به خدا قسم می‌دهم ای پسر عمر اگر به تو بگویم تصدیق می کنی؟ در این هنگام پسر عمر ساکت شد، حضرت فرمود عمر زمانی که از او پرسیدی چه چیزی مانع توست از خلافت علی؟ او گفت: مانع من آن نوشته‌ای است که در کعبه نوشتیم و بر آن تعهد کردیم!! سـپس حضرت امیر علیه‌السّلام به پسر عمر که ساکت شده بود فرمود: تو را به حق پیامبرت چرا جواب نمی‌دهی؟ سلیم بن قیس گوید: دیدم گریه راه گلوی عبدالله را گرفته و اشک از چشمانش سرازیر بود [۱] و منظور از صحیفه همان عهدنامه‌ای بود که عده‌ای از منافقین در خانه خدا با هم بسـتند و تعهد کردند که حتما به مضـمون آن عمل کننـد و مضـمون آن این بود که اگر محمد کشته شود یا بمیرد، خلافت را غصب کنند و همدیگر را کمک دهند تا مبادا به علی علیه‌السّلام برسد.

پی نوشت ها:

[۱] الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۹.

آگاهی از سرگذشت خوله حنفیهٔ

وقتی ابوبکر بر مسـند خلافت تکیه زد، خالـد بن ولیـد را مأمور جمع آوری زکاهٔ قبیله بنی حنفیـهٔ کرد، وقتی خالد برای گرفتن زکاهٔ رفت آنهـا گفتنـد: پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله هر سـال مردی را برای جمع آوری زکـات نزد مـا می‌فرسـتاد، او زکاهٔ را از اغنیا می گرفت و میان فقرای ما تقسیم می کرد تو نیز چنین کن. خالد (که دنبال بهانه می گشت) به مدینه برگشت و به ابوبکر گفت: اینها زکات نمی‌دهند! ابوبکر لشـکری را همراه خالد روانه کرد وقتی به آنها رسـید، آنها تکبیر گفتند و به استقبال آمدند، خالد با حیله و به تهمت به آنهـا حمله کرد و به طمع رسـیدن به همسـر زیبـای رئیس قـبیله شوهر او را کشت و همسـر او را گرفته و بلافاصـله مورد تجـاوز قرار داد زنانشـان را اسـیر و به مـدینه برگشت. مالـک رئیس مقتول آن قبیله در جاهلیت رفیق عمر بود، عمر به ابوبکر گفت: خالد را اول حد زنا بزن به خاطر تجاوز او با همسـر مالک و سـپس او را برای تقاص مالک بکش. ابوبکر گفت: خالد یاور ماست و غفلت کرده!! [۱] (و دو صد افسوس که احکام الهی و خون و نوامیس مردم این گونه مورد بازیچه قرار گیرد).

آنگـاه اسـیران را وارد مسـجد کردنـد یکی از آنـان بانوئی بود به نام خوْلـهٔ،خود را به قبر پیامبر رسانـد و به آن پناه برد و گریست و گفت: ای رسول خدا از اعمال این قوم به تو شـکایت می کنم، ما را بدون گناه اسـیر کردند با آنکه ما مسـلمانیم! آنگاه متوجه مردم شـد و گفت: ای مردم چرا ما را اسـیر کردیـد؟ با آنکه ما شـهادت می‌دهیم به لا اله الا اللّه و پیامبری رسول‌اللّه صـلی الله علیه و آله.

ابوبکر گفت: شما زکاهٔ ندادید

خـوله گفت: مسـأله آنگـونه نیست که گمـان کرده‌ای و سـپس حقیقت را بیـان داشت، آنگـاه افزود، بر فرض اینکه مردان مـا زکـاهٔ ندادند، چرا زنهای مسلمان اسیر شدند؟ (در جریان جنگ جمل دیدیم که حضرت امیر علیه‌السّلام زنهای مسلمان را به خاطر شورش همسـرانشان اسـیر نکرد زیرا فرمود در منطقه اسـلام اینهـا مسـلمانند و یاللأسـف که در این واقعه زنهـای مسـلمان را چون کنیزان در معرض فروش گذاردنـد و ساقهای زنان آزاد را عقب زدنـد تا آنها را معامله کننـد، با اینکه عمر اقرار کرد که آنها مسـلمان بودند و

خالد قاتل و زناکار است و ابوبکر نیز اعتراف کرد منتهی برای خالد عذر آورد و حتی حاضر نشد خالد را از فرماندهی عزل کند!)
باری زنان مسلمان میان مردم تقسیم شدند، طلحهٔ و خالد بن عنان هر کدام لباسی بر خوله به نشان انتخاب او افکندند.
خوله گفت: نه هرگز، این امکان نپذیرد، هیچکس مرا در اختیار نگیرد مگر اینکه مرا به سخنی که هنگام تولد گفته‌ام خبر دهد.
ابوبکر گفت: او ترسیده و چنین حادثه‌ای را قبلا ندیده، ابوبکر سخنانی گفت که بی‌حاصل بود.
خوله گفت: به خدا قسم من راست می گویم (در هنگام تولد سخنی گفته‌ام)
در این میان ناگاه حضرت علی علیه‌السّلام وارد شد، ایستاد و به مردم و آن زن نگاهی نمود و فرمود: صبر کنید تا من از حال این زن بپرسم آنگاه فرمود:
ای خؤلهٔ گوش کن: وقتی مادرت به تو باردار شد و هنگام زایمان کار بر او سخت شد صدا زد: خدایا مرا از این مولود به سلامت دار، آن دعا مستجاب شد و او نجات یافت و چون تو را زائید تو صدا زدی: لا اله الا اللّه محمد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله به زودی مرا شخصیت بزرگی در اختیار خواهد گرفت که برای او از من فرزندی خواهد بود! مادرت این سخن را در پاره‌ای از مس نوشته و در همانجا که به دنیا آمدی پنهان کرد، هنگام مرگ به تو در آن مورد وصیت کرد و (جایگاه آن را نشان داد) و تو هنگام اسیری همتی نداشتی جز آنکه آن لوح را برگیری، آن را گرفتی و به بازوی راستت بستی، بده آن لوح را که منم صاحب آن لوح، منم امیرمؤمنان! و منم پدر آن جوان خوش یمن، که نامش محمد است. خوله با شنیدن سخنان حضرت رو به قبله کرد و گفت: خدایا توئی عطا کننده منان، به من توفیق شکر این نعمت را بده که به من دادی و به هیچکس ندادی مگر آنکه کامل گرداندی. خدایا تو را به صاحب این خاک و آنکه به حوادث خبر می‌دهد سوگند می‌دهم که فضل خود را بر من کامل گردانی آنگاه آن نوشته را بیرون آورد،ابوبکر لوح را گرفت و عثمان که بهتر می‌خواند آنرا خواند، معلوم شد از آنچه حضرت علی علیه‌السّلام گفته بود کلمه‌ای کم یا زیاد نبود (در روایتی آمده است همگی گفتند: خدا و رسول او راست گفتند آنگاه که پیامبر فرمود: منم شهر علم و علی درب آن شهر است).
ابوبکر گفت: ای اباالحسن او را بردار، حضرت او را به خانه اسماء فرستاد و چون برادرش آمد (با حضور برادر خوله) او را عقد نمود (نه به عنوان کنیز) و او به محمد حنفیهٔ بادار شد و محمد را به دنیا آورد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] جریان حمله خالد به قبیله مالک و جنایات خالد و اعتراض عمر، در کتابهای تاریخی و تحقیقی از شیعه و اهل سنت آمده است. از جمله مرحوم سید شرف الدین در کتاب النص و الاجتهاد آن را مورد بررسی قرار داده است.

[۲] بحار، ج ۴۱ ص۲۳۰۲ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۲۷۸.

اصطلاح تصاد

آگاهی حضرت امیر به سارق و سرقت او

مردی در زمان حضرت امیر علیه‌السّلام هزار دینار از بیت المال سرقت کرد، هیچکس نیز از آن مطلع نبود، حضرت امیر علیه‌السّلام سلمان را فرستاد تا نزد آن مرد رود و بگوید: مال را برگردان خداوند می‌فرماید: هر که خیانت کند با آنچه خیانت کرده محشور شود. سلمان نزد دزد آمد و پیغام حضرت را داد.
دزد بی‌شرم که سّرش فاش شده بود گفت: جادوی فرزندان عبدالمطلب چه بسیار است؟! کسی از این مسئله آگاه نبود سپس افزود: عجیب‌تر از آن اینکه روزی علی را دیدم که کمان پیامبر صلی الله علیه و آله را در دست داشت، من او را مسخره کردم، ناگاه

کمان را به طرف من‌انداخت و فرمود: بگیر دشمن خدا را، ناگاه آن کمان به صورت اژدهائی شد و به من حمله ور گردید، او را قسم دادم تا اینکه آن را گرفت و به شکل اول برگردانید. [۱] .

مؤلف گوید: ما در اول کتاب احادیثی را ذکر نمودیم که دلالت بر قدرت اهل البیت علیه‌السّلام بر کارهائی بس عظیم‌تر از اینها می‌کرد و آنچه خداوند به دیگر انبیاء داده است از جمله حضرت موسی که عصا در دست او اژدها می‌شد به ایشان عطا فرموده است.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار.

آگاهی به بیت المال و نفرات

عمار و ابن‌عباس گویند: حضرت امیر علیه‌السّلام روی منبر فرمود:

میان صفها بگردید و ندا کنید که آیا کسی هست که از قسمت من ناراضی باشد؟مردم از هر طرف صدا برآوردند: خدایا ما راضی هستیم و تسلیم شدیم و از پیامبر و پسر عموی او اطاعت می‌کنیم. حضرت فرمود: ای عمار برخیز و به بیت المال برو و به هر نفر سه دینار عطا کن، برای من نیز سه دینار بیاور.

عمار با گروهی به طرف بیت المال رفتند، وقتی اموال بیت المال را شمردند سیصد هزار دینار بود و تعداد مردم یکصد هزار نفر! عمار گفت: به خدا قسم که حق از جانب پروردگارتان آمد، به خدا قسم او (قبلا) نه از مقدار پول اطلاع داشت و نه از تعداد مردم، و به این علامت بر شما واجب شد اطاعت او و در همین جریان بود که طلحهٔ و زبیر و عقیل از گرفتن سهم خود (به عنوان اعتراض) امتناع کردند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱، ص۳۰۵ از مناقب آل ابی‌طالب.

آگاهی حضرت امیر به مالک اسب

جویرهٔ بن عبدی با مردی بر سر مادیانی منازعه داشتند و هر یک خود را مالک آن می‌پنداشت (وقتی داوری را نزد حضرت علی علیه‌السّلام آورند) حضرت فرمود: هیچکدام از شما شاهد دارید؟ گفتند: خیر، حضرت به جویرهٔ فرمود: اسب را به آن مرد بده، عرض کرد: بدون هیچ شاهدی اسب را بدهم؟ حضرت فرمود: به خدا قسم که من از تو نسبت به خودت آگاه‌ترم آیا فراموش کردی عمل خودت را در جاهلیت و او را به ماجرایش خبر داد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۸۸ از بصائر الدرجات.

آگاهی حضرت امیر از مکان اسب ثابت

ثابت بن افلج گوید: در دل شبی اسب خود را گم کردم (وقتی ناامید شدم) خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام آمدم، چون به در خانه

حضرت رسیدم، قنبر غلام حضرت بیرون آمد و به من گفت: ای پسر افلج برو اسب خود را از عوف بن طلحه سعدی تحویل بگیر! [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱، ص ۳۰۴.

آگاهی به فرستاده معاویه و هدف او

در رحبه کوفه مردی نزد حضرت امیر علیه‌السّلام آمد و خود را از اهل شهر و بلاد حضرت معرفی کرد، حضرت فرمود: تو نه از بلاد من هستی و نه از رعیت من، ولی ابن‌اصفر مسائلی را از معاویه پرسیده و او از جواب عاجز مانده و تو را فرستاده تا آن را از من بپرسی! آن مرد کلام حضرت را تصدیق کرد و گفت: راست می گوئی یا امیرالمؤمنین، معاویه مرا در پنهانی فرستاده و شما بر آن آگاه شدید با آنکه جز خداوند کسی از آن آگاه نبود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مدینهٔ المعاجز.

آگاهی به حال شیعیان خود

یکی از شیعیان که نامش رمیله بود بیمار شد، به گونه‌ای که نتوانست به مسجد آید، چند روز بعد که حالش بهتر شد به نماز آمد، حضرت امیر علیه‌السّلام به او فرمود: ای رمیله بیمار شدی، سپس اندکی در خود سبکی احساس کردی و به نماز آمدی؟ رمیله گفت: آری ای سرور من، شما چطور آگاه شدید؟ حضرت فرمود: ای رمیله هیچ مرد و زن مؤمنی نیست که مریض شود مگر اینکه ما نیز ناراحت و غمگین می‌شویم، او دعا نمی کند مگر اینکه ما برای او آمین می گوئیم، او خاموش نمی‌شود مگر اینکه ما برای او دعا می کنیم، هیچ مرد و زن مؤمنی در شرق و غرب عالم نیست مگر اینکه ما با او هستیم .

آگاهی به اولین بیعت کننده با ابوبکر

وقتی بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم با ابوبکر بیعت کردند، سلمان گوید: نزد حضرت علی علیه‌السّلام رفتم، او مشغول غسل دادن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، عرض کردم: هم‌اکنون ابوبکر بالای منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله جای گرفته و به خدا سوگند که راضی نیست مردم با یک دست با او بیعت کنند بلکه با هر دو دست با او بیعت می کنند. [۱]

علی علیه‌السّلام فرمود: ای سلمان آیا فهمیدی اولین کسی که بالای منبر با ابوبکر بیعت کرد که بود؟

عرض کردم: نمی‌دانم، همینقدر دیدم که در سقیفه بنی ساعده وقتی انصار در انتخاب خلیفه منازعهٔ می کردند نخستین کسی که با او بیعت کرد مغیرهٔ سپس بشیر بن سعد و ابوعبیده جراح و بعد از آن دو عمر و سپس سالم مولی ابوحذیفه و معاذبن جبل. حضرت فرمود: اینها را از تو نپرسیدم آیا می‌دانی وقتی ابوبکر بالای منبر رفت نخستین کسی که با او بیعت کرد که بود؟ عرض کردم: نه ولی پیر مردی سالخورده را دیدم که بر عصای خود تکیه زده بود و میان دو چشمش اثر سجده زیادی بود و او نخستین کسی بود که از پله منبر بالاـ رفت و در حالی که گریه می کرد گفت: شکر خدای را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا تو را در این جایگاه دیدم، دست بگشا، ابوبکر دستش را باز کرد، پیرمرد بیعت کرد و سپس از منبر پائین آمده و از مسجد خارج شد.

علی علیه‌السّلام فرمود: دانستی او که بود؟ گفتم: نه، ولی از سخنان او ناراحت شدم زیرا مثل آن بود که از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله خوشحالی می‌کرد.

حضرت فرمود: او ابلیس لعنه اللّه بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد که شیطان و سران اصحاب او در غدیر خم که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا برای مردم (به امامت) نصب کرد، حضور داشتند، آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من از شما به خودتان سزاوارترم و به آنها دستور داد تا حاضرین به غائبین برسانند.

در آن هنگام پیروان و ایادی شیطان به ابلیس گفتند: این امت مورد رحمت و محفوظ است، نه تو و نه ما بر آنها راه نفوذ نداریم، اینها امام و رهبر خود را پس از پیامبرشان شناختند.

در این موقع شیطان افسرده و ناراحت دور شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من خبر داد که چون حضرتش رحلت کند مردم در سقیفه بنی ساعدهٔ با آنکه تو نسبت به حق خودت مخاصمه کرده و استدلال می‌کنی با ابوبکر بیعت می‌کنند، سپس به مسجد می‌آیند و اولین کسی که بر روی منبر من به شکل پیرمردی با حالت شاد با او بیعت می‌کند ابلیس است و چنین و چنان می‌گوید، آنگاه در حالیکه به شدت خوشحالی می‌کند و با بینی خود سوت می‌کشد و جست و خیز می‌کند و به دیگر شیاطین گوید:

شما خیال کردید که مرا بر ایشان راهی نیست، اکنون دیدید من با آنها چه کردم تا سرانجام دستور خداوند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را رها کردند. [۲] .

____

پی نوشت ها:

[۱] مدینهٔ المعاجز، ص ۱۲۲.

[۲] روضه کافی و الاحتجاج، ج ۱ ص۱۰۵ و کتاب سلیم بن قیس، ص ۷۸.

آگاهی در مورد خواسته یهود

عبداللّه بن خالد گوید: روزی با امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بودم که حضرت از کوفه خارج شده به زمین رسیدیم که آن را نخله (یا بجله) می‌گفتند در دو فرسخی کوفه. در این موقع پنجاه نفر مرد یهودی نزد حضرت آمدند و گفتند: توئی علی بن ابیطالب پیشوای امت مسلمان؟ حضرت فرمود: آری منم آن مرد.

گفتند: در کتابهای ما نوشته شده است که (در این حوالی) سنگی است که نام شش نفر از انبیاء بر آن نقش بسته، ما هر چه می‌گردیم آن را نمی‌یابیم اگر شما امام هستید آن سنگ را برای ما آشکار سازید.

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود: دنبال من بیائید گروه یهود دنبال حضرت حرکت کردند، در میان صحرا تپه‌ای بزرگ نمایان شد، حضرت به باد فرمود: این رملها را به حق اسم اعظم خداوند از روی این سنگ دور کن! اندك زمانی نگذشت (که با فشار باد متراکم) رملها کنار رفت و سنگی ظاهر شد.

حضرت امیر فرمود: این است آن سنگی که منظور شماست، آنها نگاه کردند ولی نامهائی که می‌خواستند ندیدند گفتند: سنگی که ما می‌خواهیم نام شش نفر از انبیاء بر آن نقش است، ما بر این سنگ چیزی نمی‌بینیم. حضرت فرمود: آنچه شما به دنبال آن هستید در آن طرف سنگ است که روی زمین است، سنگ را برگردانید و نوشته‌ها را بخوانید.

آن گروه هر چه تلاش کردند نتوانستند سنگ را برگردانند، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام وقتی دید اینها با این جمعیت و تلاش زیاد نمی‌توانند سنگ را حرکت دهند خودش اقدام نمود و با دست توانای خویش آن سنگ را برگرداند.

یهود نگاه کردنـد و دیدنـد نام شـش پیامبر بزرگ الهی بر آن نقش است به این ترتیب: آدم، ابراهیم، نوح، موسـی، عیسـی و محمد صلی الله علیه و آله. یهود با دیـدن این ادله آشـکار و تسـلط حضـرت بر باد و دانش فراوان حضـرت، یک جا صدا برآوردند به لااله الااللّه و محمد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و اینکه شما امیرمؤمنان و سرور اوصیاء و حجت خداوند در زمین هستید، هر که شما را شناخت رستگار شده و نجات یافته و هر که با شما مخالفت کرد گمراه شد، مناقب شما بیشتر است از اینکه به‌اندازه و شماره درآید. [۱].

____

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۱ ص ۲۵۷.

آگاهی از حالات یک زن و حل مشکل او

امیرالمـؤمنین علیه‌السّـلام روزی به وشـاء (یکی از یـاران خـود) فرمود: نزدیـک بیـا،وشّـاء گویـد: نزدیـک شـدم، فرمود: برو به محله خودتان بر در مسـجد مردی را می‌بینی که با زنی نزاع می‌کند، آنها را نزد من بیاور، و شاء گوید: به آنجا رفتم همانطور که حضرت فرموده بود زنی با مردی نزاع می‌کرد به آنها گفتم: امیرالمؤمنین علیه‌السّـلام شـما را می‌خوانـد، با هم نزد حضـرت آمدیم. حضـرت فرمود:ای جوان چرا با این زن نزاع می‌کنی؟ گفت: یا امیرالمؤمنین من این زن را تزویج کرده‌ام، مهریه او را داده‌ام و زفاف نموده‌ام، هرگـاه که به او نزدیـک می‌شـوم او خـون می‌بینـد و من از این مسـأله متحیر گشـته‌ام. حضـرت فرمود: این زن بر تو حرام است و تو شوهر او نیستی! مردم با شـنیدن این سـخن مضطرب شدند و اختلاف کردند (که چرا زنی که عقد کرده همسر او نیست) حضرت به آن فرمود: هیچ مرا می‌شناسـی؟ گفت: چیزهایی شـنیده‌ام ولی تا به حال شما را ندیده‌ام (حضرت این سئوال را نمود تا معلوم شود با یکدیگر تبانی نکرده‌اند) حضرت فرمود: توئی فلانهٔ دختر فلان مرد از آل فلان، عرض کرد: آری به خدا قسم، حضرت فرمود: آیا با مردی پسر فلانی مخفیانه پنهان از خانواده‌ات عقد موقت نبستی؟ آیا از آن مرد باردار نشدی به نوزاد پسر سالمی و چون از قوم خود ترسـیدی آن طفـل را شـبانه برداشـته در مکـان خلوتی بر زمین گـذاردی و آن طرف مقابل او ایسـتادی در این وقت (مهر مادری تو نگـذاشت) غمگیـن شـدی و برگشـتی و طفـل را برداشـتی و (دوبـاره زمین گـذاردی) در این موقع بچه گریه کرد و تـو از رسـوائی ترسـیدی، سـگهائی نیز آمدنـد و بر تو پـارس کردنـد، تو از ترس گریختی، یکی از سـگها نزدیـک فرزنـد تو شـد و او را بو می‌کرد خواست تا او را به خاطر بوی ناپسـندش مجروح کند. تو برای اینکه به آن طفل آسیبی نرسد، سنگی برداشته به طرف سگ انداختی امـا آن سـنگ به فرزنـد تو خورد و زخمی شـد، آن طفـل از صـدمه سـنگ نـاله‌ای زد و تو برای اینکه رسوا نشوی به او پشت کرده رفتی، اما دلت پرشور بود، دستهای خود را بلند کردی به طرف آسمان و گفتی: خدایا ای حفظ کننده امانتها او را حفظ کن. زن که تعجب کرده بود گفت: بله به خدا قسم تمام این سـخنان صـحیح است و من در سـخن شما متحیرم (چگونه به اسرار من آگاهی و یا اینکه منظور شـما از این سـخنان چیست؟) آنگاه حضـرت فرمود: آن مرد کجاست؟ مرد حاضر شد، فرمود: پیشانی (جلوی سر) خود را نمایان کن، آن مرد چنین کرد، حضـرت به آن زن فرمود: توجه کن، این همان زخم است که در سـر فرزند تو بود و این مرد پسر توست و خداونـد متعال مانع شـد از نزدیک شـدن تو با او به واسـطه آن نشانه‌ای (خونی) که دیدی، و خداوند فرزند تو را محافظت کرد همان‌گونه که درخواست کردی، شکر خدا را بر این نعمت به جای آور. [۱].

____

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمهٔ، ج ۱ ص ۳۷۶ با کمی اختلاف و بحارالانوار.

آگاهی از تروریستهای معاویه

اصبغ بن نباته از یاران باوفای حضرت علی علیه‌السّلام است او گوید:
نماز صبح را با علی علیه‌السّلام به جا آوردیم، ناگاه مردی با لباس سفر پیدا شد، خدمت حضرت رسید، حضرت فرمود: از کجا می‌آئی؟ از شام، فرمود: برای چه؟ گفت: کاری دارم، حضرت فرمود: تو به من خبر می‌دهی یا من جریان تو را بگویم؟!عرض کرد شما بگوئید، حضرت فرمود:
در فلان روز از فلان ماه و سال، معاویه اعلان کرد هر که علی را بکشد ده هزار دینار به او (جایزه) می‌دهم، فلان مرد برخاست و قبول کرد، اما وقتی به خانه رفت و آماده حرکت شد با خود گفت: پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پدر دو فرزند او را بکشم؟ پشیمان شد و منصرف گردید.
روز دوم دوبار منادی ندا کرد هر که علی را بکشد بیست هزار دینار برای او خواهد بود این بار نیز شخصی برخاست و گفت: من می‌روم، لیکن پس از آنکه فکر کرد پشیمان شد و استعفا داد.
روز سوم منادی از طرف معاویه اعلان کرد هر که علی را بکشد سی هزار دینار به او داده می‌شود! و تو قبول کردی و برای کشتن من آمدی و تو مردی از (طایفه) حمیر هستی، آن مرد گفت: راست گفتی، حضرت فرمود: اکنون نظرت چیست؟ آیا به مأموریت خود عمل می‌کنی یا نه؟ عرضکرد: نه من منصرف شده‌ام و برمی‌گردم. حضرت به قنبر فرمود: توشه راه و آذوقه سفر را برای او فراهم کن. [۱] .

پی نوشت ها:
[۱] بحار الانوار، ج ۴۱.

آگاهی به فرستاده عایشه و جریان او

روزی عایشه به اصحاب خود گفت: مردی را نزد من بیاورید که با این مرد (علی علیه‌السّلام بسیار دشمن باشد) تا او را در نزد علی بفرستم، مردی را معرفی کردند، وقتی آن مرد مقابل عایشه ایستاد به او گفت: دشمنی تو با علی چقدر است؟ آنمرد گفت: بسیار، تا آنجا که از خدا می‌خواهم او و اصحاب او در محلی جمع باشند و من شمشیرم را از خون آنها رنگین کنم. عایشه گفت: تو شایسته این مأموریت هستی، نامه‌ای به تو می‌دهم، آن را برای علی ببر، او را در هر حالی که یافتی نامه را به او بده و اگر برایت طعام یا نوشیدنی آوردند مبادا به آن نزدیک شوی که در آن جادو می‌باشد.
فرستاده عایشه گوید: حضرت را ملاقات کردم در حالی که سواره بود نامه را دادم، حضرت مهر آن را شکافت و نامه را خواند و فرمود: چون به منزل رسیدیم، تو هم مقداری از طعام و نوشیدنی خوردی (خستگی سفر از تو رفع شد) جواب نامه را می‌دهم. آن مرد که به او گفته بودند چیزی نزد حضرت نخورد، گفت: به خدا قسم که نمی‌شود (همین الان پاسخ مرا بدهید) در این هنگام حضرت امیر علیه‌السّلام نگاهی به پشت سر نمود و دید اصحابش اطراف او هستند فرمود:
از تو چیزی می‌پرسم آیا جواب می‌دهی؟ گفت: آری، حضرت فرمود: تو را به خدا قسم آیا عایشه نگفت مردی را بیاورید که با این مرد بسیار دشمن باشد، تو را آوردند، به تو گفت دشمنی تو چقدر است؟ تو گفتی: بسیار تا آنجا که از خدا می‌خواهم او و اصحاب او در محلی اجتماع کرده من شمشیرم را از خون آنها رنگین کنم؟ آن مرد گفت: خدا شاهد است که درست گفتی، حضرت فرمود: تو را به خدا قسم آیا عایشه به تو نگفت نامه مرا ببر و به او بده در هر حال که باشد... جواب داد: خدای را شاهد می‌گیرم

که درست است، سپس حضرت فرمود: تو را به خدا آیا عایشه به تو نگفت اگر برای تو غذا یا آشامیدنی آوردند نزدیک مشو که در آن جادوست؟ جواب داد: آری خدای را شاهد می گیرم که صحیح است، من وقتی نزد شما آمد، شما مبغوضترین خلق نزد من بودی و الان هیچکس نزد من محبوب‌تر از شما نیست! اکنون هر چه خواهی بفرما، حضرت فرمود:

نامه مرا به عایشه برسان و بگو خدا و رسول او را اطاعت نکردی زیرا خداوند به تو فرمان داد که در خانه بمانی، ولی تو به کار لشکرکشی (و امور نظامی) وارد شدی، و به آنها (طلحه و زبیر و اصحاب این دو) بگو به خدا و رسول او انصاف ندادید که زنان خود را در خانه نهادید و همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به میان معابر کشاندید.

آن مرد گوید: نزد عایشه رفتم، نامه‌اش را نزدش انداختم، پیام حضرت را رساندم و برگشتم. عایشه گفت: هیچکس نزد علی نرفت مگر اینکه او را گمراه کرد.

و این مرد با حضرت بود تا در جنگ صفین شهید شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر نور الثقلین، ج ۴ ص ۲۷۰.

آگاهی به کار زشت هشت منافق

اصبغ بن نباته گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام به ما مأوریت داد از کوفه به مدائن رویم، روز یکشنبه‌ای بود که از کوفه بیرون آمدیم، (یکی از منافقین به نام) عمرو بن حریث با هفت نفر تمرد کردند، و به ناحیه‌ای از حیره که خورنق نام داشت برای تفریح رفتند و گفتند: روز چهارشنبه به (مدائن) خواهیم آمد.

آنها در بین راه سوسماری را صید کردند و عمرو بن حریث از روی استهزاء دست سوسمار را بالا گرفت و گفت: این امیرالمؤمنین است با او بیعت کنید، آن هفت نفر با او بیعت کردند، خود عمرو نیز هشتمی بود.

در روایتی آمده است آنها گفتند: علی می‌پندارد که علم غیب می‌داند، اکنون ما او را برکنار و با این سوسمار بیعت کردیم. شب چهارشنبه راه افتادند و روز جمعه وارد مسجد مدائن شدند، همزمان با ورود اینها حضرت علی علیه‌السلام مشغول سخنرانی بود که نگاهش به اینها افتاد فرمود: ای مردم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر من هزار حدیث بیان نمود که از هر حدیثی هزار در گشوده می‌شود و برای هر دری هزار کلید است. خداوند می‌فرماید: «یوم ندعو کل اناس بامامهم»، [۱] روزی که هر انسانی را با رهبرش صدا بزنیم، من به خداوند سوگند می‌خورم که روز قیامت هشت نفر مبعوث می‌شوند که امام و پیشوای ایشان سوسمار است و اگر بخواهم می‌توانم نام آنها را افشا کنم! راوی گوید: عمرو بن حریث را دیدم که مثل شاخه قطع شده از شدت خجالت و شرمندگی، بی‌حال و پژمرده شده بود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] الاسراء:۷۱.

[۲] الاختصاص، ص۲۷۷ ینابیع المودّة، ص ۷۱.

آگاهی به علت ویرانی مسجدی در عدن

در دوران خلافت ابوبکر در ساحل عدن گروهی می‌خواستند مسجدی بنا کنند، هر بار که ساختمان را بالا می‌بردند فرو می‌ریخت و

ویران می‌شد.

جریان را با ابوبکر در میان گذارده راه حلی خواستند، او دستور داد دوباره بنا کنید، دوباره با استحکام آن را بنا کردند اما باز سقوط کرد و ویران شد،وقتی مشکل را به ابوبکر گزارش دادند به منبر رفت و به مردم گفت: اگر در میان شما کسی در این مورد چیزی می‌داند بگوید.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: طرف راست و چپ قبله را حفر کنید، دو قبر آشکار می‌شود که بر آن سنگی است که روی آن نوشته من رضوی و خواهرم حیاد، دختران تبع هستیم، برای خداوند شریک قبول نکردیم، آنها را غسل داده نماز گذارید و دفن کنید، آنگاه مسجد را بنا کنید که خراب نخواهد شد، چون چنین کردند ساختمان ایستاد و خراب نشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱ ص ۲۹۷.

آگاهی به حیله معاویه

روزی معاویه به کسانی که نزد او بودند گفت: چگونه می‌شود فهمید که مرگ من زودتر است یا مرگ (حضرت) علی، حاضرین گفتند: راهی نیست، معاویه گفت: من این مطلب را از علی بدست می‌آورم زیرا او سخن باطلی نمی‌گوید!

سپس سه نفر از افراد مورد اعتماد را خواسته به آنها گفت: هر سه با هم به طرف کوفه حرکت کنید، ولی با هم داخل نشوید، هر کدام به تنهائی ولی به ترتیب وارد شوید و خبر مرگ مرا منتشر کنید، مواظب باشید سخن شما در مورد چگونگی مرگ و سبب آن و روز مرگ و وقت آن، و مکان قبر و آنکه بر من نماز گذارده و دیگر امور هماهنگ باشد و به هیچ وجه اختلاف نداشته باشید، اول یکی داخل شود و خبر فوت مرا بدهد، سپس د دومی و بعدا سومی، آنگاه ببینید علی چه می‌گوید؟!

این سه نفر برای انجام این مأموریت به کوفه آمدند، اولی داخل شهر شد، با حالتی غمگین و افسرده، مردم پرسیدند: از کجا می‌آئی؟ گفت: از شام، گفتند: چه خبر؟ گفت: معاویه مرده است. مردم با شنیدن این خبر (خوشحال شدند) نزد حضرت امیر علیه‌السلام آمده گفتند: مردی از شام آمده و می‌گوید معاویه مرده است، حضرت اعتنا نکرد.

فردای آن روز مرد دیگری با همان حالت آمد، مردم از او پرسیدند چه خبر؟ گفت: معاویه مرد و همانند رفیق خود واقعه را تعریف کرد، اینبار نیز مردم نزد حضرت آمدند و گفتند: اینک سوار دیگری آمده و خبر مرگ معاویه را آورده است و تمام واقعه را مانند اولی نقل می‌کند، حضرت باز جوابی نداد.

روز سوم سوار دیگری آمد و خبر مرگ معاویه را داد وقتی مردم از او راجع به چگونگی مرگ او و جزئیات امر سئوال کردند همانند آن دو نفر توضیح داد.

مردم باز به نزد حضرت آمدند و گفتند: یا امیرالمؤمنین این خبری که اینها می‌دهند صحیح است زیرا این سومین سوار است که همانند دو سوار قبلی خبر می‌دهد، (باز حضرت اعتنا نکرد) و چون با حضرت زیاد گفتگو کردند فرمود: (نه) معاویه هرگز نمی‌میرد تا اینکه محاسن من به خون سرم رنگین شود و این خبرها حیله‌ای است که پسر خورنده جگرها با آن بازی می‌کند. این جملات حضرت به معاویه رسید [۱] (و فهمید که حضرت زودتر از او از دنیا خواهد رفت).

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمهٔ، ج ۱.

آگاهی از چشمه آب و جریان راهب

لشکر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در راه صفین دچار عطش شد، ذخیره آب آنها پایان یافته بود و هر چه در چپ و راست مسیر خود تلاش کردند از آب اثری نیافتند.

حضرت امیر علیه‌السلام لشکر رااندکی از جاده منحرف کرد اندکی راه پیمود تا آنکه دیری [۱] در وسط بیابان نمایان شد، حضرت به طرف دیر آمد و به اصحاب فرمود: ساکنین آن را صدا بزنید، مردم صدا کردند، راهبی سر خود را از دیر بیرون آورد، حضرت به او فرمود: آیا نزدیک شما آبی هست که این جمعیت را چاره سازد؟

راهب گفت: اصلا، میان من و آب بیش از دو فرسخ فاصله است، من نیز اگر ذخیره یکماه را برایم نیاورند از تشنگی هلاک می‌شوم. حضرت به اصحاب فرمود: آیا سخن این راهب را شنیدید؟ گفتند: آری آیا اکنون که نیروئی داریم دستور می‌دهی که به آنجا (دو فرسخی) رویم شاید به آب دست یابیم؟ حضرت فرمود: نه شما نیازی به این کار ندارید! سپس حضرت گردن استر خود را به طرف قبله منحرف کرد و به مکانی نزدیک دیر اشاره نمودند و فرمود: اینجا را حفر کنید، عده‌ای با کلنگ زمین را کندند تا اینکه سنگی بزرگ و درخشان (سفید) ظاهر شد (به گونه‌ای که قابل حفر نبود) به حضرت عرض کردند: یا علی کلنگ در این سنگ اثر نمی‌کند.

حضرت فرمود: آب در زیر این سنگ است، اگر سنگ را از جای خود حرکت دهید به آب خواهید رسید، تلاش کنید تا سنگ را از جا برکنید.

سپاهیان با یکدیگر هماهنگ شدند و تلاش کردند اما سنگی بود سخت، و آنها نتوانستند سنگ را حرکت دهند.

در این هنگام وقتی حضرت دید آن جمعیت با تمام تلاششان در کندن آن سنگ ناتوان هستند پای از رکاب درآورد و از مرکب فرود آمده، آستین بالا زد، پنجه در زیر آن سنگ انداخت، آن را حرکتی داد، سپس آن را از جای کند و به فاصله‌ای دور پرتاب نمود! ناگاه آبی زلال نمایان شد، سپاهیان هجوم آوردند و از آن نوشیدند، آبی بود بسیار خنک و زلال که خوشگوارتر از آن در آن سفر ننوشیده بودند.

حضرت فرمود: ذخیره سازید و سیراب شوید، اصحاب چنین کردند، آنگاه حضرت آن سنگ را دوباره به جای خویش نهاد و دستور داد علامت آن را با خاک بپوشانند.

مرد راهب از بالای دیر تمامی این امور را زیر نظر داشت، وقتی کار به پایان رسید صدا زد: ای مردم مرا پائین آورید، پائین آورید (گویا راه خروج او نردبانی بوده است که از بیرون، دیگران باید نصب می‌کردند یا پیرمردی ضعیف بوده که نیاز به کمک داشته است) هر طور شده او را پائین آوردند، آمد و در مقابل حضرت امیر علیه‌السلام ایستاد و گفت: ای مرد تو پیامبر مرسل هستی، حضرت فرمود: نه، گفت: فرشته مقرب هستی؟ فرمود: نه، گفت: دستت را باز کن تا بر دست تو مسلمان شوم، حضرت دست مبارک را گشود و فرمود: شهادتین بگو، راهب گفت: اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له و أشهد ان محمدا عبده و رسوله، و شهادت می‌دهم که شما وصی پیامبر خدا و تنها کسی هستی که لیاقت خلافت را داری، آنگاه حضرت شرایط اسلام را به او یاد داد، سپس فرمود:

چطور شد که بعد از اینهمه مدت طولانی که مسلمان نبودی، الآن مسلمان شدی؟ عرض کرد: می‌گویم یا امیرالمؤمنین، این دیر در اینجا برای (شناسائی) کسی که این سنگ را می‌جوید و آب را از زیر آن خارج می‌کند ساخته شده است. دانشمندان بسیاری قبل از من در اینجا سکونت داشته‌اند ولی این توفیق نصیب آنها نشد و خداوند روزی من کرد.

ما در کتابهای خود و آثار دانشمندانمان یافته‌ایم که در این مکان چشمه‌ای است که بر روی آن سنگی است و مکان آن را کسی

جز پیامبر یا وصی پیامبر نمی‌داند.

ولی خدا به ناچار مردم را به سوی حق می‌خواند و علامت آن این است که او جایگاه این سنگ را می‌داند و بر کندن آن قدرت دارد. و من چون دیدم آنچه انجام دادی، بر من ثابت شد آنچه منتظر بودم و به آرزوی خود رسیدم، و امروز به دست شما مسلمان شدم و به حق شما ایمان آورده غلام تو هستم. امیرالمؤمنین علیه‌السلام وقتی این سخنان را از راهب شنید آنقدر گریه کرد که محاسن شریفش تر شد و گفت: سپاس خداوندی را که مرا فراموش نکرده، سپاس خداوندی را که یاد من در کتابهای او بوده است. آنگاه مردم را دعوت کرده فرمود: آنچه برادر مسلمانتان می گوید بشنوید، مردم شنیدند و خدای را بسیار سپاس گفتند و شکرشان بر نعمت خدا و شناخت امیرالمؤمنین علیه‌السلام افزون گردید.

راهب با حضرت همراه شد و در جنگ صفین با اهل شام شرکت کرد و به درجه شهیدان نائل آمد حضرت امیر علیه‌السلام خودش نماز و دفن او را بر عهده گرفت و بسیار بر او استغفار نمود و هر گاه یاد او می‌شد می‌فرمود: «ذاک مولای؛ او دوست من بود.» در برخی روایات آمده است: حضرت امیر علیه‌السلام بعد از شهادت این راهب در میان شهداء دنبال او می گشت، و خود حضرت بر او نماز گزارد و با دست خود او را دفن کرد و فرمود: به خدا سوگند گویا او را می‌بینم که در منزلش با همسر خویش که خداوند او را به آن گرامی داشته به سر می‌برد. [۲] .

شیخ مفید (ره) می‌فرماید: این جریان را مورخین ذکر کرده و در میان شیعه و اهل سنت مشهور است به گونه‌ای که شعراء آنرا به شعر درآورده و گویندگان بلیغ آنرا در سخنرانی ذکر کرده‌اند. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] جائی که راهبان مسیحی در خارج از شهر برای عبادت و تنهائی در آن ساکن می‌شدند.

[۲] بحار، ج ۴۱ ص ۲۶۵.

[۳] الارشاد، ص ۳۲۳.

آگاهی از اسرار زن جسور

حارث عور که از دوستان باوفای حضرت امیر علیه‌السلام است گوید: روزی با امیرالمؤمنین در جایگاه قضاوت نشسته بودم که زنی آمد و بر علیه شوهرش شکایت کرد، زن شکایت خود را گفت، شوهرش نیز ادعای خود را بیان کرد، و چون حق با مرد بود، حضرت حق را به شوهر داد و به ضرر زن حکم کرد.

زن از قضاوت حضرت بسیار خشمگین شد و صدا زد: یا امیرالمؤمنین به خدا قسم که بر ستم قضاوت کردی، خداوند به تو این‌گونه دستور نداده بود!

حضرت فرمود: ای سلفع و مهیع و قردع، من آنچه حق می‌دانستم در مورد تو قضاوت کردم، زن با شنیدن این سخن ترسید و فرار کرد و جوابی نداد.

عمرو بن حریث (مرد منافق و مخالف حضرت علی علیه‌السلام) دنبال زن رفت و به او گفت: امروز از تو امر عجیبی دیدم، امیرالمؤمنین سخنی به تو گفت و تو بدون هیچ حرفی برخاستی و رفتی، به من بگو به تو چه گفت که نتوانستی جواب دهی؟ زن گفت: ای بنده خدا حضرت مسأله‌ای را بازگو کرد که جز من و خداوند متعال کسی آگاه نبود، و من از ترس اینکه مبادا بیش از این بگوید (و رسوا کند) برخاستم، زیرا تحمل یکی بهتر از تحمل سختیهای پشت سر هم است. عمرو گفت: خدایت ببخشاید، او به تو چه گفت؟ زن گفت: ای بنده خدا او به من چیزی را گفت که زشت دارم و ثانیا زشت است مردان از عیوب زنان آگاه شوند.

عمرو بن حریث گفت: ای زن نه تو مرا می‌شناسی و نه من تو را، شاید نه من تو را و نه تو مرا دیگر ببینیم. عمرو گوید: وقتی دید من بسیار اصرار می‌کنم گفت: اینکه حضرت فرمود: ای سلفع، به خدا قسم مجرای حیض من غیر عادی است اما اینکه فرمود: ای مهیع، به خدا قسم به جای مردان (شوهر) با زنان هستم. اما اینکه فرمود: ای قردع، من آن زن خرابکار هستم که خانه همسرم و دارائی او را ویران و نابود کردم. عمرو گفت: وای بر تو، او این مطالب را از کجا می‌داند؟ آیا ساحر است یا کاهن [۱] یا مخدوم [۲] که به مسائل تو خبر می‌دهد، این دانش گسترده‌ای است. زن گفت: بد حرفی زدی، او نه جادوگر است و نه کاهن و نه مخدوم، او از خاندان نبوت و وصی پیامبر خدا و وارث (علوم) اوست. آنچه از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم گرفته است به مردم می‌گوید و او بعد از پیامبر ما حجت خداست بر مردم.

عمرو بن حریث بعد از گفتگو نزد حضرت برگشت، حضرت به او فرمود: ای عمرو چرا و به چه حقی آن سخنان را در حق من روا داشتی (ساحر و کاهن و مخدوم) آگاه باش به خدا قسم که سخن آن زن درباره من از تو بهتر بود، و من و تو هر دو مقابل خداوند خواهیم ایستاد بنگر چه گریزی از خداوند داری؟ عمرو گفت: یا امیرالمؤمنین من از خداوند استغفار می‌کنم و از شما معذرت می‌خواهم، مرا ببخش. خدایت ببخشاید.

حضرت فرمود: نه به خدا قسم من هرگز این گناه را بر تو نمی‌بخشم، تا من و تو در مقابل آن (خدائی) که ظلم نمی‌کند بایستیم. [۳]

.

اینکه حضرت امیر علیه‌السلام عمروبن حریث را نبخشود با آنکه حضرتش دریای رحمت الهی است به جهت نفاق و کینه‌ای بود که در دل عمرو بود و توبه نکرده بلکه تظاهر می‌نمود.

و این عمرو بن حریث همان است که وقتی عبیداللّه از او خواست تا میثم را معرفی کند گفت: میثم تمار دروغگو و طرفدار آن مرد دروغگو علی بن ابیطالب است، میثم گفت: ای امیر او دروغ می‌گوید: بلکه منم راستگو طرفدار آن مرد راستگو علی بن ابیطالب که به حق امیرمؤمنان است، و در ترجمه او وی را به عنوان کافر بی‌دین و دشمن خدا و فرماندار بنی امیه معرفی کرده‌اند. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] کاهن کسی است که می‌گفتند از حرکت ستاره‌ها پیشگوئی می‌کند.

[۲] مخدوم به کسی می گفتند که اجنه خدمتگزار او باشند.

[۳] الاختصاص، شواهد التنظیم بالاختصاد و الاختلاف.

[۴] الکهف: ۱۰۳.

آگاهی از عاقبت ابن‌کوا

مردی به نام ابن‌کوّا از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مورد این آیه مبارکه «قل هل أنبؤ کم بالأخسرین اعمالا» [۱] سئوال نمود، حضرت فرمود: اینها اهل کتاب هستند زمانی بر حق بوده سپس در دین خود بدعت گذاردند و گمان می‌کنند که کار نیکی انجام داده‌اند. سپس حضرت از منبر فرود آمده و دست خود را بر کتف ابن‌کوا زده فرمود: ای ابن‌کوّا اهل نهروان نیز از ایشان دور نیستند! او گفت: ای امیرالمؤمنین من غیر از شما را نمی‌خواهم و از دیگری (مخالفین) سئوال نمی‌کنم (شما را امام می‌دانم) اصحاب گویند: در جنگ نهروان، ابن‌کوّا جزء خوارج (سپاه دشمن) دیدند که بر علیه حضرت می‌جنگید، یکی به او گفت: مادرت به عزایت نشیند، تو آن زمان از امیرالمؤمنین سئوال می‌کردی و امروز با او جنگ می‌کنی؟ در این میان مردی بر او حمله کرد و با ضربه نیزه او را به جهنم واصل کرد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] مدینة المعاجز.

[۲] مناقب آل ابی طالب، ج ۲ ص ۳۰۱.

آگاهی از مرگ سلمان و طی الارض حضرت

جابر انصاری گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ما نماز صبح را در مدینه خواند، پس از آن روی مبارک را به طرف ما کرده فرمود: خداوند اجر شما را در مرگ برادرتان سلمان عظیم گرداند، آنگاه حضرت عمامه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را بر سر گذارد و بر استری به نام عضبا سوار شد و به قنبر فرمود:

ای قنبر ده قدم به شمار، قنبر گوید: ده قدم شمردم خود را بر در خانه سلمان در مدائن دیدم. زادان (گویا همشهری سلمان بوده است) گوید: وقتی زمان وفات سلمان نزدیک شد به او گفتم: چه کسی تو را غسل می‌دهد؟ گفت: آنکه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را غسل داد (یعنی حضرت علی علیه‌السلام) گفتم: تو در مدائنی و علی در مدینه گفت: ای زادان وقتی چانه مرا بستی، صدای در را می‌شنوی. زادان گوید: چون چانه او را بستم ناگاه صدای درب را شنیدم، بلافاصله در را باز کردم دیدم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است فرمود: ای زادان سلمان فوت کرد؟

عرض کردم: آری حضرت داخل شد و پارچه را از صورت سلمان برگرفت در این حال سلمان تبسمی کرد! حضرت فرمود:

خوشا به حال تو ای بنده خدا، وقتی نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رفتی مصیباتی را که بر برادرت وارد شده بگو، سپس حضرت مشغول کارهای او شد (غسل و کفن و نماز) وقتی حضرت بر سلمان نماز می‌خواند تکبیری با عظمت از حضرت شنیدم و با حضرت دو مرد را دیدم یکی جعفر (طیار برادر گرام حضرت امیر علیه‌السلام) و دیگری خضر پیامبر علیه‌السلام بود و همراه هر کدام از جعفر و خضر هفتاد صف از ملائکه در نماز بر سلمان حاضر شدند در هر صفی یک میلیون فرشته بود. [۱] .

یک حکایت جالب و مرتبط :

یکی از علماء اهل سنت که معروف به ابن‌جوزی است روزی سخنی فراتر از دهان خود بر زبان آورد و خواست همچون امیرالمؤمنین علیه‌السلام ادعایی کرده باشد. او بر فراز منبر صدا زد: «سلونی قبل ان تفقدونی؛ از من بپرسید قبل از اینکه مرا نیابید!.»

در این میان بانویی آگاه و زیرک از او پرسید: آیا درست است که حضرت علی علیه‌السلام برای غسل و کفن و دفن سلمان یک شب (از مدینه به مدائن) رفت و آن مراسم را انجام داد و برگشت؟ ابن‌جوزی گفت: اینگونه روایت شده است. آن زن ادامه داد: آیا درست است که جنازه عثمان سه روز در مزبله افتاده بود و حضرت علی علیه‌السلام (در مدینه) حاضر بود (و اقدامی نکرد؟) ابن‌جوزی گفت: آری، آن زن گفت: پس یکی از آن دو اشتباه بود!

ابن‌جوزی که از جواب این زن عاجز شده بود گفت: ای زن اگر تو بی‌اجازه شوهرت از خانه بیرون آمدی، لعنت خدا بر تو و اگر با اجازه او بوده، لعنت خدا بر او. در این هنگام که آن زن، ابن‌جوزی را درمانده دید تیر خلاص را به او زد و گفت: عایشه که به جنگ با علی علیه‌السلام (از خانه) خروج کرد آیا با اجازه (شوهرش) پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بود؟

ابن‌جوزی چنان درمانده شده بود که ساکت گردید و جوابی نداد. [۲] .

و این نیز تحقق دیگر از پیشگوئیهای امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود که فرمود: هر که بعد از من چنین ادعایی کند خداوند او را رسوا می‌نماید.

سلمان دریائی بی کران و مردی از اهل البیت

او از آن سه نفری است که روایات می گویـد تنها آنها بعـد از پیامبر برجا ماندند و دیگران منحرف شدند. پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله وسـلم فرمود: خداونـد به من دسـتور داده که چهار نفر را دوست داشـته باشم سـپس د آنها را حضـرت علی و مقـداد و ابوذر و سلمان فارسی معرفی کرد.

امام صادق علیه‌السـلام در مورد سلمان فرمود: سلمان علم اول و آخر را پیدا کرد و او دریائی بیکران است و او از ما اهل بیت است. در حدیث دیگری حضـرت صادق علیه‌السـلام فرمود: سلمان اسم اعظم را می‌دانست. او آنقدر در دانش و اسرار الهی عمیق بود که روایـات می گویـد: اگر ابوذر آنچه در دل سـلمان بود می‌دانست او را می کشت. حسن بن منصور گویـد: به امـام صادق علیه‌السـلام عرض کردم: آیا سـلمان محـدث بود؟ (از غیب با او صـحبت می‌شد) حضـرت فرمود: آری، گفتم: چه کسـی با او سـخن می گفت؟ فرمود: فرشـته‌ای بزرگوار، عرض کردم: وقـتی سـلمان چنین باشـد صـاحب او (حضـرت امیر علیه‌السـلام) چه خواهـد بود؟ حضـرت فرمود:به کـار خودت مشغول بـاش. و جمله «سـلمان منـا اهـل البیت؛ سـلمان از مـا خـانواده است»، در روایات بسـیاری آمـده است، حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: نگوئید سلمان فارسی بگوئید سلمان محمدی او مردی از ما خاندان است. [۳] .

تاسف سلمان در هنگام مرگ

هنگامی که سـلمان از دنیا می‌رفت سعد بن ابی‌وقاص به عیادت او آمد، به او گفت: چگونه‌ای؟ حالت چطور است؟ سلمان گریست، سعید گفت: چرا گریه می کنی، پیامبر تا دم مرگ از تو راضی بود، تو از کسانی هستی که نزد حوض (کوثر) پیش حضرت می‌روی (نه از آنها که پیامبر صـلی الله علیه وآله فرمود: عده‌ای از اصحاب مرا از حوض درو می کنند چون بعد از حضرت مرتکب خیانتهایی شده‌اند).

سلمـان گفت: به خـدا سوگنـد که من به خـاطر مرگ بی‌تـابی نمی‌کنم و نه به خاطر غصه دنیا، گریه من از آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود و در روایتی گفت: پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله با ما شرط کرد توشه شما از دنیا باید به اندازه بار مسافر باشـد و من می‌ترسم که از این مقدار بیشتر داشـته باشم. سـعد گوید: من به اطراف او در اتاق نگاه کردم دیدم یک پارچ یا آفتابه و یک لگن برای شستن لباس و یک کاسه یا ظرف پختن غذا بیشتر نبود.

عالم نصرانی با هدایت حضرت علی مسلمان شد

علامه مجلسی رضوان الله علیه از زید و صعصعهٔ و اصبغ بن نباته و دیگران روایت کرده است که به اسقف (عالم بزرگ نصاری) در سرزمین دیلم فارس خبر دادند که مردی هست که ناقوس را تفسیر می کند (منظورشان حضرت علی علیه‌السلام بود). [۴]

اسـقف گفـت: مرا نزد او ببریـد که او را انزع بطین مردی تنومنـد که مـوی جلـوی سـر او ریخته است خـواهم یـافت. وقـتی او را نزد حضـرت آوردنـد یکصد و بیست سال از عمرش می گذشت، گفت: من صـفت این مرد را در انجیل دیده‌ام، شـهادت می‌دهم که او وصـی پسـر عموی خود است حضـرت به او فرمود: برای ایمـان آوردن آمـده‌ای آیـا می‌خواهی رغبت تو را زیـاد کنم؟ عرض کرد: آری، فرمود: لباس خود را درآور تا آن علامتی را که میان دو کتف توست به اصـحاب نشان دهم. اسـقف با شنیدن این سخن صدا زد: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمد عبده و رسوله، آنگاه ناله‌ای کرد و جان داد!

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: در اسلام اندکی زیست اما در جوار خداوند بسیار متنعم شد. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۹ ص ۶۴۷.

[۲] بحار، ج ۲۹ ص ۶۴۷.

[۳] روایت مذکور همگی از ج ۸ معجم الرجال در ترجمه سلمان فارسی ذکر گردیده است.

[۴] لئالی الاخبار، ج ۱ ص ۸۷.

[۵] بحار، ج ۴۱ ص ۳۱۲.

آگاهی از حقانیت ادعای زن

عمار یاسر گوید: نزد مولای خودم امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودم که سر و صدای عظیمی (مسجد) جامع کوفه را فرا گرفت. حضرت به من فرمود: ای عمار ذوالفقار آن کوتاه کننده عمرها را بیاور!

عمار گوید: آوردم، حضرت فرمود: ای عمار برو بیرون و آن مرد را از ستم به زن بازدار، اگر بس کرد وگرنه با ذوالفقار جلو او را می‌گیرم. عمار گوید: بیرون آمدم، مرد و زنی را دیدم که با هم نزاع می‌کردند، مرد افسار شتر را گرفته، هر کدام می‌گوید این شتر، مال من است. به آن مرد گفتم: امیرالمؤمنین تو را از ستم به این زن نهی می‌کند.

مرد (گستاخ) گفت: علی به کار خود مشغول باشد و برود دستش را از خونهای مسلمانان که در بصره کشته است بشوید! او می‌خواهد شتر مرا بگیرد و به این زن دروغگو بدهد!

عمار گوید: برگشتم تا به مولای خودم خبر دهم، ناگاه دیدم حضرت خارج شد و آثار خشم در صورتش نمایان بود، به آن مرد فرمود: وای بر تو، شتر این زن را رها کن، مرد گفت: شتر مال من است. حضرت فرمود: ای ملعون دروغ می‌گوئی، مرد گفت: چه کسی به نفع زن شهادت می‌دهد؟ فرمود: شاهدی که هیچیک از اهل کوفه آن را تکذیب نمی‌کند! مرد گفت: اگر شاهدی راستگو شهادت دهد شتر را به زن می‌دهم،حضرت فرمود: ای شتر بگو مالک تو کیست؟ ناگاه شتر با زبانی گویا گفت: یا امیرالمؤمنین سلام بر تو، نوزده سال است که این زن مالک من است! حضرت به زن فرمود: شترت را بگیر. الحدیث [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۰ ص ۲۶۷.

آگاهی فوق العاده و داوری عجیب

جوانی نزد عمر آمد و ادعا کرد که پدرش در شهر کوفه از دنیا رفته است و او آن موقع طفلی شیر خوار در مدینه بوده است و اکنون ارث پدر را مطالبه می‌کرد، عمر فریادی بر سر او کشید و او را دور کرد. [۱] جوان به دادخواهی برخواست و از حضرت علی علیه‌السلام دادرسی نمود، حضرت فرمود: او را به مسجد جامع بیاورید تا جریان را روشن کنم، جوان را آوردند و حضرت جریان را از او پرسید و او داستان را گفت. حضرت فرمود: من اکنون قضاوتی می‌کنم در میان شما که خداوند بر فراز هفت آسمان داوری نموده و هیچ کس این گونه داوری نکند مگر آنکه خداوند او را برای دانش خویش پسندیده باشد.

آنگاه فرمان داد تا ابزاری همانند بیل آورده سپس فرمود: برویم نزد قبر پدر این بچه، همگی حرکت کردند، حضرت فرمود: قبر را حفر کنید و یکی از استخوانهای سینه او را درآورید، آن استخوان را به دست جوان داد و فرمود: آن را بو کن، همین که جوان آن را بوئید، خون از بینی او روان شد، حضرت فرمود: این جوان فرزند اوست! عمر گفت: به خاطر جریان خون، مال را به او تحویل می‌دهی؟ حضرت فرمود او از تو و همه مردم به مال سزاوارتر است. سپس به حاضرین فرمود: شما نیز این استخوان را بو کنید، همگی بو کردند، از بینی هیچکدام خونی نیامد، آنگاه حضرت به جوان فرمود:

تا دوباره استخوان را بو کند، همین که بو کرد دوباره خون بسیاری از او جاری شد، حضرت فرمود: این مرد پدر اوست و مال را به او تحویل داد سپس فرمود: به خدا سوگند من دروغ نگفتم و به من نیز دروغ نگفته‌اند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] چرا حناب خلیفه به جای دادرسی با مردم اینگونه رفتار می‌کرده است؟.

[۲] بحار، ج ۴۰ ص۲۲۴ از مناقب آل ابی‌طالب.

آگاهی از اهداف فرستاده طلحه و زبیر

امام صادق علیه‌السلام فرمود: طلحهٔ و زبیر مردی از طایفه عبدالقیس به نام خداش را نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرستادند و به او سفارش کردند ما تو را نزد مردی می‌فرستیم که او و خاندانش را از دیر زمان به جادوگری و کهانت می‌شناسیم. در میان اطرافیان ما تو از خود ما هم بیشتر مورد اعتمادی که از او نپذیری و با او مخاصمه کنی تا حقیقت بر تو معلوم گردد و بدان که ادعای او از همه مردم بیشتر است، مبادا ادعای او به تو شکستی وارد کند. و از جمله راههائی که او مردم را با آن گول می‌زند، غذا و نوشیدنی و عسل و روغن و اینکه با کسی خلوت کند می‌باشد، مبادا نزد او غذائی بخوری و چیزی بیاشامی، به عسل و روغن او دست مزن و با او در خلوت منشین، از همه اینها بر حذر باش و به یاری خداوند حرکت کن وقتی چشمت به او افتاد، آیه سخرهٔ را بخوان و از نیرنگ او و نیرنگ شیطان به خدا پناه بر، وقتی پیش او نشستی تمام نگاهت را به او متوجه مکن و با او انس مگیر. آنگاه به او بگو: همانا دو برادر دینی و دو پسر عموی نسبی تو، تو را سوگند می‌دهند که رشته فامیلی را قطع نکن و می‌گویند: مگر تو نمی‌دانی که ما از روزی که خداوند محمد صلی الله علیه وآله را قبض روح کرد، به خاطر تو مردم را رها کردیم و با فامیل خود مخالفت نمودیم، اکنون که تو به کمترین مقامی رسیدی احترام ما را تباه کردی و امید ما را بریدی، و اینک با وجود دوری ما از تو و وسعت شهرهای حکومت تو، پی به توان ما در برابر خود بردی (که چگونه بر علیه تو لشگرکشی کرده برخی شهرها را متصرف شدیم).

کسی که تو را از ما و پیوند ما منصرف می‌کند سودش برای تو از ما کمتر و دفاعش از تو نسبت به ما سست‌تر است (ما از افرادی مانند عمار و ابن‌عباس و مالک اشتر برای تو سودمندتریم) صبح برای آنکه چشم دارد آشکار است (حق روشن است).

به ما خبر رسیده که تو هتک حرمت ما را کرده بر ما نفرین نموده‌ای، چه باعث این کار شده است؟ ما تو را شجاع ترین پهلوان عرب می‌دانستیم (نفرین کار مردم ترسو است نه شجاع) تو مدام ما را نفرین می‌کنی آیا می‌پنداری که این کار تو ما را شکست می‌دهد؟

فرستاده آنها پس از گرفتن پیام نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و آنچه به او دستور داده بودند به کار بست، وقتی حضرت علی علیه‌السلام او را دید که با خود سخنی را زمزمه می‌کند آیه سخره را می‌خواند حضرت خندید و فرمود: ای برادر عبد قیس بیا اینجا و به مکانی نزدیک خود اشاره فرمود:

خداش گفت: جا وسیع است (همین جا خوب است) می‌خواهم پیغامی را به شما برسانم. حضرت فرمود: اول چیزی بخور و بیاشام، لباس (سفر) را درآور و روغنی (بر موهایت) بمال، بعدا پیام خود را برسان، آنگاه به قنبر فرمود: ای قنبر برخیز و او را پذیرائی کن. خداش گفت: من به آنچه گفتی نیاز ندارم!حضرت فرمود: می‌خواهم با تو تنها باشم؟ خداش گفت: هر رازی نزد من آشکار است! (سخن محرمانه ندارم) حضرت فرمود: تو را به آن خدائیکه از تو به خودت نزدیک‌تر است و میان تو و دل تو مانع می‌شود و خیانت چشمها و راز سینه‌ها را می‌داند: آیا زبیر آنچه را من به تو پیشنهاد کردم (خوردن و آشامیدن و...) به تو سفارش نکرده؟ گفت: خدایا چنین است، حضرت فرمود: اگر بعد از آنچه از تو خواستم (یعنی بعد از آن سوگندهای شدید) حق را کتمان می‌کردی دیگر چشم بر هم نمی‌زدی (سریعا هلاک می‌شدی). تو را به خدا سوگند آیا او به تو چیزی یاد نداد که وقتی نزد من آمدی آن را

بخوانی؟ خداش گفت: خدایا چنین است، حضرت فرمود: آیه سخره بود؟ گفت: آری، فرمود: بخوان آن را، او خواند و حضرت آیه را تکرار می‌کرد و هر جا غلط می‌خواند اصلاح می‌فرمود تا آنکه هفتاد بار آن را خواند!

آن مرد گفت: چرا امیرالمؤمنین علیه‌السلام دستور می‌دهد که این آیه هفتاد بار تکرار شود؟ حضرت علی علیه‌السلام فرمود: آیا احساس می‌کنی که دلت آرام شد؟ گفت: سوگند به آنکه جانم در دست اوست آری. حضرت فرمود: آن دو نفر به تو چه گفتند: (پیامشان را بگو) خداش پیام را بیان کرد، حضرت فرمود: به آن دو بگو: سخن خود شما برای استدلال علیه شما کافیست ولی خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند. شما گمان می‌کنید که برادر دینی و پسر عموی نسبی من هستید، نسب را منکر نیستم (در جد اعلا شریک هستیم) گر چه هر فامیلی گسسته است جز آنکه خداوند با اسلام پیوند زده است. اما اینکه گفتید: برادر دینی من هستید، اگر راست می‌گوئید شما با کارهائی که نسبت به برادر دینی خود کردید با کتاب خدا مخالفت نموده و نافرمانی او را کرده‌اید (شورش بر حاکم عدل گناه است) و اگر راستگو نیستید (در ادعای برادری با من) با این ادعا افترا بسته و دروغ گفته‌اید (در هر دو صورت گنه‌کار هستید) و اما مخالف شما با مردم بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله پس این کار اگر به خاطر حق بود، آن کار حق را با این مخالفتی که با من کردید شکستید و از بین بردید.

و اگر از روی (اهداف) باطل با مردم (حکومت ناحق) مخالفت می‌کردید گناه آن باطل با گناه تازه‌ای که کرده‌اید گریبانگیر شماست (مرتکب دو گناه هستید) اینها گذشته از اینکه مخالفت شما با مردم (حکومت ناحق) جز برای طمع دنیا نبوده است، آنچه گفتم سخن خود شما بود که گفتید امید ما را قطع کردی و ما را ناامید کردی (یعنی این سخن شما نشان می‌دهد شما طمع دنیوی داشتید) و خدا را شکر که بر من عیب دینی نگرفتید. مانع من از پیوند با شما همان است که شما را از حق برگردانید و وادار کرد تا (بیعت) حق را از گردن خود دور کنید همچنان‌که چهار پای سرکش افسار خود را پاره می‌کند، و خداست پروردگار من که با او چیزی شریک نسازم، پس سخن از سود کمتر و دفاع سست‌تر نکنید که شایسته‌نام شرک خواهید بود.

اما اینکه گفتید: من شجاع‌ترین پهلوانان عربم و شما از لعنت و نفرین من گریزانید، بدانید که هر مقامی مناسب کاری است (گاهی وقت دعاست و گاهی هنگام جنگ) آنگاه که نیزه‌ها از هر سو به جنبش آید و یالهای اسبها پریشان شود و ششهای شما در درون شما (از ترس) باد کند، آنجاست که خداوند مرا با دلی قوی کارگزاری کند.

و اما اینکه از نفرین من ناراحتید، شما نباید از نفرین مردی که به پندار شما جادوگر و از طایفه جادوگران است بی‌تابی کنید!

آنگاه حضرت بر آن دو نفرین نموده گفت :خدایا زبیر را به بدترین وضع بکش و خونش را در گمراهی بریز و طلحهٔ را ذلیل کن و بدتر از آن را در آخرت برای آن دو ذخیره ساز، آن دو به من ستم کردند و تهمت زدند (و نسبت جادوگری و کشتن عثمان را به من دادند) و گواهی خود را پنهان کردند و نسبت به من از تو و پیامبر صلی الله علیه وآله نافرمانی کردند، سپس به خداش فرمود: بگو آمین، خداش گفت: آمین! در این موقع خداش (به خود آمد) و با خود گفت: به خدا مردی را که اشتباهش از تو روشن‌تر باشد ندیدم، مردی که پیامی را می‌رساند که پاره‌ای از آن پاره دیگر را ابطال می‌کند و خداوند جای صحیحی در آن نگذارده، من نزد خداوند از آن دو بیزاری می‌جویم. حضرت علی علیه‌السلام فرمود: برو نزد طلحهٔ و زبیر و کلام را به آنها برسان، خداش گفت: نه به خدا سوگند، من نمی‌روم مگر اینکه دعا کنی خداوند مرا هر چه زودتر به سوی شما برگرداند و مرا به رضای خود در مورد شما موفق گرداند، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام دعا کرد، آن مرد رفت و دیری نگذشت که برگشت و در جنگ جمل در رکاب حضرت کشته شد، خدایش رحمت کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۲ ص ۱۴۵.

آخرالزمان دوران امتحانهای شدید است

اصبغ بن نباته گوید: حضرت امیر علیه‌السّلام فرمود:
در میان مردم مانند زنبور عسل باشید در میان پرندگان، هر پرنده‌ای زنبور عسل را ضعیف و ناچیز می‌شمارد و اگر پرندگان بدانند آن برکتی که در باطن اوست آن را ناچیز نشمارند.
با زبانها و بدنهای خود با مردم آمیزش کنید (در میان مخالفین خود با اخلاق خوب معاشرت کنید ولی) با دلها و اعمال خود از مردم کناره‌گیری نمائید.
سوگند به آنکه جانم در دست اوست آنچه را دوست می‌دارید (گشایش کار و دولت حق را) نخواهید دید تا اینکه (از شدت اختلاف) به صورت یکدیگر آب دهان اندازید و یکدیگر را دروغگو بنامید! تا آنکه باقی نماند از شما شیعیان مگر (اندکی چون) سرمه‌ای که در چشم کشیده شده و نمکی که در طعام ریخته شد.
من برای شما مثلی می‌زنم و آن مثل مردی است که مقداری گندم دارد و آن را از گرد و غبار و دانه تلخ و سیاه و خاک پاک گرداند و در انباری ذخیره نماید و پس از مدتی ببیند مقداری از آن گندمها آفت زده و کرم گذاشته، گندمهای آفت زده را پاک نموده و دوباره (باقیمانده را) در انبار ذخیره کند، این کار را بارها ادامه دهد تا آنکه در انبار نماند مگر دانه‌هائی که بسیار سخت و محکم باشد (و آفت در آن تأثیر نکند) همچون دانه‌های گندمی که در خرمن کاه بعد از کوبیدن بماند (که بسیار سخت است).
شما هم همین طور جدا می‌شوید افراد ضعیف الایمان از افراد قوی مشخص گردد تا آنکه باقی نماند (در ایمان و اعتقاد و دین و عمل به آن) مگر گروهی که فتنه به آنها ضرری نخواهد رسانید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الغیبهٔ للنعمانی.

آتش در حجاز و آب در نجف

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود: «اذا وقعت النار فی حجازکم و جری الماء بنجفکم فتوقعوا ظهوره؛ زمانی که آتش در حجاز شما افتاد و آب به نجف شما جاری شد (نجف را آب گرفت یا آب به آنها رسید) پس منتظر ظهور او (حضرت مهدی علیه‌السّلام) باشید.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نواهب الدهور.

ا

احترام به پیامبر

در روز فتح مکّه در سال هشتم هجرت، وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌خواست کعبه را بازسازی کند، به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
وارد خانه خدا شده بُتها را سرنگون کرده و آنها را در هم بشکن.

امـام علی علیه السـلام خواست بالاـ رود، چون درب ورودی بالا قرار داشت، بـدون وسـیله و نردبان ممکن نبود، ناگهان رسول خـدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

قدم بر دوش من بگذار.

امام علی علیه السلام قدم بر دوش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گذاشت و بتها را شکست و سرنگون کرد،

آنگاه به هنگام فرود آمدن، با زحمت از بالا به پائین پرید.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

من آماده ایستاده بودم، چرا به هنگام فرود آمدن، قدم بر دوش من نگذاشتی؟

امام علی علیه السلام پاسخ داد:

هنگام بالا رفتن چون امر کردی اطاعت کردم، ولی نفرمودی که به هنگام فرود آمدن نیز قدم بر دوش مبارک بگذارم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] سیمای جوان ص۱۳۴، دوانی.

احترام به بزرگان در نامگذاری فرزند

احترام به بزرگـان، پـدران و مـادران در امـور اجتمـاعی و خـانوادگی یکی از ارزش‌هـای جـاودانه است،که انسـان از مشورت‌هـای حکیمانه آنان بهره‌مند گردد، و آنها را برخود مقدّم بدارد، به خصوص در «نامگذاری فرزند»، تا نام نیکوئی انتخاب گردد.

امروزه بسیاری از زنان و مردان جوان بـدون مشورت با بزرگان خانواده با شـتابزدگی و ایـده‌آل گرائی، نام‌هائی را انتخاب می‌کنند که هم باعث شرمندگی کودک و هم باعث بی‌اعتناعی خانواده است،

و گاهی با انتخاب أسامی تقلیدی از غرب و شرق و برخلاف شئون ملّی و اسلامی زیر سئوال می‌روند.

وقتی امام حسن مجتبی علیه السلام متولّد شد، و قنداقه نورانی او را به دست امام علی علیه السلام دادند،

حضرت زهرا علیها السلام خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ای امیرالمؤمنین علیه السلام، نامی نیکو برای فرزندم انتخاب کن.

حضرت پاسخ داد:

من از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیشی نمی‌گیرم، تا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چه تصمیمی بگیرد؟

پس کودک را در جامه زردی پیچاند و خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفت.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پارچه زرد را دور افکند و کودک را در پارچه سفیدی قرار داد و پرسید:

نامی برای کودک انتخاب کردید؟

امام علی علیه السلام فرمود:

یا رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم! هرگز از شما سبقت نخواهم گرفت.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم با مشورت حضرت جبرئیل اوّلین فرزند امام علی علیه السلام را «حَسَنْ» نامید، که در تورات و کتب آسمانی به زبان عبری «شُبَّر» است. [۱] .

حال چه می‌شود که زنان و مردان جوان ما برای نامگذاری فرزند دچار شتابزدگی نشده، و از رأی و فکر و مشورت بزرگان خانواده استفاده کنند، و این ادب را از امام علی علیه السلام خود یاد گیرند؟

پی نوشت ها:

[۱] امالی شیخ طوسی ص۳۶۷، و جلاء العیون مجلسی.

استفاده از زیبائی‌های طبیعت

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی به سوی صفّین حرکت می‌فرمود به سرزمین «بلیخ» رسید که، جای خوش آب و هوائی بود، و رودخانه بزرگ و پُر آبی داشت،

مناظر زیبای آن سرزمین، امام علی علیه السلام را به خود مشغول کرد.

آن حضرت دستور داد تا سپاهیان در آنجا مدّتی بمانند و از آب و هوای دلنشین آن سامان بهره‌مند گردند، و استراحت کنند.

با این که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حال پیشروی به سوی سرزمین صفّین بود، و جنگ بسیار سرنوشت سازی در پیش روی داشت، و لشگرِ چند ده هزار نفری را رهبری می کرد،

امّا از تفریحات سالم سربازان و بهره‌برداری از طبیعت غفلت نفرمود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فتوح ابن اعثم کوفی ص۵۱۲.

انگشتر و زینت مردم

الف - حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتر عقیق بر انگشتان مبارک داشت و می‌فرمود:

هرکس انگشتر عقیق بر دست کند، ثواب نماز او چهل درجه از آنانکه عقیق بر دست ندارند برتر است. [۱] .

ب - امام علی علیه السلام در رهنمودی فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمود:

یا علی، انگشتر طلا در دست مکن و جامه حریر مپوش که ره‌آورد آن، آتش جهنّم است.

ج - از سلمان فارسی نقل شد:

حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

یا علی، انگشتر در دست راست بکن تا از مقرّبان باشی.

عرض کرد که:

یا رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم کدامند مقرّبان.

حضرت فرمود:

جبرئیل و میکائیل

دوباره پرسید:

چه (نوع) انگشتر به دست کنم؟

فرمود:

عقیق سرخ، بدرستی که آن اقرار کرده است برای خدا به یگانگی،

و برای من به پیغمبری،

و برای تو یا علی، به آن که وصیّ منی،

و برای فرزندان تو به امامت،

و برای دوستان تو به بهشت،

و برای شیعیان فرزندان تو به جنّت الفردوس.

د - حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نهی فرمود از انگشتر دست کردن در انگشت وسط و انگشت شهادت.

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب سوّم.

استفاده از لباس‌های نو

گرچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ساده‌پوشی ضرب المثل بود،

امّا هرگز لباس‌های امام علی علیه السلام کثیف و چرکی و پاره نبود.

لباس‌های گران قیمت نمی‌خرید، امّا با لباس تمیز و پاکیزه و نو، نماز می‌خواند.

أشعث بن عبد می‌گوید:

در یکی از روزهای جمعه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که در آب فرات غسل جمعه کرد و سپس پیراهن نو و ارزان قیمتی خرید و با آن نماز جمعه خواند.

(پیراهن را به ۳ درهم خرید.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه خوئی ج۲ ص۴۰۸.

امام علی و نماز شب

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمازهای روزانه را در وقت خود می‌خواند.

و برای نوافل و مستحبّات اهمیّت فراوان قائل بود،

و نماز شب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هرگز ترک نمی‌شد،

زیرا که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنید:

صَلوهُ اللَّیْلِ نُورٌ

(نماز شب نور است)

ابن الکَوّاء نقل می‌کند:

حتّی در «لیلهٔ الهریر» که کوفیان و شامیان از آغاز شب تا صبح می‌جنگیدند،

در آن شب نیز نمازِ شبِ امام علی علیه السلام ترک نگردید. [۱] .

نوف بکّالی، نسبت به حالات شبانه و نماز شب آن حضرت نقل می کند:

یَا نَوْفُ، طُوبَی لِلزَّاهِدِینَ فِی الدُّنْیَا، الرَّاغِبِینَ فِی الْآخِرَةِ، أُولئِکَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بِسَاطاً، وَتُرَابَهَا فِرَاشاً، وَمَاءَهَا طِیباً، وَالْقُرْآنَ شِعَاراً، وَالدُّعَاءَ دِثَاراً، ثُمَ قَرَضُوا الدُّنْیَا قَرْضاً عَلَی مِنْهَاجِ الْمَسِیحِ.

یَا نَوْفُ، إنَّ دَاوُدَ علیه السلام قَامَ فِی مِثْلِ هذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّیْلِ فَقَالَ: إِنَّهَا لَسَاعَةٌ لَا یَدْعُو فِیهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتُجِیبَ لَهُ، إِلَّا أَنْ یَکُونَ عَشَّاراً أَوْ عَرِیفاً أَوْ شُرْطِیّاً، أَوْ صَاحِبَ عَرْطَبَةٍ (وهی الطنبور) أَوْ صَاحِبَ کَوْبَةٍ.

(در یکی از شب‌ها حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که برای عبادت از بستر بر خواست، و نگاهی به ستارگان افکند، و به من فرمود: خوابی! یا بیدار؟ گفتم بیدارم، امام علی علیه السلام فرمود:)

(ای نوف! خوشا به حال آنان که از دنیای حرام چشم پوشیدند، و دل به آخرت بستند،

آنان مردمی هستند که زمین را تخت، خاک را بستر، آب را عطر، و قرآن را پوشش زیرین، و دعا را لباس رویین خود قرار دادند، سپس دنیا را همانند عیسی مسیح علیه السلام وا نهادند.

ای نوف! همانا داوود پیامبر (که درود خدا بر او باد) در چنین ساعتی از شب برمی‌خواست، و می گفت:

«این ساعتی است که دعای هر بنده‌ای به اجابت می‌رسد، جز باجگیران، جاسوسان، شبگردان و نیروهای انتظامی حکومت ستمگر، یا نوازنده طنبور و طبل».) [۲] .

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وصفِ شبِ پرهیزکاران، و نمازِ شب آنان فرمود:

أَمَّا اللَّیْلَ فَصَافُّونَ أَقْدَامَهُمْ، تَالِینَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ یُرَتِّلُونَهَا تَرْتِیلًا. یُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَیَسْتَثِیرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ.

فَإِذَا مَرُّوا بِآیَةٍ فِیهَا تَشْوِیقٌ رَکَنُوا إِلَیْهَا طَمَعاً، وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَیْهَا شَوْقاً، وَظَنُّوا أَنَّهَا نُصْبَ أَعْیُنِهِمْ.

وَإِذَا مَرُّوا بِآیَةٍ فِیهَا تَخْوِیفٌ أَصْغَوْا إِلَیْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَظَنُّوا أَنَّ زَفِیرَ جَهَنَّمَ وَشَهِیقَهَا فِی أُصُولِ آذَانِهِمْ، فَهُمْ حَانُونَ عَلَی أَوْسَاطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَأَکُفِّهِمْ وَرُکَبِهِمْ، وَأَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ، یَطْلُبُونَ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی فِی فَکَاکِ رِقَابِهِمْ.

«پرهیزکاران در شب برپا ایستاده مشغول نمازند، قرآن را جزء جزء و با تفکّر و اندیشه می‌خوانند، با قرآن جان خود را محزون و داروی درد خود را می‌یابند، وقتی به آیه‌ای برسند که تشویقی در آن است، با شوق و طمع بهشت به آن روی آورند، و با جان پرشوق در آن خیره شوند، و گمان می‌برند که نعمت‌های بهشت در برابر دیدگانشان قرار دارد،

و هرگاه به آیه‌ای می‌رسند که ترس از خدا در آن باشد، گوش دل به آن می‌سپارند، و گویا صدای برهم خوردن شعله‌های آتش، در گوششان طنین افکن است، پس قامت به شکل رکوع خم کرده، پیشانی و دست و پا بر خاک مالیده، و از خدا آزادی خود از آتش جهنّم را می‌طلبند.» [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیة الابرار ج ۱ ص ۳۲۰.

[۲] حکمت ۱۰۴ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب خصال ج۱ ص۳۳۷ ح ۴۰ باب السّته: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۲- اکمال الدین: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۳- مروج الذهب ج۴ ص۱۰۶: مسعودی (متوفای ۳۴۶ ه)

۴- حلیة الاولیاء ج ۶ ص ۵۳: ابونعیم اصفهانی(متوفای ۴۰۲ ه)

۵- تاریخ بغداد ج ۷ ص ۱۶۲ ح۳۶۰۸: خطیب بغدادی شافعی (متوفای ۴۶۳ ه)

۶- دستور معالم الحکم ص ۳۵ و۹۲: قاضی قضاعی(متوفای ۴۵۴ ه)

۷- غرر الحکم ص ۲۰۹ : ج ۴ ص ۲۶۸: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه).

[۳] خطبه ۸ : ۱۹۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است.

اشک‌های فراوان

آنان که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام زندگی می‌کردند و فراوان با او بودند،

و در سَفَر و حَضَر حالات گوناگون حضرت را مشاهده می‌کردند نقل کردند که:

«امام علی علیه السلام فراوان در فکر فرو می‌رفت و بسیار اشک می‌ریخت.» [۱] .

زیرا خود در وصف مردان خدا فرمود:

فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ: مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ، وَمَشْيُهُمُ التَّوَاضُعُ.

غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ. نُزِّلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نُزِّلَتْ فِي الرَّخَاءِ.

وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ، وَخَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ. عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ.

قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا أَيَّاماً قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً.

تِجَارَةٌ مُرْبِحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ.

أَرَادَتْهُمُ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا، وَأَسَرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا.

«امّا پرهیزکاران! در دنیا دارای فضیلت‌های برترند، سخنانشان راست، پوشش آنان میانه‌روی، و راه رفتنشان با تواضع و فروتنی است، چشمان خود را بر آن چه خدا حرام کرده می‌پوشانند، و گوش‌های خود را وقف دانش سودمند کرده‌اند، و در روزگار سختی و گشایش حالشان یکسان است.

و اگر نبود مرگی که خدا بر آنان مقدّر فرمود، روح آنان حتی به اندازه برهم زدن چشم، در بدنها قرار نمی‌گرفت، از شوق دیدار بهشت، و از ترس عذاب جهنّم خدا در جانشان بزرگ و دیگران کوچک مقدارند، بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده و در نعمت‌های آن بسر می‌برند، و جهنّم را چنان باور دارند که گویی آن را دیده و در عذابش گرفتارند.

دل‌های پرهیزکاران اندوهگین، و مردم از آزارشان در أمان، تن‌هایشان فربه نبوده، و درخواست‌هایشان اندک، و عفیف و پاکدامنند. در روزگار کوتاه دنیا صبر کرده تا آسایش جاودانه قیامت را به دست آورند، تجارتی پر سود که پروردگارشان فراهم فرمود، دنیا می‌خواست آنها را بفریبد امّا عزم دنیا نکردند، می‌خواست آنها را اسیر خود گرداند که با فدا کردن جان، خود را آزاد ساختند.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ الابرار ج ۱ ص ۳۳۹.

[۲] خطبه ۲ : ۱۹۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب سلیم‌بن‌قیس ص۸۴۹ حدیث۴۳: از اصحاب امام سجاد علیه السلام(متوفای ۹۰ ه)

۲- کتاب أمالی ص۴۵۷ مجلس۸۴ ح۲: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۳- کتاب النهایهٔ ج ۱ ص ۱۳۲: ابن أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه)

۴- کتاب ارشاد ص ۱۳۹ : ج۱ ص۳۰۱: شیخ مفید متوفای ۴۱۳ ه)

۵- عیون الاخبار ج ۲ ص ۶۰: ابن قتیبهٔ (متوفای ۲۷۶ ه)

۶- عقد الفرید ج ۲ ص ۱۶۲: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۷- تاریخ یعقوبی (ابن واضح) ج ۲ ص ۱۸۷: یعقوبی (متوفای ۲۹۲ ه)

۸- روضه کافی ج ۸ ص ۶۷: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه).

اذان گفتن امام

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرتّب اذان می گفت.

در کوفه بالای بام مسجد می‌رفت و اذان می گفت.

حتّی در شب ضربت خوردن (شب نوزدهم ماه مبارک رمضان) نیز اذان گفتن را ترک نفرمود.

امام علی علیه السلام پس از خواندن نماز شب، به بالای بام مسجد کوفه می‌رفت و انگشتان مبارک بر گوش می‌نهاد و با صدای بلند، به گونه‌ای اذان می گفت که، صدای اذان آن حضرت به گوش تمام مردم کوفه می‌رسید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ ج ۴ ص ۲۷۹.

اولین نمازگذار

تمام دانشمندان اهل سنّت و محقّقان شیعه، به این حقیقت اعتراف دارند که از مردان، اوّل کسی که ایمان آورد، علی علیه السلام بود،

و سنّ او به هنگام ایمان آوردن به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ۷ سال بود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خود می‌فرماید:

وَلَقَدْ صَلَّیْتُ مع رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنینٍ وَ اَنَا اَوَّلُ مَنْ صَلّی مَعَهُ

«و من در حالی که هفت ساله بودم قبل از همه مردم با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز خواندم.» [۱] .

این حدیث به گونه دیگری نیز نقل شد:

که امام علی علیه السلام فرمود:

عَبَدْتُ اللَّهَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم سَبْعَ سِنینَ قَبْلَ اَنْ یَعْبُدَهُ اَحَد مِنْ هذِهِ الْأُمَّهِٔ [۲] .

(خدا را همراه با پیامبر عبادت کردم در حالیکه هفت ساله بودم پیش از آنکه کسی از این امّت خدا را بپرستد)

پی نوشت ها:

[۱] الغدیر ج ۳ ص ۲۲۲، و سنن نسائی «اوَّلُ مَنْ صَلّی مَعَ رَسُول اللَّه علیّ بن ابیطالِبْ».

[۲] الغدیر ج ۳ ص ۲۲۱.

اهمیت دادن به نماز اول وقت

اهمیت دادن به نماز اول وقت

هر گاه وقت نماز پنجگانه می‌رسید،

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حالت اضطراب و ناراحتی داشت، به گونه‌ای که رخسار حضرت سرخ می گردید.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌پرسیدند:

شما را چه می‌شود، که اینقدر ناراحت و نگرانید؟

می‌فرمود:

(وقت امانتی که خداوند آن را بر آسمان وزمین عرضه کرد و آنها نپذیرفتند، رسید.) [۱] .

\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-

پی نوشت ها:

[۱] انوار نعمانیّه ص ۲۳۸، -و بحاالانوار ج ۴۱ ص ۲۴ - ۱۷.

اعتراف حیوانات

در دوران زعـامت مولـای متّقیـان علی علیه السـلام گروهی از یهودیان لجوج و کینه توز به حضور آن حضـرت رسـیده و به بحث و مناظره پرداختند.

و امام علی علیه السلام در تمام زمینه‌ها آنان را مجاب و محکوم کرد،

لکن با تمام عناد و پُرروئی زیر بار احتجاجات و دلائل محکم آن حضرت نمی‌رفتند!

حضرت فرمود:

«ای قوم یهود دست از لجاجت بردارید و دلائل و معجزات روشن و مستدلّ ما را بپذیرید.»

چون آنان زیر بار نرفتند، حضرت خطاب به شتران و مرکب‌های آنان فرمود:

«ای شترها! در مورد نبوّت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و وصایت من شهادت دهید!»

ناگهان دیدند که شتران یهود به سخن آمده و گفتند:

صَدَقْتَ صَدَقْتَ یا وَصِی محَمَّدٍ وَ کَذِبَ هؤلاءِ الْیهُودُ

«ای وصی پیامبر تو راست می گوئی و این یهودیان لجوج دروغ می گویند.»

سپس علی علیه السلام خطاب کرد به لباس‌های آنان که پوشیده بودند و فرمود:

«شما نیز شهادت دهید تا اینان معجزات ما را ببینند.»

لباس‌های آنان به سخن آمده و چنین شهادت دادند:

صَدَقْتَ یا علی علیه السلام! نَشْهَدُ اَنَّ محمّداً صلی الله علیه وآله وسلم رسولُ اللَّهِ حَقّاً وَ اَنَّکَ یا عَلَی وَصِیهُ حَقّاً

«حق با تو است یا علی علیه السـلام! و تو راست می گوئی و ما شـهادت میـدهیم که محمّد صـلی الله علیه وآله وسـلم پیامبر خدا و تو وصی بر حقّ او هستی.» [۱] .

\-

پی نوشت ها:

[۱] مدینهٔ المعاجز ص ۴۳، و اثبات الهداهٔ ج ۲ ص ۴۱۰ حدیث ۲۷.

اعتراف اژدها

الف – جابر از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت می‌فرمود:

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه سرگرم سخنرانی بود، که ناگاه ملاحظه کرد، اژدهای بزرگی از دَرِ فیل وارد شد!

مردم از دیدن آن به وحشت افتاده، و می‌خواستند آن را بکشند،

ولی مولای متّقیان از بالای منبر دستور داد:

با او کاری نداشته باشید و راه را باز کنید تا او پیش من بیاید.

مردم مشاهده کردند که اژدها مستقیم به حضور علی علیه السلام رفته و بر او سلام کرد. [۱] .

حضرت به او اشاره کرد که آرام باشد تا سخنرانی خود را به پایان رساند.

چون علی علیه السلام از صحبت خود فارغ شد، از اژدها پرسید:

تو کیستی و چه کار داری؟

او گفت:

من «عمرو» خلیفه شما در میان جنّ‌ها هستم، و چون پدرم چندی پیش از دنیا رفت، به من وصیت کرد که به حضور شما مشرّف شده و کسب تکلیف کنم، و اینک در حضور شما هستم و هر دستور و سفارشی دارید، بیان فرمائید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

فَقالَ لَهُ اَمیرالمُؤمِنین علیه السلام: اَوْصیکَ بِتَقْوی اللّهِ وَ اَنْ تَنْصَرِفَ فَتَقُومَ مَقامَ اَبیکَ فِی الجِنِّ، فَاِنَّکَ خَلیفَتی عَلَیهِمْ

امام علی علیه السلام به عمرو بن عثمان که به صورت اژدها بود، فرمود:

«سفارش می‌کنم که پیوسته پرهیزگار بوده و در جای پدرت در میان جن‌ها به نمایندگی از سوی من انجام وظیفه کنی».

چون امام باقر علیه السلام این حدیث و داستان را نقل فرمود، جابر جعفی می‌گوید:

من از آن حضرت پرسیدم:

فدایت شوم! آیا عمرو در زمان شما نیز به حضور شما می‌رسد؟ و آیا آمدن او و کسب تکلیف برای او واجب است؟

آن حضرت در جواب من فرمود: بلی. [۲] .

ب – و در نقل دیگری آمده است که اژدهای بسیار بزرگی از دَرِ فیل [۳] وارد مسجد کوفه شد که مردم به وحشت افتاده و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

نگران نباشید، او پیک جنّ‌ها است.

مردم همچنان به اژدها خیره شده بودند. ناگاه دیدند دهان خود را به نزدیک گوشهای علی علیه السلام برده و با وی تکلّم کرد! و سپس از بالای منبر پائین آمده و به راه خود رفت.

مردم از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند:

او که بود و چه حرفی داشت؟

امام علی علیه السلام فرمود:

(او رسول جنّ‌ها بود و از اختلاف و کشتار دو قبیله «بنی عامر و بنی عنزه» خبر می‌داد، و مرا برای آشتی آنان دعوت می‌کرد، من هم قول دادم که امشب به میان آنها رفته، و آنان را آشتی دهم.)

حاضرین در مسجد در خواست کردند:

یا امیرالمؤمنین! ما را نیز با خود ببرید.

حضرت درخواست آنها را پذیرفت و شبِ همان روز، بعد از خواندن نماز عشاء، به میان جنّ‌ها رفتند.

همراهان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را مشاهده می‌کردند و سخنان وی را می‌شنیدند، لکن مفهوم آن را درک نمی‌کردند.

امام علی علیه السلام پس از سخنرانی به زبان جنّ‌ها، آنان را آرام ساخت و صلح و آشتی را در میان آنان جایگزین نمود. [۴] .

اگر سیر کوتاهی در این مجموعه پانزده جلدی داشته باشیم، ده‌ها نمونه از کرامات و معجزات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد که تنها بجهت پرهیز از تکرار، از آوردن دوباره آن نمونه ها خودداری گردید.

پی نوشت ها:

[۱] در زیارت هفتم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که سید بن طاووس آن را در مصباح الزّائر نقل کرده آمده است:

اَلسَّلامُ عَلَی مُخَاطِبِ الثّعبان عَلی مِنبَرِ الْکُوفَهِٔ بِلِسَانِ الْفُصَحَآءِ

(سلام بر امامی که اژدها با زبان فصیح عربی در حالی که بر منبر مسجد کوفه نشسته بود با او سخن گفت).

[۲] اصول کافی ج ۱ ص ۳۹۶ حدیث ۶ (طبق نقل بزرگان، جنّ و طایفه اجنّه، عُمر طولانی «دو هزار یا سه هزار سال» دارند).

[۳] نام یکی از دَرهای ورودی مسجد کوفه است.

[۴] خرائج راوندی ج ۱ ص ۱۸۹.

اطلاع از ارتباط معاویه با زیاد

امام علی علیه السلام برای نظارت دقیق بر جریان امور کشور اسلامی و روش برخورد کارگزاران با مردم، از نیروهای اطّلاعاتی، بیشترین استفاده را می‌کرد.

در بازار نیروهای اطّلاعاتی داشت.

نیروهای اطّلاعاتی بر امور قضات نظارت داشتند.

از نامه‌های سرّی دشمن به کارگزاران حکومتی با خبر بود، [۱] .

نیروهای اطّلاعاتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حتّی در خاک دشمن حضور داشته، اخبار لازم را به مرکز حکومت می‌رساندند. [۲] .

و از رفت و آمد و میهمانی‌های فرمانداران به خانه‌های سرمایه داران با خبر بود که با عثمان بن حنیف برخورد شدید کرد، که چرا سر سفره سرمایه داران بصره حاضر می‌شود. [۳] .

امام علی علیه السلام پس از آگاهی از نامه معاویه به زیاد به او نوشت که:

وَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّ مُعَاوِیهًَٔ کَتَبَ إِلَیکَ یسْتَزِلُّ لُبَّکَ وَ یسْتَفِلُّ غَرْبَکَ فَاحْذَرْهُ، فَإِنَّما هُوَ الشَّیطانُ، یأْتِی الْمَرْءَ مِنْ بَینِ یدَیهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ یمینِهِ وَ عَنْ شِمالِهِ [۴] .

«من اطّلاع یافتم که معاویه نامه‌ای برایت نوشته، تا عقلت را بدزدد وعزم و تصمیمت را در هم بشکند، از او برحذر باش که شیطان است. از هر طرف به سراغ انسان می‌آید.»

پس از نام خدا و درود. همانا دهقانان مرکز فرمانداریت، از خشونت وقساوت و تحقیر کردن مردم و سنگدلی تو شکایت کردند، من درباره‌آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم، زیرا که مشرکند،و نه سزاوار قساوت و سنگدلی و بدرفتاری هستند

زیرا که با ما هم پیمانند.

پس در رفتار با آنان، نرمی و درشتی را بهم آمیز، رفتاری‌توأم با شدّت و نرمش داشته باش، اعتدال و میانه‌روی را در نزدیک کردن یا دور نمودن، رعایت کن.) [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۴۰ و ۴۳ و ۴۴ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

[۲] نامه ۳۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

[۳] نامه ۴۵ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۴] نامه ۴۰ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۵] انساب الاشراف ص ۱۶۱: بلاذری – و – تاریخ ابن واضح ج ۲ ص ۱۹۲ – و – نامه ۱۹ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

اطلاع از خیانت یکی از فرمانداران فارس

خیانت یکی از فرمانداران فارس به نام مصقلهٔ بن هبیره از چشم اطّلاعات حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مخفی نماند و بلافاصله به اطّلاع امام علی علیه السلام رسید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه‌ای خطاب به او نوشت:

بَلَغَنِی عَنْکَ أَمْرٌ إنْ کُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَسْخَطْتَ إلهَکَ، وَعَصَیتَ إمَامَکَ: أَنَّکَ تَقْسِمُ فَیءَ الْمُسْلِمِینَ الَّذِی حَازَتْهُ رِمَاحُهُمْ وَخُیولُهُمْ، وَأُرِیقَتْ عَلَیهِ دِمَاؤُهُمْ، فِیمَنِ اعْتَامَکَ مِنْ أَعْرَابِ قَوْمِکَ.

فَوَالَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ، وَبَرَأَ النَّسَمَهَ، لَئِنْ کَانَ ذلِکَ حَقّاً لَتَجِدَنَّ لَکَ عَلَی هَوَاناً، وَلَتَخِفَّنَّ عِنْدِی مِیزَاناً، فَلَا تَسْتَهِنْ بِحَقِّ رَبِّکَ، وَلَا تُصْلِحْ دُنْیاکَ بِمَحْقِ دِینِکَ، فَتَکُونَ مِنَ الْأَخْسَرِینَ أَعْمَالاً.

أَلَّا وَإِنَّ حَقَّ مَنْ قِبَلَکَ وَقِبَلَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ فِی قِسْمَهِ هذَا الْفَیءِ سَوَاءٌ: یرِدُونَ عِنْدِی عَلَیهِ، وَیصْدُرُونَ عَنْهُ.

(گزارشی از تو به من دادند که اگر چنان کرده باشی، خدای خود را به خشم آوردی، و امام خویش را نافرمانی کردی، خبر رسید که تو غنیمت مسلمانان را که نیزه‌ها و اسبهاشان گرد آورده، و با ریخته شدن خونهایشان به دست آمده، به اَعرابی که خویشاوندان تواند، و تو را برگزیدند، می‌بخشی.

به خدایی که دانه را شکافت، و پدیده‌ها را آفرید، اگر این گزارش درست باشد، در نزد من خوار شده، و منزلت تو سبک گردیده است، پس حق پروردگارت را سبک مشمار، و دنیای خود را با نابودی دین آباد نکن، که زیانکارترین انسانی، آگاه باش، حق مسلمانانی که نزد من یا پیش تو هستند در تقسیم بیت‌المال مساوی است، همه باید به نزد من آیند و سهم خود را از من گیرند.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۴۳ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

اطلاع از گرایش فرماندار بصره به سرمایه داران

پس از آن که عثمان بن حنیف فرماندار امام علی علیه السلام در بصره از ارزشها فاصله گرفت و به سرمایه داران و سفره‌های رنگین

آنان روی آورد، و از فقراء و مستمندان دور ماند، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه‌ای خطاب به او نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، یابْنَ حُنَیفٍ: فَقَدْ بَلَغَنِی أَنَّ رَجُلاً مِنْ فِتْیةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعاکَ إِلَی مَأْدُبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَیهَا تُسْتَطَابُ لَکَ الْأَلْوَانُ، وَتُنْقَلُ إِلَیکَ الْجِفَانُ.

وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّکَ تُجِیبُ إِلَی طَعَامِ قَوْمٍ، عَائِلُهُمْ مَجْفُوٌّ، وَغَنِیهُمْ مَدْعُوٌّ. فَانْظُرْ إِلَی مَا تَقْضَمُهُ مِنْ هذَا الْمَقْضَمِ، فَمَا اشْتَبَهَ عَلَیکَ عِلْمُهُ فَالْفِظْهُ، وَمَا أَیقَنْتَ بِطِیبِ وُجُوهِهِ فَنَلْ مِنْهُ. أَلَا وَإِنَّ لِکُلِّ مَأْمُومٍ إِمَاماً، یقْتَدِی بِهِ وَیسْتَضِیءُ بِنُورِ عِلْمِهِ.

أَلَا وَإِنَّ إِمَامَکُمْ قَدِ اکْتَفَی مِنْ دُنْیاهُ بِطِمْرَیهِ، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَیهِ. أَلَا وَإِنَّکُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَی ذلِکَ، وَلکِنْ أَعِینُونِی بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ.

فَوَاللَّهِ مَا کَنَزْتُ مِنْ دُنْیاکُمْ تِبْراً، وَلَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفْراً، وَلَا أَعْدَدْتُ لِبَالِی ثَوْبِی طِمْراً، وَلَا حُزْتُ مِنْ أَرْضِهَا شِبْراً، وَلَا أَخَذْتُ مِنْهُ، وَلَهِی فِی عَینِی أَوْهَی وَأَهْوَنُ مِنْ عَفْصَةٍ مَقِرَةٍ [۱].

پس از یاد خدا و درود! ای پسر حُنیف، به من گزارش دادند که مردی از سرمایه‌داران بصره، تو را به مهمانی خویش فراخواند و تو به‌سرعت به‌سوی آن شتافتی، خوردنیهای رنگارنگ برای تو آوردند، و کاسه‌های پر از غذا پی در پی جلوی تو می‌نهادند، گمان نمی‌کردم مهمانی مردمی را به‌پذیری که نیازمندانشان باستم محروم شده، و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده‌اند، اندیشه کن در کجایی؟

و بر سر کدام سفره می‌خوری؟

پس آن غذایی که حلال و حرام بودنش را نمی‌دانی دور بیافکن، و آنچه را به پاکیزگی و حلال بودنش یقین داری مصرف کن.

آگاه باش هر پیروی را امامی است که از او پیروی می‌کند، و از نور دانشش روشنی می‌گیرد، آگاه باش! امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده، و دو قرص نان رضایت داده است، بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید امّا با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی، مرا یاری دهید.

پس سوگند به خدا، من از دنیای شما طلا و نقره‌ای نیاندوخته، و از غنیمتهای آن چیزی ذخیره نکرده‌ام، بر دو جامه کهنه‌ام جامه‌ای نیافزودم، و از زمین دنیا حتی یک وجب در اختیار نگرفتم و دنیای شما در چشم من از دانه تلخ درخت بلوط ناچیزتر است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۴۵ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

[۲] امالی صدوق مجلس ۹۰ - و - شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۰۷.

اطلاع از رفتار منافقانه ابوموسی اشعری

امام علی علیه السلام به وسیله نیروهای اطّلاعاتی و چشم‌های بازی که در کوفه داشت، از تمام تحوّلات سیاسی و امور جاری کوفه با خبر بود و از مخالفت‌ها و حرکت‌های منافقانه «ابوموسی اشعری» آگاهی داشت که در آستانه جنگ جمل برای خاتمه دادن به حرکات موذیانه فرماندار کوفه خطاب به او چنین نوشت:

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَیسٍ. أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِی عَنْکَ قَوْلٌ هُوَ لَکَ وَعَلَیکَ، فَإِذَا قَدِمَ رَسُولِی عَلَیکَ فَارْفَعْ ذَیلَکَ، وَاشْدُدْ مِئْزَرَکَ، وَاخْرُجْ مِنْ جُحْرِکَ وَانْدُبْ مَنْ مَعَکَ.

فَإِنْ حَقَّقْتَ فَانْفُذْ، وَإِنْ تَفَشَّلْتَ فَابْعُدْ! وَایمُ اللَّهِ لَتُؤْتَینَّ مِنْ حَیثُ أَنْتَ، وَلَا تُتْرَکَ حَتَّی یخْلَطَ زُبْدُکَ بِخَاثِرِکَ، وَذَائِبُکَ بِجَامِدِکَ، وَحَتَّی تُعْجَلَ عَنْ قِعْدَتِکَ، وَتَحْذَرَ مِنْ أَمَامِکَ کَحَذَرِکَ مِنْ خَلْفِکَ، وَمَا هِی بِالْهُوَینَی الَّتِی تَرْجُو، وَلکِنَّهَا الدَّاهِیةُ الْکُبْرَی، یرْکَبُ

جَمَلُهَا، وَيذَلَّلُ صَعْبُهَا، وَيسَهَّلُ جَبَلُهَا. فَاعْقِلْ عَقْلَكَ، وَامْلِكْ أَمْرَكَ، وَخُذْ نَصِيبَكَ وَحَظَّكَ.
فَإِنْ كَرِهْتَ فَتَنَحَّ إِلَى غَيرِ رَحْبٍ وَلَا فِي نَجَاةٍ، فَبِالْحَرِى لَتُكْفَينَّ وَأَنْتَ نَائِمٌ، حَتَّى لَا يقَالَ: أَينَ فُلَانٌ؟
وَاللَّهِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مَعَ مُحِقٍّ، وَمَا أُبَالِي مَا صَنَعَ الْمُلْحِدُونَ، وَالسَّلَامُ. [۱] .

از بنده خدا علی امیرمؤمنان به عبداللّه بن قیس (ابوموسی اشعری)

پس از ستایش پروردگار و درود! سخنی از تو بمن رسید که هم به سود،و هم به زیان تو است، چون فرستاده من پیش تو آید، دامن همّت کمرزن، کمرت را برای جنگ محکم ببند، و از سوراخ خود بیرون آی، ومردم را برای جنگ بسیج کن، اگر حق را در من دیدی بپذیر، و اگر دودل ماندی کناره گیر.

به خدا سوگند هرجا که باشی تو را بیاورند و به حال خویش رها نکنند، تا گوشت و استخوان و تر و خشکت درهم ریزد، ودر کنار زدنت از حکومت شتاب کنند، چنانکه از پیش روی خود همانگونه بترسی که از پشت سرت هراسناکی حوادث جاری کشور آنچنان آسان نیست که تو فکر می کنی، بلکه‌حادثه بسیار بزرگی است که باید بر مرکبش سوار شد، و سختی‌های آن را هموار کرد، و پیمودن راه‌های سخت و کوهستانی آن را آسان نمود.

پس فکرت را بکارگیر، و مالک کار خویش باش، و سهم و بهره‌ات رابردار، اگر همراهی با ما را خوش نداری کناره گیر، بی‌آنکه مورد ستایش‌قرار گیری یا رستگار شوی، که سزاوار است تو در خواب باشی و دیگران مسئولیت‌های تو را برآورند، و از تو نپرسند که کجا هستی؟ وبکجا رفته‌ای؟

به خدا سوگند! این راه حق است و به دست مرد حق انجام می گیرد، و باکی ندارم که خدانشناسان چه می کنند؟ با درود.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۶۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

اطلاعات و ضرورت بازرسی کل کشور

امام علی علیه السلام کشور پهناور خود را با گماردن انسان‌های صالح، و استفاده از نیروهای اطّلاعاتی، و اصل بازرسی از امور، به خوبی اداره می کرد، که توجّه به یکی از آنها جالب است:

در نامه‌ای به کعب بن مالک نوشت:

«جانشینی برای خود بگذار، و خودت با گروهی از افراد مورد اعتماد، تامنطقه سواد عراق، در میان فرات و عذیب پیشروی کن، و در آنجا از کارمندان و کارگزاران من از مردم سئوال کن و روش و کارکرد آنها را برّرسی نما، سپس به منطقه «بهقباذها» برو، و از حال و وضع مردم آنجا تحقیق کن، و مشکلات آن سامان را برطرف ساز و بدان که همه کارهای تو و فرزندان آدم دقیقاً محاسبه خواهد شد.» [۱] .

روشن است که اداره کشوری با داشتن بیش از هزار فرمانده و فرماندار و کارگزاران متفاوت که گستردگی خاک آن امروز بیش از ۴۰ کشور اسلامی را در بردارد بدون اطّلاعات قوی و سیستم اطّلاعاتی لازم و سیستم بازرسی کلّ کشور ممکن نیست.

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ یعقوبی ج۲ ص۲۰۵ - و - نهج‌السعادهٔ ج ۵ ص۲۵.

افشای توطئه معاویه نسبت به زیاد

اطّلاع یافتم که معاویه برای تو نامه‌ای نوشته تا عقل تو را بلغزاند، و اراده تو را سُست کند، از او بترس که شیطان است، و از پیش‌رو، و پشت سر، و از راست و چپ به سوی انسان می‌آید تا در حال فراموشی، او را تسلیم خود سازد، و شعور و درکش را برباید.

آری ابوسفیان در زمان عمر بن خطّاب ادّعایی بدون اندیشه و با وسوسه شیطان کرد که نه نَسَبی را درست می‌کند، و نه کسی با آن سزاوار ارث است.

ادّعا کننده چونان مشتری بیگانه است که در جمع شتران یک گله وارد شده تا از آبشخور آب آنان بنوشد که او را از خود ندانند و از جمع خود دور کنند.

یا چونان ظرفی که بر پالان مرکبی آویزان و پیوسته از این سو بدان سو لرزان باشد. [۱] .

و در یک سخنرانی حساب شده به تقویت ایمان و هدفداری جهاد اسلامی می‌پردازد و مجاهدان صدر اسلام را به عنوان الگوهای شایسته می‌ستاید زیرا پیوندهای خویشاوندی برای آنها مانعی ایجاد نمی‌کرد که فرمود:

وَلَقَدْ کُنّا مَعَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه وآله وسلم نَقْتُلُ آباءَنا وَ اَبْناءَنا وَ اِخْوانَنا وَ اَعْمَامَنا، مایزِیدُنا ذلِکَ الاّ ایماناً وَ تَسْلیماً وَ مُضِیاً عَلَی اللّقَم، وَصَبْراً عَلی مَضَضِ الاَلَم، وَجِدّاً فی جِهادِ الْعَدُوّ. [۲] .

(در رکاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم جنگ می‌کردیم، با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خویش نبرد می‌کردیم، و این پیکار بر ایمان و تسلیم‌ما می‌افزود، و به پیمودن راه دشوار و صبر در برابر تلخی‌های دردها، و تلاش در تداوم جهاد با دشمن، ما را تقویت می‌کرد)

پس عامل خویشاوندی در برابر عامل ایمان، و هدفداری در جهاد ناچیز است، ایمان به خدا و آرمان اسلامی می‌تواند بر همه عامل‌ها غلبه کند.

اردوی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام لحظات حسّاسی را می‌گذراند، در جنگ صفّین حوادث تلخ و شیرینی به چشم می‌خورد.

گاهی پدر در لشگر امام علی علیه السلام و پسر در اردوی معاویه بود،

برادری در لشگر حق و برادر دیگر در سپاه باطل بود،

خویشاوندان یک قبیله، یک فامیل رو در روی هم قرار گرفته بودند که تنها راه مقابله با علاقه‌های خویشاوندی تقویت روح ایمان و هدفداری در جهاد است.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۴۴ نهج البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی،

وقتی زیاد نامه را خواند گفت به پروردگار کعبه سوگند که امام علی علیه السلام به آن چه در دل من می‌گذشت گواهی داد تا آن که معاویه او را به همکاری دعوت کرد. «واغل» حیوانی است که برای نوشیدن آب هجوم می‌آورد امّا از شمار گله نیست و همواره دیگر شتران او را به عقب می‌رانند، و «نوط مذبذب» ظرفی است که به مرکب می‌آویزند، که همیشه به این سو و آن سو می‌جهد، و در حال حرکت لرزان است.

[۲] خطبه ۵۶ معجم‌المفهرس محمد دشتی.

اطلاعات برون مرزی

نه تنها در داخل کشور به اطلاعات و نیروهای مؤمن اطّلاعاتی نیاز داریم بلکه در برون مرزی نیز یک ضرورت غیر قابل انکار است. زیرا ما به میزان شناختی که از دشمن داریم و از کاستی‌ها و نقاط قوّت دشمن با اطلاع هستیم می‌توانیم با دشمن مقابله صحیح داشته باشیم.

هم اکنون نیز کسب اطلاعات و اخبار از تحرکات دشمن حرف اول را در جنگها و مبارزات مداوم می‌زند که در این راه از هرگونه امکاناتی استفاده می‌کنند، و از تمام ابزارها و شیوه‌های موجود بهره می‌گیرند.

امام علی علیه السلام نیروهای اطلاعاتی کار آمدی در آن سوی مرزها داشت که در خاک دشمن تحرّکات او را زیر نظر داشتند و اطلاعات لازم را به امام گزارش می‌دادند.

مانند: نامه ۳۳ نهج‌البلاغه که نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ عَينِی - بِالْمَغْرِبِ - كَتَبَ إِلَی يعْلِمُنِی أَنَّهُ وُجِّهَ إِلَی الْمَوْسِمِ أُنَاسٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعُمْی الْقُلُوبِ، الصُّمِّ الْأَسْمَاعِ، الْكُمْهِ الْأَبْصَارِ، الَّذِينَ يلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ، وَيطِيعُونَ الْمخْلُوقَ فِی مَعْصِيةِ الْخَالِقِ، وَيحْتَلِبُونَ الدُّنْيا دَرَّهَا بِالدِّينِ، وَيشْتَرُونَ عَاجِلَهَا بِآجِلِ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ؛ وَلَنْ يفُوزَ بِالْخَيرِ إِلَّا عَامِلُهُ، وَلَا يجْزَی جَزَاءَ الشَّرِّ إِلَّا فَاعِلُهُ.

فَأَقِمْ عَلَی مَا فِی يدَيكَ قِيامَ الْحَازِمِ الصَّلِيبِ، وَالنَّاصِحِ اللَّبِيبِ، التَّابِعِ لِسُلْطَانِهِ، الْمُطِيعِ لِإِمَامِهِ. وَإِياكَ وَمَا يعْتَذَرُ مِنْهُ، وَلَا تَكُنْ عِنْدَ النَّعْمَاءِ بَطِراً، وَلَا عِنْدَ الْبَأْسَاءِ فَشِلاً، وَالسَّلَامُ.

(نامه به فرماندار مکهٔ قثم بن عبّاس، پسر عموی پیامبر صلی الله علیه وآله) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] قُثم فرزند عبّاس بن عبدالمطلب و پسر عموی پیامبرصلی الله علیه وآله و بسیار شبیه به پیامبر بود، و آخرین کسی بود که با پیامبر به هنگام دفن او وداع کرد و تا هنگام شهادت امام علیه السلام فرماندار مکّه بود، در حکومت معاویه به سمرقند رفت و در آنجا به شهادت رسید.

اقسام خوابیدن

امام علی علیه السلام در مسجد جامع کوفه حضور داشتند که مردی از اهل شام سئوالاتی را مطرح کرد،

و از آن جمله پرسید:

خواب چند قسم است؟

امام علی علیه السلام پاسخ داد که:

خواب بر چهار قسم است:

اوّل - خوابیدن به روش پیامبران که بر پشت می‌خوابند و منتظر وحی می‌باشند.

دوم - خوابیدن مؤمن که رو به قبله و بر روی پهلوی راست می‌خوابد.

سوم - خواب پادشاهان و شاهزادگان که از فراوانی غذائی که خوردند بر پهلوی چپ می‌خوابند.

چهارم - خواب شیطان و دوستان شیطان، و هر دیوانه درد مندی که به روی می‌خوابند و شکم خود را به زمین می‌چسبانند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصال شیخ صدوق ج ۱ ص ۲۶۳.

استعمال عطریات و بوهای خوش

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به عطرّیات و بوی خوش علاقه داشته و می‌فرمود:

کرامت را ردّ نمی کند مگر احمق.

پرسیدند: کرامت چیست؟

پاسخ داد:

عطری که به انسان می‌بخشند، و بالشی که برای تکیه دادن او می‌آورند و امثال آن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب ششم، باب هشتم فصل سوّم ص ۱۱۸.

احتیاط در مصرف دارو

امروزه که انواع داروها ارزان و سریع در اختیار مردم قرار دارد، قدرت تحمّل انسان‌ها کم شده و فوراً در اوّلین لحظه بیماری، به دارو و درمان، پناه می‌برند.

و برخی، منزل آنان، یا کیف آنان، یک«داروخانه سیّار» است.

در حالی که نظریّه درستِ اطبّاء حاذق این است که:

درد را مقداری تحمّل کنید تا بدن خود بر بیماری غلبه کند و سرانجام به درمان و دارو روی بیاورید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به این حقیقت درمانی اشاره فرمود:

تا وقتی که درد یا بیماری بر بدن غلبه نکرد، خود را مداوا نکرده و از دارو استفاده نکنید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب نهم، فصل دوازدهم.

استفاده از انواع غذاها و داروهای گیاهی

امام علی علیه السلام در بهداشت غذا به نقش تعیین کننده سبزی ها و داروهای گیاهی توجّه داشت،

و در مجموعه غذائی خود از آنها استفاده می‌فرمود، مانند:

از خرما فراوان استفاده می کرد و اغلب نان و خرما تناول می‌فرمود.

از انگور در فصل آن استفاده می‌فرمود.

از انواع میوه‌جات بهره می گرفت.

سبزیجات فراوان را به هنگام صرف غذا مورد توجّه داشت.

از گیاهان داروئی، مانند: کاسنی و هندباد، استفاده می کرد و به آن سفارش می‌فرمود.

از انار در غذاهای خود استفاده می کرد و به خوردن انار با پیه آن رهنمود می‌داد.

از غذاهای طبیعی و مقوّی مثل: قارچ و خرما غفلت نمی کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج۲۵ ص ۲۷ – ۱۷۸.

انگور

نان و انگور، غذای امام

انگور، خورشت غذاها

۱– معروف بن خربوذ می گوید:

عَمَّنْ رَأی أَمیرَالْمُؤْمِنینَ علیه السلام یَأْکُلُ الْخُبْزَ بِالْعِنَبِ. [۱] .

«همواره امیرالمؤمنین علیه السلام را مشاهده می کرد که آن حضرت نان و انگور تناول می‌فرمود.»

۲– از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

اَلْعِنَبُ أُدْمٌ وَ فَاکِهَهٌ وَ طَعَامٌ وَ حَلْوَاءٌ [۲] .

«انگور خورشت است، و میوه است و طعام است و شیرینی و حلوا»

پی نوشت ها:

[۱] المحاسن ص۵۴۸ ح۸۶۹. مکارم ص۳۷۷ ح۱.

[۲] المحاسن ص۵۴۷ ح۸۴۸. والکافی ج۲ ص۳۵۱ ح۴. و مکارم الأخلاق ص۳۷۷ ح۲.

اَنار

انار و سلامت معده

انار و زود به حرف آمدن کودکان

انار ترش و شیرین و دبّاغی معده

انار و درمان بیماری های دهان و دندان

انار و شادابی روان

۱– حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

کُلُوا الرُّمَّانَ بِشَحْمِهِ، فَإِنَّهُ دِباغٌ لِلْمِعْدَهِ [۱] .

«انار را با پیِ آن بخورید که معده را دبّاغی می کند. (تمیز می کند.)»

۲– از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که:

أَطْعِمُوا صِبْیَانَکُمْ اَلرُّمَّانَ فَإِنَّهُ أسْرَعُ لِأَلْسِنَتِهِمْ [۲] .

«کودکان خود را انار بخورانید که زودتر به زبان می آیند.»

۳– امام جعفر صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

كُلُوا الرُّمَّانَ الْمُزَّ بِشَحْمِهِ فَإِنَّهُ يَدْبَغُ الْمِعْدَةَ [۳] .

«انار ترش و شیرین را با پیِ آن بخورید که معده را پاک می کند.»

۴- بعضی این روایت را به صعصعهٔ بن صوحان (از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام) نسبت دادند که گفت:

شبی پس از شام بر امام علی علیه السلام وارد شدم،

امام علی علیه السلام خطاب به من فرمود:

يَا صَعْصَعَةُ أُدْنُ فَكُلْ، قُلْتُ: قَدْ تَعَشَّيْتُ، وَ بَيْنَ يَدَيْهِ نِصْفُ رُمَّانَةٍ، فَكَسَرَ لی وَ نَاوِلْنی بَعْضَهُ، وَ قَالَ: كُلْهُ مَعَ قِشْرِهِ يُرِيدُ مَعَ شَحْمِهِ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِالْحَفَرِ، [۴] وَ بِالْبَخَرِ، [۵] وَ يَطِيبُ النَّفْسَ [۶] .

«جلو بیا و از انارهای موجود تناول کن،

گفتم: شام خورده‌ام،

حضرت اناری را در دست داشت، که آن را به چند قِسم کرده، و قِسمتی از آن را به من داد، و فرمود:

انار را با پیِ آن بخور که بیماری لثه‌ها و دندان را می‌زداید، و التهاب‌های دهان را درمان می کند و جان را شاداب می‌سازد.» [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار ح۶۳ ص۱۵۴ ح ۱.

[۲] بحار ج۶۳ ص۱۵۵ ح۵.

[۳] بحارالأنوار ج۶۳ ص ۱۶۰ ح ۳۰.

[۴] الحفر: بالتحريک سلاق فی أصول الأسنان أو صفرهٔ تعلوها ويسكن.

[۵] البحر: بالتحريک النتن فی الفم و غيره.

[۶] تطيب النفس: كنايهٔ عن إذهاب الحزن والهم.

[۷] بحارالأنوار ج ۶۶ ص ۱۶۱ ح ۳۲.

انجیر

انجیر و درمان قولنج

انجیر و درمان عروق

زمان استفاده از انجیر

۱- امام باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

عَلَيْكُمْ بِأَكْلِ التِّينَ، فَإِنَّهُ نَافِعٌ لِلْقُولَنْجِ. [۱] .

«بر شما باد انجیر خوردن، زیرا بیماری قولنج را درمان می کند.»

۲- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أَكْلُ التِّينِ يَلِينُ السَّدَدَ، وَ هُوَ نَافِعٌ لِرِيَاحِ الْقُولَنْجِ، فَأَكْثِرُوا مِنْهُ بِالنَّهَارِ، وَ كُلُوهُ بِاللَّيْلِ وَ لاتُكْثِرُوا مِنْه. [۲] .

«خوردن انجیر رگ های بسته را باز می کند و برای باد قولنج مفید است، در روز زیاد و در شب انجیر کمتری بخورید.»

پی نوشت ها:

[۱] طب الأئمة ص۱۳۷. و مستدرک الوسائل ج۱۶ ص۴۰۳ ح۲.

[۲] طب الأئمة ص۱۳۷ و مستدرک الوسائل ج۱۶ ص۴۰۳ ح۳.

ادویه، فلفل

أدویه و درمان تَب

امام رضا علیه السلام از پدران خود از حسین بن علی علیه السلام نقل کرد که امام حسین علیه السلام فرمود:

دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم عَلی عَلِیِّ بْنِ أبی طالِبٍ علیه السلام وَ هُوَ مَحْمُومٌ فَأَمَرَهُ بِأَکْلِ الْغَبیراءِ. [۱] .

«روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام وارد شد، در حالی که پدر تب داشت، دستور داد تا پدرم ادویه و فلفل تناول کند.»

پی نوشت ها:

[۱] صحیفة الرضا علیه السلام ص۷۴ ح۱۷۵. و مستدرک الوسائل ج۱۶ ص۴۰۸ ح۱ باب ۷۶.

اسپند

اسپند و شادی

اسپند و درمان بیماری ها

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

فی أصْلِ الْحَرْمَلِ نَشْرَةٌ، وَ فی فَرْعِهَا شِفَاءٌ مِنْ اِثْنَیْنَ وَ سَبْعینِ داءً. [۱] .

«ریشه اسپند شادی آور و برگ‌ها و ساقه‌های آن درمان هفتاد و دو بیماری است.»

پی نوشت ها:

[۱] دعائم الإسلام ج۲ ص ۱۵۰ ح۵۳۵ والجعفریات ص۲۴۴. والمستدرک ج۱۶ ص ۴۶۰ ح۸-۷.

اصول‌گرائی امام علی (ع)

پس از جنگ جمل، و پشیمان شدن عایشه، امام علی علیه السلام در منزل عبداللَّه بن خزاعی به دیدن عایشه رفت، و حقائقی را مطرح فرمود، عایشه شرمنده شده به اشتباه خود اعتراف کرد و پیشنهاد کمک داد و گفت:

اِنِّی اُحِبُّ أنْ اُقیمَ مَعَکَ فَأَسیرَ إلی قِتالِ عَدوِّکَ عَنْدَ سَیرِکَ

(دوست دارم همراه تو باشم و در جنگ با دشمنان، تو را یاری کنم.)

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نپذیرفت و پاسخ داد:

اِرْجِعی اِلی الْبَیتِ الَّذی تَرَکَکِ فیهِ رَسُولُ اللَّه

(عایشه، بخانه‌ای برگرد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تو را در آنجا ترک کرد.) [۱] .

در صورتی که همه سیاستمداران تلاش می‌کردند تا از حمایت عایشه برخوردار باشند.

و طلحه و زبیر فراوان در این راه سوء استفاده کردند

و معاویه و عمروعاص می گفتند:

(ای کاش عایشه در جنگ جمل کشته می‌شد تا بهانه‌ای برضدّ علی به دست می‌آوردیم). [۲] .

و اگر عایشه در جنگ‌های بعدی همراه امام علی علیه السلام می‌رفت و حکومت آن حضرت را تأیید می کرد، از دیدگاه برخی از هواداران، آثار سیاسی چشم‌گیری داشت، امّا اصول‌گرائی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مانع اینگونه حرکت‌های سیاسی شد.

پی نوشت ها:

[۱] مروج الذّهب ج۲ ص ۳۷۱.

[۲] کامل ابن اثیر ج۳ ص۲۵۶.

احترام به آراء عمومی

پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که غاصبانه مسیر خلافت را تغییر دادند به آراء عمومی مردم توجُّهی نکردند، بدون شورا و انتخابات و رفراندوم آزاد، خلیفه اوّل را با چند رأی، و خلیفه دوّم را تنها با وصیتِ خلیفه اوّل، و خلیفه سوم را با رأی سه نفر که تنها رأی عبدالرّحمن بن عوف نقش تعیین کننده داشت، به قدرت رساندند، که نوعی حکومت فرمایشی و اریستوکراسی (اشرافی) بود، و هرگونه اعتراض و مخالفتی را سرکوب کردند.

امّا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به بیعت، به آراء عمومی توجّه داشت.

وقتی بعد از قتل خلیفه سوم هجوم آوردند که با امام علی علیه السلام بیعت کنند فرمود، بیعت باید در مسجد و در میان عموم مردم باشد.

و در برابر اصرار فراوان مهاجر و انصار فرمود:

مهلت بدهید تا مردم اجتماع کنند و با یکدیگر مشورت نمایند، و آزادانه در اجتماع مسلمین بیعت کنند. [۱] .

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیعت عمومی مردم و شرکت آزاد در انتخاب رهبری را اینگونه بیان فرمود:

وَ بَسَطْتُم یدی فَکَفَفْتُها، وَ مَدَدْتُمُوها فَقَبَضْتُها ثُمَّ تَداکَکْتُمْ عَلَی تَداکّ‌الْإِبِلِ الْهیم عَلَی حِیاضِها یوْمَ وِرْدِها حَتَّی، انْقَطَعَتِ النَّعْلُ وَ سَقَطَ الرِّداءُ وَوُطِیءَ الضَّعیفُ وَ بَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بِبَیعَتِهِمْ اِیای أنْ اِبْتَهَجَ بِها الصَّغیرُوَ هَدَجَ اِلَیهَا الْکَبیرُ وَ تَحامَلَ نَحْوَهَا الْعَلیلُ وَ حَسَرَتْ اِلَیهَا الْکِعابُ [۲] .

(شما (برای بیعت) دستم را گشودید و من بستم، شما آن را به سوی خود کشیدید و من آن را برگرفتم! پس از آن همچون شتران تشنه که‌روز وعده آب به آبخور گاه حمله کنند و به یکدیگر پهلو زنند، به گِردم ریختید! آنچنان که بند کفشم پاره شد، عبا از دوشم افتاد و ضعیفان پایمال گردیدند! سرور و خوشحالی مردم آن روز به خاطربیعت با من، چنان شدّت داشت که کودکان به وَجد آمده، و پیران خانه نشین با پای لرزان خود برای دیدار منظره این بیعت به راه افتاده بودند، بیماران برای مشاهده بر دوش افراد سوار شده و دوشیزگان نورسیده (بر اثر عجله و شتاب) بدون نقاب در مجمع حاضر شده بودند!!).

پی نوشت ها:

[۱] مبانی حکومت اسلامی ص ۲۱۹، آیة اللَّه سبحانی.

[۲] خطبه ۱: ۲۲۹ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

افشای ماهیت حسن بصری

حسن بصری از عالم نمایانی بود که فکر می‌کرد از دیگران بهتر می‌فهمد

و در ماجرای جنگ جمل نیز مردم را دچار تزلزل می‌کرد،

امّا نمی‌دانست و درک نمی‌کرد که جاهل است.

پس از جنگ جمل و آزاد شدن شهر بصره، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مسجد جامع شهر، سخنرانی می‌کرد و حسن بصری در میان جمعیت نشسته به ظاهر سخنان امام علی علیه السلام را می‌نوشت و با تظاهر و ریا، خودی نشان می‌داد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای افشای ماهیت نفوذی او که در گمراهی مردم نقش داشت، فرمود:

هر قومی هماننـد قوم موسـی «سـامری» دارد (آن کس که گوساله درست کرد و یهودیان را در چنـد روز غیبتِ پیامبرِ خـدا، گوساله پرست کرد.)

و حسن بصری، سامری این امّت اسلامی است، با این تفاوت که سامری زمان موسی علیه السلام می‌گفت:

لامَساسَ (با من تماس نگیرید.)

و سامری زمان ما می‌گوید:

لاقِتالَ (جنگ نکنید) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نورالثّقلین ج۳ ص۳۲۹.

افشای ماهیت عمروعاص

امام علی علیه السلام نسبت به انحرافات فکری و ماهیت فاسد عمروعاص فرمود:

عَجَباً لِابْنِ النَّابِغَةِ! یزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِی دُعَابَةً، وَأَنِّی امْرُؤٌ تِلْعَابَةٌ: أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلاً، وَنَطَقَ آثِماً. أَمَا - وَشَرُّ الْقَوْلِ الْکَذْبُ - إِنَّهُ لَیقُولُ فَیکْذِبُ، وَیعِدُ فَیخْلِفُ، وَیسْأَلُ فَیبْخَلُ، وَیسْأَلُ فَیلْحِفُ، وَیخُونُ الْعَهْدَ، وَیقْطَعُ الْإِلَّ؛ فَإِذَا کَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَی زَاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ! مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّیوفُ مَآخِذَهَا، فَإِذَا کَانَ ذلِکَ کَانَ أَکْبَرُ مَکِیدَتِهِ أَنْ یمْنَحَ الْقِرْمَ سُبَّتَهُ.

أَمَا وَاللَّهِ اِنِّی لَیمْنَعُنِی مِنَ اللَّعِبِ ذِکْرُ الْمَوْتِ، وَإِنَّهُ لَیمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نِسْیانُ الْآخِرَةِ، إِنَّهُ لَمْ یبَایعْ مُعَاوِیةَ حَتَّی شَرَطَ أَنْ یؤْتِیهُ أَتِیةً، وَیرْضَخَ لَهُ عَلی تَرْکِ الدِّینِ رَضِیخَةً. [۱] .

(شگفتا از عمروعاص پسر نابغه! [۲] میان مردم شام گفت که من اهل شوخی و خوشگذرانی بوده، و عمر بیهوده می‌گذرانم!! حرفی از روی باطل گفت و گناه در میان شامیان انتشار داد.

مردم آگاه باشید! بـدترین گفتار دروغ است، عمروعاص سخن می‌گویـد، پس دروغ می‌بنـدد، وعده می‌دهد و خلاف آن مرتکب می‌شـود، درخـواست می‌کنـد و اصـرار می‌ورزد، امـا اگر چیزی از او بخواهنـد، بخـل می‌ورزد، بـه پیمـان خیـانت می‌کنـد، و پیـوند خویشاونـدی را قطع می‌نمایـد، پیش از آغـاز نبرد در هیـاهو و امر و نهی بی‌ماننـد است تا آنجا که دست‌ها به سوی قبضه شمشیرها نرود.

امّا در آغاز نبرد، و برهنه شدن شمشیرها، بزرگ ترین نیرنگ او این است که عورت خویش آشکار کرده، فرار نماید. [۳] .

آگاه باشید! به خدا سوگند که یاد مرگ مرا از شوخی و کارهای بیهوده باز می‌دارد، ولی عمروعاص را فراموشی آخرت از سخن

حق بازداشته است، با معاویه بیعت نکرد مگر بدان شرط که به او پاداش دهد، و در برابر ترک دین خویش، رشوه‌ای تسلیم او کند.)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۸۴ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

[۲] نـابغه: زن معروفه، آلوده دامن، که اسم مادر عمر و عاص بود، زن اسـیری بود که عبـداللّه بن جـدعان او را خریـد چون فاسـد و بی‌پروا بود او را رها کرد، وقتی عمر و عاص متولّـد شد، ابولهب، امیهٔ بن خلف، هشام بن مغیره، ابوسـفیان، عاص بن وائل، هر کدام ادّعا داشتند که عمرو، فرزند اوست: ربیع الابرار، زمخشری.

[۳] عمرو عـاص در این فکر بود که در میـدان صـفین روزی خودی نشـان دهـد، تـا آن که سوار نقـاب‌داری از سـپاه امـام علی علیه السلام به میدان آمد، عمرو فکر کرد حریف اوست، با سرعت در مقابل سرباز نقاب‌دار ایستاد و گرد و خاک کرد، وقتی حمله آغاز شـد دانست که آن نقاب‌دار، علی علیه السـلام است، درمانده شد چه کند؟ مقاومت کند کشـته می‌شود، فرار کند آبرویش می‌رود، هنوز انتخاب نکرده بود که حمله سریع و ناگهانی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به او مهلت نداد،

از روی اسب سـرنگون شـد، مرگ را بـا چشم خود دیـد، ناگاه زشت‌ترین حیله را به کار گرفت، که عورت خود را آشـکار کرد، و امام علی علیه السـلام او را در پستی و رسواییش واگذارد، عمرو عاص با سـرعت فرار کرد و خود را نجات داد، و در میان دو لشگر آن روز، و در تاریخ بشریت آبروی خود را بُرد.

افشای ماهیت معاویه

امام علی علیه السلام نسبت به معاویه طی نامه‌ای افشاگرانه نوشت:

وَأَمَّا قَوْلُکَ: إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ، فَکَذلِکَ نَحْنُ، وَلکِنْ لَیسَ أُمَیـةُ کَهَاشِم، وَلَـا حَرْبٌ کَعَبْدِ الْمُطَّلِب، وَلَا أَبُو سُـفْیانَ کَأَبِی طَالِب، وَلَا الْمُهَاجِرُ کَالطَّلِیقِ، وَلَا الصَّرِیـحُ کَاللَّصِـیقِ، وَلَا الُْمحِقُّ کَالْمُبْطِلِ، وَلَا الْمُؤْمِنُ کَالْمُـدْغِلِ. إِمَّا رَغْبَـةً وَإِمَّا رَهْبَـةً، عَلَی حِینَ فَازَ أَهْلُ السَّبْقِ بِسَبْقِهِمْ، وَذَهَبَ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوَّلُونَ بِفَضْلِهِمْ، فَلَا تَجْعَلَنَّ لِلشَّیطَانِ فِیکَ نَصِیباً، وَلَا عَلَی نَفْسِکَ سَبِیلاً، وَالسَّلَامُ. [۱].

(و اینکه ادّعا کردی ما همه فرزنـدان «عبدمناف» هستیم، آری چنین است، امّا جدّ شـما «امیه» چونان جدّ ما «هاشم» و «حرب» همانند «عبـدالمطّلب» و «ابوسـفیان» ماننـد «ابوطالب» نخواهند بود، هرگز ارزش مهاجران چون اسـیران آزاد شده نیست، و حلال‌زاده همانند حرام زاده نمی‌باشـد، و آن که بر حق است را با آن که بر باطل است نمی‌توان مقایسه کرد، و مؤمن چون مفسـد نخواهـد بود، و چه زشتند آنان که پدران گذشته خود را در ورود به آتش پیروی کنند.

از همه که بگذریم، فضیلت نبوّت در اختیار ماست که با آن عزیزان را ذلیل، و خوار شده‌گان را بزرگ کردیم، و آنگاه که خداوند امّت عرب را فوج فوج به دین اسلام در آورد، و این امّت در برابر دین یا از روی اختیار یا اجبار تسلیم شد، شما خاندان ابوسفیان، یا برای دنیـا و یـا از روی ترس در دین اسـلام وارد شدیـد، و این هنگامی بود که نخستین اسـلام آورنـدگان بر همه پیشـی گرفتنـد، و مهاجران نخستین ارزش خود را باز یافتند، پس ای معاویه شیطان را از خویش بهرمند، و او را بر جان خویش راه مده. با درود.)

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳: ۱۷ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

افشای ماهیت مغیره

امام علی علیه السلام در یک گفتگوی حضوری پرده از نفاق و دوروئی مغیره برداشت و فرمود:

یابْنَ اللَّعِینِ الْأَبْتَرِ، وَالشَّجَرَةِ الَّتِی لَا أَصْلَ لَهَا وَلَا فَرْعَ، أَنْتَ تَکْفِینِی؟ فَوَاللَّهِ مَا أَعَزَّ اللَّهُ مَنْ أَنْتَ نَاصِرُهُ، وَلَا قَامَ مَنْ أَنْتَ مُنْهِضُهُ. اخْرُجْ عَنَّا أَبْعَدَ اللَّهُ نَوَاکَ، ثُمَّ ابْلُغْ جَهْدَکَ، فَلَا أَبْقَى اللَّهُ عَلَیکَ إِنْ أَبْقَیتَ! [۱].

(ای فرزند لعنت شده دم بریده، [۲] و درخت بی‌ریشه و شاخ و برگ، تو مرا کفایت می کنی؟

به خدا سوگند! کسی را که تو یاور او باشی، خدای نیرومندش نگرداند، و آن کس را که تو او را دستگیری کنی، پا برجا نمی‌ماند، از نزد ما بیرون شو، خدا خیر را از تو دور سازد، پس هر چه خواهی تلاش کن خداوند تو را باقی نگذارد، اگر از آن چه می‌توانی انجام ندهی.)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۳۵ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

[۲] أخنس پدر مغیره از مشرکین بود که در روز فتح مکّه بظاهر مسلمان شد، برادر او «ابوالحکم» در جنگ اُحُد به دست حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کشته شد، که همواره کینه امام علی علیه السلام را در دل داشت، حال در حکومت عثمان نفوذ کرده و به پول و مقام رسیده و تا آنجا دل گرم شد که در برابر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ایستاد و جسارت کرد.

افشای ماهیت اشعث بن قیس

امام علی علیه السلام در اجتماع عمومی مردم کوفه پس از اعتراض اشعث بن قیس افشاگرانه پرده از سوابق ننگین او برداشت و حرکت‌های منافقانه و موذیانه او را برای عموم مردم توضیح داد که:

مَا یدْرِیکَ مَا عَلَی مِمَّا لِی، عَلَیکَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِینَ! حَائِکٌ ابْنُ حَائِکٍ! مُنَافِقٌ ابْنُ کَافِرٍ! وَاللَّهِ لَقَدْ أَسَرَکَ الْکُفْرُ مَرَّةً وَالْإِسْلامُ أُخْرى! فَمَا فَدَاکَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالُکَ وَلَا حَسَبُکَ! وَإِنَّ امْرَأً دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّیفَ، وَسَاقَ إِلَیهِمُ الْحَتْفَ، لَحَرِی أَنْ یمْقُتَهُ الْأَقْرَبُ، وَلَا یأْمَنَهُ الْأَبْعَدُ! [۱].

(چه کسی تو را آگاهاند که چه چیزی به سود، یا زیان من است؟ لعنت خدا و لعنتِ لعنت کنندگان، بر تو باد ای متکبرِ متکبر زاده، [۲] منافقِ پسرِ کافر، سوگند به خدا، تو یک بار در زمان کُفر و بار دیگر در حکومت اسلام، اسیر شدی، و مال و خویشاوندی تو، هر دو بار نتوانست به فریادت برسد، آن کس که خویشان خود را به دم شمشیر سپارد، و مرگ و نابودی را به سوی آنها کشاند، سزاوار است که بستگان او بر وی خشم گیرند و بیگانگان به او اطمینان نداشته باشند)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۹ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

[۲] حائِک: یعنی پارچه باف، چون دور از مردم درانزوای کامل به پارچه بافی مشغول بودند تبدیل به انسان‌های متکبّر و مغرور می‌شدند که پیام ضرب المثل در ترجمه آمد.

اول شاهد وحی

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پیش از آنکه به رسالت مبعوث شود، سالی یک ماه در غار حراء به عبادت می‌پرداخت و در این مدّت اگر تهیدستی نزد وی می‌رفت، به او طعام می‌داد و وقتی که ماه به پایان می‌رسید و می‌خواست به خانه برگردد، ابتداء به

مسجد الحرام می‌رفت و هفت بار خانه خدا را طواف می‌کرد و سپس به منزل خود باز می‌گشت. [۱] .

وقتی که فرشته وحی برای نخستین بار در غار حراء بر حضرت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد و او را به مقام رسالت مفتخر ساخت، علی علیه السلام در کنار آن حضرت بود و آن روز از همان ماهی بود که حضرت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم برای عبادت به غار حراء می‌رفت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در «خطبه قاصعه» در این باره می‌فرماید:

وَ لَقَدْ کانَ یجاوِرُ فی کُلِّ سَنَةٍ بِحِراء، فأراهُ. لایراهُ غیری... وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّیطن حینَ نُزُولِ الْوَحی عَلَیهِ، فَقُلْتُ یا رَسُولَ اللَّه ما هذِهِ الرَّنَّةُ؟

فَقالَ: هذا الشَّیطانُ قَدْ أیسَ مِنْ عِبادَتِهِ، اِنَّکَ تَسْمَعُ ما اَسْمَعُ وَتَری ما أری، اِلاَّ أنَّکَ لَسْتَ بِنَبِی وَ لکَنَّکَ لَوَزیرٌ وَ اِنَّکَ لَعَلی خَیرٍ.

«پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هر سال در غار حراء به عبادت می‌پرداخت و جز من کسی او را نمی‌دید...، هنگامی که وحی بر آن حضرت نازل شد، صدای ناله شیطان را شنیدم. به رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردم: این ناله چیست؟ فرمود:

این ناله شیطان است و علّت ناله اش این است که او از اینکه در روی زمین اطاعت شود، ناامید گشته است. آنچه را من می‌شنوم تو نیز می‌شنوی و آنچه را که می‌بینم تو نیز می‌بینی، جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر (من) و بر خیر و نیکی هستی.» [۲] .

این گفتار گرچه می‌تواند مربوط به عبادت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حراء در دوران پس از رسالت باشد، ولی قرائن گذشته و اینکه عبادت پیامبر در حراء غالباً قبل از رسالت بوده است، نشان می‌دهد که این گفتار مربوط به دوران قبل از رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است که سبب شد در همان دوران کودکی با قلب حسّاس، و دیده نافذ و گوش شنوا، چیزهایی را ببیند و اصواتی را بشنود که برای مردم عادّی ممکن نبود.

ابن‌ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج‌البلاغه می‌نویسد:

«در کتب صحاح روایت شده است که وقتی جبرئیل برای نخستین بار بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل گردید و او را به مقام رسالت مفتخر ساخت، علی علیه السلام در کنار پیامبر اسلام بود». [۳] .

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

علی علیه السلام پیش از رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم همراه آن حضرت نور نبوّت را می‌دید و صدای فرشته را می‌شنید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود:

اگر من خاتم پیامبران نبودم، تو شایستگی مقام نبوّت را داشتی ولی تو وصی و وارث من، سرور اوصیاء و پیشوای پرهیزگاران می‌باشی.

پی نوشت ها:

[۱] سیره ابن هشام ج ۱ ص ۲۵۲.

[۲] خطبه ۱۲۱: ۱۹۲ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۳] ابن ابی الحدید شرح نهج‌البلاغه ج ۱۳ ص ۲۰۸.

اعتراف دانشمندان

ابی بکر هذلی [۱] و داود بن هند شعبی [۲] از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده‌اند که درباره امام علی علیه السلام فرمود:

هذا اَوَّلُ مَنْ آمَنَ بی وَ صَدَّقَنی وَ صَلّی مَعِی. [۳] .

«علی نخستین کسی است که بر من ایمان آورد و رسالتم را تصدیق نمود و با من نماز خواند.»

انس بن مالك و دیگران گفته‌اند:

بُعِثَ النَّبِی صلی الله علیه وآله وسلم یوْمَ الْإِثنینِ وَ اَسْلَمَ عَلِی یوْمَ الثَّلاثِ

«پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روز دوشنبه به رسالت مبعوث گردید، و علی علیه السلام فردای آن، سه شنبه ایمان آورد.»

از زیدبن ارقم و از دیگران روایت شده که گفته‌اند:

اوّل کسی که اسلام آورد علی بن ابیطالب علیه السلام بود. [۴] .

ابن ابی الحدید معتزلی می گوید:

شیوخ متکلّمین ما، اتّفاق دارند بر اینکه علی بن ابیطالب علیه السلام اوّلین کسی است از مردان که به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گرویده و اسلام خود را اظهار داشته است. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] هُذَلی، خویلدبن خالد هُذَلی از شعراء مشهور عرب است (توضیح الاسماء).

[۲] شَعْبی عامر بن شهر احیل کوفی از علماء عامّه است (لغتنامه دهخدا).

[۳] الغدیر ج ۳ ص ۲۲۱، و شرح ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۲۳۳.

[۴] کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۵۸، و ذخائر العقبی ص ۵۸، و مناقب خوارزمی ص ۳۴، و شرح ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۲۱، و فصول المهمّه ص ۳۲.

[۵] شرح ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۲۲.

اظهارات امام علی در نهج البلاغه

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

اَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ اَخُو رَسُولِ اللَّهِ وَ اَنَا الصِّدّیقُ الْاَکْبَرُ لا یقُولُها بَعْدی اِلّا کاذِبٌ مُفْتَر وَ لَقَدْ صَلَّیتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم قَبْلَ النّاسِ بِسَبْعِ سِنینَ وَ اَنَا اَوَّلُ مَنْ صَلّی مَعَهُ. [۱] .

«من بنده خدا و برادر رسول اللّه و صدّیق اکبرم، این سخن‌را پس از من جز دروغگو و افتراساز نمی گوید، من هفت یال پیش از مردم با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز گزارده‌ام.»

و در جای دیگر می‌فرماید:

اَللّهُمَّ اِنّی اَوَّلَ مَنْ اَنابَ وَ سَمِعَ وَ اَجابَ، لَمْ یسْبِقْنی اِلَّا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم بِالصَّلاةِ. [۲] .

«خدایا من نخستین کسی هستم که به سوی تو رو آورده، پیام‌تو را شنیده و به دعوت پیامبر تو پاسخ گفته‌ام و پیش از من جز پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم کسی نماز نگزارد.»

پی نوشت ها:

[۱] کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۵۷، و شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۰۰، و الغدیر ج ۱۳ ص ۲۲، و خصایص احمد بن شعیب نسائی ص ۳، و مسند امام حنبل ص ۱۱۱، و ینابیع المودّه باب ۱۲ ص ۱۳.

[۲] شرح نهج‌البلاغه فیض خطبه ۴: ۱۳۱ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس.

اعتراف ابن اسحاق

اخطب خوارزمی، ابن هشام و ابن جریر طبری از ابن اسحاق روایت کرده‌اند:

که روز بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، علی علیه السلام با اینکه ده ساله بود، پیش از هر کسی به او ایمان آورد و با او نماز گزارد و آنچه را که از جانب خداوند آورده بود، آنرا تصدیق نمود

و از نعمتهائی که خداوند متعال به علی علیه السلام عطا فرموده بود، یکی این بود که پیش از اسلام نیز در دامن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تربیت می‌شد. [۱] .

____

پی نوشت ها:

[۱] سیره ابن هشام ج ۱ ص ۲۶، و مناقب خوارزمی ص ۳۰، و تاریخ طبری، و احقاق الحقّ ج ۴ ص ۱۵۰ تا ۱۷۰، و الغدیر ج ۳ ص ۲۲۲ تا ۲۴۰.

اعتراف عفیف کندی

عُفیف کندی می گوید:

در یکی از روزها برای خرید لباس و عطر، وارد مکّه شدم و در مسجد الحرام در کنار عبّاس بن عبدالمطّلب (یکی از بازرگانان مکّه بود) نشستم به تماشای مکّه مشغول بودیم، اندکی نگذشت، موقعی که خورشید به اوج بلندی رسید، ناگهان دیدم مردی آمد و نگاهی به آسمان نمود رو به کعبه ایستاد.

چیزی نگذشت که نوجوانی به وی ملحق گردید و در سمت راست او قرار گرفت.

سپس زنی وارد مسجد شد و در پشت سر آن دو نفر ایستاد و هر سه نفر به عبادت خداوند مشغول شدند.

آن مرد رکوع می کرد، آنها نیز با او رکوع می کردند، بدین ترتیب به نماز خود ادامه می‌دادند.

من به عبّاس گفتم امر عظیمی می‌بینم!

عبّاس گفت:

آری امریست عظیم، هیچ می‌دانی که این جوان کیست؟

گفتم: نه!

عبّاس گفت:

این برادرزاده من و آن جوان (نو رَس) نیز برادر زاده دیگر من علی بن ابیطالب است

و آن زن خدیجه، همسر محمّد است

و محمّد مدّعی است که آئین وحی از طرف خداوند برای او نازل شده است و اکنون زیر آسمان کسی از این دین جز سه نفر پیروی نمی کند.

(در آخر روایت احمد بن حنبل آمده است که) عبّاس فرمود:

برادر زاده‌ام می گوید:

روزی فرا خواهد رسید که خزانه‌های کسری و گنجینه های قیصر را فتح و تسخیر می‌نماید.

عفیف بعدها که ایمان آورد، مدام تأسّف می‌خورد و می گفت:

ای کاش همان روز اسلام را قبول می کردم و با علی علیه السلام سوّمین نفر مسلمان، من می‌شدم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۵۷، و ذخائر العقبی ص ۵۹، و مسند احمد ج ۱ ص ۱۷۳، و شرح ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۲۰، و مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۱۸، و روضه الواعظین ج ۱ ص ۱۰۵، و خصایص نسائی ص ۳.

اول تصدیق کننده به رسالت پیامبر

در سیره ابن هشام آمده است پیش از سه سال از بعثت نگذشته بود، که خداوند پیامبر خود را مخاطب ساخت و فرمود:

اَنْذِر عَشیرَتَکَ الأقربینَ [۱] .

«خویشاوندان نزدیک خود را از عذاب الهی بترسان»

با نزول این آیه دوره دعوت سرّی پیامبر پایان یافت و وقت آن رسید که خویشاوندان خود را به اسلام دعوت کند.

عموم مفسّرین و تاریخ نویسان، قریب به اتّفاق چنین می‌نویسند:

آنگاه که آیه فوق نازل گردید، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مأمور شد که خویشاوندان را به آئین آسمانی خود بخواند.

بدین جهت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام دستور داد از گوشت و شیر، غذائی ترتیب دهد و چهل نفر [۲] (و یا چهل و پنج نفر) از سران بزرگ بنی هاشم را برای ضیافت دعوت کند.

مراسم دعوت بعمل آمد، مهمانان همگی در وقت معین به حضور پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمدند، پس از صَرف غذا «ابو لهب» با سخنان سبک و بی معنی خود مجلس را از آمادگی و تعقیب هدف بهم ریخت و مجلس بدون اخذ نتیجه به پایان رسید.

مدعوّین پس از صرف غذا و نوشیدن شیر جلسه را ترک گفتند.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تصمیم گرفت که فردای آن روز ضیافت دیگری ترتیب دهد و بار دیگر همه آنان را دعوت نماید.

باز علی علیه السلام بدستور پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دوباره برای صرف نهار و استماع سخنان آن حضرت از آنها دعوت بعمل آورد.

مدعوّین همگی باز در موعد مقرّر حضور بهم رساندند.

بعد از صرف غذا، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین فرمود:

«براستی هیچگاه راهنمای واقعی یک جمعیت، به آنان دروغ نمی گوید، به خدائیکه جز او خدائی نیست من فرستاده او به سوی شما و عموم جهانیان هستم، هان آگاه باشید، همانگونه که می‌خوابید، همانطور هم می‌میرید، همانطور که بیدار می‌شوید (روز رستاخیز) زنده خواهید شد، نیکوکاران به پاداش اعمال و بدکاران به کیفر کردار خود می‌رسند و بهشت جاودان برای نیکوکاران و دوزخ پایدار برای بدکاران آماده است.

در میان عرب از کسی سراغ ندارم که بهتر از آنچه من آنرا برای شما آورده‌ام، برای قوم خود بیاورد، البتّه آنچه خیر دنیا وآخرت در آن بوده آنرا من برای شما فراهم آورده‌ام، و خدایم به من دستور داده است که تا شما را به سوی وحدانیت او و به رسالت خویش دعوت کنم».

در پی آن فرمود:

وَ اِنَّ اللّهَ لَمْ یبْعَثْ نَبیاً اِلاّ جَعَلَ لَهُ مِنْ اَهْلِهِ اَخاً وَ وَزیراً وَ وارِثاًوَ وَصِیاً وَ خَلیفَهً فی اَهْلِهِ فَاَیکُمْ یقُومُ فَیبایعْنی عَلَی اَنَّهُ اَخی وَ وارِثی وَ

وَزیری وَ وصِی وَ یکَونُ مِنّی بِمَنْزِلَهِ هارُونَ مَنْ مُوسی اِلّا اَنَّهُ لا نَبی بَعْدی. [۳] .

«همانا خداوند پیامبری را مبعوث نکرده، مگر اینکه از نزدیکان وی برای او برادر، وراث، جانشین و خلیفه قرار داده است، پس کدام یک از شما (اول) آماده است با این تعهّد با من بیعت کند که او وارث، وزیر و وصی من باشد و او نسبت به من همچون هارون به موسی باشد، با این تفاوت که بعد از من پیامبری نخواهد آمد.»

این جمله را سه بار تکرار فرمود.

در روایت دیگر فرمود:

فَاَیکُم یوازِرُنی عَلی هذا الأمْرِ وَ اَنْ یکُونَ اَخی وَ وَصِیی وَ خَلیفَتی فیکُمْ. [۴] .

«پس کدام شما در این امر مرا یاری می‌کند تا او در میان شما برادر و وصی و خلیفه من باشد.»

حضرت این جمله را فرمود و اندکی مکث کرد تا ببیند کدامیک از آنان به ندای او پاسخ مثبت می‌دهد؟

در این حال سکوت آمیخته با بهت و تحیر بر مجلس حکومت داشت. همگی سر بجیب تفکّر فرو برده بودند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

آنروز سنّ من از همه آنها کمتر بود.

ناگهان علی علیه السلام را که سنّ او از پانزده سال تجاوز نمی‌کرد مشاهده کردند که برخاست و سکوت را شکست و رو به پیامبر کرد و فرمود:

«ای پیامبر خدا؛ من تو را در این راه یاری می‌کنم،

سپس دست خود را به سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دراز کرد تا دست او را به عنوان پیمان وفاداری بفشارد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دستور داد تا بنشیند.

بار دیگر پیامبر خدا گفتار خویش را تکرار نمود، باز علی علیه السلام برخاست و آمادگی خود را اعلام داشت،

این بار نیز به او امر کرد که بنشیند.

بار سوّم نیز جز علی علیه السلام کسی برنخاست، تنها او بود که در میان آن جماعت به پا خاست و پشتیبانی خود را از هدف مقدّس آن حضرت علناً اعلام نمود وگفت:

یا رسول اللّه من در این راه یار و یاور تو میباشم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را بر دست علی علیه السلام زد، (یا به نقل ابن اثیر و دیگران علی علیه السلام می‌فرماید: پیامبر گردن مرا گرفت) و فرمود:

اِنَّ هذا اَخی وَ وَصِی وَ خَلیفَتی عَلَیکُمْ فَاسْمَعُوا و اَطیعُوهُ.

«همانا این علی برادر، وصی و جانشین من در میان شما است سخن او را بشنوید و به فرمانش گردن نهید.»

خویشاوندان پیامبر موضوع را ساده گرفتند و برخی خندیده و مسخره کردند و به ابوطالب گفتند:

پس از این باید از پسرت بشنوی و از او اطاعت کنی.

پی نوشت ها:

[۱] سوره شعراء آیه ۲۱۴.

[۲] مجمع البیان ج ۷ ص ۲۶۰، و کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۶۱، و تفسیر کشّاف ج ۳ ص ۳۴۱، و تفسیر کبیر امام فخر رازی ج ۲۴ ص ۱۷۳، و تاریخ دمشق ج ۱ص ۸۷، و دُرُّ المنثور ج ۵ ص ۹۷، و کفایه الطالب ص ۲۰۵.

[۳] مجمع البیان ج ۷ ص ۲۰۶، و تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۳۳۵، و تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۱۹ ص ۶۸، و المناقب فی ذرّیهِ اطائِب.

[۴] حیوهٔ محمّد دکتر هیکل ص ۱۰۴، کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۶۳، و کفایهٔ المطالب ص ۲۵۰، و تاریخ دمشق ج ۱ ص ۸۹، و شرح ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۲۱۱.

اخلاص در ولایت

شخصی از اهل مدینه خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت:

یا علی! من تو را دوست دارم و خلیفه سوم را نیز دوست دارم، آیا از نظر عقیده درسلامت هستم؟

امام علی علیه السلام پاسخ داد:

تو مردی أعوری (کسی که چشم او کج باشد) یا بینائی را انتخاب کن و یا کوری را!

یعنی دوست و دشمن را که نمی‌شود در یک دل جای داد، باید عقیده را سالم ساخت، و حق را یافت و در کنار حق، باطل را کنار زد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حدیقهٔ الشیعهٔ ص ۲۰۲.

ارزش نیت سالم

پس از پیروزی امام علی علیه السلام در جنگ جمل، یکی از یاران امام گفت:

چه خوب بود برادرم می‌بود وپیروزی شما رامی‌دید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آیا قلب وفکر برادرت بامابوده است؟

گفت: آری.

امام علی علیه السلام فرمود:

فَقَالَ لَهُ علیه السلام: أَهَوَی أَخِیکَ مَعَنَا؟

فَقَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَقَدْ شَهِدَنَا، وَلَقَدْ شَهِدَنَا! فِی عَسْکَرِنَا هذَا أَقْوَامٌ فِی أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ، سَیرْعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ، وَیقْوَی بِهِمُ الْإِیمَانُ.

(حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: آیا فکر و دل برادرت با ما بود؟

گفت: آری.

امام علی علیه السلام فرمود: پس او هم در این جنگ با ما بود، بلکه با ما در این نبرد شریکند آنهایی که حضور ندارند، در صُلب پدران و رَحِم مادران می‌باشند، ولی با ما هم عقیده و آرمانند، به زودی متوّلد می‌شوند، و دین و ایمان به وسیله آنان تقویت می گردد.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۲ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

افتخار پرچم‌داری

حدیث الرایهٔ: در یکی از روزهای جنگ خیبر فرماندهی عملیات با خلیفه اوّل بود که متأسّفانه فرار کرد و به وقت برگشتن، او نفرات خود را متّهم به ترس و فرار می‌کرد، و نفراتش او را.

روز دوّم، فرماندهی با خلیفه دوّم بود، او نیز مانند خلیفه اوّل فرار کرد [۱] .

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که از این پیشامد بسیار ناراحت شده بود، فرمود:

قالَ: لَاُعطِینَّ الرَّایهَ غَداً رَجُلًا یحِبُّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ و یحِبُّهُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ کَرّارٌ غَیرُ فَرّارٍ، لا یرْجِعُ حَتّی یفْتَحُ اللّهُ عَلَی یدَیهِ

«فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش او رادوست دارند و او خدا و رسولش را دوست دارد، هجوم کننده است، فرار کننده نیست از حمله بر نمی‌گردد تا خدا به دست او قلعه را فتح کند.» [۲] .

فردای آن روز که همه انتظار به دست آوردن این مقام را داشتند، آن حضرت، علی بن ابیطالب علیه السلام را خواست و پرچم را به او داد و خدای بزرگ با دست او پیروزی را به مسلمانان عطا فرمود.

پی نوشت ها:

[۱] جریان فرار خلیفه اوّل و خلیفه دوّم بسیار مشهور است که ابن‌ابی‌الحدید آنرا به شعر درآورده است.در گذشته ذکر شد).

[۲] ارشاد مفید ص ۵۷، و اعلام الوری ص ۶۲ و ۶۳ به نقل بحار ج ۲۱ ص ۲۱، صحیح بخاری ج ۵ ص ۱۷۱ (باب غزوهٔ خیبر)، و صحیح مسلم ج ۲ ص ۳۶۰ (بابٌ من فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام.

افتخار جانشینی پیامبر

حدیث المنزلهٔ: در سال نهم هجرت، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به تبوک لشکر کشید، چون این مانور نظامی طول می‌کشید و آن حضرت تا مرزهای شام از مرکز حکومت دور می‌شد.

لازم بود مردی توانا در مدینه جانشین آن حضرت شود تا مرکز حکومت کاملاً در امان باشد، بدین جهت صلاح دید که علی بن ابیطالب علیه السلام را در مدینه جانشین خود قرار دهد.

پس از حرکت رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم منافقین در شهر شایع کردند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نسبت به علی بن ابیطالب علیه السلام قهر کرده و بی‌مِهر شده است،

به دلیل آنکه او را با خود نمی‌بَرَد.

این سخن بر آن حضرت سخت گران آمد، لذا در راه تبوک خودش رابه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رسانید و عرض کرد:

یا رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم مردم چنین شایع کرده‌اند!

حضرت رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَهْ هارُونَ مِنْ مُوسی، اِلاَّ اَنَّهُ لا نَبِی بَعْدی [۱] .

«تو نسبت به من مانند هارون هستی نسبت به موسی، جز آنکه بعد از من پیامبری نیست.»

یعنی: ماندن تو در مدینه برای آنست که:

موسی علیه السلام وقتی به میقات پروردگار می‌رفت، برادرش هارون را در جای خود گذاشت:

وَقالَ مُوسی لِاَخیهِ هارُونَ اخْلُفْنی فی قَومی وَ اَصْلِحْ وَ لا تَتَّبع سَبیلَ المُفْسِدینَ [۲] .

(و موسی به برادرش هارون گفت: در امّت من جانشین من باش، و به اصلاح و پاکسازی همّت کن و از راه انحرافی فاسدان اطاعت نکن.)

پی نوشت ها:

[۱] معانی الاخبار ص ۷۴ از جابر بن عبداللَّه و سعد بن ابی وقّاص نقل کرد، و مناقب آل ابی طالب ج ۳ ص ۱۶، و صحیح بخاری ج ۵ ص ۲۴ «باب مناقب علی علیه السلام»، و صحیح مسلم ج ۲ ص ۳۶۰ «باب فضائل علی علیه السلام»، و الغدیر ج ۳ ص ۱۹۹.

[۲] سوره اعراف، آیه ۱۴۲.

افتخار بازگذاشتن درب خانه علی به مسجد

حدیث سَدُّ الْأبْواب

وقتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مسجد مدینه را ساخت، خانه‌هائی در کنار آن بنا نهاد که زنان خویش را در آن مسکن داد، برای علی بن ابیطالب علیه السلام نیز منزلی در کنار منزل خود ساخت.

یاران آن حضرت نیز هر یک حُجره‌ای در اطراف مسجد ساخته و ساکن شدند که درهای همه آن منازل به مسجد باز می‌شد و آنها به خانه‌های خویش از درون مسجد رفت و آمد می‌کردند.

تا آنکه وحی الهی نازل شد که بجز دَرِ منزل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و دَرِ منزل علی‌بن‌ابیطالب باید همه درها بسته شود.

به دنبال این فرمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

سَدُّوا هذِهِ الْاَبْوابَ اِلاَّ بابَ عَلِی

«همه این درها را ببندید، مگر دَرِ خانه علی بن ابیطالب را».

مردم در این باره به گفتگو برخاستند.

حضرت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم در میان مردم بپاخاست، و بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود:

من از طرف خدا به گرفتن و بستن درها بجز دَرِ خانه علی بن ابیطالب مأمور شده‌ام و شما پشت سَر من گفتگو کرده‌اید، من از پیش خود نه دَربی را بسته‌ام و نه باز کرده‌ام، لیکن به چنین کاری مأمور شدم و اطاعت کردم. [۱].

عَن ابنِ عبّاس قالَ: لَمّا سَدَّ رَسُولُ اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم الَابوابَ الشّارعَةِ اِلَی الْمَسجِدِ اِلاَّ بابَ عَلِی علیه السلام ضَجَّ اَصْحابُهُ مِن ذلِکَ فَقالُوا یا رَسُولَ اللَّه لِمَ سَدَدْتَ اَبْوابَنا وَ تَرَکْتَ بَابَ هذَا الغُلام!

فَقالَ صلی الله علیه وآله وسلم: اِنَّ اللَّه تَبارَکَ وَ تَعالی اَمَرَنی بِسَدِّ اَبوابِکُمْ وَتَرْکِ بَابَ عَلِی...

از ابن عباس نقل شد که پس از بیانات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همه درها گرفته و بسته شد، بجز دَری که امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد داشت.

در زمان بنی امیه که مسجد النّبی را وسعت دادند همه آن حجره‌ها جزو مسجد گردید.

پی نوشت ها:

[۱] علل الشّرایع باب ۱۵۴ ص ۲۰۱، و بحارالانوار ج ۳۹ ص ۳۵ -۱۹، بطور مشروح آورده است، و مسند احمد ج ۲ ص ۲۶، و مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۲۵.

افتخار در علوم نبوی بودن

حدیث مدینهٔ العلم: شهر علم و دَرِ علم

حـدیث «مدینـهٔ العلم» یکی دیگر از منـاقب مخصوص امام علی علیه السـلام و از احادیث «متواتر» است که رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسلم در حقّ آن حضرت فرمود:

اَنَا مَدینَةُ العِلْمِ وَ عَلِی بابُها، فَمَنْ اَرادَ العِلْمَ، فَلْیأتِ البَاب

«من شهر علم هستم و دروازه آن شهر علی بن ابیطالب است، هرکه علم بخواهد به دروازه شهر بیاید». [۱] .

منظور رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از این حدیث آن است که:

من علم خود را به علی بن ابیطالب علیه السلام منتقل کرده‌ام،

و علوم من در وجود وِی متمرکز است،

و من در او خلاصه می‌شوم،

اگر برای دانستن علوم به امام علی علیه السلام مراجعه کنید، مانند آنست که به من مراجعه کرده‌اید.

خواه در زندگی من و یا بعد از مرگم باشد،

مخصوصاً این روایت بیشتر به دوران رحلت رسول خدا صـلی الله علیه وآله وسـلم مربوط می‌شود که علی بن ابیطالب علیه السلام را به صورت یک پناهگاه علمی برای امّت اسلامی معرّفی فرمود.

در بسیاری از روایات آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بارها با علی خلوت می‌کرد.

از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسیدند:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چه چیز به شما بخشیده است؟

فرمود:

عَلَّمَنی اَلْفَ بابٍ مِنَ الْعِلْمِ، فَتَحَ لی مِنْ کُلِّ بابٍ اَلْفَ بابٍ [۲] .

«هزار نوع علم به من آموخت که از هر نوع آن هزار علم دیگر بر من مکشوف گردید».

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد مفید ص ۱۵، و بحارالانوار ج ۴۰ ص ۲۰۰ بطور مشروح آورده، و مستدرک حاکم ج ۳ ص۱۲۶، از ابن عبّاس و جابر بن عبداللَّه، و تذکرهٔ سبط ابن جوزی ص ۵۱.

[۲] ارشاد مفید ص ۱۵، و بحار الانوار ج ۴۰ ص ۲۱۸ – ۲۱۳.

افتخار عقد برادری با پیامبر

حدیث مؤاخاهٔ: از فضـیلت‌های منحصـر به فرد امیرالمؤمنین علیه السـلام حدیث «مؤاخاهٔ» عقد برادری میان او و رسول خدا صـلی الله علیه وآله وسلم است که در میان همه مهاجرین و انصار تنها علی بن ابیطالب علیه السلام شایستگی آنرا داشت که با رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم عقد برادری ببندد.

علّامه مجلسی در بحارالانوار می‌نویسد:

در ایـن سـال «اوّل هجرت» آن حضـرت میـان مهـاجرین و انصـار عقـد برادری برقرار کرد کـه ایـن برادری آنهـا را بر سـه چیز وادار

می‌ساخت:

۱ – مقاومت برای حق

۲ – فداکاری و کمک به یکدیگر

۳ – ارث بردن از یکدیگر

آنها نود نفر، چهل و پنج تن از مهاجرین و چهل و پنج تن از انصار بودند و این پیش از جنگ بدر بود و چون واقعه «بدر» پیش آمد خداوند آیه:

وَاُولُوا الاَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ [۱] .

(و خویشاوندان سببی بعضی از آنها بر بعضی دیگر برتری دارند در کتاب خدا)

را نازل فرمود که جریان ارث بردن نسخ گردید. [۲] .

به هر حال رسول خـدا صـلی الله علیه وآله وسـلم در این اقدام، یکایک اصـحاب و یاران را با هم برادر کرد، که دست در دست هم گذاشتند و عقد برادری خواندند،

امّا علی بن ابیطالب علیه السلام را با کسی برادر نکرد.

آن حضرت از این کار بسیار غمگین شد و گفت:

یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم پدر و مادرم فدای تو باد، مرابا کسی برادر نکردی؟

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

یا علی تو را برای خود نگاه داشتم، تو برادر مَنی و من برادر تو هستم.

«اَنْتَ اَخی وَ اَنَا اَخُوکَ یا عَلِی» [۳] .

امام رضا علیه السلام از امام علی علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

اَنَا عَبْدُاللَّهِ وَ اَخُو رَسُولِهِ لا یقُولُها بَعْدی اِلاَّ کَذّابٌ [۴] .

«من بنده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه وآله هستم و هیچ کس بعد از من این ادّعا را نمی‌کند، جز دروغگو».

پی نوشت ها:

[۱] انفال آیه ۷۵، و احزاب آیه ۶.

[۲] بحارالانوار ج ۱۹ ص ۱۳۰.

[۳] بحارالانوار ج ۳۸ ص ۳۴۷ – ۳۳۰، و صحیح ترمذی ج ۵ ص ۶۳۶ «باب مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام»، و اُسدُ الغابهٔ ج ۴ ص ۱۶، و الغدیر ج ۳ ص ۱۷۴.

[۴] بحارالانوار ج ۳۸ ص ۳۳۴.

افتخار تقسیم بهشت و جهنم

حـدیث قسیم الجنهٔ و النار: از ویژگی‌های ممتاز امیرالمؤمنین علیه السـلام حدیث «قسیم الجنّهٔ و النّار» است که با عبارات مختلف از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است.

یکی از آنها با این عبارت آمده است:

قالَ: یا عَلِی اَنْتَ قَسیمُ الجَنَّهِٔ وَ النَّارِ وَ اَنْتَ یعْسُوبُ الدّینِ

«یا علی، تو قسمت کننده بهشت و جهنّم و تو پیشوای دین هستی».

در اکثر روایات معنی این حدیث آنست که:

خداوند چنین مأموریتی را در روز قیامت به آن حضرت خواهد داد که در روز قیامت به اذن پروردگار، به اهل بهشت اجازه رفتن به بهشت، و به اهل آتش فرمان رفتن به آتش رابدهد.

و در تفسیر این آیه نیز آمده است که:

وَ اَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ اَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَی الظّالِمینَ [۱] .

این مؤذّن و اعلام کننده «علی بن ابیطالب علیه السلام» خواهد بود.

مفضّل بن عمر از امام صادق علیه السلام معنی این حدیث را پرسید؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

چون حُبّ علی علیه السلام ایمان، و بغض او کفر است و بهشت برای اهل ایمان و آتش برای اهل کفر می‌باشد، آن حضرت به این علّت؛

قَسیمُ الْجَنَّةِ وَ النَّار

(تقسیم کننده بهشت و جهنّم) است. [۲] .

ولی در روایت «ابوالصلت هروی» از امام رضا علیه السلام آمده است که آن حضرت نظیر همین جواب را به مأمون عبّاسی داد.

و سپس به «ابوالصلت» فرمود:

مطابق فهم او جواب دادم ولی از پدرم شنیدم که از پدرانش از علی علیهم السلام نقل می‌کرد که آن حضرت فرمود:

قالَ لی رُسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم یا عَلِی، اَنْتَ قَسیمُ النّارِ یوْمَ القِیامَةِ تَقُولُ لِلنَّارِ: هذا لی وَ هذا لَکِ [۳] .

«پیامبر به من فرمود یا علی تو تقسیم کننده بهشت و جهنّم هستی. روز قیامت به آتش جهنّم می‌گوئی: این شخص از آن تو و آن شخص از آنِ تو».

پی نوشت ها:

[۱] سوره اعراف آیه ۴۴.

[۲] علل الشّرایع باب ۱۳۰ ص ۱۶۲، و الغدیر ج ۳ ص ۲۹۹.

[۳] عیون اخبار الرّضا به نقل بحار ج ۳۹ ص ۱۹۴، و نیز حدیث قسیم الجنّة و النّار در بحارالانوار ج ۳۹ ص ۲۱۰ –۱۹۳، و شرح ابن ابی الحدید ج ۹ ص ۱۶۵ ذیل خطبه ۱۵۴، و صواعق محرقه ابن حجر ص ۱۲۴ ذیل حدیث ۴۰.

افتخار معیار حق بودن

حدیث عَلِی مَعَ الحَقِّ: از جمله فضیلت‌ها که شیعه و سنّی آن را قبول دارند آنست که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

قالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم عَلِی مَعَ الحَقِّ وَ الحَقُّ مَعَ عَلِی وَ لَنْ یفْتَرِقا حَتّی یرِدا عَلَی الْحَوْضَ یوْمَ الْقِیامَةِ [۱] .

«علی با حقّ است و حقّ با علی است، از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر پیش من آیند».

و در نقل دیگر فرمود:

عَلِی مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلَی وَ الْحَقُّ یدُورُ حَیثُما دارَ عَلِی [۲] .

(علی با حقّ است، و حق با علی است، هرجا که علی برود حقّ هم با او می‌رود «یعنی علی علیه السلام محور حق است»).

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۳۸ ص ۴۰ – ۲۷ بطور مشروح از شیعه و اهل سنّت نقل کرده است، و ابن ابی الحدید در شرح خود ج ۹ ص ۸۸ ذیل خطبه ۱۴۴ گوید: «ثَبَتَ عِندی أنَّ النَّبِی صلی الله علیه وآله وسلم قالَ اِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَ اِنَّ الحَقَّ یدُورُ مَعَهُ حَیثُما دارَ»، و الغدیر ج ۳ ص ۱۷۶.

[۲] بحارالانوار ج ۳۸ ص ۴۰ –۲۷ بطور مشروح از شیعه و اهل سنّت نقل کرده است، و ابن ابی الحدید در شرح خود ج ۹ ص ۸۸ ذیل خطبه ۱۴۴ گوید: «ثَبَتَ عِندی أنَّ النَّبِی صلی الله علیه وآله وسلم قالَ اِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَ اِنَّ الحَقَّ یدُورُ مَعَهُ حَیثُما دارَ»، و الغدیر ج ۳ ص ۱۷۶.

افتخار با قرآن بودن

حدیث علی مَعَ القُرآنِ: حدیث «عَلِی مَعَ الْقُرآنِ» از مختصّات امیرالمؤمنین علیه السلام است که درباره هیچ یک از صحابه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم نقل نشده که گوشه‌ای از شخصیت بزرگ آن حضرت را نشان می‌دهد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

عَلِی مَعَ القُرآنِ وَ القُرآنُ مَعَ عَلِی، لَنْ یفْتَرِقا حَتّی یرِدا عَلَی الحَوْضَ [۱] .

«علی با قرآن است و قرآن با علی است و از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در بهشت در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند».

یعنی علی علیه السلام قرآن مجسّم است و گفتار و رفتارش گویای آیات قرآن است.

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۳۴ «باب مناقب علی علیه السلام»، و صواعق محرقهٔ ابن حجر ص ۱۲۲ «باب فضائل علی علیه السلام»، و مختصر کنز العمّال و مسند احمد (در حاشیه) ج ۵ ص ۳۰، و ینابیع المودّهٔ باب ۲۰ ص ۹۰.

افتخار معیار مؤمن و منافق بودن

حدیث لایحِبُّهُ اِلَّا مُؤمِنٌ: خلاصه این حدیث شریف آنست که علی بن ابیطالب علیه السلام معیار ایمان و کفر است،

فقط مؤمنان می‌توانند آن حضرت را دوست بدارند.

از طرف دیگر فقط منافقان آن جناب را دشمن می‌دارند.

این حدیث شریف که کتابهای شیعه و اهل سنّت را پُر کرده و از حدِّ تواتر گذشته است از مناقب منحصر به فرد امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد که با تعبیرهای مختلف از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمود:

قالَ رسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم: یا عَلِی لا یحِبُّکَ اِلَّا مُؤمِنٌ وَ لا یبْغِضُکَ اِلَّا مُنافِقٌ [۱] .

«ای علی، تو را دوست ندارد جز مؤمن، و تو را دشمن ندارد جز منافق»

حارث همدانی گوید:

روزی علی علیه السلام را دیدم که بالای منبر رفت، پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:

قَضاءٌ قَضاهُ اللَّهُ تَعالی عَلَی لِسانَ النَّبِی صلی الله علیه وآله وسلم، اِنَّهُ قالَ: لا یحِبُّنی اِلّا مُؤمِنٌ وَ لا یبغِضُنی اِلَّا مُنافِقٌ وَ قَدْ خابَ مَنِ افْتَری [۲] .

«خواسته خدا بود که بر زبان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جاری شد که فرمود: مرا دوست نمی‌دارد مگر مؤمن و مرا دشمن نمی‌دارد مگر منافق، و دروغ گفت آنکس که ادّعای باطل کرد».

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد مفید ص ۱۸، و بحارالانوار ج ۳۹ ص ۳۱۰ – ۳۴۶، و صحیح مسلم ج ۱ ص۴۸ «باب الدّلیل علی حسَب الانصار»، و صواعق محرقه ابن حجر ص ۱۲۰، حدیث «هشتم از فضائل آن حضرت»، و شرح ابن ابی الحدید ج ۱۸ ص ۱۷۳ ذیل حکمت ۴۲ و گوید: «هذا الخبر مروی فِی الصّحاحِ».

[۲] ارشاد مفید ص ۱۸، و بحارالانوار ج ۳۹ ص ۳۱۰ –۳۴۶، و صحیح مسلم ج ۱ ص۴۸ «باب الدّلیل علی حبّ الانصار»، و صواعق محرقه ابن حجر ص ۱۲۰ حدیث «هشتم از فضایل آن حضرت»، و شرح ابن ابی الحدید ج ۱۸ ص ۱۷۳ ذیل حکمت ۴۲ و گوید: «هذا الخبر مروی فی الصّحاح» و نهج‌البلاغه معجم المفهرس حکمت ۴۵.

افتخار وصی و جانشین پیامبر بودن

حدیث علی وصیی و خلیفتی: ابن اثیر در تاریخ کامل نقل می کند:

چون آیه (وَاَنْذِر عَشیرَتَکَ الْاَقْرَبینَ) [۱] نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم طعامی آماده کرد و فرزندان عبدالمطّلب را که حدود چهل نفر بودند به طعام دعوت کرد.

پس از خوردن طعام، پیش از آنکه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شروع به صحبت کند، ابولهب با سر و صدا مجلس را به هم زد و حاضران متفرّق شدند.

بار دیگر آن حضرت طعامی آماده ساخت و آنها را دعوت کرد و زبان به سخن گشود و فرمود:

فرزندان عبدالمطّلب! واللّه نمی‌دانم کسی به قوم خویش چیز بهتری بیاورد که من برای شما آورده‌ام، من برای شما خبر دنیا و آخرت را آورده‌ام و خدایم امر کرده شما را به سوی آن بخوانم. کدامیك از شما در این دعوت به من کمك می کند؟ تا برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد.؟!

فَاَیكُم یوازِرُنی عَلَی هذَا الْاَمْرِ عَلَی اَنْ یكُونَ اَخی وَ وَصَیی وَ خَلیفَتی فیكُمْ

همه ساکت شدند.

علی بن ابیطالب علیه السلام می‌فرماید:

من که از همه جوانتر بودم گفتم:

یا نبی اللّه! من در این دعوت یار شما هستم،

آن حضرت دست به گردن من نهاد و فرمود:

اِنَّ هذا اَخی وَ وَصِیی وَ خَلیفَتی فیكُم، فَاسْمَعُوا لَهُ وَ اَطیعُوا

«همانا این علی، برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، از او بشنوید و از او اطاعت کنید».

مدعوّین به حالت خنده و مسخره پراکنده شدند.

و به ابی طالب می گفتند:

تو را امر کرد که از فرزندت علی فرمان شنوی و اطاعت کنی.

این حدیث شریف از روایات مسلّم فریقین و از دلائل امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است و نشان می‌دهد که رسول خدا صلی الله

علیه وآله وسلم از اوّل بعثت، امامت را از نبوّت جدا نمی‌دانست. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] شعراء آیه ۲۲۴.

[۲] تاریخ کامل ج ۲ ص ۴۲ (فصل انذار عشیرهٔ)، و سیره حلبیه ج ۱ ص ۴۶۱ باب (استخفائه فی دار الارقم)، و مسند احمد ج ۱ ص ۱۱۱ و ۱۵۹، و مختصر کنزالعمّال هامش مسند احمد ج ۵ ص ۴۱ و ۴۳، و شرح ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص۲۴۴ شرح خطبه ۲۳۸ قاصعه و المراجعات ص ۱۱۰، و تفسیر برهان ذیل آیه شریفه، و بحارالانوار ج ۳۸ ص ۲۶ - ۱.

افتخار، بزرگ امت اسلام بودن

افتخار رهبری مؤمنان

علی یعسُوبُ الدّین: لفظ «یعسوب» به معنی رئیس بزرگ و سرپرست بزرگ اسلام است [۱] .

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

یا عَلِی اِنَّکَ سَیدُ المُسْلِمین وَ یعْسُوبُ الْمُؤمَنینَ وَ اِمامُ المُتَّقینَ وَقائِدُ الْغُرِّ الْمحَجَّلینَ [۲] .

«ای علی؛ تو بزرگ و رهبر مؤمنان و امام پرهیزگاران، و رهبر زنان با ایمانی».

ابن ابی الحدید در شرح کلام امیرالمؤمنین که فرمود:

اَنَا یعْسُوبُ الْمُؤمنینَ وَ المالُ یعْسُوبُ الفُجّارِ

می‌نویسد:

این کلمه را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

یک بار به لفظ:

اَنْتَ یعْسُوبُ الدّین

و بار دیگر به لفظ:

اَنْتَ یعْسُوبُ الْمُؤمِنینَ

که هر دو به یک معنی برمی‌گردد، یعنی او را رئیس مؤمنین و سید آنها قرار داده است. [۳] .

و در مقدّمه شرح خویش گفته است:

در اخبار اهل حدیث، کلامی درباره علی علیه السلام از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده که معنای آن «امیرالمؤمنین» است، زیرا فرمود:

اَنْتَ یعْسُوبُ الدّینِ وَ الْمالُ یعْسُوبُ الظَّلَمَهِٔ

«ای علی تو رهبر دین، و مال، رهبر گمراهان است»

و در روایت دیگری آمده است:

هذا یعْسُوبُ الدّینِ

«این علی رهبر دین است»

این دو روایت را احمد بن حنبل در مسند خود و ابونعیم در حلیهٔ الاولیاء نقل کرده است، [۴] ناگفته نماند؛ این منقبت از مناقب

منحصر به فرد امام علی علیه السلام و از دلائل خلافت اوست.

پی نوشت ها:

[۱] در لغت آمـده: «الیعسوب؛ الرئیس الکبیر، یقال هو یعسوب قومِهِ» در اصل نر و امیر زنبور عسل را گوینـد، که اهل لغت گفته‌اند: «الیعسوب؛ ذَکَرُ النَّحلِ و امیرُها».

[۲] بحارالانوار ج ۳۸ ص ۱۶۶ -۱۲۶ حدود ده روایت از شیعه و اهل سنّت در این رابطه نقل شده است.

[۳] شرح ابن ابی الحدید ج ۱۹ ص ۲۲۴ ذیل حکمت ۳۲۲.

[۴] شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۲ مقدّمه، کنز الاعمال هامش مسند احمد.

افتخار رهبری پرهیزگاران

حدیث عَلِی وَلِی کُلِّ مُؤمِنٍ بعْدی: این فضـیلت منحصـر به فرد حضـرت مولی الموحّدین علیه السلام و از دلائل امامت و خلافت آن حضرت است.

ابن عبّاس نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خطاب به امام علی علیه السلام فرمود:

اَنْتَ وَلِی کُلِّ مُؤمِنٍ بَعْدی وَ مُؤمِنَهٍ

«ای علی؛ تو رهبر هر زن و مرد مؤمن، پس از من می‌باشی». [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ذهبی نیز در تلخیص مستدرک ج ۳ ص ۱۳۴ آنرا نقل نموده است، احمـد بن حنبل در مسـند خود ج ۱ ص ۳۳۱، و ترمذی در صحیح خود ج ۵ ص ۶۳۲ باب «مناقب علی بن ابیطالب علیه السـلام» آنرا نقل می‌کنـد، و در کنز العمال هامش مسـند احمـد منقول است، و مشـروح مطلب در الغـدیر ج ۳ ص ۲۱۷ - ۲۱۵، و منـاقب ابن شـهر آشوب ج ۳ ص ۵۲ - ۴۶ و مسـتدرک حاکم ج ۳ ص ۱۳۴.

افتخار امیرمؤمنان داشتن

حـدیث علی امیرُالْمُؤمنینَ: رسول خـدا صـلی الله علیه وآله وسـلم به علی بن ابیطالب علیه السـلام لقب مبارک «امیرالمؤمنین» داد که حاکی از امامت و خلافت آن حضرت و از القاب منحصر به فرد آن جناب می‌باشد.

الف - انس بن مالک نقل کرد که:

من خادم رسول اللّه صـلی الله علیه وآله وسـلم بودم، شبی که بنا بود آن حضرت در منزل امّ حبیبه باشد، آبی برای وضویش آوردم، فرمود:

یا أنَس، یدخُلُ عَلَیکَ السَّاعَهَ مِن هذَا البابِ امیرُ الْمُؤمِنینَ وَ خَیرُ الوَصیینِ، اَقْدمُ النّاسِ سِلْماً وَ اَکْثرُهم عِلْماً وَ اَرْجَحُهُم حِلْماً [۱] .

«ای انس! الآن از این در امیرالمؤمنین و خیر الوصـیین، اوّل کسـی که اسـلام آورد، کسـی که از همه علم او بیشتر است، کسی که از همه مردم حلم و بردباری او بیشتر است وارد می‌شود».

اَنس می گوید:

گفتم: خدایا آیا این شخص از قوم من می‌باشد؟

کمی نگـذشت که دیـدم علی بن ابیطالب علیه السـلام داخل شد، در حالیکه رسول خدا وضو می گرفت، مقداری از آب وضو را به صورت آن حضرت پاشید.

ب - شیخ مفید در روایت دیگری به سند خوداز ابن عبّاس نقل می کند که:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به امّ سلمه فرمود:

اِسْمَعی وَ اشْهَدی هذا عَلِی امیرُالْمُؤمِنینَ وَ سَیدُ الوَصِیینَ

«ای ابن عبّاس بشنو سخن مرا و شهادت ده که این شخص علی؛ امیرمؤمنان و بزرگ امامان است».

ج - و در روایت سوّم به سند خود از معاویهٔ بن ثعلبه نقل می کند که:

به اباذر گفته شد، وصیت کن.

گفت: وصیت کرده‌ام.

گفتند: به کدام کس؟

گفت: به امیرالمؤمنین.

گفتند: به خلیفه سوم؟

گفت: نه، به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب که او قوام زمین و ربّانی این امّت است.

د - خبر بریدهٔ بن خضیب اَسلمی که میان علماء مشهور است با سندهائی که شرح آنها طولانی می‌شود، او می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به جمعی و به من امر فرمود «ما هفت نفر بودیم از جمله ابوبکر، خلیفه دوّم، طلحه و زبیر» که:

سَلِّمُوا علی عَلِی بِاَمْرِهٔ الْمُؤمَنینَ

«به علی علیه السلام با کلمه امیرالمؤمنین، سلام کنید».

ما به آن حضرت به لفظ یا امیرالمؤمنین، سلام کردیم، با آنکه رسول اللَّه زنده و در کنار ما بود. [۲] .

ه - عیاشی در تفسیر خویش نقل می کند:

مردی به محضر امام صادق علیه السلام داخل شد و گفت:

السَّلامُ عَلَیکَ یا امیرالمؤمنین

امام صادق علیه السلام بپا خاست و فرمود:

این اسم جز به امیرالمؤمنین علی علیه السلام صلاحیت ندارد، خدا او را به این اسم، نامیده است.

گفتم: امام قائم شما با کدام نام خوانده می‌شود؟

فرمود: به او گویند:

السَّلامُ عَلَیکَ یا بَقِیهَٔ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیکَ یا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ [۳] .

و امام باقر علیه السلام به فضل بن یسار فرمود:

یا فُضَیلُ لَمْ یسَمَّ بِها وَ اللَّهِ بَعْدَ عَلِی اَمیرالمُؤمَنینَ اِلاَّ مُفتَرٍ کِذّابٌ اِلی یومَ النّاسِ هذا [۴] .

«ای فضیل، به خدا قسم جز علی بن ابیطالب به این اسم «امیرالمؤمنین» خوانده نشده، مگر افتراگرِ دروغگو».

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد ص ۲۰، شیخ مفید به نقل از انس بن مالک.

[۲] ارشاد شیخ مفید ص ۲۰، و مجلسی ۲ در بحارالانوار ج ۳۷ ص ۳۴۰ -۲۹۰، پنجاه صـفحه به این مطلب اختصاص داده است، و علاّمه امینی در الغدیر ج ۸ ص۸۷، آنرا از حلیهٔالاولیاهٔ ابی نعیم ج ۱ ص ۶۳ با سه طریق از انس و ابن عبّاس و نیز در ج۶ الغدیر ص

۸۰ از حلیهُ الاولیاء و مناقب خوارزمی، و فرائد السمطین و غیر آن نقل کرده است.

[۳] تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۲۷۶، ذیل آیه ۱۱۷ سوره نساء.

[۴] بحارالانوار ج ۳۷ ص ۳۱۸.

امتیاز خواهی یک زن عرب

دو زن نزد امام علی علیه السلام آمدند و ادّعای فقر و تهیدستی کردند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

بر ما واجب است به شما کمک کنیم.

آنگاه دستور خرید پیراهن و طعام برای آنان داد.

یکی از زن‌ها اعتراض کرد و گفت:

من عرب هستم و دیگری غیر عرب،

چگونه است که با ما یکسان برخورد می‌شود؟

امام علی علیه السلام فرمود:

من قرآن را خوانده و در آن خوب نگریستم، امّا برای فرزندان اسماعیل برتری بر فرزندان اسحاق، حتّی به اندازه بال پشّه‌ای ندیدم. [۱].

یعنی آنقدر روحِ «نژاد پرستی» رواج یافت که زن فقیر عرب در گرفتن کمک‌های مردمی دارای روح نژادگرائی بود.

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۸۳،و ابراهیم بن محمّد ثقفی کوفی الغارات ج ۱ ص ۷۰.

اصلاح مدیریت اداری

مشکل دیگری که علی علیه السلام در آغاز خلافت خویش در پیش رو داشت، مشکل فساد اداری بود،

کارگزاران با رفتارهای غیر اسلامی خود سهم بسزائی در شورش مردم بر ضدّ خلیفه سوم را داشتند.

خلیفه سوم کسانی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم طرد و حتّی تبعید کرده بود، در دستگاه خود دخالت داد.

او عموی خود، حکم بن امیه را که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم او را تبعید کرده بود و رانده رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم نامیده می‌شد، به مدینه بازگرداند. [۱] .

و عبداللَّه بن سعد بن ابی سرح، که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خونش را مباح کرده بود، والی مصر گردانید. [۲] .

و عبداللَّه بن عامر را والی بصره کرد [۳] .

و برادر خوانده خود (ولید) را که در شرابخواری و فساد شهرت داشت فرماندار کوفه کرد،

که همه آنان در نواحی حکومتی خود حوادثی برپا کردند و مردم را در عمل، بر ضدّ خلیفه سوم شوراندند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای در وصف این گروه چنین فرمود:

وَلَكِنَّنِی آسَی أنْ یلِی أَمْرَ هـذِهِ الْـأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَفُجَّارُهَا، فَیتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُوَلاً، وَعِبَادَهُ خَوَلاً، وَالصَّالِحِینَ حَرْباً، وَالْفَاسِقِینَ حِزْباً، فَإِنَّ مِنْهُمُ الَّذِی قَدْ شَرِبَ فِیكُمُ الْحَرَامَ، وَجُلِدَ حَدّاً فِی الْإِسْلَامِ، وَإِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ یسْلِمْ حَتَّی رُضِخَتْ لَهُ عَلَی الْإِسْلَامِ الرَّضَائِخُ.

فَلَوْ لَا ذلِکَ مَا أَکْثَرْتُ تَأْلِیبَکَمْ وَتَأْنِیبَکَمْ، وَجَمْعَکَمْ وَتَحْرِیضَکَمْ، وَلَتَرَکْتُکَمْ إِذْ أَبَیتُمْ وَوَنَیتُمْ.

أَلَا تَرَوْنَ إِلَی أَطْرَافِکُمْ قَدِ انْتُقَصَتْ، وَإِلَی أَمْصَارِکُمْ قَدِ افْتُتِحَتْ، وَإِلَی مَمَالِکِکُمْ تُزْوَی، وَإِلَی بِلَادِکُمْ تُغْزَی!

(لکن از این اندوهناکم که بیخردان، و تبهکاران این امّت حکومت را به دست آورند، آنگاه مال خدا را دست به دست بگردانند، و بندگان او را به بردگی کشند، با نیکوکاران در جنگ، و با فاسقان همراه باشند، زیرا از آنان کسی در میان شماست که شراب نوشید و حد بر او جاری شد، و کسی که اسلام را نپذیرفت امّا بناحق بخشش‌هایی به او عطا گردید

اگر اینگونه حوادث نبود شما را برنمی‌انگیختم، و سرزنشتان نمی‌کردم، و شما را به گردآوری تشویق نمی‌نمودم، و آنگاه که سرباز می‌زدید رهاتان می‌کردم.

آیا نمی‌بینید که مرزهای شما را تصرّف کردند؟ و شهرها را گشودند؟ و دستاوردهای شما را غارت کردند؟ و در میان شهرهای شما آتش جنگ را برافروختند؟.) [۴] .

از این رو امام علی علیه السلام نمی‌توانست والیان فاسدی را ابقاء کند که ناگزیر از عزل آنان بود،

این کار به نوبه خود مشکلات فراوانی برای آن حضرت به بار آورد و آنان را که تمایلی به خلیفه سوم داشتند در مقابل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داد. [۵] .

بناچار برای اصلاح مدیریت اداری، به اصلاحات زیر رو آورد:

۱- عزل تمام استانداران و فرمانداران حکومت های گذشته

۲- تعیین کارگزاران مؤمن و متعهّد

۳- عزل معاویه

۴- عزل قضات بجز برخی از آنان که عزل و جابجائی آنان از نظر اجتماعی امکان نداشت.

(شریح قاضی و ابوموسی اشعری را بناچار پذیرفت تا ادامه کار دهند.)

۵- مصادره اموال مسئولین گذشته که اموال عمومی را غارت کردند.

۶- اجرای حدود الهی بر فاسدان

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۹.

[۲] شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۹.

[۳] شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۹.

[۴] نامه ۹/۶۲ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- الامامهٔ والسیاسهٔ ج۱ ص۱۵۴ و۱۵۵: ابن قتیبهٔ (متوفای ۲۷۶ ه)

۲- الغارات ج ۱ ص ۳۰۲: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه)

۳- المسترشد ص۴۰۱ و۴۰۹: طبری شافعی متوفای ۳۱۰ ه)

۴- کشف المحجهٔ ص۲۴۹-۲۴۱-۲۳۶: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه)

۵- رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه) «طبق نقل سید ابن طاووس»

۶- عقد الفرید ج ۲ ص ۱۳۵: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۷- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۵: مسعودی (متوفای ۳۴۶ ه)

۸- تاریخ طبری ج۴ ص۴۸ سنه۳۸: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه)

۹- کتاب النهایهٔ(باب الباء): ابن أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه).

[۵] الکامل فی التّاریخ ج ۳ ص ۹۲.

اعتراض بر بی عدالتی ها

اعتراض بر عدالتی‌ها یکی از روش‌های صحیح تحقّق «امر به معروف» و «نهی از منکر» است.

اگر همه مردم بر کاستی‌ها، زشتی‌ها، بی‌عدالتی‌ها، اعتراض کننـد و آنها را تذکّر دهند و تا اصلاح نشود، سکوت نکنند، رهبران و کارگزاران حکومتی ناچار می‌شوند راه صلاح و سازندگی را بروند.

یکی از مبارزات منفی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران ۲۵ ساله انزوا، اعتراض بر بی‌عدالتی‌های حاکمان بود که:

هم مردم را بیدار و روح شجاعت را در مردم تقویت کرد،

و هم حاکمان مغرور را وادار به عقب نشینی و نرمش ساخت.

در حکومت خلیفه اوّل بارها و بارها از کشتار و غصب اموال و جعل و تحریف دستگاه حکومت انتقاد کرد، و مردم را به نظارت و دخالت فراخواند.

تا آنکه زیر شمشیر برهنه قرار گرفت، امّا دست از تبلیغ و ارشاد برنداشت.

و در خطبه ۳ کاستی‌ها و ستمکاری خلافت او را اینگونه توضیح داد:

أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلانٌ وَإِنَّهُ لِیعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّی مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا. ینْحَدِرُ عَنِّی السَّیلُ، وَلا یرْقَی إِلَی الطَّیرُ؛ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْباً، وَطَوَیتُ عَنْهَا کَشْحاً، وَطَفِقْتُ أَرْتَئِی بَینَ أَنْ أَصُولَ بِیدٍ جَذَّاءَ، أَوْ أَصْبِرَ عَلَی طَخْیةٍ عَمْیاءَ، یهْرَمُ فِیهَا الْکَبِیرُ، وَیشِیبُ فِیهَا الصَّغِیرُ، وَیکْدَحُ فِیهَا مُؤْمِنٌ حَتَّی یلْقَی رَبَّهُ!

فَرَأَیتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَی هَاتَا أَحْجَی، فَصَبَرْتُ وَفِی الْعَینِ قَذًی، وَفِی الْحَلْقِ شَجاً، أَرَی تُرَاثِی نَهْباً، حَتَّی مَضَی الْأَوَّلُ لِسَبِیلِهِ، فَأَدْلَی بِهَا إِلَی فُلانٍ بَعْدَهُ.

ابوبکر و التلاعب بالخلافهٔ

ثم تمثل بقول الأعشی:

شَتَّانَ مَا یوْمِی عَلَی کُورِهَا

وَیوْمُ حَیانَ أَخِی جَابِرِ

فَیا عَجَباً!! بَینَا هُوَ یسْتَقِیلُهَا فِی حَیاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخَرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ – لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَیهَا! –

«آگاه باشید! به خدا سوگند! ابابکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می‌دانست، جایگاه من در حکومت اسلامی، چون مِحوَر سنگ‌های آسیاب است «که بدون آن آسیاب حرکت نمی‌کند» او می‌دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است، و مرغان دور پرواز اندیشه‌ها به بُلَندای ارزش من نتوانند پرواز کرد، پس من رِدای خلافت، رها کرده، و دامن جمع نموده از آن کنارگیری کردم، و در این اندیشه بودم، که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود بپا خیزم؟

یا در این محیط خفقان زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم؟

که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می‌دارد.

پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خِرَدمندانه‌تر دیدم، پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود، و با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث مرا به غارت می‌برند!

تااینکه خلیفه اوّل، به راه خود رفت و خلافت را به پسر خَطّاب سپرد.» [۱] .

و در زمان خلیفه دوم بارها از خلافکاری‌ها و خشونت‌های او اعتراض کرد و در برابر خودسری‌ها ایستاد.

و در خطبه ۳ حکومت خشن و توأم با اشتباهات خلیفه دوّم اینگونه افشاء کردند:

فَصَیرَهَا فِی حَوْزَةٍ خَشْنَاءَ یغْلُظُ کَلْمُهَا، وَیخْشُنُ مَسُّهَا، وَیکْثُرُ الْعِثَارُ فِیهَا، وَالْإِعْتِذَارُ مِنْهَا، فَصَاحِبُهَا کَرَاکِبِ الصَّعْبَةِ إنْ أَشْنَقَ لَهَا خَرَمَ، وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمَ.

فَمُنِی النَّاسُ –لَعَمْرُ اللَّهِ – بِخَبْطٍ وَشِمَاسٍ، وَتَلَوُّنٍ وَاعْتِرَاضٍ؛ فَصَبَرْتُ عَلَی طُولِ الْمُدَّةِ، وَشِدَّةِ الْمِحْنَةِ؛ حَتَّی إذَا مَضَی لِسَبِیلِهِ.

جَعَلَهَا فِی جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّی أَحَدُهُمْ،

فَیا لَلَّهِ وَلِلشُّورَی!

مَتَی اعْتَرَضَ الرَّیبُ فِی مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ، حَتَّی صِرْتُ أُقْرَنُ إلَی هذِهِ النَّظَائِرِ! لکنِّی اَسْفَفْتُ إِذْ اَسَفُّوا، وَطِرْتُ إِذْ طَارُوا؛ فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ، وَمَالَ الْآخَرُ لِصِهْرِهِ، مَعَ هَنٍ وَهَنٍ.

«سرانجام اوّلی حکومت را به راهی در آورد، و به دست کسی «عمر» سپرد، که مجموعه‌ای از خشونت، سختگیری، اشتباه و پوزش طلبی بود، زمامدار مانند کسی که بر شتری سرکش سوار است، اگر عَنان محکم کشد، پرده‌های بینی حیوان پاره می‌شود، و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط می‌کند.

سوگند به خدا مردم در حکومت دوّمی، در ناراحتی و رنج مهّمی گرفتار آمده بودند، و دچار دورویيها و اعتراض‌ها شدند، و من در این مدت طولانی محنت زا، و عذاب آور، چاره‌ای جز شکیبایی نداشتم، تا آن که روزگار عُمَر هم سپری شد. [۲] .

سپس عمر خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می‌باشم!!

پناه به خدا از این شورا!

در کدام زمان من با اعضاءِ شورا برابر بودم؟ که هم اکنون مرا همانند آنها پندارند؟ و در صَف آنها قرارم دهند؟

ناچار باز هم کوتاه آمدم، و با آنان هماهنگ گردیدم.

یکی از آنها با کینه‌ای که از من داشت روی برتافت، [۳] و دیگری دامادش [۴] را بر حقیقت برتری داد و آن دو نفر دیگر که زشت است آوردن نامشان». [۵] [۶] .

و حکومت سراسر تبعیض و ستم خلیفه سوم را نیز به خوبی برای مردم افشاء کرد و فرمود:

إِلَی أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حِضْنَیهِ، بَینَ نَثِیلِهِ وَمُعْتَلَفِهِ، وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِیهِ یخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نِبْتَةَ الرَّبِیعِ، إلَی أنِ انْتَکَثَ عَلَیهِ فَتْلُهُ، وَأَجْهَزَ عَلَیهِ عَمَلُهُ، وَکَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ!

«تا آن که سوّمی به خلافت رسید، دو پهلویش از پرخوری باد کرده، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود،

و خویشاوندان پدری او از بنی امیه بپا خاستند، و همراه او بیت‌المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر گرسنه‌ای که بجان گیاه بهاری بیافتد،

عثمان آنقدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد، و أعمال او مردم را برانگیخت، و شکم بارگی او نابودش ساخت.» [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱/۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱– کتاب الجمل ص ۱۲۶ و ۱۷۱: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه)

۲– الفهرست ص ۹۲: نجاشی (متوفای ۴۵۰ ه)

۳- الفهرست ص ۲۲۴: ابن ندیم (متوفای ۴۳۸ ه)

۴- الانصاف فی الامامهٔ: ابی‌جعفر ابن قبه رازی (متوفای ۳۱۹ ه)

۵- معانی الاخبار ص ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۶- علل الشرایع ص ۱۸۱ ح ۱۲ ب ۱۲۲: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۷- عقد الفرید ج ۴: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۸- منهاج‌البراعهٔ ج ۱ ص ۱۱۸: قطب راوندی (متوفای ۵۷۳ ه).

[۲] خلیفه اوّل در جمادی الاخر سال ۱۳ هجری و خلیفه دوم در ذی الحجّه سال ۲۳ هجری از دنیا رفت.

[۳] سعد بن ابی وقاص که یکی از شورای شش نفره بود.

[۴] عبدالرحمن بن عوف، شوهر خواهر خلیفه سوم، که حق وتو در شورا داشت. زیرا خلیفه دوم دستور داد اگر اختلاف در شورا پدید آمد، ملاک، رأی داماد خلیفه سوم است.

[۵] طلحه و زبیر، که از رذالت و پستی، بر امام شورادند و جنگ جمل را به وجود آوردند.

[۶] خطبه ۶/۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

[۷] خطبه ۱۰/۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

اعتراض به تحریف در احکام حج

اعتراض به نماز خلیفه سوم در منی

خلیفه سوم نماز خود در منی را چهار رکعت خواند که بر خلاف سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و خلفای پیشین بود و مورد اعتراض شدید امام علی علیه السلام قرار گرفت.

پاسخ خلیفه سوم در برابر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که سنّت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را مطرح می‌کرد این بود که گفت:

رَأی رَأَیتُهُ

«این عقیده‌ای است که من دارم.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۷.

اخلاق الهی

امام علی علیه السلام در خطبه ۱۵۶ «امر به معروف» و «نهی از منکر» را دو صفت از صفات الهی معرفی کرده می‌فرماید:

وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْی عَنِ الْمُنْکَرِ، لَخُلُقَانِ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَإِنَّهُمَا لَا یقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا ینْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ.

(همانا «امر به معروف» و «نهی ازمنکر» دو صفت از اوصاف پروردگارند که نه اجل را نزدیک می‌کنند و نه روزی را کاهش می‌دهند.) [۱] .

یعنی اگر بندگان خدا و انسان‌های وارسته می‌خواهند به «اخلاق الهی» روی آورند و با «اخلاق الهی» دمساز بوده و الهی گردند باید

نظارت مردمی را از یاد نبرند.

هرجا ارزش‌ها و خوبی‌ها را مشاهده کردند تشویق کرده یاری دهند،

و هرجا بدی و زشتی دیدند با آن درگیر شده، آن را ریشه کن سازند.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۷/۱۵۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- تحف العقول ص ۱۶۲: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۵۰ ح ۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۳- ذیل الامالی ص ۱۷۱: ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶ ه)

۴- قوت القلوب ج ۱ ص ۹۲ و ۹۱ فصل ۱۶: ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۶ ه)

۵- حلیة الاولیاء ج ۱ ص ۷۴ و ۷۵: ابونعیم اصفهانی متوفای ۴۰۲ه)

۶- کتاب زهد ص ۸: حسین بن سعید اهوازی از اصحاب امام سجاد علیه السلام

۷- کتاب خصال ج ۱ ص ۳۲۹ ح ۲۵ باب السّتّة: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۸- مناقب ص ۲۶۸: خطیب خوارزمی حنفی (متوفای ۹۹۳ ه)

۹- دستور معالم الحکم: قاضی قضاعی (متوفای ۴۵۴ ه).

ارتش اسلامی و نیروهای نظامی کشور

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِیةِ، وَزَینُ الْوُلَاةِ، وَعِزُّ الدِّینِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ، وَلَیسَ تَقُومُ الرَّعِیةُ إِلَّا بِهِمْ.

(ارتش اسلام به اذن پروردگار حافظ و پناهگاه مردم و زینت زمامداران و عزّت و شوکت دین و راه‌های برقراری امنیت جامعه‌اند که حیات و بقاء مردم یک کشور به آنها بستگی کامل دارد.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۴۴/۵۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

اجرای امر به معروف و نهی از منکر

الف – امر به معروف بالاتر از تمام خوبی‌هاست، که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ کُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْی عَنِ الْمُنْکَرِ، إِلَّا کَنَفْثَةٍ فِی بَحْرٍ لُجِّی

(تمام اعمال نیک، حتّی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر، همانند قطره‌ای است در برابر دریا.) [۱].

ب – نظارت مردمی نوعی جهاد است، که فرمود:

وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَی أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَی الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْی عَنِ الْمُنْکَرِ

(جهاد در راه خدا چهار قسم است که دو قسم آن بر امر به معروف و نهی از منکر تکیه دارد.) [۲].

ج – نظارت مردمی، کاری پیغمبرگونه است.

یکی از وظـایف دائمی پیـامبران الهی و رسول گرامی اسـلام صـلی الله علیه وآله وسـلم، نظـارت بر امور مردم و اجرای قـانون و نظم اجتماعی است، که فرمود:

فَبَالَغَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ فِی النَّصِیحَهِ، وَمَضَی عَلَی الطَّرِیقَهِ، وَدَعَا إِلی الْحِکْمَهِ، وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ.

(پیامبر گرامی اسـلام – که درود خـدا بر او و خانـدانش باد – در نصـیحت و انـدرز به مردم کوشـش فراوان کرد و همگان را به راه راست رهنمون گردید و به سوی حکمت و دانش و پندهای حکیمانه و ارزشمند دعوت فرمود.) [۳] .

د – امر به معروف و نهی از منکر دو صفت الهی هستند، که فرمود:

وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْی عَنِ الْمُنْکَرِ، لَخُلُقَانِ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَإِنَّهُمَا لَا یقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا ینْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ.

(همانا امر به معروف و نهی از منکر دو صـفت از صـفات خداوند هستند که نه اجل و مرگ را نزدیک می کنند و نه از روزی کسی می کاهند.) [۴] .

شناخت ره‌آورد امر به معروف و نهی از منکر

ره‌آورد نظارت ملّی در فرازهای گوناگونی از نهج‌البلاغه مورد ارزشیابی و شناسایی قرار گرفته است و همواره حضرت امیرالمؤمنین علیه السـلام به آن اشاره فرمود و تذکّر داد که بدون این اصل، اوامر و مقرّرات الهی اجرا نخواهد گردید و زشتی‌ها و پلیدی‌ها ریشه کن نخواهد شد.

امام علی علیه السلام در نامه ۳۱ نهج‌البلاغه به فرزندش امام مجتبی علیه السلام تأکید می‌فرماید.

وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَکُنْ مِنْ أَهْلِهِ، وَأَنْکِرِ الْمُنْکَرَ بِیدِکَ وَلِسَانِکَ، وَبَاینْ مَنْ فَعَلَهُ بِجُهْدِکَ،

(فرزنـدم! همـواره به معروف و خوبی‌هـا امر و سـفارش کن تـا خود نیز اهـل آن باشـی، و بـا دست و زبـانت، مُنکرات و زشتی‌هـا را انکارنما و از کسی که عمل زشت انجام می‌دهد، به سختی دوری گزین.) [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۴/۳۷۴ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱– تحف العقول ص ۱۶۲: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۲– اصول کافی ج۲ ص ۵۰ ح۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۳– ذیل الامالی ص ۱۷۱: ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶ ه)

۴– قوت القلوب ج۱ ص۹۲ و ۹۱ فصل۱۶: ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۶ ه)

۵– حلیهٔ الاولیاء ج ۱ ص ۷۴ و ۷۵: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ ه)

۶– کتاب زهد ص۸: حسین‌بن سعید اهوازی از اصحاب امام سجاد علیه السلام

۷– کتاب خصال ج۱ ص۳۲۹ ح۲۵ باب‌السّتّهٔ: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۸– مناقب ص ۲۶۸: خطیب خوارزمی حنفی (متوفای ۵۶۸ ه).

[۲] حکمت ۷/۳۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱– عیون الاخبار ج ۲ ص ۳۲۹: ابن قتیبهٔ (متوفای ۲۷۶ ه)

۲– البیان والتبیین ج۲ ص۱۴۸: ابو عثمان جاحظ (متوفای ۲۵۵ ه)

۳– کتاب محاسن و اضداد ص ۱۳۲: ابو عثمان جاحظ (متوفای ۲۵۵ ه)

۴– مروج الذهب ج۲ ص۴۱۹: مسعودی (متوفای ۳۴۶ ه)

۵- محاسن و مساوی ص ۳۵۸: بیهقی شافعی (متوفای ۵۶۹ ه)

۶- تاریخ یعقوبی (ابن واضح) ج ۲ ص ۲۰۸: یعقوبی (متوفای ۲۹۲ ه)

۷- کتاب ارشاد ص ۱۵۷ ج ۱ ص ۲۹۴ و ۲۹۵: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه)

۸- تذکرهٔ الخواص ص ۱۴۱: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ه)

۹- کتاب أمالی ج ۲ ص ۵۹۴ م ۲۶ ح ۵/۱۲۳۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه).

[۳] خطبه ۲/۹۵ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- بحارالانوار ج ۱۸ ص ۲۱۹ ح ۵۱ ب ۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۲- شرح نهج‌البلاغه ج ۷ ص ۶۶: ابن ابی‌الحدید (متوفای ۶۵۶ ه)

۳- منهاج‌البراعهٔ ص ۴۲۱ ج ۱: راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۴- عیون الاخبار ج ۲ ص ۳۰۱: ابن قتیبه حنفی (متوفای ۲۷۶ه)

۵- حلیهٔ الاولیاء ج ۱ ص ۷۶: ابو نعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ه)

۶- البیان و التبیین ج ۱ ص ۱۷۰: جاحظ (متوفای ۲۵۵ ه)

۷- عیون الاخبار ج ۲ ص ۲۳۶: ابن قتیبهٔ (متوفای ۲۷۶ ه)

۸- اخبار الطوال ص ۲۱۱: دینوری حنفی (متوفای ۲۹۰ ه)

۹- الغارات ج ۲ ص ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه).

[۴] خطبه ۷/۱۵۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تحف العقول ص ۱۶۲: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۵۰ ح ۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۳- ذیل الامالی ص ۱۷۱: ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶ ه)

۴- قوت القلوب ج ۱ ص ۹۲ و ۹۱ فصل ۱۶: ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۶ ه)

۵- حلیهٔ الاولیاء ج ۱ ص ۷۴ و ۷۵: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ه)

۶- کتاب زهد ص ۸: حسین‌بن سعید اهوازی از اصحاب امام سجاد علیه السلام

۷- کتاب خصال ج ۱ ص ۳۲۹ ح ۲۵ باب‌السّتّهٔ: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۸- مناقب ص ۲۶۸: خطیب خوارزمی حنفی (متوفای ۹۹۳ ه).

[۵] نامه ۱۵/۳۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن‌بن‌عبدالله‌بن‌سعید(متوفای قرن۳ ه)

۳- عقد الفریدج۳ص ۹۰ و ۹۱ و۱۴۳ وج۳ جدید۱۱۴: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۴- من لایحضره الفقیه ج۳ ص ۵۵۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۵- تحف العقول ص ۹۷/۵۲ و ۹۹/۶۸ و۷۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۶- کتاب وصایا: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه)

۷- کتاب کشف المحجهٔ (فصل ۱۵۴(ص ۲۲۰: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه)

۸- فروع کافی ج ۵ ص ۳۳۸ و ۵۱۰ ح ۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه).

اقیانوس بیکران علم

امواج اقیانوس بیکران علم و دانش در سینه مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام گره خورده و در جوش و خروش بود، امّا محیط نامساعد اجازه نمی‌داد تا آن همه از علوم فراوان و امواج متلاطم دانش را بیرون بریزد، که فرمود:

اِنَّ فی صَدْری هذا لَعِلْماً جَمّاً عَلَّمَنیهِ رَسُولُ اللَّهِ وَ لَوْ اَجِدُ لَهُ حَفَظَةً

یَرْعَوْنَهُ حَقَّ رِعایَتِهِ عَنّی کَما یَسْمَعُونَهُ مِنّی اِذاً لَأَوْدَعْتُهُمْ بَعْضَهُ فَعُلِمَ بِهِ کَثیراً مِنَ الْعِلْم. [۱].

«همانا در سینه من دانش فراوانی است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنرا به من آموخته، اگر روزی برای آن حافظی پیدا کنم که حقّ آن را رعایت نماید و آنگونه که از من شنیده به همان نحو آن را نقل کند، آنگاه بعضی از آن علوم را به آنها به عنوان امانت می‌سپردم که بواسطه آن چیزهای فراوانی از علم دانسته می‌شد.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار ج ۴۰ ص ۱۲۹، -و زمخشری در الفائق ج ۳ ص ۱۸۸، -و سیّد عبدالوهّاب مصری در لطائف المنن ج ۱ ص ۸۹، و محمّد بن مکرم المصری در لسان العرب، و احقاق الحقّ ج ۷ ص ۶۰۲.

استغفار

حضرت امیر علیه السلام برای طلب باران به منبر رفت و جز استغفار چیزی از آن حضرت شنیده نشد،

بعضی سبب آن را پرسیدند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

مگر این کلام از خدا نشنیده‌اید که فرمود:

«فَقُلْتُ اَسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ اِنَّهُ کانَ غَفَّاراً، یرسِلُ السَّماءَ عَلَیکُمْ مِدْرارا، وَ یمْدِدْکُمْ بِاَمْوالٍ وَ بَنِینَ وَ یجْعَلْ لَکُمْ جَنَّاتٌ وَ یجْعَلْ لَکُمْ اَنْهارا» [۱].

«پس به ایشان گفتم طلب آمرزش کنید از پروردگارتان که او بسیار آمرزنده است، می‌فرستد بر شما (باران) پی در پی و یاری می‌دهد شما را به مالها و پسران و قرار می‌دهد برای شما بوستانها و جویهای آب».

آنگاه فرمود:

کدام دعاست که از استغفار برتر و برکتش بیشتر باشد.

پی نوشت ها:

[۱] سوره نوح، آیه ۱۹ - ۱۲.

امان از عذاب خدا

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

روی زمین دو امان از عذاب خدا وجود داشت، یکی از آن دو از میان شما رفت، پس کوشش کنید در نگهداری و مواظبت از دیگری.

امانی که از دستتان رفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود، امانی که باقی است استغفار و طلب آمرزش است؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

«وَ ما کانَ اللَّهُ لِیعَذِّبَهُمْ وَ اَنْتَ فِیهِمْ وَ ما کانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یسْتَغْفِرُونَ» [۱] .

«خداوند عذاب نمی‌کند ایشان را با آن که تو (ای محمد) در میان آنان باشی و خداوند عذاب نمی‌کند ایشان را با آن که ایشان (از گناهان) آمرزش جویند» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره انفال، آیه ۳۳.

[۲] نهج‌البلاغه، حکمت ۸۸ معجم المفهرس محمد دشتی.

ارتباط روح و جسم

امروزه بـا تکامل و گسترش روان شناسـی بالینی «درمانی» یکی از حقائقی که کشف شـد، «ارتباط روح و جسم» و تأثیر بیماری‌های روح درجسم، و بیماری‌های جسم در روح است.

انسان غصّه می‌خورد که یک امر روانی است،

امّا زخم معده و اثنی عشر پدید می‌آید که یک امر جسمانی است.

ورزش یک امر جسمی و مادّی است، امّا روح را تقویت می‌کند.

امام علی علیه السلام این حقیقت را چهارده قرن قبل بیان فرمود که:

صِحّةُ الْجَسَدِ، مِنْ قِلّةِ الْحَسَدِ [۱] .

«سلامت جسم از اندک بودن حسد است.»

و در غریب کلام شماره ۳ فرمود:

اِنَّ لِلْخُصُومَةِ قُحَماً

«خصومت و دشمنی مهلکه‌هائی دارد»

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۲۵۶ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

ارزش و جایگاه تجربه

امررزه مِتُد تحقیق وشیوه هـای استنباط واجتهـاد وکشف حقائق در محافل دانشـگاهی، روش پراگماتیسـمی است «اصالت تجربه و آزمایش».

طرفداران این روش می گویند:

تنها راه کشف حقیقت ها، تجربه و آزمایش است، واگر چیزی با تجربه مادّی کشف نشود، وجود ندارد.

در حـالی که بسـیاری از واقعیت‌هـا را نمی‌شود بـا تجربه مـادّی کشف نمود، پس اصـالت تجربه، و پراگماتیسم بگونه مطلق درست نیست، بلکه تنها به عنوان یکی از روش‌های تحقیق پذیرفته شده است که امام علی علیه السلام فرمود:

لَيسَتِ الرَّوِيةُ كَالْمُعَاينَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ؛ فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيونُ أَهْلَهَا، وَلَا يغُشُّ الْعَقْلُ مَنِ اسْتَنْصَحَهُ.

(اندیشیدن همانند دیدن نیست، زیرا گاهی چشم‌ها دروغ می‌نمایاند، امّا آن کس که از عقل نصیحت خواهد به او خیانت نمی‌کند.) [۱].

پس باید از روش‌های مختلف استفاده کرد:

اوّل - مشاهده و تجربه

دوّم - تفکّر و اندیشه

یک تجربه عملی

در آن روزگاران که روش تجربی در بسیاری از محافل مطرح نبود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گاهی که ضرورت داشت با روش تجربی مشکلات را پاسخ می‌داد.

چون هنوز روح جاهلیت در مردم زنده بود، و دختر داشتن را خوش نداشتند، دو زن که در همسایگی یکدیگر بوده، و شگفت آن که در یک شب زائیدند، با پول دادن به قابله پسر و دختر را جابجا کردند.

امّا زنی که پسر زائیده بود، توجّه داشت و راضی نشد.

هر کدام ادّعا می‌کردند پسر از آن اوست، و دختر بیچاره بی‌طرفدار ماند.

برای حلّ اختلاف شکایت به امام بردند،

امام علی علیه السلام ادّعای هردو را شنید و قضاوت کرد که حل آن در قرآن است:

لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنْثَيين

«پسر دو برابر دختر ارث می‌برد»

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد:

شیر هردو زن را در ظرفی به یک اندازه بدوشند، زنی که شیر او سنگین تر است، پسر از آن اوست. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۲۸۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] شرح من لایحضره الفقیه ج ۶ ص ۶، و وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۱۰.

ابتدای تاریخ

خلیفه دوم درباره نوشتن تاریخ با مردم مشورت کرد امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود:

مبدأ تاریخ را روز هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قرار دهید و مانند زمان آن حضرت تاریخ بزنید؛ زیرا پیامبر در ماه ربیع الاول وارد مدینه گردید.

خلیفه دستور نوشتن تاریخ را داد و مردم تاریخ را از روز ورود پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم مشخص می‌کردند و به همین نحو ادامه پیدا کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، ج ۱، ص ۳۳۸.

اثبات اهمیت نماز در جنگ

امام علی علیه السلام را در عملیات گسترده و لحظات حسّاس نبرد صفّین مشاهده کردند که در حالات حسّاس نبرد در ضمن پیشروی و خطّ شکنی و فرماندهی، هر چندگاه چشم به آسمان دارد.

علّت آن را پرسیدند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

نگاه به خورشید دارم که در وقت اختصاصی نماز، نماز بخوانیم.

یاران حضرت گفتند:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام در چنین شرائط بُحرانی شما به نماز اوّل وقت اهتمام می‌ورزید؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

عَلَی ما نُقاتِلَهُم؟ اِنَّما نُقاتِلَهُمْ عَلَی الصَّلوةِ

«برای چه با آنان می‌جنگیم؟ همانا ما با شامیان برای اقامه نماز جهاد می کنیم». [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ الابرار ج ۱ ص ۳۲۱.

احساس مسئولیت

برترین مردم در نزد خدا چه کسی است؟

از نظر اسلام برترین مردم کسی است که در برابر نبرد حق و باطل احساس مسئولیت کند، انسان با فضیلت کسی است که جانب حق را بگیرد، هر چند که حق به زیان او باشد و باطل به نفع او. و آماده‌ی جنگ با کسانی باشد که از طاعت خداوند خارج شده‌اند و از پیامدهای ناگوار رزم خود اندیشه به دل راه ندهد.

امام علی (ع) می‌فرماید:

ان افضل الناس عند الله من کان العمل بالحق احب الیه و ان نقصه و کرثه من البال و ان جر الیه فائده و زاده، فاین یتاه بکم، و من این اتیتم؟! استعدوا للمسیر الی قوم حیاری عن الحق لا یبصرونه،...

«برترین مردم نزد خدای کسی است که عمل کردن به حق را از باطل بیشتر دوست بدارد، اگر چه حق پویی او را زیانمند باشد و باطل جویی به او سود برساند.

اما سرگردانی شما از کجاست؟

و بااین میزان شما در کدامین موضع جبهه‌اید؟

ای مردم! آماده‌ی پیکار با کسانی باشید که حق را گم کرده‌اند و آن را در نمی‌یابند،با کسانی بستیزید که به ستمگری وادار شده‌اند و از آن راه باز نمی‌گردند، از کتاب خدا روی برتافته‌اند و بر گمراهی خود پافشاری می‌کنند... (اگر برای جنگ با این دشمنان برنخیزید) دستاویزی استوار نیستید که بتوان بدان چنگ انداخت و عزت و بزرگی را چندان یاور نیستید که بتوان بدان پناه جست...

شما برای آتش جنگ چه خس و خاشاک زود سوزی هستید!

وای بر شما!

هم روزی که شما را ندا در دادم و هم آن روز که درباره‌ی دشمنان با شما راز گفتم از شما رنج و سختی دیدم. نه آن روز که شما را به نبرد فراخواندم آزاده و راست کردار بودید، نه هنگام راز گفتن برادرانی رازدار.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۵.

افتخار خدمت در زیر پرچم

مردمی که گروه گروه در مهمانی‌ها و نمایشها شرکت می‌کنند اما از خدمت زیر پرچم که رمز سربلندی امت است فرار می‌کنند، در حقیقت جمعیتی هستند که نمی‌توانند حق را- حتی به اندازه‌ای که پایمال می‌کنند- احقاق نمایند... چنان کسانی مانند کفتارهایی هستند که هنگام احساس خطر به لانه‌ی خود می‌خزند.

افتخار و سربلندی در گرد آمدن در زیر پرچمهاست نه گریختن به آسایشگاهها.

مولا علی (ع) در سرزنش افراد آسایش طلب چنین می‌فرماید:

کم اداریکم؟ کماتداری البکار العمده، و الثیاب المتداعیه، کلما حیصت من جانب تهتکت من اخر، کلما اطل علیکم منسر من مناسر اهل الشام اغلق کل رجل منکم بابه، و انجحر انجحار الضبه فی جحرها، و الضبع فی و جارها! الذلیل و الله من نصر تموه، و من رمی بکم فقدرمی بافوق ناصل. انکم و الله لکثیر فی الباحات، قلیل تحت الرایات، و انی لعالم بما یصلحکم و بقیم اودکم، و لکنی و الله لا اری اصلاحکم بافساد نفسی اضرع الله خدودکم، و اتعس جدودکم، لا- تعرفون الحق کمعرفتکم الباطل، و لا- تبطلون الباطل کابطالکم الحق.

«تا چند، با شما مدارا کنم؟ آن سان که با اشتران نوپای کوهان کوفته مدارا می‌کنند یا با جامه‌های ژنده‌ای که هر بار یک طرف آن بدوزند، از طرف دیگر می‌شکافد.

هر گاه دار و دسته‌ای از اهالی شام به سوی شما می‌تازند، مردان شما درهای خانه‌ها را به روی خود می‌بندند و چون سوسماری که به سوراخش می‌خزد یا کفتاری که به لانه می‌گریزد، خود را پنهان می‌کنند.

به خدا سوگند، خوار است کسی که شما یاورش باشید و آنکه به یاری شما تیراندازی کند، تیرهایش همه شکسته و بی‌اثر است. سوگند به خدا که شما در آسایشگاهها بسیارید و در میدانهای جنگ اندک، من می‌دانم چگونه شما را اصلاح کنم و کجی شما را راست گردانم، اما شایسته نیست که برای به راه آوردن شما خویشتن را تباه سازم. (زیرا باید با شما همراهی کنم و مسئولیت‌های دینی خود را کنار بگذارم، که البته، برای شما آسایش و آرامش در بر دارد، اما مرا در پیشگاه پروردگار شرمسار می‌سازد). خدا رویتان را سیاه کند و در زندگی کامتان را بر نیاورد. چه شما آن سان که باطل را می‌شناسید، با حق آشنا نیستید، و آنگونه که حق را پایمال می‌کنید، با باطل سر دشمنی ندارید.» [۱] و این همه، نتیجه‌ی طبیعی پرهیز از فداکاری در راه آرمان و گریز از میدانهای کارزار به پناهگاههای امن است.

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۶۸.

ارزش پایداری در برابر تهبکاران

پیکار با کسی که به هوای سلطه جوئی و لذترانی و شهوت پرستی سر جنگ دارد، ضروری است، هر چند که به مرگ و شهادت بینجامد. پایداری در برابر نیروهای شر و بدی، به خودی خود اقدام ارزنده‌ای است... صرف نظر از آنکه این نیروها پیروزمند یا شکست خورده باشند.

امام علی (ع) در پاسخ به نامه‌ی برادرش عقیل چنین می‌نویسد:

و اما ما سالت عنه من رایی فی القتلاء فان رایی قتال المحلین حتی القی الله ، لا یزیدنی کثره الناس حولی عزه، و لا تفرقهم عنی وحشه، و لا تحسبن ابن ابیک- و لو اسلمه الناس- متضرعا متخشعا، و لامقرا للضیم واهنا، و لا سلس الزمام للقائد،...

«اما در باب این که نظر مرا درباره جنگ پرسیده‌ای. من تا دم دیدار با خداوند، با کسانی که جنگ را روا می‌دانند خواهم رزمید. نه فزونی لشکریانم بر اجرم می‌افزاید، و نه از پراکندگیشان بیمی به دلم راه می‌یابد.

هرگز مپندار که پسر پدرت- هر چند مردمان رهایش کنند- به زبونی و خواری تن در دهد یا در برابر سستی و بیداد سرفرود آرد، یا زمام اراده‌ی خود به دیگری بسپارد و یا پشت خود را چاپلوسانه برای بار دیگران خم کند. بلکه چنانم که آن شعار بنی‌سلیم گوید:

اگر بپرسی که چونم، بگویم:

به دشواری روزگار، شکیب می‌ورزم.

من آن نیم که آژنگ برجبینم بنشیند.

تا دشمنم ناسزا گوید و دوست برنجد.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۳۶.

ابتکار عمل در جنگ

در جهاد باید ابتکار عمل را به دست گرفت.

بسیاری از ملتها در میدان جهاد پیروز می‌شوند، اما نه بدان خاطر که نیرومندترند یا سپاهشان بیشتر و تجهیزاتشان بهتر است، بل بدان جهت که در حمله به دشمن پیشدستی می‌کنند.

حمله در عوض دفاع، برای کسب پیروزی ضرورت دارد.

جنگ پیکار است و کسی که پیش از دشمن اسلحه‌ی خود را شلیک می‌کند، به رقیب خود فرصت اقدام نمی‌دهد، و بر او پیروز می‌شود.

این درسی است از امام علی (ع)، آن حضرت بارها به یاران خود سفارش می‌نمود.

بادروا جهاد عدوکم...

«به جهاد با دشمن خویش بشتابید»... [۱] البته این بدین معنی نیست که تجاوز، از جانب ما صورت بگیرد، بلکه بدین مفهوم است که هرگاه دشمن تجاوز را آغاز کرد، ابتکار عمل را از او سلب کنیم.

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۱.

از جنگ مگریز

تو خود دیگران را به مبارزه مطلب، اما اگر دیگران از تو دعوت کردند، از آن رو مگردان.

این آموزش امام علی (ع) است:

لا تدعون الی مبارزه، و ان دعیت الیها فاجب، فان الداعی باغ و الباغی مصروع.

«کسی را به مبارزه مطلب، اما اگر تو را به هماوردی خواندند، بپذیر، چه پیکار جو طغیانگر است و طغیانگر نا کام.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت شماره‌ی ۲۲۵.

اندیشه رزمنده، فراتر از شهوات

امام علی (ع) به سپاهی که عازم نبرد بود می‌فرمود:

اعزبوا عن النساء ما استطعتم.

«تا آنجا که در توان دارید، به زن نیندیشید.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] غرایب کلام امام، شماره‌ی ۷.

امام علی و شناساندن ناکثین «اصحاب جمل»

و آنگاه که طلحه و زبیر با همراهی عائشه سپاهی گرد آوردند و شورش بصره را می‌خواستند دامن زنند.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در یک سخنرانی افشاگرانه، تهدید آنان را با تهدید جدّی نظامی پاسخ داد و فرمود:

أَلَا وَإِنَّ الشَّیطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ جَلَبَهُ، لِیعُودَ الْجَوْرُ إِلَی أَوْطَانِهِ، وَیرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلی نِصَابِهِ. وَاللَّهِ مَا أَنْکَرُوا عَلَی مُنْکَراً، وَلَا جَعَلُوا بَینِی وَبَینَهُمْ نَصِفاً. وَإِنَّهُمْ لَیطْلُبُونَ حَقّاً هُمْ تَرَکُوهُ، وَدَماً هُمْ سَفَکُوهُ: فَلَئِنْ کُنْتُ شَرِیکَهُمْ فِیهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِیبَهُمْ مِنْهُ، وَلَئِنْ کَانُوا وَلُوهُ دُونِی، فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ، وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَی أَنْفُسِهِمْ، یرْتَضِعُونَ أُمّاً قَدْ فَطَمَتْ، وَیحْیونَ بِدْعَةً قَدْ أُمِیتَتْ. یا خَیبَةَ الدَّاعِی! مَنْ دَعَا! وَإِلَامَ أُجِیبَ! وَإِنِّی لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَیهِمْ وَعِلْمِهِ فِیهِمْ. فَإِنْ أَبَوْا أَعْطَیتُهُمْ حَدَّ السَّیفِ وَکَفَی بِهِ شَافِیاً مِنَ الْبَاطِلِ، وَنَاصِراً لِلْحَقِّ! وَمِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَی أَنْ أَبْرُزَ لِلطِّعَانِ! وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجِلادِ! هَبِلَتْهُمُ الْهَبُولُ! لَقَدْ کُنْتُ وَمَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ! وَإِنِّی لَعَلَی یقِینٍ مِنْ رَبِّی، وَغَیرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِینِی. [۱].

ترجمه: «آگاه باشید، که همانا شیطان حزب و یارانش را بسیج کرده، و سپاه خود را از هر سو فراهم آورده است، تا بار دیگر ستم را به جای خود نشانـد، و باطل به جایگاه خویش پایـدار شود. سوگند به خدا ناکثین هیچ گناهی از من سـراغ ندارند، و انصاف را بین من و خودشـان رعـایت نکردنـد، آنهـا حقّی را می‌طلبنـد که خود ترک کردنـد، و انتقام خونی را می‌خواهنـد که خود ریختنـد، اگر شریـک آنهـا بـودم، پس آنهـا نیز در این خونریزی سـهم دارنـد، و اگر تنهـا خودشـان خون عثمـان را ریختنـد پس کیفر مخصوص آنهاست، مهمترین دلیل آنها به زیان خودشان است، می‌خواهند از پستان مادری شیر بدوشند که خشکیده، بدعتی را زنده می کنند که مدّت‌هاست مرده، وَه چه دعـوت کننـده‌ای!؟ [۲] و چه اجـابت کننـدگانی؟) همانـا من به کتـاب خـدا و فرمـانش درباره ناکثین

خوشنودم. اما اگر از آن سرباز زدند با شمشیر تیز پاسخ آنها را خواهم داد، که برای درمان باطل و یاری دادن حق کافی است. شگفتا! ازمن خواستند به میدان نبرد آیم و برابر نیزه‌های آنان قرار گیرم و ضربت‌های شمشیر آنها را تحمّل کنم، گریه کنندگان بر آنها بگریند، تاکنون کسی مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشیر نهراسانده است، من به پروردگار خویش یقین داشته و در دین خود شک و تردیدی ندارم.)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۲ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۲] دعوت کنندگان، طلحه و زبیر و عائشه می‌باشند.

انتخاب فرمانداران

برای اطّلاع بیشتر در این فصل به جلد چهارم همین مجموعه (امام علی و امور نظامی)

فصل اوّل، انتخاب مدیران لایق برای جامعه مراجعه شود.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام نسبت به «مدیریت سیاسی» جامعه اسلامی احساس مسئولیت شدید می کرد، و بلافاصله پس از بیعت مردم به فکر انتخاب مدیران لایق، و عزل فرمانداران و کارگران نالایق افتاد

و در این راه هیچگونه سیاسی کاری، یا مسامحه نشان نمی داد.

در آغاز محرم ۳۶ هجری انتصابات مهمّی به شرح زیر انجام داد:

۱- عثمان بن حنیف برای فرمانداری بصره

۲- عمارهٔ بن شهاب برای فرمانداری کوفه

۳- عبدالله بن عباس برای فرمانداری یمن

۴- قیس بن سعد برای فرمانداری مصر

۵- سهل بن حنیف برای فرمانداری شام

تمام فرمانداران برسر پُست خود حاضر و به اداره امور پرداختند، جز فرماندار شام، زیرا وقتی وارد شام شد به او گفتند:

اگر طرفدار خلیفه سوم هستی و برای خونخواهی او آمدی، وارد شو و الّا برگرد.

سهل نیز به خدمت امام علی‌علیه السلام بازگشت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج۳، ص ۴۵۰.

الگوهای رفتاری و عنصر زمان و مکان

رفتارهای امام علی علیه السلام برخی اختصاصی و بعضی عمومی است، که باید در ارزیابی الگوهای رفتاری دقّت شود.

گاهی عملی یا رفتاری را امام علی علیه السلام در شرائط زمانی و مکانی خاصّی انجام داده است که متناسب با همان دوران و شرائط خاصّ قابل ارزیابی است، و الزامی ندارد که دیگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل کنند، که در اخلاق فردی امام علی علیه السلام نمونه‌های روشنی را جمع آوری کرده‌ایم، و دیگر امامان معصوم علیه السلام نیز توضیح داده‌اند که:

شکل و جنس لباس امام علی علیه السلام تنها در روزگار خودش قابل پیاده شدن بود، امّا هم‌اکنون اگر آن لباس‌ها را بپوشیم، مورد اعتراض مردم قرار خواهیم گرفت.

یعنی عُنصر زمان و مکان، در کیفیت‌ها تأثیر بسزائی دارد.

پس اگر الگوهای رفتاری، درست تبیین نگردد، ضمانت اجرائی ندارد و از نظر کاربُردی قابل الگوگیری یا الگوپذیری نیست، مانند:

– غذاهای ساده‌ای که امام علی علیه السلام میل می‌فرمود، در صورتی که فرزندان و همسران او از غذاهای بهتری استفاده می کردند.

– لباس‌های پشمی و ساده‌ای که امام علی علیه السلام می‌پوشید، امّا ضرورتی نداشت که دیگر امامان معصوم علیهم السلام بپوشند.

– در برخی از مواقع، امام علی علیه السلام با پای برهنه راه می رفت، که در زمان‌های دیگر قابل پیاده شدن نبود.

امام علی علیه السلام خود نیز تذکّر داد که:

لَنْ تَقْدِرُونَ عَلی ذلِكَ وَلكِن اَعینُونی بِوَرَعٍ وَاجْتَهاد

(شما نمی توانید همانند من زندگی کنید، لکن در پرهیزکاری و تلاش برای خوبی‌ها مرا یاری دهید [۱].

وقتی عاصم بن زیاد، لباس پشمی پوشید و به کوه‌ها می رفت و دست از زندگی شُست و تنها عبادت می کرد، امام علی علیه السلام او را مورد نکوهش قرار داد، که چرا اینگونه زندگی می کنی؟

عاصم بن زیاد در جواب گفت:

قَالَ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ!

(عاصم گفت، ای امیرمؤمنان، پس چرا تو با این لباس خشن، و آن غذای ناگوار بسر می‌بری؟)

امام علی علیه السلام فرمود:

قَالَ: وَيحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيلَا يتَبَيغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ! [۲].

وای بر تو، من همانند تو نیستم، خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که خود را با مردم ناتوان همسو کنند، تا فقر و نداری، تنگدست را به هیجان نیاورد، و به طغیان نکشاند.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۵: ۴۵ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۳: ۲۰۹ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

ادای حق همسفر مسیحی

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در یکی از سفرها به سوی شهر کوفه می‌رفت که در راه با مردی مسیحی همسفر شد و مقداری از راه راباهم رفتند

از مقصد یکدیگر پرسیدند.

امام علی‌علیه السلام فرمود:

به کوفه می‌روم

و مسیحی گفت:

به شهری غیر کوفه می‌روم

راه مشترک را با دوستی و شادابی طی کرده تا سر دو راهی رسیدند.

مرد مسیحی باشگفتی دید که حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام بدنبال او می‌آید پرسید:

مگر بکوفه نمی‌روی؟

امام علی‌علیه السلام پاسخ داد:

چرا، می‌روم.

مسیحی گفت:

پس چرا بدنبال من روانی؟ راه کوفه آن طرف است.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمود:

می‌دانم، امّا پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم ما فرمود: با شخصی که همسفر شدید به هنگام جدائی رفیق خود را مقداری بدرقه کنید.

مرد مسیحی بامشاهده این اخلاق کریمانه وشنیدن دستورالعمل اخلاقی رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نسبت به همسفر خود در فکر فرو رفت و گفت:

من هم به دین شما، و پیامبر شما ایمان می‌آورم، واز هم جدا شدند.

امّا شگفتی مرد مسیحی آنگاه به اوج خود رسید که وقتی وارد کوفه شد تازه همسفر خود راشناخت که آن بزرگ بزرگان، حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام است،

جذب محفل امام شده و از یاران امام علی‌علیه السلام قرار گرفت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج۲، ص ۶۷۰ (باب حسن الصحابة وحق الصاحب فی السفر) - و بحارالانوار، ج۴۱، ص۵۱۳.

اخلاق رهبری (روش برخورد با مردم)

وَأَشْعِرْ قَلْبَکَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِیةِ، وَالْمحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَکُونَنَّ عَلَیهِمْ سَبُعاً ضَارِیاً تَغْتَنِمُ أَکْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَکَ فِی الدِّینِ، أَوْ نَظِیرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ، یفْرُطُ مِنْهُمُ الزَّلَلُ، وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ، وَیؤْتَی عَلَی أَیدِیهِمْ فِی الْعَمْدِ وَالْخَطَإِ، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِکَ وَصَفْحِکَ مِثْلَ الَّذِی تُحِبُّ وَتَرْضَی أَنْ یعْطِیکَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ.

فَإِنَّکَ فَوْقَهُمْ، وَوَالِی الْأَمْرِ عَلَیکَ فَوْقَکَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَّاکَ! وَقَدِ اسْتَکْفَاکَ أَمْرَهُمْ، وَابْتَلَاکَ بِهِمْ.

«مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرارده، و با همه دوست و مهربان باش.

مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته‌اند، دسته‌ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می‌باشند، اگر گناهی از آنان سر می‌زند، یا علّت‌هایی بر آنان عارض می‌شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می‌گردند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر، آن‌گونه که دوست داری خدا تو را ببخشاید و بر تو آسان گیرد.

همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن کس که تو را فرمانداری مصر داد والاتر است، که انجام امور مردم مصر را به تو واگذارده، و آنان را وسیله آزمودن تو قرار داده است.» [۱] .

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در نامه ۲۷ به محمّد بن ابی بکر، شیوه های مردم داری و رعایت حقوق اجتماعی انسان‌ها را اینگونه تذکّر می‌دهد؛

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۸: ۵۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه)

۳- نهایهٔ الارب ج ۶ ص ۱۹: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ ه)

۴- فهرست نجاشی ص ۷: نجاشی (متوفای ۴۵۰ ه)

۵- فهرست ص۳۷: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه)

۶- تاریخ‌دمشق ج۳ ص۲۸۹ ح ۱۳۱۱و۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ ه)

۷- بحارالانوار ج۱۷ ص۶۸ و ج ۷۲ ص۹۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه).

اخلاق اجتماعی

فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَکَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَکَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَکَ، وَآسِ بَیْنَهُمْ فِی اللَّحْظَةِ وَالنَّظْرَةِ، حَتَّی لَا یطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِی حَیفِکَ لَهُمْ، وَلَا ییأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِکَ عَلَیهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَی یسَائِلُکُمْ مَعْشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِیرَةِ مِنْ أَعْمَالِکُمْ وَالْکَبِیرَةِ، وَالظَّاهِرَةِ وَالْمَسْتُورَةِ، فَإِنْ یعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ یعْفُ فَهُوَ أَکْرَمُ.

«با مردم فروتن باش، نرمخو و مهربان باش، گشاده رو و خندان باش، در نگاه‌هایت، و در نیم نگاه و خیره شدن به مردم به تساوی رفتار کن، تا بزرگان در ستمکاری تو طمع نکنند، و ناتوانها در عدالت تو مأیوس نگردند،

زیرا خداوند از شما بندگان درباره اعمال کوچک و بزرگ، آشکار و پنهان پرسش می‌کند، اگر کیفر دهد شما استحقاق بیش از آن را دارید، و اگر ببخشد از بزرگواری اوست.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۲۷ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب الغارات ج ۱ و ۲۳۰ و۲۲۳ و۲۳۵ و ۲۴۹: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه)

۲- تحف العقول ص ۱۷۶ و ۱۷۷: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۳- کتاب مجالس ص ۲۶۰ م۳۱ ح۳: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه)

۴- کتاب أمالی ص۲۵-۲۴ م اول ح۳۱: ۳۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه)

۵- بشارهٔ المصطفی ص۴۴: طبری شافعی (متوفای ۵۵۳ ه)

۶- مجموعه ورام ص۱۹ و۴۹۷: شیخ ورام (متوفای ۶۰۵ ه)

۷- تاریخ طبری ج۳ ص۵۵۶ سنه۳۶: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه).

امور مالی

یکی دیگر از «حقوق متقابل» حقوق نظامیان و سربازان بر جامعه و دولت اسلامی است،

اگر حقوق نظامیان بدرستی تحقّق پذیرد، و کاستی‌های زندگی فردی و اجتماعی آنان برطرف گردد،

بهتر می‌توانند در دفاع از کشور اسلامی بکوشند که امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمود:

فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِیةِ، وَزَینُ الْوُلَاةِ، وَعِزُّ الدِّینِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ، وَلَیسَ تَقُومُ الرَّعِیةُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا یخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِی یقْوَوْنَ بِهِ عَلَی جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَیعْتَمِدُونَ عَلَیهِ فِیما یصْلِحُهُمْ، وَیکُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ.

«پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیت، و زینت و وقار زمامداران، شکوه دین، و راه‌های تحقّق امنیت کشورند، امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد، و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیت انجام نمی‌شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند، و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کنند، و نیازمندی‌های خود را برطرف سازند.» [۱].

و نسبت به امور مادّی در زندگی اجتماعی نظامیان به فرماندهی کلّ قوای ارتش خود، «مالک اشتر» دستور می‌دهد که:

وَلْیکُنْ آثَرُ رُؤُوسِ جُنْدِکَ عِنْدَکَ مَنْ وَاسَاهُمْ فِی مَعُونَتِهِ، وَأَفْضَلَ عَلَیهِمْ مِنْ جِدَتِهِ، بِمَا یسَعُهُمْ وَیسَعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِیهِمْ، حَتَّی یکُونَ هَمُّهُمْ هَمّاً وَاحِداً فِی جِهَادِ الْعَدُوِّ.

فَإِنَّ عَطْفَکَ عَلَیهِمْ یعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَیکَ.

«برگزیده‌ترین فرماندهان سپاه تو، کسی باشد که از همه بیشتر به سربازان کمک رساند، و از امکانات مالی خود بیشتر در اختیارشان گذارد، به اندازه‌ای که خانواده‌هایشان در پُشت جبهه، و خودشان در آسایش کامل باشند، تا در نبرد با دشمن، سربازان اسلام تنها به یک چیز بیندیشند.

همانا مهربانی تو نسبت به سربازان، دلهایشان را به تو می‌کشاند.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۴۴: ۵۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه)

۳- نهایة الارب ج ۶ ص ۱۹: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ ه)

۴- فهرست نجاشی ص ۷: نجاشی (متوفای ۴۵۰ ه)

۵- فهرست ص۳۷: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه)

۶- تاریخ‌دمشق ج۳ ص۲۸۹ ح۱۳۱۱و۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ ه)

۷- بحارالانوار ج۱۷ ص۶۸ و ج۷۲ ص۹۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه).

[۲] نامه ۵۶: ۵۳ نهج‌البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی

ابزار و وسایل ساده زندگی

فرهنگ ساده زیستی اگر در جوامع بشری بگونه شایسته‌ای تحقّق یابد می‌توان با بسیاری ازمشکلات اقتصادی مقابله کرد و در روزگاران سخت آینده که انفجار جمعیت همراه با کمبود موادغذائی ومحدود بودن امکانات زیستی دامنگیر انسان‌هاست چاره‌ای جز رواج فرهنگ ساده زیستی وجود ندارد.

امام علی علیه السلام الگوی کامل فرهنگ ساده زیستی بود.

درکمک به همسر، گندم را با آسیاب سنگی آرد می‌کرد و در کار خانه حضور جدّی داشت.

از لباس‌های معمولی که عموم مردم می‌پوشیدند استفاده می‌کرد،

روزی به بازار رفت و به لباس فروشان ندا داد که چه کسی پیراهن ۳ درهمی دارد؟

مردی گفت: در مغازه من موجود است، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را خرید و پوشید.

خانه‌ای چون خانه دیگران داشت،

و اسبی یا الاغی که همگان در اختیار داشتند بکار می گرفت و روزی شمشیر خود را فروخت تا مشکل اقتصادی خانواده را حل کند.

هارون بن عنتره می گوید: در شهر خورنق [۱] هوا سرد بود، علی علیه السلام رادیدم که قطیفه ای برخود پیچیده و از سرما رنج می‌برد، گفتم از بیت المال سهمی بردار.

امام علی علیه السلام پاسخ داد:

چیزی از مال شما برنمی‌دارم و این قطیفه را که می‌بینی برخود پوشانده‌ام آن را از مدینه همراه آورده‌ام. [۲] .

نان خشکیده می خورد که دخترش امّ کلثوم وقتی نان جوین خشک را بر سفره پدر دید اشکش جاری شد.

در اوائل زندگی، شب ها با همسرش برروی پوستینی می‌خوابید که در روز بر روی آن شتر را علوفه می‌داد. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] پایتخت پادشاهان حیره.

[۲] علی و حقوق بشر ج ۱ص ۸۲ – و – کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۴۴ – و – تذکرة الخواص ص ۱۰۸ – و – کشف الغمّه ج ۱ ص ۲۰۳.

[۳] سنن این ماجه ج ۲ ص ۳ – و – تذکرة الخواص ابن جوزی ص ۳۱۶ و ۱۶ – و – کشف الغمّه ج ۲ ص ۷۸ – و – ینابیع المودّة ص ۱۹۷ – و – نهج‌الحیاة فرهنگ سخنان حضرت فاطمه علیها السلام ص ۲۹۷ حرف م (مشکلات زندگی).

اعتراف عمر بن عبدالعزیز

عمر بن عبدالعزیز گفته است:

علی بن ابیطالب علیه السلام گذشتگان را بی‌آبرو و بی موقعیت کرد و باعث زحمت آیندگان گردید.

یعنی امام علی علیه السلام چنان در عبودیت و عدالت و زهد و تقوی بالاتر از همه قرار داشت که خلفای گذشته را در نزد مردم بی موقعیت نمود که مردم می گفتند:

عدالت و تقوی یعنی این.

و خلفای آینده نیز هرچه خواستند نتوانستند راه او را بروند و به زحمت افتاده و در نزد مردم ارزشی پیدا نکردند.

استفاده از غذای ساده با وجود غذاهای رنگین

امام علی علیه السلام تهیدست نبود، از دسترنج خود تولید فراوانی داشت وقتی فقراء و یتیمان را دعوت می کرد، بر سر سفره انواع غذاهای رنگارنگ می گذاشت، و همگان را دعوت به تناول غذاها می کرد، امّا خود بر سر همان سفره، نان خشک می‌خورد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۰ ص۳۲۷.

اعتراض به خانه گران قیمت یک فرماندار

امام علی علیه السلام تا شنید که شریح قاضی (یکی از کارگزاران امام) خانه گران قیمتی خرید با او برخورد کرد و نامه تندی به او نوشت و او را از زندگی اشرافی پرهیز داد.

بَلَغَنِی أَنَّکَ ابْتَعْتَ دَاراً بِثَمانِینَ دِینَاراً، وَکَتَبْتَ لَهَا کِتَاباً، وَأَشْهَدْتَ فِیهِ شُهُوداً.

فقال له شریح: قد کان ذلک یا أمیر المؤمنین، قال: فنظر إلیه نظر المغضب ثم قال له:

یا شُرَیحُ، أَمَا إِنَّهُ سَیأْتِیکَ مَنْ لَا ینْظُرُ فِی کِتَابِکَ، وَلَا یسْأَلُکَ عَنْ بَینَتِکَ، حَتَّی یخْرِجَکَ مِنْهَا شَاخِصاً، وَیسْلِمَکَ إِلَی قَبْرِکَ خَالِصاً. فَانْظُرْ یا شُرَیحُ لَا تَکُونُ ابْتَعْتَ هـذِهِ الدَّارَ مِنْ غَیرِ مَالِکَ، أَوْ نَقَدْتَ الثَّمَنَ مِنْ غَیرِ حَلَالِکَ! فَإِذَا أَنْتَ قَدْ خَسِرْتَ دَارَ الدُّنْیا وَدَارَ الْآخِرَةِ! أَمَا إِنَّکَ لَوْ کُنْتَ أَتَیتَنِی عِنْدَ شِرَائِکَ مَا اشْتَرَیتَ لَکَتَبْتُ لَکَ کِتَاباً عَلَی هذِهِ النُّسْخَةِ، فَلَمْ تَرْغَبْ فِی شِرَاءِ هذِهِ الدَّارِ بِدِرْهَمٍ فَمَا فَوْقُ.

و النسخة هذه: «هـذَا مَا اشْتَرَی عَبْدٌ ذَلِیلٌ، مِنْ مَیتٍ قَدْ أُزْعِجَ لِلرَّحِیلِ، اشْتَرَی مِنْهُ دَاراً مِنْ دَارِ الْغُرُورِ، مِنْ جَانِبِ الْفَانِینَ، وَخِطَّةِ الْهَالِکِینَ. وَتَجْمَعُ هذِهِ الدَّارَ حُدُودٌ أَرْبَعَةٌ:

الْحَدُّ الْأَوَّلُ - ینْتَهِی إِلَی دَوَاعِی الْآفَاتِ، وَالْحَدُّ الثَّانِی - ینْتَهِی إِلَی دَوَاعِی الْمُصِیبَاتِ، وَالْحَدُّ الثَّالِثُ - ینْتَهِی إِلَی الْهَوَی الْمُرْدِی، وَالْحَدُّ الرَّابِعُ - ینْتَهِی إِلَی الشَّیطَانِ الْمُغْوِی، وَفِیهِ یشْرَعُ بَابُ هذِهِ الدَّارِ.

اشْتَرَی هذَا الْمُغْتَرُّ بِالْأَمَلِ، مِنْ هذَا الْمُزْعَجِ بِالْأَجَلِ، هذِهِ الدَّارَ بِالْخُرُوجِ مِنْ عِزِّ الْقَنَاعَةِ، وَالدُّخُولِ فِی ذُلِّ الطَّلَبِ وَالضَّرَاعَةِ.

فَمَا أَدْرَکَ هـذَا الْمُشْتَرِی فِیمـا اشْتَرَی مِنْهُ مِنْ دَرَکٍ، فَعَلَی مُبَلْبِلِ أَجْسَامِ الْمُلُوکِ، وَسَالِبِ نُفُوسِ الْجَبَابِرَةِ، وَمُزِیلِ مُلْکِ الْفَرَاعِنَةِ، مِثْلِ کِسْرَی وَقَیصَرَ، وَتُبَّعٍ وَحِمْیرَ.

وَمَنْ جَمَعَ الْمَالَ عَلَی الْمَالِ فَأَکْثَرَ، وَمَنْ بَنَی وَشَیدَ، وَزَخْرَفَ وَنَجَّدَ، وَادَّخَرَ وَاعْتَقَدَ، وَنَظَرَ بِزَعْمِهِ لِلْوَلَدِ، إِشْخَاصُهُمْ جَمِیعاً إِلَی مَوْقِفِ الْعَرْضِ وَالْحِسَابِ، وَمَوْضِعِ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ، إِذَا وَقَعَ الْأَمْرُ بِفَصْلِ الْقَضَاءِ «وَخَسِرَ هُنَالِکَ الْمُبْطِلُونَ».

شَهِدَ عَلَی ذلِکَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَی، وَسَلِمَ مِنْ عَلَائِقِ الدُّنْیا. [۱].

به من خبر دادند که خانه‌ای به هشتاد دینار خریده‌ای، و سندی برای آن نوشته‌ای، و گواهانی آن را امضا کرده‌اند.

(شریح گفت: آری ای امیرمؤمنان، [۲] امام علیه السلام نگاه خشم آلودی به او کرد و فرمود)

ای شریح! به زودی کسی به سراغت می‌آید که به نوشته‌ات نگاه نمی‌کند، و از گواهانت نمی‌پرسد، تا تو را از آن خانه بیرون کرده و تنها به قبر بسپارد.

ای شریح! اندیشه کن که آن خانه را با مال دیگران یا با پول حرام نخریده باشی، که آنگاه خانه دنیا و آخرت را از دست داده‌ای.

اما اگر هنگام خرید خانه، نزد من آمده بودی، برای تو سندی می‌نوشتم که دیگر برای خرید آن به درهمی یا بیشتر، رغبت نمی‌کردی و آن سند را چنین می‌نوشتم:

این خانه‌ای است که بنده‌ای خوار شده، و مرده‌ای آماده کوچ کردن، آن را خریده، خانه‌ای از سرای غرور، که در محلّه نابودشوندگان، و کوچه هلاک شدگان قرار دارد، این خانه به چهار جهت منتهی می‌گردد.

یک سوی آن به آفت‌ها و بلاها، سوی دوّم آن به مصیبت‌ها، و سوی سوم به هوا و هوس‌های سست کننده، و سوی چهارم آن به شیطان گمراه کننده ختم می‌شود، و درِ خانه به روی شیطان گشوده است.

این خانه را فریب خورده آزمند، از کسی که خود به زودی از جهان رخت برمی‌بندد، به مبلغی که او را از عزّت و قناعت خارج و به خواری و دنیاپرستی کشانده، خریداری نموده است.

هرگونه نقصی در این معامله باشد، بر عهده پروردگاری است که اجساد پادشاهان را پوسانده، و جان جبّاران را گرفته، و سلطنت

فرعون‌ها چون «کسری» و «قیصر» و «تُبّع» و «حمیر» را نابود کرده است.

و آنان که مال فراوان گرد آوردند، و بر آن افزودند، و آنان که قصرها ساختند، و محکم کاری کردند، طلا کاری نمودند، و زینت دادند، فراوان اندوختند، و نگهداری کردند، و به گمان خود برای فرزندان خود گذاشتند، امّا همگی آنان به پای حساب‌رسی الهی، و جایگاه پاداش و کیفر رانده می‌شوند، آنگاه که فرمان داوری و قضاوت نهایی صادر شود، «پس تبهکاران زیان خواهند دید» [۳] .

به این واقعیت‌ها عقل گواهی می‌دهد هر گاه که از اسارت هوای نفس نجات یافته، و از دنیاپرستی به سلامت بگذرد. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] اسناد و مدارک نامه ۳ به شرح زیر است:

۵۱۲۰۳- کتاب أمالی ص۲۵۶ مجلس ۵۱ حدیث ۱۰: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۵۱۲۰۴- تذکرة الخواص ص۱۳۸: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ ه)

۵۱۲۰۵- دستور معالم الحکم ص ۱۳۵: قاضی قضاعی (متوفای ۴۵۴ ه)

۵۱۲۰۶- کتاب اربعین ص۹۸ ح۱۴: شیخ بهائی (متوفای ۱۰۳۰ ه)

۵۱۲۰۷- بحار الانوار ج ۱۷ ص ۷۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۵۱۲۰۸- منهاج البراعة ج ۳ ص ۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۵۱۲۰۹- بحار الانوار ج۷۴ ص۲۷۷ ح۱ ب۱۲: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۵۱۲۱۰- بحارالانوار ج ۴۱ ص ۱۵۵ ح۴۸ ب۱۰۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۵۱۲۱۱- شرح نهج‌البلاغه ج۳ ص۱۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۵۱۲۱۲- بحارالانوار ج۳۳ ص۴۸۵ ح ۶۹۰: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۵۱۲۱۳- حلیة الاولیاء ج۸ ص۱۰۱ و۱۰۲: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ه).

[۲] شریح بن حارث را عمر منصب قضاوت داد و حدود ۶۰ سال در مقام خود باقی ماند امّا سه سال در دوران عبداللّه بن زبیر از قضاوت کناره گرفت و در زمان حجّاج استعفا داد، در دوران حکومت امام علیه السلام خلافی مرتکب شد که او را به روستایی در اطراف مدینه تبعید کرد و دوباره به کوفه بازگرداند.

[۳] سوره مؤمنون آیه ۷۸.

[۴] نامه ۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

اعتراض به خانه مجلل یکی از دوستان

امام علی علیه السلام یکی از یاران خود «علاء بن زیاد» را که خانه مجلّلی در بصره داشت، نصیحت کرد و فرمود:

تو در قیامت به چنین خانه‌ای نیازمندتری.

مَا کُنْتَ تَصْنَعُ بِسِعَةِ هذِهِ الدَّارِ فِی الدُّنْیا، وَأَنْتَ إِلَیهَا فِی الْآخِرَةِ کُنْتَ أَحْوَجَ؟

وَبَلَی إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ: تَقْرِی فِیهَا الضَّیفَ، وَتَصِلُ فِیهَا الرَّحِمَ، وَتُطْلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ. [۱]

.

با این خانه وسیع در دنیا چه می‌کنی؟ در حالی که در آخرت به آن نیازمندتری.

آری اگر بخواهی می‌توانی با همین خانه به آخرت برسی! در این خانه وسیع مهمانان را پذیرایی کنی، به خویشاوندان با نیکوکاری

بپیونـدی، و حقوقی که بر گردن تو است به صاحبان حق برسانی، پس آنگاه تو با همین خانه وسیع به آخرت نیز می‌توانی پرداخت. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] اسناد و مدارک خطبه ۲۰۹ به شرح زیر است:

۱- قوت القلوب ج ۱ ص ۵۳۱: ابو طالب مکی (متوفای ۳۸۲ ه)

۲- عقد الفرید ج۲ ص۱۸۸ و۱۸۹ وج۱ ص۳۲۹: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۳- اصول کافی ج ۱ ص ۴۱۰ و ۴۱۱ ح۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۴- ربیع الابرار ج ۴ (باب اللهو و اللذات»: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه)

۵- کتاب اختصاص ص ۱۵۲: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه)

۶- تلبیس ابلیس ص۲۴۸: ابن جوزی حنفی (متوفای ۵۹۷ه)

۷- تذکرهٔ الخواص ص۱۰۶: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ ه)

۸- بحار الانوار ج ۶۳ ص ۳۲۰ ب۳: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۹- بحار الانوارج ۴۰ ص ۳۳۶ ح۱۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۱۰- بحارالانوار ج۷۳ ص۱۵۵ ح۳۶ ب۲۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۱۱- بحارالانوار ج۶۷ ص۱۱۸ ح۸ ب۵۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۱۲- تفسیر نورالثقلین ج۲ ص۲۴ و۲۵: حویزی (متوفای ۱۱۱۲ه)

۱۳- تفسیر نور الثقلین ج۵ ص۱۸۹: عبد علی حویزی (متوفای ۱۱۱۲ه)

۱۴- بحارالانوار ج۴۱ ص۱۲۳ ح۳۲: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۱۵- مستدرک الوسائل ج۳ ص۲۳۷: محدّث نوری (متوفای ۱۳۲۰ه).

[۲] خطبه ۲۰۹ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

ب

برخورد همانند و عکس العمل

برای تربیت افراد، همیشه نصیحت و انـدرز کـار ساز نیست، گـاهی بایـد شـخص بی تربیت یـا زورگـو را در شـرائطی قرار داد که واقعیّت‌ها را درک کرده، تلخی زشتی ها را لمس کند.

مرد قد بلند شوخی در مدینه بود.

روزی وارد مسجد شد، و امام علی علیه السلام را دید که مشغول نماز است،

چون اندام امام متوسّط و معتدل بود، نعلین امام علی علیه السـلام را گرفت و بر بالای طاق سـتون مسـجد گذاشت، که امام علی علیه السلام نتواند بردارد، تا مجبور شود از او خواهشی نماید، و از این عمل خود خشنود بود و می‌خندید.

پس از نماز، امام علی علیه السـلام پاسخ مناسب به او داد، صبر کرد، وقتی که آن شـخص برای تشـهّد بر زمین نشست، دامن پیراهن او را جمع کرد و سـتون مسـجد را با قدرت شگفت انگیز خود مقداری بلند کرده و بر روی پیراهن مرد شوخ طبع گذاشت، که نه او

قدرت بلند کردن ستون را داشت و نه دیگران.

وقتی نماز آن مرد تمام شد، دید که کاری از او ساخته نیست ناچار به التماس افتاد،

و اضطراب پیدا کرده بود که لباس‌های قیمتی او نابود می‌شود،

حال امام و دیگران به او نگاه می‌کردند و می‌خندیدند.

وقتی فراوان التماس کرد،

امام علی علیه السلام فرمود:

به شرطی پیراهن تو را آزاد می‌کنم که قول بدهی دیگر نسبت به مردم از اینگونه شوخی‌ها نکنی!!

آن مرد سوگند یاد کرد که دیگر اینگونه رفتارهای زشت را تکرار نکند.

و امام علی علیه السلام دامن پیراهن او را آزاد کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] لطائف الطوائف ص ۲۷، و کشف الغمّه.

برطرف کردن نیاز مادی و روحی یتیمان

امام علی علیه السلام تنها به نیازهای جسمی یتیمان، توجه نداشت، بلکه به نیازهای روانی و روحی آنها نیز رسیدگی می‌کرد،

خرما و برنج و روغن به خانه یتیمان می‌برد،

و غذاهای خوب، درست می‌کرد و آنها را از گرسنگی نجات می‌داد.

امّا در بعُد تربیتی، سعی می‌کرد تا با دست خود لقمه در دهانشان بگذارد،

و آنها را بخنداند،

و می‌فرمود:

اگر به شما گفتند پدر شما کیست؟

بگوئید ما یتیم نشده‌ایم پدرمان علی علیه السلام است.

روزی در یکی از منازل یتیمان، امام علی علیه السلام پس از غذا دادن به چند بچّه یتیم، با روش‌های گوناگون سعی داشت آنها را بخنداند، و روی دست و زانو راه می‌رفت و با صدای تقلیدی از گوسفند، بچه‌ها را می‌خنداند.

قنبر به امام علی علیه السلام اعتراض کرد،

امام علی علیه السلام در پاسخ فرمود:

وقتی داخل خانه شدم، یتیمان گریه می‌کردند، و حال دوست دارم وقتی که از منزل خارج می‌شوم آنها خندان باشند. [۱] .

و این شیوه رفتاری اثر بسیار مهمّی در روحیّات بچّه‌های پدر از دست داده داشت که احساس کمبود نکنند.

پی نوشت ها:

[۱] درر المطالب، - و - شجره طوبی.

بخشش امام و اعتراض دیگران

پس از جمع آوری محصولات باغات، امام علی علیه السلام نهصد کیلو خرما (پنج وَسَق) برای یکی از افراد آبرومند مدینه که از بیان کردن نیازش خجالت می کشید، فرستاد تا تأمین گردد.

شخصی که در حضور حضرت بود گفت:

یا امیرالمؤمنین! آن شخص از شما درخواستی نداشته است و تازه اگر برای او ۱۸۰ کیلو خرما (یک وَسَق) می‌فرستادی کافی بود.

امام علی علیه السلام در پاسخ فرمود:

خدا مثل تو را در مسلمین زیاد نکند، من می‌بخشم و تو بُخل می‌ورزی؟!!

اگر او از من درخواست می کرد وچیزی به او می‌دادم اجر چندانی نداشت،

باید نیازمند راقبل از آنکه آبروی خود را درمعرض درخواست گذارد کمک کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ص ۱۶۷، و اسلام ومستمندان ص ۲۵۱.

برطرف کردن نیاز یتیمان

امام علی علیه السلام تنها به نیازهای جسمی یتیمان بی پدر توجه نداشت بلکه به نیازهای روانی و روحی آنها نیز رسیدگی می کرد،

خرما و برنج و روغن به خانه یتیمان می‌برد،

و برای آنان غذاهای خوب درست می کرد و آنها را از گرسنگی نجات می‌داد.

و از نظر تربیتی سعی می کرد بادست خود لقمه در دهانشان بگذارد،

و آنها را بخنداند،

و خطاب به آنان می‌فرمود:

اگر به شما گفتند پدر شما کیست؟

بگوئید:

ما یتیم نشده‌ایم، پدرمان علی علیه السلام است.

روزی در منزل یکی از یتیمان، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از غذا دادن به چند بچّه یتیم، با روش‌های گوناگون سعی داشت آنها را بخنداند، و روی دست و زانو راه می‌رفت و با صدای تقلیدی از گوسفند بچّه‌ها را می‌خنداند،

قنبر به امام علی علیه السلام اعتراض کرد.

پاسخ فرمود:

وقتی داخل خانه شدم، یتیمان گریه می کردند، وحال دوست دارم وقتی که از منزل خارج می‌شوم آنها خندان باشند. [۱].

این شیوه رفتاری، اثر بسیار مهمّی در روحیّات بچه های پدر از دست داده دارد که احساس کمبود نکنند.

پی نوشت ها:

[۱] دررالمطالب – و – شجره طوبی.

بخشنامه برای نماز اول وقت

امام علی علیه السلام پس از آنکه محمد بن ابی بکر را برای فرمانداری مصر انتخاب کرد، دستور العملی نسبت به نماز اوّل وقت به او نوشت:

صَلّ الصّلاةَ لِوقْتِها المُؤَقّت لها، ولاتُعجِّل وقتها لِفَراغ، ولاتُؤخّرها لاشْتِغالٍ وَ اعْلمْ أنّ كُلّ شیءٍ مِنْ عملك تَبَعٌ لِصلاتِكَ

(نماز را در وقت اختصاصی خودش بخوان «اوّل وقت»، و چون بیکار شدی در انجام نماز شتاب نکن، یا چون به کاری مشغول هستی آن را تأخیر مینداز، و بدان که:

تمام اعمال تو، درگرو قبولی نماز تو می‌باشد) [۱] .

و نامه ۵۲ نهج‌البلاغه را برای همه استانداران و فرمانداران جهت تعیین «اوقات نماز» به صورت بخشنامه می‌فرستد؛

(إلی أمراء البلاد فی معنی الصلاهٔ)

اوقات الصلوات الیومیّهٔ

أَمَّا بَعْدُ، فَصَلُّوا بِالنَّاسِ الظُّهْرَ حَتَّی تَفِیءَ الشَّمْسُ مِنْ مَرْبِضِ الْعَنْزِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ بَیْضَاءُ حَیَّهٌٔ فِی عُضْوٍ مِنَ النَّهَارِ حِینَ یُسَارُ فِیهَا فَرْسَخَانِ.

وَصَلُّوا بِهِمُ الْمَغْرِبَ حِینَ یُفْطِرُ الصَّائِمُ، وَیَدْفَعُ الْحَاجُّ إِلَی مِنًی.

وَصَلُّوا بِهِمُ الْعِشَاءَ حِینَ یَتَوَارَی الشَّفَقُ إِلَی ثُلُثِ اللَّیْلِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْغَدَاهَٔ وَالرَّجُلُ یَعْرِفُ وَجْهَ صَاحِبِهِ، وَصَلُّوا بِهِمْ صَلَاهَٔ أَضْعَفِهِمْ، وَلَا تَکُونُوا فَتَّانِینَ.

(نامه به فرمانداران شهرها درباره وقت نماز)

وقت‌های نماز پنجگانه

«پس از یاد خدا و درود! نماز ظهر را با مردم وقتی بخوانید که آفتاب به‌طرف مغرب رفته، سایه آن به اندازه دیوار خوابگاه بُز گردد، و نماز عصر را با مردم هنگامی بخوانید که خورشید سفید و جلوه دارد، در پاره‌ای از روز که تا غروب می‌شود دو فرسخ راه پیمود.

و نماز مغرب را با مردم زمانی بخوانید که روزه‌دار افطار، و حاجی از عرفات به‌سوی مِنی کوچ می‌کند.

و نماز عشاء را با مردم وقتی بخوانید که شَفَق پنهان می‌گردد تا یک سوّم از شب بگذرد، و نماز صبح را با مردم هنگامی بخوانید که شخص چهره همراه خویش را بشناسد، و در نماز جماعت در حد ناتوان آنان نماز بگذارید، و فتنه‌گر مباشید.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۵ : ۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۲] نامه ۵۲ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب اعجاز و ایجاز ص۳۲-۳۳: ابو منصور ثعالبی (متوفای ۴۲۹ ه)

۲- بحار الانوار ج۳۳ ص ۴۷۲ ح۶۸۵: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۳- منهاج البراعهٔ ج ۳ ص ۱۵۹: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۴- بحارالانوار ج۷۹ ص۳۶۵: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه).

بازگشت خورشید برای نماز عصر امام علی

آنچه که شاگردان و اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کردند،

و خود شاهد بودند،

همه این حقیقت را باور داشتند و می‌دیدند که:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به نماز اوّل وقت اهمیت فراوان می‌دهد،

حتّی امام علی علیه السلام در گرما گرم جنگ صفّین، نگاه خود را به خورشید می‌دوخت که نماز ظهر را در اوّل وقت بخواند،

و کسی یاد ندارد و نقل نکرده است که یکی از نمازهای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وقت مخصوص خودش اجرا نشده باشد.

و خود، این دستورالعمل عبادی را به فرمانداران و کارگزاران حکومتی خود نوشت که:

نمازهای پنجگانه را در وقت اختصاصی خود بخوانید؛

صَلِّ الصَّلوهَ لِوَقْتِها الْمُوَقَّتِ لَها

(نماز را در وقت مخصوص خودش بخوانید). [۱] .

امّا در یکی از جنگ‌ها چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مأموریت مهمّی را به امام علی علیه السلام واگذار کرد، و می‌بایست در همان لحظه حسّاس انجام گیرد،

پس از انجام مأموریت، وقتی خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسید متوجّه شد که نماز عصر در حال قضا شدن است،

با نگرانی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را متوجّه ساخت و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دعاکرد که خورشید در لحظه غروب بازگشت تا علی علیه السلام نماز عصر خود را خواند و پس از نماز عصرِ آن حضرت ناپدید شد. [۲] .

روزی امام علی علیه السلام برای محاکمه خلیفه اوّل و بیدار کردن وجدان‌های خفته، خطاب به او فرمود:

تو رابه خدا سوگند می‌دهم که آیا خورشید برای تو بازگشت یا برای من؟

اگر برای خواندن نماز من بازگشت، پس چرا فضائل و کرامات مرا نادیده می‌انگارید؟ و همه چیز را فراموش کردید؟ [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۵ : ۲۷ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] اثبات الهداهٔ ج ۴ ص ۴۴۶.

[۳] اثبات الهداهٔ ج ۴ ص ۴۸۱.

برخورد با شریح قاضی

وقتی به امام علی علیه السلام اطّلاع دادند که شریح قاضی، خانه مجلّلی خریداری کرد،

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فوراً او را احضار کرد و در خریداری خانه‌ای گران قیمت او را مورد نکوهش قرار داد، و فرمود:

اگر از مال خود خریدی، اسراف کردی و اگر از بیت‌المال مسلمین تهیه کردی خیانت است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

برخورد با یک زن جاسوس

زنی به نام «ساره» دو سال پس از جنگ «بدر» به مدینه آمد.

وقتی رسول خدا از وِی پرسید:

آیا اسلام آورده‌ای؟

گفت: نه.

فرمود: برای چه اینجا آمده‌ای؟

گفت:

قریش اصل و نسب من می‌باشند، گروهی از آنان کشته و گروهی به مدینه مهاجرت نموده‌اند، و پس از جنگ «بدر» کارِ من رونق خود را از دست داد؛ و من از روی احتیاج به اینجا آمده‌ام.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فوراً دستور داد:

پوشاک و خوراک لازم در اختیار او بگذارند.

بـا اینکه او مشـمول محبّت‌های پیامبر اسـلام بود، ولی با گرفتن مبلغ ده دینار از «حاطب بن ابی بلتعه» جاسوسـی بر ضـدّ اسـلام را به عهده گرفت، و حاضر شد نامه وی را که حاکی از آمادگی مسلمانان برای فتح مکّه بود به قریش برساند. [۱] .

پیامبر صـلی الله علیه وآله وسـلم سه تن از سـربازان رشید خود «علی‌علیه السلام، زبیر و مقداد» را خواست و به آنها مأموریت داد که راه مکّه را در پیش گرفته و این زن را هر کجا دیدند، دستگیر کرده و نامه را از وِی بگیرند.

آنان در نقطه‌ای به نام «روضهٔ خاخ» [۲] زن را دستگیر کرده و بارهای او را دقیقاً وارسی کردند، ولی چیزی از او نیافتند.

از طرفی زن جاسوس، بردن نامه از طرف «حاطب» را شدیداً تکذیب می کرد.

علی علیه السلام فرمود:

به خدا قسم، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هرگز خلاف نمی گوید.

باید نامه را بدهی، و الاّ به هر قیمتی باشد نامه را از تو می گیریم.

در این لحظه «ساره» احساس کرد، امام علی علیه السلام تا فرمان پیامبر را انجام ندهد، دست بر نمی‌دارد.

خطاب به فرستادگان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت که:

مقداری فاصله بگیرید.

سپس نـامه کـوچکی را از لابلاـی تاب‌هـای گیسـوی بلنـد خـود بیرون آورد و به حضـرت علی علیه السـلام داد و تـوطئه جاسوسـی طرفداران قریش ناکام ماند.

پیامبر از اینکه یک مسـلمان سابقه‌داری که حتی در لحظات سـختِ اسلام، به یاری اسلام شتافته، دست به چنین کار ناشایسته‌ای زده است، سخت ناراحت شد.

فوراً «حاطب» را احضار کرد و درباره دادن چنین گزارشی از او توضیح خواست.

وی به خدا و رسول وی سوگند یاد نمود و گفت:

کوچکترین تزلزلی به ایمان من راه نیافته است.

ولی پیـامبر می‌دانـد که من در مـدینه بـا حـالت تجرّد بسـر می‌برم و فرزنـدان و خویشاونـدان من در مکّه تحت فشـار شـکنجه قریش می‌باشند؛ منظور من از دادن گزارش این بود که تا حدّی از فشار و شکنجه نسبت به آنها بکاهند.

از پوزش «حاطب» چنین اسـتفاده می‌شود که سـران قریش برای کسب اطّلاع از اسـرار مسـلمانان، بستگان مسلمانان را در مکّه تحت فشار می گذاردند، و رفع مزاحمت را منوط به این می کردند که اسـرار مورد نظر آنها را به وسـیله مسلمانان مدینه دریافت نموده، در

اختیار آنها بگذارند.

با اینکه پوزش او موجّه نبود، ولی پیامبر روی مصالحی (از جمله سوابق او در اسلام)، عُذر او را پذیرفت و او را آزاد ساخت.

حتّی خلیفه دوّم از پیامبر درخواست نمود که گَردن او را بزنند.

امّا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

او در نبرد بدر شرکت داشت و روزی مورد لطف الهی بود، از این جهت من او را آزاد می‌سازم.

خداوند بزرگ برای اینکه این جریان بار دیگر تکرار نگردد، آیاتی چند در این باره نازل فرمود:

از آن جمله این آیه است:

یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ تُلْقُونَ إِلَیهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ کَفَرُوا بِمَا جَاءَکُمْ مِنْ الْحَقِّ یخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِیاکُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّکُمْ إِنْ کُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَاداً فِی سَبِیلِی وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِی تُسِرُّونَ إِلَیهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَیتُمْ وَمَا أَعْلَنتُمْ وَمَنْ یفْعَلْهُ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِیلِ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبت می‌کنید، در حالی که آنها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند و رسول اللّه و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند؛ اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده‌اید؛ (پیوند دوستی با آنان برقرار نسازید!) شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من به آنچه پنهان یا آشکار می‌سازید از همه داناترم! و هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است! [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] متن نامه چنین بود:

مِنْ حَاطِبِ بْنِ اَبی بلتعهٔ الی اَهْلِ مَکّه: اِنَّ رَسُول اللَّه یرِیدُکُم فَخُذُوا حِذْرَکُمْ: نامه‌ای از حاطب فرزند «ابوبلتعه» به سوی مردم مکّه: پیامبر خدا آماده حمله است سلاح خود را برگیرید و آماده دفاع باشید.

[۲] و به نقل «ابن هشام» در نقطه‌ای به نام «خلیقه».

[۳] سوره ممتحنه آیه ۱.

برخورد با جاسوس

یکی از فرماندارات حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نام «مصقلهٔ بن هبیره» به سوی شام گریخت، و از نزدیکان و مقرّبان معاویه شد.

آنگاه تلاش کرد تا برادرش «نعیم بن هبیرهٔ» را که در کوفه بود تشویق به فرار کند.

مردی به نام «جلوان انصاری» را که از نصارای «قبیله تغلب» بود، انتخاب و به داخل مرزهای عراق و کوفه نفوذ داد، تا به بهانه نامه رسانی، از اوضاع داخلی کوفه اطّلاعات به دست آورد.

این جاسوس توسّط نیروهای امام علی علیه السلام دستگیر شد و اعتراف کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دستور داد او را مجازات کنند، [۱] که پس از آن دچار بیماری شد و درگذشت.

برادر مصقله نامه اندوهناکی به او در شام نوشت و ماجرا را باز گو کرد. [۲] .

باید توجه داشت که مجازات جاسوس در شرائط جنگی انجام شد.

پی نوشت ها:

[۱] در برخی از منابع آمده است که امام دستور به قطع دست جاسوس داد.

[۲] الفتنهٔ الکبری، ترجمه ص۱۲۷ ج۲.

بهداشت روانی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

چند چیز است که باعث پریشانی می‌شود و چند چیز است که باعث توانگری می گردد.

امّا آنها که موجب فقر و پریشانی می‌شود:

۱- تار عنکبوت را در خانه گذاشتن

۲- در حمّام بول کردن

۳- در حال جنابت چیزی خوردن

۴- با چوب گز خلال کردن

۵- ایستاده شانه کردن

۶- خاکروبه را در خانه گذاشتن

۷- قَسَم دروغ خوردن

۸- زنا کردن

۹- اظهار حرص کردن

۱۰- خوابیدن در میان نماز مغرب و عشاء

۱۱- خوابیدن بعد از صبح و پیش از طلوع آفتاب

۱۲- دروغ بسیار گفتن

۱۳- غنا و خوانندگی را شنیدن

۱۴- مردی را که در شب سئوال (در خواست) کند چیزی ندادن

۱۵- خرج را زیاده از اندازه کردن

۱۶- با خویشاوندان بدی کردن

و امّا آنها که موجب توانگری و زیادتی مال می‌شود:

۱- نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را با یکدیگر بجا آوردن

۲- بعد از نماز صبح و بعد از نماز عصر تعقیب خواندن

۳- با خویشان نیکی و احسان کردن

۴- داخل خانه را جاروب کردن

۵- مال خود را با برادران مؤمن قسمت کردن

۶- بامداد به طلب روزی رفتن

۷- استغفار بسیار کردن

۸- خیانت در مال مردم نکردن

۹- سخن حقّ و راست گفتن

۱۰- آنچه مؤذّن در اذان گوید از پی او گفتن

۱۱- در بیت الخلاء سخن نگفتن

۱۲- حِرص در طلب دنیا نداشتن

۱۳- سپاسگذاری کردن از کسی که حقّی (نعمتی) بر او داشته باشد.

۱۴- از قَسَمِ دروغ اجتناب کردن

۱۵- پیش از طعام دست شستن

۱۶- خوردن ریزه های غذا که در سفره می‌ریزد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیة المتّقین باب ۱۴، فصل دهم.

بهداشت

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سفارش می‌کرد که آب نوشیدنی را بجوشانید و بیاشامید.

امّا چون مردم جاهل بودند، می‌گفتند:

چه تأثیری دارد؟.

امام علی علیه السلام می‌فرمود:

مگر غذا را در دیگ نمی‌جوشانید؟ آب را هم بجوشانید. [۱] .

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به اعتدال در تغذیه سفارش می‌فرمود و خود در حالت عادّی در شبانه روز یک وعده غذای کافی میل می‌کرد.

و به آب برای رفع گرسنگی سفارش می‌فرمود،

و نوشتند گاهی که در صفّین تا چند روز غذای کافی نرسیده بود، با نوشیدن آب گرسنگی را تحمّل می‌کردند.

حمّام سازی نیز در عربستان معمول نبود، که امام علی علیه السلام اوّلین حمّام را در مدینه ساخت و به دیگران یاد داد تا«بهداشت عمومی» را رعایت کنند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] خداوند علم و شمشیر ص۱۰۷، رودلف ژایگر آلمانی.

[۲] خداوند علم و شمشیر ص۱۰۷، رودلف ژایگر آلمانی.

بهداشت فردی

۱- امام علی علیه السلام ایستاده آب می‌نوشید.

۲- و با آب پاک و پاکیزه وضوء می‌گرفت، بگونه‌ای که باقیمانده آب وضوء را می‌نوشید.

روزی در مقابل فرزندش وضوء گرفت و باقیمانده آب وضوء را سرکشید و فرمود:

اِنّی رَأیْتُ جَدَّکَ رَسُولُ اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم صَنَعَ کَذا!!

(فرزندم! من جدّ شما رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم که باقیمانده آب وضوء خود را می‌نوشید.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ الابرار ج ۱ ص ۳۴۹.

بهداشت غذا

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

دستوارتی است که اگر در غذا خوردن رعایت شود منافع بهداشتی فراوانی دارد،

روزی را زیاد می‌کند،

چشم را جَلا می‌دهد،

و انواع دردها را از بدن می‌زداید؛ مانند:

۱- شستن دست‌ها قبل از غذا خوردن

۲- شستن دست‌ها پس از غذا

و در روایت دیگری فرمود:

وضو گرفتن قبل از غذا روزی را زیاد می‌کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب چهارم.

بهداشت دست‌ها و غذا

یکی دیگر از راه‌های تأمین بهداشت فردی در غذا، شستشوی دست‌ها قبل از غذاست.

چه آن غذاهائی که انسان با دست، آنها را می‌خورد و چه غذاهائی که با قاشق یا دیگر ابزار تغذیه، تناول می‌نماید،

زیرا به هر حال اگر دست کثیف باشد غذا یا ابزار غذا را آلوده می‌کند.

بهترین روش بهداشت غذا، شستشوی دست‌ها قبل از غذا خوردن است، که انسان با دست‌های تمیز برسر سفره غذا بنشیند.

امروزه در کشورهای پیشرفته دست‌ها را می‌شویند، امّا امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از غذا وضو می گرفتند،

و در وضو بهداشت دست‌ها تا آرنج، و صورت و جلوی سر و تمیزی پاها مطرح است.

یعنی فراسوی بهداشت عمومی جهان، دستور می‌فرمود،

قبل از غذا، وضو بگیرید،

تا با وضو گرفتن، دست و صورت و سر و پاها تمیز گردد و آنگاه با نظافت کامل به خوردن غذا مشغول گردید،

و فرمود:

مَنْ سَرَّ أنْ یُکْثَرَ خَیْرَ بَیْتِهِ فَلْیَتَوَضَّأ عِنْدَ حُضُورِ طَعامِهِ

(کسی که دوست دارد نعمت‌ها و خوبی‌ها در خانه‌اش فراوان گردد به هنگام غذا خوردن وضو بگیرد.) [۱] .

و در رهنمود دیگری فرمود:

غَسْلُ الْیَدَیْنِ قَبْلَ الطَّعامِ وَ بَعْدَهُ زِیادَةً فِی الرِّزْقِ

(شستن دست قبل و بعد از غذا خوردن، باعث فراوانی روزی است.) [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال شیخ صدوق ج۱ ص۶۹ ترجمه کمره‌ای.

[۲] وسائل الشیعه ج۲۵ ص۲۸.

بهداشت صورت

بسیاری فکر می کنند که بهداشت صورت همان شستشو با آب و صابون است.

و از دیگر روش های«بهداشت صورت» غافل می‌باشند.

امروزه دانشمندان با تجربه‌های گوناگون دریافتند که:

بین پیازک‌های موی صورت و عَصَب دندان‌ها ارتباط وجود دارد،

و رویش مو، در صورت مرد، عامل سلامت پوست صورت و چهره است،

و فوائد فراوانی دارد که باید در کتابهای بهداشتی مفصّل به آن پرداخت.

از این رو در امّت اسلامی ریش داشتن سنّت است،

و از تراشیدن موهای صورت نهی شده است،

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم و دیگر معصومین، در ده‌ها روایت تأکید کردند که موهای صورت را نتراشید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به این سنّت ارزشمند اسلامی عمل کرد،

و بدان سفارش نمود که:

ریش نشانه امّت اسلامی است،

و تراشیدن ریش، روش دیگر ملل و اقوام می‌باشد،

و سفارش فرمود که:

برای دهان و دندان و جلوگیری از انواع آلودگی‌ها، شارب (سِبیل) را کوتاه کنید،

زیرا از یک طرف به سوراخ‌های بینی و از طرف دیگر اگر بلند باشد به فضای دهان متّصل است و می‌تواند انواع میکروب‌ها و ویروس‌ها را به دهان، انتقال دهد،

پس باید آن را کوتاه کرد،

که فرمود:

اَقْوامٌ حَلَقُوا اللَّحْیَ وَ فَتَلُوا الشَّوارِبَ فَمَسَخُوا [۱] .

(در گذشته امّت‌هائی بودند که موهای صورت را می‌تراشیدند،

و شارب‌ها را بلند می کردند،

که به همین علّت مسخ شدند و نابود گردیدند.) [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] فَتَلَ، فَتَلُوا، یعنی: پیچاندن، تاواندن.

[۲] وسائل الشیعه ج۲۴ ص۱۳۱ حدیث ۳۰۱۵۷.

بهداشت دندان

یکی از راه‌های سالم نگهداشتن، پاک کردن و مسواک کردن و خلال کردن است که با خلال کردن مواد غذائی از اطراف دندان‌ها پاک می‌شود، و ایجاد بوئی زننده نمی‌کند، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرتّب دندان‌ها را خلال می‌کرد، به خلال کردن دندان‌ها و نوع چوب خلال سفارش می‌فرمود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج۲۴ ص۴۲۵.

بهداشت عمومی

رعایت شادابی دیگران

امام علی علیه السلام نسبت به بهداشت در روابط اجتماعی، فرمود:

مَنْ اَکَلَ شَیْئاً مِنَ الْمُؤْذِیاتِ ریحُها فَلا یُقَرِّبَنَّ الْمَسْجِدَ

(کسی که غذائی با بوهای تند و زننده بخورد، نباید به مسجد و محلّ اجتماعات مردم نزدیک شود.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل‌الشیعهٔ ج۳ ص۵۰۲.

بهداشت تن

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به بهداشت تن و شستشوی دست و بدن توجّه داشت،

غسل های جمعه را فراموش نمی‌کرد، (که در غسل جمعه همه بدن شسته می‌شود)،

و به دیگران سفارش می‌فرمود.

غسل را در آب رودخانه فرات انجام می‌داد.

و برای اینکه فرهنگ«غسل جمعه» مطرح شود، اگر کسی را می‌خواست توبیخ کند، می‌فرمود:

وَ اللَّهِ لَأَنْتَ أعْجَزُ مِنَ التَّارِکِ الْغُسْلِ یَوْمَ الْجُمْعَهِْ [۱] .

(قسم به خدا تو از ترک کننده غسل جمعه عاجزتَری.)

و نسبت به تراشیدن موی زیر بغل فرمود:

نُطَفُ الْاَبْطِ یُنْفِی رَائِحَهَْ الْمَکْرُوهَهَْ وَ طَهُورٌ وَ سُنَّهٌْ مِمَّا اَمَرَ بِهِ الطَّیب

(زایل کردن موی زیر بغل بوی بد آن را از بین می‌برد و پاک کننده است و سنّت، که سفارش به پاکیزگی آن شده است.) [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه خ ج۳ ص۳۱۸.

[۲] وسائل الشیعه ج ۱ ص ۸۳.

بهداشت محیط زیست

وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شهرکوفه مسکن گزید، دستورات مهمّی از نظر بهداشت«محیط زیست» به مردم کوفه داد، و دستور صادر کرد که:

۱- هر پنجره و روزنه‌ای از خانه‌ها که به کوچه‌های شهر، باز می‌شود، مسدود گردد.

۲- ناودان‌های آب را که آب باران را به کوچه می‌ریزند، بردارند، و به طرف حیاط منزلِ خود برگردانند، تا عابران دچار زحمت نشوند.

۳- و درهای ورودی توالت‌ها اگر از طرف کوچه ها باز می‌شود، مسدود گردد.

تا هم مردم شهر در رفت و آمدها آزار نبینند و هم نوامیس خودشان حفظ شوند.

پس از صدور دستورالعمل زیست محیطی و بهداشتی مردم اطاعت کردند و فوراً طبق دلخواه امام علی علیه السلام به شهر کوفه سر و سامان دادند.

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با جمعی از یاران به محلّه«بنی ثقیف» رسید.

جوانی که حضرت را نمی‌شناخت، به استهزا سخن نادرستی گفت.

امام علی علیه السلام به طرف او نظر دوخت، ناگاه پیر مرد قبیله خدمت حضرت رسید و عذر خواهی کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ فرمود:

به شرطی شما را می‌بخشم که:

۱- ناودان‌های بام را از کوچه بطرف حیاط خانه خود برگردانید.

۲- پنجره‌ها و روزنه ها را که به طرف کوچه باز می‌شود، ببندید.

۳- درهای توالت خانه ها که از کوچه باز می‌شود مسدود کنید.

۴- در سر میدان‌ها و خیابان‌ها، جوانان، اجتماع نکنند.

۵- مردم محلّه شما رهگذران را مورد استهزاء قرار ندهند.

بزرگان بنی‌ثقیف گفتند:

ای امیرمؤمنان! با جان و دل اطاعت می کنیم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] منهاج السرور ج۱ ص۲۰۶.

بهداشت خانه

خانه، یکی از مصادیق مهمّ محیط زیست می‌باشد،

که اگر پاک و سالم باشد در سلامت جسم و جان اهل خانه تأثیر دارد،

و اگر از نظر بهداشتی مناسب نباشد یا کثیف باشد، در بیماری و آلودگی افراد دخالت دارد.

پس محیط خانه را همواره باید تمیز و پاک نگهداشت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خاکروبه خانه را که جمع کردید، شب در خانه نگذارید، بلکه آن را بیرون ببرید، که شیطان در آن مسکن می گزیند.

و در رهنمود دیگری فرمود:

خانه را از تارهای عنکبوت پاک کنید که باعث فقر و پریشانی است. [۱] .

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کثیف بودن خانه و بیرون نبردن خاکروبه و آشغال‌ها را موجب مسکن گزیدن شیطان (میکروب‌ها) و کثیف بودن خانه، و وجود تارهای عنکبوت را عامل فقر و پریشانی معرّفی می‌فرماید،

یعنی بهداشت خانه در جسم و روان آدمی أثر دارد.

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب ۱۲ فصل یازدهم.

بادرنگ، بالنگ، ترنج

سیره خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

ضرورت مصرف بادرنگ قبل و بعد از غذا

امام صادق علیه السلام از پدران خود، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد، که فرمود:

کُلُوا الْأَتْرَجَ قَبْلَ الطَّعَامِ وَ بَعْدَهُ، فَإِنَّ آلَ مُحَمَّدٍ علیهم السلام یَفْعَلُونَ ذلِکَ. [۱] .

«بادرنگ را پیش از غذا و بعد از غذا بخورید که خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چنین می کردند.»

پی نوشت ها:

[۱] غرر الحکم ج۲ ص۵۷۴ ح۲۶. و مستدرک الوسائل ج۱۶ ص۴۰۸ ح۶، و رواه الآمدی فی الغرر.

بنفشه، گل گاوزبان

گُلِ بنفشه و درمان تب

ارزش گُلِ بنفشه

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أَکْسِرُوا حَرَّ الْحُمَّی بِالْبَنَفْسَجِ وَ الْماءِ الْبارِدِ فَإِنَّ حَرَّها مِنْ فیحِ جَهَنَّمَ. [۱] .

«حرارت تَب را با گُلِ بنفشه و آبِ سرد برطرف کنید، زیرا حرارت تب از گرمای جهنّم است.»

۲- در نقل دیگری فرمود:

اِسْتَعْطُوا بِالْبَنَفْسَجِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم قالَ: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فی الْبَنَفْسَجِ لَحَسُوهُ حَسْواً. [۲] .

«گُلِ بنفشه را برای یکدیگر ببرید، زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

اگر مردم می‌دانستند در گَلِ بنفشه چه فوائدی وجود دارد، آن را چون خورشت همراه غذا همواره می‌خوردند.»

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج۵۹ ص۲۲۱ ح۲.

[۲] بحارالأنوار ج۵۹ ص۲۲۱ ح۳.

برخورد مسالمت آمیز با دشمن

امام علی علیه السلام در اصول گرائی نسبت به دشمن، و تحمّل مخالف ضرب المثل است.

روزی یکی از خوارج (قبل از نهروان) وارد مسجد شد.

در مقابل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ایستاد و گفت:

«از تو اطاعت نمی‌کنم، و در نماز به تو اقتداء نمی‌کنم، و تو را دشمن می‌دارم.»

امام علی علیه السلام حرف‌های او را گوش داد و پاسخ داد:

«با این روش برخلاف دین عمل می‌کنی، و بخود ضرر می‌زنی.»

آن مرد با تندی از مسجد خارج شد.

یاران حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفتند:

«او می‌رود و فتنه ها بپا می‌کند، تا دست به حرکتی نزده او را دستگیر کنیم.»

امام علی علیه السلام فرمود:

«تا عمل خلافی از او صادر نگردد، نمی‌توانیم آزادی او را محدود سازیم.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن‌ابی‌الحدید ج۷ ص۳۸.

برخورد مسالمت آمیز با طلحه و زبیر

طلحه و زبیر با اینکه در صف اوّل بیعت کنندگان با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودند، و با آن حضرت بیعت کردند، امّا وقتی دیدند که پُست‌ها تقسیم شد، و آنها به مقاصد شخصی خود نرسیدند، دست به توطئه زدند.

روزی که شنیدند عایشه در مکّه مردم را برضدّ امام علی علیه السلام تحریک می‌کند، خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسیدند و با نفاق و دوروئی گفتند:

اجازه بدهید تا برای سفر عمره به مکّه برویم.

و سوگندهای فراوان خوردند که در بیعت با امام علی علیه السلام وفا دارند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به آنها اجازه داد و رفتند.

ابن عبّاس فوراً بر امام علی علیه السلام وارد شد و گفت:

«این دو تن قصد توطئه دارند، چرا به آنها اجازه خارج شدن از مدینه را دادی؟ چرا آنها را زندانی نکردی؟»

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«ابن عبّاس، من برأساس عـدالت حکومت می‌کنم، چگونه افرادی را که هنوز عمل خلافی را مرتکب نشده‌انـد، زندانی یا مورد آزار قرار دهم، من با اینکه از اهـداف شوم آنها کاملاً آگاهی داشـتم، و می‌دانسـتم سـفر عمره بهانه است، به آنها اجازه دادم که برونـد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] منهاج البراعهٔ ج۱۶ ص۳۶۳.

برخورد متناسب با شئون اسیران

فاتحـان و لشـگرکشان دنیـا آنگـاه که سـرزمینی را فتـح می‌کردنـد، یـا لشـگری را شـکست می‌دادنـد، به ارزشـهای اخلاقی توجّهی نداشتند،

عزیزان را ذلیل و بزرگان قوم را به خاک ذلّت می‌نشاندند.

امّا امیرالمؤمنین علیه السلام در برخورد با اسیران، رفتاری متناسب با آداب و رسوم و شئون ارزشی آنان می‌نمود،

و اجازه نمی‌داد با شاهزادگان و فرزندان بزرگان اقوام به گونه‌ای تحقیرآمیز برخورد کنند، مانند:

الف- وقتی فرزنـدان و دختران و زنان پادشاهان ایران را پس از فتـح ایران به مـدینه نزد خلیفه دوّم بردنـد و آنها تصـمیم داشـتند که اسیران را چون دیگر اسراء بفروشند

یا به سربازان اهداء کنند،

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دخالت کرد و فرمود چنین رفتاری با فرزندان بزرگان یک قوم ناپسند است،

آنها را در ازدواج و انتخاب همسر آزاد بگذارید.

ب- چون خلید (یکی از فرماندهان امام علی‌علیه السلام) به استان خراسان رفت، و در نیشابور، شاهزادگان فراری ایران با ایشان نبرد کردند و شکست خوردند، خلید دختران و شاهزادگان ایران را به کوفه خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرستاد.

امام علی علیه السـلام آنان را در ازدواج و انتخاب همسـر آزاد گذاشت، و به سـرپرست ایرانی اسـیران «نرسی» دستور خوشرفتاری و مهربانی داد، تا متناسب شئون آنان به آنها لباس و غذا و مسکن دهند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ امیرالمؤمنین علیه السلام ج۱ ص۲۲۱.

برخورد قاطع با خلیفه دوم

پس از کودتای سـقیفه و آرام کردن مردم، و تحقّق حکومت خلیفه اوّل، زمینه ریاست خلیفه دوّم نیز فراهم شد، که انواع خشونت‌ها را هرچه می‌خواست انجام می‌داد.

و به اعتراف نویسندگان اهل سنّت حدود ۹۴ حلال را حرام اعلام کرده بود، و مردم در سکوت و سازش، اعتراضی نمی‌کردند.

در آغاز حکومت روزی برای آنکه مطمئن شود اعتراض کننده‌ای وجود ندارد، در بالای منبر گفت:

«لَوْ صَرَفْنا عَمَّا نَعْرِفُونَ اِلَی ما تُنْکَرُون ما کُنْتُمْ صانِعینْ؟»

(اگر شما را به خلاف احکام الهی سوق دهم چه می‌کنید، معروف را منکر معرّفی کنم چه خواهید کرد؟)

تا سه بار ادّعا و سئوال خود را تکرار کرد، امّا متأسّفانه کسی پاسخ نداد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که این وضع اسفبار را شاهد بود، برخاست و فرمود:

تو را به توبه کردن وادار می کنیم.

خلیفه دوّم گفت: اگر توبه نکنم.

امام علی علیه السلام فرمود:

«اذَنْ لَنَضْرِبُ فِیهِ عَیناکَ»

(در آن هنگام بین دو چشم تو را با شمشیر می‌زنم.)

این جواب قاطع و شجاعانه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خلیفه دوّم را به عقب نشینی وادار کرد و گفت:

شکر خدا در امّت اسلام هستند کسانی که اگر بخواهیم کجروی داشته باشیم، ما را به راه راست می کشانند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب خوارزمی ص۵۲، و حکومت در اسلام ص ۳۲۴.

برخورد با کجروی‌های خلیفه سوم

امام علی علیه السلام گرچه در دوران ۲۵ ساله سکوت، برای حفظ دین و امّت اسلامی، دست به شمشیر نبرد، امّا هرجا که لازم بود، و می توانست، در برابر کجروی‌های خلفاء می‌ایستاد و افشاء می کرد.

وقتی خلیفه سوم اباذر را به «ربذه» تبعید کرد، و اعلام نمود که هیچ کس حق ندارد اباذر را بَدرقه کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اعتنائی نکرد و با فرزندانش دلجوئی لازم را از اباذر انجام داد، و تذکّرات لازم را به اباذر فرمود:

عثمان از این حرکت سیاسی، معنوی امام ناراحت شد.

و خطاب به امام علی علیه السلام گفت:

چرا فرمان مرا نادیده گرفتی؟ و اباذر را بدرقه کردی؟

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

اَوَ کُلَّما اَمَرْتَ بِاَمْرِ مَعْصِیةٍ اَطَعْناکَ فیه؟

(مگر ما باید از هر دستور خلاف شرعی که صادر کردی، اطاعت کنیم؟)

خلیفه سوم گفت:

چرا به مروان ناسزا گفته‌ای، باید تو را قصاص کند.

امام علی علیه السلام فرمود:

به خدا سوگند، اگر مروان کوچکترین بی أدبی روا دارد، من به تو هم ناسزا می گویم.

خلیفه سوم با خشم گفت: مگر تو از مروان برتری؟

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پاسخ فرمود:

سوگند به خدا نه تنها از او، بلکه از تو هم برترم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الغدیر ج۸ ص ۳۰۰، من لایحضره الفقیه ج۲ ص۲۵۶.

بی فایده بودن قرآن بی ولایت

کمیل بن زیاد شبی با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کوچه‌های کوفه قدم می‌زد، که صدای قرآن دلنشینی کمیل را شگفت زده ساخت،

صدائی را شنید که بگونه محزونی قرآن می‌خواند:

اَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیل [۱] .

«آیا آنها با ارزش می‌باشند یا آنکه شب را به عبادت می گذراند؟»

امام علی علیه السلام که متوجّه شگفت زدگی کمیل شد فرمود:

آیا صدای قرآن این مرد تو را به تعجّب واداشته؟ در حالی که این مرد بزودی وارد جهنّم می‌شود.

کمیل بیشتر تعجّب کرد و نمی‌دانست آن شخص کیست؟

او یکی از منحرفان خوارج بود که عقیده سالمی نداشت، و امام زمان خود را بدرستی نمی‌شناخت و طعمه سیاستمداران نهروان شد.

پس از جنگ نهروان در حالی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره به جنازه‌ای می کرد به کمیل فرمود:

این جنازه همان شخصی است که آن شب آیه، اَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیل را می‌خواند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره زمر آیه ۹.

[۲] سفینهٔالبحار ج۲ ص۴۹۷.

برخورد قاطع با کجروی‌ها

پس از کودتای سقیفه و آرام کردن مردم، و تحقّق حکومت خلیفه اوّل، زمینه ریاست خلیفه دوّم نیز فراهم شد که با انواع خشونت ها هر چه می‌خواست انجام می‌داد، و به اعتراف نویسندگان اهل سنت حدود ۹۴ حلال را حرام کرده بود، و مردم در سکوت و سازش، اعتراض نمی کردند.

در آغاز خلافت برای آنکه مطمئن شود دیگر اعتراض کننده ای وجود ندارد، در بالای منبر گفت:

لَوْ صَرَفْنا عَمَّا تَعْرِفُونَ اِلی ما تُنْکَرُونْ، ما کُنْتُمْ صانِعین؟

«اگر از احکام الهی که می‌شناسید دست برداریم و مسائلی را مطرح کنیم که در اسلام نباشد، چه خواهید کرد؟»

خلیفه دوم تا سه بار سئوال خود را تکرار کرد، امّا متأسّفانه کسی پاسخ نداد.

امام علی علیه السلام که آن وضع اسف بار را شاهد بود برخاست و فرمود:

تو را به توبه کردن وادار می‌کنیم.

خلیفه گفت: اگر توبه نکنم؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اِذَنْ لَنَضْرِبُ فِیهِ عَیناکَ

«درآن هنگام بین دو چشم تو را با شمشیر می‌زنیم»

این جواب قاطع و شجاعانه امام علی علیه السلام، خلیفه را به عقب نشینی وادار کرد و گفت:

شکر خدا را در امّت اسلام هستند کسانی که اگر بخواهیم کجروی داشته باشیم ما رابه راه راست می کشانند. [۱] .

این الگوی رفتاری در پاسخ دادن به خلیفه دوّم، یکی از مصادیق روشن نظارت مردمی است.

اگر مردم مسائل جاری کشور اسلامی را به درستی بشناسند و ریشه‌ها و علل و عوامل کاستی‌ها و انحرافات را بدانند و با عوامل آن برخوردِ بجا و شایسته‌ای داشته باشند، جامعه راهِ سلامت را می‌پیماید و انواع انحرافات در آن راه پیدا نمی کند.

بنابراین مردم باید به دولت مردان تذکّر دهند،

آنها را نصیحت کنند،

و در امور جاری کشور اسلامی دخالت کرده، نظارت دقیق داشته باشند،

که اگر نظارت مردمی تحقّق یابد، بسیاری از بزهکاری‌ها مطرح نمی‌شود.

چون امّت اسلامی پس از رسول خدا علیه السلام امر به معروف و نهی از منکر را از یاد بردند، و نظارت دقیق نکردند و بی‌تفاوت شدند، حاکمان ستمکار بر آنها مسلّط شده و ارزش‌های اسلامی را به دست فراموشی سپردند، که حضرت اباعبداللّٰه علیه السلام نیز در همین رابطه فرمود:

إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیهِ راجِعُونَ وَ عَلَی الْإِسْلامِ اَلسَّلامُ إِذْ قَدْ بُلِیتِ الْأُمَّهُ بِراعٍ مِثْلَ یزیدَ.

ثم أقبل الحسین علیه السلام علی مروان و قال:

وَیحَکَ! أَتَأْمُرُنی بِبَیعَهِ یزیدَ وَهُوَ رَجُلٌ فاسِقٌ! لَقَدْ قُلْتَ شَطَطاً مِنَ الْقَولِ یا عَظیمَ الزَّلَلِ!

لا أَلُومُکَ عَلی قَوْلِکَ لِأَنَّکَ اللَّعینُ الَّذی لَعَنَکَ رَسُولُاللَّهِ صلی الله علیه وآله وَ أَنْتَ فی صُلْبِ أَبیکَ الْحَکَمِ بْنِ أَبی الْعاصِ، فَإِنَّ مَنْ لَعَنَهُ رَسُولُاللَّه صلی الله علیه وآله لایمْکِنُ لَهُ وَلا مِنْهُ إِلَّا أَنْ یدْعُوَ اِلی بَیعَهِ یزیدَ.

ثم قال علیه السلام:

إِلَیکَ عَنّی یا عَدُوَّ اللَّهِ؟ فَإِنَّا أَهْلُ بَیتِ رَسُولِاللَّهِ صلی الله علیه وآله وَالْحَقُّ فینا وَ بِالْحَقِّ تَنْطِقُ أَلْسِنَتُنا، وَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَاللَّهِ صلی الله علیه وآله یقُولُ:

الخلافهُ محرمهٔ علی آل أبی سفیان، و علی الطلقاء أبناء الطّلقاء، فاذا رأیتم معاویهٔ علی منبری فابقروا بطنه.

فَوَاللَّهِ لَقَدْ رَآهُ أَهْلُ المَدینَهِ عَلی مِنْبَرِ جَدّی فَلَمْ یفْعَلُوا ما أُمِرُوا بِهِ، فَابْتَلاهُمُ اللَّهُ بِابْنِهِ یزیدَ! زادَهُ اللَّهُ فی النَّارِ عَذاباً. [۲] .

(ما همه از خدائیم و به سوی او بازمی گردیم، و باید بر اسلام سلام فرستاد که دارد از بین ما می‌رود، زیرا امّت اسلامی دچار حاکمی چون یزید شد، وای بر تو ای مروان! تو مرا دستور می‌دهی که با یزید بیعت کنم؟ در حالیکه او مردی فاسق است.

«به تحقیق سخن ناروائی گفتی ای کسی که لغزش‌های تو فراوان و بزرگ است»

تو را بر این سخن زشت سرزنش نمی کنم زیرا تو لعنت شده‌ای هستی که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم تو را در حالی لعنت کرد که بر پُشت پدرت «حَکَم» بن عاص بودی.

و همانا کسی را که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم لعنت کند، چاره‌ای جز این ندارد که مردم را به بیعت یزید بخواند.

از من دور شو ای دشمن خدا!

ما اهل‌بیت رسول‌خدائیم، و حق در میان ماست، و زبان ما به حق سخن می گوید و بتحقیق خودم از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می‌فرمود:

«خلافت اسلامی بر فرزندان ابوسفیان حرام است، و بر آزادشدگان و فرزندان آزاد شدگان حرام است، پس هرگاه معاویه را بر روی منبر من دیدید شکم او را پاره کنید».

پس سوگند به خدا! مردم مدینه معاویه را بر منبر جدّ من رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دیدند و دستور پیامبر را اجرا نکردند

که خداوند آنها را به پسرش یزید دچار کرد، خدا عذاب او را در آتش زیاد کند). [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب خوارزمی ص ۵۲،و حکومت در اسلام ص ۳۲۴.

[۲] اسناد این کلام نورانی به این شرح است:

۱- فتوح ابن اعثم کوفی ج۵ ص۱۷

۲- مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج۱ ص۱۸۴

۳- لهوف ابن طاووس ص ۲۰

۴- مثیر الاحزان ص ۱۰.

[۳] فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، نوشته: محمد دشتی، حدیث ۲۵۱.

برخورد با غارتگران بیت‌المال

در روزهای‌آغازین‌حکومت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هشدارگونه اعلام کرد که با تمام غارتگری‌ها نسبت به بیت‌المال برخورد قاطع می‌شود و اموال عمومی مردم به بیت‌المال بازگردانده خواهد شد.

که فرمود:

وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّسَاءُ، وَمُلِکَ بِهِ الْإِمَاءُ؛ لَرَدَدْتُهُ؛ فَإِنَّ فِی الْعَدْلِ سَعَهً. وَمَنْ ضَاقَ عَلَیهِ الْعَدْلُ، فَالْجَوْرُ عَلَیهِ أَضْیقُ!

(به خدا سوگند، بیت المال تاراج شده را هر کجا که بیابم به صاحبان اصلی آن باز می‌گردانم، گرچه با آن ازدواج کرده، یا کنیزانی خریده باشند،

زیرا در عدالت گشایش برای عموم است، و آن کس که عدالت بر او گران آید، تحّمل ستم برای او سخت‌تر است.) [۱] .

اَرَیتُمْ لَوْ... مَحَوْتُ دَواوِینَ الْعَطایا وَ اَعْطَیتُ کَمَا کانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم یعْطی بِالسَّوِیهِ وَ لَمْ اَجْعَلْها دَوْلَهً بَینَ الْأَغْنِیاءِ.

«می‌دانستید اگر... دفاتر و دیوانهای عطایا را نابود می‌کردم و چنانچه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم به مساوات، بیت المال را قسمت می‌کرد،

من نیز عمل می‌کردم و عطایا را در گردش در دست اغنیاء نمی‌گذاشتم چه می‌شد؟»

اشاره امام علی علیه السلام به محو دیوان عطایائی است که توسّط خلیفه دوّم وضع شد و با در نظر گرفتن ملاکهایی چون:

بَدری و غیر بَدری بودن،

سبقت در اسلام،

و مهاجر یا انصار بودن،

عطایای متفاوتی داده می‌شد. [۲] .

مردمی که سال‌ها به این شیوه خو کرده بودند، همین که در دوّمین روز خلافت علی علیه السلام تقسیم مساوی بیت‌المال را دیدند، ناراحت شده به آن حضرت اعتراض کردند.

امام علی علیه السلام به ایشان تذکّر داد که:

«ای کسانی که مزارع وسیع و مرکب‌های راهوار و لباسهای لطیف را سال‌ها برای خود برگزیدید، فردا که من اینها را از شما منع کردم، فریادتان بالا نرود، که علی بن ابیطالب به ما ظلم کرد و حقّمان را از ما منع کرد.

من بر هر مسلمانی حکم اسلام را جاری می‌کنم، کسی را بر دیگری فضل و برتری نیست مگر به تقوی، که جزای متّقین نیز نزد خداست و خداوند دنیا را جزای ایشان قرار نداده است.» [۳] .

امّا مردم مدینه، و به خصوص اشراف و بزرگان، تحمّل این شیوه را نداشتند چرا که پایین آمدن شأن اجتماعی شان به این ترتیب که در عطایا با بنده‌ای سیاه، در یک سطح قرار گیرند بر ایشان غیر قابل تحمّل بود،

تا جائی که در همان اوّلین روز تقسیم بیت‌المال طلحه و زبیر [۴] و برخی از سران و بزرگان مدینه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دلخور شدند. [۵] .

سهل بن حنیف خطاب به امام علی علیه السلام گفت:

این مرد را که می‌بینید تا دیروز غلام من بوده که امروز آزادش کرده‌ام، با ما چه می‌کنی؟

حضرت پاسخ داد:

همان را که به تو می‌دهم به او هم می‌دهم.

و دستور داد به همه حاضرین، انسان‌های مشهور و غیرمشهور طلحه و زبیر و دیگر بزرگان مدینه هر یک سه دینار بدهند. [۶] .

طلحه و زبیر چون به منافع خود نرسیدند، و فرمانداری کوفه و بصره به آنها داده نشد. [۷] .

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کناره گرفتند و بسیاری از بزرگان نیز سر به مخالفت برداشتند،

برخی از دوستان امام علی علیه السلام به آن حضرت پیشنهاد عطایای بیشتر را دادند تا مردم جذب شوند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه‌ای خواند و فرمود:

أَتَأْمُرُونِّی أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِیمَنْ وُلِّیتُ عَلَیهِ! وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِیرٌ، وَمَا أَمَّ نَجْمٌ فِی السَّمَاءِ نَجْماً!

لَوْ كَانَ الْمَالُ لِی لَسَوَّیتُ بَینَهُمْ، فَكَیفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ! أَلَا وَإِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِی غَیرِ حَقِّهِ تَبْذِیرٌ وَإِسْرَافٌ، وَهُوَ یرْفَعُ صَاحِبَهُ فِی الدُّنْیا وَیضَعُهُ فِی الْآخِرَهِ، وَیكْرِمُهُ فِی النَّاسِ وَیهِینُهُ عِنْدَ اللَّهِ.

وَلَمْ یضَعِ امْرُؤٌ مَالَهُ فِی غَیرِ حَقِّهِ وَلَا عِنْدَ غَیرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُكْرَهُمْ، وَكَانَ لِغَیرِهِ وُدُّهُمْ. فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ النَّعْلُ یوْماً فَاحْتَاجَ إِلَی مَعُونَتِهِمْ فَشَرُّ خَلِیلٍ وَأَلْأَمُ خَدِینٍ!

(آیا به من دستور می‌دهید برای پیروزی خود، از جور و ستم درباره امّت اسلامی که بر آنها ولایت دارم، استفاده کنم؟

به خدا سوگند! تا عمر دارم، و شب و روز برقرار است، و ستارگان از پی هم طلوع و غروب می‌کنند، هرگز چنین کاری نخواهم کرد!

اگر این اموال از خودم بود بگونه‌ای مساوی در میان مردم تقسیم می‌کردم تا چه رسد که جزو اموال خداست،

آگاه باشید! بخشیدن مال به آنها که استحقاق ندارند، زیاده روی و اسراف است، ممکن است در دنیا ارزش دهنده آن را بالا بَرَد، امّا در آخرت پَست خواهد کرد،

در میان مردم ممکن است گرامیش بدارند، امّا در پیشگاه خدا خوار و ذلیل است.

هیچ کس مالش را در راهی که خدا اجازه نفرمود مصرف نکرد و به غیر اهل آن نپرداخت جز آن که خدا او را از سپاس آنان محروم فرمود، و دوستی آنها را متوّجه دیگری ساخت،

پس اگر روزی بلغزد و محتاج کمک آنان گردد، بدترین رفیق و سرزنش کننده ترین دوست خواهند بود.) [۸] .

امّا بسیاری از مردم که عبداللَّه بن عبّاس سال‌ها بعد، طِی نامه‌ای به امام حسن علیه السلام نوشت، [۹] تحمّل این مساوات را نداشتند و قلباً و عملاً جذب دستگاه معاویه شده و علی علیه السلام را تنها گذاشتند.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۵ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب الاوائل ص۱۴۶ ح۱۲۹: ابوهلال عسکری (متوفای ۳۹۵ ه)

۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۹۶: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه)

۳- اثبات الوصیهٔ ص ۱۲۶: مسعودی (متوفای ۳۴۶ ه)

۴- منهاج‌البراعهٔ ج ۱ ص ۱۶۳: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۵- جمهرهٔالانساب (از ابن‌عباس نقل کرد): کلبی (متوفای ۲۰۴ ه)

۶- بحارالانوار ج۹۷ ص۵۹ ح۷ ب۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه).

[۲] کامل ابن أثیر ج ۲ ص ۴۵۵.

[۳] روضه کافی ج ۸ ص ۳۶۰ حدیث ۵۵۱ و شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۳۷.

[۴] شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۳۸.

[۵] می گوینـد: وقتی از عبدالرّحمن بن سـلمی سـئوال شد که تو را به خدا چرا از علی علیه السـلام روی گرداندی، تو را به خدا بگو آیـا از مـوقعی کـه علی در تقسیـم امـوال در کـوفه سـهمی بـه تـو نـداد تـو از او جـدا نشـدی؟ او گفـت: حـال که قسم دادی، آری. بهج‌الصّباغه شرح نهج‌البلاغه (تهران صدر بی تا ج۲ ص ۱۹۷ علاّمه شوشتری.

[۶] شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۳۸.

[۷] شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۴۰.

[۸] خطبه ۱۲۶ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- کتاب صفین ص ۲۳۵: نصربن مزاحم (متوفای ۲۱۲ ه)

۲- تاریخ طبری ج ۶ ص ۹: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه)

۳- فروع کافی ج ۵ ص ۳۹: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۴- کتاب الفتوح ج ۳ ص ۷۳: ابن اعثم کوفی (متوفای ۳۱۴ ه)

۵- الغارات ج۱ ص۷۴ و۷۶ و۷۷:ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه)

۶- تحف العقول ص۱۵۸: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۷- کتاب أمالی ج ۱ ص۱۹۴ م۷ ح۳۳/۳۳۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه).

[۹] شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۳.

برخورد با نژادگرایی

برخورد با نژادگرایی

برتری امر بمعروف از جهاد در راه خدا

در جهاد اسلامی انواع مبارزه‌ها مطرح است،

دست و سر دادن مطرح است،

تحمّل انواع مشکلات و مصیبت‌ها و غم از دست دادن عزیزان وجود دارد،

و جهاد دَری از دَرهای بهشت است،

که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۲۷ فرمود:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيائِهِ.

وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوى، وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ، وَجُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ.

فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ، وَ شَمِلَهُ الْبَلَاءُ، وَدُيِّثَ بِالصِّغَارِ وَالْقَمَاءَةِ، وَضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ، وَأُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ، وَسِيمَ الْخَسْفَ، وَمُنِعَ النَّصَفَ.

ارزش جهاد در راه خدا

«پس از ستایش پروردگار، جهاد در راه خدا، دَری از درهای بهشت است، که خدا آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده است.

جهاد، لباس تقوا، و زره محکم، و سپر مطمئن خداوند است،

کسی که جهاد را ناخوشایند دانسته و ترک کند، خدا لباس ذّلت و خواری بر او می‌پوشاند، و دچار بلا و مصیبت می‌شود، و کوچک و ذلیل می گردد، دل او در پرده گمراهی مانده، و حق از او روی می گرداند، به جهت ترک جهاد، به خواری محکوم و از عدالت محروم است.» [۱] .

و انواع پاداش و هدایای بهشتی در جهاد اسلامی مطرح شده است،

امّا در مقایسه با پاداش «نظارت مردمی» و «امر به معروف» ناچیز است،

که امام علی علیه السلام در حکمت ۳۷۴ فرمود:

وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنَفْثَةٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ.

«و تمام کارهای نیکو، و جهاد در راه خدا، برابر امر به معروف و نهی از منکر، چونان قطره‌ای بر دریای موّاج و پهناور است.» [۲] .

زیرا در جهاد اسلامی، معیارها و ملاک‌ها، و تلاش‌ها و مبارزات مداوم «امر به معروف» وجود ندارد.

در جنگ و جهاد، تلاش و مبارزه تنها، در مدّت زمان خاصّی و در میدان‌های نبرد به گونه‌ای محدود وجود دارد،

و بر زنان نیز جهاد واجب نیست.

امّا امر به معروف و «نظارت مردمی» زمان و مکان نمی‌شناسد،

مرد و زن مطرح نیست،

همه باید در این مبارزه بی امان شرکت کنند،

و در همه عمر هرجا که لازم باشد باید تذکّر دهند،

دخالت کنند،

و یاور حق و دشمن باطل باشند،

و پاداش و ارزش آن نیز بی همانند است.

از این رو برخی از مردان شیردلی که در تمام میدان‌های نبرد حضور داشتند و خط شکن میدان‌ها بودند،

امّا در کوچه و خیابان، در زندگی اجتماعی، در رویاروئی با شهروندان، جرئت امر به معروف ندارند و از مبارزه مداوم خسته شده بی تفاوت می گردند.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۷ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱– المصنّف ج ۱۰ ص۱۵۴: عبدالرّزاق‌بن هشام (متوفای ۲۱۱ه)

۲– حیلة الأبرار ج ۲ ص ۳۹۰: بحرانی (متوفای ۱۱۰۷ه)

۳– تاریخ دمشق ج۳ ص۳۲۲ و۳۵۹: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱ ه)

۴– تاریخ دمشق، ترجمه امام حسین علیه السلام ۱۴۶: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱ه)

۵– تاریخ بغداد ج ۱۲ ص۳۰۵: خطیب بغدادی شافعی (متوفای ۴۶۳ ه)

۶– تذکرة الخواص ص ۱۶۰: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ه)

۷– بحارالانوار ج۳۴ ص۱۹ و ۱۵۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۸– احتجاج ج ۱ ص۱۷۴ قدیم و ج ۱ ص۴۱۲: علامه طبرسی (متوفای ۵۸۸ ه).

[۲] حکمت ۳۷۴ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

بررسی علل و عوامل شکست‌ها

یکی از راه‌ها و شیوه‌های رواج فرهنگ «نظارت مردمی» بررسی علل و عوامل سقوط و شکست و انحطاط جامعه است.

اگر مردم به ره آورد شوم ترک «امر به معروف» توجّه کنند و بدانند که بی تفاوتی‌ها و ترک نظارت صحیح جامعه را به سقوط می‌کشاند و ارزش‌ها را به مسخ و دگرگونی سوق می‌دهد.

دست از بی تفاوتی برداشته و در امور کشور خود در سرنوشت جامعه خود دخالت می‌کنند،

که امام علی علیه السلام در خطبه ۲۷ فرمود:

أَلَا وَإِنِّی قَدْ دَعَوْتُکُمْ إِلَی قِتَالِ هؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَیلًا وَنَهَاراً، وَسِرّاً وَإِعْلَاناً، وَقُلْتُ لَکُمْ: اغْزُوهُمْ قَبْلَ أَنْ یغْزُوکُمْ، فَوَاللَّهِ مَا غُزِی قَوْمٌ قَطُّ فِی عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا.

فَتَوَاکَلْتُمْ وَتَخَاذَلْتُمْ حَتَّی شُنَّتْ عَلَیکُمُ الْغَارَاتُ، وَمُلِکَتْ عَلَیکُمُ الْأَوْطَانُ.

وَهذَا أَخُو غَامِدٍ وَقَدْ وَرَدَتْ خَیلُهُ الْأَنْبَارَ، وَقَدْ قَتَلَ حَسَّانَ بْنَ حَسَّانَ الْبَکْرِی، وَأَزَالَ خَیلَکُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا.

وَلَقَدْ بَلَغَنِی أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ کَانَ یدْخُلُ عَلَی الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ، وَالْأُخْرَی الْمُعَاهَدَةِ، فَینْتَزِعُ حِجْلَهَا وَقُلْبَهَا وَقَلَائِدَهَا وَرُعُثَهَا، مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْاِسْتِرْجَاعِ وَالْاِسْتِرْحَامِ.

ثُمَّ انْصَرَفُوا وَافِرِینَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ کَلْمٌ، وَلَا أُرِیقَ لَهُمْ دَمٌ؛ فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِماً مَاتَ مِنْ بَعْدِ هذَا أَسَفاً مَا کَانَ بِهِ مَلُوماً، بَلْ کَانَ بِهِ عِنْدِی جَدِیراً.

«آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با شامیان، دعوت کردم و گفتم پیش از آن که، آنها با شما بجنگند با آنان نبرد کنید،

به خدا سوگند! هر ملّتی که درون خانه خود مورد هجوم قرار گیرد، ذلیل خواهد شد،

امّا شما سُستی بخرج دادید، و خواری و ذّلت پذیرفتید، تا آنجا که دشمن پی در پی به شما حمله کرد و سرزمین‌های شما را تصّرف نمود،

و اینک، فرمانده معاویه، (مرد غامدی) با لشگرش وارد شهر انبار شده و فرماندار من، «حسّان بن حسّان بکری» را کشته و سربازان شما را از مواضع مرزی بیرون رانده است.

به من خبر رسید که مردی از لشگر شام به خانه زن مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بود وارد شد، و خلخال و

دستبند و گردن بند و گوشواره های آنها را بغارت برد، در حالی که هیچ وسیله‌ای برای دفاع، جز گریه و التماس کردن، نداشتند. لشگریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون اینکه حتّی یک نفر آنان، زخمی بردارد، و یا قطره خونی از او ریخته شود، اگر برای این حادثه تلخ، مسلمانی از روی تأسّف بمیرد، ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است.» [۱] .

و ادامه داد که:

فَيا عَجَباً! عَجَباً - وَاللَّهِ - يميتُ الْقَلْبَ وَيجْلِبُ الْهَمَّ مِن اجْتِماعِ هؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ، وَتَفَرُّقِكُمْ عَن حَقِّكُمْ!

فَقُبْحاً لَكُمْ وَتَرَحاً، حِينَ صِرْتُمْ غَرَضاً يرْمى!

يغَارُ عَلَيكُمْ وَلَا تُغِيرُونَ؟ وَتُغْزَوْنَ وَلَا تَغْزُونَ؟ وَيعْصَى اللَّهُ وَتَرْضَوْنَ؟

فَإِذَا أَمَرْتُكُم بِالسَّيرِ إِلَيهِمْ فِي أَيامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ: هـذِهِ حَمَارَّةُ الْقَيظِ، أَمْهِلْنَا يسَبَّخُ عَنَّا الْحَرُّ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيرِ إِلَيهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ: هـذِهِ صَبَارَّةُ الْقُرِّ، أمْهِلْنا ينْسَلِخْ عَنَّا الْبَرْدُ؛ كُلُّ هذَا فِرَاراً مِنَ الحَرِّ والْقُرِّ؛؛ فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ تَفِرُّونَ؛ فَأَنْتُمْ وَاللَّهِ مِنَ السَّيفِ أَفَرُّ!

يـا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ! حُلُومُ الْأَطْفَالِ، وَعُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ، لَوَدِدْتُ أَنِّى لَمْ أَرَكُمْ وَلَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً - وَاللَّهِ - جَرَّتْ نَدَماً، وَأَعَقَبَتْ سَدَماً.

قَاتَلَكُمُ اللَّهُ! لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيحاً، وَشَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيظاً، وَجَرَّعْتُمُونِي نُغَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاساً، وَأَفْسَدْتُمْ عَلَى رَأْيي بِالْعِصْيانِ وَالْخِذْلَانِ؛ حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قُرَيشٌ:

إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبِ رَجُلٌ شُجَاعٌ، وَلكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ.

لِلَّهِ أَبُوهُمْ! وَهَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاساً، وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَاماً مِنِّي! لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ، وَهاأَنَذَا قَدْ ذَرَّفْتُ عَلَى السِّتِّينَ! وَلكِنْ لَا رَأْى لِمَنْ لَا يطَاعُ!

«شگفتا، شگفتا!! به خدا سوگند، این واقعیت قلب انسان را می‌میراند و دچار غم و اندوه می‌کند که شامیان در باطل خود وحدت دارند، و شما در حق خود متفرّقید.

زشت باد روی شما و از اندوه رهایی نیابید که آماج تیر بلا شدید.

به شما حمله می‌کنند، شما حمله نمی‌کنید؟

با شما می‌جنگند، شما نمی‌جنگید؟ اینگونه معصیت خدا می‌شود و شما رضایت می‌دهید؟

وقتی در تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن می‌دهم، می‌گویید هوا گرم است مهلت ده تا سوز گرما بگذرد، و آنگاه که در زمستان فرمان جنگ می‌دهم، می‌گویید هوا خیلی سرد است بگذار سرما برود.

همه این بهانه‌ها برای فرار از سرما و گرما بود؟ وقتی شما از گرما و سرما فرار می‌کنید، به خدا سوگند که از شمشیر بیشتر گریزانید ای مرد نمایان نامرد! ای کودک صفتان بی‌خرد، که عقل‌های شما به عروسان حجله‌آرای، شباهت دارد، چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی‌دیدم و هرگز نمی‌شناختم، شناسایی شما سوگند به خدا که جز پشیمانی حاصلی نداشت، و اندوهی غم بار سرانجام آن شد.

خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون، و سینه‌ام از خشم شما مالامال است، کاسه‌های غم و اندوه را، جُرعه جُرعه به من نوشاندید، و با نافرمانی و ذّلت پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه کردید، تا آنجا که قریش در حق من گفت:

«بی تردید پسر ابیطالب مردی دلیر است ولی دانش نظامی ندارد»

خدا پدرانشان را مزد دهد، آیا یکی از آنها تجربه‌های جنگی سخت و دشوار مرا دارد؟ یا در پیکار توانست از من پیشی گیرد؟ هنوز بیست ساله نشده، که در میدان نبرد حاضر بودم، هم اکنون که از شصت سال گذشته‌ام.

امّا دریغ، آن کس که فرمانش را اجراء نکنند، رأیی نخواهد داشت. [۲] .

و در خطبه ۲۵ با تأسّف فراوان خطاب به کوفیان، علل شکست کوفیان و عوامل پیروزی شامیان را به گونه‌ای روشن بیان فرمود:

أُنْبِئْتُ بُسْراً قَدِ اطَّلَعَ الْیمَنَ، وَإِنِّی وَاللَّهِ لَأَظُنُّ أَنَّ هؤُلاءِ الْقَوْمَ سَیدَالُونَ مِنْکُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَی بَاطِلِهِمْ، وَتَفَرُّقِکُمْ عَنْ حَقِّکُمْ، وَبِمَعْصِیتِکُمْ إِمَامَکُمْ فِی الْحَقِّ، وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِی الْبَاطِلِ، وَبِأَدَائِهِمُ الْأَمَانَةَ إِلَی صَاحِبِهِمْ وَخِیانَتِکُمْ، وَبِصَلَاحِهِمْ فِی بِلَادِهِمْ وَفَسادِکُمْ. فَلَوِ ائْتَمَنْتُ أَحَدَکُمْ عَلَی قَعْبٍ لَخَشِیتُ أَنْ یذْهَبَ بِعَلَاقَتِهِ.

اللَّهُمَّ إِنِّی قَدْ مَلِلْتُهُمْ وَمَلُّونِی، وَسَئِمْتُهُمْ وَسَئِمُونِی، فَأَبْدِلْنِی بِهِمْ خَیراً مِنْهُمْ، وَأَبْدِلْهُمْ بِی شَرّاً مِنِّی.

اللَّهُمَّ مِثْ قُلُوبَهُمْ کَمَا یمَاثُ الْمِلْحُ فِی الْمَاءِ.

أَمَا وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ لِی بِکُمْ أَلْفَ فَارِسٍ مِنْ بَنِی فِرَاسِ بْنِ غَنْمٍ.

هُنَالِکَ، لَوْ دَعَوْتَ، أَتَاکَ مِنْهُمْ

فَوَارِسُ مِثْلُ أَرْمِیةِ الحَمِیمِ

«به من خبر رسیده که (بُسر بن ارطاهٔ) بر یمَن تسلّط یافت، سوگند به خدا می‌دانستم که مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد. زیرا آنها در یاری کردن باطل خود، وحدت دارند، و شما در دفاع از حق متفرّقید، شما امام خود را در حق نافرمانی کرده و آنها امام خود را در باطل فرمانبردارند.

آنها نسبت به رهبر خود امانتدار و شما خیانتکارید، آنها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی (آنقدر فرومایه‌اید) اگر من کاسه چوبی آب را به یکی از شماها امانت دهم می‌ترسم که بند آن را بدزدید.

خدایا، من این مردم را با پند و تذکّرهای مداوم خسته کردم و آنها نیز مرا خسته نمودند، آنها از من به ستوه آمده، و من از آنان به ستوه آمده، دل شکسته‌ام، به جای آنان افرادی بهتر به من مرحمت فرما، و به جای من بدتر از من بر آنها مسلّط کن.

خدایا، دلهای آنان را، آنچنان که نمک در آب حل می‌شود، آب کن.

به خدا سوگند، دوست داشتم، به جای شما کوفیان، هزار سوار از بنی فَراس بن غَنَم می‌داشتم که:

«اگر آنان را می‌خواندی، سوارانی از ایشان نزد تو می‌آمدند مبارز و تازنده چون ابر تابستانی» [۳] .

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در تداوم تحلیل و بررسی عوامل شکست کوفیان و وادار کردن مردم به «نظارت عمومی» و دخالت مسئولانه در امور اجتماعی و احساس تعهّد و مسئولیت، در خطبه ۱۰۶ فرمود:

وَقَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَغْضَبُونَ! وَأَنْتُمْ لِنَقْضِ ذِمَمِ آبَائِکُمْ تَأْنَفُونَ! وَکَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَیکُمْ تَرِدُ، وَعَنْکُمْ تَصْدُرُ، وَإِلَیکُمْ تَرْجِعُ. فَمَکَّنْتُمُ الظَّلَمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِکُمْ، وَأَلْقَیتُمْ إِلَیهِمْ أَزِمَّتَکُمْ، وَأَسْلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِی أَیدِیهِمْ، یعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ، وَیسِیرُونَ فِی الشَّهَوَاتِ، وَایمُ اللَّهِ، لَوْ فَرَّقُوکُمْ تَحْتَ کُلِّ کَوْکَبٍ، لَجَمَعَکُمُ اللَّهُ لِشَرِّ یوْمٍ لَهُمْ!

علل سقوط و سیر ارتجاعی امّت

«با آن همه بزرگواری و کرامت، هم اکنون می‌نگرید که قوانین و پیمانهای الهی شکسته شده اما خشم نمی‌گیرید، در حالی که اگر پیمان پدرانتان نقض می‌شد ناراحت می‌شدید،

شما مردمی بودید که دستورات الهی ابتدا به دست شما می‌رسید و از شما به دیگران ابلاغ می‌شد و آثار آن باز به شما برمی‌گشت.

امّا امروز جایگاه خود را به ستمگران واگذاردید، و زمام امور خود را به دست بیگانگان سپردید، و امور الهی را به آنان تسلیم کردید! آنهایی که به شبهات عمل می‌کنند، و در شهوات غوطه‌ورند (بنی‌امیه).

به خدا سوگند! اگر دشمنان شما را در زیر ستارگان آسمان بپراکنند، باز خداوند شما را برای انتقام گرفتن از ستمگران گرد می‌آورد.» [۴] .

اینگونه هشدارها و بررسی‌ها وجدان‌های خفته را بیدار می‌سازد تا به چاره جوئی بیاندیشند و از بی تفاوتی‌ها دست برداشته در

سرنوشت خود و کشور خود دخالت کنند.

اگر کوفیان اصل نظارت مردمی را فراموش نمی‌کردند ارزش‌ها را پاسداری کرده و از فساد و زشتی‌ها پرهیز می‌دادند، بی تفاوت نمی‌شدند و در سُستی و رفاه زدگی همه عزّت و شرافت خود را از یاد نمی‌بردند.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۴/۲۷ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- المصنّف ج ۱۰ ص۱۵۴: عبدالرّزاق‌بن هشام (متوفای ۲۱۱ه)

۲- حیلة الأبرار ج ۲ ص ۳۹۰: بحرانی (متوفای ۱۱۰۷ه)

۳- تاریخ دمشق ج۳ ص۳۲۲ و۳۵۹: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱ ه)

۴- تاریخ بغداد ج۱۲ ص۳۰۵: خطیب بغدادی شافعی (متوفای ۴۶۳ ه)

۵- تذکرة الخواص ص ۱۶۰: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ه)

۶- احتجاج ج ۱ ص۱۷۴ قدیم و ج ۱ ص۴۱۲: علامه طبرسی (متوفای ۵۸۸ ه).

[۲] خطبه ۸/۲۷ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

[۳] خطبه ۲/۲۵ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- المصنّف ج ۱۰ ص۱۵۴: عبدالرّزاق‌بن همّام (متوفای ۲۱۱ه)

۲- تاریخ دمشق ج۳ ص۳۲۲ و۳۵۹: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱ ه)

۳- تاریخ دمشق، ترجمه امام حسین علیه السلام ۱۴۶: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱ه)

۴- تاریخ بغداد ج۱۲ ص۳۰۵: خطیب بغدادی شافعی (متوفای ۴۶۳ ه)

۵- تذکرة الخواص ص ۱۶۰: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ه)

۶- احتجاج ج ۱ ص۱۷۴ قدیم و ج ۱ ص۴۱۲: علامه طبرسی (متوفای ۵۸۸ ه)

۷- وقعة الصّفین ص۳۱۴ و ۳۱۵: منقری (متوفای ۲۱۲ه)

۸- البدایة و النّهایه ج۳۴۰/۷ سنه ۴۰: ابن کثیر شافعی (متوفای ۷۷۴ه).

[۴] خطبه ۱۱/۱۰۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- احیاء العلوم: غزالی (متوفای ۵۰۵ ه)

۲- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی متوفای ۳۸۰ ه)

۳- اصول کافی ج ۲ ص۴۹ ح ۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۴- ذیل الامالی ص ۱۷۱: ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶ ه)

۵- قوت القلوب ج ۱ ص ۳۸۲ و ۴۰۷: ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۲ ه)

۶- حلیة الاولیاء ج ۱ ص ۷۴ و ۷۵: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ ه)

۷- خصال ج ۱ ص ۱۰۸: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۸- دستور معالم الحکم ص ۱۲۱: قاضی قضاعی (متوفای ۴۵۴ ه).

برنامه‌ریزی در جنگ

انسان در زندگی از مراحل گوناگوی گذر می‌کند، و برای نیل به پیشرفت باید این مراحل را یکی پس از دیگری پشت سر بگذارد. پرش یا جهش ناسنجیده، بی‌گمان به شکست و سقوط می‌انجامد. این حقیقتی است که بر تمام جوانب زندگی حاکم است و انسان باید در هر گام خود آن را به خاطر داشته باشد و موقعیت هر گامی را در مراحل پیشرفت بشناسد.

در شرایط جنگ رعایت این مراحل اهمیتی به مراتب بیشتر از شرایط صلح دارد:

برای مثال: دفاع از مواضع خودی پیش از استقرار کامل از حمله به دشمن بسیار مهم‌تر است.

کسی که مواضع نظامی خود را به خاطر تصرف مواضع دشمن در معرض سقوط قرار می‌دهد، زندگی خود و پیروزیهایش را دستخوش خطر می‌سازد.

مولا علی (ع) در نامه‌ای به «کمیل بن زیاد» کارگزار خود بر «هیت» چنین می‌نگارد:

اما بعد، فان تضییع المرء ماولی، و تکلفه ما کفی، لعجز حاضر، و رای متبر، و ان تعاطیک الغاره علی اهل قرقیسیا، و تعطیلک مسالحک التی ولیناک، لیس بها من یمنعها و لا یرد الجیش عنها، لرای شعاع، فقد صرت جسر المن اراد الغاره من اعدائک علی اولیائک غیر شدید المنکب، و لا مهیب الجانب، و لا ساد ثغره، و لا کاسر لعدو شوکه، ولا مغن عن اهل مصره و لا مجز عن امیره، و السلام.

«اما بعد...

همانا اگر کسی کاری را که به او واگذاشته‌ای به سامان نرساند و به امور دیگران بپردازد، نشانه ناتوانی و درهم اندیشی اوست (که او را به نیستی می‌کشاند).

یورش تو به قلمرو «قرقیسیا» و بی‌دفاع گذاشتن مرزها در برابر تعرض دشمن به قلمرو امارت تو، نمودار ذهنی آشفته و پریشان است. تو از خود پلی ساختی که دشمنانت با عبور از آن بر یارانت چنگ اندازند. نه زور بازو دایر و نه هیبت دیدار، نه راه بر دشمن می‌بندی و نه شوکت او می‌شکنی، نه مایه‌ی آرامش رعیت خویشتنی، و نه امر فرمانده‌ی خویش پیش می‌بری.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۶۱.

بزرگداشت رزمندگان پس از پیروزی

پس از جنگ جمل و پیروزی مومنان بر دشمن، امام علی (ع) به قصد قدردانی از تلاش رزمندگانش به پا خاست، محبت خود را به آنان باز نمود، تشکر عمیق خود را ابراز داشت و بر ارزش فداکاری لشکریانش تاکید کرد:

انتم الانصار عی الحق، و الاخوان فی الدین، و الجنن یوم الباس، و البطانه دون الناس، بکم اضرب المدبر، و ارجو طاعه المقبل، فاعینونی بمناصحه خلیفه من الغش، سلیمه من الریب، فو الله انی لاویل الناس بالناس.

«شما یاوران راه حق، برادران در دین، سپرهای روز سختی و رازداران من در میان مردمید. به همدستی شما کسانی را که از دین روی می‌گردانند ادب می‌کنم، و به هدایت روی آورندگان امید می‌بندم. پس مرا با اندرزهای خالصانه و بی‌ریا، یاری کنید، به خدا سوگند که من از هر کس دیگر به مردم خیرخواه‌ترم.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۷.

برخورد با فرماندار آذربایجان

معقل بن قیس یکی از فرمانداران نظامی اسلام بود که تعدادی از شورشیان را تعقیب کرد واز آذربایجان (اردشیر خرّه) گذشت، و با آنها جنگید، تعدادی کشته و تعدادی را اسیر گرفت.
در آن روزها فرماندار امیرالمؤمنین‌علیه السلام در آذربایجان (مصقلهٔ بن هبیره) بود، چون در میان اسیران تعدادی از اهل قبیله او بودند، وساطت کرد، و گفت غرامت اسیران را می دهم تا آزاد شوند.
معقل بن قیس پذیرفت و اسیران آزاد شدند.
امّا مصقله ۵۰۰ هزار درهم غرامت را نپرداخت.
امام علی‌علیه السلام طی نامه ای از او خواستند تا غرامت را بپردازد، که مبلغ ۲۰۰ هزار درهم راپرداخت واز پرداخت بقیه سر باز زد.
چون با برخورد شدید امام روبرو شد به شام گریخت.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمود:
«رفتار او رفتار بزرگواران بود که اسیران را آزاد کرد، اما فرار او فرار بردگان بود، اگر به مرکز حکومت می آمد، وعدم توانائی خود راتوضیح می داد از او می پذیرفتم.» [۱] .
(فَعَلَ فِعلَ السَّادَهِٔ وَ فَرَّ فِرارَ الْعَبیدِ)

پی نوشت ها:
[۱] خطبه ۴۴ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

بکارگیری صحیح مدیران

عمرو بن ابی سلمه در بخش مدیریت سیاسی، استاندار امام علی‌علیه السلام در بحرین و قسمتی از فارس بود، چون امام در آستانه حرکت به سوی جنگ صفّین بود، با ویژگیهای رزمی که در عمروبن ابی سلمه، سراغ داشت، او را فراخواند، و در بخش مدیریت نظامی بکار گرفت و به جای او (نعمان بن عجلان) را فرستاد. [۱] .

پی نوشت ها:
[۱] نامه ۴۲، نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس مؤلف.

بیعت کلیب

پس از شورش طلحه وزبیر که حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام برای سرکوبی اصحاب جمل تشریف می‌بردند، ودر منطقه ذی قار اردو زدند،
کلیب می گوید: خدمت امام رسیدم، امام علی‌علیه السلام را عاقل‌ترین، و هوشیارترین انسان‌ها یافتم، از من سئوالاتی راجع به بزرگان قبائل کرد ومن پاسخ دادم. فرمود:
نامه‌ای برای رئیس قبیله «بنی راسب» و «بنی قدامهٔ» می‌نویسم آیا برای آنان می‌بری؟
گفتم: آری

سپس کسانی که همراه بودند با حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام بیعت کردند، وهمه اطرافیان و یاران امام که از کثرت سجده پینه بر پیشانی داشتند به من می‌گفتند:

بیعت کن.

امام علی‌علیه السلام فرمود: رهایش کنید تا خود تصمیم بگیرد.

سپس بگونه‌ای حساب شده با من صحبت کرد که هدایت شدم و بیعت کردم. [۱].

این واقعه در خطبه ۱۷۰ به شرح زیر آمده است:

أَرَأَیتَ لَوْ أَنَّ الَّذِینَ وَرَاءَکَ بَعَثُوکَ رَائِداً تَبْتَغِی لَهُمْ مَسَاقِطَ الْغَیثِ، فَرَجَعْتَ إِلَیهِمْ وَأَخْبَرْتَهُمْ عَنِ الْکَلَاءِ وَالْمَاءِ، فَخَالَفُوا إِلَی الْمَعَاطِشِ وَالْمجَادِبِ، مَا کُنْتَ صَانِعاً؟ قَالَ: کُنْتُ تَارِکَهُمْ وَمُخَالِفَهُمْ إِلَی الْکَلَاءِ وَالْمَاءِ. فَقَالَ – عَلَیهِ السَّلَامُ –: فَامْدُدْ إِذاً یدَکَ. فَقَالَ الرَّجُلُ: فَوَاللَّهِ مَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَمْتَنِعَ عِنْدَ قِیامِ الْحُجَّةِ عَلَی، فَبَایعْتُهُ عَلَیهِ السَّلَامُ. وَالرَّجُلُ یعْرَفُ بِکُلَیبٍ الجَرْمِی.

اگر آنها تو را می‌فرستادند که محل ریزش باران را بیابی، سپس به سوی آنان باز می‌گشتی واز گیاه و سبزه و آب خبر می‌دادی، اگر مخالفت می‌کردند و به سرزمینهای خشک و بی‌آب روی می‌آوردند تو چه می‌کردی؟ (گفت: آنها را رها می‌کردم و به سوی آب و گیاه می‌رفتم، امام فرمود)

پس دستت را برای بیعت کردن بگشای.

(مرد گفت: سوگند بخدا به هنگام روشن شدن حق توانایی مخالفت نداشتم و با امام‌علیه السلام بیعت کردم) [۲].

پی نوشت ها:

[۱] کتاب جمل شیخ مفید، ص۱۵۶ – و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۹۲.

[۲] اسناد و مدارک خطبه ۱۷۰ به شرح زیر است:

۱– عقدالفرید ج۴ ص۱۳۸ خطب‌امیرالمؤمنین:ابن عبدربه مالکی(متوفای۳۲۸ه)

۲– النهایهٔ ج ۲ ص ۱۲۸(مادّه دکک): ابن أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه)

۳– کتاب الجمل: ابی‌مخنف (متوفای ۱۵۷ ه).

بردباری در مبارزه با تحریفات

پس از ۲۵ سال حکومت آنان که به حاکمیت ارزش‌ها و احکام اسلامی توجّهی نداشتند، و بدعت‌ها، و جعل احکام فراوانی را مطرح کردند، که مردم را از اسلام و احکام ناب منحرف و به دستور العمل‌هائی عادت داده بودند که از احکام اسلام بیگانه بود، حال که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حکومت رسید، با هزاران مشکل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی روبرو بود، و نمی‌توانست افکار و آراء جامعه را با دستورالعمل و بخشنامه تغییر دهد.

تا فرمود:

«نماز مستحبّی را به جماعت نخوانید.»

فریاد عموم بلند شد که:

وا عُمَرا، وا عُمَرا

اینجاست که، مشکل فرهنگی و بینشی را با دستورالعمل‌ها و بخشنامه نمی‌شود به زودی حَل کرد.

امام علی علیه السلام در یک سخنرانی عمومی بردباری خود را در مبارزه با انحرافات و بدعت‌ها اینگونه بیان فرمود:

اگر حکم الهی را اظهار کنم، و تحریف‌ها را کنار زنم، از گِرد من پراکنده می‌شوند.

سوگند به خدا! به مردم گفتم که در ماه رمضان جز برای نماز واجب به جماعت حاضر نشوند، که خواندن نماز مستحبّی به جماعت بدعت است.

امّا بعضی از لشگریان که در پیرامون من می‌جنگیدند، فریاد زدند:

(ای اهل اسلام، سنّت خلیفه دوّم را تغییر دادند، و علی ما را از نماز خواندن مستحبّی به جماعت باز می‌دارد.)

ترسیدم در گوشه‌ای از لشگریانم شورشی برپا شود. [۱].

و در یک سخنرانی افشاگرانه فرمود:

أرَایتُمْ لَوْ اُمِرْتُ بِمَقامِ اِبْراهیمْ فَرَدَدْتُهُ اِلی الْمَوْضِعِ الَّذی وَضَعَهُ فیهِ رَسُولُاللَّهْ صلی الله علیه وآله وسلم

وَ رَدَدْتُ فَدَکَ اِلی وَرَثَةِ فاطِمَةْ

وَ رَدَدْتُ صاعَ رَسُولُاللَّه صلی الله علیه وآله وسلم کَما کانَ... وَرَدَدْتُ دارُ جَعْفَرٍ اِلی وَرَثَتِهِ وَ هُدِمَتْها مِنَ الْمَسْجَدِ، وَرَدَدْتُ قَضایا مِنَ الْجَوْرِ قَضی بِها وَ نَزَعَتْ نِساءً تَحْتَ رِجالٍ بِغَیرِ حَقٍّ وَ رَدَدْتُهُنَّ اِلی اَزْواجِهِنَّ...

وَ مَحَوْتُ دَوَّاوینَ الْعَطایا وَ اعْطَیتُ کَما کانَ رَسُولُاللَّه صلی الله علیه وآله وسلم یعْطی بِالسَّوِیةِ وَ لَمْ اَجْعَلُها دَوْلَةً بَینَ الْأغْنِیاءِ...

وَ رَدَدْتُ مَسْجِدَ رَسُولُاللَّه صلی الله علیه وآله وسلم اِلی ما کانَ عَلَیهِ وَ سَدَدْتُ ما فَتَحَ فیهِ مِنَ الاَبْوابِ وَ فَتَحْتُ ما سَدَّ مِنْهُ

وَ حَرَّمْتُ الْمَسْحَ عَلَی الْخِفَّینِ

وَ حَدَدْتُ عَلَی النَّبیذِ

وَ اَمَرْتُ بِالْأَحلالِ الْمُتْعِتین

وَ اَمَرْتُ بِالتَّکْبیرِ عَلَی الْجَنائِزِ خَمْسَ تَکْبیراتٍ

وَ الْزَمْتُ النَّاسَ الْجَهْرَ بِبِسْمِ اللَّهِ الْرَحْمنِ الْرَحیم...

وَ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَی حُکْمِ الْقُرْآنَ وَ عَلَی الطَّلاقِ عَلَی السُّنَّةِ

وَ اَخَذْتُ الصَّدَقاتَ عَلَی اِصْنافِها وَ حُدُودِها...

اذاً لِتَفَرَّقُوا عَنّی وَ اللَّهِ لَقَدْ اَمَرْتُ النَّاسَ اَنْ لا یجْتَمِعُوا فی شَهْرُ رَمَضانِ اِلَّا فی فَریضَةٍ وَ اعْلَمْتُهُمْ اِنَّ اجْتِماعِهِمْ فی النَّوافِلِ بِدْعَةً فَتَنادی بَعْضُ اهْلِ عَسْکَری مِمَّنْ یقاتِلُ مَعی:

یا اَهْلَ الْإِسْلامِ غُیرَتْ سُنَّةُ عُمَرٍ ینْهانا عَنِ الصَّلوةِ فی شَهْرُ رَمَضانِ تَطَوُّعاً. وَلَقَدْ خِفْتُ اَنْ یثُورُوا فی ناحِیةِ جانِبِ عَسْکَری...

(اگر مقام ابراهیم را که خلیفه دوّم تغییر داد به همان مکانی می‌گذاشتم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم قرار داده بود؛

و فدک را به صاحب اصلیش می‌دادم؛

و پیمانه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به مقدار تعیین شده پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم باز می‌گرداندم؛

و خانه جعفر را که در توسعه مسجد به زور خراب کردند، باز پس می‌گرفتم؛

و احکام و قضاوت‌های ضالمانه را طرد می‌کردم؛

و زنان مسلمان را که بدون حقّی گرفتند و با آنان ازدواج کردند، به خانوادهایشان برمی‌گرداندم؛

و دفتر حقوق را به روش حقوق پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم تغییر می‌دادم؛

و دفتر بخشش‌ها و امتیاز دادنها را نابود می‌کردم؛

و مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنگونه که لازم بود درست می‌کردم؛

و درهائی که بیجا باز کردند می‌بستم؛

و مسح برروی کفش را منع می کردم؛

و برخوردن آبجو حدّ شراب می‌زدم؛

و متعه و حجّ تمتّع را حلال اعلام می کردم؛

و دستور می‌دادم که بر جنازه‌ها پنج تکبیر بگویند؛

و بسم‌اللَّه را در نماز بلند بگویند؛

و مردم را به حکم قرآن باز می گرداندم؛

و طلاق را مطابق اسلام جاری می کردم؛

و صدقات را از اقشار مردم می گرفتم؛

هر آینه از اطراف من پراکنده می‌شدند، من تا دستور دادم که نماز مستحبّی را به جماعت نخوانند که بدعت است، جمعی از لشگریان من فریاد زدند:

که ای اهل اسلام، سنّت خلیفه دوّم را تغییر دادند، ترسیدم که لشگریانم را دچار پراکندگی نمایند.)

پی نوشت ها:

[۱] روضه کافی ص۵۸ و ۶۳ - و - تاریخ الخلفاء سیوطی ۱۳۶.

بانوان و فرهنگ پرهیز

در فرهنگ اجتماعی و اخلاق همسرداری امام علی علیه السلام اصولی مطرح است، مانند:

۱- تقسیم کار بین زن و مرد

۲- انتخاب مرد نسبت به کارهای بیرون منزل

۳- به کوچه و خیابان نرفتن زن‌ها مگر در ضرورت

۴- مسئولیت پذیری مردها نسبت به خرید و فروش خارج از منزل.

بنابراین جامعه اسلامی با فرهنگ پرهیز، و عدم اختلاط زن و مرد در بازار و خیابان باید اداره شود، که عامل سلامت نسل جوان و محیط اجتماعی است.

روزی به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اطّلاع دادند که زنان کوفه در مراکز تجاری و بازار رفت و آمد دارند، و شخصاً به خرید و فروش می‌پردازند، امام علی علیه السلام در یک سخنرانی خطاب به مردم کوفه فرمود:

أَما تَسْتَحْیونَ وَلاتُغارُونَ وَنِسائُکُم یخْرُجْنَ إِلی الْأَسْواقِ وَیزاحِمْنَ الْعُلُوجَ

«آیا حیاء ندارید؟ و غیرت نمی‌ورزید که زن‌های شما به بازارها می‌روند و با جوانان قوی و خوش هیکل روبرو می‌شوند؟» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] محجّهٔالبیضاء ج ۳ ص ۱۰۴.

برخورد با دختر خود

وقتی یکی از دختران امام علی علیه السلام، گلوبند بیت‌المال را آنهم با اجازه کلیددار آن، تنها برای روز عید فطر، به عاریت

گرفت،

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر سر کلیددار بیت‌المال فریاد کشید، و گلوبند را به بیت‌المال بازگرداند و خطاب به دخترش فرمود:

اگر اجازه نمی‌گرفتی، دست تو اوّلین دستی بود که در بنی‌هاشم قطع می‌گردید. [۱] .

فَاتَّقِ اللَّهَ وَارْدُدْ إِلَی هؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ، فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمْکَنَنِی اللَّهُ مِنْکَ لَأُعْذِرَنَّ إِلَی اللَّهِ فِیکَ، وَلَأَضْرِبَنَّکَ بِسَیفِی الَّذِی مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَداً إِلَّا دَخَلَ النَّارَ!

وَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَینَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِی فَعَلْتَ، مَا کَانَتْ لَهُمَا عِنْدِی هَوَادَةٌ، وَلَا ظَفِرَا مِنِّی بِإِرَادَةٍ، حَتَّی آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُمَا، وَأُزِیحَ الْبَاطِلَ عَنْ مَظْلَمَتِهِمَا، وَأُقْسِمُ بِاللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ مَا یسُرُّنِی أَنَّ مَا أَخَذْتَهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَلَالٌ لِی، أَتْرُکُهُ مِیرَاثاً لِمَنْ بَعْدِی؛ فَضَحِّ رُوَیداً، فَکَأَنَّکَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدَی، وَدُفِنْتَ تَحْتَ الثَّرَی، وَعُرِضَتْ عَلَیکَ أَعْمَالُکَ بِالْمَحَلِّ الَّذِی ینَادِی الظَّالِمُ فِیهِ بِالْحَسْرَةِ، وَیتَمَنَّی الْمُضَیعُ فِیهِ الرَّجْعَةَ، «وَلاتَ حینَ مَناصٍ»

ترجمه: برخورد قاطع با خیانتکار

پس از خدا بترس، و اموال آنان را بازگردان، و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم نمود، که نزد خدا عذرخواه من باشد، و با شمشیری تو را می‌زنم که به هر کس زدم وارد دوزخ گردید.

سوگند به خدا! اگر حسن و حسین چنان می‌کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی‌دیدند و به آرزو نمی‌رسیدند تا آن که حق را از آنان باز پس ستانم، و باطلی را که به ستم پدید آمده نابود سازم، به پروردگار جهانیان سوگند، آن چه که تو از اموال مسلمانان به ناحق بردی، بر من حلال بود، خشنود نبودم که آن را میراث بازماندگانم قرار دهم، پس دست نگهدار و اندیشه نما، فکر کن که به پایان زندگی رسیده‌ای، و در زیر خاک‌ها پنهان شده، و اعمال تو را بر تو عرضه داشتند، آنجا که ستمکار با حسرت فریاد می‌زند، و تباه کننده عمر و فرصت‌ها، آرزوی بازگشت دارد امّا راه فرار و چاره مسدود است.) [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۵۱ – و وسائل الشّیعه، ج۱۸، ص ۵۲۱.

[۲] نامه ۴۱ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

برخورد با اسیران شامی

در جنگ جمل هرگاه دشمنی از شامیها به دست امام علی علیه السلام اسیر می‌شد، اگر کسی از یاران آن حضرت را نکشته بود او را آزاد می‌کرد وگرنه او را می‌کشت،

و اگر پس از آزادی دوباره به جنگ می‌آمد و اسیر می‌شد، او را به قتل می‌رساند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] صفین، نصر، ص۵۱۹.

بحثی در امامت

لزوم وجود امام پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمنظور جانشینی آنحضرت برای رهبری ملت اسلام بطوریکه اطاعت او بر

تمـام امت لازم و واجب باشـد مورد تأییـد فریقین خاصه و عامه است زیرا هیـچ سازمان و اجتماعی بـدون ریاست و رهبری نمیتواند بقاء خود ادامه دهد ولی بحث در اینست که چه کسـی باید جانشـین پیغمبر صـلی الله علیه و آله شود و چه شرایط و خصوصیاتی را داشـته باشد و چه کسـی او را بدین مقام منصوب سازد؟ اهل سـنت هر حکومتی را که بوسیله یک فرد مسلمان مستقر گردد خلافت اسـلامی دانسـته و جانشـین پیغمـبر صـلی الله علیه و آله را هم منتخب از طرف مردم میداننـد در نـتیجه بعصـمت خلیفه قائـل نبـوده و خلافت اسـلامی را در ردیف حکومتهای بشـری بشـمار میآوردنـد و فقط بطرز رفتار خلفاء و چگونگی اعمال آنها نظر دارنـد که با مردم بعدل و داد رفتار نمایند!

اما بعقیده شیعه امامت منصب الهی بوده و تالی نبوت است و همچنانکه پیغمبر صـلی الله علیه و آله از جانب خدا مبعوث شده است امـام نیز بایـد از نـاحیه خـدا تعیین گردد و علاـوه بر داشـتن افضـلیت نسـبت بقاطبه مردم در کلیه سـجایای اخلاقی و فضائل نفسانی، عصـمت او هم در درجه اول شرایط لازمه است و این مقام فوق تشخیص مردم است بنا بر این اجماع و انتخاب مسلمین شرط امامت نیست و قبول و یا تسلیم مسلمین نیز دلیل امامت نمیباشد اگر چه امام برای حفظ اساس دین بظاهر مجبوربتقیه و بیعت باشد.

البته لفـظ امـام را بمعنی لغوی آن بهر پیشوائی میتوان گفت ماننـد امـام جمـاعت (در نمـاز) حتی به پیشوایـان کفر نیز اطلاـق میشود چنانکه خداوند در قرآن کریم فرماید: فقاتلوا ائمهٔ الکفر انهم لا ایمان لهم [۱] .

ولی امـامت در اصـطلاح علم کلاـم و بمعنی مخصـوص آن که جانشـینی پیغمـبر اکرم صـلی الله علیه و آله است عبـارت از ریاسـت عمومی الهیه است بر همه مردم در امور دنیا و دین که بر تمام افراد امت متابعت از صاحب چنین مقامی لازم و واجب است، بعبارت دیگر امـام و جانشـین پیغمبر بایـد ریاست و رهبری جامعه اسـلامی را در سه جهت (از لحاظ حکومت ـ بیان معارف و احکام دینی ـ رهبری و ارشاد حیات معنوی) بعهـده بگیرد و پر واضـح است که چنین کسـی بایـد از جانب خداوند تعیین و منصوب گردد و مؤید بالهامات ربانی باشـد زیرا همچنانکه برای بوجود آمـدن دینی پیغمبری از طرف خداونـد تعالی مبعوث میشود برای حفظ و بقای آن دین نیز تعیین و نصب امام از جانب خدا لازم و ضروری میباشد.

از جمله استدلالات شیعه بر صحت عقیده خود دلیلی است معروف بدلیل لطف که چون نظام اجتماع بدون وجود قانون الهی مختل، و میان افراد آن جامعه هرج و مرج پیـدا میشود لـذا برای تعیین روابط افراد با یکدیگر و همچنین برای تعیین وظایف و تکالیف دینی و اخلاقی آنها که نتیجه‌اش رسـیدن بسعادت جاودانی است خداوند از راه لطف پیغمبری را بسوی آنان مبعوث میکند تا افراد جامعه را در مسـیر تکامـل مـادی و معنوی هـدایت نمایـد چنـانکه در قرآن کریم فرمایـد: لقـد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم ایاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمهٔ و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین [۲] .

یعنی خداونـد بر مؤمنین (از راه لطف) احسان و اکرام نمود که در میان آنهاپیغمبری را بر انگیخت که بر آنان آیات او را میخواند و آنهـا را (از شـرک و پلیـدی و رذائـل اخلاـقی) تزکیه نموده و کتاب و حکمت یادشان میدهـد و اگر چه قبلا در گمراهی آشـکاری بودند.

دلیل لطف را اهل سـنت نیز در باره پیغمبر قبول دارنـد اما در مورد امام آنرا نمی‌پذیرند در صورتیکه لطف خدا کامل است و هرگز ناقص و نا تمام نمی‌ماند بنا بر این امام نیز باید پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا منصوب شود و پیغمبر در حال حیات او را بمردم معرفی کنـد چنانکه نزول آیه تبلیغ در غدیر خم روشـنگر این مطلب بوده و در فصول گذشـته بدان اشاره گردیده است، خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب تجرید الاعتقاد گوید: الامام لطف فیجب نصبه علی الله تعالی تحصیلا للغرض [۳] .

علاوه بر دلیل لطف آیاتی در قرآن کریم وجود دارنـد که ثابت میکننـد امامت و خلافت الهیه موهبت و منصب خـدائی است و امام نیز بوسیله خداوند منصوب میگردد از جمله آنها آیه‌های زیر است:

اذ قال ربک للملائکهٔ انی جاعل فی الارض خلیفهٔ [۴] ... هنگـامیکه پروردگار تو بفرشـتگان گفت من در روی زمین خلیفه‌ای قرار

میدهم...

و اذا بتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین [۵].

چون ابراهیم را پروردگارش بسخنانی آزمایش نمود (مانند افکندن او در آتش بدستور نمرود و هجرت از وطن و مأمور شدن بذبح اسمعیل و امثالهم) و ابراهیم آماده انجام و اتمام آنها گردید خداوند باو فرمود که من ترا (علاوه بر مقام نبوت) برای مردم امام قرار میدهم عرض کرد این امامت را ببعضی از اولاد من هم قرار بده خداوند فرمود عهد من (امامت) بستمکاران نمیرسد. در این دو آیه خداوند تصریح میکند که نصب امام و خلیفه بدست خدا است و این امامت هم بر اشخاص ظالم و ستمگر نمیرسد و عدم ظلم امام عصمت او را میرساند و اگر بعقیده اهل تسنن قرار باشد امام از طریق شورا و اجماع انتخاب شود جواب آیات فوق چیست؟

صاحب تفسیر المیزان در ذیل تفسیر آیه مزبور چنین مینویسد:

آنچه از آیات مختلفه قرآن در این زمینه استفاده میشود اینست که هر کجا نامی از امامت برده شده هدایت هم بعنوان تفسیر بدنبال آن ذکر گردیده است مثلا در داستان ابراهیم فرماید:

و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلهٔ و کلا جعلنا صالحین، و جعلناهم ائمهٔ یهدون بامرنا [۶].

و ما بابراهیم اسحق را و یعقوب را (که فرزند اسحق بود) بخشیدیم و همه آنها را از نیکان و شایستگان قرار دادیم و آنان را امامانی قرار دادیم که بامر ما مردم را هدایت نمایند.

و در جای دیگر فرماید: و جعلنا منهم ائمهٔ یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بایاتنا یوقنون [۷].

و از آنها (بنی اسرائیل) امامانی قرار دادیم که بفرمان ما هدایت میکردند چون (بسختی‌های ناشی از نا فرمانی قوم) صبر کردند و بایات (معجزات) ما یقین داشتند.

بطوریکه ملاحظه میشود در این موارد (هدایت) بعنوان توضیح بعد از امامت ذکر شده و سپس آنرا مقید بامر کرده و فرموده است یهدون بامرنا یعنی پیشوایان که بامر ما هدایت میکنند و از اینجا معلوم میشود که مقام امامت مقام هدایت مخصوصی است که عبارت از هدایت بامر خدا بوده و یکنوع ولایت بر اعمال مردم است از نظر باطن که توأم با هدایت میباشد و منظور از هدایت در اینجا ایصال بمطلوب یعنی رسانیدن بمقصد است نه تنها راهنمائی و ارائه طریق که کار پیغمبران و رسولان بلکه‌عموم مؤمنانی است که از راه موعظه و نصیحت مردم را بسوی خدا دعوت میکنند [۸].

بموضوع دیگری که باید توجه نمود اینست که خداوند دلیل اعطاء مقام امامت را چنین بیان کرده است (لما صبروا و کانوا بایاتنا یوقنون ـ چون صبر کردند و بآیات ما یقین داشتند) بنا بر این، علت اعطاء آن صبر در راه خدا آنهم صبر مطلق که شامل تمام امتحانات و دارا بودن مقام یقین (پیش از صبر) است چنانکه در باره ابراهیم فرماید:

و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیکون من الموقنین [۹].

یعنی و بدینگونه ملکوت آسمانها و زمین را بابراهیم نشان میدهیم تا از اهل یقین گردد. پس امام باید دارای مقام یقین بوده و عالم ملکوت بر او مکشوف باشد.

همچنین کسی میتواند مقام با عظمت امامت را دارا شود که ذاتا سعادتمند بوده باشد زیرا اگر ذاتا سعادتمند نباشد و در بعضی اوقات ظلم و شقاوت از او سر بزند در اینصورت صلاحیت احراز چنین مقامی را نداشته و خود محتاج بهدایت دیگری خواهد بود و این معنی با مقام هدایت سازشی ندارد [۱۰].

ممکن است کسی بگوید حضرت امیر علیه السلام که فقط مقام امامت را داشت چگونه از پیغمبران پیشین مانند ابراهیم که هم پیغمبر بوده و هم مقام امامت را داشته است افضل و برتر است؟ پاسخ اینست که مقام امامت دارای مراتب مختلفی است (همچنانکه پیغمبران در نبوت همه یکسان نبوده‌اند) و آنحضرت مرحله کاملتر امامت را دارا بود [۱۱] و چنانکه اشاره شد امام باید دارای مقام

یقین باشـد و خداونـد میفرماید ملکوت آسـمانها و زمین را بابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین گردد اما یقینی که حضـرت امیر علیه السـلام داشت فوق یقین ابراهیم بود در نتیجه مرتبه امـامتش هم قوی‌تر از مرتبه امـامت او خواهـد بود زیرا ابراهیم با آنهمه یقینی که داشت بخداونـد عرض کرد: رب ارنی کیـف تحی الموتی [۱۲] ؟ (خـدایا بمن نشان بـده که چگونه مردگان را زنده میکنی؟) ولی حضـرت امیر علیه السـلام فرمود: لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا [۱۳] ! یعنی اگر تمـام حجابـات از میان برداشـته شود من ذره‌ای به یقینم نمیافزایم!

با توجه بمطالب معروضه ثابت میشود که مقام امامت منشأ الهی دارد و مردم بهیـچ عنوانی صـلاحیت انتخاب کسـی را بچنین سـمتی ندارند زیرا مردم هر اندازه هم بصیر و موشکاف باشند باز انتخاب کسی بمنصب امامت از حدود درك و تشخیص آنان خارج است چنـانکه حضـرت موسـی که پیغمبر بزرگ و اولو العزمی بود از میـان تمام قوم خود فقط هفتاد نفر واجـد شـرایط و صـلاحیت دار را انتخـاب کرده و به طور برد ولی آنـان که زبـده و منتخب بنی اسـرائیل بودنـد حـدود فهم و درکشان تا بـدانجا بود که به آنحضـرت گفتنـد. ارنا الله جهرهٔ (خدا را آشـکارا بما نشان بده) پس جائی که انتخاب موسـی اینگونه باشد انتخاب دیگران معلوم است که بچه نحوی خواهد بود.

و باز بر همگان واضـح و معلوم است که پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله ترجمان علوم الهی و گنجینه اسـرار حق بوده و در باره‌اش خداونـد در قرآن فرماید. علمه شدید القوی [۱۴] بنا بر این جانشـین وی نیز تا مظهر و وارث چنین صـفاتی نباشد نمیتوانددر مسند او نشسته و امت وی را رهبری نماید بعبارت دیگر امام نیز مانند پیغمبر دارای روح قدسی است و تشابه و سنخیتی میان آنان وجود دارد که میتواند جانشـین آنحضـرت گردد و این شـرایط و خصوصـیات برای اشـخاص دیگر امکان پذیر نباشد برای توضیـح مطلب بیک مثال عامیانه اشاره میشود.

فرض کنیـد پزشـکی که متخصـص بیماریهـای قلبی است اگر برای مـدتی بمسـافرت رود و بخواهـد در غیابش مطب او برای رجوع بیمـاران قلبی دائر باشـد بایـد پزشـك دیگری را که در همـان رشـته تخصـص دارد بجای خود گـذارد نه اشـخاص معمولی را حتی پزشك غیر متخصـص مثلا دنـدان پزشـکی را هم نمیتوانـد جانشـین خود قرار دهـد، یا چنانچه آهنگری بخواهـد موقتا دیگری را در جایش گـذارد بایـد کسـی را پیدا کند که مانند خودش صاحب آن حرفه باشد و الا نمی‌تواند مثلا قصابی را در جای خود بنشاند و این مطلب از بـدیهیات بوده و بر همه واضـح و آشـکار است بـدینجهت حضـرت امیر علیه السـلام فرماید: نحن شـجرهٔ النبوهٔ و محط الرسالـهٔ و مختلف الملائکـهٔ و معـادن العلم و ینـابیع الحکم [۱۵] یعنی مـا (ائمه اثنی عشـر) از شـجره نبوتیم و از خانـدانی هسـتیم که رسالت و پیغام الهی در آنجا نازل شده و رفت و آمد فرشتگان در آنجا بوده است ما معدن‌های علم و چشمه‌های حکمتها میباشیم.

و در خطبه دیگر فرماید: الا ان مثل ال محمد صلی الله علیه و آله کمثل نجوم السماء، اذا خوی نجم طلع نجم [۱۶] .

بدانیـد که مثل آل محمـد صـلی الله علیه و آلهماننـد مثل سـتارگان آسـمان است، زمانیکه سـتاره‌ای ناپدید شد سـتاره دیگری طلوع میکند (با فوت یا شهادت هر امام امامی دیگر بجای او می‌نشیند.)

همچنین در خطبه دیگر فرمایـد: این الذین زعموا انهم الراسـخون فی العلم دوننا؟ کذبا و بغیا علینا، ان رفعنا الله و وضـعهم و اعطانا و حرمهم و ادخلنا و اخرجهم، بنا یسـتعطی الهدی و یسـتجلی العمی، ان الائمهٔ من قریش غرسوافی هذا البطن من هاشم، لا تصـلح علی سواهم و لا تصلح الولاهٔ من غیرهم [۱۷] .

کجـا هسـتند کسـانی که بجز مـا اهـل بیت گمان میکننـد آنها در علم راسـخ و اسـتوارند: (ادعای آنها) دروغ و سـتم بر ما است زیرا خداونـد ما را برتری داده و آنها را فرو گذاشـته و (مقام امامت را) بما عطاء فرموده و آنانرا بی بهره ساخته است و ما را (در آنمقام) داخـل نموده و آنهـا را خـارج کرده است، بوسیله ما هـدایت و راهنمائی طلب میگردد و (پرده نادانی و گمراهی و) کوری برداشـته شود، زیرا پیشوایان دین از قریش و از نسل هاشم بوجود آمده‌انـد (امامت و خلافت) بر غیر ایشان سـزاوار نیست و خلفای غیر ایشان

برای جانشینی (پیغمبر صلی الله علیه و آله) صلاحیت ندارند.

حضرت سجاد علیه السلام نیز در دعائی که پس از ختم قرآن میخواند به پیشگاه خداوند چنین عرضه میدارد:

اللهم انک انزلته علی نبیک محمد صلی الله علیه و آله مجملا و الهمته علم عجائبه مکملا، و ورثتنا علمه مفسرا، و فضلنا علی من جهل علمه و قویتنا علیه لترفعنا فوق من لم یطق حمله.

اللهم فکما جعلت قلوبنا له حملهٔ و عرفتنا برحمتک شرفه و فضله فصل علی محمد الخطیب به و علی آله الخزان له [۱۸] .

بار خدایا تو آنرا (قرآن را) بر پیغمبرت محمد صلی الله علیه و آله بطور مجمل فرو فرستادی و علم عجائب آنرا تماما باو الهام فرمودی، و تفسیر آنرا بما بمیراث دادی و ما را بر کسی که علم قرآن ندارد برتری بخشیدی و نیروی ما را از او فزون کردی و رتبه‌مانرا والاتر از او گردانیدی که تاب تحمل این علم را نداشت.

بار الها همچنانکه دلهای ما را برای نگاهداری قرآن شایسته دیدی و از نظررحمت شرف و فضل آنرا بما شناساندی بر محمد صلی الله علیه و آله که بدان گویا بود و بر اولاد او که گنجوران علم اویند درود بفرست.

از مضمون این بیانات چنین نتیجه بدست میآید که برای قرآن کریم مبین و مفسری لازم است که از جانب خدا ملهم و مؤید باشد و هر کسی شایستگی احراز چنین مقامی را ندارد و از اینجا بطلان سخن عمر که در هنگام رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت حسبنا کتاب الله معلوم میشود زیرا تنها وجود کتاب خدا بدون مفسر و مبین آن نتیجه مطلوبه را بدست نمی‌دهد فرضا کتابی اگر در علم طب نوشته شده و در اختیار مردم قرار بگیرد آنکتاب بیماران را از مراجعه بطبیب بی نیاز نمیکند بلکه طبیب حاذقی باید وجود داشته باشد تا بتواند از آن کتاب استفاده نماید و یا آنرا بدیگران تدریس کند بهمین جهت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در حدیث ثقلین که در نزد عامه و خاصه مسلم و قطعی است قرآن را همدوش عترت خود بمردم توصیه کرده و فرمود آندو هرگز از هم جدا نشوند تا کنار حوض بر من وارد شوند، و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض [۱۹] و عملا نیز ثابت شد که عمر در زمان خلافتش حل مسائل مبهم و مشکلات قضائی را نتوانست از کتاب خدا بدست آورد و ناچار بعلی علیه السلام پناه برده و گفت لو لا ـ علی لهلک عمر. و آنحضرت چون ملهم بافاضات ربانی و خود قرآن ناطق بود فورا رفع مشکل نموده و عمر را از بن بست رهائی می‌بخشید.

تفسیر آیات متشابه و تفصیل مجملات و توضیح احکام مبهم و حل معضلات علمی و مشکلات قضائی خواه ناخواه چنین شرایطی را برای امام ایجاب میکند زیرا فتوای امام مانند فتاوی فقهاء روی استنباط نیست بلکه متکی بعلم امامت است که لدنی و الهامی است و همیشه دیده شده است که هر گونه سؤال مشکل و بغرنجی که از ائمه اطهار علیهم السلام نموده‌اند آنان بدون اینکه خود را ملزم باستنباط آن حکم از سایر احکام مشابه آن بدانند فورا بدون تأمل و درنگ جواب داده‌اند همچنین هر کجا ابهامی در آیات قرآن بوده امام آنرا تفسیر نموده و مقصود خدای تعالی‌را از نزول آن آیه بیان فرموده است بدون اینکه مقید بتطبیق آن با قواعد ادبی و یا هر گونه موازین علمی دیگری باشد بهمین دلیل مقام امامت از نظر شیعه تالی مقام نبوت است و بحکم ـ اهل البیت ادری بما فی البیت (اهل خانه بهتر میدانند که در خانه چه هست) ائمه اطهار نیز با علم لدنی و الهامی خود مقصود خدا و پیغمبر را دریافته‌اند.

برای تکمیل مطالب معروضه در این فصل بخلاصه حدیثی که کلینی و شیخ صدوق علیهما الرحمهٔ بوسیله عبد العزیز بن مسلم از حضرت رضا علیه السلام در مورد امامت نقل کرده‌اند ذیلا اشاره میشود.

عبد العزیز بن مسلم گوید موقعیکه حضرت رضا علیه السلام تازه بمرو آمده بود من خدمت آنحضرت رسیده و موضوع امامت را که مورد اختلاف بسیاری از مردم بوده و در پیرامون آن گفتگو میکردند بخدمتش عرض کردم.

حضرت تبسم کرد و فرمود ای عبد العزیز مردم نفهمیده‌اند و از آراء خود گول خورده‌اند زیرا خداوند عز و جل پیغمبرش را قبض

روح نفرمود تا دین را برایش کامل کرد و قرآن را هم که بیان هر چیزی از حلال و حرام و حدود و احکام و کلیه نیازمندیهای بشر در آنست نازل فرمود و امر امامت را هم از کمال دین قرار داد و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم رحلت نفرمود تا برای امتش معالم دینشان را بیان فرموده و راهشان را که راه حق است روشن گردانید و علی علیه السلام را بسمت پیشوا و امام منصوب فرمود و چیزی از احتیاجات امت را فرو گذار نکرد در این صورت کسی که معتقد باشد خداوند عز و جل دینش را کامل نکرده است کتاب خدا را رد نموده و آنکه کتاب خدا را رد کند بدان کافر گشته است.

آیا مردم قدر و منزلت امام را در میان امت میشناسند تا تعیین و انتخاب امام باختیار آنان گذاشته شود؟ مقام امامت بسی قدرش بزرگتر و شأنش عظیم‌تر و مکانش عالیتر و عمقش فروتر از آنست که مردم با عقول (ناقص) خود بدان برسند یا با آراء خود آنرا درک کنند و یا بمیل و اختیار خود امامی را انتخاب کنند زیرا منصب امامت مقام شامخی است که خداوند عز و جل آنرا پس از نبوت و خلت در مرحله سیم‌بحضرت ابراهیم اختصاص داده و فضیلتی است که او را بدان مشرف نموده و نامش را بلند گردانیده است آنجا که فرماید: انی جاعلك للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین [۲۰] پس این آیه تصدی مقام امامت را برای ستمکاران تا روز قیامت باطل نموده و آنرا در میان برگزیدگان و پاکان نهاده است.

سپس خداوند ابراهیم را گرامی داشت و امامت را در اولاد پاك و برگزیده او قرار داد و فرمود:

و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلهٔ و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمهٔ یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوهٔ و ایتاء الزکوهٔ و کانوا لنا عابدین [۲۱].

یعنی اسحاق و سپس یعقوب را باو بخشیدیم و همه را صالح و شایسته نمودیم و آنها را امامانی قرار دادیم که بامر ما رهبری کنند و انجام کارهای نیك و همچنین اقامه نماز و دادن زکوهٔ را بدانها وحی کردیم و آنها از پرستش کنندگان ما بودند. بنا بر این امامت همیشه در فرزندان (پاك و برگزیده) او بود و در طول قرنها از همدیگر ارث می‌بردند تا اینکه خدای تعالی آنرا به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ارث داد و فرمود:

ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا و الله ولی المؤمنین [۲۲].

سزاوارترین و نزدیکترین مردم بابراهیم کسانی هستند که پیروی او را نموده و این پیغمبر و ایمان آورندگانند و خداوند ولی مؤمنان است.

پس امامت مخصوص رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده و آنحضرت بدستور خدای تعالی و برسم آنچه خداوند واجب نموده بود آنرا بعهده علی علیه‌السلام گذاشت و سپس در میان فرزندان برگزیده او که خداوند بآنان علم و ایمان داده است جاری گشت چنانکه خداوند فرماید: و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث [۲۳].

که مراد از اهل علم و ایمان در این آیه شریفه ائمه هدی میباشند بنا بر این امامت تا روز قیامت مخصوص اولاد علی علیه السلام است زیرا پس از محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری نیست پس این نادانان از کجا برای خود امام اختیار میکنند؟

امامت در حقیقت مقام انبیاء و میراث اوصیاء است زیرا امامت خلافت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و مقام امیر المؤمنین و میراث حسن و حسین علیهم السلام است.

امامت زمام دین و مایه نظام مسلمین و موجب صلاح دنیا و عزت مؤمنین است.

امامت ریشه نمو کننده اسلام و شاخه بلند آنست.

کامل شدن نماز و زکوهٔ و روزه و حج و جهاد و زیاد شدن غنائم و صدقات و اجرای حدود و احکام و صیانت حدود و ثغور ممالك اسلامی با وجود امام است.

امام حلال خدا را حلال و حرامش را حرام داند، در اجرای حدود الهی قیام کند و از حریم دین دفاع نماید و مردم را با حکمت و

پند و موعظه نیکو و برهان قاطع براه پروردگار دعوت میکند.

امام مانند خورشید طالع و درخشانی است که نورش گیتی را فرا گیرد و در افقی است که دستها و دیدگان بدان نرسد. امام چون ماه چهارده شبه نورانی و مانند چراغ فروزان و مشعشع است و ستاره هدایتی است که در تاریکیهای شب و عبور از شهرها و بیابانها و در امواج دریاها موجب راهنمائی مردم است.

امام مانند آب شیرین و گوارا برای تشنگان (معارف الهیه) و دلالت کننده بر طریق راستی و نجات دهنده از هلاکت است.

امام امین خدا است در میان خلقش، و حجت اوست بر بندگانش، و جانشین‌اوست در شهرهایش و بسوی خدا دعوت کننده و از حقوق او دفاع کننده است.

امام از گناهان پاک و از عیوب منزه و بر کنار است و بعلم و دانش مخصوص، و حلم را شعار خود ساخته است.

امام موجب نظام دین و باعث عزت مسلمین و خشم برای منافقین و سبب هلاک کافرین است.

امام یگانه روزگار خویش است کسی با او همطراز نشود و هیچ دانشمندی با او برابری نکند و او را مانند و نظیری (غیر از امام دیگر) نباشد تمام فضیلت مخصوص اوست بدون اینکه محتاج بطلب و اکتساب از غیر بوده باشد بلکه این مواهب از جانب خدای بخشنده باو عطاء شده و اختصاص یافته است.

پس کیست که بتواند بمقام معرفت امام برسد و یا امکان اختیار و انتخاب امام را داشته باشد؟

هیهات، هیهات، در این کار خردها گمراه گشته و بردبارها بیراهه رفته و عقل‌ها سرگردان مانده و دیدگان بیفروغ گشته و بزرگان کوچک شده و حکماء متحیر و سخنوران در محصور و خردمندان در نادانی و شعراء و ادبا عاجز بوده و سخندانان در مانده‌اند که بتوانند شأنی از شئون و اوصاف امام و یا فضیلتی از فضائل او را توصیف کنند و همگی بعجز و قصور خود معترف گشته‌اند در اینصورت چگونه میشود که تمام فضائل امام بتوصیف در آید یا مطلبی از کار امام فهمیده شود و یا کسی پیدا گردد که جایگزین او گشته و اظهار بی نیازی کند؟

نه، چگونه و از کجا چنین چیزی ممکن است در حالیکه امام مانند ستاره‌ای است که افق حقیقتش از دسترس مردم و توصیف وصف کنندگان بسی بلندتر است پس اختیار مردم کجا و امام کجا و عقول مردم کجا و او کجا و مانند او کجا پیدا میشود؟

آیا گمان میکنند که امام را در غیر خاندان رسالت میتوان پیدا نمود؟ بخدا که خودشان را گول زده‌اند و امر باطل و بیهوده‌ای را آرزو کرده‌اند و به نردبان لغزنده‌ای (یا گردنه بلند و لغزنده‌ای که قدمها در آن میلغزند و بپایین سقوط میکنند) بالا رفتند و خواستند با عقول حیرت زده و ناقص و با آراء گمراه کننده خود نصب‌امام کنند! خدا آنان را بکشد بکجا منحرف شدند کار مشکلی را اراده کردند و دروغی (از خود) ساختند و بگمراهی دو رو شدیدی دچار شدند و در حیرت و سرگردانی افتادند که با چشم بینا امام را رها کردند و شیطان کردارهای آنها را در نظرشان جلوه داد و از راه بدر برد در حالیکه اهل بصیرت هم بودند (چنانکه خداوند فرماید):

و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل و کانوا مستبصرین [۲۴] .

از اختیار خدا و اختیار پیغمبر و خاندانش رو گردان شده و بانتخاب خود گرائیدند در صورتیکه قرآن کریم آشکارا بآنان میفرماید:

و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة [۲۵] .

و پروردگارت هر چه بخواهد میآفریند و اختیار میکند و اختیار در دست آنها نیست.

و باز فرماید: و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم [۲۶] .

و برای هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای زمانیکه خدا و پیغمبرش چیزی را برای آنان فرمان دادند حق اختیار امری نیست. و همچنین فرموده است:

ما لکم کیف تحکمون، ام لکم کتاب فیه تدرسون، ان لکم فیه لما تخیرون، ام لکم ایمان علینا بالغة الی یوم القیامة ان لکم لما تحکمون، سلهم ایهم بذلک زعیم، ام لهم شرکاء فلیأتوا بشرکائهم ان کانوا صادقین [۲۷] .

شما را چه شده است چگونه حکم میکنید؟ یا کتابی دارید که در آن درس میخوانید تا آنچه خواهید برای شما در آن کتاب باشد؟ یا شما را تا روز قیامت باما پیمان محکمی است که هر چه خواستید حکم کنید؟ (ای پیغمبر ما) از آنان بپرس که کدامشان بدان حکم ضامنند؟ آیا برای آنان در اینکار شریکانی هست؟ پس اگر راست میگویند شریکانشان را بیاورند.

و باز خدای عز و جل فرمود: أفلا یتدبرون القران ام علی قلوب اقفالها؟ ام طبع الله علی قلوبهم فهم لا یفقهون [۲۸] ؟

آیا در قرآن تدبر و اندیشه نمیکنند یا مگر بر دلها قفل زده شده است؟ یا خداوند بر دلهای آنها مهر زده و آنان قوم بیدانشند؟ و یا: قالوا سمعنا و هم لا یسمعون، ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون، و لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم و لو اسمعهم لتولوا و هم معرضون [۲۹] .

گفتند شنیدیم و در حالیکه نمی‌شنیدند، حقیقهٔ بدترین جانداران در نزد خدا مردم کر و لالند که اندیشه و تعقل نمیکنند و اگر خداوند در وجود آنان خیری میدید بآنها شنوائی میداد و اگر هم شنوائی میداد حتما رو گردان شده و اعراض مینمودند و یا: قالوا سمعنا و عصینا [۳۰] گفتند شنیدیم و نافرمانی کردیم.

(بنا بر این مقام امامت اختیاری و انتخابی نیست) بلکه آن فضل خداوند است که بهر کس خواهد میدهد و خداوند صاحب فضل بزرگی ست ـ بل هو فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم.

پس چگونه جائز باشد که آنان امام را انتخاب کنند در حالیکه امام عالمی است که ساحتش از لوث نادانی مبرا بوده و مانند شبانی است که از رمه روگردان نشود و معدن قدس و طهارت و طاعت و زهد و دانش و عبادت است. دعوت پیغمبر مخصوص اوست و از نسل پاک زهرای بتول است، دودمانش جای طعن و غمز نیستو هیچ صاحب نسبی (در علو حسب و نسب) بدو نمیرسد.

از قبیله قریش و خاندان هاشم و عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و مورد رضای خداوند عز و جل است، شرافت اشراف از اوست و از اولاد عبد مناف است علمش نمو کننده و حلمش کامل و در امامت قوی و در امور سیاست آگاه است، اطاعتش واجب و بامر خدای عز و جل قائم است بندگان خدا را خیر خواه و دین خدا را حافظ و نگهبان است.

خداوند پیغمبران و امامان را توفیق داده و از گنجینه علم و حکمت خود آنچه را که بدیگران نداده بدانها بخشیده است در نتیجه علم آنان فوق دانش اهل زمانشان بوده است چنانکه خداوند تعالی فرماید:

افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون [۳۱] ؟

آیا کسی را که بسوی حق هدایت میکند شایسته است که مردم پیروی کنند یا کسی را که هدایت پیدا نمیکند مگر اینکه خود هدایت شود پس شما را چه شده است چگونه حکم میکنید؟

و باز فرموده است: و من یؤت الحکمهٔ فقد اوتی خیرا کثیرا [۳۲] .

بهر کسی که حکمت داده شده خیر زیادی داده شده است و باز در باره طالوت فرماید:

ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطهٔ فی العلم و الجسم و الله یؤتی ملکه من یشاء و الله واسع علیم [۳۳] .

خداوند او را (طالوت را) بر شما برگزید و بعلم و قدرت جسمانی او افزود و خداوند ملکش را بهر که خواهد میدهد و خداوند وسعت بخش و دانا است. و به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله فرمود: و انزل الله علیک الکتاب و الحکمهٔ و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما [۳۴] .

و خداوند بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و آنچه را که نمیدانستی تعلیم داد و فضل و کرم خداوند بر تو بزرگ است. و در باره امامان از اهل بیت پیغمبر و عترت و ذریه او فرمود:

ام یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و اتیناهم ملکا عظیما، فمنهم من امن به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا [۳۵] .

یا بمردم نسبت بدانچه خداوند از فضل و کرم خود بدانها داده است رشگ می‌برند، پس یقینا ما خاندان ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم و بدانها ملک بزرگی بخشیدیم پس کسانی از آنها بدان گرویدند و کسانی هم از آن روی گردانیدند و جهنم برای آنان بس افروخته آتشی است.

و بنده‌ای را که خداوند برای اصلاح امور بندگانش اختیار کند حتما برای انجام آنکار سینه‌اش را منشرح سازد و چشمه‌های حکمت در قلبش جاری کند و باو دانشی الهام نماید که پس از آن در پاسخ هیچ سؤالی عاجز نماند و از راه صواب منحرف نشود، در نتیجه او معصوم و مؤید (از جانب خدا) است و توفیق یافته و استوار گشته و از هر لغزش و خطائی در امان است، خداوند او را بدین صفات اختصاص داده تا برای بندگانش حجت و بر خلقش شاهد باشد و این فضل و کرم خداوند است که بهر که خواهد میدهد و خداوند دارای فضل و کرم بزرگی است. آیا مردم برای اختیار چنین امامی توانائی دارند؟ و یا کسی را که انتخاب کرده‌اند اینگونه امتیازاتی داشته است که او را پیشوای خود سازند؟

بخانه خدا سوگند که این مردم از حق تجاوز کردند و کتاب خدا را پشت سرگذاشتند مثل اینکه نمیدانند، در صورتیکه هدایت و شفاء در کتاب خدا است، اینها کتاب خدا را کنار نهادند و از هوی و هوس خود پیروی کردند و خداوند هم آنها را مذمت نموده و دشمن داشت و تباهشان نمود چنانکه فرماید:

و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین [۳۶] .

چه کسی گمراه‌تر و ستمکارتر از کسی است که هوی و هوس خود را بدون هدایت خدا پیروی کند یقینا خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمیکند.

و باز فرمود: فتعسا لهم و اضل اعمالهم [۳۷] پس بر آنها تباهی باد و (خدا) اعمالشان را نابود ساخت.

و باز فرمود: کبر مقتا عند الله و عند الذین امنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار [۳۸] .

دشمنی بزرگی است در نزد خدا و مؤمنان، خداوند این چنین بر دل هر گردنکش و متکبری مهر میزند و صلی الله علی النبی محمد و اله و سلم تسلیما کثیرا [۳۹] .

چنانکه از این روایت نیز استفاده میشود امامت یک مقام روحانی و معنوی است که منشأ الهی دارد و امام علاوه بر اداره امور مسلمین از نظر حکومت اسلامی و بیان معارف الهیه در حیات صوری و مادی، در مرحله حیات معنوی نیز عهده دار رهبری و هدایت است و حقائق اعمال با رهبری او سیر میکند بدینجهت از نظر شیعه معرفت و شناسائی امام شرط اصلی ایمان و متمم دین بوده و بدون معرفت امام دین و ایمان را چندان ارزشی نخواهد بود و در اینمورد حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله‌علیه و آله نقل شده است که آنحضرت فرمود: من مات و لم یعرف امامه (امام زمانه) مات میتة الجاهلیة [۴۰] (هر کس بمیرد و امامش را نشناسد بمردن دوران جاهلیت مرده است).

مطلب دیگری که در پایان این فصل ذکر آن لازم بنظر میرسد اینست که بعضی از مغرضین و بی خبران و همچنین پاره از مستشرقین بی اطلاع چنان گمان کرده‌اند که تشیع یک اقلیتی است که پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوجود آمده و از اسلام اصلی که تسنن است منشعب شده است و حتی گروهی پا فراتر نهاده و گفته‌اند که شیعه در زمان صفویه بوجود آمده است!! ولی این قبیل اشخاص اگر کمی به تتبع و تحقیق پردازند خواهند دانست که قضیه کاملا بر عکس بوده و اسلام اصلی و حقیقی همان تشیع میباشد و این تسنن است که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله حزب سقیفه آنرا بوجود آورده است زیرا خود رسول اکرم در زمان حیاتش بارها علی علیه السلام و شیعیانش را ستوده است و کتب معتبر اهل سنت نیز شاهد این مطلب است و

بطرق مختلفه نوشته‌اند که هنگام نزول آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة [۴۱] .
(کسانیکه ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دهند آنها بهترین مردمند) پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت امیر فرمود: یا علی هم انت و شیعتک [۴۲] (آنها تو و شیعیان تو هستند).
همچنین در جای دیگر فرمود: علی و شیعته هم الفائزون یوم القیامة [۴۳] (علی و شیعیانش در روز قیامت رستگارانند). و چنانکه در فصول پیشین گذشت موقعیکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در یوم الانذار اقوام و خویشان خود را برای پذیرش اسلام دعوت میکرد فقط علی علیه السلام دعوت او را پذیرفت و رسول خدا صلی‌الله علیه و آله نیز در همان مجلس آنحضرت را بسمت خلافت و وراثت و وصایت خود بدیگران معرفی نموده و خلافت او را با نبوت خود توأما اعلام فرمود و در اواخر عمر نیز برابر آیه تبلیغ در غدیر خم بطور رسمی و علنی همگان را از موضوع ولایت و خلافت آنجناب آگاه گردانید.
و اما مغرضین و نادانانی که پیدایش شیعه را بزمان صفویه نسبت میدهند باید بدانند که از صدر اسلام تا کنون کتابهای زیادی در اینمورد تألیف شده و در هیچ موضوعی مانند امامت بحث و تحقیق بعمل نیامده است و چون ذکر تمام آنها باعث اطناب کلام است فقط برای اطلاع بذکر اسامی چند جلد از کتب مزبور اکتفاء میشود:
الامامة. تألیف خلیل بن احمد بصری متوفی قرن دوم هجری.
الامامة. تألیف احمد بن الحسینی که از اصحاب حضرت صادق بوده است.
الامامة. تألیف عبد الله بن جعفر الحمیری متوفی قرن سوم هجری.
الامامة. تألیف فضل بن شاذان متوفی قرن سوم هجری.
الامامة. محمد بن ابی عمیر از اصحاب حضرت رضا بوده است.
الامامة. تألیف محمد بن عیسی از اصحاب امام جواد بوده است.
الامامة. تألیف یحیی بن محمد متوفی قرن پنجم هجری.
کتابهائی هم که در عهد صفویه نوشته شده خارج از حدود تبلیغات آنان بوده است مانند کتاب احقاق الحق قاضی نور الله که معاصر شیخ بهائی و در اکبر آباد هند زندگی میکرده است و کتاب عبقات الانوار تألیف میر حامد حسینی هندی است که این اشخاص در هندوستان یعنی خارج از قلمرو سیاست و حکومت صفویه بوده‌اند البته صفویه نیز در ترویج و تبلیغ و بزرگداشت تشیع اقداماتی نموده‌اند اما نه اینکه آنرا بوجود آورده باشند.
با اینکه در این کتاب هر یک از دلائلی که تا کنون در باره ولایت و امامت علی علیه السلام نگارش یافته به تنهائی برای اثبات مطلب کافی میباشد ولی چون دلائل زیادی نیز در اینمورد باستناد آیات و اخباری که از طریق عامه و خاصه نقل شده در دست است لذا در فصول آتی به ترتیب بپاره‌ای از آنها اشاره نموده و در صورت‌لزوم بحث مختصری نیز در پیرامون آنها بعمل خواهد آمد.
و در اینجا ممکن است بنظر بعضی چنین برسد که اگر امامت منصب الهی است پس چرا خود حضرت امیر در نامه‌ای بمعاویه مینویسد که: انه بایعنی القوم الذین بایعوا ابا بکر و عمر و عثمان علی ما بایعوهم علیه [۴۴] .
یعنی کسانی که با ابو بکر و عمر و عثمان (در امر خلافت) بیعت کرده بودند بهمان روش با من نیز بیعت کرده و مرا بسمت خلافت انتخاب کردند و در واقع آنحضرت ملاک خلافت خود را انتخاب مردم دانسته است؟
پاسخ اینست که علی علیه السلام همچنانکه سابقا اشاره شد از جانب خدا و بنص پیغمبر بخلافت الهیه منصوب شده بود و لکن مردم (جز عده معدود) از قبول آن امتناع داشتند و پس از قتل عثمان چون ظاهرا مردم آماده قبول خلافت آنحضرت شده و شتابان بسوی او رفتند او نیز پس از ۲۵ سال رکود و وقفه بیعت آنها را پذیرفت و اما نامه وی بمعاویه باصطلاح اهل منطق از طریق جدل

بوده است یعنی بمعاویه میگوید تو که خلافت مرا بنص پیغمبر قبول نداری و خلافت ابو بکر را که مردم انتخاب کرده‌اند قبول داری اگر در نظر تو ملاک خلافت انتخاب مردم است پس همان مردم مرا هم بخلافت انتخاب کرده‌اند که اگر از این راه هم باشد باید تو بپذیری و با من بیعت کنی و امام علیه السلام با این نامه خواسته است راه هر گونه عذر و بهانه را بمعاویه بسته باشد نه اینکه خلافت خود را صرفا مستند بانتخاب مردم بداند.

پی نوشت ها:

[۱] سوره توبه آیه ۱۲ ـ بکشید پیشوایان کفر را که برای آنها سوگندهائی نیست که رعایت شود.

[۲] سوره آل عمران آیه. ۱۶۴.

[۳] شرح تجرید الاعتقاد المقصد الخامس فی الامامهٔ.

[۴] سوره بقره آیه ۳۰.

[۵] سوره بقره آیه ۱۲۴.

[۶] سوره انبیاء آیه ۷۲ و ۷۳.

[۷] سوره سجده آیه. ۲۴.

[۸] در اینجا کلمه هدایت دو نوع قید شده که یکی ایصال بمطلوب و دیگری راهنمائی و ارائه طریق میباشد برای توضیح مطلب گوئیم که اگر کسی در کوچه و خیابانی آدرس محلی را از دیگری بپرسد و آن شخص فقط راههائی را که بمحل مزبور میرسد بشخص اولی بگوید آنرا راهنمائی و ارائه طریق گویند و اما چنانچه خود بهمراه شخص اولی براه افتد و او را بمحل مزبور برساند آنرا ایصال بمطلوب گویند هدایت پیغمبران از نوع اول (ارائه طریق) و هدایت امام از نوع دوم (ایصال بمطلوب) و این هدایت بطور اجبار نیست بلکه با حفظ اصل اختیار و داشتن شایستگی نفوس است همچنانکه آفتاب و باران در زمینهای قابل و شایسته موجب روئیدن گیاه میباشند.

[۹] سوره انعام آیه ۷۵.

[۱۰] اقتباس از تفسیر المیزان ترجمه جلد ۲ ص ۹۳ الی. ۹۶.

[۱۱] تفسیر نمونه جلد ۱ ص ۳۱۴.

[۱۲] سوره بقره آیه ۲۶۰.

[۱۳] غرر الحکم.

[۱۴] سوره نجم آیه. ۵.

[۱۵] نهج البلاغه خطبه ۱۰۸.

[۱۶] نهج البلاغه خطبه. ۹۹.

[۱۷] نهج البلاغه خطبه ۱۴۴.

[۱۸] صحیفه سجادیه دعای. ۴۲.

[۱۹] ذخائر العقبی ص ۱۶ ـ در فصول بعد تمام حدیث شرح و توضیح داده خواهد شد.

[۲۰] سوره بقره آیه ۱۲۴ ـ بترجمه آیه در چند صفحه پیش اشاره شده است.

[۲۱] سوره انبیاء آیه ۷۲ و ۷۳.

[۲۲] سوره آل عمران آیه. ۶۸.

[۲۳] سوره روم آیه. ۵۶.

[۲۴] سوره عنکبوت آیه ۳۸.

[۲۵] سوره قصص آیه ۶۸.

[۲۶] سوره احزاب آیه ۳۶.

[۲۷] سوره قلم آیات ۳۶ ـ ۴۱.

[۲۸] سوره محمد آیه ۲۴.

[۲۹] سوره انفال آیات ۲۱ ـ ۲۳.

[۳۰] سوره بقره آیه. ۹۳.

[۳۱] سوره یونس آیه ۳۵.

[۳۲] سوره بقره آیه ۲۵۹.

[۳۳] سوره بقره آیه. ۲۴۷.

[۳۴] سوره نساء آیه ۱۱۳.

[۳۵] سوره نساء آیه ۵۳ ـ ۵۴.

[۳۶] سوره قصص آیه ۵۰.

[۳۷] سوره محمد آیه ۸.

[۳۸] سوره مؤمن آیه ۳۵.

[۳۹] اصول کافی کتاب الحجهٔ باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته ـ امالی صدوق مجلس ۹۷ ـ عیون اخبار الرضا باب. ۲۰.

[۴۰] کفایهٔ الخصام باب ۴۰۳ حدیث ۶ ـ ینابیع المودهٔ ص ۴۸۳.

[۴۱] سوره بینه آیه ۹۸.

[۴۲] شواهد التنزیل جلد ۲ ص ۳۶۱ ـ غایهٔ المرام باب ۹۴.

[۴۳] فضائل الخمسه نقل از کنوز الحقائق ص ۹۲.

[۴۴] نهج البلاغه نامه ششم.

بسیج عمومی مردم

برای آمادگی و حفظ روحیه رزمی در مردم باید بسیج عمومی اعلام کرد، و با طرح ارزش جهاد و دفاع، همه را برای دفاع از مملکت و ایمان و عقیده سازماندهی نمود که امام علی علیه السلام به مردم مصر می‌نویسد:

انْفِرُوا – رَحِمَکُمُ اللَّهُ – إِلَی قِتَالِ عَدُوِّکُمْ، وَلَا تَثَّاقَلُوا إِلَی الْأَرْضِ فَتُقِرُّوا بِالْخَسْفِ، وَتَبُوؤوا بِالذُّلِّ، وَیکُونَ نَصِیبُکُمُ الْأَخَسَّ، وَإِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْأَرِقُ، وَمَنْ نَامَ لَمْ ینَمْ عَنْهُ، وَالسَّلَامُ.

(برای جهاد با دشمنان کوچ کنید، خدا شما را رحمت کند، در خانه‌های خود نمانید، که به ستم گرفتار، و به خواری دچار خواهید شد، و بهره زندگی شما از همه پست‌تر خواهد بود، و همانا برادر جنگ، بیداری و هوشیاری است هرآن کس که به خواب رود، دشمن او نخواهد خوابید. با درود.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۳:۶۲ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

برخورد قاطعانه با دشمن

آنگاه که دشمن وقت گذرانی می‌کند، و دنبال فرصت‌های مناسب است، و با انواع حیله‌ها، حالت نه جنگ و نه صلح را ادامه می‌دهد،

باید با برخورد قاطع و حساب شده، او را به مرز واقعیت ها کشاند، و ریشه های فتنه را از جای کند.

پس از بیعت عمومی مردم با امام علی‌علیه السلام، امام فوراً معاویه را عزل فرمود و دستور داد که به مرکز باز گردد،

امّا او وقت گذرانی می‌کرد، نه پاسخ مخالف می‌داد و نه اطاعت امر امام علی علیه السلام می‌کرد، که امام جریر بن عبداللّه را به سوی او فرستاد و فرمان داد:

فَاحمِل معاویهَ علی الفصلِ، وَخُذهُ بالامر الجزم ثُمّ خیرهُ بَینَ حربٍ مُجْلَیهٍ اوْ سِلْم مُخْزیهٍ

(معاویه را با قاطعیتِ تمام فرمان ده، و اجازه وقت گذرانی به او نده، تا جنگ آشکار، یا صلح ذّلت بار را بپذیرد.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۸ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

به دست آوردن موقعیت برتر

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه‌ای در برخورد حساب شده با دشمن، برای انتخاب مواضع برتر، و داشتن امتیازات فیزیکی در میدان نبرد دستور صادر می‌کند:

فَإِذَا نَزَلْتُمْ بِعَدُوٍّ أَوْ نَزَلَ بِکُمْ، فَلْیکُنْ مُعَسْکَرُکُمْ فِی قُبُلِ الْأَشْرَافِ، أَوْ سِفَاحِ الْجِبَالِ، أَوْ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ، کَیمَا یکَونَ لَکُمْ رِدْءاً، وَدُونَکُمْ مَرَدًّا. وَلْتَکُنْ مُقَاتَلَتُکُمْ مِنْ وَجْهٍ وَاحِدٍ أَوِ اثْنَینِ، وَاجْعَلُوا لَکُمْ رُقَبَاً فِی صَیاصِی الْجِبَالِ، وَمَنَاکِبِ الْهِضَابِ، لِئَلَّا یأْتِیکُمُ الْعَدُوُّ مِنْ مَکَانِ مَخَافَهٍ أَوْ أَمْنٍ.

وَاعْلَمُوا أَنَّ مُقَدِّمَهَ الْقَوْمِ عُیونُهُمْ، وَعُیونَ الْمُقَدِّمَهِ طَلاَئِعُهُمْ.

وَإِیاکُمْ وَالتَفَرُّقَ: فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَانْزِلُوا جَمِیعاً، وَإِذَا ارْتَحَلْتُمْ فَارْتَحِلُوا جَمِیعاً، وَإِذَا غَشِیکُمُ اللَّیلُ فَاجْعَلُوا الرِّمَاحَ کِفَّهً، وَلاَ تَذُوقُوا النَّوْمَ إِلاَّ غِرَاراً أَوْ مَضْمَضَهً. [۱] .

(هرگاه به دشمن رسیدید و یا او به سراغ شما آمد، لشکرگاه خویش رادر پیش تپه‌ها و یا دامنه کوهها، و یا در کنار نهرها قرار دهید که این‌وسیله حفاظت وایمنی شما است، و از پیش رو بهتر می‌توانید به دفاع‌پردازید.

همیشه با دشمن از یک سو و یا دو سو (نه بیشتر) بجنگید

مراقباتی در قلّه کوهها و روی تپّه‌ها و بلندیها قرار دهید! مبادا دشمن ازجائیکه محل خطر و یا مورد اطمینان است ناگهان به شما حمله کند.

آگاه باشید! مقدّمه لشکر چشم‌های لشکرند، و چشم‌های مقدّمه، طلایه‌هادارن و پیشاهنگ‌ها هستند.

از تفرقه و پراکندگی سخت برحذر باشید.

هر کجا فرود آمدید همه با هم فرود آئید، و هرگاه کوچ کردید همه کوچ کنید و آنگاه که شب پرده سیاهش را بر شما افکند، نیزه داران بانیزه‌ها دائره‌ای اطراف لشکر به وجود آورند، و خود در میان آنها استراحت کنید خوابتان بالید بسیار سبک و کوتاه باشد،

همچون شخصی که آب را جرعه جرعه می‌نوشد، یا مضمضمه می‌کند!)

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۱ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

برخورد با فراریان

در جنگ اُحُد پس از بُحرانی شدن پیکار، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از یک طرف با مشرکین می‌جنگید و از طرف دیگر فراریان را تعقیب می‌کرد و به سَرشان فریاد می‌زد که به کجا می‌روید؟
خلیفه دوم می‌گوید:
در حال فرار بودیم که علی به ما حمله کرد، در حالی که چشمان او خونین و از شمشیر او مرگ می‌بارید.
با مهربانی به او گفتم:
این رسم عرب است گاهی عقب می‌نشیند و گاهی حمله می‌کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۶ ص ۴۹۵.

بت شکنی در کودکی

علی علیه السلام در حالی که طفل بود و بازی می‌کرد، هرگاه به بت‌های قریش می‌رسید آنها را بر زمین می‌کوبید و می‌شکست،
روزی حضرت ابوطالب با نگرانی به حضرت فاطمه بنت اسد، مادر امام علی علیه السلام گفت:
علی بُت‌ها را می‌شکند، می‌ترسم بزرگان قریش او را شناسائی کنند و از بین ببرند.
اینجا بود که مادر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خاطره‌ای از ایام بارداری خود نقل کرد و فرمود:
من در ایامی که به علی علیه السلام حامله بودم و برای طواف خانه مشغول می‌شدم.
هرگاه بطرف بت های قریش می‌رفتم، جنین در شکمم بی‌تابی می‌کرد و با پا، سخت بر من می‌کوبید و مانع می‌شد که به بت‌ها نزدیک شوم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الخرایج - و - خلاصهٔ الأخبار ص۲۷۵.

بت شکنی در طائف

طائف سرزمین حاصل خیزی است که در دوازده فرسخی جنوب شرقی مکّه قرار گرفته است،
فراریان دشمن در جنگ حُنین برای رهایی از ضربات خُرد کننده سپاه اسلام، به سوی طائف گریختند.
و داخل قلعه مستحکم طائف شده، آن را سنگر خود قرار دادند و در کمین مسلمین قرار گرفتند.
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به سوی طائف حرکت کرد و چند روز (همراه سپاه اسلام) قلعه‌های طائف را در محاصره خود

در آوردند.

در این ایام، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام را با جمعی از سواران، به سوی بخشی از طائف فرستاد و دستور داد که: به هَر بُت که دست یافتند، آن را بشکنند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام همراه جمعی روانه آن بخش از طائف شدند، در مسیر به جمعیت زیادی از سواران قبیله «خثعم» برخورد کردند.

مردی از آنها به نام «شهاب» در تاریکی آخر شب، از لشگر دشمن بیرون آمد و به میدان تاخت و مبارز طلبید.

امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی او رفت، در حالی که چنین رَجَز می‌خواند:

اِنَّ عَلی کُلِّ رَئیسٍ حَقّاً

اَنْ یرْوِی الصَّعْدَةَ اَوْ تَدَقَّا

«به راستی که برعهده هر رئیسی، حقّی است، که نیزه‌اش را از خون دشمن سیراب کند، یا نیزه‌های دشمن کوبیده گردد.»

سپس به شهاب حمله کرد و با یک ضربت او را کُشت،

پس از آن، با گروه همراه حرکت کرده و بُت‌ها را شکستند،

سپس به خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بازگشتند، که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در آن وقت سرگرم محاصره طائف بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وقتی علی علیه السلام را دید تکبیر فتح گفت و دست علی را گرفت و به کناری کشید و مدّتی طولانی با همدیگر خصوصی صحبت کردند.

روایت شده خلیفه دوّم وقتی که این منظره را دید، به حضور پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت:

«آیا تنها با علی راز می‌گوئی و از دیگران چشم می‌پوشی؟»

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

یا عُمَر ما اَنَا اِنْتَجَیتُهُ وَ لکِنَّ اللّهَ اِنْتَجاهُ

(ای عُمر، من با او آهسته صحبت نمی‌گویم، بلکه خداوند با او آهسته سخن می‌گوید.)

یعنی رازگوئی من با امام علی علیه السلام به فرمان خداست.

سپس نافع بن غیلان (یکی از دلاوران دشمن) همراه گروهی از قبیله ثقیف از قلعه طائف بیرون آمدند،

امیرالمؤمنین علیه السلام در دامنه «وج» (روستائی نزدیک طائف) با آنها برخورد کرد، نافع را کشت و با کشته شدن او، مشرکین همراه او گریختند که با این پیش آمد ترس و وحشت سختی بر دل دشمنان افکنده شد، به طوری که جمعی از مشرکین از قلعه طائف بیرون آمده و به حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسیدند و قبول اسلام کردند، و به دنبال آن قلعه طائف به دست مسلمین فتح گردید و طائف بیش

از ده روز در محاصره پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و همراهان بود.

چنان که ملاحظه می‌کنید در این جنگ نیز، خداوند علی علیه السلام را به ویژگی‌هائی اختصاص داد که هیچ کس دارای آن نبود و پیروزی به دست آن حضرت انجام گرفت، و در جریان رازگوئی، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رازگوئی با علی علیه السلام را به خدا نسبت داد و این خود بیانگر اوج عظمت مقام او در پیشگاه ذات اقدس حقّ است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نگاهی به زندگانی دوازده امامعلیهم السلام، نوشته: علاّمه حلّی، ترجمه: محمّدی اشتهاردی.

به یاری طلبیدن مهاجر و انصار

امام علی علیه السلام برای اینکه در برابر توطئه ها و سران کودتائی سقیفه ساکت نباشد،

و وظیفه الهی خود را به انجام رساند،

برای بیداری مردم و اتمام حجّت، دست حسن و حسین علیهما السلام را می گرفت و همراه با فاطمه زهرا علیه السلام به دَرِ خانه مهاجر و انصاری که در غدیر خُم حضور داشتند و بیعت کرده بودند، می‌رفت و آنان را برای یاری کردن و همراهی فرا می‌خواند.

برخی پاسخی نمی‌دادند،

و بعضی عذر می‌آوردند که کار از کار گذشته است. [۱] .

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم آنان را می‌شناخت،

امّا در یک آزمایش الهی، آنها را و ادّعاهایشان را به ارزیابی می گذارد، تا نگویند از ما درخواستی نشده است.

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید ص ۱۵۳.

بیعت نکردن علی با کودتاگرانِ سقیفه

گرچه در کُتب تاریخی اهل سنّت که اکثر نویسندگان آن مغرض و قلم به مزد درباریان بنی‌امیه و بنی‌العباس بودند، چیزهائی نسبت به بیعت امام علی علیه السلام نوشتند و ادّعا کردند که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با سران کودتاگر سقیفه بیعت کرد، در صورتی که واقعیت ندارد.

برأساس مدارك و شواهد موجود، امام علی علیه السلام هرگز بیعت نکرد، و این حقیقت را خلیفه اوّل و دیگر سران کودتا می دانستند.

اگر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سرانجام بیعت می کرد که لازم نبود آن همه مقاومت کند، فرزندش به شهادت برسد، و از دختر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سینه و پهلو بشکنند.

امام علی علیه السلام هرگز بیعت نکرد، و تمام مورّخین شیعه و سنّی نوشتند که تا فاطمه علیها السلام زنده بود دیگر مردان بنی هاشم هم بیعت نکردند. [۱] .

و حضرت علی علیه السلام چند بار با خلیفه اوّل با استدلال‌های روشن بگونه‌ای صحبت کرد که محکوم شد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خلیفه اوّل فرمود:

چرا مشورت نکردی، و حق ما اهل بیت علیه السلام را نادیده گرفتی؟

تنها جوابی که داد این بود که:

ترسیدم فتنه‌ای پیدا شود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] مروج الذهب ج ۱ ص ۳۰۱ - و - عبدالله بن سبا ج ۱ ص ۱۲۵.

[۲] مروج الذهب ج ۱ ص ۳۰۱.

بعد از ایمان بخدا

عبداللّه بن عباس می گوید: شبی در عالم خواب حضرت سلمان (ع) را دیدم مشاهده کردم که تاجی از یاقوت برسر دارد و لباسهای عالی بهشتی بر تن پوشیده گفتم: ای مرد تو غلام آزاد شده رسول‌اللّه (ص) نیستی؟

گفت: بلی هستم. گفتم: ای سلمان این مقامی را که من مشاهده می کنم حکایت از مقام عالی تو می کند که خداوند متعال به تو عنایت کرده.

فرمود: آری. گفتم: تو در بهشت بعد از ایمان به خدا و ایمان به رسول خدا (ص) چه چیزی را بهتر از همه چیز دیدی؟

فرمود: لَیسَ فی الْجَنَّةِ بَعْدَ الْایمانِ بِاللّهِ وَرَسُولِه شیئٌ هُوَ اَفْضَلُ مِنْ حُبّ علی(ع) بنِ ابیطالبٍ (ع) در بهشت چیزی بهتر از دوستی و محبت علی(ع)نیست بعد از ایمان بخدا و رسولش.

یعنی بعد از ایمان به خدا و رسولش چیزی بهتر از ولایت و محبت به علی(ع) نیست. تنها چیزی که انسان را وارد بهشت می کند محبت علی(ع) و اولاد علی(ع) (علی(ع)هاالسلام) است.

بهشت را بهشته‌ام بهشت من علی(ع) بود

علی(ع)ست آنکه از رخش بهشت منجلی بود

بغیر دیده داشتن نشان اخولی بود

کسی است عاشق ولی که ناظر ولی بود

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

بدهکاری سادات

ابراهیم بن مهران یکی از راویان احادیث شیعه و مردی مورد وثوق و اطمینان و راستگوست فرمود: در همسایگی منزلم در کوفه مردی بنام ابوجعفر زندگی می کرد او مردی خوش معامله و نیکوکار بود، بطوریکه هرگاه شخص سیدی محتاج بپول می‌شد و نزد او می‌رفت فورا به او کمك می کرد.

اگر سیدی می‌توانست پولش را پس بدهد، اسمش را از دفتر خط می‌زد و اگر سیدی قادر به باز پرداخت بدهی‌اش نبود، ابوجعفر به غلامش دستور می‌داد در دفتر بنویس این مبلغی است که حضرت علی(ع)آن را قرض گرفته است.

مدتی گذشت و ابوجعفر فقیر و درمانده شد و تمام ثروتش را از دست داد و در نتیجه خانه نشین شد. روزها در خانه می‌نشست و دفترش را پیش رویش می گذاشت و به دفتر نگاه می کرد و اگر اسم بدهکاری را می‌یافت، کسی را به دنبال او می‌فرستاد. که اگر زنده است بیاید و بدهی‌اش را بپردازد و اگر بدهکار مُرده بود روی اسمش را خط می کشید.

روزی همانطوری که در خانه‌اش نشسته بود و به دفترش نگاه می کرد، یکی از دشمنان شیعه از کنارش گذشت، آن سنی چون از ماجرای ابوجعفر با خبر بود، در حالیکه او را مسخره می کرد با طعنه گفت: بدهکار بزرگت علی(ع) بن ابیطالب (ع) بدهیت را داد یا نه؟

ابوجعفر از حرفهای آن مرد سنی غمگین و ناراحت شد بهمین دلیل برخاست و داخل خانه رفت و آن شب دل شکسته خوابید. در عالم خواب دید محضر مقدّس پیامبر و امام حسن و امام حسین (علی(ع)هم‌السلام) مشرف شده پیامبر رو به این دو بزرگوار نمود و فرمود: پدرتان علی(ع) امیرالمؤمنین کجاست؟

حضرت علی(ع)تشریف آورده و فرمود بنده اینجا هستم اگر فرمایشی دارید بفرمائید: پیامبر اکرم (ص) به حضرت فرمود چرا حق ابوجعفر را نمی‌پردازی؟ آقا امیرالمؤمنین (ع) فرمود: پولش را آماده کرده‌ام و همین اَلآن به او پس می‌دهم. در همین حال آقا علی(ع)کیسه‌ای از پشم سفید را آورد و به ابوجعفر عنایت فرمود.

پیامبر به ابوجعفر فرمود: این را بگیر، اما اگر از فرزندان من کسی به نزد تو آمد او را ناامید از در خانه‌ات بیرون نفرست. زیرا خداوند به تو برکت داد و بعد از این هرگز فقیر نخواهی شد.

ابوجعفر از خواب بیدار شد به دستش نظر انداخت کیسه‌ای از پشم سفید را در دستش دید. همان لحظه همسرش را بیدار کرد و گفت: چراغ را روشن کن، وقتی که چراغ را روشن کرد، مرد سر کیسه را باز کرد. هزار اشرفی طلا در آن دید، پس از آن دفترش را آورد و پولهایی را که به سادات داده بود به حساب آقا علی(ع)نوشته بود، جمع بست، دید همان مقدار پولی است که به سیدها و اولاد علی(ع)داده دقیقا همان است.

دم میزنم ز شاه ولایت به هر نفس

تأثیر این نفس چو مسیحا گرفته‌ام

مجنون مرتضایم و محبوب من علی(ع)است

من عاشقم که خانه به صحرا گرفته‌ام

امروز من ز دست علی(ع)شاه اولیاء

سر خط برای راحت فردا گرفته‌ام

دلداده علی(ع)م و دلدار من علی(ع)است

من دل ز دست مردم دنیا گرفته‌ام

من مرغ نغمه خوان گلستان حیدرم

گر آشیان به شاخه طوبی گرفته‌ام

با حبّ تو چه بیم ز محشر بود مرا

در سایه ولای تو جا گرفته‌ام

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

بنی امیه

بنی امیه بقدری نسبت به علی(ع)دشمنی و کینه داشتند که در بالای منبرها، به ساحت مقدّس حضرتش جسارت کرده و او را سب و لعن می‌کردند و این بدعت از ناحیه معاویه شروع شد و تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز (هشتمین خلیفه اموی) ادامه داشت (یعنی حدود بیش از شصت سال)

تا آنجا که می‌نویسند؛ در زمان خلافت عبدالملک (پنجمین خلیفه اموی) روزی یکی از علماء در مسجد دمشق، موعظه می‌کرد، ناگهان در وسط گفتارش مقداری از فضائل حضرت علی(ع)را به زبان آورد.

عبدالملک گفت: عجبا هنوز مردم علی(ع) (ع) را فراموش نکرده‌اند. دستور داد زبان آن عالم ربانی را بریدند. شاعر در این مورد چه زیبا گفته:

اَعلی(ع) الْمَنابِرِ تُعْلِنُونَ بِسَبِّهِ

وَ لِبِسَیعِهِ نُصِبَتْ لَکُرْ اَعْوادُها

بر فراز منبرها آشکارا به علی(ع)ناسزا می گویند، با اینکه چوبهای این منبرها، با شمشیر و مجاهدات علی(ع)نصب گردید و درست شد.

علی(ع) باب الله عرفان علی(ع) سر الله سبحان

بنور دانش و عرفان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

اگر درویش و مسکینم و گر دیندار وبیدینم

چه با کفر و چه با ایمان علی(ع) جویم علی(ع) گویم

اگر تسبیح می گویم و گر زنار می‌جویم

بهر اسم و بهر عنوان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

ز سوره سوره قرآن ز یاسین و ز الرحمن

بهر آیه ز هر تبیان علی(ع) جویم علی(ع) گویم

اگر از وصل خوشحالم و گر از هجر مینالم

چه با وصل و چه با هجران علی(ع) گویم علی(ع) جویم

بمحشر چون بر آدم سر بنزد خالق اکبر

بگاه پرسش و میزان علی(ع) جویم علی(ع) گویم

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

بهترین انسان

در حالات ابی‌بکر علمای عامه نیز نوشته‌اند:

ابی‌بکر روی منبر می گفت من شیطانی دارم که گاهی مرا کج می کند و از من خطا سر می‌زند هرگاه من منحرف شدم مرا راست کنید. وقتی هم که عاجز می‌شد می گفت مرا رها کنید من بهترین شما نیستم در حالی که آقا علی(ع)در میانتان است.

مهر علی(ع) و آل بر هر دل که اندر است

سرمایه نجات وی از هول محشر است

ایمان بدون ریب، تولّای حیدر است

آن را که دوستی علی(ع) نیست کافر است

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

بخشش علی(ع)

در یکی از غزواتی که آقا علی(ع)شرکت داشتند. روزی در میدان جنگ شخصی از دشمنان اسلام به طرف حضرت دست دراز کرد و اظهار نمود تقاضا دارم شمشیر خود را به من عطا فرمائید.

حضرت فورا شمشیر را به دست او دادن آن شخص گفت در میدان جنگ کسی شمشیر را بدست غیر نمی‌دهد.

حضرت علی(ع)فرمودند: (اِنَّکَ مَدَدَّتَ یدُالْمَسْئَلَهْ اِلَی وَ لَیسَ مِنَ الْکَرَمِ اَنْ یرُدُّ السّائِل) بدرستیکه تو دست حاجت به طرف من دراز کردی و شخص کریم نمی‌تواند سائل را از خود محروم سازد. آن مرد کافر چون این حسن برخورد را از آنجناب ملاحظه نمود اسلام اختیار کرد.

نجات اگر طلبی از شدائد دوران

ببر پناه به شیر خدا شه مردان

علی(ع) عالی اعلا وصی پیغمبر

وی ایزد یکتا خدیو کون و مکان

شه سر بر سلونی که انبیا هستند

به مکتبش پی تعلی(ع)م طفل ابجد خوان

خدیو دین که به عرش آستان او جبرئیل

به افتخار غلامست و حاجب و دربان

علی(ع)ست مظهر ذات خدای حی قدیر

علی(ع)ست مظهر آیات محکم قرآن

علی(ع) یداللّه و عین اللّه و لسان اللّه

علی(ع)ست جلوه مرآت خالق سبحان

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

بخشش در رکوع

به اتفاق شیعه و سنی این آیه در شأن آقا امیرالمؤمنین (ع) وارد شده است (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوهٔ و یؤتون الزکوهٔ و هم راکعون). هرآینه تنها ولی و سرپرست شما خداوند است و فرستاده‌اش کسانی که ایمان آوردند همان کسانی که نماز برپاداشته و در حال رکوع زکوهٔ می‌دهند. (سوره مائده آیه ۵۵) ثعالبی که یکی از بزرگان علمای سنت است در تفسیر این آیه از ابوذر (رحمهٔ الله علی(ع)ه) نقل می کند:

روزی در مسجد رسول خدا (ص) نمازم را می‌خواندم سائلی مبادرت به سؤال نمود کسی چیزی بوی نداد. آن مرد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت:

بار خدایا گواه باش که من در مسجد رسول تو سؤال کردم و کسی چیزی به من نداد. علی(ع)در رکوع بود اشاره فرمود به انگشت کوچک دست راست خود که در آن انگشتری بود سائل نزدیک شده انگشتری از انگشت آنجناب بیرون کرده برداشت و رفت.

منبع جودی که حاجتمند هنگام نماز

از کف ذی جود فیاض وی انگشتری گرفت

پیغمبر اکرم (ص) در نماز این حالت را مشاهده فرمود چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند و عرض کرد: بار خدایا برادرم موسی از تو درخواست نمود که (پروردگار من، سینه‌ام را گشاد گردان تا در آن بگنجد آنچه وحی می کنی و آسان گردان بر من کارم را که تبلیغ رسالت کنم و گره زبانم را بگشای تا مردم به خوبی سخنانم را بفهمند و قرار بده وزیری برای من خاندانم هارون برادرم را و به وسیله او پشتم را قوی گردان و در امر رسلات با من شریک گردان).

آیات الهی بوی رسید که ای موسی آنچه خواستی به تو دادیم. بار خدایا من نبی توام محمّدم و صفی و حبیب توام پس سینه مرا به وحی گشاده گردان و کار مرا بر من آسان ساز و قرار ده برایم یاری دهنده‌ای از اهل بیت من علی(ع) را که پشت من به او محکم گردد.

ابوذر گفت: هنوز سخن پیغمبر اکرم (ص) به پایان نرسیده بود که جبرئیل از جانب رب جلیل بر آن حضرت نازل شد و گفت یا

محمّد بخوان انما ولیکم الله تا آخر آیه.

یعنی جز این نیست که ولی شما خدای تعالی و رسول اوست و آنانکه ایمان آورده‌اند و بپای می‌دارند نماز را و زکوة می‌دهند درحالیکه در رکوعند.

به تصدیق مفسران و بزرگان علمای شیعه و سنی این آیه شریفه در شأن علی(ع)نازل شده و این مخصوص آن سرور است که در عبادت بدنی و مالی را در یک لحظه انجام داد و دیگری را این شرف و بزرگی دست نداد و این آیه مبارکه تصریحی است که از جانب حضرت رب الارباب که علی(ع)مولی و ولی این امت است.

یاعلی(ع) یا احمد است و یا محمد یا علی(ع) است

با دو نام و در دو پیکر هست روح طاق او

از کمال حسن او، مبهوت هر بیننده‌ای

جان مشتاقان به لب، از منطق نطّاق او

دست خاتم بخش او، بوسد سلیمان از ادب

چون یدالله است و دست قدرت خلاق او

بهره‌مند از سفره احسان او هر سائلی

گشت نازل هَل اَتی در شان یک اتفاق او

علم سلمان و اباذر یا که مقداد و کمیل

درسی از اُمُّ الکتابش، نوری از اشراق او

گفت احمد یا علی(ع) ماهر دو باب امتیم

کی خدا می‌بخشد آن کس را، که باشد عاق او

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

بر سر جنازه خود

در جلد نهم بحارالانوار روایت نموده که علی(ع)سفارش فرموده بود:

جلو جنازه را رها کنند و حسن و حسین (علی(ع)هماالسلام) دو قسمت عقب تابوت را بردارند. و هر جا جنازه پائین آمد آنرا دفن نمایند. جلو جنازه را جبرئیل و میکائیل می‌بردند. محمد حنفیه گوید:

در اثناء راه نبود درختی مگر اینکه به جنازه علی(ع)تعظیم می‌کرد در اثناء راه ناگهان نقاب روئی مشک بوی پیدا شد نخست به امام حسن (ع) سلام کرد و فرمود توئی حسن، توئی پسر بزرگ علی(ع)گفت آری آنگاه رو به امام حسین (ع) کرد و فرمود توئی حسین، توئی پسر صاحب جنازه و پدر امامان گفت بلی.

آنگاه فرمود جنازه را به من بدهید و برگردید گفتند پدرمان بما سفارش فرموده که جنازه را جز جبرئیل و خضر تسلیم هیچکس نکنیم.

ناگهان نقاب را از چهره عقب زد دیدند علی(ع)است، آری آقائی که بر سر بالین هر محتضری حاضر می‌شود بر سر جنازه خودش نیز حاضر است. ای شیعیان علی(ع)اگر سلطان ظاهر بخواهد بدیدارتان بیاید، با لباس و بدن کثیف و سر و وضع نامرتب، خودتان خجالت می‌کشید.

سلطان عالم وجود علی(ع) بن ابیطالب (ع) بدیدارتان می‌آید او نظرش بدن شما است، مبادا کثافات علائق مادی آنرا فرا گرفته باشد

و از علی(ع)شرمنده شوید، باید لقاء علی(ع)را اهمیت دهید، همت را بلند دارید و در صدد اصلاح خود برآئید تا نزد علی(ع)خجل نشوید، قبل از مرگ آماده حضور علی(ع)شوید کاری کنید که هیچ علاقه ای جز علاقه خدائی در دلهایتان نباشد.

زلال کوثر رحمت به جام کعبه علی(ع) است

حسام عدل خدا در نیام کعبه علی(ع) است

تبلور صمدیت به بام کعبه علی(ع) است

معلّم بشریت امام کعبه علی(ع) است

شکوه و رونق دین و اسلام با علی(ع) است

پس از خدای عالم به عالم خدا علی(ع) است

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

با توبه می‌میرد

به آقا امام صادق (ع) خبر دادند که سید حمیری مداح علی(ع)از دنیا رفت. آقا امام صادق (ع) بر او ترحم فرمود و برایش طلب مغفرت فرمود.

یک نفر در مجلس گفت ای پسر پیغمبر (ص) این شخص شراب می‌خورد شما چگونه برایش طلب مغفرت و ترحم می‌فرمائید.

حضرت فرمود: شنیدم از پدرم باقر العلوم (ع) که فرمود: دوست ما اهل بیت پیش از مرگ با توبه از دنیا خواهد رفت یعنی اگر راستی محبت در دل باشد خواهی نخواهی با پشیمانی از گناه خواهد مرد همان استغفارش و توبه‌اش کارش را درست می کند به برکت دوستیش به علی(ع)قلبش بخدا و رسول و امام مربوط است اگر عمل نا روائی هم از او سر زده موفق توبه می گردد و پاک می‌شود. اگر علاقه‌های به دنیا بگذارد.

یاد تو مرا روح روان است علی(ع) جان

نام تو مرا ورد زبان است علی(ع) جان

عشق تو مرا حصن اَمان است علی(ع) جان

روی تو مرا قبله جان است علی(ع) جان

بحر احدّیت دردانه است علی(ع) جان

شمع صمدیت پروانه است علی(ع) جان

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

برابر یکسال عبادت

در کشف الغمه از طریق عامه و خاصه از رسول خدا (ص) روایت است که می‌فرماید:یکروز دوستی علی(ع)برابر با یکسال عبادت است حب علی(ع) یوما خیر من عبادهٔ سنه اگر روزی را به دوستی و محبت و عشق و علاقه و شیفتگی علی(ع)بگذرانند حقیقتا از یکسال عبادت برتر و بالاتر و بهتر و با فضیلت‌تر است. اکثر انسانها غافلند.

اگر غافل نباشند دوستیشان طلوع کند بیاد علی(ع)باشند و فضائل آنحضرت را یاد نمایند البته که معادل یکسال عبادت است. اینک هم دقایقی چند بذکر فضائل علی(ع)مشغول باشیم. زبان گوینده و گوش شنونده، به فضائل علی(ع)سرگرم باشد. مرویست زبانی که فضائل علی(ع)را نقل کند کفاره گناهانیست که با زبانش کرده و گوشی که فضائل علی(ع)را بشنود کفاره گناهانی است که با

گوشش کرده و چشمی که فضائل علی(ع)را مطالعه کند کفاره گناهانیست که با چشمش کرده است.

شور او در هر سر است و هر دلی پا بست اوست

هستی او از خدا هر چه هست از هست اوست

دامن او را بگیر و هر چه میخواهی بخواه

کاو بود دست خدا و کارها در دست اوست

بی‌گمان سِر جواز سجده بر آدم علی(ع) است

کعبه توحید عصمت، خانه دربست اوست

لا فتی الا علی(ع)، لا سیف الا ذوالفقار

آیتی از قدرت بی‌حد و ضرب شصت اوست

نسخه ثانی ندارد، ذات احمد جز علی(ع)

هر کجا باشد محمد (ص) مرتضی پیوست اوست

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

بیست سؤال قیصر روم

ابن مسیب نقل کرد که، عمر بن خطاب می‌گفت: «پناه می‌برم به خدا از مشکلاتی که ابوالحسن، برای حل آنها نباشد». این سخن خلیفه جهاتی داشت؛ از جمله آنها، این بود که روزی پادشاه روم به عمر نامه نوشت و از مسائلی پرسش نمود؛ عمر آن سؤالات را بر اصحاب عرضه داشت، اما کسی نتوانست جواب بدهد، پس به امیرالمؤمنین عرضه داشت و حضرت فورا جواب سؤالات را دادند. نامه پادشاه روم به عمر این چنین بود: «این نامه‌ای است از پادشاه بنی‌الاصفر به عمر، خلیفه مسلمانان، پس از ستایش پروردگار پرسش می‌کنم از شما مسائلی را که پاسخ آن را مرقوم نمایید:

۱- چه چیز است که خدا آن را نیافریده است؟

۲- خدا نمی‌داند،

۳- نزد خدا نیست،

۴- همه‌اش دهان است،

۵- همه‌اش پاست،

۶- همه‌اش چشم است،

۷- همه‌اش بال است،

۸- کدام مردی است که فامیل ندارد،

۹- چهار جنبده که در شکم مادر نبودند کدام است،

۱۰- چه چیزی است که نفس می‌کشد، روح ندارد،

۱۱- ناقوس چه می‌گوید،

۱۲- آن رونده کدام است که یک بار راه رفت،

۱۳- کدام درخت است که سواره، صد سال در سایه‌اش راه می‌رود و به پایانش نمی‌رسد و مانندش در دنیا چیست،

۱۴- کدام مکان است که خورشید جز یک بار در آن نتابید،

۱۵- کدام درخت است که بی‌آب رویید،

۱۶- اهل بهشت می‌خورند و می‌آشامند و چیزی دفع نمی‌کنند؛ مانندش در دنیا چیست،

۱۷- در سفره‌های بهشت کاسه هایی که در هر یک از آنها غذاهای گوناگون است و آمیخته نمی‌شوند؛ مانندش در دنیا چیست؟

۱۸- از سیبی در بهشت، دخترکی بیرون می‌آید در حالی که از آن سیب، چیزی کاسته نمی‌شود،

۱۹- کنیزکی در دنیا مال دو مرد است و در آخرت، مال یکی از آنان؛ آن چگونه است؟

۲۰- کلیدهای بهشت چیست؟

امیرالمؤمنین علیه‌السلام نامه پادشاه روم را خواندند و در پشت نامه، جواب را این طور مرقوم کردند:

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از سپاس و ستایش پروردگار؛ ای پادشاه روم! بر مطال شما واقف شدم و من به یاری خدا و قدرتش و برکت خدا و پیامبران، خصوصا محمد صلی الله علیه و آله و سلم آخرین فرستاده خدا، پاسخ تو را می دهم:

۱- آن چیزی که خدا نیافریده قرآن است، زیرا آن کلام وصف خداست و همچنین کتابهایی که از جانب خدا نازل شده است، حق- سبحانه- قدیم است و صفاتش هم قدیم است.

۲- آن چیزی که خدا نمی‌داند آن است که شما نصرانیان می‌گویید: خدا را زن و فرزند و شریک است؛ خدا فرزندی نگرفته و با او خدایی نیست، نه والد است و نه مولود.

۳- آن چیزی که نزد خدا نیست ظلم است، پروردگار به بندگان، ستمکار نیست.

۴- چیزی که همه‌اش دهان است، آتش است؛ در هر چیزی افتد، می‌خورد.

۵- چیزی که همه‌اش پاست، آب است.

۶- چیزی که همه‌اش چشم است، خورشید است.

۷- چیزی که همه‌اش بال است، باد است.

۸- آن کس که فامیل ندارد، آدم است.

۹- آن چهار جنبنده که در شکم مادر نبودند عصای موسی، قوچ ابراهیم، آدم و حوا می‌باشند.

۱۰- آنکه بی‌روح است و نفس می کشد، صبح است، خدای تعالی فرمود: «والصبح اذا تنفس»: [۱] «سوگند به صبح آنگاه که نفس می‌کشد».

۱۱- ناقوس می گوید: «تق، تق؛ حق، حق، آهسته، آهسته؛ عدالت، عدالت؛ راستی، راستی؛ دنیا ما را فریب داد و در هوس انداخت؛ دنیا دوره به دوره سپری می‌شود؛نمی‌گذرد روزی مگر که سست می‌کند از ما پایه‌ای، مردگان ما را خبر دادند که از این سرا کوچ می‌نماییم، پس چرا ما اینجا را برای خود وطن گرفته‌ایم؟»

۱۲- آن رونده که یک بار راه رفت کوه سیناست، میان آن کوه و زمین مقدس (مسجد اقصی) چند روزی راه بود، بنی‌اسرائیل که به فرمان موسی علیه‌السلام آهنگ آن سرزمین داشتند نافرمانی کردند، خدا از آن کوه پاره‌ای برکند و دو بال از نور برایش قرار داد و بر بنی‌اسرائیل که در بیابان راهپیمایی می‌کردند سایبان شد و برابر سر آنان سیر می‌نمود، چنانکه خدا در قرآن فرموده است: «و چون کوه را از جا برکندیم و مانند سایبان بر سرشان قرار دادیم و آنان گمان کردند بر سرشان می‌افتد.» [۲] .

و موسی بنی‌اسرائیل را گفت: چرا نافرمانی می‌کنید، دست از نافرمانی بردارید وگرنه کوه را بر سرتان می‌افکنم، چون توبه کردند کوه به جایش برگشت.

۱۳- درختی که سواره، صد سال در سایه‌اش راه می‌رود و به پایانش نمی‌رسد، درخت طوبی است و آن سدرة المنتهی است که در

آسمان هفتم است، به سوی آن درخت، اعمال بنی‌آدم بالا می‌رود و آن از درختهای بهشت است، هیچ کاخی و خانه‌ای در بهشت نیست مگر شاخه‌ای از شاخه‌هایش در آن آویخته و مانندش در دنیا خورشید است، خودش یکی‌ست و پرتوش در همه جاست.

۱۴- مکانی که خورشید جز یک بار در آن نتابید، زمین دریایی است که بنی‌اسرائیل از آن عبور کردند و فرعونیان در آن غرق شدند، در آن هنگام که خدا برای موسی علیه‌السلام آن دریا را شکافت و آب، مانند کوهها روی هم ایستاد و زمین دریا به تابیدن خورشید، خشک شد سپس آب دریا به جایش برگشت.

۱۵- درختی که بی آب رویید، درخت یونس پیغمبر است و آن معجزه‌ای بود که خدای تعالی فرمود: «و أنبتنا علیه شجرهٔ من یقطین»: «بر سرش درختی از کدو رویانیدیم.» [۳] .

۱۶- غذا خوردن اهل بهشت که می‌خورند و چیزی دفع نمی‌کنند، مانندش در دنیا، بچه است در شکم مادر، از نافش می‌خورد و دفع نمی‌کند.

۱۷- غذاهای گوناگون بهشتی که در یک کاسه است و آمیخته نمی‌شود، مانندش در دنیا تخم مرغ است که سفیده و زرده آن آمیخته نمی‌شوند.

۱۸- دخترکی که از سیب بهشتی بیرون می‌آید مانندش در دنیا، کرمکی است که از سیب بیرون می‌آید و سیب تغییری نمی‌کند.

۱۹- کنیزکی که در دنیا مال دو مرد و در آخرت مال یکی است، مانند درخت خرمایی است که در دنیا به شرکت مال مؤمنی مانند من و کافری مانند توست و آن در آخرت برای من است نه برای تو؛ زیرا در آخرت، آن درخت در بهشت است و تو داخل بهشت نمی‌شوی.

۲۰- کلیدهای بهشت، «لا اله الا الله» و «محمد رسول‌الله» است.

ابن‌مسیب گفت: چون قیصر روم، جواب سؤالات را خواند گفت: این سخن بروون نیامده جز از خاندان نبوت، سپس پرسید: پاسخ این سؤالات را چه کسی داده است؟ گفتند: از پس عموی محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

قیصر روم برای امیرالمؤمنین نامه‌ای نوشت: «سلام علیك؛ پس از سپاس پروردگار،بر پاسخهای شما واقف شدم و دانستم که شما از خاندان نبوت هستید و به شجاعت و علم، متصف می‌باشید، من خواهانم که دینتان را برای من شرح دهید و حقیقت روحی را که خدا در کتابتان گفته است برای من بیان نمایید «یسألونک عن الروح قل الروح من أمر ربی»؛ «از روح پرسش می‌کنند بگو روح از امر پروردگار من است». [۴] .

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جواب قیصر، نوشت: «پس از سپاس و ستایش پروردگار، روح نقطه‌ای است با لطافت و پرتویی است با شرافت که از ساختهای آفریننده‌اش و قدرت پدید آورنده‌اش می‌باشد، از گنجینه‌های مملکتش او را بیرون آورده و در نهاد بندگانش نهاده، پس روح تو پیوندی است با او، و نزد تو امانتی است از او، هرگاه گرفتی آنچه نزد او داری، می‌گیرد آنچه نزد تو دارد)) [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] تکویر آیه ۱۸.

[۲] اعراف ۱۷۱.

[۳] الصافات: ۱۴۶.

[۴] الاسراء آیه ۸۵.

[۵] تذکرهٔ الخواص، ص-۱۴۴ بوستان معرفت، ص-۱۳۳ مناقب مرتضوی، ص-۲۴۶ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی

علیه‌السلام، ص ۴۰.

بی‌ارزشی حکومت از نظر علی

علی علیه‌السلام با سپاهیان اسلام برای سرکوبی پیمان شکنان به سوی بصره حرکت می‌کردند. در نزدیکی بصره به محل ذی قار رسیدند. در آنجا برای رفع خستگی و آماده سازی سپاه توقف نمودند.

عبدالله بن عباس می‌گوید:

من در آنجا به حضور امیرالمؤمنین علی رسیدم، دیدم (رئیس مسلمانان، فرمانده کل قوا) خود کفش خویش را وصله می‌زند.

حضرت روی به من کرد و فرمود:

ابن عباس! این کفش چه قدر می‌ارزد؟ قیمت آن چقدر است؟

گفتم: ارزشی ندارد.

فرمود: سوگند به خدا! همین کفش بی‌ارزش از ریاست و حکومت بر شما برای من محبوبتر است. مگر این که بتوانم با این حکومت و ریاست حق را زنده کنم و باطل را براندازم. [۱] .

آری! ارزش یک حکومت، بسته به آن است که در سایه‌اش حق زنده و باطل نابود گردد و گرنه چه ارزشی دارد؟

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۳۲ ص_۷۶ داستانهای بحارالأنوار، ج ۳ ص ۵۰.

بردباری و گذشت امام علی

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ضمن حدیثی طولانی فرمود: اگر بردباری به صورت مردی مجسم می‌شد به سیمای علی در می‌آمد. [۱] .

جابر گوید: امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام شنید مردی به قنبر دشنام می‌دهد و قنبر قصد پاسخگویی دارد، حضرت او را صدا زد: ای قنبر، آرام باش، به دشنام گوی خود اعتنا مکن تا خدای رحمان را خشنود و شیطان را خشمگین سازی و دشمنت را به کیفر رسانی. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جاندار را آفرید مؤمن پروردگار خود را به چیزی چون بردباری خشنود نسازد، و شیطان را به چیزی چون سکوت به خشم نیاورد، و هیچ عقوبتی برای احمق مانند سکوت و بی‌اعتنایی به او نیست. [۲] .

ابن ابی‌الحدید گوید: آن حضرت بردبارترین مردم نسبت به گنهکار و با گذشت‌ترین آنها از بدکار بود، صحت این گفتار در جنگ جمل به چشم می‌خورد که بر مروان بن حکم- که سر سخت‌ترین دشمن آن حضرت بود- دست یافت و از گناه او چشم پوشید. و عبدالله بن زبیر حضرتش را در برابر مردم دشنام می‌گفت و در جنگ جمل در سخنرانی خود گفت:

«این مرد لئیم پست علی بن ابی‌طالب به سوی شما آمده» و علی علیه‌السلام می‌فرمود:

«زبیر همیشه از ما خاندان بود تا پسرش عبدالله بزرگ شد»، با این همه در همان جنگ بر او دست یافت و او را اسیر کرد اما از او درگذشت و فرمود:

«از اینجا برو تا تو را نبینم» و بیش از این نگفت. و نیز پس از جنگ جمل در مکه بر سعید بن عاص که از دشمنان او بود دست یافت و چیزی به او نگفت...[۳] .

قنبر گوید: با امیر مؤمنان علیه‌السلام بر عثمان وارد شدم، عثمان دوست داشت با امام خلوت کند، امام بهمن اشاره کرد که دور

شوم. من انـدکی دور شـدم، عثمـان شـروع کرد بـا تنـدی با امام سـخن گفتن، و امام همن طور سـر به زیر داشت. عثمان گفت: چرا حرف نمی‌زنی؟ فرمود: پاسخی جز آنکه ناخوشاینـد توست نـدارم و سخنی که پسند تو باشد در نظرم نیست. سـپس از نزد عثمان بیرون آمد و این شـعر را زمزمه می‌کرد: اگر پاسخ او را دهم پاسـخهای حاضر و کوبنده‌ام دل او را به درد آورد، ولی صبر می‌کنم و خون و دل می‌خورم که اگر اقدامی علیه او کنم نیش سختی از من خواهد خورد. [۴] .

امـام علی علیه‌السـلام یکی از غلامان خود را چنـد بار صـدا زد و او پاسـخ نگفت،امام بیرون آمـد دیـد غلام در خانه ایسـتاده است، فرمود: چرا پاسخ نمی‌دهی؟ گفت:حال نداشتم و می‌دانستم که شما هم ناراحت نمی‌شوید و آسیبی به من نمی‌رسانید؛ فرمود: سپاس خدا را که مرا از کسانی قرار داد که خلقش از او ایمنند؛ ای غلام برو که در راه خدا آزادی. [۵] .

امیر مؤمنان علیه‌السـلام از بازار خرما فروشان می‌گذشت دختری را دید که می‌گرید، پرسـید: دخترك! چرا می‌گریی؟ گفت: اربابم درهمی به من داد و فرستاد خرما بخرم و من از این مرد خرما خریدم ولی چون آن را بردم آنها نپسـندیدند،اینک پس آورده‌ام ولی این فروشـنده قبول نمی‌کنـد. امام به فروشـنده فرمود: ای بنـده خـدا، این خـدمتکار است و از خود اختیار ندارد، پولش را پس بده و خرما را بگیر. فروشـنده که امام را نمی‌شـناخت برخاست و تخت سـینه حضرت کوفت، مردم گفتند: این آقا امیر مؤمنان است! نفس آن مرد تنگ شـده، رنـگ از چهره‌اش پریـد و خرمـا را گرفـت و پـول را پس داد. آن گـاه گفـت: ای امیر مومنـان، از مـن راضـی باش،فرمود: اگر خود را اصلاح کنی- یا اگر حق مردم را بدهی- چه بسیار از تو راضی خواهم بود. [۶] .

زن زیبایی از جایی می‌گذشت و گروهی چشم چران به او نظر دوختند، امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود: چشمان این نرینه‌ها هوسران و آزمند بود و همین سبب چشم چرانی آنها شد، پس هرگاه یکی از شـما زنی را دید که او را خوش آمد با همسر خود آمیزش کند که زنان همه یکی هستند. یکی از خوارج گفت: خدا بکشد این کافر را، چه داناست! یاران از جای جستند که او را بکشند، فرمود: آرام باشید که پاسخ دشنام، دشنام است یا گذشت از آن گناه. [۷] .

ابوهریره فردای روزی که از آن حضـرت به بـدی یـاد کرده و سـخناان نـاروایی به گوش او رسانـده بود خـدمت حضـرتش رسـید و حـوائجی خـواست و امـام همهه را برآورد. یـاران امـام بر این کـار اعـتراض کردنـد، فرمود: من شـرم دارم که جهـل او بر علم من و گناهش بر عفو من و درخواستش بر بخشش من چیره آید. [۸] .

ابن‌اثیر گوید: عایشه پس از شکست در جنگ جمل به علی علیه‌السلام گفت:

«چیره شدی گذشت کن» یعنی آسان گیر و بزرگوارانه چشم بپوش، و امام گذشت نمود و این جمله ضرب‌المثل است. [۹] و [۱۰] .

پی نوشت ها:

[۱] فرائد السمطین ۲:۶۸.

[۲] امالی مفید، مجلسی ۱۴ ص۱۱۸.

[۳] شرح نهج‌البلاغه ۱:۲۲.

[۴] بحارالانوار ۴۱:۴۹.

[۵] همان:۴۸.

[۶] بحارالانوار ۴۱:۴۸.

[۷] همان.۴۹: و در «نهج‌البلاغه» چنین است: «چشمان این نرینه‌ها به بالا دوخته بود و همین سبب هیجان و چشم چرانی آنها شد...».

[۸] بحارالانوار ۴۱:۴۹.

[۹] النهایهٔ ۲:۳۴۲.

[۱۰] نقل از امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۷۸۰–۷۷۷.

بنای مسجدی بر روی دو قبر

امام جعفر صادق صلوات الله علیه حکایت فرماید:

در زمان حکومت ابوبکر، عدّه ای در ساحل دریای عدن تصـمیم گرفتند تا مسـجدی بسازند؛ و چون مشغول شدند، هرچه دیوار آن را می چیدند، فرو می ریخت و تخریب می گشت.

نزد ابوبکر آمدند و علّت آن را جویا شدند؛ و چون جواب آن را نمی دانست در جمع مردم سـخنرانی کرد و از آنها تقاضای کمک نمود.

امیرالمـؤمنین امـام علی بن ابی طـالب علیه السـلام که در آن جمع حضور داشت، فرمود: سـمت راست و سـمت چپ مسـجد را حفر کنید، دو قبر آشکار خواهد شد که بر روی آن ها نوشته شده است: من رضوی و خواهرم حبا هستیم، که با ایمان به خدا مرده ایم.

سپس افزود: آن دو جنـازه برهنه و عریـان هسـتند، آن ها را از قبر خارج کنیـد، غسل دهیـد و کفن کنیـد و بر آن ها نماز بخوانیـد و دفنشان کنید، آن گاه مسجد را شروع نمائید که پس از آن خراب نخواهد شد.

امام صادق علیه السـلام فرمود: به پیشـنهاد و دستور حضرت امیر صلوات اللّه علیه عمل کردند و سپس دیوارهای مسجد را بالا بردند و هیچ آسیبی به آن وارد نشد. [۱] .

―――――――――――

پی نوشت ها:

[۱] سلونی قبل أن تفقدونی: ج ۲، ص ۲۰۳.

بهترین خواسته و بهترین پند

نوف بکائی که یکی از اصحاب و علاقه مندان حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات اللّه علیه است، حکایت کند:

در آن هنگـامی کـه حضـرت علی علیـه السـلام در حـوالی کـوفه در محلّی بـه نـام رَحبـه اقـامت داشـت، به دیـدارش رفتم و پس از احوالپرسی؛ به ایشان گفتم: مرا پندی ده.

مولای متّقیان، علی علیه السلام فرمود: ای نوف! به هم نوعان و دوستان خود محبّت و مهر ورزی کن، تا آنان نیز به تو مهر ورزند.

به حضرتش گفتم:ای سرورم! بر نصایح خود بیفزای.

فرمود: به همگان نیکی و احسان کن، تا احسان ببینی.

گفتم: باز هم پندی دیگر بیفزای تا بیشتر بهرمند گردم؟

حضرت فرمود: از مذمّت و بدگوئی نسبت به دیگران دوری کن وگرنه طُعمه سگ های دوزخ خواهی گشت.

سپس اظهار داشت: ای نوف! هر که دشمن من و دشمن امام بعد از من باشد، اگر بگوید: حلال زاده ام دروغ گفته است.

نیز هرکه زنا و فحشاء را دوست دارد و بگوید: حلال زاده ام، باز دروغ گفته است.

همچنین کسی که نسبت به گناه بی باک و بی اهمّیت باشد، اگر ادّعای ایمان و خداشناسی کند، بدان که او هم دروغ گفته است.

ای نوف! رفت و آمد و دیدار با خویشان خود را قطع مکن تا خداوند بر عمرت بیفزاید.

خوش اخلاق و نیک خوی باش، تا خداوند محاسبه ات را ساده و سبک گرداند.

ای نوف! چنانچه بخواهی که در روز قیامت همراه و هم نشین من باشی، هیچ گاه یار و پشتیبان ستمگران مباش.

و بـدان که هر که مـا را در گفتـار و عمل دوست بـدارد، روز قیامت با ما اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السـلام محشور خواهد شد، چه این که در روز قیامت، خداوند هر کسی را با دوست مورد علاقه اش محشور می نماید.

ای نوف! مبادا خود را برای مردم بیارائی؛ و با معصیت و گناه، با خداوند مبارزه کنی، چون روز قیامت شرمسار و رسوا خواهی شد.

سپس در پایان فرمود: ای نوف! به آنچه برایت گفتم اهمیت ده و عمل نما، که سبب سعادت و خیر تو در دنیا و آخرت خواهد بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الکنی و الا لقاب: ج ۲، ص ۸۹.

برخورد امام با شیر

حارث همدان، که یکی ازاصحاب با وفای امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، گوید:

روزی به همراه آن حضـرت در بیرون یکی از محلّه های شـهر کوفه قدم می زدیم که ناگهان شـیری درّنده از دور نمایان شد و جلو آمد، پس ما راه را برای حرکت آن شیر باز کردیم.

وقتی آن شـیر نزدیک ما رسـید، خود را در مقابل حضرت امیر علیه السلام خاضعانه روی زمین انداخت، در این هنگام حضرت علی علیه السـلام خطاب به شـیر کرد و فرمود: برگرد، حقّ ورود به شـهر کوفه را نداری، همچنین پیام مرا به دیگر حیوانات درّنده نیز می رسـانی که آنـان هم حقّ ورود به این شـهر را ندارنـد؛ و چنانچه بر خلاف دسـتور من عمل نمائیـد، خودم در بین شـما حکم خواهم کرد.

حارث همدانی گوید: تا زمانی که امام علی بن ابی طالب علیه السلام زنده بود، هیچ درّنده ای نزدیک شهر کوفه نمی آمد.

موقعی که حضـرت به شـهادت رسید، زیاد بن أبیه، استاندار کوفه شد؛ و در آن موقع درّندگان از هر سو وارد کوفه و باغستان های آن شهر می شدند و ضمن این که خسارت وارد می کردند، به مردم هم، نیز حمله می کردند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شجره طوبی: ص ۳۳، مجلس ۱۲، هدایهٔ الکبری: ص ۱۵۲، ص ۲.

بر دوش پیامبر

یک شب که پیامبر خدا در منزل همسـرش خدیجه به سر می‌برد، مرا نزد خویش فرا خواند. من (بدون فوت وقت) در محضر شریف او حاضـر شـدم. (وضع حضـرت نشان می‌داد که در این دل شب آهنگ رفتن به جایی دارد. اما چیزی نگفت و مقصد خود را معین نکرد، بلکه همین قدر) فرمود:

علی! (آماده شو و) از پی من حرکت کن.

سپس خود جلو افتاد و من به دنبال او به راه افتادم. کوچه‌های مکه را یکی پس از دیگری پشت سـر گـذاشتیم تا به خانه خـدا، کعبه رسیدیم... در آن وقت شب که مردم همگی خفته بودند، رسول خدا(ص) (به آهستگی) صدایم زد و فرمود:

علی! بر دوش من بالاـ برو. [۱] سـپس خود خم شـد و من بر کتف مبـارک او بالاـ رفتم (و بر بـام کعبه قرار گرفتم) و خر چه بت در آنجا بود به زیر افکنـدم. آنگه از کعبه خارج شـدیم و راهی منزل خـدیجه رضـی الله عنها گشتیم. (در بازگشت) رسول خدا(ص) به

من فرمود:

نخستین کسی که بتها را درهم شکست جّد تو ابراهیم بود و آخرین کسی که بتها را شکست تو بودی.

بامداد روز بعد، هنگامی که اهل مکه به سراغ بتهای خود رفتند، دیدند که بتهایشان برخی شکسته و پاره‌ای وارونه بر زمین افتاده و... گفتند: این اعمال از کسی جز محمد و پسر عمویش علی سر نمی زند (حتماً کار آنهاست). از آن پس دیگر بتی بر بام کعبه نرفت.

عن علی قال: دعانی رسول الله (ص) و هو بمنزل خدیجه ذات لیله صرت الیه قال:اتبعنی یا علی!

فما زال سمشی و انا خلفه و نحن دروب مکه حتی اتینا الکعبه و قد انام الله کل عین.

فقال لی رسول الله (ص): یا علی!

قلت: لبیک یا رسول الله (ص). قال: اصعد علی کتفی یا علی!...

ثم انحنی النبی فصدت علی کتفه فالقیت الاصنام علی رووسها و خرجنا من الکعبه شرفها الله تعالی حتی اتینا منزل خدیجه، فقال لی: ان اول من کسر الاصنام جدک ابراهیم ثم انت یا علی! اخر من کسر الاصنام.فلما اصبحوا اهل مکه وجدوا الاصنام منکوسه مکبوبه علی رووسها فقالوا: ما فعل هذا الا محمد و ابن عمه ثم لم یقم بعدها فی الکعبه صنم. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] محمد بن حرب والی مدینه از شجعت و توانایی علی آگاه بود. او شنیده بو که علی در جنگ خیبر یک تنه در قلعه‌ای را که چهل تن قادر به جابجایی آن نبودند از جا کنده و به کناری انداخته است. اما اکنون می‌شنود که این قهرمان بزرگ از تحمل سنگینی رسول خدا(ص) بر دوش د خود عاجز است و پیامبر می‌نشیند و علی بالا می‌رود!

برای دریافت پاسخ شبهه‌ای که در ذهن خلجان کرد، به خدمت امام صادق شرفیاب شد اما پاره‌ای از اسرار و رموز آن را بیان کرد تا آنجا که فرمود: اگر قضیه به عکس می‌شد و به فرض علی طاقت می‌آورد و سنگینی پیامبر را بر دوش خود تحمل می‌کرد، این جهت افتخاری برای علی محسوب نمی‌شد، چرا که پیامبر بر پشت اسب و شتر هم سوار شده بود.... (غایه المرام، ج ۱، ص ۲۶).

[۲] کشف الغمه، ج ۱، ص ۷۹؛ بحار، ج ۳۸، ص ۸۴؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۵۵.علامه مجلسی ره نظیر همین روایت را در بحار، (ج ۵۹، ص ۱۳۸) آورده و در پایان آن افزده است: این شکستن بتها به وسیله امیرالمومنان قبل از هجرت (و فتح مکه) بوده است. و گرنه کسر الاصنام که در روز فتح مکه از آن حضرت به وقوع پیوست، روز قوت و شوکنت اسلام و روز خواری و شکست مشرکان بوده است. بنابر این، ترس و نگرانی در بین نبوده تا اقدامی مخفیانه و حرکتی شبانه را طلب کند.

بر قله حراء

در کنار پیامبر خدا(ص) بر فراز کوه حراء ایستاده بودم که ناگهان کوه به لرزه درآمد (و تکان سختی خورد).

حضرت به کوه اشاره‌ای کرد و فرمودند:

آرام بگیر، که بر بالای تو جز پیامبر صدیقی که شاهد (و گواه رسالت) اوست، کس دیگری نیست.

کوه فوراً ساکن شد و در جا قرار گرفت و میزان اطاعت و حرف شنوی خود را از رسول خدا(ص) آشکار ساخت.

قال علی (ع):... اذ کنا معه علی جبل حرا اذ تحرک الجبل فقال له: قر فلیس علیک الا نبی و صدیق شهید، فقر الجبل مجیبا لامره و منتهیا الی طاعته. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۱۰، ص ۴۰.

بیماری امام حسن

(فرزنـدم) حسن بشـدت بیمار شد. مادرش او را در آغوش گرفت و نزد پدر برد و وی رادر برابر دیدگان پدر بر زمین نهاد و با حال زار و پریشان به او پناه برد و گفت: ای پدرا! فرزندم حسن بیمار گشته، از خدا بهواه تا سلامتی از دست رفته را به او بازگرداند!

رسول خدا(ص) نزدیکتر آمد و بر بالین فرزند نشست. و فرمود:

دخترم! همان خدایی که وی را چون تحفه‌ای به تو بخشیده است بر درمان او نیز تواناست. در این بین جبرئیل فرود آمد و گفت:

ای محمـد! خداونـد متعـال هر سوره از قرآن را که بر تو نـازل کرده حرف فـا را در آن به کـار برده است. و فـا از آفت است غیر از سوره حمد که فا ندارد. (بنابراین برای شفـای بیمار خود) ظرف آبی برگیر، و سوره حمد را چهل مرتبه بر آن بخوان سپس قدری از آن آب را بر کودک بپاش (به خواست خدا) شفاخواهد یافت.

پیامبر خدا(ص) چنین کرد و همانجا کودک، چونان کسی که از بند رهیده باشد، بهبودی یافت (چندانکه گویی بیمار نبوده است).

قال علی (ع): اعتل الحسن فاشـتد وجعه فاحتملته فاطمه فاتت به النبی مسـتغیثه مسـتجیره و قالت له: یا رسول الله (ص)! ادع الله لابنک ان یشفیه. و وضعته بین یدیه فقام حتی جلس عند راسه ثم قال: یا فاطمه! یا بنیه! ان الله هو الذی وهبه لک و هو قـادر علی ان یشـفیه. فهبط علیه جبرئیل فقال: یا محمـد! ان الله جل و عز لم ینزل علیک سوره من القران الا و فیها فا کل فا من آفه ما خلاـ الحمـد فـانه لیس فیهـا فا فادع قـدحا من ما فاقرا فیه الحمـد اربعین مره ثم صـبه علیه فان الله یشـفیه. ففعل ذلک فکانما انشط من عقال. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۶۲، ص ۱۰۴.

برترین موجود

روزی پیامبر خدا(ص) فرمود:

خداوند متعال، هیچ آفریده‌ای را برتر گرامیتر از من نیافریده است.

پرسیدم: ای فرستاده خدا! شما افضلید یا جبرئیل؟

فرمود: علی! پروردگـار متعـال، پیـامبران خود را حتی بر نزدیکترین فرشـتگانش برتری داده است. و از میـان آنان، مرا از همه افضـل شمرده است. آنگاه فرمود:

پس از من مقام تو و امامان معصوم از همگان برتر خواهـد بود. فرشـتگان، خدمتگذاران ما و کارپردازان (شـیعیان و) علاقه مندان ما هسـتند. فرشـتگانی که حاملان عرش (قـدت و عظمت) الهی اند پیوسـته بر حمد و سـتایش پروردگار مشـغولند و بهر دوسـتداران ما استغفار می‌کنند.

علی! اگر آفرینش ما نبود، نه آدم و نه حوا، نه بهشت و نه دوزخ، نه آسـمان و نه زمین... (هیچکـدام) لباس هستی نپوشـیده بودنـد و در صـفحه وجود ظاهر نمی‌گشـتند، پس چگونه ما از فرشـتگان افضل نباشـیم ؛ در حالی که از نظر معرفت حق و پرستش او، بر همه آنها سبقت و پیشی داشته ایم؟!

قال امیر المومنین: قال رسول الله (ص) ما خلق الله عزوجل خلقا افضل منی و لا اکرم عیه منی... فقلت: یا رسول الله (ص)! فانت افضل او جبرئیل؟

فقال: یا علی! ان تبارک و تعالی فضل انبیاه المرسلین علی مالئکته المقربین و فضلنی علی جمیع اللنبیین و المرسلین و الفضل بعدی لک یا علی! و للائمه من بعدک و ان الملائکه اخدامنا و خدام محبینا، یا علی! الذین یحملون الفرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون للذین آمنوا بولایتنا، یا علی! لو لا نحن، ما خلق الله آدم و لا حوا و لا الجنه و لا النار و لا السما و لا الارض فکیف لانکون افضل من الملائکه و قد سبقنا هم الی معرفه ربنا و تسبیحه و تهلیله و تقدیسه...؟ [۱].

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق، ج ۵، ص ۹۱؛ بحار، ج ۱۸، ص ۳۴۵ و ج ۲۶، ص ۳۳۵ و ج ۶۰، ص ۳۰۳.

بر بالین پیامبر

رسول خدا(ص) در بستر بیماری خفته بود. من به قصد عیادت او رفته بودم. در آنجا مردی حضور داشت که در حسن و جمال بی نظیر بود. او در حالی که سر مبارک پیامبر را در دامن داشت، و بر بالین او نشسته بود، و پیامبر نیز در خواب بود.

من داخل شدم (اما جلوتر نرفتم، صدای آن مرد) مرا به پیش خواند و گفت:نزدیک عموزاده خود شو که تو از من بر او سزاوارتری!.

جلو رفتم و نزدیک ایشان شدم. (با آمدن من) آن مرد برخاست جای خود را به من داد و رفت. من نشستم و سر مبارک حضرت را چنانکه او در دامن گرفته بود در بغل گرفتم. ساعتی گذشت. پیامبر خدا(ص) بیدار شد، و از من پرسید: مردی که سر بر دامن او داشتم کجا رفت؟.

گفتم: وقتی که من داخل شدم او مرا نزد شما خواند و گفت: نزدیک عموزاده خود شو که تو از من بر او سزاوارتری، سپس برخاست و رفت و من جای او نشستم.فرمود: او را شناختی؟

گفتم: نه، پدر و مادرم فدای شما.

فرمود: او جبرئیل بود. من سر بر دامن او نهاده بودم و به سخنانش گوش د می‌دادم تا اینکه دردم سبک گشت و خواب بر چشمانم غلبه کرد.

عن علی بن ابی طالب قال: دخلت علی نبی الله و هو مریض فاذا راسه فی حجر رجل احسن ما رایت من الخلق و النبی نائم فلما دخلت علیه قال الرجل: ادن لی ابن عمک فانت احق به منی فدنوت منهما فقام الرجل و جلست مکانه و وضعت راس النبی فی حجری کما کان فی حجر الرجل فکمکثت ساعخ ثم ان النبی استیقظ فقال: این الرجل الذی کان راسی فی حجره؟

فقلت: لما دخلت علیک دعانی الیک ثم قال ادن الی ابن عمک فانت احق به منی ثم قام فجلست مکانه.

فقال النبی: فهل تدری من الرجل؟ قلت: لا بابی و امی فقال النبی: ذاک جبرئیل کان یحدثنی حتی خف عنی و جعی و نمت و راسی فی حجره. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فضائل الخمسه من الصحاح السته، ج ۲، ص ۴۰؛ کشف الغمه ۷ ج ۱، ص ۲۹۴؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۷۰؛ بحار، ج ۲۲، ص ۵۰۶ به نقل از امالی شیخ مفید.

بهتر از خدمتگزار

فاطمه محبوبترین کس نزد پدر بود. او در خانه من آنقدر با مشک آب کشید که بند مشک در سینه اش اثر گذاشت. آنقدر دستاس کرد که دست او پینه بست. به قدری خانه ار جارو کرد که لباسهایش رنگ خاک گرفت و چندان هیزم زیر دیگ روشن کرد که جامه اش سیاه شد. او از این جهت در زحمت و مشقت بسیار بود.

روزی به او گفتم: ای کاش از پدرت خادمی درخواست می‌نمودی تا اندکی در برداشتن بار سنگین زندگی تو را یاری دهد؟! [۱] .

فاطمه نزد پدر رفت دید جماعتی گرد او به صحبت نشسته اند. شرم مانع شد که از وی چیزی بخواهد (بدون اظهار حاجت) به خانه بازگشت.

پیغمبر دانست که دخترش به منظور کاری نزد او آمده بود. بامداد دیگر به خانه ما آمد. آواز سلام او را شنیدیم اما از آنجا که بستر خواب هنوز پهن بود، از شرم خاموش ماندیم و پاسخ نگفتیم. بار دو سلام کرد. و ما همچنان خاموش بودیم. باز سوم که صدای او به سلام برخاست، ترسیدیم اگر پاسخ نگوییم باز گردد چون عادت او چنین بو که سه بار سلام می‌گفت و اگر رخصت ورود نمی‌یافت باز می‌گشت من سلام او را پاسخ گفتم و از او خواستم که به خانه در آید. چیزی نگذشت که حضرت بالای سر ما نشست و آنگاه گفت: فاطمه! دیروز از من چه می‌خواستی؟

من ترسیدم اگر پاسخ او را نگویم برخیزد و بازگردد... گفتم: ای فرستاده خدا... من به شما خواهم گفت. (داستان دیروز فاطمه چنین بود که او از کار دشوار خانه رنج می‌برد). مشکل آب و دستاس نان و رفت و روی خانه و... او را از پای درآورده، من به او گفتم تا نزد شما آید و (در صورت امکان) خدمتکاری از شما بخواهد، شاید اندکی از بار سنگین او کاسته گردد.

پیامبر خدا(ص) فرمود: آیا به شما چیزی نیاموزم که از خدمتگزار بهتر باشد؟ سپس فرمود: هنگامی که در بستر خواب رفتید، سی و سه بار خدا را تسبیح و سی و سه بار حمد و سی و چهار بار تکبیر بگویید....

قال علی (ع): انها (فاطمه) کانت عندی و کانت من احب اهله الیه و انها استقت بالقربه حتی اثر فی صدرها و طحنت بالرحی حتی مجلت یداها و کسحت البیت حتی اغبرت ثیابها و اوقدت النار تحت القدر حتی تدخنت ثیابها فاصابها من ذلک ضرر شدید فقلت لها: لو اتیت اباک فسالتیه خادما یکفیک ضرما انت فیه من هذا العمل؟!

فاتت النبی فوجدت عنده حداثا فاستحیت فانصرفت فعلم النبی انها جاءت لحاجه فغدا علینا رسول الله و نحن فی لفاعنا فقال:السلام علیکم فسکتنا و استحیینا لمکاننا ثم قال:السلام علیکم فسکتنا ثم قال:السلام علیکم فخشینا ان لم نرد علیه ان ینصرف و قد کان یفعل ذلک یسلم ثلاثا فان اذن له و الا انصرف فقلت: و علیک‌السلام یا رسول الله! ادخل فدخل و جلس عند رؤوسنا فقال:یا فاطمه ما کانت حاجتک امس عند محمد فخشیت ان لم نجبه ان یقوم فاخرجت راسی فقلت: امال والله اخبرک یا رسول الله انها استقت بالقربه حتی اثرت فی صدرها و جرت بالرحی حتی مجلت یداها و کسحت البیت حتی اغبرت ثیابها و اوفدت تحت القدر حتی تدخنت ثیابها. فقلت لها: لو اتیت اباک فسالتیه خادما یکفیک ضرما انت فیه من هذا العمل، فقال: افلا اعلمکا ما هو خیر لکما من الخادم؟ اذا اخذتما منامکما فسبحا ثلاثا و ثالثینو احمد ثالثا و کبرا اربعا و ثلاثین.... [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] بنا به نقل مسند فاطمه علیهاالسلام (ص ۶۵) این در خواست در شرایطی بوده که فاطمه علیهاالسلام باردار است.

[۲] علل الشرایع، ج ۲، ص ۶۵؛ مکارم الاخلاق، ص ۲۹۶؛ بحار، ج ۸۵، ص ۳۲۹ و ج ۷۶، ص ۱۹۳ و ج ۴۳، ص ۸۲.

با راستگویان

وقتی این آیه شریفه نازل شد:

ای گروه مومنان، تقوا پیشه کنید و پیوسته با راستگویان باشید [۱].

سلمان گفت: ای فرستاده خدا! مقصود از راستگویان چه کسانی هستند، آیا این دستور مربوط به همه مومنان است یا شامل برخی از ایشان است؟

رسول خدا(ص) فرمود: اما مقصود از مومنان در آیه شریفه، عموم مردم است. همه آنان مأمورند که با صادقان و راستگویان همراه باشند.

و اما خود صادقان و راستگویان عده خاصی هستند که سمت پیشوایی و راهنمای دارند و مردم ملزم به پیروی و پیوستن به آنها هستند. نخستین فرد این گروه علی بن ابی طالب و سپس جانشینان او (ائمه اطهار) تا روز واپسین خواهند بود.

قال علی (ع):... ان الله جل اسمه انزل (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین) فقال سلمان: یا رسول الله (ص)! اعمع ام خاصه؟

فقال: اما المأمورون فعغمع لان جماعه المومنین امروا بذلک و اما الصادقون فخاصه، علی بن ابی طالب و اوصیائی من بعده الی یوم القیامه.... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره توبه (۱۱۹:۹).

[۲] بحار، ج ۳۳، ص ۱۴۹.

بهترین نیکیها

بین من و عباس و عمر بحث و گفتگویی مطرح بود. موضوع مورد بحث یافتن پاسخ صحیح برای این پرسش بود که بهترین نیکیها کدام است؟

من می‌گفتم: بهترین خوبیها آن است که در پرده و نهان از همه انجام گیرد.عباس می‌گفت: بهترین خوبیها آن است که کار خوب در چشم صاحبش کوچک بیاید و از آفت عجب محفوظ بماند.

عمر عقیده داشت: بهترین صفت در میان خوبیها آن است با سرعت و شتاب صورت بگیرد.

در این بین رسول خدا(ص) بر ما وارد شد و فرمود: در چه بابی گفتگو می‌کنید؟موضوع مورد بحث، و پاسخهای داده شده را به اطلاع آن حضرت رسانیدم.

حضرت فرمود: در میان خوبیها، آنکه از همه بهتر است آن است که هر سه صفت را دارا باشد یعنی هم پنهانی و دور از انظار، و هم کوچک در دید عامل و برهنه از عجب و هم با سرعت و شتاب تحقق پذیرد.

قال علی (ع): کنت انا و العباس و عمر نتذاکر المعرف فقلت انا: خیر المعروف ستره و قال العباس: خیره تصغیره و قال عمر خیره تعجیله.

فخرج علینا رسول الله (ص) فقال: فیم انتم؟ فذکرنا له. فقال: خیره ان یکون هذا کله فیه. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۷۰.

بانگ شبانه

اصحاب شورا ترسیدند که اگر من بر آنان ولایت یابم گلویشان را بفشارم و آنان نتوانند دم برآورند و از خلافت، بهره‌ای نبرند (و برای همیشه از واهب آن محروم مانند). به این جهت، همه علیه من به پا خاستند و هماهنگ شدند تا ولایت را از من به نفع عثمان برگردانند به امید آنکه به خلافت دست یابند و آن را میان خود، دست به دست بگردانند.

شبی که با عثمان بیعت کردند، بانگ برخاست و صدای آن در شهر مدینه پیچید و به گوشها رسید و معلوم نشد که آن صدا از که بود؟ به گمان من آن بانگ از جنیان بود. او می گفت:

ای جارچی مرگ، اسلام را مرگ فرا گرفته، برخیز و خبر مرگ اسلام را اعلام کن همانا معروف مرد و منکر آشکار شد.

بلند آوازه مباد قریش، نفرین بر ایشان باد، چه کسی را پیش انداختند و چه کسی را وانهادند؟!

(هان ای مردم) علی در امر ولایت از او سزاوارتر است، پس ولایت را در دست او گذارید و مقام والای او را ارج نهید و انکار مکنید.

این ندا مایه پند و عبرت بود و اگر همه مردم از آن آگاهی نداشتند، آن را ذکر نمی کردم

.... (به هر تقدیر) مردم از من خواستند که با عثمان بیعت کنم و من هم از روی اکراه چنین کردم و صبر و بردباری پیشه ساختم و این دعا را به اهل قنوت تعلیم دادم که در نمازها بگویند:

بار خدایا! دله در مهر تو خالصند، و چشمها به سوی تو نگران و زبانها به نام تو گویاست و داوری کارها به پیشگاه تو عرضه گردد، پس میان ما و قوم ما حقیقت را آشکار کن.

بار خدایا! ما از عیبت پیامبرمان و بسیاری دشمنانمان و اندک بودن کسانمان و خوار بودنمان در چشم مردمان و سختی روزگار و هجوم فتنه‌ها، به درگاه تو شکایت آورده ایم. پس ای خدایا! با آشکار کردن عدل و داد خود و چیرگی حق و حقیقت آن طور که خود صلاح می دانی گشایشی نصیب ما بفرما.

قال علی (ع):... فحشی القوم ان انا ولیت علیهم ان اخد بانفاسهم و اعترض فی حلوقهم و لایکون لهم فی الامر نصیب. فاجمعوا علی اجماع رجل واحد منهم حتی صرفوا الولایه عنی الی عثمان رجا ان ینالوها و یتداولوها فیما بینهم فبیناهم کذلک اذ نادی مناد لایدری من هو و اظنه جنیا فاسمع اهل المدینه لیله بایعوا عثمان فقال:

یا علی ناعی الاسلام قم فانعه

قد مات عرف و بدا منکر

ما لقریش لا علا کعبها

من قدموا الیوم و من اخروا

ان علیا هو اولی به

منه فولوه و لاتنکروا

فکان لهم فی ذلک عبره و لولا ان العامه قد علمت بذلک لم اذکره.

فدعونی الی بیعه عثمان فبایعت مستکرها و صبرت محتسبا و عملت اهل القنوت ان یقولوا: اللهم لک اخلصت القلوب و الیک شخصت الابصار و انت دعیت بالالسن و الیک تحوکم فی الاعمال، فافتح بیننا و بین قومنا بالحق.

انا نشکوا الیک غیبه نبینا و کثره عدونا و قله عددنا و هواننا علی الناس و شده الزمان علینا و وقوع الفتن بنا.

اللهم ففرج ذلک بعدل تظهره و سلطان حق تعرفه [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] در مصدر چنین است اما ظاهرا صحیح آن تعزه باشد. کشف المحجّه، ص ۱۷۹.

بدعتها

پیش از من، متصدیان امور به کارهایی دست یازیدند که با دستورات صریح رسول خدا(ص) مخالف بود. آنها از روی عمد و توجه، مرتکب تحریف و شکستن سنتهای نبوی و تعییر احکام الهی گشتند. من اگر می‌خواستم مردم را بر ترک آن احکام وادار سازم و احکام غییر یافته را به حالت نخستین آنها یعنی هنانطور که زمان رسول خدا(ص) معمول بود بازگردانم ، لشکریانم از گردم پراکنده می‌شدند و یکه و تنها باقی می‌ماندم و یا حداکثر اندکی از شیعیانم با من همراهی می‌نمودند؛ شیعیانی که برتری مرا از کتاب خدا و سنت نبوی شناخته بودند.... [۱] .

(حتی بک بار) به مردم گفتم: در ماه رمضان، جز برای ادای فریضه واجب، در مسجد اجتماع نکنند به آنها گفتم: خواندن نمازهای مستحبی با جماعت بدعت است. [۲] در این بین بعضی از سربازانم برآشفته و گفتند: ای اهل اسلام سنت عمر تغییر یافت، علی ما را از نماز جماعت در ماه رمضان باز می‌دارد؟!. (حماقت را تا جایی رساندند) که من ترسیدم در میان بخشی از سربازانم شورش بر پا شود.

از اختلاف و پیروی کورکورانه ایشان از بیشوایان گمراهی چه مصیبتها که نکشیدم؟!

قال علی (ع):... قد عملت الولاه قبلی اعمالا خالفوا فیها رسول الله (ص) متعمدین لخلافه ناقضین لعهده مغیرین لسنته و لو حملت الناس د علی ترکها و حولتها الی مواضعها و الی ما کانت فی عهد رسول الله (ص) لتفرق عنی جندی حتی ابقی وحدی او قلیل من شیعتی الذین عرفوا فضلی و فرض امامتی من کتاب الله عزوجل و سنه رسول الله (ص)....

و الله لقد الناس ان لایجتمعوا فی شهر رمضان الا فی فریضه و اعلمتهم ان اجتماعهم فی النوافل بدعه فتنادی بعض اهل عسکری ممن یقاتل معی: یا اهل الاسلام غیرت سنه عمر ینهانا عن الصلاه فی شهر رمضان تطوعا. و لقد خفت ان یثوروا فی ناحیه جانب عسکری. ما لقیت من هذه الامه من الفرقه و طاعه ائمه الضلاله و الدعاه الی النار...! [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] در اینجا حضرت حدود ۲۵ مورد از موارد تغییر و تحریف احکام را به عنوان نمونه یاد می‌کنند و چون ذکر تک تک این موارد از آنجا که با اشاره و در کمال اختصار بیان شده است به شرح و بسط محتاج است و پرداهتن به آن هم از حوصله این نوشتار خارج است، از این روی از درج آن صرف نظر شد.

[۲] اهل سنت نمازی دادند که به تراویح موسوم است، و آن خواندن نمازهای مستحبی با جماعت در ماه رمضان است. به اعتقاد شیعه، نماز جماعت جز در نمازهای یومیه و جمعه و عیدین بدعت است. حضرت در این بخش از فرمایش خود به این قسمت از بدعت خلفا نظر دارند.

[۳] کافی، ج ۸، ص ۵۹ و ۶۲.

به یاد دوست

در گذشته برادری ایمانی و خدایی داشتم [۱] آنچه او را در چشم من بزرگ می‌نمود این بود که دنیا در چشم او کوچک بود. از

سلطه‌ی شکم خود بیرون بود چیزی را که نمی‌یافت آرزو نمی‌کرد و چون به آن دست می‌یافت از حد نمی‌گذراند.

بیشتر اوقات خود را به سکوت می‌گذراند و اگر سخن می‌گفت، گزیده می‌گفت، و تشنگان معرفت را از دانش سرشار خود سیراب می‌کرد. در چشم ظاهربینان ضعیف و مستضعف می‌نمود و در میدان کار و کارزار چون شیری خشمگین و ماری پر زهر بود.

وقتی که در نزاعی درگیر می‌شـد بیهوده برهان اقامه نمی‌کرد بلکه صبر می‌کرد تا در محضـر یک داور سـخن بگوید (چون در نزاع بین دو نفر اگر داوری در میان نباشـد و هر کـدام بخواهنـد برای دیگری مـدعای خود را اثبات کننـد، نیروها را به هـدر داده‌اند و از گفتار خود نتیجه‌ای نخواهند برد).

تا برای کاری محمل و عذری می‌یافت، کسی را سرزنش نمی‌کرد. از بیماری و ابتلای خود وقتی خبر می‌داد که بهبودی و شفا یافته بود. آنچه را که بنای انجام دادن آن را نـداشت بر زبان نمی‌رانـد. اگر دیگران در کلام بر او چیره می‌شدند، در سـکوت بر او پیروز نمی‌شدنـد. به شـنیدن حریصتر بود تا به گفتن. هر گاه بر سـر دو راهی قرار می‌گرفت می‌سـنجید تا ببینـد کـدامیک از این دو راه به هوی و هوس نزدیکتر است تا با آن مخالفت کند.

پس بر شـما باد که خود را با این صفات زیبا بیارایید و در راه تحصیل آن به رقابت پردازید و اگر بر دستیابی و فراگیری همه‌ی آنها توانایی ندارید، بدانید که بهره برداری اندک، از رها کردن مطلق بهتر است.

قال أمیرالمؤمنین علیه‌السـلام: کان لی فیما مضـی أخ فی الله و کان یعظمه فی عینی صغر الدنیا فی عینه و کان خارجا من سلطان بطنه فلا یشـتهی ما لا یجد و لا یکثر اذا وجد و کان أکثر دهره صامتا. فان قال بذ القائلین و نقع غلیل السائلین و کان ضـعیفا مستضـعفا فاذا جاء الجد فهو لیث غاب وصل واد لا یدلی بحجهٔ حتی أتی قاضیا و کان لا یلوم أحدا علی ما یجد العذر فی مثله حتی یسمع اعتذاره و کان لا یشـکو وجعا الا عند برئه و کان یفعل ما یقول و لا یقول ما لا یفعل و کان ان غلب علی الکلام لم یغلب علی السـکوت و کان علی أن یسـمع أحرص منه علی أن یتکلم و کـان اذا بـدهه أمران نظر أیهما أقرب الی الهوی فخالفه. فعلیکم بهـذه الخلائق فالزموها و تنافسوا فیها فان لم تستطیعوها فاعلموا أن أخذ القلیل خیر من ترک الکثیر. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] گفته‌اند، مقصود حضرت ابوذر بوده و بعضی عمار و بعضی هم بزرگان دیگری را نام برده‌اند.

[۲] نهج‌البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، حکمت ۲۸۱.

بشارت به تولد زین العابدین

وقتی سپاه ایران در نبرد با مسلمانان شکست خورد، در میان کسانی که به اسارت درآمدند دختر یزدجرد پادشاه ایران بود.

وقتی او را در میان اسیران به مـدینه نزد عمر آوردند، دختران مدینه برای تماشای او بیرون آمدند، زیرا صورتی بسـیار زیبا و نورانی داشت، که مسجد را روشن نمود، وقتی عمر به او نگاه کرد، آن دختر صورت خود را پوشاند و به زبان فارسـی آن زمان گفت: اف بیروج بادا هرمز (گویا منظور او این بود که سیاه باد روی هرمز که با پاره کردن نامه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله وسلم سبب شد تا او به اسارت درآید)

عمر که متوجه منظور او نشـده بود فکر کرد به او بـدگوئی می‌کند، گفت: این زن به من ناسـزا می‌گوید و تصـمیم گرفت او را تنبیه کند.

حضـرت امیر علیه‌السّـلام به او فرمود: تو نمی‌توانی با او چنین کنی، او را مخیر گردان تا در میان مسـلمانان هر که را خواهـد انتخاب کند و آن را از سـهم او قرار بده. وقتی او را مخیر کردند، در میان جمعیت دست خود را بر سید الشهداء علیه‌السّلام گذارد، حضرت

امیر علیه‌السّلام از او پرسید نامت چیست گفت: جهان شاه حضرت فرمود: بلکه شهر بانویه هستی. در این لحظه بود که حضرت امیر علیه‌السّلام بشارتی بزرگ به امام حسین علیه‌السّلام داده و فرمود: ای اباعبداللّه از این بانو برای تو پسری متولد خواهد شد که بهترین اهل زمین باشد. و پس از چندی حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه‌السّلام متولد شد که حضرتش را ابن‌الخیرتین: فرزند دو بزرگ (بزرگ عرب و بزرگ عجم) می‌گفتند. حضرت باقر علیه‌السّلام فرمود: پس منتخب خدا از عرب هاشم است و از عجم، ایران. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۲، ص۳۶۹ در مورد تاریخ اسارت و نحوه ازدواج شهربانو یا شاه زنان با سید الشهداء علیه‌السّلام قول دیگری نیز هست.

بشارت حضرت به ابوالدنیا

مردی بود بنام ابوالدنیا دارای عمری بسیار طولانی، که در ایام ابوبکر متولد شده و در سال۳۱۷ هجری وفات کرده است. او علت طول عمر خود را چنین ذکر می‌کند، گوید:

روزی با پدرم به ملاقات امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌رفتیم، وقتی به محلی نزدیک کوفه رسیدیم، تشنگی بر ما غلبه کرد، به پدرم گفتم اینجا بنشین من در بیابان بگردم شاید آبی پیدا کنم، وقتی به دنبال آب می‌گشتم به گودال آبی رسیدم، خود را در آن شستشو دادم و از آن نوشیدم تا سیرآب شدم، سپس نزد پدرم آمدم و گفتم: برخیز که خداوند ما را از گرفتاری نجات داد، چشمه آبی در نزدیکی ماست، با پدرم حرکت کردیم اما هر چه جستجو کردیم اثری از آب نبود! پدرم از شدت تشنگی جان داد، او را دفن کرده به نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام که قصد صفین را داشت آمدم، حضرت را بوسیدم (حضرت به این مقدار خضوع اعتراض کرد) تا آنکه گوید: از داستان من سؤال نمود، جریان را گفتم، فرمود: آن آبی که از آن نوشیدی چشمه‌ای بود که هیچکس از آن ننوشیده مگر اینکه عمر طولانی نموده است. بشارت باد تو را که عمری طولانی خواهی نمود و مرا معمر نامید.

خطیب گوید: ابوالدنیا در سال سیصد هجری وارد بغداد شد، همراه او پیرمردانی از شهر بودند، مردم از پیرمردها از حالات ابوالدنیا می‌پرسیدند.

خطیب گوید: به من خبر دادند که ابوالدنیا در سال۳۱۷ هجری وفات یافته، شیخ ما در امالی نیز وفات او را همینگونه ذکر نموده است. [۱] و شاید این شخص همان علی بن عثمان الاشجع باشد که معروف به ابوالدنیاست. و شیخ کراجکی در کنزالفوائد از او حدیثی را با یک واسطه از حضرت امیر علیه‌السلام نقل کرده است و در حاشیه بحار از سید نعمت الله جزائری با یک واسطه از استادی به نام شیخ محمد چرفوشی نقل می‌کند که او را در شام دیده است و او خود را معمر ابوالدنیای مغربی از صحابه حضرت امیر علیه‌السلام نامید و گوید: او وقتی صفات و علائمی را از حضرت نقل کرد یقین کردم تمام سخنان او صحیح است و او به من از جانب حضرت علی و تمام امامان علیه‌السلام اجازه روایت داد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، بنابراین، عمرابوالدنیا حدودا سیصد و پنج سال بوده است!.

[۲] بحار، ج ۵۷ ص۲۲۴.

برخی از حالات مردم آخرالزمان

حضرت امیر علیه‌السّلام در مورد آخرالزمان فرمود:
زمانی بر مردم بیاید بسیار گزنده (مردم در سختی قرار خواهند گرفت) در آن زمان توانگران با (چنگ و) دندان دارائی خود را می گزند (در راه خدا انفاق نمی کنند) در حالی که به این کار امر نشده‌اند، خداوند سبحان می‌فرماید: و لا تنسوا الفضل بینکم [۱] در میان خودتان فضل و احسان را فراموش نکنید (یعنی به یکدیگر خیر برسانید).
در آن زمان اشرار و تبهکاران گردنکشی کنند و نیکان ذلیل و خوار شوند، با درماندگان خرید و فروش کنند (یعنی اجناس افرادی را که از روی ناچاری کالای خود را به قیمتی بسیار ارزان می‌فروشند می‌خرند) با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از خرید و فروش با درماندگان نهی فرموده است [۲] (زیرا باید به درماندگان کمک کرد و یا در معامله چنان از آنها جنس خرید که با دیگران معامله می‌شود).

پی نوشت ها:

[۱] البقرة: ۲۳۷.

[۲] نهج‌البلاغة.

بازشو، تنگ شو، فراخ شو

هارون بن عنتره از پدرش روایت کرده و گفت: بارها امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را دیدم که انگشتان خود را مشبک می‌ساخت (انگشتان یک دست را در دست دیگر فرو برده و دوبار به سر انگشتان برمی گرداند) و می‌فرمود:
بازشو، تنگ شو، فراخ شو، سپس فرمود: شتاب کنندگان (در امر ظهور) هلاک شدند و آنان که نزدیک می‌شمارند نجات یافتند. و سنگ ریزه بر سر میخ آنها به جای مانده (کنایه از قدرت و تسلط کامل که برطرف کردن آن نشاید.)
سوگند می‌خورم به خداوند از روی راستی که همانا پس ازاندوه و غم، فتح و گشایش شگفت آوری است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الروضة من الکافی.

برخی از صفات ناهنجار مردم آخرالزمان

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در خطبه‌ای پس از حمد و ثنای الهی سه بار فرمود: «سلونی ایها الناس قبل ان تفقدونی؛ بپرسید از من قبل از آنکه مرا نیابید.»
صعصعة بن صوحان (از یاران حضرت) برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین دجال چه وقت خروج می کند؟ حضرت فرمود: خداوند کلام تو را شنید و فهمید آنچه اراده کرده‌ای، به خدا قسم مسئول (یعنی حضرت علی علیه‌السّلام) در این مسأله از سؤال کننده عالمتر نیست (زمان ظهور حضرت مهدی یا قیامت از نادر اسراری است که در اختیار کسی نیست) ولی برای آن علاماتی و شکلهایی است که یکی پس از دیگری مو به مو اجرا خواهد شد، اگر می‌خواهی به تو خبر دهم؟ صعصعة گفت: آری امیرالمؤمنین، حضرت فرمود:

حفظ کن (آنچه می گویم) علامت خروج دجال این است: زمانی که مردم نماز را از بین ببرنـد و امانت را ضایع گرداننـد، دروغ را حلال شـمرند و ربا بخورنـد و رشوه بگیرنـد، ساختمانهای محکم بسازند! دین را به دنیا بفروشـند، نادانان را رئیس گردانند و با زنها مشورت نمایند، از فامیل و بستگان خود بریده به دنبال هوی و هوس می‌روند، خونریزی را آسان شمرند، حلم و بردباری را علامت ناتوانی دانند، ظلم و ستم افتخار شود، امیران فاجر باشند و وزیران ظالم و رؤسا خیانتکار، قاریان قرآن فاسق گردند، شهادتهای دروغ ظـاهر گردد و فجور و تهمت و گنـاه و سرکشـی آشـکار شود. قرآنهـا زینت شود و مساجـد طلاـ کـاری گردد و منبرهـا (یا مناره‌ها) طولانی و بلنـد گردد، آنگاه که اشـرار احترام شونـد و صـفها شـلوغ شود و خواسـته‌های افراد، گوناگون شود و اختلاف پدیـد آید، عهدها شکسته گردد و موعود نزدیک شود.

زنها با شوهرهایشان در تجارت و کسب برای حرص دنیا شـریک شوند، صداهای فاسـقان بلند شود و شونده پیدا کنند، رئیس گروه پست ترین آنها باشد، از فاجر به خاطر ترس از شر او اجتناب کنند، دروغگو را تصدیق کرده خائن را امین شمرند.

ساز و آواز وسائل آوازه‌خوانی را بکار برنـد، آخر این امت اول آن را لعنت کنـد، زنها سوار بر زینها شوند و زنان به مردان و مردان به زنـان شبیه گردنـد. شاهـد بـدون اینکه از او بخواهنـد شـهادت دهـد، آن دیگری برای تلافی و خـالی کردن عقـده خود به ناحق شهادت دهد، برای چیزی غیر از دین یادگیری کنند، کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند، پوستهای میش را بر دلهای گرگ بپوشانند (گرگهائی هستند به لباس میش، به ظاهر خیرخواه و مظلوم و در باطن دشمن خونخوار هستند).

قلبهای آنها از مردار گندیده‌تر و از (گیاه تلخ) صبر تلختر است.

الحدیث [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار از کمال الدین.

بیان صفت حضرت مهدی

بزرگان اصـحاب عرض کردند یا امیرالمؤمنین این مهدی را برای ما توصـیف کن که دلهای ما به یاد او مشـتاق است، پس حضـرت شروع نمود به توصیف حضرت مهدی علیه‌السّلام و فرمود:

اوست آن ماهروی پیشانی سفید و صاحب علامت و خال، عالمی که (از بشر) تعلیم ندیده است او به آنچه می‌شود قبل از شدن خبر می‌دهـد. ای گروه مردم به درستی که حـدود دین در میـان مـا برپا شـد و عهـد آن از ما گرفته شـد. آگاه باشید همانا مهـدی طلب قصاص می کند از کسـی که حق ما را نشناسد و اوست فرزند حسین بن علی (یعنی فرزند امام حسن عسکری علیه‌السّلام) از فرزندان فاطمه از ذریه حسین فرزندم، پس مائیم ریشه علم و عمل، دوستان ما همان نیکوکارانند و ولایت ما فصل خطاب است، آگاه باشید همانا مهدی بهترین مردم است در صورت و سیرت، سپس اصحاب او که بر عده اهل بدر وعده اصحاب طالوت که سیصد و سیزده نفرنـد و تمام آنها شـیرهائی هسـتند که از بیشه خود بیرون آمده‌اند، همانند پاره آهن که اگر قصد نابودی کوههای پابرجا بکنند آن را از میان بردارنـد، نزد او جمع می‌شونـد که پس ایشانند آنان که خدا را بر حقیقت موحدند، ایشان را شـبانگاه ناله‌هائی است چون نـاله مادران جوانمرده، از خوف خـدای تعالی، بیـدارهای شـبانه و روزه داران در روزنـد تو گوئی که آنان را یک پـدر تربیت کرده است (که قلبهایشـان بر محبت و نصـیحت جمع است)، آگـاه باشـید که من آنهـا را به اسـمهایشان و شـهرهایشان می‌شـناسم- آنگاه حضـرت به درخواست گروهی از اصحاب نام هر یک از سیصد و سیزده نفر را با شهرهایشان بیان نمود که برای اختصار از ذکر آن خـودداری می‌شود، و طبق این خطبه از طالقـان۲۴ نفر یاور مهدی علیه‌السّـلام می‌باشـند که در میان شـهرها رتبه اول را دارد، سـپس

صفات و روش حضرت مهدی علیه‌السّلام را حضرت شرح مبسوطی فرمود و وقایع همزمان با ظهور حضرت و کیفیت خروجش را شرح نمود:

تا آنکه راوی گوید: پس از نقل وقایع، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام گریه شدیدی نمود تا محاسن مبارکش از اشک چشمش تر شد، آنگاه از منبر فرود آمد در حالی که نزدیک بود مردم از وحشت آنچه شنیده بودند هلاک شوند و متفرق شدند به طرف خانه‌ها و شهرهای خود در حالی که از کثرت فهم و جوشش علم حضرت متعجب بودند، و اختلاف کردند در معنی کلام حضرت، اختلافی عظیم. مؤلف گوید: این خطبه را از کتاب نوائب الدهور فی علائم الظهور نقل نموده‌ایم و مؤلف محترم آن کتاب در مقدمه این خطبه مدارک آن را یادآور شده است و فرموده که سید مبشر این خطبه را در علائم الظهور و صاحب ینابیع در ینابیع و برسی در مشارق و حاج ملا عبدالصمد در بحر المعارف و صاحب عجائب الاخبار که الفاظ از روی کتاب اخیر می‌باشد نقل کرده‌اند.

به خدا سوگند من کشته خواهم شد

مردی از خوارج بنام جعد بن بعجه به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام گفت: یا علی از خدا بترس که خواهی مرد!

حضرت فرمود: (نه من به مرگ عادی نخواهم مرد) بلکه بخدا سوگند من کشته (شهید)خواهم شد در اثر ضربه‌ای که بر این مکان زده می‌شود و این مکان رنگین می‌گردد و حضرت دست خود را بر سر و محاسن خویش گذارده فرمود: قراری است منعقد شده و هر که افترا بندد زیانکار است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد: ص ۳۱۱.

بر سه دسته تکلیفی نیست

زن دیوانه آبستنی را که زنا داده بود نزد عمر آوردند، عمر دستور داد او را سنگسار کنند، امیرالمومنین علیه‌السلام به عمر فرمود: آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدی که فرمود: بر سه دسته تکلیفی نیست

۱- دیوانه تا عاقل شود... [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، خوارزمی، الفصل التاسع فی علمه (ع)، حدیث ۱.

بازی دو کودک

در زمان خلافت امیرالمومنین علیه‌السلام دو کودک سرگرم بازی بودند یکی از آنان چوبدستی تیز خود را پرتاب نموده دندان همبازی خود را شکست. ماجرا نزد حضرت امیر علیه‌السلام مطرح گردید. کودک زننده گواه آورد که به هنگام پرتاب اعلام خطر کرده است. امام علیه‌السلام قصاص را از او برداشت و فرمود: کسی که در موقع ورود خطر اعلام کند معذور است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الدیات، باب من لادیه له، حدیث ۷. من لایحضر، باب من لادیه له، حدیث ۶.

بریدن دست سارق

حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: اگر دزدی را در میان خانه دستگیر کنند در حالی که اموالی هم جمع کرده دستش قطع نمی‌شود. و هنگامی دستش را می‌برند که اموال را از خانه بیرون برده باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۲۲۴. حدیث ۱۱.

بر چهار دسته قطعی نیست

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: چهار دسته از سارقین دستشان قطع نمی‌شود:

۱- رباینده.

۲- دزدی بطور خیانت.

۳- سرقت از غنائم جنگی.

۴- سرقت اجیر و مزدور (نسبت به اموالی که در اختیار اوست). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۲۲۶. حدیث ۶.

بچه زنده در شکم مادر مرده

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمود: هرگاه زنی بمیرد و بچه زنده‌ای در شکم داشته باشد یا شکمش را شکافته و فرزند را بیرون بیاورند. [۱] .

و نیز فرمود: اگر بچه‌ای در شکم مادر بمیرد و جان مادر در خطر باشد در صورتی که زنان متخصص وجود نداشته باشند جایز است که مرد با دست بچه را پاره پاره کند و او را بیرون بیاورد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۳، ص ۲۰۶، حدیث ۲.

[۲] فروع کافی، ج ۳، ص ۲۰۶، حدیث ۲.

بین پدر و فرزند ربا نیست

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمود: بین پدر و فرزند ربا نیست، و نه بین مولا و بنده. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۵، ص ۱۴۷، حدیث ۱.

پ

پیاده به سفر حج رفتن

سفر حج یکی از بزرگترین سفرهای معنوی است،

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بارها به سفر حج تشریف بردند، امّا در بین راه، نعلین یا کفش خود را در می‌آورد و با پای برهنه سفر می‌کرد که بیشتر خدا را خشنود سازد و اجر فراوان به دست آورد. [۱] .

امام علی علیه السلام در وصف حجّاج بیت اللّه فرمود:

وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَام، الَّذِى جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَام، يَرِدُونَهُ وُرُودَ الْأَنْعَام، وَيَأْلَهُونَ إِلَيْهِ وُلُوهَ الْحَمَام، وَجَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً لِتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ، وَإِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ، وَاخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَّاعاً أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ، وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ، وَوَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ، وَتَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ.

يُحْرِزُونَ الْأَرْبَاحَ فى مَتْجَرِ عِبَادَتِهِ، وَيَتَبَادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ.

جَعَلَهُ سُبْحَانَهُوَتَعَالَى لِلإِسْلَامِ عَلَماً، وَلِلْعَائِذِينَ حَرَماً، فَرَضَ حَقَّهُ، وَأَوْجَبَ حَجَّهُ، وَكَتَبَ عَلَيْكُمْ وِفَادَتَهُ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ:

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا، وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمين».

فلسفه و ره‌آورد حج

«خدا حجِّ خانه محترم خود را بر شما واجب کرد، همان خانه‌ای که آن را قبله‌گاه انسان‌ها قرار داده که چونان تشنگان به سوی آن روی می‌آورند، و همانند کبوتران به آن پناه می‌برند.

خدای سبحان، کعبه را مظهر تواضع بندگان برابر عظمت خویش، و نشانه اعتراف آنان به بزرگی و قدرت خود قرار داد، و در میان انسان‌ها، شنوندگانی را برگزید، که دعوت او را برای حج، اجابت کنند، و سخن او را تصدیق نمایند، و پای بر جایگاه پیامبران الهی نهند، همانند فرشتگانی که بر گِرد عرش الهی طواف می‌کنند، و سودهای فراوان، در این عبادتگاه و محل تجارت زائران، به دست آورند، و به سوی وعده‌گاه آمرزش الهی بشتابند.

خدای سبحان، کعبه را برای اسلام، نشانه گویا، و برای پناهندگان خانه امن و اَمان قرار داد، اَدای حق آن را واجب کرد، و حج بیت اللّه را واجب شمرد، و بر همه شما انسان‌ها مقرّر داشت، که به زیارت آن بروید، و فرمود:

(آن کس که توان رفتن به خانه خدا را دارد، حج بر او واجب است و آن کس که انکار کند، خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است). [۲] [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیة الابرار ج ۱ ص ۳۴۶.

[۲] آل عمران آیه ۹۷.

[۳] خطبه ۵ : ۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- عیون المواعظ والحکم ص ۳۵۰ ح ۵۹۵۱: واسطی (متوفای ۶۰۰ه)

۲- بحارالانوار ج ۷۴ ص ۳۰۰ و ۴۲۳: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۳- ربیع‌الابرار ج ۱ ص ۹۷ وص ۳۱۲ وج ۲ ص ۲۹۷: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه)

۴- منهاج‌البراعة ج ۱ ص ۲۲: قطب راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۵- تحف العقول ص۶۷: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۶- اصول کافی ج ۱ ص ۱۳۸ : ۱۴۰: کلینی رازی (متوفای ۳۲۸ ه)

۷- احتجاج ج ۱ ص ۴۷۳ و ۴۷۵ و ۲۰۹: طبرسی (متوفای ۵۸۸ ه).

پیمودن راه‌های طولانی «طی الارض»

«طیُّ الارض» و پیمودن راه‌های طولانی در چند لحظه، که فردی با جسم ۶۰ یا ۷۰ کیلوئی مسافت‌های طولانی را در چند لحظه درنوردد، و از جائی به جای دیگر با سرعت فوق العادّه‌ای برود و برگردد، مبحثی فوق درک علم و فراسوی علم و عقل است، و جزو معجزه و مسائل مربوط به آن است که دانشمندان علم هنوز به مرزهای ناشناخته آن نرسیدند،

در زندگی فردی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از واقعیّت‌هایی که به چشم می‌خورد «طَیُّ الارض» است، که امام علی علیه السلام برای برگذاری مراسم پس از فوت سلمان فارسی، از «طیّ الارض» استفاده فرمود.

قنبر می گوید:

در مدینه با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودم که ناگهان گویا آن حضرت جواب کسی را می‌دهد، بلند شد و فرمود:

سلمان فارسی در شهر مدائن که در حال احتضار است می‌آیی تا برویم؟

گفتم:

ما هم اکنون در شهر مدینه قرار داریم، و سلمان فارسی در شهر مدائن یکی از شهرهای غربی ایران است، چگونه می‌توانیم در کنار او باشیم؟

حضرت فرمود:

به این چیزها فکر نکن، هر جا که من قدم می گذارم قَدَم بگذار.

قنبر می گوید:

پس از برداشتن چند قدم خود را در شهر مدائن کنار بستر سلمان دیدم. [۱] .

رهبران معصوم علیهم السلام همه از قدرت معجزه و «طیُّ الارض» برخوردار بودند.

از امام موسی بن جعفر علیه السلام نیز نقل شد که:

هرگاه می‌خواست از زندان بغداد به مدینه می‌رفت.

از امام سجّاد علیه السلام نقل شد که یکی از یاران زندانی خود را به زیارت مدینه و مکّه و زن و فرزندانش بُرد.

و امام تقی علیه السلام برای شرکت در مراسم تدفین امام رضا علیه السلام از همین معجزه استفاده کرد،

و فاصله مدینه تا خراسان را در چند لحظه پیمود.

نه تنها رهبران معصوم علیهم السلام بلکه بسیاری از دانشمندان و علمای اهل کرامت نیز از این قدرت اعجازگونه برخوردار بوده و هستند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداۀ ج ۵ ص ۶۰، حرّ عاملی.

[۲] نشان از بی نشان‌ها، ص ۶۰ الی ۹۷.

پرهیز از آب خوردن در ظروف شکسته

علی علیه السلام در آن روزگاری که هنوز میکروب وانواع ویروس‌های زیان آور کشف نشده بود، و آلودگی‌ها معمولاً از طریق غذا و ظروف شکسته، به مردم منتقل می گردید، یک دستور العمل بهداشتی دارد که:

لَا تَشْرِبوا الْماءَ مِن ثُلْمَةِ الْاِناءِ، وَ لا مِنْ عُرْوَتِهِ، فَاِنَّ الشَّیْطانَ یَقْعُدُ عَلَی العُروَةِ والثُّلْمَةِ

(از جای شکستگی ظروف، واز طرف دسته ظروف، آب نیاشامید، که شیطان در آنجاها می‌نشیند.)

در این رهنمود بهداشتی امام علی علیه السلام موجودات موذی را با نام شیطانِ زیان رساننده، مطرح فرمود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۳ ص ۳۱۰.

پاکیزه نگهداشتن خانه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به پاکیزگی خانه فرمود:

نَظِّفُوا بُیُوتَکُمْ مِنْ حُولِ الْعَنْکَبُوتِ، فَاِنَّ تَرْکَهُ فی الْبَیْتِ یُورِثُ الْفَقْرَ

(خانه را از تارهای عنکبوت پاک کنید، که رها کردن تارهای عنکبوت در خانه، عامل فقر است.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۱ ص ۳۲۰.

پرهیز از اسراف و دور ریزی غذا

بسیاری در خوردن غذا اسراف می کنند،

و بسیاری دیگر در آوردن و بردن و چیدن غذا اسراف می کنند، غذاها را می‌ریزند و لگدمال می کنند،

و غذاهای مانده در ظرف‌ها را دور می‌ریزند،

که عامل عدم خشنودی خداست.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سفارش می‌فرماید که:

سعی کنید غذا ریخته نشود،

و اگر غذا بر روی سفره ریخت، آن را جمع کنید و بخورید، که آن شفای هر دردی است به امر الهی، برای کسی که تَه مانده سفره را جمع کند و با خوردن آن از خدا شفا بطلبد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب ششم.

پرهیز از سگ

نگاهداری برخی از حیوانات در منزل اشکالی ندارد.

و برخی از حیوانات را باید با احتیاط های لازم در محدوده زندگی راه داد.

در تجربیّات علمی این حقیقت ثابت شد که بیماری‌های زیادی از حیوانات به انسان سرایت می‌کند.

و بعضی از حیوانات را نباید در محدوده زندگی خانوادگی وارد کرد، که هم اکنون با روش‌های تجربی ثابت شده است که ۹۴ نوع بیماری واگیر از سگ به انسان منتقل می‌گردد.

در صورتی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ۱۳ قرن قبل فرمود:

«خیری در سگ‌ها نیست، مگر سگ شکاری یا سگ گلّه»

و تازه در نگهداری آنها نیز باید احتیاطهای لازم را داشت.

و فرمود:

سگ سیاه یکرنگ، اگر شکاری را بگیرد، از آن استفاده نکنید که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امر به کشتن اینگونه از سگهای ولگرد فرمود.

و فرمود:

سگی را که یهودی یا نصرانی یا زردشتی تعلیم داد، استفاده نکنید و از شکار آنها استفاده غذائی نداشته باشید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب ۱۲ فصل یازدهم.

پرخوری

پُرخوری و بیماری ها

پُرخوری و خواب‌های وحشتناک

پُرخوری و سُستی تن

پُرخوری آفت زیرکی

پُرخوری آفتِ عبادت

۱- در کتاب غرر از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

إیَّاکَ وَ الْبِطْنَهِ، فَمَنْ لَزِمَهَا کَثُرَتْ أسْقَامُهُ، وَ فَسَدَتْ أحْلامُهُ.

«از پُرخوری بپرهیزید که بیماری‌ها را زیاد می‌کند و عامل خواب‌های وحشتناک است.»

۲- در جای دیگری فرمود:

إیَّاکُمْ وَ الْبِطْنَهِ، فَإنَّهَا مِقْسَاهٌ لِلْقَلْبِ مِکْسَلَهٌ عَنِ الصَّلاهِ مَفْسَدَهٌ لِلْجَسَدِ.

«از پُرخوری بپرهیزید که قلب را دگرگون کرده، عامل سُستی در نماز است و تن آدمی را فاسد می‌کند.»

۳- و فرمود:

اَلْبِطْنَهُ تَمْنَعُ الْفِطْنَهِ.

«پُرخوری مانع زیرکی است.»

۴- و نیز فرمود:

الشَّبَعُ يُفْسِدُ الْوَرَعَ.

«پُرخوری روح پرهیزکاری را از بین می‌برد.»

۵- و نیز فرمود:

إذا مُلِيءَ الْبَطْنُ مِنَ الْمُبَاحِ عَمِيَ الْقَلْبُ عَنِ الصَّلاحِ.

«وقتی شکم از غذاهای مباح پُر شد، قلب از تشخیص مصلحت کور خواهد شد.»

۶- و نیز فرمود:

بِئْسَ قَرينُ الْوَرَعِ اَلشَّبَعِ.

«شکم پُر دوست بَدی برای پرهیزکاری است.»

۷- و نیز فرمود:

إدْمَانُ الشَّبَعِ يُورِثُ أنْوَاعَ الْوَجَعِ.

«تداوم پُرخوری عامل انواع گرسنگی هاست.»

۸- و نیز فرمود:

لاتَجْتَمِعِ الشَّبَعُ وَ الْقِيَامُ بِالْمُفْتَرَضِ.

«شکم پُر و انجام واجبات در یک جا جمع نمی‌شوند.»

۹- و نیز فرمود:

نِعْمَ عَوْنُ الْمَعَاصی اَلشَّبَعُ.

«پُرخوری بهترین عاملِ گناهان است.»

۱۰- و نیز فرمود:

إيَّاکَ وَ إدْمَانُ الشَّبَعِ، فَإنَّهُ يَهيجُ الْأسْقَامَ، وَ يُثيرُ الْعِلَلَ. [۱] .

«از پُرخوری بپرهیز که بیماری‌ها را پدید می‌آورد و علل و عوامل امراض را تقویت می‌کند.»

۱۱- اصبغ بن نباته می‌گوید:

امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود:

ألا أُعَلِّمُکَ أرْبَعَ خِصَالٍ، تَسْتَغْنی عَنِ الطِّبِّ؟

قَالَ: بَلی،

قَالَ: لاَتَجْلِسْ عَلَی الطَّعَامِ إلاَّ وَ أنْتَ جَائِعٌ، وَلاَتَقُمْ عَنِ الطَّعَامِ إلاَّ وَ أنْتَ تَشْتَهيهِ، وُجُودَ الْمَضْغَ، وَإذا نُمْتَ فَاعْرِضْ نَفْسَکَ عَلَی الْخَلاءِ، فَإذا اسْتَعْمَلْتَ هَذا اِسْتَغْنَيْتَ عَنِ الطِّبِّ. [۲] .

«آیا چهار خصلت نیکو به تو بیاموزم که از مراجعه به طبیب بی‌نیاز شوی؟، پاسخ داد: آری، امام فرمود: تا گرسنه نشدی بر سر سفره غذا ننشین و تا هنوز سیر نشدی دست از غذا بکش و جویدن غذا را با دندان نیکو انجام دِه، و پس از خواب به دستشوئی رفته خود را پاک نما، پس هرگاه چنین کنی از طبّ بی‌نیاز خواهی بود.»

پی نوشت ها:

[۱] هدایة العلم فی تنظیم غرر الحکم ص۲۹۴-۲۹۳ تحت عنوان «الشبع والبطنة».

[۲] الخصال ص۲۲۸:۶۷. وسائل الشیعة ج۲۴ ص۲۴۵ ح۸.

پرهیز غذایی

ارزش پرهیز غذائی

پرهیز غذائی عامل درمان‌ها

پرهیز غذائی و سلامتی

۱- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اِثْنانَ عَلیلانِ أَبَداً: صَحیحٌ مُحْتَمٍّ وَ عَلیلٌ مُخْتَلَطٌ. [۱] .

«دو کس همواره بیمارند، سالمی که بر خود سخت گیرد، و مریضی که پرهیز نکند.»

۲- و فرمود:

اَلْمِعْدَةُ بَیْتُ الْأَدْوَاءِ، وَ الْحَمِیَّةُ رَأْسُ الدَّواءِ، لاصِحَّةَ مَعَ النَّهَمِ. [۲] .

«معده انسان خانه درمان‌هاست و پرهیز در رأس درمان است، و سلامتی با شکم پرستی امکان ندارد.»

۳- و نیز در غررالحکم از آن حضرت نقل شد که فرمود:

مَنْ لَمْ یَصْبِرْ عَلَی مَضَضِ الْحَمِیَّةِ طالَ سُقْمُهُ. [۳] .

«کسی که بر سختی پرهیز غذائی صبر نکند، بیماری او طولانی است.»

۴- و نیز فرمود:

لاتَنالُ الصِّحَّةَ إلاَّ بِالْحَمِیَّةِ. [۴] .

«به سلامت نخواهید رسید جز با پرهیز غذائی.»

۵- و آمدی در غررالحکم از آن حضرت نقل کرد که فرمود:

صَلاحُ الْبَدَنِ الْحَمِیَّةُ. [۵] .

«سلامت بدن در پرهیز غذائی است.»

پی نوشت ها:

[۱] سفینهٔ البحار ج۲ ص۴۵۸.

[۲] مستدرک الوسائل ج۱۶ ص۴۵۲ ح۱۰.

[۳] مستدرک الوسائل ج۱۶ ص۴۵۳ ح۱۳ عن الغرر.

[۴] مستدرک الوسائل ج۱۶ ص۴۵۳ ح۱۳ عن الغرر.

[۵] هدایهٔ العنم فی تنظیم غرر الحکم ص۱۶۹ تحت عنوان «الحمیهٔ».

پرهیز از امتیاز خواهی

خلیفه سوم در بالاـ گرفتن اعتراض های عمومی فکر می‌کرد که علی علیه السلام نقش تعیین کننده دارد، از این رو یک روز به هنگام ظهر، در حالیکه ظرفهای پُر از طلا و نقره در اطراف تخت او چیده شده بود، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را احضار کرد و گفت:

«هر چه می‌خواهی از طلا و نقره‌ها بردار و خود را سیر کن که مرا با مخالفت های خود به آتش کشیدی.»

امام علی علیه السلام در جواب او فرمود:

(اگر این اموال از طریق ارث، بخشش، کسب و تجارت، بتو رسیده است اختیار دارم، می‌توانم از آنها بردارم یا خودداری کنم، و چنانچه از بیت المال باشد، نه تو حقّ داری به کسی ببخشی، و نه من حق دارم از آنها بردارم.)

آنگاه به خانه بازگشت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی‌الحدید ج۹ ص۱۶.

پرهیز از حیله و نیرنگ

(ای مردم! وفا و راستی. همزاد یکدیگرند، که سپری محکمتر و نگهدارنده‌تر از آن سراغ ندارم، آنکس که از بازگشت خود به قیامت آگاه باشد خیانت و نیرنگ ندارد.

امّا امروز در محیط و زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که بیشتر مردم حیله و نیرنگ را، زیرکی می‌پندارند. و افراد جاهل آنان را اهل تدبیر می‌خوانند.

چگونه فکر می‌کنند؟ خدا بکشد آنها را!

چه بسا شخصی تمام پیش‌آمدهای آینده را می‌داند، و راه‌های مکر و حیله را می‌شناسد ولی امر و نهی پروردگار مانع اوست و با اینکه قدرت به انجام آن را دارد آن را به روشنی رها می‌سازد، امّا آنکس که از گناه و مخالفت با دین پروا ندارد از فرصت‌ها برای نیرنگ بازی استفاده می‌کند.)

جملات فوق نشان می‌دهد که سیاست دان به معنای رایج آن مرادف با مفهومی غیر الهی است و سیاست، غیر سیاست توحیدی بوده است، امّا درد دین، و پایبندی امام علی علیه السلام به اصول شریعت، مانع از هرگونه اقدامات دلخواه است، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام این مطلب را در فرازهای دیگر نهج‌البلاغه روشنتر بیان می‌دارد مانند:

وَاللَّهِ مَا مُعَاوِیةُ بِأَدْهَی مِنِّی، وَلکِنَّهُ یغْدِرُ وَیفْجُرُ. وَلَوْلَا کَرَاهِیةُ الْغَدْرِلَکُنْتُ مِنْ أَدْهَی النَّاسِ، وَلکِنْ کُلُّ غُدَرَةٍ فُجَرَةٌ، وَکُلُّ فُجَرَةٌ کُفَرَةٌ. «وَلِکُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ یعْرَفُ بِهِ یوْمَ الْقِیامَةِ».

وَاللَّهِ مَا أُسْتَغْفَلُ بِالْمَکِیدَةِ، وَلَا أُسْتَغْمَزُ بِالشَّدِیدَةِ.

(سوگند به خدا! معاویه از من سیاستمدارتر نیست، امّا معاویه حیله‌گر و جنایتکار است، اگر نیرنگ ناپسند نبود من زیرکترین افراد بودم، ولی هر نیرنگی گناه، و هر گناهی نوعی کفر و انکار است، روز رستاخیز در دست هر حیله‌گری پرچمی است که با آن شناخته می‌شود، به خدا سوگند من با فریبکاری غافلگیر نمی‌شوم، و با سخت‌گیری ناتوان نخواهم شد.) [۱] .

ابن ابی الحدید در ادامه خطبه فوق می‌گوید:

بعضی خیال کرده‌اند معاویه از علی علیه السلام سیاستمدار تر بود ولی این درست نیست، زیرا سیاستمدارانی همچون معاویه هرگز به هدف خود نخواهند رسید مگر اینکه طبق نظریه خود به مقدّماتی که لازم می‌بینند عمل کنند، خواه موافق دین و شریعت باشد یا نباشد.امّا سیاست امام علی علیه السلام مقید به حقّ و عدالت و دین شریعت بود و در تمام موارد هرجا که با آئین موافق نبود اقدام نمی‌کرد ولی معاویه مقید به این اصل نبود... [۲] .

علی علیه السلام در جنگ‌هایش جز به آنچه با کتاب و سنّت موافق بود، اقدام نمی‌کرد، حال آنکه معاویه علاوه بر آن، خلاف کتاب و سنّت را نیز عمل می‌کرد و تمامی انواع و اقسام حیله‌ها اعمّ از حلال و حرامش را به کار می‌بست و در جنگ چنان عمل

می‌کرد که شاه هند در مقابل کسری و شاهان چین در مقابل زمامداران ترک عمل می‌کردند.

ولی علی علیه السلام به سربازانش دستور می‌داد: شما شروع به جنگ نکنید، مجروحان را به قتل نرسانید، در بسته‌ای را باز نکنید؛ این مسیرشان بود...

حال آنکه سایرین از استعمال هیچ حربه‌ای برای پیروزی در جنگ

فروگذار نمی‌کردند...

و حتّی مسموم کردن دشمن، پراکندن شایعات کذب در میان مردم، آشفته کردن افکار مردم و ترساندن بعضی دیگر نیز دست می‌زدند.

و البتّه که گریزگاه‌های کذب بیش از صدق است و اسباب حرام بیش از حلال است، پس آنکه به راه‌های حلال اکتفاء کند باب بسیاری «تدابیر» را بر خود می‌بندد... و علی علیه السلام این چنین بود و لذا بود که‌عوام النّاس با دیدن کثرت مکاید و حیله‌های معاویه دچار این توهّم شدند که معاویه از علی علیه السلام سیاستمدار تر است... ولی حقیقت این‌است که امام طریق پیشرفت را خوب می‌دانست و این طرفداران وی بودند که در اثر سرپیچی از فرمان آن حضرت در دام نیرنگ معاویه می‌افتادند. [۳] .

آنجا که کوته بینی، و عدم بصیرت مردم، دست حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از اجرای تدابیر و پیش بینی های سیاستمدارانه ای که با اصول بنیادین تفکّر دینی ایشان نیز منافاتی نداشت «مثل رأی امام علی علیه السلام در جریان قرآن بر سر نیزه زدن» می‌بست، آیا می‌توان گفت، دیگران سیاستمدارتر بودند؟

یکی از سیاستمداران معاصر غربی در این زمینه می‌نویسد:

هر شخصی کار آمد در زمان مخصوصی و برای زمان مخصوصی زائیده شده. بنابر این، میدان عملیاتی که در اختیار اوست محدود می‌باشد،وضعیت زمان او با وضعیت زمان اجداد یا نوادگان او یکسان نبوده، از اینرو وظیفه و هدف او هم با آنها یکی نخواهد بود. علاوه بر این، وسعت دائره عملیات هر سیاستمدار بسته به فراخور شخصیت وی و خصلت‌های ملت و وضعیت محیط و استعداد رجالی‌است که با آنها بایستی کار کند). [۴] .

و خود امام علی علیه السلام همین وضعیت را به زبان شعر این چنین بیان می‌دارد:

رَأَیتُ الْعَقْلِ عَقْلین مَتْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ

وَ لَنْ ینْفَعَ مَسْمُوعٌ اذا لَمْ یکُ مَتْبُوعٌ [۵] .

(عقل را دو نوع یافتم، عقلی که تبعیت می‌شود و آنکه فقط پیامش شنیده می‌شود و البتّه که این نوع اگر تبعیت نشود بی فایده خواهد ماند.)

____

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۰۰ نهج‌البلاغه، معجم المفهرس.

[۲] شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۰ ص ۲۱۳.

[۳] شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۰ ص ۲۲۸ ۹.

[۴] فلسفه سیاست ص ۴۶.

[۵] رضا داوری، مقاله « عقل سیاسی، مجلّه مشکوة شماره ۱۱ پائیز ۱۳۶۱ ص ۶۳.

پیشتاز در هجرت

شیخ طوسی می‌نگارد:

هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم وارد مدینه شد نامه‌ای به وسیله ابو واقدلیثی، به حضور علی علیه السلام ارسال داشت که خلاصه نامه چنین بود:

یا علی فوراً به ما ملحق شو و توقف ننما. [۱] .

وقتی نامه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به دست امام علی علیه السلام رسید، فوراً به آن گروه از مؤمنان که آماده مهاجرت بودند پیغام داد تا مخفیانه از مکّه (به سوی مدینه) حرکت کنند و در چند کیلومتری شهر به نام «ذی طوی» توقف نمایند تا قافله امام به آنان برسد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بار سفر بست و زنان را به کمک «ایمن» فرزند «اُمّ ایمن» سوار بر کجاوه کرد

و به ابوواقد آورنده نامه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

شتران را آهسته حرکت ده زیرا زنان توانائی تندروی ندارند. [۲] و منظور از زنان فقط فواطم بود یعنی (فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، فاطمه بنت اسد مادر علی علیه السلام، فاطمه بنت زبیر بن عبدالمطّلب) [۳] .

قافله امام علی علیه السلام مکّه را به جانب مدینه ترک گفت. نزدیک بود که کاروان به سرزمین ضَجْنان [۴] که هشت [۵] سوار نقاب دار از دور نمایان شدند و به سرعت اسبهای خود را به سوی کاروان می‌راندند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بخاطر جلوگیری از هر نوع پیشامد بد و ناگواری برای زنان، به «ابو واقد» و «ایمن» دستور داد که فوراً شتران را بخوابانند و پاهای آنها را ببندند،

سپس زنان را پیاده کرد که سواران با شمشیرهای برهنه سر رسیدند و در حالی که خشم گلوی آنان را می‌فشرد، شروع به بدگوئی کردند،

و گفتند تصوّر می کنی با این زنان می‌توانی از دست ما فرار کنی؟!

حتماً باید از این راه باز گردی.

امام علی علیه السلام فرمود:

اگر باز نگردم چه می‌شود؟

سواران گفتند:

یا با زور تو را بر می گردانیم و یا با سر تو باز می گردیم!!

پس از گفتن این جمله، بطرف شتران رو آوردند تا آنها را رم دهند.

در این حال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با شمشیر خود مانع از پیشروی آنان گردید.

یکی از آنها با شمشیر خود به جانب امام علی علیه السلام حمله برد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر او را از خود باز گرداند و سپس در حالی که کانونی از خشم و غضب بود با شمشیر خود به سوی آنان حمله برد و شمشیر خود را متوجّه یکی از آنان بنام «جناح» (غلام حارث بن امیه) ساخت.

شمشیر نزدیک بود که بر شانه او فرود آید، ناگهان اسب او عقب پرید که ضربت امام بر پشت سر اسب او فرود آمد.

«به روایتی علی علیه السلام آنچنان ضربتی بر دوش او فرود آورد که کتف وی به دو قسمت تقسیم شد.» [۶] .

سپس افزود:

من عازم مدینه هستم و هدفی جز این ندارم که به حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برسم، حال هر کسی می‌خواهد که گوشت او را قطعه قطعه کنم و خون او را بریزم بدنبال من بیاید و یا به من نزدیک شود،

این جمله را گفت و سپس به ایمن و ابوواقد فرمود:

برخیزید و پای شتران را باز کنید و راه خود را پیش گیرید.

مهاجمین از جرأت و شجاعت آن حضرت متوحّش شدند و احساس کردند که علی علیه السلام تا پای جان حاضر است با آنان بجنگد، لذا از تصمیم خود منصرف شده و راه مکّه را در پیش گرفتند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با کمال خونسردی، به راه خود ادامه داد تا به ضجنان رسید و یک شب و یک روز در آنجا به استراحت پرداخت تا افراد دیگری که تصمیم به مهاجرت داشتند به وی بپیوندند.

ابن صباغ مالکی گوید:

جمعی از ضعفای مؤمنین که امّ ایمن نیز از آنها بود، با کاروان همراه شدند. [۷] .

پس از ادامه حرکت، امام علی علیه السلام تمام این مسافت را با پای پیاده طی کرد و در تمام منازل، یاد خدا از زبان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دور نمی‌شد و در طی این مسافرت نماز را با همسفران خود بجا می‌آورد.

برخی از مفسّرین نوشتند:

آیه زیر درباره این افراد نازل گردیده است:

اَلَّذینَ یذْکُرُنَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلَی جُنُوبِهِمْ وَ یتَفَکَّرُونَ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْاَرضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا. [۸] .

«آنها کسانی هستند که خدا را در حال ایستادن و نشستن و آنگاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد می‌کنند و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند و می‌گویند بار الها اینها را بیهوده نیافریده ای.»

از طرفی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در قُبا [۹] در انتظار علی علیه السلام بود، ابوبکر اصرار می‌کرد که داخل شهر مدینه شوند ولی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

لا اُریمُ مِنْ هذا الْمَکانِ حَتَّی یوافی اَخی عَلِی علیه السلام

«از این مکان حرکت نخواهیم کرد تا برادرم علی به ما برسد.» [۱۰] .

امام علی علیه السلام با کاروان کوچک در محلّه «قُبا» هنگامی بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وارد شد که قدمهای مبارک وی ورم کرده بود.

چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی را با آن وضع مشاهده کرد او را در آغوش کشید و اشک در چشمان آن حضرت حلقه زد و آب دهان مبارک خود را بر قدمهای مجروح علی علیه السلام مالید که از کرامت آن حضرت، شفا یافت و تا آخر عمر از پای خود ناراحتی ندید. [۱۱] .

به هر حال وقتی کاروان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به قبا رسید، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم با همراهی او از قبا به سوی مدینه حرکت کرد. [۱۲] .

اعتقاد کامل و ایمان والاـ امام علی علیه السلام را به هجرت و مهاجرت توفیق داد تا هم خود و خانواده پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و دیگر مهاجران را به سلامت از محدوده نفوذ مشرکین مکّه خارج سازد و به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به پیوندد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۵۷ نهج‌البلاغه نسبت به سبقت خویش در هجرت اشاره می‌کند و می‌فرماید:

أَمَّا إِنَّهُ سَیظْهَرُ عَلَیکُمْ بَعْدِی رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْعُوم، مُنْدَحِقُ الْبَطْنِ، یأْکُلُ مَا یجِدُ، وَیطْلُبُ مَا لَا یجِدُ، فَاقْتُلُوهُ، وَلَنْ تَقْتُلُوهُ! أَلَا وَإِنَّهُ سَیأْمُرُکُمْ بِسَبِّی وَالْبَرَاءَةِ مِنِّی؛ فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِی، فَإِنَّهُ لِی زَکَاةٌ، وَلَکُم نَجَاةٌ؛ وَأَمَّا الْبَرَاءَةُ فَلَا تَتَبَرَّأُوا مِنِّی؛ فَإِنِّی وُلِدْتُ عَلَی الْفِطْرَةِ، وَسَبَقْتُ إِلَی الْإِیمَانِ وَالْهِجْرَةِ.

آگاه باشید، پس از من مردی با گلوی گشاده و شکمی بزرگ بر شما مسلّط خواهد شد، که هر چه بیابد می‌خورد، و تلاش می کند آنچه ندارد به دست آورد، او را بکشید! ولی هرگز نمی‌توانید او را بکشید آگاه باشید بزودی معاویه شما را به بیزاری و بدگوئی من وادار می کند، [۱۳] بدگوئی را به هنگام اجبار دشمن اجازه می‌دهم که مایه بلندی درجات من و نجات شماست، اما هرگز در دل از من بیزاری نجوئید که من بر فطرت توحید تولّد یافته‌ام و در ایمان و هجرت از همه پیش قدم‌تر بوده‌ام.

____

پی نوشت ها:

[۱] مکتب اسلام شماره ۹ ص ۲۰ سال ۱۵.

[۲] مکتب اسلام شماره ۹ ص ۲۰ سال ۱۵.

[۳] سفینه ج ۲ ص ۲۹۸، فصول المهمّه ص ۴۷.

[۴] ضَجْنان، کوه کوچکی است در حوالی مکّه که از آنجا تا مکّه ۲۵ میل راه است (معجم البلدان ج ۳ ص ۴۶۵.

[۵] عبقریهٔ الامام ص ۲۵ تألیف دکتر مهدی محبوبه، و مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۶۰، و زندگانی امیرالمؤمنین تألیف محمّد جواد نجفی ص ۲۱۴.

[۶] عبقریهٔ الامام ص ۲۵۱، و زندگانی امیرالمؤمنین ص ۴۰۶.

[۷] فصول المهمّه ص ۵۲.

[۸] سوره آل عمران آیه ۱۸۹.

[۹] حموی گوید «قُبا» نام چاهی است و در آن محلّ روستائی وجود دارد که بنام همین چاه معروف شده، مسافت آن تا مدینه دو میل است. معجم البلدان.

[۱۰] اعلام الوری ص ۶۶.

[۱۱] کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۰۶، و علی من المهدی الی اللّحد ص ۸۳.

[۱۲] فصول المهمّه ص ۵۲.

[۱۳] پس از آنکه معاویه بر عراق تسلّط یافت، به تمام شهرهای اسلامی آن روز دستورالعملی را فرستاد که در خطبه‌ها و نماز به امام علی علیه السلام ناسزا بگویند و بتدریج برای بنی‌امیه عادت شد تا آنکه عمر بن عبدالعزیز در دوران خلافت خود این عادت ناپسند را ریشه کن نمود.

پاسخ به سئوالات اعتقادی دانشمندان یهود و نصاری

گروهی از احبار و دانشمندان یهود، وارد مدینه شدند و نزد خلیفه اوّل آمده و گفتند:

در تورات چنین می‌خوانیم که:

جانشینان پیامبران، دانشمند ترینِ امّت هستند.

اکنون که تو جانشین پیامبر هستی باید به سئوالات ما پاسخ بدهی.

از تو می‌پرسیم که:

خدا در کجاست؟ در آسمانها یا در زمین؟

خلیفه اوّل گفت:

او در آسمان و در عرش است.

یهودی گفت:

در این صورت زمین از وجود خدا خالی است بنابه قول تو خدا در جائی هست و در جائی نیست.

خلیفه اوّل گفت:

از نزد من دور شوید و از اینگونه پرسش ها دست بردارید.

یهودیان از سخن خلیفه در شگفت مانده و از نزد وی خارج شده، در حالی که اسلام را به مسخره گرفته بودند.

در این لحظه حسّاس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با منطق استوار خود چنین پاسخ داد:

اِنَّ اللَّهَ اَینَ الأَینَ، فَلا اَینَ لَهُ وَ جَلَّ اَنْ یحْوِیهِ مَکانٌ وَ هُوَ فی کُلِّ مَکانٍ بَغَیرِ مُماسَّةٍ وَ لا مُجورَةٍ، یحیطُ عِلْمُهُ بِما فیها وَ لا یخْلُو شَیءٌ مِنْ تَدبیرِهِ.

«همانا مکان‌ها را خداوند آفرید، او بالاتر از آن است که مکان‌ها بتوانند او را فرا گیرند، او در همه جا هست، ولی هرگز با موجودی تماس و مجاورت ندارد. او بر همه چیز احاطه علمی دارد و چیزی از قلمرو تدبیر او بیرون نمی‌باشد.»

و در تداوم مذاکرات علمی، دانشمندان یهودی در شگفت مانده و بی‌اختیار به حقّانیت گفتار حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و شایستگی او برای مقام خلافت اعتراف کردند.

امام علی علیه السلام افزود:

«اکنون اگر از کتابهای شما دلیلی بیاورم که گفتار مرا تصدیق کند، آیا به اسلام ایمان خواهید آورد؟»

گفتند: آری

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«شما در یکی از کتابهای خود ندیده‌اید که روزی حضرت موسی نشسته بود، فرشته‌ای از جانب مشرق آمد و حضرت موسی پرسید: از کجا آمدی؟»

فرشته گفت: از پیش خدا.

در آن لحظه فرشته دیگری پیدا شد و گفت: من از آسمان هفتم از پیش خدا می‌آیم.

و پس از آن فرشته دیگری ظاهر شد و گفت: از زمین هفتم از نزد خدا می‌آیم.

حضرت موسی علیه السلام با شگفتی گفت:

آری، هیچ مکانی از خدا خالی نمی‌باشد و به همه جا یکسان و به هیچ مکانی نزدیک تر از مکان دیگر نیست.

یهودیان که این بیانات را شنیدند، گفتند:

«گواهی می‌دهیم که سخن حقّ همان بود که تو فرمودی و شما شایسته‌تر از کسانی هستید که به جایگاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دست یافته‌اند.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد شیخ مفید ج ۱ ص ۱۸۹.

پاسخ به سئوالی پیرامون اصحاب کهف

«تفاوت میان سال شمسی و قمری»

جماعتی از دانشمندان بلند پایه یهود وارد مدینه شدند و گفتند:

قرآن شما درباره اصحاب کهف می گوید:

وَلَبِثُوا فی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِأَةَ وَ ازْدادوُا تِسْعاً [۱] .

«اصحاب کهف سیصد و نُه سال در غار خوابیدند.»

در صورتی که در تورات باقی ماندن آنها در غار، سیصد سال قید شده است و این دو کتاب در بیان آن با هم تفاوت دارند.

در برابر این اشکال یهودیان، نه تنها خلیفه اوّل، بلکه همه اصحاب از پاسخ گوئی عاجز ماندند.

ناچار این مشکل را نیز از علی علیه السلام پرسیدند.

امام علی علیه السلام فرمود:

خلاف و تضادّ در میان این دو کتاب وجود ندارد، زیرا از نظر تاریخ آنچه نزد یهود معتبر است سال شمسی، و در نزد عرب سال قمری است و تورات به زبان یهود نازل شده و قرآن به زبان عربی است.

و سیصد سال شمسی مساوی است با سیصد و نُه سالِ قمری، زیرا:

سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز است و هر سال یازده روز و شش ساعت با هم اختلاف دارند، در نتیجه ۳۳ سال شمسی تقریباً سی و چهار سال قمری می‌شود و سیصد سال شمسی، سیصد و نُه سال قمری است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره کهف آیه ۲۵.

[۲] علی کیست؟ ص ۱۰۴.

پاسخ قاطع به یهودی

پس از پیدایش فتنه ها وحوادث نا گوار سقیفه،یکی از یهودیان اعتراض گونه به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:

هنوز پیامبر شما دفن نشده دچار اختلاف شدید!!

امام علی علیه السلام بلافاصله، اعتراض او رابگونه ای پاسخ داد، که نتوانست سر بلند کند، فرمود:

و قال له بعض الیهود:

ما دفنتم نبیکم حتی اختلفتم فیه!

فقَالَ علیه السلام له:

إِنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِیهِ، وَلکِنَّکُمْ مَا جَفَّتْ أَرْجُلُکُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّی قُلْتُمْ لِنَبِیکُمْ:

«اجْعَلْ لَنَا إِلهاً کَمَا لَهُمْ آلِهَهٌ فَقَالَ إِنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ». [۱] .

(شخصی یهودی به امام گفت: هنوز پیامبرتان را دفن نکرده، درباره‌اش اختلاف کردید، امام فرمود:

ما درباره آن چه که از او رسیده اختلاف کردیم، نه در خود او، امّا شما یهودیان، هنوز پای شما پس از نجات از دریای نیل خشک نشده بود که به پیامبرتان گفتید:

«برای ما خدایی بساز، چنانکه بت پرستان خدایی دارند»

و پیامبر شما گفت: «شما مردمی نادانید»). [۲] .

یعنی نوع پاسخ از نظر روش مناظره با نوع تهاجم در سئوال هماهنگ است که یهودی را ساکت کرد تااز اختلافات سوء استفاده

نکند. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۱۷ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۲] سوره اعراف آیه ۱۳۸.

[۳] حکمت ۳۱۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

پاسخ به سئوال عقیدتی در میدان جنگ

فرماندهان نظامی یا فرماندهان کل، در طول جنگ‌های گذشته، در میدان جنگ و در آستانه نبرد، حال و هوای نظامی داشته و به حمله و گریز و نبرد و پیروزی فکر می‌کردند،

و نمی‌توانستند جلسات عقیدتی و علمی در میدان جنگ داشته باشند و به اینگونه از مسائل مسائل فرهنگی در آن لحظات حسّاس مرگ و زندگی نمی‌پرداختند.

در صورتی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در صلح و جنگ،

در میدان نبرد یا مسجد کوفه،

همه جا به سئوالات عقیدتی مردم و سربازان جواب می‌داد،

در میدان جنگ چونان استاد فارغ البالِ سَرِ کلاس که به سئوالات علمی شاگردان جواب می‌گوید، برخورد می‌کرد.

سربازی در میدان جنگ از طرفداری حقّ پرسید!

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با تواضع و فروتنی جواب داد،

دیگری از نماز پرسید.

و پاسخ شنید.

در جنگ جَمَل سربازی به امام علی علیه السلام نزدیک شد و گفت:

آیا شما می‌گوئید خدا یکی است؟

فرماندهان امام رو به سربازان کردند، و گفتند:

مگر نمی‌بینی که در میدان جنگ قرار داریم؟

این چه حرفی است که می‌زنی؟

امّا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

او را به حال خود بگذارید.

دَعَوْهُ فَاِنَّ الَّذی یریدُهُ الْاَعْرابی هُوَ الَّذی نُریدُهُ مِنَ الْقَوْمِ

«او را رها کنید، آنچه را او می‌پرسد همان چیزی است که ما از مردم می‌خواهیم.»

یعنی باید توحید الهی مورد بحث قرار گیرد و مردم موحّد باشند تا فتنه انگیزی نکنند.

آنگاه سرباز را طلبید و فرمود:

سئوال خو را تکرار کن.

و پاسخ‌های دقیق عقیدتی را مطرح و سرباز را قانع کرد. [۱] .

چون امام علی علیه السلام در راه خدا و اعتلای کلمه توحید می‌جنگد، اگر سربازی نسبت به خدا دچار اوهام باشد، جنگ او، جهاد در راه خدا نیست.

پی نوشت ها:

[۱] ترجمه خصال شیخ صدوق ج۱ ص۶۲.

پاسخ به سئوالات عقیدتی جاثلیق و جمعی از مسیحیان

پس از رحلت پیامبر اسلام عدّه‌ای از مسیحی ها به سرپرستی «جاثلیق» به مدینه آمده، و از ابوبکر به عنوان جانشین و خلیفه پیامبر، سؤالاتی را مطرح ساختند، و چون خلیفه اوّل نتوانست به آن سؤال‌ها جواب درستی بدهد، خلیفه دوم متوسّل به زور و تهدید گردیده و خطاب به جاثلیق گفت:

خاموش باش و اِلّا خون تو را مباح اعلام می کنم!!

جاثلیق چون این تهدید را شنید گفت:

اَهذا عَدْلٌ عَلی مَنْ جاءَ مُسْتَرْشِدَاً طالِباً؟!

«آیا از عدالت است؟ کسی را که برای هدایت یابی به پیش شما آمده است اینگونه تهدید و مرعوب سازی؟»

سپس خطاب به مسلمانان گفت:

(مرا به کسی که جواب سؤالاتم را بتواند بگوید راهنمائی کنید.)

مردم حاضر وی را به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام معرّفی نمودند.

جاثلیق همان پرسش‌ها را در حضور علی علیه السلام مطرح و جواب همه آنها را دریافت کرد از جمله آنها اینکه گفت:

به من خبر ده؛ آیا شما در پیش خدا مؤمن هستید، یا در نزد خودت؟

امام علی علیه السلام فرمود:

من در پیشگاه حداوند مؤمن هستم همانطوری که در اعتقاد خود نیز مؤمنم.

جاثلیق پرسید:

مقام شما در بهشت برین چگونه خواهد بود؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

من در کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در بهشت برین و فردوس اعلا خواهم بود.

جاثلیق پرسید:

به رسالت پیامبرتان و صداقت او چگونه ایمان آوردی؟

امام علی علیه السلام پاسخ داد:

از دیدن معجزات و آیات روشن به او ایمان آورده‌ام.

جاثلیق پرسید:

از خدایت به من خبر ده که او در کجاست؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ داد:

خداوند در جایگاه خاصّی قرار نمی گیرد و او از مکان منزّه است،

خدای من جسم نیست تا در مکانی قرار گیرد، و از حالی به حال دیگر تحوّل پیدا نمی کند.

جاثلیق پرسید:

آیا خدای تو به وسیله حواس قابل درك است؟

و اگر با حواس ظاهری قابل درک نیست، پس چگونه می‌توان به او معرفت حاصل کرد؟

امام علی علیه السلام پاسخ داد:

خداوند هرگز با مقدار و با کیفیتی تعریف نمی‌شود، و او با مردم قابل قیاس نیست، بلکه از راه عقل، و آثار قدرتش که در این جهان مشهود است می‌توان او را شناخت.

جاثلیق پرسید:

آیا پیامبر شما عیسی علیه السلام را مخلوق معرّفی کرده است؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

عیسی دارای تصویر و تغییر بوده و هست، و از حالی به حال دیگر تغییر پیدا می کرد و او یکی از بندگان خداست و مخلوق بودن او به اثبات رسیده است.

مولای متّقیان سپس به سئوالات دیگر آنان جواب کافی داد، و آنگاه از تمام قضایای آنها و اخبار درونی شان به آنان خبر داد!!

و فرمود:

ای نصرانی! تو در عالم خواب مقام و عظمت مرا دیده‌ای و مأمور شده‌ای از مخالفت با من اجتناب نموده و مطیع من باشی، در حالی که در دلت به این امر راضی نبوده‌ای!!

جاثلیق چون این اخبار غیبی را شنید به خدا و پیامبرش ایمان آورده و گفت:

شهادت می‌دهم که تو امیرالمؤمنین و وصی بر حقّ رسول خدائی، و با او تمام همراهان مسیحی‌اش مسلمان شدند.

خلیفه دوم گفت:

سپاس خدا را که تو را هدایت کرد، ولی این را بدان که علوم پیامبر در اهل بیت او مستقرّ است، ولی خلافت با تعیین مردم با آن کسی است که تو با او در آغاز صحبت کرده‌ای!!

جاثلیق گفت:

می‌دانم چه می گوئی، ولی تو بدان که من بر یقین خود استوار هستم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۵۷، و اثبات الهداۀ ج ۲ ص ۴۳۲.

پاسخ به شبهات حکمیت

شخصی از یاران امام علی علیه السلام پرسید:

یا امیرالمؤمنین، در آغاز ما را از حکمیت نهی کردی، سپس آن را پذیرفتی، نمی‌دانیم کدامین نظر شما را درست بدانیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ او فرمود:

هـذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَکَ الْعُقْدَةَ! أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أَنِّی حِینَ أَمَرْتُکُم بِهِ حَمَلْتُکُمْ عَلَی الْمَکْرُوهِ الَّذِی یجْعَلُ اللَّهُ فِیهِ خَیراً، فَإِنِ اسْتَقَمْتُمْ هَدَیتُکُمْ وَإِنِ اعْوَجَجْتُمْ قَوَّمْتُکُمْ، وَإِنْ أَبَیتُمْ تَدَارَکْتُکُمْ، لَکَانَتِ الْوُثْقَی، وَلکِنْ بِمَنْ وَإِلَی مَنْ؟ أُرِیدُ أَنْ أُدَاوِی بِکُمْ وَأَنْتُمْ دَائِی، کَنَاقِشِ الشَّوْکَةِ

بِالشَّوْكَةِ، وَهُوَ يعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا!

علل شکست کوفیان و پذیرش «حکمیت»

(این سزای کسی است که بیعت با امام خود را ترک گوید، و پیمان بشکند.

به خدا سوگند: هنگامی که شما را به جنگ با معاویه فرا خواندم، خوشایندتان نبود، ولی خداوند خیر شما را در آن قرار داده بود، اگر مقاومت می‌کردید، شما را راهنمائی می‌کردم و اگر به انحراف می‌رفتید شما را به راه راست برمی‌گرداندم، اگر سرباز می‌زدید، دوباره شما را برای مبارزه آماده می‌کردم، در آن صورت وضعیّتی مطمئن داشتیم. امّا دریغ، با کدام نیرو بجنگم؟ و به چه کسی اطمینان کنم؟ شگفتا، می‌خواهم به وسیله شما بیماریها را درمان کنم ولی شما درد بی درمان من شده‌اید، کسی را می‌مانم که خار در پایش رفته و با خار دیگری می‌خواهد آن را بیرون کشد، در حالی که می‌داند خار در تن او بیشتر می‌شکند و بر جای می‌ماند.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کتاب عقد الفرید ج ۲ ص ۱۶۵: ابن عبد ربّه، و ارشاد مفید ص ۱۳۹، و اختصاص شیخ مفید ص ۱۵۳، و احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۲۷۳.

پاسخ به شبهات ناکثین

امام علی علیه السلام در یک سخنرانی، نسبت به ادّعاهای سران جنگ جمل توضیح داد. [۱] .

تعریف الناكثين

أَلَا وَإِنَّ الشَّيطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ جَلَبَهُ، لِيعُودَ الْجَوْرُ إِلَى أَوْطَانِهِ، وَيرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلى نِصَابِهِ.

وَاللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَى مُنْكَراً، وَلَا جَعَلُوا بَينِي وَبَينَهُمْ نَصِفاً.

وَإِنَّهُمْ لَيطْلُبُونَ حَقَّاً هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَماً هُمْ سَفَكُوهُ:

فَلَئِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَلَئِنْ كَانُوا وَلُوّهُ دُونِي، فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ، وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَى أَنْفُسِهِمْ، يرْتَضِعُونَ أُمّاً قَدْ فَطَمَتْ، وَيحْيونَ بِدْعَةً قَدْ أُمِيتَتْ.

يا خَيبَةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَإِلَامَ أُجِيبَ!

وَإِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيهِمْ وَعِلْمِهِ فِيهِمْ.

فَإِنْ أَبَوْا أَعْطَيتُهُمْ حَدَّ السَّيفِ وَكَفَى بِهِ شَافِياً مِنَ الْبَاطِلِ، وَنَاصِراً لِلْحَقِّ! وَمِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَى أَنْ أَبْرُزَ لِلطِّعَانِ!

وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجِلادِ! هَبِلَتْهُمُ الْهَبُولُ! لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ! وَإِنِّي لَعَلَى يقِينٍ مِنْ رَبِّى، وَغَيرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِى.

شناساندن ناکثین «اصحاب جمل»

(آگاه باشید، که همانا شیطان حزب و یارانش را بسیج کرده، و سپاه خود را از هر سو فراهم آورده است، تا بار دیگر ستم را به جای خود نشاند، و باطل به جایگاه خویش پایدار شود.

سوگند به خدا ناکثین هیچ گناهی از من سراغ ندارند، و انصاف را بین من و خودشان رعایت نکردند، آنها حقّی را می‌طلبند که خود ترک کردند، و انتقام خونی را می‌خواهند که خود ریختند، اگر شریك آنها بودم، پس آنها نیز در این خونریزی سهم دارند، و اگر تنها خودشان خون عثمان را ریختند پس کیفر مخصوص آنهاست، مهمترین دلیل آنها به زیان خودشان است، می‌خواهند از پستان مادری شیر بدوشند که خشکیده، بدعتی را زنده می‌کنند که مدّت‌هاست مرده، وَه چه دعوت کننده‌ای!؟ [۲] .

و چه اجابت کنندگانی؟! همانا من به کتاب خدا و فرمانش درباره ناکثین خوشنودم.

امّا اگر از آن سرباز زدند با شمشیر تیز پاسخ آنها را خواهم داد، که برای درمان باطل و یاری دادن حق، کافی است.

شگفتا:

از من خواستند به میدان نبرد آیم و برابر نیزه‌های آنان قرار گیرم و ضربت‌های شمشیر آنها را تحمّل کنم، گریه کنندگان بر آنها بگریند، تاکنون کسی مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشیر نهراسنده است، من به پروردگار خویش یقین داشته و در دین خود شک و تردیدی ندارم.)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۲ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۲] دعوت کنند، طلحه و زبیر و عائشه می‌باشند.

پیشنهاد امام علی به انقلابیون

خلیفه سوم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به حضور طلبید به او پیشنهاد کرد که از جانب وِی به محاصره کنندگان بگوید که: خلیفه سوم به خواسته های ایشان جواب مثبت خواهد داد، ولی لازم است برای این کار سه روز به خلیفه مهلت بدهند، زیرا خلیفه سوم سوگند یاد کرد که خواسته هایشان را بجا آورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام پیام خلیفه سوم را به شورشیان رسانید و فرمود که:

خلیفه سوگند اکید می‌خورد که در عرض سه روز تمام خواسته های شما را بجا آورد.

انقلابیون فرمایش آن حضرت را قبول کردند و خوشحال شدند و تعهّد نامه‌ای هم میان انقلابیون و خلیفه در این رابطه به امضاء رسید.

امّا مروان بن حکم، خلیفه سوم را از این اقدام منع کرد و نگذاشت به وعده‌های خود عمل کند و به خلیفه چنین گفت:

وَاللّهِ لِإقامَةُ عَلی خَطیئَةٍ یسْتَغْفَرَ مِنْها اَجْمَلُ مِنْ تَوْبَةٍ یخَوَّفُ عَلَیها [۱] .

«به خدا سوگند، باقی بودن و استقامت ورزیدن بر گناهی که از آن استغفار می کنی بهتر و زیباتر از توبه است که از ترس آن را بجا می آوری.»

بالاخره مهلت تعیین شده پایان یافت،

نه اصلاحی صورت گرفت،

و نه فرمانداری بر کنار شد،

و نه حقّ پایمال شده‌ای به صاحب آن حق باز گشت.

انقلابیون که در این سه روز دست از محاصره برداشته و در کنار مدینه به انتظار نشسته بودند، مشاهده کردند که خلیفه به هیچ یک از وعده هایش عمل نکرد، لذا با جدّیت تمام و بادادن شعارهای تند وارد شهر شدند و کاخ خلافت را به محاصره خود در آوردند. [۲] .

این بار مدّت محاصره به طول انجامید و هر روز که می گذشت حلقه محاصره تنگ‌تر می‌شد و کار به جائی رسید که نگذاشتند آب و غذا به خانه خلیفه سوم برسد.

خلیفه سوم جریان را به امیرالمؤمنین علیه السلام اطّلاع داد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ناراحت شده، به فکر رسانیدن آب به خلیفه افتاد.

پس از مدّتی انقلابیون دیدند که علی علیه السلام به همراه سه نفر با مشک آب به طرف خانه خلیفه سوم می‌آید،

محاصره کنندگان تصمیم داشتند که نگذارند مشک‌های آب به خلیفه سوم برسد، ولی از علی علیه السلام شرم نمودند و جرأت نکردند که جلوی او را بگیرند.

آنها امیدوار بودند که ابتداء طلحه پیش برود و مانع شود و سپس آنها جرأت یابند و مانع آن شوند.

طلحه به جانب علی علیه السلام حرکت کرد، ولی نمی‌توانست حرف بزند،

مردم به امید اینکه طلحه فرمان جلوگیری از حاملان آب را خواهد داد، و آنها جلوی حاملان آب را سدّ خواهند کرد.

در این حال علی علیه السلام طلحه را مورد عتاب قرار داد و فرمود:

مردم بگذارید آب‌ها به خلیفه برسد.

مردم ناچار تسلیم شدند و با اکراه راه مشک داران را باز کردند و مشک‌های آب به خانه خلیفه وارد گردید.

طلحه از این منظره عصبانی شد، ولی خشم خود را فرو خورد. [۳] .

پس از آن انقلابیون محاصره را تنگ‌تر از پیش ساخته و نگذاشتند که کسی آب و نان به داخل خانه برساند و برای کشتن خلیفه سوم آماده شدند.

امام علی علیه السلام چون مردم را در کشتن خلیفه سوم مصمّم دید، دستور داد که فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام با عدّه‌ای از خدمت‌گذاران اسلحه بردارند و در کنار درب خانه خلیفه در مقابل شورشیان آماده دفاع شوند و نگذارند که کسی از مهاجمین به داخل خانه راه یابد.

ایشان با چند نفر دیگر درب خانه خلیفه را در اختیار خود گرفتند و همانگونه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داده بود، نگذاشتند از مهاجمین به آنها نزدیک شوند.

طلحه و زبیر هم که چنین دیدند برای حفظ ظاهر فرزندان خود را به یاری آنها فرستادند. [۴] .

عبدالفتّاح عبدالمقصود می‌نویسد که:

پیرمرد (خلیفه سوم) در تیره‌ترین لحظات بیچارگی هم حاضر نبود شک را از قلبش ریشه کن کند و همیشه نسبت به علی علیه السلام شک در دل داشت و خود کوچکترین قدرتی برای زدودن آن نداشت،

به همین ترتیب ذهن ناتوان و زبونش او را به تضادّهای مداوم می‌کشانید، همینکه کارها علیه او دست به دست هم می‌دادند واز مردم نسبت به جان خویش می‌ترسید، به دنبال علی علیه السلام می‌فرستاد و او را به خود نزدیک می‌کرد.

وقتی می‌دید مردم تا حدّی نرم گردیده و خاموش شده‌اند، این را بر اثر سلطه و نفوذ حریف می‌دانست و در نتیجه از او می‌ترسید و او را تبعید می‌کرد.

امام علی علیه السلام پیوسته در معرض این تقرّب و تبعید قرار گرفته بود.

در قبال این وضع خلیفه پیر، هیچ تفسیری بهتر از این ندارد که بگوئیم:

این یک حالت نفسانی و ذاتی بود که پیرمرد تسلّطی بر آن نداشت.

امّا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با آن کرامت نفس و سعه صدری که داشت، نه دلتنگ می‌شد و نه از خلیفه سوم کینه‌ای به دل می‌گرفت، هرچند خلیفه سوم در باطن از علی علیه السلام دل خوشی نداشت، و ابن عبّاس را به سراغ امام علی علیه السلام فرستاد و اظهار داشت که:

یا اباالحسن، خلیفه سوم می‌خواهد که مدینه را به سوی ینْبُع (باغ‌هایی در اطراف مدینه) ترک کنی.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تبسّمی کرد و آماده شد که از مدینه بیرون رود و فقط فرمود:

یـا بْنَ عَبَّاس، مَـا یریـدُ عُثْمانُ إلَّا أنْ یجْعَلَنِی جَمَلًا نَاضِـحاً بِالْغَرْبِ: أَقْبِلْ وَأَدْبِرْ! بَعَثَ إِلَی أنْ أَخْرُجَ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَی أنْ أَقْدُمَ، ثُمَّ هُوَ الْآنَ یبْعَثُ إِلَی أَنْ أَخْرُجَ!

وَاللَّهِ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّی خَشِیتُ أَنْ أَکُونَ آثِماً.

(ای پسر عبّاس! عثمان جز این نمی‌خواهد که مرا سرگردان نگهدارد، گاهی بروم، و زمانی برگردم، [۵] یک بار پیغام فرستاد از مدینه خارج شوم، دوباره خبر داد که باز گردم، هم اکنون تو را فرستاده که از شهر خارج شوم.

به خدا سوگند! آنقدر ازاو دفاع کردم که ترسیدم گناهکار باشم.) [۶] .

طبری نیز در تاریخ خود جمله‌ای قریب به همین مضمون را از امام علی علیه السلام در جواب (سعد بن ابی وقّاص) نقل کرد:

وَاللَّهِ ما زِلْتُ اَذُبُّ عَنْهُ حَتّی اِنّی لَأَسْتَحْیی. [۷] .

«به خدا سوگند پیوسته از عثمان دفاع کرده‌ام که من از مردم خجالت می‌کشم.»

در اینجا ابن ابی الحدید می‌گوید:

به خدا سوگند علی بن ابیطالب علیه السلام در یاری عثمان آنچنان تلاش می‌کرد که اگر برادرش جعفر به جای عثمان در محاصره قرار گرفته بود، در یاری او بیشتر از این تلاش نمی‌کرد. [۸] .

و ادامه می‌دهد که:

عَلِی اَبَرُّ النّاسِ مِنْ دَمِهِ وَقَدْ صَرَّحَ بِذالِکَ فی کَثیرٍ مِنْ کَلامِهِ مِثْلُ قَوْلِهِ عَلَیهِ السَّلامُ

وَاللَّهِ ما قَتَلْتُ عُثْمانَ وَلا مالأْتُ عَلَی قَتْلِهِ وَصَدَقَ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیهِ. [۹] .

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به خون خلیفه سوم از همه پاکتر بود، که در اکثر سخنرانی‌های خود به این حقیقت اشاره فرمود:

مانند سخن آن حضرت المؤمنین علیه السلام که:

(سوگند به خدا من در کشتن عثمان دخالت نداشتم، و به قتل او نیز علاقه‌ای نشان ندادم.)

و امام علی علیه السلام راست گفت که درود خدا بر او باد.

امام علی علیه السلام برای ریشه کن شدن فتنه‌ها، هم مجاهدینی که در مسجد گِرد آمده بودند را نصیحت می‌کرد و از هرگونه اقدام نابجا پرهیز می‌داد و هم خلیفه سوم را پند می‌داد که از خدا بترسد و به خواسته‌هاس مردم مسلمان احترام بگذارد تا آتش فتنه‌ها بالا نگیرد.

اینگونه از دخالت‌ها و نظارت‌ها و پند دادن‌ها و هشدارها از مصادیق روشن «امر به معروف» و «نهی از منکر» است.

اگر همه مردم مدینه، و سران و دست اندرکاران امور جاری آن روزگاران چونان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عمل می‌کردند، حوادث و فتنه‌های ناگواری پدید نمی‌آمد.

پی نوشت ها:

[۱] کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۱۶۵.

[۲] کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۱۷۱، و الامام علی ج ۲ ص ۱۶۸، و شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۵۲، زندگانی امیرالمؤمنین ص ۱۹۸ - ۱۹۷.

[۳] الامام علی ج ۲ ص ۲۷۷، و نور الابصار ص ۸۳.

[۴] نورالابصار ص ۸۳.

[۵] یجعلنی جَمَلًا ناضحاً (مرا چون شتر آبکش قرارداد) ضرب المثل است و پیامش همان است که در ترجمه آمد.

[۶] خطبه ۲۴۰ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی، که اسناد آن به این شرح است:

۱- عقد الفرید ج ۴ ص ۳۰۹: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۲- کتاب کامل ج ۱ ص ۱۱: مبرد (متوفای ۲۵۸ ه)

۳- الامامهٔ والسیاسهٔ ج ۱ ص ۳۴: ابن قتیبهٔ(متوفای ۲۷۶ ه)

۴- غرر الحکم ص ۳۱۸: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه).

[۷] تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۹۹۸.

[۸] شرح ابن ابی الحدید بنا به نقل کتاب ابوطالب مؤمن قریش ص ۳۸.

[۹] شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۰۰.

پاسخ دادن به هرگونه سوال

یکی دیگر از روش‌های شناسائی درک جوانب علوم عَلَوی، توجّه به کلمات وحی گونه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، که امام به هر سئوالی پاسخ داد و جز او کسی چنین ادّعائی نکرد، و هر کس چنین گفت رسوا شد.

الف- خود آن حضرت فرموده است که:

سَلونی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونی وَلایقُولُها بَعْدی اِلاَّ مُدَّعٍ کَذّابٌ اَوْ مَجْنُونٌ [۱] .

«بپرسید از من قبل از اینکه مرا از دست بدهید، کسی پس از من سَلونی نمی‌گوید جز ادّعا کننده دروغ‌پرداز یا دیوانه»

ب- ابن ابی الحدید می‌گوید:

امّت اسلامی اجماع نموده‌اند بر اینکه اَحِدی از یاران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و علماء و دانشمندان عالم، به جز علی علیه السلام «سلونی» نگفته است.

و این از ویژگی‌های آن حضرت است که از آینده خبر می‌داد. [۲] .

ج- و نیز اخطب خوارزمی از سعید بن مسیب روایت

کرده است که گفت:

از یاران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به جز علی علیه السلام کسی نتوانست بگوید: «سَلُونی»

و کسانی که این ادّعا را کرده‌اند، بلافاصله ذلیل و خوار گردیده و خود را رسوا ساخته‌اند.

از جمله آنها «قتاده ابن دعامه» می‌باشد. [۳] .

دمیری، حکایت کرده است که چون «قُتاده» وارد کوفه شد مردم به اطرافش گرد آمدند، او مغرور شد و گفت:

«هرچه می‌خواهید از من بپرسید.»

در آن اجتماع «ابوحنیفه» نیز حاضر بود گفت از او بپرسید:

مورچه‌ای که در مکالمه سلیمان علیه السلام در قرآن مجید آمده است نَر بود یا مادّه؟

از او پرسیدند، او در پاسخ ماند! (و خجل گشت).

ابوحنیفه گفت:

مادّه بوده، بدلیل کلام الهی «قالت نملهٔ» چون؛ فعل مؤنّث آمده است. [۴] [۵] .

د- امام علی علیه السلام فرمود:

اَیها النّاسُ، سَلُونی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونی: فَلَاَنَّ بِطُرُقِ السَّماءِ اَعْلَمُ مِنّی بِطُرُقِ الْاَرْضِ

«از من بپرسید پیش از انکه مرا نیابید، که من به راههای آسمان داناتر از راههای زمین هستم.» [۶] .

ه- در روایت دیگری فرمود:

فَاسْئَلُونی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونی، فَوَاللَّهِ الَّذی نَفْسی بِیدِهِ لا تَسْئَلُونَنی مِنْ شیءٍ فیما بَینَکُمْ وَ بَینَ السّاعَةِ وَ لا عَنْ فِئَةٍ تَهْدی مَائَةً وَ تَضِلُّ مائَةً اِلّا اَنْبَأْتُکُمْ بناعِقِها وَ قاعِدِها وَ سائِقِها الخ. [۷] .

مام علی علیه السلام بر منبر مشغول سخنرانی بود، فرمود:

«هرچه می‌خواهید پیش از آنکه من نباشم بپرسید، به خدا سوگند از این زمان تا قیامت چیزی را از من سئوال نمی‌کنید، مگر شما را از آن خبر می‌دهم و نیز از آینده گروهی که صد نفر را هدایت، و صد نفردیگر را گمراه می‌کنند، فریاد کننده و جلودار و راننده آنها، و اینکه ازکجا کوچ می‌کنند؛ و در کجا رحل اقامت می‌افکنند، همه را به شماخبر می‌دهم.»

و- و در روایتی دیگر فرمود:

سَلُونی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونی عَنْ عِلْم لا یعْرِفُهُ جبرئیلٌ وَ لا میکائیلٌ،

(فَقالَ رَجُلٌ: یا اَمیرُالْمُؤمِنینَ، ما هذَا الْعِلْمُ الَّذی لا یعْلَمُهُ جِبْرَئیلُ وَ لا میکائیلُ،)

قالَ اِنَّ اللَّهَ تَعالی عَلَّمَ نَبِیهُ مُحَمَّداً صلی الله علیه وآله وسلم لَیلَةَ الْمِعْراجِ عُلُوماً شَتّی فَمِنْها عِلْمٌ اَمَرَهُ اللَّهُ بِکِتْمانِهِ وَ عِلْمٌ اَمَرَهُ اللَّهُ بِتَبْلیغِهِ وَ عِلْمٌ خَیرَهُ‌اللَّهُ تَعالی فیهِ.

«پیش از آنکه مرا نیابید سئوال کنید از من از علمی که جبرئیل و میکائیل هم آنرا نمی‌دانستند.

(مردی برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام آن علم کدام است که فرشتگان درگاه ربوبی از آن بی خبرند؟)

امام علی علیه السلام فرمود: چون ایزد منّان در شب معراج بسیاری از علوم و اسرار گوناگون را به پیامبر خود تعلیم داد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را به کتمان بخشی از آنها و به تبلیغ بخش دیگری از آن، فرمان داد و آن حضرت را در اظهار بخش سوّم آن، مخیر ساخت. [۸] .

ز- و نیز فرمود:

سَلُونی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونی، فَاِنّی مَیتٌ قَریبٌ اَوْ مَقْتُولٌ بَلْ قَتْلًا ما ینْتَظِرُ اَشْقاها اَنْ یخْضِبَ هذِهِ بِدَم وَ ضَرَبَ بِیدِهِ اِلی لِحْیتِهِ.

«بپرسید از من پیش از آنکه من نباشم، زیرا نزدیک است که من بمیرم و یا کشته شوم، چنان کشته شدنی که شقی ترین امّت در انتظار آن‌است و این از خونم خضاب خواهد شد و به محاسن خود با دست اشاره کرد».

ح- باز فرمود:

سَلُونی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونی، فَاِنّی بِطُرُقِ السَّماواتِ اَخْبَرُ مِنْکُم بِطُرُقِ الْأَرْضِ. [۹] .

«بپرسید از من پیش از آن‌که مرا نیابید، زیرا من راه‌های زمین را بهتر می‌شناسم.»

مردی به نام «تمیم ابن اسامه» برخاست و گفت:

برای من از تعداد موی سرم خبر بده که چه مقدار است؟

امام علی علیه السلام فرمود:

به خدا سوگند من تعداد آنها را می‌دانم و اگر بخواهم از تعداد آنها خبر دهم، خبر می‌دهم ولی اثبات آن بر تو مشکل است. امّا از حرکات و کردارت خبر می‌دهم، به من گفته شده که روی هر موی سر تو فرشته‌ای است که تو را لعنت می‌کند و به تعداد موهای سرت شیطانی هست که تو را فریب می‌دهد؛ تحریکت می‌کند،

نشانه‌اش اینکه تو در خانه خود بچّه ای فرومایه [۱۰] را تربیت می کنی، که عاقبت در قتل فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم حسین علیه السلام شرکت جوید و مردم را برای کشتن آن حضرت تحریص خواهد نمود.

«پس امام علی علیه السلام آنچه را که فرموده بود بوقوع پیوست، چون در آن روز (حصین) در خانه او کودکی شیرخوار بود، وقتی بزرگ شد، در واقعه کربلا رئیس شُرطه‌های عبیداللّه بن زیاد بود.» [۱۱].

پی نوشت ها:

[۱] دُرر السّمطین ص ۹۶ به نقل احقاق الحقّ ج ۷ ص ۶۱۱، و سفینهٔ ج ۱ ص ۵۸۶ (لا یقُولُها بَعْدی اِلّا جاهِلٌ مُدَعٍ اَوْ کَذّابٌ مُفْتَرٍ).

[۲] شرح ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۱۰۶ و ج ۷ ص ۴۶، و طبری در ذخائر العقبی از سعید بن مسیب نقل کرده که گفت (لم یکن احدا من اصحاب الرّسول صلی الله علیه وآله وسلم یقول سلونی الّا علیاً) ص ۸۲.

[۳] قَتادهٔ بن دِعامه از علماء عامّه است. علّامه مجلسی گوید: قتادهٔ از مشاهیر محدّثان و مفسّران عامّه می‌باشد که از انس بن مالك و ابی الطفیل و سعید بن مسیب و حسن بصری روایت نقل کرده است.

[۴] حیوهٔ الحیوان ج ۲ ص ۳۶۸.

[۵] جواب ابوحنیفه از نظر قواعد ادبی کافی به نظر نمی‌رسد، زیرا نمل بمعنی مورچه و اسم جنس است مانند انسان، که هم بر نر دلالت دارد و هم بر مادّه و وقتی «هٔ» که هم علامت تأنیث و هم علامت وحده، به آن اضافه شود، دو معنی می‌دهد.

اوّل به اعتبار اینکه «هٔ» علامت مؤنّث باشد، مورچه مادّه معنا خواهد داد.

دوّم به اعتبار اینکه «هٔ» معنای وحده خواهد داد. به هر حال وجود «هٔ» در نملهٔ، آنرا به صورت (مؤنّث لفظی) در می‌آورد و آن هرگز بر تأنیث حقیقی نمله دلالت ندارد.

ابن حاجب در بعضی از تصنیفات خود گفته:

مؤنّث بودن حیوانات مانند شاهٔ «گوسفند» و نملهٔ «مورچه» و حمامهٔ «کبوتر» تأنیث شان لفظی است، ابوحنیفه از این جهت که نمله را به خیال خود در آیه مزبور مادّه گمان کرده، اشتباه نموده، زیرا ممکن است نملهٔ در آیه مزبور نر بوده باشد.

و تاء تأنیث در فعل قالت بخاطر مؤنّث لفظی بودن نملهٔ باشد. از این روست که گفته شده سکوت قتاده بهتر از جواب آنچنانی ابوحنیفه بوده است. (سفینه ج ۲ ص ۶۱۲).

[۶] شرح نهج‌البلاغه فیض ج۲ ص۷۵۲ خطبه۲۳، و شرح ابن‌ابی‌الحدید ج۱۳ خطبه ۲۳۵ ص۱۰۱، و خطبه۱۸۹:۵ و خطبه ۹۲:۲ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۷] شرح حدیدی ج ۷ ص ۴۴ خطبه ۹۲ ص ۲۶۴.

[۸] نزههٔ المجالس تألیف علّامه الصفوری البغدادی ج ۲ ص ۱۴۴ ط قاهره نقل از احقاق الحقّ ج ۶ ص ۶۱۶.

[۹] بحار ج ۴۰ ص ۱۵۳.

[۱۰] عبارت عربی آن سخلا است، برّه نر و بزغاله را گویند و منتهی الارب.

[۱۱] احقاق الحقّ ج ۷ ص ۶۱۹.

پرداخت حقوق به قاریان قرآن

در حکومت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با محاسبه دقیق به آنانکه قرآن خواندن را یاد می گرفتند و قاری قرآن بودند، حقوق پرداخت می کردند که سالی دویست دینار می‌شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصال شیخ صدوق ج ۲ ص ۶۰۲.

پاداش بیماری

امیرالمؤمنین علیه السلام به یکی از یارانش که به مرضی مبتلا شده بود فرمود:

خداوند بیماریت را سبب ریختن گناهانت قرار دهد؛ زیرا مرض، اجر و پاداشی ندارد ولی گناهان را مانند برگ درختان می‌ریزد، و تنها اجر و مزد در برابر گفتار زبانی و کردار بدنی است.

و خداوند هر که را بخواهد، از بندگان پاک سرشت نیکو کردارش، به بهشت می‌برد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت ۴۲ معجم المفهرس محمد دشتی.

پرهیز از برخی اقسام علوم

در روزگاران گذشته یکی از اقسام علم نجوم وستاره شناسی بود که در غیب‌گوئی کاربُرد داشت.

که زندگی و مرگ و تولّدِ اشخاص و حوادث و تحوّلات اجتماعی و به قدرت رسیدن و شکست قدرت‌ها و حکومت‌ها را تا حدودی بازگو می کردند.

البته بسیاری هم دکّان باز کرده از این راه روزی می‌خوردند که غالباً پیشگوئی‌های آنان دروغ بود.

عبداللّه بن عوف نقل کرد:

امام علی علیه السلام عازم جنگ نهروان بود که منجّمی آمد و فرمود:

اگر در این ساعت حرکت کنید شکست می‌خورید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

تو از حوادث غیب چه می‌دانی؟ تو چه می‌دانی در شکم این حیوان چیست؟ نر یا ماده؟

هر کس تو را تصدیق کند قرآن را انکار کرده است.

سپس امام علی علیه السلام به اصحابش فرمود:

با نام خدا حرکت کنید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و لشگریانش به نبرد خوارج رفتند و با پیروزی بازگشتند.

آنگاه امام علی علیه السلام مردم را نصیحت فرمود:

أَتَزْعَمُ أَنَّکَ تَهْدِی إِلَی السَّاعَةِ الَّتِی مَنْ سَارَ فِیهَا صُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ؟ وَتُخَوِّفُ مِنَ السَّاعَةِ الَّتِی مَنْ سَارَ فِیهَا حَاقَ بِهِ الضُّرُّ؟ فَمَنْ صَدَّقَکَ بِهذَا فَقَدْ کَذَّبَ الْقُرْآنَ، وَاسْتَغْنی عَنِ الْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ فِی نَیلِ الْمحْبُوبِ وَدَفْعِ الْمَکْرُوهِ.

وَتَبْتَغِی فِی قَوْلِکَ لِلْعَامِلِ بِأَمْرِکَ أَنْ یولِیکَ الْحَمْدَ دُونَ رَبِّهِ، لِأَنَّکَ - بِزَعْمِکَ - أَنْتَ هَدَیتَهُ إِلَی السَّاعَةِ الَّتِی نَالَ فِیهَا النَّفْعَ، وَأَمِنَ الضُّرَّ!!

أَیهَا النَّاسُ، إِیاکُمْ وَتَعَلُّمَ النُّجُومِ، إِلَّا مَا یهْتَدَی بِهِ فِی بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ، فَإِنَّهَا تَدْعُو إِلَی الْکَهَانَةِ، وَالْمُنَجِّمُ کَالْکَاهِنِ، وَالْکَاهِنُ کَالسَّاحِرِ،

وَالسَّاحِرُ كَالْكافِرِ! وَالْكافِرُ فِي النَّارِ! سِيرُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ.

(به هنگام حرکت برای نبرد با خوارج، شخصی با پیشگویی از راه شناخت ستارگان گفت: اگر در این ساعت حرکت کنید، پیروز نمی‌شوید و من از راه علم ستاره‌شناسی این محاسبه را کردم.

امام علی علیه السلام فرمود:)

«گمان می‌کنی تو از آن ساعتی آگاهی که اگر کسی حرکت کند زیان نخواهد دید؟ و می‌ترسانی از ساعتی که اگر کسی حرکت کند ضرری دامنگیر او خواهد شد؟ کسی که گفتار تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده است، و از یاری طلبیدن خدا در رسیدن به هدفهای دوست داشتنی، و محفوظ ماندن از ناگواریها، بی‌نیاز شده است.

گویا می‌خواهی به جای خداوند، تو را ستایش کنند! چون به‌گمان خود مردم را به ساعتی آشنا کردی که منافعشان را به دست می‌آورند و از ضرر و زیان در امان می‌مانند.

ای مردم، از فرا گرفتن علم ستاره‌شناسی برای پیشگویی‌های دروغین، بپرهیزید، جز آن مقدار از علم نجوم که در دریانوردی و صحرانوردی به آن نیاز دارید، چه اینکه ستاره‌شناسی شما را به غیب‌گویی و غیب‌گویی به جادوگری می‌کشاند، و ستاره‌شناس چون غیب‌گو، و غیب‌گو چون جاودگر و جادوگر چون کافر و کافر [۱] در آتش جهنم است. با نام خدا حرکت کنید.» [۲] .

إياكُمْ وَ تَعْلُّمِ النُّجُومِ إلاّ ما يهْتَديفى بَرٍّ أوْ بَحْر [۳] .

«از علم نجوم بپرهیزید مگر آن مقدار که در صحرا نوردی و دریانوردی لازم است»

پی نوشت ها:

[۱] منجّم، از طریق ستاره‌شناسی پیشگویی می‌کند و کاهِن (غیب‌گو) با کمک گرفتن از شیطان و جن خبر می‌دهد، می‌گویند شخص مورد نظر عفیف بن قیس برادر اشعث بن قیس بود.

[۲] خطبه ۷۹ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۳] امالی صدوق ص ۳۳۸، وخطبه ۷۹ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس.

پاداش جهاد

باید با کسانی که رفتاری مخالف آئین الهی در پیش گرفته‌اند، مبارزه کرد.

بنابراین مبارزه با دشمنان حق بر کسی که حق را شناخته، واجب است و این کار همه روزه و در هر مکان در حکم فریضه‌ای عینی است.

انسان وظیفه دارد که از روی حق عمل کند و در عین حال به دفاع از حق نیز برخیزد. کافی نیست که ستمگر نباشید، بلکه لازم است از ستمدیدگان نیز دفاع کنید.

امام علی (ع)، در نامه‌ای به کارگزار خود در قلمرو همدان و اصفهان چنین می‌گوید:

... و اما بعد... فان جهاد من صدف عن الحق رغبه عنه وهب فی نعاس العمی و الضلال اختیارا، فریضه علی العارفین، و انا قد هممنا بالمسیر الی هولاء القوم الذین عملوا فی عباده الله بغیر ما انزل الله...

و اما بعد...

جهاد با کسی که از راه حق دور شده و به اختیار خود به سراشیب نابینائی و گمراهی فروافتاده، بر رهروان حق واجب است. ما کمر همت بسته‌ایم تا با مردمی که آئین خداوند را نادیده گرفته‌اند، اموالی را (که همگان در آن شریکند) غصب نموده‌اند، حدود

شرعی را کنار گذاشته‌اند، حق را پایمال کرده‌اند، در زمین فساد پراکنده‌اند و با قاسطین پیوند دوستی بسته‌اند نبرد کنیم، (کوردلی آنان تا به جائی است) که هر گاه خداوند بهترین فردشان را به ولایت بر آنان بگمارد، کینه‌ی وی را به دل می‌گیرند، و اگر ستمکاره‌ای بر آنان فرمانروایی کند، به او مهر می‌ورزند. در بیدادگری اصرار دارند و در تفرقه افکنی همکاری می‌کنند. بارها در برابر حق ایستاده‌اند، و در گناهکاری و ستمگری همدستی نموده‌اند. چون این نامه به تو رسد مقام خود را به مورد اعتمادترین یارانت بسپار و به سوی ما رهسپار شو تا در کنار ما با چنین دشمنی روبرو شوی، و بدین‌سان فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را به جای آوری، با حق همراه گردی، و از باطل دور شوی. زیرا ما و تو هیچ یک از پاداش جهاد بی‌نیاز نیستیم، و خداوند یگانه برآورنده‌ی نیازما و پناه ماست.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک نهج‌البلاغه، ص ۱۳۲.

پایبندی به عدالت

نمی‌توان به این بهانه که عدالت بر بعضی‌ها گران می‌آید، جانب آن را رها نمود.

امام علی (ع) در این باره می‌فرماید:

فان فی العدل سعه، و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق.

«در عدل، گشادگی است. پس آن کس که عدل بر او تنگ گیرد، ستم بر او تنگ‌تر خواهد گرفت.» [۱].

روشن است کسانی که از عدل فرمانروایان به تنگ می‌آیند، از ستمگری بیش از آن به ستوه خواهند آمد.

اجرای عدالت بی‌تردید برخی کسان را به صف دشمنان و ناراضیان در می‌آورد، اما باید توجه داشت که ترک عدالت و اجرای برنامه‌های ظالمانه عده‌ی به مراتب بیشتری را ناراضی و دشمن خواهد ساخت.

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۵.

پیش‌روی و عقب‌نشینی

جنگ مجموعه‌ای از حمله، بازگشت، عقب‌نشینی و حمله‌ی مجدد است. سپاه باید دارای انعطاف کافی باشد تا بداند کی حمله کند و کی به خاطر حملات آینده عقب بنشیند.

سرباز به همان اندازه که باید برای یورش آماده باشد، باید در صورت لزوم خود را برای عقب‌نشینی آماده کند تا در موقعیت مناسب اقدام به پاتک نماید.

حملات پیاپی که «اقدام بعدی» در آنها به دقت محاسبه نشده باشد، به درماندگی و سردرگمی می‌انجامد، زیرا چه بسا لشکر در می‌ماند که به چه اقدامی باید دست بزند؟

مولا علی (ع) می‌فرماید:

لا تشتدن فره بعدها کره، و لا جوله بعدها حمله، و اعطوا السیوف حقوقها و وطنوا للجنوب مصارعها، و اذمروا انفسکم علی الطعن الدعسی و الضرب الطلحفی، و امیتوا الاصوات فانه اطرد للفضل،...

«در کارزار گریزی را که بازگشت و شکستی را که حمله‌ای در پی دارد ناگوار مشمارید. حق شمشیر را چنانکه باید به جا آورید. بر دشمن چنان بتازید که تار و مار شود. خویشتن را برانگیزید و دشمن را چنان ضربه بزنید که به خاک افتد و چنانش بکوبید که جنبیدن نتواند و خموشی بگیرید که سکوت بهترین پادزهر ترس است. سوگند به آن که دانه را بشکافت و روان را آفرید، این گروه، اسلام نیاوردند، بلکه نقاب اسلام به خود بستند و کفر خویش پنهان داشتند. پس چون همدلانی یافتند کفر خود را آشکار ساختند.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۱۶.

پرچم، نشان مقدس

پرچم، نمودار موجودیت اسلام است، و سهل انگاری در حفظ حرمت آن به مثابه خوار شمردن موجودیت و جان و هستی مومنان است.

امام علی (ع) در خطبه‌ی زیر، فرمانهای نظامی خود را با فلسفه‌ی شهادت در آمیخته چنین می‌گوید:

فقدموا الدارع، و اخروا الحاسر، و عضوا علی الاضراس، فانه انبی للسیوف عن الهام، و التووا فی اطراف الرماح، فانه امور للاسنه،...، و رایتکم فلا تمیلوها، و لا تخلوها، و لا تجعلوها الا بایدی شجعانکم،...

«زره‌داران را جلو اندازید و بی‌زرهان را در پشت سپاه قرار دهید. و دندانها را بر هم بفشارید که سرهایتان را از تیغ دشمنان دور می‌دارد. [۱] با حرکت نیزه نرم بلغزید تا سنانش بر پیکر دشمنان نیکوتر بنشیند و به هنگام یورش دیدگان را بربندید که سکوت عزمتان را استوارتر و دلهایتان را آرامتر می‌کند. و خموشانه برزمید که سکوت، مانع ترس است.

و پرچم خود را خم نکنید و پیرامونش را خالی مگذارید و آن را تنها به دست دلاوران خویش و رادمردانی بسپارید که در راه حفظ شرف و عرض شما از بذل جان دریغ ندارند. آنان که در برابر سختیها شکیبا و پایدارند کسانی هستند که پرچمهای خویش را در میان می‌گیرند و آن را از چهار سو پاس می‌دارند. نه از آن عقب می‌افتند تا به دست دشمن بیفتد و نه چندان پیشی می‌گیرند که تنها بماند.

بجاست که هر یک از شما با یک تن از دشمنان درآویزد و برادر همرزم خود را یاری دهد. روا نیست که کسی از شما از نبرد با هماورد خویش خودداری کند، چه (اگر دو تن از افراد دشمن با دو تن از نفرات شما درگیر شدند، باید هر یک از آنان با حریفی بجنگد) حریف او به یاری حریف برادرش می‌رود، و دو دشمن بر برادر او غلبه می‌کنند.

به خدا سوگند که هر گاه از شمشیر امروز بگریزید، از شمشیر آخرت در امان نخواهید بود. شما را از رزمیدن چه باک؟ شما اشراف عرب و بزرگان قومید.

فرار خشم خدا را بر می‌انگیزد و مایه‌ی خواری حتمی و ننگ ابدی است، و به عمر گریزنده افزوده نمی‌شود و حایلی بین او و مرگ به وجود نمی‌آید.

آنکه به سوی خدا می‌رود، چون تشنه‌ای است که به آب گوارا می‌رسد. بهشت در حصار انبوه نیزه‌هاست.

امروز، در این هنگامه‌ی جنگ است که عیار آدمیان عیان می‌گردد. به خدا سوگند بیش از آنکه دشمنان به دیار خود مشتاقاند من به مصافشان اشتیاق دارم.

بار خدایا، اگر حق را گردن نمی‌نهند، جماعتشان را پراکنده فرمای، به درد تفرقه دچارشان کن و به خطاهایشان هلاک ساز.

ایشان از گمراهی دست نمی‌کشند مگر آنکه ضربه‌های پیاپی بدنها را از روانهای پلیدشان تهی سازد، و فرقهایشان را تیغ بشکافد، و استخوانهایشان درهم شکند و دست و پایشان قلم شود. تباهی آنان زایل نمی‌گردد مگر آنکه سپاهیان در پی طلایه‌داران بر آنان بتازند، و لشکریان پر ساز و برگ، به دنبال پیشقراولان تار و مارشان کنند، و گردانهای ارتشی پیاپی بر شهرهایشان یورش برند و زمین‌ها و گذرها و چراگاههایشان را از زیر سمکوب اسبها بگذرانند.» [۲] .

در خطبه‌ای که از نظر گذشت نقشه‌ی کاملی برای تصرف مواضع یا قلمرو دشمن ارائه شده است.

تصرف باید طی مراحلی چند سریع و پیوسته انجام گیرد.

اولا- حمله‌ی مداوم و دقیق به مواضع مورد نظر تا دشمن دچار وحشت شود.

ثانیا- لشکریان باید به جنگ افزارهای گوناگون مسلح باشند. امام تاکید می‌کند که در هنگام پیشروی هر گردانی نقشی دارد.

ثالثا- هر لشکری در پیشروی باید توسط لشکر نیرومندتری پشتیبانی شود، بنابراین صحیح نیست که لشکر قوی‌تر پیشروی کند و سپاه ضعیفتری برای پشتیبانی آن بر جا بماند، زیرا شکست آن لشکر به نابودی کل ارتش می‌انجامد. از اینجاست که امام می‌فرماید: «لشکریان پر ساز و برگ به دنبال پیشقراولان تار و مارشان کنند و گردانهای ارتشی پیاپی بر شهرهاشان یورش برند.»

رابعا- باید تمام راههای ارتباطی دشمن را تصرف نمود تا دشمن به محاصره‌ی کامل درآید و هیچ گریزگاهی نداشته باشد، چنانکه بر گذرگاههای آذوقه رسانی دشمن نیز باید مسلط شد.

پی نوشت ها:

[۱] کسی که در عملیات جنگی دندانهای خود را بر هم می‌فشارد می‌تواند بر اعصاب خود مستولی شود و بدین ترتیب بر تمام اعضاء و به ویژه سر خویش تسلط یابد و آن را از گزند دشمن در امان بدارد.

[۲] نهج‌البلاغه خطبه‌ی ۱۲۴.

پایداری جوهر ایمان

نسبت پایداری و مقاومت به ایمان، چون سر به تن است. ایمانی که با پایداری و استواری همراه نسیت، ایمانی سست و سترون است که از آن نفوذ و تحرکی نمی‌توان انتظار داشت.

امام علی (ع) می‌فرماید:

علیکم بالصبر، فان الصبر من الایمان کالراس من الجسد و لا خیر فی جسد لا راس معه، و لا فی ایمان لا صبر معه.

«بر شما باد که صبر پیش گیرید که صبر برای ایمان چون سر برای تن است. همانگونه که در بدن بی‌سر خیری نیست، در ایمان بدون پایداری هم فایده‌ای نیست!» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت شماره‌ی ۷۹.

پاسخ با شمشیر برتر است

پلیدی و زشتی را می‌توان با قلب ناپسند شمرد (و این سست‌ترین ایمان است). می‌توان با قلب و زبان نفی نمود (که خوب است) و می‌توان با قلب و زبان و شمشیر با او در افتاد (و این برتری نوع زشت شمردن پلیدی است) که راه هدایت و آگاهی است!

امام علی (ع) می‌فرماید:

ایها المومنون... انه من رای منکم عدوانا یعمل به...

«ای مومنان!

هر کس گروهی را دیـد که ستم پیشه کرده‌اند و بر پلیدی و تباهی گرد آمده‌اند، هر گاه در دل آن را نفی نمود به سـلامت است و از گنـاه رهـائی جسـت. و آن کس کـه به زبـانش انکـار کرد شایسـته‌ی پـاداش است و بر آن دیگری برتری دارد، و آن کس که با شمشـیر با آن درافتاد، تا کلام خداونـد اعتلاء یابـد و سـخن سـتمگران پستی گیرد، به شاهراه هدایت راه می‌یابد و به طریق حق گام می‌گذارد و نور یقین به دلش می‌تابد.»

و می‌فرماید:

«گروهی از مردم زشتکاری و تباهی را با دست و زبان و دل انکار می‌کنند، این عمل خصال پسندیده‌ی آنان را به کمال می‌رساند. دسته‌ای دیگر پلیدی را تنها به زبان و دل منکرند. اینان به دو خصلت از خصال نیکو راه یافته اما خصلتی را واگذاشته‌اند. و جماعتی پلیدی را تنها در دل خوار می‌شـمارند و از انکار دست و زبانی ابا دارند. اینان از دو خصلت شریف‌تر دست شسته و به سومی بسنده کرده‌اند.

و کسانی هستند که پلیدی را نه در دل، و نه به دست و زبان انکار می‌کنند، اینان به معنی مرده‌اند و به صورت زنده.

همه‌ی اعمـال نیک و جهاد در راه حق در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون نم دهان است در برابر دریای توفنـده! (زیرا جهاد در برابر دشـمن اسـت، در حـالیکه امر به معروف و نهی از منکر، کـاری است که امـتی را برای جهـاد آمـاده کنـد و این البته مهمـتر است.)

و امر به معروف و نهی از منکر اجل را دور می‌رانند و روزی را می‌افزایند.

و ستوده‌تر از همه‌ی آنها حاکم بیدادگر را به عدالت فراخواندن است.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت شماره‌ی ۳۶۶.

پایداری، شیوه آزادگی

در برابر دشواریها می‌توان چون آزادگان مقاومت کرد، و یا مانند ابلهان خود را تسلی داد.

امام علی (ع) می‌گوید:

من صبر صبر الاحرار، و الاسلا، سلوا الاغمار.

«هر که پایداری می‌کند باید همچون آزادگان باشد وگرنه مانند نا آزمودگان باید فراموش کند» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه ، حکمت شماره‌ی ۴۰۵.

پرهیز از ستمکاری به حیوانات

امام علی‌علیه السـلام هم چنانکه به حقوق انسان‌ها احترام می‌گـذاشت و از ظلم و تجاوز پرهیز داشت، نسبت به حیوانات نیز با همان

عواطف والای انسانی برخورد می کرد که فرمود:

وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا، عَلَى أَنْ أَعْصِى اللَّهَ فِى نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِى لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِى فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضَمُهَا. مَا لِعَلِى وَلِنَعِيمٍ يفْنَى، وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَى! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَقُبْحِ الزَّلَلِ. وَبِهِ نَسْتَعِينُ.

(به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر آسمان‌هاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جوای را از مورچه‌ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد،

و همانا این دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده شده دهان ملخ پَست‌تر است.

علی را با نعمت‌های فناپذیر، و لذّتهای ناپایدار چه کار؟!!

به خدا پناه می‌بریم از خفتن عقل، و زشتی لغزشها، و از او یاری می‌جوییم.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۲۴ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

پرداخت دیه به دشمن شکست خورده

در جنگ جمل، وقتی مردم بصره، شکست خوردند و پا به فرار گذاشتند، سربازان اسلام آنها را تعقیب می کردند،

در این جنگ و گریز، زنی حامله از اهالی بصره، وحشت زده می‌دوید، که به سختی بر زمین خورد واو وبچه سقط شده‌اش مردند.

این منظره رقّت بار را وقتی به امام علی‌علیه السلام اطّلاع دادند، بسیار ناراحت شد، دستور داد که شوهر آن خانم را بیاورند.

وقتی مرد حاضر شد، امام‌علیه السلام از شاهدان واقعه پرسید:

کدامیک زودتر جان سپردند، مادر یا فرزند؟

جواب دادند: فرزند زودتر مرد.

امام این دستور را صادر فرمود:

دو ثلث دیه فرزند، ونصف دیه زن را به شوهر بدهند ویک ثلث دیه فرزند و نصف دیه زن را به خویشاوندان او بپردازند. [۱] .

با اینکه مردم بصره شورش کردند،

و ۵۰۰ تن از یاران امام را قبل از آغاز جنگ کشتند،

و با امام علی‌علیه السلام جنگیدند،

و هم اکنون شکست خوردند،

در صورتی که برای ملّت شکست خورده در تمام جنگها حق وحقوق و اختیاری قائل نیستند

امّا حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام که الگوی کامل بشریت است، حقوق دشمن خود را نیز می‌پردازد، واز حادثه یاد شده، اندوهناک می‌شود.

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب‌ج۸، و فروع کافی، ص۳۵۴.

پاسخ عاصم بن زیاد

وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به عاصم بن زیاد که ترک لذّت‌های حلال کرده بود اعتراض کرد و رهنمود داد که نباید از حلال الهی و از زندگی لازم و مناسب پرهیز داشت،عاصم بن زیاد به صورت اعتراض گفت:

یا امیرالمؤمنین! شما هم که از لباس‌های بسیار ساده و غذاهای ساده استفاده می‌کنید و بسیاری از لذّت‌های حلال را ترک کرده‌اید!!

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در پاسخ او فرمود:

قالَ وَیحَکَ لَسْتُ کَاَنْتَ اِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَی أئِمَّةِ الْعَدْلِ اَنْ یقَدِّرُوا اَنْفُسَهُم بِضَعَفَةِ النَّاسِ کَیلایتَبَیغَ بِالْفَقیرِ فَقْرُهُ [۱].

(وای بر تو، من همانند تو نیستم چون رهبر جامعه اسلامی می‌باشم همانا خداوند بر امامان عادل واجب کرده است که چونان ضعیف‌ترین انسانها زندگی کنند تا تهیدستی بر محرومان و فقرا فشار نیاورد).

یعنی سادگی در غذا و پوشاک نسبت به مسئولیت‌های اجتماعی افراد متفاوت است.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۰۹ نهج‌البلاغه معجم المفهرس ، محمد دشتی.

پرهیز از غذاهای چرب و شیرین

۱- اگر چه امام علی علیه السلام از غذاهای حلال استفاده می‌فرمود، امّا اغلب غذاهای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سرکه و روغن، و خرما بود. [۱].

۲- همه سیره نویسان نقل کرده اند که:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سادگی غذا چونان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عمل می‌کرد و سفره او از سفره رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رنگین تر نشد.

وَکانَ امیرالمؤمنین علیه السلام أشبهُ النّاس طُعمةً بِرَسُولِ اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم کانَ یأکُلَ‌الخُبْزَ وَ الخِلَّ و الزّیتَ

(حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شبیه ترین مردم در غذا به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود که أغلب، نان و سرکه و روغن تناول می‌فرمود). [۲].

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ الابرار ج ۱ ص ۳۲۹.

[۲] حلیهٔ الابرار ج ۱ ص ۳۴۸.

پرهیز از برخی غذاها

روزی برای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام معجونی از آب و عسل آوردند، که به صورت شربت می‌نوشیدند.

امام علی علیه السلام آن را گرفت و فرمود:

(پاک و پاکیزه است و حرام نیست، امّا من از آن نمی‌خورم، و نفس خود را به چیزی که نباید عادت بدهم آشنا نمی‌سازم). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۰ ص۳۲۷.

پرهیز از زر اندوزی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زهد و پارسائی، پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ضرب المثل بود که عمر بن عبدالعزیز نیز اعتراف کرد و گفت:

ما عَلِمْنا اَنَّ اَحَداً کانَ أزْهَدُ فی الْأُمَّةِ بَعْدَ النَّبی صلی الله علیه وآله وسلم مِنْ عَلِی بنِ ابیطالِبْ

(ما شخصی را در امّت اسلامی بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نمی‌شناسیم که از علی علیه السلام پارساتر باشد.) [۱] .

امام علی علیه السلام در حالی که کار می‌کرد، و سرمایه خوبی بدست می‌آورد، و زن و بچّه خود را بخوبی تأمین می‌فرمود، امّا از بیت المال مسلمین استفاده نمی‌کرد، و از اموال عمومی برای خود اندوخته‌ای نداشت.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روزی بر بالای منبر خطاب به مردم فرمود:

مَنْ یشْتَری سَیفی هذا؟

(چه کسی این شمشیر مرا می‌خَرَد؟)

مردم در حالی که دچار شگفتی بودند به امام علی علیه السلام نگاه می‌کردند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام توضیح داد که:

وَ لَوْ اَنَّ لی قُوتُ لَیلَةٍ ما بِعْتُهُ!!

(اگر غذای یک شب را می‌داشتم این شمشیر را نمی‌فروختم). [۲] .

از این رو صاحب نظران و یاران امام علی علیه السلام نوشتند:

وَ عَلِی علیه السلام قُتلَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ ما تَرَکَ اِلاَّ سَبْعَمِأَةَ دِرهَم، فَضْلاً عَنْ عَطائِهِ اَعَدَّها لِخادِم.

(علی علیه السلام در حالی به شهادت رسید که جز هفتصد درهم که آن را برای بخشیدن به یکی از خادمها کنار گذاشته بود، باقی نگذاشت.) [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیة الابرار بَحرانی ج ۱ ص ۳۵۶.

[۲] حلیة الابرار بَحرانی ج ۱ ص ۳۵۵.

[۳] حلیة الابرار ج ۱ ص ۳۳۳.

پرچمداری بی همانند

در تمام جنگ‌ها پرچم نشانه استقلال و پیشروی و صلابت لشگر بود و اگر سقوط می‌کرد نشان شکست و نابودی به حساب می‌آمد.

از این رو پرچم را همیشه به دست افرادی دلیر و توانا می‌سپردند، استقامت و پایداری پرچمدار و اهتزاز پرچم در رزمگاه، موجب دلگرمی جنگجویان بود، و بر عکس، کشته شدن پرچمدار و سرنگونی پرچم مایه تزلزل روحی آنان می‌گردید، به همین جهت پیش از آغاز جنگ به منظور جلوگیری از شکست روحی سربازان، چند نفر از شجاعترین رزمندگان به عنوان پرچمدار تعیین می‌گردید.

در جنگ اُحُد نیز قریش به همین ترتیب عمل کردند، و پرچمدارانی از قبیله «بنی عبدالدّار» که به شجاعت معروف بودند، انتخاب

کردند ولی پس از آغاز جنگ پرچمداران آنان یکی پس از دیگری به دست توانای علی علیه السلام کشته شدند و سرنگونی پی در پی پرچم باعث ضعف و تزلزل روحی سپاه قریش گردید و افرادشان پا به فرار گذاشتند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

پرچمداران سپاه شرک در جنگ اُحُد نُه نفر بودند که همه آنها به دست علی علیه السلام به هلاکت رسیدند. [۱] .

ابن اثیر نیز می‌نویسد:

کسی که پرچمداران قریش را شکست داد، علی علیه السلام بود. [۲] .

به نقل مرحوم شیخ صدوق، علی علیه السلام در استدلال‌های خود در شورای شش نفره که پس از مرگ خلیفه دوّم، جهت تعیین خلیفه تشکیل گردید، روی این موضوع تکیه نموده و فرمود:

«شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در میان شما کسی جز من هست که نُه نفر از پرچمداران بنی عبدالدّار را (در جنگ احد) کشته باشد؟»

پاسخ دادند: نه.

سپس حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«پس از کشته شدن این نُه نفر بود که غلام آنان بنام صوأب که هیکلی بس درشت داشت، به میدان آمد و در حالی که دهانش کف کرده‌بود و چشمانش سرخ گشته بود،

می گفت: به انتقام اربابانم جز محمّد را نمی کشم.

شما با دیدن او جا خورده، خود را کنار کشیدید ولی من به جنگ او رفتم و ضربت متقابل بین من و او ردّ و بدل شد و من آنچنان ضربتی به او وارد کردم که از کمر دو نیم شد.

اعضاء شوراء همگی سخنان علی علیه السلام را تصدیق کردند. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] اختصاص شیخ مفید ص ۴۷.

[۲] ابن اثیر، الکامل فی التّاریخ ج ۲ ص ۱۵۴.

[۳] کتاب خصال شیخ صدوق ص ۵۶۰.

پرهیز از اخلاق پادشاهان

امام علی علیه السلام به تنهائی در بازار قدم می‌زد، و مردم را ارشاد می‌فرمود.

هر گاه عدّه‌ای در اطراف آن حضرت یا پشت سر او راه می‌رفتند یا جمع می‌شدند، می‌ایستاد و می‌فرمود:

کاری دارید؟

می گفتند:

دوست داریم با شما باشیم و با شما راه برویم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمود:

اِنْصَرِفُوا وَ ارْجِعُوا

«بروید و به راه خود باز گردید»

زیرا اینگونه رفتارها

مَفْسَدَةً لِلْقُلُوبْ

«قلب‌ها را فاسد می‌کند» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کوکب درّی ج ۲ ص ۱۳۱.

پرچمدار رحمت

ابن اسحاق نقل می‌کند که:

در روز فتح مکّه سعد بن عباده چنین رَجَز می‌خواند:

اَلْیوْم یومُ الْمَلْحَمَةَ، اَلْیومْ تَسْتَحِلُّ الْحُرْمَةَ

«امروز روز کشتار و جنگ و انتقام است، امروز روز شکسته شدن حرمت هاست».

کسی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفت و شعارهای تند سعد را به اطّلاع رساند و گفت:

«می‌ترسیم امروز سعد، یورشی بر قریش داشته باشد.»

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، علی بن ابیطالب علیه السلام را مأمور کرد تا پرچم را از او بگیرد و به امام علی علیه السلام فرمود: تو پرچم را وارد شهر کن و بگو:

اَلْیومُ یومُ الْمَرْحَمَةْ

«امروز روز رحمت و مهربانی است»

بـدین ترتیب آن پیشوای رحمت و لطف، جلوی هرگونه خشونت و تنـدی را گرفت، مگر در مورد کسـانی که جای لطف و رحمت بر خود باقی نگذاشته بودند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با بزرگواری تمام فرمود:

الاسْلامُ یجِبُّ ما کانَ قَبْلَهُ

«اسلام گناهان گذشته را می‌پوشاند»

پس از آنکه مکّه فتح شد، همه چشم‌ها به او دوخته شده بود تا با آنها چه می‌کند و جواب آن همه نامردمی را چه می‌دهد؟

آن مظهر رحمانیت و رحمت حقّ فرمود:

یا مَعشَرَ قُرَیش، ما تَرَونَ أنّی فاعِلٌ فِیکُم؟

«ای جمعیت قریش! تصوّر می‌کنید من با شما چه رفتاری انجام می‌دهم؟»

پاسخ دادند:

خَیراً، أخٍ کَریمٍ وَ ابن أخٍ کَریم

(نیکی «که ما جز نیکی تصوّر دیگری درباره‌ات نداریم» تو برادر کریم «بزرگوار» و برادرزاده بزرگوار ما هستی»

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

أذْهَبوُا فَأَنْتُم الطُّلَقاء

«بروید که همه‌تان آزادید»

رسالت او چنین اقتضا می‌کرد که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنی مُبَلِّغاً وَ لَمْ یرْسِلُنی مُتِعَنِّتاً

«به درستی که خداوند مرا برای تبلیغ فرستاده است و نه برای عیبجویی و سرزنش «مردمان».

بیعت نکردن با خلیفه اول

چون خلیفه اوّل و هوادارانش از بیعت اکثر مردم به واسطه صحنه سازی‌هائی که به وجود آورده بودند، فارغ شدند، به این فکر افتادند که از علی علیه السلام نیز بیعت بگیرند.

زیرا تأثیر سیاسی بیعت آن حضرت از بیعت همه مردم بیشتر بود،

از این رو خلیفه دوّم به خلیفه اوّل گفت:

چرا از علی بیعت نمی‌گیری؟ باید او بیعت کند و تا او بیعت نکند حکومت ما استوار نمی‌گردد.

خلیفه اوّل غلام خود قُنْفُذ را فرستاد.

وقتی به حضور امام علی علیه السلام رسید، گفت:

تو را خلیفه پیامبر دعوت می‌کند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

چه زود بر پیامبر دروغ می‌بندید، در حالی که ابابکر و یارانش بهتر می‌دانند که خداوند متعال و پیامبر او غیر از من کسی را خلیفه مسلمین قرار نداده‌اند.

غلام پاسخ امام علی علیه السلام را به خلیفه اوّل رساند.

ابن قتیبه می‌گوید: خلیفه اوّل ناراحت شد.

بار دیگر خلیفه دوّم گفت: نباید بیش از این به علی مهلت داد تا از بیعت تو تخلّف کند.

خلیفه اوّل دوباره به قُنفُذ مأموریت داد و گفت:

به سوی علی باز گرد و بگو: خلیفه خدا تو را به بیعت دعوت می‌کند.

غلام به آنچه مأمور بود عمل کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام این بار تعجّب کرد و با صدای بلند فرمود:

سبحان اللَّه، آنچه را که ابابکر ادّعا می‌کند برای او سزاوار نیست.

غلام بازگشت و فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را رسانید، که نگرانی خلیفه اوّل بیشتر شد. [۱] .

سلیم بن قیس می‌نویسد:

امام علی علیه السلام اضافه کرد و فرمود:

از پیمانتان (در روز غدیر) زمان زیادی نگذشته است که آنرا فراموش کردید، ابابکر خوب می‌داند که لقب «امیرالمؤمنین» جز برای من، بر دیگری سزاوار نیست.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در جمعی که هفت نفر بودند و ابابکر هم جزو آنها بود، امر فرمود که:

بیایند و بالقب امیرالمؤمنین، بر من سلام کنند.

در آن هنگام خلیفه اوّل و رفیقش از پیامبر سؤال کردند:

آیا این دستور از جانب خدا و پیامبر است؟

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در پاسخ فرمود:

بلی، این دستور از جانب خدا و پیامبر او می‌باشد که علی، امیرالمؤمنین و رئیس مسلمین و صاحب پرچم سفیدِ نشان دار است. [۲] .

پاسخ ندادن به تهاجم نظامی دشمن

ابن قتیبه دینوری «از مورّخین نامی اهل سنّت» و همچنین دیگران نوشتند:

خلیفه اوّل، خلیفه دوّم را به سراغ علی علیه السلام و هوادارانش فرستاد، خلیفه دوّم به دَرِ خانه علی علیه السلام آمد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یاران او را برای بیعت طلبید و ایشان ازبیعت با خلیفه اوّل امتناع ورزیدند و بیرون نیامدند.

در این حال، خلیفه دوّم هیزم خواست و سوگند یاد کرد و گفت:

یا باید بیرون بیایید، یا خانه را بر سَرِ ساکنانش به آتش می‌کشم.

مردم گفتند:

ای خلیفه دوّم، فاطمه علیها السلام نیز در این خانه است.

در این میان که فاطمه زهرا علیها السلام صدای مهاجمین را شنید، با صدای بلند خطاب به پیامبر گفت:

یا أبَتا یا رَسُولَ اللَّهِ، ماذا لَقَینا بَعْدَکَ مِنْ اِبنِ الْخَطّابِ وَ ابْنِ اَبی قُحافَهٔ

(ای پدر! ای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم، ببین بعد از تو از سوی عُمَر و ابابکر بر ما چه می‌رسد.)

برخی از شنیدن صدای فاطمه علیها السلام صحنه را ترک کردند، ولی خلیفه دوّم با برخی افراد دیگر، ماندند تا بلکه علی علیه السلام را با اجبار از خانه بیرون آورند. [۳] .

سلیم بن قیس [۴] چنین نقل می‌کند:

خلیفه دوّم با عدّه‌ای که در اطرافش باقی مانده بودند، دستور داد تا هیزم آورده در اطراف خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فرزندانش قرار دادند.

آنگاه با صدای بلند (بطوری که علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام بشنوند)، فریاد زد:

قَسَم به خدا! یا علی باید از منزل خارج شود و با خلیفه بیعت کند و یا شما را با آتش می‌سوزانیم.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

ای خلیفه دوّم ما را با تو کاری نیست.

خلیفه دوّم گفت:

دَر را باز کن و اِلّا خانه را با خودتان آتش می‌زنم.

حضرت فاطمه علیها السلام دوباره فرمود:

آیا از خدا نمی‌ترسی که به خانه من داخل می‌شوی؟

کلام مستدل و سوزناک دختر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در خلیفه دوّم تأثیری نکرد و از کار خود منصرف نشد.

آتش خواست و درب خانه را به آتش کشید و با فشار به خانه وارد شد.

فاطمه علیها السلام پیش آمد و ندا داد:

یا أبَتا یا رَسُولَ اللَّهِ

(ای پدر! ای رسول خدا بنگر که چه بدرفتاری از ابابکر به ما می‌رسد.)

خلیفه دوّم شمشیر کشید و بر پهلوی فاطمه علیها السلام زد.

باز حضرت فاطمه علیها السلام ناله (وا أبَتا) کشید.

در روایت دیگر:

قُنفُذ فاطمه علیها السلام را در پشت لنگه دَر قرار داده و دَرب را فشار داد تا استخوان پهلوی آن بانو شکست و طفلی که در رَحِم

داشت سِقط شد. [۵] .

چون مسئله به این مرحله کشید، ناگهان امام علی علیه السلام مانند شیرِ غضبناک از خانه بیرون پَرید، گریبان فرزند خطّاب را گرفت و محکم کشید و او را نقش بر زمین ساخت «بر روی سینه او نشست» و با پنجه خود بینی و گلوی خلیفه دوّم را کوبید و محکم فشار داد.

ناگاه وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را بخاطر آورد و خطاب به خلیفه دوّم فرمود:

(قَسَم به خدائی که محمّد صلی الله علیه وآله وسلم را به رسالت برانگیخته، ای پسر ضهّاک، اگر نبود کتابی که از جانب خداست و نیز نبود عهدی که با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بسته‌ام، آنگاه می‌دیدی که تو نمی‌توانی به خانه من داخل شوی.)

سپس او را رها ساخت.

خلیفه دوّم فهمید که خطر گذشته است و علی علیه السلام دست به شمشیر نخواهد بُرد ولی با این حال از صلابت فرزند ابوطالب دلهره داشت، لذا بیرون خانه دوید و از مردم کمک خواست تا دوباره به خانه وَحی هجوم آورند.

بنابر آنچه بیان شد، کسی در صحّت این موضوع تردیدی نخواهد داشت که در میان مهاجمین نام:

خالد بن ولید،

عبدالرّحمن بن عوف،

خلیفه دوّم،

زید بن سالم،

قُنْفُذْ غُلام خلیفه اوّل،

اسید بن خضیر و سلمهٔ بن اسلم، به چشم می‌خورد. [۶] .

پرهیز از اقدام مسلحانه

بهلول بهجت افندی می‌نویسد:

چون علی علیه السلام از بیعت با خلیفه اوّل امتناع ورزید، عُمر با جمعیتی آن حضرت را دعوت به بیعت کرد.

زبیر که طرفدار علی علیه السلام بود به خلیفه دوّم و اتباع او حمله کرد.

خلیفه دوّم دستور داد او را توقیف کنند، سلمهٔ بن اسلم به زبیر هجوم آورده، تیغ او را از دست او گرفت.

«به نقلی دیگر، آنگاه شمشیر را به سنگ زد.» [۷] .

آنگاه به زور به خانه وَحی یورش بردند، پس از کشمکش زیاد بالاخره اطراف امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفته، او را کشان کشان پیش خلیفه اوّل بردند.

و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دست به اسلحه نبرد و از هر گونه اقدام مسلّحانه پرهیز داشت.

عدی بن حاتم گفت:

به خدا سوگند در عمرم هرگز دلم به حال کسی نسوخته است، آنطور که به حال علی بن ابیطالب علیه السلام در روزی که او را پیش خلیفه اوّل می‌بردند سوخت. [۸] .

پاسداری از حریم عترت

امام علی علیه السلام در سخنان افشاگرانه اش به علل سکوت اشاره می‌فرماید:

علی علیه السلام سکوت را بر قیام، و چشم پوشی و از حقّ گذشتگی را بر جنگ داخلی ترجیح داد.

چنانکه در نهج‌البلاغه با سینه‌ای سرشار از همّ و با قلبی آکنده از غم، درد دل خود را در این رابطه چنین اظهار می‌دارد.

فَنَظَرْتُ فَإذاً لَيسَ لی مُعينٌ اِلاّ اَهْلُ بَيتی فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ وَ أَغْضَيتُ عَلَى الْقَذى وَ شَرِبْتُ عِلِى الشَّجى وَ صَبَرْتُ عَلَى اَخْذِ الْكَظْمِ وَ عَلَى اَمَرَّ مِنْ طَعْمِ الْعَلْقَمِ. [۹] .

(در این راه فکر کردم، دیدم در این مقطع زمانی، غیر اهل بیت خود یاوری ندارم، ایشان هم نمی‌توانستند با آن همه مخالفین جنگ کنند، من به کشـته شدن آنها راضی نشدم و در این ماجرا صبر کردم و چشمی را که خار و خاشاک در آن رفته بود، بر هَم نهادم و با اینکه استخوان گلویم را گرفته بود، آشامیدم و بر چیزهای تلخ‌تر از علقم شکیبائی نمودم.)

سکوت برای حفظ اساس اسلام

ابن ابی الحدید می‌نویسد:

در دوران خـانه نشـینی علی علیه السـلام، روزی فـاطمه علیهـا السـلام او را به قیـام و نهضت برای اخـذ حقّ خویش تشویق کرد و در همین حال صدای مؤذّن را شنیدند که می گفت:

اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رو به فاطمه علیها السلام کرد و فرمود:

آیا دوست داری این ندا در سطح زمین خاموش شود؟

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: نَه هر گز.

امام علی علیه السلام فرمود:

من همان را به تو می گویم. (یعنی: اگر می‌خواهی آئین اسـلام و نام مبارک پدرت محمّد صـلی الله علیه وآله وسلم تا قیامت زنده و پابرجا بماند، مرا بحال خود و شمشیرم را در غلاف بگذار.) [۱۰] .

سکوت برای حفظ نظام جامعه اسلامی

امام علی علیه السلام در نامه‌ای که به مردم مصر نوشته است، به این مطلب اشاره می کند و می‌فرماید:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله نَذِيراً لِلْعَالَمِينَ، وَمُهَيمِناً عَلَى الْمُرْسَلِينَ.

فَلَمَّا مَضَـى عليه السـلام تَنَازَعَ الْمُسْـلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْـدِهِ. فَوَ اللَّهِ مَا كَانَ يلْقَى فِي رُوعِي، وَلَا يخْطُرُ بِبَالِي، أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ صلى الله عليه وآله عَنْ أَهْلِ بَيتِهِ، وَلَا أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ! فَمَا رَاعَنِي إِلَّا انْثِيالُ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يبَايعُونَهُ.

فَأَمْسَـكْتُ يدِی حَتَّى رَأَيتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْـلَامِ، يدْعُونَ إِلَى مَحْقِ دِينِ مُحَمَّدٍ - صَـلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلْماً أَوْ هَدْماً، تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَى أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وِلَايتِكُمُ الَّتِی إِنَّمَا هِی مَتَاعُ أَيامٍ قَلَائِلَ، يزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ، كَمَا يزُولُ السَّرَابُ، أَوْ كَمَا يتَقَشَّعُ السَّحَابُ؛

فَنَهَضْتُ فِی تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاحَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ، وَاطْمَأَنَّ الدِّينُ وَتَنَهْنَهَ.

«پس از یاد خـدا و درود! خداونـد سـبحان محمّـد صـلی الله علیه وآله را فرسـتاد تا بیم دهنـده جهانیان، و گواه پیامبران پیش از خود باشد، آنگاه که پیامبر صلی الله علیه وآله به سوی خدا رفت، مسلمانان پس از وی در کار حکومت با یکدیگر درگیر شدند،

در فکرم می گذشت، و در نه خاطرم می‌آمد که عرب خلافت را پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله از اهل بیت او بگرداند، یا مرا پس از وی از عهـده‌دار شـدن حکومت باز دارنـد، تنها چیزی که نگرانم کرد شـتافتن مردم به سوی فلان شـخص بود که با او بیعت کردند.

آنجا که دیـدم گروهی از اسـلام بازگشـته، می‌خواهند دین محمد صـلی الله علیه وآله را نابود سازند، پس ترسـیدم که اگر اسـلام و طرفـدارانش را یاری نکنم، رخنه‌ای در آن بینم یا شاهـد نابودی آن باشم، که مصـیبت آن بر من سـخت‌تر از رها کردن حکومت بر شمـاست، که کالای چنـد روزه دنیـاست، به زودی ایـام آن می گـذرد چنـانکه سـراب ناپدیـد شود، یـا چونـان پاره‌های ابر که زود

پراکنده می گردد.

پس در میان آن آشوب و غوغا بپا خواستم تا آن که باطل از میان رفت، و دین استقرار یافته، آرام شد.» [۱۱] .

سکوت برای حفظ وحدت

امام علی علیه السلام در یکی از سخنرانی‌ها به برخی از علل و عوامل سکوت خود اشاره می‌فرماید:

فَإِنْ أَقُلْ یقُولُوا: حَرَصَ عَلَى الْمُلْکِ، وَإِنْ أَسْکُتْ یقُولُوا: جَزِعَ مِنَ الْمَوْتِ! هَیهَاتَ بَعْدَ اللَّتَیا وَالَّتِی! وَاللَّهِ لَابْنُ أَبِی طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْی أُمِّهِ، بَلِ انْدَمَجْتُ عَلَى مَکْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَاضْطَرَبْتُمُ اضْطِرَابَ الْأَرْشِیةِ فِی الطَّوِی الْبَعِیدَةِ!

در شرائطی قرار دارم که اگر سخن بگویم، می گویند بر حکومت حریص است، و اگر خاموش باشم، می گویند: از مرگ ترسید!!

هرگز! من و ترس از مرگ؟! پس از آن همه جنگ‌ها و حوادث ناگوار؟!

سوگند به خدا، اُنس و علاقه فرزند ابیطالب به مرگ در راه خدا، از علاقه طفل به پستان مادر بیشتر است، اینکه سکوت برگزیدم، از علوم و حوادث پنهانی، آگاهی دارم که اگر باز گویم مضطرب می گردید، چون لرزیدن ریسمان در چاه‌های عمیق!!. [۱۲] .

مطالبه فدک از خلیفه اول

حضرت فاطمه علیها السلام و عبّاس بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نزد خلیفه اوّل آمدند و میراث خود را که از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم باقی مانده بود، درخواست کردند.

خلیفه اوّل گفت:

من از رسول اللَّه شنیدم که فرمود: «ما چیزی را به ارث نمی گذاریم و آنچه از ما بماند، صدقه است.»

هنگامی که حضرت زهرا علیها السلام این سخن را شنید با حالتی خشمگین آن جلسه را ترک کرد و تا آخر عُمْر با خلیفه اوّل یک کلمه هم سخن نگفت. [۱۳] .

امام علی علیه السلام این تصرّف عدوانی و داستان غَم انگیز را صریحاً در ضِمن نامه‌ای به خلیفه سوم بن حنیف نوشت، و بیان کرد:

بَلی کانَتْ فی أیدینا فَدَکٌ مِنْ کُلِّ ما اَظَلَّتْهُ السَّماءُ نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْها نُفُوسُ قَوْمٌ آخَرینَ وَ نِعْمَ الْحَکَمُ اللَّهُ. [۱۴] .

(آری از آنچه که آسمان بر آن سایه انداخته فقط فَدَک در دست ما بود، پس نَفسهای آن قوم بر آن طَمَع و حِرص ورزید و نفوس عدّه‌ای هم از آن صَرْفِ نَظَر کرده، اعراض نمودند، و خداوند بهترین داور است.)

یاری طلبیدن از مهاجر و انصار برای گرفن فدک

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همراه با حَسَن و حسین علیهما السلام و فاطمه زهرا علیها السلام شبها به سوی خانه‌های مهاجرین و انصار می‌رفت و آنها را به یاری می‌طلبید، تا از حقّ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حقّ فاطمه علیها السلام نسبت به فَدَک دفاع کنند.

بَرخی عذر بَدتَر از گناه می‌آوردند.

و برخی دیگر می گفتند:

دیر شده و دیگر نمی‌توان اقدام مؤثّری داشت.

و بعضی دیگر گفتند:

اگر شما در سقیفه می‌بودید، یک نفر هم در امامت و رهبری شما مخالفت نمی کرد. [۱۵] .

پاسخ به مشکلات سیاسی کشور

در بسیاری از موارد، که خلفاء از پاسخ دادن به سئوالات علمی مراجعه کنندگان درمانده می‌شدند، و یا از تعیین حکم قضائی در أمری عاجز می‌ماندند، به علی علیه السلام متوسّل می‌شدند که به وسیله آن حضرت جواب همه مسائل مشکل داده می‌شد.

بارها خلیفه اوّل و خلیفه دوّم به این حقیقت اعتراف کردند، که سخن معروف خلیفه دوّم این بود:

لَوْلا عَلِی لَهَلَکَ عُمَرَ [۱۶] .

(اگر علی نبود عُمَر هلاک می‌شد.)

مشورت با امام علی برای نبرد با رومیان

خلیفه اوّل در مورد نبرد با رومیان با گروهی از صحابه به مشورت نشست، هرکدام نظری دادند که او را قانع نساخت، سرانجام با علی علیه السلام به مشورت پرداخت.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را بر این کار ترغیب نمود و اضافه کرد:

انْ فَعَلْتَ ظَفِرْتَ

(اگر نبرد کُنی پیروز می‌شوی.)

خلیفه اوّل از تشویق امام علی علیه السلام خوشحال شد و گفت:

یا علی فال نیک زدی و به خیر بشارت دادی. [۱۷] .

پس از نبرد همگان دیدند آنگونه که امام علی علیه السلام وعده پیروزی به مسلمین داده بود، به پیروزی چشمگیری دست یافتند.

مشورت با امام علی در امور جاری کشور ایران

در زمان خلیفه دوّم، علی علیه السلام وارد هَمَدانْ [۱۸] شد، مجوسان [۱۹] به وِی شکایت کردند که حاکم شَهر، با زردشتیان ایران بَدرفتاری می کند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از تحقیق به مدینه نوشت که باید حاکم عزل شود و فَرد دیگری به جای او اعزام گردد.

خلیفه دوّم حاکم را عزل و دیگری را به جای او فرستاد،

وقتی ایرانیان از این لطف آگاه شدند و دیدند که امام علی علیه السلام به زبان آنان با ایشان صحبت می کند به آن حضرت پیشنهاد کردند که در ایران بماند و حکومت ایران را اداره نماید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نپذیرفت و در پاسخ ایرانیان فرمود:

«من به مقامات دنیوی توجّه ندارم و کارهائی که تا امروز انجام داده‌ام و بعد از این نیز انجام خواهم داد، برای خدمت به اسلام است و من بدون اینکه زمامدار شما باشم، تا آنجا که از دستم برمی‌آید و مقرّرات دین ما اجازه می‌دهد به شما محبّت خواهم کرد.» [۲۰] .

مشورت برای فتح ایران

در سال چهاردهم هجری در سرزمین قادسیه نبرد سختی میان سپاه اسلام و نظامیان ایرانی درگرفت که سرانجام، فتح و پیروزی برای مسلمانان شد و رُستم فَرُّخزاد، فرمانده کلّ قوای ایران با گروهی به قتل رسید و سراسر عراق زیر پوشش نفوذ سیاسی و نظامی اسلام درآمد.

و مدائن که مقرّ حکومت سلاطین ساسانی بود در تصرّف مسلمانان قرار گرفت و سران سپاه ایران به داخل کشور عقب نشینی کردند.

مشاورین و سران نظامی ایران بیم آن داشتند که سپاه اسلام کم کم پیشروی کرده و سراسر کشور را به تصرّف خود درآورند، برای مقابله با چنین حمله خطرناک، یزدگِرد، پادشاه ایران سپاهی متشکّل از یکصد و پنجاه هزار نفر به فرماندهی، فیروزان ترتیب داد تا جلوی هر نوع حمله ناگهانی را بگیرد و در صورت مساعد بودن وضع، خود حمله را آغاز کند.

سعد وقّاص فرمانده قوای اسلام «به نقلی دیگر عمّار یاسر» [۲۱] حکومت کوفه را در اختیار داشت، نامه ای به خلیفه دوّم نوشت و او

را از اوضاع آگاه ساخت و افزود که سپاه کوفه آماده‌اند، پیش از آنکه دشمن جنگ را آغاز کند، برای ترساندن دشمن، خود را برای حمله به دشمن مجهّز کرده و نبرد را شروع نمایند. [۲۲] .

خلیفه دوّم به مَحضِ اینکه از جریان آگاه شد، به مسجد رفت، سران صحابه را جمع کرد و برای رفتن خود به این کارزار مشورت نمود و افزود از مدینه خارج شده، در منطقه‌ای میان بصره و کوفه فرود آمده و از آن منطقه شخصاً رهبری لشگر اسلام را به عهده گیرم،

در این رابطه هر کس رأی و اندیشه خود را اظهار می‌داشت.

طلحهٔ بن عبداللّه که از خطبای قریش بود، برخاست و چرب زبانی کرد و کار خلیفه را صواب قلمداد نمود و او را از رأی دیگران مستغنی دانست و چاپلوسی را از حد گذرانید.

پس از او خلیفه سوم بن عفّان نه تنها خلیفه را به ترک مدینه تشویق نمود، بلکه پیشنهاد کرد که به سپاه اسلام و یَمَن أمر فرمائید، همگی هردو محل را به سوی تو ترک گویند، تو هم با مسلمانان مکّه، مدینه، مصر، کوفه و بصره به سوی نبرد با کافران حرکت کن.

در این موقع علی علیه السلام برخاست و از هر دو نظریه انتقاد کرد و فرمود:

«هرگاه شَهر یمَنْ و منطقه شام را از سپاه و مردان رزمجو خالی سازی و به سرکوبی ایران فراخوانی، به احتمال زیاد ارتش بی‌باکِ روم، شام را اشغال کنند و اگر حجاز را تَرک گوئی، اعراب اطراف این منطقه از این فرصت استفاده کرده و فتنه‌ای برپا می‌کنند که ضرر و خسارت آن به مراتب بیش از ضرر و فتنه ایست که به استقبال آن می‌روید.»

و افزود:

«فرمانروائی کشور مانند رشته تسبیح است که آنها را به هم پیوسته، اگر رشته از هم گسیخته شود، مُهره‌ها از هم می‌پاشند.

اگر نگرانی تو بخاطر کمی سپاه اسلام است، یقین بدان مسلمانان به وسیله عقیده پاک و ایمانی که دارند، بسیارند، تو مانند میله وسط آسیا باش و گردونه نبرد و آسیای رزم را توسّط ارتش به حرکت درآور.

شرکت تو در جبهه مایه جرأت دشمن می‌گردد، زیرا آنان با خود می‌اندیشند که تو پیشوای عرب هستی و مسلمانان بجز تو پیشوای دیگری ندارند، اگر او را از میان برداریم، مشکلات ما بر طرف می‌شود، این اندیشه، حرص و علاقه ایشان را بر جنگ و پیروزی دو چندان می‌سازد.» [۲۳] .

خلیفه دوّم پس از شنیدن سخنان مستدلّ امام علی علیه السلام نه تنها از رفتن خود منصرف شد، بلکه از دعوت لشکر یمن و شام نیز خودداری ورزید و گفت:

رأی، رأی علی علیه السلام است و من دوست دارم که از رأی او پیروی کنم. [۲۴] .

سخن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اینگونه آغاز شد:

إِنَّ هذَا الْأَمْرَ لَمْ یکُنْ نَصْرُهُ وَلَا خِذْلَانُهُ بِکَثْرَةٍ وَلَا بِقِلَّةٍ.

وَهُوَ دِینُ اللَّهِ الَّذِی أَظْهَرَهُ، وَجُنْدُهُ الَّذِی أَعَدَّهُ وَأَمَدَّهُ، حَتَّی بَلَغَ مَا بَلَغَ، وَطَلَعَ حَیثُ طَلَعَ؛ وَنَحْنُ عَلَی مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ، وَاللَّهُ مُنْجِزٌ وَعْدَهُ، وَنَاصِرٌ جُنْدَهُ.

وَمَکَانُ الْقَیمِ بِالْأَمْرِ مَکَانُ النِّظَامِ مِنَ الْخَرَزِ یجْمَعُهُ وَیضُمُّهُ:

فَإِنِ انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَرَزُ وَذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ یجْتَمِعْ بِحَذَافِیرِهِ أَبَداً.

وَالْعَرَبُ الْیوْمَ، وَإِنْ کَانُوا قَلِیلاً، فَهُمْ کَثِیرُونَ بِالْإِسْلَامِ، عَزِیزُونَ بِالْإِجْتِماعِ! فَکُنْ قُطْباً، وَاسْتَدِرِ الرَّحَا بِالْعَرَبِ، وَأَصْلِهِمْ دُونَکَ نَارَ الْحَرْبِ، فَإِنَّکَ إِنْ شَخَصْتَ مِنْ هذِهِ الْأَرْضِ انْتَقَضَتْ عَلَیکَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَأَقْطَارِهَا، حَتَّی یکُونَ مَا تَدَعُ وَرَاءَکَ مِنَ الْعَوْرَاتِ أَهَمَّ إِلَیکَ

مِمَّا بَینَ یدَیک.

إِنَّ الْأَعَاجِمَ إِنْ ینْظُرُوا إِلَیک غَداً یقُولُوا:

هذَا أَصْلُ الْعَرَبِ، فَإِذَا اقْتَطَعْتُمُوهُ اسْتَرَحْتُمْ، فَیکُونَ ذلِک أَشَدَّ لِکلَبِهِمْ عَلَیک، وَطَمَعِهِمْ فِیک.

فَأَمَّا مَا ذَکرْتَ مِنْ مَسِیرِ الْقَوْمِ إِلَی قِتَالِ الْمُسْلِمِینَ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ هُوَ أَکرَهُ لِمَسِیرِهِمْ مِنْک، وَهُوَ أَقْدَرُ عَلَی تَغْییرِ مِا یکرَهُ.

وَأَمَّا مَا ذَکرْتَ مِنْ عَدَدِهِمْ، فَإِنَّا لَمْ نَکنْ نُقَاتِلُ فِیما مَضَی بِالْکثْرَهِٔ، وَإِنَّمَا کنَّا نُقَاتِلُ بالنَّصْرِ وَالْمَعُونَهِٔ!

علل پیروزی اسلام و مسلمین

(پیروزی و شکست اسلام، به فراوانی و کمی طرفداران آن نبود، [۲۵] اسلام دین خداست که آن را پیروز ساخت، و سپاه اوست که آن را آماده و یاری فرمود، و رسید تا آنجا که بایـد برسـد، در هر جا که لازم بود طلوع کرد، و ما بر وعده پرودگار خود امیداوریم که او به وعده خود وفا می‌کند، و سپاه خود را یاری خواهد کرد.

جایگـاه رهبر چونـان ریسـمانی محکم است که مُهره‌هـا را متّحـد ساخته به هم پیونـد می‌دهـد، اگر این رشـته از هم بُگسـلد، مهره‌ها پراکنده و هر کدام به سویی خواهند افتاد و سپس هر گز جمع آوری نخواهند شد.

عرب امروز گرچه از نظر تعـداد انـدک است امّـا بـا نعمت اسـلام فراواننـد، و با اتّحاد و هماهنگی عزیز و قدرتمندنـد، چونان محور آسـیاب، جامعه را به گردش درآور، و با کمک مردم جنگ را اداره کن، زیرا اگر تو از این سـرزمین بیرون شوی، مخالفان عرب از هر سو تو را رها کرده و پیمان می‌شـکنند، چنانکه حفظ مرزهای داخل که پشت سر می‌گذاری مهم‌تر از آن باشد که در پیش روی خواهی داشت.

واقع بینی در مشاوره نظامی

همانـا، عجـم اگر تـو را در نـبرد بنگرنـد، گوینـد این ریشه عرب است اگر آن را بریدیـد آسـوده می‌گردیـد، و همین سـبب فشـار و تهاجمـات پیاپی آنان می‌شود و طمع ایشان در تو بیشتر گردد، اینکه گفتی آنان براه افتادنـد تا با مسـلمانان پیکار کننـد، ناخشـنودی خدا از تو بیشتر و خدا در دگرگون ساختن آن چه که دوست ندارند تواناتر است.

امّا آن چه از فراوانی دشـمن گفتی، مـا در جنگ‌هـای گذشـته بـا فراوانی سـرباز نمی‌جنگیـدیم، بلکه با یاری و کمک خـدا مبارزه می‌کردیم.) [۲۶] .

و در سخنرانی دیگری امام علی علیه السلام فرمود:

وَقَدْ تَوَکلَ اللَّهُ لِأَهْلِ هذَا الدِّینِ بِإِعْزَازِ الْحَوْزَهِٔ، وَسَتْرِ الْعَوْرَهِٔ. وَالَّذِی نَصَـرَهُمْ، وَهُمْ قَلِیلٌ لَا ینْتَصِرُونَ، وَمَنَعَهُمْ وَهُمْ قَلِیلٌ لَا یمْتَنِعُونَ، حَی لَا یمُوتُ. إِنَّک مَتَی تَسِرْ إِلَی هذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِک، فَتَلْقَهُمْ فَتُنْکبْ، لَا تَکنْ لِلْمُسْلِمِینَ کانِفَهٌٔ دُونَ أَقْصَی بِلَادِهِمْ.

لَیسَ بَعْـدَک مَرْجِعٌ یرْجِعُونَ إِلَیهِ. فَابْعَثْ إِلَیهِمْ رَجُلًا مِحْرَباً، وَاحْفِزْ مَعَهُ أَهْلَ الْبَلَاءِ وَالنَّصِـیحَهِٔ، فَإِنْ أَظْهَرَ اللَّهُ فَذَاک مَا تُحِبُّ، وَإِنْ تَکنِ الْأُخْرَی، کنْتَ رِدْءاً لِلنَّاسِ وَمَثَابَهًٔ لِلْمُسْلِمِینَ.

مشاوره نظامی

(خداونـد به پیروان این دین وعده داد که اسـلام را سـربلند و نقاط ضـعف مسـلمین را جبران کند، خدایی که مسـلمانان را به هنگام کمی نفرات یاری کرد، و آنگاه که نمی‌توانستند از خود دفاع کنند، از آنها دفاع کرد، اکنون زنده است و هرگز نمی‌میرد.

هر گاه خود به جنگ دشمن روی و با آنان روبرو گردی و آسیبی بینی، مسلمانان تا دورترین شهرهای خود، دیگر پناهگاهی ندارند و پس از تو کسی نیست تا بدان رو آورند.

مرد دلیری را به سوی آنان روانه کن، و جنگ آزمودگان و خیرخواهان را همراه او کوچ ده، اگر خدا پیروزی داد چنان است که تو دوست داری، و اگر کار دیگری مطرح شد، تو پناه مردمان و مرجع مسلمانان خواهی بود.) [۲۷] .

مشورت برای فتح بیت المقدس

مسلمانان یک ماه بود که شام را فتح کرده بودند و تصمیم داشتند به سوی بیت المقدّس پیشروی نمایند.

فرمانده اسلام ابوعبیده جرّاح و معاذ بن جبل بودند.

معاذ به ابوعبیده گفت:

نامه‌ای به خلیفه بنویس و درباره پیشروی به سوی بیت المقدّس مشورت نما.

وِی نامه‌ای به خلیفه نوشت و نامه را به وسیله افسری به حضور خلیفه رسانید.

خلیفه نامه را برای مسلمانان خواند و از آنان رأی خواست.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خلیفه را تشویق نمود که به فرمانده سپاه اسلام بنویسد:

به سوی بیت المقدّس پیشروی نمائید و پس از فتح بیت المقدّس از پیشروی باز نَایستید و به سرزمین قیصر گام نهید و مطمئن باشید که پیروزی از آنِ ماست، زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از چنین پیروزی خبر داده است.

خلیفه فوراً قلم و کاغذ خواست و نامه‌ای به ابوعبیده نوشت و او را به ادامه نبرد و پیشروی به سوی بیت المقدّس تشویق کرد و افزود:

پسر عموی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به ما بشارت داد که بیت المقدّس به وسیله تو فتح خواهد شد. [۲۸] .

حل مشکلات قضائی خلیفه اول نسبت به حد شرابخوار

در زمان خلافت خلیفه اوّل مردی شراب خورده بود، او را پیش خلیفه اوّل آوردند، خلیفه دستور داد بر او حدّ جاری سازند.

او گفت:

راست است که من شراب خورده‌ام، لیکن از حرمت آن بی‌خبر بودم وگرنه مرتکب آن نمی‌شدم، زیرا زندگانی من در میان مردمی بوده که ایشان خوردنِ آن را مباح می‌دانستند و من تا به امروز از حرام بودن آن آگاه نبودم.

خلیفه اوّل در تردید افتاد و متحیر شده در حکم آن فروماند.

از حاضران یکی گفت:

در این حکم از امیرالمؤمنین علی علیه السلام باید استمداد کرد.

پس موضوع را با علی علیه السلام در میان گذاشتند.

حضرت فرمود:

او را به وسیله دو مرد موثّق در میان مهاجر و انصار بگردانند و از آنها با سوگند سئوال کنند که آیا تا بحال آیه تحریم شراب را بر او تلاوت کرده و از حرمت شراب خبر داده‌اند؟

اگر گواهی دادند که آیه تحریم شراب یا حکم پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را بر او خوانده‌اند، حدّ خدا را بر او جاری سازید وگرنه او را بحال خود واگذارید.

خلیفه اوّل به همان نحو عمل کرد و کسی شهادت نداد، بدین جهت از جرم او چشم پوشی شد و گفتند:

توبه کن که بار دیگر مرتکب چنین کاری نشوی. [۲۹] .

حل مشکلات قضائی خلیفه اول نسبت به زنی باردار

از خلیفه اوّل سئوال کردند:

مردی، صبح با زنی ازدواج کرد که در شبانگاه همان روز وضع حمل کرده بود و شوهرش در همان لحظه فوت نمود، پس از مرگ آن مرد، زن و فرزند (نوزاد) دارائی او را به عنوان ارثیه تصاحب کردند، چگونه این موضوع امکان پذیر است؟

خلیفه اوّل از جواب دادن عاجز ماند و ماجرا را خدمت امام علی علیه السلام بازگو کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آن مرد کنیزی داشته که او را باردار کرده بود، چون موقع حملش نزدیک شد، او را آزاد کرده و آنگاه با او ازدواج نمود و شبانگاه زن وضع حمل کرد، چون شوهرش مُرد میراث او را تصاحب کردند. [۳۰] .

در تاریخ ثبت شده که خلیفه بارها به عجز خود اعتراف نموده و شاید یکی از علل آن این باشد که خود را در مقابل مسائل پیچیده و معضلات علمی عاجز و ناتوان می‌دید، که بی‌اختیار می گفت:

اَقیلُونی اَقیلُونی وَ لَسْتُ بِخَیرِکُمْ وَ عَلِی فیکُمْ [۳۱] .

«مرا رها کنید، مرا رها کنید، چون من بهترین شما نیستم در حالی که علی در بین شماست.»

پی نوشت ها:

[۱] الامامهٔ و السّیاسهٔ ج ۱ ص ۱۹ – ۲۰.

[۲] اسرار آل محمّد ص ۳۲.

[۳] الامامهٔ و السّیاسهٔ ج ۱ ص ۱۹.

[۴] سـلیم بن قیس کوفی که از تابعین بشـمار می‌رود، عصر امیرالمؤمنین علیه السلام و حسنین‌علیهما السلام و امام سجاد علیه السلام را درک کرده و در دوران حکومت حجّاج بن یوسف در حدودِ سالِ نَوَدِ هجری قمری درگذشت. کتاب او بنام اصل سـلیم یکی از اصول معتبر شـیعه بشـمار می‌رود. امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس از دوستان و پیروان ما کتاب سلیم بن قیس هلالی را نداشته باشد، چیزی از مسائل امامت نزد او نیست و از وسـیله‌های ما هیچ آگاهی ندارد. آن کتاب الفبای شـیعه و سـرّی از اسـرار آل محمّد صلی الله علیه وآله وسلم‌است، که اخیراً با نام اسرار آل محمّد صلی الله علیه وآله وسلم منتشر شده است.

[۵] اسرار آل محمّد ص ۳۴ – ۳۵.

[۶] اسرار آل محمّد ص ۳۴ – ۳۵.

[۷] تاریـخ آل محمّد ص ۱۴۰ می‌نویسد: امیرالمؤمنین علیه السـلام به مقابله و درگیری راضـی نبود وگرنه به آسانی نمی‌توانسـتند از پنجه زبیر، قهرمانِ بنی هاشم شمشیر بگیرند و کارهای ناجوانمردانه دیگری انجام دهند.

[۸] اسرار آل محمّد ص ۳۴.

[۹] شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۰، و شرح نهج‌البلاغه عبده ج ۱ ص ۶۲ – و – نهج‌البلاغه معجم المفهرس خطبه ۳ : ۲۶.

[۱۰] شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۰.

[۱۱] نامه ۶۲ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس ، محمد دشتی.

[۱۲] خطبه ۵ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس ، محمد دشتی.

[۱۳] صحیح بخاری ج ۸ ص ۱۸۵.

[۱۴] شرح حدیدی ص ۶ نامه ۴۵ – و – شرح فیض ج ۲ ص ۹۵۸.

[۱۵] اختصاص ص ۱۷۸ – و – بحارالانوار ج ۸ ص ۱۰۳.

[۱۶] شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۴۱.

[۱۷] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۳۳.

[۱۸] نام هَمَدان در آن روز همکاتانا بود.

[۱۹] آتش پرستان.

[۲۰] خداوند علم و شمشیر ص ۱۲۳ -۱۲۴ نقل از علی علیه السلام پیشوای مسلمین.

[۲۱] شرح نهج‌البلاغه فیض ج ۱ ص ۴۳.

[۲۲] پژوهش عمیق ص ۴۱۱.

[۲۳] نهج‌البلاغه خطبه ۱۴۶ و ۱۳۴ مربوط به مشورت خلیفه دوّم با امام است.

[۲۴] شرح نهج‌البلاغه فیض، ذیل کلام ۱۴۶ - و - تاریخ کامل ج ۲ ص ۴۵۰ - و - ارشاد شیخ مفید ج ۱ ص ۱۹۷.

[۲۵] در جنگ قادسیه، تعداد لشگریان یزدگرد، ۱۲۰ هزار نفر و تعداد مسلمانان سی و چند هزار نفر بود که با یاری خدا پیروز شدند.

[۲۶] خطبه ۱۴۶ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس ، محمد دشتی.

[۲۷] خطبه ۱۳۴ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس ، محمد دشتی.

[۲۸] ثمرة الاوراق ج ۲ ص ۱۵ به نقل از پژوهش عمیق ص ۴۱۴.

[۲۹] ارشاد شیخ مفید باب ۱ فصل ۵۸ ص ۱۹۰ - و - مناقب ابن شهرآشوب ج ۲ ص ۳۵۶.

[۳۰] مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۳۵۶.

[۳۱] شرح نهج‌البلاغه فیض ج ۱ ص ۳۹.

پرهیز در روابط زن و مرد

خطبه ۸۰ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس ، محمد دشتی.

از دیدگاه امام علی علیه السلام یکی از راه‌های سلامت جامعه، رعایت فرهنگ پرهیز و حرمت نهادن به جایگاه ارزشی زن و مرد است، که در یک سخنرانی فرمود:

فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ، وَکُونُوا مِنْ خِیارِهِنَّ عَلَی حَذَرٍ، وَلَاتُطِیعُوهُنَّ فِی الْمَعْرُوفِ حَتَّی لَا یطْمَعْنَ فِی الْمُنْکَرِ.

(پس، از زنان بد، بپرهیزید و مراقب نیکانشان باشید، در خواسته‌های نیکو، همواره فرمانبردارشان نباشید تا درانجام منکرات طمع ورزند.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۸۰ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس ، محمد دشتی.

پاسخ مناسب به دشمن

در آغاز نبرد از لشگرگاه معاویه، دلاور جسوری به نام «ابن صباح حمیری» به میدان آمد و مبارز طلبید،

یکی از دلاوران سپاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به جنگ او رفت کشته شد، دومی و سومی هم کشته شدند، و جنگاور شامی زیاد مغرور شد و می‌رفت تا تزلزل در سپاه امام علی علیه السلام ایجاد کند.

اینجا امام علی علیه السلام شخصاً به میدان رفت، و دریک چشم برهم زدن ابن صباح را کشت،

فوراً دلاور دیگری از سپاه شام به میدان آمد که کشته شد،

و سومی هم کشته شد،

آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در میان دو لشگر باصدای بلند فرمود:

اگر شما در قتل و خونریزی پیشدستی نمی‌کردید، ما به روی شما شمشیر نمی‌کشیدیم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مرد نامتناهی ص ۲۴.

پرهیز از آغازگری در جنگ

بـدین جهت آنحضـرت فرمانـدهان را به حضور پذیرفت و گروهی از واحدهای نظامی خود را در اختیار هر یک از آنها قرار داد، و وظیفه هر گروه را معین کرد و فرمود،

تا دشمن حمله نکرده دست به حمله نزنند.

معاویه نیز سپاه خود را برای جنگ آماده ساخت و فرماندهان و پرچمداران را تعیین نمود.

بعضی از مردان شام بر مرگ عهد بستند و سوگند یاد کردند و پای خود را با پارچه عمّامه خود بستند که نگریزند و در هر موقعیتی پایداری کنند.

آنها پنج صف از پابستگان و سوگند خوردگان تشکیل دادند و در نخستین روز ماه صـفر، در میدان مبارزه حاضر شده و جنگ را مجدّداً آغاز کردند. [۱] .

آرایش نظامی سپاه و پاسخ دادن به حملات دشمن

نصربن مزاحم نقل می‌کند که:

روز چهارشنبه اوّل ماه صفر، جنگ میان طرفین آغاز گردید.

در آن روز فرمانـدهی پیاده نظـام به عهـده مالک اشتر بود و فرمانـدهی سواران را حبیب بن مسـلمه اداره می‌کرد که جنگ تا شـب ادامه داشت. [۲] .

بدین ترتیب جنگ هفته‌ها به طول انجامید.

گاهی دلاوری به میدان می‌آمد که دلاوری از سپاه امام پاسخ او را می‌داد،

و زمانی، گروهی ۱۰ یا ۲۰ نفره از سپاه شام به میدان می‌آمد که ۲۰ نفر از ارتش اسلام به مقابله آنان می‌شتافتند،

و در فرصت هـایی گردان به گردان، لشـگر به لشگر بـا یکـدیگر مقـابله می‌کردنـد که تا پایان جنگ این گونه شـیوه‌های دفاعی و تهاجمی ادامه یافت.

پی نوشت ها:

[۱] کامل بن اثیر، ج۳، ص۲۹۴.

[۲] کتاب صفّین، نصربن مزاحم، ص۲۱۴.

پرهیز از آزار دادن غیر نظامیان در مانورها

مانورهای نظامی در ارتش‌های روزگاران گذشته با امروز فرق‌های فراوانی دارد.

همانگونه که اسلحه‌های نظامی، و ابزار و آلات جنگ تغییر کرده است.

در روزگاران امام علی علیه السلام که ابزار و ماشین آلات سنگین و ترابری امروزی وجود نداشت می‌بایست صد هزار نیروی رزمی:

از راه‌های باریک دشت و بیابان یا وسط مزارع مردم عبور کنند.

از کوره راههای درون روستاها و شهرها بگذرند.

از کنار چاه‌های آب محدود و انگشت شمار رد شوند و سیراب گردند.

از امکانات دامی و غذائی محدود ساکنین مسیر مانورها استفاده کنند.

در کنار رودخانه‌ها که مصرف عمومی داشت اطراق نمایند.

اگر احتیاطهای لازم رعایت نمی‌شد،

و اخلاق اسلامی وجود نمی‌داشت

چه بسا ضرر و زیان‌های فراوانی به مردم روستاها و شهرها وارد می‌شد، و چاههای آب و رودخانه‌ها و مزارع و باغات میوه با خطر جدّی روبرو می گشت

که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دقیقاً به این مسائل توجّه دارد و دستورات لازم را ارائه می‌فرماید و این نامه را به فرماندارا‌ن خود می‌نویسد:

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی مَنْ مَرَّ بِهِ الْجَیشُ مِنْ جُبَاةِ الْخَرَاجِ وَعُمَّالِ الْبِلَادِ.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّی قَدْ سَیرْتُ جُنُوداً هِی مَارَّةٌ بِکُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَقَدْ أَوْصَیتُهُمْ بِمَا یجِبُ لِلَّهِ عَلَیهِمْ مِنْ کَفِّ الْأَذَی، وَصَرْفِ الشَّذَی، وَأَنَا أَبْرَأُ إِلَیکُمْ وَإِلَی ذِمَّتِکُمْ مِنْ مَعَرَّةِ الْجَیشِ، إِلَّا مِنْ جَوْعَةِ الْمُضْطَرِّ، لَا یجِدُ عَنْهَا مَذْهَباً إِلَی شِبَعِهِ. فَنَکِّلُوا مَنْ تَنَاوَلَ مِنْهُمْ شَیئاً ظُلْماً عَنْ ظُلْمِهِمْ، وَکُفُّوا أَیدِی سُفَهَائِکُمْ عَنْ مُضَارَّتِهِمْ، وَالتَّعَرُّضِ لَهُمْ فِیما اسْتَثْنَینَاهُ مِنْهُمْ.

وَأَنَا بَینَ أَظْهُرِ الْجَیشِ، فَارْفَعُوا إِلَی مَظَالِمَکُمْ، وَمَا عَرَاکُمْ مِمَّا یغْلِبُکُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَمَا لَا تُطِیقُونَ دَفْعَهُ إِلَّا بِاللَّهِ وَبِی، فَأَنَا أُغَیرُهُ بِمَعُونَةِ اللَّهِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

(از بنده خدا! علی امیرمؤمنان به گردآوران مالیات و فرمانداران شهرهایی که لشگریان از سرزمین آنان می گذرند.

پس از یاد خدا و درود! همانا من سپاهیانی

فرستادم که به خواست خدا بر شما خواهند گذشت، و آن چه خدا بر آنان واجب کرده به ایشان سفارش کردم، و بر آزار نرساندن به دیگران، و پرهیز از هرگونه شرارتی تأکید کرده‌ام، و من نزد شما و پیمانی که با شما دارم از آزار رساندن سپاهیان به مردم بیزارم، مگر آن که گرسنگی سربازی را ناچار گرداند، و برای رفع گرسنگی چاره‌ای جز آن نداشته باشد، پس کسی را که دست به ستمکاری زند کیفر کنید، و دست افراد سبک مغز خود را از زیان رساندن به لشکریان، و زحمت دادن آنها جز در آن چه استثناء کردم باز دارید.

من پشت سر سپاه در حرکتم، شکایت‌های خود را به من رسانید، و در اموری که لشگریان بر شما چیره شده‌اند که قدرت دفع آن را جز با کمک خدا و من ندارید، به من مراجعه کنید، که با کمک خداوند آن را برطرف خواهم کرد. انشاءاللّه.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۶۰ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

پذیرش مأموریت دفاع در شرائط سخت

سه نفر از مشرکین به بُت بزرگ «لات» سوگند خوردند که پیامبر را بکشند، و در جائی کمین کرده منتظر فرصت بودند،

علی علیه السلام مریض بود ونتوانست برای نماز صبح به مسجد بیاید،

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس از نماز فرمود:

(چه کسی می‌رود تا این سه نفر مشرك را ادب کند؟ گرچه دروغ می‌گویند و قاتل من نیستند.)

هیچکس از حاضران در مسجد پاسخ مثبت نداد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

گویا علی علیه السلام در میان شما نیست.

قتاده پاسخ داد:

علی مریض است، اجازه می‌دهید او را با خبر سازم؟.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اجازه داد.

اصحاب به آن حضرت اطّلاع دادند و علی علیه السلام فوراً خود را آماده کرد، و مأموریت را پذیرفت، گویا اصلاً درد و ناراحتی نداشت.

پس از پیمودن راهِ دشوار خود را به آن سه نفر رساند.

آنان تا علی علیه السلام را شناختند، گفتند:

فرقی نمی‌کند، به جای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پسر عمو و دامادش را می‌کشیم.

علی علیه السلام فرمود که:

یکی از آنان که دلاور بی نظیری بود به من حمله کرد و چند ضربه بین ما رد و بدل شد.

ناگاه بادِ سُرخی وزید و صدای پیامبر را شنیدم که فرمود:

«یا علی بند زره او را باز کردم بر شانه‌اش ضربتی فرود آور»

ضربتی زدم ولی کارگر نیافتاد.

سپس صدای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را شنیدم که فرمود:

«زِرِه را از روی رانش کنار زدم، حمله کن.»

فوراً ضربتی زدم که کارش را ساخت، و سرش را جدا کردم، دو نفر دیگر تسلیم شدند و گفتند:

ما را نزد پیامبر ببر تا با رحمت خود با ما رفتار کند.

زیرا این دلاوری را که بخاك افکندی در نزد ما قدرت جنگ آوری هزار نفر مرد جنگی را داشت، دیگر ما را با تو نزاعی نیست.

پس از آن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

«صدای اوّل از جبرئیل بود، و صدای دوّم از میکائیل.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی شیخ صدوق.

پول سفر رسید

جناب حجۀ الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد انصاری دارابی که از بزرگانند نقل فرمود:

پیش از سفر کربلاـ در عالم رؤیا آقا مولی الکونین حضرت امیرالمؤمنین علی(ع)را در خواب زیارت نموده و حضرت می‌فرمایند آشیخ بزیارت ما نمی‌آیی؟

عرض کردم وسائل سفر ندارم. حضرت فرمود: بر عهده من بزیارت ما بیا.

طولی نکشید که مخارج سفر بمقدارش رسید به نجف آمدم و حضرت را زیارت نمودم و تا وقتی که توقف نمودم و بعد مراجعت کردم هم رسید. در ضمن پسرم نیز مصروع بود و بقصد استشفاء همراهم آورده بودم و در نجف اشرف کنار قبر آقا علی(ع)برده بودم، شفا یافت و برگشتم.

مدح علی(ع) و آل بود کار و عادتم

یا رب فزون نما، تو بدل این ارادتم

جز مدح او ثنای کسی را نمی‌کنم

راه علی(ع)ست راه نجات و سعادتم

من پیروی ز میثم تمار می‌کنم

مولا اگر قبول کند این شهادتم

من در جهان به عشق علی(ع) آمدم بلی

ورنه مرا چه سود بود از ولادتم

بی‌حب مرتضی نبود طاعتم قبول

بی‌مهر او خدا نپذیرد عبادتم

یا مرتضی علی(ع) ز هنر ورمپوش چشم

در حال احتضار بیا بر عیادتم

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

پسر هارون

هارون الرشید پسری داشت به نام قاسم که برعکس پدرش انسان با تقوا و با ورع و زاهد و عاشق اهلبیت عصمت و طهارت (علی(ع)هم‌السلام) و ولایت علی(ع)در دلش زیاد بود. و کاری هم به کارهای پدرش نداشت بلکه گاهی اوقات به کارهای پدرش و کسانیکه در اطراف پدرش بودند اعتراض می‌کرد.

روزی هارون با وزراء نشسته بود، قاسم مؤتمن آمد و از کنارشان گذشت، جعفر برمکی بی‌اختیار خنده بلندی نمود. هارون سبب خنده را پرسید.

جعفر گفت: برای این خندیدم که این پسر آبروی تو را در برابر شاهان برده بعلت اینکه با این لباسهای مندرس و نشستن با طبقات فقیر در شأن پسر سلطان نیست.

هارون گفت او را به مجلس آورید. آوردند گفت: پسرم تو را چه شده که با این وضع رقت بار حرکت می‌کنی و مرا نزد سلاطین بی‌آبرو کردی؟

قاسم بدون تأمل گفت: پدر من چه کنم بجرم اینکه پسر خلیفه هستم نزد اهل اللّه آبرو ندارم.

خلیفه لبخندی زد و گفت فهمیدم تو چرا این رقم زندگی می‌کنی برای اینکه تا بحال ترا منصبی ندادیم، دنباله این کلمات فرمان حکومت مصر را بنامش نوشت.

قاسم گفت: باید برای رضای خدا مرا رها کنی مرا با حکومت چه کار من مایلم تا عمر داشته باشم دقیقه‌ای از ذکر خدا غافل نشوم. وزراء گفتند حکومت با عبادت منافات ندارد هم حکومت کن و یک گوشه از قصر بعبادت مشغول شو. سپس همه تبریک مقام به او گفتند و بنا شد فردا صبح بیاید و فرمان از پدر گرفته بطرف مصر برود.

شب پا به فرار گذاشت و ناپدید شد. مأمورین خلیفه هر چه بجستجوی او رفتند ولی آثاری بدست نیاورند مگر یک اثر پایش روی زمین دیده شد که تا لب آب آمده بود و معلوم نیست به آسمان رفته یا به زمین فرو رفته یا خود را بدریا انداخته.

هارون بتمام حکام ولایات نامه‌ای نوشت که پسرم قاسم را هر کجا یافتید محترمانه بطرف من روانه کنید. از آن طرف در شهر بصره عبداللّه بصری دیوار خانه‌اش خراب شد به دنبال عمله‌ای می‌گشت تا رسید کنار مسجدی جوانی را دید که نشسته و قرآن می‌خواند. گفت پسر حاضری خانه من کار کنی و مزد بگیری.

جوان گفت آری خدا بنده‌اش را آفریده که هم کار کند هم استراحت نماید و هم عبادت کند. قبول کرد با یک درهم که فراد صبح بخانه عبداللّه کار کند. شروع بکار کرده. عبداللّه می‌گوید شب شد دیدم این جوان بقدر سه نفر کار کرده خواستم بیشتر به او مزد بدهم، قبول نکرد و یک درهم گرفت و رفت.

فردا صبح بسراغش رفتم اثری از او ندیدم از حالش. جستجو کردم گفتند این جوان هفته‌ای یکروز کار می‌کند و بقیه ایام هفته به عبادت مشغول است. صبر کردم هفته دیگر رفتم او را بخانه آوردم کار کرد و مزدش را گرفت و رفت، هفته دیگر رفتم او را بخانه خود برای کار بیاورم گفتند مریض است و در فلان خرابه بستری می‌باشد داخل خرابه شدم او را دیدم که در حال احتضار است کنار بالین او نشستم چشم باز کرد خود را به او معرفی کردم. گفت عبداللّه چون می‌دانم می‌خواهم بمیرم خود را بتو معرفی می‌کنم بدان من قاسم مؤتمن پسر هارون الرشیدم پشت پا بخانه پدر زده بفکر عبادت خدا به این شهر آمدم. آخرین ساعت عمر من است وصیتهای مرا گوش بده، قرآن مرا بکسی بده که برایم قرآن بخواند لباسهای مرا به آنکس بده که قبری برایم تهیه کند و در این حال انگشتری را از دست بیرون آورده و گفت این انگشتری است که پدرم هارون بدستم کرده، برو بغداد روزهای دوشنبه پدرم سواره از بازار عبور می‌کند برای آن کسانیکه حاجتی دارند یا به آنها ظلمی رسیده است شخصا رسیدگی می‌کند.

نزد پدرم برو و این انگشتر را به او بده و بگو پسرت قاسم در آخرین وصیت خود گفت: بابا معلوم است تو قدرت جواب در روز حساب و قیامت را داری این انگشتر هم مال خودت باشد.

عبداللّه می‌گوید: هنوز وصیت او تمام نشده بود همینطور که مشغول حرف زدن بود حرکت کرد و صدا زد آقا خوش آمدید آقائی فرمودید.

عبداللّه می‌گوید: متحیر ماندم کسی را نمی‌دیدم این جوان با چه کسی صحبت می‌کند جوان صدا زد عبداللّه برو کنار و مؤدب بایست آقایم علی(ع) بن ابیطالب (ع) است ببالینم تشریف آورده‌اند.

گر طبیبانه بیائی بسر بالینم

بدو عالم ندهم لذّت بیماری را

آقا رسول اکرم (ص) فرمود: هیچ کس از شیعیان آقا علی(ع)از دنیا نمی‌رود مگر آنکه از حوض کوثر بکامش می‌چشانند. و سقایش آقا علی(ع) است و هر کس که از دنیا برود آقا علی(ع) به دیدن و ملاقات او می‌آید.

علی(ع) ای رکن ایمانم، علی(ع) شمس درخشانم

علی(ع) جسم و علی(ع) جانم، علی(ع) جانم علی(ع) جانم

علی(ع) مولا علی(ع) رهبر، علی(ع) صاحب علی(ع) سرور

علی(ع) جنت علی(ع) کوثر، علی(ع) جانم علی(ع) جانم

علی(ع) حلال مشکلها، علی(ع) روشنگر دلها

علی(ع) شمس قبائل‌ها، علی(ع) جانم علی(ع) جانم

علی(ع) دریا، علی(ع) ساحل، علی(ع) اعظم علی(ع) کامل

علی(ع) حلال هر مشکل، علی(ع) جانم علی(ع) جانم

علی(ع) زاهد علی(ع) عابد،علی(ع) مرشد علی(ع) راشد

علی(ع) احمد علی(ع) حامد، علی(ع) جانم علی(ع) جانم

علی(ع) با انبیاء همدم، شفابخش دل عالم

علی(ع) کعبه علی(ع) زمزم، علی(ع) جانم علی(ع) جانم

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

پیاده تا قبر علی(ع)

روزی سلطانی با وزراء و لشکریانش در راه به کوفه رسیدند. بعد از استراحت خواستند حرکت کنند.

سلطان گفت: به احترام امیرالمؤمنین علی(ع)وزراء و تمامی لشگر با پای پیاده تا نجف بروند وزیر او که از جمعیت عامه و اهل سنت بود، گفت قربان صلاح مقام شما نیست برای کسیکه زمانی سلطان بوده حالا هم سلطانی با لشگرش پیاده بطرف قبر او بروند.

سلطان گفت: ما تفال به قرآن می‌زنیم تا قرآن چه قضاوت نماید قرآن را باز کردند اوّل صفحه این آیه آمد.

(فاخلع نعلی(ع)ک انک بالوادی المقدس طوی). خداوند متعال به حضرت موسی (ع) امر فرمود: نعلی(ع)ن خود را از پایت در آور زیرا این طور سینا زمین مقدّسی است.

سلطان بلافاصله امر کرد علاوه بر پیاده رفتن باید با پای برهنه تا نجف همه بروند و خود سلطان هم پیاده شد و با پای برهنه با لشکریان به نجف وارد شدند.

وزیر از این همه عظمت بیچاره شد. نزد سلطان آمده و گفت قربان بزرگی شما افتخار من است اینطور احساس می‌کنم این عمل شما باعث شوریدن مردم است بر شما، برای جبران این عمل چاره‌ای بفرمائید و آن اینست که دستور بدهید قبر شیخ طوسی را خراب نموده بدن او را بسوزانند. (شیخ طوسی بانی حوزه علمیه می‌باشد هفتصد سال است نجف اشرف حوزه علمیه شده اولش بر اثر زحمات شیخ بوده است).

شاه عرض کرد: ای وزیر، من سلطان زنده‌ها هستم سلطنت بر اموات ندارم اگر شیخ خوب بوده و یا بد جزای او با خدای اوست.

وزیر گفت صلاح در سوزانیدن بدن شیخ است. سلطان مدتی فکر نموده دید وجود این وزیر باعث زحمت است دستور داد هیزم بسیار بیرون شهر نجف تهیه و آتش روشن کردند. امر نمود وزیر را در میان آتش انداختند. هر که با آل علی(ع) درافتاد ورافتاد.

این عاقبت کسی است که عداوت و دشمنی با آقا علی(ع)داشته باشد.

ای همت تو ستون قرآن

ای عزّت مؤمنون قرآن

ای مدح تو را سخُونَ فی العلم

ای گفته تو، متون قرآن

روشنگر آسمان کعبه

نور افکن رهنمون قرآن

از آیت خلعت تو پیداست

هم ظاهر و، هم درون قرآن

گوید خبرت، زبس عظیم است

عمّ یتسائلون قرآن

نامید خدا تو را یدُاللّه

ای قدرت کاف و نون قرآن

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

پند و عبرت

آقا امیرالمؤمنین علی(ع)فرمود:

چنـد روزی با شـما رفیق بودم، اینک روحم به عالم اعلی(ع) می‌رود و بـدنم بدون جان می‌ماند. باید این بدن بدون روح برای شـما موعظه باشد، من که مُردم باید مُردنم برای شما پند و عبرت باشد.

یعنی شما هم همینطور خواهید شد و چنین روزی در پیش خواهید داشت این بدن چه بود و حال چه هست و فردا چه خواهد شد؟!

سپس وداع کرد و فرمود با شـما خداحافظی می‌کنم و داع کسی که منتظر ملاقات است. یعنی بهمین زودی یکدیگر را خواهیم دید، سر از قبر که در آوردیم یـوم التلاـق است روز بر خورد و دیـدار است شـما علی(ع) را می‌بینیـد و علی(ع) شـما را، بلکه از سـاعت مرگ و در عالم برزخ که روح به بدن لطیف مثالی تعلق گرفته است.

(و سترون ایامی‌غدا و یکشف سـریرتی لکم) فرداست که روزگار تابناک علی(ع)را خواهید دید و مقام جالب و باطنی او را خواهید یافت.

بهمین زودیست که حقیقت و مقام علی(ع)را دریابیـد در اینجا نگاه ظاهر می‌کردیـد صورت و جسم را می‌دیدید اما درآخرت باطن و حقیقتش را مشاهده می‌کنید پس از آنکه جای علی(ع)در این دنیا خالی شد.

بعضـی از شارحین جمله را اینطور معنی کرده‌انـد که بزودی علی(ع)را خواهیـد دیـد، یعنی ساعت مرگ، و شاهد این معنی روایات وارده است که علی(ع)بر بالین هر محتضری حاضر می‌شود و هر کس چه مؤمن و چه کافر هنگام مرگ علی(ع)را می‌بیند.

مثـل صـدها و هزارهـا آینه که در برابر آفتـاب قرار بگیرد در یـک وقت نور آفتاب همه را فرا می‌گیرد هزاران نفر که در یک لحظه بمیرند علی(ع)بر بالین همه حاضر است و همه او را می‌بینند.

ای که گفتی فمن یمت یرنی

جان فدای کلام دلجویت

کاش روزی هزار مرتبه من

مُردمی تا بدیدمی رویت

نور علی(ع)در همه جـا نور افشـانی می‌کنـد و چشم دلهـای اهل ایمان را روشن می‌گردانـد همانطور که چشم دل کفار و منافقین را کورتر می‌سازد. (سوره اسرا آیه ۸۲)

مظهر کبریا توئی، حجّت حق نما توئی

مقصد هل اتی توئی، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)

باعث خلقِ عالمی، رُکن و مقام و زمزمی

به سِرِّ حق تو محرمی علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)

تو صادری تو مصدری تو هادی و تو رهبری

بشهر علم دین دری علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)

تو دستِ، دست ایزدی، حسن تو حسن سرمدی

تو یاور محمدی علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)

صبح ز شمس روی تو، لیل ز نقش موی تو

چشم همه بسوی تو علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)

تو حیدری تو صفدری تو گوهری تو جوهری

تو اولی تو آخری، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

پیر نابینا

هنگامیکه امام حسن و امام حسین (علی(ع)هماالسلام) از دفن پدر برگشتند. بخرابه‌ای رسیدند. صدای ناله‌ای بلند بود. وارد خرابه شدند پیرمردی نابینا است آقا حسن (ع) از او احوال پرسی نمود.

گفت مدتی اینجا هستم یک نفر هر روز می‌آمد احوالم را می‌پرسید و به من احسان می‌کرد ولی نامش را به من نگفت، امروز سه روز است که نیامده است.

حضرت مجتبی (ع) نشانه‌اش را پرسید. گفت وقتی ذکر می‌خواند، در و دیوار، سنگها و کلوخها با او ذکر می‌خواندند.

آقا امام حسن (ع) گریست و فرمود او پدر ما علی(ع)بود که اینک از دفنش باز می‌گردیم.

اشک چشم مستمندی خنده طفلی یتیم

آن گل ایجاد را خندان گریان می‌کند

قامت او را که هرگز هم نشد جز پیش حق

آه سرد پیر زالی سخت لرزان می‌کند

هر نگاهش جَنّت است و هر کلامش کوثر است

هر سر گیسوی او تفسیر قرآن می‌کند

خوردن نانِ جوین و حکمرانی مشکل است

قدرت زهد علی(ع) این مشکل آسان می‌کند

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

پیامبر اسلام و ایمان علی(ع)

توماس کارلایل می‌گوید:

پیامبر اسلام سالیانی دراز رسالت خود را به عالمیان ابلاغ می‌نمودند و اشراف قریش و حتی اقوام و اقارب او با او مخالفت می‌کردند تا اینکه روزی می‌گفت: آیا کسی به یاری من و اعلاء کلمه حق قیام خواهد کرد؟

تنها کسی که دعوت او را اجابت نمودند نوجوانی ۱۶ ساله بنام علی(ع) بود که تمام بزرگان مکه و اکابر قریش و اقوام و اقارب او،

صاحب دعوت و ناصر، او را مضحکه نمودند و لکن اشتباه نمودند و ندانستند که اینکار بیهوده و بازی نیست.

نمی‌توانیم از ستایش و مدح علی(ع) خودداری کنیم زیرا جوانی بود شریف القدر و بزرگ‌منش، سرچشمه رحمت و لطف و رأفت آمیخته بود و عدل و داد تنها شعار اخلاقی این قهرمان مذهبی بشمار می‌رفت بهترین شاهد این مدعا عبارتی است که پیش از رحلت خود با فرزندان خود در باب قصاص قاتل گفت و فرمود: اگر من زنده ماندم عفو یا قصاص ضارب با خود من و اگر در گذشتم این فسخ عزیمت کرد. کار با شماست.

ولی اگر خواستید او را قصاص کنید در برابر ضربتی که به من وارد آورده است فقط یک ضربت به او بزنید و اگر از او درگذرید و خطای او را ببخشید به پرهیزگاری و جوانمردی نزدیکتر خواهد بود.

سر افتاده هوای تو علی(ع)

جان عالم بفدای تو علی(ع)

آید از عرش برین جبرائیل

که زند بوسه بپای تو علی(ع)

هستی ما بود از هستی تو

این بود راز بقای تو علی(ع)

بسکه اوصاف تو پر قدر و بهاست

گفته وصف تو خدای تو علی(ع)

هیچکس غیر خداوند و رسول

نبرد پی به بهای تو علی(ع)

سایه افکند به اقلیم وجود

جلوه فرهمای تو علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

پناهگاه

فؤاد جرداق مسیحی می گوید:

هر گاه دشواریهای زندگی به من رو می‌آورد و از رنج روزگار آزرده می‌شوم به آستان علی(ع)از اندوه خود پناه می‌برم زیرا او پناهگاه هر ماتمی است، او بر ستمکاران همچون رعد و برشکست خوردگان یاوری دلسوز و مشفق است.

ز شهر کوفه بگوشم رسد نوای علی(ع)

غریو غربت و آوای گریه‌های علی(ع)

سکوت مطلق و شبهای کوفه میدانند

که چاه بود و غم و اشک و هایهای علی(ع)

برو به کوفه و ده گوش دل به ظلمت شب

ز چاهها بشنو، بانگ ربّنای علی(ع)

زخطبه‌های علی(ع)، دل به لرزه می‌افتد

بلیغ‌تر ز علی(ع) کیست، جز خدای علی(ع)

ولی اعظم حق را ستمگران کشتند

مگر چه بود بجز عدل، مدّعای علی(ع)

به تیغ غیرت او زنده شد شریعت حق

که شرط دین محمد، بود ولای علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

پنج نان و سومین نفر

در روایات متعدّدی وارد شده است:

روزی دو نفر مسافر جهت خوردن غـذا و استراحت در محلّی فرود آمدنـد، یکی از آن دو نفر سه قرص نان و دیگری پنج قرص نان همراه خود داشت.

در این بین شـخص ثالثی نیز از راه رسـید؛ و پس از سلام و احوالپرسی، کنار آن ها نشست و هر سه نفر مشغول خوردن غذا شدند و آن هشت نان را، بطور مساوی خوردند تا سیر گشتند.

شخص ثالث موقع خداحافظی مقدار هشت درهم در مقابل آنچه خورده بود، به آن ها داد و رفت.

و بین آن دو نفر صاحب نان ها نزاع در گرفت؛ و صاحب پنج قرص نان گفت: از این مقدار پول، پنج درهم آن برای من است و سه درهم بـاقی مانـده برای تو می باشـد که سه نـان داشـته ای، ولی او نپـذیرفت؛ و چون به توافق نرسـیدند، جهت حلّ اختلاف محضر مبارک امام علی علیه السلام شرفیاب شدند.

وقتی موضوع را مطرح کردنـد، حضـرت به صـاحب سه نان فرمود: ای مرد! رفیق تو انصاف را رعایت کرده است و بهتر است که به همان مقدار راضی باشی.

او در پاسخ گفت: قبول ندارم مگر آن که پول ها به عدالت در بین ما تقسیم شود.

امیرالمـؤمنین علی علیه السـلام اظهـار نمـود: من اگر بخـواهم پـول هـا را به عـدالت تقسـیم کنم به ضـرر تو می باشـد، چون حقیقت عدالت، آن است که یک درهم حقّ و سهم تو خواهد بود؛ و هفت درهم دیگر سهم صاحب پنج نان می باشد.

آن شـخص اعتراض کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین! او حاضـر بود که سه درهم به من بدهد، ولی من نپذیرفتم، اکنون شما می فرمائید که تنها یک درهم سهم من می باشد؟!

سپس افزود: یا امیرالمؤمنین! تقاضا دارم برایم توضیح دهید.

امام علیه السـلام فرمود: شما روی هم، هشت عدد نان داشته اید، که سه نفر با هم خورده اید؛ و مجموع سهام، ۲۴ سهم می شود که ۱۵ سهم حقّ صاحب پنج نان است؛ و ۹ سهم حقّ تو خواهد شد.

و صاحب پنج نان ۱۳ از پانزدهم سـهم خود را خورده است، بنابر این هفت سهم یعنی ۷ درهم طلب دارد؛ و تو هم ۱۳ یعنی ۸ سهم از ۹ سهم خود را خورده ای و یک درهم طلب داری.

او هم راضی شد و قبول کرد، که یک درهم حقّ اوست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اعیان الشّیعهٔ: ج ۱، ص ۳۴۳.

پنج درس آموزنده و ارزنده

۱- مرحوم کفعمی روایت کرده است:

روزی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود: دیشب چه عملی انجام داده ای؟

آن حضرت اظهار داشت: پیش از آن که بخوابم، هزار رکعت نماز به جا آوردم، حضرت رسول فرمود: چگونه؟!

پاسخ داد: از شما شنیدم که فرمودی: هرکس هنگام خوابیدن سه مرتبه بگوید: «یفْعَلُ اللّهُ ما یشاءُ بِقُدْرَتِهِ، وَ یحْکُمُ ما یریدُ بِعِزَّتِهِ»، او همانند کسی باشد که هزار رکعت نماز خوانده است.

حضرت رسول فرمود: راست گفتی، چنین است. [۱] .

۲- یکی از شاعران زمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نام نجاشی در ماه مبارك رمضان، آشکارا شراب خمر آشامید؛ پس او را نزد امام علی علیه السلام آوردند.

حضرت دستور داد تا او را صد ضربه شلّاق زدند و سپس او را به حکم آن بزرگوار زندانی نمودند؛ و چون فردای آن روز شد، وی را از زندان بیرون آوردند و هشتاد شلّاق دیگر بر او زدند.

نجاشی اعتراض کرد: چرا زندان و هشتاد شلاق اضافی زدید؟

حضرت فرمود: چون حرمت ماه رمضان را شکستی و علنی با حرام روزه خواری کردی. [۲] .

۳- امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه حکایت فرماید:

روزی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به غلام خود، قنبر دستور داد تا بر شخصی که محکوم به حدّ شلّاق بود، هشتاد ضربه شلّاق بزند.

و چون قنبر ناراحت و عصّبانی بود؛ سه شلّاق، بیشتر از هشتاد ضربه بر او وارد ساخت.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شلّاق را از دست قنبر گرفت و سه ضربه شلّاق بر او زد. [۳] .

۴- عبداللّه بن عبّاس حکایت کند:

شخصی به محضر امام علی صلوات اللّه علیه وارد شد و پیرامون انواع مخلوقات از آن حضرت سؤال کرد؟

امام علیه السلام در پاسخ چنین فرمود: خداوند یك هزار و دویست نوع مخلوق در عمق دریاها و اقیانوس ها؛ و به همان مقدار نیز انواع مختلفی از مخلوقات بر روی زمین آفریده است.

سپس افزود: و تمامی انسان ها جز طائفه یأجوج و مأجوج همه از نسل حضرت آدم علیه السلام هستند، که البتّه به هفتاد شکل و رنگ آفریده شده اند. [۴] .

۵- روزی حضرت امیرالمؤمنین امام علی صلوات اللّه علیه از جلوی مغازه قصّابی که دارای گوشت های خوبی بود عبور نمود، همین که چشم قصّاب به آن حضرت افتاد، عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین! گوشت خوب و مناسبی دارم، مقداری از آن را برای منزل خریداری نمائید.

امام علی علیه السلام فرمود: پول همراه خود ندارم، قصّاب گفت: مشکلی نیست، من بابت پول آن صبر می کنم؛ و هر موقع توانستی پولش را بیاور.

حضرت فرمود: خیر، من نسبت به خرید گوشت صبر می نمایم؛ و نسیه نمی خرم، و بدون آن که گوشت خریداری نماید به حرکت خود ادامه داد و رفت. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل: ج ۵، ص ۴۹، ح ۲۱.

[۲] تهذیب الا حکام: ج ۱۰، ص ۹۴، ح ۱۹.

[۳] تهذیب الا حکام: ج ۱۰، ص ۲۷، ح ۱۱.

[۴] کافی: ج ۸، ص ۱۸۵، ح ۲۷۴.

[۵] ارشاد القلوب دیلمی: ص ۱۱۹.

پذیرایی

رسول خدا(ص)، در طول زندگانی خود، بارها با اغذیه بهشتی پذیرای شد.یک بار که آن حضرت از فشار گرسنگی برخود می‌پیچید، جبرئیل ظرفی (پر) از طعام آورد. ظرف و محتویات آن در دست مبارک رسول خدا(ص) به تهلیل (ذکر لا اله الا الله) پرداختند و سپس به تسبیح و تکبیر و ستایش ذات احدیت مشغول شدند.

پیامبر خدا(ص) آن جام را به دست یکی از اهل بیت خود داد، که ظرف مجدداً به خواندن همان اذکار پرداخت. دگر باره خواست آن ظرف را به بعضی از اصحاب خود دهد که جبرئیل (مانع شد و) آن را پس گرفت، و به حضرتش گفت:

از این طعام که مخصوص شما فرستاده شده است میل کنید، این تحفه و هدیه بهشت است و تناول آن جز برای نبی و یا وصی او بر دیگری روا نیست.

آنگاه رسول خدا(ص) از آن طعام خوردند و ما هم با وی همراهی کردیم من، هم اینک شیرینی آن را در کام خود احساس می کنم.

قال علی (ع):... فان محمدا اطعم فی الدنیا فی حیاته، بینما یتضور جوعا فاتاه جبرئیل بجام من الجنه فیه تحفه فهل الجام و هللت التحفه فی یده و سبحا و کبرا و حمدا فناولها اهل بیته، ففعل الجام مثل ذلک فهم ان یناولها بعض اصحابه فتناولها جبرئیل فقال له: کلها فانها تحفه من الجنه اتحفک الله بها و انها لاتصلح الا لنبی او وصی نبی.

فاکل و اکلنا معه و انی لاجد حلاوتها ساعتی هذه. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج، ص ۲۱۱؛ بحار، ج ۱۷، ص ۲۸۶.

پوشش کامل

روزی با رسول خدا(ص) در قبرستان بقیع بودم. آن روز هوا سخت ابری و بارانی بود. در همین حال زنی که بر درازگوشی سوار بود از برابر دیدگان ما عبور کرد.

ناگهان دست آن حیوان در گودی فرو غلتید و در نتیجه آن، زن (بیچاره) سقوط کرد و نقش بر زمین شد.

پیامبر خدا(ص) از دیدن این صحنه روی گرداند (و چهره مبارک ایشان درهم کشید).

کسانی به آن حضرت گفتند: ای فرستاده خدا! آن زن پوشیده است و بر تن جامه‌ای دارد که تمام بدن او را پوشانده است.

حضرت در حق او دعا کرد و گفت: پروردگارا! زنانی را که خود را پوشیده نگه می دارند، مشمول رحمت و غفران خود بگردان، سپس فرمود:

ای مردم! برای پوشش از جامه‌هایی استفاده کنید که اندامتان را کاملاً پوشیده نگه دارد (شلوار) و همسرانتان را به هنگام خروج از

منزل با پوشیدن آن (از چشمان آلوده و حریص) در حفظ و امان نگه دارید.

عن امیرالمومنین قال: کنت قاعدا فی البقیع مع رسول الله (ص) فی بوم دجن و مطر اذا مرت امراه علی حمار، فوقع ید الحمار فی وهده فسقطت المراه فاعرض النبی فقالوا: یا رسول الله (ص)! آنهامتسروله.

قال: اللهم اغفر للمتسرولات ثلاثا ایها الناس! اتخذوا السراویلات فانها من استر ثیابکم و حصنوا بها نساکم اذا خرجن. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مجموعه ورام، ص ۷۸؛مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۴۴.

پاداش بزرگ

پیامبر خدا در باب جهاد و پاداش مجاهدان سخن می گفت. در این بین زنی (به پا خاست و) پرسید:

آیا برای زنان از این فضیلتها بهره‌ای هست؟!

رسول خدا(ص) فرمود: آری، از هنگامی که زنان باردار می‌شوند تا لحظه‌ای که کودکان خود را از شیر باز می گیرند، همانند مجاهدان در راه خدا پاداش د می برند.

و اگر در این فاصله اجل آنان فرا رسد و مرگ ایشان را دریابد، اجر و منزلت شهید را دریافت خواهند کرد.

عن علی قال: ذکر رسول الله (ص) الجهاد. فقالت امراه لرسول الله یا رسول الله (ص)! فما للنسا من هذا شی؟

فقال: بلی للمراه ما بین حملها الی وضعها الی فطامها من الاجر کالمرابط فی سبیل الله فان هلکت فیما بین ذلک کان لها مثل منزله الشهید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۱.

پرچم هدایت

رسول خدا(ص) به من فرمود:

نخستین کسی که به بهشت راه یابد تو هستی.

گفتم: حتی پیش از شما؟

فرمود: آری. چرا که تو پرچمدار من در آخرت خستی، چنانکه در دنیا بوده‌ای. و حامل پرچم مقدم و پیش از همه است.

آنگاه فرمود: علی! گویی هم اینک می‌بینم که تو در بهشت هستی و در حالی که پرچم مرا (لواء الحمد) بح کف داری، (همه انسانها) از آدم ابوالبشر گرفته تا تمامی کسانی که پس از وی آمده اند و از این پس بیایند، در پناه آن جمع باشند.

عن علی بن ابی طالب قال: قال لی رسول الله (ص): انت اول من یدخل الجنه، فقلت: یا رسول الله (ص) ادخلها قبلک؟

قال نعم لانک صاحب لوائی فی الاخره کما انک صاحب لوائی فی الدنیا و صاحب اللوا هو المتقدم. ثم قال: یا علی کانی بک و قد دخلت الجنه و بیدک لوائی و هو لواء الحمد تحته آدم فمن دونه. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۸، ص ۶ و ج ۳۹، ص ۲۱۷ به نقل از علل الشرائع.

پیامبر آشنا

... (در ایامی که به فرمان رسول خدا(ص) در یمن به سر می‌بردم)، یک روز که برای مردم سخن می گفتم، مردی از دانشمندان یهود از میان جمعیت برخاست و در حالی که کتابی به دست داشت و در آن می‌نگریست به من گفت:

(اگر ممکن است) تصویری از شمایل محمد را برای ما وصف کن (درخواستاو را پذیرفتم و) گفتم:

پیامبر خدا نه چندان بلند قد است و نه بسیار کوتاه، موی سرش نه خیلی پیچیده است و نه باز و افتاده، سری بزرگ و متناسب دارد. رنگ چهره اش د سفید است و اندکی به سرخی می‌زند. استخوان بندی درشت دارد. کف دست و قدم پاهایش بزرگ و ضخیم است. از میان سینه تا ناف خطی باریک از مو دارد. دارای محاسنی پرپشت و ابروانی پیوسته و پیشانی بلند، چهار شانه (و قوی هیکل) می‌نماید. وقتی راه می‌رود انگار از بلندی به سرازیری روانه باشد. هرگز مانند او، کسی را ندیده ام و پس از این هم نخواهم دید.

سپس ساکت شدم و چیزی نگفتم، دانشمند یهودی گفت: ادامه بده.

گفتم: آنچه فعلاً به خاطر داشتم بیان کردم. اما او خود ادامه داد و افزود:و در چشمانش سرخی دیده می‌شود. دهانی خوش بو دارد و محاسنی نیکو. وقتی با او سخن بگویند با دقت می‌شنود و هنگامی که بخواهد به طرف جلو یا عقب سر نگاه کند با تمام بدن برمی گردد....

گفتم: به خدا سوگند اینها که بر شمردی همه از صفات اوست. سپس گفت: یک ویژگی از او ناگفته ماند. پرسیدم کدام است؟

گفت: در پشتش حالت خمیدگی مشاهده می‌شود.

گفتم: این را که بیان کردم، همان حالتی است که هنگام راه رفتن از آن جناب ظاهر می گردد. (و این نحوه راه رفتن قهراً مختصری حالت خمیدگی در ذهن بیننده ایجاد می کند).

مرد دانشمند گفت: من وصف را در کتابهای پدرانم برای او یافته ام، در آنجا پس از ذکر این اوصاف آمده است: (پیامبر آخر الزمان) در مکه متولد می‌شود و از آنجا به شهری که از جهت حرمت و عظمت همچون مکه است مهاجرت می کند. مدینه از آن روی حرمت پیدا می کند که پذیرای پیامبر(ص) گشته است. کسانی که از مهاجران دلجویی می کنند و به آنان پناه می‌دهند، از فرزندان عمرو بن عامر هستند. حرفه آنها (نخل داری و) کشاورزی است... در مجاورت آنها قومی از یهود زندگی می کنند.

گفتم: آری همین طور است، او فرستاده خدا و پیامبر مسلمین است....

سرانجام مرد یهودی مسلمان شد و به وحدانیت خدا و رسالت نبی مکرم گواهی داد و گفت: شهادت می‌دهم که او بر همگان پیامبر است و من با ایمان به او زنده ام و با اعتقاد به او می‌میرم و با یقین بر نبوت او ان شاءالله زنده خواهم شد.

عن علی (ع) قال: بعثنی رسول الله (ص) الی فانی لاخطب یوما علی الناس و حبر من احبار الیهود واقف فی یده سفر ینظر فیه، فنادی الی فقال: صف لنا ابا القاسم.

(فقلت): (ان) رسول الله (ص) لیس بالقصیر (المردد) و لا ـ باطیل البائن، و لیس بالجعد القطط و لا بالسبط، هو رجل الشعر اسوده، ضخم الراس، مشرب لونه حمره، عظیم الکرادیس، بشثن الکفین و القدمین طویل المسربه... اهداب الاشفار مقرومن الحاجین، صلت الجبین بعید ما بین المنکبین اذا مشی یتکفا کانما ینزل من صبب لم ار قبله مثله و لم اربعده مثله

.... ثم سکت فقال لی الحبر: و ماذا (بعد)؟... (قلت): هذا ما یحضرنی قال الحبر: فی عینیه حمره، حسن الحیه حسن الفم، تام الاذنین، یقبل جمیعا و یدبر جمیعا. فقال علی: هذه و الله صفته! و (فیه) شی اخر. فقال علی: و ما هو؟ قال الحبر: و فیه جنا (قال علی): هو الذی

قلت لـک کانمـا ینزل من صـبب. قال الحبر: فانی اجـد هـذه یحرمه هو و یکون له حرمه کحرمه الحرم الـذی حرم الله، و نجـد انصاره الذین هاجر الیهم قوما من ولد عمرو بن عامر، اهل نخل و اهل الارض. قبلهم یهود، قال هو هو؟ هو رسول الله (ص).

فقال الحبر فانی اشهد انه نبی الله و انه رسول الله (ص) الی الناس کافه، فعلی ذلک احیا و علیه اموت و علیه ابعث ان شا الله. [۱].

____

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌السعاده، ج ۱، ص ۳۱ و ۳۲. تـا علی در یمن بـود، این مرد دانشـمند همه روزه به منظور کسبت علم به محضـر شـریف آن حضرت حاضر می‌شد و از او کسب فیض می‌کرد و با بازگشت علی به مدینه، او همچنان در یمن باقی ماند و با ایمان ثابت در زمان خلافت ابوبکر جهان فانی را وداع گفت.

پایان شوم

عـده‌ای از متفـذان مکه، پیامبر خـدا(ص) را اسـتهزا می‌کردند و او را در انظار دیگران سـبک جلوه می‌دادند. اسـتهزا بر آن حضـرت بسـیار تلـخ و نـاگوار بود، بویژه از آن جهت ه به دعوتش زیـان می‌رسانیـد و دلها را نسـبت به اسـلام سـرد می‌کرد. اما آن حضـرت استقامت می‌ورزید و به دعوت خویش ادامه می‌داد. آنچه در زیر می‌آید بیان سرانجم شوم آنان و هلاکت عبرت انگیز این انسانهای فرومایه است که از زبان امیرمومنان می‌شنویم:

مسـخره چی‌هـا، وقتی که از کار خود نتیجه‌ای نگرفتنـد، بر آن شدنـد تا نزد پیامبر خـدا(ص) برونـد و با تهدیـد به قتل، او را از ادامه کارش باز دارند. از این رو نزد او رفتند و گفتند:

ای محمـد! مـا تـا ظهر امروز تو را مهلت می‌دهیم، چنانچه از ادعای خود بازگشتی، و از ادامه کار دست برداشتی در امان هستی، در غیر این صورت تو را خواهیم کشت.

پیامبر خـدا(ص) به منزل رفت و در به روی خود ببست و با باری از غم و اندوه در اندیشه فرو رفت (که سـرانجام کار او و این مردم به کجا خواهد کشید؟) در این بین فرشته وحی به همراه این آیه فرود آمد:

با صدای بلند آنچه را که مأمور گشته‌ای، به مردم برسان و از گروه مشرکان روی بگردان. [۱].

پیغمبر از جبرئیل پرسید: من با استهزا کنندگان و تهدیدهای ایشان چه کنم؟!جبرئیل گفت: ما خود آنها را به کیفر رساندیم!

پیغمبر: اما آنها هم اینک اینجا بودند....

جبرئیل: دیگر نیستند و طومار عمرشان برای همیشه درهم پیچیده، تو با آزادی کامل به دعوت خویش ادامه بده.

عمده فرومیگن پنج تن بودند که همه در یک روز و هر کدام به شیوه‌ای خاص، به هلاکت رسیدند:

ولید بن مغیره هنگام عبور از جایی با تیر تراشـیده‌ای برخورد کرد، تیر رگ دسـتش را درید و خون جاری شد. هر چه کردند، خون بند نیامد تا هلاک گردید.عاص بن وائل از پی حاجتی به مکانی رفت. در بین راه سـنگی از زیر پایش لغزید و از بلندی (کوهی) به زیر سقوط کرد و تکه تکه شد.

اسود بن یغوث به اسـتقبال پسـرش که از سـفری می‌آمـد، رفت (در بـازگشت) زیر درختی سـایه گرفته بود که، جبرئیل سـرش را به درخت کوبید، سـرش ترکید و بمرد.اسود از غلامش کمک می‌خواست و به او می‌گفت: ای غلام! این مرد را از من دور کن! اما او می‌گفت: من جز تو کسی را اینجا نمی‌بینم این تو هستی که سرت را به درخت می‌کوبی!

ابن طلاطله از خانه خارج شد و دچار باد سام شد، در اثر وزش باد چونان جبشـیان تغییر شـکل داد، چون به خانه بازگشت، کسانش وی را نشناختند. هر چه گفت من فلانی هستم، باور نکردند و بر او خشم گرفتند و وی را کشتند.

اسود بن حارث به نفرین پیامبر دچار گشت و بینایی خود را از کف بداد. رسول خدا(ص) بر او نفرین کرده بو تا چشمانش کور شود و به داغ فرزند مبتلا گردد،همان روز که از خانه خارج شد، نفرین پیامبر در حق او گیرا شد و همچنان با کوری و خواری بزیست تا به داغ فرزند نیز گرفتار شد.

از ابتلای اسود چنین نیز روایت شده: ماهی شوری خورد و تشنه گردید. آب خواست، به او خوراندند اما عطشش فرو ننشست، دگر باره آب خواست به وی نوشاندند و سیراب نشد و چندان آب خورد تا شکمش بترکید و بمرد.

آخرین کلامی که در لحظه مرگ از همه این افراد شنیده شد، این بود که می‌گفتند: خدای محمد مرا کشت.

قال علی:... ذلک انهم کانوا بین یدی رسول الله (ص) فقالوا له: یا محمد! نتظر بک الی الظهر فان رجعت عن قولک و الا قتلناک فدخل النبی فی منزله فاغلق علیه بابه مغتما لقولهم جبرئیل عن الله ساعته فقال له: یا محمد! السلام یقرا علیک‌السلام و هو یقول: اصرع بما تومر و اعرض عن المشرکین...قال: یا جبرئیل کیف اصنع بالمستهزئین و ما اوعدونی؟

قال له: انا کفنناک المستهزئین.

قال: یا جبرئیل کانوا الساعه بین یدی.

قال: قد کفیتهم....

.... فقتل الله خمستهم کل واحد منهم بغیر قتله صاحبه فی یوم واحد. فاما الولید بن المغیره، فمر بنبل لرجل من خزاعه قد راشه و وشعه فی الطریق فاصابه شظیه منه فانقطع اکحله حتی ادماه فمات و هو یقول: قتلنی رب محمد.

و اما العاص بن وائل فانه خرج فی حاجه له الی موضع فتدهده تحته حجر فسقط فتقطع قطعه قطعه فمات و هو یقول: قتلنی رب محمد.

و اما الاسود بن عبد یغوث فانه خرج یستقبل البنه زمعه فاستظل بشجره فاتاه جبرئیل فاخذ راسه فنطح به الشجره فقال لغلامه: امنع عنی هذا، فقال: ما اری احدا یصنع بک شیئا الا نفسک. فقتله و هو یقول: قتلنی رب محمد.

و اما الاسود بن المطلب ؛ فان النبی دعا علیه ان یعمی الله بصره و ان یثکله ولده، فلما کان ذلک الیوم خرج حتی صار الی موضع فاتاه جبرئیل بورقه خبضرا فضرب بها وجهه فعمی بقی حتی اثکله الله عزوجل ولده.

و اما الحارث بن الطالاطله فانه خرج من بیته فی السموم فتحول جبشیا فرجع الی اهله فقال: انا الحارث، فغضبوا علیه فقتلوه و هو یقول: قتلنی رب محمد.و روی ان الاسود بن الحارث اکل حوتا مالحا فاتاه العطش فلم یزل یشرب الما حتی انشق بطنه فمات و هو یقول: قتلنی رب محمد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره حجر(۹۴:۱۵).

[۲] احتجاج، ص ۲۱۶؛ بحار، ج ۱۰، ص ۳۶ و ج ۱۷، ص ۲۸۲ و ج ۱۸، ص ۵۶.

پرسش و پاسخ

به همراه جمعی از یاران، نزد رسول خدا(ص) نشسته بودیم. در این بین حضرت پرسشی را طرح کرد و پرسید:

آیا می‌دانید، بهترین چیز برای زنان کدام است؟

از میان جمعیت حاضر، پاسخی که آن حضرت را قانع سازد، شنیده نشد. عاقبت با عجز و ناتوانی همه از گرد او پراکنده گشتیم. هر کس به سویی رفت و من نیز به خانه فاطمه آمدم، و فاطمه را از پرسشی که رسول گرامی عنوان کرده بود آگاه کردم. به او گفتم

هر چند یاران آن حضرت کوشیدند و پاسخهایی دادند، اما هیچ یک از آنها نتوانست پاسخی را که مورد نظر حضرتش بود بر زبان آرد.فاطمه گفت: پاسخ سوال را من می‌دانم. آن گاه گفت:

بهترین چیز برای زنان آن است که مردان آنان را نبینند و آن‌ها نیز مردان را نبینند.من نزد رسول خدا(ص) باز گشتم و گفتم: ای فرستاده خدا! پرسشی که مطرح کردید پاسخش این است. (همان پاسخی که فاطمه داده بود عرض د کردم).پیغمبر از این پاسخ خوشش آمد و گفت: این پاسخ را از که شنیده‌ای، تو که هم اینک اینجا بودی و پاسخ آن را ندادی؟!

گفتم: از فاطمه. پیغمبر فرمود: همانا فاطمه پاره تن من است.

عن علی قال: کنا جلوسا عند رسول الله (ص) فقال: اخبرونی ای شی خیر للنسا؟ فعیینا بذلک کلنا حتی تفرقنا.

فرجعت الی فاطمه فاخبرتها الذی قال لنا رسول الله (ص) و لیس احد منا علمه و لا عرفه.

فقالت: و لکنین اعرفه: خیر للنسا ان لا- یرین الرجال و لا یراهن الرجال.فرجعت الی رسول الله (ص) فقلت: یا رسول الله (ص)! سابتنا ای شی خیر للنسا؟ و خیر لهن ان لا یرین الرجال و لا یراهن الرجال.

قال: من اخبرک فلم تعلمه و انت عندی. قلت: فاطمه، فاعجب ذلک رسول الله (ص) و قال: ان فاطمه بضعه منی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمه، ج ۲، ص ۹۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۶۷.

پیشوای قریش

(در گیرودار واقعه سقیفه سخنی از انصار شنیده شد که) گفتند:

اینک که ولایت را به علی تسلیم نمی‌کنید، پس دوست ما (سعد بن عباده انصاری)برای تصدی خلافت سزاوارتر است!.

به خدا سوگند، نمی‌دانم به چه کسی شکایت برم؟ زیرا انصار یا در حق خود ظلم کردند و یا در حق من ستم روا داشتند. آری در حق من ستم کردند و من مظلوم واقع شدم.

در پاسخ انصار، یک نفر از قریش گفت: (مقام خلافت به انصار نمی‌رسد)؛ چه اینکه پیامبر خدا(ص) فرموده است: ائمه و پیشوایان از قریش د خواهند بود.بدین گونه و با طرح این سخن، انصار را از تصاحب قدرت برکنار داشتند و حق مرا نیز ضایع کردند.

سپس یک دسته نزد من آمدند و اعلام پشتیبانی نمودند که از جمله آنان: پسران سعید، مقداد بن اسود، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، سلمان فارسی، زبیر بن عوام، براء بن عازب بودند.

به آنان گفتم: رسول خدا(ص) به من سفارشی فرموده است (صبر و خویشتن داری در این مرحله) که از فرمان او سرپیچی نخواهم کرد. به خدا سوگند هر بلایی بر سرم فرود آید، دست از اطاعت و خضوع در برابر فرمان خدا و وصیت پیامبر او بر نخواهم داشت، و چنانچه ریسمان بر گردنم اندازند و به هر سو کشند، باز در راه انجام دادن وظیفه ایستادگی و مقاومت خواهم کرد.

قال علی (ع): قالوا اما اذا لم تسلموها لعلی فصاحبنا احق لها من غیره. فوالله ماادری الی من اشکو؟ اما ان تکون الانصار ظلمت حقها و اما ان یکونوا ظلمونی حقی، بلی حقی الماخوذ و انا المظلوم.

فقال قائل قریش: ان نبی الله قال: الائمه من قریش. فدفعوا الانصار عن دعوتها و منعونی حقی منها.

فاتانی رهط یعرضون علی النصر، منهم، ابنا سعید و المقداد بن الاسود و ابوذر الغفاری و عمار بن یاسر و سلمان الفارسی و الزبیر بن العوام و البرا بن عازب.

فقلت لهم: ان عندی من نبی الله الی وصیه لست اخالفه عما امرنی به فوالله الو خرمونی بانفی لا قررت لله تعالی سمعا و طاعه. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کشف المحجه، ص ۱۸۱ به نقل از رسائل کلینی.

پیشنهاد

اعضای شورا نزد من آمدنـد و از کاری که کرده بودند عذر خواسـتند و برای (جبران آن) از من خواسـتند تا با حمایت آنان، عثمان را از اریکه قدرت به زیر آورم و با قیام علیه او حق خود را باز ستانم. آنان با اظهار ندامت از گذشته تاءکید کردند که برای باز پس گرفتن حق من در زیر فرمان و پرچم من، جانفشانی خواهند کرد و تا پایان وفادار خواهند ماند.

اما به خدا سوگند، آنچه که دیروز مرا از شورش علیه حکومت (آن دو) باز داشت، امروز نیز مرا از شورش علیه عثمان باز می‌دارد. دیـدم اگر همین تعـداد کم از یارانم که باقی مانـده اند را نگه دارم بهتر است و برای من مایه تسلی و آرامش است. هر چند بخوبی می‌دانستم که اگر آنها را به مرگ فرا خوانم از پذیرش آن سر بر نمی‌تابند.

همه اصـحاب پیامبر از حاضـر و غایب می‌دانند که مرگ نزد من مانند شـربت گوارایی است که در روز بسـیار گرم در کام تشـنه‌ای فرو ریزند.

من همانم که همراه با عمویم حمزه و برادرم جعفر و پسر عمویم عبیده با خدا و رسولش بر سر کاری عهد بستیم که همگی بر انجام دادن آن وفادار باشیم اما همراهان من پیش افتادند و مرا پس نهادند و این آیه شریفه در حق ما نازل شد:

مردانی که براستی با خدا عهد بسـتند، بعضـی از آنان درگذشـتند و بعضـی در انتظارند ولی هیچ تغییر و تبدیلی در خود راه ندادند. [۱].

آنان که درگذشتند، حمزه و جعفر و عبیده بودند و به خدا سوگند که من همان منتظرم.

قـال علی (ع):... و لقـد اتـانی الباقون من السـتته من یومهم کل راجع عما کان رکب منی یسالنی خلع ابن عفان و الوثوب علیه و اخذ حقی و یعطینی صـفقته و بیعته علی الموت تحت رایتی او یرد الله عزوجـل علی حقی فوالله یـا اخا الیهود ما منعنی الا الـذی منعنی من اختیها قبلها و رایت الابقا علی من بقی من الطائفه ابهج لی و انس لقلبی من فنائها و علمت انی ان حملتها علی دعوه الموت رکبته.

فاما نفسـی فقد علم من حضـر ممن تری و من عاب من اصحاب محمد ان الموت عندی بمنزله الشربه البارده فی الیوم اشدید احر من ذی العطش د الصـدی. و لقـد کنت عهدت الله عزوجل و رسوله انا و عمی حمزه و اخی جعفر و ابن عمی عبیده، علی امر و فینا به لله عزوجل و لرسوله، فتقدمنی اصـحبی و تخلفت بعدهم لما اراد الله عزوجل فانزل الله فینا (من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینظر و ما بدلوا تبدیلا) و من قضی نحبه حمزه و جعفر و عبیده و انا و الله المنتظر.... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره احزاب (۲۳:۳۳).

[۲] اختصاص، ص ۱۷۴؛ خصال، ص ۴۲۸.

پیمان شکنان

آنان که با من پیمان بسته بودند و در شمار یاران من محسوب می‌شدند، چون دیدند که مقاصد شخصی و خواهشهای ناروایشان را بر نمی‌آورم؛ توطئه آغاز کردند و با آلت دست قرار دادن آن زن (عایشه) بر من شوریدند. [۱].

با اینکه بنا به توصیه پیامبر خدا(ص)، امور آن زن به من واگذار شده بود و من وصی بر او بودم!

(آتش افروزان جنگ جمل) عایشه را بر شتری سوار کردند و بر جهازش د بستند و وی را در بیابانهای خشک و سوزان گرداندند و سگهای حواب (نام آبی است در راه مکه به بصره) بر او پارس کردند. هر لحظه که بر او سپری می‌گشت و هر گامی که بر می‌داشت آثار ندامت و پشیمانی بر وی آشکار می‌شد.

آنها سپاهیانی بودند که پس از نخستین بیعت که در زمان حیات رسول خدا(ص) با من بسته بودند، بیعتی مجدد بر ذمّه داشتند (و هر کدام آنان دو نوبت با من پیمان وفاداری بسته بود)!

شورشیان بر شهری وارد شدند (بصره) که ساکنان آن را افرادی ناتوان با ریشهایی بلند و عقلهایی سست و افکاری فاسد تشکیل می‌داد. حرفه آنها بیابان گردی و صیادی و دریانوردی بود.

عایشه این مردم جاهل و بی خرد را فریب داد و آنها را دیوانه وار با شمشیرهای آخته رو در روی ما قرار داد.

قال علی (ع):... فان المبایعین لی لما لم یطیمعوا فی تلک منی و ثبوا بالمراه علی و انا ولی امرها و الوصی علیها فحملوها علی الجمل و شدوها علی الرحال و اقبلوا بها تخبط الفیافی و تقطع البراری و تنبح علیها کلاب الحواب و تظهر لهم علامات الندم فی کل ساعه و عند کل حال فی عصبه قد یایعونی ثانیه بعد بیعتهم الاولی فی حیاه النبی حتی اتت اهل بلده قصیره ایدیهم طویله لحاهم قلیله عقوله عازبه آراوهم و هم جیران بدو و وراد بحر فاخرجتهم یخبطون بسیوفهم من غیر علم و یرمون بسهامهم بغیر فهم.... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] ابن ابی الحدید می‌نویسد: طلحه و زبیر از آن حضر خواستند تا امارت و استانداری دو شهر بزرگ بصره و کوفه را به آن دو واگذار کند. (شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۲).

سید بن طاوس به نقل از کلینی نوشته: طلحه امید داشت به حکومت یمن برسد و زبیر به حکومت عراق. (کشف المحجّه، ص ۱۸۱).

حضرت فرمود: آن دو حاضر نشدند حکومت مرا حتی برای یک سال تحمل کنند که یک سال زیاد است بلکه یک ماه هم به من مهلت ندادند. (شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۳۰۸).

[۲] اختصاص، ص ۱۷۰.

پیشنهاد

در این میان، مرد یک چشم ثقفی (مغیره بن شعبه) نزد من آمد و پیشنهاد کرد که:

(برای خاموشی آتشی که معاویه برافروخته، بهتر آن است که) وی را در محدوده شهرها و آبادیهایی که تحت نفوذ دارد، ابقا کنم (تا غایله فرو نشیند و امنیت بازگردد)!

اگر می‌توانستم در پیشگاه خداوند عذری بیاورم و خود را از تبعات ظلم و فساد حکومتش تبرئه کنم، البته این پیشنهاد (مغیره) را رد نکردم و آن را به شور گذاشتم.

با افرادی که خیرخواه و دلسوز مردم و نسبت به خدا و رسولش متعهد بودند، مشورت کردم و از آنها خواستم تا در این باره اظهار نظر کنند. (که خوشبختانه)آنها نیز با من هم راءی بودند و نظرشان درباره پسر هند جگرخوار،با من یکی بود.

آنها مرا بر حذر می‌داشتند که مبادا دست معاویه را در سرنوشت مردم باز بگذارم و خداوند ببیند که من از گمراه کنندگان کمک گرفته‌ام و آنها را وسیله پیشرفت کار قرار داده‌ام؟!

کسانی را نزد معاویه فرستادم (شاید از شرارت دست شوید) یک بار بجلی (جریر) را و بار دیگر اشعری را، اما هر دو، دل به دنیا

بستند و تابع هوای نفس شدند (و به او گرویدند) و وی را از خود شادمان ساختند.

هنگامی که دیدم معاویه حرمتهای الهی را پاس نمی‌دارد و از هتک آنها پروایی ندارد و بیش از دامنه شرارتهای خود افزوده است، به منظور جنگ و نبرد و کوتاه کردن دست او از اریکه قدرت با یاران رسول خدا (ص) مشورت کردم؛ یارانی که صحنه جنگ بدر را آزموده بودند و کسانی که در بیعت رضوان شرکت جسته بودند (و مدال خشنودی خدا را بر سینه داشتند) و نیز با دیگر افراد شایسته، به گفتگو پرداختم که اتفاقاً همگی با من هم راءی بودند و بر جنگیدن با او توصیه و تاءکید می‌کردند.

من با یارانم آماده نبرد شدیم. (اما پیشدستی نکردم). از همه جا برای او نامه نوشتم و با ارسال نامه و با فرستادن نماینده از جانب خود، خواستم که دست از آشوب بردارد و همچون سایر مردم با من بیعت کند.

اما او در پاسخ، نامه‌های تحکم آمیز نوشت و درباره من آرزوهایی کرده بود و شروطی را پیشنهاد داده بود که نه خداوند و نه پیامبرش و نه هیچ یک از مسلمانان نمی‌پذیرفتند و از آن خشنود نمی‌شدند.

در یکی از نامه‌ها پیشنهاد کرده بود که جمعی از نیکوترین اصحاب پیغمبر را که عمار بن یاسر جزو آنان بود به دست او بسپارم! کجا مثل عمار پیدا می‌شود؟! به خدا سوگند اگر پنج نفر گرد پیغمبر بودیم عمار ششمین بود و اگر چهار نفر بودیم، عمار پنجمین بود.

معاویه در نامه‌اش از من خواسته بود که چنین افرادی را (دست بسته) تحویل او دهم تا وی با کشتن و به دار آویختن آنها، به خونخواهی ادعایی عثمان پردازد.در صورتی که به خدا سوگند، او خود با دستیاری تنی چند از خاندانش خاندانی که نفرین بر آنان در دفتر وحی ثبت است مردم را بر عثمان شوراندند (و سبب قتل او شدند).

و هنگامی که من شرایط او را نپذیرفتم، بر من یورش آورد و در دل، به این سرکشی و ستمگری نیز می‌بالید.

شماری از مردم حیوان صفت را که نه دارای فهم و قدت تشخیص بودند و نه دیده حق بین داشتند نزد خود گرد آورد و امور را بر آنان مشتبه ساخت تا از او پیروی کردند. از مال دنیا چندان به آنان بخشید تا به سوی او گرویدند.

(ما در برابر آنها ایستادگی کردیم و) با آنها به مبارزه پرداختیم و به حکمیت و فرمان خداوند تن دادیم.

اما معاویه در مقابل، پاسخی جز سرکشی و ستمگری نداشت و ما (ناگزیر) با او جنگیدیم. خداوند نیز مانند همیشه که ما را بر پیروزی بر دشمنان، عادت داده بود، پیروزی را نصیب ما فرمود.

و پرچم رسول خدا که همواره در گذشته وسیله نابودی حزب شیطان بود، آن روز نیز در دست ما بود. و معاویه پرچمهای پدرش را که من پیوسته در رکاب رسول خدا(ص) با آنها جنگیده بودم، در دست داشت.

قال علی (ع):... فاتانی اعور ثقیف فاشار علی ان اولیه البلاد التی هو بها لادرایه بما اولیه منها.

و فی الذی اشار به الرای فی امر الدنیا او وجدت عندالله عزوجل فی تولیته لی مخرجا و اصبت لنفسی فی ذلک عذرا.

فاعلمت الرای فی ذلک و شاورت من اثق بنصیحته الله عزوجل و لرسوله و لی و للمومنین. فکان رایه فی ابن اکله الاکباد، کرایی: ینهانی عن تولیته و حذرنی ان ادخل فی امر المسلمین یده و لم یکن الله لیرانی اتخذ المضلین عضدا.

فوجهت الیه اخا بجهله مره و اخا الاشعریین مره کلاهما رکن الی الدنیا و تابع هواه فیما ارضاه فلما رایته لم یزد فیما انتهک من محارم الله الا تمادیا؛ شاورت من معی من اصحاب محمد البدریین و الذین ارتضی الله عزوجل امرهم و رضی عنهم بعد بیعتهم و غیرهم من صلحا المسلمین و التابعین، فکل یوافق رایه رایی فی غزوع و محاربته و منعه مما نالت یده. و انی نهضت الیه باصحابی انفذ الیه من کل موضع کتبی و اوجه الیه رسلی ادعوه الی الرجوع عما هو فیه و الدخول فیما فیه الناس معی.فکتب یتحکم علی و یتمنی علی الامانی و یشترط علی شروطا لایرضاها الله عزوجل و رسوله و لا المسلون و یشترط فی بعضها ان ارفع الیه اقواما من اصحاب محمد ابرارا فیهم عمار بن یاسر و این مثل عمار؟ و الله لقد رایتنا مع النبی ما یعدمنا خمسه ال مان سادسهم لا اربعه الا کان خامسهم

اشترط دفعهم الیه لیقتلهم و یصلبهم و انتحل دم عثمان.

و لعمر الله مـا الب علی عثمـان و لا جمع الناس علی قتله الا هو و اشـباهه من اهل بیته اغصان الشـجره الملعونه فی القران فلما لم اجب الی مـا اشترط من ذلک، کر مسـتعلیا فی نفسه بطغیانه و بغیه بحمیر لاعقول لهم و لابصائر، فموه لهم امرا فاتبعوه، و اعطاهم من الـدنیا ما امالهم به الیه.

فناجرناهم و حاکمناهم الی الله عزوجل بعـد الاغذار و الانذار فلما لم یزده ذلک الا تمادیا و بغیا لقیناه بعاده الله التی عودناه من النصـر علی اعـدائه و عدونا، و رایه رسول الله بایدینا لم یزل الله تبارک و تعالی یفل حزب الشیطان بها حتی افضـی الموت الیه... و هو معلم رایات ابیه التی لم ازل اقاتلها مع رسول الله فی کل الموطن. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال، ص ۴۳۳؛ اختصاص، ص ۱۷۷.

پیشگویی پیامبر

۱. سـپس در پایان کار جنازه «ذو الثدیه» [۱] را، از میان کشـته‌گان بیرون کشـیدم و دیدم (همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود) همچون زنان پستانی برآمده داشت.

پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله به من وصـیت کرده بود که در روزهای پایانی عمر باید با گروهی از یارانم به نبرد پردازم؛ با کسانی که روزها را به روزه شام کنند و شبها را به پرستش خدا و تلاوت کتاب او به صبح آرند. (فرموده بود): «آنان مسلمانانی هستند- که در اثر مخـالفت و شورش بر من- چونـان تیری که از کمـان رهـا گردد، از حوزه‌ی دین بیرون جهنـد. در میـان آنان مردی است که همچون زنان پسـتانی برآمده دارد. و خداوند بزرگ با شـکست و نابودی آنها، فرجام کار مرا با سـلامت و سـعادت به پایان خواهد برد». این پیشگویی رسول خدا صلی الله علیه و آله آن روز تحقق یافت.

۲. چشم این فتنه را من درآوردم؛ غیر از من احـدی جرأت چنین کـاری نـداشت. پس از آنکه موج دریای تاریکی و شـبهه‌ناکی آن بالا گرفته و هاری و گزندگی آن فزونی یافته بود.

۱. قال علی علیه‌السـلام:... ثم کتبت الی الفرقـة الثالثة و وجهت رسـلی تتری و کانوا من أجلة اصـحابی و أهل التعبد منهم و الزهد فی الدنیا فأبت الا اتباع أختیها و الاحتذاء علی مثالهما. و أسـرعت فی قتل من خالفها من المسلمین و تتابعت الی الاخبار بفعلهم. فخرجت حتی قطعت الیهم دجلـة أوجه السـفراء و النصـحاء و أطلب العتبی بجهـدی بهـذا مرة و بهذا مرة- و أومأ علیه‌السـلام بیده الی الاشتر و الاحنف بن قیس- فلما أبوا الا تلک رکبتها منهم فقتلهم الله یا اخا الیهود عن اخرهم و هم اربعة آلاف أو یزیدون حتی لم یفلت منهم مخبر فاستخرجت ذا الثدیة من قتلاهم بحضرة من ترای، له ثدی کثدی المرأة.

... فـان رسول الله صـلی الله علیه و آله کـان عهـد الی أن اقاتـل فی آخر الزمان من أیامی قوما من أصـحابی یصومون النهار و یقومون اللیـل و یتلون الکتـاب، یمرقون بخلافهم علی و محـاربتهم ایـای من الـدین مروق السـهم من الرمیـة، فیهم ذو الثدیـة یختم لی بقتلهم بالسعادة. [۲] .

۲.... فأنا فقأت عین الفتنة و لم یکن لیجتریء علیها احد غیری بعد أن ماج غیهبها و اشتد کلبها.... [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] این مرد یـک دست که «حرقوص بن زهیر تمیمی» نام داشت، از آنجا که از دست چپ محروم بود و در عوض زایـده‌ی گوشتی

بر کتف خود داشت و آن زایده شباهت زیادی به پستان زنان داشت به او «ذو الثدیه» می گفتند.

بـه نوشـته‌ی ابـن‌اثیر، ایـن زایـده حـالت فنر داشـت و چـون آن را می کشـیدند به مـوازات دست راست امتـداد می‌یـافت و چـون رها می کردند جمع می‌شد و همچون کیسه‌ی گوشتی به شانه‌اش می‌نشست. (کامل ابن‌اثیر، جنگ خوارج).

[۲] خصال، ص ۴۳۷؛ اختصاص، ص ۱۷۹؛ بحار، ج ۳۳، ص ۳۸۲ و ج ۳۸، ص ۱۸۲.

[۳] تحلیـل فرازهـا و بیـان تعبیر زیبـا و پر معنـای آن حضـرت، که در وصف خوارج و فتنه شوم آنهـا، ایراد فرمودنـد، از موضوع این نوشـتار خارج است. به علاقه‌مندان توصیه می‌شود، در این خصوص به کتاب جاذبه و دافعه‌ی علی علیه‌السلام نوشته‌ی استاد مطهری مراجعه کننـد. اما گفتنی است که در صـفحه ۱۶۰ از کتاب یاد شـده اوصافی که در بیان امیرمؤمنان علیه‌السـلام ضـمن خطبه‌ی ۲۴۲ آمـده است که فرمودند: «جفاة، طغام، عبید اقزام جمعوا، من کل اوب و...» بر خوارج نهروان تطبیق شده. ولی به نظر می‌رسد که این تطبیق صحیح نباشد. بلکه نظر حضرت توصیف اهل شام و سپاه معاویه است نه سپاه شورشگر خوارج که شاخه‌ای بریده شده از سپاه خود او بودند. ابن‌میثم هم در شرح خود خطبه‌ی یاد شده را بر «قاسطین» و گروه معاویه تطبیق کرده است، نه خوارج.

پیشنهاد شگفت

موسـی به همراه برادرش هارون علیه‌السـلام به کاخ فرعون وارد شدند در حالی که پیراهن پشمینه بر تن داشتند و عصایی چوبین در دست. با فرعون شرط کردند که اگر دین موسی علیه‌السلام را بپذیرد و به آیین او بگرود، پادشاهی و بقای عزت وی را تأمین کنند. فرعون (از پیشـنهاد آنان شـگفت زده شده و) به پیروان خود گفت: آیا شـما از اینان دچار شگفتی نمی‌شوید که ایمان آوردن مرا به دین خـود، شـرط بـاقی مانـدن عزت و سـلطنت من قرار می‌دهنـد؟! در حـالی که هر دو در حـالتی از فقر و خـواری هسـتند که خود مشاهده می کنید! (اگر این دو نفر راست می گویند که از جانب خدا آمده‌اند) پس چرا دسـتبندهایی از طلا به دستشان آویخته نشده است؟!

این سخن را به جهت بزرگ دانستن طلا و گرد آوردن آن و پست و حقیر شمردن پشم و پوشیدن آن گفت.

قال علی علیه‌السـلام:... لقد دخل موسـی بن عمران و معه أخوه هارون علیهماالسـلام علی فرعون و علیهما مدارع الصوف و بأیدیهما العصـی فشـرطا له ان أسـلم بقاء ملکه و دوام عزه، فقال: ألا تعجبون من هذین یشرطان لی دوام العز و بقاء الملک و هما بما ترون من حال الفقر و الذل، فهلا ألقی علیهما أساور من ذهب؟ اعظاما للذهب و جمعه و احتقارا للصوف و لبسه. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، ص ۷۹۰.

پیشگوئی پیامبر و امیرالمؤمنین در مورد زبیر

عثمان از حدیثی که حضـرت علی علیه‌السـلام روایت نمود ناراحت شد و به حضرت گفت: مرا با تو چه کار؟ چرا مرا به حال خودم باقی نمی گذاری نه در زمان پیامبر و نه بعد از او!

زبیر پیشدستی کرد و گفت: خدا بینی تو را به خاک مالد همینطور است (که علی علیه‌السلام می گوید).

عثمان گفت: بخدا سوگند از پیامبر شـنیدم می‌فرمود: زبیر در حالیکه از دین بیرون است کشـته می‌شود! سـلمان گوید: حضرت علی علیه‌السـلام بطور خصوصـی به من فرمود: عثمان راست می گفت، زیرا بعـد از کشـته شـدن عثمان با من بیعت خواهد کرد، و سـپس بیعت شکنی می کند و در حالیکه از اسلام خارج است کشته می‌شود.

پیشگوئی در مورد طلحه و زبیر و جنگ جمل

با کشته شدن عثمان به دست مسلمانان، مردم یکسره به طرف خانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام هجوم بردند و از حضرت با اصرار فراوان خواستند تا خلافت اسلامی را بپذیرد و حضرت با اینکه زمینه را مساعد نمی‌دانست و به مردم تذکر داد که روش من در حکومت، غیر از روش گذشتگان است، در پی اصرار مردم و بزرگان صحابه، آنرا پذیرفت و مردم با او بیعت کردند.

در میان انبوه جمعیت و بزرگان صحابه، زبیر بن عوام و طلحهٔ دیده می‌شدند که با حضرتش بیعت کردند. این دو که در زمان عثمان و ریخت و پاشهای نابجای او به مال و ثروت فراوان رسیده بودند، می‌پنداشتند که حضرت علی علیه‌السلام نیز مانند عثمان به آنها از دنیا بهره خواهد داد، اما حوادثی رخ داد که آنها را به کلی مأیوس نمود.

روزی هنگام تقسیم بیت المال وقتی حضرت میان این دو نفر و دیگران فرقی نگذارد و با آنها به عدالت برخورد نمود، آنها ناراحت شدند و سهم خود را نگرفتند.

در یکی از روزها که حضرت با کارگر خود در محلی بنام بئرالملك زیر آفتاب مشغول زراعت بود، طلحهٔ و زبیر به نزد حضرت آمده از ایشان خواستند به زیر سایه آید تا با وی سخن گویند، حضرت پذیرفت و همگی به زیر سایه‌ای گرد آمدند.

آن دو نفر گفتند: ما از نزدیکان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستیم و در راه اسلام دارای سوابق نیکو بوده و جهاد کرده‌ایم ولی شما حق ما را با دیگران یکسان قرار داده‌ای با اینکه عمر و عثمان چنین نبودند.

حضرت فرمود: به نظر شما ابوبکر برتر است یا عمر؟ گفتند: ابوبکر، فرمود: قسمت ابوبکر همین گونه بود، اگر قبول ندارید، ابوبکر و دیگران را دعوت کنید و در کتاب خدا نظر کنید و هر حقی دارید بردارید.

گفتند: به خاطر آن تقدم ما در اسلام، ما را بر دیگران برتری ده.

فرمود: شما دو نفر زودتر مسلمان شده‌اید یا من؟

گفتند: به خاطر نزدیکی و فامیلی ما با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ما را فضیلت بده.

فرمود: شما به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نزدیک‌تر هستید یا من؟ گفتند: به خاطر جهاد و نبردهای ما در اسلام باشد.

فرمود: آیا جهاد شما برای اسلام برتر و بیشتر است از من؟ گفتند: نه

سپس فرمود: به خدا قسم من و این کارگرم در این مال مثل هم هستیم. آن دو که از حضرت علی علیه‌السلام و دسترسی به هوسهای خود و رسیدن به مال و مقام مأیوس شدند، نقشه‌ای خائنانه کشیدند و به فکر شکستن بیعت و شورش افتادند.

طلحهٔ و زبیر بعد از آنکه با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت کردند مثل سایر مردم، حتی آنها را اولین نفرات بیعت کننده با حضرت شمرده‌اند، وقتی از قرائن حال پی بردند که حضرت علی علیه‌السلام به خواسته‌های نامشروع آنان تن نخواهد داد، برای بار آخر به نزد آن حضرت آمدند، طلحهٔ تقاضای حکومت عراق را کرد و زبیر در خواست حکومت شام را، ولی حضرت نپذیرفت، آن دو خشمگین شدند و دو سه روز بعد دوباره نزد حضرت آمدند و اجازه ورود خواستند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در طبقه بالای منزل خود بود آن دو نیز به بالا رفتند و گفتند: ای امیرالمؤمنین شما زمانه را می‌شناسی و اینکه ما چقدر تحت فشار هستیم، ما آمده‌ایم تا به ما چیزی دهی که حال خود را بهبود بخشیم و بدهیهای خود را پرداخت کنیم!

حضرت فرمود: می‌دانید که من در منطقه ینبع [۱] مالی از خودم دارم، اگر می‌خواهید بنویسم هر چه ممکن است از آن به شما داده شود! گفتند: ما به مال شما نیازی نداریم، حضرت فرمود: از من چه کاری ساخته است؟ گفتند: به مقدار کافی از بیت المال به ما بده! فرمود:

«سبحان الله!» من چه اختیاری در بیت المال دارم، این اموال، مال مسلمانان است و من نگهبان و امین آنها هستم! اگر می‌خواهید،

خواسته خود را روی منبر با مردم مطرح کنید اگر اجازه دادند من انجام دهم، ولی من چطور (بی‌اجازه) چنین کنم در حالیکه این اموال برای همه مسلمانان اعم از شاهد و غایب می‌باشد...

گفتند: ما شما را وادار نمی‌کنیم، اگر هم وادار کنیم، مسلمانان نمی‌پذیرند.

حضرت فرمود: من چه کنم! گفتند: نظر شما را شنیدیم، و سپس از طبقه بالا پائین آمدند، خدمتکار حضرت علی علیه‌السلام شنید که آن دو می‌گفتند: به خدا بیعت ما با علی از دل نبوده است بلکه ما فقط با زبان (در ظاهر) بیعت کردیم!

حضرت امیر علیه‌السلام این آیه را تلاوت نمود: «ان الذین یبا یعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤ تیه اجرا عظیما». [۲] .

دو روز بعد وقتی خبر نارضایتی عایشه از حضرت امیر علیه‌السلام و بهانه کردن خون عثمان را برای شورش بر حضرت علی علیه‌السلام، به گوش طلحهٔ و زبیر رسید و اینکه عایشه مردم را برای خونخواهی عثمان تحریک می‌کند و عده‌ای از عمال عثمان نیز اموال مسلمانان را برداشتند و برای موفقیت این شورش با خود به مکه آورده‌اند، آنان دو موقعیت را مغتنم شمردند و تصمیم گرفتند به ناراضیان ملحق شوند و برای توجیه سفر ناگهانی خود به نزد حضرت امیر علیه‌السلام در خلوت آمدند گفتند: یا امیرالمؤمنین مدتی است که توفیق انجام عمره [۳] را پیدا نکرده‌ایم، اجازه بده برای انجام عمره به مکه رویم. حضرت فرمود: به خدا سوگند تصمیم عمره ندارید، بلکه تصمیم حیله و مکر دارید و می‌خواهید به بصره (پایگاه اصلی ایشان که بعدا در آن مستقر شدند) بروید.

آن دو گفتند: خدایا آمرزش تو را خواستاریم، ما هدفی جز عمره نداریم، حضرت فرمود: به خداوند عظیم سوگند یاد کنید که در کار مسلمانان فساد نکنید و بیعتی را که با من کرده‌اید نشکنید و دنبال فتنه و آشوب نباشید، آن دو در زبان پذیرفتند و سوگندهای شدید و غلیظ یاد کردند، و چون بیرون رفتند به ابن‌عباس برخورد کردند، از آنها پرسید: آیا حضرت به شما اجازه داد؟ گفتند: آری، و چون به نزد حضرت آمد حضرت به او فرمود: ای پسر عباس، خبر داری؟ گفت: طلحهٔ و زبیر را دیدم، حضرت فرمود: از من اجازه خواستند به عمره روند، من بعد از گرفتن سوگندهای محکم بر اینکه مکر و حیله نکنند و پیمان‌شکنی ننمایند و فسادی بر پا نکنند، به آنها اجازه دادم، بخدا سوگند ای پسر عباس من می‌دانم که اینها جز آشوب گری تصمیمی ندارند، گویا (می‌بینم) آن دو را که به مکه رفته‌اند تا برای جنگ با من تلاش کنند همانا آن خائن فاجر یعلی بن منبه (استاندار عثمان در یمن) اموال عراق و فارس را برده است تا در آن جهت خرج کند، و بزودی این دو مرد در کار (حکومت من) فساد می‌کنند و خون پیروان و یاوران مرا می‌ریزند.

ابن‌عباس گفت: ای امیرالمؤمنین اگر شما این را می‌دانی، چرا به آنها اجازه می‌دهی؟ چرا آنها را حبس نکردی و به زنجیر نکشیدی تا شرّ آنها از مسلمانان کوتاه شود؟

حضرت فرمود: ای پسر عباس، می‌گوئی من به ستم پیشدستی کنم، و بدی را قبل از نیکی مرتکب شوم، و با گمان و تهمت کسی را مجازات نمایم و یا مردم را به کاری قبل از آنکه مرتکب شوند مؤاخذه کنم، نه بخدا سوگند، اگر چنین کنم نسبت به پیمانی که خداوند در مورد عدالت از من گرفته است، عدالت نکرده‌ام. ای پسر عباس! من در حالی به آنها اجازه دادم که می‌دانم چه انجام خواهند داد ولی من به خداوند تکیه می‌کنم بر علیه آن دو، بخدا سوگند که آن دو را خواهم کشت و گمانشان را ناکام می‌کنم و هرگز به آرزوی خویش نخواهند رسید، و خداوند آنها را بخاطر ظلمی که بر من می‌دارند و پیمان شکنی کرده و بر من شورش می‌کنند مجازات خواهد کرد. [۴] .

روایتی دیگر در بیعت شکنی طلحه و زبیر

زبیر و طلحه نزد علی علیه‌السلام آمدند و از حضرت برای تشرف به عمره اجازه خواستند، فرمود: شما هدفتان عمره نیست، آن دو به خداوند سوگند خوردند که هدفی جز عمره ندارند ولی حضرت سخن خود را تکرار کرده فرمود:

شما دو نفر منظورتان عمره نیست شما می‌خواهید آشوب کنید و بیعت شکنی نمائید آن دو قسم خوردند که ما قصد مخالفت و بیعت شکنی نداریم، فقط می‌خواهیم عمره انجام دهیم، حضرت فرمود: پس دوباره با من بیعت کنید، [۵] آن دو به شدیدترین صورت با دادن تعهد و سوگندهایی دوباره بیعت کردند، و حضرت به آنها اجازه داد (تا به عمره روند) همین که از نزد حضرت خارج شدند به حاضرین فرمود: بخدا سوگند این دو را نمی‌بینید جز در آشوبی که در آن به قتل می‌رسند،حاضرین گفتند: یا امیرالمؤمنین، اگر چنین است بفرما تا آنها را برگردانند، فرمود: تا خداوند کاری را که باید بشود، تحقق بخشد. [۶] .

طلحه و زبیر بعد از آن همه تعهد و پیمانها و سوگندها از مدینه به طرف مکه رفتند و همانطور که حضرت فرموده بود به آشوبگری و بیعت شکنی پرداختند و به هر کس که برخورد می‌کردند می‌گفتند: برای علی در گردن ما بیعتی نیست، ما به اجبار بیعت کرده‌ایم!!

وقتی سخن اینان به حضرت رسید فرمود: خداوند آنها را دور کند و آواره گرداند،سوگند به خداوند که این دو نفر خویشتن را به بدترین صورت به قتل می‌رسانند...بخدا سوگند که هدفشان عمره نیست، آن دو نزد من آمدند به صورت دو تبهکار و از نزد من رفتند با دو صورت حیله‌گر و پیمان‌شکن، به خدا سوگند پس از امروز با من ملاقات نخواهند کرد مگر در یک لشکری غرق در سلاح که خود را در آن به کشتن خواهند داد، پس مرگ بر آنها باد. [۷] .

یکی از علل و اسباب انحراف مردم و بزرگان آن زمان از امیرالمؤمنین علیه‌السلام عدالت بی‌نظیر آن حضرت بود، در روز دوم بیعت خود در مدینه در یک سخنرانی که در مدینه کرد فرمود:

آگاه باشید هر زمینی که عثمان به کسی واگذار کرده و هر مالی که از مال خدا به کسی (بی‌جهت) بخشیده است به بیت المال (خزانه دولت اسلامی) برمی‌گردد، همانا حق گذشته را هیچ چیز باطل نمی‌کند (گذشت زمان، سبب نمی‌شود که گذشته‌ها را نادیده بگیرم) من اگر ببینم که با آن (حقوق مردم) ازدواج کرده‌اند و به کابین زنها رفته و میان شهرها پراکنده شده باشد، آن را به جای خود برمی‌گردانم، همانا در عدالت گشایش است و هر که حق بر او تنگ باشد، ستم برایش تنگتر است [۸] کلبی گوید: سپس حضرت دستور داد تا تمامی اموالی که عثمان داده بود هر کجا که یافت شود به بیت المال (یا صاحبان آن) برگردانده شود.

به همین جهت بود که عمروبن عاص در نامه‌ای به معاویه نوشت: هر کار که می‌خواهی بکن، چون پسر ابیطالب تو را از هر چه داشتی پوست کند همچنانکه پوست (چوب را برای درست کردن) عصا برمی‌گیرند.

علی بن محمد بن ابویوسف مدائنی از فضیل بن جعد نقل کرده است که می‌گفت: عمده‌ترین علت کناره‌گیری عرب از امیرالمؤمنین مسأله مال بود، زیرا او نه اشراف را بر دیگران ترجیح می‌داد و نه عرب را بر عجم، او با رؤسا و سران قبایل زدوبند نمی‌کرد همچنانکه پادشاهان می‌کنند و هیچ کس را (با دادن باج) به طرف خود نمی‌کشاند، ولی معاویه بر خلاف این بود، لذا مردم علی را رها کرده به معاویه پیوستند. [۹] .

در زمان خلفای پیشین بسیاری از اشراف از جمله طلحهٔ و زبیر دارای ثروتهای حیرت‌انگیزی شده بودند.

زبیر بن عوام دارای یازده خانه در مدینه و دو خانه در بصره و یکی در کوفه و یکی در مصر بود، او چهار زن داشت که وقتی ارث او را تقسیم میکردند بعد از کم کردن ثلث او به هر زنی یک میلیون و دویست هزار (درهم یا دینار) رسید.

در صحیح بخاری آمده است که بنابر آنچه گذشت دارائی او ۵۰۲۰۰۰۰۰ خواهد بود ولی دیگران گفته‌اند: بخاری در محاسبه اشتباه کرده است و مجموع دارائی او ۵۹۸۰۰۰۰۰ می‌باشد. [۱۰] .

از مسعودی در مروج الذهب نقل شده است که زبیر هزار اسب در اصطبل داشت، مالک هزار بنده و هزار کنیز و املاک بود. [۱۱] .

طلحهٔ بن عبیدالله همدم زبیر نیز ثروتی سنگین اندوخته بود، در حالات او آورده‌اند که درآمد او از غلات عراق، روزی هزار دینار بود. (هر دینار یک مثقال طلا می‌باشد).

اما درآمد او در حجاز را بیش از این برآورد کرده‌اند، ابن‌جوزی گوید: طلحهٔ سیصد بار شتر از طلا داشت. عمرو بن عاص گوید: ارث به جا مانده از طلحهٔ صد بهار است که هر بهار سه قنطار بود! همو گفته است که شنیدم که بهار به پوست گاو گویند، یعنی یکصد پوست گاو پر از طلا، ابن‌عبدربه این خبر را سیصد بهار از طلا و نقره ذکر کرده است. غیر از ایندو نفر افراد بسیاری نیز از این گنجینه‌ها در اختیار داشتند، مثلا عبدالرحمن بن عوف دارای ده هزار گوسفند و هزار شتر و یکصد اسب بود.

او وقتی یکی از چهار همسر خود را هنگام مریضی (آخر عمر) طلاق داد سهم ارثیه او را به یکصد هزار دینار مصالحه کردند. گویند بنابر قانون ارث می‌باید دارائی او بیش از سی میلیون دینار باشد، شمشهای طلای او را با تبر تقسیم می‌کردند به گونه‌ای که دست کارگرها متورم شد.

و اکنون شما می‌توانید به خوبی حدس بزنید که اینها با این اشرافیت هرگز به عدالت حضرت امیر علیه‌السلام و تساوی حقوق زبیر و غلام او راضی نخواهد شد.

شبی طلحه و زبیر برای گفتگو با حضرت علی علیه‌السلام به خدمت حضرت آمدند، حضرت زیر نور چراغی مشغول محاسبه امور بود، حضرت فرمود تا چراغ بیت المال را خاموش کرده چراغ دیگر بیاورند. زبیر سبب را پرسید، حضرت فرمود: آن چراغ از اموال بیت المال بود و من مشغول حسابرسی بیت المال بودم، چون شما آمدید و به کار دیگر مشغول شدم نخواستم که چراغ بیت المال را در کار دیگر مصرف کنم!

ایندو وقتی برخاستند زبیر به طلحهٔ گفت: این عدالتی است که هیچکس تحمل آن را ندارد. در همین ایام بود که حضرت بیت المال را قسمت نمود و به زبیر و غلام او به یک اندازه سهم داد! زبیر گفت: یا امیرالمؤمنین این غلام من است (چگونه با من یکسان شده است؟) حضرت فرمود: عدالت همین است، و سهم هاشمی و زنگی در بیت المال یکسان است.

مؤلف گوید: عجب فکر خامی در سر امثال زبیر بود که حضرت علی علیه‌السلام را با مثل عثمان اشتباه نموده‌اند! امیرالمؤمنین علیه‌السلام همان عدالت گستری است که می‌فرمود: بخدا سوگند اگر تمام شب را بر روی خارهای (نوک تیز) بوته خار سعدان به سر برم و در میان زنجیرها کشیده شوم، نزد من محبوبتر از این است که با غصب دنیای مردم و ظلم به آنها بر خدا و رسول او صلی الله علیه وآله وسلم وارد شوم. چگونه ظلم کنم برای نفسی که ارکان آن پر شتاب به سوی نابودی می‌رود و در میان خاک، مدتهای طولانی خواهد آرمید. به خدا قسم عقیل (برادر نابینا و بزرگ حضرت علی علیه‌السلام) را دیدم که آنقدر فقر بر او فشار آورده بود که از من تقاضای ده سیر گندم بیت المال (بیش از حق خود را) داشت، اطفال او را دیدم با موهای پریشان، صورتهای غبار آلوده که گویا با نیل [۱۲] سیاه شده بود. برای این منظور بسیار نزد من آمد و سفارش د کرد، به سخنانش گوش دادم، او گمان کرد من دین خود را خواهم فروخت و راه خود را کنار زده به دنبال او خواهم رفت. آهنی را گداختم و آنرا نزدیک بدن او بردم (فقط نزدیک، بدون برخورد با او) تا عبرت بگیرد که ناگاه ناله‌ای از درد کشید که نزدیک بود آتش گیرد، به او گفتم: مادران بر تو بگریند ای عقیل! تو از آتشی که انسانی برای بازیچه خود آنرا گداخته ناله می‌کنی ولی مرا به طرف آتشی که خداوند جبار برای خشم خود برافروخته می‌کشی؟ تو از آن آتشی می‌نالی، من از شعله جهنم ننالم؟! [۱۳] .

و اما پیشگویی حضرت...

طلحه و زبیر به مکه رفتند، در آنجا با همسر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم یعنی عایشه همدست شدند، عایشه که از دیر باز کینه امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در دل داشت و با وجود اینکه خود یکی از مخالفین سر سخت عثمان بود، و فریاد او هنوز در گوش مردم طنین‌انداز بود که می‌گفت: این پیرمرد خرفت (یعنی عثمان) را بکشید [۱۴] و در حالیکه لباس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در دست داشت گفت: این لباس پیامبر است هنوز از بین نرفته ولی عثمان دین پیامبر را تحریف کرده است. او با این وجود، با طلحه و زبیر برای خونخواهی عثمان متحد شد و مردم را بر علیه حضرت علی علیه‌السلام تحریک کرد، و نخستین جنگ خانمان سوز میان

مسلمانان و برادرکشی و شورش بر علیه حاکم اسلامی را تدارک دید. وقتی خبر حرکت طلحه و زبیر و عایشه و سپاهیان آنها به طرف بصره به گوش حضرت علی علیه‌السلام رسید بر منبر رفت و فرمود:

ای مردم، عایشه به طرف بصره حرکت نمود، طلحه و زبیر با او هستند، هر کدام از این دو نفر خود را شایسته خلافت می‌داند (رقیب یکدیگرند) سپس در ادامه سخن فرمود: به خدا قسم اگر آن دو به آرزوی خود پیروز شوند که هرگز نمی‌شوند قطعا میان آن دو اختلاف افتاده به گونه‌ای که یکی از آنها گردن دیگری را خواهد زد. به خدا سوگند آن سوار بر شتر قرمز (عایشه) از هیچ گردنه‌ای نمی‌گذرد و گرهی باز نکند مگر اینکه در معصیت الهی و خشم او قرار دارد، تا آنکه سرانجام خودش را و هر که با اوست به هلاکت کشاند. بله به خدا قسم، یک سوم آنها فرار خواهند کرد و یک سوم باقیمانده توبه می‌کنند، همانا عایشه همان زنی است که سگهای ناحیه حوأب [۱۵] بر او پارس خواهند کرد. و همانا این دو به اشتباه خود آگاه هستند و چه بسیار عالمی که کشته نادانی خویش است در حالیکه دانش او همراه اوست و برایش سودی ندهد، خدا ما را کافیست و او بهترین وکیل است. هم اکنون فتنه‌ای از جانب گروه شورشی برپا شده است کجایند اهل ایمان و آنها که برای حق تلاش می‌کنند؟

مرا با قریش چه کار؟ به خدا سوگند (قبلا) ایشان را در حالیکه کافر بوده‌اند کشته‌ام و هم اکنون نیز ایشان را می‌کشم در حالیکه فریب خورده‌اند، (یافتنه جو هستند) (اما نسبت به عایشه و همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم) ما در مورد او کاری نکنیم جز اینکه او را نزد خود آوریم. بخدا سوگند باطل را چنان خواهیم شکافت تا حق از درون آن نمایان شود.

سپس فرمود: به نوحه‌گر قریش بگو (از هم اکنون) بر عزای قریش ناله کند (یعنی کار آنها تمام است) و از منبر فرود آمد. [۱۶] .

مؤلف گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این گفتار اشاره فرمود به مغلوب شدن سپاه بصره در جنگ جمل و تعداد کشته‌های آنها و همچنین به پارس کردن سگهای حوأب بر عایشه. حوأب نام منطقه‌ای بود که عایشه در راه بصره به آن رسید، با ورود او، سگهای بسیاری بر او پارس کردند! یکی از یاران او گفت: آب حوأب چقدر سگ دارد؟ عایشه با شنیدن این سخن تکان خورد و پرسید: نام این مکان چیست؟ گفتند: حوأب. ناگهان فریاد زد: مرا برگردانید به سوی حرم پیامبر صلی الله علیه و آله (یعنی مدینه) پرسیدند برای چه؟ گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: گویا می‌بینم یکی از همسرانم را که میان گروهی طغیانگر قرار داشته و سگهای حوأب بر او پارس می‌کنند اکنون معلوم شد که آن زن من هستم، سپس ناله کرد و گفت: «انا لله و انا الیه راجعون» آنگاه، شتر خویش را خواباند و یک شبانه روز در آنجا ماند و ادامه نداد، هر چه خواستند او را حرکت دهند راضی نشد، تا اینکه طلحه و زبیر پنجاه نفر عرب بادیه نشین را با دادن هدیه‌هائی قانع کردند تا اینکه شهادت دادند اینجا آب حوأب نیست. [۱۷] .

عبدالله بن زبیر نیز دست به حیله‌ای دیگر زد و در میان سپاه شایع کرد هم اکنون علی بن ابیطالب می‌رسد و عایشه از ترس، حرکت کرد. [۱۸] .

مؤلف گوید: طلحهٔ و زبیر گرچه از جنگ جان سالم به در نبردند، اما علائم و قرائن اختلاف از همان آغاز در میان آنها ظاهر شده بود، و به همین جهت هیچکدام از آن دو به امامت دیگری راضی نبود و می‌خواست خودش امام جماعت شود،و سرانجام عایشه به پسر زبیر دستور داد تا او امام جماعت شود و با سپاهیان نماز بخواند.

عبدالله بن زبیر نیز داعیه خلافت در سر داشت، او مدعی بود که عثمان در آخرین روزهای زندگی خودش، او را جانشین خود کرده است.

به همین جهت بود که حضرت امیر علیه‌السلام هنگامی که با طلحهٔ و زبیر قبل از جنگ سخن می‌گفت، فرمود: بگو بدانم چرا پسر زبیر امام جماعت شماست؟ آیا یکی از شما دو نفر (طلحهٔ و زبیر) دیگری را قبول ندارد؟! [۱۹] .

عبدالله بن عباس گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هزار دریچه از علم به من یاد داد که از هر دری هزار مسأله برایم گشوده شد.

ابن‌عباس افزود: در زمانیکه ما با آن حضرت در منطقه ذی قار (در راه جنگ با اهل بصره) بودیم، و علی علیه‌السلام پسرش حضرت حسن علیه‌السلام را به کوفه برای گردآوری سپاه فرستاده بود، به من فرمود: ای پسر عباس، عرض کردم: بله ای امیرالمؤمنین علیه‌السلام، فرمود: سپاهی متشکل از ده هزار نفر سواره و پیاده بدون کم و زیاد همین امروز با فرزندم حسن علیه‌السلام خواهد آمد! ابن‌عباس گوید: وقتی حضرت حسن علیه‌السلام با لشکریان وارد شد، من تمام تلاشم در این بود که از تعداد لشکریان تحقیق کنم، از نویسنده تعداد لشکریان پرسیدم: تعداد نفرات لشکر چند نفر است؟ جواب داد: سواره و پیاده مجموعا ده هزار نفر نه یکی کم و نه یکی زیاد! با شنیدن این خبر فهمیدم که این علم، یکی از آن درهایی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرتش تعلیم داده بود. [۲۰] .

منهال بن عمرو گوید: مردی از بنی تمیم می‌گفت: ما با علی بن ابیطالب در ذی قار بودیم و می‌پنداشتیم دشمنان همین امروز ما را عقب خواهند راند. در این هنگام شنیدم که حضرت فرمود: به خدا سوگند ما بر این گروه پیروز خواهیم شد و قطعا این دو مرد یعنی طلحه و زبیر را خواهیم کشت، و لشکر آن دو را مباح می‌کنیم. مرد تمیمی گوید: نزد عبدالله بن عباس آمدم و به او گفتم: نمی‌بینی پسر عمویت (حضرت علی علیه‌السلام) چه می‌گوید؟ ابن‌عباس گفت: عجله نکن تا ببینیم چه خواهد شد؟ وقتی کار سپاه بصره چنان شد که دیدم (یعنی پیشگوئیهای حضرت به وقوع پیوست) به ابن‌عباس گفتم: پسر عمویت راست گفت، ابن‌عباس گفت: وای بر تو ما اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان خود بازگو می‌کنیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هشتاد پیمان (اخبار سرّی) به علی داده است که به هیچکس جز او نداده است، شاید این از همانها باشد. [۲۱] .

زمانی که حضرت امیر علیه‌السلام در ذی قار [۲۲] برای بیعت از مردم نشسته بود فرمود: از کوفه هزار نفر نه کمتر و نه بیشتر خواهند آمد که با من بر مرگ بیعت می‌کنند. عبدالله بن عباس گوید: از سخن حضرت دلم گرفت: ترسیدم مبادا تعداد آنها کم و زیاد گردد و کار حضرت تباه شود، وقتی لشکر کوفه وارد شد، آنها را دقیقا شمارش کردم تا اینکه رسید به نهصد و نود و نه نفر و دیگر کسی را نیافتم! با خود گفتم: «انا لله و انا الیه راجعون»، چرا حضرت چنین سخنی گفت؟ در همین افکار بودم که ناگاه مردی را دیدم پشمینه پوش که شمشیر و کوزه‌ای با خود داشت، وقتی نزدیک حضرت رسید گفت: دست خود را بگشای تا با شما بیعت کنم، حضرت فرمود: بر چه با من بیعت می‌کنی؟ گفت: بر اینکه از تو اطاعت کنم و فرمانبردار تو باشم و در مقابل شما آنقدر جنگ کنم تا آنکه خداوند پیروزی را نصیب شما گرداند.

حضرت فرمود: نام تو چیست؟ گفت: اویس قرنی. فرمود: الله اکبر، آری حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد که من مردی از امت او را که نامش اویس قرنی است و از حزب خداست ملاقات می‌کنم و او مرگش به شهادت خواهد بود، و در اثر شفاعت او انبوهی از مردم همانند قبیله ربیعه و مضرّ (که دو طایفه پرجمعیت عرب بودند) به بهشت خواهند رفت. [۲۳] .

تذکرات حضرت امیر به زبیر

وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام با سپاه بصره روبرو شد، زبیر را صدا زد و فرمود: ای اباعبدالله نزد من آی، زبیر و طلحه نزد حضرت آمدند.

حضرت فرمود: بخدا سوگند شما دو نفر و اندیشمندان از آل محمد صلی الله علیه و آله و همچنین عایشه دختر ابوبکر می‌دانند که اصحاب جمل همگی بر زبان محمد صلی الله علیه و آله ملعون هستند و زیانکار است آنکه افترا بندد! طلحهٔ و زبیر گفتند: ما چگونه ملعون هستیم در حالیکه ما اصحاب بدر و اهل بهشت هستیم؟ حضرت فرمود: اگر شما را اهل بهشت می‌دانستم هرگز جنگ با شما را حلال نمی‌شمردم. زبیر گفت: آیا حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را نشنیده‌ای که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کرد که حضرت فرمود: ده نفر از قریش در بهشت هستند.

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: شنیدم این حدیث را او در زمان خلافت عثمان به عثمان می‌گفت، زبیر گفت: فکر می‌کنی که بر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تهمت زده است؟ حضرت فرمود: من به تو خبری ندهم مگر اینکه آن ده نفر را نام ببری، زبیر گفت: ابوبکر، عمر، عثمان، طلحهٔ، زبیر، عبدالله بن عوف، سعد بن ابی‌وقاص، ابوعبیدهٔ بن الجراح و سعید بن عمرو بن نفیل!! حضرت علی علیه‌السلام فرمود: اینها که نه نفر شد، دهمی کیست؟ زبیر گفت: توئی. حضرت فرمود: اعتراف کردی که من از اهل بهشتم و اما آنچه برای خود و یارانت مدعی شدی، من آنها را قبول ندارم و انکار می‌کنم. زبیر گفت: فکر می‌کنی که او بر پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ بسته است؟ حضرت فرمود: فکر نمی کنم دروغ گفته است بلکه بخدا سوگند یقین دارم (که دروغ گفته است) آنگاه حضرت فرمود: بخدا سوگند که بعضی از آنهایی که نام بردی در صندوقی درون چاهی که در دره‌ای در پایین‌ترین مکان جهنم است قرار دارد، هر گاه خداوند بخواهد جهنم را شعله ور کند آن سنگ را برمی‌دارد!

من این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم وگرنه (اگر من دروغ بگویم) خداوند تو را بر من پیروز کند و خون مرا به دست تو بریزد وگرنه (اگر من راست می‌گویم) خداوند مرا بر تو و یارانت پیروز گرداند و خون شما را به دست من بریزد و در رساندن جانهای شما به آتش شتاب کند.

گویند زبیر با شنیدن این کلمات برگشت نزد یاران خود در حالیکه می‌گریست. [۲۴] .

تذکرات حضرت امیر به طلحه

سپس حضرت رو به طلحهٔ کرد و فرمود: ای طلحهٔ، زنان شما همراهتان هستند! گفت: نه، فرمود: شما سراغ زنی (یعنی عایشه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) رفتید که در کتاب خدا جای او نشستن در خانه‌اش است [۲۵] و او را در معرض دید مردم قرار داده‌اید و همسران خود را در خیمه‌ها و حجله‌ها حفظ کرده‌اید؟ شما با پیامبر صلی الله علیه و آله به انصاف رفتار نکرده‌اید که زنان خود در خانه‌ها نشانده‌اید و همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را بیرون آورده‌اید، با آنکه خداوند دستور داده که همسران آن حضرت جز از پشت پرده سخن نگویند. [۲۶] .

سپس فرمود: به من خبر بده چرا عبدالله بن زبیر امام جماعت شماست؟ آیا یکی از شما به دیگری راضی نمی‌شود، چرا عربهای بیابانی را به جنگ من دعوت کرده‌اید؟

طلحهٔ گفت: ای مرد، ما در شورا (ی شش نفره که به دستور عمر برای تعیین خلیفه از میان خود بر پا شده بود) شش نفر بودیم که یک نفرمان (عبدالرحمن) مرد و دیگری (عثمان) کشته شد و امروز ما چهار نفریم که همگی نسبت به تو بی‌رغبتیم. حضرت فرمود: در این مطلب چیزی بر علیه من نیست (زیرا) هنگامی که ما در شورا بودیم کار به دست غیر ما بود (ما مجبور بودیم یک نفر را انتخاب کنیم) و اکنون در دست من است (حاکم مشخص شده است) آیا اگر من می‌خواستم بعد از بیعت عثمان (دوباره) امر خلافت را بصورت شوری درآورم (همچنانکه شما می‌گوئید) آیا چنین حقی داشتم؟ طلحهٔ گفت: نه، حضرت فرمود: چرا؟ گفت: چون تو با اختیار بیعت کردی. حضرت فرمود: چطور با اختیار بیعت کردم در حالی که انصار با شمشیرهای برهنه (طبق دستور عمر) می‌گفتند: اگر شما مشورت را تمام کردید و با یکی از خودتان بیعت کردید وگرنه گردن همه شما را خواهیم زد!

آیا هنگامی که شما با من بیعت کردید کسی چیزی از این گونه سخنان را به تو و اصحابت گفت؟ دلیل من بر مجبور بودن در بیعت، واضح‌تر است از دلیل تو، تو و رفیقت به اختیار خود و بدون اجبار با من بیعت کردید و شما اولین کسانی بودید که اینکار را انجام دادید و کسی به شما نگفت: باید بیعت کنید وگرنه شما را می‌کشم. طلحهٔ برگشت و جنگ درگرفت، طلحهٔ کشته شد و زبیر فرار کرد. [۲۷] (گر چه در میان راه کشته شد)

در آغاز نبرد جمل، حضرت امیر علیه‌السلام سه روز به آنها مهلت داد تا از طغیان خویش برگردند، سپس در روز پنجشنبه دهم جمادی الاولی، با سپاه خود بر آنها وارد شد، میمنه لشکر را به مالک اشتر و میسره را به عمار یاسر و پرچم را به فرزندش محمد حنفیه داد و در میان مردم صدا زد: عجله نکنید تا این گروه را دیگر عذری نباشد، آنگاه عبدالله بن عباس را خواست و قرآن را به او

داد و فرمود: با این قرآن نزد طلحهٔ و زبیر و عایشه برو و آنها را به قرآن دعوت کن، و به طلحهٔ و زبیر بگو: مگر شما دو نفر با اختیار با من بیعت نکردید؟ چرا بیعت شکنی کردید؟ این کتاب خداست میان من و شما.

ابن‌عباس رفت و با زبیر و طلحهٔ مباحثه و استدلال نمود که خلاصه جواب آنها چنین بود: زبیر گفت: ما به زور بیعت کردیم! طلحهٔ گفت: من برای خونخواهی عثمان قیام کرده‌ام، عایشه که شترش را با زره پوشش د داده بودند گفت: نزد صاحبت برگرد و بگو: میان ما و تو فقط شمشیر حاکم است، اطرافیان او نیز صدا زدند: ای پسر عباس زود برگرد تا خونت ریخته نشده است! عبدالله بن عباس گوید: نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدم و جریان را گزارش کردم و گفتم: منتظر چه هستید؟ بخدا که اینان جز شمشیر چیزی بما نخواهند داد، بر آنها حمله کن قبل از آنکه بر شما یورش برند.

حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: از خدا بر علیه آنها کمک می‌گیریم، ابن‌عباس گوید: هنوز از جای خود حرکت نکرده بودم که تیرهای آنها همانند ملخ‌های پراکنده نمایان شد، عرض کردم: نظر شما چیست یا امیرالمؤمنین؟ فرمان بده دفاع کنیم، حضرت فرمود: صبر کنید تا بار دوم برای آنها عذری بیاورم (فرصتی به آنها بدهم).

سپس فرمود: کیست که این قرآن را بگیرد و آنها را به قرآن دعوت کند در حالیکه (بر اثر انجام این رسالت) کشته خواهد شد، و من ضامنم بر خداوند بهشت را برای او!

هیچکس برنخاست جز جوانی کم سن و سال بنام مسلم، از قبیله عبدالقیس که قبای سفیدی بر دوش داشت! برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین من قرآن را بر آنها عرضه می‌کنم و جانم را به حساب خدا می‌گذارم! حضرت به او توجهی نکرد، گویا بر او دلسوزی نمود و برای بار دوم ندا در داد: کیست که این قرآن را بگیرد و بر این گروه عرضه کند و بداند که کشته خواهد شد و بهشت برای اوست! آن نوجوان دوباره برخاست و گفت: من می‌برم و عرضه می‌کنم. امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای بار سوم ندا نمود ولی جز آن جوان کسی برنخاست! حضرت امیر علیه‌السلام قرآن را به او داد و فرمود: برو بطرف آنان و قرآن را بر آنها عرضه کن و آنها را به حکم قرآن دعوت نما. آن جوان (برومند و سعادتمند) آمد تا در مقابل صفهای لشکر قرار گرفت، قرآن را گشود و گفت: این کتاب خداست، امیرالمؤمنین شما را به آنچه در این کتاب است دعوت می‌کند.

در این هنگام عایشه: صدا زد با نیزه بر او حمله کنید، خدا او را زشت گرداند، لشکریان از هر طرف او را مورد هدف نیزه قرار دادند.

مادر آن جوان در آنجا حاضر بود، با دیدن این صحنه دلخراش فریادی زد و به طرف جوانش رفت، خود را بر او انداخت و او را از معرکه بیرون کشید، در این لحظه گروهی از لشکریان حضرت امیر علیه‌السلام به کمکش آمدند و او را آورده و مقابل حضرت علی علیه‌السلام بر زمین نهادند، مادرش گریست و با اشعاری بر او مرثیه می‌خواند. [۲۸] .

و به دنبال این حادثه بود که چون حجت بر آنها تمام شد، حضرت فرمان جنگ را صادر نمود.

مؤلف گوید: حضرت در این حدیث شریف نه تنها به نیت شوم آن دو خبر داد، بلکه سرانجام شوم آنها را نیز اطلاع داد که هر دو در اثر این آشوب و فتنه‌گری به قتل خواهند رسید و چنین شد که حضرت خبر داده بود.

در جریان جنگ جمل هنگامی که دو سپاه در مقابل هم صف کشیده آماده نبرد می‌شدند، حضرت علی علیه‌السلام زبیر را برای گفتگو دعوت کرد، حضرت چندین بار زبیر را صدا زد تا اینکه زبیر به نزد حضرت آمد در حالیکه سر تا پا مسلح بود، اما امیرالمؤمنین بدون سلاح و زره بود، حضرت به زبیر فرمود: تو که اسلحه را آماده کرده‌ای بسیار خوب، آیا برای خودت نزد خداوند عذری (در این جنگ افروزی) مهیا کرده‌ای؟ زبیر گفت: ما همگی نزد خداوند خواهیم رفت. حضرت این آیه را در جواب او تلاوت نمود: «یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون ان الله هو الحق المبین؛ [۲۹] در آن هنگام خداوند به درستی و کامل کیفر آنها را می‌دهد و خواهند فهمید که خداوند همان حق آشکار است.»

زبیر و حضرت علی علیه‌السلام به یکدیگر نزدیک شدند به طوری که گردن اسبهایشان به هم می‌رسید، حضرت به زبیر فرمود: تو را خواستم تا حدیثی را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به تو یادآوری کنم، آیا به یاد می‌آوری روزی را که تو مرا در آغوش گرفته بودی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگاه می‌کرد و به تو فرمود: ای زبیر آیا او را دوست داری؟ تو گفتی چرا او را دوست نداشته باشم؟ با اینکه او برادر (دینی) من و پسر دائی من است! حضرت فرمود: بدان که تو با او خواهی جنگید و در آن جنگ تو ستم پیشه هستی. زبیر با شنیدن این حدیث گفت: «انا لله و انا الیه راجعون» حدیثی را به من یادآوری کردی که روزگار از یادم برده بود، و سپس با حالت ندامت و مبهوت به نزد سپاه خود برگشت، حضرت علی علیه‌السلام نیز با خوشحالی به طرف لشکر خویش آمد، پسر زبیر که نامش عبدالله بود و در حقیقت از مهره‌های اصلی این آشوب به حساب می‌آمد وقتی ندامت و سستی پدر را دید گفت: ای پدر! رخسارت هنگام برگشت، به گونه دیگری است غیر از آنکه از نزد ما رفتی. زبیر گفت: علی حدیثی را به من یادآوری کرد که روزگار آن را از یادم برده بود، من هرگز با علی نمی‌جنگم و همین امروز بر می‌گردم و شما را رها می‌کنم! پسرش گفت: به نظر من تو از شمشیرهای اولاد عبدالمطلب ترسیده‌ای، (حق داری) آن شمشیرها بسیار تیز و در کف جوانان و شمشیرزنان دلاوری است! زبیر که از این تحقیر به شدت رنجیده شده بود گفت: وای بر تو، مرا به جنگ با علی تحریک می‌کنی، من سوگند خورده‌ام که با او جنگ نکنم. عبدالله گفت: (سوگند را بشکن و) کفاره مخالفت با سوگند را بده تا ترس تو زبانزد زنان قریش نگردد، تو که ترسو نبودی! با کمال تعجب ترفند و حیله عبدالله مؤثر افتاد و ناگهان زبیر گفت: غلامم که نامش مکحول است آزاد باد به جهت کفاره مخالفت با سوگند- آنگاه سر نیزه خود را از نیزه جدا کرد و با نیزه بدون سر بر لشکر علی علیه‌السلام یورش برد (تا شجاعت خود را اثبات کند و از این تهمت خود را تبرئه کند).

حضرت علی علیه‌السلام که یورش زبیر را دید فرمود: برای او راه باز کنید (مزاحمش نشوید) او بیرون خواهد رفت. زبیر پس از جولان دادن نزد سپاه خود برگشت و این کار را سه بار تکرار کرد و پس از آن به پسرش گفت: وای بر تو آیا ترسی در کار بود؟ پسرش گفت: نه.

بالاخره زبیر از جنگ کناره گرفت و در میان راه به وادی سباع رسید، در آنجا مردی بنام احنف بن قیس با گروهی که از شرکت در جنگ امتناع کرده بودند حضور داشتند، وقتی احنف از حضور زبیر مطلع شد با صدای بلند گفت: من با زبیر چه باید بکنم، دو لشکر مسلمین را به جان هم انداخته و چون شمشیرها به کار افتاده خود کناره‌گیری کرده و آنها را رها نموده است، بدانید که او سزاوار مرگ است. مردی به نام عمرو بن جرموز که در تاریخ به آدمکشی (ترور) معروف است با شنیدن این سخنان (به طمع جایزه) به تعقیب زبیر پرداخت، زبیر با دیدن او ایستاد و از او پرسید: چه می‌خواهی؟ گفت: آمده‌ام راجع به کار مردم (در مورد جنگ) از تو بپرسم، زبیر گفت: آنها را در حالیکه سرگرم جنگ بودند و با شمشیر بر یکدیگر می‌زدند، رها کردم. عمرو بن جرموز با زبیر به راه افتاد و هر یک از دیگری واهمه داشت و مراقب بود، تا اینکه وقت نماز شد، زبیر به ابن‌جرموز گفت: ای مرد، ما می‌خواهیم نماز بخوانیم، او گفت: من نیز می‌خواهم چنین کنم، زبیر گفت: بیا به یکدیگر امان دهیم (هیچ یک با دیگری کاری نداشته باشیم) پاسخ داد: باشد.

زبیر نشست و مشغول وضو شد و سپس به نماز ایستاد، که ناگاه ابن‌جرموز در نماز بر او حمله کرد و او را کشت، سر او را از بدن جدا کرد و به همراه انگشتر و شمشیر او، به طرف احنف آمد، مقداری خاک نیز بر روی بدن زبیر ریخت،وقتی خبر را به احنف داد او گفت: به خدا نمی‌دانم کاری درست بوده یا خطا، برو به نزد علی علیه‌السلام و جریان را به او بگو، قاتل زبیر به نزد حضرت آمد و به دربان گفت: به حضرت بگو که عمرو بن جرموز اجازه ورود می‌خواهد و همراه اوست سر و شمشیر زبیر!

در برخی روایات آمده است که شمشیر زبیر را آورد، حضرت به او فرمود: تو او را کشتی؟ آری؟ فرمود: بخدا که پسر حنیفه (یعنی زبیر) ترسو و پست نبود ولی اجل است و مرگ ناگوار!

سپس فرمود: شمشیر زبیر را به من بده، شمشیر را در دست گرفت، آن را حرکتی داد و فرمود: این شمشیری است که مدتها با آن غم و غصه از رخسار رسول‌الله صلی الله علیه و آله زدوده بود.

ابن‌جرموز گفت: ای امیرالمؤمنین علیه‌السلام جایزه من چه شد؟ حضرت فرمود: من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: قاتل زبیر را به آتش جهنم بشارت ده، ابن‌جرموز محروم از جایزه برگشت و سرانجام در جریان خوارج نهروان با نهروانیان بر علیه حضرت علی علیه‌السلام به جنگ پرداخت و کشته شد.[۳۰] .

شیخ مفید رحمهٔ الله علیه نیز جریان کشته شدن زبیر را بطور مشروح ذکر کرده است و اضافه نموده است که حضرت علی علیه‌السلام وقتی شمشیر زبیر را در دست گرفت و حرکت داد فرمود: این شمشیری است که زبیر چه بسیار با آن همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جنگید ولی اجل است و مرگ ناهنجار، [۳۱] سپس به صورت زبیر خیره شد و فرمود: تو را با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مصاحبتی بود و با آن حضرت نسبت فامیلی نیز داشتی ولی شیطان به بینی تو وارد شد و تو را به این جایگاه انداخت. [۳۲].

طلحه نیز طبق پیشگوئی حضرت امیر در آتشی که خود برافروخته بود کشته شد، و تعجب آنجاست که قاتل او شخص نابکاری است بنام مروان بن حکم، زیرا طلحهٔ گرچه خون عثمان و مظلومیت او را بهانه شورش بر حضرت علی کرده بود ولی حقیقت این بود که خود او یکی از عوامل موثر در کشته شدن عثمان بود! طلحهٔ در هنگام محاصره عثمان و ممنوعیت او از آب، فرمانده نگهبانانی بود که خانه عثمان را محاصره کرده و از آب او را منع می‌کردند، حتی حضرت امیر نیز که می‌خواست برای عثمان آب ببرد منع کرد، و او اولین کسی است که به خانه عثمان تیراندازی کرد، [۳۳] مروان بن حکم که خود شاهد این ماجرا بود، در گرماگرم جنگ جمل، وقتی آثار شکست در سپاه بصره نمایان شد، اقدام به ترور طلحهٔ کرد، مروان گوید: وقتی دیدم مردم در جنگ جمل مغلوب شدند با خود گفتم: انتقام خون خود (عثمان) را خواهم گرفت، سپس تیری بطرف طلحه انداختم که به رگ پای او برخورد کرد، خون فوران کرد، تیر دوم را هم بطرفش انداختم، او را آوردند و زیر درختی گذاردند آنقدر از او خون آمد تا مرد.

شخصی به نام عمیر گوید: به طلحهٔ گفتم: چرا به این جا آمدی؟ (آتش جنگ را برافروختی) مگر تو در مدینه از روی میل و اختیار و بدون اجبار با علی بیعت نکردی؟ جواب داد: مرا رها کن به خدا سوگند من در حالی بیعت کردم که شمشیر بر روی گردن من بود!)

مؤلف گوید: و این سخن از طلحهٔ نیز کلامی عجیب و دروغی آشکار بود، چرا که او و زبیر از اولین افرادی بودند که با حضرت امیر علیه‌السلام بیعت کردند و حتی طبق پاره‌ای روایات او قبل از زبیر و قبل از تمامی مسلمانان با حضرت بیعت کرد.

زید بن اسلم گوید: (پس از کشته شدن عثمان) طلحهٔ و زبیر به نزد حضرت علی علیه‌السلام که در یکی از باغستانهای مدینه رفته بود، آمدند و گفتند: دستت را بگشا تا با تو بیعت کنیم، مردم هیچکس جز شما را قبول ندارند.

حضرت فرمود: من نیازی به این (حکومت) ندارم من اگر برای شما وزیر باشم، برای شما بهتر از آن است که امیر باشم... گفتند: مردم دیگران را بر تو ترجیح نمی‌دهند و به دیگری رأی نمی‌دهند، دستت را باز کن تا ما اولین نفری باشیم که با تو بیعت می‌کنیم. حضرت فرمود: بیعت با من مخفیانه نخواهد بود، صبر کنید تا به مسجد روم (و در حضور مردم باشد). گفتند: ما اینجا با تو بیعت می‌کنیم، در مسجد نیز دوباره (علنی) بیعت خواهیم کرد، و سپس به عنوان اولین نفرات با حضرت بیعت کردند و چون حضرت به مسجد و بر منبر رفت، همراه مردم نیز بیعت کردند.

طلحهٔ اولین نفری بود که بر منبر بالا رفت، او که یک دستش آسیب دیده بود، بر بالای منبر به امیرالمؤمنین علیه‌السلام دست داد و بیعت کرد.

مردی از قبیله بنی اسد که فال بد می‌زد وقتی این صحنه را دید گفت: «انا لله و انا الیه راجعون»، اولین دستی که بیعت کرد، دست شل بود، معلوم نیست این بیعت به انجام رسد. [۳۴] .

عبدالملك بن مروان می گفت: اگر نه این بود که پدرم طلحهٔ را کشت، زخم دلم تا امروز باقی می‌ماند، از پدرم (مروان) شنیدم که می گفت: در جنگ جمل نگاهم به طلحهٔ افتاد که کلاهخود و زرهی دربرداشت به طوریکه جز چشمهای او معلوم نبود،با خود گفتم: چه راهی برای نفوذ در اوست، که چشمم به شکافی در زره او افتاد، با تیر او را هدف قرار دادم به رگ پای او خورد، و آن را قطع کرد، غلامش او را برداشت و از صحنه بیرون برد، اندکی بعد مرد، در روایتی آمده است: وقتی طلحهٔ مجروح شد، بر استری سوار شد و به غلام خود گفت: برایم جائی (امن) پیدا کن، غلام گفت: من جائی برای بردن شما سراغ ندارم! طلحهٔ گفت: روزی ضایع کننده‌تر برای خون بزرگی چون من، همچو امروز ندیده‌ام. به هر حال خون ریزی آنقدر زیاد بود که وقتی آن را می‌بستند، زانویش ورم می کرد، فریاد زد: رها کنید، این تیری است که خداوند فرستاده! خونریزی آنقدر ادامه یافت تا جان داد و در کنار فرات به خاك سپرده شد. [۳۵] .

در روایتی آمده است: بعد از شکست اهل بصره، امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر استر رسول خدا صلی الله علیه و آله بنام شهباء سوار شد و در میان کشته‌ها می گشت، از کنار لعب بن سور قاضی بصرهٔ که کشته شده بود گذشت، حضرت فرمود: او را بنشانید، نشاندند فرمود: وای به مادرت ای کعب، تو را دانشی بود ای کاش برایت سود می‌داد! ولی شیطان گمراهت کرد و به لغزشت انداخت و تو را سریع به جهنم رساند، رهایش کنید، سپس از کنار طلحهٔ بن عبیدالله که کشته شده بود گذشت و فرمود: او را بنشانید، ابومخنف گوید: حضرت به او فرمود: وای بر مادرت ای طلحهٔ، تو را اقداماتی (مثبت در پیشبرد اسلام) بود، ای کاش برایت سودمند بود ولی شیطان گمراهت کرد و به لغزش انداخت و تو را سریعا به جهنم رساند. [۳۶] .

روایت است که چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام از کنار طلحهٔ در میان کشته‌ها عبور کرد، فرمود: او را بنشانید، او را نشاندند، به او فرمود: تو دارای سابقه‌ای با پیامبر بودی (یعنی در اول اسلام خدماتی داشتی) ولی شیطان وارد بینی تو شد (به فکر ریاست و بلند پروازی افتادی) و تو را به آتش وارد کرد.

در روایت دیگری به او فرمود: این همان است که با من بیعت شکنی کرد و در میان امت، فتنه‌گری کرد و برای قتل من و خانواده‌ام نیرو بسیج کرد، بنشانید طلحهٔ را، سپس فرمود: ای طلحهٔ بن عبیدالله، من آنچه خداوند به من وعده داده حق یافتم، آیا تو هم آنچه را خدایت به تو وعده داده بود حق یافتی؟ آنگاه فرمود: طلحهٔ را بخوابانید، یکی از همراهان حضرت گفت: ای امیرالمؤمنین آیا با طلحهٔ بعد از کشته شدن سخن می گوئی؟ حضرت فرمود: به خدا سوگند او سخن مرا شنید همچنانکه اهل چاه بدر (که پیامبر اجساد مشرکین را در آن انداخت و با آنان سخن گفت) کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را در جنگ بدر شنیدند.

سپس از کنار کعب بن سور قاضی بصره گذر کرد که در میان کشته‌ها بود و او را نشاند و فرمود: این مرد همان است که بر ما شورش کرد در حالیکه قرآنی به گردن آویخته بود، می‌پنداشت که به یاری مادرش (عایشه) آمده است، مردم را به آن جریان دعوت می کرد و خودش نمی‌دانست در چه (منجلابی) است، به کتاب خدا تفأل زد «و خاب کل جبار عنید» «او از خداوند خواست مرا بکشد، خداوند خودش را کشت». [۳۷] .

تقسیم عجیب و محاسبه دقیق بیت المال بصره

ابوالأسود دئلی گوید: وقتی حضرت علی علیه‌السلام بر اهل جمل پیروز شد، وارد بیت المال بصره شد همراه با عده‌ای از مهاجرین و انصار که من هم با آنها بودم. وقتی زیادی اموال را دید فرمود: (ای پولها) دیگری را فریب دهید، این سخن را چند بار تکرار کرد، سپس به آن پولها نگاه کرده در آنها دقیق شد و فرمود: اینها را میان یاران من تقسیم کنید و به هر کدام پانصد درهم بدهید.

ابوالاسود گوید: سوگند به آنکه محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرد، نه یك درهم کم آمد و نه زیاد، گویا او مقدار

اموال را دقیق می‌دانست، در بیت المال شش هزار درهم بود و تعداد افراد دوازده هزار نفر. [۳۸] .
شخصی بنام حبهٔ العرنی گوید:

پیشگوئی در مورد موقعیت لشکر خوارج

مردی بنام جندب گوید: در جریان نهروان، تردیدی در دلم (نسبت به حقانیت حضرت علی علیه السلام) پیدا شد، زیرا اهل نهروان را دیدم که برنسها (لباسهای بلند مثل بارانی) پوشید و پرچمهای آنها قرآن است، از جنگ کناره گیری کردم و آنقدر ناراحت شدم که نزدیک بود به آنها بپیوندم. در همین حالت تفکر و تردد بودم که ناگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزدیک من آمد. در این میان سواری به عجله به نزد حضرت آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین چه نشسته‌ای؟ خوارج از نهر عبور کردند. فرمود: تو دیدی که آنها عبور کردند؟ عرض کرد: آری. به خدا قسم اینها عبور نکرده‌اند و هرگز عبور نمی‌کنند. [۱] .
جندب گوید: در دلم گفتم: الله اکبر، شهادت هر کسی بر علیه خودش کافیست، اگر اینها عبور کرده باشند، دروغ بودن کلام حضرت و باطل بودن او روشن می‌گردد، که در این صورت بر علیه او خواهم جنگید، نبردی سخت با تمام قوا، و اگر عبور نکرده باشند، صدق و حقانیت او بر من روشن می‌گردد و با دشمنان او خواهم جنگید، نبردی که خداوند بداند برای او غضب کرده‌ام.
طولی نکشید که سوار دیگری به عجله آمد و در حالیکه با تازیانه‌اش اشاره می‌کرد گفت: یا امیرالمؤمنین من نزد شما نیامدم مگر اینکه تمامی آن گروه از پل عبور کردند، و این پیشانی اسبهای ایشان است که جلو می‌آید.
حضرت علی علیه‌السلام فرمود: خداوند و پیامبر او راست گفتند و تو دروغ می‌گوئی، آنها عبور نکرده‌اند و هرگز عبور نخواهند کرد.
سپس حضرت آماده باش داد در میان لشکر، سپاه به سوی خوارج حرکت کرد، من نیز در حالیکه دست بر قبضه شمشیر داشتم از شدت خشم با خود گفتم: اگر یک نفر سواره از خوارج را ببینم که عبور کرده باشد، با شمشیر بر سر علی علیه‌السلام خواهم کوبید! همینکه نزدیک آمدیم، دیدم حتی یک نفر از آنها از پل عبور نکرده‌اند و همه آنها آن طرف نهر هستند.
حضرت علی علیه‌السلام (که با علوم الهی به درون من آگاه شده بود) به طرف من متوجه شد و در حالیکه دست مبارکش را بر سینه من نهاده بود فرمود:
ای جندب آیا شک کردی؟ چگونه دیدی کلام مرا، عرض کردم: ای امیرالمؤمنین به خدا پناه می‌برم از شک و تردید، به خدا پناه می‌برم از خشم پیامبر او و خشم امیرالمؤمنین، حضرت فرمود: ای جندب دانش من نیست مگر به علم خدا و علم رسول او، جندب نیز بعد از این با کمال جدیت در این جنگ، جهاد کرد. [۲] .
این جریان را طبرانی در کتاب اوسط از جندب بن زهیر که از فرمانده‌هان لشکر حضرت علی علیه‌السلام در جنگ نهروان بود چنین آورده است:
جندب گوید: وقتی خوارج از سپاه علی علیه‌السلام کنار گرفتند و بر آن حضرت شورش کردند، همراه امام علیه‌السلام به جنگ ایشان رفتیم، وقتی به لشکرگاه آنها رسیدیم طنین قرائت قرآن آنها را مانند صدای زنبوران شنیدیم، وقتی به آنها نزدیک شدیم، افرادی وارسته در میان آنها دیدیم، من از تماشای آنان ناراحت شدم، از آنها کناره گرفتم و پیاده شده در حالیکه افسار اسبم را گرفته و تکیه بر نیزه‌ام داده بودم گفتم:
پروردگارا اگر جنگ با اینان خدمتی به دین توست مرا به آن هدایت نما و چنانچه گناه است مرا از آن بر حذر بدار.
در همان حال امیرالمؤمنین علیه‌السلام سر رسید، همینکه به من نزدیک شد فرمود: ای جندب از خشم الهی پرهیز کن، سپس حضرت پیاده شد و به نماز ایستاد، در این هنگام مردی آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین با خوارج کار دارید؟ فرمود: چطور؟ گفت:

آنها از نهر گذشتند. حضرت فرمود: نه از نهر نگذشته‌اند، آن مرد گفت: سبحان الله! به دنبال آن مرد دیگری آمد و گفت: خوارج از نهر عبور کردند، حضرت فرمود: نه، از نهر نگذشته‌اند. مرد گفت: سبحان الله! نفر سومی آمد و گفت: آنها از نهر عبور کرده‌اند. فرمود: آنها از نهر نگذشتند و نمی گذرند و چنانچه خدا و پیامبر فرموده‌اند در آن سوی نهر کشته خواهند شد.

سپس حضرت سوار شد و به من فرمود: ای جندب من مردی را به سوی آنها می‌فرستم که ایشان را به کتاب خدا و سنت پیامبرشان دعوت کند ولی آنها به او اعتنا نمی‌نمایند و او را تیرباران می کنند.

ای جندب ده نفر از ما کشته نمی شوند و از آنها ده نفر جان سالم به سلامت نمی‌برند سپس فرمود: چه کسی این قرآن را می گیرد و میرود که این عده را به کتاب خدا و سنت پیامبر دعوت کند و در این راه کشته شود و در عوض خداوند او را وارد بهشت نماید؟ جوانی از قبیله بنی‌عامر داوطلب شد، قرآن را گرفت و به طرف آنها رفت، همینکه به آنها نزدیک شد، بارانی از تیر بر او بارید و شهید شد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمان حمله را صادر کرد، جندب گوید: من با این دستهای خودم قبل از نماز ظهر هشت نفر آنها را کشتم، و همانطور که حضرت فرموده بود، ده نفر از ما کشته نشدند و از آنها نیز بیش از ده نفر نجات نیافتند. [۳] .

____

پی نوشت ها:

[۱] مسعودی در مروج الذهب، ج ۲، ص۴۰۵ گوید: این نهر در طبرستان بین حلوان و بغداد است و بر آن پلی است بنام پل طبرستان، و حضرت فرمود: محل نابودی آنها این طرف در وادی رمیله است.

[۲] خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

[۳] النص و الاجتهاد.

پیشگویی فرجام جنگ نهروان

چهار هزار نفر از خوارج با شخصی بنام عبدالله بن وهب بیعت کردند، به مدائن آمده و عبدالله بن حباب فرماندار حضرت بر مدائن را سر بریدند، شکم زن باردار او را دریدند، زنهای دیگری را نیز کشتند، حضرت علی علیه‌السلام در سال۳۸ هجری با چهل و هشت هزار نفر عازم جنگ با معاویه بود که بنابر اصرار اصحاب، به دفع خوارج نهروان پرداخت.

ابتدا نماینده ای بنام حارث بن مره فرستاد و آنها را به بازگشت دعوت کرد، او را کشتند و پیغام دادند به حضرت که اگر از آن داوری (حکمین) توبه کنی و اقرار کنی که کافر شده بودی! با تو بیعت می کنیم و گرنه ما را رها کن برای خود رهبری انتخاب کنیم ما از تو بیزاریم!

حضرت به آنها پیغام داد: قاتلان برادران مرا تحویل دهید من شما را تا بعد از جنگ با اهل مغرب (شام) رها می کنم، شاید خدا دلهای شما را (به حق) برگرداند.

آن کوردلان گفتند: همه ما قاتلان یاران توئیم و همه ما خون آنها را حلال می‌شماریم.

دو گروه در رمیله، آن طرف نهر طبرستان طبق پیشگوئی حضرت، در مقابل هم صف کشیدند، حضرت هر قدر آنها را به توبه دعوت کرد نپذیرفتند و اصحاب حضرت را تیرباران کردند، یاران حضرت گفتند: ما را تیرباران کردند حضرت فرمود: دست نگه دارید، چندین بار آنها را به رها کردن (جنگ) دعوت کرد، تا اینکه یکی از سربازان حضرت شهید شد و پیکر غرق در خون او را نزد حضرت آوردند، حضرت فرمود: الله اکبر، الان جنگ با ایشان بر من حلال شد، حمله کنید [۱] و تمامی آنها به جز ده نفر یا نه نفر طبق پیشگوئی حضرت نابود شدند.

آنگاه حضرت سوار بر مرکب شد و در میان کشته ها می گشت و فرمود: آنکه شما را فریب داد، شما را به هلاکت انداخت، گفتند، چه کسی اینها را فریب داد؟ فرمود: شیطان و جانهای خبیث.

یاران حضرت گفتند: خداوند ریشه آنها را تا ابد قطع کرد، حضرت فرمود: سوگند به آنکه جانم به دست اوست چنین نیست، اینها در صلب مردان و رحم زنها هستند و پی در پی شورش می‌کنند، تا اینکه شورشگری از آنها با مردی بنام اشمط میان دجله و فرات خروج می‌کند و مردی از ما اهل بیت به سرکوبی آنها اقدام می‌کند و بعد از آن تا قیامت دیگر شورشی نخواهد بود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] مروج الذهب، ج۳ ص ۴۰۴.

[۲] مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۷.

پیشگوئیهای در مورد معاویه و اعمال او

حضرت امیر علیه‌السلام در یکی از سخنرانیهای خود که به پیشگوئی آینده پرداخت فرمود:

آگاه باشید: بعد از من، مردی گشاده گلو و شکم برآمده (معاویه بن ابی‌سفیان) بر شما مسلط می‌شود، هر چه می‌یابد می‌خورد و دنبال چیزی است که بدست نیاورد پس او را بکشید، گرچه هرگز نتوانید.

آگاه باشید به زودی آن مرد شما را بر دشنام دادن و بیزاری از من دستور می‌دهد، پس اگر شما را به ناسزا گفتن بر من امر کرد و اجبار نمود، مرا دشنام دهید، که برای من سبب رشد و برای شما موجب نجات است، زیرا که من به فطرت اسلام متولد شده‌ام و در ایمان و هجرت سبقت گرفته‌ام. [۱] .

در این خطبه حضرت به اموری تذکر داد از جمله اینکه معاویه اکول و شکم باره است، و این حالتی بود که در تاریخ برای او ثبت کرده‌اند.

گویند: آنقدر می‌خورد که خسته می‌شد ولی سیر نمی‌شد و می گفت: خسته شدم ولی سیر نشدم! سفره را جمع کنید. او آنقدر شکم داشت که وقتی می‌نشست، شکم او روی رانهایش می‌افتاد! این بیماری او به واسطه نفرین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، زیرا روزی حضرت، شخصی را به دنبال معاویه فرستاد، او نیامد و گفت: مشغول غذا هستم، بار دوم نیز به فرستاده حضرت همین را گفت و مشغول غذا شد، حضرت او را نفرین کرده فرمود: «اللهم لا تشبع بطنه؛ خدایا شکم او را سیر مگردان.» [۲] .

شاعر عرب در حق او گفته است: و صاحب لی بطنه کالها ویه کان فی احشائه معاویهٔ

یعنی: مرا رفیقی است که شکم او مثل جهنم است، تو گوئی در درون او معاویه است. [۳] .

ابن‌عباس می گوید: من با بچه‌ها مشغول بازی بودم که ناگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد، من پشت در پنهان شدم، حضرت دست بر پشت من زد و فرمود: معاویه را بگو نزد من آید، من رفتم و برگشتم و گفتم: مشغول غذا خوردن است حضرت فرمود: خدا شکم او را سیر نکند. [۴] .

امام مجتبی علیه‌السلام در مجلسی فرمود: شما را به خدا و حرمت اسلام سوگند می‌دهم آیا شما می‌دانید که معاویه نامه‌نویس جدّ من بود، روزی حضرت دنبال او فرستاد، فرستاده حضرت برگشت و گفت: مشغول خوردن است، و این کار سه بار تکرار شد و هر بار فرستاده حضرت را رد می‌کرد و او می گفت: معاویه مشغول خوردن است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خدا شکم او را سیر نکند!

آنگاه امام مجتبی علیه‌السلام به معاویه فرمود: آیا این حالت را در شکم خودت نمی‌یابی؟! [۵] در ترجمه نسائی [۶] که از

دانشمندان معتبر اهـل سـنت و صاحب سـنن نسائی است نوشـته‌اند: او در شام مـدتی حـدیث گفت و همواره از فضائل امیرالمؤمنین متـذکر شـده، به او گفتند: (اینجا شام پایگاه بنی امیه است) از فضائل معاویه بگو، او گفت: من برای معاویه فضـیلتی نمی‌شـناسم جز اینکه پیامبر به او فرمود: خدا شـکم تو را سـیر نکند، گویند اهل شام از این کلام برآشفتند و او را زیر دست و پا له کردند به طوری که بیرون شهر جان داد. [۷] .

اشـاره دوم حضـرت در این کلاـم نورانی، این است که حضـرت خبر داد که ایشان قبل از معاویه از دنیا خواهـد رفت و اینکه معاویه بعد از ایشان، زمام امور را بدست گرفته، بر امور مسلط می‌شود.

و این پیشگوئی را حضـرت در برخی از موارد دیگر به صورت کنایه بیان کرده بود از جمله در محفلی فرمود: ای مردم، ماه رمضان که برترین ماه‌هاست آمـد، آسـیای حکومت در این ماه به حرکت آید، آگاه باشـید همانا شـما امسال در یک صف حج می‌کنید، و علاـمت آن این است که من میـان شـما نیسـتم. اصـحاب حضـرت بـا شـنیدن این سـخن می‌فهمیدنـد که حضـرت خبر موت خود را می‌دهد. [۸] .

اشاره سوم حضرت امیر علیه‌السلام در این کلام نورانی به این بود که معاویه به دنبال چیزی است که نمی‌یابد.

به احتمـال زیـاد منظور حضـرت از این جمله، نیت شوم و خطرنـاک معـاویه که همـان نابودی اسـلام است می‌باشـد، شاهـد این امر، بـدعتهای فراوان معاویه در دین خـدا، اهانت او به پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین و خاندان حضـرت و صـحابه بزرگوار آن حضـرت و از همه اینهـا بـدتر جریـانی است که زبیر بن بکـار در کتـاب موفقیـات که از اصول معتبرهٔ اهـل سـنت است آنرا ذکر کرده: مردی بنـام مطرف بن مغیر گویـد: پـدرم با معاویه رفت و آمـد داشت و از او و عقل او تعریف می‌کرد، تا اینکه شبی از نزد معاویه آمـد، دیـدم بسـیار غمگین است و از شدت اندوه غذا نخورد، ساعتی منتظر شدم تا فهمیدم ناراحتی او از ما و کار ما نیست، پرسـیدم: چرا امشـب شما را غمگین می‌بینم؟ گفت: پسـرم من امشب از نزد خبیث‌ترین مردم آمدم! گفتم: جریان چیست؟ گفت: با معاویه تنها بودم،به او گفتم: شـما به آرزوی خود رسیده‌اید، ای کـاش بساط عـدالت پهن می‌کردی و به مردم نیکی می‌نمودی، زیرا سن تو زیاد شـده (و مرگت نزدیـک است) و ای کاش به حال برادران خود از بنی هاشم نظر می‌کردی و صـله رحم می‌نمودی، به خـدا سوگنـد نزد آنها چیزی که از آن بیم داشته باشی نیست. معاویه گفت: هیهات هیهات، هرگز هرگز، ابوبکر حکمرانی کرد و عدالت نمود!

و چنین و چنان کرد، بخدا سوگند نتیجه‌ای نداد جز اینکه پس از مرگ او، نامش نیز مرد، فقط می‌گویند: ابوبکر.

به دنبال او عمر حکومت کرد و تلاش نمود و ده سال دامن گسترانـد، به خـدا سوگند که سودی نداد بیش از اینکه پس از مرگ او نامش نیز از بین رفت، فقط می‌گویند: عمر، پس از آن، عثمان به قدرت رسید، هموکه هیچکس در نسب مانند او نبود!!

(خداونـد بکشـد دروغ و بی حیـائی را) و کرد آنچه کرد و بـا او شـد آنچه شـد تـا اینکه هلاـک گردیـد و نـامش نیز از بین رفت و کارهائی که با او کردند نیز از بین رفت. اما این هاشـمی (منظورش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود) هر روز (در اذان) پنج با نام او را صدا می‌زنند و می‌گویند: اشهد ان محمدا رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) با این حال چه کاری دوام خواهد یافت ای بی‌مادر؟! (یعنی تا وقتی نام پیامبر باقیست فعالیت امثال معاویه و نام او و دیگران اثری نـدارد و دوام نیابـد) آنگاه گفت: دفنا دفنا یعنی چاره‌ای نیست جز اینکه نام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم دفن شود، و نابود گردد (مثل دیگران).

در زمان مأمون وقتی این جریان را به او گفتند: فرمان داد تا بر منابر معاویه را لعن کنند ولی وقتی با اعتراض مواجه شد، مصلحت را در ترک آن دیدند. [۹] .

اشـاره چهـارم حضـرت در این خطبه شـریفه به این بـود که معـاویه مسـتحق مرگ است ولی کشـته نمی‌شـود، و این خود پیشـگوئی حضـرت بـود بر اینکه معـاویه کشـته نمی‌شود (و بـا مرگ طـبیعی از بین می‌رود) و همین‌طور نیز شـد، به گونه‌ای که حتـی در شـب نوزدهم رمضـان وقتی حضـرت امیر علیه‌السـلام ضـربت خورد، بنـا بود معـاویه هم در همـان وقت ترور شود، اما شمشـیر به ران پای

معاویه اصابت کرد و جان سالم به در برد.

و اما اینکه حضرت، معاویه را مستحق قتل معرفی کرد، گذشته از مسائلی که خون او را هدر می‌کند، فرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که فرمود: وقتی معاویه را بر روی منبر من دیدید او را بکشید، ابوسعید خدری راوی حدیث گوید: ولی ما این کار را نکردیم و لذا رستگار نشدیم. [۱۰] مردی از انصار در زمان عمر تصمیم داشت معاویه را بکشد، به او گفتند: شمشیر نکش تا عمر را در جریان بگذاریم (ظاهرا این واقعه هنگام امارت معاویه در شام از طرف عمر بوده است) مرد انصاری گفت: من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هرگاه معاویه را بر روی منبر دیدید خطبه می‌خواند او را بکشید.

مردم گفتند: ما هم این حدیث را شنیده‌ایم ولی تا به عمر گزارش نکنیم اقدامی نمی‌کنیم، این مسأله را به عمر نوشتند، اما عمر تا هنگام مرگ پاسخی نداد. [۱۱] .

مؤلف گوید: حدیث مذکور در کتب اهل سنت با سندهای متعدد ذکر شده است.

اشاره پنجم حضرت در این کلام نورانی، به مسأله سبّ و بدعت شنیع معاویه بود که بعد از حضرت علی علیه‌السلام آن را مرسوم کرد و حضرت امیر علیه‌السلام به آن خبر داده است. معاویه طبق دستور العملی از تمامی مسلمانان در سرزمین پهناور اسلامی خواست که حضرت علی علیه‌السلام را ناسزا گویند و از او بیزاری جویند.

این کار را در مراکز مقدس مثل منابر و نماز جمعه‌ها و جماعتها حتی مکه و مدینه منوره انجام دادند، این کار از زمان معاویه تا زمان عمربن عبدالعزیز (حدود پنجاه سال) ادامه داشت. گروهی از بنی امیه به معاویه گفتند: شما به آرزوی خودت (به دست گرفتن حکومت) رسیدی، ای کاش از لعن این مرد دست برمی‌داشتی؟ معاویه گفت: نه به خدا سوگند، رها نمی‌کنم تا اینکه کودکان بر این روش بزرگ شوند، و بزرگترها با این روش پیر شوند، به گونه‌ای که کسی از او فضیلتی نقل نکند. [۱۲] .

از حموی در معجم البلدان نقل شده که گوید: علی بن ابی‌طالب را بر منبرهای شرق و غرب عالم اسلام لعن کردند مگر در شهر سیستان که به جز یک مرتبه، دیگر تکرار نکردند و با بنی امیه شرط کردند که بر منبر ایشان هیچکس لعن نگردد.

آنگاه حموی گوید: چه شرفی برتر از اینکه ایشان از لعن برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله امتناع کردند، در حالی که حضرتش را در حرمین شریفین مکه و مدینه بر فراز منبر لعن می‌کردند.

سیوطی از علماء اهل سنت گوید: در زمان بنی امیه لعنهم الله علی بن ابی‌طالب را بر فراز بیش از هفتاد هزار منبر به خاطر سنت معاویه لعن می‌کردند. [۱۳] .

این عمل زشت معاویه سبب شد که تا مدتها حریم اهل بیت علیه‌السلام در میان مردم شکسته شود، مردم عادی بی‌پروا نسبت به خاندان پیامبر ناسزا می‌گفتند و جسارت می‌کردند، و بسیاری از آنها این کار را به قصد قربت انجام می‌دادند و می‌گفتند: نماز جز با لعن ابوتراب صحیح نیست. خالد بن عبدالله القسری لعنه الله زمانی که امیر عراق از طرف هشام بود بر سر منبر می‌گفت: خدایا لعنت کن علی بن ابی‌طالب بن عبدالمطلب بن هاشم را، که داماد رسول‌الله صلی الله علیه و آله که دختر او نزد وی و پدر حسن و حسین است، سپس با طعنه می‌گفت: آیا با کنایه سخن گفتم؟ [۱۴] باری آنقدر این روش ننگین ادامه یافت به گونه‌ای که معیار حق و باطل در نزد بنی امیه شد، و هر که از آن امتناع می‌کرد نابود می‌شد هر که به آن پایبند بود عزیز می‌گشت. حجاج بن یوسف آن سفاک کم‌نظیر روزی به یکی از درباریان نزدیک خود که در همه جنگها با او همراهی کرده بود و نامش عبدالله بن هانی و از قبیله گمنام اَوْد بود گفت: من هنوز خدمات تو را تلافی نکرده‌ام، سپس به دنبال دو نفر از رؤسای قبائل عرب، یعنی اسماء بن خارجه رئیس بنی فزارهٔ و سعیدبن قیس رئیس یمایهٔ، فرستاد و از آنها خواست تا دختر خود را به عبدالله بن هانی تزویج کنند، آنها ابا کردند اما وقتی با تهدید حجاج روبرو شدند به اجبار تسلیم شدند.

حجاج پس از آن به عبدالله گفت: من دختران رئیس قبیله فزاره و یمایهٔ را به تزویج تو درآوردم، ایندو کجا و قبیله تو اَوْد کجا؟

عبـدالله که از تحقیر قبیله خود نـاراحت شـده بود گفت: ای امیر این را نفرمـا، مـا دارای فضـائلی هستیم که هیچیک از عرب نـدارد! حجاج گفت: چیست؟ عبدالله گفت: به امیرالمؤمنین عبدالملک (حاکم اموی) در هیچ مجتمعی از ما ناسـزا گفته نشده است. حجاج گفت: به خـدا که این فضـیلتی است! عبـدالله گفت: در جنگ صـفین هفتاد نفر از ما با امیرالمؤمنین معاویه بودند ولی با ابوتراب جز یک نفر نبود. حجاج گفت: بخدا که فضـیلتی است! عبدالله گفت: برخی از زنهای ما نذر کرده بودند که اگر حسـین بن علی کشـته شود هر کـدام ده شتر قربانی کنـد، و این کار را کردنـد! حجاج گفت: به خـدا که این فضـیلتی است. عبـدالله گفت: هیچکدام از ما نیست که به او پیشـنهاد لعن و ناسـزاگوئی ابی‌تراب را بدهند مگر اینکه انجام می‌دهد و حسن و حسین و مادر آن دو و فاطمه را هم اضافه می‌کنـد! حجاج گفت: به خـدا که فضـیلتی است، عبـدالله گفت: هیچکـدام از قبایل عرب مثل ما زیبا و بانمک نیست، در این هنگام حجاج (از حماقت او) خندید زیرا عبدالله بسـیار سبزه و مبتلا به بیماری جذام، بدقیافه و با چشمهای کج و به شدت لوچ بود و گفت: این امتیاز را دیگر رها کن. [۱۵] سنت بدگوئی و ناسزاگوئی و تبلیغات سوء بر علیه حضرت امیر علیه‌السلام در تمامی دوران بنی امیه همچنان به شـدت تعقیب می‌شـد، برخی از صـحابه ماننـد سـمرهٔ بن جندب چهارصد هزار درهم از معاویه گرفت تا آیه لیلهٔ المبیت را که از فضائل آشکار حضرت امیر علیه‌السلام است در شأن ابن‌ملجم تفسیر کرد و این گونه دین به دنیا می‌فروختند.

آنقـدر این امر شـایع شـد که وقـتی عمربن عبـدالعزیز خواست این سـنت زشت را منسوخ کنـد مردم یکی از شـهرهای ایران برای او نوشـتند و هدایای بسـیار نیز فرسـتادند که به ما اجازه بده تا شـش ماه دیگر علی را لعن کنیم. در شـهر حران این عمل زشت آنچنان عادی شـده بود که می‌گفتنـد: نماز درست نیست مگر با لعن ابی‌تراب. تا اینکه بالاخرهٔ عمر بن عبـدالعزیز حدودا در سال۹۹ هجری اقدام به ممنوعیت آن کرد.

اشاره ششم حضرت در این جملات کوتاه و پرمغز، به عدم تأثیر تبلیغات سوء در نابودی نام آن بزرگوار است، فرمود: اگر شما را به ناسـزاگوئی من وادار کردند مرا ناسـزا گوئید که این کار برای من (نه تنها منقصت نیست بلکه سبب)زیادی شرف و بلندای مقام من و (منتشر شدن یاد من) خواهد شد.

آری این جمله حضـرت پیشـگوئی بزرگ، و معجزه عظیم الهی است که خداونـد متعـال در مورد آن حضـرت ارائه داده است و چه بسیار است این معجزه‌ها.

همان خداونـدی که سـقوط در چاه را که برادران یوسف می‌خواسـتند سـبب فراموشـی یوسف از ذهن پدر قرار دهند، همان چاه را نردبـان ترقی و حکـومت و عزت یوسف قرار داد و بـا افتخـار در قرآن فرمود: «و الله غـالب علی امره؛ [۱۶] خدا همیشه پیروز است.» آری حضـرت حق، این معجزه را بطـور واضـح‌تر در مورد ولی خود علی بن ابیطـالب انجـام داد، تلاـش همه جـانبه دشـمنان از نظر سیاسی و نظامی و فرهنگی و تبلیغاتی را نردبان عظمت حضرت و اسباب نشر فضائل او در شرق و غرب عالم قرار داد.

و امروز از معـاویه و بنی امیه بـا آن همه عزت و عظمت جز به خواری و لعنت یـاد نمی‌شود، امـا حضـرت علی و خانـدان او، بر دلها حکومت می‌کنند.

و شاهد آشـکار آن، بارگاه با شـکوه دختر سیدالشـهداء، حضـرت رقیه است که در شام در مرکز حکومت اموی درس عبرت تاریخ است و در کنار کاخهای اموی، قبر معاویه است که به زباله دان تبدیل گشته است. زمانی بر این امت گذشت که نام علی بردن جرم بود و امروز افتخـار اسـلام و انسـانیت است. زمـانی راه علی متروک بود و گمراهی تلقی می‌شـد و امروز راه هـدایت است و شاهراه حقیقت و افتخار و سـعادت. زمانی شیعیان و پیروان و دوستداران او در بدترین شرائط در زندانها قتل عام می‌شدند و امروز سربلند و با عزت بنام علی و پیروی از او بر دلها حکومت می‌کنند.

آن روز اگر مسـلمان نماهـا قـدرشان را ندانسـتند، امروز حـتی مسـیحیان و حـتی بی‌دینـان بـه عظمتش اعـتراف می‌کننـد و در مـورد شخصیت او مقاله و کتاب می‌نویسند و سخنرانی می‌کنند.

«یریدون لیطفئوا نور الله بأفواههم و الله متم نوره و لوکره الکافرون.» [۱۷] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه ۵۶.

[۲] شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید،ج ۳، ص ۵۶.

[۳] شرح نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۵۵.

[۴] اسدالغابهٔ به نقل تتمهٔ المنتهی.

[۵] حموی در ثمرات الاوراق به نقل تتمهٔ المنتهی.

[۶] احمد بن شعیب بن علی متوفی۳۸۳ هجری.

[۷] کشف حقیقت، ص۲۶۳ و تتمهٔ المنتهی بطور خلاصه.

[۸] الارشاد اعلام الوری.

[۹] مروج الذهب ج ۳:۴۵۴، شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۱۲۹.

[۱۰] تاریخ طبری، ج ۱۱:۳۵۷، شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳۴۸:۱، (الغدیر، ج ۱۰، ص۱۴۲ تا ۱۴۷).

[۱۱] تاریخ طبری، ج ۱۱:۳۵۷، شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳۴۸:۱، (الغدیر، ج ۱۰، ص۱۴۲ تا ۱۴۷).

[۱۲] شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۵۷.

[۱۳] الغدیر، ج ۲، ص ۱۰۲.

[۱۴] شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص۵۷۴.

[۱۵] شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۶۱.

[۱۷] یوسف: ۲۱.

[۱۸] صف: ۸.

پیش بینی درباره عمر سعد

ای عمر سعد چگونه‌ای وقتی میان بهشت و جهنم قرار گیری؟

امیرالمؤمنین علیه‌السلام روزی به عمربن سعد فرمود: چگونه‌ای آن زمان که در موقعیتی قرار بگیری که میان بهشت و جهنم مخیر شوی و تو جهنم را انتخاب کنی؟ عمر سعد گفت: به خدا پناه می‌برم از این مطلب (یعنی هرگز چنین نمی‌کنم)، حضرت فرمود: ولی بدون شک این کار خواهد شد. [۱] .

تردید عمر سعد و مشورت او

و حوادث همانگونه شد که حضرت فرموده بود: عبیدالله بن زیاد وقتی فرماندار کوفه شد و درصدد دفع قیام سیدالشهداء و تهیه لشکر افتاد به عمر بن سعد پیشنهاد کرد تا فرماندهی سپاه کوفه را عهده‌دار شود او قبلا عمر بن سعد را مأمور فرمانداری ری کرده و حکم او را هم به او داده بود عمر بن سعد وقتی پیشنهاد عبیدالله بن زیاد را شنید آن را نپذیرفت و درخواست کرد او را معاف دارد.

عبیدالله که نقطه ضعف عمر سعد را که همان ریاست طلبی بود به خوبی تشخیص داده بود به او گفت: باشد ولی آن حکم ما را به ما برگردان، عمر سعد با شنیدن این سخن به تردید افتاد و گفت: امروز را به من مهلت بده تا فکر کنم، با هر که مشورت کرد او را برحذر داشتند، خواهرزاده‌اش به او گفت:

تو را به خدا سوگند می‌دهم که به طرف حسین نروی، گناه می‌کنی و پیوند فامیلی را خواهی برید، بخدا سوگند اگر همه دنیا و حکومت آن، برای تو باشد و از آن بگذری برای تو بهتر است از اینکه خدا را با خون حسین علیه‌السلام ملاقات کنی.

عمر سعد گفت: باشد، ولی آن شب را فکر می‌کرد و مردّد بود، و شنیده شد که در ضمن اشعاری با خود زمزمه می‌کرد که:

أترك ملك الري و الري منيةٔ ام ارجع مذموما بقتل حسين وفي قتله النار اللتي ليس دونها حجاب و ملك الري قره عين

«آیا حکومت ری را رها کنم، با اینکه ری آرزوی من است؟! یا اینکه با کشتن حسین مذمت را قبول کنم؟ می‌دانم که در کشتن حسین آتش است که جدایی از آن نیست، ولی حکومت ری روشنی چشم من است.»

فردا که نزد عبیدالله آمد و بهانه آورد که شما مرا به حکومت ری منصوب کرده‌ای و در میان مردم پخش شده است، اگر صلاح می‌دانی من به همانجا بروم و شما از بزرگان کوفه کسانی را که از من کارآزموده ترند به سوی حسین بفرستی و نام عده‌ای را نیز برد.

عبیدالله گفت: من با تو در مورد کسی که می‌خواهم بفرستم مشورت نکردم، تو خودت اگر با لشکریان ما می‌روی و گرنه آن حکم (فرمانداری ری را) بما برگردان. عمر سعد که چنین دید آن را پذیرفت. [۲] .

و این چنین بود که پیشگوئی امیرالمؤمنین در حق این ملعون به حقیقت پیوست و از مسائل عبرت‌انگیز تاریخ آنکه او حتی به حکومت ری نیز نرسید و زیانکار دو جهان شد و این حقیقت را سیدالشهداء علیه‌السلام در کربلا به عمر سعد نیز خبر داد.

حضرت حسین علیه‌السلام به عمر سعد پیغام داد که می‌خواهم با تو صحبت کنم، امشب میان دو لشکر نزد من آی. عمر سعد با بیست نفر، امام حسین علیه‌السلام نیز با بیست نفر آمدند، وقتی نزدیک شدند، حضرت به یاران خود فرمود کناری روند، فقط برادر گرامیش حضرت عباس و پسر بزرگوار او علی اکبر علیه‌السلام با حضرت ماندند، عمر سعد نیز چنین کرد و فرزندش حفص و غلام او باقی ماندند.

امام حسین علیه‌السلام به او فرمود: وای بر تو ای پسر سعد، از خدائی که بازگشت تو به سوی اوست نمی‌ترسی، آیا با من جنگ می‌کنی در حالی که منم پسر آنکه تو می‌دانی (یعنی من فرزند رسول خدایم) رها کن این گروه را و با من باش، این کار، تو را به خداوند نزدیک‌تر می‌کند.

عمر سعد گفت: می‌ترسم خانه مرا ویران کنند!

حضرت فرمود: من برایت خواهم ساخت. عمر سعد گفت: می‌ترسم مزرعه مرا مصادره کنند.

حضرت فرمود: من از اموال خودم در حجاز بهتر از آن را به تو می‌دهم. عمر سعد گفت: خانواده‌ام چه؟ بر آنها نگرانم، (حضرت فرمود: من سلامتی آنها را تضمین می‌کنم، عمر سعد ساکت شد و جوانی نداد) حضرت از او روی گردانده و در همان حال او را نفرین کرده فرمود: چیست تو را؟ خداوند تو را در بسترت ذبح کند در این دنیا، در روز قیامت تو را نیامرزد، به خدا که امیدوارم از گندم عراق (بعد از من) نخوری جز اندکی! عمر سعد در حالی که سخن حضرت را مسخره می‌کرد گفت: اگر گندم نشد به جو کفایت است. [۳] و سرانجام نیز بدون اینکه به ری برسد با خفت و خواری به دست مختار کشته شد.

و در روایت دیگری سیدالشهداء علیه‌السلام به او فرمود: آیا مرا می‌کشی به این خیال که آن حرامزاده پسر حرامزاده تو را حاکم شهرهای ری و گرگان کند [۴] بخدا سوگند مزه گوارای آن را هرگز نخواهی چشید، این قراری است بسته شده، هر چه می‌خواهی انجام ده، تو بعد از من نه شادی دنیا خواهی دید و نه آخرت، گویا سر تو را می‌بینم که بر روی نی در کوفه نصیب شده، کودکان آن را هدف قرار داده سنگباران می‌کنند. [۵] .

در تاریخ آمده است که مردم سالها قبل از جریان کربلا عمر سعد را بعنوان قاتل الحسین می‌شناختند، [۶] و چون از جریان کربلا بازگشت و مورد توبیخ عام و خاص قرار گرفت در مشاجره‌ای که با عبیدالله رخ داد گفت: «بخدا سوگند هیچ انسانی از سفری

برنگشته آن گونه که من برگشتم، عبیدالله را اطاعت کردم و خدا را معصیت نمودم و پیوند فامیلی را بریدم. [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] مدینهٔ المعاجز.

[۲] نفس المهموم، ص ۱۲۷.

[۳] الفتوح ۱۰۲:۵، مقتل الحسین للخوارزمی ۲۴۵:۱، البدایهٔ و النهایهٔ ۱۸۹:۸، بحارالانوار۳۸۸:۴۴ اعیان الشیعهٔ ۵۹۹:۱ (موسوعهٔ کلمات الامام الحسین علیه‌السلام: ۳۸۷).

[۴] منطقه شمال ایران تا وسعت بسیاری زیر نظر یک حاکم اداره می‌شده است.

[۵] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۲۷۰.

[۶] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۲۷۰.

[۷] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۲۷۰.

پیشگوئی در مورد شهادت رشید هجری

رشید هجری [۱] از یاران باوفا و صمیمی حضرت علی علیه‌السلام بود به گونه‌ای که حضرت او را لایق تعلیم علوم غیب دانسته، از بلاها و مرگها آگاه بود و او را رشید البلایا می‌نامیدند، به بعضی خبر می‌داد که چگونه می‌میرد و یا چگونه کشته می‌شود، و همانطور که خبر داده بود واقع می‌شد.

روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام با اصحاب خود به باغی رفت، زیر درخت خرمائی نشست و فرمود تا خرمائی چیدند و آوردند. رشید گفت: یا امیرالمؤمنین چه خرمای خوبی است؟ حضرت فرمود: ای رشید، بدان که تو را بر شاخه همین درخت به دار می‌زنند!

رشید گوید: از این به بعد صبح و شام کنار این درخت می‌آمدم و آن را آبیاری می‌کردم تا اینکه امیرالمؤمنین از دنیا رفت. روزی آمدم دیدم که شاخه‌های آن درخت را بریده‌اند، با خود گفتم: اجلم نزدیک است یک روز که آمدم رئیس مأمورین محله به من گفت: بیا نزد امیر، وقتی وارد قصر شدم دیدم که آن چوب به کناری افتاده است، روز دیگری دیدم نصف آن را برای چرخ آب چاه استفاده کرده‌اند. با خود گفتم: دوست من به من دروغ نگفت: تا اینکه مأمور حاکم به سراغم آمد و مرا احضار کرد وقتی وارد قصر شدم آن چوب را دیدم با پا به آن زدم و گفتم: من برای تو بزرگ شدم و تو برای من رشد کردی وقتی او را بر عبیدالله بن زیاد وارد کردند گفت: از دروغ رفیق خودت بگو! گفتم: به خدا که نه من دروغگو هستم و نه او، به من خبر داده است که تو دست و پا و زبانم را قطع خواهی کرد!

عبیدالله گفت: به خدا که سخن او را دروغ می‌گردانم، سپس فرمان داد تا دستها و پاهایش را قطع کنند (اما زبانش را قطع نکنند تا به گمان خودش سخن حضرت علی علیه‌السلام را باطل نماید) وقتی رشید را به نزد خاندانش بردند در همان حال از سخنان شگفت و عظیم به مردم خبر می‌داد، صدا زد: ای مردم از من سؤال کنید، این گروه نزد من دینی دارند که هنوز پرداخت نشده است در این حال به ابن‌زیاد خبر دادند که: می‌دانی چه کردی؟ دست و پای رشید را بریدی و زبانش را آزاد گذاردی و او هم اکنون سخنان عظیم با مردم در میان می‌گذارد، عبیدالله دستور داد تا زبان او را نیز به همراه دست و پایش قطع کنند. [۲] .

شخصی به نام زیاد بن نصر گوید: من نزد زیاد بودم که رشید هجری را آوردند زیاد به او گفت: همراهت (یعنی علی علیه‌السلام) در مورد کار ما با تو چه گفته است؟ (معلوم می‌شود که خبرهای غیبی حضرت چنان مشهور بوده است که دشمنان ایشان نیز از آن مطلع گشته بودند)

رشید گفت: حضرت به من خبر داده است که شما دست و پای مرا بریده و سپس مرا به دار آویزان می‌کنید، زیاد گفت: به خدا سوگند که سخن علی علیه‌السلام را دروغ می‌گردانم، رهایش کنید.

همین که رشید خواست برخیزد و بیرون رود، زیاد گفت: به خدا که شکنجه‌ای سخت‌تر از همان که صاحب او خبر داده سراغ ندارم، او را ببرید و دست و پای او را بریده و سپس دارش زنید.

رشید گفت: هرگز، شما نزد من چیزی دارید که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به من خبر داده است! زیاد که متوجه شده بود گفت: زبانش را قطع کنید، رشید گفت: به خدا که الان تصدیق خبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام محقق شد.

شیخ مفید (ره) بعد از نقل این خبر گوید: این روایت را نیز موافق و مخالف از افراد مورد اعتماد خود از کسانی که نام بردیم ذکر کرده‌اند و این خبر در نزد علماء شیعه و اهل سنت مشهور است. [۳] .

شخصی بنام ابوحسان عجلی گوید: از دختر راشد (رشید)، هجری راجع به جریان پدرش پرسیدم گفت: از پدرم شنیدم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او فرمود: ای راشد چگونه است صبر تو آنگاه که حرامزاده بنی امیه تو را بخواند و دستها و پاها و زبان تو را قطع کند؟

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین آیا سرانجام آن بهشت است؟ فرمود: آری ای راشد، تو در دنیا و آخرت با من هستی. دختر رشید گوید: به خدا قسم که پس از مدتی عبیدالله بن زیاد ناپاک، رشید را خواست و به او دستور داد تا از امیرالمؤمنین بیزاری جوید و به او گفت: صاحب تو در مورد مرگ تو چه خبری داده است؟ رشید گفت: دوست من صلوات الله علیه به من خبر داده که تو مرا به بیزاری از او دعوت می‌کنی و من قبول نمی‌کنم و تو دستها و پاها و زبان مرا قطع می‌کنی. ابن‌زیاد گفت: بخدا قسم که حتما سخن او را دروغ می‌گردانم، سپس فرمان داد تا دستها و پاهای او را قطع کنند ولی زبانش را آزاد گذارند.

دختر رشید گوید: پدرم را با دست و پای بریده آوردند، به او گفتم: ای پدرم فدایت شوم آیا از این مصیبت احساس درد می‌کنی؟ گفت: نه به خدا قسم مگر به مقدار فشاری که هنگام ازدحام به انسان می‌رسد وقتی همسایگان نزد او آمدند به آنها گفت: صفحه و دواتی بیاورید تا آنچه مولای من امیرالمؤمنین علیه‌السلام به من خبر داده برای شما بگویم و سپس شروع کرد به گفتن اخبار مهم از کلام حضرت امیر علیه‌السلام. وقتی جریان را به ابن‌زیاد بازگو کردند کسی را فرستاد تا زبان او را نیز قطع کرد و او در همان شب به رحمت ایزدی پیوست. امیرالمؤمنین او را راشد نام نهاده بود و به او علم اجلها و بلاها را تعلیم کرده بود، گاهی با شخصی برخورد می‌کرد و می‌گفت: ای فلانی تو با فلان مرگ خواهی مرد و همانگونه می‌شد که خبر می‌داد. [۴] .

در زمانی که رشید هجری فراری بود و مأموران زیاد در پی او بودند، روزی نزد مردی بنام ابواراکه وارد شد، ابواراکه با عده‌ای از یارانش د نزدیک در (شاید در راهرو) نشسته بود که رشید وارد شد، از دیدن رشید بسیار هراسناک شد به دنبال او آمد و به او گفت: وای بر تو مرا کشتی و فرزندان مرا یتیم کردی و نابودی نمودی! رشید گفت: چرا؟ گفت: تو تحت تعقیب هستی و اکنون به خانه من آمدی و دوستان من تو را دیده‌اند (و گزارش خواهند نمود).

رشید گفت: هیچکدام از آنها مرا ندیده‌اند! ابواراکه گفت: تو مرا نیز به مسخره گرفته‌ای، آنگاه رشید را در بند کشید و محکم بست تا نگریزد! و در اتاقی محبوس کرد و در را بست. سپس به نزد یارانش بازگشت و برای اینکه بفهمد آیا کسی رشید را دیده است یا نه به آنها گفت: به نظرم رسید پیرمردی هم اکنون وارد منزل من شده است، آنها گفتند:

ما هیچکس را ندیدیم، او چند بار سخن خود را تکرار کرد، اما همگی انکار کردند.

ابواراکه می‌ترسید تا مبادا دیگران رشید را دیده باشند و به زیاد گزارش کرده باشند به این منظور راهی مجلس زیاد شد تا ببیند جریان چیست و اگر آنها بو برده‌اند خودش اعتراف کند و رشید را تحویل دهد.

به مجلس زیاد آمد و نزد او نشست، در این میان ناگاه رشید را دید که بر استر او سوار شده به مجلس زیاد می‌آید، رنگ صورتش

پرید و خشکش زد و یقین کرد که نابود شده است. رشید از استر پیاده شد و نزد زیاد آمد و سلام کرد، زیاد از جا برخاست و او را در آغوش کشید و بوسید. سپس شروع کرد از او راجع به سفر او و بستگان او پرسیدن، بعد از لحظاتی رشید رفت. ابواراکه به زیاد گفت: خداوند برایت خیر خواهد ای امیر، این پیرمرد که بود؟

زیاد گفت: او یکی از برادران ما از اهل شام بود که به زیارت ما آمده بود.

ابواراکه به منزل خود آمد، مشاهده کرد رشید در اتاق به همان حال (در بند) بود، به رشید گفت: حالا که نزد تو این دانش است که می‌بینم هر کار که خواهی بکن و هرگاه که خواستی نزد ما آی. [۵] .

موسی بن جعفر و علم امام

اسحاق بن عمار گوید: از عبد صالح (موسی بن جعفر علیه‌السلام) شنیدم که به مردی خبر مرگ او را می‌داد! با خود گفتم: گویا او می‌داند زمان مرگ هر یک از شیعیان خود را؟! در این لحظه حضرت با قیافه‌ای خشمگین متوجه من شد و فرمود:

ای اسحاق! رشید هجری به علم مرگها و بلاها آگاه بود (با اینکه امام نبود) و امام سزاوارتر است به دانستن آن، سپس فرمود:

ای اسحاق هر چه خواهی انجام ده (آماده سفر آخرت باش) که عمر تو پایان یافته و تو تا دو سال دیگر (قبل از دو سال) خواهی مرد، برادران تو و خانواده‌ات اندکی پس از تو با هم اختلاف پیدا کرده و به یکدیگر خیانت می‌کنند به گونه‌ای که دشمنشان آنها را شماتت می‌کند، آیا همین در دلت گذشت؟ (که من از زمان مرگ شیعیان خبر دارم).

اسحاق گوید: من از آنچه در دلم خطور کرد استغفار می‌کنم. راوی گوید: از این محفل اندکی گذشت و اسحاق فوت کرد و خانواده‌اش نیز نیازمند اموال مردم شدند و مفلس (ورشکسته و فقیر) شدند. [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] هجر شهری است در نواحی بحرین (نفس المهموم).

[۲] نفس المهموم، ص ۸۳.

[۳] الارشاد، ص ۳۱۶.

[۴] بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۳۶ و الاختصاص ص ۷۲.

[۵] نفس المهموم، ص ۸۱، و الاختصاص للشیخ المفید، ص ۷۳.

[۶] اصول کافی، ج ۲، ص ۳۹۹.

پیشگوئی دقیق در مورد میثم تمار

یکی از یاران باوفا و صمیمی که از خواص و برگزیدگان اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌باشد و حضرت به مقدار قابلیت و استعدادش به او از علوم خویش افاضه نمود، میثم تمار است، او مردی بود زاهد که از شدت عبادت و زهد به شدت لاغر گشته بود. امیرالمؤمنین علوم فراوانی به او داده بود که از جمله آنها اسرار غیبی است. میثم در ابتدا برده زنی از قبیله بنی اسد بود، امیرالمؤمنین علیه السّلام او را آزاد نمود و به او فرمود:

نامت چیست؟ گفت: سالم، حضرت فرمود: پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله وسلم به من خبر داد که نام تو- که پدر و مادرت تو را به آن نامگذاری کرده‌اند- میثم است. میثم گفت: خدا و رسول او راست گفتند، شما هم یا امیرالمؤمنین راست گفتی، به خدا که اسم من همین است. حضرت فرمود: نام سالم را رها کن و به همان نامی که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم تو را نامگذاری کرده‌اند برگرد، به این جهت نامش میثم و کنیه‌اش ابوسالم شد.

روزی حضـرت به او فرمود: تو بعـد از من گرفتـار می‌شوی و به دار آویخته شـده و با حربه‌ای مورد ضـرب قرار خواهی گرفت، روز سوم از بینی و دهـان تو خون جـاری می‌شود و ریش تو بـا آن رنگین خواهـد شـد، پس در انتظار آن خضاب باش، تو دهمین نفری هستی که بر در خـانه عمروبن حریث اعـدام می‌شوی، چوبه دار تو از همه آنها کوتاهتر و به زمین نزدیکتر است. سـپس فرمود: بیا تا آن درخت خرمائی که تو را بر شاخه آن به دار می‌آویزند به تو نشان دهم، سپس حضرت آن را به میثم نشان داد.

از این به بعـد میثم مکرر نزد آن درخت می‌آمـد و نمـاز می‌خوانـد و در حالی که به آن درخت اشاره می‌کرد می‌گفت: چه مبارک درختی هستی! من برای تو آفریـده شـده‌ام و تو برای من آبیاری شده‌ای، همواره چنین می‌کرد تا اینکه درخت را قطع کردند و او از مکان دار خود در کوفه آگاه شد.

در این میان که میثم به کنار آن درخت می‌آمد با عمروبن حریث که همسایه آن درخت بود ملاقات کرد و به او گفت: من همسایه تو خواهم شـد، خوب همسایه داری کن! عمروبن حریث که منظور میثم را متوجه نشده بود گفت: آیا می‌خواهی خانه ابن‌مسعود یا ابن‌حکیم را بخری؟

در همان سالی که میثم به شـهادت رسـید به نزد ام سلمهٔ همسر گرامی پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله وسلم رسید و ام سلمهٔ پرسید: کیستی؟ گفت: منم میثم، ام سـلمهٔ گفت: به خدا سوگند چه بسیار از پیامبر صـلی اللّه علیه و آله وسلم شنیدم که تو را یاد می‌کرد و سفارش تو را در دل شب به علی علیه السّلام می‌کرد.

میثم سراغ امام حسین علیه‌السّلام را گرفت، ام سـلمهٔ گفت: در بسـتان خود به سر می‌برد. میثم گفت: به حضـرت بگوئیـد دوست داشتم برای عرض سلام خدمتشان برسم، ما به خواست خداوند متعال همدیگر را نزد خداوند- به زودی- ملاقات خواهیم کرد (زیرا اندکی قبل از شهادت سیدالشهداء در ایام شهادت مسلم بن عقیل، میثم به شهادت رسید).

ام سلمه عطری طلبید و محاسن او را خوشبو کرد و گفت: این محاسن به زودی با خون رنگین خواهد شد.

میثم به کوفه آمـد، عبیـدالله بن زیاد- که لعنت خـدا بر او باد- او را دسـتگیر نمود، وقتی میثم را نزد او آوردند به عبیدالله گفتند: این مرد از همـه افراد مـوقعیتش نزد علی علیه‌السّلام بیشـتر بـود عبیـدالله بـا تعجب گفت: وای بر شـما این مرد عجمی این همه مـوقعیت داشت؟! گفتنـد: آری، عبیـدالله به میثم گفت: می‌دانی خـدایت کجـاست؟ میثم بـا کمال جسارت گفت: او در کمین هر سـتمکاری است و تو یکی از آن سـتمکاران هستی! عبیدالله گفت: با این عجمی بودن به آنچه خواسـته‌ای رسیده‌ای، بگو ببینم صاحب تو یعنی علی علیه‌السّلام- در مـورد رفتـار من بـا تـو چه خـبری به تو داده؟ میثم گفت: به من خـبر داده است که تو مرا بعـد از نه نفر که من دهمین آنهـا هسـتم به دار می‌آویزی، چوبه دار من از همه کوتاهتر و به زمین نزدیکتر است! عبیـدالله گفت: حتما گفته او را مخالف می‌گردانم. میثم گفت: تو چگونه با او مخالفت می‌کنی، بخدا که او به من خبری نداده جز از جانب پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله وسلم و او از جبرئیل از خداونـد متعال، با این حال تو با این گروه چگونه مخالفت می‌کنی؟ من خود آگاهم از جایگاهی که بر آن به دار آویخته می‌شوم، میدانم، در کجای کوفه است؟ و من اولین مخلوق خدایم که در اسلام به دهان او، لجام زده می‌شود.

عبیدالله بن زیاد میثم را به زندان افکند، همراه میثم، مختار بن ابی‌عبیدهٔ را (که انتقام خون شهداء کربلا را بعدا از قاتلین آنها گرفت) نیز به زندان افکند.

میثم به مختار گفت: تو از زندان آزاد خواهی شد و برای خونخواهی (امام) حسین علیه‌السّلام قیام می‌کنی و این مرد- عبیدالله- که ما را می‌کشـد خواهی کشت! عبیدالله تصـمیم گرفت مختار را بکشد، همینکه خواست این تصـمیم را اجرا کند، نامه‌ای از یزید به او رسید که در آن دستور آزادی مختار نوشته شده بود، عبیدالله او را آزاد کرد، ولی دستور داد میثم را به دار آویزان کنند. وقتی میثم را می‌بردنـد مردی به او گفت: ای میثم تو از این بی‌نیـاز بودی (خود را به هلاکت انـداختی) میثم تبسـمی کرد و در حالی که به آن درخت اشاره می‌کرد گفت: من برای این آفریـده شـدم و این نیز برای من رشد کرده است. وقتی میثم را بر چوبه دار آویزان کردند

(همان جائی که حضرت علی علیه‌السّلام خبر داده بود، البته دارآویز در سابق به صورت صلیب بوده است نه حلق آویز، یعنی او را به چوبه دار بالا برده می‌بستند، بدون اینکه طناب دار را بر حلق او ببندند، و پس از مدتی با نیزه یا تیر او را می کشتند) مردم اطراف چوبه دار جمع شدند، وقتی عمروبن حریث منظره را در کنار خانه خود دید گفت: به خدا که میثم به من می گفت که همسایه تو می‌شوم، سپس به کنیز خود دستور داد زیر آن چوبه را تمیز کرده و آب بپاشند و خوشبو کند.

میثم بالای دار شروع کرد از فضائل بنی هاشم بیان کردن به گونه‌ای که به ابن‌زیاد خبر دادند که این بنده شما را رسوا کرد، آن ملعون دستور داد تا لجام بر دهان او زنند و اولین مخلوق خدا بود که در اسلام به او لجام زده شد.

سه روز گذشت و روز سوم با حربه‌ای او را هدف قرار دادند، تکبیر گفت و در آخر آن روز از بینی و دهانش خون آمد (و به شهادت رسید) و شهادت او ده روز قبل از آمدن سیدالشهداء علیه‌السّلام به عراق بود. [۱] .

روایت دیگر در پیشگوئی حضرت امیر

در روایت دیگری میثم گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السّلام مرا خوانده فرمود:ای میثم چگونه‌ای وقتی حرامزاده بنی امیه عبیدالله بن زیاد تو را به بیزاری از من دعوت کند؟ عرض کردم: ای امیرالمؤمنین به خدا سوگند من از شما بیزاری نمی‌جویم. حضرت فرمود: به خدا سوگند که تو را می‌کشد و به دار می‌کشد، عرض کردم: صبر می کنم و این در راه خدا اندک است. حضرت فرمود: ای میثم در این هنگام تو با من هستی در درجه من الخ. [۲] در روایت دیگری آمده است: امیرالمؤمنین علیه السّلام از (مسجد) جامع کوفه بیرون می‌آمد و نزد میثم تمار می‌نشست و با او سخن می گفت، گویند: روزی به میثم فرمود: ای میثم به تو بشارت دهم؟ گفت: به چه چیز ای امیر مؤمنان؟ فرمود: به اینکه تو در حالی که به دار آویخته شده‌ای خواهی مرد، میثم گفت: ای مولای من در آن حال من بر روش اسلام هستم؟ حضرت فرمود: آری. [۳] .

مذاکره عجیب میثم و حبیب و رشید

روزی میثم سوار بر اسب می‌رفت که حبیب بن مظاهر اسدی (شهید فداکار کربلا) که در میان بنی اسد بود به استقبال میثم آمد، هر دو سوار به هم نزدیک شدند به گونه‌ای که گردن اسبهای آنها نزدیک هم بود و با هم سخن می گفتند.

حبیب به میثم گفت: گویا پیرمردی را می‌بینم فربه (یعنی میثم را) که موی جلوی سر او ریخته، در کنار دارالرزق خیار (یا خربزه یا کدو) می‌فروشد، و او در راه محبت خاندان پیامبرش بر دار شود و شکم او بر روی چوبه دار پاره گردد!

میثم گفت: و من مردی سرخ روی را می‌بینم با دو دسته موی بافته که برای یاری فرزند دختر پیامبرش خارج می‌شود و کشته می گردد و سر او را در شهر کوفه می گردانند.

اهل مجلس که ایندو پیشگوئی را از ایندو نفر شنیدند گفتند: ما دروغگوتر از این دو ندیده‌ایم! در این میان رشید هجری آمد و سراغ میثم و حبیب را گرفت، مردم گفتند: آن دو رفتند ولی ما از آنها شنیدیم که چنین و چنان می گفتند.

رشید گفت: رحمت خدا بر میثم، فراموش کرد بگوید: جایز کسی که سر حبیب را می گرداند صد درهم زیاد می کنند، آنگاه رشید رفت. مردمی که این را شنیدند گفتند: به خدا که این از آنها دروغگوتر است، ولی روزگار گذشت تا اینکه دیدیم میثم را که کنار خانه عمروبن حریث بر دار زدند و سر حبیب بن مظاهر را که با امام حسین کشته شده بود به کوفه آوردند و هر چه خبر داده بودند واقع شد. [۴] .

پیشگوئی میثم در مورد مرگ معاویه

ابوخالد تمار گوید: روز جمعه‌ای بود که با میثم تمار بر روی رودخانه فرات بودیم ناگهان بادی وزید، میثم بیرون آمد و بعد از نگاه به باد گفت:کشتی را محکم دارید که این بادی تند است، همین ساعت معاویه مرد.

یک هفته گذشت، در جمعه آینده پیکی از شام آمد وقتی از او جویای حال شدم گفت: اوضاع مردم خوب است ولی معاویه مرد و

مردم با یزید بیعت کرده‌اند، پرسیدم: در چه روزی مرد؟ گفت: روز جمعه. [۵] .

روایتی از میثم در مورد غربت حضرت علی

میثم تمار گوید: شبی از شبها مولای من امیرالمؤمنین علیه‌السّلام با من به بیرون از کوفه آمد و در مسجدی که آنجا بود چهار رکعت نماز گزارد بعد از سلام نماز و گفتن تسبیح عرضه داشت:

خدایا چگونه تو را بخوانم با آنکه نافرمانی ترا کرده‌ام، و چگونه تو را نخوانم بعد از آنکه تو را شناخته و محبت تو در دلم جای گرفته است، دستی را بطرف تو دراز کردم که از گناه پر است و چشمی که امیدوار (به بخشش و کرم) توست- سپس دعائی طولانی کرد و صدا را آهسته نمود و سر بر خاك نهاده سجده کرد و یکصد مرتبه گفت: العفو العفو، آنگاه برخاست و بیرون رفت، من به دنبال حضرت به صحرا رفتم، حضرت خطی برایم کشید و فرمود:مبادا از این خط بگذری! آنگاه خودش تنها رفت، شب تاریکی بود با خودم گفتم: تو مولای خود را رها کردی با آنکه او دشمنان بسیار دارد، در پیشگاه الهی و نزد پیامبر او چه عذری خواهی داشت، بخدا که دنبالش خواهم رفت و مراقب او خواهم بود گرچه از فرمان او سرپیچی کنم. به همین جهت دنبال حضرت حرکت کردم، مقداری که آمدم دیدم حضرت سر را تا نصف بدن درون چاهی فرو برده و با چاه سخن می گوید و چاه نیز با حضرت سخن می گوید، که ناگاه حضرت متوجه من شده فرمود: کیستی؟ گفتم: میثم. فرمود: آیا نگفتم از آن خط عبور نکنی؟ عرض کردم: ای مولای من از دشمنان بر شما ترسیدم دلم آرام نگرفت فرمود: آیا از حرفهای من چیزی شنیدی؟ عرض کردم: نه فرمود: ای میثم: در سینه عقده هائی است که وقتی سینه‌ام از آن تنگ می‌شود با دست زمین را گود می کنم و اسرار خود را برای آن بازگو می کنم، از این عقده‌های من است که زمین می‌روید و آن گیاه اثر بذر من است. [۶] و امام باقر علیه‌السّلام به ابوخالد کابلی فرمود: علی بن ابی‌طالب علیه‌السّلام نزد شما بود در عراق و با اصحاب خود با دشمن می‌جنگید ولی در میان (آن جمعیت انبوه) پنجاه نفر که او را درست بشناسند و به رهبری او حقیقتا آگاه باشند نبود. [۷] .

\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد: ص ۳۱۳.

[۲] نفس المهموم، ص ۷۸.

[۳] نفس المهموم، ص ۷۸.

[۴] نفس المهموم، ص ۷۸.

[۵] نفس المهموم، ص ۷۸.

[۶] نفس المهموم، ص ۷۹.

[۷] بحار، ج ۴۲، ص ۱۵۲.

پیشگوئی شهادت حجر بن عدی

حجر بن عدی بعد از ضربت خوردن امیرالمؤمنین علیه‌السّلام توسط ابن‌ملجم- که لعنت خدا بر او باد- به عیادت حضرت آمد و با گفتن اشعار فصیح و زیبائی حضرت را تمجید و تاءسف خود را ابراز نمود که اول آن اشعار این بود: فیا اسفی علی المولی التقی ابوالاطهار حیدرهٔ الزکی

«ای افسوس بر مولای با تقوا، پدر پاکان، حیدر پاك.» وقتی نگاه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به او افتاد و اشعار او را شنید به او فرمود: چگونه‌ای وقتی تو را برای بیزاری از من دعوت کنند، چه خواهی گفت؟ حجر گفت: ای امیر مؤمنان بخدا سوگند اگر مرا با شمشیر

قطعه قطعه کنند و برای سوزاندنم آتش برافروزند و مرا در آن اندازند، اینها را بر بیزاری جستن تو ترجیح خواهم داد!

حضرت فرمود: به هر خبری موفق باشی ای حجر، خدا به تو از جانب خاندان پیامبرت خیر دهد [۱] و در یک پیشگوئی دیگر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود: ای اهل عراق به زودی از شما هفت نفر در سرزمین عذراء کشته می‌شوند، مثل آنها همانند اصحاب اخدود است (که داستان آنها در قرآن آمده است و به جرم قبول مذهب حق در گودالهای آتش سوزانده شدند).

و سرانجام حجر و و اصحاب او به دست عمال معاویه در عذراء به شهادت رسیدند. [۲] .

داستان شهادت حجر و یاران او

حجر بن عدی، از بزرگان و خواص اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است که به زهد و کثرت عبادت و نماز معروف بود، گویند در یک شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند.

او در کودکی پیامبراکرم صلی اللّه علیه و آله وسلم را درک کرده بود و با این حال از بزرگان صحابه شد، او که از ناسزاگوئی حاکم کوفه به نام مغیرهٔ بن شعبه که به حضرت علی علیه‌السّلام و شیعیان او ناسزاگوئی می کرد، به شدت به تنگ آمده بود، شروع نمود به اعتراض کردن، تا اینکه مغیره مرد و پس از او جنایتکار خونریز و حرامزاده‌ای بنام زیاد والی کوفه شد، شیعیان اطراف حجر را گرفتند و کم‌کم جمعیتشان زیاد شد تا اینکه در یک اعتراض علنی نماینده حاکم را بر روی منبر سنگباران کردند، حاکم به تعقیب حجر پرداخت، تا اینکه دوازده نفر را با او دستگیر کردند، و قرار شد آنها را به نزد معاویه در شام بفرستند تا او قضاوت کند و همراه آنها نامه‌ای نوشت و در آن حجر و اصحاب او را به جنگجوئی و آشوبگری و تهیه لشکر و تفرقه افکنی و لعنت بر خلیفه و برکناری معاویه و کفر، متهم نمود و دستور داد تا بزرگان شهر بر آن گواهی دهند و حتی نام برخی را به دروغ پای نامه نوشت. این عده را که تعداد آنها به چهارده نفر رسیده بود به طرف شام حرکت دادند تا اینکه به منطقه‌ای بنام مرج عذراء در چند مایلی دمشق رسیدند، در اینجا معاویه نمایندگان کوفه را که پیام رسان زیاد بودند به حضور پذیرفت، معاویه دو نفر را که یکی از آنها یک چشم بود به نزد حجر در یک تفأل گفت: نصف ما کشته می‌شود و نصف دیگر نجات می‌یابد.

شش نفر از آن گروه با شفاعت بزرگان شام نجات یافتند آنگاه به افراد باقیمانده گفتند: ما دستور داریم بیزاری از علی و لعن بر او را بر شما عرضه کنیم، اگر انجام دادید شما را رها خواهیم کرد وگرنه خواهیم کشت، معاویه خون شما را به خاطر گواهی همشهریان شما حلال می‌داند ولی شما را با این شرط عفو می کند، از علی بیزاری بجوئید تا آزاد شوید.

آنها یکصدا گفتند: ما چنین نخواهیم کرد، آن شب را به آنها مهلت دادند، کفنهای آنها را آماده کردند آنها تمامی شب را به نماز پرداختند.

صبحگاه یاران معاویه گفتند: ای گروه ما دیشب دیدیم شما نماز طولانی و زیبا دعا می کردید، به ما بگوئید نظر شما در مورد عثمان چیست؟ جواب دادند: او اولین کسی است که در حکومت ستم کرد و به غیر حق عمل کرد.

اهل شام گفتند: معاویه شما را بهتر می‌شناخت سپس دوباره پیشنهاد کردند که از علی علیه‌السّلام بیزاری بجویند، آنها گفتند: هرگز، بلکه ما ولایت او را می‌پذیریم. آنگاه هر کدام از آن جماعت یکنفر از اصحاب حجر را گرفته می‌برد تا بکشد، حجر گفت: بگذارید دو رکعت نماز بخوانم، که من هرگز وضوء بدون نماز نگرفته‌ام. پس از نماز گفت: بخدا که نمازی کوتاهتر از این نخوانده بودم و اگر نه این بود که اینان برداشت کنند که از روی بی‌تابی است دوست داشتم زیاد نماز بخوانم، یکی از آنها با شمشیر برهنه بطرف حجر آمد، حجر لرزید، آن مرد گفت: تو که پنداشتی از مرگ واهمه نداری (چرا ترسیدی؟)، اکنون اگر بیزاری بجوئی تو را رها می کنیم! حجر گفت: چرا هراسناک نشوم وقتی قبری آماده و کفنی باز و شمشیری برهنه می‌بینم، ولی بخدا سوگند اگر هراس کردم، اما چیزی که خدای را به خشم آورد نخواهم گفت، سپس او را شهید کردند. رضوان خدا بر او باد.

سپس شروع کردند یاران حجر را یکی یکی کشتند تا شش نفر، دو نفر باقی‌مانده پیشنهاد کردند ما را نزد معاویه بفرستید، وقتی نزد

معاویه آمدند یکی از آنان به نام کریم بن عنیف گفت: خدا را خدا را ای معاویه تو از این دنیای فانی می‌روی و به جهان باقی خواهی شتافت و در آنجا از این تصمیم که در مورد ریختن خون ما گرفته‌ای بازخواست خواهی شد.

معاویه گفت: در مورد علی چه نظری داری؟ او گفت من با تو هم عقیده‌ام و از دین علی بیزارم، معاویه با شفاعت شمر او را بخشید مشروط بر اینکه یک ماه زندانی شود و تا معاویه حکومت می‌کند به کوفه وارد نشود.

سپس به نفر دوم گفت: در مورد علی چه می‌گوئی؟ او گفت: من شهادت می‌دهم که علی از کسانی است که یاد خدا را زیاد می‌نمود و امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و خطای مردم را عفو می‌نمود، معاویه گفت: نظر تو در مورد عثمان چیست؟ گفت: او اولین کسی است که درهای ستم را گشود و درهای حق را به لرزه انداخت. معاویه گفت: خودت را کشتی، آن مرد گفت: بلکه تو را کشتم، آنگاه معاویه که از جملات او به شدت ناراحت بود در نامه‌ای به زیاد یعنی حاکم کوفه نوشت: این مرد بدترین آن گروهی است که برای ما فرستادی، او را به گونه‌ای شکنجه کن که شایسته آن است و به بدترین صورت بکش، و چون نامه به زیاد رسید دستور داد تا او را زنده به گور کردند.

و به این ترتیب همچنان که حضرت امیر علیه‌السّلام خبر داده بود هفت نفر از آنان کشته شدند. شهادت حجر و یاران او در دل مسلمانان بسیار گران آمد

امام حسین علیه‌السّلام در نامه‌ای به معاویه در ضمن جملاتی چنین فرمود: مگر تو قاتل حجر بن عدی و نمازگزارانی که از ظلم برآشفته و بدعت را سنگین می‌دانستند نیستی؟ همانها که در راه خدا از سرزنش کننده هراس نداشتند و تو آنها را به ظلم کشتی با آنکه به آنها پیمانهای سخت داده و قسمهای محکم خورده بودی. و موضوع شهادت حجر و یاران او یکی از مواردی بود که مسلمانان بر معاویه به سختی اعتراض می‌کردند، گویند معاویه در هنگام مرگ می‌گفت: روزگار بدی برای من از حجر در پیش است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] نفس المهموم، ص ۹۳.

[۲] بحار، ج ۴۱ ص ۳۱۶.

[۳] نفس المهموم، ص ۸۴.

پیشگوئی در مورد قنبر و قتل او

روزی حجاج بن یوسف ثقفی به اطرافیان خود گفت: می‌خواهم مردی از اصحاب ابوتراب را (کنیه‌ای که دشمنان حضرت بعنوان تحقیر از حضرت علی علیه‌السّلام یاد می‌کردند) به قتل برسانم و با خون او نزد خداوند تقرب جویم! به او گفتند (اکنون) هیچکس را مثل قنبر غلام علی به او نزدیکتر نمی‌شناسیم، حجاج مأموری را فرستاد تا قنبر را دستگیر کرده آوردند.

حجاج گفت: توئی قنبر؟ جواب داد: آری، گفت: ابوهمدان؟ گفت: آری، حجاج گفت: علی بن ابی‌طالب مولای توست؟ قنبر گفت: مولای من خداست و علی صاحب نعمت من است، حجاج گفت: آیا از دین علی بیزاری می‌جوئی؟ گفت: اگر از دین او بیزار شوم، مرا به چه دینی برتر از او راهنمائی می‌کنی؟ (حجاج که از این پاسخ کوبنده درمانده شد، سخن را عوض کرده) گفت: تو را می‌کشم، خودت بگو دوست داری چگونه کشته می‌شوی؟ قنبر گفت: من اختیار را به تو دادم، حجاج پرسید: برای چه؟

قنبر گفت: زیرا هرگونه که مرا بکشی همان طور تو را (در آخرت) خواهم کشت و همانا امیرالمؤمنین به من خبر داده است که مرگ من از روی قتل و به ظلم و ناحق خواهد بود، حجاج دستور داد تا سر او را بریدند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمهٔ، ج ۱، ص ۳۸۳.

پیشگوئی در مورد شهر کوفه و حاکمان آن

در نهج‌البلاغه است که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در خطبه‌ای فرمود: ای کوفه گویا تو را می‌بینم که (بر اثر آمد و شد لشکرها و پیشامدهای سخت) کشیده می‌شوی همانند چرم در بازار عکاظ (زیرا چرم در وقت دباغی بسیار بر او کش و مالش داده می‌شود و عکاظ نام بازاری معروف بوده است در حجاز میان نخله و طائف) و از پیشامد حادثه پایمال گشته و جنبش‌ها (انواع مصائب) بر تو وارد شود، و من می‌دانم هیچ ستمگری بر تو اراده ظلم نکند مگر اینکه خداوند او را به بلائی مبتلا کند یا کسی را بر او مسلط گرداند که او را بکشد (یعنی ستمگران کوفه یا مبتلا می‌شوند و یا کشته می گردند) و این خبر از جمله پیشگوئیهای آن حضرت است همچنان که در وقایع کوفه و شرح حال ستمگران آن ذکر شده است. محمد بن حسین کیدری در شرح نهج‌البلاغه گوید: از آن جبارانی که خداوند آنها را به خود مشغول نمود زیاد (بن ابیه) است، او مردم را در مسجد جمع کرد تا علی علیه‌السّلام را لعنت کنند، که ناگاه دربان او بیرون آمد و گفت: مردم متفرق شوید که امیر گرفتار است و همین الان فلج شده است. فرزند او عبیدالله بن زیاد نیز به مرض جذام مبتلا گرید، حجاج بن یوسف (که راجع به حالات و جنایات او بعدا سخن خواهیم گفت) در شکمش جانور افتاد تا مرد، عمروبن هبیرهٔ و فرزند او یوسف هر دو به بیماری صرع (غش) مبتلا شدند، خالد قسری آنقدر در زندان ماند تا از گرسنگی مرد.

اما آن گروهی از ستمگران که خداوند توسط کسانی آنها را نابود کرد و کشته شدند مثل عبیدالله بن زیاد و مصعب بن زبیر و ابوالسرایا و دیگران بودند که همگی کشته شدند و همچنین یزید بن مهلب که به بدترین وضع کشته شد.

پیشگوئی در مورد قاتل جویره

جویرهٔ بن مسهر به دارالاماره کوفه آمد و صدا زد: کجاست امیرالمؤمنین علیه‌السّلام؟ گفتند: حضرت استراحت نموده است، صدا زد: ای خوابیده بیدار شو، سوگند به آنکه جانم به دست (قدرت) اوست، ضربتی بر سر تو وارد شود که محاسن تو از آن رنگین گردد همانگونه که خودت مرا خبر داده‌ای. حضرت امیر علیه‌السّلام که سخنان او را شنید فرمود: جلو بیا تا با تو سخنی گویم، سوگند به آنکه جانم به دست (قدرت) اوست، حتما تو را با زور و اکراه به نزد آن خونریز طغیانگر ناپاک می‌برند و دست و پای تو را در زیر شاخه (درختی که نزدیک خانه) کافری است قطع کرده سپس بردار کشند!

روزگار گذشت تا آنکه پس از آن حضرت، زیاد بن ابیه حاکم معاویه دست و پای جویرهٔ را برید و او را بر شاخه‌ای کنار خانه ابن‌معکبر به دار کشید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد.

پیشگوئی در مورد قاتل کمیل بن زیاد

وقتی حجاج بن یوسف آن جنایتکار تاریخ حاکم عراق شد، (در پی دستگیری و کشتار شیعیان برآمد) و به تعقیب کمیل بن زیاد

یار باوفای حضرت امیر علیه‌السّلام پرداخت، کمیل مخفی شد، حجاج حقوق و مزایای قوم او را قطع کرد.
سرانجام کمیل نتوانست ناراحتی و سختی قوم خود را تحمل کند با خود گفت: من دیگر پیر شده‌ام و عمرم به پایان رسیده، سزاوار نیست قوم خود را محروم کنم، و به این ترتیب خود را تسلیم حجاج کرد و نزد او رفت. حجاج که دید کمیل با پای خود آمده است گفت: دوست داشتم تو را دستگیر می‌کردم (حالا ـ با پای خود آمده‌ای) کمیل گفت: دندانهای نیش خود را (همچون درندگان هنگام دریدن طعمه) بر من فرو مکن و مرا نترسان، به خدا که از عمر من جز اندکی (همانند اوائل غبار) نمانده است، هر گونه که خواهی حکم کن که خدا را وعده گاهی است و بعد از قتل حسابی در کار است (و باید پاسخگوئی باشی) و بدان که امیرالمؤمنین به من خبر داده است که قاتل من تو هستی! حجاج گفت: پس حجت بر تو تمام است (یعنی برای صدق کلام علی هم شده باید تو را بکشم) کمیل گفت: بله اگر تو قاضی باشی و قضاوت کنی، حجاج گفت: آری تو جزء قاتلین عثمان هستی، آنگاه دستور داد گردن او را قطع کردند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد.

پیش بینی عاقبت معاویه

او نمی‌میرد تا فرمانروای امت شود

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جنگ صفین در میان لشکر خود متوجه غوغائی شد، مردم به جنب وجوش آمده بودند، حضرت از علت آن سؤال نمود، گفتند: معاویه کشته شده است. حضرت فرمود: نه، قسم به آنکه جانم به دست (قدرت) اوست او نمی‌میرد تا اینکه امیر این امت شود و همه با او بیعت کنند.

عرض کردند: (اکنون که می‌دانید او پیروز خواهد شد) چرا با او می‌جنگید؟ فرمود:تا عذری باشد میان من خداوند (یعنی انجام وظیفه و اتمام حجت بر مردم و روشن شدن حق را باطل و طرفداران آن دو).

در روایت دیگری سواری از شام خبر مرگ معاویه را آورد، او را نه نزد حضرت آوردند، حضرت فرمود: آیا خودت شاهد مرگ معاویه بودی؟ با کمال تعجب گفت: آری خاك هم بر او ریختیم! حضرت فرمود:

دروغ می‌گوید، گفتند: از کجا فهمیدید که دروغ می‌گوید؟ فرمود: او نمی‌میرد تا اینکه چنین و چنان کند و مقداری از کارهای معاویه را حضرت بیان کرد، گفتند: پس چرا با او می‌جنگید؟ فرمود: برای (اتمام) حجّت. [۱] .

معاویه نمی‌میرد تا آنکه صلیب بر گردن آویزد

علامه مجلسی قدس سرّه روایت کند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: پسر هند (یعنی معاویه) نمی‌میرد تا اینکه صلیب برگردن خود آویزان کند و همچنان شد که حضرت فرموده بود.

علامه مجلسی ره سپس از مناقب نقل می‌فرماید که: این روایت را احنف بن قیس و ابن‌شهاب زهری و اعثم کوفی و ابوحیان و ابوالثلاج نیز نقل کرده‌اند. [۲] صاحب حدیقة الشیعة از کتاب مصابیح نقل کرده است که پیامبر اکرم علیهم‌السلام فرمود: «یموت معاویة علی غیر ملتی؛ معاویه می‌میرد بر دینی غیر از دین من.»

احنف بن قیس گوید: من وقتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: معاویه بر دین اسلام نخواهد مرد، در دلم این امر می‌خلید که این مسأله چگونه خواهد بود؟ تا آنکه به حسب اتفاق به شام رفتم، شنیدم که معاویه رنجور است، رفتم به عیادت او، دیدم روی به دیوار خوابیده است، به سینه او دست زدم، دستم به بتی خورد که در گردن آویخته بود.

معاویه متوجه من شد وقتی مرا گریان دید گفت: (چرا گریه می کنی) من امروز حالم بهتر است، گفتم: گریه من به این جهت است که از علی بن ابی‌طالب شنیدم می‌فرمود: معاویه در حالی می‌میرد که بت در گردن اوست. معاویه گفت: دکتر به من دستور داده و به من گفته است این بت نیست، در گردن خود بیاویز که برایت سودمند است، احنف گوید: از نزد معاویه بیرون آمدم هنوز به خانه نرسیده بودم که آوازه مرگ معاویه از هر طرف بلند شد قاضی القضا اهل سنت نیز گفته است: معاویه در حالی مرد که از بت توقع شفاعت داشت و دیگری از آنها بنام مأمونی در کتاب خود، حدیث آویزان کردن بت را در هنگام مرگ توسط معاویه، مورد اتفاق دانسته است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۲ ص ۲۵۹.

[۲] بحارالانوار، ج ۴۱ ص۳۰۵ به نقل از مناقب آل ابی‌طالب علیه‌السلام.

[۳] حدیث الشسیعهٔ ص ۳۴۱.

پس از من به ذلت همگانی می‌رسید

مردم کوفه و عراق بعد از جریان صفین و حکمین، نسبت به جنگ به خاطر خسارات و تلفات سنگینی که به آنها وارد آمده بود از جنگ رویگردان شدند و سستی و زبونی و دنیاطلبی را پیش گرفتند و هر چه حضرت امیر علیه‌السّلام آنها را به جنگ با معاویه و سرکوب او تشویق می‌نمودند تأثیری نداشت مگر برای اندکی، به همین جهت است که حضرتش از مردم کوفه به سختی گلایه نمود و آنها را از عاقبت این سستی بر حذر داشت. در یکی از سخنان خویش فرمود: با کدام رهبر بعد از من خواهید جنگید، از کدام خانه بعد از خانه خود دفاع می کنید؟ بدانید که شما (با این سستی) بعد از من به ذلت همگانی مبتلا شده و با شمشیر برنده و روش زشت مواجه می‌شوید، به گونه‌ای که ستمگران این اعمال را بعنوان یک سنت (طولانی) اجرا خواهند نمود. [۱] و تاریخ نشان داد که شیعیان عراق بعد از حضرت دچار چه سختیها و شکنجه های دردناک گردیدند.

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱ ص ۳۱۷.

پیشگویی درباره معاویه و حجاج و عمر

محدث قمی روایت کند که امیرالمؤمنین علیهم‌السلام به اهل کوفه فرمود:
سوگند به آنکه دانه را شکافت و جاندران را آفرید، در پشت سر شما مردی است یک چشم و پشت کننده (کنایه از اینکه دنیا را می‌بیند و به آخرت پشت کرده است)او جهنمی است دنیوی، هیچکس را باقی نگذارد و رها نکند (شاید منظور حضرت همان معاویه باشد) و بعد از او کسی می‌آید درنده، جمع می کند و منع می کند، آنگاه گروهی از بنی امیه بر شما حکومت کنند که آخرین آنها بهتر از اول آنها نیست (امید بهبودی و خیری نیست) مگر یک مرد از ایشان (عمربن عبدالعزیز) اینها بلائی است آسمانی که خداوند بر این امت مقرر کرده و حتما واقع می‌شود.
نیکان شما را بکشد و اشخاص با رأفت را تبعید کند، گنجهای شما را خارج نماید حتی اندوخته‌های شما را از میان حجله‌ها (یعنی زیور آلات زنان) عذابی است که به واسطه آنچه از امور خود ضایع کردید و صلاح دین و دنیای خود را از بین بردید (مبتلا

می‌شوید) ای اهل کوفه به شما خبر می‌دهم به آنچه می‌شود قبل از آنکه واقع شود تا از آن حذر کنید، و آنانکه پند می گیرند بترسند.

می‌بینم شما را که می گوئید: علی دروغ می گوید همان طور که قریش به پیامبر خود و سرور خویش، پیامبر رحمت محمدبن عبدالله حبیب خداوند صلی الله علیه و آله و سلم گفت، وای بر شما من بر چه کسی دروغ بندم، بر خدا؟ من که اولین عبادت کننده و موحد او (در میان مسلمانان) هستم! یا بر پیامبر خدا؟ من که اولین کسی هستم که به او ایمان آوردم و او را تصدیق و یاری نمودم. نه به خدا قسم، این سخن خدعه‌ای است از شما که نیازی به آن ندارید، سوگند به شکافنده دانه و خالق انسان که خبر (آنچه را گفتم) پس از مدتی خواهید فهمید. [۱] .

مؤلف گوید:در این خطبه شریفه گویا حضرت امیر علیه‌السلام به سه نفر اشاره خاص داشته است معاویه و حجاج و عمربن عبدالعزیز، در مورد معاویه و جنایات او نیاز به توضیح نیست و کم و بیش در این کتاب از آن سخن رفته است، در مورد حجاج بعدا مقداری سخن خواهیم گفت، اما عمربن عبدالعزیز، حضرت در کلام خود به او اشاره فرمود و او را بنی امیه ستمگر استثناء نمود و فرمود: مگر یک مرد.

مختصری از تاریخ عمربن عبدالعزیز

عمربن عبدالعزیز بن مروان، نوه مروان ملعون است که در سال ۹۹ هجری بعد از سلیمان بن عبدالملک به وصیت او، خلیفه شد، از طرف پدر به بنی امیه و از مادر به عمربن خطاب می‌رسد، او وقتی در خلافت مستقر شد عاملان بنی امیه را عزل کرد و مردمان صالح را به جای ایشان نصب کرد، فدک را (که توسط ابوبکر و حاکمان بعد از او غصب شده و ادامه داشت) به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازگردانید (و با این کار عملا صحت ادعای صدیقه اطهر و بطلان دعوای ابوبکر را اعلام نمود) با اولاد امیرالمؤمنین مهربانی می‌کرد، و همواو بود که سب امیرالمؤمنین علیه‌السلام را منع کرد و با آنکه در زمان خلفای قبل از او به شدت رواج داشت از میان برداشت. [۲] .

گویند در زمانی که او در مسجد با مردم سخن می‌گفت: یکی از کفار اهل ذمه علنا دختر او را خواستگاری کرد، عمربن عبدالعزیز گفت: در شرع اسلام تزویج با کافر جایز نیست؟ جوان کافر گفت:پس چرا پیامبر به کافر دختر داد؟ عمربن عبدالعزیز گفت: کجا پیامبر به کافر دختر داده است؟ جوان گفت: مگر پیامبر دختر خود فاطمه را به علی بن ابیطالب نداده است، مگر علی داماد پیامبر نیست؟ عمربن عبدالعزیز گفت: علی که کافر نبود، (بلکه اولین مسلمان و جهادگر در راه اسلام بود) جوان گفت: پس چرا او را بر روی منابر لعن می‌کنید؟!

عمربن عبدالعزیز از جمعیت حاضر خواست پاسخ او را بدهند و چون جواب قانع کننده‌ای نداشتند دستور داد تا این روش زشت ممنوع شود و به جای آن آیه ربنا اغفرلنا و لوالدینا و آیه ان اللّه یأمر بالعدل و الاحسان خوابنده شود.

باری او و اعمال و روش او با دیگران تفاوتی بسیار داشت و بعضی به همین جهت در مذمت او توقف کرده‌اند، گرچه به هر حال بخاطر غصب خلافت مذموم است. بنی عباس وقتی گور بنی امیه را می‌شکافتند، متعرض او نشدند، عده‌ای از شیعیان به مرثیه او نیز پرداخته‌اند، برخی او را مرحوم اهل زمین و ملعون اهل آسمان شمرده‌اند.

پی نوشت ها:

[۱] تتمّة المنتهی.

[۲] تتمّة المنتهی.

پیشگوئی کشته شدن اعشی بدست حجاج

شخصـی به نام اسـماعیل بن رجا گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشغول سخنرانی بود و از حوادث آینده سخن می گفت و پیشگوئی می کرد که ناگاه جوانی به نام اعشـی برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین چقدر سـخن شـما به خرافات شبیه است؟ حضرت فرمود: ای پسـر اگر تو در این سـخن به خطا رفته باشـی خداوند به وسـیله جوان ثقیف به تو ضـربه زند، آنگاه حضـرت ساکت شد. گروهی از مردم که پـای منبر بودنـد پرسـیدند: یـا امیرالمـؤمنین جـوان ثقیـف کیست؟ فرمود: جوانی که بر این شـهر (کوفه) مسلّط شود، هیچ حرمتی برای خداوند باقی نگذارد مگر آنکه آن را نابود کند، و گردن این جوان را با شمشیر خواهد زد!

پرسـیدند: او چنـد سال حکومت می کنـد؟ فرمود: بیست سال اگر برسـد! گفتند می‌میرد یا کشـته می‌شود، فرمود: در بستر به واسـطه مرضی که در شکم اوست از زیادی آنچه از درونش خارج می‌شود خواهد مرد.

روای گویـد: به خدا قسم با دو چشم خود دیدم اعشـی را در میان اسـیرانی که از سـپاه عبدالرحمن بن محمد گرفته بودند، در مقابل حجاج ایسـتاده بود، حجاج او را سـرزنش کرد و به او گفت: آن شـعری که در آن عبدالرحمن را به جنگ تشویق می کردی بخوان، سپس در همان مجلس د فرمان داد تا گردن او را قطع کردند. [۱] .

در مورد حجاج و جنایات وی و تحقق پیشگوئیهای دیگر حضرت بعدا سخن خواهیم گفت.

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج ۲ ص ۲۸۹.

پیشگوئی شهادت عمروبن الحمق خزاعی

عمروبـن الحمـق الخزاعی یکی از یـاران باوفـای امیرالمـؤمنین علیه‌السـلام است، روزی حضـرت به او فرمـود: ای عمرو کجـا اقـامت کرده‌ای گفت: در میان قوم خودم ساکن هسـتم حضرت فرمود: در میان ایشان اقامت مکن، عمروگفت: نزد بنی کنانهٔ که همسایه ما هسـتند بروم؟ فرمـود: نه آنجـا هم نرو، عرض کرد: قـبیله ثقیـف چه؟ فرمـود: بـا معرّه و مجرّهٔ چه خـواهی کرد؟ عمرو گفت: این دو چیست؟ فرمود: دو شـعله آتش که از پشت کوفه خـارج شـده یکی از آنها بر تمیم وبکربن وائل افتـد و کمتر کسـی است که از آن نجات یابد و دیگری از جهت دیگر شهر کوفه داخل شده، خانه یا یکی دو اتاق را می‌سوزاند (ضررش اندك است).

عمرو گفـت: پس بـه کجـا اقـامت کنم؟ فرمـود: در قـبیله بنی عمروبن عـامر ازدی. راوی گویـد: عـده‌ای که این سـخنان را شـنیدند می گفتند: او کاهنی است که سـخن کاهنان را بیان می کند (کاهن کسی بوده است که از راه شیاطین و اجنّه و یا ستارگان پیشگوئی می کرده است).

حضـرت فرمود: ای عمرو تو بعد از من کشـته می‌شوی و سـر تو را از شهری به شهر دیگر می گردانند و این اولین سر است در اسلام که از شـهری به شـهر دیگر می گردانند، وای بر قاتل تو، تو آگاه باش که نزد هیچ قومی نروی مگر اینکه تو را تسـلیم (دشمن) کنند فقط مردان قبیله بنی عمرو ازدی هستند که هرگز تو را تسلیم نکرده و رها نمی کنند.

راوی گوید: بخدا قسم روزگار گذشت و عمرو بن الحمق از ترس آن پادشاه سـتمگر یعنی معاویهٔ بن‌ابی‌سـفیان آواره شد و در میان قبایل مترددد بود، در اواخر به نزد قوم خود بنی خزاعه آمد و آنجا اقامت کرد (با اینکه حضرت او را از این کار بر حذر داشته بود) و آنها نیز او را تسلیم دشمن کردند، عمرو کشته شد، سر او را جدا کردند و از عراق به سوی معاویه در شام منتقل نمودند و این اولین سری بود در اسلام که از شهری به شهر منتقل می گشت. [۱] .

ای کاش در میان طرفداران من صد نفر مثل تو بودند

عمروبن الحمق الخزاعی که از شیعیان مخلص حضرت امیر علیه‌السلام بود روزی نزد حضرت آمده عرض کرد: به خدا قسم نزد تو نیامدم به خاطر مال دنیا و نه به خاطر جاه طلبی و حکومت خواهی که آوازه خود را بلند گردانم، بلکه چون شما پسر عموی رسول‌اللّه صلی اللّه علیه و آله و صاحب ولایت بر مردم و همسر فاطمه سرور زنان عالم و پدر اولاد پیامبر و دارای برترین سهم نسبت به تمامی مهاجرین و انصار در اسلام می‌باشی. به خدا قسم اگر مرا تکلیف کنی که کوههای پابرجا و محکم را حرکت دهم و دریاهای خروشان را از آب خالی کنم و تا دم مرگ به این کار مشغول باشم و در دستم شمشیر باشد که از تو دفاع کنم و دشمنان تو را دفع کرده و دوستانت را تقویت کنم تا خداوند امر تو را بالا برد، (با این همه) گمان نمی‌کنم تمامی حقوق تو را که بر من واجب شده است ادا کرده باشیم. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: خداوندا قلب او را به نور یقین روشن گردان و او را به راه مستقیم هدایت نما، ای کاش در میان طرفداران من صد نفر مثل تو بودند؟! [۲] .

رشادت و شهامت همسر شهید

وقتی معاویه به سلطنت رسید، نامه‌ای به عمروبن الحمق نوشت و گفت: اما بعد: خداوند شعله آتش را خاموش کرد و فتنه را از بین برد... در بیعت با من شتاب کن تا گناهان گذشته تو پاک شود، شاید من از کسی که قبل از من بود (یعنی از حضرت علی علیه‌السّلام) کمتر نباشم به شرط آنکه من بمانم و تو نیز نیکو شوی، نزد ما بیا که در امان هستی و در پناه خدا و رسول او نیز محفوظ خواهی بود و خداوند بهترین گواه است. ولی با وجود این همه پیمانها به فرمان معاویه عمرو را کشتند و قبل از اینکه سر او را به شام برای معاویه بفرستند، فرستاده معاویه سر او را به دامن همسر عمرو نهاد، زن که سر شوهر خود را دید گفت: مدتی او را از من پنهان داشتید و اکنون او را کشته بمن می‌دهید... و در ادامه گفت: ای نماینده معاویه پیغام مرا به معاویه برسان: خداوند انتقام خون او را بگیرد و در نابودی قاتل او از عذاب خود بر او تعجیل کند، کار زشتی کرد و مردی نیکوکار را کشت، این پیغام را به معاویه برسان. وقتی سخنان همسر عمرو را به معاویه گفتند، او را خواست و گفت: تو گفتی آنچه گفتی؟ جواب داد: آری و بر سخن خود پابرجایم و معذرت نیز نمی‌خواهم، معاویه گفت: از کشور من خارج شو، زن گفت: به خدا که سرزمین تو برای من وطن نیست. نویسنده معاویه بنام عبدالله بن ابی‌سرح گفت: ای فرمانروا این زن منافق است او را به شوهرش ملحق کن. آن بانوی دلاور نگاه تندی به عبدالله کرد و در ضمن جملاتی تند به او گفت: آیا آفریدگار و صاحب نعمت خود را فراموش کرده ای؟ بی‌دین منافق کسی است که به غیر حق سخن گوید و بندگان خدا را همچون خدایان قرار دهد (یعنی معاویه را مثل خدای خود داند) که در کتاب خدا کفر او نازل شده است. در این لحظه معاویه به دربان خود اشاره کرد تا او را بیرون کند، همسر عمرو با کمال رشادت گفت: شگفتا از پسر هند! با انگشت به (اخراج) من اشاره می‌کند و قدرت او مانع من است ولی آگاه باش: به خدا سوگند با شمشیر بران سخن، حتما (عظمت) او را می‌شکافم و یا من دختر شرید نیستم [۳] (یعنی دختر پدرم نباشم اگر بر علیه او سخنرانی نکنم و قیام ننمایم).

پیامبر اکرم نمونه‌های بهشتیان و جهنمیان را نشان می‌دهد

عمروبن الحمق خزاعی از اصحاب پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله وسلم و یاران باوفای امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌باشد، بعد از صلح حدیبیه نزد پیامبر آمد و مسلمان شد، گویند روزی ظرف آبی به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله وسلم داد حضرت در حق او دعا کرده گفت: «اللهم متعه بشبابه؛ خدایا او را از جوانی بهره مند کن»، گویند در هشتاد سالگی یک موی سفید در محاسن او نبود. همراه با علی علیه‌السّلام بود و در جنگهای جمل و صفین و نهروان جزء یاران حضرت بود، در قیام حجر بر علیه معاویه شرکت داشت. گویند او نزد امیرالمؤمنین همان منزلتی را داشت که سلمان نزد پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله وسلم داشت. [۴] .

روزی پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله وسلم به او فرمود: ای عمرو آیا می‌خواهی یک نمونه از مردان بهشتی که طعام می‌خورد و می‌آشامد و در بازار راه می‌رود و نمونه‌ای از مردان جهنمی را نیز که همینگونه است به تو نشان دهم؟ عمرو گوید: پدر و مادرم

فدایت باد، آری، بمن نشان بده. در همین هنگام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب آمد، سلام کرد و نشست، حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله وسلم فرمود: ای عمرو این مرد و گروه او نشان بهشت هستند.

به دنبال ایشان، معاویه آمد و سلام کرد و نشست، حضرت فرمود: ای عمرو این مرد و قوم او نشان جهنم هستند. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن‌الحدید، ج ۲ ص۲۸۹ و بحار، ج ۴۱ ص ۳۴۲.

[۲] الاختصاص، ص ۱۱.

[۳] الاختصاص، ص ۱۱.

[۴] نفس المهموم، ص ۸۹.

[۵] الاختصاص، ص ۱۱.

پیشگوئی عمر طولانی مرد و ایجاد شهر بغداد

مردی بنام حسن بن ذکردان که دارای عمری طولانی بود و ۳۲۵ سال از عمرش می‌گذشت، گوید: من امیرالمؤمنین را در شهر خودم در خواب دیدم و سپس به طرف مدینه (به شوق دیدار حضرت) حرکت کردم و در آنجا به دست حضرت مسلمان شدم و مرا حسن نامید، احادیثی از آن حضرت شنیدم از جمله روزی به حضرت گفتم: یا امیرالمؤمنین برایم دعا کن حضرت فرمود: ای فارسی عمر تو طولانی خواهد شد، و حرکت خواهی کرد به طرف شهری که مردی از پسران عمویم عباس (منصور عباسی) بنا می‌کند و در آن زمان بغداد نامیده می‌شود ولی به آن شهر نمی‌رسی و قبل از رسیدن به آن شهر در زمینی به نام مدائن وفات خواهی کرد!

و همانگونه شد که حضرت خبر داده بود زیرا حسن بن ذکردان همان شب که داخل مدائن شد فوت نمود [۱] و در یک پیشگوئی دیگر حضرت امیر علیه‌السّلام از بغداد به عنوان زوراء نام برده فرمود: شهری ایجاد می‌شود که نامش زوراء خواهد بود میان دو رود دجله و فرات، ساختمانهای آن از گچ و آجر برافراشته و با طلا و نقره زینت شود. [۲] .

تاریخچه مختصر ایجاد شهر بغداد

شهر بغداد در سال۱۳۵ هجری به دستور منصور دوانیقی خلیفه عباسی ساخته شد زیرا منصور نمی‌خواست در کوفه اقامت کند و از اهالی آنجا ناراضی بود زیرا سپاهیان را منحرف می‌کردند، گویند در آن زمان که به دنبال سرزمینی برای بنای شهری جدید می‌گشت، یکی از لشکریان او در مدائن مریض شد و آنجا ماند، دکتری که او را معالجه می‌کرد از او در مورد حرکت منصور پرسید، آن سرباز گفت: منصور به دنبال جایگاهی برای ساختن شهری جدید است. دکتر گفت: ما در کتاب خود می‌یابیم که مردی بنام مقلاص شهری میان دجله و فرات بنا می‌کند بنام زوراء... وقتی آن سرباز این خبر را به منصور داد او گفت: به خدا سوگند که نام من در بچگی مقلاص بود بعدا به فراموشی سپرده شد، آنگاه بعد از مشورت در مورد شرائط آب و هوائی و اقتصادی و نظامی و امور دیگر شهر را بنا کرد. [۳] .

حضرت امیر علیه‌السّلام در یک پیشگوئی که از خلفای بنی عباس نام برد و ما آن را بعدا ذکر می‌کنیم از منصور به مقلاص تعبیر نموده است. [۴] .

امام صادق علیه‌السّلام فرمود: امیرالمؤمنین به زمین بغداد عبور کرد فرمود: نام این زمین چیست؟ گفتند: بغداد، فرمود: اینجا شهری بنا می‌شود آنگاه صفات آن را بیان نمود، گویند: تازیانه حضرت (در اینجا) از دست مبارکش افتاد، حضرت از نام این سرزمین

پرسید گفتند: نامش د بغداد است. فرمود: اینجا بنا می‌شود و به مسجد تازیانه نامگذاری می‌شود. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱ ص ۳۰۷.

[۲] مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۲ ص۲۷۳ و تتمه المنتهی، ص ۱۱۵.

[۳] الکامل فی التاریخ، ج ۵ ص۵۵۷.

[۴] مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۲ ص ۲۷۳.

[۵] بحار، ج ۴۱ ص ۳۰۸.

پیشگوئی بیعت شکنی مروان و حکومت اولاد او

بعد از جنگ جمل و شکست لشکر شورشیان، عبدالله بن عباس نزد حضرت امیر علیه‌السّلام آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین حاجتی دارم. حضرت فرمود: چه خوب آگاهم به حاجت تو، آمده‌ای تا برای (مروان) بن حکم امان بگیری؟! ابن‌عباس گفت: آری می‌خواهم به او امان دهید، حضرت فرمود: به او امان دادم، ولی او را بر ترک مرکب خودت سوار کن و نزد من آور.

راوی گوید: ابن‌عباس او را آورد، قیافه مروان همچون بوزینه‌ای بود.

حضرت فرمود: آیا بیعت می کنی؟ عرض کرد: آری و در دل است آنچه هست (یعنی دلم با شما نیست) حضرت فرمود: خداوند به آنچه در دلهاست داناتر است. حضرت در ابتدا دست خود را جلو برد تا مروان با حضرت بیعت کند، ولی ناگهان دست خویش را عقب کشید و فرمود: مرا نیازی به بیعت او نیست، این دست، دست یهودی است (اهل پیمان نیست) اگر بیست بار با من بیعت کند با تبرش آن را می‌شکند، آنگاه به مروان فرمود: ای پسر حکم در هیجان این جنگ بر سر تو ترسیدم که از بدنت جدا شود، نه به خدا قسم چنین نشود تا اینکه از نسل تو خارج شود فلان و فلان که این امت را آزار دهند و به شدت خوار کنند و جام صبر را به آنها بنوشانند.

و خواهیم دید که اولاد مروان به حکومت رسیدند و چه بلاها بر امت وارد کردند و مردم جز سوختن و ساختن چاره‌ای نداشتند، همچنانکه پیشگوئی حضرت در بیعت شکنی مروان به وقوع پیوست و او بعد از جنگ جمل و اظهار بیعت با حضرت، به معاویه پیوست.

پیشگوئی حضرت در مورد مروان و اولاد او و جنایات آنها

در یک پیشگوئی دیگر، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در مورد مروان و اولاد او فرمود: آگاه باشید که او (مروان) را حکومتی است (بسیار کوتاه) همانند لیسیدن سگ بینی خود را و اوست پدر چهار فرمانروا و زود باشد که مردم از مروان و فرزندان او روز سرخی را ببیند.

حضرت امیر علیه‌السّلام در این کلام کوتاه خبر داد به اینکه مروان سرانجام به حکومت می‌رسد ولی بسیار کوتاه، اما مروان دارای شخصیتی بسیار پست و حقیر بود، و از دشمنترین افراد نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بود، او مشهور به وزغ بن وزغ، چلپاسه پسر چلپاسهٔ و طرید بن طرید، یعنی رانده شده و تبعیدی پسر تبعیدی، زیرا پیامبر هر دو را از مدینه تبعید کرد، و در عین خباثت و شرارت و نفاق، مردی است بسیار هتاک و بد دهن که نسبت به امام مجتبی علیه‌السّلام و همچنین سب امیرالمؤمنین بی‌ادبیهای فراوان دارد و ما برخی از حالات او را در کتاب اسرار عاشورا نگاشته‌ایم. باری وقتی پسر یزید در شام از دنیا رفت، مروان در شام بود، و با توطئه و همدستی عمروبن سعید بن عاص مشروط بر آنکه بعد از مروان، حکومت به او رسد، مروان را برای خلافت یاری

داد، مروان گفت: بعد از خالد بن یزید بن معاویه، تو خلیفه باش، و او پذیرفت و عمروبن سعید نیز کار خلافت او را هموار ساخت.

مروان توسط همسرش کشته شد

و بالجمله مروان به مدت نه ماه و اندکی خلافت نمود و حضرت امیر علیه‌السّلام این مدت اندك را اینگونه بیان نمود: او را حکومتی است همانند لیسیدن سگ بینی خود را! و سرانجام به دست همسر خود فاخته مادر خالد بن یزید کشته شد، زیرا مروان پیمان اولیه خود را مبنی بر اینکه خالد بن یزید بعد از او خلیفه باشد نقض کرده و ولایتعدی را در فرزند خود عبدالعزیز پذیرفته بود، فاخته همسر مروان که خلافت فرزندش را بر باد دید، سمی را در شیر ریخت و به مروان داد، مروان با خوردن شیر، زبانش از کار افتاد و به حالت احتضار درآمد، فرزندان او اطراف او جمع شدند، مروان با انگشت به همسر خود اشاره می‌کرد یعنی او مرا کشت ولی آن زن برای اینکه رسوا نشود می‌گفت: پدرم فدای تو باد! چقدر مرا دوست می‌داری که وقت مردن هم به یاد من هستی و سفارش مرا به اولاد خود می‌کنی! [۱] .

خلافت چهار برادر از پسران مروان

قسمت دوم پیشگوئی حضرت در آن سخن، مربوط به اولاد مروان است، حضرت خبر داد که چهار نفر از آنان به حکومت رسند، و هیمنگونه نیز شد زیرا چهار نفر از اولاد عبدالملك پسر مروان، به ترتیب به خلافت رسیدند به نامهای ولید و سلیمان و یزید و هشام که روزگار امت در زمان ایشان سیاه و حالشان تباه شد و گویند: اتفاق نیفتاده است که چهار برادر خلافت کرده باشند به جز ایشان، و همین مطلب را تأیید می‌کند خوابی که مروان دید و آن این بود که در محراب پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم چهار مرتبه بول می‌کرد!! ابن‌سیرین که در تعبیر خواب شهرت دارد تعبیر کرد که چهار نفر از اولاد تو خلیفه می‌شوند و در محراب پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم می‌ایستند.

برخی نیز احتمال داده‌اند منظور حضرت از اولاد مروان، چهار پسر او باشند، عبدالملك که خلیفه شد، و عبدالعزیز که والی مصر شد و بشر که والی عراق گردید و محمد که والی جزیره بود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] تتمهٔ المنتهی، ص۵۳ تا ۵۵.

[۲] تتمهٔ المنتهی، ص ۵۴.

پیشگوئی حکومت عبدالملک بن مروان

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در ضمن خطبه‌ای که از آینده خبر می‌داد و در نهج‌البلاغهٔ آمده است فرمود:

گویا می‌بینیم او را (عبدالملك) که در شام بانگ می‌زند (لشکر فراهم می‌کند) و با پرچمهایش در اطراف کوفه می‌گردد (عراق را به تصرف آورد) و به آن دیار هجوم آورد همانند هجوم شتر سرکش بدخو، زمین را از سرها فرش نماید (بسیار کشتار کند) و دهانش (چون درندگان) گشاده و گامش در زمین سنگین است (سپاهیان فراوان دارد) جولان او دور و دراز و حمله‌اش سخت خواهد بود.

به خدا قسم شما را در اطراف زمین پراکنده می‌کند تا اینکه نماند از شما مگر اندکی همچو سرمه در چشم، همواره در این حال (سخت) خواهید بود تا اینکه عقلهای پنهان عرب به نزد آنها برگردد (سر عقل آیند) پس روشهای پاینده و نشانه‌های آشکار و پیمان نزدیک را که اتمام نبوت بر آن است، پای بند شوید و بدانید که شیطان راههای خود را برای شما هموار می‌کند تا به دنبال او گام بردارید. [۱] .

شارح نهج‌البلاغهٔ گوید: این سخنان حضرت در مورد عبدالملک بن مروان و حکومت او در شام و تسلط او بر عراق و کشتاری که در ایام عبدالرحمن و کشتن مصعب در میان عرب واقع شد می‌باشد. [۲] .

زندگی عبرت‌آموز عبدالملک مروان

عبدالملک بن مروان در اول ماه رمضان سال۶۵ هجری پس از مرگ پدرش بر تخت سلطنت نشست، او قبل از آنکه به حکومت برسد همواره در مسجد بود و قرآن می‌خواند به گونه‌ای که او را حمامهٔ المسجد یعنی کبوتر مسجد می‌نامیدند، وقتی خبر خلافت به او رسید مشغول قرائت قرآن بود، قرآن را بست و گفت: «سلام علیک هذا فراق بینی و بینک؛ خداحافظ، این زمان جدائی من و توست.» و آنگاه همچنان که حضرت علی علیه‌السّلام خبر داده بود جنایات گسترده‌ای را مرتکب شد، از تاریخ سیوطی نقل شده که مردی یهودی که به کتابهای آسمانی آگاهی داشت و نامش یوسف بود مسلمان شد، روزی از در خانه مروان عبور کرده گفت: وای بر امت محمد صلی اللّه علیه و آله وسلم از اهل این خانه، و همین یوسف، دوست عبدالملک بود روزی دست بر شانه عبدالملک زد و گفت: از خدا بترس در مورد امت پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم وقتی خلیفه شدی، عبدالملک گفت: این چه حرفی است که می‌زنی، من از کجا و خلافت کجا؟ اما یوسف دوباره گفت: در مورد ایشان از خدا بترس. به هر حال در سال۷۲ هجری سپاه عبدالملک، لشکر مصعب را شکست داد و کوفه را تسخیر نمود و از عجایب روزگار آنکه در قصر کوفه وقتی سر مصعب مقابل عبدالملک بود و شادمانی می‌کرد، ناگاه یکی از حاضرین بدنش لرزید و گفت: امیر به سلامت باشد، من از این قصر داستان عجیبی دارم، به خاطرم هست در این مجلس بودم که سر مبارک امام حسین علیه‌السّلام را برای عبیدالله بن زیاد آوردند و نزد او نهادند، پس از چندی که مختار کوفه را تسخیر کرد با او در همین مجلس بودم که سر ابن‌زیاد را نزد او دیدم، پس مختار با مصعب صاحب همین سر بودم که سر مختار را مقابل او نهادند و اینک با امیر در این مجلس می‌باشم و سر مصعب را می‌بینم و من امیر را در پناه خدا می‌آورم از شر این مجلس! عبدالملک از شنیدن این قضیه لرزید و فرمان داد تا قصر را خراب کردند. [۳] .

یک سره مردی ز عرب هوشمند

گفت به عبدالملک از روی پند

روی همین مسند و این تکیه گاه

زیر همین قبه و این بارگاه

بودم و دیدم بر این زیاد

آه چه دیدم که دو چشمم مباد

تازه سری چون سپر آسمان

طلعت خورشید ز رویش نهان

بعد که ز چندی سر آن خیره سر

بُد بَرِ مختار به روی سپر

بعد که مصعب سر و سردار شد

دست کش او سر مختار بود

این سر مصعب به تقاضای کار

تا چه کند با تو دگر روزگار؟

باری عبدالملک حجاج آن جنایتکار تاریخ را بر عراق گمارد و خود به شام رفت. و حجاج جنایتهایی در عراق انجام داد که روی تاریخ را سیاه کرد و تعداد کشته‌های او را به جز آنها که در جنگها کشته است ۱۲۰۰۰۰ نفر ذکر کرده‌اند و ما بعدا در مورد اعمال

او مختصری توضیح خواهیم داد.

کـار به جـائی رسـید که خود عبـدالملک می‌گفت: من (قبـل از خلافـت) از کشـتن مورچه امتناع می‌کردم و اکنون حجاج برای من می‌نویسد که تعداد عظیمی از مردم را کشته است، و در من هیچ اثری نمی‌گذارد.

روزی مردی به نام زهری به او گفت: شنیده‌ام شراب می‌خوری؟ عبدالملک گفت: آری به خدا که خون نیز می‌آشامم! [۴] .

مسـعودی مورخ مشـهور گویـد: عبـدالملک نسـبت به خونریزی بی‌پروا بود، فرمانـداران او هم مثـل او بودنـد مثل حجاج در عراق و مهلب در خراسان و هشام بن اسماعیل در مدینه و دیگران و حجاج از همه ستمگرتر و خونریزتر بود. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغهٔ فیض خطبه ۱۳۷.

[۲] شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج ۹ ص ۴۷.

[۳] تتمهٔ المنتهی، ص ۶۴.

[۴] تتمهٔ المنتهی، ص۵۷ به بعد.

[۵] مروج الذهب، ج ۳ ص ۹۱.

پیشگوئیهای حکومت بنی امیه و جنایات آنها

در نهج‌البلاغهٔ است که حضرت امیر علیه‌السّلام فرمود:

سوگند به خدا بنی امیه پیوسته بر مردم سـتم کنند تا اینکه هیچ حرامی نماند مگر آنکه آن را حلال کنند و هیچ عهد و پیمانی باقی نگذارند مگر آنکه به سـتم آن را می‌شـکنند، به گونه‌ای که هیچ خانه‌ای گِلی و نه خیمه‌ای پشـمین (شهر و بیابانها) نماند مگر آنکه ظلم و سـتم آنها در آن وارد شـده و فساد و تبهکاری آنها آن را فرو گرفته و بـدی رفتارشان اهل آن را پراکنده سازد و مردم در آن زمان دو دسته‌اند: دسته‌ای بر دین خود می‌گریند و دیگری بر دنیایش، تا آنکه کمک برخی از شما برای دیگری مانند خدمت غلام است به خواجه خود که در حضور او (از ترس) فرمـان برد و در غیبت او از او بـدگوئی کنـد، و (علت این مشـکلات همان آزمایش خداوند است که معلوم شود) بزرگترین شما هنگام رویاروئی با آشوب و فساد کسی است که حسن ظن او به خداوند بیشتر باشد.

پس اگر خداوند شـما را به سلامت گذراند سپاس گذارید و اگر گرفتار شدید صابر و شکیبا باشید، زیرا رستگاری برای اهل تقوی و پرهیزکاران است. [۱] .

مختصری از تاریخ حکومت بنی امیه و جنایات آنها

حکومت بنی امیه از خلافـت عثمان در سال۲۴ هجری شـروع و در سال۱۳۲ هجری با کشـته شـدن مروان بن محمد پایان یافت، بنی امیه در قرآن به عنوان شـجره ملعونهٔ (درخت ملعون) نام برده شده است. و پیامبر اکرم صـلی اللّه علیه و آله وسـلم در خواب دید که بنی امیه مانند بوزینهٔ بر منبر او جست و خیز می‌کنند و از این امر غمگین گردید.

و در حدیث است که پیامبراکرم صلی اللّه علیه و آله وسلم فرمود: وقتی پسران عاص (فرزند امیه) به چهل نفر رسند مال خدا را میان خود می‌گردانند و بندگان خدا را برده خود کنند.

از عثمـان و فسادهـا و ترویـج خانـدان بنی امیه و حیف و میـل بیت المـال و تحریفهای زمان او که بگـذریم، معاویه است که فساد و بدعت و قتل و جنایت او در کتابهای تاریخ ذکر شده است و ما قبلا اندکی از آن را نقل نمودیم. دیگری یزید پسـر معاویه است که سه سال و نه ماه حکومت کرد، که در سال اول سیدالشـهداء را با جماعتی از خاندان پیامبر و امیرالمؤمنین و یاران او با وضـعی فجیع

شهید نمود و نوامیس پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم را به اسارت گرفت و در شهرها به نمایش گذارد.

و در سال سوم واقعه حره را به پا نمود و در یک یورش به مدینه منوره، قتل عامی عجیب نمودند و ده هزار نفر را کشتند و سپس به نوامیس مردم پرداختند و اموال و زنان مردم مدینه را تا سه روز بر سپاهیان مباح کردند، و کردند از جنایت آنچه کردند و قلم از نگارش آن شرم دارد و به گونه‌ای که هزاران زن از زنا باردار شدند و برخی ده هزار نفر گفته‌اند و ایشان را اولاد الحرهٔ می‌نامیدند، حتی حریم مسجد نبوی از جسارت مصون نماند، مردم متحصن در مسجد را چنان قتل عام کردند که روضه مسجد پر از خون شد و تا قبر رسول صلی اللّه علیه و آله وسلم خون رسید، اسبهای ایشان حرم را آلوده کردند.

و بعد از این جریان در اواخر سلطنت یزید، برای دفع شورش عبدالله بن زبیر، خانه خدا را به آتش کشیدند و دیوارهای آن فرو ریخت. و یکی از احکام اموی عبدالملک بن مروان است که مقداری در مورد او سخن گفته‌ایم و بعدا در مورد فرماندار جنایت پیشه او حجاج بیشتر سخن خواهم گفت. و دیگر از حکام اموی ولید بن یزید بن عبدالملک است آن مرد بی دین و فاسق و فاجر که حتی به ظواهر اسلام نیز ملتزم نبود، و همواره به شراب خوارگی و انواع بازیها و فسقها مشغول بود، گاهی که خیلی سرحال بود، خود را در حوضی از شراب که آماده کرده بود می‌انداخت و آنقدر می‌خورد که کم شدن آن معلوم می‌شد.

گویند: شبی مست کرد و سوگند یاد کرد که کنیز مست خود را که جنب نیز بود برای نماز جماعت به مسجد فرستد، لباس خود را بر او پوشاند و او را به مسجد فرستاد تا با مردم نماز گزارد.

و او همان گستاخی است که تصمیم گرفت بر بام کعبه مراسم عیاشی به پاکند، روزی به قرآن تفأل زد آیه مبارکه و استفتحوا و خاب کل جبار عنید [۲] آمد. ناراحت شد و قرآن را به گوشه‌ای نهاد و آن را آنقدر تیرباران کرد تا پاره پاره شد و اشعاری سرود که مضمون آن این بود: آیا مرا به عنوان ستمگر معاند تهدید می‌کنی؟ آری من آن ستمگر کینه توزم، وقتی روز قیامت نزد خدایت رفتی بگو: خدایا ولید مرا پاره پاره کرد.

حکایات معاشقه او با زنان بدکاره در تاریخ مستور است. [۳] .

آری اینانند همان شجره ملعونه که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام از آنها در این خطبه سخن گفته و جنایات آنها را اجمالا بیان نموده است. در نهج‌البلاغهٔ است که حضرت امیر علیه‌السّلام فرمود: (بنی امیه آنقدر بر امور مسلط شوند) تا اینکه گمان کننده گمان می‌کند دنیا به تسخیر بنی امیه درآمده، سود خود را به آنها می‌دهد و بر آب صاف و پاکیزه خود فرودشان می‌آورد (دنیا کاملا به کام آنهاست) و تازیانه و شمشیر آنها (ظلم و ستمشان) از این امت برداشته نمی‌شود.

با این که این گمان باطل است، و دولت بنی امیه و بهره وری آنها در زندگانی دنیا مانند اندک آبی است که هنوز درست نچشیده تمامی آن را بیرون می‌اندازند.

و در خطبه دیگر فرمود

بنی امیه را مهلتی و میدان فرصتی است (اسب سلطنت را) در آن جولان می‌دهند و چون در خلاف میان آنها اختلاف و زد و خورد افتاد، کفتارها آنها را فریب داده و بر آنها تسلط یابند.

مسعودی مدت حکومت بنی امیه را هزار ماه، معادل هشتاد و سه سال و چهار ماه تمام می‌داند همچنان که در روایتی آمده است چون پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله در خواب دید بنی امیه چون بوزینه‌گان بر منبرش جست و خیز می‌کنند، ناراحت شد، خداوند سوره مبارکه قدر را فرستاد که در آن فرمود: «لیلهٔ القدر خیر من الف شهر؛ شب قدر از هزار ماه برتر است.» [۴] .

شارح نهج‌البلاغهٔ گوید: این که حضرت، ابومسلم را به کفتار تشبیه کرد، خبر صریحی است از غیب، زیرا انقراض بنی امیه به دست ابومسلم و او در اول کار خود عاجزترین و فقیرترین مردم بوده است. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه.

[۲] ابراهیم: ۱۵.

[۳] تتمهٔ المنتهی.

[۴] تتمهٔ المنتهی.

[۵] شرح نهج‌البلاغهٔ ابن‌ابی‌الحدید.

پیشگوئی قیام صاحب زنج در بصره

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در ضمن خطبه‌ای که از آینده خبر می‌داد فرمود: ای احنف (نام کسی است) گویا او را می‌بینم (فرمانده لشگر زنگیان را) که با لشکری خروج می‌کنند که گرد و غبار و هیاهو و صدای لجام و آزار اسبها ندارند، با قدمهای خود زمین را می‌کوبند (فساد می‌کنند) و قدمهایشان مانند قدمهای شتر مرغ است (پهن و کوتاه و با فاصله میان انگشتان).

وای بر کوچه‌های آباد و خانه‌های آراسته شما که دارای بالها (کنگره‌هائی) ست همچون بالهای کرکس و دارای خرطومهائی است (ناودانهای سنگین) همچون خرطوم پیلان. کسی بر کشته‌های آن لشکر گریه نکند (زیرا خانواده آنها در شهرهای دیگرند و آنها بردگان بودند) و از غائب آنها جستجو نمی‌شود (کسی از اقوام و بستگان ندارند که نگران آنها باشد) من دنیا را بررسی کردم و سنجیده واندازه گرفتم و به حقیقت آنها بینا می‌باشم. [۱] در سال۲۵۵ هجری در زمان المهتدی باللّه خلیفه عباسی مردی که به صاحب زنج معروف شد. [۲] در حوالی بصره قیام کرد، او مردی سنگدل و بدکردار بود و در یک واقعه بصره سیصد هزار نفر از مردم را قتل عام کرد، سپاهیان او را زنگیان تشکیل می‌دادند.

در اول قیام در لشکر او به جز سه شمشیر نبود، در محله کرخ اسبی برای او هدیه آوردند که آن را زین و لجام نبود و از هیچ طرف نمی‌شد آن را مهار کرد،با ریسمانی از لیف برای اسب او لجام درست کردند، به همین سبب حضرت فرمود: لشکر او صدا ندارد (آلات و اسباب جنگی که موجب غوغا می‌شود در لشکر او نبود)

در روز جمعه هفدهم سال۲۵۷ داخل بصره شد و مردم را قتل عام کرد، مسجد جامع و خانه‌های مردم را آتش زد، روز جمعه و شب و روز شنبه پیوسته به کشتار ادامه داد و خانه‌ها را به آتش کشید تا آنکه جویهای خون روان و کوی و بازار خونین گشته و گلستان به گورستان مبدل شد، هر خانه‌ای که در رهگذر انسان و یا چهارپایان بود با همه اسباب و اثاث و آنچه در آن بود سوخت. در تاریخ آمده است: آتش از دامنه این کوه تا آن کوه شعله ور شد، و قتل و غارت و آتش تمامی شهر را فرا گرفت. بعد از این قتل عام (و ایجاد وحشت) به مردم امان دادند و گفتند: هر که به خانه ابراهیم بن محمد رود در امان است، وقتی مردم اجتماع کردند، بهانه پیش کشیدند و شمشیر در میان ایشان نهادند، صدای مردم به شهادت جاری و خونشان در زمین ساری بود، هر پولداری که در شهر بود اول مال او را گرفته و اگر امتناع می‌کرد با شکنجه می‌گرفتند، سپس او را می‌کشتند، فقرا را بدون درنگ قتل عام می‌کردند، [۳] خلاصه هر کس را دیدند کشتند.

قحطی در میان شهر ظاهر شد، مردم بصره به ناچار به خوردن حیوانات پرداختند،و برای حفظ جان خود به چاه‌ها پناه بردند، شب هنگام بیرون می‌آمدند و دنبال غذا می‌گشتند، و چون آذوقه‌ای نماند به خوردن گوشت سگ و موش و گربه پرداختند و همین که هوا روشن می‌شد به چاه‌ها می‌رفتند و مخفی می‌شدند، آنقدر به این کار ادامه دادند که از حیوانات نیز چیزی نماند، و در اثر قحطی و ترس جان هر کسی که توانی داشت، رفیق خود را کشت و خورد.

چنان کار بر مردم سخت شد که زنی را دیدند سری بر دست گرفته می‌گرید، از سبب آن پرسیدند گفت: مردم اطراف خواهرم

جمع شده بودند منتظر بودند بمیرد تا گوشت او را بخورند!

هنوز خواهرم نمرده بود که او را پاره پاره کردند و گوشت او را قسمت نمودند و از گوشت او فقط همین سر را به من دادند و به من ظلم کردند!

به این جهت بود که حضرت امیر علیه‌السّلام در پیشگوئی خود مردم بصره را به مرگ سرخ (کشتار) و گرسنگی خبر داده فرمود: وای بر تو ای بصره از لشکری که عذاب خداوند است. بانگ و غبار ندارد و زود باشد که اهل تو به مرگ سرخ و گرسنگی و قحطی مبتلا گردند.

این از معجزات بزرگ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغهٔ فیض خطبه ۱۲۸.

[۲] نام و نسب خود را علی بن احمد بن عیسی بن زید، معرفی می کرد، گر چه از نظر تاریخی مورد تردید است خودش مدعی بود اصالهٔ اهل طالقانی است آنگاه به عراق منتقل شده اند. (الکامل ج_۷ ص۲۰۵).

[۳] الکامل فی التاریخ، ج ۷ ص۲۴۵.

[۴] منتهی الآمال.

پیشگوئیهای درباره حجاج و ستمهای او

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در خطبه‌ای فرمود:

اگر آنچه من می‌دانم و از آنچه بر شما آشکار نیست بدانید (بلاها و سختیها) همانا (از خانه‌ها) به سوی خاکها (بیابانها) می‌روید و بر اعمال خود (نافرمانی از رهبران حق و رفاه طلبی) گریه می‌کنید و چون زنهای فرزند مرده بر سینه و صورت می‌زنید، (آنقدر به وحشت می‌افتید که) اموال خود را (از ترس جان) بی‌نگهبان رها می‌نمائید و هر مردی از شما چنان گرفتار است که به دیگری توجه نکند.

اما شما پند واندرزی که به شما داده‌اند فراموش کرده‌اید و از آنچه شما را بر حذر داشته‌اند (عواقب مخالفت امام علیه‌السّلام) ایمن گشته‌اید، پس رأی واندیشه شما سردرگم و کارتان پراکنده و درهم گردیده. دوست دارم خداوند میان من و شما جدایی افکند و مرا به کسی که سزاوارتر است از شما به من (یعنی پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم و یاران باوفای حضرت ملحق گرداند.)

به خدا قسم آنها مردانی بودند دارای رأی واندیشه‌های پسندیده، صاحبان حلم و بردباری بسیار، و سخنان حق و راست که ظلم و ستم (برکسی) روا نمی‌داشتند، به راه راست سبقت گرفتند و رفتند پس به آخرت جاوید و عیش نیکو دست یافتند.

آگاه باشید:

به خدا سوگند پسری از قبیله بنی ثقیف (حجاج بن یوسف ثقفی) بر شما مسلط خواهد شد، از روی تکبر جامه بر زمین می‌کشد، به حق پشت کرده، ستم فراوان نماید، سبزه شما را (اموالتان را) می‌خورد و پیه شما را آب می‌کند (با ظلم فراوان توان شما را رنجور کند).

سپس حضرت با جمله‌ای که بعدا منظور حضرت معلوم گردید فرمود: بیاور ای اباوذحهٔ آنچه داری! [۱] .

بعضی از شارحان نهج‌البلاغهٔ گویند: وذحهٔ در لغت به معنی پشکلی است که در زیر دنبه گوسفند از بول و سرگین بسته می‌شود و امام علیه‌السّلام به واسطه رنجش از اصحاب خود این جمله را فرمود و پیدایش حجاج را خواسته و به این بیان شگفت‌انگیز از غیب

اشاره نموده، ولی مردم مراد حضرت را از وذحهٔ ندانستند تا زمانی که حکایت حجاج با خنفساء که حیوانی است کوچکتر از سوسک رخ داد و حجاج خنفساء را به لفظ وذحهٔ تعبیر کرد و این تعبیر حجاج بر سر زبانها افتاد و مقصود حضرت از آن کلمه مشخص گشت. ابن‌میثم بحرانی در شرح نهج‌البلاغه گوید: روزی حجاج بر سجاده خود نماز می‌گذرد، سوسکی بطرف او آمد، حجاج گفت: این را از من دور کنید که وذحهٔ (پشکل) شیطان است. [۲] .

روزی اشعث بن قیس (آن منافق بدکردار) از قنبر خواست تا برای او اجازه ورود بر حضرت علی علیه‌السّلام را بگیرد، ولی قنبر او را رد کرد و مانع ورود او شد، او قنبر را زد و بینی وی را خونی نمود، علی علیه‌السّلام بیرون آمده فرموده: ای اشعث تو را با من چکار؟ آگاه باش به خدا قسم اگر با غلام ثقیف این چنین بازی کنی و حضرت جمله‌ای در تحقیر او گفت که کنایه بود از اینکه به سختی تو را عقوبت کند اشعث گفت: جوان ثقیف کیست؟ فرمود: جوانی است که بر مردم حکومت کند و هیچ خانه‌ای از عرب نماند مگر اینکه بر آنها ذلت وارد کند.

اشعث پرسید: چند سال حکومت می‌کند؟ حضرت فرمود: بیست سال اگر برسد، و در روایت دیگری حضرت به اهل بصره فرمود: اگر من ادای امانت نمودم برای شما و بر غیب شما را نصیحت کردم، و شما مرا متهم نمودید، خداوند جوان ثقفی را بر شما مسلط گرداند، پرسیدند: این جوان کیست؟ فرمود:

مردی که هیچ حرمتی باقی نگذارد مگر اینکه آن را هتک کند. [۳] .

حضرت امیر علیه‌السّلام در این کلمات نورانی به دو مطلب مهم اشاره نمود

۱- ظلم و ستم فوق العاده حجاج

۲- مدت حکومت او.

حجاج بن یوسف و جنایات او

اما حجاج بن یوسف بن عقیل ثقفی مردی بود بی‌باک و فتاک، می‌گویند هنگام تولد سوراخ دبر نداشت. بعدا مکان دبر او را سوراخ کردند، و همچنین پستان (مادر یا دایه را) قبول نمی‌کرد با راهنمائی شیطانی با تفصیلی که در کتب تاریخ آمده است تا سه روز مقداری خون به دهانش گذارند و او می‌لیسید و روز چهارم پستان قبول کرد، به این سبب خونخوار شد و از خونریزی نمی‌توانست خود را نگه دارد، او می‌گفت: بیشترین لذت من در ریختن خون است، تعداد کشته‌های او به غیر از آنچه در جنگهای کشته است به صد و بیست هزار نفر می‌رسد، وقتی حجاج مرد در زندان او پنجاه هزار مرد و سی زن بود که شانزده هزار از آنها برهنه و عریان بودند و مرد و زن را با هم زندانی می‌کرد و زندان او سقف نداشت، سی و سه هزار زندانی او بی‌گناه بودند.

از شعبی نقل کرده‌اند که گفته است: اگر هر امتی خبیث و فاسق خود را بیرون آورند و ما حجاج را عرضه کنیم، قطعا ما بر تمامی آنها پیروز می‌شویم. او بسیاری از شیعیان حضرت را با تهمت کفر و زندقه می‌زدند برایش بهتر بود از اینکه او را شیعه علی بدانند.

ابن‌جوزی گوید: زندان حجاج سقف نداشت، وقتی زندانیان از گرمای آفتاب به کنار دیوار می‌آمدند تا از سایه آن در مقابل گرمای خورشید استفاده کنند نگهبانان آنها را سنگباران می‌کردند. به زندانیان نان جو مخلوط با نمک و خاکستر می‌داد، دراندک مدتی زندانی پوستش سیاه می‌شد به گونه‌ای که شکل سیاه پوستان می‌گشت. روزی جوانی را حبس کردند، بعد از چند روز مادرش به دیدن او آمد وقتی او را دید نشناخت و گفت: این شخص پسر من نیست این یکی از سیاه پوستان است! آن جوان گفت: نه ای مادر، (من پسر تو هستم) شما نامت فلانهٔ دختر فلانه هستی، پدرم فلانی است، وقتی مادر او را شناخت فریادی زد و جان داد. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغة فیض الاسلام.

[۲] نهج‌البلاغه فیض الاسلام.

[۳] بحار، ج ۴۱ ص ۳۱۷.

[۴] سفینة البحار، ج ۱ تتمة المنتهی.

ت

توجه به مسائل روانی کودکان یتیم

بسیاری، نیازها و نیازمندی‌های یتیمان را از دیدگاه امور مادّی می‌نگرند،

که باید دارای مسکن وهمسر و لباس و تغذیه مناسب شوند،

امّا امام علی علیه السلام به همان اندازه‌ای که به احتیاجات مادّی و جسمی یتیمان فکر می‌کرد، به رفع نیازها و کمبودهای روانی آنها نیز می‌اندیشید،

که دچار عقده‌های روانی، یا کمبودهای عاطفی نگردند.

در رابطه با یتیمان، تنها غذا برای آنها نمی‌برد، بلکه با دست خود غذا در دهانشان می‌گذارد تا شیرینی گرفتنِ غذا از دست پدر را بچشند.

یتیمان را دور خود جمع می‌کرد،

و با انواع بازی‌ها، و صدای تقلیدی گوسفند آنها را می‌خنداند.

وقتی یتیمان را به منزل می‌آورد، و می‌خواست به آنها عسل بخوراند، انگشتان خود را می‌شست، و با انگشتان خود عسل در دهان یتیمان می‌گذارد که دو نوع شیرینی را بچشند:

شیرینی عسل

و شیرینی از دست پدر گرفتن

گرچه افراد ناآگاه به امام علی علیه السلام اعتراض می‌کردند، که این کارها در شأن شما نیست.

امّا امام علی علیه السلام به نکات ظریفی توجه داشت که امروز در علم روانشناسی، و روانشناسی کودک، و روانشناسی تربیتی، بسیار مورد توجّه است.

روانشناسان می‌گویند:

علل بزهکاری فرزندانی که پدر یا مادر را از دست دادند کمبود «عاطفه» است.

امام علی علیه السلام آنقدر به یتیمان توجّه داشت، و با آنها مهربانی می‌کرد که دیگران می‌گفتند:

لودِدْتُ اِنّی کُنْتُ یتیماً

(ای کاش منهم یک یتیم بودم) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۱ ص ۴۹.

تماشای آب گودالها پس از باران

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل فرمود که:

شبی در مدینه باران فراوانی بارید و بیابان‌ها و گودال‌ها پُر از آب شد.

صبح آن روز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمود:

بیا تا به صحرای «عقیق» برویم و طراوت و صفای آب‌های جمع شده در گودال‌ها و درّه‌ها را تماشا کنیم.

همراه پیامبر به تماشای بیابان رفتیم و منظره‌های زیبای طبیعت را تماشا می‌کردیم،

گفتم:

ای رسول خدا! اگر دیشب اطّلاع می‌دادید غذائی آماده می‌کردم.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

آنکس که ما را تا اینجا آورد، نمی‌گذارد گرسنه بمانیم، ناگاه ابری آمد و خود را پائین کشید و سفره غذائی در پیش روی پیامبر انداخت.

در آن سفره، انارهای زیبائی بود که به آن طراوت و زیبائی هیچ چشمی ندیده بود.

از آن انارها خوردیم و مقداری برای فاطمه و فرزندان خود برداشتیم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب الفاخرهٔ - و - ثاقب المناقب.

توجه به مستحبات

نماز، صحبت کردن با خداست،

و کسی که عاشق خداست و دوست دارد با خدا صحبت کند نماز می‌خواند و وقت و لحظات عمرش را بی‌حساب نمی‌گذراند.

امام صادق علیه السلام نقل کرد که:

امام علی علیه السلام در امّت اسلام تنها فردی بود که بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند و از نماز سیری نداشت.

عَنْ ابی عبداللَّه علیه السلام قال: فَاِنَّ عَلِیّاً کانَ یُصَلّی فی الْیَوْمِ وَ اللَّیْلَهَٔ أَلْفَ رَکْعَهٍٔ

«از ابی عبداللَّه علیه السلام نقل شده که فرمود:

علی علیه السلام نماز می‌خواند در شبانه روز ۱۰۰۰ رکعت نماز» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ الابرار ج ۱ ص ۳۱۷.

تشویق به اذان رایگان

شخصی خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد که اذان می‌گفت،

و به مردم قرآن می‌آموخت،

و از این راه حقوق دریافت می‌کرد و زندگی خود را اداره می‌نمود.

به امام علی علیه السلام گفت:

سوگند به خدا! ای امیرالمومنین، من تو را برای خدا دوست دارم.

حضرت در پاسخ او فرمود:

امّا من تو را در راه خدا دوست نمی‌دارم.

آن شخص شگفت زده پرسید:

چرا؟ مگر من چه عمل ناروائی را مرتکب شدم؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

برای اینکه اذان گفتن را راه کسب خود قرار دادی.

و برای آموزش دادن قرآن از مردم حقوق دریافت می کنی.

در حالی که از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود:

«هرکس در تعلیم قرآن از مردم اُجرتی بگیرد، بهره او همان است و در قیامت اجری نخواهد داشت.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل‌الشیعه ج۱۷ ص۱۵۷،و من‌لایحضرالفقیه ج۳ ص ۴۶۱ : ۱۰۹.

توجه به ره آورد شوم فرار

اگر ملّتی در برابر دشمن گریخت،

دیگر آزادی و استقلال ندارد،

سلامت و اصالت نخواهد داشت و سرنوشت او در دست دشمن است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اِنَّ فِی الفَرار مَوْجِدَةَ اللّهِ وَ الذُّلَّ اللازِمَ وَالْعار الْباقِی

(در فرار کردن خشم و غضب خدا، ذلّت همیشگی، و ننگ دائمی است.) [۱] .

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به کیفر فرار فرمود:

فرار از جنگ و خالی کردن میدان، گناه نابخشودنی است و عذاب الهی در پی دارد؛

وَ ایم اللّه لَئِنْ فَرَرْتُم مِنْ سَیفِ الْعاجِلَةِ لا تَسْلَمُوا مِنْ سَیفِ الآخِرَةِ

(از شمشیرهای دنیا فرار کنید نمی‌توانید از شمشیرهای آخرت بگریزید) [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۶:۱۲۴ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۲] خطبه ۶:۱۲۴ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

توجه به حتمی بودن مرگ

اگر انسان به مرگ و مردن توجّه داشته باشد، که سرانجام باید از این دنیا برویم، پس چرا با ذلّت و خواری زندگی کنیم؟

و چرا با ذلّت بمیریم؟

یاد مرگ می‌تواند از نظر روانی، و فکری عامل بازدارنده خوبی برای فرار کردن باشد که فرمود:

وَاَنْتُم طُرَدَاءُ اْلمَوتِ،، اِنْ اَقَمْتُم لَهُ اَخَذَکُمْ، وَاِنْ فَرَرْتُم مِنْهُ أَدْرَکَکُم

(شما اسیران مرگ می‌باشید، اگر بایستید شما را دستگیر می‌کند و اگر فرار کنید به شما خواهد رسید.) [۱] .

در سخنرانی دیگری فرمود:

هَلْ مِنْ مَناصٍ اَوْ خَلاصٍ؟ اَوْ مَعاذٍ اَوْ مَلاذٍ اَو فَرار؟ [۲] .

(آیا راه نجات و گریزی هست؟ آیا پناهگاهی یا راه فراری یا بازگشتی وجود دارد؟)

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۸:۲۷ نهج البلاغه معجم الفهرس.

[۲] خطبه ۵۸:۸۳ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

توجه به اجل طبیعی

هر انسانی دو اجل دارد، اجل طبیعی و اجل اختیاری، می‌شود با احسان و صله رحم، محدوده زندگی را بیشتر کرد و به عمر طولانی دست یافت، امّا با فرار کردن نمی‌شود عُمر را زیاد و از مرگ گریخت که فرمود:

وَاِنَّ اْلفارَّ لَغیرُ مَزیدٍ فی عُمرِهِ

(فرار کننده نمی‌تواند به عمرش بیافزاید) [۱] .

اگر انسان خود مرگ را انتخاب نکند

و تصمیم به خودکشی نگیرد

و عوامل ازدیاد عمر مطرح نشوند. (مانند: احسان و نیکوکاری، صله رحم و نیکی به پدر و مادر)

و موانع طول عمر پدید نیاید. (مانند: ظلم، خونریزی، زنا، قطع رحم، عاقِ والدین) هر انسانی أجل و مرگ طبیعی دارد، که تا آن لحظه خاصّ در أمان است.

پس نباید از تهدیدهای دشمن، یا فراوانی لشگریان خصم ترسید، یا از نبرد با دشمنان هراس به دل راه داد که اگر وقت و زمان مشخّص اجل فرارسد، خواهیم مُرد و الّا در برابر انواع حوادث به سلامت خواهیم گذشت.

این باور ارزشمند می‌تواند عامل بازدارنده مناسبی از فرار در جنگ باشد، که امام علی علیه السلام فرمود:

وَکفَی بِاْلأَجَلِ حَارِسَاً

(أجل قطعی برای حفاظت انسان کافی است) [۲] .

و برای توضیح این اصل فرمود:

اَما انَّهُ قَدْیرْمی الرَّامی وَ تُخْطِئُ السِّهامُ

(آگاه باشید گاهی تیرانداز تیرش به خطا می‌رود) [۳] .

وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به ترور تهدید کردند فرمود:

وَاِنَّ عَلَی مِنَ اللّهِ جُنَّةً حَصِینةً، فَاِذا جَاءَ یوُمِی اِنْفَرَجَتْ عَنّی وَأَسْلَمَتْنِی فَحِینَئِذٍ لایطِیشُ السَّهْمُ وَلایبْرَأُ اْکَلْمُ

(پروردگارم برای من سپر محکمی قرار داده که مرا از حوادث حفظمی کنـد، هنگامی که روز مرگ من فرارسـد، نه تیر خطا می کند و نه زخم بهبودی می‌یابد) [۴] .

ما که از غیب خبر نداریم،

و وقت اجل طبیعی را نمی‌شناسیم،

و نمی‌دانیم که چه اعمالی جهت ازدیاد عمر، انجام داده‌ایم؟

پس چرا از مرگ بترسیم؟

و در عملیات های گوناگون شرکت نکنیم؟

یا تن به ذلّت و خواری بسپاریم؟

روزی آمدیم و روزی خواهیم رفت.

چه بسا رزمندگان خطّ مقدّم که سالم بازگشتند و دیگران که به جنگ نرفتند در بستر آسایش مردند!!

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۷:۱۲۴ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۲] حکمت ۳۰۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۳] خطبه ۱:۱۴۱ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۴] خطبه ۶۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

تعریف از حمام و پاکیزگی

نسبت به حمّام، امام علی علیه السلام فرمود:

نِعْمَ الْبَيْتِ الْحَمَّام، يُذْكِرُ النَّارَ، وَ يُذْهِبُ بِالدَّرَنْ

(چه خوب خانه‌ای است حمّام، که گرمای آن انسان را به یاد جهنّم می‌اندازد، و آلودگی را از بدن پاک می‌کند.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۱ ص ۳۶۱.

توجه به ارزش تخصص های علمی

در فرهنگ اجتماعی انسان‌های معاصر با تقویت روح ناسیونالیستی، و رواج گرایش‌های حزبی، گروهی، سازمانی، هر فردی سعی دارد تا نیازهای خود را در جمع گروه و حزب و هم کیش خود مطرح سازد،

و از تخصّص‌های متخصّصین هم عقیده خود بهره‌مند گردد،

که با انواع تعصّبات قومی و نژادی و گرایش‌های سازمانی در هم آمیخته است.

در صورتی که در دیدگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام علم و تخصّص‌های علمی ارزشمند است،

هرکس و از هر جائی که باشد باید از او بهرمند شد،

که فرمود:

وَقَالَ علیه السلام: خُذِ الْحِكْمَةَ أَنَّى كَانَتْ، فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلَجْلَجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ.

(و درود خدا بر او فرمود: حکمت را هر کجا که باشد، فراگیر، گاهی حکمت در سینه منافق است و بی‌تابی کند تا بیرون آمده و با همدمانش در سینه مؤمن آرام گیرد.) [۱] .

از این رو رسول گرامی‌اسلام صلی الله علیه وآله به اطبّاء یهودی، مسیحی، و دیگر اقوام و أدیان اجازه می‌داد که در کشور اسلامی و شهر مدینه، مطب داشته باشند، و مردم را«ویزیت» کنند.

و در حکومت امام علی علیه السلام نیز طبیب یهودی حق داشتن مطب و درمان بیماریها را داشت.

در صورتی که در دیگر حکومت‌ها و حاکمیّت‌ها از اینگونه آزادی خبری نبود و نیست.

اجازه ویزیت کردن طبیب یهودی

پس از ضربت خوردن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پیشنهاد دادند که طبیب بیاورند.

در میان اطباء معروف آن روز«اثیربن عمرو هانی سلونی»، از همه مشهورتر و صاحب کرسی، و مذهب او یهودیّت بود.

او را آوردند، و امام هم مخالفت نکرد.

یعنی از علم و تخصّص باید استفاده کرد، هر جا و توسط هر کسی که باشد.

(آنگونه که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به طبیب یهودی در مدینه اجازه باز کردن مطب داد.)

طبیب گفت:

گوسفند مادّه بیاورید.

آوردند، و به دستور طبیب آن گوسفند را ذبح کردند.

طبیب شُش گوسفند را گرفت، و گرم بر روی زخم گذاشت و با فشار در آن دمید تا آنکه شُش در زخم سر امام علی علیه السلام فرو رفت،

کمی صبر کرد و آن را بیرون آورد، دید که زهر به مغز سر رسید، گفت:

کار از تدبیر ما بیرون است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۷۹ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۲] ناسخ التواریخ ج ۴ ص ۲۸۶.

تره

سیّاری (از بزرگان) از امیرالمؤمنین علیه السلام اینگونه آورده‌اند که:

کَانَ أمیرِالْمُؤْمِنینَ علیه السلام یَأْکُلُ الْکُرَّاثَ بِالْمِلْحِ الْجَریشِ. [۱] [۲] .

«آن حضرت تَره را با نَمَکِ خُورد شده می‌خوردند.»

پی نوشت ها:

[۱] فی القاموس: جرش الشیء لم ینعم دقه فهو جریش.

[۲] بحارالأنوار ج۶۲ ص۲۰۲ ح۱۱.

تربچه

تُرُبچه و درمان بلغم

تُرُبچه و هضم غذا

امام رضا علیه السلام از پدران خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

«اَلْفُجّلُ أَصْلُهُ يَقْطَعُ الْبَلْغَمَ، وَ يَهْضِمُ الطَّعامَ، وَ وَرَقُهُ يَحْدِرُ الْبُولَ. [۱] .

«تُرُبچه، بلغم را ریشه کَن می‌کند، و غذا با آن زود هضم می‌گردد و برگ تُرُبچه ادرار آور است.»

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج۶۳ ص ۲۳۱-۲۳۰ ح۲. وأمالی الطوسی ج۱ ص۳۷۳. ومکارم الأخلاق ص۳۹۴ ح۳ باب الفجل.

تخم مرغ

تخم مرغ و زیادی فرزندان

اصبغ بن نباته از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

إنَّ نَبِيّاً مِنَ الْأَنْبِيَاءِ شَكا إِلَى اللَّهِ تَعالى قِلَّةُ النَّسْلِ فى أُمَّتِهِ، فَأَمَرَهُ أنْ يَأْمُرَهُمْ بِأَكْلِ الْبيضِ، فَفَعَلُوا، فَكَثُرَ النَّسْلُ فيهِمْ. [۱] .

«پیامبری از پیامبران الهی از اندک بودن فرزند در امّت خود به خدا شکایت کرد،

خداوند دستور فرمود تا امّت او تخم مرغ بخورند،

چنین کردند و فرزندانشان زیاد شد.»

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعة ج۲۵ ص ۸۰ ح۷.

تحمل اهانت های خوارج

در گذشته و حال می‌نگریم که حاکمان پیروز، و سلاطین و پادشاهان، و سران احزاب سیاسی، چگونه با مخالفان خود برخورد می‌کردند، و با تصفیه‌های خونین، و قتل و غارت، شکنجه و زندان، اجازه ابراز عقیده را به آنها نداده، و هر گونه حرکتی را از آنان سَلب می‌کرده، و مخالف را تحمّل نمی‌کردند.

امّا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روش برخورد با دشمن، و تحمّل مخالفان الگو و بی‌نظیر بود.

روزی جمعی از خوارج وارد مسجد کوفه شدند تا با شعاری مداوم سخنرانی امام علی علیه السلام را بر هم زنند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سرگرم سخنرانی بود که شخصی بلند شد و فریاد زد:

«لاحُكْمَ اِلاَّ لِلَّه»

و دیگری از سوئی دیگر داد زد:

«لاحُكْمَ اِلاَّ لِلَّه»

و سوّمی از گوشه دیگر مسجد همین شعار را داد.

سپس گروهی برخاستند، و این شعار را دادند.

و امام علی علیه السلام با بزرگواری خاصّی سکوت نموده و مخالفت‌های آنان را تحمّل کرد.

آنگاه خطاب به مردم فرمود:

کَلِمَةُ حَقٍّ یرادُ بِها الْباطِلْ

(شعار حقّی است که از آن باطل اراده می‌کنند.)

سپس خطاب به خوارج در مسجد فرمود:

تا وقتی که دست به شمشیر نبردید، و با ما هستید، از سه اصل اساسی برخوردارید:

۱- لا نَمْنَعُکُمْ مَساجِدَ اللَّهِ أنْ تَذْکُرُوا فیها اِسْمَهُ

(از ورود شما به مسجد برای نماز جلوگیری نمی‌کنیم.)

۲- لا نَمْنَعُکُمْ مِنَ الْفِیءْ ما دامَتْ أیدیکُمْ مَعَ أیدینا

(تا وقتی که با ما هستید از حقوق بیت‌المال، شما را محروم نمی‌کنیم.)

۳- لا نُقاتِلُکُمْ حَتّی تَبْدَؤُنا

(با شما نمی‌جنگیم تا شما جنگ را آغاز کنید.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری ج۴ ص۵۳.

تلاش در هدایت خلیفه اول

گرچه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سران سقیفه قدرت را به دست گرفتند، و مخالفان را سرکوب کردند، امّا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دست از هدایت آنان برنداشت، مانند:

الف- روزی با خلیفه اوّل به روش صحیحی مناظره فرمود.

از او پرسید:

ابابکر تو را به خدا قسم می‌دهم که درست بیاندیشی.

آیا خورشید برای تو هنگام غروب جهت خواندن نماز عصر بازگشت؟! یا برای من؟

خلیفه اوّل گفت:

برای تو.

امام علی علیه السلام فرمود:

اگر تو و مردم گواهی می‌دهید که برای من بازگشت، پس چرا حقائق را نادیده می‌انگارید؟ [۱] .

ب- روزی دیگر دست خلیفه اوّل را گرفت و به بهانه قَدم زدن، آرام آرام او را به طرف مسجد قبا بُرد، و بسیاری از واقعیت‌ها را بیان کرد، که سرانجام خلیفه اوّل به حقّانیت امام علی علیه السلام اعتراف کرد.

(امّا دیگر فایده‌ای نداشت و حاکمان کودتائی راهی جز تداوم سلطه گری‌های خود نمی‌دیدند). [۲] .

ج- در یک مناظره دیگر، ادّعاها و شعارهای خلیفه اوّل و همدستان او را به ارزیابی گذاشت و فرمود: راستی ابابکر، حکومت تو چگونه پدید آمد و قانونی است؟

اگر می گوئی به وسیله «شورا» حکومت بر مردم را در دست گرفته‌ای؟

می‌پرسم:

کدام شورا؟ که اکثر مشاورین حاضر نبودند!

و اگر ادّعای «خویشاوندی با پیامبر» را داری،

هستند کسانی که خویشاوندی نزدیکتر و والاتری با رسول خدا دارند، پس چرا تو باید از آنها پیشی بگیری؟ [۳] .

وَ انْ كُنْتَ بِالشُّورى مَلَكْتَ اُمُورَهُمْ

فَكَيفَ بِهذا وَ الْمُشيرُونَ غُيبُ

وَ انْ بِالْقُرْبى حَجَجْتَ خَصيصَهُمْ

فَغَيرُكَ أوْلى بِالنَّبِى وَ أقْرَبُ [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداهٔ ج ۴ ص ۴۸۱.

[۲] اثبات الهداهٔ ج ۴ ص ۵۰۰ و ۵۰۷، (در نقل دیگری دارد که در مسجد قبا با قدرت اعجاز، رسول خدا را به او نمایاند و از زبان پیامبر حقائق را شنید.)

[۳] نهج‌البلاغه المعجم‌المفهرس حکمت ۱۹۰.

[۴] حکمت ۱۹۰ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

تلاش در هدایت زبیر در میدان جنگ

طلحه و زبیر از سران جنگ جمل بودند، در صورتی که سوابق درخشانی در جنگ‌های صدر اسلام داشتند و همواره از دوستان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شمار می‌آمدند،

پس از آنکه خلیفه سوم کشته شد، با اصرار فراوان طلحه و زبیر، امام علی علیه السلام خلافت را پذیرفت.

امّا پس از استقرار حکومت حضرت امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام، چون درخواست‌های سیاسی، اقتصادی فراوانی از امام علی علیه السلام داشتند که به آنها پاسخ مناسبی داده نشد،

سرانجام تسلیم هوای نفسانی شده، جنگ جمل را تدارک دیدند.

در میدان جنگ، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام زبیر را صدا زد، جلو آمد و گفت: در أمانم؟

امام علی علیه السلام فرمود: آری.

و امام او را به یاد جنگ اُحد و روزگار جهاد و مبارزه در راه اسلام انداخت.

و فرمود:

زبیر یادت هست در کنار هم بودیم، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از جلوی ما رد شد، سلام کردیم، و تو ابراز علاقه فراوانی کردی،

و پیامبر فرمود:

(زبیر روزی می‌آید که تو با علی می‌جنگی، و تو ستمکار خواهی بود.)

زبیر کمی به فکر فرو رفت، سپس گفت:

آری فراموش کردم، و اگر این حدیث را به یاد می‌آوردم، هرگز برای جنگ با تو اقدام نمی‌کردم،

حال از میدان جنگ فاصله می‌گیرم.

امام علی علیه السلام فرمود:

چه فایده‌ای دارد، تلاش کن تا این مردم طرفدار شما دست از جنگ بردارند.

زبیر گفت:

این کار امکان ندارد، آنقدر به دروغ برضدّ شما سخن گفتم که هم اکنون اگر آشکارا از شما حمایت کنم، مرا خواهند کُشت.

آنگاه زبیر شرمنده نزد عایشه رفت و گفت:

با علی نمی‌جنگم.

عبداللّه فرزند زبیر او را به ترسو بودن متّهم کرد که؛

می‌خواهی از جنگ فرار کنی.

زبیر از این اتّهام ناراحت شده، نیزه او را گرفت و به سپاه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حمله کرد تا شجاعت خود را نشان دهد.

امام علی علیه السلام به لشگریانش فرمود:

زبیر با خدا عهد کرد که با شما نجنگد، راه را برای او باز بگذارید تا شجاعت خود را نشان دهد. [۱] .

زبیر پس از حمله برق آسا به سپاه امام علی علیه السلام به خیمه خود رفت و اسباب و وسائل خود را برداشته، راه مدینه را در پیش گرفت که در بین راه کشته شد.

آیا اینگونه فتنه انگیزی و پخش شایعات و تحریک مردم و شُعله‌وَر کردن آتش جنگ و سپس پشیمان شدن و ادّعای توبه داشتن، ارزش دارد؟

آیا دو دسته از مسلمانان را به جان هَم انداختن و سپس پای خود را از میان کشیدن، سودی خواهد داشت؟

باید تلاش کرد تا دروغ یا شایعه‌ای رواج پیدا نکند، آتش فتنه‌ای شعله نگیرد و خون‌های بی‌گناهان برزمین نریزد.

____

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ یعقوبی ج۲ ص۱۷۱، و بحارالانوار ج۱۸، و کامل ابن أثیر ج۳.

ترتیب جلسه پرسش و پاسخ

پس از جنگ جمل امام علی علیه السلام بر منبر مسجد جامع بصره و بر منبر مسجد شهر کوفه، نشست و ضمن سخنرانی افشاگرانه به مخالفان آزادی بیان داد تا اشکالات و اعتراضات را بیان دارند.

آنگاه با بزرگواری حرف‌های آنان را می‌شنید.

تندی و بدگوئی‌ها را تحمّل می‌کرد، و سپس تک تک سئوالات یا تهمت‌ها و شایعات را پاسخ می‌داد، که نقش مؤثّری در هدایت دل‌ها داشت.

یکی از آنها ابوبردهٔ بن عوف ازدی از دوستان خلیفه سوم بود، که در پای منبر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بلند شد و اشکالات و شایعات را مطرح کرد و پاسخ شنید و سرانجام گفت:

(ای امیرالمؤمنین علیه السلام تاکنون دچار شکّ و تردید بودم، امّا اکنون هدایت گردیدم.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ امیرالمؤمنین علیه السلام ج۱ ص۲۱۳.

ترک سیاست های شیطانی

زاذان از امام علی علیه السلام نقل می کند، که:

از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که مکر و فریب و خیانت در آتش جهنّم است، اگر چنین نبود همانا من از همه مردم عرب در سیاست بازی قوی‌تر و سیاست بازتر بودم.

وَاللّهِ مَا مُعَاوِیةُ بِأَدْهَی مِنِّی، وَلکِنَّهُ یغْدِرُ وَیفْجُرُ. وَلَوْلَا کَرَاهِیةُ الْغَدْرِ لَکُنْتُ مِنْ أَدْهَی النَّاسِ، وَلکِنْ کُلُّ غُدَرَةٍ فُجَرَةٍ، وَکُلُّ فُجَرَةٌ کُفَرَةٌ.

«وَلِکُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ یعْرَفُ بِهِ یوْمَ الْقِیامَةِ».

وَاللّهِ مَا أُسْتَغْفَلُ بِالْمَکِیدَةِ، وَلَا أُسْتَغْمَزُ بِالشَّدِیدَةِ. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] عقاب الاعمال ص۳۲۰ – و – خطبه ۲۰۰ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارك این خطبه به شرح زیر است:

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۳۳۸ ح۸: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۲- منهاج البراعة ج ۲ ص ۳۰۶: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۳- کتاب ارشادص ۱۴۱: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه)

۴- کتاب صفین ص ۲۰۴: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ ه)

۵- أنساب الاشراف ص ۱۷۴ : ۱۸۶: بلاذری (متوفای ۲۷۹ ه)

۶- بحار الانوار ج ۴۰ ص۱۹۳ وج۴۱ ص۱۲۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۷- بحار الانوار ج ۷۲ ص ۲۹۰ ح۱۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۸- روضه کافی ج ۸ ص ۲۴ ح۴: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۹- سنن ج۴ ص۱۲۲ ب۲۸ ح ۱۵۸۱: ترمذی (متوفای ۲۹۷ه)

۱۰- کتاب الوافی ج۵ ص۹۲۳: فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ه)

۱۱- بحارالانوار ج۳۳ ص۱۹۷ و۴۸۳ ب۱۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۱۲- ینابیع المودّة ص۱۷۷ ب ۵۱ وج۱ ص۴۵۴: قندوزی حنفی (متوفای ۱۲۹۴ه).

تلاش در بیداری مردم

امام علی علیه السلام برای اینکه مردم را با آگاهی لازم بسیج نماید،

هم نامه‌های بیدار کننده برای آنان می‌فرستاد.

و هم شخصیت‌های خوش نام و معروف را به سوی آنان اعزام می کرد،

تا با سخنرانی های حساب شده، مردم را از فتنه های سیاسی آگاه سازد.

که نامه اوّل را برای آگاهی مردم کوفه بدینگونه نوشت:

فَاِنّی اُخْبِرُکُمْ عَنْ أمْرِ عُثْمانَ حَتَّی یکَونَ سَمْعُهُ کَعَیانِهِ

(همانا من شما را در این نامه بگونه‌ای از ماجرای عثمان آگاه می‌سازم که شنیدن همانند دیدن باشد.) [۱] .

و سپس مالک اشتر و عمّار یاسر، و فرزندش امام مجتبی علیه السلام را برای آگاهی و بسیج کوفیان اعزام فرمود.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

توجه به آگاهی سیاسی مردم

مردی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در جریان جنگ جمل سخت در تردید قرار گرفته بود.

او دو طرف را می‌نگریست، از یک طرف حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را می‌دید و شخصیت‌های بزرگ اسلامی را که در رکاب امام علی علیه السلام شمشیر می‌زدند.

و از طرفی همسر نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، عایشه را می‌دید که قرآن درباره زوجات آن حضرت می‌فرماید:

وَ اَزْواجُهُ اُمَّهاتهُم [۱] .

(همسران او مادران امّتند.)

و در رکاب عایشه، طلحه را می‌دید از پیشتازان در اسلام، مرد خوش سابقه و تیرانداز ماهر میدان جنگهای اسلامی و مردی که به اسلام خدمتهای ارزنده ای کرده است.

و باز زبیر را می‌دید، خوش سابقه‌تر از طلحه، آنکه حتّی در روز سقیفه از جمله متحصّنین در خانه علی علیه السلام بود.

این مرد در حیرتی عجیب افتاده بود که یعنی چه!؟

آخر علی علیه السلام و طلحه و زبیر از پیشتازان اسلام و فداکاران سخت ترین دژهای اسلامند، اکنون رو در رو قرار گرفته‌اند؟ کدامیک به حقّ نزدیکترند؟ در این گیرو دار چه باید کرد؟! سرانجام محضر امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شد و گفت:

اَیمکِنُ اَنْ یجْتَمِعَ زُبیرٌ وَ طَلْحَهٌ و عائِشَهٌ عَلَی باطِلٍ؟

(آیا ممکن است طلحه و زبیر و عایشه بر باطل اجتماع کنند؟)

شخصیت‌هایی مانند آنان از بزرگان صحابه رسول اللّه چگونه اشتباه می‌کنند و راه باطل را می‌پیمایند، آیا ممکن است؟

امام علی علیه السلام در جواب او سخنی دارد که دکتر طه حسین دانشمند و نویسنده مصر می‌گوید:

«سخنی محکمتر و بالاتر از این یافت نمی‌شود. بعد از آنکه وحی خاموش شد و ندای آسمانی منقطع شد، سخنی به این بزرگی شنیده نشده است.» [۲] .

فرمود:

اِنَّکَ لَمَلْبُوسٌ عَلَیکَ، اِنَّ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ لا یعارَفانِ بِاَقْدارِ الرِّجالِ، اِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِف اَهْلَهُ، وَ اعْرِفِ الْباطِلَ تَعْرِفْ اَهْلَهُ.

«حقیقت بر تو مشتبه شده. حق و باطل را با میزان قدر و شخصیت افراد نمی‌شود شناخت.

این صحیح نیست که تو اوّل شخصیت‌هائی را مقیاس قرار دهی و بعد حق و باطل را با این مقیاس‌ها بسنجی، اشخاص نباید مقیاس حقّ و باطل قرار گیرند.

این حقّ و باطل است که باید مقیاس اشخاص و شخصیت آنان باشند.»

پی نوشت ها:

[۱] سوره احزاب آیه ۶.

[۲] علی و بنوه ص ۴۰.

تبعید عبدالله بن سبا

گروهی به رهبری عبداللّه ابن سبا (که یهودی و عامل تفرقه در میان مسلمانان بود) با توجّه به اخبار غیبی امیرالمؤمنین علیه السلام، و معجزات و کرامات وقدرت بازوی آن رهبر نمونه، راه غلو وافراط را در پیش گرفتند، و گفتند:

علی خداست.

و عبّداللّه سبا، در حضور حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:

تو او هستی، تو او هستی، تو او هستی.

امام علی علیه السلام هرچه با آنان بحث کرد و آنها را بر حَـذَر داشت، از انحرافات خود دست نکشیدند بناچار دستور دستگیری آنها را صادر کرد. [۱] .

در وسائل الشّیعه نقل شد:

امام علی علیه السلام عبداللّه سبا را زندانی، و سه روز او را به توبه راهنمائی کرد، وقتی أثر نداشت، او را در آتش سوزاند. [۲] .

در فرائد السمطین نقل شد که با وساطت ابن عباس به ایران تبعید شد. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۵ ص ۴.

[۲] وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۵۵۴ و۵۵۳.

[۳] فرائد السمطین ج ۱ ص ۱۷۴.

تفسیر صحیح قضا و قدر و نفی جبر گرایی

قضا و قَدَر حق است، معنی لغوی قضا «حُکم» و «قَدَر» به معنی «اندازه» است.

اگر بگویند:

هر واقعه‌ای به قضای الهی است،

یعنی به حُکم خدا واقع شده،

و اگر بگویند:

به قَدَر الهی است،

یعنی باندازه‌ای مشّخص است.

مثلاً در چه زمان و مکان باشد،

و کوچکی و بزرگی جثّه و اعضاء و جوارح هر یک دارای اندازه‌ای است، که خدا معین فرموده است،

و اینکه برخی شُبهه می‌کنند که همه چیز مطابق سرنوشت، و دستوری است که خدای تعالی از پیش، معین فرمود و باید همان واقع شود و نتیجه می‌گیرند که:

بنابر این مردم مجبورند،

حرف درستی نیست.

قضا و قَدَر، عامل مجبور شدن ما نیست،

زیرا خداوند مختار بودن ما را هم مقدّر فرموده است.

از اصبغ بن نباته روایت شد که گفت:

امیرالمؤمنین علیه السلام از نزد دیواری که کج شده و در حال سقوط بود به سوی دیواری دیگر رفت.

شخصی به امام علی علیه السلام گفت:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام از قضای خدا می‌گریزی؟

حضرت فرمود:

از «قضای» خدا به سوی «قَدَر» خدای عَزَّوَجلَّ می‌گریزم.

یعنی از قضائی به قضاء دیگر، و از سرنوشتی به سرنوشت دیگر، فرار می‌کنم که هر دو، تقدیر خداوند است و من در انتخاب هر دو آزاد و مختار هستم. [۱] .

____

پی نوشت ها:

[۱] توحید صدوق (ره).

تبلیغات در بازار

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خود در حالی که تازیانه‌ای در دست داشت در بازار راه می‌رفت و کم فروشان و خلافکاران اقتصادی را مجازات می‌کرد، و بخشنامه‌ای برای استانداران خود فرستاد که بازار را کنترل و محتکرین را مجازات کنند. [۱] .

مرحوم کلینی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند، که:

هر روز صبح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از منزل بیرون آمده، در حالی که شلّاقی در دست داشت در بازار کوفه قدم می‌زد و مردم را نصیحت می‌کرد،

و با صدای بلند رهنمودهائی می‌داد،

مردم تا صدای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را می‌شنیدند هر چه در دست داشتند بر زمین می‌نهادند و گوش می‌کردند.

سپس به جایگاه خود باز می‌گشت تا به مشکلات مردم رسیدگی فرماید. [۲] .

امروز اگر از این الگوی رفتاری در بازار شهرها، تیمچه‌ها، پاساژها، استفاده کنیم، همه‌جا دفتری برای تبلیغات داشته باشیم، و با سیستم صوتی درست و مناسب در اوقات حساب شده، بازاریان را نسبت به کار و تولید و پرهیز از خلافکاری‌ها تشویق و هشدار بدهیم، اثر بسیار چشم‌گیری خواهد داشت.

____

پی نوشت ها:

[۱] دعائم الاسلام ج ۲ص ۳۶.

[۲] فروع کافی ج۵ص۱۵۱ – و – وسائل الشیعه ج۱۲ ص۲۸۳ – و – امالی صدوق مجلس ۷۵.

تذکر و مجازات در بازار

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به مراکز تجاری و اقتصادی توجّه خاصّی داشت، در بازار کوفه راه می‌رفت؛ بازاریان را نصیحت می کرد، و اگر کسی خلافی مرتکب می‌شد، با شلّاق او را مجازات می‌فرمود.
در کتاب دعائم الاسلام نقل شد که:
امام علی علیه السلام در حالی که تازیانه‌ای در دست داشت در بازار شهر راه می‌رفت، و کسانی راکه کم فروشی و تقلّب می کردند، شخصاً تنبیه می‌فرمود. [۱] .
و برای استانداران خود نیز بخشنامه‌ای فرستاده بود که بر بازار نظارت کنند و متخلّفان را مجازات نمایند.
اینگونه از روش ّهای برخوردی، جایگاه بسیار روشن و والائی در جامعه دارد که به جای پرونده سازی‌ها و سرگردان شدن در مشکلات بروکراسی، با شیوه‌های صحیح و آسان، جرم و مجرم شناسائی و براساس احکام اسلام مجازات می‌شدند.

پی نوشت ها:
[۱] دعائم الاسلام ج ۲ ص ۳۶.

تاثیر انتقادهای امام علی در دیگر صحابه

وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نظارت بر سلامت اسلام به خلیفه سوم بارها و بارها اعتراض کرد، در دیگر اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز أثر گذاشت، که آنها نیز برابر خلاف کاری‌های خلیفه سوم اعتراض می کردند.
ابن مسعود نیز یکی از مخالفان سرسخت خلیفه سوم بود، وِی ابتداء از مریدان خلیفه سوم و از کسانی بود که می گفت:
حتّی اگر خلیفه سوم نماز دو رکعتی در منی را چهار رکعت بخواند باید از وِی اطاعت کرد، چرا که:
الخلاف شرٌ «مخالفت شرّ است». [۱] .
و در نقل دیگر گفت:
عثمان امام است، من با او مخالفت نمی کنم زیرا مخالفت شرّ است. [۲] .
امّا بعدها به شدّت، بر ضدّ خلیفه سوم فعّالیت می کرد. [۳] در صورتی که برخی از صحابه با خلیفه سوم متّفق بودند. [۴] .
«گرچه بعدها دانشمندان اهل سنّت عقیده این صحابه را در جواز مخالفت با حاکم به عنوان سیره سیاسی شرعی نپذیرفتند.»
آنچه مسلّم است آنکه خلیفه سوم بر این باور بود که می‌بایست قدرت خلافت خود را در ابداع و ابتکار (همانند خلیفه دوم) نشان دهد.
او خود می گفت:
«اقدامات من را عمر نیز انجام می‌داد، امّا چون او فرد قاطعی بود کسی جرأت مخالفت نداشت.» [۵] .

پی نوشت ها:
[۱] تاریخ الطبری ج ۴ ص ۲۶۸، و الغدیر ج ۸ ص ۹۹ بنقل از سنن ابی داوود ج ۱ ص ۳۰۸، و الاثار قاضی ابو یوسف ص ۳۰، و کتاب الامام شافعی ج ۱ ص ۱۵۹، ج ۷ ص ۱۷۵، و سنن الکبری بیهقی ج ۳ ص ۱۴۴.
[۲] شرح نهج‌البلاغه ج ۳ ص ۴۲، ابن ابی الحدید.

[۳] انساب الاشراف ج ۴ ص ۵۲۷ - ۵۲۴، و تاریخ المدینة المنوّره ج ۲ ص ۱۰۵۴ - ۱۰۴۹.

[۴] تاریخ سیاسی اسلام تا سال ۴۰ هجری ص ۳۵۶ - ۳۴۹، بحث مخالفین خلیفه سوم (بلاذری می‌نویسد: درباره انتقاداتی که از خلیفه سوم دفاع نکند، انساب الاشراف ج ۴ ص ۵۴۹ ش ۱۴۱۱.

[۵] طبقات الکبری ج ۸ ص ۱۱۳، و البیان و التّبیین ج ۱ ص ۳۷۷، و نثر الدر ج ۲ ص ۱۲، ج ۴ ص ۳۴.

تقویت روحیه مسئولیت پذیری

در این رابطه امام علی علیه السلام فرمود:

اتَّقُوا اللَّهَ فِی عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ، فَإِنَّکُمْ مَسْؤُولُونَ حَتَّی عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبَهَائِمِ. أَطِیعُوا اللَّهَ وَلَا تَعْصُوهُ، وَإِذَا رَأَیتُمُ الْخَیرَ فَخُذُوا بِهِ، وَإِذَا رَأَیتُمُ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ.

(ای مردم، از خدا بترسید و پرهیزکار باشید، زیرا از همه شما در روز قیامت سؤال خواهد شد شما مسئول امور آفریده‌های خدا حتی از شهرها و حیوانات خواهید بود. خدا را اطاعت کنید و از فرمانش سرپیچی نکنید.

هرگاه نیکی و خوبی‌ها را مشاهده کردید، انتخاب نمایید و اگر شرّ و بدی یافتید، از آن اعراض کنید.) [۱].

روشن است که تنها با مأموران نظامی و انتظامی یا دیگر دست اندرکاران قانون و نظم اجتماعی نمی‌شود در برقراری نظم و عدل اجتماعی موفّق بود.

نمی‌شود برای فرد فرد جامعه مأموران مخفی استخدام کرد.

امکان ندارد که در همه‌جا نیروهای نظامی بتوانند حضور فعّال داشته باشند

و در یک کلمه، انسان نمی‌تواند انسان را کنترل کند و به اجرای قانون در همه زمان‌ها و مکان‌ها مجبور سازد.

باید روش قرآن کریم و نهج‌البلاغه و شیوه‌های پیامبران الهی را به کار بست و در هر دلی نیروی ایمان را تقویت کرد.

باید عقیده به معاد و پرسش‌های قیامت را در دل هر انسانی جایگزین کرد.

اگر انسان باور کند

«جهان را خالقی باشد خدا نام»

و بپذیرد در برابر قانون و نظم اجتماعی، روزی از او سؤال می‌شود.

هم خود در اجرای قانون می‌کوشد و هم در اجرای قانون، نظارت و دخالت می‌کند و جامعه انسان‌ها با احساس تعهّد افراد جامعه و اصل نظارت مردمی، راه نظم و قانون و سلامت و ترقّی را خواهند پیمود.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۵/۱۶۷ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- عقدالفرید ج ۱ ص ۴۴ و ۹۸: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۲- عیون‌الاخبار ج ۲ ص ۱۲۳: ابن قتیبة (متوفای ۲۷۶ ه)

۳- أغانی ج ۱۲ ص ۶: ابوالفرج اصفهانی زیدی (متوفای ۳۵۶ ه)

۴- کتاب أمالی ج ۲ ص ۹۱: ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶ ه)

۵- جامع‌العلم ص ۷۷: ابن عبدالبر مالکی (متوفای ۳۳۸ ه)

۶- تحف‌العقول ص ۱۳۸: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۷- کتاب أمالی ج ۲ ص ۲۳۸: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه).

تقویت اعتقاد به معاد و محاکمه عمومی

امام علی علیه السلام نسبت به این شیوه کاربردی فرمود:
فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَی یسَائِلُکُمْ مَعْشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِیرَهِ مِنْ أَعْمَالِکُمْ وَالْکَبِیرَهِ، وَالظَّاهِرَهِ وَالْمَسْتُورَهِ، فَإِنْ یعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ یعْفُ فَهُوَ أَکْرَمُ.
(همانا خداوند بزرگ از شما بندگان درباره همه اعمال و رفتار کوچک و بزرگ و آشکار و پنهان سؤال خواهد کرد.
اگر عذاب کند شما را خود به خویشتن ظلم رواداشته اید و اگر شما را عفو نماید، خداوند کریم و بزرگوار است.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳/۲۷ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب الغارات ج۱ و ۲۳۰ و۲۲۳ و۲۳۵ و ۲۴۹: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه)

۲- تحف العقول ص ۱۷۶ و ۱۷۷: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۳- کتاب مجالس ص ۲۶۰ م۳۱ ح۳: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه)

۴- کتاب أمالی ص۲۵-۲۴ م اول ح ۳۱/۳۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه)

۵- بشارهٔ المصطفی ص۴۴: طبری شافعی (متوفای ۵۵۳ ه)

۶- مجموعه ورام ص۱۹ و۴۹۷: شیخ ورام (متوفای ۶۰۵ ه)

۷- تاریخ طبری ج۳ ص۵۵۶ سنه۳۶: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه)

۸- کتاب أمالی ص ۱۵۲ و ۱۵۳: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه)

۹- بحار الانوار ج۷۴ ص۳۳۵: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه).

تقویت روح تعاون و همکاری

اگر در دل انسان‌های یک جامعه، روح تعاون و همکاری تقویت شود و مردم احساس کنند که اعضای یک پیکرند، به مرزِ «نظارت مردمی» نزدیک شده، خود پاسداری از نظم و قانون را به عهده خواهند گرفت، که گفت:
وَلکِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَی عِبَادِهِ النَّصِیحَهُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَی إِقَامَهِ الْحَقِّ بَینَهُمْ.
(از حقوق واجب الهی بر بندگان این است که: به اندازه توانایی خود در خیرخواهی و نصیحت به دیگران بکوشند و برای برقراری حق و عدل همکاری و هماهنگی داشته باشند.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۴/۲۱۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

تلاش در جمع آوری قرآن

آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دیده از جهان فرو بست.

گروهی برای به دست آوردن حکومت و قدرت تلاش کردند برخی به تقویت قوم و قبیله خود روی آوردند.

و افرادی برای رسیدن به مال و مقام در دولت آینده، دست و پا می‌زدند.

امّا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تمام امکانات و قدرتش را بکار گرفت تا قرآن را جمع‌آوری کرده و در یک جلد بنویسد، که دستورالعمل زندگی انسانها حفظ شود، و پراکنده نماند.

برخی می‌پرسیدند:

چرا علی علیه السلام از خانه بیرون نمی‌آید؟

امام علی علیه السلام جواب می‌داد:

سوگند خورده‌ام تا تمامی قرآن کریم را ننویسم از خانه بیرون نیایم، مگر برای نماز یا کارهای خیلی ضروری.

از این رو اوّل کسی که تمام قرآن را نیکو نوشت و در یک جلد آن را جمع‌آوری کرد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، چنانچه اوّل حافظ کلّ قرآن، علی علیه السلام است.

بعضی از رجال سیاسی به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می گفتند:

چرا از خانه بیرون نمی‌آیی؟

می‌فرمود:

سوگند یاد کرده‌ام تا قرآن را جمع‌آوری نکنم عبا بر دوش نگذارم (یعنی از خانه بیرون نروم) زیرا می‌ترسم دچار کمبود و نقصان شود یا چیزی بر آن بیافزایند و یا آیه‌ای پس و پیش گردد.

گرچه قرآن نوشته شده امام علی علیه السلام را سران سقیفه نپذیرفتند، امّا با جمع‌آوری و کتابت قرآن به دست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همگان با خاطر آسوده دانستند که وحی الهی با حفظ و کتابت مصون و محفوظ مانده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شواهد التّنزیل. حاکم حسکائی حنفی، و کتاب بصائر ص ۲۸.

تعریف زهد

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

تمام زهد در دو جمله‌ای از قرآن مجید قرار گرفته است:

«لکیلا تأسوا علی مافاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم» [۱] .

(تا بر آنچه از شما فوت شده غمگین نشوید و بر آنچه به شما داده شده دلشاد نگردید.)

و کسی که بر گذشته تأسف نخورد و بر آینده شادمان نگردد هر دو طرف زهد را دارا گشته است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره حدید، آیه ۲۲.

[۲] نهج‌البلاغه، حکمت ۳۷۷ معجم المفهرس محمد دشتی.

تفسیر خوف و رجاء

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

بر بهترین افراد این امت از عذاب خدا ایمن مباش؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

«فلا یأمن مکر اللَّه الاّ القوم الخاسرون» [۱] .

(از مکر و کیفر خدا ایمن نمی‌باشند مگر مردم زیانکار)

و بر بدترین افراد این امت از رحمت و لطف خدا نومید مشو؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

«انّه لا ییأس من روح اللَّه الاّ القوم الکافرون» [۲] .

(از رحمت خدا نومید نمی‌باشند مگر کافران) [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره اعراف، آیه ۹۹.

[۲] سوره یوسف، آیه ۸۷.

[۳] نهج‌البلاغه، حکمت ۳۷۷ معجم المفهرس محمد دشتی.

توجه به مسائل روانی کودکان یتیم

بسیاری، نیازها ونیازمندیهای یتیمان را از دیدگاه امور مادّی می‌نگرند، که باید دارای مسکن و همسر و لباس و تغذیه مناسب شوند.

امّا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به همان اندازه ای که به احتیاجات مادّی و جسمی یتیمان فکر می کرد،

به رفع نیازها و کمبودهای روانی آنها نیز می‌اندیشد.

تا دچار عقده های روانی، یا کمبودهای عاطفی نگردند.

امام علی علیه السلام یتیمان را دور خود جمع می کرد، و با انواع بازی‌ها، و صدای تقلیدی از گوسفند آنها را می‌خنداند،

روزی یتیمان رابه منزل آورد، و خواست به آنها عسل بخوراند، انگشتان خود را می‌شست، و با انگشتان خود عسل دردهان یتیمان می گذارد که دو نوع شیرینی را بچشند؛

شیرینی عسل

و شیرینی از دست پدر گرفتن [۱] .

گرچه افراد ناآگاه به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اعتراض می کردند، که این کارها در شأن شما نیست.

امّا امام علی علیه السلام به نکات ظریفی توجه می کرد که امروز در

علم روانشناسی

روانشناسی کودک

و روانشناسی تربیتی

بسیار مورد توجّه است.

زیرا روانشناسان می گویند:

علل بزهکاری فرزندانی که پدر یامادر را از دست دادند کمبودهای عاطفی است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنقدر به یتیمان توجه داشت، و با آنها مهربانی می کرد که برخی از یاران امام می گفتند:

لَوَددْتُ اِنّی کنْتُ یتیماً

«ای کاش منهم یک یتیم بودم» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۱ ص ۲۹.

[۲] بحارالانوار ج ۴۱ ص ۲۹.

تفاوت روانشناسی زن ومرد

امروزه با گسترش علم روانشناسی، و کشف جوانب گوناگون آن، رشته های روانشناسی بسیار گسترش پیدا کرده است،

روانشناسی انسانی، نوجوانی، کودک وحتی روانشناسی حیوانی، یکی از واقعیت‌هائی می‌باشد که در علم روانشناسی مورد بررسی است،

که یکی دیگر از جوانب گسترده آن تفاوت روانشناسی زنان و مردان است.

گرچه هر دو انسان بوده و دارای ارزش های اخلاقی مشترک می‌باشند، امّا چون درنظام آفرینش هرکدام وظائف متفاوتی به عهده دارند و در بیولوژی، فیزیولوژی، و دیگر خصوصیات جسمی دارای تفاوتهای گوناگونی هستند.

و در مسائل روانی نیز تفاوت‌های فراوانی خواهند داشت که امام علی علیه السلام به برخی از تفاوت‌های روانی هردو اشاره می کند:

خِیارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ: الزَّهْوُ، وَالْجُبْنُ، وَالْبُخْلُ؛ فَإِذَا کَانَتِ الْمَرْأَةُ مَزْهُوَّةً لَمْ تُمَکِّنْ مِنْ نَفْسِهَا، وَإِذَا کَانَتْ بَخِیلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا، وَإِذَا کَانَتْ جَبَانَةً فَرِقَتْ مِنْ کُلِّ شَیءٍ یعْرِضُ لَهَا.

(برخی از نیکوترین خلق و خوی زنـان، زشت‌ترین اخلاق مردان است، ماننـد، تکبر و به خود بالیـدن، ترس، بخل، هرگاه زنی متکبر باشـد، بیگانه را به حریم خود راه ندهـد، و اگر بخیل باشـد اموال خود و شوهرش را نگهبان است، و چون ترسان باشـد از هر چیزی که به آبروی او زیان رساند فاصله می گیرد.) [۱] .

روانشناسان عصرما امروزه با حقائق یاد شده آشنا شدند که روانشناسی زنان را جدای از مردان به ارزیابی می گذارند،

در حالی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در چهارده قرن قبل به آن اشاره فرمود.

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۲۳۴ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس مولّف.

توجه به مسائل روانی یتیمان

روزی مقداری عسل و انجیر از هَمْدان و حُلْوان برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند.

امام دستور داد یتیمان کوفه را گرد آوردند، ضمن نوازش و محبّت، با دست خود عسل و انجیر را بدهان آنان می گذاشت.

اصحاب گفتند:

یا امیرالمؤمنین‌علیه السلام، خودشان می‌خورند، چرا شما با دستان مبارک به آنان غذا می‌دهید؟

امام علی علیه السلام فرمود:

«امام پدر یتیمان است، این عمل را انجام می‌دهم تا یتیمان احساس بی‌پدری نکنند.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۱ ص ۱۲۳.

تلاش در کسب دانش

امام علی علیه السلام همواره از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علوم فراوان فرا می گرفت و تلاش در کسب دانش و رازهای علمی داشت،

بارها می‌دیدند که مدّت‌های طولانی با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به مذاکره علمی می‌نشست، که رسول خدا فرمود:

أَنَا مَدینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِی بابَها

«من شهر علم و علی درب آن است» [۱] .

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روزی در اواخر عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مدّتی طولانی با آن حضرت نشست.

از امام علی علیه السلام پرسیدند:

شما با رسول خدا برسر چه مباحثی گفتگو می کردید؟

پاسخ داد:

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هزار دَر از دانش را بر من گشود، که از هرکدام هزار دَرِ دیگر باز می‌شود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۰ ص ۲۰۳ و ۱۲۱.

[۲] بحارالانوار ج ۴۰ ص ۲۰۳ و ۱۲۱.

تلاش در کسب دانش از پیامبر

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تلاش مداوم خود در کسب دانش از رسول خدا را اینگونه شرح می‌دهد:

من در هر روز، یکبار و در هر شب، یک بار پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌رفتم و آن حضرت با من خلوت می‌فرمود و شدّت علاقه و دلبستگی من با آن حضرت بگونه‌ای بود که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌دانستند با اَحَدی از مردم جز من به آن طریق رفتار نمی‌فرمود.

و چه بسا در بیشتر از موارد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به منزل من می‌آمد و هر زمان که من در یکی از اُطاق‌های رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وارد می‌شدم، همسران خود را از منزل خارج می کرد و می‌فرمود:

منزل را خلوت کنید.

به طوری که جز من کسی نزد آن حضرت باقی نمی‌ماند.

و هر وقت برای خلوت نمودن با من به منزل من تشریف می‌آورد، احدی از اهل بیت مرا (فاطمه و نه احدی از اولادم را) خارج نمی‌فرمود

و من آنچه سئوال می کردم، پاسخ می‌فرمود،

و هر زمان ساکت می‌شدم و سئوالاتم تمام می‌شد، آن حضرت خود آغاز سخن می‌فرمود.

در نتیجه آیه‌ای بر آن حضرت نازل نشد، مگر آنکه آن را برای من خواند و املاء فرمود و من به خطّ خود آن را نوشتم.

و تأویل آیات و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاصّ و عامّ آن آیات را به من تعلیم فرمود.
و از خداوند مسئلت کرد که نیروی حفظ و فهم آنرا به من عطا فرماید.
از این رو من هیچ آیه‌ای را فراموش نکردم و هیچ قسمتی از علم را که برای من املاء فرمود از نظرم محو نشد و آنرا نوشتم.
و آنچه را که خداوند به آن حضرت فرمود از حلال و حرام، امر و نهی با آنچه واقع شده و آنچه واقع می‌شود.
و هر کتابی که پیش از آن حضرت نازل شده.
و هر قسمتی از طاعت و معصیت را درک و حفظ آنها را فروگذار نکردم.
حتّی یک حرف از آنها را فراموش نکردم.
سپس دست مبارک را بر سینه من گذارد و از خداوند مسئلت کرد که قلب مرا از علم و حکمت و نور پُر کند.
من به آن حضرت عرض کردم:
پدر و مادرم به فدایت، من از زمانی که دعا فرمودید چیزی را فراموش نکرده و آنچه را که نوشته‌ام از من فوت نشده، آیا ترس یا اندیشه فراموشی در باره‌ام دارید؟
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:
خیر، ترس و فراموشی و جهل درباره تو ندارم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الغدیر، ترجمه ج۱ ص۵، و اربعین شیخ بهائی حدیث ۲۱.

تدوین و تألیف کتب علمی

درست است که در روزهای نخستین اسلام با تکیه به حافظه‌های قوی، قرآن و احادیث را حفظ می‌کردند و سینه به سینه منتقل می‌نمودند،
امّا برای حفظ سرمایه‌های علمی، فرهنگی امّت اسلامی باید نهضت تدوین و تألیف را تحقّق می‌بخشید.
امام علی علیه السلام یکی از آغازگران نهضت تألیف و تدوین در امّت اسلامی بود و همگان را به نوشتن و تدوین کُتُب مفید، سفارش می‌فرمود.
اوّل کسی که قرآن را جمع‌آوری و به سبک شایسته‌ای نوشت علی علیه السلام بود. [۱] .
اوّل کسی که کتابی در احکام دین نوشت تا پاسخگوی نیازهای عقیدتی و فقهی جامعه باشد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود.
اوّل کسی که علم نحو را مطرح و تکمیل و آموزش داد امام علی علیه السلام بود.
کتاب فقهی امیرالمؤمنین علیه السلام طبق نقل امام صادق علیه السلام کتابی مفصّل و دارای صفحاتی بی‌شمار بود که فرمود:
کاغذهای آن ۷۰ ذرع طول داشت «به ذراع رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم»
که با خطّ امام نگاشته شد و تمام حلال و حرام در آن مشروحاً بیان گردید.
و هر چیزی که انسان‌ها و امّت اسلامی نیاز داشتند و دارند جواب آن در این کتاب آمده است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه ج۲ ص۲۰۸، و احتجاج طبرسی.

[۲] شرح نهج‌البلاغه خوئی ج۲ ص۳۱۶، و احتجاج طبرسی – و – بحارالانوار ج ۴۷ ص ۲۸۰، ج ۲۶ ص ۲۲ و ۲۳.

تالیف کتاب اطلاعات عمومی

صاحب نظران و اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و غزّالی و سلیمان بلخی آورده‌اند که: امام علی علیه السلام کتابی را با نامِ «جفر جامع» نوشته که تمام اطّلاعات ضروری نسبت به آینده و گذشتگان را در آن گِرد آورده بود که چونان دائرةالمعارف بسیار غنی در تمام علوم و فنون و نیازمندیهای علمی، اطّلاعاتی کاربرد داشته و دارد،

و بسیاری از اخبار غیبی مربوط به آینده و تحوّلات آینده در آن توضیح داده شد.

و کتاب دیگری را به نامِ «الجامعهٔ» تألیف فرمود، که همانند «جفر جامع» بی‌نیاز کننده انسان از هرگونه اطّلاعاتی است،

که درباره آن نوشتند:

اِنَّ الْجَفْرَ وَ الْجامِعَـهَٔ کِتابانِ لِعَلِی علیه السلام قَدْ ذُکِرَ فیها عَلَی طَریقَـهِٔ عِلْمِ الْحُرُوفِ، الْحَوادِثَ اِلی اِنْقِراضِ الْعالَمْ، وَ اَوْلادُهُ یحْکُمُونَ بِهِما

«همانا کتاب جفر و جامعه از علی علیه السلام است که براساس حروف، آگاهی های لازم نسبت به حوادث روزگار تا قیامت در آن گرد آمده، و فرزندانش می‌توانند از آن استفاده کنند.» [۱] .

در آن روزگارانی که محقّق و نویسنده اندک بود، و افراد با سوادی که بتوانند بخوانند و بنویسند انگشت شمار بودند، عشق و علاقه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به نوشتن و تألیف کُتُب ارزشمند و جمع‌آوری قرآن کریم شگفتی آور است.

پی نوشت ها:

[۱] مَن لا یحْضره الفقیه ج ۴ ص۴۱۹ حدیث ۵۹۱۴ – و – بحارالانوار ج۴۹ ص۱۵۳ – و – اصول کافی ج۱ ص۵۷ – و – بحارالانوار ج۲۶ ص۳۹ و ۳۶.

تعیین تاریخ هجری

در زمان حکومت خلیفه دوّم روزی عهدنامه‌ای نوشتند و تاریخ آن را با ماه شعبان ثبت کردند.

خلیفه دوّم گفت:

«کدام ماه شعبان؟ شعبان امسال یا سال آینده؟»

اصحاب و یاران و صاحبنظران اجتماع کردند تا مشکل تاریخ را حلّ کنند.

یکی گفت: برأساس تاریخ پارسی ها

دیگری گفت: همانند تاریخ روم و رومیان

و بعضی گفتند: تاریخ اسکندر

جمعی دیگر گفتند: میلاد حضرت مسیح۷

و خلیفه دوّم، هرمزان ایرانی را آورد تا تاریخی همانند تاریخ پارسیان مشخّص کند. [۱] .

امّا اکثر مسلمانان نظریات یادشده را نپذیرفتند.

تا آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

مبدأ تاریخ امّت اسلامی باید هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باشد، زیرا هجرت، آغاز پیروزی و ظهور اسلام بود،

از ولادت و بعثت هم مهمتر است.

همه پذیرفتند و صدای «اَحْسَنْت اَحْسَنْت» مردم بالا گرفت. [۲] .

و این حقیقت در سال ۱۶ هجری تحقّق یافت.

نظرِ بر حقِّ امام علی علیه السلام بیانگر ارزش گرائی و مکتبی بودن امام در همه مسائل حتّی تاریخ است، که همه‌جا باید با اهداف بلند اسلامی حرکت کرد و نظر داد.

پی نوشت ها:

[۱] حبیب السّیر ص۱۶۷.

[۲] کامل ابن أثیر ج۲ چاپ دوّم ص۳۶۸.

تشویق و هدیه دادن به شاعر

الف- در یکی از روزهای صفّین، شاعری بنام أبواسماء العبدی، در میان لشگریان اشعاری در مدح و ستایش امام علی علیه السلام خواند، و نیکو امام را ستود.

وقتی اشعار او به پایان رسید، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به او فرمود:

خدا تو را رحمت کند ای ابواسماء، و بشارت‌های نیکو به تو دهد، زیرا تو از برگزیدگان محبّت و وفاداری می‌باشی.

سپس دستور فرمود تا:

یکی از خدمت کاران مخصوص، در خدمت شاعر متعهّد قرار گیرد و او را در کارهای زندگی یاری رساند. [۱] .

ب- شاعر دیگری به نام کعب بن زهیر که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز بود، وقتی اشعاری در مدح و ستایش امام علی علیه السلام سرود و در میان مردم خواند.

امام پول فراوانی به او بخشید، و لباس نیکو، و اسب سواری خوبی به او هدیه کرد. [۲] .

تشویق کردن شاعر متعهّد و هنرمند، ارج نهادن به هنر و علم است که دیگر امامان شیعه علیهم السلام نیز در تداوم مبارزات سیاسی خود با سلاطین بنی‌امیه و بنی‌العبّاس، شاعران متعهّد و مبارز را می‌ستودند و به آنها هدایای فراوانی می‌بخشیدند.

پی نوشت ها:

[۱] مناقب صنعانی ج۲ ص۸۵.

[۲] مناقب صنعانی ج۲ ص۸۵.

تصمیمات شجاعانه

در روز جنگ فرمانروا یا زمامدار نباید از تصمیم‌گیری قاطعانه ناتوان باشد.

جنگ جنگ است و لهیب توفنده‌ی آن با تنبلی و دیرجنبی ناسازگار است و واماندگان را در زیر گامهای نیرومند خود لگد کوب می‌کند.

در زمان خلافت امام علی (ع) حکومت کوفه در دست نالایق ابوموسی اشعری افتاده بود، و او ساده اندیشانه امیدوار بود که گذشت زمان خود مشکلات و بحرانها را حل کند...

از آنجا که مشکلات بزرگ از او تدبیر و تصمیم‌گیری شجاعانه می‌طلبیدند وی آنها را به چیزی نمی‌گرفت.

در جنگ جمل مولا ـ به او فرمان داد که مردم کوفه را برای نبرد مهیا سازد اما او کوتاهی نمود، و این قصور خود را چنین توجیه می‌کرد که این مسئله‌ی جزئی به زودی خاتمه می‌یابد!

مولا سرانجام نامه‌ی سرزنش آمیزی به او فرستاد که در آن چنین گفته می‌شد:

اما بعد، فقد بلغنی عنک قول هولک و علیک، فاذا قدم علیک رسولی فارفع ذیلک، و اشدد منزرک، و اخرج من جحرک، و اندب من معک، فان حققت فانفذ، و ان تفشلت فابعد، و ایم الله لتونین حیث انت، و لا ـ تترک حتی یخلط زبدک بخاثرک، و ذائبک بجامدک، و حتی تعجل عن قعدتک، و تحذر من امامک کحذرک من خلفک،...

«اما بعد...

از توبه من سخنی رسانده‌اند که هم به سود توست و هم به زیان تو! پس هر گاه فرستاده‌ی من نزد تو رسید کمر همت بر بند و پای استوار کن و از پناهگاه خارج شو و همراهانت را (به نبرد) فراخوان. اگر بر آنی که جانب حق بگیری (و سلاح‌برداری) به سوی من آی، و اگر از این کار بیم داری، سر خود گیر...

به خدا سوگند که (با چنین رفتاری) در همه حال چندان مورد خشم و پرخاش قرارگیری تا در کار خویش سرگردان شوی و روزگارت تباه گردد و از پیش و پس راه فرار بر تو بسته شود و یا رای (بر تخت امارت) نشستن در تو نماند. این فتنه آن سان که تو پنداشته‌ای سهل و ساده نیست بلکه واقعه‌ی بغرنجی است (که به تدبیر) این شتر سرکش رام گردد و دشواری آن بر طرف شود و این راه سنگلاخ همواری پذیرد. پس اینک خرد را یار گیر و بر زمام امور چیره شو و نصیب و بهره‌ی خود را (از جهاد مقدس) برگیر. اگر نبرد با دشمن را خوش نمی‌داری، به سویی رو که فراخنایی و راه نجاتی در آن نیست، که سزاوار است ما این هنگامه‌ی کارزار را به سر بریم و تو در خواب باشی و حتی نامی از تو برده نشود.

به خدا سوگند که این جنگ حق است و به کام حقدار خواهد بود، و تقلای ملحدان بی‌حاصل است. و السلام.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۶۳.

تدارکات به یغما رفته را باز پس گیرید

اگر دشمن بر ذخایر آب مسلط شد، یا راههای آذوقه رسانی را قطع نمود چه باید کرد؟

از جنبه‌ی نظامی پاسخ آن است که: باید هر چه زودتر ذخایر را باز پس گرفت، زیرا در اثر فشار گرسنگی و تشنگی ارتش به ناچار تسلیم می‌شود یا آنکه دچار تفرقه می‌گردد.

هنگامیکه در جنگ صفین، معاویه کرانه‌ی رودخانه را تصرف نمود، امام علی (ع) چنین فرمود:

قد استطعموکم القتال، فاقروا علی مذله، و تاخیر محله، اوروا السیوف من الدماء ترووا من الماء، فالموت فی حیاتکم مقهورین، و الحیاه فی متکم قاهرین. الا و ان معاویه قاد لمه من الغواه، و عمس علیهم الخبر حتی جعلوا نحورهم اغراض المنیه.

«آنان گرسنه‌ی جنگند!

(و بر شماست که انتخاب کنید) یا به خواری درافتید و به زبونی خویش اقرار کنید، و یا شمشیرها را با خون آبیاری کنید، تا خود سیراب شوید.

مرگ، در زندگانی ننگ آلود شما،

و زندگی، در مرگ افتخارآمیز شماست.

آگاه باشید که معاویه گروهی گمراه را با خود به آوردگاه کشیده و واقعیت را بدیشان چنان واژگون جلوه داده که گلوگاه خود را آماج مرگ نموده‌اند.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۵۱.

تشکیلات ستاد جنگ

حضور رهبر در جبهه، انتحار است.

برخی از افراد به جنگیدن تمایل ندارند، و برای این بی‌میلی خود به شیوه‌های گوناگون بهانه‌تراشی می‌کنند. یکی از این بهانه‌ها این است که چرا خود فرمانده، وارد میدان جنگ نمی‌شود.

آشکار است که ورود فرمانده به میدان جنگ کار نادرستی است، زیرا شجاعت، همیشه به معنای «خود کشی» با سربازان نیست، بلکه به مفهوم رهبری پیروزمندانه‌ی عملیات جنگ است.

مولا علی (ع) از یارانش خواست که عازم میدان نبرد شوند، اما آنها از او خواستند که با آنها همراه گردد. امام چنین پاسخ داد:

ما بالکم؟! لا سددتم لرشد، و لا هیدتم لقصد، افی مثل هذا ینبغی لی ان اخرج؟ انما یخرج فی مثل هذا رجل ممن ارضاه من شجعانکم و ذوی باسکم، و لاینبغی لی انادع الجند و المصر و بیت المال و...

«شما را چه می‌شود؟ نه در حق‌جوئی استوار هستید و نه در میانه‌روی روشن بین! آیا در چنین موقعیتی شایسته است که من از شهر بیرون بروم؟

در چنین هنگامه‌ای باید رادمردی از دلیران و سلحشوران شما که مورد رضایت من باشد بیرون رود. سزاوار نیست که من لشکریان و دیار و بیت‌المال و کار خراج زمین و داوری میان مسلمانان را واگذارم و رسیدگی به حقوق نیازمندان را رها کنم و با یکی از لشکریانم به کارزار بروم، و چون تیری بی‌پیکان در ترکش تهی به لرزه در آیم. من چون محور سنگ آسیابم و آسیا به گرد من می‌گردد و من در جای خویش استوارم و اگر از جای خود بجنبیم آسیا از دور خارج می‌شود و هر سنگش به سوئی می‌لغزد.

به خدا سوگند که این عین نابخردی است.

به خدا سوگند که اگرامیدم به آن نبود که تقدیرم یاری کند و در دیدار با دشمن به شهادت برسم، پای در رکاب می‌نهادم و از شما دور می‌شدم و تا زمانی که باد شمال و جنوب وزان است، به شما روی نمی‌کردم.

در بسیاری عدد شما خیری نیست، که نزدیکی دلهاتان اندک است، من شما را به راه روشن حق رهنمون شدم، راهی که در آن بیم هلاک نیست، مگر گمراهان را. هر آنکه پایداری ورزد او سوی بهشت دارد و آنکه در راه بلغزد به دوزخ.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۸.

ترس و بزدلی

هر عملی به شهامت نیاز دارد، هر آنکه از شهامت بی‌بهره باشد در هر کاری ناکام و ناموفق است.

امام علی (ع) می‌فرماید:

«البخل عار، و الجبن منقصه، و العجز آفه، و الصبر شجاعه.

«بخل مایه‌ی ننگ است و بزدلی نشانه‌ی کمبود... درماندگی آفت است و پایداری شهامت.» [۱] .

کسانی که از پیکار در کنار اهل حق خودداری می‌ورزند، در واقع شخصیت خود را نفی می‌کنند.

امام علی (ع) درباره‌ی کسانی که از همرزمی با او خودداری کردند چنین می‌فرماید:

خذلوا الحق و لم ینصروا الباطل.

«حق را خوار نمودند و به باطل هم یاری نرساندند.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت شماره‌ی ۳.

[۲] نهج‌البلاغه، حکمت شماره‌ی ۱۲.

ترس: شکست، شرمساری: ناکامی

اگر از چیزی بترسی بر سرت خواهد آمد، زیرا دشواری پرهیز از چیزی از خود آن به مراتب سخت‌تر است. برای موفقیت در زندگی و رهایی از آفت ترس این بهترین اندرز است.

امام علی (ع) می‌فرماید:

قرنت الهیبه بالخیبه، و الحیاء بالحرمان، و الفرصه تمرمر السجاب فانتهزوا فرص الخیر.

«هراس با ناکامی همراه است و آزرم با حرمان قرین. فرصت چون ابر بهاران گذراست، پس فرصت نیکوکاری را غنیمت شمارید.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت شماره‌ی ۲۰.

تحمل سختی‌ها در راه هدف

هنگامی که آرمان والایی داری برای تحقق آن از تحمل دشواریها رومتاب.

چنین باش... وگرنه شکست را بپذیر!

امام علی (ع) می‌فرماید:

لنا حق فان اعطیناه، و الارکبنا اعجاز الابل، و ان طال السری.

«ما را حقی است... اگر به آن دست یافتیم که خوش است و گرنه بر کمر شتر خواهیم نشست و راه ناهموار را خواهیم پیمود.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه ، حکمت شماره‌ی ۲۱.

تصمیم‌گیری، وانگهی اقدام

اگر تصمیم گرفتی، درنگ مکن.

امام علی (ع) می گوید:

لا تجعلوا علمکم جهلا و یقینکم شکا: اذا علمتم فاعملوا، و اذا تیقنتم فاقدموا.

«علم خود را به نادانی و یقین خود را به شک بدل نکنید. اگر علم یافتید عمل کنید، و اگر به یقین رسیدید، اقدام نمائید.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت شماره‌ی ۲۶۶.

تشویق استاندار موفق

حضرت امیرعلیه السلام هنگامی که (سعدبن‌مسعود) فرماندار مدائن بود، برای او نوشت:

امّا بَعْدُ: فَاِنَّکَ قَدْ أدَّیتَ خَراجَکَ وَ اَطَعْتَ رَبَّکَ وَ اَرْضَیتَ اِمامَکَ فِعْلَ الْمُبِرِّ التَّقِی النَّجیبِ، فَغَفَرَ اللّه وَ تَقَبَّلَ سَعْیکَ وَ حسَّنَ مَآبَکَ. [۱] .

«تو ای سعد! خراجت را پرداخت کرده‌ای، از پروردگارت اطاعت نموده‌ای و رهبر و امامت را خشنود کرده‌ای، مانند کار مرد ضابط و نیکوکار، پرهیزگار و نجیب.

پس خداوند گناهان تو را بیامرزد، کوشش تو را قبول کند و عاقبت تو را نیکو گرداند!»

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در این نامه از «سعد» تجلیل می کند و می‌فرماید که:

تو امام و رهبرت را خشنود کرده‌ای و خراجت را پرداخت نموده‌ای.

در حالی که در نامه‌های مختلفی که به استانداران و فرمانداران خود نوشت، همیشه آنها را به پرداخت خراج تشویق نموده و از کسر پرداخت آن برحذر داشته است.

این نشانگر ایمان و اعتقاد (سعد) و درستکاری و امانت‌داری او است، که حضرت اینگونه از او تمجید و تجلیل می کند، و حسن عاقبت را برای او آرزو دارد، و کسی که امیرالمؤمنین‌علیه السلام برای او دعا کند، مسلّماً عاقبت به خیر خواهد شد و (سعد) در زمان امام حسن مجتبی‌علیه السلام آن را به اثبات رساند.

نامه حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام نشانگر نکته دیگری نیز می‌باشد، و آن این که باید از افراد درستکار و مسئولینی که عملکرد آنها صحیح است، تقدیر و تشکّر کرد و با این عمل، آنها را برای فعّالیتهای مناسب تشویق و ترغیب نمود، تا این که به تعبیر خود حضرت، افراد خاطی و نیکوکار مساوی نباشند و برتری نیکوکاران معین و مشخّص گردد.

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۲۰۱ - و انساب الاشراف، ج۲، ص۱۵۸.

تحمل مشکلات دفاع از مظلوم

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در کوچه‌های کوفه قدم می‌زد کنیزی را دید که گریه می کند.

فرمود: چرا گریه می کنی؟

کنیز گفت:

ارباب من پولی داد تا گوشت خریداری کنم، حال که گوشت را خریده به منزل بردم ارباب می گوید:

گوشت مرغوب نیست پس بده،

و قصّاب نیز قبول نمی کند،

نه قصّاب می‌پذیرد، ونه صاحب من، مرا به منزل راه می‌دهد.

امام علی‌علیه السلام همراه آن زن به قصّابی آمد، واز قصّاب خواست که گوشت را عوض کند، یا پول آن را بدهد.

قصّاب عصبانی شد، و چون حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام را نمی‌شناخت، مُشتی بر سینه امام کوبید و گفت:

از مغازه خارج شو، این معامله به شما ربطی ندارد.

امام علی‌علیه السلام مُشت آن قصّاب را تحمّل کرد و بیرون آمد و کنیز را به خانه اربابش برد.

آنها حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام را شناختند و احترام گذاشتند، و آن کنیز را با محبّت پذیرفتند.

امّا همسایگان قصّاب اطراف او جمع شده، گفتند:

می‌دانی مُشت برسینه چه کسی نواختی؟

آن شخص حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام بود.

مرد قصّاب امام علی‌علیه السلام را بسیار دوست می‌داشت، امّا نمی‌شناخت، از جسارت و گناه خود در نزد امام فراوان عذر خواهی کرد.

و برخی نوشتند که:

با ساطور قصّابی آن دست که بر سینه امام کوبید را قطع کرد، که حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام ضمن دلداری او را شفا داد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج۴۱، ص۴۸، حدیث ۱.

ترحم به گناهکاران

ارزش‌های والای اخلاقی، انسانی حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام تا آنجا جلوه گر است که نه تنها به دشمنان خود لطف و مدارا دارد، بلکه نسبت به گناهکاران امّت اسلامی نیز با واقع‌نگری برخورد می کند و با دلسوزی و محبّت پدرانه به فکر مدارا و بازپروری فکری و روانی آنهاست

که به پاکان و خوبان جامعه سفارش می کند تا آنها را تربیت کنند،

به راه پاکی‌ها دعوت کنند،

از اینکه مشکلات و گناه، دامنگیرشان شد، آنها را از خود و جامعه خود نرانند

که در خطبه ۱۴۰ فرمود:

وَإِنَّمَا يَنْبَغِى لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمَصْنُوعِ إِلَيهِمْ فِى السَّلَامَةِ أَنْ يرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوب وَالْمَعْصِيةِ، وَيكُونَ الشُّكْرُ هُوَ الْغَالِبَ عَلَيهِمْ، وَالْحَاجِزَ لَهُمْ عَنْهُمْ، فَكَيفَ بِالْعَائِبِ الَّذِى عَابَ أَخَاهُ وَعَيرَهُ بِبَلْوَاهُ! أَمَا ذَكَرَ مَوْضِعَ سَتْرِ اللَّهِ عَلَيهِ مِنْ ذُنُوبِهِ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِى عَابَهُ بِهِ! وَكَيفَ يذُمُّهُ بِذَنْبٍ قَدْ رَكِبَ مِثْلَهُ! فَإِنْ لَمْ يكُنْ رَكِبَ ذلِكَ الذَّنْبَ بِعَينِهِ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ فِيما سِوَاهُ، مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ.

وَایمُ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ یکَنْ عَصَاهُ فِی الْکَبِیرِ، وَعَصَاهُ فِی الصَّغِیرِ، لَجَرَاءَتُهُ عَلَی عَیبِ النَّاسِ أَکْبَرُ!

یا عَبْدَ اللَّهِ، لَا تَعْجَلْ فِی عَیبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ، فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ، وَلَا تَأْمَنْ عَلَی نَفْسِکَ صَغِیرَ مَعْصِیةٍ، فَلَعَلَّکَ مُعَذَّبٌ عَلَیهِ. فَلْیکْفُفْ مَنْ عَلِمَ مِنْکُمْ عَیبَ غَیرِهِ لِمَا یعْلَمُ مِنْ عَیبِ نَفْسِهِ، وَلْیکُنِ الشُّکْرُ شَاغِلًا لَهُ عَلَی مُعَافَاتِهِ مِمَّا ابْتُلِی بِهِ غَیرُهُ.

پرهیز دادن از غیبت و بدگویی

«به کسانی که گناه ندارند، و از سلامت دین برخوردارند، رواست که به گناهکاران ترحّم کنند، و شکر این نعمت گذارند، که شکر گذاری آنان را از عیب‌جویی دیگران بازدارد، چرا و چگونه آن عیب جو، عیب برادر خویش گوید؟ و او را به بلایی که گرفتار است سرزنش می‌کند؟ آیا به خاطر ندارد که خدا چگونه او را بخشید و گناهان او را پرده‌پوشی فرمود؟ چگونه دیگری را بر گناهی سرزنش می‌کند که همانند آن را مرتکب شده! یا گناه دیگری انجام داده که از آن بزرگتر است؟

به خدا سوگند! اگر خدا را در گناهان بزرگ عصیان نکرده و تنها گناه کوچک انجام داد، اما جرأت او بر عیبجویی از مردم، خود گناه بزرگتری است.

ای بنده خدا، در گفتن عیب کسی شتاب مکن، شاید خدایش بخشیده باشد، و بر گناهان کوچک خود ایمن مباش، شاید برای آنها کیفر داده شوی، پس هر کدام از شما که به عیب کسی آگاه است، به خاطر آن چه که از عیب خود می‌داند باید از عیب‌جویی دیگران خودداری کند، و شکر گذاری از عیوبی که پاک است او را مشغول دارد از اینکه دیگران را بیازارد.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۴۰ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- غررالحکم ص ۱۳۵ و ۳۵۹ : ج ۳ ص ۸۹: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)

۲- منهاج البراعهٔ ج ۲ ص ۵۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۳- شرح ابن میثم ج ۳ ص ۱۷۵: بحرانی (متوفای ۶۷۹ ه)

۴- غررالحکم ج۶ ص۴۵۹وج۵ص۴۲و۴۸: مرحوم‌آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)

۵- بحارالانوار ج۷۲ ص ۲۶۰ ح۶۳: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۶- غررالحکم ج ۴ ص ۴۷۵ و ۴۸۶: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه).

تدارکات ساده ازدواج

همه قبول دارند که دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بزرگ زنان بهشتی و دختر بزرگترین پیامبر آسمانی است.

همه قبول دارند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از بزرگترین شخصیت‌های جهان اسلام است.

امّا ازدواج ساده آن بزرگواران جای بسی شگفتی است.

که چگونه ساده و دور از تشریفات انجام گرفت.

علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام دختر رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم در ماه صَفَر از سال دوّم هجری ازدواج کرد و از فاطمه علیها السلام در ذی الحجّه همان سال دارای فرزند شد.

نقل شده که:

امام علی علیه السلام زِرِه خویش را مَهرِ فاطمه علیها السلام قرارداد، زیرا که در آن موقع چیزی از سیم و زر نداشت.

و در نقل دیگری آمده است که:

علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام بر مَهری به مقدار چهارصد و هشتاد دِرهم ازدواج نمود، و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم به او امر کرد که ثُلث آن مبلغ را به خرید عطریات اختصاص دهد.

و نقل شد که:

علی علیه السلام زره خود را به خاطر شیربَها تقدیم نمود زیرا که رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم او را به این امر فرمان داده بود.

سِنِّ حضرت زهراء علیها السلام در روزِ ازدواجش پانزده سال و پنج ماه و نیم بود و علی علیه السلام در آن روز بیست و یک سال و پنج ماه داشت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمّهٔ جلد ۱ ص ۳۷۴ – و – جلاء العیون مجلس.

تنها مدافع خستگی ناپذیر

چون در مرحله اوّل نبرد، سپاه قریش فرار کردند، و افراد تحت فرماندهی عبداللّٰه بن جبیر به منظور جمع آوری غنایم، جنگی منطقه استقرار خود را رها کردند، گرچه عبداللّٰه فرمان صریح پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را به یادشان آورد ولی آنان ترتیب اثر نداده و بیش از ۴۰ نفرشان از تپّه سرازیر شده به دنبال جمع آوری غنایم رفتند.

خالد بن ولید با گروهی سواره نظام که در کمین آنان بود، به آنان حمله کرد و پس از کشتن آنان از پشت جبهه به مسلمانان یورش برد و این همزمان شد با بلند شدن پرچم آنان توسّط یکی از زنان قریش به نام عمرهٔ بن علقمه، که جهت تشویق سربازان قریش به میدان جنگ آمده بودند.

از این لحظه، وضع جنگ به کلّی عوض شد؛

آرایش جنگی مسلمانان به هم خورد؛

صفوف آنان از هم پاشید؛

ارتباط فرماندهی با افراد قطع گردید و مسلمانان شکست خوردند و حدود هفتاد نفر از مجاهدین اسلام، از جمله حمزهٔ بن عبدالمطلّب و مصعب بن عمیر، «یکی از پرچمداران ارتش اسلام»، به شهادت رسیدند.

از طرف دیگر، چون شایعه کشته شدن پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در میدان جنگ توسّط دشمن پخش گردید، روحیه بسیاری از مسلمانان متزلزل شد و در اثر فشار نظامی جدید سپاه شرک، اکثریت قریب به اتّفاق مسلمانان عقب نشینی کرده و پراکنده شدند، و در میدان جنگ افرادی انگشت شمار در کنار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ماندند و لحظات بحرانی و سرنوشت ساز در تاریخ اسلام فرا رسید.

اینجا بود که نقش بزرگ علی علیه السلام به عنوان تنها مدافع خستگی ناپذیر نمایان گردید، زیرا علی علیه السلام با شجاعت و رشادتی بی‌نظیر در کنار پیامبر شمشیر می‌زد و از وجود مقدّس پیشوای عظیم الشّأن اسلام در برابر یورشهای مکرّر فوج‌های متعدّد مشرکان حراست می‌کرد.

ابن اثیر در تاریخ خود می‌نویسد:

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم گروهی از مشرکین را مشاهده کرد که آماده حمله بودند، به علی علیه السلام دستور داد به آنان حمله کند، علی علیه السلام به فرمان پیامبر به آنان حمله کرد و با کشتن چندین تن موجبات فرار آنان را فراهم ساخت.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سپس گروه دیگری را مشاهده کرد و به علی علیه السلام دستور حمله داد و علی علیه السلام آنان را

کشت و متفرّق ساخت.

در این هنگام فرشته وحی به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

این نهایت فداکاری است که علی علیه السلام از خود نشان می‌دهد.

رسول خدا فرمود:

او از من، و من از او هستم،

در این هنگام صدایی از آسمان شنیدند که می گفت:

لا فَتی اِلاَّ عَلِی، لا سَیفَ اِلاَّ ذُو الْفَقار

«جوانمرد شجاعی چون علی علیه السلامو شمشیری چون ذوالفقار وجود ندارد».

ابن ابی الحدید نیز می‌نویسد:

هنگامی که غالب یاران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پا به فرار نهادند، فشار دسته های مختلف دشمن به سوی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بالا گرفت.

دسته‌ای از قبیله بنی کنانه، و گروهی از قبیله بنی عبد مناۀ، که در میان آنان چهار جنگجوی نامور به چشم می‌خورد، به سوی پیامبر یورش بردند.

پیامبر به علی علیه السلام فرمود:

حمله اینها را دفع کن.

علی علیه السلام که پیاده می‌جنگید، به آن گروه که پنجاه نفر بودند، حمله کرده و آنان را متفرّق ساخت.

آنان چند بار مجدّداً گرد هم جمع شده و حمله کردند، باز هم علی علیه السلام حمله آنان را دفع کرد.

در این حملات، چهار نفر قهرمان مزبور و ده نفر دیگر که نامشان در تاریخ مشخّص نشده است به دست علی علیه السلام کشته شدند.

جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت:

راستی که علی علیه السلام فداکاری می کند، فرشتگان از فداکاری او به شگفت آمده‌اند.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

چرا چنین نباشد، او از من و من از او هستم.

جبرئیل گفت: من هم از شما هستم.

آنگاه صدایی از آسمان شنیده شد که مکرّر می گفت:

لا سَیفَ اِلاَّ ذُوالفَقار وَلافَتی اِلاَّ عَلِی

ولی گوینده دیده نمی‌شد.

از پیامبر سؤال کردند که: گوینده کیست؟

فرمود: جبرئیل است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ابن ابی الحدید، شرح نهج‌البلاغه ج ۱۴ ص ۲۵۱، و خوارزمی نیز در کتاب المناقب ص ۲۲۳ روایت می کند که (علی علیه السلام در جریان شوراء به این فداکاری که ندای آسمانی را در پی داشت، بر اعضای شوراء احتجاج کرد).

تهیه پیراهن بهتر برای جوان

روزی امـام علی علیه السـلام با یکی از کارگران منزل به نام قنبر به بازار رفته و دو عـدد پیراهن، یکی به دو درهم، و دیگری به سـه درهم خرید.

پیراهن نو و بهتر را به قنبر داد که بپوشد، و خود پیراهن ساده را پوشید.

قنبر گفت:

مولای من، بهتر است که پیراهن بهتر را شما بپوشید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

تو جوانی و باید لباس خوب بپوشی، و سنّ من بالاست باید لباس ارزانتر داشته باشم.

من از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود:

از طعامی که می‌خورید به غلامانتان بدهید، و از لباس‌هائی که می‌پوشید به آنها بپوشانید.

من از خدای خود خجالت می‌کشم که پیراهن نو را خودم، و کهنه را به تو بپوشانم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۳۶۶ - و - بحارالانوار ج ۸ - و - الغارات ج ۱.

تحمل خشونت‌ها برای حق

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کوچه‌های کوفه قدم می‌زد کنیزی را دید که گریه می‌کند.

فرمود: چرا گریه می‌کنی؟

کنیز گفت: ارباب من پولی داد تا گوشتی بخرم.

حال أرباب می‌گوید:

گوشت مرغوبی نیست آن را به قصّاب بازگردان.

و قصّاب نیز قبول نمی‌کند.

نه قصّاب می‌پذیرد، و نه ارباب من مرا به منزل راه می‌دهد.

امام علی علیه السلام همراه آن زن به قصّابی آمد، و از قصّاب خواست که گوشت را عوض کند، یا پول آن را بدهد.

قصّـاب عصبانی شـد، و چون حضـرت امیرالمؤمنین علی علیه السـلام را نمی‌شـناخت، مُشتی بر سـینه امام علی علیه السـلام کوبیـد و گفت:

از مغازه خارج شو، این معامله به شما ربطی ندارد.

امام علی علیه السلام مُشت آن قصّاب را تحمّل کرد و بیرون آمد و کنیز را به خانه اربابش برد.

آنها حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را شناختند، احترام گذاشتند، و آن کنیز را با محبّت پذیرفتند.

امّا همسایگان قصّاب، اطراف او جمع شده و گفتند:

می‌دانی مشت بر سینه چه کسی نواختی؟ آن شخص امیر المؤمنین بود.

مرد قصّـاب امام علی علیه السـلام را بسـیار دوست می‌داشت، امّا نمی‌شـناخت، از جسارت و گناه خود در نزد حضـرت امیرالمؤمنین

علی علیه السلام عذر خواهی کرد.

و برخی نوشتند که:

با ساطور قصّابی دست خود را قطع کرد. که امام علی علیه السلام ضمن دلداری دادن، دست او را شفا داد. [۱] .

\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۱ ص ۴۸ حدیث ۱.

تحمل ناسازگاری های خوارج

در گذشته و حال می‌نگریم که حاکمان پیروز، و سلاطین و پادشاهان، و سران احزاب سیاسی، چگونه با مخالفان خود برخورد کردند،

و با تصفیه‌های خونین، و قتل و غارت، شکنجه و زندان، اجازه ابراز عقیده را به آنها نداده، و هرگونه حرکتی را از آنان صلب می‌کردند.

امّا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روش برخورد با دشمن و تحمّل مخالفان، الگو و بی‌نظیر است.

روزی جمعی از خوارج وارد مسجد کوفه شدند تا با شعارهای مداوم، سخنرانی امام علی علیه السلام را بر هم زنند، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سرگرم سخنرانی بود که:

یکی بلند شد، فریاد زد:

«لا حُكْمِ إلاَّ لِلَّه»

و دیگری از سوئی دیگر داد زد:

«لا حُكْمِ إلاَّ لِلَّه»

و سوّمی از گوشه دیگر مسجد همین شعار را داد.

سپس گروهی برخاستند، و این شعار را دادند.

امام علی علیه السلام با بزرگواری خاصّی مخالفت‌های آنان را تحمّل کرد.

آنگاه خطاب به مردم فرمود:

كَلِمَةُ حَقٍّ يرادُ بِها الْباطِلْ

«شعار حقّی است که از آن باطل اراده می‌کنند»

سپس خطاب به خوارج در مسجد فرمود:

تا وقتی که دست به شمشیر نبردید، و با ما هستید از سه اصل اساسی برخوردارید:

۱- لا نَمْنَعَكُمْ مَساجِدَ اللَّهِ أنْ تَذْكُرُوا فيها إسْمُهُ

«از ورود شما به مسجد برای نماز جلوگیری نمی‌کنیم»

۲- لا نَمْنَعَكُمْ مِنَ الْفِيءْ ما دامَتْ أَيدِيكُمْ مَعَ أَيدِينا

«تا وقتی که با ما هستید از حقوق بیت‌المال شما را محروم نمی‌کنیم»

۳- لا نُقَاتِلُكُمْ حَتَّى تَبْدَؤُنا

«با شما نمی‌جنگیم تا شما جنگ را آغاز کنید» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری ج ۴ ص ۵۳.

تقسیم کار با همسر

یکی از عوامل سعادت و شادابی خانواده، تقسیم کار، و تعیین حدود و وظائف زن و شوهر است،

حضرت علی علیه السلام با حضرت زهرا علیها السلام در فکر تقسیم کار بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین رهنمود داد:

«کارهای داخل منزل با فاطمه علیه السلام و کارهای بیرون منزل بر عهده علی باشد».

حضرت فاطمه علیه السلام با خوشحالی فرمود:

فَلا یعْلَمُ ما داخَلَنِی مِنَ السُّرُورِ اِلاَّ اللَّه

(جز خدا کسی نمی داند که از این تقسیم کار تا چه اندازه خوشحال شدم.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل ج ۱۳ ص ۴۸ – و – بحارالانوار ج ۴۳ ص ۸۱ و ۳۱ – و – وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۱۲۳ – و – قرب الاسناد ص ۲۵ – و – لئالی الاخبار ج ۱ ص ۸۳.

تامین هزینه زندگی

یکی از وظـائف مهمّ اجتماعی در اخلاق همسـرداری، تأمین هزینه زنـدگی است، مرد بایـد با کار و تلاش فراوان، نیازهای اقتصادی خانواده را برطرف سازد تا سـر بار جامعه نگردنـد و دست نیاز به سوی دیگران دراز نکنند، امروزه یکی از عوامل فِساد و بزهکاری، تأمین نبودن زن و فرزندان در خانواده‌هاست.

امـام علی علیه السـلام بـا کـار و تلاش، چـاه کردن و آبیـاری کردن، و درختکاری و احـداث باغ در منطقه «ینْبُع» در اطراف مـدینه توانست، سرمایه‌های فراوان بدست آورد؛

هم هزار برده را آزاد کند؛

هم برای خاله‌ها و عمّه های خود خانه شخصی بَخَرَد؛

و هم زنان و فرزنـدان خود را آبرومنـدانه اداره کنـد که وصـیت‌نامه آن حضـرت به صورت نامه ۲۴ نهـج‌البلاغه در تاریخ ثبت شده است، در آن دسـتو العمل اقتصادی برای اداره زنان و فرزنـدان خود تأکید می کند که درختان و زمین‌ها را نفروشـند، بلکه با درآمد سالانه آن نیازهای اقتصادی خانواده آن حضرت را برطرف سازند.

امام علی علیه السلام به فرزندش نوشت که:

هذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ فِی مَالِهِ، ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ، لِیولِجَهُ بِهِ الْجَنَّهَ، وَیعْطِیهُ بِهِ الْأَمَنَهَ.

منهـا: فَإِنَّهُ یقُومُ بِـذلِکَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِی یأْکُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، وَینْفِقُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، فَإِنْ حَـدَثٌ بِحَسَنٍ حَـدَثٌ وَحُسَـینٌ حَی، قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ، وَأَصْدَرَهُ مَصْدَرَهُ.

وَإِنَّ لِابْنَی فَاطِمَـهَ مِنْ صَدَقَهِ عَلِی مِثْلَ الَّذِی لِبَنِی عَلِی، وَإِنِّی إِنَّمَا جَعَلْتُ الْقِیامَ بِذلِکَ إِلَی ابْنَی فَاطِمَهَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ، وَقُرْبَهً إِلَی رَسُولِ

اللَّهِ صلی الله علیه وآله، وَتَكْرِیماً لِحُرْمَتِهِ، وَتَشْرِیفاً لِوُصْلَتِهِ.
وَیشْتَرِطُ عَلَی الَّذِی یجْعَلُهُ إِلَیهِ أَنْ یتْرُكَ الْمَالَ عَلَی أُصُولِهِ، وَینْفِقَ مِنْ ثَمَرِهِ حَیثُ أُمِرَ بِهِ وَهُدِی لَهُ، وَأَلَّا یبِیعَ مِنْ أَوْلَادِ نَخِیلَ هذِهِ الْقُرَی وَدِیةً حَتَّی تُشْكِلَ أَرْضُهَا غِرَاساً.
وَمَنْ كَانَ مِنْ إِمَائِی – اللَّاتِی أَطُوفُ عَلَیهِنَّ – لَهَا وَلَدٌ، أَوْ هِی حَامِلٌ، فَتُمْسَكُ عَلَی وَلَدِهَا وَهِی مِنْ حَظِّهِ، فَإِنْ مَاتَ وَلَدُهَا وَهِی حَیةٌ فَهِی عَتِیقَةٌ، قَدْ أَفْرَجَ عَنْهَا الرِّقُّ، وَحَرَّرَهَا الْعِتْقُ.
قوله (ع) فی هذه الوصیة: «وألا یبیع من نخلها وَدِیةً»، الوَدِیةُ: الفَسِیلَةُ، وجمعها وَدِی.
و قوله (ع): «حتی تشكل أرضها غراساً» هو من أفصح الكلام، والمراد به أن الأرض یكثر فیها غراس النخل حتی یراها الناظر علی غیر تلك الصفة التی عرفها بها فیشكل علیه أمرها ویحسبها غیرها.
این دستوری است که بنده خدا علی بن ابیطالب، امیرمؤمنان نسبت به اموال شخصی خود، برای خشنودی خدا، داده است، تا خداوند با آن به بهشتش در آورد، و آسوده‌اش گرداند.
(قسمتی از این نامه است)
همانا سرپرستی این اموال بر عهده فرزندم حسن بن علی است، آنگونه که رواست از آن مصرف نماید، و از آن انفاق کند، اگر برای حسن حادثه‌ای رخ داد و حسین زنده بود، سرپرستی آن را پس از برادرش به عهده گیرد، و کار او را تداوم بخشد.
پسران فاطمه از این اموال به همان مقدار سهم دارند که دیگر پسران علی خواهند داشت، من سرپرستی اموالم را به پسران فاطمه واگذاردم، تا خشنودی خدا، و نزدیک شدن به رسول اللّه صلی الله علیه وآله و بزرگ داشت حرمت او، و احترام پیوند خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه وآله را فراهم آورم.
و با کسی که این اموال در دست اوست شرط می‌کنم که اصل مال را حفظ نموده تنها از میوه و درآمدش بخورند و انفاق کنند، و هرگز نهال‌های درخت خرما را نفروشند، تا همه این سرزمین یک پارچه زیر درختان خرما بگونه‌ای قرار گیرد که راه یافتن در آن دشوار باشد.
و زنان غیرعقدی من که با آنها بودم و صاحب فرزند یا حامله می‌باشند، پس از تولّد فرزند، فرزند خود را گیرد که بهره او باشد، و اگر فرزندش بمیرد، مادر آزاد است، کنیز بودن از او برداشته، و آزادی خویش را باز یابد. [۱] .
(«وَدّیهٔ» بمعنی نهال خرما، و جمع آن «وَدِی» بر وزن «علی» می‌باشد، و جمله امام نسبت به درختان «حتّی تشکل ارضها غراساً» از فصیح‌ترین سخن است یعنی زمین پر درخت شود که چیزی جز درختان به چشم نیایند.)

پی نوشت ها:
[۱] نامه ۲۴ نهج‌البلاغه معجم المفهرس ، محمد دشتی.

تازیانه زدن بر استاندار خلیفه سوم

ولید بن عُقبه، با قبیله «بنی المصطلق» در جاهلیت بر سر ریخته شدن خون نزاع داشتند.
پس از اسلام در سال نهم او با همراهانش برای گرفتن زکات به سوی قبیله یاد شده رفتند:
وقتی استقبال مردم را دید فکر کرد برای انتقام گرفتن می‌آیند، ناچار فرار کرد و به دروغ نزد رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم اظهار داشت:
قبیله بنی المصطلق می خواستند مرا بکشند.

که ناگاه جبرئیل با آوردن آیه:

یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَینُوا [۱] .

«ای کسانی که ایمان آوردید اگر فاسقی خبری برای شما آورد، پیرامون آن تحقیق کنید.»

پدر ولید «عقبه» در مکّه همسایه پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بود که پس از بعثت انواع آزارها را به آن حضرت روا می‌داشت.

او بود که با گستاخی تمام آب دهان به صورت پیامبر انداخت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم از آینده شوم او خبر داد و از شدّت آزار و اذیت او می‌فرمود:

(من در میان دو همسایه شرور «ابولهب و عقبهٔ بن ابی معیط» قرار گرفته‌ام.)

که در جنگ بدر، عقبه اسیر و کشته شد.

ولی پسر او «ولید» برادر مادری خلیفه سوم بود که به ظاهر مسلمان شد، امّا در دربار خلیفه سوم نفوذ کرد و استاندار کوفه شد و در کوفه به عیش و نوش و میگساری و غارت بیت المال پرداخت،

از عبداللَّه بن مسعود با اصرار فراوان مبلغ زیادی از بیت المال قرض کرد که آن را نپرداخت، وقتی عبداللَّه به خلیفه سوم شکایت کرد به او نوشت:

«تو خزانه دار ما هستی، کاری به ولید نداشته باش.»

ای مسلمانان، صد هزار درهم ولید از بیت المال مسلمین گرفت و تاراج کرد ولی خلیفه مسلمین آن را بازخواست نکرد.

سرانجام خلیفه سوم عبداللَّه را عزل و به مدینه بُرد تا ولید در کوفه آزاد باشد.

استاندار کوفه شراب می‌خورد و با مستی وارد مسجد کوفه می‌شد، و نماز صبح را چهار رکعت می‌خواند،

در یکی از صبح‌ها که مست و بیهوش در محراب افتاده بود، مالک اشتر و جُندب بن زهیر و جمعی از بزرگان، انگشتر خلیفه را از دست او گرفتند و به مدینه رفتند و با شواهد و قرائن به خلیفه سوم شکایت کردند،

خلیفه سوم به جای دادرسی، چند ضربه شلّاق بر بدن «جندب» نواخت.

وقتی اعتراضات بالا گرفت، خلیفه سوم ناچار شد سعید بن عاص را به استانداری کوفه نصب و ولید را عزل کند.

ولید به مدینه آمد، و شهادت شاهدان تکمیل شد که می‌بایست حدّ شراب خواری ۸۰ ضربه شلّاق) بر او جاری گردد،

امّا چون برادر مادری خلیفه سوم بود، کسی به خود این اجازه را نمی‌داد که حَد شرعی را اجرا کند و خلیفه سوم نیز می‌گفت چه کسی بر بدن برادر من شلّاق می‌زند؟

در این هنگام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شلّاق را گرفت و برخاست و فرمود:

«بنی اسرائیل چون اجرای حدود الهی را تعطیل کردند نابود شدند.»

و سپس ضربات پیاپی شلّاق«۸۰ ضربه» را بر بدن استاندار خلیفه سوم در کوفه نواخت.

خلیفه سوم ناراحت شده گفت:

ای علی تو حق نداری با ولید اینگونه رفتار کنی.

امام علی علیه السلام پاسخ داد:

«ولید شراب خورده و حکم خدا باید در حقّ او اجرا شود.» [۲] .

____

پی نوشت ها:

[۱] سوره حجرات، آیه ۶.

[۲] حدیقة الشیعه، ص۲۸۸ – و حق الیقین، ص۲۶۸ – و نقش عایشه در اسلام، ص۱۶۵ – و مروج الذهب، ج۲، ص۳۳۴ – و منهاج البراعة، ج۱۶، ص۲۱۹ و در تاریخ ابن أثیر – و یعقوبی – و صحیح مسلم – و عقدالفرید – و مسند احمد – و اسدالغابه نیز آمده است.

تنبیه قاضی با عزل چند روزه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام زرِه خود را که در جنگ جَمَل گمشده بود، در دست یک یهودی دید، شکایت به محکمه خود برد.

یهودی گفت:

زرِه در دست من است شما باید دلیل بیاورید.

در آن مجلس چون «شریح قاضی» به امیرالمؤمنین علیه السلام احترام کرد، و با یهودی برخورد مناسبی نداشت.

آن حضرت ناراحت شد و عدالت رفتاری قاضی را به او تذکّر داد.

طبق درخواست قاضی باید افرادی شهادت می‌دادند که امام مجتبی علیه السلام و قنبر شهادت دادند.

اشتباه دیگر قاضی این بود که:

وقتی امام حسن علیه السلام و قنبر شهادت دادند که زرِه مال امام علی علیه السلام است، شریح خطاب به امام گفت:

امّا شهادت حسن پذیرفته نیست، زیرا پسر شماست و باید شاهد دیگری بیاوری.

این جسارت و ضعف ایمانِ شریح، قابل عفو نبود، زیرا امام حسن مجتبی علیه السلام که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم او را سید و بزرگ جوانان بهشتی نام نهاد و معصوم بود.

که شریح نیز این حدیث را از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم شنیده بود، پس شهادت آن حضرت هرگز نمی‌بایست زیر سئوال برود.

در آن محکمه، یهودی با مشاهده اخلاق و عدالت و رفتار انسانی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مسلمان شد و زره را به امیرالمؤمنین علیه السلام بازگرداند، و در شگفت ماند که:

رهبر یک امّت چونان افراد معمولی مملکت به دادگاه می‌آید و در کنار مدّعی می‌نشیند که مسلمان هم نیست، و قاضی دادگاه خود را توبیخ می‌کند که چرا به او احترام گذاشته است.

امّا شریح را به مدّت ۲۰ روز از قضاوت عزل و به روستای خودش فرستاد، و پس از آن مدّت، دوباره به او اجازه داد تا قضاوت را از سَر گیرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمه، ج۱، ص۱۸۱ و۱۸۲.

تدبیر

مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت:

مقداری خرما جلویم بود، ناگهان زنم پیشدستی کرده دانه‌ای از آنها برداشته در دهانش انداخت،

پس من سوگند یاد کردم که خرما را چه بخورد و چه بیرون بیندازد، او را طلاق دهم، مرا درباب چه باید بکنم؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود:

نصفش را بخورد و نصفش را بیندازد، در این صورت تو از سوگندت خلاصی یافته‌ای. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد، مفید، ص۱۱۸.

تشخیص نقص در تنفس

مردی که ضربه‌ای بر سینه‌اش وارد شده و مدّعی بود که بر اثر آن ضربه، عیبی در تنفّس او پدید آمده است.

شکایت نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برده از آن حضرت داوری خواست.

امام علی علیه السلام در صدد آزماش او بر آمد و فرمود:

نفس زمانی از سوراخ راست بینی و زمانی از سوراخ چپ خارج می‌شود و بامداد از موقع طلوع سپیده تا طلوع آفتاب غالباً از سوراخ راست بینی خارج می گردد.

پس شماره نفس‌های مدّعی را در همان زمان تعیین نمود.

و روز دیگر مردی را در همان سنّ و سال و در همان زمان مورد آزمایش قرار داد و آنگاه به نسبتی که نقص وارد شده بود از جانی اَرش جنایت گرفت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، ج۱، ص۵۰۹.

تاثیر آفتاب در بدن

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به تأثیر تابش خورشید بر بدن انسان فرمود:

اگر در آفتاب می‌نیشینید به خورشید پشت کنید؛ زیرا که آن بیماری پنهان را آشکار می کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال، ج۱، ص ۱۱۰.

تا چوبه دار

در روزگار حکومت امام علی علیه السلام در حالی که مردم در مسجد جمع بودند ناگهان پاسبانان کوفه متهمی که دستش آلوده به خون بود و خنجری خون آلود در دست داشت دست بسته وارد مسجد کردند و به دنبال آن جمعیتی انبوه با جنازه‌ای که آغشته به خون بود و روی دوش مردم قرار داشت وارد شدند و هر لحظه بر جمعیت افزوده می‌شد،

و همه تقاضای قصاص داشتند.

متّهم بیچاره که خود را دست بسته در چنگال عدالت می‌دید، چون برگ بید می‌لرزید، وقتی مجلس آرامش یافت و امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام قضا قرار گرفت.

یکی از مأموران پلیس چنین گزارش کرد:

ما این مرد را در نزدیکی این جسد خون آلود در حالتی دستگیر کردیم که همین خنجر خون آلود را در دست داشت و این پیکر بی جان هنوز در میان خاک و خون دست و پا می‌زد، و جز این مجرم کسی در نزدیکی آن صحنه نبود. از این رو ما به خود تردیدی راه ندادیم که این مجرمِ دست بسته قاتل است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به بازپرسی پرداخت و از متّهم پرسید: آیا تو این مرد را کشته‌ای؟

مرد گفت: آری.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اگر تو او را کشته باشی، باید قصاص شوی؟

امّا اجرای حکم را به بعد از نماز عصر موکول کرد و فرمود: متهم را به زندان ببرید.

در این میان که پاسبانان متهم را به طرف زندان می‌بردند، مردی از میان جمعیت به طرف آنها شتافت و بانگ برآورد که لحظه‌ای در بردن زندانی توقّف کنید، آنگاه به محضر امام علی علیه السلام آمد و فریاد زد:

«یا امیرالمؤمنین علیه السلام من مرتکب جرم شدم، من قاتل هستم، این مردِ قصاب بی گناه است، او مُجرم نیست او را آزاد کنید.»

مردم که از این پیش آمد ناگهانی در شگفت ماندند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بار دیگر از آن مرد پرسید.

مرد با کمال صراحت با لحنی آرام مجدداً اقرار کرد و گفت: آری من او را کشتم.

حضرت متّهم اوّل را خواست و از سبب اعتراف کذب او سؤال کرد.

مرد گفت:

من مردی قصّابم، و در منزل خود گوسفندی را ذبح کردم و کارد آلوده به خون گوسفندم در دستم بود که ناگهان آواز حزین و جانگاهی از خرابه شنیدم، و با همین کارد که در دست داشتم با عجله وارد خرابه شدم، که این قاتل را دیدم و او تا صدای مرا شنید، فرار کرد،

ناگاه من خود را در کنار این کشته که روی شانه مردم است یافتم تا این منظره را دیدم سخت ترسیدم بیرون دویدم که ناگهان در همین حال پاسبانان سر رسیده، مرا گرفتند و فریاد زدند و با هیاهو مرا قاتل خواندند، و چون مرا به محضر شما آوردند قرائن و شواهد بر اثبات جرم من چنان مهیا بود که فرصت انکار نداشتم، به ناچار اقرار کردم و کار خود را به خدای چاره ساز سپردم.

امام علی علیه السلام فرمود:

به عقیده شما در این قضیه چه باید کرد؟

همه گفتند:

مرد اوّلی که قصاب است، باید رها شود و این دومی را به کیفر برسانید.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

این حکم خلاف حق است.

آنگاه به حسن بن علی‌علیهما السلام نگاه کرد و فرمود:

رأی تو در این قضیه چیست؟

امام حسن مجتبی‌علیهما السلام فرمود:

به عقیده من هر دو را باید آزاد کرد،

زیرا متّهم اوّل که هیچگونه گناهی ندارد، و آن مرد دیگر اگر چه انسانی را کشته است، ولی با اعتراف صریح خود انسان دیگری را از مرگ نجات داده است و خداوند متعال می‌فرماید:

«وَمَنْ أحْیاها فَکَأَنَّما أحیا الناسَ جَمیعاً» [۱] .

«کسی که یک نفر را زنده کند (زندگی یک نفر را نجات دهد) گویا همه مردم را زنده کرده است.»

بنابر این رأی من آن است که هر دو آزاد گردند و خون‌بهای مقتول را از بیت المال پرداخت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قضاوت فرزندش شادمان شد و بر دیدگان او را بوسه زد و خدای را در برابر این نعمت سپاس گفت و حکم حسن بن علی‌علیهما السلام را اجرا کرد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره مائده، آیه ۳۲.

[۲] عدالت و قضا در اسلام، ص۲۶۳.

تداوم آموزش نظامی

آموزش نظامی در آن روزگارانی که تکیه بر قدرت بازوان و نیروی جسمانی داشتند، بسیار مهمّ بود، و یادگیری جنگ گروهی و تن به تن، و رزم انفرادی، سرنوشت ساز بود،

بنابر این تداوم آموزش‌های رزمی یک اصل غیرقابل انکار است که امام علی علیه السلام در یک سخنرانی مهمّ نظامی جهت آموزش تاکتیک‌های نظامی و رزمی، خطاب به سربازان خود فرمود:

فَقَدِّمُوا الدَّارِعَ، وَأَخِّرُوا الْحَاسِرَ،

وَعَضُّوا عَلَی الْأَضْرَاسِ، فَإِنَّهُ أَنْبَی لِلسُّیوفِ عَنِ الْهَامِ؛

وَالْتَوُوا فِی أَطْرَافِ الرِّمَاحِ، فَإِنَّهُ أَمْوَرُ لِلْأَسِنَّهِ؛ وَغُضُّوا الْأَبْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَأْشِ، وَأَسْکَنُ لِلْقُلُوبِ؛

وَأَمِیتُوا الْأَصْوَاتَ، فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ.

وَرَایتَکُمْ فَلَا تُمِیلُوهَا وَلَا تُخِلُّوهَا، وَلَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَیدِی شُجْعَانِکُمْ، وَالْمَانِعِینَ الذِّمَارَ مِنْکُمْ، فَإِنَّ الصَّابِرِینَ عَلَی نُزُولِ الْحَقَائِقِ هُمُ الَّذِینَ یحُفُّونَ بِرَایاتِهِمْ، وَیکْتَنِفُونَهَا: حَفَافَیهَا [۱] .

«آنها را که زره به تن دارند پیشاپیش قرار دهید و آنها که زره ندارند پشت سر آنها قرار گیرند.

دندانها را روی هم فشار دهید که این کار تأثیر ضربه‌ها را بر سر کمتر می‌کند، و در برابر نیزه‌ها در پیچ و خم باشید که در رد کردن نیزه دشمن مؤثر است!

زیاد به انبوه دشمن خیره نگاه نکنید تا قلب شما قویتر و روح شماآرامتر باشد، سخن کمتر بگوئید و صداها را خاموش کنید که سستی را بهتر دور می‌سازد. از پرچم خود به خوبی نگهبانی کنید و آن را متمایل‌به این طرف و آن طرف نسازید، و آن را تنها نگذارید و جز به دست دلاوران و مدافعان سرسخت نسپارید، زیرا آنان که در حوادث سخت و مشکل ایستادگی به خرج می‌دهند همانها هستند که از پرچمهایشان‌پاسداری می‌کنند و آن را در دل جمعیت خویش نگاه می‌دارند؛ و از هر سو و از پیش و پس مراقب آن هستند».

امام علی علیه السلام در تداوم آموزش نظامی نسبت به رزم انفرادی و جنگ تن به تن فرمود:

مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِینَ: اسْتَشْعِرُوا الْخَشْیهَ، وَتَجَلْبَبُوا السَّکِینَهَ،

وَعَضُّوا عَلَى النَّوَاجِذِ، فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسُّيوفِ عَنِ الْهَامِ وَأَكْمِلُوا اللَّأْمَةَ،

وَقَلْقِلُوا السُّيوفَ فِي أَغْمَادِهَا قَبْلَ سَلِّهَا

وَالْحَظُوا الْخَزْرَ، وَاطْعُنُوا الشَّزْرَ،

وَنَافِحُوا بِالظُّبَا، وَصِلُوا السُّيوفَ بِالْخُطَا،

وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ بِعَينِ اللَّهِ، وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ.

فَعَاوِدُوا الْكَرَّ، وَاسْتَحْيوا مِنَ الْفَرِّ، فَإِنَّهُ عَارٌ فِي الْأَعْقَابِ، وَنَارٌ يوْمَ الْحِسَابِ.

وَطِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْساً، وَامْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْياً سُجُحاً،

وَعَلَيكُمْ بِهذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ، وَالرِّوَاقِ المُطَنَّبِ، فَاضْرِبُوا ثَبَجَهُ، فَإِنَّ الشَّيطَانَ كَامِنٌ فی كِسْرِهِ، وَقَدْ قَدَّمَ لِلْوَثْبَةِ يداً، وَأَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلاً.

فَصَمْداً صَمْداً! حَتَّى ينْجَلِي لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ «وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ، وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يتِرَكُمْ أَعْمالَكُمْ». [۲] .

(ای گروه مسلمانان، لباس زیرین را ترس خدا، و لباس رویین را آرامش و خونسردی قرار دهید،

دندانها را بر هم بفشارید تا مقاومت شما برابر ضربات شمشیر دشمن بیشتر گردد،

زره نبرد را کامل کنید، پیش از آن که شمشیر را از غلاف بیرون کشید و چند بار تکان دهید،

با گوشه چشم به دشمن بنگرید و ضربت را از چپ و راست فرود آورید، و با تیزی شمشیر بزنید، و با گام برداشتن به پیش، شمشیر را به دشمن برسانید،

و بدانید که در پیش روی خدا و پسر عموی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قرار دارید.

پی در پی حمله کنید و از فرار شرم دارید، زیرا فرار در جنگ، لکّه ننگی برای نسلهای آینده و مایه آتش روز قیامت است،

از شهادت خُرسند باشید و به آسانی از آن استقبال کنید.

به آن گروه فراوان اطراف خیمه پر زرق و برق و طناب در هم افکنده (فرماندهی معاویه) به سختی حمله کنید، و به قلب آنها هجوم برید که شیطان در کنار آن پنهان شده، دستی برای حمله در پیش، و پایی برای فرار آماده دارد.مقاومت کنید تا ستون حق بر شما آشکار گردد. شما برترید، خدا با شماست، و از پاداش اعمالتان نمی‌کاهد.) [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۲۴ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۶۶ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۳] سوره محمد صلی الله علیه وآله وسلم، آیه ۳۵.

تعیین فرمانده برای ارتش و نیروهای نظامی ویژه

درست است که در آن روزگاران با اعلام جهاد، مردان تمام قبائل موجود گِردا گِرد امام علی علیه السلام اجتماع می‌کردند، و گردان‌های رزمی عمل کننده را به وجود می‌آوردند و جنگ را اداره می‌کردند.

امّا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از تشکیل ارتش و نیروهای ویژه نظامی، غفلت نداشت.

نیروی ویژه‌ای به نام «شُرطهٔ» را به وجود آورد که آرم و لباس مخصوصی داشته در حفظ امنیت شهر دخالت می‌کردند، و همواره آماده نبرد بودند. [۱] .

و لشگرهای مجهّزی، حدود ۶ هزار نفر را با سازماندهی خاصّی، در لشگرگاهِ نزدیک شهر «پادگان نظامی» گِرد آورده بود که کلیه

نظم و مقرّرات نظامی را رعایت می کردند.

مقدّمهٔ الجیش آنها معلوم بود.

فرمانده جناح چپ (میسره)

فرمانده جناح راستِ لشگر (میمنه)

فرمانده قلب لشگر (ستاد فرماندهی)

همه تعیین شده و آماده نبرد بودند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار جلد ۴۲ ص۱۵۱ و ۱۵۰.

[۲] بحارالانوار ج ۴۲ ص ۱۵۱ و ۱۵۰.

تعیین مدیران لایق برای اداره جامعه

با مطالعه نامه ۵۳ این حقیقت روشن می گردد که اگر کشور اسلامی در آستانه جنگ قرار گیرد یکی از کارهای کلیدی و ارزنده، تعیین مدیران، فرمانداران، استانداران کاردان و لایق است که برای اداره جنگ و امنیت پُشت جبهه اهمیت بسزائی دارد.

امام علی علیه السلام در نامه‌ای به مالک اشتر جهت تعیین فرماندهان نظامی لایق می‌نویسد:

فَوَلِّ مِنْ جُنُودِکَ أَنْصَحَهُمْ فِی نَفْسِکَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِإِمَامِکَ، وَأَنْقَاهُمْ جَیباً، وَأَفْضَلَهُمْ حِلْماً، مِمَّنْ یبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ، وَیسْتَرِیحُ إِلَی الْعُذْرِ، وَیرْأَفُ بِالضُّعَفَاءِ، وَینْبُو عَلَی الْأَقْوِیاءِ، وَمِمَّنْ لَا یثِیرُهُ الْعُنْفُ، وَلَا یقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ.

(برای فرماندهی سپاه کسی را برگزین که خیرخواهی او برای خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله و امام تو بیشتر، و دامن او پاک‌تر، شکیبایی او برتر باشد، از کسانی که دیر به خشم آید، و عذر پذیرتر باشد، و بر ناتوان رحمت آورد، و با قدرتمندان، با قدرت برخورد نماید، دُرشتی او را به تجاوز نکشاند، و ناتوانی او را از حرکت باز ندارد.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، معجم المفهرس نامه ۵۳: ۵۰.

تلاش برای بدست آوردن موقعیت برتر

در آستانه جنگ صفّین لشگریان معاویه زودتر وارد صحرای صفّین شده و رودخانه «فرات» را در اختیار خود گرفتند و خواستند سپاه امام را در محاصره اقتصادی آب قرار دهند

و چون موقعیت برتر را بدست آوردند مغرور بودند،

امام گروهی را برای مذاکره فرستاد.

فرستادگان پیام امام علیه السلام را رساندند، و معاویه پس از مشاوره با افراد، نظر نهائی خود را چنین اظهار داشت.

همانگونه که شما عثمان بن عفّان را از آب منع کردید، ما نیز به شما اب نخواهیم داد، تا از تشنگی هلاک شوید. [۱] .

فرستادگان به حضور امام علیه السلام بازگشتند و سخنان معاویه را به امام رساندند.

امام علی علیه السلام دید که معاویه از هرگونه مذاکره و حلّ مسئله آب اجتناب می‌ورزد.

در یک سخنرانی آتشین به فرماندهان لشگر خود چنین فرمود:

قَدْ اِسْتَطْعَمُوكُم الْقِتالَ فَاَقِرُّوا عَلى مَذَلَّةٍ وَ تَاْخِيرِ مَلَحَّةٍ اَوْ رَوُّوا السُّيوفَ مِنَ الدِّماءِ تَرْوَوْا مِنَ الْماءِ فَالْمَوْتُ فِي حَياتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَ الْحَياةُ فِي مَوتِكُمْ قاهِرِينَ اَلا وَ اِنَّ مُعاوِيَةَ قادلُمَّةً مِنَ الْغُواةِ وَ عَمَّسَ عَلَيهِمُ الْخَبَرَ حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ اَغْراضَ الْمَنِيةِ. [۲] .

«لشگر معاویه (با تصرف شریعه فرات و منع شما از برداشتن آب) رسماً به شما اعلام جنگ داده است یا بر ذلّت و خواری اقرار کنید و یا شمشیرهایتان را از خون دشمن سیراب نموده و خود از آب سیراب شودید.

مرگ با عزّت و شرف بهتر است از زندگانی با ذلّت و خواری. آگاه باشید که معاویه عده‌ای از گمراهان و فریب خوردگان را به کارزار آورده؛ که آنها از روی نادانی سینه و گلوگاه خویش را آماج تیرهای مرگبار قرار داده‌اند.»

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ کتاب جمل، ص۲۰۱ – و کامل بن اثیر، ج۳، ص۲۸۴ – و وقعه صفین، ص۱۶۱ – و مروج الذهب، ج۲، ص۳۷۵.

[۲] شرح حدیدی، ج۳ ص۲۴۴، کلام ۵۰ – و شرح فیض، کلام ۵۱، ص۱۲۹ – و ناسخ تاب صفین، ص۲۰۳.

تلاش در هدایت سران خوارج

با بررسی دقیق تاریخ، این حقیقت ثابت می‌شود که نطفه خوارج در صفین، زمانی که هنوز لشگریان از صحنه نبرد خارج نشده بودند، بسته شد

و ریشه‌های پیدایش خوارج را باید از جنگ صفّین ریشه یابی کرد.

لحظه هائی که امام علیه السلام را به داوری ابوموسی مجبور ساختند و امام به ناچار حکمیت و صلح‌نامه را پذیرفت، سپس موضوع صلحنامه را به اطّلاع واحدهای نظامی رساندند.

وقتی که آنرا به طایفه بنی تعیم خواندند، عروهٔ بن ادیه گفت:

آیا شما در کار خدا، مردان را حَکَم قرار می‌دهید و شعار داد:

لا حُكْمَ اِلاّ لِلّهِ

«هیچ حکمی جز حکم خدانیست» [۱] .

عروهٔ بن ادیه نخستین فردی بود که در آن روز به حَکَمیت اعتراض کرد و شعار:

لا حُكْمَ اِلاّ لِلّهِ

را داد.

این نخستین شعار خوارج بود که از گلوی او بیرن آمد و اساس تفکّر خوارج را تشکیل داد.

که در حقیقت آن شعار و آن اعتراض اوّلین خشت خوارج بود که با دست آن مرد کج اندیش گذاشته شد.

طبق نقل ابن اثیر، و طبری، دو نفر به نام‌های «زرعهٔ بن برج طائی» و «حرقوص بن زهر سعدی» [۲] به نمایندگی عدّه‌ای که بعداً به «خوارج» شهرت یافتند به حضور امام علیه السلام رسیدند هر دو به آن حضرت گفتند:

لا حُكْمَ اِلاّ لِلّهِ

«هیچ حکمی جز حکم خدا نیست»

امام نیز فرمود:

لا حُكْمَ اِلاّ لِلّهِ

حرقوص اضافه کرد یا علی از گناه و خطایت توبه کن و از این کار (حَکَمیت) برگرد و با ما به جنگ دشمن بشتاب تا بجنگیم و به لقای خدا برسیم!

امام علیه السلام فرمود:

«اتفاقاً تنها خواست ما همین بود و با اصرار شما را به ادامه جنگ سفارش می‌کردیم و با تأکید می‌گفتیم که به حیله فرزند نابغه توجه نکنید متأسفانه شما در این رابطه نه تنها از فرمان من تمرّد کردید.

بلکه ما را به ترک مبارزه وادار ساختید، حالا ـ که کار از کار گذشته و ما در این باره میان خود و آن قوم عهدنامه‌ای نوشته، و شروطی مقرّر کرده، و تعهّد نامه امضاء نموده‌ایم دیگر نمی‌توانیم پیمانها را نادیده بگیریم که خداوند متعال هم می‌فرماید:

وَاُوفُو بِعَهْدِ اللَّهِ اذ عاهَدْتُمْ [۳] .

(وقتی پیمانی بستید به عهد خداوند وفا کنید) پس با این وصف دیگر نمی‌توان اقدام به جنگ کرد.»

حرقوص گفت:

این جرم و گناه است و تو باید از آن توبه کنی.

امام علیه السلام فرمود:

این جرم نیست، لکن عجز است که در نتیجه رأی غلط شما سرزده است، و من قبلًا شما را از این تصمیم نادرست نهی کردم ولی شما گوش ندادید.

زرعه گفت:

ای علی اگر تو حکمیت مردان را قبول کنی من با تو جنگ خواهم کرد و از جنگ خود مقصودی جز رضای خدا نخواهم داشت.

امام علیه السلام فرمود:

بدا به حال تو چقدر سرسخت و بدبخت هستی، من ترا در جنگ با خودم کشته و گرد باد را بر لاشه بیجانت نشسته می‌بینم!

زرعه گفت: من هم همین را آرزومندم.

آنگاه هر دو نماینده از حضور امام علیه السلام خارج شدند، در حالی که می‌گفتند:

لا حُکْمَ اِلّا لِلّهِ [۴] .

در مناقب ابن شهر آشوب آمده است که:

ملاقات این دو نفر با امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از برگشتن از صفّین، در کوفه اتّفاق افتاد.

خوارج [۵] معتقد بودند که:

داوری حَکَمین بر خلاف اسلام است، زیرا قرآن می‌فرماید:

لا حُکْمَ اِلّا لِلّهِ

در صورتی که ابتدا این کار را خود آنها قبول کرده و امام علیه السلام را نیز به این کار وادار نمودند،

ولی بعداً خود امیرالمؤمنین علیه السلام را تخطئه کردند و گفتند این کار کفر بوده است، ما توبه کرده‌ایم تو هم باید توبه کنی.

حضرت فرمود:

«منشأ این کار خطای شما بود نه من، به هر حال کفر هم نبود و من مرتکب خطائی نشده‌ام تا توبه کنم و همواره توبه خوب است و من از هر گناهی استغفار می‌کنم.»

گفتند:

این کافی نیست بلکه باید اعتراف کنی که «حکمیت» گناه بوده و از این گناه توبه نمائی.

امام علی علیه السلام فرمود:

«مسئله حکمیت را من که به وجود نیاورده‌ام تا توبه نمایم آنرا خودتان به وجود آورده‌اید و نتیجه‌اش را نیز دیدید و از طرفی چیزی که در اسلام مشروع است چگونه آنرا گناه قلمداد کنیم.»

از آن پس خوارج دست به فعالیت سیاسی زدند و در ابتداء یک فرقه یاغی و سرکشی بودند که به همین جهت «خوارج» نامیده شدند. [۶].

چنانکه قبلاً گفتیم، هنگام برگشتن از صفّین مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام وارد کوفه نشدند، آنها در بیرون کوفه در محلی موسوم به «حروراء» [۷] گرد آمدند که آنها را «حروریه» [۸] نامیدند.

در آنجا منادی آنها ندا کرد که اداره جنگ و فرماندهی، بر عهده اشعث بن ربعی تمیمی می‌باشد و هم چنین عبداللّه بن الکوّاء یشکری هم امام جماعت سپاهیان است.

پی نوشت ها:

[۱] کامل بن اثیر، ج۳، ص۳۲۱.

[۲] حرقوص، به ضم حاء و سکون راء و ضم قاف، فرزند زهر، و او را «حرقوص» ذوالثدیه می گفتند. روزی در حضور پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از کثرت عبادت حرقوص سخن گفتند، حضرت فرمود: وی را نمی‌شناسم، در این حال «حرقوص» در آمد، گفتند این است، رسول خدا فرمود: در میان دو چشم او نشانی می‌بینم که علامت شیطان است، چون نزدیک آمد حضرت فرمود:

آیا در اینحال که بر ما وارد می‌شدی نفست به تو چنین وانمود نمی کرد که در میان این قوم هرگز کسی به رتبه تو نمی‌رسد؟

حرقوص گفت: بلی.

سپس راهی مسجد شد و به نماز ایستاد.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: آیا مردی نیست که او را به هلاکت برساند.

ابوبکر برخاست و به سراغ او رفت او را در حال رکوع دید، به خود گفت: چگونه کسی را گردن بزنم که رکوع می کند و لا اله الاّ اللّه می گوید و برگشت، حضرت فرمود: بنشین تو با او مصاحب نیستی. آنگاه به علی علیه السلام فرمود: تو قاتل او هستی. علی علیه السلام در پی او رفت ولی او را نیافت، برگشت و به عرض پیامبر ساند که او را نیافتم، پیامبر خدا فرمود: اگر او کشته می‌شد، فتنه پایان می‌یافت.

به روایت دیگر فرمود: این نخستین کسی است که از امت من خروج می کند اگر او را می کشتید دو نفر اختلاف نمی کرد. (مناقب ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۸۷(

نقل شده است که بدین جهت او را ذوالثدیه می گفتند که جای یکدست او را پاره گوشتی بود مانند پستان زنان و دارای چند تار موی تراز مانند سبیل گربه، وقتی آنرا می کشیدند به اندازه دست دیگرش و چون رها می‌شد جمع و منقبض گردیده به شانه بر می گشت و کوتاه می‌شد. (کامل ابن اثیر، ج۳ - و ناسخ کتاب ج۳ از کتاب دوم، ص۵۵۸ - و مناقب مرتضوی، ص۴۴۸.

[۳] سوره نحل، آیه ۹۳.

[۴] کامل ابن اثیر، ج۳، ص۳۳۴ - و تاریخ طبری، ج۶، ص ۳۳۶۰.

[۵] خوارج، یعنی «شورشیان» این واژه از خروج به معنای سرکشی و طغیان، گرفته شده است، کلمه خروج دو معنای نزدیک به هم دارد، یکی در مقام پیکار و جنگ و دیگری تمرّد و عصیان کردن.

[۶] جاذبه و دافعه علی‌علیه السلام، ص۱۲۲.

[۷] حروراء به فتح حاء و راء و سکون واو و راء دوم دهی است در پشت کوفه و یا محلی است در دو میلی کوفه معجم البلدان.

[۸] کشف الغمّه، ج۱، ص۲۶۴ – و علی و فرزندانش، ص۱۰۷.

تشویق به خلق شعارهای کوبنده

علی علیه السلام فرمود:

«اِنَّ رَسُولُ اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم اَمَرَ بِالشّعار قَبْلَ الْحَرْبِ، وَ قالَ صلی الله علیه وآله وسلم وَ لْیکُنْ فی شُعارِکُمْ اِسْمٌ مِنْ اَسْماءِ اللَّهِ تَعالی»

(همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: که قبل از آغاز جنگ شعارهائی پدید آوریم و سفارش فرمودکه در شعارها نامی از نام‌های خدا باشد). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۲۶۵.

توجه به امدادهای الهی

عبداللَّه عنوی می گوید:

در جنگ جمل امام را دیدم که جنگ را شروع نمی کند، و گویا انتظار چیزی را می کشد،

فرماندهان خدمت امام آمدند و گفتند:

یا امیرالمؤمنین! تعدادی از سربازان ما را با تیر زدند، و شهید شدند، چرا دستور جنگ نمی‌دهید؟

امام علی علیه السلام فرمود:

(ای مردم من درانتظار نزول فرشتگان آسمان هستم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا بشارت داده است، تا فرشتگان نازل نشوند دستور جنگ نمی‌دهم.)

کمی گذشت و ما در انتظار بودیم که ناگاه، نسیمی خوشبوتر از عطر عنبر وزید، با اینکه بر تن زره و بر سر کلاه‌خود داشتیم، خنکی آن را احساس می کردیم.

اینجا بود که امام علی علیه السلام برخاست و زِرِه را پوشید و آماده جنگ شد.

من جنگی را آنچنان به فتح و پیروزی نزدیک ندیده بودم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تحفهٔ المجالس ص ۱۴۸.

تشکر از نیروهای عمل کننده

مردم کوفه بیشترین، نیروهای رزمی امام علی علیه السلام را در جنگ جمل تشکیل می‌دادند، و تأثیر بسزائی در فتح بصره داشتند، پس از جنگ جَمَل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با نوشتن نامه‌ای از نیروهای رزمی کوفه که در جنگ دخالت داشتند، تشکّر و قدردانی کرد و فرمود:

وَجَزَاکُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَیتِ نَبِیکَمْ أَحْسَنَ مَا یجْزِی الْعَامِلِینَ بِطَاعَتِهِ، وَالشَّاکِرِینَ لِنِعْمَتِهِ، فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُم، وَدُعِیتُمْ فَأَجَبْتُمْ.

(خداوند شما مردم کوفه را از سوی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله پاداش نیکو دهد، بهترین پاداشی که به بندگان فرمانبردار، و سپاسگذاران نعمتش عطا می‌فرماید، زیرا شما دعوت ما را شنیدید و اطاعت کردید، به جنگ فرا خوانده شدید و بسیج گردیدید.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۲ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

تقویت روحیه سربازان برای دفاع

امام علیه السلام در جنگ جمل برای آنکه فرزندش، محمّد حنفیه در برابر تهاجمات دشمن به خوبی دفاع کند، و سرفراز از میدان نبرد باز گردد، فرمود:

تزُولُ الْجِبَالُ وَلا تَزُلْ! عَضَّ عَلَی نَاجِذِکَ. أَعِرِ اللّهَ جُمْجُمَتَکَ.

تد فِی الأَرْضِ قَدَمَکَ. ارْمِ بِبَصَرِکَ أَقْصَی الْقَوْمِ، وَغُضَّ بَصَرکَ، واعلمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ سُبْحَانَهُ.

(اگر کوه‌ها متزلزل شوند تو تکان مخور! دندانهایت را بهم بفشار! جمجمه خویش را به خدا عاریت ده!

قدم‌هایت را بر زمین میخکوب کن! همیشه نگاهت به پایان لشکر دشمن باشد که تا آنجا پیشروی کنی کاملاً «مراقب آنها باش» و از آنچه باعث ترس می‌شود چشم بپوش؛ و بدان نصرت و پیروزی از جانب خدای سبحان است) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

تشریح علل عزل فرمانده

وقتی کشور اسلامی در آستانه تحوّلات مهم سیاسی، نظامی قرار دارد، و تهاجم دشمن قطعی است،

برخی از افراد در چنین شرائطی ناتوانند، و قادر به انجام مأموریت‌های مهم و حسّاس نخواهند بود، گرچه در دوران صلح مفید بودند، و آدم‌های خوب و مذهبی و درستی باشند.

باید مصالح عامّه مسلمین، و حفظ حدود و ثغور کشور اسلامی را در نظر داشت.

پس:

عزل و نصب‌های حساب شده یک ضرورت است.

امام علی علیه السلام کمیل بن زیاد نخعی را به فرماندهی یکی از شهرهای مرزی عراق «هیت» می‌فرستد،

او در عمل سُستی نشان می‌دهد، که امام او را عزل و دیگری را نصب می‌فرماید.

و علل عزل او را در نامه‌ای متذکّر می‌شود که:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ تَضْیِیعَ الْمَرْءِ مَا وُلِّی، وَتَکَلُّفَهُ مَا کُفِی، لَعَجْزٌ حَاضِرٌ، وَرَأْی مُتَبَّرٌ.

وَ إِنَّ تَعَاطِیکَ الْغَارَةَ عَلَی أَهْلِ قِرْقِیسِیا، وَ تعْطِیلَکَ مَسَالِحَکَ الَّتِی وَلَّینَاک لَیسَ بِهَا مَنْ یمْنعُهَا، وَلا یرُدُّ الْجَیشَ عَنْهَا لَرَأْی شَعَاعٌ.

فَقَدْ صِرْتَ جِسْراً لِمَنْ أرادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِکَ عَلی أَوْلِیائِکَ، غَیرَ شَدِیدِ الْمَنْکِبِ، وَلا مَهِیبِ الْجَانِبِ. [۱] .

(امّا بعد! سستی انسان در انجام آنچه بر عهده او گذارده شده، و اصرار بر انجام آنچه در وظیفه او نیست، یک ناتوانی روشن و نظریه باطل و هلاک کننده است؛

تو به اهل «قرقیسا» حمله کرده‌ای ولی مرزهائی را که حفظش بر عهده تو گذارده‌ایم بی دفاع رها ساخته‌ای، این کار، یک فکر نادرست و بیهوده است، تو در حقیقت پلی شده‌ای برای دشمنانی که می‌خواهند بر دوستانت دست غارت بگشایند، نه بازوی توانائی داری، نه هیبت و ترسی در دل دشمن ایجاد می‌کنی! نه مرزی را حفظ می‌کنی و نه شوکت دشمنی را در هم می‌شکنی؛

نه اهل شهر و دیارت را کفایت می‌کنی و از آنان به خوبی دفاع می‌نمائی، و نه امیر و پیشوایت را از دخالت در آنجا بی‌نیاز می‌سازی!)

در این نامه، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم کمیل بن زیاد را عزل و هم علل بر کناری او را مشروحاً بیان داشته‌اند تا عدّه‌ای جو سازی نکنند، و در آستانه جنگ به شایعات دامن نزنند.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۶۱ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

تنها مدافع و مبارز صحنه پیکار

وقتی مسلمانان در اُحُد از دستورات رسول خدا سرپیچی کرده، و تنگه مهمّ نظامی را رها کردند، و خالد بن ولید سپاه اسلام را از پشت سَر مورد حمله قرار داد، و حضرتِ حمزه با جمعی شهید شدند، و شخصی که شبیه پیامبر بود، کشته شد و همه جا اعلام کردند که:

«پیامبر خدا کشته شد.»

همه فرار کردند.

تنها علی علیه السلام بود که با چند نفر مقاومت می‌کردند.

زید بن اسید، به عبداللَّه بن مسعود گفت:

آیا این خبر درست است که در هنگام سخت اُحد همه فرار کردند؟

عبداللَّه بن مسعود گفت:

آری، علی علیه السلام و ابودجّانه و سهل بن حنیف باقی ماندند.

حدود یک ساعت بعد عاصم بن ثابت، و طلحهٔ بن ثابت هم به آن سه نفر ملحق گردیدند.

و خلیفه اوّل و خلیفه دوم فرار کردند و بعد از سه روز خدمت پیامبر رسیدند. [۱] .

در شرح همان لحظه حسّاس و چند ساعتِ سرنوشت ساز نوشتند که:

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اشخاصی دنبال فراریان فرستاد که چرا عهد شکستید؟.

و علی علیه السلام راه را بر خلیفه دوم بست و فرمود:

چرا فرار می‌کنی؟

گفت:

این عادت عرب است، گاهی می‌گریزد، و گاهی حمله می‌کند،

و گریخت.

پیامبر زخمی شده در گوشه‌ای افتاده بود، علی علیه السلام از فرار عهد شکنان در حالت گریه، خود را به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رساند.

در آن حال گروه گروه، مشرکان به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حمله می‌کردند و علی علیه السلام آنها را تار و مار می‌کرد، تا می‌خواست کمی استراحت کند، گروه دیگر یورش می‌آوردند و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمود:

(علی، شرّ اینها را از من باز دار)

و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با آنها می‌جنگید که یا کشته می‌شدند و یا فرار می‌کردند.

در آن لحظه‌های حسّاس ناگاه شمشیر امام علی علیه السلام شکست.

خدمت رسول خدا آمد، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ذوالفقار را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داد که در تداوم حملات و جانفشانی امام علی‌علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

«علی جان " صدای جبرئیل را می‌شنوی که بین زمین و آسمان می‌گوید:

لافَتی اِلَّا عَلِی لاَسَیفَ اِلَّا ذُوالْفَقَار [۲] .

(جوانمرد دلاوری جز علی علیه السلام و شمشیری چونان ذوالفقار وجود ندارد)

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

اشک در چشمان من لغزید و خدا را شکر کردم، و به دفاع ادامه دادم.

جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

اِنّه منّی وَ اَنَا مِنْهُ

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز فرمود:

وَ اَنَا مِنْکُما

(من هم از شما هستم)

مشرکین، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و امام علی علیه السلام را در محاصره داشتند، و هیچکس به کمک نیامد،

در آن حال چشم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به ابودجّانه افتاد که در کنارِ امام علی علیه السلام می‌جنگید، خطاب به او فرمود:

«ابودجّانه من بیعت خود را از تو گرفتم، برو»

و او در حالی که گریه می‌کرد، گفت:

یا رسول اللّه تو را رها کنم و به طرف زن و دنیا بروم؟ به خدا سوگند چنین نمی‌کنم.

آنقدر ادامه داد تا آنکه از فراوانی زخم‌ها بر زمین افتاد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فوراً او را خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آورد و تنها به دفاع از جان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پرداخت تا آنکه ۹۴ زخم کاری بر او زدند، با فراوانی زخمها و رفتن خونِ زیاد، ۱۶ مرتبه به هنگام حمله کردن بر زمین افتاد که فوراً بلند می‌شد،

و چهار مرتبه جبرئیل به صورت مردی نیکو صورت امام علی علیه السلام را بر سر پانگهداشت.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نگاه به قدم‌های حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کرد که تعادل ندارد، دست به دعا بلند کرد و فرمود:

(پروردگارا مرا وعده دادی که دین خود را قوی و پیروز گردانی، اگر بخواهی بر تو دشوار نیست)

نسیبه دختر کعب که وضع را چنان دید (قبلًا به سربازان آب می‌داد) خود را در پیش روی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قرار داد و هر کس که حمله می‌کرد، او دفاع می‌کرد که ۱۳ زخم برداشت.

یکی از زخم‌ها چنان کاری بود که تا یکسال مشغول معالجه آن بود.

درآن حال یک نفر از مسلمانان در حال فرار بود، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

(حال که فرار می‌کنی سپر خود را بیانداز)

سِپَر را انداخت و نسیبه سِپَر را گرفت و مردانه ایستاد،

ناگاه مُشرکی آمد و ضربتی زد که نسیبه آن را با سپر دفع کرد و شمشیری به اسبش زد که از پای در آمد.

پیامبر عبداللَّه فرزند نسیبه را صدا کرد که به کمک مادر بیاید.

عبداللَّه فوراً جلو آمده آن مشرك را با کمك مادر کشتند.

مشرك دیگر آمد ضربتی بر عبداللَّه زد، که نسیبه فوراً آن مشرك را با ضربتی از پای در آورد.

در این لحظه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چنان خندید که دندان‌های عقب او پیدا شد و خطاب به نسیبه فرمود:

قصاص کردی.

و آنگاه دعا کرد:

«اَللَّهُمَّ اجْعَلْهُمْ رُفَقَائی فِی الْجَنَّةِ»

(خدایا آنها را دوستان من در بهشت قرار ده.)

و فرمود:

بارَکَ اللَّه عَلَیکُمْ مِنْ اَهْلِ بَیتی لِمَقامِکَ خَیرٌ مَنْ مَقام فلان و فلان

(برای مقام ارزشمندی که داری برکات الهی از اهل بیت من بر تو باد که بر فلانی و فلانی برتری) [۳] .

امّا آن کس چون پروانه گِرد شمعِ وجود پیامبر می‌گَشت و دفاع می‌کرد، امام علی علیه السلام بود.

دراین لحظه‌های حسّاس ۵ نفر تصمیم گرفتند تا پیامبر را به شهادت برسانند.

اسامی آنها به شرح زیر است:

۱- عبداللَّه بن شهاب که پیشانی پیامبر را مجروح کرد.

۲- عتیبه فرزند ابی وقاص، با سنگ دندان‌های رباعی پیامبر را شکست.

۳- ابن قمیئه لیثی که زخمی بر صورت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وارد ساخت، و چنان ضربه شدید بود که دنده‌های کلاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در صورت آن حضرت فرو رفت که ابوعبیده جرّاح آنها را با زحمت و با دندان‌های خود در آورد که چهار دندان او شکست.

۴- عبداللَّه بن حمید که در هنگام حمله به دست ابودجانه کشته شد.

۵- اُبی بن خلف، که به دست پیامبر کشته شد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تنها ۲۶ سال داشت که جانانه از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دفاع می‌کرد.

چون خبر کشته شدن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پخش شد،

و مهاجمانی که به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حمله کردند، به وسیله امام علی علیه السلام کشته شده و تار و مار گشتند، اکثر افراد قریش فکر کردند کار تمام شد.

زیرا می‌گفتند:

مسلمانان گریختند

و پیامبر هم کشته شد،

آنگاه مشغول ارزیابی کشته‌ها بودند تا جنازه پیامبر را شناسائی کنند،

و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هم صلاح ندید که این شایعه تکذیب شود تا دشمن یورش مجدّد نیاورد.

علی علیه السلام و ابودجانه و نسیبه، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را به طرف «شعب» [۴] حرکت دادند، در درختان خرما پنهان شده به سلامت به شهر آیند و برای عملیات فردا آماده شوند.

نخستین کسی که پیامبر را شناخت «کعب مالک» بود که فریاد زد:

«هان مسلمانان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم زنده است».

که بااشاره رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ساکت شد.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به دهانه درّه رسید.

برخی از مسلمانان که در آن اطراف بودند، با شرمندگی اطراف پیامبر را گرفتند و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با سپر آب می‌آورد و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خون‌های صورت خود را می‌شُست و می‌فرمود:

اِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلی مَنْ اَدْمی وَجْهُ نَبِیهِ

(خشم خدا شدت گرفت برملتی که صورت پیامبر خود را خونین کردند.)

در این لحظات حسّاس (حدود ظهر) ابوسفیان و عکرمه در حالی که بت‌های بزرگ خود را در دست داشتند شعار می‌دادند که:

اَعْلُ هُبَلْ

(بزرگ است بت هبل)

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به مسلمانانی که اطراف او بودند دستور داد شعاربدهند:

اللَّهُ أعْلی وَ أجَلّ

(خدا بزرگتر و تواناتر است)

ابو سفیان شعار را عوض کرد که:

نحن لنا العُزّی وَ لاعُزّی لَکُمْ

(ما بُت بزرگ عُزّی داریم و شما ندارید.)

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دستور داد، بگویند:

اللَّهُ مولانا وَ لا مُولا لَکُم

(خداوند مولای ماست و شما مولائی ندارید.)

ابوسفیان داد زد که:

امروز به عوض روز بدر.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به مسلمانان دستور داد بگویند که:

(این دو روز مساوی نیست کشتگان ما در بهشت و کشتگان شما در جهنّم می‌باشند.)

ابوسفیان که از پاسخ‌های کوبنده مسلمانان در شگفت بود گفت:

(وعده ما و شما سال آینده)

و راه مکّه را در پیش گرفت. [۵].

و مسلمانان نماز جماعت را در حالی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از شدت زخم‌ها نشسته نماز می‌خواند اقتدا کردند، و پس از نماز وارد میدان اُحد شدند تا ۷۰ کشته خود را دفن کنند و آفتاب درحال غروب کردن بود که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و همراهان به مدینه باز گشتند.

پی نوشت ها:

[۱] روضهٔ الصفاء ج ۲ ص ۱۱۱.

[۲] علل الشرایع شیخ صدوق.

[۳] توضیح دادند که: یعنی: خلیفه اوّل و دوّم.

[۴] شِعب، درّه ای در کوه‌های اُحُد که به صورت مخفیگاه بود.

[۵] بحارالانوار ج ۲۰ ص ۴۴ – و – روضهٔ الصفاء ج ۲ ص ۱۱۲ – و –سفینهٔ البحار ج۱ ص۱۴۹.

تاثیر انتقادهای امام علی در دیگر صحابه

ابن مسعود نیز یکی از مخالفان سرسخت خلیفه سوم بود، وی زمانی از کسانی بود که می گفت:

حتّی اگر خلیفه سوم نماز دو رکعتی در منی را چهار رکعت بخواند باید از وِی اطاعت کرد، چرا که:

الخلافُ شَرٌ

«مخالفت شرّ است». [۱] .

و در نقل دیگر گفت:

خلیفه سوم امام است، من با او مخالفت نمی کنم، زیرا مخالفت شرّ است. [۲] .

امّا بعدها به شدّت، بر ضدّ خلیفه سوم فعّالیت می کرد. [۳] .

و صحابه با خلیفه سوم متّفق بودند. [۴] .

«گرچه بعدها اهل سنّت عقیده این صحابه را در جواز مخالفت با حاکم به عنوان سیره سیاسی شرعی نپذیرفتند و اساساً چنین وانمود کردند که مشتی اراذل و اوباش بر ضدّ خلیفه سوم شورش کرده‌اند.»

آنچه مسلّم است آنکه خلیفه سوم بر این باور بود که می‌بایست قدرت خلافت خود را در ابداع و ابتکار (همانند خلیفه دوم) نشان دهد.

او خود می گفت:

«اقدامات من را خلیفه دوم نیز انجام می‌داد، امّا چون وِی فرد قاطعی بود کسی جرأت مخالفت نداشت.» [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ الطبری ج ۴ ص ۲۶۸ – و – الغدیر ج ۸ ص ۹۹ به نقل از سنن ابی داوود ج۱ ص۳۰۸، و الاثار قاضی ابو یوسف ص ۳۰ – و – کتاب الامام شافعی ج ۱ ص۱۵۹، ج ۷ ص ۱۷۵ – و – سنن الکبری بیهقی ج ۳ ص ۱۴۴.

[۲] شرح نهج‌البلاغه ج ۳ ص ۴۲، ابن ابی الحدید.

[۳] انساب الاشراف ج ۴ ص ۵۲۴ تا ۵۲۷ – و – تاریخ المدینهٔ المنوّره ج ۲ ص ۱۰۴۹ تا ۱۰۵۴.

[۴] تاریخ سیاسی اسلام تا سال ۴۰ هجری ص ۳۴۹ تا ۳۵۶، بحث مخالفین خلیفه سوم (بلاذری می‌نویسد: درباره انتقادی که از

خلیفه سوم دفاع نکند، – و – انساب الاشراف ج ۴ ص ۵۴۹ ش ۱۴۱۱.

[۵] طبقات الکبری ج ۸ ص ۱۱۳ – و – البیان و التّبیین ج ۱ ص ۳۷۷ – و – نثر الدر ج ۲ ص ۱۲، و ج ۴ ص ۳۴.

توسل به آقا علی(ع)

جناب حاج شیخ محمد باقر شیخ الاسلام اعلی(ع) اللّه مقامه نقل فرمود: هنگامیکه مرحوم حاج قوام الملک شیرازی مشغول ساختمان حسینیه بود سنگهای آن را بیک نفر سید حجار که در آن زمان استاد حجارهای شیراز بود کنترات داده بود و آن سید در این معامله دچار زیان سختی شد بطوری که مبلغ سیصد تومان مدیون گردید و البته این مبلغ در آن زمان زیاد بود.

خلاصه پریشان حال و بیچاره شد. شب جمعه نماز جعفر طیار را می‌خواند و حضرت امیرالمؤمنین علی(ع)را برای گشایش کارش بدرگاه الهی وسیله قرار می‌دهد و همچنین شب جمعه دوم تا شب جمعه سوم حضرت امیر (ع) به او می‌فرماید فردا برو نزد حاج قوام که به او حواله کردیم.

چون بیدار می‌شود متحیر می‌شود چگونه به حاج قوام حرف بزنم در حالیکه نشانه‌ای ندارم شاید مرا تکذیب کند. بالاخره در حسینیه می‌آید و گوشه‌ای با هم و غم می‌نشیند ناگهان می‌بیند حاج قوام با فرّاشها و ملا زمانش آمدند در حالیکه آمدنش در چنان موقعی غیر منتظره بود.

همینطور نزدیک می‌آید تا برابر سید حجاز می‌رسد می‌گوید مرا بتو کاری است بیا منزل. وقتیکه حاج قوام بمنزلش بر می‌گردد سید می‌آید و ملازمان با کمال احترام او را نزد حاج قوام حاضر می‌کنند.

چون وارد می‌شود و سلام می‌کند، حاج قوام بدون پرسش از حالش بلافاصله کیسه‌ای که در هر یک صد اشرفی یک تومانی بود، تقدیمش می‌کند و می‌گوید بدهی خودت را بپرداز و دیگر حرفی نمی‌زند.این است آثار توسل به آقا علی(ع)و از این داستان فهمیده می‌شود که متمکنین سابق در کارهای خیر تا چه حد دارای صدق و اخلاص بودند تا اندازه‌ای که مورد عنایت و التفات بزرگان دین قرار می‌گرفتند و همراه خود می‌بردند. در این دوره ثروتمندان غالبا در فکر زیاد کردن مال خود هستند و توفیق صرف کردن در امور خیر با صدق و صفا و اخلاص نصیب آنها نمی‌شود.

ای آنکه پادشاه سریر ولایتی

معلول ذات و مقصد غائی علتی

اشیاء ز جزء و کل همه معلول فیض تست

برتر ز ذات اقدس تو نیست خلقتی

ز امکان و از وجوب تو مبهوت مانده عقل

جز عشق در طریق تو نبود دلالتی

ادعونی استجب لکم ارفیست شأن تو

نادعلی(ع) چگونه رهاند ز شدتی

از قدرت تو قلعه خیبر بهانه بود

خود قدرتی یگانه و قادر بقدرتی

ای ناخدای کشتی احسان و بحر جود

ما را به بخش اگر بغلط شد کنایتی

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

تصمیم نبش قبر

صاحب مناقب مرحوم ابن‌شهر آشوب رضوان اللّه تعالی علی(ع)ه فرمود: داود بن علی(ع) از افراد صاحب نفوذی بود که در سال صد و دوازده هجری تصمیم گرفت قبر آقا علی(ع)را نبش کند بخاطر آن عداوت و دشمنی که با آقا امیرالمؤمنین (ع) داشت امّا نمی‌دانست که قبر مطهر کجاست. خلاصه پس از تحقیق و تفحص قبر مطهر را پیدا کرد و موضع کندن قبر مطهر را بغلامش (جمل) نشان داد و به او دستور داد که شبانه قبر مطهر حضرت را نبش کند و قصدش از این کار اهانت به ساحت مقدّس آقا علی(ع) امیرالمؤمنین (ع) بود.

هنگام شب غلام شروع به کندن قبر مطهر کرد که ناگهان از محل قبر مبارک صدائی وحشتناک بلند شد که بیهوش افتاد، داود غلامش را تا به منزل آورد از دنیا رفت. داود وقتی این واقعه را دید از ادامه نبش قبر و اراده ناپاکش صرف نظر کرد.

هر چه خواندم از علی(ع) سرمایه توحید من شد

من بنور شاه مردان یافتم راه خدا را

مکتب پیغمبران را او معلم بود و منهم

در جمال پاک او دیدم جمال انبیاء را

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

تبرک به نام علی(ع)

صاحب کتاب منتخب التواریخ نقل کرده پادشاهان آل بویه و دیلم و عضد الدوله و رکن الدوله و آلب ارسلان و فرزندش ملکشاه شیعه و مروّج مذهب تشیع بودند و علاقه عجیبی نسبت به آقا امیرالمؤمنین علی(ع)داشتند و علتش هم این بود که در تمام جنگها پیروز می‌شدند چون دستور داده بودند که بر تمام دسته‌های شمشیر سربازان خود و روی پرچمها نام گرانقدر وصی پیغمبر آقا علی(ع)راحک و نقش کنند یعنی با یاد و نام علی(ع)به نبرد می‌رفت و غالب می‌گردید برای همین هم بود که در هر جنگی حمله می‌کردند همیشه پیروز بودند زیرا با نام آقا علی(ع)تبرک جسته و با نام آن حضرت شروع به جنگ می‌کرد و بر دشمنان غالب می‌گشتند و این پادشاهان محبت و دوستیشان به نام مقدّس آقا علی(ع)زیاد بود.

من بنده توام به خدای تو یا علی(ع)

دل بسته‌ام به مِهر و وفای تو یا علی(ع)

جان می‌دهم به شوق لقای تو یا علی(ع)

امروز زنده‌ام به ولای تو یا علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

تقاضای داوری

عمر بن عبدالعزیز (هشتمین خلیفه) بنی امیه، در میان امویان، آدم نیک سیرت و پاک روش بود، هنگامیکه بر مسند خلافت نشست (میمون بن مهران) را فرماندار جزیره کرد و همین میمون بن مهران شخصی بنام علاثه را بخشدار (قرقیسار) نمود.

علاثه برای میمون بن مهران نوشت که در اینجا دو مرد هستند با هم نزاع و کشمکش دارند. یکی می‌گوید علی(ع)بهتر از معاویه است و دیگری می‌گوید: معاویه بهتر از علی(ع)است.

میمون بن مهران جریان را برای عمر بن عبدالعزیز نوشت و از او تقاضای داوری کرد، وقتی که نامه بدست عمر بن عبدالعزیز رسید، در پاسخ نوشت:

از قول من برای علاثه (بخشدار قرقیسار) بنویس: آن مردی را که می گوید معاویه از علی(ع)بهتر است. به درگاه مسجد جامع ببرند و صد تازیانه به او بزنند و سپس او را از آنجا تبعید کنند.

این فرمان اجرا شد، به آن شخص احمق صد تازیانه زدند و سپس گریبانش را گرفتند و کشان کشان او را از دروازه‌ای که (باب الدین) نام داشت از آن محل بیرون کردند.

من بنده توام به خدای تو یا علی(ع)

دل بسته‌ام به مهر و وفای تو یا علی(ع)

جان می‌دهم به شوق لقای تو یا علی(ع)

امروز زنده‌ام به ولای تو یا علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

تقسیم کننده بهشت و دوزخ

اخطب خوارزمی و ثعلبی ذکر کرده‌اند:

رسول خدا(ص) فرمود: فردای قیامت منبر بزرگی که دارای یکصد پله است برای من نصب می کنند بر پله اول من قرار می گیرم و بر پله دوم علی(ع)قرار می گیرد.

در پله پائین‌تر دو نفر قرار می گیرند اولی می گوید: ای اهالی محشر منم رضوان خازن بهشت که کلیددار بهشت هستم. خداوند بمن امر فرموده است که کلید بهشت را تقدیم محمد (ص) کنم.

دوّمی گوید: منم مالك، سرپرست دوزخ بمن امر شده کلید دوزخ را تقدیم محمد (ص) کنم.

آنگاه من کلیدها را می گیرم و همه را تقدیم آقا علی(ع) بن ابیطالب (ع) می‌نمایم این است معنی قول حق تعالی که می‌فرماید (القیا فی جهنم کل کفار عنید) (سوره ق آیه ۲۴) یعنی القیا یا محمد و علی(ع) فی جهنم... بیندازید شما هر دو ای محمد و ای علی(ع) هر کافر سرکشی را در دوزخ.

آری قسیم الجنهٔ و النار است یعنی قسمت کننده بهشت و دوزخ است اول صراط می‌ایستد هر کس رد می‌شود از صورتش پیداست دوست علی(ع)است یا دشمن.

اگر دوست است می‌تواند رد شود اگر دشمن است می‌فرماید آتش او را بگیرد در تفسیر آیه شریفه ۲۴ سوره صافات (نگهدارید ایشانرا بازجویی و بازپرسی شوند) چنین رسیده که از ولایت علی(ع) بن ابیطالب (ع) سؤال کرده می‌شود. آیا ولایت علی(ع)را دارد که وارد بهشت شود یا نه.

شاهی که هست خصم ستمگر علی(ع) علی(ع)

پشت و پناه مردم مضطر علی(ع) علی(ع)

دشمن کش است تیغ علی(ع) در نبرد کفر

نازم بذوالفقار دو پیکر علی(ع) علی(ع)

با آن همه دلاور دوران عصر خویش

جز او که بود فاتح خیبر علی(ع) علی(ع)

قائل بقول لحن سلونی بروزگار

در هر کجا بمسند منبر علی(ع) علی(ع)

دریای رحمت است علی(ع) دست کردگار

سلطان جود اول آخر علی(ع) علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

تقسیم کننده بهشت و دوزخ

قندوزی گفته است: و به شافعی هم نسبت داده شده که او این ابیات را سروده که بر سر در حرم آقا علی(ع)نسبت شده:

علی(ع) حُبُّه جُنَّه

قَسیمُ النّارِ وَ الْجَنَّۀِ

وَصِی الْمُصْطَفی حَقا

اِمامُ الْاِنْسُ وَ الْجَنَّۀِ

علی(ع)است که محبت او سپر از آتش است و علی(ع)است که قسمت کننده آتش و بهشت است.علی(ع)است که به حقانیت وصی مصطفی (ص) است و علی(ع)که امام جن و انس است.

نقش بلوح دل بود مهر ارادت علی(ع)

سعادت بشر بود درس عدالت علی(ع)

بیت خداست شاهد زهد وعبادت علی(ع)

خانه کعبه شد بنا بهر ولادت علی(ع)

اطاعت خدا بود رمز شهادت علی(ع)

شفاعت بشر بود به حشر عادت علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

تجلی حقیقت

میخائیل نعیمه مسیحی می گوید:

البته قهرمانیهای علی(ع)فقط منحصر به میدان کارزار نیست بلکه او در روشن اندیشی، پاکی وجدان، شیوایی بیان، عمق و کمال انسانیت، شور و حرارت ایمان، بلندی همت و فکر، یاوری و هواداری از رنجدیده‌ها و ستم کشیده‌ها در قبال جفاکاران و ستم پیشگان، فروتنی در مقابل حق هر کجا که تجلی کند نیز قهرمان بوده و به هر اندازه که از زمان آن بگذرد همیشه پناهگاه پرمایه‌ای است که امروز و هر روز دیگری که شوق ما برای پی ریزی اجتماع و زندگی سعادتمندانه و فاصله‌ای شدید می‌شود بسوی آن رو می کنیم.

در واقع بر مورخ و نویسنده‌ای به هر اندازه که با هوش و با شخصیت نکته سنج نابغه هم باشد امکان ندارد که حتی در هزار صفحه بتواند تصویر کاملی از علی(ع)نشان دهد و برای شما مجسم سازد و بتواند رویدادهای مهمی را که در دوران آن به وقوع پیوسته به نحو شایسته‌ای روشن سازد پس آنچه را که علی(ع)درباره آن فکر و دقت نموده و آنچه که این شخصیت بزرگ عربی بین خود و خدای خود گفته و عمل کرده است از اموری است که هرگز هیچ گوشی آن را نشنیده و هیچ چشمی‌آن را ندیده البته آن خیلی

بیشتر از آن است که با دستش نمودار و یا با قلم و زبانش آشکار کرده است.
بنابراین هر صورتی که ما از او ترسیم و نقاشی کنیم مسلما تصویر ناقصی خواهد بود ولی چیزی که ما از آن می‌خواهیم و به آن امیدواریم جنبش و تکانی است که به زندگانی ما می‌دهد.

ای خدا را به حرم محرم اسرار علی(ع)
ای نبی را به جهان قافله سالار علی(ع)
جان احمد تو خریدی که ترا گشت احد
بهر همیاری زهراش خریدار علی(ع)
شهر علم است رسول و تو براین شهر دری
که توئی محور بیداری افکار علی(ع)
تو همانی که نبی گفت علی(ع) جان من است
چون توئی ما حصل رحمت دادار علی(ع)
حب تو هست کلید در جنات و نعیم
می کند بُغض تو تفسیر من النار علی(ع)
روز محشر به مشامش نرسد بوی بهشت
در جهان هر که رساند به تو آزار علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

توصیف علی از زبان پیامبر

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، سواره بیرون آمد در حالی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام همراه او پیاده می‌رفت، فرمود: یا ابالحسن! یا سواره بیا یا برگرد؛ زیرا خداوند مرا امر کرده که هرگاه سواره‌ام تو هم سوار شوی و پیاده باشی، هرگاه پیاده‌ام و بنشینی، چون نشسته‌ام، مگر در حدی از حدود الهی که به ناچار نشست و برخاست کنی؛ خداوند به من کرامتی نداده، مگر آنکه مثل آن را به تو عطا فرموده است؛ مرا به نبوت اختصاص داده و تو را در آن ولی (سرپرست امت) قرار داده، تا حدودش را به پاداری و در سختی امورش قیام نمایی؛ قسم به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله وسلم را به حق به نبوت برانگیخته، هر که تو را انکار کند به من ایمان نیاورده، و هر که به تو کفر بورزد ایمان به خدا نیاورده است؛ فضل تو از فضل من و فضل من برای تو و آن فضل پروردگار است و این است معنی قول خداوند: (قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفر حوا هو خیر مما یجمعون) [۱] (ای پیامبر! به مردم بگو شما به فضل و رحمت خدا شادمان شوید که آن از ثروتی که اندوخته می کنید، بهتر است.)
(فضل خدا، نبوت رسول و رحمتش ولایت علی علیه‌السلام است؛ پس شیعه باید به نبوت و ولایت، خوشحال باشد و این برای آنان بهتر است از آنچه دشمنان از مال و فرزند و اهل در دنیا جمع می‌نمایند؛ قسم به خدا، یا علی! تو خلق نشدی مگر برای پرستش پروردگارت؛ و به تو معالم دین شناخته می‌شود و راه کهنه به تو اصلاح می گردد. هر کس از تو گمراه شد، گمراه است و خداوند هدایت نمی‌کند کسی را که ولایت تو ندارد و هدایت به تو نشده است، و این است معنی قول خداوند عزوجل:(و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی): [۲] (من زیاد آمرزنده‌ام کسی را که بازگردد و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و به راه آید)، یعنی به ولایت تو آید. خداوند مرا امر کرده است که هر حقی که بر من فرض کرده برای تو مقرر کنم؛ حق تو واجب است بر کسی که ایمان آورد؛ اگر تو نبودی حزب الله شناخته نمی شد، به تو دشمن خدا شناخته می‌شود، هر که با ولایت تو خدا را

ملاقات نکند چیزی ندارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند این آیه را بر من نازل کرد:(یا أیها الرسول بلغ ما أنزل الیك من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته): [۳] (ای پیامبر)! آنچه به تو از خداونـد، نازل شد برسان، «که آن ولایت تو یا علی علیه‌السـلام بوده است، اگر آن را نرسانی رسالت او پروردگار را انجام نـداده‌ای»؛ من پیامبر، اگر ولایـت تو را نمی‌رسانـدم، همه اعمالم از بین می‌رفت؛ هر که خداونـد را به غیر ولایت تو ملاقات کنـد، عملش باطل است و این وعـده‌ای است که برایم ثابت شـده است؛ و نگویم چیزی را مگر آنکه پروردگار گوید، و آنچه گویم از خداست که درباره تو نازل کرده است. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] یونس، آیه_ ۵۸.

[۲] طه، آیه ۸۲.

[۳] مائده، آیه ۶۷.

[۴] امالی الصدوق، ص_۳۹۹ داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص۲۵ -۲۳.

ترس از گناه

حضرت علی علیه‌السلام مردی را دید که آثار ترس و خوف در سیمایش آشکار است، از او پرسید:

چرا چنین حالی به تو دست داده است؟

مرد جواب داد:

من از خدای می‌ترسم؟

امام فرمود:

بنده خدا! (نمی‌خواهد از خدا بترسی) از گناهانت بترس و نیز به خاطر ظلمهائی که درباره بندگان خدا انجام داده‌ای، از عدالت خدا بترس و آنچه را که به صلاح تو نهی کرده است در آن نافرمانی نکن، آنگاه از خدا نترس؛ زیرا او به کسی ظلم نمی‌کند و هیچ گاه بدون گناه کسی را کیفر نمی‌دهد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۷۰ ص_۳۹۲ داستانهای بحارالأنوار، ج ۲ ص ۵۰.

توکل یا بی عاری

روزی امـام علی بن ابی طـالب، امیرالمؤمنین صـلوات اللّه علیه عبورش به گروهی از مسـلمان هـا افتـاد که در گوشه ای از مسـجد را اشغال کرده بودند و به عبادت مشغول بودند.

حضرت علی علیه السلام نزدیک ایشان رفت و فرمود: شما چه کسانی هستید؟ و چه می کنید؟

در پاسخ به حضرت، اظهار داشتند: ما بر خداوند توکّل کرده ایم و عبادت او می کنم.

حضـرت فرمود: خیر، چنین نیست؛ بلکه شـما بی عـار و مُفت خور می باشـید، چنـانچه راست می گوئیـد و توکّـل برخداونـد متعـال دارید، بگوئید که در چه مرحله ای از توکّل قرار دارید؟

گفتند: اگر چیزی به ما برسد، می خوریم و قناعت می کنیم و چنانچه چیزی به ما نرسد، صبر و تحمّل می نمائیم.

سپس امام علی علیه السلام خطاب به ایشان کرد و با صراحت فرمود: سگ های محلّه ما نیز چنین روشی را دارند.

آنان با خون سردی گفتند: پس ما چه کنیم، شما بفرمائید که چه رفتاری داشته باشیم؟

حضرت فرمود: بایستی آنچه را که ما یعنی، پیامبر خدا و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام انجام می دهیم؛ شما مسلمان ها نیز چنان کنید.

گفتند: شما چه کارهائی را انجام می دهید، تا ما تبعیت نمائیم؟

امام علیه السلام فرمود: ضمن سعی و تلاش و کار و عبادت، آنچه به ما برسد پس از مصرف، اضافه آن را بذل و بخشش می کنیم. و اگر چیزی درآمدی نیافتیم، خداوند منّان را؛ در هر حال شکر و سپاس می گوئیم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل: ج ۱۱، ص ۲۲۰، ح ۲۰، به نقل از تفسیر ابوالفتوح رازی.

تهیه گلابی و سیب از سنگ

بسیاری از تاریخ نویسان آورده اند:

امام حسن عسگری علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارش، از حضرت علی بن موسی الرضا علیهم السلام حکایت فرموده است:

روزی صعصعهٔ بن صوحان عبدی یکی از یاران امام علی علیه السلام مریض و در بستر بیماری قرار گرفته بود، امیرالمؤمنین علی علیه السلام به همراه عدّه ای از دوستان و اصحاب خود جهت دیدار صعصعه رهسپار منزل او گشتند.

پس از آن که وارد منزل شدند و نشستند، از مریض احوالپرسی و دلجوئی کردند، صعصعه بسیار خوشحال و شادمان شد.

امام علی علیه السلام به او فرمود: ای صعصعه! مبادا از این که من و یارانم به دیدار تو آمده ایم، بر دوستانت فخر و مباهات کنی.

بعد از آن، به یکی از همراهان خود دستور داد تا سنگی را که در کنار اتاق بود، خدمت حضرت بیاورد.

وقتی امام علیه السلام سنگ را به دست مبارک خود گرفت، آن را در دست خود چرخانید؛ ناگهان تبدیل به گلابی گشت، سپس آن را به یکی از افراد مجلس داد و فرمود: این گلابی را به تعداد افراد، قطعه قطعه کن و به هر یک قطعه ای بده تا تناول نمایند.

و خود حضرت علی علیه السلام نیز قطعه ای از آن گلابی را برداشت و در دست مبارک خود چرخانید تا تبدیل به سیب کاملی شد، آن گاه سیب را تحویل همان شخص قبلی داد و فرمود: آن را نیز به تعداد افراد تقسیم کن و سهم هر یک را تحویلش بده تا تناول کند و قطعه ای از آن سیب را نیز خود امام علی علیه السلام گرفت.

هر کدام سهمیه سیب و گلابی خود را خوردند مگر حضرت که آن قطعه سیب را در دست مبارک خود گرداند تا به صورت اوّلیه همان سنگ در آمد و آن را سر جایش نهادند.

امام رضا علیه السلام افزود: هنگامی که صعصعه آن دو قطعه گلابی و سیب را تناول کرد، مرض و ناراحتی او بر طرف گشت و کاملاً بهبودی برایش حاصل شد و بعد از آن از جای خود برخاست و نشست و اظهار نمود:

ای امیرالمؤمنین! تو مرا شفا دادی و بر ایمان و اعتقاد من و دوستانم افزودی، پس درود و صلوات خداوند بر تو باد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] عیون المعجزات: ص ۵۱، نوادر المعجزات: ص ۵۷، ح ۲۲، مدینهٔ المعاجز: ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۲۹۳.

تحویل وصایای نبوت و امامت

چون آخرین روزهـای عمر پر برکت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السـلام فرارسـید، وصایا و کُتُب امامت را تحویل فرزنـدش امام حسن مجتبی علیه السلام داد و او را به عنوان وصی و جانشین خود معرّفی نمود.
و دیگر فرزندش حسین علیه السلام با محمّد حنفیه و سایر فرزندان و دوستان و سران شیعه را بر این وصیت شاهد گرفت.
و هنگامی که آن حضرت خواست کُتُب و سِلاح و دیگر وصایای امامت را به امام حسن مجتبی علیه السلام تحویل دهد، فرمود:
ای فرزندم! رسول خدا مرا دستور داده است تا وصایا و آنچه را که تحویل من داده بود، نزد تو قرار دهم.
و همچنین حضـرت رسول صـلوات اللّه علیه فرمود: به تو بگویم که تو نیز در آخرین لحظات عمرت، بایـد این وصایای امامت را، به برادرت حسین واگذار نمائی.
پس از آن امام علی صـلوات اللّه علیه فرزندش حسـین علیه السـلام را مورد خطاب قرار داد و فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده است که تو نیز بایستی در آخرین لحظات عمرت آن ها را به فرزندت امام سجّاد علیه السلام تحویل دهی.
و سـپس دست علی بن الحسـین زین العابدین علیه السـلام را که کودکی خردسال بود گرفت؛ و فرمود: جدّت رسول اللّه امر فرموده است که تو هم این وصایا را به فرزندت، محمّد بن علی باقر العلوم بسپاری، و سلام رسول خدا و همچنین سلام مرا به او برسان.
و آن گـاه پس از این سـخنان، دو مرتبه امـام حسن مجتبی علیه السـلام را مـورد خطـاب قرار داد؛ و فرمـود: و تو ای حسن! ولی امر مسلمین بعد از من می باشی، و نیز ولی خون من خواهی بود.
لذا اگر خواسته باشی، می توانی قاتل مرا عفو نمائی و یا این که او را قصاص کنی، لیکن اگر خوستی قصاص نمائی متوجّه باش که تنها یک ضربت شمشیر، به جای آن یک ضربتی که بر من وارد ساخت، بر او وارد کنی.
و هنگامی که او ابن ملجم را کشتی، جسدش را در کناسه کوفه که یکی از وادی های دوزخ می باشد زیر خاک پنهانش کن. [۱] .

پی نوشت ها:
[۱] اصول کافی: ج ۱، ص ۲۹۷، ح ۱ و ۵ و ۷، بحارالانوار: ج ۳۴، ص ۳۲۲، به نقل از سلیم بن قیس، با تفاوتی جزئی.

تصحیح دعا

در مقام دعا گفتم: خدایا مرا نیازمند هیچ یک از بندگانت نکن.
پیامبر خدا(ص) (شنید و) گفت: یا علی! چنین مگوی، زیرا هیچ کس نیست که نیازمند مردم نباشد. گفتم: پس چه بگویم؟!
فرمود: بگو: خدایا! مرا نیازمند مردم بد نکن.
پرسیدم: چه کسانی از مردمان بد، به شمار می‌آیند؟
فرمود: کسـانی که چون به نعمتی دست یابنـد، آن را از دیگران دریغ دارنـد و چون خود به چیزی محتـاج شونـد و بـا آان برخلاف انتظارشان رفتار گردد، بر آشوبند و زبان به سرزنش گشایند.
قال علی (ع): قلت: الهم لاتحوجنی الی احد من خلقک.
فقال رسول الله (ص): یا علی لاتقولن هکذا فبیس من احد الا و هو محتاج الی الناس....
فقلت: کیف یـا رسول الله (ص)؟ قال: قل اللهم لاتحوجنی الی شـرار خلقک. قلت: یا رسول الله (ص)! و من شـرار خلقه؟ قال: الـذین اذا اعطوا منعوا و اذا منعوا عابوا. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۹۳، ص ۳۲۵؛ مجموعه ورام، ص ۳۹. در مجموعه ورام به جای کلمه منعوا، منوا آمده است.

تاثیر نماز

با رسول خدا(ص) به انتظار وقت نماز در مسجد (نشسته) بودیم. در این بین مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا(ص)! من گناهی کرده ام. (برای آمرزش آن چه باید بکنم؟).

پیامبر خدا(ص) روی از او برگرداند (و چیزی نگفت و مشغول نماز شد) هنگامی که نماز تمام شد همان مرد برخاست و سخن خود را تکرار کرد.

پیامبر خدا(ص) در پاسخ فرمود: آیا هم اینک با ما نماز نگزاردی، و برای آن بخوبی وضو نگرفتی؟

عرضب کرد: بلی چنین کردم.

فرمود: همین نماز، کفاره و سبب آمرزش گناه تو خواهد بود.

عن علی بن الی طالب: کنا مع رسول الله (ص) فی المسجد نتظر الصلاه، فقام رجل فقال: یا رسول الله (ص) انی اصبت ذنبا، فاعرض عنه فلما قضی النبی الصلاه قام الرجل فاعاد القول النبی: الیس قد صلیت معنا هذه الصلاه و احسنت لها الطهور؟قال: بلی. قال: فانها کفاره ذنبک. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۸۲، ص ۳۱۹.

تقسیم وقت

اوقات شریف رسول خدا(ص) در منزل به اختیار خودش بود (یعنی از طرف خدا رخصت داشت تا آن را در امور شخصی صرف کند) اما آن حضرت، حتی این بخش از فراغت را هم میان سه کار تقسیم کرده بود: بخشی را به عبادت و بخشی را به خانواده و زمانی را هم به خود اختصاص د داده بود که باز این بخش نیز اغلب رسیدگی کارهای مردم از خواص و دیگران سپری می گشت.

... اهل فضل را بر دیگران مقدم می‌داشت و آنان را بیشتر مورد محبت و عنایت قرار می‌داد و هر کس را به مقدار فضیلتی که در دین کسب کرده بود ارج می‌نهاد: بعضی را یک حاجت و بعضی را دو حاجت و بعضی را بیشتر از حاجات آنان برآورده می‌ساخت و ایشان را به آنچه که صلاحشان بود وامی‌داشت (و به میزان توانای و قابلیت آنان مسئولیت می‌داد).

درباره امت، از آنان پرسش می‌نمود و مطالب لازم را گوشزد می کرد و از حاضران می‌خواست تا به غایبان برسانند.

مردم را تشویق می کرد تا حاجت کسانی را که به او دسترسی ندارند، به وی برسانند و می‌فرمود: هر کس حاجت اشخاص ناتوان را نزد سلطانی برد، خداوند قدمهای او را در روز واپسین ثابت و استوار خواهد داشت.

در مجلس او غیر از مطالب یاد شده سخن دیگری به گوش نمی‌رسید و به کسی هم اجازه نمی‌داد (که حرف باطلی پیش کشد).

کسانی که به حضور آن حضرت شرفیاب می‌شدند، بی آنکه از محضر پر فیض او توشه‌ای برگیرند، متفرق نمی‌شدند (هر کس به فراخور حال، از وی بهره می گرفت) و در مراجعت، خود را هدایت یافته و دانا می‌یافت.

قال علی (ع):... کان دخوله لنفسه، ما ذونا له فی ذلک، فاذا اوی الی منزله جزا دهوله ثلاثه اجزا: جز الله و جز الاهله و جز النفسه ثم

جز اجزه بینه و بین الناس فیـد ذلـک بالخاصه علی العامه، و لا یـدخر عنهم منه شیئا و کان من سیرته فی جز الامه ایثار اهل الفضـل بـاذنه و قسـمه علی قـدر فضـلهم فی الـدین فمنهم ذو الحـاجه و منهم ذو الحـاجتین و منهم ذو الحوائـج فیتشاغـل بهم و یشـغلهم فیما اصـلحهم و اصـلح الامه من مسالته عنهم و اخبارهم بالـذی ینبغی لهم، و یقول لیبلغ الشاهـد منکم الغائب و اللغونی حاجه من لایقـدر علی ابلاـغ حاجته. فان من ابلغ سـلطانا حاجه من لا یقـدر علی ابلاغها ثبت الله قـدمیه یو القیامه. لا یـذکر عنـده الا ذلک و لایقبل من احد غیره، یدخلون زواراو لا یفترقون الا عن ذواق و یخرجون ادله فقهاء.... [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مکارم الاخلاق، ص ۱۰؛ بحار، ج ۱۶، ص ۱۵۱، سنن النبی، ص ۱۴.

تسبیح فرشتگان

۱- به خـدا سوگنـد، نـبی مکرم (ص) مرا در میـان امتش جانشـین کرد و من پس از وی حجت خـدا بر مردم هسـتم. همانـا پـذیرش ولایت و امامت من بر ساکنان آسمانها همان گونه لازم گشته که بر اهل زمین واجب شده است.

فرشتگان از فضایل من سخن می گویند و ذکر مناقب من سخن می گویند و ذکر مناقب من تسبیح ملائکه است.

ای مردم! از من پیروی کنید که شما را به راه حق می‌خوانم و به جانب چپ و راست منحرف نشوید که سرانجام آن گمراهی است.

۲- منم وصی پیامبر شما، و خلیفه و پیشوای مؤمنان... پیروانم را به بهشت رسانم و دشمنان را به دوزخ افکنم.

منم شمشیر قهر خدا که بر دشمنان خدا فرود آید و سایه لطف و رحمت الهی که بر دوستان خدا گسترده است.

من علی بن ابی طـالب فرزنـد عبـدالمطلب و برادر رسول خـدا و شوی دخترش فـاطمه و پـدر حسن و حسـین و جانشـین او در تمـام حالات هستم. و دارای همه مناقب و مکارم و رازدار پیغمبرم.

۳- مریم مادر عیسی در بیت المقدس معتکف بود. وقتی که درد مخاض و زایمان بر او عارض گشت به وی گفتند: بیرون شو! اینجا خانه عبادت است نه خانه ولادت.

اما مادرم فاطمه بنت اسـد، همین که خواست وضع حمل کند به کنار کعبه آمد و دیوار برایش شـکافته شد و او را به درون خانه فرا خواندند. [۱] .

مادرم به کعبه در آمد و مرا در میان خانه خدا بزاد. این افتخار و فضـیلت ویژه‌ای است که نه پیش از من درباره کسـی شـنیده شده و نه پس از من برای کسی اتفاق خواهد افتاد.

۴- از همان کودکی پیامبر خدا مرا از پدرم برگرفت و من شریک آب و نان او شدم و پیوسته مونس و هم سخن وی بودم.

۵- من در جوانی، بزرگان عرب را به خاک مـذلّت نشاندم و شاخهای برآمده از تیره ربیعه و مُضَر را شکسـتم و شـما مقام و منزلت مرا به سبب خویشی و منزلت مخصوص نزد رسول خدا(ص) می‌دانید. او مرا در کنار خود می‌نشانید و بر سینه خویش جای می‌داد و در بسترش می‌خوابانیـد به طوری که تنم را به تن خویش می‌چسـباند و بوی خوش خود را به مشامم می‌رسانـد. هرگز از من دروغی در گفتار و خطا و لغزشی در رفتار ندید.

۶- نام من در انجیل به الیا و در تورات به بری و در زبور به اری آمـده است... مادرم مرا حیدره (شـیر) نامید و پدرم ظهیر نام نهاد و عرب به علی صدایم زد.

۷- ... نه چندان بلند آفریده شده ام و نه چندان کوتاه بلکه پروردگارم مرا قامتی به اعتدال بخشید: اگر بر شخص کوتاه شمشیر فرود آورم از فرق سر دو نیمه گردد و اگر به بلند قد تیغ زنم، او را از عرض دو نیمه کنم.

۸- خداونـد در وجود من قوه عقـل و درکی نهاده است که اگر آن را بر تمامی احمقان دنیا تقسیم کننـد، همه آنان به عقل آینـد و صاحبان اندیشه و خرد گردند.

و چنان قدرتی به من عطا فرمود که اگر آن را بر همه ناتوانها تقسیم کنند، در اثر آن همه قوی و نیرومند گردند.

و از شـجاعت، چنـدان زهره‌ای در وجودم نهـاده است که اگر آن را بر همه ترسوهـای عـالم توزیع کننـد به دلاورانی بی باک بـدل گردند.

۹- به خـدا سوگنـد، هرگز پـدرانم در برابر بت به خاک نیفتادنـد (و دامن پاک خود را به زشتی شـرک نیالودند)... آنان پیوسـته بر کیش ابراهیم (ع) خدا را پرستش کردند.

۱۰- پدرم در عین فقر و ناداری، آقا بود. و تا آن روز شنیده نشد که فقیری بدان پایه از آقایی رسیده باشد.

۱۱- در روز واپسـین، حقیقت نور و روشـنایی پـدرم جز انوار طیبه محمد و آل محمد(ص) همه خلایق را تحت الشـعاع قرار خواهد داد.

۱۲- نخستین بـار که پـدرم مرا در حـال نمـاز همراه رسول خـدا(ص) دیـد، گفت پسـرم! از عموزاده خود جـدا مشو؛ چه اینکه تو با پیوستن به او از انواع مهالک و سختیها در امان خواهی بود سپس گفت: راه مطمئن در همراهی محمد است.

۱۳- من نخستین کس بودم که به رسول خدا(ص) گروید و هم آخرین کس د بودم که از وی جدا گشت و او را به خاک سپرد.

۱۴- هفت سال تمام، خدای را پرسـتش کردم پیش از آنکه کسـی از این امت به پرسـتش خدا پردازد. آواز فرشتگان را می‌شنیدم و روشنایی حضور آنان را می‌دیدم (و این در حالی بود که پیامبر خدا(ص) از دعوت علنی به اسلام خاموش بود).

۱۵- من پیوسته در پی او روان بودم چنانکه بچه در پی مادر.

هر روز برای من،از اخلاق خود نمونه ای آشکار می‌ساخت و مرا به پیروی از آن وامی داشت.

در سال (چند روزی را) در غار حراء خلوت می‌گزید (و به عبادت می‌پرداخت).من او را می‌دیدم و جز من کسـی او را نمی‌دید. آن روز جز خانه‌ای که رسول خدا(ص) و خدیجه در آن بودن و من سومین آنان بودم در هیچ خانه دیگری اسلام راه نیافته بود.

(همان روزها) روشنایی وحی و رسالت را می‌دیدم و عطر نبوت را در مشام خود حس می‌کردم.

۱۶- من از میان مسـلمین با هیچ کس به طور خصوصـی آمیزش نداشـتم. تنها کسـی که با او ماءنوس بودم و به او اعتماد داشتم و از مصاحبتش آرامش می‌یافتم و همواره خود را به او نزدیک می‌ساختم شخص رسول اکرم (ص) بود. او مرا از کودکی در دامن خود پروراند و در بزرگی منزل و ماءوا داد و هزینه زندگی مرا بر عهـده گرفت. بـا وجود او، من از اینکه در پی یـافتن کاری باشم و یا کسبی نمایم، بی نیاز بودم و زندگی خود و خانواده ام بر عهده آن جناب بود.

۱۷- در هر صـبح و شام یک نشـست خصوصـی با او داشتم که در این نشست احدی جز من و او شرکت نمی‌کرد. همه اصحاب آن حضـرت این را می‌دانسـتند که پیامبر خدا(ص) جز با من با هیچ کس دیگری چنین دیدارهایی نداشـته است. در این اوقات من با او بـودم و هر جـا که می‌رفت و از هر دری که سـخن می‌گفت بـا او همراه و هماهنـگ بـودم. چه بسـا این دیـدار در منزل من صورت می‌گرفت و گاهی که این ملاقات در منزل او واقع می‌شـد، چنانچه کسـی غیر از ما حضور داشت، دسـتور می‌داد تا خارج شود. اگر این نشست در منزل ما بود حضور فاطمه و فرزندانم را مزاحم نمی‌دید و آنان را به خروج از خانه وادار نمی‌کرد.

(در این کلاس خصوصـی) از هر چه می‌خواسـتم می‌پرسیدم و آن بزرگوار با کمال گشاده رویی پاسخ می‌داد و چون پرسشها پایان می‌گرفت و من خاموش می‌ماندم، خود سخن می‌گفت.

هیچ آیه‌ای نازل نمی‌شد، مگر آنکه برایم می‌خواند و می‌فرمود که آنها را با خط خود بنویسم و موارد تاءویل و تفسیر (ظاهر و باطن قرآن)، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، خاص و عام هر یک را برمی شمرد و تعلیم می‌نمود.

رسول خدا(ص) دست بر سینه ام نهاد و از خدا خواست تا قلبم سرشار از فهم و دانش و حکمت و بینش گردد.

به برکت دعای آن حضرت، هرگز نشد آیه‌ای از قرآن را که فرا گرفته بودم و دانشی که آموخته بودم، فراموش کنم.

(یک بار) به او گفتم پدر و مادرم فدایت، از هنگامی که برایم دعا کرده‌ای چیزی را فراموش نکرده ام با آنکه یادداشت نکردم آنچه آموخته ام به یاد دارم. یا رسول اللّه! آیا این وضع برای همیشه ادامه خواهد داشت یا اینکه ممکن است در آینده دچار فراموشی گردم؟

فرمود: نه، هرگز برای تو جهل و فراموشی رخ نخواهد داد.

۱۸- اگر در غیاب من آیه ای نازل می‌شد هنگامی که به حضورش می‌رسیدم می‌فرمود: علی! در نبود تو این آیات نازل شده است سپس آنها را بر من می‌خواند (و چنانچه تاءویلی داشت) مرا از تاءویل آن آگاه می‌ساخت.

۱۹- روزی که پیامبرمان به نبوت مبعوث شد، من کوچکترین عضو خانواده بودم که به خدمت رسول خدا(ص) در آمدم و او را در خانه اش یار و مددکار شدم.

وقتی که دعوت خود را آشکار ساخت، ابتدا از فرزندان عبدالمطلب شروع کرد و بزرگ و کوچک آنها را به توحید و پرستش خدای یگانه فرا خواند. به آنها گفت که از جانب پروردگار به نبوت مبعوث گشته است. اما خویشان آن حضرت سخنش را انکار کردند و دعوتش را هیچ انگاشتند و از وی دوری گزیدند و از جمع خویش براندند.

دیگر مردم که پذیرش نبوت آن حضرت برایشان سنگین و بزرگ آمده بود- آن رو که قدرت فهم و رشد کافی نداشتند به مخالفت با وی و رویارویی با حضرتش بپا خاستند و تا توانستند در آزارش کوشیدند.

در این میان تنها کسی که دعوتش را پذیرفت و با سرعت به ندایش پاسخ گفت و هرگز در حقانیت حضرتش به تردید نیفتاد، من بودم. سه سال بر ما گذشت و احدی جز دختر خویلد، خدیجه به ما نپیوست....

۲۰- من پیوسته مظلوم بوده ام (از کودکی) تا به امروز چنین بوده است.

(فراموش نمی‌کنم) هنگامی را که (برادرم) عقیل به چشم درد مبتلا شد. او به حکم ضرورت می‌بایست دارو مصرف می‌کرد. اما بهانه می‌آورد و تسلیم نمی‌شد و می‌گفت: اگر بناست من دارو مصرف کنم، نخست باید علی از آن دارو استفاده کند!و کسان من (برای خوشایند او) مرا مجبور می‌کردند و آن دارو را در چشمان من که هیچ دردی نداشت می‌ریختند! [۲] .

۲۱- من پیشتر می‌پنداشتم که این فرمانروایان و اولیای امور هستند که بر مردم اجحاف می‌کنند اما اکنون می‌بینم که این مردم هستند که بر امرای خود ستم می‌کنند.

(یعنی اگر در مورد دیگران چنین است که معمولاً ـ امرا و حکام آنها در حقشان ستم می‌نمایند، در مورد من چنان شد که مردم بر من ظلم کردند).

۲۲- روزی که دامادی بهترین مردمان و افتخار همسری برترین بانوان جهان نصیبم گشت از مال دنیا بهره ای نداشتم. آن روز از بستری که بر آن بیاسایم محروم بودم. اما اکنون فقط مقدار صدقاتی که از میان اموال خود دارم اگر بخواهم بر تمامی بنی هاشم تقسیم کنم به همه خواهد رسید.

۲۳- به خدا سوگند، هرگز از درگاهش فرزندی که از جهت چهره و اندام، چنین و چنان باشند، مسئلت نکرده ام، بلکه همواره خواسته ام آن بوده است که به من فرزندانی عطا کند که همه از نیکان و صالحان و خدا ترس د باشند، تا گاهی که به آنان می‌نگرم چشمانم روشنایی و فروغ گیرند.

۲۴- تا رسول خدا(ص) زنده بود، حسن، مرا ابوالحسین صدا می‌زد و حسین نیز ابوالحسن می‌خواند. و هر دو جدّشان را پدر صدا می‌زدند و پس د از رحلت آن بزرگوار مرا پدر خواندند.

۱- قـال علی و اللّه خلفنی رسول اللّه فی امته فانـا حجـهٔ اللّه علیهم بعـد نبیه و ان ولا-یتی لتلزم اهـل السـما کمـا تلزم اهل الارض و ان الملائکه لتتذاکر فضلی و ذلک تسبیحها عنداللّه.

ایهـا الناس! اهـدکم سوا السبیل و لاتاءخـذوا یمینا و شـمالا فتضـلوا، انا وصـی نبیکم و خلیفته و امام المومنین و امیرهم و مولاهم و انا قائد شیعتی الی الجنهٔ و سائق اعدائی الی النار انا سیف الله علی اعدائه و رحمته علی اولیائه. [۳] .

۲- انـا علی بن ابی طالب بن عبـدالمطلب اخو النبی و زوج ابنته فاطمه و ابوالحسن و الحسـین و وصـیه فی حالاته کلها و صاحب کل منقبه و عز و موضع سر النبی (ص). [۴] .

۳- ... عیسی کانت امه فی بیت المقدس فلما جاء وقت ولادتها سمعت قائلا یقول:اخرجی، هذا بیت العباده لا بیت الولاده.

و انـا امی فـاطمه بنت اسـد اما قرب وضع حمله کانت فی الحرم فانشق حائط الکعبه و سـمعت قائلا یقول: ادخلی، فـدخلت فی وسـط البیت و انا ولدت فیه، لیس لاحد هذه الفضیله، لا قبلی و لا بعدی. [۵] .

۴- ... ان رسول اللّه استوهبنی عن ابی فی صبائی و کنت اکیله و شریبه و مونسه و محدثه.... [۶] .

۵- انا وضـعت فی الصـغر بکلاکل العرب و کسرت نواجم قرون ربیعه و مضر عد علمتن موضعی من رسول الله بالقرابه القریبه و النزله الخصـیصه وضـعنی فی حجره و انا ولید یضـمنی الی صدره یکنفنی فی فراشه و یمسـنی جسده و یشـمنی عرفه و کان یمضغ الشی ثم یلقمنیه و ما وجد لی کذبه فی قول و لاحطله فی فعل. [۷] .

۶- انا اسنی فی النجیل الیا و فی التوراهٔ بری و فی الزبور اری... و عند امی حیدرهٔ و عند ابی ظهیر... و عند العرب علی. [۸] .

۷- ان الله تبارک و تعالی لم یخلقنی طویلا و لم یخلقنی قصـیرا و لکن خلقنی معتدلا اضـرب القصـیر فاقده و اضـرب الطویل فاقطعه. [۹] .

۸- ... بل الله قد اعطانی من العقل ما لو قسم علی جمیع حمقا الدنیا و مجانینها لصاروا به عقلا و من القوه ما لو قسم علی جمیع ضـعفا الدنیا به اقویا و من الشـجاعهٔ ما لو قسم علی جنیع جبنا الدنیا لصاروا به شجعانا و من الحلم ما لو قسم علی جمیع سفها الدنیا لصاروا به حلماء.... [۱۰] .

۹- و الله ما عبد ابی و لا جدی عبدالمطلب و لا هاشم و لا عبد مناف، صـنما قط... کانوا بصلون الی البیت علی دین ابراهیم متمسکین به. [۱۱] .

۱۰- ابی ساد فقیرا و ما ساد فقیر قبله. [۱۲] .

۱۱- ان نور ابی یوم القیامه یطفی انوار الخلائق الا خمسهٔ انوار.... [۱۳] .

۱۲- قال لی ابی: یا بنی الزم ابن عمک فانک تسلم به من کل باس عاجل و آجل، ثم قال لی: ان الوثیقهٔ فی لزوم محمد(ص). [۱۴] .

۱۳- انی اول الناس ایمانا و اسلاما... انی کنت آخر الناس عهدا برسول الله و دلیته فی حفرته. [۱۵] .

۱۴- ... لقد عبدت الله قبل ان یعبده احد من هذه المه سبع سنین... کنت اسمع الصوت و ابصر الضو سنین سبعا. [۱۶] .

۱۵- و لقد کنت اتبعه اتباع الفصـیل اثر امه یرفع لی فی کل یوم علما من اخلاقه و یامرنی بالاقتدا به اقد کان یجاور فی کل سـنع بحرا فاراه و لایراه غیری و لم یجمع بیت واحـد یومئـذ فی الاسـلام فیر رسول الله و خـدیجه (رضـی الله عنها) وانا ثالثهما ازی نور الوحی و الرساله و اشم ریح النبوه. [۱۷] .

۱۶- عن علی قال: فانه لم یکن لی خاصع دون المسـلمین عامه احـد انس به او اعتمد علیه او اسـتنیم الیه و اتقرب به غیر رسول الله هو ربـانی صـغیرا و بـوانی کـبیرا و کفـانی العلیـه و جـبرنی مـن الیتم و اغنـانی عن الطلب و وقـانی المکسب و عـال لی النفس و الولـد و الاهل.... [۱۸] .

۱۷- ... و قـد کنت ادخل علی رسول الله کل یوم و کل لیله دخله فیخلینی فیه ادور معه حیث دار و قد علم اصـحاب رسول الله انه لی

یصنع ذلک باحد من الناس غیری فربما کان فی بیتی یاتینی رسول الله اکثر ذلک فی بیتی و کنت اذا دخلت علیه بعض مازله اخلانی و اقام عنی نسا فلا یبقی عنده غیری و اذا اتانی للخلوه معی فی منزلی لم تقم عنی فاطمه و لا احد من بنی و کنت اذا سالته اجابنی و اذا سکت عنه و فنیت مسائلی ابتدانی فما علی رسول الله آیه من القرآن الا ـ اقرانیه و املاهالی فکتبتها بخطی و علمنی تاءویلها و تفسیرها و ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابهها و خاصها و عامها و دعا الله ان یعطینی فهمها و حفظها فما نسیت آیه من کتاب الله و لا علما املاه علی ثم وضع یده علی صدری و دعا الله لی ان یملا قلبی علما و فهما و حکما و نورا. فقلت یا نبن الله! بابی انت و امی، دعوت الله لی بما دعوت لم انس شیا و لم یفتنی شی لم لکتبه افتتخوف علی النسیان فیما بعد؟

فقال: لا لست اتخوف علیک النسیان و الجهل. [۱۹] .

۱۸- کان رسول الله یحفظ علی ما غبت عنه، فاذا قدمت علیه قال لی: یا علی! انزل الله بعدک کذا و کذا فیقرانیه و (ان) تاویله کذا و کذا فیعلمنیه. [۲۰] .

۱۹- فان الله تبارک و تعالی اوحی الی نبینا بالنبوه و حمله الرساله و انا احدث اهل بیتی سنا، اخدمه فی بیته و اسعی بین یدیه فی امره.

فدعا صغیر بنی عبدالمطلب و کبیرهم الی شهاده ان لا اله الا الله و انه رسول الله، فامتنعوا من ذلک و انکروه و جحدوه و نابذوه و اعتزلوه و اجتنبوه، و سائر الناس معصیه له و خلافا علیه و استقظاما لما اورد علیهم مما لم یحتمله قلوبهم و لم ترکه عقولهم.

و اجبت رسول الله وحدی الی ما دعا الیه مسرعا مطیعا موقنا، لم تتخالجنی فی ذلک الا خالیج، فمکثنا بذلک ثلاث حجج، لیس علی ظهر الارض خلق یصلی و یشهد لرسول الله بما اتاه الله غیری و غیر ابنه خویلد رحمها الله. [۲۱] .

۲۰- ما زلت مظلوما منذ ولدتنی امی حتی ان عقیلا یصیبه الرمد فیقول لاتذرونی حتی تذروا علیا فیذرونی و مابی رمد! [۲۲] .

۲۱- کنت احسب ان الامرا یظلمون الناس فاذا الناس یظلمون الامرا. [۲۳] .

۲۲- تزوجت فاطمه و ما کان لی فراش و صدقتی الیوم، لو قسمت علی بنی‌هاشم لوسعتهم. [۲۴] .

۲۳- و الله ما سالت ربی ولدا نضیر الوجه و لا سالته ولدا حسن القامه و لکن سالت ربی ولدا مطیعین لله خائفین و جلین منه حتی اذا نظرت الیه و هو مطیع لله قرت به عینی. [۲۵] .

۲۴- ما سمانی الحسن و الحسین یا ابتی حتی توفی رسول الله کانا یقولان لرسول الله یا ابتی و کان احسن یقول یا اباالحسین و کان الحسین یقول لی یا اباالحسن. [۲۶] .

پی نوشت ها:

[۱] شنیده‌اید که به هنگام ولادت علی (ع) دیوار کعبه شکافته شد و راهی به اندازه عبور یک انسان بر سطح دیوار پدیدار گشت. آن شکاف پس از ورود مادر برهم آمد و... اما آیا هیچ از خود پرسیده‌اید که مگر خانه کعبه در نداشت؟ و مگر میزبان علی نمی‌توانست با گشودن در، مقدم مهمان خود را گرامی بدارد؟ و مگر...

پاسخ مثبت است. اما در آن صورت اهمیت و عظمت قصه لوث می‌گشت و محملی برای بهانه جویان و بدخواهان پیدا می‌شد تا قضیه را عادی جلوه دهند و بگویند:شاید قفل در کعبه باز بوده و کلیددار از بستن آن غفلت ورزیده و مادر علی (ع) هم با مختصر فشاری که بر در وارد آورده است، در باز شده و وی توانسته است به درون کعبه راه یابد....

اما خدای علی (ع) که بر مظلومیتهای او واقف است، خواست تا با شکافتن دیوار کعبه و پذیرایی سه روزه از مولود کعبه و غیر عادی جلوه دادن ولادت او، زبان توجیه بهانه جویان برای همیشه بسته شود و صلای مجد و عظمت علی از همان بدو تولد طنین‌انداز عالمیان باشد.

[۲] علامه مجلسی (ره) در ذیل حدیث به غرابت آن اشاره کرده و فرموده است: با توجه به تفاوت سنی زیاد که میان علی (ع) و عقیل وجود داشته پذیرش حدیث بدین گونه مشکل می‌نماید.(بحار،ج ۲۲، ص ۲۰۸).

[۳] غایة المرام، ص ۱۸۴.

[۴] خصال، ص ۷۲۱.

[۵] علی من المهد الی اللحد، ص ۳۲۰.

[۶] خصال، ص ۶۸۶.

[۷] نهج‌البلاغه، بخشی از خطبه قاصعه.

[۸] بحار، ج ۳۵، ص ۴۶.

[۹] بحار، ج ۳۵، ص ۵۴.

[۱۰] بحار،ج ۱۹، ص ۸۳.

[۱۱] بحار،ج ۱۵، ص ۱۴۴.

[۱۲] تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۶۸.

[۱۳] بحار، ج ۳۵، ص ۶۹.

[۱۴] بحار، ج ۳۵، ص ۱۲۰.

[۱۵] خصال، ص ۶۸۷.

[۱۶] بحار، ج ۳۸، ص ۲۵۵.

[۱۷] نهج‌البلاغه، بخشی از خطبه قاصعه.

[۱۸] خصال، ص ۴۲۱.

[۱۹] کافی، ج ۱، ص ۶۴.

[۲۰] نهج‌السعاده، ج ۲، ص ۶۷۶.

[۲۱] الاختصاص، ص ۱۶۵.

[۲۲] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۲۴.

[۲۳] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۰۴.

[۲۴] بحار، ج ۴۱، ص ۴۳.

[۲۵] بحار، ج ۲۴، ص ۱۳۳.

[۲۶] مقتل الحسین، ص ۱۰۷.

ث

ثابت انصاری (ابو فضاله)

وی از اصحاب بدر پیامبر صلی الله علیه و آله و از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام است که در صفّین در رکاب آن حضرت به شهادت رسید. [۱] .

علاّمه «تستری» گفته است که «رجال شیخ» اسم ابو فضالهٔ انصاری را با ثابت بنانی، درهم آمیخته است و او شاید همان ثابت بن

عبید انصاری است که به گفته ابن عبدالبر، از اصحاب بدر بود و در صـفّین به شهادت رسیده است؛ بنابراین ثابت بنانی تابعی است نه صحابی، و در سال ۱۲۳ قمری از دنیا رفته است. [۲] .

همو از فرزنـدش فضـاله نقـل می‌کنـد: من با پـدرم «ابو فضاله» در ینبع (بیرون مـدینه) به عیادت علی بن ابی‌طالب علیه‌السـلام رفتیم، حضـرت در بستر بیماری بود که پدرم عرض کرد: چرا در این جا مانده‌اید؟ اگر مرگ شـما فرا رسد تنها اعراب جهینه شما را تشیع خواهند کرد، بهتر است به مدینه بیایید که اگر اتفاقی برای شـما پیش آمد، اصحاب بر شما نماز بخوانند و تشییع نمایند؛ اما حضرت علی علیه‌السـلام فرمود: ای ابو فضـاله! من از این درد و بیماری نمی‌میرم، «إنّ النبی صـلی الله علیه و آله عهـد إلی أنی لا أموت حتی اُضـرب ثم تخضب هـذه من هـذه یعنی لحیته من دم هامته؛ زیرا پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله با من عهده کرده که من نمی‌میرم تا ضربتی بخورم و این جا (محاسن) از خون آن جا (فرق سرم) رنگین شود. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۶، ش ۳.

[۲] قاموس الرجال، ج ۲، ص ۴۳۹؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۷۳.

[۳] قاموس الرجال، ج ۲، ص ۴۳۹؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۷۳.

ثابت بن حجاج کلابی جزری

شیخ طوسی، او را از اصحاب امیرمؤمنان امام علی علیه‌السلام به شمار آورده و می‌نویسد: او از زید بن ثابت روایت نقلِ کرده است. [۱] او را از افراد مورد وثوق و اتباع تابعین است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۶، ش ۲.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۵۴۸.

ثابت بن سعد (ابو عمرو حمصی)

شیخ طوسی، او را از اصحاب امیرمؤمنان حضرت علی علیه‌السلام ذکر می‌کند. [۱] .

کنیه‌اش «ابو عمرو حمصی» از شیوخ و بزرگان اهل شام بوده است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۶، ش ۱.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۵۴۸.

ثابت بن عبید انصاری

وی از اصحاب بدر و از یاران باوفای امیرمؤمنان علیه‌السلام است که در صفّین به شهادت رسید. [۱] .

او آزاد شده زید بن ثابت است و از اصحاب انصار و کوفی است و روایاتی از او نقل شده است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] الاصابه، ج ۱، ص ۳۹۲؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۲۷.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۵۵۲.

ثابت بن قیس بن خطیم

ثابت فرزند قیس بن خطیم، منسوب به «ظفر» بود که شاخه‌ای از اوس است. به گفته ابن اثیر وی جزو اصحاب رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله بود و در زمان خلافت معاویه درگذشت. پدرش قیس بن خطیم از شاعران عصر جاهلیت بود که به کفر باقی ماند. وی قبل از هجرت پیامبر به مدینه، از دنیا رفت.

ثابت از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام گردید و در جنگ جمل، صفّین و نهروان حضرت علیه‌السلام را همراهی کرد و سه فرزندش عمرو، یزید و محمد در واقعه حرّه کشته شدند، و فرزند دیگرش عدی بن ثابت از «راویان ثقه» به شمار می‌رود. [۱] .

هم چنین ثابت در اُحد و تمام غزوه‌های بعد از آن در رکاب رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله بود و به نقلی در غزوه اُحد، دوازده زخم برداشت. ثابت در زمان خلافت امیرمؤمنان به ولایت مدائن منصوب شد و تا زمان حکومت معاویه زندگی کرد. [۲] .

خطیب از عبداللّٰه بن عماره نقل می‌کند: ثابت بن قیس، مردی قوی و قاطع بود که به حضرت علی علیه‌السلام علاقه‌مند و همواره نسبت به آن حضرت وفادار ماند و در خدمت آن حضرت فداکاری‌هایی بسیاری کرد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم به او اعتماد داشت و او را بر حکومت مدائن منصوب کرد. او تا زمان ورود «مغیرهٔ بن شعبه» والی مدائن بود و بر آن جا حکومت می‌کرد و معاویه همواره از موقعیتش بیمناک بود. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۲۸.

[۲] الاصابه، ج ۱، ص ۳۹۳؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۷۶.

[۳] الاصابه، ج ۱، ص ۳۹۳؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۷۶.

ثابت بن قیس بن منقع نخعی

«ثابت بن قیس» از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است که در مدینه با آن حضرت بیعت کرد که تا پای جان از ولایت و خلافت آن حضرت علیه‌السلام دفاع نماید. [۱] .

او از جمله کسانی است که در کوفه با مالک اشتر و دیگر بزرگان کوفه بر خلاف‌کاری‌های سعید بن عاص حاکم کوفه اعتراض کرد و بر نابرابری‌های خلیفه سوم، عثمان بن عفان اعتراض کرد و به شام مقر زمامداری معاویه تبعید شد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] الجمل، ص ۱۰۸.

[۲] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۳ و ۳۲۶.

ثابت مولا ابوذر

ثابت مولا ـ (غلام آزاد شده) ابوذر از یاران امیرمؤمنان علیه‌السلام بود. او می گوید: من در جنگ جمل با علی علیه‌السلام بودم، هنگامی که چشمم به عایشه افتاد، دچار تردید و دودلی شدم؛ همان گونه که گاهی مردم دودل می‌شوند، اما بعد از زوال خورشید، خداوند به لطف خود تردید مرا زایل کرد و وارد نبرد شدم، پس از جنگ جمل در مدینه نزد امّ سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم و جریان را برایش بازگو کردم. ام سلمه گفت: «وقتی دل ها همه در جای خود آرام گرفتند، تو چه کار کردی؟» گفتم: «دل من به حقّانیت آرام گرفت – بحمداللّه – خداوند تردیدم را بعد از زوال خورشید از بین برد و همراه امیرمؤمنان به شدت جنگیدم. آن گاه ام سلمه گفت: احسنت و آفرین بر تو، کار خوبی کردی من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «علی مع القرآن و القرآن معه، لایفترقان حتی یردا علی الحوض؛ علی با قرآن است و قرآن با او، از هم جدا نخواهند شد تا در حوض بر من وارد شوند». [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی طوسی، ص ۴۶۰ مجلس ۳۴/ ۱۰۲۸ و ص ۵۰۶ مجلس ۱۵/ ۱۱۰۸.

ثعلبه بن یزید حمانی

ثعلبهٔ بن یزید معروف به حِمّانی، منسوب به حِمّان – قبیله‌ای از تمیم – است که فرمانده پلیس امیرمؤمنان علیه‌السلام و از اصحاب آن حضرت بود. [۱] .

وی از امیرالمؤمنین احادیثی را نقل کرده است. و حبیب بن ابی ثابت، سلمهٔ بن کهیل و حکم بن عتیبه از وی روایت کرده‌اند. [۲] .

ثعلبه بن یزید نقل می کند: موقعی که نیروهای انقلابی که خانه عثمان را محاصره کرده بودند و نمی گذاشتند به کاخ او آب برسد، من به احجار الزیت (محلی نزدیک مدینه) رفتم، دیدم زبیر آن جاست، به او گفتم: ای زبیر، مردم بین آب و خانه عثمان حائل شده‌اند. زبیر نگاهی به طرف آن جمع انداخت و در مذمت عثمان این آیه را خواند: «و حیلَ بَینهم و بین ما یشتهون کما فُعل بأشیاعهم مِن قبلُ إنّهم کانوا فی شکٍّ مُریب» [۳] که اشاره به موافقت زبیر به نابودی عثمان است. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۵۶۷.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۵۶۷؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۴۹۲.

[۳] سباء ۳۴، آیه ۵۴ «سرانجام میان آنها و آن چه مورد علاقه‌شان بود، به وسیله مرگ جدایی افکنده می‌شود، همان گونه که با گروه‌های مشابه آنها از قبل چنین عمل شد».

[۴] الجمل، ص ۱۴۶.

ثمامه بن مثنی

«ثُمامه» از یاران با وفای علی علیه‌السلام و از کسانی است که همراه آن حضرت در جنگ جمل جنگید و به درجه رفیع شهادت نایل آمد. امیر مؤمنان، در یکی از نامه‌هایش به والی خود در کوفه، [۱] از شهادت ثمامه بن مثنی و دیگر یاران خود نام می‌برد و

چنین می‌نویسد: «از بنده خدا علی امیرالمؤمنین، اما بعد، مادر نیمه جمادی الآخره (سال ۳۶ قمری) در بصره با گروهی از بصریان روبرو شدیم و جمعی از ما و جمع کثیری از آنها کشته شدند. بعضی از افراد ما که به شهادت رسیدند، عبارتند: ثمامهٔ بن مثنی، هند بن عمرو، علباء بن هیثم، سیحان و برادرش زید دو فرزند صوحان و محدوج». [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] در الجمل، ص ۳۹۸، نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به ام هانی خواهرش می‌باشد و نام محدوج «بنی مجدوع» آمده است.

[۲] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۴۲؛ الجمل، ص ۳۹۷.

ج

جیش بن ربیعه (ابو المعتمر کنانی)

جیش بن ربیعه کنانی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که به «ابوالمعتمر» کنیه داشت. وی در نهروان حضور داشت و با شجاعت و تهوری خاص به حرقوص بن زهیر (از سرداران خوارج) حمله‌ور شد و او را از پای درآورد، و به هلاکت رساند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۸۷.

جنگ بخاطر نماز

ابن عباس می گوید:

در یکی از روزهای جنگ صفّین، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که به آسمان نگاه می کند.

پرسیدم:

یا امیرالمؤمنین به آسمان زیاد نگاه دوخته‌اید؟

امام علی علیه السلام فرمود:

نگاه می کنم که آیا ظهر شده ووقت نماز رسیده یا نه؟، که نماز بخوانم.

گفتم: هم اکنون در جنگ قرار داریم.

حضرت فرمود:

ما با شامیان بر سر اقامه نماز می‌جنگیم، چرا خود در اوّل وقت نماز نخوانیم؟ [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال ج ۱ ص ۳۱۱.

جایزه مالی به قاریان قرآن

برای رونق گرفتن «فرهنگ قرآن» یکی از روش‌های تبلیغ و تشویق، احترام کردن به حافظان و قاریان است،

و روش دیگر اقتصادی و پرداخت جوایز نقدی است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هر دو روش را بکار می گرفت.

هم به ارزش‌های معنوی قاریان قرآن احترام می گذاشت،

و هم جوایز نقدی و حقوق ماهانه برای آنها تعیین می‌فرمود.

از این رو، امام علی علیه السلام دستور فرمود تا به هر قاری قرآن ماهانه دویست دینار پرداخت کنند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال شیخ صدوق ج۲ ص۳۸۹، ترجمه کمره‌ای.

جستجوی شهادت

چه کسی جز امام علی علیه السلام در تمام نبردها و مبارزات دوران زندگی، چونان تشنه‌ای که همواره به دنبال آب زلال باشد، در جستجوی شهادت است؟

و برای شهادت در راه خدا لحظه شماری می کند؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یک سخنرانی فرمود:

وَاللَّهِ لَوْلَا رَجَائِی الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِی الْعَدُوَّ - وَلَوْ قَدْ حُمَّ لِی لِقَاؤُهُ - لَقَرَّبْتُ رِکَابِی ثُمَّ شَخَصْتُ عَنْکُمْ فَلَا أَطْلُبُکُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ؛ طَعَّانِینَ عَیَّابِینَ، حَیَّادِینَ رَوَّاغِینَ.

إِنَّهُ لَا غَنَاءَ فِی کَثْرَةِ عَدَدِکُمْ مَعَ قِلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِکُمْ.

لَقَدْ حَمَلْتُکُمْ عَلَی الطَّرِیقِ الْوَاضِحِ الَّتِی لَا یَهْلِکُ عَلَیْهَا إِلَّا هَالِکٌ، مَنِ اسْتَقَامَ فَإِلَی الْجَنَّةِ، وَمَنْ زَلَّ فَإِلَی النَّارِ!

(به خدا سوگند! اگر امیدواری به شهادت در راه خدا را نداشتم، پای در رکاب کرده از میان شما می‌رفتم، و شما را نمی‌طلبیدم چندان که باد شمال و جنوب می‌وزد زیرا شما بسیار طعنه زن، عیب جو، رویگردان از حق، و پر مکر و حیله‌اید.

مادام که افکار شما پراکنده است فراوانی تعداد شما سودی ندارد، من شما را به راه روشنی بردم که جز هلاک خواهان، هلاک نگردند، آن کس که استقامت کرد به سوی بهشت شتافت و آن کس که لغزید در آتش سرنگون شد.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۱۹ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب‌النهایهٔ ج۱ ص۲۱۵(ماده الثقلهٔ): ابن أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه)

۲- منهاج‌البراعهٔ ج ۲ ص ۱۵: راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۳- شرح نهج‌البلاغه ج ۷ ص ۲۸۵: ابن ابی‌الحدید (متوفای ۶۵۶ ه)

۴- الغارات ج۲ ص۶۲۵ و۶۲۶: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه)

۵- انساب الاشراف ج ۱ ص ۴۲۳: بلاذری (متوفای ۲۷۹ ه)

۶- بحارالانوار ج۳۴ ص۹۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۷- ارشاد ص ۱۴۵: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه).

جمع‌آوری زباله ها

می‌دانیم که وجود«زباله ها» انواع میکروب‌ها و بیماری‌ها را بدنبال دارد، باید محیط خانه و زندگی را از زباله‌ها پاک نگهداشت، و ظرف مخصوصی برای زباله‌ها تعیین کرد.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

ظرف زباله را در داخل اطاق نگذارید، بلکه در حیاط یا در کوچه بگذارید تا ببرند و معدوم سازند.

قالَ عَلیّ علیه السلام مِنْ رسُولِاللّه صلی الله علیه وآله وسلم: لاتَؤوُوا مِنْدیلَ الْغَمْرِ فِی الْبَیْتِ فَاِنَّهُ مَرْبَضٌ لِلشَّیْطان

(دستمال آلوده را در اطاق و محلّ زندگی خود نگذارید، زیرا آن جایگاه رشد شیطان و میکروب‌های موذی است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج۶ ص۲۹۹.

جوانمردی در برهنه نکردن جسد حریف

در روزگاران گذشته، اگر دلاوری بر حریف پیروز می‌شد، اسلحه و زره و لباس او را تصاحب می‌کرد که این یک قانون جنگی بود.

امّا پس از کشتن عمروبن‌عبدود، امام علی علیه السلام لباس او را از بدنش خارج نکرد.

وقتی خواهر عمرو بر سر جنازه‌اش آمد، گفت:

برای تو گریه نمی‌کنم، زیرا جوانمردی بی‌نظیر بر تو غلبه کرده است، [۱] اگر شخص دیگری تو را کُشته بود، تا زنده بودم برای تو گریه می‌کردم.

لَوْ کانَ قاتُل عَمرو غَیرَ قاتِلِه

بَکَیتُهُ اَبَداً ما دُمْتُ فِی الْأَبَد

لکِنَّ قاتِلُهُ مَنْ لا نَظیرَ لَهُ

وَ کانِ یدْعی اَبُوه بَیضَۀَ الْبَلَدَ

زره عمرو سه هزار درهم ارزش داشت، برای همین جهت عُمر به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اعتراض کرد، که چرا زره او را در نیاوردی؟

امام علی علیه السلام فرمود:

شرم کردم بدن او را برهنه بگذارم. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب آل ابیطالب ج۳ ص۱۳۸.

[۲] بحارالانوار ج۴۱ ص ۹۰ و ۷۳.

جهاد با یقین

از دیدگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مبارزه و پیکاری ارزشمند است که از یقین و ایمان یک رزمنده مسلمان برخیزد، که جهت الگودهی در یک سخنرانی فرمود:

وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم؛ نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا: مَا يَزِيدُنَا ذلِكَ إِلَّا إِيمَاناً وَتَسْلِيماً، وَمُضِياً عَلَى اللَّقَمِ، وَصَبْراً عَلَى مَضَضِ الْأَلَمِ، وَجِدّاً فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ. وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَالْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ، يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا أَيُّهُمَا يَسْقِي صَاحِبَهُ كَأْسَ الْمَنُونِ، فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا، وَمَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنَّا. فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ، وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ، حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِياً جِرَانَهُ، وَمُتَبَوِّئاً أَوْطَانَهُ. وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ، مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ، وَلَا اخْضَرَّ لِلإِيمَانِ عُودٌ. وَايْمُ اللَّهِ لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَماً، وَلَتُتْبِعُنَّهَا نَدَماً! [۱] .

در رکاب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودیم و با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود جنگ می‌کردیم، که این مبارزه برایمان و تسلیم ما می‌افزود، و ما را در جادهٔ وسیع حق و صبر و برد باری برابر ناگواری‌ها و جهاد و کوشش برابر دشمن، ثابت قدم می‌ساخت.

گاهی یک نفر از ما و دیگری از دشمنان ما، مانند دو پهلوان نبرد می‌کردند، و هر کدام می‌خواست کار دیگری را بسازد و جام مرگ را بدیگری بنوشاند، گاهی ما بر دشمن پیروز می‌شدیم و زمانی دشمن بر ما غلبه می‌کرد.

پس آنگاه که خدا، راستی و اخلاص ما را دید، خواری و ذلّت را بر دشمنان ما نازل و پیروزی را بما عنایت فرمود، تا آنجا که اسلام استحکام یافته فراگیر شد و در سرزمین‌های پهناوری نفوذ کرد.

به جانم سوگند، اگر ما در مبارزه مثل شما بودیم هرگز پایه‌ای برای دین استوار نمی‌ماند، و شاخه‌ای از درخت ایمان سبز نمی‌گردید.

به خدا سوگند شما هم اکنون از سینه شتر خون می‌دوشید و سرانجامی جز پشیمانی ندارید.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۵۶ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

جامعه علوی

کتابی است که بر پوست نوشته شده و طول آن هفتاد ذراع است.

مطالب آن را پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را نگاشته و این اولین کتابی است که در عهد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جامع علوم تألیف گردید.

این جامعه به منزله نقشه ایست که برای خلقت و هدایت و ارشاد و تعلیم و تربیت و علم به وقایع جهان بشریّت تنظیم شده است. [۱]

.

پی نوشت ها:

[۱] کسانی که کتاب جامعه را دیده‌اند، مانند: سوید بن ایوب و ابی بصیر که در خدمت امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام آن را مشاهده کرده است.

جمع آوری قرآن

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که:

«پس از من از خانه بیرون نرو تا قرآن را یکجا جمع‌آوری کنی.»

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر آیه‌ای از قرآن که نازل می‌شد برای من می‌خواند و آن را می‌نوشتم و تأویل و تفسیر عامّ و خاص و محکم و متشابه را به من می‌آموخت. [۱] .

پس از دفن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم طبق سفارش آن بزرگ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم امام علی علیه السلام قرآن را به همان ترتیبی که نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر او املاء فرمود همراه با تفسیر و شأن نزول آیات همه را یکجا نوشت که همواره در اختیار امامان معصوم علیه السلام قرار داشت. [۲] .

____

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدّرجات ص۱۹۸، و معالم المدرّستین ج۲ ص۳۰۴.

[۲] القرآن الکریم و الروایات معالم المدرّستین، علاّمه عسگری.

جوشناسی

هنگامی که حضرت امیر علیه السلام خواست به جنگ صفین رود، این دعا را که مشتمل بر چگونگی آفرینش آسمان و زمین و حکمت آفرینش کوه‌هاست انشاء فرمود:

«اللهم رب السقف المرفوع، و الجو المکفوف، الّذی جعلته مغیضاً للّیل و النهار...».

«بارخدایا! ای پروردگار آسمان بلند! و جو محفوظ از انتشار، که قرار داده‌ای آن (جو) را محل فرو رفتن شب و روز...» [۱] .

شهرستانی در کتاب «الهیئهٔ و الاسلام» [۲] آورده است:

منظور از «جو مکفوف» این است که جوّ با آن که به خودی خود اقتضای پراکندگی و انتشار دارد از آثار قدرت خدای تواناست که آن را در جای معینی نگهداری نموده است.

و نیز در شرح «الذی جعلته مغیضاً للیل والنهار» می‌گوید:

کلمه «مغیض» به معنای جائی است که آب را می‌مکد و آن را به خود جذب می‌نماید، و گویا آن حضرت (به طور استعاره) شب و روز را به معنای نور و تاریکی قرار داده و چنین فرموده:

«خدایا! تو نور و ظلمت را در جو فرو برده‌ای و در اثر فرو رفتن نور در جو، شب به وجود آمده، و در اثر فرو رفتن تاریکی در جو روز پدید آمده است»

که آن حضرت چنین فرض نموده که هوا نور و ظلمت را مکیده و بلع می‌نماید و هم اکنون پس از گذشتن قرن‌های زیاد دانشمندان علم هیئت به وسیله آلات مجهز «طیف نما» و یا «اسپکترسکوپ» دیده‌اند که جو بر اثر اقتضاء و احتیاجش مقداری از نور را می‌مکد و بقیه‌اش را برای ما بر می‌گرداند.

حرکت زمین

و نیز حضرت علی علیه السلام در ضمن خطبه ۲۰۲ نهج‌البلاغه در بیان حکمت آفرینش کوه‌ها می‌فرماید:

«..فَسَکَنَتْ عَلی حَرَکَتِها مِنْ اَن تَمِیدَ بِاَهْلِها، اَو تَسِیخَ بَحَمْلِها اَو تَزُولُ عَنْ مَواضِعِها...»

«ساکن شد زمین با حرکاتی که دارد از این که اهل خود را مضطرب کند، و یا آنان را فرو برد به واسطه نرمی زمین و سنگینی آن

اشیاء یا از جایگاه خود برطرف شود».

در کتاب «الهیئة و الاسلام» آمده:

«این دو جمله از خطبه، دو دلیل روشن هستند بر حرکت انتقالی زمین در صورتی که لفظ «عَلی» در فقره اول به معنای «مع» باشد [۳] و معنای «اوتسیخ بحملها» این است که وجود کوههای سنگین روی زمین سبب شده تا زمین اهل خود را فرو نبرد.

و در تفسیر «او تزول عن مواضعها» آورده:

ظاهر این کلام این است که

زمین دارای حرکاتی است در مدار خود، زیرا زمین بنابر آنچه که متأخرین قائلند دارای مواضع بی شماری است که همه در مدار معین در مقابل برج‌های دوازده گانه است پس بنابراین تفسیر «علی حرکتها» تمام می‌شود با حرکت انتقالی سالیانه و این که کوهها و ریشه‌های کوهها حافظ هئیت اجزاء زمین هستند و مانع می‌شوند از تفرق و اضطراب زمین و برطرف شدنش از مواضع خاصه‌ای که در فلک مخصوصش دارد.

دقت کنید، که آن حضرت برای زمین مواضعی معرفی نموده و پرواضح است که بنابر هیئت قدیم قائل به مرکزّیت و سکون زمین بوده‌اند این فرمایش حکمت آمیز هرگز معنای صادقی نداشت؛ زیرا چیزی که ساکن باشد تنها یک موضع دارد.

حرکات زمین

و نیز در ضمن خطبه ۹۰ نهج‌البلاغه می‌فرماید:

«..و عدَّلَ حرَکاتِها بِالرّاسِیاتِ مِنْ جَلامیدِها»

«خداوند حرکات زمین را به وسیله کوهها و اجسام سنگین تعدیل نمود».

شهرستانی در شرح این جمله آورده است که:

«ظاهر این کلام این است که کوه‌های سنگین و سنگ‌های سخت سبب شده که زمین به واسطه حرکات گوناگون مضطرب نشود، و نیز در اثر تعارض جاذبه‌ها و دافعه‌ها تعادل خود را از دست ندهد».

و سپس می گوید:

دانشمندان قرن ما حرکتهای زیادی برای زمین قائل شده‌اند که مشهورترین آنها پنج حرکت است؛ و «فیلکس ورنه» فرانسوی، از دانشمندان زمین شناس یازده حرکت برای زمین نقل کرده است، که من هشت حرکت را از آنها انتخاب کرده و می‌نگارم:

۱- حرکت محوری شبانه روزی.

۲- حرکت سالیانه و انتقالی زمین به دور خورشید.

۳- حرکت اقبالی.

۴- حرکت نقطه اوج و حضیض کره زمین.

۵- حرکت تقدیم اعتدال پاییزی و بهاری.

۶- حرکت ارتعاشی قمری.

۷- حرکت ارتعاشی شمسی.

۸- حرکت تبعی. [۴] .

درباره ماه و خورشید و فَلَک

امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه ۹۱ نهج‌البلاغه معروف به «اشباح» در بیان حکمت آفرینش خورشید و ماه می‌فرماید:

«... وَجَعَلَ شَمْسَها آیةً مَبْصِرَةً لِنَهارِها، وَقَمَرها آیةً مَمْحُوةً مِنْ لَیلِها».

(... و خورشید آسمان را نشانه روشنی بخش روز و ماه را نوری کمرنگ برای (زدودن شدت تیرگی) شب‌ها قرار داد.)

امام صادق علیه السلام به مفضّل می‌فرماید: [۵] .

ای مفضّل! بیندیش در طلوع و غروب آفتاب برای برپایی دولت روز و شب، که اگر طلوع آفتاب نبود تمام کارهای عالم باطل می‌شد مردم نمی‌توانستند کار و کسب و فعّالیتی داشته ما یحتاج زندگانی خود را تأمین نمایند و جهان سراسر ظلمانی می‌شد.

و مردم به سبب عدم استفاده از زیبایی و صفای نور، لذّتی از زندگانی نمی‌بردند و این بر همه کس روشن است.

حال در منافع غروب خورشید تأمل کن که اگر آن نبود مردم آرامش و راحتی نداشتند، با شدّت احتیاج بدنهای آنان به استراحت، به منظور رفع خستگی بدن و تجدید قوا و برانگیخته شدن جهاز هاضمه برای هضم غذا و نفوذ غذا به سوی اعضای بدن. گذشته از این که زمین بر اثر دوام تابش خورشید داغ شده و موجودات روی آن نیز از حیوان و نبات از بین می‌رفتند.

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶۶ معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] الهیئة و الاسلام، ص ۵۱.

[۳] استعمال لفظ «علی» به معنای «مع» شایع است، مانند قول خدای تعالی: «الحمدللّه الذی وهب لی علی الکبر اسماعیل» که به معنای «مع الکبر» می‌باشد. و نیز این آیه شریفه: «ویطعمون الطعام علی حبه...» که به معنای «مع حبه» می‌باشد. (الهیئة والاسلام، ص ۸۰).

[۴] الهیئة و الاسلام، ص۸۳.

[۵] بحارالانوار، ج۳، ص۱۱۳ -۱۱۲.

جهاد برای همه

هر انسانی در مبارزه نقشی دارد.

و انقلاب به هر گونه کوششی نیازمند است...

و انقلابی راستین کسی است که هیچ چیز را بر اصول آزادی، عدالت و استقلال برتر نشمارد... و وظیفه‌ی خود را بر گردن دیگران نگذارد... و در جهاد سستی نکند...

امام علی (ع) در اندرزهای خود چنین می‌فرماید:

المغرور من آثر الضلاله علی الهدی، فلا اعرفن احدا منکم تقاعس و قال: فی غیری کفایه... فان الذود الی الذود ابل و من لایذد عن حوضه یتهدم»...

فریب خورده کسی است که گمراهی را بر هدایت ترجیح دهد. هرگز نباید ببینم که کسی از شما از جهاد طفره رود و بهانه بیاورد که: اقدام دیگران کافی است... چه قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود، و آن که از حریم خود دفاع نکند بیگمان نابود خواهد شد.

بنابراین من شما را به سختکوشی و جهاد در راه خداوند فرمان

می‌دهم... و زنهار که از مسلمانان غیبت نکنید (چرا که در میان مومنان شکاف می‌اندازد).

(و پس از آن) از خداوند بزرگ انتظار پیروزی فوری داشته باشید. ان شاء الله.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک نهج‌البلاغه، ص ۴۷.

جهاد: کمال اسلام

چه چیزی بندگان را به خداوند نزدیک می کند؟

چند چیز، که به ترتیب اهمیت از این قرارند:

در درجه‌ی اول: ایمان راستین به خداوند و پیامبر او.

و در درجه‌ی دوم: جهاد.

و پس از آن اقرار به یگانگی خداوند با کلمه‌ی اخلاص «لااله الا الله» و در مراتب بعدی نماز، زکات و روزه قرار می گیرند.

امام علی (ع) می‌فرماید:

ان افضل ما توسل به المتوسلون الی الله (سبحانه و تعالی) الایمان به و برسوله، و الجهاد فی سبیله فانه ذروه الاسلام، و کلمه الاخلاص فانها الفطره، و اقام الصلوه فانها المله...

«برترین وسیله‌ای که پیروان حق برای نزدیکی به خداوند یکتا بدان دست می‌یازند: ایمان به خداوند و فرستاده‌ی اوست. و جهاد در راه او، که اوج اسلام.»

و کلمه‌ی اخلاص، که همانا فطرت بشر است (که انسان بر آن زاده می‌شود).

و بر پای داشتن نماز، که همانا ملت است (نشانه‌های پای بندی به امت اسلامی).

و پرداختن زکات که فریضه‌ای واجب است.

و روزه‌داری ماه رمضان، که بازدارنده‌ی

و به جای آوردن حج خانه‌ی خدا و مراسم عمره‌ی آن، که فقر را از بین می‌برد (زیرا روح و وجدان آدمی را می‌پالاید و همه‌ی مردم را به هم پیوند می‌دهد) و گناه را می‌شوید. و صله‌ی رحم، که بر دارائی می‌افزاید (زیرا روح همکاری را در میان افراد خانواده بارور می‌سازد) و به انسان طول عمر می‌بخشد.

و صدقه‌ی نهانی که گناهان را می‌پوشاند.

و صدقه‌ی آشکار، که از مرگ ناگوار جلو می گیرد.

و پرداختن به کارهای نیک که انسان را از فروافتادن به خواری و زبونی حفظ می کند.

و پیوسته به یاد خدا باشید، که بهترین یاد است. و به آنچه پروردگار، پرهیزکاران را نوید داده است بگرائید، که وعده‌ی خداوند راست‌ترین است. و از رهنمودهای پیامبرتان پیروی کنید که برترین رهنمود است، و سنت او را رهنمای خود قرار دهید که راهگشاترین سنت است.» [۱] .

بدین ترتیب می‌بینیم که مقام جهاد پس از ایمان به خداوند و پیامبر، و پیش از نماز و روزه و زکات آمده است، و حتی قبل از کلمه‌ی «اخلاص» که همانا نشانه‌ی اسلام است.

چرا؟

زیرا جهاد- از نظر امام- اوج اسلام است و بدون آن آزادی از بند وحشت و طاغوت امکان‌پذیر نیست و جامعه‌ی سالم و عدالت‌آمیزی که وظایف خود را به دور از فشارهای گوناگون به نحو مناسب به جای آورد، تحقق نمی‌یابد، و آشکار است که فرایض دینی تنها زمانی نتیجه‌ی کامل می‌بخشد که آدمی از بت‌های زمینی رسته باشد.

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۹.

جهاد.. جهاد... جهاد...

خداوند از ما شکرگزاری می‌طلبد، و خلافت خود را بر زمین به ما می‌سپارد. فرصت ما محدود است پس باید به جهاد برخاست... جهاد... جهاد. تا بـدین وسـیله شـکرگزاری خداونـد را به جای آوریم و شایسـتگی خود را برای کسب خلافت او و نیل به بهشت او نشان دهیم.

امام علی (ع) می‌گوید:

و الله مستـادیکم شـکره، و مورثکم امره، و ممهلکم فی مضمار ممدود لتتنازعوا سبقه، فشدوا عقد المازر، و اطووا فضول الخواصر، لا نجتمع عزیمه و ولیمه، ما انقض النوم لعزائم الیوم، و امحی الظلم لتذاکیر الهمم.

«خداوند به پاس نعمتهایش از شـما شـکرگزاری می‌خواهد و خلافت خود را به شـما وامی‌گذارد. و درمیدان زندگی به شما فرصت می‌دهـد تا با یکـدیگر رقابت کنیـد (جایزه‌ی این مسابقه، همانا بهشت است). پس کمر همت بربندید، و جامه‌های دست و پا گیر را از تن در کنیـد (شـما را از حرکت باز نـدارد) و بدانید که سخت‌کوشـی با خوشـگذرانی سازگار نیست (با فروغلتیدن به لذت‌رانی، نمی‌توان شـهد پیروزی را چشید) بسـا که خواب، عزم‌هـای روز را در هم شکسـته و تیرگی‌هـای شب، که همت‌هـای والا را سسـت کرده‌اند.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۱.

جهاد در راه استقرار حق و عدالت

پیکـار، هـدف نیست، بلکه وسـیله‌ای است برای تحقق اهـدافی چون برقرار کردن عـدالت، و پایـان بخشـیدن به تمـام انواع سـتمهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و انسانی.

برای نیل به این اهداف، پیکار مشـروع و عادلانه است، هر چند که به طور کامل به نابودی ارتشـی که در برابر آن قرار گرفته، منجر شود.

ظلم به هر حال ظلم است، قطع نظر از نوع، وعده‌ی کسانی که از آن پیروی می‌کنند.

هر گـاه ارتش بزرگی به عمـد یـک انسـان بی‌گنـاه را به قتل برسانـد و بر این امر ناروا اصـرار بورزد، پیکار با آن تا نابودی کاملش مشروع است.

مولا علی (ع) می‌فرماید:

اللهم انی اسـتعدیک علی قرشی و من اعانهم، فاهم قطعوا رحمی، و صغروا عظیم منزلتی، و اجمعوا علی منازعتی امرا هولی، ثم قالوا: الا ان فی الحق ان تاخذه و فی الحق ان تترکه.

فخر جوا یجرون حرمه رسول الله،- صـلی الله علیه و آله- کمـا تجر الامـه عنـد شـرائها، متوجهین بهـا الی البصـره، فحبسا نساء هما فی بیوتها و ابرزا حبیس رسول الله «صلی الله علیه و آله» لهما و لغیرهما،...

«بار خدایا از تو برای مقابله با قبیله‌ی قریش و همدستانش یاری می‌جویم، که آنان پیوند خویشاوندی با مرا گسستند و مقام بلند مرا بی‌ارج پنداشتند و برای پایمال کردن حق من تبانی نمودند. سپس گفتند:

روزی به حق، خلافت را پذیرفتی، و امروز حق آن است که آن را واگذاری.

پس خروج کردند و ناموس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به سان کنیزی که از بازار می‌خرند، به دنبال خود به بصره کشاندند، آن دو (طلحه و زبیر) زنان خود را در خانه نشاندند و بانوی خانه‌ی رسول خدا را به خود و دیگران نشان دادند. در سپاهی که یک تن از آنها هم نبود که آزادانه و به دلخواه به من اظهار اطاعت ننموده و بیعت خود را تقدیم نداشته باشد... باری، بر کارگزار من در بصره و خزانه‌داران بیت المال مسلمانان و مردمان دیگر فرود آمدند و برخی را با رنج و آزار و گروهی را با نیرنگ و خیانت به قتل رساندند...

به خدا سوگند اگر از مسلمانان تنها یک تن بی‌گناه را به عمد می‌کشتند، مجاز بودم که همه آن سپاه را به قتل برسانم. چرا که آنان در این جنایت حضور داشتند بی‌آنکه با دست و زبان از آن جلوگیرند.

چه رسد به آنکه از مسلمانان گروهی را به تعداد خود به خاک افکنده باشند.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی شماره‌ی ۱۷۱.

جنگ جنگ، تا پیروزی

ارتش باید تا رسیدن به هدفهایش نبرد را ادامه دهد. جنگ را باید تندرآسا شروع نمود و سنگرهای دشمن را به طور مداوم درهم کوبید و نابود کرد، پس از آن می‌توان از موضع قدرت به پای میز مذاکرات صلح نشست. اما توقف در نیمه راه،به معنی خودکشی سریع است، زیرا این وقفه، دشمن را از ضعف نیروی ارتش آگاه می‌کند و به او روحیه و فرصت تهاجم می‌دهد.

امام علی (ع) در گفتار زیر سپاهیان خود را که به ناگاه از ادامه‌ی جنگ دست می کشیدند به زن بارداری مانند می‌کند که پیش از بالیدن نوزادش در رحم او را سقط می‌کند. مولا می‌فرماید:

اما بعد یا اهل العراق فانا انتم کالمراه الحامل حملت! فلما اتمت املصت، و مات قیمها، و طال تایمها، و رزثها ابعدها. اما و الله ما اتیتکم اختیارا، ولکن جئت الیکم سوقا.

«اما بعد... ای مردم عراق؟ شما چون زن آبستنی هستید که پس از تحمل درد بارداری، و پیش از زادن، نوزادش را سقط کند و شوهرش بمیرد و بیوگی او به درازا کشد و به دورترین کسانش ارث برساند.

به خدا سوگند که من نه به دلخواه، که به اصرار شما به سویتان کشانده شدم. (پس چرا با کسی که خود به رهبری برگزیده‌اید مخالفت می‌کنید؟) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۷۰.

جهاد: از ارکان ایمان

ایمانی که آدمی را به جهاد برنینگیزد، ایمانی خشک و سترون است.

زیرا ایمان بنائی است که بر چهار ستون استوار است، و اگر یکی از آنها سست شود، تمامی بنا ویران خواهد شد.

پایه‌های ایمان کدامند؟

اول- پایداری.

دوم- قناعت.

سوم- عدالت.

چهارم- جهاد.

امام علی (ع) می‌فرماید:

«ایمان بر چهارپایه استوار است: پایداری، یقین، عدل و جهاد.

پایدار چهار شاخه دارد: آرزومندی، بیمناکی، پارسایی و چشم‌براهی.

هر که آرزومند بهشت باشد از خواهشهای نفسانی چشم می‌پوشد.

هر که از دوزخ بیمناك باشد از محرمات می‌پرهیزد.

هر که در دنیا پارسایی پیشه کند، ناگواریها را آسان می گیرد.

هر که چشم براه مرگ باشد، به کارهای خیر شتاب می‌ورزد.

و یقین چهار شاخه دارد: بینش غریزی، راهیابی به دقایق حکمت، و عبرت‌آموزی و راه و روش پیشینیان.

پس هر که در نهادش بصیرت باشد بر حکمت بینا می گردد.

و هر که بر حکمت بیناست، عبرت می‌آموزد.

و هر که عبرت آموزد گویی با پیشینیان بوده است.

و عدل بر چهار رده است: فهم کاونده، دانش ژرف بین، داوری صائب و بردباری استوار.

پس هر که فهم کاونده داشت به ژرفای دانش راه برد.

و هر که به ژرفای دانش راه برد حکم نیکو صادر کند.

و هر که بردبار بود در زندگی در نمی‌ماند و در میان مردم سربلند زید.

و جهاد چهار رکن دارد: امر به معروف، نهی از منکر، راستی گفتار و دشمنی با بدکاران.

آن که امر به معروف کند از مومنان پشتیبانی کرده است.

و هر که از منکر نهی نماید بینی منافقان را بر خاك مالیده است.

و هر آن که در گفتار راستی ورزد وظیفه‌ی خویش ادا کرده است.

و هر کس که با بدکاران دشمنی کند و برای خدا خشمگین گردد، خداوند او را در پناه گیرد و در روز محشر خشنودش سازد.» [۱]

.

معیار شجاعت

ارزش انسان به اندازه‌ی حمیت اوست.

امام علی (ع) می‌فرماید:

قدر الرجل علی قدر همته، و صدقه علی قدر مروءته، و شجاعته علی قدر انفته و عفته علی قدر غیرته.

«قدر مرد به اندازه‌ی همت اوست! و صداقت او به قدر جوانمردی او و شجاعت او به میزان غرورش، و عفت او به مقدار غیرت او.»

.[۲]

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت شماره‌ی ۳۰.

[۲] همان، حکمت شماره‌ی ۴۴.

جهاد، عزت اسلام

چرا جهاد؟

جواب: برای حفظ شرف، زیرا: «گوهر شرافت از گزند مصون نمی‌گردد، مگر هنگامی که پیرامون آن را خون فراگیرد». و اسلام، شرافت و حق و عدالت و آزادی است. و جهاد برای عزت و سرفرازی اسلام است.

امام علی (ع) می‌فرماید:

فرض الله الجهاد عز للاسلام.

«خداوند جهاد را برای عزت اسلام قرار داد.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه،حکمت شماره‌ی ۲۴۴.

جابجایی مدیران

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام همواره برکار مدیران و کارگزاران نظارت مستقیم داشت.

بر هرمدیری نیروهای اطّلاعاتی می‌گماشت، تا کارهای آنان را زیر نظر داشته، مسائل را به حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام گزارش دهند.

و کار و تلاش مدیران را مرتب برّرسی می کرد، و با واقع نگری، عزل و نصب‌های حساب شده‌ای داشت.

تا دید محمدبن ابی بکر در فرمانداری مصر ناتوان است، مالک اشتر را به جای او مأموریت داد.

و نامه‌ای برای دلجوئی محمد بن ابی بکر نوشت، و پُست دیگری برای او آماده کرد، تا هم مدیران لایق بکار گماشته شوند، و هم مدیران معزول از حکومت، ناخشنود نباشند، و کاری متناسب با ظرفیت‌ها و لیاقت های خود داشته باشند. [۱] .

امام به محمد بن حنفیه در نامه ۳۴ نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِی مَوْجِدَتُکَ مِنْ تَسْرِیحِ الْأَشْتَرِ إِلَی عَمَلِکَ، وَإِنِّی لَمْ أَفْعَلْ ذلِکَ اسْتِبْطاءً لَکَ فِی الْجَهْدِ، وَلَا ازْدِیاداً لَکَ فِی الْجِدِّ؛ وَلَوْ نَزَعْتُ مَا تَحْتَ یدِکَ مِنْ سُلْطَانِکَ، لَوَلَّیْتُکَ مَا هُوَ أَیسَرُ عَلَیکَ مَؤُونَةً، وَأَعْجَبُ إِلَیکَ وِلَایةً. إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِی کُنْتُ وَلَّیتُهُ أَمْرَ مِصْرَ کَانَ رَجُلًا لَنَا نَاصِحاً، وَعَلَی عَدُوِّنَا شَدِیداً نَاقِماً، فَرَحِمَهُ اللَّهُ! فَلَقَدِ اسْتَکْمَلَ أَیامَهُ، وَلَاقَی حِمَامَهُ، وَنَحْنُ عَنْهُ رَاضُونَ؛ أَوْلَاهُ اللَّهُ رِضْوَانَهُ، وَضَاعَفَ الثَّوَابَ لَهُ. فَأَصْحِرْ لِعَدُوِّکَ، وَامْضِ عَلَی بَصِیرَتِکَ، وَشَمِّرْ لِحَرْبِ مَنْ حَارَبَکَ، وَادْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّکَ، وَأَکْثِرِ الْإِسْتِعَانَةَ بِاللَّهِ یکْفِکَ مَا أَهَمَّکَ، وَیعِنْکَ عَلَی مَا ینْزِلُ بِکَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

«پس از یاد خدا و درود، به من خبر داده‌اند که از فرستادن اشتر به سوی محلّ فرمانداریت، ناراحت شده‌ای، این کار را انجام ندادم که تو در تلاش خود کُند شدی، یا انتظار کوشش بیشتری از تو دارم، اگر تو را از فرمانداری مصر عزل کردم، فرماندار جایی قرار دادم که اداره آنجا بر تو آسان‌تر، و حکومت تو در آن سامان خوش‌تر است همانا مردی را فرماندار مصر قرار دادم، که نسبت به ما

خیرخواه، و به دشمنان ما سخت گیر و درهم کوبنده بود، خدا او را رحمت کند، که ایام زندگی خود را کامل، و مرگ خود را ملاقات کرد، در حالی که ما از او خشنود بودیم و خداوند خشنودی خود را نصیب او گرداند، و پاداش او را چند برابر عطا کند. پس برای مقابله با دشمن سپاه را بیرون بیاور، و با آگاهی لازم به سوی دشمن حرکت کن، و با کسی که با تو در جنگ است آماده پیکار باش. مردم را به راه پروردگارت بخوان، و از خدا فراوان یاری خواه که تو را در مشکلات کفایت می‌کند، و در سختی‌هایی که بر تو فرود می‌آید یاریت می‌دهد. ان‌شاءاللّه» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۴۲ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۲] نامه ۳۴ که اسناد و مدارک آن به شرح زیر می‌باشد:

۱- کتاب الفتوح (در حوادث سال ۳۷ه): مدائنی (متوفای ۲۲۵ ه)

۲- کتاب الغارات ج۱ ص۲۹۹ و ۲۶۹:ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه)

۳- تاریخ طبری ج۴ ص۷۲ (حوادث سنه۳۸(:طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه)

۴- أنساب الاشراف ج۲ ص۴۰۰: بلاذری (متوفای ۲۷۹ ه)

۵- بحار الانوارج۳۳ ص۵۵۶ و۵۹۳ ح۷۳۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۶- شرح نهج‌البلاغه ج ۶ ص ۷۸: ابن ابی الحدید معتزلی(متوفای ۶۵۶ ه).

جدا کردن شاهدان

شخصی باگروهی به مسافرت رفت، همراهان اموال فراوان او را گرفتند و به صورت دسته جمعی آن بیچاره را کشتند،

وقتی به کوفه باز گشتند، گفتند: آن مرد ناپدید شد.

شریح قاضی آنها را سوگند داد،

همه سوگند خوردند و آزاد شدند.

امّا خانواده تاجر مقتول راضی نشدند و به امام علی علیه السلام شکایت کردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام به شریح قاضی فرمود:

چرا اینگونه قضاوت کردی؟

سپس فرمود:

من به روش داود پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حُکم می‌کنم.

سپس آن گروه تاجر پیشه را در مسجد حاضر کرد، وهر کدام را در کنار ستونی باسر پوشیده نگهداشت که دیگری را نتواند بنگرد،

سپس به افراد پیرامون خود فرمود:

هرگاه من تکبیر گفتم، شماهم بگوئید.

متّهم اوّل را آوردند، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سئوالاتی از او کردند که همه را به دروغ جواب داد، و تلاش کرد تا کتمان کند، امام و همراهان تکبیر گفتند، سپس او را به ستون خود باز گرداندند،

دوّمی را که آوردند، امام علی علیه السلام به گونه‌ای با او برخورد کرد که باورش شد که نفر اوّل همه چیز را افشاء کرده است.

ناگهان دومی واقعیت را گفت، و اعتراف کرد که ما دسته جمعی پدر این جوان را کشتیم و اموال او را تقسیم کردیم.

صدای تکبیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و همراهان بار دیگر بلند شد.

سومی نیز همین اعتراف را کرد.

آنگاه امام علی علیه السلام اموال مقتول را باز پس گرفت، و آنان رامجازات کرد. [۱] .

یعنی بایک صحنه سازی و نمایش هدفدار،

و جدائی انداختن بین شهود،

و استفاده از حالات روانی حساب شده،

راز قتل یک بی‌گناه آشکار گردید،

و خیانتکاران مجازات شدند.

پی نوشت ها:

[۱] حیوة القلوب، ج۱، ص۳۳۴ - و ارشاد شیخ مفید.

جوان آلوده‌ای عفو گردید

جوانی خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و به عمل زشت لواط اعتراف کرد.

امام علی علیه السلام اقرار او را نادیده گرفت و فرمود:

شاید ناراحت، یا عصبانی شده‌ای.

تا سه بار جوان اعتراف کرد.

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به گونه‌ای او را روانه منزل ساخت.

تا آنکه جوان مصمّم به پاک شدن شد.

امام علی علیه السلام فرمود:

سه نوع مجازات وجود دارد:

۱- گردن زدن با شمشیر

۲- پرت کردن از جای بلند

۳- سوخته شدن در آتش

کدامیک را انتخاب می‌کنی؟

جوان گفت:

آتش را تا از آتش قیامت در أمان بمانم.

آنگاه هیزم آورده و آتش افروختند.

وقتی شعله‌ها بالا رفت و جوان آماده شد، تا با دیدگان گریان وارد آتش شود.

امام علی علیه السلام به گریه افتاد و اصحاب نیز گریه کردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به آن جوان فرمود:

برخیز که فرشتگان آسمان را به گریه انداختی. [۱] .

امام هادی علیه السلام فرمود:

چون این جوان خود اعتراف کرد، اجرای حد یا عفو در اختیار امام بود.

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج۷ص ۲۰۱، - و عین الحیاة، ص۲۹۸، - و ثمرات الانوار، ص ۴۲۱ - و منهاج الدموع، ص۱۷۵.

جدائی افکندن میان متهمان در قضاوت

نمونه‌ای شگفت‌انگیز از ابتکار و خلّاقیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در امور قضایی نسبت به مجرمانی است که در بیابان‌های دور دست، مرتکب جنایت و قتل شده و هیچ‌گونه دلیل و شاهدی بر جُرم خود به جای نگذاشته بودند.

حضرت علی علیه السلام آن جنایت را از پرده ابهام بیرون آورد و مجرمین را شناسایی و به کیفر رساند.

از امام باقر علیه السلام آمده است که:

«ابوعامر خزرجی» (یکی از بازرگانان مدینه) آهنگ سفر شام داشت تا کالایی از مدینه به شام ببرد و کالایی در خور بازار میدنه از شام فراهم سازد تا از این طریق، سودی ببرد،

در این سفر با تنی چند از بازرگانان مدینه همسفر شد.

مدّتی زیاد به طول انجامید تا یک روز خاندان ابوعامر و پسرش متوجّه شدند که کاروان برگشته، امّا ابوعامر در میان آنها نیست، هرچه جستجو کردند اثری از وی نیافتند، فرزندش عامر با اضطراب و دلهره به خانه همسفران پدر رفت و از علت تأخیر پدرش جویا شد، آنها با لحنی حزین گفتند که:

ابوعامر در بین راه درگذشت،

و چون کالای او در بازار شام مرغوب نبود مالی هم از خود باقی نگذاشت.

عامر نسبت به همسفران پدر سوء ظن پیدا کرده به شریح قاضی شکایت کرد.

شریح قاضی، بازرگانان را به محکمه دعوت کرد، ولی آنها در کتمان حقیقت اصرار ورزیدند و چون عامر گواه و شاهدی بر مدعای خود نداشت، شریح ایشان را به ادای قسم تکلیف کرد،

آن افراد قَسَم دروغ یاد کردند و از چنگال قضاوت نجات یافتند.

عامر خدمت حضرت امیرالمؤمنین شکایت کرد.

امیرالمؤمنین همین که وارد مسجد شد دید جوانی گریه می‌کند، و جمعی هم او را ساکت می‌کنند،

امام علی علیه السلام پرسید:

«جوان چرا گریه می‌کنی؟»

عامر گفت:

یا امیرالمؤمنین! شریح درباره‌ام قضاوتی نابجا کرده است.

آنگاه داستان پدر و یاران همسفر را به تفصیل بازگو کرد،

و مبلغ و مقدار کالا و نقدینه پدر را تشریح کرد و با اشاره به جمعی که در آنجا بودند گفت: اینها همسفران پدرم هستند.

امیرالمؤمنین علیه السلام جوان را با آن جمع، نزد شریح برد و به او فرمود:

ای شریح! چگونه میان آنان داوری کردی؟

شریح گفت:

یا امیرالمؤمنین! این جوان می گوید:

پدرم وقتی با آنها به سَفَر رفت مال زیادی همراه خود داشت نه خود بازگشت و نه اموالش را آورده‌اند.

آنها را سوگند دادم و بدین گونه پرونده مختومه اعلام شد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به شریح فرمود:

در چنین موارد مهمّی اینگونه حکم می کنی؟

شریح گفت: پس چگونه حکم کنم؟

حضرت فرمود:

قطعاً حکمی میان آنان خواهم کرد که غیر از داوود پیغمبر هیچ کس چنین حکمی نکرده است.

در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام قنبر را فراخواند و فرمود:

مأموران را خبر کن تا برای هر کدام از متهمان یک مأمور شود.

سپس به صورت آنها نگاه کرد و فرمود:

چه می گویید؟ فکر می کنید من نمی‌دانم که شما چه بر سر پدر این جوان آورده‌اید؟

خیال می کنید من به ماجرا آگاهی ندارم؟

آنگاه دستور داد؛ بین آنها جدایی بیندازند تا یکدیگر را نبینند،

و هرکدام را کنار ستوی از مسجد نگهدارند و در حالی که صورت‌هایشان را با لباس خودشان پوشانده بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد تا کاتب مخصوص آن حضرت عبیداللّٰه بن ابی رافع حاضر شود.

امام علی علیه السلام به او فرمود:

کاغذ و قلم حاضر کن.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«هر وقت من تکبیر گفتم شما هم تکبیر بگویید! بعد به مردم فرمود:

اِفْرِجُوا

از هم فاصله بگیرید.»)

آنگاه یکی از متهمان را احضار کرد و مقابل خود نشانید و صورتش را باز کرد و به کاتب فرمود:

هرچه گفت و اقرار کرد ثبت کن.

آنگاه رو کرد به متهم اول و به او فرمود:

کی به شام مسافرت کردید؟

از کدام خانه خارج شدید که ابوعامر با شما بود؟

آن مرد جواب داد.

امام علی علیه السلام فرمود:

در کدام ماه، سفر را آغاز کردید؟

متّهم گفت: ماه فلان،

حضرت فرمود: در کدام سال؟

گفت: سال فلان و فلان.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

در کجای سفر بودید که پدر این جوان از دنیا رفت؟

گفت: فلان جا،

حضرت فرمود: در خانه چه کسی از دنیا رفت؟

گفت: خانه فلانی.

امام علی علیه السلام پرسید:

مرض مرد چه بود و بیماری او چند روز طول کشید،

و آن مرد جوابی داد.

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به پرسیدن‌ها ادامه داد؛

از ساعت مرگ آن مرد،

و کسی که او را غسل داد و کجا غسل داد؟

و چه کسی او را کفن کرد؟

و با چه چیز کفن کرد؟

و چه کسی بر او نماز خواند؟

و کدامیک در قبرش وارد شد؟

و او را در قبر گذشتند؟

و آن مرد هم پاسخ می‌داد و عبیداللّه بن ابی رافع مرتب می‌نوشت.

وقتی همه سؤالاتی که امیرالمؤمنین علیه السلام در نظر داشت تمام شد، آن حضرت تکبیر گفت و همه تماشاچیان نیز تکبیر گفتند.

سایر متهمان که مرتکب جنایت شده بودند و به طور انفرادی نگهداری می‌شدند از شنیدن بانگ تکبیر بر خود لرزیدند و گمان بردند که همکارشان راز آنها را فاش و به ارتکاب قتل و غارت مال «ابوعامر» بر خود و دوستانش اقرار و اعتراف کرده است.

آنگاه حضرت دستور داد:

صورت این متهم را بپوشانند و به زندان ببرند.

و مجرم دوم را احضار نمود و مقابل خود نشانید و صورتش را باز کرد و با او به سختی و درشتی سخن گفت و فرمود:

خیر این طور نیست، تو گمان کردی نمی‌دانم شما چه جنایتی مرتکب شده‌اید؟

آن مجرم روحیه خود را از دست داد و از روی ناچاری گفت:

یا امیرالمؤمنین! به خدا قسم من تنها نبودم بلکه رفقایم هم بودند، حتی من از رفتار یاران خود تنفّر و کراهت داشتم و نمی‌خواستم او کشته شود و اموالش به غارت برود.

به این نحو اقرار به گناه کرد پرده از راز آن جنایت وحشتناک برداشت.

سپس امیرالمؤمنین علی علیه السلام بقیه مجرمین را فراخواند و اعتراف رفیقشان را در میان نهاد و ایشان چون حال را بر این منوال دیدند ناگزیر به جرم خود معترف شدند که ابوعامر را کشته و اموالش را برده‌اند،

حضرت مجرم اوّلی را نیز احضار کرد و سخن یارانش را برای او نقل کرد، او هم به جرم خود اعتراف کرد و سرانجام همگی آنها به قتل، اقرار کردند و مجازات شدند. [۱] .

____

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب شیخ طوسی، ج۶ ص۳۱۶ – و من لا یحضره الفقیه، ج۳ ص۲۴، این حدیث در کافی ج۷، ص۳۱۷ از اصبغ بن نباته است و حدیث را به طور اختصار در مطالب السؤول محمد بن طلحهٔ شافعی، ص۲۹، طبع تهران نقل کرده است. عبارات عدالت و قضاء در اسلام ص۲۷۷ قضاوتهای محیرالعقول ص۱۲۱ با تفاوت عبارات مناقب ابن شهر آشوب، ج۲، ص۳۷۸، ج۱ – و سرمایه سخن، ص۴۴۸ باختصار – و کیفر کردار، ج۲، ص۲۵۶ باختصار – و ثمرات‌الانوار، ج۱، ص۱۱۱ نقل از ج۳ – و وسائل الشیعه، ص۴۴۱، ج۱۴ – و منهاج البراعهٔ، ج۷، ص۱۶۱، – و فروع کافی، ص۳۷۱ – و حدیقهٔ‌الشیعه، ص۴۷۱ باختصار – و ارشاد مفید، ص۱۰۳ – و وسائل الشیعه، ج۱۸، صحیفه ۲۰۴، حدیث ۱.

جلوگیری از دو دفعه قصاص

مردی، مرد دیگر را کشت،

برادر مقتول قاتل را نزد خلیفه دوم برد،

خلیفه دوم به وی دستور داد تا قاتلِ برادرِ خود را بکشد،

برادر مقتول قاتل را به قدری زد که یقین کرد او را کشته است.

اولیای قاتل او را برداشته به خانه بردند و چون رمقی در بدن داشت به معالجه‌اش پرداختند و پس از مدّتی سلامت خود را به دست آورد.

برادرِ مقتول چون قاتل را دید دوباره او را گرفت و گفت، تو قاتل برادر من هستی باید تو را بکشم،

مرد فریاد برآورد تو یک بار مرا کشته‌ای و حقّی بر من نداری.

مجدّداً نزاع را نزد خلیفه دوم بردند،

خلیفه دوم دستور داد قاتل را بکشند،

ولی نزاع ادامه یافت تا این که نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفته و از او داوری خواستند.

امام علی علیه السلام به قاتل فرمود: شتاب مکن.

به خلیفه دوم فرمود:

حکمی که درباره آنان کرده‌ای صحیح نیست.

خلیفه دوم گفت:

پس حکمشان چیست؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ابتدا قاتل شکنجه‌هایی را که برادرِ مقتول بر او وارد ساخته، بر او قصاص کند، آنگاه برادرِ مقتول می‌تواند او را بکشد.

برادر مقتول با خود فکری کرد که در این صورت جانش در معرض خطر است پس از کشتن او صرف نظر کرد. [۱].

خلیفه دوم دست به دعا برداشت و گفت:

«سپاس خدای را، یا اباالحسن! شما خاندان رحمت هستید»

و آنگاه گفت:

«اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد.»

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج۷، ص ۳۶۰ – و مناقب سروی، ج ۱، ص۴۹۷ – و تهذیب، ج ۱۰، ص۲۷۸ حدیث ۱ – و من لایحضر، ج۴، ص۱۲۸، حدیث ۱۴.

جستجوی جسد سران خوارج و افشای نفاق آنان

چون جنگ پایان یافت، امام علیه السلام دستور داد در میان کشتگان خوارج بگردند و ببینند که آیا حرقوص (ذوالثّدیه) کشته شده است یا نه؟

عدّه‌ای به جستجو رفته و بازگشتند و اظهار داشتند که چنین کسی را نیافتیم.

امام فرمود:

به خدا سوگند دروغ نمی‌گویم و به من دروغ نگفته‌اند، استر (الاغ) پیامبر خدا را برایم بیاورید.

امام سوار شد و با یاران خود به جستجوی آن پرداختند، تا کناره رودخانه رسیدند که از آنجا تا ساحل پر از کشته بود،

امام علیه السلام از مرکب فرود آمد و از میان کشتگان انباشته شده، جسد حرقوص را پیدا کرد.

امام علیه السلام سجده شُکر به جا آورد و تکبیر گفت و فرمود:

«تا کنون دروغ نگفته‌ام.»

و یاران امام نیز تکبیر گفتند. [۱] .

بعضی از مردم که درباره جنگ با خوارج در شکّ و تردید بودند با مشاهده پیکر ناپاک ذوالخویصره (ذوالثّدیه) در میان کشتگان خوارج به یقین رسیدند و دریافتند که آنها همه گمراه می‌باشند.

چون پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از ارتداد خوارج و ذوالثّدیه قبلاً به مسلماانان خبر داده بود و فرموده بود که ذوالثّدیه را علی علیه السلام خواهد کشت، از این رو به یاد آن روزی افتادند که:

پیامبر خدا مشغول تقسیم اموالی از غنائم «حُنین» بود که مردی از طایفه بنی نمیم به نام ذوالخویصره (ذوالثّدیه) معترضانه به پیامبر خدا گفت:

عدالت را رعایت کن.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم خطاب به او فرمود:

وَیلَکَ وَمَنْ یعْدِلُ اذا لَمْ اَعْدِلُ

وای بر تو، اگر من عدالت نکنم چه کسی عدالت خواهد کرد؟

خلیفه دوّم گفت:

یا رسول اللَّه به من اجازه بده تا گردنش را بزنم.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

او را رها کن و به حال خود واگذار، زیرا او را یارانی است که شما نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه آنها کم و ناچیز می‌شمارید ولی با اینحال آنها از دین فرار می‌کنند همان گونه که تیر از کمان فرار می‌کند.

در این هنگام آیه شریفه:

وَمِنْهُمْ مَنْ یلْمِزُکَ فِی الصَّدَقاتِ فَاِنْ اُعْطُوا مِنْها رَضُوا وَ اِنْ لَمْ یعْطُوا مِنْها اذا هُمْ یسْخَطُونَ

«در میان آنها (منافقان) کسانی هستند که در (تقسیم) غنائم به تو ایراد می‌کنند، اگر از صدق به آنها بدهند راضی می‌شوند و اگر

ندهند خشم می گیرند. [۲] .

نازل شد و به اینگونه افراد اندرز داد.

در تفسیر مجمع البیان پس از نقل جریان ذوالثّدیه اضافه می کند که: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

ر وقت خروج کردند آنها را بکشید. [۳] .

در سفینه البحار، بعد از بیان این مطلب، در خاتمه می‌نویسد: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

خداوند بعد از من به وسیله محبوبترین خلق خود، او را به هلاکت می‌رساند. [۴] .

گزارشات پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از فتنه این مرد کافر و فتنه جو و پیروانش در میان اصحاب و مسلمانان چنان مشهور بود که وقتی خبر کشته شدن ذوالثّدیه با دست امیرالمؤمنین علیه السلام به سعد وقاص رسید از بیعت نکردن با حضرت علی علیه السلام پشیمان شد و دانست که تخلّف او از بیعت، تخلّف از حق بوده است. [۵] .

از عایشه روایت شد وقتی شنید که خوارج کشته شده‌اند پرسید کشنده آنها کیست؟

و چون به او گفتند علی علیه السلام است در فکر فرو رفت و از علّت تفکّرش سؤال کردند و گفتند آیا روایتی از رسول خدا داری؟

گفت: آری از او شنیدم که فرمود:

اینها (خوارج) بدترین مردم و از دین خارج شدگان هستند، رحمت خدا بر علی باد که او با حق همراه بود. [۶] .

در این رابطه دو روایت از عایشه به شرح زیر نقل شده است؛

۱- در مسند احمد بن حنبل از مسروق نقل شده که عایشه به من متوجه شد و گفت تو از همه فرزندانم بر من محبوب‌تری آیا در نزد تو از مُخْدَج [۷] (ذوالثّدیه) خبری هست؟

گفتم بلی او را علی بن ابیطالب در بالای نهر «تامرّا» [۸] به هلاکت رسانید.

عائشه به صدق گفتار من، از من شاهد طلبید،

من عدّه‌ای را برای شهادت جمع کردم، و ایشان در حضور او با گواهی خود سخن مرا تأیید کردند.

راوی می گوید:

عائشه را به صاحب قبر (پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم) سوگند دادم که آیا درباره مُخْدَج از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سخنی شنیده‌ای؟

عائشه گفت: آری شنیدم که آن حضرت فرمود:

ایشان بدترین و شرورترین مردمند که به دست توانای بهترین خلق خدا کشته می‌شود. [۹] .

۲- ابن ابی الحدید در شرح خود از کتاب صفّین مدائنی از مسروق نقل می کند که:

عایشه به من چنین گفت:

ای مسروق من می‌دانستم که ذوالثّدیه (مُخْدَج) را علی بن ابیطالب کشته بود، لعنت خداوند بر عمروعاص باد که به من نوشت ذوالثّدیه را در اسکندریه من به قتل رساندم!.

واقعیت‌ها را چرا نگویم؟ باید بگویم من از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود:

ذوالثّدیه را (مُخْدَج) بعد از من بهترین خلق خواهد کشت. [۱۰] .

پی نوشت ها:

[۱] مروج الذهب، ج۲، ص۱۰۶ - و انساب الاشراف، ص۳۷۶ - ۳۷۵ - و مناقب بن شهر آشوب، ج۳، ص۱۹۱، - و کامل ابن اثیر،

ج۳، ص۳۴۸ – و تاریخ طبری، ج۶، ص۳۳۸۴ – و مناقب مرتضوی، ص۴۴۸، – و ناسخ، کتاب خوارج، ص۵۵۸ – و تاریخ بغداد، ج۲، ص۴۵۲، به نقل احقاق الحق، ج۸، ص۴۹۶، – و مناقب خوارزمی، ص۱۷۷ – و مسند احمد، ج۱، ص۸۸ به نقل ملحقات احقاق الحق، ج۸، ص۵۱۲ – و علی و فرزندانش، ص۱۲۳ و خصائص، ص۳۰.

[۲] سوره اعراف، آیه ۵۶.

[۳] تفسیر درالمنثور، ج۳، ص۲۵۰ – و تفسیر کشاف، ج۲، ص۲۸۱ – و مجمع البیان، ج۵، ص۴ فصول المهمه، ص۱۱۱ – و الامام علی، ج۶، ص۱۴۱ – و تفسیر تنویر المقیاس، ص۲۰۲ از آن مرد به جای ذوالخویصره ابوالأخوص نام برده شده که البته این کنیه‌ها و القاب، تماماً مربوط به حرقوص است.

[۴] سفینه، ج۱، ص۳۸۳.

[۵] زندگانی حضرت علی‌علیه السلام، ص۲۷۶.

[۶] ارجح المطالب، ص۵۵۹ – و مجمع الزاویه، ج۶، ص۲۳۹ بنا به نقل احقاق الحق، ج۸، ص۴۸۸.

[۷] مخدج به ضم میم و فتح دال بمعنی ناقص است، این همان ذوالثّدیه است که او را مخدج الید می‌گفتند چون یک دستش ناقص بود.

[۸] تامرا به فتح میم و تشدید راء نهر بزرگی بوده است.

[۹] بحار، ج۳۸، ص۱۵.

[۱۰] بحار، ج۳۸، ص۱۵.

جسارت و بی‌باکی در مأموریت‌ها

در سرزمین «حُدِیبیه» [۱] تشنگی بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم غلبه کرد، امّا انواع خطرات و تهاجمات، یاران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را تهدید می‌کرد و کسی جرئت نداشت به تنهائی مأموریتی را بپذیرد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

هرکس در این اطراف، چاه آبی بیابد و ما را از تشنگی نجات دهد، من بهشت را برای او تضمین می‌کنم.

گرچه چاه آبی در درّه‌ای درون درختان شناسائی شد، امّا کسی جرئت نزدیک شدن به آنجا را نداشت.

بعضی‌ها رفتند و هراسان بازگشتند.

وقتی اتمام حجّت شد، امام علی علیه السلام به ندای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پاسخ مثبت داد و به طرف چاه آب حرکت کرد، و با شجاعت و بی‌باکی ترس را ترساند و آب را به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و یاران رساند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نام سرزمینی که در آن صُلح‌نامه بین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و سران قریش امضاء شد.

[۲] کوکب درّی ج۲ ص۱۲۶ (ماجرای مفصّلی نقل شده، به آنجا مراجعه فرمائید).

جایزه مداح علی(ع)

عضد الدوله، مقتدرترین سلطان آل بویه بود. آل بویه خاندانی ایرانی و شیعه بودند و نزدیک به یک قرن با اقتدار کامل حکمروایی کردند قرن چهارم هجری که دوران حکمروایی آنان بود، از دوران خوش و آزادی شیعیان در عراق به شمار می‌رود.

عضد الدوله گنجی پیدا کرده بود، به همین خاطر در سال سیصد هجری قمری (مسعود بن آل بویه) را به نجف اشرف فرستاد تا قبر مرقد شریف و مقدس آقا امیرالمؤمنین علی(ع)را تعمیر و ترمیم کند.

مسعود به نجف رفت و مشغول ساختن قبّه و بارگاه و تأسیسات گردید، در آن زمان شاعری بنام (حسین بن حجّاج) زندگی می‌کرد، وی از فصیحترین شاعران عرب و شیعه‌ای پاکباخته و شجاع بود، او بمناسبت ساخته شدن بارگاه شعری سرود و برای خواندن آن بنجف رفت.

در مجلسی که مسعود و سید مرتضی حضور داشت (سید مرتضی علم الهدی از بزرگترین علمای شیعه است. وی شاگرد شیخ مفید و استاد شیخ طوسی است. پس از فوت شیخ مفید نقابت و رهبری شیعیان به وی رسید، وی برادر سید رضی است که نهج‌البلاغه را جمع آوری کرده است) حسین قصیده‌اش را خواند (ای صاحب قبّه سفید در نجف) شعر او قصیده عجیبی بود، تمام فضائل آقا امیرالمؤمنین علی(ع)را در این اشعار جمع کرده بود، هر بیت شعرش چشمان شیعیان را روشن و چشم دشمنان را کور می‌ساخت.

بالاخره در ادامه شعر به جائی رسید که طعن بر خلفا و بر خلاف (تقیه) بود، بهمین دلیل سید مرتضی فریادی زد و گفت کافی است دیگر نخوان....

حسین با ناراحتی مجلس را ترک کرد زیرا به جای اینکه به او آفرین گفته شود و جایزه دهند، برسرش فریاد کشیده و او را از خود رانده بودند، او محزون و غمگین به خانه رفت.

شب در عالم رؤیا آقا حضرت علی(ع)را دید حضرت به او فرمود: ای پسر حجاج ناراحت نباش، من برای جبران خطا دستور دادم که فردا سید مرتضی نزد تو بیاید. وقتی که او آمد سرجایت بنشین تا احترامت نگاه داشته شود.

سید مرتضی عالمی بزرگوار و بلند مرتبه و رهبر شیعیان و مورد علاقه معصومین (علی(ع)هم‌السلام) بود، شب در خواب، جدش حضرت امیرالمؤمنین (ع) را دید که ناراحت و خشمناک است، عرضکرد: ای مولای من، من فرزند و مخلص شما هستم چرا از دست من ناراحت هستید؟

حضرت فرمود: چرا دل شاعر ما را شکستی؟ فردا می‌روی و از او عذر خواهی می‌کنی. در ضمن سفارش او را به آل بویه می‌نمائی تا جایزه فراوانی به او بدهند.

شاعران اهلبیت (علی(ع)هم‌السلام) همیشه جانشان را در کف دستشان گرفته بودند و با هر بیت شعری که می‌گفتند تیری به قلب دشمنان می‌افکندند و کینه و غضب دشمنان را به جان می‌خریدند، همیشه جانشان در خطر بود بهمین خاطر همیشه مورد علاقه اهلبیت (علی(ع)هم‌السلام) بودند.

روز بعد، سید مرتضی برخاست و به در خانه حسین رفت و در زد حسین از درون خانه فریاد زد، در باز است، اما آن آقائی که شما را به اینجا فرستاده است به من هم امر کرده است که از جایم برنخیزم.

سید پاسخ داد شنیدم و اطاعت کردم. پس وارد خانه شد و معذرت خواست و حسین را نزد مسعود برد و معرفی‌اش کرد و فرمود: که وی مورد نظر آقا امیرالمؤمنین علی(ع)است و مسعود نیز برایش جایزه مقرّری تعین کرد.

تا زنده‌ام بجهان، گویم ثنای علی(ع)

جانم فدای علی(ع)، جانم فدای علی(ع)

شور و نشاط درون، ز اندازه گشته برون

کافتد ز پرده برون امشب لقای علی(ع)

گر در علی(ع) نگری، بینی به جلوه گری

در قالب بشری، ذات خدای علی(ع)

او برتر از بشر است، از طینتی دگر است

پوشیده از نظر است، قدر و بهای علی(ع)

ایمان ثمر ندهد، طاعت اثر ننهد

جان از بلا نرهد، جز با ولای علی(ع)

امن و امان همه است، روح و روان همه است

در گوش جان همه است، دانم ندای علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

جیفه دینی

جناب حجهٔ الاسلام والمسلمین آقای شیخ محمد حسن مولوی قندهاری که یکی از علمای زاهد و بزرگوار مشهد مقدّس می‌باشد نقل می‌فرمود: از آقای سید رضا موسوی قندهاری که سیدی فاضل و متقی بود فرمود:

سلطان محمد دائی ایشان شغلش خیاطی و تهیدست و پریشان حال بود. روزی او را بشاش و خندان یافتم پرسیدم چطور است امروز شما را شاد می‌بینم، فرمود آرام باش که می‌خواهم از شادی بمیرم، دیشب از جهت برهنگی بچه‌هایم و نزدیکی ایام عید و پریشانی و فلاکت خودم گریه زیادی کردم و بمولا امیرالمؤمنین علی(ع)خطاب کردم آقا تو شاه مردانی سخی و دست و دل باز روزگاری، گرفتاری‌های مرا می‌بینی، چون خوابیدم دیدم که از دروازه عیدگاه قندهار بیرون رفتم باغی بزرگ دیدم که قلعه‌اش از طلا و نقره بود دری داشت که چندین نفر نزد آن ایستاده بودند.

نزدیک آنها رفتم پرسیدم این باغ کیست؟ گفتند از آن حضرت امیرالمؤمنین علی(ع)است. التماس کردم که بگذارند داخل شده و بحضور آن حضرت برسم. گفتند فعلاً حضرت رسول خدا(ص) تشریف دارند، بعد اجازه دادند. با خود گفتم اوّل خدمت حضرت پیامبر عزیز اسلام وارد گردم و از ایشان سفارشی بگیرم.

چون خدمت حضرت رسول‌اللّه (ص) رسیدم از پریشانی خود شکایت کردم. حضرت فرمود خدمت آقایت اباالحسن برو. عرضکردم حواله‌ای مرحمت فرمائید. حضرت خطی بمن دادند دو نفر را هم همراهم فرستادند چون خدمت حضرت اباالحسن علی(ع)رسیدم. حضرت فرمود: سلطان محمد کجا بودی؟ گفتم از پریشانی روزگار بشما پناه آورده‌ام و حواله از رسول خدا (ص) دارم.

حضرت حواله را گرفت و خواند و بمن نظر تندی فرمود و بازویم را بفشار گرفت و نزد دیوار باغ آورد و اشاره فرمود، به دیوار، دیوار شکافته شد دالانی تاریک و طولانی نمایان شد و مرا همراه خود برد من سخت ترسیده بودم. اشاره دیگری کرد، روشنائی ظاهر شد پس دری نمایان شد و بوی گندی بشدّت بمشامم رسید حضرت فرمود: داخل شو و هر چه می‌خواهی بردار، داخل شدم دیدم خرابه‌ای است پر از لاشه مردار حضرت بتندی فرمود: زود بردار (لاشه خوارهای زیادی آنجا بود) از ترس مولا دست دراز کردم پای قورباغه مرده‌ای بدست آمد، برداشتم. فرمود: برداشتی؟ عرضکردم بلی.

حضرت فرمود: بیا، در برگشتن دالان روشن بود. در وسط دالان دو دیک پر آب روی اجاق خاموش مانده بود. حضرت علی(ع)فرمود: سلطان محمد چیزی که بدست داری در آب بزن و بیرون آور چون آنرا در آب زدم دیدم طلا شده است. حضرت بمن نگاهی نمود و لکن خشمش کمتر بود.

حضرت فرمود سلطان محمد برای تو صلاح نیست محبت مرا می‌خواهی یا این طلا را؟ عرض کردم محبت شما را!

فرمود: پس آنرا در خرابه بیانداز. بمجرد انداختن از خواب بیدار شدم بوئی بمشامم رسید تا صبح از خوشحالی گریه می‌کردم و

شکر خدای را نمودم که محبت آقا علی(ع)را پذیرفتم. پس از این واقعه اضطرار دنیوی سلطان محمد برطرف شد و وضع فرزندانش مرتب گردید.

مست تولای توام یا علی(ع)
خاک کف پای توام یا علی(ع)
ای لب لعل تو مسیحای من
وی سخنت باعث احیای من
روشنی دیده بینای من
نیست کسی غیر تو مولای من
مست تولای توام یا علی(ع)
خاک کف پای توام یا علی(ع)
دیده به خورشید رخت دوختم
با نگهی سوختن آموختم
سوختن آموختم و سوختم
سوختم و نور بر افروختم

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

جنت مولی

مرحوم شیخ محمود تاج الواعظین لنگرودی جدّ مؤلّف کتاب دین ما علمای ما متولد کربلا ـ و از طلاّب حوزه نجف اشرف و همدوره مرحوم آیهٔ اللّه شیخ محمد حسین غروی معروف به آیهٔ اللّه کمپانی بود که عمر شریفش را در مطالعه گفتار اهل بیت اطهار (علی(ع)هم‌السلام) صرف نموده و در منبر منابع حدیث و تفسیر آیات را آنچنان بیان می کرد که او را بحار متحرک لقب دادند.

نامبرده در لنگرود و اطراف آن شهر منبر می‌رفت ولی مرحوم آیهٔ اللّه حاج شیخ مهدی لاکانی براساس شناختی که از وی داشت خواست که آقا ی تاج به رشت برود زیرا در محیط بزرگتر قدردانی مردم بیشتر خواهد بود.

معظّم له سالها در رشت منبر رفت و سرانجام روز اوّل ذی الحجهٔ الحرام سال ۱۳۲۰ شمسی براساس سکته قلبی دارفانی را وداع گفت مرحوم حاج شیخ مهدی لاکانی می‌فرمود: او را در خواب دیدم و گفتم: مرگ و قبر را چگونه یافتی؟

در جواب گفت: مولایم حضرت امیرالمؤمنین علی(ع)را دیدم که از من دعوت کرد تا در باغی مملوّ از گل قدم بزنیم، من با مولایم حرکت کردم و همچنان در ناز و نعمتم که بودم، هنیا لَهُ، عاشَ سعیدا و ماتَ سعیدا.

دل شد زنامت صیقلی، و از مهر چهرت منجلی
گویم به آوای جلی مولا علی(ع) مولا علی(ع)
والاتر از ولا علی(ع)، بالاترین بالا علی(ع)
مولا علی(ع) اولی علی(ع)، حلال مشکلها علی(ع)
گفتا سفیر آخرین، ختم رسولان امین
بر خلق عالم اینچنین، حق را علی(ع) باشد ولی

از بعد احمد مصطفی، از جمله خاصّان خدا

از ما خَلَق از ما سِوی، هم اکملی هم اعقلی

جان تشنه احسان تو، ما بنده فرمان تو

دست من و دامان تو، ای حقتعالی را ولی

حلال مشکلها علی(ع)، حلال مشکلها علی(ع)

حلال مشکلها علی(ع)، حلال مشکلها علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

جرجی زیدان

جرجی زیدان مسیحی می گوید:

اگر بگویم مسیح از علی(ع) بالاتر است عقلم اجازه نمی‌دهد و اگر بگویم علی(ع) از مسیح بالاتر است دینم اجازه نمی‌دهد.

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

جواب سه سؤال از علی

ابن‌عباس می گوید: «روزی در مجلس عمر بن خطاب نشسته بودم و کعب الاحبار نزد او بود و امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم در مجلس تشریف داشتند، عمر روی به کعب الاحبار نمود گفت: ای کعب! آیا از تورات چیزی در خاطر داری؟ گفت: بیشتر آن را حفظ دارم. مردی در پهلوی عمر بود گفت: از کعب سؤال کن که خداوند متعال، کجا بود قبل از اینکه عرش خود را خلق کند؟ و عرش خود را از چه چیز خلق کرده است؟ و آبی که عرش بر آن آب بود، از چه چیز خلق شده بود؟

عمر این سه سؤال را از کعب الاحبار نمود، او در جواب گفت: ما یافته‌ایم که خداوند- تبارک و تعالی- قدیم است و قبل از عرش خدای بر سر سنگ بیت المقدس در هوا بود، چون خواست عرش را خلق کند، خدا آب دهان خود را انداخت، دریاها را خلق کرد، و از آن سنگی که در زیر او بود عرش را خلق کرد و پاره‌ای از آن سنگ برای بناء بیت المقدس باقی گذارد».

ابن‌عباس گفت: «چون کلام کعب الاحبار به اینجا رسید، امیرالمؤمنین علیه‌السلام از جای خود برخاست و به طرف منزل روانه گردید.

عمر قسم داد امیرالمؤمنین علیه‌السلام را که مراجعت کند و به جای خود نشیند؛ چون نشست، عمر در خواست کرد از امام و گفت: آنچه می‌دانی بفرما، که مفرج هموم و گرفتاریها هستی! حضرت رو به جانب کعب کردند و فرمودند: آنچه را گفتی، غلط بود و یهودیان هم اشتباه کردند؛ خدا از آنچه شما به هم بافته‌اید و کتابهای آسمانی را به دلخواه خود تحریف کردید و بر خدا، زشت‌ترین دروغها را بسته‌اید، منزه است؛ای کعب الاحبار! وای بر تو! سنگی را گمان کرده‌ای که خدای بر او قرار گرفته بود! این سخنی است محال؛ سنگ نمی‌تواند احاطه بر جلال و عظمت او بنماید؛ و هوایی که ذکر کردی هرگز ممکن نیست که محیط بر ذات احدیت شده باشد. اگر سنگ و هوا با او بودند، پس بایستی آنها هم قدیم باشند و ذات خداوند منزه است از اینکه به او اشاره بشود یا مکانی برای او فرض بشود، خدا را مکان نیست، او خالق همه مکانها و زمانهاست، خدای تعالی چنان نیست که ملحدین و جاهلین گمان کرده‌اند، خدای متعال قبل از اینکه مکانی و زمانی و هوایی در وجود باشد بوده است.

ذات باری تعالی، محیط بر همه اشیاء است و کائنات را بدون فکر، حادث گردانیده است، اینکه می گویم: خدا بود به جهت شناسانیدن بودن اوست، چون ذات خدا ما را بیان بخشید که او را به مردم بشناسانیم، چنانچه می‌فرماید: «خلق الانسان، علمه البیان»؛

[۱] «خلق کرد انسان را و بـدو بیان آموخت » و الا خداونـد متعال از کون و مکان و زمان منزه و مبراست؛ خداوند مقتدر است بر هر چه اراده علیه او تعلق بگیرد آن را ایجاد می‌فرمایـد، خدا نوری را خلق نمود بدون ماده و مدت، و از آن نور، ایجاد ظلمت نمود بدو ماده و مـدت از لا شـیء؛ یعنی هیـچ چیز. خـدا قادر است که ظلمت را از لا شـییء ایجاد نماید و بالاخره خدای تعالی یاقوتی از نور خلق کرد که بزرگی آن مثل بزرگی و عظمت و غلظت آسـمانها و زمینهـای هفتگانه بود، سـپس نظر هیبت به آن یاقوت نمود،آبی لرزان گردیـد و تا قیامت لرزان است، بعد عرش را از نور یاقوتی آفرید و بر آن آب قرار داد، و از برای عرش دوازده هزار لغت قرار داد که به آن لغتهـا خـدای را تسبیـح می‌نماینـد که هر لغتی به دوازده هزار لغت، تسبیـح می‌کننـد که هیـچ یـک از لغتهـا به دیگری شباهت ندارند و این قول خدای تعالی است: «و کان عرشه علی الماء لیبلوکم» «عرش او بر آب بود تا بیازماید شما را» [۲] .

ای کعب! وای بر تو، اگر بنا بر قول تو که دریا آب دهان خـدا باشـد، چگونه آن سـنگ خدا را بر می‌گیرد، و چگونه آن هوا محیط به خدا می‌شود؟

عمر بن خطـاب خندیـد و از روی استـهزاء به کعب الاحبار گفت: ای کعب! این است علم و حقیقت که ابوالحسن می‌گویـد، نه آن مزخرفاتی که تو بر هم بافتی! زنده نمانم در زمانی که در آن وقت ابوالحسن را نبینم». [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره الرحمن، آیه۳ و ۴.

[۲] هود آیه۷۲.

[۳] بحارالانوار،ج-۸ قضاوتهای امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ص-۳۱۱ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص۱۰۲.

جوان قانون شکن

روزی علی علیه‌السلام در شدت گرما بیرون از منزل بود سعد پسر قیس حضرت را دید و پرسید:

یا امیرالمؤمنین! در این گرمای شدید چرا از خانه بیرون آمدید؟ فرمود:

برای اینکـه سـتمدیده‌ای را یـاری کنم، یـا سـوخته دلی را پنـاه دهم. در این میـان زنی در حـالت ترس و اضـطراب آمـد مقابـل امـام علیه‌السلام ایستاد و گفت:

یا امیرالمؤمنین شوهرم به من سـتم می‌کند و قسم یاد کرده است مرا بزند. حضـرت با شـنیدن این سخن سر فرو افکند و لحظه‌ای فکر کرد، سپس سر برداشت و فرمود:

نه به خدا قسم! بدون تأخیر باید حق مظلوم گرفته شود!

این سخن را گفت و پرسید:

منزلت کجاست؟

زن منزلش را نشان داد.حضرت همراه زن حرکت کرد تا در خانه او رسید.

علی علیه‌السـلام در جلوی درب خانه ایسـتاد و با صـدای بلند سـلام کرد. جوانی با پیراهن رنگین از خانه بیرون آمد حضـرت به وی فرمود:

از خدا بترس! تو همسرت را ترسانیده‌ای و او را از منزلت بیرون کرده‌ای.

جوان در کمال خشم و بی‌ادبانه گفت:

کار همسـر من به شـما چه ارتباطی دارد: «والله لاحرقنها بالنار لکلامک؛ به خـدا سوگنـد به خاطر این سـخن شـما او را آتش خواهم

زد» علی علیه‌السلام از حرفهایی جوان بی‌ادب و قانون شکن سخت برآشفت! شمشیر از غلاف کشید و فرمود:من تو را امر به معروف و نهی از منکر می کنم، فرمان الهی را ابلاغ می کنم، حال تو به من تمرد کرده از فرمان الهی سرپیچی می کنی؟ توبه کن والا تو را می کشم.در این فاصله که بین حضرت و آن جوان سخن رد و بدل می‌شد، افرادی که از آنجا عبور می کردند محضر امام علیه‌السلام رسیدند و به عنوان امیرالمؤمنین علیه‌السلام سلام می کردند و از ایشان خواستار عفو جوان بودند.

جوان که حضرت را تا آن لحظه نشناخته بود از احترام مردم متوجه شد در مقابل رهبر مسلمانان خودسری می کند، به خود آمد و با کمال شرمندگی سر را به طرف دست علی علیه‌السلام فرود آورد و گفت:

یا امیرالمؤمنین از خطای من درگذر، از فرمانت اطاعت می کنم و حداکثر تواضع را درباره همسرم رعایت خواهم نمود. حضرت شمشیر را در نیام فرو برد و از تقصیرات جوان گذشت و امر کرد داخل منزل خود شود و به زن توصیه کرد که با همسرت طوری رفتار کن که چنین رفتار خشنی پیش نیاید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۰ ،ص_۱۱۳ داستانهای بحارالانوار ج ۱ ص۴۳.

جمجمه انوشیروان سخن می‌گوید

به امام علی علیه‌السلام خبر رسید معاویه تصمیم دارد با لشکر مجهز به سرزمین‌های اسلامی حمله کند.

علی علیه‌السلام برای سرکوبی دشمنان از کوفه بیرون آمد و با سپاه مجهز به سوی صفین حرکت کردند. در سر راه به شهر مدائن (پایتخت پادشاهان ساسانی) رسیدند و وارد کاخ کسری شدند.

حضرت پس از ادای نماز با گروهی از یارانش مشغول گشتن ویرانه‌های کاخ انوشیروان شدند و به هر قسمت کاخ که می‌رسیدند کارهایی را که در آنجا انجام شده بود به یارانش توضیح می‌دادند به طوری که باعث تعجب اصحاب می‌شد و عاقبت یکی از آنان گفت:

یا امیرالمؤمنین! آنچنان وضع کاخ را توضیح می‌دهید گویا شما مدتها اینجا زندگی کرده‌اید!

در آن لحظات که ویرانه‌های کاخها و تالارها را تماشا می کردند، ناگاه علی علیه‌السلام جمجمه‌ای پوسیده را در گوشه خرابه دید، به یکی از یارانش فرمود:او را برداشته همراه من بیا!

سپس علی علیه‌السلام بر ایوان کاخ مدائن آمد و در آنجا نشست و دستور داد طشتی آوردند و مقداری آب در طشت ریختند و به آورنده جمجمه فرمود: آن را در طشت بگذار. وی هم جمجمه را در میان طشت گذاشت.

آنگاه علی علیه‌السلام خطاب به جمجمه فرمود:

ای جمجمه! تو را قسم می‌دهم! بگو من کیستم و تو کیستی؟

جمجمه با بیان رسا گفت:

تو امیرالمؤمنین، سرور جانشینان و رهبر پرهیزگاران هستی و من بنده‌ای از بندگان خدا هستم.

علی علیه‌السلام پرسید:

حالت چگونه است؟

جواب داد:

یا امیرالمؤمنین! من پادشاه عادل بودم، نسبت به زیر دستان مهر و محبت داشتم،راضی نبودم کسی در حکومت من ستم ببیند، ولی

در دین مجوسی (آتش پرستی) به سر می‌بردم. هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمد کاخ من شکافی برداشت، آنگاه به رسالت مبعوث شد. من خواستم اسلام را بپذیرم ولی زرق و برق سلطنت مرا از ایمان و اسلام بازداشت و اکنون پشیمانم.

ای کاش که من هم ایمان می‌آوردم و اینک از بهشت محروم هستم و در عین حال به خاطر عدالت از آتش دوزخم هم در امانم.

وای به حالم! اگر ایمان می‌آوردم من هم با تو بودم. ای امیرالمؤمنین و ای بزرگ خاندان پیامبر!

سخنان جمجمه پوسیده انوشیروان به قدری دل سوز بود که همه حاضران تحت تأثیر قرار گرفته با صدای بلند گریستند. [۱].

امید است ما نیز پیش از فرا رسیدن مرگ در فکر نجات خویشتن باشیم.

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۴۱ ص_۲۴ داستانهای بحارالأنوار، ج ۳ ص۵۶.

جاذبه علی دربار معاویه را تسخیر کرد

روزی یکی از دوستان امیرالمؤمنین «ضرار بن ضمره» گذرش به دربار معاویه افتاد، معاویه از اوصاف و رفتار علی سؤال کرد: ضرار گفت: من علی را دیدم که نور ایمان از جوانب او پدایدار می‌گشت، و از زبانش علم و حکمت می‌بارید! هر چه می‌گفت، حقیقت بود... معاویه! شبی او را دیدم در تاریکی می‌نالد، اشک می‌ریزد، در حالی که محاسن صورتش را به دست گرفته بود می‌گفت: دنیا! مرا فریب مده! مدت تو کم است، عیش و نوشت پست و بی‌ارزش است، در کمی تو حساب و در زیادی تو عذاب است!! من تو را سه طلاقه کرده‌ام، دیگر حق رجوع نداری، آه از طولانی بودن سفر و کمی توشه! معاویه! من در فراق او می‌سوزم و مانند مادری هستم که فرزندش را در آغوشش سر ببرند!!

معاویه چون اوصاف علی را شنید شروع به گریه کرد و همه یاران و دار و دسته‌اش به گریه افتادند. [۱].

همین معاویه در روزهای جنگ صفین به سر می‌برد، و مشغول نبرد خونین با مولای متقیان بود، دیگر رمقی در کالبد سپاه شام باقی نمانده بود، معاویه با عمروعاص به مشورت پرداخت؛ عمروعاص گفت:

«یا معاویهٔ! لست مثله، هو یقاتلک علی امر و انت تقاتله علی غیره، انت ترید البقاء وهو یرید الفناء...»

ای معاویه! بدان که تو همانند علی علیه‌السلام نیستی! او با تو برای پیشرفت دین اسلام می‌جنگد، در حالی که تو برای دین نمی‌جنگی، تو می‌خواهی به لذائذ دنیا برسی، در صورتی که علی شهادت طلب و عاشق لقای الهی است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] «فلما سمع ذلک معاویهٔ بکی و بکی الحاضرون.» بحارالانوار ج۴۱ ص۱۵ و ۱۲۰ و ج۳۳ ص ۲۷۵ سفینهٔ البحار ج۲ ص۶۵۷.

[۲] شرح ابن ابی‌الحدید ج۲ ص.۲۱۰ نقل از آفتاب ولایت ص۱۷۸.

جمال و شمایل امام علی

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که دوست دارد به هیبت اسرافیل، رتبه میکائیل، جلالت جبرئیل، سازگاری آدم، خداترسی نوح، دوستی ابراهیم، اندوه یعقوب، جمال یوسف، مناجات موسی، صبر ایوب، زهد یحیی، سنت یونس، پرهیز عیسی و حب و خوی محمد بنگرد، باید به علی بنگرد، باید به علی بنگرد که نود خصلت از خصلتهای انبیا در اوست و همه را خداوند در او

جمع کرده و برای احدی غیر او جمع نکرده است. [۱] .

علامه شیخ عبدالرحمن صفوری شافعی گوید: آن حضرت میان قامت بود، چشمانی سیاه و درشت و روی زیبایی چون ماه شب چهارده و شکمی بزرگ داشت که بالای آن گنجینه علم و زیر آن جای غذا بود، محاسن شریفش پرپشت، موی سرش کم پشت، گردنش چون تنگ سیم فام بود؛ خداوند از او و مادرش و برادرانش جعفر و عقیل و عموهایش حمزه و عباس خشنود باد. [۲] .

ابن منظور گوید: در حدیث ابن‌عباس رحمهٔ الله آمده که: علی، امیرمؤمنان، به ماه تابان و شیر دمان و نهر خروشان و فصل نوبهار می‌ماند؛ نور و پرتوش به ماه، شجاعت و دلاوریش به شیر، جود و سخایش به نهر، و خرمی و حیائش به نوبهار مانند بود. [۳] .

و نیز گوید: در حدیث ابن عباس رحمهٔ الله آمده: من زیباتر از شرصه علی علیه‌السلام ندیدم. شرصه یا شرصه ریختن موی دو طرف پیشانی از جلو سر است.علامه محمد بن طلحه شافعی گوید: آن حضرت سبزه و گندمگون، درشت چشم و میان قامت بود، شکمی بزرگ و محاسنی بلند و پرپشت داشت، موی جلو سرش ریخته بود و موهای سر و صورتش سپید گشته بود، هیچ یک از عالمان او را به خضاب کردن توصیف ننموده جز سودهٔ بن حنظله که گفته است: من علی را دیدم که موی صورتش رنگین بود، و غیر او چنین نقل نکرده است، شاید آن حضرت خضاب می‌کرده، سپس آن را ترک کرده است.

خبرگزاران گفته، بینندگان دیده، در کتابهای نویسندگان نوشته و بر زبان گویندگان جاری است که از صفات ویژه آن حضرت که به قامت او راست آمده «الانزع البطین» است تا آنجا که به صورت نام خاص حضرتش درآمده است.

و از جمله چیزهایی که در معنای این دو صفت گوشها را می‌نوازد و برای شنونده لذیذتر از غذای مطبوع برای گرسنه به جان آمده و امنیت برای دل هراسان است آن که: آن حضرت چون تحت تربیت مستقیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داشت و از راه و روش او پیروی می‌نمود و شبانه روز گوش به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و جامه پیروی او را به تن داشت و همه کوشش و توجه خود را در پیروی آن حضرت به کار می‌برد و خلاصه بنا به گفته «هر کسی را از رفیقش بشناس» آیینه تمام نمای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، خداوند او را جانی پاکیزه بخشید که از انوار منتشر در آفاق نبوت در او تابید و با صفایی که داشت صورت همه خویهای پسندیده و کرامتهای اخلاقی را در خود منعکس کرد، و با داشتن نوری چنین از نزدیک شدن به کدورت کفر و ناخالصی و ستیز نفاق پاک ماند، و بدان پاکیزگی از ظلمات شرک و آلودگیهای دروغ و افترا به کلی جدا افتاد، و از همین رو نخستین کس از مردان بود که بی‌تردید به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد، و عشق به شکستن بتها و مجسمه‌ها و پاک کردن مسجد الحرام از بتها و خدایان باطل و نمودهای شک و گمراهی در او جان گرفت (و از همین رو او را «انزع» یعنی برکنده از شرک خواندند)...

و به جهت همراهی مداوم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خداوند پیوسته بر علم او می‌افزود تا آنجا که - به نقل ترمذی در کتاب صحیح خود- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق او فرمود: من شهر علمم و علی دروازه آن است. و آن حضرت با علم سرشار خود قضایای سخت و وقایع مشکل و احکام پیچیده را حل و فصل می‌نمود.

در هر علمی اثری از او به چشم می‌خورد و در هر حکمتی که خداوند به او بخشیده بود به دیده همگان آمد و او را بطین خواندند، زیرا بطین به کسی می‌گویند که شکمی بزرگ و پر داشته باشد، و چون درون آن حضرت سرشار از علم و حکمت بود و انواع و اقسام علم و حکمت حکم غذای او را داشت به این اعتبار او را بطین یعنی سرشار از علم و حکمت خواندند، مانند کسی که شکمش از غذای جسمانی پر است او را بطین گویند.

آری این نام برای حضرتش بدین اعتبار است و این همان معنایی است که راویان رهبر و ره یافته به زبان قلم نویسندگان اهدا نموده‌اند...

پی نوشت ها:

[۱] ر.ک: ص. و نظیر آن در «روض الفائق» علامه شیخ شعیب حریفیشی، ص.۲۹۱ و در کتاب «الامام علی فی الاحادیث النبویهٔ» تألیف علامه سید محمد ابراهیم موحد، ص۲۲۱ چنین است: «و به خوی و جسم و شرف و کمال منزلت محمد بنگرد...».

[۲] نزههٔ المجالس و منتخب النفائس:۴۵۴.

[۳] لسان العرب.۲۱۶:۱۴ ماده «حیا».

جوانمردی امام علی

ابن ابی‌الحدید گوید: در جنگ صفین هنگامی که سپاه معاویه شریعه فرات را محاصره کردند و راه آب را بر آن حضرت بستند و سران شام به معاویه گفتند: بگذار همه از تشنگی بمیرند چنانکه عثمان را تشنه کشتند، علی علیه‌السلام و یارانش از آنان خواستند که راه آب را باز کنند، سپاه معاویه گفتند: نه، به خدا سوگند تو را قطره‌ای نمی‌دهیم تا از تشنگی بمیری چنانکه عثمان لب تشنه جان سپرد. حضرت چون دید ناگزیر همه از تشنگی خواهند مرد، با یاران خود بر سپاه معاویه حملاتی پی در پی انجام داد تا پس از کشتاری فراوان که سرها و دستها از بدن جدا شدند، آنان را از جای خود دور کرد و خودشان بر آب دست یافتند و یاران معاویه در زمین خشک و بی‌آبی قرار گرفتند، یاران و شیعیان عرض کردند: ای امیر مؤمنان، آب را از آنان دریغ دار چنانکه آنان دریغ داشتند و قطره‌ای آب به آنان مده و با تیغ عطش آنان را از پای درآر و همه را دستگیر کن که دیگر نیازی به جنگ نیست. فرمود: نه، به خدا سوگند من با آنان مقابله به مثل نمی‌کنم، قسمتی از آب را برای آنان آزاد کنید. زیرا که لبه تیز تیغ ما برای آنان کافی است. [۱] .

شاعر گوید:

ملکنا فکان العفو منا سجیهٔ فلما ملکتم سال بالدم أبطح فحسبکم هذا التفاوت بیننا فکل اناء بالذی فیه ینضح

«چون ما بر شما دست یافتیم عفو و گذشت را پیشه ساختیم و چون شما بر ما دست یافتید سرزمین حجاز از خون جاری شد».

«همین تفاوت میان ما بس که از هر کوزه همان برون تراود که در اوست».

علامه دیاربکری گوید: راویت است هنگامی که علی علیه‌السلام عمرو بن عبدود را کشت لباس او را در نیاورد؛ خواهر عمرو بر سر جنازه برادر حاضر شد، چون لباس را به تن او دید گفت: همرزم کریمی او را به قتل رسانده است؛ آن گاه از قاتل وی پرسید، گفتند: علی بن ابی‌طالب بوده. وی این دو بیت را سرود:

لو کان قاتل عمرو غیر قاتله لکنت أبکی علیه آخر الابد لکن قاتله من لایعاب به من کان یدعی قدیما بیضهٔ البلد

«اگر قاتل عمرو غیر از این قاتل (یعنی علی علیه‌السلام) بود تا پایان روزگار بر او می گریستم».

«اما قاتل او مردی است که عیبی بر برادرم در کشته شدن به دست او نیست، که او از قدیم بزرگترین مرد دیار عرب بوده است». [۲] و [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه ۲۳:۱.

[۲] تاریخ الخمیس ۴۸۸:۱.

[۳] نقل از امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص۷۷۶-۷۷۵.

جهاز مختصر

من برخاستم و زره را فروختم و پول آن را به خدمت آوردم و در دامنش ریختم.

حضرت از من نپرسید که چند درهم است و من نیز چیزی نگفتم. سپس د بلال را صدا زد و مشتی از آن درهمها را به او داد و فرمود: با این پول برای فاطمه عطریات تهیه کن.

بعد با هر دو دست خود مشتی را برگرفتو به ابوبکر داد و فرمود: از لباس و اثاث منزل آنچه مورد نیاز است خریداری کن. عمار یاسر و تنی چند از اصحاب را هم همراه او روانه کرد. آنها وارد بازار شدند و هر یک چیزی زا می‌پسندید و ضروری می‌دانست، به ابوبکر نشان می‌داد و با موافقت او می‌خرید. از چیزهایی که آن روز خریدند:

پیراهنی به بهای هفت درهم و جارقدی به چهار درهم، قطیفه مشکی بافت خیبر، تخت خوابی بافته از برگ خرما. دو تشک که از کتان مصری رویه شده بود که یکی از لیف خرما و دیگری را از پشم گوسفند پر کرده بودند. چهار بالش از چرم طائف که از علف اذخر (گیاه مخصوصی است در مکه) پر شده بود. و پرده‌ای پیشمین و یک قطعه حصیر، بافت هجر (مرکز بحرین آن زمان) و آسیاب دستی و کاسه‌ای برای دوشیدن شیر و مشمی برای آب و ابریقی قیر اندود و سبویی بزرگ و سبز رنگ و تعدادی کوزه گلی.

اشیاء خریداری شده را نزد رسول الله (ص) آوردند. حضرت همین طور که جهاز دخترش را می‌دید و آن‌ها را بررسی و ورنداز می‌نمود گفت: خدا به اهل بیت برکت دهد.

قال علی (ع):... قال رسول الله (ص) قم فبع الدرع، فقمت فبعته و اخذت الثمن و دخلت علی رسول الله (ص) فسکبت الدرهم فی حجره فلم یسالنی کم هی؟ و لا انا اخبرته ثم قبض قبضه و دعا بلالا فاعطاه فقال: ابتعغ لفاطمه طیبا، ثم قبض رسول الله (ص) من الدراهم بکلتا یدیه فاعطاه ابابکر و قال: ابتع لفاطمه ما یصلحها من ثیاب و اثاث البیت و اردفه بعمار بن یاسر و بعده من اصحابه. فحضروا السوق فکانوا یعترضون الشی مما یصلح فلا یشترونه حتی یعرضوه علی ابی بکر فان استصلحه اشتروه.

فکان مما اشتروه: قمیص بسبعه دراهم و خمار باربعه دراهم و قطیفه سودا خیبریه و سریر مزمل بشریط و فراشین من خیش مصر حشو احدهما لیف و حشو الاخر من صوف و اربع مرافق من ادم الطائف حشوها اذخر و ستر من صوف و حصیر هجری و رحی للید و مخضب من نحاس و سقا من ادم و قعب للبن و شن للما و مطهره مزفته و جره خضرا و کیزان خزف.

حتی اذا استکمل الشرا حمل ابوبکر بعض المتاع و حمل اصحاب رسول الله (ص) الذین کانوا معه الباقی فلما عرض المتاع علی رسول الله (ص) جعل یقلبه بیده و یقول: بارک الله الاهل البیت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۹۴.

جشن عروسی

یک ماه گذشت و من هر صبح و شام به مسجد می رفتم و با پیامبر خدا(ص) نماز می‌گزاردم و به منزل باز می‌گشتم. اما در این مدت صحبتی از فاطمه به میان نیامد. تا اینکه همسران رسول خدا(ص) به من گفتند: آیا نمی‌خواهی که ما با رسول خدا(ص) سخن بگوییم و درباره انتقال زهرا به خانه شوهر، با حضرتش گفتگو کنیم؟

گفتم: آری چنین کنید.

آنها نزد پیامبر خدا(ص) رفتند، و از آن میان ام ایمن گفت: ای فرستاده خدا! اگر خدیجه زنده بود چشمانش به جشن عروسی فاطمه روشن می‌شد. چه خوب است شما فاطمه را به خانه شوهر بفرستید تا هم دیده زهرا به جمال شویش روشن گردد و سر و سامانی بگیرد و هم ما از این پیوند فرخنده شادمان گردیم؟ اتفاقا علی هم چنین خواسته است.

پیغمبر فرمود: پس چرا علی چیزی نگفت؟ ما منتظر بودیم تا او خود همسرش را بخواهد.

من گفتم: ای رسول خدا(ص)! شرم مانع من بود.

پس رو به زنان خود کرد و فرمود: چه کسانی اینجا حاضرند؟

ام سلمه گفت: من و زینب و فلانی و فلانی...

فرمود: پس هم اکنون حجره‌ای برای دختر و پسر عمویم آماده کنید. ام سلمه پرسید: کدام حجره؟ فرمود: حجره خودت مناسبتر است. به زنها هم فرمود که برخیزند و مقدمات جشن عروسی را آماده کنند.

قال علی (ع):... فاقمت قعد ذلک شهرا اصلی مع رسول الله (ص) و ارجع الی منزلی و لا اذکر شیئا من امر فاطمه ثم قلن ازواج رسول الله (ص) الا- نطلب لک من رسول الله (ص) دخول فاطمه علیک؟ فقلت افعلن، فدخلن علیه فقالت ام ایمن: یا رسول الله (ص)! لو ان خدیجه باقیه لقرت عینها بزفاف فاطمه و ان علیا یرید اهله، فقر عین فاطمه ببعلها و اجمع شملها و قر عیوننا بذلک.

فقال: فما بال علی لایطلب منی زوجته؟ فقد کنا نتوقع ذلک منه...

فقلت: الحیاه یمنعنی یا رسول الله.

فالتفت الی النسا فقال: من ههنا؟ فقالت ام سلمه: انا ام سلمه و هذه زینب و هذه فلانه و فلانه، فقال رسول الله (ص) هیئوا لابنتی و ابن عمی فی حجری بیتا.

فقالت ام سلمه: فی الی حجره یا رسول الله (ص)؟ فقال رسول الله (ص): فی حجرتک و امر نساه ان یزین و یصلحن من شانها.... [۱].

____

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۸۵.

جای خالی پدر

وقتی ابوبکر بر فراز منبر رسول خدا(ص) نشسته بود، کودکی خردسال از زیر منبر، به پرخاش او پرداخت و گفت: از منبر پدرم فرود آی.

ابوبکر برای اینکه حفظ موقعیت کرده باشد و خود را در انظار نبازد،

سخن کودک را تصدیق کرد و گفت: آری همین طور است این تمنبر جد توست اما در باطن از حرف حسن رنجید و در فرصتی که به همراه رفیقش خدمت امیر مومنان می‌رسد، ضمن گلایه‌هایی چند، از این سخن حسن یاد می‌کند و آن را به رخ حضرت می‌کشد. و رفیقش هم اضافه می‌کند: این تو هستی که فرزندانت را تحریک می‌کنی و آنان راوا می‌داری تا در انظار مردم ابوبکر را تحقیر کنند!.

حضرت در پاسخ آنان فرمود:

... شما خود می‌دایند و مردم نیز آگاهند که فرزندم حسن چه بسا، هنگامی که جدش در نماز بد، صفوف جماعت را می‌شکافت و خود را به وی می‌رسانید و در همان حال که پیامبر خدا(ص) در سجده بود بر پشت او سوار می‌شد و رسول گرامی با نهادن یک دست بر پشت طفل و نهادن دستی دیگر بر زانوی خود، بر می‌خاست، و با همین وضع نماز را به پایان می‌برد.

و نیز می‌دانید و مردم مدینه فراموش نکرده اند، ساعاتی را که پیامبر خدا(ص) بر فراز منبر سخن می گفت، و حسن از در که وارد می‌شد به جانب پدر می‌دوید و از پله‌های منبر بالا می‌رفت و بر دوش جدشت می‌نشست و بر گردن او سوار می‌شد و پاها را بر سیه مبارک او آویزان می کرد طوری که درخشندگی خلخال پای او از دور به چشم می‌خورد و پیامبر همچنان سخن می گفت و خطبه می‌خواند.

(شما خود انصاف دهید) کودکی که تا این پایه به جدش مهر و انس داشته طبیعی است که مشاهده جای خالی پدر و نشستن دیگری بر جای او، برایش دشورا و گران باشد. به خدا قسم من هرگز به او نیاموخته ام که چنین بگوید، و کار او به دستور من نبوده است....

قال علی (ع):... و اما احسنابنی فقد تعلمان و یعلم اهل المدینه انه کان یتخطی الصفوف حتی یاتی النبی و هو ساجد فیرکب ظهره فیقوم النبی و یده علی ظهر الحسن و الاخری علی رکبته حتی یتم الصلاه....

ثم قال: و تعلمان و یعلم اهل المدینه ان الحسن کان یسعی الی النبی و یرکب علی رقبته و یدلی الحسن دجلیه علی صدر النبی حتی یری بریق خلخالیه من اقصی المسجد و النبی یخطب و لایزال علی رقبته حتی یفرغ النبی من خطبته و الحسن علی رقبته، فلما رای الصبی علی منبر ابیه عیره شق علیه ذلک، و الله ما امرته بذلک و لافعله عن امری.... [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۳؛ بحار، ج ۴۳، ص ۲۰۵.

جبرئیل در عیادت پیامبر

جبرئیل، فرشته وحی، در اوقات معینی بر رسول خدا(ص) فرود می‌آمد و از وی دیدار می‌نمود... در روزهای بیماری، این دیدار تا دو نوبت در شبانه روز هم می‌رسید.

در یکی از این دیدارها بو که من، حضور جبرئیل را در محضر شریف رسول خدا(ص)احساس نمودم.

پیامبر خدا(ص) به جز من از همه کسانی که آنجا بودند، خواست که منزل را ترک گویند. و چون منزل از جمعیت خالی شد، گفتگوی او و جبرئیل به شرح زیر آغاز شد:جبرئیل: ای محمد! خدایت سلام رسانده و از تو احوالپرسی و دلجویی کرده است- هر چند او خود بر احوال بندگان آگاهتر است!

پیغمبر(ص): نشانه‌های مرگ را در خود می‌بینم.

جبرئیل: مژده باد بر تو! (زود است که) اراده خداوندی در حق تو به منتهای کرامت و بزرگواری رسد و زمان وصل و لقای او فراهم آید.

پیغمبر(ص): (لحظاتی پیش) فرشته مرگ آمده بود و اجازه ورود خواست، به او خوش آمد گفتم و داخل شد. از او مهلتی خواستم تا آمدن تو کارش را به تاءخیر اندازد.جبرئیل: ای محمد! پروردگارت به دیدار تو بسی مشتاق است تاکنون سابقه نداشته است که فرشته مرگ از کسی رخصت گرفته باشد و پس از تو نیز از احدی اجازه نخواهد گرفت.

پیغمبر(ص): جبرئیل! تو نزد من بمان، و تا آمدن او (فرشته مرگ) مرا تنها مگذار.

قال علی (ع):... فان جبرئیل نیزل علی النبی فی مرضه الذی قبض فیه فی کل یوم و فی کل لیله....

... انه نزل علیه فی الوقت الذی کان ینزل فیه فعرفنا حسه فقال علی فیخرج من کان فی البیت غیری. فقال له جبرئیل: یا محمد! ان ربک یقرئکالسلام و یسالک و هو اعلم بک کیف تجدک؟ فقال له انبی اجدنی میتا، قال له جبرئیل: یا محمد! ابشر فان الله انما اراد

ان یبلغک بما تجد ما اعدلک من الکرامه.قال له النبی: ان ملك الموت استاذن علی فاذنت له فدخل و اسیبظرته مجیئک.فقال له یا محمد! ان ربک الیک مشتاق. فما استاذن ملک الموت علی احد قبلک و لایستاذن علی احد بعدک. فقال النبی: لاتبرح یا جبرئیل حتی یعود.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۲، ص ۵۳۰ و ۵۳۲؛ کشف الغمّه، ج ۱۱، ص ۱۸.

جنگ بدر

روز هفدهم، یا نوزدهم رمضان، سال دوم هجرت، غزوه بدر روی داد.

شمار سپاهیان اسلام، بالغ بر سیصد و سیزده نفر بودند که برای سواری فقط دو اسب و هفتاد شتر داشتند.

عده سپاهیان دشمن، نهصد و پنجاه مرد جنگی که ششصد نفر آنان زره پوش بودند و صد است همراه داشتند. در این جنگ نوع اشراف و مهتران قریش شرکت داشتند رسول خدا(ص) به یاران خویش فرمود: هذه مکه قد القت الیکم افلاذ کبدها؛ این مکه است که جگر گوشه‌های خویش را جلوی شما افکنده است.

پس از نبرد تن به تن که میان شش نفر از پیشتازان قریش رخ داد، دو سپاه به جان هم افتادند و پس از جنگی سخت نتیجه به شکست دشمن و پیروزی سپاه اسلام انجامید. در این جنگ هفتاد نفر از مردان قریش به دست مسلمانان کشته شدند. بیش از نیمی از کشتگان بدر، یعنی ۳۶ نفر به دست توانای علی به هلاکت رسیدند و در نیم دیگر که به وسیله سایر مسلمین و امداد فرشتگان بوده است، آن حضرت سهیم بوده است.

پس از پایان جنگ به دستور رسول خدا(ص) کشتگان قریش را میان چاه بدر افکندند. آنگاه رسول خدا بر سر چاه ایستاد و گفت، ای به چاه افتادگان! ای عتبه، ای شیبه، ای امیه، ای ابوجهل و همه را یک به یک نام برد شما بد خویشانی برای پیامبر خدا (ص) بودید. مردم مرا راستگو دانستند و شما دروغگو، مردم مرا پناه دادند و شما مرا بیرون کردید.مردم مرا یاری کردند و شما به جنگ با من برخاستید. سپس گفت: آیا آنچه را پروردگار به شما وعده داده بود حق یافتند؟ من آنچه را پروردگارم وعده کرده بود حق یافتم.

بعضی از صحابه گفتند: ای فرستاده خدا! آیا با لاشه‌های مردگان سخن می گویی؟!فرمود: شما گفتار مرا از ایشان بهتر نمی‌شنوید. چیزی که هست، آنها از پاسخ دادن عاجزند و گرنه آنچه را گفتم شنیدند و دانستند که وعده پروردگارشان حق است.

گذشته از کشتگان، هفتاد نفر از مردان قریش نیز به دست مسلمانان اسیر گشتند که ۶۸ نفر ایشان با پرداخت سربها آزاد شدند.... تفصیل این قضایا را از کتاب تاریخ پیامبر اسلام (ص ۲۳۵ ۲۹۴) پی می گیرید.

۱- شب پیش از جنگ بدر، جناب خضر را در خواب دیدم. از او خواستم دعایی به من بیاموزد که وسیله نصرت و پیروزی بر دشمنان و مشرکان گردد.

پس گفت: بگو، یا هو، یا من لا هو الا هو.

همین که صبح شد به محضر رسول خدا (ص) شرفیاب شدم و خواب شب گذشته را برایش باز گفتم.

فرمود: علی! اسم اعظم را به تو آموخته‌اند.

این دعا در روز بدر پیوسته ورد زبانم بود.

۲- ما در حالی جنگ بدر را اداره کردیم که غیر از مقدار هیچ یک از ما صاحب اسب نبود. آن شب تمامی اصحاب و مسلمانان در

خواب بودند، غیر از رسول مکرم که در زیر درختی با تمام قامت ایستاده بو و تا صبح یا نماز خواند و یا دعا کرد.

۳- در روز بدر، لختی با سپاه دشمن جنگیدم. سپس نزد رسول خدا(ص) باز گشتم تا ببینم او چه می‌کند؟ پس دیدم آن حضرت سر بر خاك نهاده و در حال سجده می‌گوید: یا حی یا قیوم....

دوباره به میدان بازگشتم و لحظاتی را به نبرد پرداختم. سپس نزد رسول خدا (ص) آمدم، دیدم هنوز در سجده است و همان ذکر شریف را بر لب دارد. این وضع همچنان ادامه داشت، تا آنکه خدای متعال فتح و پیروزی را نصیب او گردانید.

۴- در جنگ بدر، من از تهور بی باکی قریش شگفت زده شدم. (و این در حالی بود که) ولید بن عتبه را کشته بودم و عمویم حمزه، عتبه را به هلاکت رسانده بود و من در کشتن شیبه (فرزند دیگر عتبه) سهیم بودم.

هنگامی که حنظله بن ابی سفیان بر من حمله ور شد، به او مهلت ندادم و با یک و با یك ضربت که بر سر او فرود آوردم، چشمانش از حدقه بیرون افتاد و نقش بر زمین شد و در دم جان سپرد.

۵- در روز بدر پس از آنکه آفتاب بالا آمد و همه جا روشن شد، و نبرد بین ما و سپاه دشمن بالا گرفت و صف ما با صف دشمن در هم آمیخت (طوری که دوست و دشمن قابل شناسایی نبود) من به منظور تعقیب و دست یافتن بر مردی از سپاه خصم از معرکه خارج شدم. در این بین چشمانم به سعد بن خیثمه افتاد که با تنی از مشرکان در جنگ و ستیز بود. نبرد بین آن دو در حالی صورت می‌گرفت که هر دو بر فراز تپه ای از ریگ و شن قرار داشتند. اما دیری نپایید که سعد، با زخم تیغ حریف از پای درآمد و شهید شد.

مشرك فاتح که سر تا پا در حصاری از آهن و پوششی از زره و سوار بر اسب بود،همین که مرا دید، شناخت و از اسب به زیر آمد و مرا به نام صدا زد و گفت:ای پسر ابوطالب! پیش آی تا با هم به نبرد پردازیم.

من به جانب او رفتم و او نیز به پیش آمد.

من به سبب آنکه قامتم (نسبت به او) کوتاهتر بود و از طرف دیگر او در بلندی قرار داشت، خود را به عقب کشیدم تا از یک تساوی نسبی برخوردار باشیم.

آن بیچاره این حرکت مرا بر ترس و فرار حمل نموده بود. از این رو گفت:

ای پسر ابوطالب! آیا فرار می‌کنی؟

گفتم: دور شده به زودی باز می‌گردد (ترجمه مثلی است که در حدیث آمده).

وقتی که من جای پای خود را محکم می‌کردم و بر خود مسلط و آماده کارزار می‌شدم،او ضربتی بر من حواله کرد که با سپر آن را دفع کردم. شمشیر او در سپر گیر کرد و در حالی که برای رهایی تلاش می‌کرد، من ضربتی بر کتف او فرود آوردم که از شدت و سنگینی آن به لرزه در آمد و زره‌اش از هم گسست.

من پنداشتم که از سوزش زخم آن ضربت، کار او تمام شده است. ناگاه برق شمشیری از پشت سرم ظاهر شد. من به سرعت سر خود را پایین کشیدم و آن شمشیر فرود آمد و چنان با سر آن مشرك اصابت کرد که جمجمه او را همراه کلاه خودش به هوا پرتاب کرد و گفت:

بگیر (ای مشرك) منم فرزند عبدالمطلب.

دیدم ضارب، عمویم حمزه و مقتول هم طعیمه بن عدی است.

۱- عن امیرالمومنین قال: رایت الخضر فی المنام قبل بدر بلیله فقلت له: علمنی شیئا انصر به علی الاعدا. فقال: قل یا هو یا من لا هو الا هو فلما اصبحت قصصتها علی رسول الله (ص) فقال لی: یا علی! علمت الاسم الاعظم. و کان علی لسانی یوم بدر. [۱] .

۲- عن علی بن ابی طالب: لقد حضرنا بدرا و ما فینا فارس غیر المقداد بن الاسود و لقد دایتنا لیله بدر و ما فینا الا من نام، غیر رسول

الله (ص) فانه كان منتصبا فی اصل شجره يصل فيها و يدعو حتى الصباح. [۲] .

۳- ... لما كـان يوم بـدر، قـاتلت شيئا من قتـال ثم جئت الى رسول الله (ص) انظر مـا صـنع؟ فادا هو ساجـد يقول: يا حى يا قيوم. ثم رجعت فقاتلت ثم جئت فادا هو ساجد يقول ذلک، ففتح الله عليه. [۳] .

۴- ... لقـد تعجبت يوم بـدر جراه القوم و قـد قتلت الوليـد بن عتبه و قتل حمزه عتبه و شـركته فی قتل شـيبه اذ اقبل الى حنظله بن ابى سفيان فلما دنا منى ضربته حربه بالسيف فسالت عيناه و لزم لارض قتيلا. [۴] .

۵- انى يومئـذ بعـد مـا متع النهـار و نحـن و المشـركون قـد اختلطت صـفوفنا و صـفوفهم؛ خرجت فی اثر رجـل منهم فـاذا رجـل من المشـركين على كثيب رمل و سـعد بن خيثمه و هما يقتلان حتى قتل المشـرك سعدا و المشرك فی الحديد و كان فارسا فاقتحم عن فرسه فعرفنى و هو معلم فنـادانى: هلم يـا بن ابى طـالب الى البراز! فعطفت عليه فانحط الى مقبلا و كنت رجلا قصـيرا فانحططت راجعا لكى ينزل الى كرهت ان يعلونى فقال: يا ابن ابى طالب! فررت؟ فقلت: قريب مفر ابن الشترا. فلما اسـتقرت قدماى و ثبت اقبل فلما دنا منى ضـربنى فاتقيت بالدرقه فوقع سيفه فلحج فضربته على عاتقه وهو دارع فارتعش و لقد قط سيفى درعه فظننت ان سيفى سيقتله فاذا بريق سـيف من ورائى فطاطات راسـى و وقع السـيف فاطن قحف راسه بالبيضه و هو يقول: خذها و انا ابن عبدالمطلب فالتفت فاذا هو حمزه عمى المقتول طعيمه بن عدى. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۳، ص ۲۸۲.۲۲۲- ارشاد، ج ۱، ص ۷۳؛ بحار، ج ۱۹، ص ۲۷۹.

[۲] العمده،ص ۳۶۳.

[۳] ارشاد، ج ۱، ص ۷۵؛ بحار، ج ۱۹، ص ۲۸۰.

[۴] بحار، ج ۱۹، ص ۲۸۶.۳۳۸- خصال، ص ۴۱۷؛ بحار، ج ۲۰، ص ۲۴۳ و ج ۳۸، ص ۱۷۱؛ اختصاص، ص ۱۶۰.

[۵] بحار، ج ۱۹، ص ۳۳۸.

جنگ احد

روز هفتم شوال سال سوم هجری غزوه «احد» واقع شد. شـمار سپاهیان اسلام در آغاز هزار نفر بود که در میدان جنگ به هفتصد نفر رسید.

افراد دشـمن سه هزار تن بود که هفتصـد نفر آنان از زره و تجهیزات لازم برخوردار بودنـد. شـمار اسـبها به دویست، و شتران به سه هزار بالغ می‌شد.

هـدف از این جنگ، ایسـتادگی در برابر هجوم قریش بود که به تلافی شـکست بدر برپا کرده بودند، و نتیجه‌ی آن، پیروزی ظاهری دشمن و به جای ماندن بیش از هفتاد شهید از بزرگان مسلمین بود.

در آغـاز، پیشـرفت جنـگ چنـان بـود کـه پیروزی را برای مسـلمین حتمی می‌نمـود؛ چـه آنکـه قریش بـا از دست دادن یـازده تن از پرچمـداران خود، آنهم در نخستین ساعـات جنـگ چنـان به وحشت و اضـطراب افتاده بودنـد که همگی پا به فرار گذاشـتند. و اگر دختر «علقمه» پرچم واژگون آنها را به دست نگرفته بود و مسـلمانان تیرانـداز نیز شـکاف کوه را رها نمی‌کردنـد، پیروزی مسـلمین قطعی بود. اما بدبختانه سپاه خصم پس از فروپاشی، از نو سامان یافت و توصیه رسول گرامی صلی الله علیه و آله به تیراندازان که به آنها فرموده بود:

«مبادا از جای خود حرکت کنید. اگر دیدید که ما نیز کشته می‌شویم، شما به یاری ما نشتابید و اگر پیروز هم شدیم و به جمع غنایم

پرداختیم، باز هم با ما شرکت نکنید... به فراموشی سپرده شد. در نتیجه سرنوشت جنگ به نفع کفار و مشرکان رقم خورد.

در همین جنگ بود که رسول گرامی را سنگباران کردند و دندان پیشین او را شکستند و چهره مبارکش را مجروح ساختند که خون بر گونه‌اش جاری شد. علی آب می‌ریخت و فاطمه زخم پدر را شستشو می‌داد. و چون خونریزی زیادتر می‌شد فاطمه پاره حصیری را سوزاند و روی زخم گذاشت تا خون بند آمد. از حوادث دردناک این غزوه، شهادت حمزه عموی پیامبر و کشته شدن حنظله غسیل الملائکه است.

در همین جنگ بود که ابوسفیان فاتحانه و خرسند از نبرد، بانگ برداشت که:جنگ و پیروزی به نوبت است. پیروزی امروز ما به تلافی شکست بدر است. رسول خدا(ص) در پاسخ او فرمود: (اما تو اشتباه می‌کنی) ما و شما یکسان نیستیم؛ کشته‌های ما در بهشتند و کشته‌های شما در دوزخ. [۱].

۱- ... مردم مکه نه تنها خود تا آخرین نفر بر ما هجوم آوردند، بلکه تمامی تیره‌های عرب چه هم پیمانان خود و چه کسانی که بر آنها نفوذ داشتند- را علیه ما بسیج کردند و سپاهی انبوه گرد آوردند. در این لشکرکشی بهانه قریش خونخواهی کشتگان بدر و جبران شکست گذشته بود.

پیامبر خدا(ص) که توسط جبرئیل از نقشه شوم مشرکان آگاه گشته بود، با افراد خود در تنگه احد سنگر گرفت و همان جا را پایگاه و قرارگاه خود ساخت.مشرکان پیش آمدند و یک باره بر ما تاختند. افرادی از مسلمین شهید شدند و آنان که باقی ماندند شکست خورده و پراکنده شدند. مهاجر و انصار همگی به سوی خانه‌های خود در مدینه گریختند و (به دروغ) قتل پیامبر خدا (ص) و یارانش را در شهر شهرت دادند و تنها با رسول خدا (ص) باقی ماندم.

لطف خدا شامل حال ما شد و پیشرفت مشرکان متوقف شد. من آن روز که پیشاپیش رسول خدا (ص) سپر بلا شده بودم و در دفاع از او پیکار می‌نمودم، هفتاد و چند زخم و جراحت برداشتم. (در این موقع حضرت آثار آن جراحات را بر جمع حاضر نشان داد). آن خدمتی از من سرزد که ان شاءالله پاداش آن نزد پروردگارم محفوظ است.

۲- در جنگ احد که بر اثر سستی و آزمندی پاره‌ای از مسلمانان سرنوشت جنگ به نفع مشرکان رقم خورد و فرصت طلایی از دست آنها ربوده شد و میدان تاخت و تاز برای مشرکان فراهم آمد شخصی که امیه بن ابی خذیفه نام داشت، در حالی که تا دندان مسلح بود و در پوششی از آهن مختفی بود و جز برق چشمانش جای دیگری از بدنش آشکار نبود، به میدان نبرد آمد.

او پیوسته رجز می‌خواند و هماورد می‌طلبید و می‌گفت:

امروز روز تلافی بدر است، (امروز روزی است که شکست بدر جبران می‌شود).

از میان مسلمین کسی به مبارزه با وی به پا خاست. اما دیری نپایید که به زخم دشمن از پای درآمد و شهید شد.

من آهنگ او کردم (و بر وی حمله بردم) و ضربتی بر سر او نواختم. اما از آنجا که وی سر خود را با «کلاه خود» پوشیده بود و زیر آن هم زره (مخصوص) به سر داشت، شمشیر من اثر نکرد و چون او به علت بلندی قد بر من تسلط و برتری داشت، شمشیرش را به سوی من حواله کرد که (خوشبختانه) در سپر نشست و در آن گیر کرد. در این حال که زره او اندکی پس رفته بود (و زمینه مناسبی برای ضربه زدن فراهم شده بود) من از فرصت استفاده کردم و با یک ضربت هر دو پای او را قطع کردم و او بر زمین افتاد.

اما آن گستاخ با همان حال، آنقدر تلاش کرد تا شمشیرش را از سپر رها ساخت و دوباره با من به زد و خورد پرداخت.

دیدم گودی زیر بغل او آشکار است (و از پوشش زره بی بهره مانده است) با وارد ساختن یک ضربت در همان ناحیه او را از تلاش بیهوده آسوده ساختم.

۳. شما را به خدا سوگند، آیا در میان خود فردی جز من می‌شناسید که آن نه مبارز تنومند، از تیره «بنی عبدالدار» را- که همگی از سران و پرچمداران قوم بودند- به خاک و خون کشیده باشد؟!

(آیا به یاد دارید) «صواب حبشی»، برده‌ی آن مقتولان را که چگونه دیوانه‌وار و خشمگین به میدان کارزار آمد و فریاد زد و گفت: «من به انتقام سروران و دلاورانی که از کف داده‌ام به قتل شخصی جز محمد خرسند نخواهم شد»؟!

چشمانش کاسه خون شده بود. دهانش کف‌آلود گشته بود. و شما (مردم) وحشت‌زده از برابر او می گریختید. در این حال من به مقابله و مبارزه با او به پا خاستم.

هنگامی که صوأب به من نزدیک می‌شد گویی هیولایی جلو می‌آمد! [۲] .

نبرد بین ما آغاز شد. اما بیش از دو ضربت رد و بدل نشد. سرعت شمشیر من چنان برق‌آسا بود که در یک لحظه او را دو نیمه ساخت. تیغه‌ی شمشیر بر تهیگاه و پهلوی وی اصابت کرد. قسمت پایین تنه او روی پاها بر زمین باقی ماند و بالا تنه او به جانبی افتاد و مسلمانان می‌نگریستند و به او می‌خندیدند!. [۳] .

۴. در بحبوحه‌ی جنگ «احد» شمشیرم دو نیمه شد. از میدان نبرد بازگشتم و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده عرض کردم: ای فرستاده‌ی خدا! انسان چاره‌ای ندارد جز اینکه با شمشیر بجنگد و شمشیر من شکست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نگاهی به اطراف انداخت، چشمانش بر شاخه‌ی خشکیده‌ی نخلی افتاد که در کناری افتاده بود. آن شاخه‌ی نخل را برگرفت و تکانی داد که ناگهان به شمشیر بدل شد و آن را به من داد؛ و این همان شمشیری است که ذوالفقار [۴] نام گرفت. آن را بر کسی فرود نیاوردم جز آنکه دو نیمه‌اش ساخت.

۵. در هنگامه‌ی نبرد احد تیری به چشم «قتادة بن ربیع» اصابت کرد و آن را شکافت و تخم چشمش به گونه‌اش افتاد. با همان حال خود را به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسانید و تقاضای شفا کرد....

رسول خدا صلی الله علیه و آله چشمش را گرفت و بر جای خود نهاد و شفا یافت طوری که چشم مجروح، تیزبین‌تر از چشم دیگر گردید.

۶- در جنگ احد شانزده زخم عمیق برداشتم که از شدت جراحت چهار مورد آن نقش بر زمین شدم [۵] هر بار مرد خوش صورتی که گیسوانی زیبا بر نرمه گوشهایش آویخته بود و بوی خوشی از او به مشام می‌رسید، بالای سرم حاضر می‌شد و بازوان مرا می‌گرفت و از زمین بلند می‌کرد و می‌گفت:

برخیز و بر مشرکان و دشمنان حمله بر؛ چه اینکه تو در طاعت خدا و رسول هستی و آن دو پیوسته از تو خشنودند.

هنگامی که خدمت رسول خدا (ص) رسیدم، قصه آن مرد را باز گفتم. آن حضرت فرمود:علی! چشمانت روشن باد، او جبرئیل بوده است.

۷- در روز احد که مردم از اطراف رسول خدا(ص) پراکنده گشتند و او را در میان انبوه دشمن، یکه و تنها رها ساختند، آن روز من به قدری برای آن حضرت ناراحت و پریشان گشتم که سابقه نداشت. حال من، حال کسی بو دکه بر نفس خود تسلط و اختیاری نداشته باشد. پیش روی حضرت با دشمنان مهاجم می‌جنگیدم و آنها را از اطراف وی پراکنده می‌ساختم تا اینکه پس از گذشت لحظاتی به عقب باز گشتم تا از حال او خبر گیرم. اما هر چه جویا شدم خبری نیافتم (نگران شده) با خو گفتم، پیامبر خدا(ص) به کجا ممکن است رفته باشد؟! احتمال فرارا که در حق وی منتفی است؛ معنی ندارد که رسول خدا (ص) از میدان کارزار فرار کرده باشند. احتمال شهادت هم در بین نیست، چون اگر شهید شده بود باید در میان کشته‌ها دیده می‌شد. پس راهی جز این باقی نمانده که او را به سوی آسمانها برده باشند (و ما را از نعمت وجود او محروم کرده باشند) از شدت خشم و ناراحتی غلاف شمشیرم را شکستم و با خود گفتم: حال که چنین است به تلافی فقدان او چندان نبرد خواهم کرد تا کشته شوم.آنگاه خود را به دریای دشمن زدم و آنان را از هر سو پراکنده ساختم. با فرار دشمن محوطه‌ای برابر دید من باز شد؛ ناگهان دیدم رسول خدا(ص) با حال ضعف و بیهوشی نقش بر زمین افتاده است!

(معلوم شد که او در تمام این مدت زیر دست و پای دشمن بوده است) به جانب او رفتم و سرش را در دامن گرفتم. نگاهی به من کرد و فرمود: علی! مردم چه کردند؟ گفتم: به دشمن پشت کردند و کافر شدند و شما را به آنان تسلیم کردند و خود گریختند.

در این بین پیامبر خدا (ص) متوجه حمله گروهی از سپاه دشمن شد که قصد داشتند غافلگیرانه به او یورش برند. فرمود: یا علی! آنان را از من دور کن.[۶] .

من به جانب آنها حمله بردم و جمعشان را متفرق ساختم که هر یک به سویی گریخت.سپس پیامبر خدا (ص) فرمود: علی! آیا صدای رضوان را که در آسمان در مدح و ستایش تو سخن می گوید می‌شنوی؟! او هم اینک بانگ برداشته و می گوید:

شمشیری جز شمشیر علی نیست

و جوانمردی جز علی نیست

همان جا من خدای را سپاس گفتم و بر لطف و نعمتی که به من عطا کرده است اشک شوق ریختم.

دوشنبه هفتم یا پانزدهم شوال، سال سوم هجرت، جنگ احد پایان پذیرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه بازگشت و شب یکشنبه را در مدینه بود و مسلمانان هم به معالجه و مداوای مجروحان خود پرداختند.

پیامبر چون نماز صبح روز یکشنبه را خواند؛ اطلاع یافت که «لشکر ابوسفیان که پس از پیروزی، روانه‌ی مکه شده بودند، هنگامی که به سرزمین «روحاء» رسیدند، از کار خود پشیمان گشته و تصمیم به مراجعت به مدینه و نابود کردن باقی مانده‌ی مسلمان گرفته‌اند». [۷] .

۸. این خبر که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید فورا فرمان داد که لشکر خسته و شکست خورده‌ی «احد»، خود را برای شرکت در جنگ دیگری آماده کنند. اما به مردم اعلام کرد:

«فقط کسانی حق شرکت دارند که دیروز در «احد» همراه بوده و از جنگ آسیب و جراحت برداشته‌اند». فراریها و منافقان که قهرا سالم مانده بودند، حق همراهی نداشتند.

به این ترتیب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و مجروحان ارتش اسلام حرکت کردند و در محلی به نام «حمراء الاسد» (که هشت میل با مدینه فاصله داشت) رسیدند و اردو زدند.

انتشار این خبر در میان لشکر قریش موجی از رعب و وحشت ایجاد کرد، (خصوصا از این مقاومت عجیب و شرکت مجروحان در میدان نبرد سخت به وحشت افتادند و شاید فکر می کردند ارتش تازه نفسی از مدینه به آنها پیوسته است).

در این بین لشکر قریش با مسافری که عازم مدینه بود، مواجه می گردند، این مسافر «نعیم بن مسعود» از تیره اشجع بود. ابوسفیان به او گفت: حال که تو آهنگ مدینه داری، راه خود را از جانب «حمراء الاسد» (یعنی همان جایی که ارتش اسلام اردو زده و به تعقیب قریش پرداخته است) قرار ده و محمد صلی الله علیه و آله را بترسان و به او بگو «در راه که می‌آمدم، سپاه ابوسفیان را چنین و چنان دیدم، نیروهای بسیاری از تیره‌های مختلف عرب به آنها پیوسته‌اند و قدرتی فوق‌العاده تشکیل داده‌اند، خوب است که بازگردید و جان خود را به خطر نیندازید، و تا می‌توانی آنها را بترسان، اگر چنان کردی و آنها را از تعقیب ما بازداشتی، ده شتر جوان پاداش خواهی گرفت».

«نعیم به مسعود» پذیرفت و به حمراء الاسد آمد و آنچه می‌خواست به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت، سپس یاران آن حضرت را مخاطب ساخت و گفت: «بامداد فردا با ارتشی روبرو خواهید شد که شما را یارای برابری با آنها نیست پس حرف مرا بشنوید و به خیرخواهی من اعتماد کنید و از راهی که آمده‌اید بازگردید...».

همراهان حضرت پاسخ دادند: «خدا ما را کافی است و او بهترین حامی است» و تو نیز آگاه باش که ما از آنها هیچ خوفی به دل نداریم.

اینجا بود که این آیه نازل گردید: [۸] .

«اینها کسانی بودند که جمعی از مردم (به حسب این روایت نعیم بن مسعود) به آنها گفتند: «لشکر دشمن بسیج گشته و آماده حمله‌اند. از آنها بترسید»، اما آنها نه تنها نترسیدند بلکه به عکس بر ایمانشان افزوده شد. و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی است...».

(پیامبر و همراهان، هر چه انتظار کشیدند، از حمله دشمن خبری نشد، شبها در پانصد محل آتش می‌افروختند چنانکه شعله‌های آتش از مسافتهای دور دیده می‌شد و همهمه‌ی سپاهیان نیز از راه دور شنیده می‌شد. سرانجام رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراهان پس از سه روز و یا به نقلی پنج روز توقف، به مدینه باز گشتند).

۱. قال علی علیه‌السلام:... فان اهل مکهٔ اقبلوا الینا علی بکرهٔ ابیهم قد استحاشوا من یلیهم من قبائل العرب و قریش طالبین بثار مشرکی قریش فی یوم بدر فهبط جبرئیل علی النبی فانباه بذلک فذهب النبی و عسکر باصحابه فی سد احد و قبل المشرکون الینا فحملوا علینا حمله رجل واحد. واستشهد من المسببین من استشهد و کان ممن بقی ما کان من الهزیمه و تقیت مع رسول الله (ص) و مضی المهاجرون و الانصار الی منازلهم من المدینه. کل یقول: قتل النبی و قتل اصحابه. ثم ضرب الله عزوجل وجوه المشرکین و قد جرحت بین یدی رسول الله (ص) نیفا و سبعین جرحه. منها هذه و هذه ثم القی رداه و امریده علی جراحاته و کان منی فی ذلک ما علی الله عزوجل ثوابه ان شاء الله. [۹] .

۲- ... لما کان یوم احد و جال الناس تلک الجوله اقبل امیه بن ابی حذیفه بن المغیره و هو دارع مقنع فی الحدید ما یری منه الا عیناه و هو یقول: یوم بیوم بدر. فعرض له رجل من المسلمین فقتله امیه فصمدت به فضربته بالسیف علی هامته و علیه بیضه و تحت البیضه مغفر فنبا سیفی و کنت رجلا قصیرا فضربنی بسیفه فاتقیت بالدرقه فلحج سیفه فضربته و کان درعه مشمره فقطعت رجلیه فوقع و جعل یعالج سیفه حتی خلصه من الدقه و جعل یناوشنی و هو بارک حتی نظرت الی فتق تحت ابطه فضربته فمات. [۱۰] .

۳- ... نشدتکم بالله هل فیکم احد قتل من بنی عبد الدار تسعه مبارزه کلهم یاخذ اللوا، ثم جا صواب الحبشی مولاهم و هو یقول: و الله لا اقتل بسادتی الا محمدا. قد ازبد شدقاه و احمرت عیناه فاتقیتموه وحدتم عنه و خرجت فلما اقبل کانه قبه مبینه فاختلف انا و هو ضربتین فقطعته بنصفین و بقیت رجلاه و عجزه و فخذاه قائمه علی الارض ینظر الیه المسلمون و یضحکون منه. [۱۱] .

۴- ... انقطع سیفی یوم احد، فرجعت الی رسول الله (ص) فقلت: ان المرا یقاتل بسیفه و قد انقطع سیفی، فنظر الی جریده نخل عتیفه یابسه مطروحه، فاخذها بیده ثم هزها فصارت سیفه ذاالفقار فناولنیه فما ضربت به احدا الا وقده بنصفین. [۱۲] .

۵- ... ان ابا قتاده بن ربعی کان رجلا صحیحا فلما ان کان یوم احد اصابته طعنه فی عینه فبدرت حدقته فاخدهابیده ثم اتی بها الی النبی فقال یا رسول الله (ص) ان امراتی الان تبغضنی فاخذها رسول الله (ص) من یده ثم وضعها مکانها فلم تک تعرف الا بفضل حسنها علی العین الاخری. [۱۳] .

۶- ... اصابنی یوم احدست عشره ضربه سقطت الی الارض فی اربع منهن فاتانی رجل حسن الوجه حسن اللمه طیب الریح فاخذ بضبعی فاقامنی ثم قال: اقبل علیهم فانک فی طاعه الله و طاعه رسول الله (ص) و هما عنک راضیان... فاتیت النبی فاخبرته فقال: یا علی اقر الله عینک ذاک جبرئیل. [۱۴] .

۷- ... لما انهزم الناس یوم احد عن رسول الله (ص) لحقنی من الجزع علیه ما لم یلحقنی قط و لم املک نفسی و کنت امامه اضرب بسیفی بین یدیه فرجعت اطلبه فلم اره. فقلت: ما کان رسول الله (ص) لیفر و ما رایته فی القتلی؟ و اظنه رفع من بیننا الی السما، فکسرت جفن سیفی و قلت فی نفسی: القاتلن به عنه حتی اقتل و حملت علی القوم فافرجوا عنی و اذا انا برسول الله و ولا الدبر من العدو و اسلموک. فنظر النبی الی کتیبه قد اقبلت الیه فقال لی: رد عنی یا علی! هذه الکتیبه؛ فحملت علیها اضربها بسیفی یمینا و شمالا حتی ولو الادبار.فقال النبی: اما تسمع یا علی مدیحک فی السما؟! ان ملکا یقال له رضوان ینادی:لا سیف الا ذوالفقار و لافتی الا

علی... فبکیت سرورا و حمدت الله سبحانه و تعالی علی نعمته. [۱۵] .

۸.... أوحی الله تعالی الی رسول الله صلی الله علیه و آله أن اخرج فی وقتک هذا لطلب قریش و لا تخرج معک من أصحابک الا من کانت به جراحة. فأعلمهم بذلک، فخرجوا معه علی ما کان بهم من الجراح حتی نزلوا منزلا یقال له «حمراء الاسد» و کانت قریش قد جذت السیر فرقا. فلما بلغهم خروج رسول الله صلی الله علیه و آله فی طلبهم خافوا فاستقبلهم رجل من «اشجع» یقال له «نعیم بن مسعود» یرید المدینة، فقال له ابوسفیان صخر بن حرب: یا نعیم هل لک أن أضمن لک عشر قلائص و تجعل طریقک علی «حمراء الاسد» فتخبر محمدا انه قد جاء مدد کثیر من حلفائنا من العرب: کنانة و عشیرتهم و الاحابیش و تهول علیهم ما استطعت فلعلهم یرجعون عنا؟ فاجابه الی ذلک. و قصد «حمراء الاسد» فاخبر رسول الله صلی الله علیه و آله بذلک و قال: ان قریشا یصبحون بجمعهم الذی لا قوام لکم به فاقبلوا نصیحتی و ارجعوا. فقال اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله: «حسبنا الله و نعم الوکیل» اعلم انا لا نبالی بهم. فانزل الله سبحانه علی رسوله: «الذین استجابوا لله و الرسول الی قوله: «و نعم الوکیل».... [۱۶] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: تاریخ پیامبر اسلام، ص ۳۰۶.

[۲] در روایت به «قبة مبنیه» یعنی گنبد برافراشته تشبیه شده است.

[۳] بخشی از سخنان آن حضرت است که در روز شورا خطاب به نامزدهای خلافت و سایر حضار ایراد فرمود.

[۴] در خصوص شمشیر حضرت روایات دیگری هم وارد شده است.

[۵] رسول خدا(ص) به ام سلیم و ام عطیه، دو بانویی که در کار درمان مجروحان تلاش می‌کردند، فرمود: زخمهای علی را درمان کنید. گفتند: نی شود، هر زخمی را که مرهم می‌گذاریم جای دیگر از تن علی می‌ترکد.پیامبر خدا(ص) که وضع را چنین دید خودش دستی بر زخمهای پیکر علی کشید و در جا شفا یافت.(راه محمد، ج ۱، ص ۲۸۶).

[۶] ابن ابی الحدید می‌نویسد: دسته‌ای که برای کشتن پیامبر خدا (ص) هجوم آودره بالغ بر پنجاه نفر بودند و علی در حالی که پیاده بود آنها را متفرق می‌ساخت. اما آنها بزودی جمع می‌شدند و از نو حمله می‌کردند و هر بار علی آنها را پراکنده می‌ساخت و این کار بارها تکرار شد.

سپس جریان نزول جبرئیل یا رضوان را نقل می‌کند و می‌گوید: علاوه بر این مطلب که از نظر تاریخی مسلم است، من خود در برخی از نسخه‌های کتاب غزوات محمد بن اسحاق جریان فرود آمدن جبرئیل را دیده‌ام... حتی روزی از استاد خود، عبدلوهاب سکینه از صحت آن پرسیدم. وی گفت این خبر صحیح است.

به او گفتم: پس چرا مؤلفان صحاح ششگانه، از درج آن در کتابهایشان غفلت ورزیده‌اند؟

در پاسخ گفت: مگر همه روایات صحیح در صحاح ستّه گرد آمده است؟ خیلی از روایات صحیح داریم که نویسندگان صحاح در جوامع خود نیاورده‌اند. (شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۱۱).

[۷] تاریخ پیامبر اسلام، ص ۳۴۴.

[۸] (الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل). سوره‌ی آل عمران (۱۷۳:۳).

[۹] خصال، ص ۴۱۶؛ اختصاص، ص ۱۶۷: بحار، ج، ۲۰، ص ۶۹.

[۱۰] شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۷۵.

[۱۱] خصال، ص ۶۶۸.

[۱۲] بحار، ج ۲۰، ص ۷۸.

[۱۳] احتجاج، ص ۲۲۴.

[۱۴] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۷۳؛ بحار، ج ۲۰، ص ۹۳.

[۱۵] ارشاد، ج ۱، ص ۸۶؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۳؛ بحار، ج ۲۰، ص ۸۶.

[۱۶] بحار، ج ۲۰ ص ۱۱۱.

جنگ خندق

جنگ خندق یا غزوه احزاب در شوال سال پنجم هجرت واقع شد. تعداد سپاهیان دشمن را تا بیست و چهار هزار نفر برشمرده‌اند، که این رقم از به هم پیوستن قبایل و تیره‌های مختلف عرب و یهودیان گرد آمده بود. همدستی قبایل و شرکت گسترده‌ی آنها در این نبرد، سبب شد که جنگ خندق به جنگ احزاب هم شهرت یابد.

رسول خدا از این لشکرکشی باخبر شد و با اصحاب خود به مشورت پرداخت که: آیا از مدینه بیرون روند و هر جا که با دشمن برخورد کردند، همان جا با وی بجنگند، و یا اینکه در مدینه بمانند و پیرامون شهر را خندق بکنند؟

پیشنهاد سلمان فارسی برای حفر خندق، به تصویب رسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله ارتش اسلام را که سه هزار نفر مرد بودند در دامن کوه «سلع» قرار داد، چنانکه کوه در پشت سر آنان واقع شد. سپس کسی را در مدینه جانشین خود گذاشت و کار خندق را با شتاب آغاز کرد.

مسلمانان با کوشش فراوان دست به کار شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز شخصا کمک می‌کرد و بیل و کلنگ می‌زد و گاه توبره‌های خاک را بر دوش می‌کشید.

هر ناحیه‌ای از خندق به دسته‌ای از مسلمانان واگذار شده بود.

رسول گرامی در برنامه تقسیم کار، برای هر قبیله‌ای مساحتی معین فرمود و آنها موظف بودند مقداری را که به ایشان واگذار شده است، بکنند. هر ده نفر می‌بایست چهل ذراع حفر کنند.

سرانجام، کار حفر خندق با گذشت شش روز به پایان رسید. البته بیشتر اطراف مدینه را بناهای به هم پیوسته بود و راهی برای عبور و هجوم دشمن وجود نداشت و خندق فقط در همان قسمتی کنده می‌شد که امکان نفوذ و هجوم دشمن وجود داشت.

طول و عرض و عمق خندق بدرستی شخص نیست. اما بعضی از نویسندگان ارقامی تخمین زده‌اند؛ از جمله گفته‌اند:

طول خندق در حدود پنج و نیم کیلومتر و عرض آن ده متر و عمق آن پنج متر بوده است.

عبور از این عرض و جهش با این فاصله برای چابکترین اسبها هم غیر ممکن می‌نماید، کاری که عمرو بن عبدود کرد و توانست خود را به آن سوی خندق برساند،دست یافتن بر تنگنایی بود، که از فاصله کمتری برخوردار بوده است.از ابن هشام نقل شده است که:

مسلمانان روزه ابه کار حفر خندق سرگرم بودن و شبها به خانه‌های خود باز می‌گشتند اما رسول خدا (ص) بر فراز یکی از تپه‌ها چادر زده بود و شبها را نیز در همانجا به سر می‌برد.

با پایان یافتن حفر خندق، احزاب سر رسیدند. دریایی از دشمن دور تا دور مدینه را احاطه کرد. اینجا بود که گرفتاری مسلمانان به نهایت رسید و ترس و بیم شدت یافت و دل برخی پیروان نسبت به خدا و رسول او،

بد گمان شد و نفاق منافقان آشکار گشت:

کسی از آن میان گفت:

محمـد، مـا را نویـد می‌داد که گنجهـای خسـرو و قیصـر را به چنـگ می‌آوریم، امـا امروز جراءت نمی کنیم که برای قضای حاجت بیرون رویم.

و کسانی هم نزد او آمدند و گفتند: ای رسول خدا(ص)! خانه‌های ما در خطر دشمن است، رخصت دهید تا به خانه‌های خود که در بیرون مـدینه است بـاز گردیم.محاصـره دشـمن، نزدیـک به یـک ماه طول کشـید و در این مـدت جنگی رخ نـداد جز آنکه از سوی دشـمن گاه تیرهایی به جانب مسـلمین پرتاب می‌شـد... تا آنکه عمر بن عبـدود که او را با هزار سوار برابر می‌دانسـتند خود را به این سوی خنـدق رسانیـد و طی یک مبارزه تن به تن، به دست توانای علی به هلاکت رسـیدو با قتل او سـرنوشت جنگ به نفع مسـلمین تغییر کرد و مهاجمان با خواری و سـرافکندگی باز گشتند. در اینجا بود که رسول خدا(ص) فرمود: ضربه علی یوم الخندق افضل من عباده الثقلین؛ ضربت علی در روز خندق برتر از عبادت جن و انس است.

و نیز فرمود: الان نغزوهم و لایغزونا؛ اکنون ما به جنگ ایشان خواهیم رفت و ایشان به جنگ ما نخواهند آمد.

و نیز فرمود: برز الایمان کله الی الشرک کله؛ امروز تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: تاریخ پیامبر اسلام، ص ۳۷۸ به بعد؛ ارشاد، ج ۱، ص ۹۴- ۱۰۹.

جوشش آب

در یکی از جنگهـا، رسول خـدا(ص) با مشـکل بی آبی مواجه شـد. (حضـرتش در حالی که به سـنگی اشاره می کرد) به من فرمود: علی! برخیز و به جـانب این سـنگ برو و بگو: من فرسـتاده رسول خـدا(ص) هسـتم؛ از تو می‌خواهم که برای من از خود آب جاری سازی!

سوگنـد به خـدایی که وی را به پیامبری گرامی داشت، همین که پیام آن حضـرت را به آن سـنگ رسانـدم ناگهان دیدم زایده‌هایی شبیه پستان گاو بر روی سنگ ظاهر شد و از همان زایده‌ها آب جریان یافت.

من بسـرعت نزد رسول خـدا(ص) آمـدم و آنچه را واقع شده بود گزارش د کردم. حضـرت فرمود: علی! برو از آن آب برگیر. مردم هم آمدنـد و مشـکها و ظرفهای خود را پر کردند، پس از آنکه خود نوشـیدند و وضو ساختند و چارپایانشان را سـیراب ساختند و... این فضیلتی بود که خداوند عزوجل از میان اصحاب، تنها مرا به آن مفتخر ساخت.

عن علی قال:... فان رسول الله (ص) کان فی تعض الغزوات ففقد الما فقال لی: یا علی! قم الی هذه الصخره و قل: انا رسول رسول الله (ص)، انفجری لی ما والله الـذی اکرمه بالنبوه لقد ابلغتها الرساله فاطلع منها مثل ثدی البقر فسال من کل ثدی منها ما فلما رایت ذلک اسـرعت... فاخبرته فقال: انطلق یا علی! فخذ من الما و جا القوم حتی ملووا قربهم و اداوتهم و سقوا دوابهم و شربوا و توضووا فخصنی الله عزوجل بذلک. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال، ص ۶۹۹.

جنگ جمل

افکـار زنـانه بر عایشه غلبه یافت و کینه دیرینه او را همچون کوره آهنگری بتافت؛ اگر از او می‌خواسـتند تا آنچه را درباره من انجام

داده است، با دیگری کند هرگز نمی‌پذیرفت و چنین نمی‌کرد....

آتش افروزان جنگ جمل به بهانه مکه از مدینه بیرون شدند. در حالی که حرم و همسر رسول خدا(ص) را به این سو و آن سو می‌کشاندند؛ چنانکه کنیز را فروشندگان آن به اطراف می‌کشانند.

او را با خود به بصره بردند، در حالی که زنان خویش را در خانه‌های امن خود نشاندند. کسی را که رسول خدا(ص) در خانه و پرده نگاه داشته بود و او را از چشم آن دو (طلحه و زبیر) و چشمان دیگران باز داشته بود، به همگان نمایاندند. آن هم به همراه لشکری که یک تن از آنان نبود که در طاعت من نباشد و دست مرا به میل رغبت خود به بیعت نفشرده باشد.

آنها به فرمانگزار من در بصره و خزانه داران و مردمی جز آنان، یورش آوردند: بعضی را با زجر و سختی کشتند و بعضی را با مکر و نیرنگ از پا در آوردند.

به خدا سوگند، آنها، اگر از مسلمانان جز یک تن را به عمد بی آنکه جرمی مرتکب شده باشد- نکشته بودند، کشتن همه آن لشکر بر من روا بود؛ چه آنکه آنها همگی حاضر بودند و از هلاکت مسلمانی بی گناه جلوگیری نکردند و با دست و زبان به دفاع از وی برنخاستند.

(این حال لشکری است که تنها یک مسلمان توسط آنها کشته شده باشد) پس چگونه بر من روا نباشد کشتن لشکری که به تعداد خود از جمع مسلمین کشته باشند؟!قال علی (ع): اما فانه فادرکها رای النسا و ضغن غلا فی صدرها کمر جل القین و لو دعیت لتنال من غیری ما اتت الی؛ لم تفعل. [۱] .

... فخرجوا یجرون حرمه رسول الله (ص) کما تجر الامه عند شائها متوجهین بها الی البصره فحبسا نساهما فی بیوتهما و ابرزا حبیس رسول الله (ص) لهما و لغیر هما فی جیش ما منهم رجل الا و قد اعطانی الطاعه و سمح لی بالبیعه طائعا غیر مکره فقدموا علی عاملی بها و خزان بیت مال المسلمین و غیرهم من اهلها فقتلوا طائفه صبرا و طائفه غدرا.

فو الله لو لم یصیبوا من المسلمین الا رجلا واحدا معتمدین لقتله بلا جرم جره، لحل لی قتل ذلک الجیش کله اذ حضروه فلم ینکروه و لم یدفعوا عنه بلسان و لابید، دع ما انهم قد فتلوا من المسلین مثل العده التی دخلوا بها علیهم.... [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه (صبحی صالح)،بخشی از خطبه ۱۵۶.

[۲] نهج‌البلاغه، ترجمه شهیدی، خطبه ۱۷۱.

جای بهشت‌ها در روز قیامت

سه نفر از یهود به نامهای کعب بن اشرف و مالک بن صیفی وحی بن اخطب نزد عمر آمده به او گفتند: در کتاب آسمانی شما قرآن مجید آمده: وجنهٔ عرضها السموات والارض؛ [۱] بهشتی که وسعت و پهناوری آن به قدر آسمان‌ها و زمین‌هاست و در صورتی که وسعت یک بهشت تمام آسمانها و زمینهای هفتگانه را بگیرد پس بقیه بهشتها در روز قیامت کجا هستند؟

عمر گفت: نمی‌دانم، در این اثناء امیرالمومنین علیه‌السلام وارد گردیده به آنان فرمود: گفتگوی شما چیست؟ یهودیان سوال خود را مطرح کردند. حضرت امیر علیه‌السلام به آنان فرمود: بگویید وقتی که شب می‌شود روز به کجا می‌رود؟

گفتند: خدا می‌داند.

علی علیه‌السلام همین طور هم جای بهشتها را خدا می‌داند، و آنگاه آن حضرت علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و داستان را عرضه داشت و در همان حال آیه شریفه نازل گردید:

فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون؛ [۲] بپرسید از دانشمندان اگر خودتان نمی‌دانید. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

[۲] سوره نحل، آیه ۴۳. مناقب سروی قضایاه فی حال حیاه النبی صلی الله علیه و آله.

[۳] توحید، صدوق، باب ۶۰، القضاء، حدیث ۳.

جو

هنگامی که حضرت امیر علیه‌السلام خواست به جنگ صفین رود، این دعا را که مشتمل بر چگونگی آفرینش آسمان و زمین و حکمت قرار دادن کوههاست انشاء فرمود: اللهم رب السقف المرفوع، والجو المکفوف، الذی جعلته مغیضا للیل والنهار....

بار خدایا! ای پروردگار آسمان بلند! و جو محفوظ از انتشار، که قرار داده‌ای آن (جو) را محل فرو رفتن شب و روز... [۱] شهرستانی در کتاب الهیئه والاسلام [۲] آورده: منظور از جو مکفوف این است که جو با آن که به خودی خود اقتضای پراکندگی و انتشار دارد از آثار قدرت خدای تواناست که آن را در جای معینی نگهداری نموده است.

و نیز در شرح الذی جعلته مغیضا للیل و النهار می‌گوید: کلمه مغیض به معنای جائی است که آب را می‌مکد و آن را به خود جذب می‌نماید، و گویا آن حضرت (بطور استعاره) شب و روز را به معنای نور و تاریکی قرار داده و چنین فرموده: خدایا تو نور و ظلمت را در جو فرو برده‌ای و در اثر فرو رفتن نور در جو، شب به وجود آمده، و در اثر فرو رفتن تاریکی در جو روز پدید آمده است که آن حضرت چنین فرض نموده که هوا نور و ظلمت را مکیده و بلع می‌نماید و هم اکنون پس از گذشتن قرنهای زیادی دانشمندان علم هیئت به وسیله آلات مجهز طیف نما و یا اسپکترسکوپ دیده‌اند که جو بر اثر اقتضاء و احتیاجش مقداری از نور را می‌مکد و بقیه‌اش را برای ما بر می‌گرداند. و حقا که این کشف علمی هزار در از علم و اسرار فیزیکی به روی آنها گشوده است. و لیکن باب مدینه العلم مقصودم علی علیه‌السلام است. بنابر روایات صحیحه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هزار در از علم به او آموخته که از هر دری هزار در گشوده می‌شود، و بسا این فرمایشات معجزه آسا از آثار و فروع این درها بوده که دانشمند محقق از آنها هزار در کشف می‌کند، و به خدا سوگند که کسی که در سخنان نورانی آن حضرت علیه‌السلام دقت و تامل نماید، در صورتی که بر فنون فلسفه احاطه و تسلط داشته باشد چشمه‌هایی از حکمت و دانش به روی او می‌جوشد، و به صدق گفتار آن کسی که درباره آن حضرت علیه‌السلام گفته: کلام علی علیه‌السلام پائین‌تر از کلام خالق و برتر از کلام مخلوقین است پی می‌برد.

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶۶.

[۲] الهیئه والاسلام، ص ۵۱.

جنگ و حماسه

هنگامی که حضرت امیر علیه‌السلام یاران خود را به نبرد با دشمن ترغیب می‌نمود این دستورات را به آنان گوشزد می‌کرد:

زره‌داران را در پیش روی لشکر و جنگجویان بی‌سلاح را عقب لشکر قرار دهید دندانهایتان را بر هم بفشارید؛ زیرا که آن سبب می‌شود شمشیرها کمتر به سرتان کارگر شود؛ به هنگام پرتاب نیزه پیچ و خم بخورید که در اصابه نیزه به دشمن موثر است؛

نگاهتان را پایین بیندازید که دل را قوی و قلب را آرامتر می‌کند؛ سر و صدا و هیاهو نکنید؛ زیرا متانت و وقار بیش از هر چیز ترس و هراس را برطرف می سازد؛ پرچم خود را استوار نگهداشته و اطرافش را خالی نکنید، و آن را به دست دلیران سپاه و کسانی که خطرها را از شما دور می‌کنند بسپارید [۱] آنان هستند که اطراف پرچم را می‌گیرند و از چهار جانب آن را نگهداری می‌کنند، نه از آن عقب می‌افتند که تسلیم دشمن شوند، و نه بر آن پیشی می‌گیرند که تنها بماند. [۲] .

و نیز آن حضرت علیه‌السلام در بعض روزهای صفین به یاران خود فرمود: ترس از خدا را شعار خود سازید، و ثبات قدم و آرامش را پیشه کنید دندانهایتان را بر هم بفشارید که شمشیرها را از سرتان دورتر می‌کند، زره را با دقت در برکنید، شمشیرها را در غلاف حرکت دهید، با گوشه چشم غضب آلود به دشمن نظر افکنید، از هر طرف نیزه بپرانید، با نوک شمشیر زد و خورد کنید اگر شمشیرتان نمی‌رسد با پیش رفتن آن را به دشمن برسانید. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] یکی از مصادیق این فرمایش امام علیه‌السلام ربیعه بن مکدم از قبیله بن فراس است آورده‌اند که: در سفری چند کجاوه از اهل و عائله‌اش همراهش بودند که به تنهایی از آنها پاسداری می‌نمود. در این موقع دو اسب‌سوار از طایفه بنی سلیم متوجه او شده، یکی از آنان تیری به سوی او پرتاب نمود تیر به قلب وی اصابت کرد. در این هنگام ربیعه برای این که دشمن از این حادثه آگاه نشود و به حریم او متعرض نگردد نیزه‌اش را در زمین فرو برد و در حالی که بر زین نشسته بود به آن تکیه زد تا این که کجاوه‌ها به خانه‌های حی رسیدند، و بنی سلیم همچنان در پیشروی او ایستاده حرکتی از خود نشان نمی‌دادند به تصور این که او زنده است، تا اینکه یکی از آنان متوجه شده به آنان گفت: به نظرم او مرده است؛ زیرا اصلا حرکت نمی‌کند، پس تیری به جانب اسب او انداختند، و ناگهان اسب او از جا پرید و بدن بی‌جان ربیعه از بالای زین بر زمین افتاد. (محمدتقی شوشتری).

[۲] نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۰.

[۳] نهج‌البلاغه، خطبه ۶۳.

جنایت سگ

علی علیه‌السلام جنایت روزانه سگ را موجب ضمان صاحب او می‌دانست ولی گاز گرفتن او را در شب موجب ضمان نمی‌دانست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب ج ۱۰، ص ۲۲۸، حدیث ۳۱.

جوان سفیه

جوان سفیه باید نگهداری شود تا عاقل گردد. و نیز فرمود: شخص بدهکاری که قرض خود را ادا نمی‌کند باید حبس شود، و چنانچه افلاس او ثابت گردد او را آزاد می‌کنند تا مالی به دست آورده و دیون خود را ادا نماید. و کسی که بدهیهای خود را نمی‌دهد و طلبکارانش را سر می‌دواند باید زندانی شود، و آنگاه او را وادار می‌کنند که داراییش را به نسبت دیونش بین طلبکارانش تقسیم کند، و اگر امتناع ورزد امام این کار را می‌کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضر، کتاب القضایا، باب ۱۳، حدیث ۱.

جبران

گفتار خلافی از بشـر بن عطارد به امیرالمومنین علیه‌السلام گزارش شد. امام شخصی را مامور دستگیری او نمود، مامور آن حضرت، بشـر را در طایفه بنی اسد یافت، در این موقع نعیم بن دجاجه، بشـر را فراری داد، امیرالمومنین علیه‌السـلام دستور داد نعیم را دستگیر کرده نزد آن حضرت ببرنـد، پس هنگامی که نعیم را نزد امام آوردند به آن حضـرت چنین گفت: همانا به خدا سوگند که بودن با تو ذلت، و جدایی از تو موجب کفر است!

امام علیه‌السـلام چون این را شـنید به او فرمود: تو را بخشیدم؛ همانا خدای تعالی می‌فرماید: ادفع بالتی هی احسن السیئه؛ [۱] بدیها را به آنچه که بهتر است دفع کن.

امـا این که گفتی بودن بـا تو ذلت است گناهی است که مرتکب شـده‌ای، و این که گفتی جـدایی از تو موجب کفر است حسـنه‌ای است که انجام داده‌ای و سبب جبران آن گناهت شد، پس او را آزاد نمود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره مومنون، آیه ۹۵.

[۲] فروع کافی، ج ۷، ص ۲۶۸، حدیث ۴۰.

جلوگیری از دو دفعه قصاص

مردی مرد دیگری را کشت ، برادر مقتول قاتل را نزد عمر برد، عمر به وی دسـتور داد قاتل را بکشـد، برادر مقتول قاتل را به قـدری زد که یقین کرد او را کشته است.

اولیای قاتل او را برداشـته به خانه بردنـد و چون رمقی در بدن داشت به معالجه‌اش پرداختند و پس از مدتی حالش خوب شد. برادر مقتول چون قاتـل را دیـد دوبـاره او را گرفت و گفت: تو قاتـل برادر من هستی بایـد تو را بکشم، مرد فریـاد برآورد تو یـک بار مرا کشته‌ای و حقی بر من نداری.

مجددا نزاع را به نزد عمر بردند، عمر دستور داد قاتل را بکشند، ولی نزاع ادامه یافت تا این که به نزد حضرت امیر علیه‌السلام رفته و از او داوری خواسـتند. علی علیه‌السـلام به قاتل فرمود: شـتاب مکن، و خود آن حضـرت به نزد عمر رفت و به وی فرمود: حکمی که درباره آنان گفته‌ای صحیح نیست.

عمر گفت: پس حکمشان چیست؟

علی علیه‌السلام: ابتدا قاتل شکنجه‌هایی را که برادر مقتول بر او وارد ساخته از او قصاص می گیرد و آنگاه برادر مقتول می‌تواند او را بکشد.برادر مقتول با خود فکری کرد که در این صورت جانش در معرض خطر است پس از کشتن او صرفنظر کرد. [۱].

و همین خبر را ابن‌شـهر آشوب در منـاقب بـا انـدک اختلافی نقل کرده و در آخر آن می گویـد: عمر دست به دعا برداشت و گفت: سپاس خدای را، یا اباالحسن! شما خاندان رحمتید، و آنگاه گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد.

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۳۶۰ مناقب، سروی، ج ۱، ص ۴۹۷. تهذیب، ج ۱۰، ص ۲۷۸، حدیث ۱. من لا یحضر، ج ۴، ص ۱۲۸، حدیث ۱۴.

جنگ رومیان

عمر درباره جنگ با رومیان از حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام نظریه خواست. آن حضرت به او فرمود: خداوند ضامن شده حوزه و حدود مسلمانان را نگهداری کند، و عیوب آنان را بپوشاند، و آن خدایی که مسلمانان را زمانی که اندک بوده‌اند یاری نموده، زنده است، و هرگز نمی‌میرد. تو اگر خودت به جانب دشمن حرکت کنی و در جنگ مغلوب گردی، برای شهرهای دوردست مسلمانان پناهی نمی‌ماند (برای جلوگیری از فتنه و فساد). صلاح این است که مردی دلیر و آزموده به طرف دشمن بفرستی و سپاهیانش را نیز از رزمندگان صبور و با استقامت و شکیبا و موعظه‌پذیر انتخاب کنی، پس اگر به یاری خداوند بر دشمن پیروز شدند و آرزوی تو برآورده شده و اگر شکست خوردند باز هم اهمیتی ندارد؛ زیرا خودت به عنوان پناهگاه و پشتیبان مسلمانان زنده خواهی بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، در ضمن خطبه ۱۳۰.

جرم عبیدالله پسر عمر

ابن‌ابی‌الحدید آورده: کنیز عبیدالله پسر عمر از عبیدالله به نزد عمر شکایت برد، و از عبیدالله با کنیه ابوعیسی یاد کرد، عمر از او پرسید ابوعیسی کیست؟

کنیز: پسرت عبیدالله.عمر: وای بر تو! او را ابوعیسی می‌خوانی؟ و آنگاه عبیدالله را به نزد خود فراخوانده به او گفت: عجب کنیه خود را ابوعیسی گذاشته‌ای؟!

عبیدالله ترسید وفزع بیتابی نمود و سپس عمر دست او را به دندان گاز گرفت و او را کتک زد و به وی گفت: وای بر تو! آیا عیسی را پدری هست؟ آیا کنیه‌های بیشمار عرب را نمی‌دانی: ابوسلمه، ابوحنظله، ابوعرفطه، ابومره. و عادت عمر این بود که هرگاه بر یکی از افراد خانواده‌اش غضب می‌کرد تا او را به دندان گاز نمی‌گرفت خشمش فرو نمی‌نشست و دلش تشفی نمی‌یافت. [۱] .

نکته:

کنیه ابومره که عمر آن را نیز شمرده در شرع، مورد نهی قرار گرفته است چنانچه در کافی [۲] در این خصوص روایتی آمده است.

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳ ص ۱۰۴.

[۲] فروع کافی، ج ۶، ص ۲۱، ح ۱۷.

جابر (ابو خالد)

جابر از تابعین و اهل کوفه است که در جنگ نهروان امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام را همراهی کرد.

خطیب بغدادی، وی را از تابعین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از اهل کوفه یاد می‌کند و می‌نویسد: خالد فرزند جابر از

پدرش نقل می‌کند که گفت: من در جنگ نهروان همراه امام علیه‌السلام بودم و همین که امام علیه‌السلام چشمش به نهروانیان افتاد به اصحابش فرمود: از جنگ خودداری کنید. یاران حضرت فریاد برآوردند که ما باید قصاص خون «عبداللَّه بن خبّاب» را - که عامل حضرت در نهروان بود و به دست خوارج با همسر و فرزندِ در رحم همسرش کشته شده بود - بگیریم.

پس از جنگ حضرت علی علیه‌السلام فرمود: برگردید مجدَّع (ذو الحویصره) را پیدا کنید، دنبال جنازه او رفتند ولی وی را نیافتند، باز حضرت تأکید کرد که: بروید سراغ او که به خدا سوگند نه من دروغ می‌گویم و نه به من دروغ گفته شده است....

اصحاب جست و جو کردند و جسد او را از میان کشته‌ها در وسط آب و گِل پیدا کردند که یک دست او مانند پستان زن بود، هر وقت می‌کشیدند، کشیده می‌شد و هر وقت آن دست را رها می‌کردند، جمع می‌شد. حضرت چون جنازه این نهروانی را دید فریاد زد:

اللَّه اکبر، و اللَّه لولا ان تبطروا لحدثتکم ما وعدکم اللَّه علی لسان نبیکم لمن قاتلهم؛

اللَّه اکبر، به خدا قسم اگر خیلی سرمست و مسرور نمی‌شدید، آنچه بر زبان پیامبرتان برای جنگ‌کنندگان با اینها جاری شده بود، برای شما حدیث می‌کردم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۲۳۶.

جابر بن عبدالله انصاری

جابر فرزند «عبداللَّه بن عمرو بن حرام انصاری» از طائفه خزرج و کنیه‌اش «ابو عبداللَّه» و به قولی «ابو عبدالرحمن» یا «ابو محمد» بوده و او یکی از بزرگان و اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و از ارادتمندان خاندان رسالت به شمار می‌آید.

مادرش نسیبه دختر ابوعبداللَّه (عبدالرحمان) عقبهٔبن عدی است. جابر در کودکی همراه پدرش در عقبه دوم در جمع هفتاد نفری خدمت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در مکه رسیدند و با حضرت بیعت کردند. [۱] .

به نقل ذهبی، جابر ۹۴ سال عمر کرد و در جنگ بدر هجده ساله بوده است. [۲] .

جابر روی همان شخصیت اجتماعی و ایمانی که داشت، همواره مورد توجه بود و از کسانی است که روایات بسیار زیادی از او به یادگار مانده و در تمام جنگ‌های پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز شرکت داشته و در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام با شامیان جنگید، جابر از اصحابی است که عمر طولانی کرد و سلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به امام باقر علیه‌السلام که در خردسالی بود، ابلاغ نمود و او اولین کسی بود که پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام وارد کربلا شد و قبور شهدای کربلا را به همراه عطیه زیارت نمود.

جابر سرانجام در سن ۹۴ سالگی در سال ۷۴ یا ۷۷ هجری در حالی که چشمانش را از دست داده بود در مدینه دار فانی را وداع گفت و حاکم مدینه «ابان بن عثمان» بر او نماز خواند. او آخرین صحابی از میان اصحاب و شرکت کنندگان در عقبه ثانیه بود که از دنیا رفت. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۵۶؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۳۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۳۷.

[۲] سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۳۷.

[۳] اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۵۷؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۳۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۳۸.

جابر بن عمیر انصاری

جابر بن عمیر که از اصحاب رسول اسلام صلی الله علیه و آله به شمار می‌آید. [۱] از یاران علی علیه‌السلام و از شاهدان صفّین نیز می‌باشد.

نصر بن مزاحم از جابر بن عمیر چنین نقل می‌کند که گفت: امیر مؤمنان علیه‌السلام در «یوم الهریر» در هیاهوی نبرد، رو به قبله کرد و دست‌های خود را بلند نمود و چنین ندا داد:

یا اللَّه، یارحمن [یارحیم] یا واحد [یا أحد] یا صمد یا اللَّه یا إله محمد، اللهم الیک نُقِلت الأقدام، و أفْضَت القلوب، و رُفِعت الأیدی... اللهم انّا نشکو الیک غیبهٔ نبینا صلی الله علیه و آله، و کثرهٔ عدوّنا، و تشتُّت أهوائِنا، «ربّنا افتح بینا و بینَ قومِنا بالحق و أنت خیرُ الفاتحین» سیروا علی برکهٔ اللَّه؛

ای خداوند! ای مهربان [ای بخشاینده] ای یکتا [ای یگانه] ای بی‌نیاز، ای خدای محمد، بارالها، گام‌ها به سوی تو برگردد و دل‌ها برای تو در سینه‌ها تپد و دست‌ها به درگاه تو برآید... بارالها ما از فقدان پیامبرمان و فزونی دشمنان و پراکندگی آرزوهایمان به تو شکایت می‌کنیم. «پروردگارا، تو در نزاع بین ما و قوم ما به حق داوری کن و ما را فاتح گردان که تو بهترین پیروزی دهنده‌ای.» بعد فرمود: به برکت و فضل خدا پیش روید.... [۲] .

از این عبارتی که ابن مزاحم در وقعهٔ صفین از جابر بن عمیر نقل کرده به خوبی معلوم می‌شود این صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ صفین در رکاب حضرت علی علیه‌السلام شرکت داشته و از یاران حضرت بوده است.

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۵۹؛ رجال طوسی، ص ۱۳، ش ۱۰؛ تهذیب التهذیب، ج، ص ۱۰.

[۲] وقعهٔ صفّین، ص ۴۷۷.

جاریه بن زید

ابن اثیر و ابن حجر به نقل از ابن کلبی، جاریه را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار آورده‌اند و می‌نویسند: وی در صفّین همراه امیرمؤمنان علیه‌السلام حضور داشت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۶۲؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۴۴.

جاریه بن قدامه سعدی

جاریه فرزند «قدامهٔ بن مالک بن زهیر تمیمی سعدی» و کنیه‌اش «ابو ایوب» و به قولی «ابو قدامه» یا «ابو یزید بصری» بود. [۱] وی از یاران پاک طینت و شجاع پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و یاران وفادار امیر مؤمنان علی علیه‌السلام بود که در راه دین اسلام همواره ثابت قدم ماند.

شیخ طوسی و دیگران، وی را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، و عموی

«احنف بن قیس» و به قولی پسر عمویش می‌دانند که در شهر بصره ساکن بود. [۲] و حدیث معروفی نیز از او نقل شده است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: همان مدارک و نیز تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۰.

[۲] رجال طوسی، ص ۴، س ۲۷ و ص ۳۷، ش ۱۳.

[۳] رجال طوسی، ص ۴، س ۲۷ و ص ۳۷، ش ۱۳.

جاریه بن مثنی

جاریه بن مثنی از جمله یاران حضرت علی علیه‌السلام است که در صفین حضور داشته است. نصر بن مزاحم نقل می‌کند: موقعی که بعضـی سپاهیان معـاویه در صـفین مثـل ذوالکلاـع حمیری دانست که عمار یاسـر در سپاه حضرت امیر علیه‌السـلام است، نسـبت به حقانیت معاویه به تردیـد افتاد و با ابونوح حمیری که از خویشاونـدانش بود و در سپاهیان حضـرت علی علیه‌السـلام بود، به مشورت پرداخت که به نزد عمرو عـاص برود و او را متقاعـد سـازد که با عمار یاسـر ملاقات کنـد و در حقانیت حضـرت علی علیه‌السـلام به گفت و گو نشـیند، عمرو عـاص موافقت کرد که ابو نوح حمیری ترتیب این ملاقـات را بدهـد لـذا در حالی که شـرحبیل فرزنـد ذو الکلاع، ابو نوح را مراقبت و همراهی می‌کرد به خیمه‌های سپاه حضـرت علی علیه‌السلام نزدیک شد و به محضر عمار یاسر آمد که با جمعی از یارانش نشسـته بود. از جمله کسانی که در کنار عمار یاسـر بودنـد: جاریهٔ بن مثنی، هاشم مرقال، مالک اشتر، عبداللَّه بن حَجَل، خالد بن معمر و عبداللَّه بن عباس بودند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعهٔ صفین، ص ۳۳۰ و ۳۳۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۶ – ۲۲.

جبر بن انس بن ابی زریق

ابن اثیر، «جبر بن انس» را از اصـحاب رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و از جنگ‌جویان بـدر به شـمار آورده و می‌افزایـد: او از قبیله بنی‌زریـق است که به همراه حضـرت علی علیه‌السـلام در جنـگ صـفین حضور داشـته است، امـا ابو نعیم و ابو موسـی او را «جزء بن انس» نامیده‌اند. [۱] .

ابن حجر وی را جبر بن انس می‌دانـد و می‌نویسـد: جزء بن انس سـلمی است و غیر از جبر بن انس است و جبر از اصـحاب انصـار رسول خدا صلی الله علیه و آله و بدری است و در رکاب حضرت علی علیه‌السلام در صفین جنگیده است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۶۶.

[۲] الاصابه، ج ۱، ص ۴۵۱.

جبله بن ثعلبه انصاری

ابن اثیر «جبلـهٔ بن ثعلبه» را از حاضـرین در جنـگ بـدر می‌دانـد و از ابی رافع نقـل می‌کنـد: وی در جنـگ صـفّین نیز امیرالمـؤمنین

علیه‌السلام را یاری کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۶۷؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۵۶.

جبله بن عطیه ذهلی (ابو عرفاء)

جبله فرزند عطیه ذهلی رقاشی کنیه‌اش ابو عرفه یا ابو عرفاء از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است [۱] که در جنگ صفین حضرت را یاری نمود و سرانجام پس از نبرد بسیار دلاورانه‌ای به فیض شهادت رسید.

نصر بن مزاحم در دلاوری‌ها و شهادت جبلهٔ بن عطیهٔ از عمرو بن زبیر چنین نقل می‌کند که گفت: خودم از «حضین بن منذر رقاشی» شنیدم که می‌گفت: امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن روز (یکی از روزهای سخت جنگ صفین پس از قتل ذوالکلاع از دلاوران سپاه معاویه) پرچم قبیله ربیعه را به من سپرد و فرمود: «باسم اللّٰه سِرْ یا حضین، و اعلم أنّه لا تَخفِق علی رأسک رایهٌ مثلها أبداً، هذا رایهُ رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله؛ ای حضین در پناه نام خدا حرکت کن و بدان که هرگز پرچمی مانند این پرچم بر فراز سرت به اهتزاز نیامده است؛ زیرا که این پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله است.» حضین می‌گوید: ابو عرفاء جبلهٔ بن عطیه ذهلی پیش من آمد و گفت: آیا موافقی پرچم خود را به من بدهی که بر دوش گیرم و ثوابش برای من و شهرت و افتخار پرچم‌داری برای تو باشد؟ گفتم: ای عمو جان، مرا به شهرت بدون اجر و ثواب نیازی نیست. جبله گفت: در عین حال از این کار هم بی‌نیاز نیستی، اینک لطف کن و پرچمت را ساعتی به من عاریه بده که به زودی به تو بازمی گردد. در این جا «حضین» می‌گوید: من دانستم که «جبله» برای شهادت در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام آماده شده است، و می‌خواهد در راه خدا کشته شود. لذا به او گفتم: بسیار خوب این پرچم را بگیر، و هرگونه که می‌خواهی، عمل کن، جبله پرچم را به دست گرفت و به یاران خود چنین گفت: ای اهل این پرچم! بدانید که کارهای بهشت همگی ناگوار (و سنگین) و کارهای جهنم همگی سبک (و پلید) است. کسی به بهشت راه نخواهد یافت مگر افراد صابر و شکیبا که خود را در انجام فرایض و اوامر خداوند پایدار و کوشا هستند و هیچ‌یک از اوامر و فرایض خدا بر بندگان سخت‌تر از جهاد در راه او نیست و پاداش جهاد در راه خدا هم از همه عبادت‌ها برتر است. از این رو، هنگامی که دیدید من حمله کردم، شما نیز حمله کنید، عجب از شما، آیا مگر شما مشتاق بهشت نیستید؟ مگر دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟

پس از این سخنان، ابو عرفا در حالی که پرچم مرا در دست داشت به سپاه معاویه حمله کرد و یارانش نیز به دشمن حمله بردند و جنگ سختی به راه انداختند.

گروه ربیعه به همراه جبله به نبرد خویش ادامه دادند تا آن که خوف و خشیتی در اردوگاه معاویه به وجود آوردند به طوری که معاویه با عمرو عاص برای چاره‌جویی به گفت و گو پرداختند، اما سرانجام جبله در این نبرد شربت شهادت نوشید و به آرزوی خود رسید و روح مطهرش به ملکوت اعلی پیوست. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۷، ش ۱۲.

[۲] ر. ک: وقعهٔ صفّین، ص ۳۰۴ و ۳۰۵؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۲۳۹.

جبله بن عمرو ساعدی انصاری

ابن اثیر و دیگران نوشته‌اند: «جبلهٔ بن عمرو انصاری» برادر ابی مسعود عقبهٔ بن عمرو انصاری، از اهالی مدینه و از فقیهان اصحاب رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و از یاران امیر مؤمنان علیه‌السلام است. او مردی شجاع و دلاور بود که در جنگ صفّین در رکاب حضرت علی علیه‌السلام حضور داشت و در سال ۵۰ هجری با معاویهٔ بن حدیج در جنگ آفریقا شرکت نمود و ساکن مصر گردید. [۱] .

جبله از نخستین کسانی بود که: به تخلفات عثمان بن عفان (خلیفه سوم) اعتراض کرد و با سخنانی تند و خشن، رفتار او را زیر سؤال برد.

محمد تقی تستری از ثقفی نقل می‌کند: روزی جبله به مسجد آمد و عثمان بالای منبر صحبت می‌کرد او را از منبر به صورت اعتراض پایین آورد. زید بن ثابت و پسر عمویش «ابو اسید ساعدی» از جبله خواستند دست از عثمان بردارد. جبله گفت: به خدا قسم دست بر نمی‌دارم؛ زیرا اگر از او اطاعت کنم، خدا را ملاقات خواهم کرد و خواهم گفت: «ربّنا إنّا أطعنا سادتَنا و کبرائنا فأضلُّونا السبیلا؛ پروردگارا ما بزرگان و شخصیت‌هایمان را اطاعت کردیم و آنها ما را به گمراهی راهنمایی کردند» لذا از عثمان دست‌بردار نیستم. [۲] .

جبله، پس از قتل عثمان دل در گرو امیر مؤمنان علی علیه‌السلام نهاد و جزو نخستین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است که با حضرت بیعت کرد و از یاران باوفای ایشان گردید [۳] و در جنگ صفین هم در رکاب حضرت جنگید. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۶۹؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۵۷؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۵۶۷.

[۲] قاموس الرجال، ج ۲، ص ۵۶۸.

[۳] رجال طوسی، ص ۳۷، ش ۹؛ الجمل، ص ۱۰۶.

[۴] اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۶۹؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۵۷.

جبیر بن حباب بن منذر انصاری

جبیر فرزند حباب بن منذر، از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام بود که در جنگ صفین در رکاب امیرمؤمنان حضور داشت. هم‌چنین پدرش «حباب» نیز از اصحاب رسول گرامی اسلام بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۷۰؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۶۰.

جرداء بنت سمیر

جرداء دختر سمیر، همسر «هرثمهٔ بن سلیم» از اهالی کوفه و جزو شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بود و در جنگ صفین آن حضرت را یاری نمود.

هرثمه می‌گوید: من چون از صفین بازگشتم به همسرم «جرداء بنت سمیر» که از شیعیان علی بن ابی‌طالب بود، گفتم: آیا امام و

مولایت ابوالحسن علی بن ابی‌طالب تو را به تعجب نمی‌آورد از این که تا وقتی وارد کربلا شدیم مقداری از خاک آن را برداشت و بویید و فرمود: «وای بر تو ای خاک! به زودی از میان تو قومی محشور می‌شوند که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند»؟ آیا علی علم به غیب دارد؟

جرداء که زن با ایمانی بود و به امامت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام اعتقاد راسخ داشت، به شوهر گفت: مرا واگذار ای مرد، همانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام غیر از حق چیزی نگفته است.

هرثمه می گوید: دیری نگذشت که واقعه عاشورا رخ داد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وقعهٔ صفین، ص ۱۴۰.

جریر بن عبدالله بجلی

جریر بن عبدالله بن جابر بجلی [۱] از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه‌السلام است که به «ابوعمرو» و نیز «ابوعبدالله» کنیه داشت. وی در ماه رمضان سال دهم هجری به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و اسلام آورد و با حضرتش بیعت کرد. جریر مردی زیبا چهره و سفیدرو بود و پیامبر درباره او فرموده است: «کأنّ علی وجهه مَسحةَ ملك؛ گویی فرشته بر چهره‌اش دست کشیده است.»

وی که از جانب عثمان بر همدان حاکم بود در ابتدای خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اطاعت و فرمان برداری خود را اعلام کرد و در مقر فرمانداریش همدان مردم را به اطاعت و بیعت از حضرت فرا خواند، و پس از جنگ جمل، حضرت او را عزل کرد و به کوفه فراخواند و نامه امام علیه‌السلام را برای معاویه به شام برد، اما عاقبت از حضرت و نیز از معاویه کناره گرفت و در جزیره و نواحی آن مقیم شد تا آن که در شرات [۲] به سال ۵۴ هجری به روزگار حکومت ضحاک بن قیس بر کوفه درگذشت. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] بجلی منسوب به بجیله است، و بجیله نام قبیله‌ای است در یمن.

[۲] شَرات نام کوهستانی در ناحیه عسفان و نام منطقه‌ای میان دمشق و مدینه است.

[۳] شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۱۸.

جریر بن کلیب کندی

شیخ طوسی، او را از اصحاب امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱] .

ابن حجر، وی را «جُری بن کلیب نهدی» نام می‌برد و می‌نویسد: او از ثقات است و از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و بشیر بن خصاصیه نقل حدیث کرده است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۷، ش ۱۶.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۴.

جریش سکونی

جریش، از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که با حضرت در صفّین مجاهدت کرد. هم‌چنین وی شاعر بود و قصیده‌ای نیز در جنگ صفّین سرود. از اشعار او پیداست که او مردی شجاع و دلاور بوده است، به چند بیت از اشعار او توجه کنید.

معاوی ما أفلت إلّا بجرعةٍ

من الموتِ رُعْباً تحسبَ الشمسُ كَوكبا

نجوتَ و قد أدميت بالسَّوط بطنَه

أزوماً على فأس اللجام مُشذَّبا

فلا تكفُرَنْهُ و أعلمَن أنّ مثلَها

إلى جنبها ما دارك الجرى أوكبا

فان تفخروا يا بَنى بُدَيل و هاشمِ

فنحنُ قَتلنا ذا الكلاع و حوشبا [۱] .

- ای معاویه جز جرعه‌ای از شرنگ مرگ ننوشیده‌ای که از ترس، خورشید تابان را چون ستاره‌ای کوچک پنداری.

- از مرگ رستی و با تازیانه شکم (مرکبت) را مجروح کردی و دهانه اسب بلند بالا را سخت کشیدی.

- آن را کتمان مکن و یقین بدان که چنان واقعه‌ای هماره در یاد تو خواهد ماند.

- اگر شما افتخار می‌کنید که دو فرزند بُدیل را کشته‌اید ما نیز در مقابل ذوالکلاع و حَوشب را کشته‌ایم.

- زیر گرد و غبار با شمشیرهای خود در برابرشان پایداری کردیم و هر چیز جز پایداری مذلت‌افزا بود.

پی نوشت ها:

[۱] وقعهٔ صفّین، ص ۴۰۱.

جعاده بن سعد انصاری

طبق قولِ شیخ طوسی، «جعادهٔ بن سعد» از اصحاب امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۷، ش ۷.

جعده بن هبیره مخزومی

شیخ طوسی، «جعدهٔ بن هبیرهٔ مخزومی» را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شمار آورده و می‌نویسد: وی پسر خواهر امیرمؤمنان و مادرش «ام هانی بنت ابی طالب» است. [۱] .

جعدهٔ بن هبیره یکی از پنج قریشی است که در خدمت حضرت امیر علیه‌السلام بود، و وفاداری خود را تا پای جان به ظهور رساند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۷، ش ۱۴.

[۲] رجال کشی، ص ۶۳، ح ۱۱۱.

جعید همدانی کوفی

شیخ طوسی، «جعید همدانی» را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام با نام «جعده» و با نام «جعید» او را نیز از اصحاب امام حسن، امام حسین علیهماالسلام به شمار آورده است. [۱] .

و هم چنین او را با نام «جعید همدانی کوفی» از اصحاب امام سجاد علیه‌السلام به شمار آورده است. [۲] .

برقی نیز وی را از اصحاب امیر مؤمنان، امام حسن، امام حسین و امام سجاد علیهم‌السلام به شمار آورده است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۷، ش ۵ و ص ۶۷، ش ۲ و ص ۷۲، ش ۷.

[۲] همان، ص ۸۶، ش ۵.

[۳] رجال برقی، ص ۶ و معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۴۰.

جمیل بن کعب ثعلبی

جمیل بن کعب، از سادات ربیعه و از شیعیان و یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود که در جنگ جمل و صفین در رکاب آن حضرت شرکت داشت.

علامه محسن امین از مداینی نقل می‌کند: هنگامی که قوای معاویه، «جمیل» را به اسارت گرفتند، او را نزد معاویه بردند. معاویه خطاب به وی گفت: خدا را شکر که بالاخره به چنگ ما افتادی، آیا مگر تو نبودی که در جنگ جمل، چنین گفتی و سرودی:

أصبحت الأُمهٔ فی أمرٍ عجب

و الملک مجموعٌ غداً لِمَن غلب

قد قلتُ قولاً صادقاً غیر کذب

إنّ غداً تهلک أعلام العرب

- به راستی که امت اسلام گرفتار امر عجیبی شده است و سرانجام حکومت و خلافت از آن کسی خواهد شد که در این جنگ پیروز گردد.

- من این سخنان را به گزاف نگفته‌ام و حتماً فردا جنگ، بزرگان عرب را در کام خود خواهد بلعید. [۱] .

وی در پاسخ معاویه گفت: در این مورد سخن مگو که سخن گفتنت نیز مصیبت است. معاویه گفت: چرا مصیبت است؟ چه نعمتی بالاتر از این که خدا مرا بر مردی - علی علیه‌السلام - مسلط کرد که فقط در ساعتی، جمع زیادی از بهترین یاران و اصحابم را به قتل رساند؟ پس از این سخنان، معاویه دستور داد که جمیل را ببرند و گردنش را بزنند.

در این لحظه جمیل دست به دعا برداشت، معاویه با شنیدن دعای وی گفت: خداوند تو را بکشد ای جمیل، زیرا مرا نفرین کردی و در نفرینت زیاده روی کردی و همچنین مرا دعا نمودی و در دعایت نیز افراط کردی. سپس دستور داد که او را آزاد کنند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اشاره معاویه از یادآوری این شعر، احتمالاً ـ این بود که جمیل در «جنگ جمل» تصور می کرد، هر کسی در این جنگ پیروز شود، آینده برای او خواهد بود و حال آن که درست برعکس شد؛ زیرا با این که علی علیه‌السلام در جمل و نهروان پیروز شد و در صفّین نیز در آستانه پیروزی بود، امابا تسلط یافتن معاویه بر «جمیل بن کعب» سرانجام تصور جمیل کاملاً غلط از آب درآمد.

[۲] اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۲۲.

جندب بن زهیر ازدی (جندب الخیر)

جندب بن زهیر ازدی غامدی، معروف به جندب الخیر [۱] از بزرگان کوفه و از اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، و از آن حضرت و نیز از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نقل حدیث کرده است. [۲] .

جندب، ایمان و وفاداری خود نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام را تا آن جا به منصه ظهور گذاشت که در جنگ صفین در رکاب آن حضرت جنگید و در همان جنگ به درجه رفیع شهادت رسید. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] جندب الخیر، به قولی همان کسی است که در زمان حکومت «ولید بن عقبه» در کوفه مرد جادوگری را به قتل رساند و قول قوی‌تر آن است که قاتل مرد جادوگر، «جندب بن کعب» بوده است. (اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۰۳).

[۲] سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۲۵.

[۳] اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۰۳.

جندب بن عبدالله ازدی

جندب بن عبداللّه ازدی یکی از یاران باوفای امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود. [۱] او از جمله شیعیانی است که با امیر مؤمنان علیه‌السلام بیعت کرد تا پای جان از رهبری و امامت آن حضرت حمایت نماید. [۲] وی در هر سه جنگ زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام شرکت نمود و در رکاب آن حضرت مجاهدت کرد.

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۷، ش ۲.

[۲] الجمل، ص ۱۰۹.

جندب بن عفیف ازدی

هنگامی که خبر غم‌انگیز حمله ناجوانمردانه «سفیان بن عوف غامدی» به شهر انبار و شهادت فرماندار آن ناحیه «حسان بن حسان بکری» و همراهانش به گوش امام علیه‌السلام رسید، مردم کوفه را به جهاد و مقاتله با غارتگران دعوت نمود؛ اما مردم همه سکوت کردند و جوابی به امام علیه‌السلام ندادند. حضرت از مسجد بیرون آمد و مردم به همراهش بودند که «جندب بن عفیف» دست برادرش را گرفت و آمد تا مقابل باب سُدّه بر زانوهای خود نشست و گفت:

«ای امیرمؤمنان! امروز من و برادرم مصداق این آیه شریفه هستیم: «قال رَبِّ إنّی لا أملِکُ الّا نفسِی و أخِی؛ [۱] خداوندا! تو خود

می‌دانی که من برای یاری دینت کسی جز خود و برادرم را ندارم»؛ پس ای امیرمؤمنان ما را به هرچه می‌خواهید، فرمان دهید که به خدا قسم خود را به «سفیان» خواهیم رساند، اگرچه بین ما و او آتش دیرپا و زمین پر از خار و خاشاک باشد.»

امیرمؤمنان علیه‌السلام برایشان دعا کرد و سپس فرمود: «و این تقعان مما اُرید؟ آخر از دست شما دو نفر چه کاری ساخته است؟». [۲] .

البته بنا به قول ابراهیم ثقفی در «الغارات» کسی که خود را به امام علیه‌السلام عرضه کرد و اعلام وفاداری نمود، «حبیب بن عفیف» و برادرزاده‌اش «عبدالرحمن بن عبداللّٰه بن عفیف» بوده است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] مائده ۵، آیه ۲۵.

[۲] ر. ک: شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۸۹؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۴۶؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۹۴.

[۳] قاموس الرجال، ج ۳، ص ۹۴.

جندب بن کعب ازدی (اسدی)

جندب فرزند کعب ازدی و به قولی عبدی یا غامدی و به نقل ابوالفرج در «الاغانی»، «کعب اسدی» از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران باوفای امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که در جنگ صفین در رکاب آن حضرت به شهادت رسید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الاصابه، ج ۱، ص ۵۱۱؛ الاغانی، ج ۵، ص ۱۵۶.

جویریه بن مسهر عبدی

وی از اصحاب امام علی علیه‌السلام و اعراب کوفه است [۱] که در برخی جنگ‌های حضرت حضور داشت. [۲] .

جویریه بسیار مورد اطمینان و وثوق و علاقه‌مندی حضرت علی علیه‌السلام بود و از اصحاب سرّ آن حضرت به شمار می‌آمد. روزی به او نگاه کرد و ندا کرد: «یا جویریهٔ ألحق بی لا أباً لک، ألا تعلم أنّی أهواك و اُحبّك؟ ای جویریه! نزد من بیا، مگر نمی‌دانی دلم هوای تو کرده و تو را دوست دارم.» بعد با نوک پا به جویریه زد و فرمود: «اموری را به تو می گویم، تو آنها را حفظ کن.» و بدین ترتیب در اسرار امور با حضرت علی علیه‌السلام شریک شد و آگاه گردید. [۳] .

راوندی در «الخرائج و الجرائح» می‌نویسد: روزی، امیرمؤمنان علیه‌السلام به جویریه فرمود: «لتعتلنّ إلی العَتل الزنیم و لیقطعنَّ یدك و رِجلك، ثم لَیصلُبَنَّك؛ ای جویریه! تو به دست مردی پست فطرت و فرومایه کشته خواهی شد، او ابتدا دست و پای تو را قطع می کند، سپس تو را به دار می‌آویزد.» مدتی بعد که زیاد بن ابیه از طرف معاویه والی کوفه گردید، وی را احضار کرد و دستور داد دست و پای جویریه را قطع کردند و سپس او را به دار کشیدند. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۷، ش ۴.

[۲] رجال برقی، ص ۵.

[۳] قاموس الرجال، ج ۲، ص ۷۵۹.

[۴] الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۰۲؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۷۵۸.

چ

چگونگی تربیت کودک

بسیاری از مردم فرزندان خود را بگونه ای تربیت می‌کنند که همانند آنها فکر کنند،زندگی کنند، و با آداب و رسوم خانواده و قبیله و فامیل هر چند بی‌ارزش آنها عادت کنند، و آنها را رعایت نمایند.

که اگر جوانی چنین نبود می‌گویند:

تو فرزند ما نیستی!!

در صورتی که امام علی علیه السلام در چگونگی تربیت فرزند بسیار واقع نگر بود و فرمود:

لا تُقْسِروا أَوْلادَکُمْ عَلی آدابِکُم، فَإِنَّهُم مَخْلُوقوُنَ لِزَمانٍ غَیْرِ زَمانِکُم

(فرزندان خود را بر آداب و رسوم خود مجبور نسازید، زیرا آنان به روزگاری غیر از روزگار شما تعلّق دارند) [۱] .

چون انسان‌ها همواره در حال رشد و تکامل بوده، و نوع و سیستم زندگی، راههای تولید و کشف واختراع و روابط اجتماعی در حال دگرگونی است.

ما باید فرزندان خود را با واقعیّت ها آشنا کنیم،

تا در هر شرائطی، و در هر جامعه‌ای، حقیقت را درک کنند،

درست بیاندیشند،

و واقع گرا باشند،

پس نباید در قالب‌های ذهنی از پیش تعیین شده قرار گیرند.

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰ ص ۲۶۷.

چهار انگشتر

امام علی علیه السلام چهار انگشتر در دست شریف می‌کرد:

۱- انگشتری از یاقوت سرخ برای شرافت و بزرگواری

۲- انگشتری از عقیق سرخ برای حرز و محفوظ ماندن

۳- انگشتری از فیروزه، برای پیروزی و شادابی

۴- انگشتری از آهن چینی برای قوّت بخشیدن به انگشت که دیگران را از استفاده آن نهی می‌فرمود. [۱] .

می‌بینیم با اینکه حضرت در لباس، ساده پوش است، امّا به انگشتر و انواع آن توجّه دارد.

پی نوشت ها:

[۱] مکارم الاخلاق ص ۸۶ و ناسخ التّواریخ ص۷۱۲، و بحارالانوار ج۹، و تذکرةالخواصّ ابن جوزی.

چطور شیعه شد

محدّث نوری اعلی(ع) اللّه مقامه نقل می‌کند: در سال هزار و سیصد و هفده هجری قمری، یک خانواده سنّی در نجف اشرف به مذهب شیعه مشرف شدند. چون این کار عجیب و استثنائی بود محدث نوری از رئیس خانواده خواست که ماجرا را با قلم خودش بنویسد.

رئیس خانواده سید عبدالحمید نام داشت. وی خطیب و قاری قرآن بود و در نجف اشرف کتابفروشی داشت. او ماجرای شیعه شدنش را چنین بیان کرد:روزی زن یکی از مُلایان به سردرد شدیدی مبتلا گردید، به طوری که از خواب و خوراک افتاد و بعد از مدّتی بی‌خوابی، دو چشمش نیز کور شد. وقتی خانواده زن در درمان او درمانده و ناامید شدند به من مراجعه کرده و چاره‌ای خواستند من گفتم: بیماری او علاجی ندارد، مگر اینکه امیرالمؤمنین علی(ع)که حلّال مشکلات است کاری کند. شب وقتی حرم خلوت شد، او را به حرم ببرید و دست به دامن آقا علی(ع)شوید.

اتفاقا آن شب، درد زن کم شد و پس از چند شبانه روز بی‌خوابی به خواب عمیقی فرو رفت. در عالم خواب دید که می‌خواهد وارد حرم آقا امیرالمؤمنین (ع) شود در این حال فرد نورانی و روحانی به وی نزدیک شد و فرمود: ای زن، راحت باش خوب می‌شوی.

زن عرضکرد: آقا شما کی هستید؟ او فرمود: من مهدی آل محمد (ص) هستم. زن از خواب بیدار شد، هنوز چشمانش نابینا بود ولی آرامشی عجیب یافته بود صبح چهارشنبه از خانواده‌اش خواست که او را به وادی السلام به مقام حضرت مهدی عجل اللّه تعالی فرجه الشریف ببرند.

مادر، خواهر و بستگان وی او را به آنجا بردند. او در محراب نشست و شروع به گریه و زاری و استغاثه به حضرت بقیهٔ اللّه الاعظم عجل اللّه تعالی فرجه نمود به طوری که بیهوش شد و از حال رفت.

در همان حال دو آقای نورانی که یکی از ایشان را قبلاً دیده بود، نزدیکش آمد. یکی از آنان به او فرمود: راحت باش خداوند بتو شفا داد.

زن عرض کرد: آقا شما کی هستید؟

آقا فرمود: من علی(ع) بن ابیطالب هستم و این فرزندم مهدی است زن به هوش آمد متوجه شد که بینا شده است و همه جا را می‌بیند. از شادی فریاد کشید مادر، شفا یافتم. او را شادی کنان به شهر آوردند پس از این معجزه آن خانواده وعده دیگری از اهل تسنن به مذهب شیعه نائل گردیدند.

چون علی(ع) در مُلک هستی پادشاهی هست، نیست
در دو عالم غیر از او مشگل گشائی هست، نیست
در رموز علم و حکمت جز شهنشاه نجف
عالمان را در شریعت مقتدائی هست، نیست
دوش دیدم رهروی می‌گفت با وجد و نشاط
سالکان را غیر حیدر رهنمائی هست، نیست
جز علی(ع) در گوشه ویرانه در هنگام شب
بیکسان بینوا را هم نوائی هست، نیست

فاش می گویم بعالم چون ولی ذوالکرم

زیر این نُه طاق گردون پارسائی هست، نیست

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

چشم دشمنان کور

شیخ ابوتراب نهاوندی نقل کرده: خدمت شیخ طه عرب که مرجع تقلید بود آمدند و گفتند: یک جوانی از دنیا رفته، بیائید به جنازه‌اش نماز بخوانید، آقا به راه افتاد که برجنازه او نماز بخواند، بعضی‌ها گفتند: این جوان گنهکار است و همه از معصیتهای او خبر دارند، آنقدر سعایت کردند که آقا از خواندن نماز بر جنازه جوان معصیت پیشه پشیمان شد و شخص دیگری نماز خواند و دفنش کردند.

صبح فردا که شاگردان برای درس آمدند، فرمود: جوان را کجا دفن کردند، گفتند در فلان قبرستان، فرمود: برویم من می‌خواهم به قبرش نماز بخوانم، گفتند شما به خودش نماز نخواندید حالا به قبرش می‌خواهید بخوانید، گفت دیشب خوابش را دیدم چه جائی و چه مقامی داشت گفتم به من گفته بودند که تو آدم بدی هستی چطور اینجا را به تو داده‌اند؟

گفت: وقت مرگ رختخوابم یک پارچه آتش شد، آب غسلم آتش بود، عذابم می کردند. دو ملک مرا می کشاندند و می‌بردند به جائی که عذاب کنند، در راه که می‌بردند سه نفر سوار می‌رفتند یکی گفت: اینها را می‌شناسی؟ گفتم: نه، گفت آنکه پیشاپیش همه می‌رود آقا امیرالمؤمنین (ع) است آن دو نفر یکی آقا امام حسین (ع) و یکی حضرت ابوالفضل (ع) است من فریاد زدم یا علی(ع) یا امیرالمؤمنین جواب نداد، گفتم آقا نمی گویم از من شفاعت کن ولی یک سؤال از شما دارم، حضرت ایستاد عرض کردم آقا اینجا که مرا می‌برند عذاب کنند، همه ناصبی و از دشمنان شما هستند، اگر یک ناصبی به من بگوید تو اینهمه یا علی(ع) یا علی(ع) گفتی از علی(ع) چه استفاده دیدی من چه بگویم شما یک جواب به ما بدهید من به دشمنان شما بگویم.

حضرت علی(ع) امیرالمؤمنین (ع) فرمود: راست می گوید او را برگردانید، برگرداندند و این مقام را به من دادند و از گناهم گذشتند.

نه مراست قدرت آنکه دم زنم از جلال تو یا علی(ع)

نه مرا زبان که بیان کنم صفت کمال تو یا علی(ع)

شده مات عقل موحدین همه در جمال تو یا علی(ع)

چو نیافت غیر تو آگهی ز بیان حال تو یا علی(ع)

نبرد بوصف تو ره کسی مگر از مقال تو یا علی(ع)

توئی آنکه غیر وجود خود بشهود و غیب ندیده

همه دیده نه چنین بود شه من تو دیده دیده

فقرات نفس شکسته سُبحات وهم دریده

ز حدود فصل گذشته بصعود وصل رسیده

بکدام کَس مثلت زنم که بود مثال تو یا علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

چهره علی(ع)

در جنگ صفین، معاویه علی(ع)ه الهاویه لشگری ویژه فراهم ساخت، دوازده هزار نفر تمام غرق آهن و فولاد بودند بقسمی که جز چشمانشان چیزی پیدا نبود تا تیر و شمشیر و نیزه بآنها کارگر نشود.

تا این لشگر پیدا شدند لشکریان علی(ع)ترسیدند و روحیه خودشانرا باختند. علی(ع)نخست برای لشگر خودش صحبت کرد و آنان را نصیحت فرمود سپس خودش یکه و تنها به آن لشگر کذائی حمله کرد و آنها را در هم پیچیده، گروهی کشته و زخمی و بقیه نیز فرار کردند بعضی از گریختگان بخیمه معاویه رسیدند به آنها اعتراض کرد چه شده که اینگونه افتضاح بار آوردید گفتند از هر طرف نگاه می کردیم علی(ع)را می‌دیدیم که به ما حمله ور می‌شود گاهی با تیر و گاهی با شمشیر و نیزه.

آری با بدن مثالی بدنبال این لشگر انبوه می گذارد و آنها را تار و مار می کند.

یا علی(ع) فتاح خیبر یا علی(ع)

صاحب تیغ دو پیکر یا علی(ع)

حجت و مولا و رهبر یا علی(ع)

یا علی(ع) و یا علی(ع) و یا علی(ع)

یا علی(ع) ای خانزاد کبریا

یا علی(ع) ای حجّت دین خدا

جوهر قرآن وصی انبیاء

یا علی(ع) و یا علی(ع) و یا علی(ع)

وارث ختم رسولان مبین

مظهر اوصاف ربّ العالمین

نور ایزد روح ایمان اصل دین

یا علی(ع) و یا علی(ع) و یا علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

چرا دعاهای ما مستجاب نمی‌شود

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام روز جمعه در کوفه سخنرانی زیبایی کرد، در پایان سخنرانی فرمود:

ای مردم! هفت مصیبت بزرگ است که باید از آنها به خدا پناه ببریم:

۱- عالمی که بلغزد.

۲- عابدی که از عبادت خسته گردد.

۳- مؤمنی که فقیر شود.

۴- امینی که خیانت کند.

۵- توانگری که به فقر در افتد.

۶- عزیزی که خوار گردد.

۷- فقیری که بیمار شود.

در این وقت مردی بر خواست، عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! خداوند در قرآن می‌فرماید: «ادعونی استجب لکم »:

مرا بخوانید، دعا کنید، تا دعایتان را مستجاب کنم.

اما دعای ما مستجاب نمی‌شود؟حضرت فرمود: علتش آن است که دلهای شما در هشت مورد صاف نیست:

یک: این که خدا را شناختید، ولی حقش را آن طور که بر شما واجب بود به جا نیاوردید، از این رو آن شناخت به درد شما نخورد.

دو: به پیغمبر خدا ایمان آوردید ولی با دستورات او مخالفت کردید و شریعت او را از بین بردید! پس نتیجه ایمان شما چه شد؟

سه: قرآن را خواندید ولی به آن عمل نکردید و گفتید:

قرآن را به گوش و دل می‌پذیریم اما با آن به مخالفت برخواستید.

چهار: گفتید ما از آتش جهنم می‌ترسیم در عین حال با گناهان و معاصی به سوی جهنم می روید.

پنج: گفتید ما از آتش جهنم می‌ترسیم در عین حال با گناهان و معاصی به سوی جهنم می‌روید.

شش: گفتید به بهشت علاقه‌مندیم اما در تمام حالات کارهائی انجام می‌دهید که شما را از بهشت دور می‌سازد. پس علاقه و شوق شما نسبت به بهشت کجاست؟

هفت: نعمت خدا را خوردید، ولی سپاسگزاری نکردید.

هشت: خداوند شما را به دشمنی با شیطان دستور داده و فرمود:

«ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا»: شیطان دشمن شماست، پس شما او را دشمن بدارید! به زبان با او دشمنی کردید ولی در عمل به دوستی با او برخاستید.

نه: عیبهای مردم را در برابر دیدگانتان قرار دادید و از عیوب خود بی‌خبر ماندید (نادیده گرفتید) و در نتیجه کسی را سرزنش می‌کنید که خود به سرزنش سزاوارتر از او هستید.

با این وضع چه دعایی از شما مستجاب می‌شود؟ در صورتی که شما درهای دعا و راههای آن را بسته‌اید. پس از خدا بترسید و عملهایتان را اصلاح کنید و امر به معروف کنید و نهی زا منکر نمایید تا خداوند دعاهایتان را مستجاب کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۹۳ ص_۲۷۷ نقل از داستانهای بحارالانوار، ج ۴ ص۴۷.

چشمه جاری

رسول خدا(ص) نماز را به چشمه آب گرمی تشبیه می‌کرد که بر در خانه انسان جاری باشد چشمه‌ای که آدمی بتواند در هر شبانه روز پنج نوبت در ان شستشو کند. (و می‌فرمود:) آیا بر کسی که در چنان آبی شستشو کند، چرک و آلودگی باقی خواهد ماند؟!

حرمت نماز را کسانی پاس داشتند که زیورهای دنیا و فریبندگی اموال و نور چشمی فرزندان، آنان را از اهتمام به نماز و انجام دادن آن باز نداشت. خدای سبحان در مدح آنان فرموده است:

مردانی هستند که پیشه تجارت و داد و ستد، آنان را از یاد خدا و ادای نماز غافل نخواهد ساخت. [۱].

پیامبر خدا(ص) با آنکه مژده بهشت دریافت کرده بود و به زندگانی جاوید بهشتی بشارت داده شده بود، با این حال، چندان نماز می‌گزارد که خود را به رنج و زحمت می‌افکند و این بدان جهت بود که خدای سبحان به او فرموده بود:به کسان خود دستور بده نماز بگزارند و خود نیز بر ادای آن صبر و شکیبایی پیشه کن. [۲].

قال علی (ع):... شبهها رسول الله (ص) بالحمه تکون علی باب الرجل فهو یغسل منها فی الیوم و اللیله خمس مرات فما عسی ان یبقی علیه من الدرن، و قد عرف حقها رجال من المومنین الذی لایشغلهم عنها زینه متاع و لا قره عین من ولد و لا مال. یقول الله سبحانه:

(رجال لاتلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوه و ایتا الزکوه) و کان رسول الله (ص) نصبا بالصلاه بعد التبشیر له باجنه لقول الله سبحانه: (و امر اهلک بالصلوه و اصطبر علیها) فکان یامر بها اهله و یصبر علیها نفسه. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره نور(۳۷:۲۴).

[۲] سوره طه(۱۳۲:۲۰).

[۳] نهج‌البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۱۹۰.

چون صبح کنم کشته خواهم شد

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در آن شبی که ضربت خورد تماما بیدار ماند و برای نماز شب به مسجد نرفت، ام کلثوم دختر آن حضرت عرض کرد: ای پدر چه باعث شده که بیدار بمانید؟ فرمود: چون صبح کنم کشته خواهم شد!

هنگام وقت نماز ابن‌النّباه حضرت را برای نماز فرا خواند، حضرت کمی از منزل بیرون رفته دوباره برگشت، ام کلثوم عرض کرد: به جعدهٔ بگوئید او با مردم نماز بخواند (و شما به مسجد نروید) فرمود: بله به جعدهٔ بگوئید با مردم نماز بخواند.

ولی ناگهان فرمود: از مرگ نمی‌توان گریخت، و به طرف مسجد خارج شد، ابن‌ملجم را دید که تمام شب را بیدار مانده منتظر بود و چون شب خنک شده بود به خواب رفته بود، حضرت او را با پای خود حرکت داد و فرمود: نماز، برخاست و حضرت را ضربت زد. [۱] .

حجربن عدی در مسجد بود که زمزمه مشکوکی شنید، اشعث بن قیس د ملعون (همدست ابن‌ملجم) به ابن‌ملجم می‌گفت: برای هدف خودت عجله کن عجله کن، که صبح تو را رسوا کرد.

حجر احساس خطر کرد به سرعت از مسجد خارج شد تا به حضرت امیر علیه‌السّلام خبر دهد و ایشان را از هدف این گروه آگاه کند، ولی حضرت از راه دیگری به مسجد رفت و ابن‌ملجم به هدف شوم خود رسید، همین که حجر وارد مسجد شد دید مردم همگی می‌گویند: امیرالمؤمنین کشته شد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد، ص ۱۹.

[۲] الارشاد، ص۲۳.

چنین جنایتی در این نواحی روی نداده

ابن‌ابی‌الجسری مردی را دید که با همسرش زنا می‌کند او را به قتل رساند. وی را به محکمه قضات آن دیار گسیل داشته، آنان پاسخش را ندانستند از این رو معاویه، ماجرا را به ابوموسی اشعری نگاشت تا ابوموسی مسأله را از امیرالمومنین سوال کند، و چون پرسید، حضرت علیه‌السلام به او فرمود: به خدا سوگند! چنین جنایتی در این نواحی روی نداده، بگو ببینم این قضیه از کجا به تو رسیده است؟

ابوموسی گفت: معاویه آن را برایم نوشته است.امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: اگر قاتل چهار نفر گواه بیاورد که بر او گواهی دهند، چیزی بر او نیست، وگرنه باید دیه مقتول را به اولیائش بپردازد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] من لایحضر، کتاب الدیات، باب النوادر، حدیث ۹.

چشم می‌بیند و دست می‌گیرد

مردی پرنده‌ای را دنبال کرده تا این که بر درختی افتاد و مرد دیگری آن را بگرفت. امیرالمومنین علیه‌السلام درباره آنان فرمود: چشم می بیند و دست می گیرد. [۱] و نیز فرمود: پرنده هرگاه قادر بر پرواز شود صید است و برای هر کس که او را بگیرد حلال می‌باشد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج ۶، ص ۲۲۳، حدیث ۶.

[۲] فروع کافی، ج ۶، ص ۲۲۳، حدیث ۵.

چنین کسی از اولیاء الله است

فرستاده پادشاه روم از ابوبکر پرسید؛ چه کسی امیدی به بهشت ندارد و از آتش و خدا نمی‌ترسد، و رکوع و سجود بجا نمی‌آورد، و مردار و خون می‌خورد و فتنه را دوست می‌دارد، و با حق دشمن است و بر نادیده گواهی می‌دهد؟ ابوبکر به او پاسخ نداد و عمر به او گفت: بر کفرت افزوده شد.

امیرالمومنین علیه‌السلام باخبر گردید، پس فرمود: چنین کسی از اولیاء الله است؛ زیرا تنها امیدش به خداست نه بهشت او، و از خدا می‌ترسد نه از آتش او و از ظلم خدا نمی‌ترسد بلکه از عدالتش، و در نماز میت رکوع و سجود بجا نمی‌آورد و ماهی و ملخ می‌خورد با اینکه آنها مرده‌اند، کبد می‌خورد و آن خون است. و بر بهشت و دوزخ گواهی می‌دهد با این که آنها را ندیده است. [۱] .

نکته:

در سوالات طاووس یمانی از امام محمد باقر علیه‌السلام آمده: چه وقت بود که یک سوم مردم هلاک شدند؟

امام علیه‌السلام به او فرمود: اشتباه کردی خواستی بگویی یک چهارم مردم، و آن روزی بود که قابیل هابیل را کشت.

پرسید، کدام یک از هابیل و قابیل پدر آدمیان است؟

فرمود: هیچ کدام، بلکه پدر آنان شیث بن آدم است.پرسید؛ کدام گواهی حق بود که گویندگانش در آن دروغگو بودند؟

فرمود: گواهی منافقین که به پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتند: نشهد انک لرسول الله؛ گواهی می‌دهیم که تو فرستاده خدا هستی.پرسید: کدام فرستاده خدا بود که نه از جن بود و نه از انس؟

فرمود: کلاغ که خداوند فرموده:

فبعث الله غرابا یبحث فی الارض؛ خداوند کلاغی را برانگیخت که زمین را به چنگال خود گود نماید.پرسید؛ بر چه کسی دروغ بستند که نه از پری بود و نه آدمی؟

فرمود: بر گرگ که برادران یوسف بر او دروغ بستند.

پرسید؛ چه چیز است که اندک آن حلال و زیاد آن حرام می‌باشد؟

فرمود: نهر طالوت: ان الله مبتلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منی و من لم یطعمه فانه منی الا من اغترف غرفه بیده. [۲] .

پرسید: کدام روزه است که از خوردن و آشامیدن منع نمی‌کند؟

فرمود: روزه مریم. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، قضایاه (ع) فی عهد ابی‌بکر.

[۲] طالوت به سپاه خود گفت : همانا خدا شما را به نهر آبی آزمایش کند هر آن که از آن بسیار بیاشامد از من نیست و هر که هیچ نیاشامد یا کفی بیش نگیرد از من و هم آیین من خواهد بود (سوره بقره، آیه ۲۴۸).

[۳] مناقب، سروی، ج ۲، ص ۲۸۸.

چاره اندیشی

ابن‌قتیبه در عیون آورده: مردی در نماز جماعت عمر، محدث شد، همین که عمر از نماز فارغ گردید، آن شخص را قسم داد که برخیزد و وضو بگیرد و نمازش را دوباره بخواند، ولی هیچ کس برنخاست. جریر بن عبدالله به عمر گفت: ما همگی و خودت بر می‌خیزیم و وضو می گیریم و نمازمان را اعاده می‌کنیم و در نتیجه نماز ما مستحب و آن کسی که حدث از او سر زده واجب خواهد شد. عمر به جریر گفت: خدا رحمتت کند که در جاهلیت شریف بودی و پس از اسلام فقیه شدی. [۱] .

نکته:

هم گفتار عمر و هم چاره اندیشی جریر در رکاکت برابرند، و صحیح این بود که عمر چنانچه احتمال می‌داد که آن مرد حکم باطل بودن نمازش را نمی‌داند بطور عموم بگوید: کسی که در مسجد مبطلی از او سرزده باید پس از بازگشت به خانه وضو و نمازش را اعاده کند.

پی نوشت ها:

[۱] عیون، ج ۳، ص ۳۳۵.

ح

حجامت کردن

عمل حجامت کردن در روزگاران گذشته برای بیرون ریختن خون‌های کثیف و رویش دوباره خون در بدن، صورت می گرفت که:

منافع فراوانی داشت،

و درمان بسیاری از دردها بود،

که امروزه با اعطاء خون، همان هدف بهداشتی، تأمین می گردد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

حجامت کنید که حجامت کردن بدن را سالم و عقل را محکم می گرداند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب نهم، فصل دوازدهم.

حنا

حنا و درمان جذام و بَرَص

حنا و بهداشت

امام رضا علیه السلام از پدران خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

اَلْحَنَّاءُ بَعْدَ النُّورَةِ أَمَانٌ مِنَ الْجُذامِ وَ الْبَرَصِ. [۱] .

«حنا بر بدن مالیدن پس از استعمال نوره، انسان را از بیماری جذام و بَرَص، ایمن می‌کند.»

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج۷۳ ص۸۹ ح۶.

حلیم با گوشت و گندم

حلیم و توانائی

حلیم و شادی دل

امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

عَلَیْکُمْ بِالْهَرِیسَةِ، فَإِنَّهَا تَنْشُطُ لِلْعِبَادَةِ أرْبَعینَ یَوْمَاً وَ هِیَ الْمَائِدَةُ الَّتی أُنْزِلَتْ عَلی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم. [۱] .

«بر شما باد خوردن حلیم با گوشت و گندم که تا چهل روز برای عبادت به شما نشاط می‌بخشد، حلیم نعمتی است که از طرف خدا برای پیامبرش آورده شد.»

پی نوشت ها:

[۱] سفینهٔ البحار ج۸ ص۶۷۸.

حجامت

نقش حجامت کردن در سلامت تن

نقش حجامت کردن در تقویت عقل

۱- امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

إنَّ الْحِجَامَةَ تُصَحِّحُ الْبَدَنَ وَ تَشُدُّ الْعَقْلَ. [۱] .

«حجامت کردن بدن را سالم و عقل را تقویت می‌کند.»

۲- امام رضا علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

یَوْمُ الثُّلَاثَاءِ یَوْمِ حَرْبٍ وَ دَمٍ. [۲] .

«روز سه‌شنبه روز جنگ و حجامت است.»

۳- شعیب نقل می کند که:

أنَّ أميرالمؤمنين عليه السلام كان يغتسل من الحجامة و الحمام، قال شعيب: فذكرته لأبى عبداللّه الصادق عليه السلام فقال:

إنَّ النَّبِیّ صلى الله عليه وآله وسلم كَانَ إذَا احْتَجَمَ هاجَ بِهِ الدَّمُ وَ تَبيغُ فَاغْتَسِلَ بِالْمَاءِ الْبَارِدِ لِيَسْكُنَ عَنْهُ حَرارَةُ الدَّم.

وَ إنَّ أميرَالْمُؤْمِنينَ عليه السلام كَانَ إذا دَخَلَ الْحَمَّامَ هاجَتْ بِهِ الْحَرَارَةُ صُبَّ عَلَيْهَا الْمَاءَ الْبارِدِ فَتَسْكُنَ عَنْهُ الْحَرَارَةُ. [۳] .

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از حجامت بدن را در حمّام شستشو می‌داد و امام صادق علیه السلام نقل کرد که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم وقتی حجامت می کرد، خون همه بدن آن حضرت را می گرفت، آنگاه با آبِ سَرد غسل می کرد تا حرارت خون تسکین یابد.

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از حجامت که وارد حمّام می‌شد، آبِ سَرد بر بدن می‌ریخت تا حرارت بدنِ آن حضرت تسکین یابد.»

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج۵۹ ص۱۱۴ ح۱۸.

[۲] بحارالأنوار ج۵۹ ص۱۱۵ ح۲۲.

[۳] بحارالأنوار ج۵۹ ص۱۲۲ ح۴۸.

حمام رفتن

امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

كَانَ أميرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام يَقُولُ أَلا لايَسْتَلْقِيَنَّ أَحَدُكُمْ فى الْحَمَّامِ، فَإِنَّهُ يُذيبُ شَحْمَ الْكُلْيَتَيْنِ [۱] .

«آگاه باشید! کسی از شما در حمّام نخوابد که پی کلیّه‌ها را آب می کند.»

پی نوشت ها:

[۱] الکافی ج۶ ص۵۰۰ ح۱۹. ووسائل ج۲ ص۵۴ باب ۲۰ ح۱.

حمله به خانه خواهر

پس از اعلام رسمی دین اسلام، تنها مدافع پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حضرت علی علیه السلام بود،

هرکس رسول خدا را آزار می‌داد، علی علیه السلام آنها را ادب می کرد.

روزی به امام علی علیه السلام خبر دادند که تعدادی از دشمنان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در خانه خواهر آن حضرت «اُمّ‌هانی» پناهنده شدند.

امام علی علیه السلام زره جنگی پوشید و کلاه‌خود بر سر گذاشت، بگونه‌ای که کسی او را نمی‌شناخت به منزل خواهر رفت، و دَرِ خانه را کوبید.

امّ هانی بیرون آمد ولی برادر را نمی‌شناخت.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آنها را که در خانه شما پناهنده شده‌اند، بیرون کن.

امّ هانی گفت:

من خواهر علی و دختر عموی پیامبرم، اینگونه با من برخورد نکن.

امام علی علیه السلام فرمود:

اینها درست، امّا باید آنها را که در منزل شما پناهنده شدند و از آشوب طلبان و دشمنان پیامبر خدا می‌باشند، بیرون کنی.

سپس کلاه‌خود را از سر برداشت.

اُمّ هانی تازه فهمید که او برادرش علی بن‌ابیطالب علیه السلام است، و آنگاه آزار دهندگان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را بیرون کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد شیخ مفید ص۷۲.

حکم قتل برای فاسدان و زنان آوازه خوان

برخی از گناهان با توبه جبران می گردد؛

و برخی دیگر با پرداخت حقّ مردم بخشوده می‌شود؛

امّا گناهانی وجود دارند که جز با کشته شدن فاسدان جنایتکار جبران نخواهد شد، مانند کسی که با زن شوهرداری زنا کند، یا انسان بی گناهی را به قتل برساند.

امام علی علیه السلام حکم قتل زن و مرد جنایتکاری را که زنا کردند صادر فرمود، (رجم کردن).

و کسی را که به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اهانت کرد کشت.

و دو زن نوازنده و آوازه خوانی که در مکّه بودند و اسلام و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را با ألفاظ و عبارات زننده‌ای ناسزا می گفتند را محکوم به قتل کرد،

یکی را کُشت و دیگری فرار کرد، تا آنکه خویشاوندان او از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم أمان نامه برای او گرفتند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نگاهی به زندگانی دوازده امام علی علیه السلام ص۱۱۱: علاّمه حلّی ترجمه محمّدی اشتهاردی.

حمایت از اعتراضات اباذر

ابوسعید خِدری نقل می کند که روزی اباذر نزد خلیفه سوم آمد و از او انتقاد و عیب جوئی کرد.

آنگاه علی علیه السلام در حالی که تکیه به عصایی داده بود رسید.

خلیفه سوم پرسید: با او چه کنم؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آن را خدای بزرگ جواب داد که «اگر دروغ می گوید، دروغ او بر باد و اگر به راستی سخن می گوید، بعضی از آنچه که گفته بر شما اصابت خواهد کرد.» [۱].

خلیفه سوم به علی علیه السلام گفت:

ساکت شو! خاک در دهان تو!

امام علی علیه السلام فرمود:

خاک در دهان خودت! از ما چیزی پرسیدی به تو پاسخ گفتیم. [۲] .

به نقل مسعودی و یعقوبی، وقتی اباذر به تبعیدگاه می‌رفت خلیفه سوم دستور داد تا کسی او را مشایعت نکند.

امّا علی علیه السلام و دو فرزندش برای مشایعت او رفتند و به هنگام بدرقه خطاب به اباذر فرمود:

یا أَبَا ذَرٍّ، إِنَّکَ غَضِبْتَ لِلَّهِ، فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ.

إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوکَ عَلَی دُنْیاهُمْ، وَخِفْتَهُمْ عَلَی دِینِکَ، فَاتْرُکْ فِی أَیدِیهِمْ مَا خَافُوکَ عَلَیهِ، وَاهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَیهِ؛ فَمَا أَحْوَجَهُمْ إِلَی مَا مَنَعْتَهُمْ، وَمَا أَغْنَاکَ عَمَّا مَنَعُوکَ!

وَسَتَعْلَمُ مَنِ الرَّابِحُ غَداً، وَالْأَکْثَرُ حُسَّداً.

وَلَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرَضِینَ کَانَتَا عَلَی عَبْدٍ رَتْقاً، ثُمَّ اتَّقَی اللَّهَ، لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجاً!

لَا یؤْنِسَنَّکَ إِلَّا الْحَقُّ، وَلَا یوحِشَنَّکَ إِلَّا الْبَاطِلُ، فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْیاهُمْ لَأَحَبُّوکَ، وَلَوْ قَرَضْتَ مِنْهَا لَأَمَّنُوکَ.

«ای اباذر! همانا تو برای خدا به خشم آمدی، پس امید به کسی داشته باش که به خاطر او غضبناک شدی،

این مردم برای دنیای خود از تو ترسیدند، و تو بر دین خویش از آنان ترسیدی، پس دنیا را که به خاطر آن از تو ترسیدند به خودشان واگذار، و با دین خود که برای آن ترسیدی از این مردم بگریز، این دنیاپرستان چه محتاجند به آن که تو آنان را ترساندی، و چه بی‌نیازی از آن چه آنان تو را منع کردند.

و به زودی خواهی یافت که چه کسی فردا سود می‌برد؟

و چه کسی بر او بیشتر حسد می‌ورزند؟

اگر آسمان و زمین درهای خود را بر روی بنده‌ای ببندند و او از خدا بترسد، خداوند راه نجاتی از میان آن دو برای او خواهد گشود، آرامش خود را تنها در حق جستجو کن، و جز باطل چیزی تو را به وحشت نیاندازد، اگر تو دنیای این مردم را می‌پذیرفتی، تو را دوست داشتند، و اگر سهمی از آن برمی‌گرفتی دست از تو بر می‌داشتند.» [۳] .

مروان خود را به حضرت رساند و از غضب خلیفه سوم درباره مشایعت اباذر یاد کرد،

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز اعتنائی به هشدار حکومتی نداشت و به بدی از خلیفه سوم یاد نمود.

به هنگام شب، خلیفه سوم درباره برخورد امام علی علیه السلام با مروان به وِی اعتراض کرد و گفت:

مگر نشنیدی که من دستور داده بودم کسی از اباذر مشایعت نکند؟

آن حضرت فرمود:

آیا هر آنچه را که تو دستور می‌دهی و ما حکم خدا و حقّ را در مخالفت با آن می‌بینیم، باید از فرمان تو پیروی کنیم؟

به خدا سوگند که چنین نیست.

خلیفه سوم از حضرت علی علیه السلام خشمگین شد و به او گفت که مروان را بر وِی ترجیح می‌دهد.

فردای آن روز، خلیفه سوم نزد مهاجرین و انصار از علی علیه السلام گله کرد و گفت:

علی از من عیبجوئی می‌کند و کسانی را نیز که به اشکال تراشی از من می‌پردازند حمایت می‌کند.

(مقصود وِی عمّار و اباذر و دیگران بود)

بزرگان مهاجر و انصار میان علی علیه السلام و خلیفه سوم صلح دادند که امام علی علیه السلام فرمود:

(فقط به خاطر خداسکوت می کنم.) [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره غافر آیه ۲۸.

[۲] عبدالرّزّاق مصنّف ج ۱۱ ص ۳۴۹ – ۳۳۹.

[۳] خطبه ۱/۱۳۰ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- روضه کافی ج۸ ص۲۰۶ و۲۰۷ ح۲۵۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۲- کتاب سقیفه بنقل ابی‌الحدید ج ۲ ص ۳۷۵: جوهری (متوفای ۳۹۵ ه)

۳- شرح نهج‌البلاغه ج ۲ ص ۳۷۵: ابن ابی‌الحدید (متوفای ۶۵۶ ه)

۴- تاریخ یعقوبی (ابن واضح) ج ۲ ص ۱۲۰: یعقوبی (متوفای ۲۸۴ ه)

۵- تذکرهٔ الخواص ص۱۳۴:ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ ه)

۶- منهاج‌البراعهٔ ج ۲ ص ۴۷: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۷- کتاب محاسن ص۳۵۳ ب۱۲ ح۴۵: علامه برقی (متوفای ۲۷۴ ه)

۸- أنساب الاشراف ج ۵ ص ۵۴: بلاذری (متوفای ۲۷۹ ه)

۹- کتاب الفتوح ج۱ ص۳۰: ابن اعثم کوفی (متوفای ۳۱۴ ه).

[۴] کتاب السّنه ابن ابی عاصم ص ۴۹۹ – ۴۸۸.

حکومت و برقراری دولت در جوامع بشری

امام علی علیه السلام نسبت به ضرورت حکومت فرمود:

وَإِنَّهُ لَابُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِیرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ یعْمَلُ فِی إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَیسْتَمْتِعُ فِیهَا الْکَافِرُ، وَیبَلِّغُ اللَّهُ فِیهَا الْأَجَلَ، وَیجْمَعُ بِهِ الْفَیءُ، وَیقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ

(همانا مردم به حکومت و رهبری نیاز مُبرم دارند، خواه نیکوکار باشد یا برکار، تا مؤمنان در سایه حکومت و برقراری نظم اجتماعی به کار مفید خویش سرگرم شوند و کافران نیز از زندگی بهرمند گردند. باید حکومت وجود داشته باشد تا مردم زندگی عادی خود را تداوم بخشند. تا مالیات‌های کشور جمع‌آوری گردد و با دشمنان مهاجم پیکار شود و امنیت در جادّه‌های کشور حکم‌فرما باشد.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲/۴۰ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

حقوق و مقررات کامل الهی

امام علی علیه السلام در معرّفی حقوق قرمود:

وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ – سُبْحَانَهُ – مِنْ تِلکَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِی عَلَی الرَّعِیةِ، وَ حَقُّ الرَّعِیةِ عَلَی الْوَالِی، فَرِیضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ – سُبْحَانَهُ – لِکُلٍّ عَلَی کُلٍّ، فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأُلْفَتِهِمْ، وَعِزّاً لِدِینِهِمْ.

(از میان حقوق الهی، بزرگترین حقّی که واجب شده است، حق حکومت و رهبر اسلامی بر مردم و حق مردم بر حکومت و رهبر

است، این فریضه ارزشمند را بر هرکدام از زمامداران و رعایا قرار داده است، زیرا رعایت حقوق حکومت و مردم مایه الفت و پیوستگی آنان با یکدیگر و عزّت و نیرومندی دینشان می‌باشد.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۷/۲۱۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

حفظ کتب علمی

در زمان خلیفه دوّم که ایران و قسمتی از روم به دست مسلمانان فتح شد، کتابخانه‌های با ارزشی به دست مسلمانان افتاد.

فرماندهان از خلیفه دوّم کسب تکلیف کردند.

با آن همه از کتاب‌های فراوان چه کنند؟

خلیفه دوّم با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفتگو کرد و گفت:

«لارَطْبٍ وَلا یابِسٍ إِلاَّ فِی کِتابٍ مُبینٍ»

(همه چیز در قرآن وجود دارد)

پس ما نیازی به این همه از کتاب‌ها نداریم و تازه کتاب‌ها به زبان‌های پارسی و رومی است که قابل استفاده نمی‌باشند.

امّا امام علی علیه السلام از نابود کردن کتاب‌ها ممانعت کرد و دستور داد آنها را حفظ کنند، درست است که همه چیز در قرآن وجود دارد، امّا حفظ کُتُب علمی نیز بسیار مهمّ است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اعترافات رودلف ژایگر آلمانی، کتاب خداوند علم و شمشیر.

حالات روانی امام علی به هنگام نماز

درست است که شیوه‌های گفتاری تأثیر دارد، امّا از گفتار و سخن مهمّ، حالات روانی و شیوه های رفتاری انسان است که می‌تواند در دوستان و اصحاب و دیگران تأثیر به سزائی داشته باشد.

امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

هرگاه وقت نماز می‌رسید جدّم حضرت علی علیه السلام مضطرب می‌شد و رنگ چهره مبارک امام دگرگون می‌شد و به اطرافیان خود می‌فرمود:

هنگام أمانتی رسید که خدا آن را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیة الابرار ج ۱ ص ۳۲۰.

حکومت نظامی در دوران آشوب

هنگامی که آشوب (که نمودار عصیان نسبت به خداوند و ظلم به بندگان است)، کشور را فرامی گیرد، حکومت باید به رهبری

سپرده شود که در عین حال فرماندهی نظامی باشد تا با قاطعیت، و شهامت و درایت خود به آن موقعیت آشوب و هرج و مرج پایان دهد و کشور بلازده را به سوی آرامش و سعادت رهنمون گردد.

در مصر مردم با چنین عصیان و آشوبی روبرو شدند، از این رو قومی به خاطر بی‌حرمتی به احکام الهی بر آشفتند و از امام علی (ع) درخواست کردند که در آن شرایط دشوار برای آنها فرماندهی بفرستد. امام مالک اشتر را به سوی آنان گسیل داشت و طی نامه‌ای به آنان چنین نوشت:

«از بنده‌ی خداوند علی امیرالمومنین به مردمی که هنگامی برآشفتند که دیدند در زمین خداوند نافرمانی روی داده، و حق او پایمال شده و جور و بیداد بر بی‌گناه و گناهکار و بر مقیم و مسافر سایه افکنده است، نه معروفی هست تا آرامش بخشد و نه امر منکری که متروک بماند.

اما بعد، فقد بعثت الیکم عبدا من عباد الله، لا ینام ایام الخوف، و لا ینکل عن الاعداء ساعات الروع، اشد علی الفجار من حریق النار، و هو مالک بن الحارث اخومذحج، فاسمعو اله و اطیعوا امره فیما طابق الحق، فانه سیف من سیوف الله»...

اما بعد...

بنده‌ای از بندگان خدای را به سوی شما فرستادم که در روزگاران خوف‌انگیز خواب به چشمش راه نمی‌یابد و در اوقات خطر از دشمنان نمی‌ترسد، بر بدکاران از آتش دوزخ گدازنده‌تر است، و اوست مالک پسر حارث از قوم مذحج. به اوامر او گوش بسپارید و به فرمان او که منطبق با حق باشد، گردن نهید. او شمشیری از شمشیرهای حق است که تیزی‌اش کندی ناپذیر و ضربه‌اش دشمن شکن است. پس اگر شما را به آوردگاه فرستاد رهسپار شوید، و اگر فرمان به اقامت داد، بپذیرید، چرا که جز به فرمان من نه به پیکار دست می‌زند و نه از آن باز می‌ایستد، نه پیش می‌رود و نه عقب می‌نشیند. اینک با همه‌ی نیازی که به او دارم او را نزد شما فرستادم که خیرخواه شماست و دشمنانتان را حریفی ظفرمند است.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۳۸.

حقوق متقابل پدر و فرزند

یکی از جوانب حقوق متقابل، «حقوق متقابل پدر و فرزند» است،

اگر پدر نسبت به کودک و فرزند خویش حقوقی دارد، فرزند نیز حقوقی خواهد داشت

که با رعایت آن، محیط خانواده، گرم می‌شود

که فرمود:

إِنَّ لِلْوَلَدِ عَلَی الْوَالِدِ حَقّاً، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَی الْوَلَدِ حَقّاً.

فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَی الْوَلَدِ أَنْ یطِیعَهُ فِی کُلِّ شَیءٍ، إِلَّا فِی مَعْصِیةِ اللّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَحَقُّ الْوَلَدِ عَلَی الْوَالِدِ أَنْ یحَسِّنَ اسْمَهُ، وَیحَسِّنَ أَدَبَهُ، وَیعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ.

(همانا فرزند را به پدر، و پدر را به فرزند حقّی است، پس حق پدر بر فرزند این است که فرزند در همه چیز جز نافرمانی خدا، از پدر اطاعت کند، و حق فرزند بر پدر آن که نام نیکو بر فرزند نهد، خوب تربیتش کند، و او را قرآن بیاموزد.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۹۹ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که مدارک آن به شرح زیر است:

۱- محاضرات الادباء ج۱ ص۱۵۷: راغب اصفهانی (متوفای ۵۱۳ هجری)

۲- تیسیر المطالب ص ۳۰۷: حسینی (متوفای ۴۲۴ هجری)

۳- کتاب أمالی: سید ابوطالب (متوفای ۴۲۴ هجری).

حقوق مردم بر حکومت

امام علی‌علیه السلام در نامه ۵۰ توضیح داد که:

فَإِنَّ حَقّاً عَلَى الْوَالِي أَلَّا يغَيرَهُ عَلَى رَعِيتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ، وَلَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ، وَأَنْ يزِيدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعَمِهِ دُنُوّاً مِنْ عِبَادِهِ؛ وَعَطْفاً عَلَى إِخْوَانِهِ.

أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِی أَلَّا أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِرّاً إِلَّا فِی حَرْبٍ، وَلَا أَطْوِی دُونَكُمْ أَمْراً إِلَّا فِی حُكْمٍ، وَلَا أُؤَخِّرَ لَكُمْ حَقّاً عَنْ مَحَلِّهِ، وَلَا أَقِفُ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ، وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِی فِی الْحَقِّ سَوَاءً.

فَإِذَا فَعَلْتُ ذلِكَ وَجَبَتْ لِلَّهِ عَلَيكُمُ النِّعْمَةُ، وَلِی عَلَيكُمُ الطَّاعَةُ؛ وَأَلَّا تَنْكُصُوا عَنْ دَعْوَةٍ، وَلَا تُفَرِّطُوا فِی صَلَاحٍ، وَأَنْ تَخُوضُوا الْغَمَرَاتِ إِلَى الْحَقِّ، فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَسْتَقِيمُوا لِی عَلَى ذلِكَ لَمْ يكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَى مِمَّنْ اعْوَجَّ مِنْكُمْ، ثُمَّ أُعْظِمُ لَهُ الْعُقُوبَةَ، وَلَا يجِدُ عِنْدِی فِيهَا رُخْصَةً. فَخُذُوا هذَا مِنْ أُمَرَائِكُمْ، وَأَعْطُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مَا يصْلِحُ اللَّهُ بِهِ أَمْرَكُمْ،

«همانا بر زمامدار واجب است که اگر اموالی به دست آورد، یا نعمتی مخصوص او شد، دچار دگرگونی نشود، و با آن اموال و نعمتها، بیشتر به بندگان خدا نزدیک، و به برادرانش مهربانی روا دارد.

آگاه باشید! حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم، و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و در پرداخت حق شما کوتاهی نکرده، و در وقت تعیین شده آن بپردازم، و با همه شما بگونه‌ای مساوی رفتار کنم.

پس وقتی من مسؤولیت‌های یاد شده را انجام دهم، بر خداست که نعمتهای خود را بر شما ارزانی دارد، و اطاعت من بر شما لازم است، و نباید از فرمان من سرپیچی کنید، و در انجام آن چه صلاح است سُستی ورزید، و در سختیها برای رسیدن به حق تلاش کنید، حال اگر شما پایداری نکنید، خوارترین افراد نزد من انسان کج رفتار است، که او را به سختی کیفر خواهم داد، و هیچ راه فراری نخواهد داشت، پس دستورالعملهای ضروری را از فرماندهانتان دریافت داشته، و از فرماندهان خود در آن چه که خدا امور شما را اصلاح می‌کند، اطاعت کنید.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۵۰ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که مدارک آن به شرح زیر است:

۱- کتاب صفّین ص ۱۰۷: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ هجری)

۲- کتاب أمالی ج ۱ ص ۲۲۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هجری)

۳- بحار الانوار ج ۸ ص ۶۲۸ کمپانی: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

حقوق متقابل رهبری و مردم

پس خدای سبحان! برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب کرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، که برخی از

حقوق برخی دیگر را واجب گرداند، و حقّی بر کسی واجب نمی‌شود مگر همانند آن را انجام دهد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] برخی از اسناد و مدارک این خطبه به این شرح است:

۱- روضه کافی ج ۸ ص ۳۵۲: مرحوم کلینی (متوفای ۳۲۸ هجری)

۳- دعائم الاسلام ج ۲ ص ۵۳۹: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هجری)

۴- بحار الانوار ج ۸ ص ۷۰۷ و ج ۲۷ ص ۲۵۱: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری)

۵- بحار الانوار ج ۱۷ ص ۹۳: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

حقوق انسانی زندانیان

امام علی‌علیه السلام در دستور العمل به حاکم اهواز «رُفاعهٔ» نسبت به حقوق انسانی زندانیان متذکر شد که:

- اگر برای زندانی، خوردنی و نوشیدنی یا لباسی آوردند، مانع نشو تا آنها را به زندانی برسانند.

- به هنگام نماز، دست و پای زندانی را از زنجیرها آزاد کن.

- زندانیان را هر روز به صحن حیاط بیاور، تا تفریح و هواخوری داشته باشند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل، ج۳، ص۲۰۷.

حق مهمان

حضرت امام عسگری‌علیه السلام می‌فرماید:

پدر و پسری در منزل حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام مهمان شدند،

امام آنها را احترام کرد و مقابل آنها نشست، و هنگام غذا سفره انداختند و با هم غذا خوردند.

پس از صرف غذا، امام علی‌علیه السلام از جا بلند شد چون دید قنبر حوله و آفتابه‌ای آورده تا دست مهمان را بشوید.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام از دست قنبر گرفت که خود دست مهمان را بشوید،

آن شخص خود رابه پای حضرت افکند، و اصرار فراوان کرد که نمی‌گذارم بر دست من آب بریزی.

امام علی‌علیه السلام او را سوگند داد و فرمود:

همانگونه که اگر قنبر بر دست توآب می‌ریخت آرام بودی، آرام باش.

وبر دست مهمان آب ریخت تا شسته شد.

سپس حوله و آفتابه را به دست پسرش محمدبن حنفیه داد و فرمود:

تو هم بر دست پسرش آب بریز تا دستش را بشوید.

امام عسگری‌علیه السلام فرمود:

هرکس در اینگونه رفتارها از علی‌علیه السلام پیروی نماید شیعه واقعی او می‌باشد. [۱] .

یعنی حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام تا آنجا حق مهمان را متناسب با سن و سال آنها رعایت می‌کرد که خود بر دست پدر، و

فرزندش محمّد حنفیه بر دست پسر مهمان آب ریختند.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج۱۶، ص۱۴۸.

حمایت از حقوق کارگران و مردم

از منطقه فرمانداری «قرظهٔ بن کعب» گروهی خدمت امام علی‌علیه السلام رسیدند و گفتند:

در سرزمین ما رودخانه بزرگی بود که در طول زمان نابود شد، وهم اکنون پر از شن ولا-یه هاست، اگر بازسازی ولایروبی شود کشاورزی ماورنق می گیرد.

و از حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام خواستند، دستور دهد که فرماندار شهر، مردم آن سامان رابه کار اجباری وادار کند تاهمه مردم آن سرزمین، رودخانه را بحال اول برگردانند.

امام علی‌علیه السلام با پیشنهاد لایروبی رودخانه موافقت فرمود،

امّا بیگاری مردم را نپذیرفت

و طی نامه‌ای از فرماندارش خواست تا رودخانه را احیاء کند، امّا:

- کسی رابه کار اجباری وادار نسازد.

- از مردم بیگاری نکشد، بلکه هرکس علاقه دارد با اختیار خود کمک کند.

- هرکس دوست دارد کار کند، و مزد مناسب بگیرد.

و البتّه پس از احیاء رودخانه کسانی در آن سهم بیشتری دارند که در احیاء آن کار وتلاش بیشتری کردند. [۱].

که در این دستورالعمل دو اصل أساسی نهفته است:

اوّل - حق آزادی کار

دوّم - اختصاص منافع به آنانکه کار کردند وتلاش نمودند

که از نظر روانشناسی کار، با این شیوه انسانی مردم بیشتری رامی‌توان آگاهانه به کار گماشت.

پی نوشت ها:

[۱] عدالت و قضاء در اسلام، ص۷۷.

حق بازنشستگی برای پیرمرد نصرانی

مردی نصرانی که جوانی خود رابه کار و تلاش گذرانده بود، و کور و فقیر شده باکمال درماندگی در کنار خیابان گدائی می کرد، ومردم از روی ترحّم چیزی به او می‌دادند.

روزی امیرالمؤمنین‌علیه السلام از آنجا عبور می کرد و او را دید و از حال او پرسید.

گفتند:

پیرمرد نصرانی است که از روی پیری و کوری، گدائی می کند.

امام علی‌علیه السلام فرمود:

إِسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّی إِذا کَبُرَ و عَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ؟

(در روزگـار جوانی و سلامت، او را به کـار گرفتیـد، واکنون که پیر وکور شـده او را ازحق خویش محروم سـاخته بحال خود رها کرده‌اید؟) [۱] .

بر حکومت است که تا اوزنده است مخارج زندگی او را تأمین کند.

سپس به مسئول بیت المال دستور داد:

أنْفِقُوا عَلَیهِ مِنْ بَیتِ الْمالِ

(از بیت المال مسلمین او را اداره کنید) [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نقش ائمّه در احیاء دین، ص۱۶۹ (علاّمه عسکری) – و وسائل الشّیعهٔ، ج۱۱، ص۴۹.

[۲] در صـورتی که در سـال ۱۶۴۸ قـانونی از پارلمـان انگلسـتان گـذشت که بر اساس آن، هر کسـی که عقیـده‌ای مخالف با اصـل «تثلیث» ابراز کند، محکوم به اعدام می گردد.

و نیز در سال ۱۶۸۸ همین پارلمان، مذهب رسـمی کشور را «پروتسـتان» معرّفی کرد و مقرّر داشت که هیچ مسیحی «کاتولیک» حق ندارد در قلمرو حکومت انگلستان به مراسم مذهبی خود عمل کند.

در فرانسه تـا اواخر قرن هفـدهم مسیحی، طبق مقرّرات خاصّی که از طرف حکومت‌هـای کاتولیك وضع شـده بود، «پروتسـتان ها» دچـار مشـکلاتی بودنـد، آنهـا حتّی برای دفن مردگان خود آزادی نداشـتند و تنها در مواقع مخصوصـی، چنین اجازه‌ای به آنها داده می‌شدو هنگام تشییع جنازه‌شان تنها سـی نفر اجازه این کار را داشـتند و در مواقع عروسی و غُسل تعمید، نمی‌بایست افراد از دوازده نفر، تجاوز کنند! حوادث و صـحنه های رقّت باری که در این زمینه در کشورهای مختلف مسیحی تا قرن هفدهم روی داد، سرانجام موجب گردیـد که در بیشتر عهـدنامه‌های قرون ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ماننـد عهـدنامه معروف «وسـتفالی» و «وین» به مسأله آزادی مذهب توجّه شود. و در عهـدنامه پاریس به سال ۱۸۵۶ مقرّر گردیـد که نه فقط از نظر مذهبی بلکه از لحاظ نژادی نیز تبعیض الغاء گردد و در عهدنامه «برلن» به سال ۱۸۷۸ دولت‌های بزرگ آن زمان، دولت‌های متعصّب را مجبور به شـناسائی آزادی مـذهبی نمودند، ولی نسبت به مسائل نژادی و زبانی و ملیت، ابهام فراوانی به جای ماند. (حقوق بین الملل: دکتر صفدری ج ۳ ص ۲۳۴).

حقوق متقابل

یکی از مسائـل مهم حقوقی، حقوق متقابـل اجتمـاعی، سیاسـی است که اگر بـدرستی شـناسائی گردد و در جامعه تحقّق پـذیرد، آن جامعه به مدینه فاضله تبدیل خواهد شد،

امام علی‌علیه السلام در یک سخنرانی جالب و ارزشمند، ابتدا به حقوق متقابل می‌پردازد.

أَمَّا بَعْـدُ، فَقَـدْ جَعَـلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِی عَلَیکُمْ حَقّـاً بِولَایـهِٔ أَمْرِکُمْ، وَلَکُمْ عَلَی مِنَ الْحَقِّ مِثْـلُ الَّذِی لِی عَلَیکُمْ، فَـالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْـیاءِ فِی التَّوَاصُفِ، وَأَضْیقُهَا فِی التَّنَاصُفِ،

لَا یجْرِی لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَی عَلَیهِ، وَلَا یجْرِی عَلَیهِ إِلَّا جَرَی لَهُ.

وَلَوْ کَانَ لِأَحَدٍ أَنْ یجْرِی لَهُ وَلَا یجْرِی عَلَیهِ، لَکَانَ ذلِکَ خَالِصاً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَی عِبَادِهِ، وَلِعَدْلِهِ فِی کُلِّ مَا جَرَتْ عَلَیهِ صُرُوفُ قَضَـائِهِ، وَلکِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَـلَ حَقَّهُ عَلَی الْعِبَـادِ أَنْ یطِیعُوهُ، وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَیهِ مُضَاعَفَـهَٔ الثَّوَابِ تَفَضُّلًا مِنْهُ، وَتَوَسُّعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِیدِ أَهْلُهُ.

ثُمَّ جَعَلَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا، وَيوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً، وَلَا يسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ.

(پس از ستایش پروردگار! خداوند سبحان، برای من، بر شما به جهت سرپرستی حکومت، حقّی قرار داده، و برای شما همانند حق من، حقّی تعیین فرموده است، پس حق گسترده‌تر از آن است که توصیفش کنند، ولی به هنگام عمل تنگنایی بی‌مانند دارد.

حق اگر به سود کسی اجرا شود، ناگزیر به زیان او نیز روزی به کار رود، و چون به زیان کسی اجراء شود روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت.

اگر بنا باشد حق به سود کسی اجراء شود و زیانی نداشته باشد، این مخصوص خدای سبحان است نه دیگر آفریده‌ها، به خاطر قدرت الهی بر بندگان، و عدالت او بر تمام موجوداتی که فرمانش بر آنها جاری است، لکن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده، و پاداش آن را دو چندان کرده است، از روی بخشندگی، و گشایشی که خواسته به بندگان عطا فرماید.

پس خدای سبحان! برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب کرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، که برخی از حقوق برخی دیگر را واجب گرداند، و حقّی بر کسی واجب نمی‌شود مگر همانند آن را انجام دهد.) [۱] .

و آنگاه به جوانب گسترده آن دقیق می‌شود، مانند:

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۱۶ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی که اسناد و مدارك آن به شرح زیر است:

۱- دعائم الاسلام ج۲ ص۵۴۱ ح۱۹۲۶: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه)

۲- بحارالانوار ج۳۴ ص۱۸۴ وج۲۷ ص۲۵۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۳- بحار الانوار ج۷۴ ص۳۵۴ ح۳۲ ب۱۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۴- بحار الانوارج۴۱ ص۱۵۲: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۵- ربیع الابرار ج۵ ص۱۹۱ ح۱۸۶: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ه).

حقوق پدر و فرزند

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در تداوم شناساندن حقوق اجتماعی به «حقوق پدر و فرزند» توجّه دارد،

و اینگونه جوانب ارزشمند آن را مورد بررسی قرار می‌دهد که:

إِنَّ لِلْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقّاً، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ حَقّاً. فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ أَنْ يطِيعَهُ فِی كُلِّ شَیءٍ، إِلَّا فِی مَعْصِیةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَحَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يحَسِّنَ اسْمَهُ، وَيحَسِّنَ أَدَبَهُ، وَيعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ.

(همانا فرزند را به پدر، و پدر را به فرزند حقّی است، پس حق پدر بر فرزند این است که فرزند در همه چیز جز نافرمانی خدا، از پدر اطاعت کند، و حق فرزند بر پدر آن که نام نیکو بر فرزند نهد، خوب تربیتش کند، و او را قرآن بیاموزد.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۹۹ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

حقوق دوستان

یکی از جوانب حقوق متقابل، «حقوق دوستان» است، که در آئین دوست یابی و دوستی بایـد به حقوق یکـدیگر احترام بگذارند تا دوستی‌ها تداوم یابد و آفات دوستی ریشه‌کن شود.

امام علی‌علیه السلام در نامه ۱۰۳: ۳۱ خطاب به فرزندش امام مجتبی‌علیه السلام می‌نویسد:

وَإنْ أَرَدْتَ قَطِيعَـةَ أَخِيكَ فَاسْتَبْقِ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيـةً يرْجِعُ إِلَيهَا إنْ بَدَا لَهُ ذلِكَ يوْماً مَّا، وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيراً فَصَدِّقْ ظَنَّهُ، وَلَا تُضِيعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اتِّكَالاً عَلَى مَا بَينَكَ وَبَينَهُ، فَإِنَّهُ لَيسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ أَضَعْتَ حَقَّهُ.

وَلَـا يكُنْ أَهْلُكَ أَشْـقَى الْخَلْقِ بِكَ، وَلَا تَرْغَبَنَّ فِيمَنْ زَهِـدَ عَنْكَ، وَلَا يكُونَنَّ أَخُوكَ أَقْوَى عَلَى قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صِـلَتِهِ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءَةِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ.

وَلَا يكْبُرَنَّ عَلَيكَ ظُلْمُ مَنْ ظَلَمَكَ، فَإِنَّهُ يسْعَى فِي مَضَرَّتِهِ وَنَفْعِكَ، وَلَيسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوءَهُ.

«و هرگز حق برادرت را به اعتمـاد دوستی که بـا او داری ضـایع نکن، زیرا آن کس که حقّش را ضـایع می‌کنی بـا تو برادر نخواهد بود، و افراد خانوادهات بـدبخت‌ترین مردم نسبت به تو نباشـند، و به کسـی که به تو علاقه‌ای ندارد دل مبند، مبادا برادرت برای قطع پیونـد دوستی، دلیلی محکم‌تر از برقراری پیونـد بـا تو داشته باشـد، و یـا در بـدی کردن، بهـانه‌ای قوی‌تر از نیکی کردن تو بیـاورد، ستمکاری کسی که بر تو ستم می‌کند در دیده‌ات بزرگ جلوه نکند، چه او به زیان خود، و سود تو کوشش دارد، و سزای آن کس که تو را شاد می‌کند بدی کردن نیست.» [۱] .

و آنگاه آئین دوستی را اینگونه مطرح فرمود:

یـا بُنَی اجْعَـلْ نَفْسَـكَ مِیزَاناً فِیما بَینَكَ وَبَینَ غَیرِكَ، فَأَحْبِبْ لِغَیرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَاكْرَهْ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا، وَلَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَأَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ یحْسَنَ إِلَیكَ، وَاسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَیرِكَ، وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ یقَالَ لَكَ.

وَاعْلَمْ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِـدُّ الصَّوَابِ، وَآفَةُ الْأَلْبَابِ. فَاسْعَ فِی كَدْحِكَ، وَلَا تَكُنْ خَازِناً لِغَیرِكَ، وَإِذَا أَنْتَ هُدِیتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ.

معیارهای روابط اجتماعی

«ای پسـرم! نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار ده، پس آن چه را که برای خود دوست داری برای دیگران نیز دوست بدار، و آن چه را که برای خود نمی‌پسـندی، برای دیگران مپسند، ستم روا مدار، آنگونه که دوست نداری به تو ستم شود، نیکوکار باش، آنگونه که دوست داری به تو نیکی کنند، و آن چه را که برای دیگران زشت می‌داری برای خود نیز زشت بشـمار، و چیزی را برای مردم رضایت بده که برای خود می‌پسندی، آن چه نمی‌دانی نگو، گرچه آن چه را می‌دانی اندك است، آن چه را دوست نداری به تو نسبت دهند، درباره دیگران مگو،

بـدان کـه خـود بزرگ بینی و غرور، مخـالف راسـتی، و آفـت عقـل اسـت، نهـایت کوشـش را در زنـدگی داشـته بـاش، و در فکر ذخیره‌سازی برای دیگران مباش، آنگاه که به راه راست هدایت شدی، در برابر پروردگارت از هر فروتنی خاضع‌تر باش.» [۲] .

یکی دیگر از حقوق متقابل بین دوستان، «واقع نگری» و «دوراندیشی» است.

ممکن است عیب جویان بخواهند رشته‌های دوستی ما را قطع کنند

و یا در شعله‌های حسادت و جهالت، پیوند دوستی ما را با دوستان بسوزانند.

اگر به سخنان عیب جویان بی‌اعتنا باشیم، و هر سخنی را که مطرح می‌کنند بدون مطالعه نپذیریم،

دوستی‌ها دچار تزلزل نخواهد شد، و دشمنی‌ها جایگزین دوستی‌ها نخواهد گردید.

حضرت امیرالمومنین‌علیه السلام نسبت به این نکته نورانی در خطبه ۱۴۱ فرمود:

أَیهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِیهِ وَثِیقَهَ دِینٍ وَسَدَادَ طَرِیقٍ، فَلَا یسْمَعَنَّ فِیهِ أَقَاوِیلَ الرِّجَالِ.

أَمَا إِنَّهُ قَدْ یرْمِی الرَّامِی، وَتُخْطِئُ السِّهَامُ، وَیحِیلُ الْکَلَامُ، وَبَاطِلُ ذلِکَ یبُورُ، وَاللَّهُ سَمِیعٌ وَشَهِیدٌ. أَمَا إِنَّهُ لَیسَ بَینَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ.

فسئل،علیه السلام، عن معنی قوله هذا، فجمع أصابعه ووضعها بین أذنه وعینه ثم قال:

الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَیتُ!

پرهیز از شنیدن غیبت

«ای مردم! آن کس که از برادرش اطمینان و استقامت در دین، و درستی راه و رسم را سراغ دارد، باید به گفته مردم درباره او گوش ندهد.

آگاه باشید! گاهی تیرانداز، تیر افکند و تیرها به خطا می‌رود، سخن نیز چنین است، درباره کسی چیزی می‌گویند که واقعیت ندارد و گفتار باطل تباه شدنی است، و خدا شنوا و گواه است.

بدانید که میان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست.

شناخت حق و باطل

(پرسیدند، معنای آن چیست؟ امام علی‌علیه السلام انگشتان خود را میان چشم و گوش گذاشت و فرمود:)

باطل آن است که بگویی شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم.» [۳] .

آنگاه حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام به معرّفی الگوهای صحیح رفتاری بین دوستان و دوستی‌ها می‌پردازد و معیارهای دوستی را اینگونه بیان می‌دارد که:

یا بُنَی اجْعَلْ نَفْسَکَ مِیزَاناً فِیما بَینَکَ وَبَینَ غَیرِکَ، فَأَحْبِبْ لِغَیرِکَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِکَ، وَاکْرَهْ لَهُ مَا تَکْرَهُ لَهَا، وَلَا تَظْلِمْ کَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَأَحْسِنْ کَمَا تُحِبُّ أَنْ یحْسَنَ إِلَیکَ، وَاسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِکَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَیرِکَ، وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِکَ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ یقَالَ لَکَ.

وَاعْلَمْ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَآفَهُ الْأَلْبَابِ. فَاسْعَ فِی کَدْحِکَ، وَلَا تَکُنْ خَازِناً لِغَیرِکَ، وَإِذَا أَنْتَ هُدِیتَ لِقَصْدِکَ فَکُنْ أَخْشَعَ مَا تَکُونُ لِرَبِّکَ.

معیارهای روابط اجتماعی

«ای پسرم! نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار ده، پس آن چه را که برای خود دوست داری برای دیگران نیز دوست بدار، و آن چه را که برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران مپسند، ستم روا مدار، آنگونه که دوست نداری به تو ستم شود، نیکوکار باش، آنگونه که دوست داری به تو نیکی کنند، و آن چه را که برای دیگران زشت می‌داری برای خود نیز زشت بشمار، و چیزی را برای مردم رضایت بده که برای خود می‌پسندی، آن چه نمی‌دانی نگو، گرچه آن چه را می‌دانی اندک است، آن چه را دوست نداری به تو نسبت دهند، درباره دیگران مگو، بدان که خود بزرگ بینی و غرور، مخالف راستی، و آفت عقل است، نهایت کوشش را در زندگی داشته باش، و در فکر ذخیره‌سازی برای دیگران مباش، آنگاه که به راه راست هدایت شدی، در برابر پروردگارت از هر فروتنی خاضع‌تر باش.» [۴] .

و در ادامه معرّفی «ملاک‌ها» و «معیارهای ارزشی» در دوستی‌ها می‌فرماید:

احْمِلْ نَفْسَکَ مِنْ أَخِیکَ عِنْدَ صَرْمِهِ عَلَی الصِّلَهِ، وَعِنْدَ صُدُودِهِ عَلَی اللَّطَفِ وَالْمُقَارَبَهِ، وَعِنْدَ جُمُودِهِ عَلَی الْبَذْلِ، وَعِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَی الدُّنُوِّ، وَعِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَی اللِّینِ، وَعِنْدَ جُرْمِهِ عَلَی الْعُذْرِ، حَتَّی کَأَنَّکَ لَهُ عَبْدٌ، وَکَأَنَّهُ ذُو نِعْمَهٍ عَلَیکَ.

وَإِیاکَ أَنْ تَضَعَ ذلِکَ فِی غَیرِ مَوْضِعِهِ، أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَیرِ أَهْلِهِ. لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِیقِکَ صَدِیقاً فَتُعَادِی صَدِیقَکَ، وَامْحَضْ أَخَاکَ

النَّصِيحَةَ، حَسَنَةً كَانَتْ أَوْ قَبِيحَةً، وَتَجَرَّعِ الْغَيظَ فَإِنِّى لَمْ أَرَ جُرْعَةً أَحْلَى مِنْهَا عَاقِبَةً، وَلَا أَلَذَّ مَغَبَّةً.
وَلِنْ لِمَنْ غَالَظَكَ، فَإِنَّهُ يوشِكُ أَنْ يلِينَ لَكَ، وَخُذْ عَلَى عَدُوِّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَحْلَى الظَّفَرَينِ. وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَخِيكَ فَاسْتَبْقِ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيةً يرْجِعُ إِلَيهَا إِنْ بَدَا لَهُ ذلِكَ يوْماً مَّا، وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيراً فَصَدِّقْ ظَنَّهُ، وَلَا تُضِيعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اتِّكَالاً عَلَى مَا بَينَكَ وَبَينَهُ، فَإِنَّهُ لَيسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ أَضَعْتَ حَقَّهُ.
وَلَـا يكُنْ أَهْلُكَ أَشْقَى الْخَلْقِ بِكَ، وَلَا تَرْغَبَنَّ فِيمَنْ زَهِدَ عَنْكَ، وَلَا يكُونَنَّ أَخُوكَ أَقْوَى عَلَى قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صِلَتِهِ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءَةِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ. وَلَا يكْبُرَنَّ عَلَيكَ ظُلْمُ مَنْ ظَلَمَكَ، فَإِنَّهُ يسْعَى فِي مَضَرَّتِهِ وَنَفْعِكَ، وَلَيسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوءَهُ.

حقوق دوستان

چون برادرت از تو جدا گردد، تو پیوند دوستی را بر قرار کن، اگر روی بر گرداند تو مهربانی کن، و چون بُخل ورزد تو بخشنده باش، هنگامی که دوری می‌گزیند تو نزدیک شو، و چون سخت می‌گیرد تو آسان گیر، و به هنگام گناهش عذر او بپذیر، چنانکه گویا بنده او می‌باشی، و او صاحب نعمت تو می‌باشد. مبادا دستورات یاد شده را با غیر دوستانت انجام دهی، یا با انسان‌هایی که سزاوار آن نیستند بجا آوری، دشمن دوست خود را دوست مگیر تا با دوست دشمنی نکنی، در پند دادن دوست بکوش، خوب باشد یا بد، و خشم را فرو خور که من جرعه‌ای شیرین‌تر از آن ننوشیدم، و پایانی گواراتر از آن ندیدم
با آن کس که با تو درشتی کرد، نرم باش که امید است به زودی در برابر تو نرم شود، با دشمن خود با بخشش رفتار کن، زیرا سرانجامِ شیرینِ دو پیروزی است (انتقام گرفتن یا بخشیدن) اگر خواستی از برادرت جدا شوی، جایی برای دوستی باقی گذار، تا اگر روزی خواست به سوی تو باز گردد بتواند، کسی به تو گمان نیک برد او را تصدیق کن، و هرگز حق برادرت را به اعتماد دوستی که با او داری ضایع نکن، زیرا آن کس که حقّش را ضایع می‌کنی با تو برادر نخواهد بود، و افراد خانواده‌ات بدبخت‌ترین مردم نسبت به تو نباشند، و به کسی که به تو علاقه‌ای ندارد دل مبند، مبادا برادرت برای قطع پیوند دوستی، دلیلی محکم‌تر از برقراری پیوند با تو داشته باشد، و یا در بدی کردن، بهانه‌ای قوی‌تر از نیکی کردن تو بیاورد، ستمکاری کسی که بر تو ستم می‌کند در دیده‌ات بزرگ جلوه نکند، چه او به زیان خود، و سود تو کوشش دارد، و سزای آن کس که تو را شاد می‌کند بدی کردن نیست. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۰۳: ۳۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن‌بن‌عبدالله‌بن‌سعید(متوفای قرن۳ ه)

۳- عقد الفرید ج۳ ص ۹۰ و ۹۱ و۱۴۳: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۴- من لایحضره الفقیه ج۴ ص۳۹۲ و۳۸۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۵- تحف العقول ص۹۷: ۵۲ و۹۹: ۶۸ و۷۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۶- کتاب وصایا: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه)

۷- کتاب کشف المحجة (فصل ۱۵۴(ص۲۲۰: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه)

۸- فروع کافی ج ۵ ص۳۳۸ و ۵۱۰ ح۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه).

[۲] نامه ۳۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، (اسناد و مدارک گذشته).

[۳] خطبه ۱۴۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- دستور معالم الحکم ص ۱۳۹: قاضی قضاعی (متوفای ۴۵۴ ه)

۲- عین الادب والسیاسهٔ ص ۲۱۵: ابن هذیل (متوفای ۳۸۹ ه)

۳- کتاب خصال ج ۱ ص ۲۳۶ ح ۷۸ باب الاربعهٔ: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۴- عقدالفرید ج ۶ ص ۲۶۸: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۵- کتاب النهایهٔ (در ماده صبع): این أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه)

۶- بحارالانوار ج ۷۲ ص ۱۹۶ و ۱۹۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۷- شرح نهج‌البلاغه ج ۹ ص ۷۲: ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۵ه)

۸- غررالحکم ج ۴ ص ۴۷۵ و ۴۸۶: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه).

[۴] نامه ۳۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن‌بن‌عبدالله‌بن‌سعید(متوفای قرن ۳ ه)

۳- عقد الفرید ج ۳ ص ۹۰ و ۹۱ و ۱۴۳: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۴- من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۳۹۲ و ۳۸۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۵- تحف العقول ص ۹۷: ۵۲ و ۹۹: ۶۸ و ۷۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۶- کتاب وصایا: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه)

۷- کتاب کشف المحجهٔ (فصل ۱۵۴(ص ۲۲۰: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه)

۸- فروع کافی ج ۵ ص ۳۳۸ و ۵۱۰ ح ۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه).

[۵] نامه ۹۸: ۳۱ نهج‌البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

حقوق پاکان

رهبر و دولت اسلامی و دیگر دست اندرکاران امور سیاسی، فرهنگی کشور باید به این مسئله مهمّ اجتماعی توجّه داشته باشند که پاکان در جامعه اسلامی باید جایگاه ارزشی خود را بیابند و مورد تشویق قرار گیرند که بین پاکان و فاسدان تفاوت باشد.

نظام اسلامی باید زمینه‌های رشد و گسترش ارزش‌ها را فراهم سازد و ارزش‌گراها را تأیید کند و عوامل رشد و کمال آنها را تقویت کند، تا پاکان و ارزش‌گراها تشویق شوند

و الگوهای کامل انسانیت به همه ارزش‌گراها معرّفی شود و فاسدان و بدکاران سرافکنده شده، نتوانند در جامعه اسلامی نفوذ کنند.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام نسبت به حقّ پاکان به مالک اشتر دستور می‌دهد که:

وَلَا یکُونَنَّ الْمُحسِنُ وَالْمُسِیءُ عِنْدَکَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ، فَإِنَّ فِی ذلِکَ تَزْهِیداً لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِی الْإِحْسَانِ، وَتَدْرِیباً لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَی الْإِسَاءَةِ! وَأَلْزِمْ کُلّاً مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ.

وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَیسَ شَیءٌ بِأَدْعَی إِلَی حُسْنِ ظَنِّ رَاعٍ بِرَعِیتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَیهِمْ، وَتَخْفِیفِهِ الْمَؤُونَاتِ عَلَیهِمْ، وَتَرْکِ اسْتِکْرَاهِهِ إِیاهُمْ عَلَی مَا لَیسَ لَهُ قِبَلَهُمْ. فَلْیکُنْ مِنْکَ فِی ذلِکَ أَمْرٌ یجْتَمِعُ لَکَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرَعِیتِکَ، فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ یقْطَعُ عَنْکَ نَصَباً طَوِیلًا. وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ حَسُنَ ظَنُّکَ بِهِ لَمَنْ حَسُنَ بَلَاؤُکَ عِنْدَهُ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّکَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بَلَاؤُکَ عِنْدَهُ.

«هرگز نیکوکار و بدکار در نظرت یکسان نباشند، زیرا نیکوکاران در نیکوکاری بی‌رغبت، و بدکاران در بدکاری تشویق

می گردند، پس هر کدام از آنان را برأساس کردارشان پاداش ده.

بـدان ای مالک! هیـچ وسـیله‌ای برای جلب اعتماد والی به رعیت بهتر از نیکوکاری به مردم، و تخفیف مالیات، و عدم اجبار مردم به کاری که دوست ندارند، نمی‌باشد، پس در این راه آنقدر بکوش تا به وفاداری رعیت، خوشبین شوی، که این خوش‌بینی بارسنگین رنـج آور مشـکلات را از تو بر می‌دارد، پس به آنـان که بیشتر احسـان کردی بیشتر خوش بین باش، و به آنان که بـدرفتاری نمودی بدگمان‌تر باش.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳۴: ۵۳ نهج‌البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی

حقوق کارمندان دولتی

یکی دیگر از حقوق اجتماعی، حقّ «کارمندان دولتی» است،

اگر حقوق مادّی و معنوی کارمندان دولت به خوبی استیفا شود، و کارمندان دولتی به خوبی اداره گردند،

دل گرم می‌شوند،

امیدوار می گردند،

به خوبی کـار می کننـد، و امور سیاسـی، اجتماعی کشور را به گونه مطلوبی اداره کرده مشـکلات جامعه اسـلامی را از سَیرِ راه ملّت برمی‌دارند

که امام علی‌علیه السلام فرمود:

ثُمَّ انْظُرْ فِی أُمُورِ عُمَّالِکَ فَاسْتَعْمِلْهُمُ اخْتِباراً، وَلَا تُوَلِّهِمْ مُحَابَاةً وَأَثَرَةً، فَإِنَّهُمَا جِمَاعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَالْخِیانَهِٔ. وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَهِٔ وَالْحَیاءِ، مِنْ أَهْلِ الْبُیوتَاتِ الصَّالِحَهِٔ، وَالْقَدَمِ فِی الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَهِٔ، فَإِنَّهُمْ أَکْرَمُ أَخْلَاقاً، وَأَصَحُّ أَعْرَاضاً، وَأَقَلُّ فِی الْمَطَامِعِ إِشْرَاقاً، وَأَبْلَغُ فِی عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظَراً. ثُمَّ أَسْبِغْ عَلَیهِمُ الْأَرْزَاقَ، فَإِنَّ ذَلِکَ قُوَّهٌٔ لَهُمْ عَلَی اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ، وَغِنًی لَهُمْ عَنْ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَیدِیهِمْ، وَحُجَّهٌٔ عَلَیهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَکَ أَوْ ثَلَمُوا أَمَانَتَکَ. ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ، وَابْعَثِ الْعُیونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَیهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهُدَکَ فِی السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدْوَهٌٔ لَهُمْ عَلَی اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَهِٔ، وَالرِّفْقِ بِالرَّعِیهِٔ. وَتَحَفَّظْ مِنَ الْأَعْوَانِ؛ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ یدَهُ إِلَی خِیانَهٍٔ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَیهِ عِنْدَکَ أَخْبَارُ عُیونِکَ، اکْتَفَیتَ بِذَلِکَ شَاهِداً، فَبَسَطْتَ عَلَیهِ الْعُقُوبَهَٔ فِی بَدَنِهِ، وَأَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّهِٔ، وَوَسَمْتَهُ بِالْخِیانَهِٔ، وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهَمَهِٔ.

«سپس در امور کارمنـدانت بینـدیش، و پس از آزمایش به کارشان بگمار، و بامیل شخصـی، و بـدون مشورت با دیگران آنان را به کارهای مختلف وادار نکن، زیرا نوعی ستمگری و خیانت است. کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و با حیا، از خاندانهای پـاکیزه و بـا تقوی، که در مسلمانی سـابقه درخشـانی دارنـد انتخـاب کن، زیرا اخلاق آنان گرامی‌تر، و آبرویشان محفوظتر، و طمع ورزیشـان کمتر، و آینـده نگری آنـان بیشتر است. سـپس روزی فراوان برآنان ارزانی‌دار، که با گرفتن حقوق کافی در اصـلاح خود بیشتر می‌کوشـند، و با بی‌نیازی، دست به اموال بیت‌المال نمی‌زنند، واتمام حجّتی است بر آنان اگر فرمانت را نپذیرند یا در امانت تو خیانت کنند سپس رفتار کارگزاران را بررسی کن، و جاسوسانی راستگو، و وفا پیشه برآنان بگمار، که مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان، سبب امانت‌داری، و مهربانی با رعیت خواهد بود. و از همکاران نزدیکت سخت مراقبت کن، و اگر یکی از آنان دست به خیـانت زد، و گزارش جاسوسـان تو هم آن خیانت را تأییـد کرد، به همین مقـدار گواهی قناعت کرده او را با تازیانه کیفر کن، و آن چه از اموال که در اختیـار دارد از او باز پس گیر، سـپس او را خواردار، و خیانتکار بشـمار، و طوق بـدنامی به گردنش بیافکن.»

[۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۷: ۵۳ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی

حقوق تجار و صاحبان صنایع

یکی دیگر از طبقات اجتماعی، صنف «تجّار» و «صاحبان صنایع» می‌باشند که حقوقی بر دولت و امّت اسلامی دارند و باید حقوق دیگر اقشار اجتماعی را نیز بپردازند.

اگر حقوق تجّار و صاحبان صنایع رعایت گردد

و زمینه‌های رشد و رونق تجارت آنان به خوبی فراهم شود،

هم آنان به منافع دلخواه خود می‌رسند و هم دیگر طبقات اجتماعی را بهره‌مند می‌سازند

که امام علی‌علیه السلام فرمود:

ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالتُّجَّارِ وَذَوِی الصِّنَاعَاتِ، وَأَوْصِ بِهِمْ خَیراً: الْمُقِیمِ مِنْهُمْ وَالْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ، وَالْمُتَرَفِّقِ بِبَدَنِهِ، فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ، وَأَسْبَابُ الْمَرَافِقِ، وَجُلَّابُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ، فِی بَرِّکَ وَبَحْرِکَ، وَسَهْلِکَ وَجَبَلِکَ، وَحَیثُ لَا یلْتَئِمُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا، وَلَا یجْتَرِؤُونَ عَلَیهَا، فَإِنَّهُمْ سِلْمٌ لَا تُخَافُ بَائِقَتُهُ، وَصُلْحٌ لَا تُخْشَی غَائِلَتُهُ. وَتَفَقَّدْ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِکَ وَفِی حَوَاشِی بِلَادِکَ.

وَاعْلَمْ - مَعَ ذلِکَ - أَنَّ فِی کَثِیرٍ مِنْهُمْ ضِیقاً فَاحِشاً، وَشُحّاً قَبِیحاً، وَاحْتِکَاراً لِلْمَنَافِعِ، وَتَحَکُّماً فِی الْبِیاعَاتِ، وَذلِکَ بَابُ مَضَرَّةٍ لِلْعَامَّةِ، وَعَیبٌ عَلَی الْوُلَاةِ.

فَامْنَعْ مِنَ الْإِحْتِکَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ‌صلی الله علیه وآله مَنَعَ مِنْهُ. وَلْیکُنِ الْبَیعُ بَیعاً سَمْحاً: بِمَوَازِینِ عَدْلٍ، وَأَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِیقَینِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ.

فَمَنْ قَارَفَ حُکْرَةً بَعْدَ نَهْیکَ إِیاهُ فَنَکِّلْ بِهِ، وَعَاقِبْهُ فِی غَیرِ إِسْرَافٍ.

سیمای بازرگانان و صاحبان صنایع

«سپس سفارش مرا به بازرگانان و صاحبان صنایع بپذیر، و آنها را به نیکوکاری سفارش کن، بازرگانانی که در شهر ساکنند، یا آنان که همواره در سیر و کوچ کردن می‌باشند، و بازرگانانی که با نیروی جسمانی کار می‌کنند، چرا که آنان منابع اصلی منفعت، و پدید آورندگان وسایل زندگی و آسایش، و آوردندگان وسایل زندگی از نقاط دور دست و دشوار می‌باشند، از بیابانها و دریاها، و دشتها و کوهستانها، جاهای سختی که مردم در آن اجتماع نمی‌کنند، یا برای رفتن به آنجاها شجاعت ندارند.

بازرگانان مردمی آرامند، و از ستیزه‌جویی آنان ترسی وجود نخواهد داشت، مردمی آشتی طلبند که فتنه‌انگیزی ندارند، در کار آنها بیندیش چه در شهری باشند که تو به‌سر می‌بری، یا در شهرهای دیگر، با توجه به آن چه که تذکر دادم

این را هم بدان که در میان بازرگانان، هستند کسانی که تنگ نظر و بد معامله و بخیل و احتکار کننده‌اند، که تنها با زورگویی به سود خود می‌اندیشند.

و کالا را به هر قیمتی که می‌خواهند می‌فروشند، که این سودجویی و گران فروشی برای همه افراد جامعه زیانبار، و عیب بزرگی بر زمامدار است.

پس از احتکار کالا ـ جلوگیری کن، که رسول خداصلی الله علیه وآله از آن جلوگیری می‌کرد، باید خرید و فروش در جامعه اسلامی، به سادگی و با موازین عدالت انجام گیرد، با نرخهایی که برفروشنده و خریدار زیانی نرساند، کسی که پس از منع تو

احتکار کند، او را کیفر ده تا عبرت دیگران شود امّا در کیفر او اسراف نکن.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۹۵: ۵۳ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی

حقوق محرومان

یکی از جنبه های حقوق اجتماعی، «حقوق مستضعفان» و «محرومان» است که باید بیشتر مورد توجه دولت اسلامی و سرمایه داران و همه طبقات اجتماعی کشور اسلامی قرار گیرد

و محرومیت زدائی جزو اهداف اصلی دولت و ملت باشد که فرمود:

ثُمَّ اللَّهَ اللَّهَ فِی الطَّبَقَةِ السُّفْلَی مِنَ الَّذِینَ لَا حِیلَةَ لَهُمْ، مِنَ الْمَسَاکِینِ وَالْمُحْتَاجِینَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَی وَالزَّمْنَی، فَإِنَّ فِی هذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعاً وَمُعْتَرّاً، وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَکَ مِنْ حَقِّهِ فِیهِمْ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْماً مِنْ بَیتِ مَالِکَ، وَقِسْماً مِنْ غَلَّاتِ صَوَافِی الْإِسْلَامِ فِی کُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَی مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِی لِلْأَدْنَی، وَکُلٌّ قَدِ اسْتُرْعِیتَ حَقَّهُ.

فَلَا یشْغَلَنَّکَ عَنْهُمْ بَطَرٌ، فَإِنَّکَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْیِیعِکَ التَّافِهَ لِأَحْکَامِکَ الْکَثِیرَ الْمُهِمَّ.

فَلَا تُشْخِصْ هَمَّکَ عَنْهُمْ، وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لَهُمْ، وَتَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا یصِلُ إِلَیکَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُیونُ، وَتَحْقِرُهُ الرِّجَالُ.

فَفَرِّغْ لِأُولئِکَ ثِقَتَکَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْیةِ وَالتَّوَاضُعِ، فَلْیرْفَعْ إِلَیکَ أُمُورَهُمْ، ثُمَّ اعْمَلْ فِیهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَی اللَّهِ یوْمَ تَلْقَاهُ، فَإِنَّ هؤُلَاءِ مِنْ بَینِ الرَّعِیةِ أَحْوَجُ إِلَی الْإِنْصَافِ مِنْ غَیرِهِمْ، وَکُلٌّ فَأَعْذِرْ إِلَی اللَّهِ فِی تَأْدِیةِ حَقِّهِ إِلَیهِ.

وَتَعَهَّدْ أَهْلَ الْیتْمِ وَذَوِی الرِّقَّةِ فِی السِّنِّ مِمَّنْ لَا حِیلَةَ لَهُ، وَلَا ینْصِبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ، وَذلِکَ عَلَی الْوُلَاةِ ثَقِیلٌ، وَالْحَقُّ کُلُّهُ ثَقِیلٌ؛ وَقَدْ یخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَی أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَّرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَوَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ.

«سپس خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه که هیچ چاره‌ای ندارند، از زمین گیران، نیازمندان، گرفتاران، دردمندان، همانا در این طبقه محروم گروهی خویشتن‌داری نموده، و گروهی به گدایی دست نیاز بر می‌دارند، پس برای خدا پاسدار حقّی باش که خداوند برای این طبقه معّین فرموده است، بخشی از بیت‌المال، و بخشی از غلّه‌های زمینهای غنیمتی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده، زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیکترینشان سهمی مساوی وجود دارد و تو مسؤول رعایت آن می‌باشی.

مبادا سرمستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان باز دارد، که هرگز انجام کارهای فراوان و مهم عذری برای ترک مسؤولیت‌های کوچک‌تر نخواهد بود، همواره در فکر مشکلات آنان باش، و از آنان روی بر نگردان، به ویژه امور کسانی را از آنان بیشتر رسیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی‌آیند و دیگران آنان را کوچک می‌شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند.

برای این گروه از افراد مورد اطمینان خود که خدا ترس و فروتنند انتخاب کن، تا پیرامونشان تحقیق و مسائل آنان را به تو گزارش کنند.

سپس در رفع مشکلاتشان بگونه‌ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی، زیرا این گروه در میان رعیت بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند، و حق آنان را بگونه‌ای بپرداز که در نزد خدا معذور باشی، از یتیمان خردسال، و پیران سالخورده که راه چاره‌ای ندارند.

و دست نیاز بر نمی‌دارند، پیوسته دلجویی کن که مسؤولیتی سنگین بر دوش زمامداران است.

اگر چه حق، تمامش سنگین است امّا خدا آن را بر مردمی آسان می‌کند که آخرت می‌طلبند، نفس را به شکیبایی وا می‌دارند، و به

وعده‌های پروردگار اطمینان دارند.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۰۱: ۵۳ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی

حقوق مراجعه کنندگان

بسیاری از مردم دارای مشکلات فراوانی هستند که با مراجعه به دولت مردان و ادارات مربوط به آن گرفتاری های آنان برطرف خواهد شد.

مراکز اداری و دولتی پناهگاه امت اسلامی برای رفع نیازها و نیازمندی هاست که به همین علّت، «حقوق مراجعه کنندگان» مطرح می‌شود

که امام فرمود:

وَاجْعَلْ لِذَوِی الْحَاجَاتِ مِنْکَ قِسْماً تُفَرِّغُ لَهُمْ فِیهِ شَخْصَکَ، وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِساً عَامّاً فَتَتَوَاضَعُ فِیهِ لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَکَ، وَتُقْعِدَ عَنْهُمْ جُنْدَکَ وَأَعْوَانَکَ مِنْ أَحْرَاسِکَ وَشُرَطِکَ، حَتَّی یکَلِّمَکَ مُتَکَلِّمُهُمْ غَیرَ مُتَتَعْتِعٍ، فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِصلی الله علیه وآله یقُولُ فِی غَیرِ مَوْطِنٍ:

«لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا یؤْخَذُ لِلضَّعِیفِ فِیهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِی غَیرَ مُتَتَعْتِعٍ».

ثُمَّ احْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِی، وَنَحِّ عَنْهُمُ الضِّیقَ وَالْأَنْفَ یبْسُطِ اللَّهُ عَلَیکَ بِذلِکَ أَکْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَیوجِبُ لَکَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ.

وَأَعْطِ مَا أَعْطَیتَ هَنِیئاً، وَامْنَعْ فِی إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ!

«پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا شخصاً به امور آنان رسیدگی نمایی، و در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش، و سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب در سخن گفتن با تو گفتگو کند، من از رسول خداصلی الله علیه وآله بارها شنیدم که می‌فرمود:

«ملّتی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی اضطراب و بهانه‌ای باز نستانند، رستگار نخواهد شد»

پس درشتی و سخنانان ناهموار آنان را بر خود هموار کن، و تنگ خویی و خود بزرگ بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید، و تو را پاداش اطاعت ببخشاید، آن چه به مردم می‌بخشی بر تو گوارا باشد، و اگر چیزی را از کسی باز می‌داری با مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۰۹: ۵۳ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی

حقوق زنان (دفاع از حقوق زن)

یکی از جنبه های حقوق متقابل اجتماعی، «حقوق زنان» و «بانوان» است که با ظرافت خاصّی در نهج‌البلاغه مطرح شده است، مانند:

۱ – فراهم آوردن زمینه‌های حفظ عفاف

۲ – فراهم آوردن زمنینه‌های حفظ فرهنگ پرهیز و حجاب

۳ – واگذاری کارهای متناسب با روان بانوان

۴ – پرهیز از واگذاری کارهای سنگین به بانوان

۵ – پرداخت مخارج خانواده

(که نامه ۲۴ نهج‌البلاغه را فقط برای باغات ینبع می‌نویسد که با درآمد آن زنان و فرزندان امام اداره شوند.)

که حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمود:

وَاکْفُفْ عَلَیهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِکَ إِیاهُنَّ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَی عَلَیهِنَّ، وَلَیسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِکَ مَنْ لَا یوثَقُ بِهِ عَلَیهِنَّ، وَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَلَّا یعْرِفْنَ غَیرَکَ فَافْعَلْ.

وَلَا تُمَلِّکِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رَیحَانَةٌ، وَلَیسَتْ بِقَهْرَمَانَةٍ وَلَا تَعْدُ بِکَرَامَتِهَا نَفْسَهَا، وَلَا تُطْمِعْهَا فِی أَنْ تَشْفَعَ لِغَیرِهَا.

وَإِیاکَ وَالتَّغَایرَ فِی غَیرِ مَوْضِعِ غَیرَةٍ، فَإِنَّ ذلِکَ یدْعُو الصَّحِیحَةَ إِلَی السَّقَمِ، وَالْبَرِیئَةَ إِلَی الرِّیبِ.

وَاجْعَلْ لِکُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِکَ عَمَلًا تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ أَحْرَی أَلَّا یتَوَاکَلُوا فِی خِدْمَتِکَ.

وَأَکْرِمْ عَشِیرَتَکَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُکَ الَّذِی بِهِ تَطِیرُ، وَأَصْلُکَ الَّذِی إِلَیهِ تَصِیرُ، وَیدُکَ الَّتِی بِهَا تَصُولُ.

اسْتَوْدِعِ اللَّهَ دِینَکَ وَدُنْیاکَ، وَاسْأَلْهُ خَیرَ الْقَضَاءِ لَکَ فِی الْعَاجِلَةِ وَالْآجِلَةِ، وَالدُّنْیا وَالْآخِرَةِ، وَالسَّلَامُ.

«در پرده حجاب نگاهشان دار، تا نامحرمان را ننگرند، زیرا که سخت گیری در پوشش، عامل سلامت و استواری آنان است، بیرون رفتن زنان بدتر از آن نیست که افراد غیرصالح را در میانشان آوری، و اگر بتوانی بگونه‌ای زندگی کنی که غیر تو را نشناسند چنین کُن.

کاری که برتر از توانایی زن است به او وامگذار، که زن گل بهاری است، نه پهلوانی سخت کوش، مبادا در گرامی داشتن زن زیاده‌روی کنی که او را به طمع ورزی کشانده برای دیگران شفاعت نماید.

بپرهیز از غیرت نشان دادن بیجا که درستکار را به بیمار دلی، و پاکدامن را به بدگمانی رساند.

کار هر کدام از خدمتکارانت را معین کن که او را در برابر آن کار مسئول بدانی، که تقسیم درست کار سبب می‌شود کارها را به یکدیگر وا نگذارند، و در خدمت سُستی نکنند.

خویشاوندانت را گرامی دار، زیرا آنها پر و بال تو می‌باشند، که با آن پرواز می‌کنی، و ریشه تواند که به آنها باز می‌گردی، و دست نیرومند تواند که با آن حمله می‌کنی.

دین و دنیای تو را به خدا می‌سپارم، و بهترین خواسته الهی را در آینده و هم اکنون، در دنیا و آخرت، برای تو می‌خواهم، با درود.» [۱].

حفظ اموال شوهر

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در حکمتی فرمود:

خِیارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ: الزَّهْوُ، وَالْجُبْنُ، وَالْبُخْلُ؛ فَإِذَا کَانَتِ الْمَرْأَةُ مَزْهُوَّةً لَمْ تُمَکِّنْ مِنْ نَفْسِهَا، وَإِذَا کَانَتْ بَخِیلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا، وَإِذَا کَانَتْ جَبَانَةً فَرِقَتْ مِنْ کُلِّ شَیءٍ یعْرِضُ لَهَا.

تفاوت اخلاقی مردان و زنان

«برخی از نیکوترین خلق و خوی زنان، زشت‌ترین اخلاق مردان است، مانند، تکبر و به خود بالیدن، ترس، بخل، هرگاه زنی متکبر باشد، بیگانه را بحریم خود راه ندهد، و اگر بخیل باشد اموال خود و شوهرش را نگهبان است، و چون ترسان باشد از هر چیزی که به آبروی او زیان رساند فاصله می‌گیرد.» [۲].

اجازه گرفتن برای بیرون رفتن

که حضرت فرمود:

وَلَا تُطِیعُوهُنَّ فِی الْمَعْرُوفِ حَتَّی لَا یطْمَعْنَ فِی الْمُنْکَرِ.

«در خواسته‌های نیکو، همواره فرمانبردارشان نباشید تا درانجام منکرات طمع ورزند.» [۳] .

چون مرد مدیر خانه است باید خود تصمیم بگیرد، و در خواست‌ها و پیشنهادات زن و فرزند را مطالعه کند که فرمود:

«هرچه زن می خواهد مرد نباید اطاعت کند»

بنابراین چون مرد مدیر خانواده است زن باید برای بیرون رفتن از خانه و دیگر کارهای فردی اجتماعی با شوهر هماهنگی لازم را پدید آورد و از او اجازه بگیرد.

خوب شوهرداری کردن

که امام علی‌علیه السلام فرمود:

الصَّلَاةُ قُرْبَانُ کُلِّ تَقِی، وَالْحَجُّ جِهَادُ کُلِّ ضَعِیفٍ. وَلِکُلِّ شَیءٍ زَکَاةٌ، وَزَکَاةُ الْبَدَنِ الصِّیامُ، وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُّلِ.

فلسفه احکام الهی

«نماز موجب نزدیکی هر پارسایی به خداست، و حج جهاد هر ناتوان است، هر چیزی زکاتی دارد، و زکات تن روزه است، و جهاد زن، نیکو شوهرداری است.» [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن‌بن‌عبدالله‌بن‌سعید(متوفای قرن۳ ه)

۳- عقد الفرید ج۳ ص ۹۰ و ۹۱ و۱۴۳: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۴- من لایحضره الفقیه ج۴ ص ۳۹۲ و۳۸۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۵- تحف العقول ص۹۷: ۵۲ و۹۹: ۶۸ و ۷۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۶- کتاب وصایا: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه)

۷- کتاب کشف المحجة (فصل ۱۵۴(ص ۲۲۰: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ه)

۸- فروع کافی ج ۵ ص۳۳۸ و ۵۱۰ ح۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه).

[۲] حکمت ۲۳۴ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- قوت القلوب ج۲ ص۴۲۵ فصل۴۵: ابو طالب مکی (متوفای ۳۸۲ ه)

۲- ربیع الابرار ج۵ ص۲۵۲ ح۱۱۴: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه)

۳- غرر الحکم ص۱۷۲ : ج ۳ ص ۴۳۰: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)

۴- روضة الواعظین ص ۲۷۲: ابن فتّال نیشابوری متوفای ۵۰۸ه)

۵- بحارالانوار ج۱۰۰ ص۲۳۸: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه).

[۳] خطبه ۸۰ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تذکرة الخواص ص۷۹: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ ه)

۲- قوت‌القلوب ج ۱ ص ۲۸۲: ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۲ ه)

۳- فروع کافی ج۵ ص۵۱۷ ح۵ وج۲ ص۶۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)
۴- کتاب مسترشد ص۴۱۸ ط جدید: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه)
۵- شرح قطب روانِدی ج ۱ ص ۳۱۰: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)
۶- کتاب امالی (مجلس ۵۰(ص ۲۵۰ ح۸: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)
۷- تاریخ طبری ج ۶ ص ۴۸: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه).
[۴] حکمت ۱۳۶ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:
۱- تحف العقول ص ۲۲۱ و ۱۱۰: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)
۲- کتاب خصال ج۲ ص ۶۲۰: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)
۳- فروع کافی ج۵ ص۹ ح ۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)
۴- غرر الحکم ج ۵ ص ۱۹: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)
۵- فروع کافی ج۳ ص۲۶۴ ح۶: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه).

حقوق اجتماعی مردم

یکی از حقوق ارزشمند متقابل، «حقوق اجتماعی مردم» است که رهبران و کارگزاران باید نسبت به آن احساس مسئولیت کنند و آن را محترم بشمارند

و همواره در خدمت مردم باشند

و به رفاه و سلامت و کمال فرد و جامعه بیاندیشند.

امام علی‌علیه السلام در نامه ۲۷ به استاندار مصر، «محمد بن ابی بکر» نوشت:
فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَکَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَکَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَکَ، وَآسِ بَیْنَهُمْ فِی اللَّحْظَهِٔ وَالنَّظْرَهِٔ، حَتَّی لَا یطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِی حَیفِکَ لَهُمْ، وَلَا ییأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِکَ عَلَیهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَی یسَائِلُکُمْ مَعْشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِیرَهِٔ مِنْ أَعْمَالِکُمْ وَالْکَبِیرَهِٔ، وَالظَّاهِرَهِٔ وَالْمَسْتُورَهِٔ، فَإِنْ یعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ یعْفُ فَهُوَ أَکْرَمُ.

«با مردم فروتن باش، نرمخو و مهربان باش، گشاده رو و خندان باش، در نگاه‌هایت، و در نیم نگاه و خیره شدن به مردم به تساوی رفتار کن، تا بزرگان در ستمکاری تو طمع نکنند، و ناتوانها در عدالت تو مأیوس نگردند، زیرا خداوند از شما بندگان درباره اعمال کوچک و بزرگ، آشکار و پنهان پرسش می‌کند، اگر کیفر دهد شما استحقاق بیش از آن را دارید، و اگر ببخشد از بزرگواری اوست.» [۱].

آنگاه به مسئولیت‌های دیگر رهبری می‌پردازد و احساس تعهّد و هم دردی و هماهنگی رهبر با مردم را مطرح کرده می‌فرماید:
أَأَقْنَعُ مِنْ نَفْسِی بِأَنْ یقَالَ:
هذَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ؟!
وَلَا أُشَارِکُهُمْ فِی مَکَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَکُونَ أُسْوَهًٔ لَهُمْ فِی جُشُوبَهِٔ الْعَیشِ!
فَمَا خُلِقْتُ لِیشْغَلَنِی أَکْلُ الطَّیبَاتِ، کَالْبَهِیمَهِٔ الْمَرْبُوطَهِٔ، هَمُّهَا عَلَفُهَا، أَوِ الْمُرْسَلَهِٔ شُغُلُهَا تَقَمُّمُهَا، تَکْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا، وَتَلْهُو عَمَّا یرَادُ بِهَا، أَوْ أُتْرَکَ سُدًی، أَوْ أُهْمَلَ عَابِثاً، أَوْ أَجُرَّ حَبْلَ الضَّلَالَهِٔ، أَوْ أَعْتَسِفَ طَرِیقَ الْمَتَاهَهِٔ!

«آیا به همین رضایت دهم که مرا امیرالمؤمنین‌علیه السلام خوانند؟ و در تلخی‌های روزگار با مردم شریک نباشم؟ و در سختی‌های زندگی الگوی آنان نگردم؟

آفریده نشده‌ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همّت او علف، و یا چون حیوان رها شده که شغلش چریدن و پُرکردن شکم بوده، و از آینده خود بی‌خبر است.

آیا مرا بیهوده آفریدند؟ آیا مرا به بازی گرفته‌اند؟ آیا ریسمان گمراهی در دست گیرم؟ و یا در راه سرگردانی قدم بگذارم؟.» [۲] .

امام در نامه ۴۷ نهج‌البلاغه به حقوق برخی از اقشار جامعه اشاره می‌فرماید، مانند:

الف – حقوق خویشاوندان

ب – حقوق یتیمان

ج – حقوق همسایگان

که فرمود:

أُوصِیکُمَا بِتَقْوَی اللَّهِ، وَأَلَّا تَبْغِیا الدُّنْیا وَإِنْ بَغَتْکُمَا، وَلَا تَأْسَفَا عَلَی شَیءٍ مِنْهَا زُوِی عَنْکُمَا، وَقُولَا بِالْحَقِّ، وَاعْمَلَا لِلْأَجْرِ، وَکُونَا لِلظَّالِمِ خَصْماً، وَلِلْمَظْلُومِ عَوْناً.

أُوصِیکُمَا، وَجَمِیعَ وَلَدِی وَأَهْلِی وَمَنْ بَلَغَهُ کِتَابِی، بِتَقْوَی اللَّهِ، وَنَظْمِ أَمْرِکُمْ، وَصَلَاحِ ذَاتِ بَینِکُمْ، فَإِنِّی سَمِعْتُ جَدَّکُمَاصلی الله علیه وآله یقُولُ:

«صَلَاحُ ذَاتِ الْبَینِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّیام».

اللَّهَ اللَّهَ فِی الْأَیتَامِ، فَلَا تُغِبُّوا أَفْوَاهَهُمْ، وَلَا یضِیعُوا بِحَضْرَتِکُمْ وَاللَّهَ اللَّهَ فِی جِیرَانِکُمْ، فَإِنَّهُمْ وَصِیةُ نَبِیکُمْ. مَا زَالَ یوصِی بِهِمْ حَتَّی ظَنَنَّا أَنَّهُ سَیوَرِّثُهُمْ.

«شما را به ترس از خدا سفارش می‌کنم، به دنیا پرستی روی نیاورید، گرچه به سراغ شما آید، و بر آن چه از دنیا از دست می‌دهید اندوهناک مباشید، حق را بگویید، و برای پاداش الهی عمل کنید.

دشمن ستمگر و یاور ستمدیده باشید.

شما را، و تمام فرزندان و خاندانم را، و کسانی را که این وصیت به آنها می‌رسد، به ترس از خدا، و نظم در امور زندگی، و ایجاد صلح و آشتی در میانتان سفارش می‌کنم، زیرا من از جدّ شما پیامبرصلی الله علیه وآله شنیدم که می‌گفت:

«اصلاح دادن بین مردم از نماز و روزه یکسال برتر است».

خدا را! خدا را! درباره یتیمان، نکند آنان گاهی سیر و گاه گرسنه بمانند، و حقوقشان ضایع گردد

خدا را! خدا را! درباره همسایگان، حقوقشان را رعایت کنید که وصیت پیامبرصلی الله علیه وآله شماست، همواره به خوشرفتاری با همسایگان سفارش می‌کرد تا آنجا که گمان بردیم برای آنان ارثی معّین خواهد کرد.» [۳] .

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در نامه ۵۱ به:

الف – شیوه های مردم داری

ب – حقوق اجتماعی، سیاسی

ج – وظائف رهبران و مدیران نسبت به مردم

د – وظائف کارگزاران مالیاتی

ه– مسئولیت اداری کارمندان

پرداخته و حقوق اجتماعی مردم را آشکارا و در جوانب گسترده بیان می‌فرماید و هشدار می‌دهد که تصدّی امور در جامعه اسلامی یک وظیفه الهی، و عبادت به شمار می‌اید که فرمود:

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی أَصْحَابِ الْخَرَاجِ:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَنْ لَمْ يحْذَرْ مَا هُوَ صَائِرٌ إِلَيهِ لَمْ يقَدِّمْ لِنَفْسِهِ مَا يحْرِزُهَا.

وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا كُلِّفْتُمْ بِهِ يسِيرٌ، وَأَنَّ ثَوَابَهُ كَثِيرٌ، وَلَوْ لَمْ يكُنْ فِيما نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنَ الْبَغْى وَالْعُدْوَانِ عِقَابٌ يخَافُ لَكَانَ فِي ثَوَابِ اجْتِنَابِهِ مَا لَا عُذْرَ فِي تَرْكِ طَلَبِهِ.

فَأَنْصِفُوا النَّاسَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَاصْبِرُوا لِحَوَائِجِهِمْ.

فَإِنَّكُمْ خُزَّانُ الرَّعِيةِ، وَوُكَلَاءُ الْأُمَّةِ، وَسُفَرَاءُ الْأَئِمَّةِ.

وَلَا تُحْشِمُوا أَحَداً عَنْ حَاجَتِهِ وَلَا تَحْبِسُوهُ عَنْ طَلِبَتِهِ، وَلَا تَبِيعُنَّ لِلنَّاسِ فِي الْخَرَاجِ كِسْوَةَ شِتَاءٍ وَلَا صَيفٍ، وَلَا دَابَّةً يعْتَمِلُونَ عَلَيهَا، وَلا عَبْداً، و لا تَضْرِبُنَّ أَحَداً سَوْطاً لِمَكانِ دِرْهَمٍ وَلَا تَمَسُّنَّ مَالَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، مُصَلٍّ وَلَا مُعَاهَدٍ، إِلَّا أَنْ تَجِدُوا فَرَساً أَوْ سِلَاحاً يعْدَى بِهِ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ، فإِنَّهُ لا ينْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أنْ يدَعَ ذلِكَ فی أَيدِي أَعْدَاءِ الإِسْلامِ فَيكُونَ شَوْكَةً عَلَيهِ.

وَلَا تَدَّخِرُوا أَنْفُسَكُمْ نَصِيحَةً، وَلَا الْجُنْدَ حُسْنَ سِيرَةٍ، وَلَا الرَّعِيةَ مَعُونَةً، وَلَا دِينَ اللَّهِ قُوَّةً، وَأَبْلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا اسْتَوْجَبَ عَلَيكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدِ اصْطَنَعَ عِنْدَنَا وَعِنْدَكُمْ أَنْ نَشْكُرَهُ بِجُهْدِنَا، وَأَنْ نَنْصُرَهُ بِمَا بَلَغَتْ قُوَّتُنَا، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِي الْعَظِيمِ.

(نامه به کارگزاران بیت‌المال)

اخلاق اجتماعی کارگزاران اقتصادی

(از بنده خدا علی امیرمؤمنان به کارگزاران جمع‌آوری مالیات.

پس از یاد خدا و درود. همانا کسی از روزقیامت نترسد، زاد و توشه‌ای از پیش نخواهد فرستاد. بدانید، مسؤولیتی را که به عهده گرفته‌اید اندک امّا پاداش آن فراوان است، اگر برای آن چه که خدا نهی کرد «مانند ستمکاری و دشمنی» کیفری نبود، برای رسیدن به پاداش در ترک آن نیز عذری وجود نداشت، در روابط خود با مردم انصاف داشته باشید، و در بر آوردن نیازهایشان شکیبا باشید.

همانا شما خزانه‌داران مردم، و نمایندگان ملّت، و سفیران پیشوایان هستید، هرگز کسی را از نیازمندی او باز ندارید، و از خواسته‌های مشروعش محروم نسازید، و برای گرفتن مالیات از مردم، لباس‌های تابستانی یا زمستانی، و مرکب سواری، و برده کاری او را نفروشید، و برای گرفتن درهمی، کسی را با تازیانه نزنید، و دست اندازی به مال کسی «نمازگزار باشد، یا غیرمسلمانی که در پناه اسلام است» نکنید، جز اسب یا اسلحه‌ای که برای تجاوز به مسلمانها بکار گرفته می‌شود، زیرا برای مسلمان جایز نیست آنها را در اختیار دشمنان اسلام بگذارد، تا نیرومندتر از سپاه اسلام گردند.

از پند دادن به نفس خویش هیچ‌گونه کوتاهی نداشته، و از خوشرفتاری با سپاهیان، و کمک به رعایا، و تقویت دین خدا، غفلت نکنید، و آن چه در راه خدا بر شما واجب است انجام دهید، همانا خدای سبحان از ما و شما خواسته است که در شکرگذاری کوشا بوده، و با تمام قدرت او را یاری کنیم، «و نیرویی جز از جانب خدا نیست». [۴] .

و در نامه ۵۳ نسبت به «حقوق اجتماعی مردم» به مالک اشتر رهنمود می‌دهد که

باید در خدمت مردم باشد، و مردم را دوست بدارد و نسبت به آنها کمال مهر و محبّت را داشته و در رفع مشکلات مردم بکوشد که نوشت:

وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيهِمْ سَبُعاً ضَارِياً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يفْرُطُ مِنْهُمُ الزَّلَلُ، وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ، وَيؤْتَى عَلَى أَيدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَالْخَطَإِ، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَتَرْضَى أَنْ يعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ.

فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَوَآلِي الْأَمْرِ عَلَيكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَّاكَ! وَقَدِ اسْتَكْفَاكَ أَمْرَهُمْ، وَابْتَلَاكَ بِهِمْ.

«مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرارده، و با همه دوست و مهربان باش.

مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته‌اند، دسته‌ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می‌باشند، اگر گناهی از آنان سر می‌زند، یا علّت‌هایی بر آنان عارض می‌شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می‌گردند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر، آنگونه که دوست داری خدا تو را ببخشاید و بر تو آسان گیرد. همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن کس که تو را فرمانداری مصر داد والاتر است، که انجام امور مردم مصر را به تو واگذارده، و آنان را وسیله آزمودن تو قرار داده است.» [۵] .

و در ادامه رهنمودهای اخلاقی خود در مبحث حقوق اجتماعی مردم می‌فرماید:

أَنْصِفِ اللَّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِکَ، وَمِنْ خَاصَّةِ أَهْلِکَ، وَمَنْ لَکَ فِیهِ هَوًی مِنْ رَعِیتِکَ، فَإِنَّکَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمْ! وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ کَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ، وَمَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَدْحَضَ حُجَّتَهُ، وَکَانَ لِلَّهِ حَرْباً حَتَّی ینْزِعَ أَوْ یتُوبَ.

وَلَیسَ شَیءٌ أَدْعَی إِلَی تَغْییرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِیلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةٍ عَلَی ظُلْمٍ، فَإِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَهَدِینَ، وَهُوَ لِلظَّالِمِینَ بِالْمِرْصَادِ.

«با خدا و با مردم، و با خویشاوندان نزدیک، و با افرادی از رعیت خود که آنان را دوست داری، انصاف را رعایت کن، که اگر چنین نکنی ستم‌روا داشتی، و کسی که به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به‌جای بندگانش دشمن او خواهد بود، و آن را که خدا دشمن شود، دلیل او را نپذیرد، که با خدا سرجنگ دارد، تا آنگاه که باز گردد، یا توبه کند، و چیزی چون ستمکاری نعمت خدا را دگرگون نمی‌کند، و کیفر او را نزدیک نمی‌سازد، که خدا دعای ستمدیدگان را می‌شنود و در کمین ستمکاران است.» [۶] .

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام برای آنکه در مانورهای نظامی به جان و مال مردم ضرر و زیانی وارد نشود به فرمانداران مناطق جنگی و مانور نظامی، نامه هایی می‌نوشت که از مال مردم مراقبت کنند

و اگر صدمه‌ای وارد شد آن را به امام گزارش دهند.

امام در نامه ۶۰ نوشت:

(إلی العمال الذین یطأ الجیش عملهم)

التعویض عن الخسائر فی المناورات العسکرّیة

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی مَنْ مَرَّ بِهِ الْجَیشُ مِنْ جُبَاةِ الْخَرَاجِ وَعُمَّالِ الْبِلَادِ.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّی قَدْ سَیرْتُ جُنُوداً هِی مَارَّةٌ بِکُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَقَدْ أَوْصَیتُهُمْ بِمَا یجِبُ لِلَّهِ عَلَیهِمْ مِنْ کَفِّ الْأَذَی، وَصَرْفِ الشَّذَی، وَأَنَا أَبْرَأُ إِلَیکُمْ وَإِلَی ذِمَّتِکُمْ مِنْ مَعَرَّةِ الْجَیشِ، إِلَّا مِنْ جَوْعَةِ الْمُضْطَرِّ، لَا یجِدُ عَنْهَا مَذْهَباً إِلَی شِبَعِهِ. فَنَکِّلُوا مَنْ تَنَاوَلَ مِنْهُمْ شَیئاً ظُلْماً عَنْ ظُلْمِهِمْ، وَکُفُّوا أَیدِی سُفَهَائِکُمْ عَنْ مُضَارَّتِهِمْ، وَالتَّعَرُّضِ لَهُمْ فِیما اسْتَثْنَینَاهُ مِنْهُمْ.

وَأَنَا بَینَ أَظْهُرِ الْجَیشِ، فَارْفَعُوا إِلَی مَظَالِمَکُمْ، وَمَا عَرَاکُمْ مِمَّا یغْلِبُکُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَمَا لَا تُطِیقُونَ دَفْعَهُ إِلَّا بِاللَّهِ وَبِی، فَأَنَا أُغَیرُهُ بِمَعُونَةِ اللَّهِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

(نامه به فرماندارانی که لشکر از شهرهای آنان عبور می‌کند)

جبران خسارت‌ها در مانورهای نظامی

«از بنده خدا! علی امیرمؤمنان به گردآوران مالیات و فرمانداران شهرهایی که لشکریان از سرزمین آنان می‌گذرند.

پس از یاد خدا و درود! همانا من سپاهیانی فرستادم که به خواست خدا بر شما خواهند گذشت، و آن چه خدا بر آنان واجب کرده به ایشان سفارش کردم، و بر آزار نرساندن به دیگران، و پرهیز از هرگونه شرارتی تأکید کرده‌ام، و من نزد شما و پیمانی که با شما دارم از آزار رساندن سپاهیان به مردم بیزارم، مگر آن که گرسنگی سربازی را ناچار گرداند، و برای رفع گرسنگی چاره‌ای جز آن نداشته باشد، پس کسی را که دست به ستمکاری زند کیفر کنید، و دست افراد سبک مغز خود را از زیان رساندن به لشکریان، و زحمت دادن آنها جز در آن چه استثناء کردم باز دارید.

من پشت سر سپاه در حرکتم، شکایت‌های خود را به من رسانید، و در اموری که لشکریان بر شما چیره شده‌اند که قدرت دفع آن را جز با کمک خدا و من ندارید، به من مراجعه کنید، که با کمک خداوند آن را برطرف خواهم کرد. انشاءاللَّه.» [۷] .

امیرالمؤمنین‌علیه السلام در نامه ۷۶ نهج‌البلاغه خطاب به «ابن عباس» فرماندار شهر بصره، اصول مردم داری و اخلاق صحیح اجتماعی را به او تذکّر می‌دهد،

در صورتی که مردم بصره بر ضد آن حضرت شورش کردند

و او را ناخواسته به یک جنگ تحمیلی کشاندند.

امّا پس از شکست و فرار و آرامش دوباره در شهر، از نگاه امام علی‌علیه السلام با دیگر مردم شهرها تفاوتی ندارند

و همه از عدل و محبّت آن حضرت برخوردار می گردند.

امام علی‌علیه السلام به ابن عبّاس رهنمود داد که:

اخلاق القائد

سَعِ النَّاسَ بِوَجْهِکَ وَمَجْلِسِکَ وَحُکْمِکَ، وَإِیاکَ وَالْغَضَبَ فَإِنَّهُ طَیرَةٌ مِنَ الشَّیطَانِ. وَاعْلَمْ أَنَّ مَا قَرَّبَکَ مِنَ اللَّهِ یبَاعِدُکَ مِنَ النَّارِ، وَمَا بَاعَدَکَ مِنَ اللَّهِ یقَرِّبُکَ مِنَ النَّارِ.

(نامه به عبداللَّه بن عباس، هنگامی که او را به فرمانداری بصره نصب فرمود:)

اخلاق فرماندهی

«با مردم، به هنگام دیدار، و در مجالس رسمی، و در مقام داوری، گشاده‌رو باش، و از خشم بپرهیز، که سبک مغزی، به تحریک شیطان است، و بدان! آن چه تو را به خدا نزدیک می‌سازد، از آتش جهنّم دور می کند، و آن چه تو را از خدا دور می‌سازد، به آتش جهنّم نزدیک می کند.» [۸] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۲۷ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب الغارات ج۱ و ۲۳۰ و۲۲۳ و۲۳۵ و ۲۴۹: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه)

۲- تحف العقول ص ۱۷۶ و ۱۷۷: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۳- کتاب مجالس ص ۲۶۰ م۳۱ ح۳: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه)

۴- کتاب أمالی ص۲۵-۲۴ م اول ح۳۱: ۳۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه)

۵- بشارة المصطفی ص۴۴: طبری شافعی (متوفای ۵۵۳ ه)

۶- مجموعه ورام ص۱۹ و۴۹۷: شیخ ورام (متوفای ۶۰۵ ه)

۷- تاریخ طبری ج۳ ص۵۵۶ سنه۳۶: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه).

[۲] نامه ۴۵ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- الخرائج و جرائح ج۲ ص۵۴۲ ح۲ فصل۲: قطب الدین راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۲- کتاب مناقب ج ۲ ص ۱۰۱: ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ ه)

۳- ربیع الابرار ج۳ ص ۲۴۱ ح۲۱۵ ب۴۴: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه)

۴- روضة الواعظین ص ۱۲۷: ابن فتّال نیشابوری (متوفای ۵۰۸ ه)

۵- استیعاب ج ۲ ص ۲۱: عبدالبر مالکی(متوفای ۳۳۸ ه)

۶- أمالی (مجلس ۹۱(ص ۵۰۰ ح ۴: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۷- کشف الغمهٔ ج ۱ ص ۱۳۳: اربلی (متوفای ۶۸۷ ه)

۸- ارشاد القلوب ص ۲۱۴ و ۲۱۵: دیلمی (متوفای ۷۷۱ ه).

[۳] نامه ۲: ۴۷ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- مقاتل الطالبین ص۵۲ ذح۳: ابوالفرج اصفهانی زیدی (متوفای ۳۵۶ ه)

۲- معمّرون و وصایا ص۱۴۹ و ۱۵۰: ابوحاتم سجستانی (متوفای ۲۴۸ ه)

۳- تاریخ ج۴ ص ۱۱۰ و۱۱۳: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ه)

۴- کتاب أمالی ص ۱۱۲: زجاجی (متوفای ۳۲۹ ه)

۵- فروع کافی ج ۷ ص ۵۲-۵۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۶- مروج الذهب ج ۲ ص ۴۱۳-۴۲۵: مسعودی (متوفای ۳۴۶ ه)

۷- تحف العقول ص۱۹۸: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۸- من لایحضره‌الفقیه ج۴ ص۱۸۹ ح۵۴۳۳: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه).

[۴] نامه ۵۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب صفین ص ۱۰۸ و ۱۳۲: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ ه)

۲- بحار الانوار ج۳۳ ص ۴۷۱ ح۶۸۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۳- فروع کافی ج ۱: ۳ ص ۵۴۰ ح۸: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۴- امالی سید ابوطالب ص۳۵ ح ۲۱ ب۳ به نقل نهج‌السعادهٔ

۵- تاریخ دمشق ج۳ ص۲۴۸ ح۱۲۶۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱ه).

[۵] نامه ۵۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه)

۳- نهایهٔ الارب ج ۶ ص ۱۹: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ ه)

۴- فهرست نجاشی ص ۷: نجاشی (متوفای ۴۵۰ ه)

۵- فهرست ص۳۷: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه)

۶- تاریخ دمشق ج۳ ص۲۸۹ ح ۱۳۱۱و۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ ه)

۷- بحارالانوار ج۱۷ ص۶۸ و ج۷۲ ص۹۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه).

[۶] نامه ۵۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (اسناد گذشته).

[۷] نامه ۶۰ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب صفین ص ۱۲۵: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ ه)

۲- شرح ابن میثم ج ۵ ص ۱۹۸: بحرانی(متوفای ۶۷۹ ه)

۳- بحار الانوار ج۳۳ ص۴۸۶ ح۶۹۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه).

[۸] نامه ۷۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- الامامهٔ والسیاسهٔ ج ۱ ص ۸۵: ابن قتیبهٔ (متوفای ۲۷۶ ه)

۲- کتاب جمل ص ۴۲۰: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه)

۳- کتاب طراز ج ۲ ص ۲۹۳: سید یمانی

۴- کتاب جمل: واقدی (متوفای ۲۰۷ ه)

۵- بحارالانوار ج ۱۰۱ ص ۲۶۸: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۶- تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۲۷: ۱۲۶ سنه ۳۸: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ه).

حقوق حاجیان

با توجّه به ارزش و اهمیت سفر حج، و ضرورت اکرام و احترام حجّاج بیت اللَّه الحرام، امام علی‌علیه السلام حقوقی را برای حاجیان و مسافران خانه خدا، ضروری و لازم می‌داند که توجّه به آنها نیز آثار چشم‌گیری در رشد ارزش‌ها دارد که در نامه ۶۷ به فرماندار خود در مکّه نوشت:

(إلی قثم بن العباس، وهو عامله علی مکهٔ)

خدمهٔ الحجّاج فی ایام الحج

أَمَّا بَعْدُ، فَأَقِمْ لِلنَّاسِ الْحَجَّ، وَذَکِّرْهُمْ بِأَیام اللَّهِ، وَاجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَینِ، فَأَفْتِ الْمُسْتَفْتِی، وَعَلِّم الْجَاهِلَ، وَذَاکِرِ الْعَالِمَ. وَلَا یکُنْ لَکَ إِلَی النَّاسِ سَفِیرٌ إِلَّا لِسَانُکَ، وَلَا حَاجِبٌ إِلَّا وَجْهُکَ.

وَلَا تَحْجُبَنَّ ذَا حَاجَةٍ عَنْ لِقَائِکَ بِهَا، فَإِنَّهَا إِنْ ذِیدَتْ عَنْ أَبْوَابِکَ فِی أَوَّلِ وِرْدِهَا لَمْ تُحْمَدْ فِیما بَعْدُ عَلَی قَضَائِهَا.

وَانْظُرْ إِلَی مَا اجْتَمَعَ عِنْدَکَ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَاصْرِفْهُ إِلَی مَنْ قِبَلَکَ مِنْ ذَوِی الْعِیالِ، وَالْمجَاعَةِ، مُصِیباً بِهِ مَوَاضِعَ الْفَاقَةِ وَالْخَلَّاتِ، وَمَا فَضَلَ عَنْ ذلِکَ فَاحْمِلْهُ إِلَینَا لِنَقْسِمَهُ فِیمَنْ قِبَلَنَا.

لوصیهٔ بقضاء حوائج الحجّاج

وَمُرْ أَهْلَ مَکَّهَٔ أَلَّا یأْخُذُوا مِنْ سَاکِنٍ أَجْراً،

فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ یقُولُ: «سَوَاءً الْعَاکِفُ فِیهِ وَالْبَادِ»

فَالْعَاکِفُ: الْمُقِیمُ بِهِ، وَالْبَادِی: الَّذِی یحُجُّ إِلَیهِ مِنْ غَیرِ أَهْلِهِ. وَفَّقَنَا اللَّهُ وَإِیاکُمْ لِمَحَابِّهِ، وَالسَّلَامُ.

(نامه به قُثم بن عباس، فرماندار شهر مکّه)

رسیدگی به امور حاجیان در مراسم حج

«پس از یاد خدا و درود! برای مردم حج را به پای دار، و روزهای خدا را به یادشان آور، در بامداد و شامگاه در یک مجلس عمومی با مردم بنشین، آنان که پرسش‌های دینی دارند با فتواها آشنایشان بگردان، و ناآگاه را آموزش ده، و با دانشمندان به گفتگو بپرداز، جز زبانت چیز دیگری پیام رسانت با مردم، و جز چهره‌ات دربانی وجود نداشته باشد، و هیچ نیازمندی را از دیدار خود محروم مگردان، زیرا اگر در آغاز از درگاه تو رانده شود، دیگر تو را نستاید گرچه در پایان حاجت او برآورده شود.

در مصرف بیت‌المالی که در دست تو جمع شده است اندیشه کن، و آن را به عیالمندان و گرسنگان پیرامونت ببخش، و به مستمندان و نیازمندانی که سخت به کمک مالی تو احتیاج دارند برسان، و مازاد را نزد ما بفرست، تا در میان مردم نیازمندی که در این سامان هستند تقسیم گردد.

سفارش به رفع نیازهای حجّاج

به مردم مکّه فرمان ده تا از هیچ زائری در ایام حج در مکّه اجرت مسکن نگیرند، که خدای سبحان فرمود:

«عاکف و بادی در مکّه یکسانند» [۱] .

عاکف، یعنی اهل مکّه، و بادی، یعنی زائرانی که از دیگر شهرها به حج می‌آیند، خدا ما و شما را به آن چه دوست دارد توفیق عنایت فرماید. با درود.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره حج، آیه ۲۵.

[۲] نامه ۶۷ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- فقه القرآن ج۱ ص۳۲۷: قطب راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۲- مستدرک الوسائل ج۹ ص۳۵۸ ح۲: ۱۱۰۷۲: محدث نوری (متوفای ۱۳۲۰ه)

۳- قرب الاسناد ص ۵۲ و ۶۵: ابوالفرج قزوینی

۴- بحارالانوار ج۱۰۱ ص۲۶۸: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۵- تاریخ دمشق ج۳ ص۲۸۹: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱ه).

حقوق خویشاوندان

یکی دیگر از حقوق متقابل اجتماعی، «حقوق خویشاوندان» است که در روایات فراوانی با عنوان «صله رحم» مطرح است.

رسول گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم و دیگر رهبران معصوم‌علیهم السلام رهنمود داده‌اند که رسیدگی به مشکلات خویشاوندان به خصوص فامیلان دور، عمر انسان را طولانی می کند.

سبب ازدیاد رزق و روزی می‌شود.

و عامل تقویت پیوند دوستی‌ها و سلامت جامعه می گردد.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در خطبه ۲۳ فرمود که:

أَیهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَا یسْتَغْنِی الرَّجُلُ – وَإِنْ کَانَ ذَا مَالٍ – عَنْ عِتْرَتِهِ، وَدِفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَیدِیهِمْ وَأَلْسِنَتِهِمْ، وَهُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَیطَةً مِنْ وَرَائِهِ، وَأَلَمُّهُمْ لِشَعَثِهِ، وَأَعْطَفُهُمْ عَلَیهِ عِنْدَ نَازِلَةٍ إِذَا نَزَلَتْ بِهِ. وَلِسَانُ الصِّدْقِ یجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِی النَّاسِ خَیرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ یرِثُهُ غَیرُهُ.

و منها: أَلَا لَا یعْدِلَنَّ أَحَدُکُمْ عَنِ الْقَرَابَةِ یرَی بِهَا الْخَصَاصَةَ أَنْ یسُدَّهَا بِالَّذِی لا یزِیدُهُ إِنْ أَمْسَکَهُ وَلَا ینْقُصُهُ إِنْ أَهْلَکَهُ؛ وَمَنْ یقْبِضْ یدَهُ عَنْ عَشِیرَتِهِ، فَإِنَّمَا تُقْبَضُ مِنْهُ عَنْهُمْ یدٌ وَاحِدَةٌ، وَتُقْبَضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أَیدٍ کَثِیرَةٌ؛ وَمَنْ تَلِنْ حَاشِیتُهُ یسْتَدِمْ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ.

ضرورت تعاون با خویشاوندان

«ای مردم، انسان هر مقدار که ثروتمند باشد، باز از خویشاوندان خود بی‌نیاز نیست که از او با زبان و دست دفاع کنند، خویشاوندان انسان، بزرگ ترین گروهی هستند که از او حمایت می کنند، و اضطراب و ناراحتی او را می‌زدایند، و در هنگام مصیبت‌ها نسبت به او، پرعاطفه‌ترین مردم می‌باشند، نام نیکی که خدا از شخصی در میان مردم رواج دهد بهتر از میراثی است که دیگری بردارد.

آگاه باشید، مبادا از بستگان تهیدست خود روبرگردانید، و از آنان چیزی را دریغ دارید، که نگاه داشتن مال دنیا زیادی نیاورد و از بین رفتنش کمبودی ایجاد نکند، آن کس که دست دهنده خود را از بستگانش باز دارد، تنها یک دست را از آنها گرفته امّا دست‌های فراوانی را از خویش دور کرده است، و کسی که پر و بال محبّت را بگستراند، دوستی خویشاوندانش تداوم خواهد داشت.» [۱] .

و در نامه ۳۱ در رهنمودی ارزشمند به فرزند خود امام مجتبی‌علیه السلام تذکّر داد:

وَأَکْرِمْ عَشِیرَتَکَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُکَ الَّذِی بِهِ تَطِیرُ، وَأَصْلُکَ الَّذِی إِلَیهِ تَصِیرُ، وَیدُکَ الَّتِی بِهَا تَصُولُ.

«خویشاوندانت را گرامی دار، زیرا آنها پر و بال تو می‌باشند، که با آن پرواز می‌کنی، و ریشه تواند که به آنها باز می‌گردی، و دست نیرومند تواند که با آن حمله می‌کنی.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- اصول کافی ج۲ ص۲۹۴ح۵و۱۵۴ ح۱۹: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۲- عقدالفرید ج۲ ص۱۸۳ فضل العشیره: ابن عبد ربه مالکی‌متوفای ۳۲۸ ه)

۳- کتاب صفین ص۱۰: نصربن مزاحم (متوفای ۲۰۲ ه)

۴- تاریخ ج۲ ص۲۰۷: ابن واضح (متوفای ۲۹۲ ه)

۵- ربیع‌الابرار ج۳ ص۱۴۶ وج۵ ص۸۹: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه)

۶- کنزالعمال ج۱۶ ص۱۹۲ وص۲۰۷ وص۲۲۶: متقی هندی حنفی (متوفای ۹۷۵ه)

۷- تاریخ دمشق ج۳ ص۲۷۱: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ ه)

۸- غریب الحدیث ج ۲ ص ۱۸۳: ابوعبید ابن سلام (متوفای ۲۲۳ ه)

۹- النهایهٔ ج ۳ ص ۴۶۸: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه).

[۲] نامه ۳۱ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن‌بن‌عبدالله‌بن‌سعید(متوفای قرن۳ ه)

۳- عقد الفریدج۳ص ۹۰ و۹۱ و۱۴۳ وج۳ جدید۱۱۴: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۴- من لایحضره الفقیه ج۴ ص۳۹۲ و۳۸۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۵- تحف العقول ص۹۷: ۵۲ و۹۹: ۶۸ و۷۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۶- کتاب وصایا: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه)

۷- کتاب کشف المحجهٔ (فصل ۱۵۴(ص۲۲۰: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه)

۸- فروع کافی ج ۵ ص۳۳۸ و۵۱۰ ح۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه).

حقوق همسفران

وقتی چند نفر پذیرفتند که در یک سفر طولانی با هم باشند، از نظر اسلام حقوق متقابلی بر عهده همه خواهد بود، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

حقوق همسفران چند چیز است:

۱- توشه خود را با دیگران مصرف کردن و با دوستان شریک شدن.

۲- مخالفت نکردن با رفیقان (پرهیز از اختلاف و درگیری)

۳- خدا را در همه‌جا، بلندی و پستی، هنگام حرکت و فرود آمدن فراوان یاد کردن. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ‌المتّقین باب ۱۴، فصل نهم و دهم.

حمایت از پیران از کار افتاده

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام دید پیرمرد نابینائی گدائی می‌کند.

فرمود: این پیرمرد کیست؟

گفتند: یا امیرالمؤمنین این مرد نصرانی است، از کار افتاده گدائی می‌کند.

فرمود:

اِسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّی اذا کَبُرَ وَ عَجزَ مَنَعْتُمُوهُ، اَنْفِقُوا عَلَیهِ مِنْ بَیتِ‌الْمالِ

«تا قدرت کارکردن داشت از او کار کشیدید و چون پیر شد و از کار ماند او را از خود راندید، از بیت‌المال حقوق او را بپردازید.» . [۱]

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعهٔ ج ۱۱ ص ۴۹ ابواب الجهاد العدوّ باب ۱۹.

حل مشکلات قضائی جامعه

خلیفه دوم می‌خواست زن دیوانه‌ای را که شوهر نداشت و بچّه شش ماهه‌ای به دنیا آورده بود، سنگسار کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود:

حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً

(مدّت حمل و شیرخواری‌اش سی ماه تمام است.) [۱] .

و ادامه داد که:

«اِنَّ اللَّهَ رَفَعَ الْقَلَمَ عَنِ الْمجْنُونِ»

(پروردگار خودداری از شهوت را از مجنون برداشته است).

خلیفه دوم می‌گفت:

«لَوْلا عَلِی لَهَلَکَ عُمَر»

(اگر علی نبود عُمر هلاک شده بود.)

سعد بن جُبَیر از ابن عبّاس روایت کرده است که گفت:

هرگاه خبری از علی علیه السلام به ما می‌رسید، آن را با چیزی برابر نمی‌کردیم.

و جوَیبر از ضحّاک بن مزاحم و او از عبداللّه بن عبّاس روایت کرده است که گفت:

«وَ اللَّهِ لَقَدْ أُعْطِی علی بن ابیطالِب تِسْعَهَ أعْشارِ الْعِلْمِ وَ أیمُ اللَّهِ لَقَدْ شارَکَهُمْ فِی الْعُشرِ العاشِرِ»

(سوگند به پروردگار نُه دَهُم علم به علی علیه السلام‌داده شده است و به بقیه انسان‌ها یک‌دهم، و علی علیه السلام در آن یک‌دهم نیز با آنها شریک است). [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره احقاف، آیه ۱۵.

[۲] جوهره، ص۷۲: محمد بن ابی بکر انصاری.

حیوان تخم گذار و بچه زا

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

هر حیوانی که گوش‌هایش پنهان باشد تخم گذار است، و هر حیوانی که گوش‌هایش ظاهر باشد بچه زاست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] عیون ابن قتیبه، ج۴، ص۸۸.

حکم ازدواج مادرزن

منصور بن حازم می گوید:

در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی نزد آن حضرت علیه السلام آمده پرسید:

مردی با زنی ازدواج کرده و قبل از آن که با او همبستر شود، زن مرده است، آیا می‌تواند با مادرش ازدواج نماید؟

امام علی علیه السلام فرمود:

شخصی از ما چنین کرده و مانعی در آن نیافته است؟

من عرضه داشتم:

فدایت شوم! تنها افتخار شیعه به حکمی از امام علی علیه السلام است.

در این مسئله ابن مسعود اظهار نظر کرده و آن را اجازه داد است، پس نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و حکم مسئله را از آن حضرت جویا شد.

امام علی علیه السلام به او فرمود:

این حکم را از کجا گرفته‌ای؟

گفت از آیه قرآن:

وَ رَبائِبُکُمُ اللاتی فی حُجُورِکُمْ مِنْ نِسائِکُم اللاتی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ [۱] .

«و حرام شد برای شما دختران زن که در دامن شما تربیت شده‌اند اگر با زن مباشرت کرده باشید.»

آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود:

حرمت ازدواج با دختران یک زن در آیه مقید به دخول است، و لیکن آیه حرمت ازدواج با مادر زن:

«وَ اُمَّهَاتِ نِسَائِکُمْ»

«و حرام شد بر شما مادر زن»

مطلق است و مقید به دخول به دختران آنان نمی‌باشد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره نساء، آیه ۲۲.

[۲] فروع کافی، کتاب النکاح، (باب الرجل یتزوج...) ج۴.

مقصود امام علی علیه السلام در پاسخ اول از «یکی از بنی هاشم» از طالبیین یا عباسیین بوده نه یکی از آیاء گرامش که گفتار و کردار آنان گفتار و کردار امیرالمؤمنین علیه السلام است، و آن هم به علت تقیه بیان شده، و در آخر خبر هم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به طور صریح حق را آشکار نموده است.

حکم دیه علقه

شیخ مفید در ارشاد می‌فرماید:

مردی زنی را کتک زد، آن زن بر اثر آن بچه خود را که عَلَقه بود سِقط کرد.

حُکم آن را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند.

آن حضرت فرمود:

دیه آن چهل دینار است.

و این آیه را تلاوت فرمود:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طین ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فی قَرَارٍ مَکینٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ اَنْشَأْنَاهُ خَلْقَاً آخَرَ فَتَبَارَکَ اللَّهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِین [۱].

«به تحقیق که ما خلق کردیم انسان را از صفوت صافی از کل پس قرار دادیم او را نطفه در قرارگاهی استوار پس گردانیدیم آنرا خون بسته شده،

پس پارچه گوشتی پس گردانیدیم آن پارچه گوشت را استخوان پس آن پارچه استخوان را به گوشت پوشانیدیم پس آفریدیم او را آفریدن دیگر پس برتر آمد خداوند که بهترین آفرینندگان است.»

سپس آن حضرت فرمود:

«دیه سِقط نطفه بیست دینار و عَلَقه چهل دینار و مضغه شصت دینار و در استخوان، پیش از اینکه خلقی کامل گردد هشتاد دینار است و جنین که صورت‌گری شده باشد پیش از آنکه روح در او دمیده شود و بعد از تمامی خلقت بدن صد دینار است و هرگاه روح بر او دمیده شد هزار دینار است.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره مؤمنون آیه ۱۲.

[۲] ارشاد شیخ مفید.

حکم سه نفر مجرم

سه نفر دست بسته که توسّط قبیله «مزینه» گرفتار شده بودند به محضر دادگاه وارد کردند تا کیفر اعمال خویش را ببینند.

مردان قبیله «مزینه» در مقام طرح دعوا به جانب یکی از آن سه نفر که دست بسته بودند اشاره کردند و گفتند:

یا امیرالمؤمنین! مُورِّث ما به نام «ابو یزید» با این مرد که «قُصّی» نام دارد مشاجره‌ای داشتند،

و این مرد مدعی است که «ابویزید» به او اهانت کرده است،

پس برای جبران این هتک حرمت شبِ گذشته بین «عسفان» و «ابواء» آهنگ قتل او را کرد،

امّا ابویزیـد از چنگال او فرار کرد و چیزی نمانـده بود که جان سالم بـدر برد امّا قصّی مرد دومی را که «ابوحنظله» نام دارد به یاری طلبید تا راه فرار را بر او بست و او را دستگیر کرد و تحویل قصّی داد و او با شمشیر برهنه حمله کرد و کار ابویزید را ساخت،

و نفر سوم نزدیـک صـحنه جنـایت ایسـتاده و شاهـد وقوع قتـل بود و قاتـل را از ارتکـاب جرم بازنـداشت و تضـرّع مقتول را نادیـده انگاشت، او را هم دستگیر کردیم.

پس از تحقیقـات و ثبوت جرم متهمـان، امیرمؤمنـان علیه السـلام بـا اولیـاء مقتول دربـاره صـرف نظر از حقوق شخصـی خود و قبول خون‌بها صحبت کرد.

ولی ورثه مقتول امتناع کردند و اصرار می‌ورزیدند که حکم خدا و قصاص باید درباره این سه نفر اجرا شود،

حضرت چون از گذشت اولیاء مقتول ناامید شد و جرم هم ثابت شده بود حکم را چنین صادر فرمود:

الف- متّهم اوّل «قصّی» قاتل است باید به وسیله شمشیر قصاص شود.

ب- متّهم دوم «ابوحنظله» که مقتول را دستگیر کرده است به جرم شرکت در قتل به حبس ابد محکوم است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] عدالت و قضا در اسلام، ص۲۴۳ - و مستدرک نوری، ج۲، ص۲۵۴ - و مستدرک الوسائل، ج۳، ص۲۵۴.

حکم جعل مهر

در زمان خلافت خلیفه دوم مردی به نام «معن بن زائـده» مُهری شبیه مُهر خلیفه جعل کرده و با آن اموالی از مالیات کوفه را تصـرّف کرد.

پس از آن که او را دستگیر کردند.

روزی خلیفه دوم بعد از نماز صبح خطاب به مردم گفت:

همگی بر جای خود بنشینید.

و آنگاه قضیه «معن» را نقل کرد و در کیفیت مجازات او با آنان به مشورت پرداخت، از آن میان مردی گفت:

ای خلیفه! دستش را قطع کن!

و دیگری گفت: او را دار بزن!

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنجا نشسته و سخنی نمی‌فرمود.

خلیفه دوم به آن حضرت رو کرده و گفت:

یا اباالحسن! نظر شما چیست؟

آن حضرت علیه السلام فرمود:

این مرد مرتکب دروغی شده که باید تأدیب گردد.

پس خلیفه دوم آن شخص را به شدّت زد و آنگاه وی را به زندان انداخت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فتوح البلدان، بلاذری، ص۶۴۷.

حبس با شکنجه

حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام برای مردی که سوگنـد یـاد می‌کرد با زن خود همبستر نشود و او را هم طلاق ندهـد، اتاقی از نِی ساخت و او را در آنجا زندانی کرد و تنها ۱۴ خوراکش را به او داد، تا زنش را طلاق دهد. [۱] .

——————————

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج۶، ص۱۳۲.

حفظ آمادگی و روحیه رزمی ملت

امـام علی علیه السـلام در تمـام سـخنرانی‌ها و سـفارش‌های مکرّر، امّت اسـلامی را به آمـادگی همه جـانبه برای پاسـخ دادن به انواع تهاجمات دشمن دعوت کرده و می‌فرمود که:

فخذُوا للْحَرْب أهبَتَها وَ اَعِدّوا لَها عُدَّتَها، فَقَدْ شَبّ لَظاها، وَ علا سَناها

«شما آماده پیکار باشید، و ساز و برگ جنگ را فراهم کنید که آتش آن زبانه کشیده، و شعله‌های آن بالا گرفته است». [۱] .

——————

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۶:۲۶ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

حملات غافلگیرانه

ایـن جمله‌هـای مهیـج، خون‌هـا را به جـوش و غیرت‌هـا را به خروش آورده، در نـتیجه دوازده هزار نفر به فرمانـدهی امـام حسن علیه السلام و مالک اشتر به قصد گرفتن رود فرات به حرکت درآمدند، و مقابل صفوف لشگر معاویه برای نبرد آماده شدند.

نخست از لشـگر معـاویه مردی به نـام «صالـح فیروز» به میـدان کارزار اسب دوانیـد و برای مبارزه همرزم خواست، در این حال اشتر نخعی جلوی او را گرفت، و با هم در آویختند.

مالک اشتر لحظه‌ای امان نداد و نیزه خود را بر سینه حریف چنان فشرد که نوک آن از پشت او بیرون آمد سپس مبارز دیگر طلبید، مالک بن ادهم که به شـهامت و شـجاعت شـهرت داشت بیـدرنگ به مبارزه مالک اسب دوانیـد و با اشتر در آویخت که او را نیز به دیار عدم فرستاد.

سوّمی زیاد بن عبداللّه کنانی بیرون آمد و به مالک حمله نمود، سـردار رشـید اسلام او را نیز کُشت، بالاخره پهلوان چهارم و پنجم و ششم آمدند و از پا افتادند،

پهلوان هفتم معاویه، بنام محمد بن روضه نیز بدست مالک به هلاکت رسـید که خواهر محمد نتوانست مصـیبت فراق برادر را تحمّل کند و از غصّه جان سپرد.

به هر حـال حملات شدیـد مالک و یورش برق آسای سـپاهیان امام موجب هلاکت شامیان گردیـد و آنها تاب مقاومت را از دسـت دادند و فرار کردند.

ابوالأعور که فرماندهی سـپاه معاویه را به عهده داشت وقتی وضع را خطرناک دید با باقی نفرات شـکست خورده پا به فرار گذاشت و رودخانه فرات به تصرّف سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام در آمد و سُمّ اسبهای مبارزان اسلام به اب فرات رسید. [۱] .

مالک خبر پیروزی را پیشگاه امام علیه السلام گزارش داد و درخواست نمود که از نزدیک مشاهده فرمائید و ببینید تا خداوند متعال چگونه شما را بر دشمنان پیروز ساخت.

در این هنگام که معاویه و سربازانش با یک دنیا ننگ شکست خورده بودند، عمروعاص با لبخندی زهر آگین و تمسخرآمیز به معاویه گفت:

درباره آنان چه گمان می‌کنی اگر همانطور که تو دیروز آب را از ایشان منع می‌کردی، امروز علی مقابله به مثل کند چه می‌کنی؟

معاویه گفت:

رها کن آنچه را که گذشت، حقیقت این است که آنچه ما درباره علی روا دیدیم او درباره ما روا نخواهد دید زیرا هدف او از آمدن به اینجا آب نیست. [۲] .

____

پی نوشت ها:

[۱] وقعه صفین، ص۹۵-۹۴ - و تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۸۸.

[۲] الامامهٔ و السیاسهٔ، ج۱، ص۹۵ - و وقعه صفین، ص۹۵.

حملات کارساز امام

یکی از امتیازات مهم ارتش اسلام، وجود ملکوتی و با برکت امام علی علیه السلام بود که:

تمام بن بست‌های میدان جنگ را بر طرف می‌کرد.

حملات سهمگین دشمن را در هم می‌شکست.

نقشه‌های نظامی دشمن را با طرح‌های نظامی حساب شده نابود می‌کرد.

و هرگاه دلاوری یا گروهی از ارتش اسلام در محاصره قرار می‌گرفت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را از محاصره بیرون می‌کشید.

و از همه مهمتر آنکه، هرگاه دلاوری بی نظیر از سپاه شام به میدان می‌آمد و چند تن از دلاوران سپاه امام را به شهادت می‌رساند و مبارز می‌طلبید و کسی جرئت مقابله را نداشت

که از نظر روانی می‌رفت تا به شکست روحیه نظامی بیانجامد، امام علیه السلام شخصاً به میدان می‌رفت و آنان را به هلاکت می‌رساند، و روحیه سربازان خودی را تقویت می‌فرمود، مانند:

۱- روزی از سپاه معاویه پهلوانی قوی هیکل که او را (محراق بن عبداللّه) می‌نامیدند قدم به میدان رزم گذاشت و از سپاه امام علیه السلام مبارز طلبید، مردی بنام عبدالمراد از دلاوران اسلام به سوی او شتافت، پهلوان شامی او را شهید ساخت، رزم آور دیگری از لشگر امام به جنگ او قدم پیش نهاد او نیز با دست پهلوان شامی به درجه شهادت نائل آمد.

ناگاه امام به صورت ناشناس از لشگر اسلام، به میدان پهلوان شامی اسب تاخت و به او حمله نمود و او را با یک ضربت شمشیر به جهنم روانه ساخت و از سپاه معاویه مبارز خواست.

سرباز دیگری از شامیان به مقابله آن حضرت شتافت، او را نیز به هلاکت رسانید.

سوّمی آمد، او نیز در زیر شمشیر امام از مرکب حیات پیاده گردید.

بدینگونه هفت نفر از دلاوران شام طعمه ذوالفقار گردیدند، و امام منتظر بود تا شکار دیگری قدم به عرصه نبرد بگذارد، ولی دیگر کسی جرئت نکرد قدم به صحنه کارزار بگذارد که امام علی علیه السلام به جانب سپاه خود بازگشت در حالی که کسی از سپاه

معاویه او را نمی‌شناخت. [۱] .

۲- روزی از روزهـای جنگ صـفّین، که هر دو قشون رو در روی هم ایسـتاده بودنـد ناگهان از پهلوانان سـپاه معاویه سواره‌ای به نام «کریت بن صالح» خارج شد و همرزم خواست.

از لشگر اسلام اسب سواری به مبارزه او شتافت و پس از درگیری، بدست او به شهادت رسید.

دومی آمد او نیز شربت شهادت نوشید.

در این حال امام علی علیه السلام شخصاً به مبارزه او شتافت، راه او را گرفت و فرمود:

ای شامی نام تو چیست؟

گفت: نام من کریب [۲] بن صالح حمیری است.

امام علی علیه السلام فرمود:

ای کریب از خدا بترس و ترا به کتاب خدا و سنت پیغمبرش محمد صلی الله علیه وآله وسلم دعوت می کنم.

کریب گفت: تو کیستی؟

امام علیه السلام فرمود:

من علی بن ابیطالب هستم، ای کریب من تو را پهلوان رشید و فارس میدان می‌بینم به جان خود رحم کن.

مرد شامی که شمشیر خود را آماده کرده بود گفت، یا علی نزدیکم بیا.

امـام علیه السـلام به او نزدیـک شـد و در حـالیکه قبضه شمشـیر در پنجه توانایش محکم بود، حمله شـروع گردیـد و ادامه یافت. که سرانجام با یک ضربت کاری به حیات ناپاکش خاتمه بخشید.

خوارزمی می‌نویسد:

امام علی علیه السلام چنان ضربه سهمگین بر سر کریب فرود آورد که جسد ناپاکش دو شقّه به زمین افتاد. [۳] .

از سـپاه معاویه چندین نفر پشت سـرهم آمدند تا بلکه کاری از پیش ببرند، ولی نتوانسـتند و همه به دست توانای امام علیه السـلام به خاک ذلّت افتادند.

۳- امام علیه السلام پس از کشتن بسیاری از شجاعان و دلاوران لشگر شام، معاویه را به مبارزه دعوت کرد و گفت:

ای معاویه خودت به مبارزه من بیا و مردان عرب را نابود مساز.

معاویه گفت:

مرا به مبارزه با تو نیازی نیست، همانا برای تو بس است که چهار نفر از قهرمانان عرب را به هلاکت انداختی. [۴] .

ابن قتیبه دینوری در این مورد می‌نویسد:

چون امام علی علیه السلام مشاهده کرد که در این جنگ مردم زیاد از بین می‌روند، روزی از روزها، مقابل لشگر معاویه آمده، و او را با صدای بلند فراخواند،

در آن وقت معاویه بالای تپه‌ای قرار گرفته بود، و گفت:

یااباالحسین از من چه می‌خواهی؟

امام علیه السلام فرمود:

چرا این مردم کشـته شونـد و از بین برونـد، در حـالی که اگر تـو غـالب شـوی خلاـفت از آن تست و اگر من پیروز شـوم از آن من، بنـابراین مردم را کنـار بگـذار و شـخصاً به مبـارزه با من بیا تا با هم بجنگیم، تا هر کـدام از ما پیروز شود حکومت و خلافت برای او باشد.

عمرو عاص به محض شنیدن پیشنهاد امام علیه السلام به معاویه، گفت:

علی بر در انصاف آمده بدون درنگ پیشنهاد او را بپذیر.

معاویه خندید و گفت:

ای پسر عاص حتماً چشم طمع به خلافت من دوخته‌ای؟

عمرو گفت: چه زیباست که الان تو به مبارزه او بشتابی.

معاویه گفت:

تو همواره از طریف مزاح سخن می گوئی. [۵] .

تو چقـدر احمق و سبُک مغز هستی، به خـدا قسم تا کنون کسـی پیـدا نشـده که با فرزند ابیطالب به مبارزه بر خیزد و کشـته نشود و زمین را با خون خود رنگین نسازد، عمروعاص، تو جز کشته شدن من منظور دیگری نداری.

سرانجام معاویه به حرف عمروعاص گوش نداد و زندگیش را حفظ کرد.

عمرو عاص با تمسخر گفت:

ای معاویه آرام باش، از دشمنت می‌ترسی و نصیحت کننده‌ات را از خود دور می کنی؟ [۶] .

۴- وقتی که معاویه از آمـدن به کارزار امیرالمؤمنین علیه السـلام امتناع ورزیـد، از میان سـپاه معاویه پهلوانی که به شـجاعت معروف بود، به نام «عروهٔ بن داود دمشقی» به جای معاویه برای مبارزه با آن حضرت مهیا شد، تا به این وسیله بتواند از انفعال معاویه بکاهد.

این پهلوان با غرور تمام فریاد کشید یا ابالحسن اگر معاویه از مبارزه با تو اکراه داشت من به نبرد تو می‌آیم، برای مبارزه پیش بیا.

حضرت آماده شد که حرکت نماید، یکی از یاران امام پیش آمد تا او را از مبارزه منصرف نماید، گفت یا مولا این سگ را به حال خود واگذار او اهمیتی ندارد.

امـام نپـذیرفت و تصـمیم گرفت تـا به درخواست آن ماجراجو پاسـخ مثبت دهـد و فرمود به خـدا قسم معاویه برای من از او منفورتر نیست.

سپس فریاد زد ای عروه برو و قبیله ات را خبر کن، سـپس ضـربت امام پائین آمد و عروه در همان ضربت به زمین غلطید و فریاد اللّه اکبر امام میدان را به لرزه درآورد.

پسـر عموی عروه از این خون ریخته شده به هیجان آمد و برای گرفتن انتقام پیش رفت، امّا علی بن ابیطالب به او نیز مهلت نداد و با یک ضربت سهمناک پسر عمومی عروه را نیز کنار عروه نقش زمین ساخت. [۷] .

۵- روزی عمروعاص قدم به عرصه کارزار گذاشت ناگاه متوجّه شد که در برابر امام علی علیه السلام قرار دارد.

مرگ را پیش چشم دیـد، ناچـار از طریق نیرنـگ وارد شـد، و خود را به زمین انـداخته عورتش را آشـکارا نمود و با عجز و ناتوانی گفت:

مُکْرَهٌ اَخُوکَ لابَطَلَ

«برادرت از روی اجبار به میدان آمده است نه از راه مردی و دلیری.»

علی علیه السلام از کثرت حیاء صورت خود را بر گردانید.

عمروعـاص از فرصت اسـتفاده کرد و پیش معـاویه فرار نمود، معـاویه که وی را بـا آن وضع خفّت بـار مشاهـده کرد خندیـد و به او گفت:

اِحْمِدِاللّهِ وَ عَوْرَتَکَ یا عَمْرُو.

«ای عمرو سپاسگذار خدا و عورتت باش.» [۸] .

این واقعه ننگین را امام علی علیه السلام در یک سخنرانی افشاگرانه در خطبه ۸۴ نهج‌البلاغه به تحلیل و ارزیابی می گذارد و می‌فرماید:

عَجباً لِابْنِ النَّابِغَةِ! یزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّام أَنَّ فِی دُعَابَةً، وَأَنِّی امْرُؤٌ تِلْعَابَةٌ: أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا، وَنَطَقَ آثِماً.

مَا – وَشَرُّ الْقَوْلِ الْکَذِبُ – إِنَّهُ لَیقُولُ فَیکْذِبُ، وَیعِدُ فَیخْلِفُ، وَیسْأَلُ فَیبْخَلُ، وَیسْأَلُ فَیلْحِفُ، وَیخُونُ الْعَهْدَ، وَیقْطَعُ الْإِلَّ؛ فَإِذَا کَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَی زَاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ! مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّیوفُ مَآخِذَهَا، فَإِذَا کَانَ ذلِکَ کَانَ أَکْبَرُ مَکِیدَتِهِ أَنْ یمْنَحَ الْقِرْمَ سُبَّتَهُ.

أَمَا وَاللَّهِ إِنِّی لَیمْنَعُنِی مِنَ اللَّعِبِ ذِکْرُ الْمَوْتِ، وَإِنَّهُ لَیمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نِسْیانُ الْآخِرَةِ، إِنَّهُ لَمْ یبَایعْ مُعَاوِیةَ حَتَّی شَرَطَ أَنْ یؤْتِیهُ أَتِیةً، وَیرْضَخَ لَهُ عَلی تَرْکِ الدِّینِ رَضِیخَةً.

روانشناسی عمروعاص

شگفتا از عمروعاص پسر نابغه! [۹] میان مردم شام گفت که من اهل شوخی و خوشگذرانی بوده، و عمر بیهوده می گذرانم!! حرفی از روی باطل گفت و گناه در میان شامیان انتشار داد.

مردم آگاه باشید! بدترین گفتار دروغ است، عمروعاص سخن می گوید، پس دروغ می‌بندد، وعده می‌دهد و خلاف آن مرتکب می‌شود، درخواست می کند و اصرار می‌ورزد، اما اگر چیزی از او بخواهند، بخل می‌ورزد، به پیمان خیانت می کند، و پیوند خویشاوندی را قطع می‌نماید، پیش از آغاز نبرد در هیاهو و امر و نهی بی‌مانند است تا آنجا که دست‌ها به‌سوی قبضه شمشیرها نرود. اما در آغاز نبرد، و برهنه شدن شمشیرها، بزرگ ترین نیرنگ او این است که عورت خویش آشکار کرده، فرار نماید. [۱۰] .

آگاه باشید! بخدا سوگند که یاد مرگ مرا از شوخی و کارهای بیهوده باز می‌دارد، ولی عمروعاص را فراموشی آخرت از سخن حق بازداشته است، با معاویه بیعت نکرد مگر بدان شرط که به او پاداش دهد، و در برابر ترک دین خویش، رشوه‌ای تسلیم او کند. [۱۱] .

۶- بسربن ارطاۀ به شجاعت شهرت یافته بود، روزی به مبارزه امام علی علیه السلام شتاف امام نیزه‌ای بر او زد که با پشت به زمین افتاد و پاهایش را بلند کرد در اینحال به نیرنگ عمروعاص متوسّل شد که امام بزرگوار روی برتافت، مردم او را شناختند و فریاد زدند یا علی او بسربن ارطاۀ است، چرا او را نمی کشی؟

امام آن معدن حیاء فرمود رهایش کنید، بُسر بر مرکب خود سوار شد و به سوی معاویه شتافت.

معاویه با دیدن آن منظره ننگ آور خندید و گفت ترا حالتی رخ داد که به عمروعاص نیز رخ داده بود. [۱۲] .

پی نوشت ها:

[۱] فصول المهمه، ص۸۸.

[۲] خوارزمی نام او را کریب نموده که سرپنجه قوی داشت اگر سکه‌ای را با انگشت ابهام خود میمالید، نقش سکه محو می‌شد. (مناقب خوارزمی، ص۱۴۷) – و ابن شهر آشوب در ج۳، ص۱۷۴ نام او را کریب بن صباح ثبت کرده است.

[۳] مناقب خوارزمی، ص۱۴۸.

[۴] فصول المهمه، ص۹۰.

[۵] الامامۀ والسیسۀ، ج۱، ص۹۵ – و کامل بن اثیر، ج۳، ص۳۱۲ – و ناسخ کتاب صفین، ص۲۵۹.

[۶] الامام علی‌علیه السلام، ج۲، ص۳۹۸.

[۷] الامام علی‌علیه السلام، ج۲، ص۳۵.

[۸] مروج الذهب، ج۲، ص۳۸۷ – و الامامۀ و السیاسۀ، ج۱، ص۹۵ – و زندگانی امیرالمؤمنین، ص۳۰۶ – و در سفینه نیز با اندک

تفاوتی نقل شده، ج۲، ص۲۶۳.

[۹] نابغه: زن معروفه، آلوده دامن، که ای مادر عمر و عاص بود، زن اسفی بود که عبداللّه بن جدعان او را خرید چون فاسد و ض‌پروا بود او را رها کرد، وقط عمر و عاص متولّد شد، ابواًب، امیهٔ بن خلف، هشام بن مغفه، ابوسفیان، عاص بن وائل، هر کدام ادّعا داشتند که عمرو، فرزند اوست: ربیع الابرار، زتلای.

[۱۰] عمرو عاص در این فکر بود که در میدان صفّین روزی خودی نشان دهد، تا آن که سوارِ نقاب‌داری از سپاه امام علی علیه السلام به میدان آمد، عمرو فکر کرد که حریف او می‌شود، با شجاعت در مقابل نقاب‌دار ایستاد و گَرد و خاک کرد، وقتی حمله آغاز شد دانست که آن نقاب دار، علی علیه السلام است، درمانده شد چه کند؟ مقاومت کند کشته می‌شود، فرار کند آبرویش می‌رود، هنوز انتخاب نکرده بود که حمله امام به او مهلت نداد از روی اسب سرنگون شد، مرگ را با چشم خود دید، ناگاه زشت‌ترین حیله را بکار گرفت، که عورت خود را آشکار کرد، و امام او را در پستی و رسوائیش واگذارد، عمرو عاص با کمال ذلّت فرار کرد، و در میان دو لشگر آن روز، و در پیشگاه تاریخ تا روز قیامت خود را آبرو برد.

[۱۱] اسناد و مدارك این خطبه به شرح زیر است:

۱- عیون الاخبار ج ۳ ص ۱۰: ابن قتیبهٔ (متوفای ۲۷۶ ه)

۲- عقدالفرید ج ۲ ص ۲۸۷: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۳- امتاع والمؤانسهٔ ج۳ ص۱۸۳: ابوحیان توحیدی (متوفای ۳۸۰ ه)

۴- محاسن و المساوی ص ۵۴: بیهقی شافعی (متوفای ۵۶۹ ه)

۵- أنساب الاشراف ج ۲ ص ۱۵۱ و ۱۴۵ و۱۲۷: بلاذری (متوفای ۲۷۹ ه)

۶- کتاب أمالی ج۱ ص۱۳۱ م۵ ح۲۰۸:۲۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه)

۷- کتاب النهایهٔ ج ۴ ص ۵۹ و ۸۹: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه)

۸- بحارالانوار ج۳۳ ص ۲۲۱ ح۵۰۹ وص۲۲۳: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۹- الغارات ج۱ ص۳۰۲ و۳۱۷: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه)

۱۰- جواهر المطالب ص ۸۱: عبداللَّه السلمی

۱۱- کتاب مجالس ص۶۳ م۷ ذح۸ پاورقی: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه)

۱۲- احتجاج ج۱ ص۴۳۳ ح۹۶ ط جدید: طبرسی (متوفای ۵۸۸ ه).

[۱۲] مناقب خوارزمی، ص۱۵۸ - و مناقب مرتضوی، ص۴۳۴ - و فصول المهمه، ص۹۱.

حمایت از اعتراضات اباذر

ابوسعید خدری نقل می‌کند که:

روزی اباذر نزد خلیفه سوم آمد و از او انتقاد و عیب جوئی کرد.

آنگاه علی علیه السلام در حالی که تکیه به عصایی داده بود رسید.

خلیفه سوم پرسید:

با او چه کنم؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«آن را خدای بزرگ جواب داد که «اگر دروغ می‌گوید، دروغ او برباد و اگر به راستی سخن می‌گوید، بعضی از آنچه که گفته بر

شما اصابت خواهد کرد.» [۱] .

خلیفه سوم به امام علی علیه السلام گفت:

ساکت شو! خاک در دهان تو!

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

خاک در دهان خودت! از ما چیزی پرسیدی به تو پاسخ گفتیم. [۲] .

به گزارش مسعودی و یعقوبی، وقتی اباذر به تبعیدگاه می‌رفت خلیفه سوم دستور داد تا کسی او را مشایعت نکند.

امّا علی علیه السلام و دو فرزندش برای مشایعت او رفتند و زمانی که مروان از غضب خلیفه درباره مشایعت او یاد کرد.

امام علی علیه السلام به بدی از خلیفه سوم یاد نمود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام بدرقه اباذر در کمال بی اعتنائی به بخشنامه خلیفه سوم فرمود:

یا أَبَاذَرٍّ، إِنَّکَ غَضِبْتَ للَّهِ، فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ.

إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوکَ عَلَی دُنْیاهُمْ، وَخِفْتَهُمْ عَلَی دِینِکَ، فَاتْرُکْ فِی أَیدِیهِمْ مَا خَافُوکَ عَلَیهِ، وَاهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَیهِ؛ فَمَا أَحْوَجَهُمْ إِلَی مَا مَنَعْتَهُمْ، وَمَا أَغْنَاکَ عَمَّا مَنَعُوکَ!

وَسَتَعْلَمُ مَنِ الرَّابِحُ غَداً، وَالْأَکْثَرُ حُسَّداً.

وَلَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرَضِینَ کَانَتَا عَلَی عَبْدٍ رَتْقاً، ثُمَّ اتَّقَی اللَّهَ، لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجاً! لَا یؤْنِسَنَّکَ إِلَّا الْحَقُّ، وَلَا یوحِشَنَّکَ إِلَّا الْبَاطِلُ، فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْیاهُمْ لَأَحَبُّوکَ، وَلَوْ قَرَضْتَ مِنْهَا لَأَمَّنُوکَ.

«ای اباذر! همانا تو برای خدا به خشم آمدی، پس امید به کسی داشته باش که بخاطر او غضبناک شدی.

این مردم برای دنیای خود از تو ترسیدند، و تو بر دین خویش از آنان ترسیدی، پس دنیا را که به خاطر آن از تو ترسیدند به خودشان واگذار، و با دین خود که برای آن ترسیدی ازاین مردم بگریز، این دنیاپرستان چه محتاجند به آنکه تو آنان راترساندی، و چه بی‌نیازی از آنچه آنان تو را منع کردند و به زودی‌خواهی یافت که چه کسی فردا سود می‌برد؟

و چه کسی بر او بیشترحسد می‌ورزند؟ اگر آسمان و زمین درهای خود را بر روی بنده‌ای ببندند و او از خدا بترسد،

خداوند راه نجاتی از میان آن دو برای او خواهد گشود، آرامش خود را تنها در حق جستجو کن، و جز باطل چیزی تو را به وحشت نیاندازد.

اباذر، اگر تو دنیای این مردم را می‌پذیرفتی، تو را دوست داشتند، و اگر سهمی از آن برمی‌گرفتی دست از تو بر می‌داشتند.» [۳] .

به هنگام شب، خلیفه سوم درباره برخورد امام علی علیه السلام با مروان، به وِی اعتراض کرد و گفت:

مگر نشنیدی که من دستور داده بودم کسی از اباذر مشایعت نکند؟

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا هر آنچه را که تو دستور می‌دهی و ما حکم خدا و حقّ را در مخالفت با آن می‌بینیم، باید از فرمان تو پیروی کنیم؟

به خدا سوگند که چنین نیست.

خلیفه سوم از حضرت علی علیه السلام خشمگین شد و به او گفت که مروان را بر وِی ترجیح می‌دهد.

فردای آن روز، خلیفه سوم نزد مهاجرین و انصار از امام علی علیه السلام گِله کرد.

و گفت:

علی از او عیب جوئی کرده و کسانی را نیز که به اشکال تراشی از من می‌پردازند حمایت می‌کند.

(مقصودِ وِی عمّار و اباذر و دیگران بود).

مردم مدینه برای صلح تلاش فراوان کردند.

علی علیه السلام فرمود:

فقط به خاطر خدا سکوت می‌کنم. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره غافر ۴۰، آیه ۲۸.

[۲] عبدالرّزّاق مصنّف ج ۱۱ ص ۳۴۹ - ۳۳۹.

[۳] روضه کافی ص ۲۰۶، و کتاب السّقیفه: جوهری.

[۴] کتاب السّنه ابن ابی عاصم ص ۴۹۹ - ۴۸۸.

حبل الله المتین

مرحوم محدث نوری اعلی(ع) اللّه مقامه الشریف در کتاب دار السلام نقل فرمود، یکسری از مردم صالح نجف اشرف که خواب دیدند که یکی از آن صالحان نقل کرد که در خواب دیدم هر قبری که در نجف اشرف است و اشخاص مؤمن در آن دفن هستند یکی یک ریسمان از هر قبری متصل به ضریح آقا علی(ع)و به بقعه شریف و مبارک حضرت حبل اللّه المتین امیرالمؤمنین (صلوات اللّه علی(ع)ه) است. پس در همان حال این اشعار را انشاء کرد

اذا مِتُ فَادفِنّی اِلی جنب حیدرٍ

ابی‌شبّرٍ اکرم به و شبیرٍ

فَلَستُ اَخافُ النّار عِندَ جوارِهِ

ولا اَتَّقی مِنْ منکرٍ و نکیرٍ

فَعارٌ علی(ع) حامی‌الحِمی و هُوَفی الحِمی

اذا ضلّ فی البیداء عقال بعیرٍ

وقتی که مُردم، مرا نزد قبر آقا علی(ع) (حیدر) دفن کنید، چون پدر آقا امام حسن و امام حسین (علی(ع)هم‌السلام) است و تا وقتی که در جوار قبر مطهر هستم از آتش دوزخ ترسی ندارم و از دو ملک نکیر و منکر و هم قطارانش واهمه‌ای ندارم.

شد منوّر جهان ز روی علی(ع)

چشم عالم بود به سوی علی(ع)

سر نهادم به آستانه او

من گدایم گدای کوی علی(ع)

از جوارش اگر چه دورم من

روز و شب دارم آروزی علی(ع)

چون به محشر ز خاک سر گیرم

میرود دل به جستجوی علی(ع)

تشنه وصل او به روز جزا

میخورد آب از سبوی علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

حب علی(ع)

آقـا رسـول اکرم (ص) فرمـود: اگر تمـام مردم دوسـتدار علی(ع) بـن ابیطـالب (ع) می‌شدنـد خداونـد عـالم، جهنـم را خلق نمی‌فرمود.روزی حضرت رسول اکرم (ص) با عده‌ای از مسلمانان بیرون مسجد نشسته بودند. در این هنگام چهار نفر سیاه پوست تـابوتی را به سـمت قبرستان می‌بردنـد. پیـامبر(ص) به آنها اشاره فرمود که جنازه را جلوتر بیاورنـد. چون جنازه را نزدیک حضـرت آوردنـد. حضـرت رسول خـدا (ص) روپوش را از روی او گشود و فرمود: ای علی(ع) این شـخص (ربـاح) غلاـم سـیاه پوست (بنی نجار) است.

حضـرت علی(ع)با مشاهـده آن مرد سـیاهپوست فرمود: آقا یا رسول‌اللّه این غلام هر وقت مرا می‌دیـد شاد می‌شد و می گفت من ترا دوست دارم.

وقتی که حضرت رسول اکرم (ص) این سخن را شنید، برخاست و دستور فرمود، که جنازه را غسل دهند.

سپس لباس خود را به عنوانِ کفن بر تن مرده نمود و برای تشیع جنازه خود حضرت براه افتاد.

در بین راه صدای عجیبی از آسـمان‌ها بلند شد. پیامبر فرمود: این صدای نزول هفتاد هزار فرشته است که برای تشییع جنازه این غلام سیاه آمده‌اند.

سپس خود حضـرت در قبر رفت و صورت غلام را بر خاک نهاد و سـنگ لحد را چید. وقتی کار دفن غلام به پایان رسـید حضرت رسول خدا (ص) خطاب به حضـرت علی(ع)فرمود یا علی(ع) نعمتهای بهشتی که بر این غلام می‌رسد همه به خاطر محبت و دوست داشتن توست.

یاد، رخش بروضه رضوان نمی‌دهم

خاک رهش بملک سلیمان نمی‌دهم

دُرّ ولایتی که نهفتم از او بدل

تا بنده، گوهری است که ارزان نمی‌دهم

در رعایت سرای جهان جان عاریت

جز در نثار حضرت جانان نمی‌دهم

یک جلوه از جمال عزیزش بهر دو کون

با صد هزار یوسف کنعان نمی‌دهم

دست طلب ز دامن او بر نمی کشم

دل را به غیر عترت و قرآن نمی‌دهم

یک قطره اشک که ریزم بیاد او

آن قطره را بگوهر غلطان نمی‌دهم

آب ولایتی که گلم زان سرشته شد

آن آب را بچشمه حیوان نمی‌دهم

مهر علی(ع)ست جان جهانی و جهان جان

بی‌مهر او بقابض جان، جان نمی‌دهم

امروز هرکس بکسی سر سپرده است

من سر بغیر قبله ایمان نمی‌دهم

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

حب علی(ع)

حضرت سیدنا الاعظم و استادنا الاکرم علاّمه بزرگوار حاج سید حسین طباطبائی رضوان اللّه تعالی علی(ع)ه نقل فرمود: در کربلا واعظی بود به نام سید جواد که از اهل کربلای معلی(ع) بود. و لذا او را سید جواد کربلائی می گفتند، او ساکن کربلا بود ولی در ایام محرّم و عزا به اطراف و نواحی و قصبات دور دست جهت تبلیغ و ارشاد می‌رفت، نماز جماعت می‌خواند و مسئله می گفت و سپس به کربلا مراجعت می‌نمود.

یک مرتبه گذرش افتاد به قصبه‌ای که همه آنها سنّی مذهب بودند و در آنجا با پیرمردی که محاسن سفید و نورانی داشت. برخورد نمود و چون دید سنّی مذهب است از در مذاکره و صحبت وارد شد، دید الا ن نمی‌تواند تشیع را به او بفهماند چون این مرد ساده لوح و پاک دل چنان قلبش از محبّت افرادی که غصب مقام خلافت را نموده‌اند سرشار است که آمادگی ندارد و شاید ارائه مطلب نتیجه معکوس داشته باشد.

تا اینکه یک روز که با آن پیرمرد صحبت می کرد از او پرسید: شیخ شما کیست؟ (شیخ در نزد مردم عادی عرب بزرگ و رئیس قبیله را می گویند) سید جواد می‌خواست با این سؤال کم کم راه مذاکره را با او باز کند تا به تدریج ایمان در دل او پیدا شده و او را شیعه نماید.

پیرمرد در پاسخ گفت: شیخ ما یک مرد قدرتمندی است که چندین خان ضیافت دارد. (خان ضیافت به معنای مهمانسری است که در میان اعراب مشهور است که با این خانها، از هر کس که وارد شود خواه آشنا و خواه غریب پذیرائی می کنند). چقدر گوسفند دارد، چقدر عشیره و قبیله دارد.

سید جواد گفت: به به از شیخ شما چقدر مرد متمکن و قدرتمندی است. بعد از این مذاکرات پیرمرد رو کرد به سید جواد و گفت شیخ شما کیست؟

گفت: شیخ ما یک آقائی است که هر کس هر حاجتی داشته باشد برآورده می کند. اگر در مشرق عالم باشی و او در مغرب عالم و یا در مغرب عالم باشی و او در مشرق عالم، اگر گرفتاری و پریشانی برای تو پیش آید اسم او را ببری و او را صدا کنی فورا به سراغ تو می آید و رفع مشکل از تو می کند.

پیرمرد گفت: به به عجب شیخی است، شیخ خوبی است اگر اینطور باشد، اسمش چیست؟

سید جواد گفت: اسمش شیخ علی(ع) است.

دیگر در این باره سخنی به میان نیامد مجلس متفرق شد و از هم جدا شدند. و سید جواد هم به کربلا آمد. امّا آن پیرمرد از شیخ علی(ع) خوشش آمده بود و بسیار در اندیشه او بود. تا پس از مدت زمانی که سید جواد به آن قریه آمد با عشق و علاقه فراوانی که مذاکره را به پایان برساند و شیخ را شیعه کند و با خود می گفت: مادر آن روز سنگ زیر بنا را گذاشتیم و حالا بنا را تمام می کنیم، مادر آن روز نامی از شیخ علی(ع) بردیم و امروز شیخ علی(ع) را معرفی می کنیم و پیر مرد روشن دل را به مقام مقدّس ولایت آقا امیرالمؤمنین علی(ع)رهبری می‌نمائیم.

چون وارد قریه شد و از آن پیرمرد پرسش کرد، گفتند: از دنیا رفته است خیلی متأثر شد با خود گفت: عجب پیرمردی، ما به او دل بسته بودیم که او را به ولایت آقا علی(ع) و آل علی(ع) (علی(ع)هم‌السلام) آشنا کنیم، حیف از دنیا رفت بدون ولایت، ما

می‌خواستیم کـاری انجام دهیم و پیرمرد را دسـتگیری کنیم، چون معلوم بود که اهـل عنـاد و دشـمنی نیست القـاآت و تبلیغات سوء پیرمرد را از گرایش به ولایت محروم نموده است. بسیار فوت او در من اثر کرد و به شـدّت متأثر شـدم. بدیدن فرزندانش رفتم و به آنها تسلیت گفتم و تقاضا کردم مرا سر قبرش ببرید.

فرزنـدانش مرا بر سر تربت او بردنـد و گفتـم: خـدایا من در این پیرمرد امیـد داشـتم چرا او را از دنیـا بردی؟ خیلی به آسـتانه تشـیع نزدیک بود، افسوس که ناقص و محروم از دنیا رفت. از سر تربت پیرمرد باز گشتم و با فرزندانش به منزل پیرمرد آمدیم. من شب را همانجا استراحت کردم، چون خوابیدم در عالم رؤیا دیدم، دری است وارد شدم، دیدم دالان طویلی است و در یک طرف این دالان نیمکتی است بلند، و در روی آن دو نفر نشسـته‌اند و آن پیرمرد سنّی نیز در مقابل آنها است، پس از ورود سلام کردم و احوالپرسی نمودم، دیدم در انتهای دالان دری است شیشه‌ای و از پشت آن باغی بزرگ دیده می‌شد. من از پیرمرد پرسیدم: اینجا کجاست؟

گفت: اینجـا عـالم قبر و برزخ من است. و این بـاغی که در انتهـای دالان است متعلّق به من و قیامت من است. گفتم: چرا در آن باغ نرفتی؟ گفت: هنوز موقعش نرسیده است، اول باید این دالان طی شود و سپس در آن باغ بروم.

گفتـم: چرا طی نمی‌کنی و نمی‌روی؟ گفـت: ایـن دو نفر معلّم من هسـتند این دو فرشـته آسـمانی‌اند آمده‌انـد مرا تعلی(ع)م ولاـیت کنند، وقتی ولایتم کامل شد می‌روم، آقا سید جواد! گفتی امّا نگفتی (یعنی گفتی که شیخ ما که اگر از مشرق یا مغرب عالم او را صـدا زننـد جواب می‌دهـد و به فریاد می‌رسد اسـمش شیخ علی(ع) است امّا نگفتی این شـیخ علی(ع)، آقا علی(ع) بن ابیطالب (ع) است) به خدا قسم همین که صدا زدم شیخ علی(ع) بفریادم رس، همین جا حاضر شد.

گفتم: داستان چیست؟ گفت: چون از دنیا رفتم مرا آوردند در قبر گذاردند و نکیر و منکر به سراغ من آمدند و از من سؤال کردند. مَنْ رَبُّک وَ مَن نَبیک وَمَنْ اِمامُک؟

من دچار وحشت و اضـطراب سـختی شدم و هر چه می‌خواستم پاسخ دهم به زبانم چیزی نمی‌آمد، با آنکه من اهل اسلام هستم، هر چه خواستم خدای خود را بگویم و پیغمبر را بگویم به زبانم جاری نمی‌شد.

نکیر و منکر آمدنـد که اطراف مرا بگیرنـد و مرا در حیطه غلبه و سیطره خود در آورده و عـذاب کننـد، من بیچاره شـدم، بیچاره به تمـام معنی، و دیـدم هیـچ راه گریز و فراری نیست، گرفتار شـده‌ام، ناگهان به ذهنم آمـد که تو گفتی: ما یک شـیخی داریم که اگر کسی گرفتار باشد و او را صدا زند اگر او در مشرق عالم باشد یا در مغرب آن فورا حاضر می‌شود و رفع گرفتاری از او می کند. من هم صدا زدم: ای علی(ع) به فریادم رس.

فورا علی(ع) بن ابیطالب امیرالمؤمنین (ع) حاضـر شدنـد اینجا و به آن دو ملک نکیر و منکر فرمودنـد: از این مرد دست برداریـد، او معانـد نیست او از دشـمنان ما نیست، اینطور تربیت شده، عقایدش کامل نیست چون سِـعِه نداشـته است. حضـرت آن دو ملک را ردّ کردند و دسـتور دادند دو فرشـته دیگر بیایند و عقاید مرا کامل کنند این دو نفری که روی نیمکت نشسـته‌اند دو فرشته‌ای هستند که به امر آن حضـرت آمده‌انـد و مرا تعلی(ع)م عقایـد می کنند، وقتی عقایدم صـحیح شد من اجازه دارم این دالان را طی کنم و از آن وارد باغ گردم.

مرا در تن بود تا جان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

چه در پیدا چه در پنهان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

بکامم تا زبان باشد تا در دهان باشد

بهر لفظ و بهر عنوان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

علی(ع) مولای درویشان، صفا بخش دل ایشان

بهر دردی پی دَرمان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

ز قدسیات سبحانی هم از آیات قرآنی

بهر تفسیر و هر تبیان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

نخواهم جز علی(ع) دینی نه جز آئینش آئینی

بهر دم از سَر ایمان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

ز مهرش مست و حیرانم غم و شادی نمیدانم

چه در باغ و چه در بستان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

حب علی(ع)

یـا علی(ع) حبـک ایمـان و بغضـک کفر (بحارالانوار) پیغمبر اکرم (ص) فرموده دوستی علی(ع)عین ایمـان بخـدا و رسول است در حـدیث سلسلهٔ الذهب که کلمه لا اله الا الله حصـنی. نظیر آن روایهٔ علی(ع) بن ابیطالب حصـنی نیز رسیده نه اینکه دو مطلب باشد. بلکه حقیقت ایمان توحیـد در ولایت علی(ع)گنجانیده شده است نه حب دنیا و نه حب شـهوات بلکه حب خدا و آخرت و دوسـتان خدا.

حب حق و علی(ع)بـا حق است و حق بـا علی(ع)(علی(ع) مع الحق و الحق مع علی(ع)) نماینـده خـدا و رسول علی(ع) است. حب یعنی علاقمنـدی به علی(ع) به مسـجد و خـدا و آخرت است ولاـیت علی(ع) یعنی فرار از شـیطان و تبعیت رحمن، اهـل لاـ اله الا الله شدن از هوای نفس فرار کردن از گناه پرهیز کردن رفتن در حکومت و ولایت علی(ع) است.

لـذا مستحب است در (عروهٔ الوثقی) آمـده بر کفن این دو حـدیث را بنویسـید کلمه لا اله الا الله حصـنی فمن دخل حصـنی امن من عـذابی و هم روایت ولایهٔ علی(ع) بن ابیطالب حصـنی فمن دخل حصـنی امن من عذابی. هر دو روایت از حضـرت رضا (ع) از آباء عظـامش از جبرئیل از لوح از قلم از ذات مقـدس ربوبی جل و علی(ع) است، این دو روایت در حقیقت یکی است هر چه در ولایت است در توحید است هر کس در ولایت علی(ع)است در حصن توحید است.

شکوه عشق، ز ایثار لشکرش پیداست

گواه من ز شهیدان سنگرش پیداست

اسیر عشق ز بند تعلق آزاد است

چه درگه است؟ که حُریت از درش پیداست

کمال عشق خدا در علی(ع) تبلور یافت

صفات و ذات الهی ز مظهرش پیداست

سر نیاز من و آستان عشق علی(ع)

کسی که منزلش نزد داورش پیداست

علی(ع) است محور توحید و مرکز ایمان

که نور وحدت از پای تا سرش پیداست

علی(ع) تجلی ذات پیغمبر است و خدا

کز صفات خدا پیغمبرش پیداست

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

حکم حضرت درباره پدر جوان

روزی حضرت علی علیه‌السلام داخل مسجد شد، جوانی از روبروی آن حضرت می‌آید و می‌گرید و جمعی بر دور او هستند و او را تسلی می‌دهند؛ حضرت پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: یا علی! شریح قاضی، حکمی بر من کرده که نمی‌دانم درست است یانه؟ این جماعت پدر مرا با خود به سفر بردند، اکنون برگشته‌اند پدرم با ایشان نیست، چون احوال پدر را از ایشان پرسیدم گفتند: پدرت مرد، گفتم: مال او چه شد؟ گفتند: مالی به جای نگذاشت، پس ایشان را نزد شریح قاضی بردم و شریح آنها را سوگند داد و آنها قسم خوردند و رفتند و حال آنکه من می‌دانم که پدرم مال زیادی با خود به سفر برده بود.

پس حضرت، آن جماعت و جوان و خود جمعا نزد شریح آمدند؛ حضرت فرمود: ای شریح! چگونه میان این گروه، حکم کردی؟ شریح گفت: این جوان ادعا کرد که پدرم با اینان به سفر رفت و برنگشت، از آنها پرسیدم گفتند: مرد؛ پرسیدم مالش چه شد؟ گفتند: مالی نگذاشت؛ جوان را گفتم: گواه داری؟ گفت: نه، پس ایشان را قسم دادم.

حضرت فرمود: هیهات! در چنین واقعه، اینطور حکم می‌کنی؟! والله در این واقعه حکمی بکنم که کسی پیش از من نکرده باشد، مگر داود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم؛ پس حضرت فرمود: ای قنبر! پهلوانان لشکر را بطلب؛ چون حاضر شدند، بر هر یک از آن گروه، یکی از آنها را موکل گردانید، پس نظر به آن گروه کرد و فرمود: چه می‌گویید؟ گمان می‌کنید من نمی دانم که شما با پدر این جوان چه کردید؟ اگر این را ندانم، مرد نادانی خواهم بود. پس فرموود: اینها را پراکنده کنید و هر یک را در پشت ستونی از ستونهای مسجد باز دارید و سرهاشان را به جامه‌هایشان بپوشانید که یکدیگر را نبینند، سپس عبدالله بن ابی‌رافع، کاتب خود را طلبید و فرمود: کاغذ و دواتی حاضر کن، مردم بر دور آن حضرت جمع شدند، حضرت فرمود: هرگاه من «الله اکبر» بگویم شما نیز همه «الله اکبر» بگویید.

پس، حضرت یکی از ایشان را تنها طلبید و نزد خود نشاند و صورتش را گشود و فرمود: ای عبدالله بن ابی‌رافع! آنچه می‌گوید تو بنویس؛ سپس شروع به سؤال کردن نمود و فرمود: چه روزی از خانه‌های خود با پدر این جوان بیرون رفتید؟ گفت: در فلان روز، فرمود: در چه ماه بود؟ گفت: در فلان ماه؛ به کدام منزل که رسیدید او مرد؟ گفت: در فلان منزل؛ فرمود: در خانه چه کسی مرد؟ گفت: در خانه فلان شخص؛ فرمود: چه مرض داشت؟ گفت: فلان مرض؛ فرمود: چند روز بیمار بود؟ و عدد روزهای بیماریش را گفت.

پس، حضرت احوال آن مرده را به تمام سؤال کرد که، چه روز مرد؟ کی او را غسل داد؟ و کی او را دفن کرد؟ و کفن او از چه پارچه‌ای بود؟ و کی بر او نماز کرد؟و کی او را به قبر برد، چون حضرت همه را از او سؤال نمود و او جواب گفت: «الله اکبر» فرمود: مردم هم صدا به تکبیر، بلند کردند. پس رفقای او یقین کردند که این شخص، اقرار به کشتن کرده است.

حضرت دستور دادند رویش را بستند، به جای خود بردند. دیگری را طلبید و نزد خود نشانید و رویش را گشود و فرمود: گمان می‌کردی که من نمی‌دانم که شما چه کرده‌اید؟ او گفت: یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام! من یکی از آنها بودم، لکن راضی به کشتن او نبودم و اقرار نمود؛ پس هر یک را که طلبید اقرار کردند و آن کسی را، که اول حضرت از او سؤال کرد، طلبید و او هم اقرار کرد که ما پدر این جوان را کشتیم و مال او را برداشتیم. حضرت مال را از آنها گرفت، به جوان داد و بابت خون بهاء حکم جاری فرمود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص۱۳۵.

حسادت و بی‌تحملی زنان

دو نفر با هم دوست بودند، که یکی از آن دو هنگام وفاتش به دیگری گفت: من از دنیا می‌روم ولی دختر صغیری دارم که فکرم را ناراحت ساخته است، او را به تو می‌سپارم که خوب از وی مراقبت نموده، و تربیت نمایی.

دختر در خانه دوست پدرش بزرگ شد، و به جمال و زیبائی رسید... زن آن مرد از جمال و کمال دختر به وحشت افتاده، و لذا روزی که شوهرش به مسافرت رفته بود، زنان همسایه‌ها را با خود هم آهنگ ساخت، و با انگشتش به کمک زنان همسایه، بکارت آن دختر بیچاره را که در اختیار وی به امانت گذاشته بود، زایل کرد!! و چون شوهرش از سفر برگشت، با یک برنامه ریزی حساب شده دختر را به خلاف عفت متهم ساخته، و همان زنان را به عنوان شهود معرفی نمود!!

قضیه به خلیفه زمان عمر بن خطاب کشیده شد، و او از داوری عاجز مانده و از علی علیه‌السلام کمک خواست، حضرت علی علیه‌السلام نیز در مسند قضاوت نشسته، و از زن شاهد و بینه طلب کرد و زن نیز همان همسایه‌ها را به عنوان شاهد در تأیید اتهامش معرفی نمود.

علی علیه‌السلام در این هنگام شمشیرش را از نیام کشید و روبروی خود قرار داد، و سپس هر یک از زنان را جداگانه در اتاقی بازداشت نموده، و شروع به محاکمه فرموده، و ابتدا از زن همان مرد پرسید حقیقت را بگوید، ولی وی از سخنان اولش عدول نکرد!! و به بازداشتگاه بازگشت.

سپس شاهد اول را آوردند، حضرت فرمود:

مرا می‌شناسی؟ من علی بن ابی‌طالب هستم، و این شمشیر من است، زن آن مرد سخنانی را گفت و رفت... تو اگر راست نگویی با این شمشیر خونت را جاری می‌کنم!!

زن چون اوضاع را مساعد حال خود ندید، خطاب به عمر گفت: ای امیرالمؤمنین! به من امان می‌دهی؟

علی علیه‌السلام فرمود: حرفت را بزن و راست بگو.

زن گفت: واقعیت امر این است که آن زن چون زیبایی و جمال دختر را دید، ترسید که شوهرش سرانجام با وی ازدواج کند، و لذا به او شراب خورانید، و به کمک ما،با انگشتش بکارت او را زایل کرد.

علی علیه‌السلام فرمود: الله اکبر من بعد از دانیال نبی، اولین کسی هستم که میان شهود فاصله انداخته و حقیقت را کشف کردم، آنگاه دستور داد: برای زن هشتاد تازیانه به عنوان حد قذف زدند، و برای آن جنایت نیز چهارصد درهم برای همگی آنان تعیین فرمودند و سپس دستور دادند مرد این زن را طلاق داده، و با آن دختر ازدواج نماید!

عمر گفت: یااباالحسن! جریان دانیال چیست؟

حضرت آن را مشروحا بیان داشت که به اختصار از نظرتان می‌گذرد:

«دانیال» چون پدر و مادر خود را از دست داده بود، در آغوش پر مهر پیر زنی پناه گرفته بود، در زمان او پادشاهی بود که دو نفر قاضی داشت و آن قاضی‌ها رفیقی داشتند که خیلی امین و صالح بود، و آن مرد نیز زنی داشت بسیار با جمال و متدین...

روزی پادشاه خطاب به آن قاضی‌ها گفت: مردی درستکار و امین مورد نیاز است...آنان رفیق خود را معرفی کردند...مرد متدین هنگام مسافرت خطاب به قاضی‌ها گفت:در امور خانواده‌ام کوشا باشید! و بدین طریق گرگها را به خانه‌اش مسلط ساخت.

قاضی‌ها پس از مسافرت رفیقشان، برای کمک و سرکشی به خانواده او بر در منزلش می‌آمدند... و از این راه عاشق زن او شده و او را به عمل خلاف دعوت کردند!!چون زن خواسته آنان را بر نیاورد، آنان به دروغ شهادت دادند که فلان زن زنا کرده است. پادشاه چون به قاضی‌هایش اعتماد داشت، شهادت آنان را پذیرفته و شدیدا متأثر گشت، ولی سفارش نمود که اجرای حد پس از سه روز انجام گیرد، و از طرف پادشاه اعلان شد که برای سنگسار فلان زن عابده در محل معین پس از سه روز آماده گردند!!

پادشاه با وزیر در این باره مشورت می‌کرد، ولی چاره‌ای پیدا نشد!! سرانجام روز سوم وزیر بیرون رفته و دانیال را با بچه‌های دیگر مشاهده نموده که به بازی مشغول بودند، و در آن بازی دانیال به سایر بچه‌ها می‌گفت: بیائید من بعنوان پادشاه باشم، و تو فلان زن عابده، و آن دو نفر قاضی شاهد باشند، سپس شمشیرش را که از نی درست کرده بود، مقابلش گذاشت، و قاضی‌ها را از هم جدا کرد، و آنها را به محاکمه کشانید، و چون آن دو به یک صورت شهادت ندادند، حکم اعدام آن دو قاضی را صادر کرد...

وزیر با خوشحالی مراجعت نمود و جریان را به پادشاه رسانید، و پادشاه طبق همان برنامه قاضی‌ها را احضار نموده و به طور جداگانه از آنان سؤالاتی نمود مثلا:

زن با چه کسی زنا کرد؟ و چه وقت زنا کرد؟ در چه روزی؟ در چه ساعتی؟ و در چه مکانی؟!

چون حقیقت روشن گشت، و اختلاف شهادت، فساد درونی آنان را فاش نمود، پا شده به مردم اعلان کرد: ای مردم چون این دو قاضی باعث آبروریزی زن عابده شده، و به دروغ شهادت داده، و او را به زنا و عمل خلاف عفت متهم ساخته‌اند،برای تماشای اعدام آنان حاضر شوید، و سپس آن دو را اعدام کرد. [۱].

در اینجا به این احادیث و قضایای تاریخی بسنده نموده، و از آوردن سایر احادیث و شواهد دیگر خودداری می‌نماییم و نتیجه می‌گیریم که علی علیه‌السلام در دوران خانه نشینی‌اش پیوسته به داد خلفا رسیده و اشتباهات آنان را جبران می‌کرد، و از حقوق مردم و ستمدیدگان دفاع می‌فرمود...

و از این قضیه و حدیث حضرت امام صادق علیه‌السلام نیز نتیجه گرفته و به مسئولین قضایی هشدار می‌گردد که از اعتماد صد در صد به مسئولین و دست‌اندکاران و قضات خویش اجتناب نموده، و بدانند که آنان مصون از خطا نبوده،و در مواردی ممکن است گرفتار هواهای خود گردیده و با آبروی مردم بازی کنند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج۷ ص۴۲۵ ح ۹ وسائل الشیعه ج۱۸ ص۲۰۳ ح۱ بدون شرح قضیه دانیال.

[۲] آفتاب ولایت، ص۳۲۶-۳۲۴.

حال دوزندگان در قیامت

بعضی از محدّثین و مورّخین آورده اند:

روزی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات اللّه و سلامه علیه، در بازار شهر کوفه، عبورش به یک مغازه خیاطی افتاد.

حضرت علی سلام اللّه علیه جلوی مغازه خیاط آمد و ضمن فرمایشاتی، خیاط را به سفارشاتی چند توصیه نمود:

سعی در دوختن لباس ها از نخ محکم و سالم استفاده کنی، درز پارچه ها و لباس ها را دقیق و کامل بدوز؛ و کوک ها و بخیه ها نیز نزدیک یکدیگر و ریز باشد.

سپس حضرت در ادامه فرمایشات خود چنین اظهار داشت:

روزی در محضر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بودم، از آن حضرت شنیدم که فرمود: دوزندگانی که در کار خود دقّت کافی نداشته باشند؛ و به امانات و پارچه های مردم خیانت کنند، روز قیامت در حالی محشور می شوند که نوعی از همان پارچه هائی را که دوخته و در آن خیانت کرده اند، خواهند پوشید و مورد عذاب و عقاب الهی قرار می گردند.

بعد از آن حضرت امیر علیه السلام به خیاط فرمود: سعی کن پارچه ها را کمتر تکّه تکّه کنی، و حتّی الا مکان تمام آن پارچه مورد استفاده قرار گیرد، و چنانچه تکّه هائی از پارچه اضافه ماند و مورد استفاده قرار نگرفت، هر چند ناچیز و بی ارزش باشد دور ریخته

نشود؛ بلکه به صاحبش تحویل داده شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تنبیه الخواطر ونزهة النّواظر: ج ۱، ص ۵۰.

حسن و حسین

۱- از رسول خدا(ص) شنیدم که می گفت: محبت این دو پسر (حسن و حسین) چندان مرا شیفته کرده است که محبت دیگران را فراموش د کرده ام.پروردگارم، مرا به دوستی آنان و مهر هر که به ایشان علاقه مند است فرمان داده است.

۲- یک روز که دست حسن و حسین را به کف گرفته بود و آنان را به مردم می‌نمایاند، فرمود:هر کس این دو پسر و ماد رو پدرشان را دوست بدارد او پیرو من و پوینده راه من است و چنین کسی در بهشت برین همنشین من خواهد بود.

۳- شباهت حسن به جدش رسول خدا(ص) از قسمت بالا تنه و سر و سینه است و شباهت حسین با رسول خدا(ص) از قسمنت پایین تنه و پاهاست.

۴- روزی در برابر دیدگان جدشان با هم کشتی می گرفتند (پیامبر داور آنان شده بود، اما نه یک داور بی طرف) مرتب حسن را تشویق می کرد و او ار علیه حسین می‌شوراند.

دخترش فاطمه بر جانبداری پدر خرده گرفت و گفت: پدر! آیا از بزرگتر حمایت می کنی و او را علیه کوچکتر می‌شورانی؟

پیامبر خدا(ص) فرمود: (دخترم، نمی‌شنوی آواز جبرئیل را که چگونه) حسین را تشویق می کند؟ من نیز حسن را تشجیع می کنم.

۵- در بسترم خفته بودم و پیامبر خدا(ص) به منزل ما تشریف آورد. در این بین حسن و حسین اظهار تشنگی کردند و از جدشان آب خواستند.

گوسفندی داشتیم که از شیر بهره چندانی نداشت. پیغمبر برخاست و از گوسفند شیر دوشید. به برکت آن حضرت گوسفند، شیرا شد و ظرف شیر آماده گشت. ابتدا حسن پیش آم د و از آن نوشید و سپس حسین نوشید فاطمه به سخن آمد و گفت: ای پدر! گویا به حسن مهر بیشتری دارید؟ فرمود: این طور نیست، بلکه فقط رعایت نوبت و حق تقدم حسن در میان بود و گرنه، من و تو و دو کودکت و آن که در اینجا خفته است، در روز قیامت همه در یک رتبه و پایه هستیم.

۶- بسیار می‌شد که حسن و حسین تا پاسی از شب را نزد جدشان می‌ماندند.یک شب که بچه‌ها به عادت همیشه نزد پیامبر خدا(ص) سرگرم بازی بودند متوجه می‌شوند که پاسی از شب گذشته است.

رسول خدا(ص) به آنان فرمود: (دیر وقت است برخیزید) و نزد مادرتان شوید. (هر چند فاصله میان خانه پدر و دختر زیاد نبود، اما تاریکی شب و خردسالی کودکان می‌توانست نگران کننده باشد).

در این بین برقی در آسمان ظاهر شد و بچه‌ها در پرتو تابش آن روانه منزل شدند.این روشناتی تا رسیدن بچه‌ها به خانه، همچنان ادامه داشت.

رسول خدا(ص) به آن روشنایی چشم دوخته بود و می‌فرمود:

سپاس خدایی را که ما اهل بیت را گرامی داشت.

۷- حسن و حسین نور دیدگان ین امت و فرزندان پیامبرند. آن دو برای رسول خدا(ص)همچون چشم برای سر بودند و من همچون دست بای بدن و فاطمه به منزله قلب برای پیکر.

داستان ما داستان کشتی نوح است؛ هر کس به کشتی نشست نجات یافت هر کس از آن بازماند، دچار طوفان و بلا گشت.

۱- قال علی: سمعت رسول الله (ص) یقول: یا علی! لقد اذهلنی هذان الغلامان یعنی الحسن و الحسین ان احبت بعدهما حدا ان ربی امرنی ان احبهما و احب من یحبهما.[۱] .

۲- اخذ بید الحسن و الحسین یوما و قال: من احب تهذین و اباهما و امهما مات متبعا سنتی و کان معی فی الجنه. [۲] .

۳- ان الحسن و الحسین کانا یلعبان عند النبی حتی مضی عامه اللیل، ثم قال لهما: انصرفا الی امکما، فبرقت برقه فما زالت تضی لهما حتی دخلا علی فاطمه و النبی ینظر الی البرقه و قال: الحمدالله الذی اکرمنا اهل البیت. [۳] .

۴- کان الحسن اشبه برسول الله ما بین الصدر الی الراس و الحسین اشبه فیما کان اسفل من ذلک. [۴] .

۵- دخل علی رسول الله (ص) و انا نائم علی المنامه، فاستسقی الحسن و الحسین فقام النبی الی شاه لنا بکی فدرت فجا الحسن فسقاه النبی فقالت فاطمه: یا رسول الله (ص)! کانه احبهما الیک. قال: لا ولکنه استسقی قبله. ثم قال: انی و ایاک و انبیک و هذا الراقد فیم مکان واحد یوم القیامه. [۵] .

۶- بینما الحسن و الحسین یصطر عان عند النبی فقال النبی هی یا حسن! فقالت فاطمه: یا رسول الله (ص)! تعین الکبیر علی الصغیر؟ فقال رسول الله (ص) جبرئیل یقول: هی یا حسین و انا اقول هی یا حسن. [۶] .

۷- ان الحسن و الحسین سبطا هذه الامه و هما من محمد کمکان العینین من الراس و اما انا فکمکان الید من البدن و ام افاطمه فکمکان القلب من الجسد، مثلنا مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق. [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۲۶۹.

[۲] العمده، ص ۳۴۵.

[۳] بحار، ج ۴۳، ص ۲۶۶ و ۲۸۸.

[۴] بحار، ج ۴۳، ص ۳۰۱.

[۵] بحار، ج ۳۷، ص ۷۲.

[۶] قرب الاسناد، ص ۱۰۱؛ ج ۴۳، ص ۲۶۲.

[۷] کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۱۲.

حفظ اسلام

۱- پس از وفات پیامبر بسیاری از مردم به شک و تردید افتادند و سران بعضی از قبایل به تکاپو افتادند و با عدم لیاقت و شایستگی، در امر خلافت طمع کرده و داعیه دهبری سردادند. هر قومی می‌گفت: جانشین رسول خدا(ص) باید از میان ما تعیین شود و....

۲- من وقتی دیدم گروهی از دین اسلام روی برتافتند و مردم را به محو آیین محمد و نابودی کیش ابراهیم فرا می‌خوانند [۱] ترسیدم که اگر من اینک به اسلام و مسلمانان یاری نرسانم در بنیان دین رخنه و ویرانی پدید آید و این بنای عظیم فرو ریزد. این مصیبت نزد من بزرگتر از آن بود که فوت زمامداری و ولایت امور شما که تنها متاع اندک چند روزه دنیا است و سپس د مانند ابر از میان می‌رود و از هم فرو می‌پاشد. پس در این هنگام با مردم همراه شدم و با مسلمانان همگام گشتم تا باطل از میان رفت و بلندی کلام خدا آشکار شد.

۱- قال علی (ع):... فقد ارتاب کثیر من الناس بعد وفاه النبی و طمع فی الامر بعده من لیس له باهل. فقال کل قوم: منا امیر.... [۲] .

۲- ... فلما رایت راجعه الناس قد رجعت من الاسلام تدعو الی محو دین محمد و مله ابراهیم حشیت ان لم انصر الاسلام و اهله اری

فیه ثلما و هدما تکون المصیبه علی فیه اعظم من فوت ولایه امورکم التی انما هی متاع ایام قلائل ثم تزول و تتقشع کما یزول و یتقشع السحاب فنهضت مع القوم فی تلک الاحداث حتی رهق الباطل و کانت کلمه الله هی العلیا.... [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] اشاره به جنگهای اهل رِدّه است. سجاح با سی هزار نفر از بنی تمیم، (مسیلمه کذاب با هفتاد هزار نفر از بنی حنیف و اسود عنسی در یمن و طلیحه بن خویلد در بنی اسد، رهبران ارتجاع و ارتداد که در صدد هجوم به مدینه بودند. (گفتار ماه، ج ۲، ص ۱۰۳).

[۲] اختصاص، ص ۱۷۲.

[۳] کشف المحجّه، ص ۱۷۶.

حضرت علی و منجم

سعید بن جبیر [۱] که از یاران با وفای امام سجاد علیه‌السلام می‌باشد نقل می‌کند: یکی از دهقانهای ایرانی که ستاره‌شناس بود، هنگامی که حضرت برای جنگ (با خوارج نهروان) خارج می‌شد به نزد حضرت آمد و بعد از تحیت گفت: ای امیرالمؤمنین ستاره‌های نحس و شومی طلوع کرده است، و در مثل این روز، شخص حکیم باید خود را پنهان کند، و امروز برای شما، روز سختی است، دو ستاره به هم رسیده‌اند و از برج شما آتش شعله‌ور است، و جنگ برای شما موقعیت ندارد! حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: وای بر تو ای دهقانی که از علائم خبر می‌دهی و ما را از سرانجام کار می‌ترسانی، آیا می‌دانی جریان صاحب میزان و صاحب سرطان است؟ آیا می‌دانی اسد چند مطلع دارد؟

مرد منجم گفت: بگذار نگاه کنم و سپس اصطرلابی را که در آستین داشت درآورد و شروع کرد به بررسی و محاسبه.

حضرت علی علیه‌السلام لبخندی زد و فرمود: آیا میدانی شب گذشته چه حوادثی رخ داد؟ در چین خانه‌ای فرو ریخت، برج ماجین شکاف برداشت، حصار سرندیب سقوط کرد، فرمانده ارتش روم از ارمنیه شکست خورد (یا او را شکست داد) بزرگ یهود ناپدید شد، مورچه‌گان در سرزمین مورچه‌ها به هیجان آمدند، پادشاه افریقا نابود شد، آیا تو این حوادث را می‌دانی؟

مرد منجم گفت: نه یا امیرالمؤمنین.

حضرت فرمود:... در هر عالمی هفتاد هزار نفر دیشب به دنیا آمد و امشب همین تعداد خواهند مرد، و این مرد و با دست خود به مردی بنام سعد بن مسعده حارثی لعنه الله که جاسوس خوارج در لشکر حضرت امیر علیه‌السلام بود اشاره نمود- جزء همین اموات خواهد بود. آن مرد جاسوس وقتی حضرت به او اشاره کرد، گمان کرد حضرت دستور دستگیری او را داده است در همان حال در جا از ترس جان داد!

مرد منجم با دیدن این صحنه به سجده افتاد سپس حضرت در ادامه سخن فرمود: من و اصحابم نه شرقی هستیم و نه غربی، مائیم برپادارنده محور (دین و هستی) و نشانه‌های فلک.

و اینکه گفتی از برج من آتش شعله می‌کشد بر تو لازم بود که به نفع من حکم کنی نه بر ضرر من، چرا که نور آن (آتش) پیش من است و سوزاندن و شعله‌اش به دور از من، و این مساله‌ای پیچیده است، اگر حسابگر هستی آنرا محاسبه کن. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سعید بن جبیر را از اصحاب امام سجاد علیه‌السلام شمرده‌اند، او بدست حجاج به خاطر پیروی از اهل بیت علیهماالسلام به

شهادت رسید.

به فقه و زهد و عبادت و تفسیر شهرت داشت، او را ژرف اندیش آگاه می گفتند، گویند در دو رکعت نماز یک ختم قرآن می کرد، زمانی که او را نزد حجاج بردند، به او گفت: تو شقی بن کسیر هستی؟ سعید گفت: مادرم بهتر می‌دانست که مرا سعید بن جبیر نام گذاشت! حجاج گفت: راجع به عمر و ابوبکر چه می گویی؟! آنها در بهشتند یا جهنم؟ سعید گفت: اگر وارد بهشت شده بودم و ساکنین آنرا دیده بودم، می‌دانستم چه کسی آنجاست و اگر وارد جهنم شده بودم و اهل آنرا می‌دیدم، ساکنین آنرا می‌شناختم، حجاج گفت: نظر تو راجع به خلفا چیست؟ سعید گفت: من وکیل آنها نیستم. حجاج گفت: کدامیک از آنها نزد تو پسندیده‌ترند؟ سعید گفت: هر کدام که خداوند بپسندد. حجاج گفت: کدامیک نزد خداوند پسندیده‌تر است؟ سعید گفت: این را کسی می‌داند که اسرار و نجوای آنها را می‌داند. حجاج گفت: نمی‌خواهی مرا تصدیق کنی؟ سعید گفت: نمی‌خواهم ترا تکذیب کنم (معجم رجال الحدیث، ج ۸ ص ۱۱۳) و سر انجام در سال۹۵ هجری در سن۴۹ سالگی به دست حجاج کشته شد.

[۲] الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۵۵، مدینه المعاجز، ص ۱۱۸ از مناقب الفاخرهٔ.

حوادث آینده و سختی های مردم

حضرت علی علیه‌السّلام در مورد حوادث آینده و سختیهای مردم فرمود:

به عهده من است آنچه می گویم و آن را ضمانت می کنم، کسی که پیشامدهای روزگار که همان سختیها و دگرگونیهای دنیاست در پیش دارد، با تقوی و پرهیزکاری از افتادن در شبهات محفوظ می‌ماند.

آگاه باشید که محنت و بلا به شما بازمی‌گردد همانند محنت و بلای روز که خداوند، پیامبر شما را برانگیخت، قسم به آنکه پیامبر را به حق برانگیخت بعد از این، گرفتار غم و غصه و وساوس شیطانی خواهید شد، غربال می‌شوید و از هم جدا می گردید و چون دیگ جوشان زیر و رو شده تا آنکه پائین است بالا و آنکه بالاست پائین آید. عقب افتاده‌های دینی که کوتاهی کرده‌اند سبقت بگیرند و بر عکس پیشروان دین عقب افتند، به خدا قسم کلمه‌ای را پنهان نکردم و دروغ نگفتم، من به چنین مقام و روزی خبر داده شدم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغهٔ.

حج کنید قبل از آنکه نتوانید

حارث بن سوید گفت: شنیدم از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام که می‌فرمود:

حج کنید قبل از اینکه نتوانید، گویا می‌بینم مرد حبشی (اصمع) که کلنگی به دست گیرد و سنگهای این خانه را یکی یکی از هم جدا کند اصمع کسی را گویند که دارای گوش کوچک و به سر چسبیده باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱ ص ۳۰۴.

حیله‌گری با امیرالمومنین

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه هجرت نمود، امیرالمومنین علیه‌السلام را در مکه وکیل و نایب خود گرداند، تا آن حضرت امانتها و سپرده‌هایی را که مردم نزد پیامبر داشتند به صاحبانشان رد نموده، آنگاه به مدینه رود.

در آن روزهایی که علی علیه‌السلام امانتها را به مردم تحویل می‌داد، حنظله بن ابی‌سفیان، عمیر بن وائل ثقفی را تطمیع نمود تا نزد آن حضرت رفته و هشتاد مثقال طلا از او مطالبه کند، و به وی گفت: اگر علی از تو گواه بخواهد ما گروه قریش برای تو شهادت خواهیم داد، و صد مثقال طلا ـ به عنوان پاداش به وی داد که از جمله آنها گردن بندی بود که به تنهایی سیزده مثقال طلا وزن داشت.

عمیر نزد امیرالمومنین علیه‌السلام رفت و از آن حضرت مطالبه سپرده نمود. علی علیه‌السلام هر چند ودایع و امانات را ملاحظه کرد، سپرده‌ای به نام عمیر ندید و دانست که او دروغ می گوید، پس او را موعظه نمود تا از ادعایش دست بردارد ولی اندرزها سودی نبخشید و عمیر همچنان بر گفته خود ثابت بود و می گفت: من بر ادعای خود گواهانی از قریش دارم که آنان برایم گواهی می‌دهند؛ مانند ابوجهل، عکرمه، عقبه بن ابی‌معیط، ابوسفیان و حنظله.

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: این نیرنگی است که به تدبیر کننده‌اش بر می گردد. و آنگاه دستور داد همه شهود حاضر شده در خانه کعبه بنشینند و به عمیر رو کرده و فرمود: اکنون بگو بدانم امانت را چه وقت تسلیم پیامبر صلی الله علیه و آله نمودی؟

عمیر: نزدیک ظهر بود که سپرده را به او تحویل دادم و او آن را از دستم گرفته به غلام خود داد.

و آنگاه ابوجهل را طلبیده همان سوال را از او پرسید، ولی ابوجهل گفت: مرا حاجتی به پاسخ گفتن نیست، و بدین وسیله خود را رها کرد.

پس از آن ابوسفیان را به نزد خود فراخواند و همان سوالها را از او پرسید ابوسفیان گفت: نزدیک غروب آفتاب بود که عمیر امانتش را تسلیم پیامبر صلی الله علیه و آله نمود و آن حضرت مال از او گرفت و در آستین خود قرار داد.

نوبت به حنظله رسید او گفت: بخاطر دارم که آفتاب در وسط آسمان بود که عمیر ودیعه را به پیامبر داد و آن حضرت امانت را در پیش رو گذاشت تا وقتی که خواست برخیزد، آن را به همراه خود برد.

و سپس عقبه را احضار کرد و کیفیت را از او جویا شد، وی گفت: به هنگام عصر بود که عمیر امانتش را تحویل پیامبر صلی الله علیه و آله داد و آن حضرت امانت را فورا به منزل فرستاد و پس از او عکرمه را خواست و چگونگی را از او پرسش نمود، عکرمه گفت: اول روز بود که عمیر امانت را به پیامبر تحویل داده پیامبر آن را تحویل گرفت و فورا به خانه فاطمه فرستاد.

و عمیر آنجا نشسته بود و تمام جریانات و تناقض گوییهای آنان را می‌شنید. آنگاه امیرالمومنین علیه‌السلام به عمیر رو کرده فرمود: می‌بینم رنگ صورتت زرد شده و حالت دگرگون گشته است!

عمیر گفت: الان حقیقت حال را به شما خواهم گفت: زیرا شخص حیله گر، رستگار نخواهد شد. به خدا سوگند من هرگز امانتی را نزد محمد نداشته‌ام و تنها عامل محرک من حنظله و ابوسفیان بوده‌اند و اینکه دینارهایی که مهر هند، زن ابوسفیان بر آنها نقشین است نزد من موجود می‌باشند که آنها را به عنوان پاداش به من داده‌اند. و آنگاه امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: بیاورید شمشیری را که در گوشه خانه پنهان است، شمشیر را آوردند.

علی علیه‌السلام شمشیر را به دست گرفت و به حاضران نشان داد و فرمود: آیا این شمشیر را می‌شناسید؟ گفتند: آری، این شمشیر حنظله می‌باشد، از آن میان ابوسفیان گفت: این شمشیر از حنظله سرقت شده است.

امیرالمومنین به وی فرمود: اگر راست می گویی پس غلام تو مهلع؛ سیاه چکار کرد؟

ابوسفیان گفت: او فعلا برای انجام ماموریتی به طائف رفته است.

آن حضرت فرمود: ای کاش! می‌آمد و تو یک بار دیگر او را می‌دیدی و اگر راست می گویی او را احضار کن بیاید.

ابوسفیان خاموش شده سخنی نگفت سپس آن حضرت به ده نفر از غلامان اشراف قریش فرمود تا محل معینی را حفر کنند، چون حفر کردند ناگهان به جسد کشته مهلع برخوردند، آن حضرت فرمود: آن را بیرون بیاورید، جسد را بیرون آورده و به طرف خانه کعبه حمل کردند، مردم از مشاهده پیکر بیجان مهلع در شگفت شده سبب قتلش را از آن حضرت پرسیدند.
امام علیه‌السلام فرمود: ابوسفیان و پسرش این غلام را تطمیع کرده وبه پاداش آزادیش او را وادار نمودند تا مرا به قتل برساند تا این که در راهی برایم کمین کرد و بناگاه به من حمله نمود و من هم مهلتش نداده گردنش را زدم و شمشیرش را گرفتم. و چون مکر و نیرنگ آنان در این دفعه بجایی نرسید خواستند بار دیگر حیله‌ای به کار برند ولی آن هم نقش بر آب گردید! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب سروی، قضایاه علیه‌السلام والنبی حی.

حد لواط

روزی امیرالمومنین علیه‌السلام در میان گروهی از اصحاب خود نشسته و به گفتگو مشغول بود، در این هنگام مردی نزد آن حضرت آمده گفت: یا امیرالمومنین! لواط کرده‌ام مرا پاک گردان.
آن حضرت علیه‌السلام به او فرمود: ای مرد! چنین سخنی مگو شاید اختلال به تو دست داده باشد.
فردا صبح نیز نزد آن حضرت آمده و گفت: یا امیرالمومنین! لواط کرده‌ام مرا پاک کن.
باز امام علیه‌السلام به وی فرمود: ای مرد! به خانه‌ات برگرد، شاید حواس پرتی عارضت شده و تا سه بار بعد از دفعه اول نزد آن حضرت آمده و سخن خود را تکرار کرد، تا دفعه چهارم که طبق قانون اسلام حد بر او ثابت شده بود، علی علیه‌السلام به وی فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره مثل تو سه کیفر بیان فرموده و تو هر کدام را بخواهی اختیار کن. مرد گفت: آنها چیست؟
فرمود:
۱- یک ضربه شمشیر هر جا برسد.
۲- بستن دست و پا و پرتاب از فراز کوه.
۳- سوزاندن با آتش.
مرد گفت : یا امیرالمومنین! کدامیک از اینها سخت‌تر است؟
فرمود: سوزاندن با آتش.
مرد گفت: یا امیرالمومنین! من همین را اختیار می‌کنم . آن حضرت به او فرمود: پس خودت را برای آتش آماده کن.مرد برخاست و دو رکعت نماز به جای آورد و در تشهد نماز به درگاه خدا عرضه داشت: خداوندا! من از گناه خود به سوی تو بازگشت نموده و از کیفر اخروی آن ترسیده به نزد جانشین پیامبرت و پسر عمش آمدم و از او تقاضای پاک کردن نمودم و او مرا بین سه عقوبت مخیر ساخت، خدایا! من سخت‌ترینش را برگزیده از تو می‌خواهم این عقوبت را کفاره گناهانم قرار دهی و مرا به آتش دوزخ نسوزانی و آنگاه برخاسته با چشم گریان به طرف گودالی که برایش حفر کرده بودند رهسپار گردیده و شعله‌های فروزان آتش را نظاره می‌کرد. در این هنگام امیرالمومنین علیه‌السلام به وی فرمود: ای مرد برخیز! که فرشتگان آسمان و زمین را به گریه آوردی و خداوند توبه‌ات را قبول کرد، برخیز و پس از این به چنین گناهی بازگشت مکن. [۱].
نکته:
در روایت هفتم از فصل هفتم خواهد آمده که اگر مثبت حد، اقرار خود جانی باشد امام می‌تواند آن را ببخشد، و اگر بینه باشد

نمی‌تواند و البته این هم اختصاص به امام معصوم علیه‌السلام دارد چنانچه امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: غیر از امام کسی نمی‌تواند حدودی را که برای خداست عفو نماید.

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، باب آخر من حد اللواط، حدیث ۱. تهذیب، باب الحدود فی اللواط، حدیث ۷. و عجب این که عمر بر خلاف مقررات دینی مردم را به اقرار به حدود تهدید می نموده، چنانچه روایت هفتم از فصل هفتم گویای این مطلب است.

حکمهای گوناگون

پنج نفر را در حال زنا گرفته نزد عمر آوردند، عمر دستور داد بر همه آنها حد جاری کنند، اتفاقا امیرالمومنین علیه‌السلام در آنجا حاضر و به قضیه ناظر بود، پس به عمر رو کرده، فرمود: این حکم که درباره آنان گفتی صحیح نبود.

عمر گفت: پس خودتان بر آنان اقامه حد کنید.

امام علیه السلام یکی را پیش کشیده گردنش را زد و دومی را سنگسار نمود و به سومی صد تازیانه زد و به چهارمی پنجاه تازیانه، و پنجمی را فقط چند تازیانه. عمر در حیرت شده و مردم نیز در شگفت.

عمر گفت : یا ابالحسن! بر پنج نفر که همگی مرتکب یک جرم شده بودند هیچ حد مختلف جاری کردی؟

آن حضرت علیه‌السلام فرمود: اما نفر اول که گردنش را زدم کافر ذمی بود که از شرایط ذمه خارج شده و حکمش کشتن است؛ و نفر دوم که او را سنگسار کردم خودش زن داشت و زنایش محصنه بود و حکمش سنگسار است؛ و نفر سوم که به او صد تازیانه زدم زن نداشت و نفر چهارم که به او نصف حد زدم غلام بود و حکمش نصف حد است؛ و نفر پنجم که او را تعزیر نمودم دیوانه بود و حدی نداشت ولیکن لازم بود به چند تازیانه تنبیه شود. [۱] .

بالمناسبه نقل می شود که: عبدالرحمن بن حسان بن ثابت و عبدالرحمن بن حکم بن ابی‌العاص یکدیگر را به زنا متهم کردند، ماجرایشان به معاویه رسید. معاویه به فرمانبردار خود، مروان دستور داد تا آنان را تنبیه کند. مروان، عبدالرحمن بن حسان را هشتاد تازیانه زد، و عبدالرحمن بن حکم را بیست تازیانه، بعضی به عبدالرحمن گفتند: این تبعیضی که مروان بین تو و برادرش روا داشته فرصتی است که مراتب را به معاویه گزارش کرده تا مروان را مجازات کند. عبدالرحمن بن حسان در پاسخ آنان گفت: به خدا سوگند چنین نخواهم کرد؛ زیرا مروان به من حد مردان آزاد زده و برادرش را نصف حد برده، و با اشاعه این سخن، دل مروان را به درد آورد! [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الحدود، باب النوادر، حدیث ۲۶. تهذیب، کتاب الحدود، حدود الزنا، حدیث ۱۸۸.

[۲] کامل مبرد، ج ۱، ص ۱۵۴.

حیوان سرکش

امیرالمومنین علیه‌السلام جنایتهای حیوان سرکش را در اولین دفعه موجب ضمان نمی‌دانست ولی در نوبتهای بعد صاحبش را ضامن می کرد.

نکته:

علت عدم ضمان در دفعه اول عدم علم صاحب اوست، ولی در دفعات بعد، چون صاحبش از حال حیوان باخبر بوده وظیفه داشته از او مراقبت کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الدیات، باب ضمان ما یصیب الدواب، حدیث ۱۳.

حکم عنین

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: اگر مردی تنها یک بار با زنش مباشرت کند و سپس عنین شود، اختیار فسخ زن از بین می‌رود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی کتاب النجاح باب الرجل یدلس نفسه حدیث ۱۰.

حبس یا شکنجه

حضرت امیر علیه‌السلام برای مردی که سوگند یاد می‌کرد با زن خود همبستر نشود و او را هم طلاق نمی‌داد اتاقی از نی می‌ساخت و او را در آنجا زندانی می‌کرد. و تنها ۱/ ۴ خوراکش را به او می‌داد تا زنش را طلاق دهد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۶، ص ۱۳۲.

حد زنا و تهمت

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: اگر از زن زناکار بپرسند چه کسی با تو زنا کرده و او شخص معینی را نام ببرد مستحق دو حد می‌شود؛ حد زنا و حد افتراء. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۲۰۹. حدیث ۲۰.

حریم

منصور بن حازم می گوید: از حضرت صادق علیه‌السلام پرسیدند از سایبانی که با چوب یا نی درست شده و بین دو خانه قرار دارد مال کدام خانه است؟

امام صادق علیه‌السلام فرمود: امیرالمومنین فرموده آن سایبان ملک صاحب خانه‌ای است که ریسمان به طرف خانه او می‌باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۵، ص ۲۹۵، حدیث ۳.

حیوان موطوئه

از امیرالمومنین علیه‌السلام از حکم حیوانی که با او آمیزش شده پرسش نمودند آن حضرت علیه‌السلام فرمود: گوشت و شیرش هر دو حرام است

حرکت زمین

آن حضرت علیه‌السلام در ضمن خطبه ۲۰۲ نهج‌البلاغه در بیان حکمت آفرینش کوهها می‌فرماید:... فکسنت علی حرکتها من ان تمید باهلها، او تسیخ بحملها او تزول عن مواضعها...؛ ساکن شد زمین با حرکاتی که دارد از این که اهل خود را مضطرب کند، و یا آنان را فرو شود.

در کتاب الهیئه والاسلام آمده: این دو جمله از خطبه، دو دلیل روشن هستند بر حرکت انتقالی زمین، در صورتی که لفظ علی در فقره اول به معنای مع باشد [۱] و معنای او تسیخ بحملها این است که وجود کوههای سنگین بر روی زمین سبب شده تا زمین اهل خود را فرو نبرد.

و در تفسیر او تزول عن مواضعها آورده: ظاهر این کلام این است که زمین دارای حرکاتی است در مدار خود؛ زیرا زمین بنابر آنچه که متاخرین قائلند دارای مواضع بی‌شماری است که همه در مدار معین در مقابل بروج دوازده گانه است پس بنابراین، تفسیر علی حرکتها تمام می‌شود با حرکت انتقالی سالیانه و این که کوهها و ریشه‌های کوهها حافظ هیئت اجزاء زمین هستند و مانع می‌شوند از تفرق و اضطراب زمین و برطرف شدنش از مواضع خاصه‌ای که در فلک مخصوصش دارد. دقت کنید، که آن حضرت برای زمین مواضعی معرفی نموده و پر واضح است که بنابر هیئت قدیم قائل به مرکزیت و سکون زمین بوده‌اند این فرمایش حکمت‌آمیز هرگز معنای صادقی نداشت؛ زیرا چیزی که ساکن باشد تنها یک موضع دارد نه مواضعی.

پی نوشت ها:

[۱] استعمال لفظ علی به معنای مع شایع است، مانند قول خدای تعالی: الحمدلله الذی وهب لی علی الکبر اسماعیل که به معنای مع الکبر می‌باشد. و نیز این آیه شریفه: ویطعمون الطعام علی حبه... که به معنای مع حبه می باشد (الهیئه والاسلام، ص ۸۰).

حرکات زمین

در ضمن خطبه ۹۰ نهج‌البلاغه می‌فرماید:... و عدل حرکاتها بالراسیات من جلامیدها؛ خداوند حرکات زمین را به وسیله کوهها و اجسام سنگین تعدیل نمود.

شهرستانی در شرح این جمله آورده: ظاهر این کلام این است که کوههای سنگین و سنگهای سخت سبب شده که زمین به واسطه عروض حرکات گوناگون مضطرب نشود، و نیز در اثر تعارض جاذبه‌ها و دافعه‌ها تعادل خود را از دست ندهد و سپس می گوید: دانشمندان قرن ما حرکتهای زیادی برای زمین قائل شده‌اند که مشهورترین آنها پنج حرکت است؛ و فیلکس ورنه فرانسوی، از دانشمندان یازده حرکت برای زمین نقل کرده است، و من هشت حرکت را از آنها انتخاب کرده و می‌نگارم:

۱- حرکت محوری شبانه روزی

۲- حرکت سالیانه و انتقالی زمین به دور خورشید

۳- حرکت اقبالی.

۴- حرکت نقطه اوج و حضیض کره زمین.

۵- حرکت تقدیم اعتدال پاییزی و بهاری.

۶- حرکت ارتعاشی قمری.

۷- حرکت ارتعاشی شمسی.

۸- حرکت تبعی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الهیئه والاسلام، ص ۸۳.

حیوان تخم‌گذار و بچه‌زا

حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: هر حیوانی که گوشهایش پنهان باشد تخم‌گذار است، و هر حیوانی که گوشهایش ظاهر باشد بچه‌زاست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] عیون، ابن‌قتیبه، ج ۴، ص ۸۸.

حیا و عفت زنان

سروی در مناقب آورده: چهل زن نزد عمر رفته از او از شهوت آدمی پرسش نمودند.

عمر گفت: مرد دارای یک جزء و زن دارای نه جزء است.

پرسیدند، پس چگونه است که مردان از انواع زنان دائم و متعه و کنیز استفاده می‌کنند ولی برای زنان جزء یک مرد جایز نیست؟!

عمر پاسخشان را ندانست، از امیرالمومنین علیه‌السلام سوال کرد امیرالمومنین به آنان دستور داد هر کدام ظرفی پر از آب بیاورند، و آنگاه فرمود تا همه آبها را در ظرف بزرگی بریزند و سپس به هر یک فرمود: حالا هر کدامتان آبی را که ریخته‌اید بردارد.

گفتند: قابل تمیز نیست.

امام علیه السلام نتیجه گرفت که اگر آن قانون نبود فرق بین اولاد و نسب ممکن نبود و میراث و نسب باطل می‌گشت. [۱] .

نکته:

خداوند این موضوع را با زیادی صبر و حیا و عفت زنان جبران نموده چنانچه این مطلب در روایتی که اصبغ بن نباته از آن حضرت علیه‌السلام نقل کرده آمده است. [۲] و نیز در خبر مسعده آمده که خداوند به هر زنی صبر و پایداری ده مرد را اعطا کرده است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، ج ۱، ص ۴۹۲.

[۲] فروع کافی، ج ۵، ص ۳۳۸، حدیث ۱.

[۳] فروع کافی، ج ۵، ص ۳۳۹، حدیث ۶.

حساب

از امیرالمومنین علیه‌السلام پرسیدند؛ چگونه خداوند با تمام خلق با آن همه زیادی که دارند محاسبه می کند؟ فرمود: همان گونه که آنان را با آن همه کثرت روزی می‌دهد.

و نیز پرسیدند؛ چگونه خداوند با آنان حساب می کند و او را نمی‌بینند؟

فرمود: آن گونه که آنان را روزی می‌دهد و او را نمی‌بینند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت ۳۹۶.

حیوان حرام گوشت

بپرهیزید از خوردن گوشت حیوان درنده‌ای که دندان نیش دارد و پرنده‌ای که دارای چنگال است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال، باب الاربع مائة، ص ۶۱۵.

حیوان سرکش

علی علیه‌السلام اولین حمله حیوان سرکش را موجب ضمان نمی‌دانست، ولی در نوبتهای بعد صاحبش را ضامن می کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۳۵۳، حدیث ۱۳. تهذیب، ج ۱۰، ص ۲۲۷، حدیث ۲۵.

حریم‌ها

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمود: فاصله دو چاهی که برای آب دادن شتر حفر می‌شود چهل ذراع، و دو چاه آبیاری کشتزار شصت ذراع و دو چشمه پانصد ذراع باید باشد.

و کوچه‌ای که مورد نزاع می‌باشد، هفت ذراع آن به کوچه اختصاص دارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] عجایب القضایا، قمی، ص ۹۱، حدیث ۱۳۸.

حکم طلاقهای سابق

عمر درباره زنی که شوهرش یک بار یا دو بار او را طلاق داده و آنگاه مرد دیگری با وی ازدواج نموده و او را طلاق داده و یا مرده، و پس از انقضای عده‌اش شوهر اول او را به عقد در آورده، تعداد طلاقهای سابقش را به حساب می‌آورد (یعنی اگر مثلا در

سابق یک بار او را طلاق داده بود، حال می‌توانست فقط دو بار او را طلاق دهد نه بیشتر و...).

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمود: سبحان الله! آیا ازدواج با شوهر دیگر (یعنی محلل) سه دفعه طلاق (شوهر سابق) را از بین می‌برد ولی یک دفعه را از بین نمی‌برد؟! [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، ج ۸، ص ۳۴، حدیث ۲۵.

حد شارب الخمر

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمود: کسی که شراب نوشد مست می‌شود و در آن حال هذیان می‌گوید و به مردم تهمت می‌زند، پس شارب الخمر را به اندازه تهمت زننده تازیانه بزنید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۲۱۵.

حسرت ابوبکر

عبدالرحمن بن عوف می‌گوید: در مرض وفات ابوبکر به عیادتش رفته بودم، از او می‌شنیدم که می‌گفت: من تنها بر سه چیز تاسف می‌خورم که چرا آنها را انجام دادم و ای کاش از من سر نمی‌زد! و سه کار انجام نداده‌ام و آرزو داشتم آنها را انجام می‌دادم، و آرزو داشتم سه مطلب از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌پرسیدم.

اما سه عملی که آرزو داشتم از من سر نمی‌زد؛ یکی این که متعرض خانه فاطمه نمی‌شدم و اگر چه مستلزم جنگ و قتالی بود... و دیگر این که فجاه را نمی‌سوزاندم بلکه یا با شمشیر او را می‌کشتم و یا آزادش می‌کردم تا اینکه گوید و اما سه موضوعی که دوست داشتم از رسول خدا می‌پرسیدم؛ یکی این که خلیفه پس از او چه کسی خواهد بود تا با او نزاع و تشاجر نکنیم، و دیگر این که میراث عمه و دختر خواهر را از او سوال می‌کردم.... [۱] .

سند خبر:

و همین خبر را شیخ صدوق (ره) نیز در کتاب خصال از طریق عامه نقل کرده ولیکن در آخر آن چنین آمده: دوست داشتم از رسول خدا از میراث برادر و عمه پرسش می‌نمودم. [۲] .

و نیز روایت را ابن‌قتیبه در خلفا نقل کرده ولیکن در آخر آن چنین آورده: دوست داشتم از رسول خدا صلی الله علیه و آله از میراث دختر برادر و عمه می‌پرسیدم. [۳] .

و همچنین فضل بن شاذان در ایضاح خبر مذکور را از طریق عامه روایت نموده و در ضمن آن آورده: دوست داشتم از لشکر اسامه تخلف نمی‌کردم، و دوست داشتم عیینه و طلیحه را نمی‌کشتم. [۴] .

بررسی خبر:

شیخ صدوق در خصال پس از نقل این خبر می‌گوید: و هنگامی که انصار، محاجه صدیقه طاهره را با آنان درباره خلافت شنیدند به آن مخدره گفتند: اگر ما پیش از آن که با ابوبکر بیعت کنیم این سخنان شما را شنیده بودیم هرگز از علی به ابوبکر عدول نمی‌کردیم، ولی فاطمه،- سلام الله علیها در پاسخ آنان فرمود: آیا روز غدیر خم برای کسی عذری باقی گذاشت؟!.

ابن‌قتیبه در خلفا بعد از ذکر محاجه امیرالمومنین علیه‌السلام با انصار در باره خلافت آورده: بشیر بن سعد انصاری نخستین کسی که با ابوبکر بیعت نمود، حتی پیش از عمر، بخاطر حسادتی که نسبت به پسر عمویش سعد بن عباده داشت از این که مبادا مردم با او بیعت کنند به آن حضرت گفت: اگر انصار سخنان شما را پیش از آن که با ابوبکر بیعت کنند شنیده بودند هرگز درباره خلافت شما اختلاف نمی‌کردند. [۵] .

و نیز آورده: علی، شبها فاطمه را بر استر سوار نموده به مجالس و مجامع انصار می‌برد تا از آنان استنصار کند، و آنان در پاسخ فاطمه علیهاالسلام می‌گفتند ای دختر رسول خدا! اگر همسر و پسر عم تو قبل از ابوبکر از ما بیعت خواسته بود ما با دیگری بیعت نمی‌نمودیم و علی علیه‌السلام به آنان می‌گفت: آیا صحیح بود که من در آن موقع پیکر پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله را در میان خانه بگذارم و از خانه خارج شده بر سر خلافت آن بزرگوار با مردم به مشاجره و مخاصمه برخیزم؟! و فاطمه علیهاالسلام نیز به آنان گفت: اباالحسن کاری بر خلاف وظیفه‌اش انجام نداده و آنها مرتکب اعمالی شدند که خدا با آنان حساب و هم مطالبه جواب خواهد نمود. [۶] .

توضیح:

بر فرض این که حدیث غدیر خم ثابت و قطعی نباشد با این که کتابها در این خصوص از طریق اهل سنت نوشته شده و با چشم پوشی از سخنان متواتر و مکرر رسول خدا درباره مسأله خلافت که از نخستین روزهای آغاز بعثت تا آخرین لحظات زندگی بر آن تاکید می‌نمود، بویژه نسبت به خویشان نزدیکش که به دستور خداوند آنان را به این امر مهم دعوت و ارشاد می‌کرده و با صرفنظر از رفتار و اعمال آن حضرت در این باره، به گونه‌ای که هر کس معتقد به نبوت آن حضرت بوده عادتا به جانشینی امیرالمومنین علیه‌السلام از برای آن بزرگوار نیز اذعان و اعتقاد پیدا می‌کرده، و بر فرض نبودن آیات قرآنی، و براهین عقلی، و فطرت بشری، کافی است در اثبات عدم صحت مسلک آنان، شک و تردیدی که خلیفه آنان در امر خلافت خود داشته است.

وانگهی، چگونه ابوبکر می‌گوید: دوست داشتم از رسول خدا صلی الله علیه و آله از خلیفه بعد از او پرسش می‌نمودم تا در این باره نزاعی پیش نیاید، با این که رسول خدا خواست که در هنگام وفاتش این کار را انجام دهد، و آن را کتبا به ثبت برساند تا بعد از او در گمراهی نیفتند، ولی عمر نگذاشت و به حاضران گفت: پیامبر بر اثر شدت بیماری هذیان می‌گوید. و عمر خود بعدا اعتراف نموده که از اراده و تصمیم پیغمبر باخبر بوده ولی از آن جهت که آن اقدام با نیات او سازگار نبوده از آن جلوگیری کرده است.

چنانچه ابن‌ابی‌الحدید از ابن‌عباس نقل کرده که می‌گوید: من در سفری همراه عمر بودم، یک روز در حالی که من و او تنها بودیم به من گفت: ای پسر عباس! شکایت پسر عمت علی را به تو می‌کنم که از او خواستم در این سفر با من بیاید ولی نپذیرفت و می‌بینم گرفته و افسرده است، به نظر تو علتش چیست؟

ابن‌عباس: خودت علتش را می‌دانی.

عمر: یقینا به خاطر از دست دادن خلافت است.

ابن‌عباس: من هم نظرم همین است؛ زیرا او عقیده دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را جانشین خود قرار داده است.عمر: ولی چه سود که خدا این را اراده نکرده است. تا اینکه گوید و مضمون خبر نیز با تعابیر دیگری نقل شده است. [۷] .

توضیح:

مقصود او از خبر دیگر، روایتی است که عمر در آن اظهار داشته که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواست در بیماری وفاتش، موضوع خلافت را بیان کند ولی من به خاطر خوف وقوع فتنه و اختلاف، از آن ممانعت به عمل آوردم، و رسول خدا نیز نیت و منظور مرا دریافته از بیان آن خودداری نمود؛ و البته آنچه که خدا بخواهد واقع خواهد شد.

و اما راجع به این که عمر در خبر اول گفته: رسول خدا می‌خواست خلافت را برای او علی (ع) قرار دهد ولی خدا نخواست

مغالطه‌ای بیش نیست؛ زیرا اراده پیامبر جز به فرمان خدا نبوده و خواست پیامبر خواست خداست، و این درست نظیر این است که گفته شود: پیامبران الهی اگر چه مردم را به ایمان آوردن به خدا دعوت کرده‌اند ولی خدا آن را نخواسته چرا که می‌بینیم آنان ایمان نیاورده‌اند.

و اما گفتار او در خبر دوم که گفته: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواست در مرض وفاتش او امیرالمومنین را به عنوان خلیفه بعد از خود معرفی کند ولی من نگذاشتم واقع این سخن نسبت بیهوده گویی به خدای متعال است، چنانچه درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله به صراحت آن را گفته: زیرا خداوند درباره رسولش می‌فرماید: و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی. [۸] .

و آنجا که گفته: من نگذاشتم پیامبر تصمیمش را عملی کند بخاطر ترس از وقوع فتنه... معنایش این است که او عمر نسبت به مصالح اسلام و مسلمین از خدا و رسولش آگاه‌تر است!

و اما داستان فجاه که ابوبکر او را سوزانده بود و پیش از مرگ، آرزو می کرد که یا او را آزاد می‌نمود و یا به نحو دیگری وی را به قتل می‌رساند او، ایاس بن عبد یا لیل سلمی بوده که از ابوبکر اسلحه خواست تا با مرتدین از اسلام نبرد کند، و چون اسلحه گرفت با آن به جنگ مسلمانان رفت. پس ابوبکر طریقه بن حاجز را مامور دستگیری او نمود، تا اینکه طریقه وی را اسیر و دستگیر نموده به نزد ابوبکر آورد. ابوبکر دستور داد در بیرون شهر مدینه آتشی بزرگ افروخته ایاس را دست بسته در میان آن انداختند. [۹] .

پی نوشت ها:

[۱] السقیفه، جوهری، ص ۴۰، عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۰۸، شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۳۰.

[۲] خصال، باب الثلاثه، حدیث ۲۸۸.

[۳] تاریخ الخلفا، ص ۱۸.

[۴] ایضاح، ص ۱۶۱، چاپ دانشگاه تهران.

[۵] تاریخ الخلفا، ص ۱۱.

[۶] تاریخ الخلفا، ص ۱۲.

[۷] شرح نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۱۱۴. در ذیل خطبه لله بلاد فلان.

[۸] سوره نجم، آیه ۳ و ۴.

[۹] کامل، ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۲۷.

حکم عمر درباره نژاد خروس

جاحظ در کتاب حیوان آورده: در زمان خلافت عمر، دو مرد به وسیله خروس، قمار بازی می کردند، عمر این را شنید پس به قتل نژاد خروس فرمان داد. مردی از انصار به نزد عمر رفت و به او گفت: آیا به کشتن دسته ای مخلوقات خدا که تسبیح گوی پروردگارشان هستند فرمانی می‌دهی؟!

عمر متوجه خطای خود شده حکم خود را لغو کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حیوان، ج ۱، ص ۲۹۵.

حکم عمر درباره اهل فامیه

قریه از قراء واسط.

در عیون ابن‌قتیبه آمده: در زمان خلافت مامون یک نفر از اهل دربار با مردی پیشه ور نزاعشان در گرفت، درباری، طرف خود را کتک زد، مضروب فریاد برآورد: واعمراه. ماجرا به مامون گزارش شد، مامون مضروب را احضار نموده از او پرسید؛ اهل کجا هستی؟

گفت: اهل فامیه. مامون: عمر درباره اهل فامیه گفته ، هرگاه کسی محتاج شود و همسایه‌ای نبطی داشته باشد می‌تواند همسایه‌اش را بفروشد و نیاز خود را برطرف سازد، اینک اگر تو در آرزوی سیره و روش عمر هستی این است حکم عمر درباره شما، و آنگاه دستور داد هزار درهم به او بدهند. [۱] .

فضل بن شاذان در ایضاح از اسد بن قاضی نقل کرده که عمر گفته: اگر کسی بدهکار باشد و نتواند قرضش را اداء نماید و همسایه‌ای از اهل عراق داشته باشد، همسایه‌اش را بفروشد و قرضش را ادا کند. [۲] .

نکته:

پیامبر بزرگ ما فرموده: المسلمون اخوه تتکافا دماوهم...؛ مسلمانان همه با هم برادر و برابرند، و عربی را بر عجمی برتری نیست.

پی نوشت ها:

[۱] عیون، ج ۳، ص ۳۳۰.

[۲] ایضاح، ص ۴۸۵.

حکم بدون دلیل

در اغانی آمده: عمر مردی از قریش را به نام ابوسفیان مامور کرد تا در قراء و روستاها بگردد و کسانی را که هیچ قرآن نمی‌دانستند مجازات و تنبیه کند. فرستاده عمر ماموریت را آغاز نموده تا این که به محله بنی نبهان رسید، در آنجا به پسر عموی زید الخیل که اوس نام داشت برخورد نمود، اوس هیچ قرآن نمی‌دانست پس ابوسفیان چنان او را زد که منجر به مرگ وی گردید. دختر اوس برای پدر، مراسم عزا به پا نمود. در این هنگام حریث بن زید الخیل وارد قبیله شد، دختر اوس ماجرا را برای او تعریف کرد، حریث خشمگین شده با نیزه به ابوسفیان حمله‌ور شد و او و چند تن از همراهانش را به قتل رساند و سپس به شام گریخت. و در این باره گفت:

الا بکر الناعی باوس بن خالد

اخی الشتوه الغبراء فی الزمن المحل

تا اینکه گفت:

اصبنا به من خیرهٔ القوم سبعه

کراما ولم ناکل به حشف النخل [۱] .

و مقصودش از مصراع اخیر این است که برای او خونخواهی نمودیم و یک دانه خرما بعنوان دیه او نگرفتیم.

پی نوشت ها:

[۱] اغانی، ج ۱۶، ص ۱۱۱.

حقش را به او بازگردان

ابن‌ابی‌الحدید از موفقیات زبیر بن بکار از عبدالله بن عباس نقل کرده که می‌گوید: من به همراه عمر در کوچه ای از کوچه‌های مدینه قدم می‌زدیم، در این موقع عمر به من رو کرده گفت: ای ابن‌عباس! می‌دانم که یار تو- امیرالمومنین- مظلوم واقع شده است. ابن‌عباس می‌گوید: با خود گفتم بخدا سوگند نباید بر من پیشی گیرد پس به او گفتم: حال که چنین است حقش را به او بازگردان. ابن‌عباس می‌گوید: در این وقت عمر دستش را از دستم ربود و به تنهایی پیش رفت و سپس ایستاد تا این که من به او ملحق شدم، پس به من گفت:

ای ابن‌عباس! به اعتقاد من تنها علتش د این بود که قومش او را کوچک شمرده‌اند.

ابن‌عباس می‌گوید: با خود گفتم این سخنش از اول بدتر بود به او گفتم ولی به خدا سوگند، نه خدا و نه رسولش، او را کوچک نشمرده‌اند، آن هنگام که او را مامور نمودند تا سوره برائت را از دست یار تو (ابوبکر) بگیرد. در این موقع عمر از من رو برگردانده و با شتاب رفت و من نیز بازگشتم. [۱].

نکته:

ابن‌ندیم در فهرست از هشام بن حکم نقل کرده که می‌گوید: در شگفتم از کسانی که آن را که خدا بر خلافتش د تصریح نموده عزل کرده‌اند، و آن را که خدا عزل نموده نصب کرده‌اند!

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۱۰۵.

حمایت عمر از مغیره

ابوالفرج در اغانی از ابوزید عمر بن شبه نقل کرده که می‌گوید: عمر در صورت ظاهر به منظور تحقیق و بررسی ماجرای زنا مغیره بن شعبه تشکیل جلسه داد، مغیره و شهود بر زنای وی را به نزد خود فراخواند، در این جلسه سه نفر از شهود به نامهای ابوبکره، نافع، شبل بن معبد بطور صریح و کامل بر زنای مغیره گواهی دادند... در این موقع زیاد برای ادای شهادت از دور نمایان گردید عمر چون نگاهش به او افتاد، گفت: کسی را می‌بینم که هرگز خداوند مسلمان مهاجری را بر زبان او خوار نخواهد کرد، پس زیاد به اشاره عمر به گونه‌ای گواهی داد که عمر آن را ناقص دانست، در این هنگام عمر تکبیر گفت و به مغیره گفت: برخیز! و بر آن سه شاهد حد افترا جاری کن. [۱].

نکته:

از جمله آداب و سنن شرع در باب قضا این است که قاضی باید کسی را که به زنا یا لواط خود اقرار نموده پیش از تمام شدن چهار بار اقرارش او را به رجوع از اقرارش تلقین و تشویق کند چنانچه در فصل چهارم از بخش نخست گذشت، که امیرالمومنین علیه‌السلام این گونه عمل کرد، ولی در باره شاهد، چنین چیزی وجود ندارد که قاضی او را از ادای شهادتش منع کند. آن چنان که عمر درباره زیاد عمل کرده است با این که در حقیقت گواهی زیاد نیز مانند سایر شهود کامل و تمام بود، و تنها او بخاطر جانبداری از عمر از تصریح به لفظ خاص امتناع ورزیده بود.

مطلب دیگر، این که از کجا که مغیره از مهاجرین بوده چنانچه در گفتار عمر آمده با این که بلاشک او از منافقین بوده است، و بر

نفـاق او خلیفه سوم آنـان (عثمـان) گواهی داده، هنگـامی که به او اعتراض کردنـد که چرا ولیـد بن عقبه را که در حـال مستی نماز صبـح را چهار رکعت برای مردم خوانـده، و همچنین ابی‌ابن‌سـرح را که آیه قرآن بر کفر او نازل شده و رسول خدا صـلی الله علیه و آله خونش را مباح نموده بود، عاملان و کارگزاران خود قرار داده، عثمان در پاسخ اعتراض کنندگان به کار عمر اسـتناد کرد که او نیز مغیره بن شعبه را که در فسق و فجور دست کمی از آنها نداشته عامل خود گردانده است.

و نیز عبـدالرحمن بن عوف از جمله عشـره مبشـره، و یکی از شـش نفر شورای عمر، و حکم او در شورا، بر نفـاق مغیره گواهی داده است. آن هنگام که عبـدالرحمن با عثمان بیعت نمود و او را به عنوان خلیفه برگزیـد مغیره به منظور خوشایند عثمان به عثمان گفت: بخـدا سوگنـد اگر با دیگری بیعت کرده بودنـد، ما هرگز با او دست بیعت نمی‌دادیم. در این موقع عبـدالرحمن به مغیره گفت: بخدا سوگند دروغ می‌گویی، اگر با دیگری هم بیعت کرده بودند تو نیز با او بیعت می‌نمودی و همین سـخن را هم بخاطر مصالح و منافع دنیوی خود به او می‌گفتی، و تو آنگونه نیستی که در ظاهر خودت را می‌نمایانی.

و مغیره همان کسـی است که معاویه را به اسـتخلاف فرزند پلیدش یزید که زمامداری او نابودی امت اسلام را در برداشت ترغیب و تشویـق نمود، آن هنگـام که معـاویه خواست مغیره را به علت پیریش از کـار برکنـار کنـد. و او کسـی است که معـاویه را برخلاـف مقررات شـرع وادار به اسـتلحاق زیاد نمود او را فرزند ابوسفیان و برادر خود دانست [۲] زیرا از زنای پدر معاویه (ابوسـفیان) با مادر زیاد متولد شده بود، به انگیزه سپاسـگزاری از بر طرف نمودن حکم رجم که زیاد درباره او انجام داده بود. و جنایات و تبهکاریهای مغیره از اشعث بن قیس که ابوبکر به هنگام مرگ آرزو می‌کرد: ای کاش! موقعی که او را اسیر به نزد او آورده بودند، وی را کشته بود و زنـده‌اش نمی‌گـذاشت فزون‌تر بوده؛ زیرا مغیره در تمـام فتنه گریها و سـتمکاریهای زمان خود به نحوی دست داشـته و به آنها کمک نموده است.

بنـابراین، چگـونه عمر او را از مهـاجرین دانسـته، آن هـم از مهـاجرین اولیـه؛ زیرا قبلاـ گـذشت کـه عمر به ابن‌عبـاس گفته بـود که: مهاجرین اولیه نگذاشتند خلافت به یار شما (امیرالمومنین) برسد و مغیره از پرنقش‌ترین آنان در این باره بوده؛ زیرا او نخستین کسی بوده که آنان را به این فکر انداخته است.

چنانچه ابن‌ابی‌الحدیـد از سـقیفه جوهری از ابوزید نقل کرده که می‌گوید: مغیره از کنار ابوبکر و عمر می‌گذشت در حالی که آنان بر در خانه رسول خدا صـلی الله علیه و آله نشسته بودند و آن وجود مبارک تازه از دنیا رحلت نموده بود، مغیره به آنان گفت: اینجا چه کار می‌کنید؟

گفتند: منتظر این مرد (امیرالمومنین) هستیم تا از خانه بیرون آمده با او بیعت کنیم.

مغیره به آنان گفت: خلافت را در میان قریش گسترش دهید تا توسعه یابد. پس آنان برخاسته و به سقیفه بنی ساعده رفتند.

و همواره آنان به منظور اسـتحکام پایه‌های خلافتشان به فکر و تدبیر او مغیره نیازمند بوده و برایشان رایزنی می‌نمود، از جمله موقعی که مقداد و سـلمان و ابوذر و عمار و حذیفه و جمعی دیگر از شـیعیان امیرالمومنین علیه‌السـلام تصـمیم گرفتند که خلافت ابوبکر را نقض کننـد، ابوبکر و عمر کسـی را به نزد مغیره فرسـتاد و از او تعیین تکلیف و چاره جویی نمودند، مغیره به آنان گفت: صـلاح در این است که عبـاس را ببینیـد و برای او و پسـرانش بهره و نصیبی در خلاـفت قرار دهیـد تـا از ناحیه علی آسوده خاطر باشـید. [۳] و چگونه عمر حکم رجم را از مغیره برطرف نسـازد بـا این که او اولین کسـی بوده که عمر را به عنوان امیرالمومنین خوانـده، در حالی که ابوبکر جرات نمی‌کرد خود را به این لقب ملقب گرداند.

و بهـترین دلیـل بر ایـن کـه عمر حـد ثـابت و مســلمی را از مغیره برداشـته ایـن کـه خـود عمر بعـدها بـه آن اقرار نمـوده، و همچنین امیرالمومنین و فرزنـدش امـام حسن علیهماالسـلام دو امـام معصومی که قرآن بر پـاکی آنان گواهی داده، این مطلب را درباره مغیره فرموده‌اند.

امام اعتراف خود عمر؛ ابوالفرج در اغانی آورده: که عمر پس از ماجرای زنای مغیره سالی به حج رفته بود، اتفاقا در موسم حج زنی را که مغیره با او زنا کرده بود دید، و مغیره نیز آن روز در آنجا حضور داشت، در این موقع عمر به مغیره گفت: وای بر تو! نسبت به من تجاهل می‌کنی؟ بخدا سوگند گمان ندارم که ابوبکره در باره تو افترا بسته باشد، و من هیچ گاه تو را نمی‌بینم مگر این که می‌ترسم از آسمان بر من سنگ ببارد. [۴] و چنانچه عمر حد ثابتی را درباره مغیره تعطیل نکرده بود هرگز چنین ترسی را نداشت که از آسمان بر او سنگ ببارد.

و اما فرمایش امیرالمومنین علی علیه‌السلام را در این زمینه نیز اغانی آورده: که علی علیه‌السلام می‌فرمود: اگر بر مغیره دست یابم او را سنگسار خواهم کرد. [۵] .

و نقل شده که ابوبکره پس از آن که حد افتراء بر او جاری شده بود، می‌گفت: گواهی می‌دهم که مغیره چنین و چنان کرده است، پس عمر تصمیم گرفت که دوباره به او حد زند، امیرالمومنین به عمر فرمود: اگر ابوبکره را تازیانه بزنی من هم یار تو (مغیره) را سنگسار خواهم نمود، و بدین وسیله او را از تصمیمش منصرف کرد.

و اما فرمایش حضرت امام حسن علیه‌السلام در این باره ابن‌ابی‌الحدید آورده: که امام حسن در مجلس معاویه به مغیره فرمود: حقا که حد خدا درباره تو قطعی و ثابت بوده و عمر حقی را از تو برطرف نموده که خداوند از او سوال و بازخواست خواهد نمود. [۶] .

و گناه دیگر عمر در این قضیه این که ابوبکره را از سایر شهود شدیدتر تازیانه زده است، با این که در حد قذف دستور به تشدید نیامده است. چنانچه در اغانی آمده پس از آن که عمر ابوبکره را تازیانه زد، او بسیار ضعیف و ناتوان شده بود که مادرش گفت: گوسفندی را ذبح نموده و پوست آن را بر کمر خود ببندد.

راوی خبر، ابراهیم از پدرش نقل کرده که می‌گفت: این بیماری و نقاهت ابوبکره علتی نداشت جز ضربات شدیدی که به او رسیده بود. [۷] .

و نیز آورده: که عمر پس از آن ماجرا ابوبکره را توبه داد، ابوبکره به عمر گفت: مرا توبه می‌دهی تا در آینده گواهیم را بپذیری؟ عمر: آری.

ابوبکره، ولی من تا زنده هستم بین هیچ دو نفری گواهی نخواهم داد. و از آن پس هرگاه او را برای ادای شهادتی می‌خواندند می‌گفت: از دیگری بخواهید، چرا که زیاد شهادت مرا فاسد وتباه نموده است. [۸] .

و اینها همه دال بر این است که ابوبکره در شهادتش صادق بوده و زیاد با القاء و تلقین عمر، قضیه را لوث کرده است، وگرنه ابوبکره با این که مرد بظاهر آراسته‌ای بوده بر آن گفتار خود ثابت نمی‌ماند زیرا خدای تعالی فرموده: فاذلم یاتوا بالشهداء فالئك عندالله هم الکاذبون؛ [۹] پس اگر شاهد نیاورند، آنان نزد خدا مردمی دروغگویند.

حال آن که ابوبکره بنا به نقل ابوالفرج در اغانی تا آخر بر آن گفتار خود ثابت و پا برجا بوده است.

نکته:

چگونه عمر گاهی زن آبستنی را با تهدید وادار به اقرار به زنا نموده و به سنگسارش فرمان می‌دهد چنانچه در بخش اول گذشت و گاهی هم شاهدی را از ادای شهادتش درباره مرد منافقی که در زمان جاهلیت و پس از اسلام معروف به فحشا بوده جلوگیری می‌کند؟!

چنانچه مدائنی روایت نموده که مغیره زناکارترین مردم در جاهلیت بوده، و پس از اسلامش نیز آن را داشته تا این که در ایام ولایتش بر بصره آشکارا و برملا گردیده است. [۱۰] .

ابوالفرج در اغانی آورده: روزی مغیره زمانی که فرماندار کوفه بود در بیرون کوفه و نجف گردش می‌کرد، پس به مردی ناشناس رسید که هیچ کدام دیگری را نمی‌شناخت... مغیره به مرد ناشناس گفت: درباره امیر خود مغیره چه می‌گویی؟

گفت: اعوی زناکار است. در این هنگام هیثم بن اسود به آن مرد گفت: خدا دهانت را بشکند این شخص، امیر کوفه، مغیره است. مرد پاسخ داد: این که گفتم سخنی بود که مردم درباره او می گفتند!. [۱۱] .

و نیز ابن‌ابی‌الحدید نقل کرده که حسن بن علی علیه‌السلام در مجلس معاویه به مغیره گفت: تو کسی هستی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدی آیا جایز است مردی به زنی که قصد ازدواج با او را دارد نگاه کند، پس رسول خدا به تو فرمود: بله، جایز است اما در صورتی که قصد زنا نداشته باشد، و این تعریض به تو بود، زیرا رسول خدا می‌دانست که تو زناکاری. [۱۲] .

و دلیل دیگر بر این که، عمر در این قضیه از مغیره حمایت نموده بخاطر تشکر از خدمات گذشته او و امید به آینده اش، این که پس از وقوع این ماجرا و انتشار آن در شهر بصره و نقل و گفتگوهای مردم در آن باره، او را از امارت بصره معزول نموده ولیکن امیر کوفه گردانید، در واقع این ترفیعی بود برای او؛ زیرا کوفه در آن زمان مهمتر از بصره بوده، بطوری که این برخورد عمر با او ضرب المثل شد. چنانچه ابن‌قتیبه در عیون آورده: محمد بن سیرین گفته: مردم به یکدیگر می گفتند: غضب الله علیك کما غضب امیرالمومنین علی المغیره، عزله عن البصره و استعمله علی الکوفه.

خدا تو را غضب کند آن گونه که خلیفه بر مغیره غضب نمود، او را از امارت بصره عزل، و بر کوفه گمارد.

و البته این گونه جانبداری از مغیره اختصاص به عمر نداشته، ابوبکر نیز در این جهت با او شریک بوده است چنانچه در ایضاح آمده: اسبی به رسم هدیه برای ابوبکر آورده بودند، ابوبکر به حاضران گفت: کجاست اسب سوار ماهری که این اسب را به او ببخشم؟

جوانی از انصار گفت: من.

ابوبکر به جوان اعتنایی ننموده او را توهین کرد.

جوان انصاری به ابوبکر گفت: بخدا سوگند اسب سواری من از تو و پدرت هم بهتر است. مغیره از این سخن جوان برآشفت و با زانو به بینی او حمله‌ور شده بینی او را شکست. موقعی که انصار از این جریان باخبر شدند تصمیم گرفتند از مغیره قصاص بگیرند ابوبکر وقتی ماجرا را شنید برای مردم خطبه خواند و گفت: چه خیال کرده‌اند کسانی که می‌پندارند من برای آنان از مغیره قصاص خواهم گرفت! بخدا سوگند این که آنان را از وطنشان بیرون کنم بر من آسانترست تا برای آنان از مغیره قصاص بگیرم.

و بلکه حمایت ابوبکر از مغیره بیش از عمر بوده؛ زیرا در همین قضیه عمر از ابوبکر خواست تا از مغیره قصاص بگیرد ولی او نپذیرفت.

پی نوشت ها:

[۱] اغانی، ج ۱۴، ص ۳۲۷.

[۲] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۶۸.

[۳] سقیفه، جوهری، ص ۴۷.

[۴] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۶۲.

[۵] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۶۲.

[۶] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید.

[۷] مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۴۴۸.

[۸] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۶۲.

[۹] سوره نور، آیه ۱۳.

[۱۰] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۶۳.

[۱۱] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۶۳. اغانی، ج ۱۴، ص ۳۲۲.

[۱۲] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۰۴.

حارث بن بشر همدانی

حارث بن بشر [۱] یا بشیر همدانی، [۲] از اصحاب دلاور حضرت علی علیه‌السلام بود [۳] که در جنگ صفّین حضور داشت. وی و برادرش «عمیر بن بشر» جزو یازده فرمانده‌ای بود که در میمنه (طرف راست) سپاه امیرمؤمنان با هشتصد نیروی رزمنده جوان همدانی به لشکر معاویه حمله کردند، و پس از پایداری و رشادت‌های فراوان در حالی که پرچم نیروهای بنی همدان را حمل می‌کردند، به شهادت رسیدند، و در این حمله یکصد و هشتاد رزمنده همدانی نیز به شهادت رسیدند. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] وقعهٔ صفین.

[۲] تاریخ طبری.

[۳] رجال طوسی، ص ۴۴، ش ۲۵ در عنوان «سفیان بن یزید» و با لفظ «حرث بن بشر».

[۴] ر. ک: وقعهٔ صفّین، ص ۲۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱.

حارث بن جلاح حکمی

وی منسوب به حکم - قبیله‌ای از قبایل یمن - و از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام است که در صفّین به شهادت رسیده است. نصر بن مزاحم می‌نویسد: روزی از روزهای جنگ صفین، مردی از خاندان ذویزن، قبیله حمیر که نامش «کُریب بن صبّاح حمیری» و از شجاعان و دلاوران معروف سپاه شام بود، به میدان آمد و هماورد طلبید، نخست «مرتفع بن وضاح زبیدی» از سپاه امام علیه‌السلام به نبرد او رفت و به شهادت رسید. کریب بانگ برآورد: چه کسی به میدان من می‌آید؟ در این موقع «حارث بن جُلاح» به نبرد او رفت ولی در این جنگ تن به تن حارث نیز به شهادت رسید...، آن‌گاه امیرالمؤمنین خود به جنگِ کریب رفت و ابتدا او را نصیحت کرد اما کریب پاسخ داد که: ما از این حرف‌ها زیاد از تو شنیده‌ایم و ما را به نصایح نیازی نیست، اگر مایلی بیا تا بجنگیم. حضرت وقتی دریافت او حاضر به تسلیم و ترک مقاتله نیست و حجت را بر او تمام کرده و با گفتن «لا حول و لا قوة الا باللّه» به سوی او شتافت و دیگر مهلتی به کریب نداد و در همان لحظه و حمله اول چنان ضربتی به او زد که به هلاکت رسید، و در همین نبرد، امیر مؤمنان علیه‌السلام باز هماورد طلبید. حارث بن وداعه حمیری و سپس مطاع بن مطلب عنسی به نبرد امام علیه‌السلام آمد و حضرت نیز آن دو را مهلت نداد و به هلاکتشان رساند، اما پس از آن دو هر چه مبارز طلبید کسی به نبرد امام علیه‌السلام نیامد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعهٔ صفّین، ص ۳۱۵؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۲۳۹.

حارث بن جمهان جعفی

حارث بن جمهان (جهمان) از اصحاب و یاران امام علی علیه‌السلام بود. [۱] .

او قاصد امیرمؤمنان به جانب «زیاد بن نضر» و «شریح بن هانی» [۲] بود که این دو فرمانده و پیش‌قراول سپاه امام علیه‌السلام به جانب صفین بودند. حضرت در دستورالعملی به آن دو یادآور شده بود که فرماندهی قوای تحت امر شما را به مالک اشتر واگذار کرده‌ام و از این لحظه به بعد، امیر شما، مالک اشتر است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۹، ش ۳۳ (در رجال طوسی «جهمان» ضبط شده است).

[۲] زیاد بن نضر و شریح بن هانی از یاران امیر مؤمنان علیه‌السلام هستند که در جنگ صفین فرماندهی پیش‌قراولان سپاه امام علیه‌السلام را عهده‌دار بودند. در شرح حال این دو در همین کتاب، تفصیل داستان خواهد آمد.

[۳] وقعهٔ صفّین، ص ۱۵۴.

حارث بن حاطب انصاری

کنیه او ابو عبداللّه، برادر ثعلبهٔ بن حاطب و از اصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله است. او می‌خواست در جنگ بدر شرکت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله او و ابولبابه را به علت کمی سن از بین راه بازگرداند. [۱] .

وی در صفّین نیز حضور داشت و در رکاب امیرمؤمنان علیه‌السلام جنگید. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۲۳؛ الاصابه، ج ۱، ص ۵۶۸.

[۲] ر. ک: اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۲۳؛ الاصابه، ج ۱، ص ۵۶۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۱۰.

حارث بن حسان ربعی بکری

حارث فرزند حسّان ربعی بکری ذهلی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از بزرگان و افراد صاحب نفوذ زمان خلافت عمر بن خطاب بود. [۱] او از اصحاب علی علیه‌السلام است که در جنگ جمل در رکاب آن حضرت مجاهدت کرد، و به شهادت رسید. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۲۳؛ الاصابه، ج ۱، ص ۵۶۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۱۰.

[۲] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲۲؛ ر. ک: اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۳۵.

حارث بن حصیرهٔ ازدی (ابو نعمان کوفی)

شیخ طوسی، او را از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱] .

اما از مدارک دیگر استفاده می‌شود که حارث با واسطه از امیرمؤمنان نقلِ حدیث کرده و آن حضرت را ندیده است، [۲] چنانچه در وقعهٔ صفین از حارث بن حصیرهٔ از عبدالرحمان بن عبید نقل می‌کند که عمار یاسر در صفین برخاست و از حضرت علی

علیه‌السلام خواست که حتی یک روز هم برای جنگ با معاویه درنگ ننماید. [۳] از این حدیث معلوم می‌شود که حارث بن حصیرهٔ با واسطه از حضرت امیر علیه‌السلام نقل حدیث نموده است. و شاید دلیل شیخ طوسی حدیثی است از کلینی از حرث بن حصیرهٔ ازدی نقل کرده که گفت: مردی گنجی در عهده خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام پیدا کرد و پدرم از او خرید. این حدیث دال بر این نیست که او حضرت علی علیه‌السلام را ملاقات کرده باشد. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۹، ش ۲۸.

[۲] معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۹۲؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۲۵.

[۳] وقعهٔ صفین، ص ۹۳.

[۴] قاموس الرجال، ج ۳، ص ۲۵؛ ر. ک: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۱۰.

حارث بن ربیع

حارث بن ربیع، از اصحاب علی علیه‌السلام بود که به «ابو زیاد» کنیه داشت. وی از قبیله «بنی مازن نجار» است و مدتی نیز عامل حضرت در مدینه بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۹، ش ۱۹.

خ

خوشروئی و تبسم

برخی برای خود بزرگ جلوه‌دادن، تُندخو و عبوس بوده و خشن با مردم برخورد می کنند،

و گروهی بداخلاق و عصبانی هستند.

بد زبان و تندخو و بدرفتارند،

متکبر و دارای خشونت می‌باشند،

اینها نمی‌توانند در دل‌های مردم نفوذ کنند، و دوستان و خویشاوندان را در روابط اجتماعی خشنود نگهدارند.

در اسلام خوشروئی و فروتنی و تبسّم بر لب داشتن و شوخی‌های با نمک کردن، از ارزش‌های ارزنده اخلاقی است.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم متواضع، خوشرو و فروتن بود، به گونه‌ای که همه را جذب می کرد و در عمق جان دوستان نفوذ داشت،

درباره آن بزرگ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نوشتند:

اِنَّهُ کانَ کَثیرُ التَّبَسُّم وَ کانَ اَفْکَهُ النَّاسُ

(همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زیاد تبسّم بر لب داشت و از همه بیشتر مزاح و شوخی نمکین می کرد.) [۱] .

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم خود فرمود:

اِنّی لَاَمْزَحُ وَ لا اَقُولُ اِلاّ حَقّاً

(همانا من از همه بیشتر شوخی می کنم، امّا جز حق چیزی نمی گویم.)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز شوخی نمکین داشت،

و همواره تبسّم بر لب داشته، خوشرو و متواضع بود،

در سلام سبقت می گرفت.

تا آنجا که متکبّران غرورزده به امام علی علیه السلام ایراد می گرفتند،

که چرا شوخی می کند،

و با مردم فروتن است،

و تبسّم بر لب دارد،

و به همین جهت برخی از خود بزرگ بین‌ها، که مردم را تحقیر می کردند و می گفتند:

علی برای خلافت، مناسب نیست.

روزی سلمان فارسی به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:

هذا ما اَخَّرَکَ اِلَی الرّابِعَهْ

(اخلاق نیکو و شوخی های تو باعث شد که بی‌خردان شما را در رتبه چهارم خلافت قرار دهند.)

و می گفتند:

لَوْلا دُعابَتُهُ لَکانَ اَوْلَی النّاسُ بِالْخِلافَهْ

(اگر شوخی های علی نبود، از همه سزاوارتر به خلافت بود.)

چون جاهلان غرورزده فکر می کردند، یک مدیر سیاسی باید متکبر و خودخواه و خشن باشد تا مردم از او ترسیده، اطاعت کنند.

همین جَوْسازی‌ها را عمروعاص در شام برضدِّ امام علی علیه السلام داشت که در خطبه ۸۴ نهج‌البلاغه حضرت پاسخ او را می‌دهد:

عَجَبا لَاِبْنِ النّابِغَهِ! یَزْعُمُ لِاَهْلِ الشّامِ اَنَّ فِیَّ دُعابَهً، وَ اَنّی اِمْرَؤٌ تِلْعابَهٌ اُعافِسُ وَ اُمارِسُ لَقَدْ قالَ باطِلًا وَ نَطَقَ اِثماً... أمّا وَ اللّهِ لَیَمْنَعُنی مِنَ اللَّعْبِ ذِکْرُ الْمَوْتِ

(شگفتا، پسر آن زن نابغه، در میان مردم شام رواج می‌دهد که من اهل شوخی بوده با سخنان خنده‌آور مردم را سرگرم کرده‌ام، حرفی به باطل گفته و سخنی به گناه انتشار داده است.

سوگند به خدا همانا مرا یاد مرگ از شوخی کردن و سرگرمی‌های بیهوده باز می‌دارد) [۲] .

____

پی نوشت ها:

[۱] جامع السّعادات.

[۲] خطبه ۱:۸۴ و ۴ نهج‌البلاغه معجم‌الفمهرس محمد دشتی.

خانه وسیع خریدن

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به مسکن که یکی از نیازهای طبیعی و ضروری انسان است، فکر وسیع و واقع‌بینی داشت.

روزی به منزل یکی از دوستان خود رفت، دید که منزل او بسیار کوچک و تنگ است،

امام علی علیه السلام به او فرمود:

خانه تو خیلی کوچک است.

سپس پولی در اختیارش گذاشت که منزلِ مناسبِ شأنش خریداری کند و به آنجا أثاث کشی نماید.

دوست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام این خانه پدری من است که آن را برای من ساخته و نمی‌توانم آن را بفروشم، یا از آن خارج گردم.

حضرت پاسخ داد:

اِنْ کانَ أبوکَ أحْمَقٌ یَنْبَغی أنْ تَکُونَ مِثْلُهُ؟

(اگر پدرت نادان بود، تو هم باید نادان باشی؟.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بهجالصّباغه ج۱۲ ص۹۸.

خبر از چگونگی قبر و دفن خویش

می‌دانیم که قبر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف یک قبر معمولی نیست، بلکه امام علی علیه السلام در کنار حضرت آدم علیه السلام و نوح پیامبر علیه السلام آرمیده است.

و در زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ابتداء به حضرت آدم علیه السلام و سپس حضرت نوح علیه السلام سلام عرض می کنیم:

السَّلامُ عَلَیکَ وَ عَلَی ضَجیعَیکَ آدَمَ وَ نُوحٍ علیهما السلام [۱] .

(سلام بر تو ای امیر و رهبر مؤمنان و سلام بر آدم و نوح علیهما السلام که در دو طرف قبر شریفت آرمیده اند).

آنگاه که امام علی علیه السلام در بستر شهادت بود، چگونگی دفن و مدفن خود را اینگونه توضیح داد.

خطاب به فرزندانش امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود:

وقتی مرا غسل دادید و کفن کردید و در تابوت نهادید، به قسمت جلوی تابوت کاری نداشته باشید،

شما قسمت عقب تابوت را بردارید که جلوی تابوت خود بلند شده، حرکت می کند،

هرجا که سَرِ تابوت فرود آمد، توقّف کنید که آنجا قبری آماده برای من وجود دارد،

در کنار قبر حضرت آدم علیه السلام و نوح علیه السلام مرا به خاک بسپارید.

امام حسن و امام حسین علیهما السلام پس از غسل وکفن، بدن خورشید ولایت را در تابوت گذاشتند، ناگاه دیدند که قسمت جلوی تابوت بلند شد، فوراً عقب تابوت را به دوش گرفتند و رفتند تا در سرزمین نجف که منطقه نیزاری بود، تابوت فرود آمد، مقداری خاک‌ها را که کنار زدند، قبری آماده دیدند و پدر را در آن قبر دفن کردند.

محلّ دفن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر همه پنهان بود و کسی نمی‌دانست که امام در کجا دفن شده است، جز اهل‌بیت علیهم السلام و جمعی از یاران نزدیک که به زیارت حضرت می‌رفتند. [۲] .

تا دوران خلافت هارون، قبر امام علی علیه السلام مخفی بود.

روزی «هارون» در اطراف کوفه به شکار رفت و واقعه شگفت آوری را مشاهده کرد.

دید که شیر و پلنگ و آهو و گَوَزن و دیگر حیواناتِ ضِدّ و نقیض به یک نیزاری پناه برده، در آنجا همه در کنار یکدیگر می آرمند،

در حالی که خارج از آن منطقه أمن، یکدیگر را می‌خورند و می‌درند،

و هر شکاری را که تعقیب می کنند، فوراً به همان نیزار پناه می‌برد تا در امان باشد.

هارون شگفت زده شد،

و بزرگان و پیرمردان کوفه را پنهانی احضار کرد و علّت آن را پرسید.

پاسخ دادند که:

در این منطقه «نجف» و در داخل نیزارها قبر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار دارد،

و چون ما اجازه نداشتیم آن را افشاء کنیم، اکثر مردم از این حقیقت با خبر نیستند.

از آن پس «قبر پنهان» حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آشکار شد،

و شیعیان توانستند ساختمان زیبا و گنبد و بارگاهی بر آن بنا کنند که زیارتگاه عموم شیعیان گردد. [۳] .

____

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج۵۳ ص ۲۷۱ وج ۱۰۰ ص۲۸۶ و۳۷۶.

[۲] اثبات الهداهٔ ج ۴ ص ۵۸۲ و ج ۵ ص ۲.

[۳] اثبات الهداهٔ ج ۴ ص ۵۸۳، حُرّ عاملی.

خوردن به

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خوردن بِه، دلِ ضعیف را قوی می کند، و معده را پاک و دل را زیرک و ترس را از بین می‌برد. [۱] .

____

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب هشتم.

خرما

درمان با خرما

فوائد خرمای سُرخ

خُرما و فرزندان نیکو

نان و خرما، غذای امام

خرما و نابودی کرم های معده

۱- امام صادق علیه السلام از پدران خود از حضرت علی علیه السلام نقل کرد که فرمود:

مَا تَأْکُلُ الْحَامِلُ مِنْ شَیءٍ وَلاتَتَداوی بِهِ أَفْضَلُ مِنَ الرُّطَبِ. [۱] .

«غذائی انسان نمی‌خورد، و چیزی انسان را شفا نمی‌دهد که بهتر از خرما باشد.»

۲- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که آن حضرت فرمود:

خالِفُوا أَصْحَابَ الْمُسْکِرِ وَ کُلُوا التَّمْرَ فَإِنَّ فیهِ شِفاءٌ مِنَ الأَدْواءِ [۲] .

«با شراب خواران مخالفت کنید و به جای شراب، خرما بخورید که خُرما درمان دردهاست.»

۳- در روایتی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خَیْرُ تَمَراتِکُمْ الْبَرَنّی، فَأَطْعِمُوا نِسَاءَکُمْ فی نِفاسِهِنَّ تَخْرُجْ أَوْلادُکُمْ حُلَماءَ [۳] .

«در میان خرماها خرمای سرخ بهتر است، به زنان خود در ایّامِ پس از زایمان خرمای سُرخ بخورانید تا فرزندانی حلیم و بُردبار تحویل شما بدهند.»

۴- معروف بن خربوذ می گوید:

رَأی أَمیرَالْمُؤْمِنینَ علیه السلام یَأْکُلُ الْخُبْزَ بِالَّتمْرِ. [۴] .

«بارها دیده بود که امیرالمؤمنین علیه السلام نان و خرما میل می‌فرمود.»

۵- امام صادق علیه السلام فرمود:

کانَ أَمیرُالْمُؤْمُنینَ علیه السلام یَأْخُذُ الَّتمْرَ فَیَضَعُها عَلَی اللُّقْمَهِ، وَ یَقُولَ: هذا أُدْمُ هذِهِ. [۵] .

«همواره امیرالمؤمنین علیه السلام خرما را در لقمه‌ای نان می گذاشت و می‌فرمود:

این (خرما) خورشتِ این است. (یعنی: نان را با خرما باید خورد.)»

۶- از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

کُلُوا الَّتمْرَ فَإِنَّ فیهِ شِفاءٌ مِنَ الْأَدْواءِ. [۶] .

«خُرما بخورید، زیرا در آن درمان دردهاست.»

۷- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

مَنْ أَکَلَ سَبْعَ تَمْرَاتٍ عَجْوَهً عِنْدَ مَضْجَعِهِ، قُتِلَ الدُّودُ فی بَطْنِهِ. [۷] .

«کسی که هفت دانه خُرما را به هم کوبیده و به هنگام خواب بخورد، کرم‌های داخل معده او کشته خواهند شد.»

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج ۶۶ ص۱۲۸ ح ۱۰.

[۲] بحارالأنوار ج ۶۶ ص۱۳۳ ح ۳۱.

[۳] بحار ج ۶۶ ص۱۳۴ ح۳۸، البَرِّنیُ: تَمْرٌ مَعْرُوفٌ اَصْفَرٌ مُدَوَّرٌ و هو أجْوَدُ التَّمرِ وَ واحدته برنیه. (تاج العروس).

[۴] بحارالأنوار ج ۶۶ ص۱۳۹ ح ۵۱.

[۵] بحارالأنوار ج ۶۶ ص۱۳۹ ح۵۲.

[۶] بحارالأنوار ج ۶۶ ص ۱۴۱ ح۵۸.

[۷] مستدرک الوسائل ج۱۶ ص ۳۹۰ ح۳ عن طب الأئمهٔ.

خربزه و هندوانه

۱- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اَلْبِطِّیخُ شَحْمَهُ الْأَرْضِ لاداءٌ وَ لاغائِلَهٌ فیهِ.

«خربزه (یا هندوانه) میوه زمین است، نه در آن بیماری است و نه نگرانی در آن وجود دارد.»

۲- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

فِيهِ عَشْرُ خِصالٍ: طَعَامٌ، وَ شَرَابٌ، وَ فَاكِهَةٌ، وَ رَيْحَانٌ، وَ أُدْمٌ، وَ حَلْوَاءٌ، وَ أَشْنَانٌ، وَ خَطْمِيٌّ، وَ نُقْلٌ، وَ دَوَاءٌ. [۱] .

«در خربزه (یا هندوانه) ده أثر نیکوست،

هم طعام است

و هم آبِ نوشیدنی،

هم میوه است

و هم گُل خوشبو،

هم خورشت است

و هم شیرینی و حلوا،

هم نبات است

و هم گُلِ ختمی،

و نُقل و شیرینی است

و دوای دردهاست.»

۳- امام رضا علیه السلام از پدران خود نقل کرد که فرمود:

كَانَ عَلِيُّ بْنُ أبی طَالِبٍ علیه السلام يَأْكُلُ الْبِطِّيخَ بِالسُّكَّرِ. [۲] .

«امام علی علیه السلام همواره خربزه (و انواع طالبی) را با شِکَر می‌خورد.»

۴- و در حدیث دیگری آمده است که:

يَأْكُلُ الْبِطِّيخَ بِالرُّطَبِ. [۳] .

«امام علی علیه السلام خربزه را با خرمای تازه می‌خوردند.»

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج۶۳ ص۱۹۴ ح۸.

[۲] بحارالأنوار ج۶۳ ص۱۹۷-۱۹۶ ح۱۶.

[۳] مستدرک الوسائل ج۱۶ ص۴۰۸ باب۷۷ ح۱.

خلال کردن دندان

شیوه صحیح خلال کردن

خلال کردن و بهداشت دهان و دندان

خلال کردن و روزی

خلال کردن و درمان جذام

۱- از امام علی علیه السلام نقل شد که فرمود:

التَّخَلُّلُ بِالطَّرْفاءِ يُورِثُ الْفَقْرَ. [۱] .

«خلال کردن با چوب درخت گز، عامل فقر و تهیدستی است.»

۲- ثابت بن ابی صفیّه از ثور بن سعید، از پدرش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

یَأْمُرُنا إذا تَخَلَّلْنا أنْ لانَشْرَبَ الْماءَ حَتَّی نَمَضْمَضُ ثَلاثاً. [۲] .

«آن حضرت پس از خلال کردن دندان به ما دستور داد تا سه بار دهان و دندان را با آب مزمزه کرده، شستشو دهیم و سپس آب بنوشیم.»

۳- از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

تَخَلَّلُوا عَلی أَثَرِ الطَّعامِ، فَإنَّهُ صِحَّةٌ لِلنّابِ وَ النَّواجِذِ، وَ یَجْلِبُ عَلَی الْعَبْدِ الرِّزْقَ. [۳] .

«پس از غذا خوردن خلال کنید که فضای دهان (نای) و دندان های جلو و عقب را سالم نگه‌می‌دارد و عامل جلب روزی برای بندگان است.»

۴- از امام علی علیه السلام نقل شده که:

أنَّ النَّبِیّ صلی الله علیه وآله وسلم، نَهی أنْ یَتَخَلَّلَ بِالْقَصْبِ وَ أنْ یَسْتاکَ بِهِ، وَ نَهی أنْ یَتَخَلَّلَ بِالرُّمَّانِ وَ الرَّیْحانِ، فَإنَّ ذلِکَ یُحَرِّکُ عِرْقَ الْجُذامِ. [۴] .

«رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نهی فرمود که با شاخه درخت انار یا ریحان خلال کنند، زیرا بیماری جذام را تقویت می کند.»

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج۶۳ ص۴۳۶ ح۱.

[۲] بحارالأنوار ج۶۳ ص۴۳۸ ح۵.

[۳] مستدرک الوسائل ج۱۶ ص۳۱۷ ح۱.

[۴] مستدرک الوسائل ج۱۶ ص۳۱۹ ح۱.

خطبه بی الف

حَمِدْتُ وَ عَظِمْتُ مَنْ عَظُمَتْ مِنَّتُهُ وَ سَبَقَتْ نَعْتُهُ وَسَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبُهُ وَ تَمَّتْ کَلِمَتُهُ وَ نَفِذَتْ مَشِیتُهُ وَ بَلَغَتْ قَضِیتُهُ.

حَمِدْتُهُ مُقرٌّ لربوبیته مِتَخضّع لعبودیته، متضلّ من خطیئته، معترف بتوحیده مؤَمّلٌ مِن رَبّه مَغفِرَةً تُنجیه یوم یشغل عن فصیلة و بنیه.

و نَستعینه و نَسترشده و نَستهدیه و نُؤمن به و نَتوکَّل علیه و شهدتُ له تشهیدٌ مخلصٌ و موقنٌ و فردته تفرید مؤمن متیقّن و وحّدته توحیدُ عبدٍ مذعنٍ لَیس بِه شریکٌ فی مُلکه و لم یکن له ولی فی صُنعه.

جَلَّ عَن مُشِیرٍ و وزیرٍ فی عونٍ و معینٍ و نظیرٍ.

عَلِمَ فَستَرَ وَ نَظَرَ فَخَبَر و مَلَکَ فقدرُو عُصِی فَغَفَرَ، وَ حَکَمَ فَعَدَل

لَم یزل و لَن یزول، لیس مثله شیء و هو قبل کلَّ شَیءٍ و بَعْد کلَّ شَیء. ربَّ متفرِّد بعزّتِهِ متمکِّنٌ بِقُوَّتِهِ، مُتقدِّسٌ بِعُلُوِّهِ، مُتکبر بسُموِّهِ لیس یحِیطُ بِهِ سَمْعٌ و لیس مُحِیطٌ به نَظَرٌ.

قَوِی منیعٌ بَصِیرٌ سَمِیعٌ عَلِیمٌ حَکِیمٌ رؤوفٌ رحیمٌ

عَجَزَ عن وَصفِهِ مَن یصِفَهُ وَ ضَلَّ عَن نَعْتِهِ مَنْ یعرفه.

قَرُبَ فَبَعُدَ و بَعُدَ فَقَرُبَ یجیبُ دَعْوَةَ مَنْ یدْعُوهُ و یروقه و یحبُّوه، ذولطفٍ خَفِی وَ بَطشٍ قوی وَ رَحمةٍ مُوسعةٍ و عُقوبةٍ مُوجَعَةٍ.

رَحْمُهُ جَنَّةٌ عریضةٌ مونقةٌ و عُقُوبَتُهُ جَحِیمٌ ممدوةٌ مُوبقَة.

وَ شَهِدَتْ ببعثهٔ مُحَمَّدٍ عَبْدُهُ و رَسُولَهُ و صفیهُ و نبیهُ وَ خَلِیلُهُ و حَبِیبُهُ. صلّی عَلَیهِ وَ بِهِ صَلوةٌ تُحظیه و تُرِیفَه و تَعلِیهِ و تفرّبه و تُدنِیهِ، بَعْثُهُ فِی خَیر عَصْرٍ وَ حِینَ فَترَةٍ وَ کَفرَةٍ.

رَحمةٌ لِعبيده، و مِنّةٌ لمزيده، ما خَتَم له نُبوَّتُهُ و وَضَعَ بِهِ حُجَجُهُ فَوَعَسَ و نَصَحَ و بَلَغَ وَ كَدّه.

رؤوف بِكُلِّ مُؤمِنٍ، رحيمٌ، رضى، ولى، زكى، عَلَيهِ رَحْمَةٌ وَ تَسْلِيمٌ وَ بَرَكَةٌ وَ تَكْرِيمٌ، مِنْ رَبٍّ غَفُورٍ رَحِيم، قَرِيبٍ مُجيب.

وَصَيتُكُم جميعَ مَنْ حَضرَ بوَصِيةِ رَبِّكُم و ذكَرتُكُم سُنَّةَ نَبيكُم.

فَعَلَيكُم بِرَهبَةٍ تسكُنُ قُلُوبُكُم، و حَسَنةٍ تذرى دمُوعُكُم وَ تَقِيةٌ تُنْجِيكم قَبْلَ يوْمٍ يذْهِلُكُم وَ يبْلِيكُم.

ينْمُو وَ يفُوزُ فِيهِ مَنْ ثَقُلَتْ وَزْنَ حَسَنَتِهِ خَفَّت وَزْنُ سَيئَهُ.

وَ لتَكُنْ مَسْئَلَتُكُم وَ مُلقكُمْ مَسْئَلَةَ ذُلٍّ و خُضُوعٍ وَ شُكْرٍ وَ خُشُوعٍ وَ تَوبَةٍ نُزُوعٍ وَ نَدَمٍ وَ رُجُوعٍ.

وَ لَيغْتَنِمْ كُلَّ مُغْتَنِمٍ مِنْكُمْ صِحَّتَهَ قَبْلَ سُقْمِهِ و شَبِيبَتُهُ قبلَ هِرَمِهِ و كِبَرَهُ وَضِعَتَهُ و سِعَتَهُ و فِرْغَتُهُ قبلَ شُغلِهِ وَ غُنيتَهُ قَبْلَ فَقْرِهِ، وَ خَضَرَهُ قبلَ سَفَرِه، مِن قَبلِ يهْرُمُ وَ يكبُرُ، وَ يمْرُضُ وَ يسْهُمُ وَ عَلَيهِ طَبِيعَتُهُ و يعْرِضُ عَنْهُ حَبِيبَةٌ وَ يقْطَعُ عُمْرَهُ وَ يتَغَيرُ عَقْلَهُ، و يتَغَيرُ لَوْنَهُ، وَ يقِلُّ عَقْلَهُ.

قَبْلَ قَولِهِم هُوَ مُوعُوك وَجِسْمَهُ مَنْهُوك.

قَبْلَ جِدَّهُ فى نَزْعٍ شَدِيدٍ وَ حُضُورِ كُلِّ قَرِيبٍ وَ بَعِيدٍ.

قَبْلَ شُخُوصِ بَصَرِهِ وَ طُمُوعِ نَظَرِهِ وَ رَشْحِ جَبِينِهِ، وَ خَطْفِ عُرنِينِهِ وَ سُكُونِ حُنِيفَهُ وَ حَديثِ نَفْسَهُ وَ بَكى عُرْسَهُ وَ يتَمّ مِنهُ وَلَدَهُ و تَفْرقَ عَنهُ عَدُوَّهُ وَ صَدِيقَهُ، وَ قَسَمَ جَمْعَهُ وَ ذَهَبَ بَصَرَهُ وَ سَمْعَهُ، وَ كَفَنَ وَ مَدَدَ، وَ وُجِّهَ وَ جَرَّدَ و عَرى وَ غَسَلَ وَ كَشَفَ وَ سَجى وَ بَسَطَ لَهُ وَ هِى وَ نَشَرَ عَلَيهِ وَ نَقَلَ مَنْ دُورِ مُزَخْرَفِهِ، وَ قُصُورِ مَشَيدِهِ، وَ حَجَرَ مُنَجَّدِهِ.

فَجَعَلَ فى ضَرِيحِ مَلْحُودٍ، ضَيقٍ مَرْصُودٍ، بِلَبَنٍ مَنْطُودٍ مُسَقَّفٌ بِجِلْمُودٍ وَ هَيلٌ عَلَيهِ عَفْرُهُ وَ حَشَّ عَلَيهِ مَدَرَهُ وَ تَحَقَّقُ حَذْرَهُ وَ نَسى خَبَرَهُ وَ رَجَعَ عِنْدَ وَلِيهِ وَ صَفِيهِ، وَ نَدِيمِهِ وَ نَسِيبِهِ وَ تَبَدَّلَ بِهِ قَرِينُهُ وَ حَبِيبُهُ فَهُوَ حَشْوٌ قَبْرٍ، وَ دَهِينَ قَفْرٍ يسْعى فى حَسَنَهُ دُودِ قَبْرِهِ وَ يسِيلُ صَدَيدِهِ عَلى صَدْرِهِ وَ نَحْرِهِ فَتُشِيرُ مِنْ قَبْرِهِ وَ ينْفَخُ فى صُورِهِ وَ يدْعى بِحَشْرِهِ وَ نَشُورِهِ.

فَثَمَّ بُعْثِرَتْ قُبُورٌ وَ حُصِّلَتْ سَرِيرَةُ صُدُورٍ وَ جِيئى بِكُلِّ نَبِى وَ صَدِيقٍ وَ شَهِيدٍ وَ نَطِيقٍ وَ قَعَدَ لِلْفَصْلِ رَبٌّ قَدِيرٌ بِعَبْدِهِ بَصِيرٌ خَبِيرٌ.

فَلَكُم مِنْ ذَفْرَةٍ تُغْنِيهِ وَ حَسْرَةٍ تُقْصِيهِ فى مَرْقَفِ سَهِيلٍ وَ مَشْهَدِ جَليلٍ بَينَ يدَى مُلكٍ عَظيمٍ بِكُلِّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ عَلِيمٌ.

حِينَئِذٍ يلْجُمُ عَرَقُهُ وَ يحْصُرُهُ قِلَقُهُ، غَيرَ مَرحُومَةٍ، وَ صَرَخَتْهُ غَيرَ مَسْمُوعَةٍ وَ حُجَّتَهُ غَيرَ مَيبُولَةٍ.

مُنْتَشِرٌ صَحِيفَتَهُ وَ تَبينَ جَرِيرَتَهُ حَيثُ نَظَرَ فى سُوءِ عَمَلِهِ وَ شَدَّتَ عَينَهُ بِنَظْرِهِ وَ يدِهِ بِبَطْشِهِ وَ رِجْلِهِ بِخَطْوَتِهِ وَ فَرْجُهُ بِلَمْسِهِ وَجِلْدُهُ بِمَسِّهِ وَ تُهَدِّدُهُ مُنْكِرٌ وَ نَكِيرٌ. وَ كَشَفَ عَنْ حَيثُ يصِيرُ فَسَلسَلَ جِيدَهُ وَ غَلْغَلَ مُلْكَهُ يدَهُ وَسِيقَ يسْحَبُ وَحَشْدَهُ فَوَرَدَجَهَنَّمُ بِكَرْبٍ وَ شِدَّةٍ وَظَلَّ يعْذُبُ فِى صَحِيحٍ وَ يسَمّى شَرْبَةً مِنْ حَمِيمٍ - تَشْوِى وَجْهَهُ؛ تُسْلِخَ حَقْدَهُ وَ زَبْتَلَتْهُ بِمَنْمَعٍ مِنْ حَدِيدٍ - يعُودُ جِلْدَهُ بِعَنْضَجَةٍ كَجِلدٍ جَدِيدٍ يسْتَغِيثُ فَتَعْرِضَ عَنْهُ خَزَنَةَ جَحِيمٍ وَ يسْتَصْرِخُ فَلَمْ يجِب نَدَمٍ حَيثُ لَمْ ينْفَعُهُ نَدْمُهُ - نَعُوذُ بِرَبٍ قَدِيرٍ مِنْ شَرِّ كُلِّ مُصِيرٍ وَ نَسْئَلُهُ عَفْوٌ مِنْ رَضِى عَنْهُ مَغْفِرَةٌ مِنْ قَبْلِ مِنْهُ فَهُوَ وَلِى مَسْئَلَتِى وَ مَنْجِحُ طَلَبَتِى فَمَنْ زُحْزِحَ عَنْ تَعْذِيبِ رَبِّهِ.

فِى جَنَّةٍ يقِرُّ بِهِ وَ خَلَّدَ فِى قُصُورٍ شَيدَهُ وَ مُلْكِ جُودٍ عَينَ وَ خَعَّدَهُ، وَطِيفَ عَلَيهِ بِكُوسٍ وَسَكَنِ حَظِيرَةِ قُدسٍ فِى فِرْدُوسٍ وَ تَتْعَلَبُ فِى نَعمى وَ يسْقى مِنْ تَسنِيمٍ وَ شُرْبٍ مِنْ سَلسَبِيلٍ قَدْ مَزَجَ بِزَنْجَبِيلٍ - خَتَمَ بِمِسْكٍ - مُسْتَدِيمٍ لِلْمُلكِ مَسْتَشْعِرٌ لِلسُّرُورِ وَ يشْرَبُ مِنْ خَمُودٍ - فِى رَوضٍ مُغْدِقٍ لَيسَ ينْزِفُ عَقْلَهُ هذِهِ مَنْزِلَةٌ مَنْ خَشِى رَبَّه وَ حَذرَ نَفْسَهُ وَ تِلْكَ عُقُوبَةٌ مَنْ عَصِى مُنْشِئَهُ وَ سَوَّلَتْ لَهُ نَفْسَهُ مَعْصِيتَهُ فَهُوَ قَولُ فَصْلٍ وَ حُكمُ عَنْهُ قَصِصٌ قَصَّ وَ وَعَظٌ نَصَّ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ نَزَلَ بِهِ رُوحٌ قُدسٌ مُنِيرٌ مُبِينٌ - من عند رب كريم - عَلى قَلبِ نَبِى مُهتَدٍ رَشَيدٍ وَ سَيدٌ صَلَّتْ عَلَيهِ رُسُلٌ سَفَرَةٌ مُكَرَّمُونَ بِرَرَةٌ عَذْبٌ بِرَبٍّ عَلِيمٍ حَكِيمٍ قَدِيرٍ رَحِيمٍ مِن شَرِّ عَدُوٍّ لَعِينٍ رَجِيمٍ يتَضَرَّعُ مُتَضَرِّعُكُمْ وَ يبْتَهِلُ مُبْتَهِلُكُم وَ نَسْتَغْفِرُ رَبَّ كُلَّ بِرَبٍّ لِى وَلَكُمْ. [۱].

سپس امام این آیه را خواندند:

تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لايريدون علواً فى الارض و لافساداً و العاقبة للمتّقين.

خطبه «بدون الف» در مجامع علمی مسلمین حرکت فکری ایجاد کرد و یک نهضت ادبی به وجود آورد.

پی نوشت ها:

[۱] قضاء امیرالمؤمنین‌علیه السلام، ص۵۹ تا ص۶۱؛ شرح نهج‌البلاغه، ص۶۱۳.

خطبه بدون نقطه

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه‌ای «بدون نقطه» را نقل کرد که بیش از پیش توجّه بلغای عرب و ادبای نامی اسلامی را به خود جلب کرد.

ابن شهر آشوب در مناقب و کلینی و ابن بابویه باسناد خود از حضرت رضا علیه السلام روایت می‌کنند که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اطراف امام علی علیه السلام را گرفته بودند و از هر دَری سخنی می‌راندند امیرالمؤمنین علی علیه السلام برپاخاست و به صورت ناگهانی خطبه بی‌نقطه زیر را ایراد کرد.

از خطبه بی نقطه یکی کوتاه است مانند:

الحمدللّه اهل الحمد و مأواه و له اؤکد الحمد و اوحده اسرح الحمد و اسراه و اطهر الحمد و اسماه و اکرم و اولاه الخ [۱].

و دیگری طولانی است مانند:

خطبه بدون نقطه

اَلْحَمْدُللّهِ الْمَلِكِ الْمحْمُودِ الْمالِكِ الْوَدُودِ، مُصَوِّرُ كُلِّ مُولُودِ وَ مُسَهِّلُ الأَوطارِ عالِمِ الأَسْرارِ وَ مُدْرِكُها وَ مُدَمِّرُ الأَمْلاكَ وَ مُهْلِكُها وَ مُكَوِّرُ الدُّهُورِ وَ مُكَرِّرُها وَ مَوْرِدُ الأُمُورِ وَ مَصْدِرُها، عَمَّ سِماحَهُ وَ كَمُلَ سِنامَهُ وَ هَمُلَ وَ طاوَعَ السُّؤالِ وَ الأَمَلِ وَ أَوْسَعَ الرَّمْلِ وَ اَرْمَلَ، اَحْمَدُهُ حَمْدُهُ حَمْداً مَمْدُوحاً - مُداه، وَ اَوْحَدَهُ كَما وَحَّدَ الاَوَّلَ وَ هُوَ اللّهُ لا اِلهَ لِلأُمَمِ سِواهُ وَ لا صارَعَ لِما عَدَلَ وَ سَوَّاهُ، اَرْسَلَ مُحَمَّداً عَلَماً لِلإِسْلامِ وَ اِماماً لِلْحُكّام مُسَدِداً لِلرُّعام وَ مُعَطِّلُ اَحْكام وَ ذُو سِواع اَعْلَمَ وَ عَلِمَ وَ حَكَمَ وَاَحْكَمَ وَاَصْلُ الأُصُولِ وَ مُهَّدَ وَ الَّدالْوَعُودَ وَ اَوعَدَ، اَوْصَلَ اللّهُ لَهُ الإِكْرامَ وَ اَودَعَ دَوحَةَ السَّلام وَ رَحِمَ آلَهُ وَ اَهْلَهُ الْكِرامَ مالُمحَمَّدٍ آلٌ وَ مَنَعَ دال وَ طَلْعُ هَلالٍ وَ سَمْعُ اَهْلالٍ، اِعْلَمُوا دَعاكُم اِله اَصْلَحَ الأَعْمالْ وَ اَسْلَكُوا مَسالِكَ الْحَلالِ وَ اَطِيعُوا الْحرامَ وَ دَعُوهُ وَ اَسْمَعُوا اَمْرَاللّهِ وَعوهُ وَصِلُوا الأَرْحام وَ دَعْواها وَ عاوَا الأَهْرام وَاَرْدَعُوها وَ صاهَرُوا اَهْلَ الصَّلاحِ وَالْوَرَع وَ صارَمُوا رَهْطَ اللَّهْوِ وَالطَّمَع وَ مَصاهِرُكُمْ اَطْهَرُ الأَحْرارِ مَوْلِداً وَ اَسْراهُم سُودَداً وَ اَحْلاهُمْ مُورِداً وَ هاهُوا اُمُّكُم وَ هَلَّ حَرَمَكَ مُمْلِكاً عُرُوسَكُمُ الْمُكَرَّمَهُ وَ ماهَرَلَها كَما مَهَرَ رَسُولُ اللّهِ اُمَّ سَلَمَةٍ وَ هُوَ اَكْرَمُ صِهَرٍ اَوْدَعَ الأَوْلادَ وَ مَلِكَ ما اَدادَ وَ ما سَها وَ لَاوْكَسَ مُلاحَمَهُ وَلاصَمَ اَسْئَلُ اللّهَ لَكُمْ اَحْمادَ وِصالَهُ وَ دَوامَ اِسْعادَهُ وَاَلَهَمَ كَلا اِصلاحَ حالَهُ وَ الإِعْدادَ لِمالَهُ وَ مَعادُوا لَهُ الْحَمْدَ السَّرْمَدَ وَ لِمَدَحَ لِرَسُولِهِ اَحْمَداً.

ترجمه: خطبه بی نقطه

«حمـد و سـتایش پروردگار پسـندیده و داور محبوب مالك هر مولود و راهنمای هر گم شده سـتایش هموار كننده صـحراها و آرام دهنده كوه‌ها و روان كننده آب و بارانها و آسان كننده، مشكلات و مرادها.

ستایش كسـی را كه عالم اسـرار غیب است كلی و مرور دهنـده روزگار و دانش تجدیـد كننـده امور به شب و روز و دارنده زمان و مصادر آن. كسی كه سفره عامش همیشه گسترده است و خوان نعمت و كمالش همواره پهن و آماده است

آن كسـی كه به سائل و غیر سائل ببخشد و مرادها بر آورد، آنكس كه صـحراها را وسـعت داد و سنگریزه‌ها را فرش زمین ساخت - سـتایش پروردگـاری را كـه بی نظیر و واحـد است و پیغمبرش نیز فرمـود خـدائی نیست جز او و او پروردگـاری است كه برای همه امّت‌ها و ملّت‌ها یكسان است. آن كه پیامبران را فرسـتاد تا آنكه سلسـله نبوّت به محمد صلی الله علیه وآله وسلم رسید او را شاخص اسلام قرار داد و پیشوای دین و یاور احكام تا در راه صلاح بشر بكوشد و استوار و پایدار بماند

آن پیغمبر بود که مرا معرفی کرد و به علم و حکم و قضـاوت او بود که می‌دانست و اعلاـم کرد و قضـاوت نمود و محکم ساخت و اساس دین را پایدار نمود و تأکید کرد در وفای به عهد -

شما را وعده سروری داد و گرامی بدین داشت و اسلام را در میان شما به امانت گذاشت -

درود و رحمت بر او و اهل بیت و عترت او باد تا ما دامی که خورشید نور دارد و ماه تابش می کند، تا باد می‌وزد و آب روان است.

رحمت به روح پاک محمّد صلی الله علیه وآله وسلم و دودمانش

ای مردم خداونـد شـما را رعایت فرمود و اعمال صالح شـما را قبول کرد و به شـما وعده اجر فراوان داد، اینک به راه و روش حلال بروید و حرام را واگذارید، امر خدا را بشـنوید، و عمل کنید، و صـله رحم نمائید، و بدانید که اعمال شما عکس العملی دارد. تقوی پیشه کنید و از لهو ولعب و حرص و آز و طمع بهراسید.

همه با هم به عمل صالح روی بیاورید و پاک سرشت و بی آزار باشید.

شما با هم آنچنان باشید که گویا همه داماد یکدیگرید و در خانه هم عروسی دارید و رشته الفت شما پیوسته است

شما دخترها را بکابین و مهر رسولخدا و ام سلمه مهر بندید (۵۰۰ درهم) که بهترین اولاد را آورید.

من از خداوند مسئلت می کنم که همه را کردار پسـندیده دهد و اصـلاح فرماید و مال شما را زیاد کند و اعمال شما را برای آخرت ذخیره فرماید، ستایش می کنم پروردگار مقتدر را و مدح بی حد بر رسول گرامی اسلام که دین او جاودانه باد». [۲].

پی نوشت ها:

[۱] قضائ امیرالمؤمنین تألیف محمد تقی شوشتری، ص۱۶۳.

[۲] نقل از اصول الوصول فی حصول الوصول نسخه خطی متعلق به آقای سید فخرالدین طباطبائی مؤلف: کتاب واژه نامه فارسی.

خلع سلاح دشمن

دشمن کسی است که درحال حاضر با ما سر دشمنی دارد، یا در آینده، منبع خطری خواهد بود...

دشـمن را (چه از افراد ملت باشد، چه از مقامات دولتی و چه در صف دشـمنان) باید با زور و به قاعده به سر جای خود نشاند و در سرکوب او باید تمام روشهای مناسب را به کار برد.

در هنگام درگیری پیکار با دشمن ضروری است...

اما قبل از درگیری لازم است که او را از سلاحش محروم سازیم...

هرگـاه دشـمن از مـال و جنـگ افزار برخوردار باشـد، ضـرورت دارد پیش از آنکه آنهـا را علیه مـا به کار انـدازد، از چنگش بیرون بیاوریم...

امام علی (ع) درباره‌ی اخذ مالیات به کارگزاران خویش چنین می‌فرماید:

و لا تمسن مال احد من الناس مصل و لا معاهد الا ان تجدوا فرسا او سـلاحا یعدی به علی اهل الاسـلام، فانه لا ینبغی للمسلم ان یدع ذلک فی ایدی اعداء الاسلام فیکون شوکه علیه، و لا تدخروا انفسکم نصیحه، و لا الجند حسن سیره،...

«و به مال هیچکس، چه از آنان که نمازگزارند و چه آنان که هم پیمانند، دست نیالائید، مگر آنکه اسب یاس لاحی داشته باشند که بدان به مسلمانان تعدی کند، چه مسلمان را نشاید که وسیله‌ی برتری جوئی و قدرت طلبی را در دست دشمنان مسلمان باقی گذارد. از همفکری با یکدیگر خودداری نکنید (و در هر زمان به حال خود رسیـدگی کنید) و از خوشـرفتاری با سپاهیان و یاری به مردم و قدرت بخشیـدن به دین خدا بازنایستید. و در راه پروردگار آنچه بر شـما واجب گردانیده انجام دهید که خدای سـبحان از ما و شـما

خواسته است که با تلاش خود سپاس وی را بجای آوریم (و در اجابت امر وی به اطاعت زبانی، بسنده نکنیم) و دین حق را با آنچه در توان داریم یاری کنیم، و هیچ قدرتی نیست مگر از جانب خدا.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۵۱.

خویشتنداری پس از پیروزی

دشوارترین لحظه‌ی حفظ تسلط بر ارتش، هنگامی است که بر دشمن پیروز می‌شود و مجالی برای فرونشاندن کینه‌ای پیدا می‌کند که قلبش را آکنده است.

اما آیا سرباز پیرزومند به انجام دادن هر کاری آزاد است؟

هرگز!

ارتش باید به ارزشهای انسانی پای بند باشد. دلیری و قهرمانی آن اندازه که در بازداشتن نفس از تجاوز به ارزشهای انسانی و عقب راندن شهوتهای نفسانی است، در سرکوب دشمن نیست.

امام علی (ع) به سربازانش چنین سفارش می‌کند:

لا تفاتلوهم حتی یبدووکم، فانکم- بحمدالله- علی حجه، و ترککم ایاهم حتی یبدوو کم حجه اخیر لکم علیهم، فاذا کانت الهزیمه باذن الله فلا تقتلوا مدبرا و لا تصیبوا معورا و...

«با آنان پیکار نکنید تا این که جنگیدن آغاز کنند. چه خداوند را سپاس که حق و حجت از آن شماست، و اگر از حمله بدانان باز ایستید تا خود آغاز کنید، این نیز شما را حجتی دیگر است.

آنگاه که به اذن خداوند بر دشمن شکست وارد ساختید، فراریان را نکشید و بر تسلیم شدگان تیغ نکشید، و زخمیان را از پای درنیاورید و به زنان آزار نرسانید، حتی اگر به ناموس شما ناسزا گویند و به فرماندهانتان مشرک بودند نیز فرمان داشتیم از تعرض بدیشان خودداری کنیم و درآن روزگار جاهلی، اگر مردی، زنی را با سنگ یا چوبدستی می‌کوفت، این کار مایه سرافکندگی خود و فرزندانش بود.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۱۴.

خشم مقدس

امام علی (ع) می‌فرماید:

من احد سنان الغضب لله، قوی علی قتال اشداء الباطل.

«هر کس برای خدا خشمش برانگیخته شود، در نبرد با زورمندان باطل‌پرست نیرو می‌گیرد.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت شماره‌ی ۱۱۵.

خودداری از جهاد

خودداری از جهاد با دوری جستن از مبارزه‌ی مسلحانه آغاز می‌شود، سپس به مبارزه‌ی لفظی سرایت می‌کند، و عقابت به مبارزه‌ی فکری محدود می‌شود.

امام علی (ع) می‌فرماید:

«ان اول ما تغلبون علیه...»

«نخستین جهادی که شما با آن شکست می‌خورید، جهاد با دستهاست، آنگاه جهاد با زبانها، و پس آنگاه جهاد با دلها، پس هر که در دل معروفی را ستایش و منکری را نکوهش نکند، ضمیرش واورن گردد و وجدانش زیر و زبر شود.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت شماره‌ی ۳۶۷.

خدمتکاران منزل امام

خدمتکاران منزل حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام، سعد و (نصر) بودند که پس از امام علی‌علیه السلام با امام مجتبی‌علیه السلام و سپس با امام حسین‌علیه السلام بودند و در کربلا به شهادت رسیدند.

و دیگری «غزوان» و «میمون» بودند که برخی از کارها را بعهده داشتند

و از زنان خدمتکار حضرت «فضّه» بود که در آغاز، در خدمت حضرت زهراعلیها السلام بود و پس از شهادت آن حضرت به خدمت خود ادامه داد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] زندگانی امیرالمؤمنین‌علیه السلام، ص۴۰۶.

خانه ساده در کوفه

پس از جنگ جمل با مشورت‌های فراوان تصویب شد که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در شهر کوفه مستقر شود، بزرگان کوفه قصر سفیدی در نظر گرفتند که امام علی علیه السلام را در آنجا سکونت دهند تا به امور حکومتی بپردازد، وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام متوجّه این حرکت کوفیان شد، فرمود:

«من حاضرنیستم تا دیوار خانه‌ام از دیوار منازل بیچارگان بالاتر و خانه‌ام از خانه مستمندان بهتر باشد» [۱] .

بنابراین درخانه‌های معمولی کوفه سکونت گزید وبه کشور پهناور اسلامی آن روز که امروزه حدود پنجاه کشور اسلامی است فرمانروائی می‌کرد.

پی نوشت ها:

[۱] امام علی علیه السلام جرج جرداق ج ۱ص ۸۱.

خودکفایی در امور زندگی

بسیاری سعی دارند تابه این و آن امر و نهی کنند؛

فرمان بدهند؛

کارهای خود را به دیگران بسپارند، دیگران را در استخدام خود درآورند، یا از روی جهالت و نادانی یا بر اساس غرور وخودبزرگ بینی یا از روی خودخواهی به تحقیر دیگران، به امر و نهی این و آن می‌پردازند؛

و همواره یک موجود تنبل و مصرف کننده و بی‌تحرّک باقی می‌مانند که امام علی علیه السلام بااین روحیه نادرست مقابله می‌فرمود و تلاش داشت تا کارهای خود را شخصاً انجام دهد.

درکارخانه به همسرش کمک می کرد؛

گندم آرد می کرد؛

عدس پاک می کرد؛

نعلین را با دست خود وصله می‌زد؛ [۱] .

برای خرید پیراهن، خود به بازار می‌رفت؛

برای اداره زندگی کار می کرد؛

آبیاری نخلستان دیگران رابه عهده می گرفت تا پولی به دست آورد؛

و مشکلات زندگی را با دست خود برطرف می کرد.

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه خطبه ۲:۲۳ معجم‌المفهرس ، محمد دشتی.

خنداندن یتیمان

قنبر می گوید:

روزی امام علی علیه السلام از حال زار یتیمانی آگاه شد، به خانه برگشت و برنج و خرما و روغن فراهم کرده در حالی که آن را خود به دوش کشید، مرا اجازه حمل نداد، وقتی بخانه یتیمان رفتیم غذاهای خوش طعمی درست کرد و به آنان خورانید تا سیر شدند.

سپس بر روی زانوها و دو دست راه می‌رفت و بچّه‌ها را با تقلید از صدای بَع بَع گوسفند می‌خنداند،

بچّه‌ها نیز چنان می کردند و فراوان خندیدند.

سپس از منزل خارج شدیم

گفتم: مولای من، امروز دو چیز برای من مشکل بود.

اوّل: آنکه غذای آنها را خود بر دوش مبارک حمل کردید.

دوم: آنکه با صدای تقلید از گوسفند بچّه‌ها را می‌خنداندید.

امام علی علیه السلام فرمود:

اوّلی برای رسیدن به پاداش،

و دوّمی برای آن بود که وقتی وارد خانه یتیمان شدم آنها گریه می کردند، خواستم وقتی خارج می‌شوم، آنها هم سیر باشند و هم

بخندند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شجره طوبی ص ۴۰۷ – و – دُرَرُ المطالب.

خوراک و پوشاک علی

ألا و ان امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه و من طعمه بقرصیه. (نهج البلاغه از نامه ۴۵)

اگر علی علیه السلام را در خوراک و پوشاک با دیگران قیاس کنند کسی را نمیتوان یافت که در اینمورد همانند او باشد، زیرا خوراک آنحضرت بسیار ساده و کم و بطور کلی نان جوینی بود که سبوس آنرا پاک نمیکردند و در مدت خلافتش حتی مقدار سابق هم بحد اقل خود رسید.

علی علیه السلام هرگز دو خورشت یکجا صرف نکرد چنانکه در شب شهادتش نیز بدخترش ام کلثوم که برای او نان و شیر و نمک فراهم کرده بود فرمود مگر نمیدانی پدرت تا کنون بیش از یک غذا نخورده است؟ شیر را بردار و همین نان و نمک کافی است! حضرت باقر علیه السلام فرمود بخدا سوگند شیوه علی علیه السلام چنان بود که مانند بندگان غذا میخورد و بر زمین می‌نشست، دو پیراهن سنبلانی میخرید و غلامش را مخیر مینمود که بهترین آنها را بردارد و خود آندیگری را می‌پوشید و اگر آستین و یا دامنش بلندتر بود آنرا قطع میکرد. در مدت پنج سال خلافتش آجری روی آجر نگذاشت و طلا و نقره‌ای نیندوخت بمردم نان گندم و گوشت میخورانید و خود بمنزلش میرفت و نان جو با سرکه میخورد و هر گاه با دو کار خدا پسند روبرو میشد سخت‌ترین آنها را انتخاب میکرد و هزار بنده از دسترنج خود آزاد کرد که در آن دستش خاک آلود و صورتش عرق ریخته بود و کسی را تاب و توان کردار او نبود [۱] ابن جوزی مینویسد روزی عبد الله بن رزین بخانه علی علیه السلام رفت و دید آنحضرت کمی گوشت و آرد جو با آب مخلوط کرده و در کاسه‌ای میجوشاند! عبد الله عرض کرد یا امیر المؤمنین این چه غذائی است که شما میخورید؟ شما خلیفه مسلمین هستید و تمام بیت المال در دست شما است و شما مجازید که باندازه سد جوع از اغذیه قوی طعام بخورید. علی علیه السلام فرمود برای والی مسلمین بیش از این جائز نیست!

عبد الله بن ابی رافع گوید روز عید بخدمت علی علیه السلام رفتم انبانی که مهر شده بود نزدش آوردند و در داخل آن نان جوین خشک و کوبیده بدیدم که آنحضرت از آن تناول فرمود، عرض کردم یا امیر المؤمنین این انبان را برای چه مهر میکنید؟ فرمود: خفت هذین الولدین ان یلینا بسمن او زیت. یعنی برای آن مهر میکنم که میترسم این دو فرزندم (حسنین علیهما السلام) آنرا با روغن و یا زیت نرمش کنند!

و هر وقت نان و خورشی خواستی بسرکه و یا نمک اکتفاء کردی و اگر از این برتر خواستی بسبزی و یا کمی شیر شتر قناعت نمودی و گوشت بسیار کم میخورد و میفرمود: لا تجعلوا بطونکم مقابر الحیوان ـ شکمهایتان را گورستان حیوانات قرار میدهید [۲] .

در کتاب ذخیرهٔ الملوک است که علی علیه السلام در مسجد کوفه معتکف بود موقع افطار عربی نزد آنحضرت آمد علی علیه السلام از انبان نان جو کوبیده شده در آورد و مقداری بعرب داد عرب آنرا نخورد و بگوشه عمامه‌اش بست و آمد بخانه حسنین علیهما السلام و با آنها غذا خورد و گفت در مسجد مرد غریبی دیدم که جز این نان کوبیده جو چیزی نداشت و دلم برایش سوخت کمی از این غذا برای او ببرم که بخورد! حسنین علیهما السلام گریه کردند و گفتند او پدر ما امیر المؤمنین علیه السلام است که با این ریاضت با نفسش مجاهدت میکند [۳] .

از سوید بن غفله نقل شده است که گفت روزی خدمت علی علیه السلام مشرف‌شدم دیدم شیر ترشیده‌ای که بویش بمشام من

میخورد در ظرفی جلو آنحضرت نهاده شده و قرص نان خشگیده پر سبوسی هم در دست مبارکش میباشد و آن نان بقدری خشگ بود که آنجناب آنرا با زانویش میشکست و در آن شیر ترشیده نرم میکرد و میخورد و بمن فرمود نزدیک بیا و از این غذای ما بخور عرض کردم من روزه دار هستم فرمود از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر کس روزه دار باشد و میل بطعامی کند و برای خدا نخورد خداوند از طعامهای بهشتی باو بخوراند و از شرابهای آن بنوشاند.

سوید گوید دلم بحال آنحضرت سوخت بفضه که خادمه منزل بود گفتم از خدا نمیترسی که سبوس جو را نمیگیری؟ گفت بخدا سوگند خودش دستور فرموده که سبوسش را نگرفته نان بپزم! حضرت متوجه صحبت ما شد و فرمود بفضه چه گفتی؟ عرض کردم باو گفتم چرا سبوس غله را نمیگیرد فرمود پدر و مادرم فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله باد که سبوس طعامش را نمیگرفت و از نان گندم سه روز سیر نشد تا خداوند او را قبض روح فرمود [۴] .

عدی بن حاتم نزد علی علیه السلام رفت و دید آنحضرت مشغول غذا خوردن است، چون بغذای او دقت نمود دید یک کاسه آب و مقداری تکه‌های نان جوین و کمی نمک است!!

عرض کرد یا امیر المؤمنین شما روزها اینهمه زحمت میکشید و شبها را در عبادت خدا بسر می‌برید و غذای شما هم همین است علی علیه السلام فرمود نفس سرکش را باید بریاضیت عادت داد تا طغیان نکند آنگاه فرمود:

علل النفس بالقنوع و الا

طلبت منک فوق ما یکفیها.

یعنی نفس را بوسیله قناعت بیمار و ضعیف گردان و الا از تو بیش از استحقاقش طلب کند [۵] .

یکی از رجال ثروتمند حلوائی پخته و مقداری از آنرا بعنوان تحفه نزد علی‌علیه السلام فرستاده بود آنحضرت روپوش ظرف حلوا را برداشت و دید رنگ و بوی خوبی دارد فرمود از رنگ و بویت معلوم است که طعم خوبی هم داری ولی هیهات که من ذائقه خود را بطعم تو آشنا کنم شاید در قلمرو خلافت من کسی پیدا شود که شب را گرسنه خوابیده باشد!

از احنف بن قیس روایت کرده‌اند که میگفت روزی نزد معاویه بودم چون موقع غذا شد برای معاویه سفره رنگینی چیدند که در آن انواع غذاها وجود داشت و چون معاویه مرد اکولی بود در خوراک خود دقت بیشتری مینمود که از نظر کم و کیف بطور مطلوب باشد.

احنف از دیدن سفره عریض و طویل معاویه گریه کرد، معاویه علت گریه را پرسید احنف گفت بحال علی علیه السلام گریه میکنم زیرا روزی در خدمت او بودم موقع افطار که شد مرا در منزل خود نگهداشت تا باتفاق حسنین علیهما السلام افطار کنیم، چون غذای مخصوص آنحضرت را آوردند دیدم انبانی است که بمهر خود او ممهور شده است علی علیه السلام مهر از او برگرفت و تکه‌ای از آن نان خشگ را با سرکه خورد و مجددا سر کیسه را مهر کرد و بفضه داد! گفتم مگر غیر از شما کس دیگری هم میتواند از این نان بخورد که انبان را مهر میکنید؟

علی علیه السلام فرمود مهر این کیسه از نظر بخل و امساک نیست بلکه برای اینست که در غیاب من فرزندان من این نانها را بروغن یا بزیت آغشته میکنند و من برای اینکه آنها باحترام این مهر بآن دست نزنند سر انبان را مهر میکنم! معاویه گفت راست میگوئی ای احنف احدی نمیتواند مثل علی علیه السلام باشد و باز کسی نمیتواند منکر فضیلت او باشد. لباس آنحضرت هم متناسب با خوراک او بود شلوارش زبر و خشن و پیراهنش هم کرباس بود در حالیکه بغیر از شام بتمام بلاد اسلامی فرمانروا بود.

اغلب روی خاک می‌نشست و بهمین جهت ابو تراب نامیده شد فرش خانه‌اش هم حصیر بود کفش خود را وصله میزد و سایر کارهایش را هم خودش انجام میداد. میفرمود بخدا سوگند این ردای من آنقدر وصله خورده است که از وصال آن خجالت میکشم! و الله لقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها [۶] .

در نامه‌ای که بعثمان بن حنیف والی بصره نوشته است فرماید: من که امام شما هستم بدو جامه کهنه و دو قرص نان اکتفاء کرده‌ام در صورتیکه میتوانم از جامه‌های حریر لباسی فاخر بپوشم و از عسل مصفی و مغز گندم غذای لذیذ و مقوی تناول کنم ولی هیهات که هوی و هوس نفس بر من غلبه نمایـد! آیـا بهمین قنـاعت کنم که گوینـد من امـام و خلیفه هسـتم امـا در انـدوه و پریشـانی فقراء شرکت نکنم؟ أاقنع من نفسی بان یقال امیر المؤمنین و لا أشارکهم فی مکاره الدهر [۷] ؟ علی علیه السلام می‌فرمود من در خوراک و پوشاک طوری هسـتم که اگر فقیرترین مردم مرا ببینـد میتواند در برابر فقر و فاقه خود صـبور و شـکیبا باشد زیرا وقتی امام خود را چنین ببیند از وضع و حال خود راضی میشود.

و باز میفرمود من میدانم که کسی مثل من نمیتواند زندگی کند اما آیا بین امام و مأموم نباید وجه تشابهی وجود داشته باشد؟ پس تا میتوانید از روش من پیروی کنید.

پی نوشت ها:

[۱] امالی صدوق مجلس ۴۷ حدیث. ۱۴

[۲] ینابیع المودهٔ باب ۵۱ ص ۱۵۰ ـ بحار الانوار جلد ۴۱ ص ۱۴۸.

[۳] ینابیع الموده باب ۵۱ ص. ۱۴۷.

[۴] کشف الغمه ص ۴۷ ـ تاریخ طبری و کتب دیگر.

[۵] بحار الانوار جلد ۴۰ ص. ۳۴۵.

[۶] نهج البلاغه خطبه ۱۵۹.

[۷] نهج البلاغه نامه ۴۵ بعثمان بن حنیف.

خوابیدن به جای پیامبر

وقتی قبائل قریش تصـمیم به قتل پیامبر صـلی الله علیه وآله وسلم گرفتند، و جبرئیل آن حضرت را از این تؤطئه آگاهی داد، چاره‌ای جز این وجود نداشت که پیامبر هجرت کند،

امّا چه کسی باید بر بستر پیامبر بخوابد و جاسوسان قریش را گمراه سازد؟

چه کسی باید جان خود را سپر بلای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سازد و از زن و فرزندان او دفاع کند؟

چه کسی باید در برابر چهل نفر از شجاعان قریش بایستد؟

شاید کشته شود؛

شاید در بستر پیامبر سر از تن او جدا کنند؛

شاید برای باز گرداندن خانواده پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با اوبجنگند واو را بکشند؛

کدام مردِ با شهامت و جسور و مؤمنی وجود دارد که این همه بلا را بجان بخرد، و جان خود را به خدا بفروشد؟ [۱] .

آن مرد بی همانند جز علی نیست، که پذیرفت همه این مسئولیت ها را بر دوش کشد.

پیامبر رادر آغوش گرفت و با پیامبر وداع کرد و در بستر او خوابید که قرآن می‌فرماید:

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاةِ اللَّه [۲] .

(برخی از انسان‌ها کسانی می‌باشند که جان خود را برای خشنودی خدا معامله می کنند.)

پی نوشت ها:

[۱] خداوند بزرگ آگاهی نسبت به عواقب آن شب هولناک را در اختیار امام علی علیه السلام نگذاشته بود تا او را بیازماید و الگوی دیگر مجاهدان گردد، همانگونه که پیامبران خود را آزمود.

[۲] سوره بقره، آیه ۲۰۷.

خرجی ما را آقا رساند

عالم متقی مرحوم حاج میرزا محمد صدر بوشهری نقل فرمود: هنگامی که پدرم مرحوم حاج شیخ محمد علی(ع) از نجف اشرف به هندوستان مسافرت نمود، من و برادرم شیخ احمد در سن شش، هفت سالگی بودیم. اتفاقا سفر پدرم طولانی شد، بطوریکه آن مبلغی را که برای مخارج به مادرم سپرده بود تمام شد و ما بیچاره شدیم.

طرف عصر از گرسنگی گریه می‌کردیم و به مادر خود چسبیدیم، مادرم بمن و برادرم گفت وضو بگیرید و لباس پاک بپوشید. ما همین کار را کردیم از خانه بیرون آمدیم تا وارد صحن مقدس شدیم، مادرم گفت من در ایوان می‌نشینم شما بحرم حضرت علی(ع)بروید و به حضرت امیرالمؤمنین (ع) بگوئید پدر ما نیست و ما امشب گرسنه‌ایم و از حضرت خرجی بگیرید و بیاورید تا برای شما تدارک کنم.

ما وارد حرم شدیم سر بضریح گذاشته عرضکردیم، پدر ما نیست و ما گرسنه هستیم. دست خود را داخل ضریح نموده. گفتیم خرجی بدهید تا مادرمان شام تدارک کند.

مقداری گذشت اذان مغرب را گفتند و صدای قد قامت الصلوهٔ را شنیدم من ببرادرم گفتم حضرت علی(ع)می‌خواهند نماز بخوانند (بخیال بچگی گفتم حضرت نماز جماعت می‌خوانند) پس گوشه‌ای از حرم نشستیم و منتظر تمام شدن نماز شدیم. کمتر از ساعتی که گذشت شخصی مقابل ما ایستاد و کیسه پولی بمن داد و فرمود: بمادرت بده و بگو تا پدر شما از مسافرت بیاید هرچه لازم داشتید بفلان محل مراجعه کن.

بالجمله فرمود: مسافرت پدرم چند ماه طول کشید و در این مدت ببهترین وجهی مانند اعیان و اشراف زادگان نجف معیشت ما اداره می‌شد تا پدرم از مسافرت برگشت.

شده‌ام گدای درت بجان چه در این جهان و در آن جهان

بودش شرف بهمه شهان یقین گدای تو یا علی(ع)

یل صف شکن بگه غزا، یم بخشش و کرم و سخا

وصی نبی، ولی خدا که بود سوای تو یا علی(ع)

تو باولیاء همه سروری، تو بانبیاء همه رهبری

ز سماء گرفته الی ثری، شده از نوای تو یا علی(ع)

دم ذوالفقار تو شعله کش، دل خصم دون تو در طپش

تن دشمنان تو مرتعش، گه غزای تو یا علی(ع)

شده تاج فرق تو اِنّما، بنموده مدح تو کبریا

مه و مهر گر شده بر ضیاء، بود از ضیای تو یا علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

خطیب دمشقی

یکروز هارون الرشید هفتاد نفر از علمای اهل سنت را فرا خواند، هنگامی که آنها به مجلس آمدند هارون از شافعی پرسید: چند حدیث در فضائل حضرت علی(ع)از حفظ داری؟

شافعی گفت: تعداد زیادی حدیث در فضیلت آقا علی(ع)به یاد دارم.

هارون گفت: چقدر است؟

شافعی گفت: می‌ترسم بگویم.

هارون گفت: از کی می‌ترسی؟

شافعی گفت: از تو می‌ترسم.

هارون گفت: نترس در امانی، بگو.

شافعی گفت: حدود چهار صد تا پانصد حدیث از حفظ هستم.

هارون از دیگری پرسید، گفت بیشتر از هزار حدیث در فضیلت علی(ع)از حفظ هستم.

هارون همین سؤال را از ابویوسف نمود. وی پاسخ داد پانزده هزار حدیث مُسند و پانزده هزار حدیث مرسل درباره آقا علی(ع)از حفظ دارم.

هارون از واقدی پرسید، او گفت من هم به اندازه ابویوسف وصف آقا علی(ع)را در احایث دیده‌ام.

هارون گفت: آنچه که گفتید از شنیده‌های شماست، امّا من فضیلتی از آقا علی(ع)را به چشم خود دیده‌ام، همه مشتاق شنیدن شدند.

هارون گفت: روزی حاکم دمشق برایم نامه‌ای نوشت که خطیبی در اینجا زندگی می‌کند که دشمن علی(ع)است و در خطابهایش مرتبا به آقا فحش می‌دهد، هر چه او را تهدید کرده‌ام فایده‌ای نکرده است چاره چیست؟

من در پاسخ او نوشتم: او را به بغداد نزد من بفرست. وقتی خطیب به اینجا رسید او را نصیحت کردم و گفتم: چرا با حضرت علی(ع)دشمنی داری؟ او گفت: برای اینکه او پدران و اجداد ما را کشته است. گفتم: آنها را به فرمان خدا و رسولش کشته است. گفت بهر حال من دشمن علی(ع)هستم.

من هم دستور دادم که او را کتک زدند و به زندان بینداختند، همان شب در خواب دیدم که حضرت خاتم الانبیاء (ص) از آسمان فرود آمد در حالی که پشت سر حضرت، آقا علی(ع) و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین (علی(ع)هم‌السلام) و جبرئیل (ع) نیز قرار داشتند همه بطرف قصر من آمدند. جامهایی از آب در دست جبرئیل بود.

حضرت پیغمبر (ص)، شیعیان را یکی یکی صدا زد و آنان را از آب بهشتی سیراب می‌نمود، از پنج هزار نفری که در این اطراف زندگی می‌کنند تنها چهل نفر را که من آنها را می‌شناختم و می‌دانستم از دوستداران و محبین آقا علی(ع)هستند سیراب شدند.

در این بین حضرت علی(ع)به پیامبر (ص) فرمود: از این خطیب بپرسید من با او چه کرده‌ام؟ خطیب را آوردند، پیغمبر به او فرمود: آیا حیا نمی‌کنی؟ خداوندا او را مسخ کن. ناگهان خطیب به شکل سگ در آمد، من از وحشت بیدار شدم و خادم را صدا زده و گفتم: خطیب را بیاورید.

من قصد داشتم خطیب را موعظه کرده و خوابی را که دیده بودم برایش تعریف کنم. خادم رفت و برگشت و گفت خطیب نیست امّا سگی در زندان است.

گفتم: سگ را بیاور، وقتی سگ را آورد دیدم خداوند برای عبرت دیگران گوشهای او را به شکل انسان باقی گذاشته و بدن او را بشکل سگ در آورده است و امروز شما را به اینجا دعوت کرده‌ام تا به چشم خودتان برتری و فضیلت آقا علی(ع)را ببینید به دستور

هارون: خطیب را که به شکل سگ در آمده بود، آوردند. در حالیکه بند به گردنش انداخته و او را می‌کشیدند، خطیب بدبخت، سر به زیر افکنده بود.

شافعی گفت: این خطیب مورد قهر و غضب خدا قرار گرفته و مسخ شده است. بنابراین بیشتر از سه روز زنده نمی‌ماند زودتر او را از اینجا دور کنید که بلای او ما را نیز مبتلا می‌کند.

خطیب را به زندان برگرداندند، طولی نکشید که صدای مهیبی برخاست و بر اثر صاعقه، ساختمان زندان برسر او خراب شد و جسد نحسش را سوزانیدند.

ز طریق بندگی علی(ع) نه اگر بشر بخدا رسد

بچه دل نهد بکه رو کند بچه سو رود بکجا رسد

ز خدا طلب دل مقبلی به علی(ع) ز جان متوسلی

که اگر رسد بعلی(ع) دلی بعلی(ع) قسم بخدا رسد

ازلی ولایت او بود ابدی عنایت او بود

ز کفایت او بود ز خدا هر آنچه بما رسد

بعلی(ع) اگر بری التجا چه در این سرا چه در آن سرا

همه حاجت تو شود روا همه درد تو بدوا رسد

علی(ع) ای تو یاور و یار ما اسفا بحال فگار ما

نه اگر به عقیده کار ما مدد از تو عقده گشا رسد

نه بهر که هر که فدا شود چو فدائی تو بجا شود

که هرآنکه درتو فنا شود ز چنین فنا به بقا رسد

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

خشم شیطان در برابر سکوت

جابر بن عبداللّه انصاری آن مرد صحابی و یار با وفا حکایت کند:

روزی مولای متّقیان امیرالمؤمنین، امام علی بن ابی طالب صلوات اللّه علیه از محلّی عبور می نمود، ناگهان متوجّه شد که شخصی مشغول فحش دادن و ناسزاگوئی، به قنبر غلام آن حضرت است؛ و قنبر می خواست تلافی کند و پاسخ آن مردبی ادب و تحریک شده شیطان و هوای نفس را بدهد.

ناگهان امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر قنبر بانگ زد که: آی قنبر! آرام باش و سکوت خود را حفظ کن و دشمن خود را به حال خود رها ساز تا خوار و زبون گردد.

سپس افزود: ساکت باش و با سکوت خود، خدای مهربان را خوشنود گردان و شیطان را خشمناک ساز و دشمن خویش را به کیفر خود واگذارش نما.

امام علی علیه السلام پس از آن فرمود: ای قنبر! توجّه داشته باش که هیچ مؤمنی نتواند خداوند متعال را، جز با صبر و بردباری خشنود سازد.

و همچنین هیچ حرکت و عملی همچون خاموشی و سکوت، شیطان را خشمگین و زبون نمی گرداند.

و بدان که بهترین کیفر برای احمق، سکوت در مقابل یاوه ها و گفتار بی خردانه او است. [۱] .

حقیر گوید: تأیید و مصداق بارز آن، نیز کلام خداوند متعال است که فرمود: (اِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً) [۲]؛ وقتی با افراد نادان و بی خرد مواجه گشتید، او را بدون پاسخ رها سازید.

پی نوشت ها:

[۱] الکنی و الا لقاب: ج ۲، ص ۲۹۴.

[۲] سوره فرقان: آیه ۶۳.

خاموشی چراغ و شنیدن خواسته

حارث همدانی یکی از اصحاب و دوستان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است حکایت کند:

شبی به منزل امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام وارد شدم و ضمن صحبت هائی به آن حضرت عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! از شما خواسته ای دارم؟

حضرت فرمود: ای حارث! آیا مرا سزاوار و شایسته شنیدن خواسته ات می دانی؟

گفتم: بلی، یا امیرالمؤمنین! شما از هر کسی والاتر و شایسته تر هستی.

حضرت فرمود: ان شاءاللّه که خداوند به وسیله من جزای خیری به تو دهد؛ و سپس از جای خود برخاست و چراغ را خاموش نمود و اظهار داشت: علّت این که چراغ را خاموش کردم، چون دوست نداشتم ذلّت پیشنهاد و خواسته ات را در چهره ات بنگرم؛ و بتوانی به آسودگی و بدون هیچ واهمه ای خواسته هایت را بیان کنی.

بعد از آن، افزود: از حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که فرمود: حوایج و خواسته های انسان به عنوان امانت خداوندی است، که باید در درون او مخفی بماند؛ و برای کسی غیر از خدای سبحان بازگو نکند.

پس از آن فرمود: هرکه حاجت و خواسته برادرش را بشنود بایستی او را کمک نماید و خواسته اش را برآورده کند البته تا جائی که مقدور باشد نباید او را ناامید و مأیوس گرداند- [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی: ج ۴، ص ۲۴، ح ۴.

خفه کردن هفتاد نفر هندی

عدّه ای از محدّثین و مورّخین از حضرت صادق آل محمّد؛ و نیز از باقر العلوم علیهما السلام نقل کرده اند:

پس از آن که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جنگ جمل با ناکثین و اهل بصره رهائی یافت و پیروزمندانه بازگشت، هفتاد نفر مرد از اهالی هندوستان به حضور آن حضرت آمدند و پس از آن که اسلام را پذیرفتند و مسلمان شدند، حضرت با زبان هندی با آنان سخن می گفت و پاسخ سئوالات آن ها را به زبان خودشان مطرح می فرمود.

و چون کراماتی از آن حضرت مشاهده کردند، مدّعی شدند که علی بن ابی طالب علیه السلام خدا است.

امام علی علیه السلام اظهار نمود: ای جماعت! آنچه را که شما درباره من گمان کرده اید، درست نیست؛ بلکه من نیز همانند شما بنده ای از بندگان خداوند متعال می باشم.

امّا آن ها فرمایشات حضرت را نپذیرفتند و بر گفته خویش اصرار ورزیدند که تو همان خدا هستی، چون همه چیز را می دانی.

حضرت از این حرکت خشمگین شد و فرمود: واللّه! اگر از عقیده و حرف خود برنگردید و توبه نکنید، شما را خواهم کشت.

ولیکن آن ها بر عقیده و حرف خود پافشاری کردند.

به ناچار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد تا چند حلقه قنات حفر نموده و آن ها را از زیر زمین به یکدیگر متّصل نمایند؛ سپس تمامی آن هفتاد نفر را که منکر آفریدگار جهان شده بودند داخل قنات ها انداختند؛ و سر قنات ها را نیز پوشانند.

پس از آن یکی از قنات ها را که خالی بود، پر از هیزم نموده و آتش زدند، و چون دود آتش به تمامی قنات ها جریان پیدا کرد، تمامی آن هفتاد نفر خفه گشتند و به هلاکت رسیدند. [۱] .

و در حکایتی دیگر چنین آمده است:

امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: عبداللّه بن سبا، یکی از کسانی بود که ادّعای پیغمبری می کرد و معتقد بود که علیبن ابی طالب علیه السلام خداست؛ و من پیغمبر او می باشم.

هنگامی که امام علی علیه السلام از عقیده باطل عبداللّه بن سبا با خبر شد، او را احضار نمود و از او درباره چنین اعتقادی سؤال نمود.

عبداللّه بن سبا در جواب حضرت، با صراحت کامل اظهار داشت: تو خدا هستی و من از طرف تو پیامبر هستم؛ و سپس افزود: مدّتی است که این موضوع به طور وحی و الهام، بر من ثابت شده است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به او خطاب کرد و فرمود: وای بر تو! مواظب گفتار خود باش، شیطان تو را به تسخیر خود در آورده است، مادرت به عزایت بنشیند! آیا متّوجه موقعیت خود نیستی، باید از افکار و گفتار کفرآمیز خود توبه کنی تا بخشیده گردی.

ولیکن عبداللّه بن سبا در مقابل فرمایشات و پیشنهادات امیرالمؤمنین علی علیه السلام بی تفاوت بود و همچنان بر حرف و عقیده باطل خود پافشاری می کرد.

لذا حضرت به ناچار دستور داد تا او را به مدّت سه روز باز داشت نمایند؛ و در طول این مدّت مرتّب او را توبه می دادند، امّا او زیر بار نمی رفت و پیشنهاد حضرت را نمی پذیرفت.

بنابر این روز سوّم به دستور آن حضرت او را از زندان بیرون آورده و اعدام کردند و سپس جسد او را در آتش سوزاندند. [۲] .

____

پی نوشت ها:

[۱] رجال کشّی: ص ۱۰۹، ح ۱۷۴، وسائل الشّیعهٔ: ج ۲۸، ص ۳۳۵، ح ۲، کافی: ج ۷، ص ۲۵۷، ح ۸ و ۲۳.

[۲] رجال کشّی: ص ۱۰۶، ح ۱۷۰، وسائل الشّیعهٔ: ج ۲۸، ص ۳۳۶، ح ۴.

خوراک مسموم

بسیار می‌شد که حضرت درختی را صدا می‌زد و درخت به ندای او پاسخ می‌داد و از وی اطاعت می‌کرد.

بسیاری از حیوانات با او سخن می‌گفتند، حتی حیوانات درنده به نبوت او گواهی می‌دادند و بعضی از آنها حاضران را از سرپیچی دستورهای او برحذر می‌داشتند:

هنگامی که شهر طائف در محاصره رسول خدا(ص) و نیروهای اسلام قرار گرفت، یهودیان به بهانه پذیرایی از پیامبر خدا(ص) گوسفندی ذبح کردند و آن را پوست کندند و بخوبی برشته ساختند، و آنگاه به زهرش بیالودند و نزد حضرت فرستادند.

به قدرت خدا، گوسفند پخته شده به سخن در آمد و گفت: ای فرستاده خدا! از گوشت من نخور که مرا آلوده و زهرآگین کرده‌اند.

اگر آن حیوان در حال حیات خود با حضرت سخن می گفت، خود بزرگترین حجت و آشکارترین دلیل علیه منکران نبوت او به شمار می‌رفت، چه رسد که حیوانی پس از ذبح و طبخ به سخن در آید و با حضرتش تکلم نماید؟!

قال علی (ع): ان النبی نزل بالطائف و حاصر اهلها بعثوا الیه بشاه مسلوخه مطلیه بسم فنطق الذراع منها فقالت: یا رسول الله (ص): لا تاکلنی فانی مسمومه، فل کلمه البهیمه و هی حیه لکانت من اعظم حجج الله عزوجل علی المنکرین لنبوته، فکیف و قد کلمته من بعد ذبح و سلخ و شی؟! او لقد کان یدعو بالشجره فتجیبه و تکلمه البهیمه و تکلمه السباع و تشهد له بالنبوه و تحذرهم عصیانه.... [۱]

.

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج، ص ۲۲۴؛ بحار، ج ۱۷، ص ۲۹۵ و ج ۱۰، ص ۴۷.

خواستگاری

آغاز

روزی خدمتکارم از من پرسید: آیا از خواستگاری فاطمه خبر داری؟ گفتم: نه. [۱] .

گفت: کسانی وی را از پدرش خواسته اند. اما تعجب است که پا پیش نمی گذاری و فاطمه را از رسول خدا(ص) نمی خواهی؟!

گفتم: من چیزی ندارم که با آن تشکیل خانواده دهم.

گفت: اگر تو نزد رسول خدا(ص) شوی (من مطمئنم که) فاطمه را به تو تزویج خواهد کرد.

به خدا سوگند، آن کنیز، چندان در گوش من خواند تا جراءت اقدام را در من پدید آورد. و مرا وادار ساخت که نزد رسول خدا(ص) بروم.

قال علی: خطبت فاطمه الی رسول الله (ص) فقالت لی مولاه: هل علمت ان فاطمه قد خطبت الی رسول الله (ص)؟

قلت: لا.

قالت: فقد خطبت، فما یمنعک ان تاتی رسول الله (ص) فیزوجک؟ فقلت و عندی شی اتزویج به؟ قالت: انک ان جئت الی رسول الله (ص) زوجک. فوالله ما زالت ترجینی.... [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] در باب تزویج آن حضرت روایات دیگری هم وارد شده است.

[۲] کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۷۵.

خدیجه

یک روز که پیامبر خدا(ص) در جمع همسران خویش حضور داشت، یادی از همسر باوفای خویش، خدیجه نمو و بر فراق او گریست. عایشه به او اعتراض کرد و گفت:بر پیرزن سرخ روی از تیره بنی اسد می گریی؟!

رسول خدا(ص) از سخن او بر آشفت و فرمود: چه کسی جای خدیجه را می گیرد؟

روزی که شما مرا دروغگو خواندید او مرا راستگو دانست، و روزی که شا به حال کفر به سر می‌بردید، او به من گروید و دین خدا را با ایمان و مال خو یاری داد و هنگامی که شما عقیم و نازا بودید او برایم فرزند آورد.

عایشه گفت: وقتی که از میزان علاقه و وفای حضرت به خدیجه آگاه گشتم همواره خود را با ذکر محاسن و یاد خوبیهای خدیجه به پیامبر نزدیک می کردم.

عن علی قال: ذکر النبی خدیجه یوما و هو عند نسائه فبکی. فقالت عائشه: یبکیک علی عجوز حمرا من عجائز بنی اسد؟

فقال: صدقتنی اذ کذبتم و آم نت بی اذ کفرتم و ولدت لی اذ عقمتم.قالت عائشه: فما زلت اتقرب الی رسول الله (ص) بذکرها. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۱؛ بحار، ج ۱۶، ص ۱۸.

خدا گواه است

فاطمه را در همان جآمه ای که به تن داشت غسل دادم. به خدا قسم که او پاک و پاکیزه و در نهایت طهارت بود. پس از انجام غسل، پیکر او را با باقی مانده حنوط پدرش (که از بهشت آورده بودند) حنوط کردم و در کفن پیچیدم و پیش از آنکه بندهای کفن را گره بزنم صدا زدم: ای ام کلثوم، زینب، سکینه، فضه، حسن، حسین همه بیایید و آخرین بار مادرتان را ببینید؛ بیایید و از وی توشه برگیرید که دیدار به قیامت است.

حسن و حسین جلو آمدند و خود را بر سینه مادرشان انداختند (آن دو می گریستند و ناله می کردند) و می گفتند: واحسرتا از دوری جدمان محمد و واحسرتا از جدایی مادرمان فاطمه، ای مادر حسن، ای مادر حسین، سلام ما را به جدمان برسان و به او بگو که پس از وی ما یتیم و بی سرپرست گشتیم.

خدا را گواه می گیرم، دیدم فاطمه ناله‌ای کرد و دستهای خود را گشود و بچه‌ها را در آغوش فشرد و آنان را لحظاتب همچنان بر سینه داشت در این حال صدایی از آسمان به گوشم رسید که گفت: ای ابوالحسن! بچه‌ها را از آغوش مادرشان برگیر، به خدا سوگند، این کودکان فرشتگان آسمانها را به ریه نشاندند. خدا و رسول او در انتظار فاطمه اند.

بچه‌ها را از آغوش مارشان گرفتم و بندهای کفن را بستم....

قال علی: و الله اخذت فی امرنا و غسلتها فی فمیصها و لم اکشفه عنها، فو الله لقد کانت منیونه طاهره مطهره، ثم حنطتها من فضله حنوط رسول الله (ص) و کفنتها و ادرجته فی اکفانها، فلما همت ان اعقد الدا، نادیت: یا ام کلثوم یا زینب یا سکینه (کذا) یا فضه یا حسن یا حسین! هلموا تزودوا من امکم فهذا الفراق، و اللقا فی الجنه.

فاقبل الحسن و الحسین و هما ینادیان: واحسرتا لاتنطفی ابدا من فقد جدنا محمد المصطفی و امنا فاطمه الزهرا یا ام الحسن و یا ام الحسین ادا لقیت جدنا محمدا المصطفی فاقرئیه منااالسلام و قولی اه انا قد بقینا بعدک یتیمین فی دار الدنیا.

فقال امیر المومنین: انی اشهد اله آنهاقد حنت و انت و مدت یدیها و ضمتهما الی صدرها ملیا و ادا بهاتف من السما ینادی: یا ابا الحسن ! ارفعهما عنها فلقد ابکیا و الله ملائکه السماوات، فقد اشتاق الحبیب الی المحبوب. قال فرفعتهما عن صدرها و جعلت اعقد الردا. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۱۷۹.

خضر نبی

لحظه‌ای که برای غسل دادن رسول خدا(ص) آماده می‌شدم، همین که بدن پاک و پاکیزه آن حضرت را بر سکّو نهادم، صدایی از گوشه اتاق به گوشم رسید که گفت: علی! محمد را غسل مده، بدن پاک و مطهر او احتیاج به غسل و شستشو ندارد.

از سخن او در دلم گمانی پیدا شد (اما بزودی برطرف شد و به خود آمدم و) گفتم: وای بر تو، تو که هستی؟! پیامبر خدا(ص) ما را به غسل و شستشوی خود فرمان داده است و تو از آن نهی می کنی؟!

در همین حال آواز دیگری با صدایی بلندتر شنیده شد که گفت:

علی! او را بشوی و غسل ده، بانگ نخستین از شیطان بود. او به سبب رشک و حسدی که بر محمد(ص) دارد، خوش ندارد که وی با غسل و طهارت پای بر بساط پروردگار خویش بگذارد.

گفتم: ای صاحب صدا! از این که او را به من معرفی کردی، خدا به تو پاداش د نیک دهد، اما تو کیستی؟

گفت: من خضر نبی هستم که برای تشییع جنازه پیغمبر خاتم (ص) آمده‌ام.

قال علی (ع): لما وضعته علی المغتسل اذا بهاتف من زاویه البیت: یا علی! لا تغسل محمدا فانه طاهر مطهر. فوقع قلبیمن ذلک شی و قلت: ویلک، من انت؟ فان النبی امرنا بهذا و هذه سنته، و اذا بهاتف آخر یهتف باعلی صوته: غسله یا علی! فان الهاتف الول کان الشیطان، حسد محمدا ان یدخل قبره مغسلا. قال علی (ع): جزاک الله خیرا قد اخبرتنی ان ذلک ابلیس فمن انت؟ قال: انا الخضر حضرت جنازه محمد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فضائل الخمسه من الصحاح الستهٔ، ج ۳، ص ۳۷.

خاک زیر پا

روزی که قلعه خیبر را فتح کردم و دروازه آن را گشودم، رسول خدا (ص) به من فرمود:

اگر خوف آن نبود که گروهی از امت من، مطلبی را که مسیحیان درباره حضرت مسیح گفته‌اند، درباره تو نیز بگویند، در حق تو مخنی می گفتم که از جایی عبور نمی کردی، مگر اینکه خاک زیر پای تو را برای تبرک ب می گرفتند و از باقیمانده آب وضو و طهارت استشفا می‌نمودند.

اما برای تو همین افتخار بس، که تو از منی و من از توام تو میراث بَر من هستی و من نیز از تو، ارث می‌برم. مقام و منزلت تو نزد من همچون هارون نسبت به موسی است، جز اینکه رشته نبوت پس از من بریده است. تو آن کسی هستی که دیون مرا ادا خواهی کرد و بر سنت و شیوه من (با منافقان) به پیکارپردازی و در روز واپسین از همگان به من نزدیکتر خواهی بود.

قال علی (ع): قال لی رسول الله (ص) یوم فتحت خیبر: لو لا ان تقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم، لقلت الیوم فیک مقالا لا تمر علی ملا من المسلمین لا اخذوا من تراب رجلیک و فضل طهورک یستشفون به و لکن حسبک ان تکون منی و انا منک ترثنی و ارثک و انت منی بمنزله هارون و موسی الا انه لانبی بعدی.... [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۳۸، ص ۲۴۷.

به روایت شیخ مفید، گفتار فوق از پیامبر خدا(ص) در غزوه ذات الرمل (یا ذات السلاسل) که نام دیگر این غزوه است) شنیده شده است. (اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۶).

خوارج نهروان

۱. (نیرنـگ حکمیت و رسوایی ناشـی از آن ثمره‌ای جز نـدامت و سـرخوردگی، به همراه نـداشت) در نتیجه زبـان مردم به سـرزنش گشوده شد و هر کس دیگری را به باد ملامت گرفت، که چرا کار را به حکمین واگذار نمودند؟!

امـا دیگر دیر شـده بود و هیـچ کـاری از آنهـا سـاخته نبود. (ای کـاش داسـتان به همین جا خاتمه می‌یافت و عفریت جهل و حماقت گریبانشان را رها می‌ساخت و دستهای پیمان‌شکن آنان را، همین جا کوتاه می‌کرد و دیگر فرصت ارتکاب جنایاتی بزرگتر به آنان نمی‌داد. جنایتی که نطفه آن با القای این شبهه در اذهانشان بارور گشت و با طرح این سخن) در میان خود گفتند:

«پیشوای مـا (علی) نمی‌بایست از کار خطای ما پیروی می‌کرد، بلکه بر او لازم بود که طبق نظر واقعی خود عمل کنـد (و حکمیت را نپذیرد)، هر چند به قیمت کشته شدن او و کسانی از ما، تمام می‌شود. اما او چنین نکرد، بلکه تابع نظر ما شد- نظری که خود از روز نخست آن را خطا می‌پنداشت- پس هم اینک او کافر گشته و کشتن کافر و ریختن خون او بر ما رواست!».

با ظهور این فکر آنها با سـرعت هر چه تمامتر از میان لشـکر بیرون رفتند و با صدای بلند فریاد کشیدند که: «داوری و حکمیت، فقط مخصوص خداست».

سپس دسـته دسـته به هر سو پراکنده شدند. گروهی به نخیله و عده‌ای به حروراء و شـماری نیز راه مشرق را پیش گرفتند، و از دجله گذشتند.

در بین راه بـا هر مسـلمانی که برخورد می‌کردنـد از فکر و نظرش می‌پرسـیدند؛ چنـانچه عقیـده‌اش را مطـابق سـلیقه خود می‌یافتنـد، رهایش می‌ساختند وگرنه او را می‌کشتند و خونش را می‌ریختند.

من ابتدا نزد دو دسته اول (آنان که در نخیله و حروراء گرد آمده بودند) رفتم و همه را به پیروی از حق و اطاعت خدا و بازگشت به سوی او فراخوانـدم. اما آنها نپذیرفتنـد و دلهای بیمارشان به کمتر از جنگ راضـی نشـد. و دریافتم که جز به تیغ شمشـیر آرام و قرار نمی‌گیرنـد، پس بناچـار بـا آنها جنگیـدم و هر دو گروه را کشـتم، پس از آنکه آنها را به فرمان خـدا و صـلح و آشتی دعوت نموده بودم.

... افسوس اگر آنها دست از حماقت می‌کشیدند و خود را به کشتن نمی‌دادند، پشتیبانی نیرومند و سدی سترگ برای پیشرفت اسلام به شمار می‌آمدند! ولی خواست خدا جز این بود.

۲. سپس برای دسته سوم شورشیان نامه نوشتم و نمایندگان خود را پی در پی نزد آنها فرستادم؛ کسانی که از بهترین افرادم محسوب می‌شدند و آنها را به زهد و تقوا و شایستگی می‌شناختم.

اما گویا سرنوشت این گروه نیز با سرنوشت همفکرانشان گره خورده بود. آنان نیز از همان راهی رفتند که دوستانشان پیموده بودند. (دامنه شـرارتهای آنها در هر جا گسترش یافت) بر هر مسـلمانی که دست پیـدا می‌کردند، به جرم اینکه با عقیده‌ی آنها مخالف بود، به سرعت او را می‌کشتند. گزارش کشتار آنها و اخبار فجایع آن یاغیان، پی در پی به من می‌رسید.

من ابتـدا از دجله عبور کرده و نزد آنها رفتم، و پیش از هرگونه اقـدامی، نمایندگان خود و افراد شایسـته‌ای را (که به نفوذ کلامشان امید می‌رفت) نزدشان فرسـتادم و تا آنجا که در توان داشتم- برای هدایت آنها- تلاش کردم. به آنها گفتم چنانچه دست از شرارت بردارند عذرشان را می‌پذیرم (و جان و مالشان را محترم می‌شـمارم) و این پیغام را یک بار توسط «مالك اشتر» و بار دیگر به وسـیله «احنف بن قیس» و عـده‌ای دیگر به آنها رسانـدم، اما نپذیرفتند و همچنان بر ادامه پستی و شـرارتهای خود پافشاری کردند. این شـد که بـا آنـان نیز جنگیـدم و تمـامی آنـان که به چهـار هزار نفر بلکه بیشتر بالغ می‌شدنـد، کشـته شدنـد. و حتی یك نفر هم به عنوان خبرگزار- از میان آن همه جمعیت- جان به سلامت نبرد.

۱. قـال علی علیه‌السـلام:... اقبـل بعض القوم علی بعض باللائمـة فیمـا صاروا الیه من تحکیم الحکمین فلم یجـدوا لانفسـهم من ذلک مخرجا الا ان قالوا:

«کان ینبغی لامیرنا ان لا یتابع من اخطا و ان یمضـی بحقیقـة رأیه علی قتل نفسه و قتل من خالفه منا، فقد کفر بمتابعته ایانا و طاعته لنا فی الخطا و احل لنا بذلک قتله و سفک دمه».

فتجمعوا علی ذلـک و خرجوا راکبین رؤوسـهم ینـادون بـاعلی اصواتهم: «لا حکم الا لله» ثم تفرقوا: فرقـة بالنخیلـة و اخری بحروراء و اخری راکبة راسها تخبط الارض شرقا حتی عبرت دجلة فلم تمر بمسلم الا امتحنته فمن تابعها استحیته و من خالفها قتلته. فخرجت الی الاولیین واحدة بعد اخری، ادعوهم الی طاعة الله عز و جل و الرجوع الیه. فابیا الا السـیف لا یقنعهما غیر ذلک، فلما اعیت الحیلة فیهما حاکمتهمـا الی الله عز و جـل، فقتـل الله هـذه و هـذه. کـانوا- یا اخا الیهود!- لو لا ما فعلوا لکانوا رکنا قویا و سـدا منیعا، فابی الله الا ما صاروا الیه. [۱] .

۲. قال علی علیه‌السـلام:... ثم کتبت الی الفرقـة الثالثة و وجهت رسـلی تتری و کانوا من اجلة اصـحابی و اهل التعبد منهم و الزهد فی الدنیا فابت الا اتباع اختیها و الاحتذاء علی مثالهما. و أسـرعت فی قتل من خالفها من المسـلمین و تتابعت الی الاخبار بفعلهم. فخرجت حتی قطعت الیهم دجلـة أوجه السـفراء و النصـحاء و أطلب العتبی بجهـدی بهـذا مرة و بهذا مرة- و أومأ علیه‌السـلام بیده الی الاشتر و الاـحنف بن قیس و- فلمـا أبوا الا تلک رکبتها منهم فقتلهم الله یا اخا الیهود عن آخرهم و هم اربعـة آلاف أو یزیـدون حتی لم یفلت منهم مخبر....

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۳۸، ص ۱۸۲؛ اختصاص، ص ۱۷۹؛ خصال، ص ۴۳۷.

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: آنگاه که علی علیه‌السلام سپاهیان خود را با نطق آتشین خود روحیه می‌داد و آنان را برای نبرد با خوارج مهیا می‌ساخت، فرمود:

«بر آنهـا یورش بریـد (و بدانیـد که پیروزی با شـماست) به خـدا سوگنـد حتی از جمع شـما ده نفر کشـته نخواهـد شـد و از آنان نیز تعدادی که به ده نفر نخواهد رسید زنده نخواهد ماند».

پیشـگویی حضـرت در پایان کار به صـدق نشـست و از یاران او نه نفر شـهید شدنـد و از سـپاه انبوه خصم تنها هشت نفر به سـلامت گریختند. (شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۳).

خبر دادن به ملاقات جویریه با شیر

از حضـرت باقر علیه‌السـلام روایت است که فرمود: مردی بنام جویریه عازم سـفر از کوفه بود، حضـرت علی علیه‌السـلام به او فرمود: بدان که در میان راه به شیری برخورد خواهی کرد، جویریه گفت: چاره چیست؟

فرمود: به او بگو امیرالمؤمنین علیه‌السـلام به من از تو امـان داده است! جویریه از کوفه بیرون آمـد، در میـان راه همچنـانچه حضـرت گفته بود، متوجه شـد شـیری بطرف او می‌آیـد، جویریه صـدا زد: ای شـیر همانا امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب به من از تو امان داده است. جویریه گویـد: همینکه کلام حضـرت را رسانـدم، آن حیوان برگشت در حالیکه سـر را به زیر انـداخته و همهمه می‌کرد، و با همین حال از نیزار پنهان شد (در روایتی آمده است که پنج بار همهمه کرد). جویریه بعد از انجام کار خود و بازگشت به کوفه، نزد حضـرت علی علیه‌السـلام رفت و جریان را بازگو کرد، حضـرت فرمود: با آن شـیر چه گفتی و او با تو چه گفت؟ جویریه گفت: هر چه فرموده بودیـد گفتم، و به برکت فرمایش شـما از من منصـرف شـد، اما اینکه آن حیوان چه گفت- من نمی‌دانم خـدا و رسول و

وصی او بهتر می‌دانند. حضرت فرمود: او در حالیکه همهمه می‌کرد پشت نمود (و رفت) عرض کردم: آری. فرمود: آن حیوان به تو گفت: وصی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از من سلام برسان، سپس حضرت دست خود را به صورت عدد پنج نشان داد [۱] (یعنی پنج بار) مؤلف گوید: آنچه از آیات قرآن و احادیث بسیار زیاد استفاده می‌شود این است که حیوانات دارای مقداری از فهم و شعور ولو ضعیف و مناسب با خودشان می‌باشند، و در همین راستا، به ذکر الهی می‌پردازند و اولیا خدا مخصوصا ائمه اطهار علیه‌السلام را می‌شناسند و احترام می‌کنند و همچنانکه مشخص می‌گردد که حیوانات دارای زبان گویائی میان خویش هستند که با آن تکلم می‌کنند هر چند در حوصله فهم ما نباشد. بحث بیشتر و ارائه قرآنی و احادیث مربوط نیاز به مجالی دیگر دارد.

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز، ص ۴۴.

خالد نمرده است

سوید بن غفلهٔ گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودم که مردی نزد حضرت آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین از وادی القری می‌آیم و خبر موت خالد بن عرفطه را آورده‌ام. حضرت فرمود: البته که او نمرده است! آن مرد کلام خود را تکرار کرد، حضرت فرمود: سوگند به آنکه جانم در دست قدرت اوست، خالد نمرده و نمی‌میرد!! آن مرد برای بار سوم سخن خود را تکرار کرد! و اضافه نمود که: «سبحان الله» من به شما از موت او خبر می‌دهم ولی شما می‌گوئید نمرده است!

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: قسم به آنکه جانم در دست قدرت اوست، خالد نمرده و نمی‌میرد تا فرمانده سپاه ضلالت شود و پرچمدار او شخصی باشد بنام حبیب بن جماز!! راوی گوید: حبیب بن جماز وقتی این سخن حضرت به گوشش رسید به نزد حضرت آمد و گفت: به خدا قسم که من شیعه شما هستم، ولی شما درباره من سخنی فرمودید که آن را در خود نمی‌یابم! حضرت فرمود: اگر حبیب بن جماز توئی، حتما و قطعا آن پرچم را به دوش خواهی گرفت! حبیب با شنیدن این پاسخ پشت کرد و رفت و حضرت ادامه داد: اگر حبیب بن جماز توئی، البته البته آن پرچم را به دوش خواهی گرفت!

ابوحمزه گوید: به خدا سوگند حبیب بن جماز زنده ماند تا اینکه (در زمان سیدالشهداء علیه‌السلام) وقتی عمر بن سعد به جنگ با امام حسین علیه‌السلام فرستاده شد، خالد بن عرفطه از فرماندهان سپاه او بود و حبیب نیز پرچم او را بر دوش داشت!! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الاختصاص، بصائرالدرجات، الارشاد، اعلام الدری، بحارالانوار، شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید.

خبر دادن به کشته شدن زرعه

یکی از خوارج مردی بنام زرعهٔ بن برج، به امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت:

آگاه باش، بخدا سوگند اگر از آن داوری که تعیین نمودی و در دین خدا مردم را داور کردی برنگردی و توبه نکنی (با اینکه حضرت همواره دستور ادامه جنگ را می‌داد و این خوارج بودند که حضرت را مجبور به توقیف جنگ کردند) هر آینه تو را می‌کشم و به این کار رضای خداوند را طلب می‌کنم! حضرت فرموده زشتت باد، چقدر بدبختی، گویا تو را می‌بینم که کشته شده‌ای و باد بر پیکر تو می‌وزد.

و همینطور شد که حضرت فرموده بود [۱] و آن ملعون به درک واصل شد.

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱، ص۳۳۹ به نقل از شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید.

خبر دادن به شهادت مزرع بن عبدالله

مردی به نام ابوالعالیهٔ گویـد: مزرع بن عبـدالله از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نقل می‌کرد که فرمود: به خدا سوگند حتما لشـکری روی آورد و چـون به بیابـان رسـد زمین آنهـا را فرو برد، ابوالعالیـهٔ گویـد: به او گفتم: تو به من از غیب خبـر می‌دهی؟ مزرع گفت: آنچه می‌گویم حفظ کن، بخـدا سوگنـد امیرالمؤمنین علیه‌السّلام خبر داده واقع خواهـد شد و (خبر دیگه اینکه) مردی دسـتگیر می‌شود و میان دو غرفه از غرفه‌های این مسجد به دار آویخته و کشته می‌شود.

ابوالمعـالی که بسـیار تعجب کرده بود گفت: تو از غیب خبـر می‌دهی؟ مزرع گفت: مرا مرد امین و راسـتگو علی بن ابی‌طـالب خبر داده است. ابوالمعالیهٔ گوید: یک جمعه نگذشـته بود که مزرع را دستگیر کردند و او را کشته و میان غرفه مسجد به دار آویختند، او خبر سومی نیز به من داده بود که آن را فراموش کردم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد: ۳۱۷.

خبر به قیام و پیروزی ابومسلم خراسانی

در جنگ صـفین، ناگاه لشـکر شام، میمنه لشکر عراق را فراری داد، مالک اشتر سردار لشکر حضرت امیر علیه‌السّلام در تلاش برای جلوگیری از متلاشی شدن سپاه، سربازان را با فریاد به بازگشت و ادامه جنگ فرا می‌خواند.

در این میان مالک اشتر شنید که حضرت می‌فرمود: ای ابومسلم بگیر ایشان را! حضرت سه بار این جمله را تکرار نمود.

مالـک که به منظـور حضـرت پی نـبرده بـود خیـال کرد منظور حضـرت ابومسـلم خولاـنی از سـپاهیان شـام است، به همین جهت به حضـرت عرض د کرد: آیا ابومسـلم با لشکر شام نیست؟ حضرت فرمود: منظورم ابومسلم خولانی که در سپاه شام است نیست، بلکه مقصود من مردی است که از نـاحیه مشـرق ظهور کنـد و خداونـد به وسـیله او اهـل شـام را هلاـک گردانـد و حکومت را از ایشـان بستاند. [۱] و بـاز در طی نـامه‌ای که به معاویه فرسـتاده فرمود: از طرف خراسان پرچمهای سـیاه ظاهر می‌شود و حکومت بنی امیه را برمی‌اندازد. [۲] .

مختصری از جریان قیام ابومسلم خراسانی

و حوادث همانگونه شـد که حضـرت خبر داده بود، زیرا ابومسـلم خراسانی به طرفـداری از ابراهیم بن محمـد بن علی بن عبـدالله بن عبـاس و امـامت او پرداخت، در خراسان کار او بالا گرفت، و لباس سیاه را شـعار خود قرار داد و به سـپاه خود دسـتور تا جامه سـیاه بپوشـند و پرچم سـیاه بردارنـد و در رمضـان سـال۱۲۹ هجری بـه عنـوان سـردار لشـکر ابراهیـم عباسـی قیـام کرد و سـرانجام پس از پیروزیهـای مکرر و آزادسـازی منـاطق بسـیار سـرانجام لشـکر بنی امیه شـکست خورده و آخرین آنها یعنی مروان حمار کشـته شـد، گویند پس از کشته شدن، زبان او را قطع کردند و دور انداختند، گربه‌ای پیدا شد و زبان مروان را خورد و از عجائب روزگار آنکه قبل از این به دستور مروان زبان یکی از خادمین خود را که سخن چینی کرده بود بریدند و همین گربه زبان او را خورده بود!!

ابراهیم مـذکور قبلا به دسـتور مروان دسـتگیر شـده بود و چندی در حران زندانی شد و چون از رهائی مأیوس گردید، و در وصـیت

نامه‌ای خلافت را برای برادر خود عبدالله سفاح قرار داد و نزد شخصی امانت نهاد، و سرانجام به دستور مروان سر او را در کیسه‌ای از آهک کردند، مدتی دست و پا زد و جان داد، و چون مروان به دست ابومسلم کشته شد برادر او عبدالله سفاح به خلافت رسید، و به این ترتیب در سال۱۳۲ هجری حکومت بنی امیه منقرض و حکومت بنی عباس آغاز شد.

سرانجام فجیع و عبرت‌آمیز ابومسلم خراسانی

اما ابومسلم خراسانی او مردی بسیار خونریز بود به گونه‌ای که تعداد کشته شده‌های به دست او را در جریان قیام که با شکنجه کشته بود تا صدها هزار نفر شمارش کرده‌اند.

ابومسلم با اینکه در زمان سفاح، اقدام به قتل ابوسلمهٔ اولین وزیر بنی عباس کرده بود اما چون حقی عظیم بر دولت بنی عباس داشت، سفاح با او کاری نداشت، بلکه او را احترام می‌کرد، تا اینکه سرانجام در۲۵ شعبان سال۱۳۷ به دستور منصور عباسی کشته شد، زیرا میان آنها کدورتی پدید آمد، گویند ابومسلم مدعی خلافت بود و بعد از مکاتبات بسیاری که میان آن دو رد و بدل شد، سرانجام ابومسلم به دیدار منصور شتافت، منصور دست به حیله زد و دستور داد مردم به استقبال او روند، استقبال خوبی از او به عمل آمد، ابومسلم به نزد منصور آمد و دست او را بوسید.

منصور به او اجازه داد مرخص شود و سه روز استراحت کند و نظافت نماید، فردا مردی بنام عثمان بن نهیک و چهار نفر از نگهبانان را خواسته گفت: هرگاه من در کف دست خود را به هم زدم، خارج شوید و ابومسلم را بکشید.

وقتی ابومسلم به نزد منصور شتافت، منصور شروع کرد راجع به برخی کارهای گذشته وی اعتراض کردن و در هر مورد ابومسلم توضیح می‌داد، وقتی سرزنش منصور طولانی شد، ابومسلم گفت: اینگونه نباید با من صحبت شود بعد از آنهمه سختیها و کارهائی که من کردم و سوابقی که (برای حکومت بنی عباس) دارم. منصور در حالی که خشمگین بود گفت: ای پسر زن خبیث، اگر به جای تو کنیزی بود کافی بود،تو در سایه دولت ما فعالیت کردی، اگر کار دست تو بود، قدرت هیچ اقدامی نداشتی. ابومسلم به عنوان کرنش دست منصور را بوسید و عذرخواهی کرد، منصور گفت: همانند امروز ندیدم، به خدا که این کار تو فقط خشم مرا افزون کرد.

ابومسلم گفت: این سخن را رها کن من جز از خدا نمی‌ترسم، منصور از این سخن برآشفت و او را بدگوئی کرد و دست بر هم زد، نگهبانان بر او حمله کردند، ابومسلم گفت: ای امیر مؤمنان مرا برای (دفاع در مقابل) دشمنت نگه‌دار، منصور گفت: خدا مرا در آن زمان نگه ندارد، آیا دشمنی دشمن‌تر از تو برای من هست؟ آنگاه نگهبانان در حالی که ابومسلم فریاد می‌زد، العفو، او را کشتند. منصور گفت: آیا الآن که شمشیرها تو را در برگرفته تقاضای عفو داری؟ [۳] .

گویند: ابومسلم می‌گفت: سرگذشت من با عباسیان همانند مردی صالح است که استخوان شیری دید، دعا کرد تا خداوند او را زنده کند، چون شیر زنده شد گفت:

تو بر من حق بزرگی داری ولی مصلحت آن است که تو را بکشم زیرا تو مردی مستجاب الدعوهٔ هستی، شاید دوباره دعا کنی تا خداوند مرا بمیراند یا شیری قوی‌تر بیافریند و سبب ضرر من شود.

اکنون که عباسیان به سبب من قوی شدند، مصلحت ایشان در کشتن من است. گویند: ابومسلم در سرزمین عرفات دعا می‌کرد و می‌گفت: خدایا از گناهی توبه می‌کنم که گمان ندارم مرا بیامرزی، به او گفتند: آیا بر خداوند سخت است آمرزش آن؟ گفت:من لباس ستمی را بافته‌ام که تا دولت بنی العباس برجاست ادامه دارد، چه بسیار فریاد مظلومی که چون زیر بار ستم قرار گیرد مرا لعنت خواهد کرد، آیا مردی که این همه دشمن دارد چگونه آمرزیده می‌شود؟ [۴] .

صاحب حدیقهٔ الشیعهٔ گوید: ابومسلم از هنگام قیام تا زمانی که کشته شد ششصد هزار نفر را کشته بود به جز آنها که در صحنه های جنگ کشته بود، در زمان سرداری او بسیاری از شیعیان به قتل رسیدند، به دستور او نبیره جعفر طیار را کشتند، ابوسلمه خلال

را به خاطر نامه‌ای که به امام صادق علیهم‌السلام نوشته بود دستور داد تا کشتند.

سلیمان کثیر را به واسطه آنکه به اولاد امیرالمؤمنین علیهم‌السلام تمایل داشت به دست خود به قتل رسانید، نبیره امام سجاد را نیز کشت و اخبار در مذمت او بسیار است. سپس روایتی را از احمدبن محمدبن عیسی نقل می‌کند که گوید نزد حضرت رضا علیه‌السلام با عده‌ای از اصحاب حضرت نشسته بودم که محمدبن ابی‌عمیر وارد شد، سلام کرد و نشست سپس گفت: ای پسر پیامبر، خداوند مرا فدای تو گرداند نظر شما در مورد ابومسلم مروزی که در زمان مروان قیام کرد چیست؟ حضرت فرمود: نام او در دفتری است که نام دشمنان ما، بنی امیه و دیگران در آن است. راوی پرسید: گروهی از مخالفین می‌گویند او از شیعیان شماست، حضرت فرمود: دروغ می‌گویند و گناه می‌کنند خداوند ایشان را لعنت کند، ابومسلم نسبت به ما و شیعیان ما به شدت عناد و دشمنی داشت، هر که او را دوست دارد ما را دشمن داشته و هر که از او قبول کند بر ما رد کرده است، هر که او را مدح کند ما را بدگوئی کرده است، ای پسر ابی‌عمیر هر که می‌خواهد از شیعیان ما باشد باید از او بیزاری جوید و هر که از او بیزاری نجوید از ما نیست و ما از او در دنیا و آخرت بیزاریم. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۱ ص ۳۱۰.

[۲] بحارالانوار.

[۳] الکامل، ج ۵ ص ۴۷۴.

[۴] تتمة المنتهی، ص ۱۱۱.

[۵] حدیقة الشیعة، ص ۵۵۶.

خبر دادن کشته شدن فرزندش عبداللّه

حضرت باقر علیه‌السّلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه‌السّلام پسران خود را جمع نموده به آنها فرمود: خداوند دوست دارد که در مورد من سنتی از یعقوب قرار دهد، یعقوب دوازده پسر خود را جمع کرده به آنها گفت: شما را نسبت به یوسف وصیت می‌کنم که از او اطاعت کنید، و من شما را وصیت می‌کنم که از حسن و حسین اطاعت کنید و از این دو بشنوید. یکی از فرزندان حضرت که عبدالله نام داشت (و همانند سایرین نبود و در رضایت حضرت کوشا نبود گویا به اعتراض) گفت: به محمد حنیفهٔ وصیت نمی‌کنید؟ حضرت فرمود: در حیات من بر من جرأت کردی؟ گویا تو را می‌بینم که در خیمه‌ات کشته شده‌ای و قاتل تو نیز مشخص نباشد.

روزگار گذشت تا آنکه در زمان مختار، عبدالله به نزد مختار رفت تا با او بیعت کند.

مختار گفت: من آنطور که شما می‌پنداری نیستم، او نسبت به مختار خشمگین شد و به طرف مصعب بن زبیر در بصره رفت و طرفدار او شد و از او خواست تا او را فرماندار کوفه قرار دهد، وقتی سپاه مصعب و مختار در ناحیه حروراء در مقابل هم قرار گرفتند او در قسمت پیشاهنگ لشکر قرار داشت. شب که پایان یافت، هنگام صبح مردم عبداللّه را دیدند که در خیمه سر بریده افتاده است و قاتلش نیز مشخص نبوده. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱ ص ۲۹۵.

خبر دادن از حمله مغولان و تاتار

در نهج‌البلاغه است که حضرت امیر علیه‌السّلام فرمود:
گویا می‌بینیم آنها را که گروهی هستند که چهره‌هایشان مانند سپر (پهن و گرد) و چکش خورده است (پر گوشت و ضخیم و نشانه‌دار) لباسهای دیبا و ابریشم می‌پوشند و اسبهای نیکو یدک می‌کشند، هرکجا (که وارد شوند) خونریزی بسیار سخت واقع می‌شود به گونه‌ای که مجروحین بر روی کشته‌ها راه روند و گریخته کمتر از اسیر باشد (اکثرا مخالفین آنها کشته یا اسیر شوند و راه فراری ندارند.) [۱] .
شارح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید گوید: این خبر غیبی که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام داده است ما آن را با چشم خود دیدیم و در زمان ما واقع شد، مردم از اول اسلام منتظر آن بودند تا آنکه قضا و قدر آن را به عصر ما کشاند.
ایشان مردمانی بودند که از دورترین نقاط مشرق خروج کردند، لشکر ایشان از آنجا تا شام و عراق پیشروی کرد و در میان شهرها و سرزمینها (ئی که اشغال می‌کردند) کارهائی انجام دادند (و جنایاتی مرتکب شدند) که از اول خلقت آدم تا زمان ما در هیچ تاریخی سابقه ندارد. اگر بابک خرمی بیست سال حکومت ستمگرانه داشت، لیکن سختی آن فقط در یک منطقه و آن آذربایجان بود اما این گروه تمامی مشرق را تصرف کردند و جنایات آنها به شهرهای ارمنستان و شام و عراق رسید.
چه نسبتی است میان بخت النصر که یهود را کشت و بیت المقدس را خراب کرد و بنی اسرائیل را در شام نابود نمود و میان این گروه که مسلمانان و غیر مسلمانان را کشتند.
ابن‌اثیر مورخ معروف گوید: برای نگارش واقعه چنگیز چند سال از آن دست کشیدم و مردد بودم! چه کسی می‌تواند نابودی اسلام و مسلمین را بنویسد و آن را ذکر کند، ای کاش مادر مرا نزائیده بود و ای کاش من قبل از این مرده بودم و به دست فراموشی سپرده می‌شدم. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۸.

[۲] شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید.

خبر دادن حضرت به شغل مخفی مغیرهٔ

روزی مغیرهٔ بن شعبهٔ (که از منافقین و دشمنان حضرت علی علیه‌السّلام است) نزد حضرت آمد، حضرت مشغول نماز بود، او سلام کرد ولی حضرت به او جوابی نداد! با تکبر گفت: یا امیرالمؤمنین سلام کردم ولی جواب مرا ندادید گویا مرا نشناختید!
حضرت فرمود: به خدا قسم که تو را می‌شناسم، گویا بوی پشم را از تو استشمام می‌کنم! مغیره با شنیدن این سخن به شدت خشمگین شد و در حالی که عبایش را روی زمین می‌کشید رفت، برخی از حاضرین گفتند: یا علی این چه سخنی بود؟ حضرت فرمود: من درباره او جز حق نگفتم، به خدا قسم گویا او و پدرش را می‌بینم که در یمن پشم ریسی می‌کنند، مردم از این کلام تعجب کردند، زیرا تا به حال هیچکس این گونه نگفته بود [۱] یعنی کسی از شغل پائین او و خانواده‌اش در گذشته آگاهی نداشت.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۱ ص ۳۲۹.

خبر داشتن از مکان اختفای مروان و ابن‌زبیر

وقتی حضرت امیر علیه‌السّلام سپاه بصره را شکست داد، زبیر و طلحهٔ کشته و عایشه اسیر و سپاهیان متواری شدند، (حضرت در شهر بصره می‌گذشت که) زنی به نام صفیهٔ دختر حارث به حضرت گفت: ای کشنده دوستان و عزیزان و ای جدا کننده بستگان (منظورش خالی کردن عقده خود نسبت به حضرت علی علیه‌السّلام به خاطر کشته شدن بستگان خبیثش بود) حضرت فرمود: من تو را سرزنش نمی‌کنم بر دشمنی خودت (نسبت به من) زیرا که من جد تو را در بدر کشته‌ام و عموی تو را در جنگ احد و شوهر تو را امروز، و اگر من قاتل دوستان بودم معرفی می‌کردم کسانی را که در این خانه هستند.

وقتی خانه را بازرسی کردند دیدند (دو نفر از سران جنگ جمل) مروان و عبداللّه بن زبیر در آنجا پنهان شده‌اند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲ ص ۲۶۲.

خبرهای غیبی در مورد حضرت مهدی

اصبغ بن نباته گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام آمدم دیدم آن حضرت متفکر است و زمین را خط می‌کشد، عرض کردم: ای امیر مؤمنان چرا شما را متفکر می‌بینم و بر زمین خط می‌کشی؟ مگر به آن (خلافت در روی زمین تمایل داری؟ حضرت فرمود: نه به خدا قسم تا به حال یک روز هم در زمین و دنیا رغبت نکرده‌ام ولکن فکر می‌کردم درباره مولودی که فرزند یازدهم نسل من است، او همان مهدی است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان‌گونه که از جور و ستم پر شده باشد.

برای او حیرتی و غیبتی است که گروهی از آن گمراه و گروهی دیگر هدایت می‌یابند... عرض کردم: یا امیرالمؤمنین این خبر واقع می‌شود؟ فرمود: آری همان‌گونه که خلقت او یقینی است. ای اصبغ تو کجا و این امر؟ ایشانند نیکان امت با نیکان این عترت، عرض کردم: بعد از آن چه می‌شود؟ حضرت فرمود: سپس خداوند آنچه خواهد انجام دهد، همانا برای اوست بداها (تغییرات) و تصمیمها و اهداف و نتایجی. [۱] .

نهمین از فرزندان تو یا حسین همان قائم بالحق است

حضرت رضا علیه‌السّلام از پدران بزرگوارش از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام روایت کند که فرمود: نهمین از فرزندان تو یا حسین همان قائم بالحق است، همان ظاهر کننده دین، و منتشر کننده عدل. امام حسین علیه‌السّلام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین این خبر واقع خواهد شد؟ حضرت فرمود: آری قسم به آنکه محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برگزید و او را از جمیع مخلوقات انتخاب کرد، این خبر واقع خواهد شد، لیکن بعد از غیبت و حیرتی که در آن ثابت قدم نمی‌مانند مگر اشخاص با اخلاص که با روح الیقین مباشرت کرده‌اند.

آنها که خدا از آنها پیمان ولایت ما را گرفته است و در دلهایشان نوشته و آنها را به واسطه روح خود تأیید نموده است. [۲] .

مؤلف گوید: انبوه روایات اهل البیت علیه‌السّلام نشان دهنده این نکته است که در آخر الزمان هنگام ابتلا و سختی و امتحان مردم است و گروه بیشماری از مردم در اثر سستی ایمان و شدت بلا و مشکلات از این امتحان ناکام خواهند شد، پس باید بکوشیم تا با تمسک به اهل بیت علیه‌السّلام و صبر و استقامت، دین خود را از خطرات مصون بداریم.

او ناپیدائی است رانده شده

عده‌ای از صحابه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام گویند: امیرالمؤمنین هرگاه پسرش حسن علیه‌السّلام وارد می‌شد می‌فرمود: مرحبا به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و هرگاه حسین علیه‌السّلام می‌آمد می‌فرمود: پدرم فدای تو باد ای پدر فرزند بهترین کنیزان. عرض کردند یا امیرالمؤمنین چرا به حسن این‌گونه و به حسین آن‌گونه می‌فرمائی؟ پسر بهترین کنیزان چیست؟ (که امام حسین پدر اوست) حضرت فرمود: او ناپیدائی است رانده شده (نامش) محمد پسر حسن پسر علی پسر محمد پسر علی پسر موسی پسر جعفر پسر محمد پسر علی پسر حسین همین شخص و دست مبارك را بر سر امام حسین علیه‌السّلام نهاد. [۳] .

غیبت حضرت مهدی طولانی خواهد بود

اصبغ بن نباته گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السّلام از حضرت مهدی یاد نموده فرمود:آگاه باش که (او) غیبتی خواهد داشت (طولانی) به گونه‌ای که نادانان گویند:

خداوند را در آل محمد صلی الله علیه و آله برنامه‌ای نیست! [۴] یعنی آنقدر غیبت حضرت طولانی می‌شود که عده‌ای از معتقدین حضرت مأیوس شده و ظهور حضرت را منکر می‌شوند زیرا می‌بینند ظلم و ستم و کفر و نفاق عمومی شده و هر چه انتظار می کشند حضرت ظهور نمی کند.

این پسرم سید و آقاست

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نگاهی به فرزندش حسین علیه‌السّلام نموده فرموده: همانا این پسرم سید و آقاست همچنان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را سید و آقا نامیده است (گویا اشاره است به حدیث معروف: «الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنهٔ؛ یعنی: حسن و حسین دو سرور جوانان بهشتند.»

خداوند از صلب او مردی را به دنیا آورد همنام پیامبر شما در سیرت و صورت. (در برخی روایات آمده است: در صورت مثل او اما در سیرت مثل او نیست، یعنی گرچه احکام خدا را اجرا می کند اما در اجرای آن روشهای جدیدی نیز دارد و چه بسا به دشمنان آن‌گونه که مهلت داده می‌شد مهلت ندهد. زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین که کسی شهادتین می گفت و اظهار اسلام می کرد می‌پذیرفت و مأمور به باطن افراد نبود به همین جهت منافقین نیز در زمان حضرت زیاد بودند و حضرت با آنها کاری نداشت، اما حضرت مهدی (عج) منافق را نیز مهلت نمی‌دهد).

ادامه حدیث: هنگام غفلت مردم و مردن حق و غلبه ستم خروج می کند... از خروج او اهل آسمان و ساکنین آن خوشحال می‌شوند، زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همچنان‌که از ظلم و ستم پوشیده باشد. [۵] .

خوشا به حال استقامت کنندگان در آخر الزمان

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در مورد سختیهای دوران غیبت و فضیلت استقامت در دین در آن زمان فرمود:

برای قائم ما غیبتی است طولانی، گویا شیعیان را می‌بینم که در آن دوران چون چهارپایان به دنبال چراگاه می‌روند اما نمی‌یابند (به دنبال پناهگاهی هستند اما پیدا نمی‌کنند) آگاه باشید هر که از شیعیان که بر دین خود ثابت قدم باشد و طولانی شدن زمان غیبت، دل او را سخت نکند، او روز قیامت با من است در درجه من سپس فرمود: همانا قائم ما چون قیام کند درگردن او برای هیچکس بیعتی نیست به همین جهت تولدش مخفی و خودش پنهان می گردد. [۶] .

صاحب این امر از فرزندان من است

حضرت علی علیه‌السّلام فرمود: صاحب این امر (یعنی حضرت مهدی علیه‌السّلام) از فرزندان من است، اوست آنکه درباره او (بخاطر طولانی شدن زمان غیبت حضرت، تردید کنند و) بگویند یا مرده یا کشته شده؟ نه در کدام مکان است؟ [۷] .

من و این دو پسرم حتما کشته خواهیم شد

امام صادق علیه‌السّلام از پدران بزرگوار خویش روایت کند که در زمان حضرت امیر علیه‌السّلام آب فرات (طغیان نموده) زیاد شد،

حضرت با دو فرزندش حسن و حسین علیه‌السّلام سوار بر مرکب شده از کنار طایفه بنی ثقیف عبور نمود، به مردم خبر رسید که حضرت علی برای فرو نشاندن آب فرات می‌آید، حضرت فرمود:

به خدا قسم من و این دو پسرم حتما کشته خواهیم شد و خداوند مردی از اولاد مرا در آخر الزمان برانگیزد تا خونخواهی ما کند، آن مرد (حضرت مهدی (عج)) برای شناخت اهل باطل و گمراهی غایب می‌شود (غیبتش چنان طولانی گردد که) شخص نادان گوید: «مالله فی آل محمد من حاجة! خدا را با آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم کاری نیست.» (یعنی در اثر طولانی شدن زمان غیبت حضرت مهدی (عج)عده‌ای مأیوس می گردند و می گویند: اگر خداوند برنامه‌ای توسط حضرت داشت انجام می‌داد.)

خلیفه دوم از مهدی می‌پرسد

امام باقر علیه‌السّلام فرمود: روزی عمر بن خطاب از حضرت امیر علیه‌السّلام راجع به مهدی (عج) سؤال نمود و گفت: ای پسر ابی‌طالب بگو که نام مهدی چیست؟حضرت فرمود: اسم او را نمی‌گویم همانا حبیب من و خلیل من با من عهد نموده است که خبر ندهم اسم او را (به نااهلان) تا اینکه خداوند او را مبعوث گرداند و این از آن اموری است که خداوند به رسول خود در علم خویش ودیعه گذارده است. [۸]

مرحوم طبرسی ضمن بیان این روایت با اندک تفاوتی ادامه می‌دهد: عمر گفت: پس از اوصاف او بگو، حضرت فرمود: جوانی است با قامت اندازه، زیبا صورت، با موئی نیکو (و بلند) که بر روی دو شانه‌اش می‌ریزد، نور صورت او سیاهی موی محاسن و سر او را می‌پوشاند، پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان [۹] (زیرا نرجس خاتون مادر گرامی حضرت مهدی (عج) کنیز بوده است).

او همنام پیامبر است جانم به فدای او باد

امیرالمؤمنین در یکی از اشعار منسوب به حضرت می‌فرماید:

بنی اذا ما جاشت الترک
فانتظر ولایة مهدی یقوم فیعدل
وذل ملوک الارض می آل هاشم
و بویع منهم من یلذّ و یهزل
صبی من الصبیان لا رأی عنده
و لا عند جد و لا هو یعق
فثم یقوم القائم الحق منکم
و بالحق یأتیکم و بالحق یعمل
سمّی نبی اللّه نفسی فدائه
فلا تخذلوه یا بنی و عجلوا

«ای پسرک من زمانی که ترک به جنب و جوش آید منتظر ولایت مهدی باش تا قیام کند و عدالت نماید و پادشاهان از خاندان بنی هاشم ذلیل شده و مردم با کسی بیعت کنند که در فکر شهوت است طفلی است از اصفال بی اراده و بدون قاطعیت، در آن هنگام آن قیام کننده به حق از شما قیام کند، و حق را بیاورد و عمل کند، او همنام پیامبر خداست، جانم به فدای او، مبادا او را رها کنید بلکه (در یاری او) شتاب نمائید.» [۱۰] .

آری زمین هیچگاه از حجت خالی نمی‌ماند

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در سخنانی که با کمیل بن زیاد فرمود و در ابتدای آن از علم و علماء تجلیل نمود، در ادامه فرمود:

بار الها، آری زمین هیچگاه از حجت خالی نمی‌ماند، یا ظاهر است و علنی، یا مخفی است و پنهان، برای اینکه حجتهای خدا و

دلائل او باطل نگردد. (اما آنها) چند عدد و کجا هستند؟

به خدا سوگند آنهایند همان عده کم با عظمت بسیار، به واسطه ایشان خداوند دلیل و بینات خود را حفظ می‌کند تا به امانت گذارند آن را به امثال خود و بذر علوم را در دل افرادی همانند خود کشت نمایند، حقیقت دانش برایشان هجوم آورده، با روح الیقین همراهند، آنچه را افراد نازپرورده سخت شمارند اینان آسان شمرند، به آنچه نادانان از آن وحشت دارند مأنوس هستند. با دنیا همراهند با بدنهائی که جانهای آنها به جایگاه بالاتری وابسته است. ای کمیل ایشان جانشینان خدایند در زمین او و دعوت کنندگان به دین او، آه آه چقدر به دیدار ایشان مشتاقم. [۱۱] .

منتظر ما مثل شهید به خون تپیده است

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در مورد سختی دوران آخر الزمان و پاداش کسانی که در آن دوران استقامت می‌کنند فرمود: «المنتظر لأمرنا کالمتشحّط بدمه فی سبیل اللّه؛ یعنی: آنکه در انتظار امر ما (حکومت آل محمد صلی الله علیه و آله) باشد همانند آن رزمنده‌ای است که در راه خدا در خون خود دست و پا می‌زند.» [۱۲] و مسلم است که این پاداش فوق العاده یعنی اجر شهادت را به هر کسی که مدّعی انتظار حضرت مهدی (عج) است نمی‌دهند، بلکه باید در کوران مصائب و مشکلات دینی آبدیده شود و همانند سربازان فداکار جان بر کف در راه دینداری و دفاع از دین، استقامت و نبرد کند تا پاداش شهید بر او تعلق بگیرد.

سخنی چند با پیروان و منتظرین حقیقی حضرت مهدی

زمان غیبت حضرت مهدی (عج) دوران امتحان و سختی و مشکلات برای مؤمنین است، امتحانی سخت و جانفرسا که اکثر منتظرین حضرت در آن مردود شده و دست از امام خویش برمی‌دارند، و چه بسا ممکن است در زبان مدّعی انتظار حضرت باشند ولی آنچه مهم است عمل و درون انسان است آیا ما به آن‌گونه هستیم که هر لحظه صدای قیام حضرت بلند شد، به یاری او بشتابیم و هرگز از اعمال خود در مقابل حضرت شرمنده و نگران نباشیم. آیا هم اکنون قلب مقدس آن حجت یگانه خداوند از ما و کردار ما راضی است و به راستی ما منتظر او هستیم؟ آیا عدالت او را خواهیم پذیرفت، اگر بر جان ما و اولاد ما و زندگی و روش و اقتصاد ما خرده بگیرد و فشار آورد آیا تا چه مقدار او را خواهیم پذیرفت؟ بسیاری از افراد ضعیف النفس در بحرانهای انقلاب اسلامی و مشکلات و مصائب اجتماعی و اقتصادی آن، مأیوس و منحرف شدند و با اینکه هرگز حتی در ذهن خودشان نیز خطور نمی‌کرد که روزی فرا رسد که دفاع آنها از انقلاب اسلامی کم رنگ گردد.

و آیا این یک نمونه واضح از انقلاب بزرگ جهانی حضرت حجت علیه‌السّلام نیست؟ آنها که با هزاران گناه و فساد خود را منتظر آن حضرت می‌دانند یا خود را فریب می‌دهند و یا اینکه امام زمان علیه‌السّلام را نشناخته و عدالت او را متوجه نیستند.

آنها اگر حضرتش را عادل بدانند می‌دانند اگر حضرت ظهور نماید با گنه کاران و منحرفین برخوردی قاطع خواهد داشت و هرگز با تسامح و تساهل با آنها برخورد نمی‌کند، آنها که اکنون در مقابل اجرای احکام الهی جبهه می‌گیرند و ناخشنود هستند، چگونه خود را منتظر حضرت مهدی می‌دانند؟ حضرت بیاید چه کند؟ طبق خواسته‌های ما حکم کند هر چند خواسته ما موافق عدالت و اسلام نباشد؟ آری هرگاه بدانند که حکومت حضرت مهدی همان حکومت اسلام ناب محمدی است هرگز در تشکیل آن عجله نمی‌کنند همچنان که برخی از همین افراد اگر حقیقت اسلام و احکام آن را می‌دانستند هرگز با انقلاب اسلامی همراه نمی‌شدند.

آیا نه اینست که افراد مفسد و جانی و خطاکار از دادگاه عدالت و قاضی واهمه دارند؟ پس بهتر است اول خود را به گونه‌ای بسازیم که مطمئن باشیم قیام و ظهور حضرت مهدی و حکومت عدل او بر ضرر ما و سبب توبیخ خود ما نخواهد شد، اگر چنین است خود را اصلاح کنیم و آنگاه منتظر حقیقی آن حضرت باشیم.

وظایف شیعیان نسبت به حضرت مهدی

۱- از آنجا که اعمال ما بر حضرت عرضه می‌شود شایسته است که با رعایت قوانین شرع و انجام دستورات الهی سبب خشنودی آن

بزرگوار باشیم و سرآمد این اعمال دفاع سرسختانه از اسلام و احکام متعالی آن و انقلاب شکوهمند اسلامی و رهبری آن که نیابت حضرت حجت را بر عهده دارد می‌باشد.

۲- پیروی از راهنمائیهای علماء اعلام و مراجع بزرگوار شیعه در ایام غیبت آن حضرت برای مصون ماندن از هر گونه انحراف از دین و مکتب اهل البیت علیه‌السّلام.

۳- به یاد آن امام حاضر و رهبر مظلوم باشیم و برای حضرتش از صمیم دل دعا کنیم و بگوئیم: «اللهم کن لولیک الحجهٔ بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعهٔ و فی کل ساعهٔ ولیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا.»

۴- خواندن دعای «اللهم بلغ مولای صاحب الزمان» در هر صبح و زیارت آل یس حداقل در هر جمعه و همچنین دعای عظیم الشأن ندبه.

۵- توسّل به آن حجت خدا در مشکلات که امروز پناه عالمیان اوست، مخصوصا خواندن دو رکعت نماز مثل نماز صبح با این تفاوت که آیه: «ایاک نعبد و ایاک نستعین» را در سوره حمد در هر دو رکعت یکصد بار تکرار کردن که برای برآورده شدن حوائج تجربه شده است.

۶- احترام به نام آن حضرت و برخاستن به هنگام شنیدن نام قائم و گذاردن دستها بر روی سر به احترام ایشان.

۷- دعای مکرر و جانسوز جهت ظهور حضرت و آماده شدن زمینه قیام آن حضرت که طبق روایات فرموده‌اند برای ظهور دعا کنید که گشایش شما در آن است و اگر دعا نکنید ممکن است تا آخرین درجه تأخیر افتد.

و کسانی که مایلند آن یوسف فاطمه را زیارت کنند دعای عهد را که در کتاب ارزنده مفاتیح الجنان ذکر شده است چهل صبح بخوانند که حضرت صادق علیه‌السّلام فرمود: هر که این دعا را بخواند به دیدار حضرتش نائل شود و اگر از دنیا برود او را در دولت حضرت زنده می گردانند.

همه هست آرزویم که ببینم از تو روئی
چه زیان تو را که من هم برسم به آرزوئی
به کسی جمال خود را ننموده‌ای و بینم
همه جا به هر زبانی بود از تو گفتگوئی
به ره تو بس که نالم ز غم تو بس که مویم
شده‌ام ز ناله نائی، شده‌ام ز مویه مویی

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۲ ص ۱۳۶ کمال الدین، الغیبهٔ، الاختصاص.

[۲] کمال الدین صدوق قدس سره.

[۳] بحار، ج ۵۱ ص ۱۱۰.

[۴] کمال الدین صدوق قدس سره.

[۵] بحار، ج ۵۱ ص ۱۲۰.

[۶] کمال الدین صدوق قدس سره.

[۷] الغیبهٔ للنعمانی، ص ۷۹ بحار، ج ۵۱ ص ۱۱۴.

[۸] کمال الدین صدوق قدس سره.

[۹] اعلام الوری للطبرسی قدس سره.

[۱۰] بحار، ج ۵۱ ص ۱۳۱.

[۱۱] نهج‌البلاغهٔ کمال الدین صدوق قدس سره.

[۱۲] کمال الدین صدوق قدس سره، ص ۶۴۵.

خالی نماندن زمین از حجت خدا

امام صادق علیه السّلام فرمود: یک خبر که بفهمی بهتر از ده خبر است که نقل کنی، همانا برای هر حقی حقیقتی است و برای هر ثوابی نوری. به خدا قسم ما از شیعیان خود کسی را فقیه (دانشمند) نمی‌شماریم مگر اینکه از کیفیت سخن و بیان، منظور ما را متوجه شود (سخندان و کنایه فهم باشد).

همانا امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بر منبر کوفه فرمود:

در پشت سر شما فتنه‌های تاریک و ظلمتی کور است که از آن نجات پیدا نکند مگر گمنام. عرض شد یا امیرالمؤمنین گمنام چیست؟ فرمود: کسی که مردم را بشناسد ولی آنها او را نشاسند، بدانید که زمین هیچگاه از حجت خدای عزوجل خالی نمی‌شود ولی خداوند گروهی از مردم را بخاطر ستمی که بر خودشان کرده‌اند، آنها را به خودشان واگذار کرده کور گرداند، اگر زمین ساعتی از حجت خدا خالی ماند، اهلش را فرو برد، حجت خدا مردم را می‌شناسد ولی آنها او را نمی‌شناسند. همچنان که یوسف مردم را می‌شناخت ولی مردم او را نمی‌شناختند سپس حضرت آیه‌ای را تلاوت نمود که مضمون آن این است: ای حسرت بر بندگان که هیچ فرستاده‌ای نیامد مگر اینکه او را مسخره نمودند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الغیبهٔ للنعمانی.

خوشا به حال مؤمنین آخرالزمان

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی بدان که عجیب‌ترین مردم در ایمان و بزرگترین آنها در یقین، گروهی هستند که در آخرالزمان می‌آیند، پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده‌اند و حجت (خدا یعنی امام) از ایشان پنهان است، آنها به واسطه سیاهی بر روی سفیدی ایمان آورده‌اند [۱] (یعنی با مطالعه کتابها)

اللهم ارنی الطلعهٔ الرشیدهٔ و الغرهٔ الحمیدهٔ واکحل ناظری بنظرهٔ منی الیه و عجل فرجه و سهل مخرجه و اوسع منهجه و اسلک بی محجته و انفذ امره و اشدد ازره و اعمر اللهم به بلادک واحی به عبادک. [۲] .

اللّهم کن لولیک حجهٔ بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعهٔ و فی کل ساعهٔ ولیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا.

پی نوشت ها:

[۱] کمال الدین.

[۲] قسمتی از دعای عهد.

خطای بنی‌امیه

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: علی علیه‌السلام اجازه نمی‌داد پرونده‌ای که تحت رسیدگی یک قاضی بود به قاضی دیگر تسلیم شود تا این که بنی امیه بر سر کار آمده و با وجود بینه آن را اجازه دادند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، کتاب القضاء، باب الزیادات فی القضایا والاحکام، چاپ جدید، ج ۶، ص ۳۰۰، حدیث ۴۸.

خطبه بی‌الف

گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله دور هم نشسته و از هر دری سخن می گفتند گفتگو از حروف الفباء به میان آمد، همگی به اتفاق آراء بر آن شدند که حرف الف بیش از سایر حروف در ترکیب کلمات و جمله‌بندیها به کار می‌رود، در این هنگام امیرالمومنین علیه‌السلام بپاخاسته و خطبه‌ای طولانی بدون الف بالبداهه انشاء فرمود: حمدت و عظمت من عظمت منته، و سبغت نعمته، و سبقت رحمهٔ غضبه، و تمت کلمته، و نفذت مشیهٔ، و بلغت قضیته، حمدته حمد مقر لربوبیته، متخضع لعبودیته، متنصل من خطیئه....

خطبه بدون نقطه

امام(ع) خطبه‌ای دیگر بدون نقطه بالبداهه انشاء کرد که اول آن این است:
الحمدالله اهل الحمد و ماواه، وله اوکد الحمد واحلاه، و اسرع الحمد و اسراه... [۱] .
نکته:
انشاء چنین خطبه‌هایی بطور ارتجال و بدون سابقه با ویژگی‌های خاصی که در الفاظ و مضامین آنها بکار رفته می‌توان گفت که در زمره معجزات آن امام همام علیه‌السلام بشمار می‌آید، و بعضی از ادبا اگر چه ابیات و یا فقراتی بدون الف و یا بدون نقطه آورده‌اند ولیکن باید توجه داشت که آنان کسانی هستند که سالیانی دراز از عمر خود را صرف تحصیل ادبیات و قسمتی از اوقات خود را صرف ترکیب و تلفیق آن جملات نموده‌اند، و از محالات عادی است که کسی بتواند بطور ارتجال و بالبداهه آنچنان خطبه‌هایی را با آن همه درخشندگی و خصوصیاتی که دارند انشاء نماید.
و نیز خطبه دیگری از آن حضرت علیه‌السلام بدون نقطه نقل شده که اول آن چنین است:
(الحمدلله الملک المحمود، المالک الودود، مصور کل مولود، و موئل کل مطرود...). [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، ج ۱، ص ۲۷۱.

[۲] شرح نهج‌البلاغه، ملا فتح الله کاشانی.

خواص نفوس

کمیل بن زیاد از امیرالمومنین علیه‌السلام از نفس پرسش نمودند؛ آن حضرت علیه‌السلام به او فرمود: کدام نفس؟

کمیل گفت: مگر بیش از یک نفس هست؟

امام علیه‌السلام فرمود: بلکه چهار نفس است:

۱- نفس نامی نباتی.

۲- نفس حیوانی.

۳- نفس ناطقه قدسی.

۴- نفس کلی الهی.

و هر کدام از این نفوس، دارای پنج قوه و دو خاصه است.

۱) نفس نامی نباتی

اما قوای پنجگانه نفس نامی نباتی عبارتند از:

۱- ماسکه.

۲- جاذبه.

۳- هاضمه.

۴- دافعه.

۵- مربیه.

و دو خاصه آن عبارتند از: زیادت و نقصان و انبعاث آنها از کبد.

۲) نفس حیوانی

و اما قوای پنجگانه نفس حیوانی:

۱- شنوایی.

۲- بینایی.

۳- بویایی.

۴- چشایی.

۵- حس لامسه.

و دو خاصه آن؛ رضا و غضب و انبعاث آنها از قلب.

۳) نفس ناطقه قدسی

و اما قوای پنجگانه نفس ناطقه:

۱- فکر.

۲- ذکر.

۳- علم.

۴- عمل.

۵- انتباه.

و مرکز انبعاثی در بدن نداشته و بسیار به نفس ملکوتی شبیه است. و دو خاصه آن؛ نزاهت و حکمت است.

۴) نفس کلی الهی

و اما قوای پنجگانه نفس کلی الهی:

۱- بقای در فناء.

۲- عز در ذل.

۳- فقر در غنی.

۴- صبر در بلا.

۵- خوشی در رنج و زحمت.

و دو خاصه آن؛ حلم و کرم و منشا و مبدأ آن از خدای تعالی است که در قرآن کریم فرموده: و نفخنا فیه من روحنا؛ در آن از روح قدسی خویش بدمیدیم.

و بازگشت آن نیز به سوی اوست چنانچه فرموده: (یا ایتها النفس المطمئنهٔ ارجعی الی ربک راضیهٔ مرضیهٔ)؛ ای نفس قدسی مطمئن و دل آرام به یاد خدا امروز به حضور پروردگارت باز آی که تو خشنود به نعمتهای ابدی او و او راضی از اعمال نیک توست. و عقل هم وسط و در میان همه این نفوس، تا کسی بدون فکر و اندیشه، سخنی بر زبان نیارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کشکول، شیخ بهائی، ج ۱، ص ۴۹۵. مجمع البحرین در ذیل نفس.

خط

حضرت امیر علیه‌السلام به منشی خود عبدالله بن ابی‌رافع فرمود: در دواتت لیقه بگذار زبانه قلمت را طولانی گردان، بین سطرهایت فاصله بینداز، و حروفت را نزدیک به هم بنویس، زیرا رعایت این نکات بر زیبایی خط می‌افزاید. [۱] .

در مناقب آورده: هنگامی که زید کلمه تابوت را نزد علی علیه‌السلام قرائت کرد، آن حضرت به او فرمود: در نوشتن آن را تابوت بنویس، پس چنین کرد. [۲] .

و نیز آن حضرت علیه‌السلام به کاتب خود فرمود: روی زمین بنشین، و قلم را با انگشتانت بگیر و چشمانت را در صورتم قرار ده تا این که هیچ سخنی نگویم جز این که آن را در قلبت بسپاری. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت ۳۱۵.

[۲] مناقب، سروی، ج ۱، ص ۲۶۷.

[۳] طبقات النحاهٔ السیوطی.

خیاطی

ابی‌النوار می‌گوید: امیرالمومنین علیه‌السلام در کنار خیاطی ایستاده به او فرمود: نخ خیاطیت را سخت و محکم کن، و بخیه را ریز و ظریف و نزدیک هم بدوز. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تذکرهٔ، سبط بن جوزی، ص ۱۱۶.

خطای عمر

عمر خواست حلی و حلل خانه کعبه را تصرف کنـد. امیرالمومنین علیه‌السـلام به وی فرمود: قرآن بر پیامبر نازل شده و اموالی را که جنبه عمومی دارند چهار قسم قرار داده:

۱- ارث.

۲- فی.

۳- خمس.

۴- صدقات و زکوات.

و مصـرف هر کـدام را نیز معین نموده است. و زیورهای خانه کعبه هم آن روز وجود داشت و خداوند برای آنها حکمی نفرمود، نه این که آنها را ندیده و یا فراموش کرده باشد. و اینک تو هم آنها را به حال خود بگذار.

عمر به فرموده امیرالمومنین عمل کرد و به آن حضرت گفت: اگر تو نبودی مفتضح، و رسوا می‌شدیم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، ج ۱، ص ۴۹۸.

خوف و رجاء

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: بر بهترین افراد این امت از عذاب خدا ایمن مباش؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

فلا یامن مکرالله الا القوم الخاسرون؛ [۱] از مکر و کیفر خدا ایمن نمی‌باشـند مگر مردم زیانکار و بر بدترین افراد این امت از رحمت و لطف خدا نومید مشو؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

انه لاییاس من روح الله الا القوم الکافرون؛ [۲] .

از رحمت خدا نومید نمی‌باشند مگر کافران. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره اعراف، آیه ۹۹.

[۲] سوره یوسف، آیه ۸۷.

[۳] نهج‌البلاغه، حکمت، ۳۷۷.

خبر دادن از کتب ادیان دیگر

شیخ مفید (ره) در ارشاد آورده: گروهی از علمای یهود نزد ابوبکر آمده تا این که آورده و آنگاه به محضـر امیرالمومنین علیه‌السلام شرفیاب شدند، آن حضرت به آنان فرمود: آیا نه چنین است که در بعضی از کتابهایتان آمده که روزی موسی بن عمران نشسته بود، ناگهان فرشته‌ای از مشرق به نزد او آمد... تا آخر خبر به تفصیلی که در خبر ۱۲ از فصل ۱۱ گذشت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد، مفید، قضایاه علیه‌السلام فی عهد ابی‌بکر، ص ۱۰۸.

خلیفه‌ام یا پادشاه؟!

ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد: روزی عمر در حالی که مردم در اطرافش حلقه زده بودند، گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم خلیفه‌ام یا پادشاه؟! پس اگر پادشاه باشم در خطر بزرگی افتاده‌ام. یکی از حاضران به وی گفت: همانا که بین خلیفه و پادشاه فرق هست، و کار تو به خواست خداوند نیکوست.

عمر: فرقشان چیست؟

مرد: خلیفه نمی‌گیرد مگر به حق و صرف نمی‌کند مگر در حق تو و بحمدالله چنین هستی. و پادشاه مردم را به بیراهه می‌برد و مال این یکی را می‌گیرد و به دیگری می‌دهد. پس عمر ساکت شد و گفت: امیدوارم خلیفه باشم. [۱] .

نکته:

گو اینکه همین اظهار تردید و تشکیک عمر در کار خود که نمی‌دانسته خلیفه است یا پادشاه کافی است در اثبات شق دوم، ولی به خدا سوگند او می‌دانسته خلیفه نیست و خودش هم به این تصریح نموده و اهل کتاب نیز از پیش از اسلام به او خبر داده بودند.

اما اول:

خطیب در تاریخ بغداد از عتبه بن غزوان نقل کرده که می‌گوید: عمر در زمان خلافتش سخنرانی کرد و گفت: ما هفت نفر بودیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر اثر خوردن برگ درختان، گوشه لبهایمان زخم شده بود تا این که من مقداری شیر به دست آورده آن را بین خود و سعد تقسیم کردم، و امروز هر کدام ما فرمانروایی شهر و دیاری هستیم، و هیچ نبوتی نبوده جز این که با گذشت زمان به پادشاهی و سلطنت مبدل شده است

و اما دوم:

ابواحمد عسکری نقل کرده که: عمر با ولید بن مغیره به منظور تجارت برای ولید به شام می‌رفتند و در آن موقع عمر هیجده ساله بود، و کارش برای ولید، شتر چرانی و حمل بارها و نگهداری کالاهای او بود، و چون به بلقا رسیدند، یکی از علمای روم با آنان برخورد نموده، عالم پیوسته به عمر نگاه می‌کرد، نگاههایی طولانی، و آنگاه به عمر گفت: گمانم نام تو عامر یا عمران یا مانند اینها باشد، عمر پاسخ داد: اسم من عمر است.

عالم گفت: رانهایت را برهنه کن، و چون برهنه کرد بر یکی از آنها خال سیاهی به قدر کف دستی بود، عالم از عمر خواست سرش را برهنه کند، پس اصلع بود، عالم از او خواست بر دستش تکیه کند، و او چپ دست بود سپس عالم به او گفت: تو پادشاه عرب خواهی شد.

عمر خنده‌ای مسخره آمیز بر لبان گرفت.

عالم گفت: می‌خندی؟ به حق مریم بتول تو پادشاه عرب و فارس و روم خواهی شد، عمر با بی‌اعتنایی عالم را ترک گفت و به کار خود مشغول گردید، و بعدا که شرح این قصه را نقل می‌کرد می‌گفت که: آن عالم رومی در آن سفر، پیوسته مرا همراهی می‌نمود تا زمانی که ولید کالاهای خود را فروخت و.... [۲] .

آری، تنها کسی که متصف به صفات خلفای بر حق الهی بوده (آنان که نمی‌گیرند مگر به حق و صرف نمی‌کنند مگر در حق) امیرالمومنین علی علیه‌السلام است. چنانچه دوست و دشمن و خود عمر درباره او به این مطلب اقرار نموده‌اند. چنانچه عمر در شوراء گفت: علی کسی است که اگر شمشیر بر گردنش باشد او را از انجام حق باز نمی‌دارد. و ابن‌ملجم قاتل آن حضرت نیز درباره او گفته که: او همواره پایبند به حق و آمر به معروف و عدل بود، و ما تنها حکمیت او را منکریم. و هرگز آن حضرت اهل سیاست به

معنای خدعه و نیرنگ نبود، و به همین جهت هم از حق خود صرفنظر کرد آنگاه که عبدالرحمن بن عوف به آن حضرت گفت: در صورتی با شما بیعت می‌کنم. و همچنین حاضر شد خلافتش متزلزل باشد پس از به خلافت رسیدنش ولی راضی نشد که معاویه راحتی برای یک ساعت هم بر سر کارش نگهدارد. (هنگامی که مغیره بن شعبه به عنوان خیرخواهی به آن حضرت گفت: صلاح کار شما در این است که معاویه را بر سر کارش باقی بگذارید). [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۱۱۰.

[۲] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۴۳.

[۳] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۷۷.

خطبه عمر در جابیه

خطیب در تاریخ بغداد آورده: عمر در جابیه برای مردم خطبه خواند، و در ضمن آن گفت: فان الله یضل من یشاء و یهدی من یشاء؛ [۱] خدا هر کس را که بخواهد گمراه می‌کند، و هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند. در این موقع کشیش مسیحی از حاضران پرسید؛ امیر شما چه می‌گوید؟

گفتند: می‌گوید: ان الله یضل من یشاء...؛ خدا هر که را بخواهد گمراه می‌کند.

کشیش گفت: یاوه می‌گوید خدا عادل‌تر از آن است که کسی را گمراه سازد، این مطلب به عمر رسید، پس او را به نزد خود طلبیده به وی گفت بلکه خدا تو را گمراه نموده، و اگر چنین نبود که نسبت به دین اسلام تازه عهد هستی گردنت را می‌زدم. [۲] .

نکته:

اگر چه آن تعبیر در قرآن آمده ولی از آیات متشابهه است که به ظاهر آن نمی‌شود اخذ نمود و عقلا- باید آن را تاویل کرد، و خداوند در جملات بعد مقصود از آن را روشن ساخته که می‌فرماید:

و ما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه، و یقطعون ما امر الله به ان یوصل... [۳] .

.... و گمراه نمی‌کند به آن مگر فاسقان را، کسانی که می‌شکنند عهد خدا را پس از آن که محکم بستند، و قطع می‌کنند آنچه را که خداوند به پیوند آن امر کرده است (صله رحم را قطع می‌کنند)، و در زمین فساد می‌کنند... یعنی، هر کس که به اراده و سوء اختیار خود مرتکب آن اعمال گردد، شایستگی هدایت الهی را نداشته ناچار خداوند او را به حال خود در گمراهیش رها می‌کند، که گویی او را گمراه نموده است... بعلاوه، آیا در اسلام ارشاد و راهنمایی کردن به تهدید به قتل و گردن زدن است، در صورتی که نتوان پاسخ صحیح گفت؟!

پی نوشت ها:

[۱] سوره فاطر، آیه ۸.

[۲] تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۹۱.

[۳] سوره بقره، آیه ۲۶ و ۲۷.

خدا در این باره با کسی مشورت نکرد

ثعلبی در تفسیر آیه شریفه والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان. [۱] .

آنان که در صدر اسلام سبقت به ایمان گرفتند، از مهاجر و انصار، آنان که به طاعت خدا پیروی آنان کردند از سایر امت... آورده: روایت شده که عمر بن خطاب آیه را به این صورت قرائت کرد: والسابقون الاولون من المهاجرین، والانصار الذین اتبعوهم باحسان برفع راء الانصار و بدون واو با الذین.

ابی بن کعب به او گفت: والانصار والذین به کسر راء، و با واو صحیح است. پس عمر آن گونه قرائت خود را چندبار تکرار نمود تا این که ابی به او گفت: به خدا سوگند من آن را نزد رسول خدا والذین اتبعوهم با واو خوانده‌ام و تو آن موقع در بقیع نان می‌فروختی.

عمر گفت: راست گفتی، شما حفظ کردید و ما فراموش نمودیم و شما خود را فارغ ساختید و ما مشغول گشتیم، و شما حاضر شدید و ما غائب.

و آنگاه عمر به ابی گفت: آیا انصار هم در میان آنان هستند؟

ابی: بله، و با خطاب و پسرانش در این باره مشورت نشد. پس عمر گفت: من خیال می‌کردم ما مهاجرین دارای چنان مقام و منزلتی هستیم که هیچ کس به آن نمی‌رسد. [۲] .

نکته:

ظاهرا مقصود عمر از این جمله که گفته: آیا انصار نیز در میان آنان هستند این است که آیا لفظ انصار به جر خوانده می‌شود تا عطف بر مهاجرین باشد، که در نتیجه انصار نیز بمانند مهاجرین (از پیشی گیرندگان به ایمان صدر اسلام) باشند، یا این که نه، بلکه مهاجرین تنها دارای آن امتیازند. پس ابی- که خودش نیز از انصار بود- به او پاسخ داد که: انصار هم از پیشی گیرندگان به ایمان صدر اسلام می‌باشند، و آن زمان که خداوند انصار را در زمره آنان قرار داد از پسر خطاب که نسبت به انصار بی اعتنا بود نظرخواهی ننمود که آیا انصار را جزء آنان بیاورد یا نه.

و اما اینکه گفته: من گمان می‌کردم که ما مهاجرین دارای وجه و مقامی هستیم که هیچ کس به آن نمی‌رسد به او گفته می‌شود: علو مقام و رفعت شان سابقین اولیه از مهاجرین از حیث کبری معلوم و اما صغرای آن از کجا؟ زیرا در ادامه آیه شریفه آمده: رضی الله عنهم و رضوا عنه؛ [۳] خدا از آنان خشنود است، و آنان از خدا خشنود، و کسی که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- به هنگام وفات او را از نزد خود بیرون کرده بخاطر منع او از وصیت نمودن رسول خدا و نسبت هجر به او و... چگونه خداوند از او راضی است؟.

پی نوشت ها:

[۱] سوره توبه، آیه ۱۰۰.

[۲] تفسیر ثعلبی.

[۳] سوره مائده، آیه ۱۱۹.

خارجه بن مصعب

«خارجهٔ بن مصعب» از اصحاب امیرمؤمنان حضرت علی علیه‌السلام بوده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۰، ش ۶.

خالد بن ابی خالد

از عبیداللَّه بن ابی رافع نقل می‌کند که: خالد بن ابی خالد از اصحاب رسول اللَّه صلی الله علیه و آله است که در رکاب علی علیه‌السلام نیز جنگیده است. [۱] .

ابن حجر، او را «خالد بن طهمان سلولی» معرفی کرده و از ابو داود نقل می‌کند که به خیر و خوبی نام او باقی مانده است. [۲] .

همو، خالد را از انصار پیامبر شمرده و می‌نویسد: او در جنگ صفین در رکاب حضرت علی علیه‌السلام جنگیده است. [۳] .

شیخ مفید می‌گوید: خالد با امیرمؤمنان حضرت علی علیه‌السلام بیعت کرده که تا پای جان از ولایت آن حضرت دفاع نماید. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] اسدالغابه، ج ۲، ص ۷۸.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۵۱۷.

[۳] الاصابه، ج ۲، ص ۲۳۲.

[۴] الجمل، ص ۱۰۶.

خالد بن ابی دجانه (انصاری)

خالد بن ابی دجانه از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در غزوه بدر شرکت داشته و نیز صحابی امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. [۱] .

او از کسانی است که - بنا به قول عبیداللَّه بن ابی رافع کاتب علی علیه‌السلام - در جنگ های امیرمؤمنان شرکت داشت. [۲] او در صفین در رکاب حضرت علی علیه‌السلام جنگید. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۰، ش ۵.

[۲] اسدالغابه، ج ۲، ص ۷۹.

[۳] الاصابه، ج ۲، ص ۲۳۲.

خالد بن حصین

شیخ طوسی، «خالد بن حصین» را از اصحاب امیرمؤمنان علی علیه‌السلام دانسته است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۰، ش ۷.

خالد بن سعید بن عاص (ابو سعید)

خالد فرزند سعید بن عاص بن امیه از قبیله بنی عبدالشمس و کنیه‌اش ابو سعید، از اصحاب جلیل‌القدر پیامبر صلی الله علیه و آله و از سابقین در اسلام است. او بعد از ابوبکر اسلام آورد که سومین یا چهارمین و یا پنجمین مسلمان بوده است. [۱] .

ابن اثیر نقل می‌کند که خالد شبی در خواب دید لب پرتگاه جهنم ایستاده، بزرگی جهنم آن قدر زیاد بود که خدا می‌داند، و پدرش می‌خواست او را در میان آتش اندازد که پیامبر صلی الله علیه و آله دست او را گرفت و نگذاشت در آتش قرار گیرد. پس از این خواب خالد خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در اجیاد بود. عرض کرد: به چه چیز مرا می‌خوانید؟ حضرت فرمود: «تو را به سوی خدا می‌خوانم، خدایی که واحد است و شریک ندارد و محمّد، رسول اوست و خود را از آنچه عبادت می‌کنی از بت‌ها که نمی‌شنوند و نمی‌بینند و نه سود دارند و نه زیان، دور کن.» خالد همین جا گفت: «أشهد ان لا اله الا اللّه و أشهد أنك رسول اللّه.» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از اسلام خالد مسرور شد، اما پدرش ناراحت گردید و نان او را قطع کرد. [۲] .

او با جعفر بن ابی‌طالب به حبشه مهاجرت کرد و به مکه بازگشت و اولین کسی است که دوباره به حبشه هجرت کرده است. [۳] .

وی در فتح مکه، غزوه‌های حنین، طائف و تبوک شرکت داشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به ولایت «صدقات» یمن و به قولی صدقات مذحج و صنعاء برگزید. او تا زمان رحلت پیامبر در این مقام بود و پس از آن به مدینه آمد و ملازم و همراه امیرمؤمنان علیه‌السلام گردید. وی تا زمانی که بنی‌هاشم ناچار به بیعت شدند، با ابوبکر به عنوان خلیفه بیعت نکرد و به امیرالمؤمنین و دیگر بنی‌هاشم گفت: من تابع شما هستم، و لذا پس از بیعت اهل بیت و بنی هاشم، او همراه برادرش «ابان بن سعید» با ابوبکر بیعت کرد.

برخی نقل کرده‌اند که عدم بیعت او با ابوبکر تا دو یا سه ماه پس از بازگشت از یمن طول کشید.

خالد پس از بیعت با ابوبکر به فرماندهی لشکری از سپاهیان اسلام برگزیده شد و در فتح «اجنادین» در شام شرکت کرد و در «مرج الصفر» کشته شد، اما برخی گفته‌اند واقعه مرج الصفر سال چهارده هجری در اوایل خلافت عمر بن خطاب بوده و در آن زمان کشته شده است. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] این اختلاف از آن جهت است که اسلام ابوبکر چندمین نفر بوده است و به اجماع شیعه و جمهور اهل سنت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام اولین مرد مسلمان است و اولین زن هم خدیجه کبری علیها السلام است‌که اسلام آورد. ابن اثیر در اسد الغابه، ج ۲، ص ۸۲ از حمزة بن ربیعه نقل می‌کند که اسلام خالد همراه با اسلام ابوبکر بوده است و دختر خالد گفت: پدرم پنجمین نفر در اسلام است. از او پرسیدم: چه کسی در اسلام بر او تقدم داشت؟ گفت: علی بن ابی‌طالب بعد ابوبکر، بعد زید بن حارثه و چهارم سعد بن ابی وقاص.

[۲] اسد الغابه، ج ۲، ص ۸۲؛ ر. ک: الاصابه، ج ۲، ص ۲۳۶.

[۳] اسد الغابه، ج ۲، ص ۸۲؛ ر. ک: الاصابه، ج ۲، ص ۲۳۶.

[۴] اسد الغابه، ج ۲، ص ۸۲؛ ر. ک: الاصابه، ج ۲، ص ۲۳۶.

خالد بن معمر بن سدوسی

خالد از سران ربیعه بصره و از اصحاب مخلص امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که در دو جنگ جمل و صفین حضور داشته است. امیر مؤمنان علیه‌السلام چون پرچم‌های قبایل را بست و فرماندهان را معین نمود، خالد بن معمر را بر قبیله ذهل بصره قرار داد.

خباب بن ارت تمیمی

خبّاب فرزنـد «ارت بن جندلهٔ» از قبیله تمیم یا خزاعه بود که به ابوعبداللّه یا ابومحمد یا ابویحیی کنیه داشت. وی از سابقین اصـحاب رسول خدا صـلی الله علیه و آله و ششـمین فردی بود که به اسـلام گروید و در پیشبرد اسلام شکنجه‌های بسیار تحمل کرد و با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت نمود و در جنگ بدر و اُحد و سایر غزوه‌های اسلام شرکت نمود. [۱] .

او از جمله شیعیان و خواص یاران امیرمؤمنان علیه‌السلام گردید، اما به علت بیماری شدید نتوانست در جنگ‌های جمل و صفین در رکاب آن حضرت شرکت نماید و در سال ۳۷ هجری، همان ایامی که حضرت علی علیه‌السلام درگیر جنگ صفین بود، در سن ۷۳ سـالگی بـدرود حیـات گفت و پیکر پاک این صـحابی راستین اسـلام در بیرون کوفه به خاک سپرده شـد. [۲] طبق نقـل ذهبی، امیر مؤمنان علی علیه‌السلام بر او نماز خواند. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۲، ص ۹۸؛ الاصابه، ج ۲، ص ۲۵۸؛ معرفهٔ الصحابه، ج ۲، ص ۳۷۴ و ۱۷۳ و ۱۶۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۵ و ۶.

[۲] همان مدارک؛ سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۳۷۴.

[۳] تهـذیب التهـذیب، ج ۲، ص ۵۴۸؛ سـیر اعلاـم النبلاء، ج ۴، ص ۵ (این قـول - بـا آنچه بعـد خواهـد آمـد که - «حضـرت‌علی علیه‌السـلام وقتی از صـفین بازگشت به او خبر دادنـد که خبّاب را در بیرون کوفه دفن کرده‌اند» سازگار نیست؛ زیرا حضـرت قبل از دفن خبّاب نبوده که بر او نماز بخواند، و اللّه العالم.

خریت بن راشد ناجی

خرّیت بن راشـد از اصـحاب رسول خدا صـلی الله علیه و آله به شـمار می‌آید؛ زیرا او به همراه جمعی از طایفه بنی سامهٔ بن لؤی بین راه مکه و مدینه حضرت صلی الله علیه و آله را زیارت کرده است. [۱] .

وی در سـال ۱۱ هجری به همراه گروهی از بنی نـاجیه و نیز سـلیمان بن صوحـان عبـدی با جمعی از عبـدالقیس به یاری «حذیفـهٔ بن محصن غلفانی» که از طرف ابوبکر برای سـرکوبی مرتدین مردم عمان رفته بود، شتافتند و مرتدین را درهم شکسته و مسلمانان را به پیروزی رساندند. [۲] .

خریت پس از قتل عثمان به مخالفین حضـرت امیر علیه‌السـلام پیوست و طلحه و زبیر را در جنگ جمل یاری کرد و فرماندهی گروه مضـر در این جنگ با او بود، [۳] ولی پس از جنـگ جمل و پیروزی امیرالمؤمنین علیه‌السـلام بر گروه ناکثین، توبه کرد و با سیصـد نفر از بنی ناجیه به کوفه آمـد و به یاران علی علیه‌السـلام پیوست و در رکاب آن حضـرت جنگ صـفین و به قولی در جنگ نهروان شرکـت کرد. [۴] امـا او پس از داسـتان غم‌بـار حکمیت پرچم مخـالفت برداشت و بـا امیرالمؤمنین علیه‌السـلام اعلاـن جنـگ نمود و سرانجام به دست یاران حضرت علیه‌السلام در سواحل دریای فارس (اهواز) به هلاکت رسید. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۱۰؛ الاصابه، ج ۲، ص ۲۷۴.

[۲] ر. ك: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۸ - ۳۱۶.

[۳] همان، ج ۴، ص ۵۰۵؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۰۰؛ البته ابن اثیر در تاریخ الکامل نوشته است که: خریت بن راشد در جنگ جمل و صفین در رکاب حضرت جنگیده است. ولی به نظر می‌رسد این قول اشتباه باشد؛ زیرا طبق نقل اکثر مورخان وی در جنگ جمل با طلحه و زبیر بوده است.

[۴] آن طور که از کتاب‌های تاریخ استفاده می‌شود، حضور خریت بن راشد در رکاب حضرت علی علیه‌السلام در صفین قطعی است، اما در جنگ جمل که در پاورقی قبلی اشاره شد در رکاب طلحه و زبیر بوده و اما حضور وی در نهروان که طبری در ج ۵، ص ۱۱۳ گفته، مشکل به نظر می‌رسد؛ زیرا اولاً: بیشتر مورخان مثل ابن اثیر در اسد الغابه و در الکامل و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن حجر در الاصابه، نامی از حضور وی در جنگ نهروان نیاوردانـد. ثانیاً: مخالفت خرّیت پس از داستان حکمیت بوده و ظاهراً این قضیه قبل از شروع جنگ نهروان بوده است، پس وجهی نـدارد که او در جنگ نهروان حضرت را یاری کرده باشد.

[۵] شرح تفصیلی خروج و شورش خرّیت بن راشد و همراهانش در اصطلاح مرتبط خواهد آمد.

خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین)

خزیمه فرزنـد «ثابت بن فاکّهٔ بن ثعلبه» از خاندان بنی خطمه از قبیله اوس انصاری است و لقبش «ذو الشهادتین» است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این لقب را به او داده و شهادت او را به جای دو شاهد قبول کرد. [۱] او از اصحاب جلیل القدر پیامبر اسلام و از گروه انصار و کنیه‌اش «ابو عماره» است. او در جنگ‌های بـدر، احـد و سایر غزوه‌ها در رکاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شرکت جست و در روز فتح مکه پرچم‌دار بنی خطمه بود. او هم در جاهلیت و هم در اسلام از اشراف و بزرگان طایفه اوس، و از مشاهیر تهور، غیرت و شهامت در میان این قبیله قدرت‌مند محسوب می‌شد. [۲] .

خزیمه در میان اصحاب رسول خداصلی الله علیه و آله از معدود کسانی است، که راه پیامبر خـدا صلی الله علیه و آله را پس از رحلتش پویید و از سیره و سنت، و راه و رسم نبوی عدول نکرد، و هرگز دچار تغییر و تبدل و لغزش و انحراف فکری نگردید و بر ایمان و اعتقاد راسخ نسبت به ولایت امیر مؤمنان علیه‌السلام باقی ماند، لذا در جنگ جمل و صفین شرکت کرد و پس از شهادت عمار یاسر دست به شمشیر برد و جنگ دلاورانه‌ای کرد تا به دست لشکریان معاویه در سال ۳۷ هجری به شهادت رسید. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] برای تفصیل بیشتر ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۴۱؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۱۴؛ الاصابه، ج ۲، ص ۲۷۸.

[۲] ر. ک: اسـد الغابه، ج ۲، ص ۱۱۴؛ الاصابه، ج ۲، ص ۲۷۸؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۰۸؛ طبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۷۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۱۲؛ معرفهٔ الصحابه، ج ۲، ص ۱۷۴.

[۳] ر. ک: رجال کشـی، ص ۵۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۰۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۵۵۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۱۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۴۸؛ معرفهٔ الصحابه، ج ۲، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.

خفاف بن عبدالله طائی

نصر بن مزاحم می گویـد: خفاف که مردی خردمند بود به پیش نهاد عدی بن حاتم و فرمان امام علی علیه‌السلام عازم شام شد تا با معاویه دیـدار و او و مردم شام را درهم شکند. او به شام نزد پسرعمویش حابس رفت، ضمن گفت و گو نسبت به دیـدار معاویه اظهار تمایل کرد.

حابس فردای آن روز خفاف را نزد معاویه برد و گفت: این پسر عموی من است که هر چند با علی به کوفه آمده ولی در مدینه همراه عثمان بوده است و مردی مورد اعتماد است.

معاویه به خفاف گفت: درباره عثمان برایم تعریف کن؟ خفاف آنچه از محاصره کاخ عثمان و شورش مردم بود، برای او تعریف کرد و در آخر گفت: علی علیه‌السلام از همه مردم در خون عثمان مبراتر است. معاویه پرسید: سپس چه شد؟ گفت: پس از قتل عثمان مردم با علی علیه‌السلام بیعت کردند.

سپس خفاف داستان حرکت سپاه امام علیه‌السلام به بصره را شرح داد و گفت: چون از فتنه ناکثین فارغ شد، وارد کوفه شد و مردم با شوق تمام از او استقبال نمودند و همینک قصدی جز حمله به شام را ندارد. معاویه از گفتار خفاف هراسان شد و هنگامی که اشعاری در مذمت عثمان و منقبت امام علی علیه‌السلام سرود، معاویه خطاب به حابس گفت: می‌پندارم این شخص جاسوس علی است، او را از پیش خود دور کن که مبادا مردم شام را تباه کند. [۱] .

از سخنان خفاف نزد معاویه به خوبی استفاده می‌شود که از شیفتگان و شیعیان امیر مؤمنان علیه‌السلام بوده است.

پی نوشت ها:

[۱] وقعه صفین، ص ۶۵؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۱۰.

خید بن قره یربوعی

خلید بن قرّه از یاران و شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که حضرت علی علیه‌السلام پس از بازگشت از جنگ جمل و استقرار در کوفه، او را به فرمانداری خراسان منصوب نمود.

هنگامی که خلید به نزدیکی نیشابور رسید، به او خبر دادند که مردم خراسان و اطراف مرتد شده و دست از اطاعت و فرمانبرداری برداشته‌اند و عمّال کسری از کابل هم بر آنان وارد شده‌اند. خلید با مردم نیشابور وارد جنگ شد و آنان را شکست سختی داد و مردم را در محاصره قرار داد و بلافاصله این فتح و محاصره مردم نیشابور را برای حضرت علی علیه‌السلام گزارش کرد.

وی در این پیروزی دختران کسری را به اسارت گرفت ولی آنان تقاضای امان نامه کردند و خلید، آنان را نزد حضرت علی علیه‌السلام فرستاد. امام پیشنهاد داد که آنان ازدواج کنند، ولی آنها گفتند: ما حاضریم با فرزندان شما ازدواج نماییم؛ زیرا ما کفوی به غیر از فرزندان شما برای خود سراغ نداریم.

حضرت آنان را مورد عفو قرار داد و فرمود: هر کجا می‌خواهید بروید؟ شخصی در آن جا به نام نرسا بود، تقاضا کرد که آنان را به او واگذار نماید؛ زیرا با او قرابت و فامیلی داشتند. حضرت پذیرفت و آنان را به نرسا تحویل داد و او نیز به آنان بسیار مهر و محبت نمود و از آنها پذیرایی شاهانه نمود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وقعهٔ صفین، ص ۱۲؛ ر. ك: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۵۸.

د

در خانه یتیمان

عبدالواحد بن زید نقل می‌کند که:

به زیارت حج رفتم،

در وقت طواف دختر پنج ساله‌ای دیدم که پرده کعبه را گرفته و به دختری مثل خود می‌گفت:

سوگند به آنکه به وصایت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم انتخاب شد،

و میان مردم احکام خدا را یکسان اجرا می‌کرد،

حجّتش بر ولایت آشکار،

و همسر فاطمه مرضیّه علیها السلام بود،

مطلب چنین و چنان نبود.

از اینکه دختری با آن کمی سنّ، علی بن ابیطالب علیه السلام را با آن اوصاف تعریف می‌کرد در شگفت شدم که این سخنان بر این دهان بزرگ است!!

گفتم: دخترم آن کیست که این اوصاف را داراست؟

قالَتْ: ذلِکَ وَاللَّهِ عَلَمُ الاَعْلام وَ بابُ الْاَحْکامِ وَ قَسیمُ الجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ رَبَّانِیُّ هـذِهِ الْاُمَّةِ وَ رَأسُ الاءِئِمَّةِ، اَخُو النَّبِیِّ وَ وَصِیُّهُ وَ خَلیفَتُهُ فی اُمَّتِهِ ذلِکَ اَمیرُالْمُؤمِنینَ عَلِیٌّ بْنُ ابی طالِبٍ.

گفت:

او به خدا بزرگِ بزرگان، و باب احکام دین و قسمت کننده بهشت و دوزخ، مرد الهی این امّت،

اوّل امامان،

برادر و وصیّ و جانشین رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم در میان امّت،

او مولای من امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است.

باز با آنکه غرق تعجّب شده بودم، و به خود می‌گفتم:

این دختر با این کمی سن این معرفت را از کجا پیدا کرده است؟

این مغز کوچک این همه اوصاف عالی را چگونه ضبط کرده و این دهان کوچک این مطالب بزرگ را چطور اداء می‌کند؟!

به او گفتم:

دخترم، علی علیه السلام از کجا دارای این صفات شد که می‌گوئی؟

گفت:

پدرم (عمّار بن یاسر) مولا و دوست او بود که در صفّین شهید شد،

روزی علی علیه السلام به خانه ما به دیدار مادرم آمد،

من و برادرم از آبله نابینا شده بودیم، چون ما دو یتیم را دید، آه آتشینی کشید و این اشعار را خواند:

ما اِنْ تَأَوَّهْتُ مِنْ شَیْیءٍ رُزیتُ بِهِ

کَما تَأَوَّهْتُ لِلْاَطْفالِ فِی الصِّغَرِ

قَدْ ماتَ والِدَهُمْ مَنْ کانَ یَکْفُلُهُمْ

فِی النَّائِباتِ وَ فِی الْاَسْفارِ وَ الْحَضَرِ

«در هیچ مصیبتی که پیش آمده آه و ناله نکرده‌ام، مانند آنکه برای اطفال خردسال کرده‌ام.

اطفالی که پدرشان مرده، چه کسی کفیل و عهده‌دار آنها می‌شود؟ در پیشامدهای روزگار و در سفر و حضر».

آنگاه امیرالمؤمنین ما را پیش خود آورد، دست مبارک خویش را بر چشم من و برادرم مالید سپس دعاهائی کرد،
وقتی دستش را پایین آورد که چشمان نابینای ما بینا شد.
اکنون من شتر را از یک فرسخی می‌بینم که همه‌اش از برکت او است،
صلوات خدا بر او باد.
من فوراً پارچه کمر خویش را باز کرده، دو دینار بقیّه مخارج خود را خواستم به آن دختر بچّه بدهم که، از این کار تبسّم کرد و گفت:
این پول را قبول نمی‌کنم، گرچه امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رفته ولی بهترین جانشین را در جای خود گذاشته است،
ما امروز در کفالت حضرت حسن مجتبی علیه السلام هستیم، او ما را تأمین می‌کند، نیازی نداریم،که از دیگران کمک قبول کنیم.
سپس آن دختر به من گفت:
علی علیه السلام را دوست می‌داری؟
گفتم: آری.
گفت:
بشارت بر تو باد،
تو به دستگیره محکمی دست زده‌ای که قطع شدن ندارد.
آنگاه از من جدا شد و این اشعار را زمزمه می‌کرد:
ما بُثَّ عَلِیٍّ فی ضَمیرِ فَتیً
اِلاَّ لَهُ شَهِدَتْ مِنْ رَبِّهِ النِّعَمُ
وَ لا لَهُ قَدَمٌ زَلَّ الزَّمانُ بِها
اِلاَّ لَهُ ثَبَتَتْ مِنْ بَعْدِها قَدَمُ
ما سَرَّنی أَنَّنی مِنْ غَیْرِ شیعَتِهِ
وَ إِنَّ لی ما حَواهُ الْعَرَبُ وَ الْعَجَمُ [۱].
«دوستی علی در قلب هیچ جوانمردی گسترش پیدا نکرده، مگر آنکه نعمت‌های خداوندی برای او نصیب شده است،
دوست علی علیه السلام، اگر روزگار قدمی از او بلرزاند، قدمی دیگر برای او ثابت می‌ماند.
دوست ندارم که من از پیروان علی نباشم در عوض مال همه عرب و عجم از آن من باشد.»

پی نوشت ها:
[۱] بحار الانوار ج ۴۱ ص ۲۲۱ – ۲۲۰ از بشارهٔ المصطفی ص ۸۶، و ابن شهر آشوب، مناقب ج ۲ ص ۳۳۴.

دعا و نیایش در میدان جنگ

خداگرائی ونیایش در تمام حالات زندگی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حتّی در میدان‌های نبرد جای توجّه و الگوگیری دارد که با نام و یاد خدا زندگی می‌کرد، دوست می‌شد یا خشم می‌گرفت یا جهاد می‌کرد.
امام علی علیه السلام همواره قبل از آغاز نبرد، دست به دعا و نیایش بر می‌داشت و به یاران خویش و حتّی به دشمنان نیز دعا می‌کرد و می‌فرمود:

اَللّهُ اَکْبَرُ، اَللّهُ اَکْبَر، لااِلهِ الاّـ اللّه، وَ اللّهُ اکْبَر، یـا اللّهُ، یـا احـدُ، یاصَـمَدُ یارَبّ محمّـدٍ، بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، لاحول ولاقوهٔ الاّ باللّه العَلِیّ العظیم، اِیّاکَ نَعْبُد و ایّاکَ نستعینُ، اللّهم کُفّ عنّا بأس الظّالِمینَ.

و یا در آغاز نبرد حروف رمز آغازین سوره مریم «کهیعص» را با صدای بلند می‌خواند. [۱] .

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۲۰۶ نهج‌البلاغه در آغاز نبرد صفّین آنگاه که شنید یاران او مردم شام را ناسزا می‌گویند، فرمود:

إِنِّی أَکْرَهُ لَکُم أَنْ تَکُونُوا سَـبَّابِینَ، وَلکِنَّکُم لَوْ وَصَـفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَذَکَرْتُمْ حَالَهُمْ، کَانَ أَصْوَبَ فِی الْقَوْلِ، وَأَبْلَغَ فِی الْعُـذْرِ، وَقُلْتُمْ مَکَانَ سَبِّکُمْ إِیَّاهُمْ:

اللَّهُمَّ احْقِنْ دِمَاءَنَا وَدِمَاءَهُمْ، وَأَصْـلِحْ ذَاتَ بَیْنِنَا وَبَیْنِهِمْ، وَاهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ، حَتَّی یَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهِلَهُ، وَیَرْعَوِیَ عَنِ الْغَیِّ وَالْعُدْوَانِ مَنْ لَهِجَ بِهِ.

اخلاق در جنگ

«من خوش نـدارم که شـما دشـنام دهنـده باشـید، امّـا اگر کردارشان را تعریف، و حالات آنان را بازگو می‌کردیـد به سـخن راسـت نزدیک تر، و عذرپذیرتر بودید، خوب بود به جای دشنام آنان می‌گفتید.

خـدایا! خون ما و آنها را حفظ کن، بین ما و آنان اصـلاح فرما، و آنان را از گمراهی به راه راست هـدایت کن، تا آنان که جاهلنـد، حق را بشناسند، و آنان که با حق می‌ستیزند پشیمان شده به حق بازگردند.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ ج ۲ ص ۱۷۸.

[۲] خطبه ۲۰۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- اخبار الطوال ص ۱۵۵: دینوری حنفی (متوفای ۲۸۲ ه)

۲- کتاب صفین ص۱۰۲: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ ه)

۳- تذکرهٔ الخواص ص۱۴۲: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ ه)

۴- بحار الانوار ج ۳۲ ص ۵۶۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۵- الفتوح ج ۲ ص ۴۴۸: ابن اعثم کوفی (متوفای ۳۱۴ ه)

۶- صحیفه علویهٔ الأولی ص۱۸۰: السماهیجی

۷- غرر الحکم ج ۲ ص ۱۵۰: آمدی متوفای ۵۸۸ ه).

داشتن نمازخانه در منزل

انسان باید در جائی نماز بخواند که حال و هوای معنوی داشته و از زَرق و بَرق دنیائی به دور باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

در خانه خود اطاقی را برای نماز خواندن اختصاص دهید.

و حضرت در اطاقی که در آن جز فرشی و قرآن و شمشیری وجود نداشت، نماز می‌خواند.

و به یکی از دوستان خود به نام «مَسْمَع» فرمود:

«دوست دارم در خـانه خود اطـاقی را نمازخانه قرار دهی و با لباس مخصوص در آن مکان که اختصاص به نماز دارد، نماز بخوانی،

و از خدا بخواهی که تو را از آتش جهنّم نجات دهد و وارد بهشت فرماید.

از خدا بترس و دعای نامشروع نداشته باش، و کسی را نفرین نکن.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب دوازدهم فصل پنجم.

درخواست شهادت

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همواره در دعاهای خود، از پروردگار جهان شهادت درخواست می‌فرمود و می گفت:

أَللَّهُمَّ فَارْزُقْنا الشَّهادَهَ وَاعْصِمْنا مِنَ الْفِتْنَهِ

«پروردگارا به ما شهادت در راه خودت را عطا فرما، و ما را از فتنه‌ها حفظ کن.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۴ : ۱۷۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب صفین ص۲۳۲: نصربن مزاحم (متوفای ۲۱۲ ه)

۲- کتاب دعا و ذکر: حسین‌بن‌سعید (اهوازی از اصحاب امام سجاد علیه السلام)

۳- مهج الدعوات ص۱۰۲: سیدبن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه)

۴- تاریخ طبری ج۳ ص۸۴: طبری شافعی (متوفای ۳۶ ه)

۵- اصول کافی ج ۱ ص ۸۶ و ۱۴۲: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۶- منهاج البراعهٔ ج ۲ ص ۱۵۱: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۷- بحارالانوار ج۹۱ ص ۲۴۱ وج۳۲ ص۴۶۲ و۶۰۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه).

درمان چشم نابینا

شخصی از کوری، فراوان رنج می کشید، و بسیار مداوا کرد، امّا بی‌حاصل بود،

و یأس و نا امیدی چون خوره، جان او را به نابودی می کشاند.

روزی به یاد معجزات و کرامات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد، تصمیم گرفت خود را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسانده، بینائی خود را از امام علی علیه السلام بگیرد.

خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشرّف شد و سفره دل باز کرد و فراوان التماس دعا نمود،

و بسیار در تفاضای خود کوشید تا آنجا که محبّت امیرالمؤمنین علیه السلام جلوه کرد، بلند شد و دست مبارك را بر سر و روی آن فرد کشید که لحظه‌ای بعد چشمان آن کور بینا شد،

یاران آن حضرت از این اعجاز آشکار شاد گشته و به یقین نائل آمدند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداهٔ ج ۵ ص ۵.

درد دل در چاه گفتن

از نظر سلامت روان، و بهداشت روانی، و روانشناسی بالینی، اگر درد دل‌ها، عقده ها، مظلومیّت‌ها در انسان انباشته گردد،
و در جائی گفته نشود،
یا یاران رازداری نباشند که عقده زدائی شود،
تراکم عقده ها خطر آفرین است،
باید عمل بیرون زدائی، وسبک شدن از عقده ها صورت گیرد،
که با درد دل کردن برای دوستان همراز، یا خانواده، تا حدودی اصلِ«عقده زدائی» تحقّق می‌یابد.
وگرنه انواع اختلالات روانی، اضطرابات روحی، سکته‌های قلبی، در انتظار انسان است.
در آن روزگاران تنهائی، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و دنیا دنیا مظلومیّت‌ها،
محرومیّت‌ها،
نادیده گرفتن حق،
زورگوئی‌ها،
تهمت‌ها،
حسادت‌ها
و کینه توزی‌های شرم آور،
چه می‌توانست بکند؟
چه کسی را داشت که راز دل بگشاید؟ درد دل کند؟ عقده زدائی نماید و خود را سبک کند؟
از این رو در اوقات خاصّی به بیابان می‌رفت، و در ظلمت شب سر درچاهی فرو برده، اسرار نهان رامی گفت، و دَرِ رازها را می‌گشود و درد دل‌ها می‌کرد.
ابن میثم از پدرش میثم تمّار نقل می‌کند که:
شبی از شب‌ها، امام علی علیه السلام مرا همراه خود پذیرفت تا به مسجد جعفی رفتیم، چهار رکعت نماز خواندیم،
امام را دیدم که سر به سجده گذاشت و صد بار العفو، العفو فرمود،
سپس بیرون آمده در تاریکی شب بطرف صحرا رفتیم،
در صحرا در نقطه‌ای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطّی کشید و فرمود:
از این خط جلوتر نیا.
و خود در ظلمت شب ناپدید شد،
مدّتی گذشت و من بر جانِ آن حضرت با وجود آن همه دشمن ترسیدم و نتوانستم صبر کنم،
اندکی بعد به جستجوی امام علی علیه السلام پرداختم، حضرت را دیدم سر در چاهی فرو برده و زمزمه‌ای دارد وقتی نزدیک شدم
فرمود: کیستی؟
گفتم: میثم هستم.
فرمود:
مگر تو را امر نکردم که جلوتر نیائی؟

گفتم: چرا، امّا برجان شما و فراوانی دشمن ترسیدم.

حضرت فرمود:

آیا از سخنان من در چاه چیزی شنیدی؟.

گفتم: نه.

سپس این شعر را زیر لب زمزه کرد:

وَفِی الصَّدْرِ لَباناتٍ
إذا ضاقَ لَها صَدْرِی
نَکَتُّ الْأَرْضَ بِالْکَفِّ
وَاُبْدِیتُ لَهَا سِرّی
فَمَهْمَا تُنْبِتُ الأَرْضَ
فَذاکَ النَّبْتُ مِنْ بَذْری

(در سینه درد دل‌ها ونیازهائی است که وقتی تنگی می‌کند زمین را باکف دست می‌شکافم و اسرارم را در آن می‌گذارم، پس هرگاه زمین چیزی رویاند از آن بذری است که من کاشته‌ام.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴ ص ۱۹۹.

دفن کردن در خاک

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ما را سفارش فرمود تا چهار چیز را در خاک پنهان کنیم:

مو، ناخن، دندان، و خون. [۱] .

استفاده از خاک برای پاکسازی محیط زندگی یکی از شیوه‌های ارزشمندی است که هم اکنون مرزهای دانش بشری به آن رسیده است،

زیرا خاک از نظر فیزیکی و فعل و انفعالات شیمیائی حالت،«فِرمانتاسیون» دارد.

یعنی قانون«تبدیل» که هر چیز غیر خود را به خاک تبدیل می‌کند،

و عامل پاکی و پاکیزگی محیط زیست از ناپاکی ها می‌گردد.

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب پنجم، فصل دهم ص ۱۱۱.

درد بواسیر

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

برای درمان درد بواسیر این دعا نافع است: [۱] .

یا جَوادُ یا ماجِدُ یا رَحیمُ یا قَریبُ یا مُجیبُ یا بارِئُ یا راحِمُ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْدُدْ عَلَیَّ نِعْمَتَکَ وَ اکْفِنِی اَمْرَ وَجَعی

(ای خـدای بخشـنده، یابنـده، ای رحم کننـده، ای نزدیک، ای پاسـخ دهنـده، ای آفریننده، ای رحمت آورنده، بر محمّد و خاندانش درود بفرست، و نعمت خود را به من باز گردان و مرا از این دردی که دارم شفاده.)

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب نهم، فصل یازدهم و دوازدهم.

درمان گیاهی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام معمولاً دردهای خود را با گیاهی بنام«پودینه کوهی» درمان می‌فرمود.

و درباره پودینه کوهی می‌فرمود:

معده را پاک می کند، چونان قطیفه‌ای که بدن را خشک می کند. [۱] .

شگفتی شیوه‌های درمانی امام علی علیه السلام در آن است که هم به تأثیر فیزیکی داروها توجّه داشت،

و هم به تأثیر روانی ایمان و دعا، اعتقاد داشت،

برای درمـان تب هم، گـل بنفشه و عنّاب را سـفارش می‌دهـد و هم در کنار آن، یاد اهل بیت علیهم السـلام و آیهٔالکرسـی را مطرح می‌فرماید.

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ الابرار ج ۱ ص ۳۴۹.

درمان با روغن زیتون

برخی در بهـداشت فردی و عمـومی احتیاطهـای لاـزم را رعـایت نمی‌کننـد و بودجه‌هـا را در قســمت درمـان بیماری‌هـا بـه مصـرف می‌رسانند.

در صورتی که اگر برای بهداشت و پیشگیری تلاش کنند و مبالغی را مصرف نمایند، احتیاج به درمان پیدا نخواهند کرد،

یکی از روش‌های تحقّق بهداشت و سلامت تن، تغذیه مناسب است.

امام علی علیه السلام نسبت به نقش غذا در سلامت تن و نقش روغن زیتون می‌فرماید:

عَلَیْکُمْ بِالزَّیْت، فَاِنَّهُ یَکْشِفُ المِرَّهَٔ وَ یَذْهَبُ البَلْغَمَ وَ یَشُدُّ الْعَصَبَ وَ یَذهَبُ بِالاعْیاءِ و یُحَسِّنَ الْخُلْقَ و یَطیبُ النَّفَسَ وَ یَذْهَبُ بَالْهَمّ

(از روغن زیتـون اسـتفاده کنیـد که آن موجب بـاز شـدن صـفراء، از بین رفتن بلغم، محکم شـدن عصب، رفع خسـتگی، نیکو شـدن اخلاق، پاکیز گی و طهارت نفس و زایل شدن غم و ناراحتی می گردد.) [۱] .

آنچه از روایت‌های فوق و احادیث مشابه آن (که بسیار می‌باشد) به عنوان یک نتیجه قطعی می‌توان ذکر کرد، این است که:

نوع تغذیه در تن و روان انسان تأثیراتی را برجای می گذارد.

در این حقیقت نباید تردیدی روا داشت، همچنانکه دستاوردهای علمی نیز مؤیّد آن می‌باشد.

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک نهج‌البلاغه، علّامه محمودی.

داروی نظافت

۱- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

اَلنُّورَةُ نَشْرَةٌ وَ طَهُورٌ لِلْجَسَدِ. [۱] .

«نوره مالیدن نشاط آور و عامل پاکی بدن است.»

۲- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

یَنْبَغی لِلرَّجُلِ أنْ یَتوقَّی یَوْمَ الْأرْبَعاءِ فَإنَّهُ نَحْسٌ مُسْتَمِرٌّ، وَ تَجُوزُ النُّورَةُ فی سَائِرِ الْأیَّام. [۲] .

«سزاوار است که انسان در روز چهارشنبه خویشتن داری کند که همواره روز نامبارکی است،

امّا جایز است که در دیگر روزها نوره مصرف کرده و خود را پاک سازد.»

۳- امام علی علیه السلام فرمود:

أُحِبُّ لِلْمُؤْمِنِ أنْ یَطْلی فی کُلِّ خَمْسَةِ عَشْرَ یَوْمَاً مِنَ النُّورَةِ. [۳] .

«سزاوار است برای مؤمن که در هر ۱۵ روز، بدن خود را نوره بمالد.»

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج۷۳ ص۸۹ ح۵.

[۲] بحارالأنوار ج۷۳ ص۹۲.

[۳] بحارالأنوار ج۷۳ ص۸۹ ضمن ح۵.

دلایل پیشگامی علی در اسلام

دلائل و شواهد پیشگامی علی علیه السلام در متون اسلامی فراوان است:

۱ - پیش از همه، خود پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به پیشقدم بودن علی علیه السلام تصریح کرده و در میان جمعی از یاران خود فرمود:

«نخستین کسی که در روز رستاخیز با من در کنار حوض کوثر ملاقات می‌کند، پیشقدمترین شما در اسلام، علی بن ابی طالب است.» [۱] .

۲ - دانشمندان و محدّثان نقل می‌کنند:

حضرت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم روز دوشنبه به نبوّت مبعوث شد و علی علیه السلام فردای آن روز «سه شنبه» با او نماز خواند. [۲] .

۳ - حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه «قاصعه» می‌فرماید:

«آن روز اسلام جز به خانه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و خدیجه علیها السلام راه نیافته بود و من سوّمین نفر آنها بودم. نور وحی و رسالت را می‌دیدم، و بوی نبوّت را می‌شنیدم.» [۳] .

۴ - امام علی علیه السلام در جای دیگر از سبقت خود در اسلام چنین یاد می‌کند:

«خدایا من نخستین کسی هستم که به سوی تو بازگشت، و پیام تو را شنید و به دعوت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پاسخ گفت و

پیش از من جز پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم کسی نماز نگزارد.» [۴] .

۵ – حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود:

«من بنده خدا و برادر پیامبر و صدّیق اکبرم، این سخن را پس از من جز دروغگوی افتراء ساز نمی‌گوید، من هفت سال پیش از مردم با رسول خدا نماز گزاردم.» [۵] .

۶ – اعتراف مأمون به ایمان علی علیه السلام مأمون دانشمندان عصر خود راکه از آن جمله اسحاق [۶] در میان آنها بود گرد آورد و زبان به سخن گشود و چنین گفت:

روزی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مبعوث به رسالت گردید بهترین عمل چه بود؟

اسحاق گفت:

ایمان به خدا و رسالت پیامبر او

مأمون پرسید:

آیا سبقت به اسلام در اعداد بهترین عمل نبود؟

اسحاق گفت:

چرا، در قرآن مجید می‌خوانیم:

وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ، اوُلئِکَ المُقَرَّبُونَ

«مقصود از سبقت در آیه همان پیش قدمی در پذیرش اسلام است.» [۷] .

مأمون پرسید:

آیا کسی بر علی در پذیرش اسلام سبقت جسته بود؟ یا اینکه علی علیه السلام نخستین فردی است که به پیامبر ایمان آورده است؟

اسحاق گفت:

علی نخستین فردی است که به پیامبر ایمان آورد، امّا روزی که او ایمان آورد کودکی بیش نبود و نمی‌توان برای چنین اسلامی ارزش قائل بود، امّا ابی بکر اگرچه بعدها ایمان اورد، ولی روزی که به صف خداپرستان پیوست، یک فرد کاملی بود، که ایمان و اعتقاد او در آن سنّ و سال ارزش دیگری داشت.

مأمون پرسید:

بگو ببینم، علی علیه السلام روی چه اصلی ایمان آورد؟ آیا پیامبر او را به اسلام دعوت کرد یا اینکه از طرف خدا به او الهام شد؟ که آئین توحید و روش اسلام را بپذیرد؟

هرگز نمی‌توان گفت اسلام علی علیه السلام از طریق الهام از جانب خدا بوده است، زیرا لازمه فرض این است که ایمان وی بر ایمان پیامبر، برتری داشته باشد، چون گرایش پیامبر به اسلام به وسیله جبرئیل و راهنمائی وی بوده است، نه اینکه از جانب خدا به وی الهام شده باشد.

در اینصورت که ایمان علی در پرتو پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده، آیا پیامبر از پیش خود این کار را انجام داده یا به دستور خدا به اسلام دعوت کرد، قطعاً باید گفت دعوت علی علیه السلام به اسلام از جانب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، به فرمان خدا بوده است.

آیا خدای حکیم دستور می‌دهد که پیامبر کودک غیر مستعدّی را که ایمان و عدم ایمان او یکسان می‌باشد، به آئین اسلام دعوت کند؟

در این صورت باید گفت، شعور و درک امام در دوران کودکی به اندازه‌ای بود که خداوند به ایمان او عنایت داشته است، پس

ایمان علی علیه السلام در کودکی ارزشمند است.

۷ – اظهارات امام علی علیه السلام در نهج‌البلاغه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۳۷ نهج‌البلاغه به این حقیقت روشن اشاره می‌فرماید که:

خصائص الامام علی علیه السلام

فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِینَ فَشِلُوا، وَتَطَلَّعْتُ حِینَ تَقَبَّعُوا، وَنَطَقْتُ حِینَ تَعْتَعُوا، وَمَضَیتُ بِنُورِ اللَّهِ حِینَ وَقَفُوا.

وَکُنْتُ أَخْفَضَهُمْ صَوْتاً، وَأَعْلَاهُمْ فَوْتاً، فَطِرْتُ بِعِنَانِهَا، وَاسْتَبْدَدْتُ بِرِهَانِهَا.

کَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّکُهُ الْقَوَاصِفُ، وَلَا تُزِیلُهُ الْعَوَاصِفُ.

لَمْ یکُنْ لِأَحِدٍ فِی مَهْمَزٌ وَلَا لِقَائِلٍ فِی مَغْمَزٌ. الذَّلِیلُ عِنْدِی عَزِیزٌ حَتَّی آخُذَ الْحَقَّ لَهُ، وَالْقَوِی عِنْدِی ضَعِیفٌ حَتَّی آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ.

علّة السکوت

رَضِینَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ، وَسَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ. أَتَرَانِی أَکْذِبُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم؟

وَاللَّهِ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ، فَلَا أَکُونُ أَوَّلَ مَنْ کَذَبَ عَلَیهِ. فَنَظَرْتُ فِی أَمْرِی، فَإِذَا طَاعَتِی قَدْ سَبَقَتْ بَیعَتِی، وَإِذَا الْمِیثَاقُ فِی عُنُقِی لِغَیرِی.

ویژگی‌ها و فضائل امام علی علیه السلام

آن گاه که همه از ترس سست شده کنار کشیدند، من قیام کردم، و آنهنگام که همه خود را پنهان کردند من آشکارا به میدان آمدم، و آن زمان که همه لب فرو بستند، من سخن گفتم و آن وقت که همه باز ایستادند من با راهنمائی نور خدا به راه افتادم، در مقام حرف و شعار صدایم از همه آهسته‌تر بود اما در عمل برتر و پیشتاز بودم، زمام امور را به دست گرفتم، و جلوتر از همه پرواز کردم، و جائزه سبقت در فضیلت‌ها را بردم.

همانند کوهی که تندبادها آن را به حرکت در نمی‌آورد، و طوفان‌ها آن را از جای بر نمی‌کند.

هیچکس نمی‌توانست عیبی در من بیابد، و هیچ سخن چینی جای عیبجوئی در من نمی‌یافت.

خوارترین افراد نزد من عزیز است تا حق او را باز گردانم، و نیرومندها در نظر من پست و ناتوانند تا حق را از آنها باز ستانم.

علّت سکوت و کناره‌گیری از خلافت

در برابر خواسته‌های خدا راضی، و تسلیم فرمان او هستم، آیا می‌پندارید. من به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دروغی روا دارم؟ به خدا سوگند! من نخستین کسی هستم که او را تصدیق کردم، و هرگز اول کسی نخواهم بود که او را تکذیب کنم.

در کار خود اندیشیدم دیدم پیش از بیعت، پیمان اطاعت و پیروی از سفارش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را دارم، و از من برای دیگری پیمان گرفتند (که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اگر در امر حکومت کار به جدال و خونریزی کشانده شود، سکوت کنم و سر فرود آورم.)

و در خطبه ۷۱ نهج‌البلاغه به شایعه پراکنی و دروغپردازی کوفیان اشاره می‌فرماید و به سبقت خویش در پذیرش اسلام و اعتراف به رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌پردازد که:

وَلَقَدْ بَلَغَنِی أَنَّکُمْ تَقُولُونَ:

عَلِی یکْذِبُ، قَاتَلَکُمُ اللَّهُ تَعَالَی! فَعَلی مَنْ أَکْذِبُ؟ أَعَلَی اللَّهِ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ! أَمْ عَلَی نَبِیهِ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ! کَلَّا وَاللَّهِ، لکِنَّهَا لَهْجَةٌ غِبْتُمْ عَنْهَا، وَلَمْ تَکُونُوا مِنْ أَهْلِهَا. وَیلُ امِّهِ کَیلًا بِغَیرِ ثَمَنٍ!

لَوْ کَانَ لَهُ وِعَاءٌ. «وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِینٍ».

«پس از ستایش پروردگار! ای مردم عراق! همانا شما به زن بارداری می‌مانید [۸] که در آخرین روزهای بارداری جنین خود را سقط کند، و سرپرستش بمیرد، و زمانی طولانی بی‌شوهر ماند، و میراث او را خویشاوندان دور غارت کنند.

آگاه باشید من با اختیار خود به سوی شما نیامدم بلکه بطرف دیار شما کشانده شدم، به من خبر دادند که می گوئید علی دروغ می گوید!! خدا شما را بکشد، به چه کسی دروغ روا داشته‌ام؟

آیا به خدا دروغ روا داشتم؟ در حالیکه من نخستین کسی هستم که به خدا ایمان آوردم، [۹] یا بر پیامبرش؟ من اول کسی بودم که او را تصدیق کردم! نه به خدا هرگز!! آنچه گفتم واقعیتی است که شما از دانستن آن دورید، و شایستگی درک آن را ندارید، مادرتان در سوگ شما وای، وای سر دهد.

پیمانه علم را بر شما رایگان بخشیدم، اگر ظرفیت داشته باشید. و به زودی خبر آن را خواهید فهمید.» [۱۰] .

و در خطبه ۱۳۱ نهج‌البلاغه با خدای خویش شکوه می کند و نجوا گونه به سوابق درخشان خویش اشاره می‌فرماید که:

اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یکُنِ الَّذِی کَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِی سُلْطَانٍ، وَلَا الْتِمَاسَ شَیءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ، وَلکِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِینِکَ، وَنُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِی بِلَادِکَ، فَیأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِکَ، وَتُقَامَ الْمُعَطَّلَةُ مِنْ حُدُودِکَ.

اللَّهُمَّ إِنِّی أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ، وَسَمِعَ وَأَجَابَ، لَمْ یسْبِقْنِی إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ – صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ – بِالصَّلَاةِ.

وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا ینْبَغِی أَنْ یکُونَ الْوَالِی عَلَی الْفُرُوجِ وَالدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْکَامِ وَإِمَامَةِ الْمُسْلِمِینَ الْبَخِیلُ، فَتَکُونَ فِی أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ، وَلَا الْجَاهِلُ فَیضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ، وَلَا الْجَافِی فَیقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ، وَلَا الْحَائِفُ لِلدُّوَلِ فَیتَّخِذَ قَوْماً دُونَ قَوْمٍ، وَلَا الْمُرْتَشِی فِی الْحُکْمِ فَیذْهَبَ بِالْحُقُوقِ، وَیقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ، وَلَا الْمُعَطِّلُ لِلسُّنَّةِ فَیهْلِکَ الْأُمَّةَ.

«خدایا تو میدانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت، و دنیا و ثروت نبود، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های حق و دین تو را در جایگاه خویش بازگردانیم، و در سرزمین‌های تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا بندگان ستمدیده‌ات در أمن و أمان زندگی کنند، و قوانین و مقررّات فراموش شده تو بار دیگر اجراء گردد. خدایا من نخستین کسی هستم که بتو روی آورده، و دعوت تو را شنیده و اجابت کرد، در نماز کسی از من جز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیشی نگرفت،

و همانا شما دانستید که سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان و غنیمت‌ها و احکام مسلمین، ولایت و رهبری یابد، و امامت مسلمین را عهده‌دار شود، تا در اموال آنها حریص گردد و نادان نیز لیاقت رهبری ندارد تا با نادانی خود مسلمانان را به گمراهی کشاند، و ستمکار نیز نمی‌تواند رهبر مردم باشد، که با ستم حق مردم را غصب و عطایای آنان را قطع کند، و نه کسی که در تقسیم بیت‌المال عدالت ندارد زیرا در اموال و ثروت آنان حیف و میل داشته و گروهی را بر گروهی مقدّم می‌دارد، و رشوه خوار در قضاوت نمی‌تواند امام باشد زیرا که برای حکم کردن با رشوه گرفتن حقوق مردم را پایمال می کند، و حق را به صاحبان آن نرساند، و آن کس که سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را ضایع می کند لیاقت رهبری ندارد زیرا که امّت اسلامی را به هلاکت می کشاند.»

پی نوشت ها:

[۱] اوَّلُکُم وروداً علی الحوض اوَّلُکُم اِسلاماً علی بن ابی طالب: الاستیعاب فی معرفهٔ الاصحاب ج ۳ ص ۲۸، و ابن ابی الحدید شرح نهج‌البلاغه ج ۱۳ ص ۱۱۹، الحاکم النیشابوری، المستدرک علی الصّحیحین ج ۳ ص۱۷.

[۲] استنبیء النّبی بوم الاثنین و صلی عَلِی یومَ الثُّلاثاً: الاستیعاب فی معرفهٔ الاصحاب ج ۳ ص ۳۲، و ابن اثیر الکامل فی التّاریخ ج ۲ ص ۵۷.

[۳] وَ لَم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم و خدیجه علیها السلام و انا ثالثهما، أری نور الوحی و الرّسالهٔ و اشمُّ ریحَ النُّبوَّهٔ (نهج‌البلاغه خطبه ۱۲۱ : ۱۹۲ معجم المفهرس محمد دشتی).

[۴] اللّهُمَّ اِنّی اوَّلُ مَنْ اَنابَ وَ سَمِعَ وَ اَجابَ لَم یسْبِقنی الاّ رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم بالصلوهٔ (خطبه ۱۳۱).

[۵] انا عبداللّه و اخو رسول اللّه و انا الصدّیق الاکبر لا یقولها بعدی اِلاّ کاذب مفتری، صلّیتُ مَعَ رَسولِ‌اللّه قبل النّاس بسبع سنین:

طبری محمّد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک ج ۲ ص ۳۱۲، و ابن اثیر الکامل فی التّاریخ ج ۲ ص ۵۷، و المستدرک علی الصّحیحین ج ۳ ص ۱۱۲.

[۶] او اسحاق بن ابراهیم موصلی مکنّی به ابی محمّد از دانشمندان معروف عصر مأمون بود.(لغتنامه دهخدا).

[۷] سوره واقعه آیه ۱۰-۱۱.

[۸] ضرب المثل است: زیرا کوفیان پس از تحمّل فراوان سختی‌های جنگ در آخرین لحظه‌های پیروزی، فریب، قرآنهای بالای نیزه را خوردند.

[۹] علّامه امینی در ج ۳ الغدیر در صفحات ۲۱۹ تا ۲۴۷ با یکصد حدیث از کتب اهل سنّت این حقیقت را اثبات می کند.

[۱۰] سوره ص آیه ۸۸.

دفاع از عمار یاسر

عمّار بن یاسر روزی برای رساندن اعتراضات مکتوب صحابه، به خانه خلیفه سوم رفته بود.

خلیفه سوم او را متّهم به دروغگوئی کرد و دستور داد تا او را آنقدر زدند که دو دنده او شکست و بعدها نمی‌توانست ادرار خود را نگه دارد. [۱] .

خلیفه سوم بر آن بود تا پس از مرگ اباذر، عمّار را نیز تبعید کند که امام علی علیه السلام نگذاشت. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] الفتوح ج ۲ ص ۱۵۵ - ۱۵۳، تاریخ المدینهٔ المنوّره ج ۲ ص ۱۱۰۰ - ۱۰۹۹: انساب الاشراف ج ۴ ص ۵۴۱ - ۵۳۷، یکی از چیزهایی که اباذر در اعتراضاتش مطرح می کرد کتک خوردن عمّار بن یاسر بود، کتاب الفتوح ج ۲ ص ۱۵۵.

دخالت و نظارت مردم

درست است که حکومت و آداب و رسوم پسندیده و حقوق کامل الهی و ارتش اسلامی از عوامل اجرای قانون و نظم اجتماعی به شمار می آیند،

امّا همه آنها به نوعی با عامل مردمی و اصل «دخالت و نظارت مردم» ارتباط دارند.

اگر مردم دخالت و نظارت لازم را نداشته باشند عوامل یاد شده نمی‌توانند در اجرای قانون و برقراری نظم موفّق شوند؛

بنابر این بازسازی حکومت و اصلاح زمامداران با دخالت و حضور و مراقبت مردم تحقّق می‌پذیرد، که فرمود:

فَلَيسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوُلَاةِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيةِ

(پس مردم بدون اصلاح زمامداران اصلاح نمی گردند و زمامداران نیز اصلاح نمی‌شوند جز با درستی و استقامت مردم یک جامعه.) [۱] .

با یک بررسی دقیق در افکار و آراء مکاتب و اندیشمندان معاصر به این نتیجه می‌رسیم که نهج‌البلاغه در مورد شیوه‌های اصلاح فرد و جامعه و حکومت دولت مردان، اختلاف اساسی با صاحب‌نظران سیاسی دارد؛ زیرا در راه اجرای نظم و مقرّرات اجتماعی به هیچ کدام از عوامل موجود تکیه نمی کند.

گرچه معتقد است که حکومت و قانون و آداب و رسوم و ارتش اسلامی ضرورت دارند؛ امّا تنها عاملی را که به عنوان یک راه حلّ سیاسی و عامل حیاتی معرّفی می کند:

«اصل دخالت» و «نظارت مردمی» یا «نظارت ملّی» است که در فروع مبانی اعتقادی با نام «امر به معروف و نهی از منکر» مطرح شده است.

از دیدگاه نهج‌البلاغه اگر عامل مردمی یا نظارت عمومی در صحنه سیاسی یک کشور حضور فعّال داشته باشد، نظم و قانون اجرا و عدالت اجتماعی در آن جامعه تحقّق می‌یابد،

چون نظارت ملّی با حضور مردم ارتباط دارد و مردم در همه‌جا می‌توانند عامل اجرای درست قوانین باشند.

دنیای امروز برای اجرای قوانین و مقرّرات اجتماعی از اصلِ «امر به معروف و نهی از منکر» غفلت نموده و با طرح راه حل‌های غیر منطقی همواره با ناکامی و شکست مواجه گردیده است، مانند:

روی آوردن به سرنیزه و فشار

دل بستن به زندان و شکنجه

استفاده از جریمه‌های سنگین

استفاده از تنبیه بدنی و پیشروی تا حدّ اعدام

امّا هرچه بیشتر تلاش کردند کمتر به نتیجه رسیدند.

ازآدم‌های‌ماشینی گرفته تا نصب چشم‌های الکترونیک در بانک‌ها،

از قفل‌های ضد گلوله و انواع ادوات پلیسی و جاسوسی، استفاده کردند؛ امّا نتوانستند انسان را به رعایت نظم و قانون وادارند و سرگردان و حیران می‌پرسند:

«راه‌های اجرای نظم و قانون کدام است؟»

و پاسخ نهج‌البلاغه رعایت «نظارت مردمی» و «امر به معروف و نهی از منکر» است.

اگر ملّتی خود پشتوانه اجرای مقرّرات اجتماعی شود،

همه امر به کارهای نیک کنند و از منکرات بپرهیزند و دیگران را به آن تذکّر دهند، قانون اجرا می‌گردد و نظم و عدالت اجتماعی نیز تحقّق می‌پذیرد.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۷/۲۱۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

دریا شناسی

(و شناخت انواع معادن و جواهراتی که از آن به دست می‌آید.)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۳:۱ فرمود:

ثُمَّ أَنْشَأَ – سُبْحَانَهُ – فَتْقَ الْأَجْواءِ، وَشَقَّ الْأَرْجَاءِ، وَسَكَائِكَ الْهَوَاءِ، فَأَجْرَى فِيهَا مَاءً مُتَلاطِماً تَيارُهُ، مُتَرَاكِماً زَخَّارُهُ.

حَمَلَهُ عَلَى مَتْنِ الرِّيحِ الْعَاصِفَةِ، وَالزَّعْزَعِ الْقَاصِفَةِ، فَأَمَرَهَا بِرَدِّهِ، وَسَلَّطَهَا عَلَى شَدِّهِ، وَقَرَنَهَا إِلَى حَدِّهِ. الْهَوَاءُ مِنْ تَحْتِهَا فَتِيقٌ، وَالْمَاءُ مِنْ فَوْقِهَا دَفِيقٌ.

ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ رِيحاً اعْتَقَمَ مَهَبَّهَا، وَأَدَامَ مُرَبَّهَا، وَأَعْصَفَ مَجْرَاهَا، وَأَبْعَدَ مَنْشَاهَا، فَأَمَرَهَا بِتَصْفِيقِ الْمَاءِ الزَّخَّارِ، وَإِثَارَةِ مَوْجِ الْبِحَارِ، فَمَخَضَتْهُ مَخْضَ السَّقَاءِ، وَعَصَفَتْ بِهِ عَصْفَهَا بِالْفَضَاءِ.

تَرُدُّ أَوَّلَهُ إِلَى آخِرِهِ، وَسَاجِيهُ إِلَى مَائِرِهِ، حَتَّى عَبَّ عُبَابُهُ، وَرَمَى بالزَّبَدِ رُكَامُهُ، فَرَفَعَهُ فِي هَواءٍ مُنْفَتِقٍ، وَجَوٍّ مُنْفَهِقٍ، فَسَوَّى مِنْهُ سَبْعَ

سَمَاوَاتٍ.

«و باد را به بازگرداندن آن فرمان داد، و به نگهداری آب مسلّط ساخت، و حد و مرز آن را به خوبی تعیین فرمود. فضا در زیر تند باد و آب بر بالای آن در حرکت بود، سپس خدای سبحان طوفانی [۱] برانگیخت که آب را متلاطم ساخت، و امواج آب را پی در پی درهم کوبید، طوفان بشدّت وزید، و از نقطه‌ای دور دوباره آغاز شد، سپس به طوفان امر کرد، تا امواج دریاها را به هر سو روان کند و بر هم کوبد، و با همان شدّت که در فضا وزیدن داشت، بر امواج آب‌ها حمله‌ور گردد، از اوّل آن برمی‌داشت و به آخرش می‌ریخت، [۲] و آب‌های ساکن را به امواج سرکش برگرداند.

تا آنجا که آبها روی هم قرار گرفتند، و چون قلّه‌های بلند کوه‌ها بالا آمدند، امواج تُند کَف‌های برآمده از آب‌ها را در هوای باز، و فضای گسترده بالا برد، که از آن هفت آسمان را پدید آورد.»

و آن حضرت در خطبه ۹۱:۶۵ فرمود:

كَبَسَ الْأَرْضَ عَلَى مَوْرِ أَمْوَاجٍ مُسْتَفْحِلَةٍ، وَلُجَجِ بِحَارٍ زَاخِرَةٍ، تَلْتَطِمُ أَوَاذِي أَمْوَاجِهَا، وَتَصْطَفِقُ مُتَقَاذِفَاتُ أَثْبَاجِهَا، وَتَرْغُو زَبَداً كَالْفُحُولِ عِنْدَ هِيَاجِهَا. فَخَضَعَ جِمَاحُ الْمَاءِ الْمُتَلَاطِمِ لِثِقَلِ حَمْلِهَا، وَسَكَنَ هَيْجُ ارْتِمَائِهِ إِذْ وَطِئَتْهُ بِكَلْكَلِهَا، وَذَلَّ مُسْتَخْذِياً، إِذْ تَمَعَّكَتْ عَلَيْهِ بِكَوَاهِلِهَا، فَأَصْبَحَ بَعْدَ اصْطِخَابِ أَمْوَاجِهِ، سَاجِياً مَقْهُوراً، وَفِي حَكَمَةِ الذُّلِّ مُنْقَاداً أَسِيراً. [۳] .

«زمین را بر موج‌های پرخروش، و دریاهای موّاج فرو نشاند، موج‌هایی که بالای آن به هم می‌خورد ودر تلاطمی سخت هر یک، دیگری را واپس می‌زد، چونان شتران نر مست، فریادکنان و کف بر لب، به هر سوی روان بود.

سپس قسمت‌های سرکش آب از سنگینی زمین فرو نشست و هیجان آنها بر اثر تماس با سینه زمین آرام گرفت.

زیرا زمین با پشت بر آن می‌غلطید و آن همه سر و صدای امواج ساکن و آرام شده، چون اسب افسار شده رام گردید.»

پی نوشت ها:

[۱] عْتَقَم: باد تندی که خشک و باران است.

[۲] مَخْضَ السّقاء: زیرو رو کردن محتوای مَشک.

[۳] اسناد و مدارک خطبه ۹۱ به این شرح است:

۱- عقد الفرید ج۴ ص۲۰۷ وج۲ ص۴۰۶: ابن عبدربه (متوفای ۳۲۸ هجری)

۲- کتاب توحید ص۴۸ ح۱۳: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۰ هجری)

۳- ربیع‌الابرار ج ۱ باب الملائکۀ ص۳۱۰ ح۱۱: زمخشری (متوفای ۵۳۸ هجری)

۴- النهایۀ ج ۲ ص ۱۱۶: ابن أثیر (متوفای ۶۰۶ هجری)

۵- فرج المهموم ص ۵۶: سیدبن طاووس (متوفای ۶۶۴ هجری)

۶- تیسیر المطالب ص۲۰۲ و۲۰۳: یحیی‌بن الحسین (متوفای ۴۲۴ هجری).

دارویی از قرآن

مردی نزد حضرت علی علیه السلام آمد و از نوعی بیماری شکایت کرد.

آن حضرت به او فرمود:

یک درهم از مَهریه زنت بگیر و با آن مقداری عسل خریداری نموده و آن را با آب باران بخور.

بیمار به دستور آن حضرت عمل کرده شفایافت.

کسانی راز مطلب را از امام علی علیه السلام پرسیدند و گفتند:

آیا در این خصوص روایتی از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیده‌اید؟

حضرت فرمود:

نه، ولیکن آن را از آیات قرآن استنباط کردم که می‌فرماید:

«فَإنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ شَیءٍ فَکُلُوهُ هَنیئاً مَریئاً»

«و اگر آنان مقداری از مهر خود را به طیب خاطر به شما دادند بخورید خوش و گوارایتان باد»

و نیز می‌فرماید:

«یخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ فیهِ شَفَاءٌ لِلنَّاسِ»

«از شکم‌های آنان نوشابه‌ای بیرون آید که رنگ‌های آن گوناگون است و درمان است برای مردم.»

و همچنین می‌فرماید:

«و نزلنا من السماء ماءاً مبارکا»

«از آسمان ابی با برکت فرود آوردیم.»

پس به حکم آیه‌های مذکور گوارایی و شفا و برکت در آن دستور جمع شده، امیدوار گردیدم که با آن بهبودی حاصل شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر عیاشی، ج۱، ص۲۱۹.

دین: ایمان و جهاد

شریعت آسمانی چیست؟

در سخنی کوتاه: ایمان به خدا به عنوان معبودی یگانه، ایمان به پیامبر به عنوان صاحب رسالت و آورنده‌ی راه و رسم زندگی، و جهاد در راه این ایمان...

به عبارت دیگر، دین یعنی: عقیده و جهاد در راه آن.

امام علی (ع) پیام خود را در این سخن خلاصه کرده است:

«ندعوکم الی الله و رسوله، و الی جهاد عدوه، و الشده فی امره، و ابتغاء رضوانه، و اداء فرائضه، و توفیر الفی لاهله.»

«ما شما را دعوت می‌کنیم که: به خدا و فرستاده‌اش روی آورید، با دشمن او جهاد کنید، در پیشبرد امر او سختکوش باشید، خوشنودی او را بجویید، فرایض او را به جای آورید و بیت‌المال را به اهل آن بسپارید.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک نهج‌البلاغه، ص ۲۸.

در جنگ خطری نیست

آیا خطر در جنگ آزادی بخش است یا در گریختن از آن؟

تاریخ نشان می‌دهد که زبونی و تسلیم خطرناک است نه جنگیدن...

هر ملتی که از جنگیدن سر باز زده به خفت و خواری و شکست گرفتار شده است.

بر عکس، ملتهای رزمنده سربلندی و افتخار را از آن خود کرده‌اند.

درست است که درجنگ احتمال مرگ هست، اما درست‌تر این است که مرگ در هر حال حتمی است: پس اگر انسان در میدان جنگ دنیا را وداع گوید زندگی بهتری در پیش دارد و هر گاه در بستر تسلیم جان سپارد، سرافکندگی و نابودی را برای خود خریده است.

به طور کلی جنگ نه مرگ را بیشتر می‌کند و نه رزق و روزی را کمتر، زیرا هر چند به کشته شدن عده‌ای می‌انجامد اما از مرگ دستجعمی بر اثر ظلم و تجاوز، جلوگیری می‌کند.

اما تسلیم و گریز به طور قطع رزق و روزی را کم می‌کند گیریم که اجل را نزدیک نسازد.

امام علی (ع) طی نامه‌ای انگیزه‌ی خود را فراخواندن پیروان خویش به جنگ آشکار می‌سازد و اعلام می‌دارد که او جنگ را نه به خاطر حفظ فرمانروایی یا جان خودش بلکه به خاطر هراس از پیروزی باطل و یاران آن ضروری می‌داند. مولا می‌فرماید:

انی و الله لولقیتهم واحدا و هم طلاع الارض کلها ما بالیت و لا استوحشت، و انی من ضلالهم الذی هم فیهو الهدی الذی انا علیه لعلی بصیره من نفسی و یقین من ربی، و انی الی لقاء الله لمشتاق، و لحسن ثوابه لمنتظر راج، و لکننی اسی ان یلی امر هذه الامه سفهاوها و فجارها فیتخذوا مال الله دولا، و عباده خولا، و الصالحین حربا، و الفاسقین حزبا،...

«به خدا سوگند که اگر یک تنه با آنان روبرو گردم و آنان سراسر زمین را فراگرفته باشند، نه باکی به دل راه می‌دهم و نه می‌ترسم. من از گمراههای که ایشان دچار آنند و از راه راستی که خود برگزیده‌ام آگاهی کامل دارم و خداوند به من یقین بخشیده است. من به لقای پروردگار مشتاقم و به پاداش او امیدوار...

اما اندوه من از آن است که نابخردان و هوسبازان زمام این امت را به دست گیرند و مال خدای را دولت باد آورده‌ی خویش شمارند (و به میل خود دست به دست بگردانند) و بندگان خدا را غلامان خود بپندارند، نیکوکاران را دشمن و تبهکاران را یار خود بگیرند. همانا که برخی از آنان (که در برابر لشکریان اسلام صف آراسته‌اند) باده نوش بوده‌اند و بر آنان حد شرعی جاری شده است، و برخی دیگر (از سران ایشان) تنها در طمع مال و منال اسلام آورده‌اند.

اگر چنین نبود (و از حکومت چنین کسانی بیم نداشتم) شما را بدین اندازه (بر علیه آنان) بر نمی‌انگیختم و (به خاطر کرنش در برابر آنان) نکوهش نمی‌کردم و (برای جنگیدن با آنان) گرد نمی‌آوردم، و چون می‌دیدم که از جهاد طفره می‌روید و سستی می‌کنید، رهاتان می‌ساختم.

آیا به پیرامون خویش نمی‌نگرید که (در اثر چیرگی دشمن) به تباهی رفته است؟

و سرزمین‌هایتان که تسخیر شده و به دست دشمن افتاده است؟ و دشمن در خاک شما ترکتازی می‌کند؟ بخشایش خدای بر شما باد! به پیکار با دشمن بشتابید. زمینگیر نشوید و گرنه بیداد را بر خود پذیرفته و خواری را به جان خریده‌اید، و به زندگی مذلت بار تن در داده‌اید، و بدانید که مردان پیکار (در برابر وسوسه خواب) بیدار می‌مانند، و آن کس که به خواب رود، دشمن را بر خود مسلط ساخته است... و السلام.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۶۲.

در راه خدمت به مردم

چرا باید در میان توده‌های مردم و در فعالیت آنان شرکت نمود؟

آیـا بریـا آن است که از آنـان نفعی عایـدمان گردد؟ یـا به خـاطر آن است که به آنهـا خـدمت کنیم و خشـنودی پروردگار را جلب نمائیم؟

کسـی که در زنـدگی، بهشت را هـدف خود قرار داده است، در پی آن نیست که مردم به او سودی برسانند یا به او توجه کنند، زیرا او بهره‌ی خود را از خداونـد می‌سـتاند و به عنایت او خرسـند است. وجود او در میان مردم تنها به خاطر انجام دادن وظایف خود در برابر مردم است، پس هر گاه بعضـی بر او جفا کنند و او را دشمن بگیرند، او تنها باید دغدغه‌ی وظایف خود را در سر داشته باشد... و رنج و آزار مردم را در برابر پاداشی که از این رهگذر نصیب او می‌شود، تحمل کند.

وقتی «شهادت» ارزنده‌ترین سودی است که انسان در میدان جنگ، و در مبارزه با دشمنان خدا می‌تواند به دست آورد، پس باید در رویارویی با تلخی هرگونه جور و آزاری بردبار باشد.

امام علی (ع)، هنگامی که کارگزار او بر مصر «محمد بن ابوبکر» را به قتل رساندند و مصر را از حکومت او جدا نمودند، در نامه‌ای به «عبدالله بن عباس» چنین نوشت:

اما بعـد، فان مصـر قـد افتتحت، و محمـد ابن ابی‌بکر «رحمه الله» قد استشـهد، فعند الله نحتسـبه ولدا انا صـحا، و عاملا کادحا، و سـیفا قاطعـا، و رکنـا دافعـا، و قـد کنت حثثت النـاس علی لحاقه، و امرتهم بغیاثه قبل الوقعه، و دعوتهم سـر او جهرا، و عودا و بـدءا، فمنهم الاـتی کارهـا، و منهم المعتـل کاذبـا، و منهم القاعـد خاذلاـ اسـان الله ان یجعـل لی منهم فرجا عاجلا، فهو الله لولا طمعی عنـد لقایی عدوی فی الشهاده، و توطینی نفسی علی المنیه، لا حببت ان لا ابقی مع هولاء یوما واحدا، و لا التقی بهم ابدا.

«همانا که مصـر سـقوط کرد و محمـد بن ابوبکر- که خدایش بیامرزاد- به شـهادت رسـید. پاداش او را از خدا می‌طلبیم که فرزندی خیراندیش بود و کارگزاری سخت کوش و تیغی برا، و تکیه گاهی استوار.

من مردم را به پیوسـتن به او فرامی‌خوانـدم و فرمـان می‌دادم که پیش از واقعه، او را یاری دهنـد و آشـکارا و نهان به یاری او دعوت می‌کردم و باز به شـگردی تازه فراخوانی خود را از سـر می‌گرفتم. اما گروهی از آن مردم با ناخرسندی به یاری او می‌رفتند و برخی به دروغ بهانه می‌آوردند، و پاره‌ای سرافکنده به جای خویش می‌ماندند...

از پروردگار مسئلت دارم تا هر چه زودتر مرا از ایشان گشایشی دهد. به خدا سوگند که اگر به هنگام رویاروئی با دشمن شهادت را آرزو نمی‌کردم، و مرگ را بـا آغوش بـاز خواهان نبودم، دوست می‌داشـتم که حتی یک روز هم با این کسان باقی نمانم و هرگز با ایشان روبرو نشوم.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۳۵.

دفاع از آزادی

آزادی مهم‌ترین و گرانبهاترین و خطیرترین صفت آدمی است، و این همانا رمز وجودی انسان و برتری او بر مخلوقات است.

و هنگامی که انسان به خاطر آزادی خود می‌رزمد، در واقع از انسانیت، شرف و رمز وجود خود دفاع می‌کند.

بنابراین، هر گاه زورمندان سودای تسلط بر انسان و سلب آزادی او را به سر داشته باشند، باید خود را برای پیکار آماده کند... و این همان پیکار مقدسی است که پیامبر خدا در آن شرکت نمودند.

امام علی (ع) می‌گوید:

خذوا للحرب اهبتها، و اعدوا التهيو لها، فانها قد وقدت نارها، و علا سناها، و تجرد لكم الظالمون كيما يطلفئوا نور الله، و يقهروا عباد الله، الا... انه ليس اولياء الشيطان- من اهل الطمع و الجفاء- باولى فى الجد فى غيهم و ضلالهم و...

«برای جنگ آماده شوید و برای آن تدارک ببینید، که آتش آن شعله‌ور، و دندانهایش تیز شده است. و ستمگران در برابر شما لشکر آراسته‌اند تا نور خدا را خاموش کنند و بر بندگان خدا مسلط شوند. به راستی پیروان شیطان- آزمند و خیانتکاران- در پافشاری بر باطل و ضلالت، از یاران حق و پاکدامنی و فروتنی در وفاداریشان به حق و طاعت پروردگار و همدلی با امامشان، اولیتر نیستند.

به خدا سوگند، که اگر یکه و تنها با آنها روبرو شوم، و آنها سراسر زمین را فراگرفته باشند، باکی به دل راه نمی‌دهم و از آنان می‌ترسم. من بر ضلالت ایشان که در آن غرقه‌اند و بر هدایت خویش بینا هستم و از پروردگار خویش یقین و اطمینان یافته‌ام. و من آرزومند دیدار پروردگار هستم و بی‌صبرانه پاداش نیکوی او را چشم می‌دارم.

اما اندوه مرا فرامی‌گیرد و آشفتگی دلم را می‌لرزاند، وقتی می‌بینم بر این امت، نابخردان و تبهکارانشان فرمان می‌رانند. کسانی که مال خداوند را از آن خود می‌سازند، بندگان خدا را به ذلت و خواری می‌کشند، با نیکوکاران دشمنی و با بیدادگران دوستی می‌ورزند. به خدا قسم که اگر جز این بود شما را این اندازه تهییج و بسیج نمی‌کردم و از شما کناره می‌گرفتم، به خدا سوگند که من بر حق هستم و دوستدار شهادت.

من به یاری خدا و همدستی شما پیش خواهم رفت، پس سبکبال پیش بتازید و با مال و جان خویش در راه خداوند جهاد کنید، که خدا با بردباران است.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک نهج‌البلاغه، ص ۱۲۴ -۱۲۳.

دستورات نظامی

سرباز برای که می‌جنگد؟

برای پروردگار.

بنابراین باید هستی خود را در اختیار پروردگار بگذارد و بی هیچ واهمه‌ای پیشروی کند. سرباز در قبال تحقق یا عدم تحقق اهداف جنگ مسئولیتی بر عهده ندارد.

اما در گفتار زیر توجه سربازان را به هفت اندرز جلب می‌کند، که گرچه به ظاهر امور جزئی هستند، اما در نیرو رزمی سربازان بسیار موثرند.

امام می‌فرماید:

نزول الجبال و لا تزل، و عض على ناجذك، اعر الله جمجمتك، تد فى الارض قدمك، ارم ببصرك اقصى القوم، و عض بصرك، و اعلم ان النصر من عند الله سبحانه.

«۱- اگر کوهها نیز پراکنده شوند، تو پابرجا باش. (مهم نیست که دیگران پایداری کنند یا نه)

۲- دندانها را بر هم بفشار (که روحیه رزمی را دو چندان می‌کند).

۳- کاسه‌ی سر را به خداوند واگذار (خود را برای ایثار آماده کن).

۴- پای بر زمین استوار کن.

۵- به آخرین صف دشمن چشم بدوز (تا بتوانی دشمن را تا آخرین نفر نابود کنی).

۶- هیبت دشمن را از نظر دور کن.

۷- و بدان که پیروزی از جانب خدای سبحان است.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۱.

دفاع از همرزمان

دفاع از خود واجب است.

دفاع از همرزمان نیز واجب و ضروری است.

امام علی (ع) در آستانه‌ی کارزار به سربازان چنین اندرز می‌دهد:

و ای امری منکم احسن من نفسه رباطه جاش عند اللقاء، و رای من احد من اخوانه فشلا، فلیذب عن اخیه بفضل نجدته التی فضل بها علیه، کما یذب عن نفسه، فلوشاء الله لجعله مثله. ان الموت طالب حثیت،...

«هر کس از شما هنگام رویاروئی با دشمن در خود قوت قلبی بیابد، و از یکی از برادرانش ترس و سستی ببیند، سزاست که با همان نیروی دلیری که خداوند به او عنایت کرده است، چنانکه از خویشتن دفاع می کند، از برادر خود نیز دفاع کند. زیرا چنانچه خداوند می‌خواست به او نیز دلیری می‌بخشید.

مرگ جوینده‌ی پی گیری است، نه کسی را که از یاری برادر باز می‌ایستد رها می کند، و نه گریزنده او را خسته می‌سازد (هیچ کس با تنها گذاشتن همرزم خویش، مرگ خویش را به تاخیر نمی‌اندازد زیرا این خود مرگ است که به تقدیر الهی به سراغ انسان می آید).

شهادت گرامی‌ترین مرگ است.

قسم به آنکه جان فرزند ابوطالب در دست اوست، هزار ضربه شمشیر بر من از مرگ در بستر و فرار از جهاد الهی گواراتر است.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۲.

دوراندیشی در جنگ

هنگامی که توده‌های مسلمان در کوفه با امام علی (ع) بیعت کردند و معاویه بر او شورید، امام پیکی به نام «جریر» به شام فرستاد تا نامه‌ای به معاویه برساند که در آن امام از او بیعت و کناره گیری از تخت حکومت را طلب می‌نمود.

چون بازگشت جریر مدتی به تاخیر افتاد و آثار تصمیم معاویه بر ادامه‌ی سرکشی آشکار شد، برخی از یاران امام پیشنهاد کردند که بسیج عمومی را برای جنگ اعلام نماید.

پاسخ امام این بود که فرستاده ما نزد آنهاست و تا زمانی که او در آنجا اقامت دارد تدارک جنگ از طریق اعلام بسیج عمومی می تواند در برابر راه حل مسالمت‌آمیز مشکل ایجاد کند، بنابراین حضرت از این کار خودداری فرمود اما مردم را از آمادگی فردی

برای نبرد منع ننمود.

امام فرمود:

ان استعدادی لحرب اهل الشام و جریر عندهم اغلاق للشام، و صرف لاهله عن خیر ان ارادوه، و لکن قد وقت لجریر وقتا لا یقیم بعده الا مخدوعا او عاصیا، و الرای عندی مع الاناه...

«آمادگی برای جنگ با مردم شام در حالی که «جریر» نزد آنهاست، به مثابه بستن راه نجات به روی شام و بازداشتن مردم آن از رسیدن به خیر (رستگاری و طاعت الهی) است، در صورتیکه خواهان آن باشند.

اما برای «جریر» مدتی معلوم کرده‌ام که اگر آن مدت سر رسد در آنجا نخواهد ماند، مگر آنکه فریب خورده یا به نافرمانان پیوسته باشد.

من بر آنم که باید درنگ ورزید تا سرشت کارها آشکار شود. پس شما نیز بردبار باشید.»

اما در حالیکه امام آنان را به صبر و شکیبائی دعوت میکند، باز به ایشان می گوید:

«شما را از آمادگی و تدارک باز نمی‌دارم. من چند و چون این کار را سنجیده‌ام و زیر و بم آن را به دقت وارسی کرده‌ام، و برای خود جز جنگیدن یا پشت کردن به آئین محمد (ص) راهی نیافته‌ام.»

اما سبب آن بود که عثمان حادثه‌هائی آفرید و مردم او را بر کنار نمودند، و معاویه از دستاویز قرار دادن خون او و تنها در پی توجیه سرکشی تمرد خویش بود.

از این رو امام می‌فرماید:

«او در دورانی که بر مردم ولایت داشت بدعتها آورد که در میان مردم بگومگوهای بسیاری برانگیخت. پس در آن باره حرفها زدند، سپس دشمنی ورزیدند، و سرانجام کار را دگر ساختند.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۴۳.

درافتادن با حق، مرگبار است

با حق ستیزه نکن، که مغلوب خواهی شد.

امام علی (ع) می‌فرماید:

من صارع الحق صرعه.

«هر که با حق درافتد، ورافتد.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت شماره‌ی ۴۰۰.

دفاع از شخصیت اجتماعی مردم

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در آستانه جنگ صفّین، ارتش خود را به سوی مرزهای شام حرکت داد و به شهر مرزی «انبار» رسید.

مردم وقتی اطّلاع از حضور امام‌علیه السلام یافتند برای استقبال به بیرون شهر آمده در صف‌های گوناگون اجتماع کردند و آنگاه که امام و دیگر فرماندهان نظامی را می‌دیدند، جهت احترام (به رسم منطقه خودشان)، پیشاپیش آنحضرت می‌دویدند و هلهله می‌کردند.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام از آنها پرسید:

وقال‌علیه السلام وقد لقیه عند مسیره إلی الشام دهاقین الأنبار، فترجلوا له و اشتدوا بین یدیه، فقال:

مَا هذَا الَّذِی صَنَعْتُمُوهُ؟

فَقَالُوا: خُلُقٌ مِنَّا نُعَظِّمُ بِهِ أُمَرَاءَنَا،

فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا یَنْتَفِعُ بِهذَا أُمَرَاؤُکُمْ! وَإِنَّکُمْ لَتَشُقُّونَ عَلَی أَنْفُسِکُمْ فِی دُنْیاکُمْ، وَتَشْقَوْنَ بِهِ فِی آخِرَتِکُمْ. وَمَا أَخْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ، وَأَرْبَحَ الدَّعَةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ!

چرا چنین می‌کنید؟

گفتند: عادتی است که پادشاهان خود را احترام می‌کردیم.

امام فرمود:)

«به خدا سوگند! که امیران شما از این کار سودی نبردند، و شما در دنیا با آن خود را به زحمت می‌افکنید، و در آخرت دچار رنج و زحمت می‌گردید، و چه زیانبار است رنجی که عذاب در پی آن باشد، و چه سودمند است آسایشی که با آن امان از آتش جهنّم باشد.» [۱].

یعنی انسان‌ها در دیدگاه حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام دارای شخصیت والائی بوده، نباید تحقیر گردند، و در برابر امامِ خود با پای پیاده بدوند.

اینگونه آداب و رسوم به حکومت‌های سلطه‌گر باز می‌گردد که مردم را برده خود دانسته و آنها را تحقیر می‌کردند.

روزی دیگر آنگاه که امیرالمؤمنین‌علیه السلام در شهر کوفه سوار بر اسب به سوی منزل خویش در حرکت بود و جمعی از بزرگان قبائل با آن حضرت ملاقات کردند.

امام علی‌علیه السلام متوجّه شد که در پی او آهسته آهسته می‌آیند.

خطاب به رئیس قبیله شبامیین فرمود:

ارْجَعْ، فَإِنَّ مَشْی مِثْلِکَ مَعَ مِثْلِی فِتْنَةٌ لِلْوَالِی، وَمَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ.

ضرورت تقویت روحیه مردم پس از جنگ

باز گرد، که پیاده رفتن رییس قبیله‌ای چون تو پشت سر من، موجب انحراف زمامدار و زبونی مؤمن است.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۷ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب صفین ص ۱۴۴: نصربن مزاحم (متوفای ۲۱۲ ه)

۲- منهاج البراعة ج ۳ ص ۲۷۵: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۳- بحار الانوار ج ۳۲ ص ۳۹۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه).

[۲] حکمت ۳۲۲ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب صفین ص ۳۵۱ : ۵۲۸: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ ه)

۲- تفسیر عیاشی ج۲ ص۱۰۴: عیاشی (متوفای ۳۰۰ ه)

۳- کتاب أمالی ج۲ ص۶۰۲ م۲۷ ح۲: ۱۲۴۵: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه)

۴- مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۹۹: طبرانی

۵- تاریخ کامل ج۳ ص۱۹۸ سنه۳۷: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه)

۶- تاریخ طبری ج۴ ص۴۴ سنه۳۷: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه)

۷- تاریخ الکامل ج ۳ ص ۱۶۴: مبرد (متوفای ۲۵۸ ه).

دفاع از زن مظلوم

روزی امام علی‌علیه السلام در خیاباهای کوفه قدم می‌زد که زنی با شتاب آمد و حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام را شناخت و با اضطراب گفت:

یا علی شوهرم به من ظلم کرده و سوگند خورده که مرا کتک بزند.

امام علی‌علیه السلام اندکی درنگ کرد و فرمود:

به خدا سوگند باید حقّ مظلوم را گرفت.

نشانی منزل زن را گرفت و با شتاب راه را طی کرده جلوی درب ورودی خانه آن زن رسید.

جوانی با پیراهن رنگین بیرون آمد، که شوهر همان زن بود.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام خطاب به آن مرد فرمود:

از خدا بترس، چرا زن خود را ترسانده‌ای؟

جوان مغرور امام را نشناخت و گفت:

تو با زن من چکار داری؟ حال سوگند می‌خورم که او را بسوزانم.

امام علی‌علیه السلام فرمود:

تو را امر به معروف می‌کنم، باید توبه کنی، و الاّ بشدّت تنبیه می‌گردی.

در آن حال جمعی از مردم از راه رسیده، خدمت امام ایستادند، و احترام می‌گذاشتند که تازه جوان فهمید با حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام روبروست

عرض کرد:

مرا ببخش، به خدا سوگند مانند زمین آرام می‌شوم تا زنم بر روی من قدم بگذارد.

امام علی‌علیه السلام با خشنودی در حالی که این آیه را می‌خواند بازگشت. [۱] .

لا خَیر فی کثیرٍ مِنْ نجواهُم الاّ مَن اَمَر بصَدَقةٍ اَوْ مَعْرُوفٍ اَو إِصْلاحٍ بَینَ النّاسِ [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سفینهٔ البحار، ج۲، ص۳۲۱.

[۲] سوره نساء، آیه ۱۱۴.

داستان احنف بن قیس

احنف بن قیس وقتی به دربار شام رفت وغذاهای رنگارنگ او را دید به گریه افتاد.

معاویه گفت: چرا گریه می کنی؟

پاسخ داد: یک شب هنگام افطار خدمت علی علیه السلام رفتم به من فرمود:

برخیز با حسن و حسین علیهما السلام همسفره باش، و خود به نماز ایستاد، وقتی نماز امام علی علیه السلام به پایان رسید ظرف دربسته ای را جلوی امام علی علیه السلام گذاشتند، بگونه‌ای در پوش غذا بسته بود که دیگری نتواند آنرا باز کند،

امام دَر پوش غذا را برداشت و آرد جو را در آورد و تناول کرد.

به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم: شما اهل سخاوت می‌باشید، پس چرا غذای خود را پنهان می کنید؟

فرمود: این کار از روی بخل ورزی نیست، می خواهم فرزندانم از روی دلسوزی چیزی به آن «مانند روغنی یا دوغی» نیافزایند.

عرض کردم: مگر حرام است؟

فرمود:

نه اما رهبرانّت اسلامی باید در خوراک و لباس مانند فقیرترین افراد جامعه زندگی کند تا الگوی بینوایان باشد، و فقرا بتوانند مشکلات و تهیدستی را تحمّل کنند. [۱] .

و در نقل دیگری آمده است:

احنف بن قیس می گوید:

روزی به دربار معاویه رفتم، وقت نهار آن قدر طعام گرم، سرد، ترش و شیرین پیش من آوردند که تعجّب کردم.

آنگاه طعام دیگری آوردند که آنرا نشناختم.

پرسیدم: این چه طعامی است؟

معاویه جواب داد:

این طعام از روده‌های مرغابی تهیه شده، آنرا با مغز گوسفند آمیخته و با روغن پسته سرخ کرده و شکر نِیشکر در آن ریخته‌اند.

احنف بن قیس می گوید:

در اینجا بی اختیار گریه‌ام گرفت و گریستم.

معاویه با شگفتی پرسید:

علّت گریه‌ات چیست؟

گفتم: به یاد علی بن ابیطالب علیه السلام افتادم، روزی در خانه او بودم، وقت طعام رسید.

فرمود: میهمان من باش.

آنگاه سفره‌ای مُهر و مُوم شده آوردند.

گفتم: در این سفره چیست؟

فرمود: آرد جو «سویق شعیر»

گفتم: آیا می‌ترسید از آن بردارند یا نمی‌خواهید کسی از آن بخورد؟

فرمود: نه، هیچ کدام از اینها نیست، بلکه می‌ترسم حسن و حسین علیهما السلام بر آن روغن حیوانی یا روغن زیتون بریزند.

گفتم: یا امیرالمؤمنین مگر این کار حرام است؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لا وَ لکِنْ یجِبُ عَلی اَئِمَّهِٔ الْحَقِّ اَنْ یقَدِّرُوا اَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَهِٔ النَّاسِ لِئَلَّا یطْغِی الفَقیرَ فَقْرُهُ

(نه، بلکه بر امامان حق لازم است در طعام مانند مردمان عاجز و ضعیف باشند تا فقر باعث طغیان فقرا نگردد).

هر وقت فقر به آنها فشار آورد بگویند: بر ما چه باک، سفره امیرالمؤمنین نیز مانند ماست.

معاویه گفت: ای احنف مردی را یاد کردی که فضیلت او قابل انکار نیست. [۲] .

ابورافع می گوید:

روز عیدی خدمت امام علی علیه السلام رسیدم، دیدم که سفره ای گره خورده در پیش روی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، وقتی آنرا باز کرد دیدم نان جوین است.

گفتم: چرا گره می زنی؟

فرمود: برای اینکه بچه ها دوغی یا روغنی بر آن نیافزایند.

امام علی علیه السلام بیشتر از سبزیجات استفاده می‌فرمود.

و اگر غذای بهتری می‌خواست شیر شتر میل می کرد

گوشت بسیار کم می خورد و می‌فرمود:

شکم ها را مدفن حیوانات نکنید با این همه، از همه قدرتمندتر و قوی‌تر بود. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] ینابیع المودهٔ ص ۱۷۲ – و – تذکرهٔ الخواص.

[۲] اصل الشّیعه و اصُولُها ص ۶۵ – و – نثر الدّرر، سعید بن منصور بن الحسین الآبی.

[۳] شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۷.

داستان فالوده

عدی بن ثابت می گوید:

در هوای گرم تابستان، به وسیله آب خنک و شکر، فالوده‌ای درست می کنند که برای رفع تشنگی خوب است.

روزی مقداری فالوده نیز برای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند،

امام علی علیه السلام از خوردن آن امتناع ورزید و فرمود:

چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فالوده نخورد من هم دوست ندارم از آن بخورم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الغارات ج ۱ ص ۸۸ – و – بحارالانوار ج ۸.

داستان سوید بن غفله

سوید بن غفله گفت:

در کوفه به حضور علی علیه السلام رسیدم، در حالی که قرص نان جوینی با کاسه‌ای از شیر جلوی ایشان بود.

آن قرص نان خشک را ریز کرد و در شیر ریخت.

به کنیز آن حضرت که نامش فضّه بود.

گفتم:

آیا در حقّ این پیرمرد رحم نمی کنید، چرا سبوس جو را نمی گیرید؟

آن کنیز گفت:

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با ما عهد کرده که سبوس غذای او را هرگز جدا نکنیم.

امام علی علیه السلام رو به من کرد و فرمود:

ای پسر غفله! با او چه می گوئی؟.

مطلب را با آن حضرت در میان گذاشتم و اضافه کردم:

یا امیرالمؤمنین‌علیه السلام، با خودتان مدارا کنید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با من چنین فرمود:

وای بر تو ای سوید، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و خاندان او از نان گندم سه روز پیاپی سیر نشدند تا به لقاءاللّه پیوستند و هرگز خورشت برای آنها فراهم نشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تذکرة الخواص ص ۱۲۰.

درهم شکننده قهرمان قریش

در جنگ احزاب تمام قبائل و گروه‌های مختلف دشمنان اسلام برای کوبیدن اسلامِ جوان متّحد شده بودند.

بعضی از مورّخان نفرات سپاه کفر را در این جنگ بیش از ده هزار نفر نوشته اند، در حالی که تعداد مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمی کرد.

سران قریش که فرماندهی این سپاه را به عهده داشتند، با توجّه به نفرات و تجهیزات جنگی فراوان خود، نقشه جنگ را چنان طرّاحی کرده بودند که به خیال خود با این یورش، مسلمانان را به کلّی نابود سازند و برای همیشه از دست محمّد صلی الله علیه وآله وسلم و پیروان او آسوده شوند!

زمانی که گزارش تحرّک قریش به اطّلاع پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم رسید، حضرت، شورای نظامی تشکیل داد.

در این شوراء سلمان فارسی پیشنهاد کرد که در قسمت‌های نفوذ پذیر اطراف مدینه خندقی کنده شود که مانع عبور و تهاجم دشمن به شهر گردد.

این پیشنهاد را همه قبول کردند و تصویب شد و ظرف چند روز با همّت و تلاش مسلمانان خندق آماده گردید.

خندقی که پهنای آن به قدری بود که سواران دشمن نمی‌توانستند از آن با پرش بگذرند و عمق آن نیز به اندازه‌ای بود که اگر کسی وارد آن می‌شد به آسانی نمی‌توانست بیرون بیاید.

سپاه قدرتمند شرک با همکاری یهود از راه رسید.

آنان تصوّر می کردند که مانند گذشته در بیابان‌های اطراف مدینه با مسلمانان روبرو خواهند شد، ولی این بار اثری از آنان در بیرون شهر ندیده و به پیشروی خود ادامه دادند و به دروازه شهر رسیدند و مشاهده خندقی ژرف و عریض در نقاط نفوذ پذیر مدینه، آنان را حیرت زده ساخت.

زیرا استفاده از خندق در جنگ‌های عرب بی سابقه بود، ناگزیر از آن سوی خندق شهر را محاصره کردند.

محاصره مدینه مطابق بعضی از روایات حدود یک ماه به طول انجامید.

سربازان قریش هر وقت به فکر عبور از خندق می‌افتادند، با مقاومت مسلمانان و پاسداران خندق که با فاصله های کوتاهی در سنگرهای دفاعی موضع گرفته بودند، روبرو می‌شدند و سپاه اسلام هر نوع اندیشه تجاوز را با تیراندازی و پرتاب سنگ پاسخ می گفت.

تیراندازی از هر دو طرف روز و شب ادامه داشت و هیچ یک از طرفین بر دیگری پیروز نمی‌شد.

از طرف دیگر، محاصره مدینه توسّط چنین لشگری انبوه، روحیه بسیاری از مسلمانان را به شدّت تضعیف کرد، بویژه آنکه خبر پیمان شکنی قبیله یهود بنی قریظه نیز فاش شد و معلوم گردید که این قبیله به بت پرستان قول داده‌اند که به محض عبور آنان از خندق مسلمانان را از این سوی خندق از پشت جبهه، مورد هجوم قرار دهند.

قرآن مجید وضع دشوار و بحرانی مسلمانان را در جریان این محاصره در سوره احزاب به خوبی ترسیم کرده است:

(٨) يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيهِمْ رِيحاً وَجُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيراً (٩) إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتْ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتْ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَ (١٠) هُنَالِكَ ابْتُلِي الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِيداً (١١) وَإِذْ يقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً (١٢) وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يا أَهْلَ يثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِی يقُولُونَ إِنَّ بُيوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِی بِعَوْرَةٍ إِنْ يرِيدُونَ إِلَّا فِرَاراً (١٣) وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يسِيراً (١۴)

٨- به این منظور که خدا راستگویان را از صدقشان (در ایمان و عمل صالح) سؤال کند؛ و برای کافران عذابی دردناک آماده ساخته است.

٩- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آنها را درهم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می‌دهید بینا بوده است.

١٠- (به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشم‌ها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می‌بردید.

١١- آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند!

١٢- و (نیز) به خاطر آورید زمانی را که منافقان و بیمار دلان می گفتند: «خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند!»

١٣- و (نیز) به خاطر آورید زمانی را که گروهی از آنها گفتند: «ای اهل یثرب (ای مردم مدینه)! اینجا جای توقف شما نیست؛ به خانه‌های خود بازگردید!» و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواستند و می گفتند: «خانه‌های ما بی‌حفاظ است!»، در حالی که بی‌حفاظ نبود؛ آنها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند.

١۴- آنها چنان بودند که اگر دشمنان از اطراف مدینه بر آنان وارد می‌شدند و پیشنهاد بازگشت به سوی شرک به آنان می کردند می‌پذیرفتند، و جز مدّت کمی (برای انتخاب این راه) درنگ نمی کردند! [١] .

با توجّه به همه مشکلات دفاعی، خندق همچنان مانع عبور سپاه احزاب شده و ادامه این وضع برای آنان سخت و گران بود.

زیرا هوا رو به سردی می‌رفت و آذوقه و علوفه‌ای که تدارک دیده بودند تنها برای جنگ کوتاه مدّتی مانند جنگ «بَدر» و «اُحُد» بود،

با طول کشیدن محاصره، کمبود علوفه و آذوقه به آنان فشار می‌آورد و می‌رفت که حماسه و شور جنگ از سرشان بیرون رود و سستی و خستگی در روحیه آنان تزلزل ایجاد کند.

از این جهت سران سپاه چاره‌ای جز این ندیدند که رزمندگان دلاور و توانای خود را از خندق عبور دهند و بگونه‌ای بن بست موجود جنگ را بشکنند.

بنابر این، پنج نفر از قهرمانان لشگر احزاب، اسب‌های خود را در اطراف خندق به تاخت و تاز در آورده و از نقطه تنگ و باریکی به جانب دیگر خندق پریدند و برای جنگ تن به تن هماورد خواستند. [۲] .

یکی از این جنگاوران، قهرمان نامدار عرب به نام (عمرو بن عبدَوُدّ) بود که نیرومند ترین و دلاورترین مرد رزمنده عرب به شمار می‌رفت.

او را با هزار مرد جنگی برابر می‌دانستند،

و چون در سرزمینی بنام یلیل به تنهائی بر یک گروه دشمن پیروز شده بود، فارس یلیل شهرت داشت.

عمرو در جنگ بدر شرکت کرد و زخمی شد. به همین دلیل از شرکت در جنگ اُحُد باز مانده و اینک در جنگ خندق برای آنکه حضور خود را نشان دهد، خود را نشاندار ساخته بود.

عمرو پس از پرش از خندق، فریاد زد:

(هَلْ مِنْ مُبارز)

و چون کسی از مسلمانان آماده مقابله با او نشد، جسورتر گشت و عقائد مسلمانان را به باد استهزاء گرفت و گفت:

شما که می‌گوئید کشتگان شما در بهشت و مقتولین ما در دوزخ قرار دارند، آیا یکی از شما نیست که من او را به بهشت بفرستم و یا او مرا به دوزخ روانه کند؟!

سپس اشعاری حماسی خواند و ضمن آن گفت:

وَلَقَدْ بَحَحْتُ عَنِ النِّداءِ

بِجَمْعِكُمْ هَلْ مِنْ مُبارِزٍ

«بس که فریاد کشیدم و در میان جمعیت شما مبارز طلبیدم، صدایم گرفت!، آیا هماوردی نیست تا با من نبرد کند؟»

نعره‌های پی در پی عمرو، چنان رعب و وحشت در دل‌های مسلمانان افکنده بود که در جای خود میخکوب شده، قدرت حرکت و عکس العمل از آنان سلب شده بود. [۳] .

هربار که فریاد عمرو برای مبارزه بلند می‌شد، فقط علی علیه السلام برمی‌خاست و از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اجازه می‌خواست که به میدان برود ولی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم موافقت نمی‌کرد.

این کار سه بار تکرار شد.

آخرین بار علی علیه السلام باز اجازه مبارزه خواست،

پیامبر به علی علیه السلام فرمود: این عمرو بن عبدَوَدّ است!

علی علیه السلام فرمود: من هم علی هستم! [۴] .

علی علیه السلام که به میدان جنگ رهسپار شد، در آن حال پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

بَرَزَ الْاِيمَانَ كُلُّهُ اِلى شِرْكِ كُلِّهِ

«تمام ایمان در برابر تمام شرک قرار گرفته است.» [۵] .

این بیان به خوبی نشان می‌دهد که پیروزی یکی از دو نفر بر دیگری، پیروزی ایمان بر کفر یا پیروزی کفر بر ایمان بود، و به تعبیر دیگر کارزاری بود سرنوشت ساز که آینده ایمان و شرک را مشخّص می‌کرد.

پیامبر شمشیر خود را به علی علیه السلام داد، عمامه مخصوصی بر سر او بست و در حقّ او چنین دعا کرد:

خداونـدا علی را از هر بـدی حفظ بنما، پروردگارا در روز بدر، عبیدهٔ بن الحارث و در جنگ احد شـیر خدا حمزه از من گرفته شد، پروردگارا علی را از گزند دشمن حفظ بنما.

سپس این آیه را خواند:

رَبِّ لا تَذَرْنی فَرْداً وَ أنْتَ خَیرُ الْوارِثینَ [۶] .

«بار الها مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثی.» [۷] .

علی علیه السلام برای جبران تأخیر با سرعت هرچه زیادتر به راه افتاد و رجزی بر وزن و قافیه رَجَز حریف سرود و فرمود:

لاتَعْجَلَنَّ فَقَدْ أتاکَ

مُجیبُ صَوْتِکَ غَیرُ عاجِزٍ

«عجله نکن! پاسخگوی نیرومندی به میدان تو آمد.»

سراسر بدن علی علیه السلام زیر سلاح‌های آهن قرار گرفت و چشمان او از میان کلاه خود می‌درخشید.

عمرو خواست حریف خود را بشناسد. به علی علیه السلام گفت:

تو کیستی؟

علی علیه السلام که به صراحت لهجه معروف بود، فرمود:

علی فرزند ابوطالب.

عمرو گفت:

من خون تو را نمی‌ریزم، زیرا پدر تو از دوسـتان دیرینه من بود، من در فکر پسر عموی تو هستم که تو را به چه اطمینان به میدان من فرستاده است، من می‌توانم تو را با نوک نیزه‌ام بردارم و میان زمین و آسمان نگاهدارم، در حالی که نه مرده باشی و نه زنده.

ابن ابی الحدید می‌گوید:

استاد تاریخ من (ابوالخیر) هر موقع این بخش از تاریخ را شرح می‌داد، چنین می‌گفت:

عمرو در حقیقت از نبرد بـا علی علیه السـلام می‌ترسـید، زیرا او در جنگ بَـدر و اُحُـد حاضـر بود و دلاوری‌های علی علیه السـلام را دیده بود.

از این نظر، می‌خواست علی علیه السلام را از نبرد با خود منصرف سازد.

علی علیه السلام فرمود:

تو غُصّه مرگ مرا مخور، من در هر دو حالت (کشـته شوم و یا بکشم) سعادتمند بوده و جایگاه من بهشت است؛ ولی در همه احوال دوزخ انتظار تو را می‌کشد.

عمرو لبخندی زد و گفت:

علی! این تقسیم عادلانه نیست، بهشت و دوزخ هر دو مال تو باشد.

در این هنگام علی علیه السلام او را به یاد پیمانی انداخت که روزی دست در پرده کعبه کرده و با خدا پیمان بسته بود که:

هر قهرمانی در میدان نبرد سه پیشنهاد کند، یکی از آنها را بپذیرد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از این رو پیشنهاد کرد که نخست اسلام را بپذیرد.

عمرو گفت: علی! از این بگذر که ممکن نیست.

امام علی علیه السلام فرمود:

دست از نبرد بردار و محمّد را به حال خود واگذار، و از معرکه جنگ بیرون رو.

عمرو گفت:

پذیرفتن این مطلب برای من وسیله سرافکندی است، فردا شعرای عرب، زبان به هجو و بدگوئی من می‌گشایند، و تصوّر می‌کنند که من از ترس به چنین کاری دست زدم.

امام علی علیه السلام فرمود:

اکنون حریف تو پیاده است، تو نیز از اسب پیاده شو تا با هم نبرد کنیم.

وی گفت:

علی! این یک پیشنهاد ناچیزی است که هرگز تصوّر نمی‌کردم عربی از من چنین درخواستی بنماید. [۸] .

سپس نبرد میان دو قهرمان به شدّت آغاز گردید و گَرد و غُبار اطراف دو قهرمان را فرا گرفت و تماشا گران از وضع آنان بی‌خبر بودند.

تنها صدای ضربات شمشیر بود که با برخورد آلات دفاعی از سپر و زِرِه به گوش می‌رسید.

پس از زد و خوردهائی عمرو شمشیر خود را متوجّه سَرِ علی علیه السلام کرد،

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ضربت او را با سپر مخصوص دفع کرد، با این حال شکافی در سَرِ وی پدید آورد؛

امّا امام علی علیه السلام از فرصت استفاده کرد و ضربتی بُرّنده بر پای حریف وارد ساخت که هر دو یا یک پای او را قطع کرد و عمرو قهرمان بزرگ قریش نقش بر زمین گشت.

صدای تکبیر از میان گرد و غبار که نشانه پیروزی علی علیه السلام بود بلند شد.

منظره به خاک غلطیدن عمرو آن چنان ترس و رعبی در دل قهرمانانی که در پشت سر عمرو ایستاده بودند افکند، که بی‌اختیار عنان اسب‌ها را متوجّه خندق کرده و همگی به لشگرگاه خود بازگشتند.

جز نوفل که اسب وی در وسط خندق سقوط کرد و سخت به زمین خورد و مأموران خندق او را سنگباران نمودند،

امّا وی با صدای بلند گفت:

این طرز کشتن، دور از جوانمردی است، یک نفر فرود آید با هم نبرد کنیم.

ناگاه علی علیه السلام با آنکه از زخم سَر درد می‌کشید، وارد خندق گردید و او را کُشت.

وحشت و بُهت سراسر لشگر شرک را فرا گرفته و بیش از همه ابوسفیان مبهوت شده بود.

او تصوّر می‌کرد که مسلمانان بدن نوفل را برای گرفتن انتقام حمزه، «مُثْلِه» [۹] خواهند کرد.

کسی را فرستاد که جسد او را به ده هزار دینار بخرد.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

نعش را بدهید که پول مرده در اسلام حرام است.

ظاهراً علی علیه السلام قهرمانی را کشته بود، ولی در حقیقت افرادی را که از شنیدن نعره‌های دلخراش عمرو رعشه بر اندام آنها افتاده بود، زنده کرد و یک ارتش ده هزار نفری را که برای پایان دادن حکومت جوان اسلام کمر بسته بودند؛ مرعوب و وحشت زده ساخت.

اگر پیروزی از آنِ عمرو بود، معلوم می‌شد که ارزش این فداکاری چقدر بوده است؟

وقتی علی علیه السلام خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ارزش ضربت علی علیه السلام را چنین برآورد کرد:

ضَرْبَةُ عَلِی یوْمَ الْخَنْدَقِ اَفْضَلُ مِنْ عِبادَةِ الثَّقلین

«ارزش این فداکاری بالاتر از عبادت تمام جنّ و انس است». [۱۰] .

زیرا در سایه شکست بزرگترین قهرمان کفر، عموم مسلمانان عزیز می‌شدند و ملّت شرک خوار و ذلیل گردید.

پی نوشت ها:

[۱] احزاب آیه ۱۴ – ۸.

[۲] تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۳۹ – و – طبقات کبری ج ۲ ص ۶۸.

[۳] واقدی رعب شدید مسلمانان را با این جمله مجسّم می‌کند: کَأَنَّ فَوْقَ رُؤُسِهِمُ الطَّیر: گویی بر سرشان پرنده نشسته بود. کتاب المغازی ج ۲ ص ۴۷۰ ط – أعلمی.

[۴] ابن ابی الحدید شرح نهج‌البلاغه ج ۱۳ ص ۲۴۸.

[۵] بحارالانوار ج ۲۰ ص ۲۱۵.

[۶] سوره انبیاء آیه ۸۹.

[۷] کنزالفوائد ص ۱۳۷.

[۸] بحارالانوار ج ۲۰ ص ۲۲۷.

[۹] مُثله کردن، یعنی: قطعه قطعه کردن بدن شخص.

[۱۰] بحارالانوار ج ۲۰ ص ۲۱۶ – و – مستدرک حاکم ج ۳ ص ۳۲.

دستورالعمل برخورد با مردم

از نظر امام علی علیه السلام مردم بندگان خدا و محترمند، و کارگزاران حکومتی باید در خدمت مردم باشند، از این رو در تمام نامه‌ها کارگزاران دولتی را به تواضع و فروتنی دعوت می‌فرمود.

و به فرمانداران خود نوشت:

لا تَسْخَروا الْمُسْلِمِینَ وَ مَنْ سَأَلَکُمْ غَیرَ الْفَرِیضَهِ فَقَدِ اعْتَری فَلا تَعْطُوه

«مسلمانان را مسخره نکنید و کسی که بیش از حق خود از شما درخواست کرد، تجاوز کرده، به او چیزی ندهید.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌السّعادهٔ ج ۴ ص ۲۶ – و – معادن الحکمهٔ ج ۱ ص ۳۰۴.

دستورالعمل روابط اجتماعی بانوان

نامه ۱۱۶:۳۱ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

امام علی علیه السلام در یک دستورالعمل اخلاقی، اجتماعی، خطاب به فرزندش امام حسن علیه السلام نوشت:

وَاکْفُفْ عَلَیهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِکَ إِیاهُنَّ، فَإِنَّ شِدَّهَٔ الْحِجَابِ أَبْقَی عَلَیهِنَّ، وَلَیسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِکَ مَنْ لَا یوثَقُ بِهِ عَلَیهِنَّ، وَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَلَّا یعْرِفْنَ غَیرَکَ فَافْعَلْ.

(در پرده حجاب نگاهشان دار، تا نامحرمان را ننگرند، زیرا که سخت گیری در پوشش، عامل سلامت و استواری آنان است، بیرون رفتن زنان بدتر از آن نیست که افراد غیرصالح را در میانشان آوری، و اگر بتوانی بگونه‌ای زندگی کنی که غیر تو را نشناسند چنین

کُن.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳۱ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس ، محمد دشتی.

دعوای عبد و مولا

برده‌ای بر مولا شورید و او را گرفت و ادعا می‌کرد که او مولا، و مولا برده اوست.

هرچه کردند تا با نصیحت و سوگند و تهدید دست از ادعا بردارد فایده‌ای نداشت

هردو ادعا داشتند مولا هستند و برده نمی‌باشند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بااستفاده از علم روانشناسی این مشکل را حلّ کرد،

آنها را روبه دیوار نگهداشت که سر بر دیوار گذارند،

و ناگهان (با یک صحنه سازی) به قنبر فرمود:

شمشیر از نیام برکش.

قنبر گفت: آماده‌ام.

حضرت فرمود:

گردن غلام را بزن.

در این هنگام آن کس که غلام بود بی‌اختیار خود را کنار کشید و دعوا برطرف شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصائص الائمهٔ، شریف رضی، ص۸۶ - و مناقب ابن شهر آشوب، ج۲، ص ۳۸۰ - و وسائل الشیعه، ج۳، ص۴۴۲ - و ثمرات الانوار، ص۱۰۸ - و فروع کافی.

دعای پیامبر برای قضاوت امام علی

گاهی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم داوری می‌کرد.

چون خبر آن به پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم می‌رسید، می‌فرمود:

خدا را شکر می‌کنم که حکمت را در خاندان ما اهل بیت‌علیهم السلام قرار داده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] قضاوتهای امیرالمؤمنین‌علیه السلام، تألیف علاّمه جبل عاملی، ص۶۱ - و قضایای علی‌علیه السلام، تألیف شیخ محمّد علی شوشتری، ص۶۹.

دو نوزاد به هم چسبیده

جمعی از علمای عامّه و خاصه روایت کرده‌اند که در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام زنی در خانه شوهرش نوزادی عجیب

به دنیا آورد که از کمر به بالا دارای دو بدن و دو سر بود.

این خلقت خارق العاده کار را برای مادر و پدر کودک مشکل کرده بود که آیا این کودک یک انسان است یا دو انسان؟ (زیرا حکم ارث و عبادات و معاملات در یکی بودن یا دو تا بودن تأثیر دارد و آثار مهمی بر آن بار می‌شود)، پدر و مادر آن کودک ناچار شدند که علی بن ابی طالب علیه السلام بپرسند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آنگاه که کودک در خواب است یکی از آن بدن و سر را بیدار کنید، اگر هر دو با هم در یک لحظه بیدار شدند، آنها هر دو یک انسان هستند و اگر یکی بیدار شد و دیگری در خواب باقی ماند، آنها دو نفرند و دو ارث می‌برند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد شیخ مفید، ص۲۰۱، فصل۶۲، باب ۲.

دو رفیق و هشت قرص نان

دو رفیق با یکدیگر به سفر رفتند.

در یکی از منازل، هنگام ظهر، برای صرف غذا سفره‌ای گستردند،

یکی از آنان پنج قرص نان و دیگری سه قرص نان بر سفره نهادند.

در آن هنگام که دو رفیق خواستند دست به طعام برند شخصی عبور می‌کرد، بر آنها سلام کرد.

صاحبان نان پس از جواب سلام، تازه وارد را به سَرِ سفره دعوت کردند، و مهمان بدون تعارف دعوت آنان را پذیرفت و بر سر سفره نشست.

و هر سه نفر به طور مساوی از نان‌ها استفاده کردند وقتی غذا تمام شد، مردِ مهمان از جا برخاست و مبلغ «هشت درهم» در کنار سفره نهاد و گفت:

این مبلغ مختصر قیمت سهم من از آن سهام شما.

میهمان رفت، امّا میان میزبانان بر سر تقسیم آن مبلغ اختلاف و نزاع در گرفت،

مردی که صاحب سه قرص نان بود گفت:

نیمی از آن هشت درهم برای من و نیم دیگر برای تو باشد.

امّا آن مرد که صاحب پنج قرص نان بود گفت:

عدالت چنین اقتضا می‌کند که هر درهم را بهای یک قرص نان به حساب آوریم، در نتیجه پنج درهم برای من و سه درهم باقی را برای تو بگذاریم.

نزاع بالا گرفت و هیچ یک به نظر دیگری تسلیم نشد، خصومت به دادگاه بردند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون مورد اختلاف را خیلی جزیی و بی‌ارزش دانست آنها را به سازش و صلح توصیه کرد، و به صاحب سه گرده نان فرمود:

قَدْ عَرَضَ عَلَیکَ صاحِبُکَ ما عَرَضَ، وَ خُبْزُهُ اَکْثَر مِنْ خُبْزِکَ فَاَرضِ بِثَلاثَهْ

«رفیق تو شرط انصاف را درباره تو رعایت کرده و به نظر من بهتر آن است که پیشنهاد او را بپذیری و به گرفتن سه درهم قانع شوی.»

مرد طمّاع از درِ لجاج و عناد در آمد و گفت:

نه، به خدا سوگند، من جز به امر حق تسلیم نخواهم شد و فقط عدالت را می‌پذیرم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون سرسختی آن مرد را دید که حاضر نمی‌شود حق را بپذیرد، فرمود:

لَیسَ لَکَ فی مُرِّ الْحَقِّ إِلّا دِرهَمٌ واحِدٌ وَ لَهُ سَبعهٔ

«آگاه باش که برأساس حق، نصیب تو بیش از یک درهم از مجموع هشت درهم نیست و هفت درهم دیگر حق آن دیگری است.»

مرد طمّاع که به سه درهم راضی نبود وقتی که دید حق برای او یک درهم است، سخت برآشفت و گفت:

سبحان اللّه یا امیرالمؤمنین او سه درهم به من می‌داد من ابا داشتم اکنون چگونه به یک درهم راضی شوم؟

حضرت فرمود:

آن پیشنهاد صلح بود، لکن تو قسم یاد کردی که جز به حق تسلیم نشوی و مقتضای حق این است که تو بیش از یک درهم حق نداری.

مرد گفت:

اکنون که مقتضای مرّ حق این است پس مرا از آن راز آگاه کن و گِرِه این مشکل را بگشای تا بپذیرم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آیا نه چنین است که هشت قرص نان تو و رفیقت به ۲۴ سهم تقسیم می‌شود،

که سه گرده نان تو به ۹ سهم و پنج گرده نان رفیقت به ۱۵ سهم تقسیم می گردد:

۱۵ و ۹ می شود ۲۴

تو هشت ثلث آن را خورده‌ای و میهمان و رفیق تو نیز هر یک هشت ثلث از آن را خورده‌اند و نتیجه چنان است که از نُه ثلث تو یک ثلث، و از پانزده ثلث رفیقت هفت ثلث بهره میهمان شده است، از این رو هفت درهم در برابر هفت ثلث رفیق تو و یک درهم در برابر یک ثلث نصیب تو است.

مرد گفت: الآن راضی شدم. [۱] .

اینگونه قضاوت کردن و به کاربردن علم ریاضی در حلّ اختلافات از شگفتی‌های قضاوت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

پی نوشت ها:

[۱] استیعاب در حاشیه اصابه، ج۳، ص۴۱ - و ذخائر العین، ص۸۴ - و نزههٔ المجالس صفوری، ج۲، ص۲۱۱ - و تاریخ خلفا سیوطی، ص۱۴۲ - و کنزالعمال هندی، ج۵، ص۸۳۵، حدیث ۱۴۵۱۲ - و ثمرات الانوار، ص۱۰۷ - و وسائل الشیعه، ج۳، ص۴۴۲ - و لطائف الاخبار، ص۷۶ - و ارشاد مفید، ص۱۰۵.

دو رویه مختلف

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل بر دشمن پیروز گردید به یاران خود فرمود:

«دشمنی را که از جنگ گریخته تعقیب نکنید، مجروحان را نکشید و کسانی که در خانه‌ها پناهنده شده‌اند در امان هستند»

ولی در جنگ صفّین، دشمنان را بدون استثناء می کشت.

ابان بن تغلب به ابن شریک گفت:

چرا امیرالمؤمنین در دو جنگ جَمَل و صفّین، دو رویه مختلف به کار گرفت؟

ابن شریک گفت:

زیرا در جنگ جَمَل فرماندهان لشگر که طلحه و زبیر بودند، در همان ابتدای جنگ کشته شدند، ولی در جنگ صفّین، فرمانده لشگرِ معاویه، زنده بود و لشگریان را جمع نموده به جنگ وا می‌داشت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۵.

دست جیب‌بری که قطع نشد

شخصی را خدمت امام علی علیه السلام آوردند که جیب بری کرد. (طرّار بود.)

و منتظر مجازات او بودند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اگر از روی لباس‌ها (کت و شلوار یا پیراهنی که جیب آن پیدا است) دزدیده باشد، دست او را قطع نمی‌کنم، (و تنها ادای دین و تعزیر دارد)،

امّا اگر از لباس زیر چیزی دزدیده باشد، دست او را قطع می‌کنم. [۱] .

(چون لباس روی لباس‌ها و جیب‌های آن حالت حرز و حفظ و حراست شده ندارد و اگر کسی چیزی را خارج از حرز بدزدد، قطع دست نخواهد داشت، امّا جیب‌های لباس زیرین حالت حرز دارد.)

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۷، ص ۲۲۶ - و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۲۷۰.

در نفی امامت از غیر علی

لیس من اذنب یوما بامام کیف من اشرک دهرا و کفر؟

(از قصیده ملا مهر علی خویی)

چنانکه در فصل یکم این بخش بثبوت رسید موضوع امامت موهبت و منصب الهی است و این مقام بظالمین نمیرسد زیرا خداوند در برابر تقاضای حضرت ابراهیم که عرض کرد از ذریه من هم امامانی قرار بده فرمود: لا ینال عهدی الظالمین [۱] یعنی عهد من (امامت) بظالمین نمیرسد و منظور از ظلم در این آیه تنها ستم بدیگری نیست بلکه ظلم در برابر عدل و بمعنای وسیع آن بکار رفته است همچنانکه در تعریف عدل میگویند قرار دادن هر چیزی در جای خود او ظلم نیز قرار دادن هر چیزی در جای غیر خود میباشد و بالاترین درجه آن شرک بت پرستی بجای توحید و خدا پرستی است که خداوند فرماید: ان الشرک لظلم عظیم و همچنین فرماید: الکافرون هم الظالمون. و چون خلفای ثلاثه پیش از اسلام کافر و بت پرست بودند لذا جزو ظالمین محسوب شده و شایستگی امامت را نداشته‌اند بر خلاف علی علیه السلام که ایمان او از فطرت بوده و لحظه‌ای بت را سجده نکرده بود چنانکه شیخ سلیمان بلخی از ابن سعد روایت میکند که آنحضرت هرگز در کوچکی بتها را نپرستید و بهمین جهت در باره او گویند کرم الله وجهه ـ لم یعبد الاوثان قط فی صغره و من ثمهٔ یقال فیه کرم الله وجهه [۲] .

همچنین ابن مغازلی شافعی بسند خود از عبد الله بن مسعود نقل میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دعای ابراهیم

که بخداوند عرض کرد: و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام [۳] (و من و فرزندانم را از بت پرستی دور گردان) شامل حال من و علی شد که هیچیک از ما بت را سجده نکردیم در نتیجه خداوند مرا نبی و علی را وصی قرار داد [۴] ممکن است اعتراض گردد و گفته شود که خلفا پس از تشرف بدین اسلام از کفر و شرک خارج شده و موحد گشتند و در اینصورت جزو ظالمین نمیباشند.

پاسخ اینست که اولا صیغه لا ینال در آیه لا ینال عهدی الظالمین فعل مستقبل منفی است و شامل تمام اوقات و ازمنه آینده است و اگر استثنائی در کار باشد دخول آن در حکم مستثنی منه واجب است چنانچه از کفر زمان پیش از اسلام خلفاء صرف نظر شود در اینصورت آیه مبارکه بدین ترتیب گفته میشد: لا ینال عهدی الظالمین الا بعد ترک الظلم. ولی چون استثنائی بر آن وارد نشده است بنا بر این کسی یک لحظه هم کافر و ظالم باشد عهد خدا (امامت) باو نمیرسد همچنانکه شاعر گوید:

لیس من اذنب یوما بامام

کیف من اشرک دهرا و کفر

ثانیا خلفاء پس از تشرف باسلام هم مرتکب ظلم بمعنی وسیع و عمومی آن شدند زیرا خداوند در سوره مائده فرماید:

و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون. همچنین در آیه قبل از این آیه می‌فرماید:

و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون. و باز در همان سوره میفرماید:

و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون [۵] .

اگر چه این آیات در مورد یهود و نصارا نازل شده ولی چون تقییدی بکار نرفته لذا مطلقیت آنها برای همیشه محفوظ است و از مضمون آیات مزبور استنباط میشود که هر کس بر خلاف دستورات خدا حکم کند او ظالم و کافر و فاسق خواهدبود و در نتیجه با توجه بمفاد آیه لا ینال عهدی الظالمین شایستگی احراز مقام امامت یعنی خلافت الهیه را نخواهد داشت زیرا فاقد عصمت خواهد بود بعضی از علمای عامه نیز مانند بیضاوی و زمخشری باین عقیده هستند که امامت بمشرک و فاسق نمیرسد.

خلفای ثلاثه در زمان تصدی مقام خلافت علنا در مواردی بر خلاف آیات قرآن حکم کرده و عقیده و نظر خود را بر گفته خدا و پیغمبر مقدم داشتند و بعبارت دیگر اجتهاد در برابر نص نمودند که آنرا بدعت گویند. در صحیح مسلم و صحیح بخاری که از کتب معتبر اهل سنت است وارد شده است که پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دخترش فاطمه علیها السلام پیش ابو بکر رفت و مطالبه ارث پدرش را نمود [۶] .

ابو بکر گفت پیغمبر فرموده است که: نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکنا فهو صدقهٔ یعنی ما گروه پیغمبران ارث نمیگذاریم و هر چه از ما باقی بماند صدقه است.

از تجزیه و تحلیل مضمون این حدیث جعلی که سخن ابو بکر بود مخالفت او با قرآن و همچنین عدم شایستگی وی برای جانشینی پیغمبر اکرم واضح و آشکار میگردد زیرا:

اولا خداوند در قرآن کریم فرماید: و ورث سلیمان داود [۷] (سلیمان از پدرش داود ارث برد) و باز از قول زکریا فرماید: فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من ال یعقوب [۸] (زکریا بخداوند عرض میکند که بمن فرزندی عطا کن که از من و آل یعقوب ارث برد). اگر بقول ابو بکر پیغمبران ارث باقی نمیگذارند جواب این آیه‌ها چیست؟ اکنون میگوئیم مطلب از سه حال خارج نیست یا باید بگوئیم ابو بکر این حدیث را جعل نمود و عملا با قرآن مخالفت کرد در اینصورتباستناد مفاد آیات سوره مائده که گذشت ظالم و کافر محسوب شده و حق امامت را ندارد. یا باید بگوئیم ابو بکر حدیث را جعل نکرد و در قول خود صادق بود در اینصورت (نعوذ بالله) باید خود پیغمبر بر خلاف قرآنی که بر او وحی شده سخنی فرموده باشد و این هم که محال است. شق ثالث اینست که بگوئیم ابو بکر حدیث را جعل نمود ولی نمیدانست که این حدیث با آیات قرآن منافات دارد (یعنی عمدا مخالفت قرآن را ننمود) در اینصورت نیز ابو بکر هم تهمت و دروغ به پیغمبر بسته که حدیث جعلی را باو نسبت داده است و هم عدم شایستگی

خود را برای جانشینی آنحضرت ثابت کرده است زیرا کسیکه از قرآن این قدر بی اطلاع باشد که چنین آیه‌هائی را که در مورد پیغمبران است نداند چگونه چنین کسی در مسند پیغمبر نشسته و در کلیه احکام و مسائل شرعی حکومت میکند؟

ثانیا وقتی حضرت زهرا علیها السلام با احتجاج کوبنده خود او را محکوم و مجاب کرد که چرا به پدر من تهمت می‌بندی ابو بکر از آن علیا مخدره برای اثبات دعوی خویش شاهد خواست این امر نیز دلیل دیگر بر مخالفت ابو بکر با قرآن است زیرا شاهد از کسی خواسته میشود که بصحت قول او اعتماد نشود در حالیکه فاطمه علیها السلام بحکم آیه تطهیر معصومه بوده و رد دعوی او رد قول خدا و تکذیب و انکار آیه تطهیر است.

ثالثا یکی از شهود فاطمه خود علی علیه السلام بود ولی شهادت آنحضرت بعلت اینکه شوهر فاطمه است مورد قبول ابو بکر واقع نشد در اینجا نیز ابو بکر علاوه بر اینکه رد آیه تطهیر را نمود (چون علی علیه السلام نیز مشمول مفاد آیه مزبور میباشد) با آیات دیگری نیز مانند آیه ۴۳ سوره رعد و آیه ۱۷ سوره هود مخالفت کرده است زیرا همچنانکه در فصل دوم این بخش اشاره شد خداوند در آیات مزبور علی علیه السلام را شاهد رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی نموده است که ما هم در نقل روایات مربوط بآن آیات بمنابع اهل سنت استناد کرده‌ایم حالا علت این امر را که ابو بکر بچه جرأتی شاهدی را که از طرف خدا تعیین گردیده قبول نکرده است جز مخالفت با خدا و قرآن چیز دیگری نمیتوان گفت!

یکی دیگر از مخالفت‌های ابو بکر با قرآن حذف المؤلفهٔ قلوبهم در آیه ـ ایست که برای محل‌های مصرفی زکوهٔ تعیین شده است خداوند در قرآن کریم فرماید:

انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المؤلفهٔ قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضهٔ من الله .[۹]

یعنی زکوهٔ را باید منحصرا برای فقرا و مساکین و جمع آوری کنندگان آن و برای کسانی که دلهایشان باسلام الفت گیرد (تا در نتیجه دلگرم شده و قبول اسلام نمایند) و برای آزاد کردن بندگان و برای قرض داران (که از ادای آن عاجزند) و برای هر کاری در راه خدا و برای ابن السبیل مصرف نمود و این فریضه‌ای است از جانب خدا.

در کتب عامه من جمله در کتاب الجوهرهٔ النیرهٔ که در فقه حنفی تدوین شده نقل گردیده است که ابو بکر برهنمائی عمر المؤلفهٔ قلوبهم را کنار گذاشت و سنیان آنرا حکم اسقاط گویند یعنی اگر کسی زکوهٔ را بدین مصرف رساند ذمه‌اش بری نمیشود!

خداوند عقد منقطع (صیغه) را طی آیه شریفه فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضهٔ [۱۰].

جائز و حلال فرموده است ولی عمر در دوران خلافت خویش متعه زن و متعه حج را با اینکه خود بوقوع آنها در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اعتراف مینمود تحریم کرد و مرتکب را هم بکیفر و عقوبت تهدید نمود و این مطلب در کتب عامه با مختصر اختلافی در کلمات و الفاظ وارد گشته است در صحیح مسلم از جابر بن عبد الله نقل شده است که عمر بالای منبر رفت و گفت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله محللتان فانا انهی عنهما و اعاقب علیهما متعهٔ الحج و متعهٔ النساء. یعنی دو متعه در زمان رسول خدا حلال بودند من از آندو ممانعت میکنم و مرتکب‌آنرا بکیفر میرسانم آندو، متعه حج و متعه زن است.

در سنن بیهقی از مسلم بن ابی نضره روایت شده است که بجابر گفتم ابن زبیر از متعه نهی میکند و ابن عباس امر مینماید جابر گفت ما با رسول خدا تمتع کردیم ابو بکر هم با ما بود عمر که بخلافت رسید گفت پیغمبر همین پیغمبر و قرآن همین قرآنست ولی دو متعه که در زمان پیغمبر بود من از آنها نهی میکنم و هر که مرتکب آنها شود مورد کیفر قرار میدهم یکی متعه زن است بر کسی که نکاح منقطع کند دست نیابم جز اینکه سنگسارش میکنم و دیگری متعه حج.

در صحیح ترمذی نقل شده که کسی از پسر عمر متعه حج را پرسید پاسخ داد حلال است، سائل گفت پدرت از آن نهی کرده! گفت بگو ببینم اگر پدرم از چیزی نهی کرد ولی رسول خدا آنرا انجام داد تو از کدام آندو پیروی میکنی؟ سائل گفت از رسول

خدا صلی الله علیه و آله پسر عمر گفت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا بجا آورده است [۱۱].

ما در اینجا از اهل سنت می‌پرسیم مگر احکام شریعت مقدسه اسلام تا ابد پایدار نیست؟ و مگر حلال و حرام پیغمبر تا روز قیامت حلال و حرام نیست؟ مگر واضع قوانین در ادیان الهیه خود خداوند نیست؟

اهل تشیع که امام را معصوم و نماینده الهی میدانند چنین اختیاری را برای او قائل نیستند که احکام شرع را تغییر دهد و یا نسخ و جعل کند بلکه او را مبین و مفسر و مترجم احکام دین و آیات قرآن میدانند اما اهل سنت که بعصمت خلیفه هم معتقد نبوده و آنرا من در آوری و باجماع مشتی عوام الناس میدانند چگونه چنین اختیاری را برای او جائز میدانند که هر چه خاطر مبارکشان خواست در احکام شریعت دخل و تصرف کنند و حتی پارا فراتر گذاشته صراحهٔ اقرار بمخالفت پیغمبر نمایند.؟

خداوند در قرآن کریم به پیغمبرش فرماید: قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع الا ما یوحی الی انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم‌عظیم [۱۲] (ای پیغمبر بآنها بگو من مجاز نیستم که از پیش خود قرآن را تبدیل کنم من پیروی نمیکنم مگر آنچه بمن وحی میشود و من از عذاب روز بزرگ میترسم که پروردگارم را نافرمانی کنم.) پس جائیکه خود پیغمبر نتواند وحی الهی را تغییر و تبدیل کند و در اینمورد از عذاب روز قیامت بترسد جناب خلیفه چگونه بخود این اجازه را داده است؟

از مخالفتهای دیگر عمر با قرآن سه طلاقه کردن زن است در یک مجلس که گفت مردم استعجال دارند و خوبست فاصله میان آنها نباشد یعنی اگر مردی بزنش بگوید: طلقتک ثلاثا کافی است که او را سه طلاق داده باشد در صورتیکه اگر مردی هم بدانگونه گفته باشد این سخن یک طلاق بیشتر محسوب نمیشود چنانکه در تفسیر الدر ـ المنثور است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از مردی که زنش را طلاق داده و محزون بود پرسید او را چگونه طلاق دادی؟ عرض کرد او را در یک مجلس سه طلاق دادم فرمود این یک طلاق است اگر میخواهی باو رجوع کن. و آیه الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان [۱۳] دلالت دارد که این طلاقها باید متفرق و از هم فاصله داشته باشند.

عمر در آیه مربوط بوضوء نیز مخالفت کرده و دستور داده است که بجای مسح پا آنرا بشویند.

اما درباره مخالفتهای عثمان با دستورات الهی و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیازی بتوضیح نیست و این مرد کار را بجائی رسانید که خود مسلمین بخانه‌اش ریخته و مقتولش ساختند.

مخالفتهای خلفاء با احکام قرآن در کتب عامه و خاصه بطور تفصیل نوشته شده و ما فقط بذکر این چند فقره اکتفا کردیم و طالبین میتوانند بکتاب نفیس النص و الاجتهاد تألیف علامه سید شرف الدین مراجعه نمایند که در آنکتاب تمام مخالفتهای اهل بدعت تفصیلا قید شده و تحت عنوان (اجتهاد در مقابل نص) بفارسی نیز ترجمه شده است.

بعضی از علمای تسنن را مانند ابن حجر عقیده بر اینست که چون صحابه پیغمبر من جمله خلفاء مجتهد بوده‌اند لذا این تغییر و تبدیل بمقتضای شرایط اجتماعی بعمل آمده و بفرض اینکه اجتهاد آنان بر خلاف دستورات شرع باشد چون خطایشان عمدی نبوده معذور میباشند!!

پاسخ اینست که اولا هیچ دلیلی در دست نیست که همه صحابه مجتهد باشند و بفرض صحت مطلب آن صحابی مورد اکرام است که تابع دستورات پیغمبر باشد و الا منافقین نیز که در مذمتشان سوره‌ای نازل شده در میان صحابه بوده‌اند. ثانیا از شرایط اجتهاد داشتن ملکه عدالت است و آن با ظلمی که از ناحیه خلفاء سر زده است تناقض و منافات دارد. ثالثا اجتهاد در مواردی است که نصی نباشد و یا نص اجمال و اطلاق داشته و بر اساس قواعد مسلمه احتیاج باظهار نظر شود و این اجتهاد هم در صورتی صحیح است که بر وفق کتاب خدا و سنت پیغمبر بوده و در جهت مخالف نص صریح نباشد و منظور از نص در اصطلاح فقه گفتار صریح خدا (قرآن) و سنت سنیه و سخنان روشن پیغمبر است که توسط راویان احادیث بدست مردم رسیده است بنا بر این اجتهاد در مقابل نص مقدم داشتن نظر شخصی است بر فرمان خدا و دستور پیغمبر و این همان بدعت است که شرعا و عقلا بطلان آن روشن و چنین

مجتهدی مشمول مفاد آیات ۴۴ و ۴۵ و ۴۷ سوره مائده که در اول این فصل بدانها اشاره گردید خواهد بود.

نتیجه‌ای که از مباحث این فصل بدست میآید اینست که خلفاء چه در دوران جاهلیت بعلت بت پرستی و چه پس از تشرف باسلام بعلت نا فرمانی و مخالفت با دستورات خدا بمدلول آیه لا ینال عهدی الظالمین شایستگی مقام امامت را که یک موهبت الهی و توأم با عصمت و طهارت است نداشته‌اند و خلافت آنان مانند حکومتهای بشری صوری و ظاهری بوده است و چنین خلافتی ربطی بامامت که همان خلافت الهیه بوده و مخصوص ائمه اثنی عشر علیهم السلام است ندارد.

پی نوشت ها:

[۱] سوره بقره آیه. ۱۲۴.

[۲] ینابیع المودة ص. ۲۸۰.

[۳] سوره ابراهیم آیه. ۳۵.

[۴] مناقب ابن مغازلی ص. ۲۷۶.

[۵] سوره مائده آیه ۴۵ و ۴۴ و. ۴۷.

[۶] مقصود استرداد فدک بود که ابوبکر آنرا متصرف شده بود و ما در فصل سوم بخش دوم (خلافت ابوبکر) در اینمورد توضیحات لازمه را داده‌ایم.

[۷] سوره نمل آیه ۱۶.

[۸] سوره مریم آیه ۶.

[۹] سوره توبه آیه ۶۰.

[۱۰] سوره نساء آیه ۲۴ ـ پس از آنکه از آنها تمتع بردید مزد آنها (مهرشان) را بدهید که واجب است.

[۱۱] تفسیر المیزان جلد ۲.

[۱۲] سوره یونس آیه ۱۵.

[۱۳] سوره بقره آیه. ۲۲۹.

دو دلیل عقلی و اصولی

قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی.

(سوره یوسف آیه ۱۰۸)

در اینجا بدون استناد بآیات و روایات وارده فقط به بحث عقلی و استدلالی پرداخته و نتیجه را بمعرض قضاوت بی طرفانه میگذاریم؟

دلیل یکم:

در اینکه خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صاحب وحی و قرآن بوده و عالم برموز آفرینش و اولین شخصیت بشری از نظر کمال و اخلاق بود میان تشیع و تسنن اختلافی نیست.

اکنون میگوئیم جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله پس از آنحضرت هر کسی باشد لا اقل باید آدم درستکاری باشد. برای اینکه بنفع حریف سخن گفته باشیم از کلیه شرایط لازمه امامت صرف نظر کرده و فقط درستکاری را ملاک عمل قرار میدهیم زیرا کسی که درستکار هم نباشد اصلا شایستگی دخالت در هیچ کار مردم را ندارد چه رسد باینکه در مسند پیغمبر بنشیند و البته این سخن

مورد قبول تمـام مردم روی زمین خواهـد بود بـدلیل اینکه اصـل بر اینست که همه مردم درسـتکار باشـند حـال اشـخاص عادی فاقد صفت مزبور شدند چندان مهم نیست اما بر خلیفه مسـلمین یعنی بر کسـی که ادعای جانشـینی پیغمبر را داشـته و مسـند آنحضرت را اشـغال کرده است فرض و حتم است که امین و درسـتکار باشـد و این امانت و درسـتکاری تنها در مورد خلیفه بلا فصل نیست بلکه شرط دائمی و اصـلی خلاـفت است که تمـام جانشـینان پیغمبربایـد صـدیق و امین باشـند، از نشانه‌ها و علائم درسـتکاری اینست که شخص امین بحق خود قانع بوده و بحقوق دیگران تجاوز نمیکنـد. از طرفی اگر چیزی یا مقام و عنوانی تماما و فی نفسه مورد ادعا و تصاحب دو نفر قرار گیرد نظر بمحال بودن اجتماع ضدین نمیتوان ادعای هر دو نفر را صحیح دانست.

مثلا اگر دو نفر (در زمان واحد) هر یک جداگانه ادعای مالکیت ششدانگ خانه‌ای را داشته باشند و یا ادعای ریاست یک کارخانه و یا مدیریت شرکتی را بکنند نمیتوان سخن هر دو را صحیح دانست زیرا ششدانگ خانه یا مال اولی است و یا متعلق بدومی است و رئیس کارخانه و مدیر شرکت نیز یکی از آندو تن خواهد بود و هر دو نفر در ادعای خود صادق نمیباشند [۱].

اکنون پس از تمهید این مقدمات به بیان مطلب می‌پردازیم.

اختلاـفی که پس از رحلت رسول اکرم در میـان امت اسـلام بوجود آمـد (اگر چه این اختلاـف در زمان حیات آنحضـرت نیز بالقوه وجود داشـته است) مسأله خلافت و جانشـینی پیغمبر صـلی الله علیه و آله بود بعقیـده تشیع خلیفه بلا فصل علی علیه السـلام است و بعقیـده تسـنن ابو بکر اولین جانشـین پیغمبر است یعنی علی علیه السـلام مـدعی بود که مقام امامت منصب الهی است و رسول اکرم صلی الله علیه و آله بـامر الهی مرا بجانشـینی خود تعیین و معرفی نموده است ابو بکر نیز بنـا بعقیـده خود و بحکم اجمـاع سـقیفه این مقام را حق خود میـدانست! و ما قبلا ضـمن تمهید مقدمات ثابت کردیم که بنا بمحال بودن اجتماع ضدین نمیشود ادعای هر دو نفر صحیـح باشـد و ناچـار یکی از آن دو در ادعـای خود کاذب بوده و در نتیجه خلافت بلا فصل حق او نخواهـد بود و این مسأله مانند یک مسأله ریاضـی حل شـده است که دو جواب مختلف پیدا کرده است یعنی بعقیده تشیع خلیفه بلا فصل علی علیه السـلام بوده و ابو بکر در دعوی خود کـاذب است و بعقیـده تسـنن ابو بکر بحکم اجمـاع خلیفه اول میباشـد. آنـانکه انـدک اطلاـعی از ریاضـیات مقدماتی دارند میدانند که در حل مسائل ریاضـی برای حصول اطمینان از صـحت حل آن پس از بدست آوردن جواب مسأله آنرا با مفروضات مسأله تطبیق و عمل میکنند اگر درست در آمد حل آن مسأله صحیح بوده و الا غلط میباشد.

برای روشن شدن مطلب یک مسأله ساده اعمال اربعه را ذیلا حل نموده و سپس بتوضیح می‌پردازیم.

مسأله:

بزازی ۵۰ متر پـارچه خریـد از قرار متری ۴۰ ریـال، موقع فروش ۲۰ متـر آنرا متری ۴۵ ریـال فروخت تعیین کنیـد بقیه پارچه را متری چند بفروشد تا جمعا ۳۴۰ ریال سود برد؟

حـال فرض کنیـد دو نفر محصـل این مسأله را حل کرده و جواب آنرا یکی ۴۸ ریـال و دیگری ۶۰ ریـال در آورده است و چنانکه گفته شده مسـلما نمیشود هر دو صـحیح باشد و حتما یکی از این دو جواب غلط است و برای تعیین صـحت و سـقم آنها باید هر دو جواب را با مفروضات مسأله آزمایش کنیم تا هر کدام از آندو با مفروضات مزبور وفق داد صحیح بوده و الا آن جواب غلط خواهد بود.

اگر جواب اولی یعنی ۴۸ ریـال را آزمایش کنیم با مفروضات مسأله وفق میدهـد زیرا بزاز ۵۰ متر پارچه خریـده و هر متری ۴۰ ریال پول داده پس جمع پرداختی بزاز دو هزار ریال (۴۰ ۲۰۰۰–۵۰) میباشد و چون قرار است ۳۴۰ ریال هم سود برد پس باید تمام پارچه را بمبلغ دو هزار و سیصد و چهل ریال (۳۴۰ ۲۳۴۰ ۲۰۰۰) بفروشد.

از طرفی ۲۰ متر از آن پارچه را متری ۴۵ ریال فروخته است پس پولی که از این بابت گرفته نهصد ریال (۴۵ ۹۰۰–۲۰) میباشد حال بقیه پول را که یکهزار و چهار صد و چهل ریال است (۹۰۰ ۱۴۴۰ ـ ۲۳۴۰) باید از بقیه پارچه که ۳۰ متر (۲۰ ۳۰ ـ ۵۰) است بدست

آورد در اینصورت باید متری ۴۸ ریال بفروشد زیرا (۳۰ ۴۸: ۱۴۴۰) پس این جواب کاملا درست است. اما اگر جواب دومی مسأله یعنی ۶۰ ریال را حساب کنیم پول فروش بقیه پارچه یکهزار و هشتصد ریال (۶۰ ۱۸۰۰–۳۰) میشود که با پول فروش ۲۰ متر اولی دو هزار و هفتصد ریال (۹۰۰ ۲۷۰۰ ۱۸۰۰) میشود و چون پرداختی بزاز را از آن کم کنیم سود بزاز بدست میآید که هفتصد ریال (۲۰۰۰ ۷۰۰ ـ ۲۷۰۰) میشود و این جواب دومی یعنی ۶۰ ریال غلط است زیرا فرض بر این بود که بزاز ۳۴۰ ریال سود کند نه ۷۰۰ ریال.

اکنون جواب تشیع و تسنن را در حل مسأله خلافت بلا فصل که مانند مسأله ریاضی حل شده است با مفروضات آن مسأله که در مقدمه این فصل گفته شد آزمایش میکنیم تا ببینیم کدامیک از این دو جواب صحیح میباشد.

اگر عقیده تشیع را بپذیریم با مفروضات مسأله وفق میدهد زیرا بعقیده تشیع از دو نفر مدعی خلافت (علی و ابو بکر) علی علیه السلام راست میگفت و خلافت حق او بود و ابو بکر اجحاف میکرد و در نتیجه آدم درستکاری نبود که جانشین پیغمبر باشد لذا تشیع علی علیه السلام را بخلافت بلا فصل پذیرفته و ابو بکر را در ادعای خود کاذب و او را غاصب میداند.

اما چنانچه عقیده تسنن را که جواب دوم مسأله است بپذیریم با مفروضات آن وفق نمیدهد زیرا بعقیده اهل سنت اگر ابو بکر در ادعای خود راستگو و صدیق بود در اینصورت باید بگویند علی علیه السلام دروغ میگفت و میخواست بحق ابو بکر تجاوز کند در نتیجه علی علیه السلام آدم درست کار و امین نبود که جانشین پیغمبر باشد.

ما از اهل سنت می‌پرسیم در صورتیکه علی علیه السلام درستکار و امین نبود و میخواست بحق ابو بکر تجاوز کند چرا پس از خلفای ثلاثه بسراغ او رفتند و با هزار لابه و التماس او را خلیفه کردند؟

مگر در مقدمه نگفتیم که جانشین پیغمبر باید درستکار باشد و چنین جانشینی باید همیشه و در هر مقام درستکار باشد چه خلیفه اول شود چه خلیفه چهارم چه خلیفه دهم. پس می‌بینیم که جواب اهل سنت با مفروضات مسأله جانشینی وفق نمیدهد و از طرفی چون علی علیه السلام را بدرستکاری و در نتیجه بخلافت پذیرفته‌اند و در اینمورد با شیعه اشتراک نظر دارند لذا ابو بکر خواه نا خواه از امر خلافت مردود و بر کنار خواهد بود.

بعضی از اهل سنت برای رهائی از این بن بست گفته‌اند که خود علی علیه السلام بخلافت ابو بکر راضی شد و با او بیعت نمود!

ما در پاسخ آنان گوئیم که اولا بطلان این سخن بسیار واضح و آشکار است زیرا برابر اخبار وارده از اهل سنت علی علیه السلام را چند مرتبه اجبارا نزد ابو بکر بردند و حتی مدتی که حضرت زهرا علیها السلام در قید حیات بود آنجناب بیعت نکرد.

ثانیا بیعت باجبار دلیل رضایت نمیشود و از کلام آنحضرت معلوم میشود که این بیعت باجبار بوده و چاره‌ای جز این نداشته است چنانکه سابقا در خطبه شقشقیه بیان گردید که چگونه از خلفای ثلاثه شکایت و تظلم نموده است و همچنین در خطبه‌های دیگر نیز نا رضایتی خود را از آنها اظهار داشته است کما اینکه در خطبه ۲۱۵ فرماید: اللهم انی استعدیک علی قریش فانهم قد قطعوا رحمی و اکفؤا انائی و اجمعوا علی منازعتی حقا کنت اولی به من غیری. یعنی خدایا از تو یاری میطلبم بر قریش که رحم مرا قطع کردند و اساس خلافتم را بر هم زدند و برای منازعه با من اجماع نمودند و حقی را که من از دیگران بآن سزاوارتر بودم بردند.

و باز در خطبه‌ای که پس از بیعت با آنحضرت بالای منبر ایراد کرده است فرماید: لا یقاس بال محمد صلی الله علیه و آله من هذه الامهٔ احد و لا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدا، هم اساس الدین و عماد الیقین، الیهم یفیء الغالی و بهم یلحق التالی، و لهم خصائص حق الولایهٔ و فیهم الوصیهٔ و الوراثهٔ، الآن اذ رجع الحق الی اهله و نقل الی منتقله. یعنی کسی از این امت بآل محمد علیهم السلام مقایسه نمیشود و آنانکه پیوسته از نعمت (علم و هدایت) آنها بهره‌مند میشوند با آنان برابری نمیکنند، آنها اساس و پایه دین و ستون ایمان و یقین می‌باشند، افراط گران باید بسوی آنها برگردند و عقب ماندگان و وا ماندگان بدانها ملحق شوند، خصایص امامت حق ایشان است و وصیت و وراثت پیغمبر در باره آنها است، الان (که من بخلافت رسیده‌ام) حق بسوی اهلش برگشته و

بمحل خود نقل گردیده است. (خطبه ۲)

دلیل دوم:

فرض کنیم بنا بعقیده اهل سنت امامت موهبت و منصب الهی نیست پیغمبر صلی الله علیه و آله هم برای ملت اسلام جانشینی معین نکرده بود لذا انتخاب خلیفه باجماع مسلمین در سقیفه بنی ساعده واگذار شده بود.

اولا چون انتخاب جانشین پیغمبر مربوط بکلیه مسلمین بود بایستی تمام قبائل مسلمان عرب در آن شوری شرکت میکردند تا عقیده و نظریه اکثریت معلوم میگردید در صورتیکه قبیله خزرج و بنی هاشم و مسلمین سایر شهرهای اسلامی مانند مکه و نجران و یمن و غیره از آن بی خبر بودند و گروهی از صحابه نیز با ابو بکر بیعت نکردند چنانکه یعقوبی در تاریخ خود مینویسد: قد تخلف عن بیعهٔ ابی بکر قوم من المهاجرین و الانصار و مالوا مع علی بن ابیطالب [۲] خود حضرت امیر علیه السلام در اینمورد بابو بکر خطاب کرده و فرماید:

فان کنت فی الشورا ملکت امورهم

فکیف بهذا و المشیرون غیب

یعنی اگر تو در شورای سقیفه صاحب امور مردم شدی این چه جور شورائی بود که مشورت کنندگان غایب بودند.

جریان امور در سقیفه به بلوا و توطئه و تبانی بیشتر شبیه بود تا بیک شورای حقیقی زیرا ابو بکر و عمر و ابو عبیده قبلا نقشه آنرا طرح کرده بودند که خلافت را از دست بنی هاشم خارج سازند و به ترتیب آنرا تصاحب نمایند چنانکه عمر هنگامیکه‌شورای شش نفری را تشکیل میداد گفت اگر ابو عبیده زنده بود خلافت حق او بود و این قول تنها از محققین شیعه نیست بلکه علمای معتزله مخصوصا ابن ابی الحدید بدین مطلب اشاره کرده حتی پرفسور لامیس مستشرق معروف نیز پس از تحقیقات زیاد وجود چنین قرار داد محرمانه قبلی را تأیید کرده است بنا بر این اسم این اجماع را که دستاویز اهل سنت است نمیتوان شورا گذاشت که عده معدودی در یک محل سر پوشیده جمع شوند و با جدال و هیاهو یکی را بخلافت انتخاب کنند در صورتیکه اگر هم واقعا میخواستند بوسیله آراء مردم کسی را انتخاب نمایند لازم بود همچنانکه در عصر حاضر در کشورهای جهان مرسوم است قبلا روز تشکیل شورا را باطلاع همگان میرسانیدند اگر چه اصل موضوع یعنی انتخاب امام از اختیار و صلاحیت شورای حقیقی هم خارج است.

ثانیا فرض کنیم که این اجتماع، شورای حقیقی بود و واقعا هم باری انتخاب خلیفه تشکیل شده بود!

آیا کسی که برای این امر خطیر و مهم انتخاب میشود نبایستی نسبت بسایر مسلمین از نظر صفات روحی و ملکات نفسانی و سجایای اخلاقی امتیاز و فضیلتی داشته باشد؟

ما از اهل سنت می‌پرسیم چه کسی افضل و بهتر امت بود؟

آیا در شجاعت و سخاوت و قضاوت و حکمت و علم و عدل و تقوی و سایر صفات عالیه مقدم بر علی علیه السلام کسی وجود داشت؟ مگر مورخین و محدثین عامه نقل نمیکنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اعلمکم علی، افضلکم علی، اعدلکم علی، اقضاکم علی، اتقیکم علی و هکذا... پس با بودن تمام این صفات در وجود علی علیه السلام چرا دیگری را انتخاب کردند؟ مگر خود ابو بکر بروایت غزالی و ابن ابی الحدید و دیگران بالای منبر نگفت: اقیلونی و لست بخیرکم و علی فیکم. یعنی مرا رها کنید در حالیکه علی در میان شما است من بهترین شما نیستم. [۳]

بفرض اینکه برای جانشینی آنحضرت نصی هم وجود نداشت افضلیت او بر تمام مسلمین کافی بود که از طریق شورا هم که باشد او را برای خلافت انتخاب کنند چنانکه ابن ابی الحدید گوید: انه (علی علیه السلام) کان اولی بالامر و احق لا علی وجه النص بل علی وجه الافضلیهٔ فانه افضل البشر بعد رسول الله و احق بالخلافهٔ من جمیع المسلمین [۴] .

یعنی علی علیه السلام بامر خلافت سزاوارتر و احق بود نه از جهت نص بلکه از نظر افضلیت زیرا او پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله افضل تمام بشر بوده و بمقام خلافت از تمام مسلمین احق بود.

حال در این قضیه عقل سلیم چه حکم میکند؟ آیا کسی را باید انتخاب کرد (ابو بکر) که میگوید اگر در گفتار و کردارم خطا کردم مرا رهنمائی کنید یا علی علیه السلام را که میفرماید من در میان شما باحکام قرآن فتوا میدهم و در میان مسیحیان باحکام انجیل و در بین یهود باحکام توراة بطوریکه اگر خداوند این کتابها را بنطق آورد حکم و فتوای مرا تصدیق میکنند [۵] .

خلیفه مسلمین باید در درجه اول یک رهبر و فرمانده خوبی باشد و عجز و ترس و لرز در دل و قلب او وجود نداشته باشد در اینصورت آیا ابو بکر و عمر را باید انتخاب کرد که بقول ابن ابی الحدید و سایر علمای عامه در احد و خیبر و حنین و سایر جنگها فرار کردند یا علی علیه السلام را که یکتنه در برابر سیل دشمن ایستادگی کرده و صدها قهرمان رزمنده را بخاك و خون کشید و با شمشیر آتشبار خود دین اسلام را بر پا نمود و مسلما اگر آنحضرت نبود اسلام با شکست قطعی مواجه میشد چنانکه ابن ابی الحدید گوید:

الا انما الاسلام لو لا حسامه

کعفطهٔ عنز او قلامهٔ حافر [۶] .

در غزوه خندق عمر اصرار داشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله با مشرکین‌مکه صلح کند و میگفت عمرو بن عبدود فارس یلیل است و با او نمیتوان جنگید و بجای اینکه در صدد دفع دشمن باشد از ترس عمرو بمدح او می‌پرداخت و روحیه مسلمین را ضعیف میکرد امام علی علیه السلام نه تنها آن فارس یلیل را بخاك هلاکت افکند بلکه خلوص نیتی از خود نشان داد که پیغمبر فرمود پاداش ضربت علی در روز خندق از اجر عبادت ثقلین افضل است.

و عجب اینکه خود عمر به ترسوئی خود و شجاعت علی علیه السلام اقرار کرده و در حضور چند نفر به سعید بن عاص که پدرش در جنگ بدر بدست حضرت امیر کشته شده بود اعتراف میکند که من در آنروز میخواستم پدرت را بکشم ولی دیدم او چنان برای قتل و کشتار تلاش میکند مثل اینکه گاوی با شاخش حمله می‌نماید و از شدت خشم دو طرف دهانش مانند قورباغه کف کرده بود چون او را بدینحال دیدم ترسیدم و از پیش او گریختم و او بمن گفت ای پسر خطاب کجا میگریزی؟ در اینحال علی بر او حمله کرد و بخدا سوگند هنوز از جایم تکان نخورده بودم که او را بقتل رسانید [۷] باز هم از اهل تسنن می‌پرسیم که آیا برای جانشینی پیغمبر کسیکه مثل عمر بیسواد است (و میگوید همه شما از من داناترید حتی زنهای پرده نشین) باید انتخاب شود یا، علی علیه السلام که میفرماید: سلونی قبل ان تفقدونی ـ ان ههنا لعلما جما. [۸] در سایر صفات و شرایط لازمه نیز احدی را با آنحضرت یارای مقایسه و برابری نیست و این خود دلیل بر خلافت و ولایت اوست چنانکه خلیل بن احمد بصری گوید: احتیاج الکل الیه و استغنائه عن الکل دلیل علی انه امام الکل. یعنی نیازمندی همگان باو و بی نیازی او از همه، دلیل بر اینست که او امام و پیشوای همه مردم است.

اهل سنت در اینجا از پاسخ در مانده شده و هیچگونه راه فراری ندارند جز اینکه میگویند علی علیه السلام جوان بود و چون عده زیادی را در غزوات کشته بود لذا افکار عمومی آنزمان مخالف با خلافت او بود اما ابو بکر مرد مسنی بوده و مردم نیز از او راضی بودند. حقیقهٔ چه سخن مضحکی است؟

اولا کثرت سن که دلیل امتیاز نیست ثانیا اگر زیادی سن را ملاك خلافت بدانیم اشخاص دیگری هم بودند که از ابو بکر مسن‌تر بودند حتی پدر ابو بکر ابو قحافه در قید حیات بود و نوشته‌اند که وقتی خلافت ابو بکر را بابی قحافه تبریک گفتند گفت چگونه پسر من از میان همه صحابه پیغمبر خلیفه شده است؟ گفتند برای اینکه سنش بیشتر از دیگران بود گفت با این حساب من که پدر او هستم بدینکار از او سزاوارترم!

بعضی از مورخین نوشته‌اند که خود ابو بکر بپدرش که در آنموقع در مکه بود نامه‌ای باین عنوان نوشت که از ابی بکر خلیفه رسول خدا بسوی پدرش ابی قحافه بدان که مردم جمع شدند و مرا بعلت زیادی سن بخلافت برگزیدند!!

ابو قحافه در جواب نوشت پسرم تو در این یک سطر نامه سه جا لغزش پیدا کرده‌ای اول اینکه نوشته‌ای خلیفه رسول خدا در حالیکه رسول خدا ترا خلیفه نکرده است. دوم نوشته‌ای مردم مرا بخلافت برگزیدند و این سخن با گفتار اولی تو تناقض دارد، سوم نوشته‌ای که این انتخاب بجهت زیادی سن من بوده است در اینصورت من بخلافت از تو سزاوارترم چون از نظر سن پدر تو هستم [۹].

ثالثا شخص جوان برای این مورد توجه برای خلافت نیست که در اثر کمی سن و عدم تجربه ترسو میشود، خام و ناپخته است، حریص مال و نادان است، گرم و سرد روزگار را نچشیده و آن تجربه و دانائی پیر را ندارد.

اما در صورتیکه خود اهل سنت اقرار میکنند که علی اعلم و اشجع و اسخی‌و اتقی است دیگر چه جای نقص باقی میماند؟ در اینصورت جوانی نه تنها برای علی علیه السلام نقص نبود بلکه موجب اولویت خلافت وی هم میباشد زیرا آنحضرت جوان بود انرژی و نیروی بیشتری داشت و میتوانست فعالیت زیادتری بکند یعنی اگر همان صفاتی را که علی علیه السلام داشت بفرض محال ابو بکر هم دارا بود باز حق تقدم با علی علیه السلام بود زیرا فعالیت و مبارزه و پشتکار او بعلت جوانی بیشتر بود و امت اسلامی را بهتر میتوانست رهبری کند.

رابعا این سخن که افکار عمومی بعلت قتل و کشتار علی علیه السلام در جنگها موافق با خلافت او نبود حرفی است بسیار پوچ و بی منطق زیرا آنحضرت کسی را بخاطر اغراض شخصی نکشته بود بلکه قتل و کشتار او در غزوات صرفا در راه خدا و برای پیشرفت دین و اعلای کلمه توحید بود.

خامسا علت انتخاب ابو بکر را بخلافت در آن شورای کذائی پس از گفتگو و بحث و جدال قرابت و مصاحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله دانستند و مهاجرین با این استدلال انصار را پاسخ گفتند اگر ملاک خلافت قرابت پیغمبر بود باز جای این سؤال است که چرا علی علیه السلام را انتخاب نکردند که هم جزو صحابه بود هم قرابت سببی داشت و هم نسبی و هم بحکم آیه السابقون السابقون اولئک المقربون اول کسی است که دعوت پیغمبر را پذیرفته و باسلام گرویده است چنانکه خود آنجناب فرماید: سبحان الله اتکون الخلافهٔ بالصحابهٔ و لا تکون بالصحابهٔ و القرابهٔ. آنگاه بابو بکر خطاب کرده و فرماید:

و ان کنت فی القربی حججت خصیمهم

فغیرک اولی بالنبی و اقرب.

پی نوشت ها:

[۱] ممکن است هر دو نفر در ادعای خود دروغگو باشند یعنی خانه بهیچیک تعلق نداشته و رئیس و مدیر کارخانه و شرکت هیچیک از آنها نباشد بلکه شخص ثالثی باشد اما صادق بودن هر دو محال است و این همان ضدین است که از نظر منطق اجتماعشان محال و ارتفاعشان امکان پذیر میباشد.

[۲] گروهی از مهاجرین و انصار از بیعت ابوبکر تخلف کردند و بعلی علیه السلام رو آوردند، آنگاه از عده‌ای مانند سلمان و زبیر و عمار و اباذر و مقداد و عباس بن عبد المطلب و دیگران نام می‌برد.

[۳]

امام من سلونی گفت امام تو اقیلونی دو لفظ است

این و زین منطق توان بشناخت هر یک را.

[۴] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد اول.

[۵] ینابیع المودة ص ۷۴.

[۶] ترجمه این بیت و ابیات دیگری از قصیده خامسه در صفحات قبلی نگاشته شده است.

[۷] ارشاد مفید جلد ۱ باب ۲ فصل ۲۰ حدیث ۴.

[۸] علماء و مفسرین عامه مانند زمخشری و سیوطی و دیگران نوشته‌اند که روزی عمر گفت هر کس مهر زنان را زیادتر از چهار صد درهم بکند آن زیادتی را میگیرم و به بیت المال میدهم زنی از پشت پرده صدا زد ای عمر سخن تو خلاف قول خداست که (در سوره نساء) فرماید و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج و اتیتم احدیهن قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا. عمر درمانده و مبهوت شد و گفت کلکم افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال.

[۹] پیغمبر شناخته شده جلد ۱ ص ۱۱۰ نقل بمعنی.

دشمن شناسی

پس از تحرّکات سیاسی احزاب منحرف، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ماهیت دشمن را افشا می‌کرد، و آنها را به مردم می‌شناساند.

نسبت به ناکثین و اصحاب جمل، هشیارانه در یک سخنرانی رسمی فرمود:

أَلَا وَإِنَّ الشَّیطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ جَلَبَهُ، لِیعُودَ الْجَوْرُ إِلَی أَوْطَانِهِ، وَیرْجِعُ الْبَاطِلُ إِلی نِصَابِهِ [۱] .

«آگاه باشید، شیطان حزب و طرفداران خود را بسیج کرده و سپاه خودرا گرد آورده است تا بار دیگر ستم را به جای خود برگرداند، و باطل را دوباره حاکم سازد»

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۲ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

در جنگ همه جا اسلحه کاربرد ندارد

گاهی دشمن با نیرنگ‌های گوناگون سعی در اغفال لشگریان مقابل دارد و اگر حیله‌ها و نقشه‌های شیطانی دشمن کارگر افتد، چه بسا سپاه مقابل را بدون تهاجم نظامی از پای در آورده نابود کند بنابر این:

شایعه پردازی‌ها و دروغ پردازی

شیوه‌های گوناگون اغفالگری

پخش اخبار دروغین و تحریف واقعیت‌ها

شعارهای فریبنده

همواره مطرح بوده است، باید طرفندهای دشمن را شناخت و متناسب با نوع اغفال و تحریف از طرف دشمن، تصمیمات صحیح گرفته شود.

در جنگ جَمَل عائشه‌ای که بارها خلیفه سوم را لعنت کرده بود و در مسجد مدینه گفت:

ای مردم این یهودی را بکشید.

حال شعار مظلومیت خلیفه سوم سر می‌دهد و می گوید:

اَیها النَّاس اِلْعَنُوا قَتَلَةَ عُثْمان

«ای مردم کشندگان عثمان را لعنت کنید»

با شعار می‌خواست لشگریان خود و لشگریان امام را اغفال کند که بلافاصله امام علی علیه السلام فرمان داد که سپاه او نیز بگویند:

اَللّهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ عُثْمان

«خدایا کشندگان عثمان را لعنت کن»

تا شعارها و ادّعاهای سران جَمَل اثری در دل سپاه خودی نگذارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کامل ابن اثیر، ج۳، ص۲۴۵.

دشمن شناسی

یکی از کارهای مهمّ تبلیغاتی، روانی، در آستانه جنگ، شناسائی و شناساندن دقیق دشمن است تا مردم بدانند که:

دشمن کیست؟

و چگونه فکر می‌کند؟

و تا کجا فریب خورده است؟

و چگونه باید با او برخورد کرد؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آستانه سه جنگ مهم با ناکثین و قاسطین و مارقین، در سخنرانی‌های متعدّد، ماهیت آنها را افشا کرد، و ماسک‌های دروغین را از چهره‌شان کنار زد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به سران ناکثین فرمود:

وَقَدْ أرْعَدُوا وَ أَبْرَقوا، وَ مَعَ هذَینِ الاَمْرَینِ الْفَشَل؛ وَلَسْنَا نُرْعِدُ حَتَّی نُوقِع، وَ لا نُسِیلُ حَتَّی نُمْطِرَ.

(طلحه و زبیر و پیروان آنها در آغاز، رعد و برقی نشان دادند، امّا پایانش چیزی جز سستی و ناتوانی نبود، ولی روش ما به عکس آنها بود، ما تاکاری انجام ندهیم رعد و برقی نداریم، و تا نباریم سیلاب‌های خروشان به راه نمی‌اندازیم، برنامه ما عمل است نه سخن!» [۱] .

که روانشناسی ناکثین را به خوبی بیان فرمود، و شعارگرائی آنان را توضیح داد.

و نسبت به شخص زبیر، که یکی از سران ناکثین بود و فکر می‌کرد می‌شود بیعت با امام علی علیه السلام را شکست افشاگرانه فرمود:

یزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَایعَ بِیدِهِ، وَلَمْ یبَایعْ بِقَلْبِهِ، فَقَدْ أقَرَّ بِالْبَیعَهْ، وَ ادَّعَی الْوَلِیجَهَ.فَلْیأْتِ عَلَیهَا بِأَمْرٍ یعْرَفُ، وَ إلاّ فَلْیدْخُلْ فِیما خَرَجَ مِنْهُ.

(زبیر خیال می‌کند که بیعتش تنها با دست بوده نه با دل!، پس او اقرار به بیعت می‌کند، ولی مدعی است که با قلب نبوده است، بنابراین بر او لازم است، بر این ادعا دلیل روشنی بیاورد وگرنه باید به بیعت خود باز گردد و به آن وفادار باشد) [۲] .

و برای آگاهی مردم نسبت به ادّعاهای پوچ ناکثین، در سخنرانی‌های گوناگونی، افشاگرانه علل انحراف آنان را توضیح داد؛

و بهانه‌های دروغین طلحه و زبیر را پاسخ فرمود؛

و سوابق تاریخی آنان؛

و شرکتشان را در قتل خلیفه سوم؛

و تلاش آنها را در روز بیعت؛

یک یک برشمرد،

زیرا ناکثین شهر بصره را در اختیار گرفته بودند و شورش کردند،

باید امّت اسلامی با بصیرت و آگاهی به جنگ آنان برود که آغاز نبرد در جبهه داخلی بود،

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یک سخنرانی ابتداء مردم را نسبت به اخبار سیاسی کشور توجیه کرد و سپس ادّعاهای باطل ناکثین را جواب داد.

أَلَا وَإِنَّ الشَّیطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ جَلَبَهُ، لِیعُودَ الْجَوْرُ إِلَی أَوْطَانِهِ، وَیرْجِعُ الْبَاطِلُ إِلی نِصَابِهِ.

وَاللَّهِ مَا أَنْکَرُوا عَلَی مُنْکراً، وَلَا جَعَلُوا بَینِی وَبَینَهُمْ نَصِفاً.

وَإِنَّهُمْ لَیطْلُبُونَ حَقّاً هُمْ تَرَکُوهُ، وَدَماً هُمْ سَفَکُوهُ:

فَلَئِن کُنْتُ شَرِیکَهُمْ فِیهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِیبَهُمْ مِنْهُ، وَلَئِنْ کَانُوا وَلُوهُ دُونی، فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ.

وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَی أَنْفُسِهِمْ، یرْتَضِعُونَ أُمّاً قَدْ فَطَمَتْ، وَیحْیونَ بِدْعَةً قَدْ أُمِیتَتْ.

یا خَیبَةَ الدَّاعِی! مَنْ دَعَا! وَإِلَامَ أُجِیبَ! وَإِنِّی لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَیهِمْ وَعِلْمِهِ فِیهِمْ.

(آگاه باشید! شیطان حزب و طرفداران خویش را بسیج کرده، و سپاه‌خود را گرد آورده است تا بار دیگر ستم را به جایش برگرداند، و باطل را به جایگاه نخستینش باز فرستد.

به خدا سوگند! آنها هیچ منکری از من سراغ ندارند، انصاف را بین من و خود حاکم نساختند. آنها حقّی را مطالبه می‌کنند که خود آن را ترک گفته‌اند، انتقام خونی را می‌خواهند که خود ریخته‌اند.

اگر در ریختن این خون شریکشان بوده‌ام، پس آنها نیز سهیمند، و اگر تنها خودشان مرتکب شده‌اند کیفر مخصوص آنها است مهمترین دلیل آنان به زیان خودشان تمام می‌شود، از پستانی شیر می‌خواهند که مدّتها است خشکیده، بدعتی را زنده می‌کنند که زمانها است از بین رفته.

چه دعوت کننده‌ای!؟ و چه اجابت کنندگانی؟! من به کتاب خدا و فرمانش درباره آنها راضیم). [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۹ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۸ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۳] خطبه ۲۲ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

دفاع از پیامبر در دوران کودکی

علی علیه السلام در شهر مکّه ده سال داشت که به لقب «قُضَمْ» معروف شد.

هِشام می‌گوید:

از امام صادق علیه السلام پرسیدم که چرا این لقب را به امام دادند؟

فرمود:

در آغاز بعثت مشرکان مکّه به کودکان خود دستور می‌دادند که پیامبر را آزار دهند وبا سنگ و کُلوخ او را بزنند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم جریان را به علی علیه السلام اطّلاع داد.

علی علیه السلام عرض کرد:

یا رسول اللّه هر گاه از خانه بیرون می‌روی به من اطّلاع بده تا همراه شما باشم.

روز بعد پیامبر با علی علیه السلام بیرون آمدند،

و کودکان به عادت هر روزه شروع به سنگ پرانی کردند،

علی علیه السلام آنها را می گرفت و به صورت و بینی و گوش آنها می‌زد.

کودکان مکّه گریه کنان نزد پدران خود فرار می کردند و می گفتند:

قُضَمْنا علی، قُضَمْنا علی

(علی ما را کوبید، علی ما را کوبید.)

از آن پس به «قُضَمْ»، یعنی: «کوبنده» معروف شد. [۱] .

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به دوران کودکی خود می‌فرماید:

أَنَا وَضَعْتُ فِی الصِّغَرِ بِکَلَاکِلِ الْعَرَبِ، وَکَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِیعَهَ وَمُضَرَ.

وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِی مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم بِالْقَرَابَهِ الْقَرِیبَهِ، وَالْمَنْزِلَهِ الْخَصِیصَهِ.

«من بودم که در دوران نوجوانی سر سرکشان عرب را در دفاع از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به خاک مالیدم، و شاخ‌های بلند قدرتمندان دو قبیله معروف (ربیعه) و (مضر) را شکستم، و همانا شما قدر و منزلت من را در نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌دانید.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۲۰ ص ۶۷.

[۲] خطبه ۱۱۵ :۱۹۲ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

دفاع از جان پیامبر

در اُحُد، در یورش دو جانبه قریش پس از نافرمانی کمانداران، و کشته شدن مسلمانان، وکشته شدن شخصی که به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شباهت داشت، وفرار کردن یاران، علی علیه السلام می‌فرماید:

«از چپ و راست، مشرکین قریش یورش می‌آوردند، آنها را می کشتم و به فرار وادارشان می کردم، یک وقت متوجّه شدم که رسول خدا در میدان نیست، با خود فکرکردم که آیا خدا او را به آسمان برده است؟ پس تصمیم گرفتم آنقدر جنگ کنم تا کشته شوم.

در گرما گرم جنگ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم که در میان کشتگان بی رمق افتاده است، فوراً آن حضرت رابه کناری آوردم.

تا چشم پیامبر به من افتاد،

فرمود: از یاران چه خبر؟.

گفتم: جمعی کشته و بسیاری فرار کردند.»

با هم صحبت می کردیم که ناگهان گروهی به رسول خدا حمله کردند،

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

یا علی شرّ اینها را از من دور کن.

به آنان حمله کردم، برخی را زخمی و برخی دیگر را کشتم که فرار کردند.

چون خدمت پیامبر رسیدم فرمود:

آیا نمی‌شنوی ستایش فرشتگان را؟ فرشته‌ای ندا می‌دهد و می گوید:

لا فَتی اِلّا عَلِی لا سَیف اِلّا ذُوالْفَقار

(جوانمردی جز علی و شمشیری جز ذوالفقار نیست)

خوشحال شدم و گریستم و بر این نعمت، خدا را شکر کردم.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمّه، و حدیقهٔ الشیعه ص ۱۴۶.

دفاع با هشتاد زخمِ کاری

در جنگ اُحُد که با گوش ندادن به دستورات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حفظ تنگه حسّاس سپاه اسلام از دو سو دچار یورش و تهاجم گردید.

و حضرت حمزه به شهادت رسید.

تنها مدافع صف پیکار علی علیه السلام بود که ۸۰ زخم عمیق از شمشیر و نیزه و تیر بر تن برداشت،

پس از جنگ در بستر بیماری بگونه‌ای افتاده بود که جرّاح سرگردان شد، تا زخمی را می‌دوخت و می‌خواست زخم کنار آن را بدوزد، زخم دوخته شد پاره می‌شد.

امّا فردا که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اعلام ادامه نبرد با قریش را داد علی علیه السلام که یکپارچه غرق در خون بود سوار بر اسب برای دفاع آماده شده و روانه غزوه «حمراء الاسد» گردید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] سیره ابن هشام.

دفاع از پیامبر در شرایط بحرانی

پس از فتح مکّه، قبیله هوازن احساس خطر کردند؛

و با فرماندهی «مالک بن عوف» با تمام نیروهای رزمی و زنان و فرزندان خود تا سه منزلی مکّه، محلّی به نام «اوطاس» آمده بودند که درّه عمیق و بزرگی بود.

تمام مردان هوازن در دو طرف درّه، پشت سنگ‌ها و شکاف کوه‌ها پنهان شدند تا سپاه اسلام را غافلگیر کنند.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اعلام جهاد فرمود.

دوازده هزار نفر بافرماندهی علی علیه السلام و ده هزار نفر همراه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودند،

که بسیاری از فراوانی لشگر در شگفت ماندند و گفتند:

هرگز شکست نخواهیم خورد.

وقتی سپاه عظیم مسلمین در سرازیری عمیق و گسترده درّه قرار گرفتند، مردان هوازن ناگهان از هرطرف حمله کردند، و چون

مسلمانان غافلگیر شده بودند، نظم سپاه به هم ریخت، و همه فرار کردند که:

ده نفر با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ماندند.

حضرت فریاد زد:

ای انصار کجا فرار می‌کنید؟

نسیبه دختر کعب مازنیه بر صورت فراریان خاک می‌پاشید و می‌گفت:

کجا فرار می‌کنید؟

خلیفه دوم را در حالِ فرار دید و گفت:

وای بر تو به کجا می‌گریزی و پیامبر را تنها گذاشتی؟

خلیفه دوم جواب داد:

هذا اَمْرُ اللّهِ

«این فرار را خدا خواسته است.»

۹ نفر از بنی هاشم و یک نفر دیگر فرزند امّ ایمن بود که ایستادگی کردند تا شهید شدند.

و علی علیه السلام روبروی پیامبر با دشمنان می‌جنگید.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به عباس، عموی خود که صدای رسائی داشت دستور داد که فریاد بزند.

و او فریاد می‌زد:

ای اصحابِ سوره بقره

ای اصحابِ بیعت شجره

بیاد آورید پیمانی که با پیامبر بسته‌اید.

و جنگ آوران هوازن از هر طرف حمله می‌کردند و کار بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سخت شد که دست به دعا برداشت.

تا آنکه امداد الهی فرا رسید، و با کمک فرشتگان قوم هوازن فرار کردند، و آرام آرام مسلمانان گرد آمدند که این آیه نازل شد:

لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّهُ فی مَواطِنٍ کَثیرَةٍ وَ یوْمَ حُنَینٍ [۱].

«و خدا شما را در موارد زیادی یاری کرد، و در روز حُنین»

در این لحظه‌های حسّاس همه دیدند که پایداری و مقاومت امام علی علیه السلام نقش تعیین کننده‌ای در حفظ جان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم داشت، و عامل گِرد آمدن دوباره سربازان اسلام شد.

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر برهان ج ۲ ص ۱۱۴.

دفاع از یاران

اعتراض شدید اصحاب بزرگ و طرفداران امام علی علیه السلام باعث شد که خلیفه اوّل بالای منبر خاموش شده و نتواند پاسخ بگوید و پس از مدّتی سکوت، گفت:

وَلَّیتُکُمْ بِخَیرِکُمْ وَ عَلِی فیکُمْ أقیلُونی

«من زمام رهبری شما را به دست گرفتم، ولی تا علی هست، من بهترین فرد شما نیستم، مرا رها کنید و به خودم واگذارید.»

خلیفه دوم فریاد زد:

«ای فرومایه از منبر پائین بیا، وقتی که تو نمی‌توانی به احتجاج و استدلال اصحاب پاسخ بدهی، چرا خود را در چنین مقامی قرار داده‌ای؟...»

خلیفه اوّل از منبر پائین آمد و به خانه خود رفت و سه روز از خانه بیرون نیامد.

در این میان با تلاش افراد، چهار هزار نفر شمشیر به دست اجتماع کرده وارد خانه خلیفه اوّل شدند و او را همراه خلیفه دوم، به سوی مسجد آوردند.

خلیفه دوم سوگند یاد کرد که اگر هر کدام از اصحاب علی علیه السلام مثل چند روز گذشته سخن بگوید، سرش را از بدنش جدا می‌سازم.

در چنین جوّ خطرناکی دو نفر از یاران علی‌علیه السلام، برخاستند و سخن گفتند.

نخست خالد بن سعید برخاست و مقداری سخن گفت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود:

«بنشین، خداوند مقام تو را شناخت و از تو قدردانی کرد.»

سپس در این هنگام سلمان برخاست و فریاد زد:

اَللّهُ اَکْبَرْ، اَللّهُ اَکْبَرْ

با این دو گوشم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم و اگر دروغ بگویم هر دو گوشم کَر شود، که فرمود:

«هنگامی فرا رسد که در مسجد، برادر و پسر عمویم (علی علیه السلام) با چند نفر از اصحاب نشسته باشند، ناگاه جماعتی از سگهای دوزخ به سوی او بیایند و او و اصحابش را بکشند.»

فَلَسْتُ اَشُکُّ اِلّا وِ اِنَّکُمْ هُمْ

(شکّی ندارم که شما قطعاً همان سگ‌های دوزخ هستید.)

خلیفه دوم تا این سخن را شنید، به سوی سلمان حمله کرد، ولی هنوز به سلمان نرسیده بود که، امام علی علیه السلام گریبان خلیفه دوم را گرفت و او را بر زمین کوبید.

سپس به خلیفه دوم فرمود:

«ای فرزند ضحّاک حبشیه! اگر مقدّرات و دستور الهی، و پیمان با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیشی نگرفته بود، امروز به تو نشان می‌دادم که کدام یک از ما ضعیف تر هستیم، و یاران کمتر داریم.»

سپس حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اصحاب خود را ساکت کرد، و به آنها فرمود:

«متفرّق گردید.»

و آنها رفتند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۰۴.

دفاع از وصیت حضرت زهرا

پس از ماجرای دردناک کودتای سران سقیفه و رُخ نشان دادن دردها و مصیبت‌ها، و انزوای مظلومانه امامت، یکی از روش‌های

مبارزاتی حضرت زهراعلیها السلام، مبارزه منفی بود که وصیت فرمود:

«قبر آن بزرگ بانوی جهانیان مخفی باشد.»

که از آن پس تا روز قیامت علامت سئوالی به درازای تاریخ در برابر ستمگران قرار گرفت که:

«چرا قبر فاطمه علیها السلام مخفی است ؟؟ ! !»

سران سقیفه پس از دفن مخفیانه حضرت زهراعلیها السلام، و پنهان ماندن قبر، به عمق شکست خود پِی برده، تلاشِ همه جانبه‌ای را آغاز کردند تا قبر حضرت زهرا علیها السلام را کشف کنند.

امام علی علیه السلام مسائل امنیتی را دقیقاً رعایت کرده بود و در چند نقطه، قبر نمائی درست کرد که یکی از آن مکان‌ها قبرستان بقیع بود.

فردای آن روز تمام عوامل حکومت خلیفه اوّل به سرکردگی خلیفه دوم، تلاش گسترده‌ای را آغاز کردند و خواستند قبرهای تازه قبرستان بقیع را نبش قبر کنند، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام لباس مخصوص عملیات رزمی را پوشید و دستمال مخصوص را برپیشانی مبارک بست و در بقیع نشست و فرمود:

(اگر سَرِ یک کُلَنگ بر زمین بقیع اصابت کند، فردی از شما را زنده نمی‌گذارم، اگر من در مسئله امامت صبر کردم برای حفظ اسلام بود، امّا مسئله قبر فاطمه‌علیها السلام، یک مسئله خصوصی و خانوادگی است که دیگر صبر نخواهم کرد.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۳۰.

دفاع از حق در اجتماعی بزرگ

خلیفه دوم در زمان خود نقشه خلافت را به گونه‌ای طرح کرد که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از مرگ او نیز به خلافت نرسد و مخالفان را با سرنیزه ساکت کرد.

و شورائی را طرح کرد که سرانجام آن شورا، خلافت خلیفه سوم باشد، چون خلیفه سوم جزو هم پیمان‌های خلیفه دوم بود.

خلیفه دوم وصیت کرد:

الف- شش نفر لیاقت خلافت دارند، اگر یکی را برگزیدند او خلیفه است.

ب- اگر به دو گروهِ ۳ نفره تقسیم شدند، معیار، رأی عبدالرّحمن بن عوف، دامادِ خلیفه سوم است، او با هرکس بیعت کرد آن شخص خلیفه مسلمین است.

ج- و اگر یک نفر مخالفت کرد، گردن او را بزنید.

بنابر این آینده شورا روشن است، زیرا در آن شورا یک نفر (زبیر) با امام علی علیه السلام هماهنگ است.

و نظر عبدالرّحمن بن عوف هم با خلیفه سوم است که بقیه کارها یک صحنه سازی سیاسی برای عوام فریبی مردم بود.

عبدالرّحمن بن عوف با خلیفه سوم بیعت کرد و به مردم فرمان داد تا با خلیفه سوم بیعت کنند و مردمِ ناآگاه نیز اطراف خلیفه سوم را گرفتند.

در این لحظات حسّاس چه باید کرد؟

آیا باید سکوت کرد و گذشت؟

یا باید افشاگری نمود؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دوّمین نظر را برگزید.
و مردم را مورد خطاب قرار داد و در یک سخنرانی افشاگرانه، فضائل خود را به یاد مردم آورد،
و سفارشات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را مطرح کرد،
و از مردم بارها اعتراف و اقرار گرفت،
و همه اقرار کردند که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در جاهای گوناگون، امامت امام علی علیه السلام را مطرح فرمود.
بگونه‌ای سخنرانی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کارگر افتاد که سران کودتا به وحشت افتادند و خلیفه سوم شتاب زده به عبدالرّحمن گفت:
آخرین وصیت خلیفه دوم چه بود؟
پاسخ داد:
مخالف باید کشته شود!!
و امام علی علیه السلام با بیدار کردن وجدان‌های خفته مردم، راه منزل را در پیش گرفت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج۳۱ ص۳۱۵ و ۳۷۲.

دفاع از عمار یاسر

عمّار بن یاسر نیز برای رساندن اعتراضات مکتوب صحابه به خانه خلیفه سوم رفته بود که کتک مفصّلی خورد.
خلیفه سوم او را متّهم به دروغگوئی کرد و دستور داد تا او را آنقدر زدند که دو دنده او شکست و بعدها نمی‌توانست بول خود را نگه دارد. [۱].
خلیفه سوم بر آن بود تا پس از مرگ اباذر، عمّار را نیز تبعید کند که علی علیه السلام نگذاشت. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الفتوح ج ۲ ص ۱۵۵ -۱۵۳ - و - تاریخ المدینهٔ المنوّره ج ۲ ص ۱۱۰۰ - ۱۰۹۹ - و - انساب الاشراف ج ۴ ص ۵۳۷ تا ۵۴۱، یکی از چیزهایی که اباذر در اعتراضاتش مطرح می‌کرد همین کتک خوردن عمّار بن یاسر بود. - و - کتاب الفتوح ج ۲ ص ۱۵۵.
[۲] الفتوح ج ۲ ص ۱۶۲.

دعای هنگام وفات پیامبر

ابن‌عباس (ع) می‌گوید: وقتی که وفات حضرت رسول اکرم (ص) نزدیک شد من در کنار بستر آن بزرگوار نشسته بودم که حال احتضار به آن حضرت روی داد من متوجه لبهای آن وجود مقدّس شدم دیدم بحرکت در آمد گوشم را نزدیک بردم تا بشنوم آن حضرت در حال نزع جان چه می‌گوید: خوب که گوش دادم شنیدم که می‌فرماید: اَللّهُمَّ اِنّی اَتَقَرَبُ اِلَیکَ بِولایهِٔ علی(ع) بنِ ابیطالب خدایا من بطرف تو می‌آیم و بتو نزدیک می‌شوم با محبت و دوستی علی(ع) بن ابیطالب (ع).
من در آن وقت به عظمت علی(ع)توجه پیدا کردم که آن حضرت دارای چه مقام و عظمتی است که پیغمبر اسلام (ص) از برای نزدیکی خود بحضرت سبحان متوسل بعلی(ع)می‌شود.

یا علی(ع) مهر تو در عالم ذر یافته‌ام
وه ازاین لعل که بی‌خون جگر یافته‌ام
تا ترا دیده ز غیر تو نظر پوشیدم
دولت عشق ازین حُسن نظر یافته‌ام
من بی‌مایه کجا دولتِ عشق تو کجا
آری آن طفل فقیرم که گُهر یافته‌ام
اندرین دشت که در هر قدمش بس دام است
با ولای تو رهائی ز خطر یافته‌ام
هیچ عصیان به ولایت نرساند ضرری
در احادیث من این طرفه خبر یافته‌ام
منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

درس در حرم علی(ع)

شهید آیهٔ اللّه سید محمد باقر صدر رضوان اللّه تعالی علی(ع)ه در رابطه با دوران طلبگی‌اش نقل کرده که در ایام تحصیلم هر شب، یک ساعت به حرم امیرالمؤمنین علی(ع)مشرف می‌شدم و در برابر حضرت می‌نشستم و به درسها و مطالب علمی خود فکر می‌کردم، معتقد بودم که از جوّ حرم و روح پاک امیرالمؤمنین علی(ع)الهام می‌گیرم پس از مدتی این کار را ترک کردم و کسی غیر از خدا از این کار من اطلاعی نداشت. روزی یکی از بانوان اقوام من حضرت امیرالمؤمنین علی(ع)را در خواب دید که فرمود به باقر بگو که هر شب می‌آمد نزد من درس می‌خواند چرا این کار را ترک کرده.
ای جَمال دلربایت قبله دلها علی(ع) جان
رو بسویت دارد امشب این دل شیدا علی(ع) جان
شام میلاد تو باشد، هر کجا یاد تو باشد
کز رُخت شد جلوه‌گر دنیا و ما فیها علی(ع) جان
قبله‌گاه مسلمین را زادگاه خویش کردی
محترم از مولدت شد خانه یکتا علی(ع) جان
تا تو اندر کعبه زادی دیده حق بین گشا
راست شد پشت نبی، خم شد قدا علا علی(ع) جان
منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

دشمنی با علی(ع)

یکی از شیعیانی که در شهر موصل (عراق) زندگی می‌کرد نقل فرمود: یک روز تصمیم گرفتم که به مکّه معظمه بروم برای خداحافظی و حلال بودی به منزل همسایه‌ام که از اعیان و اشراف موصل بود رفتم او یکی از دشمنان سرسخت آقا حضرت علی(ع)بود، اما چون همسایه ما بود و حق همسایگی بر ما داشت، به خانه‌اش رفتم و گفتم: من می‌خواهم به مکه و مدینه بروم، اگر کاری داری بگو تا برایت انجام دهم و یا چیزی می‌خواهی که از آنجا برایت بیاورم؟

او رفت و قرآنی را آورد و گفت: به این قرآن قسم بخور که به خواسته‌ام عمل می‌کنی؟! گفتم: قسم می‌خورم که اگر توانستم، عمل نمایم.

گفت: وقتی که به مسجد النّبی، سر قبر پیامبر اکرم (ص) رفتی به حضرت بگو آیا برای فاطمه زهرا (علی(ع)هاالسلام) شوهر قحطی بود که او را به علی(ع)دادی؟! مردی که جلوی سرش مو نداشت... چرا چنین کردی؟! از او خداحافظی کردم به مکه و مدینه رفتم و بعد از مدتی این پیغام را فراموش کردم. تا آنکه در آخرین روز اقامتم در مدینه به مسجد النبی (ص) رفتم ناگهان پیغام بیادم آمد و گفتم: یا رسول‌اللّه، شرمنده‌ام ولی همسایه‌ام مرا سوگند داده است که چنین بگویم.

شب در عالم خواب، حضرت علی(ع)را در خواب دیدم. حضرت مرا با خود به موصل به خانه همسایه‌ام بُرد. همسایه‌ام در خواب بود.

حضرت لحاف را از رویش کنار زد و با کاردی که در درستش بود گلوی همسایه را برید، سپس کارد خونین را با لحاف پاک کرد. بطوریکه دو خط قرمز برای نشانه روی لحاف باقی ماند. پس از آن با دست مبارکش سقف اتاق را بلند کرد و کارد خونین را در گوشه دیوار گذاشت. از خواب پریدم و ماجرا را برای همراهانم تعریف کردم و تاریخ ماجرای را ثبت نمودم، وقتی موصل برگشتم از احوال همسایه‌ام پرسیدم، گفتند: او در فلان شب به قتل رسیده است. و چون قاتلش معلوم نشده است تعدادی از همسایگان را برای تحقیق دستگیر کرده‌اند.

به همسایه‌هایم گفتم بیائید نزد حاکم برویم و ماجرا را نقل کرده واین بیچاره‌ها را از زندان نجات دهیم.

نزد حاکم رفته و ماجرا را بیان کردیم. تمام دوستان هم نیز شهادت دادند و تاریخ خواب را بیان کردند و گفتند که دو نشانه موجود است یکی دو خط خون روی لحاف و دیگری، چاقو که در فلان قسمت سقف است.

حاکم خودش آمد و نشانه‌ها را دید. سپس دستور داد که همسایگان را آزاد کنند بر اثر این معجزه عده زیادی از مردم موصل شیعه شدند و فامیل‌های مقتول نیز از مذهب خود دست برداشتند و جزو دوستداران و محبین آقا علی(ع) امیرالمؤمنین (ع) شدند.

من حقیر چسان دم زنم ز نام علی(ع)

که هست عقل ملک مات در مقام علی(ع)

سزد که فخر کند بر شهنشان جهان

کسیکه از دل و جان می‌شود غلام علی(ع)

برای مقام وصف مقام و بزرگیش این بس

که پشت چرخ شود ختم باحترام علی(ع)

خوش آنکه راه علی(ع) پوید و خدا جوید

خوش آنکسی که بود پیرو مرام علی(ع)

بزیر گنبد گردون و چرخ مینائی

نزاد مادر گیتی پسر چو علی(ع)

همیشه نام علی(ع) هست افتخار بشر

که راه و رسم حقیقت بود مرام علی(ع)

کلام نغز علی(ع) راز گوش جان بشنو

چرا که هست کلام خدا کلام علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

دعای شیطان

مؤمنی شیطان را در وسط دریا دید که سرش را رو به آسمان گرفته و می گفت: خداوندا (به حقّ آقا امیرالمؤمنین علی(ع)) مرا عذاب مکن.

مرد مؤمن به شیطان گفت: آیا تو هم دست به دامان ولایت امیرالمؤمنین علی(ع)شده‌ای؟

شیطان گفت: شش هزار سال قبل از اینکه حضرت آدم خلق شود من در عالم اعلاـ و در میان ملائکه بودم. اطلاعات زیادی در رابطه با علی(ع)دارم که شما نمی‌دانید. و تا آنجا که اطلاـع دارم بعد از رسول خدا (ص) کسی مقربتر و عزیزتر و گرامی‌تر و آبرومندتر از علی(ع)نزد خداوند متعال نیست. و می‌دانم که هرکس خداوند را به حق امیرالمؤمنین علی(ع)قسم بدهد، خداوند او را می‌آمرزد از این رو من هم خدا را به خورشید ولایت قسم می‌دهم.

مرد گفت: ای ابلیس تو معلّم فرشتگان بوده‌ای و علم زیادی داری مرا نصیحت کن.

شیطان گفت: یک جمله برای دنیا و یک جمله برای آخرتت می گویم اگر می‌خواهی که زندگی به تو خوش بگذرد قناعت پیشه کن و اگر قانع باشی، حتی اگر غذایت نان خشک باشد به تو خوش می گذرد و آرام و آسوده زندگی می کنی.

امّا اگر حرص بزنی و ثروت جمع کنی و به خواست خداوند راضی نباشی هیچوقت در دنیا خوشبخت نمی‌شوی.

اما یک پند نیز برای آخرتت بگویم برای ساعت مرگ، سرازیری قبر، سر از قبر در آوردن، ماندن در برزخ، صحرای محشر، صراط و میزان همه جا محبت و ولایت آقا علی(ع)را ذخیره داشته باش اگر تکیه‌ات به پیشوای مؤمنان باشد امنیت خواهی داشت.

مرد مؤمن شیعه نزد امام جعفر صادق (ع) رفت و ماجرا را برای حضرت تعریف کرد.

حضرت فرمود چنگ زدن شیطان به ولایت و محبّت حضرت علی(ع)به زبان است و از صمیم قلب نیست بنابراین ابلیس بهره‌ای از این سخنان نمی‌برد. اگر او واقعا و از صمیم قلب به آقا امیرالمؤمنین علی(ع)پناه می‌برد، از عذاب الهی نجات می‌یافت.

سحری بخواب دیدم شه کشور صفا را

برخش نظاره کردم مه خوب دلربا را

به ادب زبان گشودم بسرودم این نوا را

علی(ع) ای هُمای رحمت تو چه آیتی خدا را

که به ما سوی فکندی همه سایه هما را

صنمی که تُرک چشمش ز کفم ربوده آئین

زده مُهر مهر خود را بقلوب اهل تمکین

بشتاب موسی دل تو بطور سینه منشین

دل اگر خدا شناسی همه در رُخ علی(ع) بین

ز علی(ع) شناختم من بخدا قسم خدا را

همه دم بر این امیدم که مرا ز در نراند

گرم از درش براند کس دیگرم نخواند

غم و درد عاشقان را بجز از علی(ع) که داند

بخدا که در دو عالم اثر از فنا نماند

چو علی(ع) گرفته باشد سرچشمه بقا را

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

دعای قهوه‌چی

در زمان مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطا رضوان اللّه علی(ع)ه که یکی از علمای بزرگ نجف اشرف بود، قحطی عجیبی شد. مردم محتاج باران شدند. بحضور شیخ آمده از او خواستند دعا کند. شیخ جعفر آمد میان حرم و کنار ضریح مقدّس آقا امیرالمؤمنین علی(ع)شروع بدعا و تضرع و زاری نمود و عرض کرد ای مولای من مردم محتاج باران هستند با این همه نماز و دعا خداوند اثری بر دعاهای مردم نمی‌گذارد از خداوند بخواه عنایتی بفرماید.

در اثر دعا و زاری زیاد کنار ضریح خوابش برد. آقا علی(ع)کنار بالینش تشریف آوردند و فرمودند: ای شیخ جعفر یک مرد قهوه‌چی در بین راه کوفه به این نام است برو پهلوی او و بگو بیاید در مراسم دعا شرکت کند تا خدا باران رحمتش را بر مردم نازل کند.

شیخ جعفر از خواب بیدار شد و آمد بین راه کوفه و نجف دید یک دکان قهوه‌خانه در آنجاست و مرد قهوه‌چی را یافت رفت داخل قهوه‌خانه نشست تا شب شد، مرد خواست درب قهوه‌خانه را ببندد که شیخ فرمود امشب می‌خواهم میهمان تو باشم و مرد هم قبول نمود. شیخ شب را تا صبح بیدار بود که ببیند این مرد قهوه‌چی چه عملی را انجام می‌دهد که اینقدر مورد عنایت حضرت امیرالمؤمنین (ع) است.

شب صبح شد دید این مرد قهوه‌چی فقط نماز عادی خودش را می‌خواند و دائم الذکر هم که نیست و بقدر متعارف عبادت می‌کند شیخ آمد نزد قهوه‌چی ایستاد و فرمود: ای مرد توجه کن که مولا علی(ع)تو را وسیله استجابت دعا قرار داده است علت این ارزش را بگو؟

عرض کرد: من شاگرد قهوه‌چی بودم مادرم می‌گفت آرزو دارم تو را داماد کنم. پولی جمع کرده بمادرم دادم دختری را برایم خواستگاری نمود مقدمات عروسی من مهیا شد، شب زفاف دیدم عروس خیلی متوحش است به او گفتم چرا ناراحتی؟

گفت: داستانم را نقل می‌کنم می‌خواهی مرا بکشی، بکش و می‌خواهی ببخشی ببخش من سرمایه بکارتم را از دست داده‌ام و حالا حامله هستم و هیچکس جز خدا نمی‌داند.

من گفتم خداوندا حالا ـ بهترین وقت است که من برای رضای تو از این موضوع صرف نظر کنم و پرده آبروی این زن را نَدِرَم (یا سَتّار العیوب) ای کسی که پرده روی عیوب و بدیها می‌پوشانی ای خدا، تو هم روی عیب ما را بپوشان و از سر تقصیر ما در گذر، هیچ نگفتم مگر اینکه قول به همسرم دادم که چنانچه تا بحال کسی ندانسته از حال ببعد هم کسی نخواهد دانست و فردا صبح هم اظهار رضایت کردم تا بحال هم با آن زن زندگی می‌کنم احدی جز خدا ماجرا را نمی‌داند.

شیخ جعفر می‌گوید: ای مرد بحق خدا عملی بزرگ انجام دادی و تسلیم خدا نمودی حالا ـ بیا دعا کن که آقا علی(ع)فرموده که دعای تو مستجاب است.

قهوه‌چی دست بطرف آسمان بلند کرد و گفت: خدایا مردم محتاج رحمت تواند آقا علی(ع)پیغام داده من دعا کنم از پیشگاه با عظمت تو برای خود و مردم طلب عفو می‌کنم و در خواستم اینست که باران رحمت خویش را نازل فرمایی.

هنوز دستهای مرد قهوه‌چی بلند بود که ابرها در آسمان ظاهر شد و باران شدیدی بارید.

تا صورت پیوند جهان بود علی(ع) بود

تا نقش زمین بود و زمان بود علی(ع)

بود شاهی که ولی بود و وصی بود

علی(ع) بود سلطان سخا و کرم وجود علی(ع) بود

آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن

کردش صفت عصمت و بستود علی(ع) بود

آن قلعه گشائی که در قلعه خیبر

برکند بیک حمله و بگشود علی(ع) بود

آن گُرد سرافراز که اندر ره اسلام

تا کار نشد راست نیاسود علی(ع) بود

آن شیر دلاور که برای طمع نفس

برخوان جهان پنجه نیالود علی(ع) بود

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

دختر شفا یافته

دانشمند محترم جناب آقای محمد مهدی تاج لنگرودی واعظ در کتاب توسلات یا راه امیدواران نقل فرموده‌اند: مطلبی که ذیلًا از نظر خوانندگان می گذرد مربوط به شفای دختر مریضی است که بعد از یاءس از اطباء حاذق بغداد از عنایات مولای متقیان علی(ع)بهره مند شده و اصل قضیه بانشاء یکی از تجار محترم طهران (حاج سید احمد مصطفوی قمی) فرزند حاج سید علی(ع) آقای قمی که خود شاهد قضیه بودند نگارش یافته که ذیلًا می‌خوانیم.

اگر اشتباه نباشد ظاهرا در سال هزار و سیصد و سی و چهار شمسی که در اعتاب مقدسه مشرف بودم موضوع شفای دختر مریضی را متواترا شنیدم و برای تحقیق از چگونگی آن کوشش کردم و با پدر دختر ملاقات کردم و باتفاق پدر بمنزل ایشان رفتم و اظهارات پدر را مشروحا نوشتم و به امضاء پدر رساندم و آن این است.

آقای حاج جواد که یکی از تجار متدین شیعه مذهب و در بغداد مغازه بزرگی دارد که انواع رنگ معامله می کند. محل مغازه در خیابان جنب بازار سوق الصفافیر است خانه ایشان قبلاً ـ در کاظمین بوده و در امور خیریه هم موفق بوده و فعلاً ـ در کوچه مقابل مغازه، سکونت دارد.

حقیر باتفاق یکی از آشنایان بمغازه وی رفتیم و از چگونگی شفای دختر تحقیق نمودیم که ما را به منزل بردند و قضیه را این چنین اظهار داشتند دختر من که الساعه در همین منزل است در چهارده سالگی با پسر خواهرم که در حجره‌ام کار می کند تزویج کرد و قرار بود که چند ماه بعد از عقد مراسم عروسی صورت گیرد. بهمین منظور هم مادر دختر مشغول تهیه جهیزیه شدند ولی بعد از مدّت کوتاهی دختر مریض شد و کم کم مرض طولانی شد و من از هیچگونه خرجی خودداری نکردم و اطباء حاذق و درجه اول را برای معالجه او آوردم ولی متاسفانه مؤثر واقع نشد و هر روز به ضعف و ناتوانی وی اضافه می‌شد تا چهار سال مرض او طول کشید، او یک پوست و استخوان فقط بود. کمترین قدرت و حرکتی نداشت حتی قدرت آنکه چشم باز کند و کسی را ببیند نداشت ولی مادرش پلک‌های چشم او را بلند می کرد تا بتواند ببیند.

خوراک دختر فقط یک زرده تخم مرغ بود که مادر تدریجا در گلوی او میریخت و گاهگاهی مادرش او را مثل طفل بغل می کرد و نقل و انتقال می‌داد و پیوسته از شدّت علاقه با حالت تاثرآمیز غیر قابل وصفی کنار دختر می‌نشست و نیز برای آخرین دفعه طبیب مخصوص خانواده فیصل (خانواده سلطنتی) را با ویزیت زیادی آوردم ولی متاسفانه او با دیدن دختر بدون کمترین تامل و معاینه بیرون رفت و اصلاً نسخه‌ای هم ننوشت.

همه قطع امید از حیات و زندگی او نمودند ولی با تمام این احوال مادر دختر به هیچ وجه نمی‌تواند و حاضر نیست از دختر تازه عروس خود قطع امید کند، روزهای بیست و سه و بیست و چهار شعبان المعظم بود که مادر دختر مصمم شد که برای شفاء او را بحرم مطهر امیرالمؤمنین علی(ع)ببرند، این تصمیم و تقاضای مادر اسباب تعجب من بود زیرا دختر را چگونه می‌شود برد ولی در مقابل اراده و تصمیم و تقاضای مادر که با یکدنیا عشق و علاقه و امید می‌خواهد این عمل را انجام دهد تسلیم شدم و یک اتومبیل سواری تهیه کردم بدر منزل آوردم مادر دختر و شوهر دختر او را در اتومبیل گذاشتند و از راه کربلاـ حرکت کردند و شب در کربلا توقف نمودند.

روز بعد عازم نجف شدند، وقتی که وارد شدند معلوم شد که نصری سعید نخست‌وزیر عراق در حرم مشرف است و کسی حق تشرف ندارد لهذا مستقیما مسجد کوفه رفتند و شب را بنجف مراجعت کرده.

دختر را بغل کرده و آوردند در حرم شاه ولایت کنار ضریح خواباندند، مادر هم با حال توسل پهلوی دختر نشسته بود و متصل عرض حاجت می‌کرد.

ناگهان دید که دختر چشم را باز کرده مادری که می‌دانست دختر قدرت چشم باز کردن ندارد و باید پلک چشم را با دست بالا ببرد ولی الان بدون کمک دیگری چشم باز کرده روح امید بیشتری در وی ایجاد و با حضور قلب بیشتری توجه پیدا کرد و متوسل بود، تا اینکه تدریجا حرکات بدن دختر زیاد می‌شود و در همان شب آنقدر مشمُول عنایت حق و توجه آقا حضرت امیرالمؤمنین علی(ع)می‌شود که دختر با معاضدت کمک مادر اطراف ضریح مقدّس طواف می‌کند.

مادر با یک دنیا مسرت می‌خواست فریاد بکشد و مردم را از این لطف و عنایت خبردار سازد ولی شدّت خود را کنترل می‌کند که اگر زوار متوجه شوند ممکن است هجوم زوار دختر را هلاک کند.

شب را در نجف توقف می‌کند فردا صبح دختر با پای خود بحرم مطهر مشرف می‌شود و از حرم بیرون آمده مستقیما عازم بغداد می‌شود.

(تا اینجا شرح مطلب بزبان پدر دختر بود،) آن روز که در منزل حاج جواد بودم، سیزدهم ماه رمضان بود، دختر با کمال سلامت تمام روزه‌های ماه رمضان را گرفته و تا امروز یک ختم قرآن خوانده بود.

امیرالمؤمنین یا شاه مردان

دل ناشاد ما را شاد گردان

بگیر از مرحمت دست محبان

علی(ع) جانم علی(ع) جانم علی(ع) جان

دلم را خانه عشق تو کردم

به هیچ افسون ز عشقت بر نگردم

تو آگاهی ز قلب پر ز دردم

علی(ع) جانم علی(ع) جانم علی(ع) جان

علی(ع) ای واقف از سوز و گدازم

توئی قبله توئی روح نمازم

بسوی تو بود دست نیازم

علی(ع) جانم علی(ع) جانم علی(ع) جان

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

دو چیز گرانبها

از جمله اخبار متواتر میان شیعه و سنّی حدیث ثقلین است که رسول خدا (ص) در اواخر عمرش در جمع مهاجر و انصار فرمود:

من از میان شما می‌روم و دو چیز سنگین و گرانبها از خود در میان شما باقی می گذارم کتاب خدا (قرآن) و عترتم (علی(ع) و آل علی(ع)) این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا بر من بر سر حوض کوثر درآیند.

از آن حضرت پرسیدند عترت شما کیست.

حضرت اشاره به علی(ع)کرد و دست مبارک را بر حسن و حسین (علی(ع)هاالسلام) قرار داد و فرمود: مادامیکه بقرآن و عترت من متمسک شوید هرگز گمراه نمی‌شوید.

حضرت فرمود: در لیلهٔ المعراج اوصیای مرا نشانم دادند نخستین صورت نوری برادرم علی(ع)بود سپس حسن و حسین (علی(ع)هاالسلام) و وصی دوازدهمین خودم را دیدم که مانند ستاره درخشان می‌درخشید.

در سوره سباء آیه ۴۷ فرموده آنچه از شما پاداش خواستم برای خودتان است وگرنه پاداش من بر عهده خداست. حضرت رسول (ص) فرمود:

اینکه عرض کردم بستگانم را دوست بدارید و به آنان محبت ورزید برای خودتان خوبست اگر علی(ع)را دوست داشته باشی، در سرازیری قبر نورش به فریادت می‌رسد. دوست هم نداشته باشی خودت را محروم از همه چیز کرده‌ای.

چه بیچاره‌هائیکه از صراط پایشان می‌لغزد و نور علی(ع)بدادشان می‌رسد. بواسطه دوستی اهل بیت جاذبه لطف ایشان او را نگه می‌دارد.

شنیده‌ای که پیغمبر بگاه رفتن داد فرمان

دو چیز هست گرانقدر، قدر آن را بدان

سپرده بر من و تو این دو چیز سنگین را

یکی است عترت او، دیگری بود قرآن

نخست عترت او فاطمه است و شوهر او

علی(ع) است حجهٔ بر حق، خلیفه الرحمان

سپس دو سبط گرامی او حسن و حسین

امام پور امام است، تا امام زمان

دو رهنمای بزرگی، خدای داده تو را

یکی است ناطق و از دیگری برو بر خوان

چو چارده گهرش را قبول بنمودی

بکوش از پی تجلیل قاطع البرهان

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

دوستی علی(ع)

رسول خدا (ص) فرمود:

اگر تمام خلق بر دوستی علی(ع)جمع می‌شدند (و با دوستی علی(ع)از دنیا می‌رفتند) خداوند دوزخ را نمی‌آفرید. آری جهنم برای

دشمنان علی(ع)است.

می‌پرسید پس دوستان آقا علی(ع)که با گناه از دنیا رفته‌اند چه می‌شود؟

پاسخش آنستکه اولاـ دوستان آقا علی(ع)با توبه می‌میرند و خود حب علی(ع)موجب با توبه رفتن از این عالم است و ثانیا اگر بر فرض آلوده از اینجا رفت در برزخ پاک می‌شود.

روایت مشهور نبوی (ص) را شنیده‌اید که دوستی علی(ع)حسنه‌ای است که با آن هیچ گناهی ضرر نمی‌زند و دشمنی علی(ع)گناهی است که هیچ حسنه‌ای با آن سودمند نمی‌باشد.

البته وجوه متعددی در معنی آن حدیث شریف است که محقق قمی در جامع الشتات نقل کرده است هر که خواست مراجعه کند.

دوستی علی(ع)نعمتی است که در هر دلی باشد گناه با آن دوستی ضرر نمی‌زند و دشمنی آقا علی(ع)بلا و مصیبتی است که هر چه هم حسنه از صاحبش سر بزند بکارش نمی‌خورد.

دوستی علی(ع)موجب پاکی از گناهان می‌شود، اگر گناهانش هم زیاد باشد در برزخ مقداری از محبوب محجوب می‌ماند. تا گناهانش چقدر باشد. اگر بر فرض به قیامت کشید و به جهنم رفت، بالاخره دست علی(ع)او را می گیرد و بیرونش می آورد.

محقق قمی می‌فرماید: خلود در جهنم یعنی همیشه در آتش ماندن، برای غیر دوستان علی(ع)است و شاید معنی حدیث هم همین باشد که با دوستی علی(ع)هیچ گناهی او را همیشه در جهنم نگه نمی‌دارد، ضرری که موجب خلود در آتش باشد ندارد هر چند بعد از سیصد هزار سال عذاب باشد.

مرا بدل بخدا جز ولای حیدر نیست

کسی بغیر علی(ع) وارث پیمبر نیست

سوای حُبّ محمد ورای مهر علی(ع)

مرا هوی و هوس هیچ در دل و سر نیست

ز مصطفی که بود تاج تارک لولاک

چو بگذریم، کسی با علی(ع) برابر نیست

علی(ع) است سلسله جنبان عالم امکان

بجز علی(ع) به محمد (ص) کسی برادر نیست

علی(ع) است شاه ولایت، علی(ع) است شیر خدا

گواه رفعت شانش از این دو برتر نیست

زبان ناطقه لال است در مدیح علی(ع)

هزار مرتبه گویم اگر مکرّر نیست

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

درویش علی(ع)

مرحوم ملا محمّد جیلانی (رحمهٔ الله علی(ع)ه) نقل نمود:

درویشی بود بنام علی(ع) که مدت هفت سال در ایوان پشت سر نجف اشرف در زمستان و تابستان در یکی از هجره‌ها بسر می‌برد. و گاهی بکربلای معلی(ع) پیاده می‌رفت و زیارت کرده و قدری خاک می‌آورد و مهر می‌ساخت و بزوار که بزیارت حضرت می‌آمدند بآنها تواضع می‌نمود و مُهر نماز تربت آقا سید الشهدا می‌داد و مردم نیز باو پول می‌دادند. باین وسیله مبلغ هشت نه تومان

جمع نموده و در جائی پنهان نمود.
اتفاقا درویشی دیگر با او رفیق شد و بر احوال او اطلاع یافت و در فرصت مناسب آن پولها را برداشته و در جای دیگری پنهان نمود.
درویش علی(ع) چون بر سر دفینه خود آمد، دید پولهایش نیست شروع به ناراحتی و اضطراب و ناله کرد و هر چند با آن درویش مبالغه کرد اقرار نکرد آخر الامر تضرع بسیار نمود و گفت یا امیرالمؤمنین یا علی(ع) مدت هفت سال است که در این آستانه ساکنم و پناه به تو آورده‌ام و الحال مرا چنین محافظت نمودی. ظاهرا راضی نیستی که من در این مکان باشم.
آنگاه تدارک سفر خود را دید و روانه ایران شد و آن رفیق درویش را هم همراه خود برد. دو فرسخ از نجف اشرف بیرون آمدند ناگهان شیری درنده پیدا شد و جلوی آنها ظاهر گردید و غرشی نمود و حمله‌ای کرد و رفیق درویش را پاره پاره نمود در این هنگام کیسه زر از بغلش افتاد.
شیر سر کیسه را بدندان گرفته و آورد در کنار راه گذاشت و رفت درویش زر خود را برداشت و به نجف اشرف مراجعت نمود و در مکان خود ساکن گردید و مدتی در قید حیات بود و بعد از فوتش او را در آن مکان دفن نمود.
علی(ع)ست فلك نجات بشر بموج خطر
علی(ع) بروز جزا هم صراط و هم میزان
علی(ع)ست واجد انسان کامل الاوصاف
زما سوا پی توصیفش الکن است زبان
علی(ع)ست نفس محمد نبی است جان علی(ع)
دو مظهراند بیك جلوه روشن از جانان
علی(ع) قیام و قعود و علی(ع)ست صوم صلوات
علی(ع)ست کعبه مقصود و قبله دل و جان
مرا چه حدثنای علی(ع) که وصف ولیست
زباء بسمله تاسین سراسر قرآن
علی(ع) که دیده گردون ندیده مظلومی
چوآن سپهر جلالت بهیچ دور و زمان
منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

دانشمند

رودلف ژایگر آلمانی می‌گوید:در صدر اسلام علی(ع) بن ابیطالب (ع) یکی از دانشمندان معدود اسلام بود و علی(ع)را در کشورهای خارج بخصوص در ایران خوب می‌شناختند در صورتیکه مردی جوان بشمار می‌آمدو کمتر اتفاق می‌افتاد که یك دانشمند جوان بتواند در خارج از زادگاه خود معروفیت و احترام پیدا کند.
یکی از علل ارادت ایرانیان به علی(ع)معروفیت و احترامی‌است که وی به عنوان یك دانشمند در ایران داشت.
به همین جهت قبل از سقوط مدائن دانشگاه جندی شاپور (واقع در خوزستان امروزی) از علی(ع)دعوت کرد که برای تدریس به آنجا برود و علی(ع)هم می‌خواست عازم ایران شود ولی جنگ عرب و ایران پیش آمد و علی(ع)فسخ عزیمت کرد.
ای که هستی به همه خلق امیر
نظر مرحمتی کن به فقیر

ای که در بارگه قدس نبی

هم مشیری و دبیری و وزیر

مهر از شرم رخت گشته خجل

ماه پیش تو سر افکنده بزیر

به چنان وصف تو گویم که خدا

کرده وصف تو بقرآن تفسیر

چه کسی غیر تو ای آیت حق

بدهد آگهی از سرّ ضمیر

چه کسی جز تو سه شب داده غذا

به یتیم و به فقیر و به اسیر

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

در وادی یابس چه گذشت؟

ابوبصیر می‌گوید:

از امام صادق علیه‌السلام در مورد سوره والعادیات پرسیدم، امام علیه‌السلام فرمود: این سوره در ماجرای وادی یابس (بیابان خشك) نازل شده است. پرسیدم: قضیه وادی یابس از چه قرار بود.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

در بیابان یابس دوازده هزار نفر سواره نظام بودند، باهم عهد و پیمان محکم بستند که تا آخرین لحظه، دست به دست هم دهند و حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه‌السلام را بکشند.

جبرئیل جریان را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع داد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نخست ابوبکر و سپس عمر را با سپاهی چهار هزار نفری به سوی ایشان فرستاد که البته بی‌نتیجه بازگشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مرحله آخر علی علیه‌السلام را چهار هزار نفر از مهاجر و انصار به سوی وادی یابس رهسپار نمود. حضرت علی علیه‌السلام با سپاه خود به طرف آن بیابان خشك حرکت کردند.

به دشمن خبر رسید که سپاه اسلام به فرماندهی علی علیه‌السلام روانه میدان شده‌اند. دویست نفر از مردان مسلح دشمن به میدان آمدند.

علی علیه‌السلام با جمعی از اصحاب به سوی آنان رفتند. هنگامی که در مقابل ایشان قرار گرفتند. از سپاه اسلام پرسیده شد که شما کیستید و از کجا آمده‌اید و چه تصمیمی دارید؟ علی علیه‌السلام در پاسخ فرمود:

من علی بن ابی‌طالب پسر عموی رسول خدا، برادر او و فرستاده او هستم، شما را به شهادت یکتایی خدا و بندگی و رسالت محمد دعوت می‌کنم. اگر ایمان بیاورید، در نفع و ضرر شریك مسلمانان هستید.

ایشان گفتند:

سخن تو را شنیدیم، آماده جنگ باش و بدان که ما، تو و اصحاب تو را خواهیم کشت! وعده ما صبح فردا.

علی علیه‌السلام فرمود:

وای بر شما! مرا به بسیاری جمعیت خود تهدید می‌کنید؟ بدانید که ما از خدا و فرشتگان و مسلمانان بر ضد شما کمك می‌جوئیم:

«ولا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم »

دشمن به پایگاههای خود بازگشت و سنگر گرفت. علی علیه‌السلام نیز همراه اصحاب به پایگاه خود رفته و آماده نبرد شدند. شب هنگام، علی علیه‌السلام فرمان داد مسلمانان مرکبهای خود را آماده کنند و افسار و زین و جهاز شتران را مهیا نمایند و در حال آماده باش کامل برای حمله صبحگاهی باشند.

وقتی که سپیده سحر نمایان گشت، علی علیه‌السلام با اصحاب نماز خواندند و به سوی دشمن حمله بردند. دشمن آن چنان غافلگیر شد که تا هنگام درگیری نمی‌فهمید مسلمین از کجا بر آنان هجوم آورده‌اند. حمله چنان تند و سریع بود، که قبل از رسیدن باقی سپاه اسلام، اغلب آنان به هلاکت رسیدند. در نتیجه، زنان و کودکانشان اسیر شدند و اموالشان به دست مسلمین افتاد.

جبرئیل امین، پیروزی علی علیه‌السلام و سپاه اسلام را به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خبر دادند. آن حضرت بر منبر رفتند و پس از حمد و ثنای الهی، مسلمانان را از فتح مسلمین با خبر نموده و فرمودند که تنها دو نفر از مسلمین به شهادت رسیده اند!

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همه مسلمین از مدینه بیرون آمده و به استقبال علی علیه‌السلام شتافتند و در یک فرسخی مدینه، سپاه علی علیه‌السلام را خوش آمد گفتند. حضرت علی علیه‌السلام هنگامی که پیامبر را دیدند از مرکب پیاده شده، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز از مرکب پیاده شدند و میان دو چشم (پیشانی) علی علیه‌السلام را بوسیدند. مسلمانان نیز مانند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، از علی علیه‌السلام قدردانی می‌کردند و کثرت غنایم جنگی و اسیران و اموال دشمن که به دست مسلمین افتاده بود را از نظر می‌گذراندند.

در این حال، جبرئیل امین نازل شد و به میمنت این پیروزی سوره «عادیات» به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وحی شد:

«والعادیات ضبحا، فالموریات قدحا، فالمغیرات صبحا، فأثرن به نقعا فوسطن به جمعا...» [۱] .

اشک شوق از چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرازیر گشت، و در اینجا بود که آن سخن معروف را به علی علیه‌السلام فرمود:

«اگر نمی‌ترسیدم که گروهی از امتم، مطلبی را که مسیحیان درباره حضرت مسیح علیه‌السلام گفته‌اند، درباه تو بگویند، در حق تو سخنی می‌گفتم که از هر کجا عبور کنی خاک زیر پای تو را برای تبرک برگیرند!» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] ترجمه آیات: سوگند به اسبان دونده که نفس زنان (به سوی میدان جهاد) پیش رفتند. و سوگند به آنها (که بر اثر برخورد سمهایشان به سنگهای بیابان) جرقه‌های آتش افروختند و با دمیدن صبح بر دشمن یورش بردند. و گرد و غبار به هر سو پراکنده کردند، ناگهان در میان دشمن ظاهر شدند و...

[۲] بحار، ج ۲۱ ص_۷۲ داستانهای بحارالانوار، ج ۱ ص۳۹.

درمان گناه

کمیل یکی از یاران مخلص امیرالمؤمنین است، می‌گوید:

از امیرالمؤمنین (ع) پرسیدم، انسان گاهی گرفتار گناه می‌شود و به دنبال آن از خدا آمرزش می‌خواهد، حد آمرزش خواستن چیست؟

فرمود:

حد آن توبه کردن است.

کمیل: همین مقدار؟

امام علیه‌السلام نه!

کمیل: پس چگونه است؟

امام: هرگاه بنده گناه کرد، با حرکت دادن بگوید استغفرالله.

کمیل: منظور از حرکت دادن چیست؟

امام: حرکت دادن دو لب و زبان، به شرط این که دنبال آن حقیقت نیز باشد.

کمیل: حقیقت چیست؟

امام: دل او پاک باشد و در باطن تصمیم بگیرد و به گناهی که از آن استغفار کرده باز نگردد.

کمیل: اگر این کارها را انجام دادم از استغفار کنندگان هستم؟

امام: نه!

کمیل چرا؟

امام: برای این که تو هنوز به اصل آن نرسیده‌ای.

کمیل: پس اصل و ریشه استغفار چیست؟

امام: انجام دادن توبه از گناهی که از آن استغفار کردی و ترک گناه. این مرحله، اولین درجه عبادت کنندگان است.

به عبارت دیگر، استغفار اسمی است که شش معنی دارد؛

۱- پشیمانی از گذشته.

۲- تصمیم بر بازنگشتن بدان گناه به هیچ وجه. (تصمیم بر این که گناهان گذشته را هیچ وقت تکرار نکنی).

۳- پرداخت حق همه انسانها که به او بدهکاری.

۴- ادای حق خداوند در تمام واجبات.

۵- از بین بردن (آب کردن) هرگونه گوشتی که از حرام بر بدنت روییده است، به طوری که پوستت به استخوان بچسبد سپس گوشت تازه میان آنها بروید.

۶- به تنت بچشانی رنج طاعت را، چنانچه به او چشانیده‌ای لذت گناه را.

در این صورت توبه حقیقی تحقق یافته و انسان از توبه کنندگان به شمار می‌رود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۶ ص_۲۷ داستانهای بحارالأنوار، ج ۳ ص۵۹.

در سرزمین وادی السلام

روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام از کوفه حرکت کرد و به سرزمین نجف آمد و از آن هم گذشت.

اسبغ بن نباته می‌گوید: ما به حضرت رسیدیم، دیدیم روی زمین دراز کشیده است.قنبر گفت: یا امیرالمؤمنین! اجازه می‌دهی عبایم را زیر شما پهن کنم؟

حضرت فرمود: نه، اینجا محلی است که خاکهای مؤمنان در آن قرار دارد و پهن کردن عبا مزاحمتی برای آنهاست.

اسبغ می گوید؛ عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! خاک مؤمنان را دانستم چیست، ولی مزاحمت آنها چگونه است؟

فرمود: ای اصبغ! اگر پرده از مقابل چشمانت برداشته شود، ارواح مؤمنان را می‌بینی که در اینجا حلقه حلقه دور هم نشسته‌اند و یکدیگر را ملاقات می کنند و باهم مشغول صحبت هستند، اینجا جایگاه ارواح مؤمنان است و ارواح کافران در برهوت قرار گرفته‌اند! [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۶ ص_۲۴۲ داستانهای بحارالأنوار، ج ۴ ص۵۲.

دشمن علی کافر است

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که پس از من با علی درباره خلافت مقاومت و دشمنی ورزد کافر است و با خدا و رسولش جنگیده است. و هر که در حق علی شک کند کافر است. [۱] .

و فرمود: علی بن ابی‌طالب باب آمرزش خداست، هر که از آن وارد شود مؤمن است،و هر که از آن بیرون رود کافر. [۲] .

و به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فرمود: من تو را نشانه‌ای میان خود و امتم قرار داده‌ام، پس هر که از تو پیروی نکند حقا کافر شده است. [۳] .

به روایت جابر و ابن عباس فرمود: هر که نگوید علی بهترین مردم است، حقا کافر شده است. [۴] .

به روایت خذیفهٔ بن یمان فرمود: علی بهترین بشر است؛ هر که نپذیرد حقا کافر است. [۵] .

عطیه کوفی گوید: بر جابربن عبدالله انصاری وارد شدیم، از پیری ابروانش بر روی دیدگانش افتاده بود، گفتیم: برای ما از علی بگو، گفت: او از بهترین بشرهاست. [۶] .

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای خذیفه، حجت خدا بر شما پس از من علی بن ابی‌طالب است، کفر به او کفر به خدا، شریک ساختن برای او شرک به خدا، شک در او شک در خدا، انحراف از او و طعن زدن به او انحراف از خدا و طعن در او، و انکار او انکار خداست. [۷] .

و فرمود: هر که پس از من امامت علی را انکار کند چون کسی است که نبوت مرا در حیاتم انکار کرده است، و هر که نبوت مرا انکار کند، ربوبیت پروردگار مرا انکار نموده است. [۸] .

ام‌سلمه- رضی الله عنها- به حسن بصری فرمود: تو را حدیثی گویم که دو گوشم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده و گرنه کر شوند، و چشمانم دیده و گرنه کور شوند، و قلبم را فرا گرفته و گرنه خداوند بر آن مهر (نافهمی) زند، و زبانم را لال کند اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشنیده باشم که به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌فرمود: ای علی، هیچ بنده‌ای در قیامت خدا را با انکار ولایت تو دیدار نکند جز آنکه او را با پرستش بت و صنم دیدار کند. [۹] .

امام صادق علیه‌السلام فرمود: هیچ کس آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره علی علیه‌السلام فرموده رد نمی کند مگر کافر. [۱۰] .

و فرمود: امام نشانه‌ای است میان خدای عزیز و جلیل و بندگانش، هر که (مقام)او را شناخت مؤمن است، و هر که او را انکار نمود کافر است. [۱۱] .

و فرمود: علی علیه‌السلام باب هدایت است، هر که با او مخالفت ورزد کافر است، و هر که او را انکار کند به آتش دوزخ درآید. [۱۲] .

و فرمود: از ماست امامی که اطاعتش واجب است، هر که او را انکار کند یهودی یا نصرانی خواهد مرد. [۱۳] .

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که بمیرد و امام خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. [۱۴] .

و فرمود: امامان بعد از من دوازده نفرند؛ اول آنان علی بن ابی‌طالب و آخر شان قائم است... اقرار کننده به آنان مؤمن، و انکار کننده آنان کافر است. [۱۵] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن‌مغازلی:۴۶.

[۲] کنزالعمال.۱۱:۶۱۰ و در ینابیع المودة۲:۶۱ نیز آورده و در آن به جای باب آمرزش، باب دین است.

[۳] تاریخ دمشق۲:۴۸۹.

[۴] تاریخ بغداد۷:۴۲۱ و۳:۱۹۲.

[۵] تاریخ دمشق.۲:۴۴۵ و نیز در ص۴۴۶ از شریک بن عبدالله، و در ص۴۴۷ از محمد بن منکدر آورده است.

[۶] همان:۴۴۷.

[۷] بحارالانوار۳۸:۹۷.

[۸] همان:۱۰۹.

[۹] بحارالانوار۳۸:۱۰۱.

[۱۰] وسائل الشیعه۱۸:۵۶۱ و۵۵۹ و ۵۶۰ و۵۶۲ و۵۶۷.

[۱۱] همان.

[۱۲] همان.

[۱۳] همان.

[۱۴] همان.

[۱۵] همان.

در اندیشه سرانجام

سوید پسر غفله می گوید:

پس از آنکه برای خلافت امیرالمؤمنین از مردم بیعت گرفته شد، روزی خدمت حضرت رسیدم، دیدم روی حصیر کوچکی نشسته است و در آن خانه جز آن حصیر چیز دیگری نیست.

عرض کردم:

یا امیرالمؤمنین! بیت المال در اختیار شماست، در این خانه جز حصیر چیز دیگری از لوازم نمی‌بینم.

فرمود:

پسر غفله! آدم عاقل در خانه ای که باید از آنجا نقل مکان کند، اسباب و وسایل جمع نمی‌کند، ما منزل امن و راحتی در پیش داریم که بهترین اسباب خود را به آنجا می‌فرستیم و به زودی به سوی آن منزل کوچ خواهیم کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۷۰ ص__۳۲۱ نقل از داستانهای بحارالانوار، ج ۴ ص۳۹.

درخشش نور در کعبه دل ها

اکثر مُورّخین و محدّثین شیعه و سنّی در روایات و کتاب های خود آورده اند:

چون مـدّت حمل فاطمه بنت اسد به سـر آمد و هنگام زایمان او فرا رسـید، کنار کعبه الهی آمد و دست نیاز به درگاه باریتعالی بلند نمود و اظهـار داشت: ای پروردگـار! همانـا من به تو ایمان آورده ام، و به تمامی آنچه بر پیامبرانت فرسـتاده ای، معتقـد هسـتم؛ و نیز آنچه را که جدّم ابراهیم خلیل بیان فرموده، تصدیق کرده ام.

پس ای خداوند مهربان! تو را به حقّ آن کسـی که این کعبه را بنا نموده است، و به حقّ نوزادی که در شکم دارم، درد زایمان را بر من سهل و آسان گردان.

یکی از راویان به نام یزید بن قَعنب، در ادامه حکایت گوید:

من به همراه عبّاس عموی پیامبر خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و جمعی دیگر در کناری نشسـته بودیم و حرکات و سَـکَنات فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را مشاهده می کردیم و سخنانش را می شنیدیم.

هنگامی که دعایش پایان یافت، ناگهان دیوار کعبه شـکافته شـد و فاطمه به درون آن وارد شد و از دید نظاره گران ناپدید گشت و سپس دیوار کعبه همچون حالت اوّل، به هم پیوست.

بعد از آن به سـمت کعبه رفتیم و هرچه تلاش کردیم تا شاید بتوانیم درب کعبه را بگشائیم و از وضـعیت فاطمه با خبر شویم، ممکن نشد؛ و با کلید هم نتوانستیم قفل درب کعبه الهی را باز کنیم.

به همین جهت مطمئن شدیم که این جریان از طرف خداوند متعال انجام گرفته است.

پس از گـذشت چهـار روز، دوبـاره مشاهـده کردیم که همان دیوار شـکافته شـد و فاطمه بنت اسـد در حالی که قنـداقه علی بن ابی طالب صلوات اللّه علیه را روی دست های خود گرفته بود، از درون کعبه الهی خارج گردید.

سپس راوی در ادامه گویـد: پس از گـذشت مدّتی، فاطمه بنت اسد اظهار نمود که من بر تمامی زن های گذشـته، برتری و فضـیلت دارم؛ چون آسـیه دختر مُزاحم خداوند را در خفاء و پنهان عبادت می کرد، و مریم دختر عمران با دست خود، درخت خرما را تکان داد تا چند خرما برایش افتاد و او تناول نمود.

ولیکن من به برکت فرزنـدم داخـل کعبه الهی شـدم و تا چنـد روز از میوه ها و غـذاهای بهشتی تناول می کردم؛ و چون خواسـتم از درون خانه خدا بیرون آیم، ندائی را شـنیدم که فرمود: ای فاطمه! نام نوزاد را علی قرار ده، چون او بر همه عرشـیان و فرشـیان برتری دارد.

خدای أعلی گوید: من اسم این نوزاد را از نام خود برگرفته ام، و او را بر تمامی علوم و اسرار خود آگاه کرده ام.

او بُت شکن بُت های اطراف کعبه است، او بر بام خانه من اذان گوید و انسان ها را به وحدانیت دعوت کند.

پس خوشا به حال آن که دوستدار این نوزاد و فرمان بر او باشد، و دوزخ جایگاه دشمنان، و مخالفان او خواهد بود.

همچنین آورده اند:

هنگام ولادت مولای متّقیان علی علیه السـلام، عمر پر برکت پیامبر خدا علیه السلام حدود سی سال بوده است؛ و آن حضرت دستور داد که گهواره این مولود عزیز را کنار رختخواب ایشان قرار دهند تا شخصا از وی نگه داری و مواظبت نماید.

و حضرت رسول صلوات اللّه علیه این نوزاد گرامی را روی سینه خود می خوابانید و برایش سخن های مناسب مطرح می نمود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشّرایع: ص ۵۶، معانی الا خبار: ص ۶۲، کشف الیقین: ص ۳۱، أمالی صدوق: ص ۸۰.

درخت پرنده

من با رسول خدا(ص) بودم هنگامی که گروهی از سران قریش نزد وی آمدند و گفتند:

محمد! تو ادعای بزرگی کرده‌ای که نه پدرانت چنان ادعایی داشته اند و نه کسی از خاندانت (اینک) ما پیشنهادی داریم اگر آن را پذیرفتی می‌دانیم که تو پیامبر و فرستاده خدایی و اگر از انجام دادن آن درماندی می‌فهمیم که تو جادوگر و دروغگویی.

حضرت در پاسخ فرمودند: چه می‌خواهید؟

گفتند: از این درخت بخواه که با ریشه‌های خود از جا کنده شد و در مقابل تو بایستد.

همانا خدا بر هر کاری تواناست پس اگر خدا برای شما چنین کرد آیا حاضرید ایمان بیاورید و بر وحدانیت حق شهادت دهید؟

آری.

من آنچه را می خواهید به شما نشان خواهم داد، هر چند بخوبی می‌دانم که شما به خیر و صلاح باز نمی‌گردید و بلکه در میان شما کسانی را می‌بینم که در چاه افکنده شوند [۱] و کسانی که گروه‌ها را به هم پیوندند و سپاه بر ضدّ من بسیج نمایند. آنگاه فرمود:

ای درخت، اگر تو به خداوند و روز جزا ایمان داری و می‌دانی که من فرستاده خدایم پس (هم اینک) به فرمان خدا از جا درآی و با ریشه‌های خود، در برابر من بایست.

سوگند به خدایی که پیامبرش را به حق مبعوث فرمود (دیدم که) درخت با ریشه‌هایش از جا کنده شد و همچون پرنده‌ای بال و پر زنان در حالی که صدای سختی از ا شنیده می‌شد آمد تا مقابل رسول خدا(ص) ایستاد. شاخه بلندش را (همچون چتری) بر رسول خدا(ص) گسترد و پاره‌ای از شاخه‌هایش را هم بر دوش من نهاد و من در سمت راست آن حضرت (ایستاده) بودم.

مشرکان پس از دیدن (این معجزه‌ها) از روی برتری جویی و گردنکشی گفتند:بگو که نیمی از آن به سمت تو آید و نیمی بر جای خود بماند.

حضرت به درخت چنین فرمان داد و نیمه درخت رو به سوی او نهاد با پیش آمدنی شگفت تر و بانگی سهمگین تر چنانکه گویی می‌خواست خود را به رسول خدا(ص) بپیچد.

سپس باز آنان از روی سرکشی و ناسپاسی گفتند:

این نیمه را بگو که به سمت نیمه خود رود چنانکه پیشتر بود.

حضرت همان فرمود که قوم خواستند. سپس درخت باز گردید.

من گفتم:

ای فرستاده خدا! من نخستین کسی هستم که به تو ایمان می‌آورد و نخستین فردی هستم که اقرار و اعتراف می‌کند به اینکه درخت آنچه فرمودی به فرمان خدا انجام داد تا پیامبری تو را تصدیق و گواهی کند و گفته تو را بزرگ دارد.مشرکان قریش (با کمال بی شرمی) گفتند:

نه بلکه او ساحری است دروغگو و تردستی است چابک. آنگاه (در حالی که به من اشاره می‌کردند) گفتند: آیا کسی جز این، تو را تصدیق خواهد کرد؟

قال علی (ع):... لقد کنت معه لما اتاه الملا من قریش فقالوا له: یا محمد انک قد ادعیت عظیما لم یدعه اباوک و لا احد من بیتک و نحن نسالک امرا ان اجبتنا الیه و اریتناه علمنا انک نبی و رسول و ان لم تفعل علمنا انک ساحر کذاب فقال لهم: و ما تسالون؟ قالوا:

تدعولنا هذه الشجره حتی تنقلع بعروقها و تقف بین یدیک فقال: ان الله علی کل شی قدیر فان فعل الله ذلک لکم اتومنون و تشهدون بالحق؟ قالوا: نعم. قال: فانی ساریکم ما تطلبون و انی لاعلم انکم التفیئون الی خیر و ان فیکم من یطرح فی القلیب و من یحزب الاحزاب.

ثم قال: یا ایتها الشجره ان کنت تومنین بالله و الیوم الاخر و تعلمین انی رسول الله (ص) فانقلعی بعروقک حتی تقفی بین یدی باذن الله، و الذی بعثه بالحق لانقلب بعروقها و جات و لها دوی شدید و قصف کقصف اجنحه الطیر حتی وقفت بین یدی رسول الله (ص) مرفرفه و القت بغصنها الاعلی علی رسول الله (ص)و ببعض اغصانها علی منکبی و کنت هن یمینه فلما نظر القوم الی ذلک قالوا علوا و استکبارا فمرها فلیاتک نصفها و یبقی نصفها، فامرها فاقبل الیه نصفها کاعجب اقبال و اشده دویا فکادت تلتف برسول الله فقالوا کفرا و عتوا: فمر هذا النصف فلیرجع الی نصفه کماکان، فامره فرجع، فقلت انا: لا اله الا الله انی اول مومن بک یا رسول الله (ص) و اول من اقربان الشجره فعلت ما فعلت بامر الله تعالی تصدیقا بنبوتک و اجلالا لکلمتک فقال القوم کلهم: بل ساحر کذاب السحر خفیف فیه و هل یصرقک فی امرک الا مثل هذا!؟ (یعنوننی).... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] اشاره به کسانی است که در جنگ بدر شرکت کردند و بر روی پیامبر خدا(ص) شمشیر کشیدند و سپس به دستور حضرت اجساد آنان در چاههای بدر افکنده شد.

[۲] نهج‌البلاغه، بخشی از خطبه قاصعه؛ اعلام الوری، ص ۲۲، بحار، ج ۱۴، ص ۴۶۷ و ج ۱۷، ص ۳۸۹.

دعای مستجاب

هنگامی که رسول خدا(ص) از مکه به مدینه مهاجرت کرد، ساکنان آن شهر از خشکسالی و بی آبی در رنج بودند.

روز جمعه‌ای بود که مردم مدینه نزد پیامبر خدا(ص) گرد آمدند و گفتند:

ای فرستاده خدا! (مدتی است که) باران بر کشتزارهای ما نباریده و درختان ما در اثر خشکی و تشنگی به زردی نشسته اند و برگهای آنها پی در پی فرو می‌ریزند (و از نشاط و طراوت افتاده اند. چه خوب بود دعایی در حق ما می‌کردید.

رسول خدا(ص) دستهای مبارک خود را به سوی آسمان گشود چندانکه سفیدی زیر بغل او نمایان شد در آن هنگام آسمان صاف بود و هیچ ابری در آن دیده نمی‌شد اما هنوز دعای آن حضرت به پایان نرسیده و از جای خود حرکت نکرده بود که آثار اجابت دعا ظاهر گشت (و ابرهای پربار، بر فراز آسمان شهر پدیدار گردید) و چنان باران گرفت که حتی جوانان تنومند و مغرور را هم، در بازگشت به سوی منازل خود به زحمت انداخت. بارش د باران، آن هم یک هفته متوالی سیلی مهیب به دنبال آورد (که سبب ویرانی و خسارت گشت).

روز جمعه بعد باز مردم مدینه نزد رسول خدا(ص) آمدند و گفتند:

ای فرستاده خدا! بسیاری از خانه‌ها در محاصره سیل قرار گرفته، و دیوار بخشی از آنها فرو ریخته است. چهارپایان ما از حرکت باز ایستاده اند (امکان رفت و آمد از ما سلب گشته است...).

رسول خدا تبسمی کرد و فرمود:

همین است توان و ظرفیت فرزند آدم، او چه زود رنجش پیدا می‌کند!.

آنگاه دست به نیایش برداشت و گفت :

پروردگارا! باران پیرامون ما ببارد نه بر سر و کاشانه ما.

خدایا! قطرات بارانت را بر عمق ریشه گیاهان و مراتع هدایت و جاری گردان.یک بار دیگر، مردم به برکت دعای پیامبر شاهد کرامت و بزرگواری آن حضرت گشتند و همگان دیدند که چگونه بارش به اطراف و نواحی شهر مدینه محصور گشت و حتی یک قطره هم از آن همه باران به داخل شهر راه نیافت.

قال علی (ع):... انه لماهاجر الی المدینه اتاه اهلها فی یوم جمعه فقالوا له: یا رسول الله (ص) احتبس القطر و اصفر العود و تهافت الورق فرفع یده المبارکه حتی رئی بیاض ابطیه و ماتری فی السما سحابه.

فما برح حتی سقاهم الله حتی ان الشاب المعجب بشبابه، لتهمه نفسه فی الرجوع الی منزله، فما یقدر من شده السیل.

فدام اسبوعا فاتوه فی الجمعه الثانیه فقالوا: یا رسول الله (ص)! لقد تهدمت الجدر و اجتبس الرکبت و السفر.

فضحک علیه الصلاه والسلام و قال: هذه سرعه ملاله ابن آدم.

ثم قال: اللهم حوالینا و لاعلینا، اللهم فی اصول الشیح و مراتع البقع؟فرئی حوالی المدینه الوطر یقطر قطرا و ما یقع فی المدینه قطره لکرامته علی الله عزوجل. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۱۰، ص ۳۰؛ احتجاج، ص ۲۱۲.

دعای شگفت

هم اینک مطلبی می‌گویم که تا به حال به کسی نگفته ام:

یک بار از پیامبر خدا(ص) خواستم تا از خدا برایم طلب مغفرت کند.

فرمود: (بسیار خوب) چنین خواهم کرد.

سپس برخاست و نماز گزارد. آنگاه دستهایش را به دعا گشود و من به دعای او گوش می‌کردم.

شنیدم که گفت: پروردگارا! تو را به مقام قرب و منزلت علی سوگند می‌دهم که علی را مشمول عفو و غفران خود سازی!

گفتم: ای فرستاده خدا! این چه دعایی است؟

فرمود: مگر کسی هم گرامیتر از تو در پیشگاه الهی هست تا او را شفیع درگاهش نمایم؟.

قال علی (ع): و لا قولن ما لم اقله لاحد قبل هذا الیوم:

سالته مره ان یدعو بالمغفره، فقال: افعل. ثم قام فصلی، فلما رفع یده بالدعا، استمعت الیه، فاذا هو قائل: اللهم بحق علی عندک اغفر لعلی!

فقلت: یا رسول الله (ص)! ما هذا الدعا؟ فقال: او احد اکرم منک علیه فاستشفع به الیه؟! [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۳۱۶؛ جنه الماوی، ص ۲۹۹.

در یمن

رسول خدا(ص) مرا نزد خویش فرا خواند و از من خواست که به منظور برقراری صلح و آشتی در میان مردم یمن، به آن ناحیه سفر کنم.

به آن حضرت گفتم: ای فرستاده خدا! آنان جمعیت بسیاری هستند (در میان آنها)کسانی هستند که عمری از ایشان گذشته است، در حالی که من جوانی (کم سن و سال)هستم.

فرمود: علی! (از این بابت نگران مباش) در آستانه یمن که به گردنه افیق رسیدی، بایست و با صدای بلند بگو:

ای درخت، ای کلوخ، ای زمین! محمد فرستاده خدا بر شما درود فرستاده است.

(توصیه حضرت را به خاطر سپردم و) به مقصد یمن به راه افتادم. همن که بر فراز گردنه افیق رسیدم و بر یمنی‌ها اشراف پیدا کردم، ناگهان دیدم که آنها با نیزه‌های برافراشته و کمانهای آماده و شمشیرهای برهنه به طرف من یورش آوردند من (بنا به توصیه پیامبر خدا(ص)) همان جا به آواز بلند فریاد کشیدم:ای درخت، ای کلوخ، ای زمین! محمد فرستاده خدا بر شما درود فرستاده است.

در این هنگام شنیدم که، درخت و کلوخ و زمین همگی یک صدا به لرزه درآمدند و گفتند:

بر محمد فرستاده خدا، و بر تو درود.

شنیدن این صداها لرره بر اندام یمنی‌ها انداخت و زانوهایشان سست گردید و سلاحها از دستهایشان بر زمین افتاد و همگی با سرعت به طرف من آمدند (آماده و گوش به فرمان)، من نیز در میان ایشان صلح و آشتی برقرار ساخته و (به مدینه) باز گشتم.

عن علی بن ابی طالب قال: دعانی رسول الله (ص) فوجهنی الی الیمن لاصلح بینهم.فقلت: یا رسول الله (ص)! انهم قوم کثیر و لهم سن و انا شاب حدث.فقال: یا علی! اذا صرت باعلی عقبه افیق فناد باعلی صوتک، یا شجرا! یا مدرا! یا ثری! محمد رسول الله (ص) یقرئکم‌السلام... فذهب فلما صرت لاعلی العقبه اشرفت علی اهل الیمن فاذا هم باسر هم مقبلون نحوی مشرعون رماحهم مسورون اسنتهم متنکبون قسیهم، شاهرون سلاحهم. فنادیت باعلی صوتی: یا شجرا! یا مدرا!یا ثری! محمد رسول الله (ص) یقرئکم السلام.

فلم یبق شجرهٔ و لا مدرهٔ و لا ثری الا ارتج بصوت واحد و علی محمد رسول الله و علیک السلام».

فاضطربت قوائم القوم و ارتعدت رکبهم و وقع السلاح من ایدیهم و اقبلوا الی مسرعین فاصلحت بینهم و انصرفت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداه، ج ۱، ص ۲۸۲؛ بحار، ج ۱۷، ص ۳۷۱ به نقل از امال صدوق.

دست با برکت

رسول خدا(ص) از من خواست که دست خود را بر پستان گوسفندی که از شیر خشک شده بود، بکشم (تا بدان وسیله شیر در پستان حیوان تولید گردد).

به او گفتم: ای فرستاده خدا! شما چنین کنید که این کار از شما سزاوارتر است.

فرمود: یا علی! کار تو کار من است.

پس من دست بر پستان آن حیوان کشیدم که ناگاه شیر در رگهای پستان گوسفند جوشیدن گرفت (و آماده دوشیدن شد) قدری از شیر آن دوشیدم و حضرت میل فرمودند. در این بین پیرزنی سررسید که اظهار تشنگی می‌کرد. از همان شیر او را هم سیراب کردم. آنگاه رسول خدا به من فرمود: من (در مقام دعا) از خدای عزوجل خواسته ام که دست تو را مبارک گرداند و خدا نیز چنین کرده است.

قال علی (ع):... فان رسول الله (ص) امرنی ان امسح یدی علی ضرع شاه قد یبس ضرعها، فقلت: یا رسول الله (ص)! بل امسح انت.

فقال: یا علی! فعلک فعلی.

فسمحت علیها یدی فدر علی من لبنها، فسقیت رسول الله (ص) شربه، ثم اتت عجوزه فشکت الظما فسقیتها. فقال رسول الله (ص):

انی سالت الله عزوجل ان یبارک فی یدک، ففعل. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال، ص ۶۸۸.

در معاشرتها

۱- همواره خوشرو و خوشخو و فروتن بود. خشن و تندخو و فحاش و عیبجو نبود. کسی را بیش از استحقاق مدح نمی‌کرد. از چیزی که مطلوب و خوشایندش نبود چشم پوشی و تغافل می‌کرد. طوری رفتار می‌نمود که مردم نه از او مأیوس می‌شدند و نه ناامید.

خود را از سه خصلت باز داشته بود:

جدال ؛ پر حرفی ؛ گفتن مطالب بی فایده.

درباره مردم هم از سه کار پرهیز می‌کرد:

هرگز کسی را سرزنش نمی‌کرد و از او عیب نمی‌گرفت؛

در جستجوی لغزشها و عیبهای مردم نبود؛

جز در جایی که امید ثواب داشت، سخن نمی‌گفت.

وقتی لب به سخن می‌گشود چنان حاضران را شیفته و مجذوب خود می‌ساخت که همگی سرها را به زیر می‌انداختند (و بدون کوچکترین حرکت) که گویی پرنده‌ای بر سرهایشان نشسته باشد، به سخنانش گوش می‌سپردند. تا او در سخن بود، از احدی دم بر نمی‌آمد.

اصحاب در حضور او به نوبت سخن می‌گفتند و سعی در پیشی گرفتن از یکدیگر نداشتند. اگر کسی صحبت می‌کرد دیگران ساکت می‌شدند تا سخنش پایان یابد. اگر اهل مجلس از چیزی به خنده می‌افتادند، وی نیز می‌خندید و چنانچه از چیزی تعجب می‌کردند او نیز اظهار تعجب می‌نمود.

بر تندی و اسائه ادب شخص غریب، در پرسش و گفتار، شکیبا بود، تا آنجا که بعضی از اصحاب، خود این گونه افراد جسور را به حضورش د می‌آوردند.

و می‌فرمود: هرگاه حاجتمندی را دیدید، به یاری او بشتابید.

هرگز کلام کسی را نمی‌برید، مگر آنکه از حد مشروع تجاوز می‌کرد. در آن صورت با نهی یا برخاستن از مجلس، گفتار او را قطع می‌نمود.

۲- وقتی کسی را صدا می‌زد سه بار تکرار می‌کرد و چون رخصت ورود می‌گرفت سه مرتبه اجازه می‌خواست و وقتی سخن می‌گفت شمرده و روشن بیان می‌کرد طوری که هر شنونده آن را می‌فهمید، هنگام تکلم، سفیدی دندانهایش برق می‌زد که گویی نور از دهانش می‌جهد و دندانهای پیشین او در نگاه اول از هم جدا می‌نمود در حالی که فاصله نداشت.

نگاهش کوتاه بود و به کسی خیره نمی‌شد. با هیچ کس سخنی که مورد پسند او نبود نمی‌گفت.

۳- به دیدار حاجیان که از زیارت خانه خدا باز می‌گشتند، می‌رفت و برای آنان دعا می‌کرد و می‌فرمود:

خدا اعمال حج تو را قبول کند و گناهانت را بیامرزد و آنچه خرج کرده‌ای به تو باز گرداند.

۴- هنگامی که از بیماری عیادت می‌نمود چنین می‌گفت:

پروردگارا! مرض در دست تواست، آن را رفع کن و مبتلای به آن را شفا ده که شفا بخشی جز تو نیست.

۵- وقتی به صاحبان عزا و مصیبت دیدگان می‌رسید، می‌فرمود:

خداوند، اجرتان دهد و شما را رحمت کند.

و چون به کسی تبریک و تهنیت می گفت، می‌فرمود:

خدا آن را بر شما مبارک گرداند و نعمتش را بر شما مستدام بدارد.

۶- (بر جنازه مومنان حاضر می‌شد و بر آنان نماز می گزارد) هنگام خواندن نماز اگر میت مرد بود مقابل سینه او و اگر زن بود برابر سرش می‌ایستاد.

۷- پس از دفن، وقتی می‌خواست خاک بر آن بریزد، سه مشت می‌ریخت.

۸- هنگام وارد شدن به مسجد می گفت:

خدایا! درهای رحمتت را به روی من بگشای.

و چون می‌خواست از مسجد خارج شود می گفت:خدایا! درهای روزیت را به رویم باز کن.

۹- اگر چیزی را فراموش می کرد پیشانی خود را میان کف دستش می‌نهاد و می گفت:پروردگارا! ستایش مخصوص توست، ای به یاد آورنده هر چیز و فاعل (حقیقی) آن به یادم آور آنچه را که فراموش کرده‌ام.

۱- قال علی (ع): کان دائم البشر، سهل الخلق لین الجانب، لیس بفظ و لا صخاب و لافحاش و لا عیاب و لا مداح، یتغافل عما لا یشتهی، فلا یویس د منه و لا یخیب فیه مومليه، قد ترک نفسه من ثلاث: المراء و الاکثار و ما لایعنیه، و ترک الناس من ثلاث: کان لایذم احدا و لایعیره و لایطلب عورته لاعثراته، و لایتکلم الا فیما یرجو ثوابه، اذا تکلم اطرق جلساوه کانما علی رووسهم الطیر، و اذا سکت تکلموا و لایتنازعون عنده الحدیث، من تکلم انصتوا له حتی یفرغ، حدیثهم عنده حدیث اولهم، یضحک مما یضحکون منه، و یتعجب مما یتعجون منه، و یصبر للغریب علی الجفوه فی مسالته و منطقه، حتی ان کان اصحابه لیستجلبونهم و یقول: اذا رایتم طالب الحاجه یطلبها فارفدوه، و لا یقبل الثنا الا من مکافی، و لا یقطع علی احد کلامه حتی یجوز فیقطعه بنهی او قیام. [۱] .

۲- و کان اذا دعا دعا ثلاثا و اذا تکلم تکلم و ترا و اذا استاذن استاذن ثلاثا و کان کلامه فصلا یتبینه کل من سمعه و اذا تکلم رئی کالنور یخرج من بین ثنایاه و اذا رایته قلت افلج الثنیتین و لیس بافلج و کان نظره اللحظ بعینه و کان لایکلم احدا بشی یکرهه. [۲] .

۳- ان رسول الله (ص) کان یقول للقادم من مکه: تقبل الله نسکک و غفر ذنبک اخلف علیک نفقتک. [۳] .۱۶۶. و کان اذا دخل علی مریض قال: اذهب الباس، رب الناس و اشف و انت الشافی،لا شافی الا انت. [۴] .

۵- کان رسول الله (ص) اذا عزی قال: آجرکم الله و رحمکم و اذا هنا قال: بارک الله لکم و بارک بکم. [۵] .

۶- ان رسول الله (ص) کان اذا صلی علی الجنازه، ان کان رجلا قام عند صدره و ان کان امراه قام عند راسها. [۶] .

۷- ... و کان یحثو ثلاث حثیات من تراب علی القبر. [۷] .

۸- ان رسول الله (ص) کان اذا دهل المسجد قال: اللهم افتتح لی الواب رحمتک. فاذا خرج قال: اللهم افتح لی ابواب رزقک. [۸] .

۹- کان رسول الله (ص) اذا نسی الشی و ضع جبهته فی راحته ثم یقول: اللهم لک الحمد یا مذکر الشی و فاعله، ذکرنی ما نسیت. [۹] .

پی نوشت ها:

[۱] مکارم الاخلاق، ص ۱۱؛ بحار، ج ۱۶، ص ۱۵۲؛ سنن النبی، ص ۱۴ ۱۷.

[۲] سنن النبی، ص ۴۶.

[۳] مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۳۲ و ج ۱۰، ص ۴.

[۴] سنن النبی، ص ۲۰۷.

[۵] مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۵۳.

[۶] مستدرک الوسائل، ج ۲ ص ۲۸۱.

[۷] مستدرک الوسائل،ج ۲، ص ۳۳۴.

[۸] مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۸۹.

[۹] مستدرک الوسائل، ج ۶،ص ۴۲۴.

دعا

من دست فاطمه را گرفتم و (به اتاق خود آوردم) و در گوشه‌ای به انتظار رسول خدا(ص) نشستیم. چشمان فاطمه از شرم بر زمین دوخته شده بود و من نیز از خجالت سر به زیر داشتم. دیری نپایید که رسول خدا(ص) تشریف آوردند و فاطمه را در کنار خود نشانید. سپس فرمود: فاطمه! ظرف آبی بیاور. فاطمه برخاست و ظرفی آب آورد و به دست پدر داد. رسول گرامی قدری از آن آب در دهان کرد و پس مزه مزه کردن آب را درون ظرف ریخت. سپس از دخترش خواست تا نزدیکتر رود. فاطمه چنین کرد و پیامبر اندکی از آب میان سینه او پاشید. سپس مقداری از همان آب بر پشت و شانه او پاشید. آنگاه دست به نیایش گشود و گفت: پروردگارا! این دختر من است، عزیزترین کس در دیده من، پروردگارا! و این هم برادر من و محبوبترین خلق تو نزد من است، خداوندا! او را ولی و فرمانبر خود گردان و اهل او را بروی مبارک گردان....

قال علی (ع):... فاخذت بید فاطمه و انطلقت بها حتی جلست فی جانب الصفه و جلست فی جانبها و هی مطرقه الی الارض حیا منی و انا مطرق الی الارض حیا منها، ثم جا رسول الله (ص) فقال: من ههنا؟ فقلنا: ادخل یا رسول الله (ص) مرحبا بک زائرا و داخلا فدخل فاجلس فاطمه من جانبه ثم قال: یا فاطمه ایتینی بما فقامت الی قعب فی البیت فملاته ما ثم اتته به فاخذ جرعه فتمضمض بها ثم مجها فی القعب ثم صب منها علی راسها ثم قال اقبلی، فلما اقبلت نضح منه بین ثدییها، ثم قال: ادبی، فادبرت فنضح منه بین کتفیها ثم قال: اللهم هذه ابنتی و احب الخلق الی، اللهم و خذا اخی و احب الخلق الی، اللهم اجعله لک ولیا و بک حفیا و بارک له فی اهله.... [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۶.

در واپسین لحظات

به من فرمود: علی! به دخترم فاطمه، اموری را توصیه کرده ام و از او خواسته ام تا آنها را به تو گوشزد کند.(از او بپذیر و) به آنچه می‌گوید عمل کن، که وی بسیار راستگو و پایدار است.

سپس دخترش را در آغوش گرفت و او را به سینه چسبانید و در حالی که او را می‌بوسید فرمود: پدرت به قربانت ای فاطمه!

از شنیدن این سخن صدای گریه و شیون فاطمه بلند شد. باز پیامبر وی را در آغوش گرفت و افزود: آری به خدا سوگند که انتقامت گرفته خواهد شد. بی شک خدا از خشم تو خشمگین خواهد شد سپس سه مرتبه فرمود: وای بر ستمکاران... آنگاه خود بشدت گریست.

به خدا قسم هنگامی که رسول خدا به گریه افتاد، خود را در حالی یافتم که گویا پاره‌ای از گوشت تنم جدا شده باشد! قطرات اشک از چشمان پیامبر چونان باران بر چهره و محاسنش جاری بود. و این در حالی بود که از فاطمه جدا نمی‌شد و پیوسته او را در آغوش خود می‌فشرد. (لحظات بسیار تلخ و سختی بود) پیامبر در دامن من و سر بر سینه ام نهاده بود و حسن و حسین پاهای جدشان را به بوسه گرفته بودند و با اشک چشم و سوز درون، صدا به گریه و شیون بلند کرده بودند و با صدای بلند می گریستند.

فاطمه نیز چنان می گریست که من گمان کردم گویا آسمانها و زمین به گریه نشسته اند.

(ساکت کردن او کار آسانی نبود) عاقبت پدر به تسلیت وی پرداخت و گفت: دخترم خدا جانشین من بر شما است. اگر من از میان شما می‌روم خدا باقی است و او بهترین جانشین است. قسم به آنکه مرا به نبوت برانگیخت، اشک تو، عرش الهی و فرشتگان آن را به گریه انداخت و آسمانها و زمین‌ها و آنچه را که درون آنهاست به ماتم نشاند....

... من اگر بگویم جبرئیل هم در آن ساعت حساس حضور داشت، گزاف نگفته ام؛ چه اینکه من صدای ناله و گریه‌ای می‌شنیدم اما بدرستی صاحب آن را نمی‌شناختم.ولی در این تردید ندارم که آن صداها و همهمه‌ها از فرشتگان بوده است. و با توجه به دوستی و صداقت دیرینه‌ای که بین او و جبرئیل بود، گمان ندارم که مثل چنین شبی پیامبر را تنها گذاشته باشد.

قال علی (ع):... قال رسول الله (ص):... یا علی انی قد اوصیت فاطمه ابنتی باشیا و امرتها ان تلقیها الیک فانفدها فهی الصادقه الصدوقه.

ثم ضمها الیه قبل راسها و قال: فداک ابوک یا فاطمه، فعلا صوتها بالبکا ثم ضمها الیه و قال: اما و الله لینتقمن الله ربی و لیغضبن لغضبک. فالویل ثم الویل ثم الویل للظالمین، ثم بکی رسول الله (ص).

قال علی (ع): فو الله لقد حسبت بضعه منی قد ذهبت لبکائه حتی هملت عیناه مثل المطر حتی بلت دموعه لحیته و ملاءه کانت علیه و هو یلتزم فاطمه لایفارقها و راسه علی صدری و انا مسنده و الحسن و الحسین یقبلان قدمیه و یبکیان باعلی اصواتهما....

و لقد رایت بکا منها احسب ان السماوات و الارضین قد بکت لها. ثم قال لها یا بنیه! الله خلیفتی علیکم و هو خیر خلقه و الذی بعثنی بالحق لقد بکی لبکائک عرش الله و ما حوله من الملائکه و السماوات و الارضون و ما فیهما....

و لو قلت ان جبرئیل فی البیت لصرقت لانی کنت اسمع بکا و نغمه لا اعرفها و کنت اعلم اَنها اصوات الملائکه لا اشک فیها لان جبرئیل لم یکن فی مثل تلک اللیله یفارق النبی (ص). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار ج ۲۲، ص ۴۹۱.

در حضور فرشتگان

۱- رسول گرامی (ص) را بتنهایی در همان جامه‌ای که بر تن داشت، غسل و شستشو دادم. ابتدا خواستم پیراهن از بش بیرون کنم اما جبرئیل مانع شد و گفت: علی! برادرت را از جامه اش برهنه مکن که خدا او را برهنه نساخته است؛در کار غسل عموزاده‌ات من خود به تو کمک خواهم کرد.

شستشوی او را در فضای عطرآگین و ملکوتی اغاز کردم فرشتگان نیک سرشت و مقرب الهی پیوسته بشارتم می‌دادند و در کار غسل یاریم می‌رساندند و لحظه به لحظه با من سخن می گفتند.

پدر و مادرم فدایش باد، هر وقت می‌خواستم پیکر پاک و مطهرش را جا به جا کنم خود به خود حرکت می کرد و مطابق نیاز، چرخش داده می‌شد. این وضع تا پایان غسل و کفن او همچنان ادامه داشت.

۲- هرگز بویی خوش تر از بوی او استشمام نکردم و هرگز چهره‌ای به نوانیت و برافروختگی چهره او ندیدم. حالتی که بر دهان مردگان عارض می‌شود، در وی پدیدار نگشت.

۱- قال علی: غسلت رسول الله (ص) انا وحدی و هو فی قمیصه فذهبت انزع عنه القمیص، فقال جبرئیل: یا علی! لاتجرد اخاک من قمیصه فان الله لم یجرده، و توید فی الغسل فانا اشرکک فی لبن عمک بامر الله.

فغسلته بالروح و الریحان و الملائکه الکرام لابرار الاخیار تبشرنی و تمسک و اکلم ساعه بعد ساعه و لاالقلب منه عضوا بابی هو و امی الا انقلب لی قلبا،الی ان فرغت من غسله و کفنه. [۱] .

۲- ... ما شممت اطیب من ریحه و لا رایت اضوا من وجهه حینئذ و لم اره یعتاد فاه ما یعتاد الموتی. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۹۸.

[۲] شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۴۲.

در رثای او

۱- پدر و مادرم فدایت!

با وفات تو رشته وحی الهی و اخبار آسمانها که هرگز با مرگ کسی بریده نمی‌شود قطع گردید. مصیبت فقدان تو، یگانه مصیبتی است که دیگر مصیبت‌ها به آن تسلی پذیرند. و داغ مصیبت تو چنان گسترده است که همه را به سوگ نشانید و دیده‌ها را تر ساخت. اگر نبود که ما را به شکیبایی در برابر ناگواریها فرا خواندی و از بی تابی نهی نمودی، آنچنان در فراق تو اشک می‌ریختیم که سرچشمه اشک را می‌خشکاندیم . ولی حزن و اندوه ما در این راه پیوسته است و این اندوه در راه تو بسیار کم است و جز این چاره‌ای نیست.

پدرم و مادرم فدای تو. ما را در سرای دیگر بیاد آر و در خاطر خود نگاهدار.

۲- (آری) شکیبایی نیکوست اما نه در برابر تو و بی تابی زشت است اما نه در فراق تو.

براستی که مصیبت تو اندوه بزرگی است، آن سان که مصیبت گذشتگان و آیندگان در برابر آن ناچیز است.

۱- قال علی (ع): بابی انت و امی لقد انقطع بموتک ما لم ینقطع بموت غیرک من النبوه و الانبا و اخبار السما، خصصت حتی صرت مسلیا عمن سواک و عممت حتی خار الناس فیک سواء، و لو لا انک امرت بالصبر و نهیت عن الجزع لانفدنا علیک ماء الشوون و لکان الدا مما طلا و الکمد محالفا، و قلا لک و لکنه ما لا یملک رده و لایستطاع دفعه.بابی انت و امی اذکرنا عند ربک و اجعلنا من بالک. [۱] .

۲- عن علی (ع): ان الصبر الا عنک و ان الجزع لقبیح الا علیک و ان المصاب بک لجلیل و انه قبلک و بعدک لجلل. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه ۲۲۶.

[۲] نهج‌البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، ص ۱۲۲۸.

در جهت هدف

ما در میدانهای نبرد که همراه رسول خدا(ص) بودیم، بسا اتفاق می‌افتاد که پدران، پسران، برادران و عموهای خود را می کشتیم. و این خویشاوندکشی، نه تنها بر ذایقه ما تلخ نمی‌آمد، بلکه بر ایمانمان هم افزود،چه اینکه در راه حق و راستی، پابرجا بودیم و در سختیها، شکیبا و در جهاد با دشمن کوشا.

گاه مردی از ما با مردی از سپاه خصم، گلاویز می‌شدند. و چون دو گاو نر، بر هم می‌جستند و هر یک می‌خواست جام مرگ را به حریف خود بجشاند و از شربت آن سیرابش سازد. گاه فتح و غلبه از آن ما بود و گاهی هم دشمن به پیروزی می‌رسید.

خداوند هم، چون صداقت و راستی را در ما مشاهده کرد، دشمن ما را خوار و زبون ساخت و نصرت و پیروزی را بهره ما کرد تا جایی که شعاع تابش اسلام فراگیر شد و دامنه آن در شهر و دیار گسترش یافت.

به جان خودم سوگند، اگر رفتار ما نیز همانند شما بود، امروز پرچم اسلام برافراشته؛ و صلای مجد و عظمت آن طنین انداز نبود....

قال علی (ع):... لقد کنا مع رسول الله (ص) نقتل آبانا و ابنانا و اخواننا و اعمامنا لایزیدنا ذلک الا ایمانا و تسلیما و مضیا علی امض الالم و جدا علی جهاد العدو و الاستقلال بمبارزه الاقران و لقد کان الرجل منا و آلاخرین عدونا بتصاولان تصاول الفحلین و نبخالسان انفسهما ایهما یسقی صاحبه کاس المنون فمره لنا من عدونا و مره لعدونا منا فلما رانا الله صدقا صبرا انزل بعدونا الکبت و انزل علینا النصر... و لعمری لو کنا ناتی مثل هذا الذی اتیتم ما قام الدین و لاعز الاسلام.... [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۲۴۰.

دوستی خدا و رسول

۱- (فتح یکی از قلعه‌های خیبر دشوار شد. رسول خدا (ص) به ترتیب ابوبکر و عمر را برای فتح آن فرستاد. اما فتح قلعه صورت نگرفت و هر بار پرچم اسلام شکست خورده بازگشت) [۱] .... عمر شکست خود را به یارانش نسبت می‌داد و آنها را ترسو می‌خواند و یاران وی نیز او را ترسو می‌خواندند.رسول خدا (ص) فرمود: فردا همین پرچم را به مردی خواهم سپرد که خدا به دست وی فتح را به انجام رساند، او هرگز فرار نمی‌کند، مردی است که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست می‌دارند.

بامداد روز بعد فرمود: علی را نزد من بخوانید.

گفتند: او چندان به درد چشم مبتلا گشته است که قادر نیست دیده بگشاید!فرمود:علی را نزد من آورید. (به هر سختی بود مرا نزد وی بردند و من) در برابر او ایستادم. سپس حضرت با آب دهان خود درد چشمم را معالجه کرد و اینچنین برایم دعا کرد: پروردگارا! (سوزش و سختی) گرما و سرما را از او برطرف کن.

به برکت دعای آن حضرت، تا این ساعت رنج گرما و سرما از من برطرف شده است.

پرچم را به دست گرفتم و بر قلعه مستحکم یهود یورش بردم و خدای متعال آنان را شکست داد و فتح و پیروزی را با دست من نصیب مسلمین فرمود....

۲- در جنگ خیبر ۲۵ جراحت برداشتم. با همان وضع نزد پیامبر خدا(ص) آمدم. آن حضرت همین که مرا به آن حال دید، گریست. سپس مقداری از اشک دیدگانش برگرفت و بر زخمهایم مالید که در جا آرام گرفت و از سوزش و درد راحت شدم.۱- قال علی (ع) یوم الشوری: نشدتکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله حین رجع عمر یجبن اصحابه و یجبنونه قد رد رایه رسول الله (ص) منهزما فقال رسول الله.لا عطین الرایه غدا رجلا لیس بفرار، یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله لایرجع حتی یفتح الله علیه.

فلما اصبح قال: ادعوا لی علیا فقالوا یا رسول الله (ص) هو رمد ما یطرف فقال:جیونی به فلما قمت بین یدیه تفل فی عینی و قال: اللهم اذهب عنه احر و البرد فاذهب الله عنی الحر و البرد الی ساعتی هذه، فاخذت الرایه و هزم الله المشرکین و اظفرنی بهم.... [۲] .

۲- جرحت فی خیبر خمسا و عشرین جراحه فجئت الی النبی فلما رای مابی بکی و اخذ من دموع عینیه، فجهلها علی الجراحات، فاسترحت من ساعتی. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۰۴ به نقل از ابن اسحاق و ابن اثیر و ابن حزم.

[۲] بحار، ج ۲۱، ص ۲۰؛ خصال، ص ۶۵۹.

[۳] اثبات الهداه، ج ۱، ص ۲۷۶، ح ۱۳۳؛ احقاق الحق، ج ۸، ص ۳۳.

در آن وقت قریش آروزی مرا می‌کند

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌ای که به فتنه‌های بنی امیه اشاره نمود، بعد از آنکه به ظلم و ستم آنها و مذلت مردم اشاره نمود در اواخر خطبه فرمود: در آن زمان قریش آرزو می‌کند ای کاش مرا دوباره ببیند (هر چند) در مقابل دنیا و هر چه در آن است، هر چند به مقدار (ی اندک همچون) دوشیدن چند شتر باشد می‌خواهد تا قبول کنم از ایشان چیزی را که امروز قسمتی از آن مطالعه می‌کنم اما آن را به من نمی‌دهید (یعنی می‌خواهند فرمانده آنها باشم) ابن ابی‌الحدید گوید: کلام حضرت به حقیقت پیوست: اهل تاریخ نقل کنند که مروان بن محمد در یوم الزاب وقتی عبدالله بن علی (سفاح) را در لشکر خراسان در مقابل خود دید گفت: دوست می‌داشتم علی بن‌ابی‌طالب پرچمدار این لشکر در مقابل این جوان می‌بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار از شرح ابن‌ابی‌الحدید.

در این مکان در آینده نهری ایجاد می‌شود

امیرالمؤمنین با عده‌ای از اصحاب به خارج از کوفه حرکت می‌کرد که فرمود: آیا اگر به شما خبر دهم که روزگاری نمی‌گذرد تا اینکه در این مکان نهری ایجاد شده و در آن آب جاری می‌شود آیا مرا تصدیق می‌کنید؟ اصحاب گفتند: آیا چنین چیزی خواهد شد؟

حضرت فرمود: آری به خدا قسم گویا نهری را می‌بینم در این مکان که در آن آب جاری است و کشتیها حرکت می‌کنند و مردم از آن استفاده می‌برند، و همانگونه شد که حضرت خبر داد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱ ص ۲۸۳.

داوری چون حضرت داوود

امیرالمؤمنین روزی به مسجد آمد، جوانی را دید که می‌گرید و مردم مشغول آرام کردن وی هستند، حضرت فرمود: برای چه

می گریی؟ گفت: یا امیرالمؤمنین شریح قاضی به ضرر من قضاوتی کرده که نمی‌دانم چیست؟ سپس ادامه داد: این چند نفر اشاره به عده‌ای که آنجا بودند کرد- با پدرم به سفر رفتند، اینها آمدند ولی پدرم نیامد، پرسیدم پدرم چه شد؟ گفتند: او مرد، گفتم: مال او چه شد؟ گفتند:پدرت مالی باقی نگذارده است. من آنها را نزد شریح قاضی بردم، او آنها را قسم داد، ولی من می‌دانم که پدرم وقتی به سفر می‌رفت اموال بسیاری همراه داشت. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: بروید نزد شریح، همگی نزد شریح آمدند. حضرت فرمود: ای شریح میان اینها چگونه قضاوت کردی؟ شریح گفت: یا امیرالمؤمنین این جوان ادعائی نسبت به این افراد داشت که مدعی است اینها با پدر او به سفر رفته‌اند ولی پدرش برنگشته است من از اینها سئوال کردم نگفتند: پدرش مرده است، از مال او پرسیدم، گفتند: مالی باقی نگذارد.

به جوان گفتم: آیا بر ادعای خودت شاهدی داری؟ گفت: نه، من نیز (طبق قانون قضاوت) اینها را قسم دادم، اینها نیز قسم خوردند. امیرالمؤمنین (که بر اسرار و غیبت آگاهی دارد) فرمود: هیهات (هرگز) ای شریح آیا این‌گونه داوری می کنی؟ شریح گفت: پس چگونه؟ فرمود: به خدا سوگند در میان اینان چنان داوری کنم که هیچکس قبل از من جز داود پیامبر صلی الله علیه وآله چنین نکرده باشد! سپس به قنبر فرمود: ای قنبر مأمورین شرطهٔ الخمیس [۱] را صدا بزن، آمدند، حضرت به هر کدام از آن متهمین یک‌نفر مأمور گماشت، آنگاه به صورت آنها نگاه نموده فرمود: چه می گوئید؟ آیا می‌پندارید من نمی‌دانم با پدر جوان چه کرده‌اید؟ اگر چنین باشد من نادان خواهم بود! سپس فرمود: صورت اینها را بپوشانید و از هم جدا کنید، هر کدام را با صورتهای پوشیده همراه با مأموری کنار یکی از اسطوانه‌ها قرار دادند.

حضرت امیر علیه‌السلام به نویسنده (منشی) خود به نام عبدالله بن ابی‌رافع فرمود: صحیفه و دواتی بیاور (تا اقرار این گروه را بنویسید) امیرالمؤمنین در جایگاه داوری نشست و مردم اطراف حضرت نشستند، حضرت فرمود: وقتی من تکبیر گفتم شما نیز تکبیر بگوئید.

آنگاه فرمود تا یکی از آنها را آوردند و مقابل حضرت نشاندند و صورتش را باز کردند، حضرت به نویسنده خود فرمود: اعترافات او را بنویس، آنگاه حضرت به آن مرد فرمود: آن هنگام که با این جوان حرکت کردید چه روزی بود؟ مرد گفت: در فلان روز، فرمود: در چه ماهی؟ گفت: فلان ماه، فرمود: چه سالی؟ گفت:فلان سال، فرمود: وقتی پدر این جوان مرد شما در چه منطقه‌ای بودید؟ گفت: در فلان منطقه، فرمود: در خانه چه کسی فوت کرد؟ گفت: منزل فلان بن فلان فرمود:بیماری او چه بود؟ گفت: فلان بیماری، فرمود: چند روز بیماری او طول کشید؟: گفت: فلان مقدار، فرمود: در چه روزی مرد، چه کسی او را غسل داد و کفن کرد و چه کفنی بر او پوشاندند؟ چه کسی بر او نماز خواند، چه کسی او را داخل قبر کرد؟

پس از پایان بازجوئی، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام تکبیر گفت، تمامی مردم نیز تکبیر گفتند. در این هنگام دیگر دوستان او به تردید افتادند و یقین کردند که رفیق آنها اقرار کرده است، حضرت دستور داد تا این مرد را به زندان برده و فرمود تا نفر بعدی را بیاورند، او را مقابل خویش نشاند، صورتش را باز کرد سپس فرمود: هرگز، آیا شما می‌پندارید که من از کار شما آگاه نیستم. آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین، من یکی از اینها هستم و با کشتن او موافق نبودم و حقیقت را گفت، آنگاه یکی یکی دیگران نیز آمدند و به قتل و ربودن مال مقتول اقرار کردند، آنگاه حضرت آن نفر اول را نیز دوباره احضار کرد او نیز اقرار کرد و حضرت آنها را مجبور به پرداخت مال و تن دادن به کیفر نمود.

در این هنگام شریح گفت: یا امیرالمؤمنین قضاوت حضرت داود چگونه بود؟

حضرت فرمود: داود پیامبر از کنار نوجوانانی که بازی می کردند عبور کرد، شنید که بچه‌ها یکی از رفیقهای خود را به نام مات الدین (دین مرد) صدا می‌زنند و جوانی پاسخ می‌دهد.

حضرت به آن جوان فرمود: اسم تو چیست؟ گفت: مات الدین، فرمود: چه کسی این اسم را برای تو گذارده؟ گفت: مادرم،

حضرت داود نزد مادر جوان رفته فرمود: ای بانو نام این پسرت چیست؟ گفت: مات الدین! فرمود: چه کسی این نام را بر او نهاده است؟ گفت: پدرش، فرمود: جریانش چیست؟ زن گفت: پدرش با عده‌ای به سفر رفت، آن موقع من به این نوجوان باردار بودم آن عده آمدند ولی شوهرم نیامد، سراغ شوهرم را گرفتم گفتند: او مرد، گفتم: اموال او چه شد؟ گفتند: چیزی باقی نگذارد؟ گفتم: آیا وصیتی کرد؟ گفتند: آری، وصیت کرد که وقتی شما زایمان کردی نام فرزندش را خواه پسر باشد یا دختر مات الدین بگذاری! من نیز چنین کردم. حضرت داود فرمود: آن گروه را می‌شناسی؟ گفت: آری، فرمود:زنده‌اند یا مرده؟ گفت: زنده‌اند، فرمود: بیا با هم نزد آنها برویم، آنگاه آنها را از منزلها بیرون آورد و همانند همین حکمی که من کردم قضاوت کرد و به زن فرمود: نام پسرت را عاش الدین (دین زنده شد) بگذار الحدیث. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] شرط الخمیس، چهار یا پنج هزار نفر بودند که با حضرت بیعت کرده بودند تا گوش به فرمان حضرت باشند و حضرت برای آنان پیروزی یا بهشت را ضمانت نمود.

[۲] الفروع من الکافی ج ۷، ص ۳۷۱.

امیرالمؤمنین روزی به مسجد آمد، جوانی را دید که می‌گرید و مردم مشغول آرام کردن وی هستند، حضرت فرمود: برای چه می‌گریی؟ گفت: یا امیرالمؤمنین شریح قاضی به ضرر من قضاوتی کرده که نمی‌دانم چیست؟ سپس ادامه داد: این چند نفر اشاره به عده‌ای که آنجا بودند کرد- با پدرم به سفر رفتند، اینها آمدند ولی پدرم نیامد، پرسیدم پدرم چه شد؟ گفتند: او مرد، گفتم: مال او چه شد؟ گفتند:پدرت مالی باقی نگذارده است. من آنها را نزد شریح قاضی بردم، او آنها را قسم داد، ولی من می‌دانم که پدرم وقتی به سفر می‌رفت اموال بسیاری همراه داشت. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: بروید نزد شریح، همگی نزد شریح آمدند. حضرت فرمود: ای شریح میان اینها چگونه قضاوت کردی؟ شریح گفت: یا امیرالمؤمنین این جوان ادعائی نسبت به این افراد داشت که مدعی است اینها با پدر او به سفر رفته‌اند ولی پدرش برنگشته است من از اینها سؤال کردم نگفتند: پدرش مرده است، از مال او پرسیدم، گفتند: مالی باقی نگذارد.

به جوان گفتم: آیا بر ادعای خودت شاهدی داری؟ گفت: نه، من نیز (طبق قانون قضاوت) اینها را قسم دادم، اینها نیز قسم خوردند. امیرالمؤمنین (که بر اسرار و غیبت آگاهی دارد) فرمود: هیهات (هرگز) ای شریح آیا این‌گونه داوری می‌کنی؟ شریح گفت: پس چگونه؟ فرمود: به خدا سوگند در میان اینان چنان داوری کنم که هیچکس قبل از من جز داود پیامبر صلی الله علیه وآله چنین نکرده باشد! سپس به قنبر فرمود: ای قنبر مأمورین شرطهٔ الخمیس [۱] را صدا بزن، آمدند، حضرت به هر کدام از آن متهمین یک‌نفر مأمور گماشت، آنگاه به صورت آنها نگاه نموده فرمود: چه می‌گوئید؟ آیا می‌پندارید من نمی‌دانم با پدر جوان چه کرده‌اید؟ اگر چنین باشد من نادان خواهم بود! سپس فرمود: صورت اینها را بپوشانید و از هم جدا کنید، هر کدام را با صورتهای پوشیده همراه با مأموری کنار یکی از اسطوانه‌ها قرار دادند.

حضرت امیر علیه‌السلام به نویسنده (منشی) خود به نام عبدالله بن ابی‌رافع فرمود: صحیفه و دواتی بیاور (تا اقرار این گروه را بنویسید) امیرالمؤمنین در جایگاه داوری نشست و مردم اطراف حضرت نشستند، حضرت فرمود: وقتی من تکبیر گفتم شما نیز تکبیر بگوئید.

آنگاه فرمود تا یکی از آنها را آوردند و مقابل حضرت نشاندند و صورتش را باز کردند، حضرت به نویسنده خود فرمود: اعترافات او را بنویس، آنگاه حضرت به آن مرد فرمود: آن هنگام که با این جوان حرکت کردید چه روزی بود؟ مرد گفت: در فلان روز، فرمود: در چه ماهی؟ گفت: فلان ماه، فرمود: چه سالی؟ گفت:فلان سال، فرمود: وقتی پدر این جوان مرد شما در چه منطقه‌ای بودید؟ گفت: در فلان منطقه، فرمود: در خانه چه کسی فوت کرد؟ گفت: منزل فلان بن فلان فرمود:بیماری او چه بود؟ گفت: فلان

بیماری، فرمود: چند روز بیماری او طول کشید؟: گفت: فلان مقدار، فرمود: در چه روزی مرد، چه کسی او را غسل داد و کفن کرد و چه کفنی بر او پوشاندند؟ چه کسی بر او نماز خواند، چه کسی او را داخل قبر کرد؟

پس از پایان بازجوئی، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام تکبیر گفت، تمامی مردم نیز تکبیر گفتند. در این هنگام دیگر دوستان او به تردید افتادند و یقین کردند که رفیق آنها اقرار کرده است، حضرت دستور داد تا این مرد را به زندان برده و فرمود تا نفر بعدی را بیاورند، او را مقابل خویش نشاند، صورتش را باز کرد سپس فرمود: هرگز، آیا شما می‌پندارید که من از کار شما آگاه نیستم. آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین، من یکی از اینها هستم و با کشتن او موافق نبودم و حقیقت را گفت، آنگاه یکی یکی دیگران نیز آمدند و به قتل و ربودن مال مقتول اقرار کردند، آنگاه حضرت آن نفر اول را نیز دوباره احضار کرد او نیز اقرار کرد و حضرت آنها را مجبور به پرداخت مال و تن دادن به کیفر نمود.

در این هنگام شریح گفت: یا امیرالمؤمنین قضاوت حضرت داود چگونه بود؟

حضرت فرمود: داود پیامبر از کنار نوجوانانی که بازی می‌کردند عبور کرد، شنید که بچه‌ها یکی از رفیقهای خود را به نام مات الدین (دین مرد) صدا می‌زنند و جوانی پاسخ می‌دهد.

حضرت به آن جوان فرمود: اسم تو چیست؟ گفت: مات الدین، فرمود: چه کسی این اسم را برای تو گذارده؟ گفت: مادرم، حضرت داود نزد مادر جوان رفته فرمود: ای بانو نام این پسرت چیست؟ گفت: مات الدین! فرمود: چه کسی این نام را بر او نهاده است؟ گفت: پدرش، فرمود: جریانش چیست؟ زن گفت: پدرش با عده‌ای به سفر رفت، آن موقع من به این نوجوان باردار بودم آن عده آمدند ولی شوهرم نیامد، سراغ شوهرم را گرفتم گفتند: او مرد، گفتم: اموال او چه شد؟ گفتند: چیزی باقی نگذارد؟ گفتم: آیا وصیتی کرد؟ گفتند: آری، وصیت کرد که وقتی شما زایمان کردی نام فرزندش را خواه پسر باشد یا دختر مات الدین بگذاری! من نیز چنین کردم. حضرت داود فرمود: آن گروه را می‌شناسی؟ گفت: آری، فرمود:زنده‌اند یا مرده؟ گفت: زنده‌اند، فرمود: بیا با هم نزد آنها برویم، آنگاه آنها را از منزلها بیرون آورد و همانند همین حکمی که من کردم قضاوت کرد و به زن فرمود: نام پسرت را عاش الدین (دین زنده شد) بگذار الحدیث. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] شرط الخمیس، چهار یا پنج هزار نفر بودند که با حضرت بیعت کرده بودند تا گوش به فرمان حضرت باشند و حضرت برای آنان پیروزی یا بهشت را ضمانت نمود.

[۲] الفروع من الکافی ج ۷، ص ۳۷۱.

دلهای خود را آماده کنید

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود:این پرچم فتنه و فساد (در آخر الزمان) پرچم گمراهی است که بر محور ضلالت برپا شده است و با شاخه‌هایش پراکنده گردیده (همه جا را فراگیرد) شما را به پیمانه خود وزن کند و با دست خود شما را می‌کوبد، قائد و پرچمدار آن پرچم از ملت اسلام خارج و بر گمراهی ایستاده است. پس در آن روز از شما (مسلمانان) باقی نماند مگر ته مانده‌ای مانند آنچه که در ته دیگ باقی است یا خرده‌ای چون دانه خردی که در ته جوال می‌ماند.

آن پرچم گمراهی شما را له می‌کند مانند مالیدن چرم دباغی و می‌کوبد مانند کوبیدن کشت درو شده، مؤمن خداپرست را از شما جدا می‌کنند مانند پرنده‌ای که دانه بزرگتر را از دانه کوچك بیرون می‌کشد. (رهبران و بزرگان و افراد دیندار را از شما می‌گیرند). این راهها شما را به کجا می‌برد؟ تاریکیها شما را چگونه ویران و سرگردان می‌کند؟ دروغها چطور شما را فریب می‌دهد، از کجا

شما را آورده و چگونه باز می گردانند؟

پس برای هر مـدتی سـرانجامی است و برای هر غـائبی بـازگشتی. از عالم ربانی خودتان بشـنوید و دلهای خود را آماده کنیـد، چون شما را صدا زنند بیدار شوید.

رهبر و پیشوای هر گروهی باید به گروه خود راست گوید و با خاطری جمع، ذهن زیرک خود را آماده کند.

پس آن عالم ربانی مسأله را بر شـما شـکافت همچون شـکافتن دانه مهر و پوست کنـد آن را ماننـد کندن پوست درخت برای بیرون آوردن شیره درخت. آنگـاه که پرچم گمراهی بلنـد شود و باطـل در جایگاههـای خود جای گیرد، جهل و نادانی بر مرکبهای خود سوار شود، طغیان و فتنه بسیار شود، دعوت کننـده به راه حق کم شود و روزگار همچون درنـده گزنـده و شتر نر (وحشـی) حمله‌ور شود.

صـدای باطل پس از (مـدتی) خاموشـی بلنـد شود و مردم در محور گناهان با یکدیگر برادر شوند و بر اثر دین از هم دور شوند (هر که دینـدارتر باشد مطرود است) بر سـر دروغ با یکدیگر دوست گشـته و بر سـر راستی دشـمن شوند، در آن روزگار فرزندان سـبب خشم (و غصه والدین) و باران سبب گرما می‌شود، مردمان پست فراوان و افراد نیک کمیاب شوند.

اهل آن زمان چون گرگها هسـتند، و حاکمان آنها درنـده، مردم ضـعیف، طعمه‌ها و فقرا مردگان باشـند، راستی از میان رفته، دروغ شایع شود، دوستی در زبان (و ظاهر) باشد و دشـمنی در دل، فسق و فجور موجب نسبت باشد (فرزندان ناپاک زیاد شوند) و عفت و پاکدامنی موجب شگفتی، و اسلام مانند پوستین وارونه پوشیده شود [۱] (به احکام مخالف دین، به نام دین عمل کنند).

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغة.

در طالقان گنجهائی هستند نه از طلا و نقره

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود: «و یحیا للطالقان فان للّه تعالی بها کنوزا لیست من ذهب و لا فضهٔ، و لکن بها رجال مؤمنون عرفوا اللّه معرفته و هم انصار المهـدی فی آخر الزمان؛ خوشا به حال طالقان، همانا برای خداونـد در این شـهر گنجهائی است که از طلا و نقره نیستند، بلکه آنجا مردانی هستند مؤمن که خدا را آنطور که باید شناخته‌اند و ایشانند یاوران مهدی در آخر زمان.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۵۷ ص ۲۲۹.

در شعله‌های آن فتنه مؤمن می‌سوزد

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود:

آگاه باشید: پدر مادرم فدای کسانی که نامهای آنها در آسمان مشهور و معروف و در زمین ناشناخته‌اند.

بدانید و منتظر پیشامدهائی که خواهد آمد باشید، پیشامدهائی که عبارت است از: پشت نمودن کارها و قطع شدن پیوندها و فرمانروا شـدن افراد پست، اینها زمانی است که شمشـیر زدن (و تلاش و جهاد با دشـمنان) برای مؤمن آسان‌تر است از پیدا کردن یک درهم حلال. اینها زمانی می‌شود که گیرنـده از بخشـنده اجرش بیشتر باشـد، زمانی که مست شویـد نه از شـراب بلکه از ناز و نعمت، قسم می‌خوریـد بـدون اینکه ناچـار باشـید، دروغ گوئیـد بـدون اینکه در تنگنا باشـید، زمانی که بلا شـما را بگزد همچنان که پالان شتر،

کوهان آن را می گزنـد، چقـدر این رنـج و زحمت طولانی است و امیـد (رهائی) دور است. ای مردم این افسار حیوانی که بر پشـت آن، بارها سـنگین (از گناه یا هوی و هوس) حمل می کنـد از دست بینداز یـد، و از سـلطان (عادل) خود فاصـله نگیریـد که از اعمال زشت خود پشیمان گشته و خویشتن را بر کرده خود مذمت خواهید کرد.

بی‌باکانه در فوران آتش فتنه‌ای که به شما روی می‌آورد فرو نروید، از راههای آن بپیچید و میان راه را برای آن باقی گذارید.

به جان خودم سو گند که در شعله‌های آن فتنه مؤمن می‌سوزد و غیر مسلمان سالم می‌ماند.

همانا مثل من میان شـما چون چراغی است در تاریکی، هر که داخل گردد از نور آن اسـتفاده کند. ای مردم بشـنوید و حفظ کنید و گوش دلتان را حاضر کنید تا بفهمید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغهٔ.

دفع بلاها بواسطه اهل بیت

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در ضمن مباحثی طولانی که با جاثلیق (عالم یهودی)مطرح نموده فرمود:

بعـد از من و این قـوم (بنی امیه) و گـذشت مـدتی از روزگـار، کسـانی بر مردم حکـومت خواهنـد کرد که دین خـدا را تغییر داده و سخنان او را دگر گون کننـد و دوسـتان خـدا را بکشـند، به واسـطه ایشان بدعتها زیاد شود و سـنتهای (اسـلامی) از بین برود تا اینکه زمین از ظالم و ستم و بدعت پر شود.

پس از آن خداونـد به واسـطه ما اهل بیت (خانـدان پیامبر صـلی الله علیه و آله) تمام بلاها را از آنها که به دین خـدا دعوت می کنند برمی‌دارد پس از آنکه به بلاهای سـخت مبتلا شده باشـند، تا اینکه سرانجام زمین را از عدل و داد پر کند همچنان که از ظلم و ستم پر شده باشد.

امیرالمؤمنین علیه‌السّـلام فرمود: همانـا این امت به هفتـاد و سه گروه متفرق شونـد، سوگنـد به آنکه جـانم به دست اوست تمامی آن گروهها همگی گمراهند مگر آنکه از من پیروی کند و از شیعیان من باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی مفید قدس سرّه.

در میان شما اندکی بیش نخواهم ماند

بانوئی به نام ام موسـی که یکی از دختران حضـرت امیر علیه‌السّـلام را نگهداری می کرد گوید: شـنیدم حضرت به دخترش ام کلثوم می‌فرمود: دختر فکر می کنم من در میان شما اندکی خواهم بود؟

ام کلثوم گفت: چطور بابا؟ حضـرت فرمود: من پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدم که غبار از صورت من پاک می کرد و می‌فرمود:

یا علی بر عهـده تو چیزی نیست، وظایف خود را انجام دادی، سه روز از این جریان نگذشت که حضـرت مورد ضـربت قرار گرفت، ام کلثوم فریـاد زد و نـاله نمود، حضـرت فرمود: دختـرم چنین نکن همانـا من پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله وسـلم را می‌بینم که با دست به من اشاره نموده می‌فرماید: یا علی بشتاب و به جانب ما بیا، آنچه نزد ماست برای تو بهتر است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد، ص ۱۸.

دو مادر و یک فرزند

در زمان خلافت عمر دو زن بر سر کودکی نزاع می‌کردند و هر کدام او را فرزند خود می‌خواند، نزاع به نزد عمر بردند، عمر نتوانست مشکلشان را حل کند از این رو دست به دامان امیرالمومنین علیه‌السلام گردید.

امیرالمومنین علیه‌السلام ابتداء آن دو زن را فراخوانده آنان را موعظه و نصیحت فرمود ولیکن سودی نبخشید و ایشان همچنان به مشاجره خود ادامه می‌دادند.

امیرالمومنین علیه‌السلام چون این دستور داد اره‌ای بیاورند، در این موقع آن دو زن گفتند: یا امیرالمومنین! می‌خواهی با این اره چکار کنی؟

امام علیه‌السلام فرمود: می‌خواهم فرزند را دو نصف کنم برای هر کدامتان یک نصف! از شنیدن این سخن یکی از آن دو ساکت ماند، ولی دیگر فریاد برآورد: خدا را خدا را! یا اباالحسن! اگر حکم کودک این است که باید دو نیم شود من از حق خودم صرفنظر کردم و راضی نمی‌شوم عزیزم کشته شود.

آنگاه امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: الله اکبر! این کودک پسر توست و اگر پسر آن دیگری می‌بود او نیز به حالش رحم می‌کرد و بدین عمل راضی نمی‌شد، در این موقع آن زن هم اقرار به حق نموده به کذب خود اعتراف کرد، و به واسطه قضاوت آن حضرت علیه‌السلام حزن و اندوه از عمر برطرف گردیده برای آن حضرت دعای خیر نمود. [۱] .

در اذکیاء ابن‌جوزی آمده: مردی کنیزی خریداری نموده، پس از انجام معامله، مدعی کودنی او گردیده خواست معامله را بهم زند، فروشنده انکار می‌کرد، نزاع به نزد ایاس بردند، ایاس کنیزک را آزمایش نموده به وی گفت: کدامیک از دو پایت درازترست؟ گفت: این یکی، ایاس پرسید آیا شبی را که از مادر متولد شدی به خاطر داری؟ گفت: آری، در این موقع ایاس به خریدار رو کرده، گفت: او را برگردان! او را برگردان!

و نیز آورده: مردی مالی را به نزد شخصی به ودیعت نهاد. و پس از چندی مال خود را از طرف مطالبه نمود، طرف انکار نموده منکر ودیعه گردید، نزاع به نزد ایاس بردند. مدعی به ایاس گفت: من مالی را نزد این شخص به امانت گذاشته‌ام، ایاس پرسید؛ در آن موقع چه کسی حاضر بود؟ گفت در فلان محل مال را به او تحویل دادم و کسی حاضر نبود، ایاس پرسید چه چیز آنجا بود گفت: درختی، ایاس به او گفت: حال به نزد درخت برو و قدری به آن بنگر، شاید واقع قضیه معلوم گردد، شاید مالت را در زیر آن درخت خاک کرده و فراموش نموده‌ای و با دیدن درخت یادت بیاید، مرد رفت، ایاس به منکر گفت: بنشین تا طرف تو برگردد. ایاس به کار قضاوت خود مشغول شده پس از زمانی به آن مرد رو کرده، گفت: به نظر تو آن مرد به درخت رسیده؟ گفت: نه، در این موقع ایاس گفت: ای دشمن خدا! تو خیانتکاری، و مرد اعتراف نموده گفت: مرا ببخش! خدا تو را ببخشد، ایاس دستور داد او را بازداشت کنند تا این که آن شخص برگشت، ایاس به او گفت: خصم تو اعتراف نمود مالت را از او بگیر.... [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد، مفید، قضایاه علیه السلام فی خلافه عمر.

[۲] اذکیاء الباب الثانی عشر، ص ۶۶.

دیه فرزند به عهده توست

از زنی بدکار نزد عمر گزارش دادند، عمر ابتداء او را تهدید نموده آنگاه احضارش کرد. زن سخت بهراسید و از شدت فزع او را درد زاییدن عارض شده به خانه‌ای پناه برد و پسری از او متولد گردید نوزاد پیوسته گریه می‌کرد تا این که درگذشت، عمر از شنیدن این خبر بسیار ناراحت گردید، ترسی فوق العاده به او دست داد، گروهی از مجلسیان او را دلداری داده و گفتند: ای خلیفه! چیزی بر تو نیست. عمر گفت: بروید و مسأله را از علی علیه‌السلام بپرسید، و چون پرسیدند حضرت علیه‌السلام به آنان فرمود: اگر اجتهاد کرده این حکم را به او گفته‌اید به حق نرسیده‌اید، و اگر بدون تأمل گفته‌اید باز هم خطا کرده‌اید. و آنگاه به عمر فرمود: دیه فرزندت بر عهده‌ات می‌باشد. [۱] .

____

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی کتاب الدیات باب النوادر. تهذیب کتاب الدیات، باب الزیادات حدیث ۶. شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید.

در اجرای حد هیچ انتظاری نیست

سه نفر نزد حضرت امیر علیه‌السلام بر زنای مردی گواهی دادند، آن حضرت به آنان فرمود: چهارمی شما کجاست؟ گفتند: الان می آید. آن حضرت علیه‌السلام دستور داد هر سه نفر را حد بزنند و فرمود: در اجرای حد، یک ساعت هم انتظاری نیست. [۱] .

____

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، کتاب الحدود، باب حدود الزنا، حدیث ۱۹۰.

ذ

ذکر همیشگی حضرت امیرالمؤمنین

یکی از ویژگی‌های امام علی علیه السلام آن بود که همواره به یاد خدا بود،

و در هر حال ذکر می‌گفت،

و ذکر همیشگی حضرت «اَلْحَمْدُ لِلّه» بود،

که مدام از زبان مبارکش جاری می‌شد.

وقتی لباس نو می‌پوشید،

آنگاه که سوار اسب می‌شد،

الحمدللّه می‌گفت،

و می‌فرمود:

اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی اَکْرَمَنا وَ حَمَلَنا فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقَنا مَنَ الطَّیِّباتِ وِفَضَّلَنا عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضیلاً

(حمد خدارا که ما را کرامت بخشید و در صحرا و دریا وسیله سواری عطاکرد، و از روزیِ پاکیزه روزی داد و بر بسیاری از آفریده‌ها ما را برتری بخشید.) [۱] .

و یا آیه ۱۳ سوره زخرف را می‌خواند که:

«سُبْحانَ الَّذی سَخَّرَلَنا هذا وَ ماکُنّا لَهُ مُقْرِنینَ وَ اِنّا اِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُون» رَبِّ اِغْفِرْلی ذُنُوبی اِنَّهُ لایَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلاّ اَنْتْ

(پاک و برتر است خدائی که این سواری را تسلیم من نمود که هرگز بر آن قدرت نداشتیم، و بازگشت ما به سوی خداست.)

و بعد می‌فرمود:

خدایا مرا ببخش که همانا بخشاینده گناهان، کسی جز تو نیست.

و وقتی از خانه بیرون می‌آمد، می‌فرمود:

بسم‌اللّه [۲] .

و بر سفره به هنگام صرف غذا می‌فرمود:

(بسم‌اللّهِ الرَّحمن الرَّحیم) [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] صفّین ابن مزاحم ص ۱۳۲ – و – جواهر المطالب ج ۱ ص ۲۶۹.

[۲] صحیح ترمذی، وسنن نسائی، و الموافقات حافظ، و کتاب صفّین ابن‌مزاحم ص۱۳۲، جواهر المطالب ج۱ ص۲۶۹.

[۳] امالی شیخ صدوق ص۲۴۶.

ذوی القربی

زمخشری در تفسیر کشاف و فخررازی در تفسیر کبیر و در سایر کتابها چون تفسیر روح البیان و تفسیر ثعلبی و غیره نقل کرده‌اند که از پیغمبر اکرم (ص) سؤال کردند ذوی القربی چه کسانی هستند.

فرمود: علی(ع) و فاطمه و حسن و حسین (علی(ع)هم‌السلام)

فخر رازی می‌نویسد مورد اتفاق همه اصحاب است که پیغمبر ایشانرا ذوی القربی معرفی نموده یعنی همان کسانی که دوستیشان مزد رسالت است. ایشاننـد اولیای خداوند و معدنهای علم و محل هبوط ملائکه، خداوند آنانرا برگزید و دوستیشان را واجب فرموده. در جلـد نهم بحارالانوار باب فی ان حب علی(ع) ایمان و بغضه کفر. روایات مفصـلی در حدود پنجاه برگ ذکر کرده با اسـنادی که از طریق عـامه رسـیده از رسول خـدا (ص) که فرمود دوستی علی(ع)ایمـان و دشـمنیش کفر است. یـا علی(ع) دوست نمی‌دارد ترا جز مؤمن و دشمن نمی‌دارد تو را جز کافر یا منافق این قسم روایات را بیشتر از طریق عامه نقل نموده است.

بیشتر فرقه‌هـای اسـلامی ذکر آل محمـد (ص) را در صـلوات تشـهد، لازم می‌داننـد مخصوصا فتوای شافعی بر اینست که اگر کسـی عمدا صلوات بر آل را در تشهد نماز ترک کند نمازش باطل است.

مالکی‌ها قائل باسـتحباب شده‌اند. غرض آنستکه آل محمد با محمدند (ص) و میان ایشان با پیغمبر جدائی نیست. حتی نهی شده که در صلوات علی(ع) فاصله بیفتد اللهم صلی علی(ع) محمد و علی(ع) آل محمد بلکه بگویند اللهم صلی علی(ع) محمد و آل محمد. بلی منظور دوستی محمـد و آل (ص) بود که باید در دل جای بگیرد آثار عظیم محبت اهلبیت (ع) عرض شد وقتی است که دوستی در دل جایگزین شود جوری شود که کم نشود و از بین نرود تا انشاءالله همراه خود بگور ببریم.

اگر در دل حـب و ملـک و زن و طلاـ و ریـاست، جـاه و شـهرت و دیگر محبتهـای جزئی باشـد دیگر کجـا جـائی برای دوسـتی علی(ع)می‌ماند این دل خراب شده دیگر کجا جای مهمان عزیز است.

داخل حصن علی(ع) هستند چون عشّاق او

لذّت جنّت برد از شوق او، مشتاق او

مهر او، مهر خدا و قهر او، قهر خداست

طعم نار دوزخ‌اند ضربت شلّاق او

ذات حق لولا علی(ع) در خلقت لولا که گفت

یا که نفس مصطفی شد، بهترین مصداق او

حامی دین محمّد هادی امّت علی(ع) است

تالی خلق عظیم احمدی اخلاق او

آسمان نفس طاها بسکه باشد بی‌کران

می‌کند شمس نبوت، جلوه در آفاق او

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

ذکر راز خزینه‌دار معاویه

امـام صادق علیه‌السـلام فرمود: معاویه را خزانه‌داری بود به نام جبیر خابور که مادری پیر در کوفه داشت، روزی به معاویه گفت: من مادری پیر در کوفه دارم، مشتاق دیدار او هستم، اجازه بده بروم او را ببینم و حق مادری او را ادا کنم.

معـاویه گفت: بـا کوفه چه کـار داری؟ در آنجـا مرد جادوگر کاهنی [۱] است به نـام علی بن ابیطـالب، من در امـان نیسـتم که تو را گمراه کند.

جبیر گفت: مرا بـا علی چه کـار؟ من به دیـدن مـادرم می‌روم تا حق مادری او را ادا کنم. معاویه بار دیگر سـخن خود را تکرار کرد ولی در اثر اصـرار جبیر اجازه داد و او به کوفه آمد حضـرت علی علیه‌السـلام وقتی جبیر را دید به او فرمود: آگاه باش (ای جبیر) که تو گنجی از گنجهای خداوند می‌باشی و معاویه پنداشته است که من جادوگر و کاهن هستم و اینرا با تو در میان گذارده است.

عرض کرد: همینطـور است به خـدا قسم این چنین پنداشـته است. فرمـود: بـا تو مـالی است که آنرا در عین التمر [۲] پنهان کرده‌ای، عرض کرد: راست می‌گوئی ای امیرالمؤمنین! آنگاه حضـرت به امام حسن علیه‌السـلام فرمود تا او را به خانه برده به نیکویی پذیرایی نماید. [۳] .

____

پی نوشت ها:

[۱] کاهن کسی است که اخبار غیبی را از ستارگان یا اجنه نقل کند و پیشگوئی نماید.

[۲] نام مکانی است.

[۳] بحارالانوار.

ر

رشد فکر دینی کودک

یکی از ابعاد تربیت، رشـد «فکر دینی» کودک است که همراه با رشـد حِسّ کنجکاوی باید خداشناسـی و دیگر مبانی اعتقادی را به کودکان آموخت.

امام علی علیه السلام کودکان خود را در سنین آغازین زندگی به خداشناسی و توحید آشنا می‌ساخت.

در اینجا توجّه به یک حادثه ظریف و اعتقادی لازم است.

«لَمّا کانَ الْعَبّاسُ وَ زَیْنَبُ – وَلَدَیْ عَلِیّ علیه السلام – صَغیرَیْن قالَ عَلَیّ علیه السلام لِلْعَبّاسِ،

قُلْ واحِدَ،

فَقالَ واحِد،

فَقالَ – قُلْ اِثْنانِ،

قالَ:– أسْتَحِي أنْ اَقُولَ بِاللِّسانِ الَّذی قُلْتُ واحِدَ اِثْنانَ،

فَقَبَّلَ عَلِیٌّ عَیْنَیْهِ ثُمَّ اِلْتَفَتَ اِلی زَیْنَبَ وَ کانَتْ عَلَی یَسارِهِ وَ الْعَبّاسُ عَلَی یَمینِهِ،

فَقالَتْ: یا أبَتاهُ أتُحِبُّنا؟

قالَ: نَعَمْ یا بُنَیَّ اَوْلادُنا اَکْبادُنا،

فَقالَتْ: یا أبَتاهُ حُبّانِ لایَجْتَمِعانِ فی قَلْبِ الْمُؤمِنْ، حُبُّ اللَّهِ وَ حُبُّ الْاءوْلادِ، وِ انْ کانَ لابُدَّ لَنا فَالشَّفَقَةُ لَناوَ الْحُبُّ لِلَّهِ خالِصاً،

فَازْدادَ عَلِیٌّ بَهِما حُبّاً.» [۱].

(زمانی که عبّاس و زینب، دو فرزند علی علیه السلام در سنین کودکی بودند،

روزی علی علیه السلام به فرزند خود عبّاس فرمود:

فرزندم بگو: یک

عبّاس گفت: یک،

حضرت فرمود: بگو دو،

عبّاس گفت: خجالت می‌کشم با زبانی که یک گفتم دو بگویم.

امام علی علیه السلام از عقل و هوش و درایت فرزند خود بسیار مسرور شده، چشمان فرزند خود را بوسید.

آنگاه به زینب کبری علیها السلام که در طرف چپ قرار گرفته بود نگاه کرد.

زینب پرسید:

پدرجان آیا ما را دوست داری؟

امام علی علیه السلام فرمود:

آری دخترم، فرزندان ما جگر گوشه هایمان هستند.

زینب علیها السلام گفت:

پدرجان دو محبّت که در قلب مؤمن جمع نمی‌گردد.

«حُبِّ خُدا»

و «حُبِّ اولاد»

و اگر از محبّت ما گریزی نیست، پس عطوفت و شفقّت از آنِ ما و محبّت خالصانه از آنِ خداست.

این سبب شد که مِهر و عاطفه علی علیه السلام به آن دو فزونی گیرد.

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۲۱۵.

روش بازداری کودک

برای امام علی علیه السلام چند مشگ عسل به عنوان بیت المال آوردند، و چند روزی گذشت،
وقتی حضرت خواست آن را تقسیم کند، متوجّه شد که عسل یکی از مشک‌ها دست خورده است.
قنبر را فراخواند، و قاطعانه پرسید:
چه کسی از این مشک، عسل برداشت؟
قنبر گفت:
یکی از بچّه‌های شما.
امام علی علیه السلام در اینجا دو کار مهمّ انجام داد که از نظر روانشناسی تربیتی، بسیار ارزشمند است:
اوّل اینکه آن کودک را نکوهش کرد.
دوّم آنکه تنها به سرزنش و نکوهش اکتفاء نکرد.
بلکه مقداری پول به قنبر داد و فرمود:
برو در بازار یک رطل از بهترین عسل خریداری کن و بیاور تا بچّه‌ها بخورند.
چون سیر باشند دست به مشک عسل بیت‌المال، نمی‌زنند.
یعنی برای باز داری کودک، تنها تنبیه وسرکوفت کافی نیست،
باید زمینه‌های مناسب برای باز داری را فراهم کرد،
وقتی در منزل عسل باشد، و کودک از آن بخورد، دیگر به مشگ عسل بیت المال دست نمی زند.
هم اکنون بسیاری از پدران فقط بچه هارا سرکوفت می‌زنند، واز عملی باز می‌دارند،
امّا راه حلٍّ مناسبی ارائه نمی‌دهند،
یک روش جایگزین معرّفی نمی‌کنند، که در سرگردانی کودکان بی‌تأثیر نیست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمّه ج ۱ ص ۲۳۴ – و – مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۱۰۷.

روش خواستن، وبرطرف کردن نیازها

امام علی علیه السلام فرمود:
اگر احساس کنم کسی چیزی را از من می‌خواهد قبل از آنکه نیاز خود را مطرح کند به او می‌بخشم، زیرا حقیقت بخشش و کَرَم، ناخواسته بخشیدن است،
و به نیازمندان دستور داد که:
نیازهای خود را بر روی کاغذی بنویسند، تا ذلّت و خواری سئوال کردن در چهره‌شان نمایان نشود.
وقتی حارث همدانی در یکی از شب ها خدمت امام علی علیه السلام رسید، و دست نیاز به طرف امام علی علیه السلام دراز نمود، ودر خواست کمک کرد،
امام علی علیه السلام چراغ را خاموش کرد تا چهره او را ننگرد، و فرمود:
برای این چراغ را خاموش کردم که چهره ات دچار شرم و شکستگی نشود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کتاب الغارات، و بحارالانوار، و سفینهٔ البحار.

رنگ کردن مو ها

یکی از مظاهر تجمّل و زیبائی، رنگ کردن مو است، با خضاب کردن بوسیله حناء یا گیاهان، رنگ سفیدِ مو را تغییر می‌دادند، که از نظر تجمّل و زیبائی و حتّی سیاسی، مهمّ بود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دستور داد که:

غَیِّرُوا الشَّیب

«پیری را تغییر دهید»

که هم از نظر سیاسی و موضع گیری در برابر دشمن مهم می‌نمود، و هم از نظر تجمّل و زیبائی مؤثر بود.

رنگ کردن مو در جلب رضایت همسران، نقش دارد.

همانگونه که مرد از زن، انتظار تمیزی و پاکیزگی دارد، زن هم از مرد انتظار زیبائی و تجمّل خواهد داشت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام موها را رنگ می‌کرد.

امّا چند هفته‌ای که موهای مبارک را رنگ نکرد، مورد اعتراض اصحاب قرار گرفت:

لَوْ غُیِّرَتْ شَیْبُکَ یَا اَمیرُالْمُؤْمِنینْ علیه السلام

(بهتر بود که موها را رنگ می‌کردی)

حضرت پاسخ داد:

الْخِضابُ زینَةٌ وَ نَحْنُ قَوْمٌ فی مُصیبَةٍ

(خضاب و رنگ کردن مو زینت است، امّا ما در مصیبت پیامبریم.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۴۷۳ نهج البلاغه معجم المفهرس، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- مکارم الاخق ص ۸۳: طبرسی (متوفای ۵۴۸ ه)

۲- منهاج البراعهٔ ج ۳ ص ۴۳۴: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۳- بحارالانوار ج ۴۱ ص ۱۶۵: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۴- فروع کافی ج ۶ ص ۴۸۲ ح ۱۲: کلینی (متوفای ۳۲۸ه).

رنگ لباس ها

بهترین رنگ‌ها برای پیراهن، رنگ سفید است،

که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اکثر دوران زندگی خود لباس سفید می‌پوشید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب چهارم.

روانشناسی و نماز

در «نیایش» و «دعا» چون ارتباط روانی انسان با مرکز ومبدأ آفرینش است، باید روح دارای «شادابی» و «پذیرش» باشد.

یعنی اگر بین روان آدمی و نیایش، تناسب وجود داشته باشد، نیایش جایگاه شایسته خود را خواهد داشت.

آنگاه در جان آدمی أثر می گذارد،

درمان می‌بخشد،

روح را دگرگون می‌سازد.

شگفت آور آنکه در چهارده قرن قبل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به ارتباط عمیق روانشناسی و نیایش توجّه داشته و به روانشناسی نیایش، اشاره فرمود که:

إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالًا وَإِدْبَاراً؛ فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ.

(دل‌ها را روی آوردن و نشاط، و پُشت کردن و فراری است، پس آنگاه که نشاط دارند آن را بر انجام مستحبّات وا دارید، و آنگاه که پُشت کرده بی‌نشاط است، به انجام واجبات قناعت کنید.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۱۲ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که اسناد آن به این شرح است:

۱- عقد الفرید ج ۶ ص ۲۷۹: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ه)

۲- اصول کافی ج۱ ص۴۸ ح۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۳- دستور معالم الحکم ص ۲۳: قاضی قضاعی (متوفای ۴۵۴ ه)

۴- ربیع الابرار ج۱ ص۲۳ ب۱: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه)

۵- نهایهٔ الارب ج ۸ ص ۱۸۱: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ ه)

۶- روضهٔ الواعظین ص ۴۱۴: ابن فتّال نیشابوری (متوفای ۵۰۸ه)

۷- غرر الحکم ص ۱۱۳ : ج ۲ ص ۵۴۴: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)

۸- الحکمهٔ الخالدهٔ ص ۱۱۲: ابن مسکویه (متوفای ۴۲۱ ه).

رواج فرهنگ شهادت طلبی

امام علی علیه السلام تلاش می کرد تا فرهنگ شهادت طلبی رواج شایسته‌ای پیدا کند،

تا آزادی خواهان جهان از هرگونه مشکل و ترور و وحشتی نهراسند،

و تن به ذلّت نسپارند،

که در پایان نامه‌ها از شهادت طلبی می‌نوشت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پایان نامه به مالک اشتر نوشت:

وَ أَنْ يَخْتِمَ لِي وَ لَكَ بِالسَّعادَةِ وَالشَّهادَةِ

(و از خدا می‌خواهم که پایان عمر من و تو را با سعادت و شهادت پایان دهد.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۵۷ : ۵۳ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

رعایت مسائل اطلاعاتی و پیروزی

امام علی علیه السلام لشکر را برداشته و راه عراق را در پیش گرفت و از راه سختی آنها را عبور داد و برای آنکه دشمن را غافلگیر کند، شب‌ها راه می‌پیمود و روزها پنهان می‌شد تا وقتی که خود را به دهانه آن درّه که دشمن در آن منزل گرفته بود، رسانید.

و چون بدانجا رسید به همراهان خود دستور داد.

دهان اسبان را ببندند و آنها را در جایی متوقّف کرد و خود در سویی دیگر قرار گرفت.

عمروبن عاص که چنان دید، به خیال خود دانست که با این تدبیر شکست حتمی است - در صدد کار شکنی بر آمده - به خلیفه اوّل گفت:

من در این بیابان‌ها از علی آشناترم، در اینجا درّندگانی چون گرگ و کفتار وجود دارد که خطرشان برای سربازان ما بدتر از دشمن است، به نزد علی برو و از او اجازه بگیر تا به بالای درّه برویم.

خلیفه اوّل پیش حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و سخن عمرو عاص را به وی گفت.

ولی امام علی علیه السلام هیچ پاسخی نداد.

خلیفه اوّل بازگشت و به آنها گفت:

علی به من پاسخی نداد.

عمرو عاص این بار خلیفه دوّم را فرستاد و به او گفت:

تو قدرت بیشتری در سخن داری.

ولی خلیفه دوّم نیز وقتی سخن عمرو بن عاص را برای علی علیه السلام اظهار کرد با سکوت آن حضرت مواجه شد،

عمرو بن عاص که وضعیت را اینگونه دید به سربازان اظهار کرد:

ما نمی‌توانیم خود را به هلاکت اندازیم، بیایید تا به بالای درّه برویم.

ولی با مخالفت شدید سربازان مواجه شده همگی گفتند:

ما دست از اطاعت و فرمانبرداری فرمانده خود بر نمی‌داریم.

بدین ترتیب در همان جایی که علی علیه السلام دستور داده بود، ماندند و چون نزدیکی‌های سپیده صبح شد، علی علیه السلام دستور حمله داد و لشگریان از هرسو به دشمن حمله کردند.

اعراب بنی سلیم تا خواستند به خود آیند و آماده جنگ شوند، شکست خورده و مسلمانان بر آنها پیروز شدند که وحی الهی به صورت این آیات:

«وَالْعادِیاتِ ضَبْحاً»

تا آخر سوره در شأن علی علیه السلام و لشگریان او نازل گردید. [۱] .

وقتی سپاه پیروز امام علی علیه السلام به مدینه بازگشتند، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با دیگر مسلمانان به استقبال علی علیه السلام آمدند، چون چشم علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم افتاد به احترام آن حضرت از اسب پیاده شد،

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود:

سوار شو که خدا و رسول او از تو خشنودند.

علی علیه السلام از خوشحالی گریان شد، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود:

«ای علی، اگر نمی‌ترسیدم که گروه‌هایی از امّت من درباره تو همان سخنی را بگویند که نصاری درباره حضرت عیسی‌بن مریم گفتند، امروز درباره تو سخنی می‌گفتم که بر هیچ دسته‌ای از مردم عبور نکنی جز آنکه خاک زیر پایت را (به منظور تبرّک) بردارند.»

—————————

پی نوشت ها:

[۱] در نقل دیگری است که چون علی علیه السلام بدانجا رسید، هنگام سحر بود و صبر کرد تا صبح شد و نماز را با لشکریان خواند و سپس لشکر خود را در چند صف منظّم کرد و آنگاه به شمشیر خود تکیه زد و رو به دشمن ایستاد و فرمود:

ای مردم من فرستاده پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم به سوی شما هستم تا به شما بگویم: شهادت به یگانگی خدا و رسالت محمّدصلی الله علیه وآله وسلم دهید و گرنه با شمشیر به سختی با شما جنگ خواهم کرد.

بنی سلیم به او گفتند: از راهی که آمده‌ای‌باز گرد، همان گونه که رفیقانت باز گشتند.

علی علیه السلام فرمود: من باز نمی‌گردم! نه به خدا، تا مسلمان نشوید یا شما را با این شمشیر نزنم باز نخواهم گشت، من علی بن ابیطالب بن عبدالمطّلب هستم.

اعراب مزبور که آن حضرت را شناختند، خود را باخته و پریشان حال گشتند، امّا با این حال تصمیم به جنگ با او گرفتند و حمله از طرفین شروع شد و پس از آنکه شش یا هفت تن از آنها کشته شد، منهدم گشتند و مسلمانان پیروز شدند و غنایمی از ایشان به دست آورده و به مدینه بازگشتند.

رواج فرهنگ شهادت طلبی

در فرهنگ اسلام و نهج البلاغه نه تنها توجّه به قیامت و یاد مرگ و اندیشه مثبت نسبت به اجل طبیعی، و توجّه به فناپذیری دنیا، و روح آخرت گرائی، آموزش داده می‌شود،

و با جاذبه‌های معنوی بهم می‌آمیزد،

بلکه والاتر از همه، روح شهادت طلبی، و جاذبه‌های ملکوتی آن وجود دارد.

گروهی از مؤمنان، طالب شهادت و عاشق به خون غلطیدن می‌باشند.

و می‌گویند: روزی باید رفت، و مرگ حق است.

و شهادت طلبان عاشق می‌گویند:

باید خود را فدای دین کرد،

و با شور شیدائی خاصّی می‌گویند،

خدایا چه وقتی به شهادت می‌رسیم؟

اگر در ملّتی یا ارتشی، فرهنگ «شهادت طلبی» زنده شود، و ترس از مرگ از میان برود، هرگز سُستی و زبونی و فرار و گریز از مسئولیت‌ها، دامنگیر آن ملّت نخواهد شد.

شهادت طلبان عاشق حق، ترس را ترسانده و مرگ را میرانده‌اند،

با خدای خود بی‌صبرانه معامله کردند، و شتابان و خندان به سوی قربانگاه خود در حرکتند که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه

السلام فرمود:

وَلَوْلاَ اْلآجَلُ الذی كَتَبَ اللَّهُ عَلَيهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ اَرْواحُهُم فی اَجسادِهِمْ طَرْفَةُ عَينٍ سَوْقَاً اِلی الَّثوابِ وَخَوْفَاً مِنَ اْلعِقَابَ

(اگر نبود اجل طبیعی هر انسانی که خدا مقرّر فرمود، روح آنان یک‌چشم بهم زدن نیز در بدن‌هایشان قرار نمی‌گرفت، از شوق پاداش بهشت و از ترس عذاب جهنّم) [۱] .

ارزش شهادت آنقدر والاست که دعا می‌کردند.

خدایا در بستر آسایش با مرگ طبیعی از دنیا نرویم، بلکه آینده ما سعادت و شهادت باشدو

امام علی علیه السلام در یک سخنرانی ابتدا شهادت را معرفی می‌کند که:

إِنَّ اَكْرَمُ اْلمَوْتَ اَلْقَتْلَ

(همانا ارزشمندترین مرگ‌ها کشته شدن در راه خداست)

سپس نگرانی خود را از مرگ طبیعی مطرح می‌فرماید که:

والَّذی نَفْسُ اِبْنَ اَبيطالِبِ بِيدِهِ، لَاَلْفُ ضَرَبةٍ بِالسَّيفِ أَهْوَنُ عَلَی مِنْ مِيتَةٍ عَلی اْلفِراشِ فی غَيرِ طاعَةِ اللَّهِ

(سوگند به خدائی که جان پسر ابیطالب در دست اوست، هزار ضربت شمشیر به من آسان‌تر از مرگ در بستر در نافرمانی خداست.) [۲] .

و آنگاه علل خط شکنی‌ها، و حملات بی‌امان خود را توضیح می‌دهد که:

وَاللَّهِ وَلَوْلا رَجائِی اَلشَّهادَةَ عِنْدَ لِقَائی اَلعُدُرَّ وَلَوْ قَدْحُمَّ لی لِقاؤُهُ لَقَرَّبْتُ رِكابِی

(سوگند به خدا اگر امید به شهادت به هنگام برخورد با دشمن نبود که چنین سعادتی نصیب من شود، به مرکب خویش سوار می‌شدم و از شما فاصله می‌گرفتم.) [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۴:۱۹۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۳:۱۲۳ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۳] خطبه ۵:۱۱۹ نهج البلاغه معجم المفهرس.

روش شانه کردن موها

یکی از راه‌های آلوده شدن، و سرایت بیماری‌ها، موی سر است.

باید موی سر را هر هفته یک بار اصلاح کرد و موها را دفن نمود، تا محیط زندگی سالم باشد.

از این رو، شانه زدن موهای سر نیز آدابی دارد،

اگر هرجا و در هر شرایطی موها را شانه بزنیم، احتمال پراکنده شدن موها وجود دارد، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

به هنگام شانه کردن موها بنشینید، اگر کسی ایستاده و در حال حرکت شانه کند باعث فقر و پریشانی آن فرد می‌شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب پنجم، فصل دوازدهم ص ۱۱۲.

روغن بر بدن مالیدن

در نظافت و شستشوی بدن در گذشته، بدن را پس از تمیز کردن روغن مالی می کردند، تا فَربِه شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

روغن مالیدن، پوست را نرم و عقل را زیاد می کند،

و مجاری آب و عرق را باز می کند،

و خشونت پوست را برطرف می‌سازد و چهره را شاداب می‌سازد، و باعث فزونی روزی می‌شود. [۱] .

و در رهنمود دیگری فرمود:

مردها هر ماه یکبار بدن را روغن مالی کنند و زنان هرچه بیشتر، بهتر است.

و در روایت دیگری فرمود:

روغن زیتون بخورید و بر بدن بمالید که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

این عمل باعث می‌شود تا شیطان چهل روز از شما دوری کند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب ششم، فصل هفتم و نهم ص ۱۱۸.

[۲] حلیهٔ المتّقین باب ششم، فصل هفتم و هشتم ص ۱۱۸.

روش استفاده از حمام

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

۱- نیکو خانه‌ای است حمّام، جهنّم را به یاد می‌آورد، و چرک را از بدن می‌زداید.

و آنگاه رهنمود داد که:

۲- در حمّام بر پشت نخوابید که پیه کلیّه ها را آب می کند،

و در حمّام آجر و سفال بر پاهای خود نسائید که باعث پدید آمدن بیماری«خوره» است.

۳- و فرمود:

در حمّام بول نکنید که باعث فقر و پریشانی است.

۴- و فرمود:

سر را بشوئید که چرک را می‌برد و بیماری چشم را می‌زداید،

شستن جامه اندوه را می‌برد و پاکیز گی در نماز را تضمین می کند.

۵- و فرمود:

با آب خود را مرتّب بشوئید و بدن را پاکیزه نگهدارید، که بوی بدی در بدن شما نباشد،

زیرا خدا دشمن می‌دارد انسان کثیف را که بوی زشت بدن او مردم را ناراحت کند.

۶- و فرمود:

آب را بویِ خوشِ خود گردانید. [۱] .

یعنی مرتّب بدن را شستشو دهید، و در آب‌های جاری فراوان شنا کنید.

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب هفتم، فصل چهارم ص ۱۲۵.

روش درست خوابیدن

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

۱- با وضو بخوابید که فرشتگان با روح شما تماس بگیرند، امّا اگر وضو نداشته باشید، با روح شما تماس نخواهند گرفت.

۲- و فرمود:

قبل از خواب حتماً به دستشویی رفته و خود را سبک کنید و بعد از آن بخوابید.

زیرا گاهی مَثانه پُر است و شخص در خواب بوده و در زمان مناسب تخلیه نمی‌کند که دچار درد کلّیه و سنگ کلّیه می گردد.

۳- و فرمود:

روش‌های خوابیدن چهار قسم است:

۱- خوابیدن پیامبران، که بر پشت می‌خوابیدند و منتظر وحی پروردگار بودند.

۲- خوابیدن مؤمن:

که بر دست راست و رو به قبله می‌خوابد.

۳- خوابیدن پادشاهان و فرزندانشان:

که بردست چپ می‌خوابند تا از غذاهائی که می‌خورند لذّت ببرند.

۴ - خوابیدن شیطان و پیروان او:

که بر رو می‌خوابند.

و فرمود:

هرگز بر رو نخوابید و اگر کسی را دیدید که بر رو خوابیده است او را بیدار کنید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب هشتم، فصل چهارم.

روش استفاده از آفتاب

استفاده از نور آفتاب تأثیر فراوانی در سلامت انسان دارد، امّا باید روش صحیح بهره وری از نور آفتاب را دانست.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

برای استفاده از نور آفتاب، در نشستن پشت به آفتاب قرار گیرید، امّا اگر رو به آفتاب بنشینید یا کار کنید دردهای پنهانی بدن را ظاهر می کند. [۱] .

امروزه نیز برخی از بیماری‌ها، به خصوص بیماری‌های پوستی را به«آفتاب زدگی» ارتباط می‌دهند، پس هم باید از نور آفتاب استفاده کرد و هم باید احتیاطهای لازم را از یاد نبرد.

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب هشتم، فصل یازدهم.

روانشناسی غذا

از گذشته‌های دور تا کنون باور نمی‌کردند که غذا مسائل روانی هم داشته باشد،

فکر می‌کردند غذا از نظر«ویتامین‌ها» و«پروتئین» مهمّ است،

تا آنکه با گسترش مرزهای دانش بشری، هم اکنون از نظر تجربی اثبات کرده‌اند که غذا دو چیز به انسان منتقل می‌کند:

اوّل - انواع ویتامین ها

دوّم - صفات روانی و روحیّات

بنابر این، گوشت و شیر حیوانات همانگونه که ویتامین‌ها را به انسان منتقل می‌کنند، صفات و روحیّات آنان نیز منتقل می‌شود، که امامان بزرگوارِ ما علیهم السلام فرمودند:

گوشت و شیر الاغ نخورید.

و خوردن گوشت درندگان حرام است.

و رهنمود دادند که:

فرزند فقط باید از شیر مادر تغذیه شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ما مِنْ لَبَنٍ یَرْضَعُ بِهِ الصَّبِیّ أعْظَمُ بَرَکَةً عَلَیْهِ مِنْ لَبَنِ اُمِّهِ

(هیچ شیری برای تغذیه کودک از شیر مادرش با برکت و بهتر نیست.)

و هشدار دادند که:

لا تَسْتَرْضِعُوا الْحُمَقاء فَإنَّ اللَّبَنَ یَغْلِبُ الطِّباع

(کودکان شما از زنان احمق شیر نخورند، زیرا شیر صفات و روحیّات را تغییر می‌دهد.) [۱].

و فرمود:

اُنْظُرُوا مَنْ تُرْضِعَ اَوْلادَکُمْ فَإنَّ الْوَلَدَ یَشُبُّ عَلَیْهِ

(بنگرید که چه کسی کودکان شما را شیر می‌دهد، زیرا کودک با همان جوان می‌شود و رشد می‌کند.)

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج۶ ص۴۰ و ۴۳ حدیث۹ و ۱.

راه مقابله با فقر و پریشانی

امام علی علیه السلام برای مقابله با فقر و پریشانی و دیگر نگرانی‌های موجود در روابط اجتماعی فرمود:

چون وارد خانه می‌شوید بر اهل خانه سلام کنید و اگر کسی در خانه نیست یا زن و فرزندی ندارید، بگوئید:

السَّلامُ عَلَیْنا مِنْ رَبِّنا

و آنگاه که داخل خانه شُدید سوره:

(قُل هُوَ اللّه)

بخوانید، که فقر و پریشانی از شما دور می گردد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب ۱۲ فصل یازدهم.

روغن

روغن و درمان دردها

روغن و درمان دردها در تابستان

۱- امام صادق علیه السلام از پدران خود، از امام علی علیه السلام نقل کرد که فرمود:

سَمَنُ الْبَقَرِ دَوَاءٌ. [۱] .

«روغن گاو درمان دردهاست.»

۲- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

السَّمَنُ دَوَاءٌ، وَ هُوَ فی الصَّیْفِ خَیْرٌ مِنْهُ فِی الشِّتَاءِ، وَ مَا دَخَلَ جَوْفَاً مِثْلُهُ. [۲] .

«روغن دوا است، روغن در تابستان بهتر أثر می کند تا زمستان، و از آنچه انسان می‌خورد بهتر است.»

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعهٔ ج۲۵ ص۱۰۷ ح۲.

[۲] وسائل الشیعهٔ ج۲۵ ص۱۰۷ ح۳.

روغن زیتون

روغن زیتون و اعصاب

روغن زیتون و وسوسه‌های شیطانی

۱- رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در وصیّتی به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

یَا عَلِیُّ! کُلِ الزَّیْتَ، وَادْهَنْ بِهِ، فَإِنَّهُ مَنْ أَکَلَ الزَّیْتَ، وَ ادَّهَنَ بِهِ لَمْ یُقَرُّ بِهِ الشَّیْطَانُ أرْبَعینَ یَوْمَاً. [۱] .

«ای علی، روغن زیتون بخور، و با آن بدن را روغن مالی کن، زیرا هرکس روغن زیتون بخورد و آن را بر بدن بمالد، شیطان تا چهل روز به او نزدیک نخواهد شد.»

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعهٔ ج۲۵ ص۹۶-۹۵ ح۴.

راه تقویت حافظه

امام علی علیه السلام فرمود:

مَنْ أَخَذَ مِنَ الزَّعْفَرانِ الْخَالِصِ جُزْءً، وَ مِنَ السَّعْدِ جُزْءً، وَ یُضافُ إِلَیْهِمَا عَسَلًا، وَ یَشْرَبُ مِنْهُ مِثْقَالَیْنِ فی کُلِّ یَوْمٍ فَإِنَّهُ یَتَخَوَّفُ عَلَیْهِ مِنْ شَدَّةِ الْحِفْظَ أنْ یَکُونَ سَاحِراً. [۱] .

«کسی که از زعفران خالص مقداری برداشته، با مقداری از سعد (نبات یا ریشه جوز) با عَسَل مخلوط کند، و هر روز دو مثقال از آن را بخورد، حافظه او چنان تقویت می‌شود که می‌پندارند او ساحر است.»

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج۵۹ ص۲۷۳-۲۷۲ ح۷۲.

روش درمان بیمار

۱- امام علی علیه السلام فرمود:

اِمْشِ بِدائِکَ ما مَشی بِکَ. [۱] .

«تا بیماری با تو کنار می‌آید با او بساز.»

۲- امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

لایَتَداوی الْمُسْلِمُ حِتّی یَغْلِبَ مَرَضُهُ صِحَّتَهُ. [۲] .

«برای مسلمان سزاوار نیست تا وقتی که بیماری بر سلامت غلبه نکرده است، به درمان و مداوا روی بیاورد.»

۳- و نیز فرمود:

مَنْ کَتَمَ الْأَطِبَّاءَ مَرَضَهُ خَانَ بَدَنَهُ. [۳] .

«کسی که بیماری خود را از طبیب پنهان کند به بدن خود خیانت کرده است.»

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغهٔ ج۲ ص۱۴۳.

[۲] بحارالأنوار ج۵۹ ص ۷۰ ح۲۴.

[۳] هدایهٔ العلم فی تنظیم غرر الحکم ص۵۶۴ باب (المرض).

روش درمان تب

آبِ سَرد و درمان تَب

گُلِ بنفشه و درمان تَب

۱- امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیرالؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

لَیْسَ مِنْ دَاءِ إلاَّ وَ هُوَ مِنْ داخِلِ الْجَوْفِ إلاَّ الْجَراحَةُ وَ الْحُمَّی. فَإِنَّهُمَا یَردانِ وُرُوداً.

«بیماری یافت نمی‌شود، جز آنکه از درونِ بدن پدید می‌آید، جز زخم و تَب که این دو از راه‌های مختلف دامنگیر انسان می‌شود.»

۲- و نیز فرمود:

أکْسِرُوا حَرَّ الْحُمَّی بِالْبَنَفْسَجِ وَ الْمَاءِ الْبَارِدِ فَإِنَّ حَرَّهَا مِنْ فَیْحِ جَهَنَّمَ. [۱] .

«حرارت تَب را با گُل بنفشه و آبِ سَرد فرو نشانید.»

۳- و نیز فرمود:

صُبُّوا عَلَی الْمحْمُومِ الْمَاءَ الْبَارِدِ فَی الصَّیْفِ، فَإنَّهُ یُسْکِنُ حَرَّهَا. [۲] .

«در تابستان بر انسان تَب‌دار آبِ سَرد بپاشید که حرارت بدن را تسکین می‌دهد.»

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج۵۹ ص۹۷ ح۱۳.

[۲] بحارالأنوار ج۵۹ ص۹۷ ح۱۳.

روش برخورد با دشمن شکست خورده

تمام فاتحان و سرداران پیروز، پس از شکست دشمن، به ارزش‌های اخلاقی توجّهی نداشتند، هرچه خواستند کردند، زدند و کشتند و غارت کردند و قتل عام نمودند.

در میان امّت اسلامی نیز قتل عام‌های معاویه، زیاد بن أبیه، حجّاج بن یوسف ثقفی، و غارت و قتل عام یزید در مدینه معروف است که تا سه روز فرمانده یزید (مسلم بن عُقبه) جان و مال و ناموس مردم مدینه را بر سربازان خود حلال کرده بود.

امّا علی علیه السلام در برخورد با دشمن، اصولگرا، خداگرا و پای بند به سنّت اسلامی بود،

با عفو عمومی، مردم بصره را امان داد، فراریان را تعقیب نکرد و عفو نمود، جان و مال مردم بصره را حفظ کرد و به هیچ کس اجازه تعرُّض نداد.

در آن روزگاران، بسیاری برای گرفتن غنائم جنگی به کمک می‌آمدند، که اینگونه از شیوه‌های رفتاری حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را نمی‌توانستند تحمّل کنند و بی‌صبرانه اجازه غارت اموال و کنیزی گرفتن زنان را می‌خواستند.

پس از پایان جنگ جَمَل و به هنگام تقسیم غنائم جنگی، عباد بن قیس با همان پیش داوری های موجود در جنگ‌های جاهلی بپاخاست و فریاد زد:

وَ اللَّهِ ما قَسَمْتَ بِالسَّوِیَّهْ

«ای امیرالمؤمنین علیه السلام تو به عدالت تقسیم نکردی.»

امام علی علیه السلام فرمود: چرا؟

گفت: مردم بصره برتو شوریدند، و جنگ کردند، هم اکنون شکست خوردند، باید اجازه دهی که اموالشان را بگیریم، و زنانشان را اسیر کنیم، تا همه با دست پر به قبائل خود بازگردیم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

یا أخا بَکْرٍ أنْتَ اِمْرِؤٌ ضَعیفُ الرَّأیِ

(ای برادر بکری، تو مردی هستی که در اندیشه و درک مسائل ناتوانی)

من هرگز کودکان را به گناه بزرگان عقوبت نخواهم کرد.

آنچه را که مردم بصره به میدان جنگ آوردند، من بین شما تقسیم کردم، امّا آنچه در خانه‌ها گذاشتند مال خودشان یا فرزندانشان می‌باشد، هرکس گناهی مرتکب شود کیفر می‌بیند، امّا بی‌گناه چه جُرمی دارد؟

من چنان کردم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس از فتح مکّه انجام داد،

من قدم برجای قدم پیامبر گذاردم، اگر سخن مرا قبول ندارید جواب دهید،

یکی از زنانی که در این جنگ اسیر شد، عایشه است، کدامیک می‌توانید عایشه را به عنوان سهم خود بردارید؟

أَیُّکُمْ یَأْخُذُ أُمَّ الْمُؤْمِنینَ فی سَهْمِهِ؟

در اینجا مردم از هر طرف برخاستند و گفتند:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام ما جاهل و نادانیم، و تو به احکام خداوند آگاهی داری، آنگونه که می‌خواهی عمل کن. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ امیرالمؤمنین علیه السلام ج۱ ص۱۹۱، و تاریخ طبری ج۳ ص۵۲۴، و وسائل الشّیعه ج۱۱ ص۲۵، و شرح ابن‌ابی‌الحدید ج۱ ص ۲۵۰.

روش برخورد با ابن ملجم مرادی

پس از بیعت مردم با امام علی‌علیه السلام، اصبغ بن نباته می گوید:

حاکم یمن گروهی را به سرپرستی ابن‌ملجم خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرستاد، تا از طرف مردم یمن بیعت کنند. همه بیعت کردند،

وقتی نوبت به ابن ملجم رسید، با بیاناتی رسا و شیوا، امام علی علیه السلام را ستود، و با افتخار تمام با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیعت کرد.

امام علی علیه السلام برای بار دوّم از ابن‌ملجم خواست که بیعت کند، و او چنین کرد،

تا خواست از مقابل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رد شود و سرجای خود بنشیند برای بار سوّم امام علی علیه السلام او را صدا زد و فرمود:

بیعت کن و دچار حیله و نیرنگ مباش و بیعت خود را نشکن.

ابن ملجم گفت:

«سوگند به خدا ای امیرالمؤمنین علیه السلام ندیدم که با دیگری چنین رفتاری داشته باشی.»

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با اشاره به او فهماند که تو بیعت می‌شکنی، و قاتل من خواهی بود،

روزها گذشت و ابن‌ملجم در مدینه مریض شد و چند هفته در منزل امام علی علیه السلام بستری و معالجه گردید و تا حادثه حکمیت از یاران حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود، از آن پس منافق شد و در گروه خوارج قرار گرفت. [۱] .

با اینکه امام علی علیه السلام قاتل خود را می‌شناخت، امّا هیچ گونه برخوردی با او نمی‌کرد، زیرا کسی را به جرم ناکرده مجازات نخواهند کرد.

امّا وقتی او را می‌دید شعر معروف معدیکرب را می‌خواند که:

أُریدُ حَیاتَهُ وَ یریدُ قَتْلی

غِدیرُکَ مِنْ خَلیلك مِنْ مُرادٍ

(من زندگی او را و او کشته شدن مرا می‌خواهد، و این نیرنگ بازِ دوست نما، از طایفه مراد است.) [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد شیخ صدوق ص۱۳.

[۲] شب‌های پیشاور ص۷۸۲ – و – دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام ص ۱۷۰ – و – منتهی الآمال ص۲۰۷.

راستگوئی و انزوا

خلیفه دوّم برای خلیفه پس از خودش نقشه‌ای داشت،

آنگونه که شش نفر را برای خلافت معرّفی کرد و به سربازان دستور داد، در شورای شش نفره بنشینند و یک نفر را انتخاب کنند، و اگر دو دسته شدند، نظر داماد خلیفه سوم، «عبدالرّحمن بن عوف» ملاک انتخاب است.

طلحه، حق خود را به خلیفه سوم، و زبیر به علی‌علیه السلام، و سعد وقّاص به عبدالرّحمن داد.

حال عبدالرّحمن با هرکدام بیعت کند، او خلیفه مسلمین است،

با اعلام عمومی، همه مردم در مسجد مدینه گِرد آمدند و عبدالرّحمن شرائطی را طرح کرد.

دست در دست علی علیه السلام گذاشت و گفت:

با تو بیعت می‌کنم که طبق دستور خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و برنامه زندگی و حکومتی خلیفه اوّل و خلیفه دوّم، حکومت کنی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نپذیرفت، و فرمود:

برأساس قرآن و اسلام و سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و اجتهاد شخصی خویش حکومت می‌کنم.

سپس عبدالرّحمن دست در دست خلیفه سوم گذاشت و شرائط را تکرار کرد.

خلیفه سوم پذیرفت و گفت:

آری، (گرچه به قولی که داد، از همان آغاز خلافت عمل نکرد.)

تا سه بار این حرکت ادامه یافت.

بار سوّم عبدالرّحمن خطاب به علی علیه السلام گفت:

«اکنون که دست من از دست تو خارج شود، خلافت هم از چنگ تو بیرون می‌آید.»

امام علی علیه السلام فرمود:

«بیرون بیاید، من نمی‌توانم دروغ بگویم، یا وعده دروغ بدهم.»

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به دروغ یک کلمه «آری» نفرمود و سال‌های طولانی دیگر در انزوا نشست، یعنی در سیاست توحیدی، هدف هرچند مقدّس باشد، وسیله را توجیه نمی‌کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] عبقریهٔ الامام ص۱۵۶.

روش برخورد با زردشتیان (مجوس)

در دوران حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از روزها بر منبر سخنرانی می‌کرد و فرمود:

سَلُونِی قَبْلَ أنْ تَفقِدُونِی

اشعث بن قیس پرسید:

با زردشتیان (مجوس) چگونه برخورد می کنید؟ در صورتی که پیامبری ندارند؟

حضرت فرمود:

نه، بلکه خداوند پیامبری به سوی آنان فرستاد.

پس ما از آنها، چون طرفداران دیگر ادیان آسمانی «جزیه» می گیریم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بهج‌الصّباغه ج۲ ص۶۴ نقل از توحید صدوق.

روش‌های تبلیغی امام علی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بگونه های مختلفی تبلیغ و امر به معروف می‌فرمود.

گاهی بالای منبر می‌رفت و خطابه ایراد می کرد،

و زمانی بر روی تپّه‌ای می‌ایستاد و مردم را نصیحت می‌فرمود،

یا بر روی سنگ بزرگی می‌ایستاد و سخنرانی می کرد.

و برخی از روزها سوار براسب درمیان بازار می‌رفت و تبلیغ می کرد.

و برای میهمانانش می‌ایستاد و صحبت می کرد،

یا پس از اتمام غذا، تکیه بر بالش می‌داد و صحبت می‌فرمود،

که ده‌ها سخنرانی و خطبه از آن حضرت باقی مانده است،

گرچه سید رضی‌قدس سره توانسته است ۲۴۱ سخنرانی آن حضرت را جمع آوری کند،

امّا مسعودی مورّخ معروف که صد سال قبل از سید رضی می‌زیست، نوشته است:

«مردم زمان ما بیش از چهارصد و هشتاد و اندی از خطبه‌های امام را حفظ دارند و از آن استفاده می کنند.» [۱] .

و گاهی به امام حسن علیه السلام یا امام‌حسین علیه السلام دستور می‌داد که تبلیغ کنند.

و یا دستور می‌داد که سخنان و اندرزهای حضرت را بنویسند و در میان مردم بخوانند. [۲] .

انگیزه امام علی علیه السلام در اکثر سخنرانی‌ها «امر به معروف» و «نهی از منکر» بود که مردم را به سوی نظارت و وحدت و همدلی فرامی‌خواند.

پی نوشت ها:

[۱] مروج الذّهب ج ۲.

[۲] جمهرهٔ الخطب نوشته احمد زکی، و الغارات، و الامامهٔ و السیاسهٔ ج ۱ ص ۱۵۴، ومسترشد ص ۹۵.

راه‌های اصلاح و سلامت جامعه

از آنجا که جامعه و زندگی اجتماعی یکی از عوامل مهمّ تربیتی محسوب می‌شود و سلامت و اصالت و رشد و کمال انسان‌ها به سلامت و اصلاح جامعه نیز بستگی دارد،

باید به جامعه روی آورد و راه‌های اصلاح و سلامت آن را شناخت،

و علل فسادزدگی و عقب ماندگی جوامع آلوده را شناسایی کرد،

و موانع رشد و ترقّی را از سر راه انسان‌ها برداشت.

از نظر نهج‌البلاغه سلامت و اصلاح جامعه را باید در نظم و اجرای قانون و مقرّرات کامل الهی و رعایت قوانین فردی و اجتماعی جستجو کرد که بی‌نظمی و هرج و مرج طلبی (آنارشیسم) و تجاوز به حقوق دیگران، فساد و تباهی و سقوط را در پی خواهد داشت.

امام علی علیه السلام در کلام ارزشمندی به ره‌آورد برقراری نظم اجتماعی و رعایت صحیح حقوق فرد و جامعه اشاره می‌فرماید:

فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِیةُ إِلَی الْوَالِی حَقَّهُ، وَأَدَّی الْوَالِی إِلَیهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَینَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّینِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلَی أَذْلَالِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذلِک الزَّمَانُ

(پس هرگاه که مردم حقوق حکومت را ادا کنند و حکومت نیز حقوق مردم را رعایت کند، حق و عدالت در میان آنها قوی و نیرومند می‌گردد و راه دین و دینداری استوار و جاودانه می‌شود و علائم تحقّق عدالت اجتماعی رخ می‌نماید. امور زندگی فرد و جامعه در مجرای اصلی خود قرار می‌گیرد و آنگاه جامعه و زمانه اصلاح می‌شود.) [۱] .

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با توجّه به ره‌آورد نظم اجتماعی، از بی‌نظمی‌ها هشدار می‌دهد که:

وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِیةُ والِیها، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِی بِرَعِیتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِک الْکَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَکَثُرَ الْإِدْغَالُ فِی الدِّینِ

(امّا آن گاه که رعیت بر حکومت خویش چیره گردد و یا حکومت و رهبر بر مردم ظلم روا دارد، نظم اجتماعی فرو می‌پاشد و نشانه‌های جور و ستم آشکار می‌گردد و اعمال ناروا در امور دین فراوان می‌شود.) [۲] .

چه نیکو سرودند که:

خدا آن ملّتی را سروری داد

که تقدیرش به دست خویش بنوشت

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۸/۲۱۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- روضه کافی ج ۸ ص ۳۵۲ ح ۵۵۰: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۲- منهاج البراعهٔ ج ۲ ص ۳۴۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۳- دعائم الاسلام ج۲ ص۵۴۱ ح۱۹۲۶: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه)

۴- بحارالانوار ج۳۴ ص۱۸۴ وج۲۷ ص ۲۵۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۵- ربیع الابرار ج۵ ص ۱۹۱ ح۱۸۶: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ه).

[۲] خطبه ۹/۲۱۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

روانشناسی عمومی

امام علی علیه السلام در حکمت ۱۹۷ نسبت به بیماری‌های روانی و راه‌های درمان آن فرمود:

إِنَّ هذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ کَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِکْمَةِ. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اسناد و مدارک حکمت ۱۹۷ به شرح زیر است:

۱- عقد الفرید ج ۶ ص ۲۷۹: ابن عبد ربه (متوفای ۳۲۸ هجری)

۲- اصول کافی ج۱ ص۴۸ ح۱: مرحوم کلینی (متوفای ۳۲۸ هجری)

۳- دستور معالم الحکم ص ۲۳: قاضی قضاعی (متوفای ۴۵۴ هجری)

۴- ربیع الابرار ج۱ ص۲۳ ب۱: زمخشری (متوفای ۵۳۸ هجری)

۵- نهایهٔ الارب ج ۸ ص ۱۸۱: نویری (متوفای ۷۳۲ هجری)

۶- بحار الانوار ج۶۷ ص۶۱ ح۴۱ ب۴۴: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

روانکاوی، روانشناسی درمانی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حکمت ۱۹۳ به شناخت روان و راه درمان و بکارگیری آن فرمود:

إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَإِقْبَالاً وَإِدْبَاراً، فَأْتُوهَا مِنْ قِبَلِ شَهْوَتِهَا وَإِقْبَالِهَا، فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِیَ. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اسناد و مدارک حکمت ۱۹۳ به شرح زیر است:

۱- صد کلمه برگزیده: ابو عثمان جاحظ (متوفای ۲۵۵ هجری)

۲- کتاب الکامل ج ۲ ص۵: مبرد (متوفای ۲۵۸ هجری)

۳- غرر الحکم ص ۱۱۳ ج ۲ ص ۶۰۲: مرحوم آمدی (متوفای ۵۸۸ هجری)

۴- بحار الانوار ج ۶۷ ص ۶۱: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری)

۵- مناقب خوارزمی ص ۳۷۶: موفّق بن احمد (متوفای ۵۶۸ه)

۶- انساب الاشراف ج۲ ص۱۱۵ ح۶۰: احمد بلاذری (متوفای قرن۳ه)

۷- وسائل الشیعه ج۴ ص۶۹ ب۱۶: مرحوم حر عاملی (متوفای ۱۱۰۴ه).

رونق علم نحو برای حفظ قرآن

علم نحو برای حفظ لغت از آشفتگی و تحریف، و نیز در معنای کلام عربی، اهمیتی بسیار دارد، تا آنجا که گاهی با تبدیل کسره به فتحه، معنای یک کلمه تغییر می‌کند که در بعضی موارد مستلزم کفر است. [۱] .

قوائد زبان عرب تا عصر خلافت حضرت امیر کشف و تنظیم نشده بود،

و نوشتن کلام عربی بدون اِعراب گذاری انجام می‌گرفت.

قرآن و سائر نوشته‌ها و نامه‌ها بدون اِعراب بود.

و مردم قانون «اِعراب گذاری» را نمی‌دانستند،

امّا کارِ آموختن قواعد زبان عرب، برای ساکنین جزیرهٔ العرب که با غیر عرب آمیزش نداشتند، به طور طبیعی انجام می‌گرفت، یعنی یک طفل عرب با یادگیری سخن گفتن، آن قواعد ساده را به آسانی می‌آموخت، به خصوص آنکه فرهنگ عرب قبل از اسلام در جاهلیت بسیار اندک و در حول یک زندگانی ساده دور می‌زد که عبارت بود از آب، نان، گوشت، شتر، صحرا، شمشیر، نَسَب، جنگ قبیله‌ای، و مانند آن.

پس از نزول قرآن کریم، فرهنگ عرب به فرهنگ اسلام تبدیل و دارای ابعاد گوناگونی شد که:

صفات پروردگار جهان

و شناخت انبیاء

و احوال قیامت

و اخلاق و احکام اسلامی و ارزش‌های اخلاقی به ان اضافه گردید،

لیکن پس از فتوحات مسلمانان و آمیزش آنان با افراد غیر عرب چونان ایرانیانِ ساکن شهر کوفه، که ایشان را حمراء می‌نامیدند.

و اهل سند و هند ساکن در بصره که ایشان را «سبابجه» و «زطّ» می‌نامیدند. [۲] .

و اقباط در اسکندریه

و هجرت مسلمان‌های عرب به کشورهای آفریقا و هند و سند و بلخ و بخارا، همه و همه عامل این شد که لغت عرب آشفتگی پیدا کرده بگونه‌ای که کودکان عرب بواسطه معاشرت با همسالان غیر عرب به جای آنکه زبان فصیح عرب را از قوم و قبیله خود بیاموزند، از کودکان غیر عرب می‌آموختند، علاوه بر آنکه گاهی مادران این اطفال زنانی بودند که در فتوحات از اقوام قبط و فرس و روم اسیر شده بودند و این کودکان سخن را از مادر غیر عرب، یا کلفت و نوکر غیر عرب، در خانه می‌آموختند.

در نتیجه چنان آشفتگی در زبان نسل جدید عرب پدید آمد که نزدیک بود به تدریج لغت عرب مانند زبان بعضی از ملل قدیمه از بین برود،

تا آنجا که جز معدودی از متخصّصین در هر عصر، نتوانند آن زبان را بدرستی پاس دارند و این مشکل پدید آمد که خواندن و فهمیدن قرآن و سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جز برای معدودی امکان نداشته باشد.

آغاز این آشفتگی‌ها در زبان عربی در نیمه اوّل قرن اوّل هجری بود.

ابوالاسود دوئلی که یکی از اصحاب و شاگردان حضرت امیر بود، داستان تأسیس علم نحو یا قانون اعراب گذاری در زبان عربی را چنین حکایت می‌کند:

روزی بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم، دیدم آن حضرت در حال فکر و اندیشه است، به من فرمود:

در شهر شما «کوفه» قرآن را غلط می‌خوانند. [۳] .

می‌خواهم کاری کنم تا لغت عرب از این آشفتگی بیرون آید.

گفتم:

یا امیرالمؤمنین اگر این کار را بکنید لغت عرب را زنده کرده‌اید.

بعد از چند روز خدمت آن حضرت رسیدم، نوشته‌ای به من داد که در آن زیربنای علم نحو را نوشته بود و از تقسیم کلمه به اسم و فعل و حرف و تعریف آنها شروع می‌شد.

سپس به من فرمود:

اَنِحُ نَحْوَه

به این نحو پیش برو.» [۴] .

ابوالاسود می‌گوید:

آنرا گرفته و به منزل رفتم و یک دوره قواعد نحو را برطبق راهنمائی و طرح حضرت نگاشتم و بعد آنرا به حضرت نشان دادم و تا آنکه اشکالاتش را رفع کرد.

مثلاً در اسماء مشبّهة بالفعل فرمود:

چرا کانَ را ننوشتی.

گفتم: نمی‌دانستم از آنهاست،

فرمود: از جمله آنهاست.

این قواعد نزد «ابوالاسود» بود و به سبب بخلی که داشت، آنرا به کسی نشان نمی‌داد و از آنجا که عالِم به ادبیات عرب بود والیان پس از حضرت امیر علیه السلام او را احترام می‌کردند.

از جمله این والیان زیادبن‌ابیه بود که از جانب معاویه ولایت عراق را در دست داشت.

زیاد فرزندش ابن زیاد را به شام نزد معاویه فرستاد.

ابن‌زیاد در سخن گفتن به زبان عربی ناتوان بود و غلط تلفّظ می‌کرد، چرا که مادرش سمیه از غیر عرب بود و حتّی پدر زیاد هم غلط گفتن او را درک نکرده بود.

معاویه که در مکّه بزرگ شده بود و از قبیله قریش که فصیح‌ترین قبائل عرب بود، اشتباه را تشخیص داد، و به زیاد نوشت که به پسرت سخن گفتن به زبان عربی را تعلیم بده، او غلط حرف می‌زند. [۵] .

زیاد کسی را فرستاد و ابوالاسود را احضار کرد و از او خواست قواعد زبان عرب را که حضرت امیر علیه السلام به او آموخته بود، برای تعلیم فرزندش در اختیار او بگذارد.

ابوالاسود نپذیرفت.

زیاد حیله‌ای بکار برد، کسی را واداشت تا در مسیر ابوالاسود قرآن را غلط بخواند،

او هم آیه سوّم سوره برائت را اینطور خواند

«إنَّ اللَّهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِکینَ وَ رَسُولِهِ»

(و رسولهُ را به کسر لام خواند)

صحیح آن رسوله به ضمّ لام است.

یعنی خداوند و رسولش از مشرکین بیزارند. [۶] ابوالاسود پس از شنیدن این غلط خوانی و تحریف قرآن، حالش دگرگون شد و تصمیم گرفت تا نحو را برای حفظ قرآن از تغییر و تبدیل به مردم تعلیم کند.

برای رسیدن به این هدف دو اقدام کرد:

پی نوشت ها:

[۱] نظیر این اثر در تغییر حرکات یک کلمه در زبان فارسی نیز هست، مانند آنکه با تبدیل ضمّه به فتحه در دو کلمه کُرد و تُرک معنی عوض می‌شود(کرد،ترک) البتّه این تأثیر در زبان عرب گسترده‌تر است.

[۲] رجوع شود به تاج‌العروس ترجمه کلمه(سبج) و (زط).

[۳] سبب آن همچنانکه گفتیم دور بودن شهر کوفه از مرکز قبائل عرب، و اختلاط اهالی آن با ایرانیانِ تازه مسلمان بود که به شهر کوفه مهاجرت کرده بودند و هر چند خلیفه دوّم، ابن مسعود، صحابی پیامبر را برای تعلیم قرآن به کوفه فرستاد ولی چون آنها عرب اصیل نبودند، قرآن را غلط می‌خواندند، علاوه براینکه نسل دوّم، تازه مسلمان‌های غیر عرب، قرآن را از غیر صحابی می‌آموختند در نتیجه اشتباهات بیشتری داشتند.

[۴] و بدین سبب علم اعراب گذاری را علم نحو می‌نامند.

[۵] وقتی امیرزاده‌ای که پدرش در تعلیم او کوشا بوده، زبان عربی را غلط تلفّظ کند، حال همسالان او در شهرهای کوفه و بصره و

نیز سخن گفتن نسل فاتحان عرب که ساکن شهرهای آفریقا و ایران بودند چگونه بوده است؟.

[۶] در زبان عربی این چنین با تغییر ضمّه و کسره و فتحه معنا تغییر می کند.

رفتار شناسی

در قرن اخیر که روانشناسی به صورت کلاسیک در دانشگاه های دنیا به بحث وبررسی گذاشته شد، ومباحث مربوط به آن بیشتر و بهتر شناسائی گردید.

جوانب دیگری از این علم ارزشمند کشف ومورد ارزیابی قرار گرفت که یکی از آنها «رفتار شناسی» است،

از علم رفتار شناسی که واکنش طبیعی بدن نسبت به افکار و احساسات درونی است

از آن در رشته قضائی و کیفری

و جرم شناسی

استفاده‌های فراوانی می کنند، چون به این حقیقت رسیده اند که آنچه در جان و دل و فکر و قلب آدمی است بگونه ای خود را در دست وزبان ورفتار ظاهری نشان خواهد داد و نیکو گفت:

«از کوزه همان برون تراود که در اوست»

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در چهارده قرن قبل، این حقیقت روشن «رفتار شناسی» را توضیح داده‌اند:

ما اَضْمَرَ اَحَدٌ شَیْئاً إِلاَّ ظَهَرَ فِی فَلَتَاتِ لِسانِهِ وَ صَفَحاتِ وَجْهِهِ

«کسی چیزی را در درونش پنهان نمی کند مگر آنکه آن چیز خود را زبان و حالات چهره‌اش آشکار می سازد» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۲۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

روان شناسی بالینی (درمانی)

امام علی علیه السلام در چهارده قرن پیش، هم به بیماری روانی اشاره فرمود و هم راه درمان را معرّفی کرد که:

اِنَّ هذِهِ الْقُلوب تَمَلُّ کَما تَمَلُّ الاءَبْدانُ فابْتَغوُا لها طَرائِفُ الحِکَم

«همانا این قلب ها افسرده می‌شوند چنان که بدن‌ها خسته و افسرده می‌شوند، پس برای درمان افسردگی روح ازسخنان حکمت آمیز و زیبا استفاده کنید» [۱] .

که امروزه با گوش دادن سخنان اخلاقی، عرفانی، پند واندرزهای حکیمانه، تلقین با عبارات حساب شده،درمان افسردگی روح، تحقّق می‌یابد که فرمود:

انَّ کلامُ الحُکماء اذا کان صواباً کان دواءً [۲] .

«همانا سخنان دانشمندان اگر درست باشد داروی شفا بخش است.»

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۹۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، –و – حکمت ۱۹۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] حکمت ۲۶۵ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

روانشناسی زن

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به زن، اظهار نظر زیبائی دارد که هیچکس در گذشته و آینده نتوانست و نمی‌تواند به زیبائی آن سخن براند،

امام علی علیه السلام با توجّه به ظرافت ها، و عواطف حسّاس روحی زن، و از اینکه از نظر اندام و جسم هم خداوند او را مظهر جمال و زیبائی فوق العاده‌ای قرار داد،

زن را به گُل تشبیه می‌کند و می‌فرماید:

اِنَّ الْمَرأَةَ رَیحانَة وَ لَیسَتْ بِقَهْرَمانَة

«همانا زن گل است، و چونان قهرمانان خشن و سخت نیست» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه اواخرنامه ۳۱، و وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۱۲۰، و روضهٔ المتّقین ج ۱۳ ص ۷۵.

رواج علم حدیث

کودتاگران سقیفه برای آنکه اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در انزوای کامل قرار دهند، دستور دادند:

«کسی نقل حدیث نکند.»

تا فضائل امام علی علیه السلام و عترت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به تدریج فراموش شود.

پس از جنگ جمل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به شهر کوفه آمد و ۱۵۰۰ نفر از صحابه را در کوفه منزل داد و آنان را به نقل و آموزش حدیث تشویق کرد.

روزی در مسجد کوفه اصحاب رسول خدا را سوگند داد که:

هرکس در حجّهُ الوداع روز غدیر خُم حضور داشت، و سخنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را شنید برخیزد و شهادت دهد.

تعداد زیادی از مردم برخاستند و شهادت دادند، و خطبه غدیر را به یاد آوردند.

پس از آن روز، هزاران نفر از صحابی رسول خدا که زنده بودند و روایات زیادی را از زبان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیده بودند، روایات و احادیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را در همه‌جا نقل می‌کردند، که روایات اسلامی رونق گرفت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ‌ابن‌کثیر ج۵ ص۲۱۱، و مسند احمد ج۱ ص۱۱۸ و ۱۱۹ و ج۴ ص ۳۷۰.

رهنمودهایی در طب و بهداشت

گرچه در جلد چهاردهم (امام علی علیه السلام و بهداشت و درمان) این بحث بگونه گسترده‌ای مورد ارزیابی و شناخت قرار گرفته است، امّا در اینجا به برخی از رهنمودها اشاره می‌گردد.

۱- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

به خوردن ماهی مداومت مکنید؛ زیرا بدن را آب و لاغر می‌کند. [۱] .

۲- خوردن گردو در گرمای شدید حرارت داخلی را تهییج، و در بدن ایجاد دمل می‌نماید، و خوردن آن در زمستان کلیه‌ها را گرم و برودت را دفع می کند. [۲] .

۳- هر گاه مسلمان ضعیف شود گوشت و شیر بخورد. [۳] .

۴- با خوردن بنفشه حرارت تب را بشکنید. [۴] .

۵- نخوردن شام موجب ضعف و خرابی بدن می‌شود. [۵] .

۶- شیر گاو دواست، و نیز فرمود: پیه‌های گاو دردآور و روغن و شیرش شفابخش است. [۶] .

۷- کسی که در اول صبح ۲۱ دانه کشمش بخورد مریض نمی‌شود. [۷] .

۸- سیب بخورید که معده را دبّاغی می کند. [۸] .

۹- خوردن گلابی قلب ناتوان را قوی و معده را پاکیزه می کند. [۹] .

۱۰- سعتر برای معده کرک می‌شود مانند کرکهای حوله. [۱۰] .

۱۱- در گرما به بر پشت نخوابید که آن پیه کلیه‌ها را آب می کند، و پاهای خود را به سفال نسایید که رگ جذام را تحریک می‌نماید. [۱۱] .

۱۲- قبل از خوردن غذا نمک بخورید، اگر مردم خواص نمک را می‌دانستند آن را بر ترياق مجرب مقدّم می‌داشتند. [۱۲] .

۱۳- طول دادن به هنگام تخلیه، بواسیر می‌آورد. [۱۳] .

۱۴- غدّه‌ها را از گوشت بیرون بیاورید که خوردن آنها رگ جذام را تحریک می کند. [۱۴] .

۱۵- در برابر خورشید قرار نگیرید که رنگ بدن را متغیر، لباس را پوسیده و بیماری پنهان را اشکار می‌سازد. [۱۵] .

۱۶- خوردن غذاهای رنگارنگ و متنوّع شکم را بزرگ و الیه‌ها را سست می کند. [۱۶] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الطعمه، باب السمک، حدیث۵.

[۲] فروع کافی، ج۶، ص۳۴۰، حدیث۱.

[۳] فروع کافی، ج۶، ص۳۱۶، حدیث۲.

[۴] فروع کافی، ج۶، ص۵۲۲، حدیث ۱۱.

[۵] فروع کافی، ج۶، ص۳۱۷، حدیث ۸.

[۶] فروع کافی، ج۶، ص۳۳۷، حدیث ۱.

[۷] فروع کافی، ج۶، ص۳۵۱، حدیث ۱.

[۸] فروع کافی، ج۶، ص۳۵۷، حدیث ۱۱.

[۹] فروع کافی، ج۶، ص۳۵۷، حدیث ۱.

[۱۰] فروع کافی، ج۶، ص۳۷۵، حدیث ۱.

[۱۱] فروع کافی، کتاب الزی، باب الحمام، حدیث ۱۹.

[۱۲] فروع کافی، ج۶، ص۳۲۶ حدیث۴.

[۱۳] خصال باب الواحد، حدیث ۶۵.

[۱۴] فروع کافی، ج۶، ص۲۵۴، حدیث ۵.

[۱۵] خصال، باب الثلاثة، حدیث ۴۴.

[۱۶] فروع کافی، ج۶، ص۳۱۷، حدیث ۸.

روش زیبا نویسی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به منشی خود عبیداللّه بن ابی رافع فرمود:

در دواتت لیقه بگذار زبانه قلمت را طولانی گردان، بین سطرهایت فاصله بینداز، و حروفت را نزدیک هم بنویس، زیرا رعایت این نکات بر زیبایی خط می‌افزاید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت ۳۱۵ معجم المفهرس محمد دشتی.

روش تمرکز فکری خطاط

آن حضرت علیه السلام نسبت به روش تمرکز فکر برای خط نویسی به کاتب خود فرمود:

روی زمین بنشین، و قلم را با انگشتانت بگیر و چشمانت را در صورتم قرار ده تا هرچه می گویم آن را در قلبت جای دهی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] طبقات النحاة السیوطی.

رهنمودهای نظامی

اندرزهای نظامی امام علی (ع) با وجود گذشت سالهای طولانی ارزش نظامی خود را از دست نداده است.

مولا در پندنامه‌ی خود به دو تن از فرماندهان سپاه «زیاد بن نصر» و «شریح بن هانی» که آنان را به فرماندهی شش هزار سرباز گماشته بود، چنین می گوید:

... و اعلما ان مقدمه القوم عیونهم، و عیون المقدمه طلائعهم، فایا کما ان تساما عن توجیه الطلائع، و لا تسیرا بالکتائب الا بتعبئه و حذر. فاذا نزلتم للتوقف فی منطقه ما، یکن ذلک حصنا حصینا،...

«۱- و بدانید که مقدمه‌ی سپاه چشم و گوش لشکر است و چشم و گوش مقدمه و پیشقراولان، گروه شناسایی است، و مبادا که از گسیل گروه شناسایی غفلت کنید.

۲- لشکریان را بدون آمادگی و هشیاری کامل پیش نبرید.

۳- اگر در جایگاهی توقف کردید، در پناهگاهی امن و بی‌خطر اردو بزنید.

۴- به هنگام شب نیزه‌ها را در پیرامون قرارگاه بچینید، و در طول اقامت به غفلت و تن‌آسایی فرونروید، ارتش خود را پاسداری کنید.

۵- هرگز نخوابید، مگر سبک یا نوبت به نوبت.

۶- هر روز مرا از حال خود با خبر کنید، و من- به خواست خدا- شتابان در پیش شما روانم، و تا زمانی که به نزد شما نیامده‌ام پیکار نکنید، مگر آنکه نبرد از سوی آنان درگیرد، یا- به یاری خدا- فرمان مرا دریافت دارید.

۷- در پیکارتان با هم دوست باشید، و شتاب مورزید، مگر آنکه پس از اتمام حجت با آنان فرصت مناسبی بدست آورید.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک نهج‌البلاغه، ص ۹۷.

روحیه‌ی سربازان

روحیه‌ی سربازان تاثیر قاطعی بر نتیجه‌ی جنگ دارد. سربازی که به حقانیت جنگیدن خود اطمینان دارد، می‌تواند بی‌هیچ تزلزلی در برابر گردانی از نفرات دشمن پایداری کند.

کارشناسان نظامی ۷۵ درصد از پیروزی را در گرو روحیه‌ی عالی ارتش می‌دانند و تنها ۲۵ درصد دیگر را به عواملی چون ساز و برگ و سازماندهی، آموزش نظامی و ارتباطات نسبت می‌دهند.

این نظر تنها در شرایط جنگی صائب نیست، بلکه درباره‌ی هر نوع مبارزه‌ای نیز صادق است.

بنابراین روحیه‌ی مجاهدان نقش تعیین‌کننده‌ای در پیشرفت و اثر بخشی فعالیت آنان دارد.

حال به این پرسش می‌رسیم که چگونه می‌توان روحیه‌ی افراد مبارز یا سربازان رزمنده را بالا برد؟

پاسخ آن است که: با داشتن یک جهان‌بینی روشن این امر امکان‌پذیر است، بدین منظور نکات زیرا را باید توضیح داد:

۱- خداوند یکتا بر همه‌ی بندگان خویش مسلط است و تنها اوست که عظمتش بیکران و سپاهیانش پیروز است و سربازی که جهاد می‌کند در پیکار خود تنها باید به خداوند متکی باشد.

۲- تاریخ نشان می‌دهد که با وجود انبوه بیشمار گمراهان، کسانی که به خداوند تکیه نموده و با دشمنان او رزمیده‌اند، پیروز شده‌اند. برای مثال پیامبران بر دروغزنانی که رسالت ایشان را انکار می‌کردند، فائق آمدند.

۳- از مرگ گریزی نیست، پس بهتر است انسان خود را برای آن آماده کند، به ویژه آنکه مرگ، منبع هراسها و دلهره‌هائی است که یگانه راه رهائی از آنها اطاعت از پروردگار است.

۴- دنیا محل گذر است و برای کسی بر جا نمی‌ماند. عمری که گذشت دیگر بازگشتی ندارد. دنیا چون روز یا ماهی است که سپری شده و فراسوی آن جز دوزخ یا بهشت چیزی نیست.

وقتی این حقایق را می‌دانیم رواست که هر آنچه خدا می‌طلبد با خشنودی بدو سپاریم. امام علی (ع) می‌فرماید:

احمده شکرا لانعامه، و استعینه علی وظائف حقوقه، عزیز الجند، عظیم المجد، و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، دعا الی طاعته، و قاهر اعداءه جهادا عن دینه، لا یثنیه عن ذلک اجتماع علی تکذیبه، و التماس لاطفاء نوره. فاعتصموا بتقوی الله...

«خدای را به پاس بخششهایش سپاس می‌گویم، و از او برای ادای حقوقش یاری می‌جویم که عظمتش بیکران و سپاهیانش پیروز است.

و گواهی می‌دهم که محمد (ص) بنده و فرستاده اوست. مردم را به پرستش او فراخواند و در جهاد در راه دین او بر دشمنان وی چیرگی یافت. همدستی گمراهان در انکار وی و تلاششان در خاموش کردن پرتوش در او کارگر نبود. در راه خداوند پرهیزکاری پیشه کنید که این ریسمان استوار است و پناهگاهی بلند و پایدار. مرگ را با سختی‌هایش پذیرا شوید، و پیش از آنکه فرارسد خود را مهیای آن سازید، و قبل از سررسیدنش آماده باشید. و رستاخیز همانا فرجام کار است، و این اندرزی می‌تواند بود برای عاقلان و عبرتی بهر جاهلان و پیش از فرارسیدن آن روز شما چه می‌دانید از تنگی گور، و شدت اندوه، و هراس برزخ، و لرزش‌های اضطراب، و درهم پیچی اندامها، و آکندگی گوشها از خاک و صداهای هولناک، و تاریکی مغاک و ترس عقاب، و فشار قبر، و

سختی سنگ گور؟

الله، ای بندگان خدا دنیا بر شما می‌گذرد چنانکه بر پیشینیان گذشت، شما و قیامت به یکدیگر همبسته‌اید و گویی قیامت با نشانه‌هایش پیش آمده و با درفشهایش نزدیک شده و شما را در مسیر خود نگاهداشته است، و پنداری با دلهره‌هایش سر رسیده و سینه‌اش را گسترانیده، و دنیا از فرزندان خویش دست شسته و آنان را از آغوش خود برانده است. چون روزی است که سپری شد یا ماهی که سرآمد، تازگی آن رنگ کهنگی گرفت و فربهی آن رو به لاغری گذاشت. در جایگاهی تنگ، با کارهایی درهم و آشفته که لهیبش سخت سوزان، نفیرش بلند، زبانه‌اش فروزان، ضجه‌اش خشم‌آگین، شعله‌اش سوزان، خموشی‌اش دور، هیمه‌اش آتشناک، وعده‌اش سهمگین، ژرفایش ناپیدا، کرانه‌هایش تاریک، ریگهایش گدازان و گذرانش رسوائی خیز است. اما «آنان که به خاطر رضای پروردگار پرهیزکاری پیشه کردند جملگی به بهشت روان می‌شوند». از عذاب در امانند و از عتاب بر کنار. از آتش دوزخ دوری گرفته‌اند و سرای بهشت با وجود آنان آرامش یافته است و آنان نیز و از جایگاه آسوده خود خرسندند. اینان آن کسانند که در دنیا کردارشان پسندیده و دیدگانشان گریان بود. شبهایشان در دنیا از فرط نیایش و آمرزش خواهی روز بود، و روزهایشان از پارسایی و وارستگی شب گردیده. پس خداوند پاداش آنان را ادا نمود و به بهشت بازگشت داد، چه سزاوار آن بودند که با شادکامی پایدار در سرایی جاویدان بیاسایند.

پس ای بندگان خدا (از راه حق بیرون نروید) که با رعایت آن، پیروزمند شما ظفر می‌یابد، و با پشت کردن به آن تباه کننده‌ی شما زیان می‌برد. با اعمال خود بر اجل خویش پیشی بگیرید، چه شما گروگان توشه‌ای هستید که به آخرت می‌فرستید، و به آنچه به جای آورده‌اید پاداش می‌گیرد، و بدانید که مرگ بر شما آنچنان فرود می‌آید که نه به بازگشت دست رسی خواهید داشت و نه از لغزش در امان خواهید بود. پروردگار، ما و شما را به طاعت خود و طاعت فرستاده‌اش بر گمارد و به برکت رحمتش ما و شما را ببخشاید.

بر جای و استوار و در برابر بلا شکیبا باشید! دست و تیغ خود را در هوای زبانهاتان به کار نیندازید و در کاری که خدا شتاب روا نداشته، مشتابید. بدانید که هر کس از شما با معرفت حق پروردگار خویش و پیامبر و اهل بیتش در بستر جان سپارد، شهید مرده است و پاداش او بر عهده‌ی خداست و مستحق ثواب نیت نیکوکاری خویش است، و نیت او جای شمشیر زنیش را می‌گیرد و هر چیزی را مدت و هنگام ویژه‌ای است.» [۱] (پس کارها را در وقت مناسب آن انجام دهید.)

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۳۲.

رزمندگان بازگشته از جبهه

شمشیر چه می‌ستاند؟

آنچه باقی می‌گذارد، بی‌تردید برای جبران آنچه برده، کافی است. امام علی (ع) می‌گوید:

بقیه السیف ابقی عددا، و اکثر ولدا.

«جهادگرانی که به فیض شهادت نایل نیامده‌اند از شمار باقی‌تر و از فرزند بیشترند» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه ، حکمت شماره‌ی ۸۱.

رهبری و جانشینی

در آستانه حرکت برای جنگ تبوک، به رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم گزارش دادند که:

احزاب سیاسی و گروههای منافق، قصد دارند در غیبت تو در شهر مدینه، دست به توطئه‌هائی بزنند و از فرصت به دست آمده سوء استفاده کنند.

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم برای جانشینی خود در مدینه، و هم برای ریشه کَن شدن توطئه‌ها، امام علی‌علیه السلام را انتخاب کرد تا در مدینه بماند.

و هرگونه توطئه‌ای را سرکوب کند.

با توجّه به لیاقت‌ها و مدیریت عالی حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام است که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم خطاب به آن حضرت فرمود:

أنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَهِٔ هارُونَ مِنْ مُوسی، الّا اَنَّهُ لا نَبِی بَعْدی

(تو از برای من به منزله هارون برای موسی هستی، جز اینکه پس از من پیغمبری نیست).

آنچه از این حدیث به اثبات می‌رسد تنها رهبری و جانشینی در روزهای غیبت پیامبر از مدینه نیست بلکه ماجرای مانور نظامی به سوی تبوک باعث شد تا امامت و ولایت امام علی‌علیه السلام را به جهانیان ابلاغ فرماید. [۱] .

این سخن پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم را برای علی‌علیه السلام (انتَ مِنّی بِمَنزلهِٔ هارونَ مِنْ موسی) جماعتی از صحابه روایت کرده‌اند و در نزد ما از ثابت ترین و صحیح ترین احادیث است؛

الف- و سَعْد بن ابی وقّاص نیز روایت کرده است.

ب- ابن ابی خَیثَمَهٔ [۲] و جابربن عبداللّه و اسماء دختر عمیس [۳] و ابن عبّاس و ابوسعید خِدری و اُمُّ سَلَمهٔ هم روایت کرده‌اند.

ج- تِرمذی گفته است:

ما را حدیث کرد قاسم بن دینار کوفی از ابونُعیم و او از عبدالسّلام بن حرب و او از یحیی بن سعد بن مُسیب و او از سعد بن ابی وقّاص که پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم به امام علی‌علیه السلام فرمود:

اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَهِٔ هارُونَ مِنْ مُوسی

و گفت: این حدیث، حدیثی است حَسَن و صحیح.

و گفت:

ما را حدیث کرد محمود بن غَیلان از ابواحمد زُبیری و او از شریک و شریک از عبداللّه بن محمّد بن عقیل و او از جابربن عبداللّه که پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم به امام علی‌علیه السلام فرمود:

انْتَ مِنّی بِمَنْزِلَهِٔ هارونَ مِنْ موسی، الّا اَنَّهُ لا نَبِی بَعْدی.

د- یحیی بن معین [۴] حدیث کرد که به ما گفت: مروان بن معاویه فزاری و او از موسای جُهنی و او از فاطمه‌علیها السلام که فاطمه‌علیها السلام فرمود:

از اسماء دختر عُمیس شنیدم که می‌گفت: از پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که به علی‌علیه السلام فرمود:

«انتَ مِنّی بِمَنْزِلَهِٔ هارُونَ مِنْ موسی اءلّا اَنَّهُ لا نَبی بَعْدی».

برای اطّلاع بیشتر از مدیریت نظامی امام‌علیه السلام به کتاب امام علی‌علیه السلام و امور نظامی و دفاعی جلد چهارم این مجموعه مراجعه شود.

پی نوشت ها:

[۱] منظور از جانشینی علی‌علیه السلام تنها برای اهل و عیال پیغمبرعلیه السلام نبود، بلکه چنانچه از خودِ حدیث بر می‌آید، مراد امامت و ولایت علی‌علیه السلام پس از پیغمبرعلیه السلام است.

[۲] نام او احمد بن زهیر بن حرب نسایی بغدادی و کنیه اش ابوبکر است. او مورّخ و از حافظان حدیث و از راویان ادب می‌باشد. محلّ تولّد و وفاتش در بغداد بوده است.(۲۷۹ - ۱۸۵) (الاعلام -۲۳ -۱).

[۳] اسماء دختر عمیس همسر ابوبکر است، مادر او هند دختر عوف می‌باشد. نخست جعفر بن ابی طالب بود و با او به سرزمین حبشه‌مهاجرت کرد. شوهرش جعفر ابن ابی طالب در روز موته کشته شد، سپس ابوبکر او را به ازدواج خود در آورد و چون ابوبکر در گذشت علی‌علیه السلام با او ازدواج نمود. او برای جعفر، عبداللَّه و محمّد و برای علی یحیی را بدنیا آورد. برخی از صحابه مانند خلیفه دوم و ابوموسی اشعری و ابن عبّاس از او حدیث روایت کرده‌اند. وی خواهر میمونه همسر پیغمبر است. وی پیش از آنکه رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در مکّه به خانه ارقم وارد شود اسلام آورد و با رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم بیعت نمود. او حدود سال ۴۰ هجری در گذشت. (تهذیب الاسماء - ۲۳۰ - ۱).

[۴] یحیی بن معین بن عون بن زیاد مکنّی به ابوزکریا از موالی بنی مره غطفان است. اصلش از انبار است. از ائمّه حدیث در زمان خویش بود. او پیشوایی ربّانی و عالم و حافظ بود و از محدّثان ثقه و استوار بود. ابن حنبل درباره او می گوید: هر حدیثی را که یحیی نشناسد، حدیث نیست. در مدینه وفات یافت و بر همان سریری که پیغمبر را غسل دادند غسل داده شد و در بقیع مدفون گردید. شعرا او را به سال ۲۳۳ هجری مرثیه گفته‌اند. به هنگام وفات هفتاد و هفت ساله بود.(تهذیب الاسماء ج۱، ص۱۵۹).

رعایت حقوق مجرم حد خورده

شخصی راپس از محاکمه و اثبات جرم به دست قنبر دادند تا حدّ شرعی را بر او جاری کند.

قنبر شلّاق را گرفت و سرگرم اجرای حد شرعی شد، پس از اتمام حد شرعی، عصبانی شده کنترل خود را از دست داد و سه ضربه شلاق، اضافه بر حدّ شرعی بر بدن مجرم نواخت،

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام که نظارت داشت؛

فَأ عادهُ عَلَی قَنْبَر ثَلاثَهِ أَسْواط

شلّاق را گرفت و سه ضربه بر بدن قنبر زد تا قصاص شود

که چرا اضافه بر حد شرعی، انسانی راآزرده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج۷، ص۲۰۶ - و وسائل الشّیعه، ج۲۹، ص۱۸۲.

رعایت حقوق اقلیت های مذهبی (اهل ذمه)

معاویه افسری به نام «سفیان بن عوف غامدی» را دستور داد تا به مرزهای کشور امام یورش آورد،

و با قتل و غارت ایجاد وحشت کند.

و مرد (غامدی) به شهر (انبار) حمله کرد وباغارت اموال رُعب و وحشت ایجاد کرد.

دراین میان زنان و مردان غیر مسلمان که در حمایت حکومت اسلامی بودند نیز آسیب دیدند

این خبر امام علی‌علیه السلام را بسیار نگران کرد، درحالیکه خشمناک بود و یک طرف عبای آنحضرت بر روی زمین کشیده می‌شد.

به «نُخیله» کوفه رفت،

ابتداء این خبر دردناک را بگوش همگان رساند که:

وَهـذَا أَخُو غَامِـدٍ وَقَدْ وَرَدَتْ خَیلُهُ الْأَنْبَارَ، وَقَدْ قَتَلَ حَسَّانَ بْنَ حَسَّانَ الْبَكْرِی، وَأَزَالَ خَیلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا. وَلَقَـدْ بَلَغَنِی أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ یـدْخُلُ عَلَی الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ، وَالْأُخْرَی الْمُعَاهَدَةِ، فَینْتَزِعُ حِجْلَهَا وَقُلْبَهَا وَقَلَائِدَهَا وَرُعُثَهَا، مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْإِسْتِرْجَاعِ وَالْإِسْتِرْحَامِ. ثُمَّ انْصَرَفُوا وَافِرِینَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلْمٌ، وَلَا أُرِیقَ لَهُمْ دَمٌ؛ فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِماً مَاتَ مِنْ بَعْدِ هذَا أَسَفاً مَا كَانَ بِهِ مَلُوماً، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِی جَدِیراً. [۱] .

(و اینک، فرمانده معاویه، (مرد غامدی) با لشگرش وارد شهر انبار شده و فرماندار من، «حسّان بن حسّان بکری» را کشته و سربازان شما را از مواضع مرزی بیرون رانده است.

به من خبر رسید که مردی از لشگر شام به خانه زن مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بود وارد شد، و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره های آنها را بغارت برد، در حالی که هیچ وسیله‌ای برای دفاع، جز گریه و التماس کردن، نداشتند لشگریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون اینکه حتّی یک نفر آنان، زخمی بردارد، و یا قطره خونی از او ریخته شود، اگر برای این حادثه تلخ، مسلمانی از روی تأسّف بمیرد، ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است.)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۷ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- المصنّف ج ۱۰ ص۱۵۴: عبدالرّزاق‌بن هشام (متوفای ۲۱۱ه)

۲- حیلة الأبرار ج۲ ص ۳۹۰: بحرانی (متوفای ۱۱۰۷ه)

۳- تاریخ دمشق ج۳ ص۳۲۲ و۳۵۹ وج۱ ص۳۰۵: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱ ه)

۴- تاریخ بغداد ج۱۲ ص۳۰۵: خطیب بغدادی شافعی (متوفای ۴۶۳ ه)

۵- تذکرة الخواص ص ۱۶۰: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ه)

۶- بحارالانوار ج۳۴ ص۱۹ و ۱۵۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه).

رعایت احترام زنان دشمن

در روزکاران امام، بسیاری از سربازان، و فرماندهان نظامی، زنان خود را در جنگها همراه می‌بُردند، که پس از شکست از اسیران جنگی بشمار می‌آمدند،

امام علی‌علیه السلام نسبت به زنان دشمن شکست خورده، کمال احترام را می‌گذاشت و حقوق آنها را رعایت می‌کرد.

که در آغاز جنگ صفّین به لشکریان خود فرمود:

وَلَا تَهِیجُوا النِّسَاءَ بِأَذًی، وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ، وَسَبَبْنَ أُمَرَاءَكُمْ، فَإِنَّهُنَّ ضَعِیفَاتُ الْقُوَی وَالْأَنْفُسِ وَالْعُقُولِ؛ إِنْ كُنَّا لَنُؤْمَرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَمُشْرِكَاتٌ؛ وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَیتَنَاوَلُ الْمَرْأَةَ فِی الْجَاهِلِیةِ بِالْفَهْرِ أَوِ الْهِرَاوَةِ فَیعَیرُ بِهَا وَعَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ.

(زنان را با آزار دادن تحریک نکنید هرچند آبروی شما را بریزند، یا امیران شما را دشنام دهند، که آنان در نیروی بدنی و روانی و

اندیشه کم توانند،

در روزگاری که زنان مشرک بودند مأمور بودیم دست از آزارشان برداریم، و در جاهلیت اگر مردی با سنگ یا چوب دستی به زنی حمله می‌کرد، او و فرزندانش را سرزنش می‌کردند.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۴ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی. که اسناد و مدارک آن به شرح زیر است:

۱- تاریخ ج۳ ص۸۲ ج۶: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه)

۲- کتاب صفین ص۲۰۳: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ ه)

۳- فروع کافی ج۵ ص۳۸و۱۲ و۳۳ و۳۸ و۴۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۴- مروج‌الذهب ج۲ ص۳۶۱ و۳۶۲ و۴۱۰: مسعودی (متوفای۳۴۶ه)

۵- کتاب الفتوح ج ۳ ص ۴۴: ابن أعثم کوفی (متوفای ۳۱۴ ه).

رعایت حقوق دشمن در جنگ

امام علی‌علیه السلام در آغاز جنگ به سربازان خود رهنمود می‌داد که:

إذا کانَتِ الْهَزیمَةُ بِإِذْنِ اللَّه

آنگاه که ما با یاری خدا پیروز شدیم و دشمن شکست خورد.

لَا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّی یبْـدَؤُوکُمْ، فَإِنَّکُمْ بِحَمْـدِ اللَّهِ عَلَی حُجَّةٍ، وَتَرْکُکُمْ إِیاهُمْ حَتَّی یبْـدَؤُوکُمْ حُجَّةٌ أُخْرَی لَکُمْ عَلَیهِمْ. فَإِذَا کَانَتِ الْهَزِیمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِراً، وَلَا تُصِیبُوا مُعْوِراً، وَلَا تُجْهِزُوا عَلَی جَرِیحٍ.

با دشمن جنگ را آغاز نکنید تا آنها شروع کنند، زیرا سپاس خداوندی را که حجّت با شماست، و آغازگر جنگ نبودن، تا آن که دشمن بجنگ روی آورد، حجّت دیگر بر حقّانیت شما خواهد بود، اگر به اذن خدا شکست خوردند و گریختند، آن کس را که پُشت کرده مکشید، و آن را که دفاع نمی‌تواند آسیب نرسانید، و مجروحان را نکشید. [۱].

که عناوین نامه ۱۴ به شرح زیر است:

آموزش اخلاقی در جنگ

۱- آغازگر جنگ نبودن لا تقاتلوهم حتّی یبدؤوکم نامه ۱: ۱۴

۲- پرهیز از کشتن فراریان فلاتقتلوا مدبرا نامه ۲: ۱۴

۳- پرهیز از آزار ناتوان‌ها ولاتصیبوا معورا نامه ۲: ۱۴

۴- پرهیز از کشتن مجروحان ولاتجهزوا علی جریح نامه ۲: ۱۴

۵- پرهیز از آزار رساندن به زنان و لاتهیجو النسّاء بأذی نامه ۲: ۱۴

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۴ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

رعایت حقوق مردم

از نظر سیاسی، اجتماعی، هم ملّت بر رهبری حقوقی دارد، و هم رهبر جامعه حقوقی بر عهده ملّت دارد که فرمود:

وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيةِ، وَحَقُّ الرَّعِيةِ عَلَى الْوَالِي، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لِكُلٍّ عَلَى كُلٍّ، فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأُلْفَتِهِمْ، وَعِزّاً لِدِينِهِمْ.

فَلَيسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوُلَاةِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيةِ.

(و در میان حقوق الهی بزرگ ترین حق، حق رهبر بر مردم، و حق مردم بر رهبر است، حق واجبی که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پایداری پیوند ملّت و رهبر، و عزّت دین قرار داد.

پس رعیت اصلاح نمی‌شود جز آن که زمامداران اصلاح گردند، و زمامداران اصلاح نمی‌شوند جز با درستکاری رعیت.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۱۶ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

رعایت حقوق فرهنگی، سیاسی

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در خطبه ۳۴ به ابعاد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی «حقوق متقابل رهبر و ملّت» اشاره می‌فرماید که:

أَيهَا النَّاسُ، إِنَّ لِي عَلَيكُمْ حَقّاً، وَلَكُمْ عَلَى حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَى فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَيئِكُمْ عَلَيكُمْ، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيلا تَجْهَلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيما تَعْلَمُوا.

وَأَمَّا حَقِّى عَلَيكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيعَةِ، والنَّصِيحَةُ فِى الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ، وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ، وَالطَّاعَةُ حِينَ آمُرُكُمْ.

حقوق متقابل مردم و رهبری

«ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقّی واجب شده است، حق شما بر من، آن که از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم، و شما را آموزش دهم تا بی‌سواد و نادان نباشید، و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید.

و امّا حقّ من بر شما این است که با من وفادار باشید، و در آشکار و نهان خیرخواهی کنید، هرگاه شما را فرا خواندم اجابت نمایید و فرمان دادم اطاعت کنید.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۹: ۳۴ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- تاریخ طبری ج۶ ص۵۱ وج۳ ص۱۲۴: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه)

۲- الامامهٔ السیاسهٔ ج ۱ ص ۱۵۰: ابن قتیبهٔ (متوفای ۲۷۶ ه)

۳- أنساب الاشراف ج۲ ص ۳۸۰ وص۳۷۹: بلاذری (متوفای ۲۷۹ ه)

۴- أنساب الاشراف ج ۱ ص ۱۹۹: بلاذری (متوفای ۲۷۹ ه)

۵- کتاب مجالس ص۱۴۶ م۱۸ ح۶: شیخ مفید استاد سید رضی (متوفای ۴۱۳ ه)

۶- کتاب تذکرهٔ ص۱۰۱: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ ه)

۷- اختصاص ص ۱۵۳: شیخ مفید استاد سید رضی (متوفای ۴۱۳ ه).

رهاورد حقوق متقابل

امام علی‌علیه السلام به ره آورد رعایت حقوق متقابل اشاره می کند که:

فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِیـةُ إِلَی الْوَالِی حَقَّهُ، وَأَدَّی الْوَالِی إِلَیهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَینَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِـجُ الـدِّینِ، وَاعْتَـدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَـدْلِ، وَجَرَتْ عَلَی أَذْلاَلِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذلِک الزَّمَانُ، وَطُمِعَ فِی بَقَاءِ الدَّوْلَهِ، وَیئِسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ.

(و آنگاه که مردم حق رهبری را اداء کننـد، و زمامـدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزّت یابـد، و راههای دین پدیدار، و نشانه‌هـای عـدالت برقرار، و سنّت پیامبرصـلی الله علیـه وآله پایـدار گردد، پس روزگـار اصـلاح شـود، و مردم در تـداوم حکـومت امیدوار، و دشمن در آرزوهایش مأیوس می‌شود.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۱۶ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

رعایت حقوق محرومان

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در میان انواع «حقوق متقابل اجتماعی» در نامه ۵۳ به رعایت حقوق محرومان می‌پردازد که:

ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَی مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَالْمَسْکَنَةِ الَّذِینَ یحِقُّ رِفْدُهُمْ وَمَعُونَتُهُمْ.

وَفِی اللَّهِ لِکُـلٍّ سَـعَةٌ، وَلِکُـلٍّ عَلَی الْـوَالِی حَـقٌّ بِقَـدْرِ مَـا یصْـلِحُهُ، وَلَیسَ یخْرُجُ الْـوَالِی مِنْ حَقِیقَـةِ مَـا أَلْزَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذلِـک إِلَّا بِالْإِهْتِمـامِ وَالْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ، وَتَوْطِینِ نَفْسِهِ عَلَی لُزُومِ الْحَقِّ، وَالصَّبْرِ عَلَیهِ فِیما خَفَّ عَلَیهِ أَوْ ثَقُلَ.

«قشر دیگر، طبقه پایین از نیازمندان و مستمندانند که باید به آنها بخشش و یاری کرد.

برای تمام اقشار گوناگون یاد شـده، در پیشـگاه خـدا گشایشـی است، و همه آنان به مقـداری که امورشان اصـلاح شود بر زمامـدار حقّی مشـخصّ دارنـد، و زمامدار از انجام آن چه خدا بر او واجب کرده است نمی‌تواند موّفق باشد جز آن که تلاش فراوان نماید، و از خدا یاری بطلبد، و خود را برای انجام حق آماده سازد، و در همه کارها، آسان باشد یا دشوار، شکیبایی ورزد.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۵۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تاریخ دمشق ج۳ ص۲۸۹ ح۱۳۱۱و۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ ه)

۲- بحارالانوار ج۱۷ ص۶۸ و ج۷۲ ص۹۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۳- من لایحضره الفقیه ج۴ ص۴۰۹: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۴- کتاب خصال ج۱ ص۱۰۲ باب ثلاثه ح۵۷: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۵- علل الشرائع ص ۱۷۸: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۶- غرر الحکم ج ۱ ص ۱۸۵ و ۱۹۹ و ۳۶۰: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه).

رعایت عدالت و تساوی نسبت به مردم

امام علی‌علیه السلام در رهنمودی به فرماندار خود «اسود بن قطبه» در نامه ۵۹ نوشت:

أَمَّا بَعْـدُ، فَإِنَّ الْوَالِی إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَنَعَهُ ذلِک کَثِیراً مِنَ الْعَـدْلِ، فَلْیکُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْـدَک فِی الْحَقِّ سَوَاءً؛ فَإِنَّهُ لَیسَ فِی الْجَوْرِ عِوَضٌ مِنَ الْعَدْلِ، فَاجْتَنِبْ مَا تُنْکِرُ أَمْثَالَهُ، وَابْتَذِلْ نَفْسَک فِیما افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَیک، رَاجِیاً ثَوَابَهُ، وَمُتَخَوِّفاً عِقَابَهُ.

وَاعْلَمْ أَنَّ الدُّنْیا دَارُ بَلِیةٍ لَمْ یفْرُغْ صَاحِبُهَا فِیهَا قَطُّ سَاعَةً إِلَّا کَانَتْ فَرْغَتُهُ عَلَیهِ حَسْرَةً یوْمَ الْقِیامَةِ، وَأَنَّهُ لَنْ یغْنِیکَ عَنِ الْحَقِّ شَیءٌ أَبَداً. وَمِنَ الْحَقِّ عَلَیکَ حِفْظُ نَفْسِکَ، وَالْإِحْتِسَابُ عَلَی الرَّعِیةِ بِجُهْدِکَ، فَإِنَّ الَّذِی یصِلُ إِلَیکَ مِنْ ذلِکَ أَفْضَلُ مِنَ الَّذِی یصِلُ بِکَ، وَالسَّلَامُ.

(نامه به أسود بن قطبه فرمانده لشکر حُلوان در جنوب شهر سرپُل ذهاب)

مسؤولیت‌های فرماندهی

«پس از یاد خدا و درود. اگر رأی و اندیشه زمامدار دچاردگرگونی شود، او را از اجرای عدالت بسیار باز می‌دارد، پس کار مردم در آن چه حق است نزد تو یکسان باشد. زیرا در ستمکاری بهایی برای عدالت یافت نمی‌شود، از آن چه که همانند آن را بر دیگران نمی‌پسندی پرهیز کن، و نفس خود را در آن چه خداوند بر تو واجب کرده است، وادار، در حالی که امیدوار به پاداش الهی بوده و از کیفر او هراسناک باشی

و بدان که دنیا سرای آزمایش است، و دنیاپرست ساعتی در آن نمی‌آساید جز آن که در روز قیامت از آن افسوس می‌خورد، و هرگز چیزی تو را از حق بی‌نیاز نمی‌گرداند.

و از جمله حقّی که بر توست آن که، نفس خویش را نگهبان باشی، و به اندازه توان در امور رعیت تلاش کنی، زیرا آن چه در این راه نصیب تو می‌شود، برتر از آن است که از نیروی بدنی خود از دست می‌دهی. با درود.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۵۹ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب طراز ج ۱ ص ۱۷۰: سید یمانی

۲- کتاب صفین ص ۵۷: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ ه)

۳- منهاج البراعهٔ ج ۳ ص ۲۰۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۴- غرر الحکم ج ۱ ص ۲۶۵: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)

۵- بحار الانوار ج۳۳ ص۵۱۱ ح۷۰۸: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۶- اعلام الدین ص۱۰۷ و۱۰۸: دیلمی (متوفای قرن۸ه).

رعایت سادگی در غذا

امام علی علیه السلام در ساده زیستی ضرب المثل بود،

از غذاهای ساده استفاده می کرد، غذائی می‌خورد که عموم مردم می‌خوردند.

سخت تلاش داشت تا با محرومان و فقراء هم نوا باشد، روزی برای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فالوده آوردند،

امام علیه السلام فالوده را میل نفرمود و اظهار داشت:

«چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فالوده نخورد، من هم از او اطاعت می کنم و نمی‌خورم.» [۱] .

زیرا در هوای گرم مدینه یا در کوفه تهیه فالوده از برف و شکر و دیگر ادویه‌های مورد لزوم، کار هر کسی نبود، و محرومان قدرت آن را نداشتند و چون فالوده غذای گروه خاصّی از جامعه بود، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم هم از آن استفاده نمی‌کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام هم برای رعایت سادگی در غذا و هم به جهت پیروی از سنّت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فالوده نخورد.

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغُمّه ص ۳۷.

رسیدگی به محرومان

امام علی علیه السلام رسیدگی به محرومان را تنها با دستورالعمل و فرمان انجام نمی‌داد، بلکه شخصاً به رفع مشکلات مردم می‌پرداخت.

نان و خرما را درون زنبیل می‌گذاشت و با دوش مبارک حمل می‌کرد و به فقراء می‌رساند

اصحاب و یاران می‌گفتند:

یا اَمیرالْمُؤمِنینْ، نَحْنُ نَحْمِلَهُ

«یا امیرالمؤمنین علیه السلام ما این بار را بر می‌داریم.»

حضرت پاسخ می‌داد که:

رَبُّ الْعِیالِ اَحَقُّ بِحَمْلِهِ

«رهبر امّت سزاوارتر است که بردارد» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کوکب درّی ج ۲ ص ۱۳۲.

رسیدگی به کودکان بی سرپرست

نقل ابن شهر آشوب :

ابن شهر آشوب از عبدالواحد بن زید نقل می‌کند که:

روزی در کنار کعبه به عبادت مشغول بودم، دختر کوچکی را دیدم که خدا را به حقّ امیرالمؤمنین علی علیه السلام سوگند می‌دهد، و نام و شخصیت امام علی علیه السلام را در قالب الفاظ و عباراتی زیبا بیان می‌دارد.

شگفت زده شدم، پیش رفتم و پرسیدم:

ای دختر کوچک، آیا تو خودت علی علیه السلام را می‌شناسی؟

پاسخ داد: آری

چگونه علی را نمی‌شناسم در حالیکه از آن روز که پدرم در صفّین به شهادت رسید و ما یتیم شدیم، علی علیه السلام همواره از ما حال می‌پرسید و مشکلات ما را برطرف می‌کرد.

روزی من به بیماری «آبله» دچار شدم، و بینائی خود را از دست دادم.

مادر و خانواده‌مان سخت ناراحت بودند، که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خانه ما آمد، مادرم مرا نزد امام علی علیه السلام برد و ماجرا را تعریف کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آهی کشید و شعری خواند و دست مبارک را بر صورت من کشید. فوراً چشمان من بینا شد و هم اکنون به خوبی اجسام را از فاصله‌های دور می‌بینم،

آیا می‌شود علی علیه السلام را نشناخت؟!» [۱] .

نقل عبدالواحد:

عبدالواحد بن زید نقل می کند که:

به زیارت حج رفتم، در وقت طواف دختر پنج ساله‌ای دیدم که پرده کعبه را گرفته، به دختری مثل خود می گفت:

قسم به آنکه به وصایت رسول‌اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم انتخاب شد؛

میان مردم احکام خدا را یکسان اجرا می کرد؛

حجّتش بر ولایت آشکار و همسر فاطمه مرضیه علیها السلام بود؛

مطلب چنین و چنان نبود.

از اینکه دختری با آن کمی سنّ، علی بن ابیطالب علیه السلام را با آن اوصاف تعریف می کرد در شگفت شدم که این سخنان بر این دهان بزرگ است!!

گفتم: دخترم آن کیست که این اوصاف را داراست؟

قالَتْ ذلِکَ وَاللَّه عَلَمُ الْأَعْلام وَ بابُ الْأَحْکام وَ قَسیمُ الْجَنَّةِ وَ النَّار وَ رَبَّانِی هـذِهِ الْأُمَّةْ وَ رَأسُ الْأَئِمَّةْ، أَخُو النَّبِی وَ وَصِیّهُ وَ خَلیفَتهُ فی أُمَّتِه ذلِکَ أَمیرُالْمُؤْمِنین عَلِی بْنُ أَبِی طالِب

گفت: او واللَّه بزرگ بزرگان، و باب احکام، و قسمت کننده بهشت و دوزخ، تربیت کننده این امّت، اوّل امامان، برادر و وصی و جانشین رسول‌اللَّه علیه السلام در میان امّت، او مولای من امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است.

با آنکه غرق تعجّب شده بودم، با خود می گفتم:

این دختر با این کمی سن این معرفت از کجا پیدا کرده است؟

این مغز کوچک این همه اوصاف عالی را چگونه ضبط کرده و این دهان کوچک این مطالب بزرگ را چطور اداء می کند؟!

گفتم:

دخترم علی علیه السلام از کجا دارای این صفات شد که می گوئی؟

پاسخ داد:

پدرم (عمّار بن یاسر) مولا و دوست او بود که در صفّین شهید شد، روزی علی علیه السلام به خانه ما به دیدار مادرم آمد، من و برادرم از آبله نابینا شده بودیم، چون ما دو یتیم را دید، آه آتشینی کشید و گفت:

ما انْ تأوَّهْتُ مِنْ شَیِیءٍ رُزیتُ بِهِ

کَما تَأَوَّهْتُ لِلأَطفالِ فِی الصَّغَرِ

قَدِمْتَ ولِدَهُم مَن کانَ یکْفُلُهُمْ

فِی النَّائِباتِ وَ فی الأَسْفارِ وَ الْحَضَرِ

«در هیچ مصیبتی که پیش آمده آه و ناله نکرده‌ام، مانند آنکه برای اطفال خردسال کرده‌ام.

اطفالی که پدرشان مرده، چه کسی کفیل و عهده‌دار آنها می‌شود؟

در پیشامدهای روزگار و در سَفَر و حَضَر»

آنگاه ما را پیش خود آورد، دست مبارک خویش را بر چشم من و برادرم مالید.

سپس دعاهائی کرد، دستش را پایین آورد که چشمان نابینای ما بینا شد.

اکنون من شتر را از یک فرسخی می‌بینم که همه‌اش از برکت او است، (صلوات خدا بر او باد).

کمربند خویش را باز کرده که دو دینار بقیه مخارج خود را به او بدهم از این کار تبسّمی کرد و گفت:

این پول را قبول نمی‌کنم، گرچه امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رفته ولی بهترین جانشین را در جای خود گذاشته است،

ما امروز در کفالت حضرت حسن مجتبی علیه السلام هستیم، او ما را تأمین می‌کند، نیازی نداریم: که از دیگران کمک قبول کنیم.

سپس آن دختر به من گفت:

علی علیه السلام را دوست می‌داری؟

گفتم: آری

گفت: بشارت بر تو باد، تو بر دستگیره محکمی چنگ زده‌ای که قطع شدن ندارد.

آنگاه از من جدا شد و این اشعار را زمزمه می‌کرد:

ما بُثَّ عَلِی فِی ضَمِیر فَتی

اِلَّا لَهُ شَهِدَتْ مَنْ رَبِّهِ النِّعَمُ

وَ لا لَهُ قَدَمٌ زَلَّ الزَّمانُ بِها

اِلَّا لَهُ ثُبِتَتْ مِنْ بَعْدِها قَدَمُ

ما سَرَّنی اِنَّنِی مِنْ غَیرِ شِیعَتِهِ

وَ إنْ لِی ما حَواهُ الْعَرَبُ وَ العَجَمُ [۲] .

«دوستی علی در قلب هیچ جوانمردی گسترش پیدا نکرده، مگر آنکه نعمت‌های خداوندی نصیب او شده است.

دوست علی علیه السلام، اگر روزگار قدمی از او بلرزاند، قدمی دیگر برای او ثابت می ماند.

دوست ندارم که من از پیروان علی نباشم در عوض مال همه عرب و عجم از آن من باشد.»

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب.

[۲] بحار الانوار ج ۴۱ ص ۲۲۱ – ۲۲۰، از بشارهٔ المصطفی ص ۸۶ – و – ابن شهر آشوب آنرا در مناقب تج ۲ ص ۳۳۴ باب اموره مع المرضی و الموتی بطور اختصار نقل کرده است.

رواج فرهنگ ازدواج موقت

یکی دیگر از راه‌های مبارزه با مفاسد اجتماعی و روابط نامشروع، مُتعه «ازدواج موقّت» است، زیرا بسیاری از زنان نمی‌توانند ازدواج دائم داشته باشند، فرزندانشان بزرگ و دارای داماد یا عروس هستند، و مشکلات فراوان خانوادگی مانع ازدواج دائم آنها است.

و بسیاری از مردان از نظر اجتماعی، شخصیتی، اقتصادی، سیاسی نمی‌توانند زنان متعدّد دائم داشته باشند یا مسافرند، و اقامت آنها در برخی از شهرها کوتاه است، امّا نیاز به همسر دارند تا دچار انواع محرّمات نشوند.

آیا اسلام فکری برای اخلاق جنسی زنان و مردان و جوانان جامعه نکرده است؟

یا عدّه‌ای به نام اسلام، بدعت‌هائی گذاشتند که سلامت جامعه اسلامی را مورد تهدید قرار داده است؟

در اسلام، ازدواج موقّت، برای صاحبان عذرهای گوناگون مطرح شده است، و در زمان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم با پیاده شدن احکام دین، با انواع مفاسد اجتماعی مبارزه می گردید که:

حلال الهی درست رواج پیدا کرد.

و ریشه‌های بسیاری از مفاسد خشکید.

امّا پس از سقیفه و بدعت های خلیفه اوّل و خلیفه دوّم، و سیاست تغییر احکام الهی، ازدواج موقّت نیز برداشته شد، و خلیفه دوّم آن را حرام اعلام کرد و آشکارا گفت که:

هرکس مُتعه انجام دهد، گردنش را خواهم زد.

با تعطیل شدن حکم خدا، و بر زمین ماندن بسیاری از مشکلات جنسی جوانان و زنان بی شوهر، دوباره روابط نامشروع رواج یافت که متعه تا زمان حکومت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به صورت ضدّ ارزش در آمد، و آن را یک امر خلاف اسلام می‌پنداشتند، که امام علی علیه السلام با تأسّف فرمود:

لَو لا ما فَعَلَ عُمَرُ بنُ الخَطَّاب فِی الْمُتْعَةِ ما زَنَی إلاَّ شَقِی

«اگر خلیفه دوّم حکم خدا را نسبت به متعه تحریف نمی‌کرد، هیچکس جز افراد جنایتکار مرتکب روابط نامشروع نمی‌شدند.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] روضهٔ المتقین ج ۸ ص ۲۶۶ – و – شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲۰ ص ۲۵ و ج ۱۲ ص ۲۵۳.

روش برخورد با نیازمند

حارث همدانی حاجتی داشت، به منزل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رفت، امام علی علیه السلام پس از سلام و احوال پرسی، فرمود:

آیا خواسته‌ای داری؟

حارث گفت: آری.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بلند شد و چراغ را خاموش کرد و فرمود:

ای حارث! چراغ را خاموش کردم که در برابر خواسته‌ات دچار ذلّت و خواری نشوی.

حال هر چه می‌خواهی بگو!

زیرا از پیامبر اکرم علیه السلام شنیدم:

اَلْحَوائِجُ أَمانَةٌ مِنَ اللَّهِ فِی صُدُورِ الْعِبادْ، فَمَنْ کَتَمَها لَهُ عِبادَةٌ وَ مَن أَفْشاها کانَ حَقّاً عَلَی مَنْ سَمِعَها أنْ یعْینَهُ

«خواسته‌های مردم در دل‌های بندگان امانت است، هرکس آن را پنهان دارد برای او عبادت نوشته می‌شود، و کسی که آن را آشکار کند، باید شنوندگان او را یاری کنند». [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بهج الصّباغه ج ۱۲ ص ۲۱۲.

رعایت حق همسفر ذمی

ذمّی به یهودیان و مسیحیانی می‌گویند که در پناه اسلام زندگی می‌کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در راه کوفه با یک نفر ذمّی همسفر گردید.

مرد ذمّی به آن حضرت گفت:

بنده خدا کجا می‌روی؟

امام پاسخ داد:

می‌خواهم به کوفه بروم.

بعد از مدّتی، مرد ذمّی به راه دیگری برگشت و خواست از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام جدا شود،

حضرت نیز مقداری به دنبال او راه رفت.

مرد ذمّی گفت:

بنده خدا مگر نگفتی که به کوفه می‌روی؟

امام علی علیه السلام فرمود: آری به کوفه می‌روم.

ذمّی گفت: راهی که می‌روم راه کوفه نیست.

حضرت علی علیه السلام فرمود: می‌دانم راه کوفه نیست.

گفت: پس چرا با من می‌آیی؟

فرمود:

قال لَهُ اَميرُالْمُومِنِين عليه السلام هذا مِنْ تَمامِ الصُّحْبَةِ اَنْ يشَيعِ الرَّجُلُ صاحِبَهُ هَنيئَةً اِذا فارَقَهُ وَ كَذلِكَ اَمَرَنا نَبِينا صلى الله عليه وآله وسلم

«کمال رفاقت آن است که شخص در وقت جدا شدن به احترام رفیق، مقداری او را مشایعت کند، پیامبر ما صلی الله علیه وآله وسلم به ما چنین یاد داده است»

مرد ذمّی گفت:

راستی آیا پیامبر شما چنین دستوری داده است؟

فرمود: آری

ذمّی گفت:

پس آنان که به او ایمان آورده‌اند در اثر این اخلاق پسندیده است، گواهی می‌دهم که من نیز بر دین تو هستم.

آنگاه با آن حضرت به کوفه آمد و چون امام را شناخت، اسلام آورد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی ج ۲ ص ۶۷۰ کتابُالعِشرة بابُ حُسنِ الصَّحابةِ.

روش استفاده از حیوانات

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اسبِ سواری من هرگز سرنگون نشد، زیرا به هنگام سواری بر روی زراعت کسی نراندم و کشتزار کسی را پایمال نکردم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیةالمتّقین باب ۱۳ فصل پنجم.

روابط نیکو با خویشاوندان

امام علی علیه السلام دارای عواطف والای انسانی بود و در روابط اجتماعی، همه را بهره‌مند می‌فرمود:

دعوت شام و نهار خویشاوندان را می‌پذیرفت و روابط گرم و محبّت آمیزی با آنان داشت.

خویشاوندان را به میهمانی دعوت می کرد و از آنها گرم پذیرائی می کرد.

به عیادت مریضان، خویشاوندان و دیگران می‌رفت.

در تولّد فرزند برای تبریک گفتن به منازل دوستان و یاران می‌رفت.

در میهمانی‌ها دست مهمان را می‌شست.

در مرگ یاران و خویشاوندان به تسلیت بازماندگان می‌رفت و به مصیبت دیدگان تسلیت می گفت. [۱] .

____

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۵۴ و ۲۹۱ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس ، محمد دشتی.

روش تبریک گفتن برای تولد فرزند

روزی برای تبریک گفتن به یکی از یاران که تازه صاحب فرزند شده بود، رفت و دیگران هم حضور داشتند.

یکی به پدر نوزاد گفت:

قدم این نوزاد قهرمان و یکّه سوار مبارک باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

اینگونه برای تولّد فرزند تبریک نگو، بلکه بگو:

شَکَرْتَ الْواهِبَ، وَ بُورِکَ لَکَ فِی الْمَوْهُوبِ وَ بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ رُزِقْتَ بِرَّهُ

«خدای بخشنده را شکر کن، و این فرزند بر تو مبارک باشد، امیدوارم بزرگ شود و از نیکوکاریهایش بهره گیری» [۱] .

____

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۵۴ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس ، محمد دشتی.

روش برخورد با اسیر

امام علی علیه السلام نسبت با اسیرانی که با امام علی علیه السلام جنگیدند

و در اسارت به سر می‌بردند

و نسبت به ابن ملجم، که حضرت را به شهادت رساند و پس از حمله به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اسیر شد و در زندان به سر می‌برد، فرمود:

اَلْبِسُوهُم مَمّا تَلْبَسُونَ وَ اَطْعِمُوا هُم مِمّا تَأکُلُونَ

«از لباس‌هایی که خود می‌پوشید به آنها بپوشانید و از غذاهایی که خود می‌خورید به آنها بخورانید.» [۱] .

____

پی نوشت ها:

[۱] روضهٔالواعظین ص ۱۳۱ مجلس ۱۰ – و – مناقب آل ابی طالب ۲ ص ۹۷.

رعایت عدالت نسبت به طرفین ادعا

شیخ طوسی نقل می‌کند که:

مردی به عنوان مهمان بر امام علی علیه السلام وارد شد وچند روزی پذیرائی شد، ونگفت که باشخصی دعوی کرده ودر فلان روز باید محاکمه شوند

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام آگاه شد چون باید قضاوت می‌کرد وعدالت رانسبت به طرفین دعوی رعایت می‌فرمود به مهمان خود فرمود:

اَخَصْمٌ أَنْتَ؟

آیا برای محاکمه وخصومت آمدی؟

پاسخ داد: آری

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

تَحَوَّلْ عَنَّا، إِنَّ رَسُولَ‌اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم نَهی أنْ یضافَ خَصْمٌ إِلَّا وَ مَعَهُ خَصْمُهُ

(اکنون از مهمانی ما خارج شو که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از پذیرائی یکی از طرفین دعوی نهی فرموده است). [۱] .

با اینکه امام علی علیه السلام در بزرگواری واکرام به مهمان شهرت داشت، امّا عدالت در قضاوت اصلی است که باید رعایت شود، و بر دیگر ارزش‌های رفتاری، برتری دارد.

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، ج۶، ص۲۲۶، باب آداب الاحکام، حدیث ۵۴۴: شیخ طوسی.

رشوه خواری

اشعث بن قیس، پدر زن امام مجتبی علیه السلام و از یاران امام بود که بعدها فریب معاویه را خورده و در تمام توطئه‌ها دخالت داشت،

دختر او «اسماء» امام مجتبی علیه السلام را به شهادت رساند،

و پسر او محمد اشعث در قتل مسلم و سپس در کربلا دخالت داشت.

در دوران زندگی امام علی علیه السلام، اشعث بامردی دعوا داشت و فردا می‌بایست در محکمه علی علیه السلام حاضر شده محاکمه گردد.

شب، حلوائی آماده کرده برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برد تااز این راه امتیازی برای محاکمه فردا به دست آورد.

امام علی علیه السلام در را گشود ونگاهی به حلوا کرد و فرمود:

وَأَعْجَبُ مِنْ ذلِکَ طَارِقٌ طَرَقَنا بِمَلْفُوفَةٍ فِی وِعَائِهَا، وَمَعْجُونَةٍ شَنِئْتُهَا، کَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرِیقِ حَیةٍ أَوْ قَیئِهَا، فَقُلْتُ: أَصِلَةٌ، أَمْ زَکَاةٌ، أَمْ صَدَقَةٌ؟ فَذلِکَ مُحَرَّمٌ عَلَینَا أَهْلَ الْبیتِ!

فَقَالَ: لَا ذَا وَلَا ذَاکَ، وَلکِنَّهَا هَدِیةٌ.

فَقُلْتُ: هَبِلَتْكَ الْهَبُولُ! أَعَنْ دِينِ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتَخْدَعَنِي؟ أَمُخْتَبِطٌ أَنْتَ أَمْ ذُو جِنَّةٍ، أَمْ تَهْجُرُ؟ وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا، عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضَمُهَا. مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يفْنَى، وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَى! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَقُبْحِ الزَّلَلِ. وَبِهِ نَسْتَعِينُ.

(و از این حادثه شگفت‌آورتر اینکه شب هنگام کسی به دیدار ما آمد [۱] و ظرفی سر پوشیده پر از حلوا داشت، معجونی در آن ظرف بود که از آن تنفّر داشتم، گویا آن را با آب دهان مار سمّی، یا قی کرده آن مخلوط کردند، به او گفتم: هدیه است؟ یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله حرام است.

گفت: نه، نه زکات است نه صدقه، بلکه هدیه است.

گفتم: زنان بچّه مرده بر تو بگریند، آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفریبی؟ یا عقلت آشفته شده یا جن زده شدی؟ یا هذیان می‌گویی؟ به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر آسمانهاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جوای را از مورچه‌ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد، و همانا این دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده شده دهان ملخ پَست‌تر است علی را با نعمت‌های فناپذیر، و لذّتهای ناپایدار چه کار؟!! به خدا پناه می‌بریم از خفتن عقل، و زشتی لغزشها، و از او یاری می‌جوییم.) [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نوشتند که اشعث بن قیس بود.

[۲] خطبه ۲۲۴ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

راه حل مشکلات فرزند دو سر

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام کودکی که دارای دو سر و دو سینه بر یک کمر بود، به دنیا آمد.

خانواده آن کودک میزان ارث او را از آن حضرت پرسیدند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

هنگامی که خواب است بر او فریاد زنند، اگر هر دو سَر با هم بیدار شدند یک نفر است و یک ارث می‌بَرد و اگر یکی بیدار و دیگری همچنان خواب ماند دو ارث می‌برد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج ۷ ص ۱۵۹ حدیث ۱، در کافی از بزنطی از ابوجمیله نقل کرده که می‌گوید:

در فارس زنی شوهردار را دیدم دارای دو سر و دو سینه بر یک کمر، که هر کدام نسبت به دیگری رَشک می‌برد. و نیز از دیگری نقل کرده که می‌گوید: مردی به این کیفیت دیدم که هر دو به بافندگی مشغول بودند. (فروع کافی ج ۷ ص ۱۵۹ حدیث ۲ و ۳.

رد گواهی یهود و پذیرش گواهی نصاری

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه «شقشقیه» را می‌خواند مردی نزد آن حضرت آمده و مسائلی سؤال کرد،

از جمله پرسید؛

دو نفر یهودی بر اسلام یهودی دیگر گواهی داده‌اند، آیا گواهی آنان پذیرفته می‌شود؟

آن حضرت علیه السلام فرمود:

نه؛ زیرا یهودیان کلام خدا را تغییر داده و گواهی دروغ می‌دهند. [۱] .

و نیز پرسیدند:

آیا گواهی دو نفر نصرانی بر اسلام یک نفر مجوسی پذیرفته می‌شود؟

آن حضرت فرمود:

آری؛ زیرا خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَلَتَجِدَنَّ اَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قَالُوا اِنَّا نَصاری»

«و می‌یابی نزدیکترین مردم را از نظر دوستی با اهل ایمان کسانی که گفته‌اند مائیم ترسایان، برای این که بعضی از آنان کشیشان و صومعه نشینانند و آنها از عبادت خدا تکبر نمی‌کنند» [۲] .

و کسی که از عبادت خدا تکبّر نمی‌ورزد گواهی دروغ نخواهد داد. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه، این میثم، ج۱، ص۲۶۹۸.

[۲] سوره مائده آیه ۸۲.

[۳] شرح نهج‌البلاغه، ابن میثم، ج۱، ص۲۶۹.

راز جنازه‌ای در محراب

یک روز خلیفه دوم برای نماز صبح وارد مسجد شد و چون گام در محراب نهاد شخصی را در برابر خود خفته یافت.

به غلام خود گفت تا او را برای شرکت در نماز بیدار کند.

چون غلام نزدیک شد او را در جامه زنانه مشاهده کرد و گمان کرد زنی از زنان انصار است که شب را به تهجّد گذرانده و سپس به خواب رفته است، امّا هرچه او را حرکت داد از جای برنخاست و چون پرده از روی او گرفت او را مردی جوان و خوش سیما یافت که جامه زنانه بر تن و زخمی جانکاه بر گلو داشت که هنوز خون از رگ‌های او روان بود.

خلیفه دوّم چون از این ماجرا با خبر شد دستور داد تا پیکر خون آلود را در یکی از گوشه‌های مسجد جای دادند.

بعد از نماز هرچه پیرامون آن جنازه مانده در محراب فکر کردند به جائی نرسیدند، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کمک خواستند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد تا بدن مقتول را دفن کنند و منتظر بمانند تا آنکه کودکی را در همین محراب به زودی خواهی دید که با یافتن آن کودک به راز قتل و هویت قاتل آشنا می‌شوی.

چون نُه ماه از آن ماجرا گذشت، یک روز به هنگام اداء نماز صبح، گریه کودکی از کنار محراب توجّه خلیفه را جلب کرد.

به غلام خود دستور داد:

تا کودک را بردارد و چون نماز صبح پایان یافت او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برد.

امام علی علیه السلام فرمود:

تا طفل را به زنی شیردِه از انصار سپردند و چون نُه ماه بر این ماجرا گذشت و عید فطر فرا رسید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به دایه فرمود:

کودک را درون مسجد ببر، هرگاه زنی به درون مسجد می‌آید و کودک را می‌بوسد و می گوید: «ای ستمزده، ای فرزندِ مادرِ ستمزده، ای فرزند پدر ستمکار،

او را دستگیر کن و به نزد من بیاور.»

دایه فرمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به کار بست و چون کودک را به نمازگاه برد زنی جوان که جمالی خیره کننده داشت او را آواز داد و گفت تو را به محمد بن عبداللّه صلی الله علیه وآله وسلم قسم می‌دهم که لحظه‌ای صبر کن.

چون دایه توقّف کرد، آن زن فرا رسید و کودک را گرفت و با شوق و شَعَف فراوان او را بوسید و گفت:

«ای ستمزده، ای فرزند مادر ستمزده، ای فرزند پدر ستمکار، چقدر به کودک من که مرگ او را از کنارم در ربود شباهت داری».

پس کودک را به دایه داد و خواست تا بازگردد.

دایه آستینش را گرفت و او خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بُرد.

آن زن داستان خود را اینگونه برای آن حضرت تعریف کرد؛

«من دوشیزه‌ای از انصارم،

پدرم عامر بن سعد خزرجی در میدان جنگ در رکاب پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم کشته شد،

و مادرم در دوران خلافت خلیفه اوّل بدرود زندگی گفت و مرا تنها به جای گذاشت تا از شدت غربت و رنج تنهائی با زنان همسایه مأنوس شدم،

یک روز در آن میان که با جماعتی از زنان مهاجرین و انصار بودم پیرزنی که تسبیح در دست و تکیه بر عصا داشت آمد و سلام کرد و نام یکایک از بانوان را پرسید، تا اینکه نوبت به من رسید.

گفت: نام تو چیست؟

گفتم: نام من جمیله است.

گفت: دختر کیستی؟

گفتم: دختر عامر انصاریم.

گفت: پدر نداری؟

گفتم: نه

گفت: شوهر کرده‌ای؟

گفتم: نه.

در این موقع نسبت به من اظهار رحم و محبّت کرد و بر حال زارم گریست و گفت:

آیا زنی را می‌خواهی که با او مأنوس شوی و او تو را خدمت و کمک کند؟

گفتم: آری.

گفت: اینک من حاضرم تا برای تو مادری مهربان باشم.

من از شنیدن سخنان او خوشحال شدم و گفتم:

به خانه من بیا خانه خانه تو و فرمان از آن تو است،

پیر زن به خانه آمد و آب طلبید و وضوء گرفت،

در این هنگام مقداری نان و خرما و شیر پیش او حاضر کردم و او را به صرف طعام فراخواندم، چون آن غذاها را دید، سخت گریه کرد،

از علّت گریه‌اش پرسیدم،

گفت:

دخترم، طعام من مقداری نان جو و اندکی نمک است.

آنگاه بار دیگر گریه آغاز کرد و گفت:

اکنون زمان صرف طعام من نیست، بگذار تا نماز عشاء را بگذارم، سپس به نماز برخاست.

چون نماز عشاء را خواند، مقداری نان جو و اندکی نمک حاضر کردم و چون طبق را در برابر او نهادم مقداری خاکستر طلبید و با نمک بیامیخت و سه لقمه از آن برگرفت و بار دیگر به نماز برخاست و تا طلوع فجر همچنان به نماز و دعا پرداخت.

چون سپیده دمید، نزد او رفتم و سرش را بوسه زدم و گفتم:

از خدا مسئلت کن تا مرا بیامرزد، زیرا دعای تو رد نخواهد شد.

گفت:

تو دوشیزه‌ای زیبائی و من چون از خانه بیرون شوم بر تنهائی تو بیم دارم، از اینرو تو به همدمی نیازمندی.

من دختری خردمند و دانا و عابد و پارسا دارم که از تو بزرگ‌تر است، هرگاه بخواهی او را نزد تو می‌آورم تا یار و غمگسار تو باشد؟

گفتم: این که سئوال ندارد، اختیارم دست شماست.

زن از خانه بیرون رفت و ساعتی بعد تنها بازگشت.

گفتم: چرا خواهر مرا به همراه نیاوردی؟

گفت: دختر من با کسی دمساز نمی‌شود و آمد و رفت زنان مهاجرین و انصار به خانه تو او را از عبادت باز می‌دارد.

گفتم: من عهد می‌کنم که تا او در خانه من باشد هیچکس را به خود راه ندهم.

پیر زن بار دیگر از خانه بیرون رفت و چون ساعتی گذشت با زنی که روی خود را سخت پوشیده بود و جز چشمانش چیزی پیدا نبود، بازگشت، لیکن آن زن بر در حجره من ایستاد.

گفتم: چرا وارد نمی‌شوی؟

پیر زن گفت: شدّت شادی دیدن تو گام‌های او را از حرکت بازداشته است.

گفتم: هم اکنون من می‌روم و قفل بر در خانه می‌نهم تا بیگانه‌ای به درون نیاید.

آنگاه چون دَرِ خانه را بستم، دست به دامن زن جوان زدم و گفتم:

نقاب از رخ بردار.

امّا او جوابی نداد،

وقتی مقنعه را از سَرَش گرفتم، در برابر خود مردی جوان یافتم که ریشی سیاه و دست و پائی خضاب شده و لباسی زنانه بر تن داشت از تماشای این منظره سخت ترسیدم و بر سرش فریاد زدم؛ که از خانه من بیرون برو.

آیا از خشم خلیفه دوم نمی‌ترسی.

آنگاه قدمی به عقب گذاردم تا از کنار او دور شوم، لیکن مرا مهلت نداد و آبروی مرا بُرد.

از شدّت مستی بیهوش بر زمین افتاد،

در این حال کاردی که در کمر بسته بود، درخشید و من آنرا برگرفته و بی‌درنگ گلوگاهش را قطع کردم و گفتم:

«خدایا تو میدانی که او به من ستم کرد و مرا رسوا ساخت و پرده عفّتم را درید و من کار خود را به تو واگذار کردم،

ای کسی که چون بنده‌ای کارش را به او باز گذارد، بی‌نیازش خواهی ساخت،

ای خدای پرده پوش و ای خالق رازدار.

و چون شب شد، پیکرش را برداشتم و در محراب مسجد افکندم.»

چون زن جوان داستان خود را تعریف کرد، خلیفه دوم زبان به مدح و ثنای امیرالمؤمنین علیه السلام گشود و گفت:

من خود گواهم که پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

«من شهر علم هستم و علی دروازه آن شهر است»

و نیز فرمود:

«برادر من علی به زبان حق سخن می‌گوید»

سپس رو به امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و گفت:

حکم این قضیه چیست.

امام علی علیه السلام فرمود:

«امّا مقتول در این قضیه خون‌بهائی ندارد، زیرا مرتکب گناهی بزرگ شده است،

و این زن هم مستوجب کیفری نیست، زیرا در انجام این عمل زشت مجبور بوده است.»

سپس رو به زن جوان کرد و فرمود:

«وظیفه تو است که پیر زن جنایتکار را به دادگاه عدالت حاضر کن تا به سزای اعمال خود برسد.»

زن انجام آن وظیفه را برعهده گرفت.

چند روز بعد پیرزن دستگیر شد و امام فرمان داد تا آن پیرزن حیله‌گر و نیرنگ باز را سنگسار کردند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] عدالت و قضاء در اسلام، ص۲۹۶ - و در قضاوتهای محیر العقول، ص۷۹ می‌نویسد پسر آن زن بزرگ شد و در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین شهید شد. کیفر کردار، ج۱، ص۲۴۱.

رفع تهمت از دختری یتیم

امام صادق علیه السلام نقل فرمود که:

در زمان خلیفه دوم دختر یتیمی را تهمت زدند که وی زنا کرده است.

جریان او چنین بود که تاجری در مدینه برای کسب و کارش بیشتر به مسافرت می‌رفت،و برای اینکه همسرش تنها نماند دختر یتیمی را به خانه‌اش آورده و در کنار همسرش قرار می‌داد.

چون آن دختر بزرگ شده و به کمال و جمال رسید، همسر آن تاجر از عاقبت کار ترسید، و نگران شد که شوهرش سرانجام با آن دختر ازدواج خواهد کرد.

برای جلوگیری از این کار، روزی در غیاب شوهرش به آن دختر شراب خورانید،

و آنگاه که مست شد و بکارت او را از بین بُرد، وقتی تاجر از سفر بازگشت به او گفت:

دختر زنا داده است!

سرانجام شکایت به خلیفه دوم تسلیم شد، و زنان همسایه نیز شهادت دادند که با چشم خود دیده‌اند که آن دختر بی‌چاره زنا داده

است!

و او نیز از خودش دفاع کرد و گفت:

من با کسی خلاف نکرده‌ام.

سرانجام خلیفه دوم از قضاوت عاجز ماند و برای حل این موضوع به علی بن بیطالب مراجعه کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آن زن پرسید:

آیا شما بینه و حجّت دارید که این دختر زنا داده است؟

آن زن همسایه‌های خود را معرفی کرد و گفت:

اینها دیده‌اند که این دختر کار خلاف کرده است.

امام علی علیه السلام شمشیرش را از غلاف در آورد و بر روی زانواهایش قرار داد، و سپس فرمود:

زنان همسایه را جداگانه در جاهائی نگهدارند.

و خطاب به زن فرمود:

حقیقت را بگو.

امّا زن بر دروغ خود اصرار می‌ورزید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سپس یکی از زنان شهود را حاضر کرد و به او گفت:

مرا می‌شناسی؟ من علی بن ابیطالب هستم و این هم شمشیر من است.

زن قبلی ماجرا را گفته است، و من به او امان داده‌ام، و تو اگر راست نگوئی، با شمشیرم تو را أدب خواهم کرد.

زن گفت:

یا امیرالمؤمنین! این دختر زنا نکرده است، بلکه چون زنِ تاجر نگرانِ جمال و کمال آن دختر بود، و می‌ترسید که شوهرش با وی ازدواج کند، از این جهت او را مَست کرد و بکارت وی را پاره کرد.

حضرت تکبیر گفته و فرمود:

من اوّلین کسی هستم که در میان شهود فاصله انداخته و ازاین راه حقیقت را فاش کردم و کسی جز «دانیال» پیامبر چنین کاری نکرده است.

آنگاه زنِ تاجر به سزای عمل خود رسید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج ۷ ص ۴۲۵.

روش صحیح کیفر دادن

امام علی علیه السلام در کیفر دادن افراد مجرم، شیوه های اخلاقی، روانی را بگونه ای بکار می گرفت، که مجرم پس از مجازات نیز از ارادتمندان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می گرفت زیرا:

- در مجازات شتاب نمی کرد
- در چند مرحله اعتراف می گرفت

و زشتی گناه انجام شده را تذکّر می‌داد.

– در مجازات عقده زدائی نداشت و تنها حدّ شرعی را رعایت می کرد.

تا قنبر در شلّاق زدن مُجرمی ۳ عدد اضافه زد، امام علی علیه السلام او را قصاص کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چونان پدری دلسوز با مجازات شده رفتار می‌نمود،

و مانند طبیبی شفا دهنده بود،

که پس از اجرای حدّ یا قطع انگشتان دست دزد، از ستایش گران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شدند.

به یک نمونه توجّه کنید:

شخصی به نام «اَفْلح» در مشکلات سخت زندگی سرانجام به دزدی آلوده شد.

پس از دزدی ناراحت و پشیمان شد،

خدمت امام علی علیه السلام رفت و چند بار اعتراف کرد،

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حدّ شرعی را با قطع چهار انگشت او، جاری کرد.

یکی از فرصت طلبان به نام «ابن کوّا» که از خوارج نهروان بود، تلاش کرد تا او را وسوسه کند و علیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بشوراند، گفت:

آه چه کسی انگشتان تو را قطع کرد؟ چقدر بی رحم بود؟

ناگهان «افلح» در میان مردم بازار بپاخاست و شروع به مدح و ستایش امام علی علیه السلام کرد و گفت:

(قَطَعَ یمینی اِمامٌ حَنَفِی، بَدْرِی، اُحُدِی، مَکِی، مَدَنِی، اَبْطَحِی، هاشِمِی، قُرَشِی

قَطَعَ یمینی اِمامُ التُّقی،وَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفی، شَقیقُ النَّبِی الْمُجْتَبی، لَیثُ الثُّری، غَیثُ الْوَری، حَتْفُ الْعِدی وَ مِصْباحُ الْهُدَی)

(دست مرا امامی قطع کرد که یکتا پرست ومبارز بدر و اُحُد است ودر مکه ومدینه وسرزمین ابطح معروف است، از قبیله بنی هاشم و قریش است.

دست مرا امام پرهیزکاران، پسر عموی پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم میوه دل رسول خدا، شیر بیشه شجاعت، عامل رحمت امّت، و کوبنده دشمن، و چراغ هدایت، قطع کرد.)

همه مردم با شگفتی او را تحسین کردند.

وقتی این خبر به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید او را طلبید و مورد محبّت قرار داد.

آنگاه خطاب به ابن کوّا فرمود:

ای فرزند کوّا، ما را دوستانی است که اگر آنان را قطعه، قطعه کنیم، جز بر دوستی آنان نیفزاید، و ما را دشمنانی است که اگر عسل در گلوی آنان بریزیم، جز بر دشمنی و کینه توزی آنها نمی‌افزاید. [۱] .

____

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج۴۱، ص ۲۰۴ – و ناسخ امیرالمؤمنین‌علیه السلام، ج۴، ص۱۷۳.

رعایت اصول انسانی در اجرای حد شرعی

شخصی را خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند تا حدّ شرعی بر او جاری کند.

امام علی علیه السلام مشاهده فرمود که بدن آن فرد جانی زخم است، پس از اجرای حدّ خودداری کرد و فرمود:

أَخِّرُوهُ حَتّی تَبْرَأَ

(او را ببرید تا زخمهای بدنش بهبود یابد.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] النّهایهٔ، ج۲، ص۱۳۴ – و وسائل الشّیعه، ج۲۸، ص ۳۰.

رد دلائل اهل سنت

أفمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون؟

(سوره یونس آیه ۳۵)

دلیل یکم ـ چون ابو بکر نسبت برسول خدا فداکاری کرده و هنگام هجرت با او سفر کرده و مصاحب او و رفیق غار بود لذا از روی در قرآن نام برده شده و این فضیلت دلیل شایستگی او بر خلافت میباشد.

رد دلیل فوق ـ اولا چنانکه در فصل یکم این بخش بثبوت رسید امامت و جانشینی رسول خدا منشأ الهی دارد و امام باید از جانب خدا تعیین شده و بوسیله پیغمبر بمردم ابلاغ گردد همانطوریکه برابر آیه تبلیغ در غدیر خم تعیین و ابلاغ گردیده است.

ثانیا مسافرت ابو بکر با آنحضرت طبق قرار قبلی نبوده بلکه تصادفا در راه باو برخورد کرده بود و طبری در جزء سیم تاریخ خود مینویسد که ابو بکر از عزیمت پیغمبر اطلاعی نداشت.

ثالثا نفس مصاحبت دلیل فضیلت نمیشود زیرا حضرت یوسف نیز در زندان عزیز مصر با دو نفر کافر که بارباب انواع قائل بودند مصاحب بود که در اینمورد خداوند از قول او فرماید: یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیر ام اللهالواحد القهار؟ ای دو مصاحب و رفیق من آیا خدایان متفرق (که شما قائلید) بهترند یا خدای یکتای قاهر؟) پس ممکن است دو نفر هم که با هم تضاد عقیده دارند با هم یار و مصاحب شوند.

رابعا این سخن که از ابو بکر در قرآن یاد شده دلیل بر مذمت و طعن او است نه دلیل بر فضیلت او زیرا آیه شریفه چنین است: فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا. یعنی خداوند پیغمبرش را موقعیکه کافران او را (از مکه) بیرون میکردند یاری نمود و یکی از آندو تن (رسول خدا) که در غار بودند برفیق و همسفر خود (بابو بکر که از ترس مشرکین مکه پریشان و مضطرب بود) گفت اندوهگین مباش که خدا با ما است.

از بیان آیه معلوم میشود که ابو بکر از این مصاحبت و مرافقت اتفاقی پشیمان بوده با اظهار عجز و بیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را ناراحت مینمود و آنحضرت او را دلداری میداد. و اینجا سؤالی پیش میآید که آیا حزن و اندوه ابو بکر برای خدا بوده و عمل نیکی محسوب میشد یا بر عکس صرفا از ترس جان خود اندوهگین بود؟

اگر حزن او در راه خدا بود چرا پیغمبر او را از عمل نیک منصرف میکرد و اگر از ترس جان خود بود در اینصورت این آیه نه تنها بر فضیلت او دلالت ندارد بلکه بز دلی و ترسوئی او را میرساند که در نتیجه این جبن و ضعف پیغمبر را نیز ناراحت میکرده است و خداوند هم در آن غار مخوف پیغمبر را مورد لطف و توجه قرار داده و هیچگونه ارزشی بمصاحبت ابو بکر قائل نشده است زیرا در دنباله آیه مزبور فرماید: فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها. پس خداوند آرامش خاطر بر پیغمبرش نازل فرمود و او را با سپاههای غیبی که شما ندیدهاید تأیید نمود. طرفداران ابو بکر میگویند خداوند آرامش و سکون خاطر را بابو بکر فرستاد نه برسولش زیرا آنحضرت احتیاجی بآرامش نداشت در پاسخ میگوئیم دنباله آیه میفرماید و او را بلشگرهای غیبی تأیید کرد و چون مؤید بلشگرهای غیبی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است بنا بر این نزول سکینه هم در باره آنحضرت است چنانکه در اول آیه هم میفرماید فقد نصره الله یعنی موقع خروج از مکه هم فقط پیغمبر مورد نصرت خدا بوده نه ابو بکر.

اما اینکه میگویند پیغمبر احتیاجی بآرامش نداشت خداوند در همان سوره صریحا نزول سکینه را در جنگ حنین به پیغمبر بیان فرموده است آنجا که فرماید: ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین آنگاه خداوند سکون و آرامش را بر رسول خود و مؤمنین نازل فرمود.) پس همچنانکه در این آیه علاوه بر رسول خدا بر مؤمنین هم سکینه نازل شده است در آنجا نیز اگر ابو بکر هم مشمول مفاد آن آیه بود از او هم نام برده میشد و آیه چنین نازل میگشت:

فانزل الله سکینته علیه و علی صاحبه و یا فانزل الله سکینته علیهما و ایدهما... ولی می‌بینیم ضمیر تثنیه در کار نیست در نتیجه نزول سکینه و آرامش، و تأیید بوسیله لشگرهای غیبی فقط در باره رسول اکرم است و ابو بکر هم با همان حالت ترس و لرز در غار باقی مانده است و ما از برادران سنی می‌پرسیم این چه فضیلتی است که شما برای ابو بکر تراشیده‌اید و اگر هم فضیلت را ملاک خلافت میدانید باز هم در داستان هجرت قهرمان این صحنه پر آشوب علی علیه السلام بوده است که در همان شب مرگ حتمی را از جان و دل استقبال کرد و در فراش پیغمبر بیتوته نمود و بنا بگفته ابن ابی الحدید و سایر علمای بزرگ عامه آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله در شأن او نازل گشت. فتدبروا یا اولی الابصار!

دلیل دوم میگویند چون پیغمبر در روزهای آخر زندگانی خود که بحالت بیماری در منزل عایشه بستری بود ابو بکر را برای نماز خواندن با مسلمین بمسجدفرستاد بنا بر این در واقع با همین مأموریت پیشوائی او را بر مسلمین محرز و مسلم نمود!

رد دلیل فوق ـ اگر نماز خواندن کسی با مسلمین دلیل خلافت او باشد باید قبول کرد که شایسته‌تر از ابو بکر هم وجود داشته و او عتاب بن اسید بود که هنگام فتح مکه برای خواندن نماز صبح و عشاء و مغرب پیشنماز مسلمین بود در حالیکه برای پیغمبر هم هیچگونه رادع و مانعی وجود نداشت پس کسیکه در مکه یعنی در شریفترین مکانها با وجود خود پیغمبر صلی الله علیه و آله با مسلمین نماز بخواند شایسته‌تر از ابو بکر است که هنگام ضرورت و بیماری رسول خدا بمنظور نماز خواندن بمسجد رفته باشد.

از طرفی ابو بکر را پیغمبر نفرستاده بود بلکه موقعی که بلال اذان گفت حال آنحضرت خوش نبود عایشه بمؤذن گفت که بپدرم بگو برود با مردم نماز بخواند و چون حال رسول اکرم صلی الله علیه و آله بجا آمد پرسید چه کسی برای نماز خواندن رفته است؟ عایشه گفت چون شما حال نداشتید من بمؤذن گفتم که ابو بکر با مردم نماز بخواند حضرت برای اینکه مبادا ابو بکر همین نماز خواندن را دستاویز خلافت خود کند با همان حالت بیماری در حالیکه بعلی علیه السلام و فضل بن عباس تکیه داده بود وارد مسجد شد و در اینموقع فقط تکبیر اول نماز گفته شده بود که رسول خدا وارد محراب گردیده و ابو بکر را پشت سر گذاشت و خود مشغول نماز خواندن شد و باین قسمت اخیر که پیغمبر از نماز خواندن ابو بکر با جماعت ممانعت فرمود خود اهل تسنن اعتراف دارند چنانکه ابن ابی الحدید در قصائد سبعه خود گوید:

و لا کان معزولا غداة برائة

و لا عن صلوة ام فیها مؤخرا

یعنی علی علیه السلام مثل ابو بکر نه از بردن سوره برائت معزول شد و نه از امامت نماز جماعت که قصد آنرا کرده بود بر کنار گردید.

نتیجه اینکه ابو بکر را عایشه برای نماز خواندن بمسجد فرستاده بود نه پیغمبرزیرا اگر آنحضرت چنین مأموریتی بابو بکر میداد دنبال او نمیشتافت و با حال بیماری بمسجد نمیرفت و او را از اینکار بر کنار نمیکرد.

دلیل سیم میگویند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است.

اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر. یعنی پس از من باین دو نفر (ابو بکر و عمر) اقتداء کنید!

رد دلیل فوق ـ اگر خبر بالاـ صحیح باشد پس تکلیف اینهمه احادیث وارده در باره ولایت علی علیه السلام از خود اهل سنت چیست؟ مگر میشود هم ابو بکر و هم علی علیه السلام پس از پیغمبر جانشین او شوند؟ و اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله

آندو تن را مقتدای مردم قرار داده پس غوغای سقیفه که باسم شورا بوجود آمد چه صیغه‌ای بود و چرا گفتند پیغمبر برای خود جانشینی تعیین نکرده است و باید انتخاب خلیفه از طریق شورای مسلمین انجام گیرد؟ از طرفی اهل سنت حدیث دیگری نقل میکنند که کار را بغرنجتر میکند و آن اینست که علاوه بر ابو بکر و عمر تمام صحابه را مقتدای مردم قرار میدهند و میگویند پیغمبر فرموده است: ان اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم. یعنی اصحاب من مانند ستارگان آسمان هستند که بهر کدامشان اقتداء کنید هدایت می‌یابید.

اگر این حدیث صحیح باشد دیگر چه لزومی دارد که مردم بابو بکر بیعت کنند همه اصحاب قابل اقتداء بوده و همگی امام و جانشین پیغمبر میباشند و در اینصورت اصلا مأمومی وجود نخواهد داشت و مسلم است که چه هرج و مرجی بوجود خواهد آمد زیرا اصحاب از نظر مشی دینی با هم مخالف بودند سعد بن عباده با ابو بکر و عمر، طلحه و زبیر با آنان، علی علیه السلام نیز در جبهه واحد بوده و با همه آنها مخالف بود و با این ترتیب تکلیف مسلمین سرگردان آنروز چه بوده است؟ فساد این حدیث جعلی بقدری آشکار است که بعضی از علمای اهل سنت نیز آنرا مجعول و ضعیف دانسته و دو تن از راویانش را مجهول الحال و کذاب گفته‌اند.

دلائل دیگری نیز از همین قماش در باره خلفاء گفته شده است که ذکر آنهاباعث کسالت خوانندگان و موجب اطناب کلام خواهد بود.

مباحثه مأمون الرشید با علمای کلام و فقهای عامه در مورد خلافت و ولایت علی علیه السلام مشهور است و تقریبا بتمام دلائل سست و بی اساس اهل سنت پاسخ داده شده است از نظر مزید اطلاع بخلاصه مباحثات مزبور ذیلا اشاره میشود تا حقیقت امر کاملا روشن و آشکار گردد.

مباحثه مأمون با دانشمندان عامه:

این مباحثه را شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا و احمد بن عبد ربه که از علمای اهل سنت است در کتاب عقد الفرید حکایت کرده است که اسحاق بن حماد گفت یحیی بن اکثم ما را جمع نمود و گفت: مأمون دستور داده است که جمعی از اهل کلام و حدیث را نزد او ببرم و من در حدود چهل نفر از علمای هر دو صنف را جمع کردم و مأمون را نیز خبر دادم مأمون بر آنها وارد شد و گفت:

ای جماعت علماء من معتقدم که علی علیه السلام پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله جانشین وی بوده است اگر سخن و عقیده مرا قبول دارید و آنرا صحیح میدانید شما نیز اعتراف کنید و اگر بنظر شما این سخن من اشکال و ایرادی دارد با دلیل و برهان آنرا رد کنید ضمنا حشمت و مقام من بهیچوجه مانع حق گوئی شما نشود فقط تقوی را پیشه کنید و از عذاب خدا بترسید و سخن بحق گوئید.

اکنون میل شما است یا شما از من سؤال کنید و یا اجازه بدهید من از شما سؤال کنم. گفتند ما سؤال میکنیم. مأمون گفت شما یک نفر را انتخاب کنید که با من سخن گوید و چنانچه در جائی بخطا رفت شما کمک کنید و از او پشتیبانی نمائید پس یکی از آن گروه چهل نفری بسخن در آمد و گفت:

اعتقاد ما اینست که پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله ابو بکر بهترین مردم است زیرا روایتی هست که تمام صحابه آنرا نقل نموده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود پس از من باین دو نفر (ابو بکر و عمر) اقتداء کنید بنا بر این باید آن دو نفر بهترین خلق باشند تا مردم بآنها اقتداء کنند!

مأمون گفت روایات و احادیث زیاد است و همه آنها از سه صورت خارج نیست‌یا همه اخبار صحیح است، یا همه آنها جعلی و باطل است و یا بعضی صحیح و برخی باطل است.

اگر تمام اخبار و روایات صحیح باشد پس این اختلافات از کجا ناشی شده است و چرا بعضی اخبار ناقض بعضی دیگرند و اگر تمام آنها باطل باشد لازم میآید بطلان دین و کهنه شدن شریعت مطهره، پس بعضی از روایات و اخبار صحیح و پاره‌ای هم باطل است و آنکه صحیح است باید متکی بدلیل و برهان باشد و الا باطل و جعلی خواهد بود.

حال در مقام تجسس دلیل بر میآئیم و چون بمضمون این حدیثی که شما گفتید نگاه میکنیم می‌بینیم صدور چنین خبری از شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله که اعقل عقلاء است شایسته نیست زیرا که اقتداء کردن بدو نفر در یکوقت محال است و آن دو نفر یا من جمیع الجهات متحد بودند و یا با هم اختلافاتی داشتند در صورت اول لازم میآید که آندو تن از نظر شکل و جسم و شعور و فکر یکی باشند که آنهم محال است و در صورت دوم اگر اقتداء بیکی شود بدیگری نشده است و چگونه هر دو بر حق میباشند در حالیکه از نظر عقیده با هم اختلاف داشتند عمر بابو بکر گفت خالد بن ولید را بجهت قتل مالک بن نویره عزل کن و گردنش بزن ابو بکر قبول نکرد عمر متعه زن و حج را تحریم نمود و ابو بکر نکرد ابو بکر بعد از خود خلیفه معین کرد و عمر را بجا گذاشت ولی عمر خلافت را در شورای شش نفری محصور نمود و هکذا... دیگری گفت از رسول خدا روایت شده است که فرمودند: لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا. (اگر برای خود دوستی اختیار میکردم یقینا ابو بکر را دوست خود قرار میدادم.).

مأمون گفت این روایت نیز شایسته نیست که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده باشد زیرا مشهور بین الفریقین است که آنحضرت عقد اخوت و برادری در میان صحابه انداخت و علی علیه السلام را با خود برادر نمود و فرمود من ترا برای خود برادر نمودم، حالا ببین کدامیک از این دو روایت حق و کدامیک باطل است؟ دیگری از علمای حدیث گفت که علی علیه السلام بالای منبر گفت بهترین امت بعد از پیغمبر ابو بکر و عمر بودند؟

مأمون گفت محال است که آنحضرت چنین سخنی گفته باشد زیرا اگر این دو نفر از همه بهتر بودند چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله عمرو عاص را امیر آنها کرد و اسامهٔ بن زید را بر آندو فرمانده نمود و باز چرا علی علیه السلام پس از پیغمبر میگفت من برای جانشینی پیغمبر بهتر و سزاوارترم و اگر بیم آن نبود که عده کثیری از دین برگردند حق خود را از آنها میگرفتم و در جای دیگر فرمود من باین امر احقم زیرا که خدا را بندگی و پرستش میکردم در حالیکه این دو نفر کافر و بت پرست بودند. دیگری گفت: خبری بما رسیده است که پیغمبر فرمود ابو بکر و عمر دو آقای پیران بهشت هستند!!

مأمون گفت این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست زیرا در بهشت پیری وجود ندارد و پیغمبر با شجعیه که زن پیری بود فرمود عجوزه داخل بهشت نمیشود بلکه پیران جوان میشوند و این آیات را تلاوت فرمود انا أنشاناهن انشاء، فجعلناهن ابکارا، عربا اترابا. بنا بر این، حدیث در شأن حسنین علیهما السلام است که فریقین متفق بصحت آن هستند که پیغمبر فرمود: الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنهٔ.

دیگری گفت پیغمبر فرموده است: اگر من مبعوث نمیشدم عمر به پیغمبری مبعوث میشد!!

مأمون گفت این خبر کاملا ـ ساختگی است و محال است که از پیغمبر باشد زیرا خداوند فرماید: و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم. یعنی ما پیش از فرستادن هر پیغمبری از او میثاق نبوت را گرفته‌ایم. در اینصورت چگونه کسی که از او میثاق نبوت گرفته نشده به پیغمبری مبعوث میشد؟ دیگری گفت رسول خدا فرموده است اگر عذاب خدا نازل شود جز عمر بن خطاب کسی نجات نیابد!

مأمون گفت این خبر بر خلاف آیه قرآن است زیرا خداوند به پیغمبرش فرماید:

ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم. یعنی ای پیغمبر تا تو در میان امت هستی خداوند آنها را عذاب نمیکند و از مفاد آیه چنین نتیجه بدست میآید که وجود شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله مانع نزول عذاب است در اینصورت بفرض اینکه عذاب نازل شود فقط خود آنحضرت نجات یابد و دیگران (من جمله عمر) دچار عذاب شوند.

دیگری گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت دادند که عمر جزو ده نفر صحابه میباشد که آنها اهل بهشت‌اند.

مأمون گفت اگر چنین باشد عمر چرا حذیفه را سوگند داد که آیا من هم جزو منافقین هستم؟ اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله عمر را تزکیه کرده و به بهشت شهادت داده باشد معلوم میشود که عمر بقول پیغمبر اعتماد نداشته است و این خود دلیل بر کفر عمر میباشد و کفر و بهشت با هم جمع نمیشوند.

دیگری گفت پیغمبر فرمود که من در یک کفه ترازو قرار گرفتم و تمام امت در کفه دیگرش من از همه آنها سنگین‌تر بودم سپس ابو بکر بجای من نشست او نیز مثل من از آنها سنگین‌تر بود بعد از او عمر قرار گرفت او نیز بهمین افتخار نائل گردید.

مأمون گفت یا از نظر وزن بدن سنگین‌تر بودند اینکه مسلم دروغ است و بفرض محال صحیح هم باشد فضیلت نیست و یا از نظر اعمال نیک بر تمام امت برتری داشته‌اند اینهم بشهادت همگان از اولی دروغ‌تر میباشد زیرا میزان برتری در اسلام اعمال نیک و صالحه است و بشهادت تمام علماء و مورخین هیچکس در زهد و ورع و تقوی و عبادت و اخلاص مانند علی علیه السلام نبوده است بنا بر این افضل امت علی علیه السلام خواهد بود نه ابو بکر و عمر.

دانشمندان عامه سر بزیر افکنده و سخنی نگفتند مأمون که آنها را بدین حالت‌دید گفت چرا ساکت شدید؟ گفتند تا آنجا که توانائی داشتیم کوتاهی ننمودیم.

مأمون اگر چه آنها را ساکت دید ولی مطالبی را که احتمال میداد از نظر آنها رفته باشد پیش کشید و با سؤال و جوابهای کوتاه مقصود خود را ثابت نمود.

مأمون پرسید پس از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیکوترین اعمال چه بود؟ گفتند پیشدستی و سبقت در ایمان مأمون گفت آیا کسی زودتر از علی علیه السلام به پیغمبر ایمان آورده است؟

گفتند ابو بکر زیرا آنروزیکه علی علیه السلام زودتر از ابو بکر ایمان آورد هنوز کودک و نا بالغ بود ولی ابو بکر در سن رشد و چهل سالگی ایمان آورده است و روی این حساب ابو بکر از نظر ایمان آوردن بر علی سبقت دارد!

مأمون گفت علی علیه السلام بنا بدعوت پیغمبر ایمان آورده است دعوت پیغمبر هم بنا بحکم قرآن ان هو الا وحی یوحی جز وحی الهی چیز دیگری نبوده است و بطور حتم تا خداوند علی را در خور این تکلیف نمیدید پیغمبر صلی الله علیه و آله را بدینکار مأمور نمی‌نمود و اسلام علی هم در طفولیت یا بالهام خدا بود و یا بدعای پیغمبر، اگر اسلام او بالهام بود پس علی علیه السلام افضل از همه است که از همان سن کودکی شایسته الهام خداوند بوده است و اگر اسلام وی بدعای پیغمبر صلی الله علیه و آله بود باز پیغمبر بنا بمضمون آیه فوق هر چه گوید از جانب خدا گوید و علی علیه السلام برگزیده خدا و پیغمبر بوده است و رسول خدا اسلام علی را بجهت وثوق و اعتمادی که باو داشت و میدانست که او مؤید من عند الله است پذیرفته است.

باز مأمون پرسید پس از ایمان افضل اعمال چیست؟ گفتند جهاد در راه خدا.

مأمون گفت آیا از تمام امت جهاد کسی بپایه جانفشانی و فداکاری علی علیه السلام در صحنه‌های کارزار رسیده است؟ آیا در جنگ بدر اغلب دشمنان را او از پای در نیاورد؟

یکی از حاضرین گفت در جنگ بدر اگر علی چنین بود در عوض ابو بکر هم پهلوی پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته و تدبیر مینمود! مأمون پرسید آیا ابو بکر بتنهائی تدبیر مینمود یا بشرکت پیغمبر و یا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بتدبیرات وی نیازمند بود؟ آنشخص گفت من پناه می‌برم بخدا اگر یکی از این سه حالت را بپذیرم!

مأمون گفت پس این کناره گرفتن ابو بکر از جنگ و نشستن او در سایبان چه فضیلتی دارد؟ اگر تخلف از جنگ و گوشه نشستن موجب فضیلت و افتخار باشد پس خداوند چرا در قرآن از جانبازان و مجاهدین فی سبیل الله تمجید کرده و فرموده است و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما [۱].

بعد مأمون باسحاق رو نمود و گفت ای اسحاق سوره هل اتی را قرائت کن اسحاق سوره را خواند تا رسید بآیه و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا [۲] مأمون پرسید این آیات در تعریف کیست؟ اسحاق گفت در حق علی علیه السلام نازل شده است. مأمون گفت آیا علی علیه السلام موقعیکه بمسکین و یتیم و اسیر اطعام مینمود بآنها گفته است که انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا [۳] ؟

اسحاق گفت چنین خبری بما نرسیده است مأمون گفت پس می‌بینید که خدای تعالی به نیت و سریرت علی علیه السلام آگاه بوده و بجهت شناساندن آنحضرت بمردم از یک امر پنهانی و فضیلت باطنی وی خبر میدهد.

مأمون گفت ای اسحاق آیا خبر مرغ بریان که برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده بودند و آنحضرت بدرگاه خدا عرض کرد خدایا محبوبترین بندگان خود را پیش من بفرست تا در خوردن این مرغ با من شرکت کند و در اینوقت علی علیه‌السلام سر رسید صحیح است؟ اسحق گفت بلی. مأمون گفت قضیه از چهار صورت خارج نیست:

۱ ـ دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله مستجاب شد و علی که محبوب‌تر از همه بوده بلا فاصله خداوند او را حاضر گردانید.

۲ ـ دعای پیغمبر مردود شد و علی علیه السلام تصادفا آنجا آمد.

۳ ـ خدا با اینکه کسانی را بهتر از علی داشت مع الوصف علی علیه السلام را فرستاد.

۴ ـ خدا فاضل و مفضول نمی‌شناخت و همینطور بیحساب علی علیه السلام را فرستاد.

ای اسحاق اگر احتمال اول را بپذیری که مقصود ما حاصل است و از سه احتمال دیگر هر کدام را جرأت داری و از کفر و گمراهی آن نمیترسی انتخاب کن [۴] .

اسحاق مدتی سر بزیر افکند و سپس همان آیه ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا [۵] را پیش کشید و از اینکه خدا ابو بکر را رفیق و همصحبت پیغمبر خوانده است خواست فضیلتی برای ابو بکر بتراشد.

مأمون با چهره تعجب آمیز گفت سبحان الله تا چه اندازه پایه دانش و اطلاع تو بلغت، سست و ضعیف است؟ مگر حتما صاحب بکسی گفته میشود که در ردیف هم صحبت خود یا همعقیده با او یا از نظر شخصیت از سنخ او باشد؟ مگر قرآن از رفاقت یک نفر کافر با مؤمن خبر نمیدهد آنجا که فرماید:

قال له صاحبه و هو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب [۶] مصاحب او در حالیکه با او محاوره و جدال میکرد گفت آیا کافر شدی بآنکسی که ترا از خاک آفرید؟)

سپس گفت: اما جمله ان الله معنا که برای دلداری ابو بکر گفته شده استدر اثر حزن و اندوه او بوده است اکنون بگو ببینم این حزن و پریشانی ابو بکر عمل خوب و طاعت بود یا عمل بدو معصیت؟

اگر طاعت و خوب بود چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن ممانعت میکرد و اگر معصیت و بد بود پس چه فضیلتی در این مصاحبت برای ابو بکر میتوان قائل شد؟ گذشته از این خداوند در غار آرامش خود را بر که فرستاد؟ اسحاق گفت بر ابو بکر زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن بی نیاز بود.

مأمون گفت بگو ببینم آنجا که خداوند فرماید: و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین، ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین [۷] .

(روز حنین وقتی که از زیادی عده خودتان خوشتان آمد ولی آن زیادی هیچ سودی بشما نبخشید و زمین با آن پهناوری بر شما تنگ شد و شما از پیش دشمن فرار کردید و بعد از آن خدا آرامش خود را برسول خود و بر مؤمنین فرو فرستاد.) اولا فراریها چه کسانی بودند و باز ماندگان چه کسانی، ثانیا سکون و آرامش بر چه اشخاصی نازل شد؟

مگر نه اینست که ابو بکر و عمر جزو فراریها و علی و عباس و پنج نفر دیگر با پیغمبر صلی الله علیه و آله باز مانده بودند و علی علیه

السلام به تنهائی شمشیر میزد و عباس هم مهار مرکب رسول خدا را گرفته و آن پنج نفر نیز اطراف پیغمبر پروانه وار دور میزدند؟ مگر نه اینست که خداوند میفرماید آرامش خود را به پیغمبر و مؤمنین که همین هفت نفر بودند فرو فرستادم پس چطور رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا از سکون و آرامش الهی بی نیاز نبود و چرا ابو بکر شایستگی این آرامش را پیدا نکرد؟ اکنون بگو ببینم کسی که در چنان معرکه‌ای بدون کمترین ترس و لرزی یکتنه با آن گروه انبوه بجنگد و لطف و آرامش الهی شامل حالش شود افضل است یا کسیکه در غار با وجود پیغمبر شایستگی بهره‌مند شدن از آرامشی که بآنحضرت نازل شده است نداشته باشد؟ آیا کسی که شب هجرت را در بستر پیغمبر خوابید و با کمال میل و اخلاص‌جان خود را برای سلامت و نجات آنحضرت بخطر انداخت افضل است یا کسی که در غار با وجود اینکه رسول خدا در کنارش بود میترسید و اندوهگین بود؟

باز مأمون گفت ای اسحاق آیا حدیث ولایت را (من کنت مولاه فعلی مولاه) قبول داری؟

اسحاق گفت بلی! مأمون پرسید در اینصورت علی علیه السلام بر ابو بکر و عمر اولویت پیدا نمیکند؟

اسحق گفت مردم میگویند این جمله بوسیله زید بن حارثه گفته شده است!

مأمون پرسید پیغمبر صلی الله علیه و آله کجا این خبر را گفته است؟ اسحاق پاسخ داد در حجهٔ الوداع.

مأمون پرسید زید کجا کشته شده است؟ اسحاق گفت سال هشتم هجری در جنگ موته.

مأمون پرسید مگر جنگ موته پیش از حجهٔ الوداع نبود؟ اسحاق گفت چرا.

مأمون گفت پس چگونه ممکن است این جمله بوسیله زید بن حارثه گفته شود؟

سپس مأمون گفت ای اسحاق آیا حدیث منزلت (انت منی بمنزلهٔ هارون من موسی...) را صحیح میدانی؟ اسحاق گفت بلی!

مأمون گفت آیا هارون برادر پدر و مادری موسی نبود؟ اسحاق گفت چرا!

مأمون گفت علی هم همینطور بود؟

اسحاق گفت نه زیرا پدر علی علیه السلام ابو طالب و مادرش فاطمه بنت اسد بود یعنی پدر و مادرش غیر از پدر و مادر پیغمبر بود.

مأمون گفت هارون پیغمبر هم بود آیا علی علیه السلام نیز پیغمبر بود؟ اسحاق گفت نه.

مأمون گفت در اینصورت علی از چه راهی مانند هارون بود آیا هارون خصوصیت دیگری هم داشته است؟

اسحاق گفت موسی هارون را در زمان حیات خود یعنی همان وقتی که بمیقات میرفت بر تمام پیروان خود جانشین نمود ولی پیغمبر در جنگ تبوک علی علیه السلام‌را فقط بر عده‌ای از ناتوانان و زنان و کودکان که در مدینه مانده بودند جانشین خود نمود!

مأمون گفت آیا موسی هنگام رفتن بمیقات گروهی را نیز همراه خود برد یا نه؟

اسحاق گفت بلی عده‌ای را برد.

مأمون گفت مگر موسی هارون را برای تمام پیروان خود حتی بآنها که برده بود جانشین قرار نداده بود؟ اسحاق گفت چرا.

مأمون گفت همین مسأله در باره علی علیه السلام نیز صادق است او جانشین پیغمبر برای همه مسلمین بود چه نزد عده‌ای که در مدینه بودند مانده باشد و چه دور از عده‌ای که همراه رسول خدا بودند قرار گیرد.

اسحاق عاجز و درمانده شد و مأمون تا اینجا تمام فقها و علمای حدیث را از هر دلیلی تهیدست نمود و اشتباه آنانرا از مغز و ذهنشان بیرون آورد آنگاه با دانشمندان کلام وارد گفتگو شد و در اینجا نیز اختیار پرسش را بدست آنها داد یکی از آنها پرسید: آیا امامت علی علیه السلام مانند سایر واجبات بما نرسیده است؟

مأمون گفت چرا آنشخص پرسید پس چرا اختلاف فقط در امامت علی است و در سایر واجبات اختلافی مشاهده نمیشود؟

مأمون گفت برای اینکه هیچیک از واجبات مثل خلافت مورد توجه و رغبت نبوده و بود نبود سایر واجبات بسود و زیان کسی تمام نمیشود اما خلافت ریاست و فرمانروائی است و هر نفسی طالب آنست و بسیار فرق است بین نماز گزاردن و رئیس قومی بودن.

دیگری گفت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: اجماع مسلمین هر چه را نیک بدانند نزد خدا نیک است و هر چه را بد و زشت بدانند نزد خدا زشت است!

مأمون گفت مقصود پیغمبر در این حدیث باید یکی از دو احتمال زیر باشد.

منظور از اجماع یا اتفاق کل مسلمانان است که البته چنین امری غیر ممکن است زیرا هر کسی باختلاف ذات خود با دیگری یکنوع سلیقه و فکری دارد و یا مراد عقیده گروهی از مسلمین است در اینصورت اختلاف میان گروههای مختلفه‌وجود خواهد داشت چنانکه شیعه علی علیه السلام را مولا و مقتدا میداند و شما دیگران را [۸] .

دیگری گفت ای خلیفه آیا میتوان معتقد بود باینکه اصحاب محمد صلی الله علیه و آله همگی خطا کرده باشند؟

مأمون گفت اینجا محل خطا نیست چون بعقیده شما آنها امامت را نه از جانب خدا میدانستند و نه از جانب پیغمبر در اینصورت امامت نه واجب خواهد بود (زیرا حکم خدا نیست) و نه سنت (زیرا پیغمبر هم که خلیفه معین نکرده) پس چیزی که نه واجب است و نه سنت آنرا جز بدعت نمیتوان نامید که بدتر از خطا است زیرا در خطا جای عفو است ولی در بدعت جای عفو نیست.

یکی دیگر از اصحاب کلام گفت اگر تو مدعی امامت علی هستی شاهد بیاور چون مدعی باید گواه و بینه داشته باشد.

مأمون گفت من مدعی نیستم بلکه مقر و معترف بامامت علی علیه السلام هستم مدعی کسانی هستند که خود را در نصب و عزل خلیفه صاحب اختیار میدیده‌اند آنها باید شاهد بیاورند ولی چون بعقیده شما همه صاحب اختیار و در نتیجه همه مدعی بوده‌اند و از طرفی شاهد باید غیر از مدعی باشد از اینرو باید از غیر امت پیغمبر صلی الله علیه و آله شاهد بیاورند و متأسفانه این کار عملی نیست.

مباحثات دیگری نیز میان مأمون و دانشمندان کلام واقع شده است که مأمون همه را پاسخ داده و بالاخره همه علمای حدیث و کلام را مجاب و محکوم ساخته است [۹] .

دانشمند معتزلی ابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ که از علماء و محققین اهل سنت است اگر چه در پاره موارد مانند ابن ابی الحدید طرفداری از شیخین نموده است ولی رساله جداگانه‌ای نوشته و دلائلی آورده است که پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله جانشین او علی بن ابیطالب است نه ابو بکر، و علی بن عیسی اربلی آنرا در کتاب خود (کشف الغمه) آورده است و ما برای تکمیل مباحث این فصل ذیلا بطور اختصار آنرا مینگاریم

خلاصه سخنان جاحظ چنین است که میگوید دو فرقه اسلام (سنی و شیعه) با هم اختلاف داشته یکی از آنها میگوید چون پیغمبر صلی الله علیه و آله رحلت فرمود جانشینی برای خود تعیین نکرد و امت را اختیار داد که هر که را خواستند برای جانشینی انتخاب کنند و مردم هم ابو بکر را انتخاب کردند و گروه دیگر معتقدند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی را بجانشینی خود تعیین کرد و او را برای پس از خود پیشوای مسلمین قرار داد و هر یک از این دو گروه ادعای حقانیت خود را میکنند و چون ما چنین دیدیم هر دو فرقه را نگهداشتیم تا با آنها بحث کنیم و حق را از باطل باز یابیم و از همه آنها پرسیدیم آیا مردم از داشتن یک والی برای اداره کردن امورشان و جمع آوری زکوهٔ اموال و تقسیم آن میان مستحقین و همچنین برای قضاوت میان آنها و استرداد حق مظلوم از ظالم و اقامه حدود و بطور کلی برای حفظ دین ناچارند یا خیر؟ همه گفتند بلی ناچارند.

باز از آنها پرسیدیم که آیا مردم مجازند که بدون نظر و توجه بکتاب خدا و سنت پیغمبرشان کسی را برای خود والی کنند؟ گفتند خیر مجاز نیستند.

آنگاه از همه آنها پرسیدیم آن اسلامی که خدای تعالی بقبول آن دستور داده است کدام است؟

گفتند اسلام ادای شهادتین است و اقرار بدانچه از جانب خدا به پیغمبر آمده و نماز و روزه و حج بشرط استطاعت و عمل بقرآن و حرام دانستن حرام آن و حلال دانستن حلال آن.

باز از آنها پرسیدیم آیا خدا را بندگان نیکی در میان مخلوقاتش هست که آنها را بر گزینند و اختیار کند؟

گفتند بلی. پرسیدیم بچه دلیل؟ گفتند خداوند در قرآن فرماید: و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرهٔ من امرهم. سپس از آنها پرسیدیم نیکان‌چه کسانی‌اند؟ گفتند پرهیزکارانند. گفتم بچه دلیل؟ گفتند فرمایش خداوند است که: ان اکرمکم عند الله اتقیکم.

گفتیم آیا خدا را میرسد که از میان پرهیزکاران هم بهترین آنها را برگزیند؟ گفتند بلی مجاهدین را که با مال و جانشان جهاد میکنند بدلیل قول خداوند تعالی که فرماید: فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجهٔ.

سپس گفتیم آیا خدا را نیکانی از مجاهدین هم هست؟ همه گفتند بلی کسانی از مجاهدین که بجهاد سبقت گیرند از بقیه برترند بدلیل آیه: لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل.

ما این سخنان را از آنها قبول کردیم زیرا هر دو گروه در آنها وحدت نظر داشتند و تا اینجا دانستیم که بهترین مردم سبقت کنندگان در جهادند.

باز از آنها پرسیدیم که آیا خدا را فرقه‌ای هم هست که بهتر از آنها باشد؟

گفتند بلی آنهائی که در جهاد رنج و تعب زیاد تحمل کردند و طعن و ضرب و قتلشان در راه خدا بیشتر از دیگران بود بدلیل آیه فمن یعمل مثقال ذرهٔ خیرا یره.

ما هم این سخن را از آنها قبول کردیم و دانستیم و شناختیم که بهترین نیکان کسانی‌اند که رنج و تعب آنها در جهاد فزونتر و جانفشانیشان در راه خدا بیشتر و از دشمنان زیاد کشنده باشند. (این مطلب که معلوم شد) از آنها در باره این دو مرد یعنی علی بن ابی طالب و ابو بکر پرسیدیم که کدامیک از آندو تن رنج و تعبش در جنگ بیشتر و بلاء و گرفتاریش در راه خدا فزون‌تر بود؟ هر دو فرقه اجماع کردند که علی بن ابیطالب طعن و ضربش بیشتر و جنگش شدیدتر بود و او همیشه از دین خدا و از پیغمبر دفاع میکرد بنا بر این از آنچه گفتیم ثابت شد که باجماع هر دو گروه و بدلالت کتاب و سنت علی علیه السلام افضل است.

باز از آنها سؤال کردیم که از متقین کدام بهتراند؟ گفتند آنها که از پروردگارشان میترسند چنانکه خداوند فرماید: اعدت للمتقین الذین یخشون ربهم سپس از آنها پرسیدیم چه کسانی از خدا میترسند؟

گفتند علماء بدلیل آیه: انما یخشی الله من عباده العلماء. باز از آنهاپرسیدیم که داناترین مردم کیانند؟ گفتند آنکه داناتر باشد بعدل، و هدایت کننده‌تر باشد بسوی حق و سزاوارتر باشد باینکه متبوع باشد نه تابع بدلیل فرمایش خدای تعالی: یحکم به ذوا عدل منکم که حکومت را بصاحبان عدل قرار داده است.

ما این سخن را نیز از آنها قبول کردیم و سپس پرسیدیم که داناترین مردم بعدل کیست؟ گفتند آنکه بیشتر دلالت کند بعدل. پرسیدیم چه کسی از مردم بعدل بیشتر دلالت میکند گفتند آنکه بیشتر بحق هدایت میکند و شایسته‌تر باشد که متبوع گردد نه تابع بدلیل قول خدای تعالی: افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی. (آیا آنکه بسوی حق هدایت میکند برای متابعت سزاوارتر است یا آنکه خود راه را نمیداند مگر اینکه هدایت شود).

بنا بر این کتاب خدا و سنت پیغمبر و اجماع هر دو فرقه دلالت میکنند بر اینکه افضل امت پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب است زیرا که جهادش از همه بیشتر است در نتیجه از همه اتقی است و چون اتقی است پس اخشی است و چون اخشی است لذا از همه اعلم است و چون اعلم است پس، از همه بیشتر بعدل دلالت میکند و چون اعدل است پس بیشتر از همه، امت را بسوی حق دعوت مینماید و در نتیجه سزاوارتر است که متبوع و حاکم باشد نه تابع و محکوم. [۱۰] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره نساء آیه ۹۵.

[۲] سوره هل اتی آیه ۸ و ۹.

[۳] سوره هل اتی آیه ۸ و ۹.

[۴] حدیث مرغ بریان در کتب عامه من جمله در مناقب ابن مغازلی ص ۱۵۶ ـ و ینابیع المودهٔ ص ۵۶ نقل شده است.

[۵] سوره توبه آیه ۴۰.

[۶] سوره کهف آیه ۳۷.

[۷] سوره برائت آیه ۲۵ و ۲۶.

[۸] باز هم حقانیت و استحقاق علی علیه السلام برای جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله از سخن آنان اثبات میشود زیرا تنها کسی که تمام مسلمین (اعم از شیعه و سنی) بر او اتفاق کرده‌اند علی علیه السلام است ولی دیگران فقط مورد قبول اهل سنت بوده و شیعیان آنها را قبول ندارند.

[۹] عیون اخبار الرضا باب ۴۴ ـ عقد الفرید جلد ۲ ص ۱۲۵.

[۱۰] کشف الغمه ص ۱۲ ـ ۱۳.

رعایت سلسله مراتب فرماندهی

من «مالک اشتر پسر حارث» را بر شما و سپاهیانی که تحت امر شما هستند، فرماندهی دادم، گفته او را بشنوید،
و از فرمان او اطاعت کنید، او را چونان زره و سپر نگهبان خود برگزینید، زیرا که مالک، نه سُستی به خرج داده و نه دچار لغزش می‌شود، نه در آنجایی که شتاب لازم است کُندی دارد، و نه آنجا که کندی پسندیده است شتاب می گیرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این نامه به شرح زیر است:

۱- تاریخ طبری ج۳ ص۵۶۵ سنه۳۶: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه)

۲- تاریخ طبری ج ۶ ص ۳۳۶۱: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه)

۳- کتاب صفین ص۱۵۴: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ ه)

۴- تاریخ یعقوبی (ابن واضح) ج ۲ ص ۱۷۰: یعقوبی (متوفای ۲۹۲ ه)

۵- بحار الانوار ج۳۲ ص۴۱۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۶- کتاب احتجاج: طبرسی (متوفای ۵۸۸ ه)

۷- کتاب أمالی ج ۲ ص ۷۸: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه)

۸- بحار الانوار ج۴۲ ص۱۷۶ باب ۱۲۴ ح۳۵: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۹- بحارالانوار ج۶۸ ص۱۸۸: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه).

روش شکستن حلقه محاصره دشمن

در یکی از روزهای نبرد درصفّین که سواره نظام حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام باسواره نظام معاویه، درگیری سختی پیدا کردند، سپاه معاویه به دلیل پیشروی سپاه امام علی علیه السلام در قلب لشگر شامیان، آنها را محاصره کرده، به تدریج حلقه محاصره

تنگ‌ترمی‌شد و حدود هزار نفر از سواره نظام به گونه‌ای محاصره شدند که دیده نمی‌شدند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دست به تاکتیک نظامی جالبی‌زد، با صدای بلند فرمود:

أَلا رَجُلٌ یشْری نَفْسَهُ لِلَّهِ وَ یبیعُ دُنْیاهُ بِآخِرَتِهِ؟

(آیا مردی نیست که جان خود را به خدا بفروشد، و آخرت را با دنیا بخرد؟)

عبداللّه بن حارث جعفی، در حالی که بر اسبی شبرنگ، سوار بود، و غرق در آهن بود که تنها دیدگان، او را می‌دیدند، نزد امام آمد و گفت:

من آمده‌ام هر فرمانی بدهی اجراء کنم.

امام علی علیه السلام او را دعا کرد و تاکتیک نظامی خود را برای شکستن محاصره بیان داشت که:

تو بر سپاه شام حمله کن و خود رابه یاران ما برسان و به آنها بگو، شما از آن سو تکبیر بگوئید و ما از این سو، شما از آن سو حمله کنید، و ما از این سو، بگونه‌ای که یکی از جوانب حلقه محاصره دشمن از دو سو تحت فشار قرار گیرد، تا دَرهم شکسته شود.

عبداللّه بن حارث جُعفی حمله کرد و خود را به یاران رساند و نقشه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام عملی شد.

آنگاه امام علی علیه السلام با یاران خود با فریادهای اللّه اکبر حمله را آغاز کردند

و حلقه محاصره را شکستند

و لشگریان سواره نظام با پیروزی بازگشتند

و شامیان با دادن ۷۰۰ کشته عقب نشینی کردند.

سپس امام علی علیه السلام در میان اصحاب خود فرمود:

امروز چه کسی از همه غنی تر است؟

گفتند: شما یاامیرالمؤمنین!

حضرت فرمود:

نه، بلکه عبداللّه بن حارث جُعفی از همه غنی‌تر است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۵ ص ۳۴۲ - و - وقعهٔ صفّین ص ۳۰۸.

روش مناظره با دشمن مسلمان

امام علی علیه السلام به ابن عباس فرمودند : به قرآن با خوارج به جَدل مپرداز، زیرا قرآن دارای دیدگاه کلّی بوده، و تفسیرهای گوناگونی دارد، تو چیزی می‌گویی، و آنها چیز دیگر، لکن با سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله با آنان به بحث و گفتگو بپرداز، که در برابر آن راهی جز پذیرش ندارند. [۱] .

ابن عباس بهترین جامه‌ها و زیباترین لباس‌هایش را پوشید و با خوشبوترین عطرها خود را معطّر اخت و بر مرکب عالی و اسب رهواری سوار شد و با وقار و عظمت به پیش خوارج حرکت نمود.

آن تنگ چشمان وقتی که ابن عباس را با آن شکوه و جلال مشاهده کردند، زبان به اعتراض گشوده و گفتند:

تو خود را از همه بهتر می‌دانی و لباس جبّاران را پوشیده و بر مرکب بزرگان سوار شده، به نزد ما آمده‌ای؟

ابن عباس گفت:

این نخستین مخاصمتی است که در میان ما می‌رود.

سپس به دنبال آن این آیات مبارکه را برای آنها خواند:

فَرِيقاً هَدَى وَفَرِيقاً حَقَّ عَلَيهِمْ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّياطِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ

يا بَنِى آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يحِبُّ الْمُسْرِفِينَ [۲] .

(جمعی را هدایت کرده؛ و جمعی «که شایستگی نداشته‌اند» گمراهی بر آنها مسلّم شده است.

آنها «کسانی هستند که» شیاطین را به جای خداوند، اولیای خود انتخاب کردند؛ و گمان می‌کنند هدایت یافته‌اند!

ای فرزنـدان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسـجد، با خود برداریـد! و «از نعمت‌های الهی» بخوریـد و بیاشامیـد، ولی اسـراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی‌دارد!)

خداوند متعال استفاده بندگان را از لباس‌ها و نعمت‌های رنگارنگ نهی نمی‌کند و در پی آن این روایت را خواند:

اِلْبِسْ وَ تَجَمَّلْ فَإِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يحُبُّ الْجَمالَ وَلِيكِن مِنْ حلالٍ [۳] .

«لباس زیبا بپوش و پاکیزه باش چه اینکه خداوند جمیل و زیبا است و حسن و زیبائی را دوست می‌دارد ولی از راه حلال»

و من لباس‌هائی زیباتر از این را دیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنرا پوشیده بود.

تازه سخن بر سر لاس و پوشش نیست، حالا بگوئید چرا از فرمان امیرالمؤمنین علیه السلام سرپیچی کرده و با او به دشمنی برخاستید. [۴] .

عتاب بن اعور ثعلبی از جانب خوارج به عنوان نماینده و سخنگو، تعیین گردید تا به سؤالات ابن عباس پاسخ گوید.

ابن عباس: آنکه اسلام را بنا نهاد کیست؟

سخنگو:خدای متعال و پیامبر او.

ابن عباس: آیا پیامبر خدا به امورات دین حاکم بود و به حدود اسلام مداخله می‌کرد یا نه؟

سخنگو: آری حاکم بود و رسیدگی می‌کرد.

ابن عباس: آیا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هم اکنون زنده است یا رحلت نموده است؟

سخنگو: رحلت نموده.

ابن عباس: پس آیا امور شرع و دستورات اسلام با رفتن پیامبر عزیز از بین رفته است یا بعد از او باقی مانده و هنوز از بین نرفته؟

سخنگو: بعد از او باقی مانده است.

ابن عباس: آیا بعد از پیغمبر آنچه را که بنا کرده، کسی به تعمیر و نگهداریش قیام کرده است.

سخنگو: آری ذرّیه و اصحاب آنحضرت.

ابن عباس: آیا آنها بنا و عمارت اسلام را آباد کردند و یا اینکه ویرانش ساختند.

سخنگو: آنرا آبادش ساختند.

ابن عباس: الان بنای اسلام معمور است و یا مخروب؟

سخنگو: خراب است.

ابن عباس: ذرّیه آن حضرت ویرانش کرده‌اند یا امّتش؟

سخنگو: امّتش.

ابن عباس: آیا تو از ذرّیه او هستی و یا از امّت او؟

سخنگو: از امّت او هستم.

ابن عباس: پس تو طبق اقرار خودت از امّت پیغمبر هستی و در نتیجه شمائید که بنای اسلام عزیز را خراب کرده‌اید و با این وصف چگونه به بهشت امیدوار هستید؟ [۵] .

با اینکه ابن عباس بدین ترتیب، حریف خود را در میدان بحث و مناظره با منطق رسای خود در بن بست قرار داد و در میان هر دو سپاه او را محکوم و مجاب ساخت.

امّا آنها از لجاجت خود دست برنداشتند.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۷۷ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] سوره اعراف، آیه ۳۰ و ۳۱.

[۳] این حدیث را صاحب وسائل الشیعه از حضرت صادق علیه السلام در ج۳، ص ۳۴۰ نقل نمده است.

[۴] ناسخ کتاب خوارج، ص ۵۵۱.

[۵] مناقب ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۸۸.

روش برخورد با فراریان جنگی

یکی از مشکلات فرماندهان نظامی در جنگ‌ها، سُستی و فرار بعضی از نیروهای عمل کننده است که:

هم، سنگر را به دشمن می‌سپارند،

که در تضعیف روحیه سربازان خودی نقش زیادی دارند،

و هم دشمن را امیدوار می‌کنند تا پیشروی بیشتری داشته باشد.

از این رو امام علی علیه السلام در موارد گوناگونی در

سخنرانی‌ها «خطبه‌های نهج‌البلاغه» پدیده فرار را برّرسی و تنفّر خود را اعلام می‌فرمود، و فراریان را پناه نمی‌داد.

و کسانی که در حال فرار کشته می‌شدند، آنان را شهید جهاد اسلامی به حساب نمی‌آورد.

و خود بر پیکرشان نماز نمی‌خواند؛

زیرا از جهاد در راه خدا، یعنی یک واجب مهمّ الهی دست کشیده و فرار کرد،

در جنگ جمل و صفّین و نهروان، به هنگام جمع آوری جنازه‌های شهیدان، جنازه‌های فراریان را که کشته شده بودند، بازرسی می‌کردند.

اگر همه زخم‌های آنان از پُشتِ بدن بود، بر آنها نماز میت نمی‌خواند، و آنان را شهید به حساب نمی‌آورد.

(قَضی امیرالمؤمنین علیه السلام فی قتلی «صفّین و الجمل، وَ النّهروان» من‌اصحابه، ان ینظر فی جراحاتهم، فمن کان جراحته من خَلفه لم یصَلِّ علیه، و قال فهو الفارّ من الزحف، و من کان جراحته من قُدّامه صلّی علیه و دفنه) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۲ ص ۱۲ حدیث ۱۰.

رسالت ولایت

از جمله آیات وارده در شاءن آقا علی(ع)این است:

ای پیغمبر آنچه به تو فرستاده شده است از طرف پروردگارت برسان پس اگر نرساندی رسالتش را نرساندی و خداوند ترا از آسیب مردم نگه میدارد. (سوره مائده، آیه ۶۷)

یا ایهاالرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس. بسیاری از مفسرین عامه تصریح کرده‌اند که این آیه در غدیر خم نازل گردید و مضمونش این است که ای پیغمبر گرامی ولایت علی(ع)را به خلق برسان اگر نرساندی مثل این است که هیچ کاری نکرده‌ای و رسالت حق را نرساندی.

چقدر مسأله ولایت علی(ع)مهم است که اینگونه در نرساندنش تهدید می‌فرماید.

زعرش آمد به فرش امین حق جبرئیل

نزد رسول انام خاتم پیغمبران

یاایها الرَّسول بلغ ما انزل

الیک از فرمان خالق کون و مکان

پس از آنکه رسول خدا(ص) در غدیر خم علی(ع)را رسما بعنوان ولی مسلمین معرفی فرمود: حارث بن نعمان خدمت رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد:

گفتی ایمان بیاورید قبول کردیم، گفتی نماز بخوانید پذیرفتیم، گفتی روزه بگیرید گرفتیم، جهاد کنید کردیم، حج بروید رفتیم این کار آخری چه بود علی(ع) را بر ما مسلط گردانیدی؟! آیا از طرف خودت بود یا از طرف خداوند؟

رسول خدا (ص) فرمود پناه بر خدا که من از خودم این کار را کرده باشم بلکه دستور الهی است.

این بدبخت سر به آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اگر این مطلب حق و درست است و از جانب توست پس سنگی از آسمان بر ما فرو فرست یا عذاب دردناکی را برای ما بیاور.

خدایا اگر این جریان از طرف توست عذابی بفرست و مرا هلاک گردان که من طاقت دیدن آن را ندارم. وای از حسد و کینه، چگونه دشمنی علی(ع)در دلش جا کرده که حاضر است از رنج دیدن خلافت علی(ع)بمیرد.

دعای مستجابی بود فورا سنگی از آسمان آمد و بر سرش خورد و از پائینش خارج شد و به جهنم واصل گردید.

این آیات شریف نازل گردید که درخواست عذاب کرد سائلی به عذاب واقع شونده، برای کافران پیشگیری از آن نیست.... [۱] .

به ساقی گو زجا خیز و به روی ما گشا در را

نما سرمست مستان می ساقی کوثر را

بده خُم خُم تو از خمخانه بزم غدیر خم

که جان تازه بخشد عاشقان عشق حیدر را

پیمبر چون رسید اندر غدیر خم به امر حق

برای خواندن خطبه، به پا بنمود منبر را

پس آن گه خطبه‌ای غرّا بیان فرمود آن حضرت

رساندی بر خلایق سر به سر پیغام داور را

کمربند علی(ع) بگرفت و گفتا یاعلی(ع) آن دم

به کند از جا علی(ع) را آن که کندی باب خیبر را

بگفتا این علی(ع) باشد وصی و جانشین من

مبادا هیچ کس بیرون نهد از امر او، سر را

پس آنکه وال من والا بگفت و عاد من عاداه

نگه دارید پاس حرمت دین پیمبر را

عبادت بی‌ولای او قبول حق نمی‌باشد

بباید با ولای او عبادت کرد داور را

پی نوشت :

[۱] سوره انفال، آیه ۳۲.

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

راه فضیلت و کمال

محمد عبده شیخ جامع الازهر مصر می گوید:

من در مطالعه نهج‌البلاغه علی(ع)از فصلی به فصلی دیگر می‌رسیدم و حس می کردم که پرده‌های سخن عوض می‌شود و آموزشگاههای پند و حکمت تغییر می‌یابد.

گاهی خودم را در جهانی می‌یافتم که روح بلند معانی با زیور و عبارت تابناك آن را آباد ساخته است، این معانی بلند پیرامون روان‌های پاك و دلهای روشن می گردد تا بدانها الهام رستگاری بخشد و به مقصد عالی که دارند برساند.

و از لغزشگاهها دورشان کرده به شاهراه محکم فضیلت و کمال بکشاند و گاه می‌یافتم که عقل نورانی که هیچ شباهتی با اجسام ندارد از عالم الوهیت جدا گشته و به روح یك انسان اتصال یافته او را از لابلای پرده‌های طبیعت بیرون آورده و تا سراپرده ملکوت اعلی(ع) بالا برده است و تا شهودگاه فروغ فروزنده آفرینش رسانیده است.

کعبه توئی حرم توئی سعی توئی صفا توئی

رکن توئی حجر توئی مروه توئی منی توئی

لطف توئی عطا توئی جود توئی سخا توئی

مهر توئی وفا توئی قدر توئی قضا توئی

شاه توئی گدا منم درد منم دوا توئی

بیکس و بینوا منم مونس و یار ما توئی

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

رسول خدا و تصویر مظلومیت علی

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام اگر چه در دوران رسول خدا مورد حسادت و کینه افرادی قرار می گرفت، و حتی بعضی از همسران آن حضرت، از ورود علی علیه‌السلام و دیدارش با پیامبر رنج می‌بردند! ولی نبی اعظم با تمام وجود طبق دستور الهی از شخصیت و عظمت مولای متقیان دفاع کرده، و فضائل و مناقب او را به اطلاع مردم می‌رسانید.

علی علیه‌السلام در عصر رسول خدا مظلوم نبود، ولی مورد کینه و بغض منافقان قرار داشت، و پیامبر اسلام نیز می‌دانست روزی این کینه‌ها بروز خواهد کرد، و به مرحله عمل خواهد رسید، و در نتیجه چه ظلمها و ستم به علی وارد خواهد شد، و لذا پیوسته در فکر و

اندیشه بود، و اشکهایش به صورت مبارکش جاری می‌گشت و در برخی مواقع آینده علی علیه‌السلام را به خودش تصویر می‌فرمود، و اظهار می‌داشت که غاصبان ولایت و بداندیشان منافق چه خواند کرد، و چگونه به خانه او هجوم می‌آورند!! و چه سان فرق مبارکش را با شمشیر مسموم می‌شکافند، و او چه وظیفه‌ای دارد، و چگونه باید عکس العمل نشان دهد... ما در این زمینه به دو مورد از سخنان رسول خدا اشاره می‌نماییم:

الف: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همراهی علی علیه‌السلام و غلامش انس بن مالک به گردش رفتند، و در باغهای مدینه قدم می‌زدند،

و به گلها و شکوفه‌ها و فضای سبز طبیعت می‌نگریستند، علی علیه‌السلام اظهار داشت: یا رسول‌الله! این باغ- اشاره کرد به یکی از باغها- چقدر زیبا و با طراوت است!!

پیامبر خدا فرمودند: یا علی! باغ تو در بهشت خیلی زیباتر است، و این باغ در نزد آن هیچ است.

انس بن مالک که یکی از دشمنان و بدخواهان امیرالمؤمنین بود، می‌گوید: به همین ترتیب قدم زنان و گردش کنان هفت باغ را تماشا کردیم، و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به هر باغی که می‌رسید، همان جمله را اظهار می‌داشت، و رسول خدا نیز جوابش همان بود که در آغاز فرموده بود. سرانجام پیامبر عزیز اسلام در محل مناسبی توقف کرد، انس می‌گوید: ما نیز در محضر او توقف نمودیم، ناگاه آن حضرت دگرگون گردید و چهره‌اش متغیر شد، و به فکر اخبار و وقایع پس از خود افتاد: «فوضع رأسه علی رأس علی وبکی، فقال علی: ما یبکیک یا رسول‌الله؟! قال صلی الله علیه و آله وسلم: «صغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی» پیامبر سرش را بر سر امیرالمؤمنین گذاشت و شروع به گریه نمود!! علی علیه‌السلام پرسید ای پیامبر خدا چه عاملی باعث گریه شما گردیده است؟ حضرت فرمودند: تصور آن کینه‌ها و بغض‌ها و دشمنی هایی که در دل کینه توز منافقین برای تو فراهم شده است، آنان آن دشمنی‌ها را به مرحله عمل نمی‌آورند مگر این که من از دنیا بروم.

این حدیث می‌رساند که با بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه‌السلام در برابر کینه‌های منافقان و ستم‌های ستمگران بیمه گردیده، ولی پس از وی آنچنان مورد یورش وحشیانه قرار خواهد گرفت، که تصورش دل پیامبر را می‌سوزاند و اشکهایش را جاری می‌سازد. [۱] .

ب: واقعه‌ای است که در خطبه شعبانیه اتفاق افتاد، و آن در آخرین جمعه ماه شعبان بود، و رسول خدا در مورد عظمت و ارزش ماه مبارک رمضان و تکلیف روزه داران سخن می‌گفت.

علی علیه‌السلام از جایش برخاست و سؤال کرد: یا رسول‌الله! بهترین اعمال در این ماه چیست؟!

پیامبر فرمود: اجتناب از کارهای حرام، سپس شروع به گریه کرد! علی علیه‌السلام عرض کرد: یا رسول‌الله! چرا گریه می‌کنید؟

پیامبر خدا فرمود: «کانی بک وانت تصلی لربک وقد انبعث اشقی الأولین شقیق عاقر ناقهٔ ثمود، فضربک ضربهٔ علی قرنک فخضب منها لحیتک...» [۲] گویا می‌بینم تو را در حال نماز بدترین و شقی‌ترین اشخاص (ابن ملجم مرادی لعنهٔ الله علیه) از پی کننده «شتر صالح» بر فرق مبارکت شمشیری می‌زند، و با خون آن محاسن سفیدت را رنگین می‌سازد.

علی علیه‌السلام پرسید یا رسول‌الله! آیا دینم سالم می‌ماند، و ضرری از این جهت از شمشیر او نمی‌بینم؟

این حدیث اخلاص و عظمت علی، و شرارت و بد اندیشی دشمنان آن حضرت را در بردارد [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ج۴ ص۱۰۷ فرائد السمطین ج۱ ص۱۵۲ ح۱۱۵.

[۲] بحارالانوار ج۹۶ ص۳۵۸ از فرازهای خطبه شعبانیه.

[۳] نقل از آفتاب ولایت، ص۲۶۹-۲۶۷.

رعایت آداب اسلامی در اوج قدرت

روزی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در دوران خلافتش در خارج کوفه با یک نفر ذمی (یهودی یا مسیحی) که در پناه اسلام بود، همراه شدند.

مرد ذمی گفت:

بنده خدا کجا می‌روی؟

امام فرمود: به کوفه.

هر دو به راه ادامه دادند تا سر دو راهی رسیدند. هنگامی که ذمی جدا شد و راه خود را پیش گرفت برود، دید که رفیق مسلمانش از راه کوفه نرفت، همراه او می‌آید.

مرد ذمی گفت:

مگر شما نفرمودی به کوفه می‌روم؟

فرمود: چرا.

شما از راه کوفه نرفتی: راه کوفه آن یکی است.

می‌دانم ولی پایان خوش رفاقتی آن است که مرد، رفیق راهش را در هنگام جدایی چند قدم بدرقه کند و دستور پیغمبر ما همین است، بدین جهت می‌خواهم چند گام تو را بدرقه کنم، آنگاه به راه خود بر می گردم.

ذمی گفت:

پیغمبر شما چنین دستور داده؟

امام فرمود: بلی.

این که آیین پیغمبر شما با سرعت در جهان پیشرفت کرد و چنین پیروان زیاد پیدا نمود، حتما به خاطر همین اخلاق بزرگوارانه او بوده است.

مرد ذمی با امیرالمؤمنین به سوی کوفه برگشت. هنگامی که شناخت همراه خلیفه مسلمانان بوده است، مسلمان شد و اظهار داشت: من شما را گواه می گیرم که پیرو دین و آیین شما می‌باشم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۴۱ ص۵۳ و ج۷۴ ص_۱۵۷ داستانهای بحارالأنوار، ج ۳ ص۴۸.

روزی ارزشمند و شخصیتی عظیم

مرحوم محمّد بن یعقوب کلینی، فرات بن ابراهیم کوفی و علاّمه امینی و دیگر بزرگان از شیعه و سنّی در کتاب های خود مطالب و روایاتی را به سندهای مختلف، پیرامون عید سعید غدیر خم آورده اند، از آن جمله:

حسن بن راشد و در روایتی دیگر فرات بن أحنف حکایت کند:

روزی محضر مبارک امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه شرفیاب شدم و عرضه داشتم: یا بن رسول اللّه! فدایت گردم! آیا برای مسلمان ها عیدی با فضیلت تر از عید فطر، قربان، جمعه و روز عرفه وجود دارد؟

فرمود: بلی، روزی است که از همه آن ها در نزد خداوند متعال شریف تر و عظیم تر و بافضیلت تر خواهد بود؛ و آن روزی است که خدای متعال دین مبین اسلام را در روز آن کامل نمود و این آیه قرآن را بر پیغمبر نازل نمود: (اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَیکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الاْ سْلامَ دیناً) [۱] .

یعنی؛ امروز (با معرّفی علی بن أبی طالب علیه السلام به عنوان امام و خلیفه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، دین خود را بر شما مسلمان ها کامل نمودم و برای شما دین اسلام را برگزیدم.

از آن حضرت سؤال کردم: آن روز، کدام روزی می باشد که مولای متّقیان، علی علیه السلام به امامت و خلافت منصوب گردید؟

در پاسخش چنین فرمود: هر یک از پیغمبران الهی برای خود وصی و جانشین تعیین کرده اند و آن روز معین را به عنوان عید برگزیده اند.

و سپس افزود: آن روزی که بر تمامی ایام شرافت و برتری دارد، روزی است که رسول گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله از طرف خداوند متعال، حضرت علی علیه السلام را به عنوان امام و خلیفه خود به مردم معرّفی نمود.

و در آن روز آیات الهی نازل شد و دین مبین اسلام تکمیل گردید و حجّت خداوند بر همگان ثابت گشت.

سؤال کردم: یا بن رسول اللّه! در آن روز چه اعمال و عباداتی بهتر است، که انجام دهیم؟

حضرت در پاسخ فرمود: خوشحال نمودن مؤمنین، فرستادن صلوات بر حضرت محمّد و اهل بیتش؛ و برائت و بیزاری جستن از دشمنان و ظالمین به آن ها.

و دیگر آن که چون خداوند، این روز یعنی؛ هیجدهم ذی الحجّهٔ را روز تثبیت ولایت بر مؤمنین قرار داد، بهتر است روزه بگیرید و روزه گرفتن در آن موجب کفّاره شصت سال گناه خواهد بود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره مائده: آیه ۴.

[۲] کافی: ج ۴، ص ۱۴۸، تفسیر فرات: ص ۱۲ و دیگر کتب با اختلاف در تعابیر، همچنین بحارالانوار: ج ۳۷، ص ۱۰۸ تا ص ۲۵۳.

روش رفتن به میهمانی

حضرت علی بن موسی الرّضا به فرموده پدران بزرگوار خویش صلوات اللّه علیهم، حکایت نماید:

روزی از روزها یکی از دوستان امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام حضرت را جهت میهمانی به منزل خود دعوت کرد.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: من با سه شرط دعوت تو را می پذیرم، میزبان گفت: آن سه شرط چیست؟

امام علی علیه السلام اظهار نمود:

اوّل: آن که چیزی از بیرون منزل تهیه نکنی؛ و برای پذیرائی خود و خانواده خویش را به زحمت و مشقّت نیندازی؛ و به آنچه که در منزل موجود است اکتفاء نمائی.

دوّم: آنچه در منزل ذخیره و آماده داری، تمام آن ها را مصرف نکنی؛ بلکه با برنامه صحیح و در نظر گرفتن نفرات، مقدار لازم غذا تهیه گردد.

شرط سوّم: خانواده و اهل منزل در زحمت فوق العادّه ای قرار نگیرد؛ و مبادا که احساس نارضایتی در ایشان پیش آید.

میزبانی که حضرت را دعوت کرده بود عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین! آنچه فرمودی، مورد پذیرش و قبول است؛ و قول می دهم غیر از آنچه فرمودی برنامه ای نداشته باشیم.

و امام علی علیه السلام دعوت او را قبول نمود؛ و به همراه یکدیگر راهی منزل شدند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالا نوار: ج ۲۷، ص ۲۵۵، به نقل از عیون اخبار الرّضا علیه السلام.

رای نهایی

قریش پیوسته در صدد کشتن رسول خدا(ص) بود و برای رسیدن به این هدف راههای مختلف آن را به شور می گذاشت و هر بار نقشه‌ای را تجربه می‌کرد و تصمیمی اتخاذ می‌نمود.

تا آنکه در آخرین نشستی که در دار الندوه [۱] داشتند، ابلیس د ملعون در قیافه مرد یک چشم از تیره ثقیف (مقصود مغیره بن شعبه است) در آن مجلس شرکت جست با حضور او اطراف و جوانب قصه و احتمالات موجود، بدقت بررسی شد. سرانجام به اتفاق آرا بر آن شدند تا برای از میان بر داشتن پیامبر خدا(ص) باید از هر تیره قریش یک نفر به همکاری دعوت شود و سپس همگی با شمشیرهای برهنه و هماهنگ بر او حمله برند و در جا خونش را بریزند و با این کار (گذشته از اینکه از وجود او آسوده خواهند شد) موضوع خونخواهی او نیز بکلی پایمال خواهد شد، چرا که اولیای دم قادر نخواهند بود که با همه تیره‌های قریش درگیر شوند. از سوی دیگر قریش بیز به خاطر حمایت از افرادش، از تسلیم و تحویل خاطیان ممانعت خواهد کرد. در نتیجه درخواست قصاص و خونخواهی بستگان پیامبر بی پاسخ خواهد ماند.

فرشته وحی فرود آمد و پیامبر خدا(ص) را از تصمیم قریش آگاه ساخت و حتی جزئیات این نقشه را که در چه ساعتی و در کدام شب خواهد بود فاش د ساخت و از او خواست تا در آن شب، شهر مکه را به سمت غار ثورترک گوید....

قال علی (ع):... فان قریشا تزل تخیل [۲] الارا و تعمل الحیل فی قتل النبی حتی کان اخر ما اجتمعت فی ذلک یوم الدار- دار الندوه- و ابلیس د الملعون حاضر فی صوره اعود ثقیف فلم تزل تضرب امرها ظهرا لبطن حتی اتمعت آراوها لی ان تنتدب من کل فخذ من قریش رجل ثم یاخذ کل رجل منهم سیفه ثم میاتی النبی و هو نائم علی فراشه فیضربوه جمیعا باسیافهم ضربه رجل واحد فیقتلوه فاذا قتلوه منعت قریش رجالها و لم تسلمها فیمضی دمه هدرا فهبط جبرئیل علی النبی فانباه بذلک و اخبره باللیله التی یجتمعون فیها و الساعه التی یاتون فراشه فیها و امره بالخروج فی الوقت الذی خرج فیه الی الغار. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] مرکز اجتماع سران قریش در دوره جاهلیت.

[۲] در مصادر این گونه نقل شده، اما ظاهرا صحیح آن تجیل است.

[۳] اختصاص، ص ۱۶۵؛ خصال، ص ۴۱۵؛ بحار، ج ۱۹، ص ۴۶.

رهایی آهو

رسول خدا(ص) از جایی می‌گذشت. در بین راه گذارش بر ماده آهویی افتاد که در خیمه و خرگاهی بسته شده بود.

آن حیوان به قدرت خدا زبان بگشود و با پیامبر گرامی سخن گفت ؛ به آن حضرت عرض کرد:

ای فرستاده خدا! من مادر دو آهو بچه ام که اینک هر دو، گرسنه و تشنه اند و پستانهایم از شیر آکنده، از شما تقاضا دارم (هر چند) ساعتی مرا رها سازید تا پس از شیر دادن آنها بازگردم و دوباره در همینجا به بند نشینم.رسول خدا(ص) فرمود: چگونه این کار

ممکن است، در حالی که تو صید و شکار مردم و اسیر و دربند هستی؟

آهو گفت: اگر رهایم کنید (بزودی) باز آیم و شما خود مرا در بند کنید.پیامبر خدا(ص) پس از آنکه از حیوان تعهد گرفت، رهایش ساخت.

چیزی نگذشت که آهو بازگشت اما پستانش از شیر تهی گشته بود. پیامبر اکرم حیوان را در همان مکان بست و سپس پرسید: این آهو شکار کیست؟

گفتند: صیاد و مالک آن، شخصی از تیره عرب است.

رسول خدا(ص) (بی درنگ) رهسپار آن قبیله شد. از قضا فردی که آن حیوان را به دام انداخته بود و مالک آن محسوب می‌شد، در شمار منافقان بود که البته بعدها با تنبهی که برای او حاصل شد از نفاق دست کشید و اسلامی نیکو یافت.

رسول خدا(ص) به منظور رهایی حیوان، قصد خریدن آهو را کرد و در این خصوص با صیاد سخن گفت، اما صیاد گفت:

ای فرستاده خدا! پدر و مادرم فدای شما، این حیوان را از همین جا رها ساختم.آنگاه پیامبر خدا(ص) (به جمع حاضر روی کردند و) فرمودند:

اگر چارپایان نیز به میزان شما از مرگ (و سختیهای پس از آن) خبر داشتند، هرگز از آنها، گوشت فربهی نمی‌خوردید.

عن علی قال: مر رسول الله (ص) بظبیه مربوطه نطنب فسطاط، فلما رات رسول الله (ص) اطلق الله عزوجل لها من لسانها فکلمته فقالت:

یا رسول الله (ص)! انی ام خشفین عطشانین و هدا ضرعی قد امتلا لبنا فخلنی حتی انطلق فارضعها ثم اعود فتربطنی کما کنت.

فقال: لها رسول الله (ص): کیف و انت ربیطه قوم و صیدهم؟

قالت: بلی یا رسول الله (ص)! انا اجی فتر بطنی انت بیدک کنا کنت.

فاخذ علیها موثقا من الله لتعودن و خلی سبیلها فلم تلبث الا یسیرا حتب رجعت قد فرغت ما فی ضرعها. فربطها نبی الله کما کانت.

ثم سال: لمن هذا الصید؟

قالوا: یا رسول الله (ص)! هذه لبنی فلان، فاتاهم النبی و کن الذی اقتضها منهم منافقا فرجع عن نفاقه و حسن اسلامه فکلمه النبی لیشتریها منه، قال: بل اخلی سبیلها، فداک ابی و امی یا نبی الله.

فقال رسول الله (ص): لو ان البهائم یعلمون من الموت ما تعلمون انتم ما اکلتم منها سمینا. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداه، ج ۱، ص ۳۰۹؛ اعلام الوری، ص ۲۶ (به اختصار)؛ بحار، ج ۱۷، ص ۳۹۸ و ج ۶۴، ص ۲۶.

رازدانی رسول اکرم

رسول خدا(ص) از امری خبر می‌داد که از نظر مکانی با آنها فرسنگها فاصله داشت. حضرت در مدینه بود و از جنگ موته خبر می‌داد جایی که تا مدینه مسیر یک ماه راه فاصله داشت!

نبرد موته را از همان جا برای ما وصف می کرد و شمار کسانی که در آن پیکار به شهادت رسیدند را بر می‌شمرد.

بسیار اتفاق می‌افتاد کسی نزد او می‌آمد و پرسشی داشت، حضرت می‌فرمود: نخست تو از حاجت خود خبر می‌دهی یا من بگویم که به چه منظور آمده‌ای؟ آنگاه به خواهش مرد سائل پرده از حاجت پنهان او برمی داشت.

مکیان را از اسرارشان باخبر مس ساخت به طوری که هیچ نکته تاریک و مبهمی باریشان باقی نمی‌ماند، از جمله، گفتگوی پنهانی

صفوان بن امیه با عمر بن وهب بود؛ میان آن دو حرفهایی در و بدل شد که احدی از مضـمون آن اگاه نبود. قصه هنگامی فاش شـد که عمیر از مکه به مدینه آمد، او چنین وانمومد کرد که به انگیزه رهایی فرزندش (که چندی پیش در جنگ بدر به دست مسلمانان اسیر گشته بود) رهسپار مدینه شده است و برای آزادی وی تلاش می‌کند.

رسول خـدا(ص) به وی فرمود: دروغ می‌گویی، ت برای این کـار نیامـده‌ای (بلکه قصـد شومی تو را به اینجـا کشانـده است) به یـاد داری آنگاه که با صـفوان در کعبه خلوت کرده بودید و به اتفاق هم در رثای کشته شدگان بدر اشک حسرت می‌ریختید؟! تو آنجا گفتی:

به خـدا سوگند با وضـعی که محمد برای ما پیش آورده و عزیزانی که از ما در جنگ بدر گرفته است، مرگ برای ما از ادامه حیات بهتر است، آیا پس زا کشته شـدن مهتران و بزرگان قوم که در چاههای بـدر ریخته شدند زندگانی گوارا خواهد بود؟! اگر مشکل بدهکاری و هزینه خانواده ام، در میان نبود من خود به حیات محمد خاتمه می‌دادم و تو را از این جهت آسوده می‌ساختم.

رفیقت صـفوان در پاسـخ گفت: مشـکل قرضـهای تو با من، دخترانت نیز با دختران من زیر یک یقف خواهند بود، ای نیک و بد هر چه هست برای همه آنها خواهد بود، تو نیز پذیرفتی و به او گفتی: پس این راز را پوشیده بدار و (هر جه زودتر) وسائل سفر را برای کشتن محمد فراهم ساز، آنگاه به قصد کشتن من به اینجا آمدی!

(کلام حضـرت که به اینجا رسـید، عمیر شـگفت زده گشت و چاره‌ای جز تصـدیق رسول گرامی نداشت از این رو) به آن حضـرت گفت: راست گفتی‌ای فرستاده خدا! همین طور است من گواهی می‌دهم که خدایی جز معبود یکتا نیست و تو فرستاده او هستی.

و نظایر این قضیه در زندگانی رسول خدا(ص) چندان فراوان است که قابل شمارش نیست.

قـال علی:... محمـد انبـا عن موته و هو عنها غائب و وصف حربهم و من استشـهد منهم و بینه و بینهم مسـیره شـهر و کان یاتیه الرجل یرید ان یساله عن شی فبقول: تقول او اقول؟ فیقول: بل قل یا رسول الله (ص) فیقول: جئتنی فی کذا و کذا حتی یفرغ من حاجته.

و لقد کان یخبر اهل باسرارهم بمکه حتی لایترک من اسرارهم شیئا.

منها: ما کان بین صـفوان بن امیه و بین عمیر بن وهب اذا اتاه عمیر فقال: جئت فی فکاک ابنی فقال له: کذبت بل قلت لصـفوان و قد اجتعتم فی الحطیم و ذکرتم قتلی بدر- و الله للموت خیرلنا من البقا مع ما صـنع محمد بنا و هل حیاه بعد اهل القلیب؟ فقلت انت: لولا عیالی و دین علی لارحتک من محمد. فقال صـفوان: علی ان اقضی دینک و ان اجعل بناتک مع بناتی یصیتهن ما یصیبهن من خیر او شر فقلت انت فاکتمهـا علی و جهزنی حتی اذهب فـاقتله فجئت لتقتلنی. فقال: صـدقت یا رسول الله (ص)! فانا اشـهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله (ص). و اشباه هذا مما لا یحصی. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] احتجا، ص ۲۲۵؛ بحار، ج ۱۰، ص ۴۷، ج ۱۷، ص ۲۹۶.

رحمت الهی

پیـامبر خـدا(ص) در مسـجد قبا نشسـته بود و جمعی از اصـحاب گرد او حلقه زده بودنـد. در این حال من وارد مسـجر شـدم. تا نگاه رسول خـدا(ص) به من افتاد، چهره اش شـکفته گشت و تبسم بر لبهایش نقش بست ؛ طوری که برق سـفیدی دنـدانهایش را دیـدم. سپس فرمود:

علی نزد من بیا... علی نزدیکتر بیا!

و پیوسـته از من می‌خواست تـا هر چه بیشتر به او نزدیک شوم. من هم آنقـدر پیش رفتم که زانوهایم به زانوهای مبارک او چسبیـد.

سپس رو به یاران خود کرد و فرمود:

ای گروه اصحاب! بـا آمـدن برادرم علی بن ابی طالب، لطف و رحمت الهی شامل حال شـما گشـته است، علی از من است و من از علی ام جان او جان من و سـرشت او از سـرشت من است. او برادر من و وصـی و جانشـین من در حیات و ممات است هر کس از او اطـاعت کنـد، از من اطاعت کرده و هر که با او همراهی و همـدلی نمایـد با من چنان کرده و هر کس با او به مخالفت پردازد با من مخالفت کرده است.قال علی (ع): دخلت علی رسول الله (ص) فی مسـجد قبا و معه نفر من اصـحابه فلما بصـر بی تهلل وجهه و تبسم حتی نظرت الی بیاض اسـنانه تبرق. ثم قال: الی یا علی الی یا علی، فما زال یـدنینی حتی الصق فخـذی بفخـذه، ثم اقبل علی اصـحابه فقال: معاشـر اصـحابی اقبلت الیکم الرحمه باقبال علی بن ابی طالب اخی الیکم، معاشـر اصحابی! ان علیا منی و انا من علی روحه من روحی و طینته من طینتی و هو اخی و وصـیی و خلیفتی علی امتی فی حیـاتی و بعـد موتی، من اطاعه اطاعنی و من وافقه وافقنی و من خالفه خالفنی. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] غایه المرام، ص ۲۹۳ به نقل از امال صدوق.

راندن سائل

فـاطمه بیمار شـد و رسول خـدا(ص) به عیادت او آمـد و بر بالین وی نشـست. در همین حال که با دخترش گفتگو می‌کرد و از حال وی جویا می‌شد، فاطمه گفت: دلم هوای خوراکی مطبوع و گوارا کرده است.

تـاقچه‌ای در اتـاق بود که اشـیایی در آن می‌نهادنـد، رسول گرامی برخـاست و به جـانب آن تـاقچه رفت سـپس با ظرفی سرپوشـیده بـازگشت. محتـوای ظرف مقـداری مـویز و کشـک و کعـک (نـانی که از آمیختن روغن و شـکر سازنـد) و چنـد خـوشه انگور بود. حضرت آن ظرف خوراکی را در برابر دخترش گذارد و در حالی که خود دستی بر آن نهاده بود نام خدا را بر زبان جاری ساخت و فرمود: به نام خدا برگیرید و بخورید.

اهـل بیت سـرگرم خوردن آن خوراکیهـا شدنـد. در این بین، سائلی بر در خانه ظاهر شـد و با آواز بلنـد سـلام کرد و گفت: ای اهل خانه! از آنچه خدا روزی شما کرده به ما نیز بخورانید.

رسول خدا(ص) در پاسخ او فرمود: دور شو ای پلید.

فاطمه از گفته پدر شگفت زده شد و گفت: ای فرستاده خدا! ندیده بودم که با مسکین چنین رفتار کنید؟

فرمود: (دختـرم) این خوراک بهشـتی است که جبرئیـل برای شـما آورده و سائـل هم شـیطان مطرود است. او در خوراک شـما طمع کرده و می‌خواهد با شما در خوردن آن شرکت جوید، در حالی که بر او روا نیست.

قال امیرالمومنین: ان فاطمه بنت محمـد وجدت عله، فجاها رسول الله (ص) عائدا فجلس عندها و سالها عن حالها، فقالت: انی اشـتهی طعاما طیبا.

فقام النبی الی طاق فی البیت فجا بطبق فیه ربیب و کعک و اقط و قطف عنب فوضـعه بین یـدی فاطمه فوضع رسول الله (ص) یده فی الطبق و سـمی الله و قـال: کلوا بسم الله، فـاکلت فـاطمه و رسول الله (ص) و علی و الحسن و الحسـین فبینمـا هم یاکلون اذ وقف سائل علی الباب فقال:السلام‌علیکم، اطعمونا مما رزقکم الله.

فقال النبی اخسا!

فقالت فاطمه: یا رسول الله (ص)! ما هکذا تقول للمسکین؟!

فقال النبی انه الشیطان و ما کان ذلک ینبغی له. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۷۷.

رفتار دوگانه

(شماری از زنان که بی صبرانه به انتظار دیدن رسول خدا(ص) لحظه شماری می‌کردند) با اجازه آن حضرت وارد شدند. رسول گرامی از آن میان دخترش فاطمه را صدا زد و او را نزد خویش فرا خواند. فاطمه با چشمانی اشکبار، خود را بر پیکر پدر انداخت.

پیامبر خدا(ص) لحظاتی را با دخترش به آهستگی سخن گفت. لختی بعد فاطمه در حالی که اشک از چشمانش می‌بارید از سینه پدر سر بر گرفت و دوباره با اشاره پدر در آغوش وی افتاد و پیامبر(ص) این بار هم کلماتی در گوش او زمزمه کرد.از شنیدن این سخنان (چهره فاطمه شکفته گشت و) تبسم بر لبهای او نقش بست.رفتار دوگانه، آن هم مقارن هم، حاضران را شگفت زده گرد. از سبب آن پرسیدند. (با توضیحی که از او شنیدند معلوم شد که) پیامبر خدا(ص) در نجوای نخستین از مرگ حتمی خود، خبر داده و فاطمه از شنیدن آن بی تاب و گریان گشته است. و در گفتگوی بعدی، پس از آنکه وی را به بردباری سفارش کرده است فرموده: فاطمه جان! بی تابی نکن. من از پروردگار خود مسئلت کرده ام که تو نخستین فرد از خانواده ام باشی که به من می‌پیوندی. فاطمه از شنیدن مژده دیدار پدر و پیوستن بزودی خود، شادمان گشته است.

قال علی (ع):... ثم اذن للنسا فدخلن علیه فقال لابنته: ادنی منی یا فاطمه! فاکبت علیه فناجاها فرفعت راسها و عیناها تهملان دموعا فقال لها: ادنی منی فدنت منه فاکبت علیه فناجاها فرفعت راسها و هی نضحک فتعجبنا لما راینا فسالناها فاخبرتنا انه نعی الیها نفسه فبکت، فقال: یا بنیه لاتجزعی فانی سالت ربی ان یجعلک اول اهل بیتی لحاقا بی، فاخبرنی انه قد استجاب لی. فضحکت.... [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۲، ص ۵۳۳؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۸.

روزهای سیاه

خداوند سبحان، محمد را به نبوت برانگیخت در حالی که شما در بدترین حال می‌زیستید: در میان شما کسانی بودن که به سگان خود غذا می‌خوراندند، اما فرزندان خود را می‌کشتند! به غارت و چپاول دیگران می‌رفتند و چوپان باز می‌گشتند خیمه و قبیله خود را غارت شده می‌یافتند.

خوراکتان گاهی علهز (معجونی آمیخته از خون و کرک شتر) و گاهی هبیده (دانه‌های تلخ حنظل) و زمانی هم مردار و لاشه حیوانات و خون آنها بود. از طعامهای خشن و ناگوار و آبهای آلوده و بویناک بهره می‌جستید و در کنار سنگهای سخت و بتهای گمراه کننده منزل می‌گزیدید. و خون یکدیگر را می‌ریختید و افرادتان را به اسارت می‌بردید.

خداوند منّان قریش را با نزول سه آیه از قرآن کریم، تخصیص داد و عرب را به طور عموم به یک آیه. اما آیاتی که درباره قریش فرموده است، نخست آنکه فرمود:ای مؤمنان بیاد آرید زمانی را که شما اندک بودید و در میان انبوه دشمن می‌زیستید، آنها شما را در زمین (مکه) خوار و ضعیف می‌شمردند. و شما از هجوم مشرکان بر خود ترسان بودید. تا آنکه خدا شما را در پناه خود آورد و بیاری خود نیرومندی و نصرت عطا فرمود. و از بهترین غنائم و خوارکی‌ها روزی شما قرار داد. باشد تا شکرگزار باشید. [۱] .

دیگر آنکه فرمود:

خـدا به کسانی از شـما بندگان که ایمان آورد و رفتار نیکو داشـته باشد وعده فرموده که (در ظهور امام زمان (ع)) در زمین خلافت دهد. چنانکه امم صالح پیامبران سـلف، جانیشن پیشینیان خود شدند. و علاوه بر خلاف، آئین پسندیده آنان را بر همه ادیان تمکین و تسـلط دهـد و به همه مومنـان، پس از خوف و ترس از دشـمنان، ایمنی کامـل دهـد تا مرا به یگانگی بی هیـچ شایته شـرکت و ریا پرستش کنند، و بعد از آن هر که کافر گشت به حقیقت همان فاسقان تبه کارند. [۲] .

سوم گفتار قریش به رسول خدا(ص) است، آنگاه که ایشان را به اسلام و هجرت فرا می‌خواند، گفتند:

اگر مـا بـا تو همراهی کنیم و اسـلام را که طریق هـدایت است پیروی نماییم ما را از سـرزمینمان بیرون خواهنـد کرد (در پاسـخ آنها بگو) آیا ما حرم مکه را برای ایشان محل امن و آسایش قرار ندادیم تا به این مکان از هر سوی، انواع نعمت و ثمرات که روزی آنها کرده ایم- بیاورند؟ حقیقت این است که اکثر مردم نادانند.[۳] .

اما آیه‌ای که درباره عموم عرب است:

به یاد آریـد که این نعمت بزرگ خـدا را که شـما با هم دشـمن بودیـد و خدا در دلهای شـما الفت و مهربانی انداخت و به لطف او همه برادر دینی یکدیگر شدید در صورتی که در پرتگاه آتش بودید خدا شما را نجات داد.... [۴] .

پس نعمت اسـلام و پیامبر چه نعمت بزرگی است اگر دست از آن نشویید و به سوی دیگری نروید! و چه مصیبت عظیمی است اگر بدو نگروید و از آن روی گردانید؟!

پس از چنـدی، پیـامبر خـدا(ص) بعـد از آنکه بار رسالت و مسؤولیت خویش را به انجام رسانیـد، دیـده از جهان برگرفت. مصیبت فقدان او برای همه مؤمنان جانگداز بود و برای نزدیکان و دودمان وی بخصوص سـخت اندهبار و عظیم بود. مصـیبتی که مؤمنان به مانند آن دچار نشده بودند و پس از آن نیز هرگز چنان روز سختی را مشاهده نخواهند کرد.

آن بزرگوار از این جهـان رخت بربست و کتـاب خـدا و اهـل بیت خود را بر جـای گـذاشت. آنها دو پیشواینـد که هیچگاه اختلاف ندارند و دو برادرند که دست در دست هم دارند و با یکدیگر دشمنی ندارند و دو همراهند که جدایی نمی پذیرند.قال علی (ع):... بعث محمدا و انتم معاشـر العرب علی شـر حال، یعذو احدکم کلبه و یقتل ولده و یغیر علی غیره فیرجع و قد اغیر علیه، تاکلون العلهز و الهبیـده و المیته و الـدم، منیخون علی احجـار خشن و اوان مضـله تـاکلون الطعام الجشب و تشـربون الما الاجن، تسافکون دماکم و یسبی بعضـکم بعضـا، و قـد خص الله قریشـا بثلاث ایات و عم العرب بایه. فاما الایات اللواتی فی قریش فهو قوله تعالی: (و اذکروا اذا اتبم قلیل مستضعفون فی الارض تخافون ان تبخطفکم الناس فاواکم و ایدکم بنصره و رزقکم من الطیبات اعلکم تشکرون).

و الثـانیه (وعـا الله الـذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیسـتخلفنهم فی الارض کما اسـتخلف الـذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الـذی ارتضـی لهم و لیبدلنهم من بهد خوفهم امنا یعبدوننی لایشـرکون بی شـیئا و من کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسـقون) والثالثه قول قریش لنبی الله تعـالی حین دعاهم الی الاسـلام و الهجره فقالوا: (ان نتبع الهـدی معک نتخلف من ازضـنا). فقال الله تعالی: (او لم نمکن لهم حرما امنا یجبی الیه ثمرات کل شی رزقا من ادنا و لکن اکثرهم لایعلمون).

و اما الایه التی عم بها العرب فهو قوله تعالی: (و اذکروا نعمه الله علیکم اذ کنتم اعدا فالف بین قلوبکم فاصـبحتم بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفره من النار فانقذکم منها کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تهتدون).

فیا لها نعمه ما اعظمها ان لم تخرجوا منها الی غیرها و یا لها من مصیبه ما اعظمها ان لم تومنوا بها و ترغبوا عنا. فمضی نبی الله و قد بلغ ما ارسل به فیالها مصیبه خصت الاقربین و عمت المومنیت لم تصابوا بمثلها و لن تعاینوا بعدها مثلها.

فمضی لسبیله و ترک کتاب الله و اهل بیته امامین لایختلفان و اخوین لایتخاذلان و مجتمعین لایتفرقان.... [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره انفال (۸:۲۶).

[۲] سوره نور (۲۴:۵۵).

[۳] سوره قصص (۲۸:۵۷).

[۴] سوره‌ی آل عمران.

[۵] کشف المحجة، ص ۱۷۴.

رئیس تیره خزرج

هنگامی که سعد بن عباده دید مردم با ابوبکر بیعت می کنند، بانگ برداشت:ای مردم! من در صدد تحصیل زمامداری برنیامدم مگر وقتی که دیدم شما آن را از علی دریغ کرده اید. اما این (اعلان می کنم) تا او بیعت نکند من با هیچ کس بیعت نخواهم کرد. و شاید اگر او هم بیعت کند، من چنین نکنم.

سپس بر مرکب خود سوار شد و به سرزمین حوران رفت و بی آنکه بیعت کند همانجا در سرایی به سر برد و به گونه ای مرموز کشته شد. [۱] .

فروهٔ بن عمر انصاری که رسول خدا(ص) را (در جنگها) با دو اسب یاری می کرد و از درآمد انبوه باغهای خود که هزار (اصله درخت) بود، خرما می‌خرید و به مسکینان تصدیق می کرد؛ برخاست و گفت: ای گروه قریش! آیا در میان خود کسی را سراغ دارید که همچون علی شایستگی و لیاقت خلافت را داشته باشد؟

قیس، به سخن آمد و در پاسخ او گفت: نه، در میان ما کسی نیست که آنچه علی داراست، واجد باشد. دگر باره پرسید: آیا ویژگیهایی در شخص علی می‌بینید که در دیگری نباشد؟ گفت: آری. آنگاه فروهٔ گفت: پس چه چیز شما را از یاری و انتخاب وی بازداشته است؟!

قیس پاسخ داد: اجتماع مردم بر پذیرش ابوبکر!

فروهٔ گفت: به خدا سوگند که مطابق خوی و شیوه خود عمل کردید و سنت و سیره پیامبر خود را رها نمودید؛ اگر امر ولایت را در دودمان پیامبر خود قرار داده بودید، از زمین و آسمان، نعمت و برکت شما را فرا می گرفت.

قال علی (ع):... و لقد کان سعد (بن عبادهٔ) لما رای الناس یبایعون ابابکر نادی:

ایها الناس انی و الله ما اردتها (الولایه) حتی رایتکم تصرفونها عن علی و لا ابایعکم حتی یبایع علی و لعلی لاافعل و ان بایع. ثم رکب دابته و اتی (حوران) و اقام فی خان حتی هلکٔ و لم یبایع.

و قام فروهٔ بن عمر الانصاری و کان یقود مع رسول الله (ص) فرسین و یصرع [۲] الفا و یشتری تمرا فیتصدق به علی المساکین فنادی: یا معشر قریش! اخبرونی هل فیکم رجل تحل له الخلافه و فیه ما فی علی؟ فقال قیس بن مخرمه الزهری: لیس فینامن فیه ما فی علی. فقال له: صدقت فهل فی علی ما لیس فی احد منکم؟ قال: نعم. قال: فما یصدکم عنه؟ قال: اجتماع الناس علی ابی بکر. قال: اما والله ائن اصبتم سنتکم لقد اخطاتم سنع نبیکم و لو جعلتموها فی اهل بیت نبیکم لاکلتم من فوقکم ومن تحت ارجلکم.... [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] ابن ابی الحدید می‌نویسد: خالد بن ولید از سوی ابوبکر ماءموریت یافت که سعد بن عباده را به قتل برساند. او د راین هنگام در شام به سر می برد. خالد با دستیاری شخصی دیگر در کمین او نشستند و در موقعیت مناسب به ضرب تیر او را کشتند و جنازه‌اش را

شبانه در چاه آبی افکندند و سپس از زبان پریان شعری سوردن و قتل را به آنها نسبت دادند:

نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده

ورمیناه بسهیمن فلم تخط فواده

سعد بن عباده رئیس تیره خزرج را ما کشتیم، و او را با پرتاب دو تیر که قلب او را نشانه کرد از پای در آوردیم.

ابن ابی الحدید پس از آنکه نقل فوق را در شمار مطاعن ابوبکر از قول شیعه آورده در مقام دفاع از این طعن گفته اسد: من نیز قبول ندارم که اجنه سعد را کشته باسند و شعر مزبور سروده آنها باشد، شکی نیست که سراینده شعر و قاتل سعد از نوع بشر بوده است. اما اینکه فرمان قتل را ابوبکر صادر کرده باشد، چنانکه شیعه مدعی است، نزد من ثابت نیست. هر چند بعید هم نمی‌دانم که خالد از پیش خود برای تقرب بیشتر نزد ابوبکر به چنین کار فجیعی دست زده باشد... چه اینکه ظهور این قبیل کارها از خالد امری عادی می‌نماید. (شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۷، ص ۲۲۳).

[۲] در مصدر چنین است، اما ظاهراً یصْرِمُ صحیح است.

[۳] کشف المحجّه، ص ۱۷۷.

رسوا کردن منافق چاپلوس

محمد حنفیهٔ فرزند حضرت علی علیه‌السلام گوید:

امیرالمؤمنین با سلمان فارسی و عمار و صهیب و مقداد و ابوذر از بیرون مدینه برمی‌گشتند که به عبدالله بن ابی‌سلول (منافق) و یاران او رسیدند.

عبدالله به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت: مرحبا به سرور بنی هاشم و وصی پیامبر خدا و برادر و داماد او و پدر دو سبط، همو که از مال و جان خود در راه او گذشت. حضرت فرمود: وای بر تو ای پسر ابی تو منافقی و من به نفاق تو گواهی می‌دهم! عبدالله گفت: آیا این‌گونه با من سخن می‌گوئی؟ به خدا که من ایمان دارم همانند تو و اصحابت. حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، تو نیستی مگر منافق و چون ماجرا را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خبر داد آیات اول سوره بقره که در مورد منافقین است نازل شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شواهد التنزیل.

روایاتی در مدح قم و اهل آن

روایات درباره اهل قم و شهر قم و اینکه امان‌ترین مکانهاست متعدد است. حضرت صادق علیه‌السّلام فرمود: چون بلاها و فتنه‌ها تمام شهرها را فرا گرفت بر شما باد که به قم روید یا به حوالی آن، زیرا بلا از آن دور است. [۱] و فرمود: خداوند به وسیله کوفه بر دیگر شهرها و به وسیله مؤمنین کوفه بر دیگر اهالی شهرها احتجاج می‌کند، و همچنین خداوند استدلال کند به شهر قم بر دیگر شهرها و به اهل آن بر تمامی اهل مشرق و مغرب از جن و انس، خداوند قم و اهل آن را مستضعف (یعنی از کسانی که دسترسی به احکام خداوند ندارند) قرار نداده است بلکه آنها را موفق کرده و کمک نموده است. سپس حضرت فرمود: دین و اهل آن در قم (از نظر حکومت و دیگران) ناچیز و حقیرند، اگر چنین نبود مردم پرشتاب به آنجا هجوم می‌کردند و قم و اهل آن فاسد می‌گشت و برای دیگر شهرها حجتی نمی‌ماند، و اگر حجتی نباشد آسمان و زمین پایدار نماند و یک چشم بر هم زدنی مهلت داده نشوند.

همانا بلا از قم و اهل آن رانده می‌شود، و زمانی خواهد رسید که شهر قم و اهل آن حجت بر همه مردم باشند، و این (واقعیت) در زمان غیبت قائم ما خواهد بود و اگر چنین نبود زمین اهل خود را فرو می‌برد و همانا ملائکه بلاها را از قم و اهل آن دفع می‌کنند و هیچ ستمگری قصد سوء به قم نمی‌کند مگر آنکه در هم کوبنده ستمگران او را در هم می‌کوبد و گرفتار سختی یا مصیبت یا دشمن می‌گرداند، خداوند در دولت ستمگران قم را از یاد آنها می‌برد همان‌گونه که یاد خدا را فراموش کرده‌اند. [۲] .

دانش از کوفه مخفی و در قم ظهور می‌کند

حضرت صادق علیه‌السّلام در حدیثی بعد از ذکر کوفه فرمود: زود باشد که کوفه از مؤمنین خالی شود و علم از آن مخفی شود (و کوچ کند) همچنان که مار در سوراخ خود مخفی شود، سپس در شهری که به آن قم می‌گویند ظاهر گردد و قم معدن علم و فضیلت شود به گونه‌ای که هیچ مستضعفی در دین روی زمین نماند حتی بانوان پرده‌نشین، و این مسأله نزدیک ظهور قائم ما خواهد بود.

خداوند قم و اهل آن را در جایگاه حجت قرار می‌دهد (یعنی علماء و فقهاء در قم جانشینان حضرت مهدی هستند) و اگر چنین نبود زمین اهل خود را فرو می‌برد و در روی زمین حجتی نمی‌ماند، پس از قم است که دانش به مشرق و مغرب سرازیر می‌شود و حجت خداوند بر مردم کامل می‌گردد به گونه‌ای که کسی نمی‌ماند بر روی زمین که دین و علم به او نرسیده باشد.

سپس قائم علیه‌السّلام ظاهر می‌شود و وسیله (اجرای) نقمت و خشم خدا بر بندگان می‌شود زیرا خداوند از بندگان انتقام نمی‌گیرد مگر بعد از آنکه حجت را انکار کنند. [۳] .

و فرمود: وقتی بلا و سختی به شما رسید بر شما باد به قم که پناهگاه فاطمیون و جایگاه راحتی مؤمنین است. [۴] .

الحدیث

مردی از اهل قم مردم را به حق دعوت می‌کند

و موسی بن جعفر علیه‌السّلام فرمود: مردی از اهل قم مردم را به حق دعوت می‌کند، اطراف او گروهی چون پاره‌ای آهن جمع می‌شوند که بادهای تند آنها را متزلزل نکند، از جنگ ملالی ندارند، (خسته نمی‌شوند) و ترسی در آنها نیست، بر خداوند توکل می‌کنند و سرانجام (پیروزی) برای اهل تقواست. [۵] و این حدیث اخیر مناسبت زیادی با انقلاب شکوهمند اسلامی ما و رهبر عظیم‌الشأن آن حضرت امام خمینی قدس سره الشریف و همچنین مردم بزرگوار و شهیدپرور و دلیر و نستوه ایران دارد.

درود و رحمت خداوند بر این امت نستوه و هوشیار و زنده و خداجوی و رهبر فرزانه آن و سلام و صلوات خداوند بر شهیدان و جانبازان و مفقودان و آزادگان و رزمندگان و خانواده‌های عزیز آنان. به هر حال قم و اهل آن که همان اندیشمندان مکتب اهل البیت علیه‌السّلام هستند مورد نظر اهل البیت علیه‌السّلام بوده و آن را آشیانه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم می‌نامیدند به امید آنکه شکرگزار این نعمت بزرگ الهی باشند و مراقب اینکه مبادا شرائطی پدید آید که از این نعمت بزرگ محروم شوند چرا که حضرت صادق علیه‌السّلام فرمود: خاک قم مقدس است و اهل آن از ما (اهل بیت) هستند و ما از آنهائیم، هیچ جباری قصد سوئی بد به آنها نکند مگر اینکه خداوند در مجازات او عجله می‌کند (و اینها) تا وقتی است که به برادران خود خیانت نکنند (و در نسخه‌ای آمده است: تا وقتی که حالات خود را تغییر ندهند) اگر چنین کنند خداوند ستمگران زشت را بر آنها مسلط خواهد کرد. بدانید که اهل قم یاوران قائم و دعوت کنندگان (یا رعایت کنندگان) حق ما هستند، آنگاه حضرت سر خود را بطرف آسمان بلند نموده عرضه داشت: خدایا اهل قم را از هر فتنه محفوظ دار و از هر نابودی نجات بده. [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۵۷ ص ۲۱۴.

[۲] بحار، ج ۵۷ ص ۲۱۲.

[۳] بحار، ج ۵۷ ص ۲۱۳.

[۴] بحار، ج ۵۷، ص ۲۱۵.

[۵] بحار، ج ۵۷، ص ۲۱۶، رجل من اهل قم یدعو الناس الی الحق یجتمع معه قوم کزبر الحدید لا تزلهم الریاح العواصف و لا یملون من الحرب و لا یجبنون و علی الله یتوکلون و العاقبة للتقوی.

[۶] بحار، ج ۵۷ ص ۲۱۸.

روح من روح تو را نمی‌شناسد

محمد بن ابی‌بکر (فرماندار مصر) گروهی از اهالی مصر از جمله عبدالرحمن بن ملجم را به عنوان میهمانان مصر نزد حضرت علی علیه‌السّلام فرستاد، ابن‌ملجم که نوشته‌ای شامل اسامی میهمانان در دست داشت به خدمت حضرت آمد و آن نامه را به حضرت داد، وقتی حضرت نام عبدالرحمن بن ملجم را دید فرمود: عبدالرحمن توئی؟ خدا لعنت کند عبدالرحمن را! ابن‌ملجم گفت: بله یا امیرالمؤمنین، به خدا سوگند که شما را دوست دارم! حضرت فرمود:

به خدا قسم مرا دوست نمی‌داری- و سه بار تکرار نمود- ابن‌ملجم گفت: یا امیرالمؤمنین من سه بار سوگند یاد می‌کنم که تو را دوست دارم و شما سه بار سوگند یاد می‌کنی که من شما را دوست ندارم؟ حضرت فرمود: وای بر تو، خداوند ارواح را دو هزار سال قبل از بدنها خلقت نمود و در فضا ساکن نمود، هر کدام آنجا یکدیگر را شناختند در دنیا مأیوس شدند و هر کدام نشناختند در دنیا متفاوت شدند، همانا روح من روح تو را نمی‌شناسد.

وقتی ابن‌ملجم پشت کرد و رفت، حضرت فرمود: هر که می‌خواهد قاتل مرا ببیند به این مرد نگاه کند! یکی گفت: چرا او را نمی‌کشید؟ (آیا اجازه می‌دهی او را بکشیم؟) حضرت فرمود: چه سخن حیرت‌انگیزی، مرا امر می‌کنید که قاتل خود را بکشم، خدا او را لعنت کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۲.

ز

زنده کردن روح تعهد و وفاداری

اگر همه افراد یک جامعه دارای روح تعهّد و مسئولیت باشند، در برابر ناروایی‌ها و زشتی‌ها بی‌تفاوت نمی‌مانند و اصلِ «نظارت مردمی» را به کار می‌گیرند.

امام علی علیه السلام در خطبه ۵/۱۶۷ تذکّر داده‌اند که در تفکّر اسلامی و در محاکمه عمومی رستاخیز، نه تنها در برابر اعمال و رفتار خویش و در برابر دیگران مسؤولیم، بلکه در مورد امور خانه‌ها، شهرها و حیوانات نیز محاکمه خواهیم شد و آنگاه فرمود:

«اگر همه عالم را به من بدهند که در حقّ مورچه‌ای ستم کنم، هرگز نمی‌پذیرم.!»

وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِیتُ الْأَقَالِیمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاکِهَا، عَلَی أَنْ أَعْصِیَ اللَّهَ فِی نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِیرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ

(سوگند به خدا اگر همه عالم هفتگانه هستی را به من بدهند که خدا را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم،

هرگز انجام نخواهم داد!) [۱] .

سپس به احساس تکلیف خود در برابر افراد جامعه اشاره می کند و می‌فرماید:

وَلکِنْ هَیهَاتَ أَنْ یغْلِبَنِی هَوَای، وَیقُودَنِی جَشَعِی إِلَی تَخَیرِ الْأَطْعِمَةِ وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوِ الْیمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِی الْقُرْصِ

(امّا هیهات! از اینکه هوا و هوس بر من غلبه کند و حرص و طمع مرا وادارد تا از غذاهای لذیذ استفاده کنم، در حالی که ممکن است در حجاز یا یمامه کسانی از به دست آوردن قرص نانی نا امید باشند.) [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۱/۲۲۴ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب‌أمالی ص۴۹۶ و۴۹۷ مجلس ۹۰ ح ۷۰: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۲- تذکرةُ الخواص ص۱۴۳: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ ه)

۳- ربیع‌الابرار ص ۲۳۰ وج۳ ص۳۱۹ ح ۶۱ ب۴۸: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه)

۴- کتاب مناقب ج ۲ ص ۱۰۹: ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ ه)

۵- کتاب اربعین ص۳۷۷ تا ۳۸۰: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۶- منهاج البراعةُ ج ۲ ص ۳۹۰: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۷- بحار الانوار ج ۴۱ ص ۱۶۲ و ج ۹۳ص ۷۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۸- غرر الحکم ج ۶ ص ۲۴۹: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه).

[۲] نامه ۱۲/۴۵ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- الخرائج و جرائح ج۲ ص۵۴۲ ح۲ فصل۲: قطب الدین راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۲- کتاب مناقب ج ۲ ص ۱۰۱: ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ ه)

۳- ربیع الابرار ج۳ ص۲۴۱ ح ۲۱۵ ب۴۴: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه)

۴- روضةُ الواعظین ص ۱۲۷: ابن فتّال نیشابوری متوفای ۵۰۸ ه)

۵- استیعاب ج ۲ ص ۲۱: عبدالبر مالکی(متوفای ۳۳۸ ه)

۶- أمالی (مجلس ۹۱(ص ۵۰۰ ح ۴: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۷- کشف الغمةُ ج ۱ ص ۱۳۳: اربلی (متوفای ۶۸۷ ه)

۸- ارشاد القلوب ص ۲۱۴ و ۲۱۵: دیلمی (متوفای ۷۷۱ ه).

زمانمند بودن کارهای شخصی و مراجعات مردمی

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام نظم در امور را رعایت می کرد.

و کارها و مسئولیت‌های خود را در زمانهای تعیین شده انجام می‌داد، که رمز موفّقیت هر انسانی است.

زراره از امام صادق‌علیه السلام نقل می کند که برنامه روزانه امام علی‌علیه السلام اینگونه بود:

۱- پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب دعا و مستحبّات را ادامه می‌داد.

۲- پس از طلوع خورشید درب خانه را برای فقراء و نیازمندان می گشود.

۳- قبل از ظهر ساعتی را به یاران و اصحاب فقه و احکام می‌آموخت.

۴- ساعتی را در شب شخصاً در خیابان‌های شهر قدم می‌زد تا رفع ظلم فرماید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بهج‌الصّباغهٔ، ج۴، ص۱۳۲.

زخم های علی در پیکار

کسی که خط شکن جبهه هاست، و خود را در تمام جنگها در قلب سپاه دشمن فرو می‌بُرد، و از فراوانی دشمن باکی نداشت، و سَرِ سرکشان و شجاعان عرب را بر خاک مالید، طبیعی است که باید زخم های فراوانی برتن داشته باشد.

دو نکته نسبت به جراحات بدن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام وجود داشت:

الف- همه زخم‌ها در قسمت جلوی بدن او وجود داشت.

ب- زخم‌ها فراوان و عمیق بود. «که تا هزار زخم را توانستند بشمرند»

چون امام علی علیه السلام به دشمن پُشت نمی کرد، وهمواره در حالت پیشروی و خط شکنی و دفاع بود.

نوشتند:

زرِه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تنها قسمت جلوی بدن را می‌پوشاند، زیرا نیازی نداشت تا پُشت سر را حفظ کند.

وعمیق بودن و فراوانی زخمها در طول ۹۴ جنگ و یورش و تهاجم بیگانگان در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و سه جنگ مهم در دوران ۵ ساله حکومت، حقیقت دیگری از ایثارگری‌های امام علی علیه السلام را به اثبات می رساند.

وقتی در روز بیست ویکم ماه رمضان سال چهلم هجری بدن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را غسل می دادند و زخمهای فراوان بدن آنحضرت را شمردند، دیدند که آثار حدود هزار زخم بر پیکر آن حضرت باقیمانده است که تنها هشتاد موردش مربوط به جنگ اُحُد بود آن هنگام که همه فرار کرده و تنها امام علی علیه السلام و ابودجّانه باقی مانده واز پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دفاع می کردند. [۱] .

و زخم‌های پیکر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از جنگ اُحُد چنان عمیق بود که جرّاحان و پرستاران از دوختن زخم‌ها در مانده شدند، زخم اوّل را می‌دوختند و به هنگام دوختن زخم دوّم، زخم دوخته پاره می‌شد، که حضرت زهرا علیه السلام با مشاهده آن فراوان گریست.

پی نوشت ها:

[۱] سفینهٔ البحار ج ۱ ص ۱۴۹.

زنی که بچه‌ای شش ماهه به دنیا آورد

روایت کرده‌اند:

زنی در شش ماهگی بچه‌ای زائید، و چون به نظر آنها زدوتر از وقت معمولی بچّه به دنیا آورد، به او شکّ کردند که قبل از ازدواج با آن مرد زنا داده باشد.

او را برای اجرای حدّ پیش خلیفه دوم آوردند.

شوهرش گفت:

همسر من شش ماه پس از عروسی با من، بچّه آورده است.

زن نیز این مطالب را پذیرفت.

خلیفه دستور داد او را سنگسار کنند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که حضور داشت فرمود:

اگر این زن با کتاب خدا با تو به خصومت برخیزد، تو را محکوم می کند، زیرا خداوند می‌فرماید:

وَحَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً [۱] .

«مدّتِ بودنِ طِفل در رَحِم و از شیر بازگرفتن او سی ماه است».

و هم می‌فرماید:

وَالْوالِداتُ یرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَینِ کامِلَین لِمَنْ اَرادَ اَنْ یتِمَّ الرَّضاعَةَ [۲] .

«مادران فرزندان خود را در صورتی که بخواهند شیر کامل دهند باید مدّت دو سال خصانت کنند.»

و ادامه داد:

از انضمام این دو آیه چنین استفاده می‌شود،

چون مادر شیر دادن فرزندان خود را در عرض دو سال تکمیل می کند، از آنجائی که به حکم قرآن، مدّت شیر دادن و در رحم ماندن کودک سی ماه است، پس مدّت حملش شش ماه خواهد بود.

خلیفه دوم با شنیدن سخنان امام علی علیه السلام به اشتباه خود پِی برد و آن زن را از سنگسار شدن نجات داد و به داوری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گردن نهاد. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره احقاف، آیه ۱۴.

[۲] سوره بقره، آیه ۲۳۳.

[۳] ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص۱۹۳ - و پژوهش عمیق، ص ۴۲۰ - و امام علی، ج ۱، ص۱۸۵.

زندانی کردن استاندار خائن

یزید بن حجبه تیمی، استاندار امام علی علیه السلام در شهر ری بود که با خیانت به اموال مردم، برای خودش اموال و غنائم فراوانی ذخیره کرد

وقتی گزارش خیانت او به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، او را عزل و در شهر ری زندانی کرد.

زندانی شدن یک استاندار، تأثیر زیادی در مردم داشت، و زندان بان او شخصی به نام «سعد» بود.

گرچه توانست زندانبان را اغفال کرده بطرف شام و معاویه فرار کند، و پس از فرار به سوی معاویه، اشعاری در مذمّت امام علی علیه السلام سرود، و مورد احترام معاویه قرار گرفت و معاویه جوایزی به او بخشید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امام علی(ع)، ج۵، ص۲۷۸.

زندانی کردن فرماندار

یکی دیگر از فرمانداران امام «منذر بن جارود» بود.

پس از آنکه در بیت‌المال سوء استفاده نمود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نامه تندی به او نوشت و فرمود:

«إلی المنذر بن الجارود العبدی، وقد خان فی بعض ما ولّاه من أعماله»

ذمّ الخیانهٔ الاقتصادّیهٔ

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِیکَ غَرَّنِی مِنْکَ، وَظَنَنْتُ أَنَّکَ تَتَّبِعُ هَدْیهُ، وَتَسْلُکَ سَبِیلَهُ، فَإِذَا أَنْتَ فِیما رُقِّی إِلَی عَنْکَ لَا تَدَعُ لِهَوَاکَ انْقِیاداً، وَلَا تُبْقِی لِآخِرَتِکَ عَتَاداً.

تَعْمُرُ دُنْیاکَ بِخَرَابِ آخِرَتِکَ، وَتَصِلُ عَشِیرَتَکَ بِقَطِیعَهِْ دِینِکَ.

وَلَئِنْ کَانَ مَا بَلَغَنِی عَنْکَ حَقّاً، لَجَمَلُ أَهْلِکَ وَشِسْعُ نَعْلِکَ خَیرٌ مِنْکَ، وَمَنْ کَانَ بِصِفَتِکَ فَلَیسَ بِأَهْلٍ أَنْ یسَدَّ بِهِ ثَغْرٌ، أَوْ ینْفَذَ بِهِ أَمْرٌ، أَوْ یعْلَی لَهُ قَدْرٌ، أَوْ یشْرَکَ فِی أَمَانَهٍْ، أَوْ یؤْمَنَ عَلَی جِبَایهٍْ.

فَأَقْبِلْ إِلَی حِینَ یصِلُ إِلَیکَ کِتَابِی هذَا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

و المنذر بن الجارود هذا هو الذی قال فیه أمیرالمؤمنین علیه السلام: إنه لنظّارٌ فی عِطفیه مختال فی بُرْدَیه، نَفّالٌ فی شِرَاکَیهِ.

(نامه به منذر بن جارود عبدی، که در فرمانداری خود خیانتی مرتکب شد)

سرزنش از خیانت اقتصادی

پس از یاد خدا و درود! همانا، شایستگی پدرت مرا نسبت به تو خوشبین، و گمان کردم همانند پدرت می‌باشی، [۱] و راه او را می‌روی، ناگهان به من خبر دادند، که در هواپرستی چیزی فروگذار نکرده، و توشه‌ای برای آخرت خود باقی نگذاشته‌ای، دنیای خود را با تباه کردن آخرت آبادان می کنی، و برای پیوستن با خویشاوندانت از دین خدا بریدی، اگر آن چه به من گزارش رسیده، درست باشد، شتر خانه‌ات، و بند کفش تو از تو باارزش‌تر است، و کسی که همانند تو باشد، نه لیاقت پاسداری از مرزهای کشور را دارد، و نه می‌تواند کاری را به انجام رساند، یا ارزش او بالا رود، یا شریک در امانت باشد یا از خیانتی دور ماند پس چون این نامه به دست تو رسد، نزد من بیا. ان‌شاءالله.

(مُنذر کسی است که امیرمؤمنان درباره او فرمود: آدم متکبّری است، به دو جانب خود می‌نگرد، و در دو جامه که بر تن دارد می‌خرامد، و پیوسته بر بند کفش خود می‌دمد که گرد ننشیند). [۲].

و آنگاه او را برای مدّتی زندانی کرد.

پی نوشت ها:

[۱] جارود پدر منذر در سال نهم هجرت خدمت پیامبر آمد و مسلمان شد، وفردی صالح و شایسته بود که در سال ۲۱ در جنگ‌های فارس شهید شد.

[۲] نامه ۷۱ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

زیارت امین الله

علامه مجلسی رضوان اللّه تعالی علی(ع)ه فرمود: زیارت معروف به امین اللّه بهترین زیارتهائیست که متعلق به آقا مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی(ع)است هم از نظر متن و هم از نظر سند که می‌توان در جمیع روضات مقدسه و عتبات عالیات و حرمهای مطهر

ائمه و امام زاده‌ها (علی(ع)هم‌السلام) بایـد خوانـد و بر این زیارت مواظبت کرد و کیفیت آن در مفاتیـح‌الجنان مرحوم محدث قمی رضوان اللّه تعـالی علی(ع)ه آمـده و چنانچه بسـندهای معتبره روایت شـده از جابر از امام محمّـد باقر(ع) که فرمود هر وقت امام زین العابـدین (ع) بزیـارت قبر آقا امیرالمؤمنین (ع) تشـریف می‌آوردنـد. نزد قبر آنحضـرت می‌ایسـتاد و گریه و ناله می‌کرد و می‌فرمود: السـلام علی(ع)ك یـا امین اللّه فی ارضه و حجته علی(ع) عبـاده السـلام علی(ع)ك یـا امیرالمؤمنین اشـهد انـك... الی آخر. آقا امام محمد باقر(ع) فرمود: هرکس از شیعیان ما این زیارت و این دعا را در نزد قبر و (ضریح) آقا حضرت امیرالمؤمنین (ع) یا در کنار قبر یـا ضـریح هر کـدام از امامـان و امـام زادگـان (علی(ع)هم‌السـلام) بخوانـد حقتعـالی این زیـارت و دعای او را در نامه‌ای از نور بالا می‌برند و مُهر حضرت محمد (ص) را بر آن نامه می‌زنند و این نامه همینطور محفوظ می‌ماند تا تسلیم بمقام شامخ آقا حضرت حجهٔ بن الحسن عجل اللّه تعالی فرجه نمایند پس صاحب نامه را ببشارت و تحیت و کرامت استقبال می‌فرمایند:

خانه و زادگاه تو، بیت خداست یا علی(ع)

چهره دلگشای تو، قبله نماست یا علی(ع)

زمزمه ولایت، سوره مؤمنون بُوَد

روز نخست بر لبت، ذکر خداست یا علی(ع)

بر دهن تو مصطفی، بوسه زد از تَبَسُّمَت

خنده تو، شکوفه، عشق و صفاست یا علی(ع)

رحمت حق، ولای تو، یاور تو، خدای تو

هرکه ز حقّ جُدا بُوَد، از تو جداست یا علی(ع)

ذکر خدا خدای تو، اشک تو، ناله‌های تو

سوز دل و، صفای تو، روح دعاست یا علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

زنی در نکاح فرزندش

در زمان خلافت عمر، جوانی به نزد او آمد و از مادرش شکایت کرد و ناله سر می‌داد که:

خدایا بین من و مادرم حکم کن.

عمر از او پرسید:

مگر مادرت چه کرده است؟ چرا درباره او شکایت می‌کنی؟

جـوان پاسـخ داد: مـادرم نه مـاه مرا در شـکم خود پرورده و دو سـال تمـام نیز شـیر داده.. اکنون که بزرگ شـده‌ام و خوب و بـد را تشخیص می‌دهم، مرا طرد کرده و می‌گوید تو فرزند من نیستی! حال آنکه او مادر من و من فرزند او هستم.

عمر دستور داد زن را بیاورند. زن که فهمید علت احضارش چیست، به همراه چهار برادرش و نیز چهل شاهد در محکمه حاضر شد.

عمر از جوان خواست تا ادعایش را مطرح نماید.

جوان گفته‌های خود را تکرار کرد و قسم یاد کرد که این زن مادر من است.

عمر به زن گفت:

شما در جواب چه می‌گویید؟

زن پاسـخ داد: خدا را شاهد می‌گیرم و به پیغمبر سوگند یاد می‌کنم که این پسـر را نمی‌شـناسم. او با چنین ادعایی می‌خواهد مرا در

بین قبیله و خویشاوندانم بی‌آبرو سازد. من زنی از خاندان قریشم و تابحال شوهر نکرده‌ام و هنوز هم باکره‌ام.

در چنین حالتی چگونه ممکن او فرزند من باشد؟!

عمر پرسید: آیا شاهد داری؟

زن پاسخ داد: اینها همه گواهان و شهود من هستند.

آن چهل نفر شهادت دادند که پسر دروغ می‌گوید و نیز گواهی دادند که این زن شوهر نکرده و هنوز هم باکره است.

عمر دستور داد که پسر را زندانی کنند تا درباره شهود تحقیق شود. اگر گواهان راست گفته باشند، پسر به عنوان مفتری مجازات گردد.

مأموران در حالی که پسر را به سوی زندان می‌بردند، با حضرت علی علیه‌السلام برخورد نمودند. پسر فریاد زد:

یا علی! به دادم برس، زیرا به من ظلم شده و شرح حال خود را بیان کرد. حضرت فرمود: او را نزد عمر برگردانید. چون بازگردانده شد، عمر گفت: من دستور زندان داده بودم. برای چه او را آوردید؟

گفتند: علی علیه‌السلام دستور داد برگردانید و ما از شما مکرر شنیده‌ایم که با دستور علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام مخالفت نکنید.

در این وقت حضرت علی علیه‌السلام وارد شد و دستور داد مادر جوان را احضار کنند. او را آوردند. آنگاه حضرت به پسر فرمود: ادعای خود را بیان کن.

جوان دوباره تمام شرح حالش را بیان نمود.

علی علیه‌السلام رو به عمر کرد و گفت:

آیا مایلی من درباره این دو نفر قضاوت کنم؟

عمر گفت: سبحان الله! چگونه مایل نباشم و حال آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده‌ام که فرمود:

علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از همه شما داناتر است.

حضرت به زن فرمود: درباره ادعای خود شاهد داری؟

گفت: بلی! چهل شاهد دارم که همگی حاضرند. در این وقت شاهدان جلو آمدند و مانند دفعه پیش گواهی دادند.علی علیه‌السلام فرمود: طبق رضای خداوند حکم می‌کنم. همان حکمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من آموخته است.

سپس به زن فرمود: آیا در کارهای خود سرپرست و صاحب اختیار داری؟

زن پاسخ داد: بلی!

این چهار نفر برادران من هستند و در مورد من اختیار دارند. آنگاه حضرت به برادران زن فرمود:

آیا درباره خود و خواهرتان به من اجازه و اختیار می‌دهید؟

گفتند: بلی! شما درباره ما صاحب اختیار هستید.

حضرت فرمود: به شهادت خدای بزرگ و به شهادت تمامی مردم که در این وقت در مجلس حاضرند این زن را به عقد ازدواج این پسر در آورده‌ام و به مهریه چهارصد درهم وجه نقد که خود آن را می‌پردازم. (البته عقد صورت ظاهری داشت).حضرت فرمود: به شهادت خدای بزرگ و به شهادت تمامی مردم که در این وقت در مجلس حاضرند این زن را به عقد ازدواج این پسر در آوردم و به مهریه چهارصد درهم وجه نقد که خود آن را می‌پردازم. (البته عقد صورت ظاهری داشت).

سپس به قنبر فرمود: سریعا چهارصد درهم حاضر کن.

قنبر چهارصد درهم آورد. حضرت تمام پولها را در دست جوان ریخت.

فرمود: این پولها را بگیر و در دامان زنت بریز و دست او را بگیر و ببر و دیگر نزد ما بر نگرد مگر آنکه آثار عروسی در تو باشد،

یعنی غسل کرده برگردی.

پسر از جای خود حرکت کرد و پولها را در دامن زن ریخت و گفت:

برخیز! برویم.

در این هنگام زن فریاد زد «ألنار! ألنار!» (آتش! آتش!)

ای پسر عموی پیغمبر آیا می‌خواهی مرا همسر پسرم قرار دهی؟!

به خدا قسم! این جوان فرزند من است. برادرانم مرا به شخصی شوهر دادند که پدرش غلام آزاد شده‌ای بود. این پسر را من از او آورده‌ام. وقتی بچه بزرگ شد به من گفتند:

فرزند بودن او را انکار کن و من هم طبق دستور برادرانم چنین عملی را انجام دادم ولی اکنون اعتراف می‌کنم که او فرزند من است. دلم از مهر و علاقه او لبریز است.

مادر دست پسر را گرفت و از محکمه بیرون رفتند.

عمر گفت: «واعمراه، لولا علی لهلک عمر»- «اگر علی نبود من هلاک شده بودم.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۴۰ ص_۳۰۶ نقل از داستانهای بحارالانوار، ج۲ ،ص۵۱.

زبان معلم را از پشت گردن در آوردند

ابویوسف یعقوب بن اسحاق معروف به ابن سکیت از علمای بزرگ ادبیات عرب است. متوکل خلیفه عباسی در زمان وی می‌زیست، او درخواست کرد، آن عالم بزرگ شیعی بر فرزندان خلیفه به نام‌های معتز و مؤید تدریس و تعلیم نماید.

ابن‌سکیت این پیشنهاد و درخواست را پذیرفت،

و بر فرزندان خلیفه تدریس کرد، و آنان را به رشد و کمال نسبی رساند، تا جایی که خلیفه به وجود فرزندانش افتخار می‌کرد!

متوکل روزی معلم فرزندانش را احضار کرد، و از او قدردانی نموده، و مجلسی را به احترام وی ترتیب داد. او آنچنان به بچه‌هایش به دیده احترام و کمالی نگریست که از ابن‌سکیت سؤال کرد: راستی بگو ببینم فرزندان من در پیش تو محترمند یا فرزندان علی علیه‌السلام «حسن و حسین»؟!!

ابن‌سکیت گفت: چه مقایسه احمقانه‌ای متوکل! تو فرزندانت را با سروران اهل بهشت مقایسه می‌کنی؟ حسنین کجا و پسران تو کجا؟ بیا اقلا از غلام امیرالمؤمنین قنبر بپرس. سوگند به خدا قنبر غلام علی علیه‌السلام در پیش من از تو و فرزندانت به مراتب بهتر و والاتر است!!

سخن ابن‌سکیت قلب خلیفه مغرور و متکبر را داغدار کرد، و او نتوانست این حقیقت تلخ را بپذیرد و لذا عوض قدردانی از آن معلم آگاه دستور داد:

«سلو لسانه من قفاه ففعلموا فمات»

«زبان حقگوی معلم را از پشت گردنش در بیاورید!»

و مزدوران بی‌درنگ امر خلیفه را اجرا کردند، و ابن‌سکیت به شهادت رسید. [۱] .

قابل ملاحظه است که این عالم آگاه و متدین در راه محبت علی و اولاد پاک آن حضرت به شهادت رسیده، و جانش را در طبق اخلاص گذاشت، و به راهیان راهش نشان داد که: گذاشتن از جان آسان‌تر است تا گذاشتن از علی علیه‌السلام و ولایت او! [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سفینهٔ البحار ج ۱ ص ۶۳۶.

[۲] نقل از آفتاب ولایت ص ۱۸۷.

زیارت قبر امیرالمؤمنین

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: «خداوند، مخلوقی خلق نکرده که بیشتر از ملائکه باشد، و به درستی که هر روزی هفتاد هزار ملك نازل می‌شوند و به بیت المعمور می آیند و طواف می کنند، و چون از طواف فارغ شوند به طواف کعبه می‌روند و چون از طواف کعبه، فارغ شوند به سوی قبر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم می روند و بر آن حضرت هم سلام می کنند؛ پس از آن به سوی قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌روند و بر آن حضرت هم سلام می کنند، بعد نزد قبر امام حسین علیه‌السلام هم می‌روند و سلام می کنند و به آسمان می‌روند، هر روز تا قیامت، ملائکه نازل می‌شوند».

سپس فرمود: «هر که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را زیارت کند و عارف به حق آن حضرت باشد؛ یعنی آن جناب را امام واجب الاطاعه و خلیفه بلافصل داند و از روی تجبر و تکبر به زیارت نیامده باشد، حق تعالی از برای او اجر صد هزار شهید را بنویسد و گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد، و در قیامت، او را از جمله ایمنان از سختیهای آن روز مبعوث گرداند و بر او حساب را آسان گرداند؛ و چون از زیارت برگردد، ملائکه او را بدرقه نمایند تا به خانه برگردد و اگر بیمار شود، به عیادت او بیایند و اگر بمیرد، متابعت جنازه او را بکنند تا قبرش و از برای او طلب آمرزش نمایند.»

و امام صادق علیه‌السلام فرمود: «هر که پیاده به زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام برود، خداوند به هرگامی ثواب یك حج و یك عمره برای او بنویسد و اگر پیاده برگردد به هرگامی ثواب دو حج و دو عمره از برای او بنویسد.»

و در جای دیگر امام صادق علیه‌السلام فرمود: «ای پسر مارد! هر که جدم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را زیارت کند و به حق او آگاه باشد، خداوند از برای او به عدد هرگامی، حج مقبول و عمره پسندیده بنویسد؛ ای پسر مارد! و اللّه نمی‌خورد آتش جهنم قدمی را که غبار آلود شود در زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، خواه پیاده رود و خواه سواره؛ ای پسر مارد! این حدیث را با آب طلا بنویس.»

و حضرتش فرمود: «دردناکی پناه به قبر آن حضرت نمی‌برد مگر آنکه حق تعالی او را شفا کرامت فرماید». [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فرحه الغری- مفاتیح الجنان ص ۳۳۶ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۲۱۳.

زندانی

اموات با او به سخن می‌نشستند و به ساخت شریفش دست حاجت دراز می کردند و از آنچه بیم داشتند، بدو پناه می‌بردند:

یك روز، پس از آنکه با اصحاب خود نماز گزارد، فرمود:

آیا در اینجاکسی از تیره بنی نجار هست؟ هم اینك شخصی از این قبیله جلو در بهشت زندانی گشته است و به وی اجازه ورود نداده اند؛ زیرا به فلان شخص یهودی سه درهم بدهی دارد. با آنکه مدیون، در راه خدا کشته شده بود.

قال علی (ع):... و لقد کلمه الموتی من بعد موتهم و استغاثوه مما خافوا تبعته و لقد صلی باصحابه ذات فقال: ما هاهنا من بنی النجار

احد و صاحبهم محتبس علی باب الجنه بثلاثه دراهم لفلان الیهودی و کان شهیدا؟ [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج، ص ۲۲۴.

زفاف

چون آفتاب غروب کرد، رسول خدا(ص) به ام سلمه فرمود که فاطمه را نزد او بیاورد. ام سلمه، فاطمه را در حالی که پیراهنش بر زمین کشیده می‌شد، آورد. (حجب و حیای او از پدر به حدی بو که سراپا خیس گشته بود و) دانه‌های عرق از چهره او بر زمین می‌چکید. چون نزدیک پدر رسید پای وی بلغزید (و بر زمین افتاد). رسول خدا(ص) فرمود: دخترم: خداوند تو را در دنیا و آخرت از لغزش حفظ کند همین که در برابر پدر ایستاد، حضرت پرده از رخسار منورش برگرفت و دست او را در دست شویش گذارد و گفت: خداوند پیوند تو را با دخت پیامبر مبارک گرداند.

علی! فاطمه نیکو همسری است،

فاطمه! علی هم نیکو شوهری است.

سپس فرمود: به اتاق خود روید و منتظر من بمانید.

قال علی (ع):... حتی اذا انصرفت الشمس للغروب قال رسول الله (ص): یا ام سلمه هلمی فاطمه فانطلقت فاتت بها و هی تسحب اذیالها و قد تثبت عرقا حیا من رسول الله (ص) فعثرت فقال رسول الله (ص): اقالک الله العثره فی الدنیا و الاخره. فلما وقفت بین یدیه کشف الردا عن وجهها حتی راها علی ثم اخذ یدها فوضعها فی ید علی و قال: بارک الله لک فی ابنه رسول الله (ص) یا علی! نعم الزوجه فاطمه، و یا فاطمه! نعم البعل علی، انطلقا الی منزلکما و لاتحدثا امرا حتی اتیکما. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۹۶.

زهرای اطهر تصمیم گرفت نفرین کند

از امام صادق علیه‌السلام روایت است که فرمود: وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را از منزل بیرون بردند، حضرت فاطمه علیهماالسلام در پشت سر او خارج شد و هیچکدام از بانوان هاشمی نیز نبود مگر اینکه با حضرت حرکت کرد تا نزدیک قبر (پیامبر صلی الله علیه وآله) رسید.

سپس صدا زد: پسر عمویم را رها کنید، سوگند به آنکه محمد پدر مرا به حق برانگیخت اگر او را رها نکنید، موی خود را پریشان می‌کنم و پیراهن پیامبر را بر روی سر می‌گذارم و از خداوند متعال فریادرسی می‌کنم، حضرت صالح نزد خداوند از پدرم گرامی‌تر نیست و نه ناقه او از من و نه بچه او از دو فرزندانم.

سلمان گوید: من نزدیک فاطمه بودم، بخدا سوگند دیدم که پایه‌های دیوارهای مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله از بن کنده شد به گونه‌ای که اگر مردی می‌خواست عبور کند می‌توانست.

من گفتم: ای سرور من خداوند تبارک و تعالی پدرت را پیامبر رحمت قرار داد، شما خشم و نقمت مباش، حضرت برگشت و دیوارها به جای خود بازگشت به گونه‌ای که گرد و خاک بر پا شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۰۸ تا ۱۱۴.

زنان آخرالزمان فتنه‌انگیزند

یظهر فی آخرالزمان و اقتراب الساعهٔ و هو شرّ الازمنهٔ نسوهٔ کاشفات عاریات متبرّجات خارجات من الدین، داخلات فی الفتن، مائلات الی الشهوات، مسرعات الی اللذات، مستحلات للمحرمات فی جهنم خالدات.

در آخرالزمان و نزدیک شدن زمان موعود (قیامت یا حضرت مهدی علیه‌السّلام) که بدترین زمانهاست (چون جهان از ظلم و ستم پر شود) زنانی ظاهر می‌شوند بی‌حجاب و عریان بیرون آمده خودنمائی می‌کنند، از دین خارج می‌شوند (به احکام دین توجهی ندارند) در فتنه‌ها (آشوبها یا محافل عیش و شهوت) داخل می‌شوند و شهوترانی روی می‌آورند و به لذات جوئیها شتابانند، حرامهای الهی را حلال می‌کنند و در جهنم همیشه خواهند ماند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضره الفقیه.

زنها مسلط شوند و کودکان فرمانروائی کنند

حضرت امیر علیه‌السّلام فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که هیچکس گرامی و عزیز نیست مگر شخص حیله‌گر، و کسی مورد پسند و زیرک شمرده نمی‌شود مگر شخص تبهکار و فاسق، افراد با انصاف، ضعیف و خوار می‌گردند، آنها صدقه را غرامت (و ضرر) پندارند (و از دادن آن امتناع می‌کنند) رفت و آمد و رسیدگی به فامیل را منت (کشیدن یا گذاردن) می‌دانند، عبادت را برای گردنکشی بر مردم انجام می‌دهند (عبادت می‌کنند تا نزد مردم خود را زیبا و پسندیده معرفی کرده افتخار کنند) در آن هنگام هوی و هوس بر آنها غلبه کرده (کارهای آنها مطابق عقل و دین نیست بلکه بخاطر ارضاء هوسهای نامعقول و بیهوده است) و راه حق بر آنها پوشیده می‌گردد. [۱].

در برخی روایات آمده است: به حضرت گفته شد: این امور چه وقتی خواهد بود؟ فرمود: آنگاه که زنها و کنیزان مسلط شوند و کودکان را فرماندهی دهند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] غررالحکم (الیاءالمطلق).

[۲] الروضهٔ، ص ۹۷.

زمانی که نام خدا را نتوان برد جز در پنهانی

عاصم بن ضمرهٔ گوید: علی علیه‌السّلام فرمود:

همانا قطعا زمین از ظلم و ستم پر شود تا اینکه هیچ کس نتواند بگوید: الله،مگر در پنهانی سپس خداوند گروهی نیکوکار را بیاورد تا زمین را از عدل و داد پر کند همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد. [۱].

مؤلف گویـد: شاید منظور حضـرت همان حکومتهای مادی گرا باشد که دهها سال با خداوند و آنچه متعلق به دین بود مبارزه کرده می کنند.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار از مالی شیخ قدس سره.

زنی که فرزند خویش را انکار می‌کرد

او که جوانی نورس بود سراسیمه و شوریده حال در کوچه های مدینه گردش می کرد، و پیوسـته از سوز دل به درگاه خدا می‌نالید: ای عادل‌ترین عادلان!

میان من و مادرم حکم کن.

عمر به وی رسید و گفت: ای جوان! چرا به مادرت نفرین می کنی؟!

جوان: مادرم مرا نه ماه در شـکم خود نگهداشـته و پس از تولد دو سال شیر داده و چون بزرگ شدم و خوب و بد را تشخیص دادم مرا از خود دور نمود و گفت: تو پسر من نیستی!

عمر رو به زن کرد و گفت: این پسر چه می گوید؟

زن: ای خلیفه! سوگنـد به خـدایی که در پشت پرده نور نهان است و هیچ دیده‌ای او را نمی‌بیند، و سوگند به محمد صـلی الله علیه و آله و خاندانش! من هرگز او را نشناخته و نمی‌دانم از کدام قبیله و طایفه است، قسم به خدا! او می‌خواهد با این ادعایش مرا در میان عشیره و بستگانم خوار سازد. و من دوشیزه‌ای هستم از قریش و تاکنون شوهر ننموده‌ام.

عمر: بر این مطلب که می گویی شاهد داری؟

زن: آری، و چهل نفر از برادران عشیره‌ای خود را جهت شهادت حاضر ساخت.

گواهان نزد عمر شهادت دادند که این پسر دروغ گفته، می‌خواهد با این تهمتش زن را در بین طایفه و قبیله‌اش خوار و ننگین سازد.

عمر به ماموران گفت: جوان را بگیریـد و به زندان ببرید تا از شـهود تحقیق زیادتری بشود و چنانچه گواهیشان به صـحت پیوست بر جوان حد افتراء [۱] جاری کنم.

مـاموران جوان را به طرف زنـدان می‌برنـد که اتفاقا حضـرت امیرالمومنین علیه‌السـلام در بین راه با ایشان برخورد نمود. چون نگاه جوان به آن حضـرت افتاد فریاد برآورد: ای پسر عم رسول خدا! از من ستمدیده دادخواهی کن. و ماجرای خود را برای آن حضرت شرح داد.

امیرالمومنین علیه‌السـلام به ماموران فرمود: جوان را نزد عمر برگردانیـد. جوان را برگرداندنـد، عمر از دیدن آنان برآشـفت و گفت: من که دستور داده بودم جوان را زندانی کنید چرا او را بازگرداندید؟!

ماموران گفتند: ای خلیفه! علی بن ابیطالب به ما چنین فرمانی را داد، و ما از خودت شـنیده ایم که گفته‌ای: هرگز از دسـتورات علی علیه‌السلام سرپیچی مکنید.

در این هنگام علی علیه‌السلام وارد گردید و فرمود: مادر جوان را حاضر کنید، زن را آوردند و آنگاه به جوان رو کرده و فرمود: چه می گویی؟

جوان داستان خود را به طرز سابق بیان داشت.

علی علیه‌السلام به عمر رو کرد و فرمود: آیا اذن می‌دهی بین ایشان داوری کنم؟

عمر: سبحان الله! چگونه اذن ندهم بـا این که از رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله شـنیدم که فرمـود: علی بن ابیطالب از همه شـما داناترست.امیرالمومنین علیه‌السلام به زن فرمود: آیا برای اثبات ادعای خود گواه داری؟

زن: آری، و شهود را حاضر ساخت و آنان مجددا گواهی دادند.

علی علیه‌السـلام: اکنون چنان بین آنان داوری کنم که آفریدگار جهان از آن خشـنود گردد، قضاوتی که حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من آموخته است، سپس به زن فرمود:

آیا ولی و سرپرستی داری؟

زن: آری، این شهود همه برادران و اولیای من هستند.

امیرالمومنین علیه‌السلام به آنان رو کرد و فرمود: حکم من درباره شما و خواهرتان پذیرفته است؟

همگی گفتند: آری.

و آنگاه فرمود: گواه می‌گیرم خدا را و تمام مسلمانانی را که در این مجلس حضور دارند که عقد بستم این زن را برای این جوان به مهر چهارصـد درهم از مال نقد خودم، ای قنبر! برخیز درهمها را بیاور. قنبر درهمها را آورد، علی علیه‌السـلام آنها را در دست جوان ریخت و به وی فرمود: این درهمها را در دامن زنت بینداز و نزد من میا مگر این که در تو اثر زفاف باشد (یعنی غسل کرده باشی).

جوان برخاست و درهمها را در دامن زن ریخت و گریبانش را گرفت و گفت: برخیز!

در این موقع زن فریاد برآورد: آتش! آتش! ای پسر عم رسول خدا! می خواهی مرا به عقد فرزندم در آوری! به خدا سوگند او پسر من است! و آنگاه علت انکار خود را چنین شـرح داد: برادرانم مرا به مردی فرومایه تزویج نمودند و این پسـر از او بهمرسید، و چون بزرگ شـد آنان مرا تهدیـد کردند که فرزند را از خود دور سازم، به خدا سوگند او پسـر من است. و دست فرزند را گرفت و روانه گردید.

در این هنگام عمر فریاد برآورد: اگر علی نبود عمر هلاک می شد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] هشتاد تازیانه.

[۲] فروع کافی، کتاب القضایا والاحکام، باب النوادر، حدیث ۶. تهذیب، باب الزیادات فی القضایا والاحکام، حدیث ۵۶.

زنی که از عذاب آخرت می‌ترسید

زنی آبسـتن نزد امیرالمومنین علیه‌السـلام آمده گفت: زنا کرده‌ام مرا پاک کن، خداوند تو را پاک کند؛ زیرا شکنجه و عذاب دنیا از عقوبت آخرت که پایانی ندارد آسان‌ترست.

علی علیه‌السلام فرمود: تو را از چه پاک کنم؟

گفت: از زنا.

امیرالمومنین علیه‌السلام: آیا شوهر داری؟

زن: آری.

امیرالمومنین علیه‌السلام: آیا موقعی که مرتکب این عمل شدی شوهرت در سفر بود یا در حضر؟

زن: شوهرم در حضر بود.

علی علیه السـلام فعلا برگرد و پس از آن که فرزنـدت را زاییـدی بیا تا تو را پاک گردانم. و چون زن مقـداری از آن حضـرت دور

شد به طوری که گفتار آن حضرت را نمی‌شنید فرمود: خدایا! این یک شهادت.

پس از چندی آن زن نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمده و گفت: فرزندم را زاییدم مرا پاک کن.

در این هنگام امام علیه‌السلام که گویی اصلا سابقه او را نداشته فرمود: تو را از چه پاک کنم ؟

زن: زنا داده‌ام مرا پاک کن.

امیرالمومنین علیه‌السلام: آیا در موقع ارتکاب این عمل شوهر داشتی یا نه؟

زن: شوهر داشتم.

آیا در آن هنگام شوهرت در سفر بود یا در حضر؟

در حضر بود.

برو فرزندت را طبق دستور خداوند دو سال تمام شیر بده. زن برگشت و چون مقداری از آن حضرت دور شد به قدری که صدایش را نمی‌شنید، فرمود: خداوندا! این دو شهادت.

و پس از آن که دو سال سپری شد زن باز آمده و گفت: یا امیرالمومنین: فرزندم را دو سال تمام شیر دادم اکنون مرا پاک کن.

امام علیه‌السلام مانند شخص بی‌خبری پرسشهای سابق را از او جویا شد. و آنگاه به او فرمود: حالا برو و از فرزندت نگهداری کن تا موقعی که بتواند خودش غذا بخورد و از بامی پرت نشود و در چاهی نیفتد. زن گریان از نزد آن حضرت علیه‌السلام بازگشت، و چون مقداری دور گردید، به اندازه‌ای که آواز آن حضرت علیه‌السلام را نمی‌شنید فرمود: خداوندا! این سه شهادت.

عمرو بن حریث مخزومی زن را در بین راه دید و به او گفت: ای بنده خدا! چرا گریه می کنی؟ من تو را دیده‌ام نزد علی علیه السلام می‌آیی و از او تقاضا می‌کنی تو را پاک گرداند.

زن گفت: آری، نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمدم و از او خواستم مرا پاک کند و آن حضرت فرمود: برو و فرزندت را نگهداری کن تا موقعی که بتواند بخورد و بیاشامد و... و می‌ترسم در این مدت بمیرم و مرا پاک نگرداند.

عمرو به او گفت: نزد امیرالمومنین علیه‌السلام برگرد و من از فرزندت کفالت می‌کنم.

زن نزد آن حضرت برگشت و تعهد عمرو را عرضه داشت امیرالمومنین علیه‌السلام مانند شخص بی‌سابقه‌ای به وی فرمود: چرا عمرو از فرزندت کفالت کند؟

گفت: یا امیرالمومنین! زنا کرده‌ام مرا پاک گردان.

آن حضرت فرمود: در آن هنگام شوهر داشتی یا نه؟

زن: آری شوهر داشتم.

آیا در آن وقت شوهرت در وطن بود یا در سفر؟

در وطن بود.

پس آن حضرت سر به سوی آسمان بلند کرده، به درگاه الهی عرضه داشت:

خداوندا! با چهار دفعه اقرار، حد بر او ثابت گردید و تو به پیامبرت خبر داده‌ای کسی که حدی از حدودم را تعطیل کند با من دشمنی نموده است، پروردگارا! من هرگز حدودت را تعطیل نمی‌کنم و در پی دشمنی تو نیستم و احکام تو را ضایع نمی‌گردانم، بلکه فرمانبردار تو و پیرو سنت پیامبرت می‌باشم.

در این وقت، عمرو بن حریث نگاهش به صورت آن حضرت افتاد دید رنگ رخسار مبارکش از شدت غضب چنان قرمز شده که گویی انار در صورتش پاشیده شده، پس به آن حضرت عرضه داشت: یا امیرالمومنین! من خیال می‌کردم از این عمل من خوشحال می‌شوید ولی حال که می‌بینیم ناراحتید هرگز فرزندش را بر نمی‌دارم.

امام (ع) فرمود: آیا پس از آن که آن زن چهار دفعه بر خود اقرار نموده فرزندش را کفالت می کنی؟ و تو کوچک هستی.
پس آن حضرت به منبر رفت و به قنبر فرمود: میان مردم بانگ برآور تا همه برای نماز جماعت حاضر شوند. قنبر دستور را اجرا کرد و مردم به طرف مسجد هجوم آوردند بطوریکه مسجد پر شد.در این موقع امام علیه‌السلام بپاخاست و ثنای الهی بجای آورد سپس فرمود: ای مردم! پیشوای شما می‌خواهد برای اقامه حد بر این زن به خارج کوفه رود و شما را به همراه خود ببرد و زمانی که بیرون می‌آیید باید سنگهای خود را همراه داشته و یکدیگر را نشناسید تا به خانه‌هایتان برگردید و سپس از منبر فرود آمد و بامدادان خود آن حضرت به اتفاق زن بیرون شدند و مردم نیز در حالی که یکدیگر را نمی‌شناختند و به صورتهای خود نقاب بسته و سنگ در آستین داشتند از خانه‌ها بیرون شدند تا اینکه آن حضرت با زن و تمام مردم به پشت شهر کوفه رسیدند. آنگاه به حاضران خطاب کرده و فرمود: ای مردم! خداوند با پیامبر، پیمانی بسته و پیامبر نیز با من همان پیمان را بسته است که هر کس مستحق حدی باشد نباید به دیگری حد زند، اکنون هر کس از شما که مستحق همین حد است حد نزند، پس تمام مردم برگشتند و تنها خود آن حضرت با حسن و حسین علیه‌السلام زن را سنگسار نمودند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الحدود، باب آخر من صفه الرجم حدیث ۱. تهذیب، باب حدود الزنا، حدیث ۲۳. من لا یحضر، باب ما یجب به التعزیر و... حدیث ۳۲.

زد و خورد در حال مستی

در زمان خلافت امیرالمومنین علیه‌السلام به آن حضرت گزارش رسید که چهار نفر در حال مستی یکدیگر را با کارد مجروح نموده‌اند. امام علیه‌السلام دستور داد آنان را توقیف نموده تا پس از هشیاری به وضعشان رسیدگی کند، دو نفر از آنان در بازداشتگاه جان سپردند. اولیای مقتولین نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمده و خواستار قصاص از زندگان شدند، آن حضرت علیه‌السلام به آنان فرمود: شما از کجا می‌دانید که این دو نفر زنده ایشان را کشته‌اند و شاید خودشان یکدیگر را مجروح نموده و مرده‌اند؟
گفتند: نمی‌دانیم، پس شما خودتان با استفاده از دانش خدادادی‌تان بین آنان حکم کنید.
امام علیه‌السلام فرمود: دیه آن دو مقتول به عهده هر چهار قبیله است و بعد از اخراج خونبهای زخمهای دو نفر زخمی، باقیمانده به اولیای آن دو مقتول رد می گردد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شیخ مفید پس از نقل این خبر می گوید: این حکمی که آن حضرت علیه السلام درباره آنان فرموده تنها حکمی است که برای رسیدن به واقع تصور می شود؛ زیرا گواهی نیست تا بدان وسیله قاتل از مقتول جدا شود. و نیز گواهی نیست تا ثابت کند قتل عمدی بوده، و این حکم در مورد قتل خطا و اشتباه در قاتل است ؛ زیرا خونبهای کشتگان را بر هر چهار قبیله قرار داده و دیه زخمهای مجروحین را از آن کم کرده است، و مقصود آن حضرت از اینکه فرموده: دیه آن دو مقتول بر قبایل چهارگانه است این است که دیه هر دو تا با هم، وگرنه دیه هر کدام از آنها بر سه قبیله دیگر است غیر از قبیله خودش .(مولف). ارشاد مفید، قضایاه علیه‌السلام فی خلافته، من لا ـ یحضر، کتاب الدیات، باب حکم الرجل یقتل الرجلین او... حدیث ۷. تهذیب، کتاب الدیات باب الاشتراک فی الجنایات، حدیث ۵.

زنی حیله‌گر

زنی شب هنگام، خویشتن را شبیه کنیز مردی ساخت، مرد به خیال این که کنیز اوست با وی همبستر شد، ماجرا نزد عمر طرح گردید، عمر قضیه را بر حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام عرضه داشت. آن حضرت فرمود: مرد را در پنهانی حد بزن و زن را آشکارا. [۱] .

نکته:

این خبر حمل شده به این که آن حضرت می‌دانسته که مرد از واقع قضیه آگاه بوده و بطور دروغ پنهان کرده است.

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الحدود، باب النوادر، حدیث ۱۳.

زنای نابالغ

پسری نابالغ با زنی شوهردار زنا کرد، عمر دستور داد زن را سنگسار کنند. امیرالمومنین به وی فرمود: سنگساری بر او روا نیست تنها او را تازیانه می زنند؛ زیرا زنا کننده نابالغ بوده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، قضایاء (ع) فی عهد الثانی.

زندانی کردن دزد

دزدی را نزد عمر آوردند، عمر یک دستش را قطع کرد، بار دیگر دزدی نموده او را نزد عمر آوردند، یک پایش را قطع کرد؛ بار سوم نیز عمر خواست دست دیگرش را قطع کند، امیرالمومنین علیه‌السلام به وی فرمود: چنین نکن؛ زیرا یک دست و یک پایش را بریده‌ای ولیکن او را زندانی کن. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، قضایاه (ع) فی عهد الثانی.

زنت را تنبیه کن

مردی نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمده گفت: یا امیرالمومنین! زنم مقداری از شیرش را دوشیده و آن را به کنیزم خورانیده است. آن حضرت علیه‌السلام به وی فرمود: زنت را تأدیب کن و کنیزت را نگهداری نما. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب النکاح، باب نوادر الرضاء، حدیث ۶.

زندگی خوش

زندگی خوش

زنی که در شب ازدواج برای شوهر پسر زایید

مردی از ابوبکر پرسید؛ مردی با دوشیزه‌ای ازدواج نموده و همان شب زن پسر زاییده، و مرد شبانه وفات کرده و میراثش را پسر و مادر پسر مالک شده‌اند، می‌توانی بگویی واقع قضیه چه بوده است؟

ابوبکر پاسخش را ندانست. حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: این زن پیش از آن که با مرد ازدواج کند کنیز او بوده و از وی آبستن شده و مرد او را آزاد نموده و به عقد خود در آورده است، و زن همان شب فرزندش را زاییده و شوهرش مرده است، و میراثش به پسر و مادر پسر منتقل گشته است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شاید واقع قضیه این بوده آن مرد با کنیز باکره خود همبستر شده، ولی منجر به افتضاض نشده به علت پیری و یا علل دیگر و کنیز از او باردار شده و پس از مدتی مرد، کنیز را آزاد نموده با او ازدواج کرده است، و همان شب به هنگام زاییدن زن، مرد از دنیا رفته و میراثش به پسر و مادر پسر اختصاص یافته است محمدتقی شوشتری مناقب، سروی، قضایاه (ع) فی عهد ابی‌بکر.

زیبایی

با زنانی ازدواج کنید که چشمی درشت، کف دستی بزرگ، رنگی گندمی و میانه بلند داشته باشند و اگر رضایت نداشتید مهر شما به عهده من. [۱] .

و در این‌باره نیز کلیاتی از عترت طاهرین آن حضرت علیه‌السلام وارد شده:

۱- حسین بن خالد می‌گوید: از امام (ابوالحسن) پرسیدم روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما رسیده که هر کس شراب نوشد تا چهل روز نمازش قبول نمی‌شود.امام علیه‌السلام فرمود: صحیح است.

عرض کردم: به چه علت چهل روز، نه کم و نه زیاد؟

امام فرمود: خداوند آفرینش انسان را اندازه گیری نموده، چهل روز به حالت نطفه، و آنگاه نیز چهل روز، و پس از آن مضغه نیز چهل روز... پس کسی که شراب نوشد تا چهل روز آن در مشامش او (نرمه سر استخوان که می‌توان آن را جوید) باقی می‌ماند به مقدار انتقال حالتهای جنینی او. و آنگاه فرمود: و این چنین است تمام غذاها و نوشیدنیهایی که تناول می‌کند. [۲] .

۲- از امام کاظم علیه السلام از مشتبه بودن خون حیض و خون بکارت زن سوال شد. فرمود: مقداری پنبه در فرج فرو می‌برد و پس از لحظه‌ای آهسته آن را بیرون می‌آورد، اگر خون، تنها ظاهر پنبه را آلوده نموده باشد خون بکارت است و اگر در داخل آن نفوذ کرده و آن را خیس نموده باشد خون حیض است. [۳] .

۳- از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمود: هرگاه ندانی ماهی مذکی یا میته است و ذکات او به این است که زنده از آب بیرون آورده شود. او را در آب بینداز، پس اگر روی آب بر پشت قرار گرفت میته است و اگر بر رو مذکی است.

و نیز اگر قطعه گوشتی دیدی و ندانستی از حیوان مذکی است یا مردار مقداری از آن را روی آتش بگذار، اگر منقبض و جمع شد مذکی است و اگر فروهشت و سست شد میته است. [۴] .

۴- و نیز فرموده‌اند: اگر ندانی که ماهی حلال گوشت است یا حرام گوشت ابتدای دمش را بشکاف، پس اگر داخل آن به رنگ

سبز بود حرام گوشت است و اگر به سرخی زد حلال گوشت است. [۵] .
۵- و نیز از امام کاظم علیه‌السلام نقل شده که فرمود: هر گاه روزهای قاعدگی زن از حد معمولش زیادتر شود، سرش را حنا ببندد که به حال سابقش برمی گردد. [۶] .
۶- امام صادق علیه‌السلام فرمود: کودک در هفت سالگی دندانهایش می‌ریزد و در نه سالگی وادار به نماز خواندن می‌شود، و در ده سالگی رختخوابشان از هم جدا می‌شود، و در چهارده سالگی محتلم می گردد و تا بیست و دو سالگی قد می کشد و در بیست و هشت سالگی عقل او به کمال می‌رسد مگر تجارب او که ادامه دارد. [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۵، ص ۳۳۵، حدیث ۲.

[۲] تهذیب، ج ۹، ص ۱۰۸، حدیث ۲۰۳.

[۳] فروع کافی، ج ۳ ص ۹۴ حدیث ۱.

[۴] من لا یحضر، ابواب القضایاو الاحکام، باب الصید و الذبائح، حدیث ۴۲.

[۵] من لا یحضر، ابواب القضایا و الاحکام، باب الصید و الذبائح، حدیث ۴۳.

[۶] قرب الاسناد، ص ۱۲۳.

[۷] فروع کافی، کتاب العقیقه، باب النشو، حدیث ۱۱.

زهد

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: تمام زهد در دو جمله از قرآن مجید قرار گرفته است: لکیلا تأسوا علی مافاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم؛ [۱] .
تا بر آنچه از شما فوت شده غمگین نشوید و به آنچه به شما داده شده دلشاد نگردید.
و کسی که بر گذشته تاسف نخورد و بر آینده شادمان نگردد هر دو طرف زهد را دارا گشته است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره حدید، آیه ۲۲.

[۲] نهج‌البلاغه حکمت، ۳۷۷.

زن بدکار

امقیان، زنی پاکدامن بود، او در زمان خلافت امیر مومنان علی علیه‌السلام زندگی می کرد. روزی مردی از اصحاب حضرت علی به نزد امقیان رفته وی را افسرده خاطر دید، از او سبب پرسید؛ وی گفت: کنیزی آزاد شده داشته‌ام از دنیا رفته او را دفن نموده‌ام و زمین دوبار او را بیرون انداخته است. پس نزد امیرالمومنین علیه‌السلام رفته و او را از ماجرا خبر دادم. آن حضرت فرمود: زمین یهودی و نصرانی را در خود نگه می‌دارد چگونه آن زن را نمی‌پذیرد. علتی جز این ندارد که بندگان خدا را به عقوبت خداوند یعنی آتش عذاب نموده است. سپس فرمود: اما اگر مقداری از خاک قبر مسلمانی در قبرش ریخته شود، آرام می گیرد، و چون چنین کردند قرار گرفت. امقیان می گوید: من از حال زن پرسش نمودم معلوم شد که او زنی بدکاره بوده و فرزندانی که از راه زنا

زاییده در تنور آتش انداخته، سوزانده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۳۷۰. من لا یحضر، کتاب الحدود، باب تحریم الدماء، حدیث ۲۳.

زیان زدن به خود

امیرالمومنین علیه‌السلام مردی را دید که به منظور زیان رساندن به دشمن خود در کاری می‌کوشید که ابتدا زیانش به خودش می‌رسید. پس به او فرمود: تو مانند کسی هستی که نیزه به پهلوی خود می‌کند تا ردیف خود را بکشد. [۱] .

نکته:

عداوت و دشمنی گاهی به حدی می‌رسد که مصداق فرمایش آن حضرت می‌شود مانند عداوت عبدالله بن زبیر با مالک اشتر که در مبارزه جنگ جمل، آنگاه که هر دو بر زمین افتاده و مالک بر روی سینه عبدالله نشست، عبدالله فریاد برآورد: مرا و مالک را بکشید!

مالک می گوید: تنها سبب نجات من این شد که عبدالله مرا به مالک معرفی می‌نمود و من نزد مردم به اشتر معروف بودم و اگر مرا به اشتر معرفی می‌نمود حتما مرا می کشتند، و سپس می گوید: به خدا سوگند من از سادگی او بسی در شگفت بودم که کشتن من با کشتن خودش چه سودی برایش داشت. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت ۲۹۶.

[۲] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۸۸.

زنی که خواست با پسر خود ازدواج کند

امیرالمومنین علیه‌السلام به وشاء فرمود: به محلتان برو! زن و مردی را بر در مسجد می‌بینی با هم نزاع می کنند آنان را به نزد من بیاور، وشاء می گوید بر در مسجد رفتم دیدم زن و مردی با هم مخاصمه می کنند، نزدیک رفتم و به آنان گفتم امیرالمومنین شما را می‌طلبد، پس همگی به نزد آن حضرت رفتیم.

علی علیه‌السلام به جوان فرمود: با این زن چکار داری؟

جوان: یا امیرالمومنین! من این زن را با پرداخت مهریه‌ای به عقد خود در آوردم و چون خواستم به او نزدیک شوم، خون دید و من در کار خود حیران شدم. امیرالمومنین علیه‌السلام به جوان فرمود: این زن بر تو حرام است و تو هرگز شوهر او نخواهی شد.

مردم از شنیدن این سخن در اضطراب و تعجب شدند.

علی علیه‌السلام به زن فرمود: مرا می‌شناسی؟

زن: نامتان را شنیده، ولی تاکنون شما را ندیده بودم.

علی علیه‌السلام تو فلان زن دختر فلان و از نوادگان فلان نیستی؟

زن: آری، بخدا سوگند.

حضرت امیر: آیا به فلان مرد، فرزند فلان در پنهانی بطور عقد غیر دائم، ازدواج نکردی و پس از چندی پسر زاییدی و چون از

عشیره و بستگانت بیم داشتی طفل را در آغوش کشیده و شبانه از منزل بیرون شدی و در محل خلوتی فرزند را بر زمین گذارده و در برابرش ایستاده و عشق و علاقه‌ات نسبت به او در هیجان بود، دوباره برگشتی و فرزند را بغل کردی و باز به زمین گذاردی و طفل، گریه می‌کرد و تو ترس رسوایی داشتی، سگهای ولگرد اطرافت را گرفته و تو با تشویش و ناراحتی می‌رفتی و بر می‌گشتی، تا این که سگی بالای سر پسرت آمد و او را گاز گرفت و تو بخاطر شدت علاقه‌ای که به فرزند داشتی سنگی به طرف سگ انداخته سر فرزندت را شکستی، کودک صیحه زد و تو می‌ترسیدی صبح شود و رازت فاش گردد، پس برگشتی و اضطراب خاطر و تشویش فراوان داشتی، در این هنگام دست به دعا برداشته و گفتی: بار خدایا! ای نگهدارنده ودیعه‌ها.

زن گفت: بله، بخدا سوگند همین بود تمام سرگذشت من و من از گفتار شما بسی در شگفتم.

پس امیرالمومنین علیه‌السلام رو به جوان کرد و فرمود: پیشانیت را باز کن، و چون باز کرد آن حضرت جای شکستگی پیشانی جوان را به زن نشان داد و به او فرمود: این جوان پسر توست و خداوند با نشان دادن آن علامت به او نگذاشت به تو نزدیک گردد؛ و همان گونه از خدا خواسته بودی فرزندت را حفظ کند، او را برایت نگهداشت، پس شکر و سپاس خدای را به جای بیاور. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، ج ۱، ص ۴۲۴.

زنی که عمر را راهنمایی کرد

ابن‌جوزی دراذکیاء آورده: عمر بن خطاب در خطابه‌ای از مردم خواست مهریه همسرانشان را از چهل اوقیه [۱] زیادتر نکنند، اگر چه همسر آنان دختر ذی الغصه یعنی یزید بن حصین صحابی حارثی باشد، و هر کس از این مقدار بیشتر قرار دهد، زیادی را در بیت المال خواهم ریخت.در این هنگام زنی بلند قامت از میان صف زنان برخاست و به عمر گفت: تو چنین حقی نداری؟

عمر گفت: چرا؟

زن: زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید: و آتیتم احداهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا اتاخذونه بهتانا و اثما مبینا.... [۲] و مال بسیاری مهر او کرده باشید البته نباید چیزی از مهر او بازگیرید، آیا به وسیله تهمت زدن به زن، مهر او را می‌گیرید و این گناهی نیست آشکار.

عمر گفتار زن را تصدیق کرد و گفت: زنی حق گفت و مردی خطا کرد. [۳] .

نکته:

در اینجا برادران اهل سنت ما، در مقام توجیه برآمده گفته‌اند: این اعتراف عمر به حق گویی زنی و لغزش خودش، دلیلی است بر تواضع او، اما نگفته‌اند که اصل ارتکاب خطا دلیلی است بر چه چیز؟. (و هل یصلح العطار ما افسد الدهر).

و همچنان که تعیین چهل اوقیه با آیه قرآن سازگار نیست، با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز توافقی ندارد؛ زیرا مقدار مهر سنت، دوازده اوقیه و نیم است نه چهل اوقیه.

و این که عمر گفته: اگر چه آن زن، دختر ذی الغصه باشد خصوصیتش این است که بنا به نقل مورخین، صد سال رئیس و بزرگ قبیله بنی حارث بوده است.

به همین مناسبت نقل می‌شود: هنگامی که مصعب بن زبیر، عایشه، دختر طلحه را به هزار هزار درهم نقره مهر کرد، برادر او که خلیفه بود مقرری کافی به لشکریان خود نمی‌داد. ابن‌الزنیم دیلمی در این باره چنین سرود:

بضع الفتاه بالف الف کامل

و تبیت سادات الجیوش جیاعا [۴] .

دختری به هزار هزار درهم مهر می‌شود در حالی که فرماندهان لشکرها گرسنه می‌خوابند.

پی نوشت ها:

[۱] هر اوقیه، هفت مثقال است.

[۲] سوره نساء، آیه ۲۰.

[۳] اذکیا، ص ۲۰۷.

[۴] معارف، ابن‌قتیبه، ص ۱۰۲.

زنی که از شوهرش شکایت داشت

ابن‌جوزی در اذکیاء آورده: زنی از شوهرش شکایت داشت، به نزد عمر رفته و اظهار داشت: شوهرم روزها را روزه می گیرد و شبها را به عبادت خدا به صبح می آورد. و با این حال دوست ندارم از او شکایت کنم. عمر مقصود زن را نفهمید و در پاسخ او گفت با این خصوصیات که گفتی، شوهرت نیکو شوهری است. زن بناچار سخنان سابق خود را تکرار نمود و عمر نیز همان پاسخ قبلی را، تا چند بار این گونه گفت و شنود بین آنان رد و بدل شد. اتفاقا کعب اسدی در آنجا حاضر و به قضیه ناظر بود، و منظور زن را دریافت، پس به عمر گفت: این زن از شوهرش شکایت دارد که او با آن برنامه‌هایش از او کناره گرفته است. عمر به کعب گفت: حال که تو مقصود زن را درست یافتی پس بین او و شوهرش نیز داوری کن.

کعب پذیرفت و گفت: شوهرش را حاضر کن! او را آوردند، کعب به مرد گفت: این زنت از تو شکایتی دارد.

مرد: چه شکایتی؟

زن: ای قاضی! او را راهنمایی کن... تا این که کعب به مرد گفت: خداوند به تو اجازه داده تا چهار زن بگیری، بنابر این، سه شبانه روز برای خودت باشد تا خدایت را عبادت کنی و یک شبانه روز هم برای همسرت که نزد او باشی.

عمر از این استنباط و داوری کعب در شگفت شده به وی گفت: بخدا سوگند نمی‌دانم از کدام امر تو تعجب کنم، از این که به فطانت، مقصود زن را دریافتی و یا از حکمی که بین ایشان نمودی، برو که قضاوت بصره را به تو واگذار نمودم. [۱] و همین روایت را ابن‌قتیبه نیز نقل کرده است.

پی نوشت ها:

[۱] اذکیا، ص ۲۰۷.

زحر بن قیس جعفی

زَحر [۱] فرزند «قیس بن مالک جعفی» از سوارکارانِ نامی عصر خود در کوفه بوده است. شیخ طوسی او را از اصحاب امیر مؤمنان علی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۲] .

شیخ مفید، زحر بن قیس را حامل نامه حضرت علی علیه‌السلام به مردم کوفه ذکر می کند و می‌نویسد: موقعی که حضرت ناکثین را شکست داد، عبداللّه بن عباس را به عنوان حاکم بصره منصوب نمود و خود عازم کوفه گردید و قبل از عزیمت نامه‌ای برای مردم کوفه نوشت، و به وسیله زحر بن قیس نامه را فرستاد. [۳] .

او به دیدار رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نایل شده است. و از سواره‌نظام و اصحاب و یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از

ملازمان آن حضرت بوده و حضرت علیه‌السلام هم او را مورد عنایت قرار داده و هر گاه به او می‌نگریست، می‌فرمود: «مَن سرّه أن ینظر إلی شهید الحی، فلینظر إلی هذا؛ هر که دوست دارد شهید زنده‌ای را ببیند به این مرد (زحر بن قیس) نگاه کند.»

همو می‌افزاید: امیر مؤمنان علیه‌السلام روی کاردانی و ایمانی که در زَحر سراغ داشت، وی را به امارت و حکومت مدائن برگزید. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] در نام زحر بن قیس اختلاف است، در تاریخ بغداد و کتاب الجمل «زحر» و در رجال طوسی «زهر» ضبط شده و در بعضی نسخ الاصابه «زجر» و در وقعهٔ صفین در سه مورد «زحر» و در موارد دیگری «زجر» آمده است، اما صیحح آن «زحر» است و «زجر» اشتباه می‌باشد.

[۲] رجال طوسی، ص ۴۲، ش ۱۴.

[۳] الجمل، ص ۳۹۸.

[۴] الاصابه، ج ۲، ص ۶۳۱.

زرقاء بنت عدی بن غالب

زرقاء دختر «عدی بن غالب بن قیس همدانی» [۱] یکی از زنان سخنور کوفه بود، او از شیرزنان دلاور و بافضیلتی بود که تا آخرین لحظه حیات خود، دست از دوستی و وفاداری امیرالمؤمنین علیه‌السلام برنداشت و در صفین با زبانی فصیح و بیانی گویا، سپاهیان امام علیه‌السلام را در جنگ علیه معاویه تحریص و ترغیب می‌نمود.

این زن آزاده و توانمند با وجود این که بعد از شهادت مقتدایش امیر مؤمنان علیه‌السلام به دربار معاویه احضار شد، با این وجود در برابر شوکت و هیبت ظاهری دربار معاویه و یارانش که به خون او تشنه بودند دلیرانه ایستادگی نمود و کمترین ترس به خود راه نداد و با صراحت لهجه و بیانی بلیغ جواب معاویه و اطرافیانش را داد، به طوری که خود معاویه از جرأت و شهامت این زن باایمان شگفت زده شد و مجذوب سخنان گرم و قاطعانه او گردید و در نتیجه به جای کینه‌توزی نسبت به او ابراز محبت و مساعدت نمود.

پی نوشت ها:

[۱] عقد الفرید، ج ۲، ص ۱۰۶.

زفَر بن قیس

زُفَر فرزند قیس از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بود. به نقل طبری وی همان کسی است که نامه بشارت آمیز حضرت علی علیه‌السلام (که خبر پیروزی بر اصحاب جمل بود) را به فرماندار کوفه تسلیم کرد. این موضوع در جمادی الآخر سال ۳۶ هجری بوده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۴۲.

زیاد بن ابیه (عبید)

زیاد ابتدا از کارگزاران و شیعیان حضرت علی علیه‌السلام بود، اما بعداً از مسیر خود منحرف شد و به معاویه پیوست و از دشمنان سرسخت امام علی علیه‌السلام گردید.

در این نوشتار شرح حال زیاد را در سه بخش آورده‌ایم، بخش اول خلاصه‌ای از آغاز زندگانی و سابقه او، بخش دوم همراهی او با امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سومین بخش بریدن او از آن حضرت و ملحق شدن به معاویه و جنایات و ستم‌های او نسبت به یاران علی علیه‌السلام است. اینک به بخش اول از شرح حال او می‌پردازیم:

سمیه مادر زیاد از زنان بدکاره و فاسد زمان جاهلیت بود. شوهر رسمی او عبید نام داشت و زیاد وقتی به دنیا آمد، چون از نظر پدر نامشخص بود، لذا او را گاهی به زیاد بن سمیه می‌نامیدند (یعنی او را به مادرش نسبت می‌دادند) و یا زیاد بن عبید ثقفی، و بعضی او را «زیاد بن ابیه» می‌نامیدند، و اول کسی که او را به زیاد بن ابیه خواند، عایشه بود. [۱] و بعدها معاویه زیاد را بر خلاف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله که فرموده است: «الولد للفراش و للعاهر الحجر» [۲] به خود منتسب نمود و گفت: او برادر من است و پدرش پدر من ابو سفیان است. از این رو به وی «زیاد بن ابوسفیان» هم می‌گویند.

ابن ابی الحدید می‌نویسد: وقتی معاویه او را به خود ملحق کرد، بیشتر مردم به او زیاد بن ابی سفیان می‌گفتند، چرا که مردم همواره پیرو پادشاهان و زورمداران هستند؛ زیرا بیم و امید و سود و زیان از آنان است و پیروی مردم از دین در قبال پیروی آنها از پادشاهان هم چون قطره‌ای در قبال اقیانوس است. [۳] .

اینک به بخش دوم از زندگانی زیاد می‌پردازیم که همراهی با امیرالمؤمنین علیه‌السلام و کاردانی و خدمات او در این روزگار است:

او به سن بلوغ که رسیده بود، در عصر خلافت ابوبکر اسلام آورد [۴] و سپس به واسطه زیرکی و کاردانی که داشت در امور دیوانی کارآمد بود و مورد توجه عمر بن خطاب قرار گرفت و لذا عمر او را برای اصلاح امور به یمن فرستاد.

پی نوشت ها:

[۱] سفینة البحار، ج ۱، عنوان «زید»، ص ۵۷۹.

[۲] فرزند از صاحب فراش است و برای زناکار سنگ است.» یعنی: کسی که از طریق شرعی به دنیا آید برای پدر و مادرش می‌باشد و از هم ارث می‌برند و اگر از طریق غیرشرعی به دنیا آید، آن مولود نسبت به پدر ندارد و سنگ حق اوست نه فرزند و از هم ارث نمی‌برند.

[۳] متن عربی آن در شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۸۰ او چنین است: «و لما استلحق قال له اکثر الناس: زیاد بن ابی سفیان، لأن الناس مع الملوک الذین هم مظنّة الرهبّة و الرّغبة، و لیس اتباع الدین بالنسبة الی اتباع الملوک إلّا کالقطرة فی البحر المحیط».

[۴] سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۸.

زیاد بن خصفه تمیمی

زیاد فرزند خصفه تمیمی از اشراف کوفه و از شیعیان خالص و موالیان راستین امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بود. وی در جنگ‌های صفین و نهروان در رکاب آن حضرت شمشیر زد و در صفین مورد تقدیر قرار گرفت. امام وی را برای دفع فتنه «خرّیت بن راشد ناجی خارجی» مأمور کرد و او نیز شورش معدودی از بازماندگان خوارج را سرکوب و از حریم ولایت مولای متقیان علیه‌السلام

دفاع کرد.

زیاد مردی بصیر و آگاه به مسائل روز بود، امام در مواقع حساس با او مشورت می‌کرد و نظرش را به کار می‌بست، از جمله پیشنهادی که او به امام داد این بود که «خالد بن معمر سدوسی» را قسم دهد تا مکری به کار نبرد و با معاویه سر و سرّی نداشته باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] جریان قسم دادن «خالد بن معمر» در شرح حال او گذشت.

زیاد بن کعب بن مرحب

زیاد فرزند کعب بن مرحب را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده و کسی است که نماینده و سفیر سیدالشهدا امام حسین علیه‌السلام برای «اشعث بن قیس» در آذربایجان بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۲، ش ۱۵.

زیاد بن نضر حارثی

«زیاد بن نضر» یکی از مخلص‌ترین یاران امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و از افسران فداکار آن حضرت در صفین بود، او مردی شجاع و دلاور به شمار می‌آمد که برای احتجاج در کجروی‌های عثمان به مدینه آمد، و سپس با حضرت علی علیه‌السلام بیعت کرد و در زمره فرماندهان لشکر سپاه علی علیه‌السلام قرار گرفت و در معرکه صفین، رشادت و شجاعت تحسین برانگیزی از خود نشان داد و در راه حقانیت ولایت علی علیه‌السلام سختی‌های زیادی تحمل نمود.

زید بن صوحان عبدی

زید فرزند «صوحان بن حجر» اهل کوفه و کنیه‌اش «ابو سلمان» و به نقلی «ابو عایشه» یا «ابو مسلم» یا «ابو عبداللّٰه» می‌باشد. [۱] وی برادر بزرگ سیحان و صعصعه عبدی است.

در این که زید به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است یا نه، اختلاف است؛ او شخصیتی فاضل، دین‌دار، نیکوکار و در میان طایفه خود (قبیله عبدالقیس) به مقام ریاست و آقایی رسیده بود. [۲] زید شخصیتی بسیار با درایت و خردمند بود که معاویه را در گفتار خود تحت تأثیر قرار داد. [۳] .

جابر جعفی از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که امام علیه‌السلام در فضیلت «زید بن صوحان» فرمود:

شهد مع علی بن ابی طالب علیه‌السلام من التابعین ثلاثهٔ نفر بصفین شهد لهم رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله بالجنهٔ و لم یرهم: اویس القرنی، و زید بن صوحان العبدی، و جندب الخیر الازدی رحمهٔ اللّٰه علیهم؛

سه نفر از تابعین [۴] در رِکاب امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را بدون آن که دیده باشد، اهل بهشت خوانده است: اویس قرنی، جُندب الخیر ازدی و زید بن صوحان عبدی که رحمت خدا بر همه آنان باد. [۵] .

در تاریخ دمشق از گروهی نقل شده که: در جنگ جمل هفتاد نفر از اصحاب بدر و هفت‌صد نفر از آنان که زیر درخت با پیامبر

صلی الله علیه و آله بیعت کردنـد با علی علیه‌السـلام بودنـد و در رکابش جنگیدنـد. سه نفر از تابعین در رکاب امام علی علیه‌السـلام بودند که پیامبر صـلی الله علیه و آله آنها را ندیده بود و آنان را به بهشت بشارت داد، آن سه نفر عبارتند از: زید بن صوحان عبدی، اویس قرن، جندب الخیر که زید در جمل و اویس در صفین به شهادت رسید. [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۳۴؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۳۹.

[۲] اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۳۴؛ ر. ک: تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۳۹.

[۳] ملاقات زید با معاویه در تبعیدگاه، در ادامه می‌آید.

[۴] ر. ک: همین کتاب، ص ۳۴.

[۵] اختصاص مفید، ص ۸۱.

[۶] اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۳.

زید بن ملفق

شیـخ مفیـد «زیـد بن ملفق» را از جمله کسـانی می‌دانـد که بـا امیرمؤمنـان حضـرت علی علیه‌السـلام بیعت کرده که تـا پـای جـان در جنگ‌ها از آن حضرت دفاع نماید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الجمل، ص ۱۰۸.

زید بن وهب جهنی

کنیه‌اش ابوسلیمان است که در عصر جاهلیت به دنیا آمد و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، اسلام آورد. و به مدینه هجرت کرد، اما موفق به زیارت آن حضـرت نگردید، از این رو او از تابعین و در زمره اصـحاب امیرمؤمنان علیه‌السـلام است، و به همراه سـپاهیان حضرت علی علیه‌السلام در صفین و نیز در سرکوبی خوارج نهروان حضور داشته است. [۱] .

به گفته برقی وی کتابی جمع‌آوری کرد که شامل تمام خطبه‌های علی علیه‌السـلام بود که حضـرت در عیـدها و اجتماعات و... ایراد فرموده بود. [۲] .

او در صـفّین حضـور داشت و روایت‌هـایی دربـاره اوضـاع صـفّین نقـل کرده است. [۳] او بـه سـال ۹۶ هجری در حکـومت حجـاج درگذشت. [۴] .

به نقلی وی در جنگ نهروان شـرکت داشت و روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه‌السـلام فرمود: چه کسـی از شما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شـنیده که فرمود: «یخرج قوم من اُمّتی یقرؤن القرآن، لیس قرآنکم الی قرآنهم بشیء و لاصلاتکم إلی صلاتهم بشیء؛ از امت من گروهی (بر اسـلام) خروج می‌کننـد و قرآن می‌خواننـد که قرآن آنـان شبیه قرآن شـما نیست و نماز می‌خواننـد امام نماز آنان شبیه نماز شما نیست.» [۵] .

زیـد می‌گویـد: هنگـامی که به «نهروان» رسـیدیم، امیرمؤمنـان علیه‌السـلام به خانه و پلی نگاه کرد و فرمود: «این خانه «بوران» دخت کسـری است و این هم قنطره و پل «دیزجان» است و پیامبر صـلی الله علیه و آله برایم نقل کرده که ما از این مسـیر می‌رویم و در این

خانه، منزل می کنیم.» [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۴۲؛ ر. ک: الاصابه، ج ۲، ص ۶۴۹؛ معرفهٔ الصحابه، ج ۲، ص ۳۶۶؛ وقعهٔ صفین، ص ۲۳۲؛ رجال طوسی، ص ۴۲، ش ۶ و....

[۲] رجال برقی، ص ۶.

[۳] ر. ک: وقعهٔ صفین، ص ۲۳۲ و ۲۳۴ و ۲۴۲ و....

[۴] تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۴۳.

[۵] اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۴۲.

[۶] تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۴۱.

زید بن هاشم المری

نصر بن مزاحم، زید بن هاشم را از جمله اصحاب علی علیه‌السلام به شمار آورده که نام او را در زمره مجروحین جنگ صفین برده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعهٔ صفّین، ص ۵۵۸.

س

سجده برای موفقیت‌ها

یکی دیگر از حالات معنوی و عبادی ارزشمند امیرالمؤمنین علیه السلام آن بود که:

پس از شنیدن یک خبر شادی آفرین،

یا به دست آوردن یک موفّقیت سیاسی، اجتماعی، به سجده می‌رفت و خدا را سپاس می گفت.

روزی در جمع یاران سجده شکری انجام داد.

پرسیدند:

چرا هم اکنون سجده شکر گذاردی؟

پاسخ فرمود:

برای اینکه با یاری خداوند یکی از دستورات رسول خدا را انجام دادم و یک موفّقیت مطلوب به دست آوردم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج۳۵ ص۲۹، و جلاءالعیون مجلسی.

سخنان لحظه شهادت

یکی از غربیان برای نشان دادن عظمت وهدفداری امام علی علیه السلام مقایسه‌ای را مطرح کرده و نوشته است که:

«خلیفه دوم، خلیفه مسلمین بود، امّا وقتی ترور شد، در آخرین لحظات عُمرش داد زد:

قَتَلَنی المجوسی

(این گبر آتش پرست مرا کشت)

که در کلمات آخرین او هم تأسف و اندوه وجود دارد، و هم دشنام دادن به دیگران.»

حضرت علی علیه السلام هم خلیفه بود،

وقتی در محراب عبادت مورد سوء قصد قرار گرفت فرمود:

فُزتُ وَ رَبِّ الْکعبهْ

(به خدای کعبه رستگار شدم)

در این کلمات ارزشمند هدفداری، خدا گرائی، شهادت طلبی وجود دارد، که نشانه یقین به مرگ و قیامت است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] سرمایه سخن ص۴۲۶.

سرزنش از خیانت اقتصادی منذر

پس از یاد خدا و درود! همانا، شایستگی پدرت مرا نسبت به تو خوشبین، و گمان کردم همانند پدرت می‌باشی، [۱] و راه او را می‌روی، ناگهان بمن خبر دادند، که در هواپرستی چیزی فروگذار نکرده، و توشه‌ای برای آخرت خود باقی نگذاشته‌ای، دنیای خود را با تباه کردن آخرت آبادان می کنی، و برای پیوستن با خویشاوندانت از دین خدا بریدی، اگر آنچه بمن گزارش رسیده، درست باشد، شتر خانه‌ات، و بند کفش تو از تو باارزش‌تر است، و کسی که همانند تو باشد، نه لیاقت پاسداری از مرزهای کشور را دارد، و نه می‌تواند کاری را به انجام‌رساند، یا ارزش او بالا رود، یا شریک در امانت باشد. یا از خیانتی دور ماند، پس چون این نامه به دست تو رسد، نزد من بیا.انشاءالله. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] جارود پدر منذر در سال نهم هجرت خدمت پیامبر آمد و مسلمان شد، وفردی صالح و شایسته بود که در سال ۲۱ در جنگ‌های فارس شهید شد..

[۲] تاریخ ابن واضح ج ۲ ص ۱۹۲و - انساب الاشراف ص ۱۳.

سفارش به پاکیزگی آب

(خبر از میکروب اکسیژن خوار در آب)

امروزه پس از کشف میکروب، و راه یابی انسان به دنیای نادیدنی و حسّاس میکروب‌ها، تک سلول‌ها، تازه دانستند که:

«میکروب‌های هوا خوار» در آب وجود دارند،

و عامل سلامت آب می‌باشند،

و اسید و مواد اسیدی، کشنده آنهاست،

امّا در ۱۴ قرن قبل، امام علی علیه السلام فرمود:

لَاتَبُولُ فِی الْمَاءِ لِاَنّ لِلْماءِ اَهْلٌ لاَتُؤذُوهُ

(در آب ادرار نکنید، زیرا آب موجودات زنده‌ای دارد که نباید به آنها آسیب رسانید.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۱ ص ۴۵.

ساختن با بیماری

برخی از بیماری‌ها را بدن با سیستم دفاعی منظّمی که دارد شناسائی می کند،

با آن مقابله می‌نماید،

و به تدریج آن را ریشه کن می‌سازد.

یعنی سیستم دفاعی بدن، خود یکی از روش‌های درمان است که باید به بدن فرصت دفاع و بازسازی داد، و فوراً به انواع داروها روی نیاورد،

مانند برخی از انواع سرماخوردگی،

از این رو افرادی که در روستاها و در باغ‌ها، با طبیعت سر و کار دارند،

و بدنشان انواع میکروب‌ها را دیده و می‌شناسد، قدرت دفاعی بیشتری از دیگران دارند که امام علی علیه السلام فرمود:

اِمْشِ بِدَائِکَ مَا مَشَی بِکَ

(با بیماری خود مدارا کن تا مادامی که با تو راه می‌آید.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۲۷ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- غرر الحکم ص ۶۲ : ج ۲ ص ۱۸۵: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)

۲- منهاج البراعهٔ ج ۳ ص ۲۶۶: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۳- بحارالانوار ج۵۹ ص۶۸ وج۷۸ ص۲۰۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه).

سرکه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

سرکه نیکو نان خورشتی است، که صفرا را فرو می‌نشاند، و دل را زنده می کند. [۱] .

امّا از مصرف فراوان و مداوم آن باید پرهیز کرد.

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب هفتم.

سادگی در غذا

گرچه باید انواع غذاهای لازم را شناخت و تهیّه کرد و به مصرف رساند،
امّا انسان نباید در غذا خوردن و مصرف انواع غذاها اسراف کند.
در دوران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایرانیان و دیگر اقوام در لباس و غذا افراط می‌کردند.
و به غذاهای رنگارنگ گرایش داشتند، و در پرخوری و اسراف زبانزد بودند که امام علی علیه السلام هشدار گونه فرمود:
امّت اسلامی مادام که در غذا و لباس سادگی را رعایت می‌کنند در خیر و سعادت هستند و آنگاه که چون ایرانیان و دیگر اقوام غیر عرب در غذا و لباس افراط کنند، خوار و ذلیل خواهند شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب دوّم.

سیب

شستشوی معده

۱- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که آن حضرت فرمود:
التُّفَّاحُ نَضُوحُ الْمِعْدَةِ [۱] .
«سیب معده را شستشو می‌دهد.»
۲- در روایت دیگری امام جعفر صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل فرمود:
کُلُوا التُّفَّاحَ، فَإِنَّهُ نَضُوحُ الْمِعْدَةِ [۲] .
«سیب بخورید که همانا سیب معده را شستشو می‌دهد.»

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج ۶۶ ص۱۶۸ح ۶.

[۲] وسائل الشیعهٔ ج۲۵ ص ۱۶۰ ح۳.

سیر

روش استفاده از سیر

سیر درمان ۷۰ بیماری

۱- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
لایَصِحُّ أَکْلُ الثُّوْمِ إلاَّ مَطْبُوخاً [۱] .
«خوردن سیر روا نیست، جز آنکه پُخته باشد.»
۲- فردوس از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:
کُلُوا الثُّوْمَ وَ تَداوُوا بِهِ، فَإِنَّ فیهِ شِفَاءٌ مِنْ سَبْعینَ داءً. [۲] .

«سیر بخورید، و با آن دردهای خود را درمان کنید، زیرا سیر درمان هفتاد بیماری است.»

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج۶۳ ص۲۵۱. ومستدرک الوسائل ج۱۶ ص۴۳۲ ح۳.

[۲] مکارم الأخلاق ص۳۹۴ ح۳. والفردوس بمأثور الخطاب ج۳ ص۲۴۵ ح۴۷۲۱.

سرکه

سرکه و درمان صفرا

سرکه و شادی دِل

سرکه و کشتن کِرم های معده

۱- ابوبصیر از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

نِعْمَ الإدَامُ اَلْخَلُّ یُکسِّرُ الْمُرَّةَ، وَ یُحْیِی الْقَلْبَ. [۱] .

«چه خورشت خوبی است سرکه، صفرا را زایل می کند و قلب را زنده می‌سازد.»

۲- داوود بن سلمان از امام رضا علیه السلام و آن حضرت از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

کُلُوا خَلَّ الْخَمْرِ، فَإِنَّهُ یَقْتُلُ الدّیدانَ فِی الْبَطْنِ. [۲] .

«سرکه بخورید (سرکه کهنه) که کِرم های معده و روده را می کُشَد.»

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعۀ ج۲۵ ص۹۰-۸۹ ح۶.

[۲] بحارالأنوار ج۵۹ ص۱۶۵ ح۱.

سرما

نقش سرما در تَنِ آدمی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‌البلاغه فرمود:

تَوَقَّوا الْبَرْدَ فی أوَّلِهِ وَ تَلَقَّوْهُ فی آخِرِهِ، فَإِنَّهُ یَفْعَلُ فی الْأَبْدانِ کِفِعْلِهِ فی الْأَشْجارِ، أوَّلُهُ یُحْرِقُ، وَ آخِرُهُ یُورِقْ. [۱] .

«از سرما در آغاز آن بپرهیزید و در آخر سرما به استقبال آن بروید، زیرا سرما با بدن‌ها همان کار را می کند که با درختان می کند، آغازِ سرما می‌سوزاند و آخَرِ سرما می‌رویاند.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار ج۵۹ ص۲۷۱ ح۶۸ عن النهج.

سکوت برای حفظ اسلام

پس از رحلت رسول گرامی اسلام، و ماجرای سقیفه:

جمعی در فکر حکومت خود بودند.

فتنه‌ها از گوشه و کنار کشور اسلامی رخ نشان می‌داد.

مسیلمه کذّاب، و طلحهٔ بن خویلد، و سجاح، ادّعای نبوّت کردند.

هر روز طرفدار و امکانات جمع می‌کردند تا اسلام را نابود کنند.

کسری و قیصر ایران و روم هم آماده تهاجم بودند.

اگر در مرکزیت اسلام تزلزل به وجود می‌آمد، فتنه‌ها دین را مورد تهاجم جِدّی قرار می‌داد،

لذا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلانٌ وَإِنَّهُ لِيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا.

يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرُ؛ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْباً، وَطَوَيتُ عَنْهَا كَشْحاً، وَطَفِقْتُ أَرْتَئِي بَينَ أَنْ أَصُولَ بِيدٍ جَذَّاءَ، أَوْ أَصْبرَ عَلَى طَخْيةٍ عَمْياءَ، يهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَيشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَيكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يلْقَى رَبَّهُ!

فَرَأَيتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى، فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَينِ قَذًى، وَفِي الْحَلْقِ شَجاً، أَرَى تُرَاثِي نَهْباً، حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ، فَأَدْلَى بِهَا إِلَى فُلانٍ بَعْدَهُ.

آگاه باشید! به خدا سوگند! ابابکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می‌دانست، جایگاه من در حکومت اسلامی، چون مِحوَر سنگ‌های آسیاب است «که بدون آن آسیاب حرکت نمی‌کند» او می‌دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است، و مرغان دور پرواز اندیشه‌ها به بُلَندای ارزش من نتوانند پرواز کرد، پس من رِدای خلافت، رها کرده، و دامن جمع نموده از آن کنارگیری کردم، و در این اندیشه بودم، که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود بپا خیزم؟ یا در این محیط خفقان زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم؟ که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می‌دارد.

پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خِرَدمندانه‌تر دیدم، پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود، و با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث مرا به غارت می‌برند! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۳ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی، و الانصاف، نوشته ابن‌قبهٔ (که قبل از سید رضی فوت کرده بود).

سیاستمدار کیست؟

بسیاری از مردم حیله و نیرنگ و دروغگوئی و دوروئی و انواع رذائل اخلاقی را، سیاست و سیاستمداری می‌پندارند،

در حالی که یک سیاستمدار مسلمان نباید آلوده به انحرافات اخلاقی باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه ۴۱ از مسخ ارزشها، و انحراف دیدگاه‌های روزگار خود می‌نالد که:

اَصْبَحْنا فی زَمانٍ قَدِ اتَّخَذَ اَکْثَرُ اَهْلِهِ الْغَدرَ کَیساً

(در روزگاری قرار گرفته‌ایم که بیشتر مردم نیرنگبازی را سیاست می‌دانند.)

و در خطبه ۲۰۰ می‌فرماید:

وَ لَوْلا کَراهِیةُ الْغَدْرِ لَکُنْتُ مِنْ أدْهَی النَّاس

(اگر زشتی نیرنگبازی نبود من از تمام انسانها سیاستمدارتر بودم.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی ج۲ ص۳۳۶.

سخنرانی افشاگرانه امام علی با یاران

فریب خورده:

و قـد قـام الیه رجـل من أصـحابه، فقال: نَهَیتَنا عن الحکومـهٔ ثم أمرتنا بها، فلم نـدر أی الامرین ارشـد؟ فصـفق(ع) اءحـدی یـدیه علی الاءُخری، ثُم قال:

هذا جَزاءُ مَنْ تَرَکَ الْعُقْدَهَٔ!

أمَـا وَاللَّهِ لَوْ أنِّی حینَ أمَرْتُکُمْ بِهِ حَمَلْتُکُمْ عَلَیالْمَکْرُوهِ الَّذی یجْعَـلُ اللَّهُ فیهِ خَیراً، فَـإنَ اسْـتَقَمْتُمْ هَـدَیتُکُمْ وَ انْ اعْوَجَجْتُمْقَوَّمْتُکُمْ، وَإنْ أبَیتُمْ تَدارَکْتُکُمْ، لَکانَتِ الْوُثْقی وَ لکِنْ بِمَنْ وَ اءلی مَنْ؟

أریدُ أنْ أدَاوِی بِکُمْ وَ أنْتُمْ دائی، کَنَاقِشِ الشَّوْکَهِٔ بِالشَّوْکَهِٔ، وَ هُوَ یعْلَمُ أنّضَلْعَهَا مَعَهَا!

اَللَّهُمَّ قَدْ مَلَّتْ أطْباءُ هذا الدَّاءِ الدَّوِی، وَ کَلَّتِ النَّزْعَهُٔ بِأَشْطانِ الَّرکِی!

«پس از لیلـهٔ الهریر یکی از یـاران حضـرت امیرالمـؤمنین علی علیه السـلام بپاخـاست وگفت: تو مـا را از مسـئله حکمیت نهی کردی سپس به آن امر فرمودی ما نفهمیدیم کدام یک از این دو دستور صحیح است؟

امام علی علیه السلام (از این سخن ناراحت شد و) دست‌ها را بهم زد.

و سپس فرمود:

«این جزای کسی است که بیعت را ترک کند! و پیمان بشکند!

به خدا سوگند هنگامی که شما را دستور به جهاد (با لشگر معاویه) دادم، شما را وادار به همکاری کردم که خوشایندتان نبود.

ولی خداونـد خیرتـان را در آن قرار داده بـود، اگر شـما در برابر این دسـتور تسلیم شـده بودیـد، به هنگـامی که در مسیر حق گـام برمی‌داشتیـد رهبرتان بودم، و اگر منحرف میشدیـد شـما را به راه باز می‌گرداندم و اگر خودداری می‌کردید کسانی را به جای شـما می‌گمـاردم، و به هر حـال برای من اطمینان بخش بود امّا (افسوس که شـما هرگز تسلیم فرمان من نبودیـد) من با کمک چه کسـی بجنگم؟ و به که اعتماد کنم؟

(عجبا!) من میخواهم به وسیله شما «بیماریها» را مداوا کنم، امّا شما خود «درد» منید!

من به کسی می‌مانم که بخواهد خار را به وسیله خار بیرون آورد، با اینکه می‌داند خار همانند خار است.

بـار خـدایا! طبیبـان این درد جانکاه خسـته شـده انـد، بازوی توانای رادمردان در کشـیدن آب همّت از چاه وجود این مردم که دائماً فروکش می‌کند، ناتوان گردیده است.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۲۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

سخنرانی امام علی برای هدایت خوارج

هنگـامی که خوارج در مخالفت خود در مسـئله حکمیت پافشاری داشـتند حضـرت امیرالمؤمنین علی علیه السـلام به لشگرگاه آنان

آمد و چنین فرمود:

أَكُلُّكُم شَهِدَ مَعَنا صِفِّينَ؟

فَقالُوا: مِنَّا مَنْ شَـهِدَ وَ مِنَّا مَنْ لَمْ يشْـهَدْ، قالَ: فَامْتازُوا فِرْقَتَينَ، فَلْيكُنْ مَنْ شَهِدَ صَفِّينَ فِرْقَةً، وَ مَنْ لَمْ يشْهَدْها فِرْقَةً، حَتّى اُكَلِّمَ كُلاًّ مِنْكُمْ بِكَلام.

وَ نـادَى النَّاسَ، فَمَـن اَمْسِـكوُا عَنِ الْكَلامِ، وَ اَنْصِـتُوا لِقَـوْلِي، وَ اَقْبِلُـوا بِأَفْئِـدَتِهِم اِلى، فَمَنْ نَشَـدْناهُ شَـهادَةً فَلْيقُـلْ بِعِلْمِهِ فيهـا. ثُمَّ كَلَّمَهُمْ عَلَيهِالسَّلامُ بِكَلام طَويلٍ، مِنْ جُمْلَتِهِ أنْ قالَعليه السلام:

أَلَمْ تَقُولُوا عِنْـدَ رَفْعِهِمُ الْمَصَاحِفَ حيلَـةً وَ غيلَـةً، وَ مَكْراً وَ خَديعَـةً إخْوانُنَا وَ اَهْلُ دَعْوَتُنا، اِسْـتَقَالُونَا وَ اِسْتَراحُوا اِلى كِتابِ اللَّهِ سُـبْحانَه، فَالرَّأْيةُ الْقَبُولُ مِنْهُمْ وَ التَّنْفيسُ عَنْهُمْ؟ فَقُلْتَ لَهُم:

هـذَا الْاَمْرُ ظاهِرُهُ ايمانٌ، وَ باطِنُهُ عُدْوانٌ، وَ أَوَّلُهُ رَحْمَةٌ، وَ آخِرُهُ نِدامِةٌ فَاَقيمُوا عَلَى شَأْنِكُم، وَ الْزِمُوا طَريقَتَكُمْ، وَ عَضُّوا الْجَهادِ بَنَواجِذِكُم وَ لا تَلْتَفِتُوا اِلى ناعِقٍ نَعَقَ:

إنْ أُجيبَ أضَلَّ، وَ إنْ تُرِكَ ذَلَّ.

وَ قَدْ كانَتْ هـذِهِ الْفَعْلـةُ، وَ قَدْ رَاَيتُكُمْ أعْطَيتُمُوها. وَ اللَّهِ لَئِنْ أبَيتُها ما وَجَبَتْ عَلَى فَريضَـتِها، وَ لا حَمَّلَنِي اللَّهُ ذَنْبَها وَ وَاللَّهِ إنْ جِئْتُها إنّى لَلْمُحِقُّ الَّذى يتَّبَعُ؛ وَ إنَّ الْكِتابَ لَمَعِى، ما فارَقْتُهُ مُذْ صَـحِبْتُهُ: فَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولُ اللَّهِ صـلى الله عليه وآله وسـلم، وَ إنَّ الْقَتْلَ لَيدُورُ عَلَى الْآباءِ وَ الْاءبْناءِ وَ الْإخْوانِ وَ الْقَرَباتِ (الْقُرَباء)، فَما نَزْدادُوا عَلَى كُلِّ مُصـيبَةٍ وَ شِدَّةٍ اِلاَّ ايماناً وَ مُضِـياً عَلَى الْحَقِّ، وَ تَسْليماً لِلْاءمْرِ، وَ صَبْراً عَلَى مَضَضِ الْجِرَاحِ وَ لَكُنَّا اِنَّما اَصْبَحْنا نُقاتِلُ إخْوانُنا فى الْاِسْلامِ عَلَى ما دَخَلَ فيهِ مِنْ الَّزيغِ وَ الْاِعْوِجاجِ، وَ الشُّبْهَةِ وَ التَّأويلِ.

فَإذا طَمِعْنا فى خَصْلَةٍ يلُمُّ اللَّهُ بِها شَعَثَنَا، وَ نَتَدانى بِها اِلى الْبَقِيةِ فيما بَينَنا، رَغِبْنا فيها، أمْسَكْنا عَمَّا سِواها.

«آیا شما همه در صفّین همراه ما بودید؟

گفتند: بعضی از ما آری و بعضی خیر،

فرمود: پس به دو گروه تقسیم شوید، آنها که در صفّین بودند یک طرف، و آنها که نبودند در سوی دیگر، تا با هر کدام با سخنی که شایسته آنهاست گفتگو کنم.

آنگاه مردم را ندا داد و فرمود:

از سخن گفتن خودداری کنید، به حرفهایم گوش فرا دهید و با دلهایتان به سوی من آئید و هر کس را که سوگند دادم درباره آنچه گواهش میگیریم، با علم خود شهادت دهد.

سپس با آنان سخنانی طولانی را بازگو کرد (که قسمتی از آن این است):

مگر آنوقت که از روی حیله و مکر و خدعه و فریب قرآنها را بر سر نیزه بلند کردند، نگفتید:

برادران ما هستند و اهل آئین ما؟ از ما می‌خواهند که از آنان بگذریم و راضی به حکومت کتاب خدا شده‌اند، پس نظر ما این است که حرفشان را قبول کنیم و دست از آنان برداریم، امّا من به شما گفتم که این امر ظاهرش ایمان است و باطنش دشمنی و عدوان، آغازش رحمت است و پایانش ندامت؛ بر همین حال باقی باشید و از راهی که پیش گرفته‌اید منحرف نشوید، و در جهاد دندان‌ها را روی هم فشار دهید؛ و به هر صدائی اعتنا نکنید، چه اینکه اینها صداهائی است که اگر پاسخش گوئید، گمراه می کند، و اگر رهایش سازید خوار و ذلیل می گردد، متاسّفانه وضع چنان شد که شما رأی حکمیت را به آنها دادید.

به خدا سوگند اگر من از این کار اِبا داشتم، مقرّرات آن بر من واجب نبود، و گناهی از این رهگذر بر دوش من قرار نداشت و سوگند به خدا اگر آن را می‌پذیرفتم باز هم حق با من بود، و می‌بایست از من پیروی شود؟

چه اینکه کتاب خدا با من است (و کتاب خدا حقّ را به من می‌دهد) من از آن هنگامی که با آن آشنا شده ام از آن جدا نگشته‌ام،

ما با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودیم، و قتل و کشتار گرداگرد پدران، فرزندان، برادران و خویشاوندان دور می‌زد، از وارد شدن هر مصیبت و شدّتی چیزی جز بر ایمان و گام برداشتن در راه حق و تسلیم فرمان خدا و شکیبائی و استقامت بر درد و سوزش جراحت‌ها نمی‌افزودیم، ولی هم اکنون با برادران اسلامی خویش بواسطه تمایلات نابجا و کجی ها و انحرافات و شبهات و تأویلات ناروا می‌جنگیم، پس هرگاه احساس کنیم چیزی باعث جمع پراکنده ما است.

و به وسیله آن به هم نزدیک می‌شویم و باقیمانده پیوندها را محکم می‌سازیم، ما به آن تمایل نشان می‌دهیم، و آن را گرفته و غیرش را رها می‌سازیم.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۲۲ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

سیاستمداری امام علی

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با استفاده از وحی الهی، و رهنمودهای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ذهن و اندیشه بی نظیر خود هم جامعه را و هم مردم را به خوبی می‌شناخت،

با انواع روش‌ها و شیوه‌های سیاستمداری آشنا بود، دشمنان را به خوبی می‌شناخت و راه‌های مقابله با انواع توطئه‌ها را می‌دانست،

امّا در بکارگیری آن احتیاط می‌کرد، و در اجرای روش‌های سیاسی اصول‌گرا بود.

به مرزهای تعیین شده ارزش‌های اخلاقی و شرع مقدّس، احترام می‌گذاشت.

چون بسیاری از سیاستمداران آن روز با سیاست توحیدی آشنا نبودند و در عمل به ارزشهای دین بیگانه بودند،

به معاویه و روش‌های سیاسی او چشم می‌دوختند که از انجام هر عملی باکی ندارد، می‌گفتند:

معاویه زیرک است یا سیاستمدارتر است.

در صورتی که:

معاویه هرچه در امور سیاسی می‌دانست به کار می‌گرفت و محدودیتی نداشت، در صورتی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنچه را که می‌دانست در محدوده شرع مقدّس به کار می‌گرفت و خواسته‌های اطرافیان را در مرز دین پاسخ می‌گفت.

با توجّه به برخی فرازهای نهج‌البلاغه علی‌علیه السلام، این مطلب ثابت می‌شود، جامعه‌ای که علی علیه السلام در آن می‌زیست تصوّر صحیحی از سیاست و سیاستمدار نداشت که آن حضرت را به بی سیاستی متّهم می‌کرد.

در اینجا برخی از سخنان مطرح می‌شود که در آن به این توهّم مردم پاسخ داده شده و فرق سیاست حقیقی و غیر حقیقی، بیان شده است و بر ارتباط تنگاتنگ (سیاست و دین) که همان سیاست الهی است، تأکید می‌شود که فرمود: [۱].

أَیهَا النَّاسُ، إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ، وَلَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْقی مِنْهُ، وَمَا یغْدِرُ مَنْ عَلِمَ کَیفَ االْمَرْجِعُ.

وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فی زَمَانٍ قَدِ اتَّخَذَ أَکْثَرُ أَهْلِهِ الْغَدْرَ کَیساً، وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِیهِ إِلی حُسْنِ الْحِیلَهِ.

مَا لَهُمْ! قَاتَلَهُمُ اللَّهُ!

قَدْ یرَی الْحُوَّلُ الْقُلَّبُ وَجْهَ الْحِیلَهِ وَدُونَهَا مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَنَهْیهِ، فَیدَعُهَا رَأْی عَینٍ بَعْدَ الْقَدْرَهِ عَلَیهَا، وَینْتَهِزُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِیجَهَ لَهُ فِی الدِّینِ.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۴۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

سبقت در پذیرش اسلام

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نخستین کسی می‌باشد که به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ایمان آورد.

همه مورّخان نوشتند:

او اسلام آورد در حالی که سیزده ساله بود.

ابوزید عمر بن شبَّهٔ گفته است:

سُریجِ بن نعمان از فرات بن سائب و او از ابن عمر نقل کرده است:

علی بن ابیطالب علیه السلام اسلام آورد در حالی که سیزده ساله بود و از دنیا رفت در حالی که شصت و سه سال داشت.

و این درست ترین قولی است که در این باره گفته شده است

در اینجا به برخی از اعترافات بزرگان اسلام توجّه کنید:

۱ – شُعْبَه از سَلَمَهٔ بن کُهَیل و او از حَبَّه عَرَنی [۱] روایت کرده است:

از علی علیه السلام شنیدم که می‌گفت:

من نخستین کس هستم که با رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم نمازگزارد.

۲ – زید بن ارقم [۲] گفته است:

اوّلین کسی که پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به پروردگار ایمان آورد، علی بن ابیطالب علیه السلام است.

۳ – از قول انس بن مالک آمده است:

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روز دوشنبه به نبوّت برگزیده شد و علی علیه السلام روز سه شنبه نماز گزارد.

۴ – سفیان بن ثوری از سَلَمَهٔ بن کُهَیل و او از ابی صادق و او از حَنَشِ بن مُعْتَمِر [۳] و او از عُلَیمِ بن کندی و او از سلمان بن فارسی روایت کرده که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

أَوَّلُکُم وُرُوداً عَلَی الْحَوْضَ أَوَّلُکُمْ اِسْلاماً عَلَی بْنِ ابیطالِب

«نخستین کسی که از شما بر من در حوض کوثر وارد خواهدشد، اوَّلینِ شماست که به اسلام گرویده است و او علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد.»

۵ – عبدالعزیز بن محمّد دَراوِرْدی گفته است، عمر مولای غُفْرَه به من گفت:

از محمّد بن کعْبِ بن قُرَظی [۴] پرسیدند:

نخستین کسی که به اسلام گروید علی علیه السلام بود یا خلیفه اوّل؟

گفت:

سُبحانَ اللّه، علی علیه السلام نخستینِ آن دو بود که اسلام آورد.

و از مُعاذهٔ [۵] دختر عبداللّه عَدَویه روایت شده است که گفت:

از علی بن ابیطالب علیه السلام بر منبر بصره شنیدم که می‌گفت:

من صدّیق اکبرم، ایمان آوردم پیش از آنکه ابوبکر ایمان آورد و در اسلام در آمدم پیش از آنکه به اسلام بگرود.

۶ – ابراهیم بن سعد زُهری از ابن اسحاق روایت کرده است که او گفت:

مرا حدیث کرد یحیی بن ابی الاشعَث از اسماعیل بن ایاس بن عفیف کندی و او از پدرش و او هم از جدّش که گفت:

من مردی تاجر پیشه بودم و برای حج روانه شدم، در آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که هنوز پیروانی نداشت، پس به نزد عبّاس بن عبدالمطلّب آمدم تا از او برخی کالای تجارتی را خریداری کنم، زیرا او نیز مردی بازرگان بود.

پس سوگند به پروردگار من نزد او بودم که ناگهان مردی از چادری بیرون آمد.

پس به خورشید نظر افکند و همین که خورشید را مایل به غروب دید برخاست و نماز بجای آورد.

آنگاه زنی از همان چادری که آن مرد بیرون آمد بیرون آمد و پشت آن مرد ایستاد و نمازگزارد.

سپس پسر بچّه ای که نزدیک به حدّ بلوغ بود از آن چادر بیرون آمد و پشت آن مرد بایستاد و نمازگزارد.

گفتم: این کیست؟

عبّاس! گفت:

این محمّد بن عبداللّه بن عبدالمطلّب پسر برادر من است.

گفتم: این زن کیست؟

گفت: این زن همسر او خدیجه، دختر خُویلَد است.

گفتم: این جوان کیست؟

گفت: او علی بن ابیطالب پسر عموی او است.

گفتم: این چه کاری است که او می‌کند؟

گفت:

نماز می‌خواند و گمان می‌کند که او پیغمبر است، و او را در این کارش جز همسرش و پسر عمویش که این پسر بچّه باشد، کسی پیروی نکرده است.

و او گمان می‌کند که بزودی بر او دریچه گنجهای خسرو و قیصر گشوده خواهد شد.

و عفیف می‌گفت:

پس از آن اسلام آورد و از ره‌آورد اسلام بهره‌مند گردید و می‌گفت:

اگر پروردگار آن روز مرا از نعمت اسلام بهره‌ور می‌نمود، من با علی علیه السلام دوّمین کس بودیم که به اسلام گرویدند.

۷ – مجاهد بن ابوالحجّاج گفته است: [۶] .

از نعمت‌های خداوند متعال بر علی بن ابیطالب علیه السلام و از نیکی‌هایی که پروردگار متعال به او اراده نمود، آن است که:

قریش گرفتار سال قحطی شدید شدند و ابوطالب عیالمند بود، پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به عبّاس عمویش که از توانگرترین بنی هاشم بود گفت:

«ای عبّاس، برادرت ابوطالب دارای عیال بسیار است و آنچه را که به مردم از این سال قحطی رسیده است می‌بینی. پس ما را به سوی او روانه کن تا باری از عیال او سبک کنیم، فرزندی از فرزندان او را من برمی‌گیرم و فرزندی را تو برمی‌داری، و بدین ترتیب هزینه و مخارج زندگی آن دو را از او کفایت می‌کنیم»

عبّاس گفت: بسیار خوب.

پس آن دو روانه شدند تا به نزد ابوطالب آمدند و به او گفتند:

ما می‌خواهیم باری از اهل و عیال تو سبک کنیم، تا از مصیبتی که مردم در آن هستند برطرف شود.

ابوطالب به آنها گفت:

عقیل را برای من بگذارید، پس هر چه می‌خواهید بکنید.

آنگاه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم علی را برگرفت و همراه خود به منزل برد و عبّاس هم جعفر را برداشت و همراه خود ساخت.

امام علی علیه السلام پیوسته با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود نا اینکه خداوند او را به پیامبری مبعوث نمود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از او پیروی کرد و به او ایمان آورد و او را تصدیق نمود.

جعفر نزد عبّاس بود تا اینکه اسلام آورد و با گرویدن به اسلام بی‌نیاز شد.

۸ - و نوشتند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در آغاز اسلام هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسید، به سوی کوههای مکّه بیرون می‌رفت و امام علی علیه السلام هم با او پوشیده از چشم ابوطالب و همه عموها و دیگر اقوامش بیرون می‌آمد.

پس با هم در آن کوهها نماز می‌گزاردند و به هنگام غروب وارد می‌شدند، برمی‌گشتند و در آنجا تا زمانی که خداوند تعالی می‌خواست درنگ می‌نمودند و باقی می‌ماندند.

پس از چندی ابوطالب روزی آن دو را با یکدیگر یافت، در حالی که هردو نماز می‌خواندند.

پس به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت:

ای پسر برادرم این چه دینی است که بدان اعتقاد داری؟ گفت:

ای عمو این دین خداوند و ملائکه اوست و آیین فرستادگانش و پدر ما ابراهیم می‌باشد.

پروردگار مرا برای این دین و برای بندگان خود پیامبر قرار داد و تو ای عمو شایسته‌ترین کسی هستی که نصیحت را برایش خالص نمودم و او را به هدایت دعوت کردم و تو شایسته ترین کسی هستی که دعوت مرا اجابت کند و مرا در این امر یاری نماید.

ابوطالب به فرزندش علی علیه السلام می‌گفت:

پسرم این چه آیینی است که بر آن استوارید؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ می‌داد:

ای پدر به پیامبر خدا ایمان آوردم و آنچه را که آورده تصدیق نمودم و با او به خاطر باری تعالی نماز گزاردم و از او پیروی کردم.

ابوطالب می‌گفت:

امّا او (پیغمبر) ترا جُز به خیر دعوت نکرده است، پس همراه او باش.

۹- سَلَمَةِ بن کُهَیل از حَبَّةِ بن جُوَین روایت کرده است که: شنیدم از علی علیه السلام می‌گفت:

«لَقَدْ عَبَدْتُ اللَّهَ قَبْلَ أَنْ یعْبُدَهُ أَحَدٌ مِنْ هذِهِ الاُمَّةَ خَمْسَ سِنینَ».

«بی گمان پروردگار را پیش از اینکه احدی از این امّت عبادت کند، پنج سال عبادت کردم.»

۱۰ - امام علی علیه السلام در یک سخنرانی طولانی فرمود: [۷] .

وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِی مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم بِالْقَرَابَةِ الْقَرِیبَةِ، وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِیصَةِ.

وَضَعَنِی فِی حِجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ یضُمُنِی إِلَی صَدْرِهِ، وَیکْنُفُنِی فِی فِرَاشِهِ، وَیمِسُّنِی جَسَدَهُ، وَیشِمُّنِی عَرْفَهُ.

وَکَانَ یمْضَغُ الشَّیءَ ثُمَّ یلْقِمْنِیهِ، وَمَا وَجَدَ لِی کَذْبَةً فِی قَوْلٍ، وَلَا خَطْلَةً فِی فِعْلٍ.

«شما موقعیت مرا نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در خویشاوندی نزدیک، در مقام و منزلت ویژه می‌دانید، پیامبر مرا در اتاق خویش می‌نشاند، در حالیکه کودک بودم مرا در آغوش خود می‌گرفت، و در استراحتگاه مخصوص خود می‌خوابانید، بدنش را به بدن من می‌چسباند، و بوی پاکیزه خود را به من می‌بویاند، و گاهی غذائی را لقمه لقمه در دهانم می‌گذارد، هرگز دروغی در گفتار من، و اشتباهی در کردارم نیافت.» [۸] .

پی نوشت ها:

[۱] حبّهٔ بن جُوین بَجَلی عَرَنی مُکَنّی به ابوقُدامَهٔ است. از اهل کوفه و از اصحاب علی علیه السلام است و حدیث غدیر خُم را روایت کرده است و در آن روز مشرک بود. اُسدُ الغابَهٔ – ۳۶۳ – ۱.

[۲] زید بن ارقم بن قیس بن نُعمان انصاری خَزرجی مکنّی به ابوسعید است. از صحابه پیغمبر بود و با رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم در هفده جنگ شرکت داشت و خود را در روز اُحُد صغیر ذکر کرده است. یتیم و در دامن تربیت عبداللّه بن رواحه بود و با او در غزوه مؤته شرکت نمود. هفتاد حدیث روایت کرده است و در کوفه مقیم شد و در آنجا به سال ۵۶ و به قولی ۶۸ در گذشت. (تهذیب الاسماء – ۹۹ – ۱).

[۳] حَنَش بن مُعْتَمَر در شمار صحابه ذکر شده است و حدیثش از صحّت بهره‌مند می‌باشد، این را ابن اثیر در اُسدُ الغابَهٔ ذکر کرده است (اُسْدُ الغابَهٔ – ۵۵ – ۲).

[۴] او منسوب به بنی قُریظه طایفه یهودی مشهور است. مکنّی به ابوحمزه و تابعی جلیل القدر می‌باشد. پدرش از اسیران قُریظه بود. محمّد در کوفه سُکنی گزید و آنگاه به مدینه برگشت. در زمان حیات رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم متولّد شد و از ابن عبّاس و زیدبن ارقم و معاویه حدیث شنید و از بسیاری از صحابه حدیث روایت کرد و دیگران هم از او روایت کردند: به سال ۱۰۸ هجری و به قولی پس از آن سال درگذشت.(تهذیب الاسماء – ۹۰ – ۱).

[۵] کنیه مُعاذهٔ، اُمُّ صَهْباء است، او زنی فاضل و از عالمان حدیث و اهل بصره می‌باشد. از علی علیه السلام و عائشه حدیث روایت کرد و عاصم و جماعتی هم از او روایت نموده اند. به سال ۸۳ هجری وفات یافت.

[۶] مجاهد بن ابوحجّاج از موالی بنی مخزوم و تابعی و از اهالی مکّه است، تفسیر را از ابن عبّاس فرا گرفت و بسیار سفر نمود و در کوفه مستقر شد. در حال سجده به سال ۱۰۴ هجری در گذشت. ابو زکریا نووی در تهذیب الاسماء تنها کسی است که پدرش را جُبَیر با تصغیر ذکر کرده است و این وجه نه در نسخه خطّی کتاب و نه در سایر مراجع ذکر نشده است. (طبقات الفقهاء – ۴۵).

[۷] خطبه ۱۱۵: ۱۹۲ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۸] خطبه ۱۱۵: ۱۹۲ نهج‌البلاغه المعجم المفهرس محمد دشتی.

سوزاندن قوم «زط» که علی را خدا می‌خواندند

گروهی حدود ۷۰ نفر از قوم «زطّ» که از هند به ایران آمده و سپس با امام آشنا شدند باتوجه به معجزات و کرامات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به خصوص با شنیدن اخبار غیبی نسبت به خوارج، خطاب به امام گفتند:

«تو خدا هستی.»

امام علی علیه السلام تلاش فراوان کرد تا از عقیده خود دست بردارند، امّا آنها در انحرافات عقیدتی خود اصرار ورزیدند.

هر روز جلوی مسجد کوفه جمع می‌شدند و می گفتند:

«علی خدا و روزی دهنده ماست.»

قنبر اجتماع آنها را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گزارش داد،

امام آنها رابه حضور طلبید و فراوان نصیحت کرد، امّا آنها نپذیرفتند.

سرانجام آنها را در آتش سوزاند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۵۵۳ - و - ذخائر العقبی ص ۹۳: محب الدین طبری.

سیلی بخاطر نگاه به ناموس

در ایام مراسم حجّ جوانی وارد خانه خدا شد که صورتش سرخ بود، وقتی علّت را از او پرسیدند.

گفت:

علی بر صورتم سیلی زده است.

خلیفه دوم آن جوان را به حضور خود طلبید و ماجرا را پرسید.

جوان پاسخ داد: علی به صورتم سیلی زد.

منتظر ماندند تا آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد خانه خدا شد، خلیفه پرسید:

ای علی‌بن‌ابیطالب، آیا شما این جوان را سیلی زدید، که صورتش سرخ شد؟

حضرت فرمود: آری.

خلیفه پرسید: چرا؟

امام علی علیه السلام پاسخ داد:

رَأَیتُهُ ینْظُرُ حُرُمَ الْمُسْلِمینَ

«او را دیدم که به نوامیس مسلمانان با چشم گناه آلود نگاه می‌کرد.»

وقتی خلیفه پاسخ حضرت را شنید، به آن جوان گفت:

از پیش من دور شو.

فَقَدْ رَاکَ عَینُ اللَّهِ وَ ضَرَبَک یدُ اللَّهِ

«همانا چشم خدا تو را دید و دست خدا تو را زد.» [۱] .

اگر ناظرین خود ساخته و پاکان دلسوز در همه جا حاضر باشند و زشتی‌ها و گناه را اینگونه شناسائی و پاسخ دهند، فساد و منکرات در جامعه اسلامی رشد نخواهد کرد و سلامت فرد و جامعه را تهدید نمی‌کند.

پی نوشت ها:

[۱] شهرستانی در ملل و نحل در باب غلوّ، و طبری در ریاض النّضرهٔ، و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه، و چرا شیعه شدم ص۲۱۸.

ستارگان آسمانی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لَهذَا النُّجُومُ الَّتی فِی السَّماءِ مَدائِنُ مِثْلُ الْمَدائِنُ الَّتی فِی الْاَرْضِ مَرْبُوطَهً کُلُّ مَدینَهٍ اِلی عَمُودٍ مِنْ نُورٍ. [۱] .

«این ستاره‌های آسمانی شهرهایی مانند شهرهای روی زمین می‌باشند، که هر شهری با شهر دیگر به وسیله ستونی از نور ارتباط دارند.»

سلطان الواعظین خاطره‌ای در توضیح این روایت دارد که:

من روزی در بصره سوار کشتی شدم و در اطاقی که دارای سه تخت خواب بود قرار گرفتم.

اتّفاقاً مرد شریف و دانشمندی به نام مسیو ژوئن (از مستشرقین فرانسوی) با ما هم کوپّه بود،

او با اینکه فرانسوی بود زبان عربی و فارسی را خوب می‌دانست، بدین سبب با هم مأنوس شدیم و در طول مسافرت با صحبت‌های متنوّع علمی، دینی، سرگرم بودیم.

البتّه من سعی جدّی داشتم که آن مرد را به حقایق دین مبین اسلام و مذهب حَقّه جعفری متوجّه سازم که بعد از مباحثه‌ای طولانی، به فرانسوی گفتم:

شما ها امروز به این مباهات می کنید که به وسیله تلسکوپهای مجهّز و دوربین‌های قوی از کُرات جوّیه و موجودات هوائیه و چگونگی وضع کواکب و ستارگان، اطّلاعاتی به دست آورید، ولی هزار و سیصد سال قبل پیشوای دوّم مسلمانان حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بدون اسباب نجومی و وجود تلسکوپ و دوربین‌های بزرگ، از کرات آسمانی طبق هیئت جدید، خبر داد، آنگاه همین روایت امام علی علیه السلام را برای او خواندم.

مسیوژوئن، بعد از سکوت و تفکّر، این خبر را یادداشت نمود و ضمناً خواهش کرد، نام کتاب‌هائی را که این حدیث را ثبت کرده‌اند به او بگویم و من مدارک حدیث را به او گفتم.

او آنها را ثبت کرد و اضافه نمود که:

«در لندن و پاریس بزرگترین کتابخانه‌های دنیا وجود دارد که حتّی نسخه‌های خطّی هر کتاب در آنجا موجود است، بعد از تحقیق اگر معلوم شد که تاریخ تألیف این کتاب‌ها که شما آنها را ذکر نمودید، پیش از پیدایش تلسکوپ‌ها و دوربین‌های آسمانی است به شما قول می‌دهم و خدای عیسی و محمّد صلی الله علیه وآله وسلم میان من و شما گواه باشد که من مسلمان می‌شوم،

زیرا که گوینده این سخن بدون اسباب و ادوات نجومی در هزار سال پیش در حقیقت چشم دنیایی نداشته و دارای چشم ملکوتی و صاحب قوّه الهیه بوده است.

پس در این صورت دین اسلام با چنین پیشوائی قطعاً دین حقّ و آسمانی می‌باشد.» [۲] .

مجلّه مکتب اسلام در شماره ۲ سال ۶ ص ۱۵ از اطّلاعات نقل می کند که:

دانشمندان جهان طبق محاسبات بسیار دقیقی که به عمل آورده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که در عالم هستی ۶۰۰ ملیون ستاره مسکونی وجود دارد.

که نظر مبارک امام را تأیید می کند.

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر برهان ج ۴ ص ۱۵، و مجمع البحرین تحت عنوان لغت کوکب، و سفینهٔ البحار ج ۲ ص ۵۷۴، و تفسیر المیزان ج ۱۷ ص ۱۳۱.

[۲] شبهای پیشاور ص ۹۵۸.

ستاره شناسی

امام علی علیه السلام نسبت به ستارگان و نقش آنها در زیبائی آسمان‌ها فرمود:

وَنَظَمَ بِلَا تَعْلِيقٍ رَهَوَاتِ فُرَجِهَا، وَلَاحَمَ صُدُوعَ انْفِرَاجِهَا وَوَشَّجَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ أَزْوَاجِهَا، وَذَلَّلَ لِلْهَابِطِينَ بِأَمْرِهِ، وَالصَّاعِدِينَ بِأَعْمَالِ خَلْقِهِ، حُزُونَةَ مِعْرَاجِهَا، وَنَادَاهَا بَعْدَ إِذْ هِيَ دُخَانٌ، فَالْتَحَمَتْ عُرَى أَشْرَاجِهَا، وَفَتَقَ بَعْدَ الِارْتِتَاقِ صَوَامِتَ أَبْوَابِهَا، وَأَقَامَ رَصَداً مِنَ الشُّهُبِ الثَّوَاقِبِ عَلَى نِقَابِهَا، وَأَمْسَكَهَا مِنْ أَنْ تَمُورَ فِي خَرْقِ الْهَوَاءِ بِأَيدِهِ، وَأَمَرَهَا أَنْ تَقِفَ مُسْتَسْلِمَةً لِأَمْرِهِ.

وَجَعَلَ شَمْسَهَا آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهَارِهَا، وَقَمَرَهَا آيَةً مَمْحُوَّةً مِنْ لَيلِهَا، وَأَجْرَاهُمَا فِي مَنَاقِلِ مَجْرَاهُمَا، وَقَدَّرَ سَيرَهُمَا فِي مَدَارِجِ دَرَجِهِمَا، لِيُمَيزَ بَينَ اللَّيلِ وَالنَّهَارِ بِهِمَا، وَلِيعْلَمَ عَدَدُ السِّنِينَ وَالْحِسَابُ بِمَقَادِيرِهِمَا، ثُمَّ عَلَّقَ فِي جَوِّهَا فَلَكَهَا، وَنَاطَ بِهَا زِينَتَهَا، مِنْ خَفِياتِ دَرَارِيهَا وَمَصَابِيحِ كَوَاكِبِهَا، وَرَمى مُسْتَرِقِي السَّمْعِ بِثَوَاقِبِ شُهُبِهَا، وَأَجْرَاهَا عَلَى أَذْلاَلِ تَسْخِيرِهَا مِنْ ثَبَاتِ ثَابِتِهَا، وَمَسِيرِ سَائِرِهَا، وَهُبُوطِهَا وَصُعُودِهَا، وَنُحُوسِهَا وَسُعُودِهَا.

«فضای باز و پستی و بلندی و فاصله‌های وسیع آسمانها رابدون اینکه به چیزی تکیه کند، نظام بخشید، و شکافهای آن را به هم آورد، و هر یک را با آن چه که تناسب داشت و جفت بود پیوند داد، و دشواری فرود آمدن و برخاستن را آسان کرد، بر فرشتگانی که فرمان او را به خلق رسانند یا اعمال بندگان را بالا برند. در حالی که آسمان به صورت دود و بخار بود به آن فرمان داد، پس رابطه‌های آن را برقرار ساخت، سپس آنها را از هم جدا نمود و بین آنها فاصله انداخت، و بر هر راهی و شکافی از آسمان، نگهبانی از شهابهای روشن گماشت، و با دست قدرت آنها را از حرکت ناموزون در فضا نگهداشت، و دستور فرمود تا برابر فرمانش تسلیم باشند. و آفتاب را نشانه روشنی بخش روز، و ماه را، با نوری کمرنگ برای تاریکی شب‌ها قرار داد، و آن دو را در مسیر حرکت خویش به حرکت درآورد، و حرکت آن دو را دقیق اندازه‌گیری نمود تا در درجات تعیین شده حرکت کنند که بین شب و روز تفاوت باشد، و قابل تشخیص شود، و با رفت و آمد آن‌ها شماره سالها، و اندازه‌گیری زمان ممکن باشد، پس در فضای هر آسمان فلك آن را آفرید، و زینتی از گوهرهای تابنده و ستارگان درخشنده بیاراست، و آنان را که خواستند اسرار آسمانها را دزدانه در یابند، با شهاب‌های سوزان تیرباران کرد، و تمامی ستارگان از ثابت و استوار، و گردنده و بی قرار، فرود آینده و بالارونده، و نگران کننده و شادی آفرین را، تسلیم اوامر خود فرمود.» [۱].

شناخت منظومه شمسی

شناخت و فراگیری علم نجوم در بهترین شکل ممکن

____

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۹۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

سخنرانی و ارشاد در لحظه های معنوی

یکی از روش‌های اصلاح و بازسازی جامعه، و تغییر دل‌ها، وعظ و ارشاد و تبلیغات حساب شده است،

سخنرانی تأثیر بسزائی در دل‌ها دارد، و اگر در شرائط مناسب و لحظه هائی صورت پذیرد که دل‌ها آمادگی لازم را داشته باشند، به صورت اعجاز گونه‌ای أثر می‌گذارد.

یکی از شیوه های ارزشمند و حساب شده حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وعظ و خطابه این بود که در لحظه‌های معنوی خاصّی به تبلیغات گفتاری روی می‌آورد.

نقل کردند:

امام علی علیه السلام پس از نماز صبح، که مردم در حالت معنوی و ذکر و یاد خدا بودند، می‌ایستاد و سخنرانی می‌کرد، و خود با یاد خدا و قیامت می‌گریست و مردم را نیز می‌گریاند.

(صَلّی اَمیرَالْمُؤْمِنینَ علیه السلام بِالنّاسِ اَلصُّبْح، فَلَمَّا انْصَرَفَ وَ عَظَهُمْ فَبَکی وَ أبْکاهُمْ مِنْ خَوْفِ اللَّهِ) [۱].

____

پی نوشت ها:

[۱] حلیة الابرار ج ۱ ص ۳۴۱.

سرانجام ترک جهاد

برخی از مردم انتظار دارند که با تلاشی اندک و فداکاری ناچیز به اهداف خود برسند. هر گاه از این راه به اهداف خود دست نیابند، به یاس و دلسردی دچار می‌شوند.

در زندگی، تمام شکست خوردگان از این قماشند. کسی نیست که در عالم خیالبافی برای خود آرزوهای دور و دراز نپرورد. بسیاری از افراد برای تحقق آرزوهای خود حرکت می‌کنند، اما چون با دشواریها برخورد می‌کنند یا مدت طولانی‌تر از حد توقعشان انتظار می‌کشند، از تلاش دست بر می‌دارند و نومید می‌شوند.

این از جنبه‌ی فردی است.

اما از نظر جنبش‌های تاریخی- اجتماعی باید دانست هر جنبشی که موفق به ایجاد تحولی گردیده است با شکست‌های پیاپی روبرو شده، و در راه وصول به هدف، کشته و زخمی داده است و بسیاری از هوادارانش به زندان افتاده‌اند، اما سرانجام تحول دخلواه خود را تحقق بخشیده‌اند.

جنبش دگرگون ساز اسلامی نیز چنین فرایندی داشته است.

امام علی (ع)، از رنجهائی که او و مسلمانان برای به انجام رساندن تحول اسلامی، و رهائی انسان از چنگال زورگویان متحمل شده‌اند، چنین یاد می‌کند:

و لقد کنامع رسول الله (صلی الله علیه و اله) نقتل اباءنا و ابناءنا و اخواننا و اعمامنا، ما یزیدنا ذلک الا ایمانا و تسلیما و مضیا علی اللقم، و صبرا علی مضض الالم، و جدا فی جهاد العدو، و لقد کان الرجل منا و الاخر من عدونا یتصاولان تصاول الفحلین، یتخالسان انفسهما ایهما یسقی صاحبه کاس المنون، فمره لنا من عدونا...

«ما با رسول خدا (صلی الله علیه و اله) بودیم و پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود را می‌کشتیم. اما این کار ما را در ایمان و تسلیم راسختر، و در پیمودن راه حق پایدارتر می‌ساخت، در تحمل دردهای جانگزا شکیباتر و در جهاد با دشمن کوشاتر می‌نمود.

گاه یکی از مردان ما با مردی، از سپاه دشمن چون دو گاو نر درهم می‌آویختند و قصد جان یکدیگر می‌کردند تا کدام یک شرنگ مرگ را در کام حریف بریزد. گاهی ما بر دشمن پیروز بودیم و گاه دشمن بر ما. خداوند چون راستی و وفاداری ما را دید، بر دشمن ما خواری و ذلت نازل فرمود و بر ما نصرت و یاری فروفرستاد (تا توانستیم مرگ را مردانه بپذیریم) و اسلام به سان شتری که پس از گشت و گذرهای دردناک بر زمین آرام گیرد، استقرار یافت و جایگاه خود را پیدا کرد.

به هستی‌ام سوگند... اگر ما نیز چون شما (نا پی‌گیر و سست عنصر) بودیم، برای خیمه‌ی دین هیچ ستونی بر پای نمی‌شد و هیچ شاخه‌ی سبزی از درخت ایمان نمی‌رست.

به خدا سوگند که (چنانچه از این سست پای دست برندارید) دور نباشد که از این روش خون بدوشید و جامه‌ی پشیمانی بپوشید. [۱].

این فرجام طبیعی است: کسانی که در راه شرافت و پیروزی از دادن قربانی خودداری ورزند، قربانیهای به مراتب بیشتری در راه ذلت و خواری خواهند داد.

کسی که از برداشتن سلاح، تن می‌زند، باید خود را برای زندگی در سایه‌ی ترس از سلاح آماده کند.

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۵۵.

سلاح: یاور حق

چه چیزی مردمان را از گرایش به باطل باز می‌دارد؟

- هیچ چیز، مگر نیروی زور، شمشیر یا تفنگ یا هر سلاح دیگری...

قدرت یاور حق است، و بنابراین پادزهر باطل نیز هست.

مولا ـ علی (ع) در خطبه‌ای می‌فرماید: که پس از آزمایش تمام روشهای مسالمت آمیز در برابر دشمن راهی جز توسل به زور (شمشیر) نیافته است:

انی لراض بحجه الله علیهم و علمه فیهم، فان ابوا اعطیتهم حد السیف، و کفی به شافیا من لاباطل و ناصرا للحق. و من العجب بعثهم الی ان ابرز للطعان، و ان اصبر للجلاد! هبلتهم الهبول، لقد کنت و ما اهدد بالحرب، و لا ارهب بالضرب، و انی لعلی یقین من ربی، و غیر شبهه من دینی.

«من درباره‌ی این کسان به داوری خداوند و آگاهی او از احوال ایشان خشنودم. و اگر سرپیچی کنند آنان را از دم تیغ خواهم گذراند، که این بهترین درمان باطل و بهترین یاور حق است! شگفتا که مرا از نیزه‌افکنان و جنگجویانشان بیم داده‌اند.

مادر به عزایشان بنشیند! هرگز از جنگ نهراسیده و از کارزار نترسیده‌ام! من از ایمان به پروردگار خویش نیرو گرفته‌ام و در دین خود هیچ تردیدی ندارم» [۱] (بنابراین چرا باید از جنگ بترسم؟)

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۲.

رزمندگان پیروزند

پیروزی از آن رزمندگان است...

این حقیقتی است که تاریخ آن را ثابت کرده است. هیچ ملتی نیست که توانسته باشد بدون برداشتن سلاح، حقوق از دست رفته‌ی خود را بازیابد.

درست است که سلاح، به آن سرعتی که انسان مایل است همواره او را به هدف نمی‌رساند، اما باید دانست که بدون سلاح، رسیدن به هیچ هدفی ممکن نیست. و از این رو تنها راه و چاره آن است که آدمی به سلاح دست یازد، و اگر در زمانی کوتاه به مقصود خود نرسد سرانجام خواهد رسید.

امام علی (ع) پس از آن که آمادگی خود را برای نبرد با سرکشان حق شکن اعلام می‌دارد، این حقیقت را آشکار می‌سازد:

و لعمری ما علی من قتال من خالف الحق و خابط الغی من اذهان و لا ایهان، فاتقوا الله بعاد الله، و فروا الی الله، من الله، و امضو فی الذی نهجه لکم، و قوموا بما عصبه بکم، فعلی ضامن لفلجکم اجلا ان لم تمنحوه عاجلا.

«به زندگی‌ام سوگند... من آن نیستم که از نبرد با حق شکنان و فساد گستران سستی ورزم یا با ایشان از در سازش در آیم.

پس ای بندگان خدا، در پیشگاه حق پرهیزگار باشید...

و از خشم پروردگار به دامن وی پناه برید...

و در راهی گام بردارید که او می‌پسندد، و کاری بکنید که او شما را بدان مکلف کرده است، و بدانید که علی پیروزی شما را در آینده تضمین می کند گیرم که هم اکنون به آن نرسید.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۴.

سقوط

چگونه ملتی به سراشیب سقوط می‌افتد؟

نگاهی به تاریخ نشان می‌دهد که علت سقوط آن است که فرمانروایان حقوق مردم را پایمال می‌کنند و مردم به این حق کشی تن می‌دهند. ستمگران مردم را به پیروی از باطل وا می‌دارند و مردم، خود آن را می‌پذیرند...

چنین است نحوه‌ی سقوط این ملتها.

زمامداران مردم را به راه باطل می‌کشند، و مردم بدان تن می‌دهند و در نتیجه، ملت به سراشیب سقوط می‌افتد.

امام علی (ع) در نامه‌ای به سران و زمامداران چنین می‌گوید:

اما بعد، فانما اهلك من كان قبلكم انهم منعوا الناس الحق فاشتروه، و اخذوهم بالباطل فاقتدوه.

«اما بعد...

پیشینیان شما از آن رو هلاک شدند که مردم را از حق بازداشتند و مردم به ناچار تن در دادند (و این خواری را پذیرفتند) و توده‌ی مردم را به باطل واداشتند و مردم هم به باطل گرویدند» (و این گرایش در نسلها همچنان پایدار ماند). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۷۹.

سلاح برگیرید

در برابر دشمن باید سلاح برداشت.

اما دشمن کیست؟

در حقیقت دشمن تنها کسی نیست که خواهان قتل توست، بلکه کسی که خواهان کشتن آئین توست نیز دشمن است، و چنانچه در برابر احکام الهی سر فرود نیاورد، سلاح تنها درمان اوست.

امام علی (ع) در نامه‌ای که به پسر عمویش عبیدالله، می‌نویسد و اعتماد حضرتش را به او، و ناسازگاریهای او را گوشزد می‌کند، چنین می‌فرماید:

ایها المعدود كان عندنا من ذوی الالباب، كيف تسيغ شرابا و طعاما و انت تعلم انك تاكل حراما و تشرب حراما؟ و تبتاع الاهاء و تنكح النساء من مال اليتامی و المساكين و المومنين المجاهدين الذين افاء الله عليهم هذه الاموال، و احرزبهم هذه البلاد!! فاتق الله و اردد الی هولاء القوم اموالهم، فانك ان لم تفعل ثم امكنني الله منك لا عذر الی الله فيك، و لا ضربنك بسيفي الذی ما ضربت به احدا الادخل النار! و الله لو ان الحسن و الحسين فعلا مثل الذی فعلت ما كانت لهما عندی هواده، و لا ظفر امتی باراده،حتی اخذ الحق منها، و ازيل الباطل عن مظلمتهما.

«... هان! ای که روزگاری نزد ما از خردمندان به شمار میآمدی! چگونه با این آسوده دلی از مال حرام می‌خوری و می‌نوشی؟ چگونه از اموال یتمیان و درویشان و مومنان و مجاهدان- که خداوند بدانان بخشیده است و این جهان را به دست آنان نگاهداشته- کنیزان می‌خری و با زنان در می‌آمیزی؟

از خدا بترس و مال مردم باز پس ده، که اگر چنین نکنی و خدای مرا بر تو دست دهد ترا به کیفر برسانم و خداوند مرا معذور بدارد، و تو رابه شمشیرم گردن زنم که هر کس ضربت آن چشیده بی‌گمان به دوزخ روان شده است.

و به خدا سوگند که اگر حسن و حسین عمل تو را کرده بودند، تا حق مردم را از آنان باز نمی‌ستاندم و پیامدهای حق کشی آنان نمی‌ستردم، نه در اراده‌ام سستی راه می‌یافت و نه با آنان بر سر مهر می‌آمدم.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۴۱.

سرکوب تجزیه‌طلبان

چه بهتر که سست عنصران و یاغیان در صحنه نباشند. بنابراین باید به هر شکل ممکن در برابر انشعاب‌گران از جریانهای سالم و عادلانه ایستادگی نمود.

هنگامیکه کارگزار امام علی (ع) در شهر بصره به او اطلاع داد که گروهی ماجراجو علیه رهبری شورش کرده‌اند، امام به او چنین پاسخ داد.

فان عادوا الی ظل الطاعه فذاک الذی نحب، و ان توافت الامور بالقوم الی الشقاق و العصیان، فانهد بمن اطاعتک الی من عصاک، و استغن بمن انقاد معک عمن تقاعس عنک، فان المتکاره مغیبه خیر من مشهده و قعوده اغنی من نهوضه.

«اگر (آن پیمان شکن) به سایه‌ی فرمانبری باز گردند، همان چیزی است که ما می‌خواهیم، و اگر بر نفاق افکنی و شورش پافشاری می‌کنند، به همدستی فرمانبرداران بر سرکشان بتاز، و خود را به یاری حامیانت از سست عنصران بی‌نیاز کن. آنانکه از پیکار گریزانند، غیبتشان بهتر از حضور است و بر جا ماندنشان بهتر از برخاستن.» [۱] .

بنابراین در انتظار برخاستن نازک دلان و کاهلان نباشید، که آنها اگر حرکت کنند عزم دیگران را نیز سست می‌کنند. با آنان که آماده نبردند همراه شو و به نیروی شمشیر و خون و اراده از سست عنصران چشم پوش.

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۴.

سفارش به استیفای حق مردم

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام کارگزاران حکومتی، فرمانداران و استانداران خود را همواره به حق‌گرائی و گزارش واقعیت‌ها سفارش می‌کرد تا حقوق اجتماعی مردم استیفا شود و کاستی‌ها از جامعه اسلامی رخت بربندد، که خطاب به جمع مسئولان نظام فرمود:

فَلَا تُکَلِّمُونِی بِمَا تُکَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَهُ، وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّی بِمَا یتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَهِ، وَلَا تُخَالِطُونِی بِالْمُصَانَعَهِ، وَلَا تَظُنُّوا بِی اسْتِثْقَالاً فِی حَقٍّ قِیلَ لِی، وَلَا الْتِمَاسَ إِعْظَامٍ لِنَفْسِی، فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ یقَالَ لَهُ أَوِ الْعَدْلَ أَنْ یعْرَضَ عَلَیهِ، کَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَیهِ. فَلَا تَکُفُّوا عَنْ مَقَالَهٍ بِحَقٍّ، أَوْ مَشْوِرَهٍ بِعَدْلٍ، فَإِنِّی لَسْتُ فِی نَفْسِی بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ، وَلَا آمَنُ ذلِکَ مِنْ فِعْلِی، إِلَّا أَنْ یکْفِی اللَّهُ مِنْ نَفْسِی مَا هُوَ أَمْلَکُ بِهِ مِنِّی، فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عَبِیدٌ مَمْلُوکُونَ لِرَبٍّ لَا رَبَّ غَیرُهُ؛ یمْلِکُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِکُ مِنْ أَنْفُسِنَا، وَأَخْرَجَنَا مِمَّا کُنَّا فِیهِ إِلَی مَا صَلَحْنَا عَلَیهِ، فَأَبْدَلَنَا بَعْدَ الضَّلَالَهِ بِالْهُدَی، وَأَعْطَانَا الْبَصِیرَهَ بَعْدَ الْعَمَی.

پس با من چنانکه با پادشاهان سرکش سخن می‌گویند، حرف نزنید، و چنانکه از آدم‌های خشمگین کناره می‌گیرند دوری نجویید، و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید، و گمان مبرید اگر حقّی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید، یا در پی بزرگ نشان دادن خویشم. زیرا کسی که شنیدن حق، یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن دشوارتر خواهد بود. پس، از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خودداری نکنید، زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی‌دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید، پس همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاریم که جز او پروردگاری نیست، او مالك ما، و ما را بر نفس خود اختیاری نیست، ما را در آن چه بودیم خارج و بدانچه صلاح ما بود درآورد، به جای گمراهی هدایت، و به جای کوری بینایی به ما عطا فرمود.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۲: ۲۱۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- روضه کافی ج ۸ ص ۳۵۲ ح ۵۵۰: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۲- منهاج البراعهٔ ج ۲ ص ۳۴۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۳- دعائم الاسلام ج۲ ص۵۴۱ ح۱۹۲۶: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه)

۴- بحارالانوار ج۳۴ ص۱۸۴ وج۲۷ ص۲۵۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۵- ربیع الابرار ج۵ ص ۱۹۱ ح۱۸۶: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ه).

سادگی در لوازم خانه

عوام بن حوشب، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

وقتی حضرت علی علیه السلام با لیلی دختر مسعود نهشلیه ازدواج کرد، و عروس با لوازم مخصوص خودش به خانه امام علی علیه السلام آمد، پرده‌ای بر در اطاق خود آویخت.

وقتی امام علیه السلام وارد خانه شد آن پرده را برداشت و فرمود:

آنچه تا کنون خانواده علی داشت و با آن زندگی می‌کرد، کافی است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن‌ابی‌الحدید نقل از تجلّی فضیلت ص۶۲.

ساده زیستی در کمال توانائی

اصبغ بن نباته می‌گوید:

امام علی علیه السلام خطاب به مردم کوفه فرمود:

من در شهر شما با مختصر توشه و وسائل زندگی وارد شدم، اگر به هنگام خارج شدن از شهر شما بیش از آنچه که با خود آورده‌ام ببرم خیانتکار خواهم بود. [۱] .

در صورتی که قدرت داشت تا انواع امکانات را برای خود فراهم آورد.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۰ ص۳۲۷ و ۳۲۵.

سه شرط پذیرش میهمانی

شخصی امام علی علیه السلام را به مهمانی دعوت کرد،

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

سه شرط دارد اگر قبول می‌کنی می‌پذیرم، آن شخص گفت شرائط کدامند؟

امام علی علیه السلام فرمود:

۱- از بیرون چیزی تهیه ننمائی، هر چه هست بیاوری.

۲- آنچه در منزل داری از ما دریغ نکنی.

۳- به زن و بچّه‌هایت سخت نگیری.

آن شخص گفت:

هر سه شرط را قبول دارم.

و امام نیز مهمانی او را پذیرفت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال ج ۱ ص ۱۸۸.

سیمای پرهیزکاران (خطبه همام)

۱۹۳- ومن خطبهٔ له علیه السلام

اخلاقی، اجتماعی

یصف فیها المتقین

روی أن صاحباً لأمیر المؤمنین علیه السلام یقال له همام کان رجلًا عابداً، فقال له: یا أمیر المؤمنین،
صف لی المتقین کأنی أنظر الیهم. فتثاقل علیه السلام عن جوابه ثم قال: یا همام، اتق اللَّه و أحسن فَ: «انّ اللَّه مع الذین اتقوا و الذین هم مُحسِنون». فلم یقنع همام بهذا القول حتی عزم علیه، فحمد اللَّه وأثنی علیه، وصلی علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم ثم قال‌علیه السلام:

ترجمه: خطبه ۱۹۳

(گفته شد یکی از یاران پرهیزکار امام (ع) به نام همّام [۱] گفت:

ای امیرمؤمنان پرهیزکاران را برای من آنچنان وصف کن که گویا آنان را با چشم می‌نگرم. امام(ع) در پاسخ او درنگی کرد و فرمود «ای همّام! از خدا بترس و نیکوکار باش که خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است» امّا همّام دست بردار نبود و اصرار ورزید، تا آن که امام(ع) تصمیم گرفت صفات پرهیزکاران را بیان فرماید. پس خدا را سپاس و ثنا گفت، و بر پیامبرش درود فرستاد، و فرمود)

سیماء المتقین

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ - سُبْحانَهُوَتَعَالَی - خَلَقَ الْخَلْقَ حِینَ خَلَقَهُمْ غَنِیاً عَنْ طَاعَتِهِمْ، آمِناً مِنْ مَعْصِیتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَاتَضُرُّهُ مَعْصِیةُ مَنْ عَصَاهُ، وَلَاتَنْفَعُهُ طَاعَةُ مَنْ أَطَاعَهُ. فَقَسَمَ بَینَهُمْ مَعَایشَهُمْ، وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْیا مَوَاضِعَهُمْ. فَالْمُتَّقُونَ فِیهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ: مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ، وَمَشْیهُمُ التَّوَاضُعُ. غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَیهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَی الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ. نُزِّلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِی الْبَلَاءِ کَالَّتِی نُزِّلَتْ فِی الرَّخَاءِ. وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِی کَتَبَ اللَّهُ عَلَیهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِی أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَینٍ، شَوْقاً إِلَی الثَّوَابِ، وَخَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ. عَظُمَ الْخَالِقُ فِی أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِی أَعْینِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةُ کَمَنْ قَدْ رَآهَا، فَهُمْ فِیهَا مُنَعَّمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ کَمَنْ قَدْ رَآهَا، فَهُمْ فِیهَا مُعَذَّبُونَ. قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَ أَجْسَادُهُمْ نَحِیفَةٌ، وَحَاجَاتُهُمْ خَفِیفَةٌ، وَأَنْفُسُهُمْ عَفِیفَةٌ. صَبَرُوا أَیاماً قَصِیرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِیلَةً. تِجَارَةٌ مُرْبِحَةٌ یسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ. أَرَادَتْهُمُ الدُّنْیا فَلَمْ یرِیدُوهَا، وَأَسَرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا.

ترجمه: سیمای پرهیزکاران

پس از ستایش پروردگار! همانا خداوند سبحان پدیده‌ها را در حالی آفرید که از اطاعتشان بی‌نیاز، و از نافرمانی آنان در امان بود، زیرا نه معصیت گناهکاران به خدا زیانی می‌رسانَد و نه اطاعت مؤمنان برای او سودی دارد، روزی بندگان را تقسیم، و هر کدام را در جایگاه خویش قرار داد.

امّا پرهیزکاران! در دنیا دارای فضیلت‌های برترند، سخنانشان راست، پوشش آنان میانه‌روی، و راه رفتنشان با تواضع و فروتنی است، چشمان خود را بر آنچه خدا حرام کرده می‌پوشانند، و گوش‌های خود را وقف دانش سودمند کرده‌اند، و در روزگار سختی و گُشایش، حالشان یکسان است. و اگر نبود مرگی که خدا بر آنان مقدّر فرموده، روح آنان حتی به اندازه برهم زدن چشم، در بدن‌ها قرار نمی‌گرفت، از شوق دیدار بهشت، و از ترس عذاب جهنّم.

خدا در جانشان بزرگ و دیگران کوچک مقدارند، بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده و در نعمت‌های آن به سر می‌برند، و جهنّم را چنان باور دارند که گویی آن را دیده و در عذابش گرفتارند.

دل‌های پرهیزکاران اندوهگین، و مردم از آزارشان در أمان، تن‌هایشان لاغر، و درخواست‌هایشان اندک، و نفسشان عفیف و دامنشان پاک است.

در روزگار کوتاه دنیا صبر کرده تا آسایش جاودانه قیامت را به دست آورند: تجارتی پر سود که پروردگارشان فراهم فرموده، دنیا می خواست آنها را بفریبد امّا عزم دنیا نکردند، می خواست آنها را اسیر خود گرداند که با فدا کردن جان، خود را آزاد ساختند.

لیالی المتقین

أَمَّا اللَّیلَ فَصَافُّونَ أَقْدَامَهُمْ، تَالِینَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ یرَتِّلُونَهَا تَرْتِیلًا. یحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ یسْتَثِیرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ. فَإِذَا مَرُّوا بِآیةٍ فِیهَا تَشْوِیقٌ رَکَنُوا إِلَیهَا طَمَعاً، وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَیهَا شَوْقاً، وَظَنُّوا أَنَّهَا نُصْبَ أَعْینِهِمْ. وَإِذَا مَرُّوا بِآیةٍ فِیهَا تَخْوِیفٌ أَصْغَوْا إِلَیهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَظَنُّوا أَنَّ زَفِیرَ جَهَنَّمَ وَ شَهِیقَهَا فِی أُصُولِ آذَانِهِمْ، فَهُمْ حَانُونَ عَلَی أَوْسَاطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَأَکُفِّهِمْ وَرُکَبِهِمْ، وَأَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ، یطْلُبُونَ إِلَی اللَّهِ تَعَالی فِی فَکَاکِ رِقَابِهِمْ.

ترجمه: شب پرهیزکاران

پرهیزکاران در شب برپا ایستاده مشغول نمازند، قرآن را جزء جزء و با تفکّر و اندیشه می‌خوانند، با قرآن جان خود را محزون و داروی درد خود را می‌یابند.

وقتی به آیه‌ای برسند که‌تشویقی در آن است، با شوق و طمع بهشت به آن روی آورند، و با جان پرشوق در آن خیره شوند، و گمان می‌برند که نعمت‌های بهشت برابر دیدگانشان قرار دارد، و هرگاه به آیه‌ای می‌رسند که ترس از خدا در آن باشد، گوش دل به آن می‌سپارند، و گویا صدای برهم خوردن شعله‌های آتش، در گوششان طنین افکن است، پس قامت به شکل رکوع خم کرده، پیشانی و دست و پا بر خاک مالیده، و از خدا آزادی خود را از آتش جهنّم می‌طلبند.

نهار المتقين

وَ أَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ، أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءُ. قَدْ بَرَاهُمُ الْخَوْفُ بَرْىَ الْقِدَاحِ يَنْظُرُ إِلَيهِمُ النَّاظِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضَى، وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ؛ وَيقُولُ: لَقَدْ خُولِطُوا!

وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ! لَا يرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَلَا يسْتَكْثِرُونَ الْكَثِيرَ. فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ، وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا زُكِّى أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يقَالُ لَهُ، فَيقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِى مِنْ غَيرِى، وَرَبِّى أَعْلَمُ بِى مِنِّى بِنَفْسِى! اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِى بِمَا يقُولُونَ، وَاجْعَلْنِى أَفْضَلَ مِمَّا يظُنُّونَ، وَاغْفِرْ لِى مَا لَا يعْلَمُونَ.

ترجمه: روز پرهیزکاران

پرهیزکاران در روز، دانشمندانی بُردبار، و نیکوکارانی باتقوا هستند که ترس الهی آنان را چونان تیر تراشیده لاغر کرده است، کسی که به آنها می‌نگرد می‌پندارد که بیمارند امّا آنان را بیماری نیست، و می گوید، مردم در اشتباهند!

در صورتی که آشفتگی ظاهرشان، نشان از امری بزرگ است. از اعمال اندک خود خشنود نیستند، و اعمال زیاد خود را بسیار نمی‌شمارند. نفس خود را متّهم می کنند، و از کردار خود ترسناکند. هرگاه یکی از آنان را بستایند، از آنچه در تعریف او گفته شد در هراس افتاده می گوید: «من خود را از دیگران بهتر می‌شناسم و خدای من، مرا بهتراز من می‌شناسد، بار خدایا، مرا بر آنچه می گویند محاکمه نفرما، و بهتر از آن قرارم ده که می گویند، و گناهانی که نمی‌دانند بیامرز!»

علامات المتقين

فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّکَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِى دِينٍ، وَحَزْماً فِى لِينٍ، وَإِيمَاناً فِى يقِينٍ، وَحِرْصاً فِى عِلْمٍ، وَعِلْماً فِى حِلْمٍ، وَقَصْداً فِى غِنًى، وَخُشُوعاً فِى عِبَادَةٍ، وَتَجَمُّلاً فِى فَاقَةٍ، وَصَبْراً فِى شِدَّةٍ، وَطَلَباً فِى حَلَالٍ، وَنَشَاطاً فِى هُدًى، وَتَحَرُّجاً عَنْ طَمَعٍ. يعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ.

يمْسِى وَهَمُّهُ الشُّكْرُ، ويصْبِحُ وَهَمُّهُ الذِّكْرُ. يبِيتُ حَذِراً ويصْبِحُ فَرِحاً؛ حَذِراً لَمَّا حُذِّرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَفَرِحاً بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ. إِنِ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَکْرَهُ لَمْ يعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيما تُحِبُّ. قُرَّةُ عَينِهِ فِيما لَايزُولُ، وَزَهَادَتُهُ فِيما لَايبْقَى، يمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ. تَرَاهُ قَرِيباً أَمَلُهُ، قَلِيلاً زَلَلُهُ، خَاشِعاً قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنْزُوراً أَکْلُهُ، سَهْلاً أَمْرُهُ، حَرِيزاً دِينُهُ، مَيتَةً شَهْوَتُهُ، مَکْظُوماً غَيظُهُ.

الْخَيرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ. إِنْ کَانَ فِى الْغَافِلِينَ کُتِبَ فِى الذَّاکِرِينَ، وَإِنْ کَانَ فِى الذَّاکِرِينَ لَمْ يکْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ. يعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَ يعْطِى مَنْ حَرَمَهُ، وَيصِلُ مَنْ قَطَعَهُ، بَعِيداً فُحْشُهُ، لَيناً قَوْلُهُ، غَائِباً مُنْکَرُهُ، حَاضِراً مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلاً خَيرُهُ، مُدْبِراً شَرُّهُ. فِى الزَّلَازِلِ وَقُورٌ، وَفِى الْمَکَارِهِ صَبُورٌ، وَفِى الرَّخَاءِ شَکُورٌ. لَايحِيفُ عَلَى مَنْ يبْغِضُ، وَلَا يأْثَمُ فِيمَنْ يحِبُّ. يعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يشْهَدَ عَلَيهِ، لَايضِيعُ مَا اسْتُحْفِظَ، وَ لَاينْسَى مَا ذُکِّرَ، وَلَاينَابِزُ بِالْأَلْقَابِ، وَلَايضَارُّ بِالْجَارِ، وَلَايشْمَتُ بِالْمَصَائِبِ، وَلَايدْخُلُ فِى الْبَاطِلِ، وَلَايخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ. إِنْ صَمَتَ لَمْ يغُمَّهُ صَمْتُهُ، وَإِنْ ضَحِکَ لَمْ يعْلُ صَوْتُهُ،وَإِنْ بُغِى عَلَيهِ صَبَرَ حَتَّى يکُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِى ينْتَقِمُ لَهُ. نَفْسُهُ مِنْهُ فِى عَنَاءٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِى رَاحَةٍ. أَتْعَبَ نَفْسَهُ لِآخِرَتِهِ، وَأَرَاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بُعْدُهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنَزَاهَةٌ، وَدُنُوُّهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَرَحْمَةٌ. لَيسَ تَبَاعُدُهُ بِکِبْرٍ وَ عَظَمَةٍ،وَلَادُنُوُّهُ بِمَکْرٍ وَخَدِيعَةٍ.

قال: فصعق همام صعقة كانت نفسه فيها. فقال أميرالمؤمنين‌عليه السلام:

أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ کُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيهِ. ثُمَّ قَالَ: أَهکَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا؟ فقال له قائل: فما بالك يا أمير المؤمنين؟ فقال‌عليه السلام: وَيحَکَ، إِنَّ لِکُلِّ أَجَلٍ وَقْتاً لَا يعْدُوهُ، وَسَبَباً لَا يتَجَاوَزُهُ. فَمَهْلاً، لَا تَعُدْ لِمِثْلِهَا، فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيطَانُ عَلَى لِسَانِکَ!

ترجمه: نشانه‌های پرهیزکاران

و از نشانه‌های یکی از پرهیزکاران این است که او را اینگونه می‌بینی: در دینداری نیرومند، نرمخو و دوراندیش است، دارای ایمانی پر از یقین، حریص در کسب دانش، با داشتن علم بردبار، در توانگری میانه‌رو، در عبادت فروتن، در تهیدستی آراسته، در سختی‌ها

بردبار، در جستجوی کسب حلال، در راه هدایت شادمان و پرهیز کننده از طمع ورزی، می‌باشد.

اعمال نیکو انجام می‌دهد و ترسان است، روز را به شب می‌رساند با سپاسگزاری، و شب را به روز می‌آورد با یاد خدا، شب می‌خوابد اما ترسان، و بر می‌خیزد شادمان، ترس برای اینکه دچار غفلت نشود، و شادمانی برای فضل و رحمتی که به او رسیده است.

اگر نفس او در آنچه دشوار است فرمان نبرد، از آنچه دوست دارد محرومش می‌کند. روشنی چشم پرهیزکار در چیزی قرار دارد که جاودانه است، و آن را ترک می‌کند که پایدار نیست، بردباری را با علم، و سخن را با عمل، در می‌آمیزد. پرهیزگار را می‌بینی که: آرزویش نزدیک، لغزش‌هایش اندک، قلبش فروتن، نَفْسش قانع، خوراکش کم، کارش آسان، دینش حفظ شده، شهوتش در حرام مرده و خشمش فرو خورده است.

مردم به خیرش امیدوار، و از آزارش در أمانند. اگر در جمع بیخبران باشد نامش در گروه یادآوران خدا ثبت می‌گردد، و اگر در یادآوران باشد نامش در گروه بیخبران نوشته نمی‌شود. ستمکار خود را عفو می‌کند، به آن که محرومش ساخته می‌بخشد، به آن کس که با او بریده می‌پیوندد، از سخن زشت دور، و گفتارش نرم، بدی‌های او پنهان، و کار نیکش آشکار است. نیکی‌های او به همه رسیده، آزار او به کسی نمی‌رسد. در سختی‌ها آرام، و در ناگواری‌ها بردبار و در خوشی‌ها سپاسگزار است. به آن که دشمن دارد ستم نکند، و نسبت به آن که دوست دارد به گناه آلوده نشود. پیش از آن که بر ضد او گواهی دهند به حق اعتراف می‌کند، و آنچه را به او سپرده‌اند ضایع نمی‌سازد، و آنچه را به او تذکّر دادند فراموش نمی‌کند. مردم را با لقب‌های زشت نمی‌خواند، همسایگان را آزار نمی‌رساند، در مصیبت‌های دیگران شاد نمی‌شود و در کار ناروا دخالت نمی‌کند، و از محدوده حق خارج نمی‌شود. اگر خاموش است سکوت او اندوهگینش نمی‌کند، و اگر بخندد آواز خنده او بلند نمی‌شود، و اگر به او ستمی روا دارند صبر می‌کند تا خدا انتقام او را بگیرد. نَفس او از دستش در زحمت، ولی مردم در آسایشند. برای قیامت خود را به زحمت می‌افکند، ولی مردم را به رفاه و آسایش می‌رساند. دوری او از برخی مردم، از روی زهد و پارسایی، و نزدیک شدنش با بعضی دیگر از روی مهربانی و نرمی است. دوری او از تکبر و خودپسندی، و نزدیکی او از روی حیله و نیرنگ نیست. (سخن امام که به اینجا رسید، ناگهان همّام ناله‌ای زد و جان داد. امام علیه السلام فرمود:) سوگند به خدا من از این پیش‌آمد بر همّام می‌ترسیدم. سپس گفت: آیا پندهای رسا با آنان که پذیرنده آنند چنین می‌کند؟. شخصی رسید و گفت: چرا با تو چنین نکرد؟ امام علیه السلام پاسخ داد:

وای بر تو، هر أجلی وقت معینی دارد که از آن پیش نیفتد و سبب مشخّصی دارد که از آن تجاوز نکند. آرام باش و دیگر چنین سخنانی مگو، که شیطان آن را بر زبانت رانده است. [۲] .

رسالت پاکان

خطبه ۱۴۰ نهج‌البلاغه

التحذیر من الغیبهٔ و النّمیمهٔ

وَإِنَّمَا ینْبَغِی لِأَهْلِ الْعِصْمَهِٔ وَالْمَصْنُوعِ إِلَیهِمْ فِی السَّلَامَهِٔ أَنْ یرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْصِیهِٔ، وَیکُونَ الشُّکْرُ هُوَ الْغَالِبَ عَلَیهِمْ، وَالْحَاجِزَ لَهُمْ عَنْهُمْ، فَکَیفَ بِالْعَائِبِ الَّذِی عَابَ أَخَاهُ وَعَیرَهُ بِبَلْوَاهُ! أَمَا ذَکَرَ مَوْضِعَ سَتْرِ اللَّهِ عَلَیهِ مِنْ ذُنُوبِهِ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِی عَابَهُ بِهِ! وَکَیفَ یذُمُّهُ بِذَنْبٍ قَدْ رَکِبَ مِثْلَهُ! فَإِنْ لَمْ یکُنْ رَکِبَ ذلِکَ الذَّنْبَ بِعَینِهِ فَقَدْ عَصَی اللَّهَ فِیما سِوَاهُ، مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ.

وَایمُ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ یکُنْ عَصَاهُ فِی الْکَبِیرِ، وَعَصَاهُ فِی الصَّغِیرِ، لَجَرَاءَتُهُ عَلَی عَیبِ النَّاسِ أَکْبَرُ!

یا عَبْدَ اللَّهِ، لَا تَعْجَلْ فِی عَیبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ، فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ، وَلَا تَأْمَنْ عَلَی نَفْسِکَ صَغِیرَ مَعْصِیهٍٔ، فَلَعَلَّکَ مُعَذَّبٌ عَلَیهِ. فَلْیکْفُفْ مَنْ عَلِمَ مِنْکُمْ عَیبَ غَیرِهِ لِمَا یعْلَمُ مِنْ عَیبِ نَفْسِهِ، وَلْیکُنِ الشُّکْرُ شَاغِلًا لَهُ عَلَی مُعَافَاتِهِ مِمَّا ابْتُلِی بِهِ غَیرُهُ.

ترجمه: پرهیز دادن از غیبت و بدگویی

به کسانی که گناه ندارند، و از سلامت دین برخوردارند، رواست که به گناهکاران ترحّم کنند، و شکر این نعمت گذارند، که شکر گذاری آنان را از عیب‌جویی دیگران بازدارد، چرا و چگونه آن عیب جو، عیب برادر خویش گوید؟ و او را به بلایی که گرفتار است سرزنش می‌کند؟ آیا به خاطر ندارد که خدا چگونه او را بخشید و گناهان او را پرده‌پوشی فرمود؟ چگونه دیگری را بر گناهی سرزنش می‌کند که همانند آن را مرتکب شده! یا گناه دیگری انجام داده که از آن بزرگتر است؟ به خدا سوگند! اگر خدا را در گناهان بزرگ عصیان نکرده و تنها گناه کوچک انجام داد، اما جرأت او بر عیبجویی از مردم، خود گناه بزرگتری است.

ای بنده خدا، در گفتن عیب کسی شتاب مکن، شاید خدایش بخشیده باشد، و بر گناهان کوچک خود ایمن مباش، شاید برای آنها کیفر داده شوی، پس هر کدام از شما که به عیب کسی آگاه است، به خاطر آن چه که از عیب خود می‌داند باید از عیبجویی دیگران خودداری کند، و شکر گذاری از عیوبی که پاک است او را مشغول دارد از اینکه دیگران را بیازارد.

التحذیر من سماع الغیبهٔ

خطبه ۱۴۱ نهج‌البلاغه

أَيهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِيقَةَ دِينٍ وَسَدَادَ طَرِيقٍ، فَلَا يسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرِّجَالِ.

أَمَا إِنَّهُ قَدْ يرْمِي الرَّامِي، وَتُخْطِئُ السِّهَامُ، وَيحِيلُ الْكَلَامُ، وَبَاطِلُ ذلِكَ يبُورُ، وَاللَّهُ سَمِيعٌ وَشَهِيدٌ. أَمَا إِنَّهُ لَيسَ بَينَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابعَ.

ترجمه: پرهیز از شنیدن غیبت

ای مردم! آن کس که از برادرش اطمینان و استقامت در دین، و درستی راه و رسم را سراغ دارد، باید به گفته مردم درباره او گوش ندهد.

آگاه باشید! گاهی تیرانداز، تیر افکند و تیرها به خطا می‌رود، سخن نیز چنین است، درباره کسی چیزی می‌گویند که واقعیت ندارد و گفتار باطل تباه شدنی است، و خدا شنوا و گواه است.

بدانید که میان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست.

معرفهٔ الحق و الباطل

خطبه ۱۴۱ نهج‌البلاغه

فسئل(ع)، عن معنی قوله هذا، فجمع أصابعه ووضعها بین أذنه وعینه ثم قال:

الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيتُ!

ترجمه: شناخت حق و باطل

(پرسیدند، معنای آن چیست؟ امام علیه السلام انگشتان خود را میان چشم و گوش گذاشت و فرمود)

باطل آن است که بگویی شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم.

پی نوشت ها:

[۱] همّام بن شریح از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بود. (قاموس الرّجال).

[۲] آن شخص با تفکّرات شیطانی می‌خواست بگوید: آنچه را به همام گفتی واقعیت ندارد وگرنه در جان تو نیز تأثیر می‌کرد، که امام(ع) فرمود این سخن از شیطان است، زیرا هر کسی توان و قدرت تحمّل خاصّی دارد.

سوگند دادن ظالم

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اگر خواهید شخص ستمگری را سوگند دهید به او بگوید از حول و قوه خدا بیزاری جوید که اگر سوگندش دروغ باشد زود به عقوبت خواهد رسید، ولی اگر بگوید سوگند به خدای یگانه در عقوبتش تعجیل نخواهد شد، زیرا به یکانگی خداوند اعتراف کرده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه حکمت ۲۵۳ معجم المفهرس محمد دشتی.

سوگند مشکل

مردی سوگند یاد کرده بود، اگر در روز ماه رمضان با همسرش آمیزش نکند، او را سه طلاقه کند.

نزد امیرالمؤمنین آمدند.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«او را به سفر ببر، و به سوگندت عمل کن.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اذکیا، ابن جوزی، ص۲۵. الباب الثامن.

سه شریک و هفده شتر

نراقی در کتاب «مشکلات العلوم» نقل کرده است:

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام سه نفر با هم شریک شدند و هفده شتر مشترکاً خریدند،

۱۲ بهای آن را یکی از شرکاء پرداخت

و ۱۳ آن را دومی

و ۱۹ بهای آن را سومی پرداخت کرد،

خواستند شتران را بین خود تقسیم کنند، نتوانستند.

نزد حضرت علی علیه السلام آمدند و گفتند:

یا امیرالمؤمنین شرکت ما سه نفر به این صورت است که نصف شترها (۱۲) از آن اولی است،

ثلث آن (۱۳) از دومی،

و تُسع (۱۹) آن از سومی است،

به گونه‌ای برای ما شتران تقسیم کنید که چیزی باقی نیاید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد یک شتر از بیت المال آوردند و بر هفده شتر اضافه کرد و هیچده شتر شد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نصفِ هیجده شتر را که نُه شتر بود به اوّلی،

و ثلثِ هیجده شتر را که شش شتر بود به دومی،

و تُسع هیجده شتر را که دو شتر می‌شود به سومی داد،

که جمع آن می‌شود هفده شتر:(۹ و ۶ و ۲ می شود ۱۷)

سپس یک شتر خود را برداشت و به بیت المال برگرداند. [۱] .

حاضران در شگفت ماندند و عظمت علمی امام علی علیه السلام را باور کردند.

پی نوشت ها:

[۱] تکامل در اسلام احمد امین، ج۴، ص۱۵۹ (عربی) - و ثمرات الانوار، ج۱، ص۱۰۲.

سخاوت و ایثار علی

اذا جادت الدنیا علیک فجد بها علی الناس طرا انها تتقلب فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت و لا البخل یبقیها اذا هی تذهب (علی علیه السلام)

سخاوت از طبع کریم خیزد و محبت و جاذبه را میان افراد اجتماع برقرار میسازد، شخص سخی هر عیبی داشته باشد در انظار عموم مورد محبت است.

علی علیه السلام در سخاوت مشهور و کعبه آمال مستمندان و بیچارگان بود هر کسی را فقر و نیازی میرسید دست حاجت پیش علی علیه السلام می‌برد و آنحضرت با نجابت و اصالتی که در فطرت او بود حاضر نمیشد آبروی سائل ریخته شود.

حارث حمدانی دست نیاز پیش علی علیه السلام برد، حضرت فرمود آیا مرا شایسته پرسش دانسته‌ای؟

عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین، علی علیه السلام فورا چراغ را خاموش کرد و گفت این عمل برای آن کردم که ترا در اظهار مطلب خفت و شکستی نباشد.

روزی مستمندی بعلی علیه السلام وارد شد و وجهی تقاضا کرد، علی علیه السلام بعامل خود فرمود او را هزار دینار بدهد عامل پرسید از طلا باشد یا نقره؟ فرمود برای من فرقی ندارد هر کدام که بدرد حاجتمند بیشتر میخورد از آن بده.

معاویه که دشمن سرسخت آنحضرت بود روزی از یکی پرسید: از کجا میآئی؟

آن شخص از راه تملق گفت از پیش علی که بخیل‌ترین مردم است! معاویه گفت وای بر تو از علی سخی‌تر کسی بدنیا نیامده است اگر او را انباری از کاه و انباری از طلا باشد طلا را زودتر از کاه میبخشد.

یکی از مباشران علی علیه السلام عوائد ملک او را پیش وی آورده بود آنحضرت فورا در آمد خود را بفقراء تقسیم نمود عصر آنروز همان شخص علی علیه السلام را دید که شمشیرش را میفروشد تا برای خانواده خود نانی تهیه کند.

علی علیه السلام هیچگاه سائل را رد نمیکرد و میفرمود: اگر من احساس کنم که کسی از من چیزی خواهد خواست پیش از اظهار او در اجابت دعوتش پیشدستی میکنم زیرا حقیقت جود نا خواسته بخشیدن است.

علی علیه السلام میفرمود حاجتمندان حاجت خود را روی کاغذ بنویسند تا خواری و انکسار سؤال در چهره آنها نمایان نشود. علی علیه السلام چهار درهم پول داشت یکی را در موقع شب انفاق نمود و یکی را در روز و یکدرهم آشکارا و یکدرهم در نهان آنگاه این آیه نازل شد که مفسرین شأن نزول آنرا در مورد انفاق آنحضرت نوشته‌اند:

الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیهٔ فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون [۱] .

کسانیکه اموال خود را در شب و روز، نهانی و آشکارا انفاق میکنند برای آنها نزد پروردگارشان پاداشی است و ترس و اندوهی بر آنها نباشد [۲] .

پس از قتل عثمان که علی علیه السلام بمسند خلافت نشست عربی نزد آنحضرت آمد و عرض کرد من بسه نوع بیماری گرفتارم، بیماری نفس، بیماری جهل، بیماری فقر! علی علیه السلام فرمود مرض را باید بطبیب رجوع کرد و جهل را بعالم و فقر را بغنی.

آن مرد گفت شما هم طبیب هستید و هم عالم و هم غنی!

حضرت دستور داد از بیت المال سه هزار درهم باو عطاء کردند و فرمود هزار درهم برای معالجه بیماری و هزار درهم برای رفع پریشانی و هزار درهم‌برای معالجه نادانی [۳] .

علماء و مفسرین عامه و خاصه نقل کرده‌اند علی علیه السلام در مسجد نماز میخواند و در رکوع بود که سائلی در حالیکه سؤال میکرد از کنار او گذشت و آنحضرت انگشتر خود را که در دست داشت با اشاره باو بخشید، سائل وقتی از او دور شد با رسول اکرم صلی الله علیه و آله برخورد نمود حضرت پرسید چه کسی این انگشتر را بتو داد؟ سائل اشاره بعلی علیه السلام نمود و گفت این شخص که در رکوع است آنگاه آیه: انما ولیکم الله و رسوله... که آیه ولایت بوده و ضمنا اشاره بخاتم بخشی آنحضرت است نازل شد [۴] . (در بخش پنجم در ترجمه و تفسیر آیه مزبور بحث خواهد شد)

علی علیه السلام تنها به بخشش مال اکتفاء نمیکرد بلکه جان خود را نیز در راه حق ایثار نمود، در شب هجرت بخاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله از جان خود دست شست و باستقبال مرگ رفت، معنی پر مغز ایثار همین است که جز علی علیه السلام کسی بدان پایه نرسیده است.

ایثار مقدم داشتن دیگران است بر نفس خود و کسی تا تسلط کامل بر نفس نداشته باشد نمیتواند مال و جان خود را بدیگری بدهد، این صفت از سجایای اخلاقی و صفات ملکوتی است که در هر کسی پیدا نمیشود، علی علیه السلام با زحمت و مشقت زیاد نانی تهیه کرده و برای فرزندان خود می‌برد در راه سائلی رسید و اظهار نیازمندی کرد حضرت نان را باو داد و با دست خالی بخانه رفت، روزی با غلام خود قنبر ببازار رفت و دو پیراهن نو و کهنه خرید کهنه را خود پوشید و نو را بقنبر داد.

محدثین و مورخین، همچنین مفسرین ذیل تفسیر آیات سوره دهر (هل اتی) هر یک با مختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات در مورد ایثار علی علیه السلام بطورخلاصه چنین نوشته‌اند که حسنین علیهما السلام مریض شدند پدر و مادر آنها و حتی خود حسنین نذر کردند که پس از بهبودی سه روز بشکرانه آن روزه بگیرند فضه خادمه منزل نیز از آنها پیروی نمود.

چون خداوند لباس عافیت بآنها پوشانید بنذر خود وفا کرده و مشغول روزه گرفتن شدند، علی علیه السلام سه صاع جو از شمعون یهودی که همسایه‌شان بود قرض کرد و بمنزل آورد حضرت زهرا علیها السلام روز اول یکصاع از آنرا آرد نموده و (بتعداد افراد خانواده) پنج گرده نان پخت، شب اول موقع افطار سائلی پشت در صدا زد ای خانواده پیغمبر من مسکین و گرسنه‌ام از آنچه میخورید مرا اطعام کنید که خدا شما را از طعامهای بهشتی بخوراند، خاندان پیغمبر هر پنج قرص را بمسکین داده و خود با آب افطار کردند.

روز دوم فاطمه علیها السلام ثلث دیگر جو را آرد کرد و پنج گرده نان پخت شامگاه موقع افطار یتیمی پشت در خانه حرفهای مسکین شب پیشین را تکرار کرد باز هر پنج نفر قرصهای نان را باو داده و خود با آب افطار کردند. روز سیم فاطمه علیها السلام بقیه جو را بصورت نان در آورد و موقع افطاری اسیری پشت در آمد و سخنان سائلین دو شب گذشته را بزبان آورد باز خاندان پیغمبر نانها را باو دادند و خودشان فقط آب چشیدند روز چهارم حسنین علیهما السلام چون جوجه میلرزیدند وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را دید فرمود پناه می‌برم بخدا که شما سه روز است در چنین حالید جبرئیل فورا نازل شد و ۱۸ آیه از سوره هل اتی را (از آیه ۵ تا آیه ۲۲) در شأن آنها و توضیح مقامات عالیه‌شان در بهشت برین برسول اکرم صلی الله علیه و آله قرائت کرد که یکی از آیات مزبور اشاره بانفاق و اطعام سه روزه آنها است آنجا که خداوند تعالی فرماید:

و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا [۵] .

و در آخر آیات نازله هم از عمل بیریا و خالصانه آنها قدردانی کرده و فرماید: ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا. یعنی البته این (مقامات و نعمتهای بهشتی که در آیه‌های پیش آنها را توضیح داده) پاداش عمل شما است و سعی شما مورد رضایت و قدردانی است [۶].

پی نوشت ها:

[۱] سورهٔ بقره آیه ۲۷۴.

[۲] کشف الغمه ص ۹۳ ـ ینابیع المودهٔ ص ۹۲ ـ مناقب ابن مغازلی ص ۲۸۰.

[۳] جامع الاخبار ص ۱۶۲.

[۴] مناقب ابن مغازلی ص ۳۱۳ ـ کفایهٔ الطالب ص ۲۵۰ و کتب دیگر.

[۵] سوره دهر آیه. ۸.

[۶] شواهد التنزیل جلد ۲ ص ۳۰۰ ـ امالی صدوق مجلس ۴۴ حدیث ۱۱ ـ کشف الغمه ص ۸۸ و کتب دیگر.

سخنان گهربار امام علی

الف) نهج البلاغه :

۱ ـ التوحید ان لا تتوهمه و العدل ان لا تتهمه.

ترجمه:

توحید آنست که خدا را در وهم و اندیشه نیاوری (خداوند منزه از تجسم در وهم و خیال است) و عدل آنست که او را متهم نسازی) از اعمال ناشایست او را مبرا بدانی).

۲ ـ ان لله تعالی فی کل نعمهٔ حقا فمن اداه زاده منها و من قصر عنه خاطر بزوال نعمته.

ترجمه:

البته برای خدای تعالی در هر نعمتی حقی است (که باید در برابر آن سپاسگزاری کرد) پس هر که آن (شکر نعمت) را بجا آورد خداوند آن نعمت را بر او زیاد گرداند و کسی که در اینمورد کوتاهی نماید خداوند نعمتش را در خطر زوال اندازد.

۳ ـ اذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکرا للقدرهٔ علیه.

ترجمه:

هر گاه بر دشمنت ظفر یافتی بشکرانه (نعمت) پیروزی از او در گذر.

۴ ـ من کفارات الذنوب العظام اغاثهٔ الملهوف و التنفیس عن المکروب. ترجمه:

بیچاره و ستمدیده‌ای را بفریاد رسیدن و از شخص اندوهگین غم و اندوه را زدودن از جمله کفارات گناهان بزرگ محسوب می‌شود.

۵ ـ یابن ادم اذا رأیت ربک سبحانه یتابع علیک نعمه و انت تعصیه فاحذره.

ترجمه:

ای فرزند آدم زمانی که دیدی پروردگار پاکت نعمتهای خود را پشت سر هم بتو میبخشد و تو (بجای سپاسگزاری) او را معصیت و نافرمانی میکنی پس از (عذاب و عقوبت) او بترس. (زیرا این آمدن نعمت پشت سر هم موجب گناه بیشتر و در نتیجه باعث زیادی عذاب و شکنجه خواهد بود).

۶ـ اذا کنت فی ادبار و الموت فی اقبال فما اسرع الملتقی.

ترجمه:

زمانیکه تو (در اثر گذشتن ایام عمر) پشت بـدنیا کرده (و رو بطرف مرگ نهاده‌ای) و مرگ (هم بسوی) تو رو میآورد پس چه زود (میان تو و مرگ) ملاقات خواهد بود.

۷ـ افضل الزهد اخفاء الزهد.

ترجمه:

برترین زهد پنهان داشتن آن (از انظار مردم) است.

۸ـ اشرف الغنی ترک المنی.

ترجمه:

شریفترین توانگری و بی نیازی رها کردن آرزوها است.

۹ـ ایاک و مصادقـهٔ الاحمق فانه یریـد ان ینفعک فیضـرک، و ایاک و مصادقهٔ البخیل فانه یقعد عنک احوج ما تکون الیه، و ایاک و مصادقهٔ الفاجر فانه یبیعک بالتافه، و ایاک و مصادقهٔ الکذاب فانه کالسراب یقرب علیک البعید و یبعد علیک القریب. ترجمه:

از دوستی احمق بر حذر باش زیرا که او میخواهد بتو سودی رساند (ولی بعلت بیخردی) زیان میرساند، و از دوستی بخیل دوری کن (که اگر از او چیزی بخواهی) خود را از تو نیازمنـدتر نشان میدهد، و از دوستی بدکار سـخت بپرهیز که ترا ببهای ناچیزی میفروشد، و از دوستی دروغگو دوری گزین که او مانند سراب است (ترا میفریبد) دور را بتو نزدیک و نزدیک را از تو دور گرداند.

۱۰ـ لسان العاقل وراء قلبه و قلب الاحمق وراء لسانه.

ترجمه:

زبان خردمنـد پشت قلب او است و قلب احمق پشت زبان او (خردمنـد ابتـداء تأمل و اندیشه کند آنگاه سـخن گوید و احمق و نادان اول سخن گوید بعد بفکر و اندیشه افتد).

۱۱ـ سیئهٔ تسوءک خیر عند الله من حسنهٔ تعجبک.

ترجمه:

گناه و عمل بدی (که از تو سر زند و) ترا اندوهگین کند در نزد خدا بهتر از کردار نیکی است که ترا بعجب و خودبینی وا دارد.

۱۲ـ الظفر بالحزم، و الحزم باجالهٔ الرأی، و الرأی بتحصین الاسرار.

ترجمه:

پیروزی یـافتن (در کارهـا) باحتیاط و دور اندیشـی است و حزم و احتیاط بکار انـداختن نیروی فکر و انـدیشه است و رأی و اندیشـه بمحکم نگاهداشتن اسرار است.

۱۳ـ احذروا صولهٔ الکریم اذا جاع و اللئیم اذا شبع.

ترجمه:

بترسید از صولت و سطوت کریم هنگامیکه گرسنه شود و از حمله و سلطه لئیم موقعیکه سیر شود.

۱۴ـ اولی الناس بالعفو اقدرهم علی العقوبهٔ. ترجمه:

هر که بکیفر رسانیدن (دشمن یا خطا کار) تواناتر باشد بعفو و بخشیدن او سزاوارتر است.

۱۵ـ لا غنی کالعقل و لا فقر کالجهل و لا میراث کالادب و لا ظهیر کالمشاورهٔ.

ترجمه:

هیچ بی نیازی مانند عقل و هیچ فقری مانند جهل و هیچ میراثی همچون ادب و هیچ پشتیبانی مانند مشورت نیست.

۱۶ ـ اهل الدنیا کرکب یسار بهم و هم نیام.

ترجمه:

مردم دنیا مانند کاروانیانی هستند که آنها را در حال خواب سیر میدهند (و موقعیکه مرگشان فرا رسید و بزندگی آنها خاتمه داد از خواب بیدار می‌شوند و این بیداری بحال آنان سودی ندهد).

۱۷ ـ العفاف زینهٔ الفقر و الشکر زینهٔ الغنی.

ترجمه:

پاکدامنی زینت تهیدستی و سپاسگزاری زیور توانگری است.

۱۸ ـ اذا تم العقل نقص الکلام.

ترجمه:

هر گاه عقل (آدمی) کمال یابد سخنش نقصان پذیرد (پر حرفی دلیل بیخردی است).

۱۹ ـ نفس المرء خطاه الی اجله.

ترجمه:

هر نفسی که انسان میکشد یکقدم بسوی مرگش بر میدارد.

۲۰ ـ من اصلح ما بینه و بین الله اصلح الله ما بینه و بین الناس، و من اصلح‌امر اخرته اصلح الله له امر دنیاه، و من کان له من نفسه واعظ کان علیه من الله حافظ.

ترجمه:

هر که آنچه را که میان او و خدا است (بوسیله تقوی) اصلاح کند خداوند آنچه را که میان او و مردم است بصلاح آورد، و کسیکه کار آخرتش را اصلاح کند خداوند برای او کار دنیایش را درست کند، و هر که را از خویشتن برای خود پند دهنده‌ای باشد از جانب خدا برای او محافظی خواهد بود.

۲۱ ـ مثل الدنیا کمثل الحیهٔ لین مسها و السم النافع فی جوفها، یهوی الیها الغر الجاهل و یحذرها ذو اللب العاقل.

ترجمه:

داستان دنیا بداستان مار گزنده‌ای ماند که دست سودن بدان نرم و در اندرونش زهر کشنده است، نادان فریب خورده بسوی آن رود ولی خردمند دانا از آن دوری گزینند.

۲۲ ـ شتان ما بین عملین: عمل تذهب لذته و تبقی تبعته و عمل تذهب مؤونته و یبقی اجره.

ترجمه:

چقدر اختلاف و دوری است بین دو کار: یکی عملی که لذتش رفته و زیان و رنج آن باقی بماند (مانند لذایذ شهوانی) و دیگری عملی که (مانند اعمال عبادی) رنج آن رفته و مزد و پاداشش باقی ماند.

۲۳ ـ عظم الخالق عندک یصغر المخلوق فی عینک.

ترجمه:

عظمت آفریدگار در نزد تو مخلوق را در چشم تو کوچک گرداند.

۲۴ ـ ان لله ملکا ینادی فی کل یوم: لدوا للموت و اجمعوا للفناء وابنوا للخراب.

ترجمه:

خداوند را فرشته‌ای است که هر روز فریاد میزند (ای مردم) زاد و ولد کنید برای مردن و جمع کنید برای فانی شدن و بنا کنید برای خراب شدن.

۲۵ ـ لا یکون الصدیق صدیقا حتی یحفظ اخاه فی ثلاث: فی نکبته و غیبته و وفاته.

ترجمه:

دوست اگر در سه مورد دوستش را حمایت نکند دوست نیست: در شدت و گرفتاری او، و در غیبت وی و پس از مرگش.

۲۶ ـ من اعطی اربعا لم یحرم اربعا: من اعطی الدعاء لم یحرم الاجابهٔ، و من اعطی التوبهٔ لم یحرم القبول، و من اعطی الاستغفار لم یحرم المغفرهٔ، و من اعطی الشکر لم یحرم الزیادهٔ.

ترجمه:

کسی را که چهار چیز بخشیدند از چهار چیز محروم نماند: بکسی که توفیق دعا داده شد از استجابت آن محروم نگردید، و کسی را که (راه) توبه نشان دادند از قبول شدن آن بی نصیب نماند، و آنرا که استغفار دادند از آمرزش نا امید نگشت، و کسی را که سپاسگزاری (از نعمتها) بخشیدند از فزونی آن محروم نگردید.

۲۷ ـ استنزلوا الرزق بالصدقهٔ و من ایقن بالخلف جاد بالعطیهٔ.

ترجمه:

بوسیله صدقه دادن روزی را (از آسمان رحمت و کرم خدا) پایین آورید و کسی که بباز یافتن عوض یقین نمود در بخشیدن سخی می‌شود.

۲۸ ـ ینزل الصبر علی قدر المصیبهٔ، و من ضرب علی فخذه عند مصیبته حبط اجره. ترجمه:

صبر و شکیبائی باندازه مصیبت داده می‌شود، و کسی که هنگام گرفتاریش (کم طاقتی نموده و دست خود را) برانش زند اجرش ضایع گردد.

۲۹ ـ المرء مخبوء تحت لسانه.

ترجمه:

مرد در زیر زبانش نهفته است (تا مرد سخن نگفته باشد ـ عیب و هنرش نهفته باشد)

۳۰ ـ هلک امرؤ لم یعرف قدره.

ترجمه:

کسی که قدر و قیمت خود را نشناخت تباه گشت.

۳۱ ـ لا یعدم الصبور الظفر و ان طال به الزمان.

ترجمه:

شخص صبور و شکیبا پیروزی را از دست ندهد اگر چه زمان (شکیبائی) بر او طولانی شود.

۳۲ ـ الراضی بفعل قوم کالداخل فیه معهم، و علی کل داخل فی باطل اثمان: اثم العمل به، و اثم الرضا به.

ترجمه:

آنکه بکار گروهی راضی شود مانند اینست که با آنان در انجام آن کار شرکت داشته است، و بهر کسی که در کار باطلی داخل شود دو گناه است: یکی گناه انجام عمل و دیگری گناه رضایت بدان عمل.

۳۳ ـ ایها الناس، اتقوا الله الذی ان قلتم سمع و ان اضمرتم علم، و بادروا الموت الذی ان هربتم منه ادرککم و ان اقمتم اخذکم و ان نسیتموه ذکرکم. ترجمه:

ای مردم بترسید از خداوندی که اگر (سخن) گوئید بشنود و اگر در دل پنهان داشتید بداند، و (با تهیه توشه برای آخرت) بر مرگ پیشدستی کنید که اگر از آن بگریزید شما را دریابد و اگر بایستید شما را میگیرد و اگر فراموشش کنید شما را یاد میکند.

۳۴ـ من وضع نفسه مواضع التهمهٔ فلا یلومن من اساء به الظن.

ترجمه:

هر که خود را در محل‌های مورد تهمت قرار دهد نباید کسی را که نسبت بوی بدگمان شده است سرزنش نماید.

۳۵ـ من استبد برأیه هلک و من شاور الرجال شارکها فی عقولها.

ترجمه:

هر که خود رأی باشد بهلاکت افتد و کسی که با مردان مشورت کند در عقلهای آنها شرکت جوید.

۳۶ـ ترک الذنب اهون من طلب التوبهٔ.

ترجمه:

ترک گناه از طلب توبه آسانتر است.

۳۷ـ کل وعاء یضیق بما جعل فیه الا وعاء العلم فانه یتسع به.

ترجمه:

هر ظرفی بوسیله آنچه در آن نهند تنگ گردد (حجمش کاهش یابد) مگر ظرف علم (عقل و ذهن) که وسیع‌تر گردد.

۳۸ـ من حاسب نفسه ربح و من غفل عنها خسر و من خاف امن و من اعتبر ابصر و من ابصر فهم و من فهم علم.

ترجمه:

هر که (پیش از مرگ) از خود حساب کشید سود برد و هر که از آن غفلت‌نمود زیان کرد و کسیکه (از خدا) ترسید (از عذاب آخرت) ایمن گشت و آنکه پند گرفت بینا گرید و هر که بینا گردید فهمید و آنکه فهمید (در امور دین) دانا شد.

۳۹ـ فی تقلب الاحوال علم جواهر الرجال.

ترجمه:

در دیگر گونیهای روزگار گوهر مردان دانسته شود.

۴۰ـ بئس الزاد الی المعاد العدوان علی العباد.

ترجمه:

ستم کردن بر بندگان (خدا) بد توشه‌ای است برای روز رستاخیز.

۴۱ـ من اشرف افعال الکریم غفلته عما یعلم.

ترجمه:

تغافل و چشم پوشی کریم از آنچه میداند از شریفترین کارهای اوست.

۴۲ـ الایمان معرفهٔ بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان.

ترجمه:

ایمان شناختن و معتقد بودن از روی قلب و اعتراف و اقرار بزبان و عمل نمودن با اعضاء و جوارح بدن است.

۴۳ـ ان قوما عبدو الله رغبهٔ فتلک عبادهٔ التجار، و ان قوما عبدوا الله رهبهٔ فتلک عبادهٔ العبید، و ان قوما عبدو الله شکرا فتلک عبادهٔ الاحرار.

ترجمه:

گروهی خـدا را از روی میـل (بثواب و پاداش آخرت) بنـدگی کردنـد که این عبادت تاجران است و قومی خـدا را از ترس (جهنم) بنـدگی نمودند این هم عبادت غلامان است و گروه دیگر خدا را (سـزاوار پرسـتش دیده و) برای سپاسـگزاری بندگی اختیار کردند این عبادت آزادگان است.

۴۴ ـ یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم. ترجمه:

روز (دادخواهی) ستمدیده بر ستمگر سخت‌تر از روز ستمگر بر ستمکش است.

۴۵ ـ اتق الله بعض التقی و ان قل، و اجعل بینک و بین الله سترا و ان رق.

ترجمه:

از خداوند اگر چه بمقدار کم هم باشد بترس و میان خود و خداوند پرده‌ای هر چند که نازک هم باشد قرار ده.

۴۶ ـ ان لله تعالی فی کل نعمهٔ حقا فمن اداه زاده منها و من قصر عنه خاطر بزوال نعمته.

ترجمه:

خدای تعالی را در هر نعمتی حقی است (که باید شکر آن نعمت را بجا آورد) پس هر که آنرا ادا کند خداوند آن نعمت را باو زیاد گرداند و هر که در این باره کوتاهی ورزد خداوند نعمتش را در خطر زوال اندازد.

۴۷ ـ یابن ادم لا تحمل هم یومک الذی لم یأتک علی یومک الذی قد اتاک فانه ان یک من عمرک یات الله فیه برزقک.

ترجمه:

ای فرزنـد آدم امروز برای (رزق) فردای نیامـده اندوهگین مباش زیرا اگر آن روز از عمر تو باشد و تو زنده بمانی خداوند در آنروز روزی ترا میرساند.

۴۸ ـ من ظن بک خیرا فصدق ظنه.

ترجمه:

کسی که در باره تو گمان نیک برد (انتظار احسان و انفاق ترا داشته باشد) پس گمان او را راست گردان (در باره‌اش نیکی کن)

۴۹ ـ عرفت الله بفسخ العزائم و حل العقود.

ترجمه:

خدا را از بهم خوردن تصمیمات و اراده‌ها و بگشوده شدن گرهها (مشکلات) شناختم.

۵۰ ـ مرارهٔ الدنیا حلاوهٔ الاخرهٔ و حلاوهٔ الدنیا مرارهٔ الاخرهٔ.

ترجمه:

تلخی دنیا (تحمل رنج و زحمت در برابر انجام تکالیف عبادی) شـیرینی (سعادت و راحتی) آخرتست و شیرینی دنیا (لذایذ نامشروع که از هوای نفس سرچشمه میگیرد موجب) تلخی (عذاب و عقوبت) آخرتست.

۵۱ ـ یابن ادم کن وصی نفسک و اعمل فی مالک ما تؤثر ان یعمل فیه من بعدک.

ترجمه:

ای فرزند آدم تو خود وصـی خود باش و آنچه را که میخواهی از مال و دارائی تو پس از مرگ در باره‌ات انجام دهند تو خود پیش از مرگ انجام بده.

۵۲ ـ اذا املقتم فتاجروا الله بالصدقهٔ.

ترجمه:

آنگاه که تنگدست و نیازمند شدید بوسیله صدقه دادن با خداوند تجارت کنید (تا در کار روزی شما گشایشی حاصل شود).

۵۳ ـ من تذکر بعد السفر استعد.

ترجمه:

کسی که دوری سفر (آخرت) را بیاد آرد (تا اجل نرسیده است با توشه تقوی و اعمال صالحه) خود را آماده سازد.

۵۴ ـ لو لم یتوعد الله علی معصیته لکان یجب ان لا یعصی شکرا لنعمه.

ترجمه:

اگر خداوند (بوسیله پیغمبران مردم را) از معصیت و نافرمانی خود نترسانیده بود (باز هم) برای سپاسگزاری از نعمتهای او واجب بود که او را نافرمانی نکنند.

۵۵ ـ ما اکثر العبر و اقل الاعتبار. ترجمه:

عبرت‌ها و پندها چه بسیارند و عبرت گرفتن و پند پذیری چقدر کم است.

۵۶ ـ الناس ابناء الدنیا و لا یلام الرجل علی حب امه.

ترجمه:

مردم پسران دنیا هستند و شخص بر دوستی مادرش ملامت نشود. [ولی دوستی دنیا آنقدر نباید باشد که انسان را وادار بگناه کند]

۵۷ ـ ان المسکین رسول الله فمن منعه فقد منع الله و من اعطاه فقد اعطی الله.

ترجمه:

مسکین و نیازمند (که پیش کسی رود و چیزی خواهد) فرستاده خدا است پس هر که او را رد کند و باز دارد خدا را رد کرده است و هر که باو چیزی بخشد بخدا داده است.

۵۸ ـ لا یصدق ایمان عبد حتی یکون بما فی ید الله سبحانه اوثق منه بما فی یده.

ترجمه:

ایمان بنده‌ای درست نیست تا اعتمادش بدانچه در دست (قدرت) خداوند سبحان است بیشتر باشد از آنچه در دست خود اوست.

۵۹ ـ اتقوا معاصی الله فی الخلوات فان الشاهد هو الحاکم.

ترجمه:

از انجام گناهان و نافرمانیهای خدا در خلوت‌ها و پنهانیها بپرهیزید زیرا که شاهد و بیننده خود داور و حاکم است.

۶۰ ـ اقل ما یلزمکم لله سبحانه ان لا تستعینوا بنعمه علی معاصیه.

ترجمه:

کمترین چیزی که شما برای خداوند سبحان الزام دارید اینست که از نعمتهای‌او برای انجام گناهان یاری نطلبید.

۶۱ ـ الغنی الاکبر الیأس عما فی ایدی الناس.

ترجمه:

بی اعتنائی و امید نداشتن بدانچه در دست مردم است بزرگترین توانگری است.

۶۲ ـ لو رأی العبد الاجل و مصیره لا بغض الامل و غروره.

ترجمه:

اگر بنده (با دیده دل) مرگ خود و جای باز گشتش را ببیند یقینا آرزو و فریب آن را دشمن دارد.

۶۳ ـ لکل امریء فی ماله شریکان: الوارث، و الحوادث.

ترجمه:

برای دارائی و مال هر کسی دو شریک وجود دارد: یکی ارث برنده و دیگری حوادث روزگار.

۶۴ ـ اشد الذنوب ما استهان به صاحبه.

ترجمه:

سختترین گناهان (در نزد خدا) گناهی است که مرتکب آن آنرا سبک و کوچک شمارد.

۶۵ ـ اکبر العیب ان تعیب ما فیک مثله.

ترجمه:

بزرگترین عیب آنست که (در باره دیگران) عیب بدانی آنچه را که مانند آن در وجود تو باشد.

۶۶ ـ البخل جامع لمساوی العیوب و هو زمام یقاد به الی کل سوء.

ترجمه:

بخل جمع کننده بدیها و زشتی‌ها است و آن مهاری است که (انسان بوسیله آن) بسوی هر بدی کشیده شود. ـ ما خیر بخیر بعده النار، و ما شر بشر بعده الجنهٔ و کل نعیم دون الجنهٔ محقور و کل بلاء دون النار عافیهٔ.

ترجمه:

هر خیر و خوشی که بدنبال آن آتش باشد خیر و خوشی نیست و آن شر و رنجی که بعدش بهشت باشد شر و رنج نیست و هر نعمتی نسبت به بهشت بسیار حقیر و کوچک است و هر بلاء و محنتی در برابر آتش دوزخ عافیت و آسایش است.

۶۸ ـ ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء طلبا لما عند الله! و احسن منه تیه الفقراء علی الاغنیاء اتکالا علی الله.

ترجمه:

چه نیکو است فروتنی توانگران بدرویشان برای بدست آوردن پاداشی که در نزد خدا (برای این عمل) است! و از آن نیکوتر بی اعتنائی فقراء بر توانگران است بجهت اعتماد و توکلی که بر خداوند دارند.

۶۹ ـ من اصلح سریرته اصلح الله علانیته، و من عمل لدینه کفاه الله امر دنیاه.

ترجمه:

هر کس باطن خود را اصلاح کند خداوند ظاهر او را نیکو گرداند، و هر که برای دین و آخرتش کار کند خداوند کارهای دنیای او را کفایت میکند.

۷۰ ـ کفاک من عقلک ما اوضح لک سبل غیک من رشدک.

ترجمه:

(این سود و فایده) از عقل تو برایت کافی است که راههای گمراهی را از راه راست و هدایت برایت آشکار سازد.

۷۱ ـ الحلم غطاء ساتر و العقل حسام قاطع، فاستر خلل خلقک بحلمک و قاتل هواک بعقلک. ترجمه:

بردباری پرده‌ای است پوشاننده و عقل شمشیری است برنده، پس عیوب اخلاقی خود را با (پرده) حلم بپوشان و هوای نفس را با (شمشیر) عقلت بکش.

۷۲ ـ لا ینبغی للعبد ان یثق بخصلتین: العافیهٔ و الغنی، بینا تراه معافی اذ سقم و بینا تراه غنیا اذ افتقر.

ترجمه:

برای بنده شایسته نیست که بدو خصلت عافیت و توانگری اعتماد کند (زیرا) در اثنائی که او را سلامت بینی ناگاه بیمار شود و در اثنائی که توانگرش بینی ناگهان نیازمند گردد.

۷۳ ـ ان اعظم الحسرات یوم القیامهٔ حسرهٔ رجل کسب مالا فی غیر طاعهٔ الله فورثه رجل فانفقه فی طاعهٔ الله سبحانه فدخل به الجنهٔ و

دخل الاول به النار.

ترجمه:

در روز قیامت بزرگترین حسرتها حسرت مردی است که (در دنیا) مالی را از راه حرام بدست آورد و مرد دیگری آنرا بارث برده و در راه خدا انفاق نماید (در نتیجه مرد دومی بوسیله این عمل) داخل بهشت گردد و اولی داخل دوزخ شود.

۷۴ـ اذکروا انقطاع اللذات و بقاء التبعات.

ترجمه:

(هنگام عیش و نوش و انجام منهیات) بیاد تمام شدن لذتها و باقیماندن عقوبات آنها باشید.

۷۵ـ من عظم صغار المصائب ابتلاه الله بکبارها.

ترجمه:

هر که مصیبت‌های کوچک را بزرگ شمارد خداوند او را بمصیبت‌های بزرگ گرفتار کند.

۷۶ـ من کرمت علیه نفسه هانت علیه شهواته.

ترجمه:

هر که عزت نفس داشت شهوات و تمایلاتش نزد او پست و بیمقدار گردند.

۷۷ـ منهومان لا یشبعان: طالب علم و طالب دنیا.

ترجمه:

دو حریصند که سیر نشوند: جوینده علم (که هر چه یاد گیرد بیشتر شیفته علم گردد) و طالب دنیا (هر چه بدست آرد حریص‌تر شود).

۷۸ـ لا یری الجاهل الا مفرطا او مفرطا.

ترجمه:

نادان دیده نمیشود مگر در حال افراط یا تفریط (کارهایش از روی نظم و حساب نیست).

۷۹ـ ما اخذ الله علی اهل الجهل ان یتعلموا حتی اخذ علی اهل العلم ان یعلموا.

ترجمه:

خداوند از نادانان برای یاد گرفتن پیمان نگرفت تا اینکه از دانشمندان برای یاد دادن پیمان گرفت.

۸۰ـ ضع فخرک و احطط کبرک و اذکر قبرک.

ترجمه:

فخر و نازت را کنار گذار کبرت را بشکن و (تنگی و تاریکی) گورت را بیاد آور.

ب) غرر الحکم

حکم کامثال النجوم تبلجت من ضوء ما ضمنت من الاسرار و تری من الکلم القصار جوامعا یغنیک عن سفر من الاسفار

۱ـ الوله بالدنیا اعظم فتنة.

ترجمه:

بدنیا شیفته شدن بزرگترین گرفتاری است.

۲ـ العلم کنز عظیم لا یفنی.

ترجمه:

علم و دانش گنجینه بزرگی است که فانی نشود.

۳ ـ الدین شجرة اصلها التسلیم و الرضا.

ترجمه:

دین درختی را ماند که ریشه‌اش تسلیم و رضا (بر مقدرات الهی) است.

۴ ـ الجهاد عماد الدین و منهاج السعداء.

ترجمه:

جهاد (در راه خدا) ستون دین و روش نیکبختان است.

۵ ـ الرضاء بقضاء الله یهون عظیم الرزایا. ترجمه:

بقضای الهی راضی بودن مصائب و گرفتاریهای بزرگ را آسان گرداند.

۶ ـ الامل یقرب المنیة و یباعد الامنیة.

ترجمه:

آرزوی (دراز) مرگ را نزدیک گرداند و انسان را از مقصد خود دور سازد.

۷ ـ العاقل لا یتکلم الا لحاجته او لحجته و لا یشتغل الا بصلاح اخرته.

ترجمه:

خردمند جز برای حاجتش و یا برای حجت و دلیل آوردن (بر مطلب حقش) سخن نگوید و جز باصلاح امور آخرتش اشتغال نجوید.

۸ ـ الخشیة من عذاب الله شیمة المتقین.

ترجمه:

از عذاب خدا ترسیدن روش و خوی پرهیزکاران است.

۹ ـ المؤمن حذر من ذنوبه یخاف البلاء و یرجو رحمة ربه.

ترجمه:

مؤمن (همیشه) از گناهانش بیمناک است از بلا و گرفتاری خوفناک و برحمت پروردگارش امیدوار است.

۱۰ ـ البکاء من خیفة الله للبعد عن الله عبادة العارفین.

ترجمه:

گریه از ترس خدا برای دور ماندن از درگاه خدا عبادت عارفان است.

۱۱ ـ الجبن و الحرص و البخل غرائز سوء یجمعها سوء الظن بالله.

ترجمه:

ترس و حرص و بخل خویهای زشتی هستند که بدگمانی بخدا آنها را یکجا گرد آورد.

۱۲ ـ العاقل اذا سکت فکر و اذا نطق ذکر و اذا نظر اعتبر.

ترجمه:

خردمند چون خاموشی گزیند میاندیشد و چون سخن گوید یاد خدا کند و زمانیکه نگاه نماید عبرت گیرد.

۱۳ ـ السعید من خاف العقاب فامن و رجا الثواب فاحسن.

ترجمه:

نیکبخت کسی است که از عقوبت (آخرت) بترسد در نتیجه ایمن گردد و بپاداش امیدوار باشد و کار نیک انجام دهد.

۱۴ ـ الزهد تقصیر الامال و اخلاص الاعمال.

ترجمه:

زهد کوتاه کردن آرزوها و خالص نمودن اعمال (برای خدا) است.

۱۵ ـ العلم خیر من المال، العلم یحرسک و انت تحرس المال.

ترجمه:

علم و دانش بهتر از مال و دارائی است علم ترا نگهداری کند در حالیکه مال را تو باید نگهداریش کنی.

۱۶ ـ الصبر عن الشهوهٔ عفهٔ و عن الغضب نجدهٔ و عن المعصیهٔ ورع.

ترجمه:

صبر کردن از شهوتهای نفسانی پاکدامنی است و از اعمال خشم بزرگواری است و از معصیت و گناه پارسائی است.

۱۷ ـ المتقون اعمالهم زاکیهٔ و اعینهم باکیهٔ و قلوبهم و جلهٔ.

ترجمه:

پرهیزکاران (کسانی هستند که) اعمالشان پاکیزه و چشمانشان گریان و دلهایشان (از خوف خدا) ترسان است.

۱۸ ـ الطمأنینهٔ الی کل احد قبل الاختبار من قصور العقل.

ترجمه:

خاطر جمع شدن بهر کسی پیش از آزمایش از کم خردی است.

۱۹ ـ الصبر صبران، صبر فی البلاء حسن جمیل و احسن منه الصبر فی المحارم.

ترجمه:

صبر دو گونه است یکی صبر در موقع بلاـ و گرفتاری که (چنین صبری) نیکو و زیبا است و بهتر از آن صبر در (عدم ارتکاب) محرمات است.

۲۰ ـ البکاء من خشیهٔ الله ینیر القلب و یعصم عن معاودهٔ الذنب.

ترجمه:

از خوف خدا گریستن قلب را نورانی کرده و از بازگشت بارتکاب گناه باز دارد.

۲۱ ـ الکلام فی وثاقک ما لم تتکلم به فاذا تکلمت به صرت فی وثاقه.

ترجمه:

سخن در اختیار و بندتست مادامیکه آنرا تکلم نکرده‌ای پس چون آنرا تکلم نمودی تو در بند آن در آمدی.

۲۲ ـ التوبهٔ ندم بالقلب و استغفار باللسان و ترک بالجوارح و اضمار ان لا یعود.

ترجمه:

توبه و بازگشت بخدا بدل پشیمان شدن و بزبان آمرزش خواستن و ترک (عمل بد) باعضاء و جوارح، و نیت بعدم بازگشت (بسوی گناه) است.

۲۳ ـ الانس فی ثلاثهٔ: الزوجهٔ الموافقهٔ، و الولد البار، و الاخ الموافق.

ترجمه:

آرامش و انس در سه چیز است: زن سازگار، و فرزند نیک رفتار، و دوست موافق.

۲۴ ـ العدل انک اذا ظلمت انصفت و الفضل انک اذا قدرت عفوت.

ترجمه:

عدل آنست که چون تو خود ستم کردی از خودت داد خواهی و فضل و برتری آنست که چون قدرت یافتی عفو کنی.

۲۵ ـ الخوف من الله فی الدنیا یؤمن الخوف فی الاخرهٔ منه.

ترجمه:

در دنیا از خدا ترسیدن شخص را از ترس خدا در آخرت ایمن گرداند.

۲۶ ـ احسن الی من اساء الیک و اعف عمن جنی علیک.

ترجمه:

بکسی که بتو بدی کرده نیکی کن و از کسی که بتو ستم کرده در گذر.

۲۷ ـ الزم الصدق و الامانهٔ فانها سجیهٔ الاخیار.

ترجمه:

ملازم راستی و امانت باش که آنها روش و خوی نیکان است.

۲۸ ـ اد الامانهٔ الی من ائتمنک و لا تخن من خانک.

ترجمه:

امانت را بکسی که بتو سپرده رد کن و بکسی که بتو خیانت کند خیانت مکن.

۲۹ ـ اکرم ضیفک و ان کان حقیرا و قم عن مجلسک لابیک و معلمک و لو کنت امیرا.

ترجمه:

مهمانت را گرامی دار اگر چه شخص حقیری باشد و برای احترام پدر و معلمت از جای خود برخیز اگر چه امیر باشی.

۳۰ ـ انظر الی الدنیا نظر الزاهد المفارق و لا تنظر الیها نظر العاشق الوامق. ترجمه:

بدنیا مانند نگاه شخص زاهد و کناره‌گیر نگاه کن و مانند نگاه عاشق دلباخته نگاهش مکن.

۳۱ ـ اجعل نفسک میزانا بینک و بین غیرک و احب له ما تحب لنفسک و اکره ما تکره لها و احسن کما تحب ان یحسن الیک و لا تظلم کما تحب ان لا تظلم.

ترجمه:

خودت را میان خود و دیگران میزان سنجش قرار بده آنچه بر خود پسندی بدیگری نیز بپسند و آنچه بر خود ناخوشایند دانی بر او نیز ناخوشایند بدان و نیکی کن همچنانکه دوست داری با تو نیکی کنند و ستم مکن همچنانکه دوست داری بتو ستم نکنند.

۳۲ ـ اجعل من نفسک علی نفسک رقیبا و اجعل لاخرتک من دنیاک نصیبا.

ترجمه:

از خودت بر خویشتن نگهبان و مراقبی قرار ده و از دنیای خود برای آخرتت بهره برداری کن.

۳۳ ـ اتعظوا بمن کان قبلکم قبل ان یتعظ بکم من بعدکم.

ترجمه:

از پیشینیان عبرت بگیرید قبل از آنکه آیندگان از شما عبرت گیرند. سعدی از این کلام الهام گرفته و گوید:

نرود مرغ سوی دانه فراز

چون دگر مرغ بیند اندر بند

پند گیر از مصائب دیگران

تا نگیرند دیگران ز تو پند.

۳۴ـ اخرجوا الدنیا من قلوبکم قبل ان یخرج منها اجسادکم، ففیها اختبرتم و لغیرها خلقتم. ترجمه:

محبت دنیا را از دلتان خارج کنید پیش از آنکه بدن‌های شما از دنیا بیرون شوند، شما در دنیا آزمایش میشوید و برای غیر دنیا (آخرت) آفریده شده‌اید.

۳۵ـ استدیموا الذکر فانه ینیر القلب و هو افضل العبادة.

ترجمه:

همیشه بیاد خدا باشید که ذکر خدا دل را روشن نماید و آن برترین عبادتها است.

۳۶ـ اعملوا لیوم تدخر له الذخائر و تبلی فیه السرائر.

ترجمه:

کار کنید برای روزی که ذخیره‌ها برای آنروز (قیامت) اندوخته شود و پنهانیها در آنروز آشکار گردد.

۳۷ـ احذر کل عمل اذا سئل عنه صاحبه استحیی منه و انکره.

ترجمه:

بترس از هر کاری که چون صاحب آنکار مورد سؤال از آن واقع شود شرمنده گردد و آنرا انکار نماید.

۳۸ـ احذر کل امر یفسد الاجلة و یصلح العاجلة.

ترجمه:

بترس از هر کاری که آخرت را تباه کند و دنیا را آباد سازد.

۳۹ـ احذر مصاحبة الفساق و الفجار و المجاهدین معاصی الله.

ترجمه:

از مصاحبت فاسقان و فاجران و کوشش کنندگان در راه نافرمانیهای خداوند بر حذر باش.

۴۰ـ احذر الدنیا فانها شبکة الشیطان و مفسدة الایمان. ترجمه:

از دنیا بترس که آن دام شیطان و خراب کننده ایمان است،

۴۱ـ ایاک و فعل القبیح فانه یقبح ذکرک و یکثر وزرک.

ترجمه:

از کار زشت دوری گزین که آن نامت را زشت سازد و گناهت را زیاد گرداند.

۴۲ـ ایاک و النمیمة فانها تزرع الضغینة و تبعد عن الله و عن الناس.

ترجمه:

از سخن چینی اجتناب کن که آن کینه را (در دلها) میکارد و شخص را از خدا و مردم دور گرداند.

۴۳ـ ایاک و الظلم فانه اکبر المعاصی و ان الظالم لمعاقب یوم القیامة بظلمه.

ترجمه:

از ظلم و ستم دوری کن که آن بزرگترین گناهان است و ستمگر در روز قیامت برای ستمکاریش معذب خواهد بود.

۴۴ـ ایاک و حب الدنیا فانها رأس کل خطیئة و معدن کل بلیة.

ترجمه:

از دوستی دنیا بدور باش که آن سر آمد تمام خطاها و مجمع همه بلاها است.

۴۵ـ الا و انی لم ار کالجنهٔ نام طالبها و لا کالنار نام هاربها.

ترجمه:

بدان که من چیزی مثل بهشت ندیدم که خواهان آن بخوابد و نه مثل دوزخ که گریزنده از آن خواب باشد.

۴۶ـ الا ان اخوف ما اخاف علیکم اتباع الهوی و طول الامل.

ترجمه:

بدانید که ترسناکترین چیزی که من بر شما از آن میترسم (دو چیز است) پیروی هوای نفس و طول آرزو است.

۴۷ـ الا و انکم فی ایام امل من ورائه اجل فمن عمل فی ایام امله قبل حضور اجله نفعه عمله و لم یضرره اجله.

ترجمه:

بدانید که شما در روزهای امید و آرزو بسر می‌برید که بدنبال آن مرگ است پس هر که در روزهای امید و آرزویش پیش از رسیدن اجلش اعمال (نیکی) انجام دهد عملش او را سود بخشد و اجلش باو زیان نرساند.

۴۸ـ افضل الناس انفعهم للناس.

ترجمه:

برترین مردم سودمندترین آنها است بمردم.

۴۹ـ افضل العبادهٔ عفهٔ البطن و الفرج.

ترجمه:

برترین عبادت پاک نگهداشتن شکم و فرج (از حرام) است.

۵۰ـ اقوی الناس من قوی علی نفسه.

ترجمه:

قوی‌ترین مردم کسی است که بر نفس خود چیره شود.

۵۱ـ اکثر الناس املا اقلهم للموت ذکرا.

ترجمه:

آرزوی کسانی از مردم بیشتر است که کمتر در یاد مرگ باشند.

۵۲ـ احمق الناس من ظن انه اعقل الناس.

ترجمه:

سفیه‌ترین مردم کسی است که گمان کند که خردمندترین مردم است.

۵۳ـ افضل الحکمهٔ معرفهٔ الانسان نفسه و وقوفه عن قدره. ترجمه:

معرفت انسان نسبت بخود و آگاه بودن وی از قدر و منزلت خویش برترین حکمت است.

۵۴ـ اقوی الناس ایمانا اقواهم توکلا علی الله سبحانه.

ترجمه:

قوی‌ترین مردم از نظر ایمان کسی است که توکلش بخداوند سبحان قوی‌تر باشد.

۵۵ـ اشقی الناس من باع دینه بدنیا غیره.

ترجمه:

بدبخت‌ترین مردم کسی است که دینش را بخاطر دنیای شخص دیگری بفروشد.

۵۶ـ احق الناس بالرحمهٔ عالم یجری علیه حکم جاهل و کریم یستولی علیه لئیم و بر یسلط علیه فاجر.

ترجمه:

سزاوارترین مردم بترحم عالمی است که حکم نادانی بر او جاری باشد (محکوم حکم جاهل باشد) و شخص کریمی است که آدم پستی بر او مستولی شود و نیکوکاری است که بدکاری بر او مسلط گردد.

۵۷ـ اغنی الاغنیاء من لم یکن للحرص اسیرا.

ترجمه:

غنی‌ترین توانگران کسی است که اسیر حرص و آز نباشد.

۵۸ـ اعقل الناس من کان بعیبه بصیرا و عن عیب غیره ضریرا.

ترجمه:

خردمندترین مردم کسی است که بعیب خود بینا و از عیب دیگران نابینا باشد.

۵۹ـ اسعد الناس بالدنیا التارک لها و اسعدهم بالاخرهٔ العامل لها.

ترجمه:

نیک بخت‌ترین مردم دنیا کسی است که دنیا را رها کند و خوشبخت‌ترین آنهادر آخرت کسی است که برای آخرت کار کند.

۶۰ـ ان انفاسک اجزاء عمرک فلا تفنها الا فی طاعهٔ تزلفک.

ترجمه:

نفس‌های تو اجزاء عمرتست پس آنها را تمام مکن مگر در طاعتی که ترا بخدا نزدیک گرداند.

۶۱ـ ان النفس لامارهٔ بالسوء الفحشاء فمن ائتمنها خانته و من استأمن الیها اهلکته و من رضی عنها اوردته شر الموارد.

ترجمه:

یقینا نفس آدمی بسیار ببدی و فحشاء فرمان میدهد پس هر که آنرا امین بداند نفس نسبت باو خیانت کند و هر کس از آن ایمنی خواهد او را هلاکش کند و هر که از آن خرسند و راضی شود نفس او را ببدترین جایگاه وارد سازد.

۶۲ـ ان دعوهٔ المظلوم مجابهٔ عند الله سبحانه لانه یطلب حقه و الله تعالی اعدل من ان یمنع ذا حق حقه.

ترجمه:

البته دعای ستمدیده در نزد خداوند سبحان مستجاب است زیرا که او حق خود را میخواهد و خدای تعالی عادلتر از آنست که صاحب حقی را از حقش باز دارد.

۶۳ـ ان الله سبحانه یعطی الدنیا من یحب و من لا یحب و لا یعطی الدین الا من یحب.

ترجمه:

خداوند سبحان دنیا را بکسی که دوست دارد و بآنکه دوست ندارد عطاء میکند (اما) دین را نمیدهد مگر بکسی که دوستش دارد.

۶۴ـ ان العاقل من نظر فی یومه لغده و سعی فی فکاک نفسه و عمل لمالا بد له و لا محیص عنه.

ترجمه:

عاقل کسی است که در امروز فردایش را بنگرد و در آزاد کردن نفسش کوشش کند و کار کند برای روزی که راه چاره و فراری از آنروز ندارد.

۶۵ ـ ان افضل الناس عند الله من احیا عقله و امات شهوته و اتعب نفسه لصلاح آخرته.

ترجمه:

برترین مردم در نزد خدا کسی است که عقلش را (با علم و تقوی) زنده بدارد و شهواتش را بمیراند و برای اصلاح امور آخرت خود نفسش را بزحمت افکند.

۶۶ ـ اذا اکرم الله عبدا شغله بمحبته.

ترجمه:

چون خداوند بنده‌ای را گرامی دارد او را بمحبت و دوستی خویش سر گرم سازد.

۶۷ ـ اذا سألت فسأل تفقها و لا تسأل تعنتا فان الجاهل المتعلم شبیه بالعالم و ان العالم المتعنت شبیه بالجاهل.

ترجمه:

هر گاه (مطلبی) بپرسی برای دانستن بپرس نه برای خرده‌گیری زیرا که نادان یاد گیرنده شبیه عالم است و عالم خرده‌گیر شبیه نادان.

۶۸ ـ بادروا الموت و غمراته و مهدوا قبل حلوله و اعدوا له قبل نزوله.

ترجمه:

بر مرگ و سختی‌های آن پیشدستی کنید و پیش از رسیدنش مهیا شوید و قبل از اینکه فرود آید (با اعمال صالحه برای آخرت) آماده شوید. ـ بئس الزاد الی المعاد العدوان علی العباد.

۶۹ ـ بئس الزاد الی المعاد العدوان علی العباد

ترجمه:

ستم کردن بر بندگان خدا بد توشه ایست برای روز رستاخیز.

۷۰ ـ تدبروا آیات القران و اعتبروا به فانه ابلغ العبر.

ترجمه:

آیات قرآن را تدبر کنید و بآن پند گیرید زیرا که آن رساترین پندها است.

۷۱ ـ تجنبوا البخل و النفاق فهما من اذم الاخلاق.

ترجمه:

از بخل و نفاق دوری گزینید که آندو از نکوهیده‌ترین خلقها میباشند.

۷۲ ـ تعلم علم من یعلم و علم علمک من یجهل فاذا فعلت ذلک علمت ما جهلت و انتفعت بما علمت.

ترجمه:

علم دانشمند را فراگیر و علم خود را بنادان بیاموز پس چون چنین کردی بدانچه نادانی دانا شوی و بوسیله آنچه آموخته‌ای سود می‌بری.

۷۳ ـ ثمرة التقوی سعادة الدنیا و الاخرة.

ترجمه:

نتیجه تقوی و پرهیزکاری خوشبختی دنیا و آخرت است.

۷۴ ـ ثلاثة هن زینة المؤمن تقوی الله و صدق الحدیث و اداء الامانة.

ترجمه:

سه چیزند که آنها زینت مؤمن‌اند: از خدا ترسیدن و راستگوئی و ادای امانت.

۷۵ ـ جانبوا الکذب فانه مجانب الایمان.

ترجمه: از دروغ دوری گزینید که آن دور کننده ایمان است.

۷۶ ـ جالس اهل الورع و الحکمهٔ و اکثر مناقشتهم فانک ان کنت جاهلا اعلموک و ان کنت عالما ازددت علما.

ترجمه:

با پارسایان و حکماء همنشینی کن و با آنها زیاد به بحث و گفتگو بپرداز که اگر تو نادان باشی یادت دهند و اگر دانشمند باشی علمت را زیاد میکنی.

۷۷ ـ حسن توکل العبد علی الله سبحانه علی قدر یقینه به.

ترجمه:

حسن توکل بنده بر خداوند سبحان باندازه یقین او بخداوند است.

۷۸ ـ حسن الظن ان تخلص العمل و ترجو من الله ان یعفو عن الزلل.

ترجمه:

خوشگمانی (بخدا) اینست که عمل را خالص گردانی و بخدا امیدوار باشی که از لغزشها در گذرد.

۷۹ ـ حسن الخلق یورث المحبهٔ و یؤکد المودهٔ.

ترجمه:

خوشخلقی تولید محبت می‌کند و رشته دوستی و مودت را محکم نماید.

۸۰ ـ حب الدنیا یفسد العقل و یصم القلب عن سماع الحکمهٔ و یوجب الیم العقاب.

ترجمه:

دوستی دنیا عقل را فاسد نموده و (گوش) قلب را از شنیدن حکمت کر میکند و موجب عذاب دردناک گردد.

۸۱ ـ حلاوهٔ الظفر تمحو مرارهٔ الصبر. ترجمه:

شیرینی پیروزی تلخی صبر را از بین می‌برد.

۸۲ ـ حصلوا الاخرهٔ بترک الدنیا و لا تحصلوا بترک الدین الدنیا.

ترجمه:

با ترک دنیا آخرت را بدست آورید (اما) با ترک دین دنیا را تحصیل نکنید.

۸۳ ـ حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و وازنوها قبل ان توازنوا.

ترجمه:

از خودتان حساب بکشید پیش از آنکه از شما حساب کشند و (اعمال خود را) بسنجید پیش از آنکه شما را بسنجند.

۸۴ ـ خیر الناس من اخرج الحرص من قلبه و عصی هواه فی طاعهٔ ربه.

ترجمه:

بهترین مردم کسی است که حرص را از دلش خارج سازد و در راه طاعت پروردگارش با هوای نفس مخالفت کند.

۸۵ ـ خذ من قلیل الدنیا ما یکفیک ودع من کثیرها ما یطغیک.

ترجمه:

از دنیا بمقدار کمی که ترا کفایت میکند بگیر و از مقدار زیاد آن که ترا بسرکشی و طغیان و ادارت میکند صرفنظر کن.

۸۶ ـ خف ربک و ارج رحمته یؤمنک مما تخاف و ینیلک ما رجوت.

ترجمه:

از پروردگارت بترس و برحمتش امیدوار باش تا ترا از آنچه میترسی امان دهد و بدانچه امیدواری برساند.

۸۷ ـ ذکر الله مسرهٔ کل متق و لذهٔ کل موقن.

ترجمه: یاد خدا موجب سرور هر پرهیزکار و لذت هر صاحب یقین است.

۸۸ ـ رحم الله امرء قصر الامل و بادر الاجل و اغتنم المهل و تزود من العمل.

ترجمه:

خدا رحمت کند مردی را که آرزو را کوتاه کند و بمرگ پیشدستی نموده و مهلت‌ها را غنیمت شمارد و از اعمال (نیک و شایسته برای آخرتش) توشه بگیرد.

۸۹ ـ رأس الایمان حسن الخلق و التحلی بالصدق.

ترجمه:

سر آمد ایمان خوشخلقی و آراسته شدن براستی و درستی است.

۹۰ ـ ردع النفس عن الهوی هو الجهاد الاکبر.

ترجمه:

نفس را از هوی و هوس باز داشتن جهاد اکبر است.

۹۱ ـ زلهٔ العالم کانکسار السفینهٔ تغرق و یغرق معها غیرها.

ترجمه:

لغزش دانشمند مانند شکستن کشتی است که (در دریا) غرق میشود و دیگران نیز با آن غرق شوند.

۹۲ ـ زاد المرء الی الاخرهٔ الورع و التقی.

ترجمه:

توشه انسان در سفر بآخرت پارسائی و تقوی است.

۹۳ ـ سنهٔ الاخیار لین الکلام و افشاء السلام.

ترجمه:

روش نیکان بنرمی سخن گفتن و آشکار کردن سلام است.

۹۴ ـ سرور المؤمن بطاعهٔ ربه و حزنه علی ذنبه.

ترجمه:

شادی مؤمن بطاعت پروردگارش و اندوهش بر گناهش می‌باشد.

۹۵ ـ سهر اللیل فی طاعهٔ الله ربیع الاولیاء و روضهٔ السعداء.

ترجمه:

بیداری شب در طاعت خدا بهار دوستان (خدا) و بوستان پر گل نیک بختان است.

۹۶ ـ صن ایمانک من الشک فان الشک یفسد الایمان کما یفسد الملح العسل.

ترجمه:

ایمانت را از شک و شبهه محفوظ دار زیرا که شک و تردید ایمان را تباه میسازد همچنان نمک عسل را فاسد میکند.

۹۷ ـ صمت یکسبک الوقار خیر من کلام یکسوک العار.

ترجمه:

آن خاموشی که برای تو وقار کسب کند بهتر از سخنی است که ترا لباس ننگ بپوشاند.

۹۸ ـ طوبی لمن الزم نفسه مخافهٔ ربه و اطاعه فی السر و الجهر.

ترجمه:

خوشا بحال کسی که از خوف پروردگارش ملازم نفس خود باشد و در پنهانی و آشکار خدا را اطاعت نماید.

۹۹ ـ طوبی لمن اخلص لله عمله و علمه و حبه و بغضه و اخذه و ترکه و کلامه و صمته.

ترجمه: خوشا بحال کسی که (تمام کارش) عمل و علم و حب و بغض و گرفتن و واگذاردن و سخن گفتن و خاموشیش همه را برای خداوند پاک و خالص گرداند.

۱۰۰ ـ طوبی لمن استشعر الوجل و کذب الامل و تجنب الزلل.

ترجمه:

خوشا بکسی که ترس از خدا را شعار خود قرار دهد و آرزو را دروغ پندارد و از لغزشها دوری گزیند.

۱۰۱ ـ طاعهٔ الهوی تفسد العقل.

ترجمه:

هوی پرستی عقل را تباه گرداند.

۱۰۲ ـ طول القنوت و السجود ینجی من عذاب النار.

ترجمه:

قنوت و سجود را در نماز طول دادن شخص را از عذاب آتش (دوزخ) نجات بخشد.

۱۰۳ ـ ظلم نفسه من رضی بدار الفناء عوضا عن دار البقاء.

ترجمه:

کسیکه بعوض خانه جاودانی آخرت بسرای فانی دنیا راضی و خرسند باشد بر خویشتن ستم کرده است.

۱۰۴ ـ عند حضور الشهوات و اللذات یتبین ورع الاتقیاء.

ترجمه:

هنگام حاضر بودن شهوتها و لذتها پارسائی پرهیزکاران روشن میشود.

۱۰۵ ـ عجبت لمن نسی الموت و هو یری من یموت.

ترجمه: در شگفتم از کسی که مرگ را فراموش میکند در حالیکه کسانی را که میمیرند می‌بیند.

۱۰۶ ـ غری یا دنیا من جهل حیلک و خفی علیه حبائل کیدک.

ترجمه:

ای دنیا کسی را بفریب که بحیله‌های تو نادان است و ریسمانهای مکر تو از نظر او پوشیده است (و الا با تمام زرق و برقت علی را هرگز نمیتوانی فریب دهی).

۱۰۷ ـ قصر الامل فان العمر قصیر و افعل الخیر فان یسیره کثیر.

ترجمه:

آرزو را کوتاه گردان که عمر کوتاه است و نیکی کن که اندکش هم بسیار است.

۱۰۸ ـ کم من لذهٔ دنیهٔ منعت سنی درجات.

ترجمه:

چه بسا خوشی پست و ناچیزی آدمی را از درجات بالا باز دارد.

۱۰۹ ـ کیف یصلح غیره من لم یصلح نفسه.

ترجمه:

چگونه دیگری را اصلاح میکند کسی که خودش را اصلاح نکرده است.

۱۱۰ ـ کفی بالرجل غفلهٔ ان یضیع عمره فیما لا ینجیه.

ترجمه:

در غفلت و بی خبری مرد همین بس که عمرش را در چیزی ضایع کند که او را رهائی نبخشد.

۱۱۱ ـ کن بالمعروف امرا و عن المنکر ناهیا و بالخیر عاملا و للشر مانعا.

ترجمه:

(مردم را) بمعروف امر کن و از منکر باز دار و خود بخیر و نیکی عمل کن وشر و بدی را مانع باش.

۱۱۲ ـ کما ان الشمس و اللیل لا یجتمعان کذلک حب الله و حب الدنیا لا یجتمعان.

ترجمه:

همچنانکه آفتاب (روز روشن) و شب (تاریک) با هم جمع نمیشوند محبت خدا و دوستی دنیا هم با یکدیگر جمع نشوند.

۱۱۳ ـ للمؤمن ثلاث علامات الصدق و الیقین و قصر الامل.

ترجمه:

مؤمن سه علامت دارد راستگوئی و یقین و کوتاهی آرزو.

۱۱۴ ـ لن یحوز الجنهٔ الا من جاهد نفسه.

ترجمه:

هرگز ببهشت نخواهد رسید مگر کسی که با نفس خود مجاهده کند.

۱۱۵ ـ لو ان السموات و الارض کانتا علی عبد رتقا ثم اتقی الله لجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب.

ترجمه:

اگر آسمانها و زمین بر بنده‌ای تنگ گیرند و او از خداوند تقوی داشته باشد خدا راه خروج از این بن بست را برای او قرار دهد و از جائیکه بگمانش نرسد او را روزی رساند.

۱۱۶ ـ من توکل علی الله سبحانه کفی و استغنی.

ترجمه:

هر که بر خداوند سبحان توکل کند خدا (امور او را) کفایت کند و بی نیازش گرداند.

۱۱۷ ـ من اکثر من ذکر الموت نجا من خداع الدنیا. ترجمه:

هر کس بیشتر بیاد مرگ باشد از حیله‌ها و فریب‌های دنیا رهائی یابد.

۱۱۸ ـ ینبغی للعاقل ان یکثر من صحبهٔ العلماء الابرار و یجتنب مقاربهٔ الاشرار و الفجار.

ترجمه:

سزاوار است که شخص خردمند با علماء نیکو کردار زیاد همنشینی کند و از نزدیکی بدان و بد کاران اجتناب نماید.

۱۱۹ ـ لا یدرک احد ما یرید من الاخرهٔ الا بترک ما یشتهی من الدنیا.

ترجمه:

هیچکس از آخرت آنچه را که میخواهد بدست نیاورد مگر بترک آنچه از دنیا میل و دلخواه اوست.

۱۲۰ ـ لا تفرح بالغنی و الرخاء و لا تغتم بالفقر و البلاء فان الذهب یجرب بالنار و المؤمن یجرب بالبلاء.

ترجمه:

بتوانگری و آسایش شادمانی مکن و بفقر و گرفتاری انـدوهگین مباش زیرا که طلا بوسیله آتش آزمایش شود و مؤمن بگرفتاری امتحان گردد.

سرزنش کوفیان و خوارج گمراه

همانا برترین مردم در پیشگاه خدا کسـی است که عمل به حق در نزد او دوست داشتنی‌تر از باطل باشد، هر چند از قدر او بکاهد و به او زیان رساند، و باطل به او سود رساند و بر قدر او بیفزاید.

مردم! چرا حیران و سرگردانید؟ و از کجا بـه اینجـا آورده شدیـد؟ آمـاده شویـد برای حرکـت بـه سوی شامیـانی کـه از حـق روی گرداندند و آن را نمی‌بینند، و به ستمگری روی آورده حاضر به پذیرفتن عدالت نیستند، از کتاب خدا فاصله گرفتند، و از راه راست منحرف گشتند.

افسوس ای کوفیـان! شـما وسیله‌ای نیستیـد که بشود به آن اعتمـاد کرد، و نه یـاوران عزیزی که بتوان به دامن آنهـا چنـگ زد، شـما بدنیروهایی در افروختن آتش جنگ هستید، نفرین بر شـما. چقدر از دست شـما ناراحتی کشیدم، یک روز آشکارا با آواز بلند شما را به جنـگ می‌خوانم و روز دیگر آهسته در گوش شـما زمزمه دارم، نه آزاد مردان راسـتگویی به هنگـام فراخوانـدن و نه برادران مطمئنّی هستید که راز دار باشید.

سپس امام علیه السلام متوجه ابن الکوّاء شد و فرمود:

وای بر تو ای ابن الکوّاء! آیا من بیشتر می‌فهمم یا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم؟

ابن الکوّاء گفت: البته پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فهمیده‌تر بود.

امام علی علیه السلام فرمود:

«مگر قول خداوند عزّوجل را نشنیده‌ای که از زبان پیغمبرش در روز مباهله فرمود:

بیائید فرزندان ما و شـما و زنهای ما و شـما و نفوس ما و شـما از خدا بخواهیم هر دسته از ما که بر حق است دسته دیگر را نابود کند آیا خداوند در بر حق بودن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و در باطل بودن مسیحیان نجران شک و تردید داشت؟»

ابن الکوّاء گفت:

این آیه در مقام احتجاج با کفّار بود ولی تو در بر حق بودن خودت شک کردی و راضـی به حکمیت شدی، بنابراین ما باید در حق بودن تو مشکوک‌تر باشیم.

امام علی علیه السلام فرمود:

«من در حقّانیت خود و ناحق بودن آنها تردیـدی نداشـتم نهایت امر اینکه برای آنها با انصاف پیش آمـدم مانند پیامبر خدا صـلی الله علیه وآله وسلم که در مباهله با نصارای نجران چنین کرد و به فرمان الهی فرمود:

فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ

در حالی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حقّانیت خود و کاذب و ناحق بودن آنها تردید نداشت. [۱] خداوند می‌فرماید:

قُلْ فَأْتُوا بِكِتابٍ مِنْ عِنْدِاللَّهِ هُوَ اَهْدى مِنْهُما اَتَّبِعْهُ اِنْ كُنْتُم صادِقِينَ [۲] .
(شما هم از طرف خداوند کتابی بیاورید که برای هدایت بشر بهتر ازین باشد تا از آن پیروی کنیم، اگر از راست گویان هستید.)
آیا خداوند نعوذباللّه نمی‌دانست که آنها باطل و کافرند و نمی‌توانند بیاورند؟»
ابن الکوّاء گفت:
این هم احتجاجی است که خداوند با کفّار کرده است.
پس از گفتگوهای زیاد، ابن الکوّاء به امام علیه السلام گفت:
تو در تمام گفتارت راست می گوئی ولی چون راضی به تحکیم شدی کافر گردیدی.
امام علیه السلام فرمود:
«وای بر تو، اوّلاً ابوموسی را من انتخاب نکردم شما بودید که او را انتخاب کردید و من به حکمیت رضایت نداشتم، شما آنرا بر من تحمیل کردید و معاویه، عمروعاص را حَکَم قرار داد.»
ابن الکوّاء گفت: ابوموسی کافر بود.
امام علیه السلام فرمود:
«چه وقت کافر بود، آیا وقتی که او را فرستادیم و یا آنگاه که آن رأی را داد؟»
ابن الکوّاء گفت: آنگاه که رأی داد.
امام علیه السلام فرمود:
«پس به گفته تو وقتی که مسلمان بود او را حَکَم قرار دادیم و او بعداً کافر شده است، بنابراین اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم یکی از مسلمانان را می‌فرستاد که جمعی از کفّار را به راه راست هدایت کند و آن شخص مردم را به گمراهی سوق می‌داد، آیا پیغمبر در این حال گناهی کرده بود؟»
ابن الکوّاء گفت:
نه پیامبر مسئولیتی در آن مورد نداشت.
امام علیه السلام فرمود:
«پس تقصیر من چیست؟ اگر ابوموسی گمراه شده باشد آیا گمراهی ابوموسی به شما اجازه می‌دهد که شمشیرهای خود را روی شانه‌های خود بگذارید و متعرض مردم شوید؟ و گردن آنها را بزنید، این جز خسران و تبهکاری نیست، به خدا اگر شما یک پرنده را در این کار بدون جهت بکشید نزد خداوند گناهی بزرگ محسوب می‌شود تا چه رسد به انسانیکه ریختن خون او حرام است.»
وقتی سخن به اینجا رسید و سران خوارج دیدند که ابن الکوّاء مردی نیست تا بتواند در برابر منطق کوبنده امام مقاومت کند و مجادله نماید، از هرسو سر در آوردند و فریاد زدند که:
با آنها سخن مگوئید و مباحثه نکنید، بلکه برای ملاقات خداوند متعال آماده شوید.
و اینگونه به امام علیه السلام اعلان جنگ کردند. [۳] .
مثل اینکه خوارج از بیانات روشن امام به ناحقی خود پی برده بودند، ولی جهل و نادانی و عناد که از لوازم اخلاق مردمان پست و از خود راضی می‌باشد، مانع درک حقایق و قبول حق توسط آنها گردید.
ابن اثیر در کامل می‌نویسد:
در آن هنگام خوارج به سوی پُل حرکت کردند.
برخی از یاران علی علیه السلام گفتند:

که آنها از رود گذشتند.

علی علیه السلام فرمود:

هرگز از روز نخواهند گذشت.

برای اطّلاع دقیق دیده بانی فرستادند، رفت و برگشت و گفت:

آنها از رود عبور کرده و در آن طرف رود خانه قرار گرفته‌اند.

مجدّداً گروهی را به عنوان مقدّمهٔ الجیش فرستادند تا خبر صحیحی بیاورند، طلایه داران لشگر، از بیم برخورد با آنها، نزدیک نرفتند و بدین جهت اطّلاع دقیق بدست نیاورده و برگشتند و از روی احتمال گفتند که آنها از رود عبور کرده‌اند.

امام علی علیه السلام آن خبرها را تکذیب کرد و فرمود:

مَصارِعُهُمْ دُونَ النُّطْفَةِ، وَاللَّهِ لَا یفْلِتُ مِنْهُمْ عَشَرَةٌ، وَلَا یهْلِکُ مِنْکُمْ عَشَرَةٌ.

«قتلگاه خوارج این سوی نهر است، به خدا سوگند از آنها جز ده نفر باقی نمی‌ماند، و از شما نیز ده نفر کشته نخواهد شد.

(منظور امام از «نطفه» آب نهر است که از فصیح‌ترین کنایه‌ها در رابطه با آب است.)

به هر حال سپاهیان امام علیه السلام به سوی آنها حرکت کرده و نزدیک ایشان رسیدند در این هنگام صدق کلام امام به ایشان روشن شد و دیدند که خوارج از پل رودخانه نگذشته‌اند و در این سوی رودخانه اردو زده‌اند.

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار، ج۳۳، ص۳۹۷.

[۲] سوره قصص، آیه ۴۹.

[۳] شخصیت علی‌علیه السلام، ص۱۲۲ - و کامل بان اثیر، ج۳، ص۳۴۵ - و ناسخ کتاب خوارج، ص۵۵۴.

سرزنش بزرگان کوفه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باآنکه کانون محبّت وایثار بود و کریمانه با دوست و دشمن برخورد می‌فرمود،

امّا پس از پایان جنگ جمل، آنان را که بدون عذر قابل توجّهی در جنگ شرکت نداشتند، مورد نکوهش قرار داد.

پس از پایان جنگ جمل امام علی علیه السلام وارد کوفه شد و در منزل جعدهٔ بن هبیرهٔ، (پسرِ خواهر خود) استقرار یافت، که بزرگان کوفه یک یک به دیدار امام می‌رفتند.

سلیمان بن صُرَد خزاعی چون در جنگ شرکت نکرد، وقتی وارد شد، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را سرزنش کرد و فرمود:

«ای سلیمان دچار شک و شبهه شدی، و از یاری ما سرباز زدی، چرا از یاری کردن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خودداری نمودی؟»

سلیمان عذرهای فراوان آورد و با نگرانی به مسجد جامع خدمت امام مجتبی علیه السلام رفت تا به گونه‌ای امام علی علیه السلام را از خود خشنود گرداند.

روز دیگر سعید بن قیس وارد مجلس امام شد، آن حضرت خطاب به او فرمود:

«جواب سلام تو را می‌دهم، گرچه از آن گروهی هستی که در جنگ شرکت نداشتی تا عاقبت کار مرا بدانی.»

سعید با عذر خواهی های فراوان اظهار داشت:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام من از دوستان شما و طرفداران شما هستم.

و روز دیگر جمعی از سران کوفه، «عبداللَّه بن معتم عبسی، و حنظلهٔ بن ربیع تمیمی، و محمّد بن مخنف» به همراه پدرش مخنف خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند که امام همگان راسرزنش نمود و فرمود:

«ما بَطَأَ بِكُمْ عَنّی وَ أَنْتُمْ أَشْرافُ قَوْمِكُمْ؟»

«چه چیزی شما را از شرکت در جنگ و یاری کردن من باز داشت؟ در حالیکه شما از بزرگان قوم خود می‌باشید؟» [۱] .

پس از سرزنش امام علی‌علیه السلام، هر یک تلاش کردند تا بگونه‌ای امام را خشنود سازند.

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ امیرالمؤمنین علیه السلام ج ۱ ص ۲۱۵.

سوگند دادن حاضران برای حق خویش

امام علی علیه السلام در مجامع مهاجر و انصار، در مسجد و در خانه‌هایشان، شرکت می‌کرد و خطاب به جمع حاضران می‌فرمود:

شما را به رسول اللَّه سوگند می‌دهم، آنها که در روز غدیر حاضر بودید و بیعت کردید، بپا خیزید و شهادت دهید.

جمعی بپا می‌خاستند و شهادت می‌دادند، و می‌گفتند:

حقّ با شماست، امّا شما بزرگوارید، صرف نظر کنید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الغدیر ج ۳ باب (مناشدهٔ).

سکه طلا

یکی از علماء بزرگوار نقل می‌کرد که متولّی نجف اشرف برایم می‌فرمود: یکروز یک هندی آمد جلوی صحن مولی علی(ع)، دستش را دراز کرد و چیزی گفت. دیدم یک سکه طلایی در دست او گذاشته شد. رفتم پیشش گفتم این سکه را با پول من عوض می‌کنی. مرد هندی با تعجب گفت برای چه؟ گفتم برای تبرک، با تعجب گفت مگر شما از این سکه‌ها نمی‌گیرید؟ من بیست سال است که هر روز یک سکه می‌گیرم.

علی(ع) ای جلوه ذات احدی

علی(ع) ای مظهر لطف صمدی

علی(ع) ای قبله عشاق جهان

علی(ع) ای آئینه لم یزلی

علی(ع) ای حافظ اسرار خدا

علی(ع) ای دُرّ یم لم یلدی

علی(ع) ای همسر زهرای بتول

علی(ع) ای گوهر بحر ازلی

علی(ع) ای باب امامان هدی

علی(ع) ای اصل نگین علوی

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

سزای اهانت

مَرّه قیس از اعیان و اشراف عرب و صاحب قبیله بزرگی بود. او یک‌صد هزار نفر لشکر مسلح داشت. مهمترین خصوصیت او دشمنی با آقا امیرالمؤمنین علی(ع)بود. او وقتی با خبر شد که مردم از اطراف و اکناف به زیارت قبر حضرت می‌روند. و به بارگاه حضرتش احترام می‌گذارند، خشمناک و عصبانی شد و گفت می‌روم و گنبد و بارگاهش را خراب کرده و قبر حضرتش را محو می‌نمایم.

او با لشکریانش به طرف نجف رفت. کسی هم جرأت مقابله با او را نداشت، بنابراین او بدون هیچ مقاومتی وارد شهر شد و با چکمه داخل حرم مقدّس گردید، وقتی به نزدیک صندوق مطهر رسید، ناگهان انگشت مبارک حضرت از شکاف صندوق بیرون آمد و با اشاره‌ای او را به دو نیم تقسیم نمود.

شعرای عرب و عجم پس از این واقعه اشعاری سرودند:

شاهی که به ضربت دو انگشت

چون مره قیس کافری کشت

جسد مَره چون قطعه سنگی شده بود، بدون اینکه قطره‌ای خون بریزد. او را از حرم بیرون آورده و در کنار دروازه نجف انداختند. و تا مدتها جسد در آنجا بود، هر حیوانی که به جسد می‌رسید، روی آن بول و کثافت می‌کرد. بالاخره بستگان او و یا دشمنان حضرت علی(ع)جسد را برداشته و او را دفن کردند.

دل اگر خدا پرستی در خانه علی(ع) زن

بجهان هر آنچه هستی در خانه علی(ع) زن

ز عدم رسی به هستی در خانه علی(ع) زن

بگذر ز خود پرستی در خانه علی(ع) زن

بنگر شه و گدا را چه غنی چه بینوا را

همه یکدل و صدا را همه بر سر آن لوا را

ز علی(ع) بجو خدا را که به اوست التجا را

علی(ع) کنز لافتی را دهد از کرم گدا را

بنگر خداپرستی در خانه علی(ع) زن

بود عین حق پرستی در خانه علی(ع) زن

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

سزای دروغ

مرحوم آیهٔ اللّه آشیخ علی(ع) اکبر نهاوندی رضوان اللّه تعالی علی(ع)ه در کتاب شریفش از مرحوم عالم جلیل القدر سید حسین بن سید حسن طالقانی رضوان اللّه تعالی علی(ع)هم نقل فرمود: شخصی که مذهب شیعه داشت و از اهل ایران بود به مکه رفته بود و از یک نفر سنّی که صراف بود پولی طلب داشت.

مرد سنّی بعد از چند وقت انکار کرد که تو هیچ مبلغی از من طلب نداری. شیعه ایرانی گفت: قسم بخور که من از تو پولی طلب ندارم.

مرد سنّی گفت: قسم می‌خورم به ابوبکر و عمر و عثمان که از مشایخ ثلاثه هستند تو از من پولی طلب نداری. مرد شیعه گفت: نه قسم بخور به آقا علی(ع) امیرالمؤمنین (ع) و این طور بگو: به آقا علی(ع) ابن ابی‌طالب تو از من پولی طلب نداری.

مرد سنّی گفت به علی(ع) ابن ابی‌طالب تو از من پولی نمی‌خواهی تا این را گفت در همان وقت زبان و دهن او بسته و گرفته شد.

شیر خدا و لنگر عرش خدا علی(ع) است

مرآت حق و آینه حق نما، علی(ع) است

در روز حشر شافع امّت محمّد است

باب النجاة سلسله انبیاء علی(ع) است

بعد از وجود اقدس خاتم، حبیب حق

بر کل جنّ و انس و ملك رهنما، علی(ع) است

اول رَجُل که دین محمد قبول کرد

و ان دومین زخمسه آل عبا علی(ع) است

نفس نبی و باب علوم محمد است

چارم نفر که رفته بزیر کساء علی(ع) است

گر افتخار دیگری از بهر او نبود

این افتخار بس که شه لافتی علی(ع) است

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

سوگند کذب

سید جلیل عالم عامل سید نصراللّه مدرس کربلائی نقل نمود: یك بنده خدائی چند گاو را نزدیك اعرابی بطور امانت سپرد. پس از برگشت مطالبه حقش را نمود ولی آن اعرابی انکار وقایع نمود. آن بنده خدا وقتی انکار اعرابی را دید خیلی ناراحت شد فکری نمود و به اعرابی گفت؛ پس بیا برویم نزد قبر آقا علی(ع)سوگند یاد کن که من گاوها را نگرفته‌ام آن وقت من با تو کاری ندارم. هر دو نزد ضریح آقا امیرالمؤمنین (ع) آمدند وقتی که بروضه مقدّس حضرت تشریف آوردند، آن اعرابی بدروغ سوگند یاد نمود. که این شخص از من گاوی طلب ندارد.

تا این جمله را گفت؛ تمام اعضاء بدن بی‌حس شده و نقش زمین گردید، مردم ریختند که او را حرکت دهند و از زمین بردارند نتوانستند تا اینکه آن مرد اعرابی اقرار به حقیقت نمود و از حضرت و آن مرد معذرت خواست تا توانست از زمین جدا گردد.

ای اسم نیکویت دوا

ای ذکر دلجویت شفا

ای مظهر لطف خدا

جانم علی(ع) جانم علی(ع)

راز و نیاز من توئی

سوز و گداز من توئی

آگه بر از من توئی

جانم علی(ع) جانم علی(ع)

از هجر تو دارم بسی

ای دوست دارم مطلبی

باز آمرا برسر شبی

جانم علی(ع) جانم علی(ع)

ای جان جانانم علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

سید حمیری

در جلد دوّم الغدیر صفحه دویست و هفتاد و چهار از عون نقل می‌کند: که سید اسماعیل حمیری در مرضی که بهمان مرض فوت کرد. بعیادتش رفتم. عده‌ای از همسایه‌های عثمانی مذهبش هم آمده بودند، سید اسماعیل معروف به سید حمیری مردی خوش صورت و گشاده رو بود. وقتی که من وارد شدم در حال احتضار بود. در این موقع نقطه سیاهی در پیشانیش ظاهر شد، کم کم زیاد شد تا اینکه تمام صورتش را فرا گرفت.

شیعیان حاضر در مجلس از این پیشامد محزون شدند و بر عکس ناصبی‌ها و سنّی‌ها خوشحال، و شروع بسرزنش کردند چیزی نگذشت که از همان محل نقطه سیاه یک روشنی پدیدار گردید.

(بنقل دیگر در همان کتاب صفحه دویست و هفتاد و سه) سید وقتی که تمام صورتش سیاه شد سه مرتبه گفت: اَهکَذا یفْعَلُ بِاَوْلِیائِکَ یا علی(ع) آیا با دوستان و محبین خودت اینطور معامله می‌شود یا علی(ع). در این موقع نقطه سفیدی در صورتش پیدا شد. رفته رفته زیاد شد تا تمام صورت سید نورانی گشت و زبان او باز شد. شروع به لبخند نمود و این شعر را در همانحال گفت:

کَذَّبَ الزّاعمونُ اَنَّ علی(ع)ا

لَنْ ینْجی مُحِبَّهُ مِن هنات

دروغ گفتند آن کسانیکه خیال می‌کنند علی(ع)دوستانش را از گرفتاریها نجات نمی‌دهد.

سوگند به خدا داخل بهشت شدم و خداوند تمام گناهم را بخشید اینک ای دوستان و ای محبین آقا علی(ع)، شاد باشید و آن آقا را تاهنگام مرگ دوست بدارید و پس از او فرزندانش را یکایک با صفاتیکه برای آنها معین شده تشخیص دهید و نسبت به آن بزرگوار نیز ولایت پیدا کنید.

تا زدم باده ز پیمانه تو یا مولا

شده‌ام عاشق و دیوانه تو یا مولا

از همان روز که تر شد لبم از باده عشق

ساکنم بر در میخانه تو یا مولا

مست جام تو چنانم که شب و روز کنم

سجده بر تربت خمخانه تو یا مولا

شده‌ام رند و خراباتی و پیمانه بدست

ز صفای لب پیمانه تو یا مولا

هیچ سودا نکنم سلطنت عالم را
به گدائی در خانه تو یا مولا
شمع بزم همه رندان قلندر گردد
هرکسی شد پَرِ پروانه تو یا مولا
تا نگردم ز تو یک لحظه جدا پیچیدم
زلف خود را بدم شانه تو یا مولا
منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

سرای سرقت

مرحوم عالم جلیل القدر حضرت آیهٔ اللّه شیخ علی(ع) اکبر نهاوندی رضوان اللّه تعالی علی(ع)ه در کتاب شریف خزینهٔ الجواهر صفحه ششصد و یک از یکی از ثقات ساکن نجف اشرف نقل فرموده‌اند که زنی بزیارت آقا امیرالمؤمنین علی(ع)آمد که جهت خرج و مخارج خود دوازده تومان آورده بود، اتفاقا بعد از چند روز رفیقش و همسفرش پولهایش را به سرقت برد.
آن زن بیچاره وقتی که آمد جهت مخارج روزانه‌اش پول بردارد دید پولی در کار نیست خیلی منقلب و مضطرب شده. خدایا در این شهر غریب و بی‌کس چه کار کنم؟! خدایا من فردی آبرومندم، بفریادم برس، خلاصه راه چاره را در این دید که خدمت فریادرس بیچارگان آقا علی(ع)برود و خواسته‌اش را با آقا امیرالمؤمنین (ع) در میان گذارد.
زن درمانده آمد حرم آقا علی(ع)و کنار ضریح و عرض می‌کند یا علی(ع) پولها را به هزار مشقّت و سختی بدست آوردم که بزیارت شما بیایم و حال در این شهر غریب و وامانده‌ام... و الان این پول را از شما می‌خواهم.
بعد از درد دل به خانه برگشت دید همسفرش دست و پایش شل و فلج و دهانش کج گردیده. زن ناراحت شده و از همسفرش پرسید چه شده چرا اینطوری شدی؟
گفت بیا پولت را بگیر که علی(ع)مرا زد. بیا و مرا ببخش، آن زن پولها را گرفت و آن زن سارقه را بخشید و از آن پول استری خرید که در صحن مقدّس آقا علی(ع)آب بکشد و قدری را خرج کرد.
زن سارقه توبه نمود و بوسیله توسل به حضرت علی(ع)شفا یافت.
دم همه دم علی(ع) علی(ع)، بحر کرم علی(ع) علی(ع)
صاحب دم علی(ع) علی(ع)، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)
آئینه خدا نما، یاور کل انبیاء
نفس نفیس مصطفی، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)
منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

سگ دربار

نادر شاه در سفری که به نجف اشرف مشرف شد درب صحن مطهر آقا امیرالمؤمنین (ع) که رسید دستور داد زنجیری به گردنش بیندازند و او را داخل صحن کنند (زیرا می‌گفت من سگ دربار علی(ع)هستم و می‌خواهم مانند سگ وارد حرم مطهر علی(ع)بشوم).
زنجیر را به گردن انداخت امّا کسی جرئت نکرد آنطوری که خودش دستور داده بود او را ببرند.

ناگهان دیدند شخصی آمد و بدون تأمّل سر زنجیر را گرفت و به همان حال داخل صحن مطهّر نمود.

پس از آن هر چه پی آن نفر گشتند او را نیافتند.

بعد تصمیم گرفت گنبد مطهر را طلا کند از او خواستند که چه نقشی روی گنبد نقش کنند.

نادرشاه گفت بنویسید یدالله فوق ایدیهم.

فردای آن روز وزیر گفت گمانم این کلمه الهامی است از جانب خدا اگر قبول ندارید دو مرتبه از سلطان سؤال کنید.

رفتند حضور نادر پرسیدند روی گنبد را چه امر فرمودید نقش کنیم؟

نادرشاه گفت: همانکه گفتم.

نقش دیوار حقیقت نام نیکوی علی(ع)ست

تا قیامت خانه حق روشن از روی علی(ع)ست

چون رخ نیکوی او را کعبه حق شد برون

کس نداند، چشم عالم خیره بر خوی علی(ع)ست

این علی(ع) در هر کجا مشکل گشای عالمی است

قلب عالم چاك چاك از تیغ ابروی علی(ع)ست

ای صبا بگذر ز کوی دوست چون عاشق نگر

در بیابان نجف کانجا سر کوی علی(ع)ست

در بهشت آرزویت کوثر لعلش بجو

نخل طوبایش برخ چون سرو دلجوی علی(ع)ست

هر کجا صحن و سرایش در نظر آمد ترا

هر گلی بر چشم دل دیدی گل و بوی علی(ع)ست

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

سر در علی(ع)

بر سر در حرم آقا علی(ع)نوشته شده

علی(ع) حُبُّهُ جُنَّه

قَسیمُ النّارِ وَ الجَنَّهْ

وَصِی الْمُصْطَفی حَقا

اِمامُ الاِنْسُ وَ الْجِنَّهْ

دوستی آقا علی(ع)باعث نجات است تقسیم کننده آتش وبهشت است وصی و جانشین بلافصل خاتم الانبیا محمد مصطفی (ص) است اما م پیشوای تمام بشر و جن و همه است.

حضرت (ص) فرمود علی(ع) قسمت کننده بهشت و آتش است. چون روز قیامت صراط نصب گردد بر لب جهنم کسی از روی او نمی گذرد مگر آنکس که با او نامه ای از ولایت علی(ع) بن ابی‌طالب (ع) باشد.

و از طریق عامه و شیعه از پیغمبر است که فرمود: کسی از روی صراط نمی گذرد مگر جوازی از آقا علی(ع)داشته باشد.

علی(ع) پیروز میدانها علی(ع) شبگرد ویرانها

علی(ع) مافوق انسانها علی(ع) مطلوب هر طالب
علی(ع) حُبُّهُ جُنَّه امامُ الاِنْسِ والجِنَّهٔ
قَسیمُ النّار و الجَنَّهٔ نبی را اولین نایب
نگر بربت شکن حیدر، به روی دوش پیغمبر
بود یک روح و دو پیکر، عیان زین منظر جالب
اگر مظلوم شد قرآن، بُوَد مظلوم اوّل او
که خود معنای قرآن است و قرآن را بُوَد کاتب
شگفت از قدرت صبرش که پیش چشم عین اللّه
حریم عصمت اَللّه را، بسوزاند یکی غاصب
حسانا پرده از این راز عالم سوز، بردارد
چو آید حجّت آل محمّد، مهدی غایب
منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

سنت پیغمبر

(و محمد افلا تضیعوا سنهٔ) سفارش دیگرم این است که ای مسلمانان سنّت و روش نیک پیغمبر (ص) را ضایع نگذارید، واجبات و مستحباتی که معین فرمود بجا آورید و محرمات و مکروهاتیکه بیان کرده ترک کنید این احکام تنظیم کننده و تأمین کننده سعادت و راحتی دنیا و آخرت شما است.

اگر می‌خواهید در همین دنیا خوش باشید دیندار باشید اگر کسی رعایت احکام خدا را بکند راستی عیشش تاءمین می‌شود مطلبی است که با تجربه برای هر کسی ثابت می‌گردد ای شیعیان علی(ع)نمازهای پنجگانه را به وقت بخوانید و رابطه خود را با خالق خود محکم کنید فریب دنیا را نخورید ریا نکنید دروغ نگوئید تهمت نزنید غیبت نکنید دست افتاده بگیرید.

آسمان بهر علی(ع) خون گریه کن
ای زمین با قلب سوزان گریه کن
هیچکس همچون علی(ع) مظلوم نیست
کس چو او از حق خود محروم نیست
آنکه نخل دین نموده بارور
کشته شد زهرای او در پشت در
آنکه شد از همّت او زنده دین
شد زجور دشمنان خانه نشین
منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

ساده زیستی در اسلام

شریح قاضی [۱] می‌گوید:

خانه‌ای را به هشتاد دینار خریدم، به نام خود قباله کردم و گواهان بر آن گرفتم.

خبرش به امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید، مرا احضار کرد و فرمود:

ای شریح! شنیده‌ام خانه‌ای به هشتاد دینار خریده‌ای و بر آن قباله نوشته و چند نفر گواه گرفته‌ای؟!

گفتم: آری، درست است.

امام علیه‌السلام نگاه خشمگین به من کرد و فرمود:

شریح از خدا بترس به زودی کسی (عزرائیل) به سوی تو خواهد آمد که نه به قباله‌ات نگاه می‌کند و نه به امضای آن گواهان اهمیت می‌دهد و تو را از آن خانه، حیران و سرگردان خارج می‌کند و در گودال قبرت می‌گذارد.

ای شریح! خوب تأمل کن! مبادا این خانه را از مال دیگران خریده باشی و بهای آن را از مال حرام پرداخته باشی که در این صورت، در دنیا و آخرت خویشتن را بدبخت ساخته‌ای.

سپس فرمود:

ای شریح! آگاه باش! اگر وقت خرید خانه نزد من آمده بودی برای تو قباله‌ای می‌نوشتم که به خرید این خانه حتی به یک درهم هم رغبت نمی‌کردی؛ من این چنین قباله می‌نوشتم:

این خانه‌ای است که بنده خوار و ذلیل، از شخص مرده‌ای که آماده کوچ به عالم آخرت است، خریداری کرده که در سرای فریب (دنیا)، در محله فانی شوندگان و در کوچه هلاک شدگان قرار دارد، که چهار حد است:

حد اول آن؛ به پیشامدهای ناگوار (آفات و بلاها) منتهی می‌شود.

و حد دوم؛ به مصیبتها (مرگ عزیزان و...) متصل است.

و حد سوم؛ به هوسهای نفسانی و آرزوهای تباه کننده اتصال دارد.

و حد چهارمش؛ شیطان گمراه کننده است و درب این خانه از حد چهارم باز می‌گردد.این خانه را شخص فریفته آرزوها از کسی که پس از مدت کوتاهی می‌میرد به مبلغ خارج شدن از عزت قناع و داخل شدن در پستی دنیاپرستی خریده است... [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] شریح مردی بود کوسه که مو در صورت نداشت؛ بسیار هوشیار و زیرک بود و شناخت عجیبی در امور قضایی و حل و فصل اختلاف مردم داشت. نخست عمر بن خطاب او را برای کوفه قاضی قرار داد و در آن دیار به قضاوت اشتغال داشت. امیرالمؤمنین خواست او را عزل نماید، اهل کوفه اعتراض کردند و گفتند: نباید شریح را عزل کنی، زیرا او را عمر نصب کرده است و ما با این شرط با تو بیعت کردیم که آنچه ابوبکر و عمر انجام داده‌اند تغییر ندهید!

هنگامی که مختار ثقفی به حکومت رسید، او را از کوفه به دهی که همه ساکنین آن یهودی بودند تبعید نمود و چون حجاج حاکم کوفه گشت او را به کوفه آورد با این که پیر و سالخورده بود، دستور داد به قضاوت مشغول گردد ولی شریح عذر خواست و عذرش پذیرفته شد.

داستانی از او نقل شده، می‌گویند:

شریح مدتی در نجف اشرف ساکن بود وقتی که به نماز و عبادت می‌پرداخت، روباهی می‌آمد و در اطراف او بازی می‌کرد و فکر او را پرت می‌نمود. (البته در محلی بیرون از شهر) این قضیه مدتی تکرار شد تا این که شریح آدمکی درست کرد و در جایی گذاشت، پس از آن روباه می‌آمد کنار آدمک (به خیال این که آدم واقعی است) بازی می‌کرد. یک وقت شریح از پشت سر آن روباه آمد و او را گرفت. به این جهت در میان عرب ضرب المثل ماند که می‌گفتند: شریح ادهی من الثعلب (شریح از روباه زیرکتر و حیله بازتر است) شریح هفتاد و پنج سال قاضی بود و دو سال آخر عمر بر کنار ماند و در سن صد و بیست سالگی از دنیا رفت.

[۲] بحار: ج ۳۳ ص۴۵۸ و ج ۴۱ ص۱۵۵ و ج ۷۷ ص۲۷۹.

سیاست علی با سایر سیاستمداران فرق دارد

پس از به خلافت رسیدن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، آن حضرت به کلیه فرمانداران و استانداران اطراف نامه‌هایی نوشت و همه را به بیعت خود فرا خواند.

از جمله این اشخاص معاویهٔ بن ابوسفیان بود، که علی علیه‌السلام او را به مدینه احضار کرد.

چون نامه آن سرور به معاویه رسید، و دانست که در خلافت «علی» جایگاهی نخواهد داشت، لذا او نیز نامه‌ای با مطالب و محتوای دروغین به زبیر بن العوام نوشت، و در آن، نام زبیر را به عنوان امیرالمؤمنین درج کرد، و به طور غیر واقع گزارش نمود که: من از مردم شام برای تو بیعت گرفته‌ام و همگی با رغبت خود این امر را پذیرفته‌اند، و بدان که پس از تو نیز با طلحهٔ بن عبیدالله بیعت کرده‌اند شما سعی کنید به عنوان خونخواهی عثمان با پسر ابوطالب به مخالفت برخاسته، و نگذارید او بر شهرهای کوفه و بصره مسلط گردد.نامه معاویه به زبیر رسید، او در پوست خود نمی‌گنجید، و هرگز احتمال خلاف نمی‌داد، و خیلی خوشحال بود، و مضمون نامه را به طلحهٔ اطلاع داد، و سپس به همراهی او پرچم مخالفت با علی را برافراشت و جنگ جمل را پیش آوردند.

طلحه و زبیر با اینکه نخستین افرادی بودند که با امیرالمؤمنین بیعت کرده بودند، و از دشمنان سرسخت عثمان به شمار می‌آمدند و حتی نمی گذاشتند جنازه وی پس از کشته شدنش دفن شود، ولی مع الاسف با صدو هشتاد درجه چرخش به بهانه خونخواهی او دست به مخالفت علی زده ، و باعث کشته و شهید گشتن هزاران نفر گردیدند!

علی علیه‌السلام چون آنان را در صحنه نبرد دید، از طریق عبدالله بن عباس به زبیر پیغام داد که: پسر دایی‌ات (علی) می گوید: چرا تا به حال ما را تأیید کرده‌ای و همیشه پشتیبان ما بودی، ولی اکنون دست به مخالفت ما می‌زنی؟ مگر چه پیش آمدی ناگوار تحقق یافته است؟

و سپس او را احضار فرمود و حدیثی را از پیامبر خدا به او متذکر گردید که رسول خدا فرموده بود:یا زبیر! تو روزی با علی به مقابله می‌پردازی، ولی این را بدان که تو در این میدان ظالم و ستمگری!

زبیر چون این را بشنید، دست از جنگ برداشت، و راه به بیرون از جنگ و کشتار برگرفت... [۱] .

در این قضیه تاریخی سیاست علی از دیگران مشخص گردیده، و در حالی که دیگران دروغ می گویند، تحریک نادرست و خطرناک می کنند، برای رسیدن به منصب و مقام، کشته شدن دیگران در سیاست آنان توجیه می گردد... ولی سیاست علی علیه‌السلام از راه عاطفه و محبت و یاد کردن از جنبه‌های مثبت در گذشته ، دشمن را به سر عقل می‌آورد، و از میدان جنگ به در می کند...

خلاصه سیاست علی در متن دین بود، و از قرآن و سنت اتخاذ می گردید، و هرگز از آنها تجاوز نمی کرد، و هر کجا تزاحمی پیش می‌آمد، دینش را بر سیاستهای غلط و قلدری ترجیح می‌داد، چنانچه خود می‌فرمایند:

«انی لعالم بما یصلحکم ، و یقیم اودکم ، ولکنی والله لااری اصلاحکم بافساد نفسی».

من می‌دانم چگونه شما را اصلاح نمایم و کجی‌ها و مخالفتهای همه‌تان را برطرف کنم، ولی سوگند به خدا هرگز در این راه به خاطر اصلاح و آرام ساختن شما، من خویشتن را تباه نمی کنم! [۲] .

و در تاریخ آمده است که چون ابن‌ملجم مرادی لعنهٔ الله علیه از یمن به کوفه آمد، و پیشگویی آن حضرت را شنید، به خدمت آن بزرگوار آمد و گفت:

«یا امیرالمؤمنین اعیذک بالله ، هذه یمینی و شمالی فاقطعهما او فاقتلنی، فقال علی علیه‌السلام! فکیف اقتلک ولا ذنب لک الی، ولو

اعلم انک قاتلی لم اقتلک» [۳] .

یا امیرالمؤمنین! من به خدا پناه می‌برم که قاتل تو باشم، اینها دستهای من است در اختیار شما، یا آنها را قطع کن، و یا مرا به هلاکت برسان!! علی فرمود:چگونه تو را بکشم که مرتکب جنایتی نشده‌ای، ولو من بدانم که تو قاتل من، من تو را نمی‌کشم!!

آیا در دنیای گذشته و تاریخ معاصر سراغ دارید که سیاستمداری با داشتن امکاناتی، با دشمن توطئه‌گر و قاتلش چنین کند؟ آیا در نظام سیاسی، عقل می‌پذیرد که کسی محور قدرت باشد، ولی با قاتلش چنین معامله‌ای داشته باشد؟ مگر هزینه‌های گزاف در دنیای کنونی برای سازمانهای اطلاعاتی و جاسوسی مصرف نمی‌گردد؟! و دهها و صدها سؤال و جوابی که سرانجام باید گفت: علی با دیگر سیاستمداران فرق دارد... [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] تمام مطالب مذکور در منابع زیر موجود است: خطبه‌های۸ و۳۱ ص ۶۰ و۱۰۶ نهج‌البلاغه فیض الاسلام، شرح ابن ابی‌الحدید ج۱ ص ۲۳۰ به بعد و ج۲ ص۱۵۸ و۱۶۲ به بعد و ج ۱۰ ص ۶ و ج۱۱ ص۱۶ بحارالأنوار ج۳۲ ص۵ به بعد و ص۲۴.

[۲] نهج‌البلاغه خ۶۸ فیض الاسلام ص۱۶۳ و۱۶۴.

[۳] محجهٔ البیضاء ج۴ ص۱۹۷.

[۴] نقل از آفتاب ولایت، ص۱۲۹-۱۲۷.

سوء قصد نافرجام به جان علی

علی علیه‌السلام پس از غصب خلافتش به طور معقول به مبارزه پرداخت، و در بحث‌ها و محاجه هایش در مجامع عمومی و خصوصی خلیفه را محکوم کرد، و عکس العمل آن در میان مردم مسلمان مشهود بود...

خلیفه با توجه به این که ایمان قوی نداشت تا او را از تصمیمات خلاف شرع و تضییع حقوق مردم جلوگیری نماید، از این جهت نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که دارای آن همه فضایل بی‌نظیر بود، حساسیت نشان می‌داد، و وجود وی را تحمل نمی‌کرد!! وفات فاطمه علیهماالسلام و دفن آن حضرت که بنا به وصیتش به طور مخفی انجام گرفت، و به خلیفه و دار و دسته‌اش اطلاع داده نشد، و شبانه مراسم دفن انجام گردید، باعث اندوه فراوان مردم، و اعتراض آنان به دستگاه خلافت گردید، و گفتند: شما کاری نمودید که یگانه دختر پیامبر با دل پر و ناراحتی از شما، از دنیا برود. [۱] .

این جریان نیز بر شدت عداوت دستگاه خلافت افزود، و خلیفه دوم برای جبران حیثیت به باد رفته خودشان تصمیم گرفت نبش قبر نموده، و پیکر فاطمه را بیرون آورده، و مراسم نماز و غیره از طریق خلیفه انجام گردد، ولی امیرالمؤمنین فرمود: به خدا سوگند در این صورت زمین را با خون شما سیراب می‌کنم... و آنان یقین کردند که علی علیه‌السلام در این موضوع تحمل نخواهد کرد... و لذا با بی‌آبرویی به عقب نشسته و توطئه خطرناکی را پی‌ریزی کردند...

ابوبکر و عمر در یک جلسه فوق محرمانه، خالد بن ولید را احضار نمودند و به او گفتند:

خالد! امنیت دستگاه خلافت ایجاب می‌کند که کار بسیار بزرگی را به تو واگذار کند، ولی دقت کن که آن را با هوشیاری کامل انجام دهی.

خالد بن ولید: شما هر چه فرمان دهید، اطاعت می‌کنم، اگر چه کشتن علی باشد!!عمر: نظر ما جز این نیست!

خالد: چه موقع دوست داری این فرمان شما اجرا گردد؟

ابوبکر: هنگام نماز صبح به نماز بیا، و در کنار او قرار گیر و چون سلام نماز را گفتم، مأموریت خود را هر چه سریعتر انجام ده.

در این هنگام اسماء بنت عمیس که همسر ابوبکر بود، و سخنان آنان را از پشت پرده گوش می‌کرد به کنیزش گفت: برو به خانه علی علیه‌السلام و این آیه را بخوان که:

«ان الملاء یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین» یعنی این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته‌اند فورا خارج شو که من خیره خواه تو هستم. [۲] .

چون کنیز پیغام را رساند، امیرالمؤمنین با اطمینان خاطر فرمود: کشنده ناکثین و مارقین و قاسطین چه کسی خواهد بود؟ [۳] .

نماز صبح برگزار شد، و خلیفه امامت آن را به عهده گرفت، و خالد بن ولید در حالی که با شمشیرش در کنار علی علیه‌السلام قرار گرفته بود، منتظر پایان یافتن نماز و گفتن السلام علیکم ابوبکر گردید...

از سوی دیگر، خلیفه عاقبت کار و شورش مردم، و کشتن علی علیه‌السلام را در جولان ذهنش می‌گذرانید، و نتیجه کار را می‌سنجید، و مرتب تشهد نماز تکرار می‌کرد، سرانجام گفت:

لا یفعلن خالد ما امرته یعنی خالد آنچه را که به وی دستور داده‌ام، انجام ندهد. و بعد از سلام نماز را گفته و به پایان رسانید.

علی علیه‌السلام خطاب به خالد گفت: ابوبکر تو را به چه مأموریتی دستور داده بود؟

خالد: کشتن تو!!

علی علیه‌السلام: آیا این مأموریت را انجام می‌دادی؟

خالد: بلی، به خدا سوگند، اگر پیش از سلام دستورش را نقض نکرده بود، تو را می‌کشتم!!

علی علیه‌السلام با دست مبارکش گلوی خالد بن ولید را فشار داد، او لباسهایش را نجس کرد، و قوه ماسکه را از دست داد، در حالی که «خالد» زیر فشار علی علیه‌السلام دست و پا می‌زد، مردم حاضر گریه می‌کردند، و توطئه‌های دستگاه خلافت را محکوم می‌نمودند...

ابوبکر می‌گفت: عمر! این رسوایی نتیجه فکر شوم تو است، و عمر می‌گفت: به خدا قسم علی علیه‌السلام خالد را می‌کشد... و مردم هر چه التماس کردند علی دست از خالد برنداشت...

ابوبکر و عمر به دنبال عباس بن عبدالمطلب فرستادند، تا از طریق وی علی علیه‌السلام را از کشتن خالد منصرف سازند. عباس عموی پیامبر و علی علیه‌السلام آمد، و حضرت را به قبر پیامبر متوجه ساخته، و عرض کرد: تو را به صاحب این قبر دست از خالد بردار. علی علیه‌السلام دست خود را برداشت، و خود را کنار کشید.

بنی‌هاشم و دوستان علی علیه‌السلام شمشیرها را کشیده، همراه با ضجه و ناله زنان و فرزندان به حمایت علی علیه‌السلام برخاسته، ولی حضرت همه را آرام ساخت...

این قضیه که به طور مفصل‌تر در کتابهای شیعه آمده است، یکی از عیوبات بزرگ خلفای اول و دوم است که دهم صلاحیت آنان را نشان می‌دهد، و ابن ابی‌الحدید آن را به عنوان یکی از «مطاعن» ابوبکر نقل می‌نماید. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] والصحیح عندی انها ماتت علی ابی‌بکر و عمر، وانها اوصت الا یصلیا علیها نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ج۶ ص ۵۰.

[۲] سوره قصص آیه ۲۰.

[۳] این کلمه‌ها اصطلاحی است که به ترتیب در مورد سپاه مخالف جنگهای «جمل» و «نهروان» و «صفین» بکار می‌رود.

[۴] الغدیر، ج۱۷ ص۲۲۲ و۲۲۳ طعن ۱۲ احتجاج طبرسی ج۱ ص۱۱۷ و ۱۱۸ اسرار آل محمد ص۱۰۲ بحارالأنوار، ج۲۸ ص۳۰۵ و ج۴۷ ص.۳۶۵ نقل از آفتاب ولایت، ص۲۳۲ -۲۲۹.

سفره افطار

ام‌کلثوم دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گوید:

در شب نوزدهم ماه رمضان دو قرص نان جو، یک کاسه شیر و مقداری نمک در یک ظرف برای افطار خدمت پدرم آوردم. وقتی نمازش را به اتمام رساند، برای افطار آماده شد.

هنگامی که نگاهش به غذا افتاد به فکر فرو رفت. آنگاه سرش را تکان داد و با صدای بلند گریست و فرمود:

عزیزم! برای افطار پدرت دو نوع خورش (شیر و نمک)، آن هم در یک ظرف آماده ساخته‌ای؟

تو با این عمل می‌خواهی فردای قیامت برای حساب در محضر خداوند بیشتر بایستم؟من تصمیم دارم همیشه دنباله رو برادر و پسر عمویم رسول خدا صلی الله علیه و آله باشم.

هرگز برای آن حضرت دو نوع خورش در یک ظرف آورده نشد تا آنکه چشم از جهان فرو بست.

دخترم عزیزم! هر کس در دنیا خوردنیها، نوشیدنیها و لباسهایش از راه حلال و پاک تهیه گردد، روز قیامت در دادگاه الهی بیشتر خواهد ایستاد و چنانچه از راه حرام باشد علاوه بر بیشتر ایستادن عذاب هم خواهد داشت زیرا که در حلال این دنیا حساب و در حرام آن عذاب است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۴۲ ص_۲۷۶ نقل از داستانهای بحارالانوار، ج ۲ ص۴۵.

سخن پیامبر بعد از دفن، در مسجد قبا

روزی ابوبکر و امیرالمؤمنین، علی علیه السلام در محلّی یکدیگر را ملاقات کردند.

ابوبکر گفت: حضرت رسول، پس از جریان غدیر خم چیز خاصّی درباره شما نفرمود، امّا من بر فضل تو شهادت می دهم؛ و در زمان آن حضرت نیز بر تو به عنوان امیرالمؤمنین سلام کرده ام.

و اعتراف می کنم که حضرت رسول درباره تو فرمود: تو وصی و وارث و خلیفه او در خانواده اش می باشی، ولی تصریح نفرمود که تو خلیفه بعد از او در امّتش باشی.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام اظهار داشت: ای ابوبکر! چنانچه رسول خدا صلوات اللّه علیه را به تو نشان دهم و ایشان تو را بر خلافت من در بین امّتش دستور دهد، آیا می پذیری؟

ابوبکر گفت: بلی، اگر رسول خدا با صراحت بگوید، من کنار خواهم رفت.

امام علی علیه السلام فرمود: پس چون نماز مغرب را خواندی، نزد من بیا تا آن حضرت را به تو نشان دهم.

همین که ابوبکر آمد، با یکدیگر به سمت مسجد قبا حرکت کردند و وقتی وارد شدند؛ دیدند که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله رو به قبله نشسته است؛ و خطاب به ابوبکر کرد و فرمود:

ای ابوبکر! حقّ مولایت، علی را غصب کرده ای و جائی نشسته ای که جایگاه انبیاء و اوصیاء آن ها است؛ و کسی غیر از علی استحقاق آن مقام را ندارد چون که او خلیفه من در اُمّتم می باشد و من تمام امور خود را به او واگذار کرده ام.

و تو مخالفت کرده ای و خود را در معرض سخط و غضب خداوند قرار داده ای، این لباس خلافت را از تن خود بیرون بیاور و تحویل علی ابن ابی طالب ده، که تنها شایسته و حقّ او خواهد بود وگرنه وعده گاه تو آتش دوزخ می باشد.

در این هنگـام ابوبکر بـا وحشت تمام از جای برخاست و به همراه امیرالمؤمنین علی علیه السـلام از مسـجد خارج گردیـد و تصـمیم گرفت تا خلافت را به آن حضرت واگذار نماید.

ولی در مسیر راه، رفیق خود، عمر را دید و جریان را برایش تعریف کرد، عمر گفت: تو خیلی سُـست عقیده و بی اراده هستی، مگر نمی دانی که آن ها ساحر و جادوگر هسـتند، باید ثابت قدم و پابرجا باشـی، به همین جهت ابوبکر از تصمیم خود منصرف شد؛ و با همان حالت از دنیا رفت [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ۲۱ الخرایج و الجرایح: ج ۲، ص ۸۰۶، ح ۱۵ و ۱۶، ارشاد القلوب: ص ۲۶۴.

در این باره روایات بسیاری به همین مضمون از امام باقر و امام صادق علیهما السلام و نیز از طریق اهل سنّت وارد شده است که همه آن را با اختلاف جزئی آورده اند.

سه کار مشکوک و مقبول

عبداللّه بن عبّاس حکایت کند:

در یکی از روزها مقدار سیصد دینار به عنوان هدیه، خدمت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله داده شد و حضرت تمامی آن ها را به علی بن ابی طالب علیه السلام عطا نمود.

سپس ابن عبّـاس افزود: امـام علی علیه السـلام اظهار داشت: من آن سـیصد دینار را گرفته و خوشـحال شـدم و با خود گفتم: امشـب مقـداری از آن هـا را در راه خـدا صـدقه می دهم تـا خداونـد قبول فرمایـد؛ و چون نمـاز عشـاء را پشت سـر پیغمبر خـدا به جماعت خواندم، یک صد دینار آن ها را به زنی درمانده دادم.

چون صبح شد، مردم گفتند: دیشب علی بن ابی طالب صد دینار به فلان زن فاجره؛ داده است.

با شـنیدن این سـخن بسـیار غمگین و ناراحت شدم و با خود عهد کردم که جبران نمایم، لذا هنگام شب بعد از نماز عشاء یک صـد دینار دیگر از آن پول ها را به مرد رهگذری دادم.

چون صبح شـد، مردم گفتنـد: دیشب علی بن ابی طـالب صـد دینار به مردی دزد کمک کرده است؛ و من خیلی ناراحت و افسـرده خاطر گشتم و با خود گفتم: به خدا قسم! امشب صد دینار باقی مانده را به کسی صدقه می دهم که مقبول خداوند قرار گیرد.

این بار نیز هنگام شب، پس از نماز عشاء به جماعت حضـرت رسول صـلوات اللّه علیه از مسجد خارج گشتم و صد دینار باقی مانده را به مردی رهگذر دادم.

وقتی که صبح شد مردم گفتند: دیشب علی بن ابی طالب، صد دینار به مرد ثروتمندی کمک کرده است.

بسیار غمگین شدم و نزد پیامبر خدا رفتم؛ و جریان را برای حضرتش بازگو کردم.

حضرت رسول فرمود: این جبرئیل علیه السلام است؛ که می گوید: خداوند صدقات تو را پذیرفته است.

و می گوید: آن صد دیناری را که به آن زن فاجره دادی؛ چون به منزل خود آمد، توبه کرد و آن صد دینار را سـرمایه زندگی قرار داد و هم اکنون دنبال مردی است که با او ازدواج نماید.

و آن صـد دیناری را که به آن مرد دزد دادی، او نیز وقتی به منزل آمد، از کارهای زشت خود توبه کرد و آن پول ها را سـرمایه ای برای کسب و تجارت خویش قرار داد.

و همچنین آن صـد دینـاری را که به مرد ثروتمنـد دادی؛ چنـدین سـال بود که زکـات و خمس اموال خود را نمی داد، پس وقتی به

منزلش آمـد، با خود گفت: وای بر تو! این علی بن ابی طالب است، با این که مال و اموالی نـدارد؛ این چنین صدقه می دهد و انفاق می کنـد! ولی من بایـد با این همه ثروتی که دارم از مستمندان دریغ می دارم، من بایـد همانند علی بن ابی طالب به دیگران کمک نمایم و زکات و خمس اموال خود را بپردازم.

سپس فرمود: بنابراین، کارهای تو مقبول خداوند متعال قرار گرفته است و این آیه شریفه:

(رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَةٌ عَنْ تَراضٍ...) [۱]، در شأن و منزلت تو نازل گردید. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره نور: آیه ۳۷.

[۲] مستدرک الوسائل: ج ۷، ص ۲۶۷، ح ۱۶.

سخن گفتن با خورشید

در کتب مختلف، از راویان متعدّدی همانند سلمان فارسی، عمّار یاسر، ابوذر غفاری، عبداللّه بن مسعود، عبداللّه بن عبّاس و... آورده اند که چون خداوند متعال، مکّه را توسّط پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و فداکاری امام علی بن ابی طالب علیه السلام فتح کرد.

پیش از آن که حضرت رسول صلوات اللّه علیه عازم و آماده جنگ هَوازن گردد، در حضور جمعی خطاب به علی علیه السلام نمود و اظهار داشت: ای علی! برخیز و به همراه اصـحاب در گوشه ای از قبرسـتان بقیع وارد شـده و هنگامی که خورشـید طلوع نمایـد، با وی مکالمه کن و سخن بگو.

علی بن ابی طالب علیه السـلام طبق دسـتور حضـرت رسول صـلوات اللّه علیه بلند شد و به همراه بعضـی از اصـحاب به قبرسـتان بقیع رفت و چون خورشید طلوع کرد؛ آن را مخاطب قرار داد و گفت:

«السّلام علیک ایها العبد الدّائر فی طاعهٔ ربّه».

و خورشید جواب سلام حضرت علی صلوات اللّه علیه را این چنین پاسخ گفت:

«و علیک السّلام یا اخا رسول اللّه و وصیه و حجّهٔ اللّه علی خلقه».

بعد از آن، مولای متّقیان علی علیه السلام به شکرانه چنین کرامت و عظمتی که خداوند متعال عطایش فرموده بود سر بر خاک نهاد و سجده شکر به جای آورد.

سپس حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله او را گرفت و بلنـد نمود و فرمود: ای حبیب من! تو را بشـارت بـاد بر این که خداونـد به میمنت وجود تو بر ملائکه؛ و بر اهل آسمان مباهات می کند.

و پس از آن افزود: شـکر و سپاس می گویم خدا را، که مرا بر سایر پیامبران فضـیلت و برتری بخشید، همچنین مرا به وسیله علی بن ابی طالب که سید تمام اوصیاء است تأیید و یاری نمود. [۱].

همچنین امام باقر علیه السـلام به نقل از جابر بن عبداللّه انصاری فرمود: خورشید هفت مرتبه با حضرت علی علیه السلام سخن گفت و تکلّم کرد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] ینابیع المودّهٔ: ص ۱۶۶، فضائل شاذان بن جبرئیل: ص ۶۹، س ۹.

[۲] نویسنده کتاب الصراط المستقیم: ج ۱، ص ۲۰۴، س ۱۷ به طور مفصّل مراحل هفت گانه را بیان نموده است.

سفارش

۱- در آستانه سفر یمن، پیامبر خدا سفارشهایی به من فرمود؛ از جمله آنها:مبادا با احدی پیکار نمایی مگر آنکه پیشتر او را به اسلام دعوت کرده باشی. به خدا سوگند، اگر توسط تو یک نفر هدایت یابد، (پاداش این کار) برای تو بهتر است از آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب کند...

۲- با او گفتم: مرا با این سن کم، به قضاوت و داوری در میان جمعیتی می‌فرستی که همه به سال از من بزرگترند در حالی که با قضاوت نیز آشنایی ندارم.

پیامبر خدا(ص) دست بر سینه من نهاد و گفت: خداوندا زبانش را استوار بدار و دلش را هدایت کن و فرمود: هنگامی که دو طرف دعوا به نزد تو آمدند میان ایشان داوری نکن تا آنکه سخن هر دو را بشنوی، چون چنین کردی حکم دعوا بر تو آشکار شود.

به خدایی که جانم به دست اوست، نشد که در داوری میان دو تن تردید کنم.

۳- ... از او پرسیدم چگونه با مردم نماز بگزارم؟

فرمود: همچون ضعیفترین ایشان با آنها نماز بگزار و به مومنین دلرحیم باش.۱. قال علی (ع): لما بعثنی رسول الله (ص) الی الیمن قال: یا علی! التقاتل احدا حتی تدعوه الی الاسلام و ایم الله لان یهدی الله عل یدک رجلا خیر لک مما طلعت علیه الشمس و غربت.... [۱].

۲- قال:... بعثنی النبی الی الیمن، فقلت یا رسول الله (ص)! تبعثنی الی قوم اسن منی و انا حدیث السن لا ابصر القضاء.

فوضع یده علی صدری فقال: اللهم ثبت لسانه و اهد قلبه و قال: یا علی! اذا جلس الیک الخصمان فلا بینهما حتی تسمع من الاخر فانک ادا فعلت ذلک تبین لک القضاء... و الله ما شککت فی قضا بین اثنین. [۲].

۳- ... فانی سالت رسول الله (ص) حین وجهنی الی الیمن کیف اصلی بهم؟ فقال: صل بهم صلاه اضعفهم و کن بالمومنین رحیما. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] کافی، ج ۵، ص ۲۷.

[۲] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۴۱۰.

[۳] وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۶۹. بین سالهای هشتم و نهم هجری ماءموریت علی در یمن صرفاً جنبه تبلیغی در سال دهم هجری داشته است و این معنی از قرائن موجود در کلام حضرت پیداست.

در سال دهم هجری باز ماءموریتی به یمن داشته، که این ماءموریت جنگی بوده است. علامه سید محسن امین می‌نویسد:

طبیعی است که آن حضرت برای بیان احکام و تبلیغ دین جدید بین سالهای هشتم و نهم هجری به یمن رفتع باشد. هر چند تاریخ دقیق آن مشخص نیست.

سوگند بیهوده

برخی از یاران رسول خدا(ص) (به گمان اینکه لازمه پرواپیشگی این است که خود را از مواهب الهی محروم سازند و آنچه زا خدای متعال روا داشته بر خود ممنوع کنند) بر آن شدند تا از همسران خود دوری گزینند و روزها را به روزه شام کنند و شبها را با عبادت خدا به صبح آرند.

پیامبر خدا(ص) توسط همسرش ام سلمه از تصمیم آنان آگاه گشت. پس (بی درنگ) نزد آنان رفت و فرمود:

(شنیده ام) به زنانتان رغبت نشان نمی‌دهید؟! اما من چنین نیستم، بلکه نزد زنان خود می‌روم و در روز غذا می‌خورم و هنگام شب به بستر خواب می‌روم. این روش من است، هر کس از راه و روش من سر باز زند از من نیست.

گفتار رسول خدا(ص) که پایان گرفت، جبرئیل این آیات را فرود آورد:

ای اهل ایمان! چیزهای پاکیزه را که خدا برای شما حلال نموده است بر خود حرام مکنید و از ستم دور کنید که خدا ستمکاران را دوست ندارد و از هر چیز حلال و پاکیزه‌ای که خدا روزی شما کرده است بهره گیرید و از خدایی که به او گرویده اید پروا پیشه کنید. [۱] .

گفتند: ای فرستاده خدا! ما سوگند یاد کرده ایم که با خدای خویش پیمان بسته ایم که چنین کنیم.

آیه بعد در پاسخ آنان نازل شد:

خداوند، سوگندهای بیهوده شما را مواخذه نخواهد کرد. و لیکن بر آن قسمی که از روی عقیده قلبی یاد کنید بازخواست خواهد نمود که در این صورت کفاره شکستن قسم، اطعام ده فقیر از خوراکی متوسط که برای خود تهیه می‌بینید، و یا پوشاندن آنهاست و یا آزادی برده‌ای در راه خدا. و کسی که تونای انجام دادن این کارها را ندارد، باید سه روز روزه بگیرد....

عن علی قال: ان جماعه من الصحابه کانوا حرموا علی انفسهم النسا و الافطار بالنهار و النوم باللیل، فاخبرت ام سلمه رسول الله (ص) فخرج الی اصحابه فقال:

اترغبون عن النسا؟ انی اتی النسا و اکل بالنهار و انام باللیل فمن رغب عن سنتی فلیس منی.

و انزل الله (یا ایها الذین آمنوا لا-تحرموا طیبات ما احل الله لکم...)فقالوا: یا رسول الله (ص) انا قد حلفنا علی ذلک، فانزل الله: (لایواخذکم الله باللغو فی ایمانکم... ذلک کفاره ایمانکم اذا حلفتم و احفضوا ایمانکم [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره مائده (۵: ۸۸-۸۷).

[۲] وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۱.

سیمای محمد

۱- رسول خدا(ص) در چشم هر بیننده بزرگ و موقر می‌نمود و در دلها با عزت و احترام جای داشت. رخسار مبارکش چون بدر تمام می‌درخشید. قیافه حضرتش زیبا و نورانی بود، رنگ چهره اش سقید مایل به سرخی بود. اندام او نه لاغر و نه بسیار فربه بود. صورتش سفید و نورانی و چشمانش سیاه و درشت. ابروانی سیاه و باریک و پیوسته داشت. سری بزرگ و متناسب و قامتی به اعتدال داشت. پیشانی بلند، بینی کشیده با مختصری برآمدگی در میان آن، گونه‌ها برجسته، بندهای دست پهن، مفاصل شانه‌ها بزرگ و درشت، کفهای دست و پا ضخیم و محکم بود.

در سفیدی چشمانش کمی سرخی دیده می‌شد. دو ذراع دستش کشیده و پستانش از مو برهنه بود. گودی کف پایش از متعارف بیشتر بود.

مژه‌ها بلند، محاسن پرپشت و انبوه، شاربها کوتاه بودند. دهانش کمی فراخ ولی متناسب و دندانهایش سفید و با فاصله بود. موهای صاف و اندامی موزون داشت. خط باریکی از مو از سینه تا ناف او را پوشانده بود. شکم با سینه برابر، چهار شانه، و گردنش در زیبایی همچون نقره خام بود....

دستهایش مانند کف دست عطر فروشان معطر بود. کف دستش فراخ و استخوانهای دست و پایش بلند بود.

(صورتش گرد بود و خالی زیبا بر لب زیرین او نقش بسته بود).

به گاه خوشحالی، چهره اش چون آیینه‌ای درخشنده با نقش و نگار می‌نمود... در هنگام راه رفتن پیش روی خود را نگاه می کرد و به آرامی و با وقار گام بر می‌داشت و مانند کسی که بر زمین سراشیب راه رود، پاها را بر می‌داشت. وقتی تبسم می کرد، دندانهایش چون تگرگ نمایان می‌شد و بسان برق می‌درخشید.

اندامی زیبا و خویی بسیار پسندیده داشت. خوش مجلس بود، وقتی با مردم روبرو می‌شد، پیشانیش چون چراغی روشن آنان را به خود جلب می کرد. دانه‌های عرق بر چهره اش چون مروارید غلطان بود. و بوی عرق آن حضرت خوشتر از مشک بود.

۲- مهر نبوت میان دو کتف او نمایان بود و بر آن دو سطر نوشته بود. سطر اول لا اله الا الله سطر دوم محمد رسول الله (ص).

۳- چون در مجلسی می‌نشست از اطراف او نوری می‌تابید که همه آن را می‌دیدند....

قال علی (ع) فی وصف النبی: انه کان فخما، فی العیون معظما و فی القلوب مکرما یبلالو وجه تالا القمر لیله البد، ازهر، منور اللون مشربا بحمره لم تزر به مقله لم تعبه ثجله، اغر، ابلج، احور، ادعج، اکحل، ازج، عظیم الهامه، رشیق القامه، مقصدا واسع الجبین، اقنی العرنین، اشکل العینین، مقرون الحاجبین، سهل الخدین صلتهما، طویل الزندین شبح الذارعین، عاری مشاشه المنکبین، طیل ما بین المنکبین، شئن الکفین، ضخم القدمین، عاری الثدیین، خمصان الاخمصین، مخطوط المتنین، اهدب الاشفار، کث اللحیه ذا و فره، وافر السبله، اخضر الشمط، ضلیع الفم، اشم، اشنب، مفلج الاسنان، سبط الشعر، دقیق المسربه، معتدل الخلق، مفاض البطن، عریض د الصدر، کان عنقه جید دمیه فی صفا الفضه....

... و کان کفه کف عطار مسها بطیب، رحب الراحه، سبط القصب، و کان اذا رضی و سرفکان وجهه المراه و کان فیه شی من صور، یخطو تکفوا و یمشی هوینا یبدا القوم اذا سارع الی خیر و اذا مشی تقلع کانما ینحط فی صبب، اذا تبسم یتبسم عن مثل المنحدر عن بطون الغمام، و اذا افترا افتر عن سنا البرق اذا تلالا، لطیف الخلق، عظیم الخلق، لین الجانب، اذا طلع بوجهه علی الناسن راوا جبینه کانه ضو السراچ المتوقد، کان عرقه فی وجهه اللولو و ریح عرقه اطیب من ریح المسک الاذفر.... [۱] .

۲- کان بین کتفیه خاتم النبوه مکتوب علی الخاتم سطران ؛ اما اول سطر: لا اله الا الله و اما الثانی: فمحمد رسول الله. [۲] .

۳- ... ان نورا کان یضیی عن یمینه حیثما جلس و عن یساره اینما جلس و کان یراه الناس کلهم. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سنن الانبی، ص ۴ ۷؛ مناقب آل ابی طالب، ص ۲۰۳.

[۲] خصال، ص ۷۲۴.

[۳] احتجاج، ص ۲۱۸.

سخیترین مردم

۱- با سخاوت تر از همه بود. جراءت و راستگویی و وفای او از همه بیشتر بود.اخلاقش نرمترین و رفتارش گرامیترین بود.

کسی که در اولین نگاه او را می‌دید مرعوب هیبتش می گشت و چون با وی آمیزش می‌نمود شیفته اش می‌شد....

۲- هرگز نشد با کسی مصافحه کند و زودتر از طرف مقابل دست از دست او برگیرد بلکه صبر می کرد تا وی دست خود را رها سازد.

هرگز نشد با کسی در مورد کاری به گفتگو و تبادل نظر نشیند و پیش از طرف مقابل دست از سخن بردارد و او را تنها گذارد.

بلکه با او گرم می گرفت و هم صحبت می‌شد. دیده نشد پیش روی کسی پای خود را دراز کند. اگر میان دو کار مخیر می‌شد، دشوارترین آن دو را بر می گزید. در صدد انتقام و تلافی از ستمی که به او می‌شد برنمی آمد مگر گاهی که حرمتهای الهی هتک می گشت که در این صورت خشم او برای خدا برافروخته می‌شد.

چیزی از آن حضرت درخواست نشد که جواب، منفی بدهد.

هرگز خواهش سائلی را رد نکرد؛ چنانچه برایش مقدور بود حاجت او را بر می‌آورد و گرنه با گفتار خوش او را خرسند می‌ساخت.

نمازش در عین تمام و کمال از همه نمازها سبکتر، و خطبه اش از همه خطبه‌ها کوتاهتر و از بیهوده گویی برکنار بود.

با بوی خوشی که از او به مشام می‌رسید حضورش احساس می‌شد.

۳- نگین انگشتر خود را به سمت باطن دست قرار می‌داد و اکثر اوقات به آن نگاه می کرد.

۴- عصایی همراه خود داشت که ته آن آهن به کار رفته بود، و بر آن تکیه می کرد و روزهای عید و در سفرها و موقع نماز خواندن آن را جلوی خود می‌نهاد.۵. با زنان مصافحه نمی کرد و چون می‌خواست از آنها بیعت بگیرد ظرف آبی برایش می‌آوردند و دست مبارك میان آب می کرد. سپس می‌فرمود زنها دستهای خود را در همان آب فرو برند. آنگاه می‌فرمود: با شما بیعت کردم.

۶- پیامبر خدا(ص) موی خود را شانه می‌زد و اغلب با آب صاف می کرد و می‌فرمود:آب بای خوش بو کردن مومن کافی است.

۷- لگر کسی نزد وی دروغی می گفت، تبسم می کرد و می‌فرمود: حرفی است که او می گوید و قصد جدی ندارد.

۸- اگر سائلی دست نیاز به سوی او دراز می کرد (برای حفظ آبروی او) می گفت: مانعی ندارد، باکی نیست.

۹- او طبیب سیاری بود که مرهمهای شفابخش و لوازم مداوا را آماده می کرد تا هر جا دلهای بیمار و گوشهای ناشنوا ببیند به معالجه آنها پردازد مردم مبتلا را از مرگ معنوی و سقوط روحانی خلاص نماید.

۱۰- (اما با همه اینها) از خوبیهای وی قدردانی نشد. در صورتی که نیکیهای آن حضرت بر قرشی و عرب و عجم جاری بود. چه کسی است که نیکیهایش بر مردم برتر از نیکیهای رسول خدا(ص) به آنان باشد.

ما اهل بیت نیز از خوبیهایمان قدردانی نشد. همچنین از خوبیهای مومنان نیك،قدردانی نمی‌شود.

۱۱- همه مردم مأمور بودند که بگویند: لا له الا الله (تا با اقرار بر کلمه توحید به حریم اسلام راه یابند).

اما رسول خدا تنها به گفتن این کلمه مأمور نبود. جلالت شأن و رفعت مقام او خطاب دیگری می‌طلبید، به او گفتند:

بدان که خدایی جز خدای یکتا نیست بدین ترتیب او مأمور به دانستن شد نه به گفتن.

قال علی (ع): کان اجود الناس کفا واجرا الناس صدرا و اصدق الناس د لهجه و اوفاهم ذمه و الینهم عریکه و اکرمهم عشره، من راه بدیهه هابه و من خالطه معرفه احبه.... [۱] .

۲- ما صافح رسول الله (ص) احدا قط فنزع یده من یده حتی یکون هو الذی ینزع یده و ما فاوبضه احد قط فی حاجه او حدیث فانصرف حتی یکون الرجل ینصرف، و ما نازعه احد الحدیث فیسکت حتی یکون هو الذی یسکت و ما رئی مقدما رجله بین یدی جلیس له قط، و لا۔عرض له قط امران الا اخذ باشدهما و ما انتصر لنفسه ن مظلمه حتی ینتهک محارم الله فیکون حینئذ غضبه لله تبارك و تعالی... و ما سئل شیئا قط فقال: لا، و ما رد سائل حاجه قط لا بها او بمیسور من القول، و کان اخف الناس صلاه فی تمام، و کان اقصر الناس خطبه و اقلهم هذرا و کان یعرف بالریح الطیب اذا اقبل. [۲] .

۳- ان رسول الله (ص) کان یجعل فص خاتمه فی بطن کفه و کان کثیرا ما ینظر الیه. [۳] .

۴- کانت له عنزه فی اسفلها عکاز، یتوکا علیها، و یخرجها فی العیدین یصلی الیها، و کان یجعلها فی السفر قبله، یصلی الیها. [۴] .

۵- کان رسول الله (ص) لا یصافح النسا فکان اذا اراد ان یبایع النسا اتی بانا فیه ما، فغمس یده ثم یخرجها ثم یقول: اغمسن ایدیکن فیه فقد بایعتکن. [۵] .

۶- کان رسول الله (ص) یرجل شعره و اکثر ما کان، یرجل شعره بالما و یقول: کفی بالما طیبا للمومن. [۶] .

۷- کان رسول الله (ص) اذا کذب عنده الرجل، تبسم و قال: انه لیقول قولا. [۷] .

۸- و کان اذا اتاه السائل، قال: لاعله، لا عله. [۸] .

۹- طبیب دوار بطبه قد احکم مراهمه و احمی مواسمع یضع ذلک حیث الحاجه الیه من قلوب عمی و آذان صم و السنه بکم متتبع بدوائه مواضع الغفله و مواطن الحیره. [۹] .

۱۰- کان رسول الله (ص) مکفرا لایشکر معروفه و لقد کان معروفه علی القرشی و العربی و العجمی و من کان اعظم معروفا من رسول الله (ص) علی هذا الخلق؟ و کذلک نحن اهل البیت مکفرون لایشکر معروفنا و خیار المومنین مکفرون لایشکر معروفهم. [۱۰] .

۱۱- کل الناس امروا بان یقولوا: لا اله الا الله الا رسول الله (ص) فانه رفع قدره عن ذلک و قیل له: فاعلم انه لا اله الا الله، فامر بالعلم لا بالقول. [۱۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مکارم الاخلاق، ص ۱۴.

[۲] مکارم الاخلاق، ص ۲۰؛ بحار، ج ۱۶، ص ۲۳۷؛ سنن النبی، ص ۴۵.

[۳] سنن النبی، ص ۸۲.

[۴] مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۳۵ و ج ۶، ص ۱۲۷.

[۵] سنن النبی، ص ۸۷.

[۶] سنن النبی، ص ۹۱.

[۷] سنن النبی، ص ۷۸.

[۸] سنن النبی، ص ۸۴.

[۹] شرح نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۷.

[۱۰] بحار، ج ۶، ص ۲۲۳ و ج ۶۷، ص ۲۶۰.

[۱۱] شرح نهج‌البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۴۲.

سفارش

در اینجا حضرت از من خواست که وی را با دخترش تنها بگذارم. من بیرون رفتم و آن دو با هم خلوت کردند.

رسول خدا(ص) ضمن احوال پرسی از دخترش نظرش را راجع به شوهرش جویا شد.

فاطمه در پاسخ گفت: البته که او بهترین شوی است. اما زنانی از قریش به دیدنم آمدند و حرفهایی زدند. به من گفتند: چرا رسول خدا(ص) تو را به مردی که از مال دنیا بی بهره است تزویج نمود؟!حضرت فرمود: دخترم! چنین نیست، نه پدرت و نه شوهرت هیچ یک فقیر نیستند، گنجینه‌های طلا و نقره زمین بر من عرضه شد و من نخواستم.

دخترم! اگر آنچه که پدرت می‌دانست تو نیز از آن آگاه بودی، دنیا و زینتهای آن در چشمانت زشت می‌نمود.

به خدا قسم در خیر خواهی برای تو کوتاهی نکردم. تو را به همسری کسی دادم که اسلامش از همه پیشتر و علمش از همه بیشتر و حلمش از همگان بزرگتر است.دخترم! خدای متعال از جمیع اهل زمین، دو کس را برگزیده است که یکی پدر تو و دیگری شوی

تو است.

دخترم! شوهر تو نیکو شوهری است مبادا بر او عصیان کنی.

سپس رسول خدا(ص) مرا صدا زد و به داخل فرا خواند. آنگاه فرمود:

علی! با همسرت مهربان باش، و بر او سخت نگیر و با وی مدارا کن، چه اینکه فاطمه پاره تن من است. آنچه او را برنجاند، مرا نیز برنجاند، و هر چه او را شاد کند مرا نیز شادمان سازد. شما را به خدا می‌سپارم و او را به پشتیبانی شما می‌خوانم.

به خدا قسم تا فاطمه زنده بود، هرگز او را به خشم نیاوردم و هرگز چیزی که بر خلاف میل او بود مرتکب نشدم. فاطمه نیز چنین بود؛ هرگز مرا به خشم نیاورد و از فرمانم رخ نتافت، چون به او مین نگریستم دلم آرام می گرفت زنگار حزن و اندوه از سینه ام زدوده می گشت....

قال علی (ع): و امرنی بالخروج من البیت و خلا بابنته و قال: کیف انت یا بنیه؟ و کیف رایت زوجک؟ قالت له: یا ابه، خیر زوج الا انه دخل علی نسا من قریش و قلن لی: زوجک رسول الله (ص) من فقیر لامال له! فقال لها:

یا بنیه! ما ابوک بفقیر و لقد عرضت علی خزائن الارض من الذهب و الفضه فاخترت ما عند ربی عزوجل یا بنیه! لو تعلمین ما علم ابوک لسمجت الدنیا فی عینیک و الله یا بنیه! ما الوتک نصحا ان زوجتک اقدمهم اسلاما و اکثرهم علما و اعظمهم حلما، یا بنیه! ان اللاه عزوجل اطلع الی الارض اطلاعه فاختار مناهلها رجلین فجعل احدهما اباک و الاخر بعلک، یا بنیه! نعم الزوج زوجک لاتعصی له امرا.

ثم صاح بی رسول الله (ص) یا علی! فقلت: لبیک یا رسول الله (ص)! قال: ادخل بیتک و الطف بزوجتک و ارفق بها فان فاطمه بضعه منی، یولمنی ما یولمها و یسرنی ما یسرها، استودعکما الله و استخلفه علیکما.

فو الله ما اغضبتها و لا اکرهتها علی امر حتی قبضها الله عزوجل و لا اغضبنی و لا عصت لی امرا و لقد کنت انظر الیها فتنکشف عنی الهموم و الاحزان.... [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۷۲؛ بحار، ج ۴۳، ص ۱۳۳.

سنت دیرینه

هنگامی که وصیتنامه رسول خدا(ص) را مطالعه کردم دیدم در بخشی از آن چنین نوشته شده است:

ای علی! جز تو کسی در کار غسل و کفن و دفن من شرکت نجوید.

به آن حضرت گفتم:پدر و مادرم به فدایت، آیا انجام دادن آن به تنهایی برایم ممکن است؟!

فرمود: دستور جبرئیل است که از جانب پروردگار آورده است.

پرسیدم: در صورت عجز آیا از کسی کمک بخواهم؟

فرمود: جبرئیل گفته است که:

سنت دیرینه الهی چنان بوده است که پیامبران را جز جانشینان آنان، غسل نمی‌داده اند. اکنون نیز باید تداوم این سنت به دست علی انجام یابد....برای انجام دادن غسل من، محتاج به یاری کسی نخواهی شد؛ چه اینکه تو را نیکو یاوران و نیکو برادرانی است!

پرسیدم: پدر و مادرم به فدایت آنها چه کسانی هستند؟

فرمود: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، ملک الموت و اسماعیل فرشته‌ای که امور آسمان دنیا به او واگذار شده است.

در این هنگام به سجده افتادم و خدا را سپاس گفتم که یاورانی که امین پروردگارند به کمک خواهد فرستاد.

قال علی (ع): لما قرات صحیفه وصیه رسول الله (ص) فاذا یا علی! غسلنی و لایغسلنی غیرک... فقلت لرسول الله (ص) بابی انت و امی انا اقوی علی غسلک وحدی؟قال: بذا امرنی جبرئیل و بذلک امره الله تبارک و تعالی....

فقلت له: فان ام اقو علی غسلک وحدی فاستعین بغیری یکون معی؟

فقال جبرئیل: یا محمد! قل لعلی لن ربک یامرک ان تغسل ابن عمک فان هذا السنه، لایغسل الانبیا غیر الاوصیا و انما یغسل کل نبی وصیه من بعده... و اعلم یا علی! ان لک علی غسلی اعوانا نعم الاعوان و الاخوان....

فقلت: یا رسول الله (ص)! من هم بابی انت و امی؟فقال: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت و اسماعیل صاحب السما الدنیا، اعوان لک....

فخررت لله ساجدا و قلت: الحمدلله الذی جعل ای اخوانا و اعوانا هم امنا الله. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۲، ص ۵۴۶.

سپاه اسامه

پیامبر خدا در واپسین دقایق زندگی به فرماندهی اسامه بن زید بسیج کرد. در آن لشکر از عرب زادگان و تیره اوس و خزرج و کسانی که بیم آن می‌رفت که حضورشان در مدینه موجب فتنه واخلال گردد و با شکستن پیمانی کهاز من بر عهده داشتند و با ساز کردن نغمه‌های مخالف، سبب دشواری در امر خلافت گردند، و نیز از کسانی کهبهدیده کینه و دشمنی در من می‌نگریستند و داغ کشته شدن پدر یا برادر یا بستگان خود را همچنان در دل داشتند؛ همه آنان را در جیش اسامه گرد آورد (و از آنان خواست تا مدینه را به مقصد شام و نبرد با رومیان ترک کنند)؛ هر که در مدینه بود همراه این لشکر روانه کرد. حتی از مهاجران و انصار و سایر مسلمانان و منافقان و کسانی که به اسلام عقیده (درستی) نداشتند همه را در زیر پرچم اسامه فرا خواند بجز شماری از پاکدلان که همراه من در من در مدینه نگاه داشت، بقیه را به خروج از مدینه فرمان داد.

(با این تدبیر) شهر از اغیار خالی می‌گشت و سخن ناهنجار از زبانی شنیده نمی‌شد و مقدمات کار خلافت و زمامداری رعیت، بدون حضور کژاندیشان و بدخواهان برگزار می‌گشت و دیگر پس از فیصله دادن کارها، کسی به خود اجازه مخالفت نمی‌داد.

آخرین کلامی که درباره کار امت از زبان مبارک پیامبر خدا(ص) شنیده شد این بود که می‌گفت: هر چه زودتر لشکر اسامه را حرکت دهید. هیچ یک از افراد زیر پرچم (در هر شرایط) حق بازگشت ندارد و دستور اکید در این باره صادر فرمود و تا آنجا که ممکن بود در اجرای این دستور تأکید کرد.

(اما با این همه) پس از وفات رسول خدا(ص) من ناگهان دیدم که عده‌ای از افرادی که می‌بایست در اردوگاه اسامه و در میان سپاه او باشند، از دستور فرماندهی سرپیچی کردند و مراکز نظامی خود را ترک نموده و فرمان پیامبر خدا(ص) را که فرموده بود: ملازم رکاب فرمانده خود باشند و با پرچم او به هر جا که می‌رود همراه باشند، زیر پا گذاشته و فرمانده خود را در اردوگاه رها ساخته و سواره و تابان به مدینه اسب تاختند تا به مقصدی که در دل داشتند نایل گردند و رشته پیمانی که خدا و رسولش بر عهده آنان نهاده بود از هم بگسلند و پیمانی را که برای من گرفته شده بود بشکنند و به زور هو و جنجال بر یک شخص اتفاق نمایند.

(آری) آنان چنین کردند بدون آنکه حتی با کسی از فرزندان عبدالمطلب مشورت کنند و از آنان نظرخواهی نمایند و یا لااقل از من، در اقاله و پس گرفتن بیعتی که بر عهده داشتند، کلامی به میان آورند.

آن روز من سرگرم تجهیز بدن مطهر رسول گرامی (ص) بودم و از آنچه پیرامونم می گذشت غافل بود؛ چرا که معتقد بودم از هر کاری مهمتر، تجهیز و برگزاری مراسم دفن و کفن رسول خدا(ص) است. آها از این فرصت استفاده کردند و نقشه خود را عملی ساختند. این رفتار آنان، آنهم در شرایطی که من زیر فشار مصیبتی آنچنان و ابتلای ماتمی به آن عظمت قرار داشتم و کسی را از دست داده بودم که بجز خدا هیچ تسلی بخشی برای آن متصور نیست، بسان نمکی بود که بر زخم دلم پاشیده می‌شد. ولی من دامن خبر و شکیبایی را رها نکردم و بر این مصیبتی که بسیار زود و در پی مصیبت فقدان رسول خدا(ص) پیش آمد، ایستادگی کردم.

قال علی (ع):... ثم امر رسول الله بتوجیه الجیش الذی وجهه مع اسامه بن زید، عند الذی احدث الله به من المرض الذی توفاه فیه، فلم یدع النبی احدا من افنا العرب و لا من الاوس و الخزرج وغیر هم من سائر الناس ممن یخاف علی نقضه و منازعته و لا احدا ممن یرانی بعین البفضا، ممن قد وترته تقتل ابیه او اخیه او حمیمه الا وجهه فی ذلک الجیش و لا من المهاجرین و الانصار و المسلین و غیرهم و المولقه قلوبهم و المنافقین لتصفو قلوب من یبقی معی بحضرته و لئلا یقول قائل شیئا مما الرهه و لایدفعنی دافع عن الولایه و القیام بامر رعیته من بعده ثم کان آخر ما تکلم به فی شی من امر امته؛ ان یمضی. جیش اسامه و لایتخلف عنه احد ممن انهض معه و تقدم فی ذلک اشد التقدم و اوعز فیه ابلغ الایعاز و اکد فیه اکثر التاکید.

فلم اشعر بعد ان قبض النبی الا برجال من بعث اسامه بن زید و اهل عسکره قد ترکوا مراکزهم و اخلوا مواضعهم و خالفوا امر رسول الله (ص) فیما انهضهم له و امرهم به و تقدم الیهم من ملازمه امیرهم و السیر معه تحت لوائه حتی ینفذ لوجهه الذی انفذه الیه فخلفوا امیرهم مقیما فی عسکره و اقبلوا یتبادرون علی الخیل رکضا الی حل عقده عقدها الله عزوجا و رسوله لی فی اعناقهم فحلوها و عاهدوا الله و رسوله فنکثوه و عقدوا لانفسهم عقدا ضجت به اصواتهم و اختصت به آراوهم من غیر مناظره لاحد منا بنی عبدالمطلب او مشارکه فی رای او استقاله اما فی اعناقهم من بیعتی. فعلوا ذلک و انا برسول الله مشغول و بتجهیزه عن سائر الاشیا مصدود فانه کان اهمها و احق ما بدی به منها.

فکان هذا یا اخا الیهود اقرح ما ورد علی قلبی مع الذی انا فیه من عظیم الرزیه و فاجع المصیبه و فقد من لاخلف منه الا الله تبارک و تعالی. فصبرت علیها اذ اتت بعد اختها علی تقاربها و سرعه اتصالها. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصال، ص ۴۲۳؛ اختصاص، ص ۱۷۰؛ بحار، ج ۲۸، ص ۲۰۶.

سه روز دیگر دو نفر جنازه‌ای را می‌آورند

اصبغ بن نباته از یاران باوفای حضرت علی علیه‌السلام است، او می گوید: امیرالمؤ منین در زمین نجف نشسته بود که به اطرافیان خود فرمود:

چه کسی آنچه من می‌بینم می‌بیند؟ مردم گفتند، ای چشم بینای خدا در میان بندگان خدا چه می‌بینی؟ فرمود:

شتری را می‌بینم که جنازه‌ای را می‌آورد و دو مرد که یکی از عقب و دیگری از جلو آن حیوان را حرکت می‌دهند و بعد از سه روز به نزد شما خواهند آمد!

بعد از سه روز همچنانکه حضرت خبر داده بود وارد شدند و پس از تحیت حضرت فرمود: شما کیستید؟ از کجا می‌آئید و این جنازه کیست؟ و برای چه آمده‌اید؟

گفتند: ما اهل یمن هستیم، و این جنازه پدر ماست، هنگام مرگ وصیت کرد که پس از غسل و کفن و نماز، مرا بر شترم بگذارید و

در عراق در نیزار کوفه (نجف) به خاک بسپارید.

حضرت فرمود: آیا از او پرسیدید چرا؟ گفتند: آری، جواب داد: چون در آن مکان مردی به خاک سپرده می‌شود که اگر روز قیامت برای تمام اهل محشر شفاعت کند پذیرفته خواهد شد!

در این هنگام حضرت علی علیه‌السلام از جا برخواست و فرمود: راست گفت، به خدا قسم که منم آن مرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱، ص ۳۵۷.

سفری که بازگشت نداشت

امیرالمومنین علیه‌السلام وارد مسجد گردید، ناگهان جوانی گریه کنان در حالی که گروهی او را تسلی می‌دادند، جلوی آن حضرت آمد.

امام علیه‌السلام به جوان فرمود: چرا گریه می کنی؟

جوان: یا امیرالمومنین! سبب گریه‌ام حکمی است که شریح قاضی درباره‌ام نموده، که نمی‌دانم بر چه مبنایی استوار است؛ و داستان خود را چنین شرح داد: پدرم با این جماعت به سفر رفته و اموال زیادی به همراه داشته و اینها از سفر بازگشته و پدرم با ایشان نیامده است، حال او را از آنان می‌پرسم، می گویند: مرده است. از اموال و دارایی او می‌پرسم، می گویند: مالی از خود برجای نگذاشته است. ایشان را به نزد شریح برده‌ام و او با سوگندی آنان را آزاد کرده، با این که می‌دانم پدرم اموال و کالای زیادی به همراه داشته است.

امیرالمومنین علیه‌السلام به آنان فرمود: زود به نزد شریح برگردید تا خودم در کار این جوان تحقیق کنم، آنان برگشتند و آن حضرت نیز نزد شریح آمده به وی فرمود: چگونه بین ایشان حکم کرده‌ای؟

شریح: یا امیرالمومنین! این جوان مدعی بود که پدرش با این گروه به سفر رفته و اموال زیادی با او بوده و پدرش با ایشان از سفر بازنگشته است. و چون از حالش جویا شده، به وی گفته‌اند: پدرش مرده است. و من به جوان گفتم: آیا بر ادعای خود گواه داری؟ گفت نه، پس این گروه منکر را قسم دادم و آزاد شدند.

امیرالمومنین علیه‌السلام به شریح فرمود: بسیار متاسفم که در مثل چنین قضیه‌ای این گونه حکم می کنی؟!

شریح: پس حکم آن چیست؟

امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند اکنون چنان بین آنان داوری کنم که پیش از من جز داود پیغمبر کسی به آن حکم نکرده باشد.

ای قنبر! ماموران انتظامی را حاضر کن! قنبر آنان را آورد. آن حضرت هر ماموری را بر یک نفر از آنان موکل ساخت و آنگاه به صورتهایشان خیره شد و فرمود: چه می گویید آیا خیال می کنید که من از جنایتی که بر پدر این جوان آگاه نیستم؟! و اگر اطلاع نداشته باشم نادانم. سپس به ماموران فرمود: صورتهایشان را بپوشانید و آنان را از یکدیگر جدا سازید پس هر یک را در کنار ستونی از مسجد نشاندند در حالی که سر و صورتشان با جامه‌هایشان پوشیده شده بود، آنگاه امام علیه‌السلام منشی خود، عبدالله بن ابی‌رافع را به حضور طلبیده به او فرمود: قلم و کاغذ بیاور! و خود در مجلس قضاوت نشست و مردم نیز مقابلش نشستند. و آن حضرت علیه‌السلام به مردم فرمود: هر وقت من تکبیر گفتن شما نیز تکبیر بگویید و سپس مردم را از مجلس قضاوت بیرون نمو و یکی از آن گروه را طلبیده مقابل خود نشانید و صورتش را باز کرد و به عبدالله بن ابی‌رافع فرمود: اقرار این مرد را بنویس و به باز

پرسی او پرداخت و پرسید: در چه روزی شما و پدر این جوان از خانه‌هایتان خارج شدید؟

در فلان روز.

در چه ماهی؟

در فلان ماه.

در چه سالی؟

در فلان سال.

در کجا بودید که پدر این جوان مرد؟

در فلان محل.

در خانه چه کسی؟

در خانه فلان.

به چه بیماری؟

با فلان بیماری.

مرضش چند روزی طول کشید؟

فلان مدت.

در چه روزی مرد؛ چه کسی او را غسل داده کفن نمود و پارچه کفنش چه بود و چه کسی بر او نماز گزارد و چه کسی با او وارد قبر گردید؟

و چون بازجوئی کاملی از او به عمل آورد صدایش به تکبیر بلند شد، و مردم همگی تکبیر گفتند، سایرین که صدای تکبیرها را شنیدند یقین کردند که آن یکی سر خود و دیگران را فاش ساخته است، آن حضرت علیه‌السلام دستور داد مجددا سر و صورت او را پوشانده وی را به زندان ببرند.

سپس دیگری را به حضور طلبیده مقابل خود نشانید و صورتش را باز کرده به وی فرمود: آیا تصور می‌کنی که من از جنایت و خیانت شما اطلاعی ندارم؟

در این هنگام که مرد شک نداشت که نفر اول نزد آن حضرت به ماجرا اعتراف کرده چاره‌ای جز اقرار به گناه خویش و تقریر داستان ندید و عرضه داشت: یا امیرالمومنین! من هم یک نفر از آن جماعت بوده و به کشتن پدر جوان، تمایلی نداشتم؛ و این گونه به تقصیر خود اعتراف نمود.

پس امام علیه‌السلام تمام شهود را پیش خوانده یکی پس از دیگری به کشتن پدر جوان و تصرف اموال او اقرار کردند، و آنگاه مرد اول هم که اقرار نکرده بود اعتراف نمود، و آن حضرت علیه‌السلام آنان را عهده‌دار خونبها و اموال پدر جوان گردانید. در این موقع که خواستند مال مقتول را بپردازند باز هم اختلافی شدید بین جوان و آنان در گرفت و هر کدام مبلغی را ادعا می‌کرد، پس امیرالمومنین انگشتر خود و انگشترهای آنان را گرفت و فرمود: آنها را مخلوط کنید و هر کدامتان که انگشتر مرا بیرون آورد در ادعایش راست گفته است؛ زیرا انگشتر من سهم خداست و سهم خدا به واقع اصابت می‌کند.

پس از فیصله و اتمام قضیه شریح گفت: یا امیرالمومنین! حکم داوود پیغمبر چه بوده است؟

آن حضرت علیه‌السلام فرمود: داوود از کوچه‌ای می‌گذشت، اتفاقا به چند کودک برخورد نمود که سرگرم بازی بودند، و شنید کودکی را به نام مات الدین؛ مرد دین صدا می‌زنند، داوود کودکان را به نزد خود فراخواند و به آن پسر گفت: نام تو چیست؟

گفت: مات الدین.

داوود گفت: چه کسی این نام را برای تو معین کرده؟

گفت: پدرم.

داوود پسر را به نزد مادرش برده پرسید ای زن! اسم فرزندت چیست؟

گفت: مات الدین.

داوود: چه کسی این نام را بر او نهاده است؟

زن: پدرش.

داوود: به چه مناسبت؟

زن: زمانی که این فرزند را در شکم داشتم، پدرش با گروهی به سفر رفت، ولی با آنان بازنگشت، احوالش را از ایشان جویا شدم گفتند: مرده. گفتم: اموالش چطور شده؟ گفتند: چیزی از خود برجای ننهاده! گفتم: پس هیچ وصیت و سفارشی برای ما به شما نکرد؟ گفتند: چرا تنها یک وصیت نمود، وی می‌دانست که تو بارداری، سفارش نمود به تو بگوییم فرزندت پسر باشد یا دختر، نامش را مات الدین بگذاری.

داوود گفت: آیا همسفرهای شوهرت مرده‌اند یا زنده؟

گفت: زنده.

گفت: مرا به خانه‌هایشان راهنمایی کن.

زن، داوود را به خانه‌های آنان برد، داوود همه آنان را گردآورده به همان ترتیب از ایشان بازجویی نمود و چون جنایت ایشان برملا گردید خونبها و مال مقتول را بر عهده آنان گذاشت و به زن گفت: حالا نام پسرت را عاش الدین؛ زنده است دین بگذار. [۱] .

و همین خبر را کلینی (ره) نیز به اسنادی دیگر از اصبغ بن نباته نقل کرده که می‌گوید: امیرالمومنین علیه‌السلام در قضیه چنان قضاوت شگفت انگیزی نمود که هرگز مانند آن را نشنیده‌ام و سپس همین داستان را نقل نموده تا آنجا که می‌گوید: امام علیه‌السلام با آن گروه به نزد شریح برگشتند و آن حضرت این مثل معروف را برای شریح می‌خواند:

اوردها سعد و سعد مشتمل

یا سعد ما تروی علی هذا الابل

مردی به نام سعد، شتران خود را برای آب دادن وارد رودخانه کرده در حالی که خود را در میان لباسش پیچانده بود؛ ای سعد! با این وضع نخواهی توانست شترانت را آب دهی.کنایه از این که لازم بود شریح در اطراف قضیه، تحقیق زیادتری نموده و به قضاوتی ظاهری و پوشالی اکتفا نکند. [۲] .

و مضمون این خبر را عامه نیز نقل کرده‌اند، چنانچه صاحب مناقب [۳] از زمخشری در مستقصی و ابن‌مهدی در نزهه از ابن‌سیرین آن را نقل کرده‌اند.

آری، از اخباری که تا اینجا نقل گردید معلوم شد که آن حضرت علیه‌السلام هم مانند سلیمان پیغمبر داوری نموده (که در آخر داستان سوم از فصل اول ذکر شد) و هم مثل دانیال پیغمبر و در این خبر نیز همچون داوود پیغمبر.

و به همین جهت بوده که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در اخبار زیادی آن حضرت علیه‌السلام را به پیامبران تشبیه کرده است، و چه زیبا سروده شاعر پارسی زبان:

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری.

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الدیات، باب النوادر، حدیث ۸. تهذیب، باب الزیادات فی القضایاء و الاحکام، حدیث ۸۲. من لا یحضر، ابواب القضایا و الاحکام، باب الحیل فی الحکام، حدیث ۱۱.

[۲] کنایات جرجانی، ص ۹۷.

[۳] مناقب سروی، ج ۱، ص ۵۰۶، قضایاه علیه‌السلام فی خلافته.

سوختن با آبگوشت

مردی با ریختن دیگی پر از آبگوشت داغ سر مردی را سوزاند به طوری که موی سرش ریخت. نزاع به نزد امیرالمومنین علیه‌السلام بردند. آن حضرت علیه‌السلام مرد جانی را تا یک سال حبس کرد ولی موی سر مجنی علیه نروئید، پس فرمود: جانی دیه سرش را به او بپردازد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضر، کتاب الدیات، باب ۴۱، ما یجب فیمن صب علی راسه، حدیث ۲.

سوال ابن کوا

ابن کوا از حضرت امیر علیه‌السلام پرسید؛ آیا خداوند پیش از حضرت موسی علیه السلام با کسی از مردم سخن گفته است؟علی علیه‌السلام به او فرمود: بله، خداوند با همه کس از خوب و بد سخن گفته و آنان نیز به او پاسخ داده‌اند، این جواب بر ابن کوا گران آمده و معنایش را نفهمید. پس گفت: چطور خدا با همه سخن گفته و آنان نیز به او پاسخ گفته‌اند؟

امام علیه‌السلام به وی فرمود: آیا قرآن نخوانده‌ای که خداوند به پیامبرش می‌فرماید: (واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی).

یاد کن ای پیامبر! زمانی را که بیرون آورد پروردگار تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان یعنی از صلابتشان نسل ایشان را و گواه گردانید آنها را بر خودشان و به آنان گفت: آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، تو پروردگار ما هستی.

پس بنابراین خداوند با تمام بنی آدم سخن گفته و ایشان نیز به او جواب داده‌اند. و در جای دیگر دارد که آنان در (عالم ذر) به خدای خود پاسخ مثبت گفته و خداوند به ایشان فرموده: منم خدای یگانه، و منم بخشنده و مهربان. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصائص، سید رضی، ص ۶۳.

سوره هود

از امیرالمومنین علیه‌السلام پرسیدند؛ آیا در قرآن مجید سوره‌ای هست که بیان کننده اسم خودش باشد؟ فرمود: آری، سوره هود که خداوند در آن می‌فرماید: مامن دابه الا هو اخذ بناصیتها [۱] زیرا وقتی که لفظ هو ناصیه یعنی حرف اول دابه را با خود بگیرد هود می‌شود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره هود، آیه ۵۵.

[۲] این را از بعضی شنیدم (محمدتقی شوشتری).

ساعتی که نه از شب است و نه از روز

از علی علیه‌السلام پرسیدند؛ کدام ساعت است که نه از شب است و نه از روز؟

فرمود: ساعت قبل از طلوع آفتاب. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، قضایاه (ع) فی خلافته.

سوالات کعب الاحبار

کعب الاحبار از حضرت امیر علیه‌السلام پرسید؛ کیست که پدر نداشته؟

کیست که اهل و عشیره نداشته؟

کیست که قبله‌ای نداشته؟

آن حضرت علیه‌السلام فرمود: کسی که پدر نداشته عیسی علیه‌السلام است؛ کسی که عشیره نداشته آدم است؛ کسی که قبله‌ای ندارد، خانه کعبه است که خودش قبله است.

امیرالمومنین علیه‌السلام به او فرمود: هنوز هم بپرس!

کعب الاحبار: آن سه موجود زنده کدامند که در رحمی نبوده و از بدنی بیرون نیامده‌اند؟

امام علی علیه‌السلام فرمود: عصای موسی، ماده شتر ثمود، و قوچ ابراهیم.

علی علیه‌السلام هنوز هم بپرس!

کعب الاحبار: تنها یک سوال مانده که اگر به آن پاسخ دهی تو خودت هستی.

امیرالمومنین علیه‌السلام: بپرس!

کعب الاحبار: کدام قبر بوده که صاحبش را گردش داده است؟

علی علیه‌السلام آن ماهی بود که به فرمان خداوند یونس را در شکم خود فرو برد و در دریاها گردش می‌داد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصائص، سید رضی، ص ۹۰ (جوابات المسائل).

سوالات ابن کوا

ابن کوا عرض کرد: یا امیرالمومنین! مرا خبر ده از بینای در شب و روز و بینای در روز و بینای در شب؟

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: از چیزی بپرس که تو را به کار آید. و رها کن آنچه را که به دردت نمی‌خورد. و آنگاه به وی فرمود: بینای در شب و روز کسی است که به پیامبران گذشته ایمان داشته و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را درک نموده و به او نیز ایمان آورده است. و بینای در روز، کسی است که به پیامبران سابق ایمان نداشته، و پیامبر خاتم را ادراک کرده و به او ایمان

آورده است؛ و بینای در شب کسی است که به پیامبران سابق ایمان داشته و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را درک نموده و به او ایمان نیاورده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار ج ۴۰ ص ۲۸۳. مصداق فرمایش آن حضرت (ع) در نوع اول صرمه بن ابی‌انس است که از قبیله بنی النجار و از انصار بوده، او در زمان جاهلیت از بت پرستی و شرک رو گردان شده و می گفت فقط، پروردگار ابراهیم را می‌پرستم. و هنگامی که پیامبر گرامی (ص) مبعوث به رسالت گردید صرمه اسلام آورد و از مسلمانان واقعی محسوب گردید. و از قسم دوم بیشتر صحابه و مسلمانان صدر اسلام بوده اند. و از نوع سوم امیه بن صلت بوده که در زمان جاهلیت از بت پرستی کناره گرفته و نوید رسالت پیامبر اسلام را از کتابهای آسمانی خوانده و مردم را به آن خبر می‌داد، و چون نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را شنید از روی عداوت و حسادت منکر گردید (محمدتقی شوشتری). معارف ابن قتیبه، ص ۳۶.

سوالات یهودی

مردی یهودی از حضرت امیر علیه‌السلام پرسید؛ مرا آگاه کن از چیزی که برای خدا نیست و چیزی که نزد خدا نیست، و چیزی که خدا نمی‌داند.

آن حضرت علیه‌السلام به وی فرمود: آنچه را که خدا نمی‌داند گفتار شما یهود است که می گویید عزیر پسر خداست و خدا برای خود پسری سراغ ندارد.

و اما آنچه را که برای خدا نیست شریک است و آنچه که نزد خدا نیست ستم بر بندگان است.

یهودی گفت: گواهی می‌دهم که خدا یکتا و یگانه است، و محمد فرستاده اوست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] توحید، صدوق، باب القضاء، ص ۲۷۱.

سوالات راس الجالوت

راس الجالوت از ابوبکر سوالاتی نمود، ابوبکر پاسخش را ندانست. او سوالاتش را از حضرت امیر علیه‌السلام پرسش نموده گفت: اصل و اساس تمام موجودات چیست؟

فرمود: آب است؛ زیرا خداوند می فرماید: وجعلنا من الماء کل شیء حی؛ و قرار دادیم از آب هر موجود زنده را.کدام دو جماد بودند که سخن گفتند؟

آسمان و زمین [۱] آن دو چیز کدامند که زیاد می‌شوند و کم نمی گردند و مردم آنها را نمی‌بینند؟

شب و روز.

کدام آب بود که نه از زمین و نه از آسمان؟

آبی بود که سلیمان برای بلقیس، فرستاد، که عرق اسبانی بود که در میدان تاخته بودند.

چه چیز است که با نداشتن روح تنفس می کند؟

الصبح اذا تنفس؛ [۲] سوگند به صبح! آنگه که تنفس کند (طلوع نماید).

چه چیز است که زیاد و کم می‌شود؟

قرص ماه است.

چه چیز است که نه زیاد می‌شود و نه کم؟

دریاست.

چه چیز است که کم می‌شود ولی زیاد نمی‌گردد؟

عمر است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] قالتا اتینا طائعین.

[۲] سوره تکویر، آیه ۱۷.

[۳] مناقب، سروی، قضایاه (ع) فی عهد ابی‌بکر.

سوالات گروهی از یهود

گروهی از یهود نزد عمر آمده به او گفتند: تو والی و حاکم پس از پیامبرتان هستی و ما نزد تو آمده ایم تا مطالبی را از تو بپرسیم که اگر صحیح به ما پاسخ گویی به تو ایمان آورده از تو پیروی خواهیم نمود.عمر گفت: بپرسید!

گفتند: ما را آگاه کن از قفلهای آسمانهای هفتگانه و کلیدهای آنها. و از کسی که قوم خود را انذار نموده و نه پری بود و نه آدمی، و از پنج چیزی که در رحمی آفریده نشده‌اند، و از یک و دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده و یازده و دوازده.

عمر ساعتی در فکر شد و آنگاه به آنان گفت: چیزی از عمر بن خطاب پرسیده‌اید که به آن آگاهی ندارد، ولی پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را از این مطالبی که پرسیده‌اید خبر خواهد داد. پس نماینده‌ای به نزد آن حضرت فرستاده او را به نزد خود فراخواند، و چون آمد عمر جریان را خدمتش عرضه داشت، امیرالمومنین علیه‌السلام به یهودیان رو کرده و فرمود: مسائلتان را بر من عرضه بدارید، آنان همان سوالات یاد شده را مطرح کردند.

امام فرمود: آیا غیر از اینها هم سوالاتی دارید؟

گفتند: نه ای پدر شبیر و شبر!امیرالمومنین علیه‌السلام به آنان فرمود: اما قفلهای آسمانها شرک ورزیدن به خدا است و کلیدهای آنها گفتار لا اله الا الله است.

و اما آن کسی که قوم خود را ترسانده و نه پری بوده و نه انسی، مورچه سلیمان است.

و اما آن پنج موجود زنده‌ای که در رحمی آفریده نشده‌اند آدم و حوا و عصای موسی و ناقه صالح، و قوچ ابراهیم است.

و اما یک، خدای یگانه است که او را شریکی نیست.

و اما دو؛ آدم و حواست.

و اما سه؛ جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است.

و اما چهار؛ تورات و انجیل و زبور و قرآن است.

و اما پنج؛ نمازهای پنجگانه واجب است.

و اما شش؛ قول خدای تعالی است: (و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما فی سته ایام)؛ [۱] بتحقیق آفریدیم آسمانها و زمین را

و آنچه که در بین آنهاست در شش روز.

و اما هفت؛ قول خدای تعالی است: و بنینا فوقکم سبعا شدادا؛ [۲] .

و بنا نهادیم بر بالای شما هفت آسمان محکم.

و اما هشت؛ قول خدای عزوجل است: و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیهٔ؛ و عرش پروردگارت را آن روز هشت ملک برگیرند. [۳] .

و اما نه؛ آیاتی است که بر موسی نازل شده.

و اما ده؛ قول خدای عزوجل است: (و واعدنا موسی ثلثین لیله و اتممناها بعشر)؛ [۴] و با موسی سی شب وعده و قرار نهادیم، چون پایان یافت ده شب دیگر بر آن افزودیم.

و اما یازده؛ گفتار یوسف است به پدرش: انی رایت احد عشر کوکبا...؛ [۵] من در عالم خواب یازده ستاره دیدم و....

و اما دوازده؛ قول خدای عزوجل است به موسی: (فاضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشره عینا)؛ [۶] عصای خود را بر سنگ زن، پس دوازده چشمه آب از آن سنگ بیرون آمد.

در این موقع یهودیان گفتند: گواهی می‌دهیم که نیست خدای غیر از خدا، این که محمد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست و تو پسر عم رسول خدایی، و آنگاه به عمر گفتند: به خدا سوگند! او سزاوارتر است به این مقام از تو. [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره ق، آیه ۳۷.

[۲] سوره نبا، آیه ۱۲.

[۳] سوره الحاقهٔ، آیه ۱۷.

[۴] سوره اعراف، آیه ۱۴۱.

[۵] سوره یوسف، آیه ۳.

[۶] سوره بقره آیه ۵۹.

[۷] مناقب، سروی، قضایاه (ع) فی عهد الثانی.

سوالات قیصر

از جمله پاسخهای حضرت امیر به سوالات قیصر که کتبا از عمر پرسیده و او پاسخش را ندانسته و از آن حضرت (ع) کمک خواسته بود. این چندتاست:

(چیزی که از هر طرف، دهان است آتش است؛ و چیزی که همه‌اش پاست، آب است؛ و چیزی که همه‌اش چشم است، آفتاب است؛ و چیزی که همه‌اش بال است باد است؛ تا اینکه فرمود چیزی که تنها یک بار از جای خود کوچ نمود کوه طور است، هنگامی که بنی اسرائیل نافرمانی پروردگار نمودند؛ و کوه طور بین بنی اسرائیل و سرزمین مقدس واقع شده، پس خداوند قطعه‌ای از آن جدا نموده برایش دو بال از نور قرار داده بر بالای سر آنان قرار گرفت، که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: (و اذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلهٔ و ظنوا انه واقع بهم). [۱] .

و به یاد آرند یهودان آنگاه که بر اسلافشان کوه طور! مانند قطعه ابر بر فراز آنها برانگیختیم که پنداشتند فرو خواهد افتاد بر آنها.

و اما درختی که صد سال راه سایه آن طول دارد، درخت طوبی است، و آن سدره المنتهی است در آسمان هفتم که اعمال بنی آدم

به آن منتهی می شود و از درختـان بهشتی است، و هیـچ قصـر و خـانه‌ای در بهشت نیست مگر این که شـاخه‌ای از درخت طوبی در میان آن آویزان است، و مانند آن در دنیا خورشید است که اصل آن یکی بوده و نور آن در همه جاست.

و اما درختی که بـدون آبیاری روییـده شـده، درخت یونس است که آن از معجزات اوست و خداوند می فرماید: وانبتنا علیه شـجره من یقطین؛ [۲] و رویانیدیم بر بالای یونس، درختی از کدو.

و اما خوراک بهشتیان، مانند آن در دنیا جنین است در شکم مادر که از راه ناف، تغذیه نموده و چیزی از او دفع نمی‌شود.

و امـا اجتماع غـذاهای رنگارنگ در یک ظرف برای بهشتیان؛ ماننـد آن در دنیا مثل تخم است که در آن دو رنگ مختلف سـفید و زرد وجود داشته و با هم مخلوط نمی‌شوند.

و اما دختر جوانی که از میان سیب خارج می‌شود، مثل آن در دنیا کرم است که سالم از میان سیب بیرون می‌آید. [۳] .

به همین مناسبت نقل می‌شود: تنوخی در کتاب نشوار المحاضـره [۴] در باب اصابتهای منجمین؛ از پـدرش نقل کرده که می گویـد: روزی نزد موفق بـودم که او ابومعشـر و منجم دیگری را که نـامش را گفته و من فرامـوش کرده‌ام به نزد خود فراخوانـد و سیبی در آستین گرفت و از آنان پرسید چه چیز در آستین دارم؟

منجم دیگر پس از نگـاه در اسـطرلاب و گرفتن طالع و مقـداری فکر، گفت: از میوه‌هاست، و ابومعشـر گفت: از جنس حیوان است.

موفق به آن دیگری گفت: درست گفتی و به ابومعشر گفت: خطا کردی و سیب را از آستینش بیرون انداخت.

ابومعشر در شگفت شده مجددا ساعتی در اسطرلاب نظر افکنده و آنگاه سیب را برداشته آن را قاچ نمود ناگهان دید درون آن کرم است پس گفت: منم ابومعشر.

موفق از این صحت حدس آنان تعجب نموده برای هر دو دستور جایزه داد.

پی نوشت ها:

[۱] سوره اعراف، آیه ۱۷۰.

[۲] سوره صافات آیه ۱۴۶.

[۳] تذکره سبط بن جوزی، ص ۸۵.

[۴] نشواره المحاضره، ج ۲، ص ۱۷۱ (چاپ بیروت).

ستمگران

روزی در زمان خلافت عثمان حـذیفه به حضـرت امیر علیه‌السـلام گفت: یا علی! پس از گذشت سالیانی دیشب معنا و مفهوم گفتار شما را که در حره به من گفتید: چگونه خواهی بود ای حذیفه! زمانی که چند عین بر یک عین سـتم کنند در حالی که پیامبر صـلی الله علیه و آله میان ما نباشـد فهمیـدم، که دیـدم عتیق (ابوبکر) و پس از او عمر که اول نامشان عین است در تصـدی خلافت بر شـما پیشی گرفتند.

امام علیه‌السـلام به وی فرمود: فراموش کردی عبدالرحمن بن عوف را که سـهمی بزرگ در خلافت عثمان داشت و در روایتی آمده که فرمود: و بزودی عمر و بن عاص با معاویه فرزنـد زن جگرخوار بر آنان اضافه خواهد شد که اینها عین‌هایی هسـتند که در ظلم و ستم بر من دست به دست هم دادند. [۱] .

آری، و از پاسخهای آن حضرت علیه‌السلام در این زمینه، علم مسائل لغزی و معمایی پدید آمده است.

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، ج ۱، ص ۴۲۵، فی اخباره (ع) بالغیب.

سرزمین بصره

سید رضـی (ره) در نهج‌البلاغه آورده: حضرت علی علیه‌السلام در مذمت اهل بصره به آنان فرمود: ارضکم قریبه من الماء بعیده من السـماء؛ زمین شـما به آب نزدیک است و از آسمان دور [۱] ابن‌ابی‌الحدید در بیان تفسیر جمله اول گفته: زمین بصـره به آب دریا بسـیار نزدیک می‌باشد و به همین جهت در اثر طغیان آب فارس دوبار غرق شده، یک بار در زمان القادر بالله و دفعه دیگر در زمان القائم بامرالله.

چنانچه آن حضـرت در ضـمن اخبار غیبیه به آن خبر داده است که می‌فرمایـد: شـهر بصـره غرق خواهد شد و مسـجدش مانند سـینه کشتی خواهد ماند، پس همان گونه شد که امام فرموده بود.

و نیز آورده: معنای دوری بصـره از آسـمان این است که به وسیله رصدها و آلات نجومی دیده شده که دورترین نقاط معموره روی زمیـن از دائره نصـف النهـار ابلـه می‌باشـد، که در نـواحی بصـره واقـع است. و سـپس می گویـد: بیـان این نکـات دقیـق از خصـائص امیرالمومنین علیه‌السـلام است؛ زیرا از موضوعاتی خبر داده که عرب به آن آشـنایی نداشـته و جز دانشـمندان محقق کسی به آن پی نمی‌برد، و این از اسرار و غرایب بدیعه آن حضرت علیه‌السلام می‌باشد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳.

[۲] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۸۹.

سوگند دادن لال

از امیرالمومنین علیه‌السـلام از کیفیت سوگند دادن شخص گنگ پرسش نمودند؛ آن حضرت علیه‌السلام فرمود: سپاس خدای را که مرا از دنیا نبرد تا این که تمام نیازهای مردم را برایشان برطرف سازم. آنگاه فرمود: برایم قرآنی بیاوریـد! چون آوردند به مرد گنگ رو کرده و فرمود: این چیست؟

مرد گنگ سر به سوی آسمان بلند کرده و فهماند که آن قرآن است.

سپس امام علیه‌السـلام فرمود: ولی او را حاضـر کنیـد! برادرش را آوردنـد، امام آن مرد را در کنار برادر گنگ خود نشانید و پس از آن فرمـود: ای قنـبر! برایم قلم و کاغـذ بیـاور، قنـبر قلم و کاغـذ آورد. پس به برادر گنـگ فرمـود: به برادرت بگو که قاضـی بین تو خصمت علی علیه‌السلام است، مرد موضوع را به برادر خود فهماند، در این موقع آن حضرت علیه‌السلام دعایی مشتمل بر برائت ذمه گنـگ نـوشت و آن را بـا آب شـسـت و بـه وی فرمـود: آب را بیاشامـد، ولی مرد گنـگ از نوشـیدن آب امتنـاع ورزیـد، پس امـام علیه‌السلام او را به پرداخت دین ملزم گرداند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، ج ۶، ص ۳۱۹، حدیث ۸۶.

سوگند دادن ظالم

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: اگر بخواهید شخص ستمگری را سوگند دهید به او بگویید از حول و قوه خدا بیزاری جوید که اگر سوگندش دروغ باشد زود به عقوبت خواهد رسید، ولی اگر بگوید سوگند به خدای یگانه در عقوبتش تعجیل نخواهد شد؛ زیرا به یگانگی خداوند اعتراف نموده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت ۲۵۳.

سوگند مشکل

مردی را که سوگند یاد کرده بود، که اگر در روز ماه رمضان با همسرش آمیزش نکند او سه طلاقه باشد، نزد امیرالمومنین آوردند، حضرت فرمود: او را به سفر ببرد و به سوگندش وفا کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اذکیا، ابن‌جوزی، ص ۲۵، الباب الثامن.

سفر حج

فرمود: هرگاه کسی از شما بخواهد حج برود خودش در تهیه مقدمات سفرش اقدام نماید؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ولو ارادوا الخروج لا عدواله عده؛ [۱] اگر آنان اراده خروج داشتند برای آنان ساز و برگی آماده می‌کردند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره توبه آیه ۴۵.

[۲] تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۲۵.

سرزمین کربلا

ابوجحیفه، می‌گوید: عروه بارقی نزد سعید بن وهب آمد و از او جریانی را که دیده بود سوال نمود و من گفتارشان را می‌شنیدم، سعید گفت: مخنف بن سلیم مرا به نزد علی علیه‌السلام فرستاد و من در کربلا خدمت آن حضرت رسیدم پس دیدم با دست به زمین کربلا اشاره نموده و می‌فرماید: اینجاست، اینجاست.

مردی به آن حضرت گفت: یا امیرالمومنین اینجا چه می‌شود؟

فرمود: اینجا بارهای آل محمد صلی الله علیه و آله فرود می‌آید، پس وای به حال ایشان از شما! و وای به حال شما از ایشان! مردی پرسید مقصودتان چیست یا امیرالمومنین؟!

فرمود: وای به حال ایشان از شما که آنان را می‌کشید، و وای بر شما از ایشان که خداوند شما را به سبب کشتن آنان به دوزخ می‌برد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱، ص ۳۳۸.

سهم از شتر

سهم از شتر

سوال عمر از نسل بنی آدم

و نیز در معارف آمده: عمر از کعب پرسید؛ نسل آدم از قابیل بوده یا هابیل؟
کعب پاسخ داد: از هیچکدام. امام مقتول (هابیل) در خاک نهان شده و فرزندی از خود بر جای نگذاشت، و اما قابیل نسل او هم در طوفان نوح همگی به هلاکت رسیدند، و مردم همه از فرزندان نوح و نوح از فرزندان شیث (و شیث پسر آدم). [۱] است.
مؤ لّف:
آیا عمر آیه قرآن را نشنیده بود: وجعلنا ذریته هم الباقین؛ [۲] و قرار دادیم نژاد نوح را بازماندگان روی زمین.

پی نوشت ها:

[۱] معارف، ص ۱۲.

[۲] سوره صافات، آیه ۷۷.

سه خطای عمر

ابن‌ابی‌الحدید آورده: عمر شبها پاسبانی می‌کرد، شبی به هنگام گشت، صدای مرد و زنی از خانه‌ای به گوشش رسید، شکی در دلش افتاد، از دیوار خانه بالا رفت و به درون خانه نگاه کرد، زن و مردی را دید که در کنار هم نشسته و کاسه شرابی در جلو آنهاست. عمر به مرد نهیب زد و گفت: ای دشمن خدا! آیا می‌پنداری که تو خدا را معصیت می‌کنی و او بر تو می‌پوشد؟!
مرد گفت: ای خلیفه! اگر من تنها یک گناه مرتکب شده‌ام تو مرتکب سه گناه شده‌ای:
اول این که خداوند می‌فرماید: ولا تجسسوا؛ [۱] تجسس نکنید، و تو تجسس کرده‌ای
دوم این که می‌فرماید: واتوا البیوت من ابوابها؛ [۲] از درهای خانه‌ها داخل شوید و تو از دیوار بالا آمده‌ای.
سوم این که می‌فرماید: فاذا دخلتم بیوتا فسلموا؛ [۳] هر وقت داخل خانه‌ای شدید به اهل آن خانه سلام کنید و تو سلام نکردی. [۴]
.

و در تفسیر ثعلبی آمده: مردی که عمر از دیوار خانه‌اش بالا رفته ابومحجن ثقفی است که در آن موقع به عمر اعتراض نموده به او گفته: این کار تو نارواست و خداوند تو را از تجسس برحذر داشته است. عمر به همراهان خود گفت: این مرد چه می‌گوید؟ زید بن ثابت و عبدالله بن ارقم به او گفتند، راست می‌گوید این عمل شما تجسس است. عمر چون این را شنید از خانه بیرون شد و او را به حال خود واگذاشت. [۵] .
در شرح حال همین ابومحجن آورده‌اند که او به علت شدت علاقه‌ای که به نوشیدن شراب داشته سروده:
اذا مامت فادفنی الی جنب کرمه

تروی عظامی بعد موتی عروقها

ولا تدفننی فی الفلاه فاننی

اخاف اذا مامت لا اذوقها [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره حجرات، آیه ۱۲.

[۲] سوره بقره، آیه ۱۸۸.

[۳] سوره نور، آیه ۶۰.

[۴] شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۶۱.

[۵] تفسیر ثعلبی.

[۶] آنگاه که مردم مرا در کنار درخت انگوری به خاک بسپارید، تا استخوانهایم از ریشه‌های آن سیراب گردد و مرا در فلاه دفن نکنید، که می ترسم پس از مرگ از چشیدن آن بی بهره بمانم.

سائب بن بشر

سائب فرزند بشر بن عمرو بن حارث، از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بود.

ابن سعد به سند خود نقل می‌کند: بشر بن عمرو و سه فرزندش: سائب و عبید و عبدالرحمن در جمل در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضور داشتند و سائب بعدها با مصعب بن زبیر بود و کشته شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۸۲؛ طبقات الکبری، ج ۶، ص ۳۵۹.

سالم بن ابی جعد اشجعی

«سالم بن ابی‌جَعد» را از اصحاب امیرمؤمنان حضرت علی علیه‌السلام است. [۱] او ثقه بود و روایاتی از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ابو هریره، ابن عباس و دیگران نقل کرده است. او عمر طولانی کرده و در ۱۱۰ سالگی بین سال‌های نود تا صدم هجری از دنیا رفته است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۳، ش ۹؛ رجال برقی، ص ۵.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۴۴؛ ر. ک: اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۷۴.

سعد بن حارث انصاری خزرجی

او از انصار خزرجی و از قبیله «بنی نجار» است. وی و پدرش از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند و او در صفّین نیز حضور داشت و در رکاب علی علیه‌السلام به شهادت رسید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۷۲؛ الاصابه، ج ۳، ص ۵۰؛ المحبر، ص ۲۹۰؛ الاصابه، ج ۳، ص ۵۰.

سعد بن حذیفه بن یمان

شیخ طوسی می‌نویسد: «سعد بن حذیفه» از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بوده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۴، ش ۲۷.

سعد بن حمید (ابو عمار)

سعد بن حمید کنیه‌اش ابو عمار، از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. وی در صفّین در رکاب آن حضرت جنگید و در همان نبرد چشمش صدمه دید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۴، ش ۲۹.

ش

شرایط تنبیه کودکان

تنبیه بدنی کودکان را کسی مجاز نمی‌شمارد،

گرچه کودکان بزهکار را باید تنبیه کرد و کودکانی که با برخوردهایشان وضع مدرسه و کلاس را بهم می‌ریزند و مانع رشد دیگران می‌شوند را باید تنبیه کرد.

که امام علی علیه السلام نسبت به کودکان بدرفتار و بزهکار بیش از سه ضربت را اجازه نمی‌فرمود.

روزی جمعی از کودکان که در مسابقه خط نویسی شرکت کرده بودند و دفترچه‌های خود را خدمت امام علی علیه السلام آوردند تا قضاوت و تشویق گردند،

امام علی علیه السلام خطاب به کودکان فرمود:

اَبْلِغُوا مُعَلِّمُکُمْ اِنْ ضَرَبَکُمْ فَوْقَ ثَلاثِ ضَرَباتٍ فی الْاَدَبِ اُقْتُصَّ مِنْهُ [۱] .

(به معلّم خود این پیام را برسانید که اگر بیش از سه ضربه بر شما بزند، قصاص خواهد شد.)

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۵۸۲.

شتاب در تربیت کودک

یکی دیگر از روش‌های تربیت، شتاب در بازسازی و آموزش و تربیت کودک است.

پدران و مادران و دیگر مربّیان تربیتی باید در تربیت کودک شتاب کنند زیرا زمینه‌های یادگیری و بازپروری و تربیت در سنین کودکی بیشتر از دیگر مراحل عمر فراهم است که فرمود:

أَیْ بُنَیَّ، إِنِّی لَمَّا رَأَیْتَنِی قَدْ بَلَغْتُ سِنّاً، وَرَأَیْتُنِی أَزْدَادُ وَهْناً، بَادَرْتُ بِوَصِیَّتِی إِلَیْکَ، وَأَوْرَدْتُ خِصَالاً مِنْهَا قَبْلَ أَنْ یَعْجَلَ بِی أَجَلِی دُونَ أَنْ أُفْضِیَ إِلَیْکَ بِمَا فِی نَفْسِی، أَوْ أَنْ أُنْقَصَ فِی رَأْیِی کَمَا نُقِصْتُ فِی جِسْمِی، أَوْ یَسْبِقَنِی إِلَیْکَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَی وَفِتَنِ الدُّنْیَا، فَتَکُونَ کَالصَّعْبِ النَّفُورِ. وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ کَالْأَرْضِ الْخَالِیَةِ مَا أُلْقِیَ فِیهَا مِنْ شَیْءٍ قَبِلَتْهُ.

فَبَادَرْتُکَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ یَقْسُوَ قَلْبُکَ، وَیَشْتَغِلَ لُبُّکَ، لِتَسْتَقْبِلَ بِجِدِّ رَأْیِکَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ کَفَاکَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْیَتَهُ وَتَجْرِبَتَهُ، فَتَکُونَ قَدْ کُفِیتَ مَؤُنَةَ الطَّلَبِ، وَعُوفِیتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ، فَأَتَاکَ مِنْ ذلِکَ مَا قَدْ کُنَّا نَأْتِیهِ، وَاسْتَبَانَ لَکَ مَا رُبَّمَا أَظْلَمَ عَلَیْنَا مِنْهُ.

(پسرم! هنگامی که دیدم سالیانی از من گذشت، و توانایی رو به کاستی رفت،

به نوشتن وصیّت برای تو شتاب کردم،

و ارزش‌های اخلاقی را برای تو بر شمردم، پیش از آن که أجل فرا رسد، و رازهای درونم را به تو منتقل نکرده باشم، و در نظرم کاهشی پدید آید چنان که در جسمم پدید آمد،

و پیش از آن که خواهش‌ها و دگرگونی‌های دنیا به تو هجوم آورند، و پذیرش و اطاعت مشکل گردد،

زیرا قلب نوجوان چونان زمین کاشته نشده، آماده پذیرش هر بذری است که در آن پاشیده شود.

پس در تربیت تو شتاب کردم، پیش از آن که دل تو سخت شود،

و عقل تو به چیز دیگری مشغول گردد،

تا به استقبال کارهایی بروی که صاحبان تجربه، زحمت آزمون آن را کشیده‌اند، و تو را از تلاش و یافتن بی‌نیاز ساخته‌اند،

و آن چه از تجربیّات آنها نصیب ما شد، به تو هم رسیده، و برخی از تجربیّاتی که بر ما پنهان مانده بود برای شما روشن گردد.) [۱]

.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳۱ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن‌بن‌عبدالله‌بن‌سعید(متوفای قرن۳ ه)

۳- عقد الفریدج۳ص ۹۰ و۹۱ و۱۴۳ وج۳ جدید۱۱۴: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۴- من لایحضره الفقیه ج۴ ص۳۹۲ و۳۸۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۵- تحف العقول ص۹۷: ۵۲ و۹۹: ۶۸ و۷۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه).

شلاق و ازدواج

در جامعه اسلامی اگر راه حل‌های کاربردی وجود نداشته باشد، نمی‌توان فساد و فحشاء را ریشه کن کرد، برخی فقط به کیفر و مجازات تکیه می‌کنند،

و برخی به بهانه حقوق بشر، فاسدان را در گناه کردن تقویت می‌نمایند.

در فقه اسلامی ودر دستورات بازدارنده اسلام، اگر حد می‌زنیم،

اگر شلّاق می‌زنیم،

راه حلِّ کاربردی هم داریم،

در حکومت امام علی علیه السلام با شیوه‌های گوناگون، جامعه را، و افراد فاسد را، اصلاح می‌کرد.

روزی جوانی را دستگیر و خدمت امام علی علیه السلام آوردند و گزارش دادند که او با خود کاری کرد که جُنُب شد،

و چون این عمل جزو انحرافات جنسی بحساب می‌آید و حرام است،

امام علی علیه السلام با شلاق چند ضربه بر دست او زد که قرمز شد، و چون آن شخص زن نداشت، دستور فرمود که از بیت المال مخارج ازدواج او را بپردازند، تا با ازدواج کردن، به راه‌های انحرافی کشانده نشود. [۱] .

اگر امام علی علیه السلام تنها به مجازات روی می‌آورد، مفاسد اجتماعی ریشه کن نمی‌شد، بلکه در کنار مجازات و کیفر اسلامی و شلّاق زدن برای آن جوان زن گرفت تا دیگر انگیزه‌ای برای فساد نداشته باشد.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی ج ۷ ص ۲۶۵، و وسائل الشیعه ج ۸ ص ۵۷۴.

شناگری و تیراندازی

جوان و نوجوان برای رشد و کمال روحی و جسمی هم به فعّالیّت‌های بدنی نیاز دارد،

و هم به طراوت و شادابی روح،

بایـد تفریحـات سـالم را بگونه‌ای برای جوانـان فراهم کرد که هم وقت آنها را پُر کنـد، و بیکار و سـرگردان نماننـد، و هم در رشـد جسمی و روانی آنان تأثیر داشته باشد، که امام علی علیه السلام به دو نوع از سرگرمی‌های خوب اشاره می‌فرماید که رهنمود داد:

عَلِّمُوا أوْلادَکُمْ السَّباحَهْ وَ الِّرمایَهْ

(بر کودکان و نوجوانان خود شناگری و تیراندازی بیاموزید.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج۶ ص۴۷ حدیث ۴.

شوخی‌های متواضعانه

خندیدن و خنداندن درست و دور از رفتارها و الفاظ زشت مانعی ندارد.

فرق است بین دروغ گفتن، مسخره کردن، بازی کردن با آبروی مردم، و فروتن و متواضع بودن.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مردی بذله گو نبود، امّا لبخند بر لبان مبارکش بود، و در برخورد با کوچک و بزرگ شاد و دارای چهره‌ای شاداب و خندان بود.

الف - رسول گرامی اسـلام صـلی الله علیه وآله وسلم نیز در فرصت‌های مناسب اصحاب و یاران خود را می‌خنداند و آنها را شاداب و سرحال نگه می‌داشت.

به پیرزنی فرمود:

چرا تلاش می‌کنی، پیر زنها به بهشت نمی‌روند.

آن زن ناراحت شد و گفت:

یا رسول اللَّه من به بهشت نمی‌روم؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حالی که می‌خندید، فرمود:

همه جوان شده و وارد بهشت می‌گردند.

ب - روزی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با امام علی علیه السلام در مجلسی خرما تناول می‌فرمود، و هسته‌های خرما را مقابل علی علیه السلام می‌گذاشت، بگونه‌ای که اگر کسی وارد می‌شد فکر می‌کرد همه خرماها را علی علیه السلام خورده و آن حضرت چیزی تناول نفرموده است.

آنگاه خطاب به علی علیه السلام فرمود:

شما زیاد خرما خورده‌اید؟.

حضرت جواب داد:

آنکس زیادتر خورده که خرما را با هسته آن تناول کرد؟

که لبخند بر لبان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقش بست. [۱] .

ج - امام علی علیه السلام همواره از شوخی‌های زشت و بی‌معنا پرهیز می‌کرد و عمروعاص را در پخش اینگونه شایعات مورد نکوهش قرار داد که در خطبه ۸۴ مرز میان شوخی‌های ناروا و روا را روشن کرد که فرمود:

عَجَباً لِابْنِ النَّابِغَهْ! يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَهً، وَأَنِّى امْرُؤٌ تِلْعَابَهٌ:

أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا، وَنَطَقَ آثِماً.

أَمَا - وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ - إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ، وَيَعِدُ فَيُخْلِفُ، وَيُسْأَلُ فَيَبْخَلُ، وَيَسْأَلُ فَيُلْحِفُ، وَيَخُونُ الْعَهْدَ، وَيَقْطَعُ الْإِلَّ؛ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَىُّ زَاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ! مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفُ مَآخِذَهَا، فَإِذَا كَانَ ذلِكَ كَانَ أَكْبَرُ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقِرْمَ سُبَّتَهُ.

أَمَا وَاللَّهِ اِنِّى لَيَمْنَعُنِى مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَإِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نِسْيَانُ الْآخِرَهِ، إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَهَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أَتِيَّهً، وَيَرْضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَهً.

«شگفتا از عمروعاص پسر نابغه! [۲] میان مردم شام گفت که من اهل شوخی و خوشگذرانی بوده، و عمر بیهوده می‌گذرانم!! حرفی از روی باطل گفت و گناه در میان شامیان انتشار داد.

مردم آگاه باشید! بدترین گفتار دروغ است، عمروعاص سخن می‌گوید، پس دروغ می‌بندد، وعده می‌دهد و خلاف آن مرتکب می‌شود، درخواست می‌کند و اصرار می‌ورزد،

امّا اگر چیزی از او بخواهند، بخل می‌ورزد، به پیمان خیانت می‌کند، و پیوند خویشاوندی را قطع می‌نماید، پیش از آغاز نبرد در هیاهو و امر و نهی بی‌مانند است تا آنجا که دست‌ها به‌سوی قبضه شمشیرها نرود.

امّا در آغاز نبرد، و برهنه شدن شمشیرها، بزرگ ترین نیرنگ او این است که عورت خویش آشکار کرده، فرار نماید. [۳] .

آگاه باشید! بخدا سوگند که یاد مرگ مرا از شوخی و کارهای بیهوده باز می‌دارد، ولی عمروعاص را فراموشی آخرت از سخن حق بازداشته است، با معاویه بیعت نکرد مگر بدان شرط که به او پاداش دهد، و در برابر ترک دین خویش، رشوه‌ای تسلیم او کند.» [۴] .

سپس در حکمت ۴۵۰ ره‌آورد شوخی‌های ناروا را تذکّر می‌دهد که:

مَا مَزَحَ امْرُؤٌ مَزْحَهً إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّهً.

«هیچ کس شوخی بیجا نکند، جز آن که مقداری از عقل خویش را از دست بدهد.» [۵] .

د - روزی خلیفه اوّل و دوّم در دو طرفِ امام علی علیه السلام راه می‌رفتند، چون قدّ آن دو، کمی بلندتر از آن حضرت بود، خلیفه دوّم جملاتی را به شوخی و طنز مطرح کرد و خطاب به حضرت فرمود:

اَنْتَ فی بَیْنِنَا کَنُونِ «لَنَا»

«علی، تو در میان ما، مثلِ حرفِ «نون» در «لَنَا» هستی.»

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بلافاصله و بدون مهلت پاسخ داد که:

اِنْ لَمْ اَکُنْ اَنَا اَنْتُمْ «لا»

«اگر من در میان شما نباشم، شما می‌شوید «لا».»

یعنی اگر من نباشم، شما چیزی نیستید، چون «لا» یعنی «هیچ».

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه خوئی ج۶ ص۹۴.

[۲] زنِ معروفه.

[۳] عمرو عاص در این فکر بود که در میدان صفّین روزی خودی نشان دهد، تا آن که سوارِ نقاب‌داری از سپاه امام علی‌علیه السلام به میدان آمد، عمرو فکر کرد که حریف او می‌شود، با شجاعت در مقابل نقاب‌دار ایستاد و گَرد و خاک کرد، وقتی حمله آغاز شد دانست که آن نقاب دار، علی‌علیه السلام است، درمانده شد چه کند؟ مقاومت کند کشته می‌شود، فرار کند آبرویش می‌رود، هنوز انتخاب نکرده بود که حمله امام به او مهلت نداد از روی اسب سرنگون شد، مرگ را با چشم خود دید، ناگاه زشت‌ترین حیله را بکار گرفت، که عورت خود را آشکار کرد، و امام او را در پستی و رسوائیش واگذارد، عمرو عاص با کمال ذلّت فرار کرد، و در میان دو لشگر آن روز، و در پیشگاه تاریخ تا روز قیامت خود را آبرو برد.

[۴] خطبه ۸۴ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۵] حکمت ۴۵۰ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

شنا در رودخانه

یکی از لذّت‌های حلال، و تفریحات نشاط آور، شنا کردن است.

و در روایات اسلامی فراوان به یادگیری شنا و آموختن فنّ شناگری به فرزندان، سفارش شده است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به شناکردن علاقه داشت، با اینکه می‌توانست روزهای جمعه در منزل غسل جمعه کند، امّا به کنار رودخانه می‌رفت و در رودخانه غسل جمعه و شنا می‌کرد.

أشعث بن عبد می‌گوید:

یک روز جمعه علی علیه السلام را دیدم که در رودخانه فرات، شنا می‌کرد و غسل جمعه انجام می‌داد و در آن روز با پیراهنی نو، نماز جمعه خواند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] منهاج البرائه خوئی ج۲ ص۲۰۸.

شرائط پذیرش مهمانی

شخصی امام علی علیه السلام را به مهمانی دعوت کرد،

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

سه شرط دارد اگر قبول می کنی می‌پذیرم، آن شخص گفت شرائط کدامند؟

امام علی علیه السلام فرمود:

۱- از بیرون چیزی تهیّه ننمائی، هر چه هست بیاوری.

۲- آنچه در منزل داری از ما دریغ نکنی.

۳- به زن و بچّه‌هایت سخت نگیری.

آن شخص گفت:

هر سه شرط را قبول دارم.

و امام نیز مهمانی او را پذیرفت. [۱] .

قبول میهمانی

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دعوت خویشاوندان، فرزندان، و دختران خود را می‌پذیرفت.

در شهر بصره دعوت میهمانی علاءبن زیاد را پذیرفت.

و در شهر مدینه حتّی دعوت میهانی دوستان غیر عرب، از نژادهای گوناگون، و ایرانیان را رد نمی کرد،

روزی پس از قبول مهمانی یک مسلمان ایرانی و صَرف حلوای نوع ایرانی، علّت آن را پرسید.

به امام علی علیه السلام گفته شد که؛

به مناسبت عید نوروز این حلوای ایرانی تهیّه شد.

امام علی علیه السلام به مزاح فرمود:

آیا نمی‌شود، هر روز، نوروز باشد؟ [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال ج ۱ ص ۱۸۸.

[۲] شرح ابن ابی الحدید ج ۱۱ ص ۲۷۴.

شناخت کوفیان

امام علی علیه السلام با آگاهی لازم و شناخت خُلق و خوی کوفیان در نکوهش لشگریان خود فرمود:

مُنِیتُ بِمَنْ لا یطیعُ اذا اَمَرْتُ وَلا یجیبُ اذا دَعَوْتُ

لا أباً لَکمْ مَا تَنْظِرُونَ بِنَصْرِکُمْ رَبَّکُمْ؟

أَمَا دِینٌ یجْمَعُکُمْ، وَلاـ حَمِیـةَ تحمشُکُمْ! أَقُومُ فِیکُمْ مُسْتَصْرِخاً، وَ أُنَادِیکُمْ مُتَغَوِّثـاً، فَلا تسـمعُون لِی قَوْلاً، وَلا تُطِیعُون لِی أَمْراً، حَتَّی تَکَشَّفَ الاُمُورُ عَنْ عَوَاقِبِ المساءَةِ، فَمَا یدْرکُ بِکُمْ ثَارٌ، وَلا یبْلَغُ بِکُمْ مَرَامٌ

دَعَوْتُکُمْ إلی نَصْرِ اخوانِکُمْ فَجِرْجَرْتُم جَرْجَرَةَ الْجَمَلِ الأَسَرِّ، وَ تَثَاقَلْتُمْ تَثَاقُلَ النّضو الأَدْبَرِ، ثُمَّ خَرَجَ إلَی مِنْکُم جُنَیدٌ مُتَذَائِبٌ ضَعِیفٌ

«كَأَنَّمَا يساقونَ إلى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ». [۱] .

(هرچه شما را دعوت می‌کنم اجابت نمی‌کنید، و هرگاه فرمان می‌دهم‌اطاعت نمی‌کنید.

ای بی‌اصلها! در یاری پروردگارتان منتظر چه هستید؟

آیا دین ندارید که شما را گرد آورد؟ و یا غیرتی که شما را به خشم وادارد؟

در میان شما به پا خاسته‌ام! هرچه فریاد می‌کشم و از شما یاری می‌طلبم سخن مرا نمی‌شنوید و از دستورم اطاعت نمی‌نمائید تا چهره واقعی‌کارهای بد آشکارا گردد نه با شما می‌توان انتقام خونی گرفت؛ و نه باکمک شما به هدف می‌توان رسید.

شما را به یاری برادرانتان دعوت‌کردم، همانند شتری که از درد بنالد آه و ناله سر دادید، اما آنها نیز افراد مضطرب و ناتوانی بودند که گویا آنها را به سوی مرگ می‌برند، در حالی که آن را با چشم خود می‌نگرند!)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۳۹ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

شناخت عمروعاص

امام علی علیه السلام در افشای یکی از سران قاسطین «عمروعاص» در یک سخنرانی فرمود:

وَلَمْ يبايعْ حَتّى شَرَطَ اَنْ يؤتِيهُ على الْبَيعَةِ ثمناً [۱] .

(بیعت نمی‌کند مگر آنکه در یک معامله سیاسی، در برابر بیعت سرمایه‌ای به دست آورد.)

یعنی طرفداری عمروعاص از معاویه بر اساس عقیده و ایمان نیست بلکه پول پرستی و قدرت طلبی او را منحرف کرده است و درسخنرانی دیگری بیشتر ماهیت او را شناساند.

عَجَباً لِابْنِ النَّابِغَةِ! يزْعَمُ لِأَهْلِ الشَّام أَنَّ فِی دُعَابَةً، وَأَنِّی امْرُؤٌ تِلْعَابَةٌ: أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلاً، وَنَطَقَ آثِماً.

أَمَا - وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ - إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيكْذِبُ، وَيعِدُ فَيخْلِفُ، وَيسْأَلُ فَيبْخَلُ، وَيسْأَلُ فَيلْحِفُ، وَيخُونُ الْعَهْدَ، وَيقْطَعُ الْإِلَّ؛ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَی زَاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ! مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيوفُ مَآخِذَهَا، فَإِذَا كَانَ ذلِكَ كَانَ أَكْبَرُ مَكِيدَتِهِ أَنْ يمْنَحَ الْقِرْمَ سُبَّتَهُ.

أَمَا وَاللَّهِ لَيَمْنَعُنِی مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَإِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نِسْيانُ الْآخِرَةِ، إِنَّهُ لَمْ يبَايعْ مُعَاوِيةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يؤْتِيهُ أَتِيةً، وَيرْضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَةً. [۲] .

(شگفتا! پسر آن زن بدنام در میان مردم شام نشر می‌دهد که من اهل‌مزاح هستم مردی شوخ طبع، که مردم را سرگرم شوخی می‌کند.

حرفی به باطل گفته! و سخنی به گناه انتشار داده است.

آگاه باشید بدترین گفتار؛ دروغ است او سخن می‌گوید و دروغ‌می‌گوید، وعده می‌دهد و تخلف می‌نماید، درخواست می‌کند و اصرارمی‌ورزد، اگر از او چیزی درخواست شود بخل می‌کند، به پیمان‌خیانت می‌نماید، و پیوند خویشاوندی را قطع می‌کند، به هنگام نبردسر و صدا راه می‌اندازد و تهیج و تحریص می‌نماید.

(امّا این سر و صدا)

تا هنگامی است که دست به شمشیرها نرفته، در این هنگام برای رهائی‌جانش بهترین و بزرگترین نقشه‌اش آن است که جامه‌اش را بالا زند وعورت خود را آشکار سازد «تا از کشتن او چشم پوشی شود»!

آگاه باشید به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از شوخی و سرگرمی بازمی‌دارد، ولی او را فراموشی آخرت از گفتن سخن حق بازداشته

است اوحاضر نشد با معاویه بیعت کند جز اینکه از او مزدی به دست آورد، ودر برابر از دست دادن دینش بهائی گرفت).

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

[۲] خطبه ۸۴ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

شناخت مارقین (خوارج)

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ابتدا نسبت به اهداف خوارج به مردم آگاهی داد و علل انحراف آنها را بر شمرد، سپس خوارج فریب خورده را نصیحت کرده از آینده دردناکشان ترساند.

در یک سخنرانی به علل گمراهی آنان اشاره کرد و هشدارشان داد. [۱] .

و در سخنرانی دیگری مردم را آگاهی لازم داد که:

جنگ من با خوارج را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مطرح فرمود،

من جایگاه نبرد را، و تعداد کشتگان آنها را می‌دانم، و اندازه فراریان آنها را اطّلاع می‌دهم. [۲] .

و در کلام ارزشمند دیگر از آینده خوارج و تداوم انحراف فکریشان صحبت کرد که:

تفکّر انحرافی خوارج تداوم خواهد داشت و فرمود:

کَلّا واللّه اِنَّهُم نُطَف فی اَصْلاب الرِّجالِ وَ قَراراتِ النِّساء، کُلّما نَجم مِنْهُم قَرْن قُطِعَ حَتّی یکوُنُ الآخِرهُمُ لصُوصَاً سَلّابین. [۳] .

(نه سوگند به خدا هرگز خوارج نابود نشده‌اند، آنها نطفه‌هائی در پشت مردان و رحم زنان باقی می‌مانند امّا هرگاه سر برآوردند سرکوب می‌شوند تا اینکه سرانجام به دزدی و راهزنی روی می‌آورند.)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۵۸ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

[۲] خطبه ۵۹ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

[۳] خطبه ۶۰ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

شیر

شیر گاو و درمان بیماری ها

ارزش غذائی شیر

۱- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

أَلْبَانُ الْبَقَرِ دَواءٌ. [۱] .

«شیر گاو درمان بیماری است.»

۲- آمدی در غررالحکم از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

اَللَّبَنُ أحَدُ اللَّحْمَیْنِ. [۲] .

«شیر چونان گوشت است.»

۳- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

حَسَّوُ اللَّبَنِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إلاَّ الْمَوْتَ. [۳] .

«شیر خوردن مداوم درمان هر بیماری است جز مرگ.»

۴- غیاث بن ابراهیم از جعفر و او از پدرانش نقل کرد که:

أَنَّ عَلِيّاً علیه السلام كانَ يَسْتَحِبُّ أنْ يُفْطِرَ عَلَى اللَّبَنِ. [۴] .

«گویا امام علی علیه السلام مستحب می‌دانست که به هنگام افطار شیر تناول فرماید.»

پی نوشت ها:

[۱] وسائل ج۲۵ ص۱۱۳ ح۳.

[۲] غررالحکم ج۱ ص۶۲ ح۱۶۴۹.

[۳] بحارالأنوار ج۶۳ ص۹۵-۹۴ ح۱.

[۴] بحارالأنوار ج۶۳ ص۱۰۱ ح۲۰.

شیوه جذب نامه رسان معاویه

آنها که در شهرهای دور می‌زیستند و امام علی علیه السلام را ندیده بودند، و آنانکه فریب دشمن را خورده و اسیر تبلیغات مسموم و شایعات دروغین گردیدند،

نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حالت گُریز داشتند.

امّا وقتی به امام علی علیه السلام نزدیک می‌شدند،

و اخلاق پیامبر گونه او را مشاهده می‌کردند، در شگفت مانده، جذب خورشید ولایت شده و برای همه عمر در صف عاشقان ولایت قرار می‌گرفتند.

در تاریخ اسلام آمده است که:

بسیاری از اهل کتاب که خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمدند و مسلمان شدند.

بسیاری از مخالفان فریب خورده، در همان برخورد اوّل شیفته امام علی علیه السلام گردیدند.

بسیاری از هیئت‌های اعزامی دشمن که در صف یاران حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام باقی ماندند.

یکی از آنان، نامه رسان معاویه، مردی از قبیله «بنی عبس» است.

معاویه می‌خواست ضمن رساندن نامه‌ای تهدید آمیز، مردی خشن، و بد زبان و بی‌باک و شروری را به کوفه و درون یاران امام علی علیه السلام اعزام کند که در حضور اصحاب به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اهانت کند،

تهمت بزند، فحّاشی نماید و برگردد.

که برای این مانور تبلیغی، سیاسی، مرد عَبَسی را که بدزبان و خشن و شرور و بی‌باک بود برگزید، نامه را به او داد و سفارشات لازم را کرد.

وقتی نامه رسانِ معاویه وارد کوفه شد و در جمع اصحاب علی علیه السلام قرار گرفت، نقش خود را آغاز کرد

و با درشتی و بدگوئی هرچه خواست گفت،

و شایعاتی از شام عنوان کرد،

و قتل خلیفه سوم را به امام علی علیه السلام نسبت داد و گفت:

شامیان از تو انتقام می‌گیرند.

اصحاب به خشم آمدند و خواستند او را ادب کنند، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با اشاره مانع شد.

صلهٔ بن زفر عَبَسی از جای برخاست و فریاد بر سر او کشید، که در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام چه می‌گوئی.

امام علی علیه السلام فرمود: دست نگهدارید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با او با نرمش و مهربانی برخورد کرد.

حرف‌های او را گوش داد و او را تا آخر تحمّل کرد.

شایعات و تهمت های شامیان را از زبان او شنید و مستدل و گویا پاسخ داد و مانع از تعرّض یاران شد.

آزادی بیان او را تأمین کرد و تندی های او را با مهربانی پاسخ گفت.

سرانجام مرد عَبَسی در برابر اخلاق امام علی علیه السلام شرمنده شد،

مدّتی در فکر فرو رفت و شایعاتی که پیرامون حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیده بود را بررّسی نمود و دید که واقعیت ندارد،

مجذوب شد و برخاست و گفت:

یا امیرالمؤمنین با شنیدن تهمت ها و شایعات فراوان علیه شما قلب من از دشمنی و کینه تو مالامال بود، امّا امروز که تو را دیدم، و اخلاق تو را مشاهده کردم، اکنون هیچ آفریده‌ای را مثل شما دوست نمی‌دارم،

من در جمع یاران تو می‌مانم و هرگز به شام برنمی‌گردم، تا روزی که در رکاب تو شربت شهادت نوشم.

وقتی این خبر به معاویه رسید، اندوه عظیمی او را فراگرفت، زیرا مرد عبسی اسرار نظامی معاویه را می‌دانست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ امیرالمؤمنین علیه السلام ج۱ ص۲۴۹.

شکوه از مسخ انسان‌ها

امام علی علیه السلام در اوّلین سخنرانی‌هایی که پس از بیعت با ایشان به عنوان خلیفه، ایراد فرمود، علّت عمده پذیرش حکومت و خلافت را میراندن بدعت‌ها و زنده کردن سنّت‌ها و از میان بردن مفاسد اجتماعی اعلام فرمود:

أَیتُهَا النُّفوسُ الْمُخْتَلِفَهُ، وَالْقُلُوبُ الْمُتَشَتِّتَهُ، الشَّاهِدَهُ أَبْدَانُهُمْ، وَالْغَائِبَهُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ، أَظْأَرُکُمْ عَلَی الْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَنْفِرُونَ عَنْهُ نُفُورَ الْمِعْزَی مِنْ وَعْوَعَهِ الْأَسَدِ! هَیهَاتَ أَنْ أَطْلَعَ بِکُمْ سَرَارَ الْعَدْلِ، أَوْ أُقِیمَ اعْوِجَاجَ الْحَقِّ.

اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یکُنِ الَّذِی کَانَ مِنَّا مُنَافَسَهً فِی سُلْطَانٍ، وَلَا الْتِمَاسَ شَیءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ، وَلکِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِینِکَ، وَنُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِی بِلَادِکَ، فَیأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِکَ، وَتُقَامَ الْمُعَطَّلَهُ مِنْ حُدُودِکَ.

اللَّهُمَّ إِنِّی أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ، وَسَمِعَ وَأَجَابَ، لَمْ یسْبِقْنِی إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ – صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ – بِالصَّلَاهِ.

وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا ینْبَغِی أَنْ یکُونَ الْوَالِی عَلَی الْفُرُوجِ وَالدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْکَامِ وَإِمَامَهِ الْمُسْلِمِینَ الْبَخِیلُ، فَتَکُونَ فِی أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ،

وَلَا الْجَاهِلُ فَیضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ،

وَلَا الْجَافِی فَیقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ،

وَلَا الْحَائِفُ لِلدُّوَلِ فَیتَّخِذَ قَوْماً دُونَ قَوْمٍ،

وَلَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ،
وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ،
وَلَا الْمُعَطِّلُ لِلسُّنَّةِ فَيُهْلِكَ الْأُمَّةَ. [۱] .

«ای مردم رنگارنگ، و دل‌های پریشان و پراکنده، که بدن‌هایشان حاضر و عقل‌هایشان از آنها غایب و دور است،
من شما را به سوی حق می‌کشانم، امّا چونان گوسفندانی که از غرّش شیر فرار کنند می‌گریزید،
هیهات که با شما بتوانم تاریکی را از چهره عدالت بزدایم، و کجی‌ها را که در حق راه یافته راست نمایم.
خدایا تو میدانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت، و دنیا و ثروت نبود،
بلکه می‌خواستیم نشانه‌های حق و دین تو را در جایگاه خویش بازگردانیم، و در سرزمین‌های تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا بندگان ستمدیده‌ات در أمن و أمان زندگی کنند، و قوانین و مقرراّت فراموش شده تو بار دیگر اجراء گردد.
خدایا من نخستین کسی هستم که بتو روی آورده، و دعوت تو را شنیده و اجابت کرد،
در نماز کسی از من جز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیشی نگرفت،
و همانا شما دانستید که سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان و غنیمت‌ها و احکام مسلمین، ولایت و رهبری یابد، و امامت مسلمین را عهده‌دار شود، تا در اموال آنها حریص گردد،
و نادان نیز لیاقت رهبری ندارد تا با نادانی خود مسلمانان را به گمراهی کشاند،
و ستمکار نیز نمی‌تواند رهبر مردم باشد، که با ستم حق مردم را غصب و عطایای آنان را قطع کند،
و نه کسی که در تقسیم بیت‌المال عدالت ندارد زیرا در اموال و ثروت آنان حیف و میل داشته و گروهی را بر گروهی مقدّم می‌دارد،
و رشوه خوار در قضاوت نمی‌تواند امام باشد زیرا که برای حکم کردن با رشوه گرفتن حقوق مردم را پایمال می‌کند، و حق را به صاحبان آن نرساند،
و آن کس که سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را ضایع می‌کند لیاقت رهبری ندارد، زیرا که امّت اسلامی را به هلاکت می‌کشاند.»

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۳۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تذکرة الخواص ص۱۱۴ ب۶: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ ه)
۲- دعائم الاسلام ص ۵۳۱ ج۲ ح۱۸۸۶: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه)
۳- کتاب النهایة ج ۵ ص ۲۷۰: ابن أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه)
۴- کتاب مناقب: ابن جوزی حنفی (متوفای ۵۶۷ ه)
۵- بحارالانوار ج۳۴ ص ۱۱۰ و ۱۱۱ ح۹۴۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)
۶- مروج الذهب ج۳ ص۲۲۴: مسعودی (متوفای ۳۴۶ه).

شکوه از دگرگونی ارزش‌ها

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روزی در ایام خلافت خود، در یک سخنرانی از تغییر و تبدیل یافتن سنّت‌های رسول خدا صلی الله

علیه وآله وسلم به وسیله حُکّام و خلفای قبلی شکوه کرده و از انحراف فکری مردم شکایت کرد و فرمود:

فَعِنْدَ ذلِکَ أَخَذَ الْبَاطِلُ مَآخِذَهُ، وَرَکِبَ الْجَهْلُ مَرَاکِبَهُ، وَعَظُمَتِ الطَّاغِیَةُ، وَقَلَّتِ الدَّاعِیَةُ، وَصَالَ الدَّهْرُ صِیالَ السَّبُعِ الْعَقُورِ، وَهَدَرَ فَنِیقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ کُظُوم، وَتَوَاخَی النَّاسُ عَلَی الْفُجُورِ، وَتَهَاجَرُوا عَلَی الدِّینِ، وَتَحَابُّوا عَلَی الْکَذِبِ، وَتَبَاغَضُوا عَلَی الصِّدْقِ.

فَإِذَا کَانَ ذلِکَ کَانَ الْوَلَدُ غَیظاً وَالْمَطَرُ قَیظاً وَتَفِیضُ اللِّئَامُ فَیضَاً وَتَغِیضُ الْکِرَامُ غَیضاً، وَکَانَ أَهْلُ ذلِکَ الزَّمَانِ ذِئَاباً، وَسَلَاطِینُهُ سِبَاعاً، وَأَوْسَاطُهُ أُکَّالاً، وَفُقَرَاؤُهُ أَمْوَاتاً؛ وَغَارَ الصِّدْقُ، وَفَاضَ الْکَذِبُ، وَاسْتُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ، وَتَشَاجَرَ النَّاس بِالْقُلُوبِ، وَصَارَ الْفُسُوقُ نَسَباً، وَالْعَفَافُ عَجَباً، وَلُبِسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفَرْوِ مَقْلُوباً. [۱].

«پس در آن هنگام که امویان بر شما تسلّط یابند، باطل بر جای خود استوار شود، و جهل و نادانی بر مرکب‌ها سوار، و طاغوت زمان عظمت یافته، و دعوت کنندگان به حق اندک و بی مشتری خواهند شد.

روزگار چونان درنده خطرناک حمله‌ور شده، و باطل پس از مدّت‌ها سکوت، نعره می‌کشد،

مردم در شکستن قوانین خدا دست در دست هم می‌گذارند، و در جدا شدن از دین متّحد می‌گردند،

و در دروغ پردازی با هم دوست و در راستگویی دشمن یکدیگرند،

و چون چنین روزگاری می‌رسد، فرزند با پدر دشمنی ورزد، و باران خنک کننده، گرمی و سوزش آورد،

پست فطرتان همه جا را پُر می‌کنند،

نیکان و بزرگواران کمیاب می‌شوند،

مردم آن روزگار چون گرگان، و پادشاهان چون درندگان، تهیدستان طعمه آنان، و مستمندان چونان مردگان، خواهند بود،

راستی از میانشان رخت بر می‌بندد، و دروغ فراوان می‌شود،

با زبان تظاهر به دوستی دارند، امّا در دل دشمن هستند،

به گناه افتخار می‌کنند، و از پاکدامنی به شگفت می‌آیند، و اسلام را چون پوستینی واژگونه می‌پوشند.»

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۳ / ۱۰۸ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- غررالحکم ج۴ ص۲۱۱ و ۲۶۰و۴۷۶: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۱۳۵ و ۱۳۸ و ۱۴۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۳- فروع کافی ج ۵ ص ۳۷۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۴- بحارالانوار ج۱۶ ص۳۸۱ ح۹۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۵- ربیع الابرار ج ۱ ص۴۴۵ ح۲ ب۱۵: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ه)

۶- توحید ص۳۱ ح۱ ب۲: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ه).

شعر یا قرآن

سعد خفاف می‌گوید:

دوستم «زاذان» را دیدم که بسیار قرآن می‌خواند، و آیات الهی را خوب و زیبا تلاوت می‌کرد،

از او پرسیدم:

قرآن را چگونه و در نزد چه کسی یاد گرفته‌ای؟

پاسخ داد:

من شعر زیاد می‌خواندم، روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از کنار من گذشت و دید که اشعار زیاد می‌خوانم به من فرمود:

ای زاذان، چرا به جای شعر، قرآن نمی‌خوانی؟

گفتم:

قرآن را به قدر نماز می‌دانم.

حضرت مرا نزد خود طلبید، چیزی در گوش من زمزمه کرد که نفهمیدم، از آن پس حافظ قرآن شدم، و همواره قرآن می‌خوانم.

سعد خفاف می گوید:

ماجرای او را برای امام صادق علیه السلام نقل کردم، فرمود راست می گوید. [۱] .

از این رهنمود امام علی علیه السلام درس می گیریم، افرادی که دارای حافظه خوب وقوی هستند، برای حفظ قرآن تلاش کنند، که دارای همه گونه معارف بلند و ارزشمند است.

پی نوشت ها:

[۱] عیون المعجزات، و کتاب الخرایج، و خلاصهٔ الاخبار ص ۲۷۴.

شناخت قدرت تحمل زنان

در شناخت روحیات زن فراوان گفته و نوشته اند، امّا امام علی علیه السلام که عالم به غیب است، و واقعیت ها را آنگونه که هستند می‌نمایاند، نکات ارزشمندی نسبت به روانشناسی بانوان دارند که قابل توجّه است می‌فرماید:

اَلْمَرْاَهُ تَکْتُمُ الْحُبَّ اَرْبَعینَ سَنَهً، وَلاتَکْتُمُ الْبُغْضَ سَاعَهً واحِدَهً

«زن چون کانون حیاء است عشق ومحبّت را ممکن است چهل سال در دل پنهان نگهدارد، امّا ناراحتی و کینه را یکساعت هم تحمّل نمی کند «چون کانون عاطفه است» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۲۰ ص ۲۹۱.

شناخت اجزای حرام گوسفند

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به بازار قصاب‌ها تشریف برده و آنان را از فروختن هفت چیز از گوسفند نهی کرد:

۱- خون

۲- گوشه‌های دل

۳- سپرز

۴- رگ نخاع

۵- غده‌ها

۶- خُصیه‌ها

۷- آلت نری

یکی از قصاب‌ها گفت:

یا امیرالمؤمنین، سپرز و کبد یکی هستند و فرقی بین آنها نیست.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود:

چنین نیست، اکنون دو ظرف آب برایم بیاور.

دو ظرف آب، و کبد و سپرزی برای آن حضرت آوردند، آنگاه فرمود:

کبد و سپرز را از وسط بکشافید.

سپس دستور داد:

آنها را در آب بخیسانند.

چون چنین کردند دیدند که کبد، سفید شده چیزی از آن کم نگردید، ولی سپرز سفید نشده و تمامش مبدّل به خون گردیده و به صورت پوست و مقداری رگ در آمد.

در این هنگام آن حضرت علیه السلام به معترض رو کرده و فرمود:

این را که دیدید فرق آنها بود، کبد گوشت است و سپرز خون. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج۶، ص۲۵۳، حدیث ۲.

شعار و شعور

ملت‌هائی که با تجاوزگران می‌جنگند و آنها را در هم می‌کوبند... جنبش‌هائی که در راه بازگرفتن حقوق از دست رفته‌ی خود قربانی می‌دهند و هدف مقدس خود را تحقق می‌بخشند.

مردانی که در کارزارها جانبازی می‌کنند و پیروز می‌شوند...

آیا آنها با ما تفاوتی دارند؟ یا اینکه با ما همانندند و تنها تفاوتشان با ما در این است که برای پیروز شدن عزمی استوار دارند و آماده‌اند که در راه آن فداکاری کنند.

بدیهی است که میان آدمیان تفاوتی نیست، همگی بشر هستند، تفاوت تنها در «اراده»، «عزم» و «آمادگی برای تحمل سختی‌ها» است.

آنها که در زندگی پیروز می‌شوند، «متحد هستند» و «گفتارشان با کردار همراه است».

در حالیکه ما از دل و اندیشه پراکنده‌ایم هر چند بظاهر بدنهایمان متحد و یگانه به نظر می‌رسد. چنانکه امام علی (ع) گفته است:

ایها الناس المجتمعه ابدانهم، المختلفه اهواوهم، کلامکم یوهی الصم الصلاب، و فعلکم یطمع فیکم الاعداء! تقولون فی المجالس: کیت و کیت، فاذا جاء القتال قلتم: حیدی حیاد، ما عزت دعوه من دعاکم، و لا استراح قلب من فاساکم،...

«ای مردم، شما آن کسانید که بدنهاشان با هم است و دلهاشان پراکنده! (هیچ اندیشه و آرمان یگانه‌ای شما را به هم پیوند نمی‌دهد). گزافه‌گویی شما، خاره سنگ را درهم می‌شکند (در سخنرانی دشوارترین موانع را از پیش پا بر می‌دارید) اما کردارتان، دشمنان را در شما به طمع می‌اندازد. در انجمن‌های خود لاف زنان می‌گویید: چنین و چنان خواهیم کرد (انتقام می‌گیریم... می‌جنگیم... پیروز می‌شویم) و به هنگام کارزار می‌پرسید: گریزگاه کجاست؟ (از برابر جنگجویان فرار می‌کنید).

دعوت کسی که شما را فرامی‌خواند اجابت نمی‌شود و دل آنکه غمخوار شماست روی آرامش نمی‌بیند. پیوسته بهانه جوئی

می کنید (با دستاویزهای فریبنده از نبرد می گریزید) و مانند بدهکاری که بدون سبب وام خویش را ادا نکند، مهلت بی جا می‌طلبد. فرومایه‌ی ذلیل نمی‌تواند بیداد را دفع کند. و حق جز با کوشش به دست نمی‌آید (و کوشش همانا فعالیت پی گیر است نه گفتار میان تهی). وقتی پاسدار خانه‌ی خود نباشید، پس، از کدام خانه دفاع خواهید کرد؟! و پس از من با کدامین پیشوا به نبرد خواهید رفت؟

به خدا سوگند مغرور کسی است که شما او را فریفته‌اید، و خدا گواه است که هر که شما را به دست آورد تیری بی‌نصیب (که هرگز به آماج نخواهد نشست) به دست آورده است. و آن کسی که به دستیاری شما تیراندازی کند تیرهای او همه بی‌شانه و پیکان است (و از تیرهای معیوب و شکسته در کارزار چه کاری ساخته است؟)

به یگانگی خدا، از این پس دیگر نه سخن شما را باور می کنم، نه از شما چشم یاری دارم، و نه دشمن را به وجود شما بیم می‌دهم!

آیا شما را چه شده است؟

داروی دردتان چیست؟ راه درمانتان کدام است؟

آن قوم نیز مردانی چون شمایند.

آیا سخن می گویید بی آن که معنای آن را بدانید؟

در بی‌خبری به سر می‌برید و پرهیزگاری را به کنار گذاشته‌اید (و عواقب آن را نمی‌پایید)؟

خواهان برتری هستید بی آن که شایستگی آن را داشته باشید؟» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۹.

شرایط صلح

صلح با دشمن چه شرایطی دارد؟

در زمان صلح چه باید کرد؟

آیا باید به قرارداد صلح پای بند بود؟

امام علی (ع) در عهدنامه‌ی خود به مالک اشتر چنین می گوید:

و لا تدفعن صلحا دعاك اليه عدوك لله فی رضی، فان فی الصلح دعه لجنودك، و راحه من همومك، و امنا لبلادك، و لكن الحذر كل الحذر من عدوك بعد صلحه، فان العدو ربما قارب ليتغفل، فخذ بالحزم، و اتهم فی ذلك حسن الظن، و انعقدت بينك و بين عدو لك عقده او البسته منك ذمه فحط عهدك بالوفاء، و ارع ذمتك بالامانه، و اجعل نفسك جنه دون ما اعطيت،...

«... از آشتی با دشمن وقتی او ترا بدان می‌خواند و خشنودی خداوند در آن است، رو مگردان که آشتی مایه‌ی آسایش سپاهیان تو، و آرام‌بخش اندوه تو و موجب امنیت شهرهای توست.

اما بهوش باش و از دشمنی که با تو از در آشتی در آمده حذر کن، چه بسا که دشمن نزدیکی به تو را مایه‌ی فریب سازد و تو را غافلگیر کند. پس احتیاط و دوراندیشی را از دست مده، و به دشمن گمان نیکو مبر.

و اگر با دشمن پیمان بستی، و به پیمان او را از زنهار دادی به آن وفا کن. بر سر پیمان بمان و تا پای جان بر آن استوار باش. چه هیچ یک از فریضه‌های خداوند مانند وفای به عهد نیست که همه‌ی مردم با وجود اندیشه‌های گوناگون و اختلاف عقیده‌شان در احترام به آن یکدل باشند. همانا که مشرکان نیز در میان خود پیمان را گرامی دارند، چه، دریافته‌اند که پیمان شکنی جز تباهی

حاصلی ندارد.

مبادا که در پیمان استوار نباشی و عهدشکنی. دشمن رابه آشتی خود مفریب که تنها تیره‌دلان با خداوند از در ستیز در می‌آیند. و خداوند عهد و پیمان را به رحمت خود وسیله‌ی امنیت بندگان خویش قرار داده تا در حریم آن بیاسایند و در پناه او بیارامند. پس نباید که در عهد و پیمان تباهی و خیانت و تزویر راه یابد. پیمانی مبند که با ابهام و ناروشنی همراه باشد. و چون پیمانی استوار داشتی، آن را به نفع خود توجیه و تفسیر مکن. اگر وفاداری به پیمان خداوند را در جائی دشوار یافتی، بر آن مشو که به ناحق آن را فسخ کنی، چرا که بردباری در برابر دشواریها و امیدواری به رفع آنها بهتر از خیانتی است که از پیامدهای آن بیمناک باشی. چه پروردگار وفای به عهد را واجب گردانیده و در صورت خیانت تو را بازخواست کند و دنیا و آخرتت تباه شود.» [۱].

بنابراین صلح از دیدگاه امام به معنی دست کشیدن از حقوق عادلانه نیست، بلکه دست کشیدن از جنگ یا آشتی کردن بر پایه‌ی عدل است.

از این رو امام (ع)، رعایت سه شرط را برای صلح ضروری می‌داند:

۱- برقراری صلح نباید به اعتماد کردن به دشمن یا دادن امتیازات نامشروع به او منجر شود:

در زمان صلح و آشتی معمولا دشمن نیروی نظامی خود را تقویت می‌کند و می‌کوشد با استفاده از غفلت طرف مقابل، به داخل مواضع او نفوذ کند به خرابکاری بپردازد، یا به حمله‌ی ناگهانی دست بزند. بنابراین بیداری و هشیاری، ضرورت تام دارد.

۲- شرایط و مقررات پیمان صلح باید روشن باشد و دستخوش تفسیر و تحریف نگردد.

۳- تا زمانی که طرف دیگر به شرایط صلح وفادار است، باید به قرارداد صلح احترام گذاشت. شریعت اسلام حکم می‌کند که تا زمانی که دشمن موافقتنامه صلح را زیر پا ننهاده، آن را محترم شماریم.

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۵۳.

شجاعت، برنامه‌ریزی و اقدام

انسان دلیر کسی است که در اقدام به هر کاری نخست جوانب آن را به دقت می‌سنجد و پس از تصمیم‌گیری هیچ مانعی او را از اجرای مقصود باز نمی‌دارد.

در تمام پهنه‌های زندگی و به ویژه در موقعیت‌های نظامی موفقیت با افراد مصمم و با اراده است.

اما افراد سست اراده همواره با شکست و هلاک روبرو هستند.

افراد سست عنصر و دل نازک که از اقدامات جسورانه لرزه بر اندامشان می‌افتد، هیچ نقش سازنده‌ای در زندگی ندارند.

امام علی (ع) خطاب به یاران بی‌حمیت و سست اراده‌ی خویش چنین می گوید:

و کانی انظر الیکم تکشون کشیش الضباب، لا ـ تاخذون حقا، و لا ـ تمنعون ضیما، قد خلیتم و الطریق، فالنجاه للمقتحم، و الهلکه للمتلوم.

«گوئی شما را که می‌نگرم، صدائی چون مالش پوست سوسمار گریزان می‌شنوم (که نمودار فرار ذلت بار است)، نه حقی را باز می‌ستانید و نه در برابر ستمی می‌ایستید.

راه آخرت در برابرتان گسترده است... رستگاری از آن کوشندگان است و هلاک نصیب واماندگان!» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۳.

شمشیر سزای شورشیان

کسی که از دستور رهبری سر می‌پیچد آشوبگر به شمار می‌رود.

با شورشیان جز زبان زور، چه حربه‌ای را می‌توان به کار برد؟

این نظر امام علی (ع) است. او نخست رهبری حکیمانه‌ای را که پیروی از آن واجب است تشریح می‌کند و دو ویژگی اصلی آن را بر می‌شمارد:

۱- توانائی آن به رهبری صحیح و درک مقتضیان آن.

۲- شناخت عمیق احکام الهی.

امام کسی را که بر این حاکمیت بشورد شورشگر می‌شمارد و خواستار سرکوب او می‌گردد تا به راه آید. امام علی (ع) می‌فرماید: «ای مردم، آن کس به تصدی امر خلافت سزاوارتر است که تواناتر باشد و داناتر به حکم خدا در این امر. هر گاه شورشگری فتنه برانگیزد، به او هشدار دهد و اگر به راه نیامد سرکوبش کند.

و به زندگی‌ام سوگند چنانچه پیمان امامت به شرط، حضور همه‌ی مردم منعقد گردد، این مهم تحقق نخواهد پذیرفت لکن رسم آن است که حاضران از سوی خود و غایبان حکم می‌دهند، و پس از آن کسی که حاضر بوده حق بازگشت از بیعت را ندارد و آن که غایب بوده نمی‌تواند برای خود انتخاب کند. بدانید که من با دو کس می‌جنگم: یکی کسی که دعوی چیزی دارد که از آن او نیست. و دیگری آن که از آنچه بر عهده اوست سرباز می‌زند.

ای بندگان خدا، شما را به تقوی در پیشگاه خدا اندرز می‌دهم، که تقوی بندگان را بهترین اندرز و نیکوترین فرجام کارها در نزد خداوند است. باب جنگ میان شما و اهل قبله گشوده شده است و تنها کسی، پرچم این جنگ را به دوش تواند کشید که اهل بصیرت و بینش باشد، و از علم مواضع حق برخوردار. پس به هر فرمانی که دریافت می‌دارید، عمل کنید و از آنچه شما را باز می‌دارند، دست بکشید و تا کاری را به روشنی ندیده‌اید در آن شتاب مورزید، و چاره‌ی هر مشکلی که از گشودن آن درمانید به دست ماست.» [۱] .

جمعیت شورشگر نیز همان حکم فرد را دارند، یعنی مثلا هر گاه مردم شهری سر به شورش بردارند باید به زور شمشیر آنان را باز گرداند.

امام علی (ع) در نامه‌ای به اهل بصره می‌نویسد:

و قد کان من انتشار حبلکم و شقاقکم ما لم تغبوا عنه، فعفوت عن مجرمکم و رفعت السیف عن مدبرکم، و قبلت من مقبلکم فان خطت بکم...

«تلاش برای آشوبگری و توطئه چینی چیزی نیست که از آن بی‌خبر باشید. اینک از گنهکارتان در می‌گذرم و از فتنه جویتان شمشیر بر می‌گردانم و هر که به من روی می‌آورد، می‌پذیرم. اما اگر باز هم به توطئه‌های هلاکت بار و حماقتهای بیدادگرانه دست بزنید و با من از در مخالفت برآئید، من آماده‌ام که اسب و ساز و برگ فراهم سازم و پای در رکاب گذارم. اما اگر مرا به جنگیدن وادارید، چنان کارزاری بر پا کنم که روز «جمل» در پیش آن جز دم گذرایی جلوه نکند. اما بدانید که برتری آن کس را که راه اطاعت پیش گیرد و حق آن کس را که نیکخواه مردم باشد قدر می‌شناسم. نه بی‌گناهی را به جای گنهکار می‌گیرم، و نه عهدشکنی را در کنار وفاداران قرار می‌دهم.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۲.

[۲] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۲۹.

شناخت دوست و دشمن

هم پیمانان دوست، دوستند.

و هم پیمانان دشمن، دشمنند.

امام علی (ع) می‌فرماید:

اصدقاوک ثلاثه، و اعداوک ثلاثه،...

«دوستانت و دشمنانت هر یک سه گونه‌اند: دوستانت

۱- دوست تو،

۲- دوست دوست تو،

۳- و دشمن دشمن تو!

و دشمنانت:

۱- دشمن تو،

۲- و دشمن دوست تو،

۳- و دوست دشمن تو!» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت شماره‌ی ۲۸۷.

شجاعت و چالاکی در کودکی

علی علیه السلام را در کودکی با فقر مالی که بر خانواده ابیطالب حاکم شد.

پیامبر او را به خانه خود برد و در دامن خود بزرگ کرد.

نوشته اند:

در کودکی با هریک از همسالان خود که کشتی می‌گرفت آنها را بر زمین می‌کوبید،

پیاده چنان سریع می‌دوید که درحال دویدن به اسبان تندرو می‌رسید و بر آنها سوار می‌شد. [۱] .

و خود در نهج‌البلاغه فرمود:

أَنَا وَضَعْتُ فِی الصِّغَرِ بِکَلاکِلِ الْعَرَبِ وَ کَسَرْتُ نَواجِمَ قُرُونِ رَبیعَهٍ وَ مُضَرَ

«من در کودکی، بزرگان و شجاعان عرب را بخاک افکندم و شاخه‌های بلند درخت قبیله ربیعه و مضر را دَرِ هم شکستم.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سفينهٔ البحار مادّهٔ قوا.

[۲] نهج‌البلاغه خطبه ۱۱۵:۱۹۲ معجم المفهرس ، محمد دشتی.

شجاعت بی همانند امام علی

شجاعت و قدرت بازو و قوام وقدرت روحی امام علی علیه السلام را با هیچ کس، و با هیچ قدرتی نمی‌توان مقایسه کرد.

- کسی که در کودکی ونوجوانی سر سرکشان و دلاوران را به خاک مالید.

- کسی که سنگ بزرگی را که همه سپاهیان از کندن آن عاجز بودند، از جای کَند تا آب روان را همه بنوشند.

- کسی که تمام زخم‌های دشمن را روبرو تحمّل کرده، و هرگز پُشت به دشمن نکرده است.

- کسی که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود:

«اگر مردم شرق و غرب در برابر علی علیه السلام بایستند، بر همه آنها غلبه می‌کند.» [۱] .

و خود فرمود:

وَاللّهِ لَو تَظاهَرتِ الْعَرَب عَلی قِتالی لَمّا وَلَّیتُ عَنْها

(سوگند به خدا اگر تمام اعراب رو در روی من قرار گیرند، از مقابلشان فرار نمی‌کنم.) [۲] .

و درب بزرگ ورودی خیبر که ده‌ها نفر آن را باز و بسته می‌کردند با دست یداللّهی خود از جای کند و برروی خندقی قرار داد که سر بازان اسلام از آن عبور کنند وخود فرمود:

ما قَلَعْتُ بابَ خَیبَرَ وَ دَکْدَکْتُ حِصْنَ یهُودٍ بِقُوّةٍ جِسْمانِیةٍ بَلْ بِقُوّةٍ اءلهِیهٔ

(من در بزرگ خیبر و حصار یهود را با دست مادّی از جای نکندم و درهم نکوبیدم، بلکه با قدرت الهی موفّق گردیدم.) [۳] .

و باز نسبت به شجاعت و قوّت قلب خود فرمود:

اِنّی وَاللّهِ لَو لَقیتُهُمْ واحِداً وهم طِلاعُ الْاَرْضِ کُلِّها ما بالَیتُ وَ لا اِسْتَوْحَشْتُ

(سوگند به خدا همانا من اگر دشمنان را در حالی ملاقات کنم که تمام روی زمین را پُرکرده باشند باکی نداشته، وحشتی نخواهم کرد.) [۴] .

آیا ویژگی‌های یاد شده را در انسان دلاور دیگری می توان سراغ گرفت؟

آیا اگر همه جهان و همه قدرت‌ها هماهنگ شوند، می‌توانند چنان مبارز بی‌همانندی را پدید آورند؟

در کدام عصر و زمانی، دلاوری یافت می‌شود که شکست ناپذیر باشد؟

و در هیچ شرائطی فرار نکند، و هرگز نترسد؟

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۳۳ ص ۲۳۳ - و - صحیح مسلم ج ۱۵ ص ۱۷۸ - و - صحیح بخاری ج ۵ ص ۲۴۵ - و - کنز العمّال ج ۱۳ ص ۱۲۱ ش ۳۶۳۸۸.

[۲] نهج‌البلاغه نامه ۱۹:۴۵ معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۳] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲۰ ص۳۱۶ و ۶۲۶.

[۴] نهج البلاغه نامه ۷:۶۲ معجم‌المفهرس ، محمد دشتی.

شجاعت و خط شکنی

امام علی علیه السـلام پس از اتمام حجّت با شورشـیان بصـره، وبردباری در آغاز نبرد، وقتی آنها جنگ را آغاز کردنـد، زره پوشـید وپیشاپیش سپاه، خود رابه قلب سپاه دشمن زد، و حملات شدیدی کرد که دشمن چون روباه درمقابلش می گریخت.

در حمله اوّل جناح راست لشگر دشمن را در هم ریخت،

و در حمله دوّم جناح چپ لشگر بصره را دچار پراکندگی کرد.

و چنـد بار شمشیر حضـرت امیرالمؤمنین علی علیه السـلام خم شد که به خیمه برگشت تا آن را اصـلاح کند، اصـحاب و فرزندان و مالک اشتر به امام علی علیه السلام می گفتند:

حملات را به ما واگذار.

ولی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پاسخ نمی داد و دوباره حمله می کرد، و صف ها را درهم می شکست.

وقتی اصحاب اصرار کردند که:

«إِنْ تُصَبْ یذْهَبُ الدِّین»

(اگر به شما آسیبی برسد دین در خطر است)

در پاسخ فرمود:

«وَاللّه ما اُریدُ بِما تَرَوْنَ اِلاَّ وَجْهَ اللَّهِ وَالدَّارَ الاخِرَهْ»

(به خدا سوگند آنچه می بینید بخاطر خدا وآخرت است) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۱ خطبه ۱۳.

شجاعت و جنگاوری

راویان حدیث اتّفاق نظر دارند که:

علی علیه السلام به سوی هر دو قبله نماز گزارد و مهاجرت نمود و در جنگ بدر و حدیبیه و دیگر جنگ‌ها شرکت داشت.

او در جنگ بـدر و احد و خندق و خیبر از امتحان الهی به خوبی بیرون آمد و همه آنها را در بی‌نیازی از غیر خدا بدست آورد و در منزلت کریم و والایی قرار گرفت.

پرچم سپاه اسلام در موارد بسیاری همچون روز بدر در دست علی علیه السلام قرار داشت.

و چون مصعَب بن عمیر [۱] در روز اُحُد که پرچم پیامبر را به دست خویش داشت کشـته شد، رسول اللّه صـلی الله علیه وآله وسـلم آن را به دست علی علیه السلام داد.

علی علیه السلام شاهد جنگ بدر بود و در آن نقش تعیین کننده داشت، در حالی که بیست و پنج ساله بود.

ابن سَـرّاج در تاریـخ خویش از قول ابن عبّاس گفته است: رسول اللّه صـلی الله علیه وآله وسـلم پرچم را در روز «بدر» به دست علی علیه السلام سپرد، در حالی که علی علیه السلام بیست ساله بود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف مکنّی به ابوعبداللّه از فضلاء و از بهترین صحابه و از سبقت گیرندگان به اسلام است. اسلام آورد هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم در دار الارقَم بود. اسلام خویش را از ترس پدر و مادرش پوشیده داشت و چون پدر و مادر از این امر آگاه شدند او را زندانی نمودند تا اینکه او به حبشه مهاجرت کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را با دوازده تن، اهل عقبه دوّم فرستاد تا اهالی مدینه را فقاهت بیاموزد و بر آنها قرآن تلاوت کند.

او نخستین کسی است که به گردآوری جماعت در دین پرداخت. به دست او سعد بن معاذ اسلام آورد. جنگ بدر را دیده است و در اُحُد به شهادت رسید در حالی که ۴۰ ساله بود، همسر او وحمنه دختر جحش بود. (تهذیب الاسماء – ۹۷ – ۱).

[۲] ارشاد مفید ص ۴۷ – و – تاریخ ابن سَرّاج.

شلاق و ازدواج

روزی جوانی را که انحراف جنسی داشت، و خود را جُنُب می‌کرد، [۱] دستگیر کرده خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند، امام علی علیه السلام دستور داد تا ابتداء بر دست‌های او شلّاق بزنند،و سپس امر فرمود تا از بیت‌المال برای او ازدواج کنند،یعنی تنها مجازات و شلّاق و کیفر دادن کافی نیست،برای مبارزه با مفاسد اجتماعی، باید ریشه‌ها را خشکاند، تا وقتی جوانی ازدواج نکند همواره در معرض وسوسه‌های شیطانی است، باید در کنار مجازات از اقدامات أساسی برای نسل جوان غافل نمانیم.

که یکی از راه‌های مبارزه با مفاسد اجتماعی، ازدواج است،باید در ازدواج جوانان شتاب کرد، زیرا غریزه جنسی چون دیگر غرائز بشری است، چونان احساس گرسنگی و تشنگی است، اگر به آن پاسخ درست داده نشود، به راه‌های انحرافی کشانده خواهد شد.

پی نوشت ها:

[۱] بیماری آنانیسم، یعنی شخصی با خود کاری بکند که جُنُب شود.

شرایط همسفر

سفر کردن خوب است،امّا سفارش کردند که به تنهائی سفر نکنیم،و در انتخاب همسفر نیز احتیاط لازم را داشته باشیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

با کسی که ارزش و مقدار و فضیلت تو را نمی‌داند سفر مکن. زیرا کسی که قدر تو را نشناسد با تو رفتار صحیحی نخواهد داشت و چه بسا به آبروی تو ضربه خواهد زد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیةالمتّقین باب ۱۴، فصل نهم و دهم.

شرابخواری که عفو شد

جوانی در زمان خلافت خلیفه اوّل شراب خورد،

خلیفه اوّل او را محاکمه و به ۸۰ ضربه شلّاق محکوم کرد.

قبل از اجرای حکم، شرابخوار گفت:

من اطّلاع نداشتم که شراب در اسلام حرام است.

(چون تازه مسلمان شده بود.)

خلیفه اوّل نتوانست مشکل قضائی نسبت به آن جوان را حلّ کند، که به امیرالمؤمنین علیه السلام متوسّل شدند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آن جوان اگر بی‌اطّلاع بود حدّی بر او جاری نمی‌گردد.

و آنگاه برای روشن شدن مطلب، دستور داد که جوان را در میان مهاجر و انصار ببرند و اعلام کنند:

آیا کسی آیات تحریم شراب را بر او خوانده است؟

اگر دو نفر گواهی دادند که او را آگاه کردند، حدّ شرعی را بر او جاری کنید و گرنه آزاد است.

و چون کسی شهادت نداد، آن جوان آزاد شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نگاهی به زندگی دوازده امام‌علیهم السلام: علاّمه حلّی، ترجمه محمّدی اشتهاردی ص ۱۵۱.

شلاق زدن ولید

آنگاه که ظلم و ستم خلیفه سوم و بنی امیه فراگیر شد، وکارگزاران خلیفه سوم هر چه می‌خواستند انجام می‌دادند

ولید فرماندار کوفه آشکارا شراب می‌خورد، ودر حال مستی نماز صبح را چهار رکعت خواند، که مالك اشتر، انگشتر از دست او در آورد وبه مدینه رساند، وبا شهودی که به همراه داشت، اثبات کردند که ولید شراب خورده است.

ولید با اصرار امام علی علیه السلام و یاران او به مدینه آورده شد، و در حضور خلیفه سوم جنایات او ثابت شد.

امّا خلیفه سوم به جای مجازات ولید، با مالك و همراهان او درگیر شد و گفت:

اگر هم جرم ولید اثبات شود چه کسی می‌تواند برادرم را شلّاق بزند؟

در اینجا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بلند شد و پیراهن ولید را کشید و او را به رو افکند و ۸۰ تازیانه بر بدن او نواخت.

خلیفه سوم خطاب به امام گفت:

تو حق نداری که با ولید چنین معامله‌ای بکنی.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ولید شراب خورده و مرتکب فسق شده است، او شایسته کیفری بیش از اینهاست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابهٔ، تاریخ یعقوبی، صحیح مسلم، عقدالفرید، مسند احمدبن حنبل، حدیقهٔ الشیعه ص ۲۸۸ – و حق الیقین ص ۲۶۸ – و مروج الذهب ج۲، ص ۳۳۴ – و منهاج البراعهٔ، ج۱۶، ص۲۱۹.

شجاعت و هیبت علی

انا وضعت فی الصغیر بکلاکل العرب و کسرت نواجم قرون و ربیعهٔ و مضر.

(نهج البلاغه خطبه قاصعه)

صفت شجاعت یکی از ارکان اصلی فضائل نفسانی است و عبارت است از عدم تزلزل نفس در امور خطیره و هولناك، و مظهر تام

و مصداق حقیقی آن وجود علی علیه السلام بود.

اگر چه در فصول پیشین ضمن شرح خدمات نظامی آنجناب چه در غزوات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و چه در جنگهای دوران خلافتش (جنگهای جمل و صفین و نهروان) شمه‌ای از هیبت و شجاعت او نگارش گردید لیکن هر چه در اینمورد گفته و نوشته شود اندکی از بسیار و یکی از هزار بیشتر نخواهد بود.

بنا بنقل مورخین رنگ علی (ع) گندمگون، چشمان مبارکش درشت و جذاب، ابروانش پیوسته و پر پشت، دندانهایش محکم و سفید و چون مروارید بود. دست و بازو و ساعد بی نهایت قوی و گوشت آن پیچیده و محکم و در تمام عرب بسطبری بازو و محکمی عضلات مشهور بود چنانکه گوئی گوشت و پوست و استخوان آنرا کوبیده و آنگاه دست بازو و ساعد ساخته‌اند.

علی علیه السلام متوسط القامه بود و تمام گوشت بدن او ورزیده و محکم و چون آهن صلب بنظر میآمد و بطور کلی آنحضرت در اعتدال مزاج و رشد جسمانی و در نهایت نیرومندی بود. مورخین عموما معتقدند که شجاعت و زورمندی علی علیه السلام در تمام عرب منحصر بفرد بود، پدرش ابو طالب او را با جوانان عرب بکشتی وا میداشت و آنحضرت با اینکه از جهت سن خیلی کوچکتر از آنان بود ولی با سرعت عجیبی آنها را بر زمین میزد. از زبیر بن عوام نقل کرده‌اند که قسم یاد کرد و گفت در هیچیک از جنگها از هیچ شجاعی نترسیدم مگر در مقابل علی علیه السلام که از شدت وحشت خود را گم میکردم. و این تنها زبیر نبود که از مقابله با او وحشت مینمود بلکه تمام قهرمانان نیرومند و مردان رزم از تصور مقابله با او بوحشت افتاده و در برابرش عرض اندام نمیکردند چه خوب گفته شاعر:

اغمد السیف متی قابله

کل من جرد سیفا و شهر [۱].

هیبت علی علیه السلام بحدی بود که چون چشم مبارزی باو میافتد رعب و وحشت سراسر وجودش را فرا میگرفت و در اثر هیبت آنحضرت نیروی هر گونه مقاومت و تهاجم از وی سلب شده و با کمال درماندگی طعمه شمشیر او میگشت چنانکه خود آنجناب در پاسخ این سؤال که بچه چیزی بر مبارزان غلبه کردی فرمود کسی را ملاقات نکردم جز اینکه او مرا علیه جان خود کمک نمود (سید رضی علیه الرحمهٔ دنبال کلام امام فرماید مقصود حضرت تمکن هیبت او در دلها است) [۲] رشادتها و جانفشانیهای او در غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله همه را متحیر و متعجب نمود و خوابیدن وی در شب هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در فراش آنحضرت از یک قلب قوی و روح بزرگ حکایت میکند، ثبات و پایداری علی علیه السلام در صحنه‌های کارزار در برابر حملات عمومی دشمن برای مردم دیگر محال و غیر ممکن است. معاویه برای اینکه لشگر آرائی خود را بگوش علی علیه السلام برساند در یکی از نامه‌های خود به آنحضرت نوشت که سپاهی عظیم برای جنگ او آماده نموده است، طرماح بمعاویه گفت ترسانیدن تو علی را از زیادی و انبوهی سپاه مثل ترسانیدن مرغابی است بزیادی آب!

حضرت سجاد علیه السلام در مجلس یزید ضمن ایراد خطبه‌ای که خود را معرفی میکرد بپاره‌ای از اوصاف و فضائل علی علیه السلام اشاره نمود و فرمود: من پسر کسی هستم که از همه قوی‌تر و شجاع‌تر و در عزم و اراده از همه استوارتر و چون شیر دلیری بود که در هنگام جنگ و کشیده شدن نیزه‌ها و نزدیک شدن سواران آنها را مانند آسیاب نرم میکرد و مانند تند بادی که در گیاه خشکیده بوزد آنها را پراکنده میساخت [۳].

این توصیفی که امام چهارم درباره شجاعت جد بزرگوارش نموده از نظر علاقه و رابطه خانوادگی نبوده است بلکه یک حقیقت غیر قابل انکاری است که یک امام از امام دیگر که مقام و منزلت او بهتر از همه آشنائی داشت آنرا بیان نموده است.

شیخ مفید شجاعت آنحضرت را نوعی اعجاز دانسته و مینویسد: هیچ جنگجوی کار آزموده‌ای دیده نشده است که همیشه در جنگ پیروز شود بلکه گاهی بر دشمنش غلبه کرده و گاهی نیز شکست خورده است و همچنین ضربت شمشیر هیچ دلاوری همیشه چنان

نبوده است که دشمن در اثر زخم آن جان سپرد بلکه گاهی فوت کرده و گاهی هم بهبودی یافته است و چنین امری در طول تاریخ سابقه ندارد مگر امیر المؤمنین علیه السلام که با هر هماوردی بمبارزه برخاست بر او چیره گشت و بهر رزمجوئی ضربتی زد او را بهلاکت رسانید و این هم از موجباتی است که او را از همگان ممتاز میکند و خداوند جریان عادی امور را در هر جا و زمان بوسیله او بهم زده و وجود وی یکی از نشانه‌های روشن خدای تعالی میباشد [۴] .

قوت قلب علی علیه السلام که از ایمان و یقین وی سر چشمه می‌گرفت در هیچ‌بشری دیده نشده است، روزی در جنگ صفین بچهره خود نقاب زده و بصورت یک فرد ناشناس در جلو صفوف شامیان مبارز میطلبید پس از آنکه گروهی از مبارزان شام را بخاک هلاکت افکند معاویه بعمرو عاص گفت: این شجاع قویدل کیست؟

عمرو گفت یا عبد الله ابن عباس است! و یا خود علی است معاویه گفت چگونه میتوان تشخیص داد؟

عمرو گفت: ابن عباس مرد شجاعی است ولی در مقابل حمله عمومی سپاه باین انبوهی نمیتواند مقاومت کند تمام سپاهیان را فرمان حمله بده. که از جای بجنبند و باین جنگجو حمله کنند اگر رو گردانید ابن عباس است و اگر ثابت و پا بر جا ماند علی است زیرا علی از تمام عرب اگر بمقابله‌اش برخیزند رو نمیگرداند چه رسد بسپاه تو [۵] .

معاویه برای آزمایش فرمان حمله عمومی داد و تمام سپاه او بحرکت در آمد اما آن مبارز چون کوه آهنین در جای خود ثابت و بر قرار بود آنگاه فهمیدند که علی علیه السلام است پیکار میکند لذا فرمان عقب نشینی دادند.

وقتی صدای علی علیه السلام در میدانهای جنگ بلند میشد دل و زهره قهرمانان آب میگردید و لرزه بر ارکان وجود آنها میافتاد. در جنگهای جمل و صفین غالب اوقات یک تنه خود را بر سپاهیان مخالف میزد و صفوف آنها را متلاشی کرده و پراکنده میساخت.

بتصدیق دوست و دشمن علی علیه السلام کرار غیر فرار و اسد الله الغالب و غالب کل غالب بود، زره آنحضرت که بمنزله لباس جنگ او بود مانند پیشبندی فقط با چند حلقه در شانه‌های او بهم وصل میشد و بکلی فاقد قسمت پشت بود علت این امر را از وی سؤال کردند فرمود: من هرگز پشت بدشمن نخواهم نمود در اینصورت احتیاجی به پشت بند زره ندارم. سعدی گوید: مردی که در مصاف زره پیش بسته بود

تا پیش دشمنان نکند پشت بر غزادر یکی از جنگها فرماندهان علی علیه السلام از آنحضرت پرسیدند که اگر جنگ مغلوبه شد و صفوف ما از هم پاشیده شد ما بعدا شما را کجا پیدا کنیم خوبست قبلا نقطه الحاقی تعیین شود تا همه بآن نقطه گرد آیند. علی علیه السلام فرمود شما مرا در هر کجا رها کنید من در همانجا خواهم بود و از جای خود تکان نخواهم خورد [۶] .

یکی از اصحاب علی علیه السلام خدمت آنحضرت عرض کرد که برای میدانهای جنگ اسبی تندرو و چالاک ابتیاع کنید که چنین اسبی صاحب خود را در مهلکه‌ها نجات میدهد علی علیه السلام فرمود من هرگز از جلو دشمن فرار نخواهم کرد تا با اسب تند رو از ورطه خطر دور شوم و دشمن فراری را نیز تعقیب نخواهم نمود تا بخواهم زودتر باو برسم بنا بر این مرکب من هر چه باشد اهمیتی ندارد [۷] .

ابن ابی الحدید گوید: علی علیه السلام شجاعی بود که نام گذشتگان را محو کرد و محلی برای آیندگان باقی نگذاشت، در قوت ساعد و نیروی بازو نظیری نداشت و یکضربت او برای قوی‌ترین شجاعان مرگ و هلاکت را پیش میآورد چنانکه هیچ مبارزی از دست او جان سالم بدر نبرد و شمشیری نزد که احتیاج بدومی داشته باشد و هر رزمجوی دلاوری را که میکشت تکبیر میگفت و در لیلة الهریر شماره تکبیراتش به ۵۲۳ رسید و معلوم گردید که ۵۲۳ نفر از ابطال نامی را در آنشب بدیار عدم فرستاده است [۸] در جنگ احد پس از آنکه مردان رزمی قبیله بنی عبد الدار بدست آنحضرت کشته شدند غلامی از آن قبیله که حبشی بود و صواب نام داشت در حالیکه بسیار خشمگین و دهانش کف زده بود سوگند یاد کرد که بجای کشته شدگان قبیله خود شخص محمد صلی الله علیه و آله را خواهم کشت! این غلام ضمن اینکه شجاع بود جثه بزرگی هم داشت لذا مسلمین از او ترسیدند و جرأت مبارزه با

او را نداشتند، علی علیه السلام چنان ضربتی بر او زد که او را از کمردو نیم نمود بطوریکه بالا تنه‌اش بزمین افتاد و نیم پائین در حال ایستاده ماند هر دو لشگر متعجب و مبهوت شده و مسلمین میخندیدند [۹] !

در تمام جنگها مجاهد فی سبیل الله بود و اندوه و پریشانی مسلمین با وجود وی زائل میگشت، وقتی دست بقبضه ذو الفقار میبرد پیروزی مسلمین محرز و مسلم میشد و هنگامیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله را از طرف مشرکین غم و اندوهی میرسید و سپاهیان مخالف برای قتل او تصمیم میگرفتند وجود علی علیه السلام باعث بر طرف شدن غم و اندوه پیغمبر میگردید و بهمین جهت او را الکاشف الکرب عن وجه رسول الله گفتند.

شجاعت و نیروی بازوی علی علیه السلام اظهر من الشمس بود و مخالفین و دشمنانش نیز او را بشجاعت میستودند، مشهور است که با دو انگشت سبابه و وسطی گردن خالد بن ولید را فشار داد بطوریکه خالد نعره زد و نزدیک بهلاکت بود. در غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار اتفاق افتاده بود که علی علیه السلام در مقابل دشمنان ایستادگی کرده بود و اگر آنحضرت نبود کار مسلمین یکسره میشد.

در قاموس زندگانی علی علیه السلام کلمه ترس معنی و مفهومی نداشت او نه از جنگ میترسید و نه از مرگ وحشت میکرد در سراسر زندگانی خود با مرگ و خطر هماغوش بود و بارها میفرمود: و الله لابن ابیطالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه ـ بخدا سوگند پسر ابیطالب بمرگ بیشتر از طفل شیر خوار به پستان مادرش مأنوس و مشتاق است [۱۰] .

در جنگ صفین بدون زره در میان دو لشگر میگشت، امام حسن علیه السلام عرض کرد این عمل در موقع جنگ بی احتیاطی است فرمود: یا بنی ان اباک لا یبالی وقع علی الموت او وقع الموت علیه [۱۱] (پسر جانم پدرت باکی ندارد که رو بمرگ رود یا مرگ بسوی او آید.) عده‌ای از یاران علی علیه السلام از این دلیری و بی باکی او احتیاط میکردند که مبادا از طرف دشمن غافلگیر شود لذا نزد آنحضرت آمدند و عرض کردند یا امیر المؤمنین شما در مواقع جنگ هیچگونه احتیاط نمیکنید و از هیچ پیشامدی هراس ندارید در پاسخ آنان این رباعی را فرمود:

ای یومی من الموت افر

یوم ما قدر ام یوم قدر

یوم ما قدر لا اخشی الوغا

یوم قد قدر لا یغنی الحذر

شاعر فارسی زبان مضمون رباعی فوق را بفارسی چنین سروده است:

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست

روزی که قضا هست روزی که قضا نیست

روزی که قضا هست کوشش ندهد سود

روزی که قضا نیست در آن مرگ روا نیست

هر شجاعی که در جنگ بدست آنحضرت کشته میشد موجب افتخار قبیله خود میگشت و افراد قبیله از تقابل مقتول با آن شیر بیشه شجاعت مباهات مینمودند چنانکه در غزوه خندق عمرو بن عبدود که بدست وی کشته شد خواهرش گفت اگر جز علی که حقا لیاقت آنرا دارد که قاتل برادرم باشد دیگری عمرو را کشته بود تمام عمر میگریستم لکن علی را در شجاعت در تمام جهان نظیری نیست و کشته شدن بدست او عین افتخار و اعتبار است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه مینویسد روزی معاویه خفته بود پس از بیدار شدن عبد الله بن زبیر را (که هر دو از شجاعان بودند) در پایین پایش دید که بر تخت او نشسته بود، عبد الله از روی شوخی بمعاویه گفت اگر میخواستم ترا (در خواب که بودی)

غفلتا میکشتم. معاویه گفت بعد از ما اظهار شجاعت کن! عبد الله گفت برای چه شجاعت مرا انکار میکنی با اینکه من در جنگ برابر علی بن ابیطالب بایستادم! معاویه گفت اگر چنین جرأت میکردی یقینا علی تو و پدرت را با دست چپ میکشت و دست راستش بیکار میماند و دنبال دیگری میگشت که بقتل رساند [۱۲] باری علی علیه السلام ضیغم الغزوات و اسد الله الغالب بود که وقتی پا بمیدان محاربه می‌گذاشت نفس‌های دلیران و شجاعان در سینه‌ها تنگ میشد و بهر فرقه حمله میکرد عفریت مرگ با صورت هولناکی بر آنگروه نمایان میگشت. رباعی زیر منسوب بآنحضرت است:

صید الملوك ارانب و ثعالب

و اذا رکبت فصیدی الابطال

صیدی الفوارس فی اللقاء و اننی

عند الوغاء لغضنفر قتال [۱۳].

سفیان ثوری گوید که علی علیه السلام در میان مسلمین کوه آهنینی بود و برای کفار و منافقین حریفی نیرومند، خداوند عزت و احترام مسلمین و ذلت و خواری مشرکین را بدست او قرار داده بود.

ثمره شجاعت و مجاهدت علی علیه السلام رواج دین حنیف اسلام و پیشرفت احکام الهی و محو کفر و بت پرستی گردید.

پی نوشت ها:

[۱] تمام مردان شمشیرکش هنگام برخورد با او شمشیر خود را غلاف میکردند.

[۲] قیل له: بای شیء غلبت الاقران؟ فقال علیه السلام: ما لقیت احدا الا اعاننی علی نفسه. یؤمی بذلك الی تمکن هیبته فی القلوب.

نهج البلاغه ـ کلمات قصار.

[۳] بحار الانوار جلد ۴۵ ص ۱۳۸.

[۴] ارشاد مفید جلد ۱ باب ۳ فصل. ۵۶.

[۵] خود حضرت امیر علیه السلام نیز در نامه‌ای که بعثمان بن حنیف نوشته میفرماید: و الله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها ـ بخدا سوگند اگر تمام عرب به پشتیبانی یکدیگر بجنگ من برخیزند من از آنها رو گردان نمیشوم ـ نهج البلاغه نامه ۴۵.

[۶] افکار امم.

[۷] امالی صدوق مجلس ۳۲ حدیث ۴.

[۸] کشف الغمه ص ۷۳.

[۹] منتهی الامال جلد ۱ ص ۴۴ نقل بمعنی.

[۱۰] نهج البلاغه کلام. ۵.

[۱۱] بحار الانوار جلد ۴۱ ص ۲ نقل از مناقب آل ابیطالب.

[۱۲] بحار الانوار جلد ۴۱ ص ۱۴۳.

[۱۳] شکار پادشاهان خرگوشها و روباه‌ها است ولی هنگامیکه من سوار میشوم شکار من شجاعان عرب است. شکار من در موقع جنگ سواران و دلیران است و من هنگام جنگ شیری بسیار کشنده‌ام.

شناخت معاویه

امام علی علیه السلام در معرّفی معاویه فرمود:

اَلا و انّ مُعاوِیَةَ قادَ لُمَةً مِنَ الْغُواةِ وَ عَمسَّ عَلَیهِمُ الْخَبَرَ حَتَّی جَعَلوا نُحُورَهم اَغْراضَ المنیة

(آگـاه باشـید معـاویه گروهی از تبهکـاران متجـاوز را بسـیج کرد، و کانال‌هـای اطّلاعـات و اخبـار حق را بر آنـان بَست تـا آنجا که حاضرند گردن‌های خویش را زیر شمشیر قرار دهند) [۱] .

و در سخنرانی دیگر سیاست‌های شیطانی و دروغین معاویه را افشا کرد و فرمود:

وَاللّهِ ما مُعاوِیةُ بِأدْهی مِنّی، وَلکِنَّهُ یغْدِرُ وَ یفْجر، وَ لَولا کِراهِیةُ الْغَدْرِ لَکُنْتُ مِنْ أدْهَی النّاس

(سوگنـد به خـدا معاویه از من زیرکتر و سیاسـتمدارتر نیست، امّا اونیرنگ می‌زنـد و گناه و جنایت مرتکب می‌شود، اگر نبود زشتی نیرنگ، من سیاستمدارترین انسانها بودم) [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۵۱ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۲۰۰ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

شناخت عمروعاص

و در افشای عمروعاص، (یکی دیگر از سران قاسطین) فرمود:

وَلَمْ یبایعْ حَتّی شَرَطَ اَنْ یؤتِیهُ علی الْبَیعَةِ ثمناً

(بیعت نمی‌کند مگر آنکه در یک معامله سیاسی، در برابر بیعت سرمایه‌ای به دست آورد.) [۱] .

یعنی طرفداری او از معاویه بر اساس عقیده و ایمان نیست،

بلکه پول پرستی و قدرت طلبی او را منحرف کرده است،

و در یک سخنرانی دیگر ماهیت او را شناساند:

عَجَباً لِابْنِ النَّابِغَةِ! یزْعَمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِی دُعَابَةً، وَأَنّی امْرُؤٌ تِلْعَابَةٌ: أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلاً، وَنَطَقَ آثِماً.

أَمَا وَشَرُّ الْقَوْلِ الْکَذِبُ إِنَّهُ لَیقُولُ فَیکْذِبُ، وَیعِدُ فَیخْلِفُ، وَیسْأَلُ فَیبْخَلُ، وَیسْأَلُ فَیلْحِفُ، وَیخُونُ الْعَهْدَ، وَیقْطَعُ الْإِلَّ؛ فَإِذَا کَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَی زَاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ!

مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّیوفُ مَآخِذَهَا، فَإِذَا کَانَ ذلِکَ کَانَ أَکْبَرُ مَکِیدَتِهِ أَنْ یمْنَحَ الْقِرْمَ سُبَّتَهُ.

أَمَا وَاللّهِ لَیمْنَعُنِی مِنَ اللَّعِبِ ذِکْرُ الْمَوْتِ، وَإِنَّهُ لَیمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نِسْیانُ الْآخِرَةِ، إِنَّهُ لَمْ یبَایعْ مُعَاوِیةَ حَتَّی شَرَطَ أَنْ یؤْتِیهُ أَتِیةً، وَیرْضَخَ لَهُ عَلی تَرْکِ الدِّینِ رَضِیخَةً. [۲] .

(شگفتا! از پسر آن زن بدنام، در میان مردم شام پخش می‌کند که من اهل مزاح هستم، مردی شوخ طبع، که مردم را سرگرم شوخی می‌کند. حرفی به باطل گفته! و سخنی به گناه انتشار داده است.

آگاه باشـید بـدترین گفتار؛ دروغ است او سـخن می‌گوید و دروغ می‌گوید، وعده می‌دهد و تخلّف می‌نماید، درخواست می‌کند و اصـرار می‌ورزد، اگر از او چیزی درخواست شود بخل می‌کنـد، به پیمان خیانت می‌نمایـد، و پیونـد خویشاونـدی را قطع می‌کند، به هنگام نبرد سـر و صدا راه می‌اندازد و تهیج و تحریص می‌نماید (امّا این سر و صدا) تا هنگامی است که دست به شمشیرها نرفته، در این هنگـام برای رهـائی جـانش بهترین و بزرگترین نقشه‌اش آن است که جـامه‌اش را بالا زنـد و عورت خود را آشـکار سازد «تا از کشـتن او چشم پوشی شود»! آگاه باشید به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از شوخی و سرگرمی باز می‌دارد، ولی او را فراموشی آخرت از گفتن سـخن حق بازداشـته است او حاضـر نشـد با معاویه بیعت کند جز اینکه از او مزدی به دست آورد، و در برابر از دست دادن

دینش بهائی گرفت).

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۶ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۸۴ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

شناساندن منافقان حافظ قرآن

امیرالمؤمنین صلی الله علیه وآله وسلم شبی از مسجد کوفه به سوی خانه خویش حرکت می‌کرد در حالی که کمیل بن زیاد از دوستان خاصّ آن حضرت، او را همراهی می‌کرد، در اثناء راه از کنار خانه مردی گذشتند که صدای تلاوت قرآنش بلند بود که آیه:

اَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیلِ [۱] .

را با صدای حزین و آهنگ دلنشین می‌خواند،

کُمیل در دل خود از حال این مرد بسیار لذّت برد و از حالت معنوی او در تعجّب فرو رفت بی آنکه چیزی بر زبان براند،

امام علیه السلام متوجّه شده، خطاب به کُمیل فرمود:

«ای کمیل صدای قرائت و ناله حزین این مرد مایه اعجاب تو نشود، او از اهل دوزخ است و من به زودی خبر آنرا به تو خواهم داد.»

کمیل بن زیاد از دو جهت در شگفت ماند، نخست از این جهت که امام علیه السلام همان لحظه از نیت باطنی او اطلاع یافت

و دیگری آن بود که آن حضرت از دوزخی بودنِ این مرد ظاهر الصّلاح خبر داد.

مدّتی گذشت، در روز جنگ جَمَل امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که شمشیری در دست داشت، با نوکِ شمشیر به سری که به زمین افتاده بود، اشاره کرد و فرمود:

ای کمیل،

اَمَّنْ هُوَ قانِتُ آناءَ الّلَیلِ

یعنی این همان شخصی است که در آن شب قرآن تلاوت می‌نمود و حال او تو را به تعجّب واداشته بود.

کمیل به خاک افتاد و قدم‌های آن حضرت را بوسیده و استغفار کرد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره زمر، آیه ۱۲.

[۲] سفینه بحار، ج۲، ص۴۹۷ – و تفسیر نمونه،ج۱۹، ص۳۹۸.

شیوه‌های رزمی، تبلیغی در جنگ جمل

چون طلحه و زبیر شنیدند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام با لشگری آراسته به نزدیکی بصره رسیده است، با لشگری آراسته از بصره بیرون آمدند و مِیمنه و مَیسره [۱] و قلب و جناح سپاه را مرتّب گردانیدند.

طلحه به فرماندهی سواران پرداخت و عبد اللَّه بن زبیر سرپرستی پیادگان را به عهده خویش گرفت.

سواران مِیمنه به مروان بن حکم سپردند و پیادگان میمنه به عبدالرّحمان بن عتاب بن اسید دادند.

سواران میسره به هلال بن وکیع تسلیم نمودند و بر پیادگان میسره عبدالرّحمان بن حارث بن هاشم را نصب کردند.

در قلب سواران عبداللّه بن عامربن کُرَیز ایستاد

و در قلب پیادگان حاتم بن بُکیر الباهلی

جناح سواران را عمر بن طلحه قبول کرد و جناح پیادگان را مجاشع بن مسعود السلمی، به عهده خود گرفت.

بدین صورت در میدان وارد شدند.

پاسخ به ادعاهای سران جمل

پس از یاد خدا و درود! شما می‌دانید گر چه پنهان می‌دارید. که من برای حکومت در پی مردم نرفته، آنان به سوی من آمدند، و من قول بیعت نداده تا آن که آنان با من بیعت کردند، و شما دو نفر از کسانی بودید که مرا خواستید و بیعت کردید.

همانا بیعت عموم مردم با من نه از روی ترس قدرتی مسلّط بود، و نه برای به دست آوردن متاع دنیا، اگر شما دو نفر از روی میل و انتخاب بیعت کردید تا دیر نشده باز گردید، و در پیشگاه خدا توبه کنید، و اگر دردل با اکراه بیعت کردید خود دانید، زیرا این شما بودید که مرا در حکومت بر خویش راه دادید، اطاعت از من را ظاهر، و نافرمانی را پنهان داشتید.

به جان خودم سوگند! شما از سایر مهاجران سزاوارتر به پنهان داشتن عقیده و پنهان کاری نیستید، اگر در آغاز بیعت کنار می‌رفتید آسان‌تر بود که بیعت کنید و سپس به بهانه سرباز زنید.

شما پنداشته‌اید که من کشنده عثمان می‌باشم، بیایید تا مردم مدینه بین من و شما داوری کنند، آنان که نه به طرفداری من بر خواستند نه شما، سپس هر کدام به اندازه جرمی که در آن حادثه داشته، مسؤولیت آن را پذیرا باشد.

ای دو پیرمرد، از آن چه در اندیشه دارید باز گردید، هم اکنون بزرگ ترین مسئله شما عار است، پیش از آن که عار و آتش خشم پروردگار دامنگیرتان گردد. با درود [۲] .

افشاء ادعاهای دروغین طلحه

«تا بوده‌ام مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشیر نهراسانده‌اند، من به وعده پیروزی که پروردگارم داده است استوارم

بخدا سوگند! طلحهٔ بن عبیدالله، برای خونخواهی عثمان شورش نکرد، جز اینکه می‌ترسید خون عثمان از او مطالبه شود، زیرا او خود متّهم به قتل عثمان است، که در میان مردم از او حریص تر بر قتل عثمان یافت نمی‌شد، [۳] برای اینکه مردم را دچار شک و تردید کند، دست به اینگونه ادّعاهای دروغین زد

سوگند بخدا! لازم بود طلحه، نسبت به عثمان یکی از سه راه حل را انجام می‌داد که نداد.

اگر پسر عفّان ستمکار بود چنانکه طلحه می‌اندیشید، سزاوار بود با قاتلان عثمان همکاری می‌کرد، و از یاران عثمان دوری می‌گزید، و یا اگر عثمان مظلوم بود می‌بایست از کشته شدن او جلوگیری می‌کرد، و نسبت به کارهای عثمان عذرهای موجّه و عموم پسندی را طرح کند (تا خشم مردم فرو نشیند)

و اگر نسبت به امور عثمان شک و تردید داشت خوب بود که از مردم خشمگین کناره می‌گرفت و به انزوا پناه برده و مردم را با عثمان وا می‌گذاشت.

امّا او هیچکدام از سه راه حل را انجام نداد، و بکاری دست زد که دلیل روشنی برای انجام آن نداشت، و عذرهایی آورد که مردم پسند نیست.»

سپس دست به مناجات برداشت و فرمود:

اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْتَعْدِیکَ عَلَی قُرَیشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ! فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِی، وَصَغَّرُوا عَظِیمَ مَنْزِلَتِی، وَأَجْمَعُوا عَلَی مُنَازَعَتِی أَمْراً هُوَ لِی. ثُمَّ قَالُوا: أَلَا إِنَّ فِی الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ، وَفِی الْحَقِّ أَنْ تَتْرُکَهُ.

«بار خدایا، از قریش و از تمامی آنها که یاریشان کردند به پیشگاه تو شکایت می‌کنم، زیرا قریش پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند، و مقام و منزلت بزرگ مرا کوچک شمردند، و در غصب حق من، با یکدیگر هم داستان شدند، سپس گفتند: برخی از حق را باید گرفت و برخی را باید رها کرد. [۴] .

(یعنی خلافت حقّی است که باید رهایش کنی)

آرایش نظامی سپاه

پس، امام علی علیه السلام بعد از ادای این خطبه به آرایش نظامی سپاه پرداخت.

فرماندهی جناح راست سواران را به عمّار بن یاسر سپرد.

و فرماندهی جناح راست پیادگان را به شریح بن هانی داد.

بر فرماندهی جناح چپ سواران، سعید بن قیس الهمنانی را نصب فرمود،

و فرماندهی جناح چپ پیادگان به رفاعهٔ بن شداد البجلی داد.

محمد بن ابی بکر را در قلب لشگر سواران قرار داد.

و عدی بن حاتم طایی را در قلب پیادگان فرماندهی داد.

جناح سواران را به زیاد بن کعب الأرحبی سپرد

و حجر بن عدی الکندی را بر پیادگان جناح فرماندهی داد.

عمرو بن حمق الخزاعی را بر سواران کمین، سروری داد.

و بر پیادگان کمین، مجندب بن زهیر الأزدی را گماشت.

چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام با این روش لشگر خویش را منظّم کرد و سواران و پیادگان را با این شیوه سازمان داد.

عایشه نیز بیرون آمد که در هَودَجی نشسته بود. [۵] .

نصیحت فرماندهان کل دشمن

چون لشگرها در برابر یکدیگر ایستادند و مبارزان روی در روی هم قرار گرفتند، امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیرون آمد و در میان هر دو صف ایستاد.

پیراهن حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم پوشیده و ردای آن حضرت بر دوش انداخته و دستمالی سیاه بر سر بسته و بر استر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم [۶] نشسته، به آواز بلند گفت:

کجاست زبیر بن عوّام تا پیش من آید؟

جمعی گفتند: یا امیرالمؤمنین، زبیر سلاح پوشیده و تو هیچ حربه‌ای با خود نداری.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: با کی نیست او را بخوانید.

ازبیر پیش آمد.

عایشه فریاد زد: بیچاره اسماء (زَن زبیر) بیوه شد.

به او گفتند: دل فارغ دار که علی کس را چنین نکشد، بی سلاح آمده و با او سخنی دارد.

زبیر نزد امیرالمؤمنین آمد.

امام علی علیه السلام به او فرمود:

یا اباعبداللَّه، این چه کاری است که می‌کنی؟

و جواب داد: طَلَب کردن خونِ عثمان.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

سبحان اللَّه! تو و یاران تو او را کشتید. هنوز خون او از شمشیر شما می‌چکد مگر از خویشتن و یاران خویش قصاص می‌خواهی؟

تو را سوگند می‌دهم بدان خدایی که جز او خدایی نیست و بدان خدایی که قرآن بر محمّد صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم به تو فرمود که علی علیه السلام را دوست می‌داری؟ تو گفتی چرا دوست ندارم در حالی که او پسرخاله من است.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: روزی باشد تو به جنگ او آیی و با او مخالفت کنی،

یقین بدان که تو آن روز ظالم باشی.

زبیر گفت: آری چنین است.

امام علیه السلام فرمود:

بار دیگر تو را سوگند می‌دهم، یاد داری روزی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از سرای عَمروبن عوف می‌آمد و تو در خدمت او بودی و او دست تو را گرفته بود؟

من پیش شما باز آمدم حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بر من سلام گفت و من در روی او خندیدم.

تو گفتی: ای پسر ابوطالب چرا نخست بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سلام نگفتی؟ هرگز دست از تکبّر برنخواهی داشت؟

آن حضرت فرمود: آهسته باش ای زبیر که علی متکبّر نیست.

روزی باشد که تو به جنگ آیی و تو آن روز ظالم باشی؟

زبیر گفت:

آری چنین بوده است و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین فرموده،

امّا من این سخن را فراموش کرده بودم، اکنون که به یاد من آوردی، دانستم که تو راست گفتی و اگر پیش از این به یادم آورده بودی هرگز بر به جنگ تو نمی‌آمدم و این ساعت که به یادم آوردی به خدا باز می‌گردم و هیچ حرکتی نمی‌کنم که بر خاطر تو از آن غباری نشیند.

این را گفت و بازگشت و به نزد عایشه آمد که او در هودَج بود.

عایشه گفت:

یا اباعبداللَّه، میان تو و علی علیه السلام چه گذشت؟

زبیر کلماتی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به یاد او داده بود تقریر کرد و گفت:

به خدای ذوالجلال که من در اسلام و جاهلیت در هیچ نبردی نبوده‌ام و در هیچ جنگی نایستاده‌ام که در آن پیروز نگردم.

امّا در برابر علی علیه السلام ایستادن خطاست.

عایشه گفت:

ای زبیر، معلوم است که از شمشیر علی علیه السلام ترسیدی. اگر تو از شمشیر او بترسی، عیبی و عاری نباشد که پیش از تو مردان بسیاری از آن ترسیده‌اند.

پسر او عبداللَّه او را گفت:

ای پدر صورت مرگ را در شمشیر علی علیه السلام دیدی که از او ترسیدی و پشت گرداندی؟

زبیر گفت:

واللَّه ای پسرک من، تو همه وقت بر من شوم بوده‌ای.

عبداللَّه گفت:

من شوم نبوده‌ام، ولی تو مرا در میان عرب رسوا کردی و خال عاری بر ما نهادی که به آب هفت دریا شسته نشود.

زبیر چون این سخن شنید، در خشم شد و بانگ بر اسب زده به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام تاخت.

امیرالمؤمنین چون او را به آن حالت دید، به لشگر خود آواز داد که راه او باز گذارید، زبیر می‌خواهد شجاعت خود را نشان دهد.

پس از حملات پِی در پِی به جایگاه خود بازگشت و آنگاه از لشگر جدا شد،

پنجاه سوار از عقب او بتاختند تا او را باز دارند.

امّا زبیر عنان بگردانید و بر ایشان حمله کرد و همه را از یکدیگر جدا ساخت و به راه خود ادامه داد، تا به موضعی رسید که آن را «وادی السِّباع» می گفتند، و بر قبیله‌ای از بنی‌تمیم فرود آمد،

یکی از آشنایان به او گفت: لشگر را چگونه دیدی؟

زبیر گفت:

عزیمت جنگ داشتند و می‌خواستند که با یکدیگر نبرد کنند که من تحمّلِ آن را نداشته از آنها جدا شدم.

وقتی زبیر غذا خورد، پس از خواندن نماز خوابید.

عمرو بن جرموز شمشیری بر سر او فرود آورد و سر او را برید و سلاح و انگشتر او را پیش امیرالمؤمنین علی علیه السلام آورد.

چون سر زبیر و اسلحه و اسب او را پیش امیرالمؤمنین آورد، آن حضرت از کشتن او بسیار ناراحت شد و به عمرو اعتراض کرد که:

چرا او را کشتی؟

عمرو گفت:

می‌پنداشتم که از کشتن او خوشحال می گردی.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

من از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود:

«کشنده زبیر را به آتش دوزخ بشارت دهید.»

عمرو از این حرف بسیار ناراحت گشت و برفت. امیرالمؤمنین علی علیه السلام شمشیر زبیر را گرفت و تکانی به آن داد و گریست و فرمود:

این شمشیری است که بسیار رنج و اندوه از روح پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم باز داشته و در راه خدا جهاد کرده است.

آنگاه امام علی علیه السلام رو به لشگر کرد و فرمود:

این جریان را فراموش کنید، دل به جنگ دهید و خدا را یاد کنید، سخن نگوئید و نعره نزنید که آن نشانِ ترس است.

عایشه نیز لشگر خود را تشویق کرد.

اهل بصره آماده جنگ شده بودند و پیاپی بر لشگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام تیر می‌انداختند و لشگریان علی علیه السلام را آزار می‌دادند.

امام علی علیه السلام در آن حال خاموش بود.

یاران گفتند:

ای امیرالمؤمنین! ایشان از حدّ گذرانده و سربازان ما را زخمی و خسته کردند.

یا امیرالمؤمنین چرا اجازه جنگ نمی‌دهید؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

در این فکر بودم که خودم را از جنگ معذور دارم.

اکنون می‌بینم که نصیحت نمی‌پذیرند. جنگ را آغاز کردند و بسیاری از لشگر ما را زخمی و مجروح کردند. دیگر عذری نمانده است.

پند و اندرز دادن سپاه دشمن با قرآن

پس، زِرِه خویش بپوشید و شمشیر حمایل کرد، عمامه بر سر بست و بر دُلدُل [۷] نشست،

قرآن را بر روی دست گرفت و فرمود:

ای مردم، چه کسی از شما این قرآن را از من می گیرد و پیش این قوم می‌رود و آنان را به اوامر و نواهی که در قرآن نوشته است می‌خواند؟

غلامی از مجاشع، به نام «مسلم» جلو آمد و گفت:

ای امیرالمؤمنین من برای این مأموریت آماده‌ام.

آن حضرت فرمود:

ای جوان اگر این قرآن را پیش آنان ببری، تو را می کُشند، آیا به این راضی هستی؟

گفت: آری راضی هستم.

امام علی علیه السلام به خبر داد که:

اوّل دست‌های تو که با آن قرآن را گرفته‌ای، با شمشیر قطع می کنند، بعد از آن به تو زخم دیگری می‌زنند و تو را می کشند.

جوان گفت:

راضی هستم به آنچه فرمودی. چون رضای خدا در آن است، من راضی هستم.

امیرالمؤمنین دو بار این کلمات را به او گفت و حجّت بر او تمام کرد.

آن جوان جواب داد:

شهید شدن در راه خدای تعالی و ثوابی که وعده کرده‌اند از درگاه خدا یافتن در کنار این رنج، پیش من آسان است.

امیرالمؤمنین او را دعای خیر کرد و آن جوان قرآن را از امیرالمؤمنین علی علیه السلام گرفت و پیش آن جماعت آورد و گفت:

ای مردمان، امیرالمؤمنین علی بن ابطالب علیه السلام که پسرعمّ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و وصی محمّد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم است این قرآن را به دست من داده که من با شما به این کلام خداصحبت کنم. شما با من مخالفت نکنید، ار خدا بترسید و خویشتن را به دست خود به هلاکت میندازید.

مردی از خدمتکاران عایشه بیرون آمد و شمشیری بر او زد که هر دو دست او را برید.

آن جوان قرآن را با بازو و سینه نگاه داشت. دیگری شمشیر دیگری بر سینه او زد که او را کشت.

پس امیرالمؤمنین شمشیر بکشید و بر آن قوم حمله کرد، ساعتی از دست راست می‌تاخت و می‌زد و می کشت و ساعتی از دست چپ، تا شمشیر او کج شد، فرود آمد، نشست و شمشیر را با زانویش راست کرد.

یکی از یاران او گفت:

شمشیر را به من بده تا راست کنم.

امام علی علیه السلام جواب او را نداد و شمشیر را با دست خود راست کرد و دوباره بر آنان حمله کرد.

هر کس که پیش او می‌آمد می‌زد و می‌انداخت، تا اینکه دوباره شمشیر او کج شد،

دوبار امام به صف خودی‌ها برگشت و شمشیر خود را راست کرد و فرمود:

به خداوند سوگند که در این جنگ جز رضای خدای تعالی را نمی‌خواهم.

پس به پسر خویش، محمد بن حنفیه نگریست و فرمود:

همانطور که پدر تو جنگ می کند، بجنگ.

در آن زمان جناح راست لشگر اهل بصره بر جناح چپ لشگر اهل کوفه حمله کردند و ایشان را عَقب راندند.

پس اهل کوفه ایستادند و ساعتی جنگ کردند.

مخنف بن سُلَیم الأزدی از یاران امیرالمؤمنین بر دشمن حمله کرد و چند نفر را زخمی کرد و کُشت.

در این حال او را زخم سختی زدند و باز گشت.

برادر او صقعب بن سُلَیم حمله کرد و شهید شد.

پس، زید بن صَوحانِ العَبدی که از جمله اشراف و بزرگان یاران امام علی علیه السلام بود و عَلَم سپاه در دست او بود، ساعتی جنگید و شهید شد.

آنگاه برادرِ دیگرِ صعصعهٔ بن صوحان عَلَم را گرفت و حمله کرد، به او زخمی زدند، و باز گشت.

سپس أبوعُبیدهٔ العبدی که از خوبان اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود، عَلَم را گرفت، حمله کرد و شهید شد.

سپس عبداللّه بن رقیه عَلَم را گرفت، حمله کرد و او هم شهید شد.

رشید بن سمر عَلَم را گرفت و حمله کرد و شهید شد.

که در مدّت کوتاهی، هفت مرد معروف از یاران امیرالمؤمنین علی علیه السلام کشته شدند.

پس مردی از اصحاب جَمَل که نام او عبداللّه بن بِشر بود به میدان آمد و رَجَزی خواند و گفت:

کجاست ابوالحسن، آنکه فتنه آفرین است.

امیرالمؤمنین جلو آمد و فرمود:

اینک حاضرم، جلو بیا تا ببینم چه می‌خواهی.

آن شخص شمشیر کشید و بر امیرالمؤمنین حمله کرد.

امیرالمؤمنین به او شمشیری زد که دوش و گردن و سر او را جدا کرد.

پس بالای سر او ایستاد و فرمود:

ابوالحسن را چگونه یافتی؟

پس قبیله «بنی ضبّه» دورِ شتر عایشه را گرفتند، هر کسی سخنی می گفت و شعری می‌خواند.

یکی از آنان مهار شتر را گرفته بود و به آن فخر می کرد و شمشیری در دست داشت.

از سپاه امام، زید بن لقیط الشیبانی آمد، شمشیری زد و او را کُشت.

عاسم بن الزُلف از «بنی ضبّه» آمد و مهار شتر را گرفت، و شعری خواند که در دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

یکی از یاران امیرالمؤمنین (منذر بن حفصهٔ التَمیمی) آمد، و به او حمله کرد و او را کُشت.

پس در میدان جنگ جولان داد و فخر می کرد که یکی از اصحاب جَمَل به نام رکیع بن الموئل الضّبی آمد و به منذر حمله کرد.

با شمشیر به هم حمله کردند، سرانجام منذر به او زخمی زد و او را کُشت.

سپس مالک اشتر نَخَعی به میدان آمد و غرّید، مانند شیری خشمناک، مبارز خواست.

عامر بن شدد الأزدی آمد و با نیزه ساعتی جنگ کردند.

سرانجام مالک اشتر او را با نیزه کُشت.

پس با صدای بلند گفت:

کیست که رغبت مبارزه با من را داشته باشد و رو در روی من آید؟

هیچ کس بیرون نیامد،

مالک اشتر ساعتی در میدان جولان داد، فخرها کرد، و شعرها خواند.

سرانجام هیچ کس به جنگ او نیامد و بازگشت.

محمّد بن ابی بکر و عمّار یاسر هر دو آمدند و در میدان ایستادند.

مردی از اصحاب جَمَل صدا زد: شما کیستید؟

گفتند:

از نامِ ما چرا می‌پرسی، اگر دوست داری با ما مبارزه کنی، بیا.

عمروِ بن اشرف از فریب خوردگان جَمَل آمد، عمّار یاسر به او حمله کرد و او را کشت.

کعب بن سَؤر الأزدی قصد داشت که به عمّار حمله کند، غلامی از أزد از او سبقت گرفت و به طرف عمّار آمد.

عمّار خواست که به او حمله کند، أبوزینب الأزدی بر عمّار سبقت گرفت و به آن غلام حمله کرد و او را با شمشیر کشت و خود را به امام رساند.

سپس عَمرو بن یثربی از اصحاب جَمَل آمد و در میان دو صف چنانکه به شتر عایشه نزدیک بود ایستاد و مبارز طلبید.

هَیثم بن السدوسی از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام جلو آمد.

عمرو به او حمله کرد و او را کُشت و مبارز طلبید.

عبداللّه بن صوحان العبدی آمد و به او حمله کرد عمرو او را کشت و دوباره مبارز طلبید.

چون شجاعت و دلیری او را دیدند، دیگر هیچ کسی رغبت مبارزه با او را نداشت.

پس عمرو ساعتی در میدان جنگ جولان داد و خود را ستود که:

از او ترسی در دل‌ها افتاده.

سرانجام عمّار یاسر از صف، اسب خویش را بیرون دوانید و پیش او آمد و گفت:

تا کِی از این نوع لاف می‌زنی؟ اگر راست می گویی، بمان تا زخم مردان را ببینی.

عمرو شمشیر کشید و بر عمّار حمله کرد.

عمار هم شمشیر کشید و به طرف او رفت.

میانشان مبارزه طولانی شد تا آنکه عمّار او را با شمشیر زد و از اسب او را به زمین انداخت.

پس از اسب فرود آمد و پای او را گرفت و کشید تا او را در پیش روی امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر زمین افکند.

علی علیه السلام فرمود: گَردن او را بزنید.

عمرو گفت:

مرا نکش و بگذار همچنان که آن جماعت را یاری می کردم به جهت رضای تو با آنان بجنگم.

امیرالمؤمنین فرمود:

ای دشمن خدا، چگونه می‌توانم تو را باقی بگذارم در حالی که تو دو مبارز از اصحاب من، که در شجاعت و مردانگی و فرزانگی همتا نداشتند، کشته‌ای.

عمرو گفت:

ای امیرالمؤمنین، می‌خواهم به تو رازی را بگویم. نزدیکتر آی بیا تا به تو بگویم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

تو مرد متجاوزی هستی، و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به من فرموده است که از مردم متجاوز دوری کنم.

عمرو گفت:

به خدا اگر جلو می‌آمدی و گوش خود را نزدیک دهان من می‌آوردی، گوش یا بینی تو را می‌کندم.

امیرالمؤمنین از دشمنی او متعجّب شد و با دست خویش گَردن او را زد.

پس برادر عمرو، عبداللَّه بن یثربی بیرون آمد و مبارز طلبید.

امیرالمؤمنین بگونه‌ای که او را نشناسد، جلوی او رفت. عبداللَّه به حضرت حمله کرد.

امیرالمؤمنین شمشیری به او زد که یک نیمی از سَر و صورت او را جدا کرد.

امام در حال بازگشت به صفِ سپاه خویش بود، که صدائی شنید،

دید که عبداللَّه بن خلف خزاعی صاحب خانه عایشه در بصره است.

امام علی علیه السلام صدا زد: ای عبداللَّه چه می‌گویی؟

عبداللَّه گفت:

یا علی، آیا می‌خواهی در میدان جنگ بیائی و مبارزه کنیم؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

این آسان است، آیا از حمله های من خبر داری؟

عبداللَّه گفت:

ای پسر ابوطالب دست از این تکبر و نخوت بردار. تا کی خویشتن را می‌ستایی و مردان را به کس نمی‌داری؟ قدم جلوتر بگذار تا سزای خویش را ببینی.

امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی او تاخت.

عبداللَّه شمشیر کشید و به امیرالمؤمنین حمله کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام ضربت او را رد کرد و چنان شمشیری به او زد که دست راست و کاسه سر او جدا کرد، آنگاه در کنار جنازه او ایستاد و این شعر را خواند:

ابای تَدْعو فی الوَعایا بن الأرب

وَفی یمینی صارمٌ تُبدی اللَّهب

یکی دوبار این شعر را خواند و به صف خویش آمد و جنگ تن به تن ادامه یافت.

پس، بارزبن عوف الضبی به میدان تاخت و مبارز خواست،

عبداللَّه بن نهشل به جنگ او رفت و هر دو با نیزه جنگ کردند، که عبداللَّه او را با نیزه زد و کشت.

پس ثور بن عدی به میدان آمد و مبارز خواست. محمد بن أبی بکر او را با شمشیر زد و او را کشت.

عایشه به خشم آمد و گفت:

مُشتی سنگ ریزه به من بدهید.

به او دادند، آنها را به روی یاران امیرالمومنین علی علیه السلام پاشید و گفت:

شاهَتِ الوُجوه

(زشت باد روی شما)

مردی از اصحاب علی علیه السلام گفت: یا عایشه:

ما رَمَیتِ إِذْ رَمَیتِ وَلکِنَّ الشَّیطانَ رَمی

«تو نبودی که سنگریزه ها را پرتاب کردی، این شیطان بود که آنها را به سوی ما پاشید.»

پس طلحهٔ بن عبیداللَّه به آواز بلند گفت:

ای بندگان خدای صبر کنید که صبر و ظفر با یکدیگر قرین باشند و ثواب صابران بسیار است؛

إِنَّما یوَفَّی الصابِرُونَ أَجرَهُمْ بِغَیرِ حِساب.

مروان بن حَکَم به غلام خویش گفت:

ای غلام می‌دانی که چه چیزی مرا به شگفتی واداشته؟

غلام گفت: نمی‌دانم.

مروان گفت:

از آن تعجب می‌کنم که هیچ کس بر کشتن عثمان بیشتر از طلحه سعی نمی‌کرد.

طلحه دشمنان خلیفه سوّم را تحریک می‌کرد و در ریختن خون او تلاش فراوان داشت.

امروز آمده تا تقاص خونِ خلیفه سوم را بگیرد و مردم را در معرض هلاکت قرار دهد.

می‌ترسم که همه لشگر را به کشتن دهد، می‌خواهم که او را با تیر بزنم و مسلمانان را از شرّ و فساد او خلاص کنم، اگر تو در پیش روی من بایستی و مرا بپوشانی، چنانکه مرا کسی نبیند و نداند که این تیر را من زده‌ام، تو را از مال خود آزاد خواهم کرد.

غلام در پیش او ایستاد و مروان تیری که پیکان آن را زهر داده بود در خانه کمان راست کرد و بر طلحه انداخت چنانچه پای او را به رکاب دوخت. طلحه از آن زخم بیطاقت شده از اسب بیفتاد و بیهوش شد. چون به هوش آمد، به غلام خویش گفت:

مرا برگیر و در سایه‌ای ببر.

غلام گفت:

ای خواجه، هیچ پناهی و سایه‌ای نمی‌بینم که تو را آنجا برم.

طلحه گفت:

سبحان اللَّه! امروز خون هیچ یک از قریش را ضایع‌تر از خون خویش نمی‌بینم و نمی‌دانم که این تیر از کجا به من رسیده است؟ آیا این تیر، تیر مرگ بوده است و می‌دانم که بی‌حکم و تقدیر باری سبحانه چنین نخواهد شد؛

وَکانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَقْدوراً

طلحه این کلمات می‌گفت و بر خود می‌پیچید تا جان داد.

او را در جائی دفن کردند که آن را «سبَّخه» می‌نامیدند.

عایشه از وفات طلحه فراوان دلتنگ شد؛ زیرا که طلحه پسر عموی او بود و اهل کوفه و بصره از کشته شدن طلحه و تأسّف خوردند.

چون شب در آمد، لشگرها بازگشتند

و روز دیگر هر دو لشگر صف‌ها آراستند.

عایشه در هَودَج نشسته و شتر او را پیش لشگر بازداشته و مردانی چند اطراف او ایستاده بودند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام لشگر را آماده کرد و مبارزان قدم در میدان نبرد گذاشته، جنگ دوباره آغاز شد.

در آن روز از لشگر بصره افراد زیادی کشته شدند به طوری که خاک میدان سرخ گشت.

یاران علی علیه السلام یک به یک به میدان می‌رفتند و بر اصحاب جمل حمله می کردند.

اوّل حجّاج بن عزیهٔ الأنصاری با اسب تاخت،

بعد از آن خزیمَهٔ بنِ ثابت به میدان رفت،

بعد شِرَیح بن هانی حارثی به میدان رفت،

بعد از آن هانی بن عروهٔ المذحجی بر عقب ایشان حمله کرد،

سپس زیاد بن کعب الهمدانی حمله کرد،

و عمار یاسر نیز اسب خویش را دواند و حمله کرد،

آنگاه اشتر نخعی حمله کرد،

سپس از آن سعید بن قیس الهمدانی

بعد از آن عدی بن حاتم الطّایی به دنبال آنان اسب تاخت،

سپس رفاعهٔ بن شداد به میدان رفت.

چنانکه یاران امیرالمؤمنین از دست راست و دست چپ و قلب و جناح لشگر همه حمله‌ها کردند و مبارزه را تداوم دادند که هیچ وقت کسی مثل آن را در خاطر ندارد.

چنانچه در آن روز از اصحاب جمل بی‌نهایت کشته شدند

و هَودَجی که عایشه در آن نشسته بود همانند خار پُشتی شد که از تیرهای فراوان بر آن زده بودند.

اصحاب جَمَل پِشکل‌های شتر عایشه را می گرفتند و می‌بوییدند و با یکدیگر می گفتند:

سرگین شتر عایشه، خوشبوتر از مشک است.

و بدان فخر می کردند.

و مهار شتر او را گرفته دلاوری‌ها نشان می‌دادند و در پیش روی او کشته می‌شدند.

در آن حالت مالک اشتر نخعی در حالِ مبارزه بود.

عبداللّه بن زبیر فریاد بر سر او زد و گفت:

ای دشمن خدا، زمانی بایست و برجای خود باش که در همه عالم تو را می‌طلبیدم تا دست مردان بینی.

این را گفت و با نیزه به او حمله کرد.

عبداللّه بن زبیر حیله‌ها کرد تا خود را از دست او نجات داد. [۸] .

چون یاران امیرالمؤمنین علی علیه السلام از هر سو حمله کردند و آثار پیروزی بر لشگر امیرالمؤمنین آشکار گشت و اهل بصره بیشتر به قتل می‌رسیدند، سرانجام فرار را بر قرار ترجبح داده گریختند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

شتر عائشه را پِی کنید که آن را شیطان نگاه داشته است.

اصحاب به طرف شتر دویدند،

عبدالرّحمان بن صرهٔ التنوخی شمشیری بر پای شتر زد که هر دو پای پیش او قطع شد و شتر بر زمین افتاد و سینه بر خاک نهاده، ناله‌ای سخت سرداد.

عمّار یاسر بند هودج شتر را با شمشیر برید، بطوری که هودج افتاد،

آنگاه به نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسیدند.

پی نوشت ها:

[۱] میمنه یعنی، دست راست لشگر و میسره یعنی دست چَپ لشگر.

[۲] نامه ۵۴ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این نامه به شرح زیر است:

۱- المقامات فی مناقب امیر المؤمنین‌علیه السلام: ابو جعفر اسکافی معتزلی (متوفای ۲۴۰ ه)

۲- الامامهٔ والسیاسهٔ ج ۱ ص ۷۰: ابن قتیبهٔ (متوفای ۲۷۶ ه)

۳- تاریخ ص ۱۷۳: ابن أعثم کوفی (متوفای ۳۱۴ ه)

۴- تحف العقول ص۹۴: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۵- روضه کافی ج ۱ ص ۱۹: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۶- مطالب السئوول ص ۱۱۵: ابن طلحهٔ شافعی (متوفای ۶۵۲ ه)

۷- کتاب مناقب ص۱۸۳: خطیب خوارزمی حنفی (متوفای ۹۹۳ ه)

۸- بحار الانوار ج ۸ ص ۴۱۷ و ج ۳۲ص ۱۳۵: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۹- کشف الغمهٔج ۱ ص۳۲۴: اربلی (متوفای ۶۸۹ ه)

۱۰- بحار الانوار ج۳۲ ص۱۳۵: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۱۱- احتجاج ج۱ ص ۱۶۱: طبرسی (متوفای ۵۸۸ ه)

۱۲- مناقب ج۳ ص۱۵۲: ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ه)

۱۳- تذکرهٔ الخواص ص ۷۰: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ه)

۱۴- الفتوح ج۲ ص۴۶۸: ابن اعثم کوفی (متوفای ۳۱۴ه).

[۳] طلحه تـا سه روز نگـذاشت جنـازه عثمان را دفن کننـد، افرادی را مأمور کرد تا با سـنگ باران کردن خانواده عثمان مانع دفن او شوند، که سرانجام با دخالت امام او را دفن کردند.

[۴] خطبه ۴ : ۱۷۲ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:

۱- احتجاج ج۱ ص۲۶۸: طبرسی (متوفای ۵۸۸ ه)

۲- الامامهٔ والسیاسهٔ ج۱ ص۱۵۶: ابن قتیبهٔ (متوفای ۲۷۶ ه)

۳- الغارات ج ۱ ص ۳۰۸: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه)

۴- أمالی: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۵- بحارالانوار ج۳۲ص ۹۲ وج۳۸ ص۳۱۸: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۶- بحارالانوار ج۲۹ ص ۶۲۹ و۴۴ وص۶۴۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۷- تاریخ طبری ج۳ ص ۱۶ سنه۳۶: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه)

۸- تفسیر قمی ج۲ ص۱۸۴ و۱۸۵: علی بن ابراهیم (من أعلام القرن ۳ه)

۹- رسائل العشر ص۱۲۵: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه)

۱۰- عقدالفرید ج ۲ ص ۲۲۷: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۱۱- غررالحکم ص ۳۲۹: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)

۱۲- کتاب النهایهٔ (باب الباء): ابن أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه)

۱۳- کتاب جمل ص۱۲۳ و ۱۷۱: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه)

۱۴- کتاب رسائل (طبق نقل سید بن طاووس): کلینی (متوفای ۳۲۸ ه).

[۵] هُودَج نـام شـتری «عسـگر» بود، شـتری که یعلی بن منیه او را به دویست دینـار خریـده بود و آن هُودج هُوَجی بزرگ بود که از چوب ساخته و میخ‌های آهنی بر او زده و پوست شتری در او کشیده که عَلَمِ اَهل بصره بر روی آن هودج نصب شده بود.

[۶] آن استری خِنگ بود که او را دُلدُل می گفتند.

[۷] الاغِ پیامبر که دُلدُل نام داشت.

[۸] مالک اشتر ان روز، روزه‌دار بود.

شعارهای متناسب در جنگ احد

در پایان جنگ اُحُد «حدود ظهر» ابوسفیان و عکرمه در حالی که بت های بزرگ خود را در دست داشتند شعار می‌دادند که:

اَعْلُ هُبَل

(بزرگ است بُت هُبل)

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به مسلمانانی که اطراف او بودند دستور داد شعار بدهند:

اللَّهُ أعلی و اَجَل

(خدا بزرگتر و تواناتر است)

ابوسفیان شعار را عوض کرد که:

نَحْنُ لَنَا الْعُزّی وَ لاعُزّی لَکُمْ

(ما بُت بزرگ عُزّی داریم شما ندارید)

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دستور داد بگویند:

اَللّهُ مَولانا وَ لامَولی لَکُم

(خداوند مولای ماست و شما مولائی ندارید)

ابوسفیان داد زد که:

امروز به عوض روز بدر.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به مسلمانان دستور داد بگویند که:

(این دو روز مساوی نیست کشتگان ما در بهشت و کشتگان شما در جهنم می‌باشند).

ابوسفیان که از پاسخ‌های کوبنده مسلمانان در شگفت بود، گفت:

وعده ما و شما سال آینده.

و راه مکّه را در پیش گرفت. [۱] .

و مسلمانان نماز جماعت را در حالی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از شدّت زخم‌ها نشسته نماز می‌خواند اقتدا کردند، و پس از نماز وارد میدان اُحُد شدند تا ۷۰ کشته خود را دفن نمایند.

آفتاب در حال غروب کردن بود که پیامبر و همراهان به مدینه باز گشتند.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۲۰ ص ۴۴ و ۴۵.

شرکت حضرت امیرالمؤمنین در خط مقدم

الف- امام علی علیه السلام پس از اتمام حجّت با شورشیان بصره، و بردباری در آغاز نبرد، وقتی جنگ را آنها آغاز کردند، زره پوشید و پیشاپیش سپاه، خود رابه قلب سپاه دشمن زد، و حملات شدیدی کرد که دشمنان چون روباه از مقابلش می گریختند.

چند بار شمشیر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خَم شد که به خیمه برگشت تا شمشیر را درست کند،

اصحاب و فرزندان و مالک اشتر به امام علی علیه السلام می گفتند:

حَمَلات را به ما واگذار.

ولی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ نمی‌داد و دوباره حمله می کرد، و صف ها را درهم می‌شکست.

وقتی اصحاب اصرار کردند که:

«اِنْ تُصِبْ یذْهَبُ الدِّین»

(اگر به شما آسیبی برسد دین در خطر است)

در پاسخ فرمود:

وَ اللّه ما اُریدُ بِما تَرَوْنَ اِلاَّ وَجْهُ اللَّهِ وَ الدَّارُ الاخِرَهْ

(به خدا سوگند آنچه می‌بینید بخاطر خدا و آخرت است) [۱] .

ب- شجاعت و جنگاوری

همه مورّخان اسلامی اتّفاق نظر دارند که:

علی علیه السلام به سوی هر دو قبله نماز گزارد

و مهاجرت نمود

و در جنگ بدر و دیگر جنگ‌ها و صلح حدیبیه شرکت داشت.

او در جنگ بدر و احد و خندق و خیبر از امتحان الهی به خوبی بیرون آمد و در همه آنها بی‌نیازی از غیر خدا به دست آورد و در منزلت و کرامت و والایی قرار گرفت.

پرچم رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم در موارد بسیاری به دست علی علیه السلام بود و در روز بدر هم در دست او قرار داشت.

و چون «مصعَب بن عمیر» [۲] در روز اُحُد که پرچم

پیامبر را به دست خویش داشت کشته شد، رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم آن را به دست علی علیه السلام داد.

امام علی علیه السلام پیکارگر جنگ بدر بود و در آن شرکت مؤثّر داشت، در حالی که بیست و پنج ساله بود.

(این قول را ابن اسحاق گفته است).

ابن سرّاج در تاریخ خویش از قول ابن عبّاس گفته است:

رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم پرچم را در روز «بدر» به دست علی علیه السلام سپرد در حالی که علی علیه السلام بیست ساله بود.

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۱ خطبه ۱۳.

[۲] مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف مکنّی به ابوعبداللّه از فضلاء و بهترینِ صحابه و از سبقت گیرندگان به اسلام است. اسلام آورد هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم در دار الارقَم بود. اسلام خویش را از ترس پدر و مادرش پوشیده داشت و چون پدر و مادرش از این امر آگاه شدند او را زندانی نمودند تا اینکه او به حبشه مهاجرت کرد.
پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را با دوازده تن، اهل عقبه دوّم فرستاد تا اهالی مدینه را فقاهت بیاموزد و بر آنها قرآن تلاوت کند. او نخستین کسی است که به گردآوری جماعت در مدینه پرداخت و به دست او سعد بن معاذ اسلام آورد. جنگ بدر را دید و در جنگ اُحُد در حالی که ۴۰ ساله بود، به شهادت رسید و همسر او وحمنهٔ دختر جحش بود. (تهذیب الاسماء - ۹۷۱).

شکستن خط دفاعی خیبر

وقتی یهودیان پیمان شکستند و خیبر محاصره شد، یهودیان فکر می‌کردند که درون قلعه‌های مستحکم خود در امانند، زیرا چند حلقه دیوار تو در تو، و درب ورودی بزرگ، یهودیان را در خود گرفته بود، و شجاعان و دلاوران آنها بالای دیوارها به کمین نشسته بودند، و هر چند وقت یکبار بزرگ قهرمان آنان (مرحب خیبری) دروازه را باز می‌کرد و به مسلمانان یورش می‌آورد.
روز اوّل خلیفه اوّل و روز دوّم خلیفه دوم و روز سوّم خالد به خطّ مقدّم رفتند، امّا فرار کردند، که رسول خدا فرمود:
لَأعْطِینَّ الرَّایهَ غَداً رَجُلًا یحِبُّ اللَّه وَ رَسُولَهُ وَ یحِبُّهُ اللَّه وَ رَسُولُهُ، یفْتَحُ اللّهُ عَلی یدَیهِ
(فردا پرچم اسلام را به دست کسی می‌سپارم که خداوند و پیامبر رادوست دارد و خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را دوست دارند و خدا با دست او مسلمانان را پیروز می‌کند.)
چون علی علیه السلام دچار چشم درد بود و حضور نداشت، آن شب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام را طلبید و آب دهان بر چشم مبارکش مالید و فردا او را به جبهه فرستاد که مرحب خیبری یهودی را کشت و دروازه خیبر را کند، که چهل نفر آن را نمی‌توانستند بلند کنند، و پیروزمندانه بازگشت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تذکره ابن جوزی ص۳۲.

شکننده بت بزرگ هبل

در روز فتح مکّه، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دستور داد تا بت‌ها را بشکنند،
۳۶۰ بت از قبائل قریش در آنجا بود که شکسته شد، نوبت به بت بزرگ «هُبَل» رسید، چون نگاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر آن افتاد فرمود:
علی جان! یا تو پای بر دوش من بگذار و هُبَل را بشکن، و یا من پای بردوش تو بگذارم.
علی علیه السلام فرمود:
شما پای بر دوش من بگذارید.
پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وقتی پای بر دوش علی علیه السلام گذاشت دید که نمی‌تواند تحمّل کند تبسّمی کرد و فرمود:
«علی جان، بیا تو پای بر دوش من بگذار.»
و علی علیه السلام پای بر دوش رسول خدا گذاشت و بت بزرگ «هبل» را گرفت و محکم بر زمین کوبید که در هم شکسته شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حق الیقین ص ۱۳۲ و اربعین خطیب بغدادی.

شجاعت بی همانند امام

همه دلاوران عرب، و شجاعان قبائل گوناگون اعتراف داشتند که چونان علی علیه السلام در شجاعت و قدرت بازو، نه در گذشته و نه در آینده می‌توان یافت.

علی علیه السلام در حمله و خط شکنی و دلاوری زبانزد دوست و دشمن بود. کسی که در تمام نبردها خط شکن بود و هرگز سُستی و ضعف نشان نداد.

حضرت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

عَلِی اَشْجَعُ النّاسِ قَلْباً

«علی از حیث قلب شجاعترین تمام مردان است.

و فرمود:

عَلِی اَشْجَعَ الْعَرَبِ [۱] .

علی از تمام عرب شجاعتر است.»

علی علیه السلام در تمام جنگ‌ها «جز تبوک» شرکت داشت.

و تمام موانع نظامی را در تمام جبهه‌ها از میان برمی‌داشت.

و تمام دلاورانی که به میدان آمدند و هماورد طلبیدند را دَر هَم شکست و تمام تهاجمات فرد و دسته جمعی و عمومی را پاسخ داد.

در حملات پیاپی که لشگریان دشمن را چون طوماری گِرد ذوالفقارش می‌پیچید.

گاهی اوقات شمشیر امام علیه السلام توان تحمّل آن همه فشار را نداشت و خَم می‌شد که دوباره آن حضرت آن را راست می کرد و می‌فرمود:

لا تَلُومُونی وَ لُومُوا هذا

«مرا ملامت نکنید، بلکه این شمشیر را مورد ملامت قرار دهید.»

که تاب و تحمّل شدّت ضربات را نمی‌آورد و کج می‌شود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق، ج۴ق ص ۳۳۱ - ۱۵۰ و ج۵، ص ۶۰.

[۲] سفینه بحار، ج ۱، ص ۶۹۱.

شفای دست شیر

سید عبدالکریم بن طاوس نقل کرد از محمد بن علی(ع) شیبانی که گفت، من در کودکی با پدر و عمو حسینم بطور پنهانی در شب بزیارت قبر آقا امیرالمؤمنین علی(ع)رفتیم. (در آن روزها دور قبر حضرت سنگهای سیاه گذاشته بودند و بنای درستی نداشت). خودمان را بقبر شریف حضرت نزدیک کرده و هر کدام مشغول بقرآن و نماز و زیارت شدیم.

ناگهان دیـدم شـیری قوی هیکل و درنـده و بزرگ بطرف ما می‌آیـد از ترس از دور قبر کم کم دور شدیم دیدم که این شـیر درنده خود را بقبر آقا علی(ع)نزدیک کرد و دست مجروح خود را بقبر مالید.
یک نفرمان نزدیک شیر رفت دید تعرضی از جانب آن حیوان نمی‌شود. آمد ما را خبردار کرد که ترسی نداشته باشید این شیر برای زیارت و شـفای پایش متوسل بقبر حضـرت شده، ترس ما ریخت و ما هم نزدیک شـیر رفتیم، دیدم آن حیوان زبان بسته نزدیک قبر آقا علی(ع)هی دارد دست خود را به قبر شـریف آقا می‌مالـد و ناله می کند یکساعت بهمین منوال بود و شـفا یافت، یک وقت دیدم شیر برگشت و رفت.
ای قربان تو ای کسی که پناه گاه همه هستی.
هر چه ره طی می کنم ورد زبانم یا علی(ع)ست
بلبل آسا سوی گل آه وفغانم یا علی(ع)ست
ای پناه دل، شه مردان علی(ع) مولای دین
هرکجا افتم ز پا تاب و توانم یا علی(ع)ست
پای صبرم بشکند گر سنگ محنت در جهان
خم نگردد قامتم چون قوت جانم علی(ع)ست
هرکجا دم می‌زنم از عشق تو ای نازنین
شور و غوغای تو و آه و فغانم یا علی(ع)ست
منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

شیخ مفید

محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید، از علمای برجسـته و فقهاء و متکلمین بزرگ و از زهّاد و وارسـتگان کم نظیر شیعه می‌باشد که سـنی و شـیعه او را به علم و کمال قبول داشـتند، وی بسال سیصد وسی و شش هجری قمری یازدهم ذیقعده متولد و در سـال چهارصـد و سیزده درسن هفتـاد و شـش سالگی از دنیا رفت. جنازه او را هشـتاد هزار نفر تشـییع کردنـد و در حرم کاظمین به خـاک سپردنـد، وی از نوابغ تاریخ اسـت کـه بیش از دویست کتـاب تـألیف نمـوده و اهـل تسـنن او را از بزرگـترین علمـای شـیعه می‌دانستند. از حکایات مربوط به این نابغه بزرگ این است که:
روزی قاضـی عبدالجبّار در بغداد در مجلس خود بود و بسـیاری از علمای بزرگ شیعه و سنّی در آن مجلس حضور داشتند، در این هنگام شـیخ مفیـد وارد مجلس شـد و در پائین مجلس نشـست و پس از مـدتی به قاضـی رو کرد و گفت: من از تو در حضور علماء سؤالی دارم؟
قاضی گفت بپرس.
شیخ مفید فرمود: شـما در مورداین حدیث چه می گوئید که پیامبر (ص) در غدیر فرمود: مَنْ کُنْتُ مولاه فعلی(ع) مولاه کسی که من رهبر او هستم پس علی(ع)رهبر اوست. آیا این حدیث، مسلم و صحیح است که پیامبر (ص) در روز غدیر فرموده است؟
قاضی گفت آری، حدیث صحیح می‌باشد.
شیخ مفید فرمود: منظور از کلمه مولی چیست؟
قاضی گفت: مولی به معنی اولی و بهتر است.
شیخ مفید فرمود: پس این اختلاف و خصومت بین شیعه و سنّی چیست؟ (با اینکه پیامبر(ص) علی(ع)را بهتر از دیگران معرفی نموده

است).

قاضـی گفت: این حـدیث، روایت است، ولی خلافت ابوبکر دِرایت (و از روی اجتهـاد و درک) می‌باشـد، و انسان عادل روایت را همتای درایت قرار نمی‌دهد (یعنی درایت مقدّم است) شیخ مفید فرمود: شـما درباره این فرمایشات پیامبر (ص) چه می گوئید که به علی(ع)فرمود: حَرْبُکَ حَرْبی وَسلمُکَ سِلْمی (جنگ تو جنگ من است، و صلح تو صلح من است).

قاضی گفت: این گفتار براساس حدیث صحیح است.

شیخ مفید فرمود: نظر شما درباره اصحاب جمل (که به جنگ علی(ع)آمدند مانند طلحه و زبیر و...) چیست؟

قاضی گفت: ای برادر آنها توبه کردند.

شیـخ مفیـد فرمود: ای قاضـی جنـگ آنها دِرایت و (حتمی) بوده است ولی توبه کردن آنها روایت شـده است و تو در مورد حـدیث غدیر گفتی روایت معادل درایت نیست (و درایت مقدم می‌باشد).

قاضی از پاسخ به شیخ مفید عاجز و درمانده شد، سر در گریبان فرو برد و سپس گفت تو کیستی؟

شیخ مفید جواب داد من خدمتگذار تو محمد بن محمد بن نعمان حارثی هستم. قاضی از مسند قضاوت برخاست و دست شیخ مفید را گرفت و بر آن مسند نشانید و گفت: اَنْتَ المفیدُ حقا براستی که تو انسان مفید (و سود بخشی) هستی.

چهره‌های علمای بزرگ مجلس درهم کشیده شـد، وقتی قاضـی ناراحتی آنها را دریافت به آنها رو کرد و گفت: ای علماء این مرد (شیخ مفید) مرا مجاب کرد و در پاسخ او عاجز شدم، اگر کسی از شما قادر به جواب او هست، اعلام کند تا او را بر مسند بنشانم و شیـخ مفیـد به جای خود بنشیند، هیـچ کس جواب نـداد و این موضوع شایع گردیـد و علت نام گـذاری او به مفید از همین جا سر چشمه گرفت.

یک روز شـیخ مفیـد ایسـتاده بود دیـد گربه‌ای روی تشک الاغ سـید علم الهدی (که یکی از شاگردان این بزرگوار است) را نجس کرده، شـیخ مفید ایسـتاد تا سـید آمد سوار الاغ شود، فرمود: من چنین دیدم و تشک شـما نجس است. سـید مرتضی فرمود برای من پاک است شیخ فرمود: خودم دیدم.

سید فرمود: بسیار خوب، امّا بقول شـما تنهائی برای من نجس نمی‌شود، نامه‌ای نوشـته انداختند داخل ضـریح حضـرت امیرالمؤمنین علی(ع)جواب در آن نامه آمد که نوشته بود.

اَلْقُول قُول وَلَدی وَالشَّیخ مُعْتَمدی. یعنی گفته پسرم از نظر قانون اسلام درست و صحیح است اما قول شیخ هم مورد اطمینان و تأیید من است.

سید مرتضی (علم الهدی) بشیخ فرمود: بسیار خوب قول شما و قول آقا امیرالمؤمنین علی(ع)دو قول است حالا نجس می‌شود.

علی(ع) ای شاهکار آفرینش

علی(ع) ای گوهر دریای بینش

علی(ع) ای شهسوار عشقبازان

علی(ع) ای سرفراز سرفرازان

علی(ع) ای دستگیر مستمندان

علی(ع) ای غمگین دردمندان

علی(ع) ای مظهر لطف خدائی

تجلی گاه نور کبریائی

علی(ع) ای قبله گاه شاه و درویش

علی(ع) ای مرحم زخم دل ریش

علی(ع) ای عرش حق رازیب و زیور

علی(ع) ای آگه از هر جان مضطر

علی(ع) ای منبع جود و کرامت

علی(ع) ای شافع روز قیامت

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

شیخ ابوعبدالله

در زمان شیخ مفید، کتابفروشی در بغداد زندگی می‌کرد که جعفر نام داشت. روزی از روزهایی که جعفر کتابهایش را حراج کرده بود، شیخ مفید، برای خریدن کتاب به نزد او رفت و از وی چند کتاب خرید.

وقتی شیخ می‌خواست برگردد، جعفر به او گفت، ای شیخ بنشین تا چیزی برایت بگویم که برای مذهب تو که شیعه هستی، خوب است.

معجزه‌ای دیدم که می‌خواهم برایت تعریف کنم.

شیخ مفید نشست و جعفر شروع به سخن کرد: من دوستی داشتم که با او برای یاد گرفتن احادیث به نزد شیخی به نام ابوعبدالله محدث می‌رفتم. بعدها فهمیدیم که او از دشمنان سرسخت حضرت علی(ع)است. گاهی او به امیرالمؤمنین جسارت می‌کرد و ما او را سرزنش می‌کردیم و نصیحت می‌نمودیم ولی او سرسختی می‌کرد و می‌گفت: من همین هستم و دست از عقیده‌ام بر نمی‌دارم.

روزی او بحضرت فاطمه زهرا (علی(ع)هاالسلام) جسارت کرد، ما تصمیم گرفتیم که دیگر نزد او نرویم. همان شب در خواب، خورشید هدایت حضرت علی(ع)را دیدم. آن حضرت در کنار ابوعبداللّه ایستاده بود و با وی صبحت می‌فرمود: امام به ابوعبدالله فرمود: مگر من به تو چه بدی کرده‌ام؟

آیا نمی‌ترسی که خداوند کورت کند؟

در همین هنگام، امام به چشم راست وی اشاره کرد و به خواست خدا چشم او کور شد.

صبح که شد با خودم گفتم؛ بهتر است نزد رفیقم بروم و خوابم را برای او تعریف کنم و به همراه وی نزد شیخ برویم و او را نصیحت نمائیم.

از خانه که بیرون آمدم. دوستم را دیدم که به طرفم می‌آید. پرسیدم کجا می‌روی؟

او همان خوابی را که من دیده بودم برایم تعریف کرد، بنابراین به همراهی او به منزل شیخ رفتیم تا وی را از عذاب الهی بترسانیم.

وقتی درب را به صدا در آوردیم زنی پشت در آمد وگفت: امروز کلاس درس تعطیل است.

گفتم: ما با شیخ کار خصوصی داریم و می‌خواهیم او را ببینیم. زن گفت امروز شیخ بیمار است و کسی را نمی‌پذیرد. وقتی ما از بیماری شیخ پرسیدیم، زن جواب داد، امروز صبح وقتی ابوعبداللّه از خواب بیدار شد، تا حالا دستش را روی چشمش گذاشته است و فریاد می‌زند که علی(ع)کورم کرد.

گفتم: ما برای همین موضوع به اینجا آمده‌ایم، در را باز کن با اصرار ما؛ زن درب را باز کرد و ما داخل شدیم. شیخ با دیدن ما گفت: دیدی بالاخره علی(ع)مرا کور کرد؟

ما گفتیم: دیشب این جریان را در خواب دیدیم. بیا و از دشمنی‌ات با داماد و جانشین بر حق رسول خدا دست بردار شاید شفاعت حضرت شامل حال تو شود و خداوند شفایت دهد.

ابوعبـداللّه گفت: اگر علی(ع)چشم دیگر مرا نیز کور کند، دست از مخالفت با ایشان بر نمی‌دارم. ما با ناراحتی و افسـردگی از خانه خارج شـدیم و همان شب دوباره در خواب دیدیم که آقا امیرالمؤمنین علی(ع)به چشم چپ ابوعبداللّه اشاره فرمود و چشم چپ وی نیز کور شد.

روز بعد، دوباره به دیدن شیخ رفتیم. هر دو چشـمش کور شده بود، امّا او دست از لجاجت وجهالتش برنداشت تا اینکه با حال کُفر و الحاد و نفاق از دنیا رفت.

این عذاب دنیوی مخالفت با ولایت آقا علی(ع)است وای از عذاب روز قیامت و خلود در آتش.

سرور دنیا و دین شاهنشه مردان علی(ع)ست

آفتاب برج ایمان کوکب رخشان علی(ع)ست

شهسوار دین نفر بر عرصه میدان رزم

سروران را سرور و مرد افکن میدان علی(ع)ست

وارث تاج لعمرك ابن عم مصطفی (ص)

معدن جود و سخاوت ناطق قرآن علی(ع)ست

آنکه آدم را رهائی داد از درد فراق

کرده حوا را اسیر فرقت دوران علی(ع)ست

آنکه از گرداب ساحل بُرده کشتی راز آب

نوح را داده نجات از ورطه طوفان علی(ع)ست

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

شیعه بودن

عمّـار (دِهْنی) کوفی از شـاگردان بزرگوار امـام صـادق (ع) بود و در کوفه زنـدگی می‌کرد، او فردی دانـا و با تقوا و پرهیزگار و از علمای محدثین است. روزی به خاطر محاکمه‌ای که پیش آمده بود وی به محضر ابولیلی قاضی کوفه رفت تا گواهی دهد.

هنگامیکه وی در محضـر قاضـی شـهادت داد، قاضی گفت: گواهی تو قبول نیست زیرا تو رافضی و شیعه هستی (رافضی یعنی ترک کننـده و رهـا کننـده مقصود ابولیلی این بود چون عمّار پیروی از اهل سنّت را رها کرده است، گواهی‌اش مورد قبول نیست و شیعه یعنی پیرو و در اسلام به پیروان آقا علی(ع)و امامان معصوم (علی(ع)هم‌السلام) اصطلاحا شیعه گفته می‌شود). عمّار تا این سخنان را شنیـد، مانند ابر بهاری: شـروع به گریه کرد. قاضـی که عمّار را می‌شـناخت و می‌دانست که او فردی دانا و با تقوا و پرهیزگار است، تحت تأثیر قرار گرفته و گفت تو از علماء و حدیث شناسان هستی و اگر از حرف من ناراحت شدی می‌توانی اعلان کنی که رافضی و شیعه علی(ع)، نیستی، و از این مرام بیزاری بجوی در این صورت در صف برادران ما خواهی شد تا من گواهی تو را بپذیرم.

عمّـار گفت: گریه‌ام به خـاطر من و تـوست. از این جهت برای خودم گریه می‌کنم که تو مقـام بزرگی را به من نسبت دادی که من خود را شایسـته و سزاوار آن نمی‌دانم تو مرا رافضـی می‌نـامی امّا رافضـی کسـی است که همه باطل‌ها را ترک کنـد و به سوی حقّ برود، در حالی که من اینگونه نیستم. تو مرا شیعه علی(ع)می‌خوانی امّا من کجا و شیعه و پیرو علی(ع)بودن کجا؟

امّا گریه‌ام برای تو این است که چنین مقامهای بزرگی را با سـبکی و اهانت ذکر کردی.وقتی سخنان عمّار را به محضر حضرت امام صـادق (ع) رساندنـد، امـام فرمود: به خـاطر ادب و تواضـعی که عمّار انجام داد، تمام گناهانش حتی اگر بزرگتر از آسـمان و زمین بودند پاک شدند و خداوند اعمال و کارهای خوبش را هزار برابر کرد.

بلندی از آن یافت که او پست شد

در نیستی کوفت تا که هست شد

آری مـا کجـا و شـیعه علی(ع)بودن کجـا؟ مـا فقـط شـکل شـیعیان علی(ع)هسـتیم و به همین هم دلخوشـیم، آنهـا را دوست داریم و امیدواریم خداوند ما را با آنان محشور فرماید.

دل اگر نیازمندی همه شب علی(ع) علی(ع) زن

ارنی همچو موسی بمقام مقبلی زن

تو بطور سینه جانا جلاوات منجلی زن

برو ای گدای مسکین در خانه علی(ع) زن

که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

شده مات عقل و فکرم که ورا چه میتوان گفت

که خطیب عشق ناگه دُر معرفت چنین سُفت

چو ز بوستان وحدت گل اولین که بشگفت

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت

متحیرم چه نامم شه مُلك لافتی را

ز تجلی جمالش چو بتافت در دل من

شده رنج عشق آسان غم اوست مشگل من

بجهان کسی نبیند چونگار عادل من

بجز از علی(ع) که گوید به پسر که قاتل من

چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

شفا در ماه رجب

عبـداللّه ابن‌بطوطه یکی از علمـاء اهـل سنّت در سـفر نامه خود که به رِحلَه ابن‌بطوطه معروف و مشـهور است. در بیان ورود خود از مکه بنجف اشرف چنین می‌نویسد.

اهـل نجف اشـرف رافضـی (شـیعه) هسـتند و از برای روضه مبارکه علی(ع)کراماتی قائلنـد، از جمله اینکه در شب بیست و هفتم ماه رجب که نام آن شب در نجف به لَیلَـهُ المَحیاء معروف است. و از عراقین و خراسان و بلاد فارس و روم زمین، مریضـهای درمانده و بی‌معالجه و گَرها و مفلوجین را به اینجا می‌آورنـد و قریب به سـی یا چهل نفر در اینجا جمع می‌شونـد و بعد از عشاء این مبتلایان را کنار ضریح مقدّس آورده و مردم هم جمع می‌شوند به انتظار بهبودی و شفا شب را تا صبح بسر می‌برند.

تماشاچیـان بعضـی‌ها نمـاز می‌خواننـد و بعضـی‌ها تلاـوت قرآن می‌کننـد و بعضـی‌ها بتماشای روضه مبارکه صـحن و حرم و بارگاه مشغول می‌شونـد. تا اینکه نصف یا دو ثلث از شب می‌گـذرد. بعـد مشاهـده می‌شود که این زمین گیران که حرکت نمی‌کردنـد بر می‌خیزنـد در حـالیکه صـحیح و سـالم و تنـدرست می‌باشـند و علتی در آنهـا وجود نـدارد و صـدای لااله الاـ اللّه، محمـد رسول‌اللّه علی(ع)، ولی اللّه و صـلواتشان بلنـد می‌شـود و این امری است که مشـهور و مسـتفیض و من آنشب را در آنجـا درك نکردم ولی از مردم موثق که اعتماد به آنان داشتم شنیدم و هم دیدم در مدرسه‌ای که مهمانخانه آن حضرت است. سه نفر زمین گیر قادر بحرکت

نبودند.

یکی از آنها اهل روم و دیگری از اصفهان و سیمی از خراسان بودند، از آنها پرسیدم که چگونه است که شما خوب نشده‌اید و اینجا مانده‌اید گفتند ما شب بیست و هفتم نرسیدیم و همینجا مانده ایم تا شب بیست هفتم سال آینده که شفا بگیریم و روانه خانه و کاشانه خود گردیم.

امام شیعیان علی(ع)، پناه انس و جان علی(ع)

ضیاء دیدگان علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)

توئی که در جهان دل، شدی ره نجات دل

ز لطف تو شدم خجل علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)

کمال هر بشر، ز خوی تو دهد خبر

مرا به عشق خود نگر، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)

بکنج غم نشسته‌ام، چو مرغ پر شکسته‌ام

چو دل بتوبه بسته‌ام علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)

منم که در هوای تو، بمیرم از برای تو

ز دل کشم نوای تو، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)

مرا ز تن توان گذشت ز پیریم جوان گذشت

ز جان ره امان گذشت، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

شعری از شافعی

شافعی شیخ سنت و پیشوای جماعت، مردی که یک فرقه عظیم از فرقه‌های چهارگانه ملت اسلام را رهبری می‌کند در فضیلت علی(ع)سخنی می‌گوید که علماء ارجمند امامیه این سخن را غلو و گزاف می‌شمارند و روا نمی‌دارند.

آقا علی(ع)را تا این پایه بستاید.

شافعی که خود پیرو سنت است عاشقانه و حتی عابدانه از آقا علی(ع)یاد می‌کند و می‌گوید:

لَوْ اَنَّ الْمُرْتَضی اَبْدی مَحَلَّهُ

لَخَرَّ النّاسُ طُرّا سُجَّدا لَهُ

وَ ماتَ الشّافَعی وَ لَیسَ یدْری

علی(ع) رَبُّهُ اَمْ رَبُّهُ اللّهُ؟

آنچه شافعی گفت:

اگر علی(ع) مرتضی (ع) خود را آنطور که بود نشان می‌داد مردم جهان همه در برابرش سر سجده بر زمین می‌گذاشتند، شافعی می‌میرد ولی نمی‌داند که خدای او الله است یا علی(ع).

شافعی در دوستی اهل بیت تا به حدی رسیده بود که به رفضش نسبت داده‌اند و او را محبوس نمودند و او در آن معنی شعری گفته است و یک بیت این است:

لَوْ کانَ رَفْضا حُبُّ آلِ مُحمّد

فَلَیشْهد الثَّقلانِ اِنّی رافِضُ
اگر به محب آل محمد و علی(ع) رافضی می‌گویند پس شاهد باشند قرآن و عترت که من رافضی و شیعه هستم.
مگر که ذات خداوند عین ذات علی(ع)ست
بگو صفات خدائی هر صفات علی(ع)ست
زعقل معرفتش خواستن ز بی‌عقلیست
ز عشق پرسش او کن که عقل مات علی(ع)ست
بحکم آنکه من الماء کل شیئی حی
حیوهٔ هستی هر چیز از حیوهٔ علی(ع)ست
خدا پرستی حق راست چهارده آیت
بجز نبی همه آیات بینات علی(ع)ست
کتاب محکم مُنْزَل که خوانیش قرآن
حکم حق همه احکام محکمات علی(ع)ست
شنیده تو اگر معجزات خضر و خلیل
حکایتی ز کرامات و معجزات علی(ع)ست
منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

شعر ابونواس

ابونواس شاعر معروف قرن دوم هجرت شاعر دربار هارون الرشید (شاعر زن و شراب، شاعر و غوغاگری که دنیای ادب را در عربستان بهم پیچیده بود. شاعری که جز بخاطر شهوت و لذت و جز در بهای سیم و زر سخن نمی‌گفت).
روزی در محفلی از آقا امیرالمؤمنین علی(ع)یاد کرد و آهی کشید وگفت: یا علی(ع).
شخصیتهائی که درآن مجلس (با حسن بن هانی یعنی ابونواس) همنشین بودند، بیاد آقا امیرالمؤمنین علی(ع)تکانی خوردند و هر کدام به اندازه ذوق و شوقی که داشتند از ابوالائمه حضرت علی(ع)تمجید و تقدیس کردند.
در این هنگام گوینده‌ای به ابونواس گفت تو که در انشاء اشعار، کار را به سحر و اعجاز کشانیده‌ای نمی‌خواهی از آقا علی(ع)یاد کنی. نمی‌خواهی به ثنای علی(ع)لب بگشائی؟
راستی یا ابونواس در حق علی(ع) مدیحه‌ای نخواهی ساخت؟
ابونواس اندکی فکر کرد و در آن هنگام اشعار ذیل را ارتجالا سرود:
قیلَ لِی قُلْ فِی علی(ع) مِدحَهً
مَدحُهُ یخْمُدُ نارا مُؤْصِدَهُ
قُلْتُ لا اَقْدَمُ فِی مَدحِ امْرِءٍ
حارَ ذُوالُّلبِّ اِلی اَنْ عَبَدَهُ
وَ النَّبِی الْمُصْطَفی قَالَ لَنا
لَیلَهَ الْمِعْراجِ لَمّا صَعَدَهُ
وَضَعَ اللّهُ علی(ع) کِتْفی یدا

فَاَحَسَّ الْقَلْبَ مِنْ اَنْ بَرَدَّهُ

وَ علی(ع) واصِعُ اَقْدامَهُ

فِی مَحَلٍّ وَضَعَ اللّهُ یدَهُ!

آنچه ابونواس گفت:

گفته شد که (علی(ع)) را به شعر ستایش کن، ستایش آقا (ع) لهیب قلب را فرو می‌نشاند.

گفتم درباره این مرد چه بگویم؟ که: مردم خردمند را ابتدا به حیرت و بعد به عبادت خود وا داشت.

رسول اکرم (ص) به ما چنین فرموده، در شب معراج هنگامی که به آسمان‌ها عروج کردم،

پروردگار متعال بر شانه‌ام دستی گذاشت، که قلب من از دست خدا آرامش خود را باز یافت،

و آقا علی(ع)در روز فتح مکه در خانه کعبه، بر همانجا پاگذاشت که پروردگار من دست خود را نهاده بود.

بهر کجا رو کنم حکایت علی(ع) بود

بهر که گفتگو کنم روایت علی(ع) بود

درک بشر بحیرت از درایت علی(ع) بود

مشعل راه زندگی هدایت علی(ع) بود

اصل رضایت خدا رضایت علی(ع) بود

کمال نعمت خدا ولایت علی(ع) بود

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

شخصیت چند بعدی

گابریل دانگیری درباره شخصیت علی(ع)می گوید:

شخصیت علی(ع)دارای دو خاصیت برجسته و ممتاز است که در هیچ یک از قهرمانان بزرگ نمی‌توان یافت نخست آنکه علی(ع)در عین حال که عنوان قهرمانی و امام هر دو را دارا بود.

سردار جنگی شکست ناپذیر و عالم الهی و فصیح‌ترین خطبای صدر اسلام بشمار می‌رفت. آیا ممکن است (رولان) و (بایار) دو قهرمان مشهور تاریخ اروپا را تصور کرد که متون مقدس را استادانه تفسیر نموده و نکات مهم تورات و انجیل را شرح داده و از بالای منبر نطق نموده و بغرنج‌ترین معضلات قانون مدنی و قانون جزا راحل نمایند؟

آیا می‌توان (سن تماس داکن) و (سن ژان کریز و ستوم) یا(سونه) روحانی بزرگ مذهب را در نظر مجسم کرد که شمشیر بدست به خیل دشمنان هجوم کرده و دیوارهای محکم‌ترین دژها را فرو ریزند؟

خاصیت دوم علی(ع)این است که از نظر تمام مذاهب اسلام مورد ستایش و تکریم است و بی‌آنکه او خود خواسته باشد، تمام فرق و مذاهب اسلامی او را پیشوای خود می‌شناسند، در صورتی که پیشوایانی از قبیل (نسطوریوس) و (فوسیوس) و (لوتر) فقط مورد احترام کلیساهای خود هستند و از نظر کلیساهای دیگر طرد شده‌اند.

علی(ع)خطیبی زبردست و نویسنده‌ای توانا و قاضی عالیقدری می‌باشد و در صف مؤسسین و واضعین مکتب‌ها مقام اول را دارد، و مکاتبی که او تاسیس نموده از لحاظ صراحت و روشنی و استحکام منطق و همچنین از لحاظ تمایل بارز آنها به ترقی و تجدد امتیاز دارد.

علی(ع)بلند همتی و نجابت را براستی از حد گذرانده بود، بلاغت علی(ع)به پایه‌ای است که گوئی سخن را مانند جواهر تراشی

می‌دهد.

ای به مقام و مرتبت حجت کبریا علی(ع)

ای به مصاف منقبت سوره هل اتی علی(ع)

داشت به بحر رحمتش خدای کعبه یک صدف

درون این صدف تویی گوهر پر بها علی(ع)

چه گویم وچه خوانمت که از جلال و منزلت

نه خوانمت خدا تو را نه از خدا جدا علی(ع)

مکمل از ولایت تو گشت دین احمدی

اتم نعمت خدا تویی به ما سوا علی(ع)

به لوح عزّت قدر برای دوستان تو

نوشته کاتب قضا تُعِزُّ مَنْ تَشا علی(ع)

حدوث را قدم تویی که حادث از تو شد قدم

که تحت اختیار تو بقاست تا فنا علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

شخصیت جذاب

استاد فؤاد افرام بستانی مسیحی، استاد ادبیات عربی در بیروت در کتاب علی(ع) بن ابیطالب می‌نویسد:

علی(ع) بن ابیطالب (ع) دارای شخصیت جذابی است که مورخان و دانشمندان در پیرامون آن قلمفرسائی نموده‌اند. و عقول نقادان و اشخاص فکور در فهم این شخصیت کوشش کرده‌اند و سالکان و زاهدان به هدایت او راه پیموده‌اند و بسیاری از ادباء در زیر پرچم آن حضرت قد افراشته‌اند. و اختلاف آراء و نظریات متباین در صدها سال برای افزونی ظهور مقام بلند و عقل نیرومند او بوجود آمده.

شگفتا عظمت این مرد بزرگ تا چه حد است و علو مقام این مجسمه ادب تا چه پایه است؟

علی(ع)دارای روح بزرگ و اخلاص شدید و ایمان قوی بود.

علی(ع)در هموار ساختن راه اسلام که دین جدیدی بود و خوشنود کردن پیغمبر(ص) پسر عمویش خود را می‌گداخت. در آن موقع که پیغمبر(ص) ناچار شد به مدینه فرار کند، علی(ع)بجای آن حضرت قرار گرفت و به خود کوچکترین هراسی راه نداد.

علی(ع)نیمی از عمر خود را در مبارزه با بت پرستان و مشرکان بسر برد و بقیه را در احتیاجات و اعتراضات صرف کرد و با مردان و یارانی انیس و جلیس شد که اغلب آنها معنی اخلاص را نمی‌فهمیدند.

علی(ع)در آن هنگام که دید نتیجه زحماتش مانند ذرات متلاشی شده دست به گریبان شد و در صلاحیت بشر برای اصلاح شک کرد و وقتی دید حق را نفهمیده. به رایگان از دست می‌دهند حیات و زندگی را ملامت نمود.

حکمت نزد پسر ابوطالب پرمعنی و زیبا است عقل بی‌درنگ و خالص و بی‌نشان او حکمت را گرفته و در بوته اندیشه خود فرو گداخت سپس بصورتی چنان زیبا نشان داد که هستی را به اهتزاز در آورد.

پس علی(ع)بیش از هر کس حکیم است، او در تمام مواعظ و خطبه‌های خود فیلسوفی بی‌مانند است.

دنیای بدون مهر علی(ع) محوری نداشت

بی‌حب او سفینه دین لنگری نداشت

از خلقت جهان هدف او بود ورنه حق

از بودن جهان هدف دیگری نداشت

پیغمبری که بود بحق یاور خدای

غیر از علی(ع) بحق خدا یاوری نداشت

ذات خدا به محکمه عدل داوری

عادلتر از علی(ع) بجهان داوری نداشت

گر او نبود تارک مردان روزگار

در قدر و جاه و مرتبه تاج سری نداشت

گر او نبود سفره بیچارگان دهر

دلسوز و یار و مونس و نان آوری نداشت

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

شیر نوزاد پسر سنگین‌تر است

در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام می‌خوانیم که می‌فرمایند: در زمان حضرت علی دو نفر زن همزمان بچه‌ای را به دنیا آوردند، جنس نوزادها، یکی پسر و دیگری دختر بود.

آن زنی که دختر زائیده بود، پسر زن دیگر را برداشت، و دختر نوزادش را به جای وی گذاشت و در نتیجه میان آن دو زن مرافعه‌ای پیش آمد و قرار شد علی علیه‌السلام داوری کند.

مولای متقیان در مسند قضاوت در قرار گرفته و زنان را به محاکمه کشانید، ولی هیچکدام از آنان دست از پسر برنداشتند. و حضرت دستور داد: شیر مادران آن دو بچه را وزن کردند، او را که شیرش سنگین‌تر بود، پسر را به وی واگذار کرد! [۱].

نظیر این جریان در مورد دو نفر کنیز پیش آمد، که در زمان عمر اتفاق افتاد، و او از قضاوت باز ماند، و سرانجام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام قضاوت آن دو را به عهده گرفت، و برای رفع مخاصمه دستور دادند: اره‌ای بیاورند، زنان گفتند: اره را چه کار دارید؟ فرمودند: می‌خواهم بچه را دو نیم کنم، و به هر کدام نصف او را بدهم!! آن زنی که در واقع مادر بچه بود گفت: بچه مال آن زن دیگری است، من از ادعایم صرفنظر کردم.

علی علیه‌السلام فرمودند: بچه مربوط به همین زن است که دلش به حال او می‌سوزد، و لذا بچه را به آن زن تحویل داد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] شرح من لایحضره الفقیه ج۶ ص ۶ وسائل الشیعه ج۱۸ ص ۲۱۰ ح۶.

[۲] وسال الشیعه ج۱۸ ص۲۱۲ ح.۱۱ نقل از آفتاب ولایت ص۱۵۱-۱۵۰.

شراب در ماه رمضان

نجاشی شاعر، یکی از اطرافیان و ارادتمندان علی علیه‌السلام بود و با اشعارش سپاه علی علیه‌السلام را بر ضد معاویه تحریک می‌کرد، بارها در سپاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام با دشمن جنگید، ولی همین شخص یک بار پایش لغزید و در ماه رمضان شراب

خورد. وی را پیش امیرالمؤمنین آوردند و شرابخواریش را ثابت کردند.

حضرت علی خودش هشتاد تازیانه به او زد و یک شب نیز او را زندانی کرد. روز بعد دستور داد نجاشی را آوردند، حضرت بیست تازیانه دیگر بر او زد. نجاشی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! این بیست تازیانه برای چیست؟

علی علیه‌السلام فرمود: این بیست تازیانه به خاطر جسارت و جرأت تو به شرابخواری در ماه رمضان است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۴۰ ص_۲۷۹ داستانهای بحارالانوار، ج ۴ ص۴۳.

شهادت و وصیت امام علی

علامه طبرسی گوید: علی علیه‌السلام شصت و سه سال زندگی کرد، ده سال پیش از بعثت، و در سن ده سالگی اسلام آورد. و پس از بعثت بیست و سه سال با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم زندگانی کرد، سیزده سال در مکه پیش از هجرت در امتحان و گرفتاری به سر برد و سنگین‌ترین بارهای رسالت آن حضرت را به دوش کشید، و ده سال پس از هجرت در مدینه در دفاع از حضرتش با مشرکان جنگید و با جان خود او را از شر دشمنان دین نگاه داشت، تا آنکه خدای متعال پیامبر خود را به سوی بهشت انتقال داد و او را به بهشت آسمانی بالا برد، و علی علیه‌السلام در آن روز سی و سه ساله بود، و سی سال پس از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم ماند و ولی امر و وصی او بود، و بیست چهار سال و چند ماه حق او را از ولایت غصب کردند و او را از تصرف در امور بازداشتند، و آن حضرت در این دوران با تقیه و مدارا می‌زیست، و پنج سال و چند ماه خلافت را به دست گرفت و در این سالها گرفتار جهاد با منافقان از ناکثین و قاسطین و مارقین (اصحاب جمل و صفین و نهروان) بود، چنانکه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم سیزده سال از روزگار نبوت خود را ممنوع از پیاده کردن احکام آن و ترسان و محبوس و فراری و مطرود بود و نمی‌توانست با کافران به جهاد پردازد و از مؤمنان دفاع کند، سپس هجرت کرد و ده سال پس از هجرت با مشرکان به جهاد پرداخت و گرفتار منافقان بود تا خداوند او را به سوی خود برد...

آن حضرت در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهل هجری با شمشیر به قتل رسید، عبدالرحمن بن ملجم مرادی شقی‌ترین امت آخر زمان- لعنهٔ اللّه علیه- در مسجد کوفه او را ضربت زد، بدین قرار که آن حضرت در شب نوزدهم به مسجد رفت و مردم را برای نماز صبح بیدار می‌کرد و ابن‌ملجم ملعون از آغاز شب در کمین حضرتش بود، چون حضرت در مسجد عبورش به او افتاد او که مطلب خود را پنهان می‌داشت و از روی نیرنگ خود را به خواب زده بود ناگهان از جای جست و ضربتی با شمشیر زهرآلود بر فرق مبارکش زد. آن حضرت روز نوزدهم و شب و روز بیستم و شب بیست و یکم را تا نزدیک ثلث اول شب زنده بود، آن گاه به شهادت رسید و در حالی که محاسن شریفش به خون سرش رنگین بود مظلومانه به دیدار خدای خود شتافت.

سبب کشتن آن حضرت را داستانی دراز است که اینجا گنجایش ذکر آن را ندارد. حسن و حسین علیهماالسلام به امر آن حضرت مراسم غسل و تکفین او را عهده دار شدند و بدن شریفش را به سرزمین غری در نجف کوفه انتقال دادند و شبانه پیش از سپیده صبح در همان جا به خاک سپرده شد. حسن و حسین و محمد پسران آن حضرت علیهماالسلام و عبداللّه بن جعفر علیهماالسلام وارد قبر شدند و بنا به وصیت حضرتش اثر قبر پنهان گردید. این قبر پیوسته در دولت بنی امیه پنهان بود و کسی بدان راه نمی‌برد تا آنکه امام صادق علیه‌السلام در دولت بنی عباس آن را نشان داد. [۱] و [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] تاج المواليد: ۱۸.

[۲] نقل از امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۹۵۵-۹۵۴.

شکافتن قبر و مفقود بودن مرده لوطی

ابوالفتوح رازی، قاضی نعمان و ابوالقاسم کوفی آورده اند:

در زمان حکومت عمر بن خطّاب، غلامی را نزد او آوردنـد که مولای خود را کشـته بود، عمر بدون آن که تحقیق و بررسـی نماید، حکم قتل او را صادر کرد.

این خبر به امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید و شهود نیز شهادت دادند؛ که این غلام مولای خود را کشته است.

حضرت خطاب به غلام کرد و اظهار نمود: تو چه می گوئی؟

غلام در پاسخ گفت: بلی، من او را کشته ام.

حضرت فرمود: برای چه او را کشته ای؟

گفت: اربابم خواست به من تجاوز لواط کنـد ولی من نپـذیرفتم، و چون خواست مرا مجبور کنـد، من او را از خود بر طرف ساختم، ولیکن بار دیگر آمد و به زور با من چنان عمل زشتی را مرتکب شد و من هم از روی غیرت و انتقام او را کشتم.

حضرت اظهار داشت: باید بر ادّعای خود شاهد داشته باشی؟

غلـام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! در حالی که من در آن شب تنها بودم، چگونه می توانم شاهـد داشـته باشم؛ و او درب ها را بسـته بود و من اختیاری از خود نداشتم.

امیرالمؤمنین علی علیه السلـام فرمود: چرا بر او حمله کردی و او را کشتی؟ آیا او از این عمل زشت پشـیمان نشده بود؟ و آیا ندامت و توبه او را نشنیدی؟

غلام گفت: خیر، هیچ أثری از آثار ندامت در او ندیدم.

حضرت با صدای بلند فرمود: اللّه اکبر! صداقت یا دروغ تو، هم اکنون روشن خواهد گشت.

بعـد از آن دسـتور داد تـا غلام را بازداشت نماینـد و سـپس به اولیای مقتول خطاب کرد و فرمود: سه روز که از دفن مرده گـذشت، جهت بیان و صدور حکم مراجعه کنید.

چون روز سوّم فرا رسـید، امام علی علیه السـلام به همراه عمر و اولیاء مقتول کنار قبر رفتند و حضـرت دسـتور داد تا قبر را بشـکافند؛ سپس اظهار نمود: چنانچه جسد مرده موجود باشد، غلام دروغ گفته؛ و اگر مفقود باشد غلام، صادق و راستگو است.

پس وقتی که قبر را شکافتند، جسد را در قبر نیافتند؛ و چون به حضرت علی علیه السلام گزارش دادند که جسد در قبر نیست.

حضـرت اظهـار نمود: اللّه اکبر! به خـدا قسم! نه دروغ گفته ام و نه تکـذیب شـده ام، از پیغمبر خـدا صـلّی اللّه علیه و آله شـنیدم که فرمود:

هر که از امّت من باشد و عمل زشت قوم لوط را انجام دهد که همانا به وسیله فریب شیطان انجام می دادند و بدون توبه از دنیا برود و او را دفن کننـد، بیش از سه روز در قبر نخواهـد ماند؛ و او را با قوم لوط محشور می گردانند؛ و به عذاب سـخت و دردناک الهی گرفتار خواهد گشت.

پس از آن، حضرت امیر علیه السلام فرمود: غلام را آزاد کنید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مستدرك الوسائل: ج ۱۴، ص ۳۴۴ ۳۴۶، ح ۸ و ۹.

شخصیتی غریب در دنیا

محدّثین و مورّخین روایت کرده اند:

هرگاه دردها و غم های جامعه برای مولای متّقیان، امیرالمؤمنین علی علیه السلام غیر قابل تحمّل می گشت؛ و می خواست درد دل خود را بیان نماید با خود زمزمه و درد دل می نمود.

و آن حضرت معمولاـ به تنهائی از شهر کوفه خارج می شد و حوالی بیابان غَری نجف اشرف گوشه ای را بر می گزید؛ و روی خاك ها می نشست و دردهای درونی خود را با آن فضای ملکوتی بازگو می نمود.

در یکی از روزهائی که حضرت به همین منظور رفته بود، ناگهان شخصی را مشاهده کرد که بر اشتری سوار و جنازه ای را جلوی خود قرار داده است و به سمت آن حضرت در حرکت می باشد.

همین که آن شخص شتر سوار نزدیک حضرت امیر علیه السلام رسید، سلام کرد و حضرت جواب سلام او را داد و سؤال نمود: از کجا آمده ای؟

پاسخ داد: از یمن آمده ام.

امام علیه السلام فرمود: این جنازه ای که همراه داری کیست؟ و برای چه آن را به این دیار آورده ای؟

در پاسخ گفت: این جنازه پدرم می باشد، او را از دیار خود به این جا آورده ام تا در این مکان دفن نمایم، امام علی علیه السلام اظهار نمود: چرا او را در سرزمین خودتان دفن نکرده ای؟

در پاسخ اظهار داشت: چون پدرم قبل از مرگ خود وصیت کرده است که او را برای دفن به این جا بیاوریم؛ همچنین پدرم گفته بود: در این سرزمین مردی دفن خواهد شد که در روز قیامت جمعیتی را به تعداد طایفه ربیعه و مُضر یعنی؛ تعداد بی شماری را شفاعت نموده و از عذاب جهنّم نجات می دهد؛ و ایشان را اهل بهشت می گرداند و شفاعتش در پیشگاه خداوند پذیرفته است.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سؤال نمود: آیا آن مرد را می شناسی؟

آن شخص گفت: نه، او را نمی شناسم.

فرمود: به خداوندی خدا! من همان شخص هستم.

و امام علیه السلام این سخن را سه بار تکرار نمود و سپس جنازه را به کمك یکدیگر در آن سرزمین دفن کردند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد القلوب دیلمی: ص ۴۴۰، بحارالا نوار: ج ۸۲، ص ۶۸، ح ۵، مستدرك الوسائل: ج ۲، ص ۳۱۱، ح ۲.

شجاعت و مردانگی یا دفاع از ولایت

روزی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله، پس از اقامه نماز صبح خطاب به مأمومین خود کرد و فرمود: ای جماعت! سه نفر به لات و عزّی سوگند یاد کرده اند و هم قسم شده اند که مرا به قتل رسانند، البتّه توان چنین کاری را ندارند؛ می خواهم بدانم که چه کسی می تواند شرّ آن ها را دفع نماید؟

سکوت، تمام فضای مسجد را گرفته بود و هیچکس جواب حضرت را نداد؛ و چون آن بزرگوار سخن خود را تکرار نمود، علی بن ابی طالب علیه السلام از جای برخواست و اظهار داشت:

یا رسول اللّه! من به تنهائی می روم و پاسخ گوی آن ها خواهم بود، فقط اجازه فرما تا لباس رزم بپوشم و برای نبرد مجهّز گردم.
حضرت رسول فرمود: این لباس و زره و شمشیر مرا بگیر؛ و سپس علی علیه السلام را لباس رزم پوشاند و عمّامه ای بر سرش پیچید و او را سوار اسب خود کرد و روانه میدان نبردش نمود.
پس امیرالمؤمنین علی علیه السلام به سمت آن سه نفر حرکت کرد و تا مدّت سه روز مراجعت ننمود؛ و کسی از او خبری نداشت، تا آن که حضرت فاطمه زهراء به همراه حسن و حسین علیهم السلام آمد و إظهار داشت: یا رسول اللّه! گمان می کنم که این دو کودکم یتیم شوند، چون که از شوهرم خبری نیست.
اشک، چشمان حضرت رسول را فرا گرفت و فرمود: هرکس خبری از پسر عمویم، علی آورد؛ همانا او را به بهشت بشارت می دهم.
پس همه افراد جهت کسب اطّلاع پراکنده شدند؛ و در بین آنان شخصی به نام عام بن قتاده، خبر سلامتی علی علیه السلام را برای رسول خدا آورد.
و سپس حضرت امیر علیه السلام به همراه سرهای بریده آن سه نفر و نیز دو اسیر دیگر وارد شد.
پیامبر خدا اظهار داشت: ای ابوالحسن! آیا می خواهی تو را به آنچه انجام داده ای و آنچه بر تو گذشته است، خبر دهم.
ناگهان عدّه ای از منافقین به طعنه گفتند: علی دنبال زایمان بوده است و هم اکنون پیغمبر خدا می خواهد با او حدیث گوید.
پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله، چون چنین سخن زشتی را از آن منافقین شنید، خطاب به علی علیه السلام کرد و فرمود: یا اباالحسن! خودت کارهائی را که انجام داده ای، گزارش ده تا آن که گواه و حجّتی بر حاضرین باشد.
لذا امام علی علیه السلام اظهار داشت: چون به بیابانی که محل تجمّع آن ها بود رسیدم، همگی آن ها را سوار شترهایشان دیدم؛ و وقتی مرا دیدند سؤال کردند: تو کیستی؟
گفتم: من علی بن ابی طالب، پسر عموی رسول خدا هستم.
آنان گفتند: ما کسی را به عنوان رسول خدا نمی شناسیم؛ و آن گاه مرا در محاصره خود قرار داده و جنگ را شروع کردند.
سپس علی علیه السلام اشاره به یکی از سرها نمود و فرمود: صاحب این سر، بر من سخت بتازید و جنگ سختی بین من و او رخ داد و در همین لحظه، باد سرخی به وزیدن گرفت و سپس باد سیاهی وزید؛ و در نهایت من او را به هلاکت رساندم.
و چون جنگ پایان یافت این دو نفری که به عنوان اسیر آورده ام، گفتند: ما شنیده ایم که محمّد صلّی اللّه علیه و آله شخصی دلسوز و مهربان است، به ما آسیبی نرسان و ما را نزد او ببَر تا هر تصمیمی که خواست درباره ما عملی کند.
در این هنگام پیامبر خدا فرمود: یکی از آن دو اسیر را نزد من بیاور؛ و چون امام علی علیه السلام یکی از آن دو نفر را آورد، پیامبر خدا، به او پیشنهاد داد که بگو: «لا اله الّا اللّه»، و بر نبوّت و رسالت من از سوی خداوند شهادت بده تا تو را آزاد گردانم.
آن اسیر گفت: بلند کردن کوه ابو قبیس نزد من آسان تر و محبوب تر از آن است تا این کلمات را بر زبان جاری کنم.
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: یا اباالحسن! او را از این جا ببر و سرش را از بدن جدا کن.
وقتی حضرت علی علیه السلام او را به هلاکت رساند و دوّمین اسیر را آورد، به او پیشنهاد شهادتین داده شد؛ ولی او نپذیرفت و گفت: مرا به دوستم ملحق کنید.
پس همین که حضرت امیر علیه السلام خواست او را گردن بزند، جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمّد! خدایت تو را سلام می رساند و می فرماید: او را نکشید؛ چون که او نسبت به خویشاوندان و اطرافیانش خوش اخلاق و سخاوتمند بوده است.
و چون اسیر از چنین خبری آگاه شد، گفت: به خدا سوگند! من درهمی نداشتم مگر آن که آن را بین فقراء انفاق کرده ام؛ و هیچ گاه با کسی به تندی و خشونت سخن نگفته ام؛ و اکنون نیز با مشاهده این حقیقت، شهادت به یگانگی خداوند؛ و رسالت محمّد

می دهم.

و چون آن اسیر اسلام آورد، آزاد شد و سپس پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله درباره اش فرمود: سخاوت و اخلاق خوب او موجب آزادی و سعادتش گردید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال مرحوم صدوق: ج ۱، ص ۹۴، ح ۴۱.

شب حادثه

رسول خدا(ص) مرا نزد خویش فرا خواند و فرمود:

مردانی از قریش در اندیشه قتل من نقشه کشیده اند. تو امشب در بستر من بخواب تا من از مکه دور شوم که این دستور خداست.

گفتم: بسیار خوب ای فرستاده خدا! چنین خواهم کرد. سپس در بستر خوابیدم. پیامبر خدا(ص) در بگشود و از منزل خارج شد. مشرکان در اطراف خانه او، در پی اجرای نقشه پلید خود به انتظار سپیده صبح کمین کرده بودند. رسول خدا(ص) با تلاوت این آیت:

(و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم الیبصرون) [۱] .

از مقابل چشمان باز و خیره آنها به سلامت گذشت.

در بین راه با ابابکر که به انگیزه خبرگیری از منزل خارج شده بود، برخورد می‌کند چرا که او از توطئه قریش آگاه گشته بود! رسول خدا(ص) وی را با خود همراه ساخت.پس از طلوع فجر، مشرکان به درون خانه یورش آوردند. آنها ابتدا مرا با آن حضرت اشتباه گرفتند. اما پس از اینکه من از جای برخاستم و در مقابلشان فریاد کشیدم، مرا شناختند و گفتند: علی!؟

گفتم: آری علی هستم.

پس محمد کجاست؟

از شهر شما خارج شده.

به کجا؟

خدا می‌داند.

سپس آنها مرا رها کردند و در جستجوی رسول خدا(ص) خانه را ترک گفتند.

در بین راه به ابوکرز خزاعی که در ردیابی و شناسای جای پای اشخاص مهارتی بسزا داشت، برخورد می‌کنند و از وی می‌خواهند تا در یافتن رسول خدا(ص) آنها را یاری دهد.

ردیاب، ابتدا جای پای آن حضرت را که در خانه اش وجود داشت (به عنوان نمونه) شناسایی کرد و سپس گفت: این جای پای محمد است به خدا سوگند این قرین همان قدمی است که در مقام ابراهیم هست. [۲] او پس از شناسایی به تعقیب پرداخت و دنبال اثر پای پیامبر را گرفت تا رسید به همان مکانی که ابوبکر با رسول خدا(ص) همراه شده بود. آنگاه گفت: شخصی از اینجا به محمد پیوسته و او را همراهی کرده است و این جای پا می‌رساند که آن کس باید ابو قحافه یا فرزند او ابوبکر باشد!

خزاعی به نشانی آن آثار، راه غار را پیش گرفت و رفت تا به غار رسید که دیگر اثری از جای پا نبود.

خداوند کبکی را به در غار گماشته بود که از تخم خود حضانت می‌کرد و عنکبوتی را واداشته بود تا با تنیدن تارهای خود، پوششی بر سطح ورودی غار ایجاد نماید. (با دیدن این صحنه) ردیاب در حیرت شد و گفت:

محمـد و همراهش، از اینجا به بعـد حرکتی نداشـته اند. حال یا آن دو به آسـمان پر گشوده اند و یا اینکه در دل زمین فرو شده اند! زیرا همـان طور که می‌بینیـد،این در غار است که تافته‌های عنکبوت را همچنان (دست نخورده) حفظ کرده است. اگر آنها به درون غار رفته بودند، تارهای عنکبوت درهم ریخته بود.

افزون بر این، کبکی که در غار از تخم (و جوجه) خود حضانت می کند، خود شاهد دیگری است که آنها درون غار نرفته اند.

بـدین ترتیب مشـرکان از وارد شـدن به درون غـار منصـرف شدنـد و به منظور دست یـافتن به رسول خـدا(ص) در کوههای اطراف پراکنده شدند.

قال علی: فـدعانی رسول الله (ص) فقال: ان قریشا دبرت کیت و کیت فی قتلی فنم علی فراشـی حتی اخرج انا من مکه فقـد امرنی الله بذلک.

فقلت له: السمع و الطاعه.

فنمت علی فراشه، و فتح رسول الله (ص) الباب و خرج علیهم و هم جمیعا جلوس ینظرون الفجر و هو یقول:

و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم الیبصرون).

و مضـی و هم ال یرونه فرای ابابکر قد خرج فی اللیل یتجسس من خبره و قد کان وقف علی تدبیر قریش من جهتهم فاخرجه معه الی الغار فلما طلع الفجر تواثبوا الی الدار و هم یظنون انی محمدا! فوثبت فی وجوههم و صحت بهم فقالوا: علی؟ قلت: نعم،

قالوا: و این محمد؟

قلت: خرج من بلدکم، قالوا: الی این خرج؟ قلت: الله اعلم.

فترکونی و خرجوا. فاسـتقبلهم ابو کرز الخزاعی و کـان عالمـا بقصـص د الاثار فقالوا: یا ابا کرز الیم نحب ان تساعـدنا فی قصـص اثر محمـد، فقـد خرج عن البلد.فوقف علی باب الدار فنظر الی اثر رجل محمد فقال: هذه اثر قدم محمد، و هی و الله اخت القدم التی فی مقام، و مضـی به علی اثره حتی اذا صار الی الموضع الذی لقیه ابوبکر. قال: هنا قد صار مع محمد آخر و هذه قدمه، اما ان تکون قدم ای قحافه او قدم ابنه، فمضی علی ذلک الی باب الغار، فانقطع عنه الاثر و قد بعث الله قبجه فباضت علی باب الدار، بهث الله العنکبوت فنسـجت علی باب الغار، فقال: ما جاز محمد هذا الموضع، و لا من معه، اما ان یکونا صعدا الی السما او نزلا فی الارض، فان باب هذا الغار کما ترون علیه نسج العنکبوت، و القبجه حاضه علی بیضها بباب الغار، فلم یدخلوا الغار و تفرقوا فی الج بل یطلبونه. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] از پیش و پس، (راه خدا را) بر آنها بستیم و بر چشمشان هم پرنده افکندیم که هیچ (راه حق را) نبینند. سوره یس (۹:(۳۶.

[۲] موضوع جای پای آن حضرت، گذشته از اینکه بسیار مستبعد می‌نماید، در روایات دیگر و منابع اولیه تاریخی نیامده است.

[۳] بحار، ج ۱۹، ص ۷۴.

شفا

عرب مبتلا به جذامی را نزد پیامبر خدا(ص) آوردند که از شدت بیماری، اعضای بدن او تکه تکه شده بود. کسان او از آن حضرت خواستند تا بیمارشان را درمان کند.

رسول خدا(ص) ظرف آبی طلبید و با افکندن کمی از آب دهان خود، ظرف را به بیمار داد و گفت: با این آب بدن خود را شستشو بده.

مرد مبتلا چنان کرد و شفا یافت و کاملاً سالم گشت به طوری که هیچ عارضه‌ای بر بدن او باقی نماند.

یک بار هم عرب بایه نشینی را که مرض برص گرفتار شده بود نزد او آوردند، که باز رسول خدا(ص) با همان شیوه وی را نیز درمان کرد.

قال علی (ع):... و لقد اتاه رحل من جهینه اجذم یتقطع من الجذام.

فشکا الیه فاخذ قدحا من ما فتفل فیه ثم قال: امسح به جسدک. ففعل فبری حتی لم یوجد فیه شی

.... و لقد اتی اعرابی ابرص فتفل من فیه علیه فما قام من عنده الا صحیحا. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج، ص ۲۲۴.

شفاعت کبری

فرشته‌ای بر رسول خدا(ص) فرود آمد که پیش از آن روز به زمین نیامده بود. این نخستین بار بود که میکائیل فرشته مقرب الهی با پیامی (بس بزرگ) برای شخص رسول اکرم به زمین می‌آمد؛ پیام این بود:

محمد! اگر بخواهی همچون پادشاهان غرق در نعمت زندگی کنی، اینها کلیدهای گنجهای زمین است که (هم اینک) تسلیم شماست. و کوهها در حالی که به تلهایی از طلا و نقره تبدیل گشته اند در اختیار تو خواهد بود. (این را هم اضافه کنم که) این انتخاب ذره‌ای از بهره و اندوخته ات در سرای دیگر نخواها کاست.پیامبر خدا(ص) اشاره‌ای به جبرئیل که دوست و همراز وی در میان فرشتگان بود کردند، جبرئیل به آن حضرت فهماند که در پاسخ میکائیل بهتر آن است که تواضع و فروتنی کند. آنگاه رسول خدا(ص) در پاسخ میکائیل فرمود:

ترجیح می دهم چونان بنده‌ای متواضع زندگی کنم و یک روز طعام خورم و دو روز گرسنگی کشم تا به برادران خود از انبیای گذشته ملحق گردم.

خداوند هم با اعطای مقام شفاعت کبری و سقایت حوض کوثر از حضرتش د قدردانی کرد.

قال علی (ع):... انه هبط الیه ملک لم یهبط الی الارض قبله و هو میکائیل، فقاله: یا محمد! عش ملکا منعما و هذه مفاتیح خزائن الارض د معک و تسیر معک جبالها ذهبا و فضه لایقص لک فیما ادخر لک فی الاخره شی فاوما الی جبرئیل و کان خلیله من الملائکه فارشار الیه ان تواشع. فقال: بل اعیش نبیا عبدا آکل یوما و لا اکل یومین و الحق باخوانی من الانبیا من قبلی فزاده الله تعالی الکوثر و اعطاه الشفاعه.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج، ص ۲۲۰؛ بحار، ج ۱۷، ص ۲۷۷.

شاهدان وصیت

شبی از شبهای بیماری آن حضرت که من تکیه گاه او بودم (به طوری که پشت او در آغوش من قرار داشت) و خانه هم به دستور پیامبر از همسرانش د خالی شده بود و فقط من و فاطمه حضور داشتیم؛ رسول خدا(ص) به وصیت پرداخت و مواردی را یک به یک برشمرد و بر انجام دادن آن تاءکید و سفارش فرمود.رسول گرامی (ص) پس از اینکه وصایای خود را به پایان برد، فرمود: علی! از جای خو برخیز و برابر من بنشین.

من برخاسته در مقابل او نشستم. در این حال جبرئیل حضرتش را در آغوش د گرفت و تکیه گاه آن جناب شد و میکائیل هم در سمت راست آن حضرت نشست.پیامبر به من فرمود: ای علی! دستهایت را روی هم بگذار. من نیز چنین کردم.آنگاه فرمود:من پیشتر از تو پیمان گرفته بودم اما اکنون می‌خواهم همان پیمان را در حضور دو شاهد که امین پروردگارند (جبرئیل و میکائیل) تجدید کنم. ای علی! تو را به حقی که این دو فرشته بر تو دارند، سوگند می‌دهم به وصایای من عمل کنی و در انجام دادن آن با شکیبایی و پروا پیشگی و هماهنگ با طریقت و برنامه من نه راه و روش دیگران کوشش نمایی. و آنچه خداوند بهره تو ساخته است با قوت و قدرت در حفظ و حراست آن بکوشی.

سپس دست خود را روی دست من که همچنان بسته بود گذاشت که احساس کردم گویا چیزی درون مشت بسته ام فرو برد و آنگاه فرمود:

علی! حکمت و دانش را در میان دستان تو گذاشتن و تو را از آنچه که در پیش داری و از آنچه که بزودی با آن دست به گریبان خواهی شد آگاه کردم. تو نیز هنگام وفات، وقتی خواستی بر وصی پس از خود وصیت کنی، چنانکه من کردم بی هیچ نامه و نوشته‌ای با همین شیوه رفتار کن.

قال علی (ع): کنت مسند النبی الی صدری لیله من اللیالی فی مرضه و قد فرغ من وصیته و عنده فاطمه ابنته و قد امر ازواجه و النسا ان یخرجن من عنده ففعلن. فقال: یا ابا الحسن: تحول من موضعک و کن امامی....

ففعلت و اسنده جبرئیل الی صدره و جلس میکائیل علی یمینه فقال: یا علی! ضم کفیک بعضها الی بعض، ففعلت. فقال لی: قد عهدت الیک احدث العهد اک بمحضر امینی رب العالمین جبرئیل و میکائیل، یا علی! بحقهما علیک الا انفذت وصیتی علی ما فیها و علی قبولک ایاها بالصبر و الورع علی منها جی و طریقی لاطریق فلان و فلان و خذ ما اتاک الله بقوه.

و ادخل یده فیما بین کفی، و کفای مضمومتان فکانه افرغ بینهما شیئا فقال: یا علی! قد افرغت بین یدیک لاحکمه و قضا ما یرد علیک و ما هو وارد لایعزب عنک من اشرک شی و اذا حضرتک الوفاه فاوص وصیک الی من بعدک علی ما اوصیک و اصنع هکذا بلا کتاب و لا صحیفه. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۲، ص ۴۷۹.

شتاب مردم

۱- پس از رسول خدا مسلمانان در تصدی خلافت اختلاف کردند به خدا سوگند هرگز تصور نمی‌کردم و به خاطرم نمی گذشت که مردم پس از رسول خدا(ص) جز من به کس دیگری روی آورند! (چیزی که برای من شگفت آور بود) هجوم و شتاب مردم بود که می‌دیدم مانند سیل به طرف او (ابوبکر) سرازیر شده بودند و برای اینکه با او بیعت کنند به سمت وی می‌تاختند (و از یکدیگر سبقت می گرفتند)!.

۲- ... هنگامی که دیدم مردم برای بیعت با ابوبکر هجوم آوردند، من دست نگه داشتم، و معتقد بودم که به مقام محمد از او و دیگران، برازنده ترم (مگر نبود که) رسول خدا(ص) آن دو نفر (ابوبکر و عمر) را در سپاه اسامهٔ بن زید قرار داده بود و از آنها خواسته بود تا همراه اسامه مدینه را ترک کنند؟آخرین کلماتی که از زبان مبارکش شنیده می‌شد فرمان حرکت و شتاب در تجهیز سپاه اسامه بود.

۱- قال علی (ع):... فلما مضی لسبیله تنازع المسلمون الامر بعده،فو الله ماکانیلقی فی روعی و لایخطر علی بالی ان العرب تعدل هذا

الامر بعد محمد عن اهل بیته و لا انهم منحوه عنی من بعده. فما راعنی الا انثیال الناس علی ابی بکر و اجفالهم الیه لیبایعوه. [۱] .

۲- ... فلما رایت الناس قد انثالوا علی ابی بکر للبیعه، امسکت یدی و ظیبت انی اولی و احق بمقام رسول الله (ص) منه و من غیره و قد کان نبی الله امر اسامه بن زید علی جیش و جعلهما فی جیشه و ما زال النبی الی فاضت نفسه یقول: انفذوا جیش اسامه، لنفذوا جیش اسامه.... [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۹۵.

[۲] کشف المحجه، ص ۱۷۶.

شورش

در جریان فتنه و شورش مردم علیه ابن عفّان، من کاملاً خاموش بودم و از نفی و اثبات هیچ نگفتم و این بدان جهت بود که وی را آزموده بودم و می‌دانستم که در وی صفاتی ریشه دوانده و سر تا پای وجودش را فراگرفته (و به گونه‌ای حاد و گزنده گشته است) که حتی کسانی که دور از او و به سر می‌برند به تنگ خواهند آمد، چه رسد به نزدیکان، اخلاق (و رفتار زشت) او سبب خلع و قتل او گردید. و خدا می‌داند که من از این قضایا برکنار بودم و از آن پیشامد ناخرسندم.

سرنوشت عثمان گویی از قرنها نخستین معلوم بوده است و علم آن نزد خدا در کتاب سرنوشت به ثبت رسیده بود و خدا نه گم می کند و نه فراموش. [۱] .

بدریان او را بی پناه رها کردند و مصریان او را کشتند.

به خدا سوگند من نه امر کردم و نه از آن نهی نمودم؛ چه اینکه اگر امر کرده بودم همانا قاتل وی محسوب می‌شدم و اگر از آن نهی کرده بودم یاری دهنده او به شمار می‌آمدم. قصه عثمان طوری بود که نه عیان و آشکار او نفعی می‌داد و نه خبر آن شفا می‌بخشید جز اینکه آن کس که او را یاری کرد و از وی حمایت، نمی‌تواند بگوید من بهتر از کسانی هستم که او ار تنها گذاشتند، و آن کس که او را رها کرد نمی‌تواند بگوید آن کس که به او یاری رساند بهتر از من است.

من کلام جامع را در خصوص کار او بگویم: او خودخواهی کرد و بد خودخواهی کرد و شما جزع کردید که آن نیز بد بود. بی تابی کردید و بد بی تابی کردید.خداوند میان او و شما حکم کند.

به خدا سوگند در خون عثمان هیچ اتهامی دامنگیر من نیست. من مسلمانی از گروه مهاجر بودم که در خانه خود نشسته بودم. شما پس از کشتن او نزد من آمدید تا با من بیعت کنید، اما من نپذیرفتم و از قبول آن امتناع کردم و دست خود را پس کشیدم، شما آن را پیش کشیدید. من که باز کردم شما بیشتر کشیدید. برای بیعت با من بر سر من ریختید چونان شتران تشنه که به آبشخور هجوم برند، تنه به همدیگر می‌زدید. ازدحام مردم چنان بود که بیم آن می‌رفت که کشته شوم و ترس آن بود که عده‌ای (در زیر فشار جمعیت) تلف شوند. بند نعلینها از هجوم جمعیت پاره شد. شور و شادی مردم برای بیعت به حدی بود که خردسالان را بر دوش گرفته بودند تا امکان بیعت برایشان فراهم گردد. سالمندان با پای لرزان به پیش می‌آمدند و بیماران و ناتوانان نیز کشان کشان خود را به جلو می‌کشیدند... آنگاه گفتند:

با ما بر طریقه ابوبکر و عمر بیعت کن و ما جز تو کسی را نداریم و به غیر تو خرسند نیستیم. بیعت ما را بپذیر تا پراکنده نگردیم و اختلاف نکنیم.

اما من بر اجرای کتاب خدا و سنت رسول گرامی با شما بیعت کردم و هر کس که به دلخواه خود بیعت کرد از او پذیرفتم و هر که

از بیعت خودداری کرد او را رها ساختم.

قال علی (ع):... اما امر عثمان فکانه علم من القرون الاولی (علمها عند ربی فی کتاب لایضل ربی و لاینسی) خذله اهل بدر و قتله اهل مصر و الله ما امرت و لانهیت و لو اننی امرت کنت قاتلا و لو اننی نهیت کنت ناصرا و کان الامر الینفع فیه العیان و لایشفی منه الخبر غیر ان من نصره لایستطیع ان یقول: خذله من انا خیر منه و لایستطیع من خذله ان یقول: نصره من هو خیر منی.

وانا جامع امره: استاثر فاسا الاثره و جزعتم فاساتم الجزع و الله یحکم بیننا و بینه. و الله ما یلزمنی فی دم عثمان تهمه ما کنت الا رجلا من المسلمین المهاجرین فی بیتی.

فلما قتلتوه (عثمان) اتیتمونی تبایعونی فابیت علیکم و ابیتم علی فقبضت یدی فبسطتوها و بسطتها فمددتموها ثم تداککتم علی تداک الابل الهیم علی حیاضها یوم ورودها حتی ظننت انکم قاتلی و ان بعضکم قاتل بعض د حتی انقطعت النعل و سقط الردا و وطی الضعیف. و بلغ من سرور الناس د ببیعتهم ایای ان حمل الیها الصغیر و هدج ایها الکبیر و تحامل الیها العلیل و حسرت لها الکعاب فقالوا: بایعنا علی ما بویع علیه ابوبکر و عمر فانا لانجد غیرک و لانرضی الا بک فبایعنا لانفترق و لانختلف.

فبایعتکم علی کتاب الله و سنه نبیه و دعوت الناس الی بیعتی فمن بایعنی طائعا قبلت منه و من ابی ترکته. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره طه (۵۲:۲۰).

[۲] کشف المحجّه، ص ۱۸۰.

شتر آزاد

شتر صالح با همه شگفتی و اهمیتی که داشته و قرآن هم از او یاد کرده است با جناب صالح سخن نگفت و بر نبوت و رسالت او شهادت نداد.

اما، ما خود شاهد بودیم که در یکی از جنگها، شتری نزد پیامبر خدا آمد و صدایی از خود در آورد، سپس به قدرت خدای بزرگ به سخن در آمد و گفت:

ای فرستاده خدا! فلانی (صاحب شتر) تا توانسته از من بارکشیده است و اکنون که به سن کهولت و ناتوانی رسیده‌ام، می‌خواهد مرا نحر کند، و من از او به شما پناه آورده‌ام.

رسول خدا فردی را نزد صاحب شتر فرستاد و از او خواست تا حیوان را به وی هبه کند. آن مرد پذیرفت و حضرت شتر رها کرد و آزادش گذارد.

قال علی (ع):... ان ناقه صالح لم تکلم صالحا و لم تناطقه و لم تشهد له بالنبوه و محمد بینما ننحن معه فی بفض غزاوته اذا هو ببعیر قددنا ثم رعا فانطقه الله عزوجل فقال یا رسول الله (ص) ان فلانا استعملنی حتی کبرت و یرید نحری فاا استعیذ بک منه. فارسل رسول الله (ص) الی صححبه فاستوهبته منه،فوهبه له و خلاه. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج، ص ۲۱۹؛ بحار، ج ۱۰، ص ۳۱ و ج ۱۷،ص ۲۷۷.

شهادت حضرت رضا و دفن در خراسان

نعمان بن سعد گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

زود باشد که مردی از اولاد من در زمین خراسان به زهر جفا کشته گردد، نام او نام من است و نام پدر او نام پسر عمران یعنی موسی می‌باشد.

آگاه باشید: هر که او را غربتش زیارت کند خداوند گناهان گذشته و آینده او را می‌آمرزد اگرچه به تعداد ستارگان و قطرات باران و برگ درختان باشد. [۱] .

و می‌دانیم که امام هشتم حضرت علی بن موسی علیه‌السلام به دست مأمون عباسی با زهر جفا به شهادت رسید، مأمون چنان حیله گر و متظاهر بود که برخی باور نمی‌کردند این عمل ننگین توسط او صورت گرفته باشد ولی وقتی وجود حضرت رضا علیه‌السلام را برای خلافت خویش ناگوار دید دستور داد تا زهری خطرناک را به نخ و سوزن درون مقداری انگور قرار داده و به حضرت خوراند.

فضیلت فوق العاده زیارت حضرت رضا

در روایت است که مردی از نیکان خراسان خدمت حضرت رضا علیه‌السلام آمده عرض کرد: پیامبر اکرم علیه‌السلام را در خواب دیدم بمن فرمود: چگونه‌اید وقتی که پاره تن من در میان شما دفن شود و امانت من دست شما سپرده شود و گوشت من در خاک شما پنهان گردد؟

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: آنکه در زمین شما مدفون می‌شود من هستم، آن امانت و آن گوشت پیامبر که در خاک شما پنهان گردد منم، هر که مرا با معرفت زیارت کند و اطاعت مرا واجب بداند، من و پدران من در روز قیامت شفیع او خواهیم بود و اهل نجات خواهد گشت هر چند گناهان او به اندازه گناهان جن و انس باشد الحدیث. [۲] و در روایت دیگری حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هیچ یک از ما اهل بیت نیست مگر آنکه کشته و شهید می‌شود، گفتند: ای پسر پیامبر چه کسی تو را شهید می‌کند؟ فرمود: بدترین خلق خداوند در زمان من، مرا شهید می‌کند به واسطه زهر، و دور از یار و دیار در زمین غریب مرا مدفون خواهد ساخت، هر که مرا در آن غربت زیارت کند خداوند پاداش صدهزار شهید و صدهزار صدیق و صدهزار حج کننده و عمره کننده و صدهزار جهاد کننده برای او بنویسد و در گروه ما باشد در قیامت، و رفیق ما باشد در درجات بلند بهشت. [۳] و فرمود: زود باشد که من با زهر جفا کشته شوم و در کنار هارون به خاک سپرده گردم، خداوند تربت مرا محل تردد شیعیان و دوستان من قرار خواهد داد، هر که مرا در این غربت زیارت کند، بر من واحب است که در روز قیامت او را زیارت کنم، سوگند به خدائی که محمد صلی اللّٰه علیه و آله را به پیامبری گرامی داشته و بر جمیع خلائق برگزیده است هر که از شما شیعیان بر قبر من دو رکعت نماز گذارد البته مستحق آمرزش خداوند عالمیان شود در روز قیامت و به حق آن خداوندی که بعد از پیامبر اکرم ما را به امامت گرامی داشته و به وصیت مخصوص گردانیده است، سوگند می‌خورم که زائرین قبر من نزد خداوند در روز قیامت از هر گروهی گرامی‌ترند و هر مؤمنی که مرا زیارت کند و در این راه قطره بارانی به او رسد البته خداوند متعال بدن او را بر آتش جهنم حرام گرداند. [۴] .

البته احادیث در فضیلت زیارت آن امام بزرگوار بسیار زیاد است و اگر کسی از این فرصت طلائی استفاده نکند بسیار جای افسوس خواهد داشت، کدام سفر زیارتی است که به عظمت زیارت حضرت رضا علیه‌السلام باشد؟

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعهٔ، ج ۱۰ ص۴۳۵.

[۲] منقول از کشف الغمهٔ و جلاء العیون.

[۳] منتهی الامال.

[۴] وسائل الشیعه، ج ۱۰ باب ۸۲ ابواب المزار.

شیعیان در دست دشمن گرفتار خواهند بود

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در مورد گرفتاریهای فوق العاده شیعیان در آخر الزمان می‌فرماید:
«لا تنفک هذه الشیعهٔ حتی تکون بمنزلهٔ المعز لا یدری الخابس علی ایها یضع یده فلیس لهم شرف یشرفون و لا سناد یستندون الیه فی امورهم؛ یعنی: این گروه شیعه چنان در سختی و فشار خواهند بود که همانند (گله) بزی باشند که در اختیار قصاب است، هر کدام را بخواهد به چنگ آورد (و گردن زند) اینان نه پناهگاهی دارند که به آن پناه برند و نه پشتیبانی که در کارهایشان به او تکیه کنند.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار.

شکایت امیرالمؤمنین نزد پیامبر اکرم

ابوصالح حنفی گوید: از حضرت علی علیه‌السّلام شنیدم می‌فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم از مصائب و ناراحتیهائی که از امت او دیده بودم شکایت کردم و گریستم، حضرت فرمود:
یا علی گریه مکن، به این طرف نگاه کن، وقتی نگاه کردم دو مرد را دیدم که به زنجیر کشیده‌اند و با پاره سنگهای بزرگ بر سر آنها می‌کوبند.
ابوصالح گوید: فردا صبح مثل همیشه که بیدار شدم در بازار قصابها دیدم مردم می‌گویند: امیرالمؤمنین کشته شد، امیرالمؤمنین کشته شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد، ص ۱۸.

شماره طلاقهای کنیزان

سروی در مناقب آورده: مردی نزد عمر آمده و از شماره طلاقهای کنیزان پرسش نمود، عمر جوابش را نداد و به امیرالمومنین علیه‌السلام رو کرده و عرضه داشت: چند دفعه طلاق به این مرد بگویم؟ آن حضرت با دو انگشت اشاره کرد؛ یعنی دو دفعه.
عمر به آن مرد گفت: آیا این مرد را می‌شناسی؟ گفت: نه.
عمر گفت: این مرد علی بن ابیطالب صاحب مجد و بزرگی است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، قضایاه علیه‌السلام فی عهد الثانی، ج ۱، ص ۵۰۰.

شرط مخالفت با سنت

زنی با پرداخت مبلغی پول به عنوان مهر با مردی ازدواج نمود به شرط این که اجازه جماع و طلاق با او باشد. حضرت امیرالمومنین فرمود: این زن با سنت خدا مخالفت کرده و متصدی حقی شده که اهلیت آن را ندارد، و آنگاه فرمود: سنت این است که شوهر نفقه زن را بدهد و اجازه جماع و طلاق هم با او باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، کتاب النکاح، باب المهور، حدیث ۶۰.

شرط صحت ایلاء

از امیرالمومنین علیه‌السلام از حکم مردی که قبل از دخول با زن خود سوگند یاد می‌کرد که با او همبستر نشود، پرسش نمودند؛ فرمود: سوگند بر ترک جماع قبل از دخول، اثری ندارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۶، ص ۱۳۶، حدیث ۴.

شرط باطل

مردی با غلام خود قرارداد کتابت بست و شرط نمود که میراث غلام برای او باشد. حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: این شرط باطل است. و آنگاه به مولای غلام فرمود:

شرط خدا پیش از شرط توست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضر، کتاب المیراث، باب میراث المکاتب، حدیث ۲.

شرطی که فروشنده نمود

مردی شتری خریداری کرد تا آن را نحر کند، فروشنده با خریدار شرط نمود که سر و پوست شتر برای خودش باشد، مشتری از کشتن شتر پشیمان گردید نزاعشان درگرفت، نزد امیرالمومنین علیه‌السلام رفته از آن حضرت داوری خواستند. علی علیه السلام به خریدار فرمود: فروشنده به مقدار سر و پوست با تو شریک است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۵، ص ۳۰۴، حدیث ۱.

شورای عمر

ابن‌ابی‌الحدید از عمرو بن میمون نقل کرده که می‌گوید: من در مجلس عمر حاضر بوده و سخنان او را می‌شنیدم، هنگامی که شش نفر افراد شورا نزد او نشسته بودند و با آنان سخن می‌گفت به جز علی بن ابیطالب و عثمان کسی با او حرف نمی‌زد، تا این که پس

از زمانی امر کرد همه آنان از مجلس خارج شده و آنگاه به حاضران رو کرد و گفت: هرگاه تمام آنان بر خلافت یک نفر اتفاق نمودند پس هر کس که مخالفت کرد باید گردنش زده شود، و سپس گفت: اگر آن احلج- علی بن ابیطالب- خلیفه شود مردم را در راه حق رهنمون خواهد شد، در این موقع یکی از حضار به عمر گفت: حال که چنین است پس چرا عهد خود را به او نمی‌سپاری؟

عمر گفت: خوش ندارم بار خلافت را در حال حیات و پس از مرگ بر دوش کشم. [۱] .

نکته:

عمر خود بخوبی می‌دانست که افراد شورا، جملگی بر خلافت عثمان اتفاق خواهند نمود، بخصوص که عبدالرحمن بن عوف- داماد عثمان- را نیز حکم قرار داده بود، و بنابر این پس آنجا که گفته:... هر کس که مخالفت کرد باید کشته شود جز به قتل امیرالمومنین- علیه‌السلام- فرمان نداده است، همان انسان کاملی که به نص قرآن کریم، نفس رسول خدا بوده، و همان کسی است که به اقرار خود عمر، اگر خلیفه شود مردم را در طریق حق رهبری خواهد کرد و روشن است که تنها هدف و آرمان انبیای الهی و جانشینان آنان هم جز این چیز دیگر نبوده است.

بعلاوه، اگر عمر واقعا مایل نبود که مسوولیت خلافت را پس از مرگ نیز تحمل کند تنها راهش این بود که مردم را به خلافت برگزینند نه این که آن را به شورا بگذارد؛ چنان شورایی که بنی امیه را نیز بر سر کار آورد، آنان که دشمنان خدا و رسول خدا و متجاهرین به کفر و الحاد بودند.

و این که عمر گفت: خوش ندارم بار خلافت را تحمل کنم در حال حیات و پس از مرگ دلیلی است بر این که تصدی او برای خلافت ورزی بوده که در حال حیات آن را بر دوش کشیده و پس از مرگ خواسته از آن شانه خالی کند.

ولی در حقیقت کراهت داشته از این که خلافت پس از مرگش نیز به امیرالمومنین علیه‌السلام برسد همانند یاورانش از قریش در روز سقیفه، همان کسانی که پس از قتل عثمان و بیعت نمودن مردم با آن حضرت نیز بر سر تافته گروهی پیمان شکستند، و گروهی ستمگری پیشه نمودند، و جمعی از راه منحرف گشته، و دسته‌ای هم عزلت گزیدند.

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۱۲۴، ذیل خطبه لله بلاد فلان.

شبیب بن عامر (جد کرمانی)

شبیب بن عامر «معروف به حد کرمانی» [۱] از یاران و اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از افراد مورد وثوق آن حضرت بود، لذا به مالک اشتر دستور داد که او را خزانه‌دار بیت‌المال قرار دهد و در فرمان خود شبیب را اهل ثقه و نصیحت و مورد اطمینان و اعتماد دانسته بود. [۲] و او در سرزمین جزیره و نصیبین جانشین مالک اشتر بود.

پی نوشت ها:

[۱] مقصود از کرمانی که شبیب جد اوست، «جدیع بن علی بن شبیب» است که در سال ۱۲۰ هجری والی خراسان شد و بعد برکنار گردید، و نصر بن سیار در سال ۱۲۶ او را زندانی کرد، اما کرمانی در سنه ۱۲۸ هجری پس از آزادی با نصر جنگید و با ابو مسلم خراسانی همکاری داشت. تا این که در سال ۱۲۹ هجری در جنگ نصر مجروح شد و سپس کرمانی را دستگیر کردند و به دار آویختند. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۵۴ و ۲۸۵ و...).

[۲] تنقیح المقال، ج ۲، ص ۸۰ و ۸۱.

شتیر بن شکل عبسی

شتیر فرزند شکل عبسی و به قول ابن اثیر، «قیسی کوفی» از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است. [۱] .

ابن حجر می‌نویسد: شتیر بن شکل عبسی از تابعین [۲] مشهور است، ولی ابو موسی او را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داند و می گوید: او حضرت رسول صلی الله علیه و آله را درک کرده است. وی از ابن مسعود و حضرت علی علیه‌السلام و حذیفه و دیگران روایت‌هایی نقل کرده است و ابن حبان وفات او را در زمان خلافت ابن زبیر دانسته است. [۳] اما ابن اثیر وفات او را در ایام حکومت «مصعب» سال ۷۱ هجری دانسته است. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۳؛ ر. ک: طبقات الکبری، ج ۶، ص ۴۵؛ رجال برقی، ص ۵.

[۲] ر. ک: همین اثر، ج ۱، ص ۳۴.

[۳] الاصابه، ج ۳، ص ۳۷۵.

[۴] کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۲.

شداد بن ازمع همدانی

شداد بن ازمع همدانی را از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱] .

«شداد بن ازمع - بنا به قولی - رسول اللّه صلی الله علیه و آله را درک کرده است، ولی به هرحال وی را تابعی و کوفی خوانده‌اند.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۲.

[۲] اسدالغابه، ج ۲، ص ۳۸۷.

شراحیل بن مرهٔ همدانی

برخی او را شراحیل بن مرّهٔ همدانی یا کندی و برخی او را مرهٔ بن شراحیل همدانی نام برده‌اند. [۱] وی یکی از یاران و کارگزاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شمار آمده و این که او از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و آن حضرت را درک کرده یا نه اختلاف است.

ابن اثیر و ابن حجر می‌نویسند: شراحیل بن مُرّه رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده و از طریق حجر بن عدی نقل شده که گفت: از شراحیل بن مُرّه شنیدم که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه‌السلام می‌فرمود: «أبشر یا علی، فإنّ حیاتک و موتک معی؛

یا علی، تو را بشارت باد که همانا حیات و مرگت با من خواهی بود.» [۲] .

ابن حجر می‌افزاید: شراحیل از یاران علی علیه‌السلام و کارگزار او در «نهرین» بوده است. [۳] .

شیخ طوسی وی را به نام مره همدانی از اصحاب حضرت علی به شمار آورده است. [۴] به نقل حمد اللّه مستوفی، شراحیل از یاران امام علی علیه‌السلام و عامل و کارگزار حضرت در قزوین بوده است. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] در کتاب الاصابه، ج ۳، ص ۳۲۵ هم نام او را شراحیل بن مرهٔ همدانی و یا کندی و به قولی مرهٔ بن شراحیل ذکر کرده و در اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۹۰ فقط شراحیل بن مره یا کندی آمده و در رجال طوسی، ص ۵۹، ش ۳۳ فقط مرهٔ همدانی ذکر شده است.

[۲] اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۹۰.

[۳] الاصابه، ج ۳، ص ۳۲۵.

[۴] رجال طوسی، ص ۵۹، ش ۳۳.

[۵] تاریخ گزیده، ص ۷۹۳، انتشارات امیرکبیر، تهران.

شرحبیل بن ابرد حضرمی

نصر بن مزاحم، شرحبیل بن ابرد حضرمی، را از یاوران علی علیه‌السلام به شمار آورده که در جنگ صفّین حضور داشت و در رکاب آن حضرت جنگید و مجروح شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعهٔ صفّین، ص ۵۵۶.

شرحبیل بن امرء القیس کندی

نصر بن مزاحم، شُرحبیل بن امریء القیس از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام به شمار آورده و می‌نویسد: او در جنگ صفین در رکاب امیر مؤمنان علیه‌السلام جنگید و زخمی شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعهٔ صفّین، ص ۵۵۸.

شرحبیل بن شریح همدانی

او از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود که در جنگ صفین به همراه پنج برادرش به نام‌های کریب، مرثد، هبیرهٔ، سمیر (شتیر) و یریم هر کدام پرچم قبیله همدان را به دست گرفته و پس از مجاهدت فراوان شهید می‌شدند و برادر دیگر عمل قبلی را تکرار می‌کرد و سرانجام همگی به شهادت رسیدند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وقعهٔ صفّین، ص ۲۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱.

شرحبیل بن طارق بکری

نصر بن مزاحم از تمیم بن حذیم ناجی نقل می‌کند که: «شرحبیل بن طارق بکری» از اصحاب علی علیه‌السلام بود که در صفّین در رکاب آن حضرت جنگید و زخمی شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وقعهٔ صفّین، ص ۵۵۶.

شرحبیل بن منصور

نصر بن مزاحم می‌نویسد: شرحبیل بن منصور حکمی، از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که در صفّین در رکاب آن حضرت جنگید و زخمی شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وقعهٔ صفّین، ص ۵۵۶.

شریح بن عطاء حنظلی

نصر بن مزاحم، «شریح بن عطا» را از اصحاب علی علیه‌السلام به شمار می‌آورد و می‌نویسد: طبق نقلِ تمیم بن حذیم او در صفّین جنگید و مجروح شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وقعهٔ صفّین، ص ۵۵۷.

شریح بن قدامه سلمی

شیخ طوسی، «شریح بن قدامه» را از اصحاب علی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۵.

شریح بن مالک خثعمی

شریح بن مالک از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بود، وی در صفّین در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و با رشادت و مردانگی جنگید.

نصر بن مزاحم در شرح حال او می‌نویسد: «عبداللَّه بن حنش» فرمانده سپاه گروه خثعم شامی از طرف معاویه با ابی کعب فرمانده گروه خثعم عراقی از جانب علی علیه‌السلام جنگید و در این نبرد ابی کعب، فرمانده خثعمی از سپاه علی علیه‌السلام به شهادت رسید

و فرزندش «کعب بن ابی کعب» پرچم را به دست گرفت و جنگید اما طولی نکشید چشمش صدمه دید و پس از او «شریح بن مالک» پرچم گروه خثعم از سپاه علی علیه‌السلام را برداشت و به نبرد شدیدی با قوای شام پرداخت و مقاومت بسیاری کرد تا حدود هشتاد نفر از اصحاب علی علیه‌السلام از این قبیله و همین تعداد از قبیله خثعم شام مجروح شدند وبه زمین افتادند و یا کشته شدند و بعد شریح پرچم را مجدداً به کعب بن ابی کعب که مجروح شده بود، تحویل داد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعهٔ صفّین، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

شریح بن نعمان همدانی

شیخ طوسی «شریح بن نعمان همدانی» را در زمره اصحاب امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱] .

او از علی علیه‌السلام نقل حدیث نموده و مورد وثوق «ابن حبان» است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۴، ش ۱.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۶۱۹.

شریح بن هانی حارثی (ابو المقدام کوفی)

شریح اهل کوفه و از تابعین [۱] است که دوره جاهلیت و عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را درک کرده، اما موفق به دیدار آن حضرت صلی الله علیه و آله نشده.

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۴.

شریک بن اعور حارثی

شریک بن اعور از بزرگان قبیله سلمی نخعی و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. [۱] وی در اخلاص و ارادت به امیرمؤمنان بسیار معروف است. او برای حرکت به سوی صفّین به فرماندهی اهل عالیه در نخیله خدمت حضرت علی علیه‌السلام رسید و از آن جا در سپاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای جنگ با شامیان به صفین رفت. [۲] و سرانجام در سال ۶۰ هجری از دنیا رفت. [۳] .

وی در سال ۳۱ هجری از جانب «ابن عامر» که فارس را فتح کرد، فرماندار اصطخر گردید و مسجدی به نام «مسجد اصطخر» بنا کرد. [۴] .

طبق نقل طبری هنگامی که ابن حضرمی به قصد فتنه و آشوب از شام به بصره آمد، حضرت علی علیه‌السلام جاریهٔ بن قدامه سعدی را به جنگِ او فرستاد تا فتنه وی را دفع نماید و شریک بن اعور را با او همراه کرد. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۷.

[۲] وقعهٔ صفّین، ص ۱۱۷.

[۳] اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۴۴.

[۴] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۱.

[۵] ر. ک: همان، ج ۵، ص ۱۱۲؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۴۴.

شریک اعور سلمی نخعی

شریک بن اعور سلمی نخعی از اصحاب امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به شمار آمده است. [۱] .
شاید وی همان «شریک بن حارث بن عبداللّه» معروف به «شریک بن اعور» باشد که احتمال دارد کلمه «ابن» از عبارت شیخ افتاده است، و اللّه اعلم.

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۷.

شعیب بن نعیم نخعی

شعیب از یاران علی علیه‌السلام بود که قبیله وی (نخعی‌ها) در صفّین، نبرد قهرمانانه‌ای علیه قوای شام به راه انداختند. وی تحت فرماندهی «فروهٔ بن نوفل اشجعی» که پانصد نیرو داشت، جنگید و در این برهه از جنگ تعدادی به دست شامیان به شهادت رسیدند از جمله «شعیب بن نعیم»، «بکر بن هوذهٔ»، «حنان بن هوذهٔ»، «ربیعهٔ بن مالک» و «اُبی ابن قیس» شهید شدند و علقمهٔ برادر «ابی بن قیس» پایش قطع شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وقعهٔ صفّین، ص ۲۸۶؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۲.

شقیق بن ثور سدوسی بکری

شقیق بن ثور سدوسی، از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بود [۱] که در جنگ جمل [۲] و صفین حضور داشت، و در یاری امیرالمؤمنین علیه‌السلام کوشید.
او در یکی از روزهای سخت جنگ صفین خطاب به قوم ربیعه چنین گفت:
ای قوم ربیعه! شما در میان عرب هیچ عذر و بهانه‌ای ندارید، اگر به علی علیه‌السلام صدمه‌ای برسد و تنها یک نفر از شما زنده بماند باز هم باید از جان او دفاع کنید و عزت زندگی را به دست آورید. [۳] .
بعد از آن قوم ربیعه چنان جنگ شدیدی به راه انداختند که معاویه به شدت در مخمصه افتاد. [۴] .
البته به نقلی وی در زمره سران قبایلی بود که پس از قرآن سرنیزه کردن لشکر شام، موافق ترک مخاصمه و طالب حکمیت و گفت و گو و مذاکره بودند. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۸.

[۲] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲۲ _ ۵۰۱.

[۳] ر. ک: وقعهٔ صفین، ص ۳۰۶.

[۴] ر. ک: وقعهٔ صفین، ص ۳۰۶.

[۵] ر. ک: وقعهٔ صفین، ص ۴۸۵.

شقیق بن سلمه

شقیق بن سلمه کنیه‌اش «ابووداک» از اصحاب و محبان واقعی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. [۱] .

ابن اثیر می‌نویسد: وی شقیق بن سلمهٔ، کنیه‌اش ابو وائل اسدی است، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیده، اما از آن حضرت حدیثی نشنیده و از یاران عبداللّه بن مسعود است. همو می‌افزاید: شقیق در سال ۹۹ هجری درگذشت، وی در کلبه‌ای از «نی» (کپر) زندگی می‌کرد و مرکبش را نیز در آن نگهداری می‌کرد و هرگاه عازم جنگ می‌شد، کلبه را آتش می‌زد یا ویران می‌کرد و پس از بازگشت، دوباره آن را از نو می‌ساخت. وی در صفّین نیز در رکاب علی علیه‌السلام حاضر بود. [۲] .

ابن حجر کنیه شقیق را «ابو وائل» ذکر کرده و می‌نویسد: وی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده، اما حضرت را ندیده است و از بسیاری از اصحاب پیامبر از جمله از ابوبکر، عمر، عثمان، علی علیه‌السلام، معاذ بن جبل، حذیفه، ابن مسعود و... روایت نقل نموده است. او به حضرت علی علیه‌السلام علاقه بسیار داشت، لذا وقتی به او گفته شد: آیا علی را بیشتر دوست می‌داری یا عثمان را؟ در پاسخ گفت: علی نزد من محبوب‌تر از عثمان است. وفات شقیق را به نقل خلیفه بن خیاط، سال ۸۲ هجری و به نقل واقدی در زمان عمر بن عبدالعزیز می‌داند. [۳] .

____

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۴.

[۲] اسدالغابه، ج ۳، ص ۳.

[۳] ر. ک: تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۶۴۹.

ص

صبر و بردباری در امور سیاسی

روزی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به طرف مسجد قبا می‌رفتند و باغات سرسبز و درختان انبوهی که در آن قسمت از مدینه قرار داشت را تماشا می‌کردند.

امام علی علیه السلام فرمود:

یا رسول‌اللّه باغات زیبائی است.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: باغات تو در بهشت سرسبزتر است.

و آنگاه علی علیه السلام را در آغوش گرفت و گریست و فرمود:

«به یاد کینه توزی‌های مردم نسبت به تو افتادم، که پس از من بر تو روا می‌دارند.»

امام علی علیه السلام پرسید: من چه باید بکنم؟

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: باید صبر کنی و بردبار باشی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در برابر تمام مصیبت‌ها، اهانت‌ها، و مظلومیت‌ها صبر کرد، که در خطبه ۳ فرمود:

صَبَرْتُ وَ فِی الْعَینِ قَذی وَ فِی الْحَلْقِ شَجی

(صبر کردم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۳۲۲.

صحیفه علویه

یا «صحیفهٔ الفرایض» یا «صحیفه کتاب الفرایض» یا «فرایض علی‌علیه السلام» نام کتابی است که آن حضرت در اصول اخبار و واجبات احکام الهی نگاشته و اکثر اصحاب روایت و ثقات محدّثین آن را خدمت امام محمد باقر و امام جعفر صادق دیده‌اند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کلینی و شیخ طوسی از این صحیفه روایات مفصل نقل کرده‌اند - الشیعهٔ والفنون الاسلامیهٔ.

صفات مردان ستمگر

مردانی که ظلم و ستم می‌کنند از نظر روانشناسی صفاتی دارند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را به روشنی می‌شناساند. که فرمود:

سه خصلت عمومی دارند:

۱- یظلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِیهِٔ

(با نافرمانی نسبت به مافوقش ستم می‌کنند.)

۲- وَ مِنْ دوُنَهُ بِالْغَلَبَهِٔ

(به زیر دستان بازور و فشار برخورد می‌کند.)

۳- وَ یظاهِرُ القَوْمَ الظَّلَمَهِٔ

(و پشتیبان ستمگران می‌باشد.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۵۰ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

صرف و نحو

«ابوالأسود دُئلی» گوید:

روزی به محضر حضرت امیر علیه السلام شرفیاب شده آن حضرت را در حال تفکّر یافتم،

پس گفتم:

یا امیرالمؤمنین! درباره چه فکر می‌کنید؟

حضرت فرمود:

در لغت شما خطاها و اشتباهاتی دیده‌ام می‌خواهم در این باره اصول و قواعدی وضع کنم تا خطاها اصلاح شود.

گفتم: اگر چنین کنید ما را زنده نموده و این لغت در میان ما خواهد ماند.

پس از چند روز نزد آن حضرت رفتم، کاغذی پیش روی من گذاشت که در آن نوشته بود:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، تمام کلمات یا اسمند، یا فعل، یا حرف. اسم آن است که مسمایش را روشن کند، و فعل آن است که حرکت و پدیده مسمّی را، و حرف دارای معنایی است که نه اسم است و نه فعل.

آنگاه به من فرمود:

در این باره تتبع کن و آنچه که به نظرت آمد بر آنها بیفزا و بدان که کلمات از نظر دیگر بر سه نوع هستند: ظاهر، ضمیر، و چیزی که نه ظاهر است و نه ضمیر.

ابوالأسود می‌گوید:

مطالبی جمع آوری نموده خدمت آن حضرت عرضه داشتم که از جمله آنها حروف نصب بود. (مراد حروف مشبّهة بالفعل است.)

«انّ، أنَّ، لَیتَ، لَعَلَّ، کَاَنَّ» ولی «لکنَّ» را ذکر نکرده بودم، پس به من فرمود:

چرا «لکنّ» را جزء آنها نیاورده‌ای؟

گفتم: به نظرم آمد که جزء آنها نیست.

فرمود: چرا از آنهاست، آن را هم بنویس.

«زجاج» از علماء نحو، اصول یاد شده را چنین مثال آورده:

اسم ظاهر، مانند: رجل، زید، عمرو، و مانند اینها،

و ضمیر مانند: اَنَا، اَنْتَ، و تائ در فَعَلْتَ، و یاء متکلّم مثل غلامی.

و کاف خطاب، مانند: ثَوْبُکَ، و مانند اینها،

و امّا آنچه که نه ظاهر است و نه ضمیر، مبهمات است مانند: هذا، هذه، هاتا، تا، (از اسماء اشاره)، و مَن و ما و الذی و ای (از اسماء موصول)، و کم و متی و این (از اسماء استفهام)، و مانند اینها. [۱] .

واه ابا

مردی از ابوبکر معنای آیه قرآن «وفاکِهَةً وَ اَبّا» را پرسش نمود.

خلیفه اوّل معنای «ابّ» را ندانست و گفت:

کدام آسمان بر من سایه می‌افکند و کدام زمین مرا بر می‌دارد یا چه کنم اگر درباره کتاب خدا چیزی بگویم که خود به آن باور نداشته باشم، معنای «فاکهه» را می‌دانم، ولی «ابّ» را خدا بهتر می‌داند.

این حرف او به گوش مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، آن حضرت فرمود:

«سبحان اللّه» آیا نمی‌داند لفظ «ابّ» به معنای «چراگاه» و زمین پرگیاه می‌باشد، و خداوند در این آیه شریفه در مقام شمردن نعمت‌هایی است که بر مردم و چهارپایانشان ارزانی داشته تا بدان وسیله تغذیه نموده مایه حیات و قوام بدنشان باشد. [۲] .

معنای واه کلاله

از ابابکر معنای واژه کلاله را پرسیدند نتوانست جواب دهد که امام علی علیه السلام فرمود:

آیا نمی‌داند «کلاله» به معنای برادران و خواهران پدری و مادری است.

که خدای تعالی فرموده:

یسْتَفتُونَکَ قُلِ اللَّهُ یفتِیکُمْ فِی الکَلالَةِ ان امْرُؤٌ هَلَکَ لَیسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ اُخْتٌ فَلَها نِصفُ ما تَرَکَ. [۳] .

«از تو ای رسول! درباره (برادران و خواهران) فتوا خواهند، بگو خداوند شما را درباره «کلاله» فتوا می‌دهد اگر مردی از شما بمیرد و از برای او فرزندی نباشد و خواهری داشته باشد از برای آن خواهر است نصف ترکه میت»

و مراد از خواهر در این آیه خواهر پـدری و مادری و یا پدری تنهاست؛ زیرا فقهاء اتفاق دارند که در صورتی خواهر نصف ترکه را ارث می‌برد که پدری و مادری و یا پدری تنها باشد.

و در جای دیگر می‌فرماید:

وَ إنْ کانَ رَجُلٌ یورَثُ کَلالَةً اَو امْرَأةٌ وَ لَهُ اَخٌ اَوْ اُخْتٌ فَلِکُلِّ واحِدٍ مِنهُما السُّدسُ [۴] .

«و اگر مردی یا زنی وارثی به جز برادر و یا خواهری نداشته باشد هر یک از آنان یک ششم سهم می‌برند».

فقهای امامیه اتّفاق دارند در این که تفصیل بین یک ششم در صورت تنهایی و یک سوم در صورت تعدّد اختصاص دارد به خواهر و برادر مادری. [۵] .

بنابراین، لفظ «کلاله» در قرآن مجید به طور صریح در برادر و خواهر پدر و مادری و پدری تنها و مادری تنها استعمال شده‌است.

پی نوشت ها:

[۱] معجم الادباء، ج۱۴، ص۴۸.

[۲] ارشاد، مفید، ص۱۰۷.

[۳] سوره نساء، آیه ۱۷۵.

[۴] سوره نسائ، آیه۱۱.

[۵] ارشاد، مفید، ص۱۰۷.

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند

امام علی (ع) می‌فرماید:

لا یعدم الصبور الظفر، و ان طال به الزمان.

«انسان پایدار و صبور از فیروزی محروم نمی گردد، هر چند زمان انتظارش به درازا کشد.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه،حکمت شماره‌ی ۱۴۵.

صدور حکم به نفع یهودی

در طول تاریخ کمتر حاکمی، پادشاهی، قدرتمندی پیدا شد که به قوانین و مقررات کشور خود، و مقرّرات بین المللی و دیگر

کشورهای جهان احترام بگذارد،

و اصول گرا باشد،

و محاکم قضائی او، برضد او رأی صادر کنند

بلکه هر چه خواستند کردند،

و محاکم قضائی واجرائی را فدای منافع خود نمودند.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام تنها الگوی اصول‌گرائی است که از نظر حقوقی به قوانین اسلام و دیگر مقرّرات ادیان و ملل، احترام می‌گذاشت، وعدالت در قضاوت راتحقق بخشید.

امام علی‌علیه السلام زِرِه گُمشده خود را دردست یکی از یهودیان کوفه دید و فرمود:

این زره مال من است.

و یهودی انکار کرد و گفت:

زِرِه در دست من است، شما که ادعا می‌کنید باید دلیل بیاورید.

چون حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام دلیل و بینه‌ای نداشت، تا زِرِه خود را تصاحب کند، شریح، قاضی محکمه، به نفع یهودی حکم صادر کرد.

وقتی یهودی، اصول گرائی امام علی‌علیه السلام را دید، مسلمان شد و گفت:

این زِرِه مال امام علی علیه السلام است که از اسبی خاکستری رنگ پس از جنگ صفین افتاد و من برداشتم.

آنگاه حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمود:

حال که مسلمان شدی، زِرِه را نیز به شما بخشیدم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب، ج۲، ص ۱۰۵ - و بحارالانوار، ج۴۱، ص۵۶ - و کامل ابن اثیر، ج۳، ص۴۰۱ - و الغارات، ج۱، ص۱۱۴ - و اخبارالقضاة، ج۲، ص۲۰۰ - و عبقریة الامام، ص۴۹؛ عباس عقاد مصری - و حلیة الاولیاء.

صبر و حلم علی

ان عضک الدهر فانتظر فرجا فانه نازل بمنتظره او مسک الضر و ابتلیت به فاصبر فان الرخاء فی اثره (علی علیه السلام)

صبر و حلم از صفات فاضله نفسانی است و از نظر علم النفس معرف علو همت و بلندی نظر و غلبه بر امیال درونی است و تسکین دردها و آلام روحی بوسیله صبر و شکیبائی انجام میگیرد.

صبر، تحمل شداید و نا ملایمات است و یا شکیبائی در انجام واجبات و یا تحمل بر خورداری از ارتکاب معاصی و محرمات است و در هر حال این صفت زینت آدمی است و هر کسی باید خود را بزیور صبر آراسته نماید.

علی علیه السلام از هر جهت صبور و شکیبا و حلیم بود زیرا رفتار او خود مبین حالات او بود حتی در جنگها نیز صبر و بردباری میکرد تا دشمن ابتداء بیشرمی و تجاوز را آشکار مینمود.

علی علیه السلام در حلم و بردباری بحد کمال بود و تا حریم دین و شرافت انسانی را در معرض تهاجم و تجاوز نمیدید صبر و حوصله بخرج میداد ولی در مقابل دفاع از حقیقت از هیچ حادثه‌ای رو گردان نبود. معاویه را نیز بحلم ستوده‌اند اما حلم معاویه تصنعی و ساختگی بوده و از روی سیاست و حیله گری و برای حفظ منافع مادی بود در حالیکه حلم علی علیه السلام فضیلت اخلاقی

محسوب شده و برای احیاء حق و پیشرفت دین و هدایت گمراهان بود.

در تمام غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله رنج و مشقت کارزار را تحمل نمود و از آن بزرگوار حمایت کرد و هر گونه سختی و ناراحتی را درباره اشاعه و ترویج دین با کمال خوشروئی پذیرفت.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله از فتنه‌هائی که پس از رحلتش در امر خلافت بوجود آمد او را آگاه کرده بصبر و تحمل توصیه فرمود، علی علیه السلام نیز مصلحهٔ برای حفظ ظاهر اسلام مدت ۲۵ سال در نهایت سختی صبر نمود چنانکه فرماید: فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی. یعنی من مانند کسی صبر کردم که گوئی خاری در چشمش خلیده و استخوانی در گلویش گیر کرده باشد.

علی علیه السلام برای استرداد حق خویش قدرت داشت ولی برای حفظ دین مأمور بصبر بود و این بزرگترین مصیبت و مظلومیتی است که هیچکس را جز خود او یارای تحمل آن نیست! میفرماید (بارها تصمیم گرفتم که یکتنه با این قوم ستمگر بجنگ برخیزم و حق خود باز ستانم ولی بخاطر وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و برای حفظ دین از حق خود صرف نظر کردم.) چه صبری بالاتر از این که اراذلی چند مانند مغیرهٔ بن شعبه و خالد بن ولید بخانه‌اش بریزند و بزور و اجبار او را برای بیعت با ابو بکر بمسجد برند در حالیکه اگر دست بقبضه شمشیر میبرد مخالفی را در جزیرهٔ العرب باقی نمیگذاشت! گویند وقتی حضرت امیر علیه السلام را کشان کشان برای بیعت با ابو بکر بمسجد می‌بردند یک مرد یهودی که آن وضع و حال را دید بی اختیار لب بتهلیل و شهادت گشوده و مسلمان شد و چون علت آنرا پرسیدند گفت من این شخص را میشناسم و این همان کسی است که وقتی در میدانهای جنگ ظاهر میشد دل رزمجویان را ذوب کرده و لرزه بر اندامشان میافکند و همان کسی است که قلعه‌های مستحکم خیبر را گشود و در آهنین آنرا که بوسیله چندین نفرباز و بسته میشد با یک تکان از جایگاهش کند و بزمین انداخت اما حالا که در برابر جنجال یکمشت آشوبگر سکوت کرده است بی حکمت نیست و سکوت او برای حفظ دین اوست و اگر این دین حقیقت نداشت او در برابر این اهانتها صبر و تحمل نمیکرد اینست که حق بودن اسلام بر من ثابت شد و مسلمان شدم.

باز چه مظلومیتی بزرگتر از این که از لشگریان بیوفای خود بارها نقض عهد میدید و آنها را نصیحت میکرد اما بقول سعدی (دم گرمش در آهن سرد آنها مؤثر واقع نمیشد) و چنانکه گفته شد آرزوی مرگ میکرد تا از دیدار کوفیهای سست عنصر و لا قید رهائی یابد.

علی علیه السلام پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله دائما در شکنجه روحی بود و جز صبر و تحمل چاره‌ای نداشت بنقل ابن ابی الحدید آنحضرت صدای کسی را شنید که ناله میکرد و میگفت من مظلوم شده‌ام فرمود: هلم فلنصرخ معا فانی ما زلت مظلوما. یعنی بیا با هم ناله کنیم که من همیشه مظلوم بوده‌ام!

درباره مظلومیت و شکیبائی علی علیه السلام پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله (در دوران خلفاء ثلاثه) ترجمه خطبه شقشقیه ذیلا نگاشته میشود تا صبر و تحمل آنجناب از زبان خود وی شنیده شود:

بدانید بخدا سوگند که فلانی (ابو بکر) پیراهن خلافت را (که خیاط ازل بر اندام موزون من دوخته بود بر پیکر منحوس خود) پوشانید و حال آنکه میدانست محل و موقعیت من نسبت بامر خلافت مانند میله وسط آسیاب است نسبت بسنگ آسیاب که آنرا بگردش در میآورد. (من در فضائل و معنویات چون کوه بلند و مرتفعی هستم که) سیلابهای علم و حکمت از دامن من سرازیر شده و طایر بلند پرواز اندیشه را نیز هر قدر که در فضای کمالات اوج گیرد رسیدن بقله من امکان پذیر نباشد.

با اینحال شانه از زیر بار خلافت (در آن شرایط نا مساعد) خالی کرده و آنرا رها نمودم و در این دو کار اندیشه کردم که آیا با دست تنها (بدون داشتن کمک برای گرفتن حق خود بر آنان) حمله آرم یا اینکه بر تاریکی کوری (گمراهی مردم) که شدت آن پیران را فرسوده و جوانان را پیر میکرد و مؤمن در آنوضع رنج می‌برد تا پروردگارش را ملاقات مینمود شکیبائی کنم؟ پس دیدم

صبر کردن بر این ظلم و ستم (از نظر مصلحت اسلام) بعقل نزدیکتر است لذا از شدت اندوه مثل اینکه خار و خاشاک در چشمم فرو رفته و استخوانی در گلویم گیر کرده باشد در حالیکه میراث خود را غارت زده میدیدم صبر کردم! تا اینکه اولی راه خود را بپایان رسانید و عروس خلافت را بآغوش پسر خطاب انداخت! عجبا با همه اقراری که در حیات خویش به بی لیاقتی خود و شایستگی من میکرد (و میگفت: اقیلونی و لست بخیرکم و علی فیکم. ـ مرا رها کنید که بهترین شما نیستم در حالیکه علی در میان شما است) بیش از چند روز از عمرش باقی نمانده بود که مسند خلافت را بدیگری (عمر) واگذار نمود و این دو تن دو پستان شتر خلافت را دوشیدند، خلافت را در دست کسی قرار داد که طبیعتش خشن و درشت و زخم زبانش شدید و لغزش و خطایش در مسائل دینی زیاد و عذرش از آن خطاها بیشتر بود.

او چون شتر سرکش و چموشی بود که مهار از پره بینی‌اش عبور کرده و شتر سوار را بحیرت افکند که اگر زمام ناقه را سخت کشد بینی‌اش پاره و مجروح شود و اگر رها ساخته و بحال خود گذارد شتر سوار را به پرتگاه هلاکت اندازد، سوگند بخدا مردم در زمان او دچار اشتباه شده و از راه راست بیرون رفتند من هم (برای بار دوم) در طول اینمدت با سختی محنت و اندوه صبر کردم تا اینکه (عمر نیز) براه خود رفت و خلافت را در میان جمعی که گمان کرد من هم (در رتبه و منزلت) مانند یکی از آنها هستم قرار داد.

خدایا کمکی فرمای و در این شورا نظری کن، چگونه این مردم مرا با اولی (ابو بکر) برابر دانسته و درباره من بشک افتادند تا امروز در ردیف این اشخاص قرار گرفتم و لکن باز هم (بمصلحت دین) صبر کردم و در فراز و نشیب با آنها هماهنگ شدم (سابقا گفته شد که اعضاء شورا شش نفر بودند) پس مردی (سعد وقاص) بسابقه حقد و کینه‌ای که داشت از راه حق منحرف شد و قدم در جاده باطل نهاد و مرد دیگری (عبد الرحمن بن عوف) بعلت اینکه داماد عثمان بود از من اعراض کردهو متمایل باو شد و دو نفر دیگر (طلحه و زبیر که از پستی آنها) زشت است نامشان برده شود. بدین ترتیب سیمی (عثمان) در حالیکه (مانند چهار پایان از کثرت خوردن) دو پهلویش باد کرده بود زمام امور را در دست گرفت و فرزندان پدرش (بنی امیه) نیز با او همدست شده و مانند شتری که با حرص و ولع گیاهان سبز بهاری را خورد، مشغول خوردن مال خدا گردیدند تا اینکه طنابی که بافته بود باز شد (مردم بیعتش را شکستند) و کردارش موجب قتل او گردید.

چیزی مرا (پس از قتل عثمان) بترس و وحشت نینداخت مگر اینکه مردم مانند یال کفتار بسوی من هجوم آورده و از همه طرف در میانم گرفتند بطوریکه از ازدحام و فشار آنان حسنین در زیر دست و پا مانده و دو طرف جامه‌ام پاره گردید.

مردم چون گله گوسفندی که در جای خود گرد آیند (برای بیعت) دور من جمع شدند و چون بیعت آنان را پذیرفتم گروهی (مانند طلحه و زبیر) بیعت خود را شکستند و گروه دیگری (خوارج) از زیر بار بیعت من بیرون رفتند و برخی نیز (معاویه و طرفدارانش) بسوی جور و باطل گرائیدند مثل اینکه آنان کلام خدا را نشنیدند که فرماید: ما سرای آخرت را برای کسانی قرار میدهیم که در روی زمین اراده سرکشی و فساد نداشته باشند و حسن عاقبت مخصوص پرهیزکاران است.

بلی بخدا سوگند این آیه را یقینا شنیده و حفظ کردند و لکن دنیا در نظر آنان جلوه کرد و زینت‌هایش آنها را فریب داد.

بدانید سوگند بدان خدائی که دانه را (در زیر زمین برای روئیدن) بشکافت و بشر را آفرید اگر حضور آن جمعیت انبوه و قیام حجت بوسیله یاری کنندگان نبود و پیمانی که خداوند از علماء برای قرار نگرفتن آنان در برابر تسلط ستمگر و خواری ستمدیده گرفته است وجود نداشت هر آینه مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته و رها میکردم و از آن صرف نظر می‌نمودم و شما در می‌یافتید که این دنیای شما (با تمام زرق و برقش) در نزد من بی ارزشتر از آب بینی بز است [۱].

علی علیه السلام در این خطبه در اثر هیجان ضمیر و فرط اندوه شمه‌ای از صبرو تحمل خود را درباره مظلومیتش اظهار داشته و بر همه روشن نموده است که تحمل چنین مظلومیتی چقدر سخت و طاقت فرسا است زیرا آنجاب که مستجمع تمام صفات حمیده و سجایای عالیه اخلاقی بود در مقابل سعد وقاص و معاویه و امثال آنها قرار گرفته بود که تقابل آنها از نظر منطق درست تقابل ضدین

است چنانکه خود آنحضرت فرمایـد روزگار مرا بپایه‌ای تنزل داد که معاویه هم خود را همانند من میداند! تحمل اینهمه نا ملائمات در راه دین بود و بهمین جهت وقتی ضربت خورد فرمود فزت و رب الکعبهٔ.

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه خطبه. ۳.

صفات و خصال امام علی

امام باقر فرمود:

«قسم به خداوند، روش و شیوه حضرت علی علیه‌السلام چنین بود: همانند بنده‌ها غذا می‌خورد و بر زمین می‌نشست و اگر دو پیراهن سنبلانی می‌خرید خدمتکارش را خبر می‌کرد تا هر کدام را می‌خواهد بهترینش را انتخاب کند و خود آن دیگر را می‌پوشید، هرگاه پیراهنی آستینش بلندتر بود خود آن را قطع می‌کرد و اگر دامن لباس عربی‌اش از برآمدگی و قوزک پاشـنه پا می‌گذاشتآن را کوتاه می‌کرد: پنـج سـال خلیه بود (برای خود) نه آجری بر آجر و نه خشتی بر خشت نهـاد، و نه مالك دهی، و نه طلا و نقره ای شـد تا از خـود به ارث گذاشـته باشـد. به مردم نـان گنـدم و گوشت می‌خورانیـد ولی خودش به منزل می‌رفت و از نـان جو و سرکه اسـتفاده می‌کرد؛ اگر دو کـار خداپسـند برایش پیش می‌آمـد، سـخت‌ترین را انتخـاب می‌کرد و هزار بنـده را از دسترنـج دستی که به خـاك آلوده و با چهره ای عرق کرده، خرید و آزاد کرد.هیچ کس طاقت کار او را نداشت و در شب و روز هزار رکعت نماز می‌خواند، و شبیه‌ترین مردم به آن حضـرت، امام زین العابدین علیه‌السـلام بود و بعد از او کسـی را طاقت عمل او نبود «یکی از تابعین از انس بن مالك شنید که این آیه:

«أمن هو قانت آناه اللیل ساجدا و قائما یحذر الأخرهٔ ویرجو رحمهٔ ربه»» [۱] .

آیـا آن کس کـه شـب را به سـجده و قیـام و طـاعت پردازد از عـذاب آخرت ترسـان است و به رحمت خـدا امیـدوار است «دربـاره حضـرت علی علیه‌السـلام» نازل شده است. آن مرد گوید: آمدم به نزد علی علیه‌السـلام تا ببینم چگونه عبادت پروردگار را می‌کند؛ خـدا را شاهدمی گیرم که وقت مغرب نزد او رفتم، دیدم با اصـحابش نماز می‌خواند، وقتی نماز تمام شد شـروع به خواندن تعقیبات نمود تا این که برای نماز عشا برخاست؛ بعد حضرت به منزلش آمدو من هم با او به منزلش درآمدم و او در طول شب تا طلوع فجر، مشـغول نماز و تلاوت قرآن بود، پس وضو را تجدیـد کرد و به سوی مسـجد رهسپار شـد، با مردم نماز جماعت را برقرار کرد، بعد مشـغول تعقیب شد تا آفتاب طلوع کرد؛ بعد از آن مردم به حضـرتش رجوع کردند از جمله دو مرد برای محاکمه، نزدش نشسـتند و پس از آن دو مرد دیگر آمدنـد، تـا وقت ظهر حضـرت مشـغول قضـاوت و دادرسـی بود؛ وضویی برای نماز ظهر گرفت و نماز را به جمـاعت برقرار کرد، بعـد مشـغول تعقیبـات شـد تـا نمـاز عصـر را با آنها خوانـد. بعـد وقت مراجعات مردم می‌رسـید، دو نفر دو نفر می‌آمدنـد تا حضـرت در موردشان فتوا دهـد و قضاوت کنـد تا آفتاب غروب کرد. من گفتم: خـدا را شاهد و گواه می‌گیرم که این آیه درباره حضرتش نازل شده است». [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] زمر۹.

[۲] امالی الصدوق ص_۲۳۲ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص۱۸۲.

صفات نجات یافتگان فتنه‌های آخرالزمان

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود: زمانی می‌آید که کسی نجات نمی‌یابد مگر مؤمن خداپرست بی‌نام و نشان که اگر (در مجالس) حاضر گردد او را نشناسند و اگر غائب شود کسی درصدد جستجویش برنیاید، این اشخاص چراغهای هدایت و نشانه‌های روشن برای ره پویان در شب تاریک هستنددر میان مردم برای فتنه و سخن چینی رفت و آمد نمی‌کنند، عیب و بدی مردم را آشکار نمی‌کنند، نادان و بیهوده‌گو نیستند، خداوند درهای رحمت خود را بر آنان می‌گشاید و سختی عذاب خود را از آنان برمی‌دارد.

ای مردم زمانی بر شما می‌آید که اسلام وارونه شود مانند برگشتن ظرف که آنچه در آن است بریزد، ای مردم خداوند شما را امان داد از اینکه به شما ظلم کند ولی پناه نداد از اینکه امتحان کند (حتما امتحان می‌شوید) و همانا (خداوندی که) برترین و بزرگترین گوینده‌هاست فرموده است: «ان فی ذلک لآیات و ان کنا لمبتلین» [۱] همانا در آن حادثه (طوفان نوح) نشانه‌هائی است و ما امتحان می‌کنیم. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] المؤمنون: ۳۰.

[۲] نهج‌البلاغة.

صفات و حالات زشت مردم آخرالزمان

اصبغ بن نباته گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود:

زمانی بر مردم می‌آید که عمل زشت برتری (کامل) پیدا کند و خودسازی نموده جلوه‌گری نماید. پرده از روی محرمات برداشته شود، زنا آشکار می‌گردد و مال یتیمان را حلال دانسته می‌خورند، کم‌فروشی نمایند و شراب را به جای آب انگور حلال دانند و رشوه را به عنوان هدیه حلال شمرند. خیانت در امانت را جایز می‌دانند، مردها شبیه به زنها و زنها شبیه به مردها شوند.

(در لباس یا همجنس گرائی، با اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم لعنت نمود مردانی که شبیه زنها و زنانی که شبیه مردها شوند).

به حدود و احکام نماز اعتنا نمی‌کنند، در آن زمان برای غیر خدا (سیاحت، تجارت، ریا، سیاست و غیره) حج کنند.

در آن زمان گاهی ماه شب اول آنقدر بزرگ (دیده) شود که به نظر دو شب آید و گاهی در شب اول دیده نشود، پس چون ماه دیده نشود روز اول ماه رمضان را روزه نگیرند و روز عیدفطر را روزه بگیرند.

در آن زمان مراقب باشید، مراقب باشید، مبادا خداوند ناگهان انتقام گیرد، همانا در پس آن زمان مرگ سریع و عجیبی خواهد بود به گونه‌ای که مرد، هنگام صبح سالم است و شب به خاک سپرده می‌شود، شب زنده است و صبح مرده. در آن زمان پیش از آنکه به بیماری مرگ مبتلا شوند واجب است وصیت خود را بکنند و نماز را در اول وقت به جا آورند مبادا تا آخر وقت اجل مهلت ندهد.

هر کدام از شما که آن زمان را درک کند شب نخوابد مگر با طهارت (وضو) و اگر بتواند در تمام احوال با طهارت باشد انجام دهد زیرا نمی‌داند ملک الموت چه وقت به سراغ او می‌آید.

من شما را ترساندم اگر بترسید و فهماندم اگر بفهمید و پند دادم اگر پند بگیرید، در نهان و آشکار از خدا بترسید و (سعی کنید) مسلمان بمیرد چه هر کس غیر از اسلام، دینی قبول کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۹۶.

صرف و نحو

ابوالاسود دئلی گوید: روزی به محضر حضرت امیر علیه‌السلام شرفیاب شده آن حضرت را متفکر یافتم، پس گفتم یا امیرالمومنین! درباره چه فکر می کنید؟

حضرت فرمود: در لغت شما خطاها و اشتباهاتی دیده‌ام می‌خواهم در این باره اصول و قواعدی وضع کنم تا خطاها اصلاح شود.

گفتم اگر چنین کنید ما را زنده نموده و این لغت در میان ما خواهد ماند. پس از چند روز نزد آن حضرت رفتم کاغذی پیش روی من گذاشت که در آن نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحیم

تمام کلمات یا اسمند، یا فعل، یا حرف.

اسم آن است که مسمایش را روشن کند، و فعل آن است که حرکت و پدیده مسمی را، و حرف دارای معنایی است که نه اسم است و نه فعل. آنگاه به من فرمود: در این باره تتبع کن و آنچه که به نظرت آمد بر آنها بیفزا. و بدان که کلمات از نظر دیگر بر سه نوعند: ظاهر، ضمیر، و چیزی که نه ظاهر است و نه ضمیر.

ابوالاسود می گوید: مطالبی جمع آوری نموده خدمت آن حضرت علیه‌السلام عرضه داشتم که از جمله آنها حروف نصب بود (مراد حروف مشبهه بالفعل است). ان، ان، لیت، لعل، کان ولی لکن را ذکر نکرده بودم پس به من فرمود: چرا لکن را جزء آنها نیاورده‌ای؟

گفتم: به نظرم آمد که جزء آنها نیست؛ فرمود: چرا از آنهاست، آن را بنویس.

زجاج نحوی اصل یاد شده را چنین مثال آورده: ظاهر، مانند: رجل زید، عمرو، و مانند اینها، و ضمیر مانند: انا، انت، و تاء در فعلت، و یاء متکلم مثل غلامی. و کاف خطاب، مانند: ثوبک، و مانند اینها، و اما آنچه که نه ظاهر است و نه ضمیر، مبهمات است مانند: هذا، هذه، هاتا، تا، (از اسماء اشاره)، و من و ما و الذی و ای (از اسماء موصول)، و کم و متی و این (از اسماء استفهام)، و مانند اینها. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] معجم الادباء ج ۱۴ ص ۴۸.

صنعت

از امیرالمومنین علیه‌السلام از صنعت پرسیدند؛ فرمود: آن در ردیف نبوت است، و مردم در ظاهر آن سخن می گویند، و من به خدا سوگند از ظاهر و باطن آن آگاهم، به خدا سوگند آن چیزی جز آب خشکیده و هوای راکد و آتش گردش کننده و زمین و روان و جاری نیست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] متن روایت چنین است: فی المناقب سئل امیرالمومنین (ع) عن الصنعه فقال: هی اخت النبوة، و عصمة المروة، و الناس یتکلمون فیها بالظاهر، و انا اعلم والله ظاهرها و باطنها، ما هی والله الا ماء جامد، و هواء راکد، وتار جائلة، و ارض سائلة.
شاید مقصود از فقره اول صنعت ذوب فلزات باشد که مذاب آنها را به صورت قطعات مختلف در می‌آورند، که یکی از صنایع بسیار مهم عصر حاضر است.
و دوم نیز گازها و یا هوای راکدی باشد که در بعض از صنایع به کار گرفته می‌شود (مانند یخچال، کولر، چرخ اتومبیل...) و سوم نیز اشاره به جریان برق و چهارم نیز اشاره به نفت و فرآورده‌های مربوط به آن باشد. مناقب، سروی، ج ۱، ص ۲۷۴.

صید

پرنده هرگاه قادر بر پرواز گردد صید است و برای هر کس که او را بگیرد حلال می‌باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الصید، باب صید الطیور الاهلیة، حدیث ۵.

صادق بن اشعث

شیخ طوسی، «صادق بن اشعث» را از اصحاب امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۵.

صبیره بن سفیان

به نقل شیخ طوسی «صبیرة بن سفیان» از اصحاب امام علی علیه‌السلام بوده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۴.

صعصعه بن صوحان عبدی

صعصعه فرزند صوحان، چون دو برادراش زید و سیحان از سادات و بزرگان قبیله عبدالقیس بود. او دوران کودکی را در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله سپری کرد و مسلمان شد، امّا توفیق دیدار روی مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله را نیافت. از بزرگان تابعین [۱] به شمار می‌آید، وی از رؤسای قومش عبدالقیس و مردی فصیح، فاضل، دین‌دار و سخن‌وری توانا و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود که در جنگ‌های آن حضرت شرکت نمود. [۲] .
شعبی درباره فصاحت او می‌گوید: من فن سخنوری را از او آموختم. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: رجال طوسی، ج ۱، ص ۳۴.

[۲] اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۰؛ ر. ک: الغدیر، ج ۹، ص ۴۳.

[۳] الغدیر، ج ۹، ص ۴۳.

صفوان بن حذیفه یمانی

شیخ طوسی، صفوان بن حذیفه و برادرش سعید (سعد) را از یاوران امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به شمار آورده است، حذیفهٔ بن یمان پدر صفوان که از اصحاب بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود، به هنگام وفات که بر مدائن حاکم بود (چهل روز بعد از خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام) فرزندان و بعضی نزدیکان خود را جمع کرد و به آنان وصایایی نمود [۱] از جمله وصیت‌های او به نقل «بلال بن یحیی» این بود: «اوصیکم بتقوی اللّٰه و الطاعهٔ لامیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام؛ بر شما باد به رعایت تقوای الهی و نیز اطاعت از امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام». [۲] .

طبق همین وصیت فرزندان حذیفه، صفوان و سعید (سعد) هر دو از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند و در صفین در رکاب آن حضرت جنگیدند و به شهادت رسیدند. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] به شرح حال حذیفه مراجعه نمایید.

[۲] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۲۸.

[۳] اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۶۰۵.

صلد بن زفر

شیخ طوسی نقل کرده که «صلد» از اصحاب امیرمؤمنان حضرت علی علیه‌السلام بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۳.

صیفی بن ربعی

«صیفی» از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام است. [۱] ابن اثیر می‌گوید: او در صفّین در رکاب امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بوده است. اما نسبت به این که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله باشد یا نه، می‌نویسد: اطلاعِ کاملی در دست نیست. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۶۸.

[۲] اسدالغابه، ج ۳، ص ۳۴.

صیفی بن فسیل شیبانی

صیفی فرزند فسیل شیبانی از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به شمار می‌آید، جد او «عبدالملک هارون بن عنتره» و از خدمت‌گزاران ویژه امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. [۱] .

صیفی مردی شجاع و دلاوری از خود گذشته بود و در راه ولایت آن حضرت علیه‌السلام با حجر بن عدی و دیگر یاران حجر به دست دژخیمان معاویه به شهادت رسید.

او در جنگ نهروان در حمایت از امام علی علیه‌السلام چنین گفته است: ای امیر مؤمنان، ما از حزب و انصار تو هستیم، با دشمنانت می‌جنگیم و هر که به دامن ولایت و اطاعت تو باز گردد او را در آغوش می‌گیریم، پس ما را برای مقابله با دشمنانت هر که باشند و هر جا باشند گسیل دار و همانا به خواست و اراده خدا، در اراده شما از کمی جمعیت یا ضعف اراده یارانت، هرگز خللی وارد نخواهد شد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال برقی، ص ۵.

[۲] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۸۰.

ض

ضرورت تفریحات و شادی‌ها

با اثبات اصالت روح و روان،

و حالات گوناگون آن،

و شناخت انواع بیماری‌های روانی،

و کشف شیوه‌های درمان،

همه متفکّران به این نتیجه رسیده‌اند که تفریحات سالم، و شادی‌ها برای تقویت روح آدمی یک ضرورت است.

خندیدن و خنداندن

شادی کردن و شادی آفریدن

دلشاد و مسرور بودن

بشّاش و خنده رو بودن

لبخند بر لب داشتن

همه اینها به عنوان یک «ضرورت» در زندگی انسان نقش تعیین کننده دارد.

در اینجا دو طرز تفکر مطرح است.

گروهی اعتقاد دارند که شادی و شادمانی مطلق است، با هر وسیله‌ای، با هر ابزار و شیوه‌ای، می‌توان به شادی و شادمانی دست یافت.

و هرکاری مجاز است.

هر نوع ترانه و رقصی رواست.

هر گونه گفتن و خندیدن درست است.

از این رو به انواع مسکرات، انواع مواد اعتیاد آور، انواع رقص و آوازها، انواع قصّه‌ها و قصّه‌پردازی‌ها روی می‌آورند،

و به انواع آفات روانی دچار می‌گردند، و به جای رفع نیازهای روانی، دچار انواع بیماری‌های روانی می‌شوند،

و آنگاه در تداوم لذّت جوئی‌های بی حد و مرز به قتل و آدمی کشی، به فساد و فحشا، به ابتذال و مسخ ارزش‌ها و خودکشی و خودآزاری و دیگر آزاری مبتلا می‌شوند،

که بسیاری از بزهکاری‌ها و جرائم به شادی‌های بی‌حدّ و مرز باز می‌گردد،

مردم را مسخره می‌کنند تا بخندند.

آبروی دیگران را می‌برند تا شادی کنند.

دیگران را زجر و شکنجه می‌دهند تا خود شاد باشند.

و گروهی دیگر شادی و تفریحات را قانونمند می‌دانند، و در مرز حلال و «بایدها» تفسیر می‌کنند،

هرنوع شادی و تفریحی را مجاز نمی‌شمارند،

و در یک کلمه، «تفریحات سالم» را باور دارند.

تا مرز حرمت و آبروی دیگران محفوظ بماند.

تا شادی و خنده و تفریحات ما به دیگران صدمه‌ای، ضربه‌ای، وارد نسازد.

خنده و شادی و لذّت‌ها خوب است امّا نه با آزار و اذیّت دیگران.

شادمانی خوب است نه با زیر پا گذاشتن قوانین و مقرّرات اجتماعی و الهی،

چنانکه اگر آزادی قانونمند نباشد، هدفدار نباشد می‌تواند جامعه را به هرج و مرج بکشاند،

شادی‌ها و تفریحات نیز اینگونه‌اند.

باید ارزیابی کرد که کدام نوع شادی ضرورت دارد؟

کدام تفریح سالم و کدام ناسالم است؟

کدام خنده روا و کدام نارواست؟

کدام لذّت صحیح و کدامین دروغین است؟

امام علی علیه السلام تلاش داشت تا یتیمان را بخنداند،

بسیاری، نیازها و نیازمندی‌های یتیمان را از دیدگاه امور مادّی می‌نگرند،

که باید دارای مسکن و همسر و لباس و تغذیه مناسب شوند،

امّا امام علی علیه السلام به همان اندازه‌ای که به احتیاجات مادّی و جسمی یتیمان فکر می‌کرد، به رفع نیازها و کمبودهای روانی آنها نیز می‌اندیشید،

که دچار عقده‌های روانی، یا کمبودهای عاطفی نگردند.

در رابطه با یتیمان، تنها غذا برای آنها نمی‌برد، بلکه با دست خود غذا در دهانشان می‌گذارد تا شیرینی گرفتنِ غذا از دست پدر را بچشند.

یتیمان را دور خود جمع می‌کرد،

و با انواع بازی‌ها، و صدای تقلیدی گوسفند آنها را می‌خنداند.

وقتی یتیمان را به منزل می‌آورد، و می‌خواست به آنها عسل بخوراند، انگشتان خود را می‌شست، و با انگشتان خود عسل در دهان

یتیمان می گذارد که دو نوع شیرینی را بچشند:

شیرینی عسل

و شیرینی از دست پدر گرفتن

گرچه افراد ناآگاه به امام علی علیه السلام اعتراض می کردند، که این کارها در شأن شما نیست.

امّا امـام علی علیه السـلام به نکـات ظریفی توجه داشت که امروز در علم روانشناسـی، و روانشناسـی کودک، و روانشناسـی تربیتی، بسیار مورد توجّه است.

روانشناسان می گویند:

علل بزهکاری فرزندانی که پدر یا مادر را از دست دادند کمبود «عاطفه» است.

امام علی علیه السلام آنقدر به یتیمان توجّه داشت، و با آنها مهربانی می کرد که دیگران می گفتند:

لودِدْتُ اِنّی کُنْتُ یتیماً

(ای کاش منهم یک یتیم بودم) [۱] .

پس باید شادی‌ها و تفریحات را چونان آزادی قانونمند کرد، و در مرزهای احکام الهی قرار داد.

امام علی علیه السلام در حکمت ۲۵۷ سفارش می کند که:

سعی کنید تا دل‌ها را شادمان سازید، شادی‌ها را به خانه‌ها ببرید که فرمود:

یَا کُمَیْلُ، مُرْ أَهْلَکَ أنْ یَرُوحُوا فِی کَسْبِ الْمَکَارِمِ، وَیُدْلِجُوا فِی حَاجَةِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ. فَوَالَّذِی وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ، مَا مِنْ أَحَدٍ أوْدَعَ قَلْباً سُرُوراً إلَّا وَخَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذلِکَ السُّرُورِ لُطْفاً.

فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَی إِلَیْهَا کَالْمَاءِ فِی انْحِدَارِهِ حَتَّی یَطْرُدَهَا عَنْهُ کَمَا تُطْرَدُ غَرِیبَةُ الْإِبِلِ.

«ای کمیـل! خـانواده‌ات را فرمـان ده که روزهـا در به دست آوردن بزرگواری، و شب‌هـا در رفع نیـاز خفتگان بکوشـند، سوگنـد به خـدایی که تمام صـداها را می‌شـنود، هر کس دلی را شاد کنـد، خداونـد از آن شادی لطفی برای او قرار دهد که به هنگام مصیبت چون آب زلالی بر او باریدن گرفته و تلخی مصیبت را بزداید چنانکه شتر غریبه را از چراگاه دور سازند.» [۲] .

آنگاه به اعتدال و میانه روی در شادی‌ها اشاره کرده نسبت به خنده‌های

انسان پرهیزکار در خطبه ۲۶:۱۹۳ می‌فرماید:

وَانْ ضَحِکَ لَمْ یَعْلُ صَوْتُهُ

«اگر می‌خندد، صدای او به خنده بلند نمی‌شود»

یعنی خنده هایی با صداهای بلند ناپسند است که قهقهه، به عربده تبدیل شود.

حضـرت امیرالمـؤمنین علیه السـلام خنـده و شـادی را در حیوانـات نیز مطرح می‌فرمایـد که، از نظر روانشناسـی حیـوانی، مهمّ و یک ضرورت می‌باشد.

در شرح حالِ طاووس در خطبه ۱۵:۱۶۵ شادی و سرور و خنده طاووس را مطرح می‌فرماید که:

یَمْشِی مَشْیَ الْمَرِحِ الْمُخْتَالِ، وَیَتَصَفَّحُ ذَنَبَهُ وَجَنَاحَیْهِ، فَیُقَهْقِهُ ضَاحِکاً لِجَمَالِ سِرْبَالِهِ، وَأَصَابِیغِ وِشَاحِهِ؛ فَإِذَا رَمَی بِبَصَرِهِ إِلَی قَوَائِمِهِ زَقَا مُعْوِلاً بِصَوْتٍ یَکَادُ یُبِینُ عَنِ اسْتِغَاثَتِهِ، وَیَشْهَدُ بِصَادِقِ تَوَجُّعِهِ، لِأَنَّ قَوَائِمَهُ حُمْشٌ کَقَوَائِمِ الدِّیَکَةِ الْخِلَاسِیَّةِ. وَقَدْ نَجَمَتْ مِنْ ظُنْبُوبِ سَاقِهِ صِیصِیَةٌ خَفِیَّةٌ.

«طاووس، چون به خود بالنـده مغرور راه می‌رود، دم و بال‌های زیبایش را برانـداز می‌کنـد، پس با توجّه به زیبایی جامه و رنگ‌های گوناگون پروبالش قهقهه سر می‌دهد، امّا چون نگاهش به پاهای او می‌افتد، بانگی برآورد که گویا گریان است، فریاد می‌زند گویا

که دادخواه است، و گواه صادق دردی است که در درون دارد، زیرا پاهای طاووس چونان ساق خروس دورگه (هندی و پارسی) باریک و زشت و در یک سو ساق پایش ناخنی مخفی روییده است.» [۳] .

بنابراین اصلِ «تفریحات سالم» و «شادمانی» برای روح آدمی یک ضرورت است.

مهمّ آن است که در فرهنگ کاربُردی امّت اسلامی درست تفسیر شود،

و جایگاه ارزشی خود را بازیابد.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۱ ص ۴۹.

[۲] حکمت ۲۵۷ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- غرر الحکم ص ۳۱۴ : ج ۳ ص ۳۱۱: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)

۲- کتاب مستطرف ج ۱ ص ۱۱۴: ابشیهی (متوفای ۵۸۰ ه)

۳- ربیع الابرار ج۳ ص۱۹۴ ح ۱۴۰ ب۴۳: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه)

۴- منهاج البراعهٔ ج ۳ ص ۳۴۷: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه).

[۳] خطبه ۱۵:۱۶۵ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- ربیع الابرار ج ۱: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه)

۲- کتاب النهایهٔ ج ۱ ص ۲۷ و ج ۳ ص ۳۰۴: ابن أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه)

۳- کتاب‌النهایهٔ ج۲ ص ۱۴۰ و ج ۴ ص ۱۹۱: ابن أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه)

۴- منهاج البراعهٔ ج ۲ ص ۱۳۳: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۵- شرح نهج‌البلاغه ج ۹ ص ۲۶۶: ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۶ ه)

۶- مجمع الامثال ج ۲ ص ۱۲: میدانی (متوفای ۵۱۸ ه).

ضرورت رعایت مسائل اطلاعاتی (در لشگرهای پیش رونده)

امام علی علیه السلام در تمام نبردهائی که فرماندهی سپاه را به عهده داشت یا لشگرهائی که به عنوان پیش رونده به سوی مرزهای کشور اسلامی می‌فرستاد، در همه جا تمام مسائل اطّلاعاتی امنیتی را دقیقاً رعایت می‌کرد که به همین علّت همواره پیروز و شکست ناپذیر بود.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در دستورالعملی به فرمانده لشگر پیش رونده‌اش «زیاد بن نضر حارثی» نوشت:

فَإِذَا نَزَلْتُمْ بِعَدُوٍّ أَوْ نَزَلَ بِكُمْ، فَلْيَكُنْ مُعَسْكَرُكُمْ فِي قُبُلِ الْأَشْرَافِ، أَوْ سِفَاحِ الْجِبَالِ، أَوْ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ، كَيما يكُونَ لَكُمْ رِدْءاً، وَدُونَكُمْ مَرَدّاً. وَلْتَكُنْ مُقَاتَلَتُكُمْ مِنْ وَجْهٍ وَاحِدٍ أَوْ اثْنَين

وَ اجْعَلُوا لَكُمْ رُقَبَاءَ فِي صَياصِي الْجِبَالِ، وَمَنَاكِبِ الْهِضَابِ، لِئَلَّا يأْتِيكُمُ الْعَدُوُّ مِنْ مَكَانِ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ مُقَدِّمَةَ الْقَوْمِ عُيونُهُمْ، وَعُيونَ الْمُقَدِّمَةِ طَلَائِعُهُمْ. وَ إِياكُمْ وَالتَّفَرُّقَ: فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَانْزِلُوا جَمِيعاً، وَإِذَا ارْتَحَلْتُمْ فَارْتَحِلُوا جَمِيعاً وَ إِذَا غَشِيكُمُ اللَّيلُ فَاجْعَلُوا الرِّمَاحَ كِفَّةً

وَلَا تَذُوقُوا النَّوْمَ إِلَّا غِرَاراً أَوْ مَضْمَضَةً. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۱ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

ضرورت نظارت بر کارگزاران دولت

طبیعی است که کـارگزاران مختلف دولتی را بـا انواع شـغلهای سیاسـی، اجتمـاعی در یک کشوری پهناور نمی‌شود بـدون اطّلاعات قوی و بیدار اداره کرد.

اگر نظارت صحیح بر امور کارگزاران نباشد، انواع کم کاری، رشوه خواری، سوء استفاده های مالی دامنگیر جامعه خواهد بود.

حضـرت امیرالمؤمنین علی علیه السـلام بـا توجّه به ضـرورت نظـارت نیروهای اطّلاعاتی بر امور کارگزاران در نامه‌ای به مالک اشتر می‌نویسد:

ثُمَّ انْظُرْ فِی أُمُورِ عُمَّالِکَ فَاسْتَعْمِلْهُمُ اخْتِبَاراً، وَلَا تُوَلِّهِمْ مُحَابَاةً وَأَثَرَةً، فَإِنَّهُمَا جِمَاعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَالْخِیانَهِ.

وَ تَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَهِ وَالْحَیاءِ، مِنْ أَهْلِ الْبُیوتَاتِ الصَّالِحَهِ، وَالْقَدَمِ فِی الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَهِ، فَإِنَّهُمْ أَکْرَمُ أَخْلَاقاً، وَأَصَحُّ أَعْرَاضاً، وَأَقَلُّ فِی الْمَطَامِعِ إِشْرَاقاً، وَأَبْلَغُ فِی عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظَراً.

ثُمَّ أَسْبِغْ عَلَیهِمُ الْأَرْزَاقَ، فَإِنَّ ذلِکَ قُوَّهٌ لَهُمْ عَلَی اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ، وَغِنًی لَهُمْ عَنْ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَیدِیهِمْ، وَحُجَّهٌ عَلَیهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَکَ أَوْ ثَلَمُوا أَمَانَتَکَ

ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ، وَابْعَثِ الْعُیونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَیهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهُدَکَ فِی السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدْوَهٌ لَهُمْ عَلَی اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَهِ، وَالرِّفْقِ بِالرَّعِیهِ.

وَتَحَفَّظْ مِنَ الْأَعْوَانِ؛ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ یدَهُ إِلَی خِیانَهٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَیهِ عِنْدَکَ أَخْبَارُ عُیونِکَ، اکْتَفَیتَ بِذلِکَ شَاهِداً، فَبَسَطْتَ عَلَیهِ الْعُقُوبَهَ فِی بَدَنِهِ، وَأَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّهِ، وَوَسَمْتَهُ بِالْخِیانَهِ، وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهَمَهِ. [۱] .

«سـپس در امور کارمنـدانت بیانـدیش، و پس از آزمایش به کارشان بگمار، و بامیل شخصـی، و بدون مشورت با دیگران آنان را به کارهای مختلف وادار نکن، زیرا نوعی ستمگری و خیانت است.

کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و حیا، از خانـدانهای پاکیزه و با تقوی، که در مسـلمانی سابقه درخشانی دارنـد انتخاب کن.

زیرا اخلاق آنان گرامی‌تر، و آبرویشان محفوظ تر، و طمع ورزیشان کمتر، و آینده نگری‌اشان بیشتر است.

سپس روزی فراوان بر آنـان ارزانی‌دار، که بـا گرفتن حقوق کـافی در اصـلاح خود بیشتر می‌کوشـند، و بـا بی‌نیـازی، دست به اموال بیت‌المال نمی‌زنند، واتمام حجّتی است بر آنان اگر فرمانت را نپذیرند یا در امانت تو خیانت کنند سـپس رفتار کارگزاران را بررسی کن

و نیروهای اطّلاعاتی راسـتگو، و وفا پیشه برآنان بگمار، که مراقبت و بازرسـی پنهانی تو از کار آنان، سبب امانت‌داری، و مهربانی با رعیت خواهد بود.

و از همکاران نزدیکت سخت مراقبت کن،

و اگر یکی از آنان دست به خیانت زد، و گزارش نیروهای اطّلاعاتی تو، هم آن خیانت را تأییـد کرد، به همین مقدار گواهی قناعت کرده او را با تازیانه کیفر کن، و آنچه از اموال که در اختیار دارد از او باز پس گیر، سپس او را خواردار، و خیانتکار بشمار، و طوق بدنامی به گردنش بیافکن».

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۵۳ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

ضرورت پاسخ دادن به ادعاهای دشمن

طبیعی است که دشمن برای فریب دادن افکار عمومی، در آستانه جنگ، یا در تداوم نبرد، و پس از جنگ، به انواع تهمت‌ها، و شایعات دامن می‌زند، که باید دقیقاً ادّعای دشمن را پاسخ داد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه‌های گوناگونی، سران جمل را هدایت و به ادّعاهای آنان پاسخ فرمود. [۱] .

و معاویه و دیگر سردمداران جنگ صفّین را نیز هدایت کرد و به انواع ادّعاها، و تهمت ها و شایعات آنها پاسخ مناسب داد، مانند: نامه ۷۵ _ ۷۳ _ ۶۵ _ ۶۴ _ ۵۵ _ ۴۹ _ ۴۸ _ ۳۹ _ ۳۷ _ ۳۲ _ ۲۸ _ ۱۷ _ ۱۰ _ ۹ _ ۷ _ ۶.

و در چند نامه ارزشمند، منحرفان خوارج «نهروان» را نیز هدایت و به شایعات و ادّعاهای آنان جواب‌های دندان شکن دادند، مانند: نامه ۷۷.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۵۴ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

ضرورت دافعه و بازدارندگی

پیکره جامعه انسان‌ها چونان جسم آدمی است اگر اصل دافعه نباشد و حالت بازدارندگی وجود نداشه باشد هر نوع آفت و بلایی دامنگیر آن می‌شود.

بسیاری ناآگاهانه به زشتی‌ها روی می‌آورند.

و برخی آگاهانه به رواج فساد می‌پردازند.

اگر همه مردم نظارت کنند می‌توانند بدان و فاسدان را بر سرجای خویش بنشانند و از هرگونه زشتی و انحرافی جلوگیری به عمل آورند،

که در فلسفه و چرائی «نظارت مردمی» امام علی علیه السلام فرمود:

وَالنَّهْی عَنِ الْمُنْکَرِ رَدْعَاً لِلسُّفَهاء

«نهی از منکر از آن جهت ضروری است که بی خردان را از بدی‌ها باز دارند.»

و آنگاه در یک رهنمود ارزشمند دیگری مردم را به «نظارت عمومی» و مراحل اجرائی امر به معروف و نهی از منکر سوق داده، می‌فرماید:

أَیهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَی عُدْوَاناً یعْمَلُ بِهِ وَمُنْکَراً یدْعَی إِلَیهِ، فَأَنْکَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَبَرِئَ؛ وَمَنْ أَنْکَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ، وَهُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ؛

وَمَنْ أَنْکَرَهُ بِالسَّیفِ لِتَکُونَ کَلِمَةُ اللَّهِ هِی الْعُلْیا وَکَلِمَةُ الظَّالِمِینَ هِی السُّفْلَی، فَذلِکَ الَّذِی أَصَابَ سَبِیلَ الْهُدَی، وَقَامَ عَلَی الطَّرِیقِ، وَنَوَّرَ فِی قَلْبِهِ الْیقِینُ.

«ای مؤمنان! هرکس تجاوزی را بنگرد، و شاهد دعوت به منکری باشد، و در دل آن را انکار کند خود را از آلودگی سالم داشته است،

و هر کس با زبان آن را انکار کند پاداش داده خواهد شد، و از اوّلی برتر است،

و آن کس که با شمشیر به انکار برخیزد تا کلام خدا بلند و گفتار ستمگران پَست گردد، او راه رستگاری را یافت و نور یقین در دلش تابید.» [۱] .

—————————————

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۷۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی‌از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- تاریخ طبری ج۵ ص۱۶۳: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه)

۲- منهاج البراعهٔ ج ۳ ص ۴۱۱: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۳- مشکاهٔ الانوار ص ۱۰۰ و۴۸ فصل۱۳: طبرسی (متوفای ۵۴۸ ه)

۴- بحار الانوار ج ۹۷ ص۸۹ ح۶۹ وص ۹۱ ح۷۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۵- غرر الحکم ج ۳ ص ۱۸۳: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)

۶- روضهٔ الواعظین ص۳۶۴: ابن فتّال نیشابوری (متوفای ۵۰۸ه).

ضرورت زندگی اجتماعی

همه محقّقان و پژوهشگران جهان اعتراف دارند که زندگی باید به گونه‌ای اجتماعی همراه با روح تعاون و همکاری اداره شود.

و در تعریف انسان نیز گفته‌اند:

«انسان موجودی اجتماعی است.»

جامعه شناسان با بررسی آثار تمدن انسان‌های گذشته این حقیقت را به اثبات رسانده‌اند که «زندگی اجتماعی» یک ضرورت غیر قابل انکار است و علم روانشناسی نیز معتقد است:

«انسان فطرتاً اجتماعی و دارای روح جمع گرایی است»

از دیدگاه قرآن و نهج‌البلاغه نیز اجتماعی بودن انسان و ضرورت زندگی اجتماعی به اثبات رسیده و همگان را به تعاون و همکاری فرا می‌خوانند؛

زیرا به تنهایی نمی‌توان راه رشد و تکامل را پیمود و به همه نیازمندیها پاسخ مثبت داد.

که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به این واقعیت سیاسی، اجتماعی فرمود:

وَالْزَمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ یدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَهِٔ.

وَإِیاکُمْ وَالْفُرْقَهَٔ! فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّیطَانِ، کَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ.

(همواره با جمعیت و اجتماع باشید که دست خدا همراه آن است، از جدایی و پراکندگی بپرهیزید که انسان تنها اسیر شیطان است، همانگونه که گوسفند دور از گله، طعمه گرگ) [۱] .

کدام جامعه؟ و کدام زندگی اجتماعی؟

پس از طرح ضرورت زندگی اجتماعی، اوّلین سؤالی که توجّه و اندیشه هر پژوهنده‌ای را به خود جلب می‌کند این است که:

در کدام جامعه باید زیست؟

و کدامین زندگی اجتماعی را باید انتخاب نمود؟

طبیعی است که جوامع فاسد و آلوده مورد توجّه طرفداران رشد و کمال انسان‌ها نیست،

باید به جوامع سالم و متکامل مترقّی روی آورد؟ یا جوامع آلوده را اصلاح کرد؟

همان‌گونه که پیکر بیمار و فرسوده انسان در به دست آوردن سلامت کامل، دچار تزلزل است، پیکر جوامع آلوده نیز نمی‌تواند راه ترقّی را بپیماید و انسان‌ها را به تکامل برساند.

از دیدگاه نهج‌البلاغه، هم ضرورت زندگی اجتماعی و هم روی آوردن به جوامع سالم و متکامل ارزشمند است و اصلاح جوامع فاسد نیز از اهداف ارزنده پیامبران الهی بشمار می‌رود، که فرمود:

الصِقْ بِذَوِی الْمُروُءَاتِ وَالْاَحْسَابِ وَ أَهْلِ الْبُیُوتَاتِ الصَّالِحَهِ وَ السَّوابِقِ الْحَسَنَهِ ثُمَّ أهْلِ النَّجْدَهِ وَالشَّجَاعَهِ وَالسَّخَاءِ وَالسَّماحُ فَإِنَّهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْکَرَمِ وَ شُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ

(روابط خود را با افراد خوب و سرشناس و اصیل، برخاسته از خاندان‌های صالح و خوش سابقه و مردم شجاع و سخاوتند و افراد بزرگوار برقرار ساز، چرا که آنها کانون بخشش و کَرَم و مرکز اصیل نیکوکاری می‌باشند.) [۲] .

آنگاه از جامعه آلوده و افراد فاسد و منحرف شکوه‌ها داشته و نشانه‌های آن را به اصحاب و یارانش می‌شناساند.

وَاعْلَمُوا رَحِمَکُمُ اللَّهُ أَنَّکُمْ فِی زَمَانٍ الْقَائِلُ فِیهِ بِالْحَقِّ قَلِیلٌ، وَاللِّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ کَلِیلٌ، وَاللَّازِمُ لِلْحَقِّ ذَلِیلٌ.

أَهْلُهُ مُعْتَکِفُونَ عَلَی الْعِصْیانِ، مُصْطَلِحُونَ عَلَی الْإِدْهَانِ

(خدا شما را رحمت کند بدانید در زمان و جامعه‌ای قرار کرفته‌اید که گوینده حق اندک است و زبان از گفتار راست عاجز و گنگ و حق جویان خوار و ذلیلند.

مردم همدم معصیت و گناه و همگام با سستی و تنبلی‌ها می‌باشند.) [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۷/۱۲۷ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تاریخ طبری ج۳ ص۱۲۱ سنه۳۷: طبری شافعی متوفای ۳۱۰ ه)

۲- النهایهٔ «ماده بجر» و «ماده ید»: ابن أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه)

۳- کتاب الحیوان ج ۲ ص ۹۰: جاحظ (متوفای ۲۵۵ ه)

۴- کتاب محاسن ص ۴۱: بیهقی شافعی (متوفای ۵۶۹ ه)

۵- کتاب أمالی: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۶- کشف الغمهٔ ج ۱ ص ۴۲: اربلی (متوفای ۶۸۷ ه)

۷- غررالحکم ص ۳۲۹: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه).

[۲] نامه ۵۲/۵۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه)

۳- نهایهٔ الارب ج ۶ ص ۱۹: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ ه)

۴- فهرست نجاشی ص ۷: نجاشی (متوفای ۴۵۰ ه)

۵- فهرست ص۳۷: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه)

۶- تاریخ‌دمشق ج۳ ص۲۸۹ ح۱۳۱۱و۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ ه)

۷- من لایحضره الفقیه ج۴ ص۴۰۹: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه).

[۳] خطبه ۲/۲۳۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- روضه کافی ص ۳۹۶: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۲- غرر الحکم ص ۸۲/ ج ۳ ص ۶۹: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)

۳- ربیع الابرارج۱ ص۸۰ ح۲۲۷: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه)

۴- محاضرات ج ۱ ص ۸۹: راغب اصفهانی (متوفای ۵۱۳ ه)

۵- غرر و عرر ص ۱۰۸: وطواط (متوفای ۵۵۳ ه)

۶- منهاج البراعهٔ ج ۲ ص ۴۰۷: راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۷- تنبیه الخواطر ص۷۸: شیخ ورام (متوفای ۶۰۵ ه)

۸- بحار الانوار ج ۷۰ ص۱۲۳: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه).

ضرورت سلامت فرزندان

سروی در مناقب آورده:

چهل زن نزد خلیفه دوّم رفته از او از شهوت آدمی پرسش نمودند.

خلیفه دوم گفت:

مرد دارای یک جزء و زن نُه جزء است.

پرسیدند:

پس چگونه است که مردان از انواع زنان دائم و متعه و کنیز استفاده می‌کنند ولی برای زنان جز یک مرد جایز نیست؟!

خلیفه دوم پاسخ این سئوال را ندانست، از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد.

امیرالمؤمنین به آنان دستور داد:

هر کدام ظرفی پر از آب بیاورند.

و آنگاه فرمود: همه آبها را در ظرف بزرگی بریزند.

و سپس به هر یک فرمود:

حالا هر کدامتان آبی را که ریخته‌اید بردارد.

گفتند: قابل جداسازی نیست.

امام علی علیه السلام نتیجه گرفت که اگر آن قانون نبود، فرق بین اولاد و نسب ممکن نبود و میراث و نسب باطل می‌گشت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، ج۱، ص۴۹۲.

ضرورت آمادگی رزمی

برخی از بزدلان با توسل به فلسفه بافیهای پوچ و نظریات بی‌پایه و سترون از برداشتن سلاح خودداری می‌کنند و از میدان کارزار می‌گریزند.

بعضی از آنها وقتی فعالیت دشمن را می‌بینند، رخوت خود را این چنین توجیه می‌کنند که: «باطل با از زبان افتادن نابود می‌شود،

بنابراین درباره‌ی او سکوت کنید و نامی از او نبرید. خود محو و نابود خواهد شد!»

و گروهی از آنـان پیروزیهـای دشـمن را که می‌بیننـد، فرار خود را این چنین توجیه می کننـد که: «حق چیره می گردد و باطـل از بین می‌رود» و «زمان، خود، کار دشمن را خواهد ساخت».

و برخی دیگر انتظار دارنـد که خداونـد به جای آنها با دشـمن روبرو شود، مثل آن بی‌خبرانی که به پیامبرشان گفتنـد: «تو با خـدای خود به جنگ آنها برو، ما همین جا نشسته‌ایم! سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۴»

مردم کمابیش چنین گرایشهائی دارند.

اما موضوع از نظر امام (ع) چیز دیگری است.

هنگامی که طلحه و زبیر علیه امام به گردآوری نیرو دست زدند، امام با شدت و جدیت بیشتری به تدارک نیرو پرداخت و فرمود:

و الله لا اکون کالضـبع تنام علی طول اللدم، حتی یصل الیها طالبها و یختلها راصدها، و لکنی اضرب بالمقبل الی الحق، المدبر عنه، و بالسامع المطیع، العاصـی المریب ابدا حتی یاتی علی یومی، فوالله مازلت مدفوعا عن حقی، مسـتاترا علی، منذ قبض الله نبیه- صلی الله علیه و آله- حتی یوم الناس هذا.

«به خـدا سوگند... من چون کفتار نیسـتم که شـکارچی برای اغفال او با نواخت یکسان، چوب بر زمین کوبد، تا او به خواب رود، و صیاد نیرنگباز به دامش اندازد.

بلکه من تا روزی که جان در بـدن دارم، به همـدستی یاوران حق، بر حق ستیزان می‌تازم و به یاری پیروان حق، سـرکشان بـدآئین را درهم می کوبم... و به خـدا سوگنـد از آن زمان که خداوند پیامبرش را به نزد خویش برد تا امروز پیوسـته حق مرا پایمال کرده‌اند و دیگران را بر من برتری داده‌اند.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۶.

ضعف بینایی

حضـرت امیرالمـؤمنین علیه السـلام نسـبت به مردی که ضـربه‌ای بر چشـمش خورده و بینـاییش کم شـده، ولی به ساختمـان چشم او آسیبی نرسیده بود، چنین آزمایش کرد:

پارچه‌ای بر چشم سالمش بست و آنگاه مردی به دسـتور آن حضـرت تخم مرغی در برابر چشم معیوبش گرفته و اندک اندک از او دور شـد تـا جایی که مضـروب ادّعا کرد که آن را نمی‌بینـد، سپس آن نقطه را نشانه کرد و چشم سالمش را نیز بـدانگونه آزمایش نموده و آنگاه تفاوت دو مسافت را مشخص کرده، به همان نسبت به او ارش جنایت داد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج۷، ص۳۲۳، حدیث ۶.

ضعف بینایی هر دو چشم

مردی که ضـربه‌ای به سـرش کوبیدنـد خدمت امیرالمؤمنین علیه السـلام آمده و ادّعا کرد که در اثر آن ضـربه بیناییش ضـعیف شده است.

آن حضرت وی را در محلّی نشانید و با نشان دادن تخم مرغی، دیدِ چشمش را از چهار جانب آزمایش کرد و چون بینایی از چهار طرف مساوی بود به وی فرمود:

ادّعایت راست و پذیرفته است.

و آنگاه مردی را در همان سنّ و سال پیش خواند و در کنار او نشانید و ابتداء دید چشمش را از چهار جانب آزمایش کرد و سپس تفاوت دو مسافت را تعیین نموده، به همان نسبت به مضروب دیه داد. (مثلًا اگر نصف بیناییش کم شده بود نصف دیه چشم و اگر ثلث ثلث و...) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] عجایب القضایا، قمی، ص۹۳، حدیث ۱۴۸.

مورد این خبر آزمایش هر دو چشم و مورد خبر او یک چشم بوده که با مقایسه با چشم دیگر آزمایش و تعیین ارش جنایت شده است.

ضرورت ارتش برای دفاع

امام علی علیه السلام با توجّه به نقش ارتش در دفاع همه جانبه از استقلال و منافع ملّی و حفظ دین و احکام الهی خطاب به مالک اشتر می‌نویسد:

فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيةِ، وَزَينُ الْوُلَاةِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ، وَلَيسَ تَقُومُ الرَّعِيةُ إِلَّا بِهِمْ.

ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِی يقْوَوْنَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَيعْتَمِدُونَ عَلَيهِ فِيما يصْلِحُهُمْ، وَيكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ.

ثُمَّ لَا قِوَامَ لِهذَينِ الصِّنْفَينِ إِلَّا بِالصِّنْفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْعُمَّالِ وَالْكُتَّابِ، لِمَا يحْكِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَيؤْتَمَنُونَ عَلَيهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوامِّهَا.

وَلَا قِوَامَ لَهُمْ جَمِيعاً إِلَّا بِالتُّجَّارِ وَذَوِی الصِّنَاعَاتِ، فِيما يجْتَمِعُونَ عَلَيهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ، وَيقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ، وَيكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرَفُّقِ بِأَيدِيهِمْ مَا لَا يبْلُغُهُ رِفْقُ غَيرِهِمْ.

(پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیت، و زینت و وقار زمامداران، شکوه دین، و راه‌های تحقّق امنیت کشورند، امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد، و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیت انجام نمی‌شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند، و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کنند، و نیازمندی‌های خود را برطرف سازند.

سپس سپاهیان و مردم، جز با گروه سوّم نمی‌توانند پایدار باشند، و آن قضات، و کارگزاران دولت، و نویسندگان حکومتند، که قراردادها و معاملات را استوار می‌کنند، و آنچه به سود مسلمانان است فراهم می‌آورند، و در کارهای عمومی و خصوصی مورد اعتمادند.

و گروه‌های یاد شده بدون بازرگانان، و صاحبان صنایع نمی‌توانند دوام بیاورند، زیرا آنان وسائل زندگی را فراهم می‌آورند، و در بازارها عرضه می‌کنند، و بسیاری از وسایل زندگی را با دست می‌سازند که از توان دیگران خارج است.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۵۳:۴۴ نهج‌البلاغه المعجم المفهرس.

ضرورت جهاد برای دفاع

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یک سخنرانی نسبت به ضرورت جهاد در دفاع از ارزش‌ها می‌فرماید:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِیائِهِ.
وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوی، وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِینَةُ، وَجُنَّتُهُ الْوَثِیقَةُ. فَمَنْ تَرَکهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ، وَشَمِلَهُ الْبَلَاءُ، وَدُیثَ بِالصِّغَارِ وَالْقَمَاءَةِ، وَضُرِبَ عَلَی قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ، وَأُدِیلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْیِیعِ الْجِهَادِ، وَسِیمَ الْخَسْفَ، وَمُنِعَ النَّصَفَ.
(پس از ستایش پروردگار، جهاد در راه خدا، دَری از درهای بهشت است، که خدا آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده است.
جهاد، لباس تقوا، و زره محکم، و سپر مطمئن خداوند است، کسی که جهاد را ناخوشایند دانسته و ترک کند، خدا لباس ذّلت و خواری بر او می‌پوشاند، و دچار بلا و مصیبت می‌شود، و کوچک و ذلیل می گردد، دل او در پرده گمراهی مانده، و حق از او روی می گرداند، به جهت ترک جهاد، به خواری محکوم و از عدالت محروم است.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۷ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

ضرورت مانورهای نظامی

برای حفظ آمادگی رزمی باید بگونه‌ای حساب شده، دست به مانورهای نظامی زد؛
در مانورهای نظامی
و جنگ با دشمن فرضی
و پیاده روی‌های طاقت فرسای نظامی
هم نیروهای نظامی با انواع تمرینات برای دفاع و نبرد آماده می‌شوند،
و هم روش کاربُرد اسلحه‌ها را فرا می گیرند.
در مانورهای حساب شده نظامی میزان قوّت و ضعف افراد، درجات ایمان و شهامت و جسارت مبارزان، و نوع آمادگی و لیاقت افراد، مشخّص می گردد؛
و سستی و فراموشی از میان می‌رود؛
با برّرسی مباحث آموزش نظامی در نهج‌البلاغه با شگفتی فراوان می‌نگریم که:
هم آموزش نظامی مورد توجّه است؛
و هم مانورهای حساب شده تحقّق می‌پذیرد.
و جالب آنکه تمام دستورالعمل‌های نظامی، و احتیاطهای رزمی، در مانورها، دقیقاً رعایت می گردد و فرامین وحی گونه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حرکت سپاه، و تثبیت مواضع، و حفظ نیروهای خودی، و ارزیابی دقیق دشمن بی‌مانند است.
امروزه در دانشکده‌های نظامی با تیزبینی‌های بایسته و تجربیات گوناگون، به اُفق بیکرانه نهج‌البلاغه دارند نزدیک می‌شوند.
امام علی علیه السلام ضمن فرمان حرکت سپاه خود به فرماندهی معقل بن قیس، که باید تا مرزهای شام پیش روی کنند، دستور می‌دهد:

اتَّقِ اللَّهَ الَّذِی لَا بُدَّ لَکَ مِنْ لِقَائِهِ، وَلاَ مُنْتَهَی لَکَ دُونَهُ.

وَلاَ تُقَاتِلَنَّ إِلَّا مَنْ قَاتَلَکَ. وَسِرِ الْبَرْدَینِ، وَغَوِّرْ بِالنَّاسِ، وَرَفِّهْ فِی السَّیرِ، وَلاَتَسِرْ أَوَّلَ اللَّیلِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ سَکَناً، وَقَدَّرَهُ مُقَاماً لَا ظَعْناً، فَأَرِحْ فِیهِ بَدَنَکَ، وَرَوِّحْ ظَهْرَکَ.

فَإِذَا وَقَفْتَ حِینَ ینْبَطِحُ السَّحَرُ، أَوْ حِینَ ینْفَجِرُ الْفَجْرُ، فَسِرْ عَلَی بَرَکَةِ اللَّهِ.

فَإِذَا لَقِیتَ الْعَدُوَّ فَقِفْ مِنْ أَصْحَابِکَ وَسَطاً، وَلَا تَدْنُ مِنَ الْقَوْمِ دُنُو مَنْ یرِیدُ أَنْ ینْشِبَ الْحَرْبَ، وَلَا تَبَاعَدْ عَنْهُمْ تَبَاعُدَ مَنْ یهَابُ الْبَأْسَ، حَتَّی یأْتِیکَ أَمْرِی، وَلَا یحْمِلَنَّکُمْ شَنَآنُهُم عَلَی قِتَالِهِمْ، قَبْلَ دُعَائِهِمْ وَالْإِعْذَارِ إِلَیهِمْ.

(از خدا بترس، همان خدائی که به ناچار باید ملاقاتش کنی، وسرانجامی جز حضور در پیشگاهش نداری؛

جز با کسی که با تو بجنگد پیکار مکن.

صبح و عصر حرکت کن و هنگام گرمی روز به لشکر استراحت ده؛

در پیمودن راه آرامش به خرج ده.

در ابتدای شب کوچ مکن که خداوند شب را وسیله آرامش قرار داده و آن را برای اقامت و توقف تعیین کرده، نه کوچ کردن و مسافرت.

بنابر این شب هنگام بدنت را آرام کن و مرکبها را نیز آسوده بگذار.

پس آنگاه که توقف نمودی به هنگام سحر یا وقتی که سپیده دمید، بایاری خدا حرکت کن.

هرگاه دشمن را ملاقات کردی در میان یارانت قرار گیر.

نه آن قدر به دشمن نزدیک شو که خیال شود آتش جنگ را تو می‌خواهی روشن‌کنی و نه آنقدر دور بایست که گمان برده شود از نبرد می‌ترسی.

(چنین باش) تا فرمان من به تو برسد (امّا به هوش باش) پیش از آنکه آنها را به صلح و مسالمت و راه خدا دعوت کنی و راه عذرشان را درپیشگاه خداوند ببندی؛ به خاطر عداوت خصوصی با آنها پیکار نکنی». [۱] .

در این دستور العمل، برای یک مانور نظامی حساب شده، تقوا و خدا ترسی، خداگرائی و شهادت طلبی، همراه با تاکتیک‌های رزمی مطرح است،

و شیوه صحیح برخورد با دشمن، و روش درست حرکت سپاه با احتیاطهای فوق العاده آموزش داده می‌شود، که؛

هم به سلامت و شادابی نیروهای رزمی توجّه می‌شود؛

و هم استراحت و تندرستی اسبان وارد شونده در پیکار فراموش نمی‌گردد.

نسبت به مانور نظامی توجّه به چند نکته ضروری است، مانند:

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۲ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

ضرورت دفاع از اسلام

در دوران خلافت خلفای سه گانه تحریفات فراوانی در اسلام به وجود آمد که افشا و ریشه کن کردن آنها یکی از وظائف حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در نامه‌ای به آن اشاره می‌فرماید:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّداً – صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ – نَذِیراً لِلْعَالَمِینَ، وَمُهَیمِناً عَلَی الْمُرْسَلِینَ. فَلَمَّا مَضَی عَلَیهِ السَّلَامُ

تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ.

فَوَ اللَّهِ مَا کَانَ یلْقَی فِی رُوعِی، وَلَا یخْطُرُ بِبَالِی، أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ صلی الله علیه وآله وسلم عَنْ أَهْلِ بَیتِهِ، وَلَا أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ عَنِّی مِنْ بَعْدِهِ! فَمَا رَاعَنِی إِلَّا انْثِیالُ النَّاسِ عَلَی فُلَانٍ یبَایعُونَهُ، فَأَمْسَکْتُ یدِی حَتَّی رَأَیتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ، یدْعُونَ إِلَی مَحْقِ دِینِ مُحَمَّدٍ – صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ – فَخَشِیتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَی فِیهِ ثَلْماً أَوْ هَدْماً، تَکُونُ الْمُصِیبَةُ بِهِ عَلَی أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وِلَایتِکُمُ الَّتِی إِنَّمَا هِی مَتَاعُ أَیامٍ قَلَائِلَ، یزُولُ مِنْهَا مَا کَانَ، کَمَا یزُولُ السَّرَابُ، أَوْ کَمَا یتَقَشَّعُ السَّحَابُ؛

فَنَهَضْتُ فِی تِلْکَ الْأَحْدَاثِ حَتَّی زَاحَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ، وَاطْمَأَنَّ الدِّینُ وَتَنَهْنَهَ.

«پس از یاد خدا و درود! خداوند سبحان محمّد صلی الله علیه وآله وسلم را فرستاد تا بیم دهنده جهانیان، و گواه پیامبران پیش از خود باشد،

آنگاه که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به سوی خدا رفت، مسلمانان پس از وی در کار حکومت بایکدیگر درگیر شدند،

سوگند به خدا نه در فکرم می‌گذشت، و در نه خاطرم می‌آمد که عرب خلافت را پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از اهل بیت او بگرداند،

یا مرا پس از وی از عهده‌دار شدن حکومت باز دارند، تنها چیزی که نگرانم کرد شتافتن مردم به سوی فلان شخص بود که با او بیعت کردند.

من دست باز کشیدم، تا آنجا که دیدم گروهی از اسلام بازگشته، می‌خواهند دین محمد صلی الله علیه وآله وسلم را نابود سازند، پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم،

رخنه‌ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم، که مصیبت آن بر من سخت تر از رها کردن حکومت بر شماست، که کالای چند روزه دنیاست، که به زودی ایام آن می‌گذرد چنان که سراب ناپدید شود،

یا چونان پاره‌های ابر که زود پراکنده می‌گردد، پس در میان آن آشوب و غوغا بپا خاستم تا آنکه باطل از میان رفت، و دین استقرار یافته، آرام شد.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۶۲ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

ضمانت مجری حد

حضرت امیر، علیه‌السلام، می‌فرمود: اگر بر کسی حدی از حدود خدا را جاری کنیم و در اثر آن بمیرد، دیه‌اش بر ما نیست. و اگر در حقوق مردم بزنیم و بمیرد دیه‌اش به ذمه ماست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضر، کتاب الحدود، باب النوادر، حدیث ۵.

ضمانت غلام و کودک عاریه

حضرت امیر، علیه‌السلام، می‌فرمود: اگر بر کسی حدی از حدود خدا را جاری کنیم و در اثر آن بمیرد، دیه‌اش بر ما نیست. و اگر

در حقوق مردم بزنیم و بمیرد دیه‌اش به ذمه ماست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضر، کتاب الحدود، باب النوادر، حدیث ۵.

ضعف بینایی

امیرالمومنین علیه‌السلام بینایی چشم مردی را که ضربه‌ای به چشمش خورده و بیناییش کم شده ولی به ساختمان چشم آسیبی نرسیده بود چنین آزمایش نمود: پارچه‌ای بر چشم سالمش بست، و آنگاه مردی به دستور آن حضرت تخم مرغی در برابر چشم معیوبش گرفته و اندک اندک از او دور شده تا جایی که مضروب ادعا کرد که آن را نمی‌بیند، پس آن نقطه را نشانه کرد و چشم سالمش را نیز بدانگونه آزمایش نموده و آنگاه تفاوت دو مسافت را مشخص کرده، به همان نسبت به او ارش جنایت داد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۳۲۳، حدیث ۶. این خبر به صورت ظاهر خالی از ابهام نیست و با ملاحظه خبر معاویه بن عمار از امام صادق (ع) کاملا روشن می‌شود که آن حضرت (ع) در مثل چنین قضیه‌ای فرمود: نخست یک چشمش را با پارچه‌ای می‌بندند، و تخم مرغی را از چشم دیگرش به قدری دور می‌کنند که زیادتر از آن نبیند، پس آن موضع را مشخص نموده و از سه طرف دیگر نیز دید همان چشم را نشانه کرده و سپس آنها را با هم مقایسه می‌کنند، اگر بین آنها تفاوتی نبود ادعایش راست است. و بینایی چشم دیگرش را نیز به همان کیفیت آزمایش می‌کنند و آنگاه تفاوت بینایی دو چشم را تعیین نموده، به همان مقدار به او ارش جنایت می‌دهند. (فروع کافی، ج ۷، ص ۳۲۳ حدیث ۸) (محمدتقی شوشتری).

ضعف بینایی هر دو چشم

مردی که ضربه‌ای به سرش کوبیده شده بود نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمده و ادعا کرد که در اثر آن ضربه بیناییش ضعیف شده است. آن حضرت وی را در محلی نشانید و با نشان دادن تخم مرغی دید چشمش را از چهار جانب آزمایش نمود و چون بینایی از چهار طرف مساوی بود به وی فرمود: ادعایت راست و پذیرفته است. و آنگاه مردی را در همان سن و سال پیش خواند و در کنار او نشانید و ابتداء دید چشمش را از چهار جانب آزمایش کرد و سپس تفاوت دو مسافت را تعیین نموده، به همان نسبت به مضروب دیه داد (مثلا اگر نصف بیناییش کم شده بود نصف دیه چشم و اگر ثلث ثلث...). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] عجائب القضایا، قمی، ص ۹۳، حدیث ۱۴۸. مورد این خبر آزمایش هر دو چشم، و مورد خبر اول یک چشم بوده که با مقایسه با چشم دیگر آزمایش و تعیین ارش جنایت شده است.

ضرر بر کشتزار

امیرالمومنین علیه‌السلام جنایات و آسیبهای حیوانات را که در روز بر کشتزار دیگران وارد می‌آوردند موجب ضمان نمی‌دانست، و می‌فرمود: صاحب زراعت در روز خودش باید از زراعتش پاسداری کند، ولی ضررهای شبانه آنها را موجب ضمان صاحبان آنها

می‌دانست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، ج ۱۰، ص ۳۱۰، حدیث ۱۱.

ضمانت اهل خانه

اگر با اجازه اهل خانه وارد خانه شـدی و سگ خانه تو را گاز گرفت، آنان ضامن هسـتند، ولی اگر بـدون اجازه وارد شـدی ضامن نیستند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷ ص ۳۵۳، حدیث ۱۴. تهذیب ج ۱۰، ص ۲۲۸، حدیث ۳۰.

ضمانت راکب، و قائد حیوان

امیرالمومنین علیه‌السـلام راکب حیوان را ضـامن زیانهـای دست و پـای حیوان می‌نمود. ولی قائـد را تنهـا ضـامن زیانهای پای حیوان می‌دانست نه دست او. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه، ج ۱۹،ص ۱۸۶، حدیث ۱۲.

ضرار بن صامت

ضِرار بن صامت از اصـحاب انصار رسول خدا صلی الله علیه و آله و از شیعیان و یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. [۱] و پس از قتل عثمان با علی علیه‌السلام بیعت کرد که تا پای جان از ولایت و امامت آن حضرت دفاع نماید. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۱.

[۲] الجمل، ص ۱۰۶.

ضرار بن ضمره ضبابی

ضِرار فرزند ضمره یا «حمزه» [۱] یکی از شیعیان راستین و از ارادتمندان مخلص امیرمؤمنان علیه‌السلام به شمار می‌آمد.
او در ملاقاتی با معاویه با کمال جرأت و شـهامت ارادت خود را نسبت به مولایش امیر مؤمنان علی علیه‌السلام اظهار کرد و قدرت و شوکت دستگاه معاویه مانع اظهار اعتقاد او نگردید. از جمله سخنان او در برابر معاویه این است:
ای معاویه، به خـدا سوگند علی بلند همت، سـخت ژرف اندیش و نیرومند بود، سـخن حق می‌گفت و به عدالت حکم می‌راند، علم از سراسـر وجودش می‌جوشـید و حکمت و دانش از همه وجودش تراوش می‌کرد. او از دنیا و زرق و برق آن بیم داشت و با شب و

تنهایی انس می‌ورزید، اشکش روان بود و تفکر و اندیشه‌اش بسیار و طولانی بود.

ای معاویه، علی علیه‌السلام لباس‌های کوتاه و غذای خشک و خشن را خوش می‌داشت و در میان ما چون یکی از ما بود، هرگاه از او می‌پرسیدیم جواب می‌داد، و چون فتوایی از او می‌خواستیم آگاهمان می‌کرد، به خدا قسم با همه نزدیکی ما به او و محشور بودن او با ما، باز از هیبت آن بزرگوار یارای سخن گفتن نداشتیم.

آری، علی علیه‌السلام دینداران را تعظیم می‌کرد و فقرا و مساکین را به خود نزدیک می‌نمود و هرگز قدرتمندان نمی‌توانستند از ناحیه او به خواسته‌های باطل‌شان برسند، و هیچ ضعیف و ناتوانی از عدل او نومید نمی‌شد.

ضرار در ادامه گفت: ای معاویه، گواهی می‌دهم بعد از نیمه شبی از شب‌ها که گیسوی شب فرو هشته و ستارگان در حال فرو شدن بودند، علی علیه‌السلام را در محراب عبادتش دیدم که محاسن شریفش را به دست گرفته و مانند مارگزیده‌ای به خود می‌پیچید و چون افراد مصیبت‌زده گریه می‌کرد و می‌گفت:

ای دنیا، از من دور شو، آیا خود را به من عرضه می‌داری یا به من دل بسته‌ای؟ هرگز، هرگز، برو دیگران را فریب ده که من تو را سه طلاقه کردم و در آن حق رجوع برای من نیست، گول تو را نمی‌خورم که عمرت کوتاه و ارزشت اندك است. آه از کمی توشه و دوری راه و طول سفر و مسیر خوفناك و دهشت‌انگیز.

ضرار می‌گوید: چون سخن من به این جا رسید، معاویه گریست و گفت: «رحم اللّه ابا حسن، کان واللّه کذلك؛ خدا ابوالحسن علی را رحمت کند، به خدا سوگند او چنین بود.»

سپس معاویه پرسید: ای ضرار، حزن و اندوهت برای علی چه گونه است؟

ضرار گفت: «حزن من ذُبح ولدُها فی حجرها؛ اندوه من مانند مادری است که یگانه فرزندش را در دامنش سر بریده باشند. [۲_] [۳].

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۴.

[۲] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۵.

[۳] داستان ملاقات ضرار با معاویه را سید رضی رحمه الله در نهج البلاغه با کمی تفاوت نقل کرده؛ چون از نظر محتوا و لفظ شباهت به نقل فوق دارد، از آوردن آن خودداری کردیم به نهج البلاغه، حکمت ۷۵ مراجعه فرمایید.

ط

طرح و مدل لباس خوب

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درسر راه خود برای دفاع از تهاجم شورشیان، به بصره می‌رفتند،

عدّه‌ای را مشاهده فرمود که لباس‌های بسیار بلندی دارند، بگونه‌ای که بر روی زمین کشیده می‌شود.

امام علی علیه السلام به آنها اعتراض کرد که چرا لباس‌های بلند را کوتاه نمی‌کنید؟ [۱].

هم زود آلوده می‌شود، و هم کِبر و غرور می‌آورد.

پی نوشت ها:

[۱] بهج‌الصّباغه ج۱۲ ص۱۰۹.

طرح شکوه ها

امام علی علیه السلام در نهج‌البلاغه قسمت حکمت‌ها رهنمود می‌دهد که مشکلات خود را در هرجا و پیش هر کس مطرح نکنید، گرچه می‌توانید نزد مؤمن درد دل کنید؛

امّا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درد دل‌ها را با خدای خود می گفت.

سر در چاه کرده، اسرار نهان را مطرح می‌فرمود، وهر مشکل و دردی را با خدای خود در میان می گذاشت.

خداگرائی در همه حال، در غم و شادی، و در مشکلات و سختی‌ها، و در همه حالات زندگی، از ویژگی‌های امام علی علیه السلام بود،

که در مشکلات مبارزه با سران بنی‌امیّه و تحمّل سختی‌ها می‌فرمود:

اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْتَعْدِیکَ عَلَی قُرَیْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ! فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِی، وَصَغَّرُوا عَظِیمَ مَنْزِلَتِی، وَأَجْمَعُوا عَلَی مُنَازَعَتِی أَمْراً هُوَ لِی. ثُمَّ قَالُوا: أَلَا إِنَّ فِی الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ، وَفِی الْحَقِّ أَنْ تَتْرُکَهُ.

معاتبهٔ علی الناکثین

فَخَرَجُوا یَجُرُّونَ حُرْمَهَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله کَمَا تُجَرُّ الْأَمَهُ عِنْدَ شِرَائِهَا، مُتَوَجِّهِینَ بِهَا إِلَی الْبَصْرَهِ، فَحَبَسَا نِسَاءَهُمَا فِی بُیُوتِهِمَا، وَأَبْرَزَا حَبِیسَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله لَهُمَا وَلِغَیْرِهِمَا.

فِی جَیْشٍ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا وَقَدْ أَعْطَانِی الطَّاعَهَ، وَسَمَحَ لِی بِالْبَیْعَهِ، طَائِعاً غَیْرَ مُکْرَهٍ، فَقَدِمُوا عَلَی عَامِلِی بِهَا وَخُزَّانِ بَیْتِ مَالِ الْمُسْلِمِینَ وَغَیْرِهِمْ مِنْ أَهْلِهَا، فَقَتَلُوا طَائِفَهً صَبْراً، وَطَائِفَهً غَدْراً.

فَوَاللَّهِ لَوْ لَمْ یُصِیبُوا مِنَ الْمُسْلِمِینَ إِلَّا رَجُلًا وَاحِداً مُعْتَمِدِینَ لِقَتْلِهِ، بِلَا جُرْمٍ جَرَّهُ، لَحَلَّ لِی قَتْلُ ذلِکَ الْجَیْشِ کُلِّهِ، إِذْ حَضَرُوهُ فَلَمْ یُنْکِرُوا، وَلَمْ یَدْفَعُوا عَنْهُ بِلِسَانٍ وَلَا بِیَدٍ.

دَعْ مَا أَنَّهُمْ قَدْ قَتَلُوا مِنَ الْمُسْلِمِینَ مِثْلَ الْعِدَّهِ الَّتِی دَخَلُوا بِهَا عَلَیْهِمْ!

«بار خدایا، از قریش و از تمامی آنها که یاریشان کردند به پیشگاه تو شکایت می کنم، زیرا قریش پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند، و مقام و منزلت بزرگ مرا کوچک شمردند، و در غصب حق من، با یکدیگر هم داستان شدند، سپس گفتند:

برخی از حق را باید گرفت و برخی را باید رها کرد.

(یعنی خلافت حقّی است که باید رها کنی)

شکوه از ناکثین

طلحه و زبیر و یارانشان بر من خروج کردند، و ناموس رسول خدا صلی الله علیه وآله را به همراه خود می کشیدند چونان کنیزی را که به بازار برده فروشان می کشانند، به بصره روی آوردند، در حالی که همسران خود را پشت پرده نگهداشتند. پرده‌نشین حَرَم پیامبر صلی الله علیه وآله را در برابر دیدگان خود و دیگران قرار دادند.

لشکری را گرد آوردند که همه آنها به اطاعت من گردن نهاده، و بدون اکراه، و با رضایت کامل با من بیعت کرده بودند،

پس از ورود به بصره، به فرماندار من و خزانه داران بیت المال مسلمین، و به مردم بصره حمله کردند، گروهی از آنان را شکنجه و گروه دیگر را با حیله کشتند.

به خدا سوگند! اگر جز به یک نفر دست نمی‌یافتند و او را عمداً بدون گناه می کشتند کشتار همه آنها برای من حلال بود، زیرا همگان حضور داشتند و انکار نکردند، و از مظلوم با دست و زبان دفاع ننمودند، چه رسد به اینکه ناکثین به تعداد لشکریان خود از

مردم بیدفاع بصره قتل عام کردند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۴ : ۱۷۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- الغارات ج ۱ ص ۳۰۸: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه)

۲- الغارات ج۲ ص ۵۷۰ و ۷۶۷: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه)

۳- کتاب‌رسائل (طبق‌نقل سیدبن طاووس): کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۴- کشف المحجهٔص۲۴۸ فصل ۱۵۵: سیدبن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه)

۵- الامامهٔ والسیاسهٔ ج۱ ص۱۵۶: ابن قتیبهٔ (متوفای ۲۷۶ ه)

۶- کتاب مسترشد ص۴۱۶ ص ۸۰: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه)

۷- کتاب جمل ص۱۲۳ و ۱۷۱: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه)

۸- عقدالفرید ج ۲ ص ۲۲۷: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه).

طلایه‌داران رهائی

کسانی که از بند شهوتها آزاد شده‌اند...

و آنان که در تحمل سختی‌ها ورزیده گشته‌اند...

و چون الفت مادر با فرزندانش به جهاد خو گرفته‌اند.

بـه خـاطر ترس از خداونـد، دیـدگانشان گریـان اسـت، شـکمشان- از روی زهـد- به پشت چسبیـده، و لبهایشـان از ذکر پروردگـار خشکیده است.

بر سیمایشان غبار خشوع نشسته، روحشان از جاه طلبی و فتنه‌انگیزی پاک است.

به دست چنین کسانی آزادی زمین و رهائی انسانها امکان‌پذیر است، و هم اینان می توانند آرمان رهائی امت را تحقق بخشند.

در جستجوی این گونه افراد و حسرت از دوری چنین کسانی است که امام علی (ع) می فرماید:

این القوم الذین دعوا الی الاسلام فقبلوه، و قراوا القران فاحکموه، و هیجوا الی الجهاد فولهوا و له اللقاح الی اولادها، و سلبوا السیوف اغمادها، و اخذوا باطراف الارض زحفا زحفا و صفا صفا؟ بعض هلک و بعض نجا،...

«کجایند قومی که به اسلام خوانده شدند و آن را پذیرفتند؟

و قرآن را خواندند و آن را به کار بستند؟

به جهاد برانگیخته شدنـد و به سان ماده شتری که بچه‌هایش را می‌نوازد، بدان دل بسـتند. شمشـیرها از نیام کشـیدند و گروه گروه و صف در صف کناره‌های زمین را گشودند.

برخی از آنان به خاک افتادند و برخی رستند.

(زمین به همت چنین گردانی از بند می‌رهد)

نه زنده ماندن یارانشان، بشارتی بود، و نه در مرگ آنان به سوگ می‌نشسـتند (چه، زندگی را در مرگ یافته بودند). دیدگانشان از گریه رنگ باخته، شکمهاشان از روزه‌داری به پشت چسبیده، لبها از فرط ذکر حق خشکیده، رخسارشان از شب زنده‌داری به زردی گرائیده و بر سیمایشان غبار فروتنی نشسته، آنان برادران من بودند که رفتند.

پس حق داریم که دیدارشان را آرزو کنیم و از دوریشان انگشت حسرت بگزیم.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۰.

طرح ویژگی‌های مدیران لایق

برای تشویق دیگر مـدیران سیاسـی به ادامه تلاش، و به حرکت در آوردن مـدیران بی‌تفاوت، بایـد ویژگی‌های مـدیران لایق را تبلیغ کرد، و در جامعه، بگونه شایسته‌ای مطرح نمود.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام نسبت به ویژگی‌های اخلاقی، سیاسی، مدیریتی و نظامی مالك اشتر اینگونه نوشت که:

وَقَدْ أَمَّرْتُ عَلَيكُمَا وَعَلَى مَنْ فِي حَيزِكُمَا مَالِكَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَشْتَرَ، فَاسْمَعَا لَهُ وَأَطِيعَا، وَاجْعَلَاهُ دِرْعاً وَمِجَنّاً، فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يخَافُ وَهْنُهُ وَلَا سَقْطَتُهُ وَلَا بُطْؤُهُ عَمَّا الْإِسْرَاعُ إِلَيهِ أَحْزَمُ، وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَى مَا الْبُطْءُ عَنْهُ أَمْثَلُ.

«من (مالـك اشتر پسـر حـارث) را بر شـما و سپاهیانی که تحت امر شـما هسـتند، فرمانـدهی دادم، گفته او را بشـنوید، و از فرمان او اطاعت کنیـد، او را چونان زره و سپر نگهبان خود برگزینید، زیرا که مالك، نه سُـستی به خرج داده و نه دچار لغزش می‌شود، نه در آنجایی که شتاب لازم است کُندی دارد، و نه آنجا که کندی پسندیده است شتاب می گیرد.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۳ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

طی الارض

فاضـل محقق جنـاب آقـای میرزا محمود مجتهـد شـیرازی از علمـای نزیل سامره رحمـهٔ اللّه علی(ع)ه نقل فرمود: مرحوم سـید محمد علی(ع) رشتی که غالب عمرش را در ریاضات شـرعی و مجاهـدات نفسانیه گذرانیـده بوده (در اوقاتیکه در مدرسه حاج قوام نجف طلبه و مشـغول تحصـیل علم بودم) در بین طلاب مشهور بود فرمود: که شخص پاره دوزی که در باب طوسی است طی الارض دارد و هر شب جمعه نماز مغرب را در مقام حضـرت مهدی (عجل اللّه تعالی فرج الشـریف) در وادی السلام می‌خواند و نماز عشاء را در حرم حضـرت سید الشهدا (ع) بجا می‌آورد. (در صورتیکه فاصله بین نجف و کربلا بیش از سیزده فرسنگ و تقریبا دو روز راه پیاده رویست) من خواسـتم این مطلب را تحقیق نمایم و به آن یقین کنم پس به آن مرد صالـح پاره دوز رفت و آمـد بر قرار و با هم رفیق شدیم چون رفاقتم با او محکم شد روز چهارشـنبه بیکی از طلاب که با من هم مباحثه و به او اعتماد داشـتم گفتم: امروز برای کربلا حرکت کن و شب جمعه در حرم باش ببین رفیق پاره دوز را می‌بینی یا نه.

وقـتی رفـت غروب پنجشـنبه بـا یـک تـاثری نزد رفیـق پـاره دوزم رفتـم و اظهـار نـارحتی کردم. گفـت ترا چه می‌شـود گفتم مطلب مهمی‌است که باید الان بفلان طلبه رفیقم برسانم و متاسـفانه کربلا رفته و به او دسترسـی ندارم. گفت مطلب را بگو خدا قادر اسـت که همین امشب به او نامه را برساند پس نامه‌ای را که نوشته بودم به او دادم ایشان نامه را گرفت و بسمت وادی السلام رفت و دیگر او را ندیـدم تا روز شـنبه که رفیقم آمد و آن نامه را بمن داد و گفت شب جمعه موقع نماز عشاء رفیق پاره دوز بحرم آمد و آن نامه را بمن داد. یقین کردم که پاره دوز طی الارض دارد در مقام بر آمدم که از او در خواست کنم که بشود من هم طی الارض کنم.

او را بخانه‌ام دعوت کردم، چون هوا گرم بود پشت بام رفتیم و گنبد مطهر حضرت علی(ع)نمایان بود. پس از صرف شام مختصری،

رو به ایشان کرده گفتم، غرض از دعوت این است که من یقین کردم شما طی الارض دارید و آن نامه‌ای که بشما دادم برای یقین خودم بوده الحال از شما خواهش می‌کنم مرا راهنمائی کنید که چه کنم تا من هم مثل شما طی الارض نصیبم شود.

تا این حرف را شنید، صیحه‌ای زد و مثل چوب خشک افتاد بطوری که وحشت کردم و گفتم از دنیا رفت. پس از آنکه بحال خود آمد، فرمود: ای سید هر چه هست بدست این آقاست (و اشاره به گنبد مطهر آقا علی(ع)کرد) هر چه می‌خواهی از او بخواه. این را گفت و رفت و دیگر در نجف اشرف دیده نشد. و هر چه تحقیق کردم دیگر کسی او را ندید. آری اگر تمام انسانها در خانه آقا علی(ع)را بزنند بی‌جواب نمی‌مانند.

دامنت را ز کف رها نکنم یا علی(ع)

عاشقم بر رخ نکوی تو یا علی(ع)

با ولایت چه غم که روز جزا

زنده‌ام زنده‌ام ز بوی تو یا علی(ع)

از گناه بگذرد حق به آبروی او

من گدایم فقیر کوی تو یا علی(ع)

چون به محشر ز خاك سر درآورم

میروم به جستجوی تو یا علی(ع)

علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)

علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

طلاق

آقا امام باقر(ع) همسری اختیار می‌کند و آن زن خیلی مورد علاقه ایشان واقع می‌شود.

اما در یک جریانی متوجه می‌شود که این زن سنّی (ناصبیه) است. یعنی با آقا علی(ع)دشمنی می‌ورزد و بغض آن حضرت را در دل می‌پروراند.

امام (ع) او را طلاق داد.

از امام پرسیدند تو که او را دوست داشتی چرا طلاقش دادی؟

فرمود: نخواستم قطعه آتشی از آتشهای جهنم در کنارم باشد.

علی(ع) ای فروغ هستی تو چه مظهری خدا را

که زند شکوه ذاتت ره عقل پابجا را

تو امام اولینی تو امید واپسینی

که تو آیت مبینی جلوات کبریا را

من اگر خداپرستم به ره تو پای بستم

به خدا که از تو جستم ره طاعت خدا را

به مقام دلنوازی چو ید کرم فرازی

به جهان فسانه سازی همه بخشش و عطا را

همه مظهر عجایب همه منبع غرایب

همه دافع مصائب دل زار مبتدلا را

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

طیب ولادت

در کنار خانه کعبه نشسته بودم. ناگاه پیرمردی گوژپشت در برابر چشمانم ظاهر گشت. موهای (سفید و بلند) ابروان او که بر دیدگانش آویخته بود، از عمر دراز او حکایت می کرد. عصایی بر کف، و کلاه قرمزی بر سر و جامه‌ای پشمین بر تن داشت.

پیرمرد نزدیک شد و در حضور پیامبر خدا(ص) که بر دیوار کعبه تکیه زده بود (بر زمین) نشست. سپس گفت: ای فرستاده خدا! آیا می‌شود در حق من دعا کنی و از درگاه خدا، برایم طلب مغفرت نمای؟.

رسول خدا(ص) در پاسخ فرمود: پیرمرد! کوشش تو بی فایده است، و اعمال تو تباه گشته است و درخواست مغفرت در حق تو پذیرفته نخواهد شد.

پیرمرد که از خواهش خود طرفی نبست، با سر افکندگی از محضر آن حضرت خارج شد و از راهی که آمده بود بازگشت.

در این هنگام رسول خدا(ص) به من فرمود: علی! آیا او را شناختی؟

گفتم: نه.

فرمود: او همان ابلیس ملعون است.

(با شنیدن اینت جمله از جای جستم) و دوان دوان خود را به او رساندم. در بین راه با او گلاویز گشته و بر زمینش کوفتم و آنگاه بر سینه اش نشیتن و گلویش را در دستهایم گرفتم و به سختی فشردم تا (هر چه زودتر) هلاکش سازم.

در همین حال مرا به نام صدا زد و از من خواست که دست از او بردارم و وی را به حال خود گذارم و اضافه کرد که:

(فانی من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم) [۱] .

یعنی مرا تا روز قیامت (یا تا روز ظهر حضرت حجت) مهلت حیات و زندگانی داده اند و من تا آن روز زنده خواهم ماند. (بنابراین، تلاش تو بر کشتن من بی فایده است). سپس گفت:

علی! به خدا سوگند من تو را بسیار دوست دارم، (و این جمله را از من بشنو و به یادگار داشته باش): آن کس که در مورد تو، به دشمنی و خصومت برخیزد و از تو بر دل، حقد و کینه گیرد، باید در مشروعیت ولادت خود تردید کند و مرا در کار پدر خود شریک بشمارد...!

من از حرف او خنده ام گرفت و رهایش ساختم.

قال علی (ع): کنت جالسا عند الکعبه فاذا شیخ محدودب قدسقط حاجباه علی عینیه من شده الکبر و فی یده عکازه و علی راسه برنس احمر و علیه مدرعه من الشعر، فدنا الی النبی و النبی مسند ظهره علی الکعبه، فقال یا رسول الله (ص)! ادع لی بالمغفره فقال النبی خاب سعیک یا شیخ! وضل عملک. فما تولی الشیخ قال لی: یا ابا الحسن! اتعرفه؟ قلت لا، قال ذلک اللعین ابلیس... فعدوت خلفه حتی لحقته و صرعته الی الارض و جلست علی صدره و ضعت یدی فی حلقه لاخنقه، فقال لی: لاتفعل یا اباالحسن فانی من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم و الله یا علی! انی لاحبک جدا و ما ابفضک احد الا شرکت اباه فی امه فصار ولد زنا فضحکت و خلیت سبیله. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره ص (۳۸:۸۰).

[۲] بحار، ج ۲۷، ص ۱۴۸.

طلب آمرزش

مردی در کنارم به نماز ایستاده بود. شنیدم که برای پدر و مدر خود که در جاهلیت از دست داده بود استغفار می کند.
به او گفتم: آیا برای پدر و مادر خود که در جاهلیت به حال کفر مرده اند استغفار می کنی و برای آنان آمرزش می‌طلبی؟!
گفت: چه مانعی دارد؟ مگر این ابراهیم نیست که برای پدر خود (آزر) آمرزش خواسته است؟!
ندانستم که در پاسخ وی جه بگویم. قصه را برای رسول خدا(ص) بیان کردم که این آیه نازل گشت:
و استغفار و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش (یعنی عمویش) جز یک وعده محض نبوده است و چون بر وی معلوم گشت که او دشمن خداست، از وی تبری و دروی جست. [۱] .
ابراهیم بعد از وفات پدر دریافت که او دشمن خداست و لذا هیچ استغفاری برای وی نکرد.
عن علی قال: صلی رجل الی جنبی فاستغفر لابویه و کانا ماتا فی الجاهلیه فقلت:
تستغفر لابویک و قد فی جاهلیه؟ فقال: قد استغفر ابراهیم لابیه! فلم ادر ما ارد علیه فذکرت ذلک للنبی فانزل الله:
(و ما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعده وعدها اياه فلما تبین له انهعدو لله تبرا منه)...لما مات تبین نه عدو لله فلم یستغفرله. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره توبه (۹:۱۱۴).

[۲] بحار، ج ۷۵، ص ۹۰. مقصود از آب در آیه شریفه، آزر عموی ابراهیم است نه پدر او؛ چه اینکه در جای خود ثابت است که پدران و اجداد ائمه طاهرین و پیامبران همواره موحد بوده‌اند و دامان پاک آنها هرگز به قذارت شرک آلوده نگشته است.
علامه طباطبایی در جلد هفتم المیزان، آنجا که به بحث از تفسیر آیه شریفه پرداخته، فرموده است: کلمه اب همانطور که بر پدر صلبی اطلاق می‌شود و در مورد عمو و سرپرست هم به کار می‌رود. سپس شواهدی از قرآن کریم در اثبات سخن خود می‌آورد و آنگاه می نویسد:
ابراهیم پس از تعمیر خانه کعبه دعا می کند و مطالبی را از خدای بزرگ درخواست می‌نماید تا آنکه می گوید: (ربنا اغفرلی و لوالدی و للمومنین یوم الحساب) (آیات ۳۱ و ۴۱ سوره ابراهیم) که در اینجا می‌بینیم بعد از آن بیزاری جستن و تبری از پدرش، باز هم برای پدر و مادر خود طلب مغفرت کرده، اما این بار از آن دو با جمله والدی یاد کرده است.
از جمع بندی بین آیات معلوم می‌شود که والد در این آیه با قرائنی که در کار است پدر صلبی و واقعی ابراهیم بوده و این شخص غیر از آزر است. لطف مطلب در تعبیر به والد است که معمولاً ـ بر پدر صلبی اطلاق می‌شود، برخلاف اب که همانگونه که گفته شد؛ گذشته از پدر بر عمو و سرپرست و پدر مادر و شوهر مادر هم اطلاق می‌شود.

طلحه و زبیر

نخستین بیعت کنندگان طلحه و زبیر بودند، آنها گفتند: با تو بیعت می کنیم به شرط آنکه در کار خلافت و زعامت شریک تو باشیم. گفتم: نه (این را نمی‌پذیرم) اما در قوت و نیروی کار با من شریک باشید و در هنگام ضعف و ناتوانی یار و مددکار. آنها پذیرفتند و بیعت کردند و اگر خودداری هم می کردند وادارشان نمی‌ساختم، چنانچه هیچ کس را مجبور نکردم.

طلحه به حکومت یمن دل بسته بود و زبیر به امارت عراق چشم داشت. آن دو هنگامی که دانستند که پست حکومت به آنها نخواهم داد، به بهانه عمره رخصت سفر خواستند که در واقع آغاز خدعه و نیرنگشان بود. سپس به عایشه پیوستند و او را که دل از دشمنی من آکنده داشت به جنگ با من برانگیختند....

عایشه کسی بود که در میان مردم نفوذ کلمه داشت و بیش از هر کس دیگر حرف او خریدار داشت گرفتاری من اینت بود که دچار چنین کسی شده بودم و نیز به زبیر، دلیرترین مردم و نیز طلحه دشمنترین مردم با من و به یعلی بن منبه که با درهم و دینار فراوان خود به یاری آنان شتافت (و اموال خود را به پای آنها ریخت).

به خدا سوگند اگر کارها سامان پذیرد (و فرصت پرداختن به امور فراهم شود) اموال او را (که به ناحق گرد آورده است) به بیت المال بر می‌گردانم.عبیدالله بن عامر آنها را به بصره فرا خواند و به آنان وعده کرد که مردان جنگجو و اموال (بی حساب) در اختیارشان بگذارد.

نقش عایشه ابتدا کم رنگ می‌نمود و به نظر می‌رسید که طلحه و زبیر او را به میدان قتال کشانده باشند، اما ناگهان وضع تغییر کرد و معلوم شد عایشه محور و فرمانده اصلی جنگ است و طلحه و زبیر به فرمان او می‌جنگند! (طلحه و زبیر گناه بزرگی مرتکب شدند). چه گناهی بزرگتر از اینکه زنان خود را در خانه‌های امن خود نگاه داشتند و همسر رسول خدا(ص) را از خانه اش بیرون کشیدند و پرده حجاب او را که خدای متعال بر او پوشانده بود دریدند؟!

آن دو به انصاف رفتار نکردند و بر خدا و رسولش ستم روا داشتند.

سه خصلت است که بازگشت آن دامن گیر خود مردم است:نخست آنکه خدای متعال فرمود: ای مردم! بدانید که سرکشی و ظلم شما تنها به زیان خود شماست. [۱] .

دوم: پیمان شکن تنها علیه خود پیمان می‌شکند. [۲] .

سوم: مکر و نیرنگ بدکار جز اهل آن را فرو نمی گیرد و به نیکان ضرر نمی‌رساند. [۳] .

اینک این طلحه و زبیراند که در برابر من هم سرکشی کردند و هم بیعت شکستند و هم به نیرنگ با من دست زدند و سرانجام کار آنها همان شد که خدای متعال فرموده است.

قال علی (ع):... فکان اول من بایعنی طلحه و الزبیر فقالا نبایعک علی انا شرکاوک فی الامر، فقلت: لا ولکنکما شرکائی فی القوه و عونای فی الهجز فبایعانی علی هذا الامر و لو ابیالم اکرههما کما اکره غیرهما و کان طلحه یرجوا الیمن و الزبیر یرجوا العراق فلما علما انی غیر مولیهما استاذنانی للعمره یریدان الغدر فاتبعا عائشه و استخفاها مع کل شی فی نفسها علی....

فمنیت بطوع الناس فی الناس: عائشه بنت ابی بکر و باشجع الناس الزبیر و باخصم الناس طلحه و اعانهم علی یعلی بن منبه باصواع الدنانیر و الله ائن استقام امری لاجعلن ما له فیئا للمسلمین

.... و قادهما عبیدالله بن عامر الی البصره و ضمن لهما اموال و الرجال فبینا هما یقودآنهااذا هی تقودهما! فاتخذاها فئه یقاتلان دونها، فای خطیئه اعظم مما اتیا؟! اخراجهما زوجه رسول الله (ص) من بیتها فکشفا عنها حجابا ستره الله علیه وصانا حلائلهما فی بیوتهما و لاانصفا الله و لا رسوله من انفسهما. ثلاث خصال مرجعها علی الناس. قال الله تعالی:... فقد بغیا علی و نکثا بیعتی و مکرانی.... [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] (یا ایها الناس انما بغیکم علی انفسکم) سوره یونس (۱۰:۱۰).

[۲] (فمن نکث فانما ینکث علی نفسه). سوره فتح (۴۸:۱۰).

[۳] (و لا یحیق المکر السیی الا باهله). سوره فاطر(۳۵:۴۱).

[۴] کشف المحجّه، ص ۱۸۲.

طعمه شیر

شیری را در گودالی دستگیر کرده بودند، مردم برای تماشای شیر ازدحام نمودند، یک نفر در نزدیکی گودال ایستاده بود، ناگهان قدمش لغزید و دست به دیگری زد و دومی به سومی و سومی به چهارمی و همه در گودال افتاده طعمه شیر شدند. این ماجرا در یمن اتفاق افتاد، امیرالمومنین علیه‌السلام نیز آنجا تشریف داشت، خبر به آن حضرت رسید، پس درباره آنان چنین قضاوت نمود، که اولی طعمه شیر بوده و به علاوه باید یک سوم دیه به دومی بپردازد، و دومی نیز دو سوم دیه به سومی و سومی دیه کاملی به چهارمی باید بپردازد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از این قضاوت خبردار گردیده فرمود: اباالحسن به حکم خدا داوری نموده است. [۱] .

مؤلّف:

علت این تفصیل این است که نفر اول خودش افتاده، به علاوه افراد دیگری را با خود انداخته، از این جهت دیه‌ای طلب ندارد؛ زیرا مرگش مستند به خودش بوده است. و سبب مرگ نفر دوم ممکن است یکی از سه چیز باشد، کشیدن نفر اول و یا افتادن نفر سوم و یا چهارم بر روی او که خودش عامل آن بوده است بنابراین، احتمال استناد قتلش به نفر اول ۳۳۰ است و امام علیه‌السلام هم ۳۳۰ دیه‌اش را به عهده نفر اول قرار داده است، و اما نفر سوم ممکن است علت مرگش کشیدن و افتادن نفر چهارم بر روی او باشد که خودش عامل آن بوده و یا افتادن نفر اول و یا دوم بر روی او که عاملش نفر دوم بوده است و امام علیه‌السلام نیز دو سوم دیه او را بر عهده نفر دوم گذاشته است. و اما نفر چهارم تمام علت مرگش مستند به نفر سوم بوده، بنابراین، تمام دیه‌اش بر عهده نفر سوم می‌باشد چنانچه امام علیه‌السلام حکم نموده است.

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد مفید، قضایاه علیه السلام فی حال حیاه النبی صلی الله علیه و آله ص ۱۰۵. فروع کافی، ج ۷، ص ۲۸۶. حدیث ۲. تهذیب کتاب الدیات، باب الاشتراک فی الجنایات، حدیث ۲.

طلاق قبل از مباشرت

مردی با زنی ازدواج نمود و مهر زن را خدمتکاری قرار داد، و پس از مدتی خواست زن را طلاق گوید بدون این که با او همبستر شده باشد.

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: آن زن نصف قیمت خدمتکار را به بهای روزی که به وی تسلیم شده طلبکار است.

و نیز درباره مردی که کنیز خود را آزاد کرده و آزادیش را مهریه ازدواجش قرار داده و قبل از مباشرت می‌خواست او را طلاق دهد، فرمود: آن کنیز نصفش آزاد است، و با دستمزد خود نصف دیگر قیمتش را به مرد می‌پردازد و تمامش آزاد می‌شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۶، ص ۱۰۸. حدیث ۱۳.

طب و بهداشت

۱- حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: به خوردن ماهی مداومت مکنید؛ زیرا بدن را آب و لاغر می کند. [۱] .

۲- خوردن گردو در گرمای شدید حرارت داخلی را تهییج، و در بدن ایجاد دمل می‌نماید، و خوردن آن در زمستان کلیه‌ها را گرم و برودت را دفع می کند. [۲] .

۳- هر گاه مسلمان ضعیف شود گوشت و شیر بخورد. [۳] .

۴- با خوردن بنفشه حرارت تب را بشکنید. [۴] .

۵- نخوردن شام موجب ضعف و خرابی بدن می‌شود. [۵] .

۶- شیر گاو دواست، و نیز فرمود: پیه‌های گاو دردآور و روغن و شیرش شفابخش است. [۶] .

۷- کسی که در اول صبح ۲۱ دانه کشمش بخورد مریض نمی‌شود. [۷] .

۸- سیب بخورید که معده را دباغی می کند. [۸] .

۹- خوردن گلابی قلب ناتوان را قوی و معده را پاکیزه می کند. [۹] .

۱۰- سعتر برای معده کرک می‌شود مانند کرکهای حوله. [۱۰] .

۱۱-در گرمابه بر پشت نخوابید که آن پیه کلیه‌ها را آب می کند، و پاهای خود را با سفال نسایید که رگ جذام را تحریک می‌نماید. [۱۱] .

۱۲- قبل از خوردن غذا نمک بخورید، اگر مردم خواص نمک را می‌دانستند آن را بر تریاق مجرب مقدم می‌داشتند. [۱۲] .

۱۳- طول دادن نشستن به هنگام تخلی بواسیر می‌آورد. [۱۳] .

۱۴- غده‌ها را از گوشت بیرون بیاورید که خوردن آنها رگ جذام را تحریک می کند. [۱۴] .

۱۵- در برابر خورشید قرار نگیرید که رنگ بدن را متغیر، لباس را پوسیده و بیماری پنهان را آشکار می‌سازد. [۱۵] .

۱۶- خوردن غذاهای رنگارنگ و متنوع شکم را بزرگ و الیه‌ها را سست می کند. [۱۶] .

و نیز امام صادق علیه‌السلام به پیرمردی که به علت افتادن دندانهای پیشینش قادر بر ادای حروف بطور صحیح نبود فرمود: بر تو باد به خوردن ترید که آن سازگار است و بپرهیز از خوردن چربی که با پیری نمی‌سازد. [۱۷] .

و روایت شده که آن حضرت علیه‌السلام درباره اهمیت علم طب فرموده: (العلم علمان علم الادیان و علم الابدان)؛ [۱۸] .

دانش بر دو گونه است: دانش دین و دانش بدن.

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الاطعمه، باب السمک، حدیث ۵.

[۲] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۴۰، حدیث ۱.

[۳] فروع کافی، ج ۶ ص ۳۱۶ حدیث ۲.

[۴] فروع کافی، ج ۶، ص ۵۲۲، حدیث ۱۱.

[۵] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۱۷ حدیث ۸.

[۶] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۳۷، حدیث ۱.

[۷] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۵۱، حدیث ۱.

[۸] فروع کافی، ج ۶،ص ۳۵۷، حدیث ۱۱.

[۹] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۵۷، حدیث ۱.

[۱۰] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۷۵، حدیث ۱.

[۱۱] فروع کافی، کتاب الزی، باب الحمام، حدیث ۱۹.

[۱۲] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۲۶، حدیث ۴.

[۱۳] خصال باب الواحد، حدیث ۶۵.

[۱۴] فروع کافی، ج ۶، ص ۲۵۴، حدیث ۵.

[۱۵] خصال، باب الثلاثه، حدیث ۴۴.

[۱۶] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۱۷، حدیث ۸.

[۱۷] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۳۵، حدیث ۵.

[۱۸] این تعبیر از رسول خدا (ص) نقل شده، و آنچه از امیرالمومنین (ع) در این باره آمده چنین است: قال امیرالمومنین (ع) العلوم اربعهٔ: الفقه للادیان، و الطب للابدان و النحو للسان و النجوم لمعرفهٔ الازمان (بحار، ج ۱، ص ۲۱۸).

طارق بن شهاب احمسی

شیخ طوسی و برقی وی را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام و کنیه‌اش را «ابو حیه کوفی» دانسته است. [۱] .

مورخان نوشته‌اند: طارق کنیه‌اش «ابو عبداللّه» و از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و از آن حضرت و نیز خلفای اربعه و دیگران حدیث نقل کرده است و در جنگ‌های زمان ابوبکر و عمر شرکت جسته است. و در بین سال ۸۲ تا ۸۴ هجری از دنیا رفته است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۶، ش ۱؛ رجال برقی، ص ۶.

[۲] ر. ک: اسد الغابه، ج ۳، ص ۴۸ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۹۴.

طرماح بن عدی

طرماح فرزند «عدی بن حاتم» همچون پدرش، از یاران با وفای امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود. طرماح جسمی نیرومند و قامتی بلند و آراسته داشت، او علاوه بر آراستگی ظاهری، ناطقی خوش بیان و سخن گویی توان‌مند بود، امّا مهم‌تر از همه صفات ظاهریش می‌توان به صراحت لهجه او اشاره نمود.

طرماح از سفرای آن حضرت به سوی معاویه بود. [۱] .

متأسفانه اکثر مورخان و سیره نویسان درباره طرماح چیزی ننوشته‌اند و بعضی از آنان تنها به یکی دو مورد درباره او اشاره کرده و ما نیز تنها به ذکر همین دو مورد می‌پردازیم.

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۶، ش ۳.

طفیل بن حارث بن عبدالمطلب

شیخ طوسی وی را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از مجاهدین بدر و نیز از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱] .

ابن سعد نقل می کند که: طفیل از مجاهدین صدر اسلام بود که در غزوه بدر و احد و دیگر غزوه‌های صدر اسلام شرکت کرد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بین او و «منذر بن محمد بن عقبه» یا بین او و «سفیان بن نسر (قیس) بن حارث» عقد برادری بست. [۲] .

شیخ مفید نیز طفیل را از اصحاب بدر و از مهاجرانی می‌داند که با امیرمؤنان علیه‌السلام در اول خلافت حضرت بیعت کرده که تا پای جان از ولایت آن حضرت دفاع نماید. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۶، ش ۲.

[۲] ر. ک: طبقات الکبری، ج ۳، ص ۵۲؛ الاصابه، ج ۳، ص ۵۱۵؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۵۲.

[۳] الجمل، ص ۱۰۳.

(جدید ۱۶)

(جدید ۱۷)

(جدید ۱۸)

(جدید ۱۹)

(جدید ۲۰)

ظ

ظلم پایدار نیست

هنگامیکه دشمن با توسل به ظلم و تجاوزگیر پیروز می‌شود، مایوس مشو، چه تاریخ نشان داده است که راه ستمگری به پرتگاه سقوط منتهی می‌شود. اما این کار به خودی خود صورت نمی گیرد، بلکه به تلاش هواداران عدالت بستگی دارد.

امام علی (ع) می‌فرماید:

ما ظفر من ظفر الاثم به، و الغالب بالشر مغلوب.

«پیروز نمی‌شود کسی که گناه بر او چیره شده است، و هر آن که از راه شرارت غلبه کند به حقیقت مغلوب است.» [۱] .

اما آن روز که مظلوم بر ظالم پیروز می‌شود چگونه است؟ امام علی (ع) می‌فرماید:

یوم العدل علی الظالم، اشد من یوم الجور علی المظلوم.

«روز عدالت بر ستمگر سنگین‌تر است از روز جور بر ستمدیده.» [۲] .

این پرسش مطرح می‌شود: ستمگر کیست و چه ویژگیهایی دارد؟

پاسخ امام چنین است:

«ستمگر را سه نشانه است: به بالا دست خود نافرمان است، و به زیر دست خود جور رسان، و با ستمکاران همدست است.» [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه ، حکمت شماره‌ی ۳۱۹.

[۲] نهج‌البلاغه، حکمت شماره‌ی ۳۳۴.

[۳] همان، حکمت شماره‌ی ۳۴۲.

ظهور بی دینی شصت و نه نفر با دو کرامت

حضرت ابوجعفر امام محمّد، باقرالعلوم صلوات اللّه علیه حکایت فرماید:

روزی امـام علی بن ابی طـالب علیه السـلام در بین جمعی از اصـحاب حضور داشت، یکی از افراد اظهـار نمود: یـا امیرالمؤمنین! اگر ممکن باشد کرامتی برای ما ظاهر گردان تا بیشتر نسبت به تو ایمان پیداکنیم؟

امام علی علیه السـلام فرمود: چنانچه جریانی عجیب را ظاهر نمایم و شـما شاهـد آن باشـید کافر خواهیـد شـد؛ و از ایمان خود برمی گردید و مرا متّهم به سحر و جادو می کنید.

گفتند: ما عقیده وایمان راسخ داریم که همه چیز، از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به ارث برده ای و هر کاری را که بخواهی، می توانی انجام دهی.

حضـرت فرمود: احادیث و علوم سـنگین و مشـکلِ ما اهل بیت ولایت را، هر فردی نمی توانـد تحمّل کند بلکه افرادی باور می کنند که از هر جهت روح ایمان آن ها قوی و مستحکم باشد.

سپس اظهار نمود: چنانچه مایل باشید که کرامتی را مشاهده کنید، هر وقت نماز عشاء را خواندیم همراه من حرکت نمائید.

چون نماز عشاء را خواندند، حضرت امیر علیه السلام به همراه هفتاد نفر که هر یک فکر می کرد نسبت به دیگری بهتر و برتر هست حرکت نمود تا به بیابان کوفه رسیدند.

در این لحظه امـام علی علیه السـلام به آن ها فرمود: به آنچه می خواهیـد نمی رسـید مگر آن که از شـما عهـد و میثاق بگیرم که هر آنچه مشاهده کنید، شکّ و تردیدی در خود راه ندهید و ایمانتان را از دست ندهید و مرا متّهم به امور ناشایسته نگردانید.

ضمنا، آنچه من انجام می دهم و به شما ارائه می نمایم، همه علوم غیبی است که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به ارث گرفته ام و آن حضرت مرا تعلیم فرموده است.

پس از آن که حضـرت از یکایـک آن هـا عهـد و میثـاق گرفت، دسـتور داد تـا روی خـود را بر گرداننـد؛ و چـون پشت خـود را به حضرت کردند، حضرت دعائی را خواند.

هنگامی که دعایش پایان یافت، فرمود: اکنون روی خود را برگردانید و نگاه کنید.

همین که چرخیدند و روی خود را به حضرت علی علیه السلام برگردانیدند، چشمشان افتاد به باغ های سبز و خرّمی که نهرهای آب در آن ها جاری بود؛ و ساختمان های با شکوهی در درون آن ها جلب توجّهشان کرد.

پس چون به سـمتی دیگر نگاه کردند، شعله های وحشتناک آتش را دیدند، با دیدن چنین صحنه ای که بهشت و جهنّم در أذهان و أفکارشان یاد آور شـد، همگی یک صـدا گفتنـد: این سـحر و جادوی عظیمی است؛ و ایمان خود را از دست دادنـد و کافر شدنـد، مگر دو نفر که همراه حضرت باقی ماندند و با یکدیگر به شهر کوفه مراجعت نمودند.

در بین راه، حضرت به آن دو نفر فرمود: حجّت بر آن گروه به اتمام رسید و فردای قیامت، آنان مؤاخذه و عقاب خواهند شد.

سپس در ادامه فرمایشاتش افزود: قسم به خدای سبحان! که من ساحر نیستم، این ها علوم الهی است که از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آموخته ام.

و چون خواستند وارد مسجد کوفه شوند، حضرت دعائی را تلاوت نمود، وقتی داخل شدند، دیدند ریگ های حیات مسجد دُرّ و یاقوت گشته است.

آن گاه حضرت به آن ها فرمود: چه می بینید؟

گفتند: دُرّ و یاقوت!

فرمود: راست گفتید، در همین لحظه یکی دیگر از آن دو نفر از ایمان خود دست برداشت و کافر شد و نفر آخر ثابت و استوار ماند.

امام علی علیه السلام به او فرمود: مواظب باش که اگر چیزی از آن ها را برداری پشیمان می گردی؛ و اگر هم بر نداری باز پشیمان می شوی.

به هر حال او یکی از آن جواهرات را، به از چشم حضرت برداشت و در جیب خود نهاد، فردای آن روز، نگاهی به آن کرد، دید دُرّی گرانبها و نایاب است.

هنگامی که خدمت امام علی علیه السلام آمد اظهار داشت: من یکی از آن درّها را برداشته ام، حضرت فرمود: چرا چنین کردی؟

گفت: خواستم بدانم که آیا واقعا این جواهرات حقیقت دارد یا باطل و واهی است.

حضرت فرمود: اگر آن را بر گردانی و سر جایش بگذاری خداوند رحمان عوض آن را در بهشت به تو عطا می کند؛ و گرنه وارد آتش جهنّم خواهی شد.

امام باقر علیه السلام در ادامه فرمود: چون آن شخص، دُرّ را سر جایش نهاد؛ تبدیل به ریگ شد.

و بعضی گفته اند: که آن شخص میثم تمّار بود؛ و برخی دیگر او را عَمرو بن حمق خزاعی گفته اند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۱۸ و ۱۱۹، هدایة الکبری: ص ۱۲۹، س ۳.

ظبیان بن عماره تمیمی

شیخ طوسی وی را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱] .

ابن اثیر می گوید: بخاری او را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمارآورده است و می گوید: وی از علی علیه‌السلام نیز حدیث روایت کرده است [۲] .

او در اولین برخورد مقدمه سپاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام با قوای شامی به سرکردگی «ابی اعور سلمی» حضور داشت و «عبداللَّه بن منذر تنوخی» از سرداران سپاه شام رابه قتل رساند [۳] هنگامی که سپاهیان شام فرات را بر اهل عراق بستند، وی برای باز پس گیری این نهر از خود رشادت و شجاعت قابل تحسینی نشان داد و اشعاری نیز در این زمینه سرود. [۴] .

طبری می گوید: هنگامی که معاویه «عبداللَّه حضرمی» را برای اشاعه فتنه روانه بصره کرده، امام علی علیه‌السلام گروهی را که ظبیان جزو آنها بود برای مقابله فرستاد و آنها را به هلاکت رساندند. [۵] .

ظبیان در واقعه قیام مختار از فرماندهان او بود و سر عمر سعد را برای محمد حنفیه ارسال کرد. [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۶، ش ۲.

[۲] اسدالغابه، ج ۳، ص ۷۰.

[۳] وقعهٔ صفین، ص ۱۷۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۶۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۲۷.

[۴] وقعهٔ صفین، ص ۱۷۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۶۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۲۷.

[۵] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۲.

[۶] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۲.

ع

عفو سارق و تربیت

شخصی که خود اعتراف به دزدی کرده بود.

امام علی علیه السلام او را به خاطر حفظ سوره بقره عفو کرد و فرمود:

دست تو را در قبال سوره بقره به تو بخشیدم، که در تربیت آن شخص، و تشویق برای حفظ قرآن، و توبه و بازنگری تأثیر بسزائی داشت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] استبصار ج ۴ ص ۲۵۲ شیخ طوسی – و – وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۴۸۸،– و – اصول کافی ج ۷ ص ۲۶۰.

علم سودمند

پس از جنگ جمل، و پیروزی امام علی علیه السلام و فرار باقیمانده شورشیان بصره، امام علی علیه السلام در میان کشتگان حرکت می کرد، که جنازه (کعب بن سور) قاضی بصره را دید.

او مرد عالمی بود امّا فریب شورشیان راخورد و در جنگ بر ضدّ امام علی علیه السلام شرکت کرد.

امام علی علیه السلام فرمود:

جنازه او را بنشانید،

دو نفر جنازه او را نشاندند.

حضرت خطاب به جنازه قاضی بصره فرمود:

«علم داشتی اما نفعی به تو نبخشید» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۱ شرح خطبه ۱۳.

عبادت در کودکی

در آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در آن روزهائی که مسلمانی وجود نداشت، همه مردم می‌دیدند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، خدیجه علیها السلام و کودکی به نامِ علی علیه السلام وارد خانه خدا می‌شوند،

و نماز می گزارند.

امام علی علیه السلام خود فرمود:

وَ لَقَدْ صَلَّیْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم قبْلَ النَّاسِ بِسَبْعَ سِنینْ وَ أنَا أوَّلُ مَنْ صَلّی مَعَهُ

(و همانا من با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیش از همه انسان‌ها نمازخواندم، در حالی که ۷ ساله بودم، من اوّل کسی هستم که با پیامبر نماز گزاردم.) [۱] .

و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم هم فرمود:

یَا عَلی أنْتَ أوَّلُ هذِهِ الْاُمَّةِ اِیْماناً بِاللَّهِ و رَسُولِهِ

(ای علی، تو اوّل فرد از این امّت اسلام هستی، که به خدا و پیامبرش ایمان آوردی.) [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] الغدیر ج۳ ص۲۲۲.

[۲] بحارالانوار ج۱۹ ص۶۷.

عبادت بی همانند

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

پدرم حضرت سجّاد علیه السلام شب و روز در نماز و عبادت و گریه و مناجات بود تا آنجا که صورتش از شب زنده داری زرد، و چشم‌هایش از شدّت گریه سرخ شد،

و بر پیشانی حضرت از سجده‌های طولانی پینه بسته بود، و پاهای پدرم را دیدم که وَرَم کرده است،

نتوانستم تحمّل کنم، دلم سوخت و گریه کردم.

پدرم صدای گریه مرا شنید و فرمود:

«پسرم یکی از جزوه های عبادت علی بن ابیطالب علیه السلام را بیاور.»

وقتی آن کتاب را آوردم، مقداری از آن را خواند و فرمود:

مَنْ یَقْوَی عَلی عِبادَةِ عَلِیِّ بنِ ابیطالب علیه السلام

(چه کسی قدرت دارد که مانند علی علیه السلام عبادت کند؟) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار قدیم ج ۱۱ ص ۲۳.

عدم رعایت مسائل اطلاعاتی و شکست

در سال هشتم هجری نبرد «ذات السّلاسل» اتّفاق افتاد که یکی دیگر از ویژگی‌های رهبری امام علی علیه السلام در رعایت مسائل اطّلاعاتی در نبرد است.

ماجرا از این جا آغاز شد که:

طبق نقل شیخ مفید، مرد عربی نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد و عرض کرد:

آمده‌ام تا تو را نصیحتی کنم.

حضرت پرسید: نصیحت چیست؟

عرض کرد: گروهی از اعراب در وادی «رَمل» اجتماع کرده و می‌خواهند به شما در مدینه شبیخون بزنند،

سپس خصوصیات آنها را برای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بیان داشت.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دستور داد که مردم را به مسجد دعوت کنند، پس از اجتماع مردم، آنگاه به منبر رفت و آنچه را مرد عرب گزارش داده بود به اطّلاع رساند و فرمود:

چه کسی از شما آمادگی دارد تا برای دفع شرّ این گروه حرکت کند؟

جماعتی از اهل صُفّه [۱] برخاستند و گفتند:

ما به جنگ ایشان می‌رویم، فرماندهی برای ما تعیین فرما تا تحت فرماندهی او حرکت کنیم.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از روی قرعه، هشتاد نفرشان را انتخاب کرد و سپس خلیفه اوّل را به فرماندهی آنها برگزید.

خلیفه اوّل حرکت کرد و نزدیک اعراب مزبور که در وسط درّه‌ای جای داشتند و اطراف آنها را سنگ و درخت زیادی احاطه کرده بود، رسید.

چون به قصد حمله به آنها از درّه سرازیر شدند، اعراب مزبور از اطراف درّه به آنها حمله کردند و چند تن از مسلمانان را به قتل رسانده، خلیفه اوّل را فراری دادند.

خلیفه اوّل و همراهانش به مدینه بازگشتند،

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بار دیگر خلیفه دوّم را بدان سو فرستاد.

اعراب شورشی این مرتبه در پشت درخت‌ها و سنگ‌ها کمین کرده بودند و چون خلیفه دوّم با لشگریان از درّه سرازیر شدند، ناگهان از کمینگاه‌ها بیرون آمده او را نیز فراری دادند، با ورود خلیفه دوّم و همراهان به مدینه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سخت ناراحت شد.

عمر وعاص گفت:

ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا به این جنگ بفرست، زیرا جنگ خدعه و نیرنگ است، شاید من بتوانم با خدعه و نیرنگ آنها را سرکوب کنم.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را با جمعی فرستاد،

امّا عمروعاص نیز در برابر حمله آنها نتوانست مقاومت کند و با از دست دادن چند تن از سربازان اسلام فرار کرد.

علّت اساسی شکست آن سه نفر عدم رعایت مسائل اطّلاعاتی در نبرد بود، زیرا بگونه‌ای حرکت می‌کردند که همه می‌فهمیدند و دشمن نیز با جاسوس‌هائی که داشت از حرکت سپاه اسلام با خبر گشته، در کمین گاه‌ها، استقرار یافته، ضربات کاری بر سپاه اسلام وارد می‌کردند،

آن سه نفر از «اصل غافلگیری» و «حفظ مسائل اطّلاعاتی» غفلت داشتند.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که اوضاع را چنان دید، چند روزی صبر کرد، سپس علی علیه السلام را طلبید و پرچم جنگ را برای او بست و در حقّ او دعا کرده او را به سوی دشمن فرستاد و خلیفه اوّل و خلیفه دوّم و عمروبن عاص را نیز همراه او روانه ساخت تا روش‌های رزمی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از نزدیک بنگرند.

پی نوشت ها:

[۱] اصحاب صفّه افرادی بودند که از مکّه به مدینه مهاجرت کرده بودند و چون خانه و مسکنی نداشتند، رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم آنها را در مسجد جای داده بود و از در آمد عمومی بیت المال جیره‌ای برای آنها مقرّر داشته که روزانه به‌آنها داده می‌شد و بر اساس برخی از روایات، شماره آنها به چهارصد نفر می‌رسید.

عامل فکری، تبلیغی

اگر دشمن بر اساس شایعات، تبلیغات مسموم، دروغ پردازی‌ها، غیرواقعی نشان دادن روش‌های حکومت حقّ، مردم را، مدیران و سربازان را به فرار سوق می‌دهد، باید رهبری امّت و مسئولین تبلیغاتی، با تبلیغات حساب شده، تلاش تبلیغاتی دشمن را خنثی کند.

به مصقله گفته بودند که:

علی علیه السلام سختگیر است، از حق نمی‌گذرد، تو را ادب می‌کند، تا غرامت‌ها را نپردازی، مورد محبّت علی علیه السلام قرار نمی‌گیری،

و با انواع وسوسه‌ها کوشیدند، مصقله را به فرار تشویق نمایند که فرار کرد.

امام علی علیه السلام برای خنثی کردن روش‌های انحرافی دشمن، در یک سخنرانی رسمی، عمل جوانمردانه «مصقله» را ستود، که دیگران بدانند زحمت و تلاش و اقدامات اساسی مدیران جامعه اسلامی هرگز فراموش نمی‌شود.

که امام فرمود:

«فَعَلَ فِعْلَ السَّادَةِ»

سپس به زشتی فرار کردن از حقّ و مسئولیت‌های الهی پرداخت که فرمود:

مثل برده‌ها گریخت؟

چرا باید انسان آزاد چون بردگان بگریزد؟

و فرمود:

«هنوز ستایشگران برابر عمل جوانمردانه‌اش به مدّاحی او نپرداخته بودند که آنها را ساکت کرد و هنوز ستایش ستایشگران به پایان نرسیده بود، که آنها را به زحمت انداخت.»

یعنی تازه می‌خواستیم او را تشویق کنیم، ارتقاء درجه بدهیم که با فرارش همه چیز را خراب کرد

و آنگاه روزنه‌های امید را باز و پرنور می‌گشاید که:

وَلَوْ أقامَ لاَخَذْنا مَیسورَه

(اگر مردانه در پُست خود می‌ایستاد از او به مقدار توانش می‌پذیرفتیم.)

وانْتَظَرْنا بِمالِهِ وُفُورَهُ

(و تا هنگام قدرت و توانائی صبر می‌کردیم.) [۱] .

با این سخنرانی، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به دیگر مدیران امیدواری داد که اگر در محورهای عملیاتی و مدیریت سیاسی و نظامی اقدام درستی انجام دادند، منتظر پاداش باشند.

و اگر نتوانستند یا کوتاهی کرده مشکلی به وجود آمد، جوانمردانه مشکلات را با رهبری در میان بگذارند، که با موازین حق و رحمت اسلامی برخورد خواهد شد.

پس دیگر بهانه‌ای برای فرار باقی نمی‌ماند.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۴۴ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

عامل خویشاوندی

اگر دشمن از طریق روابط خانوادگی و پیوندهای خویشاوندی، می‌خواهد سربازی را یا مدیری را بفریبد، باید با توضیحات و تبلیغات حساب شده، راه این توطئه را نیز بَست،

که پیوندهای فامیلی و خانوادگی خللی در ایمان و عقیده انسان ایجاد نکند.

وقتی معاویه به زیاد بن أبیه نامه وسوسه آمیزی می‌نویسد تا با ادّعای دروغین ابوسفیان، او را بفریبد، [۱].

زیرا در آستانه جنگ صفین معاویه می‌خواهد به بهانه، برادری و فامیلی، زیاد را به فرار تشویق کند،

و چون زیاد هم از نظر روانی سرخورده بود که چرا پدر قانونی ندارد، وسوسه‌های معاویه سرانجام در او کارگر شد و به شام گریخت که امام علی علیه السلام در نامه‌ای جداگانه هشدارهای لازم را به او داد.

پس عامل خویشاوندی یا ادّعای دروغین خویشاوندی را باید با توضیحات لازم، و هشدارهای به مورد از مقدّمه فرار کنار زد،

یا با تقویت روح ایمان و هدفداری در جهاد با آن مقابله نمود.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با نوشتن نامه‌ای به زیاد، به دروغین بودن ادّعای ابوسفیان می‌پردازد که:

وَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَيكَ يسْتَزِلُّ لُبَّكَ، وَيسْتَفِلُّ غَرْبَكَ، فَاحْذَرْهُ، فَإِنَّمَا هُوَ الشَّيطَانُ:

يأْتِي الْمَرْءَ مِنْ بَينِ يدَيهِ وَمِنْ خَلْفِهِ، وَعَنْ يمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ، لِيقْتَحِمَ غَفْلَتَهُ، وَيسْتَلِبَ غِرَّتَهُ.

وَقَدْ كَانَ مِنْ أَبِي سُفْيانَ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَلْتَةٌ مِنْ حَدِيثِ النَّفْسِ، وَنَزْغَةٌ مِنْ نَزَغَاتِ الشَّيطَانِ:

لَايثْبُتُ بِهَا نَسَبٌ، وَلَا يسْتَحَقُّ بِهَا إِرْثٌ، وَالْمُتَعَلِّقُ بِهَا كَالْوَاغِلِ الْمُدَفَّعِ، وَالنَّوْطِ الْمُذَبْذَبِ.

پی نوشت ها:

[۱] زیرا پس از تولّد زیاد، چهره‌شناسان جاهلی نتوانستند میان مدّعیان پدری زیاد اصلاح کنند که او را زیاد بن ابیه «زیاد پسر پدرش» نامیدند و او از اینکه پدر قانونی و رسمی نداشت رنج می‌برد، تا آنکه در زمان خلیفه دوّم، ابوسفیان پدر معاویه ادّعا کرد که زیاد فرزند اوست، زیرا با مادرش روابط زناشوئی داشته است.

عامل سیاسی

برخی با فریب خوردن می گریزند (عامل فرهنگی)،

و بعضی، عامل خویشاوندی آنها را می‌لغزاند،

و گروهی مشکل سیاسی دارند،

می‌خواهند به قدرت و مال و امکانات دنیا برسند،

رفاه طلب و دین فروشند،

هر جا که لقمه چربی باشد حاضر می‌شوند،

در پیکار و مبارزه هدف و آرمان مقدّسی ندارند،

معامله گردند، تجارت کننده‌اند، با سران قدرت‌ها، با شاهان و سلاطین، وارد معامله می‌شوند،

هرکس آنها را تأمین کرد، به آن روی می‌آورند، و دیگر وجدان و عاطفه و وطن دوستی و ایمان و تعهّد در آنان راه ندارد.

این عدّه را باید با تبلیغات حساب شده افشا کرد، و زشتی فرار را تبلیغ نمود، تا انسان آزاده‌ای به خودفروشی و بردگی روی نیاورد.

که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به مصقله فرمود:

قَبَّح اللّه مَصْقَلَه فَرَّ فِرار الْعَبید [۱].

«خدا زشت گرداند روی مصقله را که چون بردگان گریخت»

امام علی علیه السلام نسبت به فرار عمر و عاص فرمود:

وَلَمْ یبایعْ حَتّی شَرَطَ اَنْ یؤتِیهِ عَلَی الْبیعَةِ ثَمناً، فَلا ظَفِتْ یدُ الْبایع [۲].

(عمروعاص با معاویه بیعت نکرد مگر آنکه شرط نمود تا عوض بیعت بهائی دریافت کند، هرگز دست بیعت کننده به پیروزی نرسد)

و آنگاه که جمعی از مردم مدینه به شام گریختند، فرار آنها را به زشتی یاد کرد، که فرار از حق به باطل، و از نور به تاریکی‌ها بود؛

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِی أَنَّ رِجَالاً ـ مِمَّنْ قِبَلَکَ یتَسَلَّلُونَ إِلَی مُعَاوِیةَ، فَلَا تَأْسَفْ عَلَی مَا یفُوتُکَ مِنْ عَدَدِهِمْ، وَیذْهَبُ عَنْکَ مِنْ مَدَدِهِمْ، فَکَفَی لَهُمْ غَیاً، وَلَکَ مِنْهُمْ شَافِیاً، فِرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَی وَالْحَقِّ، وَإِیضَاعُهُمْ إِلَی الْعَمَی وَالْجَهْلِ

وَ إِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْیا مُقْبِلُونَ عَلَیهَا، وَمُهْطِعُونَ إِلَیهَا، وَقَدْ عَرَفُوا الْعَدْلَ وَرَأَوْهُ، وَسَمِعُوهُ وَوَعَوْهُ، وَعَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِی الْحَقِّ أُسْوَةٌ، فَهَرَبُوا إِلَی الْأَثَرَةِ

فَبُعْداً لَهُمْ وَسُحْقاً!! إِنَّهُمْ - وَاللَّهِ - لَمْ ینْفِرُوا مِنْ جَوْرٍ، وَلَمْ یلْحَقُوا بِعَدْلٍ، وَإِنَّا لَنَطْمَعُ فِی هذَا الْأَمْرِ أَنْ یذَلِّلَ اللَّهُ لَنَا صَعْبَهُ، وَیسَهِّلَ لَنَا حَزْنَهُ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَالسَّلَامُ. [۳].

(پس از حمد و ستایش خدا! به من خبر رسیده که افرادی از قلمرو تومخفیانه به «معاویه» پیوسته‌اند بر این تعداد که از دست داده‌ای و ازکمک آنان بی‌بهره مانده‌ای افسوس مخور برای آنها همین گمراهی‌بس که از هدایت حق به سوی کوردلی و جهل شتافته‌اند و این برای تومایه آرامش خاطر است.

آنها دنیاپرستانی هستند که با سرعت بآن روی آورده‌اند در حالی که عدالت را به خوبی شناخته و دیده و گزارش آنرا شنیده‌اند و بخاطرسپرده‌اند که همه مردم در نزد ما و در آئین حکومت ما حقوق برابردارند آنها از این برابری به سوی خود خواهی و تبعیض و منفعت طلبی گریخته‌اند.

دور باشند از رحمت خدا!

به خدا سوگند! آنها از ستم نگریخته‌اند و بعدل روی نیاورده‌اند.

و ماامیدواریم که در این راه خداوند مشکلات را بر ما آسان سازد. و سختی‌ها را هموار! انشاءاللّه. والسلام)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۴۴ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۵:۲۶ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۳] نامه ۷۰ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

عدس

نقش عدس در قلب

نقش عدس در اشک

امام صادق علیه السلام از پدرش و او از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

أَكْلُ الْعَدَسِ يَرِقُّ الْقَلْبَ، وَ يَسْرَعُ الدَّمْعَةَ. [۱] .

«خوردن عدس قلب را مهربان می‌کند و اشک‌ها را فراوان جاری می‌سازد.»

پی نوشت ها:

[۱] الکافی ج۶ ص۳۴۳ ح۱. و وسائل الشیعهٔ ج۲۵ ص۱۲۷ باب ۶۸ ح۱.

عناب

۱- امام علی علیه السلام فرمود:

اَلْعَنَّابُ يَذْهَبُ بِالْحُمّى. [۱] .

«عنّاب تَب و حرارت بدن را می‌زداید.»

۲- ابن ابی الخضیب گفت:

چشم من سفید شد و جایی را نمی‌دیدم که در خواب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کردم.

گفتم:

ای آقایِ من، چشمم بیمار است، مشاهده می‌کنی؟

حضرت فرمود:

خُذِ الْعَنَّابَ، فَدَقْهُ فَاكْتَحِلْ بِهِ [۲] .

«عنّاب را کوبیده و بر چشم خود بکش.»

من هم عنّاب را کوبیدم و چونان سُرمه بر چشم کشیدم، تاریکی از چشم من رخت بَر بست و بینائی خود را باز یافتم، و هم اکنون چشمان من سالم است.

پی نوشت ها:

[۱] طب الأئمهٔ ص۵۰ و مکارم الأخلاق ص۳۸۰ باب العناب ح۱.

[۲] مکارم الأخلاق ص۳۸۱-۳۹۰، باب العناب، ح۲.

عسل

عسل درمان دردها

عسل و درمان بلغم

عسل و درمان درد شکم

عسل و شادی دل

۱- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

لَعْقُ الْعَسَلِ لِلشِّفاءِ مِنْ کُلِّ داء، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ:«یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِیهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» [۱] وَ هُوَ مَعَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ، وَ مَضْغُ اللُّبَانِ [۲] یُذیبُ الْبَلْغَمَ. [۳] .

«خوردن عسل درمان هر بیماری است که خدای عزیز و بزرگ فرمود: (خارج می‌شود از شکم زنبورها نوشیدنی رنگارنگی که در آن شفای انسان‌هاست)

و عَسَل با قرائت قرآن و جویدن کُندُر بلغم را از بین می‌برد.»

۲- از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

اَلْعَسَلُ فیهِ شِفَاءٌ. [۴] .

«در عسل شفای دردهاست.»

۳- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لَمْ یَسْتَشْفِ مَریضٌ بِمِثْلِ شَرْبَةِ عَسَلٍ. [۵] .

«بیماری به غیر از عَسَل با چیز دیگر درمان نمی‌شود.»

۴- از کتاب عیاشی نقل شد که:

إنَّ رَجُلاً قَالَ لَهُ: إنِّی مُوجِعٌ بَطْنی،

فَقَالَ: أَلَکَ زَوْجَةٌ؟

قَالَ: نَعَمْ،

قَالَ: اِسْتَوْهِبْ مِنْهَا شَیْئاً مِنْ مَالِهَا طیبَةً بِهِ نَفْسَهَا، ثُمَّ اشْتَرِ بِهِ عَسَلاً، ثُمَّ اسْکَبْ عَلَیْهِ مِنْ مَاءِ السَّمَاءِ، ثُمَّ اشْرَبْهُ، فَإنِّی سَمِعْتُ اللَّهَ یَقُولُ فی کِتَابِهِ:

«وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَکاً»، [۶] .

وَ قَالَ:«یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِیهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» [۷] .

وَ قَالَ:«فَإنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْساً فِکُلُوهُ هَنیئاً مَریئاً» [۸] .

وَ إذا اجْتَمَعَتِ الْبَرَکَةُ وَ الشِّفَاءُ وَ الْهَنیءُ الْمَریءُ شَفَیْتَ إنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالی،

قَالَ: فَفَعَلَ فَشَفی. [۹] .

«شخصی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: دارای درد شکم می‌باشم،

حضرت فرمود: زن داری؟

گفت: آری،

فرمود: از مالِ همسر خود با رضایت کامل مقداری بردار و با آن عَسَل خریداری کن و آن را با آب باران مخلوط کن و بنوش، زیرا از خدا در کتابش قرآن شنیدم که فرمود:

(ما از آسمان آبِ مبارکی نازل می‌کنیم)

و فرمود: (خارج می‌شود از شکم زنبوران، عَسَلی رنگارنگ که در آن درمان درد انسان هاست،

و فرمود: (اگر چیزی بر شما عارض شد، پس بخورید آن را که بر شما مبارک و گوارا باشد)،

پس هرگاه برکت و درمان و مبارک و گوارا در یکجا گِرد آید، شفا خواهی گرفت، اگر خدای بزرگ بخواهد.»

آن شخص گفت: طبق دستور امام عمل کردم و درمان شدم.

۵- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اَلْعَسَلُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَلَا دَاءَ فيهِ، يَقِلُّ الْبَلْغَمَ، وَ يَجْلُو الْقَلْبَ. [۱۰].

«عَسَل درمان هر دردی است و بیماری در آن نیست، بلغم را می‌زداید و قلب را با نشاط می‌کند.»

۶- قطب راوندی درکتاب لب‌اللّباب‌از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

مَنْ أصَابَتْهُ عِلَّةٌ فَيَسْأَلَ اِمْرَأَتِهِ ثَلاثَةُ دَراهِمَ مِنْ صِداقِهَا، وَ يَشْتَرى بِهَا عَسَلًا، ثُمَّ يَكْتُبُ سُورَةُ يس بِمَاءِ الْمَطَرِ وَ يَشْرَبُهُ، شَفَاهُ اللَّهُ، لِأَنَّهُ اجْتَمَعَ لَهُ الْهَنِيءُ وَ الْمَرِىءَ وَ الشِّفَاءُ وَ الْمُبَارَكُ. [۱۱].

«کسی که بیمار شد، سه درهم از مَهر همسرش گرفته با آن عَسَل خریداری کند، پس سوره یس را با آب باران نوشته با آن عَسَل بنوشد، خدا او را شفا خواهد داد، زیرا که او چیز مبارك و گوارا و شفاء و برکت را جمع کرده است.»

پی نوشت ها:

[۱] سورة النحل: الآیة ۶۹.

[۲] اللبان: راجع شرحها صفحة....

[۳] الکافی ج۶ ص۳۳۲ ح۲. وسائل ج۲۵ ص۹۹-۹۸ ح۵.

[۴] المحاسن ص۴۹۹ ح۶۱۲. وسائل ج۲۵ ص۹۹ ح۷.

[۵] المحاسن ص۴۹۹ ح۶۱۶. وسائل ج۲۵ ص۱۰۰ ح۱۰.

[۶] سورة ق: الآیة ۹.

[۷] سورة النحل: الآیة ۶۹.

[۸] سورة النساء: الآیة ۴.

[۹] مجمع البیان ج۲ ص۷. ووسائل الشیعة ج۲۵ ص۱۰۱-۱۰۰ ح۱۴.

[۱۰] مکارم الأخلاق ص۱۶۶. ومستدرك الوسائل ج۱۶ ص۲۶۷ ح۷.

[۱۱] مستدرك الوسائل ج۱۶ ص۳۶۸ ح۱۳.

عفو اهانت کننده

پس از شکست مردم بصره، عایشه را در منزل بزرگِ قبیله، عبداللّه بن خلف خزاعی، که در جنگ جمل کشته شده بود جای دادند.

عبداللّه در زمان خلیفه دوّم کاتب دیوان بصره بود،

زن او صفیه، دختر حارث بن طلحه بود.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از ورود به بصره دو رکعت نماز در مسجد جامع بصره خواند و سپس به سوی خانه عبداللّه، جایگاه عایشه رفت.

وقتی امام علی علیه السلام وارد خانه می‌شد، صفیه زن عبداللّه با گریه و زاری به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اهانت‌ها کرد.

امّا امام علی علیه السلام چیزی نفرمود، و به اطاق عایشه رفته، اهانت‌های صفیه را به عایشه گوشزد فرمود،

و آنگاه که از خانه خارج می‌شد، باز صفیه به حضرت اهانت کرد، بگونه‌ای که یاران حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تحمّل خود را از دست دادند، و آن زن را تهدید کردند، که امام علی علیه السلام فرمود:

(هرگز تعرّض به زنان خیری برای ما نخواهد داشت.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تارخ طبری ج۳ ص۵۴۳، و مستدرک الوسائل ج۲ ص۲۵۱.

عفو عایشه

روش برخورد امام علی علیه السلام با دشمن قبل از آغاز نبرد، پیامبرگونه بود، که تلاش در هدایت آنها داشت،

و پس از آغاز تجاوز دشمن، قاطعانه ریشه‌های فساد را بَر می‌کند،

و پس از اِتمام جنگ و تسلیم دشمن باز هم پدرانه، و با بزرگواری و محبّت برخورد می‌کرد.

در جنگ جمل عایشه آن همه از مردم را فریب داد که هزاران خون بی‌گناهان ریخته شـد، و فتنه‌ها پدید آمد، و شـعارهای دروغین فراوانی را مطرح کرد، و مردم را برضدّ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شوراند.

امّا آنگاه که امام علی علیه السلام پیروز شد، او را عفو کرد،

و کریمانه از زشتی‌های او چشم پوشید.

و دوازده هزار درهم به عایشه عطا فرمود تا به مدینه باز گردد،

و چهل زن از قبیله عبدالقیس را فرمان داد تا لباس رزم پوشیده، کلاه برسر گذارند و عایشه را به مدینه برسانند.

چون چهل تن از زنان عبدالقیس لباس رزم برتن و کلاه‌خُود برسـر، و نقاب بر چهره داشـتند، و عایشه از این شیوه اطّلاع نداشت، در طول راه نگران بود و می‌گفت:

«چون به مدینه رسم از علی شکایت خواهم کرد.»

پس از آنکه عایشه را به منزلش در مدینه رساندند، نقاب‌ها و کلاه‌خودها را از روی و سر باز کردند،

وقتی عایشه فهمید همه آن محافظان زن بودند، بسیار شـرمنده شد و از بزرگواری علی علیه السلام در شگفت ماند، گرچه کینه‌های درونی او درمان نیافت. [۱] .

از این الگوی رفتاری درس می‌گیریم که:

با دشمن شکست خورده باید کریمانه رفتار کرد.

و متناسب با شئون و آداب دشمن باید با او رفتار نمود.

و دل‌ها را باید با محبّت آرام کرد نه با کینه توزی.

و هدف اساسی، هدایت دشمن است، نه خون ریزی.

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التوارخ امیرالمؤمنین علیه السـلام ج۱ ص۱۸۸ و ۱۸۹، و مروج الذّهب ج۲ ص۳۷۹، و الجمل شـیخ مفید ص۲۲۱، و تاریخ طبری ج۳ ص۵۴۷، و تذکرهٔالخواص ص۸۱.

عفو و بخشش دشمن

روزی ابوهریره (آن منافق دنیاپرست که جعل حدیث می‌کرد تا رضایت خلفاء و معاویه را جلب کند)، خدمت حضرت امیرالمؤمنین

علی علیه السلام رسید، و با الفاظی اهانت آمیز به امام علی علیه السلام جسارت کرد،

امّا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سکوت کرد و پاسخی نداد.

امّا روزِ دیگر دوباره خدمت امام علی علیه السلام رسید و تقاضای کمک کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیازهای او را داد.

یکی از یاران امام علی علیه السلام اعتراض کرد، و گفت:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام این مرد منافق است و دیروز به شما اهانت کرد، چرا به او اموالی می‌بخشی؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اِنّی لَأَسْتَحْیی أنْ یغْلِبَ جَهْلُهُ عِلْمی، وَ ذَنْبُهُ عَفْوی، وَ مَسْأَلَتُهُ جُودی

(من از خدا شرم می‌کنم که نادانی او بر علم عفو من، و درخواست او بر کرم من غلبه کند.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کوکب درّی ج۱ ص۱۳۹.

علل بردباری در مبارزه با انحرافات

پس از ۲۵ سال حکومت آنان که به حاکمیت ارزش‌ها و احکام اسلامی توجّهی نداشتند،

بدعت‌ها شکل گرفت،

و احکام دروغین فراوانی را مطرح کردند،

که مردم را از اسلام و احکام ناب منحرف و به دستورالعمل هائی عادت داده بودند که از احکام اسلام بیگانه بود.

آنگاه که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حکومت رسید با هزاران مشکل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی روبرو بود، و نمی‌توانست افکار و آراء جامعه را با دستورالعمل و بخشنامه تغییر دهد.

تا فرمود:

نماز مستحبّی را به جماعت نخوانید.

(که خلیفه دوّم دستور داده بود بخوانند)

فریاد عموم مردم بلند شد که:

واعُمَراه، وا عُمَراه

(کجائی عُمر که بنگری علی نمی‌گذارد نماز مستحبّی را به جماعت بخوانیم.)

اینجاست که مشکل فرهنگی و بینشی را با دستورالعمل‌ها و بخشنامه‌ها نمی‌شود به زودی عوض کرد.

امام علی علیه السلام در یک سخنرانی عمومی بردباری خود را در مبارزه با انحرافات و بدعت‌ها اینگونه بیان فرمود:

(اگر حکم الهی را اظهار کنم، و تحریفها را کنار زنم، از اطراف من پراکنده می‌شوند.)

سوگند به خدا به مردم گفتم:

(که در ماه رمضان جز برای نماز واجب به جماعت حاضر نشوند، که خواندن نماز مستحبّی به جماعت بدعت است.)

امّا بعضی از لشگریان که در پیرامون من می‌جنگیدند، فریاد زدند:

(ای اهل اسلام، سنّت عمر را تغییر دادند، و علی ما را از نماز خواندن مستحبّی به جماعت باز می‌دارد.)

ترسیدیم در گوشه‌ای از لشگریانم شورشی برپا شود. [۱].

أرَأَیتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقامِ اِبْراهیمْ فَرَدَدْتُهُ اِلی الْمَوْضِعِ الَّذی وَضَعَهُ فیهِ رَسُولُاللّهْ صلی الله علیه وآله وسلم

وَ رَدَدْتُ فَدَکَ اِلی وَرَثَةِ فاطِمَةْ

وَ رَدَدْتُ صاعَ رَسُولِاللّه صلی الله علیه وآله وسلم کَما کانَ... وَرَدَدْتُ دارَ جَعْفَرٍ اِلی وَرَثَتِهِ وَ هَدَمْتُها مِنَ الْمَسْجَدِ، وَرَدَدْتُ قَضایا مِنَ الْجَوْرِ قَضی بِها وَ نَزَعَتُ نِساءً تَحْتَ رِجالٍ بِغَیرِ حَقٍّ وَ رَدَدْتُهُنَّ اِلی اَزْواجِهِنَّ...

وَ مَحَوْتُ دَواوینَ الْعَطایا وَ اعْطَیتُ کَما کانَ رَسُولُاللّه صلی الله علیه وآله وسلم یعْطی بِالسَّوِیةِ وَ لَمْ اَجْعَلْها دَوْلَةً بَینَ الْأَغْنِیاءِ...

وَ رَدَدْتُ مَسْجِدَ رَسُولِاللّه صلی الله علیه وآله وسلم اِلی ما کانَ عَلَیهِ وَ سَدَدْتُ ما فَتَحَ فیهِ مِنَ الَابْوابِ وَ فَتَحْتُ ما سَدَّ مِنْهُ

وَ حَرَّمْتُ الْمَسْحَ عَلَی الْخُفَّین

وَ حَدَدْتُ عَلَی النَّبیذِ

وَ اَمَرْتُ بِاِحلالِ الْمُتْعَتَین

وَ اَمَرْتُ بِالتَّکْبیرِ عَلَی الْجَنائِزِ خَمْسَ تَکْبیراتٍ

وَ اَلْزَمْتُ النَّاسَ الْجَهْرَ بِبِسْمِ اللّهِ الْرَحْمنِ الْرَحیم...

وَ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَی حُکْمِ الْقُرْآنِ وَ عَلَی الطَّلاقِ عَلَی السُّنَّةِ

وَ اَخَذْتُ الصَّدَقاتِ عَلَی أَصْنافِها وَ حُدُودِها...

اذاً لَتَفَرَّقُوا عَنّی وَ اللّهِ لَقَدْ اَمَرْتُ النَّاسَ اَنْ لا یجْتَمِعُوا فی شَهْرِ رَمَضانَ اِلاَّ فی فَریضَةٍ وَ اعْلَمْتُهُمْ اَنَّ اجْتِماعَهُمْ فی النَّوافِلِ بِدْعَةٌ فَتَنادی بَعْضُ اهْلِ عَسْکَری مِمَّنْ یقاتِلُ مَعی:

یا اَهْلَ الْإسْلامِ غُیرَتْ سُنَّةُ عُمَرَ ینْهانا عَنِ الصَّلوةِ فی شَهْرِ رَمَضانِ تَطَوُّعاً. وَلَقَدْ خِفْتُ اَنْ یثُورُوا فی ناحِیةِ جانِبِ عَسْکَری...

(اگر مقام ابراهیم را که عُمر تغییر داد به همان مکانی می‌گذاشتم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم قرار داده بود و فدک را به صاحب اصلیش می‌دادم

و پیمانه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را بمقدار تعیین شده پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم باز می‌گرداندم

و خانه جعفر را که در توسعه مسجد به زور خراب کردند، باز پس می‌گرفتم

و احکام و قضاوتهای ضالمانه را طرد می‌کردم

و زنان مسلمان را که بدون حقّی گرفتند و با آنان ازدواج کردند، به خانوادهایشان برمی‌گرداندم

و دفتر حقوق را به روش حقوق پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم تغییر می‌دادم

و دفتر بخشش‌ها و امتیاز دادنها را نابود می‌کردم

و مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنگونه که لازم بود درست می‌کردم

و درهائی که بیجا باز کردند می‌بستم

و مسح برروی کفش را منع می‌کردم

و برخوردن آبجو حدّ شراب می‌زدم

و متعه و حجّ تمتّع را حلال اعلام می‌کردم

و دستور می‌دادم که بر جنازه‌ها پنج تکبیر بگویند

و بسم‌اللّه را در نماز بلند بگویند

و مردم را به حکم قرآن باز می‌گرداندم

و طلاق را مطابق اسلام جاری می کردم

و صدقات را از اقشار مردم می گرفتم،

بـه یقین از اطراف من پراکنـده می‌شدنـد، من تـا دسـتور دادم که نمـاز مسـتحبّی را به جمـاعت نخواننـد که بـدعت است، جمعی از لشگریان من فریاد زدند که ای اهل اسلام، سنّت عمر را تغییر دادند، ترسیدم که لشگریانم پراکنده شوند.)

پی نوشت ها:

[۱] روضه کافی ص۵۸ و ۶۳، و تاریخ الخلفاء سیوطی ۱۳۶.

علل انتخاب شهر کوفه

پس از جنگ جَمَل و خطر آفرینی های معاویه در شام، و دوری زیاد شـهر مدینه از مرزهای عراق و شام، امام علی علیه السـلام را بر آن داشت تـا بـا ملاـحظه این مسائل و با آگاهی کاملی که آن حضـرت داشت، نماینـده‌ای برای اداره شـهر بصـره بگمارد که بتواند جلوی قضایای احتمالی را بگیرد، به همین منظور بهترین و عالم‌ترین افراد خاندانش، عبداللَّه بن عبّاس را که در آن روز از هر جهت مورد اعتماد بود به فرمانداری بصره تعیین فرمود. [۱] .

و یکی از زیرکترین أعراب «زیاد بن أبیه» را نزد او به عنوان مشاور و کاتب معین کرد. [۲] .

و خود آن حضرت نیز تصمیم گرفت به جای مدینه طیبه، کوفه را مرکز خلافت اسلامی قرار دهد.

مدینه‌ای که از مهاجرت پیامبر و یارانش با آغوش باز استقبال کرد.

مدینه ای که برای اسلام و مسلمین مرکزیت داشت و موجب پیشرفت آن گردید.

مدینه‌ای که برای حسن و حسین علیهما السلام بستر ولادت و مهد تربیت بود.

مدینه، آن شهر مقدّسی که پیکر پاک پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و فاطمه زهرا علیها السلام را در برگرفته بود،

طبعاً ترک گفتنش برای امیرالمؤمنین علیه السـلام دشوار بود، ولی در آن روز ناچار روی یک سلسـله مصالح اسلامی، کوفه را برای خلافت اسلامی به جای مدینه برگزید.

بنابه نقل مسـعودی و دیگران، حضـرت امیرالمؤمنین علی علیه السـلام در روز دوازدهم رجب سال سـی و شـش با سپاه ظفرمند خود وارد کوفه شد [۳] و در محلّه «رحبه» [۴] مسکن گرفت و مردم کوفه از کوچک و بزرگ از آن حضرت به گرمی استقبال کردند.

امام علی علیه السلام از آنجا به مسجد آمد و دو رکعت نماز تحیت بجا آورده آنگاه بر روی منبر قرار گرفت. [۵] .

و بعد از ثنای خداوند بزرگ، خطاب به مردم چنین فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی نَصَرَ وَلِیهُ وَ خَذَلَ عَدُوَّهُ وَ اَعَزَّ الصّادِقَ الْمُحِقَّ وَ اَذَلَّ الْکاذِبَ الْمُبْطِلَ عَلَیکُمْ.

یا اَهلَ هذَا المِصْرِ اُصیکُمْ بِتَقْوَی اللَّهِ وَ طاعَةِ مَنْ اَطاعَ اللَّهِ مِنْ اَهْلِبَیتِ نَبِیکُم،الَّذینَ هُمْ اَوْلَی بِطاعَتِکُمْ فیما اَطاعُوا اللَّهَ فیهِ مِنَ الْمُنْتَحِلینَ الْمُدَّعینَ الْقائِلینَ اِلَینا یتَفَضَّلُونَ بِفَضْلِنا وَ یجاهِدُونَنا اَمْرَنا وَ ینازَعُونَنا حَقَّنا وَیدافِعُونَنا عَنْهُ وَقَدْ ذاقُوا وَ بالَ ما اِجْتَرَمُوا فَسَوْفَ یلْقُونَ غَیاً اَلا اِنَّهُ قَدْ قَعَدَ مِنْ نُصْرَتی مِنْکُمْ رِجالٌ وَ اَنَا عَلَیهِمْعاتِبٌ زارٍ فَاهْجَرُوهُمْ وَ اَسَمَعُهُمْ ما یکْرِهُونَ حَتّی یعْتَبُونا و نَری مِنهُمْمانُحُبُّ.

«سپاس خدا را که بر دوست و ولی خود نصرت بخشید و دشـمن را خوار و ناتوان ساخت و راستگوی حق را عزّت و شرافت داد و دروغ گوی تبه کار را ذلیل نمود.

ای اهل شـهر و ساکنان این دیار، تقوی و ترس از خدا را بشمار سفارش می‌کنم و نیز سفارش می‌کنم پیروی کسانی را که از پیروان خدایند.

و از اهل بیت پیامبرتان که ایشان برای فرمانبرداری سزاوارترند از کسانی که همواره مردم را به سوی خود می‌خوانند و با ارزش‌های معنوی ما بر دیگران فخر فروشی می‌کنند و امر ما را انکار می‌نمایند و حقّ مارا پایمال می‌سازند و از استفاده آن جلوگیری می‌نمایند، آری آب تلخ بدرفتاری خود را چشیدند و به زودی نیز به سرانجام بدبختی خود می‌رسند، و تعدادی از مردان شما از یاری ما دست برداشتند و مرا از خود ناراحت نموده‌اند، اینک شما پیروان ما هم از ایشان دوری گزینید و به درشتی با آنها سخن گوئید تا از کردار خویش شرمنده شوند (بلکه) ما آنچه را که از آنها انتظار داشتیم ببینیم.» [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] مروج الذّهب ج ۲ ص ۳۷۲.

[۲] انساب الاشراف ج ۲ ص ۲۷۱، و، الامام علی ج ۴.

[۳] مروج الذّهب ج ۳ ص ۳۷۲، و ناسخ کتاب صفّین ص ۹۲، و وقعه صفّین ص ۳.

[۴] رِحْبَه (به فتح راء یا بضم آن و سکون حاء و فتح باء) یکی از محلّه های کوفه است.(معجم البلدان ج ۲ ص ۷۶۳).

[۵] ناسخ کتاب صفّین ص ۹۳.

[۶] ارشاد شیخ مفید ج ۱ ص ۲۴۹، و، ناسخ کتاب صفّین ص ۹۳،و وقعه صفّین ص ۴.

عامل روانی

این مشکل سیاسی، اجتماعی، علل گوناگونی می‌تواند داشته باشد.

برخی فکر می‌کنند اگر نظارت کنند؛

اگر امر به معروف و نهی از منکر کنند ممکن است جان خود را از دست بدهند،

و در تداوم مبارزه و تبلیغات گفتاری، و بازداشتن فاسدان از زشتی‌ها کشته شوند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به این عامل روانی در حکمت ۳۷۴ اشاره کرده می‌فرماید:

وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْی عَنِ الْمُنْکَرِ لَا یقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا ینْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذلِکَ کُلِّهِ کَلِمَهُٔ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.

«و همانا امر به معروف و نهی از منکر، نه اجلی را نزدیک می‌کنند، و نه از مقدار روزی می‌کاهند، و از همه اینها برتر، سخن حق در پیش روی حاکمی ستمکار است.» [۱] .

یعنی وقتی مرگ و زمانبندی آن برای انسان مشخّص است،

و اجل زمان تعیین شده‌ای دارد،

پس امر به معروف یا نهی از منکر، مرگ زودرسی نخواهد داشت و نباید از آن هراسناک بود.

باید انجام وظیفه کرد،

باید خوبی‌ها را یاور و زشتی‌ها را دشمن بود و از نزدیک شدن اجل، یا مرگ زودرس نباید ترسید.

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۷۴ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

عامل اقتصادی

برخی با توجّه به عامل اقتصادی، بی تفاوت می‌شوند و دست از «نظارت مردمی» و «امر به معروف» و «نهی از منکر» می کشند، فکر می کنند اگر دخالت و نظارت داشته باشند،

اگر زشتی‌ها را تذکّر دهند،

صاحبان پول و قدرت، از آنها می‌رنجند و رزق و روزی آنان در خطر جدّی قرار می گیرد، و پُست‌های لازم به آنها داده نمی‌شود، و مراکز قدرت، آنها را طرد می کنند که با اطمینان فرمود:

وَ لا ینْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ

«و از روزی شما نمی کاهد.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۷۴ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

علم تفسیر

یکی از علوم اسلامی، علم تفسیر است، که امیرالمؤمنین علیه السلام در این علم از همه استادتر بود و مسلمانان، این علم را پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از آن حضرت گرفته اند.

هرکس به کتب تفاسیر مراجعه کند در می‌یابد که بیشترین نکات تفسیری قرآن، از آن حضرت و عبداللَّه بن عبّاس نقل شده است و ابن عبّاس نیز شاگرد امام علی علیه السلام بوده است.

در اینجا توجّه به برخی از نمونه‌ها ضروری است، مانند:

۱- روزی به عبداللَّه بن عبّاس گفتند:

دانش تو نسبت به علم پسر عمّت علی علیه السلام چگونه است؟

در پاسخ گفت:

چونان قطره بارانی در برابر اقیانوس بی کران. [۱] .

۲- حسن بصری گفته است:

آگاهی علی علیه السلام بر اسرار قرآن چنان بود که گوئی کلید گشایش رموز قرآن در کف او نهاده شده و آنچه متّکی براساس قرآن است به وِی عطا گردیده است. [۲] .

۳- ابن عبّاس می گوید:

فَجَمَعَ اللَّهُالْقُرْآنَ فی قَلْبِ عَلِیٍّ وَ جَمَعَهُ عَلِیٌّ بَعْدَ مَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم بِسِتَّةِاَشْهُرٍ.

«خداوند متعال قرآن را در قلب مبارک علی علیه السلام جمع کرده و علی علیه السلام پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، آنرا در ظرف شش ماه به صورت قرآن جمع آوری کرده است.» [۳] .

۴- از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود:

وَاللَّهِ ما نَزَلَتْ آیَةٌ اِلَّا وَ قَدْ عَلِمْتُ فیمَ نَزَلَتْ وَ اَیْنَ نَزَلَتْ وَ عَلی مَنْ نَزَلَتْ، اِنَّ رَبّی وَهَبَ لی قَلْباً عَقُولاً وَ لِساناً ناطِقَةً.

«به خدا سوگند آیه‌ای نازل نگشته است، مگر اینکه من می‌دانم برای چه، در کجا و در حقّ چه کسی نازل شده است، همانا پروردگارم‌برای من دل عاقل و زبان ناطق عطا فرموده است.» [۴] .

۵- و نیز امام علی علیه السلام فرمود:

وَاللَّهِ ما مِنْ آیَةٍ نَزَلَتْ فی بَرٍّ وَ بَحْرٍ اَوْ سَهْلٍ اَوْ جَبَلٍ اَوْ سَماءٍ اَوْ اَرْضٍ اَوْ لَیْلٍ اَوْنَهارٍ اِلّا وَ اَنَا اَعْلَم فیمَنْ نَزَلَتْ وَ فی اَیِّ شَیْئی نَزَلَتْ.

«به خدا سوگند آیه‌ای نازل نشده در صحرا و یا دریا، در زمین هموار و یا در کوه، در زمین و یا در آسمان، در شب یا در روز، مگر اینکه من می‌دانم در خصوص کدام شخص و برای چه چیز نازل شده است.» [۵] .

۶- و باز فرمود:

سَلُونی عَنْ کِتابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، ما مَنْ آیَةٍ وَ اَنَا اَعْلَمُ بِلَیْلٍ نَزَلَتْ اَمْ بِنَهارٍ، أفی سَهْلٍ نَزَلَتْ اَمْ فی جَبَلٍ.

«مردم از من از قرآن خدای بزرگ بپرسید، زیرا هیچ آیه‌ای از قرآن نیست مگر اینکه من از دیگران آگاهترم که در شب نازل شده یا روز در زمین هموار یا در کوه‌ها.»

راوی گوید: ابن الکوّاء در پشت سر من بود و گفت:

بگو مقصود از آیه:

و الذّارِیاتِ ذَرْواً فَلْحامِلاتِ وِقْراً فَالْجارِیاتِ یُسْراً فَالْمُقَسَّماتِ اَمْراً [۶] چیست؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

وای بر تو، سئوال کن برای یاد گرفتن، نه برای خوار کردن و اذیّت رساندن. و امّا منظور از آیه «و الذّارِیاتِ ذَرْواً» بادها است، و منظور از «والحاملاتِ وَقْراً» ابرها است و معنای «والجاریات یسراً» کشتیهاست، و مقصود از «والمقسّمات امراً» فرشتگان است.

بدین ترتیب سئوالات بیشتری از امام علی علیه السلام پرسید.

و پرسید:

آیا بیت المعمور را دیده‌اید؟ آن چیست؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آن ضُراح [۷] است که در بالای هفت آسمان و در زیر عرش قرار گرفته و هر روز تعداد هفتاد هزار ملك در آن داخل می‌شوند و تا قیامت بر نمی گردند.

پرسید:

کیستند آنها که خداوند در حقّ آنها می‌فرماید:

أَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ کُفراً وَ اَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ البَوارِ [۸] .

امام علی علیه السلام فرمود:

ایشان فاجران قریش بودند که من آنها را در روز بدر به هلاکت رسانیدم.

پرسید: منظور از آیه:

الَّذینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الحَیاةِ الدُّنیا وَ هُم یَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً [۹] چیست؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

از آنهاست اهل حرورا «خوارج نهروان»

۷- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

بدان، همه اسرار الهی در کتابهای آسمانی است، و تمامی آنچه در کتب آسمانی است در قرآن کریم موجود می‌باشد.

و هر آنچه در قرآن است در سوره فاتحهٔ الکتاب موجود می‌باشد،

و هرآنچه در فاتحهٔ الکتاب موجود است، در بسم اللَّه الرَّحمن الرَّحیم نهفته است.

و آنچه در باء بسم اللَّه است در نقطه زیر باء جای گرفته است،

و من همان نقطه زیر باء هستم. [۱۰] .

۸- ابن عبّاس گوید:

شبی علی علیه السلام دست مرا گرفت و با خود به قبرستان برده و فرمود:

ای فرزند عبّاس بخوان، پس من به خواندن بسم اللَّه شروع کردم.

آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا طلوع صبح از اسرار بسم اللَّه صحبت نمود. [۱۱] .

بعد اضافه کرد و فرمود:

اگر شب افزوده می‌شد ما هم سخن را در تفسیر باء بسم اللَّه می‌افزودیم. [۱۲] .

باز فرمود:

لَوْ شِئْتُ لَأَقَرْتُ لَکُم ثَمانِینَ بَعیراً مِنْ مَعْنی الْباءِ.

«اگر می‌خواستم هرآینه باز می‌کردم برای شما از معنای باء بسم اللَّه که آن نوشته‌ها بار هشتاد شتر باشد.» [۱۳] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب مرتضوی ص ۲۴۵، و احقاق الحق ج ۷ ص ۷۲۹، و کنزالعمّال ج ۱۳ ص ۶۰۲.

[۲] علی و قرآن ص ۸۴.

[۳] بحار ج ۴۰ ص ۱۵۵ چاپ جدید، و سیره حلبیّه ج ۳ ص ۴۶۰ ط قاهره.

[۴] فرائد السمطین ج ۱ ص ۳۰۱، و انساب الاشراف ص ۹۹، و مناقب خوارزمی ص۵۴، و طبقات الکبری ج ۲ ص ۳۳۸ ط مصر به نقل از احقاق الحقّ ج۷ ص ۵۸۱.

[۵] ذخائر العقبی ص ۸۳، و احقاق الحقّ ج ۷ ص ۵۸۷.

[۶] سوره ذاریات آیه ۲.

[۷] ضُراح بضمّ ضاد مانند غراب، نام بیت المعمور است، منتهی الارب.

[۸] آیه ۲۸ سوره ابراهیم.

[۹] آیه ۱۰۴ سوره کهف.

[۱۰] ینابیع المودّه ج ۲ ص ۱۵۷.

[۱۱] ینابیع المودّهٔ ج ۲ ص ۱۵۶.

[۱۲] شرح اعتقادات مجلسی ص ۲۴ خطّی بقلم محمد دشتی.

[۱۳] لطائف المنن ج ۱ ص ۱۷ ط مصر بنقل احقاق الحقّ ج ۷ ص ۵۹۵.

علم کلام یا خداشناسی

هر کس در روایات باقی مانـده از امام علی علیه السـلام بحث کند یا نهج‌البلاغه به خصوص خطبه‌های ۱ و ۲ و ۹۱ و ۱۸۲ و ۱۶۵ را مطـالعه کنـد به این حقیقت اعتراف می‌کنـد که چونـان حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام کسـی نتوانسـته «خداشناسـی» را در ابعـاد گوناگون و با روش‌های مختلف به جهانیان عرضه کند [۱] .

و در فِرَقِ اسلامی، سرآمد فرقه معتزله، که ادّعا دارند، علم کلام را مردم از آنها آموخته‌اند «واصل بن عطا» است.

و او شاگرد عبداللّه پسر محمّد حنفیّه و محمّد حنفیّه نیز شاگرد پدرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

همچنین فرقه اشعری و طرفداران تفکّر جبر منسوب به «ابوالحسن اشعری» است،

و ابوالحسن شاگرد «ابو علی جبائی» است،

و او نیز از شاگردان بزرگ معتزله «واصل بن عطا» است،

پس فرقه اشعری نیز هرچه دارند از علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشند.

____

پی نوشت ها:

[۱] مراجعه شود به فصل اعتقادی.

علم فقه

یکی دیگر از علوم اسلامی، علم فقه و احکام دین است، که پایه و اساس آن از حضرت علی علیه السلام می‌باشد،

هر فقیهی که در اسلام پیدا شده ریزه خوار سفره امام علی علیه السلام بوده و همواره از فقه و دانش آن حضرت استفاده کرده است.

بسیاری از بزرگان فرقه های اسلامی به نحوی شاگرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده‌اند.

احمد بن حنبل (رئیس مذهب حنبلی) شاگرد شافعی (پیشوای مذهب شافعی) بوده و او نیز با دو واسطه شاگرد ابوحنیفه است و خود ابوحنیفه نیز شاگرد جعفر بن محمّد باقر علیه السلام ششمین پیشوای شیعیان بوده و جعفر بن محمّد نیز شاگرد پدرش امام محمّد باقر و او با دو واسطه شاگرد جدّش علی علیه السلام بوده است، که اکثر روایات فقهی را از آن حضرت نقل کردند.

با این توضیح، شاگردان ابوحنیفه مانند: «ابو یوسف» و «محمّد بن الحسن شیبانی» و دیگران، فقه و احکام دین را از ابوحنیفه گرفته‌اند.

مالک بن انس (سر سلسله فرقه مالکی) نیز شاگرد «ربیعهٔ الرّای» و او هم شاگرد «عکرمه» و او نیز شاگرد «عبداللّه بن عبّاس» است و عبداللّه بن عبّاس هم از شاگردان ممتاز امام علی علیه السلام بوده است.

این چهار تن (ابوحنیفه، شافعی، احمد بن حنبل، مالک بن انس) که از آنها نام بردیم و گفتیم که فقه و دانش خود را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یاد گرفته و شاگرد او بوده‌اند، فقهای چهارگانه چهار مذهب اهل سنّت می‌باشند.

و امّا فقه شیعه و بازگشت و ارتباط آن باشخص امیرالمؤمنین بسیار روشن است که هزاران حدیث فقهی از آن حضرت به یادگار مانده و راه گشای فقهای شیعه می‌باشد.

و عبداللّه بن عبّاس، فقه و احکام دین را از امام علی علیه السلام گرفته است.

براساس اعتراف همه دانشمندان، خلیفه دوم نیز در بسیاری از مسائل که در حلّ آن عاجز می‌ماند، به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه می‌کرد.

و مکرّراً با صراحت می‌گفت:

لَوْ لا عَلِیٌّ لَهَلَکَ الْعُمَرُ

«اگر علی نبود که مسائل مشکله اسلام را حلّ کند عمر به هلاکت می‌افتاد.»

و همچنین گفته است که:

لا بَقیتُ لِمُعْضَلَةٍ لَیْسَ لَها اَبُوحَسَنِ

«خدا نکند من در مسئله مشکلی فرومانم و علی نباشد که آنرا حلّ کند.»

و نیز روزی صحابه را مخاطب ساخت و گفت:

لا یَفْتِیَنَّ اَحَدُکُمْ فِی الْمَسْجِدِ وَ عَلِیٌّ حاضِرٌ.

«تا علی علیه السلام حضور دارد کسی از شما فتوی ندهد.»

و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به اصحاب خود فرمود:

اَقْضاکُمْ عَلِیٌّ

«علی علیه السلام در قضاوت از همه شما آگاه‌تر است.» [۱] .

و پایه قضاوت‌های یادشده همان فقه اسلامی است، از این رو امام علی علیه السلام که سرآمد فقهای صحابه پیامبر است.

پی نوشت ها:

[۱] الغدیر ج ۳ ص ۹۶، و کامل بهائی ج ۱ ص ۶۸، و مناقب خوارزمی ص ۴۹، و احقاق الحقّ ج ۴ ص ۳۲۰، و ارشاد مفید ص ۳۲.

عرفان

همه عرفای جهان اسلامی، و فِرَق اسلامی اعتراف دارند که از امام علی علیه السلام عرفان آموخته‌اند،

عرفای بزرگی چون:

شبلی، [۱] .

جنید بن بغدادی، [۲] .

سری سقطی، [۳] .

و ابویزید بن بسطامی

و معروف کرخی، [۴] .

و غیر آنها، به این مطلب تصریح کرده‌اند.

پی نوشت ها:

[۱] شبلی بکسر شین زاهد و پرهیزگار معروف نامش دلف بن جعفر منسوب به قریه «شبله». دهخدا.

[۲] جنید مانند زبیر ابوالقاسم سعید بن عبید. هدیّة الاحباب.

[۳] سری بفتح سین و کسر راء، فرزند مغلس بضمّ میم و فتح غین و کسر لازم مشدّد سقطی بفتح سین و قاف - توضیح الاسماء.

[۴] کرخی بفتح کاف و راء، نام محلّی است در نزدیکی سامرّاء نام وی معروف فرزند فیروز و کنیه اوابو محفوظ از عرفای مشهور است که به کرخ منسوب است.

علم نحو و ادبیات عرب

یکی دیگر از علوم اسلامی، علم نحو و ادبیّات عرب است،

همه می‌دانند که مبتکر این فنّ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

و در حقیقت آن حضرت بود که اصول و قواعد علم نحو را برای «ابوالاسود دوئلی» انشاء و املاء کرد و از جمله فرمود:

کلام بر سه قسم است؛ اسم و فعل و حرف.

و کلمه را به «معرفه» و «نکره» و انواع اعراب و حرکات را به ضمّ و نصب و جرّ و جزم تقسیم کرد.

و این کاری است شگفت آور، زیرا تقسیم بندی کلام و کلمه و حرکات به صورت یاد شده و منحصر دانستن آنها در این چند قسم، به طوری که تا کنون کسی نتواند بر آن بیافزاید یا از آن بکاهد، امری مهمّ و از شگفتی‌های علم امام است. [۱] .

ابن خلّکان و دیگران می‌نویسند:

اوّل کسی که علم نحو را به ابوالاسود دوئلی القا کرد و فوائد آن را به او تعلیم داد، علی بن ابیطالب علیه السلام بود.

سپس ابوالاسود «نَحی نَحْوَهُ» روش خود را به همان برگردانید و براساس همان رهنمودها به تفریع فروعات آن پرداخت، بدین جهت این علم، علم نحو نامیده شد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی‌الحدید ج ۱ ص ۲۰ و ۱۹ بنقل از مکتب اسلام شماره ۱۰ سال ۵.

[۲] البدایهٔ و النّهایهٔ ج ۸ ص ۳۱۲ بنقل احقاق الحقّ ج ۸ ص ۴۹.

علم بیولوژی

امام علی علیه السلام در خطبه ۱ به ویژگی‌های تن آدمی اشاره می‌فرماید که:

ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَسَهْلِهَا، وَعَذْبِهَا وَسَبَخِهَا، تُرْبَهً سَنَّهَا بِالْمَاءِ حَتَّی خَلَصَتْ، وَلَاطَهَا بِالْبَلَّهِ حَتَّی لَزَبَتْ، فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَهً ذاتَ أَحْنَاءٍ وَوُصُولٍ، وَأَعْضَاءٍ وَفُصُولٍ، أَجْمَدَهَا حَتَّی اسْتَمْسَكَتْ، وَأَصْلَدَهَا حَتَّی صَلْصَلَتْ، لِوَقْتٍ مَعْدُودٍ، وَأَمَدٍ مَعْلُومٍ؛ ثُمَّ نَفَخَ فِیهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثُلَتْ إِنْسَاناً ذَا أَذْهَانٍ یجِیلُهَا، وَفِکَرٍ یتَصَرَّفُ بِهَا.

وَجَوَارِحَ یخْتَدِمُهَا، وَأَدَوَاتٍ یقَلِّبُهَا، وَمَعْرِفَهٍ یفْرُقُ بِهَا بَینَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَالْأَذْوَاقِ وَالْمَشَامِّ، والْأَلْوَانِ وَالْأَجْنَاسِ، مَعْجُوناً بِطِینَهِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَهِ، وَالْأَشْبَاهِ الْمُؤْتَلِفَهِ، وَالْأَضْدَادِ الْمُتَعَادِیهِ، وَالْأَخْلاطِ الْمُتَبَاینَهِ، مِنَ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ، وَالْبَلَّهِ وَالْجُمُودِ. [۱] .

«سپس خداوند بزرگ، خاکی از قسمت‌های گوناگون زمین، از قسمت‌های سخت و نرم، شور و شیرین، گِرد آورد، آب بر آن افزود تا گِلِی خالص و آماده شد، و با افزودن رطوبت، چسبناک گردید، که از آن، اندامی شایسته، و عضوهایی جدا و به یکدیگر پیوسته آفرید آن را خشکانید تا محکم شد، خشکاندن را ادامه داد تا سخت شد، و تا زمانی معین، و سرانجامی مشخّص، اندام انسان کامل گردید، آنگاه از روحی که آفرید در آن دمید تا به صورت انسانی زنده درآمد، دارای نیروی اندیشه، که وی را به تلاش اندازد، و دارای افکاری که در دیگر موجودات، تصرّف نماید.

به انسان اعضاء و جوارحی بخشید، که در خدمت او باشند، و ابزاری عطا فرمود، که آنها را در زندگی بکار گیرد، قدرت تشخیص به او داد تا حق و باطل را بشناسد، و حواس چشایی، و بویایی، و وسیله تشخیص رنگ‌ها، و أجناس مختلف در اختیار او قرار داد.

انسان را مخلوطی از رنگ‌های گوناگون، و چیزهای همانند و سازگار، و نیروهای متضاد، و مزاج‌های گوناگون، گرمی، سردی، تری، و خشکی، قرار داد.»

پی نوشت ها:

[۱] اسناد و مدارک خطبه ۱ به شرح زیر است:

۱- بحارالانوار ج ۷۴ ص ۳۰۰ و ۴۲۳: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۲- ربیع‌الابرار ج ۱ ص ۹۷ ح ۶۶ و ص ۳۱۲ ح ۱۱ و ص ۳۲۶ ح ۴۷ و ج ۲ ص ۲۹۷ و ح ۲۸۵ و ط جدید: زمخشری (متوفای ۵۳۸ هجری)

۳- شرح نهج‌البلاغه ج ۱ ص ۲۲: قطب راوندی (متوفای ۵۷۳ هجری)

۴- تحف العقول ص ۶۷: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هجری)

۵- اصول کافی ج ۱ ص ۱۳۸ : ۱۴۰: مرحوم کلینی رازی (متوفای ۳۲۸ هجری).

علم فیزیولوژی و سمیولوژی

شگفتی‌های تن آدمی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به شگفتی های اعضاء و اندام آدمی در حکمت ۸ فرمود:

اعْجَبُوا لِهذَا الْإِنْسَانِ یَنْظُرُ بِشَحْم، وَیَتَکَلَّمُ بِلَحْم، وَیسْمَعُ بِعَظْم، وَیَتَنَفَّسُ مِنْ خَرْم! [۱] .

(از ویژگی‌های انسان، در شگفتی مانید، که با پاره‌ای «پی» می‌نگرد، و با «گوشت» سخن می گوید، و با «استخوان» می‌شنود، و از «شکافی» نَفس می کشد!!)

و در حکمت ۲۷ نسبت به شیوه درمان و مدارا کردن با بیماری فرمود:

امْشِ بِدَائِکَ مَا مَشَی بِکَ.

«با درد خود بساز، چندان که با تو سازگار است.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۸ نهج‌البلاغه معجم المفهرس (اسناد و مدارک حکمت ۸ به شرح زیر است:)

۱- غرر الحکم ص ۷۰ : ج ۲ ص ۲۶۶: مرحوم آمدی (متوفای ۵۸۸ هجری)

۲- شرح قطب راوندی ج ۳ ص ۲۶۴: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هجری)

۳- نسخه خطی نهج‌البلاغه ص ۳۰۶: نوشته ابن مؤدب سال ۴۹۹ هجری

۴- نسخه خطی نهج‌البلاغه ص ۳۱۳: نوشته سال ۴۲۱ هجری

۵- بحار الانوار ج۵۸ ص۳۰۷ ح۱۵: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

[۲] حکمت ۲۷ نهج‌البلاغه معجم المفهرس،اسناد و مدارک آن به این شرح است:)

۱- غرر الحکم ص ۶۲ : ج ۲ ص ۱۸۵: مرحوم آمدی (متوفای ۵۸۸ هجری)

۲- نسخه خطی نهج‌البلاغه ص ۳۱۴: نوشته سال ۴۲۱ هجری

۳- نسخه خطی نهج‌البلاغه ص ۳۰۷: نوشته ابن مؤدب سال ۴۹۹ هجری

۴- منهاج البراعهٔ ج ۳ ص ۲۶۶: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هجری)

۵- بحار الانوار ج ۸۱ ص ۲۰۴: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

علم غذا شناسی

امام علی علیه السلام نسبت به غذاها و پرهیز از اسراف در انواع خوراکی‌ها، در نامه ۴۵ فرمود:

وَإِنَّمَا هِی نَفْسِی أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَی لِتَأْتِی آمِنَهً یوْمَ الْخَوْفِ الْأَکْبرِ، وَتَثْبتَ عَلَی جَوَانِبِ الْمَزْلَقِ. وَلَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَیتُ الطَّرِیقَ، إِلَی مُصَفَّی هذَا الْعَسَلِ، وَلُبَابِ هذَا الْقَمْحِ، وَنَسَائِجِ هذَا الْقَزِّ.

وَلکِنْ هَیهَاتَ أَنْ یغْلِبَنِی هَوَای، وَیقُودَنِی جَشَعِی إِلَی تَخَیرِ الْأَطْعِمَهِٔ - وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوِ الْیمَامَهِٔ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِی الْقُرْصِ، وَلَا عَهْدَ لَهُ

بِالشِّبَعِ - أَوْ أَبِيتَ مِبْطَاناً وَحَوْلِي بُطُونٌ غَرْثَى وَأَكْبَادٌ حَرَّى، أَوْ أَكُونَ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ:

وَحَسْبُكَ دَاءً أَنْ تَبِيتَ بِبِطْنَةٍ وَحَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِنُّ إِلَى الْقِدِّ!

أَأَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يقَالَ: هذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟!

وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيشِ! فَمَا خُلِقْتُ لِيشْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيبَاتِ، كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ، هَمُّهَا عَلَفُهَا، أَوِ الْمُرْسَلَةِ شُغُلُهَا تَقَمُّمُهَا، تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا، وَتَلْهُو عَمَّا يرَادُ بِهَا، أَوْ أُتْرَكَ سُدًى، أَوْ أُهْمَلَ عَابِثاً، أَوْ أَجُرَّ حَبْلَ الضَّلَالَةِ، أَوْ أَعْتَسِفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ! وَكَأَنِّي بِقَائِلِكُمْ يقُولُ: «إِذَا كَانَ هذَا قُوتُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الْأَقْرَانِ، وَمُنَازَلَةِ الشُّجْعَانِ». أَلَا وَإِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيةَ أَصْلَبُ عُوداً، وَالرَّوَاتِعَ الْخَضِرَةَ أَرَقُّ جُلُوداً، وَالنَّابِتَاتِ الْعِذْيةَ أَقْوَى وَقُوداً، وَأَبْطَأُ خُمُوداً. وَأَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَالضَّوْءِ مِنَ الضَّوْءِ، وَالذِّرَاعِ مِنَ الْعَضُدِ. وَاللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَلَّيتُ عَنْهَا، وَلَوْ أَمْكَنَتِ الْفُرَصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيهَا.

وَسَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ، وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ، حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدَرَةُ مِنْ بَينِ حَبِّ الْحَصِيدِ. [۱] .

«من نفس خود را با پرهیزکاری می‌پرورانم، تا در روزقیامت که هراسناکترین روزهاست در أمان، و در لغزشگاههای آن ثابت قدم باشد. من اگر می‌خواستم، می‌توانستم از عسل پاک، و از مغز گندم، و بافته‌های ابریشم، برای خود غذا و لباس فراهم آورم، امّا هیهات که هوای نفس بر من چیره گردد، و حرص و طمع مرا وادارد که طعام‌های لذیذ برگزینم، در حالی که در «حجاز» یا «یمامه» کسی باشد که به قرص نانی نرسد، و یا هرگز شکمی سیر نخورد، یا من سیر بخوابم و پیرامونم شکمهایی که از گرسنگی به پُشت چسبیده، و جگرهای سوخته وجود داشته باشد، یا چنان باشم که شاعر گفت:

«این درد تو را بس که شب را با شکم سیر بخوابی».

«و در اطراف تو شکمهایی گرسنه و به پشت چسبیده باشد».

آیا به همین رضایت دهم که مرا امیرالمؤمنین علیه السلام خوانند؟ و در تلخی‌های روزگار با مردم شریک نباشم؟ و در سختی‌های زندگی الگوی آنان نگردم؟ آفریده نشده‌ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همّت او علف، و یا چون حیوان رها شده که شغلش چریدن و پرکردن شکم بوده، و از آینده خود بی‌خبر است.

آیا مرا بیهوده آفریدند؟ آیا مرا به بازی گرفته‌اند؟ آیا ریسمان گمراهی در دست گیرم؟ و یا در راه سرگردانی قدم بگذارم؟ گویا می‌شنوم که شخصی از شما می‌گوید:

«اگر غذای فرزند ابیطالب همین است، پس سُستی او را فرا گرفته و از نبرد با هماوردان و شجاعان باز مانده است».

آگاه باشید! درختان بیابانی، چوبشان سخت‌تر، امّا درختان کناره جویبار را پوست نازک‌تر است، درختان بیابانی که با باران سیراب می‌شوند آتش چوبشان شعله ورتر و پر دوام‌تر است من و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چونان روشنایی یک چراغیم، یا چون آرنج به یک بازو پیوسته، به خدا سوگند! اگر اعراب در نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، از آن روی برنتابم، و اگر فرصت داشته باشم به پیکار همه می‌شتابم، و تلاش می‌کنم که زمین را از این شخص «معاویه» مسخ شده، و این جسم کج اندیش، پاک سازم تا سنگ وشن از میان دانه‌ها جدا گردد.»

غذای جسم و روح

امام علی علیه السلام در حکمت ۳۹۰ نهج‌البلاغه فرمود:

لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ ينَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَسَاعَةٌ يرُمُّ مَعَاشَهُ، وَسَاعَةٌ يخَلِّي بَينَ نَفْسِهِ وَبَينَ لَذَّتِهَا فِيما يحِلُّ وَيجْمُلُ.

وَلَيسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يكُونَ شَاخِصاً إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ، أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيرِ مُحَرَّمٍ. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اسناد و مدارک نامه ۴۵ به شرح زیر است:

۱- الخرائج و جرائح ج۲ ص۵۴۲ ح۲ فصل۲: قطب الدین راوندی (متوفای ۵۷۳ هجری)

۲- کتاب مناقب ج ۲ ص ۱۰۱: ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ هجری)

۳- ربیع الابرار ج۳ ص ۲۴۱ ح۲۱۵ ب۴۴: زمخشری (متوفای ۵۳۸ هجری)

۴- روضة الواعظین ص ۱۲۷: ابن فتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸ هجری)

۵- استیعاب ج ۲ ص ۲۱: عبدالبر (متوفای ۳۳۸ هجری)

۶- أمالی (مجلس ۹۱) ص۵۰۰ ح۴: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هجری)

۷- بحار الانوار ج ۹ ص ۴۹۹ : ج ۴۰ ص ۳۱۸: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

[۲] اسناد و مدارک حکمت ۳۹۰ به شرح زیر است:

۱- کتاب أمالی ج۱ ص۱۴۶ م۵ ح ۲۴۰:۵۳: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هجری)

۲- کتاب المحاسن ص۳۴۵ ح۴ ب۱: علامه برقی (متوفای ۲۷۴ هجری)

۳- کنز العمال ج ۸ ص ۲۳۶: متقی هندی

۴- تحف العقول ص ۲۰۳: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هجری)

۵- بحار الانوار ج۶۹ ص۱۲۴ وص۵۳: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری)

۶- مهج‌الدعوات ص۱۱۳: علی بن موسی (متوفای ۶۶۴ه)

۷- غرر الحکم ج۵ ص۴۶ و ۹۰: مرحوم آمدی (متوفای ۵۸۸ هجری).

علم اخلاق، اخلاق فردی، اخلاق اجتماعی، اخلاق سیاسی

امام علی علیه السلام در خطبه ۱۹۳ فرمود:

فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّکَ تَرَی لَهُ قُوَّةً فِی دِینٍ، وَحَزْماً فِی لِینٍ، وَإِیمَاناً فِی یقِینٍ، وَحِرْصاً فِی عِلْمٍ، وَعِلْماً فِی حِلْمٍ، وَقَصْداً فِی غِنًی، وَخُشُوعاً فِی عِبَادَةٍ، وَتَجَمُّلاً فِی فَاقَةٍ، وَصَبْراً فِی شِدَّةٍ، وَطَلَباً فِی حَلَالٍ، وَنَشَاطاً فِی هُدًی، وَتَحَرُّجاً عَنْ طَمَعٍ.

یعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَی وَجَلٍ. یمْسِی وَهَمُّهُ الشُّکْرُ، وَیصْبِحُ وَهَمُّهُ الذِّکْرُ. یبِیتُ حَذِراً وَیصْبِحُ فَرِحاً؛ حَذِراً لَمَّا حُذِّرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَفَرِحاً بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ.

إِنِ اسْتَصْعَبَتْ عَلَیهِ نَفْسُهُ فِیما تَکْرَهُ لَمْ یعْطِهَا سُؤْلَهَا فِیما تُحِبُّ.

قُرَّةُ عَینِهِ فِیما لَا یزُولُ، وَزَهَادَتُهُ فِیما لَا یبْقَی، یمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ.

تَرَاهُ قَرِیباً أَمَلُهُ، قَلِیلاً زَلَلُهُ، خَاشِعاً قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنْزُوراً أَکْلُهُ، سَهْلاً أَمْرُهُ، حَرِیزاً دِینُهُ، مَیتَةً شَهْوَتُهُ، مَکْظُوماً غَیظُهُ.

الْخَیرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ. إِنْ کَانَ فِی الْغَافِلِینَ کُتِبَ فِی الذَّاکِرِینَ، وَإِنْ کَانَ فِی الذَّاکِرِینَ لَمْ یکْتَبْ مِنَ الْغَافِلِینَ.

یعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَیعْطِی مَنْ حَرَمَهُ، وَیصِلُ مَنْ قَطَعَهُ، بَعِیداً فُحْشُهُ، لَیناً قَوْلُهُ، غَائِباً مُنْکَرُهُ، حَاضِراً مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلاً خَیرُهُ، مُدْبِراً شَرُّهُ. فِی الزَّلَازِلِ وَقُورٌ، وَفِی الْمَکَارِهِ صَبُورٌ، وَفِی الرَّخَاءِ شَکُورٌ.

لَا یحِیفُ عَلَی مَنْ یبْغِضُ، وَلَا یأْثَمُ فِیمَنْ یحِبُّ. یعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ یشْهَدَ عَلَیهِ، لَا یضِیعُ مَا اسْتُحْفِظَ، وَلَا ینْسَی مَا ذُکِّرَ، وَلَا ینَابِزُ بِالْأَلْقَابِ، وَلَا یضَارُّ بِالْجَارِ، وَلَا یشْمَتُ بِالْمَصَائِبِ، وَلَا یدْخُلُ فِی الْبَاطِلِ، وَلَا یخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ.

إِنْ صَمَتَ لَمْ یغُمَّهُ صَمْتُهُ، وَإِنْ ضَحِکَ لَمْ یعْلُ صَوْتُهُ، وَإِنْ بُغِی عَلَیهِ صَبَرَ حَتَّی یکُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِی ینْتَقِمُ لَهُ.

نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. أَتْعَبَ نَفْسَهُ لِآخِرَتِهِ، وَأَرَاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بُعْدُهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنَزَاهَةٌ، وَدُنُوُّهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَرَحْمَةٌ.

لَيسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبْرٍ وَعَظَمَةٍ، وَلَا دُنُوُّهُ بِمَكْرٍ وَخَدِيعَةٍ.

قال: فصعق همام صعقة كانت نفسه فيها. فقال أميرالمؤمنين عليه‌السلام:

أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيهِ. ثُمَّ قَالَ: أَهكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا؟

فقال له قائل: فما بالك يا أمير المؤمنين؟

فقال‌عليه السلام:

وَيحَكَ، إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتاً لَا يعْدُوهُ، وَسَبَباً لَا يتَجَاوَزُهُ. فَمَهْلاً، لَا تَعُدْ لِمِثْلِهَا، فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيطَانُ عَلَى لِسَانِكَ!

«و از نشانه‌های یکی از پرهیزکاران این است که او را اینگونه می‌بینی، در دینداری نیرومند، نرمخو و دوراندیش، دارای ایمانی پر از یقین، حریص در کسب دانش، و با داشتن علم بردبار، و در توانگری میانه‌رو، در عبادت فروتن، و آراسته در تهیدستی، در سختی‌ها بردبار، در جستجوی کسب حلال، در راه هدایت شادمان، پرهیز کننده از طمع ورزی، می‌باشد.

اعمال نیکو انجام می‌دهد و ترسان است، روز را به شب می‌رساند با سپاسگذاری، و شب را به روز می‌آورد با یاد خدا، شب می‌خوابد امّا ترسان، و بر می‌خیزد شادمان، ترس برای اینکه دچار غفلت نشود، و شادمانی برای فضل و رحمتی که به او رسیده است.

اگر نفس او در آن چه دشوار است فرمان نبرد، از آن چه دوست دارد محرومش می‌کند، روشنی چشم پرهیزکار در چیزی قرار دارد که جاودانه است، و آن چه را ترک می‌کند که پایدار نیست، بردباری را با علم، و سخن را با عمل، در می‌آمیزد.

پرهیزگار را می‌بینی که: آرزویش نزدیک، لغزش‌هایش اندک، قلبش فروتن، نفسش قانع، خوراکش کم، کارش آسان، دینش حفظ شده، شهوتش مرده، خشمش فرو خورده است.

مردم به خیرش امیدوار، و از آزارش در أمانند، اگر در بیخبران باشد نامش در گروه یادآوران خدا ثبت می‌گردد، و اگر در یادآوران باشد نامش در گروه بیخبران نوشته نمی‌شود، ستمکار خود را عفو می‌کند، به آن که محرومش ساخته می‌بخشد، آن کس که با او بریده می‌پیوندد، از سخن زشت دور، و گفتارش نرم، بدی‌های او پنهان، و کار نیکش آشکار است.

نیکی‌های او به همه رسیده، و آزار او بکسی نمی‌رسد. در سختی‌ها آرام، و در ناگواریها بردبار و در خوشی‌ها سپاسگذار است، به آن که دشمن دارد ستم نکند، و نسبت به آن که دوست دارد به گناه آلوده نشود، پیش از آن که بر ضد او گواهی دهند به حق اعتراف می‌کند، و آن چه را به او سپرده‌اند ضایع نمی‌سازد، و آن چه را به او تذکّر دادند فراموش نمی‌کند.

مردم را با لقب‌های زشت نمی‌خواند، همسایگان را آزار نمی‌رساند، در مصیبت‌های دیگران شاد نمی‌شود، و در کار ناروا دخالت نمی‌کند، و از محدوده حق خارج نمی‌شود، اگر خاموش است سکوت او اندوهگینش نمی‌کند، و اگر بخندد آواز خنده او بلند نمی‌شود، و اگر به او ستمی روا دارند صبر می‌کند تا خدا انتقام او را بگیرد. نفس او از دستش در زحمت، ولی مردم در آسایشند، برای قیامت خود را به زحمت می‌افکند، ولی مردم را به رفاه و آسایش می‌رساند، دوری او از برخی مردم، از روی زهد و پارسایی، و نزدیک شدنش با بعضی دیگر از روی مهربانی و نرمی است، دوری او ازتکبر و خودپسندی، و نزدیکی او از روی حیله و نیرنگ نیست.

(سخن امام که به اینجا رسید، ناگهان همّام ناله‌ای زد و جان داد. امام علی علیه السلام فرمود:)

سوگند به خدا من از این پیش آمد بر همّام می‌ترسیدم.

سپس گفت: آیا پندهای رسا با آنان که پذیرنده آنند چنین می‌کند؟

شخصی رسید و گفت: چرا با تو چنین نکرد؟

امام علی علیه السلام پاسخ داد:

وای بر تو، هر أجلی وقت معینی دارد که از آن پیش نیافتد و سبب مشخّصی دارد که از آن تجاوز نکند، آرام باش و دیگر چنین سخنانی مگو، که شیطان آن را بر زبانت رانده است.»

و نسبت به تفاوت های موجود بین برخی از اخلاقیات زن و مرد فرمود:

خِیارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ: الزَّهْوُ، وَالْجُبْنُ، وَالْبُخْلُ؛ فَإِذَا کَانَتِ الْمَرْأَةُ مَزْهُوَّةً لَمْ تُمَکِّنْ مِنْ نَفْسِهَا، وَإِذَا کَانَتْ بَخِیلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا، وَإِذَا کَانَتْ جَبَانَةً فَرِقَتْ مِنْ کُلِّ شَیءٍ یعْرِضُ لَهَا. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۲۳۴ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

علم وراثت (نقش روحیات مادر در روان کودک)

در جنگ بصره یک روز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرچم حمله را به دست فرزندش محمّد حنفیه داد، و فرمود:

پیشروی کن تا قلب سپاه دشمن را درهم بریزی.

محمد حنفیه حمله کرد، امّا نتوانست پیشروی کند و برگشت.

امام علی علیه السلام به صورت نکوهش به او فرمود:

اَدْرَکَکَ عِرْقُ اُمِّکَ

«یکی از خصلت های مادرت را به ارث بردی»

چون پدر علی علیه السلام است چرا نباید محمد بن حنفیه خط شکن باشد؟

و ادامه داد که:

چه کنم؟ که مادرت فاطمه زهرا علیها السلام نیست.

سپس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرچم را به دست امام مجتبی علیه السلام داد که رفت و پیروزمندانه بازگشت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تتمهٔ المنتهی ص ۱۷، و شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۴۳.

علم شیمی و فیزیک

باید اعتراف کرد که رهبران معصوم شیعه‌علیهم السلام، زنده کننده علم و نابود کننده جهلند و آنچه بشر از علوم در اختیار دارد، از سرچشمه علوم ایشان جاری شده است.

و در علوم جدید نیز به اعتراف تمام دانشمندان اروپا، مسلمانان پیش قدم بودند.

زیرا علوم و آگاهی خود را از قرآن و عترت فرا گرفتند،

امام صادق علیه السلام ۵۰۰ رساله در هزار ورق، درباره خواصّ شیمیائی و طبیعی برای (جابر بن حیان) املاء کرد.

و شیمیدانهای جهان پیش از جابر نظیر خالد «متوفی سال ۸۵ هجری قمری» موازین این علم را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

نقل کرده‌اند. [۱] .

جابربن حیان یکی از بزرگترین دانشمندان علم شیمی است،

در علوم دیگر نظیر طبّ و فلسفه نیز نابغه بود، و ۲۰۰ کتاب تألیف کرد که ۸۰ کتاب آن در شیمی بود.

وی درباره علم شیمی نظرات عجیبی دارد که صحّت آنها از طرف دانشمندان اروپا امضاء شده است.

امام صادق علیه السلام راه بکاربردن مرکّب درخشنده را برای نگارش یادداشتهای گرانبها به او یاد داد تا خواندن آنها در تاریکی ممکن باشد.

همچنین طریقه ساختن کاغذ نسوز را به او نشان داد.

و همچنین کیفیت ترکیب اسید سولفوریک و اسید نیتریک را به او آموخت.

پی نوشت ها:

[۱] کتاب راه تکامل ج ۳.

علوم جغرافیا

سید رضی‌قدس سره در نهج‌البلاغه آورده:

حضرت علی علیه السلام در مذمّت اهل بصره به آنان فرمود:

اَرْضُکُمْ قَرِیبَةٌ مِنَ الماء بَعیدَةٌ مِنَ السَّماء

«زمین شما به آب نزدیک است و از آسمان دور» [۱] .

ابن ابی الحدید در بیان تفسیر جمله اوّل گفته است که:

زمین بصره به آب دریا بسیار نزدیک می‌باشد و به همین جهت در اثر طغیان آب فارس دوبار غرق شده، یک بار در زمان «القادر باللَّه» و دفعه دیگر در زمان «القائم بامر اللَّه».

چنانچه آن حضرت در ضمن اخبار غیبیه به آن خبر داده است که می‌فرماید:

کُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ، وَأَتْبَاعَ الْبَهِیمَةِ؛ رَغَا فَأَجَبْتُمْ، وَعُقِرَ فَهَرَبْتُمْ. أَخْلَاقُکُمْ دِقَاقٌ، وَعَهْدُکُمْ شِقَاقٌ، وَدِینُکُمْ نِفَاقٌ، وَمَاؤُکُمْ زُعَاقٌ، وَالْمُقِیمُ بَینَ أَظْهُرِکُمْ مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ، وَالشَّاخِصُ عَنْکُمْ مُتَدَارَکٌ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ. کَأَنِّی بِمَسْجِدِکُمْ کَجُؤْجُؤِ سَفِینَةٍ قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَیهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَمِنْ تَحْتِها، وَغَرِقَ مَنْ فِی ضِمْنِهَا.

و روایة: وَایمُ اللَّهِ لَتَغْرَقَنَّ بَلْدَتُکُمْ حَتَّی کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلی مَسْجِدِهَا کَجُؤْجُؤِ سَفِینَةٍ، أَوْ نَعَامَةٍ جَاثِمَةٍ.

و روایة: کَجُؤْجُؤِ طَیرٍ فِی لُجَّةِ بَحْرٍ.

و روایة أخری: بِلَادُکُمْ أَنْتَنُ بِلَادِ اللَّهِ تُرْبَةً: أَقْرَبُهَا مِنَ الْمَاءِ، وَأَبْعَدُهَا مِنَ السَّمَاءِ، وَبِهَا تِسْعَةُ أَعْشَارِ الشَّرِّ، الْمُحْتَبَسُ فِیهَا بِذَنْبِهِ، وَالْخَارِجُ بِعَفْوِ اللَّهِ. کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَی قَرْیتِکُمْ هذِهِ قَدْ طَبَّقَهَا الْمَاءُ، حَتَّی مَایرَی مِنْهَا إِلَّا شُرَفُ الْمَسْجِدِ، کَأَنَّهُ جُؤْجُؤُ طَیرٍ فِی لُجَّةِ بَحْرٍ!

«شما سپاه یک زن بودید، و پیروان حیوان (شتر عایشه)، تا شتر صدا می‌کرد می‌جنگیدید، و تا دست و پای آن قطع گردید فرار کردید، اخلاق شما پَست، و پیمان شما از هم گُسسته، دین شما دورویی، و آب آشامیدنی شما شور و ناگوار است، کسی که میان شما زندگی کند به کیفر گناهش گرفتار می‌شود، و آن کس که از شما دوری گزیند مشمول آمرزش پروردگار می‌گردد، گویا مسجد شما را می‌بینم که چون سینه کشتی غرق شده است، که عذاب خدا از بالا و پایین او را احاطه می‌کند، و سرنشینان آن همه غرق می‌شوند.»

و در روایتی است:

«سوگند بخدا، سرزمین شما را آب غرق می کند، گویا مسجد شما را می‌نگرم که چون سینه کشتی یا چونان شتر مرغی که بر سینه خوابیده باشد بر روی آب مانده است.»

و در روایت دیگر:«مانند سینه مرغ روی آب دریا.»

و در ورایت دیگری آمده: «خاك شهر شما بد بُوترین خاكهااست، از همه جا به آب نزدیکتر [۲] و از آسمان دورتر، و نُه دَهم شرّ و فساد در شهر شما نهفته است، کسی که در شهر شما باشد گرفتار گناه، و آن که بیرون رود در پناه عفو خداست. گویی شهر شما را می‌نگرم که غرق شده، و آب آن را فرا گرفته، چیزی از آن دیده نمی‌شود، مگر جاهای بلند مسجد، مانند سینه مرغ بر روی امواج آب دریا!»

پس همان گونه شد که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود.

و نیز آورده است که:

معنای «دوری بصره از آسمان» این است که به وسیله رصدها و آلات نجومی دیده شده که دورترین نقاط معموره روی زمین از دائره «نصف النهار» «اُبُلّه» می‌باشد، که در نواحی بصره واقع است.

و سپس می گوید:

بیان این نکات دقیق از خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام است، زیرا از موضوعاتی خبر داده که عرب به آن آشنایی نداشته و جز دانشمندان محقق کسی به آن آگاهی ندارد، و این از اسرار و غرایب بدیعه آن حضرت علیه السلام می‌باشد. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳ معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] اشاره به علم اُکولوژی EGOLOGIE تأثیر عوامل زیست محیطی در افکار و اخلاق انسان است که عوامل جغرافیایی در مناطق گوناگون أثرات متفاوت در رفتار و افکار انسانها دارد.

[۳] شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱، ص۸۹.

علل پیروزی پیامبر اکرم

برای کسی که بهتر از دیگران می‌آموزد، تاریخ بهترین معلم است.

تاریخ ملتهای پیروزمند و شکست خورده، چراغی فرا راه امت است، زیرا این تاریخ عوامل پیروزی و شکست را به گونه‌ای، روشن و گویا اشکار می سازد و ملتهای خوشبخت آنهایی هستند که از تجارب دیگران بهره‌مند شوند. تاریخ انقلاب پیامبر اسلام (ص) و پیروزی او نیز به همین ترتیب است.

عوامل پیروزی انقلاب آن حضرت عبارت بود از:

یک- ایدئولوژی صحیح.

دو- رهبری خردمندانه.

سه- صمیمیت رهبر.

چهار- آمادگی امت برای فداکاری.

بنابراین موفقیت پیامبر این معادله بود:

ایدئولوژی به‌اضافه رهبری خردمندانه به‌اضافه فداکاری مسلمانان: پیروزی امت.

یکی از مفاهیم این معادله آن است که عوامل شکست نیز با نبودن این مقدمات برابر است. با توجه به این که زمینه‌ی شکست در آغاز کار در نهاد هر یک از افراد به وجود می‌آید و از آن پس در بدنه‌ی امت انعکاس می‌یابد. از این رو شناخت انگیزه‌های شکست فرد شایان توجه و از این قرار است:

یک- تزلزل و ضعف شخصیت.

دو- زبونی در تصمیم‌گیری و تحمل مسئولیت.

سه- خیانت افراد.

چهار- خمودگی.

امام علی (ع) در سخنرانی پر مایه‌ای عوامل عام پیروزی پیامبر و عوامل خاص شکست فردی را بازگو می‌فرماید:

اما بعد فان الله سبحانه بعث محمدا (صلی الله علیه و آله) و لیس احد من العرب یقر اکتابا، و لا یدعی نبوه و لا وحیا، فقاتل بمن اطاعه من عصاه، یسوقهم الی منجاتهم، و یباد ربهم الساعه ان تنزل بهم، یحسر الحسیر، و یقف الکسیر، فیقم علیه حتی یلحقه عایته، الا هالکا لا خیر فیه،...

«اما بعد...

همانا که خدای تعالی محمد (ص) را زمانی برانگیخت که هیچکس در عرب نبود که خواندن بداند یا دعوی پیغمبر و وحی داشته باشد (ایدئولوژی در میان نبود). به همدستی پیروان خود با کسانی که از فرمانش سر پیچیدند جنگ نمود تا آنان را به سوی رستگاری رهنمون شد و بر سر این کار پایداری نمود تا پیش از قیام قیامت (و فرارسیدن مرگ)، واماندگان و عقب افتادگان را هدایت فرمود، و چندان تاب آورد تا به مقصود رسید (و مردم از او پیروی کردند) مگر هلاک شونده‌ای که خیری در او نبود.

(بدین سان به کمک وحی آسمانی، رهبری پیامبر و صداقت یارانش) راه رستگاری را بدیشان بنمود و مقامشان را (که در خور پایگاه انسانی آنان بود) به ایشان نشان داد. پس آسیابشان به گردش در آمد (زندگی اقتصادی آنان رونق گرفت) و تیرشان استوار شد (قدرتشان فزونی یافت).

به خدا سوگند، که من از پیشتازان (لشکر اسلام) بودم تا آنکه (نیروهای الحادی) تسلیم گردیده و تحت فرمان در آمد.

اما من، نه ناتوان شدم و نه ترسیدم.

نه خیانت ورزیدم!

و نه سستی کردم!

به خدا سوگند که باطل را بر خواهم شکافت، تا از نهانگاهش حق را بیرون کشم.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۳.

عفو دشمن پس از پیروزی

پس از پیروزی نیازی به کینه‌توزی نیست.

امام علی (ع) می‌فرماید:

اذا قدرت علی عدوک، فاجعل العفو عنه شکرا للقدره علیه.

«وقتی بر دشمن دست یافتی، به شکرانه‌ی پیروزی بر او ببخشای.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه ، حکمت شماره‌ی ۱۰.

عدالت آذین مبارزه

مبارزه نباید به ظلم و خشونت آلوده گردد.

امام علی (ع) می‌فرماید:

استعمل العدل، و احذر العسف و الحیف، فان العسف یعود بالجلاء، و الحیف یدعو الی السیف.

«داد پیشه کن و از سختگیری و بیدادگری بپرهیز، که سخت‌گیری مردم را به ترک دیار وا می‌دارد و بیدادگری به شورش مردم می‌انجامد.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت شماره‌ی ۴۶۸.

عزل قاضی

اصل «کنترل و نظارت» در حکومت امام علی‌علیه السلام، در کشور پهناور آن روزگاران که امروز به ۵۰ کشور اسلامی تبدیل شده است، آنقدر دقیق و صحیح اجراء می‌شد که در حکومت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام، قاضی یک روزه هم وجود داشت.

امام به ابوالاسود دوئلی سِمَتِ قضاوت داد، امّا در پایان همان روزِ نخست، او را از قضاوت عزل کرد.

شب هنگام وارد مسجد شد و خطاب به امام علی‌علیه السلام گفت:

(قاضی یک روزه هم داشتیم؟)

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام پاسخ داد:

«به من گزارش دادند تو در برخورد با مردم خشن و تُندخُو هستی.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] معالم القربهٔ، ص۲۰۳ - و احقاق الحق، ج۸، ص۵۴۸.

عزل و نصب بر اساس اولویت ها

برای اطّلاع بیشتر نسبت به عزل و نصب فرماندهان به‌جلد چهارم همین مجموعه (امام و

امور نظامی) مراجعه فرمائید که نمونه‌های فراوانی در آنجا مورد ارزیابی قرار گرفته

است.

امام علی‌علیه السلام در آستانه جنگ صفّین بود که یکی از افسران فداکار (عمرو بن ابی سلمه) (که از مهاجرین و فرزند امّ سَلَمه بود) استاندار بحرین و فارس بود.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام او را از فرمانداری عزل و به جای او نُعمان بن عجلان را منصوب کرد.

(چون در جنگ به وجود عمر بن ابی سلمه نیاز داشت) به او نوشت:

أَمَّا بَعْـدُ، فَـإِنِّی قَدْ وَلَّیتُ نُعْمَانَ بْنَ عَجْلَانَ الزُّرَقِی عَلَی الْبَحْرَینِ، وَنَزَعْتُ یـدَک بِلَا ذَمٍّ لَک، وَلَا تَثْرِیبٍ عَلَیک؛ فَلَقَـدْ أَحْسَـنْتَ الْوِلَایـةَ، وَأَدَّیتَ الْأَمَانَةَ، فَأَقْبِلْ غَیرَ ظَنِینٍ، وَلَا مَلُومٍ، وَلَا مُتَّهَمٍ، وَلَا مَأْثُومٍ.

فَلَقَدْ أَرَدْتُ الْمَسِیرَ إِلَی ظَلَمَةِ أَهْلِ الشَّامِ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَشْهَدَ مَعِی، فَإِنَّک مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَی جِهَادِ الْعَدُوِّ، وَإِقَامَةِ عَمُودِ الدِّینِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

«پس از یاد خدا و درود! همانا من (نعمان ابن عَجْلان زُرَقی) را به فرمانداری بحرین نصب کردم، و بی‌آن که سرزنشی و نکوهشی برای تو وجود داشته باشد تو را از فرمانداری آن سامان گرفتم، که تاکنون زمامداری را به نیکی انجام دادی، و امانت را پرداختی، پس به سوی ما حرکت کن، که تصمیم دارم به سوی ستمگران شام حرکت کنم، دوست دارم در این جنگ با من باشی، زیرا تو از دلاورانی هستی که در جنگ با دشمن، و برپاداشتن ستون دین از آنان یاری می‌طلبم. انشاءاللّه.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۴۲ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

عزل فرماندار نالایق

مشکل امام علی‌علیه السلام در کارهای اجرائی کشور این بود که به میزان نیاز از نیروهای انسانی متعهّد و کارآمدی برخوردار نبود. افرادی باتقوی، مؤمن، خوب و سالم در جمع یاران امام وجود داشتند، امّا مـدیران لایقی نبودنـد، آینـده‌نگر و زرنگ و سیاسـتمدار نبوده، در برابر دشمنان اسلام کوتاهی می کردند.

و در مقابل، افراد زرنگ و سیاستمداری وجود داشتند که ایمان و پرهیزکاری آنان ضعیف بود،

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام به ناچار (زیاد بن أبیه) را بر اهواز و بصره با نظارت ابن عبّاس، مأموریت داد،

و در دستورالعمل حکومتی نیز به او هشدار داد و نوشت:

وَإِنِّی أُقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَـماً صَادِقاً، لَئِنْ بَلَغَنِی أَنَّک خُنْتَ مِنْ فَیءِ الْمُسْلِمِینَ شَـیئاً صَـغِیراً أَوْ کَبِیراً، لَأَشُـدَّنَّ عَلَیک شَـدَّةً تَدَعُک قَلِیلَ الْوَفْرِ، ثَقِیلَ الظَّهْرِ، ضَئِیلَ الْأَمْرِ، وَالسَّلَامُ.

همانا من، براستی بخـدا سوگنـد می‌خورم، اگر به من گزارش کننـد که در بیت المال خیانت کردی، کم یا زیاد، چنان بر تو سـخت گیرم که کم بهره شده، و در هزینه عیال، درمانی، و خوار و سرگردان شوی. با درود. [۱] .

امّا باز هم نگرانِ کار او بود که نامه ۲۱ را پس از شروع ار به او نوشت:

فَـدَعِ الْإِسْـرَافَ مُقْتَصِداً، وَاذْکُرْ فِی الْیوْمِ غَداً، وَأَمْسِکْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَـرُورَتِک، وَقَدِّمِ الْفَضْلَ لِیوْمِ حَاجَتِک. أَتَرْجُو أَنْ یعْطِیک اللَّهُ أَجْرَ الْمُتَوَاضِـعِینَ وَأَنْـتَ عِنْـدَهُ مِـنَ الْمُتَکَبِّرِینَ! وَتَطْمَـعُ - وَأَنْـتَ مُتَمَرِّغٌ فِی النَّعِیمِ، تَمْنَعُهُ الضَّعِیـفَ وَالْأَرْمَلَـةَ - أَنْ یـوجِبَ لَـک ثَـوَابَ الْمُتَصَدِّقِینَ؟ وَإِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِی بِمَا أَسْلَفَ وَقَادِمٌ عَلَی مَا قَدَّمَ، وَالسَّلَامُ.

«ای زیـاد، از اسـراف بپرهیز، و میـانه‌روی را برگزین، از امروز به فکر فردا بـاش، و از اموال دنیا به انـدازه کفاف خویش نگهـدار، و زیادی را برای روز نیازمنـدیت در آخرت پیش فرست. آیا امیـدداری خداونـد پاداش فروتنان را به تو بدهد در حالی که از متکبران باشـی؟ و آیـا طمع داری ثواب انفـاق کننـدگان را دریـابی در حالی که در ناز و نعمت قرار داری؟ و تهیدسـتان و بیوه‌زنان را از آن نعمت‌ها محروم می کنی؟ همانا انسان به آن چه پیش فرستاده، و نزد خدا ذخیره ساخته، پاداش داده خواهد شد. با درود.» [۲] .

سرانجام زیاد پس از خیانت های مالی به سوی معاویه گریخت.

امام گرچه کمیل بن زیاد علاقه داشت که دعای کمیل به نام او معروف شد، او فردی با ایمان و مُخلص، امّا در امور مدیریت نظامی و سیاسی ضعیف بود، و به جای ایستادگی در برابر دشمن، سُستی بخرج می‌داد.

کمیل فرماندار امام علی‌علیه السلام در شهر مرزی «هیت» بود و نتوانست جلوی یورش‌ها و تجاوزات سربازان معاویه را بگیرد، و بدون نقشه‌ای حساب شده برای جبران یورشهای معاویه به یکی از شهرهای مرزی شام «قرقیسا» حمله کرد که بهانه دیگری به دست معاویه داد.

و مورد نکوهش حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام قرار گرفت و عزل گردید.

امام علی‌علیه السلام در نامه‌ای با نگرانی تمام به او نوشت که:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وُلِّي، وَتَكَلُّفَهُ مَا كُفِي، لَعَجْزٌ حَاضِرٌ، وَرَأْي مُتَبَّرٌ.

وَإِنَّ تَعَاطِيكَ الْغَارَةَ عَلَى أَهْلِ قِرْقِيسِيا، وَتَعْطِيلَكَ مَسَالِحَكَ الَّتِي وَلَّيْنَاكَ - لَيسَ بِهَا مَنْ يمْنَعُهَا، وَلَا يرُدُّ الْجَيشَ عَنْهَا - لَرَأْي شَعَاعٌ. فَقَدْ صِرْتَ جِسْراً لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيائِكَ، غَيرَ شَدِيدِ الْمَنْكِبِ، وَلَا مَهِيبِ الْجَانِبِ، وَلَا سَادٍّ ثُغْرَةً، وَلَا كَاسِرٍ لِعَدُوٍّ شَوْكَةً، وَلَا مُغْنٍ عَنْ أَهْلِ مِصْرِهِ، وَلَا مُجْزٍ عَنْ أَمِيرِهِ.

«پس از یاد خدا و درود! سُستی انسان در انجام کارهایی که بر عهده اوست، و پافشاری در کاری که از مسؤولیت او خارج است، نشانه ناتوانی آشکار، و اندیشه ویرانگر است. اقدام تو به تاراج مردم «قرقیسا»، در مقابل رها کردن پاسداری از مرزهایی که تو را بر آن گمارده بودیم و کسی در آنجا نیست تا آنجا را حفظ کند، و سپاه دشمن را از آن مرزها دور سازد، اندیشه‌ای باطل است.

تو در آنجا پُلی شده‌ای که دشمنان تو از آن بگذرند و بر دوستانت تهاجم آورند، نه قدرتی داری که با تو نبرد کنند، و نه هیبتی داری از تو بترسند و بگریزند، نه مرزی را می‌توانی حفظ کنی، و نه شوکت دشمن را می‌توانی درهم بشکنی، نه نیازهای مردم دیارت را کفایت می‌کنی، و نه امام خود را راضی نگه می‌داری.» [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۲۰ که اسناد و مدارک آن به شرح زیر است:

۱- أنساب الاشراف ج۲ ص۱۶۲ و۱۶۳ ح۱۸۲: بلاذری (متوفای ۲۷۹ ه)

۲- تاریخ ابن واضح ج۲ ص۲۰۴: ابن واضح (متوفای ۲۹۲ ه)

۳- کتاب محاسن و مساوی ج۲ ص۲۰۱: بیهقی شافعی (متوفای ۵۶۹ ه)

۴- تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۶۳: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه)

۵- کتاب فهرست ص ۱۳۱: ابن ندیم (متوفای ۴۳۸ ه)

۶- کتاب الجمل ص ۲۱۰: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه).

[۲] نامه ۲۱ که اسناد و مدارک آن به شرح زیر است:

۱- أنساب الاشراف ج ۲ ص ۱۶۹ و ۱۶۵: بلاذری (متوفای ۲۷۹ ه)

۲- شرح‌نهج‌البلاغه ج۱۵ ص۱۳۹:ابن‌ابی‌الحدید معتزلی(متوفای۶۵۶ه)

۳- منهاج البراعهْ ج ۳ ص ۳۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۴- غرر الحکم ج ۴ ص ۵۳۶ و ۳۳ و ۴۳۶: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)

۵- غرر الحکم ج۳ ص۸۵ و ج ۲ ص ۲۱۰: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)

۶- بحار الانوار ج۳۳ ص ۴۹۰ ح۶۹۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه).

[۳] نامه ۶۱ نهج البلاغه (کمیل بن زیاد تا سن ۹۰ سالگی زنده بود که به دست حجاج بن یوسف ثقفی به شهادت رسید).

عزل فرمانداری که خیانت مالی داشت

مُنذر بن جارود یکی از فرمانداران امام بود.

پدرش (جارود) مسیحی بود و در سال دهم هجری به مدینه آمد و مسلمان شد، و در بصره سکونت کرد و در جنگ با ایران به شهادت رسید،

به سبب خوشنامی او، پسرش منذر را به حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام معرّفی کردند، که یکی از کارگزاران حکومت گردید، پس از آنکه به عنوان یکی از فرمانداران امام به کار مشغول شد، دست به خیانت زده و به بیت المال مسلمین تجاوز کرد، که بلافاصله امام علی‌علیه السلام او را عزل فرمود و به او نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِیکَ غَرَّنِی مِنْکَ، وَظَنَنْتُ أَنَّکَ تَتَّبِعُ هَدْیَهُ، وَتَسْلُکُ سَبِیلَهُ، فَإِذَا أَنْتَ فِیما رُقِّیَ إِلَی عَنْکَ لَا تَدَعُ لِهَوَاکَ انْقِیاداً، وَلَا تُبْقِی لِآخِرَتِکَ عَتَاداً.

تَعْمُرُ دُنْیاکَ بِخَرَابِ آخِرَتِکَ، وَتَصِلُ عَشِیرَتَکَ بِقَطِیعَةِ دِینِکَ.

وَلَئِنْ کَانَ مَا بَلَغَنِی عَنْکَ حَقّاً، لَجَمَلُ أَهْلِکَ وَشِسْعُ نَعْلِکَ خَیرٌ مِنْکَ، وَمَنْ کَانَ بِصِفَتِکَ فَلَیسَ بِأَهْلٍ أَنْ یسَدَّ بِهِ ثَغْرٌ، أَوْ ینْفَذَ بِهِ أَمْرٌ، أَوْ یعْلَی لَهُ قَدْرٌ، أَوْ یشْرَکَ فِی أَمَانَةٍ، أَوْ یؤْمَنَ عَلَی جِبَایةٍ.

فَأَقْبِلْ إِلَی حِینَ یصِلُ إِلَیکَ کِتَابِی هذَا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

«پس از یاد خدا و درود! همانا، شایستگی پدرت مرا نسبت به تو خوشبین، و گمان کردم همانند پدرت می‌باشی، و راه او را می‌روی، ناگهان به من خبر دادند، که در هواپرستی چیزی فروگذار نکرده، و توشه‌ای برای آخرت خود باقی نگذاشته‌ای، دنیای خود را با تباه کردن آخرت آبادان می کنی، و برای پیوستن با خویشاوندانت از دین خدا بریدی، اگر آن چه به من گزارش رسیده، درست باشد، شتر خانه‌ات، و بند کفش تو از تو با ارزشتر است، و کسی که همانند تو باشد، نه لیاقت پاسداری از مرزهای کشور را دارد، و نه می‌تواند کاری را به انجام رساند، یا ارزش او بالا رود، یا شریک در امانت باشد یا از خیانتی دور ماند پس چون این نامه به دست تو رسد، نزد من بیا. انشاءاللَّه.» [۱] .

مُنذر کسی است که امیرمؤمنان‌علیه السلام درباره او فرمود:

«آدم متکبّری است، که به دو جانب خود می‌نگرد، و در دو جامه که بر تن دارد می‌خرامد، و پیوسته بر بند کفش خود می‌دمد که گرد ننشیند.»

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۷۱ نهج البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

عزل معاویه

پس از بیعت عمومی مردم و تحقّق حکومت، حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام بر جامعه اسلامی، بلافاصله تمام مدیران و کارگزاران حکومتی دورانِ خلیفه سوم را عزل و به جای آنان در محرّم ۳۶ هجری فرمانداران و استانداران و فرماندهان نظامی لایقی منصوب فرمود.

از جمله نامه‌ای به معاویه نوشت که پُست فرمانداری شام را به (سهل بن حُنیف) تحویل داده، به مدینه باز گردد.

بسیاری از سیاستمداران به امام علی‌علیه السلام گفتند:

«به معاویه مهلت بده، او کسی نیست که دل از حکومت و قدرت بر دارد.

چون از زمـان عُمَر پـایه هـای حکومت را اسـتحکام بخشـید، و اموال فراوانی گِرد آورد و بـا سـردمداران توطئه‌گر قریش در ارتباط است.

صبر کن تا پایه‌های حکومت شما محکم گردد، آنگاه معاویه را عزل کن.»

امّا حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در برابر تمام این نظریه های سیاسی و پیشنهادهای غیر متعهّدانه تسلیم نشد و کار تصفیه مدیریت های سیاسی کشور را حتّی یک لحظه از یاد نبرد و در همان آغاز حکومت به معاویه نوشت:

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیانَ:

أَمَّا بَعْـدُ، فَقَـدْ عَلِمْتَ إِعْـذَارِی فِیکُمْ، وَإِعْرَاضِـی عَنْکُمْ، حَتَّی کَانَ مَا لَابُدَّ مِنْهُ وَلَا دَفْعَ لَهُ؛ وَالْحَـدِیثُ طَوِیلٌ، وَالْکَلَامُ کَثِیرٌ، وَقَـدْ أَدْبَرَ مَا أَدْبَرَ، وَأَقْبَلَ مَا أَقْبَلَ. فَبَایِعْ مَنْ قِبَلَکَ، وَأَقْبِلْ إِلَی فِی وَفْدٍ مِنْ أَصْحَابِکَ. وَالسَّلَامُ. [۱] .

«از بنـده خـدا علی امیرمؤمنان، به معاویـهٔ بن ابی سـفیان پس از یاد خدا و درود! می‌دانی که من درباره شـما معذور، و از آن چه در مـدینه گـذشت روی گردانـدم، تا شـد آن چه که بایـد می‌شد، و بازداشـتن آن ممکن نبود، داسـتان طولانی و سـخن فراوان است و گذشته‌ها گذشت، و آینده روی کرده است، تو و همراهانت بیعت کنید، و با گروهی از یارانت نزد من بیا، با درود.»

امّا معاویه وقت کشی کرد و کار بیعت با امام علی‌علیه السلام و بازگشت به مرکز خلافت را به امروز و فردا واگذاشت،

و آنگاه طی نامه‌ای از حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام خواست که فرمانداری شام را به او واگذارد

امام در نامه‌ای پاسخ قاطع به او داد و نوشت:

وَأَمَّا طَلَبُکَ إِلَی الشَّامَ فَإِنِّی لَمْ أَکُنْ لِأُعْطِیکَ الْیوْمَ مَا مَنَعْتُکَ أَمْسِ.

وَأَمَّا قَوْلُکَ: إِنَّ الْحَرْبَ قَدْ أَکَلَتِ الْعَرَبَ إِلَّا حُشَاشَاتِ أَنْفُسٍ بَقِیتْ، أَلَا وَمَنْ أَکَلَهُ الْحَقُّ فَإِلَی الْجَنَّهِ، وَمَنْ أَکَلَهُ الْبَاطِلُ فَإِلَی النَّارِ.

وَأَمَّا اسْتِوَاؤُنَا فِی الْحَرْبِ وَ الرِّجـالِ فَلَسْتَ بِأَمْضَـی عَلَی الشَّکِّ مِنِّی عَلَی الْیقِینِ، وَلَیسَ أَهْـلُ الشَّامِ بِأَحْرَصَ عَلَی الـدُّنْیا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَی الْآخِرَهِ. وَأَمَّا قَوْلُکَ: إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ، فَکَـذلِکَ نَحْنُ، وَلکِنْ لَیسَ أُمَیـهُ کَهَاشِمٍ، وَلَا حَرْبٌ کَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَلَا أَبُو سُـفْیانَ کَأَبِی طَالِبٍ، وَلَا الْمُهَاجِرُ کَالطَّلِیقِ، وَلَا الصَّرِیـحُ کَاللَّصِـیقِ، وَلَا الْمُحِقُّ کَالْمُبْطِلِ، وَلَا الْمُؤْمِنُ کَالْمُدْغِلِ. وَلَبِئْسَ الْخَلْفُ خَلْفٌ یتْبَعُ سَلَفاً هَوَی فِی نَارِ جَهَنَّمَ. وَفِی أَیـدِینَا بَعْدُ فَضْلُ النُّبُوَّهِ الَّتِی أَذْلَلْنَا بِهَا الْعَزِیزَ، وَنَعَشْـنَا بِهَا الذَّلِیلَ. وَلَمَّا أَدْخَلَ اللَّهُ الْعَرَبَ فِی دِینِهِ أَفْوَاجاً، وَأَسْلَمَتْ لَهُ هـذِهِ الْأُمَّهُ طَوْعاً وَکَرْهاً، کُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِی الـدِّینِ: إِمَّا رَغْبَهً وَإِمَّا رَهْبَهً، عَلَی حِینَ فَازَ أَهْلُ السَّبْقِ بِسَبْقِهِمْ، وَذَهَبَ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوَّلُونَ بِفَضْلِهِمْ، فَلَا تَجْعَلَنَّ لِلشَّیطَانِ فِیکَ نَصِیباً، وَلَا عَلَی نَفْسِکَ سَبِیلًا، وَالسَّلَامُ. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۷۵ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۲] نامه ۱۷ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

علل مشروعیت حکومت امام علی

«همانـا کسانی با من بیعت کرده‌انـد که با ابابکر و عمر و عثمان، با همان شـرایط بیعت نمودنـد، پس آن که در بیعت حضور داشـت نمی‌توانـد خلیفه‌ای دیگر بر گزینـد، و آن که غایب است نمی‌توانـد بیعت مردم را نپذیرد، و همانا شورای مسـلمین از آنِ مهاجرین و

انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدنـد، و او را امام خود خواندنـد، خشـنودی خدا هم در آن است. حال اگر کسی کار آنان را نکوهش کنـد یا بدعتی پدید آورد، او را به جایگاه بیعت قانونی باز می‌گردانند، اگر سرباز زد با او پیکار می‌کنند، زیرا که به راه مسلمانان در نیامده، خدا هم او را در گمراهیش وا می‌گذارد.

بجانم سوگند! ای معاویه اگر دور از هوای نفس، به دیده عقل بنگری، خواهی دید که من نسبت به خون عثمان پاک ترین افرادم، و می‌دانی که من از آن دور بوده‌ام، جز اینکه از راه خیانت مرا متّهم کنی، و حق آشکاری را بپوشانی. با درود.»

و آنگاه به فرمانده نظامی خود «جریر بن عبداللّه» که او را به شام فرستاده بود قاطعانه دستور داد.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِذَا أَتَاکَ کِتَابِی فَاحْمِلْ مُعَاوِیَةَ عَلَی الْفَصْلِ، وَخُذْه بِالْأَمْرِ الْجَزْمِ، ثُمَّ خَیرْهُ بَینَ حَرْبٍ مُجْلِیةٍ، أَوْ سِلْمٍ مُخْزِیةٍ فَإِنِ اخْتَارَ الْحَرْبَ فَانْبِذْ إِلَیهِ، وَإِنِ اخْتَارَ السِّلْمَ فَخُذْ بَیعَتَهُ، وَالسَّلَامُ.

«پس از نام خدا و درود! هنگامی که نامه‌ام به دسـت رسید، معاویه را به یکسره کردن کار وادار، و با او برخوردی قاطع داشته باش، سپس او را آزاد بگـذار در پـذیرفتن جنگی کـه مردم را از خـانه بیرون می‌ریزد، یـا تسـلیم شـدنی خـوار کننـده، پس اگر جنگ را برگزید، امان نامه او را بر زمین کوب، و اگر صلح خواست از او بیعت بگیر، با درود.» [۱] .

حضـرت امیرالمؤمنین‌علیه السـلام برای تصفیه و پاکسازی مدیریت‌های کشور اسلامی تا آنجا پیش رفت که یک جنگ تمام عیار را برای ریشه کن کردن فساد اداری یک اسـتاندار پـذیرفت، امّا، معاویه را برای یک لحظه در پُست فرمانـداری کشور اسـلامی تحمّل نکرد.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۸ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

عدم بکارگیری عناصر فاسد در مدیریت‌ها

پس از بیعت عمومی مردم بـا امـام علی‌علیه السـلام که طلحه و زبیر در آن اجتماع بی‌نظیر، تلاش و کوششـی داشـتند و در پیشاپیش مردم، همگـان را جهت بیعت بـا حضـرت امیرالمؤمنین‌علیه السـلام تشویق، کردنـد، حال خـدمت امام علی‌علیه السـلام رسـیده، یکی تقاضای فرمانداری بصره، و دیگری تقاضای فرمانداری کوفه را داشت.

امّا حضـرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در اوّل محرّم ۳۶ هجری، (عثمان بن حنیف) را به فرمانداری بصـره و (عمارهٔبن شهاب) را برای فرمانداری کوفه انتخاب و به محل خدمت خود اعزام کرد.

طلحـه و زبیر که برای خـود قَـدر و منزلـتی قائـل بودنـد، و تقاضاهـای گونـاگونی داشـتند بر آشـفتند و بـا انـواع اشـکال تراشـی‌ها و اعتراض‌ها، حکومت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام را زیر سئوال بردند که امام علی‌علیه السلام طی نامه‌ای به آنها نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَلِمْتُما، وَإِنْ کَتَمْتُما، أَنِّی لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّی أَرَادُونِی، وَلَمْ أُبَایعْهُمْ حَتَّی بَایعُونِی. وَإِنَّکُما مِمَّنْ أَرَادَنِی وَبَایعَنِی، وَإِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تُبَایعْنِی لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ، وَلَا لِعَرَضٍ حَاضِرٍ، فَإِنْ کُنْتُما بَایعْتُمانِی طَائِعِینَ، فَارْجِعَا وَتُوبَا إِلَی اللَّهِ مِنْ قَرِیبٍ؛ وَإِنْ کُنْتُما بَایعْتُمانِی کَارِهِینِ، فَقَدْ جَعَلْتُما لِی عَلَیکُمَا السَّبِیلَ بِإِظْهَارِکُمَا الطَّاعَةَ، وَإِسْرَارِکُمَا الْمَعْصِیةَ.

وَلَعَمْرِی مَا کُنْتُما بِأَحَقِّ الْمُهَاجِرِینَ بِالتَّقِیةِ وَالْکِتْمانِ، وَإِنَّ دَفْعَکُمَا هذَا الْأَمْرَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَدْخُلَا فِیهِ، کَانَ أَوْسَعَ عَلَیکُمَا مِنْ خُرُوجِکُمَا مِنْهُ، بَعْدَ إِقْرَارِکُمَا بِهِ.

وَقَدْ زَعَمْتُما أَنِّی قَتَلْتُ عُثْمانَ، فَبَینِی وَبَینَکُمَا مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّی وَعَنْکُمَا مِنْ أَهْلِ الْمَدِینَةِ، ثُمَّ یلْزِمُ کُلُّ امْرِئٍ بِقَدْرِ مَا احْتَمَلَ.

فَارْجِعَا أَیهَا الشَّیخَانِ عَنْ رَأْیکُمَا، فَإِنَّ الْآنَ أَعْظَمَ أَمْرِکُمَا الْعَارُ، مِنْ قَبْلِ أَنْ یتَجَمَّعَ الْعَارُ وَالنَّارُ، وَالسَّلَامُ. [۱] .

«پس از یاد خدا و درود! شما می‌دانید گر چه پنهان می‌دارید. که من برای حکومت در پی مردم نرفته، آنان به سوی من آمدند، و من قول بیعت نداده تا آن که آنان با من بیعت کردند، و شما دو نفر از کسانی بودید که مرا خواستید و بیعت کردید. همانا بیعت عموم مردم با من نه از روی ترس قدرتی مسلّط بود، و نه برای به دست آوردن متاع دنیا، اگر شما دو نفر از روی میل و انتخاب بیعت کردید تا دیر نشده باز گردید، و در پیشگاه خدا توبه کنید، و اگر دردل با اکراه بیعت کردید خود دانید، زیرا این شما بودید که مرا در حکومت بر خویش راه دادید، اطاعت از من را ظاهر، و نافرمانی را پنهان داشتید. به جان خودم سوگند! شما از سایر مهاجران سزاوارتر به پنهان داشتن عقیده و پنهان کاری نیستید، اگر در آغاز بیعت کنار می‌رفتید آسان‌تر بود که بیعت کنید و سپس به بهانه سرباز زنید. شما پنداشته‌اید که من کشنده عثمان می‌باشم، بیایید تا مردم مدینه بین من و شما داوری کنند، آنان که نه به طرفداری من بر خواستند نه شما، سپس هر کدام به اندازه جرمی که در آن حادثه داشته، مسؤولیت آن را پذیرا باشد. ای دو پیرمرد، از آن چه در اندیشه دارید باز گردید، هم اکنون بزرگ ترین مسئله شما عار است، پیش از آن که عار و آتش خشم پروردگار دامنگیرتان گردد. با درود.»

از آن پس، آنها حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام را با تهدید نظامی روبرو کرده و به جمع آوری اسلحه و دیگر امکانات نظامی پرداختند،

امام علی‌علیه السلام با قاطعیت در برابر دلسوزیهای سیاست بازان ایستاد و اجازه نداد حتّی یک لحظه عناصر بی‌لیاقت و فاسد در مدیریت‌های سیاسی کشور نفوذ کنند و در یک سخنرانی خطاب به مردم، توطئه‌های آنان را افشا کرد.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۵۴ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

عزل فرماندار برای چند کیلو گندم

زنی به نام «سوده همدانی» از شیعیان امام بود، درجنگ صفین برای تشجیع سربازان و فرزندان دلاورش، اشعار حماسی می‌خواند، که سخت بر معاویه گران آمد و نام اورا ثبت کرد،

روزگار گذشت و امام علی‌علیه السلام به شهادت رسید، وفرماندار معاویه بُسر بن ارطاهٔ، برشهر همدان مسلّط گشت،

و هرچه می‌خواست انجام می‌داد،

و کسی جرئت اعتراض یا مخالفت را نداشت سرانجام سوده، سوار بر شتر به دربار معاویه در شام رفت، واز قتل وغارت وفساد فرماندار به معاویه شکایت کرد.

معاویه او راشناخت وسرزنش کرد، و گفت:

یاد داری که در جنگ صفّین چه می کردی؟

حال دستور می‌دهم تو را سوار بر شتری برهنه تحویل فرماندارم بدهند تا هرگونه دوست دارد، با تو رفتار کند؟

سوده، در حالی که اشک می‌ریخت این اشعار را خواند:

صلّی اِلاله علی جسم تضمّنه

قبر فاصبح فیه العدلُ مدفوناً

قد حالف الحق لایبغی به بدلاً

فصار بالحق والایمان مقروناً

«خدایا درود برپیکر پاکی فرست که چون دفن شد عدالت هم دفن شد،

و خدا سوگند خورده که همتائی برای او نیاورد، و تنها او با حق و ایمان همراه بود»

معاویه با شگفتی پرسید:

چه کسی را می‌گوئی؟

و این اشعار را پیرامون چه شخصی خواندی؟

سوده گفت:

علی‌علیه السلام را می‌گویم که چون رفت، عدالت هم رفت.

معاویه! فرماندار علی‌علیه السلام در همدان چند کیلو گندم از من اضافه گرفت، به کوفه رفتم وقتی رسیدم که حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام برای نماز مغرب بپاخاسته بود تا مرا دید نشست و فرمود:

حاجتی داری؟

ماجرا را شرح دادم، و گفتم

چند کیلو گندم مهم نیست، می‌ترسم فرماندار تو به سوی تجاوز و رشوه خواری پیش رفته آبروی حکومت اسلامی خدشه دار شود.

امام علی‌علیه السلام با شنیدن سخنان من گریست و گفت:

خدایا تو گواهی که من آنها را برای ستم به مردم دعوت نکردم.

سپس قطعه پوستی گرفت و بر روی آن نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم، قَد جاءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ فَأَوفُوا الْکَیلَ وَ الْمِیزانَ، وَلا تَبخَسُوا النَّاسَ أَشْیائَهُم، وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها، [۱] ذالِکُم خَیرٌ لَکُمْ مَنْ یقْبِضُهُ. وَالسَّلام

دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است؛ بنابراین، حقّ پیمانه و وزن را ادا کنید! و از اموال مردم چیزی نکاهید! و در روی زمین، بعد از آنکه (در پرتو ایمان و دعوت انبیاء) اصلاح شده است، فساد نکنید!

سپس دستور داد که:

کارهای فرمانداری خود را برّرسی و جمع آوری کن، تو را عزل کردم و به زودی فرماندار جدید خواهد آمد، و همه چیز را از تو تحویل خواهد گرفت.

نامه را به من داد، نه آن را بست، و نه لاک و مهر کرد، بلافاصله پس از بازگشت من به «شهر همدان» فرماندار عزل و دیگری به جای او آمد.

معاویه آن روز شکایت من از چند کیلو گندم اضافی بود، امّا امروز به تو شکایت کردم که فرماندار تو «بُسر بن ازطاة» شراب می‌خورد،

تجاوز می‌کند،

مال مردم را به یغما می‌برد

خون بی‌گناهان را می‌ریزد

و تو به جای اجرای عدالت و عزل فرماندار فسادگر، مرا تهدید به مرگ می‌کنی؟

و ادّعا داری که خلیفه مسلمین می‌باشی؟

معاویه در حالی که از عدالت حضرت علی‌علیه السلام و عشق و وفاداری پیروان او به شگفت آمده بود گفت:

هر چه سوده می‌خواهد به او بدهید، و او را با احترام به شهرش باز گردانید. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره اعراف، آیه ۸۵.

[۲] فصول المهمّة، ابن صباغ مالکی، ص ۱۲۹ – و سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۷۱ – و عقدالفرید، ج ۲، ص ۱۰۲ – و اعلام النساء ج ۲ ص ۲۰۷، و فصول المائة ج ۵ ص ۵۶۵.

عفو دشمن شکست خورده

پس از جنگ جمل و فرار مردم بصره، حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام عفو عمومی اعلام کرد

در صورتی که در تمام جنگ‌ها، سرداران فاتح، جان و مال و ناموس شکست خوردگان را بر خود حلال می‌دانستند،

و هر چه می‌خواستند با مردم شکست خورده انجام می‌دادند،

امّا امام علی‌علیه السلام مردم بصره را عفو کرد، و زشتی‌ها و خشونت‌های آنان را نادیده انگاشت. البتّه در نامه ای هشدار دهنده انان را از هرگونه قانون شکنی دوباره پرهیز داد.

وَقَدْ کَانَ مِنِ انْتِشَارِ حَبْلِکُمْ وَشِقَاقِکُمْ مَا لَمْ تَغْبَوْا عَنْهُ، فَعَفَوْتُ عَنْ مُجْرِمِکُمْ، وَرَفَعْتُ السَّیفَ عَنْ مُدْبِرِکُمْ، وَقَبِلْتُ مِنْ مُقْبِلِکُمْ.

فَإِنْ خَطَتْ بِکُمُ الْأُمُورُ الْمُرْدِیةُ، وَسَفَهُ الْآرَاءِ الْجَائِرَةِ، إِلَی مُنَابَذَتِی وَخِلَافِی، فَها أَنَذَا قَدْ قَرَّبْتُ جِیادِی، وَرَحَلْتُ رِکَابِی،

وَلَئِنْ أَلْجَأْتُمُونِی إِلَی الْمَسِیرِ إِلَیکُمْ لَأُوقِعَنَّ بِکُمْ وَقْعَةً لَا یکُونُ یوْمُ الْجَمَلِ إِلَیهَا إِلَّا کَلَعْقَةِ لَاعِقٍ؛ مَعَ أَنِّی عَارِفٌ لِذِی الطَّاعَةِ مِنْکُمْ فَضْلَهُ، وَلِذِی النَّصِیحَةِ حَقَّهُ، غَیرُ مُتَجَاوِزٍ مُتَّهَماً إِلَی بَرِی، وَلَا نَاکِثاً إِلَی وَفِی.

(شما از پیمان شکستن، و دشمنی آشکارا با من آگاهید، با این همه جرم شما را عفو کردم، و شمشیر از فراریان برداشتم، و استقبال کنندگان را پذیرفتم، و از گناه شما چشم پوشیدم، اگر هم اکنون کارهای ناروا، و اندیشه‌های نابخردانه، شما را به مخالفت و دشمنی با من بکشاند، سپاه من آماده، و پا در رکابند

و اگر مرا به حرکت دوباره مجبور کنید، حمله‌ای بر شما روا دارم که جنگ جمل در برابر آن بسیار کوچک باشد، با اینکه به ارزشهای فرمانبردارانتان آگاهم، و حق نصیحت کنندگان شما را می‌شناسم، و هرگز برای شخص متّهمی، به انسان نیکوکاری تجاوز روا نمی‌دارم، و هرگز پیمان وفاداران را نخواهم شکست.) [۱] .

پس از بازگشت آرامش به شهر بصره، حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام عبداللَّه بن عبّاس را فرماندار آن سامان قرار داد و خود به کوفه بازگشت.

امام علی‌علیه السلام به آن حضرت گزارش دادند که ابن عبّاس با مردم شکست خورده بصره به خوبی رفتار نمی‌کند.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام فوراً نامه ۱۸ نهج‌البلاغه را اینگونه به ابن عبّاس نوشت:

(إلی عبد اللَّه بن عباس وهو عامله علی البصرة)

الاخلاق الاجتماعیة

وَاعْلَمْ أَنَّ الْبَصْرَةَ مَهْبِطُ إِبْلِیسَ، وَمَغْرِسُ الْفِتَنِ، فَحَادِثْ أَهْلَهَا بِالْإِحْسَانِ إِلَیهِمْ، وَاحْلُلْ عُقْدَةَ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ.

وَقَدْ بَلَغَنِی تَنَمُّرُکَ لِبَنِی تَمِیمٍ، وَغِلْظَتُکَ عَلَیهِمْ، وَإِنَّ بَنِی تَمِیمٍ لَمْ یغِبْ لَهُمْ نَجْمٌ إِلَّا طَلَعَ لَهُمْ آخَرُ، وَإِنَّهُمْ لَمْ یسْبَقُوا بِوَغْمٍ فِی جَاهِلِیةٍ وَلَا إِسْلَامٍ، وَإِنَّ لَهُمْ بِنَا رَحِماً مَاسَّةً، وَقَرَابَةً خَاصَّةً، نَحْنُ مَأْجُورُونَ عَلَی صِلَتِهَا، وَمَأْزُورُونَ عَلَی قَطِیعَتِهَا.

فَارْبَعْ أَبَا الْعَبَّاسِ، رَحِمَکَ اللَّهُ، فِیما جَرَی عَلَی لِسَانِکَ وَیدِکَ مِنْ خَیرٍ وَشَرٍّ! فَإِنَّا شَرِیکَانِ فِی ذلِکَ،

وَکُنْ عِنْدَ صَالِحِ ظَنِّی بِکَ، وَلَا یفِیلَنَّ رَأْیی فِیکَ، وَالسَّلَامُ.

(نامه به فرماندار بصره عبداللّه بن عباس)

روش برخورد با مردم (اخلاق اجتماعی)

«بدان، که بصره امروز جایگاه شیطان، و کشتزار فتنه‌هاست، با مردم آن به نیکی رفتار کن، و گره وحشت را از دلهای آنان بگشای، بد رفتاری تو را با قبیله «بنی تمیم» و خشونت با آنها را به من گزارش دادند،

همانا «بنی تمیم» مردانی نیرومندند که هرگاه دلاوری از آنها غروب کرد، سلحشور دیگری جای آن درخشید، و در نبرد، در جاهلیت و اسلام، کسی از آنها پیشی نگرفت،

و همانا آنها با ما پیوند خویشاوندی، و قرابت و نزدیکی دارند، که صله رحم و پیوند با آنان پاداش، و گسستن پیوند با آنان کیفر الهی دارد، پس مدارا کن ای ابوالعباس! امید است آن چه از دست و زبان تو از خوب یا بد، جاری می‌شود، خدا تو را بیامرزد، چرا که من و تو در اینگونه از رفتارها شریکیم.

سعی کن تا خوش بینی من نسبت به شما استوار باشد، و نظرم دگرگون نشود، با درود.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۲۹ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی که اسناد و مدارک آن بشرح زیر است:

۱- کتاب الغارات ج ۲ ص ۳۷۳ و۴۱۲: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه)

۲- منهاج البراعهٔ ج ۳ ص ۶۹: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۳- بحار الانوار ج۳۳ ص۴۹۶ ح۷۰۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۴- انساب الاشراف ج۲ ص ۴۳۰ و۴۲۹: احمد بلاذری (من اعلام القرن ۳ه)

۵- ربیع الابرار ج۳ ص۳۸۵ ح۱۰۸ ب۵۱: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ه).

[۲] نامه ۱۸ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب صناعتین ص ۲۷۷: ابو هلال عسکری(متوفای ۳۹۵ ه)

۲- اعجاز القرآن ج ۱ ص ۱۰۳: باقلانی (متوفای ۴۰۳ ه)

۳- کتاب طراز ج ۱ ص ۲۱۹ و ۴۱۲: سید یمانی

۴- أنساب الاشراف ج۲ ص۱۵۸ ح۱۷۱: بلاذری (متوفای ۲۷۹ ه)

۵- کتاب صفین ص۱۰۵: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ ه)

۶- بحار الانوار ج۳۳ ص۴۹۲ ح۶۹۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۷- نثرالدّر ج۱ ص۳۲۳: وزیر ابی سعد آبی (متوفای ۴۲۱ه).

عفو عائشه

وقتی جنگ جمل با پیروزی حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام پایان یافت،

عائشه دستگیر و توسّط برادرش در بصره منزل عبداللَّه بن خزاعی، اسکان داده شد

بسیاری از مردم و شخص عائشه نگران بودند که امام علی‌علیه السلام با او چه خواهد کرد؟

امام دستور داد تا زنانی لباس رزمی مردان به تن پوشیده و عائشه را با احترام به مدینه برسانند، و از پول بیت‌المال مقدار قابل توجّهی به عنوان هزینه سفر در اختیار او گذاشت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مروّج الذهب، ج۲، ص ۳۷۱

عبادت در کودکی

همه مردم می‌دیدند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، خدیجه علیها السلام و کودکی بنام علی علیه السلام وارد مسجدالحرام می‌شوند و نماز می گزارند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

وَ لَقَدْ صَلَّیتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم قبْلَ النَّاسِ بِسَبْعَ سِنینْ وَ أنَا أوَّلُ مَنْ صَلّی مَعَهُ

(و همانا من با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیش از همه انسانها نمازخواندم، در حالی که من هفت ساله بودم، من اوّل کسی هستم که باپیامبر نمازگزاردم.) [۱] .

و رسول گرامی اسلام هم فرمود:

یا عَلی أنْتَ أوَّلُ هذِهِ الْاُمَّةِ اِیماناً بِاللَّهِ و رَسُولِهِ

(ای علی! تو اوّل فرد از این امّت اسلامی هستی، که به خدا و پیامبرش ایمان آوردی.) [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] الغدیر ج۳ ص۲۲۲.

[۲] بحارالانوار ج۱۹ ص۶۷.

عدالت در رفتار اجتماعی

در روزگـار خلافت خلیفه دوّم، شخصی ادعائی نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام داشت و بناشد در حضور خلیفه رسیدگی شود.

مدّعی حاضر شد

و خلیفه خطاب به امام علی علیه السلام گفت:

ای اباالحسن در کنار مدّعی قرارگیر تا حل دعوا کنم.

که آثار ناراحتی را در سیمای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نگریست گفت:

ای علی! از اینکه تو را در کنار دشمن قرار دادم ناراحتی؟

امام علی علیه السلام فرمود:

نه بلکه از آن جهت که در رفتارت نسبت به ما دو نفر عدالت را رعایت نکردی نگران شدم، زیرا او را با نام صدا کردی و مرا با کنیه و لقب «ابوالحسن» خواندی، [۱] ممکن است طرف دعوا نگران شود.

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۱۷ ص ۶۵ – و – فرائد السمطین ج ۱ ص ۳۴۹.

عذر خواستن از پیادگان

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سواره به راهی می‌رفت و جمعی از مردم کوفه برای پاس داشتن حرمت امام علی علیه السلام پیاده بدنبالش روان بودند.

امام رو به آنان کرد و پرسید:

آیا کاری دارید؟

پاسخ دادند: نه، دوست داریم بدنبال شما بیائیم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

برگردید، زیرا همراهی پیاده با سواره مایه ذلّت و خواری پیادگان و غرور و تباهی سواره خواهد شد. [۱] .

امام علی علیه السلام به بزرگ قبیله شبامیان فرمود:

ارْجِعْ، فَإِنَّ مَشْی مِثْلِکَ مَعَ مِثْلِی فِتْنَهٌ لِلْوَالِی، وَمَذَلَّهٌ لِلْمُؤْمِنِ.

(باز گرد، که پیاده رفتن رییس قبیله‌ای چون تو پشت سر من، موجب انحراف زمامدار و زبونی مؤمن است.) [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] علی و حقوق بشر ج ۱ ص ۷۷ جرج جرداق - و - نهج‌البلاغه حکمت ۳۲۲ معجم‌المفهرس ، محمد دشتی.

[۲] حکمت ۳۲۲ نهج‌البلاغه مجم‌المفهرس ، محمد دشتی.

عدالت نسبت به کودک مرده دشمن

چون لشگر بصره پس از شکست در جنگ جَمَل فرار کردند و به شهر هجوم می‌بردند، زنی حامله از فریادها و هیاهوی فراریان، به شدّت ترسید و بچّه او سِقط شد.

پس از مدّتی کوتاه آن زن نیز فوت کرد.

وقتی خبر به امام علی علیه السلام رسید، ناراحت شده، چنین قضاوت کرد؛

دیه آن کودک و دیه آن مادر را از بیت المال به خانواده‌اش بپردازید. [۱] .

با اینکه مردم بصره از شورشگرانی بودند که با امام علی علیه السلام جنگیدند، چنین قضاوت عادلانه‌ای عقل‌ها را به شگفتی وامی‌دارد.

پی نوشت ها:

[۱] خبر یاد شده در کتاب کافی و وافی و تهذیب و مَن لایحضره الفقیه آمده است.

عفو برده خطاکار

امام علی علیه السلام روزی یکی از بردگان را صدا زد، و او جواب نداد،چند بار نام او را بلند خواند و او شنید و پاسخ نداد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خود به نزد او آمد و فرمود:

مگر صدای مرا نشنیدی؟

گفت:

چرا شنیدم، چون از عقوبت شما ایمن بودم، خواستم شما را به خشم آورم.

امام علی علیه السلام فرمود:

من هم به خشم می‌آورم آن شیطانی را که تو را این چنین اغفال کرد.

سپس او را در راه خدا آزاد کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مجالس الواعظین ج ۱ ص ۲۷۹ - و - عین الحیاة و مجموعه ورّام

عیادت از مریض

امام علی علیه السلام تا شنید که صعصعهٔ بن صوحان مریض است فوراً به عیادت او رفت و از او دلجوئی کرد، و از ساده زیستی صعصعهٔ تعریف کرد و فرمود:

وَاللّهِ ما عَلِمْتُکَ إِلا خَفیفَ الْمَؤُنَهِٔ حُسْنَ الْمَعُونَهَٔ

«سوگند به خدا از تو جز زندگی ساده و نیکو یاری دادن به مردم، سراغ ندارم»

صعصعه نیز از رحمت و محبّت امام علی علیه السلام قدردانی کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به هنگام خداحافظی توجّه او را به یک تذکّر اخلاقی جلب نموده فرمود:

«مبادا عیادت کردن من تو را مغرور سازد و بر قبیله خود فخر بفروشی!! که خداوند انسان‌های مغرور و فخر فروش را دوست ندارد.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۹۳ - و - مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام ج ۲ ص ۸۴.

علی همسر نمونه

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم، پس از عروسی حضرت زهرا علیه السلام به منزل دخترش رفت وپرسید:

کَیفَ رَأَیتَ زَوْجکِ؟

(دخترم شوهرت را چگونه دیدی؟)

حضرت زهرا علیه السلام پاسخ داد:

«یا اَبَهْ خَیرُ زَوْجٍ»

(خوب شوهری است) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۳۳ - و - شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۵۷ - و - مناقب ابن شهرآشوب ج ۳ ص ۳۵۶ - و - کنز العمال ج ۱۳ ص ۱۰۸ - و - مختصر تاریخ دمشق ج ۱۷ ص ۱۳۶.

عدالت با همسران

درست است که تعدّد زوجات یکی از راه های جدّی مقابله با مفاسد اجتماعی است، امّا شرائط و مقرّرات خاصّ خودش را دارد که یکی از آنها عدالت رفتاری، میان همسران است،

و قرآن کریم در این مورد هشدار داده است که اگر نمی توانی عدالت را رعایت کنی باید به تعدّد زوجات روی نیاوری. [۱] .

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام چون همسران متعدّد داشت، عدالت را دقیقاً نسبت به همسران خویش رعایت می کرد، هنگامی که شبی نوبت یکی از همسران بود، حتّی وضوی خود را در خانه او می گرفت.

یعنی عدالت رفتاری را حتّی در وضو گرفتن نیز رعایت می‌فرمود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] وَاِنْ خِفْتُمْ اَنْ لاتَعْدِلُوا فواحدهٔ. آیه ۳ سوره نساء.

[۲] وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۸۵ حدیث ۳.

عزل قاضی بد اخلاق

ابوالاسود دوئلی، مردی شاعر، سیاستمدار و ادیب بود که علم نحو را با راهنمائی امام علی علیه السلام تدوین کرد، و قرآن را اِعراب گذاری و نقطه گذاری نمود، و دردوران حکومت خلیفه دوم به بصره هجرت کرد. [۱] .

او تنها قاضی حکومت علی علیه السلام بود که درهمان روز اوّل قضاوت عزل شد،

چون فرمان عزل را دریافت کرد خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت:

به خدا قسم نه خیانت کرده ام ونه به خیانت متّهم شدم، چرا مراعزل کردی؟

امام علی علیه السلام پاسخ داد:

درست می گوئی و تو مردی امین و با ایمانی،

امّیا بازرسان من اطلاع داده‌اند که چون طرفین دعوی به محکمه می‌آیند، تو بلند تر از ایشان سخن می گوئی، و دُرشتی در گفتار داری. [۲] .

یعنی تنها ایمان و سیاست کافی نیست، بلکه قاضی باید اخلاق اجتماعی رادر برخورد بامردم رعایت کند.

و دیگر آنکه چقدر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به امور قضاوت حسّاس بود که بازرسان آن حضرت دقیقاً همه جا حضور داشته و رفتار قضات را کنترل و گزارش می‌دادند.

ممکن است فردی لیاقت دیگر مدیریت‌های کشور را داشته باشد اما برای قضاوت مناسب نباشد.

پی نوشت ها:

[۱] و در عصر حکومت عمر بن عبدالعزیز درسن ۸۵ سالگی در گذشت. (اعیان الشیعه ج ۷ ص ۴۰۳).

[۲] معالم القربه، ص ۲۰۳.

عفو دزدی که قرآن می‌دانست

روزی از روزهای حکومت امام علی علیه السلام شخصی خدمت امام آمد و اعتراف به دزدی کرد،

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

حد دزد قطع دست است،

آیا چیزی از آیات قرآن راحفظ داری و قرائت می کنی؟

گفت: آری، سوره بقره راحفظ ومدام قرائت می کنم

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

برو، دست تو رابه برکت سوره بقره به تو بخشیدم؛

(قَدْ وَهَبْتُ یدَکَ لِسُورَةِ البَقَرَهْ)

اشعث بن قیس که مردی منافق وضعیف الایمان بود اعتراض کرد و گفت:

آیا حدود الهی راتعطیل می کنی؟

امام علی علیه السلام فرمود:

وَما یدرِیکَ ماهذَا؟ إِذَا قامَتِ الْبَینَهْ، فَلَیسَ لِلْإِمامِ أَنْ یعْفُوَ، وَ إِذا اَقَرَّ الرَّجُلَ عَلی نَفْسِهِ فَذالِکَ إِلَی الْإِمامِ انْ شاءَ عَفَی وَ إِنْ شاءَ قَطَعَ

«تو چه می‌دانی حکم این مسئله را؟ هرگاه برای جرمی شاهد و دلیل اقامه شد، امام باید حد الهی را اجراء کند، امّا اگر مجرمی خود اعتراف کرد، کار او باامام است می‌تواند عفوکند، و می‌تواند حدّ الهی راجاری سازد.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] استبصار، ج۴، ص۲۵۲ - و وسائل الشیعه، ج۱۸، ص۴۸۸، - و اصول کافی ج۷، ص ۲۶۰ - و تهذیب، ج ۱۰، ص۱۲۷.

عفو زن زناکار

زنی در زمان خلیفه دوم اعتراف به زنا کرد و اصرار داشت تا حدّ زنا بر او جاری گردد و از عذاب الهی در أمان باشد.

خلیفه دوم نیز برای مجازات زن فرمان داد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

از او بپرسید چرا و در چه شرائطی مرتکب شد؟

زن گفت:

در بیابان تشنه در راه ماندم، از دور چادری دیدم، وارد شدم تقاضای آب کردم و آن مرد نداد و قصد تجاوز داشت که از خیمه بیرون آمدم، امّا بار دیگر تشنگی مرا بی‌تاب کرد که چشمانم سیاهی می‌رفت، در این حالت به گناه تن دادم.

امام علی علیه السلام فرمود:

(این همان مورد اضطرار است که در قرآن کریم حدّ آن برداشته شد، او را رها کنید.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب، ج۲، ص۳۶۹، - و ارشاد مفید، ص۹۹.

عفو و نرمش

مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت:

یا امیرالمؤمنین من زنا کرده‌ام، پس مرا تطهیر کن.

امام علی علیه السلام صورت از او گرداند، و آنگاه فرمود:

بنشین و چون آن مرد نشست فرمود:

آیا هرگاه یکی از شما مرتکب چنین گناهی شود، آیا نمی‌تواند آن گناه را پوشیده نگه دارد؟ همانطور که خدا آن را برای او مخفی نگه داشته است؟

در این موقع آن مرد از جای برخاست و گفت:

یا امیرالمؤمنین من زنا کرده‌ام، مرا تطهیر کن.

اما علی علیه السلام فرمود:

کدام علت تو را به اعتراف واداشته است؟

مرد گفت: برای پاک شدن.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

کدام پاکی بهتر از توبه است.

آنگاه رو به یاران کرد و با ایشان به گفتگو پرداخت تا بار دیگر آن مرد از جای برخاست و حرف پیشین خود را تکرار کرد.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا چیزی از قرآن می‌خوانی؟

مرد گفت: آری.

آنگاه قسمتی از قرآن را درست خواند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آیا حقوقی را که از جهت نماز و زکات از خدا بر ذمّه داری می‌شناسی؟

مرد گفت: آری.

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام درباره این مسائل از او سئوالاتی کرد و آن مرد جواب صحیح داد.

سپس به او فرمود:

آیا بیماری؟ یا در سر و بدن خود دردی احساس می‌کنی؟

مرد گفت: نه.

امام علی علیه السلام فرمود:

اکنون برو تا درباره تو تحقیق کنم، هرگاه به سوی ما باز نگردی، تو را طلب نخواهیم کرد. [۱] .

در کتاب «داوری‌های حیرت انگیز علی علیه السلام» تألیف «امین عاملی»، ص۱۵۵ از علی بن ابراهیم روایت کرده است که آن مرد رفت و سه دفعه دیگر آمد و به گناه خود اقرار کرد، آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ناچار شد تا حدّ را بر او جاری کند.

پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«ای مردم هرکس که از او این عمل پلید سرزند، بین خود و خدای خود توبه کند،

به خدا سوگند که توبه در پنهانی افضل و برتر است از اینکه کسی خود را رسوا کند و پرده خویش را بِدَرَد.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] عبارات عدالت و قضاء در اسلام، ص۱۹۲.

[۲] نقل از وافی، ج۲، جزء۹، ص۴ – و پند تاریخ، ج۴، ص۲۳۹، جزء ۷و فروع کافی، ص۱۸۸ به تفضیل.

علم و حکمت علی

ان ههنا لعلما جما (علی علیه السلام)

در مورد علم امام و پیغمبر عقاید مردم مختلف است گروهی معتقدند که علم آنان محدود بوده و در اطراف مسائل شرعیه دور میزند و جز خدا کسی از امور غیبی آگاه نمیباشد زیرا آیاتی در قرآن وجود دارد که مؤید این مطلب است من جمله خداوند فرماید:

و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو)

[۱] کلیدهای خزائن غیب نزد خدا است و جز او کسی بدانها آگاه نیست) و همچنین فرماید: (و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب) [۲] و خداوند شما را بر غیب آگاه نسازد) در برابر این گروه جمعی نیز آنها را بر همه امور اعم از تکوینی و تشریعی آگاه دانند و عده‌ای هم که مانند اهل سنت بعصمت امام قائل نمی‌باشند امام را مانند دیگر پیشوایان دانسته و گویند ممکن است او چیزی را نداند در حالیکه اشخاص دیگر از آن آگاه باشند همچنانکه عمر در پاسخ زنی که او را مجاب کرده بود گفت. (کلکم افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال) [۳] همه شما از عمر دانشمندترید حتی زنهای پشت پرده).

بحث در این موضوع از نظر فلسفی مربوط است بشناسائی ذهن و دانستن ارزش معرفت آدمی و اینکه علم از چه مقوله‌ای میباشد و خلاصه آنکه علم انکشاف‌واقع است و بدو قسم ذاتی و کسبی تقسیم میشود [۴] علم ذاتی مختص خداوند تعالی است و ما را بتصور حقیقت و کیفیت آن هیچگونه راهی نیست، و علم کسبی مربوط بافراد بشر است که هر کسی میتواند در اثر تعلم و فرا گرفتن از دیگری دانشی تحصیل نماید. و شق سیم علم لدنی و الهامی است که مخصوص انبیاء و اوصیاء آنها میباشد و این قسم علم مانند علم افراد بشر کسبی و تحصیلی نیست و باز مانند علم خدا ذاتی هم نیست بلکه علمی است عرضی که از جانب خدا بدون کسب و تحصیل به پیغمبران و اوصیاء آنها افاضه میشود و آنان با اذن و اراده خدا میتوانند از حوادث گذشته و آینده خبر دهند و در برابر هر نوع پرسش دیگران پاسخ مقتضی گویند چنانکه خداوند درباره حضرت خضر فرماید: (و علمناه من لدنا علما) [۵] و ما او را از جانب خود علم لدنی و غیبی تعلیم دادیم) و همچنین حضرت عیسی علیه السلام که از جانب خدا علم لدنی داشت بقوم خود گوید: (و انبئکم بما تأکلون و ما تدخرون فی بیوتکم) [۶] .

(شما را خبر میدهم بدانچه میخورید و آنچه در خانه‌هایتان ذخیره میکنید.)

بنابر این آیاتی که در قرآن علم غیب را از غیر خدا نفی میکند منظور علم ذاتی است که مختص ذات احدیت است و در جائیکه آنرا برای دیگران اثبات میکند علم لدنی است که بوسیله وحی و الهام [۷] از جانب پروردگار بدانها افاضه میشود و آنان نیز با اراده خدا از امور غیبی آگاه میگردند چنانکه فرماید:

(عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول... [۸] (خداوند دانای غیب است و ظاهر نسازد بر غیب خود احدی را مگر کسی را که برای پیغمبری پسندیده باشد.)

با توجه بمفاد آیات گذشته، رسول اکرم صلی الله علیه و آله که سر حلقه سلسله عالم امکان و بساحت قرب حق از همه نزدیکتر است مسلما علم بیشتری از جانب خداوند باو افاضه شده و برابر نص صریح قرآن کریم که فرماید (علمه شدید القوی [۹] آنحضرت برمز وجود و اسرار کائنات بیش از هر کسی آگاه بوده است و علم علی علیه السلام هم که مورد بحث ما است مقتبس از علوم و

حکم آنجناب است زیرا علی علیه السلام دروازه شهرستان علم پیغمبر بود، و برابر نقل مورخین و اهل سیر از عامه و خاصه نبی اکرم فرموده است:

انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب [۱۰] .

همچنین نقل کرده‌اند که فرمود:

انا دار الحکمهٔ و علی بابها [۱۱] .

خود حضرت امیر علیه السلام فرمود:

لقد علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله الف باب کل باب یفتح الف باب [۱۲] .

یعنی رسول خدا مرا هزار باب از علم یاد داد که هر بابی هزار باب دیگر باز میکند.

شیخ سلیمان بلخی در کتاب ینابیع المودهٔ مینویسد که علی علیه السلام فرمود.

سلونی عن اسرار الغیوب فانی وارث علوم الانبیاء و المرسلین [۱۳] .

(درباره اسرار غیب‌ها از من بپرسید که من وارث علوم انبیاء و مرسلین هستم) و باز نوشته‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود علم و حکمت بده جزء تقسیم شده نه جزء آن بعلی اعطاء گردیده و یک جزء به بقیه مردم و علی در آن یک جزء هم اعلم مردم است [۱۴] .

و از ابن عباس روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابی طالب اعلم امتی، و اقضاهم فیما اختلفوا فیه من بعدی [۱۵] یعنی علی بن ابیطالب دانشمندترین امت من است و در مورد آنچه پس از من اختلاف کنند داناترین آنها در داوری کردن است.

ابن ابی الحدید که از دانشمندان بزرگ اهل سنت بوده و نهج البلاغه را شرح کرده است گوید که کلیه علوم اسلامی از علی علیه السلام تراوش نموده است و آنحضرت معارف اسلام را در سخنرانیهای خود با بلیغ‌ترین وجهی ایراد نموده است.

علی علیه السلام صریحا فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی. بپرسید از من پیش از آنکه از میان شما بروم! و از این جمله کوتاه میزان علم آنجناب روشن میشود زیرا موضوع علم را قید نکرده و دائره سؤالات را محدود ننموده است بلکه مردم را در سؤال از هر نوع مشکلات علمی آزاد گذشته است و این سخن دلیل احاطه آنحضرت برموز آفرینش و اسرار خلقت است و چنین ادعائی بغیر از وی از کسی دیده و شنیده نشده است چنانکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید همه مردم اجماع کردند بر اینکه احدی از صحابه و علماء نگفته سلونی قبل ان تفقدونی مگر علی بن ابیطالب [۱۶] .

علماء و مورخین (از عامه و خاصه) نوشته‌اند که علی علیه السلام فرمود سلونی قبل ان تفقدونی ـ از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید بخدا سوگند اگر بر مسند فتوی بنشینم در میان اهل تورات باحکام تورات فتوی دهم در میان اهل انجیل بانجیل و در میان اهل زبور به زبور و در میان اهل قرآن بقرآن بطوریکه اگرخداوند آن کتابها را بسخن در آورد گویند علی راست گفت و شما را بآنچه در ما نازل شده فتوی داد و باز فرمود بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید سوگند بآنکه دانه را (در زیر خاک) بشکافت و انسان را آفرید اگر از یک یک آیه‌های قرآن از من بپرسید شما را از زمان نزول آن و همچنین در مورد شأن نزولش و از ناسخ و منسوخ و از خاص و عام و محکم و متشابهش و اینکه در مکه یا در مدینه نازل شده است خبر میدهم [۱۷] .

علی علیه السلام با آنهمه علم و دانش در میان اشخاص جاهل و نادان افتاده بود و مردم جز تنی چند از خواص اصحابش از علم او بهره‌مند نمیشدند و مصداق سخن سعدی را داشت که گوید:

عالم اندر میانه جهال

مثلی گفته‌اند صدیقان

شاهدی در میان کوران است

مصحفی در سرای زندیقان

علی علیه السلام همیشه آرزومند بود که صاحب کمالی پیدا کند تا از مشکلات علوم و اسرار آفرینش با او بازگو کند و اشاره بسینه خود کرده و میفرمود: ان ههنا لعلما جما ـ در سینه من دریای خروشان علم در تموج است ولی افسوس که کسی استعداد فهم آنرا ندارد.

قوانین کلی طبیعی و اصول مسلمه‌ای که مورد تحقیق دانشمندان اروپا قرار گرفته است در سخنان و خطبه‌های علی علیه السلام کاملا هویدا است و خطبه‌های آنحضرت مشحون از حقائق فلسفی و معارف اسلامی است که دانشمندان و فلاسفه بزرگ مانند صدر المتألهین و غیره استفاده‌های شایانی از آنها نموده‌اند.

خلفای ثلاثه که مدت ۲۵ سال مسند خلافت را اشغال کرده بودند چنانکه سابقا اشاره شد در رفع مشکلات علمی و قضائی از آنجناب استمداد میکردند.

در زمان خلافت آنحضرت دو فیلسوف یونانی و یهودی بخدمت وی مشرف شدند و پس از اندکی گفتگو از خدمتش مرخص گردیدند، فیلسوف یونانی گفت: فلسفه را از سقراط و ارسطو بهتر میداند، حکیم یهودی گفت: بتمام جهات فلسفه‌احاطه دارد [۱۸]
.

شریفترین علوم علم مبدأ و معاد است که در کلام علی علیه السلام به بهترین وجهی بیان شده است بطوریکه اسرار و رموز آنرا کسی جز آنحضرت نتوانسته است شرح و توضیح دهد.

حدیث نفس و حدیث حقیقت که در برابر سؤال کمیل بن زیاد بیان فرموده مورد تفسیر علمای حکمت و عرفان قرار گرفته و در شرح آنها کتابها نوشته‌اند. هنوز برای عالم بشریت زود است که بتوانند سخنان آن بزرگوار را چنانکه باید و شاید ادراک کنند.
علی علیه السلام در حدود یازده هزار کلمات قصار (غرر و درر آمدی و متفرقات جوامع حدیث) در فنون مختلفه عقلی و دینی و اجتماعی و اخلاقی بیان فرموده و اول کسی است که در اسلام درباره فلسفه الهی غور کرده و بسبک استدلال آزاد و برهان منطقی سخن گفته است و مسائلی را که تا آنروز در میان فلاسفه جهان مورد توجه قرار نگرفته بود طرح کرده است و گروهی از رجال دینی و دانشمندان اسلامی را تربیت نموده که در میان آنان جمعی از زهاد و اهل معرفت مانند اویس قرنی و کمیل بن زیاد و میثم تمار و رشید هجری وجود داشتند که در میان عرفاء اسلامی مصادر عرفان شناخته شده‌اند [۱۹] .

علی علیه السلام در ادبیات عرب کمال تبحر و مهارت را داشت و قواعد علوم عربیه را او دستور تنظیم داد و علم نحو را بوجود آورد، در مسائل غامضه و مشکله جواب فوری میداد و معانی بزرگ و عالیه حکمت را در قالب کلمات کوتاه بیان مینمود، هر گونه سؤالی را درباره علوم مختلفه اعم از ریاضی و طبیعی و دیگر علوم بدون تأمل و اندیشه پاسخ میگفت و هرگز راه خطاء نمی‌پیمود، کسی از حضرتش کوچکترین مضرب مشترک اعداد را از یک تا ده سؤال کرد فورا فرمود: اضرب ایام اسبوعک فی ایام سنتک.
یعنی شماره روزهای هفته (۷) را در روزهای سال (۳۶۰) ضرب کن که عدد منظور (۲۵۲۰) بدست خواهد آمد که از یک تا ده بدون کسر به آنها قابل تقسیم است.

سرعت ادراک و انتقال، و تیز هوشی آنجناب بقدری بود که همه را متحیر و متعجب میساخت چنانکه عمر گفت: یا علی تعجب من از اینکه تو بر تمام مسائل علمی و قضائی و فقهی احاطه داری نیست بلکه تعجب من از اینست که تو هرگونه سؤال مشکلی را در هر موردی که باشد بلافاصله و فوری و بدون اندیشه و تأمل جواب میدهی! حضرت فرمود ای عمر این دست من چند انگشت دارد؟ عرض کرد پنج انگشت. فرمود پس چرا تو در پاسخ این سؤال اندیشه نکردی؟ عرض کرد این واضح و معلوم است احتیاجی باندیشه ندارد، علی علیه السلام فرمود کلیه مسائل در نظر من مانند پنج انگشت دست در نظر تست!

علی علیه السلام در اسرار هستی و نظام طبیعت حکیمانه نظر میکرد و سخنانی در توحید و الهیات و کیفیت عالم نامرئی بیادگار گذاشته است که در نهج البلاغه و سایر آثار او مندرج است.

پی نوشت ها:

[۱] سوره انعام آیه ۵۹.

[۲] سوره آل عمران آیه. ۱۷۹.

[۳] شبهای پیشاور ص ۸۵۲ نقل از تفاسیر و کتب عامه.

[۴] علم را بحضوری و حصولی نیز تقسم کرده‌اند ولی آنچه بمقصود ما نزدیک است همان تقسیم علم بذاتی و کسبی است.

[۵] سوره کهف آیه. ۶۵.

[۶] سوره آل عمران آیه. ۴۹.

[۷] کیفیت وحی و الهام از نظر فلاسفه و دانشمندان بجهات مختلفه تعبیر شده است برای توضیح مطلب بکتاب (ماهیت و منشاء دین) مراجعه شود.

[۸] سوره جن آیه. ۲۶.

[۹] سوره نجم آیه. ۵.

[۱۰] مناقب ابن مغازلی ص ۸۰ ـ کفایة الطالب باب ۵۸ ص ۲۲۱ ـ فصول المهمه ابن صباغ ص ۱۸.

[۱۱] ذخائر العقبی ص ۷۷ ـ کشف الغمه ص ۳۳.

[۱۲] خصال صدوق جلد ۲ ص ۱۷۶.

[۱۳] ینابیع المودة باب ۱۴ ص ۶۹.

[۱۴] ینابیع المودة باب ۱۴ ص ۷۰ ـ کشف الغمه ص ۳۳.

[۱۵] ارشاد مفید جلد ۱ باب ۲ فصل ۱ حدیث ۱.

[۱۶] کفایة الخصام ص ۶۷۳ شرح نهج البلاغه جلد ۲ ص ۲۷۷.

[۱۷] ینابیع المودة ص ۷۴ ـ ارشاد مفید جلد ۱ باب ۲ فصل ۱ حدیث ۴ ـ امالی صدوق مجلس ۵۵ حدیث ۱ ـ مناقب خوارزمی.

[۱۸] نقل از کتاب افکار امم ـ باید دانست که ارسطو و امثال او را نمیتوان با علی علیه السلام قابل قیاس دانست زیرا بطوریکه گفته شد علم امام لدنی و الهامی است ولی علم دانشمندان تحصیلی و اکتسابی است و گفته آن فیلسوف هم از این نظر بوده که او دانشمندتر از سقراط و ارسطو کسی را سراغ نداشت.

[۱۹] شیعه در اسلام ص ۲۰.

عدالت و حقیقت خواهی علی

فان فی العدل سعة و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق (نهج البلاغه ـ از کلام ۱۵)

علی علیه السلام مرد حق و عدالت بود و در این امر بقدری شدت عمل بخرج میداد که فرزند دلبند خود را با سیاه حبشی یکسان میدید، آنحضرت از عمال خود باز جوئی میکرد و ستمگران را مجازات مینمود تا حق مظلومین را مسترد دارد بدینجهت فرمود: بینوایان ضعیف در نظر من عزیز و گردنکشان ستمگر پیش من ضعیفند. حکومت علی علیه السلام بر پایه عدالت و تقوی و مساوات و مواسات استوار بود و در مسند قضا جز بحق حکم نمیداد و هیچ امری و لو هر قدر خطیر و عظیم بود نمیتوانست رأی و اندیشه او

را از مسیر حقیقت منحرف سازد. علی علیه السلام خود را در برابر خدا نسبت برعایت حقوق بندگان مسئول میدانست و هدف او برقراری عدالت اجتماعی بمعنی واقعی و حقیقتی آن بود و محال بود کوچکترین تبعیضی را حتی در باره نزدیکترین کسان خود اعمال نماید چنانکه برادرش عقیل هر قدر اصرار نمود نتوانست چیزی اضافه بر سهم مقرری خود از بیت المال مسلمین از آنحضرت دریابد و ماجرای قضیه آن در کلام خود آنجناب آمده است که فرماید: و الله لان ابیت علی حسک السعدان مسهدا و اجر فی الاغلال مصفدا احب الی من القی الله و رسوله یوم القیامهٔ ظالما لبعض العباد و غاصبا لشیء من الحطام...

بخدا سوگند اگر شب را (تا صبح) بر روی خار سعدان (که به تیزی مشهور است) به بیداری بگذرانم و مرا (دست و پا بسته) در زنجیرها بر روی آن خارهابکشند در نزد من بسی خوشتر است از اینکه در روز قیامت خدا و رسولش را ملاقات نمایم در حالیکه به بعضی از بندگان (خدا) ستم کرده و از مال دنیا چیزی غصب کرده باشم و چگونه بخاطر نفسی که با تندی و شتاب بسوی پوسیدگی برگشته و مدت طولانی در زیر خاک خواهد ماند بکسی ستم نمایم؟

و الله لقد رأیت عقیلا و قد املق حتی استماحنی من برکم صاعا...

بخدا سوگند (برادرم) عقیل را در شدت فقر و پریشانی دیدم که مقدار یکمن گندم (از بیت المال) شما را از من تقاضا میکرد و اطفالش را با مویهای ژولیده و کثیف دیدم که صورتشان خاك آلود و تیره و گوئی با نیل سیاه شده بود و (عقیل ضمن نشان دادن آنها بمن) خواهش خود را تأکید میکرد و تقاضایش را تکرار مینمود و من هم بسخنانش گوش میدادم و (او نیز) گمان میکرد دینم را بدو فروخته و از او پیروی نموده و روش خود را رها کرده‌ام!

فاحمیت له حدیدهٔ ثم ادنیتها من جسمه لیعتبر بها!...

پس قطعه آهنی را (در آتش) سرخ کرده و نزدیک تنش بردم که عبرت گیرد! از درد آن مانند بیمار شیون و فریاد زد و نزدیک بود که از حرارت آن بسوزد (چون او را چنین دیدم) گفتم ای عقیل مادران در عزایت گریه کنند آیا تو از پاره آهنی که انسانی آنرا برای بازیچه و شوخی گداخته است ناله میکنی ولی مرا بسوی آتشی که خداوند جبار آنرا برای خشم و غضبش افروخته است میکشانی؟ آیا تو از این درد کوچك مینالی و من از آتش جهنم ننالم؟

و شگفت‌تر از داستان عقیل آنست که شخصی (اشعث بن قیس که از منافقین بود) شبانگاه با هدیه‌ای که در ظرفی نهاده بود نزد ما آمد (و آن هدیه) حلوائی بود که از آن اکراه داشتم گوئی بآب دهن مار و یا باقی آن خمیر شده بود بدو گفتم آیا این هدیه است یا زکوهٔ و صدقه است؟ و صدقه که بر ما اهل بیت حرام است گفت نه صدقه است و نه زکوهٔ بلکه هدیه است!

پس بدو گفتم مادرت در مرگت گریه کند آیا از طریق دین خدا آمده‌ای که مرافریب دهی؟ آیا بخبط دماغ دچار گشته‌ای یا دیوانه شده‌ای یا هذیان میگوئی (که برای فریفتن علی آمده‌ای)؟

و الله لو اعطیت الاقالیم السبعهٔ بما تحت افلاکها علی ان اعصی الله فی نملهٔ اسلبها جلب شعیرهٔ ما فعلته...

بخدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانهای آنها است بمن بدهند که خدا را درباره مورچه‌ای که پوست جوی را از آن بگیرم نا فرمانی کنم هرگز نمیکنم و این دنیای شما در نظر من پست‌تر از برگی است که ملخی آنرا در دهان خود میجود، علی را با نعمت زودگذر دنیا و لذتی که پایدار نیست چکار است؟ ما لعلی و لنعیم یفنی و لذهٔ لا تبقی [۱] عبد الله بن ابی رافع در زمان خلافت آنحضرت خازن بیت المال بود یکی از دختران علی علیه السلام گردن بندی موقهٔ برای چند ساعت جهت شرکت در یک مهمانی عید قربان بعاریه از عبد الله گرفته بود، پس از خاتمه مهمانی که مهمانان بمنزل خود رفتند علی علیه السلام دختر خود را دید که گردن بند مروارید بیت المال در گردن اوست فی الفور بانگ زد این گردن بند را از کجا بدست آورده‌ای؟ دخترک با ترس و لرز فراوان عرض کرد از ابن ابی رافع برای چند ساعت بعاریه گرفته‌ام عبد الله گوید امیر المؤمنین علیه السلام مرا خواست و فرمود ای پسر ابی رافع در مال مسلمین خیانت میکنی؟ عرض کردم پناه بر خدا اگر من بمسلمین خیانت کنم!

فرمود چگونه گردن بندی را که در بیت المال بود بدون اجازه من و رضایت مسلمین بدختر من عاریه داده‌ای؟
عرض کردم یا امیر المؤمنین او دختر شما است و آنرا از من بامانت خواسته که پس بدهد و من خود ضامن آن گردن بند هستم که آنرا محل خود باز گردانم، فرمود همین امروز آنرا بمحلش برگردان و مبادا برای بار دیگر چنین کاری مرتکب شوی که گرفتار عقوبت من خواهی شد و اگر او گردن بند را بعاریه مضمونه نگرفته بود اولین زن هاشمیه بود که دستش را می‌بریدم، دخترش وقتی این سخن را شنید عرض‌کرد یا امیر المؤمنین من دختر توام چه کسی برای استفاده از آن از من سزاوارتر است؟ حضرت فرمود ای دختر علی بن ابیطالب هوای نفست ترا از راه حق بدر نبرد آیا تمام زنهای مهاجرین در عید چنین گردن بندی داشتند؟ آنگاه گردن بند را از او گرفت و بمحلش باز گردانید [۲] طلحه و زبیر در زمان خلافت علی علیه السلام با اینکه ثروتمند بودند چشمداشتی از آنحضرت داشتند. علی علیه السلام فرمود دلیل اینکه شما خودتان را برتر از دیگران میدانید چیست؟
عرض کردند در زمان خلافت عمر مقرری ما بیشتر بود حضرت فرمود در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرری شما چگونه بود؟
عرض کردند مانند سایر مردم علی علیه السلام فرمود اکنون هم مقرری شما مانند سایر مردم است آیا من از روش پیغمبر صلی الله علیه و آله پیروی کنم یا از روش عمر؟
چون جوابی نداشتند گفتند ما خدماتی کرده‌ایم و سوابقی داریم! علی علیه السلام فرمود خدمات و سوابق من بنا بتصدیق خود شما بیشتر از همه مسلمین است و با اینکه فعلاـ خلیفه هم هستم هیچگونه امتیازی میان خود و فقیرترین مردم قائل نیستم، بالاخره آنها مجاب شده و نا امید برگشتند.
علی علیه السلام عدالت را در همه جا مستقر میکرد و از ظلم و ستم بیزاری میجست، او پیرو حق بود و هر چه حقیقت اقتضاء میکرد انجام میداد دستورات وی که بصورت فرامین بفرمانداران شهرستانها نوشته شده است حاوی تمام نکات حقوقی و اخلاقی بوده و حقوقدانان جهان از آنها استفاده‌های شایانی برده و در مورد حقیقتخواهی آنحضرت قضاوت نموده‌اند. جرجی زیدان در کتاب معروف خود (تاریخ تمدن اسلام) چنین مینویسد: ما که علی بن ابیطالب و معاویهٔ بن ابی سفیان را ندیده‌ایم چگونه میتوانیم آنها را از هم تفکیک کنیم و بمیزان ارزش وجود آنها پی ببریم؟
ما از روی سخنان و نامه‌ها و کلماتی که از علی و معاویه مانده است پس از چهارده قرن بخوبی میتوانیم درباره آنها قضاوت کنیم.
معاویه در نامه‌هائی که بعمال و حکام خود نوشته بیشتر هدفش اینست که آنها بر مردم مسلط شوند و زر و سیم بدست آورند سهمی را خود بردارند و بقیه را برای او بفرستند ولی علی بن ابیطالب در تمام نامه‌های خود بفرمانداران خویش قبل از هر چیز اکیدا سفارش میکند که پرهیزکار باشند و از خدا بترسند، نماز را مرتب و در اوقات خود بخوانند و روزه بدارند، امر بمعروف و نهی از منکر کنند و نسبت بزیر دستان رحم و مروت داشته باشند و از وضع فقیران و یتیمان و قرض داران و حاجتمندان غفلت نورزند و بدانند که در هر حال خداوند ناظر اعمال آنان است و پایان این زندگی گذاشتن و گذشتن از این دنیا است [۳].
هیچیک از علمای حقوق روابط افراد و طبقات را با هم و همچنین مناسبات. اجتماع را با حکام دولتی مانند آنحضرت بیان ننموده‌اند، علی علیه السلام جز راستی و درستی و حق و عدالت هدفی نداشت و از دسیسه و حیله و نیرنگ بر کنار بود. موقعیکه بخلافت رسید و عمال و حکام عثمان را معزول نمود عده‌ای از یارانش عرض کردند که عزل معاویه در حال حاضر مقرون بصلاح نیست زیرا او مردی فتنه جو است و بآسانی دست از امارت شام بر نمیدارد، علی علیه السلام فرمود من برای یکساعت هم نمیتوانم اشخاص فاسد و بیدین را بر جماعت مسلمین حکمروا بینم.
گروهی کوته نظر را عقیده بر اینست که علی علیه السلام بسیاست آشنائی نداشت زیرا اگر معاویه را فورا عزل نمیکرد بعدا میتوانست او را معزول کند و یا در شورای ۶ نفری عمر اگر موقهٔ سخن عبد الرحمن بن عوف را میپذیرفت خلافت بعثمان نمیرسید و اگر عمرو عاص را در جنگ صفین رها نمیساخت بمعاویه غالب میشد و جریان حکمیت پیش نمیآید و و... سخنان و اعتراضات این

گروه از مردم در بادی امر صحیح بنظر میرسد ولی باید دانست که علی علیه السلام مردم کریم و نجیب و بزرگوار و طرفدار حق و حقیقت بود و او نمی‌توانست معاویه و امثال او را بر مسلمین والی نماید زیرا حکومت او که همان خلافت الهیه بود با حکومت دیگران فرق داشت، حکومت الهیه با توجه بمبانی عالیه اخلاقی و فضائل نفسانی مانند عدل و انصاف و تقوی‌و فضیلت و حکمت و امثال آنها پی ریزی شده و مصالح فردی و اجتماعی مسلمین را در نظر میگیرد و آنچه بر خلاف حق و عدالت است در چنین روشی دیده نمیشود، علی علیه السلام مظهر صفات خدا و نماینده او در روی زمین است و اعمالی که انجام میدهد باید منطبق با حقیقت و دستور الهی باشد.

سیاست و دسیسه و گول زدن شیوه اشخاص حیله‌گر و نیرنگ باز و فریبکار است برای علی علیه السلام انجام این اعمال شایسته نبود نه اینکه او نمیتوانست مانند دیگران زرنگی بخرج دهد چنانکه خود آنحضرت فرماید: و الله ما معاویهٔ بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر. بخدا سوگند معاویه از من زیرکتر و با هوش‌تر نیست و لکن او مکر میکند و مرتکب فجور میگردد. و باز فرمود: لو لا التقی لکنت ادهی العرب. یعنی اگر تقوی نبود (بفرض محال من تقوی نداشتم) از تمام عرب زرنگتر بودم. ولی تجلی حق سراپای علی را فرا گرفته بود او حق میگفت و حق میدید و حق میجست و از حق دفاع میکرد.

درباره عدالت علی علیه السلام نوشته‌اند که سوده دختر عماره همدانی پس از شهادت آنحضرت برای شکایت از حاکم معاویه (بسر بن ارطاهٔ) که ظلم و ستم روا میداشت بنزد او رفت و معاویه او را که در جنگ صفین مردم را بطرفداری علی علیه السلام علیه معاویه تحریک میکرد سرزنش نمود و سپس گفت حاجت تو چیست که اینجا آمده‌ای؟

سوده گفت بسر اموال قبیله ما را گرفته و مردان ما را کشته و تو در نزد خداوند نسبت باعمال او مسئول خواهی بود و ما برای حفظ نظم بخاطر تو با او کاری نکردیم اکنون اگر بشکایت ما برسی از تو متشکر میشویم و الا ترا نا سپاسی کنیم معاویه گفت ای سوده مرا تهدید میکنی؟ سوده لختی سر بزیر انداخت و آنگاه گفت:

صلی الاله علی روح تضمنها

قبر فاصبح فیها العدل مدفونا

یعنی خداوند درود فرستد بر روان آنکه قبری او را در بر گرفت و عدالت نیز با او در آن قبر مدفون گردید. معاویه گفت مقصودت کیست؟

سوده گفت بخدا سوگند او امیر المؤمنین علی علیه السلام است که در زمان‌خلافتش مردی را برای اخذ صدقات بنزد ما فرستاده بود و او بیرون از طریق عدالت رفتار نمود من برای شکایت پیش آنحضرت رفتم وقتی خدمتش رسیدم که آنجناب برای نماز در مصلی ایستاده و میخواست تکبیر بگوید چون مرا دید با کمال شفقت و مهربانی پرسید آیا حاجتی داری؟ من جور و جفای عامل او را بیان کردم چون سخنان مرا شنید سخت بگریست و رو بآسمان کرد و گفت ای خداوند قاهر و قادر تو میدانی که من این عامل را برای ظلم و ستم به بندگان تو نفرستاده‌ام و فورا پاره پوستی از جیب خود بیرون آورد و ضمن توبیخ آن عامل بوسیله آیات مبارکات قرآن بدو نوشت که بمحض رؤیت این نامه، دیگر در عمل صدقات داخل مشو و هر چه تا حال دریافت کرده‌ای داشته باش تا دیگری را بفرستم که از تو تحویل گیرد، و آن نامه را بمن داد و در نتیجه دست حاکم ستمگر از تعدی و تجاوز بمال دیگران کوتاه گردید.

معاویه چون این سخن شنید بکاتب خود دستور داد که نامه‌ای به بسر بن ارطاهٔ بنویسد که آنچه از اموال قبیله سوده گرفته است بدانها مسترد نماید [۴] .

باری علی علیه السلام در تمام نامه‌هائی که بحکام و فرمانداران خود مینوشت همچنانکه جرجی زیدان نیز تصریح کرده راه حق را نشان میداد و عدل و داد و تقوی و درستی را توصیه میفرمود، اگر دوران حکومت آنحضرت بطول میانجامید و هرج و مرج و

جنگهای داخلی وجود نداشت بلاـ شک وضع اجتماعی مسلمین طور دیگر میشد و سعادت دین و دنیا نصیب آنان میگشت زیرا روش علی علیه السلام در حکومت، مصداق خارجی عدالت بود که از تقوی و حقیقتخواهی او سرچشمه میگرفت و برای روشن شدن مطلب بفرازهائی از عهد نامه آنجناب که بمالک اشتر نخعی والی مصر مرقوم فرموده ذیلاـ اشاره میشود: ای مالک ترا بکشوری فرستادم که پیش از تو فرمانروایان دادگر و ستمکار در آنجا بوده‌اند و مردم در کارهای تو بهمانگونه مینگرند که تو در کارهای حکمرانان قبیل مینگری و همان سخنان را درباره تو گویند که تو در مورد پیشینیان گوئی و چون بوسیله آنچه خداوند درباره نیکان بر زبان مردم جاری میکند میتوان آنها را شناخت لذا باید بهترین ذخیره‌ها در نزد تو ذخیره عمل نیک باشد. (ای مالک) مهار هوی و هوست را بدست گیر و بنفس خود از آنچه برایت مجاز و حلال نیست بخل ورز که بخل ورزیدن بنفس در مورد آنچه خوشایند و یا نا خوشایند آن باشد عدل و انصاف است، قلبا با مردم مهربان باش و با آنها با دوستی و ملاطفت رفتار کن و مبادا بآنان چون حیوان درنده باشی که خوردن آنها را غنیمت داند زیرا آنان دو گروهند یا برادر دینی تواند و یا (اگر همکیش تو نیستند) مانند تو مخلوق خدا هستند [۵] که از آنها لغزشها و خطایائی سر میزند و دانسته و ندانسته مرتکب عصیان و نا فرمانی میشوند بنا بر این آنها را مورد عفو و اغماض خود قرار بده همچنانکه دوست داری که تو خود از عفو و گذشت خداوند برخوردار شوی زیرا تو ما فوق و رئیس آنهائی و آنکه ترا بدانها فرمانروا کرده ما فوق تست و خداوند نیز از کسی که ترا والی آنها نموده ما فوق و برتر است و از تو رسیدگی بکارهای آنها خواسته و آنرا موجب آزمایش تو قرار داده است.

(ای مالک) مبادا خود را در معرض جنگ با خدا قرار دهی زیرا تو نه در برابر خشم و قهر او قدرتی داری و نه از عفو و رحمتش بی نیاز هستی، و هرگز از عفو و گذشتی که درباره دیگران کرده‌ای پشیمان مباش و بکیفر و عقوبتی هم که دیگران را نموده‌ای شادمان مشو و به تند خوئی و غضبی که از فرو خوردن آن در نفس خود وسعتی یابی شتاب مکن و نباید بگوئی که بمن امارت داده‌اند و من دستور میدهم باید اجراء نمایند زیرا این روش سبب فساد دل و موجب ضعف دین و نزدیکی جستن بحوادث و تغییر نعمت‌ها است.

(ای مالک) زمانیکه این حکومت و فرمانروائی برای تو بزرگی و عجب پدید آورد بعظمت ملک خداوند که بالاتر از تست و بقدرت و توانائی او نسبت بخودت‌بدانچه از نفس خویش بدان توانا نیستی نظر کن و بیندیش که این نگاه کردن و اندیشیدن کبر و سر کشی ترا از تندی باز دارد و آنچه در اثر عجب و کبر از عقل و خردت نا پیدا گشته بسوی تو باز میگردد، و از اینکه خود را با خداوند در بزرگی و عظمت برابر گیری و یا خویشتن را در جبروت و قدرت همانند او قرار دهی سخت بر حذر باش زیرا خداوند هر گردنکشی را خوار کند و هر متکبری را پست و کوچک نماید.

(ای مالک) خدا را انصاف ده و درباره مردم نیز از جانب خود و نزدیکانت و هر کسی که از زیر دستانت دوست داری با انصاف رفتار کن که اگر چنین نکنی ستمکار باشی، و کسی که به بندگان خدا ستم کند خداوند بعوض بندگان با او دشمن میشود و خداوند هم با کسی که مخاصمه و دشمنی کند حجت و برهان او را باطل سازد و آنکس با خدا در حال جنگ است تا موقعیکه دست از ستمکاری بکشد و بتوبه گراید، و هیچ چیز مانند پایداری بر ستم در تغییر نعمت خدا و زود بغضب آوردن او مؤثر نیست زیرا خداوند دعای ستمدیدگان را میشنود و در کمین ستمکاران است.

(ای مالک) باید که دورترین و دشمن‌ترین زیر دستانت نزد تو آنکسی باشد که بیش از همه در صدد عیبجوئی مردم میباشد زیرا که مردم را عیوب و نقاط ضعفی میباشد که برای پوشانیدن آنها والی و حاکم از دیگران شایسته‌تر است پس مبادا عیوب پنهانی مردم را که از نظر تو پوشیده است جستجو و آشکار سازی چونکه تو فقط عیوبی را که آشکار است باید پاک کنی و خداوند بدانچه از نظر تو پنهان است حکم میکند، بنا بر این تا میتوانی زشتی مردم را بپوشان تا خداوند نیز از تو آنچه را که از عیوب تو دوست داری از مردم پوشیده باشد بپوشاند.

(ای مالک) گره هر گونه کینه‌ای را که ممکن است مردم از تو در دل داشته باشند با حسن سلوک و رفتار خوش از دل مردم بگشای و رشته هر نوع انتقام و دشمنی را در باره دیگران از خود قطع کن و خود را از هر چیزی که بنظر تو درست نباشد نادان نشان ده و در گواهی نمودن گفته‌های سخن چین عجله مکن زیرا که سخن چین هر چند خود را به نصیحت گویان مانند کند خیانتکار است، و در جلسه مشورت خود شخص بخیل را راه مده که ترا از فضل و بخشش باز گرداند و از فقر و تهیدستی میترساند وهمچنین شخص ترسو را داخل مکن که ترا از انجام کارهای بزرگ نا توانت سازد و نه حریص و طمعکار را که شدت حرص را توأم با ستمگری در نظر تو جلوه دهد زیرا که بخل و جبن و حرص غرایز مختلفی هستند که بد گمانی بخداوند آنها را گرد آورد.

(ای مالک) تا میتوانی بپارسایان و راستان بچسب و آنها را وادار کن که در مدح تو مبالغه نکنند و بعلت کار نا صوابی که نکرده‌ای شادمانت نگردانند زیرا اصرار و مبالغه در مدح، انسان را خود بین و خود پسند کرده و کبر و سر کشی پدید آورد. و نباید که نیکو کار و بدکار در نزد تو بیک درجه و پایه باشند زیرا این روش، نیکوکاران را به نیکو کاری دلسرد و بی میل میکند و بدکاران را به بدکاری عادت دهد، و هر یک از آنان را بدانچه برای خود ملزم نموده‌اند الزام کن (نیکوکاران را پاداش بده و بدکاران را بکیفر رسان) و باید اقامه فرائضی که انجام آنها برای خدا است در موقع مخصوصی باشد که بوسیله آن دینت را خالص میگردانی، پس در قسمتی از شب و روز خود تنت را برای عبادت خدا بکار بینداز و بدانچه بوسیله آن بخدا نزدیکی جوئی کاملا وفا کرده و آنرا بدون عیب و نقص انجام ده اگر چه این کار بدن ترا برنج و تعب افکند.

و موقعیکه با مردم بنماز جماعت برخیزی نه مردم را متنفر کن و نه نماز را ضایع گردان (با طول دادن رکوع و سجود و قنوت مردم را خسته مکن و در عین حال از واجبات نماز هم چیزی فرو مگذار تا موجب تباهی آن نشود یعنی فقط باداى واجبات نماز بطرز صحیح بپرداز) زیرا در میان مردم کسانی هستند که علیل و بیمار بوده و یا کارهای فوری دارند.

(ای مالک) از خود بینی و خود خواهی و از اعتماد بچیزی که ترا بخود پسندی وادارت کند و از اینکه بخواهی دیگران ترا زیاد بستایند سخت بپرهیز زیرا این صفات زشت از مطمئن‌ترین فرصت‌های شیطان است که بوسیله آنها هر گونه نیکی نیکو کاران را باطل و تباه سازد، و بپرهیز از اینکه در برابر نیکی و احسانی که بمردم زیر فرمانت نموده‌ای برای آنان منتی نهی و یا کاری را که برای آنها انجام داده‌ای برای افتخار آنرابزرگ شماری و زیاده از حد جلوه دهی و یا وعده‌ای بآنان دهی و وفا نکنی زیرا که منت نهادن احسان را باطل میکند و کار را بزرگ وانمود کردن نور حق را می‌برد و خلف وعده در نزد خدا و مردم موجب خشم و دشمنی است چنانکه خدای تعالی فرماید (خداوند سخت دشمن دارد اینکه بگوئید آنچه را که نمیکنید).

و از تعجیل و شتابزدگی در انجام کارها پیش از رسیدن موقع آنها و یا سخت کوشیدن در هنگام دسترسی بدانها و یا از لجاجت و ستیزگی در کاری که راه صحیح آنرا ندانی و همچنین از سستی بهنگامی که طریق وصول بدان روشن است بپرهیز، پس هر چیزی را بجای خود بنه و هر کاری را بجای خویش بگذار.

و بر تو واجب است که آنچه بر پیشینیان گذشته مانند احکامی که بعدل و داد صادر کرده و یا روش نیکی که بکار بسته‌اند و یا حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل نموده و یا امر واجبی که در کتاب خدا بدان اشاره شده و آنها انجام داده‌اند بیاد آری و آنگاه بدانچه از این امور مشاهده کردی که ما بدان رفتار کردیم تو هم از ما اقتداء کرده و رفتار کنی و در پیروی کردن آنچه در این عهد نامه بتو سفارش کردم کوشش نمائی و من با این پیمان حجت خود را بر تو محکم نمودم تا موقعیکه نفس تو بسوی هوی و هوس بشتابد عذر و بهانه‌ای نداشته باشی (گر چه) بجز خدای تعالی هرگز کسی از بدی نگه نمیدارد و به نیکی توفیق نمیدهد، و آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصایای خود بمن تأکید فرمود ترغیب و کوشش در نماز و زکوهٔ و مهربانی بر بندگان و زیر دستان بود من نیز عهدنامه خود را که بتو نوشتم با قید سفارش آنحضرت خاتمه میدهم و لا حول و لا قوهٔ الا بالله العلی العظیم.

بطوریکه ملاحظه میشود تمام دستورات علی علیه السلام از تقوی و عدالت و حقیقتخواهی، و عطوفت و مهربانی او نسبت بمردم

حکایت میکند و این دستورات تنها برای مالک نبود بلکه برای کلیه حکام خود فرامینی مشابه دستورات گذشته صادر فرموده است.

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه کلام. ۲۱۵.

[۲] بحار الانوار جلد ۴۰ ص. ۳۷۷.

[۳] نهج البلاغه چیست ص. ۳.

[۴] کشف الغمه ص. ۵۰.

[۵] با اینکه در عصر حاضر سخن از رعایت حقوق بشر است هنوز میان ملل مترقی دعوای نژاد پرستی و سیاه و سفید وجود دارد ولی علی علیه السلام در ۱۴ قرن پیش چنین امتیازاتی را موهوم شمرده و میفرمایـد مردم از هر کیش و طبقه‌ای که باشند در برابر عدالت اجتماعی برابرند گفتن چنین سخنی در چنان زمانی که کسی از حقوق طبیعی انسانی اطلاعی نداشت خود نوعی معجزه است.

عواطف علی

و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم. (سوره فتح آیه ۲۹)

بقای هر اجتماعی بمحبت و جاذبه افراد وابسته است، محبت و عاطفه در قلب پاک و نفس سلیم پرورش یابد و کسی که واجد چنین صفات عالیه باشد در فکر دیگران بوده و حتی آسایش آنها را براحتی خود ترجیح میدهد. علی علیه السلام مظهر محبت و عاطفه بود او رنج میکشید و کار میکرد و سر انجام مزد کار خود را صرف بیچارگان و درماندگان می‌نمود.

علی علیه السلام برای نیازمندان و ستمکشان پناهگاه بزرگی بود او پدر یتیمان و فریاد رس بیوه زنان و دستگیر درماندگان و یاور ضعیفان بود، در زمان خلافت خود شبها از خانه بیرون میآمد و در تاریکی شب خرما و نان برای مساکین و بیوه زنان می‌برد و بصورت مرد نا شناس از در خانه آنها آذوقه و پول میداد بدون اینکه کسی بشناسد که این مرد خیر و نوع پرور کیست؟

علی علیه السلام هر کجا یتیمی میدید مانند پدری مهربان دست نوازش بسر او میکشید و برایش خوراک و پوشاک میداد. آنحضرت روزی در کوچه میرفت زنی را دید که مشک آب بر دوش گرفته و بخانه می‌برد و از سنگینی مشک ناراحت بود، علی علیه السلام مشک را از زن گرفت و بمنزل وی رسانید و از طرز معیشت زن جویا شد، آنزن بدون اینکه او را بشناسد گفت شوهرم از جانب علی بمأموریت جنگی رفت و بشهادت رسید و من از روی ناچاری برای تهیه معاش خود و بچه‌هایم بخدمتگزاری مردم پرداختم. علی علیه السلام از شنیدن این سخن خاطر مبارکش دیگر گونه شد و شب را با ناراحتی بسر برد چون صبح شد زنبیلی از آرد و خرما برداشت و بخانه آنزن رفت و گفت من همان کسی هستم که در آوردن مشک آب بتو کمک کردم زن آذوقه را گرفت و از او تشکر نمود و گفت خدا میان من و علی حکم کند که فرزندان من یتیم و بی غذا مانده‌اند علی علیه السلام وارد خانه شد و فرمود من برای خدمت تو و کسب ثواب حاضر هستم من کودکان ترا نگه میدارم و تو نان بپز آن زن مشغول پختن نان شد و علی علیه السلام هم کودکان یتیم را روی زانوی خود نشانید و در حالیکه اشک از چشمان مبارکش فرو میغلطید خرما بدهان آنها میگذاشت و میفرمود ای بچه‌های من، اگر علی نتوانسته است بکار شما برسد او را حلال کنید که وی تعمدی نداشته است، چون تنور روشن شد و حرارت آن بصورت مبارک آنجناب رسید پیش خود گفت ای علی گرمی آتش را بچش و از حرارت آتش دوزخ بیمناک باش اینست سزای کسی که از حال یتیمان و بیوه زنان بی خبر باشد!

در اینموقع زن همسایه وارد شد و حضرت را شناخت و بصاحب خانه گفت وای بر تو این علی است که تو او را بکار وا داشته‌ای!

آنزن پیش علی علیه السـلام شـتافت و عرض کرد چقدر زن بیشـرم باشم که چنین گستاخی نموده و امیر المؤمنین را بکار وا داشته‌ام از تقصـیر من در گـذر. علی علیه السـلام فرمود ترا در اینکـار تقصـیری نیست بلکه وظیفه من است که بایـد بکار یتیمان و بیوه زنان رسیدگی کنم [۱].

علی علیه السـلام در حسن سـلوک و رفتار با مردم چنان فروتن و مهربان بود که حدی بر آن نمیتوان تصور نمود او کریم و نجیب و اصیل و با عاطفه بود و بزرگواریش زبان زد خاص و عام بود و دشمنانش نیز او را بدارا بودن چنین خصال کریمه میستودند.

شهد الانام بفضله حتی العدی

و الفضل ما شهدت به الاعداء [۲].

معاویه که از دشمنان سر سخت او بود میگفت اگر من شکست بخورم و علی‌بر من دست یابد باکی ندارم زیرا کافی است که من از او تقاضای عفو کنم و او مرد بزرگوار و کریمی است مرا مورد عفو خویش قرار دهد.

علی علیه السـلام همیشه به سـپاهیان خود میفرمود که دنبال دشـمن فراری نروید و مجروحین را مداوا نموده و با اسـیران مدارا کنید، در جنگ جمل که پیروزی یافت عایشه را محترمانه بمـدینه فرسـتاد و عبد الله بن زبیر و مروان بن حکم را که در بر پا کردن آن فتنه سهم قابل ملاحظه‌ای داشتند آزاد نمود.

علی علیه السـلام همه را از عطوفت و محبت خود بهره‌مند میکرد و بعفو و ترحم توصیه میفرمود و حتی در باره قاتل خود فرمود با او مدارا کنید و گرسنه و تشنه‌اش نگذارید. باری چنین احساسات عالیه و عواطف بی نظیر فقط در قلب پاک آنحضرت میتواند جایگیر شود و چنانکه اختصارا اشاره گردید علی علیه السـلام در تمام ملکات نفسانی و سـجایای اخلاقی منحصـر بفرد بوده است بدینجهت ابن ابی الحدید گوید: سـبحان الله! یک فرد و اینهمه فضایل؟! توضـیح و بیان شخصیت علی علیه السلام بر هیچکس مقدور نیست و مطالبی که طی چنـد فصل گذشـته در مورد صـفات عالیه آن بزرگوار نگاشـته شـده در خور فهم و ادراک ما است و الا بایـد گفت (عنقا شـکار کس نشود دام باز چین). در پایان این بخش به ابیاتی از قصیده ملا مهر علی خویی که در مدح علی علیه السلام سروده جهت تأیید و تتمیم مطالب معروضه در فصول پیشین ذیلا اشاره میگردد:

ها علی بشر کیف بشر

ربه فیه تجلی و ظهر

علهٔ الکون و لولاه لما

کان للعالم عین و اثر

و له ابدع ما تعقله

من عقول و نفوس و صور

فلک فی فلک فیه نجوم

صدف فی صدف فیه درر

ما رمی رمیهٔ الا و کفی

ما غزا غزوهٔ الا و ظفر

اغمد السیف متی قابله

کل من جرد سیفا و شهر

اسد الله اذا صال و صاح

ابو الایتام اذا جاد و بر

حبه مبدء خلد و نعم

بغضه منشاء نار و سقر

هو فی الکل امام الکل

من ابو بکر و من کان عمر؟

لیس من اذنب یوما بامام

کیف من اشرک دهرا و کفر؟

کل من مات و لم یعرفه

موته موت حمار و بقر

خصمه ابغضه الله و لو

حمد الله و اثنی و شکر

خله بشره الله و لو

رب الخمر و غنی و فجر!

من له صاحبهٔ کالزهراء

او سیل کشبیر و شبر

عنه دیوان علوم و حکم

فیه طومار عظات و عبر

بو تراب و کنوز العالم

عنده نحو سفال و مدر

و هو النور و اما الشرکاء

کظلام و دخان و شرر

ایها الخصم تذکر سندا

متنه صح بنص و خبر

اذ اتی احمد فی خم غدیر

بعلی و علی الرحل نبر

قال من کنت انا مولاه

فعلی له مولا و مفر

قبل تعیین وصی و وزیر

هل تری فات نبی و هجر؟

من اتی فیه نصوص بخصوص

هل باجماع عوام ینکر؟

آیهٔ الله و هل یجحد من

خصه الله بآی و سور؟

وده اوجب ما فی القران

اوجب الله علینا و امر.

مدعی حب علی و عداه

مثل من انکر حقا و اقر.

ترجمه و معنی ابیات:

۱ ـ بدان که علی بشر است، اما چگونه بشری است؟ بشری است که آثار قدرت پروردگارش در وجود او آشکار و نمایان شده است.

۲ ـ آنحضرت علت غائی آفرینش است که اگر او نبود برای عالم واقعیت و اثری نبود. (خداوند بخاطر او عالم را بوجود آورده است)

۳ ـ و آنچه را که تو از عالم عقول و نفوس و صور (عوالم سه گانه خلقت که در طول هم قرار گرفته و عبارتند از عالم عقل و مثال و ماده) تعقل و اندیشه کنی برای وجود او ابداع شده‌اند.

۴ ـ فلکی است در داخل فلکی و دارای ستارگان است و صدفی است در داخل صدفی و دارای گوهرهای درخشانی است (آنحضرت محاط در اوصاف پیغمبر اکرم است و ائمه دیگر هم از وجود او پدید آمده‌اند).

۵ ـ تیری نینداخت جز اینکه آن تیر برای هلاک دشمن کافی شد و بجنگی وارد نشد جز اینکه از آن پیروز در آمد.

۶ ـ تمام شمشیر کشان موقع مقابله با او (برای اینکه عرض اندام نکنند از ترس وی) شمشیر خود را غلاف میکردند.

۷ ـ موقعیکه حمله میکرد و صیحه میزد شیر خدا بود و در موقع بخشش و احسان پدر یتیمان بود.

۸ ـ محبت و دوستی آنحضرت سر چشمه بهشت و نعمتهای بهشت است و دشمنی او منشاء آتش دوزخ و جهنم است.

۹ ـ او در تمام عالم پیشوای همه پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است ابو بکر و عمر کیستند که با او لاف برابری زنند؟

۱۰ ـ کسی که یکروز هم مرتکب گناه شود شایسته امامت نیست پس چگونه شایسته آنمقام باشد کسی که یک عمر در شرک و کفر بوده است (امام باید معصوم و منتخب از جانب خدا باشد).

۱۱ ـ هر کسی که مرد و او را نشناخت مرگ او مانند مرگ خر و گاو است (مانند زمان جاهلیت مرده و این سخن اشاره است بحدیث من مات و لم یعرف امام زمانه....).

۱۲ ـ دشمن آنحضرت مبغوض خدا است اگر چه خدا را ستایش کند و ثنا گوید و سپاسگزار باشد.

۱۳ ـ دوست و محب او را از خداوند مژده بهشت داده اگر چه شرب خمر کرده و آواز خوانده و مرتکب فجور باشد. (البته این مطلب احتیاج بتوضیح دارد و چنین نیست که هر کسی بهوای دوستی آنحضرت هر گونه فسق و فجوری را مرتکب شود و بعد هم در انتظار بهشت باشد، دوستی باید دو جانبه باشد کسی که علی علیه السلام را دوست دارد باید دید آیا آنجناب هم او را دوست دارد یا نه و مسلما علی علیه السلام کسی را که بر خلاف احکام خدا رفتار کند دوست نخواهد داشت بنا بر این محب حقیقی آنحضرت مرتکب فسق و فجور نشود و اگر هم در اثر نادانی چنین اعمالی را انجام دهد خداوند توفیق توبه باو میدهد و در نتیجه از کرده خود نادم و تائب گردد و خداوند غفور و رحیم نیز او را مورد آمرزش قرار دهد.)

۱۴ ـ جز علی کیست که زوجه‌ای چون زهرا علیها السلام یا فرزندانی مانند حسین علیهما السلام داشته باشد؟

۱۵ ـ دیوان علوم و حکمتها از آنحضرت است و طومار موعظه‌ها و پندها در نزد اوست.

۱۶ ـ آنجناب خاک نشین بود و (اعتنائی بدنیا نداشت بطوریکه) گنجهای عالم (شمش‌های طلا) در نزد او بمنزله سفال و کلوخ بود.

۱۷ ـ و او نور خالص است و اما شرکای خلافت او مانند ظلمت و دود و شرر میباشند.

۱۸ ـ ایکه مخالف امامت او هستی بیاد آر، سند آن روایتی را (در غدیر خم) که متن آن بنابروایات و اخبار شما هم صحیح است.

۱۹ ـ موقعیکه در غـدیر خم پیغمبر صـلی الله علیه و آله علی را آورد بر جهاز شتران (عوض منبر) بالا رفت. ـ و فرمود من بر هر کس از نفس او اولی بتصرف هستم این علی بر او اولی بتصرف و پناهگاه است.

۲۱ ـ هیچ پیغمبری را دیده‌ای که پیش از تعیین وصی و جانشین وفات یابد و یا هجرت کند؟

۲۲ ـ کسی که در شأن او نص‌ها و روایات مخصوصی آمده باشد آیا میتوان با اجماع مشتی عوام الناس منکر او شد؟

۲۳ ـ علی علیه السـلام آیت عظمـای خـدا است آیـا انکار کرده میشود کسـی که خداونـد برای او آیه‌ها و سوره‌هائی اختصاص داده است؟

۲۴ ـ دوستی آنحضرت واجب‌ترین امری است که در قرآن آمده و خداوند او را بما واجب فرموده است.

۲۵ ـ کسیکه ادعای دوستی آنحضرت و مخالفین او را دارد مانند کسی است که حقی را انکار کند و هم بدان اقرار نماید.

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار جلد ۴۱ ص ۵۲.

[۲] تمام مردم حتی دشمنان بفضل و برتری او گواهند و فضل (حقیقی) آنست که دشمنان بدان گواهی دهند.

عفو و ایثار

پس از تصرّف فرات توسط لشـگریان علی‌علیه السـلام، فرماندهان و سـپاهیان اسـلام عهد بستند که نگذارند لشگریان معاویه از آن آب قطره‌ای بردارند، زیرا آنها با دادن خون، آب را به تصرّف خود در آوردند.

در صورتیکه امام ناراحت شد و به سپاهیانش پیغام داد که:

شما نیاز خود را از آب تأمین کنید و دشـمن را نیز آزاد بگذارید تا مانند شما از آب استفاده کند، زیرا خداوند شما را پیروز کرده و ظلم و تجاوز آنها را آشکار ساخته است. [۱] .

دوست و دشـمن و بسـیاری از همراهان معاویه با مشاهـده بزرگواری و ایثار امام علی علیه السـلام تکان خوردنـد و برخی از بزرگان سپاه معاویه به اردوگاه امام پیوستند، و آنانکه در جستجوی حق بودند آن را شناختند،

مشاوران کینه توز معاویه سـرخورده شدنـد، و افرادی چون عمروعاص و دیگر بزرگان سـپاه معاویه لب به اعتراض گشودند و حقّ و باطل در همان آغازین لحظه‌های رویاروئی شناسانده شدند.

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج۶، ص۳۲۶۹ – و تجارب السلف، ص۴۷ – و کامل بن اثیر، ج۳، ص۲۸۵ – و الامام علی، ج۴، ص۳۰۴.

علل پذیرش حکمیت در صفین

ما افراد را داور قرار ندادیم، تنها قرآن را به حکمیت «داوری» انتخاب کردیم.

(که آنها بر سر نیزه کرده و داوری آن را می‌خواستند)

این قرآن، خطّی نوشـته شده که میان دو جلد پنهان است، زبان ندارد تا سـخن گوید، و نیازمند به کسی است که آن را ترجمه کند، و همانـا انسانهـا می‌تواننـد از آن سـخن گوینـد، و هنگـامی که شامیان ما را دعوت کردنـد تا قرآن را میان خویش داور گردانیم، ما گروهی نبودیم که به کتاب خدای سبحان پُشت کنیم، در حالی که خدای بزرگ فرمود:

«اگر در چیزی خصومت کردید آن را به خدا و رسول بازگردانید» [۱].

بازگرداندن آن به خدا این است که کتاب او را به داوری بپذیریم، و بازگرداندن به پیامبر صلی الله علیه وآله این است که سنّت او را انتخاب کنیم، پس اگر از روی راستی به کتاب خدا داوری شود، ما از دیگر مردمان به آن سزاوارتریم، و اگر در برابر سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله تسلیم باشند ما بدان اولی و برتریم.

امّا سخن شما که چرا میان خود و آنان برای حکمیت «داوری» مدّت تعیین کردی؟ من این کار را کردم تا نادان خطای خود را بشناسد، و دانا بر عقیده خود استوار بماند، و اینکه شاید در این مدّت آشتی و صلح، خدا کار امّت را اصلاح کند و راه تحقیق و شناخت حق باز باشد، تا در جستجوی حق شتاب نورزند، و تسلیم اوّلین فکر گمراه کننده نگردند.

پی نوشت ها:

[۱] نساء آیه ۵۹.

عزل و دلجویی از فرماندهان معزول

توجّه به روش عزل و نصب فرماندهان، از دیدگاه امام علی علیه السلام بسیار ارزشمند است، زیرا آن اَبَرمَرد تاریخ دقیقاً به روانشناسی افراد، و روانشناسی اجتماعی در عزل و نصب‌ها توجّه داشت که:

نصب افراد مسئله ساز نباشد.

و عزل فرمانده یا فرماندهان، باعث تحوّلات ناخواسته نگردد، و شخصیت یک فرمانده معزول حفظ شود.

و جامعه و افراد تحت امر بدانند که:

«هر کسی را بهر کاری ساختند،

نه فرمانده منصوب باید دچار غرور گردد، و نه فرمانده معزول باید درهم شکسته شود، و به آبرو و حیثیت او لطمه وارد شود.»

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در گذشته، عمر بن أبی سلمه مخزومی را فرمانده نیروهای بحرین قرار داد.

پس از مدّتی او را عزل و نُعمان بن عجلان زرقی را به جای او فرستاد.

امّا توسّط نامه‌ای با دلجوئی حساب شده، وجود او را پر از مهر و محبّت فرمود، و از کار و گذشته‌اش تعریف کرد که سرخورده نگردد.

در نامه عمر بن أبی سلمه نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّی قَدْ وَلَّیتُ نُعْمَانَ بْنَ عَجْلَانَ الزُّرَقِی عَلَی الْبَحْرَینِ، وَنَزَعْتُ یدَکَ بِلَا ذَمٍّ لَکَ، وَلَا تَثْرِیبٍ عَلَیکَ؛

فَلَقَدْ أَحْسَنْتَ الْوِلَایةَ، وَأَدَّیتَ الْأَمَانَهَ، فَأَقْبِلْ غَیرَ ظَنِینٍ، وَلَا مَلُومٍ، وَلَا مُتَّهَمٍ، وَلَا مَأْثُومٍ، فَلَقَدْ أَرَدْتُ الْمَسِیرَ إِلَی ظَلَمَةِ أَهْلِ الشَّامِ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَشْهَدَ مَعِی، فَإِنَّکَ مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَی جِهَادِ الْعَدُوِّ، وَإِقَامَةِ عَمُودِ الدِّینِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

(امّا بعد! من «نعمان ابن عجلان زرقی» را فرماندار «بحرین» قرار دادم؛ و اختیار تو را از فرمانداری آنجا برگرفتم؛

بدون اینکه این کار برای تو مذمّت و یا ملامت در برداشته باشد، چرا که تو زمامداری را به نیکی انجام دادی و حق امانت را اداء نمودی، بنابراین به سوی ما حرکت کن بی‌آنکه مورد سوء ظنّ یا ملامت؛

یا متّهم و یا گناهکار باشی! زیرا من تصمیم گرفته‌ام به سوی ستمگران اهل شام حرکت کنم، و دوست دارم تو با من باشی، چرا که تو از کسانی هستی که من در جهاد با دشمن و برپا داشتن ستونهای دین از آنها استعانت می‌جویم انشاءاللَّه). [۱].

امام نسبت به کشور پهناور مصر صلاح دیدند که محمد بن ابی بکر را عزل و مالک اشتر را به جای او نصب فرمایند،

این انتخاب در آن شرائط حسّاس بر محمد بن ابی بکر گران آمد، و ناراحت شد،

امام علی علیه السلام طی نامه‌ای از او دلجوئی کرد و نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِی مَوْجِدَتُک مِنْ تَسْرِیحِ الْأَشْتَرِ إِلَی عَمَلِکَ، وَإِنِّی لَمْ أَفْعَلْ ذلِکَ اسْتِبْطَاءً لَکَ فِی الْجَهْدِ، وَلَا ازْدِیاداً لَکَ فِی الْجِدِّ؛ وَلَوْ نَزَعْتُ مَا تَحْتَ یدِکَ مِنْ سُلْطَانِکَ، لَوَلَّیتُکَ مَا هُوَ أَیسَرُ عَلَیکَ مَؤُونَةً، وَأَعْجَبُ إِلَیکَ وِلَایةً.

إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِی کُنْتُ وَلَّیتُهُ أَمْرَ مِصْرَ کَانَ رَجُلاً لَنَا نَاصِحاً، وَعَلَی عَدُوِّنَا شَدِیداً نَاقِماً، فَرَحِمَهُ اللَّهُ! فَلَقَدِ اسْتَکْمَلَ أَیامَهُ

(امّا بعد از ستایش خداوند! به من خبر رسیده که از فرستادن «اشتر» به سوی فرمانداریت‌ناراحت شده‌ای، ولی این کار را من نه به این جهت انجام دادم که تودر تلاش و کوشش کندی ورزیده‌ای، و یا برای این باشد که جدّیت‌بیشتری بخرج دهی، اگر آنچه در اختیارت قرار دارد از تو گرفتم تو راوالی جائی قرار دادم که هزینه آن بر تو آسانتر و حکومت آن برایت؛ جالب‌تر است.

آن مردی که من او را فرماندار «مصر» کرده بودم، مردی بود که نسبت‌بما ناصح و خیرخواه، و نسبت به دشمنانمان سختگیر و درهم کوبنده‌بود خدای او را رحمت کند که ایام زندگی خود را کامل کرد، عمر را به پایان برد) [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۴۲ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۲] نامه ۳۴ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

علی(ع) برتر از انبیاء

حرّه دختر حلیمه سعدیه (مادر رضاعی رسول‌اللّه (ص) بود که از شیعیان و دوستداران حضرت علی(ع) (ص) بود. که زمان پیریش مصادف شد با حکومت استبداد تاریخ حجاج بن یوسف ثقفی که یکی از سمتگران و خونخواران است و از طرف عبدالملک مروان سردار و حاکم عراق بود و او در زمان حکومتش بسیاری از شیعیان را به شهادت رساند و دهها هزار نفر مردم را هلاک کرد و شیعیان را با وضع بسیار فجیع و دردناکی بشهادت می‌رساند.

روزی حجاج حرّه را احضار کرد. حرّه به مجلس حجاج رفت. حجاج به او گفت: شنیده‌ام که تو عقیده داری علی(ع) بن ابیطالب (ع) از ابوبکر و عمر و عثمان برتر و بالاتر است؟

حرّه گفت: هر که این حرف را زده دروغ گفته است. زیرا من عقیده دارم آقا امیرالمؤمنین علی(ع)نه تنها براین سه نفر بلکه بر تمام پیغمبران بغیر از رسول خدا (ص) برتر و بالاتر و بهتر و با فضیلت‌تر است.

حجاج با شنیدن این اعتراف جسورانه فریاد زد: وای برتو آیا علی(ع)از پیامبران اولوا العزم برتر می‌دانی؟ حرّه فرمود: من او را برتر و بالاتر نمی‌دانم، بلکه خداوند او را بر تمام انبیاء برتر می‌داند و در این مورد در قرآن نیز گواهی داده است.

حجاج گفت: اگر این موضوع را از قرآن اثبات کردی نجات پیدا می کنی وگرنه دستور می‌دهم که در همین مجلس ترا هلاک کنند. حرّه فرمود قبول است و براین عقیده هم هستم و امّا چرا از حضرت آدم آقا علی(ع) (علی(ع)هماالسلام) بالاتر است. قرآن کریم می‌فرماید: چون آدم به درخت ممنوعه نزدیک شد، خداوند عمل او را نپذیرفت.

امّا خداوند در قرآن خطاب به آقا علی(ع)می‌فرماید: عمل شما خانواده عصمت و طهارت مقبول درگاه حق است. [۱] .

در جای دیگر می‌فرماید: خداوند به آدم فرمود: به درخت نزدیک نشوید. [۲] .

ولی حضرت آدم ترک اولی کرد (ترک اولی گناه نیست بلکه انجام دادن عملی است که بهتر از آن را می‌توان انجام داد و ترک اولی برای مردم عادی جایز است خداوند انتظار دارد که انبیاء و اولیاء (علی(ع)هم‌السلام) همیشه کار بهتر انجام داده و ترک بهتر

ننمایند). و به آن نزدیک شد و از میوه آن چید، اما خداوند همه چیز دنیا را برای امیرالمؤمنین علی(ع)حلال کرد، اما حضرت به دنیا نزدیک نشد.

اما راجع به حضرت نوح (ع)، خداوند در قرآن می‌فرماید: او دارای زنی بدکار و کافر بود (تحریم ۳) امّا حضرت علی(ع)همسری داشت که خداوند رضایت خود را در رضایت او قرار داده بود.

اما حضرت ابراهیم (ع)، وی بخداوند عرضکرد: خداوندا بمن نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی، خداوند فرمود: مگر ایمان نیاوردی؟ عرضکرد چرا ایمان آورده‌ام ولی می‌خواهم قلبم مطمئن‌تر گردد و به یقینم افزوده شود. [۳] .

امّا آقا علی(ع)فرمود: اگر پرده‌ها عقب رود تا من غیب را ببینم برای من هیچ فرقی نمی کند و به یقینم افزوده نمی گردد، [۴] یعنی بقدری به قیامت ایمان دارد که گوئی هر لحظه قیامت را می‌بیند.

امّا حضرت موسی (ع)، وقتی خداوند به او امر کرد که برای دعوت فرعون برو، حضرت موسی (ع) عرضکرد: می‌ترسم مرا بکشند، زیرا یک نفر از آنها را کشته‌ام [۵] امّا شبی که کفّار تصمیم گرفتند حضرت رسول‌اللّه (ص) را بقتل برسانند و چهل شمشیرزن دور خانه پیامبر (ص) جمع شده بودند پیامبر فرمود یا علی(ع) آیا جای من می‌خوابی؟ آقا علی(ع)فرمود: آیا جان شما درامان خواهد بود؟ فرمود: بله آقا فرمود جان من بفدای شما و در بستر پیامبر خوابید و نترسید.

امّا درباره حضرت عیسی (ع): حضرت مریم (علی(ع)هاالسلام) در عبادتگاه زندگی می کرد، وقتی وضع حملش نزدیک شد، ندا رسید که اینجا خانه عبادتست نه زایشگاه، در نتیجه حضرت مریم از مسجد اقصی، بیرون رفت و در بیابان کنار درختی وضع حمل کرد. اما وقتی که مادر آقا علی(ع)ایشان را حامله بود، پرده کعبه را گرفت و خداوند را بحقّ مولودش قسم داده در نتیجه کعبه شکافته شد و او در داخل خانه خدا، حضرت علی(ع)را به دنیا آورد.

حجاج خونخوار و ستمگر بقدری از این سخنان مبهوت شده بود که علاوه بر آزادی او خلعت و پاداشی به او داد.

علی(ع) جانم، علی(ع) جانم

علی(ع) ای جان جانانم

ز لطف حضرت سبحان

ز شوق کعبه شد تابان

جمال حضرت جانان

سر آمد شام هجرانم

علی(ع) جانم علی(ع) جانم

علی(ع) ای جان و جانانم

شه والا تبار آمد

ولی کردگار آمد

ز کعبه آشکار آمد

علی(ع) ممدوح قرآنم

علی(ع) جانم علی(ع) جانم

علی(ع) ای جان و جانانم

همه عالم چراغان شد

تو گوئی نور باران شد

تولد، شاه مردان شد

که آمد مهر تابانم

علی(ع) جانم، علی(ع) جانم

علی(ع) ای جان و جانانم

خدا را خود، ولی آمد

که دلها منجلی آمد

علی(ع) آمد علی(ع) آمد

علی(ع) مولای مردانم

علی(ع) جانم علی(ع) جانم

علی(ع) ای جان و جانانم

پی نوشت ها:

[۱] سوره دهر، آیه ۲۲.

[۲] سوره بقره، آیه ۳۴.

[۳] سوره بقره، آیه ۲۶۰.

[۴] غررالحکم، ج ۲، فصل ۷۵، حدیث ۱.

[۵] قصص ۳۳.

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

علم الهدی

درباره علت ملقب شدن، سید مرتضی به علم الهدی مرحوم محدّث قمی (رضوان اللّه تعالی علی(ع)هما) در منتهی الا مال آورده است که شیخ اجل شهید در رساله چهل حدیث و غیره بیان نموده‌اند: محمد بن حسین وزیر قادر عباسی در سال چهار صد و بیست به سختی بیمار شد و بیماری او بطول انجامید تا آنکه بعد از توسلات شبی در خواب خدمت و محضر مقدس آقا امیرالمؤمنین علی(ع)مشرف می‌شود و از بیماری خود به حضرت شکایت می‌نماید حضرت علی(ع)به او می‌فرمایند: به علم الهدی بگو که برای تو دعایی بخواند تا شفا یابی.

می گوید: عرض کردم: ای مولای من علم الهدی کیست؟ آقا علی(ع)فرمودند: علی(ع) ابن‌حسین موسوی (سید مرتضی) است.

وزیر نامه‌ای به سید نوشت و در آن نامه تقاضای دعا نموده بود و در ضمن سید را به لقب علم الهدی مخاطب قرار داد. وقتی سید نامه را خواند. خود را لایق آن لقب نمی‌دانست (شکست نفس بود) در جواب وزیر نوشت (الله الله فی امری فانّ قبولی لهذا اللّقب شناعهٔ علی(ع)) فرمود قبول کردن این لقب برای من عیب است و من سزاوار این لقب نیستم.

وزیر به عرض رسانید واللّه من از خود نگفته‌ام بلکه، امیرالمؤمنین علی(ع)این لقب را برای شما ذکر کرده است. بعد از آنکه وزیر به دعای سید شفا یافت، صورت قضیه را به قادر عباسی عرض کرد و قبول نکردن سید را هم یاد آور شد.

قادر به سید عرضکرد: آنچه را که جدّت ترا به آن ملقب ساخته است قبول کن و حکم کرد که منشیان آن را در القاب سید داخل سازند و از آن پس به لقب علم الهدی مشهور گردید.

گر سرّ ذات خویش هویدا کند علی(ع)

اثبات ذات خالق یکتا کند علی(ع)

حق با علی(ع) است بلکه علی(ع) خویشتن حقست

از حق بغیر حق چه تمنّی کند علی(ع)

از ذات او مشیت حق پرده در شود

از روی کار پرده اگر وا کند علی(ع)

در پرده حجاب ز اسرار سرّ غیب

بهر رسول حلّ معمّا کند علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

عمر بن عبدالعزیز

عمر بن عبدالعزیز (هشتمین خلیفه اموی) در میان خلفای بنی امیه نیک سرشت و عدالتخواه بود، او علاوه بر کارهای مهمّی که در دوران خلافتش انجام داد، دو کار مهم نیز با طرح و تاکتیک خاصی، انجام داد، یکی اینکه سب و لعن امیرالمؤمنین علی(ع)را ممنوع کرد. دوم اینکه فدک را به نواده‌های حضرت زهرا (علی(ع)هماالسلام) برگرداند.

در مورد اوّل ناگفته روشن است که مردم حدود شصت سال به سب و لعن بر علی(ع)عادت کرده بودند، و معاویه و خلفای بعد از او، هر چه توان داشتند، کینه خود را نسبت به علی(ع)آشکار ساختند.

پیران در حال کینه علی(ع)مردند و کودکان با این برنامه، بزرگ می‌شدند. در صورت ممنوع کردن این بدعت که بصورت سنّت در آمده بود نیاز به طرحهای ظریف و قوی داشت.

عمر بن عبدالعزیز با یک طرح مخفیانه به این کار دست زد، او فکر کرد که یگانه راه برداشتن سب و لعن آقا امیرالمؤمنین علی(ع)فتوای علمای بزرگ اسلام، به این امر است.

مخفیانه یک نفر پزشک یهودی را دید و به او گفت، علماء را دعوت به مجلس می‌کنم تو هم در آن مجلس حاضر شو. و در حضور آنها از دختر من خواستگاری کن، من می‌گویم از نظر اسلام جایز نیست که دختر مسلمان با شخص کافر ازدواج کند، تو در پاسخ بگو پس چرا علی(ع)که کافر بود، داماد پیغمبر(ص) شد.

من می‌گویم علی(ع)که کافر نبود، شما بگو اگر کافر نبود پس چرا او را سب و لعن می‌کنید، با اینکه سب و لعن مسلمان جایز نیست آنگاه بقیه امور با من.

طبق طرح عمر بن عبدالعزیز مجلس ترتیب یافت و طبق دعوت قبلی بزرگان و اشراف بنی امیه و علمای وابسته در آن مجلس، شرکت کردند، در این شرائط، پزشک یهودی دختر عمر بن عبدالعزیز را خواستگاری کرد.

عمر گفت: این ازدواج از نظر اسلام، جایز نیست زیرا ما مسلمان هستیم و ازدواج دختر مسلمان با مرد یهودی جایز نیست.

یهودی گفت: پس چرا پیامبر اسلام (ص) دخترش را به ازدواج علی(ع)که کافر بود، در آورد؟

عمر گفت: علی(ع)که کافر نیست، بلکه از بزرگان اسلام است. یهودی گفت: اگر او کافر نبود، پس چرا او را لعن و سبّ می‌کنید؟!

در اینجا بود که همه مجلسیان، سرها را بزیر افکندند و شرمنده شدند. آنگاه عمر بن عبدالعزیز، سرنخ را بدست گرفت و به مجلسیان گفت: انصاف بدهید آیا می‌توان داماد پیامبر (ص) را با آن همه فضل و کمال دشنام داد؟

مجلسیان سر به زیر افکندند، و سرانجام در همان مجلس طرح عمر بن عبدالعزیز جا افتاد و او فرمان داد که دیگر برای هیچ کس سب و لعن بر علی(ع)روا نیست.

علی(ع) امام و علی(ع) ایمن و علی(ع) ایمان

علی(ع) امین و علی(ع) سرور و علی(ع) سردار

علی(ع) علی(ع)م و علی(ع) عالم علی(ع) اعلم

علی(ع) حکیم و علی(ع) حاکم و علی(ع) مختار

علی(ع) نصیر و علی(ع) ناصر و علی(ع) منصور

علی(ع) مظفر و غالب علی(ع) سپهسالار

علی(ع) عزیز و علی(ع) عزت و علی(ع) افضل

علی(ع) لطیف و علی(ع) انور و علی(ع) انوار

علی(ع)ست فتح و فتوح و علی(ع)ست راحت روح

علی(ع) است بحر سخا و علی(ع) است کوه وقار

علی(ع) سلیم و علی(ع) سالم و علی(ع) مسلم

علی(ع) قسیم قصور و علی(ع) است قاسم نار

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

عبادت

روزی پیامبر عظیم الشأن (ص) در میان مسجد نشسته و اصحاب اطراف آن حضرت جمع بودند. جوانی به مسجد وارد شد رسول اکرم (ص) فرمود: این جوان امروز عملی انجام داده که خداوند در قیامت اجازه شفاعت شصت هزار نفر را به او عنایت می‌فرماید.

اصحاب نزد آن جوان رفتند و گفتند تو چه عملی امروز انجام داده‌ای که پیامبر یکچنین لطفی را از خداوند متعال نسبت بتو می‌فرماید. بگو تا ما هم انجام دهیم.

جوان حضور رسول اکرم (ص) آمد و عرض کرد یا رسول‌اللّه من نمی‌دانم امروز چه عملی انجام دادم این مردم با گفتار خویش مرا بحیرت انداختند.

حضرت فرمود ای جوان امروز صبح از خانه‌ات که بیرون آمدی چه کردی؟

عرض کرد: امروز صبح زود از منزل بیرون آمدم چون بوقت کارم زود بود یادم آمد از آن روزی که فرمودید (النظر الی وجه علی(ع) عباده) نگاه کردن بصورت آقا علی(ع)عبادت است. من هم در خانه علی(ع)رفتم حضرت را زیارت کرده و برگشتم. پیامبر اسلام (ص) فرمودند. بخدا قسم بعد دهر قدمی که بقصد زیارت آقا علی(ع)برداشتی حق شفاعت شصت هزار نفر را در روز قیامت داری.

نور مهرت پرتوی از لطف ایزد یا علی(ع)

روح قرآن، باب علم، و جان احمد یا علی(ع)

دست در دست یدّاللّه در غدیر خم نبی

با کلام ایزد از مدح تو دم زد یا علی(ع)

آفتاب طلعت مهدی که تابد این زمان

در حقیقت از گریبان تو سر زد یا علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

علی(ع) مهمان همه

روایت شریف را شنیده‌اید که چهل نفر بتدریج در مسجد وارد شدند و صحبت کردند هر کدام می گفت دیشب علی(ع)در خانه ما میهمان بود.رسول خدا (ص) فرمود: دیشب علی(ع)میهمان ما بود. جبرئیل نازل شد و عرض کرد، یا رسول‌اللّه دیشب علی(ع)میهمان خدا بود.

این ظهورات از بدن مثالی است یعنی قوه علوی و روح کلی الهی در یک آن بقدرتی که خدا باو داده است می‌تواند در چهل مجلس حاضر شود با بدن مثالی و این غیر از بدن عالم ملك است هنگام مرگ هر محتضری نیز با بدن مثالی بر بالینش حاضر می‌شود.

زینت مهر نبوت پای تو

بر سر دست پیمبر جای تو

عالم از نور رخ زیبای تو

یاعلی(ع) و یاعلی(ع) و یاعلی(ع)

سجده بر آدم ملایک گر نمود

در حقیقت سجده بر نور تو بود

بر تو ای نور خداوندی درود

یا علی(ع) و یاعلی(ع) و یاعلی(ع)

گر خدا خوانم ترا نبود روا

گر بشر گویم ترا نبود سزا

کیستی ای از خدا سِرِّ خدا

یا علی(ع) و یا علی(ع) و یا علی(ع)

بر سوی معراج شد ختمی مآب

اشترانی دید با بار کتاب

جملگی بودند مدح بوتراب

یا علی(ع) و یا علی(ع) و یا علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

علی و تشکر از همسر

شکی نیست که فاطمه زهرا علیهماالسلام در خانه امیرالمؤمنین فوق‌العاده صبر و شکیبایی داشت، و با فقر مالی و عدم رفاه زندگی مدارا کرد و در برابر فشارهای سیاسی که به امیر مؤمنان وارد می‌شد، و روح زهرا علیهماالسلام را به شدت آزار می‌داد تحمل کرد! و در این میادین آن چنان امتحان داد که ملائکه را به تعجب واداشت، و تاریخ اسلام را از این حوادث تلخ شرمنده ساخت!!

فاطمه در حالی که همسر امیرالمؤمنین بود از دشمنش سیلی خورد!! و قباله فدکش پاره گشت!! و خانه امنش که ملائکه و عزرائیل

بدون اجازه‌اش وارد نمی گشـتند، مورد یورش وحشیانه قرار گرفت!! و (باب الله) منزل وی به آتش کشیده شد، و جنینی را که پیامبر محسنش نامیده بود در اثر حمله ناجوانمردانه شهید و سقط گردید!

زهرا همه این ناملایمات را در دوران شوهرداری تحمل کرد، و هرگز در مقابل علی علیه‌السـلام لب به شکایت باز نکرد!! و همه را در (خزانه اسرار) نگه داشت، و روزی در پیشگاه الهی آنها را فاش خواهد کرد...زهرا برای «ولایت علی» دست و پا می‌زد و تا چهل شب به همراه علی و دو فرزنـدش به در خانه‌هـای مهـاجر و انصـار می‌رفت تـا از آنـان کمـک گیرد و حق بر بـاد رفته ولاـیت را از غاصبین باز سـتاند ولی نشـد که نشد! [۱] زهرا همـان همسـر بـا وفایی است که چون علی را به زور برای بیعت سـتمگران به مسجد بردند، پیراهن رسول خدا را بر سـر کرد، و دستهای حسنین را به دست گرفت، و خطاب به خلیفه دیکتاتور فرمود: می‌خواهی علی را به شـهادت رسانـده مرا بیوه نموده و حسـنینم را یـتیم بنمـایی؟! و آنگـاه دست علی را گرفت، و از مهلکه شـیاطین نجـات داد، [۲] و خطاب به قبر رسول خدا گفت: «ای پدر، ای رسول خدا! بعد از تو چه مصـیبت هایی را تحمل نمودیم! و ابوبکر و عمر چه فشارها و ستم‌هایی را در حق ما روا داشتند! سوگند به خدا تا عمر دارم با آنان حرف نمی‌زنم! [۳] و سپس به علی علیه‌السلام وصیت کرد که آن دو بر پیکر پاک وی نماز نخوانند!» [۴] زهرا با لباس وصله دار در خانه علی علیه‌السلام زندگی کرد، و در آن خانه فرش زینت و لباس ندید، و مزه لذائذ مادی را نچشید.

علی علیه‌السـلام نیز متقابلا- در برابر محبت‌هـای زهرا و تحملات و شـکیبایی وی قـدردانی می کرد، و پیوسـته وجود زهرا را یکی از افتخارات خویش می‌دانست، و در محاجه و مناظره‌هایش با دشمنان، این موضوع را مورد تأکید قرار می‌داد!

علی علیه‌السـلام شـخصا برای خود فاطمه زهرا بارها این حقیقت را اظهار داشت، و از صبر و بردباری وی سپاسگزاری فرمود، و تا او زنده بود علی خود را نباخت،و صبر و مقاومتش را از دست نداد... ولی پس از شهادت فاطمه، گویا علی علیه‌السلام ناتوان شده بود، و صبر و قرار نداشت، و فراق فاطمه را پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دردناکترین دردها توصیف می کرد،و از خدا برای خویشـتن صبر و حوصـله در خواست می‌نمود و بدین وسـیله هم نقش فاطمه را متذکر می‌شد، و هم سپاس وی را اظهار می‌داشت!! و هنگامی که همسر با وفایش را در زیر خاک‌ها می گذاشت، خطاب به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «السـلام علیـک یا رسول‌الله، عنی وعن ابنتک النازلـهٔ فی جوارک، والسـریعهٔ اللحاق بک، قل یا رسول‌الله عن صـفیتک صبری!! ورق عنها تجلدی... فلقد استرجعت الودیعهٔ، واخذت الرهینهٔ، اما حزنی فسرمد، و اما لیلی فمسهد...)) [۵] سلام و درود من بر تو ای رسول خدا! و از دختر عزیزت که پس از رحلتت به سرعت به تو پیوست!

ای رسول خـدا! در اثر مفارقت زهرا، توانم به ناتوانی و صبرم به کم صبری تبدیل گشـته!! ای نجات دهنده عالم هستی! امانت تو باز پس داده شـد و گروت از من گرفته شـد! امـا بـدان که بعـد از این دیگر حزن و انـدوه من همیشـگی است، و شب‌هـا از فراق فاطمه خواب به چشمم نخواهد رفت!

این عبارات می‌رسانـد که فاطمه تا چه حد در زندگی و روحیه و مقاومت علی علیه‌السـلام نقش اساسـی داشـته و امیرالمؤمنین تا چه میزان به او علاقمنـد بوده، و چه سـان محبتهـای او را فراموش ننموده است که حتـی پس از مرگ و شـهادت وی نیز از آن حضـرت تشکر می‌نماید!!

و همچنین در این عبارات اشاره‌ای به قبر گم شده زهرا دیده می‌شود، زیرا از واژه السلام و نازلهٔ فی جوارک (نازل شده در کنارت) استفاده می گردد که در کنار قبر رسول‌الله دفن شـده است.و هنگام دفن زهرا یک مناجاتی هم با خدا کرد و گفت: «اللهم انی راض عن ابنهٔ نبیک، اللهم آنهاقد اوحشت فانسـها...» [۶] خـدایا! من از دختر پیامبر تو راضـی هسـتم، بار الها! او از قبر می‌ترسد، پس با او انس بگیر و بـه وی آرامش ده.ایـن فراز نیز می‌رسانـد کـه علی علیه‌السـلام از فـاطمه تشـکر کرده اسـت، و رضـایت خـود را از او به پیشـگاه الهی اعلام نموده، و اشـعار می‌دارد که: حتی فاطمه زهرا با آن عظمتش به رضایت علی نیازمنـد است! تا وی اعلان رضایت

نموده، و در وحشت قبر زهرا توصیه نماید!!

چنانکه در صدر این حدیث مذکور از امام باقر علیه‌السلام آمده است: هیچ چیز به اندازه رضایت شوهر در سعادت ابدی زن مؤثر نیست. [۷] .

پس نتیجه می‌گیریم که علی علیه‌السلام نه تنها در دوران حیات فاطمه از وی تشکر می‌کرد، بلکه بعد از این دوران نیز او را فراموش نکرد، و بارها از وی به نیکی یاد می‌فرمود...همانطوری که رسول خدا هم از زحمات و محبت‌های (خدیجه کبری) سپاسگزاری می‌کرد... [۸] .

تهیه انار برای حضرت فاطمه علیه‌السلام

روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به خانه آمد، دید که حضرت فاطمه علیه‌السلام مریض و تب‌دار افتاده است، سر خانم را به دامن گرفت و به رخسار او می‌نگریست و اشک از دیدگان مبارکش جاری بود؛ چون زهرا کمی به حال آمد، امام فرمود: چه میل داری، از من بطلب. عرض کرد: چیزی نمی‌خواهم، دوباره امام اصرار کرد؛ عرض کرد: چیزی نمی‌خواهم؛ پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از شوهرت علی علیه‌السلام هرگز خواهش چیزی مکن که مبادا خجالت بکشد؛ فرمود: به حق من، آنچه می‌خواهی بگو. عرض کرد: حالا ـ که قسم دادی، اگر اناری باشد خوب است؛ امام از منزل بیرون آمد و جویای انار شد، عرض کردند: فصل انار گذشته لکن برای شمعون یهودی از طائف مقداری انار آورده‌اند. امام خود را به در خانه شمعون رسانید و در خانه‌اش را زد، شمعون بیرون آمد و تعجب کرد و عرض کرد: چه باعث شده که در خانه‌ام تشریف آوردید؟ حضرت فرمود: شنیده‌ام از طائف اناری برایتان آورده‌اند چنانچه از آن باقی باشد یکی را به من بفروش که برای بیمار عزیزی می‌خواهم.

عرض کرد: فدایت شوم! آنچه بود فروختم، حضرت فرمود: در خانه جستجو کن، شاید باقی مانده باشد؛ عرض کرد: اطمینان دارم که نیست؛ زوجه‌اش پشت در ایستاده بود، عرض کرد: ای شمعون! یک انار ذخیره در خانه است، آنگاه انار را به نزد امام آورد، و حضرت چهار درهم، عوض آن به شمعون دادند.شمعون گفت: قیمتش نیم درهم است، فرمود: چون عیالت انار را ذهیره کرده بقیه از برای او باشد؛ انار را برداشت و به سوی خانه رهسپار شد، در اثنای راه، ناله غریبی شنیده، و به طرف آن صدا رفت تا داخل خرابه‌ای شد، دید کوری مریض و غریب از شدت ضعف می‌نالد، حضرت در بالین او نشست و سر او را در کنار گرفت و جویای احوالش شد. عرض کرد: ای جوان صالح! از صالح! از اهل مدائن هستم و قرض فراوانی دارم، آمدم به این منطقه تا شاید امیرمؤمنان برای قرضم علاجی نماید که مریض شدم، امام فرمود: چه میل داری؟ عرض کرد: اگر انار باشد مایلم، حضرت فرمود: یک انار در این شهر بود که برای بیماری تحصیل کرده‌ام لکن تو را محروم نمی‌کنم، پس انار را دو نیم کرد و نصفی را به دهان مریض داد و نصف دیگر را برای فاطمه علیهماالسلام برداشت؛ آنگاه فرمود: چه میل داری؟ عرض کرد: اگر نصف دیگر را حسان نمایی ممنونم.

حضرت سر به زیر انداخت و به نفس خود خطاب کرد: ای علی! این مریض در خرابه غریب و تنهاست، سزاوار رعایت است، شاید خداوند به جهت فاطمه علیهماالسلام وسیله دیگری تهیه نماید. پس نصف دیگر انار را به او داد تا تمام شد؛ مریض امام را دعا کرد و امام رهسپار خانه شد، اما در این فکر که جواب فاطمه علیهماالسلام را چه بگوید.

متحیرانه آمد تا به در خانه رسید، از داخل شدن به خانه حیا می‌کرد، لذا سر از در خانه پیش برد که ببیند فاطمه علیهماالسلام خواب است یا بیدار، دید فاطمه علیهماالسلام تکیه کرده و عرق نموده ولی طبقی از انار فوق العاده نزدش است و تناول می‌کند. خوشحال، داخل خانه شد و از واقعه جویا شد؛ فاطمه علیهماالسلام عرض کرد: یا ابن‌عم! چون تشریف بردید زمانی نکشید که ناگاه در خانه را زدند؛ فضه رفت، دید شخصی است که به در خانه، طبقی انار آورده است، گفت: این طبق انار را امیرالمؤمنین برای فاطمه علیهماالسلام فرستاده است. [۹] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی‌الحدید ج۶ ص۱۳.

[۲] کافی ج۸ ص۲۳۷ ح ۳۲۰ واضعهٔ قمیص رسول‌الله علی رأسها آخذهٔ بیدی ابنیها....

[۳] تاریخ طبری ج۳ ص ۲۱۰ الامامه والسیاسهٔ ج۱ ص۱۳.

[۴] ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه ج۶ ص ۵۶-۵۰.

[۵] نهج‌البلاغه خ۱۹۳ ص ۶۵۱.

[۶] بحارالانوار ج۱۰۳ ص ۲۵۶.

[۷] لا شفیع للمراهٔ انجح عند ربها من رضا زوجها.

[۸] نقل از آفتاب ولایت، ص۳۹۶-۳۹۳.

[۹] مجالس المتقین شهید ثالث، ص_۲۴۳ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۶۶.

عبادات و مناجات امیرالمؤمنین

عروهٔ بن زبیر می‌گوید: «در مسجد رسول خدا نشسته بودیم و درباره اعمال اهل بدر و گذشته‌ها گفتگو می‌کردیم، ابودرداء از حاضرین بود گفت: مردم!! می‌خواهید از کسی به شما خبر دهم که از همگان، ثروتش کمتر و پارسائیش بیشتر، و در عبادت کوشاتر است؟ گفتند: آری. گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام».

عروه گوید: «به خدا سوگند به خاطر این گفتار ابودرداء همه اهل مجلس از او رو گرداندند؛ زیرا اینان از دشمنان حضرت بودند و طاقت شنیدن فضایل حضرت را نداشتند. مردی از انصار، رو به او کرد و گفت: سخنی گفتی که حاضران هیچ کدام با تو موافقت نکردند. ابودرداء گفت: مردم! چیزی را که خودم دیدم برای شما تعریف کنم: شب هنگام در قسمتی از باغات، علی علیه‌السلام را مشاهده کردم که از غلامان خود کناره گرفته، در لابه لای درختان خرما پنهان شد، از من دور شد و من او را گم کردم. پیش خود گفتم حتما به منزلش رفته است، چیزی نگذشت که صدای ناله‌ای حزن انگیز و نغمه‌ای دل خراش به گوشم رسید که صاحب ناله می‌گفت: «پروردگارا! چه بسیار گناهی که به خاطر حلم و گذشت خود، با عذاب کردن من، در صدد مقابله بر نیامدی، و چه بسیار جرمی که با کرم خود از کشف نمودن آن خودداری فرمودی، خداوندا! اگر عمری طولانی در نافرمانیت گذرانده‌ام و نامه عمل و بار گناهم سنگین شده است، به غیر آمرزشت آرزویی ندارم و به جز خشنودیت به چیزی امید ندارم.»

از شنیدن ناله به جستجوی صاحب آن افتادم، ناگهان دیدم که حضرت علی علیه‌السلام است، در گوشه‌ای بی‌حرکت خود را پنهان ساختم. در آن نیمه شب، نماز بسیاری خواند؛ آنگاه به دعا و گریه پرداخت و از حال خود به درگاه الهی،شکوه می‌برد از جمله مناجاتهای حضرت، با خداوند این بود:

«خداوندا! آنگاه که در عفو و بزرگواریت فکر می‌کنم، گناهانم در نظرم ساده می‌آید، پس وقتی که به یاد عقوبتهای شدیدت می‌افتم بلیه‌ام گران می‌شد. ای وای اگر در نامه‌های عمل به گناهی برخورد کنم که من آن را فراموش کرده‌ام ولی تو آن را به حساب آورده ای، آنگاه خواهی گفت: او را بگیرید، وای بر این گرفتاری که بستگانش نمی‌توانند نجاتش دهند و قبیله‌اش به حالش سودی نخواهند داشت، آنگاه که دستور فراخواندنش رسید، همگان بر او رحمشان می‌آید. وای از آن آتش که جگرها و کلیه‌ها را کباب می‌کند، وای از آن آتشی که اعضای بدن را از هم جدا می‌کند، آه از آن بیهوشی که در اثر شعله‌های سوزان دست می‌دهد».

سپس حضرت آنقدر گریه کرد که دیگر حس و حرکت از او بریده شد. پیش خود گفتم:حتما در اثر شب زنده داری خوابش گرفته است و برای نماز صبح بیدارش می‌کنم.جلو رفتم، دیدم مانند چوبی خشک روی زمین افتاده است، او را تکان دادم دیدم تکان نمی‌خورد، خواستم او را بنشانم نشد، گفتم: «انا لله و انا الیه راجعون» [۱] حتما مرده است.به منزل حضرت رفتم تا خبر مرگش را به اهلش برسانم. فاطمه زهرا علیهماالسلام فرمود: ای ابودرداء! چه خبر شده است؟ جریان را برای خانم، نقل کردم، حضرت زهرا علیهماالسلام فرمود: ابودرداء به خدا علی علیه‌السلام باز هم مانند همیشه از ترس خدا غش کرده است، سپس مقداری آب آوردند و به صورتش پاشیدند تا به هوش آمد.

همین که به هوش آمد و مرا دید که گریه می‌کنم، فرمود: ابودرداء! برای چه گریه می‌کنی؟ گفتم: از این حالتی که شما برای خودت پیش آورده‌ای. فرمود: «ابودرداء پس آنگاه که مرا برای حساب فراخوانند و اهل گناه به عذاب الهی یقین کردند مرا ببینی، چگونه خواهی بود؟ آن وقت که مأمورین درشت خو و ترش‌رو اطراف مرا بگیرند و در پیشگاه پادشاهی جبار بایستم، در حالی که زندگان مرا تسلیم کرده‌اند و مردم دنیا به حال من ترحم کنند؛ آنجا در پیشگاه خداوندی که هیچ سری از او پوشیده نیست، اگر مرا ببینی بیش از این دلت به حال من خواهد سوخت.»

ابودرداء گفت: به خدا سوگند که این حالت را در هیچ کدام از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ندیدم. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] بقره ۱۵۶.

[۲] امالی الطوسی- علی از ولایت تا شهادت، ص_۲۷۹ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۱۲-۹.

علی و بیت المال

زاذان نقل می‌کند:

من با قنبر غلام امام علی علیه‌السلام محضر امیرالمؤمنین وارد شدیم، قنبر گفت:

یا امیرالمؤمنین وارد شدیم، قنبر گفت:

یا امیرالمؤمنین چیزی برای شما ذخیره کرده‌ام. حضرت فرمود:

آن چیست؟

عرض کرد: تعدادی ظرف طلا و نقره! چون دیدم تمام اموال غنائم را تقسیم کردی و از آنها برای خود برنداشتی، من این ظرفها را برای شما ذخیره کردم.

حضرت علی علیه‌السلام شمشیر خود را کشید و به قنبر فرمود:

وای بر تو! دوست داری که به خانه‌ام آتش بیاوری! خانه‌ام را بسوزانی! سپس آن ظرفها را قطعه قطعه کرد و نمایندگان قبایل را طلبید، و آنها را به آنان داد، تا عادلانه بین مردم تقسیم کنند: [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱ ص_۱۳۵ داستانهای بحارالانوار، ج ۱ ص ۴۶.

علی و یتیمان

روزی حضرت علی علیه‌السلام مشاهده نمود زنی مشک آبی به دوش گرفته و می‌رود.مشک آب را از او گرفته و به مقصد رساند؛ ضمنا از وضع او پرسش نمودم زن گفت:علی بن ابی‌طالب همسرم را به مأموریت فرستاد و او کشته شد و حال چند کودک یتیم برایم مانده و قدرت اداره زندگی آنان را ندارم. احتیاج وادارم کرده که برای مردم خدمتکاری کنم. علی علیه‌السلام برگشت و آن شب را ناراحتی گذراند. صبح زنبیل طعامی با خود برداشت و به طرف خانه زن روان شد. بین راه،کسانی از علی علیه‌السلام درخواست می‌کردند زنبیل را بدهید ما حمل کنیم.حضرت می‌فرمود:

روز قیامت اعمال مرا چه کسی به دوش می‌گیرد؟

به خانه آن زن رسید و در زد. زن پرسید:

کیست؟

حضرت جواب دادند:

کسی که دیروز تو را کمک کرد و مشک آب را به خانه تو رساند، برای کودکانت طعامی آورده، در را باز کن!

خداوند از تو راضی شود و بین من و علی بن ابیطالب خودش حکم کند.

حضرت وارد شد، به زن فرمود:

نان می‌پزی یا از کودکانت نگهداری می‌کنی؟

زن گفت:

من در پختن نان تواناترم، شما کودکان مرا نگهدار!

زن آرد را خمیر نمود. علی علیه‌السلام گوشتی را که همراه آورده بود کباب می‌کرد و با خرما به دهان بچه‌ها می‌گذاشت.

با مهر و محبت پدرانه‌ای لقمه بر دهان کودکان می‌گذاشت و هر بار می‌فرمود:فرزندم! علی را حلال کن! اگر در کار شما کوتاهی کرده است.

خمیر که حاضر شد، علی علیه‌السلام تنور را روشن کرد. در این حال، صورت خویش را به آتش تنور نزدیک می‌کرد و می‌فرمود:

ای علی! بچش طعم آتش را! این جزای آن کسی است که از وضع یتیمها و بیوه زنان بی‌خبر باشد.

اتفاقا زنی که علی علیه‌السلام را می‌شناخت به آن منزل وارد شد.

به محض اینکه حضرت را دید، با عجله خود را به زن صاحب خانه رساند و گفت:وای بر تو! این پیشوای مسلمین و زمامدار کشور، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است.

زن که از گفتار خود شرمنده بود با شتاب زدگی گفت:

یا امیرالمؤمنین! از شما خجالت می‌کشم، مرا ببخش!

حضرت فرمود:

از اینکه در کار تو و کودکانت کوتاهی شده است، من از تو شرمنده‌ام! [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱ ص_۵۲ داستانهای بحارالانوار، ج ۱ ص۴۷.

علی در اوج عطوفت و بزرگواری

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام پس از آن که به دست ابن ملجم ضرب خورد، از شدت زخم بی حال شده بود.

وقتی که به حال آمد، امام حسن در ظرفی، شیر به حضرت داد. امام کمی از شیر خورد بقیه را به حسن داد و فرمود:

این شیر را به اسیرتان (ابن‌ملجم) بدهید!

سپس فرمود:

فرزنـدم! به آن حقی که در گردن تو دارم، بهترین خوردنیها و نوشـیدنی‌ها را به او بدهیـد و تا هنگام مرگم با ایشان مدارا کنید و از آنچه می‌خورید به او بخورانید و از آنچه می‌نوشید به ایشان بنوشانید تا نزد شما گرامی شود! [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۴۲ ص_۲۸۹ داستانهای بحارالأنوار، ج ۳ ص۴۷.

علی و رأس الجالوت

امـام بـاقر علیه‌السـلام فرمـود: «وقـتی که حضـرت علی علیه‌السـلام از جنـگ نهروان بر گشت، در مسـجد کوفه نشسـته بود که رئیس یهودیـان یعنی رأس الجـالوت به حضور حضـرت رسـید و عرضه داشت: می‌خواهم چنـد سؤال از جنابتـان بپرسم که آن را نمی‌داند مگر نبی یا وصی نبی، اگر خواهی بپرسم وگرنه در گذرم؟

حضـرت فرمود: ای برادر یهود! از هر چه خواهی بپرس؛ عرض کرد: مـا در کتـاب خود، تورات یافتیم که وقتی پیامبری را حق تعالی بر می‌انگیزد بـدو امر می‌کند که کسـی را از خاندان خودش انتخاب کند تا پس از او کارگزار امتش باشد، و دسـتور دهد تا امت از او متابعت کنند و به وسیله‌اش عمل نمایند.

خداوند، اوصیاء پیغمبران را در حیاتشان امتحان کرد و بعد از وفاتشان هم آن وصی را امتحان کند، به من بگو که خدای تعالی چند بار اوصیاء را در حیات پیامبران و چند بار بعد از وفاتشان امتحان نماید، و وقتی امتحان اوصیاء خوب از کار درآمد آخر کارشان چه شود؟

امام فرمود: به خدائی که غیر از او نیست، آن خدائی که دریا را برای بنی‌اسـرائیل شـکافت و تورات را بر موسی و انجیل را بر عیسی نـازل فرمـود، اگر جـواب تو را بـدهم اقرار و اعـتراف به وصـایتم می‌کنی؟ گفت: آری.حضـرت فرمود: به خـدائی که دریـا را برای بنی‌اسرائیل شکافت و تورات را بر موسی نازل کرد اگر جوابت را بدهم اسلام می‌آوری؟ گفت: آری.

باز حضـرت فرمود: خداوند- عزوجل- اوصـیاء را در حیات انبیاء در هفت موضع امتحان می‌کند تا اطاعت و خدمت او را بیازماید و چون از طاعت و امتحان آنها راضـی شد، به پیغمبرش امر می‌کند او را در حیاتش ولی و دوست بگیرد، و بعد از وفاتش او را وصـی خود قرار بدهد و اطاعت از اوصیاء را بر گردن امت آن پیامبر می‌نهد.

خداوند اوصـیاء را بعد از وفات انبیاء در هفت جا امتحان می‌کند تا صبر آنان آزموده شود، پس وقتی امتحانشان رضایت بخش شد، عاقبت آنان باسعادت می‌شود، و با خوشبختی کامل به پیغمبرش ملحق می‌گردند.

رأس الجالوت که رئیس یهودیان بود عرض کرد: درست فرمودی یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام! پس مرا از امتحان شما در حیات پیامبر و بعـد از وفاتش، و این که آخر کار تو به کجا می‌کشـد، آگاه کن! حضـرت دست او را گرفت و فرمود: ای برادر یهودی! بلند شـو برویم تا تو را آگاه نمایم.

جماعتی از یاران امام بلند شدند و عرض کردند: یا امیرالمؤمنین علیه‌السـلام! ما را هم به این مطالب آگاه فرما! امام فرمود: می‌ترسـم قلوب شـما (از رنجهـا و گرفتاریم) تحمل مطالب را نداشـته باشـد؛ عرض کردنـد: برای چه یا امیرالمؤمنین علیه‌السـلام؟ فرمود: برای اینکه کارهای نادرست از بسیاری از شما دیدم.

مالک اشتر بلند شد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین! ما را هم آگاه کن، قسم به خدا هر آینه می‌دانیم که روی کره زمین به غیر تو وصی نبی و رسولی نیست، و می‌دانیم که خداوند بعد از پیامبران پیامبری مبعوث نخواهد کرد و پیروی از تو به گردن ماست و اطاعت از تو پیوسته و متصل به پیروی از پیامبر اکرم می‌باشد.حضرت تقاضای مالک اشتر را پذیرفت و نشست و رو به یهودی کرد و فرمود: ای برادر یهودی! خدا مرا در زندگی پیامبران در هفت جا امتحان کرد و دریافت که من به نعمتهای او مطیع هستم، بدون اینکه از خود ستایش کنم، می گویم.

رأس الجالوت گفت: در چه چیزهایی؟ ای امیرالمؤمنین علیه‌السلام!

امام فرمود: اما، مقام اول، آن بود که خدا چون وحی به پیغمبران فرستاد و رسالت را بر دوش او قرار داد، من در خاندان پیامبر، در مردان از همه کم سن‌تر بودم، با اینکه در خانه او و خدمتش بودم و فرمانهایش را انجام می‌دادم؛ پیامبر کوچک و بزرگ خاندان بنی عبدالمطلب را خواند و آنان را به یگانگی خدا و رسالت خویش دعوت کرد، لکن آنها امتنا کردند و انکارش نمودند و از او دوری جستند و او را پشت سر انداختند و خود را از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دور کردند و گناه گرفتند؛ مردمان دیگر هم از پیامبر دور شدند و با او مخالفت کردند.

چون پیشنهاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آنان سخت بود و قلوب آنان تحمل آنان را نداشتند و عقلشان هم نمی‌رسید و این کار را بر خود بزرگ و سنگین شمردند، تنها من با سرعت و مطیعانه و با یقین، دعوت پیامبر را پذیرفتم و شک و تردید در دلم نیامد؛ سه سال با پیامبر این روش و عقیده را داشتم، در روی کره زمین غیر از من و خدیجه، دختر خویلد، کسی نبود که با پیامبر نماز بخواند و بدو عقیده مند باشد، سپس امام رو به یاران خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ همگی عرض کردند: چرا، یا امیرالمؤمنین!

اما، مقام دوم؛ ای برادر یهودی! آنجا بود که قریش برای کشتن و از بین بردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشورت می کردند و حیله به کار می‌بردند تا اینکه آخرالامر در محل شور خود در یک روز با حضور شیطان ملعون به شکل مرد یک چشم کور از مردمان ثقیف، جمع شدند و رأی دادند که از هر گروه و تیره از قریش مردی قوی را برگزینند، و با شمشیری جمع شوند و هنگامی که پیامبر خوابیده است، همگی با یک ضربت بر پیامبر حمله‌ور شوند و او را به قتل برسانند؛ وقتی پیامبر به قتل رسید ناچار هر قومی از قریش به حمایت از آن نماینده قیام و او را حفظ کند و تسلیم به قصاص ننماید و در نتیجه خون پیامبر به هدر می‌رفت.

جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و او را از این تصمیم قریش و از آن شب و ساعتی که او را می‌خواهند به قتل برسانند خبر داد، و امر کرد که آن شب از منزل خارج شود و به غار حراء بیرون مکه پناه ببرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا از این واقعه خبر داد و مرا امر کرد که در رختخواب و فراش او بخوابم و جانم را قربانش کنم، من شتابان قبول کردم و خوشحال بودم که جان فدای پیامبر می‌شود؛ پس پیامبر از خانه خارج شد و رفت و من در بسترش خوابیدم. پهلوانان قریش با این فکر که پیامبر خوابیده و می‌توانند او را بکشند سر رسیدند، دیدند من هستم. بر آنها شمشیر کشیدم و آنان را از خود، به طوری که خدا و مردم می‌دانند دور کردم.

سپس رو به اصحاب کرد و فرمود: آیا چنین نیست؟ همه عرض کردند: چرا، یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام!

اما، مقام سوم؛ ای برادر یهودی! تو پسر ربیعه و عتبه از قهرمانان قریش بودند، در روز جنگ بدر به میدان آمدند و مبارزه طلبیدند، هیچ کس از قریش نتوانستند جواب بدهند، پیامبر، من و حمزه و عبیده را برای جنگ با آنها فرستاد، با اینکه از آن دو نفر کوچکتر بودم و در جنگ کم تجربه‌تر، خداوند به دست من ولید و شیبه را کشت، غیر آن که قهرمانانی دیگر را در آن روز از بین بردم و اسیر گرفتم، من از دیگران بیشتر کشتم و اسیران زیادی را دستگیر نمودم، در آن روز پسر عمویم عبیده بن حرث- رحمهٔ الله علیه- شهید شد، سپس رو به اصحاب کرد و فرمود: مگر اینطور نبود؟ همگی گفتند: چرا، یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام!

اما، مقام چهارم؛ ای برادر یهودی! همه افراد مکه بر ما هجوم آوردنـد و هر که از ایلهای عرب و قریش را تحت فرمانشان بودند علیه ما شوراندند تا خون کشته شدگان جنگ بدر را بگیرند.

جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و او را آگاه نمود؛ پیامبرش با لشکرش به دره احد رفتند، مشرکین جلو آمدند و با یک حمله بر ما یورش بردند و خیلی از مسلمانان را شهید کردند و دیگران از باقی مانده لشکر فرار کردند؛ من تنها با رسول خدا مانـدیم در حـالی کـه مهـاجر و انصـار به طرف منازلشـان به مـدینه برگشـتند و همه می‌گفتنـد: پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و اصـحابش کشـته شدند، ولی خداوند جلو مشـرکین را گرفت و من جلو روی رسول خدا بودم که هفتاد و چند زخم بر تنم وارد شد که جای چند تای آن نمایان می‌باشد.

حضـرت لبـاس خـود را کنـار زد و دست بر زخمهـایش کرد و نشـان داد و فرمود: آنکه در آن روزگـار کردم ثوابش ان شـاء الله بر خداوند- عزوجل- است؛ سپس رو به اصحاب کرد و فرمود: مگر اینطور نبوده است؟ گفتند: بلی یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام!اما، مقام پنجم؛ ای برادر یهودی! به درستی که قریش و عرب جمع شدنـد و عهـد بسـتند که از نبرد بـا ما دریغ نورزنـد، تا رسول‌الله صـلی الله علیه و آله و سـلم و هر که بـا اوست از گروه بنی عبـدالمطلب کشـته شونـد. پس با ساز و برگ جنگی به بیرون مـدینه آمدنـد و بار انداختنـد و به خود امید داشـتند که حتما پیروز می‌شـونند! جبرئیل آمد و پیامبر را از این کار مشـرکین خبر داد، و پیامبر برای خود و هر کس از مهاجر و انصار فرمان داد تا خندق حفر کنند.

قریش آمدنـد و بر دور خنـدق ماندنـد و ما را محاصـره کردند، و خود را قوی و ما را ضـعیف می‌پنداشـتند و با سـر و صدای هر چه تمام‌تر خود را در قوی بودن جلوه می‌دادند.

پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم آنها را به دین خداوند عزوجل می‌خواند و به خویشی و رحم سوگند می‌داد، لکن قبول نمی‌کردند بلکه بر سرکشـی آنهـا افزوده می‌شـد؛ پهلـوان عرب و قریش آن روز، عمرو بن عبـدود بود که ماننـد شـتر مست نعره می‌زد و مبـارز می‌خواست و رجز می‌خواند، یک بار نیزه‌اش را و بار دیگر شمشـیرش را به حرکت در می‌آورد و کسـی جلویش نمی‌رفت و به وی طمع نداشت و به غیرت نمی‌آمد و از روی بصیرت اظهار قدرت نمی‌کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا از جایم بلند کرد و به دست خودش عمامه بر سرم بست و همین شمشیر (ذوالفقار) را به من عطا کرد، من برای نبرد بـا عمرو، بیرون آمـدم در حـالی که زنان مـدینه برایم می‌گریسـتند و از نبرد با عمرو، هراس داشـتند؛ خداونـد به دست من عمرو را کشت با اینکه عرب غیر از او پهلوانی نمی‌شـناخت؛ در آن روز عمرو بن عبدود ضـربتی بر سـرم زد، بعد با دست خویش به فرق سر اشاره کردند. خداوند قریش و عرب را با این ضربتم که او را از بین بردم و به آن چیزی که از من در دلهای آنان از غلبه و آزردگی‌های پیش (که اقوام آنها را کشتم) بود، گریزان نمود.

پس رو به اصحابش کرد و فرمود: این طور نبود؟ همگی گفتند: چرا با امیرالمؤمنین!

اما، مقام ششم؛ ای برادر یهودی! ما با پیامبر به شهر یاران تو، خیبر بر مردان یهود و قهرمان قریش و دیگران تاختیم؛ لشکرهای سواره و پیاده با تجهیزات جنگی همانند کوه جلو ما در آمدند، و دژهای محکم داشـتند، و دارای نیروی برتر بودند، جوری که هر کدام از آنها به میـدان می‌آمدند و مبارز طلب می‌کردند و بر یکدیگر پیش دستی می‌نمودند، همراهان ما کسـی به نبرد آنان نرفت جز آنکه به قتل می‌رسید.

کم کم نـدای نبرد بلنـد شـد و چشـمها را خون گرفته بود و هر کسـی به فکر خودش افتـاده بود، و همه به یکـدیگر می‌نگریسـتند و می‌گفتند: ای علی علیه‌السـلام! تو برخیز، پیامبر مرا از جایم بلند کرد و مقابل دژ آنها فرسـتاد. هر کسی از آنان درآمدند را کشتم، و هر پهلوانی را نـابود کردم و هماننـد شـیر بر آنـان یورش بردم تـا اینکه آنـان در دژ متحصن شدنـد، و درب قلعه را به دست خویش کنـدم و تنها وارد شـدم، در وقتی که جز خدا هیچ کس یاورم نبود، هر کس از آنها ظاهر می‌گشت می‌کشـتم و هر زنی را می‌دیدم

اسیر می‌کردم تـا اینکه قلعه خیبر را فتح کردم، و بعـد رو به اصحابش کرد و فرمود: آیـا چنین نیست؟ گفتنـد: آری یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام!

اما، مقام هفتم؛ ای برادر یهودی؛ ای برادر یهودی! چون پیامبر متوجه فتح مکه شـد، و خواست برای آنان عذری باقی نماند، نامه‌ای نوشت و آنان را همانند روز اول اسـلام به خدا دعوت کرد و از عذاب حق آنها را ترسانید و آنها را به آمرزش خداوند امیدوار کرد و آخر سوره مبارکه «برائت» را برای آنـان نوشت تـا بر آنهـا خوانـده شود، سـپس به اصـحابش پیشـنهاد کرد که این نـامه را کسـی ببرد.همه امتناع کردنـد، تا اینکه پیامبر یک نفر را خوانـد و نامه را به او داد و او را فرسـتاد، لکن جبرئیل آمد و گفت: ای پیامبر! این نامه را یا خودت و یا یک نفر از خاندانت باید برساند.

رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم مرا خبر داد و نامه را به وسـیله من فرسـتاد تا به اهل مکه برسانم. من به مکه آمدم، مردم مکه آدمهای عجیبی بودند،کسـی در آنها نبود جز آنکه اگر می‌توانست، قطعه قطعه بدنم را بر سر کوه بگذارد از جان و مال و خاندانش در این راه دریغ نمی‌ورزید.

من نامه پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم را به آنها رسانـدم و بر آنان خواندم، همه با تهدید و وعید به من جواب دادند و زن و مرد به من بدبین شدند و اظهار دشـمنی کردند، و من هم پایداری و مقاومت کردم؛ بعد رو به اصحابش کرد و فرمود: آیا این طور نبود؟ گفتند یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام!

فرمود: ای برادر یهود! این مقامهـایی بود که پروردگار من با پیامبرش مرا در آنها امتحان کرد و مرا در همه جا فرمانبردار دیـد، هیچ کس در این مواضع همانند من نبود، اگر بخواهم خود را ستایش کنم جا دارد لیکن خداوند خودستایی را خوش ندارد.

گفتند: راست فرمودید: خداوند شـما را به قرابت با پیامبر، برتری داده و به برادری سعادت فرموده است و نسبت شما را به او همانند هارون به موسـی قرار داده است و در این مقامات، سبقت را ربودید، و کسی از مسلمانان به مانند شما نیست، هر کس تو را با پیامبر و پس از مرگ او دیده، همین اعتقاد را دارد، حال بفرمائید بعد از پیامبر خداوند شما را چگونه امتحان کرد. [۱] .

حضـرت، هفت مقـام بعـد پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم را شـرح دادنـد که ما به همین جا اکتفا می‌کنیم و بقیه را در جای دیگر همین مجلدات ذکر می‌نماییم.[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] الخصال، باب السبعه، ج۴۵.

[۲] نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص۷۸.

علی دست مهمانش را می‌شوید

روزی دو نفر مهمان که با هم پـدر و فرزند بودند، وارد خانه علی علیه‌السـلام شدند، مولای متقیان شـخصا از آن پذیرایی کرد، و با هم غذا خوردند، سپس قنبر غلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام آب و لگن آوردند، تا میهمانان دستهای خویش را بشویند.

علی آب و لگن را از قنبر گرفت، و خواست دسـتهای مهمـان بزرگسالش را خود شـخصا بشویـد!! او فوق العاده احساس شـرمندگی نمود و گفت: یا امیرالمؤمنین! شما با این همه عظمت و شخصیت می‌خواهید دست مرا بشویید، خدا مرا می‌بیند چگونه من این اسائه ادب را انجام دهم؟ حضرت فرمودند:

آرام باش و دسـتهایت را بشوی، من هم با شـما تفاوتی نـدارم! و برادر شـما هسـتم، بنابراین بایـد تو را خـدمت کنم! و در عوض در بهشت برین به پاداش آن نائل گردم.

علی مهمـان را به حق ولایت خود سوگنـدش داد که آرام باشـد بطوری که برای قنبر آرام می‌شـد، سپس علی آب ریخت و مهمان دسـتهایش را شـست!! آنگاه آب و ابریق را به پسرش محمد حنفیه داد و فرمود: پسرم محمد! تو نیز آب بریز تا این پسر عزیز مهمان، دسـتهایش را بشویـد، این را بـدان که اگر او بدون همراهی پدرش به منزل ما می‌آمد، من خود به دسـتهای وی آب می‌ریختم، ولی خداوند دوست ندارد در کنار پدر فرزندش نیز همانند او تکریم گردد.

محمد حنفیه به دستور پدر آب ریخت، و پسر مهمان دستهایش را شست... [۱] .

آیا کسـی جز خود امیرالمؤمنین را می‌توانید پیدا کنید که در آن مقام و جایگاه سیاسـی و مذهبی و مردمی باشد، و این اندازه نسبت به مهمانش متواضع و مهربان باشد؟ و چنانکه کسی به این نوع دستورات اسلام عمل کند آیا جاذبه آن قابل انکار است؟

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج۴۱ ص۵۵ و۵۶ ح.۵ نقل از آفتاب ولایت ص۱۷۴-۱۷۲.

عمر اعلمیت علی را تأیید می‌کند

در میـان خلفـای سه گـانه راشـدین، عمر بن خطـاب منصف‌تر، و یـا به عبـارتی کم غش‌تر از ابوبکر و عثمـان بود، و لـذا بـا عبارات گوناگون، و در موارد مختلف، به اعلمیت و ارجحیت امیرالمؤمنین علیه‌السـلام اعتراف نموده، و از محضـر آن حضـرت کسب فیض نموده است.

ما در این بخش از بحث خود، به چند نمونه از اعترافات خلیفه ثانی اشاره می‌کنیم:

«قال عمر بن خطاب:

«لو لا علی لهلک عمر» [۱] و «لا بقیت لمعضـلهٔ لیس لها ابوالحسن علیه‌السلام» [۲] و «لا یفتین احد فی المسـجد و علی حاضر» [۳] و «اقضا کم علی» [۴] و «لا ـ ابقانی الله بارض لست فیها یا اباالحسن!» [۵] و «لا ابقانی الله بعدک یا علی» [۶] و «أللهم لا تنزل بی‌شدیدهٔ الا و ابوالحسن الی جنبی» [۷] .

در این فرازها- به ترتیب شماره آنها- عمر می‌گوید:

اگر علی نبود عمر هلاک می‌گردید!!

من در هیچ مشکلی نباشم مگر این که علی حضور داشته باشد.

هیچکس حق ندارد با حضور علی علیه‌السلام در مسجد فتوی دهد.

در قضاوت علی از همه داناتر است.

یا علی! خدا مرا بعد از تو نگه ندارد.

خداوندا! برای من مشکلی نرسان، مگر این که علی در کنارم باشد.

اینها نمونه‌های بسـیار معدودی از اعترافات عمر است به منزلت علمی و فضایل آن حضرت، که به طور صریح برتری آن بزرگوار را بر دیگران نشان می‌دهد. [۸] .

پی نوشت ها:

[۱] شـرح ابن ابی‌الحدید ج۱ ص۴ مقدمه، و ص۱۸ ،مناقب خوارزمی ص۴۸ و۵۸ و ۶۰ طبقات ابن‌سـعد ص ۸۶۰ تاریخ ابن‌عساکر ج۲ ص ۳۲۵ الصواعق ص۷۶ الغدیر ج۳ ص۹۷ و۹۸ از دهها مدرک دیگر اهل سنت.

[۲] شرح ابن ابی‌الحدید ج۱ ص۴ مقدمه، و ص ۱۸ مناقب خوارزمی ص۴۸ و۵۸ و ۶۰ طبقات ابن‌سعد ص ۸۶۰ تاریخ ابن‌عساکر ج۲ ص ۳۲۵ الصواعق ص۷۶ الغدیر ج۳ ص۹۷ و۹۸ از دهها مدرک دیگر اهل سنت.

[۳] شرح ابن ابی‌الحدید ج۱ ص۴ مقدمه، و ص ۱۸ مناقب خوارزمی ص۴۸ و۵۸ و ۶۰ طبقات ابن‌سعد ص ۸۶۰ تاریخ ابن‌عساکر ج۲ ص ۳۲۵ الصواعق ص۷۶ الغدیر ج۳ ص۹۷ و۹۸ از دهها مدرک دیگر اهل سنت.

[۴] شرح ابن ابی‌الحدید ج۱ ص۴ مقدمه، و ص ۱۸ مناقب خوارزمی ص۴۸ و۵۸ و ۶۰ طبقات ابن‌سعد ص ۸۶۰ تاریخ ابن‌عساکر ج۲ ص ۳۲۵ الصواعق ص۷۶ الغدیر ج۳ ص۹۷ و۹۸ از دهها مدرک دیگر اهل سنت.

[۵] شرح ابن ابی‌الحدید ج۱ ص۴ مقدمه، و ص ۱۸ مناقب خوارزمی ص۴۸ و۵۸ و ۶۰ طبقات ابن‌سعد ص ۸۶۰ تاریخ ابن‌عساکر ج۲ ص ۳۲۵ الصواعق ص۷۶ الغدیر ج۳ ص۹۷ و۹۸ از دهها مدرک دیگر اهل سنت.

[۶] شرح ابن ابی‌الحدید ج۱ ص۴ مقدمه، و ص ۱۸ مناقب خوارزمی ص۴۸ و۵۸ و ۶۰ طبقات ابن‌سعد ص ۸۶۰ تاریخ ابن‌عساکر ج۲ ص ۳۲۵ الصواعق ص۷۶ الغدیر ج۳ ص۹۷ و۹۸ از دهها مدرک دیگر اهل سنت.

[۷] شرح ابن ابی‌الحدید ج۱ ص۴ مقدمه، و ص ۱۸ مناقب خوارزمی ص۴۸ و۵۸ و ۶۰ طبقات ابن‌سعد ص ۸۶۰ تاریخ ابن‌عساکر ج۲ ص ۳۲۵ الصواعق ص۷۶ الغدیر ج۳ ص۹۷ و۹۸ از دهها مدرک دیگر اهل سنت.

[۸] نقل از آفتاب ولایت ص۲۱۵-۲۱۴.

عبادت امام علی

ابن ابی‌الحدید گوید: او عابدترین مردم بود و بیش از همه نماز و روزه می‌گزارد و مردم نماز شب و ملازمت و آداب وردخوانی و خواندن نافله‌ها را از او آموختند. چه پنداری درباره مردی که در کار مراقبت از ذکر و اوراد خود به جایی رسید که در آن شب بسیار سرد در جنگ صفین زیراندازی برایش گستردند و در حالی که تیرها در برابرش به زمین می‌نشست و از راست و چپ بر بیخ گوش او می گذشت به نماز مشغول شد و هراسی به خود راه نمی‌داد و برنخاست تا از کار عبادت آسوده گشت؟! و چه پنداری درباره مردی که پیشانی مبارکش از سجده‌های دراز مانند زانوی شتر پینه بسته بود؟! و هرگاه در دعاها و مناجاتهای او ژرف بنگری و بر مضامین آن مبنی بر تعظیم و بزرگداشت خدای سبحان و خضوع در برابر هیبت او و خشوع در برابر عزت او و تواضع و فروتنی و رام بودن در برابر خداوند آگاه شوی میزان اخلاص حضرتش را خواهی شناخت و می‌فهمی که این دعاها و رازها از کدامین دل برخاسته و بر کدامین زبان روان گشته است. به امام علی بن الحسین علیه‌السلام که نهایت عبادت را داشت گفتند: عبادت شما را با عبادت جدتان چه قیاس است؟ فرمود: عبادت من در برابر عبادت جدم مانند عبادت جدم در برابر عبادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. [۱].

علامه مجلسی رحمهٔ الله از حبه عرنی روایت کرده که می‌گفت: در این بین که من و نوف در حیاط قصر حکومتی خوابیده بودیم ناگاه متوجه شدیم که امیرمؤمنان علیه‌السلام در آخر شب بیرون آمده، مانند شیدازدگان دست بر دیوار نهاده و این آیات را می‌خواند:

«ان فی خلق السموات والارض...» [۲] و مانند کسی که عقل از سرش پریده راه می‌رفت، و به من فرمود: ای حبه، خوابی یا بیدار؟ گفتم: بیدارم؛شما که چنین کنید پس ما باید چه کنیم؟ حضرت دیده فرو بست و گریست، سپس فرمود: ای حبه! خدا را جایگاهی است و ما را نیز در پیشگاه خدا جایگاهی، چیزی از اعمال ما بر او پوشیده نیست. ای حبه! خداوند به من و تو از رگ گردن نزدیکتر است. ای حبه! هیچ چیز، من و تو را از خدا پوشیده نمی‌دارد.

سپس فرمود: ای نوف، خوابی یا بیدار؟ گفت: نه ای امیر مؤمنان، خواب نیستم، شما امشب مرا بسیار گریاندی! فرمود: ای نوف، اگر

امشب از خوف خدای متعال بسی گریستی، فردای قیامت در پیشگاه خداوند دیده‌ات روشن خواهد بود. ای نوف! قطره اشکی از چشم مردی از خوف خدا نریزد جز آنکه دریاهایی از آتش دوزخ را خاموش می‌سازد. ای نوف! هیچ مردی نزد خداوند بزرگتر نیست از مردی که از بیم خدا بگرید و در راه خدا دوستی و دشمنی کند. ای نوف! هر کس در راه خدا دوستی کند و چیزی را بر دوستی او ترجیح ندهد، و هر که در راه خدا دشمنی کند و منفعتی از این راه برای خود نجوید اینجاست که اگر چنین باشید حقایق ایمان را به کمال دریافته‌اید.

آن گاه آن دو را پند و اندرز داد و در پایان فرمود: از خدا پروا داشته باشید که من شما را هشدار دادم. سپس به راه افتاد و در راه می گفت:

«کاش می‌دانستم که آیا در هنگام غفلت من نگاه لطف از من بر می‌داری یا به من می‌نگری؟ کاش می‌دانستم که حال من در خوابهای دراز و اندکی سپاس از نعمتهایت چگونه است»؟ به خدا سوگند در همین حال بود تا سپیده صبح دمید... [۳] .

نوف در وصف حضرتش به معاویه گفت: در هیچ شبی بستری برای او نگستردند، و هرگز در کاسه بزرگ (یا در وقت نیمروز) غذا نخورد. [۴] و [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه ۱:۲۷.

[۲] سوره آل عمران:۱۹۰ به بعد.

[۳] بحارالانوار ۴۱:۲۲.

[۴] همان:۲۳.

[۵] نقل از امام علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص۷۵۳-۷۵۱.

علی از عدالت می‌گوید

یکی از خصوصیات حضرت علی علیه‌السلام این بود که بیت المال را به طور مساوی میان مردم تقسیم می‌کرد و بین مسلمانان تبعیض قائل نمی‌شد؛ این امر باعث شده بود، برخی از طرفداران تبعیض و انحصار طلبها به معاویه بپیوندند.

عده‌ای از دوستان علی علیه‌السلام به حضور حضرت رسیدند و گفتند:

چنانچه افراد سیاس و انحصار طلبها را با پول راضی کنی، برای پیشرفت امور شایسته‌تر است. امام علی علیه‌السلام از این پیشنهاد خشمگین شد فرمود:

آیا نظرتان این است به کسانی که تحت حکومت من هستند ظلم کنم و حق آنان را به دیگران بدهم و با تضیع حقوق آنان یارانی دور خود جمع نمایم؟ به خدا سوگند! تا دنیا وجود دارد و آفتاب می‌تابد و ستارگان در آسمان می‌درخشند، این کار را نخواهم کرد. اگر مال، از آن خودم بود آن را به طور مساوی تقسیم می‌کردم، چه رسد به اینکه مال، مال خداست.

سپس فرمود:

ای مردم! کسی که کار نیک را در جای نادرست انجام داد، چند روزی نزد افراد نا اهل و تاریک دل مورد ستایش قرار می گیرد و در دل ایشان محبت و دوستی می‌آفریند؛ ولی اگر روز حادثه بدی برای وی پیش بیاید و به یاریشان نیازمند شود، آنان بدترین و سرزنش کننده‌ترین دوستان خواهند شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱ ص۱۰۸ و_۱۱۱ نقل از داستانهای بحارالانوار ج۱ ص۳۷ و۳۸.

عدالت امام علی

روش امام علیه‌السلام در عدالت مانند روش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود اگر نگوییم عین همان روش بود، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مشت من و مشت علی در عدالت برابر است، [۱] و فرمود: او از همه شما به عهد خدا وفادارتر، به امر خدا عامل‌تر، در میان رعیت عادل‌تر، در تقسیم مساوی قسمت کننده‌تر و نزد خدا با مزیت‌تر است. [۲] .

و خود حضرتش فرمود: به خدا سوگند اگر بر خار مغیلان شب را تا به صبح بر خار سعدان [۳] بیدار به سر برم، یا مرا در غل و زنجیر به روی زمین کشند نزد من محبوبتر از آن است که روز قیامت خدا و رسول را در حالی دیدار کنم که بر برخی از بندگان ستم نموده یا چیزی از کالای بی‌ارزش دنیا برای خود غصب کرده باشم... به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با همه آنچه در زیر افلاک آنهاست به من دهند تا با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی خدا کنم هرگز نخواهم کرد. [۴] .

و فرمود: آن کس که خود را پیشوای مردم قرار می‌دهد باید به آموزش خود پیش از آموزش دیگران بپردازد، و باید تأدیب عملی او پیش از تأدیب زبانی او باشد. و آموزگار و تأدیب کننده خویش بیش از آموزگار و تأدیب کننده دیگران شایسته تجلیل است. [۵] .

و فرمود: به خدا سوگند که من شما را به هیچ طاعتی بر نمی‌انگیزم جز آنکه خود پیش از شما بدان عمل می‌کنم، و شما را از گناهی باز نمی‌دارم جز آنکه خود پیش از شما از آن باز می‌ایستم. [۶] .

و در وصف مخالفان خود فرمود: رعد و برق و تهدیدهای فراوان کردند ولی در عمل سست بودند و دل و جرأت جنگ نداشتند، ولی ما پیش از ضربه زدن رعد و برق و تهدید نمی‌کنیم و پیش از باریدن سیل راه نمی‌اندازیم. [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن‌مغازلی:.۱۲۹ و در حدیث دیگری است: «دست من و دست علی بن ابی‌طالب در عدالت برابر است». مناقب ابن‌مغازلی: ۱۳۰.

[۲] فرائد السمطین ۱:۱۵۶.

[۳] گیاهی است که شتر می‌خورد و دارای خار و شبیه به نوک پستان است.

[۴] نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴.

[۵] همان، خطبه۷۳.

[۶] همان، خطبه ۱۷۵.

[۷] همان،خطبه ۹.

علی مظهر عدالت

پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام سوده دختر عماره برای شکایت از فرماندار ظالمی که معاویه بر آنها گماشته بود، پیش معاویه رفت.

سوده در جنگ صفین همراه لشکر علی علیه‌السلام بود و مردم را بر ضد سپاه معاویه می‌شورانید.

معاویه که او را می‌شناخت به حرفش گوش نداد و او را سرزنش نمود و گفت:

فراموش کرده‌ای در جنگ صفین لشکر علی را علیه ما تهییج می کردی؟ اکنون سخن تو چیست؟

سوده گفت:

خداوند در مورد ما از تو بازخواست خواهد کرد، نسبت به حقوقی که لازم است آنها را مراعات کنی. پیوسته افرادی از جانب تو بر ما حکومت می کنند، ستم روا می‌دارند و با قهر و غضب به ما ظلم می کنند و همانند خوشه گندم ما را درو کرده، اسفندگونه نابودمان می کنند، ما را به ذلت و خواری کشانده و خونابه مرگ بر ما می‌چشانند. این بسر بن اطارهٔ است که از طرف تو بر ما ملاحظه نمی کردیم، می‌توانستیم به خوبی جلویش را بگیریم و زیر بار ظلمش نرویم. اینک اگر او را برکنار کنی سپاسگزار خواهیم بود وگرنه، با تو دشمنی خواهیم کرد.معاویه گفت:

مرا با قدرت قبیله‌ات تهدید می کنی؟ فرمان می‌دهم تو را بر شتر چموش سوار کنند و پیش بسر بن ارطاهٔ بازگردانند تا او هر چه تصمیم گرفت درباره تو انجام دهد.سوده کمی سر به زیر انداخت، آنگاه سر برداشت و این دو سطر شعر را خواند:درود خداوند بر آن پیکر باد که وقتی در دل خاک جای گرفت عدالت نیز با او دفن شد.

آن پیکری که با حق هم پیمان بود، جز با عدالت حکومت نمی کرد و با ایمان و حقیقت پیوند ناگسستنی داشت. [۱] .

معاویه پرسید: منظورت کیست؟

سوده پاسخ داد: به خدا سوگند! منظورم امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است. آنگاه خاطره‌ای از حکومت و عدالت علی علیه‌السلام را چنین نقل کرد:

در زمان حکومت علی علیه‌السلام یکی از مأموران برای جمع آوری صدقات آمده بود،به ما ستم می کرد، شکایت او را پیش علی بردیم؛ وقتی رسیدیم که برای نماز ایستاده بود. همین که چشمش به من افتاد، دست از نماز برداشت با خوشرویی و مهر و محبت فراوان به من توجه نموده، فرمود: کاری داشتی؟

عرض کردم: آری!

سپس ستم مأمور را شرح دادم. به محض اینکه سخنانم را شنید شروع به گریه کرد،قطرات اشک از چشمان علی علیه‌السلام فرو ریخت و بر گونه‌هایش جاری شد و گفت:

«اللهم انت الشاهد علی و علیهم انی لم آمر هم بظلم خلقك و لا بترك حقك»:پروردگارا! تو گواهی من هیچگاه نگفته‌ام این مأموران بر مردم ستم کنند و حق تو را رها نمایند.

فوری پاره پوستی برداشت نوشت: [۲] .

برای شما دلیل و برهانی آمد. شما باید در معاملات ، پیمانه و ترازو را درست و کامل کنید، از اموال مردم کم نکنید، در روی زمین فساد ننمایید و پس از اصلاح آن...

همین که نامه مرا خواندی اموالی که دستور جمع آوری آن را داده‌ام هر چه تا کنون گرفته‌ای نگه دار تا کسی را که می فرستم از تو تحویل بگیرد. والسلام.نامه را به من داد به آن شخص رسانیدم و با همان دستور از سمت خود برکنار شد.معاویه گفت: خواسته این زن هر چه هست بنویسید و او را با رضایت به وطن خود بازگردانید. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] صلی اللّه له علی جسم تضمنها قبر فاصبح فیه العدل ندفونا قد حالف الحق لا یبغی به بدلا فصار بالحق و الایمان مقرونا.

[۲] بسم الله الرحمن الرحیم قد جاءتکم بینهٔ من ربکم فأفوا الکیل و المیزان و لاتبخسوا الناس اشیاءهم و لا تفسدوا الارض بعد

اصلاحها...

[۳] بحار: ج ۴۱ ص_۱۱۹ نقل از داستانهای بحارالأنوار، ج ۴ ص۳۵.

علت قتل و ترور حضرت

پس از جریان جنگ صفّین و تحمیل ابو موسی أشعری برای حَکَمیت؛ و بعد از به وقوع پیوستن جنگ نهروان با خوارج، سه نفر از بزرگان خوارج که حضرت علی علیه السلام را تکفیر کرده بودند تصمیم گرفتند تا به عنوان خونخواهی، سه نفر از والیان و سران حکومتی را ترور نمایند.

یکی عبدالرّحمن بن ملجم مرادی بود که ترور امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام را در کوفه؛ و دیگری بَرک بن عبدالله که او ترور معاویه را در شام؛ و سوّمین نفر عمر بن بکر، ترور عمرو بن عاص را در مدینه به عهده گرفت.

و بعد از آن که هر سه منافق هم قسم شدند که یا کشته شوند یا هدف شوم خود را به اجراء درآورند، هر کدام به سوی هدف مورد نظر خود رهسپار شدند.

و عبدالرّحمن پس از آن وارد کوفه شد، روزی در یکی از کوچه های کوفه زنی را به نام قُطّام که پدرش در جنگ نهروان کشته شده بود ملاقات کرد.

و چون قطّام زنی بسیار زیباروی و خوش اندام بود؛ و عبدالرّحمن نیز از قبل مذاکراتی با او برای خواستگاری کرده بود، پس شیفته جمال او گردید و نسبت به آن اظهار عشق و علاقه نمود؛ و سپس پیشنهاد ازدواج به قطّام داد.

قطّام در پاسخ گفت: در صورتی با پیشنهاد تو موافقت می کنم که سه هزار درهم و یک غلام مهریه ام قرار دهی، مشروط بر آن که علی ابن ابی طالب را نیز به قتل برسانی.

عبدالرّحمن برای امتحان قطّام گفت: دو شرط اوّل را می پذیرم؛ لیکن مرا از قتل علی معاف دار.

قطّام گفت: خیر، چون شرط سوّم از همه مهم تر است؛ و اگر می خواهی به کام و عشق خود برسی، بایستی حتما انجام پذیرد.

عبدالرّحمن وقتی چنین شنید، گفت: من به کوفه نیامده ام، مگر به همین منظور. [۱] .

پس از آن، قطّام هر ساعت خود را به شکلی آرایش و زینت می کرد و در مقابل عبدالرّحمن به طنّازی و عشوه گری می پرداخت تا آن که او را بیش از پیش دلباخته خود نماید.

و چون آتش عشق و شهوت عبدالرّحمن شعله ور گشته و فزونی یافت؛ و نیز زمان موعود با هم پیمانانش فرا رسید، آن ملعون شمشیری مسموم همراه خود برداشت؛ و سحرگاه به مسجد کوفه وارد گشت.

و هنگامی که نماز صبح به امامت حضرت علی علیه السلام شروع شد، عبدالرحمن پشت سر امام ایستاد؛ و هنگامی که سر از سجده برمی داشت ناگهان عبدالرّحمن فریادی کشید و با شمشیر بر فرق مقدّس آن امام مظلوم فرود آورد و گریخت.

در همین لحظه امام علیه السلام اظهار داشت: «فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ» یعنی؛ قَسَم به پروردگار کعبه، رستگار و سعادتمند شدم. [۲] .

بعد از آن، حضرت را با فرق شکافته و بدن خونین به منزل آوردند؛ و پزشکان بسیاری جهت معالجه آن حضرت آمدند، یکی از آنان پزشکی بود به نام أثیر بن عمرو سکونی، که بر بالین حضرت وارد شد؛ و شروع به مداوا گردید.

اطرافیان و اعضاء خانواده حضرت، اطراف بستر آن بزرگوار حلقه زده بودند و با حالتی نگران چشم به پزشک دوخته که آیا چه می گوید؛ و نتیجه چه خواهد شد.

پس از آن که پزشک نگاهی به جراحت آن حضرت کرد، گفت: گوسفندی را ذبح نمائید و سفیدی جگر ریه آن را تا سرد نشده، سریع بیاورید.

وقتی آن را آوردند، پزشک رگ میان سفیدی را بیرون آورد و میان شکاف سر آن حضرت قرار داد؛ و لحظه ای درنگ نمود، در حالتی که تمامی افراد در انتظار نتیجه، لحظه شماری می کردند.

سپس شکاف سر را باز کرد و رگ را خارج نمود؛ با نگاهی به آن خطاب به حضرت کرد و عرضه داشت: ای امیرالمؤمنین! اگر وصیتی داری بفرما، چون متأسّفانه زخم شمشیر و زهر آن به مغز سر اصابت و سرایت کرده؛ و راهی برای معالجه آن نیست. [۳] .

لذا حضرت به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: پسرم! اگر من خوب شدم، خودم آنچه را که صلاح بدانم با عبدالرّحمن انجام می دهم.

و چنانچه خوب نشدم و از دنیا رفتم، سعی کنید به او سخت نگیرید و در قصاص تجاوز نکنید، چون او یک ضربت شمشیر زده است شما هم حقّ ندارید بیش از یک ضربت به او بزنید. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] داستان بسیار مفصّل است، مشروح آن را از کتب مربوطه بهره مند شوید.

[۲] أعیان الشّیعة: ج ۱، ص ۵۳۱.

[۳] حضرت چند نوع وصیت نمود که هر یک در جهت های مختلف بسیار مهمّ می باشد، علاقه مندان می توانند به کُتب مربوطه مراجعه نمایند.

[۴] أعیان الشّیعة: ج ۱، ص ۵۳۲.

عیادت

یک روز که بیماری سختی بر من عارض گشته بود رسول خدا(ص) به دیدنم آمد.

من در بستر افتاده بودم، آن حضرت در کنارم نشست و جامه‌ای را که به خودش تعلق داشت بر رویم کشید، چون حال مرا چنان دید که از شدت بیماری رنجور گشته ام، برخاست و به مسجد رفت در آنجا لحظاتی را به دعا و نماز پرداخت و سپس نزد من بازگشت جامه ام را پس زد و فرمود:

علی! برخیز که بهبودی خود را باز یافتی.

من از بستر برخاستم در حالی که هیچ دردی احساس نمی‌کردم و گویا هیچ بیمار نبوده ام. آنگاه به من فرمود:

هیچگاه از پروردگار خود درخواستی نکردم مگر آنکه برآورده کرد، و همچنین هرگاه چیزی برای خود مسألت می‌نمودم برای تو نیز طلب می‌کردم.

عن علی قال: مرضت مرضا فعادنی رسول الله (ص) فدخل علی و انا مضطجع فاتی الی جنبی، ثم سجانی بثوبه فلما رانی قد ضعفت قام الی المسجد فصلی فلما قضی صلاته جا فرفع الثوب عنی. ثم قال: قم یا علی فقد برئت.

فقمت کانی ما اشتکیت قبل ذلک. فقال: ما سالت ربی عزوجل شیئا الا اعطانی و ما سالت شیئا الا سالت لک. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب خوارزمی، ص ۱۴۳؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۲۹۵؛ بحار، ج ۳۸، ص ۳۹؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۶۰.

عطر ویژه

ام سلمه نزد فاطمه رفت از وی پرسید: آیا از عطریات و بوی خوش د چیزی اندوخته داری؟
فرمود: آری، سپس برخاست و رفت و با خود شیشه‌ای همراه آورد و قدری از محتوای آن را در کف دست ام سلمه ریخت. ام سلمه گفت: بوی خوشی از آن استشمام کردم که هرگز مانند آن نبوییده بودم. از فاطمه پرسیدم: این بوی خوش را از کجا تهیه کردی؟
فرمود: هنگامی که دحیه کلبی به دیدار پدرم می‌آمد، پدرم می‌فرمود: زیر اندزی برای عموی خود بگسترم، دحیه بر آن می‌نشست و چون برمی خاست از لباسهایش چیزی فرو می‌ریخت و من به امر پدرم آنها را جمع کرده و درون این شیشه نگهداری می‌نمودم.
(بعدها) این جهت را از رسول خدا پرسیدم، فرمود: او دحیه کلبی نبود، بلکه جبرئیل بو که شبیه او به دیدارم می‌آمد. و آنچه از بالهای او فرو می‌ریخت، عنبر بود.
قال علی (ع):... قالت ام سلمه: فسالت فاطمه، هل عندک طیب ادخر تیه لنفسک؟ قالت: نعم، فاتت بقاروره فسکبت منها فی راحتی فشممت منها رائحه ما شمت مثلها قط، فقلت: ما هذا؟ فقالت: کان دحیه الکلبی یدخل علی رسول الله (ص) فیقول لی یا فاطمه؟
هات الوساده فاطر حیها لعمک فاطرح له الوساده فیجلس علیها، فاذات نهض سقط من بین ثیابه شی فیامرنی بجعه، فسال علی رسول الله (ص) عن ذلک، فقال: هو عنبر یسقط من اجنحه جبرئیل. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۹۵.

...

عرب ناشناس

پس از گذشت سه روز از رحلت جانگداز رسول گرامی عرب ناشناسی بر ما وارد شد. او خود را بر قبر انداخت و در سوگ رسول خدا(ص) خاک بر سر می‌کرد و خطاب به قبر آن حضرت می‌گفت:
ای رسول خدا! آنچه تو گفتی همه را از خدای خود آموختی و ما نیز از تو؛ یکی از هزاران که بر تو آموختند چنین بود:
آنان که بر خود ستم کردند و خود را به گناه بیالودند، چون نزد تو آیند و توبه کنند و پیغمبر هم برای پذیرش توبه آنان طلب مغفرت کند، البته که خدا را بسیار بخشنده و مهربان خواهند یافت. [۱] .
من اینک به نزد تو آمده و بر کرده‌های زشت خود اعتراف می‌کنم، از تو می‌خواهم برایم دعا کنی.
ناگاه از قبر صدایی برخاست که می‌گفت: تو آمرزیده شدی.
قال علی (ع): قدم علینا اعرابی، بعد ما دفنا رسول الله (ص) بثلاثه ایام فرمی بنفسه علی قبر النبی و حثا من ترابه علی راسه و قال:
یا رسول الله! فسمعنا قولک و وعیت عن الله سبحانه فوعینا عنک و کان قیما انزل علیک:
(و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاوک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لو جدو الله توابا رحیما). قد ظلمت و جئتک تستغفر لی.
فنودی من القبر: قد غفر لک! [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره نساء (۶۴:۴) .

[۲] الغدیر، ج ۵، ص ۱۸۹.

عقل

جبرئیل بر آدم فرود آمد و گفت: ای آدم! به من فرمان داده‌اند که از تو بخواهم یکی از سه چیز را برگزینی. پس تو یکی را برگزین و دو دیگر را رها کن.

آدم گفت: ای جبرئیل! آن سه چیز کدامند؟

جبرئیل گفت:

عقل و دین و حیا.

آدم گفت: من عقل و خرد را برگزیدم.

آنگاه جبرئیل خطاب به حیاء و دین گفت: دور شوید و آدم را به حال خود واگذارید. آن دو گفتند: ای جبرئیل ما نمی‌توانیم از او دور شویم؛ چون به ما دستور داده شده که هر جا عقل باشد ما نیز همراه او باشیم.

جبرئیل گفت: پس به آنچه دستور دارید رفتار کنید. این بگفت و به آسمان پرواز کرد.

عن علی علیه‌السلام قال: هبط جبرئیل علیه‌السلام علی آدم علیه‌السلام فقال: یا آدم انی أمرت أن أخیرک واحدة من ثلاث فاخترها ودع اثنتین. فقال له آدم یا جبرئیل و ما الثلاث؟

فقال: العقل و الحیاء و الدین.

فقال آدم: انی قد اخترت العقل. فقال جبرئیل للحیاء و الدین انصرفا و دعاه فقال: یا جبرئیل! انا أمرنا أن نکون مع العقل حیث کان. قال: فشأنکما و عرج. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۹۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۴؛ امالی صدوق، ص ۶۰۰.

عقیل

به خدا سوگند، برادرم عقیل را در حالی دیدم که سخت فقیر و پریشان حال گشته بود. او از من خواست تا یک من از گندم شما را به او دهم.

کودکانش را دیدم که گیسوانی ژولیده داشتند و از شدت فقر و گرسنگی رنگشان تیره گشته بود و گویی رخسارشان را با نیل سیاه کرده باشند.

عقیل پی در پی مرا دیدار کرد و گفته‌ی خود را تکرار نمود. من به گفتارش گوش کردم و حرفهایش را نیک شنیدم. او می‌پنداشت که من هم اینک دین خود را به او می‌فروشم و راه خود را به یکسو می‌نهم و به دنبال او به راه می‌افتم.

پس آهنی برای او گداختم و آن را نزدیک تنش بردم تا عبرت گیرد. چنان فریاد برآورد و از درد به شیون افتاد که بیمار از سنگینی درد به ناله افتد. نزدیک بود از داغ آن بگدازد (و قالب تهی کند). به او گفتم:ای عقیل! نوحه‌گران در سوگ تو بگریند، آیا از آهن پاره‌ای می‌نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته؟ اما تو مرا به آتشی می‌کشانی که خدای جبارش به خشم گداخته است؟!

آیا تو از این درد مختصر می‌نالی و من از سوزش آتش پروردگار ننالم؟!

شگفت‌تر از قصه عقیل، حرکت احمقانه کسی بود که شب هنگام به دیدار ما آمد. با ارمغانی درون ظرف سرپوشیده و حلوایی

آمیخته (از قند و شکر) که حتی دیدنش را خوش نداشتم. تو گویی آب دهان مار بر آن ریخته باشند!

پرسیدم: هدیه است یا زکات یا برای رضای خداست؟ که گرفتن صدقه بر ما نارواست.

گفت: نه آن است و نه این، بلکه ارمغان است!

گفتم: مادر در سوگت بگرید! آیا از راه دین خدا آمده‌ای مرا بفریبی؟! تو یا دیوانه‌ای یا جن زده‌ای و یا بیهوده سخن می‌گویی!

به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمان است به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم و پوست جویی را از مورچه‌ای به ناروا ستانم، چنین نخواهم کرد.

قال علی علیه‌السلام:... و الله لقد رأیت عقیلا و قد أملق حتی استماحنی من برکم صاعا و رأیت صبیانه شعث الشعور غبر الألوان من فقرهم کأنما سودت وجوههم بالعظلم و عاودنی مؤکدا و کرر علی القول مرددا فأصغیت الیه سمعی فظن أنی أبیعه دینی و أتبع قیاده مفارقا طریقتی.

فأحمیت له حدیده ثم أدنیتها من جسمه لیعتبر بها فضج ضجیج ذی دنف من ألمها و کاد أن یحترق من میسمها فقلت له: ثکلتک الثواکل یا عقیل! أتئن من حدیدهٔ أحماها انسانها للعبه و تجرنی الی نار سجرها جبارها لغضبه؟! أتئن من الاذی و لا أئن من لظی؟!

و أعجب من ذلک طارق طرقنا بملفوفهٔ فی وعائها و معجونهٔ شنئتها کأنما عجنت بریق حیهٔ أو قیئها، فقلت: أصلهٔ أم زکاهٔ أم صدقهٔ؟ فذلک محرم علینا أهل البیت فقال: لا ذا و لا ذاک و لکنها هدیهٔ، فقلت: هبلتک الهبول أعن دین الله أتیتنی لتخدعنی أ مختبط أنت أم ذو جنهٔ أم تهجر و الله لو أعطیت الأقالیم السبعهٔ بما تحت أفلاکها علی أن أعصی الله فی نملهٔ أسلبها جلب شعیرهٔ ما فعلته.... [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، ترجمه‌ی شهیدی، خطبه ۲۲۴.

عجم بر شما پیروز شده

دانشمند بزرگوار شیعه سیدبن طاووس روایت کند که امیرالمؤمنین فرمود: پیامبر به من عهد نمود و خبر داد که یا علی حتما با گروه طغیانگر (معاویه و اصحاب او) و گروه بیعت شکن (طلحه و زبیر) و طایفه خارج از دین (خوارج) خواهی جنگید.

آگاه باشید: به خدا قسم ای گروه عرب دستهای شما از عجمها پر خواهد شد (بر سایر ملل پیروز می‌شوید) و از آنان برده‌ها و کنیز و... خواهید گرفت، تا اینکه چون دستهای شما از آن پر شد (و خوب مسلّط شدید) آنها بر شما چیره گشته همچو شیران و هیچ باقی نگذارند.

گردن شما را می‌زنند و آنچه خدا بر شما ارزانی داشته از شما بگیرند و بخورند و زمینهای شما را وارث شوند. ولی آنچه گفتم نخواهد شد مگر زمانی که برخی از برنامه‌های دین شما تغییر کند و زمانی که خود شما فساد بر پا کنید و حق پیشوایان خود را کوچک شمرده و نسبت به دانشمندان خاندان پیامبرتان تحقیر و سستی نمائید.

پس بچشید آنچه را خود کرده‌اید و خداوند هرگز ذره‌ای به بندگان ستم نخواهد کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نوائب الدهور.

علی و حوادث آینده جهان

خطبه‌ای است که به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام منسوب می‌باشد و در آن خطبه حضرت به حوادث آینده، اخبار فرموده است، و حقایق آینده را روشن نموده است البته خطبه بسیار طولانی است که تا حد امکان جملاتی از آن را که مقتضی درج در این کتاب می‌باشد ذکر می‌نمائیم. عبداللّه بن مسعود گوید: چون خلافت بعد از آن سه خلیفه، به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام رسید، حضرت به بصره (یا کوفه) آمده و بر منبر مسجد جامع آن صعود کرده و خطبه‌ای ایراد نمود که عقلها را متحیر نموده و بدنها از آن به لرزه در آمد، چون این خطبه را مردم از حضرت شنیدند بسیار گریستند و ناله‌ها و فریاد و ضجه از آنها برخاست. (ابن‌مسعود گوید) پیامبر اکرم اسرار نهانی که میان خود و خداوند عزوجل داشت به علی علیه‌السّلام تعلیم می‌داد و به همین سبب نوری که در صورت پیامبر صلی الله علیه و آله بود، به صورت علی علیه‌السّلام منتقل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه‌السّلام وصیت نمود تا این خطبه که نامش خطبه البیان است برای مردم بخواند که در آن است علم آنچه هست و تا روز قیامت خواهد شد.

علی علیه‌السّلام بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از صبر بر ستمهای امت چون هنگام اجرای وصیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسید برخاست و آن را ایراد نموده فرمود:

ای مردم، من و حبیبم محمد صلی الله علیه و آله، همچو این دو (و اشاره به انگشت سبابه و وسطی نمود) می‌باشیم، اگر نبود آیه‌ای از کتاب خدا شما را خبر می‌دادم به آنچه در آسمانها و زمین و آنچه در قعر این (زمین) است! هیچ چیز از آن بر من پوشیده نیست، من این علوم را وحی نمی‌دانم (پیامبر نیستم) بلکه اینها علومی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من تعلیم داده است، همانا آن حضرت هزار مسأله به من آموخت که در هر مسئله‌ای هزار باب و از هر بابی هزار نوع گشوده می‌شود. پس بپرسید از من قبل از اینکه مرا نیابید، بپرسید از من از آنچه زیر عرش است تا شما را خبر دهم، اگر نبود خوف اینکه گوینده‌ای از شما بگوید علی بن ابیطالب جادوگر است همچنان که درباره پسر عموی من گفته شد (یعنی به پیامبر نسبت سحر دادند) هر آینه شما را خبر به تفکرات (و نیات) شما و آنچه در زمین می‌باشد می‌دادم. پس از آن حضرت گوشه‌ای از صفات خود را بیان نموده تا آنجا که فرمود: «انا ابولمهدی القائم فی آخرالزمان؛ یعنی: منم پدر مهدی آن کس که در آخرالزمان قیام کند.»

در این هنگام مالک اشتر برخاست و عرضه داشت :یا امیرالمؤمنین این قائم از فرزند شما چه وقت قیام می‌کند؟

آن حضرت فرمود: زمانی که باطل پیشی گیرد و حقائق خوار شوند، بینی صاحب مال به خاک مالیده شود و بکوبد پای خود را کوبنده و قناتها خشک گردد و قبیله‌ها طغیان کنند، سختیها بسیار شود و عمرها کوتاه گردد و اختلاف در میان عربها افتد، و روان شود اشکها از چشمها و فریب خورد مرد سست عمل و شادمانان هلاک شوند، و شورش کنند شورشیان و عاجز شود رئیس و تاریک گردد نور آفتاب و کر شود گوشها، عفت و پاکدامنیها از بین برود، انصاف خوار شود و شیطان غالب گردد. زمانی که گناه بسیار گشته و زنان حکومت کنند و حادثه‌ها سخت شود، زمین را زلزله گرفته و احکام الهی معطل مانده، امانت سرنگون گردد و خیانت ظاهر شود و محافظه‌کار ترسانیده شده و خشم و کینه توزی شدت یابد، مرگ، مردم را ترسانیده و مدعیان به پا خاستند و اولیاء نشستند، و ثروتمندان پلید گردیدند.

گفت و گفت تا آنجا که در آخر فرمود: در آن وقت منتظر خروج صاحب الزمان باشید، در این هنگام حضرت بر بالاترین پله منبر قرار گرفته و فرموده: آه آه از کنابه لبها و پژمرده شدن دهانها (آری مستمعین آن حضرت را تاب فهم آن مطلب نبود).

آنگاه حضرت نگاهی به چپ و راست نموده، بزرگان و اشراف قبائل را دید که در مقابل وی نشسته و آنچنان سکوت و جمود آنها را فراگرفته که گوئی بر سرهای آنها پرنده است (این جمله اخیر ضرب المثلی است برای اینکه شدت سکوت را بفهماند) پس آه سردی از دل کشید و ناله‌ای اندوهگین نمود و لحظه‌ای (آن شیر بیشه فصاحت) ساکت شد.

ناگاه یکی از بزرگان خوارج (خوارج گروهی هستند که با علی علیه‌السّلام جنگیدند) به نام سوید بن نوفل برخاسته و از روی استهزاء و مسخره گفت: یا امیرالمؤمنین می‌فهمی چه می‌گوئی؟ آیا از روی علم سخن می‌گوئی (یا لاف بیهوده می‌زنی)؟

راوی گوید: ناگاه حضرت توجهی به او کرده و نگاهی تند و خشم آلود به او نمود (که از شدت ترس) سوید ناله‌ای عظیم سر داد. در همان وقت مرد و او را در حالی که قطعه قطعه بود از مسجد خارج کردند.

علی علیه‌السّلام فرود: «ابمثلی یستهزء المستهزئون ام علی یتعرض المتعرضون اویلیق لمثلی ان یتکلم بمالا یعلم و یدعی ما لیس له، بحق هلکك و الله المبطلون وایم الله لو شئت ما ترکت علیها من کافر بالله و لا منافق برسوله و لا مکذب بوصیه و انما اشکوبثی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لاتعلمون؛ یعنی: آیا مانند مرا استهزا کنندگان استهزا می‌کنند و بر همچو منی اعتراض کننده‌ها اعتراض می‌کنند؟ آیا به مثل منی سزاوار است که سخن گوید به آنچه نمی‌داند و ادعا کند آنچه را که برای او نیست؟ حقا که به خدا قسم هلاك شدند باطل کنندگان (حقائق)، به خدا قسم اگر بخواهم بر روی زمین یک کافر به خدا و منافق به پیامبر و منکر وصی او باقی نمی‌گذارم،به سوی خدا حزن واندوه خود را شکوه می‌کنم و از جانب خدا آگاهم آنچه را که شما نمی‌دانید.»

در این هنگام صعصهٔ بن صوحان و میثم و ابراهیم بن مالك اشتر و عمروبن صالح برخاسته، عرض کردند: یا امیرالمؤمنین تو را قسم می‌دهیم به حق پسر عمویت رسول الله علیه‌السّلام، آنچه را که برای ما در طول زمان واقع می‌شود با کلامی واضح که عاقل و جاهل بفهمند بیان فرمائی. حضرت پس از حمد و ثنای خدا و یاد پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: شما را خبر می‌دهم به آنچه بعد از موت من و آنچه در آخر زمان تا خروج صاحب الزمان آن قائم به امر از فرزندان فرزند حسین واقع می‌شود، از برادرم پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: صد خصلت در این امت جمع گردد که بر غیر آن جمع نشود، عرض کردند: کدام است آنها؟ فرمود: گروهی از (آن مردم سابق الذکر) صورتهایشان زیبا و سیرت‌های ایشان پست است، عرض کردند چه وقت واقع می‌شود اینها؟ فرمود:

زمانی که مرگ در فقها واقع شود (دانشمندان بمیرند) امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم نماز را ضایع نمایند و پیرو شهوات گردند و امانتها کم گردد و خیانتها بسیار شود و مسکرات را بنوشند، بدگوئی و ناسزای به پدران و مادران را اشعار خود کنند (و ظاهر گردانند، پدر و مادر خود را به کم عقلی و کهنه‌پرستی و بی‌سوادی نسبت دهند) صداها در مساجد به واسطه خصومتها بلند شود، مساجد را مجالس طعام قرار دهند، گناهان را بسیار انجام دهند و از نیکی‌ها بکاهند، آسمان فشرده شود (بخیل گردد و دیگر نبارد) سال چون ماه و چون هفته و هفته چون روز و روز چون ساعت شود (کنایه از اینکه برکت از زمان آنها برداشته می‌شود و سالهای آنها در بی‌ثمری چون ساعتی می‌گذرد و در آن برای آخرت خود هیچ کسب نمی‌کنند و از آن بهره نمی‌برند).

در فصل بارش باران، باران نبارد، فرزندان کینه پدر و مادر را در دل گیرند، مردم آن زمان را صورتهای زیبا و سیرتهای پست می‌باشد، هر کس ایشان را ببیند او را به شگفت درآورند (از اعمال زشت خود) هر کس با آنها معامله کند به او ظلم کنند، صورتهای آنها صورت انسانهاست ولی قلبهای آنها دلهای شیاطین است، پس (سخنان و یا همنشینی و یا قلبهای آنها) تلخ‌تر است از صبر (گیاهی است زرد یا قرمز رنگ که در بلاد گرم می‌روید و بسیار تلخ می‌باشد و در طب برای اسهال به کار می‌رود) ایشان از مردار گندیده‌تر و از سگ (قلبهایشان) نجس‌تر (و پلیدتر است) از روباه مکارتر و از اشعب- شخصی پر طمع است که ضرب المثل می‌باشد- حریص و پرطمعتر می‌باشند. از جرب چسبنده‌ترند (به دنیا) از کارهای زشتی که انجام می‌دهند بواسطه نهی از منکر دست نمی‌کشند.

(در آن زمان) اگر با آنها سخن گوئی و برای آنها خبری را نقل کنی تو را تکذیب کنند، اگر آنها را امین شماری با تو خیانت کنند، اگر به آنها پشت کنی تو را غیبت کنند، اگر ثروتی داشته باشی حسد ورزند، اگر از آنها بخیل باشی (و به آنها عطا نکنی) دشمنت گردند. اگر آنها را موعظه کنی ناسزایت گویند، به سخنان دروغ بسیار گوش می‌دهند، محرمات الهی را بسیار می‌خورند زنا را حلال می‌دانند (اگر پسر و دختری ارتباط نامشروع داشته باشند عیب نمی‌دانند بلکه تمدن می‌شمارند) شراب و سخنها (ی فتنه‌انگیز) و طرب و آوازه خوانی و ساز و نوازها را جایز می‌شمارند. فقیر در میان ایشان خوار و ذلیل است و مؤمن ضعیف است و

کوچک، عالم و دانشمند نزد آنها بی‌ارزش است. فاسق و گنه‌کار نزد آنها گرامی است، ستمکار بزرگ شمرده می‌شود (و مظلوم) نزد آنها هلاک شونده است (منطق آنها این است که زندگی برای قوی است) نیرومند نزد آنها مالک دنیاست (و حق حیات دارد)، امر به معروف نمی‌کنند و نهی از منکر نمی‌نمایند، ثروتمندی را دولت (و باعث عزت) می‌دانند، امانت را غنیمت دانسته (تصرف می‌کنند) پیش آنها زکوهٔ غرامت است (دادن خمس و زکوهٔ و حقوق واجبه را غرامت و ضرر می‌پندارند و نمی‌دهند) مرد از زن خود اطاعت می‌کند (و از خود اراده‌ای ندارد) ولی به فرمان پدر و مادرش گوش نمی‌دهد و به آنها ظلم می‌کند، برای از بین بردن برادر خود می‌کوشد، (در آن زمان) صداهای اهل فجور بلند شود (که مردم از هر طرف به سوی ضلالت می‌خوانند) فساد و تبهکاری و غناء و زنا را دوست می‌دارند، با یکدیگر معاملات حرام و ربوی انجام می‌دهند، علماء مورد سرزنش قرار گیرند (زیرا آنها مردم را از این اعمال نهی می‌کنند و مردم به خاطر هوی به آنها بدگوئی می‌کنند) در میان ایشان خونریزی بسیار شده قاضی‌های آنها رشوه می‌گیرند، زنها با زنها جفت شوند و خودشان را می‌سازند و آرایش می‌کنند آنچنان که برای شوهر خود انجام می‌دهند، و آشکار گردد دولت بچه‌ها در هرجا و جایز شمرده شود خوانندگی زنهای خواننده، و رقاصه، و غناهای حرام و آشامیدن مسکرات.

مردها به مردها اکتفا کنند (و لواط انجام دهند) و زنها به زنها اکتفا کنند (و شوهر نگیرند)، زنها بر زینها (ی اسب یا مطلق زین اسب و ماشین و غیره) سوار شوند، زن بر شوهر خود بر تمام امور غلبه داشته باشد، (در آن زمان) حج کنندگان بر سه دسته‌اند: ثروتمندان برای تفریح و خوشگذرانی حج می‌کنند، مردمان متوسط برای تجارت و فقیران برای پول در آوردن، احکام الهی باطل شود، اسلام باطل و ناچیز شمرده شود، دولت اشرار ظاهر گردیده، ظلم و ستم در تمام شهرها جائز (و رایج) شود.

پس در آن زمان تاجر در تجارتش دروغ گوید (مقصود از تاجر فقط اهل بازار و کسبه نمی‌باشند، ریخته‌گر در صیاغت خود و هر صاحب شغلی در شغل خویش) پس کم شود کسبها و تنگ شود راه زندگی و معیشت (هر کس برای امرار معاش خود پریشان است) و مختلف شود مذهبها (هر کس به دنبال کسی رفته) بسیار گردد فساد و کم گردد راه هدایت، پس در این هنگام دلها سیاه شود و بر ایشان سلطان ستمگر حکومت کند، سخنان ایشان (چون با عمل همراه نیست و از طرفی راجع به گناه و معصیت و نفاق است) از صبر (آن گیاه تلخ) تلختر است قلبهای آنها از مردار گندیده‌تر و بدبوتر می‌باشد.

چون این امور واقع شد (خداوند نعمتهای خود را بردارد) دانشمندان از دنیا بروند و قلبها فاسد گردیده گناه زیاد شود، قرآن به دور افکنده شده مساجد آنها خراب گردد (بواسطه نبودن نمازگزار) و آرزوها طولانی شود ولی عملها تقلیل یابد، در شهرها حصارهائی ساخته می‌شود که مخصوص انجام دادن یا برداشتن چیزهای عظیم است که فرود آید، در آن هنگام اگر یکی از آنها روز و شب نماز خواند ثوابی برای وی ننویسند و نمازش را قبول نکنند زیرا نیت او در هنگام نماز این است که چگونه به مردم ظلم کند و از چه راهی مسلمانها را فریب دهد.

(در آن زمان) به دنبال ریاست برای فخرفروشی و ظلم و ستم بر یکدیگر می‌روند، اماکن آنها (منازل و دکانها و سایر ساختمانها) مسجدهای آنها را تنگ می‌کند (مسجدها را خراب کرده مغازه و خیابان و غیره می‌نمایند) در حق ایشان کافر حکم کند، بعضی بر بعضی ستم می‌کنند و دسته‌ای دسته‌ای را می‌کشند از روی عداوت و دشمنی، به آشامیدن شرابها مباهات می‌کنند، در میان مساجد سازها می‌نوازند و کسی بر ایشان انکار نمی‌کند، در آن زمان زنازادگان و اشخاص پست بزرگانند، سرپرست آنها سفیهان ایشان هستند، مالک اموال شود آنکه مالک نیست و اهل آن نمی‌باشد، پست فطرتی هستند از فرزندان پست فطرتها، رؤسا ریاست را به کسی دهند که مستحق آن نیست و تنگ شود خلق و خویها، و فاسد شود زراعتها و آشکار گردد بدعتها و ظاهر شود فتنه‌ها، کلام و سخن (متداول مردم آن زمان) فحش و ناسزا است، کار آنها وحشیگری است و افعالشان پلید است، ایشانند ستمکاران بی‌باکی که در ستمگری فروگذار نکنند (تا آخرین درجه ستم کنند) بزرگان (ثروتمندان و اشراف) آنها بخیلها و گدایانند (زیرا با ربا و

عنوانهـای دیگر از دیگران پـول می‌گیرنـد) فقهـای ایشـان فتـوی می‌دهنـد آنطور که بخواهنـد (نه آنطور که خداونـد فرموده است) قضاوت آنها حکم کننـد به آنچه نمی‌داننـد و اکثر آنها به دروغ شـهادت می‌دهند،هر کس نزد او درهم (پولی هست و ثروتی دارد) نزد آنها بلند است و هر کس که او را فقیر یابند نزد ایشان خوار است، فقیر و محتاج نزد ایشان مطرود و مبغوض است. ولی ثروتمند (اگر چه بی‌دین باشـد) محبوب و مخصوص است، آنکه شایسـته و صالح است گلویش د گرفته و راهها بر او بسـته است. هر سـخن چیـن دروغگـوئی را بزرگ می‌شـمارند، خداونـد سـرهای آنهـا را بـه زیر افکنـد (آنهـا را ذلیـل می‌گردانـد) و قلبهایشـان را کـور می‌گردانـد، غـذاهای آنها پرنده‌ها و تیهوهاست، پوشاکشان خز یمانی و ابریشم است، ربا و شـبهات را حلال می‌دانند،شـهادت را به یکـدیگر قرض می‌دهنـد (یکی در حکمی به دروغ به نفع دیگری شـهادت می‌دهـد تـا او هم در حکم دیگری به نفع وی شـهادت دهد).

در علمـای خود ریـا می‌کننـد، عمرهایشـان کوتـاه است، سـخنی از کسـی مقبول نیست نزد آنهـا مگر از فرد سـخن چین (دروغگو و جاسوس)، حلال را حرام می‌گردانند.

کـار آنهـا زشتیهـا است، باطـل را در میـان خود تـدریس می‌کننـد و از کارهای زشت باز نمی‌ایسـتند، نیکان آنها از اشـرار خوفناک هستند، همدیگر را در غیر ذکر خدای تعالی پشتیبانی می‌کنند (در اعمال زشت به هم کمک می‌دهند).

محارم را هتک کرده پاره می‌نماینـد، با هم مهربان نیسـتند و از همـدیگر روی گردانند، نیکوکار را رد می‌کند و از گنه‌کار اسـتقبال می‌نماینـد، هر کس به آنها بدی کند او را احترام می‌کنند (از ترس، ولی به نیکان خود چون از آنها نمی‌ترسـند، احترام نمی‌گذارند و ناصح را از خائن نمی‌شناسند، (هنرپیشگان فاسد و خائنین را احترام می‌کنند) اولاد زنا زیاد گردد.

(در آن زمان) پـدران از اعمال زشت فرزنـدان خود شادماننـد، پس آنها را نهی نمی‌کننـد و از آن اعمال، باز نمی‌دارنـد، مرد از زن خود زشتی می‌بینـد ولی او را نهی نمی‌کنـد (بلکه) از آن پولی که زن از سـرمایه بی‌عفتی خود به دست آورده می‌گیرد تـا آنجا که اگر زن او را تماما بی‌عفت سازنـد اهمیت نمی‌دهـد، اگر درباره آن زن کلام قبیـح بشـنود گوش نمی‌دهد (زیرا برای او قابل اهمیت نیست) پس اوست همان بی‌غیرتی که خـدا برای او سـخن نپـذیرد (دعای دیگران در حق وی مستجاب نشود) و نه کار درستی و نه عذری، خوردن آن پول بر او حرام است و نکاح او حرام و در شرع اسلام قتل او (آن زن) واجب و همچنین واجب است که در میان مردمان رسوا کنند او را، و در روز قیامت به جهنم واصل خواهد شد. در آن زمان پدر و مادرها را دشـنام دهند، بزرگان ذلیل شوند، فرومایگان بلند شوند، پریشانی و دیوانگی بسیار شود، (کارهای مردم از روی عقل نیست، اگر از آنها بپرسی که چرا چنین می‌کنید جواب عقلائی ندارنـد)، چقـدر نـادر است برادری در راه خداونـد تعـالی و چقـدر نایـاب است درهم حلاـل، حال مردم به بـدترین حالات برمی‌گردد، پس در آن وقت دوران می‌کنـد دولتهای شـیاطین و بر ناتوانان حمله می‌کنند همانند حمله یوزپلنگ به شـکار و طعمه خود، ثروتمنـد از ثروت خود بخل ورزد، فقیر دین را به دنیا فروشد، پس ای وای بر فقیر و آنچه بر او می‌آید از زیانکاری (در دو دنیا) و ذلت و خواری در آن زمان، زمانی که اهلش را بیچاره کند، زود است که طلب کنند (فقراء) آنچه را که برای آنها حلال نیست، پس چون چنین شـد فتنه‌هـائی بر آنهـا روی آورد که تـاب مقابله با آن نداشـته باشـند و همانا اول آن فتنه از شـخص حجری (قصبه‌ای است از بحرین) و رقطی (به شخصی گویند مرض پیس دارد) شروع می‌شود و آخر آن به سفیانی و شامی ختم می‌گردد.

عفو از حد

مردی نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمده و به دزدی خود اعتراف نمود. امام علیه‌السلام به وی فرمود: آیا چیزی از قرآن می‌دانی؟

گفت: آری، سوره بقره را می‌دانم.

فرمود: دستت را در عوض آن سوره به تو بخشیدم.

اشعث گفت: آیا حدی از حدود خدا را تعطیل می کنی؟

علی علیه‌السلام به وی فرمود: تو از احکام خدا چه می‌دانی؟ و آنگاه فرمود: اگر مثبت حد، گواه و شاهد باشد امام نمی‌تواند از آن درگذرد، ولی اگر مثبت حد، اقرار خود جانی باشد امام اختیار دارد می‌تواند او را عفو کند و یا به او حد بزنند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضر، کتاب الحدود، حد السرفه حدیث ۹.

عثمان ندانست

مردی دو زن داشت؛ یکی از انصار و دیگری از بنی هاشم، زن انصاریش را طلاق گفته و پس از چندی درگذشت. زن انصاری نزد عثمان گواه آورد که هنگام مردن شوهر در عده طلاق بوده و از او ارث می‌برد، عثمان حکمش را ندانست و آنان را به نزد امیرالمومنین علیه‌السلام برد، آن حضرت در پاسخ مسأله فرمود: اگر زن انصاری سوگند یاد می کند که در موقع وفات شوهر سه دفعه حیض از طلاقش نگذشته از او ارث می‌برد و گرنه ارث نمی‌برد.

عثمان به زن هاشمی رو کرده و گفت: این قضاوت که شنیدی قضاوت پسر عمت علی بود آیا آن را قبول داری؟

گفت: آری، و اینک زن انصاری سوگند یاد کند و ارث ببرد. ولی زن انصاری از قسم خوردن امتناع ورزید و از میراث صرفنظر کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، قضایاه علیه‌السلام فی عهد عثمان، ج ۱، ص ۵۰۱.

علی بر خلاف تو حکم کرده

ابن‌ابی‌لیلی در مسجد قضاوت می کرد، از او پرسیدند؛ مردی اراضی خود را در مدتی غیر معین به شخصی واگذار نموده و به همان حال مرده است.

ابن‌ابی‌لیلی گفت: چون مدتش را معین نکرده زمین و منافعش به همان شخص اختصاص دارد و به ورثه مالک منتقل نمی‌شود. اتفاقا محمد بن قیس در آنجا حضور داشت، پس به ابن‌ابی‌لیلی گفت: اما علی بن ابیطالب در همین مسجد برخلاف تو حکم کرده است.

ابن‌ابی‌لیلی گفت: از کجا می‌دانی؟

گفت: از امام محمد باقر علیه‌السلام شنیدم که فرمود: علی زمین‌هایی را که بر غیر ورثه حبس شده بود به ورثه رد می کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الوصایا، باب ما یحور من الوقف،... حدیث ۲۷.

عقوبت شدید، بنده را آزاد می‌کند

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: غلامی که مولایش او را عقوبت شدید می‌دهد (مثل این که گوش یا بینی او را ببرد) آزاد می‌شود، و

مولایش سیطره‌ای بر او ندارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب المواریث، باب ولاء السائبه، حدیث ۹.

غ

غنایم جنگی

هر آنچه مجاهدان با سلاح خویش به دست آورند، به تمام مردم تعلق دارد... بنابراین فرمانده، حق ندارد از اموال عمومی به دوستان و نزدیکانش بذل و بخشش کند.

امام در نامه‌ای به یکی از کارگزاران خود به نام «مصقله بن هبیره» چنین می‌نگارد:

بلغنی عنک امر ان کنت فعلته فقد اسخطت الهک، و اغضبت امامک، انک تقسم فی المسلمین الذی حارته رماحهم و خیولهم، و اریقت علیه دماوهم، فین اعتامک من اعراب قومک، فو الذی فلق الحبه و...

«درباره‌ی تو گزارشی به من رسیده است که اگر درست باشد خدای را بر سر خشم آورده و از فرمان پیشوای خود سرپیچیده‌ای: تو اموال و غنایمی که از آن همه‌ی مسلمانان است و آن را به زور نیزه‌ها و اسبان خود به دست آورده‌اند و بر سر آن جان نهاده‌اند، به سران عرب قوم خویش بخشیده‌ای.

سوگند به آن که دانه را شکافت و جان را آفرید، چنانچه این خبر راست باشد، نزد من خود را سبک مایه کرده و از ارزش خود کاسته‌ای. حق پروردگار را ضایع مکن و خوار مشمار، دنیای خویش با نابودی دین خود آبادان مساز و گرنه در شمار بازنده‌ترین کسان خواهی بود.

آگاه باش که حق همه‌ی مسلمانانی که نزد تو و ما هستند در سهمی که از بیت‌المال دارند یکسان است، همه‌ی اموال در نزد من گرد می‌آید، و من میان همگان تقسیم می‌کنم.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۴۳.

غذا و پول

جناب حاج سید محمد تقی حشمت الواعظین طباطبائی قمی در کتاب شریف خاندان ایروانی یا راهنمایان عِلمی اُمَم صفحه چهل و یک از قول نخبهٔ الاطیاب آقای حاج محمد موسی ایروانی به نقل از برادر ارجمندش آقای محمد جواد ایروانی که بیست روز قبل از رحلت مرحوم والد آیهٔ اللّه میرزا یوسف ایروانی) به دیدار ایشان رفتم و هنگامی که بحث تحمّل انسان در مقابل گرسنگی مطرح شد اظهار داشتند که پدرم آقا میرزا علی(ع) ایروانی که از زهّاد بزرگ حوزه علمیه نجف بود و به این صفت نیز اشتهار داشت) معتقد بود که انسان بدون غذا خوردن می‌توان چند روز زنده بماند و باکی نداشته باشد و داستانی را نقل کرد که روزی در محضر پدر گرانقدرم مرحوم میرزا علی(ع) ایروانی رحمهٔ الله علی(ع)ه بودم که ناگهان اشک چشمش چون دُرّ بر پهنه گونه‌اش جاری شد و چنین فرمود:

در مقطعی از ایام تحصیل خود، در حجره کازرونی واقع در ضلع شرقی صحن مطهّر مولای متقیان علی(ع)سه روز پی در پی بود که گرسنه بودم امکانات محدود اجازه به من نمی‌داد تا موادّ غذائی لازم را تهیه نمایم.

این محاصره تلخ مرا به یاد این سخن مردم انداخت که می گویند اگر سه شبانه روز به آدمی‌غذا نرسد می‌میرد، به خود گفتم این حرف بیجائی است و محتوی ندارد، زیرا نمونه آن منم که پس از گذشت هفتاد و دو ساعت گرسنگی تنها ضعف وجود مرا گرفته است ولی هنوز سر پا هستم و نمرده‌ام.

از شدّت ضعف تصمیم گرفتم تا بخوابم و همینکه خواستم بخوابم با خود اندیشیدم که اگر رو به قبله بخوابم مشروع خواهد بود زیرا امکان دارد شدّت گرسنگی مرگ را بدنبال آورد. قبل از خفتن به حرم مولای خود حضرت علی(ع) (علی(ع)هاالسلام) متوجّه شده و گفتم: آقا جان برای من مسئله مردن حلّ شده است، زیرا معتقدم اگر مرگ نبود، نمی‌توانستیم حیات جاودانه را بیابیم پس در حقیقت مرگ پلی است میان حیات این جهان و جهان معنی.

بنابراین هیچگونه خوفی مرا تهدید نمی‌نماید و نگرانی ایجاد نمی‌کند، تنها خوف و نگرانی من این است که مبلغ سیزده پول مدیونم، مولا جان چنانچه این مشکل مرا حل کنی آغوشم برای پذیرش مرگ آماده است.

به محض آنکه حرف دلم را با آقا علی(ع)مطرح نموده و با کلمات ساده او را مخاطب قرار دادم بلافاصله خوابیدم و به خواب عمیقی فرو رفتم که ناگهان درب حجره گشوده شد و فریادی غرّا سکوت حجره را شکست که از شدّت آن صدا از خواب بیدار شدم در حالی که دلهره و اضطراب وجود مرا گرفته بود زائری ایرانی را دیدم که با آغوش گرم خود مرا مخاطب قرار داده و می گوید:

بیا این یک دیگ غذای گرم و این هم سیزده پول.

مرا در تن بود تا جان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

بجنبد تا رگم در جان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

ز پیدا و زپنهانم همین یک حرف را دانم

که در پیدا و در پنهان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

اگر اهل خراباتم و گر شیخ مناجاتم

بهر آئین بهر دستان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

علی(ع) دین است و ایمانم علی(ع) درد است و درمانم

چه با درد و چه با درمان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

علی(ع) حلال مشکلها علی(ع) آرامش دلها

کند تا مشکلم آسان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

اگر در خانقه افتم و گر در میکده خفتم

بهر معموره و ویران علی(ع) گویم علی(ع) جویم

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

غررالحکم

علامه بحرالعلوم (سید محمد مهدی طباطبائی) از مراجع بزرگ تقلید زمانش بود، و شاگردان برجسته‌ای از مکتب او برخاسته‌اند و یکی از کسانیست که خدمت آقا ولی عصر عجل اللّه تعالی فرجه الشریف مشرف شده او عموی جد دوّم آیهٔ اللّه العظمی بروجردی

است که در نجف اشرف در سال هزار و دویست و دوازده هجری قمری دعوت حق را لبیک گفته و قبر شریفش در نجف اشرف است. از عجائب اینکه: یکی از شاگردان او محدّث و عالم بزرگ شیخ عبدالجواد عقیلی می گوید:

در نجف اشرف روزی به زیارت مرقد شریف آقا امیرالمؤمنین علی(ع)رفتم پس از زیارت، عرض کردم: ای مولای من، کتابی از شما می‌خواهم که محتوی نصایح و موعظه‌های خود شما باشد تا حقیر از آن بهره مند گردم. سپس از حرم بیرون آمدم. ملا معصوم علی(ع) کتابفروش نزدیک در صحن، مرا صدا زد و گفت، فلانی بیا این کتاب را بخر که کتاب خوبی است.

آن کتاب را به قیمت ارزان از او خریدم، پس از آنکه کتاب را مطالعه و بررسی کردم دیدم کتاب غررالحکم است دریافتم که تقاضای من از آن حضرت مورد قبول واقع شده است.

(این مطلب به خط خود شیخ عبدالجواد عقیلی در پشت یک کتاب (غررالحکم) که آن را وقف خاص اولاد کرده بسال هزار و دویست و هشت نوشته شده است).

کتاب غررالحکم حاوی گفتار و سخنان و مواعظ آقا امیرالمؤمنین علی(ع)است که تاءلیف علاّمه آمِدی محمد بن عبدالواحد تمیمی است که در اوائل قرن ششم بسال پانصد و ده هجری قمری از دنیا رفته و اکنون این کتاب در دو جلد با ترجمه به چاپ رسیده و شامل شش هزار حدیث و جمله است.

ای چهره تو آینه کبریا، علی(ع)

خاک درِ تو تاج سرِ انبیا، علی(ع)

تابان ز آستان تو انوار ایزدی

بیرون ز آستین تو دست خدا، علی(ع)

می‌ریزد از نگاه تو اکسیر زندگی

میجوشد از دهان تو آب بقا علی(ع)

شرک است اگر بجای خدا خوانمت ولی

از تو جدا نبود و نباشد خدا علی(ع)

دیدم اگر ز خالق یکتا تو را جدا

پشتم شود زبار ملامت دو تا، علی(ع)

بی‌پرده تا جمال خدا گردد آشکار

خود یک نظر برون ز حجاب خود آ، علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

غرقاب بلا

مرحوم زاهد متقی عاشق اهلبیت عصمت و طهارت (علی(ع)هم‌السلام) میرزا حسن صدیقیان رحمهٔ اللّه علی(ع)ه پدر بزرگ مولف که برای والده نقل کرده بود که یک شب گذرم به جنگل افتاد، هوا تاریک و جنگل وحشتناک، ترس تمام وجودم را فرا گرفته بود ولی چون ناچار بودم گذر کردم. که ناگهان یک سگ بزرگ و قوی هیکل و حاری که چشمانش قرمز و پر از خون بود و دندانهای تیزی داشت به من حمله کرد.

رنگم مانند گچ سفید شد و از ترس سرجایم خشک شده بودم و نمی‌دانستم چه کنم و نزدیک به سکته بودم که یک وقت متوجه شدم دستی از پشت به شانه‌هایم خورد و گوینده را ندیدم و فرمود هفت مرتبه این شعر را بخوان تا نجات پیدا کنی.

بغرقاب بلا افتاده‌ام یا مصطفی
دستی به بحر غم گرفتارم علی(ع) المرتضی
دستی ز اسرار شب معراج دانستم یداالهی
چرا دستم نگیری یا علی(ع) بهر خدا دستی
تا این اشعار را خواندم مثل آب روی آتش بود، دیدم آن حیوان ساکت شد و من هم از نزدش گذشتم.
ز مهر او سرشت من جمال او بهشت من
هم اندر روضه رضوان علی(ع) گویم علی(ع) جویم
علی(ع) باب اللّه عرفان علی(ع) سر اللّه سبحان
بنور دانش و عرفان علی(ع) گویم علی(ع) جویم
اگر درویش و مسکینم و گر دیندار و بیدنم
چه با کفر و چه با ایمان علی(ع) گویم علی(ع) جویم
اگر تسبیح می‌گویم و گر زنار می‌جویم
بهر اسم و بهر عنوان علی(ع) گویم علی(ع) جویم
ز سوره سوره قرآن ز یاسین و ز الرحمان
بهر آیه ز هر تبیان علی(ع) گویم علی(ع) جویم
اگر از وصل خوشحالم و گر از هجر مینالم
چه با وصل وچه با هجران علی(ع) گویم علی(ع) جویم
منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

غرور

او مدتی در فرا گرفتن مطالب علمی زحمت کشید و کم و بیش چیزهائی یاد گرفته بود ولی کم کم بخود مغرور شده و با خود فکر می‌کرد تمام چیزها را یاد گرفته و دیگر ندانسته بر او نمانده است.

از این روادعای بزرگی کرد ولی خیلی زود رسوا شد و با اولین سؤالی که از او شد و درمانده گشت متوجه نادانی و اشتباه خود شد.

اوّلین کسی که ادعای سلونی قبل ان تفقدونی را کرد آقا علی(ع)بود و تا بحال کسی نتوانسته این ادعا را کند.

مقاتل بن سلیمان خراسانی که یکی از مفسرین اهل سنت است به دانشهای خود مغرور شد و یک روز به تقلید از علی(ع)که فرمود هر چه می‌خواهید از من بپرسید پیش از آنکه از میان شما بروم. گفت سلونی عمادون العرش: یعنی از مشکلات و مطالب خود آنچه پائین‌تر از عرش است از من سؤال کنید تا پاسخ دهم.

یک نفر که در مجلس او بود. بلافاصله سئوال کرد که وقتی حضرت آدم که حج بجای آورد (برای تقصیر که باید سرش تراشیده شود) کی سر آدم را تراشید؟

مقاتل سرش را پائین انداخت. مدتی فکر کرد چون دید جوابی ندارد و خیلی زود نادانی او معلوم گشت سرش را بلند کرد و گفت: این سؤال از شما نیست این مطلب را خدا به زبان شما آورد که از من سؤال کنید و من به ناتوانی و نادانی خودم پی ببرم بخاطر آن غرور و عجب نا بجائی که پیدا کردم.

آمده‌ام که دین خود به شیعیان ادا کنم
بوصف حجّت خدا لب بلب آشنا کنم
مدح علی(ع) مرتضی خسرو انما کنم
ز گفتن صفات او خدای را رضا کنم
کور دو دیده عدو زِ نَعت مرتضی کنم
بنام نامی علی(ع) غنچه لب چو وا کنم
نثار طبع من کند هزار مرحبا علی(ع)
خیز ز جا و تیشه را بریشه اسف بزن
تیره دعای خویش را درست بر هدف بزن
دم ز ولای مرتضی قائمه نجف بزن
دست بدامن علی(ع)، امیر لو کشف بزن
پای بکوب برزمین خنده بصد شعف بزن
بنام نامی علی(ع) بگو علی(ع) و کف بزن
منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

غم عیال و نجات از آتش

روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام از منزل خارج شد؛ و در بین راه به سلمان فارسی برخورد نمود، به او خطاب نمود و اظهار داشت: ای سلمان! در چه وضعیتی به سر می بری؟

سلمان فارسی در جواب چنین پاسخ داد: در غم چهار موضوع به سر می برم؛ حضرت فرمود: آن چهار موضوع اندوهناک چیست؟

سلمان گفت: اوّل: همسر و عائله ام، که از من طعام و دیگر مایحتاج زندگی رامی خواهد.

دوّم: پروردگار متعال، که باید مطیع و فرمان بر او باشم.

سوّم: شیطان رجیم (رانده شده)، که هر لحظه سعی دارد مرا از مسیر حقّ، منحرف و دچار معصیت کند.

چهارم: عزرائیل و ملک الموت، که در انتظار گرفتن جان من است.

امام علی علیه السلام فرمود: ای سلمان! تو را بشارت دهم به مقامات عالی و فضائل والائی که در بهشت خواهی داشت؛ چه این که من نیز روزی به ملاقات حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله رفتم، آن حضرت به من فرمود: یا علی! در چه وضعیتی هستی؟

گفتم: در وضعیت سختی به سر می برم؛ و برای همسر و دو فرزندم حسن و حسین علیهم السلام ناراحت هستم؛ چرا که غیر از آب آشامیدنی چیز دیگری در منزل نداریم.

حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: یا علی! غم و ناراحتی مرد در جهت رفع مشکلات خانواده، سبب نجات او از آتش دوزخ می باشد.

و مطیع و فرمان بر خدا بودن، نیز وسیله رهائی انسان از آتش قهر و غضب الهی است.

همچنین صبر بر مشکلات زندگی، چون جهاد در راه خدا و بلکه افضل از شصت سال عبادت مستحبّی است.

و نیز هر لحظه به یاد مرگ بودن، کفّاره گناهان خواهد بود.

و در ادامه فرمود: یا علی! رزق و روزی و نیاز بندگان، را خداوند متعال برآورده می نماید، و غم و اندوه در این جهت سود و زیانی

ندارد مگر ثواب و پاداش در پیشگاه خداوند مهربان.

و در پایان حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله افزود: بدان که مهم ترین غم ها، غَمْ داشتن، برای عائله و خانواده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] جامع الاخبار: ص ۹۱.

غذای آماده

در حالی که سه روز می‌گذشت و ما غذایی برای خوردن نیافته بودیم. رسول خدا به منزل ما تشریف آورد و فرمود: علی! خوراکی نزد خود دارید؟

گفتم : به خدایی که شما را گرامی داشته و به رسالت خویش برگزیده است، هم اکنون سه روز است که خود و همسر و فرزندانم با گرسنگی سر کرده ایم.

پس رسول خدا(ص) از دخترش خواست تا به میان اتاق برود، شاید چیزی برای خوردن بیابد.

فاطمه گفت: من هم اینک از اتاق بیرون آمدم (خوراکی در آنجا وجود نداشت). من گفتم: اگر رخصت دهید من داخل اتاق شوم.

فرمود: به اذن پروردگار داخل شو.

همین که وارد اتاق شدم طبقی دیدم که در آن خرمای تازه نهاده شده بود. و ظرفی از غذا (ترید) نیز در کنار آن قرار داشت. (من جلو رفتم و) آن غذا را برداشته و نزد رسول خدا(ص) آوردم. حضرت فرمود: آیا آورنده غذا را دیدی؟گفتم: بله.

فرمود: او را برایم وصف کن.

گفتم: (همین قدر دیدم که) رنگهای سرخ و سبز و زرد در برابر دیدگانم ظاهر گشت.

فرمود: اینها خطوط پر جبرئیل است که با در و یاقوت و جواهر تزئین شده است.

سپس به خوردن آن غذا مشغول شدیم تا سیر شدیم و هیچ از غذا کاسته نشد. تنها اثر انگشتان ما بود که بر روی غذا باقی می‌ماند.

قال علی (ع):... فان رسول الله (ص) اتانی فی منزلی و لم یکن طعمنا منذ ثالثه ایام فقال: یا علی! هل عندک من شی؟

فقلت: و الذی اکرمک بالکرامه و اصطفاک بالرساله ما طعمت و زوجتی و ابنای منذ ثلاثه ایام. فقال النبی: یا فاطمه! ادخلی البیت و انظری هل تجدین شیئا؟ فقالت: خرجت الساعه فقلت: یا رسول الله (ص)! ادخله انا؟

فقال: ادخل باسم الله، فدخلت غاذا انا بطبق موضوع علیه رطب من تمر و جفنه من ترید. فحملتها الی رسول الله (ص) فقال: یا علی! رایت الرسول الذی حمل هذا الطعام؟

فقلت: نعم، فقال: صفه لی، فقلت: من بین احمر و اخضر اصفر.

فقال: تلک خطط جناح جبرئیل مکلله بالدر و الیاقوت، فاکلنا من الترید حتی شبعنا فما رئی الا خدش ایدینا و اصابعنا.... [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال، ص ۶۹۸.

غفلت

خنده پیامبر خدا(ص) خدا از حد تبسم تجاوز نمی‌کرد (و از قهقهه نهی می‌نمود).

روزی با شماری از جوانان انصار که گرد هم به گفتگو نشسته بودند (و با پیش کشیدن سخنان بیهوده) قاه قاه می‌خندیدند، برخورد کرد (همانجا از آن همه غفلت برآشفت و) فرمود: ساکت باشید چه خبر است؟

هر کس که آرزوهـای طول و دراز، او را فریفته سـاخته و دسـتش را از کارهـای خیر کوتاه کرده است، بایـد به گورسـتان رود و از گـذرگاه مرگ و جهان آخرت، پنـد و عبرت بگیرد. همیشه به یاد مرگ باشـید. که مرگ ویران کننـده لـذتهاست.قال علی:... کان ضحـک النبی التبسم، فاجتاز ذات یوم بفتیه من الانصار و اذا هم یتحـدثون و یضـحکون مل افواههم، فقال: مه یا هولاء من غره منکم امله و قصر به فی الخیر عمله فایطلع القبور و الیعتبر بانشور و اذکر الموت ؛ فانه هادم اللذات. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۱۹.

غزوه حنین

۱. در راه بـازگشت از «غزوه» حنین بـا دره‌ای عظیم برخـورد کردیم که از سیلاب پر شـده بـود، عمـق آب را سـنجیدیم. معلوم شـد چهارده برابر قامت انسان است. (از مشاهده این صحنه، اصحاب نگران شده) به آن حضرت گفتند:

«ای فرسـتاده‌ی خدا! دشمن در پشت سر ماست، و دره‌ی پر از آب پیش روی ما» همان طور که اصحاب موسی علیه‌السلام آنگاه که تحت تعقیب فرعونیان قرار گرفتند، گفتند: «اینک به دست سپاه فرعون هلاک خواهیم شد...». [۱] .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیاده شد و به نیایش پرداخت و عرض کرد:

«بار خدایا! برای هر یک از پیامبرانت آیت و نشانه‌ای آشکار کردی، پس امروز جلوه‌ای از قدرت و توان خود را به من بنمایان».

سپس بر اسب سوار گردید و بر آب روان شد و فرمود: به نام خدا سوار شوید و همگان پیاده و سواره به دنبال من بیایید.

اصحاب چنان کردند و از آب گذشتند و پای کسی و سم چارپایی تر نگردید.

۲. «عبد الله بن عبید» در غزوه‌ی حنین زخم برداشت و یک دست او قطع شد.

پیامبر خدا دست بریده او را گرفت و سـرجایش گذارد و بچسـبانید. دستش سلامت گردید، طوری که دست مقطوع از دست سالم، قابل تشخیص نبود.

۳- و نیز در روز حنین، سنگی را در دست گرفت و آن سنگ در دستان مبارک او به تسبیح و ستایش حق پرداخت.

پس، رسول خدا به آن فرمود که شـکافته شود. سـنگ سه قطعه شد و از هر قطعه آواز تسبیح به گوشـمان رسید. شنیدیم که هر پاره سنگ ذکری می‌گفت که با ذکر دیگری تفاوت داشت.

۴- غنـایم و اموالی که در جنگ حنین، به دست مسـلمین افتاد؛ با نظارت و اشـراف رسول خـدا(ص) میان مردم تقسـیم شـد. در این میان مردی با قـد کشـیده و پشت خمیـده،با پوستینی بر تن و آثار سـجده در پیشانی، جلو آمد و سـلام کرد، اما رعایت ادب ننمود و رسول خدا (ص) را در سلام خود مخصوص نگردانید. سپس به حالت اعتراض به آن حضرت گفت: من شاهد غنایم بودم. حضرت فرمود: چطور بود؟

گفت: به عدل و انصاف رفتار نکردی!!

حضرت از سخن او برآشفت و فرمود:

وای بر تو، اگر رفتـار عادلانه از من سـر نزنـد پس از چه کسـی انتظـار آن می‌رود؟!کسـانی از میـان مسـلمین به پا خاسـتند تا پاسـخ بیشـرمی او را بدهنـد، اما رسول گرامی فرمود: رهایش کنید، بزودی کسانی گرد او جمع شوند که همچون تیری که از کمان پرتاب

شود از دین بیرون خواهند شد. و خداوند پس از من آنها را به دست محبوبترین بندگانش به هلاکت خواهد رسانید.

۱- قال علی (ع):... خرجنا معه الی حنین فاذا نحن بواد یشخب. فقدرناه فاذا هو اربع عشره قامه. فقالوا: یا رسول الله (ص)! العدو من ورائنا و الوادی امامنا کما قال اصحاب موسی: (انا لمدرکون) فنزل رسول الله (ص) ثم قال: اللهم انک جعلت لکل مرسل دلاله فارنی قدرتک و رکب فعبرت الخیل لاتندی حوافرها و الابل لاتندی احفافها فرجهنا فکان فتحنا فتحا. [۲] .

۲-... و لقد جرح عبدالله بن عبید و بانت یده یوم حنین، فجا الی النبی فمسح علیه یده، فلم تکن تعرف من الید الاخری. [۳] .

۳-... اخذ یوم حنین حجرا فسمعنا للحجر تسبیحا و تقدیسا. ثم قال للحجر: انفلق. فانفلق ثلاث فلق نسمع لکل فلقه منها تسبیحا لایسمع للاخری. [۴] .

۴-... فقال: دعوه سیکون له اتباع یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیه،یقتلهم الله علی ید احت الخلق الیه من بعدی. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی شعراء (۲۶:۶۱).

[۲] بحار، ج ۱۰، ص ۳۸ و ج ۱۷، ص ۲۸۵.

[۳] احتجاج، ص ۲۲۴.

[۴] بحار، ج ۱۷، ص ۲۹۶و ج ۱۰، ص ۴۸.

[۵] ارشاد، ج ۱،ص ۱۴۸.

غلام بیت المال

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: غلام من اگر از خودم بدزدد دستش را قطع نمی‌کنم و اگر از دیگری بدزدد دستش را می‌برم. و غلام بیت المال اگر دزدی کند دستش را قطع نمی‌کنم؛ زیرا او مال تمام مسلمین است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۲۳۷، حدیث ۲۰.

غلامی مرد آزادی را به خطا کشت

امیرالمومنین علیه‌السلام درباره غلامی که مرد آزادی را بطور خطا کشته و پس از آن مولایش او را آزاد کرده بود، فرمود: آزادیش صحیح است، و مولایش ضامن دیه مقتول می‌باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مقنع، ص ۴۴.

غریزه جنسی

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمود: خداوند شهوت را ده جزء آفریده، نه قسمت آن را در زنان قرار داده و یک قسمت را در مردان، و اگر خداوند حیا و عفت آنان را به اندازه شهوتشان قرار نداده بود در نتیجه هر زنی نه مرد داشت متعلق به او. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۵، ص ۳۳۸، حدیث ۱.

ف

فضیلت قرائت قرآن

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«خانه‌ای که در آن قرآن خوانـده می‌شود، و یاد خدا در آن وجود دارد، برکت آن خانه بسیار می‌شود، و در آنجا فرشتگان حضور می‌یابند، و شیاطین دور می‌شوند و برای اهل آسمان روشنائی بخش است، چونان که ستارگان برای اهل زمین روشنی دارند.

در خانه‌ای که یاد خدا در آن نباشد و قرآن خوانده نشود، فرشتگان در آن راه ندارند و مرکز اجتماع شیاطین است.» [۱] .

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۹۸ به ارزش‌ها و علوم گسترده موجود در قرآن اشاره فرمود که:

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَیْهِ الْکِتَابَ نُوراً لَا تُطْفَأُ مَصَابِیحُهُ، وَسِرَاجاً لَا یَخْبُو تَوَقُّدُهُ، وَبَحْراً لَا یُدْرَکُ قَعْرُهُ، وَمِنْهَاجاً لَا یُضِلُّ نَهْجُهُ، وَشُعَاعاً لَا یُظْلِمُ ضَوْؤُهُ، وَفُرْقَاناً لَا یُخْمَدُ بُرْهَانُهُ، وَتِبْیَاناً لَا تُهْدَمُ أَرْکَانُهُ، وَشِفَاءً لَا تُخْشَی أَسْقَامُهُ، وَعِزّاً لَا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ، وَحَقّاً لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ.

فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِیمَانِ وَبُحْبُوحَتُهُ، وَیَنَابِیعُ الْعِلْمِ وَبُحُورُهُ، وَرِیَاضُ الْعَدْلِ وَغُدْرَانُهُ، وَأَثَافِیُّ الْإِسْلَامِ وَبُنْیَانُهُ، وَأَوْدِیَةُ الْحَقِّ وَغِیطَانُهُ. وَبَحْرٌ لَا یَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ، وَعُیُونٌ لَا یُنْضِبُهَا الْمَاتِحُونَ، وَمَنَاهِلُ لَا یَغِیضُهَا الْوَارِدُونَ، وَمَنَازِلُ لَا یَضِلُّ نَهْجَهَا الْمُسَافِرُونَ، وَأَعْلَامٌ لَا یَعْمَی عَنْهَا السَّائِرُونَ، وَآکَامٌ لَا یَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ.

جَعَلَهُ اللَّهُ رِیّاً لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ، وَرَبِیعاً لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ، وَمَحَاجَّ لِطُرُقِ الصُّلَحَاءِ، وَدَوَاءً لَیْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ، وَنُوراً لَیْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ، وَحَبْلاً وَثِیقاً عُرْوَتُهُ، وَمَعْقِلاً مَنِیعاً ذِرْوَتُهُ، وَعِزّاً لِمَنْ تَوَلَّاهُ، وَسِلْماً لِمَنْ دَخَلَهُ، وَهُدًی لِمَنِ ائْتَمَّ بِهِ، وَعُذْراً لِمَنِ انْتَحَلَهُ، وَبُرْهَاناً لِمَنْ تَکَلَّمَ بِهِ، وَشَاهِداً لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَفَلْجاً لِمَنْ حَاجَّ بِهِ، وَحَامِلاً لِمَنْ حَمَلَهُ، وَمَطِیَّةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ، وَآیَةً لِمَنْ تَوَسَّمَ، وَجُنَّةً لِمَنِ اسْتَلْأَمَ، وَعِلْماً لِمَنْ وَعَی، وَحَدِیثاً لِمَنْ رَوَی، وَحُکْماً لِمَنْ قَضَی.

ارزش‌ها و ویژگی‌های قرآن

«سپس قرآن را بر او نازل فرمود. نوری است که خاموشـی نـدارد، چراغی است که درخشـندگی آن زوال نپذیرد، دریایی است که ژرفـای آن درک نشود، راهی است که رونـده آن گمراه نگردد، شـعله‌ای است که نور آن تاریـک نشود، جـدا کننـده حق و باطلی است کـه درخشــش برهـانش خـاموش نگردد، بنـایی اسـت کـه سـتونهای آن خراب نشـود، شـفا دهنـده‌ای اسـت کـه بیماریهـای وحشت‌انگیز را بزداید، قدرتی است که یاورانش شکست ندارند، و حقّی است که یاری کنندگانش مغلوب نشوند.

قرآن، معـدن ایمان و اصل آن است، چشـمه‌های دانش و دریاهای علوم است، سرچشـمه‌های عـدالت، و نهرهای جاری عـدل است، پایه‌هـای اسـلام و سـتون‌های محکم آن است، نهرهـای جاری زلال حقیقت، و سـرزمینهای آن است، دریایی است که تشـنگان آن، آبش را تمـام نتواننـد کشـید، و چشـمه‌هایی است که آبش کمی نـدارد، محـل برداشت آبی است که هرچه از آن برگیرنـد کاهش نمی‌یابـد، منزلهـایی اسـت کـه مسـافران راه آن را فرامـوش نخواهنـد کرد، و نشانه‌هـایی است که رونـدگان از آن غفلت نمی‌کننـد، کوهسار زیبایی است که از آن نمی‌گذرند.

خـدا قرآن را فرو نشاننـده عطش علمی دانشـمندان، و بـاران بهاری برای قلب فقیهان، و راه گسترده و وسیع برای صالحان قرار داده است، قرآن دارویی است که با آن بیماری وجود ندارد، نوری است که با آن تاریکی یافت نمی‌شود، ریسـمانی است که رشته‌های

آن محکم، پناهگاهی است که قلّه آن بلنـد، و توان و قـدرتی است برای آن که قرآن را برگزینـد، محل امنی است برای هرکس که آنجـا وارد شـود، راهنمـایی است برای آن که از او پیروی کنـد، وسـیله انجـام وظیفه است برای آن که قرآن را راه و رسم خود قرار دهد، برهانی است بر آن کس که با آن سـخن بگوید، عامل پیروزی است برای آن کس که با آن استدلال کند، نجات دهنده است برای آن کس که حافظ آن باشـد و به آن عمل کند، و راهبر آن که آن را بکار گیرد، و نشانه هدایت است برای آن کس که در او بنگرد، سپر نگهدارنـده است برای آن کس که بـا آن خود را بپوشـاند، و دانش کسـی است که آن را به خـاطر بسـپارد، و حـدیث کسی است که از آن روایت کند، و فرمان کسی است که با آن قضاوت کند.» [۲] .

____

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب دوازدهم، فصل پنجم.

[۲] خطبه ۲۵ : ۱۹۸ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تحف العقول‌ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی(متوفای ۳۸۰ ه)

۲- اصول کافی ج۲ ص۴۹ ح۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۳- ذیل الامالی ص۱۷۱: ابو علی قالی (متوفای ۳۵۶ ه)

۴- قوت القلوب ج ۱ ص ۳۸۲: ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۲ ه)

۵- حلیهٔ الاولیاء ج ۱ ص ۷۴ و ۷۵: ابو نعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ ه)

۶- کتاب خصال ج ۱ ص ۱۰۸: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۷- منهاج البراعهٔ ج ۲ ص ۲۹۴: ابن راوندی (متوفای ۵۷۱ ه)

۸- کتاب صفین ص ۲۲۳: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ ه).

فواید انجیر

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

انجیر روده‌ها را پاک، و مواد مانده در روده را نرم می‌کند. (هر چه در روده مانده باشد و مانع خروج مدفوع شود.)

و برای بادهای قولنج مفید است، در روز فراوان بخورید، امّا در شب زیاد نخورید. [۱] .

____

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب هشتم.

فلَک شناسی، و شناخت کهکشان‌ها

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با توجّه به شگفتی های فضا و آسمان فرمود:

فَرَفَعَهُ فِی هَواءٍ مُنْفَتِقٍ، وَجَوٍّ مُنْفَهِقٍ، فَسَوَّی مِنْهُ سَـبْعَ سَمَاوَاتٍ. جَعَلَ سُفْلَاهُنَّ مَوْجاً مَکْفُوفاً، وَعُلْیاهُنَّ سَقْفاً مَحْفُوظاً، وَسَمْکاً مَرْفُوعاً، بِغَیرِ عَمَـدٍ یـدْعَمُهَا، وَلَـا دِسَـارٍ ینْظِمُهَا. ثُمَّ زَینَهَا بِزِینَـهِٔ الْکَوَاکِبِ، وَضِـیاءِ الثَّوَاقِبِ، وَأَجْرَی فِیهَا سِـرَاجاً مُسْـتَطِیراً، وَقَمَراً مُنِیراً: فِی فَلَکٍ دَائِرٍ، وَسَقْفٍ سَائِرٍ، وَرَقِیمٍ مَائِرٍ. [۱] .

«امواج تُند کَف‌های برآمده از آب‌ها را در هوای باز، و فضای گسترده بالا برد، که از آن هفت آسمان را پدید آورد.

آسمان پایین را چون موُج مهار شده، و آسمان‌های بالا را مانند سَـقفی استوار و بلند قرار داد، بی آن که نیازمند به ستونی باشد، یا میخ‌هایی که آنها را استوار کند، آنگاه فضای آسمان پایین را به وسیله نور ستارگانِ درخشنده، زینت بخشید، و در آن چراغی روشنایی بخش، و ماهی درخشان، به حرکت در آورد، که همواره در مدار فلکی گردنده و بر قرار، و سقفی متحرّک، و صفحه‌ای بی قرار، بگردش خود ادامه دهند.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اسناد و مدارک خطبه ۱ به شرح زیر است:

۱- بحارالانوار ج ۷۴ ص ۳۰۰ و ۴۲۳: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۲- ربیع‌الابرار ج ۱ ص ۹۷ ح ۶۶ و ص ۳۱۲ ح ۱۱ و ص ۳۲۶ ح ۴۷ و ج ۲ ص ۲۹۷ و ح ۲۸۵ و ط جدید: زمخشری (متوفای ۵۳۸ هجری)

۳- تحف العقول ص ۶۷: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هجری)

۴- اصول کافی ج ۱ ص ۱۳۸:۱۴۰: مرحوم کلینی رازی (متوفای ۳۲۸ هجری)

۵- الاحتجاج ج ۱ ص ۴۷۳ و ۴۷۵ و ۲۰۹: مرحوم طبرسی (متوفی ۵۸۸ هجری).

[۲] خطبه ۱۵:۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

فضایل اهل بیت

می‌دانیم که اهل بیت (خاندان پیامبر)- علیهم السلام- در ناز و نعمت نمی‌زیستند بلکه پیوسته با شمشیر و زهر و آوارگی و تهمت و زندان و تبعید سر و کار داشتند.

این همان «خیر» ی بود که از آن برخوردار بودند... و در دعا از خداوند می‌خواهیم که ما را نیز از این نعمت بهره‌ور کند، و می‌گوئیم: «پروردگارا، ما را از نیکوئی‌هائی که به محمد (ص) و خاندانش ارزانی داشتی برخوردار ساز، و از بدیهائی که محمد (ص) و خاندانش ارزانی داشتی برخوردار ساز، و از بدیهائی که محمد (ص) و خاندانش را در امان داشتی، دور گردان...»

اما «شر» ی که خداوند از آنان دور ساخته، همانا «شر» خمودگی و خواری و هوسرانی و بی‌اعتنائی به مشکلات محرومان و ستمدیدگان بود.

امتیاز اساسی اهل بیت عبارت بود از: جهاد!

مولا علی (ع) در یکی از دعاهای خویش می‌گوید:

اللهم... صلواتک علی محمد عبدک و نبیک و خیرتک و صفیک، ای منیعه لم تهدمها دعوته، و ای فضیله لم تنلها عترته، جعلتهم خیر ائمه للناس یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر، و یجاهدون فی سبیلک،...

«خداوندا... بر محمد (ص)، بنده و پیامبر و دوست برگزیده‌ات درود فرست که دعوت او بر هر دشواری فائق آمد و خاندان او به هر فضیلتی آراسته شد. آنان را بهترین پیشوایان مردم قرار دادی که امر به معروف و نهی از منکر را به جای می‌آورند، در راه تو جهاد می‌کنند و دین تو را تبلیغ می‌کنند. در راه تو از جان خویشتن گذشته‌اند، مویشان ژولیده و چهره‌هایشان خاک آلود گردیده است. زمین از پاکی آنان به وجد آمده بر آن است که آنان را در برگیرد و فضیلت آنان را بر همه‌ی ساکنانش بگستراند.

خداوندا! تو محمد (ص) و خاندان او (ع) را از همه فضایل برخوردار ساخته‌ای.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک نهج‌البلاغه، ص ۳۴.

فرمانهائی در رزم انفرادی

فرمانهائی در رزم انفرادی

این فرمانها را به خاطر بسپارید:

خداوند را که به خاطر او می‌جنگید از یاد نبرید...

آرامش خود را از دست ندهید...

دندانهای خود را بر هم بفشارید، و با تمام وجود خود حمله کنید...

برای حمله همه وقت آماده باشید...

آرام حرکت کنید...

پیش از آنکه دشمن به خود آید بر او ضربه وارد سازید...

به دشمن با خشم بنگرید...

و او را با نوک سلاح بزنید...

و ضربه‌های خود را هدر ندهید...

و بدانید با که و برای چه می‌جنگید...

و از مرگ استقبال کنید...

و هدفتان درهم کوبیدن ستاد فرماندهی دشمن باشد...

امام علی (ع) در جنگیدن با اسلحه سرد این چنین یاران خود را اندرز می‌دهد.

امام می‌فرماید:

- استشعروا الخشیه، و تجعلببوا السکینه، و عضوا علی النواجذ، فانه انبی للسیوف عن الهام، و اکملوا اللامه، و قلقلوا السیوف فی اغمادها قبل سلها، و الحظوا الخزر، واطعنوا الشزر،...

«ترس از خدای را بر دل خود حاکم کنید (و از دشمن هراس به دل راه مدهید).

جامه‌ی آرامش و اطمینان به بر کنید.

دندانهای خود را بر هم بفشارید که این کار شمشیر دشمن را از سر شما دور می‌دارد.

جامه‌ی رزم را کامل بپوشید.

و شمشیر را پیش از بر کشیدن در نیام به جنبش در آورید.

دشمن را با نگاه خشم آلود بنگرید.

از چپ و راست حمله کنید.

و با تیزی شمشیر ضربه بزنید.

و فاصله‌ی دشمن را با تیغ خود پر کنید.

و بدانید که در دیدرس پروردگار و در کنار پسر عم رسول خدا قرار دارید. بی‌امان و پیاپی بر دشمن بتازید و از فرار شرم کنید که فرار در پیشگاه آیندگان ننگ و عار و در روز شمار زبانه نار است. با خشنودی جانفشانی کنید. و با روی گشاده به (سوی مرگ) بروید. بر شماست که به این لشکر انبوه و گسترده و این خیمه و خرگاه (که ستاد معاویه است) حمله‌ور شوید [۱] و آن را درهم

بکوبید که شیطان در گوشه و کنار آن کمین کرده است. و دست تعرضش گشاده و پای گریزش آماده است. و عزمتان جزم باشد تا فروغ حق بر شما جلوه‌گر شود و شما امت برترید، و خدا یاور شماست و کرده‌های شما را بی‌پاداش نمی‌گذارد.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] این خطبه را در «شب هریر» پیش از آغاز جنگ صفین، (با معاویه)، ایراد فرموده است. ارتش معاویه که بالغ بر صد هزار بود سراسر بیابان را پوشانده بود. لشکریان شام گرداگرد خیمه‌ی معاویه حلقه زده بودند.

[۲] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۶۵.

فضائل عترت پیامبر

و اینکه ادّعا کردی ما همه فرزندان «عبدمناف» هستیم، آری چنین است، امّا جدّ شما «امیه» چونان جدّ ما «هاشم» و «حرب» همانند «عبدالمطلّب» و «ابوسفیان» مانند «ابوطالب» نخواهند بود، هرگز ارزش مهاجران چون اسیران آزاد شده نیست، و حلال‌زاده همانند حرام زاده نمی‌باشد، و آن که بر حق است با آن که بر باطل است را نمی‌توان مقایسه کرد، و مؤمن چون مفسد نخواهد بود، و چه زشتند آنان که پدران گذشته خود را در ورود به آتش پیروی کنند.

از همه که بگذریم، فضیلت نبوّت در اختیار ماست که با آن عزیزان را ذلیل، و خوار شده‌گان را بزرگ کردیم، و آنگاه که خداوند امّت عرب را فوج فوج به دین اسلام در آورد، و این امّت در برابر دین یا از روی اختیار یا اجبار تسلیم شد، شما خاندان ابوسفیان، یا برای دنیا و یا از روی ترس در دین اسلام وارد شدید، و این هنگامی بود که نخستین اسلام آورندگان بر همه پیشی گرفتند، و مهاجران نخستین ارزش خود را باز یافتند، پس ای معاویه شیطان را از خویش بهرمند، و او را بر جان خویش راه مده. با درود.»

پس از اتمام حجّت‌های لازم، معاویه چاره‌ای جز بهانه جوئی و اشکال تراشی نداشت،

نامه‌ای به امام علی‌علیه السلام نوشت و در آن قانونی بودن حکومت امام را زیر سئوال برد که حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در نامه گویائی پاسخ او را داد و نوشت:

إِنَّهُ بَایعَنِی الْقَوْمُ الَّذِینَ بَایعُوا أَبَا بَکْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمانَ عَلَی مَا بَایعُوهُمْ عَلَیهِ، فَلَمْ یکُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ یخْتَارَ، وَلَا لِلغَائِبِ أَنْ یرُدَّ.

وَإِنَّمَا الشُّورَی لِلْمُهَاجِرِینَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَی رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَاماً کَانَ ذلِکَ لِلَّهِ رِضی، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بِدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَی مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبَی قَاتَلُوهُ عَلَی اتِّبَاعِهِ غَیرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ، وَوَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّی.

وَلَعَمْرِی، یا مُعَاوِیةُ، لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِکَ دُونَ هَوَاکَ لَتَجِدَنِّی أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمانَ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّی کُنْتُ فِی عُزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّی؛ فَتَجَنَّ مَا بَدَا لَکَ! وَالسَّلَامُ. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

فلسفه حقوق متقابل

در زندگی اجتماعی، حقوق و مقرّرات و شرائطی بر روابط انسانی حاکم است که باید دقیقاً مورد شناسائی قرار گرفته و رعایت گردد.

یکی از حقوق اجتماعی «حقوق متقابل» است که:

فرد بر فرد «در روابط فردی»

و فرد بر جمع «در روابط اجتماعی»

و جمع بر جمع «در روابط اجتماعی»

و جمع بر فرد «در روابط اجتماعی»

حق و حقوقی دارند، که با رعایت حقوق متقابل، عدالت اجتماعی استقرار یافته و جامعه انسانی مراحل کمال را خواهد پیمود،

و نظم اجتماعی بر روابط انسان‌ها حاکم شده و هرگونه بی‌نظمی و بی‌بندوباری رخت بر می‌بندد.

ارزش‌های اخلاقی رشد کرده و روابط اجتماعی سازمان شایسته‌ای می‌یابد

پس زندگی کردن در جامعه، و با مردم بودن، حقوق متقابل را به همراه خواهد داشت.

اگر ما از مردم انتظارات و توقّعاتی داریم

مردم نیز از ما انتظاراتی خواهند داشت،

اگر مردم در بسیاری از زمینه‌ها، تخصّص‌ها، نیازمندیها به ما احتیاج دارند،

ما نیز در بسیاری از رشته‌ها، و نیازها به دیگران محتاجیم.

اگر همه اقشار جامعه نسبت به دولت، و دولت نسبت به مردم، حقوق متقابل را محترم بشمارند، و از حد و مرز عدالت تجاوز نکنند، زمینه‌های رشد و کمال تحقّق خواهد یافت که:

امام علی‌علیه السلام فرمود:

وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلکَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِی عَلَی الرَّعِیةِ، وَحَقُّ الرَّعِیةِ عَلَی الْوَالِی، فَرِیضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لِکُلٍّ عَلَی کُلٍّ، فَجَعَلَهَا نِظَاماً لأُلْفَتِهِمْ، وَعِزّاً لِدِینِهِمْ.

فَلَیسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِیةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوُلَاةِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِیةِ،

فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِیةُ إِلَی الْوَالِی حَقَّهُ، وَأَدَّی الْوَالِی إِلَیهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَینَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّینِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلَی أَذْلَالِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذلِکَ الزَّمَانُ، وَطُمِعَ فِی بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَیئِسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ.

وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِیةُ والِیها، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِی بِرَعِیتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِکَ الْکَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَکَثُرَ الْإِدْغَالُ فِی الدِّینِ، وَتُرِکَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ، فَعُمِلَ بِالْهَوَی، وَعُطِّلَتِ الْأَحْکَامُ، وَکَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلَا یسْتَوْحَشُ لِعَظِیمِ حَقٍّ عُطِّلَ، وَلَا لِعَظِیمِ بَاطِلٍ فُعِلَ! فَهُنَالِکَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ، وَتَعِزُّ الْأَشْرَارُ، وَتَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَیکُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِی ذلِکَ، وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَیهِ.

فَلَیسَ أَحَدٌ - وَإِنِ اشْتَدَّ عَلَی رِضی اللَّهِ حِرْصُهُ، وَطَالَ فِی الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ - بِبَالِغٍ حَقِیقَةَ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ.

وَلکِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَی عِبَادِهِ النَّصِیحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَی إِقَامَةِ الْحَقِّ بَینَهُمْ. وَلَیسَ امْرُؤٌ - وَإِنْ عَظُمَتْ فِی الْحَقِّ مَنْزِلَتُهُ، وَتَقَدَّمَتْ فِی الدِّینِ فَضِیلَتُهُ - بِفَوْقِ أَنْ یعَانَ عَلَی مَا حَمَّلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ. وَلَا امْرُؤٌ - وَإِنْ صَغَّرَتْهُ النُّفُوسُ، وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُیونُ - بِدُونِ أَنْ یعِینَ عَلَی ذلِکَ أَوْ یعَانَ عَلَیهِ.

«و در میان حقوق الهی بزرگ ترین حق، حق رهبر بر مردم، و حق مردم بر رهبر است، حق واجبی که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پایداری پیوند ملّت و رهبر، و عزّت دین قرار داد.

پس رعیت اصلاح نمی‌شود جز آن که زمامداران اصلاح گردند، و زمامداران اصلاح نمی‌شوند جز با درستکاری رعیت.

و آنگاه که مردم حق رهبری را اداء کنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزّت یابد، و راه‌های دین پدیدار، و نشانه‌های عدالت برقرار، و سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله پایدار گردد، پس روزگار اصلاح شود، و مردم در تداوم حکومت امیدوار، و دشمن در آرزوهایش مأیوس می‌شود.

امّا اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می‌رود، نشانه‌های ستم آشکار، و نیرنگ بازی در دین فراوان می‌گردد، و راه گسترده سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله متروک، هواپرستی فراوان، احکام دین تعطیل، و بیماری‌های دل فراوان گردد، مردم از اینکه حقّ بزرگی فراموش می‌شود، یا باطل خطرناکی در جامعه رواج می‌یابد، احساس نگرانی نمی‌کنند، پس در آن زمان نیکان خوار، و بدان قدرتمند می‌شوند، و کیفر الهی بر بندگان بزرگ و دردناک خواهد بود پس بر شماست که یکدیگر را نصیحت کنید، و نیکو همکاری نمایید.

درست است که هیچ کس نمی‌تواند حق اطاعت خداوندی را چنانکه باید بگذارد، هرچند در به دست آوردن رضای خدا حریص باشد، و در کار بندگی تلاش فراوان نماید، لکن باید بمقدار توان، حقوق الهی را رعایت کند که یکی از واجبات الهی، یکدیگر را به اندازه توان نصیحت کردن، و برپاداشتن حق، و یاری دادن به یکدیگر است.

هیچ کس هر چند قدر او در حق بزرگ، و ارزش او در دین بیشتر باشد، بی‌نیاز نیست که او را در انجام حق یاری رسانند، و هیچ کس گرچه مردم او را خوار شمارند، و در دیده‌ها بی‌ارزش باشد، کوچک تر از آن نیست که کسی را در انجام حق یاری کند یا دیگری به یاری او برخیزد.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۱۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که مدارک آن به شرح زیر است:

۱- روضه کافی ج ۸ ص ۳۵۲: مرحوم کلینی (متوفای ۳۲۸ هجری)

۲- منهاج البراعهٔ ج ۲ ص ۳۴۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هجری)

۳- نسخه خطی نهج‌البلاغه ص ۱۸۴: نوشته سال ۴۲۱ هجری

۴- دعائم الاسلام ج ۲ ص ۵۳۹: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هجری)

۵- بحار الانوار ج ۸ ص ۷۰۷ و ج ۲۷ ص ۲۵۱: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

فراهم کردن لوازم زندگی

امام علی علیه السلام در ساده زیستی یک الگوی کامل بود، کار می‌کرد وزندگی را با کار روزانه اداره می‌فرمود، مشک آب درماندگان راه را بر دوش می‌کشید.

درخت می‌کاشت، با دلوِ آب، باغ دیگران را آبیاری می‌کرد و مُزد می‌گرفت.

هیزم جمع می‌کرد و در بازگشت به منزل پُشته هیزم را بر دوش می‌کشید، تا با آن تنور را برای پختن نان آماده کنند.

در کار خانه کمک می‌کرد.

خانه را جاروب می‌زد، هر کس به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزدیک می‌گشت، می‌فهمید که دور از هرگونه خود بزرگ بینی، چون دیگر اقشار جامعه، بلکه همچون محرومین زندگی می کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ امیرالمؤمنین (ع) - و - کامل مبرّد ص ۱۵۳.

فروش وسایل زندگی

حضـرت امیرالمؤمنین علی علیه السـلام هرگـاه احتیـاج پیـدا می‌کرد سـعی داشت تـا از بیت‌المـال اسـتفاده نکنـد و بـا فروش وسـائل زندگی، مشکلات اقتصادی خانواده رابرطرف می‌فرمود.

روزی شمشیر خود رابه بازار آورد تابفروشد واز آن لباس تهیه کند، و فرمود:

چه کسـی این شمشـیر را از من می‌خرد؟ به خدا سوگند با این شمشیر چقدر غبار اندوه از چهره رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زدودم، و اگر احتیاج به لباس نداشتم آن را نمی‌فروختم.

شخصی نزد امام علی علیه السلام آمد و گفت:

من این لباس را نسیه به شما می‌فروشم. [۱] .

در حالی که جهان اسلام و همه سرمایه‌های کشور اسلامی در اختیار آن حضرت بود.

پی نوشت ها:

[۱] علی و حقوق بشر ج ۱ ص ۸۲ جرج جرداق - و - استیعاب درحاشیه اصابه ج ۲ ص ۵۰ - و - کشف الغمه ج ۱ ص ۲۲۲ - و - تذکرة الخواص ص ۱۰۹.

فردی کردن مجازات

ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» از «اصبغ بن نباته» روایت کرده که:

پنج نفر را نزد خلیفه دوم آوردند که زنا کرده بودند خلیفه دوم امر کرد که:

بر آنها حدّ شرعی زنا را بزنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر بود و فرمود:

ای عمر، حکم خداوند درباره اینها یکسان نیست.

خلیفه دوم گفت:

شما درباره اینها حکم کن و حدّ آنان را خود جاری ساز.

پس حضرت؛

یکی را پیش آورد و گردن زد،

و یکی را رَجم کرد،

و به یکی حدّ تمام زد، (صد تازیانه)

و به یکی نصف حدّ جاری کرد، (پنجاه تازیانه)

و یکی را تعزیر و تأدیب نمود.

خلیفه دوم و مردم در شگفت ماندند.

خلیفه دوم پرسید:

یا اباالحسن پنج نفر یک جنایت را انجام دادند، چرا شما پنج حکم مخالف با یکدیگر بر آنها اجرا کردی.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آری، امّا اوّلی مردی بود ذمّی و از ذمّه خود بیرون آمد (و به زن مسلمانی تجاوز کرد) او را حدی جز شمشیر نبود،

و دومی مردی زن دار بود که زنا کرد، او را رجم کردیم،

سومی زن نداشت و زنا کرد، او را حدّ تمام زدیم، (یکصد تازیانه است)

و امّا چهارمی برده بود و زنا کرد، او را نصف حدِّ تمام زدیم،

و امّا پنجمی مردی دیوانه بود که ناچار او را تعزیر کردیم. (یعنی چند تازیانه برای ادب زدیم). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج۷، ص۲۶۵ - و ثمرات الانوار، ج۱، ص۹۸ - و داوریهای حیرت‌انگیز، ص۴۵ - و قضاوتهای امیرالمؤمنین‌علیه السلام، ص۶۴ - و مناقب ابن شهر آشوب، ج۲، ص۳۶۱ - و شبهای پیشاور، ج۲، ص۶۹۶ - و کیفر کردار، ص۲۵۵.

فردی کردن مجازات (یک عمل و پنج حکم)

وقتی پنج نفر با زنی رابطه نامشروع داشتند و آنها را نزد خلیفه دوم آوردند، دستور داد که:

بر همه حدّ زنا جاری شود،

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را باز داشت و به شرح زیر احکام الهی را اجراء کرد:

- اوّلی را گردن زد، چون کافر ذمّی بود که با زن مسلمان زنا کرد.

- دوّمی را رجم و سنگسار کرد چون زن داشت و زنا کرد.

- سومی را صد ضربه شلاق زد چون زن نداشت و زنا کرد.

- چهارمی چون بنده بود ۵۰ ضربه شلاق بر او نواخت.

- و پنجمی را ۲۵ ضربه شلاق زد (تعزیر کرد) چون اختلالات روانی داشت.

خلیفه دوم با صدای بلند گفت:

زنده نباشم در میان قومی که علی در آن نباشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب و مناقب ابن شهر آشوب و غایة المرام.

فصاحت و بلاغت علی

اما الفصاحة فهو (علی علیه السلام) امام الفصحاء و سید البلغاء و عن کلامه قیل دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوقین.

(ابن ابی الحدید)

نطق آدمی از نظر علم منطق فصل ممیز انسان از حیوانات دیگر است که خداوند بحکمت بالغه خویش آنرا وسیله امتیاز او قرار داده است چنانکه فرماید: خلق الانسان علمه البیان [۱] .

گوهر نفس که حقیقت آدمی است با سخنوری تجلی کند و بقول سعدی:

تا مرد سخن نگفته باشد

عیب و هنرش نهفته باشد

و بهمین جهت خود امام فرماید: المرء مخبوء تحت لسانه. یعنی مرد در زیر زبانش نهفته است، و هر قدر شیوائی و رسائی سخن بیشتر باشد تأثیرش در شنونده بطور مطلوب خواهد بود.

در دوران جاهلیت مقارن ظهور اسلام در عربستان فصحائی مانند امرء القیس و غیره که اشعار سحر انگیز میسرودند وجود داشتند ولی فصاحت کلام علی علیه السلام همه فصحای عرب را بتحیر و تعجب وا داشت و بالاتفاق در برابر کلام او درمانده شده و او را امیر سخن نامیدند.

ابن ابی الحدید گوید او پیشوای فصحاء و استاد بلغاء است و در شأن کلامش گفته‌اند از سخن خدا فروتر و از سخن مردمان فراتر است و تمام فصحاء فن خطابه و سخنوری را از سخنان و خطب او آموخته‌اند و اضافه میکند که برای اثبات درجه‌اعلای فصاحت و بلاغت او همین نهج البلاغه که من بشرحش اقدام مینمایم کافی است که هیچ یک از فصحای صحابه یک عشر آن حتی نصف عشر آنرا نمی‌توانند تدوین کنند [۲].

باز در جای دیگر درباره فصاحت و بلاغت کلام علی علیه السلام گوید:

عجبا کسی در مکه متولد شود و در همان شهر بزرگ گردد و بدون تماس و ملاقات با حکیم و دانشمند و ادیبی بقدری در سخنوری مهارت داشته باشد که گوئی عالم الفاظ تسخیر شده اوست و هر چه را اراده کند بفصیح‌ترین وجهی بیان میکند.

علامه فقید سید هبهٔ الدین شهرستانی در کتاب (ما هو نهج البلاغهٔ؟) که تحت عنوان نهج البلاغه چیست؟ بفارسی ترجمه شده چنین مینویسد:

شخصی از یک دانشمند مسیحی بنام (امین نخله) خواست که چند کلمه از سخنان علی علیه السلام را برگزیند تا وی در کتابی گرد آورده و منتشر سازد دانشمند مزبور در پاسخ وی چنین نوشت:

از من خواسته‌ای که صد کلمه از گفتار بلیغ‌ترین نژاد عرب (ابو الحسن) را انتخاب کنم تا تو آنرا در کتابی منتشر سازی، من اکنون دسترس بکتابهائی که چنین نظری را تأمین کند ندارم مگر کتابهائی چند که از جمله نهج البلاغه است.

با مسرت تمام این کتاب با عظمت را ورق زدم بخدا نمیدانم چگونه از میان صدها کلمات علی علیه السلام فقط صد کلمه را انتخاب کنم بلکه بالاتر بگویم نمیدانم چگونه کلمه‌ای را از کلمه دیگر جدا سازم این کار درست باین میماند که دانه یاقوتی را از کنار دانه دیگر بر دارم! سر انجام من این کار را کردم و در حالیکه دستم یاقوت‌های درخشنده را پس و پیش میکرد دیدگانم از تابش نور آنها خیره میگشت!

باور کردنی نیست که بگویم بواسطه تحیر و سرگردانی با چه سختی کلمه‌ای را از این معدن بلاغت بیرون آوردم بنا بر این نو این صد کلمه را از من بگیر و بیاد داشته باش که این صد کلمه پرتوهائی از نور بلاغت و غنچه‌هائی از شکوفه‌فصاحت است! آری نعمتهائی که خداوند متعال از راه سخنان علی علیه السلام بر ادبیات عرب و جامعه عرب ارزانی داشته خیلی بیش از این صد کلمه است [۳].

همچنین شهرستانی در کتاب دیگر مینویسد: از سخنان مستر گرنیکوی انگلیسی استاد ادبیات عرب در دانشکده علیگره هندوستان که در محضر استادان سخن و ادبائی که در مجلس او حاضر بود و از اعجاز قرآن از او پرسیدند اینست که در پاسخ آنان گفت: قرآن را برادر کوچکی است که نهج البلاغه نام دارد آیا برای کسی امکان دارد که مانند این برادر کوچک را بیاورد تا ما را مجال بحث از برادر بزرگ (قرآن کریم) و امکان آوردن نظیر آن باشد [۴] ؟

علی علیه السلام در گفتار خود پایبند قواعد فصاحت و بلاغت نبود بلکه سخن او خود بخود شیرین و گیرا است و قواعد فصاحت را باید از سخنان وی استخراج نمود نه اینکه سخن او را با قواعد فصاحت سنجید.

سخنان علی علیه السلام با شور و حرارت مخصوص، حقیقت و واقعیت را بیان میکند اجزاء سخنان او همه متناسب و بهم پیوسته است و جمال صورت و کمال معنی بهم مرتبطند، استدلالات آن محکم و منطقش با نفوذ و مؤثر است.

معاویه گفت راه فصاحت و بلاغت را در قریش کسی غیر از علی نگشود و قانون سخن را غیر از او کسی تعلیم نکرد. ادبای نامی

عرب اقرار کرده‌اند که آیین دادرسی و فرمان نویسی از خطبه‌های او بدست آمده است.

لازمه بلاغت قوت فکر وجودت ذهن است که مرد سخنور بتواند فورا دقایق معانی را در مخزن حافظه خود حاضر کند، این قوت فکر و کثرت ذکاء در علی علیه السلام بحد اعلاـ وجود داشت و وقتی متوجه بغرنج‌ترین مطلبی میشد تمام زوایای تاریک آنرا از فروغ اندیشه خود روشن میساخت.

کلام علی علیه السلام بطوری است که ارتباط منطقی بین جمله‌های آن برقرار است هر مطلبی که بخاطر آنحضرت خطور میکرد فورا به بهترین وجهی در قالب کلمات‌شیوا بر زبانش جاری میشد و روی کاغذ نقش می‌بست بدون اینکه در گفتن و بوجود آوردن آن بخود زحمتی بدهد.

علی علیه السلام در تعبیه کلام و فن سخنوری کار را باعجاز رسانید و همه را متعجب نمود، بنا بنقل ابن شهر آشوب عده‌ای از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته و مشغول گفتگو در مورد مسائل علمی و ادبی بودند، در این ضمن گفته شد که حرف الف در اغلب کلمات داخل شده و کمتر کلامی گفته میشود که در آن حرف الف نباشد. علی علیه السلام که در آنجا حاضر بود چون سخن آنها را شنید بپا خاست و فی البدیهه خطبه غرائی خواند که در حدود هفتصد کلمه بود بدون اینکه در کلمات آن حرف الفی وجود داشته باشد، همچنین خطبه دیگری دارد که در کلمات آن حرف نقطه داری وجود ندارد و چنین شروع میشود ـ الحمد لله الملک المحمود المالک الودود و مصور کل مولود.... که برای پرهیز از اطاله کلام از نوشتن خطبه‌های مزبور خود داری گردید.

کسی از حضرتش پرسید امر واجب چیست و واجب‌تر از آن کدام است، و امر عجیب چیست و عجیب‌تر کدام است، و چه چیزی سخت و مشکل و چه چیزی سخت‌تر است، و چه نزدیک و چه نزدیکتر است؟ علی علیه السلام فورا پاسخ او را منظوما چنین فرمود:

وجب علی الناس ان یتوبوا

لکن ترک الذنوب اوجب

و الدهر فی صرفه عجیب

و غفلة الناس فیه اعجب

و الصبر فی النائبات صعب

لکن فوت الثواب اصعب

و کل ما یرتجی قریب

و الموت من کل ذاک اقرب [۵] .

البته واضح و روشن است کسی که بداهة چنین پاسخی گوید و یا فوری و بیسابقه خطبه بی نقطه و یا خطبه هفتصد کلمه‌ای ایراد کند که یک حرف الف در کلمات آن نباشد چه نفوذی در فصاحت و بلاغت و چه تسلطی بر ادبیات عرب خواهد داشت و ما تیمنا و تبرکا در خاتمه کتاب بشمه‌ای از سخنان گهربار آنحضرت ضمن ترجمه آنها اشاره خواهیم نمود.

پی نوشت ها:

[۱] سوره الرحمن آیه. ۳.

[۲] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ ص. ۱۲.

[۳] نهج البلاغه چیست ص ۲۸.

[۴] نهج البلاغه چیست ص. ۶.

[۵] بر مردم واجب است که (از گناهـان) توبه کننـد، ولی ترک گنـاه از آن واجب‌تر است. روزگار در گردش خود عجیب است، و غفلت و بی‌خبری مردم در روزگـار عجیب‌تر است. شـکیبائی در برابر حوادث و ناملائمـات مشـکل است، ولی پـاداش (صـبر) را از دست دادن از آن مشـکلتر است. و هر چه را که بـدان امیـد میرود نزدیک است که برسد، ولی مرگ از همه آنها نزدیکتر است. (از دیوان منسوب بآنحضرت).

فراهم آوردن امکانات مقابله با دشمن

امام علی علیه السلام نسبت به آمادگی رزمی برای پاسخ دادن به تحرّکات دشمن فرمود:

أَلَا وَإِنَّ الشَّيطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ، وَاسْـتَجْلَبَ خَيلَهُ وَرَجِلَهُ، وَإِنَّ مَعِی لَبَصِـيرَتِی: مَا لَبَّسْتُ عَلَی نَفْسِـی، وَلَا لُبِّسَ عَلَی. وَايمُ اللَّهِ لَأُفْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضاً أَنَا مَاتِحُهُ! لَا يصْدِرُونَ عَنْهُ، وَلَا يعُودُونَ إِلَيهِ.

(آگـاه باشـید که شـیطان حزب خود را جمع کرده، و سواره و پیاده‌های لشـکر خود را فراخوانـده است، امّا من آگاهی لازم به امور دارم، نه حق را پوشـیده داشـتم، و نه حق بر من پوشـیده مانـد، سوگنـد به خدا، گردابی، برای آنان به وجود آورم که جز من کسـی نتواند آن را چاره سازد، آنها که در آن غرق شوند، هرگز نتوانند بیرون آیند، و آنها که گریختند، خیال بازگشتن نکنند.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۰ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس.

فرمان جنگ

منادی خوارج فریاد کشید،

آیا کسی از شما مشتاق رفتن به بهشت نیست؟

و در پی آن، همه خوارج یکجا فریاد بر آوردند:

پیش به سوی بهشت.

و بر سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام حمله‌ور شدند و مردی را از سپاه امام شهید کردند.

امام علیه السلام با مشاهده آن یورش کورکورانه، فرمود:

اللّه اکبر، الان دیگر قتال با آنها حلال است.

پس فرمان جنگ داد.

در آن هنگام بسیاری از فریب خوردگان با یاری وجدان خودشان چشم باز کرده و به خطای خود پِی بردند و فریاد زدند:

التّوبه، التّوبه یا امیرالمؤمنین

امام علیه السـلام فوراً دستور داد، پرچم امان بوسیله ابوایوب انصاری در جای مخصوصی نصب گردد تا پشیمان شده‌ها به لشگر امام بپیوندند که دو هزار نفر مأمور محافظت از آن منطقه گردیدند.

و از جانب آنحضرت ندا دادند که:

هرکسی از خوارج توبه کند و در زیر این پرچم پناه آورد در امان است.

و هر کسی به شهر داخل شود و یا از این جمع جدا شود و به جانب مداین و یا کوفه حرکت کند در امان است.

ما پس از آنکه قاتلان برادران خود را کشتیم، نیازی به ریختن خون شما نداریم. [۱].

در این حال «فروهٔ بن نوفل اشجعی» صدا زد و گفت:

به خدا، سوگند من نمی‌دانم ما برای چه با امام علی علیه السلام در ستیزیم، من صلاح می‌بینم که از این جنگ منصرف شوم تا زمانیکه بر حقیقت کار آگاه گردم و آنگاه یا به جنگ او برخیزم و یا در متابعت او کمر طاعت بندم.

در اینحال او را دیدند که با پانصد سوار از کارزار کنار رفت.

و عدّه‌ای دیگر از صف‌های خوارج جدا شده به سوی کوفه شتافتند

و طایفه‌ای به شهر مدائن داخل شدند.

و پشیمان شده‌ها دسته دسته متفرّق شدند تا از دوازده هزار نفر لشگر خوارج، چهار هزار نفر باقی ماند. [۲] .

(به روایت طبری تعداد دوهزار و هشتصد نفر با عبداللَّه بن وقب باقی مانده بودند.)

بدین ترتیب بیش از هشت هزار نفر در حالی که عَرَق شَرم از پیشانی آنها می‌چکید، به زیر پرچم ولایت اسلام در آمدند.

امام علی علیه السلام به آنها دستور داد در کنار میدان قرار گیرند و هیچکدام از آنها حق شرکت در جنگ را ندارند.

بقیه افراد خوارج که چهارهزار نفر یا کمتر بودند در شک و تردید لغزیدند و تسلیم جهل و عناد و لجاجت خود شدند و با «عبداللَّه بن وهب راسبی» و «حرقوص بن زهر» بر گمراهی خود اصرار ورزیدند، [۳] که جنگ آغاز شد.

پس از آغاز نبرد، «عبداللَّه بن وهب» از روی شقاوت و دشمنی امام را به مبارزه فرا خواند. [۴] .

در آن حال امام علیه السلام قدم به صحنه کارزار گذاشت و با ضربت ذوالفقار او را به جهنّم فرستاد.

و در تداوم نبرد در ظرف مدّتی کمتر از یک ساعت، تمامی خوارج به استثنای نُه نفر (که فرار کرده بودند) به دست مبارزان اسلام به هلاکت رسیدند. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج۶ ص ۳۳۸۰ - و الامامهٔ والسیاسهٔ، ج۱، ص۱۲۸ - و نورالابصار، ص۱۱۳ - و کامل ابن اثیر، ج۳، ص۳۴۵.

[۲] نورالابصار، ص۱۱۵ - و شرح نهج‌البلاغه، ج۱، ص۱۱۱، کلام ۳۶.

[۳] تاریخ طبری، ج۶، ص ۲۳۸۰ و ۲۳۸۱ - و مناقب مرتضوی، ص۴۴۸ - و کامل ابن اثیر، ج۳، ص۳۴۶ - و الامامهٔ والسیاسه، ص۱۲۸ - و الامام علی، ج۶، ص۱۲۷ - و سفینه، ج۱، ص۳۸۴.

[۴] مناقب مرتضوی.

[۵] از نُه نفری که گریخته بودند، دو تن به طرف خراسان گریخته و در سجستان اقامت گزیدند، و دو تن به یمن پناه بردند، و دو نفر نیز به عمّان و مردی هم به بلاد جزیره، در کنار آب فرات محلی که آنرا شَنّ «شن به فتح شین و نون مشدّد مکسر، کوه هائی است متّصل به هم میان تهامه و یمن می‌نامیدند.» پناه برد و دو نفر نیز به حرّان گریختند که خوارج بعدی از نسل این گریختگان بوجود آمدند. (ناسخ کتاب خوارج ص۵۵۸ - و - نورالابصار ص ۱۱۳).

فرمان مداوای مجروحین

پس از خاتمه نبرد نهروان، امام علیه السلام دستور داد مجروحین خوارج را از میان کشته شدگان جدا کنند و به خانواده‌شان تحویل دهند، زیرا کشتن مجروح را سزاوار نمی‌دانست پس آنها را به وابستگانشان تحویل دادند.

امام نسبت به دسته دیگری از مجروحان از آنها تعهّد گرفت و فرمود:

آنها را با خود ببرید و طبابت نمائید بعد از بهبودی در کوفه پیش من برگردانید. [۱] .

یاران امیرالمؤمنین علیه السلام از او پرسیدند:

آیا براستی خداوند نسل خوارج را تا آخر دهر قطع نمود؟

امام علیه السلام فرمود:

کَلّا وَاللَّهِ اِنَّهُم نُطَفٌ فی اَصلاب الْرجالِ وَ قَراراتِ النِّساءِ کُلَّما نَجَمَ قَرْنٌ قُطِعَ حَتّی یکُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصاً سَلّابینَ [۲] .

«سوگند به خدا چنین نیست، آنان نطفه‌هائی هستند در پشت مردان و رَحِمِ زنان، هر زمان از آنها شاخی بلند گردد شکسته خواهد شد تا اینکه سرانجام دزد و راهزن می‌شوند.»

فیض الاسلام در شرح خود می‌نویسد:

آن نه نفری که از خوارج فرار کردند و به شهرها پراکنده شدند، هر کدام مذهبی اختیار نموده و آنرا ترویج کردند، و سرانجام در راه‌ها به دزدی و راهزنی مشغول شدند. [۳] .

پس از فراغت از امور جنگ، امام علیه السلام دستور داد تا تمام غنائم جنگی را جمع آوری کردند.

کلّیه ادوات جنگی و مرکبهای دشمن را در میان نظامیان اسلام تقسیم کردند.

ولی زنان و کنیزان و غلامان دستگیر شده را با اموال دیگر خوارج به وارثان و صاحبان آنها رساندند. [۴] .

آنگاه امام علیه السلام خطاب به کشته‌های خوارج فرمود:

بُؤْساً لَکُمْ، لَقَدْ ضَرَّکُمْ مَنْ غَرَّکُمْ.

فقیل له: مَنْ غَرَّهُمْ یا أَمِیرَ الْمؤْمنین؟

فقال: الشَّیطَانُ الْمُضِلُّ، وَالْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ، غَرَّتْهُمْ بِالْأَمَانِی، وَفَسَحَتْ لَهُمْ بِالْمَعَاصِی، وَوَعَدَتْهُمُ الْإِظْهَارَ، فَاقْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارَ.

بدا به حال شما! آن که شما را فریب داد به شما زیان رساند

(پرسیدند چه کسی آنان را فریفت؟ ای امیرالمؤمنین‌علیه السلام، فرمود:)

شیطان گمراه کننده، و نفسی که به بدی فرمان می‌دهد، آنان را با آرزوها مغرور ساخت، و راه گناه را بر ایشان آماده کرد، و به آنان وعده پیروزی داد، و سرانجام به آتش جهنّم گرفتارشان نمود.

سئوال کردند یا امیرالمؤمنین چه کسی آنها را فریب داده.

فرمود:

شیطان و نفس بدکردارشان که آنها را با آرزوهای باطل فریب داده و به ورطه هلاکت انداخت. [۵] .

و آنگاه رهنمود داد و فرمود:

لا تَقْتُلُوا الْخَوارِجَ بَعْدی فَلَیسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَاَخْطَاَهُ کَمَنْ طَلَبَ الْباطِلَ فَاَدْرَکَهُ.

«بعد از من با خوارج جنگ نکنید زیرا کسی که در پی حق برود و اشتباه کند مانند کسی نیست که باط را بخواهد و به آن برسد»

یعنی خوارج طالب حق بودند ولی اشتباه کردند و روی زمین فساد به راه انداخته و مردان و زنان بی گناه را کشتند.

اگر به چنین خیانت‌هائی دست نمی‌زدند شاید مستحق چنین هلاکتی نمی‌شدند برخلاف معاویه و پیروانش که هدف عمده آنها باطل و گمراهی بود و کشتن آنها بر همه مسلمانان واجب بود. [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج۶، ص۳۳۸۴ – و الامام علی، ج۶، ص۱۴۶.

[۲] مروج الذهب، ج۲، ص۴۰۷.

[۳] نهج‌البلاغه کلام۵۹ - و ناسخ کتاب خوارج، ص۵۵۸.

[۴] تاریخ طبری، ج۶، ص۳۳۸۴ - و مروج الذهب، ج۲، ص۴۰۷ - و کامل بن اثیر، ج۳، ص۳۴۸ - و الامام علی، ج۶، ص۱۴۶.

[۵] کامل بن اثیر، ج۳ ص۳۴۸ - و تاریخ طبری، ج۶ ص۳۳۸۴.

[۶] شرح نهج‌البلاغه فیض، کلام ۶۰.

فرستادن هیئت هایی برای مذاکره صلح

در تفکّر امام علی علیه السلام جنگ‌طلبی و خون ریزی راه نداشت، از این رو تلاش می کرد تا دشمن را هدایت کند، و جنگی رخ ندهد و خونی ریخته نشود.

بهمین جهت در سه جنگ تحمیلی، امام علیه السلام هیئت‌های مذاکره به سوی طلحه و زبیر و معاویه و سران خوارج فرستاد تا هدایت شوند.

امام هیئتی را به سرپرستی عدی بن حاتم به طرف معاویه فرستاد،

و هیئت اعزامی معاویه را پذیرفت.

و با آنان به مذاکره نشست، امّا چون ادّعای آنان کناره گیری امام بود خواسته آنها را رد کرد. [۱] .

پس از در اختیار گرفتن آب فرات، هیئت مذاکره معاویه را پذیرفت و فرمود آب آزاد است از آن استفاده کنید. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] کامل ابن اثیر، ج۳، ص۲۸۹ و ۲۹۱.

[۲] کامل ابن اثیر، ج۳، ص۲۸۴.

فرستادن پیاپی هیئت‌های مذاکره

پس از پایان ماه محرّم، که می‌رفت تا جنگ آغاز گردد، امام هیئت دیگری برای مذاکره صلح به اردوگاه معاویه فرستاد، تا ضمن بحث و گفتگو با معاویه، با صدای بلند اهداف صلح طلبانه امام را به گوش همه لشگریان شام برسانند.

یکی از اعضاء هیئت اعزامی امام پس از مذاکره با معاویه با صدای بلند خطاب به شامیان فریاد زد:

«ای مردم شام آگاه باشید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بار دیگر به شما مهلت داده‌اند تا بسوی حق برگردید و بر اساس قرآن عمل کنید تا خون بیگناهان ریخته نشود، امّا شما سرباز زدید و خداوند خیانتکاران را دوست نمی‌دارد» [۱] .

مسعودی اضافه می کند که به نماینده امام پاسخ ندادند جز اینکه گفتند:

در میان ما و شما شمشیر باید حکومت کند تا هر آنکه از ما عاجزتر است نابود گردد.

این بار دیگر امام علیه السلام و لشگریانش حجّت را بر معاویه تمام کردند و دانستند که معاویه از تصمیم خود بر نمی گردد.

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج۶، ص۳۲۸۲ - و کامل بن اثیر، ج۳، ص۲۹۲ - و مسعودی در مروج الذهب، ج۲، - و نصربن مزاحم، در وقعه صفین، ص۲۰۲، - و سپهر در ناسخ کتاب صفین، ص۲۳۱.

فرستادن فرزندان خویش به میدان جنگ

سیره و روش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم این بود که در میدان جنگ با ایثارگری، خویشاوندان و عزیزان خود را به خطّ مقدّم جنگ می‌فرستاد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز فرزندان خود را به خطّ مقدّم پیکار می‌فرستاد.

فرماندهی خط شکنها را در جنگ جمل به دست پسرش محمّد حنفیه داد و چون او نتوانست، امام حسن علیه السلام را فرماندهی داد.

در میدان صفّین امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بارها در دل خطرها پیش می‌رفتند و خطّ مهاجمان را می‌شکستند، که این نوع ایثارگری‌ها در تقویت روحیه فرماندهان و سربازان نقش بسیار سازنده‌ای داشت.

روزی از سپاه معاویه شخصی به نام «زبرقان» به میدان آمد و هماورد طلبید،

امام علی علیه السلام امام حسین علیه السلام را به میدان فرستاد، وقتی رو در روی هم ایستادند، آن شخص امام حسین علیه السلام را شناخت و شمشیر را غلاف کرد و گفت:

از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که:

حُسِینُ مِنّی و أنَا مِنْ حُسَینْ

وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَین سَیدا شَبابَ أهْلِ الْجَنَّهْ

(حسین از من و من از حسین می‌باشم،

و حسن و حسین دو بزرگ جوانان بهشت می‌باشند.)

امام حسین علیه السلام فرمود:

آیا از جدّم نشنیده‌ای که فرمود:

الْحَسَنُ وَ الْحُسَین خَیرُ النّاسِ وَ أبوهُما خَیرٌ مِنْهُما

(حسن و حسین علیهما السلام بهترین انسان‌ها هستند، و پدرشان علی‌علیه السلام، از آن دو بهتر است.)

زبرقان، با شنیدن این حدیث تکان خورد و به اردوگاه امام پیوست. [۱] .

و بارها امام حسن و امام حسین علیهما السلام دست به حملات کوبنده می‌زدند و در قلب سپاه شام فرو می‌رفتند و خیمه فرماندهی معاویه را مورد تهدید قرار می‌دادند که تنها برق شمشیرشان را می‌دیدند.

در این حال امام علی علیه السلام خطاب به فرماندهان سپاه می‌فرمود:

امْلِکُوا عَنِّی هـذَا الْغُلَامَ لَا یهُدَّنِی، فَإِنَّنِی أَنْفَسُ بِهذَینِ - یعْنِی الْحَسَنَ وَالْحُسَینَ عَلَیهِمَا السَّلَامُ - عَلَی الْمَوْتِ لَئِلَّا ینْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله.

این جوان را نگهدارید، تا پشت مرا نشکند، که دریغم آید مرگ، حسن و حسین علیهما السلام را دریابد، نکند با مرگ آنها نسل رسول خدا صلی الله علیه وآله از بین برود. [۲] .

(جمله این جوان را نگهدارید، در مرتبه والای سخن و از فصاحت بالایی برخوردار است.)

پی نوشت ها:

[۱] مجالس الواعظین ج۱ ص۱۴۲.

[۲] خطبه ۲۰۷ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:

۱- تاریخ طبری ج۳ ص۱۰۷ (در حوادث سنه ۳۷): طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه)
۲- منهاج البراعهٔ ج ۲ ص ۳۲۱: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)
۳- تذکرهٔ الخواص ص۲۹۲: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ ه)
۴- بحارالانوار ج۳۲ ص۵۶۲ ح۴۶۷ ب۱۲: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)
۵- ربیع الابرار ج۴ ص۲۶۸ ح۶۴: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ه)
۶- الکامل ج۲ ص۱۹۸: ابن أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ه).

فریاد رس

در کتـاب مسـتدرک الوسائـل مرحوم حاجی نور علی(ع)ه الرحمه از یکی از مشایـخ بزرگ نقل می کرد که ایشان فرمود: در قریه ما مسـجدی بود که متولی آن بنام محمد بن ابی‌اذینه بود این جناب شیخ متولی مسجد و مدرس نیز بود و هر روز در وقت معین مسجد می آمد و همآنجا نیز درس می‌داد.

روزی شـاگردان هر چه منتظر شدنـد اسـتاد نیامـد دنبـالش فرسـتادند و احوالش را پرسـیدند گفتنـد شـیخ بسـتری شـده است همه بر خواستیم به عیـادتش رفتیم دیـدیم شـیخ در رختخواب افتـاده و قطیفه‌ای سـرتاپایش را پوشانیـده است و ناله می کنـد و فریاد می‌زند سوختم سوختم.

احوالش را پرسیدیم؟ گفت: سرتاپایم می‌سوزد مگر رانهایم. پرسیدیم چطور شده سوخت؟

گفت: شب گذشـته خوابیدم در عالم رؤیا دیدم قیامت برپا شده و جهنم را آورده‌اند. پل صراط را روی آن گذاشته تا مردم از روی آن بگذرند و من هم از کسانی بودم که می‌بایستی رد می‌شدم، اوّل حرکتم خوب بود امّا هر چه بیشتر جلو می‌رفتم سـخت‌تر می‌شد زیرپایم باریکتر می‌شد و جهنم شعله‌ورتر می‌شد. مثل قطعات کره موج می‌زد

آتش سیاه زیر پایم موج می‌زد یک پایم می‌خواست بیفتد با پای دیگر خودم را نگه داشتم بالاخره کار بجائی رسید که افتادم.

شراره آتش مرا رو بـه پـائین کشانیـد چیزی نمی‌دیـدم حیرت و ترس و اضـطراب مرا گرفتـه هر چه دست اینطرف و آنطرف می‌زدم بجائی نمی‌رسید فریادرسی نبود. ناگهان بدلم گذشت مگر نه علی(ع)فریادرس است علاقه به علی(ع)کار خودش را کرد و گفتم یا علی(ع) (یا علی(ع) ادرکنی) ای علی(ع) بفریادم برس.

تـا این جمله را بر دل و زبـانم گذرانیـدم نـور علی(ع)را بالـای سر خـود احسـاس کردم سـرم را بالاـ کردم دیـدم آقـا امیرالمـؤمنین علی(ع)روی صـراط ایسـتاده است و به من فرمود: دسـتت را به من بـده دست دراز کردم آقا علی(ع)دست شـریف و مبارک را جلو آورد آتش کنـار رفت دست لطف و عنـایت آقـا علی(ع)آمـد و مرا از جـاذبه آتش گرفت و بالاـ آورد دست روی رانهـایم کشـید. وحشت زده از خواب بیدار شدم تمام بدنم می‌سوخت جز همان جائی را که آقا علی(ع) امیرالمؤمنین (ع) دست گذارده بود.

قطیفه را کنـار زد فقط قسـمتهائی از رانش سالم بود، بقیه بـدنش همه تاول زده بود و سه ماه معالجه می کرد تا خوب شـد و هر وقت در مجلسی از او سؤال می‌کردند و شرح ماجرا را می گفت از هول تب می کرد.

علی(ع) ای جان جانانم، علی(ع) ای دین ایمانم
علی(ع) روحم علی(ع) جانم علی(ع) جانم علی(ع) جانم
علی(ع) مولا علی(ع) رهبر علی(ع) سید علی(ع) سرور
علی(ع) جنت علی(ع) کوثر علی(ع) جانم علی(ع) جانم
علی(ع) حلال مشکلها علی(ع) روشنگر دلها

علی(ع) شمس قبائلها علی(ع) جانم علی(ع) جانم

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

فضیلت علی(ع)

روایت مشهوری که مورد اتفاق شیعه و سنّی است همه شنیده‌اید:

حضرت رسول اکرم (ص) فرمود:

من شهر علم هستم و علی(ع)درب آنست انا مدینهٔ العلم و علی(ع) بابها. پس هر کس می‌خواهد بشهر وارد شود پس باید از درب آن وارد گردد. فمن اراد المدینهٔ و الحکمه فلیأتها من بابها. درباره آقا علی(ع)فرمود: اقضاکم علی(ع) آگاه ترین شما بعلم قضاوت علی(ع)است.

اخطب خوارزمی که از بزرگترین محدثین عامه است می‌نویسد:

خاتم الانبیاء محمد (ص) فرمود:

اگر دریاها مرکب شوند و درختها قلم و آسمان و زمین لوح و جن و انس و ملک نویسنده شوند فضائل علی(ع)را نمی‌توانند احصاء و شماره نمایند.

یا علی(ع) یاد تو کردن عبادتست و نظر به تو نیز عبادت، هر کس فضیلت ترا ثبت کند مادامی که این نقش برقرار است ملائکه برایش استغفار می‌نمایند.

لذا علماء تبرک می‌جستند و پشت کتابها فضیلتی از آقا علی(ع)را می‌نوشتند. یا علی(ع) اگر تمام خلق بر دوستی تو جمع می‌شدند و با دوستی تو از دنیا می‌رفتند خداوند متعال دوزخ و جهنم را نمی‌آفرید.

نبی مدینه علم و علی(ع) بود در آن

دری بسوی محمد (ص) سوای این در نیست

علی(ع) است مظهر انوار چند ایزد متعال

پس از نبی دل فردی چو او منور نیست

بود شجاعت مولا ز عدل و انصافش

مقام و مرتبه‌اش بهر فتح خیبر نیست

عدالت علی(ع) بالاترین عبادت اوست

کسی چو شیر خدا مرد دادگستر نیست

علی(ع) است نافع مظلوم و دافع ظالم

در آن دیار که باشد علی(ع)، ستمگر نیست

امیر ساقی کوثر امیر خیر کثیر

بدون این دو مرا عشق حوض کوثر نیست

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

فضیلتهای علی(ع)

عمر بن خطاب در روز اول خلافتش به منبر رفت و گفت:

بخدا قسم دوازده فضیلت به علی(ع) بن ابیطالب (ع) داده شد که یکی از آنها برای من نیست و نه از برای احدی از مردم. و آن دوازده تا این است:

اولین فضیلت: بدنیا آمدن آن بزرگوار در کعبه.

دومین فضیلت: عقد حضرت فاطمه زهرا(علی(ع)هاالسلام) در آسمان برای علی(ع).

سومین فضیلت: زهرا(علی(ع)هاالسلام) همسر علی(ع)است و این بهترین فضیلت‌هاست.

چهارمین فضیلت: آقا حسن و حسین (علی(ع)هماالسلام) فرزندان او هستند.

پنجمین فضیلت: فرمایشات پیغمبر(ص) در حضور من کسی که من مولای او هستم پس علی(ع) مولای اوست خدایا دوست بدار کسی که علی(ع) را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی(ع) را دشمن بدارد.

ششمین فضیلت: روز عید غدیر خم که حضرت رسول (ص) فرمود و من حاضر بودم یا علی(ع) منزلت تو به من مثل منزلت هارون به موسی علی(ع) نبینا و آله و علی(ع)ه السّلام است یعنی تو برادر و وصی بلافصل من هستی.

هفتمین فضیلت: بسته شدن تمام درهای خانه اصحاب که به مسجد باز می‌شد. مگر در خانه علی(ع)که بسته نشد.

هشتمین فضیلت: قول پیغمبر اکرم (ص): کسی که عبادت کند در مثل مکه و مدینه نهصدو پنجاه سال مثل نوح (ع) که در ما بین قومش عبادت کرد و صبر کند بر گرمای مکه و گرسنگی مدینه و انفاق کند مالش را که بقدر کوه احد باشد و جهاد کند مابین کوه صفا و مروه در راه خدا با اختیار خودش برای رضای خدا و نیاید روز قیامت با ولای تو یا علی(ع) پس عمل او و زهد و انفاق او قبول نمی‌شود.

نهمین فضیلت: فرود آمدن ستاره در خانه علی(ع).

دهمین فضیلت برگشتن خورشید برای علی(ع)دو مرتبه.

یازدهمین فضیلت: حرف زدن علی(ع)با مردگان باذن خدای تعالی و صحبت کردن با شیر و گرگ و آهو و اژدها و ماهی و سایر حیوانات.

دوازدهمین فضیلت: علی(ع) قادر است که پنجاه هزار نفر مثل مرا با دست چپش به قتل برساند و آقا علی(ع)حضور داشتند سر مبارک بلند فرمود و فرمودند اعتراف کرد به حق قبل از آنکه شهادت بر او بدهند.

لا فتی الا علی(ع) لا سیف الا ذوالفقار

هست عنوانی که از حق خواجه قنبر گرفت

ای خوش آن نیک اختری کز روی ایمان و خلوص

در دو عالم دامن آن مظهر داور گرفت

کی نشیند تا ابد گرد کدورت بر دلی

کز ولایش روشنی چون خسرو خاور گرفت

می‌شود سیراب از چشمه فیض خدای

هرکسی جامی ز دست ساقی کوثر گرفت

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

فوق العاده عجیب

استاد و عالم عمر ابونصر در ستایش علی(ع)می گوید:

اکنون در برابر ما شخصیت فوق العاده عجیبی جلوه‌گر است که در هیچ مورد شبیه و نظیری ندارد، یعنی شخصیت بی‌مانند علی(ع)که در عالم و اخلاق و پرهیزگاری یکتاو در شجاعت و مروت و دینداری فرد و در مدافعه از حق و حقیقت بی‌اندازه غیور و در جانبداری از بیچارگان و درماندگان یگانه روزگار است.

پناه بی‌کسان بود در دو جهان پناه تو

عفو کند گناه ما خدا بیک نگاه تو

رهبر و راه حق رسد به قرب حق ز راه تو

منور است بیت حق ز نور روی ماه تو

گرفته رونقی دگر چو گشته زادگاه تو

خرمن خصم شد فنا ز یک شرار آه تو

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

فرزند سفیدپوست از والدین سیاه پوست

حضرت امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: روزی مردی سیاه پوست در حالی که دست زن سیاه پوستش را گرفته بود، او را به حضور خلیفه ثانی آورده، و خطاب به خلیفه گفت: من و این همسرم هر دو سیاه پوست هستیم، در حالی که بچه‌ای از وی به دنیا آمده سفید پوست است!! تکلیف ما چیست؟

عمر نظری به اطرافیان افکنده، و از آنان کمک خواست که چه کار کند؟ یاران عمر همگی فتوی دادند که: پدر و مادر هر دو سیاه پوست هستند، و فرزندشان سفید پوست!! بنابراین زن را سنگسار کنید!

خلیفه چاره‌ای نداشت که در این معضله نیز از امیرالمؤمنین علیه‌السلام کمک بگیرد، و لذا به دامن وی متوسل شد، در حالی که نظر خلیفه نیز اعدام و سنگسار کردن زن بود! علی علیه‌السلام از زن و مرد پرسیدند: قضیه شما چگونه است؟ آنان موضوع را توضیح دادند.

علی خطاب به مرد فرمود: آیا نسبت به همسرت سوء ظن داری؟

مرد: نه اصلا سوءظنی ندارم.

علی علیه‌السلام آیا در حال حیض با همسرت نزدیکی کرده‌ای؟

مرد: در برخی شب‌ها زن به من می‌گفت که حائض است، ولی من خیال می‌کردم او به جهت سردی هوا و زحمت غسل کردن بهانه می‌آورد، و لذا با وی مقاربت نمودم.

علی علیه‌السلام خطاب به زن نیز فرمود: آیا شوهرت با تو در حال حیض نزدیکی کرده است؟

زن: از شوهرم بپرسید، من از او جلوگیری می‌کردم، ولی قبول نکرد...علی علیه‌السلام: مسأله نیست، این فرزند، فرزند خود شما است، شما در حال حیض نزدیکی کرده، و در آن حال خون حیض بر نطفه غلبه کرده، و در نتیجه جنین سفید گردیده است، شما نگران نباشید، این بچه در دوران بلوغ بتدریج رنگش تغییر می‌کند، و مثل خود شما سیاه پوست می‌گردد!!!

قضیه در همین جا فیصله یافت، و مردم حاضر، منتظر بلوغ آن جوان بودند، و ناگاه جوان در آن دوران به همان صورتی که مولای متقیان پیشگویی کرده بودند به سیاه پوستی تغییر رنگ داد! و بر عالم انسانیت ثابت کرد که علی هر چه می‌گوید صحیح می‌گوید، و قضاوت و داوری او مطابق واقع است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ج۵ ص۵۶۶ و۵۶۷ ح_۴۶ نقل از آفتاب ولایت ص۱۴۷-۱۴۶.

فراریان عدالت علی زبان به مدح وی گشودند

روزی نجاشی در ماه مبارک رمضان دست به شراب خواری زد، و علی علیه‌السلام حد شارب الخمر را بر وی جاری ساخت، چون او از یک خانواده شریف بود، همراه با عده‌ای از خویشاوندانش «کوفه» را به سوی «شام» ترک کردند و به دربار معاویه وارد شدند...

معاویه از آنان خواست نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام بد بگویند، ولی طارق بن عبدالله نهدی از میان آنان برخاست و گفت: ای معاویه! ما از کنار امام عادل و بحق فرار کرده‌ایم، دور او را افراد پرهیزکار و اصحاب رسول خدا فرا گرفته‌اند، آنان از ناکثین و قاسطین نیستند، این که ما فرار کرده‌ایم، تقصیر علی نیست، بلکه گناه ما باعث فرار ما شده است!! [۱].

در این قضیه آمده است که علی از شنیدن آن سخنان خوشحال شد و فرمود اگر نهدی امروز کشته شود شهید است!

آری سخنان ایشان آن هم در دربار معاویه تیری بود بر قلب چرکین خلیفه ستمگر شام، ولی فضائل و مناقب و عظمت علی علیه‌السلام آن چنان وسیع و گسترده است که معاویه جز سکوت در برابر حق نتوانست اظهار مخالفتی بنماید.

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی‌الحدید ج۴ ص۸۸ تا ۹۱ و با اشاره کمتر وسائل الشیعه ج۱۸ ص۴۷۴ ح۱ فروع کافی ج۷ ص۲۱۶ ح ۱۵ بحارالانوار ج۴۱ ص۹ ح۲.

فرزند عمر و مدح علی

عبیدالله بن عمر یک سردار ایرانی را کشته، و عثمان بن عفان از اجرای حد الهی در مورد او سر باز زده بود، از این جهت وی در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از عدالت وی ترسید و به معاویه! پیوست!

معاویه از آمدن فرزند خلیفه ثانی خیلی خوشحال گشت، و از او خواست در بالای منبر مردم را بر ضد علی شورانیده و چنین قلمداد کند که او عثمان را کشته است، و هر چه می‌تواند از فحش و ناسزاگویی و... در مورد علی کوتاه نیاید.عبیدالله پس از سخنرانی مفصل کوچکترین سخنی در مورد امیرالمؤمنین علیه‌السلام نگفت، چون معاویه از وی پرسید که چرا به علی علیه‌السلام بد نگفتی؟ جواب داد: معاویه! چگونه علی را متهم به قتل عثمان کنم که او کوچکترین دخالتی در این امر نداشت؟ و چگونه بر وی بد بگویم که او بدی نداشته، و دچار دروغ گردم؟ آنگاه اشعاری در مدح علی علیه‌السلام و بی‌تقصیری او، و خیانت و حقه بازی معاویه سرود. [۱].

و نظیر این جریان در مورد برادر امیرالمؤمنین «عقیل» پیش آمد: او چون از علی علیه‌السلام درخواست بذل و بخشش از بیت المال مسلمین نمود، حضرت با مفتول داغ او را جواب گفت و با این عمل خود نشان داد که خیانت به بیت المال نتیجه‌اش ندامت ابدی، و گرفتاری به آتش سوزان است.

عقیل چون از عطاهای بی‌جای علی مأیوس شد وارد شام گردید، و معاویه از او به گرمی استقبال نمود، و در یک قلم صد هزار درهم به وی بخشید! و از او خواست درباره اصحاب علی و معاویه تعریف کند، او در سخنرانی خود گفت:

ای معاویه! هنگامی که به حضور علی علیه‌السلام رسیدم، دیدم محضر او همانند محضر رسول خدا است، مردم به نماز و روزه و

عبادت و خودسازی مشغولند، و او در جایگاه پیامبر قرار گرفته است...

اما اینک می‌بینم که منافقین دور تو را گرفته‌اند، همان افرادی که با پیامبر جنگیدند، و بارها خواستند آن حضرت را ترور کنند. [۲]

.

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه ج۳ ص ۶۱ و۶۲ و ۱۰۰ و ۱۰۱.

[۲] شرح نهج‌البلاغه فیض خ۲۱۵ ص ۷۱۳ بحار ج ۴۱ ص۱۱۳ و ۱۱۴ و ابن ابی‌الحدید ج۲ ص۱۲۴ و ج ۱۱ ص۲۵۳.

فضائل علی از زبان مخالفان

ابن ابی‌الحدید در شرح سخن علی علیه‌السلام در خطبه۱۵۴ نهج‌البلاغه که فرموده است:

«نحن الشعار والاصحاب، والخزنهٔ والابواب، ولاتؤ تی البیوت الا من ابوابها، فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقا.»

«مائیم نزدیکان و یاران (پیامبر)، و گنجینه داران و درهای (علم و حکمت)، و به خانه‌ها جز از درهای آن درنیایند، و هر که از غیر در، درآید نام دزد بر او نهد».

گوید: بدان که اگر امیر مؤمنان علیه‌السلام به خود ببالد و نهایت کوشش خود را در شمارش مناقب و فضائل خویش به کاربرد با آن فصاحتی که خداوند به او عطا فرموده و ویژه او ساخته است، و همه سخن سرایان عرب در این کار به یاری او شتابند، به ده یک از آنچه پیامبر راستگو صلی الله علیه و آله و سلم درباره او فرموده است نمی‌رسند؛ و منظورم اخبار عام و شایعی که امامیه بدان بر امامت وی احتجاج می‌کنند مانند خبر غدیر و منزله و داستان برات و خبر مناجات (صدقه دادن هنگام رازگویی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و داستان خیبر و خبر یوم الدار در مکه در آغاز دعوت، و امثال آن نیست، بلکه اخبار خاصی است که پیشوایان حدیث درباره او روایت نموده‌اند و کمترین آنها درباره دیگران به حصول نپیوسته است و من بخش اندکی را از آنچه علمای حدیث- آنهایی که در مورد آن حضرت متهم نیستند و بیشترشان قائل به برتری دیگران بر اویند- روایت نموده‌اند می‌آورم، زیرا روایت آنان در فضائل او بیش از روایت دیگران موجب آرامش نفس است. آن گاه گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ای علی، خداوند تو را به زیوری آراسته که بندگان را به زیوری محبوب‌تر از آن در نظر خویش نیاراسته است و آن زیور نیکان در نزد خداست و آن زهد در دنیاست، تو را به گونه‌ای ساخته که نه تو چیزی از دنیا می‌اندوزی و نه دنیا تواند از بهره‌ای برد، و دوستی بینوایان را به تو بخشید، آن گونه که تو به پیروی آنان دلخوشی و آنان به امامت تو دلخوش».

به نمایندگان ثقیف که در اسلام آوردن بهانه تراشی می‌کردند فرمود:

«یا اسلام می‌آورید یا آنکه مردی را که به منزله من است- به سوی شما گسیل می‌دارم، و او گردن شما را بزند و فرزندانتان را اسیر کند و اموالتان را بگیرد. عمر گفت: من آرزوی امارت نکردم مگر آن روز، و سینه‌ام را برای آن سپر کردم؛ بدان امید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من اشاره کند. ولی آن حضرت برگشت و دست علی را گرفت و دوباره فرمود: آن مرد همین است».

«مسند احمد»

(خداوند درباره علی به من سفارشی کرد، گفتم: پروردگارا، روشن‌تر بفرما. فرمود: بشنو، علی پرچم هدایت و پیشوای دوستان من و نور فرمانبران من است، و او همان کلمه‌ای است که همراه اهل تقوا ساخته‌ام)، [۱] هر که دوستش دارد مرا دوست داشته، و هر که فرمانش بود مرا فرمان برده، پس او را بدین امر مژده بده. گفتم: پروردگارا، او را مژده دادم، وی گفت: من بنده خدا و در اختیار

اویم، اگر عذابم کند به گناهانم عذاب نموده و هیچ ستمی روا نداشته، و اگر آنچه را وعده‌ام داد سرانجام بخشد، باز هم او به من سزاوارتر است. پس من (پیامبر) در حق او دعا کرده، گفتم: خداوندا، دلش را جلابخش و ایمان را بهار آن قرار ده، خداوند فرمود: محققا چنین کردم، جز آنکه او را به پاره‌ای از بلاها اختصاص دادم که هیچ یک از دوستانم را بدان اختصاص ندادم.گفتم: پروردگارا، او را برادر و همراه من است (او را معاف دار)! فرمود: در علم من گذشته که او آزمایش خواهد شد و دیگران نیز بدو مورد آزمایش قرار خواهند گرفت.

(حلیة الاولیاء از ابی برزه اسلمی و به سند و لفظ دیگری از انس بن مالک چنین آورده:

«پروردگار عالمیان درباره علی به من گوشزد نمود که او پرچم هدایت، و منار ایمان، و امام دوستان من، و نور همه فرمانبران من است؛ آن گاه پیامبر فرمود:علی در فردای قیامت امین و پرچمدار من است؛ کلید گنجینه‌های رحمت پروردگارم به دست علی است»).

هر که می‌خواهد به اراده (آهنین) نوح، دانش آدم، بردباری ابراهیم، هوشیاری موسی و زهد عیسی بنگرد، پس به علی بن ابی‌طالب نگاه کند».

(مسند احمد و صحیح بیهقی)

«هر که بدین دلشاد است که چون من زیست کند، و چون من بمیرد، و به شاخه‌ای از یاقوت- که خداوند به دست (قدرت) خویش آفرید و به آن گفت:

«باش» و موجود شد- بیاویزد، پس باید که به ولای علی بن ابی‌طالب چنگ زند».

(حلیة الاولیاء ابونعیم)

«سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، اگر گروهی چند از امت من درباره تو نمی‌گفتند آنچه را که ترسایان درباره فرزند مریم گفتند، امروز در فصل تو سخنی می‌گفتم که به هیچ گروهی از مسلمانان نگذری مگر آنکه خاک پایت را برای تبرک برگیرند.

(مسند احمد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شب عرفه به سوی حاجیان بیرون شد و فرمود: همانا خداوند به شما عموما بر فرشتگان مباهات کرد و شما را دسته جمعی بخشید، و به علی خصوصا بر آنان مباهات نمود و او را به خصوص آمرزید. من بدون آنکه به جهت خویشی خود با علی ملاحظه او را کرده باشم به شما می‌گویم:

«انسان خوشبخت و خوشبخت راستین کسی است که علی را در زمان حیات و پس از مرگش دوست بدارد».

(احمد در کتاب فضائل علی علیه‌السلام و مسند)

«من نخستین کسی هستم که در روز قیامت او را فرا خوانند، پس در سمت راست عرش زیر سایه آن بایستم و حله‌ای بر من پوشند، سپس پیامبران دیگر را یکی پس از دیگری فرا خوانند، آنان نیز در سمت راست عرش بایستند و حله‌هایی بر آنان پوشند. آن گاه علی بن ابی‌طالب را به خاطر خویشی او با من و منزلتی که با من دارد فرا خوانند و پرچم مرا که لوای حمد است به دست او دهند و آدم و همه پیامبران پس از او زیر آن پرچم قرار دارند.

سپس به علی علیه‌السلام فرمود: تو با آن پرچم حرکت می‌کنی تا میان من و ابراهیم خلیل می‌ایستی، آن گاه حله‌ای بر تو پوشند، و منادیی از عرش ندا کند: خوب بنده‌ای است پدرت ابراهیم، و خوب برادری است برادرت علی! تو را مژدگانی باد که آن گاه که مرا خوانند تو را نیز خوانند، و آن گاه که مرا جامه پوشند تو را نیز پوشند، و آن گاه که من زنده می‌شوم تو نیز زنده می‌گردی. [۲]

.

(فضائل علی علیه‌السلام و مسند احمد)

____

پی نوشت ها:

[۱] در سوره فتح آیه۲۶ آمده است:

...فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤ منین وألزمهم کلمهٔ التقوی... «پس خداوند آرامش خود را بر پیامبر خود و بر مؤمنان فرود آورد و کلمه تقوا را همراه آنان ساخت...».

[۲] امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص۹۲-۸۸.

فضائلی که با قسم یاد شده است

انس بن مالک گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز عصر را با ما خواند و در رکعت اول مقداری درنگ کرد تا آنجا که پنداشتیم سهو یا غفلتی روی داده است، سپس سربرداشت و گفت: سمع الله لمن حمده، و بقیه نماز را کوتاه خواند، آن گاه با چهره چون ماه شب چهارده خود به ما رو کرد و فرمود: چرا برادر و پسر عمویم علی بن ابی‌طالب را نمی‌بینم؟ گفتیم: ما هم او را ندیده‌ایم ای رسول خدا، حضرت با صدای بلند فرمود: ای علی، ای پسر عمو! علی علیه‌السلام از آخر صفها پاسخ داد: لبیک یا رسول‌الله، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نزدیک من بیا.

انس گوید: او پیوسته صفها را می‌شکافت و از سر و دوش مهاجر و انصار خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسانید و مرتضی به مصطفی نزدیک شد! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چرا از صف اول بازماندی؟ علی علیه‌السلام گفت: شک داشتم که وضو دارم یا نه، به منزل فاطمه علیهماالسلام رفتم و حسن و حسین را صدا زدم و کسی پاسخم نگفت؛ ناگاه کسی از پشت سر مرا صدا زد و گفت: ای ابوالحسن به پشت بنگر. به پشت خود برگشتم، طشتی دیدم و در آن سطلی پر از آب و بر روی آن یک حوله. حوله را برداشتم و از آن آب وضو ساختم، آبی بود به نرمی کره و طعم عسل و بوی مشک، سپس روی برگرداندم و نفهمیدم چه کسی سطل و حوله را گذاشت و چه کسی برداشت!

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لبخندی در چهرء علی زد و او را در آغوش کشید و پیشانیش را بوسید و فرمود: آیا تو را مژده ندهم؟ آن سطل از بهشت بود و آب از بهشت برین، و آن که تو را برای نماز آماده ساخت جبرئیل علیه‌السلام‌بود، و آن که حوله به دستت داد میکائیل علیه‌السلام، سوگند به آن که جانم در دست اوست، اسرافیل چندان شانه مرا گرفت (و در رکوع نگاه داشت) تا تو به نماز رسیدی، و به من گفت: درنگ کن تا آن کس که به منزله نفس تو و پسر عموی توست از راه فرا رسد! [۱].

سوگند به آن که جان محمد در دست اوست، اسرافیل پیوسته دست مرا بر روی زانوهایم (در رکوع) نگاه داشت تا تو (ای علی) به نماز من برسی و ثواب آن را دریابی. آیا مردم مرا درباره دوستی تو سرزنش می‌کنند حال آنکه خدا و فرشتگان او را در بالای آسمان تو را دوست می‌دارند؟! [۲].

جابر رضی الله گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از راه رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا برادرم علی به نزد شما آمد. آن گاه رو به کعبه نمود و دست به آن نهاد و فرمود: سوگند به آن که جانم در دست اوست، این و شیعیان او در قیامت رستگارند. سپس فرمود: او در میان شما نخستین کسی است که با من ایمان آورده، و از همه شما به عهد خدا وفادارتر، و به امر خدا عامل‌تر، و در میان رعیت عادل‌تر، و در تقسیم منصف‌تر و نزد خداوند ارجمندتر است. در این وقت این آیه نازل شد:

«ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات أولئک هم خیر البریهٔ» [۳].

«آنان که ایمان آورده و کار شایسته کردند بهترین آفریدگانند» و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه علی علیه‌السلام از راه فرا می‌رسید می گفتند: بهترین آفریدگان آمد. [۴] .

سوگند به آن که جانم در دست اوست، اگر نه این بود که گروهی از یاران من درباره تو همان را می گفتند که ترسایان درباره مسیح علیه‌السلام گفتند، همانا سخنی درباره تو می گفتم که بر هیچ گروهی عبور نکنی جز آنکه خاک پا و آب وضویت را برای تبرک و شفا برگیرند، ولی همین تو را بس که تو از منی و من از تو. [۵] .

سوگند به آن که جانم در دست اوست، همانا در میان شما مردی است که پس از من با مردم بر اساس تأویل قرآن می‌جنگد- چنانکه من با مشرکان بر اساس تنزیل آن جنگیدم- در حالی که آن مردم گواهی به یکتایی خداوند می‌دهند، و از همین رو کشتن آنان بر دیگران گران می‌آید و بر ولی خدا (علی) طعن می‌زنند و بر او خرده می گیرند. [۶] .

سوگند به آنکه جانم در دست اوست، مردم به بهشت در نمی آیند تا ایمان آورند، و ایمان نیاورند تا شما (اهل بیت) را به خاطر خدا و رسولش دوست بدارند. [۷] .

سوگند به آنکه جانم در دست اوست، هیچکس ما خاندان را دشمن نمی‌دارد مگر آنکه داخل دوزخ شود. [۸] .

سوگند به آنکه مرا به پیامبری برانگیخت، آنگاه که حلقه در بهشت را به دست گیرم نخست شما (اهل بیت) را داخل می‌سازم. [۹] .

پی نوشت ها:

[۱] کفایهٔ الطالب:۲۹۰.

[۲] بحارالأنوار۳۹:۱۱۷.

[۳] سوره بینه:۷.

[۴] مناقب خوارزمی:.۶۲ بحارالانوار.۴۰:۸۱ مجمع الزوائد هیثمی۹:۱۳۱.

[۵] مناقب خوارزمی:.۹۶ بحارالانوار ۴۰:۱۰۵.

[۶] کنزالعمال۵:۶۱۳.

[۷] الصواعق المحرقهٔ:۱۷۲.

[۸] همان:.۱۷۴ مستدرک حاکم۳:۱۵۰.

[۹] الصواعق المحرقهٔ:۲۳۲.مستدرک حاکم۳:۱۵۰.

نقل از امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۱۰۱-۹۹.

فروتنی امام علی

امام صادق علیه‌السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه‌السلام هیزم جمع می کرد و آب از چاه می کشید و جارو می‌زد، و فاطمه علیهماالسلام آرد و خمیر می‌ساخت و نان می‌پخت.

در کتاب «ابانه» ابن‌بطه و «فضائل» احمد آمده: آن حضرت در کوفه خرما خرید و آن را در کنار عبای خود گرفت و با خود برد، مردم دویدند که او را بگیرند و گفتند: ای امیر مؤمنان ما آن را می‌بریم؛ فرمود: صاحب عیال، خود به حمل آن شایسته‌تر است.

ابوطالب مکی در «قوت القلوب» گوید: علی علیه‌السلام خرما و نمک را به دست خود حمل می کرد و می‌فرمود:

لا ینقص الکامل من کماله ما جر من نفع الی عیاله

«از کمال آدمی نمی‌کاهد که منافعی را برای عیالش حمل کند و با خود ببرد».

زید بن علی گوید: آن حضرت در پنج مورد کفشهای خود را به دست می‌گرفت و پا برهنه راه می‌رفت: روز عید فطر، روز عید قربان، روز جمعه (هر سه روز هنگام حرکت برای نماز)، برای عیادت بیماران و در تشییع جنازه، شرکت کرده، می‌فرمود:اینها جایگاهی الهی است و دوست دارم که در آنها پابرهنه باشم.

زاذان گوید: آن حضرت به تنهایی در بازارها راه می‌رفت و گمشده را راهنمایی و ضعیف را یاری می‌کرد، و بر فروشنده و بقال گذر نموده قرآن را برایش می‌گشود و این آیه را می‌خواند:

«تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا فى الارض و لا فسادا والعاقبة للمتقين.» [۱] .

«این سرای آخرت را برای کسانی قرار داده‌ایم که در زمین قصد گردنکشی و تبهکاری ندارند، و عاقبت نیکو از آن پرهیزگاران است».

امام صادق علیه‌السلام فرمود: امیرمؤمنان علیه‌السلام سواره به سوی یاران خود بیرون شد و آنها پشت سر او به راه افتادند، حضرت رو به آنان نموده، فرمود: آیا کاری داری؟ گفتند: نه، این امیرمؤمنان، ولی دوست داریم که تو را همراهی کنیم. فرمود: بازگردید، که همراهی پیاده با سواره، مایه فساد سواره و خواری پیاده است. و بار دیگر پشت سر حضرتش به راه افتادند، فرمودند: بازگردید، که صدای پای همراهان در پشت سر مردان، مایه فساد دل مردان احمق است.

هنگام ورود امام علیه‌السلام به شهر انبار دهقان‌های آنجا پیاده در برابر او دویدند، امام فرمود: این چه کاری است که کردید؟ گفتند: ما بدین وسیله امیران خود را تعظیم می‌کنم. فرمود: به خدا سوگند که امیران شما سودی از این کار نمی‌برند و شما هم در دنیا خود را به رنج و زحمت می‌افکنید و در آخرت به شقاوت دچار می‌سازید، و چه رنج و زحمت زیانباری است که در پس آن کیفر و عذاب باشد! و چه راحتی سودمندی است که امان از آتش را به همراه داشته باشد! [۲] و [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره قصص:۸۳.

[۲] همه اخبار این باب در بحارالانوار ۴۱:۵۶ -۵۳.

[۳] نقل از امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص۷۱۶-۷۱۳.

فتنه کور

روزی رسول خدا(ص) به من فرمود:

نبرد با اهل فتنه بر تو واجب شده است، چنانکه جهاد با مشرکان بر من واجب گشته بود.

پرسیدم: ای فرستاده خدا! این چه فتنه‌ای است که جهاد در مورد آن بر من فرض گشته است؟

فرمود: بزودی گروهی ظاهر شوند که شهادت بر وحدانیت حق و رسالت من دهند در حالی که با سنت و سیرت من به مخالفت برخیزند.

گفتم: با اینکه، آنان چون من بر حقانیت اسلام شهادت دهند پس چرا با ایشان به پیکار پردازم؟

فرمود: بر بدعتهایی که در دین نهند و سرپیچی از فرمان الهی کنند.

عرض کرد و: شما پیشتر به من وعده شهادت در راه خدا داده اید، ای کاش د از خدا می‌خواستید تا زمان آن فرا رسد و در رکاب شما تحقق پذیرد.

فرمود: پس چه کسی با ناکثین و قاسطی و مارقین بجنگد؟ وفای به آن وعده حتمی است و تو به فیض شهادت نایل خواهی شد. چگونه است صبر و طاقت تو آنگاه که محاسنت به خون سرت رنگین گردد؟!

گفتم: اینکه بشارت است و جای شکر و سپاس دارد، نه موقف صبر و بلا.

فرمود: آری، همین طور است پس پذیرای خصومتها باش که تو همواره مورد دشمنی و خصومت خواهی بود.

عرض کردم: کاش قدری از آن فتنه‌ها با بیان می‌فرمودید. سپس حضرت چنین ادامه داد:

پس از من، پیروانم در فتنه و گمراهی خواهند افتاد؛ آنان قرآن را به پندار خود تأویل کنند و به رای خود معنی و تفسیر نمایند، شراب را به بهانه نبیذ، حلال شمرند و مال حرام (رشوه) به نام هدیه، و ربا را به اسم داد و ستد بر خود مباح سازند. و کتاب خدا را از مواضع خود تحریف کنند... آن روز فتح و غلبه با گمراهان است.

در این زمان تو همچنان ملازم خانه خود باش (و برای دفع این گمراهیها اقدامی نکن) تا اینکه زمام خلافت و زعامت در کف تو نهاده شود. پس د آنگاه که تو عهده دار ولایت و امارت مردم گشتی، کینه‌هایی که در سینه‌ها به رسوب نشسته است دوباره به غلیان افتند و انواع خدعه و نیرنگ علیه تو به کار گیرند، در این هنگام، تو بر جهاد با اهل تأویل کمر خواهی بست چنانکه بر پیکار با اهل تنزیل (مشرکان) کمر بسته بودی ؛ چه، حال کفر و عناد آن رز ایشان، کمتر از کفر و ضلالت نخستین آنها نیست.

پرسیدم: اگر مردم چنان شدند، درباره آنها چه رایی داشته باشم؟ آنان را مرتد یا مفتون بشمارم؟

فرمود: آنان را مفتون بدان نه مرتد....

عن علی قال: ان رسول الله (ص) قال: ان الله کتب علیک جهاد المفتونین کما کتب علی جهاد المشرکین...

فقلت: یا رسول الله (ص) ما هذه الفتنه التی کتب علی فیها الجهاد؟

قال: قوم یشهدون ان لا اله الا الله و انی رسول الله و هم مخلفون للسنه فقلت: یا رسول الله (ص)! فعلام اقاتلهم و هم یشهدون کما اشهد؟

قال: علی الاحداث فی الدین و مخالفه الامر.

فقلت: یا رسول الله (ص)! انت کنت و عدتنی الشهده فاسئل الله ان یعجلها لی بین یدیک.

قال: فمن یقاتل الناکثین و القاسزین والمارقین؟ اما انی قد وعدتک الشهده و ستستشهد تضرب علی هذه فتخضب هذه فکیف صبرک اذا؟

فقلت: یا رسول الله (ص) لیس هذا بوطن صبر هذا موطن شکر.

قال: اجل اصبت فاعد للخصومه فانک تخاصم. فقلت: رسول الله (ص) لو بینت لی قلیلا.

فقال: ان امتی ستفتن من بعدی فتتاول القرآن و تعمل بالرای و تستحل الخمر بالنبیذ و السحت بیتک حتی تقلدها فاذا قلدتها جاشت علیک الصدور و قلبت لک الامور فقاتل حینئذ علی تاویل القران کما قاتلت علی تنزیله فایست حالهم الثاینه بدو حالهم الاولی.

فقلت: یا رسول الله (ص) فبای المنازل انزل هولاء المفتونین! بمنزله فتنه ام بمنزله رده؟فقال: انزلهم تمنزله فتنه. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه، ج ۹، ص ۲۰۶؛ بحار، ج ۳۲، ص ۳۰۸.

فرصت طلایی

شیوه پیامبر خدا(ص) چنین بود که اگر از او درخواستی می‌شد و حضرتش د با آن موافق بود، پاسخ مثبت می‌داد. چنانچه از آن

خرسند نبود به سکوت می گذراند و پاسخ منفی نمی‌داد.

یک روز که در خدمت وی بودیم، عربی صحرایی بر آن جناب وارد شد و تقاضایی کرد. حضرت ساکت شد و چیزی نگفت. مرد عرب درخواست خود را برای بار دوم تکرار کرد، باز حضرت خاموش ماند و پاسخی نداد. دفعه سوم مرد عرب تقاضا کرد و پیامبر سکوت کرد. (بر حاضران معلوم شد که پیامبر خدا(ص) اجابت خواهش او را صلاح نمی‌دانند). اما ناگهان گویا نظر پیامبر تغییر کرد و با چهره باز و روی گشاده فرمود:

هر حاجتی داری، بخواه (که برآورده است).

ما پیش خود گفتیم، فرصت از این بهتر نمی‌شود، اگر این مرد عاقل و زیرک باشد، باید از این فرصت طلایی استفاده کند و از پیامبر خدا(ص) ضمانت بهشت و سکونت همیشگی آن را درخواست کند.

اما او چنین نکرد بلکه به همین قانع شد که بگوید: یک شتر با جهاز کامل و اندکی توشه راه به من دهید.

حضرت پذیرفت و اعرابی، حاجت روا بیرون شد، پس از رفتن او حضرت فرمود: چقدر فاصله است بین درخواست این مرد و درخواستی که آن پیرزن از حضرت موسی کرده بود؟ سپس به سخنان خود ادامه داد و گفت:

هنگامی که حضرت موسی مأموریت یافت که قوم بنی اسرائیل را از دریا عبور دهد (و آنها را از ظلم و ستم فرعونیان برهاند و به سرزمین موعود برساند) حضرتش در پی اطاعت فرمان الهی، قوم بنی اسرائیل را تا ساحل دریا به همراه خود برد، اما همین که خواست آنها را از دریا عبور دهد متوجه شد که اسبها از ورود به دریا خودداری می کنند و به عقب باز می گردند. موسی از دیدن این صحنه شگفت زده شد و از پروردگار خود پرسید: خدایا چه شده است که اسبها تمکین نمی کنند؟!

از جانب پروردگار به او پاسخ داده شد که: تو هم اینک در کنار قبر یوسف صدیق هستی باید جنازه یوسف را نیز با خود حمل کنی.

این فرمان در شرایطی صادر شد که آثار قبر یوسف کاملاً محو گشته بود و هیچ نشانه‌ای که بتوان با آن قبر یوسف را شناسایی کرد وجود نداشت.

در اینجا حضرت موسی با مشکل مواجه شد و از هر که پرسید اظهار بی اطلاعی کرد. تا اینکه به و گفتند: پیرزنی در این حوالی سکونت دارد شاید او از محل دفن یوسف باخبر باشد فرمود او را حاضر کردند. حضرت موسی از پیرزن خواست تا قبر یوسف را به او نشان دهد. پیرزن پذیرفت اما آن را مشروط به شرطی کرد که موسی وفای با آن شرط را تضمین کند.

خواسته پیرزن این بود که: هم پایه موسی و در رتبه انبیا جایگاهی در بهشت داشته باشد موسی گفت: سکونت در بهشت تو را کافی است (اما درجه انبیا تقاضای بزرگی است) پیرزن نپذیرفت و سوگند یاد کرد که جز به آنچه خواسته است، خرسند نخواهد شد.

گفتگو میان آنان بالا گرفت. تا اینکه وحی بر موسی نازل شد که: پیشنهاد او را بپذیرد و به وی گفته شد که پذیرش خواهش پیرزن از رتبه او نخواهد کاست.موسی پذیرفت و به او وعده و تضمین داد. پیرزن هم محل قبر یوسف را نشان داد.

عن امیر المومنین قال: کان النبی اذا سئل شیئا فاذا اراذ ان یفعله قال: نعم و اذا اراد ان لا یفعل سکت و کان لایقول لشی لا.

فاتاه اعرابی فساله فسکت ثم ساله فسکت ثم ساله فسکت. فقال: کهیئه المسترسل: ما شئت یا اعرابی؟

فقلنا الان یسال الجنه فقال الاعرابی: اسالک ناقه و رحلها و زادا، قال: لک ذلک، ثم قال: کم بین مساله الاعرابی و عجوز بنی اسرائیل؟ ثم قال:

ان موسی لما امر ان یقطع البحر فانتهی الیه و ضربت [۱] وجوه الدواب رجعت فقال موسی: یا رب ما لی؟ قال: یا موسی انک عند قبر یوسف فاحمل عظامه و قد استوی القبر بالارض فسال موسی قومه: هل یدری احد منکم این هو؟ قالو عجوز لعلها تعلم، فقال لها: هل

تعلمین؟ قالت: نعم، قال: عدلینا علیه، قالت: لا و الله حتی تعطینی ما اسالك! قال: ذلک لک، قالت: فانی اسالك ان اکون معک فی الدرجه التی تکون فی الجنه، قال: سلی الجنه، قالت: لا و الله الا ان اکون معک فحعل موسی یراود، فاوحی الله الیه ان اعطها ذلک فانها لا تنقصک. فاعطاها و دلته علی القبر. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] در بحار به همین صورت است اما ظاهراً ضرب صحیح است.۸۰- بحار، ج ۹۳، ص ۳۲۷.

[۲] بحار، ج ۹۳، ص ۳۲۷.

فاطمه

۱- پیامبر خدا(ص) به من فرمود: قریش بر من خرده می‌گیرند و راجع به ازدواج تو و فاطمه گلایه می‌کنند و می‌گویند: او را از ما دریغ داشتی و بر علی تزویج کردی.

به آنها گفتم: به خدا سوگند این من نبودم که او را از شما دریغ کرد و به علی تزویج نمود؛ بلکه ازدواج فاطمه تقدیر تدبیر خدا بود. جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! خدای متعال فرموده:

اگر علی را نیافریده بودم، روی زمین کفو و هم شان برای دخترت فاطمه یافت نمی‌شد. نه فقط امروز که از زمان آدم تا انقراض عالم، فاطمه کفوی نداشته و نخواهد داشت.

۲- بهترین حوریه بهشتی است که در صورت انسانی آفریده شده است.

۳- فاطمه از پدر شنیده بود که: درود و سلام بر فاطمه باعث بخشودگی گناهان و موجبت همنشینی با پیامبر در جای بهشت است.

۴- یک نبار که پیامبر خدا(ص) به دیدار دخترش آمده بود گردنبندی در گردن او آویخته دید. حضرت بی آنکه سخنی بگوید از وی روی گرداند. فاطمه سبب رنجش پدر را دریافت. بی درنگ گردن بند از گردن بگشود و به کناری انداخت.

پیغمبر به او فرمود: فاطمه! حقیقتا تو از من هستی سپس سائلی سر رسید و آن گردن بند را به وی بخشید. آنگاه فرمود: شدید باد خشم و غضب خدا و رسول بر آن کس که خون مرا بریزد و مرا به آزردن عترت و خویشانم بیازارد.

۵- مرد نابینایی از فاطمه رخصت حضور خواست. فاطمه در حجاب شد و خود را از وی پوشید. پیغمبر به دخترش فرمود: با اینکه او تو را نمی‌بیند پوشش از وی چه ضرورتی داشت؟

گفت: اگر او مرا نمی‌بیند، من او را می‌بینم. وی هر چند نابیناست اما شامه او بو را حس می‌کند.

۶- در جنگ خندق، همراه رسول خدا(ص) سرگرم حفر خندق بودیم که فاطمه آمد و تکه نانی که در دست داشت به نبی مکرم داد.

پیامبر خدا(ص) پرسید: این چیست دخترم؟

فاطمه پاسخ داد:

قرص نانی برای حسن و حسین تهیه کرده ام و بریده‌ای از آن را هم برای شما آورده‌ام.

رسول خدا فرمود: این اولین غذایی است که ظرف سه روز به دهان پدرت می‌رسد.

۱- عن علی (ع) قال: قال لی رسول الله یا علی! لقد عاتبنی رجال من قریش فی امر فاطمه و قالوا: خطبناها الیک فمنعتنا و زوجت علیا؟ فقلت لهم: و الله ما انا منعتکم زوجته بل الله منعکم و زوجه. فهبط علی جبرئیل فقال: یا محمد! ان الله جل جلاله یقول: لو لم اخلق علیا لما کان لفاطمه ابنتک کفو علی وجه الارض آدم فمن دونه. [۱] .

۲- قال رسول الله (ص): ان فاطمه خلقت حوریه فی صوره انسیه.... [۲] .

۳- عن فاطمه فالت: قال لی رسول الله (ص): یا فاطمه! من صلی علیک غفر الله له و الحقه بی حیث کنت من الجنه. [۳] .

۴- ان رسول الله (ص) دخل علی ابنته فاطمه و اذا فی عنقها قلاده فاعرض د عنها فقطعتها و رمت بها فقال لها رسول الله (ص): انت من یا فاطمه! ثم جا سائل فناولته القلاده ثم قال رسول الله (ص): اشتد عضب الله و عضبی علی من اهرق دمی و آذانی فی عترتی. [۴]
.

۵- استاذن اعمی علی فاطمه فحجبته فقال رسول الله (ص) لها:لم حجبتیه و هو لایراک؟ فقالت: ان لم یکن یرانی فانی اراه و هو یشم الریح.

فقال رسول الله (ص): اشهد انک بضعه منی. [۵] .

۶- کنا مع النبی فی حفر الخندق اذ جاءته فاطمه بکسره من خیز. فدفعتها الیه، فقال: ما هذه یا فاطمه؟

قالت: من قرص اختبزته لابنی جئتک منه بهذه الکسره.

فقال: یا بنیه، اما انها الاول طعام دخل فم ابیک منذ ثلاث. [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۹۲.

[۲] بحار، ج ۸۱، ص ۱۱۲.

[۳] بحار، ج ۴۳، ص ۵۵.

[۴] امالی صدوق، ص ۳۷۷؛ بحار، ج ۴۳، ص ۲۲.

[۵] بحار، ج ۴۳، ص ۹۱ و ج ۱۰۴، ص ۳۸.

[۶] فضائل الخمسه، ج ۳، ص ۱۳۱ به نقل از ذخائر العقبی.

فداکاری

(مسلمانان پیوسته در مکه زیر آزار و شکنجه بودند. آنان از ابتدای ترین چیزها، حتی امنیت محروم بودند. پس از گذشت سالیان و پایداری آنان) دستور مهاجرت از مکه به رسول خدا(ص) صادر گشت و مدتی بعد نیز مسلمانان از طرف خدا رخصت یافتند تا با مشرکان به مقابله و پیکار پردازند.

(روش پیامبر خدا(ص) در جنگها چنین بود که) چون نبرد سخت می‌شد و میدان رزم،هماورد می‌طلبید، او اهل بیت و خویشان خود را جلو می‌انداخت و آنها را در برابر دشمنت به صف می‌کرد و دیگر یاران خود را در پناه آنان، در برابر سوزش پیکانها و تیزی شمشیرها محافظت و حمایت می‌نمود.

عبیده در جنگ بدر و حمزه در جنگ احد و جعفر و زید در جنگ موته کشته شدند. و کسی که اگر می‌خواستم، نامش را ذکر می‌کردم، بارها آرزومند شهادت در راه خدا بود، همچون شهادتی که ایشان در رکاب پیامبر خدا (ص) پذیرا گشتند و بدان نایل آمدند. اما مهلت آنان زودتر فرا رسید و مرگ این یکی (مقصود وجود مبارک خودشان است) به تاءخیر افتاد. خدا ایشان را غریق لطف و احسان خویش کرد و به سبب اعمال شایسته، که از پیش فرستادند؛ بر آنان منت نهاد.من هرگز نشنیدم و ندیدم که در میان یاران پیامبر کسی باشد که خدا را در فرمانبرداری از پیامبر نیک خواهتر، و پیامبرش را در فرمانبرداری از خدا گوش به فرمانتر و در محنت و سختی به هنگام شدت و خطر، بردبارتر از کسانی باشد که نامشان را برایت ذکر کردم....

قـال علی (ع):... ثم امر الله تعـالی رسوله بالهجره و اذن له بعـد ذلک فی قتال المشـرکین فکان اذا احمر الباس و دعیت نزال اقام اهل بیته فاستقدموا فوقی اصـحابه بهم حـد الاسـنه و السـیوف فقتل عبیـده یوم بدر و حمزه یوم احد و جعفر و زید یوم موته و اراد من لو شئت ذکرت اسـمه مثل الذی ارادوا من الشهاده مع النبی غیر مره الا ان اجالهم عجلت و منیته اخرت. و الله ولی الاحسان الیهم و المنه علیهم بما قد اسـلفوا من الصالحات فما سـمعت باحد و لارایته هم انصح لله فی طاعه رسوله و لالطوع لنبیه فی طاعه ربه و لااصبر علی اللاوا و الضرا حین الباس و مواطن المکروه مع النبی من هولا النفر الذین سمیت لک.... [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۳، ص ۱۱۲. بخشی از نامه حضرت به معاویه است که قسمتی از آن در نهج‌البلاغه فیض الاسلام، نامه ۹ آمده است.

فاتح خیبر

۱- برادر یهودا! [۱] مـا، در رکاب رسول خـدا(ص) بر خیبر شـهر همکیشان تو که مردانی از یهود و دلاورانی از قریش و دیگران را در خود جـای داده بود، یورش آوردیم. دشـمن که سواره و پیـاده بـا ساز و برگ کامل مجهز بود به سان کوه در برابر ما ایستادگی کرد.دشـمن بـا افراد زیـادی که داشت در محکمـترین جایگـاه سـنگر گرفته بـود و هر یـک از آن فریـاد می‌زد و از جمع مـا مبـارز می‌طلبید. هیچ یک از همراهان من به نبرد آنان نرفت جز اینکه از پای درآمد.

تـا اینکه شـعله جنـگ بالاـ گرفت، و چشـمها کاسه خون شـد. هر کس به فکر نجات خود بود. همراهان من (که از همه جا ماءیوس شده بودند) به یکدیگر نگاه کردند و سپس متوجه من شدند و همه یک صدا گفتند: ابا الحسن! برخیز.

پیامبر خدا(ص) مرا بر پا داشت و (فرمان حمله بر سـنگرهای سترگ دشـمن را صادر فرمود). من یکه و تنها بر انبوه دشمن تاختم، با هر کس روبرو شدم او را کشـتم،همچون شـیری که شکار خود را بدرد قهرمان ایشان را از دم درو کردم.با فشار ضربات پی در پی، آنان را وادار ساختم تا درون شـهر خود عقب نشـینی کنند. آنگاه در قلعه آنان را با دست خود از جا کندم یک تنه داخل قلعه شدم. هر مردی که خود را آشـکار سـاخت از پـا در آوردم و هر زنی که به چنگم افتـاد اسـیرش کردم... تـا آنکه به یاری خداونـد متعال، پیروز گشتم و بتنهایی؛ بی آنکه همره و یاوری داشته باشم، غایله جنگ را خاتمه دادم.

۲- به خدا سوگند، کندن در خیبر و پرتاب آن تا مسافت چهل ذراعی، به قدرت بشـری و توان جسـمانی نبود. بلکه به تاءیید الهی و نیروی ملکوتی و جانی که به نور پروردگارش روشن است، صورت گرفت.

۱- قـال علی (ع):... یـا اخـا الیهود فانـا وردنـا مع رسول الله (ص) مـدینه اصـحابک خیبر علی رجال من الیهود و فرسانها من قریش و غیرها فتلقونا بامثال الجبال من الخیل و الرجال و السـلاح و هم فی امنع دار و اکثر عدد، کل ینادی و یدعو و یبادر الی القتال فلم یبرز الیهم من اصحالی احد الا قتلوه حتی اذا احمرت الحدق و دعیت الی النزال و اهمت کل امری نفسه و التفت بعض اصحابی الی بعض و کـل یقول: یـا ابـا الحسن! انهض. فانهضـی رسول الله (ص) الی دارهم فلم یبرز الی منهم احـد الاـ قتله و لایثبت لی فارس مـدینتهم مسـددا علیهم، فاقتلعت باب حصـنخم بیـدی حتی دخلت علیهم مـدینتهم وحـدی، اقتل من یظهر فیها من رجالها و اسبی من اجـد من نسائها حتی افتتحتها وحدی و لم یکن لی فیها معاون لا الله وحده. [۲] .

۲-... و الله ما قلعت باب خیبر و رمیت به خلف ظهری اربعین ذراعا بقوه جسـدیه و لاحرکه عذائیه، لکنی ایدت بقوه ملکوتیه و نفس بنور ربها مضیئه. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] خطاب به دانشمندی یهودی است که به خواهش او و با حضور جمع کثیری از مردم، به ایراد سخن پرداخت. ما مشروح سخنان آن حضرت را به مناسبت موضوع، در بخشهای مختلف کتاب آورده‌ایم.

[۲] خصال، ص ۴۱۸؛ اختصاص، ص ۱۶۸.

[۳] امالی صدوق، ص ۴۱۵.

فرمان پیامبر به قتل ذی الثدیه

انس بن مالک گوید: مردی در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که در عبادت ما را به شگفتی واداشته بود، ما نام او را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بردیم، حضرت او را نشناخت، اوصافش را نقل کردیم باز هم او را نشناخت، در همان موقع که درباره او سخن می‌گفتیم او سر رسید، گفتیم،یا رسول‌اللّه همین مرد است! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

شما از مردی به من خبر می‌دهید که نشانه‌ای از شیطان در صورت دارد! ذوالثدیه (که نامش حرقوص بود) نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله آمد ولی سلام نکرد!

حضرت فرمود: تو را به خدا قسم آیا هم اکنون که مقابل ما ایستادی در دل نگفتی کسی در میان این عده از من بهتر نیست؟ ذوالثدیه گفت: بخدا قسم هیمنطور است. سپس وارد مسجد شد و به نماز ایستاد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی این مرد را می‌کشد، ابوبکر گفت: من، آنگاه بطرف او رفت، وقتی دید مشغول نماز است با خود گفت:سبحان اللّه، کسی را بکشم که نماز می‌خواند؟! با اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کشتن نمازگزاران نهی کرده است؟ وقتی نزد پیامبر آمد حضرت فرمود: او را نکشتی؟ ابوبکر گفت: دوست ندارم او را که مشغول نماز است بکشم، شما هم که از قتل نمازگزاران منع کرده‌اید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوباره از حاضرین پرسید: چه کسی این مرد را به قتل می‌رساند؟ عمر گفت: من اینکار را می‌کنم، او نیز به سراغ ذوالثدیه رفت، دید سر به سجده نهاده است او هم با خود گفت: ابوبکر از من بهتر می‌دانست و برگشت! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چه کردی؟ عمر گفت: دیدم صورت به خاک گذارده نخواستم او را بکشم، باز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی این مرد را می‌کشد؟

حضرت علی علیه‌السلام گفت: من، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری تو او را می‌کشی اگر او را ببینی! علی علیه‌السلام وقتی به سراغ او رفت او را نیافت و رفته بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر این مرد کشته می‌شد دو نفر از امت من با هم اختلاف نمی‌کردند. طبق بیان علامه فقید شرف الدین که رضوان خدا بر او باد، این جریان بار دیگری نیز تکرار گردید است. [۱].

از ابوسعید خدری روایت است که گفت: روزی وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مالی را میان ما تقسیم کرد ذوالخویصرهٔ (حرقوص بن زهیر یا ذوالثدیهٔ) که مردی از بنی تمیم بود آمد و گفت: یا رسول‌الله با عدالت تقسیم کن، حضرت فرمود: وای بر تو من اگر عادل نباشم، پس عادل کیست؟ اگر من عادل باشم تو زیان کرده‌ای. عمر گفت اجازه بده گردنش را بزنم؟ حضرت فرمود: رهایش کن، او یارانی دارد که شما نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه آنها ناچیز می‌شمارید، قرآن می‌خوانند ولی هنوز از گلوی آنها برنیامده مانند تیری که از کمان بگذرد از دین خارج می‌شوند، تیر و شمشیرشان آلوده به خون کسی است که یکی از بازوانش مانند پستان زن می‌باشد.

اینان وقتی مسلمانان دچار تفرقه می‌شوند سر به شورش برمی دارند.

ابوسعید راوی خبر گوید: شاهد باش که من این را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم و گواهی می‌دهم که علی ابن‌ابیطالب با آنها

می‌جنگـد و من نیز با او خواهم بود. سـپس آن مرد را آوردنـد و من نگاه کردم دیدم همانطور است که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرموده است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] النص و الاجتهـاد به نقـل از ابن‌حجر در صواعق. و ای کـاش هنگـامی که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله دسـتور داد این کار را می کرد.

[۲] النص و الاجتهاد از بخاری جزء دوم کتاب بدو الخلق، ص ۱۸۴.

فردا آنچه نمی‌شناسید می‌آید

امیرالمؤمنین علیه‌السّـلام در مورد حوادث قبـل از ظهور حضـرت مهـدی (عـج) می‌فرمایـد: (مهـدی علیه‌السّـلام ظهور نکنـد و غیبت طولانـی شـود) تـا اینکه جنـگ و خونریزی به شـدت به (آینـدگان) شـما روی آورد به گونه‌ای که (چون حیوان درنـده خشـمگین) دندانهایش را آشکار گرداند (جنگهائی که آماده نابود کردن همه است).

(آن شـتر مسـت) دارای پسـتانهای پر از شـیر اسـت کـه نوشـیدن شـیر آن شـیرین اسـت (در اول برای مـدعیان فرمـانروائی آسـان و گواراست) و در آخر کار تلخ و بدمزه است. آگاه باشید (آنچه می گویم) فردا واقع می‌شود، و فردا آنچه نمی‌شناسید می‌آید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغهٔ.

فتنه‌های آخر الزمان

امیرالمؤمنین علیه‌السّـلام فرمود: (دنیاپرسـتان) راههای گمراهی از راست و چپ گرفتند و از راههای مستقیم هدایت، چشم پوشیدند، پس (شنوندگان از این سخن به شگفت آمده زمان پیدایش را سؤال کردند، فرمود):

شتاب نداشـته باشـید، تبهکاریهائی که واقع خواهد شد و انتظار پیدایش آنها می‌رود و آنچه را که فرود می‌آید دیر مشمارید چه بسا شتاب کننده به چیزی چون آن را دریابد آرزو کند که کاش به آن نرسیده بود (اگر فتنه‌های زمان بعد را می‌دیدید آرزو می کردید که کاش در دنیا نبودید، چنان که ستمدیگان آن ایام خواهند کرد) و چه بسیار نزدیک است در امروز آثار فردا، ای گروه مردم،این وقت زمان آمدن هر موعودی است و گاه نزدیک شدن دیدار فتنه‌هائی که از آن آگاه نیستید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغهٔ.

فرزند از توست

مردی نزد حضـرت امیر علیه‌السـلام آمـده گفت: یـا امیرالمـومنین! من همیشه به هنگـام آمیزش بـا همسـرم عزل می‌کرده‌ام و اکنـون می‌بینم او آبستن شده است.

آن حضـرت علیه‌السـلام به وی فرمود: تو را به خـدا سوگند می‌دهم آیا هیچ برایت اتفاق افتاده که پس از آمیزش اول بدون این که

بول کنی مجددا با او آمیزش نموده باشی؟

گفت: آری، چنین شده است.

امام علیه‌السلام به او فرمود: فرزند از خودت می‌باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وجه این که فرزنـد به او ملحق می شـود این است که چـون پس از آمیزش اول، بـول نکرده است بقایـایی از نطفه در مجرای او باقیمانده، و در دفعه دوم، رحم، آنها را جذب نموده است.

و ظـاهرا این علتی که امـام علیه السـلام به او فرموده تنهـا جنبه اقنـاعی داشـته؛ زیرا اگر بعـد از آمیزش اول هم بول کرده بود باز هم فرزنـد به او ملحق بود؛ زیرا گاه می شود بـدون اینکه مرد متوجه شود نطفه به رحم زن پیشـی می گیرد؛ چنانچه اخبار دیگری بر این معنی دلالت دارد.

فرق سگ و گوسفند

مردی اعرابی از امیرالمومنین علیه‌السـلام پرسـید؛ سـگی را دیدم با گوسفندی جستن کرد و از آنها حملی به هم رسید، آیا این حمل به کدامیک ملحق است؟

آن حضـرت علیه‌السـلام فرمـود: او را در کیفیت خـوراکش آزمـایش کن، اگر گوشـتخوار بـود سـگ است و اگر علـف خـوار بود گوسفند.

اعرابی: او را دیده‌ام گاهی گوشت خورده و گاهی علف.

علی علیه‌السـلام او را در آب آشامیـدن آزمـایش کن، اگر بـا دهان آب می‌خورد گوسـفند است و اگر با زبان آب می‌خورد سـگ است.

اعرابی: هر دو جور آب می‌خورد.

علی علیه‌السـلام او را در راه رفتـن آزمـایش کـن، اگر دنبـال گلـه می‌رود سـگ اسـت و اگر وسـط یـا جلـو گله می‌رود گوسـفند است.اعرابی: گاهی چنین است و گاهی چنان.

علی علیه‌السلام او را در کیفیت نشستن ملاحظه کن، اگر بر شکم می‌خوابد گوسفند است و اگر بر دم می‌نشیند سگ است.

اعرابی: گاهی به این ترتیب می‌نشیند و زمانی به آن ترتیب.

علی علیه‌السلام او را ذبح کن اگر در شکمش شکنبه دیدی گوسفند است و اگر روده وامعاء دیدی سگ است.

اعرابی از شنیدن این نکات دقیق و متحیر و مبهوت شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کشکول، شیخ بهائی.

فسخ عقد

زنی آزاد را ندانسـته به غلامـی تزویـج نمودنـد، زن خیـال می کرد شـوهرش نیز آزاد است، امیرالمومنین علیه‌السـلام فرمود: زن اگر بخواهد می‌تواند از شوهر جدا شود [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی کتاب نکاح باب الرجل یدلس نفسه حدیث اول.

فروختن کنیزان (ام ولد)

عمر بن یزید می گوید: از امام صادق یا امام کاظم علیهماالسلام سوال شد؛ چرا علی علیه‌السلام کنیزان را می‌فروخت؟

فرمود: آنان را به منظور ادای قیمتشان می‌فروخت. من پرسیدم به چه ترتیب؟

فرمود: اگر مردی کنیزی بطور نسیه بخرد و قبل از آن که قیمتش را به فروشنده بپردازد فرزندی از او بهم رسد، و نتواند قیمتش را اداء نماید، فرزند را می گیرد و کنیز را در وجه خودش می‌فروشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۶، ص ۱۹۳، حدیث ۵.

فرزندان نابالغ

امیرالمومنین علیه‌السلام درباره فرزندان نابالغی که پدرشان کشته شده بود فرمود: صبر کنید تا آنان بالغ شده اگر بخواهند قاتل پدر را می کشند و یا با گرفتن مالی با او مصالحه می کنند، و یا او را عفو می‌نمایند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، کتاب القضا، باب القضاء فی اختلاف الاولیاء، حدیث ۵.

فروختن صید ماهی

حضرت امیر علیه‌السلام از فروختن دام صیاد به این ترتیب که خریدار به صیاد بگوید: دامت را برایم بینداز هر چه صید کرد برای من باشد به فلان مبلغ، جلوگیری کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] زیرا مورد معامله مجهول است. تهذیب، کتاب التجاره، باب الغرر، حدیث ۱۳.

فلسفه بعضی از افعال نماز

مردی از حضرت امیر علیه‌السلام پرسید؛ بالا بردن دستها به هنگام تکبیره الاحرام چه معنا دارد؟

علی علیه‌السلام فرمود: معنایش این است که خدا بزرگتر است، یکتا و یگانه است، مانندی ندارد، با حواس و ادراکات ظاهری لمس و ادراک نمی‌شود. پرسید؛ کشیدن گردن در حال رکوع چه معنا دارد؟

فرمود: معنایش این است که به خدا ایمان آوردم اگر چه گردنم را بزنند.

پرسید؛ معنای سجده اول چیست؟

فرمود: معنایش این است که خدایا! تو ما را از زمین آفریده‌ای، و معنای برداشتن سر از سجده این است که خدایا! تو ما را از زمین بیرون آورده‌ای، و معنای سجده دوم این است که خدایا! تو ما را به زمین بر می گردانی، و معنای برداشتن سر از سجده دوم این است که خدایا تو بار دیگر، ما را از زمین بیرون می‌آری (در روز رستاخیز).

پرسید؛ گذاشتن پای راست بر روی پای چپ در حال تشهد چیست؟

فرمود: معنایش این است که خدایا! باطل را بمیران و حق را برپا و استوار نگهدار.

پرسید؛ پس معنای گفتن امام

السلام علیکم چیست؟

فرمود: امام مترجمی است از طرف خداوند که به اهل جماعت می گوید: شما در روز قیامت از عذاب خداوند در امانید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضر، کتاب الصلوه، باب ۱۷، وصف الصلوهٔ.

فصیح‌ترین مردم

فصیح‌ترین مردم

فرق حق و باطل

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: فاصله بین حق و باطل چهار انگشت است. معنای آن را از آن حضرت پرسیدند، امام چهار انگشت دست خود را جمع نموده و میان گوش و چشم خود قرار داد، و آنگاه فرمود: باطل این است که بگویی شنیدم، و حق این است که بگویی دیدم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، در ضمن خطبه ۱۳۷.

فاصله آسمان و زمین

فاصله آسمان و زمین را از آن حضرت علیه‌السلام پرسیدند؛ فرمود: به قدر مد بصر، و دعای ستمدیده. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] غارات، ثقفی، ص ۱۱۱.

فریادرس آمد

در کامل جزری آمده: علی علیه‌السلام از قبیله همدان بیرون شد، در بین راه دو مرد را دید زد و خورد می کردند، آنان را از هم جدا نموده و به راه خود ادامه داد، ناگهان صدای استغاثه‌ای شنید. امیرالمومنین علیه‌السلام به جانب او شتافت و می‌فرمود: فریادرس آمد. پس دو مرد را دید که یکی از آنان از دیگری شکایت داشته و گفت: یا امیرالمومنین! پیراهنی به این مرد فروخته‌ام به هفت درهم و

با او شرط کرده‌ام که درهمهای سالم و بدون عیب به من تحویل دهد و او این درهمهای معیوب را به من داده است، و من از گرفتن آنها امتناع ورزیده از او مطالبه دراهم سالم نمودم، پس سیلی به صورتم زد.

امیرالمومنین به زننده فرمود: چه می گویی؟گفت: راست می گوید.به او فرمود: به شرط خود وفا کن، و آنگاه به مضروب فرمود: قصاص بگیر! مرد گفت: یا عفو کنم؟

امام علیه‌السلام فرمود: اختیار آن با خود توست.

و سپس به همراهان خود فرمود: بگیرید او را. پس مردی او را بر دوش گرفت و آن حضرت پانزده تازیانه به او زد و فرمود: این سزای هتک حرمت توست نسبت به آن مرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کامل، جزری.

فریبکاری

در تاریخ طبری آمده: مغیره بن شعبه ادعا می کرد که او تازه عهدترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله است و به مردم می گفت: من انگشتر خود را در میان قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله انداختم تا با این بهانه داخل در قبر شده بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله را مس نمایم تا من آخرین کسی باشم که از رسول خدا جدا گشته است. طبری از عبدالله بن حرث نقل کرده که می گوید: من در زمان خلافت عمر یا عثمان به همراه علی علیه‌السلام برای انجام عمره وارد مکه شدیم و آن حضرت در منزل خواهر خود (ام هانی) اقامت گزید و آنگاه که از اعمال عمره فارغ گردید به خانه بازگشت و غسل نمود در این موقع گروهی از عراقی‌ها به نزد آن حضرت آمده عرضه داشتند: از شما سوالی داریم امام علیه‌السلام به آنان فرمود: گمانم می‌خواهید از مطلبی که مغیره به شما گفته از این که او تازه عهدترین مردم به رسول خداست بپرسید؟

گفتند: آری.

آن حضرت فرمود: دروغ گفته است، تازه عهدترین مردم نسبت به مردم رسول خدا قثم بن عباس می‌باشد و او آخرین نفر ما بوده که از میان قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله خارج گشته است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] طبری، ج ۳، ص ۲۰۵. کامل، ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۱۶.

فدا از بیت المال

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمود: هرگاه مسلمانی به دست کفار اسیر شود و زخم کاری به دشمن نزده باشد از بیت المال فدا داده نمی‌شود، ولی بستگانش اگر بخواهند، او را از مال خودش فدا داده و آزادش می کنند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۶۵، حدیث ۲.

فاصله حق و باطل

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: آگاه باشید که بین حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست، معنای آن را از آن حضرت پرسش نمودند؛ امام علیه‌السلام چهار انگشت دست مبارک را جمع نموده میان گوش و چشم خود قرار داده و آنگاه فرمود: باطل آن است که بگویی شنیدم، و حق این که بگویی دیدم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۷.

فاکه بن سعد (سعید)

«فاکه بن سعید» را از اصحاب علی علیه‌السلام است که در جنگ صفّین به شهادت رسید. [۱] .
ابن اثیر می‌نویسد: فاکه فرزند سعد بن جبیر بن عنان انصاری اوسی خطمی است و کنیه‌اش ابوعقبه. [۲] .
از ابن حیان نقل می‌کند که: فاکه بن سعد از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. [۳] .
به نظر می‌رسد نام پدر فاکه، «سعد» بوده و این که در رجال طوسی او را «سعید» گفته مورد تردید است؛ زیرا در منابع سیره و تاریخ نام وی را «فاکه بن سعد» ثبت کرده‌اند.

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۴، ش ۲.
[۲] اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۷۴.
[۳] تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۷۷.

فرات بن عمرو (ابو بشر)

«فرات بن عمرو» از اصحاب علی علیه‌السلام است که کنیه وی، «ابو بشر» بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۴، ش ۱.

فروه بن عمرو انصاری

فروهٔ فرزند عمرو بن ردقهٔ بن عبید انصاری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و بیعت‌کنندگان در عقبه بود که در جنگ بدر نیز حضور داشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله بین وی و «عبداللّه بن مخرمه عامری» عقد اخوت و برادری جاری کرد. [۱] .
وی هر ساله مقدار قابل توجهی از محصول خرمای خود - معادل هزار وسق - را صدقه می‌داد. او از سادات و بزرگان قوم خود بود و از بیعت با ابوبکر خودداری کرد، و نیز از اصحاب علی علیه‌السلام نیز بود که در جنگ جمل همراه آن حضرت مجاهدت نمود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۷۸.

[۲] شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۹ – ۲۷؛ ر. ک: الاصابه، ج ۵، ص ۳۶۴.

فروه بن نوفل اشجعی

فروهٔ بن نوفل اشجعی، ابتدا از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بود اما بعد از مدتی از قیادت و فرماندهی سپاه تحت امرش کناره‌گیری کرد و همراه پانصد نفر دیگر از هم‌فکرانش در محلی به نام «دسکره» و «بندنیجین» – حوالی بغداد کنونی – اردو زد؛ اما هرگز علیه امیرالمؤمنین نیز جنگ نکرد. او در این باره می‌گفت: «به خدا سوگند، نمی‌دانم چرا و به چه دلیلی باید با علی علیه‌السلام وارد جنگ شوم، من فکر می‌کنم بهترین راه و در واقع تنهاترین راه این است که فعلاً ـ از این امر صرف‌نظر کرده و خوب فکر کنیم و هرگاه به نتیجه رسیدم، یا اطاعت او را گردن نهم و یا علیه وی وارد جنگ شوم.» [۱] .

به هرحال این گروه در سال ۴۱ هجری علیه معاویه طغیان کردند و با وی جنگیدند. اما معاویه با تهدید و ارعاب مردم کوفه را بسیج کرد و آنان را سرکوب نمود و سرانجام همه را به قتل رساند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۸۶؛ ر. ک: وقعهٔ صفّین، ص ۲۸۶.

[۲] همان، ص ۱۶۶.

فضل بن عباس بن عبدالمطلب

وی از هاشمیانی است که با علی علیه‌السلام بیعت کرد. [۱] فضل از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که در جنگ حنین بعد از آن که همه فرار کردند، او با امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستادگی کرد و از جان پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع نمود. [۲] .

او در فتح مکه و غزوه حنین و حجهٔ‌الوداع با پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در غسل دادن پیکر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت داشت، او آب می‌ریخت و علی علیه‌السلام بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل می‌داد. [۳] در امر دفن پیکر مطهر حضرت صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه‌السلام را یاری کرد. [۴] .

فضل بن عباس در زمره شیعیان و یاران مخلص امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و آن حضرت را در مراسم دفن حضرت فاطمه علیهاالسلام – که مخفیانه انجام شد – مدد رساند. [۵] .

فضل در سال ۱۸ هجری در زمان خلافت عمر بن خطاب از دنیا رفته است. [۶] اما از وقعهٔ صفین استفاده می‌شود که او تا عصر خلافت حضرت علی علیه‌السلام در قید حیات بوده است و در جنگ صفین شرکت داشته و در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام جنگیده است. او اشعاری را علیه عمرو عاص و در جواب معاویه در این جنگ سروده است. [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] الجمل، ص ۱۰۷.

[۲] ارشاد مفید، ج ۱، ص ۱۴۱.

[۳] اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۸۳؛ الاصابه، ج ۵، ص ۳۷۵.

[۴] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۰۸.

[۵] طبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۹.

[۶] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۰۸؛ طبقات الکبری، ج ۴، ص ۵۵.

[۷] وقعهٔ صفّین، ص ۴۱۳.

ق

قبول هدیه حلوا و شوخی کردن

روزی یکی از دوستان امام حلوائی تهیّه کرد و از آن حضرت خواست تا تناول فرماید.

امام علی علیه السلام فرمود:

مناسبت آن کدام است؟

جواب داد:

امروز نوروز است. (روز عید است)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آن حلوا میل فرمود و خندید و چنین شوخی کرد که:

اگر می‌توانی همه روز را نوروز قرار ده!! [۱] .

اینکه در نهج‌البلاغه در خطبه ۲۲۴ نقل فرمود که شخصی برای امام علی علیه السلام حلوا آورد و حضرت نپذیرفت، و فرمود:

وَأَعْجَبُ مِنْ ذلِکَ طَارِقٌ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِی وِعَائِهَا، وَمَعْجُونَةٍ شَنِئْتُهَا، کَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرِیقِ حَیَّةٍ أَوْ قَیْئِهَا،

فَقُلْتُ: أَصِلَةٌ، أَمْ زَکَاةٌ، أَمْ صَدَقَةٌ؟ فَذلِکَ مُحَرَّمٌ عَلَیْنَا أَهْلَ الْبَیْتِ!

فَقَالَ: لَا ذَا وَلَا ذَاکَ، وَلکِنَّهَا هَدِیَّةٌ.

فَقُلْتُ: هَبِلَتْکَ الْهَبُولُ! أَعَنْ دِینِ اللَّهِ أَتَیْتَنِی لَتَخْدَعَنِی؟ أَمُخْتَبِطٌ أَنْتَ أَمْ ذُو جِنَّةٍ، أَمْ تَهْجُرُ؟

وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِیتُ الْأَقَالِیمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاکِهَا، عَلَی أَنْ أَعْصِیَ اللَّهَ فِی نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِیرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَإِنَّ دُنْیَاکُمْ عِنْدِی لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِی فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضَمُهَا.

مَا لِعَلِیٍّ وَلِنَعِیمٍ یَفْنَی، وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَی! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَقُبْحِ الزَّلَلِ. وَبِهِ نَسْتَعِینُ.

«و از این حادثه شگفت‌آورتر اینکه شب هنگام کسی به دیدار ما آمد [۲] و ظرفی سر پوشیده پر از حلوا داشت، معجونی در آن ظرف بود که از آن تنفّر داشتم، گویا آن را با آب دهان مار سمّی، یا قی کرده آن مخلوط کردند، به او گفتم: هدیه است؟ یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله حرام است.

گفت نه، نه زکات است نه صدقه، بلکه هدیه است.

گفتم: زنان بچّه مرده بر تو بگریند، آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفریبی؟ یا عقلت آشفته شده یا جن زده شدی؟ یا هذیان می گویی؟

بخدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر آسمان‌هاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جوای را از مورچه‌ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد، و همانا این دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده شده دهان ملخ پَست‌تر است.

علی را با نعمت‌های فناپذیر، و لذّت‌های ناپایدار چه کار؟!!

بخدا پناه می‌بریم از خفتن عقل، و زشتی لغزش‌ها، و از او یاری می‌جوییم.» [۳] .

در آنجا «اشعث بن قیس» چون فردا در دادگاه برای مسئله‌ای می‌بایست محاکمه شود، شب هنگام حلوا را به بهانه هدیه بُرد تا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به خیال واهی خود جذب کند که آن حضرت نپذیرفت و هدیه او را ردّ کرد.

نه اینکه حضرت غذائی نمی‌خورد یا هدیه و دعوت دوستان را ردّ می‌کرد.

گرچه امام علی علیه السلام نسبت به قبول هدایا احتیاط می‌کرد و هدایای مردم مدائن را در سر راه صفّین نپذیرفت و فرمود:

هرچه به سپاهیان یا اسبان ما می‌دهند، باید قیمت عادلانه را بگیرند.

از حضرت پرسیدند:

برخی از مردم مدائن با بعضی از سربازان خویشاوند می‌باشند که برای آنها هدایایی آورده‌اند.

امام علی علیه السلام فرمود:

مانعی ندارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام به کارگزاران نظام هشدار می‌دهد که از راه پذیرش هدایا به رشوه خواری مبتلا نگردند و یکی از دغدغه‌های آن حضرت یکی دانستن هدیه و رشوه بود، که در خطبه ۱۵۶ فرمود:

«یَا عَلِیُّ، إنَّ أُمَّتِی سَیُفْتَنُونَ مِنْ بَعْدِی»

فَقُلْتُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوَلَیْسَ قَدْ قُلْتَ لِی یَوْمَ أُحُدٍ حَیْثُ اسْتُشْهِدَ مَنِ اسْتُشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ، وَحِیزَتْ عَنِّی الشَّهَادَهُ، فَشَقَّ ذلِکَ عَلَیَّ، فَقُلْتَ لِی:

«أَبْشِرْ، فَإِنَّ الشَّهَادَهَ مِنْ وَرَائِکَ؟»

فَقَالَ لِی: «إِنَّ ذلِکَ لَکَذلِکَ، فَکَیْفَ صَبْرُکَ إِذَنْ؟»

فَقُلْتُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ، لَیسَ هذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ، وَلکِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَی وَالشُّکْرِ. وَقَالَ:

«یَا عَلِیُّ، إِنَّ الْقَوْمَ سَیُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَیَمُنُّونَ بِدِینِهِمْ عَلَی رَبِّهِمْ، وَیَتَمَنَّوْنَ رَحْمَتَهُ، وَیَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ، وَیَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْکَاذِبَهِ، وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِیَهِ، فَیَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِیذِ، وَالسُّحْتَ بِالْهَدِیَّهِ، وَالرِّبَا بِالْبَیْعِ»

قُلْتُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ، فَبِأَیِّ الْمَنَازِلِ أُنْزِلُهُمْ عِنْدَ ذلِکَ؟ أَبِمَنْزِلَهِ رِدَّهٍ، أَمْ بِمَنْزِلَهِ فِتْنَهٍ؟

فَقَالَ:

«بِمَنْزِلَهِ فِتْنَهٍ».

«ای علی! پس ازمن امّت اسلامی به فتنه و آزمون دچار می‌گردند.

گفتم:

ای رسول خدا مگر جز این است که در روز «اُحُد» که گروهی از مسلمانان به شهادت رسیدند، و شهادت نصیب من نشد و سخت بر من گران آمد، تو به من فرمودی، ای علی! مژده باد تو را که شهادت در پی تو خواهد آمد.

پیامبر صلی الله علیه وآله به من فرمود:

(همانا این بشارت تحقّق می‌پذیرد، در آن هنگام صبر تو چگونه است؟)

گفتم:

ای رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین موردی جای صبر و شکیبایی نیست بلکه جای مژده شنیدن و شکرگذاری است.

و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

(ای علی! همانـا این مردم به زودی بـا اموالشان دچار فتنه و آزمایش می‌شونـد، و در دینـداری بر خـدا منّت می‌گذارنـد، با این حال انتظار رحمت او را دارنـد، و از قدرت و خشم خدا، خود را ایمن می‌پندارند، حرام خدا را با شـبهات دروغین، و هوسـهای غفلت‌زا، حلال می‌کننـد، «شـراب» را به بهـانه اینکه «آب انگـور» است و رشـوه را که «هـدیه» است و ربـا را که «نـوعی معـامله» است حلال می‌شمارند).

گفتم:

ای رسول خدا، در آن زمان مردم را در چه پایه‌ای بدانم؟

آیا در پایه ارتداد؟

یا فتنه و آزمایش؟

پاسخ فرمود:

(در پایه‌ای از فتنه و آزمایش) [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن‌ابی‌الحدید ج ۱۱ ص ۲۷۴.

[۲] نوشتند که اشعث بن قیس بود.

[۳] خطبه ۲۲۴ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب‌أمالی ص۴۹۶ و۴۹۷ مجلس ۹۰ ح ۷۰: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۲- تذکرهٔ الخواص ص۱۴۳: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ ه)

۳- ربیع‌الابرار ص ۲۳۰ وج۳ ص۳۱۹ ح ۶۱ ب۴۸: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه)

۴- کتاب مناقب ج ۲ ص ۱۰۹: ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ ه)

۵- کتاب اربعین ص۳۷۷ تا ۳۸۰: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۶- منهاج البراعهٔ ج ۲ ص ۳۹۰: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه).

[۴] خطبه ۱۴:۱۵۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

قرآن گرایی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اوّل حافظ قرآن بود.

اوّلین کسی بود که قرآن را حفظ کرد،

و آنچه پیامبر علیه السلام از جبرئیل گرفت، او نیز فرا گرفت.

امام علی علیه السلام در کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله شاهد نزول وحی بود که فرمود:

وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّیْطَانِ حِینَ نَزَلَ الْوَحْیُ عَلَیْهِ صلی الله علیه وآله

فَقُلْتُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هذِهِ الرَّنَّةُ؟

فَقَالَ:

«هذَا الشَّیْطَانُ قَدْ أَیِسَ مِنْ عِبَادَتِهِ. إِنَّکَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَتَرَی مَا أَرَی، إِلَّا أَنَّکَ لَسْتَ بِنَبِیٍّ، وَلکِنَّکَ لَوَزِیرٌ وَإِنَّکَ لَعَلَی خَیْرٍ».

(من هنگامی که وحی بر پیامبر صلی الله علیه وآله فرود می‌آمد، ناله شیطان را شنیدم، گفتم ای رسول خدا، این ناله کیست؟

گفت: شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردید و فرمود:

«علي! تو آن چه را من می‌شنوم می‌شنوی، و آن چه را که من می‌بینم، می‌بینی، جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می‌روی».) [۱] .

امامِ اوّل کسی بود که قرآن را جمع آوری کرد و نوشت و آنگاه که به حضرت زهرا علیها السلام برخی از مهاجرین و انصار گفتند: چرا امام علی علیه السلام در خانه بود و به سقیفه نیامد تا به عنوان کاندید رهبری مطرح شود.

پاسخ داد:

ما صَنَعَ اَبُوالْحَسَنَ اِلاَّ ما کانَ یَنْبَغی لَهُ

(علی علیه السلام کاری انجام نداد جز آنکه سزاوار بود «مانند: مراسم کفن و دفن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و جمع آوری قرآن») [۲] .

اباذر غفاری نقل کرد:

پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امام علی علیه السلام تمام آیات قرآن را در یک جلد قرآن جمع‌آوری کرده و آن را به مهاجرین و انصار عرضه کرد،

و چون تمام رویدادهای مربوط به نزول آیات را در پاورقی همان آیه نوشته بود، خلیفه اوّل آن را نپذیرفت.

و گفت:

با این قرآن و ثبت تمام وقایع آن، چیزی برای دیگران باقی نگذاشته‌ای. [۳] .

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اوّل مفسّر قرآن پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود، که ابن عباس می گوید:

شبی تا صبح از علی علیه السلام از سوره حمد می‌پرسیدیم.

حضرت تفسیر می‌فرمود.

امام علی علیه السلام همواره قرآن می‌خواند،

و پاسخ مردم را در مشکلات و سئوالات اجتماعی، با آیات قرآن می‌داد.

و در قضاوت‌های سیاسی، مالی، نظامی، همه جا از آیات قرآن کمک می گرفت. [۴] .

و در افشاگری چهره منافقان و ناکثین و مارقین نیز از قرآن دلیل و شاهد می‌آورد، و همواره با قرآن محشور بود و خود در معرّفی جامعیّت قرآن فرمود:

کِتَابَ رَبِّکُمْ فِیکُمْ: مُبَیِّناً حَلَالَهُ وَحَرَامَهُ، وَفَرَائِضَهُ وَفَضَائِلَهُ، وَنَاسِخَهُ وَمَنْسُوخَهُ، وَرُخَصَهُ وَعَزَائِمَهُ، وَخَاصَّهُ وَعَامَّهُ، وَعِبَرَهُ وَأَمْثَالَهُ، وَمُرْسَلَهُ وَمَحْدُودَهُ، وَمُحْکَمَهُ وَمُتَشَابِهَهُ، مُفَسِّراً مُجْمَلَهُ، وَمُبَیِّناً غَوَامِضَهُ، بَیْنَ مَأْخُوذٍ مِیثَاقُ عِلْمِهِ، وَمُوَسَّعٍ عَلَی الْعِبَادِ فِی جَهْلِهِ.

وَبَیْنَ مُثْبَتٍ فِی الْکِتَابِ فَرْضُهُ، وَمَعْلُوم فِی السُّنَّةِ نَسْخُهُ، وَوَاجِبٍ فِی السُّنَّةِ أَخْذُهُ، وَمُرَخَّصٍ فِی الْکِتَابِ تَرْکُهُ، وَبَیْنَ وَاجِبٍ بِوَقْتِهِ، وَزَائِلٍ فِی مُسْتَقْبِلِهِ. وَمُبَایَنٌ بَیْنَ مَحَارِمِهِ، مِنْ کَبِیرٍ أَوْعَدَ عَلَیْهِ نِیرَانَهُ، أَوْ صَغِیرٍ أَرْصَدَ لَهُ غُفْرَانَهُ، وَبَیْنَ مَقْبُولٍ فی أَدْنَاهُ، مُوَسَّعٍ فِی أَقْصَاهُ.

ویژگی‌های قرآن و احکام اسلام

«کتاب پروردگار میان شماست، که بیان کننده حلال و حرام، واجب و مستحب، ناسخ و مَنسوخ، مُباح و مَمنوع، خاصّ و عام، پندها و مَثَلها، مُطْلَق و مُقَیَّد، مُحکَم و مُتَشابِه می‌باشد، عبارات مُجْمَل خود را تفسیر، و نکات پیچیده خود را روشن می کند، از واجباتی که پیمان شناسایی آن را گرفت، و مستحبّاتی که آگاهی از آنها لازم نیست.

قسمتی از احکام دینی در قرآن واجب شمرده شد که ناسخ آن در سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله آمده، و بعضی از آن، در سنّتِ پیامبر صلی الله علیه وآله واجب شده که در کتاب خدا ترک آن مجاز بوده است، بعضی از واجبات، وقتِ محدودی داشته، که در

آینده از بین رفته است، محرّمات الهی از هم جدا می‌باشند، برخی از آنها، گناهان بزرگ است که وعده آتش دارد، و بعضی کوچک که وعده بخشش داده است، و برخی از اعمال که اندکش مقبول و در انجام بیشتر آن آزادند.» [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۲۱ : ۱۹۲ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی، برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب الیقین ص ۱۹۶: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه)

۲- فروع کافی ج۴ ص۱۹۸ الی ۲۰۱ ح۲: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۳- من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۱۵۲: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۴- ربیع الابرار ص۳۳۳ ج۱ وج۵ ص۱۷۵: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه)

۵- اعلام النبوة ص ۹۷: ماوردی (متوفای ۴۵۰ ه)

۶- بحارالانوار ج۱۳ ص۱۴۱وج ۶۰ص۲۱۴و۲۶۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه).

[۲] بحارالانوار ج۲۸ ص۳۵۲، و غایة المرام ص۵۶۹، الامامة و السّیاسة ابن قتیبة ص۱۲.

[۳] احتجاج طبرسی و شرح نهج‌البلاغه خوئی ج۲ ص۲۰۸.

[۴] به کتاب امام علی علیه السلام و امور قضائی، فصل «استفاده از قرآن»، از این مجموعه مراجعه شود.

[۵] خطبه ۴۶ : ۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- عیون المواعظ والحکم ص ۳۵۰ ح۵۹۵۱: واسطی (متوفای ۶۰۰ه)

۲- بحارالانوار ج ۷۴ ص ۳۰۰ و ۴۲۳: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۳- ربیع‌الابرار ج۱ ص۹۷ وص۳۱۲ وج۲ ص۲۹۷: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه)

۴- منهاج‌البراعة ج ۱ ص ۲۲: قطب راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۵- تحف العقول ص۶۷: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۶- اصول کافی ج ۱ ص ۱۳۸ : ۱۴۰: کلینی رازی (متوفای ۳۲۸ ه)

۷- احتجاج ج ۱ ص ۴۷۳ و ۴۷۵ و ۲۰۹: طبرسی (متوفای ۵۸۸ ه).

قاضی یک روزه

امام علی علیه السلام بر قضات کشور اسلامی مأموران مخفی می‌گماشت که کارهای آنان را زیر نظر داشته باشند.

لذا «ابو الأسود دوئلی» که از دوستان امام علی علیه السلام بود، در همان روز اوّل قضاوت با گزارش مأموران مخفی، عزل شد، زیرا به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گزارش دادند که او با مردم تند خوئی می‌کند.

غروب وارد مسجد شد و گفت:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام قاضی یکروزه هم داشتیم؟

امام علی علیه السلام فرمود:

آری به من گزارش دادند که تو در برخورد با مردم خشن هستی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] معالم القربهٔ ص ۲۰۳ – و – احقاق الحق ج ۸ ص ۵۴۸.

قارچ

نقش قارچ در درمان چشم

امام علی علیه السلام و استفاده از قارچ در غذا

۱- امام علی علیه السلام فرمود:

«اَلْكَمْأَةُ مِنَ الْمَنِّ، وَ ماؤُها شِفاءُ الْعَيْنِ». [۱] .

«قارچ از نعمت‌های الهی است و آب آن شفای چشم است.»

۲- ابی بصیر از فاطمه دختر علی، و او از أمامه دختر ابی العاص بن ربیع و مادرش زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرد که فرمود:

«أَتانى أميرُالْمُؤْمِنينْ عليه السلام فى شَهْرِ رَمَضانَ، فَأُتِىَ بِعِشاءٍ وَ تَمْرٍ وَ كَمْأةٍ، فَأَكَلَ، وَ كانَ يُحِبُّ الْكَمْأَةَ». [۲] .

«در ماه رمضان امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام شام، بر ما وارد شد، در حالی که مقداری خرما و قارچ به همراه آورده بود، و از آن می‌خورد و امیرالمؤمنین علیه السلام همواره قارچ را دوست می‌داشت.»

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۱ ص ۱۵۹ ح ۵۱، ومستدرک الوسائل ج۱۶ ص۴۲۴ ح۳.

[۲] دعائم الإسلام ج۲ ص۱۴۷ ح ۵۲۰. ومستدرک الوسائل ج۱۶ ص۴۲۴ ح۳.

قرآن مجید بر ترتیب نزول آیات

کامل‌ترین و صحیح‌ترین نسخه آن به خط کوفی حضور امام زمان است که به وراثت به دست امام علی علیه السلام سپرده شده و غالب مورّخین از آن نام برده‌اند.

سلیم بن قیس می گوید:

امام علی علیه السلام فرمود:

هیچ آیه‌ای بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل نشده، مگر اینکه آن را برای من می‌خواند و من با خطّ خود آن را می‌نوشتم.

او از خدا می‌خواست تا آن را به من بفهماند و در حافظه من قرار دهد.

و آنگاه که آیات قرآن را حفظ کردم هیچیک از آنها را فراموش نکرده‌ام و نیز تأویل آیات را به من یاد می‌داد، من هم آنرا حفظ می کردم.

او برای من می‌خواند و من می‌نوشتم آنچه را که خداوند به وی تعلیم نموده بود از حلال و حرام، اوامر و نواهی، اطاعت و معصیت، آنچه که بوده و خواهد بود تا روز قیامت، به من آموخت و من آنرا حفظ کردم و حتّی یک حرف از آنرا فراموش نکرده‌ام، سپس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم دست بر سینه‌ام گذاشت و به درگاه خداوند دعا کرد که قلبم را از علم و فقه و فهم و حکمت و نور سرشار گرداند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اسرار آل محمّد چاپ جدید ص ۶۳.

قدرت در خدمت عدالت

قدرت را باید در خدمت بشریت به کار گرفت... یعنی در راه عدالت و آزادی.
اما کسانی که قدرت را در جهت استعمار و به بند کشیدن ملتها به کار می‌برند، دیری نمی‌گذرد که خود مغلوب آن می‌گردند...
قدرت‌های استعماری به تجربه دریافتند که تمام اسلحه‌ای که بر ضد اراده‌ی ملتهای استعمارزده به کار انداختند، پس از چندی علیه منافع خودشان به کار افتاد...
زیرا چنانکه امام علی (ع) می‌فرماید:
من سل سیف البغی قتل به.
«هر آنکه شمشیر بیداد و ستمگری برکشد، بدان کشته شود.» [۱] .
در دنیا امر چنین است.
و اما در آخرت نیز به گفته‌ی امام:
«بئس الزاد الی المعاد، العدوان علی العباد.»
«بدترین توشه‌ی راه آخرت، دشمنی با بندگان خداست.» [۲] .

پی نوشت ها:
[۱] مستدرک نهج‌البلاغه، ص ۱۸.
[۲] همان، ص ۲۰.

قبول میهمانی

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دعوت خویشاوندان، فرزندان، و دختران خود را می‌پذیرفت.
در شهر بصره دعوت میهمانی علاءبن زیاد را پذیرفت.
و در شهر مدینه حتّی دعوت میهانی دوستان غیر عرب، از نژادهای گوناگون، و ایرانیان را رد نمی‌کرد،
روزی پس از قبول مهمانی یک مسلمان ایرانی و صَرف حلوای نوع ایرانی، علّت آن را پرسید.
به امام علی علیه السلام گفته شد که؛
به مناسبت عید نوروز این حلوای ایرانی تهیه شد.
امام علی علیه السلام به مزاح فرمود:
آیا نمی‌شود، هر روز، نوروز باشد؟ [۱] .
و در شب شهادت نیز میهمان دخترش امّ کلثوم بود.

پی نوشت ها:
[۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۱۱ ص ۲۷۴.

قضاوت در نوجوانی

امام علی علیه السلام با اینکه دوران جوانی را می گذراند، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم او را برای قضاوت و تبلیغ به یمن اعزام فرمود.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

یا رسول اللَّه، مرا برای قضاوت می‌فرستی، در حالی که جوان هستم؟

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

نزدیک بیا.

سپس دست بر سینه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت و این دعا را خواند:

اَللَّهُمَّ اهْدِ قَلْبَهُ وَ ثَبِّتْ لِسانَهُ

(خدایا قلب علی را هدایت کن، و زبان او را در حقگوئی استوار فرما.)

امام علی علیه السلام فرمود:

پس از دعای رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم هرگز در قضاوت میان دو نفر دچار شکّ و تردید نشدم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد شیخ صدوق، ص۹۳ - و شرح ابن ابی الحدید، ج۱، ص۱۸.

قضاوت در مجلس پیامبر

ابن صباغ مالکی در فصول المهمّه، و علاّمه شیخ محمّد الصّبان مصری در اسعاف الرّاغبین می گوید:

پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم با جمعی از اصحاب خود نشسته بود.

دو نفر وارد شدند، یکی از آنها به حضور پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم چنین عرض کرد:

یا رسول اللَّه؛ من الاغی داشتم که گاو این مرد آن را کشت.

مردی از حاضرین جلسه فوراً نظر داد و گفت:

چار پایان را ضمانتی نمی‌باشد.

پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم رو به علی علیه السلام کرد، فرمود:

یا علی میان آنها داوری کن.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آنها پرسید:

آیا این حیوان‌ها هر دو بسته بودند و یا باز؟

یا یکی باز و دیگری بسته؟

آن مرد گفت:

آری الاغ بسته بود، ولی گاو باز و صاحبش نیز با او بود.

امام علی علیه السلام فرمود:

صاحب گاو ضامن الاغ است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قضاوت آن حضرت را تائید فرمود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اسعاف الرّاغبین در حاشیه نور الابصار، ص۱۷۱ - و فصول المهمه، ص۴۳ - و ینابیع المودّهٔ، ج۱، ص۶۶.

قضاوت در یک قتل دسته جمعی

احمد بن حنبل با دو سند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود:

پیامبر خدا مرا به یمن فرستاد. در آنجا روزی بقبائلی چند می‌گذشتم که با هم دیگر نزاع داشتند.

وقتی از جریان پرسیدم معلوم شد که چاهی جهت صید شیر، کنده بودند،که شیری در آن چاه افتاده بود،

شخصی در حال سقوط کردن به درون چاه، دوّمی را گرفت و دوّمی با دست سوّمی و سوّمی هم به چهارمی چنگ زد و او را کشید و همه به درون چاه سقوط کردند.

شیر همه را به سختی مجروح کرد، تا اینکه یکی از آنها پیش قدم شد و شیر را کشت.

مردم، مجروحین را از چاه بیرون کشیدند.

چهار نفر پس از مدّتی همگی جان سپردند و میان چهار قبیله نزاع در گرفت که خون بهای هر کدام (اوّلی، دوّمی، سوّمی، چهارمی) با کیست؟

در این لحظات حسّاس امام علی علیه السلام جلو رفت و فرمود:

با اینکه پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم در روی زمین است می‌خواهید با هم بجنگید؟

من میان شما داوری می‌کنم.

اگر به قضاوت من رضایت دادید که اختلافات برطرف می‌شود، یا شما را نزد پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم برده تا آن حضرت در میان شما داوری کند.

اهل یمن به قضاوت آن حضرت رضایت دادند و امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام قضاوت فرمود:

اکنون بروید و از قبائلی که این چاه را کنده‌اند، ربع دیه، ثلث دیه و نصف دیه و تمام دیه را جمع کنید. [۱].

(یعنی دو هزار و هشتاد و سه دینار طلا جمع آوری کنید.)

پس از آماده شدن پول‌ها، فرمود:

۲۵۰ دینار به ورثه اوّلی بدهید، برای اینکه او باعث کشته شدن دوّمی شد، در نتیجه از خون بهای خودش کم می‌شود.

و ثلث دیه ۳۳۳ دینار) را باید به ورثه دوّمی بدهید

و نصف دیه ۵۰۰ دینار) را باید به ورثه سوّمی

و یک دیه کامل ۱۰۰۰ دینار) را باید به ورثه چهارمی بدهید.

امّا مردم قبائل راضی نشدند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان را با مأمورانی خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرستاد، مردم یمن وقتی از راه رسیدند که آن جناب کنار مقام ابراهیم در مسجد الحرام بود.

داستان خود را باز گفتند.

پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

میان شما داوری می کنم.

یکی از ایشان گفت:

علی بن ابیطالب علیه السلام در میان ما قضاوت کرده است.

آنگاه داوری او را شرح دادند.

پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم همان را امضاء کرد و فرمود:

داوری علی صحیح بود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] مسند احمد حنبل، ج۱، ص۷۷.

[۲] ذخائر العقبی، ص۸۴ - و علی در کتب اهل سنّت، ص۲۵۱.

قصاص چشم (کور کردن با آیینه)

غلامی از قبیله قیس با مولای خود به نزد خلیفه سوم رفتند.

غلام اظهار داشت که مولایش با زدن ضربه شدیدی چشم او را کور کرده، ولی ساختمان چشم سالم است، مولا به غلام می گفت:

دیه چشمت را به تو می‌دهم از قصاص صرف نظر کن.

غلام از گرفتن دیه خودداری کرده و تنها خواسته‌اش، قصاص بود.

خلیفه سوم در حکم قضیه درماند.

آنان را نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بُرد و از آن حضرت تقاضای داوری کرد.

مولا یک دیه کامل به غلام تسلیم نمود تا از قصاص درگذرد.

غلام نپذیرفت.

مولا حاضر شد دو دیه بپردازد، ولی باز هم غلام امتناع داشت و جز به قصاص راضی نبود.

در این موقع امیرالمؤمنین علیه السلام به منظور قصاص کردن مولا، آیینه‌ای طلبید، آن را داغ کرد و آنگاه مقداری پنبه خواست و آن را خیس کرد و بر اطراف چشم او، روی پلک‌ها گذاشت و چشم را در مقابل آفتاب نگهداشت و به وی فرمود:

در آیینه نگاه کن.

و چون قدری نگاه کرد کور شد، بدون آن که آسیبی به ساختمان چشمش وارد شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج۷، ص۳۱۹ حدیث ۱.

قرآن و دوران شیرخوارگی

در زمان خلافت خلیفه سوم، زنی در دوران شش ماهگی فرزندی به دنیا آورد که شوهر آن زن او را متهم کرد.

دعوا نزد خلیفه سوم بردند و او نتوانست مشکل را حل کند،

و دستور رجم زن را صادر کرد،

مردم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه کردند،

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

در یک جای قرآن آمده است که:

یرضِعنَ أَولادَهُنَّ حَولَین کامِلَین... [۱] .

«زنان فرزندان خود را دو سال کامل شیر دهند»

و در جای دیگر فرموده است:

وَ حَمْلُهُ و فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهراً [۲] .

«دوران بارداری و باز گرفته شدن از شیرخوارگی ۳۰ ماه است»

وقتی ایام شیرخوارگی بیست و چهارماه از آن کسر گردد، مدّت حمل شش ماه می‌شود.

بنابر این خانمی که کودک شش ماهه آورده است، گناه نکرده و کودک از آن شوهرش می‌باشد.

پس از قضاوت امام علی علیه السلام خلیفه سوم اقرار کرد که از این حکم بی خبر بوده است، بلافاصله دستور داد زن را برگردانند و رجم نکنند. [۳] .

امّا وقتی مأمورین برای برگرداندن زن به محل اجرای حُکم رفتند کار از کار گذشته و زن رجم شده بود.

زن بی گناه قبل از شروع حکم به خواهرش گفته بود:

خواهرم! ناراحت مباش به خدا قسم! هیچ کس غیر از شوهرم به من نزدیک نشده است و کودک از آن شوهرم می‌باشد.

وقتی کودک بزرگ شد و به مرحله جوانی رسید، پدر اعتراف کرد که جوان از آن اوست زیرا شبیه پدر بود.

راوی می گوید:

آن مرد را دیدم که بدنش روی رختخواب قطعه قطعه شده بود و به مکافات عمل خود رسید. [۴] .

مرحوم علامه امینی می‌فرماید:

آیا این برای مسلمانان عار نیست که جای پیغمبر را کسی بگیرد که مسئله ساده قضائی را نداند؟

آیا این عدالت است کسی بر جان و مال مردم مسلط شود که این مقدار آگاهی به مسائل ندارد. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره احقاف، آیه ۱۵.

[۲] سوره بقره، آیه ۲۳۳.

[۳] نظیر همین ماجرا در قضاوتهای حضرت، در حکومت خلیفه دوم نیز گذشت.

[۴] الموطأ، ج۲، ص۱۷۶؛ البیهقی فی السنن الکبری، ج۷، ص۴۴۲؛ الدرالمنثور، سیوطی، ج۶، ص ۴۰.

[۵] الغدیر، ج۶، ص۹۴ - و سفینهٔ البحار، ج۲، ص۴۳۵.

قضاوت در مورد حجرالأسود

جلال الدین سیوطی در باب «شهادت الامکنهٔ» از ابوسعید خدری روایت می کند که:

من با خلیفه دوم به حج رفتم چون طواف کرد آمد حجرالاسود را استلام کند، گفت:

من می‌دانم که تو سنگی هستی نه می‌توانی ضرر برسانی و نه منفعتی داری و اگر رسولخدا را نمی‌دیدم که تو را می‌بوسید و استلام

می کرد نه ترا می‌بوسیدم و نه استلام می کردم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ او فرمود:

ای عمر این چنین قضاوت نکن، این سنگ هم نفع می‌رساند و هم ضرر.

خلیفه دوم گفت:

یا ابالحسن آیا دلیلی بر این هست.

حضرت فرمود:

اینک کتاب خداست که می‌فرماید:

وَ اِذا أخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ وَ ذُرّیاتِهِمْ وَ اشْهَدَهُمْ عَلی اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی

«چون خداوند تعالی آدم ابوالبشر را خلق کرد پشت او را مسح نمود و از ذریه بنی آدم عهد و پیمان گرفت به ربوبیت خود و عبودیت آنها

و آن عهد و میثاق را در کتابی نوشت و به این سنگ خورانید، سپس به آن سنگ فرمود شهادت بده در روز قیامت به ایمان و وفاء هرکس که در دنیا به زیارت تو آمده است و شهادت بده بر کفر و شرک هرکس که متمکن بوده است که ترا زیارت کند و نکرده است.»

سپس فرمود:

من شنیدم از رسول خدا که فرمود:

حجرالاسود در روز قیامت می‌آید و با زبان فصیح و بلیغ، شهادت دهد برای هر کس که او را بوسید و مسح نموده است،

(اقراراً بوحدانیهٔ اللّه و اعترافاً بما فرضه اللّه)

و شهادت دهد بر ضرر کسانی که او را زیارت نکردند.

پس بدان ای عمر که این سنگ هم نفع می‌رساند و هم ضرر.

پس خلیفه دوم گفت:

اَعُوذُ بِاللّهِ انْ اَعیشُ فی قَوْمٍ لَسْت فیهِمْ یا اَبَاالْحَسَن. [۱] .

«به خدا پناه می‌برم از اینکه در میان قومی زندگی کنم که علی بن ابیطالب در آن نباشد.»

پی نوشت ها:

[۱] و نیز این روایت را «محمد بن یوسف شافعی» در کتاب «سبیل الهدی» و الرشاد در باب ششم در فضل حجرالاسود آورده و «خجندی» در کتاب «فضائل مکه» و بیهقی در شعب الیمان و «حاکم نیشابوری» در «مستدرک» و «غزالی در احیاء العلوم و ابن ابی الحدید» در شرح «نهج‌البلاغه» بنابر نقل «سید هاشم» از غایهٔ المرام - و - علاّمه محمد قلی در کتاب تشیید المطاعن ص ۵۵۶.

قضاوت در نزاع دسته جمعی

در عصر حکومت امیرمؤمنان علی علیه السلام چهار نفر شراب خوردند و در نتیجه مستی به روی یکدیگر چاقو کشیدند و به هرکدام جراحتی وارد شد.

عمل زشت آنان به محضر علی علیه السلام گزارش داده شد.

حضرت دستور داد:

همه آنها را حبس کردند تا پس از به هوش آمدن به اعمالشان رسیدگی شود.

اتفاقاً دو نفر از آنان در زندان مردند، کسان آنها به نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده، عرضه داشتند که خون‌بهای کشتگان ما را از آن دو نفری که زنده‌اند بگیرید، زیرا این دو نفر اسباب قتل ایشان را فراهم آورده‌اند.

امام علی علیه السلام به آنها فرمود:

از کجا دانستید، دو نفری که زنده‌اند قاتل آن دو نفرند که مرده‌اند.

ممکن است آن دو نفر که مرده‌اند هرکدام قاتل یکدیگر بوده باشند.

در پاسخ عرض کردند:

ما از این ماجرا بی‌خبریم آنگونه که خدا به تو آموخته است درباره آنان داوری کن؟

حضرت فرمود:

دیه مقتولین به عهده هر چهار قبیله است که باید بپردازند، و دیه زخم آن دو نفر که مجروح‌اند از دیه کشته‌ها برداشته می‌شود. [۱].

____

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد مفید، ص۲۰۹ از فصل ۶۲، باب۲ - و تهذیب شیخ طوسی، ج۱۰، ص۲۴ - و من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص۱۱۸ - و صاحب جواهر در ج۳، ص۹۲.

قضاوت نسبت به فرزندی سفید پوست

مردی همسرش را نزد خلیفه دوم برده و گفت:

خودم و این زنم سیاه هستیم، امّا او پسری سفید زاییده است.

خلیفه دوم به اطرافیان خود گفت:

نظر شما در این قضیه چیست؟

همه گفتند:

زن باید سنگسار شود؛ زیرا او و شوهرش سیاهند و فرزندشان سفید.

خلیفه دوّم دستور داد:

زن را سنگسار کنند.

مأموران زن را برای اجرای حکم می‌بردند، در بین راه امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان برخورد نموده و به زن و شوهر او فرمود:

ماجرای شما چیست؟

آنان قصّه خود را بیان داشتند.

آن حضرت فرمود:

آیا زنت را متّهم می‌سازی؟

گفت: نه.

فرمود: آیا در حال قاعدگی با او همبستر شده‌ای؟

گفت:

آری، یک شب ادّعا می‌کرد که قاعده است و من گمان می‌کردم به جهت سرما عذر می‌آورد پس با او همبستر شدم.

آن حضرت فرمود:

آیا شوهرت در آن حال با تو نزدیکی کرده است؟

گفت: آری.

پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان فرمود:

برگردید که این فرزندِ پسر شماست و علت سفید شدنش این است که خون حیض بر نطفه غلبه کرده است، آنگاه که این کودک بزرگ شود رنگ پوست او سیاه می گردد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب النکاح، باب انوادر، حدیث ۴۶.

قطع دست متولی بازار

ضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای کنترل بازار بصره، شخصی به نام «علی بن اصمع» را مأموریت داد که بر بازار آن شهر نظارت کند، امّا پس از چندی دست به خیانت گشود وپس از اثبات، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتان دست او را قطع کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] السوق فی ظل الدولة الاسلامیه، ص۵۲: جعفر مرتضی.

قطع دست غلام سیاه

«اصبغ بن نباته» نقل می کند که:

روزی در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم که بین مردم حکومت می کرد.

ناگهان جماعتی بر آن حضرت وارد شدند و غلام سیاهی را دست بسته آوردند

گفتند:

یا امیرالمؤمنین این غلام دزدی کرده است، مجازاتش کن.

حضرت فرمود:

ای غلام آیا تو دزدی کردی؟

عرض کرد: آری، یا امیرالمؤمنین.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

مادرت به عزای تو بنشیند، اگر برای مرتبه دوم اقرار کنی، دست تو را قطع می کنم.

غلام گفت:

دزدی کردم.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

حکم خدا را درباره او جاری کنید.

و آنگاه انگشتان او را قطع کردند.

غلام انگشتان قطع شده خود را به دست چپ گرفت که خون از او جاری بود.

ابن کوّای یشکری او را دید و گفت:

چه کسی دست تو را قطع کرد؟

غلام گفت:

(قَطَعَ یمینی سَیِدُ الْوَصِیینَ وَ قَائِدُ الْغُرّ الْمحَجَّلین وَ اَوْلَی النَّاسِ بِا الْمُؤْمِنین، عَلِی بْنِ اِبی طالِب اِمَامُ الْمَهْدِی وَ زَوْجُ فَاطِمَهَْ الزَّهْرَاءِ بِنْتَ مُحمَّدِ الْمُصْطَفی اَبُوالْحَسَنِ الْمجْتَبی وَ اَبُوالْحَسَنِ الْمُرْتَضی...)

«دست مرا رهبر مردان و زنـان و سـزاوارتر از مؤمنـان به خودشـان، علی بن ابیطالب پیشوای هـدایت کننـده و شوهر فاطمه زهراعلیها السلام دختر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و پدر حسن و حسین قطع کرد.»

ابن کوّا گفت:

بسیار عجب است او دست ترا قطع کرده و تو او را ستایش می گوئی؟

غلام گفت:

دست مرا به حق قطع کرده چرا او را ثنا نگویم و حال آنکه محبت او در پوست و گوشت و خون من آمیخته شده است.

به خدا قسم دست مرا قطع نکرد مگر بحق که خداوند متعال آنرا بر من روا داشته است.

ابن کوّا بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و آنچه بین او و غلام گذشته بود را شرح داد.

حضرت فرمود:

ما را دوستانی است که اگر آنها را با شمشیر پاره پاره کنیم محبت ما در دل‌های آنها زیادتر می‌شود،

و ما را دشمنانی است که هرچه بر آنها خدمت کنیم دشمنی آنها زیادتر می‌شود.

سپس به امام حسن علیه السلام فرمود:

برو، این غلام سیاه را بیاور.

وقتی حاضر شد، حضرت فرمود:

ای غلام من دست تو را قطع کردم و تو مرا مدح و ثنا می گویی.

غلام عرض کرد:

چرا شـما را ثنا نکنم و حال آن که پوست و گوشت و خون من به محبّت شما آمیخته است و شما دست مرا به حق قطع نمودی و مرا از عذاب آخرت نجات دادی.

آن حضرت فرمود:

دست خود را نزدیک من آر.

آن حضـرت دست بریـده را به جای خود گـذارد و ردای خود را به روی او کشـید، پس برخاست و دو رکعت نماز به جای آورد و دعائی قرائت فرمود.

چون عبا را عقب زد، دیدیم دست آن غلام مثل اوّل صحیح و سالم شده است.

غلام از جا برخاست و گفت:

(آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ بِمُحَمَّدٍ رَسُولُهُ وَ لِعَلِی اَلَّذی رَدَّ الْیدَ الْمَقْطُوعَهَْ بَعْدَ تَخْلِیتِهَا مِنَ الزّنَدِ)

«ایمان آوردم به خداوند و به رسالت محمدصـلی الله علیه وآله وسلم و ایمان آوردم به امامت علی علیه السلام که انگشتان قطع شده را به جای خود بازگرداند.»

پس روی قدم‌های آن حضرت افتاد و گفت:

بِاَبی اَنْتَ وَ اُمِّی

«پدر و مادرم فدای تو، یا علی» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانور مرحوم مجلسی.

قدردانی از آسیب دیدگان جنگ

وقتی سران جَمَل، بصره را محاصره کردند،

فرماندارِ امامعلیه السـلام، عثمان بن حُنیف را دستگیر نموده، موهای ریش و سر او را کندند و پس از زجر و کتک زدن‌های فراوان، او را به حالِ خود گذاشتند.

فرماندار امام به سوی مدینه حرکت کرد که در سرزمین «ربذه» به اردوگاه امام رسید.

پس از سلام خطاب به امام گفت:

با ریش از خدمت شما به فرمانداری بصره رفتم، در حالی که بدون ریش بازگشتم.

امام وقتی عثمان حنیف را با سر و صورت خونین مشاهده فرمود از او قدردانی کرده، و فرمود:

اَصَبْتَ أَجْراً وَ خَیرَاً

«تو به پاداش عمل خود و نیکی‌های آن رسیده‌ای» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کامل ابن اثیر، ج۳، ص۲۲۶.

قاطعیت در اجرای فرامین رهبری

وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تصمیم به فتح مکّه گرفت، شخصی به نام «حاطب بن ابی بلتعه» ماجرای لشگر اسلام را به قریش مکّه نوشت، و زنی از قبیله «فرینه» آن را در گیسوان خود پنهان کرد و راهی مکّه شد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به وسیله وحی با خبر شد و مشخّصات آن زن را به امام علی علیه السلام داد.

امام در محلّی به نام «حلیفه» آن زن جاسوس را پیدا کرد.

هر چه تلاش کردند، تهدید نمودند، زن اعتراف نکرد.

امام علی علیه السلام با تهدید جدّی و برخورد قاطع فرمود:

پیامبر خدا دروغ نمی‌گوید، ای زن، نامه را تحویل بده و الّا خود تو را جستجو خواهم کرد.

در اینجا زن تسلیم شد و نامه را از درون گیسوان خود درآورد و تحویل داد. [۱] .

اگر در این مأموریت، ایمان و برخورد قاطع وجود نمی‌داشت، تؤطئه یک جاسوس کشف نمی‌شد و یا اگر به سخنان و سوگندهای آن زن جاسوس اعتماد می‌کردند، موفّق نمی‌شدند.

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ یعقوبی ج۲ ص۲۳ – و – طبری ج۲ ص۱۱۳ – و – کشفُ الغُمّهٔ ص ۶۲

قبر آقا علی(ع)

شیخ مفید رضوان اللّه تعالی علی(ع)ه در کتاب ارشادش نقل کرده:

(حضرت علی(ع)را شب هنگام و مخفیانه به خاک سپردند، زیرا خوارج و دشمنان آن حضرت، اگر از محلّ دفنِ حضرت اطلاع پیدا می‌کردند ممکن بود کارهای ناشایستی انجام دهند.

نجف اشرف در ابتدا نیزار بود و بعد خشک گردید. قبرستان کوفه نزدیک نجف و قبر امیرالمؤمنین (سلام اللّه علی(ع)ه) بر فراز یک بلندی قرار داشت ائمه (علی(ع)هم‌السلام)، هر چند وقت یکبار مخفیانه به زیارت امیرمؤمنان علی(ع)می‌رفتند.

تا اینکه امام باقر و امام صادق (علی(ع)هاالسلام) قبر آن حضرت را به بعضی از خواص اصحاب خود نشان دادند).

وقتی که حکومت (بنی عبّاس) به هارون الرشید رسید. روزی به کوفه آمده بود و گفت مایلم که امروز به شکار بروم. سگ‌ها و بازهای شکاری بحرکت در آمدند و به طرف بیابان به راه افتادند.

پس از مدتی به گلّه‌ای آهو رسیدند. سگها بر روی زمین و بازها از هوا به آهوان حمله کردند. آهوها فرار کرده و برفراز تپّه ای رفتند. سگها در تعقیب آنها به تپّه رسیدند امّا در دامان تپه‌ها ماندند و بالا نرفتند بازها هم از حرکت باز ایستاده و پس از مدّتی باز گشتند.

هارون از این حادثه به شگفت آمد. مدّتی گذشت، آهوان احساس آرامش کردند و از تپه پائین آمدند. هارون دوباره دستور داد که سگها و بازها را آزاد کنند با شروع حمله سگها، آهوان دوباره به تپّه پناهنده شدند و سگها در دامان تپه ماندند.

هارون بیشتر متعجب شد. فهمید که به مکان عجیبی آمده است دستور داد در آن اطراف بگردند و کسی را که آن مکان را بشناسد پیدا کنند.

پیرمردی را در آن حدود دیدند او را به نزد هارون آوردند. هارون از او پرسید اینجا چه خبر است؟

پیرمرد ابتدا می‌ترسید پاسخ بدهد. پس از اینکه مطمئن شد که خطری در بین نیست گفت: روزی با پدرم به اینجا آمدم. پدرم می‌گفت: حضرت امام صادق (ع) فرمود: قبر آقا علی(ع) امیرالمؤمنین (ع) در اینجاست.

هارون دستور داد که بقعه و زیارتگاهی در آنجا درست کنند (پس از او به مرور ایام دیگران در تعمیر و تکریم آنجا کوشیدند. به ویژه در زمان حکومت آل بویه که شیعه و ایرانی بودند بنای با شکوهی در آنجا ساخته شد و نادرشاه آن را طلاکاری نمود).

علی(ع) ایمان، علی(ع) قرآن، علی(ع) در هر عمل میزان

علی(ع) بر انس و جان شاهد، علی(ع) روز جزا حاسب

به خلوتگاه الّا هو، صراط مستقیم است او

ولای او بُوَد، شرط قبول توبه تائب

حریم کعبه همچون جسم بی‌جان بود پیش از این

خدا از نفخه رحمت، دمیدش روح در قالب

حریم کعبه پیش از این، که بی‌نام و نشان بودی

ز لوح یا علی(ع) امشب معین شد ورا صاحب

امیرالمؤمنین فاروق و صدیق است القابش

نباشد سارق القاب او، جز کافری کاذب
علی(ع) پیروز میدانها، علی(ع) شبگرد ویرانها
علی(ع) مافوق انسانها علی(ع) مطلوب هر طالب
منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

قبول ولایت

روزی آقا علی(ع)درهمی به بلال عنایت فرمود و فرمودند خربزه‌ای برای من خریداری نما. بلال به امر حضرت خربزه‌ای خریداری کرد.

آن حضرت خواست از آن خربزه میل نماید. دید بسیار تلخ است حضرت از آن چیزی میل نکردند و فرمودند:

از پیغمبر اکرم (ص) شنیدم که فرمود: خداوند ولایت مرا بر جمیع موجودات عالم عرضه داشته پس هر آب و میوه‌ای که قبول ولایت مرا نمود شیرین گشت. و هر میوه و آبی که قبول ولایت مرا ننمود تلخ گردید و این میوه چون قبول ولایت مرا ننمود، پس من از او نخواهم خورد.

شور فراوانم علی(ع) فریاد و افغانم علی(ع)
در سلک حق جویان بود معنای عرفانم علی(ع)
مهر امیرالمؤمنین گردیده با قلبم عجین
می‌باشد از روی یقین مفهوم ایمانم علی(ع)
در موقع رنج و محن آزار جان آلام تن
باشد بهر سروعلن دارو و درمانم علی(ع)
آندم که گم کردم بره از فرط عصیان و گنه
باشد ز روی همچو مه شمع شبستانم علی(ع)
گلگشت و گلزارم علی(ع) محبوب و دلدارم علی(ع)
پندار و افکارم علی(ع) پیدا و پنهانم علی(ع)
در چرخ فرو اعتلا در آسمان کبریا
باشد ز چهر پر ضیامهر درخشانم علی(ع)
منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

قهرمان شکست ناپذیر

بارون کارادیفو می‌گوید:

علی(ع)همچون قهرمان شکست ناپذیر دوشادوش پیامبر پیکار و معجزاتی نشان داد و پیامبر به او مهر ورزید و اطمینانی عمیق به وی داشت تا آنجا که یک روز در حالی که به وی اشاره می‌کرد چنین گفت:هر کس را من سرور و آقایم تو نیز سرور و آقا هستی.

علی(ع)قهرمانی رزمنده و شهسواری پاک نهاد و پاکباز و امامی شهید بود که روحی بس عمیق و آرام داشت که در ژرفای آن اسرار خدائی نهفته بود.

نمیدانم چرا ایدل علی(ع) گویم علی(ع) جویم

بهر کاری بود مشکل علی(ع) گویم علی(ع) جویم
من حیران و سرگردان بیاد چهره معشوق
در این منزل در آن منزل علی(ع) گویم علی(ع) جویم
بباغ زندگانی همچو بلبل در غزلخوانی
بدین اشعار ناقابل علی(ع) گویم علی(ع) جویم
ز بد خویان بپوشم چشم به مهر و بآن نظر بندم
زبس این دل بود مایل علی(ع) گویم علی(ع) جویم
دراین بحر سعادت غرق طوفان محبّت دل
چو من جوید ره ساحل علی(ع) گویم علی(ع) جویم
بصحن خانه حق روز و شب اندر عباداتم
چه خوش هر جا چنان سائل علی(ع) گویم علی(ع) جویم
منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

قضاوت علی

مردی عربی با داشتن یک ناقه (شتر ماده) به نزد رسول‌الله آمد و عرض کرد: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم! این ناقه را می‌خری؟ حضرت فرمود: به چند درهم می‌فروشی ای اعرابی؟! عرض کرد: دویست درهم، پیامبر فرمود: ناقه تو قیمتش بیش از این است و پیوسته قیمت شتر را زیاد می‌کرد تا به چهارصد درهم رساند و از اعرابی خرید و پولها را در دامن اعرابی ریخت.
مرد عرب مهار ناقه را بگرفت و گفت: ناقه از من است و در هم هم مال من است و اگر تو را بینه و شاهد هست، حاضر کن.
در این وقت، ابوبکر پیدا شد، پیامبر فرمود: بیا تا این پیر مرد، یعنی ابوبکر، بین من و تو حکم کند، و ماجرا را برای او نقل کرد. او گفت: قضیه معلوم است که اعرابی شاهد می‌طلبد و شما باید شاهد بیاوری.
در این اثنا عمر نمودار شد و پیامبر فرمود:ای مرد عرب! حاضری این مردی که به طرف ما می‌آید بین ما حکم کند؟ عرض کرد: آری یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم! چون عمر نزدیک آمد، پیامبرفرمود: تو بین من و این اعرابی قضاوت کن، گفت: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم! سخن خود را بگو. فرمود: ناقه از من و دراهم از برای اعرابی است، عمر به اعرابی گفت تو ادعای خود را بگو؟ اعرابی گفت: ناقه و دراهم هر دو از من است، اگر محمد ادعائی می‌کند باید شاهد اقامه کند؛ عمر گفت: قول اعرابی درست است و بر صحت کلامش قسم می‌خورد.
پیامبر به اعرابی فرمود: من تو را محاکمه می‌کنم نزد کسی که به حکم پروردگار عزیز و جلیل بین ما حکم کند، که ناگاه علی علیه‌السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد.
علی علیه‌السلام عرض کرد: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم! شما با این مرد در چه واقعه‌ای صحبت دارید؟ حضرت فرمود:یا اباالحسن! بین من و این مرد عرب قضاوت کن، علی علیه‌السلام فرمود: ای اعرابی! به پیامبر چه ادعا داری؟ گفت: پول ناقه‌ای را که به او فروخته‌ام از او می‌خواهم.
علی علیه‌السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: شما چه می‌گویید؟ فرمود: من پول تمام ناقه را پرداخته‌ام، امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: ای اعرابی! آیا رسول خدا راست می‌گوید؟ گفت: نه هیچ چیز به من نپرداخته است، حضرت شمشیر از غلاف کشید و به یک ضربت او را به هتل رسانید.

پیامبر فرمود: چرا چنین کردی؟

عرض کرد: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم! من شما را بر اوامر و نواهی خداوند متعال و بر بهشت و جهنم و ثواب و عقاب و وحی خدا تصدیق می کنم، چگونه می‌شود که در بهای شتر ماده این اعرابی تو را تصدیق نکنم؟ من اعرابی را از این جهت کشتم که شما را تکذیب کرد و گفت رسول خدا پول شتر را نداده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راست گفتی و حکم به حق کردی ولی دیگر به مثل این کار عود مکن؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به ابوبکر و عمر نمود و فرمود: حکم خدا این بود که علی علیه‌السلام قضاوت کرد نه حکمی که شماها کردید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وافی، ج ۲ ص-۱۶۵ من لا یحضره الفقیه- قضاوتهای امیرالمؤمنین؛ داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص۷۶.

قطیفه بر دوش

هارون پسر عنتره از پدرش نقل می کنند:

در فصل سرما در محضر مولاـ علی علیه‌السلام وارد شدم. قطیفه‌ای کهنه بر دوش داشت و از شدت سرما می‌لرزید. گفتم: یا امیرالمؤمنین! خداوند برای شما و خانواده‌تان از بیت‌المال مانند دیگر مسلمانان سهمی قرار داده که می‌توانید به راحتی زندگی کنید. چرا این اندازه به خود سخت می گیرید و اکنون از سرما می‌لرزید؟

فرمود: به خدا سوگند! از بیت‌المال شما حبه‌ای بر نمی‌دارم و این قطیفه‌ای که می‌بینید همراه خود از مدینه آورده‌ام، غیر از آن چیزی ندارم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۴۰ ص_۳۴۳ داستانهای بحارالانوار، ج ۲ ص۵۶.

قدرت و نیروی امام علی

ابن ابی‌الحدید گوید: اما قوت و نیروی بدنی امام علیه‌السلام به پایه‌ای است که ضرب‌المثل شده است؛ ابن‌قتیبه گوید: «او با هیچ کس کشتی نگرفت مگر آنکه او را به خاک افکند». و اوست که در قلعه خیبر را از جا کند در صورتی که گروهی از مردم جمع شدند تا آن را برکنند نتوانستند. و اوست که بت هبل را که از سنگی بزرگ تراشیده بودند از بالای کعبه کند و بر زمین افکند. و اوست که در ایام خلافت خود صخره بزرگی را که روی چشمه ای قرار داشت و سپاهیان حضرتش نتوانستند آن را بردارند از جای برکند و آب از زیر آن بیرون جست. [۱] .

علامه مجلسی رحمهٔ الله گوید: ابوطالب به عادت عرب فرزندان و برادرزادگان خود را جمع می کرد و به کشتی گرفتن وا می‌داشت، و علی علیه‌السلام با آنکه طفل بود آستین بالا می‌زد و با برادران بزرگ و کوچک خود و عموزادگان بزرگ و کوچک خود کشتی می گرفت و آنان را به خاک می‌افکند و پدرش می گفت: علی ظهیر و پیروز شد و او را «ظهیر» نامید. چون علی علیه‌السلام بزرگ شد با مرد قوی و نیرومند کشتی می گرفت و او را زمین می‌زد، و مرد تنومند و دراز قامت را با دست خود می گرفت و به سوی خود می کشید و او را می کشت، و بسا کمر او را می گرفت و به هوا بلند می کرد، و بسا در پی اسب نر در حال

دویدن می‌دوید و او را باز می گردانید. [۲] .

امام صادق علیه‌السلام در حدیثی فرمود: فاطمه بنت اسد- رضی الله عنها- مادر امیرمؤمنان علیه‌السلام گوید: او را بستم و در قنداق پیچیدم ولی آن را پاره کرد، سپس در دو قنداق و سه چهار و پنج و شش قنداق که برخی از آنها از چرم و حریر بود پیچیدم باز هم همه را پاره کرد، و گفت: مادر، دست مرا نبند که من محتاجم هنگام ذکر پروردگار خود انگشتانم را به راست و چپ حرکت دهم و اظهار عجز و نیاز به درگاه خدا کنم. [۳] .

علی علیه‌السلام در گهواره بود و دستش بسته، ناگاه ماری را دید که به سوی او در حرکت است، از جای جنبید و دست خود را از بند درآورد و گلوی مار را با پنجه خود فشرد به حدی که پنجه‌اش در گلوی مار فرو رفت و همین طور او را فشرد و نگه داشت تا مرد. چون مادرش این را بدید فریاد و استغاثه کرد، اهل خانه و همسایگان جمع شدند، آنگاه مادرش گفت: تو به سان حیدره (شیر ژیان) هستی. [۴] .

علامه در علم لغت، ابن‌منظور، گوید: حیدره یعنی شیر از هری، از ابوالعباس احمد بن یحیی نقل کرده است که راویان اختلاف ندارند در اینکه این ابیات از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است:

انا الذی سمتنی امی حیدرهٔ کلیث غابات غلیظ القصرهٔ «اکیلکم بالسیف کیل السندرهٔ» «من آنم که مادرم حیدر نامید، بسان شیر قوی هیکل بیشه، که با شمشیر مانند پیمانه‌ای بزرگ شما را پیمانه می کنم (و گروه گروه شما را از زمین بر می‌چینم)».

سندره به معنای جرأت آمده و رجل سندر یعنی مرد با جرأت، و نیز به معنای پیمانه بزرگ است و حیدر یعنی شیر. ابن‌اعرابی گفته: حیدره در میان شیران مانند شاه در میان مردم است. ابوالعباس گفته: به خاطر درشتی گردن و نیروی دستهایش شاه شیران است. و از همین ماده است غلام حادر یعنی جوان قوی هیکل زورمند، و یاء و هاء آن زایدند (و اصل آن «حدر» است). ابن بری این رجز را چنین آورده:

اکیلکم بالسیف کیل السندرهٔ اضرب بالسیف رقاب الکفرهٔ «... با شمشیر گردن کافران را می‌زنم.»

ابن‌بری اضافه می کند که منظور این سخن آن است که مادرم مرا اسد (شیر) نامید و چون به جهت حفظ قافیه نمی‌توانست اسد بگوید لفظ حیدره را به کار برده است،زیرا مادرش او را حیدره ننامید بلکه او را به نام پدر خودش «اسد» نامید، زیرا او فاطمه بنت است، و ابوطالب در هنگام ولادت و نامگذاری آن حضرت نبود،چون آمد نام اسد را نپسندید و او را علی نامید. و چون علی این رجز را در جنگ خیبر خواند خود را به همان نامی که مادرش بر او نهاده بود نامید.

جابر انصاری گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز خیبر پس از آنکه برای علی علیه‌السلام دعا کرد پرچم را به دست او داد، او با شتاب حرکت کرد و یارانش هم می گفتند: بشتاب؛ [۵] .

او رفت تا به قلعه رسید، در قلعه را از جا کند و به زمین افکند، آن گاه هفتاد نفر از ما جمع شدیم و کوشیدیم تا در را به جای خود باز گردانیم. [۶] .

وله یوم خیبر فتکات کبرت منظرا علی من راها یوم قال النبی انی لاعطی رایتی لیثها وحامی حماها فاستطالت أعناق کل فریق لیروا أی ماجد یعطاها فدعا أین وارث العلم و الحلم مجیر الأیام من بأساها أین ذوالنجدهٔ الذی لو دعته فی الثریا مروعهٔ لباها فأتاه الوصی أرمد عین فسقاهابریقه وشفاها ومضی یطلب الصفوف فولت عنه علما بأنه أمضاها وبری مرحبا بکف اقتدار أقویاء الأقدار من ضعفاها ودحی بابها بقوهٔ بأس لو حمته الافلاک منه دحاها عائذ للمؤ ملین مجیب سامع ما تسر من نجواها انما المصطفی مدینه علم وهو الباب من أتاه أتاها وهما مقلتا العوالم یسراها علی و أحمد یمناها «او علی علیه‌السلام» در روز خیبر دلاوریها از خود نشان داد که در نظر بینندگان بسیار بزرگ آمد».

«روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من پرچم خود را به شیر این امت و پاسدار آن خواهم سپرد».

«گردن همه گروهها کشیده شد تا ببینند که این پرچم به کدام مرد بزرگواری سپرده می‌شود».

«پیامبر صدا زد: کجاست وارث علم و حلم، و آن که در جنگها به فریاد می‌رسد))؟

«کجاست آن دلاوری که اگر در ثریا شخص بیمناکی از او کمک بخواهد به فریاد او می‌رسد»؟

«در این هنگام وصی آن حضرت در حالی که درد چشم داشت پیش آمد و پیامبر آب دهان در جشم او انداخت و شفا یافت ».

«و او بر صفهای دشمن تاخت و آنها گریختند، چرا که می‌دانستند او کاری‌ترین مرد جنگی است ».

«و با دست اقتدار خود به مرحب نشان داد که بزرگترین قدرتمندان در برابر او ناتوانند».

«و با نیروی هر چه تمام‌تر در قلعه را از جا کند که اگر افلاک آسمانی در برابر او مقاومت می‌کردند همه را با خاک یکسان می‌نمود».

«او پناه دهنده آرزومندان و اجابت کننده آنهاست و رازهای نهانی آنها را می‌شنود».

«بی شک مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شهر علم است و او در آن شهر است که هر که از آن در وارد شود به شهر رسد».

«و هر دو دیدگان همه عوالمند، علی علیه‌السلام دست چپ و احمد صلی الله علیه و آله و سلم دست راست آنهاست». [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه ۲۱:۱.

[۲] بحارالانوار ۲۷۵:۴۱.

[۳] همان.

[۴] همان.

[۵] در نسخه‌ای دیگر: «می‌گفتند: ملایم‌تر برو».

[۶] بحارالانوار ۲۷۹:۴۱.

[۷] منسوب به امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۷۳۴-۷۲۹.

قضاوت با علم آشکار

عبداللّه بن عبّاس حکایت نموده است:

روزی عمر بن خطّاب به امام علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: یا ابا الحسن! تو در حکم و قضاوت بین افراد، بسیار عجول هستی و بدون آن که قدری تأمّل کنی، قضاوت می نمائی؟!

امام علی علیه السلام به عنوان پاسخ، کف دست خود را جلوی عمر باز کرد و فرمود: انگشتان دست من چند عدد است؟

عمر پاسخ داد: پنج عدد می باشد.

امام فرمود: چرا در پاسخ عجله کردی و بدون آن که بیندیشی جواب مرا فوری دادی؟

عمر گفت: موضوعی نبود که پنهان باشد بلکه آشکار و ساده بود؛ و نیازی به تأمّل نداشت.

امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: مسائل و قضایائی که من پاسخ می دهم و قضاوت می کنم برای من آشکار و ساده است و نیازی به فکر و اندیشه ندارد.

و چیزی از اسرار عالم بر من پنهان و مخفی نیست همان طوری که تعداد انگشتان دست من بر تو ساده و آشکار بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کتاب سلونی قبل أن تفقدونی: ج ۲، ص ۱۳۰.

قضاوت با اره

محدّثین و مورّخین حکایت کرده اند:

در زمان حکومت عمر بن خطّاب، دو نفر زن بر سر کودک شیرخواره ای نزاع واختلاف کردند؛ و هر یک مدّعی بود که کودک فرزند او است، بدون آن که دلیلی بر ادّعای خود داشته باشند.

عمر در قضاوت این مسأله و بیان حکم فرو ماند، که آیا کودک را به کدام یک از آن دو زن بدهد.

به همین جهت از امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خواست کرد تا چاره ای بیندیشد و برای رفع مشکل اقدامی نماید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام هر دو زن را دعوت به صبر و سکوت نمود؛ و با موعظه از ایشان خواست تا حقیقت امر را بازگو نمایند، لیکن آن ها قانع نشدند و هر کدام بر ادّعای خود پافشاری نموده و متقاضی دریافت کودک بودند.

حضرت با توجّه به اهمیت قصّه، دستور داد تا ارّه ای بیاورند، زن ها تا چشمشان به ارّه افتاد اظهار داشتند: یا علی! می خواهی چه کنی؟

امام علی علیه السلام فرمود: می خواهم کودک را با ارّه از وسط جدا نمایم و سهم هر یک را بدهم.

هنگامی که کودک را آوردند، یکی از آن دو زن ساکت و آرام ماند و دیگری گفت: خدایا! به تو پناه می برم، یا علی! من از حقّ خود گذشتم و کودکم را به آن زن بخشیدم.

در همین لحظه، حضرت امیر علیه السلام اظهارنمود: «اللّه اکبر!»؛ و خطاب به آن زن کرد و فرمود: این کودک برای تو و فرزند تو است.

و سپس افزود: چنانچه این بچّه مال آن دیگری می بود، می بایست دلش به حال کودک خود می سوخت و اظهار ناراحتی می کرد.

در این هنگام زنی که آرام و ساکت بود، به دروغ و بی محتوائی ادّعای خود اعتراف کرد؛ و گفت: که من حقّی در این کودک ندارم.

و در نهایت عمر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به جهت حلّ این مشکل مهمّ، تشکّر و قدردانی کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کتاب سلونی: ج ۲، ص ۲۵۳، فضائل قمّی: ص ۹۵، إرشاد مفید:۱۱۰، س ۵.

قطع دست سارق و اتصال مجدد

یکی از اصحاب خاصّ امام علی صلوات اللّه و سلامه علیه به نام أصبغ بن نباته حکایت نماید:

روزی در محضر امام علیه السلام نشسته بودم که ناگهان غلام سیاهی را آوردند؛ که به سرقت متّهم بود.

هنگامی که نزد حضرت قرار گرفت، از او سؤال شد: آیا اتّهام خود را قبول داری؟؛ و آیا سرقت کرده ای؟

غلام اظهار داشت: بلی ای سرورم! قبول دارم، حضرت فرمود: مواظب صحبت کرن خود باش و دقّت کن که چه می گوئی، آیا واقعا سرقت کرده ای؟

غلام عرضه داشت: آری، من دزد هستم و سرقت کرده ام.

امام علیه السـلام غلام را مخاطب قرار داد و فرمود: وای به حال تو، اگر یک بار دیگر اعتراف و اقرار کنی؛ دسـتت قطع خواهد شد، باز دقّت کن و مواظب گفتارت باش، آیا اتّهام را قبول داری؟ و آیا سرقت کرده ای؟

در این مرحله نیز بـدون آن که تهدیـد و زوری باشـد، گفت: آری من سـرقت کرده ام؛ و عـذاب دنیا را بر عـذاب آخرت مقدّم می دارم.

در این لحظه حضرت دستور داد که حکم خداوند سبحان را جاری کنند؛ و دست او را قطع نمایند.

أصبغ گوید: چون طبق دسـتور حضرت، دست راست غلام را قطع کردند، دست قطع شده خود را در دست چپ گرفت و در حالی که از دسـتش خون می ریخت، بلند شد و رفت؛ در بین راه شخصی به نام ابن الکوّاء به او برخورد و گفت: چه کسی دستت را قطع کرده است؟

غلام در پاسخ چنین اظهار داشت: سـید الوصیین، امیرالمؤمنین، حجّت خداوند، شوهر فاطمه زهراء سلام اللّه علیها، پسر عمو و خلیفه رسول اللّه صلوات اللّه علیه [۱] دست مرا قطع نمود.

ابن الکوّاء گفت: ای غلام! دست تو را قطع کرده است و این همه از او تعریف و تمجید می کنی و ثناگوی او گشته ای؟!

غلـام در حـالتی که خون از دسـتش می ریخت گفت: چگونه از بیـان فضایـل مولـایم لب ببنـدم و ثنـاگوی او نباشم؛ و حال آن که گوشت و پوست و استخوان من با ولایت و محبّت او آمیخته است؛ و دست مرا به حکم خدا و قرآن قطع کرده است.

وقتی این جریان را برای امیرالمؤمنین علی علیه السـلام مطرح کردند، به فرزند خود حضـرت مجتبی سـلام اللّه علیه فرمود: بلند شو و برو آن غلام را پیدا کن و همراه خود بیاور.

پس امام مجتبی علیه السلام طبق دستور پدر حرکت نمود و غلام را پیدا کرده و نزد آن حضرت آورد؛ و حضرت به او فرمود: دست تو را قطع کرده ام و از من تعریف و تمجید می کنی؟!

غلـام عرضه داشت: بلی، چـون گوشت، پوست و اسـتخوانم به عشق ولـایت و محبّت شـما آمیخته است؛ می دانم که دست مرا طبق فرمان خداوند متعال قطع کرده ای تا از عذاب و عقاب الهی در آخرت در امان باشم.

أصبغ افزود: حضـرت با شـنیدن سـخنان غلام، به او فرمود: دسـتت را بیاور؛ و چون دست قطع شـده او را گرفت، آن را با پارچه ای پوشاند و دو رکعت نماز خواند؛ و سـپس اظهار نمود: آمّین، بعد از آن، دست قطع شده را برگرفت و در محلّ اصـلی آن قرار داد و فرمود: ای رگ ها! همانند قبل به یکدیگر متّصل شوید و به هم بپیوندید.

پس از آن، دست غلام خوب شد؛ و دیگر اثری از قطع و جراحت در آن نبود؛ و غلام شـکر و سپاس خداوند متعال را بجای آورد و دست و پای امام علیه السلام را می بوسید و می گفت: پدر و مادرم فدای شما باد که وارث علوم پیامبران الهی هستید. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] فضایل ومناقب بسیاری را برای حضرت برشمرده است که جهت اختصار به همین مقدار اکتفا شد.

[۲] فضائل ابن شاذان: ص ۳۷۰، ح ۲۱۳، خرائج راوندی: ج ۲، ص ۵۶۱، ح ۱۹، بحار: ج ۴۰، ص ۲۸۱ ح ۴۴، اثبات اهداة: ج ۲، ص ۵۱۸، ح ۴۵۴.

قضاوت در ضمانت الاغ یا گاو نر

مرحوم شیخ طوسی در کتاب خود آورده است:

حضرت صادق آل محمّد به نقل از پدر بزرگوارش امام محمّد باقر صلوات اللّه علیهم حکایت کند:

در زمان حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله قضیه ای مهمّ اتّفاق افتاد؛ و آن این بود که گاو نری، یک الاغ را کشت؛ صاحبان آن دو حیوان جهت تعیین خسارت به حضور پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله آمدند در موقعی که آن حضرت در جمع گروهی از اصحاب و انصار نشسته بود.

پس از عرض سلام، اجازه سخن خواستند و چون آن بزرگوار اجازه فرمود، شاکی و متشاکی، ادّعا و شکایت خود را مطرح کردند؛ و حضرت رسول پس از شنیدن سخنان آن دو نفر، خطاب به ابوبکر نمود و فرمود: بین ایشان قضاوت و تعیین خسارت کن.

ابوبکر عرض کرد: یا رسول اللّه! حیوانی، حیوان دیگری را کشته است، خسارتی ندارد.

پس از آن قضاوت را به عمر پیشنهاد نمود و او نیز مانند ابوبکر پاسخ داد.

آن گاه خطاب به علی بن ابی طالب نمود و فرمود: یا علی! تو بین آن ها قضاوت نما.

لذا امیرالمؤمنین علی صلوات اللّه علیه اظهار داشت: مانعی ندارد و افزود: چنانچه گاو نر در طویله یا چراگاه الاغ وارد شده و آن را کشته است؛ پس صاحب گاو ضامن است و باید خسارت الاغ را بپردازد.

ولی چنانچه الاغ در طویله یا چراگاه گاو، وارد گردیده است و توسّط گاو کشته شده، هیچ ضمانتی بر کسی نیست.

در این هنگام، حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله دست های مبارک خود را به آسمان بلند نمود و چنین اظهار داشت:

حمد و ستایش بی حدّ، خداوندی را که بعد از من شخصی را جهت امامت و خلافت برگزید، که همانند پیغمبران علیهم السلام حکم و قضاوت می نماید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الا حکام: ج ۱۰، ص ۲۲۹، ح ۳۴.

قهرمان نامی عرب

قریش و شماری از تیره‌های مهتلف عرب، همداستان شدند و با هم پیمان بستند که از راه خود بازنگردند، تا آنکه رسول خدا (ص) و همراهان او را از فرزندان عبدالمطلب (به هر که دست یافتند) هلاک سازند. به همین منظور با همه توان و توشه خود به راه افتادند و در نزدیکی شهر مدینه اردو زدند. آنان از این لشکرکشی خشنود بودند و فتح و پیروزی را برای خو پیش بینی می کردند و آن را قطعی می‌دانستند.

فرشته وحی جبرئیل، رسول خدا را از توطئه و نیرنگ مشرکان آگاه ساخت. پیامبر خدا (ص) برنامه حفر خندق و کندن گودالها را برای حفظ جان خود و یاران و عموم مهاجران و انصار به اجرا گذاشت. پس از اینکه کار خندق پایان گرفت، قریش و گروههای مهاجم سر رسیدند و بر آن سوی خندق ما را در محاصره خود گرفتند. و از آنجا که خود را در موفعیت برتر، و ما را در شرایط ضعف و ناتوانی می‌دیدند، تهدید می کردند (و مانور می‌دادند).

پیامبر خدا (ص) هم از این سوی، آنها را به اطاعت فرمانبرداری خدا دعوت می‌نمود و گاه آنها را به حرمت نسب و پیوند خویشاوندی سوگند می‌داد (که دست از شرارت باز دارند) اما در مقابل از قریش و همراهان، جز انکار و سرکشی دیده نمی‌شد.

آن روز، قهرمان نامی قریش و جهان عرب، عمرو بن عبدود بود که شهره آفاق بود. او همچون شتری مست نعره می کشید و فریاد می کرد و رجز می‌خواند و از جمع مسلمین هماورد می‌طلبید، و گاه به نشانه فتح و غلبه، نیزه خود را حرکت می‌داد و شمشیرش را به چرخش در می‌آورد.

هیچ کس توان رویارویی و پیکار با او را در خود نمی‌دید و امید چیره شدن و غلبه یافتن بر او را نداشت.

از سوی دیگر، عمرو هم نه فتوت و مردانگی در او بود تـا به هیجـانش د آورد و نه در دل ایمـان و بصـیرتی داشت تـا از اقـدام خود منصرفش گرداند.

پیـامبر خـدا (ص) مرا بر پـا داشت و با دست مبارک، دسـتار بر سـرم بست. و ذوالفقار را که به آن حضـرت تعلق داشت، به من عطا فرمود و مرا روانه پیکار با عمرو کرد.

زنان مـدینه که آوازه شـجاعت و دلاوری حریف را شـنیده بودنـد، از ترس د اینکه من مغلوب شوم؛ می گریسـتند. اما خواست خـدا چنین بو که من بر او چیره شوم و او را از پـای درآورم. البته او هم ضـربتی بر سـر من فرود آورد (در اینجا حضـرت آثار باقی مانـده زخم آن ضربت را به حاضران نشان دادند).

مشـرکان به خاطر سابقه شـجاعت و جنگ آوری که از من به یاد داشتند و اکنون نیز با به هلاکت رسیدن عمرو بن عبدود که عرب همتایی برای او نمی‌شـناخت چاره‌ای ندیدند جز آنکه شـکست را بپذیرند و با خواری و سـرافکندگی بازگردند.قال علی (ع):... فان قریشا و العرب تجمعت و عقدت بینها عقدا و میثاقا لاترجع من وجهها حتی تقتل رسول الله (ص) و تقتلنا معه معاشر بنی عبدالمطلب، ثم اقبلت بحدها و حدیده حتی اناخت علینا بالمدنیه واثقه بانفسها فیما توجهت له.

فهبـط جبرئیـل علی النبی فانبـاه بـذلک. فخنـدق علی نفسه و من معه من المهـاجرین و الانصـار فقـدمت قریش فاقامت علی الخنـدق محاصـر لنا.تری فی انفسـها القوه و فینا الضـعف، ترعـد و تبرق و رسول الله (ص) یـدعوها الی الله عزوجل و یناشدها بالقرابه و الرحم فتابی و لایزیدها ذلک لا عتوا.

و فارسـها و فارس العرب یومئذ عمرو بن عبدود یهدر کالبعیر المغتلم یدعو الی البراز و یرتجز و یخطر برمحه مره و بسیفه مره لایقدم علیه مقدم و لایطمع فیه طامع. لا حمیه تهیجه و لا بصیره تشجعه.

فانهضـنی الیه رسول الله (ص) و عممنی بیـده و اعطانی سـیفه هـذا ضـرب بیده الی ذی الفقار فخرجت الیه. و نسا اهل المدینه بواکی اشـفاقا علی من ابن عبدود. فقتله الله عزوجل بیدی و العرب لاتعد لها فارسا غیره و ضـربنی هذه الضربه و او ما بیده الی هامته فهزم الله قریشا و العرب بذلک و بما کان منی فیهم من النکایه. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال، ص ۴۱۷؛ بحار، ج ۲۰، ص ۲۴۳ و ج ۳۸، ص ۱۷۱؛ اختصاص، ص ۱۶۰.

قاتل مرحب

مرحب (دلاور نامی یهود) به میدان مبارزه آمد و شعر می‌داد و این رجز را می‌خواند:

من آن کسی هستم که مادرم او را مرحب نامید؛

آماده کارزار و تکاوری آزموده که گاه با نیزه می‌جنگم و زمانی با شمشیر.

من به مصاف او رفتم.

مرحبت به منظور حفـاظت هر چه بیشـتر خود، قطعه سـنگی تراشـیده و آن را به سـر نهـاده بود و از آن به جـای کلاـه خود اسـتفاده می کرد چرا که هیچ کلاه خودی نمی توانست سـر بزرگ او را بپوشاند. من با ضـربتی که بر سـر او فرود آوردم، آن سـنگ شکافته شد و تیغه شمشیر بر فرق سرش اصابت کرد و او را به قتل رسانید.

قال علی (ع): جا مرحب و هو یقول:

انا الذی سمتنی امی مرحب [۱] .

شاکی السلاح بطل مجرب

اطعن احیانا و حینا اضرب

فخرجت الیه فضربنی و ضربته و علی راسه نقیر من جبل لم یکن تصلح علی رسه بیضه من عظم راسه ففلقت النقیر و وصل السیف الی راسه فقتله. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] در خصال چنین نقل شده، اما صحیح آن قد علمت خیبر انی مرحب است، چنانکه در خصائص امیرالمومنین، (ص ۵۵) نقل شده است.

[۲] خصال، ص ۶۷۰. در گذشته رجز خوانی و معرفی جنگجو در آغاز نبردها، معمول بوده است و این کار از آن جهت که طرفین درگیر در پوششی از زره و کلاه خود مختفی بودند، شیوه ای پسیدیده و ضروری می‌نموده است تا فرصت شناسایی تکاوران که راهی جز معرفی شخصی آنان وجود نداشت، فراهم گردد و دو حریف با آگاهی و شناخت یکدیگر به نبرد پردازند.

قاسطین

داستان حکمت و نبرد با معاویه، این فرزند هند جگرخوار و (برده) آزاد شده! (از معدود مواردی بود که خداوند بزرگ، ایمان و توانایی مرا بدان وسیله آزمود).

از روزی که محمد به رسالت مبعوث گشت، معاویه به دشمنی و خصومت با او و سایر مؤمنان پرداخت تا زمانی که به لصف خدا و به زور شمشیر مسلمانان، دروازه‌های شهر مکه گشوده گشت. همانروز از معاویه و پدرش، بیعت و پیمان وفاداری و فرمانبرداری برای من گرفته شد و در فرصتهای دیگر نیز تا سه نوبت همان پیمان تاءکید و تجدید شد.

پدرش (ابوسفیان) نخستین کسی بود که در گذشته (پس از رحلت پیامبر خدا(ص)) بر من به عنوان امیرالمومنین سلام کرد. و همو بود که بارها مرا تشویق و ترغیب می‌کرد که به پاخیزم و حق خود را از خلفای پیشین بستانم. در هر فرصت که دیداری دست می‌داد، او تجدید بیعت و اظهار وفاداری می‌نمود.

... معاویه که به خلافت دل بسته بود و در سر اندیشه آن را می‌پروراند، همین که دانست من به عنوان خلیفه مسلمین شناخته شده‌ام و حق از دست رفته به جای خویش بازگشته است از اینکه به آرزوی دیرینه‌اش (خلافت) دست یابد و بر دین خدا که امانتی است نزد ما، حاکم گردد، ماءیوس گشت، روی به عمرو بن عاص آورد و به او پیوسته و تا توانست از او دلجویی کرد و از خود شادمانش ساخت و سرزمین پهناور مصر را طعمه او کرد در صورتی که چنین حقی نداشت.

اگر درهمی بیش از سهم مسلمانان برداشت می‌کرد حرام بود، و متصدی اموال نیز حق نداشت بیش از سهم مجاز، به او برساند.

معاویه به دستیاری رفیق خود، شهرهای اسلامی را یکی پس از دیگری دستخوش تعدی و تجاوز ساخت. برای آنان که دست او را به بیعت فشرده بودند، اسباب آسایش و رفاه فراهم ساخت و کسانی که امتناع نمودند محروم ساخت و یا به تبعید فرستاد.سپس در حالی که پیمان خود را شکسته بود، دست تعدی به اطراف و نواحی قلمرو اسلامی از شرق و غرب دراز کرد و اخبار شرارتهای او پی در پی به من می‌رسید.قال علی (ع):... فتحکیمهم الحکمین و محاربه ابن اکله الاکباد و هو طلیق ابن طلیق معاندالله عزوجل و لرسوله و المومنین منذ بعث الله محمدا الی ان فتح الله علیه مکه عنوه فاخذت بیعته نو بیعنه ابیه لی معه فی ذلک الیوم و فی ثلاثه مواطن بعده و ابوه بالامس اول من سلم علی بامره الومنین و جعل یحثنی علی النهوض فی اخذ حقی من الماضین قبلی و یجدد لی بیعته کلما اتانی.

و اعجب العب انه لما رای ربی تبارک و تعالی قد رد الی حقی و اقره فی معدنه و انقطع طمعه ان یصیر فی دین الله رابعاً [۱] و فی امانه حملناها حاکماً؛ کر علی العاصی بن العاص فاستماله فمال الیه! ثم اقبل به بعد ان اطمعه [۲] مصر و حرام علیه ان یاخذ من الفی دون قسمه درهما و حرام علی الراعی ایصال درهم الیه فوق حقه فاقبل یخبط البالد بالظلم و یطاها بالغشم فمن بایعه ارضاه و من خالفه ناواه. ثم توجه الی ناکثا علینا مغیرا فی البلاد شرقا و غربا و یمینا و شمالا و الانبا تاتینی و الاخبار ترد علی بذلک.... [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] در مصادر چنین است اما صحیح راعیاً است.

[۲] در مصادر چنین است اما صحیح اطعمه است.

[۳] خصال، ص ۴۳۲؛ اختصاص، ص ۱۷۶.

قرآن و اسلام در آخرالزمان

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در مورد مساجد و مسلمانان آخرالزمان می‌فرماید:

یأتی علی الناس زمان لا یبقی من القرآن الارسمه و من الاسلام الا اسمه، مساجدهم یومئذ عامرة من البناء خالیة من الهدی. زمانی بر مردم می‌آید که از قرآن باقی نماند مگر خط و نشان آن (خوب می‌نویسد و چاپ می‌کنند اما از علم و عمل خبری نیست) و از اسلام نماند مگر اسمی (فقط نامشان مسلمان است وگرنه از نظر عقائد و اخلاق و اعمال بوئی از اسلام نبرده‌اند).

مسجدهای آنها از نظر ساختمان آباد است (مساجد را مجلل و زیبا می‌سازند) اما از هدایت (و بیان احکام دین) تهی و خراب است.

ساکنین و سازنده‌های آن بدترین اهل زمین هستند، آنها سرمنشاء فتنه و پناهگاه گناه هستند.

آنکه از فتنه کناره‌گیری کند به فتنه برمی‌گردانند و هر که عقب افتاده به طرف آن می‌کشانند، خداوند سبحان می‌فرماید: به خودم سوگند که چنان فتنه‌ای بر آنها بفرستم که شخص بردبار در آن حیران ماند و قطعا انجام می‌دهد. سپس فرمود: و ما از خداوند درخواست می‌کنیم ما را از لغزش د غفلت برهاند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه فیض الاسلام کلمات قصار ۳۶۱.

قم شهر امن و شهر یاوران حضرت مهدی

ابوموسی اشعری از حضرت امیر علیه‌السّلام پرسید: هنگام فتنه و جنگها، سالمترین شهرها و بهترین مکانها کجاست؟ حضرت فرمود: سالمترین مکانها در آن زمان کوهستانهاست، پس هنگامی که خراسان مضطرب شود و بین گرگان و طبرستان جنگ واقع گردد و سجستان خراب شود، سالمترین مکانها در این زمان قم است، این همان شهری است که یاوران برترین مردم از نظر پدر و مادر و جد و جده و عمو و عمه (یعنی یاوران حضرت مهدی عج) از آن خارج می‌شوند.

و این همان شهری است که درخشان نامیده شده و در آنجاست جای پای جبرئیل و جائی که آبی از آن می‌جوشد که هر کسی از آن نوشد از بیماری در امان است [۱] الحدیث.

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۵۷.

قاتل تو بدبخت‌ترین امت است

راوی گویـد: در یکی از بیماریهـا حضـرت علی علیه‌السّـلام را عیـادت کردم و به ایشان گفتم: یا امیرالمؤمنین از این بیماری بر شـما نمی‌ترسم، فرمود: به خـدا قسم من (نیز) بر جـان خود نگران نیسـتم زیرا از صـادق مصـدق (پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله وسـلم) شنیدم که می‌فرمود:

همانـا ضـربتی بر این مکـان- و اشاره به سـر خود نمود- زده می‌شود به گونه‌ای که محاسن تو از خون سـرت رنگین گردد، قاتل تو بدبخت‌ترین این امت است همچنان که پی کننده ناقه صالح بدبخت‌ترین قوم ثمود بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمهٔ.

قصاص یا غرامت

مردی چنـان بر شـکم مرد دیگر فشـار داد که آن شـخص لباسـش را آلوده نمود امیرالمومنین علیه‌السـلام فرمود: این مرد در قصاص جنایتی که مرتکب شده باید بر شکمش فشار دهند تا او نیز لباسش آلوده شود و یا یک سوم دیه به آن مرد بپردازد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الدیات باب النوادر حدیث ۲۱.

قرارداد مکاتبه

مردی چنـان بر شـکم مرد دیگر فشـار داد که آن شـخص لباسـش را آلوده نمود امیرالمومنین علیه‌السـلام فرمود: این مرد در قصاص جنایتی که مرتکب شده باید بر شکمش فشار دهند تا او نیز لباسش آلوده شود و یا یک سوم دیه به آن مرد بپردازد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الدیات باب النوادر حدیث ۲۱.

قصاص از اشتباه قنبر

حضـرت امیرالمومنین علیه‌السـلام به قنبر دسـتور داد مردی را حد بزنند، قنبر اشـتباها سه تازیانه زیادتر زد. علی علیه‌السـلام سه تازیانه زیادی را از او قصاص گرفت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۲۶۰، حدیث ۱.

قصاص

علی بن ابیطالب علیه‌السلام می‌فرمود: پدر در قصاص کشتن فرزند کشته نمی‌شود ولی فرزند در قصاص کشتن پدر کشته می‌شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مقنع، ص ۴۳، چاپ قدیم.

قانون اسلام

امیرالمومنین علیه‌السلام درباره کیفیت تقسیم میراث مرد مشرکی که پیش از تقسیم اموالش ورثه‌اش مسلمان شده بودند، فرمود: طبق قانون اسلام باید مالش را بین ورثه تقسیم کنند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، کتاب المیراث، باب میراث اهل الملل، حدیث ۲۳.

قربانی پسر

مردی نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمده گفت: نذر کرده‌ام که اگر مرتکب فلان عمل بشوم پسرم را نزد مقام ابراهیم قربانی کنم، و حالاـ آن عمل را انجام داده‌ام تکلیفم چیست؟حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: به جای پسرت قوچ فربهی بکش و گوشتش را بر مستمندان تقسیم کن. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، کتاب النذور، ج ۸، ص ۳۱۷، حدیث ۵۸.

قصاص تنها با آهن

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمود: قصاص تنها به وسیله آهن انجام می‌شود [۱] (مانند شمشیر و کارد و نیزه...)

پی نوشت ها:

[۱] غریب الحدیث، ابن‌قتیبه، ص ۳۴۳.

قضا و قدر

حجاج بن یوسف برای چند تن از علمای زمان خود به نامهای حسن بصری، عمر و بن عبید، واصل بن عطا و عامر شعبی نامه نوشت تا آراء و نظریات خود را پیرامون قضا و قدر برایش بنویسند.

حسن بصری در پاسخش نوشت: بهترین سخنی که در این باره به ما رسیده گفتار امیرالمومنین علیه‌السلام است که فرمود: تنها

چیزی که تو را تباه می‌سازد اسفل و اعلای توست (کنایه از عورت و دهان) و خداوند از آن برای است.
عمر و بن عبید در پاسخش نوشت: بهترین گفتاری که درباره قضا و قدر شنیده‌ام سخن علی بن ابیطالب است که فرموده: اگر انجام گناه و معصیت به اختیار خود انسان نباشد پس حکم به قصاص درباره شخص جانی بی‌مورد خواهد بود و او در حکم قصاص مظلوم می‌باشد.
واصل بن عطا نوشت: زیباترین کلامی که در این‌باره شنیده‌ام، کلام امیرالمومنین علیه‌السلام است که فرموده: آیا ممکن است خداوند تو را به راه راست هدایت نموده و باز خودش تو را در گمراهی قرار دهد بدون اختیار خودت.
شعبی نوشت: نیکوترین بیانی که درباره قضا و قدر شنیده‌ام بیان علی بن ابیطالب علیه‌السلام است که فرموده: هر عملی که از آن به سوی خدا توبه می کنی از خودت می‌باشد، و هر عملی که به شکرانه انجام آن خدا را سپاس می گویی از سوی خداوند است.
و چون نامه‌هایشان به حجاج رسید گفت: البته این گفتار را از چشمه‌ای صاف و گوارا اخذ کرده‌اند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] طرائف، علی بن طاووس، ص ۳۲۹.

قیافه‌شناسی

مالک بن دحیه می گوید: روزی من و عده‌ای دیگر نزد امیرالمومنین علیه‌السلام بودیم، سخن از اختلاف اخلاق و رفتار و اندام مردم به میان آمد، آن حضرت علیه‌السلام فرمود: این اختلاف در اثر تفاوت طینت و خاک خلقت آنها می‌باشد؛ زیرا آنان قطعه‌ای بوده‌اند از زمین شور و شیرین و خاک درشت و نرم پس ایشان به قدر نزدیک بودن زمینهایشان با هم نزدیک بوده و به قدر اختلاف و جدایی آن با همدیگر تفاوت دارند؛ پس چه بسا افراد نیکو منظر، کم عقل؛ و بلند قد، کوتاه همت؛ و نیکو کردار، بدقیافه؛ و کوتاه قد، دور اندیش؛ و سرگشته دل، پریشان عقل، و سخنور، قوی القلب است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۹.

قراردادها

مردی گوسفندی را ذبح کرده با دوستان خود شرط بست که اگر تمام گوسفند را بخورند مالی بدهکار نباشد ولی اگر چیزی از آن باقی گذاشتند بدهکاری تمام بهای آن باشند.
امیرالمومنین علیه‌السلام به آنان فرمود شرطبندی در مورد خوردن مطلقا باطل است چه کم و چه زیاد، و از پرداخت غرامت جلوگیری نمود. [۱] .
از حضرت رضا علیه‌السلام نقل شده که فرمود: کسی که با زنی ازدواج نماید و برای پدر زن مالی قرار دهد، اصل عقد صحیح است و آنچه که برای پدر قرار داده باطل می‌باشد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۴۲۸، حدیث ۱۱. تهذیب، ج ۶، ص ۲۹۰، حدیث ۱۰.

[۲] تهذیب ج ۷، ص ۳۶۱، حدیث ۲۸.

قبر هود و یهودا

در صفین نصر آمده: اصبغ بن نباته می‌گوید در نخیله قبر بزرگی بود که یهودیان، مردگان خود را در اطراف آن به خاک می‌سپردند، علی علیه‌السلام پرسید؛ مردم درباره این قبر چه می‌گویند؟

امام حسن گفت: می‌گویند قبر هود پیامبر است، آنگاه که قومش از اطاعت او سربرتافتند بدین سرزمین آمده و در اینجا وفات نموده است.

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: دروغ می‌گویند، حقا که من نسبت به این قبر از آنان آگاهترم، این قبر یهودا پسر بزرگ یعقوب است، آنگاه فرمود: آیا در این نواحی شخص مطلعی پیدا می‌شود؟ گفتند: بله.

پیرمرد کهنسالی را به نزد آن حضرت آوردند. امام به او فرمودند: منزل تو کجاست؟

گفت: در ساحل دریا.

فرمود: فاصله‌اش با کوه سرخ چقدر است؟

گفت: به آن نزدیک است.

فرمود: قوم تو درباره آن چه می‌گویند؟

گفت: می‌گویند قبر ساحری است.

فرمود: خلاف می‌گویند، آن قبر هود است و این قبر یهودا. آنگاه فرمود: در روز قیامت هفتاد هزار نفر از پشت شهر کوفه با چهره‌هایی تابان همچون مهر و ماه محشور شده بدون حساب داخل در بهشت می‌شوند. [۱].

مولف:

در اینجا مناسب است داستان دلالت آن بزرگوار را از قبر دانیال پیغمبر و دو دختر تبع که برای عمر و ابوبکر بیان فرموده نقل کنیم (اگر چه از موضوع این فصل خارجند).

در تاریخ اعثم کوفی [۲] آمده: هنگامی که ابوموسی اشعری شهر شوش را فتح نمود در آنجا اتاقی قفل شده دید، دستور داد قفل را شکستند، پس در میان اتاق سنگ بزرگی به شکل قبری دید که در میان آن جسدی که باطلا کفن شده بود مشاهده نمود، ابوموسی از بلندی قد آن جسد در شگفت شده از اهل آنجا از هویت آن پرسش نمود؛ گفتند: او مرد درستکاری بوده که در عراق می‌زیسته و عراقیها به وسیله او از خدا طلب باران می‌نموده‌اند، از قضا در سالی ما دچار خشکی و بی‌بارانی شدیدی شده او را از عراقیها درخواست نمودیم تا نزد ما بیاید و برای ما طلب باران کند. ولی آنان از فرستادن وی امتناع ورزیدند از ترس این که مبادا او را بازنگردانیم و لذا ما پنجاه نفر به عنوان گروگان نزد آنان فرستادیم تا او را بفرستند پس او را فرستادند و برای ما طلب باران نمود و خداوند به وسیله دعای او برای ما گشایش نمود، و ما از پنجاه نفر خود صرفنظر کرده او را در همین جا نگهداشتیم تا این که نزد ما وفات نمود. ابوموسی جریان را به عمر نوشت، عمر چگونگی و صحت و سقم این داستان را از صحابه پرسش نمود، هیچ کس در این رابطه اطلاعی نداشت بجز امیرالمومنین علیه‌السلام که فرمود: این دانیال است که از پیامبران الهی بوده و در زمان پادشاهی بخت النصر و شاهانی دیگر می‌زیسته، و شرح زندگانی او را تا زمان مرگش بیان داشت. و به عمر فرمود: به ابوموسی بنویس جسد را بیرون آورده و در جایی به دور از دسترس اهل شوش دفن نماید. عمر جریان را به ابوموسی نوشت ابوموسی دستور داد رودخانه را (که از کنار شهر می‌گذشت) خشک نموده و قبری در وسط آن حفر و دانیال را در آن دفن کنند و آنگاه آن را با سنگهای بزرگ، مستحکم نموده آب را بر روی آن جاری ساخت. و در مناقب از ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: در

زمان خلافت ابوبکر قومی می‌خواستند مسجدی در ساحل عدن بنا کنند، و آنگاه که از ساختمان مسجد فارغ می‌شدند بنا فرو ریخت، آنان به نزد ابوبکر آمده قصه خود را بیان داشته و از او چاره جویی نمودند. ابوبکر برای مردم خطبه خواند و آنان را سوگند داد که اگر کسی در این‌باره مطلبی می‌داند بگوید. امیرالمومنین علیه‌السلام به آنان فرمود: در قسمت راست و چپ آن موضع از سمت قبله زمین را حفر نموده به دو قبر می‌رسید که بر روی آنها نوشته است: من رضوی هستم و خواهرم حبی که به خدای عزیز جبار شرک نورزیده‌ایم. و بدن آنان برهنه است، پس آنان را غسل داده کفن نموده بر آنان نماز گزارده به خاکشان بسپارید و سپس مسجدتان را بنا کنید که بر جا خواهد ماند. پس طبق فرموده آن حضرت علیه‌السلام عمل کرده آن را صادق یافتند.

پی نوشت ها:

[۱] صفین، نصر، ص ۱۲۶.

[۲] تاریخ، اعثم کوفی، (ترجمه شده)، ص ۸۷ (خلافت عمر).

قبیله باهله

در صفین نصر آمده: قبیله باهله از شرکت نمودن در جنگ صفین به همراه امیرالمومنین علیه‌السلام اکراه داشتند. امام علیه‌السلام به آنان فرمود: خدا را شاهد می‌گیرم که هم شما با من دشمنید هم من با شما، اینک هدایای خود را بردارید و به سوی دیلم خارج شوید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] صفین، نصر بن مزاحم، ص ۱۱۶.

قائد بن بکیر عبسی

«قائد بن بکیر عبسی» از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود که در صفّین همراه آن حضرت مجاهدت کرد.
قائد در جنگ صفین پرچم غطفان عراق را به دوش کشید و به جنگ مردی از طایفه کلاع در سپاه شام رفت؛ اما مرد شامی به قائد حمله کرد و او را به شهادت رساند. پس از قائد، پرچم غطفان را «عیاش بن شریک» برداشت و آن مرد شامی از طایفه کلاع را به هلاکت رساند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعهٔ صفین، ص ۹۶ و ۲۶۰.

قاسم بن مسلم

«قاسم بن مسلم» در جنگ جمل با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و پرچم عبدالقیس کوفه را نیز در دست داشت، وی از جمله «زید بن صوحان» و «سیحان بن صوحان» زیر همان پرچم به شهادت رسیدند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲۱.

قبیصه بن جابر

شیخ مفید، «قبیصهٔ بن جابر» را از جمله شیعیانی می‌داند که با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت کرد که تا جان خود را فدای حضرت نماید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الجمل، ص ۱۰۹.

قبیصه بن جابر اسدی (ابو العلاء کوفی)

قبیصه بن جابر اسدی (ابو العلاء کوفی)

قبیصه بن شداد هلالی

«قبیصهٔ بن شداد» از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام است. [۱] .
نصر بن مزاحم می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام و معاویه هر کدام در صفین برای آمادگی جنگ و مقاتله، فرماندهانی برای نیروهای خود تعیین کردند و حضرت علی علیه‌السلام، عمار یاسر را به فرماندهی کل سپاه و... و قبیصهٔ بن شدّاد هلالی را فرمانده طایفه قیس بصره و... قرار داد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۵، ش ۱۰.

[۲] ر. ک: وقعهٔ صفّین، ص ۲۰۵ – ۲۰۶.

قَبیصه بن ضبیعه عبسی

قبیصه از یاران امیرمؤمنان علیه‌السلام در جنگ نهروان بود و با خوارج نهروان مقابله کرد. [۱] وی در زمان معاویه همراه «حجر بن عدی» علیه «زیاد بن ابیه» حاکم کوفه که به مقام شامخ امیرالمؤمنین علیه‌السلام جسارت می‌کرد، قیام کرد و سرانجام به شهادت رسید.
طبری می‌نویسد: پس از آن که بین حجر و قبیصه و سایر یارانش با مأموران زیاد در حمایت از امیرالمؤمنین به مقاتله پرداختند، زیاد دستور داد حجر و یارانش از جمله قبیصه را دستگیر کردند و همه آنها را به سوی شام نزد معاویه بردند، میانه راه به «جبّانهٔ عرزم» [۲] – وطن قبیصه – رسیدند. قبیصه به مأموران اسارتش – وائل بن حجر و کثیر بن شهاب – گفت: اجازه دهید در این محل، دخترانم را ببینم و به آنها وصیت کنم؛ زیرا آنان نظاره‌گر وی بودند. مأموران پذیرفتند و او نزد دخترانِ گریانش رفت. ابتدا آنان را آرام کرد و سپس به تقوای الهی و صبر سفارش نمود و گفت:
فانّی أرجو من ربّی فی وجههی هذا إحدی الحُسنین: إمّا الشهادهٔ و هی السعادهٔ و إمّا الانصراف إلیکنّ فی عافیهٔ، و إنّ الذی کان یرزقکنّ و یکفینی مؤنتکنّ هو اللّه تعالی – و هو حی لا یموت – أرجو ألّا یضِیعَکنّ و أن یحفظنی فیکنّ؛

از خداوند امید یکی از دو نیکی را دارم: یا شـهادت که سعادت است و یا بازگشت با عافیت به جانب شما. بدانید ضامن روزی شما خدای تبارک و تعالی است. او زنده است و نمی‌میرد و امید دارم بر شما سخت نگیرد و مرا در میان شما حفظ کند.

وی بعد از این وصیت و سخنان از دخترانش جدا شد و هنگام برخورد با افراد قبیله‌اش مورد لطف و دعای آنان نیز قرار گرفت.

سرانجام حجر با دیگر یارانش در «مرج عـذراء» زنـدانی شدند و بعد از چندی نماینده معاویه سـراغ آنان آمد و گفت: اگر از علی با لعـن و نفریـن بیزاری و برائـت بجوییـد، شـما را آزاد می‌کنیم، ولی اگر خـودداری کنیـد همه شـما را می‌کشـیم. هیچ‌کـدام از آنـان نپذیرفتند و گفتند: ما هرگز چنین کاری را نخواهیم کرد. پس از این، زندانیان مرج عذرا و یاران علی علیه‌السـلام حاضر به برائت از مولایشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام نشدند، مأموران دستور دادند قبرهای حجر و یارانش را آماده کردند و کفن‌هایشان را نیز آوردند. شب قبل از شـهادت، حجر و یارانش تا صـبح به نماز و عبادت مشـغول بودند و هنگام صبح مأموران به سراغشان آمدند و گفتند: ما دیشب شـما را در حال عبادت و نماز دیـدیم و خوب دعا می‌کردیـد، حال بگوییـد نظرتان راجع به عثمان چیست؟ پاسخ دادند: وی اول کسـی بود که حکم به جور و سـتم کرد و کـار نـاحق انجـام داد. مأموران گفتنـد: از علی برائت بجوییـد. گفتنـد: ما ولایت علی علیه‌السلام را قبول کرده‌ایم و برائت می‌جوییم از کسی که از علی برائت جوید. در این هنگام هریک از مأموران یکی از یاران حجر را گرفتند تا به قتل برسانند، «قبیصه» در دست «ابی شـریف بدی» افتاد، قبیصه به او گفت: بدترین مردم در میان قوم من و تو در امان است، تو مرا نکش بگذار کسـی دیگر مرا بکشد، لذا او از کشـتن قبیصه پرهیز کرد و به سـراغ «شـریک بن شداد حضـرمی» از دیگر یاران «حجر» رفت و او را کشت و «هدبهٔ بن فیاض قضاعی» - مأمور دیگر معاویه - نیز قبیصه را به شهادت رساند. [۳] .

آری او و دیگر هم‌رزمـان حجر، تنها به جرم دوسـتداری امیرالمؤمنین علیه‌السـلام و مخالفت با زیاد بن ابیه که به ساحت مقـدس آن حضـرت جسارت می‌کرد به زندان رفتندو به شـهادت رسـیدند. خداوند روح بلند و پرآوازه‌شان را با ارباب و مولایشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام محشور گرداند.

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۸۶.

[۲] الاغانی، ج ۱۷، ص ۱۴۵: «عزرم».

[۳] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۷۵ــ ۲۷۰ــ ۲۶۶، تفصیل بیشتر این داستان را در شرح حال «حجر بن عدی» آورده‌ایم.

قتره ساعدی

شیخ طوسی، «قتره» را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۵، ش ۶.

قثم بن عباس بن عبدالمطلب

«قثـم» فرزنـد عبـاس بـن عبـدالمطلب پسر عمـو و از اصـحاب پیـامبر صـلی الله علیـه و آله و نیز پسر عمـو و از اصـحاب خـاص علی علیه‌السلام است. [۱] او برادر رضاعی امام حسن مجتبی بود و هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله هشت سال داشت. [۲] .

روزی پیامبر صـلی الله علیه و آله او را بر مرکب خود سوار و در حق او دعا کرد. عبـداللّٰه بن جعفر نقل کرده است: من و عبیـداللّٰه و

برادرش قثم فرزندان عباس، با یک دیگر بازی می‌کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که سوار بر مرکب بود از کنار ما عبور کرد، همین که چشمش به ما افتاد، فرمود: این پسر، یعنی قثم را بالا آورید و به من بدهید. پیامبر صلی الله علیه و آله او را گرفت و پشت سر خود سوار کرد و مرا در جلو خود سوار بر مرکب نمود و در حق ما دعا نمود. [۳] .

آخرین کسی که با پیکر مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله وداع کرد

رسول خدا صلی الله علیه و آله در موقع احتضار طبق وصیتی حضرت علی علیه‌السلام را مأمور تجهیز پیکر خود نمود که غسل دهد، کفن کند و نماز گزارد و به خاک سپارد. بر همین اساس حضرت علی علیه‌السلام، عباس عموی پیامبر، فضل و قثم (پسران عباس).، اسامهٔ بن زید و شقران غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای غسل به یاری طلبید. حضرت علی علیه‌السلام بدن را غسل می‌داد و دیگران کمک می‌کردند؛ اما کسانی که وارد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند، حضرت علی علیه‌السلام، فضل و قثم فرزندان عباس بودند و آخرین کسی که از قبر بیرون آمد، قثم بود. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۵، ش ۷.

[۲] اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۹۷.

[۳] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۴۰، با کمی تفاوت اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۹۷.

[۴] همان، ج ۱۳، ص ۳۷ و ۴۰؛ ر ک: اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۹۷.

قرظه بن کعب

«قرظه» از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که در جنگ صفّین حضور داشت و پرچم‌دار انصار در لشکر علی بن ابی طالب بود. [۱] .

وی مردی فاضل و مدبّر بود که به سال ۲۳ هجری، ری را فتح کرد. [۲] امیرمؤمنان هنگامی که عازم جمل بود، او را برای حکومت کوفه برگزید، ولی در جنگ صفّین وی را با خود برد و به جای او «مسعود بدری» را به حکومت کوفه برگزید.

بنا به قولی، وی در زمانِ خلافتِ امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کوفه از دنیا رفت و حضرت علی علیه‌السلام بر او نماز خواند. و قولی بر آن است که او در زمان حکومت معاویه در کوفه زمان امارت مغیره از دنیا رفته است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۵، ش ۴ و در نام ابو ابی الجوشاء، ص ۶۵، ش ۴۰.

[۲] ر. ک: الاصابه، ج ۵، ص ۴۳۲.

[۳] ر. ک: اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۰۲؛ الاصابه، ج ۵، ص ۴۳۲.

قعقاع بن شور ذهلی

قعقاع بن شور در ابتدا از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود [۱] که حضرت او را به عنوان کارگزار خود در «کسکر و میسان» [۲] انتخاب کرد؛ اما وقتی فساد مالی شد، حضرت او را مورد سرزنش و ملامت قرار داد و او هم از ترس مجازات به جانب معاویه فرار کرد و به او ملحق شد و بعداً هم از مخالفین حضرت گردید.

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۵، ش ۸.

[۲] کسکر ناحیه گسترده‌ای است که مرکز آن واسط و در میان بصره و کوفه قرار دارد. و میسان شهری است بین بصره و واسط که در زمان عمر فتح شده است.

قعقاع بن عمرو تمیمی

قعقاع بن عمرو از اصحاب رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بود. وی ساکن کوفه و از شجاع‌ترین افراد زمان خود به شمار می‌رفت. به گفته ابوبکر صدای قعقاع در میدان جنگ بهتر از هزار مرد جنگی است.

وی در جنگ‌های جمل، صفّین و نهروان علی علیه‌السلام را همراهی کرد و حضرت، او را در جنگ جمل برای گفت و گو به جانب طلحه و زبیر اعزام کرد. او به خوبی با آنان مذاکره کرد تا صلح و آرامش برقرار گردد و جنگی واقع نشود، اما سران ناکثین دست از جنگ برنداشتند، و بر طبل جنگ کوبیدند، و عاقبت خود در آن سوختند.

قعقاع پس از جنگ جمل در کوفه ساکن شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۰۷.

قعقاع بن عمیر تمیمی

«قعقاع بن عمیر» از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بوده است. [۱] .

البته احتمال دارد «قعقاع بن عمیر» یکی از دو قعقاع است که در بالا آمده و ممکن است غیر آن دو باشد.

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۱۱.

قنبر

قنبر غلامِ آزاد شده و خدمت‌گزار امیرمؤمنان علیه‌السلام بود که ایمان و اخلاصش به خدا و ارادت زلالش به امام علیه‌السلام وی را از بزرگان و اصحاب آن حضرت گردانده است.

او در کنار تابعانی مثل اویس قرن، عمرو بن حمق، میثم تمار، کمیل، حبیب بن مظاهر، مالک اشتر و... از مقربان درگاه امیر مؤمنان است. [۱] .

ارادت و عشق و ایمان قنبر به امیرالمؤمنین کم‌شدنی نبود، تا پایان عمر به این دوستی دم زد و به گناه همین عشق به شهادت رسید.

همین نزدیکی باعث شد در موارد مختلف و گوناگون در کارهای شخصی و حکومتی به امام علیه‌السلام یاری رساند که این از اعتماد و علاقه خاص آن حضرت به وی حکایت دارد؛ در دنباله همین بخش به نمونه‌هایی از این محبت و علاقه متقابل اشاره خواهیم کرد:

۱ – طبق فرمایش امام صادق علیه‌السلام هر گاه امیر مؤمنان علیه‌السلام شبانه از منزل خارج می‌شد، قنبر از ایشان مراقبت می‌نمود بدون آن که امام علیه‌السلام متوجه شود. [۲] .

۲ – روزی عده‌ای نزد امام علیه‌السلام آمدند و ادعا می‌کردند که تو (امام علیه‌السلام) خدایی. امام آنان را با پاسخ‌های مستدل از خطاهایشان برحذر داشت، اما اثری نمی‌کرد تا این که گودالی را پر از هیزم نمود و آتش زد و به آنان گفت: اگر از این سخنان دست برندارید، – چون باعث شیوع شرک و ارتداد می‌شد – شما را در آتش می‌افکنم. آنان بر خطای خود پافشاری کردند و حضرت آنان را در آتش انداخت و این بیت را خواند:

إنی إذا بصرتُ شیئاً منکراً

أوقدتُ ناری و دعوتُ قنبراً

– هر گاه امرِ ناروایی ببینم، آتش می‌افروزم و قنبر را برای اجرای حکم خدا فرا می‌خوانم. [۳] .

۳ – امیر مؤمنان در جنگ جمل زره خود را گم کرد و بعد از مدتی آن را بر تن مردی یهودی دید و به دادخواهی نزد شریح قاضی رفت. پس از اقامه دعوا مبنی بر این که زره از آن من است و آن را نه فروخته‌ام و نه به کسی بخشیده‌ام، خواستار بازگرداندن آن شد، اما یهودی گفت: زره از آن من است.

قاضی از امام علیه‌السلام – با این که امیر همه مؤمنان و مسلمانان بود – شاهد و بینه خواست.

امام به احترام نظر قاضی، قنبر و امام حسین علیه‌السلام را شاهد خود آورد، اما قاضی گفت: شهادت فرزند و غلام پذیرفته نیست.

امام فرمود: وای بر تو ای شریح از چند جهت خطا کردی: اول این که من پیشوای تو هستم و تو با اطاعت از من، متدین به دین خدا هستی و می‌دانی که سخن باطل نمی‌گویم و دیگر این که فرزندم حسین به فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله – طبق نقل عمر بن خطاب – به همراه امام حسن علیه‌السلام دو جوان و بزرگ اهل بهشت‌اند و غلام هم مردی عادل است و دروغ نمی‌گوید.

شریح کلام امام را تأیید کرد، ولی امام او را به خاطر قضاوت ناحق – بی‌اعتنایی به کلام پیامبر صلی الله علیه و آله – به «بانقیا» تبعید نمود، اما با این همه رأی او را احترام نمود. بعد از مدتی مرد یهودی از عدالت امام شگفت‌زده شد و گفت که این زره را در جمل وقتی که شتر امام علیه‌السلام افتاد، برداشتم. زره را به امام برگرداند و خودش مسلمان شد و در جنگ صفین در رکاب آن حضرت به شهادت رسید. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] اختصاص فید، ص ۷.

[۲] ر. ک: توحید صدوق، ص ۱۹؛ بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۰۴.

[۳] ر. ک: ذخائر العقبی، ص ۹۳.

[۴] الاغانی، ج ۱۷، ص ۲۱۹؛ با کمی تفاوت در مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۰۵؛ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۵۶.

قیس بن ابی احمد

رشیخ طوسی «قیس بن ابی احمد» را از اصحاب علی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۱۶.

قیس بن سعد بن عباده انصاری

قیس فرزنـد «سـعد بن عبادهٔ بن دلیم خزرجی»، کنیه‌اش ابوالفضل و به قولی ابو عبـداللَّه یا ابو عبدالملک از اصـحاب پیامبر صـلی الله علیه و آله است. قیس از نظر جسـمی مردی کشیده قـامت و از همگـان بلنـدتر و داراهـای موهـای بلنـد و صاف بود؛ اما محاسن در صورت نـداشت و بعضـی از انصـار به مزاح به او می‌گفتنـد: دوست داریم با ثروت و اموالمان برای قیس محاسن (ریش) خریـداری کنیم. در همین حال مردی خوش سیما و زیبا منظر بود. وی از نظر خصایص معنوی و روحی، مردی زاهد و شب زنده‌دار و در عین حال دلیر، شـجاع، کارآمد و بخشـنده بود. او در نطق و سخن‌وری، ناطقی توانمند و سخن‌گویی مقتدر و در عقل و خردورزی نمونه روزگار و در شعر و شاعری قریحه‌ای عالی داشت.

پـدرش سـعد، سالار و بزرگ خزرجیان بود و در بزرگواری او همین بس که انصار پس از رحلت پیامبر صـلی الله علیه و آله در این فکر بودنـد که او را به عنـوان جانشـین پیـامبر صـلی الله علیه و آله منصوب نماینـد که دیگران پیشـی گرفتنـد و ابوبکر را به خلافـت رساندند.

قیس بن عباد بکری

شیخ طوسی، «قیس بن عباد بکری» را از اصحاب امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به شمار آورده‌اند. [۱] .

ابن حجر، «قیس بن عباد» را از جمله کسانی می‌داند که از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، ابی ذر، عمار و دیگران حدیث نقل کرده و کنیه او را «ابو عبـداللَّه بصـری» می‌دانـد. همو می‌افزایـد: او از تابعین [۲] مورد وثوق و دارای منـاقب و زهـد و عبـادت و از بزرگـان صالحان بوده است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۱۲؛ رجال کشی، ص ۹۶، ح ۱۵۱.

[۲] ر. ک: همین اثر، ج ۱، ص ۳۴.

[۳] ر. ک: تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۵۳۵.

قیس بن عباد بن قیس

قیس فرزند عبادهٔ بن قیس از اصحاب امیرمؤمنان امام علی علیه‌السلام بود. وی مورد مدح و ستایش است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۱۵.

قیس بن عبد ربه

به گفته شیخ طوسی «قیس بن عبدربه» از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بوده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۵، ش ۵.

قیس بن عفریه (عقدیه) جشمی

«قیس بن عفریه جشمی» [۱] از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بود که نامش را «ملک» ذکر کرده‌اند. [۲] وی از طایفه قیس کوفه بود و هنگامی که ناکثین (اصحاب جمل) در بصره به هیچ راهی جز جنگ با امیرالمؤمنین حاضر نشدند، او خطاب به مردم بصره چنین گفت:

ای مردم! من قیس بن عقدیه حُمیسی [۳] هستم، همانا این گروهی که به این مکان آمده‌اند - طلحه، زبیر و عایشه و همراهانشان - اگر از ترس به این جا آمده‌اند که دروغ می‌گویند؛ زیرا از شهر امنی [مکه] بیرون آمده‌اند که در آن جا حتی حیوانات نیز در امانند و اگر به خون‌خواهی عثمان آمده‌اند، - باز هم دروغ می‌گویند - زیرا ما که از قاتلان عثمان نیستیم تا در این جا آمده‌اند برای جنگ و خونریزی، بنابراین بیایید از من اطاعت کنید و اینها را به همان جایی که از آن آمده‌اند، بازگردانید. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] در تاریخ طبری، «قیس بن عقدیه حُمیسی» ضبط شده است.

[۲] رجال طوسی، ص ۵۵، ش ۹.

[۳] طبق ضبط رجال طوسی: قیس بن عفریه جشمی.

[۴] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۶۳.

قیس بن فهران (فهدان) کنانی

در اسم پدر قیس، بین مورخان اختلاف است: ر.ک: رجال طوسی (قیس بن فهران) و
رجال کشی، (قیس بن مهران) و تاریخ طبری و وقعهٔ صفّین (قیس بن فهدان).

قیس بن فهران از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام به شمار می‌آید [۱] که در جنگ صفّین مجاهدت کرده است.

نصر بن مزاحم نقل کرده: در یکی از روزهای جنگ صفین، مردی از قبیله عکّ از سپاه معاویه خارج شد و مبارز طلبید، در این هنگام قیس بن فهدان (فهران) به جنگِ وی رفت و طولی نکشید که مرد «عکّی» با نیزه او به قتل رسید. پس از آن قیس این گونه سرود:

لقد علمت عكُّ بصفّين أنّنا
إذا ما نُلاقي الخيلَ نطعُنَها شَزراً
و نَحمِلُ راياتِ القتالِ بِحقِّها
فَنُورِدُها بِيضاً و نُصدِرُها حُمْراً

- [گروه] عکّ در جنگ صفّین دریافتند که ما هرگاه با انبوهی از سواران روبه‌رو شویم، با نیزه، آنان را خواهیم زد.

- و پرچم‌های جنگ را به شایستگی برگرفته‌ایم، آنها را سفید [به میدان] می‌بریم و قرمز از (خون) دشمن باز می‌آوریم. [۲] .

ابومخنف نقل کرده که قیس در معرکه جنگ صفّین، به یارانش فرمان حمله می‌داد و آنان را به جنگ تحریک و تحریض می‌کرد و می‌گفت: «چشم‌ها را ببندید، کم حرف بزنید و با هم قرین خود، رو به رو شوید و طوری بجنگید تا کسی از عرب نتواند مقابل شما بیاید.» [۳] .

او از کسانی بود که در ارادت و اخلاص نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام پایدار باقی ماند و در قیام «حجر بن عدی» علیه

کارگزاران معاویه که به حضرت جسارت و توهین می‌کردند، شرکت کرد. وی هم‌چنین به مجالس قبیله کنده می‌رفت و آنان را به دفاع از حجر فرا می‌خواند و در تحریک آنان چنین سروده است:

یا قومَ حُجرٍ دافِعوا و صاوِلُوا

و عَن أخِیکم ساعةً فقاتِلوا

لا یلفَیاً مِنکم لحُجرٍ خاذِلٌ

ألَیس فیکم رامحٌ و نابِل

و فارِسٌ مستلتمٌ و راجِلُ

و ضاربٌ بِالسیفِ لا یزایل

- ای قوم حجر دفاع کنید و بخروشید و در کنار برادرتان زمانی را بجنگید.

- کسی از شما را نبینم که «حجر» را تنها بگذارد، آیا در میان شما نیزه‌دار و تیرانداز نیست؟

- و تک‌سواری زره‌پوش و پیاده نظام و کسی که پا برجا شمشیر می‌زند در میان شما نیست؟ [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۱۴ و رجال کشی، ص ۹۶.

[۲] وقعهٔ صفّین، ص ۲۷۶؛ ر. ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۰.

[۳] وقعهٔ صفین، ص ۲۸۵.

[۴] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۶۰.

قیس بن قره بن حبیب

قیس بن قرّه از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بود ولی او در آخر دست از دامن ولای علی علیه‌السلام برداشت و به جانب معاویه فرار کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۱۳؛ رجال کشی، ص ۹۶، ش ۱۵۱.

قیس بن مکشوح (ابو شداد)

در اسم و نسب وی اختلاف است، او را قیس فرزند مکشوح و یا هبیرهٔ فرزند عبد یغوث و یا قیس بن عبد یغوث بن مکشوح گفته‌اند، وی حلیف (هم‌پیمان) بنی‌مراد بود که به ابوشداد کنیه داشت. او از اسب سواران قبیله «مذحج» بود که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد و از یاران آن حضرت گردید؛ اگر چه برخی گفته‌اند: او در عصر ابوبکر و یا عمر بن خطاب اسلام آورده ولی برخی مثل محمّد بن اسحاق می‌نویسند: او در اواخر عمر مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، اسلام آورده و در کشتن «اسود عنسی» که در یمن مدعی نبوت بود، کمک و مساعدت نمود. و همین قول مورد تأیید مورخان و سیره‌نویسان است.

قیس طبق این نقل، مردی شجاع و سواری ماهر بود و پسر خواهر «عمرو بن معدی کرب» است. [۱] .

قیس در جنگ قادسیه از پیش قراولان سپاه «سعد بن وقاص» بود و در فتح «نهاوند» حاضر بود. [۲] هم‌چنین او از یاران باوفای

امیرمؤمنان علیه‌السلام بود که در صفّین به شهادت رسید. [۳] .

ابو مخنف نقل می‌کند: وی در صفّین پرچم «بجیله» را به دست گرفت و در حالی که رجز می‌خواند تا نزدیکی خیمه معاویه پیش رفت. وی خود را به محافظ معاویه عبدالرحمن بن خالد بن ولید که سپری از طلا داشت، رساند. بین آنان جنگ سختی درگرفت، ناگهان محافظ رومی معاویه، پای قیس را قطع کرد، اما وی تسلیم نشد و با ضربه‌ای او را به هلاکت رسانید. در این لحظه اطرافیان معاویه به طور جمعی به وی حمله کردند و او را به شهادت رساندند. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] الاصابه، ج ۵، ص ۵۳۹؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۳۷.

[۲] همان، ص ۵۰۲؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۳۷.

[۳] همان، ص ۵۰۲؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۳۷.

[۴] وقعهٔ صفّین، ص ۲۵۸؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۵.

قیس بن یزید

شیخ طوسی نقل کرده که «قیس بن یزید» از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۵، ش ۳.

ک

کودکان و تمرین نماز

تربیت دینی کودکان یکی از مسائل مهمّ زندگی است، زیرا فطرت خداجوی کودکان همراه با حسّ کنجکاوی بتدریج رشد می کند،

و باید قانونمند شده و تربیت گردد.

امام علی علیه السلام نسبت به تربیت دینی کودکان فرمود:

مَرُّوا صِبْیانِکُمْ بِالصَّلاهِٔ اِذا بَلَغُوا سَبْعَ سَنین،

وَ اضْرِبُوهُمْ عَلَی تَرْکِها اِذا بَلَغُوا تِسْعَ سِنینَ،

وَ تَفَرَّقُوا فی مَضاجِعِهُمْ اِذا بَلَغُوا عَشْرَ سِنینَ [۱] .

«کودکان را در سنّ ۷ سالگی به نماز تمرین دهید تا عادت کنند.و اگر در سنّ ۹ سالگی نماز را ترک کردند آنها را بزنید.

و در سنّ ۱۰ سالگی بستر خواب بچّه‌ها را جدا کنید.»

در این رهنمود نورانی، مسائل مهمّی مورد توجّه امام علی علیه السلام است، مانند:

۱- تربیت دینی کودک از سنّ ۷ سالگی

۲- برخورد با کودک در سنّ ۹ سالگی

۳- احتیاط در تربیت جنسی کودکان در سنّ ۱۰ سالگی، که در یک رختخواب نخوابند.

پی نوشت ها:

[۱] منهاج السُّرور ج۱ ص۱۰۲.

کمک به یتیمان

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام دید زنی مشک آبی به دوش گرفته و به سختی آن را به سوی خانه می‌برد.

آن حضرت مشک آب را از او گرفت و به محلّی که زن می‌خواست، بُرد،

آنگاه از حال زن پرسید.

زن گفت:

علی بن ابیطالب علیه السلام شوهر مرا به بعضی از مرزهای نظامی‌فرستاد که در آنجا کشته شد و چند طفل یتیم برای من گذاشت و احتیاج مرا وادار کرده است تا برای مردم خدمت کنم که خود و اطفالم را تأمین نمایم.

امام علی علیه السلام از آنجا بازگشت.

شب را با ناراحتی به روز آورد، سپس زنبیلی که در آن طعام بود برداشت و قصد خانه زن کرد.

بعضی از یارانش گفتند:

بگذارید ما ببریم.

فرمود:

کیست که بار مرا در قیامت بردارد؟

چون به دَرِ خانه زن رسید،

زن پرسید:

کیستی؟

فرمود:

همان بنده خدا هستم که دیروز مَشک آب را برای تو آوردم، در را باز کن، برای بچّه‌هایت طعام آورده‌ام.

زن گفت:

خدا از تو راضی باشد و میان من و علی بن ابیطالب حکم کند،

سپس در را باز کرد.

امام علی علیه السلام داخل شد،

فرمود:

من کسب ثواب را دوست دارم، می‌خواهی تو خمیر کن و نان بپز و من بچّه‌ها را آرام کنم و یا من خمیر کنم و تو آنها را آرام کنی؟

زن گفت:

من به نان پختن آگاهترم،

و شروع به خمیر گرفتن کرد.

امام علی علیه السلام گوشت را آماده کرد و لقمه لقمه به دهان اطفال می‌گذاشت و به هر یک می‌فرمود:

«علی را حلال کن، در حقّ شما کوتاهی شده است.»

چون خمیر آماده شد، زن گفت:

بنده خدا تنور را آتش کن.

امام علی علیه السلام تنور را آتش کرد،

وقتی حرارت شعله به چهره آن حضرت رسید، فرمود:

بچش حرارت آتش را، این سزای کسی است که از زنان بیوه و اطفال یتیم بی‌خبر باشد.

در این میان زنی از زنان همسایه داخل خانه شد،

او امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌شناخت، فوراً به زن صاحب خانه گفت:

وای بر تو این کیست که برای تو تنور را آتش می‌کند؟

زن جواب داد:

مردی است که به اطفال من رحم کرده است.

زن همسایه گفت:

وای بر تو این بزرگ، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است.

آن زن چون امام علی علیه السلام را شناخت، پیش دوید و گفت:

واحَیائی مِنْکَ یا اَمیرَالْمُؤمنین

«ای امیرمؤمنان از شرمندگی آتش گرفتم، مرا ببخشید».

امام علی علیه السلام فرمود:

بَل واحَیائی مِنْکِ یا اَمَةَ اللَّهِ فیما قَصُرْتُ فی حَقِّکِ

«بلکه من از تو شرمنده‌ام، ای کنیز خدا، در حقّ تو کوتاهی شده است.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۱ ص ۵۲، و مناقب آل ابیطالب ج ۲ ص ۱۱۶.

کیفیت انگشتر

الف - حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

انگشترِ غیر نقره در دست نکنید،

به درستی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

پاک (تمیز) نیست دستی که در آن انگشتر آهن باشد.

ب - امام رضا علیه السلام فرمود:

در وقت انگشتر بدست نمودن، بگو:

«اَللَّهُمَّ سَمِّنی بِسیماءِ الْایمانِ وَ اخْتِمْ لی بِخَیْرٍ وَ اجْعَلْ عاقِبَتی اِلی خَیْرٍ اِنَّکَ اَنْتَ الْعَزیزُ الْاَکْرَمُ»

(پروردگارا مرا نیکو و زیبا گردان، به علامت و نشانه ایمان،

و خیر برایم برگزین،

و عاقبتم را به سوی خیر قرار ده،

به درستی که تو قدرتمندی و گرامی‌تری).

ج - امام رضا علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که:

روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای نماز بیرون آمد، در حالی که انگشتر عقیق یَمَنی در دست داشت، انگشتری از «جزع یمانی» به من داد و فرمود:

ای علی!! این انگشتر را در دست راست خود بگذار و با آن نماز بخوان که نماز با انگشتر «جزع یمانی» هفتاد برابر ثواب دارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب پنجم.

کیفیت لباس ها

الف - امام علی علیه السلام از لباس‌های بلند، و دارای آستین‌های بلند، پرهیز می‌کردند،

اگر پیراهنی را می‌پوشید که آستین آن بلند بود، فوراً زیادی آن را قطع می‌کرد. [۱] .

ب - لباس باید ساده باشد،

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ساده می‌پوشید،

و فرمود:

امّت اسلامی همواره با خیر و نعمت باشد، آنگاه که ساده پوش باشند و چون ایرانیان و دیگر اقوام غیر عرب به لباس‌های گران قیمت و زَر بفت، روی نیاورند. [۲] .

روزی لباس ساده و وصله‌داری بر اندام امام علی علیه السلام بود که شخصی به آن حضرت اعتراض کرد.

حضرت در پاسخ او فرمود:

یَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ، وَتَـذِلُّ بِهِ النَّفْسُ، وَیَقْتَدِی بِهِ الْمُؤْمِنُونَ. إِنَّ الدُّنْیَا وَالْآخِرَهَٔ عَدُوَّانِ مُتَفَاوِتَانِ، وَسَبِیلَانِ مُخْتَلِفَانِ؛ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْیَا وَتَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَهَٔ وَعَادَاهَا، وَهُمَا بِمَنْزِلَهِٔ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَمَاشٍ بَیْنَهُمَا؛ کُلَّمَا قَرُبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ، وَهُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ!

«دل با آن فروتن، و نفس رام می‌شود، و مؤمنان از آن سرمشق می‌گیرند، دنیای حرام و آخرت، دو دشمن متفاوت، و دو راه جدای از یکدیگرند، پس کسی که دنیا پرست باشد و به آن عشق ورزد، به آخرت کینه ورزد و با آن دشمنی خواهد کرد، و آن دو همانند شرق و غرب از هم دورند، و رونده به سوی آن دو، هرگاه به یکی نزدیک شود از دیگری دور می‌گردد، و آن دو همواره به یکدیگر زیان رسانند.» [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب پنجم.

[۲] حلیهٔ المتّقین باب هشتم.

[۳] حکمت ۱۰۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تحف العقول ص ۲۱۲: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۲- کتاب طبقات ج ۳ ص ۲۸: ابن سعد(متوفای ۲۳۰ ه)

۳- حلیهٔ الاولیاء ج ۱ ص ۸۳: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ ه)

۴- مطالب السؤول ج ۱ ص ۱۵: ابن طلحه شافعی (متوفای ۶۵۲ ه)

۵- سراج الملوک ص ۲۴۴: طرطوشی (متوفای ۵۲۰ ه).

کشف توطئه بر ضد فرماندار مصر

معاویه تاخواست توطئه‌ای علیه (قیس بن سعد)، فرماندار مصر سامان دهد، و او را لکّه دار کند و متّهم به همکاری سازد که سرانجام حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دچار یک حرکت انفعالی کرده تا قیس راعزل کند، وبا ظهور هرج و مرج در مصر، بتواند به مصر یورش برد.

نقشه معاویه افشاء شد، زیرا این توطئه را نیروهای اطّلاعاتی امام علی علیه السلام از شام به امام گزارش دادند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ ج ۲ ص ۲۲۸.

کشف توطئه در مراسم حج

در مراسم حج، معاویه نقشه‌ای طرح کرد که برخی از نیروهای وفادارش به بهانه مراسم حج به میقات و عرفات و منی رفته، مردم را برضدّ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بشورانند.

امّا قبل از حرکت هیئت تبلیغی معاویه، نیروهای اطّلاعاتی برون مرزی امام علی علیه السلام به او گزارش دادند و امام علی علیه السلام به فرماندار مکّه «قثم بن عباس» نوشت:

أَمّا بَعْدُ، فَإِنَّ عَینِی - بِالْمَغْرِبِ - كَتَبَ إِلَی یعْلِمُنِی أَنَّهُ وُجِّهَ إِلَی الْمَوْسِمِ أُنَاسٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعُمْی الْقُلُوبِ، الصُّمِّ الْأَسْمَاعِ، الْكُمْهِ الْأَبْصَارِ، الَّذِینَ یلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ، وَیطِیعُونَ الْمخْلُوقَ فِی مَعْصِیةِ الْخَالِقِ، وَیحْتَلِبُونَ الدُّنْیا دَرَّهَا بِالدِّینِ، وَیشْتَرُونَ عَاجِلَهَا بِآجِلِ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِینَ؛ وَلَنْ یفُوزَ بِالْخَیرِ إِلَّا عَامِلُهُ، وَلَا یجْزَی جَزَاءَ الشَّرِّ إِلَّا فَاعِلُهُ.

فَأَقِمْ عَلَی ما فِی یدَیكَ قِیامَ الْحازِمِ الصَّلِیبِ، وَالنَّاصِحَ اللَّبِیبِ، التَّابِعِ لِسُلْطَانِهِ، الْمُطِیعِ لِإِمَامِهِ.

وَ إِیاكَ وَمَا یعْتَذَرُ مِنْهُ، وَلَا تَكُنْ عِنْدَ النَّعْمَاءِ بَطِراً، وَلَا عِنْدَ الْبَأْسَاءِ فَشِلًا، وَالسَّلَامُ. [۱] .

«پس از یاد خدا و درود، همانا مأمور اطّلاعاتی من در شام بمن اطّلاع داده که گروهی از مردم شام برای مراسم حج به مکّه می‌آیند، مردمی کوردل، گوشهاشان در شنیدن حق ناشنوا، و دیده‌هایشان نابینا، که حق را از راه باطل می‌جویند، و بنده را در نافرمانی از خدا، فرمان می‌برند

دین خود را به دنیا می‌فروشند، و دنیا را به بهای سرای جاودانه نیکان و پرهیزکاران می‌خرند، در حالیکه در نیکی‌ها، انجام دهنده آن پاداش گیرد، و در بدیها جز بدکار کیفر نشود.

پس در اداره امور خود هشیارانه و سرسختانه استوار باش، نصیحت‌دهنده‌ای عاقل، پیرو حکومت، و فرمانبردار امام خود باش، مبادا کاری انجام دهی که به عذرخواهی روی آوری، نه به هنگام نعمت‌ها شادمان و نه هنگام مشکلات سُست باشی. با درود»

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳۳ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

کوتاه کردن شارب

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اَخْذُ الشّارِبِ مِنَ النِّظافَةِ، وَ هُوَ مِنَ السُّنَّةِ الطَّیِّبِ

(کوتاه کردن شارب از نظافت و نشانه راه و رسم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تحف‌العقول ص۱۰۲.

کشمش

درمان بیماری‌ها با کشمش

کشمش و سلامت تن

کشمش و شادی روح

کشمش و درمان بلغم

کشمش و درمان اعصاب

کشمش سُرخ و سلامت

۱- امام صادق علیه السلام از پدران خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که آن حضرت فرمود:

إحْدی وَ عِشْرُونَ زَبیبَةٌ حَمْرَاءٌ فی کُلِّ یَوْمٍ عَلَی الرِّیقِ، تَدْفَعُ جَمیعَ الْأمْراضِ إلاَّ مَرَضَ الْمَوْتِ. [۱] .

«خوردن یازده دانه کشمش سُرخ در ناشتا (در حال خالی بودن معده) همه بیمارها را از بدن می‌زداید جز بیماری مرگ.»

۲- از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

مَنْ اِصْطَبَحَ إحْدی وَ عِشْرینَ زَبیبَةً حَمْراءَ لَمْ یَمْرَضْ إلاَّ مَرَضَ الْمُوْتِ إنْشاءَ اللّه تَعالی. [۲] .

«کسی که در صبحگاه یازده دانه کشمش سُرخ بخورد به بیماری مبتلا نمی گردد، جز بیماری مرگ، اگر خدا بخواهد.»

۳- مفضّل از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از پدران خود، و آنها از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود:

مَنْ أَکَلَ إحْدی وَ عِشْرینَ زَبیبَةٌ حَمْرَاءٌ مِنْ أوَّلِ النَّهارِ، دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ کُلَّ مَرَضٍ وَ سُقْمٍ. [۳] .

«کسی که ۲۱ دانه کشمش سُرخ بخورد، خداوند هر نوع بیماری را از او دفع خواهد کرد.»

۴- امام رضا علیه السلام از پدران خود از امام علی علیه السلام نقل کرد که آن حضرت فرمود:

اَلزَّبیبُ یَشُدُّ الْقَلْبَ، وَ یَذْهَبُ بِالْمَرَضِ، وَ یُطْفِیءُ الْحَرَارَةَ، وَ یَطیبُ النَّفْسَ. [۴] .

«کشمش جان را قوی و بیماری را از تن بیرون می کند، و گرمای بدن را فرو نشانده و روح را شاداب می‌سازد.»

۵- امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که آن حضرت از پیامبر چنین نقل فرمود:

عَلَیْکُمْ بِالزَّبیبِ فَإنَّهُ یَکْشِفُ الْمُرَّةَ، وَ یَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ، وَ یَشُدُّ الْعَصَبَ، وَ یَذْهَبُ بِالْأعْیاءِ، وَ یُحْسِنُ الْخُلْقَ، وَ یَطیبُ النَّفْسَ، وَ یَذْهَبُ بِالْغَمِّ. [۵] .

«بر شما باد مصرف کشمش، که کشمش تلخی‌ها را می‌زداید،

بلغم را از بدن بیرون می‌راند،

اعصاب را قوی می‌کند،

سُستی‌ها را از تن می‌زداید،

اخلاق را نیکو و روح را شاداب و غم و اندوه را برطرف می‌سازد.»

۶- امام رضا علیه السلام از پدران خود، از امام علی علیه السلام نقل کرد که آن حضرت فرمود:

مَنْ أَكَلَ إِحْدى وَ عِشْرينَ زَبيبَةً حَمْراءً عَلَى الرِّيقِ، لَمْ يَجِدْ فى جَسَدِهِ شَيْئاً يُكْرِهُهُ. [۶] .

«کسی که ۲۱ عدد کشمش سُرخ در صبحگاهان تناول کند، در جسم خود دردی که او را نگران کند، نخواهد یافت.»

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج ۶۶ ص۱۵۲ ح۶.

[۲] بحارالأنوار ج۶۶ ص۱۵۲ ح۷، الاصطباح أكل الصبوح، وهو الغذاء، وفى الصحاح الصبوح الشرب بالغداة.

در کتاب نهایه ابن اثیر اصطباح یعنی در صبحگاهان چیزی خوردن و در کتاب صحاح الّلغة صبوح، یعنی نوشیدن در صبحگاهان.

[۳] مكارم الأخلاق ص ۳۸۰ ح۳. والكافى ج۶ ص۳۵۲ ح۳. والخصال ص۳۴۴ ح۹.

[۴] بحارالأنوار ج۶۳ ص۱۵۲ ح۵.

[۵] بحارالأنوار ج ۶۶ ص۱۵۱ ح۱.

[۶] بحارالأنوارج ۶۶ ص۱۵۱ ح۳.

کاسنی صحرایی

امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

كُلُوا الْهِنْدِباءَ فَما مِنْ صِباحٍ إلاَّ وَ تَنْزِلُ عَلَيْهَا قَطْرَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ، فَإذا أَكَلْتُمُوها فَلاتَنْفُضُوها. [۱] .

«کاسنی صحرائی بخورید، هیچ صبحی نیست، جز آنکه قطره‌ای از بهشت بر آن نازل می‌شود، وقتی کاسنی خوردید، باقیمانده آن را دور نریزید.»

پی نوشت ها:

[۱] الكافى ج۶ ص۳۶۳ ح۸. ووسائل ج۲۵ ص۱۸۴ ح۲.

کدو

نقش کدو در تقویت عقل

نقش کدو در رشد مغز

نقش کدو در درمان قولنج

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«كُلُوا الدُّبَّاءَ فَإِنَّهُ يَزيدُ فى الدِّماغِ». [۱] .

«کدو بخورید، زیرا که عقل را تقویت می کند.»

۲- حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در وصیّت‌های خود به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«یَا عَلِیُّ عَلَیْکَ بِالدُّبَّاءِ فَکُلْهُ، فَإِنَّهُ یَزِیدُ فی الْعَقْلِ وَ الدِّماغِ». [۲] .

«ای علی، برتو باد خوردن کدو، زیرا عقل را تقویت و مغز را نیرو می‌بخشد.»

۳- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

کُلُوا الدُّبَّاءَ وَ نَحْنَ أَهْلُ الْبَیْتِ نُحِبُّهُ [۳] .

«کدو بخورید، که ما خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دوستش داریم.»

۴- امام صادق علیه السلام از علی علیه السلام نقل کرد که فرمود:

«کُلُوا الدُّبَّاءَ فَإِنَّهُ یَزِیدُ فی الدِّماغِ»،

فقال الصادق علیه السلام:«نَعَمْ، وَ أَنَا أَقُولُ: إِنَّهُ جَیِّدٌ لِوَجَعِ الْقُولَنْجِ». [۴] .

«کدو بخورید، زیرا مغز را نیرو می‌بخشد، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: آری چنین است و من هم اضافه می کنم و می گویم: کدو برای درمان قولنج نیز مفید است.»

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج۶۳ ص۲۲۵ ح۱.

[۲] الکافی ج۶ ص۳۷۱ ح۷. والمحاسن ص۵۲۱ ح۷۳۲. وسائل الشیعهٔ ج۲۵ ص۲۰۳ ح۵. و بحارالأنوار ج۶۳ ص۲۲۷ ح۱۰.

[۳] بحارالأنوار ج۶۳ ص۲۲۸ ح۱۵.

[۴] بحارالأنوار ج۶۳ ص۲۲۸ ح۱۵.

کاهو

کاهو و خواب

کاهو و هضم غذا

«کُلُوا الْخَسَّ فَإِنَّهُ یُورِثُ النُّعَاسَ، وَ یَهْضِمُ الطَّعامَ». [۱] .

«کاهو بخورید که خواب آور است و غذا را هضم می کند.»

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج۶۳ ص۲۳۹ ح۲. الفردوس بمأثور الخطاب ج۳ ص۲۴۴ ح۴۷۱۷. و مکارم الأخلاق ص۳۹۶ ح۲. باب الخس.

کندر

کُندُر و بهداشت دندان‌ها

کُندُر و بهداشت دهان

کُندُر و درمان بلغم

کُندُر و تقویت حافظه

کُندُر و درمان دردها

۱- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

مَضْغُ اللُّبَّانِ یَشُدُّ الْأَضْراسَ، وَ یَنْقِی الْبَلْغَمَ، وَ یَذْهَبُ بِریحِ الْفَمِّ. [۱] .

«جویدن کُنْدُر دندان‌ها را محکم و بلغم را می‌زداید، و بوی بَدِ دهان را می‌بَرَد.»

۲- در نقل دیگری حضرت فرمود:

مَضْغُ اللُّبَّانِ یُذیبُ الْبَلْغَمَ [۲] .

«جویدن کُنْدُر بلغم را از بدن می‌زداید.»

۳- در سفارشات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام آمده است که فرمود:

یا عَلِیُّ: ثَلاثٌ یَزِدْنَ فِی الْحِفْظِ وَ یَذْهَبْنَ السُّقْمَ:

اللُّبَّانَ وَ السَّوَاکَ وَ قَراءَۀِ الْقُرْآنِ. [۳] .

«ای علی، سه چیز است که حافظه را تقویت و بیماری را درمان می‌کند،

یکی کُنْدُر،

و دیگری مسواک زدن،

و سوّمی قرائت قرآن.»

پی نوشت ها:

[۱] الخصال ص۱۵۳ ح۵. وتحف العقول ص۱۰۱. ومکارم الأخلاق ص۴۲۳ ح۳.

[۲] بحارالأنوار ج۶۳ ص۴۴۳ ضمن ح۲.

[۳] بحارالأنوار ج۶۳ ص۴۴۳ ح۳.

کشتن برای خدا

در جنگ احزاب «خندق» وقتی عمروبن عبدود به میدان آمد، و هماوَرد طلبید و فریادها زد.

کسی به جنگ او نرفت،

چون همه او را می‌شناختند که دلاوری بی‌نظیر است.

سه بار پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم از اصحاب خود یاری طلبید، جز علی علیه السلام کسی جواب نداد، سرانجام حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به میدان رفت.

ابتدا عَمرو ضربتی بر سَر مبارک امام علی علیه السلام زد،

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام جا خالی داد و سر را بست و حمله کرد، و پای او را قطع کرد و بر روی سینه او نشست، تا سر او را از بدن جدا نماید،

عمرو جسارت کرد و آب دهان به صورت امام علی علیه السلام انداخت.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از روی سینه عمرو برخاست مقداری قدم زد و باز گشت، تا سر عمرو را جدا کند.

عمرو پرسید: چرا از روی سینه من بلند شدی؟

فرمود:

چون آب دهان به صورت من انداختی، عصبانی شدم، اگر در آن حال تو را می کشتم، برای خدا نبود، صبر کردم تا در حالت عادّی، فقط برای خدا سَرَت را جدا کنم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۱ ص ۹۰ و ۷۳.

کمال فروتنی نسبت به پیامبر

شخصی یهودی خدمت امام علی علیه السلام رسید وقتی اخلاق و نورانیت امام را دید، و سئوالاتی را مطرح کرد و پاسخ روشن شنید:

در حالیکه مجذوب شده بود، پرسید

اَفَنبِی أنْتَ؟

(آیا تو پیامبری؟)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ او فرمود:

وَیلَکَ اِنَّما أنَا عَبْدٌ مِنْ عَبید مُحَمَّد صلی الله علیه وآله وسلم

«وای بر تو، همانا من بنده‌ای از بندگان محمّد صلی الله علیه وآله وسلم می‌باشم.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی ج ۱ ص ۷۰ (معرّب).

کتاب جفر

از تألیفات حضرت علی علیه السلام و شامل همه علوم است و محقق در کتاب مواقف می‌فرماید:

جَفر و جامعه دو کتاب از آثار خطّی امام علی می‌باشد که تمام حوادث جهان تا انقراض عالم در آن موجود است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] محمد بن حسن صافر در بصائر الدرجات می‌نویسد: جفر و سلاح و شمشیر و زره رسولخدا میراث امامت بوده که فعلاً دست امام زمان است.

کتب آسمانی پیامبران الهی

رخی می‌پرسند که:

منابع علوم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کدامند؟

علامه مجلسی در ضمن غرایب معجزات امام علی علیه السلام پاسخ می‌دهد که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

وَعِنْدی مِائَةَ کِتَابٍ وَاَرْبَعَةَ وَعِشْرُونَ کِتَاباً اَنْزَلَ اللّهُ تَعَالی عَلَی شَیْثِ بْنِ آدَمَ خَمْسینَ صَحیفَةً. وَعَلی اِدْریس النَّبیّ علیه السلام ثَلثینَ صَحیفَةً.

وَ عَلی نُوح عِشْرینَ صَحیفَةً.

وَ عَلی إبْراهیم علیه السلام عِشْرینَ صَحیفَةً.

وَ التَّوْرةِ وَ الْإنْجیلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْقُرْآن.

من ۱۲۴ کتاب از کتب آسمانی را دیده‌ام که نزد من موجود است بدین ترتیب:

از آدم ۵۰ کتاب

از ادریس ۳۰ کتاب

از نوح ۲۰ کتاب

از ابراهیم ۲۰ کتاب

به اضافه توراة – انجیل – زبور – فرقان و قرآن.

که مجموعاً ۱۲۴ کتاب می‌شود که کلیه فرامین آسمانی و عهدهای الهی برای بشر در این کتب است که روح کلّیه کتب قدیم در قران است.

و قرآن در سینه علی است.

و علی قرآن ناطق است.

و بر همه کتُب آسمانی آگاهی لازم داشته است. [۱] .

او مفسّر و مبیّن و مدرّس علوم قرآنی است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] مراجعه شود به اقسام و جوانب علوم عَلَوی شماره ۲ – آگاهی امام به کُتُب آسمانی.

[۲] بحارالانوار، ج۹، ص۶۹۵.

کوه شناسی و علل پیدایش کوه‌ها

امام علی علیه السلام در خطبه ۱۷۱ به ویژگی آسمان‌ها و ستارگان و زمین و نقش کوه‌ها در اعتدال حرکت زمین فرمود:

اللَّهُمَّ رَبَّ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ، وَالْجوِّ الْمَکْفُوفِ، الَّذِی جَعَلْتَهُ مَغِیضاً لِلَّیلِ وَالنَّهَارِ، وَمَجْرًی لِلشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَمُخْتَلَفاً لِلُّنجُومِ السَّیارَةِ؛ وَجَعَلْتَ سُکَّانَهُ سِبْطاً مِنْ مَلَائِکَتِکَ، لَا یسْأَمُونَ مِنْ عِبَادَتِکَ.

وَرَبَّ هذِهِ الْأَرْضِ الَّتِی جَعَلْتَهَا قَرَاراً لِلْأَنَام، وَمَدْرَجاً لِلْهَوَامِّ وَالْأَنْعَامِ، وَمَا لَا یحْصَی مِمَّا یرَی وَمَا لَا یرَی؛ وَرَبَّ الْجِبَالِ الرَّوَاسِی الَّتِی جَعَلْتَهَا لِلْأَرْضِ أَوْتَاداً، وَلِلْخَلْقِ اعْتِماداً. إنْ أَظْهَرْتَنَا عَلَی عَدُوِّنَا، فَجَنِّبْنَا الْبَغْی وَسَدِّدْنَا لِلْحَقِّ؛ وَإِنْ أَظْهَرْتَهُمْ عَلَینَا فَارْزُقْنَا الشَّهَادَةَ، وَاعْصِمْنَا مِنَ الْفِتْنَةِ. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اسناد و مدارک خطبه ۱۷۱ به شرح زیر است:

۱– کتاب صفین ص ۲۲۲:۲۳۲ (من دعاء علی۷: نصربن مزاحم (متوفای ۲۰۲ هجری)

۲– کتاب دعا و ذکر: حسین‌بن سعید اهوازی (از اصحاب امام سجاد۷(

۳– مهج الدعوات ص۱۰۲: سیدبن طاووس (متوفای ۶۶۴ هجری)

۴- تاریخ طبری ج۳ ص۸۴ (در حوادث سال ۳۷ هجری): طبری (متوفای ۳۶ هجری)

۵- اصول کافی ج ۱ ص ۸۶ و ۱۴۲: مرحوم کلینی (متوفای ۳۲۸ هجری)

۶- بحارالانوار ج۹۱ ص۲۴۱ ح۹ ب۴۰: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

کتاب امام علی

الف- امامان معصوم علیهم السلام و به خصوص امام حسن و امام حسین علیهما السلام وقتی پاسخ بسیاری از سئوالات شرعی مردم را می‌دادند و مردم می‌پرسیدند که:

این پاسخ‌ها در کجاست؟

جواب می‌دادند:

«وَ ذَلِکَ کانَ فِی کِتابِ عَلِیعلیه السلام» [۱] .

«این پاسخ در کتاب علی علیه السلام موجود است»

ب- از کتاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و کتاب (الجامعه) پرسیدند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

کتابی است که مفاهیم و مطالب آن را رسول گرامی اسلام به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ارائه فرمود و آن حضرت با خط خود نوشت در این کتاب پاسخ تمام مسائل شرعی از حلال و حرام و نیازمندی‌های انسان وجود دارد حتّی حدّ شرعی خراشی که به صورت کسی واقع شود در آن آمده است. [۲] .

ج- امامان معصوم علیهم السلام بارها در اظهارات خود به این حقیقت اشاره فرمودند که یکی از منابع غنی علوم و آگاهی ما کتاب امام علی علیه السلام و صحیفه آن حضرت کتاب (الجامعه) و (جفر اکبر) می‌باشد.

هر مسئله‌ای که مردم می‌پرسیدند، امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام می‌فرمودند:

حُکم این مسئله در کتاب امام علی علیه السلام چنین آمده است.

یا در آغاز پاسخ دادن می‌فرمودند:

«اِنَّ فِی کِتابِ عَلِی»

«در کتاب امام علی علیه السلام چنین آمده»

یا می‌فرمودند:

«وَجَدنا فِی کِتابِ عَلِی»

«در کتاب امام علی علیه السلام چنین یافتیم.» [۳] .

گاهی مردم مطلبی را ادّعا می‌کردند که امام صادق علیه السلام می‌فرمود (لَیسَ هُوَ فِی کِتابِ عَلِی) این مطلب در کتاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وجود ندارد. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، ج۱، ص۳۲۹ حدیث ۹۶۳ و وسائل الشّیعه، ج۲، ص۶۹۷، حدیث ۱ و۲.

[۲] بحارالانوار، ج۲۶، ص۲۵، باب۱ وص۳۵ حدیث ۶۱وص۳۳ حدیث ۵۱ وج۴۷، ص۲۷۲.

[۳] بحارالانوار، ج۶۴، ص۲۲۲ وج۷۶، ص۴ وج۸۵، ص۲۷ وج۶۲، ص ۲۹۰ وج۸۸، ص۳۲۸ وج۲، ص۲۱ و۱۸۴ و۲۲۷.

[۴] بحارلانوار، ج۴۷، ص۲۷۸ ذیل حدیث ۱۸.

کاربرد هنر نمایش در فلسفه احکام

برخی از زنان مدینه خدمت امام علی علیه السلام رسیدند و گفتند:

چرا خداوند اجازه داد تا مردان، همسران متعدد بگیرند؟ و در حالیکه زن دارند با زنان دیگر ازدواج کنند؟ امّا زنان که دارای همسر هستند، نمی‌توانند مرد یا مردان دیگری را انتخاب کنند؟

چرا خداوند بین زن و مرد تفاوت قائل شده است؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که کانون ادب و اخلاق بود، از نظر گفتاری وارد بحث و برّرسی نشد، بلکه با شیوه‌های نمایشی فلسفه احکام الهی را به زنان فهماند دستور داد:

تا هر یک از بانوان ظرفی پُر از آب آوردند.

فرمود: آب‌ها را در داخل ظرف بزرگی ریختند.

وقتی آب‌ها مخلوط شد فرمان داد تا:

هر زنی آب ظرف خود را بردارد!!

زنان با شگفتی گفتند:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام این کار محالی است، پس از مخلوط شدن آبها نمی‌شود آن را باز شناخت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

به همین دلیل نیز زن شوهردار نمی‌تواند مرد دیگری داشته باشد زیرا اصالت فرزند و اصالت خانواده در خطر است. [۱].

(در برخی از منابع آمده است که امام دستور داد تا هر زنی تخم مرغی آورده در یک ظرف بزرگی بشکنند و پس از مخلوط شدن زرده‌ها و سفیده‌ها فرمود: تا هر کدام تخم مرغ مخصوص خود را بردارد.)

ارزش این شیوه رفتاری آن است که امام علی علیه السلام روش‌های نمایشی (دراماتیک) و هنر تجسّمی را در فلسفه احکام و تبیین حلال و حرام بگونه‌ای بکار می‌گیرد که مباحث ارزشمند علمی فقهی را زنان آن روزگاران به سادگی درک کنند.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۰ ص ۲۶۶، نقل از روض الجنان ابوالفتوح رازی.

کیفر ضد انقلاب

سه گونه مخالفت بسیار خطرناک است و چه بسا مرتکب آن را با کیفر اعدام روبرو می‌کند:

شورش...

فرار از جبهه...

خیانت...

در همه‌ی جنبش‌های انقلابی این گونه مخالفت‌ها از جرمهای بزرگ شمرده می‌شود که سزای آن اعدام است.

امام علی (ع) درباره فراریان از میدان کارزار می‌گوید:

و لیعلم المنهزم انه مسخط ربه، و موبق نفسه، و ان فی الفرار موجده الله علیه، و الذل اللازم، و العار الباقی، و اعتصار الفی من یده...

«و فراری بداند که خشم پروردگار را بر می‌انگیزد و خود را به تباهی می‌کشد. فرار مایه‌ی قهر پروردگار، و ذلت حتمی و ننگ ابدی است. از حق و روزی انسان می‌کاهد و زندگی را به کامش تلخ می‌کند. عمر فراری کوتاه است و خداوند از او ناخشنود. مرگ آدمی پیش از نزول این بلاها رواست و از الفت بدین عقوبتها و تحمل این مصیبت‌ها آسان‌تر است.» [۱] .

و همچنین می‌فرماید:

اما بعد... فانه من ترک الجهاد فی الله، و اذهن فی امره، کان علی شفاهلکه، الا ان یتدارکه الله، فاتقوا الله و قاتلوا من صاد الله و...

«اما بعد... آنکه از جهاد در راه خدا روی گرداند و در امر او سستی ورزد خود را بر پرتگاه هلاکت افکنده است، که جز خداوند کسی یارای نجات او را ندارد. بهر خدا پرهیزکاری پیشه کنید، و با آنکه خدا را می‌آزارد و بر آن است تا فروغ ایزدی را خاموش کند، پیکار نمائید.

با نابکاران گمراه برزمید چه آنان نه قرآن خوانند و نه فقیهان دین، نه علمای تفسیرند و نه اهل چنین کارهای بزرگی. و اگر بر شما حاکم شوند با شما چون قیصر و کسری رفتار خواهند کرد.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک نهج‌البلاغه، ص ۶۰.

[۲] تاریخ طبری: جلد ششم، ص ۴۵.

کلوخ انداز را پاداش سنگ است

اگر دشمن بر تو حمله آورد، پایداری کن و به حمله‌ی متقابل دست بزن. زیرا دشمنی که به خود اجازه می‌دهد به حق تو تجاوز کند، نه ارزش‌ها و قوانین، بلکه پاسخ دندان شکن او را بر سر عقل می‌آورد.

امام علی (ع) می‌فرماید:

ردوا الحجر من حیث جاء، فان الشر لا یدفعه الا الشر.

«پاره‌ی سنگ را به مبداش باز گردانید، که شر را تنها شر دفع می‌کند.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت شماره‌ی ۳۰۶.

کمک مساوی به دو زن فقیر

دو زن فقیر که یکی عرب ودیگری از عجم بود خدمت امام علی‌علیه السلام آمدند و تقاضای کمک کردند.

امام به هر کدام «بیست و پنج درهم» و ظرفی از غذا داد.

زن عرب خطاب به حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام گفت:

یا امیرالمؤمنین، من زنی از زنان عرب و او از عجم می‌باشد

چرا به هر دو نفر ما مساوی انفاق می‌کنی؟

امام علی‌علیه السلام فرمود:

به خدا قسم من هیچ فرقی برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق در انفاق این مال نمی بینم. [۱] .

و برخی نقل کردند که:

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام مشت خاکی بر داشت و به زن عرب فرمود:

بیا تا برای عرب بودن بیشتر برداری.

پی نوشت ها:

[۱] الغارات، ج۱، ص۶۹؛ ابی اسحاق همدانی – و وسائل الشیعه، ج۲، ص۴۳۱ – و بحارالانوار، ج۴۱، ص۱۳۷ – و اصول کافی، ج۱، ص۴۰۶ – و کشف البیان، ص۲۶۳.

کَننده درِ خیبر

پس از پیروزی در جنگ احزاب و اثبات خیانت و پیمان شکنی یهودیان، مسلمانان به رهبری رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای جنگ با یهودیان خیبر آماده شدند و در همان حمله‌های آغازین، برخی از قلعه های یهودیان را فتح کردند،

در آن روز حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دچار چشم درد شدید بود.

پس از فتح قلعه های کوچک یهودیان خیبر، سپاهیان اسلام به طرف دژهای «وطیح» و «سلالم» یورش آوردند، ولی با مقاومت سرسختانه یهود، در بیرون قلعه روبرو شدند.

از این رو، سربازان دلیر اسلام با جانبازی و فداکاری و دادن تلفات سنگین (که سیره نویس اسلام ابن هشام آنها را در ستون مخصوص گِرد آورده است) نتوانستند پیروز شوند و بیش از ده روز با جنگاوران یهود، دست و پنجه نرم کرده، و هر روز بدون نتیجه به لشگر گاه باز می گشتند.

در یکی از روزها، ابی‌بکر مأمور فتح قلعه ها گردید و با پرچم سفید تا کنار دژ آمد.

مسلمانان نیز به فرماندهی او حرکت کردند، ولی پس از مدّتی بدون نتیجه بازگشتند و فرمانده و سپاه هرکدام گناه را به گردن یکدیگر انداخته و همدیگر را به فرار متّهم نمودند.

روز دیگر فرماندهی لشکر به عهده عمر واگذار شد.

او نیز داستان دوست خود را تکرار نمود و بنا به نقل طبری [۱] پس از بازگشت از صحنه نبرد، با توصیف دلاوری و شجاعت فوق العاده رئیسِ دژِ «مَرْحَبْ»، یاران پیامبر را مرعوب می‌ساخت.

این وضع پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و سرداران اسلام را سخت ناراحت کرده بود.

در این لحظات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، افسران و دلاوران ارتش را گرد آورد، و جمله ارزنده زیر را فرمود:

لَأُعْطِینَّ الرَّایَهَ غَدَاً رَجُلًا یحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، یفْتَحُ اللَّهُ عَلَی یدَیهِ لَیسَ بِفَرّارٍ. [۲] .

«این پرچم را فردا به دست کسی می‌دهم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر او را دوست می‌دارند و خداوند این دژ را به دست او می گشاید. او مردی است که هرگز پشت به دشمن نکرده و از صحنه نبرد فرار نمی کند.»

و به نقل طبری و حلبی چنین فرمود:

کَرّارٍ غَیرَ فَرّار

«به سوی دشمن حمله کرده، و هرگز فرار نمی کند.» [۳] .

این جمله که حاکی از فضیلت و برتری معنوی و شهامت آن سرداری است که مقدّر بود فتح و پیروزی به دست او صورت بگیرد؛ شادی زیادی توأم با اضطراب و دلهره در میان ارتش و سرداران سپاه برانگیخت.

هر فردی آرزو می‌کرد [۴] که این مدال بزرگ نظامی نصیب وِی گردد.

سیاهی شب همه جا را فرا گرفت. سربازان اسلام به خوابگاه خود رفتند. همه می‌خواستند هرچه زودتر بفهمند که این پرچم پرافتخار به دست چه کسی داده خواهد شد. [۵] .

ناگاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: علی کجا است؟!

در پاسخ او گفته شد: که او دچار چشم درد است و در گوشه‌ای استراحت نموده است.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: او را بیاورید.

طبری می‌گوید:

علی علیه السلام را بر شتر سوار نموده و در برابر خیمه پیامبر فرود آوردند.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دستی بر دیدگان او کشید، و در حقّ او دعا کرد.

این عمل و آن دعا، مانند دَمِ مسیحائی آنچنان اثر نیک در دیدگان او گذارد که سردار نامِی اسلام تا پایان عمر به چشم درد مبتلا نگردید.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام دستور پیشروی داد.

و یاد آور شد که قبل از جنگ نمایندگانی را به سوی سران دژ اعزام دارد و آنها را به آئین اسلام دعوت نماید.

اگر آن را نپذیرفتند، آنها را به وظایف خویش تحت لوای حکومت اسلام آشنا سازد که باید خلع سلاح شوند و با پرداخت جزیه در سایه حکومت اسلام آزادانه زندگی کنند. [۶] .

و اگر به هیچ کدام گردن ننهادند، با آنان بجنگید.

و حدیث معروف را فرمود:

لَئِنْ یهْتَدی اللَّهُ بِکَ رَجُلًا واحِداً خَیرٌ مِنْ اَنْ یکُونَ لَکَ حُمْرُ النَّعَمِ

«هرگاه خداوند یک فرد را به وسیله تو هدایت کند، بهتر از این است که شتران سرخ موی مال تو باشد و آنها را در راه خدا صرف کنی.» [۷] .

هنگامی که امیرمؤمنان‌علیه السلام، از ناحیه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مأمور شد که دژهای «وطیح» و «سلالم» را بگشاید، [۸] زرِهِ محکمی بر تن کرد و شمشیر مخصوص خود (ذوالفقار) را حمایل نمود و هَرْوَله کنان و با شهامت خاصّی که شایسته قهرمانان ویژه میدان‌های جنگی است به سوی دژ حرکت کرد و پرچم اسلام را که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به دست او داده بود، در نزدیکی خیبر بر زمین نصب نمود.

در این لحظه دَرِ خیبر باز گردید و دلاوران یهود از آن بیرون ریختند.

نخست برادر مَرْحَب به نام «حارث» جلو آمد، هیبتِ نعره او آنچنان مهیب بود که سربازانی که پشت سر علی علیه السلام بودند، بی اختیار عقب رفتند، ولی علی علیه السلام مانند کوه پابرجا ماند، نبرد آغاز شد،

لحظه‌ای نگذشت که جسم مجروح حارث به روی خاک افتاد و جان سپرد.

مرگ برادر، مرحب را سخت غمگین و متأثّر ساخت.

او برای گرفتن انتقام برادر در حالی که غرق سلاح بود، و زره یمانی بر تن داشت و کلاهی که از سنگ مخصوص تراشیده بود بر سر داشت، در حالی که کلاه‌خود را روی آن قرار داده بود، جلو آمد و به رسم قهرمانان عرب رجز زیر را خواند:

قَدْ عَلِمَتْ خَیبَرُ إنّی مَرْحَبٌ

شاکی السَّلاحِ بَطَلٌ مُجَرَّبٌ

«در و دیوار خیبر گواهی می‌دهد که من مرحبم، قهرمانی کارآزموده و مجهّز به سلاح جنگی هستم».

اِنْ غَلَبَ الدَّهْرُ فَاِنّی اَغْلَبُ

وَ الْقِرْنَ عِنْدی بِالدِّماءِ مُخَضَّبُ

«اگر روزگار پیروز است، من نیز پیروزم، قهرمانانی که در صحنه های جنگ با من روبرو می‌شوند، با خون رنگین می گردند.»

علی علیه السلام نیز رجزی در برابر او سرود، و شخصیت نظامی و نیروی بازوان خود را به رخ دشمن کشید و چنین فرمود:

اَنَا الَّذی سَمَّتْنی اُمّی حَیدَرَهْ

ضَرْغامَ آجامٌ وَ لَیثٍ قَسْوَرَهٌ

«من همان کسی هستم که مادرم مرا حیدر (شیر) خوانده؛ مرد دلاور و شیر بیشه ها هستم.»

عَبْلَ الذِّراعَینِ غَلیظُ الْقَصْرَه

کَلَیثِ غاباتِ کَرِیهُ الْمَنْظَرَةِ

«بازوان قوی و گردن نیرومند دارم و در میدان نبرد مانندِ شیر بیشه‌ها صاحب منظَری مهیب هستم.»

رَجَزهای دو قهرمان پایان یافت.

صدای ضربات شمشیر و نیزه‌های دو قهرمان اسلام و یهود، وحشت عجیبی در دل ناظران پدید آورد.

ناگهان شمشیر برّنده و کوبنده قهرمان اسلام بر فرق مرحب فرود آمد و سپر و کلاه خود و سنگ و سر را تا دندان دو نیم ساخت.

این ضربت آنچنان سهمگین بود که برخی از دلاوران یهود که پشت سر مرحب ایستاده بودند، پا به فرار گذارده به پناهگاه خود پناهنده شدند.

و عدّه‌ای که فرار نکردند، با علی تن به تن جنگیده و کشته شدند.

علی یهودیان فراری را تا درِ حصار تعقیب نمود.

در این کشمکش، یک نفر از جنگجویان یهود با شمشیر بر سپر علی علیه السلام زد و سپر از دست وی افتاد.

علی علیه السلام فوراً متوجّه دَرِ دژ گردید و آن را از جای خود کَند، و تا پایان کارزار به جای سِپَر بکار برد.

پس از آنکه آن را به روی زمین افکند، هشت نفر از نیرومندترین سربازان اسلام از آن جمله ابورافع سعی کردند که آن را از این رو به آن رو کنند، نتوانستند. [۹] .

در نتیجه قلعه‌ای که مسلمانان ده روز پشت آن معطّل شده بودند، در مدّت کوتاهی گشوده شد.

یعقوبی، در تاریخ خود می‌نویسد:

دَرِ حصار از سنگ و طول آن چهار ذرع و پهنای آن دو ذرع بود. [۱۰] .

شیخ مفید در ارشاد به سند خاصّی از امیرمؤمنان، سرگذشت کندن درِ خیبر را چنین نقل می کند:

من دَرِ خیبر را کنده به جای سپر به کار بردم و پس از پایان نبرد آن را مانند پل به روی خندقی که یهودیان کنده بودند قرار دادم. سپس آن را میان خندق پرتاب کردم.

مردی پرسید:

آیا سنگینی آن را احساس نمودی؟

پاسخ داد:

به همان اندازه سنگینی که از سپر خود احساس می کردم. [۱۱] .

نویسندگان تاریخ اسلام مطالب شگفت انگیزی درباره کندن درِ خیبر و خصوصیات آن و رشادت‌های علی علیه السلام که در فتح

این دژ انجام داده، نوشته‌اند.

این حوادث، هرگز با قدرت‌های معمولی بشری وِفق ندارد.

امیرمؤمنان خود در این باره توضیح داده و شکّ و تردید را از بین برده است.

آن حضرت در پاسخ شخصی چنین فرمود:

ما قَلَعْتُها بِقُوَّةٍ بَشَرِيةٍ وَ لكِنْ قَلَعْتُها بِقُوَّةٍ اِلهِيةٍ وَ نَفْسٍ بِلِقاءِ رَبِّها مُطْمَئِنَّةٌ رَضِيةٌ. [۱۲] .

«من هرگز آن در را بـا نیروی بشـری از جای نکنـدم، بلکه در پرتو نیروی خـدا داد و با ایمانی راسـخ به روز قیامت این کار را انجام دادم.»

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۰۰.

[۲] مجمع البیان ج ۹ ص ۱۲۰ - و - سیره حلبی ج ۲ ص ۴۳ - و - سیره ابن هشام ج ۳ ص ۳۴۹ - و - بحارالانوار ج ۲۱ ص ۴۰.

[۳] ابن ابی الحدید از سرگذشت فرار این دو سردار سخت متأثّر گشته و در قصیده معروف خود چنین می‌گوید:

و ما انس لا انس اللَّذینَ تقدما

وفرهما و الفر، قد علما

(خوب اگر همه چیز را فراموش کنم که هرگز سرگذشت این دو سردار را فراموش نخواهم کرد، زیرا آنان شمشیر به دست گرفته و به سوی دشمن رفتند و با اینکه می‌دانستند فرار از جهاد حرام است، پشت به دشمن کرده، فرار نمودند.)

و للرایهٔ العظمی و قد ذهبابها

ملابس ذل فوقها و جلابیب

(آنها پرچم بزرگ را به سوی دشمن بردند ولی در عالم معنی پرده هائی ازذلّت و خواری آن را پوشانیده بود.)

یشلّهما من آل موسی شمردل

طویل نجاد السّیف، اجید یعبوب

(یک جوان تندرو از فرزندان موسی آنان را طرد می‌کرد، جوان بلند بالا که بر اسب تندرو سوار بود).

[۴] هنگـامی که علی علیه السـلام در خیمه سـخن فـوق را از پیـامبر شـنید، بـا دلی پر از شوق چنین گفت: اللّهُمَّ لاـ مُعْطی لِمَـا مَنَعْتَ وَلاَمَانِعَ لِمَا اَعْطَیتَ «سیره حلبی ج ۳ ص ۴۱.

[۵] عبارت تاریخ طبری در این بحث چنین است؛ فتطاول ابوبکر و عمر.

[۶] بحار ج ۲۱ ص ۲۸.

[۷] صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۹۵ - و - صحیح بخاری ج ۵ ص ۲۳ -۲۲.

[۸] دژهائی که دو فرمانـده قبلی موفّق به گشودن آنها نشـده بودنـد و با فرار خود ضـربه جبران ناپـذیری بر حیثیت ارتش اسـلام زده بودند.

[۹] تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۰۰ - و - سیره ابن هشام ج ۳ ص ۳۴۹.

[۱۰] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۶.

[۱۱] ارشاد ص ۵۹.

[۱۲] بحار الانوار ج ۲۱ ص ۴۰.

کمک به یتیمان و همسران شهدا

روزی امیرالمؤمنین دید زنی مشک آبی به دوش گرفته می‌برد،

امام علی علیه السلام مشک آب را از او گرفت و به محلّی که زن می‌خواست آورد،

آنگاه از حال زن پرسید.

زن گفت:

علی بن ابیطالب علیه السلام شوهر مرا به بعضی از مرزهای نظامی فرستاد و در آنجا کشته شد، چند طفل یتیم برای من گذاشت و احتیاج مرا وادار کرده است تا برای مردم خدمت کنم که خود و اطفالم را تأمین نمایم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از آنجا بازگشت.

سپس زنبیلی که در آن طعام بود برداشت و قصد خانه زن کرد.

بعضی از یارانش گفتند:

بگذارید ما ببریم.

فرمود: کیست که بار مرا در قیامت بردارد؟

چون به در خانه زن رسید، زن پرسید:

کیست که دَر می‌زَنَد؟

فرمود: همان بنده خدا هستم که دیروز مشک آب را برای تو آوردم، در را باز کن برای بچّه‌هایت طعام آورده‌ام.

زن گفت:

خدا از تو راضی باشد و میان من و علی بن ابیطالب حکم کند، سپس در را باز کرد.

امام علی علیه السلام داخل شد، فرمود:

من کسب ثواب را دوست دارم، می‌خواهی تو خمیر کن و نان بپز و من بچّه‌ها را آرام کنم و یا من خمیر کنم و تو آنها را آرام کنی؟

زن گفت:

من به نان پختن آگاهترم و شروع به خمیر گرفتن کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گوشت را آماده کرد و لقمه لقمه به دهان اطفال گوشت و خرما می‌گذاشت و به هر یک می‌فرمود:

«علی را حلال کن، در حقّ تو کوتاهی شده است»

چون خمیر آماده شد، زن گفت:

بنده خدا تنور را آتش کن.

امام علی علیه السلام تنور را آتش کرد.

حرارت شعله به چهره آن حضرت می‌رسید و می‌فرمود:

«بچش حرارت آتش را، این سزای کسی است که از زنان بیوه و اطفال یتیم بی‌خبر باشد.»

در این میان زنی از همسایه داخل خانه شد، که امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌شناخت به زن صاحب خانه گفت:

وای بر تو این کیست که برای تو تنور را آتش می‌کند؟

زن جواب داد:

مردی است که به اطفال من رحم کرده است.

زن همسایه گفت:

وای بر تو این امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است.

آن زن چون حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را شناخت پیش دوید و گفت:

واحَیائِی مِنْکَ یا أَمِیرَالْمُؤْمنین

«ای امیرمؤمنان از شرمندگی آتش گرفتم، مرا ببخشید»

امام علی علیه السلام فرمود:

بَل واحَیائِی مِنْکَ یا اَمَةَ اللَّه فیما قَصُرْتَ فِی حِقِّکَ

«بلکه من از تو شرمنده‌ام، ای کنیز خدا، در حقّ تو کوتاهی شده است.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار ج ۴۱ ص ۵۲ - و - مناقب آل ابیطالب ج ۲ ص ۱۱۶.

کمک به یهودی در راه مانده

مرد یهودی که از شام با چند الاغ گندم به کوفه می‌آمد، در نزدیکی های شهر کوفه، الاغ‌های او با بار گم شده بودند و بی‌نوا با دوست قدیمی خود، حارث اعور همدانی، تماس گرفت و به امام علی علیه السلام متوسّل شد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شخصاً الاغ‌های او را پیدا کرد و آن شب تا سحر از اموال او حفاظت نمود،

و تنها برای نماز صبح از یهودی جدا شد،

پس از نماز او را به بازار برد، اموال او را به فروش رساند، و نیازهای او را برآورد،

وقتی مرد یهودی آن همه ایثار و بزرگواری را از امام علی علیه السلام دید، مسلمان شد و گفت:

أَشْهَدُ أَنَّکَ عالِمُ هذِهِ الأُمَّةْ، وَ خَلِیفَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم عَلَی الْجِنِّ وَ الْإِنْس

«گواهی می‌دهم که تو دانشمند امّت اسلامی، و جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر جنّ و آدمیان می‌باشی» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ابواب الجنان و مجالس الواعظین ج ۱ ص ۲۸۱.

کشف یک توطئه

قهرمان این داستان صفیه هوزان است.

صفیه دوشیزه‌ای در کمالِ جمال و زیبائی بود.

و عاشق جوانی از انصار شد که آن جوان به او اعتنائی نداشت.

یک روز صفیه با گریبان چاک زده و گریان و فریاد کنان به مسجد آمد و ضمن اشاره به جانب جوان انصاری از او شکایت کرد و گفت:

«در آن میان که من از خانه عمویم به خانه خود باز می‌گشتم این جوان بر سَرِ راه من قرار گرفت و پیش از آنکه فرصت دفاع به من دهد، آبروی مرا بُرد.»

آنگاه صفیه دامن جامه را به دست گرفت و مادّه‌ای شبیه به «مَنی» را که به دامنش ریخته بود، نشان داد و گفت:

«و اینک اثر آن تجاوز و پرده دری است که بر دامن جامه من آشکار است»

سپس صفیه تقاضای حکم از خلیفه دوّم کرد.

در این هنگام خلیفه دوم رو به او کرد و بر صحّت ادّعایش گواه خواست.

صفیه گفت:

بهترین گواه بر صحت این ادّعا، دامن آلوده من است،

و هرگاه کسی در آن رهگذر می‌بود که ناظر این ماجرا باشد پیش از آنکه بخواهم او را به عنوان شاهد جرم بگیرم، به عنوان فریادرس از او استفاده می‌کردم.

چون سخن صفیه به اینجا رسید، خلیفه دوّم جوان انصاری را به محضر قضاء فرا خواند و شکایت صفیه را بر او عرضه کرد، ولی جوان با لحنی حاکی از عفّت و پاکی ادّعای صفیه را انکار کرد.

خلیفه دوّم تصمیم گرفت تا جوان را در معرض کیفر قرار دهد، و جوان با سوگندهای پیاپی از خود دفاع می‌کرد.

ناگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و خلیفه از آن حضرت یاری طلبید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان داد تا:

جامه صفیه را دَرآوردند و آنگاه ظرف آبِ جوشی حاضر کردند و جامه را در آن فرو بردند، دیدند مایعی که بر جامه بود به شکل ماده سفید رنگی جمع شد.

آنگاه امام علی علیه السلام فرمود:

اگر این مایع مَنی بود بی‌گمان در آب جوش گداخته می‌شد، امّا این مادّه، سفیده تخم مرغ است که در اثر حرارت تغییر شکل داد و جمع شد.

سپس قسمتی از آنرا بوئید و بوی تخم مرغ از آن استشمام کرد.

و پرده از نیرنگ آن زن مکّار برداشته شد.

در این هنگام جوان انصاری که از بند اتّهام رها شد، در برابر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد و گفت:

من بدی رفتار صفیه را به عفو اغماض پاداش می‌دهم و از مطالبه حدّ قذف و کیفر افترائی که به من وارد آورده صرف نظر می‌کنم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] عبارات عدالت و قشاء در اسلام، ص۲۵۴؛ قضاوتهای محیر العقول، ص۴۷ و ۱۳۲؛ آملی در ارشاد مفید، ص۱۰۵ به اختصار قضاوتهای امیرالمؤمنین‌علیه السلام؛ محلاتی، ص۸۸، به اختصار.

کیفر بی تفاوت

از حضرت امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که: در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام سه نفر را برای محاکمه و داوری به حضور آن حضرت آوردند، جریان آنها به شرح زیر بود:

مردی، مرد دیگری را تعقیب می‌کرد، تـا او را بکشـد، و آن مرد از ترس جانش فرار می‌کرد، سـرانجام شـخص ثالثی او را گرفت، و تحویل آن شخص قاتل داد، نفر چهارمی نیز این صحنه را تماشا می‌کرد، ولی هیچگونه کمکی در ظاهر به قاتل انجام نداد، سرانجام آن مرد، مرد فراری را به قتل رسانید!!

علی علیه‌السلام در مورد کیفر آنان دستور دادند:

نفر اول را که قاتل بوده، باید به قتل رسانند، و نفر دوم را که باعث قتل شده، و فراری را دسـتگیر کرده و به تحویل قاتل داده است، بایـد به حبس ابـد محکوم کرد، تا تمام عمرش را در زندان سپری کند. و آن شـخص ثالثی را که تماشاگر بوده، و در برابر چشـمان او، مرد بی‌گناهی را به قتل رسانیده‌اند، و وی هیچگونه دفاعی نکرده است، باید چشمان او را از جایش بیرون آورده و نابینا کرد!!

و بدینسان کیفر بی‌تفاوتی را در برابر ستمگر و ستمدیده مشخص ساخت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج۷ ص۲۸۸ ح ۴ وسایل الشیعه ج۱۹ ص۳۵ ح.۳ نقل از آفتاب ولایت ص ۱۵۰.

کفاره گناه

۱- پیامبر خدا(ص) فرمود:

امیدوار کننده ترین آیه در کتاب خدا این آیه است:

نماز را در اول و آخر روز بپا دارید و نیز در ساعت تاریکی شب که همانا خوبیها، بدیها را از بین خواهند برد.... [۱] .

پس از قرائت آیه فرمود:

علی! قسم به خدایی که مرا به نبوت برانگیخت و بشارت دهنده و بیم دهنده مردم قرار داد، چون کسـی از شما برای وضو و تحصیل طهـارت به پـا خیزد، گناهان او فرو ریزد و هنگامی که مقابل قبله با توجه کامل به نماز بایسـتد و (با رعایت آداب آن) نمازش را به پایان برد، هنوز از نماز فارغ نگشته است که گناهانش آمرزیده گردد چندان که گویی از مادر متولد شده است هیچ گناهی برای او باقی نخواهد ماند. و اگر باز گناهی از ا سر زند نماز بعدی کفاره آن خواهد شد....

۲- یک روز هم که دست مرا در دست خود داشت و فرمود:

هر کس کـه برا ادای نمازهـای پنجگـانه مـداومت ورزد و عمر خـود را بـا محبـت تـو به پایـان برد، (بـا سـربلندی و خوشـحالی) نزد پروردگار خود رفته است و اگر کسـی با بعض و دشـمنی تو دنیا را ترک گویـد (هر چنـد نماز گزارده باشـد) با او هماننـد مردگان عصر جاهلیت رفتار خواهد شد....

۱- قال علی (ع): سمعت رسول الله (ص) یقول: ارجی ایه فی کتاب الله (و لقم الصلوه طرفی النهار و زلفا من اللیل) و قرا الایه کلها و قال یا علی! و الذی بعثنی بالحق بشیرا و نذیرا ان احدکم لیقوم الی وضوئه فتتساقو عن جوارحه الذنوب فاذا اسـتقبل الله بوجهه و قبله لم ینفتل عن صلاته و علیه من ذنوبه شی کما ولدته امه فان اصاب شیئا بین الصلاتین کان له ذلک حتی عد الصلوت الخمس. [۲] .

۲- ... اخذ رسول الله (ص) بیدی و قال: من تابع هولاء الخمس ثم مات و هو یحبک فقد قضی نحبه و من مات و هو نحبه و من مات و هو یبغضک فقـد مات میته جاهلیه یحاسب بما یعمل فی الاسـلام و من عاش بعـدک و هو یحبک ختم الله له بالامن و الایمان حتی یرد علی الحوض. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره هود(۱۱:۱۱۳).

[۲] امالی شیخ مفید، ص ۱۰؛ بحار، ج ۲، ص ۲۲۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۰.

[۳] بحار، ج ۳۹، ص ۲۶۴.

کلام جبرئیل

رسول خدا(ص) فرمود: در شب معراج هنگامی که مرا به آسمان می‌بردند، به هر جا می‌رسیدم دسته‌هایی از فرشتگان با اظهار شادی و شادمانی به دیدارم می‌آمدند. تا اینکه به جایی رسیدم که جبرئیل به همراه جمعی از فرشتگان به استقبالم آمدند. آن روز جبرئیل سخنی (که شنیدنی است) گفت:

اگر امت تو بر دوستی و مهر علی اجتماع می‌کردند، خداوند متعال آتش جهنم را نمی‌آفرید....

عن علی: قال لی رسول الله (ص) یا علی! انه لما اسری بی الی السما تلقتنی الملائکه بالبشارات فی کل سما حتی لقینی جبرئیل فی محفل من الملائکه فقال:لو اجتمعت امتک علی حب علی ما خلق الله عزوجل النار.... [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۰، ص ۳۵.

کابین

هنگامی که برای خواستگاری فاطمه رفتم، مجذوب حشمت و حرمت رسول خدا(ص) شدم و خاموش در برابر او نشستم؛ بخدا قسم، کلمه‌ای بر زبانم جاری نشد.

رسول خدا(ص) که چینن دید پرسید: چه می خواهی؟ آیا حاجتی داری؟

من همچنان خاموش ماندم و چیزی نگفتم. دوباره پرسید، و من باز ساکت بودم. تا اینکه برای بار سوم گفت: شاید برای خواستگاری فاطمه آمده‌ای)؟

گفتم: آری، فرمود: آیا جیزی درای که آن را کابین زهرا سازی؟

گفتم: نه، یا رسول الله.

فرمود: زرهی را که به تو داده بودم، چه کردی؟

گفتم: دارم، اما چندان ارزشی ندارد و بیش از چهار صد درهم بها ندارد.

فرمود: همان را کابین فاطمه قرار بده و بهایش را نزد من بفرست.

قال علی (ع):... حتی دخلت علی رسول الله (ص) و کانت له جلاله و هیبه فلما قعدت بین یدیه افحمت فو الله ما استطعت ان اتکلم.

فقال: ما جاء بک؟ الک حاجه؟ فسکت.

فقال: لعلک حئت تخطب فاطمه؟ فلت: نعم، قال: فهل عندک من شی تستحلها به؟

قلت: لا ـ و الله یا رسول الله (ص)! فقال: ما فعلت الدرع التی سلحتکها؟ فقلت:عندی و الذی نفسی بیده انها لحطیمیه، ما ثمنها الا اربعماثه درهم.

قال: قد زوجتکها، فابعث فانها کانت لصداق بنت رسول الله (ص). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ذخائر العقبی، ص ۲۷؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۵۸؛ بحار، ج ۴۳، ص ۱۳۶.

کینه قریش

هر کینه‌ای که قیش از رسول خدا(ص) بر دل داشت (و جراءت اظهار و یا فرصت ابراز آن را نیافت) پس از رحلت آن حضرت، همه را بر من آشکار ساخت و تا توانست بر من ستم کرد....

قریش چه از جان من می‌خواهد؟ اگر خونی از آنها ریخته ام به امر خدا و فرمان رسولش بوده است. آیا پاداش کسی که در طاعت خدا و رسول او بوده است، باید چنین داده شود؟!

... قریش، دنیا را به نام ما خورد و بر گرده ما سوار شد!

شگفتا از اسمی بدان پایه از حرمت و عظمت و مسمایی بدین حد از خواری و خفت!قال علی (ع):، ما لنا و لقریش! یخضمون الدنیا باسمنا و یطئون علی رقابنا فیالله و العجب من اسم جلیل لمسمی ذلیل! [۱] .

کل حقد حقدته قریش علی رسول الله (ص) اظهرته فی و ستظهره فی ولدی من بعدی.مالی و لقریش؟! انما بامر الله و امر رسوله افهذا جزا من اطاع الله و رسوله ان کانوا مسلمین؟ [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۰۸.

[۲] شرح نهج‌البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۲۸.

کشتار در بصره

شورشیان به بصره در آمدند. بصریان در بیعت و طاعت من یکدل بودند. در آن شهر که شیعیان من بودند ابتدا خزانه داران بیت المال را کشتند، و سپس مردم را علیه من و شکستن عهد و پیمانی که از من بر عهده داشتند فرا خواندند، هر کس می‌پذیرفت در امان بود و هر کس مخالفت می کرد کشته می‌شد.حکیم بن جبله به همراهی هفتاد تن از اهل بصره و خداپرستان آن مرز و بوم به مقابله با آنان پرداختند؛ کسانی که پیشانی و کف دست ایشان (از کثرت سجود) چون پای شتر پینه بسته بود و به مثفّین نامیده می‌شدند، آشوبگران، همه آنان را (بی رحمانه) کشتند.

یزید بن حارث یشکری از بیعت با آنان امتناع کرد و به طلحه و زبیر گفت:

از خدا بترسید، پیشینیان شما نخست ما را به بهشت کشاندند، مبادا شما در پایان کار ما را به دوزخ بکشانید. از ما نخواهید که مدعی را تصدیق کنیم و علیه غایب حکم کنیم. دست راست من به بیعت با علی بن ابی طالب مشغول است و دست چپم آزاد است اگر می خواهید آن را برگیرید.

پس گلوی او را چندان فشردند تا از پای درآمد خدایش بیامرزد.

عبدالله تمیمی بر پا خاست و با آنها محاجه کرد و گفت: ای طلحه! آیا این نامه را می‌شناسی؟ گفت: آری نامه من است که از مدینه برای تو نوشتم.

پرسید: به یاد داری که در آن چه نوشته‌ای؟ گفت: برایم بخوان!

نامه را خواند. در آن نامه به عثمان ناسزا گفته بو و از وی برای کشتن عثمان دعوت کرده بود!

(آنها در برابر تمیمی پاسخی نداشتند جز آنکه) او را از شهر تبعید کردند.عثمان بن حنیق انصاری عامل مرا به نیرنگ گرفتند و مثله کردند و موی سر و روی او را کندند. گروهی از شیعیان مرا با حیله کشتند و شماری را با قتل صبر (زجر) از پای در آوردند و دسته‌ای هم شمشیر کشیدند و در برابر آنان پایداری کردند و جنگیدند تا شرف دیدار خدای متعال را دریافتند و شهید شدند....

قال علی (ع):... فنا جزهم حکیم بن جبله فقتلوه فی سبعین دجلا من عباد اهل البصره و مخبتیهم یسمون المثفنین. کان راح اکفهم ثفنات الابل.

و ابی ان یبایعهم یزید بن الحارث الیشکری فقال: اتقیا الله ان اولکم قدنا الی الجنه فلایقودنا اخرکم الی النار فلاتکلفونا ان نصدق المدعی و نقضی علی العائب، اما یمینی فشغلها علی بن ابی طالب ببیعتی ایاه و هذه شمالی فازغه فخداها ان شئتما. فخنق حتی مات رحمه الله.

و قام عبدالله بن حکیم التمیمی فقال: یا طلحه! من یعرف هذا الکتاب؟ قال نعم هذا کتابی الیك. قال: هل تدری ما فیه؟ قال: اقراه علی. فاذا فیه عیب عثمان و دعاوه الی قتله!!. فسیروه من البصره.

و اخذوا عاملی عثمان بن حنیف الانصاری غدرا فمثلوا به کل المثله و نتفوا کل شعره فی راسه و وجهه. و قتلوا شیعتی طائفه صبرا و طائفه غدرا و طائفه عضوا باسیافهم حتی لقوالله.... [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کشف المحجّه، ص ۱۸۲.

کاتب عایشه

طلحه را مروان به ضرب تیر کشت. و زبیر، پس از آنکه سخن رسول خدا(ص) را که به وی فرموده بود: ای زبیر! همانا تو با علی پیکار خواهی کرد، حال آنکه تو ظالم به او هستی به یادش آوردم، از شیندن این گفتار به خود آمد و از سپاه دشمن کناره گرفت.

و اما عایشه که رسول گرامی، وی را از فرجام این سفر ترسانده و از آن برحذر داشته بود، سخن آن حضرت را به او یادآور شدم. به اندازه‌ای پشیمان گشنت که انگشتهای دست خود را به دندان می‌گزید! (همانجا) کاتب خود عبیدالله نمیری را به حضور طلبید و گفت:

بنویس از عایشه دختر ابی بکر به علی بن ابی طالب.

کاتب گفت: قلم بر نگارش این جمله نمی‌گردد. عایشه پرسید: چرا؟ پاسخ داد که علی بن ابی طالب اول شخص جهان است. از این رو باید نامه به نام او آغاز شود. عایشه گفت: پس بنویس:

به علی بن ابی طالب از طرف عایشه دختر ابی بکر.

اما بعد: همانا من از خویشی و پیوند تو با رسول خدا غافل نیستم و از تقدم و پیشی تو در اسلام باخبر و به موقعیت خطیر و خدمات و کارایی تو نزد رسول گرامی نیك آگاهم. چیزی که مرا به اینجا کشاند همانا خیرخواهی و طلب اصلاح بین فرزندانم (مسلمین) است. پس اگر تو از این دو مرد (طلحه و زبیر) دست برداری، من با تو جنگی ندارم!.

این کلمات، اندکی از بسیاری بود که برایم نوشته بود. اما من کلمه‌ای در پاسخ وی نگفتم و جواب او را تا هنگام قتال به تاءخیر انداختم (تا آنجا پاسخی مناسب بیابد).

از آنجا که خداوند خیر و خوبی را برای من مقدر فرموده بود بر آنان پیروز شدم و آنگاه عبدالله بن عباس را به جای خود در بصره گذاشتم و خود رهسپار کوفه شدم. در آن زمان غیر از شام (که تحت نفوذ و قلمرو معاویه بود) همه بلاد نظم یافته بود و کارها بر

وفق مراد بود....

در اینجا حضرت نامه خود را با ذکر شرارتهای معاویه و مخالفتهای او ادامه می‌دهد تا می‌رسد به شرح نبرد صفین. آنگاه نامه خود را با داستان تاءسف بار خوارج نهروان پایان می‌دهد. از آنجا که ما بخشهایی از این حوادث را در فصل بعدی از روزهای نبرد آورده ایم ، دیگر بر پی گرفتن و نقل و ترجمه آن بخش در اینجا ضرورتی نمی‌بینیم.

قال علی (ع):... فاما طلحه فرماه مروان بسهم فقتله و اما الزبیر فذکرته فول رسول الله (ص): انک تقاتل علیا و انت ظالم له.

و اما عائشه فانها کان نهاها رسول الله (ص) عن مسیرها فعضت یدیها نادمه علی ما کان منها....

و کانت عائشه قد شکت فی مسیرها و تعاظمها القتال فدعت کاتبها عبیدالله بن کعت النمیری فقالت: اکتب: من عائشه بنت ابی بکر الی علی بن ابی طالب فقال:هذا امر لایجری به القلم. قالت: و لم؟ قال: لان علی بی ابی طالب فی الاسلام اول و له بذلک البد فی الکتاب. فقالت: اکتب الی علی بن ابی طالب من عائشه بنت ابی بکر.

اما بعد: فانی لست اجهل قراتبک من رسول الله (ص) و لا قدمک فی الاسلام و لا غناک من رسول الله (ص) و انما خرجت مصلحه بین بنی لاارید حربک ان کففت عن هذین الرجلین، فی کلام لها کثیر فلم اجبها بحرف و اخرت جوابها لقتالها فاما قضی الله لی الحسنی، سرت الی الکوفه و استخلفت عبدالله بن عباس علی البصره فقدمت الکوفه و قد اتسقت لی الوجوه کلها الا الشام.... [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کتاب المحجّه، ص ۱۸۳ و ۱۸۴.

کتابی که حوادث آینده در آن ثبت بود

سلیم بن قیس گوید: وقتی امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید ابن‌عباس به شدت گریه کرد و سپس گفت: چه چیزها که این امت بعد از پیامبرش دید!

خدایا من تو را شاهد می‌گیرم که من دوستدار علی بن ابی‌طالب و فرزندانش هستم و از دشمنان او و دشمنان فرزندانش بیزارم و در مقابل دین آنان تسلیم هستم. ابن‌عباس گفت: روزی در ذی قار خدمت امیرالمومنین وارد شدم. حضرت کتابی را برایم بیرون آورد و فرمود: ای ابن‌عباس، این کتابی است که پیامبر علیه‌السلام بر من املاء فرموده و دست خط خودم است. عرض کردم: یا امیرالمومنین، آن را برایم بخوان. حضرت آن را خواند و در آن بود همه آنچه از زمان رحلت پیامبر تا زمان شهادت امام حسین اتفاق افتاده و اینکه چگونه کشته می‌شود و چه کسی او را می‌کشد و چه کسی او را یاری می‌کند و چه کسانی همراه او شهید می‌شدند؟ سپس آن حضرت به شدت گریه کرد و مرا به گریه درآورد.

از جمله آنچه برایم خواند این بود که با خود آن حضرت چه می‌کنند، و چگونه حضرت زهرا علیهاالسلام شهید می‌شود، و چگونه پسرش امام حسن علیه‌السلام به شهادت می‌رسد و چگونه این امت به او مکر و حیله می‌کنند.

وقتی کیفیت قتل امام حسین علیه‌السلام را خواند بسیار گریست: و سپس آن کتاب را بست، و بقیه آنچه تا روز قیامت واقع می‌شود باقی ماند.

در آن کتاب از جمله آنچه حضرت برایم خواند- جریان ابوبکر و عمر و عثمان و اینکه هر یک از آنان چقدر حکومت می‌کنند و اینکه با علی علیه‌السلام چگونه بیعت می‌شود، و واقعه جمل و شورش عایشه و طلحه و زبیر، و واقعه صفین و کسانی که در آن کشته می‌شوند، و واقعه نهروان و جریان حکمین، و حکومت معاویه و کسانی از شیعه که به دست معاویه کشته می‌شوند، و برنامه‌ای که مردم نسبت به امام حسین علیه‌السلام انجام می‌دهند، و جریان یزید تا آنجا که منتهی به قتل امام حسین علیه‌السلام شد.

من همه اینها را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام شنیدم، و همانطور که حضرت خوانده بود بدون کم و زیاد واقع شد. من خط آن حضرت را می‌شناختم و در آن کتاب دیدم که تغییر نکرده و زرد نشده بود.

وقتی حضـرت آن کتاب را بست عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، ای کاش بقیه کتاب را هم برایم می‌خوانـدی و فرمود: نه، ولی برایت نقـل می کنم. مانع من این است که آنچه ما از خانـدان و فرزنـدان تو خواهیم دیـد در آن آمـده است و مسئله فجیعی است که ما را می کشند و با ما عداوت می‌ورزند و حکومتی بد و قدرتی شوم دارند.

دوست نـدارم آنهـا را بشـنوی و غمنـاک شـوی و تو را نـاراحت کنـد، ولی برای تو نقـل می کنم. پیـامبر صـلی الله علیه و آله هنگـام رحلتش دست مرا گرفت و برایم هزار بـاب از علم گشود که از هر بـابی هزار باب باز می‌شـد. در این حال ابوبکر و عمر به من نگاه می کردند و آن حضرت به این مطلب اشاره می‌فرمود.

وقتی بیرون آمدم آن دو به من گفتند: پیامبر به تو چه گفت؟ من هم سـخن آن حضرت را برای آنان نقل کردم. آنان دست خود را تکان دادند و سخن مرا تکرار کردند. سپس پشت کردند در حالی که سخن مرا تکرار می کردند و با دوستان خود اشاره می‌نمودند.

ای ابن‌عباس، (فرزندم) حسن از کوفه همراه فلان تعداد جمعیت به استثنای یک نفر نزد تو می‌آید.

ای ابن‌عبـاس وقتی حکومت بنی امیه از بین برود اولین گروه از بنی هـاشم که به حکومت می‌رسـند فرزنـدان تو هسـتند، و کارهایی می کنند.ابن‌عباس گفت: بودن نسخه آن کتاب نزد من محبوب‌تر بود از آنچه آفتاب بر آن تابیده. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کتاب سلیم، ص ۶۲۳.

کسی که اجلش را میشناخت

شیخ مفید رضوان الله علیه می‌فرماید: روایات به طور متواتر شده است که حضـرت به رحلت خود خبر داد و اینکه از دنیا با شـهادت می‌رود به وسیله ضربتی که بر سر او فرود آمده و محاسن او با خون سرش رنگین می‌شود.

از جمله فرمود: بخـدا سوگنـد این وضع (محـاسن) بـا این موضع (سـر) رنگین می‌شود و دست را بر سـر و محاسن خود گـذاشت. و همچنین فرمود: چرا نمی‌آید شقی‌ترین این امت که محاسن را از بالای آن به خون رنگین کند.

و یـا می‌فرمود: بخـدا سوگنـد این- اشاره به محاسن- از بالا رنگین می‌شود، چه چیز مانع است شـقی‌ترین امت را که این را از بالای آن به خون رنگین کند. [۱] .

ابن‌سیرین می گفت: اگر کسی باشد که اجل خود بشناسد او علی بن ابی‌طالب است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد، ص ۳۱۰.

[۲] مناقب آل ابی‌طالب ص ۲۷۱.

کیفر لواط شده

مرد لواط شـده‌ای را نزد عمر آوردنـد، عمر تصـمیم گرفت او را تازیـانه زنـد و از گواهـان پرسـید، آیا شـما دیدیـد با او لواط شـد؟ گفتند: آری. عمر در حکم آن درمانده گردید، از امیرالمومنین علیه‌السلام پرسش نمود.

علی علیه‌السلام لواط کننده را خواست ولی او را ندید، آنگاه فرمود: باید گردنش زده شود، گردنش را زدند.

عمر گفت: او را بردارید.

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: یک عقوبت دیگر او مانده.

عمر گفت: آن چیست؟

امام علیه‌السلام فرمود: یک بسته هیزم بخواه و او را در وسط آن قرار ده به آتش بسوزان!

و در روایتی دیگر آن حضرت علیه‌السلام می‌فرمود: اگر مجرمی استحقاق دوبار سنگساری را داشت هر آینه لواط کار دوبار سنگسار می‌شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الحدود، باب حد اللواط، حدیث ۵. تهذیب، کتاب الحدود، حد اللواط حدیث ۲.

کیفر میگساری در ماه رمضان

نجاشی شاعر، در روز ماه رمضان شراب نوشیده او را نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آوردند، آن حضرت علیه‌السلام هشتاد تازیانه به او زد، شب او را بازداشت نموده بامدادان نیز او را طلبیده بیست تازیانه دیگر زد.

نجاشی گفت: یا امیرالمومنین! آن هشتاد تازیانه که به من زدی کیفر شراب نوشیدنم بود، ولی سبب این بیست تازیانه دوم را نفهمیدم؟!

حضرت علیه‌السلام فرمود: بخاطر بی‌حرمتی و بی‌اعتنایی تو بود نسبت به ماه رمضان. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الحدود، باب ما یجب فیه الحدود فی الشراب، حدیث ۱۵.

کشتن سریع

گروهی گاو سرکش را با شمشیر کشته و در همان حال نام خدا را بر زبان جای کرده، نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمده و از حکم گوشت آن پرسش نمودآن حضرت علیه‌السلام فرمود: این هم یک نوع کشتن سریع تند است و گوشتش حلال می‌باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی کتاب الذباح باب البعیر و الثور یمتنعان، حدیث دوم.

کیمیا

از حضرت امیر علیه‌السلام از وجود کیمیا پرسیدند؛ آن حضرت فرمود: کیمیا بوده و هست و خواهد بود.

پرسیدند؛ صنعت آن چگونه است؟

فرمود: از جیوه روان، و سرب و زاج و آهن زنگ زده و زنگار مس سبز... بعضی گفتند: فهم ما به این نمی‌رسد. فرمود: بعض اجزایش را زمین و آب قرار دهید...

عرضه داشتند: برای ما بیشتر توضیح دهید. فرمود: همین مقدار بس است؛ زیرا حکمای پیشین بیش از این نگفته‌اند تا مردم آن را بازیچه نگیرند. [۱].

کلینی (ره) در کافی [۲] از ابوحمزه ثمالی نقل کرده که می گوید: به همراه امام صادق علیه‌السلام از بازار مسگران می گذشتیم. من خدمت آن حضرت علیه‌السلام عرضه داشتم فدایت شوم! اصل این مس چیست؟ فرمود: نقره است که زمین آن را تباه نموده به صورت مس در آمده است، و اگر کسی بتواند فساد آن را بگیرد از آن بهره‌مند می گردد.

و از ابن‌خلکان نقل شده: جابربن حیان کتاب بزرگی در حدود هزار صفحه در صنعت کیمیا نگاشته که مشتمل بر پانصد رساله از امام صادق علیه‌السلام در این زمینه می‌باشد. و نیز جرجی زیدان می گوید: که جابر بن حیان از شاگردان امام صادق نخستین کسی بوده که اساس شیمی جدید را بنا نهاده است.

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، ج ۱، ص ۲۷۴. گرچه اعتبار این روایت از حیث سند معلوم نیست، اما وجود کیمیا را هم نمی‌توان وهمی و خیالی دانست، و ندانستن دلیل بر نبودن نیست، و جابر بن حیان شاگرد امام صادق (ع) شیمیدان معروف در کتابی به نام الرحمهٔ که در صنعت کیمیا نگاشته فصلی در چگونگی تبدیل فلزها به طلا آورده است. و همچنین محمد بن زکریای رازی طبیب و کیمیاگر معروف ایرانی در این باره مطالعات و تجربیات وسیعی داشته است (مترجم).

[۲] فروع کافی، ج ۵، ص ۳۰۷، حدیث ۱۵.

کور کردن با آیینه

غلامی از قبیله قیس با مولای خود به نزد عثمان رفتند، غلام اظهار داشت که مولایش با زدن ضربه شدیدی چشم او را کور کرده ولی ساختمان چشم سالم است، مولا به غلام می گفت: دیه چشمت را به تو می‌دهم از قصاص صرفنظر کن. غلام از گرفتن دیه ابا داشت و تنها خواسته‌اش قصاص بود.عثمان در حکم قضیه درمانده گردید، از این رو آنان را به نزد حضرت امیر علیه‌السلام برد و از آن حضرت تقاضای داوری کرد. مولا یک دیه کامل به غلام تسلیم نمود تا از قصاص درگذرد. غلام نپذیرفت، مولا حاضر شد دو دیه بپردازد ولی باز هم غلام امتناع داشت و جز به قصاص راضی نبود. در این موقع امیرالمومنین علیه‌السلام به منظور قصاص گرفتن از مولا، آیینه‌ای طلبیده آن را داغ نمود و آنگاه مقداری پنبه خواست و آن را خیس کرد و بر اطراف چشم او و روی پلکها گذاشت و چشم را در مقابل آفتاب نگهداشت و به وی فرمود: در آیینه نگاه کن و چون قدری نگاه کرد کور شد، بدون این که آسیبی به ساختمان چشمش وارد شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۳۱۹، حدیث ۱.

کودک یتیم

کودک یتیم را مانند فرزند خودت ادب کن و از هر خطایی که به سبب آن فرزند خود را می‌زنی او را بزن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۶، ص ۴۷، حدیث ۸.

کیفر غلات

هفتاد نفر از اهل زط (نژادی از اهل سودان و هند) پس از جنگ صفین نزد امیرالمومنین علیه السلام آمده و پس از سلام، سخنانی به زبان خودشان به آن حضرت گفته و آن حضرت نیز به همان لغت به آنان پاسخ داد. و در ضمن گفتارشان به آن حضرت نسبت خدایی دادند.

امیرالمومنین علیه‌السلام به آنان فرمود: من خدا نیستم بلکه بنده‌ای از بندگان خدا هستم ولی آنان نپذیرفته، همچنان بر مطلب خویش اصرار می‌ورزیدند، تا این که حضرت امیر به آنان فرمود: اگر از این عقیده تان دست بر ندارید و به درگاه خدا توبه نکنید، شما را خواهم کشت، ولی آن همه موعظه و اندرز در آنان اثر ننموده و توبه نکردند.

پس آن حضرت دستور داد، گودالهایی حفر نموده و بین گودالها روزنه قرار دادند، و آنان را میان گودالها انداخت، و سر آنها را پوشاند و میان یکی از گودالها که کسی در آن نبود آتشی افروخت و با دود همه را هلاک کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۲۵۹، حدیث ۲۳.

کتک زدن به جای تسلیت گفتن

ابن‌ابی‌الحدید آورده: عمر شنید در میان خانه‌ای نوحه سرایی و مرثیه خوانی هست، پس در حالی که تازیانه در دست داشت وارد خانه گردید، دید زنانی به سوک نشسته و در مصیبت فقدان تازه گذشته خود گریه و زاری می‌کنند، عمر شروع به زدن آنان کرد تا این که به زن نوحه خوان رسید پس چنان با تازیانه بر سر و صورتش نواخت که خمارش (روسری‌اش) از سرش بیفتاد، آنگاه به غلام خود گفت: بزن این نائحه را که او احترامی ندارد و پس از آن به زنان مصیبت زده گفت: این زن به خاطر مصیبت شما نمی‌گرید، بلکه می‌خواهد پولتان را بگیرد، او مرده‌ها و زنده‌های شما را آزار می‌دهد او شما را از صبر و شکیبایی باز می‌دارد، و خدا به آن دستور داده، او شما را به جزع و بی‌تابی وا می‌دارد، و خدا از آن نهی نموده است.

مؤ لّف:

وارد شدن در خانه دیگران بدون اجازه بر خلاف حکم قرآن و همچنین ضرب و شتم انسانهایی بی گناه، و نظر کردن به زنانی نامحرم، و ستم نمودن بر بانوانی داغدیده همه نزد خدا گناهانی بزرگ و نزد مردم، اعمالی بس زشتند، و کسب زن نوحه‌گر در صورتی که به باطل نوحه نکند حلال و مباح می‌باشد.

و این که عمر گفته: زن نائحه، مردگان شما را آزار می‌دهد، افترایی است بر خدا؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ولا تزر وازره وزر اخری، بلکه آن احترامی است برای بازماندگان، و تجلیلی است از مردگان. و چگونه گریه کردن بر اموات مذموم باشد حال آن که رسول خدا بنابر آنچه که در روایات آمده آن هنگام که صدای گریه‌ای از خانه عمویش حمزه که در جنگ احد به شهادت رسیده بود نشنید، فرمود: لکن حمزه لابوا کی له؛ اما حمزه گریه کننده ندارد. و به همین جهت زنان انصار نخست بر حضرت حمزه سوگواری و مرثیه خوانی می‌کردند و سپس بر شهیدان خود، و این سنتی شد در مدینه.

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله در مصیبت وفات فرزندش ابراهیم گریه کرد و فرمود: تدمع العین و لا نقول ما یسخط الرب؛ دیدگان اشک می‌ریزند ولی سخنی که خشم خدا را موجب گردد نمی‌گوییم.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از آن نیز یک بار وی را از این کار بازداشته بود ولی او اعتنایی نکرده و باز هم مرتکب شده بود. چنانچه در عقد الفرید آمده: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر گروهی از زنان که در مصیبت فقدان عزیزشان گریه می کردند می گذشت، در این موقع زنان را از این عمل منع نمود، رسول خدا به عمر فرمود: آنان را به حال خود بگذار، چرا که مصیبت دیده‌اند، اشکشان جاری و داغشان تازه است. [۱] .

شیخ کلینی (ره) در کافی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: مردی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده عرضه داشت: من تاکنون هیچگاه کودکی را به نوازش نبوسیده‌ام. و چون پشت کرد، رسول خدا فرمود: به اعتقاد من این مرد اهل آتش است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] عقد الفرید، ج ۲، ص ۵، البکاء علی المیت.

[۲] فروع کافی، ج ۶، ص ۵۰، ح ۷.

کثیر بن نمیر حضرمی

شیخ طوسی، کثیر بن نمیر را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۱.

کرب عکلی

«کرب» مردی از طایفه عُکل و از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بود که در صفّین به شهادت رسید. وی در یکی از روزهای بسیار سختی که شعله‌های جنگ بالا ـ گرفته بود در یک نبرد تن به تن با «عبیداللّه» فرزند عمر جنگید و سرانجام در رکاب مولایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شهادت رسید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ك: وقعهٔ صفّین، ص ۳۳۰.

کرب (کریب) بن یزید

کرب (کریب) از رؤسای همدان و از اصحاب با وفای امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بود. وی جزو یازده فرماندهی است که در صفین پرچم میمنه سپاه علی علیه‌السلام را به دست گرفتند و یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند [۱] و کرب با دو برادرش «سفیان بن زید» و «عبد بن زید» نیز به شهادت رسیدند. [۲] .

شیخ طوسی، وی و برادرش سفیان را از اصحاب امام می‌داند. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] تفصیل آن در شرح حال «یریم بن شریح» آمده است.

[۲] ر. ك: وقعهٔ صفین، ص ۲۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱ (در تاریخ طبری «کریب» ذکر شده است).

[۳] رجال طوسی، ص ۴۴، ش ۲۵.

کردوس بن هانی بکری

کردوس بن هانی بکری از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام و از رؤسای طایفه ربیعه بود که در صفّین حضور داشت.

نقل شده پس از جریان حیله معاویه و عمروعاص برای نجات از شکست قطعی و بر سرِ نیزه کردن قرآنها، عده‌ای از سپاهیان ظاهربین و جاهل حضرت خواستار صلح و ترك مخاصمه شدند. به همین علت حضرت میان سپاه ایستاد، با آنان سخن گفت و با بیانی رسا و دلیل و برهان حیله معاویه را گوشزد کرد. پس از پایان سخنان امام، اولین کسی که در تأیید فرمایش امام و ادامه جنگ سخن گفت، کردوس بن هانی بود که گفت:

ای مردم! به خدا سوگند، ما از آن لحظه‌ای که از معاویه بیزاری جستیم، هرگز او را به دوستی نگرفته‌ایم و از آن لحظه که علی علیه‌السلام را به دوستی برگزیده‌ایم، هرگز از او دل‌زده نشده‌ایم. همانا کشته‌های ما از شهدا بوده و زنده‌های ما همه نیکوکارند. و بی‌گمان علی علیه‌السلام از جانب پروردگارش حجت و بیان دارد و همواره جز به عدل و داد رفتار نکرده است و هر صاحب حقی منصف است، بنابراین هر کس تسلیم علی علیه‌السلام شود، اهل نجات و هر کس با او به مخالفت برخیزد، هلاك خواهد شد. [۱] .

هر چند این سخنان اثری و قوم نادان و بی‌خرد بر مخالفت خود پافشاری کردند و حضرت را به پذیرش حکمیت مجبور ساختند.

پی نوشت ها:

[۱] ر. ك: وقعهٔ صفّین، ص ۴۸۴.

کردوس تغلبی

شیخ طوسی می‌نویسد: «کردوس تغلبی» از اصحاب امیرمؤمنان حضرت علی علیه‌السلام بوده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۷، ش ۷.

کریب بن شریح همدانی

کریب از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام و از بزرگان قبیله «همدان» است که در صفّین حضور داشت، او یکی از یازده نفری است که یکی پس از دیگری پرچم‌دار قبیله همدان بودند و جنگیدند تا به شهادت رسیدند.

کُریب نخستین کسی از قبیله همدان بود که پرچم را برداشت و به دشمن حمله کرد و به شهادت رسید. بعد پنج برادرش «شرحبیل، مَرثد، هبیره، یریم، سُمیر» همه از فرزندان شریح هر کدام پس از دیگری پرچم را برداشتند و جنگیدند و به شهادت رسیدند، جزاهم اللّه خیر الجزاء. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۹؛ وقعهٔ صفّین، ص ۲۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰.

کعب بن ابی کعب خثعمی

کعب، از قبیله خثعم و از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. وی در صفّین در رکاب آن حضرت علیه‌السلام جنگید و پرچم‌دار قبیله «خثعم» بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعهٔ صفّین، ص ۲۵۷.

کعب بن زید

به گفته شیخ طوسی «کعب بن زید» از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بوده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۵.

کعب بن عبدالله

شیخ طوسی، کعب بن عبداللّه را از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام به شمار آورده و می‌نویسد: وی در جمل، صفّین و نهروان در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضور داشت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۷، ش ۸.

کعب بن عجره

شیخ طوسی، کعب بن عجره را از اصحاب رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۲۶، ش ۲ و ص ۵۶، ش ۴.

کعب بن عمیر

کعب بن عمیر از اصحاب امیر مؤمنان علی علیه‌السلام بوده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۳.

کعب بن فقیم أزدی

کعب بن فقیم و برادرش عبداللّٰه بن فقیم هر دو از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند که به همراه سپاه معقل بن قیس به سرکوبی خریت بن راشد که از جانب معاویه برای خراب‌کاری و غارت‌گری آمده بودند، عزیمت کردند.

عبداللّٰه می‌گوید: من و برادرم کعب در سپاهی بودیم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به فرماندهی معقل بان قیس برای سرکوبی «خریت بن راشد» اعزام کرده بود. حضرت علی علیه‌السلام به هنگام حرکت خطاب به معقل فرمود: تا می‌توانی تقوای الهی پیشه کن که این سفارش خداوند به مؤمنان است. در ادامه حضرت او را به رعایت عدل و عدم ستم‌کاری و انصاف با اهل ذمه سفارش کرد. بعد معقل با نیروهای همراه به دنبال خریت تا اهواز جلو رفت و در آن جا معقل با ما سخن گفت و برادرم کعب بن فقیم برخاست و سخنان معقل را تأیید کرد و گفت: امیدوارم خداوند ما را یاری نماید. سپس نیروهای تحت فرمان معقل به راه ادامه دادند تا در کوههای رامهرمز با نیروهای خریت جنگیدند و آنها را متواری کردند و معقل نامه‌ای به حضرت علی علیه‌السلام نوشت و توسط کعب به کوفه فرستاد تا حضرت تکلیف او را روشن نماید که آیا به تعقیب خریت و همراهانش ادامه دهد یا بازگردد؟ کعب نامه را خدمت حضرت برد و حضرت پس از مشاوره دستور ادامه تعقیب را برای معقل نوشت و به کعب داد و برای معقل برد. [۱] .

از این واقعه معلوم می‌شود کعب مورد وثوق و تأیید امام علیه‌السلام و یارانش بوده است.

پی نوشت ها:

[۱] ر. ك: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۲۴ - ۱۲۲.

کعب بن قعین یمانی

مامقانی، «کعب بن قعین» را از مخلصین اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شمار می‌آورد و می‌افزاید: او در تشیع، مردی بسیار با استقامت و خوش نام بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۹.

کعبر اسدی

ابن شهر آشوب می‌نویسد: او در صفّین در رکاب حضرت علی علیه‌السلام حضور داشت و به جنگ عوف مرادی رفت و او را از پای درآورد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۷۳.

کلح ضبی

شیخ طوسی، «کلح ضبی» را از اصحاب امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به شمار آورده و افزوده است که وی از فرماندهان پیاده نظام سپاه حضرت در جنگ صفین بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۷، ش ۶.

کلیب بن شهاب جرمی

کلیب بن شهاب جرمی از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بود. [۱] کنیه او «ابو عاصم» است. وی و پدرش «شهاب» هر دو از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بودند.
شهاب می گوید: پسرک نوجوانی بودم که در تشییع جنازه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور داشتند، بودم و خوب می‌فهمیدم و عقلم می‌رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ان اللّه یجبّ من العامل اذا عمل شیئاً أن یحسن؛ خدا دوست دارد از کسی که کاری را انجام می‌دهد، آن کار را خوب انجام دهد.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۲.

[۲] اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۵۳؛ به الاصابه، ج ۵، ص ۶۶۸ رجوع شود.

کمیل بن زیاد نخعی

کمیل فرزند زیاد اهل یمن و از قبیله نخع است. او از تابعین [۱] اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از یاران مخلص و جزو اصحاب سرّ [۲] امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از یاران امام حسن مجتبی علیه‌السلام است. [۳] .
کمیل مردی شجاع، عابدی شب زنده‌دار و مردی دین‌دار بود و در زمان خلافت عثمان به جرم حق‌گویی و اعتراض به خلاف‌کاری‌های کارگزاران او به همراه زید بن صوحان، صعصعهٔ بن صوحان، مالك اشتر و... به حمص تبعید گردید. [۴] او از جمله شیعیانی است که در روزهای اول خلافت حضرت علی علیه‌السلام با او بیعت کرد که تا پای جان فداکاری نماید [۵] و در رکاب حضرتش در صفین جنگید و از جانب آن حضرت به ولایت شهر «هیت» [۶] منصوب شد، وی سرانجام به جرم اخلاص به مقام ولایت امیرمؤمنان علیه‌السلام به دست حجاج بن یوسف ثقفی به شهادت رسید.
ابن حجر عسقلانی می گوید: کمیل از شخصیت‌های بزرگ، شریف و مورد وثوق در میان قوم خود و مورد احترام و اطاعت بود و در صفین در رکاب حضرت علی علیه‌السلام حضور داشت و به دست حجاج بن یوسف ثقفی در سال ۸۲ هجری در سن هفتاد سالگی کشته شد. [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ك: اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۴.

[۲] ر. ك: منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۲۱۹.

[۳] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۶ و ص ۶۹، ش ۱؛ الاختصاص، ص ۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۱۴۹.

[۴] شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۴. (تفصیل بیشتر و داستان تبعیدی‌ها را در شرح حال مالک اشتر ملاحظه نمایید).

[۵] الاختصاص، ص ۱۰۸.

[۶] شهر هیت بالای شهر انبار قرار داشته و دارای درخت‌های خرمای بسیار و سبز و خرم بوده که در جهت غرب رود فرات واقع شده است.

[۷] تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۵۸۹.

کیسان (مولی علی)

کیسان، غلام آزاد شده امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از یاران باوفای آن حضرت است که در صفّین به شهادت رسید.

«زید بن وهب جهنی» نقل می‌کند (در یکی از روزهای جنگ بسیار شدید صفین) امیرالمؤمنین علیه‌السلام با فرزندانش به جانب میسره سپاه حرکت کرد و من خود می‌دیدم که تیرها از کنار گردن و شانه‌های علی علیه‌السلام می‌گذشت و فرزندانش می‌کوشیدند تا جان پدر را حفظ نمایند. در این موقع شخصی به نام احمر که غلام آزاده شده بعضی از بنی‌امیه است به او نزدیک می‌شود، حضرت خطاب به او فرمود: «و ربّ الکعبهٔ قتلنی اللّه ان لم اقتلك او تقتلنی؛ به خدای کعبه سوگند، خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم یا تو مرا نکشی» این را گفت و به سوی احمر جلو رفت، در این موقع کیسان (غلام آزاد شده امام علیه‌السلام) زودتر از امام به طرف احمر رفت، هر دو شمشیر کشیدند ولی کیسان به دست احمر به شهادت رسید، حضرت در این موقع به سرعت به احمر حمله کرد و گردن او را گرفت.

زید بن وهب می‌گوید: می‌دیدم که علی علیه‌السلام ایستاده بود و دو فرزندش قاتل کیسان را به هلاکت رساندند، و سپس به نزد پدر بازگشتند، در این موقع حضرت حسن فرزند دیگر امام علیه‌السلام ایستاده بود و نظاره می‌کرد، پدر به او فرمود: چرا تو مثل دو برادرت به دشمن حمله نکردی؟ عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، زیرا دو برادرم حسین و محمّد کافی بودند و نیازی به من در این کار نبود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ك: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹؛ وقعهٔ صفین، ص ۲۴۹.

(جدید ۶۲)

گ

گریه شوق برای شهادت

در تمام ارتش‌های جهان سربازی وجود ندارد که برای شرکت در خط مقدّم بی‌تابی کند،

یا برای شهید شدن اشك بریزد و لحظه شماری کند،

جز در ارتش اسلام که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای شهادت اشك شوق می‌ریخت،

و چون در جنگ اُحُد به شهادت نرسید ناراحت بود،

و از رسول خدا صلی الله علیه وآله علّت آن را پرسید و خطاب به پیامبر فرمود:

فَقُلْتُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوَلَیْسَ قَدْ قُلْتَ لِی یَوْمَ أُحُدٍ حَیْثُ اسْتُشْهِدَ مَنِ اسْتُشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ، وَحِیزَتْ عَنِّی الشَّهَادَةُ، فَشَقَّ ذلِكَ عَلَیَّ،

فَقُلْتَ لِی:

«أَبْشِرْ، فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِکَ؟»

فَقَالَ لِی: «إِنَّ ذلِکَ لَکَذلِکَ، فَکَیْفَ صَبْرُکَ إِذَنْ؟»

فَقُلْتُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ، لَیْسَ هذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ، وَلکِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَی وَالشُّکْرِ.

«گفتم: ای رسول خدا مگر جز این است که در روز «اُحُد» که گروهی از مسلمانان به شهادت رسیدند، و شهادت نصیب من نشد و سخت بر من گران آمد، تو به من فرمودی، ای علی! مژده باد تو را که شهادت در پی تو خواهد آمد.

پیامبر صلی الله علیه وآله به من فرمود:

(همانا این بشارت تحقّق می‌پذیرد، در آن هنگام صبر تو چگونه است؟)

گفتم: ای رسول خدا چنین موردی جای صبر و شکیبایی نیست بلکه جای مژده شنیدن و شکرگذاری است.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۵۶ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تحف العقول ص ۱۶۲: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۵۰ ح ۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۳- ذیل الامالی ص ۱۷۱: ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶ ه)

۴- قوت القلوب ج ۱ ص ۹۲ و ۹۱ فصل ۱۶: ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۶ ه)

۵- حلیة الاولیاء ج ۱ ص ۷۴ و ۷۵: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ه)

۶- کتاب زهد ص ۸: حسین‌بن سعید اهوازی از اصحاب امام سجاد علیه السلام

۷- کتاب خصال ج ۱ ص ۳۲۹ ح ۲۵ باب‌السّتّة: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۸- مناقب ص ۲۶۸: خطیب خوارزمی حنفی (متوفای ۹۹۳ ه).

گماردن نیروهای اطلاعاتی بر بازار

امام علی علیه السلام برای کنترل بازار، مأمورانی می‌گماشت، تا امور اقتصادی کشور دچار اختلال نگردد، از این رو تا «ابن هرمه» در بازار اهواز رشوه گرفت، محاکمه و عقوبت شد. [۱] .

در سیستم حکومتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام «کنترل» و «نظارت» یکی از أساسی ترین محور مدیریت سیاسی به حساب می‌آمد که کار قضاوت و فرمانداران و استانداران و دیگر کارگزاران حکومتی را به وسیله نیروهای مؤمن ارزیابی می‌فرمود، و سریع و به موقع عکس‌العمل نشان می‌داد.

از نظر اقتصادی بازار شهرها را با حضور نیروهای اطلّاعاتی زیر نظر داشت

تا به مردم ستم روا ندارند، و با گران فروشی و احتکار أساس نظام را تضعیف نکنند.

ابن هرمه، از نیروهای اطّلاعاتی امام علی علیه السلام در بازار اهواز بود که اسیر نفس شد و از بازاریان رشوه گرفت.

وقتی این خبر به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید او را عزل کرده و به حاکم اهواز نوشت:

او را زندانی کند، موهای سرش را بتراشد و روزهای جمعه ۳۵ تازیانه بر او بزنند، و او را در شهر بگرداند.

هرکس از او شکایتی دارد رسیدگی کرده و از اموال «ابن هرمه» بپردازد، و چون زندانیان رابه بیرون زندان برای گردش و

هواخوری می‌برند او را نبرند و جز به هنگام نماز زنجیر از پاهای او در نیاورند، و دستور فرمود تا حقوق ابن هرمه را از دیوان دولتی قطع کند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۲۰۷.

[۲] مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۲۰۷.

گوشت ماهی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

در خوردن ماهی افراط نکنید و همیشه ماهی نخورید، زیرا گوشت بدن را آب و بدن را سُست می‌کند.

ماهی تازه، فراوان خوردن، پیه چشم را می‌گدازد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب هفتم.

گلابی

گُلابی و سلامت جسم

گُلابی و سلامت روان

گُلابی و شجاعت و قدرت

گُلابی و درمان درد شکم

۱- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أَكْلُ السَّفَرْجَلِ قُوَّةٌ لِلْقَلْبِ الضَّعيفِ، وَ يَطيبُ الْمِعْدَةَ، وَ يُذَكّى الْفُؤادَ، وَ يَشْجَعُ الْجَبانَ، وَ يُحْسِنُ الْوَلَدَ [۱] .

«خوردن گُلابی قلبِ ناتوان را قوّت می‌بخشد و معده را پاک می‌کند، دل را پاک می‌کند، انسان ترسو را شجاعت و عامل نیکوئی فرزند است.»

۲- از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

أَكْلُ السَّفَرْجَلِ يَزيدُ فى قُوَّةِ الرَّجُلِ وَ يَذْهَبُ بِضَعْفِهِ [۲] .

«خوردن گُلابی به انسان نیرو بخشیده، ضعف و ناتوانی را از او می‌زداید.»

۳- در نقل دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که فرمود:

السَّفَرْجَلُ قُوَّةُ الْقَلْبِ، وَ حَياةُ الْفُؤادِ، وَ يَشْجَعُ الْجَبانَ [۳] .

«گُلابی عامل قدرتمند شدن روان و زنده شدن دل‌ها و شجاعت انسان های ترسو است.»

۴- امام محمّد باقر علیه السلام از پدران بزرگوار خود، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

كُلُوا الْكُمَّثْرى فَإِنَّهُ يَجْلُو الْقَلْبِ [۴] .

«گُلابی (یا بِه) بخورید که جان را شاداب می‌کند.»

۵- امام علی علیه السلام فرمود:

اَلْکُمَّثْریُّ یَجْلُو الْقَلْبَ، وَ یُسْکِنْ أَوْجَاعَ الْجَوْفِ [۵] .

«گُلابی (یا بِهْ) جان را شاداب و دردهای شکم را درمان می کند.»

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج۶۳ ص۱۶۸ ح۶.

[۲] بحارالأنوار ج۶۳ ص۱۷۵ ح۳۵.

[۳] بحارالأنوار ج۶۳ ص۱۷۶ ضمن ح۳۷.

[۴] مستدرک الوسائل ج۱۶ ص۴۰۴ باب ۷۲ ح۱.

[۵] بحارالأنوار ج۶۳ ص۱۶۸ ح۶.

گردو

امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

أَکْلُ الْجَوْزِ فی شِدَّةِ الْحَرِّ یُهَیِّجُ الْحَرَّ فی الْجَوْفِ، وَ یُهَیِّجُ الْقُرُوحَ عَلَی الْجَسَدِ، وَ أَکْلِهِ فی الشِّتَاءِ یُسَخِّنُ الْکُلْیَتَیْنِ، وَ یَدْفَعُ الْبَرْدَ. [۱] .

«خوردن گردو در شدّت گرمای تابستان، حرارت پوست بدن را بالا می‌برد و انواع دُمَل‌های چرکین بر روی پوست پدید می آورد، امّا خوردن آن در فصل سَرد زمستان، کُلیه‌ها را گرم می کند و سردی را از بدن می‌زداید.»

پی نوشت ها:

[۱] الکافی فی ج۶ ص۳۴۰ ح۱. والمحاسن ص۴۹۷ ح۶۰۳، و وسائل الشیعهٔ ج۲۵ ص۱۲۲ باب۶۵ ح۱.

گلپر

نقش گُلپَر و پاکی معده

امام صادق علیه السلام فرمود:

کَانَ دَواءُ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ علیه السلام الْصِّعْتَرِ، وَ کَانَ یَقُولُ: إِنَّهُ یَصیرُ فی الْمِعْدَةِ خَمْلًا کَخَمْلِ الْقَطیفَةِ. [۱] .

«همواره دوای امیرالمؤمنین علیه السلام گُلْپَر بود، و همواره می‌فرمود:

گُلپَر معده را پاک می کند، چونان که حوله بدن را.»

پی نوشت ها:

[۱] الکافی ج۶ ص۳۷۵ ح۱. والمحاسن ص۵۹۴ ح۱۱۴. و وسائل الشیعهٔ ج۲۵ ص۲۱۷ ح۱ باب ۱۳۰.

گل خطمی

گُل خطمی و بهداشت سَر

۱- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

غَسْلُ الرَّأْسِ بِالْخَطْمِیِّ یَذْهَبُ بِالدَّرَنِ وَ یُنْقِی الْأَقْذارَ. [۱] .

«شستن سَر با گُلِ خطمی، چرک‌ها را می‌زداید و ناپاکی‌ها را از بین می‌برد.»

۲- در کتاب طبّ امامان علیهم السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که آن حضرت به یاران خود سفارش فرمود:

غَسْلُ الرَّأْسِ بَالْخَطْمِیِّ یَذْهَبُ بِالدَّرَنِ وَ یُنَقِّی الدَّوابِّ. [۲] .

«شستن سَر با گُلِ خطمی چرک‌ها را می‌زداید و موجودات موذی را در سَر نابود می‌کند.»

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج۷۳ ص۸۷ ح۸.

[۲] بحارالأنوار ج۷۳ ص۸۸-۸۷ ح۸.

گوشت

گوشت و لاغری و ناتوانی

گوشت و اخلاق

گوشت گاو و بیماری‌ها

گوشت مرغ و درمان ها

زیان اسراف در گوشت خواری

گوشت درّاج درمان عصبانیّت

۱- امام صادق علیه السلام از پدران خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

کُلُوا اللَّحْمَ، فَإِنَّ اللَّحْمَ مِنَ اللَّحْمِ، وَ اللَّحْمَ یُنْبِتُ اللَّحْمَ، وَ مَنْ لَمْ یَأْکُلْ اللَّحْمَ أَرْبَعینَ یَوْمَاً سَاءَ خُلْقُهُ، وَ إذا ساءَ خُلْقُ أَحَدِکُمْ مِن إنْسَانٍ أوْ دابَّةٍ فَأْذِنُوا فی أُذُنِهِ الْأذانَ کُلَّهُ. [۱] .

«گوشت بخورید، که گوشت از گوشت پدید می‌آید،

و گوشت، گوشت می‌رویاند،

و کسی که ۴۰ روز گوشت نخورد بَد اخلاق می‌شود،

پس هرگاه یکی از شما بَد اخلاق شد یا حیوانی از شما بَد اخلاق شد در گوش او اذان بگوئید.»

۲- امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرد که فرمود:

سَیِّدُ طَعَامِ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ اَللَّحْمُ. [۲] .

«بزرگِ غذاهای دنیا و آخرت گوشت است.»

۳- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

لُحُومُ الْبَقَرِ داءٌ. [۳] .

«گوشت گاو بیماری زاست.»

۴- از علی بن أسباط نقل شد که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرد که:

در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام صحبت از گوشت مرغ به میان آمد،

آن حضرت فرمود:

أَطْیَبُ اللَّحْمِ لَحْمُ فَرْخٍ غَذَّتْهُ فَتاةٌ مِنْ رَبیعَةِ بِفَضْلِ قُوَّتِها. [۴] .

«پاکیزه ترین گوشت، گوشتِ جوجه است که جوانی او را یکماه بهاری غذا داده باشد.»

۵- امام صادق علیه السلام نقل کرد که:

کَانَ عَلِیّ علیه السلام یَکْرَهُ إدْمانَ اللَّحْمِ، وَ یَقُولُ: إنَّ لَهُ ضَراوَةٌ کَضَرَاوَةِ الْخَمْرِ. [۵] .

«همواره امام علی علیه السلام از خوردن گوشت فراوان در تمام غذاها کراهت داشت،

و می‌فرمود:

بطور مداوم گوشت نخورید که چونان شراب برای بدن زیان آور است.»

۶- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

إذا ضَعُفَ الْمُسْلِمُ فَلْیَأْکُلِ اللَّحْمَ بِاللَّبَنِ. [۶] .

«هرگاه مسلمانی از نظر جسمی ناتوان شد، پس گوشت را با شیر بخورد.»

۷- از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

إنَّ نَبِیّاً مِنَ الْأنْبِیاءِ شَکا إلَی اللَّهِ الضَّعْفَ فی أُمَّتِهِ، فَأَمَرَهُمْ أنْ یَأْکُلُوا اللَّحْمَ بِاللَّبَنِ، فَاسْتَبانَتِ الْقُوَّةُ فی أنْفُسِهِمْ. [۷] .

«یکی از پیامبران الهی از ناتوانی جسمی امّت خود به خدا شکایت کرد،

خداوند آنان را دستور فرمود تا گوشت را با شیر بخورید، چنین کردند که بدن‌های آنان نیرومند شد.»

۸- از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می‌فرمود:

مَنْ سَرَّهُ أنْ یَقِلَّ غَیْظُهُ، فَلْیَأْکُلِ الدُّرَّاجَ. [۸] .

«کسی که دوست دارد کمتر به خشم آید، از گوشت دُرّاج بخورد.»

۹- از امام علی علیه السلام نقل شد که فرمود:

ذُکِرَ عِنْدَ النَّبِیّ صلی الله علیه وآله وسلم اَللَّحْمَ وَ الشَّحْمَ، فَقَالَ:

لَیْسَ مِنْهُمَا بَضْعَةٌ تَقَعُ فِی الْمِعْدَةِ إلاَّ أنْبَتَتْ مَکَانَهَا شِفاءٌ، وَ أخْرَجَتْ مِنْ مَکَانِهَا دَاءٌ. [۹] .

«در خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از گوشت و پی صحبت شد که آن حضرت فرمود:

پاره‌ای از گوشت یا پی معده انسان قرار نمی‌گیرد، جز آنکه شفا می‌دهد و دردی از بدن خارج می‌گردد.»

۱۰- از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که آن حضرت در بازار کوفه، قسمت قصّابی‌ها می‌رفت و می‌فرمود:

یَا مَعْشَرَ اللَّحَّامینَ مَنْ نَفَخَ مِنْکُمْ فی اللَّحْمِ فَلَیْسَ مِنَّا. [۱۰] .

«ای گوشت فروش ها، کسی از شما اگر در گوشت بدمد از ما نیست. (بعضی در ران یا قسمت دیگر می‌دمیدند که برجسته نشان داده شود.)»

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعة ج۲۵ ص۴۲ ح۸.

[۲] وسائل الشیعة ج۲۵ ص۴۲ ح۱۱.

[۳] وسائل الشیعة ج۲۵ ص۴۶ ح۵.

[۴] وسائل الشیعة ج۲۵ ص۴۷ ح۳.

[۵] بحارالانوار ج۶۳ ص ۷۰ – ۶۹، ح۵۷.

[۶] وسائل الشیعهٔ ج۲۵ ص۵۹–۵۸ ح۲.

[۷] وسائل الشیعهٔ ج۲۵ ص۶۰ ح۷.

[۸] مستدرک الوسائل ج۱۶ ص۳۴۸ ح۱.

[۹] بحارالأنوار ج۶۳ ص۵۹–۵۸ ح۸.

[۱۰] سفینهٔ البحار ج۷ ص۵۸۰.

گوش به فرمان خداوند

چه کسی می‌تواند حدود الهی را بر پای دارد و به احکام خداوند و فرمان او گردن نهد؟

امام علی (ع) چنین پاسخ می‌دهد:

«انما یقیم امر الله سبحانه: من لا یصانع و لا یضارع و لا یتبع المظامع.

«فرمان خدای سبحان را کسی به جای آرد که: در کار حق سستی نکند، ستمکاران را تملق نگوید و دستخوش حرص و آز نگردد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه ، حکمت شماره‌ی ۱۰۷.

گرفتن حق مردم از ستمکاران

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام به یکی دیگر از حقوق اجتماعی، سیاسی مردم بر رهبر جامعه در خطبه ۳۷ نهج‌البلاغه اشاره فرمود و آن گرفتن حق مردم از ستمکاران است که فرمود:

الذَّلِیلُ عِنْدِی عَزِیزٌ حَتَّی آخُذَ الْحَقَّ لَهُ، وَالْقَوِی عِنْدِی ضَعِیفٌ حَتَّی آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ.

«خوارترین افراد نزد من عزیز است تا حق او را باز گردانم، و نیرومندها در نظر من پست و ناتوانند تا حق را از آنها باز ستانم.» [۱].

و آنگاه هشدار داد که:

«لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّهٌ لَا یؤْخَذُ لِلضَّعِیفِ فِیهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِی غَیرَ مُتَتَعْتِعٍ».

ثُمَّ احْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِی، وَنَحِّ عَنْهُمُ الضِّیقَ وَالْأَنْفَ یبْسُطِ اللَّهُ عَلَیکَ بِذلِکَ أَکْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَیوجِبُ لَکَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ. وَأَعْطِ مَا أَعْطَیتَ هَنِیئاً، وَامْنَعْ فِی إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ!

(«ملّتی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی اضطراب و بهانه‌ای باز نستاند، رستگار نخواهد شد»

پس درشتی و سخنانان ناهموار آنان را بر خود هموار کن، و تنگ خویی و خود بزرگ بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید، و تو را پاداش اطاعت ببخشاید، آن چه به مردم می‌بخشی بر تو گوارا باشد، و اگر چیزی را از کسی باز می‌داری با مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد.) [۲].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۳: ۳۷ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- کتاب أمالی ص ۲۰۰ مجلس ۴۲ ح ۱۱: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۲- المحاسن والمساوی ج ۱ ص ۸۵: بیهقی شافعی (متوفای ۴۵۸ ه)

۳- اعجازالقرآن ص ۱۸۹: باقلانی (متوفای ۳۷۲ ه)

۴- عقدالفرید ج ۱ ص ۲۰۷: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۵- منهاج‌البراعهٔ ج ۱ ص ۲۴۴: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۶- بحارالانوار ج ۳۹ ص ۳۵۱ ح ۲۵ ب ۹۰: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۷- اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۴ حدیث ۴: کلینی (متوفای ۳۲۸ه).

[۲] نامه ۱۱۱: ۵۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه)

۳- نهایهٔ الارب ج ۶ ص ۱۹: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ ه)

۴- فهرست نجاشی ص ۷: نجاشی (متوفای ۴۵۰ ه)

۵- فهرست ص ۳۷: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه)

۶- تاریخ‌دمشق ج ۳ ص ۲۸۹ ح ۱۳۱۱و۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ ه)

۷- بحارالانوارج ۱۷ص ۶۸وج ۷۲ص ۹۶وج ۸۵ص ۹۲: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۸- من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۴۰۹: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه).

گلواژه

ابن ابی‌الحدید یکی از علمای بزرگ اهل تسنن است که در سال ۶۵۵ هجری قمری از دنیا رفت او در شأن آقا حضرت علی(ع)قصیده‌ای سروده که به قصیده عینیه معروف می‌باشد. یکی از اشعار آن قصیده این است.

اَقولْ فیکَ سُمَیدِعٌ کَلاّ وَلا

حاشا لِمِثْلِکَ اَنْ یقالُ سَمَیدِعٌ

ای علی(ع) آیا درباره شما می‌توان گلواژه بزرگوار به کار برد؟! هرگز، زیرا که این واژه را توان و قدرت آن نیست که بازگو کننده عظمت مقام تو باشد.

وقتی خبر شهادت علی(ع)به دشمن سرسخت آنحضرت، معاویه رسید گفت:

قُلْلاَ رانِبِ تَرْعی اَینَما سَرِحَتْ

وَلْلْظَّباء بِلاخَوْفِ وَلاوَجَلِ

اینک به خرگوشها و آهوان بگو هر گونه که می‌خواهی بدون ترس و بیم بچرند. یعنی: شیر از دنیا رفته سربازان ترسوی من راحت باشند.

منبع جود و سخا ولی داور علی(ع)

مظهر لطف خدا، شافع محشر علی(ع)

جهان منور شده ز نور روی علی(ع)

ز پرتو نور او شمس و قمر منجلی

مقام خود از بر خالق یکتا گرفت

تهنیت از بهروی ز حی داور علی(ع)

نام شریفش علی(ع) ز نام پروردگار

علم و کمال و ادب همه برای علی(ع)

حامی و یار نبی ستوده کردگار

خدیو ملک بقا صاحب منبر علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

گمرکچی

یکی از شیعیان بقصد زیارت قبر آقا و مولا علی(ع)از ایران حرکت کرد تا به گمرک رسید. آن شخصی که مسئول گمرک بود او را خیلی اذیت کرده و بشدت او را کتک زد، مرد شیعه که بسختی مضروب و ناراحت شده بود گفت به نجف می‌روم و از توبه آن حضرت شکایت می‌کنم.

گمرکچی گفت برو و هرچه می‌خواهی بگو، من از کسی ترسی ندارم، مرد شیعه به نجف اشرف رفت و خودش را بقبر مطهر آقا امیرالمؤمنین علی(ع)رسانید و پس از انجام مراسم زیارت با دلی شکسته و گریه کنان عرضکرد یا امیرالمؤمنین باید انتقام مرا از این گمرگچی بگیری.

مرد در طی روز چند بار دیگر بحرم مشرف شد و هر بار خواسته‌اش را تکرار کرد. آن شب در عالم خواب آقائی را دید که بر اسب سفیدی سوار شده بود و صورتش مانند شب چهارده می‌درخشد، حضرت مرد شیعه را به اسم صدا زد. مرد شیعه متوجه حضرت شده و پرسید: شما کیستید؟ حضرت فرمود: من علی(ع) بن ابیطالب هستم. آیا از گمرکچی شکایت داری؟

مرد عرضکرد: بله؛ یا مولای من، او به واسطه دوستی ما بشما مرا به سختی آزار داده و من از شما می‌خواهم که انتقام مرا از او بگیرید.

حضرت فرمود: به خاطر من از گناه او بگذر. مرد عرضکرد: از خطای او نمی‌گذرم، حضرت سه بار فرمایش خود را تکرار کرد و از مرد خواست که گمرکچی را عفو کند، اما در هر بار، مرد با سماجت بسیار برخواسته‌اش اصرار ورزید.

روز بعد، مرد خواب خود را برای زائران تعریف کرد همه گفتند: چون امام فرموده که او را ببخشی، از فرمان امام سرپیچی نکن. بازهم مرد، حرفهای دیگران را قبول نکرد و دوباره بحرم رفت و خواسته‌اش را تکرار کرد.آن شب هم مانند شب قبل امام (ع) در خواب او ظاهر شده و به وی فرمود که از خطای گمرکچی بگذرد. یک بار دیگر مرد حرف امام را نپذیرفت شب سوم، امام به مرد فرمود: او را بمن ببخش زیرا کار خیری کرده است و من می‌خواهم تلافی کنم.

مرد پرسید: ای مولای من این گمرکچی کیست و چه کار خیری کرده است؟ حضرت، اسم او و پدرش و جدش را فرمود و فرمود چند ماه پیش در فلان روز فلان ساعت او با لشکرش از سماوه به سمت بغداد می‌رفت در بین راه چون چشمش به گنبد من افتاد، از اسب پیاده شد و برای من تواضع و احترام کرد و در میان لشکرش پا برهنه حرکت نمود تا اینکه گنبد من از نظرش ناپدید شد. از این جهت او بر ما حقی دارد و تو باید او را عفو کنی و من ضامن می‌شوم که این کار تو را در قیامت تلافی کنم.

مرد از خواب بیدار شد و سجده شکر به جای آورد و سپس به شهر خود مراجعت نمود. در بین راه گمرکچی به او رسید و از او پرسید آیا شکایت مرا به امام کردی؟ مرد پاسخ داد: آری، اما امام ترا بخاطر آن ادب تواضع و احترامی را که به ایشان نموده بودی عفو کرد. سپس ماجرا را بطور دقیق برای او بازگو کرد. وقتی گمرکچی فهمید که خواب درست بود. و مطابق با واقعیت می‌باشد

بلند شد، دست و سر و پای مرد شیعه را بوسید و گفت بخدا قسم هر چه که امام فرموده حق و راست است.

سپس گمرکچی از عقیده باطل خود توبه کرد و به مذهب شیعه در آمد و به همین مناسبت تمام زائران را سه روز مهمان کرد، سپس همراه زائران به زیارت قبر امیرالمؤمنین (ع) رفت و در نجف هزار دینار بین فقرای شیعه تقسیم نمود. بدین ترتیب این مرد بخاطر ادب و احترامی که به قبر امیرالمؤمنین (ع) کرده بود، عاقبت بخیر شده و به راه راست هدایت شد.

نبود به پیش تو منفعل، نشود بروز جزا خجل

نگرد هر آنکه بچشم دل، رخ حق نمای تو یا علی(ع)

ز جهان من و سر کوی تو، ز مهان من مه روی تو

مِی کشی ز سبوی تو من خاکپای تو یا علی(ع)

چه شود روان ز تنم بدر کنم ز دار فنا سفر کنم

همه عیبم و به کَسَمْ نظر نبود سوای تو یا علی(ع)

بِولایت گشته عجین گِلم، بکسی نه غیر تو مایلم

نرود محبّتت از دلم بحقّ ولای تو یا علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

گریه مفسر قرآن

اعمش مفسر بزرگ قرآن و محدث معروف قرن دوم هجری قمری در حالِ مرگ بود. قاضی القضاهٔ کوفه و ابوحنیفه به عیادتش رفتند. ابوحنیفه احوال او را پرسید، اعمش گفت: دستم از عمل خیر کوتاه است.

یک مرتبه اعمش گریه‌اش گرفت ابوحنیفه گفت: گویا فهمیده ای که روز آخر عمرت است و گناهان زیادی کرده ای. امّا بزرگترین گناه تو این است که در شاءن حضرت علی(ع)و اهل بیت او حرف‌های زیادی زده ای و از آنان تعریف بسیاری نموده‌ای. حالا بیا و از حرفهایی که در مورد آنها گفتی توبه کن تا خداوند ترا بیامرزد. اعمش گفت: مگر من درباره آن حضرت چه گفته‌ام؟ ابوحنیفه گفت: تو گفته‌ای حضرت علی(ع)بهشت و جهنم را بین مردم تقسیم می‌کند اعمش از خانواده‌اش خواست که او را بلند کنند. او را بلند کردند و نشست رو به ابوحنیفه کرد و گفت: ای یهودی! آیا به من ایراد می گیری؟ قسم بخدای عالم، به چند واسطه از رسول خدا(ص) شنیدم که فرمود: یا علی(ع)، تو کنار آتش جهنم می‌نشینی و آتش در اختیار توست. مردم از کنار تو رد می‌شوند، هر که را که تو دستور دهی آتش به او کاری ندارد وگرنه آتش جهنم او را خواهد گرفت و او را در دوزخ خواهد انداخت.

جبرئیل آمد بوحی عشق و بر خواند آفرینم

گفت بر گو مدح شاه دین امیرالمؤمنینم

آفتاب از آسمان بر شد که بوسد آستانم

دید چون یکذره در دل مهر آن سلطان دینم

بنده عشقم که بر شاهان عالم تاج بخشم

تا گدای درگه آن خسرو ملک یقینم

عاشق روی نگارم مست آن چشم خُبارم

و ز فراقش اشگبارم عاشقم زار و حزینم

چون ز عشق یار مستم سر خوش از جام اَلستم

ساقیا جامی دگر زان طرفه آب آتشینم

تا بمستی فاش سازم سِر هشیاران عالم

عالمی شیرین دهان گردد ز کلک شکرینم

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

گوینده با عظمت

نرسیین می گوید: اگر علی(ع) این گوینده با عظمت، امروز در کوفه بر منبر قرار می گرفت شما مسلمانان می‌دیدید که مسجد کوفه با همه وسعت خود از اجتماع مردم مغرب زمین برای استفاده از دریای خروشان علی(ع) موج می‌زد.

واشنگتن اورنیک آمریکائی می گوید: علی(ع) از برجسته‌ترین خانواده‌های نژاد عرب یعنی قریش بود. او دارای سه خصلت بزرگ، شجاعت، فصاحت، و سخاوت بود، روح دلیر و شجاع او بود که او را شایسته عنوان (شیر خدا) نمود، لقبی را که پیغمبر به او عطا فرمود.

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

گردنبند گران قیمت

علی بن ابی‌رافع می گوید:

من نگهبان خزینه بیت‌المال حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بودم. درمیان بیت‌المال گردن بند مروارید گران قیمتی وجود داشت که در جنگ بصره به غنیمت گرفته شده بود. دختر امیرالمؤمنین کسی را نزد من فرستاد و پیغام داد که شنیده‌ام در بیت‌المال گردن بند مرواریدی هست. من میل دارم آن را به عنوان امانت، چند روزی به من بدهی تا در روز عید قربان خود را با آن آرایش دهم و پس از آن بازگردانم. من پیغام دادم به صورت مضمونه که در صورت تلف به عهده گیرنده باشد) می‌توانم به او بدهم. دختر آن حضرت نیز پذیرفت. من با این شرط به مدت سه روز گردن بند را به آن بانوی گرامی دادم.

اتفاقا علی علیه‌السلام گردن بند را در گردن دخترش دیده و شناخته بود و از وی می‌پرسید: این گردن بند از کجا به دست تو رسیده است؟

او اظهار می کند: از علی بن ابی‌رافع، خزینه‌دار شما به مدت سه روز امانت گرفته‌ام تا در روز عید قربان خود را زینت دهم و سپس بازگردانم.

علی بن ابی‌رافع می گوید:

امیرالمؤمنین علیه‌السلام مرا نزد خود احضار کرد و من خدمت آن حضرت رفتم.

چون چشمش به من افتاد فرمود:

«أتخون المسلمین یا ابن ابی رافع؟»

«ای پسر ابی‌رافع! آیا به مسلمانان خیانت می کنی؟!»

گفتم: پناه می‌برم به خدا از اینکه به مسلمانان خیانت کنم.

حضرت فرمود: پس چگونه گردن بندی را که در بیت‌المال مسلمانان بود بدون اجازه من و مسلمانان به دخترم دادی؟

عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! او دختر شماست و از من خواست که گردنبند را به صورت عاریه که بازگردانده شود به او دهم تا

در عید با آن خود را بیاراید. من نیز آن را به عنوان عاریه به مدت سه روز به ایشان دادم و ضمانت آن را به عهده گرفتم که صحیح و سالم به جای اصلی خود بازگردانم. حضرت علی علیه‌السلام فرمود:

همین امروز باید آن را پس گرفته و به جای خود بگذاری و اگر بعد از این چنین کاری از تو دیده شود کیفر سختی خواهی دید.

سپس فرمود: اگر دختر من این گردنبند را به عاریه مضمونه نمی‌گرفت، نخستین زن هاشمیه‌ای بود که دست او را به عنوان دزد می‌بریدم. این سخن به گوش دختر آن حضرت رسید به نزد پدر آمده و گفت:

یا امیرالمؤمنین! من دختر شما و پاره تن شما هستم. چه کسی از من شایسته‌تر به استفاده از این گردنبند بود؟

حضرت فرمود: دخترم! انسان نباید به واسطه خواسته‌های نفس و خواهشهای دل، پای از دایره حق بیرون بگذارد. آیا همه زنان مهاجر که با تو یکسانند، در این عید به مانند چنین گردن بند خود را زینت داده‌اند تا تو هم خواسته باشی در ردیف آنها قرار گرفته و از ایشان کمتر نباشی؟ [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۰ ص_۳۳۷ داستانهای بحارالأنوار، ج ۲ ص۴۷.

گردنبند دختر سلطان و اهمیت محاسبه

علی بن ابی رافع غلام حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله حکایت کند:

روزی من و کاتب امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشغول محاسبه اموال بیت المال بودیم، در آن میان گردنبند مرواریدی وجود داشت که از غنائم جنگ بصره به دست آمده بود.

دختر حضرت امیر علیه السلام پیامی را توسّط شخصی به این مضمون فرستاد که شنیده ام گردنبندی با این خصوصیات، مربوط به بیت المال در اختیار شما است، دوست دارم آن را چند روزی به من عاریه دهید تا در عید قربان خود را به وسیله آن زینت بخشم.

امام علی علیه السلام به ابو رافع گوید: آن گردنبند را به عنوان عاریه ضمانتی برایش فرستادم که سه روزه آن را برگرداند، او هم پذیرفت و تحویل گرفت.

چون امیرالمؤمنین علیه السلام چشمش بر آن گردنبند افتاد، آن را شناخت، و به دختر خود خطاب کرد و فرمود: آن را از کجا آورده ای؟

گفت: به عنوان عاریه مضمونه، سه روزه از حسابدار بیت المال پسر ابو رافع گرفته ام تا آن که روز عید قربان خود را به وسیله آن زینت نمایم و پس از آن سالم تحویل دهم.

در این هنگام، حضرت امیر علیه السلام شخصی را به دنبال حسابدار فرستاد، و چون پسر ابو رافع نزد حضرت وارد شد، به او فرمود: چرا به اموال مسلمین خیانت می کنی؟!

ابو رافع پاسخ داد: به خدا پناه می برم از این که نسبت به کسی یا چیزی قصد خیانتی داشته باشم.

حضرت اظهار نمود: پس چرا آن گردنبند مروارید را بدون اجازه من و بدون رضایت مسلمانانی که در آن حقّ دارند و سهیم هستند، به دخترم داده ای؟!

پاسخ داد: دختر شما از من تقاضا کرد و من هم با ضمانت به مدّت سه روز، به عنوان عاریه به او دادم.

حضرت فرمود: همین الا ن آن را پس بگیر و به بیت المال بازگردان، و مواظب باش که دیگر چنین حرکتی از تو سر نزند؛ وگرنه سخت محاکمه و مجازات خواهی شد.

سپس حضرت افزود: اگر دخترم گردنبند را به عنوان عاریه مضمونه نگرفته بود اوّلین زن هاشمیه ای می بود که مورد مجازات قرار می گرفت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشّیعهٔ: ج ۲۸، ص ۲۹۲، تهذیب الا حکام: ج ۱۰، ص ۱۵۱، ح ۶۰۶.

گریه نابهنگام

با پیامبر خدا(ص) در یکی از کوچه‌های مدینه قدم می‌زدیم. در طول مسیر به بستان سرسبزی برخوردیم، به آن حضرت عرض کردم: عجب باغ زیبایی است؟! فرمود: آری، زیباست، ولی باغ تو در بهشت، زیباتر خواهد بود.

(از آنجا گذشتیم) به باغ دیگری رسیدیم. باز گفتم: عجب باغ زیبایی است؟!فرمود: بله زیباست، اما باغ تو در بهشت زیباتر است.

به همین ترتیب با هفت باغ مواجه شدیم و هر بار گفتگوی بالا بین من و رسول خدا(ص) تکرار می‌شد، در پایان راه ناگهان رسول خدا(ص) دست در گردنم انداخت و در حالی که مرا به سینه خود می‌فشرد به گریه افتاد و فرمود:

پدرم به فدای آن شهید تنها.

پرسیدم: ای فرستاده خدا! گریه برای چیست؟

فرمود: از حقد و کینه‌های مردم که در سینه‌ها نهان کرده و آنها را پس از من آشکار سازند: کینه‌هایی که ریشه در بدر و احد دارد و میراث از آن برده است آنها خونهای ریخته شده در احد را از تو طلب می کنند.

پرسیدم: آیا در آن روز دینم سلامت خواهد بود؟

فرمود: آری.

سپس فرمود: مژده باد بر تو: مرگ و حیات تو با من است (یعنی در دنیا آخرت با من خواهی بود). تو برادر من و وصی و برگزیده من و نیز وزیر و وارث من خواهی بود آنکه قرضهایم ادا کند و بر وعده‌هایم جامه عمل پوشاند، تو هستی.

علی! تو ذمه ام را بری سازی و امانتم را ردّ نمایی و بر سنت من، با ناکثین و قاسطین و مارقین پیکار نمایی.

نسبت تو با من، همچون هارون با موسی است.

تو مانند هارون در میان امت من هستی: قومش او را ضعیف شمردند و در اندیشه کشتنش برآمدند. بر ظلمی که از قریش بینی، شکیبا باش و بر همدستی آنها علیه خود، صبور باش....

قال علی بن ابی طالب: کنت امشی مع رسول الله (ص) فی بعض طرق المدینه فاتینا علی حدیقه. فقلت: یا رسول الله (ص)! ما احسنها من حدیقه! قال: ما احسنها و لک فی الجنه احسن منها، ثم اتیناعلی حدیقه اخری فقلت: یا رسول الله! ما احسنها من حدیقه و قال: ما احسنها و لک فی الجنه احسن منها حتی اتینا علی سبع حدائق اقول یا رسول الله (ص) ما احسنها و یقول: لک فی الجنه احسن منها، فلما خلاله الطریق اعتنقنی ثم اجهش باکیا و قال:

بابی الوحید الشهید.

فقلت یا رسول الله (ص) ما یبکیک؟

فقال: ضغائن فی صدور اقوام لایبدونها لک الا من بعدی احقاد بدر و ترات احد.

قلت: فی سلامه من دینی؟

قال: فی سلامه من دینک فابشر یا علی! فان حیاتک و موتک معی و انت اخی و انت وصیی انت صفیی و وزیری و وارثی والودی

عنی و انت تقضی دینی و تنجز عادتی عنی و انت تبری ذمتی تودی امانتی و تقاتل علی سنتی الناکثین من امتی و القاسطین و المارقین و انت منی بمنزله هارون من موسی و لک بهارون اسوه حسنه اذا استضعفه قومه و کادوا یقتلونه فاصبر لظلم قریش ایاک و تظاهر هم علیک.... [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمه ۷ ج ۱، ص ۹۶ به نقل از مناقب خورزمی؛ فضائل الخمسه، ج ۳ به نقل از تاریخ بغداد و کمز العمال (به اختصار)؛ بحار، ج ۲۸، ص ۵۴؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۶۵.

گستاخی

روزی از کنار ابن صهاک می‌گذشتم، شنیدم که گفت:

مثل محمد در میان دودمانش، مثل نخلی است که در زباله دانها به بار نشسته باشد!.

من نزد رسول خدا(ص) آمدم و سخن او را نقل کردم. پیامبر خدا(ص) از شنیدن این سخن چنان برآشفت و خشمگین گشت که بی درنگ برخاست و به مسجد رفت و بر فراز منبر نشست.

یاران آن حضرت که پیامبر خدا(ص) را در چنان حال دیدند (ترسیدند و گمان کردند که دشمن به مدینه یورش آورده است، این بود که به سرعت خود را آماده کردند و) با پوشیدن لباس رزم و حمایل شمشیر به مسجد آمدند.

پیامبر خدا(ص) (بر فراز منبر مردم سرا پا گوش و نگران که اینک رسول گرامی چه خواهد گفت و از چه حادثه مهمی خبر خواهد داد؟ چیزی نگذشت که پیامبر خدا(ص) به سخن آمد و) فرمود:

چگونه فکر می‌کنند، آنان که اهل بیت مرا سرزنش می‌کنند، حال آنکه (بارها و بارها)، در مدح و مناقب آنها از من سخنها شنیده اند؟.

آنچه در وصف آنان گفته ام همه ویژگیهای است که خداوند بزرگ به آنان ارزانی داشته است: فضل و برتری علی نزد خدا، افتخار پیشی گرفتن او در اسلام، عزت و کرامت و جانفشانیهای او در راه خدا، منزلت (بزرگ) او در نزد من که همچون‌هارون نسبت به موسی است جز اینکه رشته نبوت پس د از من بریده است همه و همه از همین ویژگیهاست. سپس افزود:

سخن آن (گستاخ) که گفته است:

مثل محمد در میان دودمانش چون نخلی است که در خاکروبه‌ها به بار نشسته! به من رسیده است: آگاه باشید: آنگاه که خدای سبحان آفرینش د مخلوقاتش را آغاز کرد، آنان را به دو تیره بزرگ تقسیم کرد. و نور مرا در میان دسته ای که از بهترین مردمان و برترین قبایل بودند قرار داد. سپس همین دسته را نیز به دودمان کوچکتری تقسیم کرد، و از آن میان بهترین دودمان را برگزید و آفرینش مرا در میان آنان قرار داد و آنگاه اهل بیت و عترت من و دختر و پسران و برادرم علی را از میان همین شاخه برگزیده آفرید....

قال علی :... انی مررت باصهاکی یوما فقال لی: ما مثل محمد فی اهل بیته الا کمثل نخله نبتت فی کناسه!

فاتیت رسول الله (ص) فذکرت له ذلک فغضب رسول الله (ص) غضبا شدیدا و قام مغضبا و صعد المنبر ففزعت الانصار و لبسوا السلاح لما راوا من غضبه ثم قال:

ما بال اقوام یعیرون اهل بیتی؟ قد سمعونی اقول فی فضلهم ما قلت و خصصتهم بما خصهم الله به و فضل علی عند الله و کرامته و سبقه الی الاسلام و بلاءه و انه منی بمنزله‌هارون من موسی الا انه لانبی بعدی.

بلغنی قول من زعم ان مثلی فی اهـل بیتی کمثل نخله نبتت فی کناسه الا ان الله سبحانه و تعالی خلق خلقه و فرقهم فرقتین فجعلنی فی خیرها شعبا و خیرها قبیله ثم جعلها بیوتا فجعلنی من خیرها بیتا حتی حصلت فی اهل بیتی و عترتی و فی بنتی و ابنای و اخی علی بن ابی طالب.... [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۳۶، ص ۲۹۴.

گمراهی

(اما افسوس که آنها) پس از رحلت رسول خدا به گذشته خود بازگشتند و با پیمودن راههای گوناگون به گمراهی رسیدند. و به دوستان و همفکران فاسد خود اعتماد کردند واز غیر خویشاوندان پیامبر متابعت نمودند و از وسیلتی که به دوستی آن مأمور بودند (اهل البیت علیهم‌السلام) جدا گشتند. از ریسمان هدایت فاصله گرفتند و بنای استوار دین را از جایگاه اصلی خود انتقال دادند و آن را در جایی دیگر بنا نهادند جایی که مرکز هر گونه گناه و فساد بود و آغاز هر فتنه و فتنه جویی، و پناه و درگاه گمراهانی که از این سو بدان سو سرگردانند و در غفلت و مستی به سنت فرعونیان؛ یااز همه بریده و دل به دنیا بسته، و یا پیوند خود را با دین گسسته.

قال علی (ع):... حتی اذا قبض الله رسوله رجع قوم علی الاعقاب، و غالتهم السبل و اتکلوا علی الولائج و وصلو غیر الرحم و هجروا السبب الذی امروا بمودته و نقلبوا البناء عن رص اساسه فبنوه فی غیر موضعه معادن کل خطیئه و ابواب کل ضارب فی غمره قد ماروا فی الحیره و ذهلوا فی السکره علی سنه من آل فرعون: من منقطع الی الدنیا راکن او مفارق للدین مباین. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، ترجمه شهیدی، بخشی از خطبه ۱۵۰.

گفتگوی حضرت امیر با جاثلیق یهودی

سلمان فارسی گوید: مردی به نام جاثلیق بزرگ نصاری با عده‌ای از مسیحیان نزد ابوبکر آمدند و از او سئوالاتی کردند که از جواب دادن عاجز ماند.

عمر گفت: ای مسیحی از این کار دست بردار وگرنه خون تو را حلال می‌کنیم!! جاثلیق گفت: آیا این عدالت است در مقابل کسی که برای هدایت آمده؟ کسی را معرفی کنید تا من سئوالات خود را از او بپرسم. در این میان حضرت علی علیه‌السّلام وارد شد، مرد نصرانی گفت: آنچه از این پیرمرد پرسیدم (و او از جواب عاجز ماند) از تو می‌پرسم، آنگاه سئوالات خود را مطرح کرد و گفت: بگو بدانم آیا تو نزد خداوند نیز مؤمنی یا فقط نزد خودت مؤمن هستی؟ حضرت فرمود: من نزد خداوند مؤمن هستم همچنان که در عقیده خویش نیز چنین هستم. جاثلیق گفت: از جایگاه خودت در بهشت به من خبر بده، فرمود: جایگاه من با پیامبر امی در فردوس اعلی است، در این شک ندارم و نه در وعده خدایم به آن. جاثلیق گفت: وعده‌ای که گفتی از کجا شناختی؟ فرمود: از کتاب نازل شده و راستگوئی پیامبر مرسل، پرسید: صدق پیامبرت را از کجا فهمیدی؟ فرمود: از نشانه‌های واضح و معجزه‌های روشنگر، پرسید: به من بگو خداوند در کجاست؟ فرمود: خداوند متعال برتر از جا و مکان است، او در ازل بود و مکانی نبود، اکنون نیز چنین است و خداوند تغییر نکرده است، جاثلیق سئوالات خود را ادامه داد و در پایان گفت: ای دانشمند، علت برتری تو بر دیگر مردمی که از تو

ناقصند چیست؟ حضرت فرمود: به جهت آنچه از دانش خودم به تو خبر دهم از آنچه بوده و خواهد بود! جاثلیق گفت: مقداری از آن بازگو تا ادعای خودت را برایم ثابت کنی، حضرت فرمود: ای مرد مسیحی تو از منزل خود خارج شدی و تظاهر کردی که دنبال حق و هدایت هستی اما در باطن سفر تو برای هدایت نبود، در خواب مقام مرا به تو نشان دادند و سخن مرا به تو گفتند و تو را از مخالفت با من برحذر داشتند و دستور داده شدی به پیروی من! جاثلیق گفت: به خدا سوگند راست گفتی، من شهادت می‌دهم که لااله الاالله و اینکه محمدا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و اینکه تو (یا علی) وصی پیامبر و سزاوارترین مردم به جایگاه او هستی، آنگاه همراهان او نیز مسلمان شدند.

عمر (که احساس کرده بود مجلس به ضرر او تمام شد) گفت: ای مرد خدای را شکر که تو را هدایت کرد ولی باید بدانی که علم نبوت در خاندان نبوت است، اما خلافت برای همان است که اول بر او سخن گفتی زیرا امت به آن راضی شدند.

عالم مسیحی تازه مسلمان شده گفت: سخنت را فهمیدم (منظورت را متوجه شدم) من بر اعتقاد خود یقین دارم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱، ص ۳۰۸ از مناقب آل ابی‌طالب.

گواهی مرد خصی

قدامه بن مظعون شراب نوشیده او را نزد عمر آوردند، دو نفر بر آن گواهی دادند؛ یکی عمر و تمیمی که خصی بود، و دیگری معلی بن جارود، یکی از آنان گواهی داد که او را در حال نوشیدن شراب دیده، و دیگری که او را در حال قی کردن شراب. عمر جمعی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را طلبیده تا او را در حل این مشکل یاری دهند، امیرالمومنین علیه‌السلام نیز با آنان تشریف آورد. عمر به آن حضرت رو کرده و گفت: یا اباالحسن! نظر شما در این قضیه چیست؟ زیرا شما همان کسی هستید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حقتان فرموده: یا علی! قضاوت تو از تمام این امت صحیح‌تر، و دانشت زیادتر می‌باشد و اکنون این دو شاهد در شهادتشان اختلاف است.

حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: در گواهیشان اختلافی نیست. و آن کسی که برقی کردن شهادت داده بر آشامیدن گواهی داده است؛ زیرا قطعا شراب نوشیده که آن را قی کرده است.

باز عمر گفت: آیا گواهی مرد خصی پذیرفته می‌شود؟

امام علیه‌السلام فرمود: آری. نداشتن ریش مانند نداشتن بعض از اعضای دیگرست و زیانی به شهادت نمی‌رساند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الشهادات، باب النوادر، حدیث ۲.

گواهی دزد توبه کار

مردی که یک دست و یک پایش در اثر دزدی قطع شده بود و دانستند که توبه کرده است، نزد امیرالمومنین علیه‌السلام بر انجام واقعه‌ای گواهی داد، آن حضرت گواهیش را پذیرفت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الشهادات، باب شهاده القاذفت حدیث ۷، ص ۳۹۷.

گواهی یهود

هنگامی که امیرالمومنین علیه‌السلام خطبه شقشقیه را می‌خواند مردی نزد آن حضرت آمده و مسائلی سوال کرد، از جمله پرسید؛ دو نفر یهودی بر اسلام یهودی دیگر گواهی داده‌اند، آیا گواهی آنان پذیرفته می‌شود؟
آن حضرت علیه‌السلام فرمود: نه؛ زیرا یهودیان کلام خدا را تغییر داده و گواهی دروغ می‌دهند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌میثم، ج ۱، ص ۲۶۹.

گواهی نصاری

و نیز پرسید؛ آیا گواهی دو نفر نصرانی بر اسلام یک نفر مجوسی پذیرفته می‌شود؟
آن حضرت فرمود: آری؛ زیرا خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: (ولتجدن اقربهم مودهٔ للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری) و می‌یابی نزدیکترین مردم را از نظر دوستی با اهل ایمان، کسانی که گفته‌اند مائیم ترسایان، برای این که بعضی از آنان کشیشان و صومعه نشینانند و آنها از عبادت خدا تکبر نمی‌کنند.
و کسی که از عبادت خدا تکبر نمی‌ورزد گواهی دروغ نخواهد داد [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌میثم، ج ۱، ص ۲۶۹.

گرمابه

حضرت علی علیه‌السلام و عمر داخل در گرمابه شدند، عمر گفت: بدجائی است گرمابه! رنج و زحمتش زیاد، و حیا، و عفتش کم می‌باشد.
حضرت امیر علیه السلام به او فرمود: بلکه آن خوب جایی است، چرک و آلودگی بدن را می‌زداید و آتش را به یاد می‌آورد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۱۲، حدیث ۲.

گفتگوی عمر با عمار

عمار یاسر می‌گوید: مردی نزد عمر آمد و از او پرسید؛ جنب شده‌ام و آب برای غسل کردن نیافته‌ام تکلیفم چیست؟
عمر گفت: نماز نخوان! عمار که ناظر جریان بود، به عمر گفت: یادت هست من و تو در سریه‌ای جنب شده بودیم و برای غسل کردن، آب نیافتیم پس تو نماز نخواندی ولی من به منظور تیمم نمودن در میان خاکها غلتیدم و نمازم را خواندم، و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از این عمل من باخبر گردید به من فرمود: تو را کافی بود که تنها دستهایت را به زمین بزنی و آنها را بر صورت

و پشت دستهایت بکشی؟

عمر از شنیدن سخنان عمار بر آشفته، او را تهدید نمود و گفت: ای عمار! از خدا بترس، عمار گفت: اگر می‌خواهی این مطالب را جایی نقل نکنم. پس عمر از او تشکر کرد. [۱] .

نکته:

آیه صریح قرآن در این باره می‌فرماید: و ان کنتم جنبا فاطهروا و ان کنتم مرضا و علی سفر او جاء احد منکم من الغائط اولا مستم النساء فلم تجدوا مائا فتیمموا صعیدا طیبا... [۲] اگر جنب هستید غسل کنید و اگر بیمار یا مسافر باشید و یا یکی از شما را قضای حاجتی دست داد و یا با زنان مباشرت کرده‌اید و آب نباید در این صورت به خاک پاکیزه و پاک تیمم کنید.و غرض عمر از تهدید عمار این بود که او این مطالب را جایی نقل نکند تا کسی مطلع نشود که آگاهی او نسبت به احکام شرعی در قبل و بعد چگونه بوده است!

پی نوشت ها:

[۱] صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۱ (چاپ مصر) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۸۰.

[۲] سوره مائده، آیه ۶.

گفتگوی معاویه با ابن‌حصین

در عقد الفرید آمده: زیاد بن ابیه ابن‌حصین را به منظور ابلاغ پیامی به نزد معاویه فرستاد، ابن‌حصین مدتی نزد معاویه اقامت گزید. در آن ایام روزی معاویه وی را به نزد خود فراخوانده و در تنهایی به او گفت: شنیده‌ام که تو مردی خردمند و زیرک هستی، می‌خواهم از تو مطلبی بپرسم ببینم نظرت در آن باره چیست؟

ابن‌حصین: بپرس.

معاویه: به نظر تو علت این همه اختلافات و پراکندگی مسلمین چیست؟

ابن‌حصین: قتل عثمان.

معاویه: درست نگفتی.

ابن‌حصین: جنگ جمل.

معاویه: خیر.

ابن‌حصین: جنگ علی با تو.

معاویه: نه.

ابن‌حصین: مطلب دیگری به خاطرم نمی‌رسد.

معاویه: خودم به تو بگویم، تنها سبب تفرق و پراکندگی مسلمین شورای شش نفره عمر شد، زیرا ابوبکر عمر را بالخصوص به عنوان خلیفه بعد از خود معرفی نمود و هیچ مشکلی پیش نیامد، ولی عمر خلافت را در میان شورا گذاشت، و اعضای شورا هر کدام خود و قوم و قبیله‌اش خلافت را برای خود آرزو داشته، در انتظارش بودند و همین سبب شد که بین آنان رقابت و کشمکش پدید آید، و اگر عمر نیز همانند ابوبکر فرد خاصی را برای خلافت تعیین و نصب می‌نمود هرگز آن همه تفرقه و تشتت پیش نمی‌آمد. [۱] .

نکته:

جا دارد به معاویه گفته شود آیا تو هم این را می‌گویی؟ با این که این شورای عمر بود که شما بنی امیه را به قدرت رساند زیرا برای

عمر امکان نـداشت که یار شـما (عثمان) را بالخصوص و با تصـریح بنام، به عنوان خلیفه مسـلمین تعیین و به مردم معرفی کنـد؛ زیرا عثمان سابقه خوبی نـداشت. جز این که رسول خدا صـلی الله علیه و آله را چند مورد از کشـتن بسـتگان مشترک خود- که در ظاهر اظهار اسلام نموده ولی از بدترین دشمنان اسلام بودند- باز دارد.

از جمله در مـدینه برای پسـر عمویش معاویه بن مغیره که پس از جنگ احـد در مـدینه به منظور جاسوسـی مانـده بود و رسول خـدا صلی الله علیه و آله خونش را مباح کرده ولی عثمان او را در منزل خود پناه داده بود، تا این که این خبر به سـمع مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله رسـید، آن حضـرت دسـتور جلب وی را صادر کرد، پس هنگامی که او را می‌بردنـد عثمان نیز به همراه وی نزد رسول خدا رفت، و آن حضرت را مجبور به عفو او نمود.و همچنین پس از فتح مکه برای عبدالله بن ابی‌سرح برادر رضاعی خود نزد رسول خدا صـلی الله علیه و آله شـفاعت کرد با این که آن حضـرت دستور قتل او را داده بود ولو آن که در زیر پرده‌های خانه کعبه دیـده شود. و چگونه عمر می‌توانست بـا وجود امیرالمومنین علیه‌السـلام همـان کسـی که پس از رسول خـدا اسـلام مجسم و ریشه و اسـاس و شـاخ و برگ آن بود، عثمـان را بـا آن سوابقش به عنوان خلیفه مسـلمین معرفی کنـد. و ما در اینجا تنها به نقل گوشه‌ای از تاریخ که بیانگر نمونه‌ای از عملکرد امیرالمومنین و نیز عثمان می‌باشد بسنده می کنیم:

اما درباره عثمان؛ طبری در تاریخش آورده: مردم در روز جنگ احد از اطراف رسول خدا صـلی الله علیه و آله پا به فرار گذاشـته تا مقـدار زیادی از میدان نبرد دور شدند، و عثمان بن عفان نیز به همراه دو نفر از انصار گریخته تا به جعلب کوهی در نزدیک اعوص رسیدند، و زمانی در آنجا ایستاده و سپس به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله باز گشتند. [۲] .

و اما امیرالمومنین؛ آنگاه که در جنگ احد علمداران سپاه دشـمن را به خاک و خون کشید ناگهان رسول خدا گروهی از مشرکین قریش را در رزمگاه مسـلمین مشاهده نموده به علی علیه‌السـلام فرمان حمله داد، حضرت به آنان هجوم برده آنها را متفرق ساخت و عمرو بن عبدالله جمحی را نیز به هلاکت رساند.

دگر بار پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله متوجه گروه دیگری از مشـرکین قریش شـده، از علی علیه‌السـلام خواست تا آنان را متفرق سازد، امام برق آسا به آنان حمله نموده شیرازه آنها را از هم پاشید و شیبه بن مالک را نیز به قتل رساند. در این موقع جبرئیل گفت: یـا رسول الله! حقـا که این مواسـات است. پس رسول خـدا فرمود: انه منی و انـا منه؛ علی از من است و من از علی. و آنگـاه جبرئیل گفت: و من از هر دوی شما. پس صدایی شنیده شد که می گفت: لا سیف الا ذوالفقار، و لا فتی الا علی. [۳] .

و امـا علت اظهـار مخالفت معاویه با شورای عمر این بوده که، معاویه تصـمیم داشـته برای پسـرش یزیـد از مردم بیعت بگیرد و سـعد ابن‌ابی‌وقاص که یکی از اعضای شورای عمر بوده، در آن موقع زنده بوده و با وجود او معاویه جرات اظهار چنین مطلبی را نداشته و به همین جهت سـمی فرستاده او را به قتل رسانیده است. و نیز به همین علت امام حسن مجتبی علیه السلام را مسموم نموده؛ زیرا امام حسن در ضمن صلحنامه‌اش با او شرط کرده بود که پس از خودش خلافت را به اهلش بسپارد.

پی نوشت ها:

[۱] عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۱۱، در شرح حال عمر.

[۲] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۰۳.

[۳] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۹۷.

ل

لباس حریر حرام است

امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرد که به من فرمود:

یا علی لباس حریر مپوش که آتش جهنّم را بدنبال دارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب دوّم.

لیاقت‌های قضائی

پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم نسبت به ویژگی‌ها و لیاقت‌های قضائی امام علی علیه السلام فرمود:

اَقْضَاکُمْ عَلِی

(بهترین شما در قضاوت علی علیه السلام است.) [۱] .

و «علقمه از عبداللَّه» روایت کرده است که ما اصحاب رسول خدا هرگاه با هم سخن می‌گفتیم همه اعتراف می‌کردند که بهترین قاضی اهل مدینه، علی بن ابیطالب علیه السلام است.

و سعید عبداللَّه روایت کرده است که:

اَعْلَمُ اَهْلِ الْمَدینَهِٔ بِالْفَرائِض اِبْنُ اَبیطالِبْ

(داناترین اهل مدینه به واجبات الهی علی بن ابیطالب است.)

و «احمد بن زُهَیر» از عُبیداللَّه بن عمر قواریری و او از مُؤَمِّلِ بن اسماعیل، و او از سُفیانِ بن ثوری و او از یحیی بن سعید و او از سعید بن مسیب نقل کرد که او گفت:

«کانَ عُمَر یتَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِنْ مُعْضَلَهٍٔ لَیسَ لَها اَبُوحَسَنٍ»

(عُمَر به خدا پناه می‌بُرد از مشکلی که ابوالحَسَن در آن نباشد.)

پی نوشت ها:

[۱] فرائد السمطین، ج۱، ص۹۷ – و الغدیر، ج۳، ص۹۶ – و کامل بهائی، ج۱، ص۶۸ – و مناقب خوارزمی، ص۴۹ – و ارشاد مفید، ص۳۲.

لطف علی(ع)

مرحوم آقای شیخ محمد حسین قمشه که از فضلا و تلامیذ مرحوم سید مرتضی کشمیری بود نقل فرموده شبی بقصد خرید ترشی از خانه بیرون آمدم، دکان ترشی فروشی نزدیک سور شهر بود (سابقا شهر نجف اشرف حصار و دروازه داشته و دروازه آن متصل ببازار بزرگ و بازار بزرگ متصل بدرب صحن مقدّس آقا امیرالمؤمنین علی(ع)و درب صحن محاذی ایوان طلا و درب رواق بوده است بطوریکه اگر تمام درها باز بود شخص از در دروازه، ضریح مطهر را می‌دید) شیخ مذبور هنگام عبور میشنود عده‌ای پشت در دروازه در را می‌کوبند و می‌گویند: (یا علی(ع) انت فک الباب) یا علی(ع) خودت در را باز کن.

مأمورین به آنها اعتنائی نمی‌کنند چون اول شب که در را می‌بستند تا صبح باز کردنش ممنوع بود. آقای شیخ می‌رود ترشی می‌خرد و بر می‌گردد چون بدروازه می‌رسد این دفعه عده زواری که پشت در بودند شدیدتر ناله کرده و عرض می‌کنند. یا علی(ع) در را باز کن و پاها را سخت بر زمین می‌کوبند. آقای شیخ تکیه به دیوار می‌کند که از طرف راست چشمش سمت مرقد مبارک و از

طرف چپ دروازه را ببینـد. که ناگهـان می‌بینـد از طرف قبر مبارک نوری بانـدازه نارنـج آبی رنگ خارج شـد و دارای دو حرکت بود، یکی بـدور خود و دیگری رو بصحن و بازار بزرگ و با کمال آرامی می‌آید. آقای شـیخ نیز کاملاً چشم به آن دوخته است با نهایت آرامش از جلو روی شیخ می گذرد و به دروازه می‌خورد ناگاه در و چهارچوب آن از دیوار کنده می‌شود و بر زمین می‌افتد. عربها با نهایت مسرت و بهجت بشهر وارد می‌شوند.

امام شیعیان علی(ع)، پناه انس و جان علی(ع)

ضیاء دیدگان علی(ع)، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)

توئی که در جهان دل، شدی ره نجات دل

زلطف توشدم خجل، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)

علی(ع) کمال هر بشر، ز خوی تو دهد خبر

مرا به عشق خود نگر، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)

بگنج غم نشسته‌ام، چو مرغ پرشکسته‌ام

چو دل بتو به بسته‌ام، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)

منم که در هوای تو، بمیرم از برای تو

ز دل کشم نوای تو، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

لغت

مردی از ابـوبکر معنـای آیه قرآن وفـا کهه وابـا را پرسـش نمـود. ابوبکر معنـای اب را نـدانست و گفت: کـدام آسـمان بر من سـایه می‌افکنـد و کـدام زمین مرا بر می‌دارد و یـا چه کنم اگر دربـاره کتـاب خـدا چیزی بگـویم که خود به آن بـاور نداشـته باشم، معنای فـاکهه را می‌دانم، ولی اب را خـدا بهتر می‌دانـد. این گفتـار او به سـمع مبـارک امیرالمومنین علیه‌السـلام رسـید آن حضـرت فرمود: سبحـان الله آیا نمی‌دانـد لفظ اب به معنای چراگاه و زمین پرگیاه می‌باشـد، و خداونـد در این آیه شـریفه در مقام شـمردن نعمتهایی است که بر مردم و چهارپایانشان ارزانی داشته تا بدان وسیله تغذی نموده مایه حیات و قوام بدنشان باشد [۱] و نیز معنای کلاله را از ابوبکر پرسیدند؛ گفت: نظرم را در این باره می گویم اگر صحیح بود از خداست و اگر خطا بود از شیطان و خودم.

این سـخنش به امیرالمومنین علیه‌السـلام رسیده فرمود: چقـدر بی‌نیـاز است از به کـار بردن نظریه احتمـالیش، آیا نمی‌دانـد کلاله به معنای برادران و خواهران پـدر و مادری و پـدری تنها و مادری تنها می‌باشـد؟ که خدای تعالی فرموده:یسـتفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالـه ان امرو هلـک لیس له ولـد و له اخت فلها نصف ما ترک [۲] از تو ای رسول! دربـاره برادران و خواهران فتوا خواهنـد، بگو خداونـد شـما را درباره کلاله فتوا می‌دهـد اگر مردی از شـما بمیرد و از برای او فرزنـدی نباشـد و خواهری داشـته باشـد از برای آن خواهر است نصف ترکه میت.

و مراد از خواهر در این آیه خواهر پـدر و مـادری و یا پـدری تنهاست؛ زیرا فقهاء اتفاق دارنـد که در صورتی خواهر نصف ترکه را ارث می‌برد که پـدر و مادری و یا پـدری تنها باشـد.و در جای دیگر می‌فرماید: و ان کان رجل یورث کلاله او امراه وله اخ او اخت فلکل واحـد منهما السدس [۳] و اگر مردی یـا زنی وارثی بجز برادر و یـا خواهری نداشـته باشـد هر یـک از آنـان یک شـشم سـهم می‌برنـد.و نیز فقهای امامیه اتفاق دارند در این که تفصـیل بین یک شـشم در صورت تنهایی و یک سوم در صورت تعدد اختصاص دارد به خواهر و برادر مـادری [۴] بنابراین، لفظ کلاله در قرآن مجیـد بطور صـریح در برادر و خواهر پـدر و مادری و پـدری تنها و

مادری و پدری تنها استعمال شده و به کار بردن رای در موردی است که نص شرعی وجود نداشته باشد، و به همین جهت امام علیه‌السلام فرموده: چقدر از رای خود بی‌نیاز است.

نکته:

همان‌گونه که ابوبکر معنای اب و کلاله را نمی‌دانسته، همان گونه نیز معنای بضع به کسر با را نیز نمی‌دانسته چنانچه در تاریخ طبری آمده: میان رومیان و اهل فارس در ادنی الارض (حوالی شام یا اطراف جزیره) در روز اذرعات جنگ در گرفت و در این نبرد رومیان شکست خوردند، این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب آن حضرت که در مکه بودند رسیده بر آنان گران آمد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله را خوش نمی‌آمد که مجوسیان کافر بر رومیان که اهل کتاب بودند پیروز گردند از سویی کفار مکه از آن جریان مسرور شده از روی شماتت به مسلمانان می‌گفتند: برادران مجوس، بر برادران اهل کتاب شما پیروز گشته‌اند و شما نیز اگر با ما بجنگید بر شما غلبه خواهیم کرد. پس خداوند این آیات را نازل کرد: الم غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین.رومیان مغلوب (فارسیان) شدند در جنگی که به نزدیکترین زمین واقع شد (حوالی شام یا اطراف جزیره) و آنها پس از مغلوب شدن فعلی بزودی بر فارسیان باز غلبه خواهند کرد، در اند سالی....

در این هنگام ابوبکر به جانب کفار بیرون شده به آنان گفت: از آن اتفاق دلشاد نباشید که خداوند به رسول ما خبر داده که البته روم بر فارس پیروز خواهد شد.

ابی بن خلف از مشرکین برخاست و به ابوبکر نسبت دروغ داد. ابوبکر به او گفت: تو از من دروغگوتری ای دشمن خدا! اکنون حاضرم با تو شرط بندی کنم، من ده شتر می‌آورم و تو نیز ده شتر پس اگر در مدت سه سال روم بر فارس غلبه کرد ده شتر تو مال من باشد و اگر فارسیان بر رومیان غلبه کردند ده شتر من مال تو باشد. (ابی بن خلف) قبول کرد. و آنگاه ابوبکر به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده قصه خود را بیان داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: نمی‌بایست چنین می‌گفتی؛ زیرا معنای بضع از سه سال است تا ده سال، حال برو مال را زیاد کن و بر اجل بیفزا.

ابوبکر بیرون شده ابی را ملاقات نمود.

ابی گفت: انگار پشیمان شده‌ای؟

ابوبکر گفت: نه، فقط مال را می‌افزایم و بر مدت اضافه می‌کنم. مال را صد شتر قرار ده تا مدت نه سال. ابی پذیرفت. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد، مفید، ص ۱۰۷.

[۲] سوره نساء، آیه ۱۷۵.

[۳] سوره نساء، آیه ۱۱.

[۴] ارشاد، مفید، ص ۱۰۷.

[۵] تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۹۴.

لذیذترین گوشت‌ها

در حضور عمر سخن از گوشت به میان آمد. عمر گفت: پاکیزه‌ترین گوشتها گوشت مرغ است.

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: مرغ بسان خوک پرندگان است، پاکیزه‌ترین گوشتها گوشت جوجه‌ای است که به پرواز در آمده یا قریب به آن باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، ج ۱، ص ۳۷۷، حدیث ۲۴.

م

مبارزه با غرور زدگی

عیادت از بیمار و تذکر اخلاقی

صعصعهٔ بن صوحان که یکی از یاران امام علی علیه السلام بود مریض شد،

امام علی علیه السلام روزی به دیدار او رفت، و از او عیادت فرمود، و به هنگام خداحافظی برای آنکه او دچار غرور نشود هشدار داد که:

«ای صعصعهٔ! مبادا نسبت به برادران دینی خود فخر بفروشی که علی علیه السلام به عیادت تو آمد،

به حال خود بنگر که سخت بیماری، مبادا غفلت کنی و آرزوها تو را بفریبد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مکارم الاخلاق ص ۳۶۰.

مسابقات اسب سواری

بر أساس ضرورت‌های دفاعی، اسب سواری، یکی از ورزش‌های ارزشمند بوده و خواهد بود.

با اینکه بُرد و باخت در بسیاری از کارها حرام است،

و حکم قمار بازی را دارد،

امّا در تیراندازی،

شنا

و اسب سواری

اشکالی ندارد،

تا چابک سواران رزمنده، همواره آماده دفاع باشند.

آنگاه که امام علی علیه السلام در جنگ ذات السّلاسل، ناگهان سواره بر لشگر دشمن تاختن آغاز کرد که سُم اسب‌هایشان بر سنگ‌های بیابان می‌خورد و جرقّه‌های امید می‌جهید،

قرآن به آن اسب‌ها، و برخورد سُم‌هایشان و جهیدن جرقّه‌های آتش‌زا در سوره «والعادیات» سوگند یاد می‌کرد، که فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحاً ۱۱ فَالْمُورِيَاتِ قَدْحاً ۲فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً ۳ فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً ۴فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً ۱۵ إِنَّ الْإِنسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ۱۶ وَإِنَّهُ عَلَى ذَلِكَ لَشَهِيدٌ۱۷ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ۱۸ أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ ۱۹ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ۱۰۱ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ ۱۱۱

به نام خداوند بخشنده مهربان

سوگند به اسبان دونده (مجاهدان) در حالی که نفس زنان به پیش می‌رفتند،۱۱ و سوگند به افروزندگان جرقه آتش (در برخورد سمهایشان با سنگ‌های بیابان)،۱۲ و سوگند به هجوم آوران سپیده دم۱۳ که گرد و غبار به هر سو پراکندند، ۱۴ و (ناگهان) در میان دشمن ظاهر شدند،۱۵ که انسان در برابر نعمت‌های پروردگارش بسیار ناسپاس و بخیل است؛۱۶ و او خود (نیز) بر این معنی گواه است!۱۷ و او علاقه شدید به مال دارد!۱۸ آیا نمی‌داند در آن روز که تمام کسانی که در قبرها هستند برانگیخته می‌شوند،۱۹ و آنچه در درون سینه هاست آشکار می گردد، ۱۰ادر آن روز پروردگارشان از آنها کاملاً باخبر است!.۱۱۱

مسابقات اسب سواری، هم مقدّمه دفاع است،

و هم از تفریحات سالم به حساب می‌آید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کودکی آنچنان چالاک و تند و سریع حرکت می‌کرد که اسبان راهوار را در حال دویدن می‌گرفت و بر پشت آنان سوار می‌شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] سفینهٔ البحار، مادّه قوا.

محو جمال دلدار

به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در گرفتن وحی بدون واسطه حالتی دست می‌داد که از خود، و جهان پیرامون خود، به گونه‌ای بی‌توجّه بود که دیگران فکر می‌کردند، پیامبر بیهوش است،

در حالی که مدهوش بود.

(مدهوش بودن یعنی توجه کامل و شدید به چیزی داشتن، آنچنان که به چیز دیگری نپردازد.)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در سجده نماز شب، با توجّه به عظمت خدا، مدهوش می‌شد که دیگران فکر می‌کردند، حضرت بیهوش شده است.

در جنگ صفّین که پیکانِ تیری در پای حضرت فرو رفته و مانده بود و جرّاح نمی‌توانست آن را بیرون بیاورد، و شکافتن پوست و گوشت پا، نیز عمیق بود تا پیکان تیر بیرون آید،

و این گونه جرّاحی بسیار مشکل و دارای درد شدید و غیر قابل تحمّل بود.

امام مجتبی علیه السلام به طبیب جرّاح فرمود:

«صبر کن تاپدرم به نماز مشغول شود که در عبادت نیمه شب و در راز و نیاز عارفانه، حالتی به پدرم دست می‌دهد که به چیزی جز خدا توجّه ندارد و مدهوش بر زمین می‌افتد تو سعی کن در آن حالت، پیکان تیر شکسته را از پای پدرم بیرون بکشی.»

طبیب صبر کرد تا نیمه شب فرا رسید،

و آنگاه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گرم عبادت شد، و مدهوش بر زمین افتاد،

طبیب با عملیّات جرّاحی لازم، تیر را از پایِ حضرت بیرون کشید،

وقتی امام علی علیه السلام به حال عادّی بازگشت پرسید:

این خون‌ها در اطراف سجّاده برای چیست؟

پاسخ دادند:

در حالِ نماز تیر را از پای شما بیرون کشیدیم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] انوارالنعمانیّه ص ۳۴۲.

مدهوش در عبادت

ابودرداء نقل می‌کند:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در سحرگاهان در حالِ عبادت دیدم، به او نگاه می‌کردم که در سجده طولانی از خود بی‌خود شده، و خاموش بر زمین افتاده است،

بالای سرش رفتم، او را حرکت دادم، دیدم تکان نمی خورد.

فوراً به خانه فاطمه زهرا علیها السلام رفتم،

دَر زدم،

فرمود: کیستی؟

گفتم: ابودرداء خادم درگاه شما.

فرمود: چه شده است؟

گفتم:

ای بانوی اسلام، علی درحال عبادت وفات کرده است.

حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

«او وفات نکرده است، بلکه از خوف خدا مدهوش است.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی شیخ طوسی مجلس ۱۸.

معجزات و کرامات

معجزات و کرامات امام علی علیه السلام فراوان است و خود احتیاج به کتابی مستقل دارد،

زیرا حضرت شاهد اَزَل و اَبَد است،

و نسبت به کرامت نفس خویش در یک سخنرانی فرمود:

وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صلی الله علیه وآله مِنْ لَدُنْ أنْ کَانَ فَطِیماً أَعْظَمَ مَلَکٍ مِنْ مَلَائِکَتِهِ یَسْلُکُ بِهِ طَرِیقَ الْمَکَارِمِ، وَمَحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَیْلَهُ وَنَهَارَهُ.

وَلَقَدْ کُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِیلِ أَثَرَ أُمِّهِ، یَرْفَعُ لِی فِی کُلِّ یَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عَلَماً، وَیَأْمُرُنِی بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ. وَلَقَدْ کَانَ یُجَاوِرُ فِی کُلِّ سَنَهٍ بِحِرَاءَ فَأَرَاهُ، وَلَا یَرَاهُ غَیْرِی. وَلَمْ یَجْمَعْ بَیْتٌ وَاحِدٌ یَوْمَئِذٍ فِی الْإِسْلَامِ غَیْرَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وَخَدِیجَهَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا. أَرَی نُورَ الْوَحْیِ وَالرِّسَالَهِ، وَأَشُمُّ رِیحَ النُّبُوَّهِ.

وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّهَ الشَّیْطَانِ حِینَ نَزَلَ الْوَحْیُ عَلَیْهِ صلی الله علیه وآله فَقُلْتُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هذِهِ الرَّنَّهُ؟

فَقَالَ:

«هذَا الشَّیْطَانُ قَدْ أَیِسَ مِنْ عِبَادَتِهِ. إِنَّکَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَتَرَی مَا أَرَی، إِلَّا أَنَّکَ لَسْتَ بِنَبِیٍّ، وَلکِنَّکَ لَوَزِیرٌ وَإِنَّکَ لَعَلَی خَیْرٍ».

(از همان لحظه‌ای که پیامبر صلی الله علیه وآله را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ ترین فرشته خود را مأمور تربیت پیامبر صلی الله علیه وآله کرد تا شب و روز، او را به راه‌های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند، و من همواره با پیامبر بودم چونان فرزند که همواره با مادر است، [۱] پیامبر صلی الله علیه وآله هر روز نشانه تازه‌ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می‌فرمود، و به من فرمان می‌داد که به او اقتداء نمایم، پیامبر صلی الله علیه وآله چند ماه از سال را در غار حراء می‌گذراند، تنها من او را مشاهده می‌کردم، و کسی جز من او را نمی‌دید، در آن روزها، در هیچ خانه مسلمانی راه نیافت جز خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله که خدیجه هم در آن بود و من سوّمین آنان بودم، من نور وحی و رسالت را می‌دیدم، و بوی نبوّت را می‌بوییدم.

من هنگامی که وحی بر پیامبر صلی الله علیه وآله فرود می‌آمد، ناله شیطان را شنیدم، گفتم ای رسول خدا، این ناله کیست؟

گفت: شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردید و فرمود:

«علی! تو آن چه را من می‌شنوم، می‌شنوی، و آن چه را که من می‌بینم، می‌بینی، جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می‌روی».) [۲] .

امامی که نور وحی را می‌نگرد،

و بوی رسالت را استشمام می‌کند،

و ضجّه شیطان را می‌شنود و سراسر آفرینش و همه پدیده‌ها و موجودات تسلیم اراده او هستند.

دارای معجزات و کرامات فراوانی است که بشر مادّی با قلمی شکسته و در تاریکی جهالت مانده نمی‌تواند جلوه‌های آن را در کتابی گرد آورد،

در ای قسمت تنها به برخی از نمونه‌ها بسنده می‌کنیم، مانند:

پی نوشت ها:

[۱] اِتّباعَ الفصیلَ اَثَرَامّه (شتر بچّه همواره با شتر است) وقتی می‌خواستند بگویند که آن دو نفر همیشه با هم بودند از این ضرب المثل استفاده می‌کردند.

[۲] خطبه ۱۹۲ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

مغز گردو

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

در خوردن مغز گردو، در تابستان باید احتیاط شود، زیرا حرارت درون بدن را بر می‌انگیزاند و دُمَل‌ها را در بدن می‌رویاند.

امّا در هوای سرد زمستان، کلیه ها را گرم می‌کند، و سرما را دفع می‌نماید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب هفتم.

مواد روغنی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

روغن زیتون بخورید و بر بدن بمالید که از رسول خدا شنیدم، این عمل چهل روز شیطان را از شما دور می کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب ششم، فصل نهم.

مسواک کردن

امام علی علیه السلام نسبت به نظافت و بهداشت دهان و دندان فرمود:

السَّواکُ مُطَهَّرَهٌ لِلْفَمِ وَ مَرْضاهٌ لِلرَّبِّ

(مسواک زدن دهان را پاکیزه و موجب خشنودی پروردگار است.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج ۶ ص ۴۹۵.

مسواک زدن

مسواک و بهداشت دهان و دندان

مسواک نور چشم

مسواک و تقویت حافظه

مسواک و هضم غذا

نقش مسواک در مبارزه با فقر

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

السَّواکُ مِنْ مَرْضاهِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ سُنَّهٌ لِلنَّبِیّ صلی الله علیه وآله وسلم، وَ مَطْیِبَهٌ لِلْفَمّ. [۱] .

«مسواک زدن خشنودی خدای بزرگ را فراهم کردن است و عمل کردن به سنّت پیامبر است، که دهان را خوشبو نگه می‌دارد.»

۲- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

السَّواکُ یَجْلُو الْبَصَرَ. [۲] .

«مسواک زدن نور چشم را زیاد می کند.»

۳- از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

ثَلاثٌ یَذْهَبْنَ بِالْبَلْغَمْ وَ یَزِدْنَ فی الْحِفْظِ: السَّواکُ، وَ الصَّوْمُ، وَ قَراءَهِ الْقُرْآنِ. [۳] .

«سه چیز است که بلغم را دفع و حافظه را زیاد می کند:

مسواک زدن،

روزه گرفتن

و قرآن خواندن.»

۴ - در روایتی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«أَنَّ السَّواکَ یُوجِبُ شِدَّهَ الْفَهْمِ، وَ یَمْرِیءُ الطَّعامَ، وَ یَذْهَبُ أوْجَاعَ الْأَضْراسِ، وَ یَدْفَعُ عَنِ الْإنْسَانِ اَلْسُّقْمَ، وَ یَسْتَغْنی عَنِ الْفَقْرِ...». [۴] .

«همانا مسواك زدن قدرت فهم را زیاد می کند،

و غذا را هضم می کند،

و بیماری های دندان را درمان می کند،

و بیماری را از تَن انسان می‌بَرَد،

و عامل نجات از فقر و تهیدستی است.»

۵- در روایتی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

السَّوَاكُ مُطَهَّرَةٌ لِلْفَمِّ مَرْضاةٌ لِلرَّبِّ. [۵] .

«مسواك زدن دهان را پاك و خدا را خشنود می‌سازد.»

۶- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

إنَّ أَفْواهَكُمْ طُرُقُ الْقُرْآنِ فَطَهِّرُوها بِالسَّوَاكِ. [۶] .

«همانا دهان های شما راه‌های قرآن است، آن را با مسواك زدن پاك كنید.»

۷- آورده‌اند كه:

كَانَ عَلِيّ علیه السلام يَسْتَاكَ فی أَوَّلِ النَّهَارِ وَ فی آخِرِهِ، فی شَهْرِ رَمَضانَ. [۷] .

«در صبحگاهان و در آخر روز به هنگام افطار در ماه رمضان مسواك می‌زد.»

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج۷۳ ص۱۲۹ ح۱۵. والخصال ج۲ ص۱۵۵.

[۲] الكافی ج۶ ص۴۹۵ ح۴. والمحاسن ص۵۶۲ ح۹۵۱. ووسائل الشیعۀ ج۲ ص۷ ح۱۰.

[۳] بحارالأنوار ج۷۳ ص۱۳۳ ح۴۱ عن المحاسن.

[۴] بحارالأنوار ج۷۳ ص۱۳۸.

[۵] مستدرك الوسائل ج۱ ص۳۶۱ ح۶. وجامع الأخبار ص۶۸ فصل ۲۷ و بحارالانوار ج۷۳ ص۱۳۸ ح۴۹.

[۶] الفقیه ج۱ ص۳۲ ح۱۱۲. والمقنع ص۸. ووسائل الشیعۀ ج۲ ص۲۳.

[۷] قرب الإسناد ص۴۳.

ماهی

گوشت ماهی و لاغری

۱- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل كرد كه فرمود:

لاتُدْمِنُوا أَكْلَ السَّمَكِ، فَإِنَّهُ يُذيبُ الْجَسَدَ. [۱] .

«بطور مداوم گوشت ماهی نخورید، زیرا بدن را لاغر می كند.»

۲- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل كرد كه فرمود:

السَّمَكُ الطَّرِيُّ يُذيبُ اللَّحْمَ. [۲] .

«خوردن ماهی تازه گوشت بدن را آب می كند.»

۳- ابی بصیر از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می كند كه فرمود:

أَکْلُ الْحیتانِ یُذیبُ الْجَسَدَ. [۳] .

«خوردن گوشت ماهیان، گوشت بدن را آب می کند.»

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعهٔ ج۲۵ ص۷۷ ح ۱.

[۲] وسائل الشیعهٔ ج۲۵ ص۷۶ ح۷.

[۳] وسائل الشیعهٔ ج۲۵ ص۷۷ ح ۲ باب۳۸.

مناظره اعتقادی با خلیفه اول پیرامون ولایت

امام صادق علیه السلام روایت فرمود:

آنگاه که امیرالمؤمنین علیه السلام را از حقّ مسلّم خود محروم ساختند و امر خلافت بر ابابکر استقرار یافت.

ابابکر خواست در برابر آن حضرت بر این عمل خلاف خود عذر بیاورد، لذا در خلوت به حضور آن حضرت رسید و شروع به عذر تراشی کرد و گفت:

(یا ابالحسن، به خدا سوگند، مرا در کار خلافت میل و رغبتی نبود و نه آن اعتمادی را که امّت به آن محتاجند در خود می‌بینم، و نه نیروی مالی دارم و نه عشیره زیادی، و نه خود را به این مقام از دیگران سزاوارتر می‌دانم.)

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

اگر مسئله چنین است، پس چه چیز تو را به این کار وادار نموده است؟

خلیفه اوّل گفت:

حدیثی از پیامبر شنیده‌ام که فرمود:

خداوند امّت مرا به گمراهی جمع نمی کند، چون اجماع مردم را دیدم از گفتار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پیروی کردم و هرگاه مردم را مخالف این امر می‌دانستم، هرگز این مقام را قبول نمی کردم.

امام علی علیه السلام فرمود:

از زبان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کردی که خداوند امّت مرا به گمراهی جمع نمی کند،

آیا من هم فردی از امّت بودم یا نه؟

آیا گروه دیگری که از خلافت و بیعت امتناع داشتند، مانند: سلمان، عمّار، ابوذر، مقداد، سعد بن عباده و جمعی از انصار که با او بودند، آیا از امّت بودند یا نه؟

خلیفه اوّل گفت:

آری شما و همه ایشان از امّت بودید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

پس در این صورت حدیث پیامبر علیه السلام را چگونه برای خلافت خود دلیل و مدرک می‌دانی؟

در حالی که ایشان با خلافت تو مخالف بودند،

و در میان امّت برای آنها عیب و نقص نمی‌باشد و از یاران ممتاز پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هستند.

خلیفه اوّل گفت:

من تا خاتمه کار خلافت از مخالفت ایشان بی‌اطّلاع بودم، وقتی هم که با خبر شدم، ترسیدم، اگر خودم را کنار بِکِشَم مردم از دین بر گردند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

بگو کسی که شایسته این مقام است چه خصوصیاتی را باید داشته باشد؟

خلیفه اوّل گفت:

خیرخواهی، وفا، عدم چاپلوسی، نیک سیرتی، آشکار ساختن عدالت، عالم بودن به کتاب و فصل الخطاب، داشتن زهد در دنیا و بی رغبتی نسبت به آن، اخذ نمودن حقّ مظلوم از ظالم و ستمگر و در این امر دور و نزدیک یکسان است. (بعد خلیفه اوّل ساکت شد.)

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

سبقت در اسلام و قرابت با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چطور؟

خلیفه اوّل گفت:

آری باید سبقت در اسلام و قرابتش با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مسلّم باشد.

امام علی علیه السلام فرمود:

تو را به خدا سوگند می‌دهم ابابکر! صفاتی را که گفتی، آیا در وجود خود می‌یابی، یا در وجود من؟

خلیفه اوّل گفت:

در وجود تو یا ابالحسن.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

تو را به خدا، آیا دعوت رسول خدا را، نخست من اجابت کردم یا تو.

خلیفه اوّل گفت:

البتّه تو. [۱].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آیا سوره برائت را من در مراسم حج به مشرکین ابلاغ کردم یا تو؟

خلیفه اوّل گفت:

بلی تو قرائت کردی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا در موقع هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم من جان شیرین خویش را سِپَر آن حضرت قرار دادم یا تو؟

خلیفه اوّل گفت:

الحَقّ که تو بودی.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا در روز غدیر «بنا به فرموده پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم» من مولای تو و همه مسلمانان شدم، یا تو؟

خلیفه اوّل گفت:

بله تو.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا در آیه زکات ولایتی که با ولایت خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هم ردیف آمده مربوط به تو است یا به من؟

خلیفه اوّل گفت:

مربوط به تو است.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا حدیث منزلت که از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وارد شده «اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسی» [۲] درباره من بوده یا درباره تو؟

خلیفه اوّل گفت:

البتّه درباره تو.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای مباهله مشرکینِ نصارا با اهل و فرزندان من به سوی آنها خارج شد یا با تو و فرزندانت؟

خلیفه اوّل گفت:

با تو و فرزندانت خارج شد.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیه تطهیر [۳] درباره من و اهل بیت من نازل شده یا درباره تو و اهل بیت تو؟

خلیفه اوّل گفت:

یقیناً برای تو و اهل بیت تو نازل گردید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا در زیر عبا (کساء) من و همسرم فاطمه و فرزندانم به دعای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تأیید شدیم، یا تو؟

خلیفه اوّل گفت:

تو و فرزندانت بودید.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا من صاحب آیه «یوفُونَ بِالنَّذرِ وَ یخافُونَ یوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطیراً» [۴] هستم یا تو هستی؟

خلیفه اوّل گفت:

البتّه توئی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا تو بودی آنکه آفتاب برای او برگشت تا او نماز خود را خواند سپس غروب نمود، یا من بودم؟

خلیفه اوّل گفت:

تو بودی.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا تو بودی آنکه در روز اُحُد از جانب آسمان او را چنین ندا دادند:

«لا فَتی اِلَّا عَلِی، لا سَیفَ اِلَّا ذُوالفَقار» یا من بودم؟

خلیفه اوّل گفت:

البتّه تو بودی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا تو بودی آنکه در روز خیبر رسول خـدا صـلی الله علیه وآله وسـلم پرچمش را به دست او داد، و خداونـد با دست او قلعه خیبر را گشود یا من بودم؟

خلیفه اوّل گفت:

تو بودی.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا تو بودی که با کشتن «پهلوان نامی عرب» عَمر بن عَبْدَوُدْ، غُصّه و اندوه را از چهره پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و مسلمین زایل کرد یا من بودم؟

خلیفه اوّل گفت:

کارِ تو بود.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تو را به سوی طایفه جِن مأموریت داد یا من را؟

خلیفه اوّل گفت:

یا علی! تو بودی.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا آن کَس که پیامبر خـدا صـلی الله علیه وآله وسـلم او را برای تزویـج دخترش فاطمه علیها السـلام برگزیـد و فرمود: خدا او را در آسمان برای تو تزویج کرده است، من هستم یا تو؟

خلیفه اوّل گفت:

البتّه تو هستی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا حَسَن و حسین علیهما السلام دو نواده و ریحانه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آنگاه که فرمود:

«آن دو سید جوانان اهل بهشت هستند و پدرشان بهتر از آنهاست»، آن پدر منم یا تو؟

خلیفه اوّل گفت:

البتّه تو هستی.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا برادر تو است آنکه به وسیله دو بال زینت یافت و در بهشت با فرشتگان پَر می‌زنَد، یا برادر من است؟ [۵] .

خلیفه اوّل گفت:

برادر تو است.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیـا تو ضامن پرداخت قَرض پیامبر خـدا صـلی الله علیه وآله وسـلم بودی «که در میان مردم نـدا می‌داد: آنکه از صاحبان وام، مـدّت وامشان پایان یافته بیاید از من دریافت کند»، یا من بودم؟ [۶] .

خلیفه اوّل گفت:

تو بودی.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا من هستم آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا به جنگِ ناکثین، قاسطین و مارقین با تأویل قرآن خبر داد یا تو؟

خلیفه اوّل گفت:

آری تو هستی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا آنگاه که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌خواست آن مرغ بریان را که احسان کرده بودند، میل کند، عرض کرد:

«خدایا محبوبترین خَلق خود را برای خوردن این طعام پیش من بفرست»، همان لحظه من رسیدم و از آن غذا خوردم، یا تو؟ [۷] .

خلیفه اوّل گفت:

تو بودی.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا منم که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علم قضا و فصل الخطاب دلالت نمود و فرمود: عَلِی اَقْضاکُمْ، یا تو؟

خلیفه اوّل گفت:

تو بودی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا منم که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به اصحاب خود دستور داد که به عنوان امیرالمؤمنین به او سلام دهند یا تو؟

خلیفه اوّل گفت:

البتّه تو هستی.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا منم آنکه به آخرین کلام پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم شاهد بودم و متولّی غسل و دفن او شدم یا تو؟ [۸] .

خلیفه اوّل گفت:

آری توئی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا از نظر قرابت به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم من سبقت دارم یا تو؟

خلیفه اوّل گفت: تو.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا برای فرو ریختن بتهای کعبه و شکستن آنها پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا بر دوش خود گرفت یا تو را؟

خلیفه اوّل گفت:

البتّه تو را.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم درباره من فرمود که در دنیا و آخرت صاحب لوای من هستی یا درباره تو؟

خلیفه اوّل گفت:

در باره تو فرمود.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا تو بودی آن کس که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حقّ او به فاطمه علیها السلام فرمود: «تو با کسی ازدواج کردی که از

حیث ایمان و اسلام بر همه مقدّم است»، یا من بودم؟

خلیفه اوّل گفت:

آن شخص تو بودی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا تو بودی که روز قلیب «بدر» مَلَک‌های هفت آسمان به او سلام دادند، یا من بودم؟

خلیفه اوّل گفت:

البتّه تو بودی.

امام علی علیه السلام فرمود:

آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دستور داد همه آنهائی که درب خانه شان به مسجد باز می‌شُد، باید بسته شود، بجز دَرِ خانه علی.

و فرمود: «هر آنچه خداوند بر من حلال کرد، بر علی حلال است»، آیا تو آنکس بودی یا من؟

خلیفه اوّل گفت:

البتّه تو بودی.

پیاپی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از مناقب و فضائل خود، که خداوند و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آنها را به آن حضرت داده بودند، بیان می‌فرمود و خلیفه اوّل نیز همه آنها را تصدیق می‌کرد.

آنگاه فرمود:

پس چه چیز تو را از خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و دین خدا بازداشته و مقامی را که اهلیتِ آن را نداری تصاحب کردی؟

خلیفه اوّل در حالی که سخت ناراحت بود، گفت:

یا اباالحسن راست فرمودی، امروز را به من مهلت بده تا در این باره بیندیشم.

امام علی علیه السلام قبول نمود. او از نزد آن حضرت به خانه خود مراجعت کرد و با کسی حرف نزد و شب خوابید و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب دید، چون به آن حضرت سلام کرد، آن بزرگوار روی مبارکش را از او برگردانید.

خلیفه اوّل گفت:

یا رسول اللّٰه، آیا دستوری فرموده‌ای که من آن را بجا نیاورده‌ام؟

حضرت فرمود:

با آن کس که خداوند و پیامبرش او را دوست می‌دارند دشمنی کرده‌ای، حقّ را به اهلش بازگردان.

خلیفه اوّل گفت:

آن شخص کیست؟

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

او همان کسی است که بر تو عتاب کرد و او علی بن ابیطالب علیه السلام است.

خلیفه اوّل گفت:

یا رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم من حقّ را به او باز می‌گردانم.

و دیگر آن حضرت را ندید.

سحرگاه خلیفه اوّل خدمت علی علیه السلام آمد و گفت:

یا اباالحسن دستت را باز کن تا با تو بیعت کنم.

و آنچه را که در خواب دیده بود برای آن حضرت نقل کرد.

علی علیه السلام دست خود را گشود و خلیفه اوّل با آن حضرت دستِ بیعت داد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

برگرد به سوی مسجد، آنچه را که در خواب دیده‌ای و آنچه میان من و تو اتّفاق افتاد، آن را به آگاهی مردم برسان.

خلیفه اوّل در حالی که تغییر یافته و خود را ملامت می‌کرد، به سوی مسجد می‌رفت که در راه به خلیفه دوّم برخورد، و ماجرا را برای او تعریف کرد.

خلیفه دوّم گفت:

به خدا ای خلیفه، گولِ سِحر بنی هاشم را نخور و به آنها وثوق نداشته باش، این نخستین سِحرِ آنها نیست و از این کارها زیاد می‌کنند.

از این حرف‌های اغوا کننده بسیار گفت، تا خلیفه اوّل را از عزم خود منصرف ساخت و مجدّداً او را به امر خلافت برگرداند. [۹] .

پی نوشت ها:

[۱] در ذخائر العقبی از زید بن ارقم روایت شد: اوّلین کسی که اسلام آورد، علی بن ابیطالب علیه السلام بود. مرحوم علاّمه امینی‌قدس سره در جلد ۳ الغدیر ص ۲۱۹ -۲۳۶ در این رابطه از ائمّه حدیث و حافظان روایاتی بالغ بر صَد حَدیث روایت کرده است: نخستین کسی که ایمان آورد علی علیه السلام بود.

[۲] صواعق المحرقه ص ۱۱۹ و سایر کتب اهل سنّت و شرح حدیدی ج ۶ ص ۱۶۸.

[۳] اِنَّما یریدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیتِ و یطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً، در جلد اوّل مشروحاً بیان شده.

[۴] آیه ۸ سوره دَهر.

[۵] منظورِ امام، برادرش جعفر طیار است.

[۶] کتاب ینابیع المودّه ج ۱ ص ۹۱.

[۷] ریاض نضره ج ۲ ص ۳۲۰، و مستدرک ج ۳ ص ۱۳۱.

[۸] قبلاً شرح آن گذشت.

[۹] احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۵۷ -۱۸۴ - و - ناسخ التّواریخ ج خلفاء ص ۷۷ (برخی از این مناقب شمرده شده را ابن ابی الحدید در ج ۶ ص ۱۶۸ شرح خود در جلسه شورای خلیفه دوّم از امام علی علیه السلام نقل کرده است).

مجازات همفکری با بدکاران

لازم نیست انسان مرتکب جرمی یا جنایتی شود و مجازات گردد بلکه اگر از نظر عقیدتی وفکری در جُرمی باملّتی هماهنگ شود، و به فساد و گناهان آنها رضایت دهد، مسئول است.

باید از گناهکاران فاصله گرفت، ودر اجتماع آنها شرکت نکرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به لشگریان بصره فرمود:

«فَوَاللَّهِ لَوْ لَمْ یصیبُوا مِنَ الْمُسْلِمینِ اِلاّ رَجُلاً واحِداً مُعْتَمِدینَ لِقَتْلِهِ بِلا جُرْمٍ جَرَّهُ لَحَلَّ لی قَتْلُ ذلِکَ الْجَیشِ کُلِّهُ»

«سوگند به خدا اگر لشگریان بصره یکی از مسلمانان را عمدا بکشند، قتل همه آنها برمن حلال است» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۸: ۱۷۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

معیار حق بودن

بسیاری در مسائل سیاسی، خود محورند و به همین دلیل شکست می‌خورند،

و برخی در مسائل سیاسی سرگردان و مضطربند که طعمه حوادث گوناگون می گردند.

امّا آنها که در مباحث سیاسی دارای معیارهای کامل و الگوهای والا می‌باشند، به رشد و کمال معنوی رسیده و در تحوّلات سیاسی راه انحرافی نمی‌پیمایند.

پس وجود معیارها، و الگوهای کامل یک ضرورت است که حضرت رسول اللّه علیه السلام برای امّت اسلامی، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را معیار حقّ و الگوی کامل معرّفی فرمود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره معیار بودن خویش نسبت به مؤمن و منافق فرمود:

قالَ علیه السلام لَوْ ضَرَبْتُ خَیشُومَ الْمُؤمِنِ بِسَیفی هذا عَلَی اَنْ یبْغِضُنی ما اَبْغَضَنی وَ لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْیا بِجَمَّاتِها عَلَی الْمُنافِقِ عَلَی اَنْ یحِبَّنی ما اَحَبَّنی وَ ذلِکَ اَنَّهُ قُضِی فَانْقَضی عَلَی لِسانِ النَّبی الْاُمِّی صلی الله علیه وآله وسلم اَنَّهُ قالَ: یا عَلِی لا یبْغِضُکَ مُؤمِنٌ وَ لا یحِبُّکَ مُنافِقٌ. [۱].

«اگر با این شمشیرم از بیخ بینی مؤمن بزنم تا مرا دشمن دارد، دشمن نخواهد داشت و اگر همه دنیا را اعمّ از بزرگ و کوچک آن در مقابل منافق بریزیم و در اختیار او قرار دهم تا مرا دوست بدارد، دوست نخواهد داشت، زیرا که این حقیقت در زبان و فرموده رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم حتمی شده که فرمود:

یا علی هیچ مؤمنی تو را دشمن نمی‌دارد و هیچ منافقی تو را دوست نخواهد داشت»

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۴۵ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

مبارزه با بدعت‌ها

مهمّ‌ترین چیزی که علی علیه السلام را در کنار غصب خلافت، در ایام حکمرانی سه خلیفه، از همه بیشتر رنج می‌داد، بدعت و نوآوری‌های دروغین در دین بود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نگران بود که سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و به دنبال آن دین اسلام دست‌خوش تحریف و دگرگونی گردد. [۱].

آن حضرت قبل از رسیدن به خلافت بارها از بدعت‌ها شکوه می کرد.

که خطاب به خلیفه سوم نسبت به زنده کردن سنّت‌ها و میراندن بدعت‌ها فرمود:

إِنَّ النَّاسَ وَرَائِی وَقَدِ اسْتَسْفَرُونِی بَینَکَ وَبَینَهُمْ، وَوَاللَّهِ مَا أَدْرِی مَا أَقُولُ لَکَ! مَا أَعْرِفُ شَیئاً تَجْهَلُهُ، وَلَا أَدُلُّکَ عَلَی أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ. إِنَّکَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ. مَا سَبَقْنَاکَ إِلَی شَیءٍ فَنُخْبِرَکَ عَنْهُ، وَلَا خَلَوْنَا بِشَیءٍ فَنُبَلِّغَکَهُ.

وَقَدْ رَأَیتَ کَمَا رَأَینَا، وَسَمِعْتَ کَمَا سَمِعْنَا، وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - کَما صَحِبْنا وَمَا ابْنُ أَبِی قُحَافَةَ ولاابْنُ

اَلْخَطَّابِ بِأَوْلَی بِعَمَلِ الحَقِّ مِنْکَ وَاَنْتَ اَقْرَبُ اِلی اَبِی رُسُول اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم وَشِیجَةَ رَحِمٍ مِنْهُمَا؛ وَقَدْ نِلْتَ مِنْ صِهْرِهِ مَا لَمْ ینَالَا.

فَاللَّهَ اللَّهَ فِی نَفْسِکَ! فَإِنَّکَ – وَاللَّهِ – مَا تُبَصَّرُ مِنْ عَمًی، وَلَا تُعَلَّمُ مِنْ جَهْلٍ، وَإِنَّ الطُّرُقَ لَوَاضِحَةٌ، وَإِنَّ أَعْلَامَ الدِّینِ لَقَائِمَةٌ.

فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ، هُدِیَ وَهَدَی، فَأَقَامَ سُنَّةً مَعْلُومَةً، وَأَمَاتَ بِدْعَةً مَجْهُولَةً.

وَإِنَّ السُّنَنَ لَنَیرَةٌ، لَهَا أَعْلَامٌ، وَإِنَّ الْبِدَعَ لَظَاهِرَةٌ، لَهَا أَعْلَامٌ.

وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضُلَّ بِهِ، فَأَمَاتَ سُنَّةً مَأْخُوذَةً، وَأَحْیا بِدْعَةً مَتْرُوکَةً. وَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم یقُولُ:

«یؤْتَی یوْمَ الْقِیامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَلَیسَ مَعَهُ نَصِیرٌ وَلَا عَاذِرٌ، فَیلْقَی فِی نَارِ جَهَنَّمَ، فَیدُورُ فِیهَا کَمَا تَدُورُ الرَّحَی، ثُمَّ یرْتَبِطُ فِی قَعْرِهَا».

وَإِنِّی أَنْشُدُکَ اللَّهَ أَلَّا تَکُونَ إِمَامَ هذِهِ الْأُمَّةِ الْمَقْتُولَ، فَإِنَّهُ کَانَ یقَالُ:

یقْتَلُ فِی هذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامٌ یفْتَحُ عَلَیهَا الْقَتْلَ وَالْقِتَالَ إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ، وَیلْبِسُ أُمُورَهَا عَلَیهَا، وَیبُثُّ الْفِتَنَ فِیهَا، فَلَا یبْصِرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ؛ یمُوجُونَ فِیهَا مَوْجاً، وَیمْرُجُونَ فِیهَا مَرْجاً.

فَلَا تَکُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَیقَةً یسُوقُکَ حَیثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السِّنِّ وَ تَقَضِّی الْعُمُرِ.

فَقَالَ لَهُ عُثْمانُ: «کَلِّمِ النَّاسَ فِی أَنْ یؤَجِّلُونِی، حَتَّی أَخْرُجَ إِلَیهِمْ مِنْ مَظَالِمِهِمْ»

فَقَالَ علیه السلام: مَا کَانَ بِالْمَدِینَةِ فَلَا أَجَلَ فِیهِ، وَمَا غَابَ فَأَجَلُهُ وُصُولُ أَمْرِکَ إِلَیهِ. [۲] .

«همانا مردم پشت سر من هستند، مرا میان تو و خودشان میانجی قرار دادند، به خدا نمی‌دانم با تو چه بگویم؟ چیزی را نمی‌دانم که تو ندانی، تو را به چیزی راهنمایی نمی‌کنم که نشناسی، تو می‌دانی آنچه ما می‌دانیم،

ما به چیزی پیشی نگرفته‌ایم که تو را آگاه سازیم، و چیزی را در پنهانی نیافته‌ایم که آن را به تو ابلاغ کنیم،

دیدی چنان که ما دیدیم،

شنیدی چنان که ما شنیدیم،

با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودی چنان که ما بودیم،

پسر ابوقحافه (ابابکر) و پسر خطّاب، در عمل حق، از تو بهتر نبودند، تو به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در خویشاوندی از آن دو نزدیک‌تری، و داماد او شدی که آنان نشدند،

پس خدا را! خدا را! پروا کن،

سوگند به خدا! تو کور نیستی تا بینایت کنند، نادان نیستی تا تو را تعلیم دهند،

راه‌ها روشن است، و نشانه‌های دین برپاست،

پس بدان که برترین بندگان خدا در پیشگاه او رهبر عادل است که خود هدایت شده و دیگران را هدایت می‌کند،

سنّت شناخته شده را برپامی‌دارد،

و بدعت ناشناخته را بمیراند، سنّت‌ها روشن و نشانه‌هایش آشکار است، بدعت‌ها آشکار و نشانه‌های آن برپاست.

و بدترین مردم نزد خدا رهبر ستمگری که خود گمراه و مایه گمراهی دیگران است،

که سنّت پذیرفته را بمیراند، و بدعت ترک شده را زنده گرداند.

من از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که گفت:

«روز قیامت رهبر ستمگر را بیاورند که نه یاوری دارد و نه کسی از او پوزش خواهی می‌کند،

پس او را در آتش جهنم افکنند، و در آن چنان می‌چرخد که سنگ آسیاب، تا به قعر دوزخ رسیده به زنجیر کشیده شود»،

من تو را به خدا سوگند می‌دهم که امام کشته شده این امت مباشی،

چرا که پیش از این گفته می‌شد «در میان این امّت، امامی به قتل خواهد رسید که درِ کشتار تا روز قیامت گشوده خواهد شد و کارهای امت اسلامی با آن مشتبه شود، و فتنه و فساد در میانشان گسترش یابد، تا آنجا که حق را از باطل نمی‌شناسند، و به سختی در آن فتنه‌ها غوطه‌ور می‌گردند».

برای «مروان» [۳] چونان حیوان به غارت گرفته مباش که تو را هر جا خواست براند، آن هم پس از سالیانی که از عمر تو گذشته و تجربه‌ای که به دست آوردی.

(عثمان گفت: «با مردم صحبت کن که مرا مهلت دهند تا از عهده ستمی که به آنان رفته برآیم»)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آنچه در مدینه است به مهلت نیاز ندارد، و آنچه مربوط به بیرون مدینه باشد تا رسیدن فرمانت مهلت دارند.»

پی نوشت ها:

[۱] معالم المدرّستین علّامه سید مرتضی عسکری ج ۲ ص ۸۸ – ۲۸۰.

[۲] خطبه ۱۶۴ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که اسناد آن به این شرح است:

۱- أنساب الاشراف ج ۵ ص ۶۰: بلاذری (متوفای ۲۷۹ ه)

۲- تاریخ طبری ج۲ ص۶۴۵ (حوادث سنه ۳۴): طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه)

۳- عقدالفرید ج ۲ ص ۲۷۳: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۴- کتاب الجمل ص۱۷۸: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه)

۵- تجارب الامم ج ۱ ص ۴۷۸: ابن مسکویه (متوفای ۴۲۱ ه)

۶- بحارالانوار ج ۸ ص ۳۷۴ کمپانی: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۷- ربیع الابرار ج۵ ص۱۷۳ ح۷۴: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ه).

[۳] مروان یهودی‌زاده پسر حَکَم یهودی بود که با سیاست نفوذ و ضربه در دربار عثمان نفوذ کرد و داماد او شد و ریشه همه فتنه‌ها او بود که سیاست‌های یهودیان را با تظاهر به اسلام با نام خلیفه انجام می‌داد.

مصادره قطائع خلیفه سوم

یکی از مشکلات حکومتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بازگرداندن زمین‌های فراوانی بود که در حکومت خلیفه سوم به سرمایه‌داران بنی‌امیه تعلّق گرفت، که مصادره اینگونه از زمین‌ها کار آسانی نبود و مشکلات فراوانی برای امام علی علیه السلام پدید آورد که فرمود:

اَرَأَیتُمْ لَوْ... اَمْضَیتُ قَطائِعَ اَقْطَعَها رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم لِأقوام لَمْ تَمْضَ لَهُمْ وَ لَمْ تَنْفَد.

«می‌دانستید اگر... قطائع و عطایا را با ملاک و معیاری که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم قرار داده است به مردم می‌دادم چه می‌شد...»

قطایع، زمین‌هایی هستند از اراضی بیت المال که خراج بر آنها مقرّر است که رهبر مسلمین به بعضی از مجاهدان می‌بخشید، یا خراج از آنها می‌گرفت،

و یا به جای خراج، مالیاتی اندک بر آن مقرّر می‌فرمود.

که خلیفه سوم بسیاری از اینگونه زمین ها را به سران بنی‌امیه بخشیده بود بدون آنکه در جنگی شرکت کرده، و یا کار خاصّی برای حکومت انجام داده باشند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۶۹.

معدن شناسی و شناخت انواع فلزات

امام علی علیه السلام به وجود معادن گوناگون در زمین و معدن فراوان در دریاها که همه آنها نعمت‌های فراگیر پروردگارند اشاره می کند و می‌فرماید:

الأَوَّلُ اَلَّذِی لَمْ یکُنْ لَهُ قَبْلٌ فَیکُونَ شَیءٌ قَبْلَهُ، وَالْاخِرُ الّذی لَیسَ لَهُ بَعْدٌ فَیکُونَ شیءٌ بَعْدَهُ وَالرَّادِعُ أَنَاسِیِ الْأَبْصَارِ عَنْ أنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِکَهُ، مَا اخْتَلَفَ عَلَیهِ دَهْرٌ فَیخْتَلِفَ مِنْهُ الْحَالُ، وَلَا کَانَ فِی مَکَانٍ فَیجُوزَ عَلَیهِ الْإِنْتِقَالُ.

وَلَوْ وَهَبَ مَا تَنَفَّسَتْ عَنْهُ مَعَادِنُ الْجِبَالِ، وَضَحِکَتْ عَنْهُ أَصْدَافُ الْبِحَارِ، مِنْ فِلِزِّ اللُّجَینِ وَالْعِقْیانِ، وَنُثَارَةِ الدُّرِّ وَحَصِیدِ الْمَرْجَانِ، مَا أَثَّرَ ذلِکَ فِی جُودِهِ، وَلَا أَنْفَدَ سَعَةَ مَا عِنْدَهُ، وَلَکَانَ عِنْدَهُ مِنْ ذَخَائِرِ الْأَنْعَامِ مَا لَا تُنْفِدُهُ مَطَالِبُ الْأَنَامِ، لِأَنَّهُ الْجَوَادُ الَّذِی لَا یغِیضُهُ سُؤَالُ السَّائِلِینَ، وَلَا یبْخِلُهُ إِلْحَاحُ الْمُلِحِّینَ.

«خدا اوّلی است که آغاز ندارد، تا پیش از او چیزی بوده باشد، و آخری است که پایان ندارد تا چیزی پس از او وجود داشته باشد، مردمک چشمها را از مشاهده خود بازداشته است، زمان بر او نمی گذرد تا دچار دگرگونی گردد،و در مکانی قرار ندارد تا پندار جابجایی نسبت به او روا باشد.

اگر آن چه از درون معادن کوهها بیرون می‌آید، و یا آن چه از لبان پر از خنده صدفهای دریا خارج می‌شود، از نقره‌های خالص، و طلاهای ناب، دُرهای غلطان، و مرجانهای دست‌چین، همه را ببخشد، در سخاوت او کمتر اثری نخواهد گذاشت، و گستردگی نعمت‌هایش را پایان نخواهد داد، در پیش او آنقدر از نعمت‌ها وجود دارد که هر چه انسان‌ها درخواست کنند تمامی نپذیرد، چون او بخشنده‌ای است که درخواست نیازمندان چشمه جود او را نمی خشکاند، و اصرار و درخواست‌های پیاپی او را به بخل ورزیدن نمی کشاند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۹۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

مباحثی پیرامون کیمیا

از حضرت امیر علیه السلام از وجود کیمیا پرسیدند؛ آن حضرت فرمود:

کیمیا بوده و هست و خواهد بود.

پرسیدند: صنعت آن چگونه است؟

حضرت فرمود:

از جیوه روان، و سرب و زاج و آهن زنگ زده و زنگار مس سبز...

بعضی گفتند: فهم ما به این نمی‌رسد.

فرمود: بعض اجزایش را زمین و آب قرار دهید...

عرضه داشتند: برای ما بیشتر توضیح دهید.

فرمود:

همین مقدار بس است؛ زیرا حکمای پیشین بیش از این نگفته‌اند تا مردم آن را بازیچه نگیرند. [۱] .

از ابن خلکان نقل شده که:

«جابر بن حیان کتاب بزرگی در حدود هزار صفحه در صنعت کیمیا نگاشته که مشتمل بر پانصد رساله از امام صادق علیه السلام در این زمینه می‌باشد».

و نیز جرجی زیدان می‌گوید:

«جابربن حیان از شاگردان امام صادق علیه السلام نخستین کسی بوده که اساس شیمی جدید را بنا نهاده است.»

پی نوشت ها:

[۱] مناقب سروی، ج۱، ص۲۷۴.

مسؤولیت عالمان در برابر انقلاب

دانشمندان نیز باید سلاح برگیرند...

و به میدانهای جنگ بپیوندند...

و جبهه‌های پیکار با ظلم را رهبری کنند...

شایسته نیست که دانشمندان در این زمینه خود را از دیگران برتر شمارند.

دفاع از ستمدیدگاه و پیکار با بیدادگران «پیمانی» است که میان دانشمندان و خداوند بسته شده است.

امام علی (ع) می‌فرماید:

اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم.

«خداوند با دانشمندان پیمان بسته است که در برابر پر خوری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان خاموش ننشینید.» [۱] .

بنابراین آنان نباید تنها به «فتوی دادن» بسنده کنند، بلکه وظیفه دارند پیوسته با تمام امکانات خود و از هر راهی ستمگران را از بیدادگری، و مظلومان را از ستم پذیری بازدارند.

این وظیفه‌ی آنهاست که لااقل اجازه ندهند که ستمگر با آرامش خاطر ظلم کند و ستمکشان در زیر بار بیدادگری پایمال شوند.

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۳.

مستضعفین، آتش‌افروزان جنگهای رهائی‌بخش

مجاهدان راه خدا از کدام طبقات اجتماعی بر می‌خیزند؟ از بازرگانان؟ از ثروتمندان؟ از توانگران و مقامات ذی نفوذ؟ و یا از...

در جنگهای معمولی که ملت در برابر دشمن خارجی قرار گیرد، فرزندان اقشار بالای جامعه در نبرد، گاهی فعالانه شرکت می‌کنند.

زیرا در چنین جنگهائی سرنوشت آنان نیز رقم زده می‌شود و منافعشان ایجاب می‌کند که از خود دفاع کنند یا بر دشمن هجوم برند.

اما در نبردهای رهائی بخش... و در پیکارهائی که ملت با زورگویان و جلادان می رزمد، فرودستان و زحمتکشانی که به فقیرترین اقشار تعلق دارند، وارد کارزار می‌شوند و جنگ را پیش می‌برند... زیرا این افراد از وجدان زنده و بیداری برخوردارند و امتیازات و رفاه مادی وجدان انسانی آنان را هنوز تباه نکرده است.

امام علی (ع) با اشاره به نبردهائی که در بصره و پیرامون آن میان زورمندان و انقلابیون در گرفته است چنین می‌فرماید:

فتن کقطع اللیل المظلم، لا تقوم لها قائمه، و لا ترد لها رایه، تاتیکم مزمومه مرحوله: یحفزها فائدها، وی جهدها راکبها، اهلها قوم شدید کلبهم، قلیل سلبهم، یجاهد هم فی الله قوم اذله عند المتکبرین، فی الارض مجهولون، و فی السماء معروفون، فویل لک یا بصره عند ذلک من جیش من نقم الله لا رهج له و لا حس، و سیبتلی اهلک بالموت الاحمر، و الجوع الاغبر.

«فتنه‌هایی چونان پاره‌های شب تیره که هیچ سواری در برابرشان تاب نمی‌آورد، و پرچمهایشان پیوسته افراشته است، به سوی شما روی می‌آورند، به سان شتر مهار شده و باربر پشت، که ساربانش به خشم پیش می‌راند و سوارش آن را می‌تازد. فتنه‌گران بسیار آزار می‌رسانند و اندک غارت می‌کنند (تنها هدفشان سیطره‌جوئی است). کسانی به جهاد با آن گردنکشان بر می‌خیزند که خوارشان می‌دارند، در زمین بی‌نام و نشانند و در آسمان پرآوازه (در این جهان ظاهرا بی‌مقدارند اما در نزد خدا مقامی والا دارند). وای بر تو ای بصره، آنگاه که لشگری از عقاب الهی بر تو بتازد! بی‌هیچ غبار و غوغایی! پس آنگاه مردمانت به مرگ سرخ و خشکسالی دچار می‌آیند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۱.

میمیریم.. سازش نمی‌پذیریم

امام علی (ع) دوگانگی جنگ و تسلیم را در قالب زیباترین جمله‌ها بازگو فرموده است. موضع‌گیری انسان به یکی از این دو راه می‌انجامد:

یا بهشت و یا ننگ و ذلت.

امام می‌فرماید:

این المانع للذمار، و الغائر عند نزول الحقائق من اهل الحفاظ؟! العاروراء کم، و الجنه امامکم!

«کجایند پاسداران مرزهای شرف و حامیان قلمرو غیرت در هنگامه‌ی دشواریها؟ عار و ننگ پس پشت شماست و بهشت پیش رویتان!» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۰.

محورهای استراتژیک

موقعیت نظامی برای کسب پیروزی بسیار مهم است، و در این مورد بر دو نکته باید تاکید نمود:

اول: موقعیت از نظر استراتژیک رضایت بخش باشد.

دوم: برای کنترل دقیق دشمن از بهترین شرایط برخوردار باشد.

مناطق استراتژیک عبارتند از: قله‌ها و دامنه‌ی کوهستانها، کرانه‌ی رودها، ساحل دریاها و غیره...

کوهها موقعیت استراتژیک مناسبی به شمار می‌روند، زیرا ارتش می‌تواند از خود دفاع کند و در عین حال بر عملیات دشمن نظارت داشته باشد.

امام علی (ع) می‌گوید:

فاذا نزلتم بعدوا و نزل بکم فلیکن معسکرکم فی قبل الاشراف، اوسفاح الجبال، او اثناء الانهار، کیما یکون لکم ردءا، و دونکم مردا، و لتکن مقاتلتکم من وجه واحد او اثنین، و اجعلوا لکم رقباء فی صیاصی الجبال، و مناکب الهضاب،...

«هر گاه به سوی دشمن رفتید، یا او به سوی شما آمد، باید که پایگاه شما بر فراز پشته‌ها یا در دامنه کوهها یا کرانه‌ی رودخانه‌ها قرار گیرد تا آن موقعیت، پناه شما در برابر دشمن و نگهدارتان باشد.

نیروهای خود را در بیش از یک یا دو جبهه پراکنده نکنید.

در بلندیهای کوهسار و بر فراز پشته‌ها، پست‌های دیده‌بانی تشکیل دهید تا دشمن از مواضع خطرناک یا ظاهرا امن بر شما حمله نکند.

و بدانید که مقدمه‌ی لشکر چشم و گوش لشکر است و چشم و گوش مقدمه، گروه شناسایی.

زنهار از پراکندگی! هر جا که اردو می‌زنید، با هم باشید و هر جا پیشروی می‌کنید، همگی پیش بروید.

به هنگام شب، نیزه‌ها را از خود دور نکنید.

و در وقت خفتن، یا سبک بخوابید، یا نوبت به نوبت.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۱۱.

منظره زیبای حمله

امام علی (ع) چه منظره‌ای را بیشتر دوست دارد؟

منظره‌ی درماندگان تسلیم شده‌ای که در برابر دشمن سرخم می‌کنند و با ذلت و خواری، جور و آزار ستمگران را تحمل می‌کنند؟ یا منظره‌ی دلاوران مهاجمی که با هر سلاحی بر دشمن می‌تازند و چنان که گویی گیاهان را درو می‌کنند، دشمن را درهم می‌کوبند.

به راستی، کدام منظره مورد پسند مولا علی (ع) است؟ تسلیم و عقب نشینی، یا حمله و تسخیر مواضع دشمن؟

امام علی (ع) هنگامیکه در یکی از جنگها تسلیم سپاه و سپس هجوم آنان را می‌بیند، به این سوال چنین پاسخ می‌دهد:

و قدر رایت جولتکم، و انحیازکم عن صفوفکم، تحوزکم الجفاه الطغام و اعراب اهل الشام و انتم لهامیم العرب و بافیخ الشرف، و الانف المقدم، و السنام الاعظم، و لقد شفی و حاوح صدری،...

«همانا که جولان و گریز و پراکندگی شما را (آنگاه که از مواضع خود عقب می‌نشستید) دیدم اعراب شام آن فرومایگان ستمگر شما را دنبال می‌کردند، و حال آنکه شما نخبگان عرب، ارباب شرف، پیشروان و بلندپایگان قوم هستید. قلب من از این منظره به درد آمد، اما سوزش سینه‌ام آرام گرفت آنگاه که پس از عقب‌نشینی دیدم که بر آنان می‌تازید، چنانکه بر شما تاخته بودند، و از مواضعشان بیرون می‌راندید، چنانکه بیرونتان رانده بودند. آنان را از دم تیغ می‌گذراندید و با نیزه درهم می‌کوبیدید، بدان سان که آرایش صفهایشان درهم می‌ریزد و مانند شتران تشنه کام آواره‌ای که از برکه‌ها رانده شوند به آبگیر راه نیابند، به ستوهشان

می‌آورید.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۶.

مقررات استانهای درگیر جنگ

شهرهائی که ارتش، در راه خود به سوی میدان نبرد از آنها عبور می‌کند، به آموزشهای ویژه‌ای نیاز دارند.

مهم‌ترین این آموزشها از این قرارند:

اولا- آگاهی از ماجرا.

ثانیا- باید به اهالی شهرها در خلال عبور ارتش همه جوانب هشیاری و احتیاط آموزش داده شود تا مبادا برخی از افراد نیروهای مسلح اعمالی مرتکب شوند که با رسالتی که دارند و هدفی که به خاطر آن می‌جنگند مغایر باشد.

ثالثا- مردم شهرها به حیثیت ارتش احترام بگذارند چنانکه هیچ فرد ارتشی مورد بی‌حرمتی قرار نگیرد.

رابعا- لازم است که فرمانداران و استانداران اخبار ارتش را به رهبری گزارش کنند. به ویژه اگر در امر تدارکات ارتش عیب و نقصی باشد، یا از افراد ارتشی رفتار ناشایستی سر بزند، تا رهبری به اصلاح آن اقدام کند.

امام علی (ع) در نامه‌ای به استاندارانی که قلمروشان در مسیر حرکت ارتش قرار گرفته چنین می‌فرماید:

من عبدالله علی امیرالمومنین الی من مربه الجیش من جباه الخراج و عمال البلاد: اما بعد، فانی قد سیرت جنودا هی ماره بکم ان شاء الله، و قد اوصیتهم بما یجب لله علیهم من کف الاذی و صرف الشذی، و انا...

«از بنده‌ی خداوند علی ابن ابی‌طالب امیرالمومنین به خرج ستانان و فرمانداران شهرها که سپاه اسلام از قلمروشان می‌گذرد.

اما بعد...

سپاهیانی روان کرده‌ام که به خواست خدا از سرزمین‌هائی که زیر فرمان شماست خواهند گذشت. و آنچه به فرمان الهی بر آنان واجب است مانند نیازردن مردم و خویشتنداری از شرارت به آنان سفارش کرده‌ام. اگر به شما و اهل ذمه‌ی دیار شما زیانی برسانند من از آن بیزاری می‌جویم، مگر آنکه سپاهیان به گرسنگی مرگبار دچار شده و برای سیر کردن خود چاره‌ای نداشته باشند.

پس هر یک از سپاهیان از روی هوسرانی و ستمگری از مردم چیزی ستاند، وی را کیفر دهید. و دست بی‌خردان قوم خود را از آزار و گزند و تعرض به سربازان کوتاه کنید.

من در پشت سپاه هستم. اگر ستمی بر شما رفت به من گزارش کنید و اگر از کسی از سپاهیانم گزندی به شما رسید مرا آگاه سازید که جز به پشتیبانی خدا و همت من دفع او نمی‌توانید و من به یاری پروردگار او را از کار بر کنار می‌سازم انشاء الله.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۶۰.

مرد می‌جنگد

مرد در برابر دشمن مهاجم آرام نمی‌نشیند، حال آن که بر مرگ فرزند شکیبایی می‌کند.

امام علی (ع) می‌فرماید:

«ینام الرجل علی الثکل و لا ینام علی الحرب»

«مرد بر مرگ فرزند شکیب می‌ورزد، اما در برابر غارتگران آرام نمی‌نشیند.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه ، حکمت شماره‌ی ۲۹۹.

مرگ برتر از ننگ

زندگی ننگ‌آلود از هر مرگی بدتر و از هر ارزشی تهی است.

امام علی (ع) می‌فرماید:

المنیه، و لا الدنیه! و التقلل، و لا التوسل

«خوشا مرگ و بدا زبونی!

خوشا قناعت و بدا در یوزگی» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه ، حکمت شماره‌ی ۳۹۰.

مدیریت عالی نظامی

یکی از ویژگی‌های مهم مدیریتی امام علی‌علیه السلام که دوست و دشمن به آن اعتراف دارند «مدیریت نظامی» است. [۱] .

امام در تمام نبردها با طرح و برنامه عالی نظامی، بر دشمنان خود پیروز شد

و تنها دلاوری است که در تاریخ بشریت، همواره پیروز و بی شکست می‌باشد.

تمام خطوط دفاعی دشمنان را با نقشه‌های نظامی حساب شده‌ای در هم می‌شکست و هر جا که لشگریان اسلام، و فرماندهان نظامی در حلّ مشکلات نظامی به بن بست می‌رسیدند، حَلّال مشکل‌ها علی‌علیه السلام بود.

و در مشاوره‌های نظامی خلفاء حضور جدّی و تعیین کننده داشت.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در کودکی بر حریفان خود غلبه می‌کرد که فرمود:

أَنَا وَضَعْتُ فِی الصِّغَرِ بِکَلَاکِلِ الْعَرَبِ، وَکَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِیعَةَ وَمُضَرَ. وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِی مِنْ رَسُولِ اللَّهِصلی الله علیه وآله وسلم بِالْقَرَابَةِ الْقَرِیبَةِ، وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِیصَةِ. وَضَعَنِی فِی حِجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ یضُمُّنِی إِلَی صَدْرِهِ، وَیکْنُفُنِی فِی فِرَاشِهِ، وَیمِسُّنِی جَسَدَهُ، وَیشِمُّنِی عَرْفَهُ. وَکَانَ یمْضَغُ الشَّیءَ ثُمَّ یلْقِمُنِیهِ، وَمَا وَجَدَ لِی کَذْبَةً فِی قَوْلٍ، وَلَا خَطْلَةً فِی فِعْلٍ. [۲] .

«من در خردسالی، بزرگان عرب را بخاک افکندم، و شجاعان دو قبیله معروف «ربیعه» و «مُضر» را درهم شکستم، شما موقعیت مرا نسبت به رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در خویشاوندی نزدیک، در مقام و منزلت ویژه می‌دانید، پیامبر مرا در اتاق خویش می‌نشاند، در حالی که کودک بودم مرا در آغوش خود می‌گرفت، و در استراحتگاه مخصوص خود می‌خوابانید، بدنش را به بدن من می‌چسباند، و بوی پاکیزه خود را به من می‌بویاند، و گاهی غذایی را لقمه لقمه در دهانم می‌گذارد، هرگز دروغی در گفتار من، و اشتباهی در کردارم نیافت.»

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام از هیچ تهدید نظامی نهراسید و قاطعانه هر تهدیدی را پاسخ داد، که نسبت به تهدید سران جنگ

جَمَل (ناکثین) فرمود:

وَمِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَی أنْ أَبْرُزَ لِلطِّعَانِ! وَأنْ أَصْبِرَ لِلْجِلادِ! هَبِلَتْهُمُ الْهَبُولُ! لَقَدْ کُنْتُ وَمَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ! وَإِنِّی لَعَلَی یقِینٍ مِنْ رَبِّی، وَغَیرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِینِی.

«شگفتا! ازمن خواستند به میدان نبرد آیم و برابر نیزه‌های آنان قرار گیرم و ضربت‌های شمشیر آنها را تحمّل کنم، گریه کنندگان بر آنها بگریند، تاکنون کسی مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشیر نهراسانده است، من به پروردگار خویش یقین داشته و در دین خود شک و تردیدی ندارم.» [۳] .

در یک سخنرانی دیگر فرمود:

قَدْ کُنْتُ وَمَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرَهَّبُ بِالضَّرْبِ؛ وَأَنَا عَلَی مَا قَدْ وَعَدَنِی رَبِّی مِنَ النَّصْرِ.

«تا بوده‌ام مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشیر نهراسانده‌اند، من به وعده پیروزی که پروردگارم داده است استوارم.» [۴] .

و نسبت به شایعات مخالفان که طرح‌های نظامی امام علی‌علیه السلام را زیر سئوال بردند و افشاگرانه فرمود:

قَاتَلَکُمُ اللَّهُ! لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِی قَیحاً، وَشَحَنْتُمْ صَدْرِی غَیظاً، وَجَرَّعْتُمُونِی نُغَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاساً، وَأَفْسَدْتُمْ عَلَی رَأْیی بِالْعِصْیانِ وَالْخِذْلَانِ؛ حَتَّی لَقَدْ قَالَتْ قُرَیشٌ: إِنَّ ابْنَ أَبِی طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ، وَلکِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ. لِلَّهِ أَبُوهُمْ! وَهَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاساً، وَأَقْدَمُ فِیهَا مَقَاماً مِنِّی! لَقَدْ نَهَضْتُ فِیهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِینَ، وَهاأَنَذَا قَدْ ذَرَّفْتُ عَلَی السِّتِّینَ! وَلکِنْ لَا رَأْی لِمَنْ لَا یطَاعُ!

«خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون، و سینه‌ام از خشم شما مالامال است، کاسه‌های غم و اندوه را، جُرعه جُرعه به من نوشاندید، و با نافرمانی و ذّلت پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه کردید، تا آنجا که قریش در حق من گفت:

«بی تردید پسر ابیطالب مردی دلیر است ولی دانش نظامی ندارد»

خدا پدرانشان را مزد دهد، آیا یکی از آنها تجربه‌های جنگی سخت و دشوار مرا دارد؟ یا در پیکار توانست از من پیشی گیرد؟ هنوز بیست ساله نشده، که در میدان نبرد حاضر بودم، هم اکنون که از شصت سال گذشته‌ام.

امّا دریغ، آن کس که فرمانش را اجراء نکنند، رأیی نخواهد داشت.» [۵] .

و آنگاه که معاویه، حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام را به جنگ تهدید کرد، در پاسخ او نوشت:

وَقَدْ دَعَوْتَ إِلَی الْحَرْبِ، فَدَعِ النَّاسَ جَانِباً وَاخْرُجْ إِلَی، وَأَعْفِ الْفَرِیقَینِ مِنَ الْقِتَالِ، لِتَعْلَمَ أَینَا الْمَرِینُ عَلَی قَلْبِهِ، وَالْمُغَطَّی عَلَی بَصَرِهِ! فَأَنَا أَبُو حَسَنٍ قَاتِلُ جَدِّکَ وَأَخِیکَ وَخَالِکَ شَدْخاً یوْمَ بَدْرٍ، وَذلِکَ السَّیفُ مَعِی، وَبِذلِکَ الْقَلْبِ أَلْقَی عَدُوِّی، مَا اسْتَبْدَلْتُ دِیناً، وَلَا اسْتَحْدَثْتُ نَبِیاً. وَإِنِّی لَعَلَی الْمِنْهَاجِ الَّذِی تَرَکْتُمُوهُ طَائِعِینَ، وَدَخَلْتُمْ فِیهِ مُکْرَهِینَ.

وَزَعَمْتَ أَنَّکَ جِئْتَ ثَائِراً بِدَمِ عُثْمانَ. وَلَقَدْ عَلِمْتَ حَیثُ وَقَعَ دَمُ عُثْمانَ فَاطْلُبْهُ مِنْ هُنَاکَ إِنْ کُنْتَ طَالِباً، فَکَأَنِّی قَدْ رَأَیتُکَ تَضِجُّ مِنَ الْحَرْبِ إِذَا عَضَّتْکَ ضَجِیجَ الْجِمَالِ بِالْأَثْقَالِ، وَکَأَنِّی بِجَمَاعَتِکَ تَدْعُونِی جَزَعاً مِنَ الضَّرْبِ الْمُتَتَابِعِ، وَالْقَضَاءِ الْوَاقِعِ، وَمَصَارِعَ بَعْدَ مَصَارِعَ، إِلَی کِتَابِ اللَّهِ، وَهِی کَافِرَةٌ جَاحِدَةٌ، أَوْ مُبَایعَةٌ حَائِدَةٌ.

(معاویه! مرا به جنگ خوانده‌ای، اگر راست می‌گویی مردم را بگذار و به جنگ من بیا، و دو لشکر را از کشتار بازدار، تا بدانی پرده تاریک بر دل کدام یک از ما کشیده، و دیده چه کس پوشیده است؟ من ابوالحسن، کشنده جدّ و دایی و برادر تو در روز نبرد بدر، [۶] می‌باشم که سر آنان را شکافتم، همان شمشیر با من است، و با همان قلب با دشمنانم ملاقات می‌کنم، نه بدعتی در دین گذاشته، و نه پیامبر جدیدی برگزیده‌ام، من بر همان راه راست الهی قرار دارم که شما با اختیار رهایش کرده، و با اکراه پذیرفته بودید.

خیال کردی به خونخواهی عثمان آمده‌ای؟ در حالی که می‌دانی خون او به دست چه کسانی ریخته شده، اگر راست می‌گویی از آنها مطالبه کن، همانا من تو را در جنگ می‌نگرم که چونان شتران زیر بار سنگین مانده، فریاد و ناله سر می‌دهی، و می‌بینم که لشکریانت با بی‌صبری از ضربات پیاپی شمشیرها، و بلاهای سخت، و بر خاک افتادن مداوم تن‌ها، مرا به کتاب خدا می‌خوانند در

حالی که لشکریان تو، کافرند و در انکار، از بیعت کنندگانند و پیمان شکن.) [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] برای اطّلاع بیشتر به جلد چهارم این مجموعه، امام علی‌علیه السلام و امور نظامی مراجعه فرمائید.

[۲] خطبه ۱۱۵: ۱۹۲ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۳] خطبه ۲۲ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۴] خطبه ۱۷۴ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۵] خطبه ۲۷ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۶] جدّ معاویه، عُتْبَةِ بن ربیعه، ودایی او، ولید بن عَتَبه، و برادر او، حنظلة بن ابی‌سفیان، در آغاز نبرد در بدر به میدان آمدند، علی‌علیه السلام در برابر دایی معاویه، «ولید» قرار گرفت و کار او را ساخت سپس به کمک «عبیده» رفت که با عُتبه جدّ معاویه سخت درگیر بود او را نیز از پای درآورد و در ادامه نبرد برادر معاویه را کشت.

[۷] نامه ۱۰ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

مطرح کردن حق انتخاب مردم

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام برای پاسخ دندان شکن به معاویه و رفع شبهات فکری نسبت به امامت و رهبری، در نامه ۶ نهج‌البلاغه به معاویه نوشت:

إِنَّهُ بَایعَنِی الْقَوْمُ الَّذِینَ بَایعُوا أَبَا بَکْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمانَ عَلَی مَا بَایعُوهُمْ عَلَیهِ، فَلَمْ یکُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ یخْتَارَ، وَلَا لِلغَائِبِ أَنْ یرُدَّ. وَإِنَّمَا الشُّورَی لِلْمُهَاجِرِینَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَی رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَاماً کَانَ ذلِکَ لِلَّهِ

رِضـی، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بِدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَی مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبَی قَاتَلُوهُ عَلَی اتِّبَاعِهِ غَیرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ، وَوَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّی.

وَلَعَمْرِی، یا مُعَاوِیةُ، لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِکَ دُونَ هَوَاکَ لَتَجِدَنِّی أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمانَ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّی کُنْتُ فِی عُزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّی؛ فَتَجَنَّ مَا بَدَا لَکَ! وَالسَّلَامُ.

علل مشروعیت حکومت امام علی‌علیه السلام

«همانا کسانی با من بیعت کرده‌اند که با ابابکر و عمر و عثمان، با همان شرایط بیعت نمودند، پس آن که در بیعت حضور داشت نمی‌تواند خلیفه‌ای دیگر برگزیند،

و آن که غایب است نمی‌تواند بیعت مردم را نپذیرد،

و همانا شورای مسلمین از آنِ مهاجرین و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند، و او را امام خود خواندند، خشنودی خدا هم در آن است.

حال اگر کسی کار آنان را نکوهش کند یا بدعتی پدید آورد، او را به جایگاه بیعت قانونی باز می‌گردانند،

اگر سرباز زد با او پیکار می‌کنند، زیرا که به راه مسلمانان در نیامده، خدا هم او را در گمراهیش وا می‌گذارد.

بجانم سوگند! ای معاویه

اگر دور از هوای نفس، به دیده عقل بنگری، خواهی دید که من نسبت به خون عثمان پاک ترین افرادم،

و می‌دانی که من از آن دور بوده‌ام، جز اینکه از راه خیانت مرا متّهم کنی، و حق آشکاری را بپوشانی. با درود.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- کتاب صفین ص۲۹ و ۹۱: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ ه)

۲- الامامهٔ والسیاسهٔ ج ۱ ص ۹۳: ابن قتیبهٔ (متوفای ۲۷۶ ه)

۳- عقد الفرید ج۵ ص۳۷۵ و ۷۹: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۴- تاریخ طبری ج ۵ ص ۲۳۵: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه)

۵- اخبار الطوال ص ۱۶۶: دینوری حنفی (متوفای ۲۹۰ ه)

۶- عقد الفرید ج ۲ ص ۲۸۴: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۷- بحار الانوار ج۳۳ ص۷۶ ح ۴۰۰: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه).

مراسم ساده

وقتی علی علیه السلام ازحضرت زهراء علیها السلام خواستگاری کرد، و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم موافقت نمود،فرمود:

علی جان! از درهم ودینار چه داری؟

پاسخ داد: یک شتر و زره جنگی.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:حیوان سواری لازم است، زره را بفروش.

زره را به بازار برد و به ۴۰ درهم فروخت و همه را تقدیم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کرد.

خطبه عقد در حضور جمعی ازیاران پیامبر خوانده شد، رسول خدا مقداری از قیمت زره را به سلمان داد تا لباس و برخی مایحتاج زندگی امام علی علیه السلام را تهیه کند و مقداری هم به مقداد داد و فرمود:

آن را به خواهر علی علیه السلام امّ هانی بده تا به عنوان صدقه بر سر عروس بریزد که با دادن یک غذای ساده به جمعی از اصحاب، مراسم عروسی پایان گرفت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کامل بهائی ج ۱ص ۱۶۱ - و - خصایص نسائی.

ماجرای پیراهن وصله‌دار

سفیان ثوری از عمروبن قیس روایت کرده که گفت:

جامه وصله‌داری در تن علی علیه السلام دیدند و زبان به ملامت گشودند.

آن حضرت فرمود:

«با این جامه دل خاشع می گردد و برای مؤمن الگو می‌شود.» [۱].

یخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ، وَتَـذِلُّ بِهِ النَّفْسُ، وَیقْتَدِی بِهِ الْمُؤْمِنُونَ. إنَّ الدُّنْیا وَالْآخِرَهَ عَدُوَّانِ مُتَفَاوِتَانِ، وَسَبِیلَانِ مُخْتَلِفَانِ؛ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْیا وَتَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَهَ وَعَادَاهَا، وَهُمَا بِمَنْزِلَهِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَمَاشٍ بَینَهُمَا؛ کُلَّمَا قَرُبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ، وَهُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ! [۲].

و درود خدا بر او فرمود: (پیراهن وصله داری بر اندام امام بود.

شخصی پرسید: چرا پیراهن وصله‌دار می‌پوشی؟)

دل با آن فروتن، و نفس رام می‌شود، و مؤمنان از آن سرمشق می گیرنـد، دنیای حرام و آخرت، دو دشـمن متفاوت، و دو راه جدای از یکدیگرنـد، پس کسـی کـه دنیـا پرست باشـد و به آن عشـق ورزد، به آخرت کینه ورزد و بـا آن دشـمنی خواهـد کرد، و آن دو هماننـد شـرق و غرب از هم دورنـد، و رونده به سوی آن دو، هرگاه به یکی نزدیک شود از دیگری دور می گردد، و آن دو همواره به یکدیگر زیان رسانند. [۳].

____

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار ج ۴۰ ص ۳۲۳ - و - تذکرة الخواص ص ۱۲۰.

[۲] اسناد و مدارک حکمت ۱۰۳ به شرح زیر است:

۱- تحف العقول ص ۲۱۲: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۲- کتاب طبقات ج ۳ ص ۲۸: ابن سعد(متوفای ۲۳۰ ه)

۳- حلیة الاولیاء ج ۱ ص ۸۳: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ ه)

۴- مطالب السؤول ج ۱ ص ۱۵: ابن طلحه شافعی (متوفای ۶۵۲ ه)

۵- سراج الملوک ص ۲۴۴: طرطوشی (متوفای ۵۲۰ ه)

۶- روض الاخیار ص ۷۲ و ۱۸۰: محمد بن قاسم

۷- تذکرة الخواص ص۱۰۸: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ ه)

۸- ذخائر العقبی ص۱۰۲: طبری شافعی (متوفای ۴۶۰ ه)

۹- کتاب أمالی ج۱ ص۱۵۳: سید مرتضی متوفای ۴۳۶ ه)

۱۰- بحار الانوار ج ۴۱ ص۱۶۱ باب۱۰۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۱۱- غرر الحکم ج ۲ ص ۶۵۶: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)

۱۲- خصائص الائمة ص۹۶ و۹۷: سید رضی (متوفای ۴۰۶ه)

۱۳- ارشاد القلوب ج۱ ص۱۹۹ باب۲۶: دیلمی (متوفای قرن۸ه)

۱۴- بحارالانوار ج۷۰ ص۱۲۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۱۵- مستدرک الوسائل ج۳ ص۲۷۳: محدث نوری (متوفای ۱۳۲۰ه)

۱۶- ربیع الابرار ج۴ ص ۶۳۰ ح۳: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ه)

۱۷- نثرالدّر ج۱ ص۲۸۶: وزیر ابی سعد آبی (متوفای ۴۲۱ه).

[۳] حکمت ۱۰۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس ، محمد دشتی.

مدهوش شدن در عبادت

ابودرداء «به نقل از عروة بن زبیر» در مسجد مدینه خطاب به مردم گفت:

آیا می‌دانید پارساترین مردم کیست؟

گفتند: شما بگوئید.

پاسخ داد:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

و آنگاه خاطره‌ای نقل کرد که:

ما و تعدادی از کارگران با علی علیه السلام در یکی از باغات مدینه کار می‌کردیم، به هنگام عبادت، علی علیه السلام را دیدم که از ما فاصله گرفت و در لابلای درختان ناپدید شد،

با خود گفتم شاید به منزل رفته است،

چیزی نگذشت که صدای حزن آور علی علیه السلام را در عبادت شنیدم که با خدا راز و نیاز می‌کند.

آرام آرام خود را به علی علیه السلام رساندم، دیدم در گوشه‌ای بی حرکت افتاده است.

با خود گفتم: شاید از خستگی کار و شب زنده داری به خواب رفته است، کمی صبر کردم خواستم او را بیدار کنم، هرچه تکانش دادم بیدار نشد، خواستم او را بنشانم نتوانستم، با گریه گفتم:

اِنّا لِلّه وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ

فوراً به منزل فاطمه علیها السلام رفتم و گریان و شتابزده خبر را گفتم که حضرت زهراء علیها السلام فرمود:

«ابودرداء به خدا علی علیه السلام مانند همیشه در عبادت از خوف خدا مدهوش شده است.»

آب بردم، به سر و صورت امام علی علیه السلام پاشیدم، به هوش آمد، وقتی مرا گریان دید، فرمود:

«پس در قیامت که مرا برای حساب فرا می‌خوانند چگونه خواهی دید.»

ابودرداء می‌گوید:

به خدا سوگند که این حالت را در هیچ کدام از یاران رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ندیدم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی شیخ صدوق، و علی علیه السلام از ولایت تا شهادت ص ۲۷۹ – و – مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۱۲۴ – و – بحارالانوار ج ۸۴ ص ۱۹۶.

مبارزه با بدعت‌ها

در دوران ۲۵ ساله حکومت سران سقیفه، بدعت‌ها و دگرگونی های زیادی در احکام الهی پدید آورده بودند که تربیت اجتماعی مردم، و بازگرداندن امت به ارزش‌های اصیل اسلامی، یکی از مشکلات اجرائی حکومت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود.

خلیفه دوّم دستور داده بود، نماز مستحبی را می‌شود به جماعت خواند.

وقتی امام علی علیه السلام دستور داد که نخوانند، اعتراض‌ها شروع شد، و فریادها بلند شد که:

علی علیه السلام می‌خواهد بر خلاف دستورات خلیفه دوّم رفتار کند!!.

روزی که علی علیه السلام خواست منبر پیامبر را در جای خود قرار دهد، (همان جائی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قرار داشت)،

مردم اعتراض کردند، و مانع شدند و فریاد کشیدند،

امّا روزی که خلیفه اوّل و خلیفه دوّم می‌خواستند منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را از جای خود بردارند کسی اعتراض نکرد.

اینها نشان دهنده مشکلات علی علیه السلام در سنّت گرائی و بازگشت به سنّت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، چون ۲۵ سال مردم منحرف شدند، مسخ گردیدند، و احکام دین را تغییر دادند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ثمرات الانوار ج ۲ ص ۲۶۰.

مبارزه با خرافات در مسئله ازدواج

برخی فکر می کنند:

اگر زنی شوهر نکرد، وفادار و صادق است، یا مردی پس از مرگ همسرش اگر زن نگرفت مردی وفادار و ارزشمند است، بر همین أساس بسیاری تن به ازدواج که حکم الهی است نمی‌دهند، امّا به انواع آلودگی‌ها آلوده می‌شوند.

حضرت علی علیه السلام از خود شروع کرد، و سنّت‌های جاهلی را زیر پاگذاشت، هم پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام فوراً ازدواج کرد و هم به زن جوانش «أمامه»، در کنار بستر شهادت سفارش کرد که پس از او ازدواج کند، و شوهر او را معین فرمود که با «مغیرة بن نوفل» از نوادگان عبدالمطّلب ازدواج کند.

(امامه پس از عدّه وفات به وصیت امام علی علیه السلام عمل نمود، و ازدواج کرد، و دارای فرزندی بنام یحیی شد). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] سفینةالبحار ج ۱ ص ۳۴ و ۳۵ - و - کافی ج ۵ ص ۵۵۵ - و - روضة المتّقین ج ۸ ص ۱۲۳.

مشکل گم شدن

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

هرگاه در سفر گُم شدید، و راه به جائی نبردید، با صدای بلند بگوئید:

یا صالِحُ أَغِثْنی

«ای نیکوکار، به دادم برس.»

که افرادی از مسلمانان جن در همه جا هستند، به کمک شما آمده، شما را راهنمائی خواهندکرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیةالمتّقین باب ۱۴ فصل نهم و دهم.

مبارزه با خرافات در ازدواج

هر چه مردم از فرهنگ و اسلام ناب محمّدی صلی الله علیه وآله وسلم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاصله می گیرند، خرافات و تعصّبات جاهلانه فراوانی دامنگیر جامعه می‌شود، بخصوص نسبت به ازدواج، که خرافات زیادی مطرح شده است.

از جمله:

پس از فوت یکی از اقوام تا یک سال یا چند ماه باید در آن فامیل کسی ازدواج نکند، و جلسه عقد نگیرد، در صورتی که در سنّت

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم، و سیره عملی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اینگونه سنّت‌های غلط راه ندارد.

هنوز شانزده روز از وفات رقیه، یکی از دختران رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نگذشته بود که، امام علی علیه السلام با حضرت فاطمه علیها السلام ازدواج کرد. [۱].

نه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایراد گرفت، نه مردم اعتراض کردند، و نه حضرت زهراء علیها السلام لب به اعتراض گشود.

ازدواج حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از جنگ بدر، در ماه رمضان و شب زفاف در ماه ذیحجّه از سال دوّم هجرت اتّفاق افتاد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] امالی شیخ صدوق ص۴۳ – و – جلاء العیون مجلسی.

[۲] کشف الغُمّهٔ ج۱ ص۳۷۴ – و – جلاء العیون مجلسی.

متوقف کردن حد زناکار

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در محاکمه دیگری زنی را از حدّ خوردن نجات داد.

در زمان حکومت خلیفه دوم، زن حامله‌ای را آوردند که مرتکب زنا شده بود، پس از اعتراف زن، خلیفه دوم قصد اجرای حدّ شرعی بر او را داشت که امام علی علیه السلام مانع اجرای حدّ شرعی شد،

و به خلیفه دوم فرمود:

این زن فاسد است و گناه کرده، امّا کودکی که در رحم دارد بی‌گناه است.

گفت: چه باید کرد؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

باید مهلت دهید تا فرزند متولّد شود و دارای سرپرستی گردد، آنگاه حدّ الهی را بر این زن جاری کنید. [۱].

خلیفه دوم ناچار شد آشکارا اعتراف کند که:

«عَجَزَتِ النِّساءُ اَنْ تَلِدْنَ مِثْلَ عَلِی بْنِ اَبِیطالِب».

«زن‌ها عاجزند از اینکه فرزندی مثل علی بن ابی طالب متولّد کنند.»

پی نوشت ها:

[۱] نگاهی به زندگی دوازده امام علیهم السلام: علاّمه حلّی، ترجمه محمّدی اشتهاردی ص۱۵۳ و۱۵۴ – و کشف الغمّه، ج۱، ص۱۱۲.

محکوم کردن خلیفه

شیخ مفید در ارشاد و مجلسی در بحارالانوار نقل کردند که خلیفه دوم زنی را احضار کرد.

چون مأموران خلیفه دوم نزد آن زن آمدند، زن چنان ترسید که در بین راه بچه او سقط شد.

خبر به خلیفه دوم دادند، اصحاب خود را جمع کرد و از آنها نظر خواست.

همه گفتند:

بر تو چیزی نیست تو ادب کننده‌ای و قصدی جز خیر نداشتی.

امیرالمؤمنین علیه السلام در میان آن جمع بود و چیزی نمی گفت،

خلیفه دوّم متوجّه آن حضرت شده گفت:

یا اباالحسن شما چه می گوئی؟.

حضرت فرمود:

جماعت گفتند و شما هم شنیدی.

خلیفه دوم گفت:

حکم شما چیست؟

آن حضرت فرمود:

دیه بر عهده تو است، زیرا که قتل کودک به صورت خطائی است و جُرم آن به تو باز می گردد.

خلیفه دوم گفت:

یا ابالحسن به خداوند سوگند که تو مرا بین این قوم نصیحت کردی، به خدا قَسَم از اینجا نرو تا اینکه دیه را به این خانواده برسانی. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] قضاوت‌های محیرالعقول ید محسن عاملی، ص۳۵ - و قضاوت‌های امیرالمؤمنین‌علیه السلام، ص۶۷.

مبارزه عقل و جنون

امام علی علیه السلام نسبت به عقل و جنون در دوران جوانی اظهار داشت که:

تا دوران هجده سالگی عقل و جنون در مبارزه هستند.

وقتی هجده سال تمام شد، هر کدام که بیشتر باشد بر دیگری غالب می‌آید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۱ ص ۹۶ ابواب العقل و الجهل حدیث ۳۹.

معنای «حین» در قرآن

مردی برای حاجتی نذر کرد که من یک حین روزه بگیرم،

و وقتی را معین نکرده بود، سپس دچار تردید شد که این «حین» چند مدّت است؟

داوری به نزد امام علی علیه السلام بردند،

حضرت فرمود:

باید شش ماه روزه بگیرد،

و آنگاه این آیه را تلاوت فرمود:

تُؤْتی اُکُلَها کُلَّ حینٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا

«و اشجار از روزی که شکوفه می‌نماید تا به ثمر برسد شش ماه طول می‌کشد.» [۱] .

که در این آیه «حین» برای مدّت ۶ ماه به کار رفته است.

پی نوشت ها:

[۱] سوره ابراهیم آیه ۲۵.

مجازات نیروهای اطلاعاتی متخلف

وقتی یکی از مأموران اطّلاعاتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نام «ابن هرمه» خیانت کرد و رشوه گرفت.

امام علی علیه السلام برای مجازات او به حاکم اهواز «رُفاعه» نوشت:

(وقتی که نامه‌ام به دستت رسید و آنرا خواندی بلافاصله «ابن هرمه» را از مسئولیت بازار عزل کرده و به خاطر حقوق مردم او رازندانی کن و همه را باخبر کن تا اگر شکایتی دارند بگویند.

و این مسأله را به همه کارمندان زیر دست گزارش کن تا نظر مرا بدانند.

در این کار نسبت به «ابن هرمه» غفلت وکوتاهی نداشته باش که هم نزد خدا هلاک خواهی شد و هم به بدترین وجه تو را از کار برکنار می‌کنم.

به خدا پناهت می‌دهم که دراین کار کوتاهی نشود).

سپس حضرت دستور داد که:

«روزهای جمعه اورا از زندان خارج کن و سی تازیانه بر او بزن و او را در بازار بگردان.

پس اگر کسی از او شکایتی با شاهد آورد، او و شاهدش را قسم بده، آن وقت حق او را از مال ابن هرمه بپرداز، سپس دست بسته و با خواری به زندان باز گردان.

و بر پایش زنجیر بگذار و فقط موقع نماز زنجیر را از پایش در آور و اگر برای او خوردنی و نوشیدنی یا لباس آوردند مانع نشو و به کسی هم اجازه نده که بر او وارد شود تا راه مخاصمه و طریق نجات رابه او بیاموزد.

و اگر به تو گزارش رسید که کسی در زندان چیزی به او یاد داده که مسلمانی از آن ضرر می‌بیند آن شخص را مجازات کرده به زندان بیافکن تا توبه کند و از کرده خود پشیمان شود.

ای رفاعه! همه زندانیان را برای تفریح به حیاط زندان بیاور غیر از «ابن هرمه» مگر آن که برای جانش بترسی که دراین صورت اورا با زندانیان دیگر به صحن زندان بیاور.

اگر قدرت بدنی دارد هرسی روز، سی وپنج ضربه شلاق بر بدنش بزن و قضیه رابه من بنویس و نام جانشین او را هم گزارش کن و حقوق ابن هرمه را هم قطع کن».

مسائل مهمّی از نظر کیفری در دستورالعمل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد که برخی از آنها را می‌توان در موارد زیر بیان داشت:

۱- عزل و برکناری از مسئولیت، و نصب جانشین

۲- زندان با اعمال شاقّه

۳- جبران خسارتهای مالی که بر مردم رواداشته است

۴- شلاق، هر ماه ۳۵ ضربه

۵- گرداندن در بازار، و بردن آبروی ابن هرمه

۶- دست و پا در زنجیر کردن

۷- ممنوع الملاقات شدن

۸- منع از تفریحات و هواخوری در داخل زندان

۹- شدّت عمل در شلاق خوردن در صورت قدرت بدنی «هفته‌ای ۳۵ ضربه» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل، ج۳، ص۲۰۷.

مجازات نجاشی شاعر

بر نجاشی شاعر، که دوست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در صفّین اشعار حماسی می‌خواند، هشتاد ضربه حد شراب (چون در روز ماه رمضان شراب خورد)، و ۲۰ ضربه شلّاق (برای شکستن حرمت ماه رمضان) زد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الغارات، ج۲، ص۵۳۳ - و بحارالانوار، ج۴۱، ص۹.

مجازات خلافکار

امام در حالی که شلاقی در دست داشت به بازار رفت و آمد می‌کرد تا اگر تخلّفی انجام گیرد فوراً مجازات کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] دعائم الاسلام.

مجازات معرکه گیر

شخصی معرکه گیر و قصّه پرداز در مسجد کوفه گروهی را گرد آورده بود و فریب می‌داد، که امام علی علیه السلام او را احضار و چند ضربه شلاق بر او زده و از مسجد بیرون کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج۷، ص۲۶۸ - و وسائل‌الشیعه، ج۸، ص۵۸۲.

مجازات عبدالله سبا

عبداللّه سبا و ۷۰ نفر از قوم «زطّ» که در عقیده منحرف شدند و گفتند:

علی خداست

پس از نصیحت‌ها و توبه دادن، چون از انحراف دست بر نداشتند همه را گردن زد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه، ج۱۸، ص۵۵۳ – و ذخائر العقبی، طبری‌ص۹۳.

مجازات مرد زناکار

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السـلام مردی در کوفه به محضـر امام علی علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد، یا امیرالمؤمنین! من زنا کرده‌ام، مرا تطهیر کن.

حضرت به او فرمود:

از کدام طایفه و قبیله‌ای؟

عرض کرد: از طایفه مزینه هستم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آیا از قرآن چیزی خوانده‌ای؟

گفت: آری.

حضرت فرمود: پس بخوان.

مرد مقداری از آیات قرآن را خواند و خوب هم خواند، امام علی علیه السلام به او فرمود:

آیا دیوانه‌ای؟

گفت: خیر، عاقلم.

حضرت فرمود:

برو تا درباره تو محرمانه سؤال کنم.

مرد رفت.

زمانی نگذشت که مجدداً برگشت و عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! من زنا کرده‌ام، مرا پاک کن.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این مرتبه از راه دیگر او را سؤال پیچ کرد.

به او فرمود:

آیا همسر هم داری؟

گفت: آری.

حضرت فرمود:

همسرت با تو در محل زندگیت بسر می‌برد؟

گفت: آری.

حضرت مجدداً فرمود:

برو تا درباره تو مخفیانه تحقیق کنم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فردی نزد قوم او فرستاد و از حال آن مرد خبر گرفت.

آنان گفتند:

یا امیرالمؤمنین! او مردی عاقل و داناست.

سپس آن مرد، برای سومین بار حرف خود را تکرار و گناه را بر زبان جاری کرد.

امام علی علیه السلام برای سومین نوبت به او فرمود:

برو تا درباره‌ات تحقیق کنم.

آن مرد رفت.

برای مرتبه چهارم آمد و اعتراف و اقرار به گناه کرد. [۱] .

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد که قنبر او را حبس کند، تا مجازات شود.

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«ما أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْكُم أنْ يأْتِى بَعضَ هذِهِ الفَواحِشَ فَيفْضَحُ نَفسَهُ عَلى رؤوسِ المَلأَ أفَلا تابَ فِى بَيتِهِ،

فَوَاللَّهِ لَتَوبَتُهُ فِيما بَينَهُ وَبَينَ اللَّهِ أفضَلُ مِن إقامَتى عَليهِ الحَدَّ؛»

(چه قبیح و نازیباست که کسی از شما از این گناهان مرتکب شود، آنگاه خود را در برابر چشم همه مردم مفتضح و رسوا نماید، مگر نمی‌شد در خانه‌اش توبه کند!

سوگند به خدا! هر آینه توبه او بین خود و خدایش بهتر است از این که من بر او اقامه حد نمایم.)

آنگاه مرد زناکار را برای اجرای حدّ الهی بیرون آورد و میان مردم ندا داد:

ای گروه مردم! از خانه خارج شوید تا حد خدا بر این مرد جاری شود،

امّا همه شما صورت‌های خود را بپوشانید تا هیچ کس دیگری را نشناسد.

آن مرد را برای اقامه حدّ الهی به صحرا بردند،

مرد عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! به من مهلت دهید، دو رکعت نماز بخوانم.

وقتی نمازش را خواند، حضرت او را در چاله‌ای که برای این کار مهیا شده بود گذاشت، آنگاه رو به مردم کرد و فرمود:

«يا مَعاشِرَ المُسلِمينَ، إنَّ هذا حَقٌّ مِنْ حُقوقِ اللَّهِ عَزَّوجل، فَمَنْ كانَ لِلَّهِ فِى عُنُقِهِ حقٌّ فَلْيَنصَرِف، وَلا يقيمُ حُدودَاللَّه مَن فِى عُنُقِهِ لِلَّهِ حَدٌّ»

(ای گروه مسلمانان! این حق از حقوق خداست و هرکس حقی از خدا به گردنش هست در اجرای حدّ شرکت نکند، زیرا کسی که حدّی از حقوق خدا به گردنش باشد، اقامه حدّ نباید بکند.) [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] زناکار اگر چهار بار اقرار به زنا کند حد زنا بر او جاری می‌شود که این مرد چون متأهل بوده و چهار نوبت اعتراف به زنا کرد حد او رجم است. البته قاضی محکمه باید برای حفظ عفت عمومی و جلوگیری از اشاعه فحشا در حدّ توان کاری کند که جرم ثابت نشود و تا می‌شود شبهات القا کند و انکار گناه را به متهم تلقین نماید که این کار را امیرالمؤمنین علیه السلام در سه نوبت انجام داد.

[۲] فروع کافی، ج۷، ص۱۸۸ و شبیه همین حدیث را من لایحضره الفقیه در ج۴، ص ۳۱ و وسائل الشیعه ج۱۸، ص۳۲۸ آورده است البته مخفی نماند که مشهور بین فقهاست که شخصی که رجم می‌شود قبلاً غسل می‌کند، و اگر نکرده باشد بعداً غسل داده می‌شود لذا معلوم می‌شود این مرد قبلاً غسل کرده بود است.

مجازات زن زناکار

در عصر حکومت امام علی علیه السلام زنی که حامله بود و نزدیک زایمانش مرتکب عمل زنا شد، به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام آمد عرض کرد:

من زنا کرده‌ام، پس مرا پاکیزه کن که عذاب دنیا آسانتر از عذاب همیشگی آخرت است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از چه تو را طاهر کنم؟

زن گفت: از زنایی که کرده‌ام.

امام علی علیه السلام فرمود: آیا شوهر داری؟

عرض کرد: بله صاحب شوهر هستم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آیا آن زمانی که مرتکب زنا شدی شوهرت حاضر بود یا از تو دور بود؟

زن گفت: بله او در دسترس بود.

امام علی علیه السلام فرمود:

برو هر وقت بچّه‌ات را به دنیا آوردی، بیا تا تو را طاهر کنم.

وقتی زن می‌رفت، حضرت خیلی آرام بدون آن که کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بشنود، فرمود:

«خدایا! این یک شهادت و اقرار بود»

طولی نکشید که زن مجدّداً به محضر امام علی علیه السلام آمد و عرض کرد:

بچه‌ام به دنیا آمد مرا پاک کن.

حضرت تجاهل کرد. (مثل این که هیچ نمی‌داند)

فرمود: از چه چیز تو را پاک کنم؟

گفت: من زنا کرده‌ام پاکم کن.

باز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سؤالات گذشته را تکرار کرد.

زن هم قبل، جواب داد.

امام علی علیه السلام فرمود:

«برو و بچه‌ات را تا دو سال شیر بده همان گونه که خدا دستور داده [۱] تا تو را پاک کنم.»

وقتی زن می‌رفت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آرامی به طوری که زن نفهمد فرمود:

«خدایا! این شهادت و دوبار اعتراف»

راوی می گوید، دوسال تمام شد، زن مجدّداً آمد و گفت:

من دو سال بچه‌ام را شیر دادم، پس مراطاهر کن یا امیرالمؤمنین!

این نوبت هم امام علی علیه السلام تجاهل کرد و زن مانند گذشته پاسخ داد.

این بار حضرت به او فرمود:

ای زن! برو بچه‌ات را کفالت کن تا به حدی که عقلِ خوردن و آشامیدن را پیدا کند و بتواند خود را حفظ کند.

از بلندی پرت نشود و در چاهی نیفتد، هر وقت فرزندت به این حد رسید بیا تا تو را طاهر کنم.

راوی می گوید:

زن می‌رفت و گریه می کرد.

در همین حال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آرام می گفت:

«خدایا! این سه بار شهادت و اقرار.»

بین راه «عمرو بن حریث مخزومی» از اصحاب امام علی علیه السلام دید که زنی از کنار محکمه قضای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رود و گریه می کند.

جلو آمد و سؤال کرد:

ای زن! چرا گریه می کنی؟ من مکرّر دیدم که خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتی و باز آمدی.

زن در پاسخ گفت:

آری! نزد امیرالمؤمنین رفتم تا مرا پاک کند، ولی به من فرمود:

برو بچه ات را بزرگ کن وقتی عقل خوردن پیدا کرد بیا تا تو را پاک کنم،

ای عمرو! می‌ترسم مرگ من فرا رسد و پاکم نکرده باشد.

عمرو بن حریث به خیال خود خواست به زن خدمتی کرده باشد گفت:

ناراحت نباش من بچه تو را بزرگ می کنم، برگرد تا امام حکم خدا را درباره‌ات جاری سازد.

زن برگشت، و پیشنهاد نگهداری فرزندش، توسّط عمروبن حریث را به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد.

باز امام علی علیه السلام درباره زن تجاهل کرد و فرمود:

برای چه عمرو کفالت فرزندت را عهده دار شده است؟

زن گفت: زنا کرده‌ام مرا پاکیزه کن.

حضرت مجدّداً سؤالات را تکرار کرد که:

آیا شوهر داشتی؟ آیا او در زمان گناه در دسترس تو بود؟

زن هم جواب گذشته را داد.

در این جا چهار بار، در چهار مجلس، زن اعتراف به گناه زنا کرد.

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام سر مبارک را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود:

«اِنَّهُ قَدْ ثَبتَ لَکَ عَلَیها أَربَعَ شَهادات...»

(خدایا، برای تو چهار بار شهادت و اقرار او ثابت شد، با رخدایا تو خود به پیامبرت خبر دادی که:

ای محمد! هرکس حدّی از حدود مرا تعطیل کند با من جنگ و معانده کرده است و با این ترک با من طلب ضدّیت نموده است،

ای خدا! من حدود تو را تعطیل نمی کنم و با تو طلب ضدّیت نخواهم کرد، احکام تو را ضایع نمی کنم، بلکه من مطیع تو هستم و سنّت پیامبرت را پیروی می کنم.)

عمروبن حریث که به نظر خود کار خوبی کرده بود می گوید:

نگاه کردم در صورت حضرت علی علیه السلام مثل آن که اناری به صورتش ریخته شده، فهمیدم که حضرت از کار من ناراحت است، لذا پیشدستی کرده و گفتم:

یا امیرالمؤمنین! من خواستم کفالت فرزندش کنم، زیرا گمان می کردم این کارم را دوست دارید، اگر می‌دانستم از این کار ناراحت می‌شوید، این کار را نمی کردم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«أبَعْدَ أربَعَ شَهاداتٍ بِاللَّهِ؟ لَتُكَفِّلَنَّهُ وَ أَنتَ صاغِرٌ»

(آیا بعد از چهار بار شهادت که کار تمام شده، تو کفالت کردی در حالی که سر بزیر هستی؟)

سپس حضرت دستور داد تا حدّ شرعی اجرا شود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] وَالْوالِدِاتُ يرضِعنَ اَولادَهُنَّ حَولَينِ كاملَينِ» سوره بقره آیه ۲۳۳، مرحوم شهید در لمعه دارد: اگر شیردهنده‌ای داشته باشد بنابر مشهور حد جاری می‌شود اگر چه آن حد رجم باشد ولی اگر شیردهنده نباشد صبر می‌کنند تا بچه از شیر بی نیاز شود بعد حد جاری می‌شود.

[۲] فروع کافی، ج۷، ص۱۸۵ – و کتاب تهذیب شیخ طوسی، ج ۱۰، ص۹.

مجازات کفن دزد

کَفَن دزدی را نزد معاویه آوردند.

معاویه به یاران خود گفت:

به نظر شما کیفر این مرد چیست؟

گفتند: او را عقوبت ده و آزادش کن.

از آن میان مردی گفت:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین حکم نکرده است.

معاویه پرسید: پس چگونه حکم کرد؟

گفت:

آن حضرت فرمود، دست کفن دزد باید قطع شود؛ زیرا او هم دزد است و هم نسبت به مردگان هتّاک. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج۷، ص۲۲۹، حدیث۵.

مهلت توبه دادن به گناهکار

شخصی در میان اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بپاخاست و گفت:

ای امیرالمؤمنین، مرتکب زنا شدم، مرا پاک کن.

امام علی علیه السلام از او روی برگرداند و فرمود: بنشین.

سپس روی به اصحاب کرد و فرمود:

چه مانعی دارد که خطاکار بین خود و خدای خود پشیمان شود و توبه کند؟ و پرده پوشی کند، چنان که خدا پرده پوشی فرمود.

آن شخص دوباره برخاست و گفت: مرا پاک کن.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

چرا این درخواست را داری؟

آن مرد گفت: برای پاک شدن.

امام علی علیه السلام فرمود:

کدام پاک شدن از توبه بالاتر است؟

و سخنان خود با مردم را ادامه داد.

بار سوّم آن شخص بپاخاست و گفت:

مرا پاک کن!!

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مقداری با او گفتگو فرمود و رهنمود داد که در خلوت بیا تا از تو به صورت خصوصی سؤالاتی داشته باشم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مَن لایحضره الفقیه، ج۴، ص۲۱:۵۱ – و وسائل الشیعه، ج۲۸، ص۳۸.

معالجه و درمان حد خورده‌ها

وقتی جرم دزدی یا زناکاری یا شراب خواری ثابت می‌شد، و حدّ شرعی بر او جاری می گشت، اگر انگشتان دست قطع می گشت، یا بدن زخم می گردید، امام علی علیه السلام دستور می‌دادند که او را درمان کنند.

در حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چند نفر دزدی کردند،

پس از اثبات و اعتراف به جرم، امام علی علیه السلام دستور داد که انگشتان دست آنها را قطع کردند، سپس امر فرمود تا آنها را درمان کنند،

و زخم آنها را جرّاح و طبیب مداوا کند،

و آنها را به عنوان مریض بستری کرده تحت نظر بگیرند،

و از غذاهای مقوّی مانند روغن حیوانی و عسل و کباب به آنها بخورانند، تا دست آنها خوب شود و زخم التیام یابد،

سپس با سخنان حکیمانه آنها را نصیحت می کرد و می‌فرمود:

یا هؤُلاءِ اِنَّ أیدِیکُمْ سَبَقْتُکُمْ اِلَی النَّارِ فَاِنْ تُبْتُمْ وَ عَلِمَ اللَّهُ مِنْکُمْ صِدْقَ النِّیهِْ تابَ عَلَیکُمْ وَ جَرَرْتُمْ أَیدیکُمْ اِلَی الْجَنَّهِْ، فَاِنْ لَمْ تَتُوبُوا عَمَّا اَنْتُمْ عَلَیهِ جَرَّتْکُمْ أَیدِیکُمْ اِلَی النَّارِ

(هان ای شما! همانا دست‌های شما پیش از شما وارد جهنّم شدند، اگر توبه کنید و خداوند بنگرد که با صداقت توبه کردید، می‌پذیرد و دست‌های شما را وارد بهشت می کند، امّا اگر از کردار زشت خود پشیمان نشوید و توبه نکنید شما و دست‌های بریده شما را وارد جهنّم خواهد کرد.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج۷، ص۲۶۶ – و وسائل الشیعه، ج۲۸، ص۳۰۱.

مسئولیت های رهبری

و برای من سزاوار نیست که لشگر و شهر و بیت المال و جمع آوری خراج و قضاوت بین مسلمانان، و گرفتن حقوق در خواست کنندگان را رها سازم، آنگاه با دسته‌ای بیرون روم، و به دنبال دسته‌ای به راه افتم، و چونان تیر نتراشیده در جعبه‌ای خالی به این سو و آن سو سرگردان شوم

من چونان سنگ آسیاب، باید بر محور خود استوار بمانم، و همه امور کشور، پیرامون من و به وسیله من بگردش در آید، اگر من از محور خود دور شوم مدار آن بلرزد و سنگ زیرین آن فرو ریزد

به حق خدا سوگند که این پیشنهاد بدی است.

به خدا سوگند! اگر امیدواری به شهادت در راه خدا را نداشتم، پای در رکاب کرده از میان شما می‌رفتم، و شما را نمی‌طلبیدم چندان که بادِ شمال و جنوب می‌وزد

زیرا شما بسیار طعنه زن، عیب جو، رویگردان از حق، و پر مکر و حیله‌اید

مادام که افکار شما پراکنده است فراوانی تعداد شما سودی ندارد، من شما را به راه روشنی بردم که جز هلاک خواهان، هلاک نگردند، آن کس که استقامت کرد به سوی بهشت شتافت و آن کس که لغزید در آتش سرنگون شد.» [۱] .

سرانجام با روش‌های گوناگون هدایت، و تبلیغ و هشدار، مغزهای کوفیان از خواب غفلت بیدار شد، و دل‌ها هدایت گردید، و مردم گروه گروه به فریاد دعوت حقّ امام پاسخ گفتند و برای نبرد آماده گشتند.

و همه در اردوگاه کوفه اجتماع کردند.

طبق نقل ناسخ حدود هشتاد هزار نفر و به روایتی صد هزار نفر در اردوگاه (نخیله) برای جنگ با معاویه آماده شدند.

از نوف بکّالی نقل شده که:

امام‌علیه السلام، حضرت امام حسین علیه السلام را بر ده هزار نفر از لشگریان

و قیس بن سعد را بر ده هزار

و ابوایوب انصاری را بر ده هزار نفر دیگر، فرمانده تعیین فرمود و بدینگونه سرداران دیگری را به فرماندهی واحدهای نظامی دیگر برگزید.

تا در اسرع وقت به جنگ شامیان بشتابند و ریشه معاویه را از بیخ برکنند و زمین را از لوث وجود او و حامیانش پاک سازند، امّا هزاران افسوس که حادثه خونین ضربت خوردن امام مطرح و اجتماع لشگریان به جدائی و تفرقه انجامید. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۱۹ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:

۱- بحارالانوار ج۳۴ ص۱۲۳: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۲- احتجاج ج ۱ ص ۱۹۰: طبرسی (متوفای ۵۸۸ ه)

۳- ارشاد القلوب ص ۱۱۷: دیلمی (متوفای ۷۷۱ ه)

۴- تحف العقول ص ۱۴۰ وصایای علی‌علیه السلام: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۳۲ ه)

۵- دستور معالم الحکم ص۵۹ و ص۹۵: قاضی قضاعی (متوفای ۴۵۴ ه)

۶- غررالحکم ج ۱ ص ۸۴: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)

۷- عیون الحکم والمواعظ: ابن شاکر واسطی (متوفای ۶۰۰ه)

۸- حلیة الاولیاء ج۱ ص۷۷ و ۷۸: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ ه)

۹- کتاب النهایهٔ ج ۲ ص ۲۸۷: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه)

۱۰- تذکرهٔ الخواص ص ۱۲۴: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ ه)

۱۱- الحکمهٔ الخالدهٔ ص ۱۱۲: ابن مسکویه (متوفای ۴۲۱ ه)

۱۲- عقد الفرید ج۴ ص۱۳۹ وج۲ ص۱۱۱: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۱۳- مجمع الامثال ج ۲ ص ۲۹: میدانی (متوفای ۵۱۸ ه)

۱۴- کتاب المستقصی ج۱ ص ۲۴۰ ح۱۰۲۲: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه).

[۲] ۱- غررالحکم ج۱ ص۳۹۶ وج۴ ص۱۳ و۴۸۷: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)

۲- کتاب طراز ج ۱ ص ۲۱۷: سید یمانی

۳- کتاب الغارات (بنقل ابی‌الحدید ج ۱ ص ۲۰۳(: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۰۲ ه)

۴- اصول کافی ج ۱ ص ۲۰۷: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۵- تفسیر عیاشی (در تفسیر آیه ۱۰۶ نحل): عیاشی (متوفای ۳۰۰ ه)

۶- قرب الاسناد: حمیری (متوفای ۲۹۰ ه)

۷- أنساب الاشراف ج ۲ ص ۱۱۹: بلاذری (متوفای ۲۷۹ ه)

۸- مستدرک ج ۲ ص ۳۸۵: حاکم نیشابوری شافعی (متوفای ۲۵۸ ه)

۹- کتاب الفتن: نعیم بن حماد (متوفای ۲۲۸ ه)

۱۰- کتاب أمالی ص ۲۱۴: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه)

۱۱- کتاب ارشاد ص ۱۵۱: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه)

۱۲- الملاحم والفتن ص ۷۵: سیدبن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه)

۱۳- کتاب الرجال ص ۱۰۳: علامه کشی (متوفای ۳۴۰ ه)

۱۴- تاریخ دمشق ج ۵ ص ۴۷: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ ه)

۱۵- کتاب أمالی ص ۱۳۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه)

۱۶- روضه کافی ج۸ ص۱۹ و۳۱ و ج۵ ص۲۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۱۷- ربیع‌الابرار (باب سکوت): زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه)

۱۸- سراج الملوک ص ۴۸۴: طرطوشی (متوفای ۵۲۰ ه).

مدیریت صحیح نظامی (در جنگ خیبر)

الف- راوی گفته است:

سلمه می‌گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام را در حالی که چشم درد داشت، خواند و آب دهان به چشمانش زد و فرمود: این پرچم را بگیر و به میدان جنگ برو تا پروردگار فتح و ظفر را به ما بدهد.

سوگند به پرورگار، امام علی علیه السلام نعره‌کشان و شتابان با پرچم اسلام روان شد و ما پشت سر او بودیم و او را دنبال می‌کردیم تا اینکه او پرچم را در صخره‌های قلعه فرو بُرد.

پس یک فرد یهودی او را بالای قلعه دید و گفت:

تو کیستی؟

فرمود:

«من علی بن ابیطالب هستم.»

راوی گفته است:

یهودی در این هنگام می‌گوید:

شما بر ما و بر آنچه که بر موسی نازل شده است برتری یافتید.

پس علی علیه السلام برنگشت تا اینکه خداوند به دست او فتح و پیروزی داد.

ب- ابن اسحاق از ابی رافع، غلام رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده است که گفت:

در آن هنگام که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم علی بن ابیطالب علیه السلام را با پرچم خویش به سوی خیبر روانه کرد ما با او بودیم.

هنگامی که علی علیه السلام به قلعه نزدیک شد، اهل قلعه بیرون آمدند،

علی علیه السلام با آنها به جنگ پرداخت.

مردی از یهود او را ضربه زد و سپرش را از دستش به زمین انداخت.

علی علیه السلام دری را که بر قلعه بود، گرفت و آن را سپر خود قرار داد و پیوسته دَر به دست او بود و او می‌جنگید تا اینکه پروردگار فتح را بر او عنایت فرمود.

آنگاه که علی علیه السلام از جنگ فراغت یافت، دَرِ قلعه را به زمین انداخت.

من با هفت تن دیگر هرچه کوشیدیم آن دَرِ بزرگ را تکان دهیم نتوانستم.

ج- ابن اسحاق از سَلَمَهْ بن عمرو بن اکوع روایت کرد که:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خلیفه اوّل را با پرچمش به یکی از دژهای خیبر فرستاد تا بجنگد.

خلیفه اوّل فرار کرد و پیروزی به دست نیاورد.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فردا خلیفه دوّم را فرستاد، که او هم سرانجام فرار کرد و پیروزی میسّر نشد.

آنگاه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

لَأُعْطِینَّ الرَّایهَ غَداً رَجُلًا یحِبُّ اللَّهُ و رسُولَهُ، یفْتَحُ عَلَی یدَیهِ لَیسَ بِفَرّارٍ

(فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد، که خدا پیروزی را با دستان او به مسلمانان اهدا می‌کند، و او هرگز اهل فرار نیست).

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به پیروزی خود در فتح خیبر فرمود:

و اللّهِ ما اقْتَلَعْتُ بابَ خَیبَرٍ بِقُوَّهٍ جَسَدانِیهٍ وَ لا بِحَرَکَهٍ غَذائیهٍ، لکِنّی أذیدْتُ بِقُوَّهٍ مَلَکُوتِیهٍ.

وَ أنَا مِنْ أحْمَدَ، کَالصَّنوِ.

واللّهِ لَوْ تَظاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَی قِتالی ما بالَیتُ، وَ لَوْ أمْکَنَتْنی مِنْ رِقابِها ما بَغَیتُ:

«وَ سَیعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أی مُنْقَلَبٍ ینْقَلِبُونَ».

«سوگند به پروردگار، دَرِ خیبر را به نیروی جسمانی از جای نکندم و به حرکت غذایی هم از جای نکندم.

بلکه به نیروی ملکوتی مؤید شدم. و من از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مانند دو ریشه خُرما از یک ریشه‌ایم.

سوگند به پروردگار اگر عرب یکدیگر را برای نبرد با من یاری کنند، من هراسی به دل راه نمی‌دهم و اگر هم مرا به گردن‌های

خود مسلّط کنند من ستم ننمایم و به زودی خواهند دانست آنان که ستم کردند که به کدام جای بازگشت، باز می گردند.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کتاب اشارات و تنبیهات، نمط نُهُم - و - نامه ۱۹:۴۵ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

مردانگی و مروت در جنگ

لشگریان معاویه خود را زودتر به سرزمین پهناور صفّین رساندند، ورودخانه فرات رادراختیار گرفتند،

و لشگریان معاویه به فرماندهی «ابو الاعور» از فرات حفاظت می کردند که کسی آب برندارد، (یعنی موقعیت بَرتَر را به دست آوردند).

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صعصعهٔ بن صوحان را به طرف معاویه فرستاد و پیام داد که:

این عمل زشتی است، آب باید دراختیار هر دو لشگر باشد.

دو تن از فرماندهان معاویه به نام«ولید بن عقبه و عبداللَّه بن سعید»، نظر دادند که:

آب رابر روی لشگر علی می‌بندیم تا از تشنگی بمیرند.

امّا عمرو عاص گفت:

این کار اشتباه است، علی کسی نیست که تشنه بماند، او بود که گفت اگر چهل تن داشتم در روز نخست حقّ خود را می گرفتم.

امّا معاویه به فرمانده حافظان فرات «ابو الاعور» دستور داد از فرات محافظت کند.

امام علی علیه السلام خط شکن‌های سپاه را به فرماندهی امام مجتبی علیه السلام فرمان داد که:

فُرات را بگیرید، و لشگر معاویه را کنار زنید.

و فرمود:

قَدِ اسْتَطْعَمُوکُمُ الْقِتَالَ، فَأَقِرُّوا عَلَی مَذَلَّهٍ، وَتَأْخِیرِ مَحَلَّهٍ؛ أَوْ رَوُّوا السُّیوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرْوَوْا مِنَ الْمَاءِ.

فَالْمَوْتُ فِی حَیاتِکُمْ مَقْهُورِینَ، وَالْحَیاةُ فِی مَوْتِکُمْ قَاهِرِینَ. أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِیةَ قَادَ لُمَةً مِنَ الْغُوَاهِ، وَ عَمَّسَ عَلَیهِمُ الْخَبَرَ، حَتَّی جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَنِیةِ.

(شامیان با بستن آب شما را به پیکار دعوت کردند.

اکنون بر سر دو راهی قرار دارید، یا به ذّلت و خواری بر جای خود بنشینید، و یا شمشیرها را از خون آنها سیراب سازید تا از آب سیراب شوید، پس بدانید که مرگ در زندگی توأم با شکست، و زندگی جاویدان در مرگ پیروزمندانه شماست.

آگاه باشید! معاویه گروهی از گمراهان را همراه آورده و حقیقت را از آنان می‌پوشاند، تا کورکورانه گلوهاشان را آماج تیر و شمشیر کنند.) [۱] .

در همان آغاز عملیات، رودخانه فُرات به تصرّف حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در آمد.

معاویه به عمروعاص گفت:

به نظر توعلی با ما چه می کند؟

عمرو گفت:

علی علیه السلام مثل تو نیست او هدفی غیر از آب دارد.

امام علی علیه السلام استفاده از آب را آزاد گذاشت تا هر دو لشگر بنوشند.

با این موضع گیری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بسیاری از دشمنان امام هدایت شدند و به لشگر آن حضرت مُلحق گردیدند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۵۱ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۵۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

مسؤولیت‌های رهبری و نظامیان

آگاه باشید! حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم، و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و در پرداخت حق شما کوتاهی نکرده، و در وقت تعیین شده آن بپردازم، و با همه شما بگونه‌ای مساوی رفتار کنم.

پس وقتی من مسؤولیت‌های یاد شده را انجام دهم، بر خداست که نعمتهای خود را بر شما ارزانی دارد، و اطاعت من بر شما لازم است، و نباید از فرمان من سرپیچی کنید، و در انجام آن چه صلاح است سُستی ورزید، و در سختیها برای رسیدن به حق تلاش کنید، حال اگر شما پایداری نکنید، خوارترین افراد نزد من انسان کج رفتار است، که او را به سختی کیفر خواهم داد، و هیچ راه فراری نخواهد داشت، پس دستورالعمل‌های ضروری را از فرماندهانتان دریافت داشته، و از فرماندهان خود در آن چه که خدا امور شما را اصلاح می کند، اطاعت کنید، با درود [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳ : ۵۰ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارك این نامه به شرح زیر است:

۱- کتاب صفین ص ۱۰۷: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ ه)

۲- کتاب أمالی ج۱ ص۲۱۷ م۸: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه)

۳- کتاب أمالی: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه)

۴- منهاج البراعهٔ ج ۳ ص ۱۵۸: ابن‌راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۵- بحار الانوار ج ۷۲ ص ۳۵۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۶- بحارالانوار ج۳۳ ص۴۶۹ و۷۵ و۵۸۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۷- تحف العقول ص ۱۸۰: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ه).

مبارزه در راه هجرت

پس از هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام پس از ردّ امانت‌ها، خانواده رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را در یک کاروان کوچک کوچ داد تا به مدینه برسد.

جاسوسان قریش باخبر شده جمعی که حدود هشت سوار نقاب دار بودند، به همراهی «جناح» غلام حرب بن امیه راه را بر امام بستند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فوراً شترها را خواباند، و زنان را فرود آورد، و آماده دفاع شد، به امام علی علیه السلام گفتند:

به مکّه باز گرد و گرنه تو را باز می‌گردانیم یا سرت را برای قریش مکّه می‌بریم.

حضرت علی علیه السلام شمشیر به دست گرفت و فرمود:

هر که می‌خواهد بدنش قطعه قطعه گردد پیش بیاید.

«جناح» غلام حرب جلو آمد و شمشیری حواله کرد، که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خود را کنار کشید، و با شمشیر چنان بر کمر جناح زد که از کَمَر دو نیم شد.

آنگاه به دیگر همراهان او حمله کرد که با عذر

خواهی و ذلّت فرار کردند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی شیخ طوسی ص ۳۰۰ – و – فاطمه زهرا علیها السلام ص ۱۱۵، ترجمه صادقی.

مطالبه فدک از خلیفه اول

حضرت فاطمه علیها السلام و عبّاس عموی پیامبر نزد خلیفه اوّل آمدند و میراث خود را که از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم باقی مانده بود خواستند، ایشان در آن موقع زمینشان فدك و سهمشان را از خیبر مطالبه می‌کردند.

خلیفه اوّل گفت:

من از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود: ما چیزی را به ارث نمی‌گذاریم و آنچه از ما بماند صدقه است.

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام این سخن را شنید با

حالتی خشمگین آن مجلس را ترک کرد و تا آخر عُمْر با خلیفه اوّل یك کلمه هم سخن نگفت. [۱] .

و با حال یأس در خانه نشسته و بحال خود گریه می‌کرد تا از دنیا رفت.

علی علیه السلام این تصرّف عدوانی و داستان غم انگیز را صریحاً در ضمن نامه‌ای که به خلیفه سوم بن حنیف نوشته، بیان می‌کند:

بَلی کانَتْ فِی اَیدینا فَدَكٌ مِنْ کُلِّ ما اَظَلَّتْهُ السَّماءُ نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْها نُفُوسُ قَوْمٌ آخَرینَ وَ نِعْمَ الْحَکَمُ اللّهُ. [۲] .

«آری از آنچه که آسمان بر آن سایه انداخته فقط فدك در دست مابود، پس نفسهای آن قوم بر آن طمع و حِرص ورزید و نُفُوس عدّه‌ای‌هم از آن صرف نظر کرده و اعراض نمودند، خداوند بهترین داور است.»

پی نوشت ها:

[۱] صحیح بخاری ج ۸ ص ۱۸۵.

[۲] شرح ابن ابی‌الحدید ص۶ نامه۴۵ و شرح فیض ج۲ ص۹۵۸.

مبارزه با بدعت‌های خلفاء

در دوران ۲۵ ساله حکومت سران سقیفه، بدعت‌ها و تغییرات زیادی در احکام الهی پدید آمد که تربیت اجتماعی مردم، و بازگرداندن امّت به ارزش‌های اصیل اسلامی یکی از مشکلات اجرائی حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

خلیفه دوم دستور داده بود:

نماز مستحبی را می‌شود به جماعت خواند.

وقتی امام علی علیه السلام دستور داد که نماز مستحبّی را به جماعت نخوانند، اعتراض‌ها شروع شد، و فریادها بلند شد که:

علی علیه السلام می‌خواهد برخلاف دستورات خلیفه دوم رفتار نماید.

و روزی که علی علیه السلام خواست منبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در جای اصلی خود قرار دهد، (همان جائی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قرار داشت)، مردم اعتراض کردند، و مانع شدند و فریاد کشیدند،

امّا روزی که خلیفه اوّل و خلیفه دوم می‌خواستند منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را از جای خود بردارند کسی اعتراض نکرد.

اینها نشان دهنده مشکلات علی علیه السلام در سنّت گرائی و بازگشت به سنّت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است،

چون ۲۵ سال مردم منحرف شدند،

مسخ گردیدند،

و احکام دین را تغییر دادند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ثمرات الانوار ج ۲ ص ۲۶۰ – و – شبهای پیشاور ص ۵۵۷.

مقابله با تحریفات در زمان خلیفه سوم

یکی دیگر از آثار نظارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران ۲۵ ساله انزوا و سکوت، نظارت بر احکام دین و مقابله با تحریف و بدعت گذاری در دین بود.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم حج تمتّع را تشریع و انجام دادند،

امّا خلیفه دوم در دوران خلافت خود از آن نهی کرد و گفت:

مُتْعَتان كانَتا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّه وَ اَنا أنْهى عَنْهُمَا وَ اُعَاقِبُ عَلَيهَا، مُتْعَةُ الْحَجِّ وَ مُتْعَةُ النِّسَاءِ [۱] .

حج تمتّع و متعه در زمان رسول خدا بود و امروز من آن را نهی می‌کنم و هر کس انجام دهد او را مجازات می‌کنم.

و زمینه برای برخورد با خشونت خلیفه دوم، وجود نداشت.

در زمان خلیفه سوم وقتی اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به او فشار آوردند گفت:

من نظر خود را مطرح کردم، هر کس خواست عمل کند یا حج تمتّع انجام دهد. [۲] .

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با خلیفه سوم برخورد شدید کرد و فرمود:

تو از حج تمتّع مردم را نهی می‌کنی؟

و در حالی که خشمناک بود، برای حجّ تمتّع با یاران خود، «تلبیه» گفتند. [۳] .

در روایت دیگری آمده است که:

خلیفه سوم اصحاب خود را از حج تمتّع نهی کرد، و امام علی علیه السلام و یاران او اعمال حج تمتّع را آغاز کردند، سپس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به خلیفه سوم فرمود:

تو از حج تمتّع مردم را باز می‌داری؟

خلیفه سوم گفت: آری.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا شما و ما، همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حجّ تمتّع انجام نداده‌ایم؟ که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حج تمتّع انجام داد و تلبیه گفت؟

خلیفه سوم پاسخ داد:

آری، ولی ما می‌ترسیدیم. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] بدایة المجتهد ج ۱ ص ۳۴۶ – و – زادالمعاد ج ۲ ص ۲۰۵ – و – شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۶۷ – و – مُغنی ابن قدامه ج ۷ ص ۵۲۷ – و – محلّی ابن حزم ج ۷ ص ۱۰۷.

[۲] مسند احمد ج ۱ ص ۹۲.

[۳] موطأ مالک ص ۳۳۶ – و – تاریخ ابن کثیر ج ۱۲۹ ۵.

[۴] سنن نسائی ج ۲ ص ۱۵ – و – مسند احمد ج ۱ ص ۵۷ – و – تاریخ ابن کثیر ج ۵ ص ۱۲۶ – و – صحیح مسلم ۸۹۶ – و – مسند احمد ج ۱ ص ۹۷ و ۱۳۶ – و – سنن بیهقی ج ۵ ص ۲۲ – و – صحیح بخاری ج ۱ ص ۱۹۰ – و – مسند طیالسی ج۱ ص۱۶.

مقدس اردبیلی

یکی از بزرگان، مرحوم عالم بزرگوار افتخار شیعه کسی که بارها خدمت مقدّس حضرت حجهٔ بن الحسن عسکری (ع) رسیده علامه ملا احمد مقدس اردبیلی رضوان اللّه تعالی علی(ع)ه را در خواب دید از او پرسید عالم آخرت را چگونه دیدی و خداوند با تو چه معامله‌ای کرد؟ این عالم جلیل القدر فرمود: بازار عمل که کساد و بی‌رونق است نفع نداد ما را مگر صاحب این قبر یعنی حضرت امیرالمؤمنین (ع). یعنی در عالم آخرت کسی ما را نجات نداد مگر آقا علی(ع).

کعبه دل را صفائی کشور جان را خدا علی(ع) جان

حق توئی بر حق توئی از رُخت پیدا علی(ع) جان

ساقی کوثر توئی تو، شافع محشر توئی تو

نفس پیغمبر توئی، ای برنفوس اولا علی(ع) جان

با ولایت زنده‌ام من، در لوایت بنده‌ام من

توشه‌ام نیست هم امروز و هم فردا علی(ع) جان

گر جدا سازند بند از بند من هرگز نگیرم

سر زپایت، دست از دامانت ای مولا علی(ع) جان

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

مدح آقا

عالم زاهد و محب صادق مرحوم حاج شیخ محمد شفیع محسنی جمی اعلی(ع) اللّه مقامه نقل فرمود: در کنکان یکنفر فقیر در خانه می‌آمد و مدح آقا امیرالمؤمنین علی(ع)را می‌خواند و مردم به او احسانی می‌کردند. تصادفا گذرش به در خانه قاضی شهر که ازسنّی‌های ناصبی بود می‌افتد و مدح زیادی می‌خواند، قاضی سخت ناراحت می‌شود در را باز می‌کند و می‌گوید چقدر اسم علی(ع) را میبری، چیزی بتو نمی‌دهم مگر اینکه مدح عمر را کنی که من بتو احسان کنم.

فقیر می گوید: اگر در راه عمر تو می‌خواهی خیری بما برسانی از زهر مار بدتر است و من نمی‌خواهم و نمی گیرم، قاضی عصبانی می‌شود و فقیر را بسختی میزند. زن قاضی واسطه می‌شود و بقاضی می گوید دست از او بردار زیرا اگر کُشته شود ترا خواهند کشت بالاخره قاضی را داخل خانه می‌آورد و از فقیر کاملاً دلجوئی می کند که فسادی واقع نشود.

قاضی بغرفه و اطاقش می‌رود پس از لحظه‌ای زن صدای ناله عجیبی از او می‌شنود وقتی که می‌آید می‌بیند قاضی حالت فلج پیدا کرده و گنگ هم شده است بستگانش را خبر می کنند از او می‌پرسند چه شده؟ (آنچه که از اشاره خودش فهمیده شد این بود که تا بخواب رفتم مرا به آسمان هفتم بردند و بزرگی سیلی بصورتم زد ومرا پرت نمود که بر زمین افتادم.) بالجمله او را بمریضخانه بحرین می‌بردند و قریب دو ماه تحت معالجه واقع می‌شود و هیچ فائده‌ای نمی‌بخشد او را بکویت می‌برند (نقل کننده داستان فرمود) تصادفا در همان کشتی که من بودم او را آوردند و باتفاق هم وارد کویت شدیم بمن ملتجی شد و التماس دعا می کرد من به او فهماندم که دست همان کسی که سیلی‌اش خورده باید شفا بیابی و این حرف به آن بدبخت اثری نکرد و بالجمله چندی هم به بیمارستان کویت مراجعه کرد فایده نبخشید و فرمود تا سال گذشته در بحرین او را دیدم بهمان حال فقر و فلاکت در دکانی زندگی می کرد و گدائی می‌نمود. این است اثر جسارت به ساحت مقدّس آقا علی(ع).

ای بشر راه حقیقت را بجو

تا شوی در هر دو عالم رستگار

راه حق مهر علی(ع) و آل اوست

باش در این راه محکم، پایدار

گویمت رمزی ز اسرار غدیر

تا نمائی حب حیدر اشعار

جبرئیل آمد به امر ذوالمنن

کی پیمبر کن ولی را آشکار

گر نیاری امر ایزد را بجا

نیست تبلیغ رسالت استوار

گر که می‌ترسی ز کین و کفر خلق

هان نگه دارد ترا پروردگار

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

میوه ولایتی

اعمش که یکی از مفسران و محدثین است روایت کرده است که در مسافرت به عربی رسیدم که چشمش کور شده بود. در این حال، در بیابان نشسته بود و دستش را به طرف آسمان گرفته بود و دعا می کرد: که خداوندا بحق آن قبّه‌ای که دامنه‌اش خیلی وسیع است و بحق بارگاهی که میوه‌هایش بسیار شیرین است چشم مرا به من بازگردان.

جلو رفتم و گفتم: ای اعرابی چه می گویی؟ قبّه و بارگاه چیست؟ و میوه کدام است؟ گفت: منظورم از قبّه حضرت محمد (ص) و بارگاه حضرت زهرا (علی(ع)هاالسلام) و میوه‌ها حضرت امام حسن و امام حسین (علی(ع)هماالسلام) است.

گریه‌ام گرفت، دو درهم از مخارج مسافرتم را به او دادم و به راه افتادم. مدتی گذشت مسافرتم به پایان رسید و از همان راه برگشتم. دیدم آن مرد بینایی‌اش را بدست آورده است. احوالش را پرسیدم. و از او خواستم که چگونگی شفا یافتن خود را برایم

تعریف کند.

گفت: آل محمـد (ص) مرا شـفا دادنـد. روزی در همین جا تنها نشسـته بودم و ناله می‌کردم که ناگهان نـدایی از غیب آمـد اگر در دوستی علی(ع)صادق هستی چشمان خود را ببند و باز کن.

چشـمانم را بستم و پس از لحظه‌ای باز کردم، دیدم جهان روشن است و همه جا را می‌توانم ببینم. هر چه نگاه کردم گوینده صدا را ندیدم. گفتم: ای کسی که به داد من رسیدی ترا به خدا قسمت می‌دهم که خودت را معرفی کن.

ندایی آمد که من خضر نبی هستم. بدان که دوستی علی(ع)در دنیا و آخرت انسان را نجات می‌دهد.

بجلال و قدر خدا قسم نروم ز کوی تو یا علی(ع)

که حیات هستی من بود بامید روی تو یا علی(ع)

چو روان من رود از بدن نرود به سیر گل و چمن

که فتاد طایر جان من بکمند موی تو یا علی(ع)

من اگر بروی تو مایلم شده نقد عشق تو حاصلم

بخدا که زنده شود دلم شنود چه بوی تو یا علی(ع)

تو مه سپهر ولایتی مه آسمان ز تو آیتی

چه شود اگر که اقامتی بکنم بکوی تو یا علی(ع)

علی(ع) ای حقیقت عارفان تو مشو زدیده ما نهان

که روان خسته عاشقان بگرفته خوی تو یا علی(ع)

همه شب بخلوت و در خفا بنشینم کنم التجا

که عیان بدیده شود خدا ز رُخ نکوی تو یا علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

مسلمانان هندو

ثقه با فضیلت و مخلص اهل بیت عصـمت و طهارت (علی(ع)هم‌السـلام) جناب آقای شـیخ محمـد حسن مولوی قنـدهاری از علماء مشـهد است نقل می‌کنـد: روزی فرمانروای دولت حیدرآباد، دکن که نظام لقبش بود، در عماری خود نشسـته و عده‌ای هندوی بت پرست، آن عمـاری را بـدوش حمـل می‌کردنـد (طبق مرسومـات تشـریفاتی سـلطنتی آن زمـان) پس در آن حـالت چرت و بیخودی عارضش می‌شود و حضرت امیرالمؤمنین (ع) را می‌بیند.

آقا علی(ع)به او می‌فرماید: نظام حیاء نمی‌کنی بدوش سادات عماری خود را قرار دادی؟

چشم باز می‌کند و منقلب می‌گردد و می‌گوید عماری را برزمین گذارند، هندوان می‌گویند آقا مگر از ما تقصیری سر زده؟

می‌گویـد: نه لکن بایـد عـده دیگری بیاینـد و عماری را بلنـد کننـد پس جمعی دیگر می‌آینـد و عماری را بدوش می‌کشـند تا نظام بمقصـد خـود رفته و به منزل بر می‌گردد، سپس آن افرادی که در مرتبه اول عمـاری را بر دوش داشـتند آنهـا را احضـار کرده و در خلوت دست بگردن آنها انداخته و با ایشان معانقه نموده و رویشان را می‌بوسد و می‌گوید شما از کجائید؟

جواب می‌دهنـد: اهل فلان قریه، می‌گویـد: آیا از سابق اینجا بودیـد؟ می‌گوینـد: همینقدر می‌دانیم که اجداد ما از عربسـتان به اینجا آمده بودند و توطن نموده‌اند.

می‌گویـد: باید تفحص کنید، نوشـته جاتیکه از اجدادتان دارید جمع کنید و نزد من بیاورید. اطاعت نموده و هر چه داشـتند آوردند

سلطان در بین نوشته‌ها شجره نامه و نسب نامه اجدادشان را پیدا می کند و می‌بینند که منسب آنها به حضرت علی(ع) بن موسی الرضا (ع) می‌رسد و از سادات رضوی هستند.

نظام بگریه می‌افتد و می گوید شما چطور هندو شده‌اید در حالیکه مسلمان زاده بلکه آقا زاده و سید مسلمانانید؛ همه آنها منقلب شده و مسلمان و شیعه اثنی‌عشری می‌شوند و نظام هم املاک زیادی به آنها عطا می کند.

عشق علی(ع) و آل مرا در سر است و بس
چون عشق دیگران همه درد سر است و بس
ما دوستدار و عاشق خوبان عالمیم
معشوق عده‌ای بجهان گر ز راست و بس
گر پشت پا زدیم ز مستی به این جهان
ما را می معاشقه در ساغر است و بس
از دل مکن ولای علی(ع) را برون ولی
حسن عمل شفیع تو در محشر است و بس
مداح مرتضی مده نسبت به ایزدی
خاک در غلام علی(ع) قنبر است وبس

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

مدح مقبول

حضرت آیهٔ اللّه مولوی قندهاری که یکی از علمای برجسته مشهد هستند نقل فرمود:بنده ساکن مشهد مقدّس بودم و از فیوضات آقا حضرت امام رضا(ع) در جوانی مرهون احسان امام رئوف و از قابلیت خود زیادتر، منبرم جذّاب بود، ملازم مرحوم شیخ علی(ع) اکبر نهاوندی و سید رضا قوچانی و شیخ رمضانعلی(ع) قوچانی و شیخ مرتضی بجنوردی و شیخ مرتضی آشتیانی که همگی از علمای عظام و برجسته مشهد بودند، بودم ایشان مرا به اطراف ایران مثل پاکستان و قندهار و غیره می‌فرستادند.

یکشب که وارد مشهد شدم آمدم مسجد گوهرشاد تازه اذان مغرب می گفتند مرحوم آیهٔ اللّه آشیخ علی(ع) اکبر نهاوندی مشغول نماز گردید و پس از اتمام نماز خدمتش رسیدم. با حضرتش معانقه نمودم و خدمتش نشستم در این وقت مرحوم حاج قوام لاری ایستاد و بنای مقدمه روضه را نمود و ابتدایش این دو شعر را خواند که من قبل از آن این اشعار را نشنیده بودم.

ها علی(ع) بشر کیف بشر
ربه فیه تجلی و ظهر
هو والواجب نور و بصر
هو والمبدء شمس و قمر

حالم منقلب شد. آقای شیخ علی(ع) اکبر نهاوندی داشت با من صحبت می کرد که یک گوشم به ایشان و گوش دیگرم به حاج قوام بود.

با حال منقلب بخانه آمدم تنها بودم در خودم طبع رسائی یافتم مداد را برداشتم آن اشعار را شیر و شکری تضمین کردم.

ها علی(ع) بشر کیف بشر
ربه فیه تجلی و ظهر

عقل کُل بما داد خبر

انا کالشمس و علی(ع) کالقمر

هو والواجب نور و بصر

هو والمبدء شمس و قمر

عشق افکند بدلها اخگر

عشق نبود هویدا محشر

عشق چه بود اسداللّه حیدر

ها علی(ع) بشر کیف بشر

ربه فیه تجلی و ظهر

بشری بس گل آدم که سرشت

گر حقی تخم عبادت که بکشت

روئیت آئینه هرهشت بهشت

مویت آویزه هر دیرو کنشت

کیمیا کن بنظر این گل وخشت

تا شود خشت و گلم حور سرشت

من نیم ناصبی و غالی زشت

عشق سرمشق من اینگونه نوشت

که بمحراب تو هر شام و سحر

سجده آریم بنزد داور

ها علی(ع) بشر کیف بشر

ربه فیه تجلی و ظهر

گفت غالی که علی(ع) اللّه است

نیست اللّه صفات اللّه است

متشرع که محب جاه است

او هم از بیخبری در چاه است

خوب از بیت حجره آگاه است

غافل از قبله شاهنشاه است

شهر احمد علی(ع)ش درگاه است

رو به آن قبله عرفان آور

درس اعمال ز قرآن آور

ها علی(ع) بشر کیف بشر

ربه فیه تجلی و ظهر

علی(ع) ای مخزن سر معبود

رونق افزای گلستان وجود

کعبه از قوس نزولت مسعود

مسجد کوفه ترا قوس صعود

خالقت چون در هستی بگشود

عشق بازی بتو بودش مقصود

غرض از عشق و محبت این بود

تا گشاید بجهان سفره جود

من چه گویم بمدیح حیدر

عاجز از مدح علی(ع) جن و بشر

ها علی(ع) بشر کیف بشر

ربه فیه تجلی و ظهر

حسن روسیه نامه تباه

پناه آورده بقنبر ای شاه

اگرش بار دهد و اشوقاه

وربر اندز درش واویلاه

یا علی(ع) قنبرت انشاءاللّه

رد سائل نکند از درگاه

قنبرا کن بمن خسته نگاه

حسبی اللّه و ما شاءاللّه

مستم از باده حب حیدر

علی(ع)م جنت و قنبر کوثر

ها علی(ع) بشر کیف بشر

ربه فیه تجلی و ظهر

چهار سال گذشت نمی‌دانستم این مدح قبول شده یا نه؟

روزی بعد از ناهار خوابیده بودم در عالم واقعه دیدم مشرف شدم کربلای مُعلی(ع) وارد رواق مبارک شدم دیدم درهای حرم بسته و زوار بین رواق مشغول خواندن زیارت وارث هستند.

حالم دگرگون شد که چرا درها بسته است من حالا تازه رسیده‌ام. پرسیدم آیا درها باز می‌شود؟ گفتند؛ بلی یکساعت دیگر باز می‌شود و حالا مجتهدین و علمای اولین و آخرین در حرم حضرت سید الشهداء (ع) هستند و مشغول مدح و تعزیه‌اند.

من در همان عالم خواب بسمت قتلگاه آمدم دلم آرام نمی‌گرفت. نزد آن شباکی (پنجره) که بالای سر مبارک قرار گرفته است نظر کردم از میان شباک علماء را دیدم عده‌ای را شناختم، علامه مجلسی، ملامحسن فیض کاشانی، سید اسماعیل صدر، میرزا حسن شیرازی، شیخ جعفر شوشتری حضور داشتند حرم مملو از جمعیت بود همه بضریح و پشت بشباک بودند و سرکرده همه، مرحوم حاج آقا حسین قمی بود. ایشان دستور می‌داد فلان آقا برود بخواند. پس از خواندن دیگران احسنت احسنت می‌گفتند و گریه می‌کردند.

چنـد نفری را دیـدم بالاـ رفتنـد و خواندنـد و پـائین آمدنـد. در همـان عالم رؤیاماننـد بچه‌ها از گوشه شـباک بخودم فشار آوردم و اینطرف و آنطرف کرده ناگهان خود را داخل حرم مطهر دیدم ولی هیچ جا نبود مگر پهلوی خود آقای قمی ناچار همانجا نشستم. (بنده وقتی که آقای قمی در مشهد مقدّس بود بایشان ارادت داشتم و در آخر کار نیز وکیلشان بودم). همینکه مرا دید فرمود مولوی حسن. عرضـکردم بله قربان. فرمود برخیز و بخوان. من میان دو راهی واقع شـدم امر آقا را چه کنم و با حضور این اعلام کدام آیه را عنوان کنم کدام حدیث را تطبیق کنم چگونه گریز روضه بزنم مثل اینکه ناگهان بدلم الهام غیبی شد خواندم، اشعار ها علی(ع) بشر کیف بشـر تـا آخر قصیده‌ای که گـذشت. وقتی که از خواب بیـدار شـدم دلم می‌طپیـد عرق زیادی کرده بودم مثل اینکه مرده بودم شکر خدای را بجا آوردم که بحمد اللّه مدیحه‌ام مورد عنایت واقع شده است.

تو دست خداوند و خدا از تو جدا نیست

آنجا همه حق است که پایت بمیانست

قومی بتو عامی شد و قومی خدا خواند

از شأن تو آگاه نه این است و نه آنست

از مدح تو درماند خرد زانکه مقامت

والاتر از اندیشه و برتر ز گمانست

آنکو بشب از گریه نیاسود شگفتا

در جنگ قوی چنگتر از شیر ژیانست

روزی که زوحشت همه جانها بلب آید

نازم بولای تو که آن خط امانست

مهر تو و قهر تو ببازار حقیقت

آن مطلق سود آمد و این عین زیانست

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

میرزای قمی

شخصـی خدمتگذاری مقبره مرحوم میرزای قمی (رضوان اللّه تعالی علی(ع)ه) را اختیار نموده بود، و دائما مشـغول قرائت قرآن بود، بدون اینکه حقوقی بگیرد یا بخواهد.علت را از او پرسیدند؟ گفت از مکه مراجعت می‌نمودم، همیانی داشتم که تمام دارائی من در آن بود موقع سوار شدن به کشتی به دریا افتاد.

آمدم نجف اشرف وارد حرم شدم و با دلی شکسته به حضرت علی(ع) امیرالمؤمنین (ع) متوسل و درد دل کردم که آقا این همه راه را بعشق و علاقه شما آمدم و آدمی ندار نیستم بلکه آبرو دارم و حالا تمام دارائیم از بین رفته از حضرتت استدعا دارم که مال مرا به من برسانید زیرا دستم خیلی تنگ شده....

همـان شب به خواب رفتم در عـالم رؤیا خـدمت آقا مولی المؤحـدین امیرالمؤمنین علی(ع)مشـرف شـدم، حضـرت به من فرمود اگر مالت را می‌خواهی برو از میرزای قمی بگیر.

از خواب بیـدار شـده و خـدمت و محضـر میرزای قمی رسـیدم مطلب را بـا ایشان در میان گذاشـتم. میرزا فرمود: چنـد روز است که انتظار تو را دارم همیان را به من داد و فرمود همیان خود را بگیر ولی تا وقتی که زنده هستم این ماجرا را برای کسی تعریف نکن.

دَمبدم دَم از ولای مرتضی باید زدن

دست دل در دامن آل عبا باید زدن

نقش حب خاندان بروح جان باید نگاشت

مُهر مِهر حیدری بر دل چو ما باید زدن

دم مزن با هر که او بیگانه باشد از علی(ع)

گر نفس خواهی زدن با آشنا باید زدن

رو بروی دوستان مرتضی باید نهاد

مدعی را تیغ غیرت برقفا باید زدن

لا فتی الا علی(ع) لا سیف الی ذوالفقار

این نفس را از سر صدق و صفا باید زدن

در دو عالم چارده معصوم را باید گُزید

پنج نوبت بر در دولتسرا باید زدن

پیشوائی بایدت جستن از اولاد رسول

پس قدم مردانه در راه خدا باید زدن

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

مهر علی(ع)

در زمان سلطنت امیر تیمور گورکان، جمعی از افراد ماوراء النهر که از متعصّبان دشمن آقا علی(ع)بودند، مجلسی تشکیل داده و صورت مجلسی نوشتند که در آن آمده بود:

دشمنی و کینه نسبت به علی(ع)بر هر فرد مسلمان واجب است هر چند به مقدار جوی، کینه داشته باشد، زیرا او به قتل عثمان فتوای داده است.

آن نوشته را نزد امیر تیمور فرستادند، تا او نیز آن را تایید کند و مانند خلفای بنی امیه، دستور دهد که خطباء و سخنرانان، بالای منبرها، نسبت به ساحت مقدّس آن حضرت به بدگوئی بپردازند.

امیر تیمور گفت: چون من مرید پیر مرشد، (شیخ زین الدّین نابتادی) هستم، این نوشته را نزد او می‌فرستم و او هر چه رأی داد همان را پیروی می کنم.

آن نوشته را نزد او فرستاد او پس از خواندن آن، این رباعی را در پشت آن نوشت.

گر آنکه بود فرق سماء منزل تو

واز کوثر اگر سرشته باشد گل تو

گر مهر علی(ع) نباشد اندر دل تو

مسکین تو و سعی‌های بی‌حاصل تو

و ای بر عثمانی که علی(ع)فتوی بر قتل او داده باشد. به هر حال آن شاه متنبّه شد، و آن متعصّبان را تنبیه سختی کرده و از مجلس خود بیرون نمود.

چو بدوست عهد بندد زمیان پاکبازان

چو علی(ع) که می‌تواند که بسر برد وفا را

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت

متحیرم چه گویم شه ملک لا فتی را

بدو چشم خون فشانم هله‌ای نسیم رحمت

که زکوی او غباری ز من آر، توتیا را

بامید آنکه شاید برسد بخاک پایت

چه پیامها که دارم همه سوز دل صبا را

چو توئی قضای گردان، بدعا مستمندان

که زجان ما بگردان ره آفت قضا را

چه زنم چونای هر دم زنوای شوق او دم

که لسان غیب خوشتر بنوازد این نورا

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

مثل اهل بیت

از سنّت نیز روایتی درباره تبعیت از اهل بیت نقل کرده حدیثی که بین شیعه و سنی مسلم است که رسول خدا (ص) فرمود: مثل اهل بیت من مانند کشتی نوح است هر کس در آن سوار شد رستگار گردید و هر کس از آن کناره گرفت غرق گردید (یا هلاک شد) و از جمله آیاتیکه در تبعیت از اهلبیت رسیده است: (بریسمان محکم الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید (سوره آل عمران آیه ۱۰۳) حبل الله یعنی وسیله ایکه خدا در میان مردمان قرار داده تا باو متمسک شوند و نجات یابند علی(ع)و یازده فرزندانش می‌باشند. چنانکه در زیارتش می‌خوانید السلام علی(ع) حبل الله المتین سلام بر تو ای ریسمان محکم الهی.

ذکر خدا خدای تو، اشک تو، ناله‌های تو

سوز دل و صفای تو، روح دعاست یا علی(ع)

قدرت انقیاد ما، از برکات عشق تو

پرتوی از ولایتت، عبودیت ماست یا علی(ع)

گاه نبرد نام تو، رمز جهاد ما بود

در همه مشکلات ما عقده گشاست یا علی(ع)

بر در آستانه‌ات، دوخته شد نگاه ما

عید ولادت تو شد، وقت عطاست یا علی(ع)

اشک حسان و خنده‌اش بسته به قهر و مهر تو

هجر تو و وصال تو، درد و دواست یا علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

مش علی(ع) فروزان

استاد سلیمان کتانی دانشمند و ادیب مسیحی در کتاب (العلی(ع) نبراس و متراس) یا علی(ع)مشعلی(ع) و دژی می گوید: چه کم‌اند کسانی که از سرنوشت علی(ع) بن ابیطالب (ع) عبرت گرفته باشند....

زندگی از ایشان مایه بگیرد و برفراز نسل‌های بشر همچون مشعلی(ع) فروزان نهاده باشند تا با سوز و فروز پیوسته‌ای راه بشریت را روشن سازند.

و یا همه کمی، به ستونهائی می‌مانند که در میانه پهنه‌های معبدی به پا ایستاده و سنگین‌های توانفرسا را بر دوش گرفته باشند تا از فراز بلندی هایش به مناره‌ها نور افشانند.

بسان کوهسارند، که وزش تند بادهای باران ریز و غرش ابرها را به سینه می‌گیرد، تا از چشمه ساران دامنه‌اش جویبارهایی با برکت و لطف و زیبائی بردشت‌ها روان گردند. در میان همین گروه کم شمار چهره علی(ع) بن ابیطالب (ع) می‌درخشد.

آن هم در هاله‌ای از تابش رسالت. در تاریک‌ترین شبی که طولانی سیاهی اعصار و قرون را با خود داشت، و آدمی را به زیر خروارها ستم و انحراف به گور سرد خاموشی و فراموشی خوابانده بود....

مردی به وجود آمد با گنجینه‌هائی گرانبار از مواهب و استعداد و فضائل که نمی‌شود کسی بدان دست یابد و هم طراز نوابغ و قهرمانان بزرگ نشود.

سخن را به علی(ع) بن ابیطالب (ع) کشاندم، آبی پاک که عطش مرا فرو بنشاند و مایه تسلی خاطر من است.ای سرور من! آیا این روا و سزاست که به جای فراهم آمدن به خدمتت دربارهات اختلاف پیدا کنند.؟

با این مناجات، می‌خواهم رو به آستان علی(ع) بن ابیطالب (ع) آورم و سخن آغاز کنم، و می‌دانم که در آمدن به آستان وی کم‌تر از در آمدن به محراب نیست.

آن علی(ع)که در مکه بزاد و شصت سال بزیست و سپس شهید شد با گذشت چهارده قرن هنوز زنده است و فرسودگی کفن را به خود ندیده است.

هر سخنی درباره علی(ع) بن ابیطالب (ع) گفته شود، که او را در مکان و زمان محصور دارد، جز سخن پردازی و ترتیب الفاظ نخواهد بود. گام هرگز به محراب این سرور بزرگوار نخواهم نهاد، مگر به حالی که سر از تعظیم و ستایش بر درگهش فرو افکنده، و مهر سکوت بر لب، و گوش پند نوش فرا داده باشم.

در دست او شمشیری درخشان و بران و روان بود با دو لبه: لبه‌ای بر سپرو دیگر لبه بر کاغذ.

و در دو جبهه مبارزه می‌کرد: جبهه پیکار مسلحانه، و جبهه پیکار اعتقادی، به خاطر برقراری نظم و حق و عدالت.

عفت و راستی در وی چنان محکم و پر صلابت است که سپر و تیغ در دو دستش، پارسایی و بخشندگی دو بالند که او را به سایه خویش گرفته‌اند: تقوی و ایمان دو احساس صمیم و وفا دارند و دو چشمه پاک که در سینه‌اش نفوذ کرده و از زبانش جوشیده است، چنان که او را چون شمشیری در برانداختن بت‌های کعبه به کار می‌آیند و در همان حال او را قبله اهل اسلام می‌سازند.

حق و عدالت، دو صفت همراهند و دو گردن بند بی‌همتاو درخشان... در وجدانش احساسند و در بیانش برهان و در شمشیرش بران. عشق و اخلاص، دو رشته متینی بودند که دل و زبانش را به هم می‌پیوستند... و بشریت را با همه گروهها و نژادهایش در نظرش یگانه می‌نمودند.

مواهب و فضائلی در شخصیت علی(ع) بن ابیطالب (ع) شکل گرفت و تبلور یافت که انسان، ارزش خویش را از او می‌گیرد و به او مدیون است.

از علی(ع) بن ابیطالب (ع) پوزش می‌خواهم اگر نتوانستم بخوبی از عهده برآیم که او خوب‌ترین پوزش پذیران است و سرآمد بخشایشگران.

هزار بار علی(ع) گویم و علی(ع) جویم

بهر دیار علی(ع) گویم و علی(ع) جویم

اگر که پیرم و عاشق بیاد آن معشوق

بانتظار علی(ع) گویم و علی(ع) جویم

بیاد صبح وصالش من حمیده خصال

بشام تار علی(ع) گویم و علی(ع) جویم

من شکسته دل بینوای سرگردان

باختیار علی(ع) گویم و علی(ع) جویم

به بحر عشق فتادم مرام من اینست

بحال زار علی(ع) گویم و علی(ع) جویم

شوم بکوی خموشان بجان قرآنم

بهر مزار علی(ع) گویم و علی(ع) جویم

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

منحصر بفرد

دکتر شبلی شمیل ماتریالیست معروف میگوید:
علی(ع) بزرگ بزرگان جهان و تنها نسخه منحصر بفردی است که در گذشته و حال شرق و غرب جهان نمونه‌ای مانند او را ندیده است.
منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

مصائب و گناهان

عبدالله بن یحیی بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شد، صندلی (کرسی) در برابر آن حضرت بود، حضرت امر فرمود که بر آن کرسی بنشیند؛ عبدالله نشست، چیزی نگذشت که چیزی بر سرش افتاد و سرش شکست و خون جاری گشت.
حضرت امر فرمود آب آوردند و خون سرش را شستشو داد و فرمود: نزدیک شو به من؛آنگاه دست بر شکاف سرش گذارد، در حالی که عبدالله سخت بی‌تابی می‌کرد، جراحت سر را به هم آورد و بهبود پذیرفت، گویا شکستگی پدید نگشته بود؛ پس از آن فرمود: «ای عبدالله! سپاس خدایی را که قرار داد گرفتاریها را کفاره گناهان پیروان ما در دنیا، تا در فرمان بردن حق، سالم بمانند و سزاوار مزد و اجر شوند». عبدالله عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین علیه‌السلام! مجازات گناهان ما فقط در دنیاست؟» حضرت فرمود: «آری؛ مگر نشنیده‌ای گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را که فرمود: «الدنیا سجن المؤمن وجنهٔ الکافر»: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است ».
خداوند پیروان ما را در دنیا از گناهانشان پاکیزه گرداند به وسیله مصائب و ناراحتیها و به عفو خود، چنانکه می‌فرماید: «ما أصابکم من مصیبهٔ فبما کسبت أیدیکم و یعفو عن کثیر»: آنچه مصیبت می‌بینید از کردار خود شماست، و بسیاری از آن بخشش می‌کند. [۱]
.

آن گاه پیروان ما به قیامت وارد شوند و طاعتهای آنان را زیاد کند و لکن دشمنان ما را خداوند در دنیا جزاء دهد به طاعاتشان گرچه وزنی ندارد، زیرا طاعتشان اخلاص ندارد و چون وارد قیامت شوند، سنگینی گناهان و کینه‌هایشان به محمد و آل محمد و یاران واقعی آنان، بر شانه آنهاست و در آتش فرو روند)).

عبدالله عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین علیه‌السلام استفاده کردم و به من آموختی، اگر به من می‌فرمودید که چه گناهی سبب محنت مجلس شد، بسیار نیکو بود که دیگر مرتکب نشوم؟»

حضرت فرمود: «هنگام نشستن، بسم الله نگفتی، این مصیبت کفاره گناهت گشت؛ مگر نمی‌دانی که پیامبر از جانب خداوند مرا حدیث کرد که خداوند فرماید: هر کاری که در آن بسم الله گفته نشود، آن کار ناتمام خواهد ماند.»

عبدالله عرض کرد: «پدر و مادرم فدای شما! دیگر بسم الله را ترک نمی‌کنم».حضرت فرمود: «پس تو سعادتمند خواهی گشت»!

عبدالله عرض کرد: «تفسیر بسم الله چیست؟» حضرت فرمود: «بنده چون بخواهد شروع در کاری کند می‌گوید: بسم الله، یعنی من به نام این اسم، این کار را انجام دهم، پس در هر کاری که به بسم الله ابتداء کند آن عمل مبارک خواهد بود». [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] شوری ۳۰.

[۲] فسیرالبرهان ج ۱ ص_۴۵ نمونه معارف اسلام، ج_۲ داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص۲۰۸.

میانه روی در زندگی

علاء بن زیاد یکی از ارادتمندان ثروتمند علی علیه‌السلام در بصره، بیمار بود امیرالمؤمنین به عیادت او رفت. زندگی وسیع و اتاقهای مجلل و بزرگ توجه امام را به خود جلب کرد، معلوم بود علاء در زندگی زیاده‌روی کرده است.

فرمود:

ای علاء! تو خانه‌ای به این بزرگی را در دنیا برای چه می‌خواهی در صورتی که تو در آخرت به چنین خانه‌ای محتاج‌تری (زیرا که در این خانه بیش از چند روز نمی‌مانی ولی در آن خانه همیشه خواهی بود.)

آری! اگر بخواهی در آخرت نیز چنین خانه وسیعی داشته باشی در این خانه مهمان نوازی کن، صله رحم بجا آور و حقوق الهی و برادران دینی را بپرداز! اگر این کارها را انجام دهی خداوند به شما در جهان دیگر مانند همین خانه را می‌دهد. علاء: دستور شما را اطاعت خواهم کرد.

سپس عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! من از برادرم عاصم شکایت دارم!

حضرت فرمود:

برای چه؟ مگر چه کرده است؟

علاء در پاسخ گفت:

لباس خشن پوشیده، از دنیا کناره گیری نموده است، به طوری که زندگی را بر خود و خانواده‌اش تلخ کرده.

فرمود:

او را نزد من بیاورید!

عاصم را آوردند.

امیرالمؤمنین چون او را دید چهره در هم کشید و فرمود:

ای دشمن جان خویشتن! شیطان عقلت را برده و تو را به این راه کشانده است، از اهل و عیالت خجالت نمی‌کشی؟ چرا به فرزندت رحم نمی‌کنی؟ گمان می‌کنی خدایی که نعمت‌های پاکیزه را بر تو حلال کرده نمی‌خواهد از آنها استفاده کنی؟ تو در پیشگاه

خداوند کوچکتر از آنی که چنین اندیشه‌ای را داشته باشی.

عاصم گفت :

یا امیرالمؤمنین! چرا شما به خوراك سخت و لباس خشن اکتفاء نموده‌ای؟ من از تو پیروی می کنم.

فرمود:

وای بر تو! من مانند تو نیستم، من وظیفه دیگر دارم، زیرا من پیشوای مسلمانان هستم، من باید خوراك و پوشاك خود را تا آن حد پایین بیاورم که فقیرترین مردم در دورترین نقاط حکومت اسلام تلخی زندگی را تحمل کند، با این اندیشه که بگوید:

رهبر و پیشوای من هم مانند من می خورد و مانند من می‌پوشد، این وظیفه زمامداری من است تو هرگز چنین تکلیفی نداری.

پس از سخنان حضرت، عاصم لباس معمولی پوشید و به کار و زندگی پرداخت. [۱] .

____

پی نوشت ها:

[۱] بحار ۴۰: ص۳۳۶ و ج ۴۱ ص_۱۲۱ داستانهای بحارالأنوار، ج ۳ ص۵۳.

مناظره هشام بن حکم..

الف. روزی امام صادق علیه‌السلام از «هشام بن حکم» پرسیدند! بگو ببینم چگونه با «عمرو بن عبید» به مناظره برخاستی؟ هشام عرض کرد: من در محضر شما شرم می کنم، و زبانم نیز از عظمت امامم بند می گردد!!

امام علیه‌السلام فرمودند: هرگاه به شما دستوری را صادر کردیم بی‌درنگ اطاعت فرمائید، هشام معروض داشت: زمانی شنیدم در «مسجد بصره» «عمرو بن عبید» گروهی را به دور خود جمع کرده، و آنان را از ولایت منحرف می‌سازد، لذا برای بحث با وی عازم «بصره» شدم، و برای این کار نخست در جلسه درس او حاضر گردیده، و به سخنانش گوش دادم، همه به من تماشا می کردند... سرانجام سکوت را شکسته، از وی پرسیدم: ای عالم! من مرد غریبی هستم، اجازه می‌دهی سؤالاتی را از شما بنمایم؟

عمرو: بفرمائید مانعی ندارد.

هشام: آیا شما چشم دارید؟

عمرو: پسرم! این چه سئوالی است، چیزی را که می‌بینی چگونه از آن می‌پرسی؟

هشام: سئوالات من از این قبیل است.

عمرو: بپرس مانعی ندارد، اگر چه سئوالات شما احمقانه است!!

هشام: حالا به سئوالم جواب دهید، آیا شما چشم دارید؟

عمرو: آری.

هشام: از چشم چه استفاده‌ای می‌نمایی؟

عمرو: به وسیله آن اشخاص را می‌بینم و چیزها و رنگ‌ها را از هم تمیز می‌دهم.هشام: آیا شما بینی دارید؟

عمرو: بلی دارم.

هشام: از آن چه بهره می‌برید؟

عمرو: بوها را می‌بویم.

هشام: آیا شما دهان هم دارید؟

عمرو: بلی.

هشام: از دهانتان چه استفاده می کنید؟

عمرو: برای چشیدن غذا به کار می‌رود.

هشام: آیا شما گوش هم دارید؟

عمرو: بلی دارم.

هشام: از گوش چه استفاده می کنید؟

عمرو: از آن برای شنیدن صداها بهره می گیرم.

هشام: علاوه بر اینها شما عقل هم دارید؟

عمرو: بلی.

هشام: قلب و عقل به چه کار آید؟

عمرو: اگر این حواس اشتباه کردند، از آن برای تشخیص خطاها استفاده می‌نمایم.هشام: آیا این حواس بی‌نیاز از قلب نیستند؟

عمرو: نه.

هشام: چگونه، در حالی که همه اعضایت سالم می‌باشند؟

عمرو: ای پسرم!

گاهی اعضای انسان مریض می گردند، مثلا در چشیدن یا دیدن یا بوئیدن و یا شنیدن، باید به قلب مراجعه کرد، و از حالت شک و دو دلی نجات پیدا نمود...هشام: پس خداوند برای جلوگیری از اشتباه اعضا قلب را مرحمت فرموده است؟

عمرو: بلی

هشام: ای ابا مروان! (کنیه عمرو) خداوند برای جلوگیری از خطاهای حواس پنجگانه قلب را به عنوان رهبر و امام برای هر کسی مرحمت فرموده است، آیا برای کل جامعه بشری امام و رهبری برای جلوگیری از خطاها و اشتباهات و انحراف فکری عطا نکرده است؟!!

عمرو در حالی که مبهوت بود و جوابی نداشت دم فرو بست!

هشام: چرا جواب نمی‌دهی؟

عمرو: تو هشام بن حکم هستی؟

هشام: نه!

عمرو: آیا از دوستان و همنشین‌های وی می‌باشی؟

هشام: نه!

عمرو: اهل کجایی!

هشام: اهل کوفه.

عمرو: تو همانی، تو هشام بن حکمی.

هشام می گوید: او مرا به حضورش فرا خواند، و در کنارش نشانید و خیلی احترام کرد، ولی قدرت سخن نداشت و مات و مبهوت در فکر بود.

امام صادق علیه‌السلام چون این سخنان را شنید در حالی که شاد و خندان بود پرسید،هشام! چه کسی این مناظره را به تو آموخته بود؟

هشام! چه کسی این مناظره را به تو آموخته بود؟

هشام: از هیچ کس، جز این که چیزهائی از شما آموخته‌ام، و از آنها استفاده نموده، و او را محکوم کردم.

امام صادق علیه‌السلام سوگند به خدا همین مناظره در «صحف» حضرت ابراهیم و حضرت موسی موجود است. [۱] .

در این حدیث شریف که به صورت مناظره و مباحثه آمده است، ضرورت «امام معصوم و بی‌لغزش» روشن است...

ب: قضیه دوم که ما آن را به تخلیص می‌آوریم، مربوط به مرد شامی است که برای بحث و مناظره وارد مدینه شد، و به خانه امام صادق علیه‌السلام آمده، و با جرأت تمام گفت: آمده‌ام با شما به بحث و مناظره بپردازم، و حضرت پس از مذاکراتی جویای اطلاعات و تخصص‌های آن مرد شامی گردید، و در هر رشته‌ای که خود را متخصص معرفی می‌کرد، یکی از شاگردان امام او را مجاب و محکوم می‌نمود. سرانجام با جوان نورسی که موهای محاسنش تازه روئیده بود، وارد بحث شد، او همان «هشام بن حکم» بود، که در مورد امامت به مناظره پرداختند:

مرد شامی: در مورد امامت این مرد (امام صادق) سخن بگو.

هشام: آیا خدا به بندگانش بصیرتر است، یا مردم نسبت به خودشان

مرد شامی: خدا.

هشام: خداوند در رابطه با دین مردم نسبت به آنان چه کرده است؟

مرد شامی: آنان را مکلف ساخته، و در رابطه با تکلیفشان راهنما انتخاب کرده است.

هشام: آن راهنما کیست؟

مرد شامی: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

هشام: بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خدا راهنما و امامشان کیست؟

مرد شامی: کتاب و سنت.

هشام: آیا ما امروز برای رفع اختلاف خود می‌توانیم از کتاب و سنت استفاده کنیم؟

مرد شامی: بلی.

هشام: اگر چنین است، پس چرا ما با شما اختلاف داریم، تو از شام در اثر اختلاف بلند شده و به اینجا آمده‌ای. چرا اختلاف ما رفع نشده است؟

در حالی که مرد شامی خاموش بود، امام صادق علیه‌السلام فرمودند: چرا سخن نمی‌گوئی؟

مرد شامی؛ چه بگویم؟ اگر بگویم اختلاف نداریم دروغ گفته‌ام، و اگر بگویم، هر دو گروه حق است، صحیح نیست، و اگر اختلاف را قبول کنم محکوم گشته‌ام. به دستور امام صادق علیه‌السلام همان سئوالات را مرد شامی از هشام پرسید، و او یکایک همه آنها را جواب گفت، و در پایان فرمود: راهنما و امام امروز و عصر ما این مرد بزرگوار است، و اشاره کرد به امام صادق علیه‌السلام.

مرد شامی برای این ادعا دلیل خواست، حضرت در جواب او فرمود:

هر چه می‌خواهی بپرس، سپس به تمام سئوالات مرد شامی پاسخ گفت، و کیفیت حرکت او را از شهر شام بیان داشت، و هر کاری را که مابین شام و مدینه انجام داده بود، به وی بازگو کرد!! و تمام نهان‌ها را آشکار ساخت، و شوق ایمان و معرفت کامل را در دل مرد شامی به مکتب ولایت شعله‌ورتر نمود، لذا مرد شامی تمام اظهارات حضرت امام صادق علیه‌السلام را تأیید کرده و با گفتن شهادات:

«اشهد ان لا اله الا الله، واشهد ان محمدا رسول الله، و انک وصی الانبیاء»،حقیقت ولایت را پذیرفت، و از بازگشت به وطن خود، خودداری کرد، و در صف شاگردان مکتب جعفری قرار گرفت. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی ج ۱ ص ۱۷۱-۱۶۹.

[۲] حق الیقین شبر، ج ۱ ص ۸۶ احتجاج طبرسی، ج ۲ ص ۱۲۲ بحار، ج ۲۳ ص۹ تا ۱۳ ح ۱۲ اصول کافی، ج ۱ ص ۱۷۱ ح ۴ مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۴ ص۲۴۳ و ۲۴۴ کشف الغمه، ج ۲ ص_۱۷۳ نقل از آفتاب ولایت، ص۴۹-۴۵.

مبارزه علی با عمرو بن عبدود

جنگی خندق در سال پنجم هجری اتفاق افتاد. یکی از پیکارهای مهم در این جنگ، نبرد امام با عمرو بن عبدود بود؛ عمرو از شجاعان عرب بود، کسی بود که عمر گفت: «من با او همسفر شام بودم و هزار نفر، دزد بر قافله ما تاختند، عمرو به تنهایی آنها را متفرق ساخت و دست و پای شتری را به جای سپری دست گرفت و آنها را تعقیب کرد»..

وقتی در جنگ خندق علی علیه‌السلام دروازه خندق را بر دشمن مسدود کرد تا وارد شهر مدینه نشوند، عمروبن عبدود وارد شد بر وسط میدان و فریاد برآورد: کیست به جنگ من آید؟ هیچ کس از ترس، جوابی نداد؛ عمرو گفت: مسلمین کجاست هستند که به دستم کشته شوند تا به بهشت روند؛ چرا به سوی بهشت نمی‌شتابید؟ چرا نزدیک من نمی‌آیید؟ هیچ کس پاسخی نداد و سپس این اشعار را خواند:

«از بس مبارز طلبیدم، سینه‌ام تنگ شد و صدایم بگرفت؛ من در جایی ایستاده‌ام که هر دلیر و جنگجویی بر جان خود می‌لرزد و می‌ترسد؛ راستی که دلیری و از جان گذشتگی از بهترین غریزه‌های جوانمردان است».

در این وقت علی علیه‌السلام برخاست واز پیامبر اجازه خواست؛ پیامبر فرمود: بنشین؛ چند مرتبه دیگر عمرو مبارز طلبید و حماسه خواند، فقط علی علیه‌السلام بلند می‌شد و می‌گفت: یا رسول‌الله! اگر او عمرو است،

من علی بن ابیطالبم!

تا اینکه پیامبر اجازه دادند و فرمودند: از خداوند مسألت دارم که تو را بر عمرو، نصرت دهد بعد سر را بلند کرد و عرض کرد: پروردگارا! برادر من و پسر عم مرا تنها مگذار! و با چشمی پر از عاطفه و اشک فرمود: برو که خدا یار و مددکار توست.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به میدان آمد و این رجز را خواند:

«ای عمرو! در کار جنگ شتاب مکن، آن کس که تو را جواب گوید، عاجز نیست، او دارای حسن نیت و بصیرت و راستی می‌باشد و این صفات، اساس هر رستگاریست.

نزد تو نیامدم جز بر آن امید که زن نوحه گر را بر جنازه تو بنشانم و اثر ضربت شمشیری که پس از دورانی از طول زمان، نام آن بماند باقی گذارم)).

عمرو از روی تکبر، پاسخی نداد؛ امام فرمود: شنیدم تو پیمان بستی که اگر مردی از قریش یکی از سه چیز را از تو بخواهد بپذیری؟ گفت: آری، فرمود: اول، من تو را دعوت به توحید و اسلام و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌کنم؛ عمرو گفت: قبول نمی‌کنم؛ فرمود: دوم آنکه، از این راهی که آمدی برگرد و از جنگ با پیامبر درگذر؛ گفت: اگر این کار را کنم زنان قریش مرا سرزنش کنند، زیرا من در جنگ بدر، زخمی برداشتم و نذر کردم تا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نکشم روغن بر موی سرم نمالم؛ حضرت فرمود: سوم آنکه، تو را به مبارزه با خود می‌خوانم؛ عمرو بخندید و گفت: عرب این خواهش را از من نمی‌کند؛ من دوست ندارم تو را بکشم زیرا با پدرت ابوطالب دوست بودم و در عموهای تو کسانی هستند که از تو زورمندتر هستند؛ تو جوانی و میل ندارم به دست من کشته شوی، تو هم کفو من نیستی.

فرمود: اما من دوست دارم تو را در راه خدا بکشم! عمرو گفت: چه گفتی؟ فرمود: میل دارم با تو جنگ کنم و تو را بکشم! عمرو گفت: چه گفتی؟

فرمود: میل دارم با تو جنگ کنم و تو را بکشم و برای این کار پیاده شو با هم بجنگیم. عمرو در حالی که غضبناک بود از اسب پیاده شد، بر صورت اسب بکوفت و شمشیری به پای اسب زد و اسب روی زمین بیفتاد، شمشیر دیگری به طرف علی علیه‌السلام فرود آورد که حضرت با سپر آن را رها کرد در حالیکه سپر دو نیم شد و فرقش را شکافت، حضرت خود را به گوشه میدان رسانید و با عمامه سر خود را بست و به میدان آمد و فرمود:

ای عمروا! تو خجالت نکشیدی با این شخصیت، برای خود همراه آوردی با این که من جوانم و تنها به جنگ تو آمدم.عمرو برگشت که ببیند کیست، حضرت شمشیری بی‌درنگ بر پای او فرود آورد و او را بر زمین انداخت. دو لشکر، منظره را می‌دیدند، و غالب شدن علی علیه‌السلام بر عمرو موجب شد که صدای تکبیر و تهلیل بلند شود؛مشرکین رو به فرار گذاشتند و مسلمین با شادی، مشرکین را تعقیب می‌کردند تا جایی که همه مشرکین فرار کردند.

امام، بعد از چند لحظه آمد که سر عمرو را جدا کند، عمرو گفت: مرا فریب دادی!فرمود: معنی جنگ همین است عمرو (به قولی) آب دهان بر صورت امام انداخت و غضبناک شد. امام از روی سینه عمرو برخاست و چند قدمی بزد و آنگاه بازگشت تا سر عمرو را از تن جدا کند.

عمرو گفت: چرا منصرف شدی و اکنون باز آمدی؟ فرمود: تو آب دهان به صورت من انداختی، در آن حال من خشمناک شدم، نخواستم با آن حال غضب، سر تو را جدا کنم، بلکه با حال انبساط، برای رضای خدا سرت را از تنت جدا می‌کنم. امام سر عمرو را جدا کرد و به نزد پیامبر آورد و از کلمات پیامبر در جنگ خندق این است که «ضرب زدن علی علیه‌السلام در جنگ خندق از عبادت جن و انس افضل است». [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] زندگانی امیرالمؤمنین علیه‌السلام- بحارالأنوار- تاریخ طبری- ناسخ التواریخ- داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام،ص۵۹.

مقایسه سیاست علی با عمر

عمر هنگام وفاتش وصیت کرد که: از میان شش نفر صحابه بزرگ پیامبر، یکی را به عنوان خلیفه برگزیبند. و آن شش نفر را مأمور ساخت در مجلس خصوصی به بحث و تحلیل نشسته، پس از گفتگوی لازم، از میان خود یکی را انتخاب نمایند، و هر گاه کسی از آنان با انتخاب اکثریت شورا مخالفت نماید، گردنش را بزنند!! افراد شورای عمر عبارت بودند از: -۱ «علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام»، -۲ «عثمان بن عفان» -۳ «عبدالرحمن بن عوف» -۴ «سعد بن ابی‌وقاص» -۵ «طلحهٔ بن عبیدالله» -۶ «زبیر بن العوام» در این میان «حق و تو» با «عبدالرحمن بن عوف» بود.

در مورد افراد شورا و واگذاری حق و تو به عبدالرحمن در میان مردم بحث و گفتگو بود، از آن جمله عبدالله بن عباس که مردی سیاسی و با نفوذ و عالم بود،و به مولای متقیان ارادت خاصی داشت، عرض کرد: «ذهب الامر منا» یعنی در این شورا علی علیه‌السلام هرگز به خلافت نخواهد رسید!! زیرا ترکیب شورا از افراد مذکور طوری بود، که بر ضد علی علیه‌السلام تشکیل شده بود، و خود امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در خطبه «شقشقیه» به آن اشاره می‌کنند. [۱] .

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که: اگر علی مرد سیاسی است چگونه در مجلس شورای شش نفری شرکت می‌کند که می‌داند

موفق نخواهد شد؟

جوابش از خود علی بن ابی‌طالب است، که می‌خواهد تفاوت سیاست خود را با سیاست عمر به مردم نشان دهد، و آیندگان در آن مورد داوری کنند، و یقین کنند که ولایت و خلافت علی علیه‌السلام از جانب خدا بوده، اما خلفای غاصب با انواع شیطنت‌ها و دسیسه بازی‌ها حق را از صاحب حق گرفتند!! زیرا آنان گفته بودند: پیامبر خدا فرموده است:

«ان النبوة والامامة لا یجتمعان فی بیت!» [۲] .

رسالت و امامت هرگز در یک خانواده جمع نمی‌گردد!!

و از طرفی عمر گفته بود: اهل شوری اهل بهشت هستند، و پیامبر هنگام وفاتش از آن راضی بود.

و از طرفی با یکایک آنان صحبت می‌کند، و به طلحه می‌گوید: پیامبر از تو ناراضی بود!! [۳] .

و سپس به ابوطلحه انصاری می‌گوید: هر کدام از این اهل شورا که با اکثریت مخالفت نماید گردن او را بزن!

علی علیه‌السلام می‌فرماید: من در شورا شرکت کردم که ثابت کنم اینها دروغ می‌گویند! اینها چنان منحرفند که به پیامبر خدا به دروغ نسبت حدیث می‌دهند! تا خلافت مرا غصب کنند، باید مردم بدانند که چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجتماع نبوت و امامت را در یک خانواده ممنوع می‌داند و از سوی دیگر همین راویان دروغگو مرا جزو همان شورای شش نفری برای انتخاب خلیفه قرار می‌دهند. [۴] .

عمر از یک سو اهل شورا را اهل بهشت دانسته، و مورد رضایت پیامبر معرفی می‌کند، و از طرف دیگر دستور می‌دهد: گردن مخالف را بزنید!! او چگونه می‌گوید پیامبر از شما راضی بود، و بعد می‌گوید پیامبر از طلحه ناراضی بود؟![۵] .

خوانندگان عزیز خود می‌توانند در این موارد داوری کنند، و ملاحظه فرمایند آیا خلفای دیگر سیاسی‌تر بودند یا علی بن ابی‌طالب؟

آیا آنان می‌گفتند اگر علی نبود ما هلاک می‌شدیم یا مولای متقیان؟! آیا آنان متناقض حرف می‌زدند یا علی بن ابی‌طالب؟

و بالاخره امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در جواب شیطنت‌های معاویه که او را مرد سیاست و حیله‌گر نامیده‌اند، می‌فرمایند:

«والله ما معاویة بادهی منی، ولکنه یغدر ویفجر ولو لا کراهیة الغدر لکنت من ادهی الناس» [۶] .

سوگند به خدا که معاویه در میدان سیاست و تدبیر بر من برتری ندارد، منتهی او مرد خیانت و دروغ است، و هرگز به عهد و پیمان خود وفا نمی‌کند، و اگر نبود این که حیله گری روا نیست، من از همه مردم روی زمین زیرک‌تر بودم.

از مجموع مطالب این قسمت نتیجه می‌گیرم که علی علیه‌السلام در میدان سیاست نیز رقیب و نظیری نداشته و ندارد، و او بر خلفا و دیگران مقدم بوده است، با این تفاوت، که سیاست علی محدود به قوانین اسلام و شرع بوده، و هرگز از آن تجاوز نمی‌کرد، ولی دیگران هیچ محدودیتی نداشته، و هر چه را مصلحت خود تشخیص می‌دادند، بی‌درنگ آن را پیاده می‌کردند، خواه مشروع بوده باشد یانه! [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه سوم نهج‌البلاغه.

[۲] شرح ابن ابی‌الحدید ج ۱ ص۱۸۹.

[۳] کامل ابن‌اثیر ج۳ ص ۶۶ کنزالعمال ج۵ ص۷۱۵ به بعد.

[۴] انا اعلم ذلک (من این را می‌دانم که از خلافت محروم می‌شوم و دیگری انتخاب می‌گردد) ولکنی ادخل معهم فی الشوری لان عمر قد اهلنی الان للخلافة وکان قبل ذلک یقول: ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: ان النبوة والامامة لا یجتمعان فی بیت فانا ادخل فی ذلک لاظهر للناس مناقضة فعله لروایته!!!.

[۵] شرح خطبه شقشقیه در شروح نهج‌البلاغه از جمله ابن ابی‌الحدید ج۱ ص۱۸۵ به بعد و ج ۲۰ ص ۲۱.

[۶] نهج‌البلاغه خطبه ۱۹۱ ص۶۴۸ فیض الاسلام.

[۷] نقل از آفتاب ولایت، ص۱۳۳-۱۳۱.

مشتی که بر سینه علی زدند

روزی علی علیه‌السلام کنیزی را دید که محزون و گرایان است، و چون از علتش پرسید، جواب داد: صاحبم مرا برای خرید گوشت مأمور ساخت، و چون گوشت را خریدم مورد پسند وی واقع نشد، لذا آن را برگرداندم، دوباره قصاب گوشت را عوض کرد و گفت: چنانچه بار دیگر بیاوری عوض نمی‌کنم، ولی صاحبم این گوشت را نیز نپسندید، نمی‌دانم چه کار کنم؟

حضرت فرمودند: من حاضرم تو را به پیش صاحب ببرم، و از او تقاضا کنم که آزارت ندهد، و یا از قصاب بخواهم گوشت را برای بار دوم عوض کند، کدام را انتخاب می کنی؟

به درخواست کنیز آن حضرت به مغازه قصابی وارد شد، و از قصاب خواست که گوشت را عوض کند، و یا معامله را اقاله نماید.

قصاب امیرالمؤمنین را نمی‌شناخت، و لذا مشتی بر سینه آن حضرت زد و گفت: برو بیرون به شما مربوط نیست!!

علی علیه‌السلام با آن همه توان و شجاعت و قدرتی که داشت، مشت قصاب را تحمل کرد و چیزی به او نگفت!! و کنیز را به خانه‌اش برگرداند، و به ارباب سفارش کرد که وی را آزار ندهد.

چون صاحب کنیز، مولای متقیان را شناخت، کنیز را به شکرانه تشریف آوردن آن حضرت آزاد ساخت.

ولی از سوی دیگر چون مردم، آن حضرت را هنگام وارد شدن به مغازه قصابی دیده بودند، لذا به سراغش آمدند و گفتند: امیرالمؤمنین چه شد و کجا رفت؟

قصاب که مردی غریب و از عاشقان مولا بود، و اساسا برای دیدار آن حضرت به کوفه آمده بود، ولی علی علیه‌السلام هنگام ورود وی به کوفه، در مسافرت به سر می‌برد، جواب داد: من کجا و علی کجا؟ من که مدتها است که در انتظار علی هستم...

گفتند: همان عربی که با کنیز گریان وارد مغازه‌ات شد علی علیه‌السلام بود!!قصاب که دید که به چه بزرگواری جسارت کرده است، گرفتار غم و اندوه شدیدی شد،و لذا دستش را با ساطور قصابی قطع کرده و بی‌هوش افتاد!!

علی علیه‌السلام چون از این جریان آگاه گشت بر بالین قصاب آمده، و دست قطع شده را از زمین برداشت، و بلافاصله آن را در جای خود قرار داد، و از خدا خواست سلامتی را به وی برگرداند، در نتیجه دست قطع شده به برکت انفاس ملکوتی آن حضرت خوب شد...نظیر این جریان با کمی تفاوت در مورد «بقالی» پیش آمد، که حضرت در شفاعتش از کنیزی مشت او را نیز تحمل کرد... [۱] .

از این قضایا نتیجه می گیریم که علی علیه‌السلام دارای جاذبه‌های عجیبی بود، و دوست و دشمن، مسلمان و کافر را جذب می کرد، تا جایی که کسانی در این راه دست خود را قطع می کردند، و از آئین خود منصرف گردیده، آئین بحق علی علیه‌السلام را می‌پذیرفتند...

علی نه تنها در اخلاق و برخورد نمونه بود، و اسلام در وجود او تجسم پیدا می کرد، بلکه به هر موضوعی در وجود او بنگریم، وی همانند رسول خدا اسوه و الگو بود، در عدالت، ایثار، اخلاص، سوز و مسؤولیت، جوانمردی و همه سیمای واقعی قرآن و اسلام بود، و لذا جاذبه داشت، و دوست و دشمن در برابر وی خاضع بودند... [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۱ ص۴۸ ح ۱.

[۲] نقل از آفتاب ولایت ص۱۷۵.

مدح علی در حضور معاویه

معاویه از بزرگترین دشمنان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است، و پیوسته در کنار پدرش «ابوسفیان» با نیروی اسلام جنگیده، و سرانجام در «فتح مکه» که سال هشتم هجرت بود، به ناچار «اسلام» را پذیرفته، ولی در باطن کفر خود را حفظ کرده بود.

او و همفکرانش در پی‌فرصت مناسب بودند، که اهداف کفرآمیز خویش را پیاده نمایند، وقتی از سوی عمر بن خطاب به فرمانداری شام منصوب گشت، بود تدریج باطن خود را ظاهر ساخت و مردم را با نیرنگ خاصی بر ضد اسلام واقعی به جنگ کشانید. [۱] .

معاویه چون از جنگ‌ها هدفی جز دنیا نداشت، با خود می گفت:

«سرانجام کدامیک از من و علی زودتر از دنیا خواهیم رفت؟» و مرتب با کابینه خود این فکر را تکرار می کردند، روزی او گفت: من می‌توانم بدانم که من زودتر می‌میرم یا علی بن ابیطاب! و تنها وسیله‌ام وجود خود علی علیه‌السلام است؛ زیرا وی تمام علوم دنیا را می‌داند، و از هر چه تا روز رستاخیز اتفاق می‌افتد خبر می‌دهد!!

بدین منظور از سه نفر را به «کوفه» فرستاد، و به آنان تعلیم کرد در سه وقت متفاوت وارد آن شهر شوند، و به یک صورت و با سازماندهی مشابه دست به شایعه بزنند و بگویند: معاویه مرده است، سرانجام علیه‌السلام خبر می‌دهد که من و یا او کدامیک زودتر می‌میریم!

مأموران معاویه به همان طریق وارد کوفه شدند، و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام اظهار داشت: این شایعات بی‌اساس است، و از نقشه‌های خود معاویه است، او بر شما مسلط می گردد... [۲] .

علی علیه‌السلام شهادت رسید، و معاویه به شام و عراق و حجاز مسلط گشت، و زمام امور مسلمانان را به دست گرفت، و سعی کرد فضائل علی علیه‌السلام را از تاریخ اسلام محو کند، ولی مقدر نشد، حتی آنان که در زمان خود علی علیه‌السلام به دربار معاویه فرار می کردند، و یا اضطرار امور باعث آمدن آنان می گشت، معاویه از آنها می‌خواست که به علی علیه‌السلام بد بگویند، ولی نتیجه معکوس می گرفت، زیرا خود معاویه و فراریان به دربارش همه و همه لب به مدح علی می گشودند، که نمونه‌هایی را ذیلا ملاحظه می‌فرمایند:

پی نوشت ها:

[۱] «ما اسلموا و لکن استسلموا و اسروا الکفر فلما وجدوا اعوانا علیه اظهروه یعنی آنان مسلمان نشدند، بلکه با اجبار و کراهت خود را به اسلام زندند، و بدین وسیله کفر باطنی خود را پوشاندند، هنگامی که نیرو پیدا کردند، کفر خود را آشکار ساختند. نهج‌البلاغه فیض نامه۱۶ ص۸۶۲ ،ابن ابی‌الحدید ج۱۵ ص۱۱۴ و۱۷۴.

[۲] محجهٔ البیضاء ج۴ ص ۲۰۲ بحارالانوار ج۳۳ ص۲۷۹.

مهابت امام علی

عدی بن حاتم در توصیف خود از آن حضرت در برابر معاویه اشاره به هیبت و مهابت ایشان نموده که ما برای مزید فایده همه خبر را می آوریم:

محدث قمی رحمهٔ الله گوید: روایت است که عدی بن حاتم بر معاویهٔ بن ابی‌سفیان وئوارد شد، معاویه گفت: ای عدی، طرفات

کجا شدند؟

منظورش فرزندان او به نامهای طریف، طارف و طرفه بود- عدی گفت: در جنگ صفین در رکاب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام کشته شدند. معاویه گفت: پسر ابوطالب با تو انصاف نداد که پسران تو را به میدان فرستاد و پسران خود را عقب نگاه داشت! عدی گفت: بلکه من با علی علیه‌السلام انصاف ندادم که او کشته شد و من زنده مانده‌ام. [۱] .

معاویه گفت: علی را برایم توصیف کن. عدی گفت: اگر مرا معاف بداری بهتر است. گفت: معافت نمی‌دارم.

عدی گفت: به خدا سوگند او بسیار دورنگر و توانمند بود، به عدل سخن می‌گفت و به قطع داوری می‌نمود، حکمت از جوانبش و علم از نواحی وجودش می‌جوشید، از دنیا و زرق و برقش وحشت داشت و به شب و تنهایی آن انس داشت، او به خدا سوگند اشک فراوان و اندیشه طولانی داشت، به گاه تنهایی از نفس خود حساب می‌کشید و برگذشته خود اندوه می‌خورد و پشیمانی می‌برد، او را لباس کوتاه، زندگی و خوراک سخت خوشایند بود، [۲] تا با ما بود چون یکی از ما بود، پرسش ما را پاسخ می‌داد و ما را به خود نزدیک می‌ساخت، و با اینکه ما را به خود نزدیک می‌ساخت و خود به ما نزدیک بود، ما از مهابتش با او سخن نمی‌توانستیم گفت، و از عظمتش دیده به او نمی‌دوختیم، به هنگام لبخند دندانهای چون رشته مرواریدش نمایان می‌شد، دینداران را بزرگ می‌شمرد و با تهیدستان دوستی می‌ورزید، قوی از او بیم ستم نداشت و ضعیف از عدالت او نومید نبود.

سوگند می‌خورم که در شبی تار که پرده سیاه شب همه جا را پوشانده و ستارگان فرو رفته بودند، او را در محراب عبادت دیدم که اشکش بر محاسنش می‌غلتید و مانند مار گزیده به خود می‌پیچید و چون آدمی دردمند و اندوهگین می‌گریست؛ گویی همی اینک آن صدای او را می‌شنوم که می‌گفت: ای دنیا، آیا مزاحم من شده‌ای یا به من رو کرده‌ای؟ دیگری را بفریب، هنوز دوران تو فرا نرسیده است، من تو را سه طلاقه کرده‌ام که دیگر بازگشتی به تو نخواهم داشت، عیش تو ناچیز و ارزش تو اندک است، آه از توشه کم و درازی سفر و کمی یار دلبند!

در اینجا اشک معاویه جاری شد و شروع کرد آن را با آستین خود پاک کردن، و گفت: خدا ابوالحسن را رحمت کند، او این چنین بود؛ اکنون دوری او را چگونه تحمل می‌کنی؟ عدی گفت: مانند مادری که فرزند او را در دامنش سر ببرند، که هرگز اشکش خشک نمی‌شود و آب چشمش باز نمی‌ایستد. معاویه گفت: تا چه اندازه به یاد او هستی؟ عدی گفت: مگر روزگار می‌گذارد که او را فراموش کنم؟! [۳] .

به آن حضرت گفتند: به چه وسیله بر هم رزمان خود غالب آمدی؟ فرمود: با هیچ مردی رو به رو نشدم جز آنکه خودش مرا به قتل خود یاری داد. [۴] .

سید رضی رحمهٔ الله گوید: این سخن اشاره دارد به مهابت حضرتش که در دلها جای داشت. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] دور از حریم کوی تو شرمنده مانده‌ام شرمنده مانده‌ام که چرا زنده مانده‌ام.

[۲] عرب آن روز از روی تکبر لباسهای بلند می‌پوشید و دامن کشان راه می‌رفت و آن حضرت لباس کوتاه می‌پوشید و از زندگی پر ناز و نعمت به دور بود.

[۳] سفینهٔ البحار ۲:۱۷۰ ماده عدی.

[۴] نهج‌البلاغه، حکمت۳۱۸.

[۵] نقل از امام علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص۷۲۸ -۷۲۶.

مظلومیت امام علی

در خبری طولانی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم به آن حضرت فرمود: بترس از کینه‌هایی که از تو در سینه‌های کسانی هست که تنها پس از مرگ من آشکار می کنند؛ آنان ملعون خدا و همه لعنت کنندگانند. آن گاه پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم گریست، گفته شد: ای رسول خدا، از چه می گریید؟ فرمود: جبرئیل علیه‌السلام به من خبر داد که امت به او ستم می کنند و او را از حقش باز می‌دارند و با او می‌جنگند و فرزندانش را به قتل می‌رسانند. [۱] .

پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود: پس از مرگ من کینه‌هایی که در سینه‌های گروهی نهفته است آشکار می‌شود و همه بر ضد تو دست به دست هم دهند و تو را از حق خود باز دارند. [۲] .

جابر بن عبداللّه انصاری گوید: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم در سکرات مرگ بود که فاطمه علیهماالسلام بر آن حضرت وارد شد، خود را به روی حضرتش افکند و می گریست، پیامبر چشم خود را گشود و به هوش آمد و فرمود: دخترکم، تو پس از من ستم خواهی دید و تو پس از من به استضعاف کشیده خواهی شد؛ هر که تو را بیازارد مرا آزرده، هر که تو را به خشم آرد مرا به خشم آورده، هر که تو را شادمان کند مرا شادمان نموده، هر که به تو نیکی کند به من نیکی کرده، هر که به تو جفا کند به من جفا کرده و هر که به تو ستم کند به من ستم روا داشته است، زیرا تو از منی و من از تو، و تو پاره تن منی و همان روح من هستی که میان دو پهلوی من است. سپس فرمود: من به پیشگاه پروردگار از ستمکاران امت خود به تو، شکایت می‌برم.

سپس حسن و حسین علیهماالسلام وارد شدند و خود را بر روی بدن مبارک رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم انداخته، می گریستند و می گفتند: فدای تو شویم ای رسول خدا؛ علی علیه‌السلام خواست آنها را دور سازد پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم سر برداشت و فرمود: برادرم، رهاشان کن تا مرا ببویند و من هم آنان را ببویم، آنان از من توشه گیرند و من از آنان؛ زیرا آن دو پس از من به ظلم و ستم کشته خواهند شد و لعنت خدا بر قاتلان آنها. سپس فرمود: ای علی،تو پس از من مظلوم قرار خواهی گرفت و من در روز قیامت خصم کسی هستم که تو خصم او باشی. [۳] .

معاویهٔ بن ثعلبه گوید: ابوذر رحمهٔ اللّه در مسجد نشسته بود و علی علیه‌السلام در جلو او نماز می‌خواند، مردی بر او وارد شد و گفت ای اباذر، آیا مرا از محبوبترین مردم در نزد خود خبر نمی‌دهی؟

به خدا سوگند که می‌دانم که محبوبترین مردم نزد تو محبوبترین آنها نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم است. ابوذر گفت: چرا، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست محبوبترین مردم نزد من محبوبترین آنها نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم است و او همین شیخ مظلوم و ستمدیده‌ای است که حقش را غصب کرده‌اند. [۴] .

امام مجتبی علیه‌السلام از پدرش علی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: چون آیات اول سوره عنکبوت: الم. احسب الناس...

«آیا مردم پنداشته‌اند که آنان را رها ساخته‌اند که بگویند ایمان آوردیم، و امتحان نشوند»؟ نازل شد من گفتم: ای رسول خدا، این فتنه و آزمایش چیست؟ فرمود: ای علی، تو آزموده می‌شوی و دیگران هم به تو مورد آزمایش قرار می گیرند، و تو (در پیشگاه خدا) از گروهی دادخواهی خواهی نمود پس برای دادخواهی آماده باش. [۵] .

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود: ای علی، تو حجت خدایی، تو باب خدایی، تو راه به سوی خدایی، تو آن خبر بزرگی، تو راه راستی، تو مثل اعلایی، تو امام مسلمانانی، و امیر مؤمنانی و بهترین اوصیا و سرور صدیقانی. ای علی، تو فاروق اعظم و صدیق اکبری. ای علی، تو جانشین من بر امت منی، تو ادا کننده دین منی، تو انجام دهنده وعده‌های منی. ای علی، پس از من مظلومی، ای علی، تو پس از من تنها می‌مانی. ای علی، پس از من از تو دوری می گزینند، من خدا و همه حاضران امتم را گواه می گیرم که حزب تو حزب من است و حزب من حزب خداست، و حزب دشمنانت حزب شیطان است. [۶] و [۷] .

____

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار۲۸:۴۵.

[۲] همان:۵۰.

[۳] بحارالانوار۲۸:۷۶.

[۴] بحارالانوار، ط کمپانی۸:۷۱.

[۵] بحارالانوار، ۲۸:۶۹.

[۶] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام ۲:۶.

[۷] نقل از امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۸۸۴-۸۸۱.

مظلومیت آن حضرت پس از وفات رسول خدا

ابن‌قتیبه دینوری گوید: علی- کرم اللّه وجهه- فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم را شبها بر چهارپایی می‌نشاند و در مجالس انصار می‌برد و فاطمه از آنان یاری می‌طلبید و آنان می‌گفتند: ای دختر رسول خدا، بیعت ما با این مردم انجام گرفته است و اگر همسر و پسرعموی تو پیش از ابوبکر سبقت می‌جست و از ما بیعت می‌خواست ما از او رویگردان نبودیم؛ و علی علیه‌السلام می‌فرمود: آیا می‌بایست رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم را در خانه می‌نهادم و دفن نکرده بیرون می‌آمدم و با مردم بر سر قدرت او نزاع می‌کردم؟ و فاطمه می‌گفت: ابوالحسن کاری نکرده مگر همان را که شایسته او بوده است و امت هم کاری کردند که خداوند حسابگر و بازخواست کننده آنهاست. [۱] .

و نیز پس از ذکر بیعت نکردن علی علیه‌السلام گوید: پس دومی نزد اولی آمده، گفت: آیا این مرد را که از بیعت با تو سر باز زده به بیعت وا نمی‌داری؟ وی به غلام خود قنفذ گفت: برو علی را نزد من فرا خوان، وی نزد علی رفت، علی به او فرمود: کارت چیست؟ گفت: خلیفه رسول خدا تو را فرا می‌خواند. علی فرمود: چه زود بر رسول خدا دروغ بستید! قنفذ بازگشت و پیام را رساند. وی مدتی گریست، اما دومی بار دوم گفت: به این مردی که از بیعت با تو سر باز زده مهلت نده و او را به بیعت وادار. اولی به قنفذ گفت: نزد او باز گرد و بگو: خلیفه رسول خدا تو را برای بیعت فرا می‌خواند.

قنفذ بازگشت و مأموریت خود را اجرا کرد، علی علیه‌السلام فریاد زد: سبحان الله! او مدعی مقامی شده که حق او نیست. قنفذ بازگشت و پیام را رساند. باز اولی مدتی گریست، سپس دومی برخاست و به همراه گروهی به در خانه فاطمه رفتند،در زدند، چون فاطمه صدای آنان را شنید با صدای بلند گفت: ای پدر، رسول خدا، ما چه رنجها که پس از تو از دومی و اولی دیدیم! [۲] .

____

پی نوشت ها:

[۱] الامامهٔ و السیاسهٔ ۱:۱۹.

[۲] نقل از امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۷۸۵ -۸۸۴.

ماجرای مشک عسل

پس از شهادت علی علیه‌السلام برادرش عقیل وارد دربار معاویه شد، معاویه از عقیل داستان آهن گداخته را پرسید، عقیل از یادآوری برادری مانند علی علیه‌السلام قطره‌های اشک از دیده فرو ریخت، سپس گفت:

معاویه! نخست داستان دیگری از برادرم علی نقل می کنم، آنگاه از آنچه پرسیدی سخن می گویم.

روزی مهمانی به امام حسین علیه‌السلام وارد شد، حضرت برای پذیرایی او یک درهم وام گرفت، چون خورشتی نداشت از خادمشان، قنبر، خواست یکی از مشکهای عسل را که از یمن آورده بودند باز کند، قنبر اطاعت کرد، حسین علیه‌السلام یک ظرف عسل از آن برداشت و مهمانش را با نان و عسل پذیرایی نمود.

هنگامی که علی علیه‌السلام خواست عسل را میان مسلمانان تقسیم کند، دید دهانه مشک باز شده است. فرمود:

قنبر! دهانه این مشک عسل باز شده و به آن دست خورده است.

قنبر عرض کرد:

بلی، درست است. سپس جریان حسین علیه‌السلام را بیان نمود.

امام سخت خشمگین شد، دستور داد حسین را آوردند، شلاق را بلند کرد او را بزند حسین علیه‌السلام عرض کرد:

به حق عمویم جعفر از من بگذر- هرگاه امام را به حق برادرش جعفر طیار قسم می دادند غضبش فرو می‌نشست- امام آرام گرفت و فرزندش حسین را بخشید.

سپس فرمود:

چرا پیش از آن که عسل میان مسلمانان تقسیم گردد به آن دست زدی؟

عرض کرد:

پدر جان! ما در آن سهمی داریم، من به عنوان قرض برداشتم وقتی که سهم ما را دادید قرضم را ادا می کنم.

حضرت فرمود:

فرزندم! اگر چه تو هم سهمی در آن داری ولی نباید قبل از آنکه حق مسلمانان داده شود از آن برداری.

آنگاه فرمود:

اگر ندیده بودم پیغمبر خدا دندانهای پیشین تو را می‌بوسید به خاطر پیش دستی از مسلمانان تو را کتک زده، شکنجه می کردم.

پس از آن یک درهم به قنبر داد تا با آن از بهترین عسل خریده به جای آن بگذارد.

عقیل می گوید:

گو این که دست علی را می‌بینم دهانه مشک عسل را باز کرده و قنبر عسل خریداری شده را در آن می‌ریزد. سپس دهانه مشک را جمع کرد و بست و با حال گریه عرض کرد:

«اللهم اغفر لحسین فانه لم یعلم»:

بار خدایا! حسین را ببخش و از تقصیرات وی درگذر که توجه نداشت. [۱] .

معاویه گفت:

سخن از فضایل شخصی گفتی که کسی توان انکار آن را ندارد.

خداوند رحمت کند ابوالحسن را، حقا بر گذشتگان سبقت گرفت و آیندگان نیز ناتوانند مانند او عمل کنند.

اکنون داستان آهن گداخته را بگو! [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۴۲ ص۱۱۷ این قضیه پیش از مقام امامت امام حسین بوده و در، ج ۴۱ ص۱۱۲ به امام حسن نسبت داده شده است.

[۲] بحار: ج ۴۲ ص_۱۱۷ نقل از داستانهای بحارالانوار، ج ۴ ص۵۳.

مالیات از کشاورزان

مصعب بن یزید انصاری گوید:

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مرا بر چهار شهر از شهرهای مدائن، نیابت و وکالت داد تا به امور مربوط به جمع آوری عوارض و مالیات اموال اهالی آن چهار شهر بپردازم.

و حضرت کیفیت و کمیت گرفتن مالیات را به شرح ذیل تنظیم نمود و سپس مرا به آن دیار فرستاد.

آن دستورالعمل به این شرح می باشد: در صورتی که زمین کشاورزی که از نهرهای دجله، ملک، فرات و یا جوی، بهره برداری و آبیاری شود:

مقدار مساحت هر جریب زمینی که کشت و برداشت آن خوب و مرغوب باشد، یک درهم و نیم مالیات خواهد بود.

چنانچه کشت و برداشت از زمین متوسّط باشد، از هر جریب آن، یک درهم مالیات باید گرفته شود.

اگر کشت و برداشت از آن زمین کم و ناچیز بود، باید دو سوّم درهم مالیات دریافت گردد.

مقدار مساحت هر جریب زمینی که باغستان مُوْ درخت انگور باشد، ده درهم مالیات بابت آن باید پرداخت شود.

مقدار مساحت هر جریب زمینی که نخلستان درخت خرما باشد، نیز ده درهم مالیات آن خواهد بود.

اگر مقدار مساحت هر جریب زمین باغ از درختان مختلف باشد، نیز ده درهم مالیات باید دریافت گردد.

تبصرهٔ: هر نوع درختی که در کنار معابر و جادّه ها و نهرها وجود دارد به آن ها مالیات تعلّق نمی گیرد.

همچنین امام علی علیه السلام دستور فرمود: هر کشاورز و دهقانی که مَرکَب قاطر دارد و نیز انگشتر طلا به دست می کند، از هر نفر بایستی چهل و هشت درهم مالیات و جریمه دریافت شود.

و نیز حضرت دستور فرمود: هر کاسب و تاجری که در آن دیار مشغول کسب و کار می باشد و دارای درآمدی است، باید هر نفر بیست و چهار درهم به عنوان مالیات پرداخت نماید.

و افراد ضعیف و کم درآمد، هر نفر دوازده درهم باید سهم مالیات خود را بپردازند.

مصعب گوید: مالیات سالیانه، جمعا مبلغ هیجده میلیون درهم بود که تحویل امام علی بن ابی طالب علیه السلام می دادم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الا حکام: ج ۴، ص ۱۱۶، ح ۳۴۳، استبصار: ج ۲، ص ۵۳ ح، ۱۷۸.

ماموریت شبانه

شبی از شبهای بسیار تاریک، رسول خدا(ص) (کسی به دنبالم فرستاد و) مرا احضار کرد و سپس فرمود:

هم اینک شمشیر خود را برگیر و بر فراز کوه ابو قبیس برو و هر که را بر قله آن یافتی هلاک گردان.

من به راه افتادم و (در آن دل شب) از کوه ابو قبیس بالا ـ رفتم. ناگهان مردی سیاه چهره و مخوف، با چشمانی چونان کاسه آتش، در برابر دیدگانم ظاهر گشت. (ابتدا) از دیدن او وحشت کردم (اما همین که) مرا به نام صدا زد (به خود آمدم) جلو رفتم و با یک ضربه شمشیر او دو نیمه ساختم.

در این هنگم صدای داد و فریاد بسیاری به گوشم رسید که از میان خانه‌های مکه بر می‌خاست! در بازگشت، هنگامی که به محضر رسول خدا شرفیاب شدم آن حضرت در منزل همسرش خدیجه بود داستان مرد مقتول و فریادهای همزمان مکیان را باز گفتم: پیامبر

خدا(ص) فرمود: آیا دانستی چه کسی را کشتی؟

گفتم: خدا و رسول او آگاهترند.

فرمود: تو بت بزرگ لات و عزی را درهم شکستی، به خدا سوگند از این پس، هرگز آن بتها پرستش و ستایش نگردند.

عن علی قال: دعانی رسول الله (ص) ذات لیله من اللیالی و هی لیله مدلهمه سودا فقال لی: خذ سیفک و مر فی جبل ابی فبیس فکل من رایته علی راسه فاضربه بهذا السیف.

فقصدت الجبل فلما علوته وجدت علیه رجلا اسودهائل المنظر کان عینیه جمرتان فهالنی منظره فقال لی: یا علی: فدنوت الیه و ضربته بالسیف فقطعته نصفین فسمعت الضجیج من بیوت مکه باجمعها. ثم اتیت رسول الله (ص) و هو بمنزل خدیجه رضی الله عنها فاخبر فقال: اتدری من قتلت یا علی؟!

قلت: الله و رسوله اعلم، فقال: قتلت اللات و العزی، و الله لا عادت عبدت بعدها ابدا. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۳۹، ص ۱۸۶.

میزبان فرشتگان

... وقتی، پیامبر خدا به من فرمود:

هم اینک شماری از فرشتگان به دیدارم آیند. تو در خانه بایست و از ورود افراد هر که باشد جلوگیری کن.

چیزی نگذشت که عمر آمد. من (به پاس وظیفه) او را به درون خانه راه ندادم. او بازگشت و دوباره آمد و تاسه دفعه وی را بازگرداندم. با او گفتم:

رسول خدا(ص) در پرده است و میزبان شماری از فرشتگان که تعداد آنها چنین و چنان است.

سپس (منع برداشته شد و) عمر اجازه ورود یافت. هنگامی که خدمت آن حضرت رسید عرض کرد: ای رسول خدا(ص)! من چند نوبت آمده ام و علی هر بار مرا برگردانده و گفته است: رسول خدا ملاقات ندارد و خود پذیرای دسته‌هایی از فرشتگان است، که تعداد آنها چنین و چنان است! ای رسول خدا(ص) (پرسش من این است که) علی از چه راهی به تعداد و شماره آنها آگاهی یافته، آیا ایشان را با چشم دیده است؟

حضرت (به من) فرمود: علی! او درست می‌گوید، تو از کجا تعداد و شماره آنها را دانستی؟

گفتم: از سلام‌ها و تحیت‌های پی در پی آنه که می‌شنیدم، شماره آنها را دانستم. [۱] .

فرمود: راست گفتی (آنها همین تعداد بوده اند).

سپس به من فرمود: تو یک شباهتی با برادرم عیسی داری... (و عمر می‌شنید و) وقتی که خواست از منزل خارج شود، (ناباورانه با کنایه) گفت:

او را به فرزند مریم (عیسی) مثل می‌زند! و (با او برابر می‌کند)....

قال علی (ع): نشدتکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله (ص): احتفظ الباب فان زوارا من الملائکه یزورونني فلاتاذن لاحد.

فجا عمر فرددته ثلاث مرات و اخبرته ان رسول الله (ص) محتجبت و عنده زوار من الملائکه و عدتهم کذا و کذا، ثم اذنت له فدخل فقال: یا رسول الله (ص)! انی جئت غیر مره کل ذلک یردنی علی و یقول: ان رسول الله (ص) محتجب و عنده زورا من الملائکه و عدتهم کذا و کذا فکیف علم بالعده؟ اعاینهم؟! فقال له: یا علی!قد صدق، کیف علمت بعدتهم؟

فقلت: اختلفت علی التحیات فسمعت الاصوا فاحصیت العدد.

قال: صدق فان فیک شبها من اخی عیسی، فخرج عمر و هو یقول: ضربه لابن مریم مثلا..! [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] به روایت بحار (ج ۳۹، ص ۱۱۲)، که از تفسیر فرات نقل شده، شمار این فرشتگان، ۳۶۰ تن بوده است.

[۲] خصال، ص ۶۶۲؛ بحار، ج ۳۵، ص ۳۱۷.

مهمان علی

آن روز پیامبر خدا(ص) مهمان ما بود. غذایی که در منزل داشتیم، مقداری شیر و خرما و اندکی هم کره بود. آنها را ام ایمن به رسم هدیه فرستاده بود.

ظرفی از آن غذا نزد حضرت آوردیم. حضرت پس از صرف آن، برخاستند و در گوشه‌ای از اتاق به نماز ایستادند و چند رکعت نماز گزاردند. در آخرین سجده نماز حضرت صدای گریه به گوش رسید، دیدیم آن حضرت بشدت می گریند!

در بین ما کسی (حاضر) نبود که سبب گریستن را از وی بپرسد و این به سبب بزرگداشت و احترام فراوانی بود که برای آن حضرت قائل بودیم.

(تا اینکه فرزندم) حسین برخاست و در دامان جدش نشست و گفت:

ای پدر! لحظه‌ای که شما به منزل ما وارد شدید سرور و شادمانی در خود احساس کردیم که هیچ چیزی تا این حد برای ما شادی آفرین نبوده است. سپس شاهد گریستن شما گشتیم. آنهم گریستنی که سخت ما را اندوهگین ساخت ممکن است بگویید سبب گریه شما چه بود؟

رسول گرامی فرمود: فرزندم! هم اینک جبرئیل فرود آمد و خبر داد که شماها کشته خواهید شد و مرقدهایی پراکنده خواهید داشت.

حسین (ع) پرسید: با پراکندگی قبور، پاداش کسانی که به زیارت ما آیند چه خواهد بود؟

حضرت فرمود: پسرم! آنها که به زیارت شما می‌آیند گروههایی از پیروانم هستند که با حضور خود بر مزار شما جویای خیر و برکت و رشد و هدایت می‌باشند.

در روز واپسین، آنگاه که بار سنگین گناهان، آنان را در کام آتش فرو برد و صحنه‌های ترس و وحشت از هر طرف خودنمایی کند من به یاری و کمک آنان آیم و ایشان را از گرفتاری رهایی بخشم و سپس پروردگار متعال آنان را در بهشت جاوید خود مسکن دهد.

قال امیر المومنین: و قد اهدت لنا ام ایمن لبنا و زبدا و تمرا فقدمناه فاکل منه ثم قام الی زاویه البیت فصلی رکعات فلما کان فی آخر سجوده بکی شدیدا فلم یساله احد منا اجلالا و اعظاما له فقعد الحسین فی حجره و قال له:

یا ابه! لقد دخلت بیتنا، فما سررنا بشی کسرورنا بدخولک، ثم بکیت بکا غنما فما ابکاک؟

فقال یا بنی اتانی جبرئیل لنفا فاخبرنی انکم قتلی و ان مصارعکم شتی فقال: یا ابه! فما لمن یزور قبورنا علی تشتتها؟

فقال: یا بنی اولئک طوائف من امتی یزورونکم فیلتمسون بذلک البرکه و حقیق علی ان اتیهم یوم القیامه حتی اخلصهم من اهوال الساعه من ذنوبهم و یسکنهم الله الجنه. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحـار، ج ۲۸، ص ۸۰ به نقل از امالی شیخ طوسـی و ج ۴۴، ص ۲۳۴ به نقـل از کامـل الزیارت و نیز ج ۱۰۰، ص ۱۱۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۳۱.

ماموریت خالد بن ولید

پس از فتـح مکه، رسول اکرم دسـته‌های جنگجویان را به اطراف مکه فرسـتاد که مردم را به اسـلام دعوت کننـد، ولی به آنها فرمان نبرد نداده بود.

از جمله کسـانی که فرسـتاده بـود خالـد بن ولیـد بود که وی را برای تبلیغ اسـلام به میـان قـبیله بین جـذیمه روانه کرده بود، نه برای جنگ. [۱] .

خالـد به منظـور انتقـام جـویی و تسویه حسـاب شخصـی از این تیره عرب که در جـاهلیت خونی از کسـان او ریخته بودنـد، دست به کشتار عده‌ای زد و گروهی را اسیر کرد و اموالشان را به یغما برد.

رسول خدا(ص) که از رفتار زشت او باخبر شد، به مسجد رفت و بر فراز منبر سه مرتبه گفت:

پروردگارا! من از آنچه خالد بن ولید مرتکب شده است بیزارم و از کار او متنفرم.

سپس از من خواست (تا به منظور جبران زیانهایی که به مردم آن ناحیه متحمل شـده بودنـد و پرداخت خونبهای کسانی که به ناحق کشته شده بودند) به میان آن قبیله روم.

در آنجـا من (پس از آنکه از همه آسـیب دیـدگان دلجویی کردم و بـا پرداخت غرامت، رضـایت آنـان را جلب نمودم در پایـان) به ایشان گفتم: شـما را به خدا سوگند، اگر در میان شـما کسـی هست که حقی از او ضایع شده باشد (هم اینک برخیزد و حق خود را بستاند).

کسـانی برخاسـتند و گفتنـد: حـال که چنین است و تو ما را به خـدا سوگنـد دادی بایـد بگوییم که (تعـدادی) زانو بنـد شتر و ظرف مخصوص سگ نیز از ما در این حادثه مفقود گشته است.

من آنهـا را نیز حسـاب کردم و وجه آن را پرداختم سـپس دیـدم، هنوز مبالغی از پولی که با خود آورده بودم همچنان باقی است. به مردم گفتم: این پولها را نیز به شـما می‌بخشم تا برائت ذمه کامل از رسول خدا(ص) حاصل شده باشد. و این وجه را در برابر تضـییع مطلقـه حقـوق شـما چـه آنهـا که می‌دانیـد و چه چیزهـایی که نمی‌دانیـد قرار دادم. و نیز برای جـبران ترس و وحشـتی که بر زنـان و کودکان شما عارض گشته است.

(پس از رتق و فتق امور و انجـام دادن وظیفه) نزد رسول خـدا(ص) بازگشـتم و گزارش مـأموریت و عملکرد خود را به سـمع ایشـان رساندم. حضرت فرمودند:

علی ! به خـدا سوگنـد (خوشـحالم کردی چندانکه) اگر به جای این کار، شتران سـرخ مو برایم هدیه می‌آوردند این قدر خوشـحال نمی‌شدم.

قال علی (ع): ان رسول الله بعث خالد بن الولید الی بنی جذیمه، ففعل ما فعل، فصعد رسول الله (ص) المنبر فقال: اللهم انی ابرا الیک مما صنع خالد بن الولید ثلاث مرات.ثم قال: اذهب یا علی!

فذهبت فودیتهم ثم ناشدتهم بالله هل بقی شی؟

فقالوا اذ نشدتنا بالله فمیلغه کلابنا و عقال بعیرنا.

فاعطیتهم لهما و بقی معی ذهب کثیر فاعطیتهم ایاه و قلت: هـذا لذمه رسول الله (ص) و لما تعلمون و لما لا تعلمون و لروعات النسا و

الصبیان، ثم جئت الی رسول الله (ص) فاخبرته فقال: و الله لایسرنی یا علی! ان لی بما صنعت حمر النعم. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۳۰۳.

[۲] خصال، ص ۶۷۱؛ بحار، ج ۲۱، ص ۱۴۱.

محتضر و قبله

به رسول خدا(ص) خبر دادند که مردی از فرزندان عبدالمطلب در حال احتضار است. حضرت بر بالین او حاضر شد، اما دید که او را به سمت غیر قبله خوابانده اند همان جا فرمود تا او را به سوی قبله برگرداندند. آنگاه فرمود:

در چنین حالی است که فرشتگان رحمت به سوی محتضر می‌شتابند و مورد لطف و توجه خدا قرار می گیرد. محتضری که رو به قبله باشد تا هنگامی که قبض روح گردد در سایه لطف و عنایت الهی است.

قال علی (ع): دخل رسول الله (ص) علی رجل من ولد عبدالمطلب فاذا هو فی السوق و قد وجه الی غیر القبله، فقال: وجهوه الی القبله فانکم ادا فعلتم ذلک اقبلت علیه الملائکه و اقبل الله علیه بوجهه فلم یزل کذلک حتی یقبض. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرائع، ج ۱، ص ۳۴۶.

مرغ بریان

با رسول خدا(ص) در مسجد بودم. آن حضرت پس از ادای فریضه صبح برخاستند و از مسجد خارج شدند. من نیز از پی او بیرون آمدم.

برنامه همیشگی رسول خدا(ص) این بود که اگر آهنگ رفتن جایی را داشت، مرا مطلع می‌ساخت. من هم وقتی که احساس می کردم، درنگ او برخلاف انتظار قدری به طول انجامیده است، به همان مکان می‌رفتم تا از حال او خبر گیرم ؛ چه اینکه دلم تاب و تحمل دوری او را، هر چند برای ساعتی، نداشت.

با توجه به همین برنامه، آن روز صبح، پیامبر گرامی هنگام خروج از مسجد به من فرمود:

من به خانه عایشه می‌روم این را گفت و روانه گردید. من نیز به منزل بازگشتم و لحظاتی را در منزل ماندم، ساعات خوشی را در جمع خانواده با حسن و حسین سپری کردم و در کنار همسر و فرزندان خود احساس شعف و شادمانی داشتم... (اما ناگهان حالتی در خود احساس کردم، که گویا کسی مرا به سوی خانه عایشه فرا می‌خواند، این بود که بی اختیار) از جا برخاستم و راهی منزل عایشه شدم.

در زدم. صدای عایشه بود که پرسید: کیستی؟ گفتم: علی.

گفت: رسول خدا(ص) خفته است!

ناچار برگشتم. اما با خود گفتم: جایی که عایشه در منزل باشد، چگونه پیامبر خدا فرصت خواب و استراحت پیدا نموده است؟!

پاسخ او را باور نکردم. باز گشتم و دوباره در زدم، این بار هم عایشه بود که پرسید: کیستی؟ گفتم: علی.

گفت: رسول خدا(ص) کاری دارند.

من در حالی که از در زدن خود شرمگین شده بودم، برگشتم. (ولی مگر بازگشت ممکن بود؟) شوق دیدار رسول خدا(ص) حالتی در من پدید آورده بود که جز با دیدار او آسوده نمی‌گشتم، این بود که با بسرعت بازگشتم و برای بار سوم در کوفتم. اما شدیدتر از دفعات پیش باز عایشه پرسید: کیستی؟ گفتم: علی.

(که خوشبختانه) آواز رسول خدا(ص) به گوشم رسید که به عایشه فرمود: در را باز کن!

عایشه ناگزیر در را بگشود و من داخل شدم. پیامبر خدا(ص) پس از آنکه مرا (کنار خود) نشاند، فرمود: اباالحسن! آیا نخست من قصه خود را باز گویم یا ابتدا تو از تأخیر خود سخن گویی؟

گفتم: ای فرستاده خدا! شما بگویید که سخن شما خوش تر است. آنگاه فرمود:مدتی بود که گرسنگی آزارم می‌داد، و من آن را مخفی می‌داشتم. تا اینکه به خانه عایشه آمدم، اینجا هم بااینکه توقفم به طول انجامید چیزی برای خوردن پیدا نشد.

از این رو دست به دعا گشودم و از ساحت کریمانه اش د مدد جستم که ناگاه دوستم جبرئیل از آسمان فرود آمد و این مرغ بریان را به همراه خود آورد و گفت: هم اینک خدای عزوجل بر من وحی فرمود؛ که این مرغ برشته را که از بهترین و پاکیزه ترین غذاهای بهشتی است برگیرم و برای شما بیاورم.

و جبرئیل به آسمان صعود کرد. من نیز به پاس اجابت و عنایت پروردگار، به شکر و ستایش او مشغول شدم، آنگاه گفتم:

پروردگارا! از تو می‌خواهم کسی را در خوردن این غذا همراهم سازی که من و تو را دوست داشته باشد.

لحظاتی منتظر ماندم و کسی بر من وارد نشد.

دوباره دست به دعا برداشتم و عرض کردم:

خدایا! توفیق همراهی در صرف این غذا را نصیب آن بنده‌ای بنما که او افزون بر اینکه تو و مرا دوست بدارد، محبوب من و تو نیز باشد.

(چیزی نگذشت) که صدای کوبه در بلند شد و فریاد تو به گوشم رسید. به عایشه گفتم: در بگشا، که تو وارد شد، (چشمانم به دیدنت روشن شد و) من پیوسته شاکر و سپاسگزار خواندم ؛ چه اینکه تو همان کسی هستی که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارندعلی! مشغول شو و از غذا بخور!پس زا صرف غذا، پیامبر خدا(ص) از علی خواست تا او نیز قصه خود را بازگوید.در اینجا علی آنچه در غیاب آن حضرت رخ داده بود، از لحظه خروج از مسجد تا مزاحمتها و ممانعت‌های عایشه و بهانه تراشی‌های او، همه را به عرض آن حضرت رسانید. آنگاه پیامبر خدا(ص) روی به عایشه کرد و فرمود:

عایشه! هر چه خدا بخواهد همان می‌شود (اما بگو بدانم) چرا چنین کردی؟

عایشه گفت: ای رسول خدا (ص) من خواستم افتخار شرکت در خوردن این غذای بهشتی نصیب پدرم شود.

حضرت فرمود: این اولین بار نیست که کینه توزی تو نسبت به علی آشکار می‌شود،من از آنچه در دل نسبت به او داری، بخوبی آگاهم. عایشه! کار تو به آنجا خواهد کشید که به جنگ با علی برمی خیزی!

عایشه گفت: مگر زنان هم با مردان به نبرد آیند؟

پیامبر فرمود: همان که گفتم، تو بر جنگ و نبرد با علی کمر بندی و در این کار کسانی از نزدیکان و یاران من (طلحه و زبیر) تو را همراهی کنند و بر وی بشورند.

در این جنگ رسوایی به بار خواهید آورد که زبانزد همگان گردید، در این مسیر به جایی می‌رسی که سگهای حواب بر تو پارس کنند، در آنجا تو پشیمان گردی و درخواست بازگشت کنی اما پذیرفته نخواهد شد، چهل مرد (به دروغ) شهادت دهند که آن مکان حواب نیست (و نام دیگری دارد) و تو به شهادت و گواهی آنها خرسند خواهی شد و همچنان به راه خود ادامه دهی تا به شهری برسی (بصره) که مردم آن بر حمایت و یاری تو به پاخیزند. آن شهر از دورترین آبادیها به آسمان و نزدیکترین آنها به آب

است.

اما از لین لشکر کشی سودی نخواهی برد و با شکست و ناکامی باز خواهی گشت، آن روز تنها کسی که جانت را از معرکه قتال رهایی بخشد و تو را همراه تنی چند از معتمدان و نیکان اصحابش به مدینه باز گرداند، همین شخص خواهد بود (اشاره به علی). خیرخواهی او به تو همواره بیش از خیرخواهی تو به اوست، علی، آن روز تو را از چیزی می‌ترساند و از عاقبت شومی برحذر می‌دارد که اگر آن را اراده کند و بر زبان جاری سازد، فراق و جدایی ابدی بین من و تو حاصل گردد؛ چه اینکه اختیار طلاق و رهایی همسرانم پس از وفات من در دست علی است، و هر یک را که او رها سازد و طلاق گوید، رشته زوجیت بین وی و رسول خدا(ص) برای همیشه بریده گردد.از افتخار انتساب همسری پیامبر خدا(ص) محروم خواهد ساخت.پیشگوییهای حضرت که به اینجا رسد، عایشه گفت:

ای کاش مرده بودم و آن روز را نمی‌دیدم!

حضرت فرمود: هرگز هرگز، به خدا سوگند آنچه گفتم شدنی است و گویا هم اینک آن را می‌بینم. سپس حضرت به من فرمود: علی! برخیز که وقت نماز ظهر است، باید بلال را هم برای اذان خبر کنم. آنگاه بلال اذان گفت و حضرت به نماز ایستاد و من هم نماز گزاردم. و ما همچنان در مسجد ماندیم.

عن علی قال: كنت انا و رسول الله (ص) فی المسجد بع ان صلی الفجر، ثم نهض و نهضت معه و كان اذا اراد ان یتجه الی موضع اعلمنی بذلک فكان اذا ابطا فی الوضع صرت الیه لاعرف خبره ؛ لانه لايتقار قلبی علی فراقه ساعه فقال لی: انا متجه الی بیت عائشه فمضی و مضیت الی بیت فاطمه فلم ازل مع الحسن و الحسین و هی و انا مسروران بهما ثم انی نهضت و صرت الی باب عائشه فطقت الباب فقالت لی عائشه: من هذا؟ فقلت لها: انا علی فقالت: ان النبی راقد فانصرفت ثم قلت: النبی راقد و عائشه فی الدار؟ فرجعت و طرقت الباب فقالت لی عائشه من هذا؟ فقلت انا علی فقالت: ان النبی علی حاجه فانثیت مستحیيا من دقی الباب و وجدت فی صدری ما لا استطیع علیه صبرا فرجعت مسرعا فدققت الباب دقا عنیقا، فقالت لی عائشه: من هذا؟

فقلت: انا علی فسمعت رسول الله (ص) یقول لها: یا عائشه افتحی له الباب ففتحت فدخلت.

فقال لی: اقعد یا اباالحسن احدثک بما انه فیه او تحدثنی بابطائک عنی؟

فقلت: یا رسول الله (ص)! حدثنی فان حدیثک احسن فقال: یا ابا الحسن كنت فی امر كتمته من الم الجوع فلما دخلت بیت عائشه و اطلت القعود و لیس عندها شی تاتی به، مددت یدی و سالت الله القریب المجیب، فهبط علی حبیبی جبرئیل و معه هذا الطیر و هو اطیب طعام ی الجنه فاتیک به یا محمد! فحمدت الله كثیرا و عرج جبرئیل، فرفعت یدی الی السما فقلت: اللهم یسر عبدا یحبک و یحبنی یاكل معی هذا الطائر.

فمكثت ملیا فلم ار احدا یطرف الباب، فرفعت یدی ثم قلت: اللهم یسر عبدا یحبک و یحبنی و تحبه و احبه یاكل معی هذا الطائر، فسمعت طرقت للباب و ارتفاع صوتک فقلت لعائشه: ادخلنی علیا، فدخلت فلم ازل حامد الله حتی بلغت الی اذ كنت تحب الله و تحبنی و یحبک الله و احبک فكل یا علی!

فلما لكلت انا و النبی الطائر، قال لی: یا علی! حدثنی، فقلت یا رسول الله (ص)....

فقال النبی (ص) (لعائشه): ابیت الا ان یكون الامر هكذا یا حمیراء ما حملک علی هذا؟

فقالت: یا رسول الله (ص)! اشتهیت ان یكون ابی یاكل من الطیر فقال لها: ما هو باول ضغن بینک و بین علی و قد وقفت علی ما فی فلبک لعلی انک لتقاتلینه فقالت: یا رسول الله (ص) و تكون النسا یقاتلن الرجال؟ فقال لها: یا عائشه انک لتقاتلین علیا و یصحبک و یدعوک الیها نفر من اصحابی فیحملونک علیه و لیكونن فی قتالک له امر بنحدث به الاولون و الاخرون و علامه ذلک انک تركبین الشیطان ثم تبلین قبل ان تبلغی الی الموضع الذی یقصد بک الیه، فتنبح علیک كلاب الحواب فتسالین الرجوع فیشهد عندک

قسامه اربعین رجلا- ما هی کلاب الحواب فتصیرین الی بلد اهله انصارک هو ابعد بلاد علی الارض الی السما و اقربها الی الما و لترجعین و انت صاغره غیر بالغه الی ما تریدین و یکون هدا الذی یردک مع من یثق به من اصحابه، انه لک خیر منک له و لینذرنک بما یکون الفراق بینی و بینک فی الاخره، و کل من فرق الی بینی و بینه بعد وفاتی ففراقه جائز.

فقالت: یا رسول الله (ص)! لیتنی مت قبل ان یکون ما تعدنی!

فقال لها: هیهات هیهات و الذی نفسی بیده لیکونن ما قلت حتی کانی اراه.

ثم قال لی: قم یا علی! فقد وجبت صلاه الظهر حتی امر بلالا- بالاذان فاذن بلال و اقم الصلوه و صلی و صلیت معه و لم نزل فی المسجد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج، ص ۱۹۷؛ بحار، ج ۳۸، ص ۳۴۸؛ داستان مشوی (مرغ بریان) از مسلمات تاریخ و حدیث است. این داستان با روایات متفاوت، متجاوز از هیجده نقل، تنها در کتب معتبر اهل سنت آمده است.

ماموریت خاخ

از سوی پیامبر خدا(ص) مأمور شدم تا به همراه زبیر و مقداد به جایی که به بوستان خاخ موسوم بود، برویم ؛ آن حضرت به ما فرمود:

در آنجا با زنی روبرو خواهید شد که حامل نامه‌ای از سوی حاطب بن ابی بلتعه برای مشرکان مکه است. (مضمون نامه چنانکه از روایت دیگر بر می آید، گزارش جاسوسی بود. در آن نامه نقشه یورش مسلمین و عزم و آهنگ آنان برای فتح مکه فاش گشته بود و به مشرکان این فرصت را می‌داد تا در برابر هجوم مسلمین حالت آماده باش و دفاعی به خود بگیرند)!

ما به راه افتادیم و (همان طور که رسول خدا(ص) فرموده بود) در خاخ با آن زن که پیک حاطب بود مواجه شدیم. ابتدا از او خواستیم که نامه را تسلیم کند اما او انکار کرد و از وجود نامه اظهار بی اطلاعی نمود.

بیر و مقداد به تفتیش او (و لوازم همراه وی) پرداختند. اما چیزی نیافتند. و گفتند: گمان نمی‌کنیم که همراه این زن نامه‌ای باشد!

به آنها گفتم: (سخن به گراف می گویید) پیامبر خدا(ص) از وجود نامه به همراه این زن خبر داده است و شما می گویید با او نامه‌ای نیست؟

(به آن زن گفتم): یا هم اینک نامه را به من می‌دهی و یا اینکه تو را برهنه کرده و خود به تفتیش تو پردازم.

(او که دانست سخن بجد می‌شنود، ترسید و) از میان کمربند خود نامه را بیرون آورد و تحویل داد.

در بازگشت به مدینه، رسول خدا(ص) حاطب را احضار کرد و ضمن بازخواست از وی پرسید: چرا چنین کردی؟ حاطب گفت: خواستم بدان وسیله به مشرکان مکه خدمتی کرده باشم و بر آنها منتی گذاشته باشم! و گرنه من با اسلام پشت نکرده و مرتد نشده‌ام.

حضرت حرف او را پذیرفت و از تقصیرش درگذشت. و به مردم نیز سفارش د کرد که با او به خوبی رفتار کنند. [۱] .

قال علی: بعثنی رسول الله (ص) و الزبیر و المقداد معی:

قال: انطلقوا حتی تبلغوا روضه خاخ فان فیها امراه معها صحیفه من حاطب بن ابی بلتعه الی المشرکین.

فانطلقنا و ادرکناها و قلنا: این الکتاب؟ قالت: ما معی کتاب. ففشتها الزبیر و المقداد و قالا: ما نری معه کتابا، فقلت: خدث به رسول الله (ص) و تقولان لیس معها؟ لتخر جنه او لاجردنک. فاخرجته من حجزتها، فلما عادوا الی النبی قال: یا حاطب! ما حملک علی هذا.

قال اردت ان یکون لی ید عند القوم. و ما ارتددت. فقال: صدق حاطب لا تقولوا به الا خیرا. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] این زن که موسوم به ساره است از معدود کسانی است که رسول خدا(ص) در جریان فتح مکه مهدور الدم اعلام کرد.اما بنا به روایت ابن اسحاق، برای او از پیامبر امان گرفتند و زنده ماند تا اینکه بعدها زیر دست و پای اسبی کوبیده و کشته شد. (تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۶۳.

[۲] بحار، ج ۱۸، ص ۱۱۰.

مقام سلمان

روزی بر رسول خدا(ص) وارد شدم. دیدم (پیش از من) سلمان شرفیاب است و در برابر آن حضرت نشسته است. در این بین مرد عربی از در وارد شد (و یک سر به جانب سلمان رفت و با کمال گستاخی) او را از جایش کنار زد و خود بر جای او نشست!

پیامبر خدا(ص) چنان برآشفت و خشمگین گشت که چشمانش سرخ شد و عرق در پیشانی مبارکش ظاهر گشت. پس به آن گستاخ فرمود: ای مرد صحرایی! آیا کسی را پس می‌زنی که خدایش در آسمان او را دوست می‌دارد و رسولش در زمین بدو مهر می‌ورزد؟!

ای اعرابی! آیا بر کسی جسارت می‌کنی که جبرئیل همیشه برایش حامل سلام بوده است؟ نشد که جبرئیل نزد من آید و بر سلمان درود نفرستد.

ای مرد! سلمان از من است، هر که بر او ستم کند بر من ستم کرده و هر که او را بیازارد مرا آزرده است. کسی که اتو را از خود براند، از من فاصله گرفته و هر که به او نزدیک شود به من نزدیک گشته است.

ای اعرابی! نباید با سلمان رفتاری خشونت آمیز داشته باش، خدای متعال از من خواسته است تا علم منایا (اجلها) و بلایا (حوادث و پیشامدها) و انساب (نسبها) و فصل الخطاب (روشن بینی و حکمت) را به او بیاموزم.

مرد عرب (که از این همه تجلیل شگفت زده شده بود) گفت: ای فرستاده خدا، من گمان نمی‌کردم که مقام و موقعیت سلمان به اینجا رسیده باشد! مگر نه این است که او مسلمانی است که پیشتر بر کیش مجوسان بوده است؟!

حضرت فرمود: من از جانب پروردگار برای تو سخن می‌گویم و تو یاوه می‌بافی؟ سلمان هرگز مجوسی نبوده. او در باطن موحد بوده و در ظاهر تظاهر به شرک می‌کرده است....

قال علی (ع): لقد حضرت رسول الله (ص) و سلمان بین یدیه، فدخل اعراب فنحاه عن مکانه و جلس فیه، فغضب رسول الله (ص) حتی در العرق بین عینیه و احمرتا عیناه ثم قال: یا اعرابی! اتنحی رجلا یحبه الله تبارک و تعالی فی السما و یحبه رسوله فی الارض؟

یا اعرابی ! اتنحی رجلا ما حضرنی جبرئیل الا امرنی عن ربی عزوجل ان اقرئه السلام. یا اعرابی! ان سلمان منی من جفاه فقد جفانی و من آذاه فقد آذانی و من باعده فقد باعدنی و من قربه فقد قربنی.

یا اعرابی! لا تغلظن فی سلمان فان الله تبارک و تعالی قد امرنی ان اطلعه علی علم المنایا و البلایا و الانساب و فصل الخطاب.

فقال الاعرابی: یا رسول الله (ص)! ما ظننت ان یبلغ من فعل سلمان ما ذکرت! الیس کان مجوسیا ثم اسلم؟

فقال النبی یا اعرابی! اخاطبک عن ربی و تقاولنی؟ ان سلمان ما کان مجوسیا و لکنه کان مظهرا للشرک مبطنا للایمان.... [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۲، ص ۳۴۷؛ اختصاص، ص ۲۲۲.

محبوب خدا

یک روز که به آب نیاز داشتم، به قصد تطهیر به منزل آمدم. هر چه صدا کردم:

حسن! حسین! فضه! هیچکس جوابم نداد. (دریافتم کسی در منزل نیست) ناگهان صدایی از پشت سر شنیدم که مرا به نام می‌خواند: اباالحسن! عمو زاده پیامبر!من سر برگرداندم اما چیزی ندیدم. یک مرتبه متوجه شدم سطلی از طلا مملو از آب زلال به دست دارم که حوله‌ای نیز بر آن آویخته شده است!

نخست حوله را برداشته بر دوش راستم گذاشتم و سپس دستی بر آن رساندم که ناگهان آب در دستانم جاری شد و از آن وضوی کاملی ساختم. و همین که نیاز به آب برطرف گشت سطل نیز ناپدید گشت و من فهمیدم چه کسی آن را پس گرفت!شگفتا که آب در نرمی همانند کره و در طعم و شیرینی همچون عسل و در خوش بویی بسان مشک بود!

در اینجا رسول خدا(ص) تبسمی فرمود و آن حضرت را در آغوش کشید و میان دیدگانش را بوسید. آنگاه فرمود:

اباالحسن! مژده باد بر تو، آن سطل و آب و حوله که دیدی همه از بهشت و فردوس برین بود... در شگفتم از مردمی که مرا به خاطر محبت و علاقه‌ای که به تو دارم سرزنش کنند در حالی که خدای متعال و فرشتگان او بر فراز آسمان تو را دوست دارند.

قال علی (ع): شککت اننی علی غیر طهر، فاتیت منزل فاطمه فنادیت یا حسن! یا حسین! یا فضه! فلم یجبنی احد، فاذا بهاتف یهتف من ورائی و هو ینادی یا اباالحسن! یا ابن عم النبی! التفت.

فالتفت غاذا انا یسطل من ذهب و فیه ما و علیه مندیل فاخذت المندیل فوضعته علی منکبی الایمن و اومات الی الما فاذا الما یفیض علی کفی فتطهرت و اسبغت الطهر و لقد وجدته فی لین الزبد و طعم الشهد و رائحه المسک ثم البفت و لا ادری من اخذه.

فتبسم النبی فی وجهه و ضمه الی صدره قبل ما بین عینیه، ثم قال: یا اباالحسن! الا ابشرک! ان السطل من الجنه و الما و المندیل من الفردوس د الاعلی... افیلومنی الناس علی حبک و الله تعالی و ملائکه یحبونک من فوق السماء!. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۳۹، ص ۱۶.

مرگ نجاشی

وقتی جبرئیل بر پیامبر خدا فرود آمد و خبر مرگ نجاشی (پادشاه حبشه) را به وی ابلاغ کرد، رسول خدا از شدت اندوه گریستو به اصحاب خود فرمود:برادر شما اصحمه (نجاشی) در گذشته است. سپس خود به جبانه (صحرا یا گورستان) تشریف برد و از همانجا بر او نماز گزارد، و هفت تکبیر گفت. خداوند همه بلندیهای زمین را در برابر دیدگان او پست و هموار ساخت تا جنازه نجاشی را که در حبشه بود، به چشم دید.

عن علی قال: ان رسول الله (ص) لما اتاه جبرئیل بنعی النجاشی، بکی بکا حزین علیه و قال: ان اخاکم اصحمه (و هو اسم النجاشی) مات ثم خرج الی الجبانه و صلی علیه و کبر سبعا فخفض الله له کل مرتفع حتی رای جنازته و هو بالحبشه. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال، ص ۴۰۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۷۵ به نقل از عیون الاخبار.

میهمانی

من به مسجد آمدم (تا کسانی را برای شرکت در ولیمه فاطمه دعوت کنم) دیدم مسجد از جمعیت موج می‌زند. خواستم از آن میان عده‌ای را به میهمانی بخوانم و بقیه را واگذارم اما از این کار شرم کردم و تبعیض را روا ندانستم به ناچار بر بالای بلندی مسجد ایستادم و بانگ برداشتم که: به میهمانی ولیمه فاطمه حاضر شوید.

مردم دسته دسته به راه افتادند. من از کثرت مردم و اندك بودن غذا خجالت کشیدم و ترسیدم که به کمبود غذا مواجه شوم. رسول خدا(ص) متوجه نگرانی من شد و فرمود: علی! من دعا می‌کنم تا غذا با برکت شود.

شمار میهمانان بیش از چهار هزار نفر بود که به برکت دعای پیغمبر همه از خوراکی و نوشیدنی سیر شدند و در حالی که دعا گوی ما بودند، خانه را ترك کردند، و با این همه، چیزی از اصل غذا کاسته نشد. در پایان رسول گرامی کاسه‌های متعدد خواست و آنها را از خوراکی انباشت و به خانه‌های همسران خویش فرستاد. سپس فرمود تا کاسه دیگری آوردند، آن را هم پر از غذا کرد و گفت: این ظرف هم از فاطمه و شویش باشد.

قال علی (ع):... فاتیت المسجد و هو مشحن بالصحابه فاحییت [۱] ان اشخص قوما و ادع، ثم صعدت علی ربوه هناك و نادیت: اجیبوا الی ولیمه فاطمه، فاقبل الناس ارسالا، فاستحییت من کثره الناس و قله الطعم، فعلم رسول الله (ص) ما تداخلنی، فقال یا علی! انی سادعوا الله بالبرکه... فاکل القوم عن آخرهم طعامی و شربوا شرابی و دعوا لی بالبرکه و صدروا و هم اکثر من اربعه الاف رجل و لم ینقص من الطعام شی، ثم دعا رسول الله (ص) باصحاف فملئت و وجه بها الی منازل ازواجه ثم اخذ صحفه و جعل فیها طعاما و قال: هذا لفاطمه و بعلها.[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] در مصدر چنین است ولی ظاهرا صحیح آن فاستحییت باشد.

[۲] بحار، ج ۴۳، ص ۹۶.

مستحق نکوهش

عبدالرحمان بن عوف مرا گفت: ای پسر ابوطالب! تو به این امر (خلافت) بسیار دلبسته‌ای؟ گفتم: دلبسته و شیفته نیستم بلکه میراث رسول خدا(ص) و حق خود را خواسته‌ام. ولای امت وی در رتبه بعد از او برای من است و شما حریصتر از من هستید که میان من و حقم حایل گشته اید و با زور و شمشیر آن را از من گرفته اید.

بار خدایا! من از قریش به درگاه تو شکایت می‌کنم، آنها قطع رحم کردن و روزگارم را تباه ساختند و حق مرا انکار کردند، و مرا حقیر شمردند و منزلت والای مرا کوچك دانستند و در مخالفت با من اجماع و اتفاق کردند. حق مرا که همچون لباس بر تن من بود به تاراج بردند و سپس گفتند: اگر خواهی با رنج و اندوه شکیبا باش و یا با حسرت و دریغ جان بسپار!

به خدا سوگند! آنها اگر می‌توانستند، نسبت خویشاوندی مرا هم انکار می‌کردند چنانکه پیوند سبب را قطع کردند اما راهی بر این کار نیافتند.

حق من بر این امت همانند مردی است که از قومی بستانکار باشد (و او باید تا رسیدن زمان طلب خود صبر کند) پس اگر آن قوم به وظیفه عمل کرده و حق او را ادا کنند آن را با تشکر و سپاس می‌پذیرد و اگر در تسلیم حق او تا موعد تأخیر انداختند، باز آن را می‌گیرد بی آنکه سپاس گذارد. آری مرد اگر رسیدن حقش به تأخیر افتد بر او عیبی نیست بلکه عیب بر کسی است که حقی را به

دست اورد که از آن او نباشد. نکوهش آن کس شو که آنچه حق او نیست بگیرد. رسول خدا(ص) ضمن وصایای خود به من فرمود:

ای پسر ابوطالب! ولایت امت من با تو است. پس اگر بر زمامداری تو با عافیت و همدلی تن دادند و ولایت را به تو واگذاشتند، به تصدی و اداره آن قیام کن و اگر اختلاف کردند آنها را به حال خود واگذار، که خداوند سبحان برای تو نیز راهی برای رهایی از مشکلات فراهم خواهد ساخت.

قال علی (ع):... قال عبدالرحمن بن عوف: یا بن ابی طالب انک علی هذا الامر لحریص؟!

فقلت: لست علیه حریصا انما اطلب میراث رسول الله (ص) و ان و لا امته لی من بعده و انتم احرص علیه منی اذ تحولون بینی و بینه و تصرفون وجهی دونه بالسیف.

اللهم انی استعدیک علی قریش فانهم قطعوا رحمی و اضاعوا ایامی و دفعوا حقی و صغروا قدری و عظیم منزلتی و اجمهوا علی منازعتی حقا کنت اولی به منهم فاستلبونیه ثم قالوا: اصبر مغموما اومت متاسفا وایم الله لو استطاعوا ان یدفعوا قرابتی کما قطعوا سببی فعلوا و لکنهم لایجدون الی ذلک سبیلا.

انما حقی علی هذه الامه کرجل له حق علی قوم الی اجل معلوم. فان احسنوا و عجلوا له حقه قبله حامدا. و ان اخره الی اجله غیر اخذه غیر حامد و لیس یعاب المر بتاخیر حقه انما یعاب من اخذ ما لیس له.

و قد کان رسول الله (ص) عهد الی عهدا فقال: یا بن ابی طالب! لک و لا امتی فان ولوک فی عافیه و اجمعوا علیک بالرضا، فقم بامرهم و ان اختلفوا علیک فدعهم و ما هم فیه، فان الله سیجعل لک مخرجا. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کشف المحجّه، ص ۱۸۴.

ن

نقش انگشتر امام علی

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

نقش نگین حضرت علی علیه السلام «اللّه الملک» بود.

علی بن مهزیار می گوید:

بر امام هفتم علیه السلام وارد شدم،

انگشتری از فیروزه در دست آن حضرت بود، که جمله؛

«اللّه الملک»

بر آن نوشته شده بود،

و من زیاد به آن نگاه می کردم،

امام علیه السلام فرمود:

چرا نگاه می کنی؟

این سنگی از بهشت بود که جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هدیه آورد،

و رسول خدا آن را به حضرت علی علیه السلام بخشید که به ما رسید،

آیا می‌دانی نام آن چیست؟

گفتم: به فارسی فیروزه است.

فرمود: نام عربی آن ظفر است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مکارم الاخلاق ص ۹۱ – ۸۹.

نماز امانتی بزرگ

ابودرداء نقل می‌کند:

كانَ أميرَالْمُؤمِنينْ عليه السلام اِذا حَضَرَ وَقْتَ الصَّلوةِ تَلَوَّنَ وَ تَزَلْزَلَ فقيل لهُ مالكَ؟

فيقول:

جاءَ وَقْتُ أمانَةً عَرَضَها اللَّهُ تَعالى عَلَى السَّمواتِ وَ الْأرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أنْ يَحْمِلْنَها وَ حَمَلَها الانْسانُ فى ضَعْفِه فَلا أدْرى أُحْسِنُ اِذا ما حَمَلْتُ أم لا؟ [۱] .

(آنگاه که وقت نماز می‌رسید، امیرالمؤمنین رنگ چهره‌اش دگرگون شده و مضطرب می‌شد، به حضرت می گفتند: چه شده است شما را؟

پاسخ می‌داد:

وقت انجام امانتی رسیده است که خدای بزرگ آن را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کرد و آنها نتوانستند آن را بپذیرند، و انسان آن را پذیرفت در حالی که از همه ناتوان‌تر بود، پس من نمی‌دانم آیا این امانت سنگین را نیکو برداشتم یا نه؟

پی نوشت ها:

[۱] انوار نعمانیّه ص۲۳۸، –و بحارالانوار ج۴۱ ص۲۴ – ۱۷.

نماز پس از پیروزی در جنگ

پس از پیروزی در جنگ جمل، وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شهر بصره شد، به مسجد جامع شهر بصره تشریف برده و دو رکعت نماز در آنجا خواند، سپس به سراغ کارهای مهمّ دیگر رفت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری ج ۳ ص ۵۴۳.

نماز قبل از آغاز نبرد

امام علی علیه السلام قبل از آغاز نبرد با خوارج، از اردوگاه «حروراء» گذشت،

و در برابر خیمه «یزید بن قیس» یکی از رهبران صاحب نفوذ خوارج قرار گرفت،

پیاده شد و دو رکعت نماز در آن صحرا خواند و سپس به نصیحت آنان پرداخت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص۲۷۷.

نماز با اشاره در میدان جنگ

فرهنگ ارزشمند «نماز» آنقدر والا و برتر است که در هیچ شرائطی نمی توان از آن چشم پوشید.

در شب آخر نبرد سرنوشت ساز صفّین به نام (لیلة الهریر) که از آغاز شب تا نیمه روز فردا مبارزه ادامه داشت،

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب او در حالی که جنگ می کردند و غَرق در اسلحه بودند، نماز مغرب و عشاء و صبح را در حالت سواره و پیاده خواندند،

و رکوع و سجود را به صورت اشاره انجام می‌دادند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲.

نماز در میدان جنگ

امام علی علیه السلام همواره به نماز اوّل وقت توجّه فراوان داشت و این اصل ارزشمند را از یاد نمی‌برد.

در یکی از روزهای نبرد صفین، در گرما گرم جنگ و کشتار، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به خورشید نگریست و فرمود: وقت نماز است.

آنگاه دست از جنگ کشید، و در گوشه‌ای به نماز ایستاد،

در حالی که انواع خطرات او را تهدید می کرد، و تیرهای فراوانی به سوی او پَر می کشید،

امّا امام علی علیه السلام سرگرم نماز بود، گویا در خانه خود نماز می‌خواند.

نماز اوّل که تمام شد تیری به سوی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و سخت بر ران پایش فرو رفت، یاران حضرت با اضطراب پیرامون او را گرفتند، امّا امام علی علیه السلام با همان حالت نماز دوم را خواند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] انوار نعمانیه ص ۳۴۲،و نفایس الاخبار ص ۴۶۳.

نماز باران (استسقاء)

در یکی از سال‌ها که خشکسالی آمده بود، و آسمان نبارید و همه از بی‌آبی به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کردند.

امام علی علیه السلام دستور داد که:

همه مردم از شهر خارج شوند،

فرزندان را از مادران جدا کنند،

و در آفتاب سوزان با گریه و انابه و توبه، نماز باران بخوانند.

وقتی صف‌ها منظّم شد،

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه «نماز باران» ابتداء فرمود:

أَلَا وَإِنَّ الْأَرْضَ الَّتِی تُقِلُّکُمْ، وَالسَّمَاءَ الَّتِی تُظِلُّکُمْ، مُطِیعَتَانِ لِرَبِّکُمْ، وَمَا أَصْبَحَتَا تَجُودَانِ لَکُمْ بِبَرَکَتِهِمَا تَوَجُّعاً لَکُمْ، وَلَا زُلْفَةً إِلَیْکُمْ، وَلَا لِخَیْرٍ تَرْجُوَانِهِ مِنْکُمْ، وَلکِنْ أُمِرَتَا بِمَنَافِعِکُمْ فَأَطَاعَتَا، وَأُقِیمَتَا عَلَی حُدُودِ مَصَالِحِکُمْ فَقَامَتَا.

إِنَّ اللَّهَ یَبْتَلِی عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّیِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ، وَحَبْسِ الْبَرَکَاتِ، وَإِغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَیْرَاتِ، لِیَتُوبَ تَائِبٌ، وَیُقْلِعَ مُقْلِعٌ، وَیَتَذَکَّرَ مُتَذَکِّرٌ، وَیَزْدَجِرَ مُزْدَجِرٌ. وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْإِسْتِغْفَارَ سَبَباً لِدُرُورِ الرِّزْقِ وَرَحْمَةِ الْخَلْقِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ:

«اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کَانَ غَفَّاراً. یُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَیْکُمْ مِدْرَاراً. وَیُمْدِدْکُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِینَ وَیَجْعَلْ لَکُمْ جَنَّاتٍ وَیَجْعَلْ لَکُمْ أَنْهَاراً».

فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأً اسْتَقْبَلَ تَوْبَتَهُ، وَاسْتَقَالَ خَطِیئَتَهُ، وَبَادَرَ مَنِیَّتَهُ!

(آگاه باشید، زمینی که شما را بر پشت خود می‌برد، و آسمانی که بر شما سایه می‌گستراند، فرمانبردار پرودگارند، و برکت آن دو به شما نه از روی دلسوزی یا برای نزدیک شدن به شما، و نه به امید خیری است که از شما دارند، بلکه آن دو، مأمور رساندن منافع شما می‌باشند، و اوامر خدا را اطاعت کردند، به آنها دستور داده شد که برای مصالح شما قیام کنند و چنین کردند.

خداوند بندگان خود را که گناهکارند، با کمبود میوه‌ها، و جلوگیری از نزول برکات، و بستن دَر گنجهای خیرات، آزمایش می‌کند، برای آن که توبه‌کننده‌ای بازگردد، و گناهکار، دل از معصیت بکند، و پند گیرنده، پند گیرد، و بازدارنده، راه نافرمانی را بر بندگان خدا ببندد، و همانا خدا استغفار و آمرزش خواستن را وسیله دائمی فروریختن روزی، و موجب رحمت مخلوقات قرار داد و فرمود:

«از پرودگار خود آمرزش بخواهید، که آمرزنده است، برکات خود را از آسمان بر شما فرو می‌بارد، و با بخشش اموال فراوان و فرزندان، شما را یاری می‌دهد، و باغستانها و نهرهای پرآب در اختیار شما می‌گذارد» [۱] .

پس رحمت خدا بر آن کس که به استقبال توبه رود، و از گناهان خود پوزش طلبد، و پیش از آن که مرگ او فرارسد، اصلاح می‌گردد.) [۲] .

و سپس با حالت معنوی خاصّی با خدای خود چنین گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَیْکَ مِنْ تَحْتِ الْأَسْتَارِ وَالْأَکْنَانِ، وَبَعْدَ عَجِیجِ الْبَهَائِمِ وَالْوِلْدَانِ، رَاغِبِینَ فِی رَحْمَتِکَ، وَرَاجِینَ فَضْلَ نِعْمَتِکَ، وَخَائِفِینَ مِنْ عَذَابِکَ وَنِقْمَتِکَ.

اللَّهُمَّ فَاسْقِنَا غَیْثَکَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِینَ، وَلَا تُهْلِکْنَا بِالسِّنِینَ، «وَلَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا»؛ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ.

اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَیْکَ نَشْکُو إِلَیْکَ مَا لَا یَخْفَی عَلَیْکَ، حِینَ أَلْجَأَتْنَا الْمَضَایِقُ الْوَعْرَةُ، وَأَجَاءَتْنَا الْمَقَاحِطُ الْمُجْدِبَةُ، وَأَعْیَتْنَا الْمَطَالِبُ الْمُتَعَسِّرَةُ، وَتَلَاحَمَتْ عَلَیْنَا الْفِتَنُ الْمُسْتَصْعِبَةُ.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُکَ أَلَّا تَرُدَّنَا خَائِبِینَ، وَلَا تَقْلِبَنَا وَاجِمِینَ. وَلَا تُخَاطِبَنَا بِذُنُوبِنَا، وَلَا تُقَایِسَنَا بِأَعْمَالِنَا.

اللَّهُمَّ انْشُرْ عَلَیْنَا غَیْثَکَ وَبَرَکَتَکَ، وَرِزْقَکَ وَرَحْمَتَکَ؛ وَاسْقِنَا سُقْیَا نَاقِعَةً مَرْوِیَةً مُعْشِبَةً، تُنْبِتُ بِهَا مَا قَدْ فَاتَ، وَتُحْیِی بِهَا مَا قَدْ مَاتَ، نَافِعَةَ الْحَیَا، کَثِیرَةَ الْمُجْتَنَی، تُرْوِی بِهَا الْقِیعَانَ، وَتُسِیلُ الْبُطْنَانَ، وَتَسْتَوْرِقُ الْأَشْجَارَ، وَتُرْخِصُ الْأَسْعَارَ؛ «إِنَّکَ عَلَی مَا تَشَاءُ قَدِیرٌ».

(بارخداوندا! ما از خانه‌ها، و زیر چادرها پس از شنیدن ناله حیوانات تشنه، و گریه دلخراش کودکان گرسنه، به سوی تو بیرون آمدیم، و رحمت تو را مشتاق، و فضل و نعمت تو را امیدواریم، و از عذاب و انتقام تو ترسناکیم.

بار خداوندا! بارانت را بر ما ببار، و ما را مأیوس برمگردان! و با خشکسالی و قحطی ما را نابود مفرما، و با اعمال زشتی که بی‌خردان ما انجام داده‌اند ما را به عذاب خویش مبتلا مگردان، ای مهربانترین مهربان‌ها!

بار خداوندا! به سوی تو آمدیم از چیزهایی شکایت کنیم که بر تو پنهان نیست و این هنگامی است که سختی‌های طاقت فرسا ما را بیچاره کرده و خشکسالی و قحطی ما را به ستوه آورده، و پیش آمدهای سخت ما را ناتوان ساخته، و فتنه‌های دشوار کارد به استخوان ما رسانده است.

بار خداوندا! از تو می‌خواهیم ما را نومید برمگردانی، و با اندوه و نگرانی به خانه‌هایمان باز نفرستی، و گناهانمان را به رخمان نکشی، و اعمال زشت ما را مقیاس کیفر ما قرار ندهی.

خداوندا! باران رحمت خود را بر ما ببار، و برکت خویش را بر ما بگستران، و روزی و رحمتت را به ما برسان، و ما را از بارانی سیراب فرما که سودمند و سیراب کننده و رویاننده گیاهان باشد، که آن چه را که خشک شده دوباره برویاند، و آن چه مرده است زنده گرداند، بارانی که بسیار پرمنفعت، رویاننده گیاهان فراوان، که تپه‌ها و کوهها را سیراب، و در درّه‌ها و رودخانه‌ها، چونان سیل جاری شود، درختان را پربرگ نماید.

نِرخ گرانی را پایین آورد، همانا تو بر هر چیز که بخواهی توانایی.)

پس از نماز باران و دعای امام علی علیه السلام ابرها آمدند و باریدند و مردم و حیوانات و زمین سیراب شدند.

نقل کردند؛

آن چنان باران بارید که آب‌ها در جویبارها چونان سیلاب روان شد. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] سوره نوح آیه ۱۰ و ۱۱.

[۲] خطبه ۱۴۳ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس مولّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- اعلام النبوۀ: دیلمی (متوفای ۷۷۱ ه)

۲- مستدرک الوسائل ج۶ ص۱۷۹وج۶ ص۱۸۹: محدّث نوری (متوفای ۱۳۲۰ه)

۳- کتاب النهایۀ ج ۱ ص ۱۳۷ (ماده بطن): ابن أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه)

۴- منهاج البراعۀ ج ۲ ص ۶۳: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۵- شرح نهج‌البلاغه ج ۹ ص ۷۶: ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۶ ه)

۶- شرح ابن میثم ج ۳ ص ۱۸۲: بحرانی (متوفای ۶۷۹ ه)

۷- خصال ج ۲ ص۶۱۵ ح۱۰ باب اربع‌مائه: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه).

[۳] اعلام النّبوّه، دیلمی - و - کامل ابن اثیر ج ۱ ص ۱۳۷.

نظارت بر رفتار متولی بازار (ضد اطلاعات)

از گزارش‌های تاریخی و نیز اخبار و روایات، به دست می‌آید که متولّی بازار فقط مسئول برقراری امنیت و آرامش نبود، بلکه اموال بازرگانان و پیشه وران بازار هم، تحت نظر او بوده است، از همین رو علی علیه السلام رفتار نیروهای اطّلاعاتی بازار را هم به شدّت کنترل می‌کرده است.

و اگر خطایی از آنان سر می‌زد، به هیچ وجه، چشم پوشی نمی‌کرد.

چنان که «علی بن اصمع» را بر منطقه‌ای به نام «بارجاه» گماشت و چون خیانت کرد، دستش را برید.

این مرد، آن قدر زیست تا زمان حجاج را درک کرد،

روزی به حجّاج گفت:

- خانواده‌ام به من بدی کرده‌اند.

حجّاج گفت: چگونه؟

علی ابن اصمع گفت: چون نام «علی» بر من نهاده اند!

حجّاج گفت: چه زیبا گفتی!

آنگاه امارت محلّی را به او واگذار کرد و گفت:

اگر مطّلع شوم که خیانتی کرده‌ای، آن اندازه از دستت را که علی بن ابیطالب باقی گذاشته، قطع می‌کنم. [۱] .

همچنین نحوه برخورد آن حضرت علیه السلام با «ابن هرمه» حکایت از بکارگیری نیروهای اطّلاعاتی دارد که نظارت دقیق آن بزرگوار بر امر تجارت و بازار را تحقّق می‌بخشید، که توضیح آن چنین است:

ابن هرمه، متولّی و مراقب بازار اهواز بود، او مرتکب خیانتی شد، هنگامی که خبر خیانت وی به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، فوراً نامه‌ای به این مضمون برای «رفاعهٔ بن شدّاد» حاکم اهواز نوشت:

«وقتی که نامه‌ام به دستت رسید، فوراً «ابن هرمه» را از مسئولیت بازار، عزل می‌کنی، به خاطر حقوق مردم، او را زندانی کن وهمه را از این کار باخبر نما تا اگر شکایتی دارند بگویند.

این حکم را به همه کارمندان زیر دست، گزارش کن تا نظر مرا بدانند.

در این کار، نسبت به «ابن هرمه» نباید غفلت و کوتاهی شود، والاّ نزد خدا هلاک خواهی شد ومن هم به بد ترین وجه تو را از کار برکنار می‌کنم، و تو را به خدا پناه می‌دهم از این که در این کار، کوتاهی کنی.

ای رفاعه! روزهای جمعه، او را از زندان خارج کن وسی و پنج تازیانه بر او بزن و او را در بازار بگردان.

پس اگر کسی از او شکایتی با شاهد آورد، او و شاهدش را قَسَم بِده، آن وقت حق او را از مال «ابن هرمه» بپرداز.

سپس دست بسته و با خواری او را به زندان برگردان و بر پایش زنجیر بزن، فقط هنگام نماز زنجیر را از پایش در آور و اگر برای او خوردنی و نوشیدنی و یا پوشیدنی آوردند، مانع نشو و به کسی هم اجازه نده که بر او داخل شود تا راه مخاصمه و طریق نجات را به او بیاموز.

و اگر به تو گزارش رسید که کسی در زندان چیزی به او یاد داده که مسلمانی از آن ضرر می‌بیند آن کس را بزن و زندانی کن تا توبه کند و از عمل خود پشیمان شود.

ای رفاعه! همه زندانیان را برای تفریح به حیاط زندان بیاور، غیر از او «ابن هرمه»، مگر آن که برای جانش، بیمناک باشی که در این صورت، او را با زندانیان دیگر به صحن زندان می‌آوری.

اگر قدرت بدنی دارد هر سی روز، سی و پنج شلاّق بر بدنش می‌زنی و قضیه را برای من بنویس و نام جانشین او را هم گزارش کن و حقوق «ابن هرمه» را قطع کن.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] الاشتقاق، ص ۲۷۲؛ وفیات الاعیان، ج ۳ ص ۱۷۵.

[۲] مستدرک الوسائل، ج ۳ ص ۲۰۷ - و - دعائم الاسلام، ج ۲ ص ۵۳۲ و ۵۳۳، - و - نهج‌السّعاده، ج ۵ ص ۳۵ و ۳۸.

نکوهش یک کارگزار

پس از یاد خدا و درود! از تو خبری رسیده است که اگر چنان کرده‌باشی، پروردگار خود را به خشم آورده، و امام خود را نافرمانی کردی،و در امانت خود خیانت کردی.

بمن خبر رسیده که کشت زمینها رابرداشته، و آنچه را که می‌توانستی گرفته، و آنچه در اختیار داشتی‌بخیانت خورده‌ای، پس هرچه زودتر حساب اموال را برای من بفرست‌و بدان که حسابرسی خداوند از حسابرسی مردم سخت‌تر است. با درود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] عُقد الفرید ج ۴ ص ۳۵۵.

نکوهش کوفیان

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با اطّلاع دقیقی که از روانشناسی حاکم بر کوفیان در اختیار داشت، خطاب به آنان فرمود:

أَیهَا النَّاسُ، الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدانُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤهُمْ، کَلامُکُم یوهِی الصُّمَّ الصِّلابِ، وَ فِعْلُکُمْ یطْمِعُ فِیکُمُ الأَعْدَاءِ!

تَقُولونَ فی المجالِسِ: کَیتَ وَ کَیتَ، فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ: حِیدِی حَیاد!

مَا عَزَّتْ دَعْوَةُ مَنْ دَعَاکُمْ، وَلا اسْتَرَاحَ قَلْبُ مَنْ قَاسَکُمْ، أعالیلُ بِأَضالِیلَ، وَسَأَلْتُمُونی التَّطْوِیلَ، دِفَاعَ ذی الدَّینِ المطولِ.

لا یمْنَعُ الضَّیمَ الذَّلِیلُ! وَلا یدْرِکُ الْحَقُّ إلاّ بالْجِدِّ! أی دار بَعْدَ دَارِ کُمْ تَمْنَعُونَ، وَمَعَ أی إمَامٍ بَعْدِی تُقَاتِلُونَ؟

الْمَغْرُورُ وَاللّهِ من غَرَرْتُمُوهُ، وَمَنْ فَازَ بِکُمْ فَقَدْ فَازَ - واللّهِ - بِالسَّهْمِ الأَخْیبِ، و من رَمَی بِکُمْ فَقَدْ رَمَی بِأفْوَقَ نَاصِلٍ.

أَصْبَحْتُ وَاللّهِ لا أُصَدِّقُ قولکُمْ، وَ لا أَطْمَعُ فِی نَصْرِکُمْ، وَ لا أُوعِدُ الْعَدُوَّ بِکُمْ. مَا بَالُکُمْ؟ مَا دواؤکُمْ؟ مَا طِبُّکُمْ؟ الْقَوْمُ رِجَالٌ أَمْثَالُکُمْ. أَقَوْلاً بِغَیرِ عِلْمٍ! وَ غَفْلَةً من غَیرِ وَرَعٍ! وَ طَمَعاً فی غَیرِ حَقٍّ!؟ [۱] .

(ای مردمی که بدن‌های‌تان جمع و افکار و خواسته‌های شما پراکنده‌است!

سخنان شما سنگهای سخت را درهم می‌شکند، ولی اعمال سست شما دشمنانتان را به طمع می‌اندازد

در جلسات خصوصی ادّعاها دارید، اما به هنگام جنگ می گوئید ای جنگ! از ما دور شو!

آنکس که شما را بخواند فریاد او به جائی‌نمی‌رسد، و کسی که شما را رها کند قلب او از آزار شما در أمان نخواهد بود.

به عذرهای گمراه کننده‌ای متشبث می‌شوید همچون بدهکاری که (با عذرهای نابجا) از اداء دین خود سرباز می‌زند (بدانید) افراد ضعیف و ناتوان هرگز نمی‌توانند ظلم را از خود دورکنند، و حق جز با تلاش و کوشش به دست نمی‌آید.

شما که از خانه خود دفاع نمی کنید چگونه می توانید از خانه دیگران دفاع کنید؟ و با کدام‌پیشوا و امام پس از من، به مبارزه خواهید رفت؟ به خدا سوگند فریب‌خورده واقعی آن کس است که به گفتار شما مغرور شود! و اگر پیروزی به وسیله شما به دست آید پیروزی بی‌اثری است همانندکسی که در قرعه، برگ نابرنده‌ای نصیب او شود! و کسی که بخواهدبه وسیله شما تیراندازی کند همچون کسی است که با تیرهای بی‌پیکان‌تیرانداخته است! سوگند به خدا! به آنجا رسیده‌ام که گفتارتان را تصدیق نمی کنم و به‌یاری شما امید ندارم و دشمنان را به وسیله شما تهدید نمی کنم! چه دردی دارید؟ دوای شما چیست؟ طب شما کدام است؟ آنها هم مردانی همچون شما هستند! (چرا آنها این همه پایدارند و شمااین قدر سست؟!) آیا سزاوار است بگوئید و عمل نکنید؟ وفراموشکاری، بدون ورع داشته باشید (یعنی رها کردن چیزی نه بخاطرزهد) و امید در غیر حق بورزید؟)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۹ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

نکوهش از فراریان

مسئله فرار دوستان ضعیف النّفس، در همه دوران‌های تاریخ وجود داشت.

اگر علل و عوامل آن تبیین نگردد و عوامل بازدارنده، دقیقاً مورد ارزیابی قرار نگیرد، ممکن است فراگیر شده یک نظام را از پای درآورد،

باید دید چرا یک انسان از مسئولیت خود دست می‌کشد؟

و به طرف دشمن فرار می‌کند؟

چرا تمام روزنه‌های امید به روی او بسته شده است؟

اگر ضعفی در رفتار حکومتی مدیران وجود دارد، باید برطرف شود،

و اگر به ضعف و سستی ایمان افراد ارتباط دارد باید به تقویت روحیه و ایمان پرداخت که موارد یاد شده مورد توجّه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرار دارد.

یکی از فرماندهان امام علی علیه السلام شخصی به نام «مصقلهٔ بن هبیره شیبانی» بود که پس از ارتکاب جرم، به شام گریخت.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به عمل زشت او فرمود:

قَبَّحَ اللّهُ مَصْقَلَهَ فَعَلَ فِعْلَ السَّادَهِ، وَفَرَّ فِرارَ الْعَبِید

(خدا زشت گرداند روی مصقله را که کار بزرگان را انجام داد اما چون بردگان گریخت) [۱] .

پس از ماجرای حکمیت در صفّین، یکی از افرادی که فریب خورد، «خریت بن راشد» از قبیله «بنی ناجیه» بود که به طرف مدائن و اهواز گریخت و شورش کرد و توسّط «معقل بن قیس» در کوه‌های رامهرمز ایران سرکوب شد و به طرف دریا و شمال ایران گریخت.

سرانجام به دست «نعمان بن صهبان» کشته شد.

مسئولیت آزادی اسرای این جنگ را فرماندار امام علی علیه السلام (مصقله) در نواحی آذربایجان بر عهده گرفت که با ۵۰۰ هزار درهم غرامت آزاد گردند.

پس از پرداخت ۲۰۰ هزار درهم احساس کرد که نمی‌تواند همه را بپردازد، از اینرو به طرف معاویه به شام گریخت [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۴۴ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۲] شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۲۷ تا ۱۴۵.

نیروهای ویژه «ضد اطلاعات»

گرچه اصطلاح فوق «ضد اطلاعات» در روزگاران ما مطرح شده است امّا این حرکت مهم و ارزشمند در دوران امام علیه السلام برای اصلاح و بازسازی نیروهای اطّلاعاتی وجود داشت که تا نیروی اطّلاعاتی امام در بازار اهواز به نام «ابن هرمه» رشوه گرفت، نیروهای دیگری که مراقب او بودند خیانت او را به امام گزارش کردند.

امام علیه السلام به حاکم اهواز نوشت که او را مجازات و دستگیر کند. [۱] .

بنابراین برای کنترل و مراقبت و اصلاح نیروهای اطّلاعاتی به نیروهای دیگری به نام «ضد اطّلاعات» نیازمندیم که این ضرورت از

دیدگاه امام علیه السلام پوشیده نماند.

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل، ج۳، ص۲۰۷.

نیروهای اطلاعاتی برون مرزی

نامه ۳۳ نهج‌البلاغه

التحذیر من جواسیس معاویهٔ فی مراسم الحج

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ عَینِی - بِالْمَغْرِبِ - کَتَبَ إِلَی یعْلِمُنِی أَنَّهُ وُجِّهَ إِلَی الْمَوْسِمِ أُنَاسٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعُمْی الْقُلُوبِ، الصُّمِّ الْأَسْمَاعِ، الْکُمْهِ الْأَبْصَارِ، الَّذِینَ یلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ، وَیطِیعُونَ الْمخْلُوقَ فِی مَعْصِیةِ الْخَالِقِ، وَیحْتَلِبُونَ الدُّنْیا دَرَّهَا بِالدِّینِ، وَیشْتَرُونَ عَاجِلَهَا بِآجِلِ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِینَ؛ وَلَنْ یفُوزَ بِالْخَیرِ إِلَّا عَامِلُهُ، وَلَا یجْزَی جَزَاءَ الشَّرِّ إِلَّا فَاعِلُهُ.

فَأَقِمْ عَلَی مَا فِی یدَیکَ قِیامَ الْحَازِمِ الصَّلِیبِ، وَالنَّاصِحِ اللَّبِیبِ، التَّابِعِ لِسُلْطَانِهِ، الْمُطِیعِ لِإِمَامِهِ.

وَإِیاکَ وَمَا یعْتَذَرُ مِنْهُ، وَلَا تَکُنْ عِنْدَ النَّعْمَاءِ بَطِراً، وَلَا عِنْدَ الْبَأْسَاءِ فَشِلاً، وَالسَّلَامُ.

ترجمه: نامه ۳۳

(نامه به فرماندار مکهٔ قثم بن عبّاس، پسر عموی پیامبر صلی الله علیه وآله) [۱] .

هشدار از تبلیغات دروغین یاران معاویه در مراسم حج

پس از یاد خدا و درود، همانا مأمور اطلاعاتی من در شام به من اطلاع داده که گروهی از مردم شام برای مراسم حج به مکّه می‌آیند، مردمی کوردل، گوشهایشان در شنیدن حق ناشنوا، و دیده‌هایشان نابینا، که حق را از راه باطل می‌جویند، و بنده را در نافرمانی از خدا، فرمان می‌برند، دین خود را به دنیا می‌فروشند، و دنیا را به بهای سرای جاودانه نیکان و پرهیزکاران می‌خرند، در حالی که در نیکی‌ها، انجام دهنده آن پاداش گیرد، و در بدی‌ها جز بدکار کیفر نشود.

پس در اداره امور خود هشیارانه و سرسختانه استوار باش، نصیحت دهنده‌ای عاقل، پیرو حکومت، و فرمانبردار امام خود باش، مبادا کاری انجام دهی که به عذرخواهی روی آوری، نه به هنگام نعمت‌ها شادمان و نه هنگام مشکلات سُست باشی. با درود

پی نوشت ها:

[۱] قُثم فرزند عبّاس بن عبدالمطلب و پسر عموی پیامبرصلی الله علیه وآله و بسیار شبیه به پیامبر بود، و آخرین کسی بود که با پیامبر به هنگام دفن او وداع کرد و تا هنگام شهادت امام علیه السلام فرماندار مکّه بود، در حکومت معاویه به سمرقند رفت و در آنجا به شهادت رسید.

نقش پاکیزگی لباس در سلامت روح

می‌دانیم که جسم در روح، و روح در جسم تأثیر می‌گذارد.

اندوه و غم امری روانی است، امّا زخم معده و روده بجا می‌گذارد.

و ورزش امری جسمانی است، امّا در روح و تمرکز فکر و تقویت روان أثر دارد.

یکی دیگر از عوامل سلامت روح، پاکی و پاکیزگی لباس است، که روح را شاداب می‌کند و اندوه را از او می‌زداید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به این مسأله فرمود:

اَلنَّظیفُ مِنَ الثِّیابِ یُذْهِبُ الْهَمَّ وَ الْحُزْنَ

(پاکیزگی در لباس، غم و اندوه را می‌زداید.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج ۶ ص ۴۴۴، و وسائل الشیعه ج ۵ ص ۱۴.

نقش گلابی در سلامت

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

گلابی بخورید، که دل را جلاء می‌دهد و دردهای درونی بدن را آرامش می‌بخشد به امر الهی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب هشتم.

نام خدا و درمان

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

من سلامت را ضمانت می کنم، برای کسی که قبل از غذا، بسم اللّه الرّحمن الرّحیم بگوید، غذائی که می‌خورد، او را زیان نرساند.

ابن کُوّا گفت:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام دیشب به هنگام غذا«بسم اللّه» گفتم و غذا مرا آزار رساند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ داد که:

غذاهای رنگارنگ خوردی و قبل از مصرف هر غذائی«بسم اللّه» نگفتی، که تو را آزار رساند. [۱] .

و در روایت دیگری فرمود:

اگر کسی این دعا را قبل از غذا بخواند، من ضمانت می کنم که هیچ طعامی او را آزار ندهد و زیان نرساند، بگوید:

اَللَّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ خَیْرِ الْأَسْماءِ مِلْأُ الْأَرْضَ وَ السَّماءِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ الَّذی لا یَضُرُّ مَعَهُ داءٌ

(خدایا همانا من از نام تو که بهترین نامهاست و آسمان ها و زمین را پُر کرده است، که رحمن و رحیم است، و چیزی با آن نام زیان نمی‌رساند، آغاز می کنم.) [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب پنجم.

[۲] حلیهٔ المتّقین باب پنجم.

نقش سبزیجات در غذا

امروزه بـا برّرسـی‌ها و آزمایشات فراوان به تأثیر چشـمگیر سبزیجات در غـذاهای روزانه انسان پِی‌بردنـد، و تاکیـد می کننـد که برای

بسیاری از بیماری‌ها، و سکته قلبی، سبزیجات مفیدند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سر سفره خود همواره سبزیجات مفید داشت و از آنها تناول می‌فرمود.

امام صادق علیه السلام در یک میهمانی که دو سفره انداختند بر سر سفره‌ای نشست که سبزیجات بر روی آن چیده شده بود،

از حضرت علّت آن را پرسیدند،

خطاب به صاحب خانه فرمود:

ای حنّان! آیا نمی‌دانی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سفره‌ای را دوست داشت که بر آن سبزیجات باشد؟

و بر سفره‌ای حاضر نمی‌شد که بر آن سبزیجات نبود. [۱] .

امام علی علیه السلام به سبزی خوردن توجّه زیادی داشت.

اِنَّ امیرالمُؤمِنین علیه السلام لَمْ یُؤْتِ بِطَبَقٍ اِلّا و عَلَیْهِ بَقْلٌ

(همانا امیرالمؤمنین علیه السلام به سر سفره غذائی نمی‌نشست، مگر آنکه سبزی خوردن بر آن موجود بود.) [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج۲۴ ص۴۱۹ حدیث ۳۰۹۴۶.

[۲] حلیهٔ الابرار ج ۱ ص ۳۴۸.

نمک

مَک و درمان دردها

نَمَک و درمان ۷۰ بیماری

نَمَک و درمان جذام و بَرَص و جنون

نَمَک و درمان حَلق و حنجره

نَمَک و بهداشت دهان و دندان

نَمَک و درمان درد شکم

۱- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

اِبْدَؤُا بِالْمِلْحِ فی أوَّلِ طَعَامِکُمْ فَلَو یَعْلَمُ النَّاسُ مَا فی الْمِلْحِ لَاخْتارُوهُ عَلَی التِّریاقِ الْمُجَرَّبِ. [۱] .

«غذا را با نَمَک آغاز کنید،

اگر مردم می‌دانستند چه فوائدی در نَمَک است او را بر نوشدارو مقدّم می‌داشتند.»

۲- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

مَنْ بَدَأَ بِالْمِلْحِ أذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُ سَبْعینَ دَاءً مَا یَعْلَمُ الْعِبادُ مَا هُوَ. [۲] .

«کسی که غذا خوردن را با نَمَک آغاز کند، خدا هفتاد نوع بیماری را از تن او خارج می‌کند که مردم نمی‌دانند.»

۳- امام رضا علیه السلام از پدرانش نقل کرد که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

عَلَیْکَ بِالْمِلْحِ فَإنَّهُ شِفَاءٌ مِنْ سَبْعینَ دَاءً أَدْناها الْجُذامُ وَ الْبَرَصُ وَ الْجُنُونُ. [۳] .

«بر تو باد به استفاده از نَمَک، زیرا نَمَک درمان هفتاد بیماری است که کوچکترینِ آنها جذام و بَرَص و جنون است.»

۴- و در حدیث دیگری رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلام سفارش کرد که:

وَ وَجَعُ الْحَلْقِ وَ الْأَضْراسِ وَ وَجَعُ الْبَطْنِ. [۴] .

«از نَمَک استفاده کند، زیرا درد حنجره و دندان‌ها و درد شکم را درمان می کند.»

۵- امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرد که به امام علی علیه السلام فرمود:

يَا عَلِيُّ اِفْتَتِحْ طَعَامِکَ بِالْمِلْحِ وَ اخْتِمْهُ بِالْمِلْحِ، فَإِنَّ مَنِ افْتَتَحَ طَعَامَهُ بِالْمِلْحِ، وَ خَتَمَهُ بِالْمِلْحِ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ سَبْعِينَ نَوْعَاً مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلاءِ أَيْسَرَها الْجُذامُ. [۵] .

«ای علی، در هر غذا با نَمَک آغاز کن و با نَمَک دست از غذا بردار،

زیرا کسی که در آغاز و پایان غذا از نَمَک استفاده کند، خدا هفتاد نوع از انواع بلاها را از او دور می کند که ساده‌ترینِ آنها بیماری جذام است.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار ج۶۳ ص۳۹۶ ح۶.

[۲] بحار ج۶۳ ص۳۹۷ ح۱۱.

[۳] بحار ج۶۳ ص۳۹۷ ح۱۴.

[۴] بحار ج۶۳ ص۳۹۸ ح۲۵.

[۵] بحار ج۶۳ ص۳۹۸ ح۲۰.

نانِ خیس خورده در آبگوشت

۱- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

الثَّرِيدُ طَعَامُ الْعَرَبِ. [۱] .

«نان خیس خورده در آبگوشت طعام عرب است.»

۲- امام علی علیه السلام فرمود:

وَ أَوَّلُ مَنْ هَشَمَ الثَّرِيدُ مِنَ الْعَرَبِ جَمِيعَاً جَدُّنَا هَاشِمُ. [۲] .

«اوّل کسی که نان خیس خورده در آبگوشت را مصرف کرد جدّ ما هاشم بود.»

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل ج۱۶ ص۳۵۳ ح۲.

[۲] مستدرک الوسائل ج۱۶ ص۳۵۳ ح۲.

نگرانی از کشته شدن دشمن

یکی از شورشگران جمل، زبیر بود که در میدان جنگ با راهنمائی امام علی علیه السلام کناره گرفت و راهی مدینه شد.

عمر بن جرموز، در بین راه او را در حال خواب مشاهده کرد، شمشیری برسر او زد که بیدار نشد، و آنگاه سر او را از بدن جدا کرد و خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آورد.

وقتی نگاه امام علی علیه السلام به سر بریده زبیر افتاد، ناراحت شد و خطاب به سَرِ بریده زبیر فرمود:

چرا از فرمان امامِ خود سرپیچی کردی؟

سپس شمشیر زبیر را گرفت و تکانی داد و فرمود:

با این شمشیر چه اندوه‌های فراوانی را از چهره پیامبر زدودی؟

عمر بن جُرموز گفت:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام جایزه مرا بده.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پاسخ داد:

از رسول خدا علیه السلام شنیدم که فرمود:

کشنده زبیر را به آتش دوزخ بشارت ده.

ابن جرموز ناراحت شده، از امام علی علیه السلام فاصله گرفت و در جنگ نهروان به دست حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کشته شد. [۱] .

زیرا وقتی زبیر به اشتباهات خود اعتراف کرد، و از میدان جنگ فاصله گرفت، و به راه خود می‌رفت، نباید کشته می‌شد.

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن‌ابی‌الحدید ج۴ ص۴۸۹.

نفرین در نماز

درست است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امام علی علیه السلام کانون مهر و محبّت الهی بودند، امّا اگر چونان جرّاح با تجربه غدّه‌ای چرکین را ریشه‌کن نمی‌کردند، امنیت اجتماعی و سلامت جامعه مورد تهدید قرار می‌گرفت، از این رو با متجاوزین سخت و خشمناک و با بندگان خدا دوست و مهربان بودند.

نقل شده که در دوران جنگ، و تجاوزات عوامل معاویه به مرزهای عراق، و حمله و غارت اموال حُجّاج بیت‌اللّه، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در هر قنوت نماز، معاویه و عمروعاص و ابو اعور سلمی، و حبیب و عبدالرّحمن بن خالد و ضحّاک بن قیس، و ولید را لعنت می‌کرد.

چنانکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس از نماز کفّار و منافقین را نفرین می‌کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الغدیر ج۱۹ ص۲۴۴.

نفرین و عذاب

در آستانه جنگ جمل که امام علی علیه السلام سعی داشت فریب خوردگان را هدایت کند.

از اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که مردم آنها را می‌شناختند، استفاده می‌کرد تا دست از فتنه انگیزی بردارند.

روزی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جمع کسانی که در غدیر خُم حضور داشتند، فرمود:

آیا شما مردم در آن روز بودید و شنیدید که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِی مَوْلاهُ؟

(هر کس من پیامبر و امام او هستم، علی هم امام او است؟)

دوازده نفر بلند شدند و شهادت دادند.

أنس بن مالک نیز در صحرای غدیر بود، امّا سکوت کرد، و چون فردی سرشناس و معروف بود، امام علی علیه السلام او را برای هدایت ناکثین انتخاب کرد، به او فرمود:

أنَس! تو در آنروز بودی، امروز چرا گواهی نمی‌دهی؟

منافقانه پاسخ داد: امروز پیر شدم و فراموش کردم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

خدایا اگر أنس بن مالک دروغ می‌گوید، او را به بیماری «برص» مبتلا کن که هرگز نتواند با عمّامه سفیدی آن را بپوشاند.

و امام علی علیه السلام در حکمت ۳۱۱ فرمود:

إِنِّی أُنْسِیتُ ذلِکَ الْأَمْرَ، فَقَالَعلیه السلام:

إِنْ کُنْتَ کَاذِباً فَضَرَبَکَ اللَّهُ بِهَا بَیضَاءَ لَامِعَةً لَا تُوَارِیهَا الْعِمَامَةُ. [۱] .

اگر دروغ می‌گویی خداوند تو را به بیماری بَرَص (سفیدی روشن) دچار کند که عمّامه آن را نپوشاند.»

طلحة بن عمیر پس از نقل این خبر گفت:

«به خدا سوگند زنده بودم و أنس‌بن مالک را دیدم که پیشانی و صورت او به بیماری برص مبتلا شد و لکّه‌های زشت سفید گونه چهره او را پُر کرد که تا آخر عمرش نقاب می‌زد و در اجتماعات حاضر می‌گردید.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اسناد و مدارک حکمت ۳۱۱ به شرح زیر است:

۱- کتاب مسترشد ص۶۷۴ ح۳۴۶: طبری امامی (متوفای ۳۱۰ ه)

۲- کتاب المعارف ص ۵۸۰: ابن قتیبة (متوفای ۲۷۶ ه)

۳- کتاب خصال ج۱ ص۲۱۹ ح۴۴ باب الاربعه: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۴- کتاب ارشاد ص۱۶۵ ص۱۸۵ قدیم: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه)

۵- حلیة الاولیاء ج۵ ص۲۶ ذیل روایت ۲۹۳: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ ه)

۶- بحار الانوار ج۳۲ ص۹۶ ح۶۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۷- أمالی ص۱۰۶ ح۱ م۲۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ه)

۸- ربیع الابرار ج۲ ص۳۷۲ ح۱۴۴ ب۲۹: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ه).

[۲] ارشاد شیخ مفید ص۳۵۲ ج۱.

نخستین جانفدای پیامبر

شیخ سلیمان حنفی با اسناد خود، از امام چهارم نقل می‌کند که فرمود:

نخستین کسی که جان خود را در راه رضای الهی، جهت حراست جان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بنمایش گذاشت علی بن ابیطالب علیه السلام بود. [۱] .

این جان نثاری عظیم و فداکاری حیرت انگیز را شیعه و سنّی نقل کرده‌اند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در سال دهم بعثت در مکّه بزرگترین حامی و مدافع خویش ابوطالب را از دست داد.

بیش از چند روز از مرگ عمویش نگذشته بود، که همسر مهربان او خدیجه علیها السلام نیز که در تمام مواقع از بذل جان و مال در پیشبرد هدف مقدّس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دریغ نمی‌داشت، چشم از جهان پوشید.

با درگذشت دو حامی بزرگ، درجه فشار خفقان بر آن بزرگوار و پیروانش در مکّه، روز به روز بیشتر می‌گردید تا آنجا که در سال سیزدهم بعثت، سران قریش در یک شورای عمومی تصمیم جدّی گرفتند که ندای توحید را با زندانی کردن و کشتن و یا تبعید نمودن پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم خاموش سازند.

خداوند متعال تصمیم آنها را به پیامبر خود چنین گزارش می‌دهد:

اذْ یمْکُرُ بِکَ الَّذینَ کَفَرُوا لِیثْبِتُوکَ، اَوْ یقْتُلُوکَ، اَوْ یخْرِجُوکَ وَ یمْکُرُونَ وَ یمْکُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَیرُ الماکِرینَ [۲] .

«زمانی که مشرکان (مکّه) نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیافکنند و یا به قتل رسانند و یا از مکّه خارج کنند و چاره می‌اندیشند و خداوند هم چاره جوئی و تدبیر می‌کند و او بهترین چاره جویان و مدبّران است».

عاقبت سران قریش نظر دادند که از هر قبیله، فردی انتخاب گردد و همه این افراد نیمه شب به خانه محمّد صلی الله علیه وآله وسلم وارد شوند و او را با شمشیر قطعه قطعه کنند تا بتوانند از این راه جامعه بت پرستی را از تبلیغات او آسوده نمایند و از طرفی خون او در میان قبایل عرب پخش گردد و خاندان بنی هاشم را یارای مقابله با همه آنها نباشد.

فرشته وحی، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم را از نقشه شوم مشرکان آگاه ساخت و دستور داد الهی را ابلاغ کرد که هرچه زودتر سرزمین مکّه را به سوی یثرب ترک گوید.

و از طرفی در شب هجرت، بستر پیامبر نباید خالی بماند

باید کسی در خوابگاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بخوابد و جان خود را فدای او و اسلام و خدا کرده و مشرکان مسلّح را رهگیری کند.

آن فرد ایثارگر جز فرزند ابیطالب، اوّل کسی است که اسلام آورد دیگری نخواهد بود.

و از آغاز بعثت پروانه بار بر محور شمع فروزان رسالت همواره می‌چرخید.

و روزی که قریش در مکّه معظّمه پیامبر اسلام را در شعب ابیطالب در محاصره قرار داده بودند، ابوطالب بارها علی، فرزند عزیز خود را برای حفظ جان پاک پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، در خوابگاه او می‌خوابانید. [۳] .

سرانجام شب معهود فرا رسید و افراد مسلّح قریش از تاریکی شب استفاده کرده، خانه وحی را به محاصره خود در آوردند.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام دستور داد که:

در بستر او بخوابد. [۴] .

و پارچه سبز رنگ «بُرد حضرمی» را که مخصوص پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بود، روی خویش بکشد. [۵] .

اگر زنده بماند اموال مردم که به صورت امانت در نزد آن حضرت باقی مانده بود بصاحبانش برگردانده، و سپس افراد خانواده را به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برساند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از این پیشنهاد خوشحال شد و با کمال شجاعت و شهامت از ان استقبال نمود و در آن شب سرنوشت ساز، بر بستر پیامبر علیه السلام عزیز خوابید و جانبازی خود را در راه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و دین مبین اسلام، عملاًـ به جهانیان ثابت کرد و با این فداکاری بی‌نظیر خود، ملکوتیان را به حیرت واداشت، تا آنکه این آیه شریفه آسمانی نازل گردید.

وَ مَنَ النّاسِ مَنْ یشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءِ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بَالعِبادِ [۶] .

«برخی از مردم جان خود را برای خشنودی خدا می‌فروشند و خدا نسبت به بندگان خود مهربان است.»

ثعلبی از ابن عبّاس، و حاکم نیشابوری از ابی سعید خدری و مالکی از احیاء العلوم غزالی و دیگران نقل می کنند که:

در این حال خداونـد متعال به جبرئیل و میکائیل وحی فرمود که من شـما را با همـدیگر برادر کردم و عمر یکی از شـما را زیادتر از دیگری قرار دادم الان کدام یک از شما حاضر است، ایثار به نفس کند و زندگی دیگری را بر خود مقدّم دارد؟

در این حـال هیچکـدام به این معامله حاضـر نشدنـد، پس به آنها وحی شـد که حالا علی علیه السـلام در بستر پیامبر من، خوابیـده و آماده شده است که جان خود را فدای او بنماید، اکنون برای حفظ و نگهداری او به زمین فرود آئید.

سپس جبرئیل بالای سر، و میکائیل جانب پائین پای اما علی علیه السلام قرار گرفتند.

جبرئیل می گفت:

آفرین بر تو ای فرزند ابوطالب، خداوند با تو بر فرشتگان خود مباهات می کند که در اینجا آیه یاد شده نازل گردید و به همین دلیل آن شب تاریخی «لیلهٔ المبیت» نامیده شد. [۷] .

سرانجام افراد مسلّح قریش با شمشیرهای آخته بطور دسته جمعی به خانه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هجوم آوردند.

ناگاه فرزند رشید ابیطالب را با کمال شجاعت دیدند که از بستر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برخاست و برای دفاع آماده شد.

چـون علی را در جـای پیـامبر صـلی الله علیـه وآله وسـلم دیدنـد خشم و غضب سـراپای وجودشـان را فرا گرفت، رو به علی کرده و گفتند:

محمّد کجاست؟

امام علی علیه السلام فرمود:

مگر او را به من سپرده بودید که از من می‌خواهید؟ و به روایتی فرمود من نمی‌دانم. [۸] .

ابن اثیر جزری گوید:

مهاجمین علی را تا به مسجدالحرام کشیده، پس از کمی بازداشت او را آزاد ساختند. [۹] .

پی نوشت ها:

[۱] ینابیع المودّه ج ۱ باب ۲۱ ص ۷۹.

[۲] آیه ۳۰ سوره انفال.

[۳] تفصیل آن گذشت.

[۴] کشّاف ج ۲ ص ۳۱۵.

[۵] فصول المهمّه ص ۴۶، و سیره ابن هشام ج ۲ ص ۱۲۶.

[۶] آیه ۲۰۷ بقره.

[۷] شواهـد التّنزیل ج ۱ ص ۹۶، و فصـول المهمه ص ۴۸، و ینـابیع المودّهٔ ج ۱ باب ۲۱ ص ۷۹، و اثبات الوصـیهٔ ص ۹۷، و مناقب مرتضوی ص ۱۹۲، و احقاق الحقّ ج ۳ ص ۳۴، و مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۶۵، الغدیر ج ۲ ص ۴۸، و مرحوم طبری در مجمع ج ۲ ص ۲۹۹، و امام فخر رازی در تفسیر کبیر ج ۵ ص ۲۰۴.

[۸] تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۱ ص ۱۳۸.

[۹] کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۰۳.

نهی از شنیدن غیبت

شخصی وارد منزل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شد و در کنار امام مجتبی علیه السلام نشست و درد دل می‌کرد، تا اینکه در لابلای کلماتش از کسی سخن گفت.

امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به فرزندش فرمود:

«فرزندم گوش خود را از اینگونه عیب جوئی‌ها پاک نگهدار، زیرا غیبت کننده پلیدترین چیزهائی که دارد در ظرف گوش تو می‌ریزد.»

یعنی همچنان که باید مواظب بود تا بدن و لباس انسان آلوده نشود، باید مراقبت کرد تا ظرف گوش و دل انسان نیز پاک بماند، و به هر سخنی نباید گوش فرا داد. [۱] .

عمل به سخن وحی‌گونه امام علی علیه السلام نظارت دقیق بر امور اجتماعی و خانواده را می‌طلبد که نگذاریم در مجلس ما، در منزل ما از کسی عیب جوئی کنند،

باید عنان سخن را به دست گیریم و محور گفتگوهای دوستانه را به سَمت و سوئی ببریم که آلوده به غیبت نگردیم. [۲] .

که حضرت در خطبه ۱۴۱ نهج‌البلاغه اینگونه رهنمود داد که:

أَیهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِیهِ وَثِیقَةَ دِینٍ وَسَدَادَ طَرِیقٍ، فَلَا یسْمَعَنَّ فِیهِ أَقَاوِیلَ الرِّجَالِ.

أَمَا إِنَّهُ قَدْ یرْمِی الرَّامِی، وَتُخْطِئُ السِّهَامُ، وَیحِیلُ الْکَلَامُ، وَبَاطِلُ ذلِکَ یبُورُ، وَاللَّهُ سَمِیعٌ وَشَهِیدٌ. أَمَا إِنَّهُ لَیسَ بَینَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ.

فسئل علیه السلام، عن معنی قوله هذا، فجمع أصابعه و وضعها بین أذنه و عینه ثم قال:

الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَیتُ!

«ای مردم! آن کس که از برادرش اطمینان و استقامت در دین، و درستی راه و رسم را سراغ دارد، باید به گفته مردم درباره او گوش ندهد.

آگاه باشید! گاهی تیرانداز، تیر افکند و تیرها به خطا می‌رود، سخن نیز چنین است، درباره کسی چیزی می‌گویند که واقعیت ندارد و گفتار باطل تباه شدنی است، و خدا شنوا و گواه است.

بدانید که میان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست.

(پرسیدند: معنای آن چیست؟ امام علی علیه السلام انگشتان خود را میان چشم و گوش گذاشت و فرمود:)

باطل آن است که بگویی شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم.» [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] اختصاص شیخ مفید ص ۲۲۵، و بحارالانوار ج ۷۵ ص ۲۵۹.

[۲] یاران و شاگردان حضرت امام خمینی‌قدس سره نقل می‌کنند:

وقتی در اطاق پذیرائی امام خمینی‌قدس سره، شاگردان او جمع می‌شدند و صحبت می‌کردند. امام‌قدس سره از اطاق شخصی خود بیروت آمده با صراحت تذکّر دادند که: من راضی نیستم در منزل من از کسی غیبت کنید.

[۳] خطبه ۱۴۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- دستور معالم الحکم ص ۱۳۹: قاضی قضاعی (متوفای ۴۵۴ ه)

۲- عین الادب والسیاسهٔ ص ۲۱۵: ابن هذیل (متوفای ۳۸۹ ه)

۳- کتاب خصال ج۱ ص۲۳۶ ح۷۸ باب الاربعهٔ: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۴- عقدالفرید ج ۶ ص ۲۶۸: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه)

۵- کتاب النهایهٔ (در ماده صبع): این أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه)

۶- بحارالانوار ج۷۲ ص۱۹۶ و۱۹۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۷- شرح نهج‌البلاغه ج۹ ص۷۲: ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۵ه)

۸- غررالحکم ج ۴ ص ۴۷۵ و ۴۸۶: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه).

نوشتن و جمع آوری حدیث

یکی از تلاش‌های علمی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نوشتن و جمع آوری احادیث و روایات ارزشمند بود.

امام علی علیه السلام آنچه از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌شنید، می‌نوشت و حفظ می‌فرمود.

و به اصحاب و یاران خود نیز فراوان سفارش می‌فرمود تا:

احادیث ارزشمند را بنویسند و نگهدارند.

در صورتی که سران کودتای سقیفه دستور داده بودند کسی جمع آوری حدیث نکند و احادیث موجود را سوزانده بودند.

امام علی علیه السلام نه تنها از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم احادیث را می‌نوشت و بایگانی می‌فرمود، بلکه نقل شده:

حضرت زهرا علیها السلام خبرهای غیبی را که نقل می‌کرد، علی علیه السلام آنها را نیز می‌نوشت و حفظ می‌کرد، تا امامان بعد از او از دانش و علوم الهی حدّاکثر استفاده را ببرند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداهٔ ج۴ ص ۴۴۱.

نمایش و آموزش

گروهی از مسیحیان به سرپرستی اُسقُف خود وارد مدینه شدند، و گفتند:

سئوالات مهمّی نسبت به خدا دارند،

خلیفه اوّل آنها را خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد.

بر امام وارد شدند و سئوالات خود رامطرح و پاسخ‌های لازم را دریافت داشتند،

یکی از آن سئوالات پیرامون خدا بود،

که امام علی علیه السلام با استفاده از شیوه نمایش در آموزش، وبیان تجسّمی، مطلب مهمّ عقیدتی را به آنان فهماند که یکی از طرح های زیبای آموزشی است.

آنها می‌پرسیدند:

«اینکه به هر طرف رو کنیم روبروی خدا هستیم.» یعنی چه؟

(اَینَما تَوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّه)

مگر خدا کجاست، که به هر طرف روی بیاوریم روبروی او قرار داریم؟

سئوال یک سئوال عقیدتی، کلامی است که با شناخت درست خدا می‌توان آن را درک کرد.

امّا آنها تصوّری مادّی داشتند و فکر می‌کردند چون هر چیزی پشت و رو دارد، چگونه ممکن است درباره خدا این تصوّر وجود نداشته باشد؟

در اینجا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به جای هرگونه بحث و گفتگو، نمایشی را ترتیب داد.

آنها رابه حیاط بردند، هیزم آورده آتش کردند، وقتی شعله ها بالا گرفت، فرمود:

در اطراف شعله حلقه بزنید.

آنگاه سئوال فرمود:

کدام یک از شما روبروی آتش قرار دارید؟

همه گفتند: ما روبروی آتش هستیم.

امام علی علیه السلام فرمود:

چگونه ممکن است از هر طرف روبروی آتش باشید؟

گفتند: آتش، شعله و نور است که پشت و رو ندارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خدا وجودی مادّی ندارد که در جائی قرار بگیرد خدا هم پشت و رو ندارد،

هرجا باشید و به هر طرف روی بیاورید در پیش روی خدائید. [۱] .

و فرمود:

انّ اللّهَ اَینَ الأَینَ فَلاـ اَینَ لَهُ، جَلَّ اَنْ یحْویهِ مَکانٌ فَهُوَ فیکُلِّ مَکانٍبِغَیرِ مُماسَّةٍ، وَ لا مُجاوِرَةٍ یحیطُ عِلْماً بِما فیها وَ لایخْلُو شَیءٌ مِنْ تَدْبیرِهِ

«مکان ها را خدا آفرید و مشخص فرمود، پس او مکانی ندارد، خدا برتر از آن است که مکانی او را فرا گیرد، در همه جا هست، بی آنکه تماس مادّی با چیزی بگیرد و یا نزدیکی با چیزی داشته باشد، او بر همه چیز احاطه علمی دارد، و چیزی از تدبیر او بیرون نیست» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] کتاب قضاء امیرالمؤمنین ص ۹۶.

[۲] ارشاد شیخ مفید فصل ۵۸ باب ۲۹.

نعمت شهادت

هر آنکه براستی به خداوند ایمان آورده و هدفهای زندگی را آشکار می‌بیند، بی‌گمان مرگ در راه پروردگار را به جان می‌خرد... در حالی که آن که ایمان به خداوند را تنها در حد گردش زبان درک نموده لاجرم از شهادت می‌ترسد و بسان کرمی که در مرداری می‌لولد، به زندگی گذران می‌چسبد.

مولا علی (ع) از گفتگوئی که با پیامبر (ص) داشته چنین می گوید:

فقلت: یا رسول الله اولیس قد قلت لی یوم احد حیث استشهد من استشهد من المسلمین و حیزت عنی الشهاده، فشق ذلک علی فقلت لی «ابشر فان الشهاده من ورائک»؟ فقال لی «ان ذلک لکذالک فکیف صبرک اذا»؟ فقلت؟ یا رسول الله، لیس هذا من مواطن الصبر

ولکن من مواطن البشری و الشکر.

«... آنگاه گفتم: ای فرستاده‌ی خدا، در روز جنگ «احد» هنگامی که برخی از مسلمانان به شهادت رسیدند، آیا به من نگفتی که شهادت از من دوری گرفته است ؟ پس چون آن سخن بر من گران آمد، فرمودی: شاد باش، شهادت در قفای توست.»

پس فرمود: همچنان است که می گویی. آنگاه شهادت را چگونه می پذیری؟

گفتم: ای پیامبر خدا، این مورد از موارد صبر و بردباری نیست، بلکه از قبیل بشارت و شکر گزاری است.» [۱] .

بنابراین در برابر بلاـ و مصیبت است که بایـد صبر و شکیبائی به خرج داد، در حالیکه محل شـهادت، که چیزی جز نعمت و برکت نیست، مقام بشارت و شکر گزاری است.

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۵.

نامه‌ای شمشیر آسا

واکنش قاطعانه به رجزخوانیهای دشـمن بسیار ضـروری است، زیرا در غیر این صورت دشمن امکان می‌یابد با تهدیدها و وعده‌های خود روحیه سربازان را تضعیف کند.

اما در برابر سخنان دشمن باید ارج و مقام والای کلام را بازشناخت.

از شجاعت بدور است که به درشتگویی‌های دشمن پاسخی دندان شکن داده نشود.

امام علی (ع) در پاسخ نامه‌ی تهدید آمیزی از معاویه، نامه‌ی کوبنده‌ای می‌نگارد که از آن بوی مرگ و خون به مشام می‌رسد. مولا در این نامه می‌نویسد:

اما بعد، فانا کنا نحن و انتم علی ما ذکرت من الالفه و الجماعه، ففرق بیننا و بینکم امس انا امنا و کفرتم، و الیوم انا استقمنا وفتنتم، و ما اسلم مسلمکم الا کرها، و بعد ان کان انف الاسلام کله لرسول الله- صلی الله علیه و آله- حزبا.

و ذکرت انی قتلت طلحه و الزبیر، و شردت بعائشه، و نزلت بین المصرین! و ذلک امر غبت عنه فلا علیک، و لا العذر فیه الیک...

«اما بعـد... چنانکه یاد کرده‌ای، ما و شـما با همـدیگر الفت و پیوند داشتیم، اما دیروز میان ما و شـما جدایی افتاد: ما ایمان آوردیم و شما کفر ورزیدید! و امروز ما به پاسداری دین برخاستیم و شـما به فتنه‌جویی، هیچ یک از شـما در آن هنگام که بزرگان عرب همه به یاری رسول خدا- صلی الله علیه و آله- برخاستند، جز به اکراه اسلام نیاوردید.

گفته‌ای که من طلحه و زبیر را کشـته‌ام و عایشه را رانده‌ام، و بین دو شـهر- کوفه و بصره- فرود آمده‌ام. این کاری است که حقیقت آن بر تو پوشیده است و به تو ربطی ندارد که در آن باب بپرسی.

نیز گفته‌ای که به همراه مهـاجرین و انصـار به مقـابله بـا من خواهی آمـد. اما آن روز که برادرت (در بـدر) به اسارت در آمـد تو از زمره‌ی مهاجران بیرون شدی. اگر به پیکار با من شتاب داری، بیارام که اگر من به سوی تو آیم کاری به سزاست، چه خداوند مرا به انتقام گرفتن از تو برانگیخته است.

و اگر تو به دیدار من آیی گفتار آن شاعر بنی‌اسد درست می‌آید که گفت:

«آنان رودرروی تندبادهای تابستانی پیش می‌روند و سنگریزه‌ها و تخت سنگها بر آنان فرومی‌بارد.»

آری، من شمشیری دارم که مزه‌ی آن را در یک جا به پـدربزرگ و برادر و دایی تو چشانیده‌ام! به خدا سوگند که تو را سیاهدلی نابخرد می‌دانم. بهتر آن است که درباره‌ات چنین بگویند: بر نردبانی بالا رفته‌ای که تو را به شوربختی می‌رساند، نه نیک بختی: زیرا

در پی چیزی بر آمده‌ای که حق تو نیست، و گله‌ای را می‌چرانی که از آن تو نیست، خواهان امری شده‌ای بی‌آنکه شایستگی و گوهر آن را داشته باشی. چه دور است کردار تو از گفتارت! و چه زود به عموها و دائیهای خود مانند شده‌ای که خیره‌سری و گمراهیشان به انکار محمد (ص) کشانید و در آنجا که میدانی به خاک هلاک افتادند. آنان، بی‌آنکه از آرمانی دفاع کنند یا حرمتی را پاس بدارند، به ضربت شمشیرهائی از پا در آمدند که از هیچ میدانی روی نگردانده و با هیچ دشمنی سر سازش و مدارا ندارند.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۶۴.

نیایش.. به جای دشنام و ناسزا

هنگامی که برخی از یاران امام علی (ع) به دشنام پیروان معاویه آغاز کردند، حضرت به آنان چنین پیغام فرستاد:

انی اکره ان تکونوا سبابین شتامین، تشتمون و تبروون، ولکن لو وصفتم مسایو اعمالهم، فقلتم: من سیرتهم کذا و کذا، و من عملهم کذا و کذا کان اصوب فی القول و ابلغ فی العذر،...

«بر شما نمی‌پسندم که دشنام ده و ناسزا گو باشید، فحش بدهید و نفرین کنید. اما هرگاه از کارهای زشت آنان یاد کنید و بگوئید: رفتارشان چنین است و کردارشان چنان، درست‌تر و پذیرفتنی‌تر است.

و شایسته‌تر آن است که به جای لعن گویی و بیزاری جویی از ایشان، بگوئید: خداوندا خونهای ما و آنان را از هدر رفتن حفظ کن، میان ما و آنان آشتی برقرار کن، آنان را از ضلالت به هدایت رهنمون شو تا حق را از باطل بازشناسند، از گمراهی روی برگردانند و با رهروان آن دشمنی بگیرند.» [۱] .

و به سربازانش می‌آموخت که هر گاه ترس از دشمن بر آنان غلبه کرد، بگویند:

«پروردگارا به تو پناه می‌برم از آنکه در سلطنت تو حقم پایمال گردد.

به تو پناه می‌برم از آنکه در هدایت تو گمراه شوم.

به تو پناه می‌برم از آنکه در بی‌نیازی تو بی‌چیز باشم.

به تو پناه می‌برم از آنکه در اقتدار تو تباه گردم.

به تو پناه می‌برم از آنکه مغلوب شوم، و حال آنکه فرمان فرمان تو و فرجام کار به سوی تو است.» [۲] و هنگامیکه کار بر سربازان امام دشوار می‌شد، آنان را به خداوند پیوند می‌داد تا مایوس نشوند، و می‌گفت:

«خداوندا به تو پناه می‌برم از آنکه به ناخرسندی تو خشنود باشم یا از خشنودی تو ناخرسند گردم، به قضای تو پشت کنم، یا از قول تو دوری جویم، یا با دشمنان تو همدل گردم، یا با نظر کردگان تو دشمنی ورزم.

خدایا برای کردار یا گفتاری که مرا به قلمرو خرسندی تو نزدیک و از ناخشنودی تو دور کند شکیبا ساز و نیروی تحمل عنایت فرما، ای رحیم‌ترین بخشندگان.

پروردگارا از تو زبانی ثناگو، قلبی سپاسگزار، یقینی راستین، ایمانی استوار و پیکری فروتن مسئلت دارم.

به دلم نوری بخش که به تو عشق ورزم و از تو بهراسم.

خدایا اگر مرا غرقه‌ی رحمت خود کنی، خوشگمانی مرا افزوده‌ای، و اگر عذابم دهی عقاب ظلم و جور و درازدستی‌ام بر خویشتن است، چون تو دادستانی مرا عذری نیست و مکافاتی به حساب نه...

بار الها اگر اجلم در رسید و روزگارم به سر آمد و دیدار توام مقدر شد، در بهشتم منزلی ببخش که گذشتگان و آیندگان بر آن چنان غبطه خورند که هیچ حسرتی از آن بالاتر و هیچ عنایتی از آن افزون‌تر و هیچ مقامی والاتر از آن نباشد.

خداوندا مرا با عزت در جامه‌ی فروتنی ایمان بپوشان، از آن پیش‌تر که در آتش دوزخ به ذلت درافکنی...

پروردگارا تو را به بهترین نیایش‌ها ثنا می‌گویم که بلای تو گواراترین بلاست.

خداوندا مرا از یاری و تائید و توفیق و رحمت خود برخوردار کن و به من شوق دیدار و لطف همیاری خود عطا فرما تا شهد آن در قلبم جای گیرد. و مرا به پیشبرد کارهایم رهنمون باش و تو بر پایگاه من و موضع یارانم ناظری و چیزی از تو پنهان نیست.

خدایا از تو همان نصرتی را می‌طلبم که به پیامبرت عنایت فرمودی. و بدان، میان حق و باطل جدائی افکندی تا دین خود استوار نمودی و آئین خویش مسلط ساختی ای برترین که در هر مقام جا داری.» [۳] و بدین سان مولا علی (ع) در جهاد به کمک دعا و نیایش به لشکریان خویش روحیه‌ی شهادت می‌دمید.

پی نوشت ها:

[۱] تذکره الخواص، ص ۱۶۳.

[۲] الصحیفه الاولی العلویه، ص ۱۵۴.

[۳] نهج‌السعاده، کتاب دعا، ص ۳۲۳.

نیایش و جنگ

نیایش به درگاه پرودگار، خواهش انسان از خدای بزرگ است... که زمینه‌ی مناسبی برای اقدام و فعالیت انسان به وجود می‌آورد. ضرورت حیاتی نیایش برای انسانها از آنجاست که هدفها و راه رسیدن بدانها را معین می‌کند و آنها را با الطاف، موازین و ارزشهای الهی پیوند می‌دهد. ضرورت دعا و نیایش در زمان جنگ و پیش از کارزار از دیگران مواقع نیازمندی، بیشتر است. زیرا اگر جنگ به پیروزی بینجامد، پیروزمندان را به سرکشی و زورگوئی وا می‌دارد و هر گاه به شکست منجر شود به یاس و درماندگی دچارشان می‌سازد.

و از همین جاست که سربازان باید بدانند که خداوند بر همه برتری دارد و سرنوشت زندگی و زندگانی در دست اوست. رزمندگان باید به عظمت خداوند باور داشته باشند تا در هنگام پیروزی سرکش نشوند و در شکست به نومیدی دچار نگردند. اما با این همه پس از تدارک تمام افزارهای مادی ضروری، باید به نیایش پرداخت.

امام علی (ع) پیش از آغاز حمله به دشمن چنین می‌گوید:

«خداوندا! ای پروردگار سقف برافراشته، و جوبه هم پوسته که آن را پنهانگاه شب و روز کردی، و گذرگاه خورشید و ماه، و جای رفت و آمد ستارگان سیار، و ساکانان آن را طایفه‌ای از فرشتگانت قرار دادی که از پرستش تو خسته نمی‌گردند.

و ای آفریدگار این زمین که آن را قرارگاه آفریدگان ساختی و جولانگاه جانداران و چهارپایان، که انواع مرئی و نامرئی آنها از شماره بیرون است.

و ای کردگار کوهساران بلند که آنها را میخهای استوار زمین قرار دادی و پشتیبان خلق... اگر ما را بر دشمنان چیره ساختی ما را از ظلم و تعدی دور کن و به حق پای بند ساز، و اگر آنان را بر ما غلبه دادی به ما شهادت عطا فرما و از فتنه در امان بدار.» [۱] .

و در روز «جمل» می‌فرمود:

«ای بهترین کسی که دلها به وی پیوسته و زبانها نیایش او را گفته‌اند. ای که بلایت خوش و عطایت بیشمار است. میان ما و قومنان

به حق داوری کن که تو بهترین داوری.» [۲] .

و هنگام رویاروئی با دشمن می‌فرمود:

«خداوندا... تو مرا از گناه بر کنار می‌داری و تو یار و مددکار منی.

خداوندا... به تو روی آورده‌ام، و به نیروی تو می‌جنگم.» [۳] .

و همچنین می‌فرمود:

«پروردگارا... چشمها به تو دوخته شده و دستها به سوی تو باز شده و

قلب‌ها با عمل نیکو به تو پیوسته و نزدیک شده‌اند.

خداوندا، میان ما و قوم ما به حق راهگشایی فرما که تو نیکوترین راهگشایی.» [۴] .

و در جنگ همچنین می‌فرمود:

«خداوندا... تو راهی از راههای روشنت را آشکار ساختی، رضای خود را در آن قرار دادی، و یارانت را بر آن فراخواندی، و آن را پر ثواب‌ترین راههایت گردانید، و گرامی‌ترین میعادگاه و دلپسندترین آئین‌های خود ساختی، سپس جان و مال مومنان را از ایشان باز طلبیدی و به آنان بهشت بخشیدی. همانان که در راه تو پیکار می‌کنند، و بر سر پیمان راستین تو، می‌کشند و کشته می‌شوند. مرا از کسانی بساز که عزت و جان گرفتند، سپس بنا به بیعتی که با تو کرده بودند جان خویش در اختیارت گذاشتند، هیچ تقلب و پیمان شکنی از ایشان سر نزد، و از راه خود بازنگشتند، و تنها سود ایشان آن بود که به پیمان تو وفا کنند و محبت تو را جلب کنند و به تو نزدیک شوند...

خداوندا بر محمد و خاندان او درود فرست و شهادت در راهت را فرجام کردار من قرار ده و آن را بهترین پایگاهی بساز که مایه‌ی خشنودی تو گردد و از لغزشهایم برهاند. گزند دشمنان خیره سر را وسیله‌ای ساز تا در شمار بندگان درگاهت در آیم و پیوسته در زیر پرچم حق و درفش هدایت گام بردارم و پیروان آئین تو را یاری دهم، نه به لرزشی تن دهم و نه تردیدی به دلم راه یابد. پس از گناهان تباه کننده‌ی اعمال به تو پناه می‌برم.

پروردگارا به تو پناه می‌برم از جبن و بزدلی در مواضع هولناک و از سستی در مصاف گردان، و از گناهان بر باد دهنده‌ی اعمال، بدان سان که از روی شک از کاری دست بشویم یا از روی تردید به کاری دست زنم، پس تلاشم با زیان توام خواهد بود و کردارم با ناکامی قرین» [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۰.

[۲] نهج‌السعاده فی مستدرک نهج‌البلاغه، باب دعا، ص ۲۹۴.

[۳] ماخذ پیشین، ص ۲۹۵.

[۴] ماخذ پیشین، ص ۲۹۶.

[۵] ماخذ پیشین، ص ۳۱۳.

نیاز به خداوند

خداوند در جان و مال ما دارای حق طبیعی است، چنانکه امام علی (ع) می‌فرماید:

لا حاجه لله فیمن لیس لله فی ماله و نفسه نصیب.

«کسی که خداوند را در مال و جان خویش سهیم نداند، به رحمت او نیاز ندارد.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت شماره‌ی ۱۲۲.

نظارت مداوم بر امور مردم

اصبغ بن نباته نقل کرد:

«یک روز همراه امام علی‌علیه السلام بودم، از لحظه های آغازین صبح دربازار حاضر شد.

و به همه قسمت ها رسیدگی کرد،

سپس به جایگاه قضاوت رفت و به کار مردم پرداخت، و تا پاسی از شب با مردم حشر و نشر داشت، آنگاه با امام به خانه‌اش رفتیم.

من در حیاط خوابیدم و امام وارد اطاق خود شد.

هنوز مقداری نخوابیده بودم که صدای پای امام را شنیدم، بیدار شدم و دیدم امام علی‌علیه السلام به دیوار تکیه داده می خواهد وضوء بگیرد.».

گفتم:

«یا امیرالمؤمنین شما هنوز استراحت کامل نکرده اید، روز راکه برای کمک به مردم گذراندید، پس شب را استراحت فرمائید.»

در پاسخ من فرمود:

اِنْ نُمْتُ النَّهارَ ضَیعْتُ رَعْیتی، وَ اِنْ نُمْتُ اللَّیلَ ضَیعْتَ نَفْسی

«اگر روز بخوابم حقّ رعیت ضایع می‌شود و اگر همه شب رابخوابم خودم را ضایع کردم.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] زندگانی امیرالمؤمنین‌علیه السلام، شیرازی.

نکوهش استاندار فارس به جهت بدرفتاری با زرتشتیان

استاندار امام علی‌علیه السلام در فارس ایران مردی به نام «عمر بن ابی سلمه ارحبی» بود، و چون در آنجا زرتشتیان زیاد بودند، فرماندار نسبت به کسبه و تجّار و مالکین زرتشتی خوشرفتاری نمی کرد.

و با آنان درشت خو بود.

این خبر به حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام رسید که فوراً به او نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِینَ أَهْلِ بَلَدِکَ شَکَوْا مِنْکَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَاراً وَجَفْوَةً.

وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلاً لِأَنْ یـدْنَوْا لِشِـرْکِهِمْ، وَلَا أَنْ یقْصَوْا وَیجْفَوْا لِعَهْدِهِمْ، فَالْبَسْ لَهُمْ جِلْبَاباً مِنَ اللِّینِ تَشُوبُهُ بِطَرَفٍ مِنَ الشِّدَّةِ، وَدَاوِلْ لَهُمْ بَینَ الْقَسْوَةِ والرَّأْفَةِ، وَامْزُجْ لَهُمْ بَینَ التَّقْرِیبِ وَالْإِدْنَاءِ، وَالْإِبْعَادِ وَالْإِقْصَاءِ. إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

(پس از نام خدا و درود. همانا دهقانان مرکز فرمانداریت، از خشونت و قساوت و تحقیر کردن مردم و سنگدلی تو شکایت کردند،

من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم،

زیرا که مشرکند، و نه سزاوار قساوت و سنگدلی و بدرفتاری هستند،

زیرا که بـا مـا هم‌پیماننـد، پس در رفتار با آنان، نرمی و درشتی را به هم آمیز، رفتاری توأم با شـدّت و نرمش داشـته باش، اعتـدال و میانه‌روی را در نزدیک کردن یا دور نمودن، رعایت کن.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۹ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- أنساب الاشراف ج ۲ ص ۱۶۱: بلاذری (متوفای ۲۷۹ ه)

۲- تاریخ یعقوبی (ابن واضح) ج۲ ص۲۰۳: یعقوبی (متوفای ۲۹۲ ه)

۳- بحارالانوار ج۳۳ ص۴۸۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه).

نابود کننده سران شرک و کفر

در جنگ بدر پس از آنکه سپاه اسلام در برابر سپاه شرک و کفر قرار گرفت، و هر دو سپاه برای نبرد آماده شدند و جنگ تن به تن آغاز شد.

(چون در آن روزگاران قبل از حمله عمومی ابتداء دلاوران معروف با یکدیگر مبارزه می‌کردند.)

در جنگ بدر نیز ابتداء سه نفر از دلاوران نامی قریش، از صفوف قریش بیرون آمدند و مبارز طلبیدند.

این سه نفر عبارت بودند از:

عُتبه

و برادر او شَیبَهٔ

و فرزند عتبه، ولید [۱] .

هر سه نفر در حالی که غرق سلاح بودند، در وسط میدان غُرِّش کنان اسب دوانیده هماورد طلبیدند.

سه جوان رشید از جوانان انصار، به نام‌های:

عوف،

معوذ،

عبداللّٰه رواحه،

برای نبرد آنان از اردوگاه مسلمانان به سوی میدان آمدند.

وقتی عُتبه شناخت که آنان از جوانان مدینه هستند، گفت:

ما با شما کاری نداریم.

سپس یک نفر از آنان داد زد:

محمّد از اقوام ما که هم‌شأن ما هستند، به سوی ما بفرست.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رو کرد به، عبیده، حمزه و علی علیه السلام و فرمود: برخیزید.

سه افسر دلاور سر و صورت خود را پوشانیده، روانه رزمگاه شدند.

هر سه نفر خود را معرّفی کردند.

عتبه هر سه نفر را برای مبارزه پذیرفت و گفت:

همشأن ما شما هستید.

مورّخان اسلامی می‌نویسند:

علی علیه السلام رزمنده مقابل خود را در همان لحظه نخست به خاک افکندند، سپس به کمک حمزه رفت.

هردو به کمک عبیده شتافتند و طرف نبرد او که عُتبه جدّ مادری معاویه بود را کشتند. [۲] .

که امیرمؤمنان علیه السلام در نامه‌ای به معاویه می‌نویسد:

وَعِنْدی السَّیفُ الَّذی اَعْضَضْتُهُ بِجَدِّکَ وَ خالِکَ وَ اَخیکَ فی مَقامٍ واحِدٍ

«شمشیری که من آن را در یک روز بر جدّ تو (عتبه، پدر هِنده، مادر معاویه) و دائی تو (ولید فرزند عتبه) و برادرت (حنظله) فرود آوردم در نزد من است و هم اکنون نیز به آن نیرو و قدرت مجهّز هستم.» [۳] .

از این نامه به خوبی استفاده می‌شود که حضرت، در جنگ بدر در کشتن جدِّ کافرِ معاویه (عتبه) همکاری کرده است.

پی نوشت ها:

[۱] عتبهٔ بن ربیعه پدَرِ مادَرِ معاویه، و ولید بن عتبه دائی او، و شیبه برادر عتبه بود.

[۲] تاریخ طبری ج ۲ ص ۱۴۸ – و – سیره ابن هشام ج ۱ ص ۶۲۵.

[۳] نهج‌البلاغه نامه ۶۴.

نکوهش از آداب جاهلی ذلت‌بار

بسیاری از پادشاهان و قدرتمندان در طول تاریخ مردم را وادار می‌کردند که در برابرشان به خاک بیافتند، کُرنش کنند، خم شوند، و انواع ذلّت پذیری‌ها را برخود هموار کنند.

وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای رفتن به صفّین به شهر انبار رسید دید که مردم شهر تا امام علی علیه السلام را دیدند از اسب‌ها پیاده شده، و در پیش روی آن حضرت شروع به دویدن کردند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام علّت را پرسید.

گفتند:

یک رسم محلّی است که پادشاهان خود را اینگونه احترام می‌کردیم.

امام علی علیه السلام ناراحت شد و فرمود:

فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا ینْتَفِعُ بِهذَا أُمَرَاؤُکُمْ!

وَإِنَّکُمْ لَتَشُقُّونَ عَلَی أَنْفُسِکُمْ فِی دُنْیاکُمْ، وَتَشْقَوْنَ بِهِ فِی آخِرَتِکُمْ.

وَمَا أَخْسَرَ الْمَشَقَّهَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ، وَأَرْبَحَ الدَّعَهَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ!

(به خدا سوگند! که امیران شما از این کار سودی نبردند، و شما در دنیا با آن خود را به زحمت می‌افکنید، و در آخرت دچار رنج و زحمت می‌گردید، و چه زیانبار است رنجی که عذاب در پی آن باشد، و چه سودمند است آسایشی که با آن امان از آتش جهنّم باشد.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۷ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس ، محمد دشتی.

نقش روز جمعه در روابط اجتماعی

گرچه هر روز، روز خداست، امّا برخی از روزها بعلل فراوانی به برخی از کارها اختصاص دارد که جای دقّت و ارزیابی است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

در روز جمعه به خواستگاری بروید و عقد را در روز جمعه بخوانید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ المتّقین باب یازدهم فصل دوّم.

نقص زبان

مردی ضربه‌ای بر زبان دیگری زد.

به طوری که قدری از زبان شد و نتوانست بعضی از حروف را ادا کند.

نزاع نزد خلیفه دوّم بردند.

خلیفه دوّم حکمش را ندانست.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

حروف الفباء بیست و هشت تاست [۱] و باید دید که مضروب چند حرف را اداء نمی‌کند، پس به همان نسبت از جانی دیه می گیرد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] در الفبای عرب.

[۲] وسائل الشیعه، ج۱۹، ص۲۷۵، حدیث ۶ (با اندک تفاوتی).

نقش پیری پدر در فرزند

زنی را نزد خلیفه دوّم آوردند، شوهر زن، مرد سالمندی بود که پس از ازدواج با آن زن از دنیا رفته بود و زن باردار شده و پسر زاییده بود.

پسران پیرمرد (از زنِ دیگر پیرمرد) بر زن به زن تهمت زده، و بر آن گواهی دادند

(و به این وسیله می‌خواستند پسرِ آن زن را از ارث پدر محروم کنند).

خلیفه دوم دستور داد:

زن را سنگسار کنند.

اتّفاقاً امیرالمؤمنین علیه السلام از کنار زن عبور می کرد.

چون نگاه زن به آن حضرت افتاد، گفت:

ای پسر عم رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم کاغذی دارم.

چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را مطالعه کرد، به همراهان زن فرمود:

این زن تاریخ ازدواج با شوهر و تاریخ همبستر شدن با او و کیفیت آن را در این ورقه یادداشت کرده است، هرچه زودتر او را رها کنید.

در روز دیگر آن حضرت علیه السلام کودکان هم سنّ و سال آن کودك را جمع کرد و کودکان را با پسرِ آن زن به بازی مشغول ساخت.

و چون سرگرم بازی شدند به آنان فرمود: بنشینید!.

همه نشستند.

سپس آنان را صدا زد که برخیزند.

کودکان همه برخاستند،

در این هنگام کودك آن زن خواست برخیزد، نتوانست، به ناچار بر دو دست خود تکیه زد و برخاست.

امیرالمؤمنین علیه السلام از مشاهده این حالت فرمود:

او فرزند همان پیرمرد است.

سپس او را پیش خود خوانده، و از ارث پدر سهم او را پرداخت.

آنگاه بر تمام برادرانش حدِّ افتراء جاری کرد!

خلیفه دوم حیرت زده گفت:

یا علی چه کردی؟

حضرت فرمود:

از تکیه پسر بر دست‌ها، ضعف پیرمرد را دریافتم. [۱] .

پس از قرن‌ها تلاش، امروزه، دانشمندان جهان با تجربیات گوناگون با این حقیقت آشنا شدند و اعلام کردند که مادرانو پدران در سنین بالا سعی کنند که بچه دار نشوند.

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج۷، ص۴۲۶.

نقش چهل روز

حسین بن خالد می گوید:

از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدم روایتی از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به ما رسیده که:

«هرکس شراب نوشد تا چهل روز نمازش قبول نمی‌شود».

امام علی علیه السلام فرمود: صحیح است.

عرض کردم:

به چه علت چهل روز، نه کم و نه زیاد؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خداوند آفرینش انسان را اندازه‌گیری کرده است، چهل روز به حالت نطفه، و آنگاه علقه نیز چهل روز، و پس از آن مُضغه نیز چهل روز... پس کسی که شراب نوشد تا چهل روز آن در «مشاش» او (نرمه سر استخوان که می توان آن را جوید) باقی می‌ماند به

مقدار انتقال حالت‌های جنینی او.

و آنگاه فرمود:

و این چنین است تمام غذاها و نوشیدنیهایی که تناول می‌کنید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، ج۹، ص۱۰۸، حدیث ۲۰۳.

نجات یک دوشیزه

در زمان حکومت حضرت علی علیه السلام در یکی از روزها که مردم در محکمه عدالت حضرتش اجتماع کرده بودند ناگهان ده نفر جوان مسلح، زن جوانی را احاطه کرده بودند و به محضر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند،

جوانان که بر صورت نقابی داشتند، نقاب‌ها را برداشتند و شرط تحیت و احترام را به جا آوردند و جالب توجّه این که این جوانان همه شبیه یکدیگر و دختری که همراهشان بود شباهت کامل به آنان داشت،

در این میان که همه در شگفتی ماندند.

جوانی که از همه بزرگتر بود به سخن آمد و گفت:

یا امیرالمؤمنین! ما همگی فرزندان یک پدر و مادریم.

و به سوی دختر جوان اشاره کرد و گفت:

(واین زن) تنها خواهر ماست که او را چون جان عزیز می‌داشتیم و از بیم آن که مبادا شوهرش دهیم و قدرش را نشناسد او را به همسری ندادیم، و این راز را با او در میان نهادیم که ما همگی در راه تأمین رفاه تو کوشش خواهیم کرد و هرچه خدا به ما دهد در پای تو می‌ریزیم به شرط آن که ازدواج نکنی،

خواهر ما به خواش ما تن داد و شوهر نکرد، اما پس از مدّتی پیمان خود را از یاد برد و راه خیانت را پیشه کرد و امروز که می‌بینید از راه نامشروع آبستن شده است و آبروی ما را در میان قوم و قبیله‌مان برده است، که چند تن از برادران قصد قتل او را داشتند تا لکه ننگی که به دامنشان آمده با خون گلویش شستشو کنند، ولی من و چند تن از برادران دیگر آنها را از اجرای این تصمیم بازداشتیم و صلاح دیدیم ماجرای خود را به محضر شما عرضه داریم و علاج این مشکل را از رأی حکیم و فکر قویم شما بخواهیم.

امّا آن دختر که به ظاهر حامله بود هر گناهی را انکار می‌کرد و از این اتّفاقی که برایش پیش آمده بود، اظهار بی‌اطّلاعی می‌کرد.

امام علی علیه السلام فرمان داد تا قابله محل را خبر کنند.

قابله آمد، حضرت به او فرمود تا زن جوان را به خلوت ببرد و مقداری لَجَن و خزه تازه در طشتی بزرگ بریزد وآن دختر را بر روی طشت بنشاند، و نتیجه آزمایش خود را به آن حضرت اطّلاع دهد.

قابله، فرمان امیرالمؤمنین علیه السلام را به کار بست و پس از انجام آن آزمایش، عرض کرد:

من این کار را کردم، پس از چند لحظه خون و خونابه‌ای در میان طشت جاری شد و بعد از آن دیدم زالوی بزرگی از رَحِم دختر به درون طشت آمد و به دنبال آن نیز مقداری خون و خونابه فرو ریخت و برآمدگی شکم دختر به حال طبیعی برگشت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

راز کار این دوشیزه پاکدامن آن است که نوبتی پس از دوران حیض برای غسل به چشمه‌ای رفته و برای شستشوی خود در میان چشمه نشسته بود که در آنجا زالویی در رَحِم او وارد شده و از خون درونش تغذیه می‌کرد تا شکم او را به صورت زن حامله در

آورده است، و اکنون که بوی «لَجَن» و «خَزه» تازه به آن زالو رسید از رَحِم سرازیر شده و به درون طشت آمد، و بدانید که این راز از اسرار و علومی است که پیغمبر خداصلی الله علیه وآله وسلم به من آموخته است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] عدالت و قضا در اسلام، ص۲۶۳ - و حدیقة الشیعه، ص۳۹۶ - و خلاصة الاخبار، ص۲۸۷.

نوآوری‌ها

جمعی از زنان مدینه از خلیفه دوم پرسیدند:

چرا مردان می‌توانند همسران متعدّدی داشته باشند، ولی زنان از این کار منع شده‌اند؟

خلیفه دوم در جواب مبهوت و عاجز گردید،

و از امام علی علیه السلام کمک خواست.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به زن‌ها فرمان داد تا هر کدام یک جام آب بیاورند.

چون آوردند فرمود:

همه را در یک ظرف بریزید.

چون ریختند، فرمود:

اکنون هر کدام آب خود را بردارید.

گفتند: این محال است.

حضرت فرمود:

به این علّت زن‌ها یک شوهر بیشتر نباید داشته باشند وگرنه میراث و نسب باطل و خانواده نابود می‌شود.

خلیفه دوّم گفت:

(لا ابقانی اللّه بعدک یا علی) [۱] .

«ای علی، خدا من را پس از تو زنده نگه ندارد.»

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر ابوالفتوح رازی.

نماز خواندن و دفن کردن حد خورده

اصول کافی، ج۷، ص۱۸۸ - و وسائل الشیعه، ج۲۸، ص۱۰۰.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام مسلمانی را که مرتکب قتل عمد شد قصاص کرد و سپس بر جنازه او نماز گذارد و در قبرستان مسلمانان او را دفن کرد،

یعنی همه ارزش‌ها را حتّی نسبت به یک مجرم حد خورده رعایت می‌کرد

ضرورت تحقیقات کامل برای اثبات جرم [۱] .

اجرای حدّ بر یهود و نصاری اگر حرمت اسلامی را رعایت نمی‌کردند [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج۷، ص۱۸۸ – و وسائل الشیعه، ج۲۸، ص ۱۰۰.

[۲] اصول کافی، ج۷، ص۲۳۹ – و وسائل الشیعه، ج۲۸، ص۲۲۸ و ۱۴۱.

نظر رجال عامه و دیگران در باره علی

لو ان المرتضی ابدی محله لخر الناس طرا سجدا له (شافعی)

در دو فصل گذشته آیات و احادیثی چند در مورد ولایت و فضیلت علی علیه السلام از کتب معتبره عامه نقل گردید و هیچگونه استنادی بکتب و مدارک امامیه بعمل نیامد تا حقیقت امر بر همگان روشن شود و جای مناقشه و مغالطه بر کسی باقی نماند در این فصل نیز بعقیده و نظر شخصی بعضی از رجال و علمای اهل سنت در باره علی علیه السلام اشاره مینمائیم.

ابن ابی الحدید دانشمند بزرگ معتزلی در اوائل شرح نهج البلاغه چنین میگوید:

چه گویم در باره مردی که دشمنانش بفضل و برتری او اقرار کردند و نتوانستند فضائل او را کتمان کنند و کوشش کردند که بهر حیله و تدبیری آن نور ایزدی را خاموش سازند لذا دست بتحریف حقائق زده و در صدد عیب جوئی در آمدند و در تمام منابر او را لعن کردند و مداحان آنحضرت را ارعاب نموده و بلکه محبوس و مقتول ساختند و از نقل هر گونه حدیث و روایتی که متضمن فضیلت و بلند آوازی او بود مانع شدند! اما هر کاری کردند بر عظمت و علو مقام او افزوده گشت همچنانکه مشک را هر قدر پوشیده دارند عطرش آشکار گردد و آفتاب را با کف دست نتوان مستور نمود و روز روشن را اگر چشمی (در اثر نابینائی) نبیند چشمهای دیگر آنرا ادراک نمایند. و چه گویم در حق مردی که هر گونه فضیلتی بدو منسوب و او رئیس فضائل و چشمه جوشان آنها است و تمام مناقب را زینت و شرافت باو است و هر کس هر چه از علوم و دانشها اکتساب کرده باشد از خرمن علوم او خوشه چینی کرده است و معلوم است که اشرف علوم و دانشها علم الهی است زیرا شرف علم بشرف معلوم است و این علم الهی از کلمات حکیمانه آنحضرت اقتباس شده و نقل گردیده و ابتداء و انتهایش از او است.

گروه معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظرند بزرگانشان مانند و اصل بن عطا شاگرد ابو هاشم است و ابو هاشم نیز شاگرد پدرش محمد حنفیه بوده و محمد نیز پسر علی علیه السلام است که از دریای بیکران علوم آنجناب استفاده کرده است. و اما طائفه اشعریه این گروه نیز در علوم خود منسوب به ابو الحسن اشعری بوده و او هم شاگرد ابو علی جبائی است که خود یکی از مشایخ معتزله است و در هر حال هر دو فرقه از آنحضرت کسب دانش کرده‌اند و امامیه و زیدیه هم که انتسابشان به آنحضرت ظاهر و آشکار است.

و از جمله علوم علم فقه است و هر فقیهی که در اسلام است خوشه چین خرمن فقاهت او است، فقهای حنفی مانند ابو یوسف و محمد و غیر آنها از ابو حنیفه اخذ فقه کرده‌اند و اما شافعی که فقیه بزرگی است فقه را از محمد بن حسن آموخته و فقه او نیز بابو حنیفه برگشت میکند.

و اما احمد بن حنبل فقه را از شافعی آموخته و در اینصورت فقه او نیز بابو حنیفه بر میگردد و ابو حنیفه خود از شاگردان حضرت صادق علیه السلام است و فقه آنجناب نیز بوسیله پدرانش بعلی علیه السلام منتهی میشود.

و اما مالک بن انس از ربیعهٔ الرأی و او نیز از عکرمه، عکرمه هم از عبد الله بن عباس اخذ فقه نموده است و ابن عباس خود در خدمت علی علیه السلام تلمذ نموده است (که او را حبر امت گویند) و هنگامیکه باو گفتند علم تو نسبت بعلم پسر عمویت علی علیه السلام بچه میزان است گفت کنسبهٔ قطرهٔ من المطر الی البحر المحیط. مانند قطره بارانی نسبت بدریای بی پایان [۱] ! ابن ابی

الحدید پس از مدح و توصیف فراوان علی علیه السلام از نظر فضائل نفسانی چون شجاعت و سخاوت و عبادت و دیگر صفات عالیه انسانی و سجایای اخلاقی مینویسد چه بگویم در باره مردی که بر تمام مردم بهدایت سبقت جست و بخدا ایمان آورده و او را پرستش نمود در حالیکه تمام مردم روی زمین سنگ را می‌پرستیدند و منکر خالق بودند. هیچکس جز رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر آنحضرت در توحید سبقت نگرفت و اکثر اهل حدیث معتقدند که او اول کسی است که از پیغمبر تبعیت کرده و ایمان آورده است و جز عده قلیلی در این امر اختلاف نکرده‌اند و او خود فرمود انا الصدیق الاکبر و انا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت قبل صلواتهم. یعنی من صدیق اکبر و فاروق اولم که پیش از اسلام مردم اسلام آوردم و پیش از نماز آنها نماز خواندم. [۲] .

ابن ابی الحدید چند صفحه پس از نوشتن این مطالب میگوید: فلا ریب عندنا ان علیا علیه السلام کان وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و ان خالف فی ذلک من هو منسوب عندنا الی العناد [۳] یعنی در نزد ما شکی نیست که علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است اگر چه کسی که در نزد ما از اهل عناد باشد با این امر مخالف باشد. همچنین ابن ابی الحدید در مدح علی علیه السلام هفت قصیده طولانی و غرا سروده است که به القصائد السبع العلویات معروف است در قصیده اولی که مربوط بفتح خیبر است ضمن مذمت شیخین چنین گوید:

و ما انس لا انس اللذین تقدما

و فرهما و الفرقد علما حوب

و للرایهٔ العظمی و قد ذهبا بها

ملابس ذل فوقها و جلابیب

یشلهما من ال موسی شمر دل

طویل نجاد السیف اجید یعبوب

یمج منونا سیفه و سنانه

و یلهب نارا غمده و الانابیب

عذرتکما ان الحمام لمبغض

و ان بقاء النفس للنفس محبوب

لیکره طعم الموت و الموت طالب

فکیف یلذ الموت و الموت مطلوب

دعا قصب العلیا یملکها امروء

بغیر افاعیل الدنائهٔ مقضوب

یری ان طول الحرب و البؤس راحهٔ

و ان دوام السلم و الخفض تعذیب

فلله عینا من راه مبارزا

و للحرب کأس بالمنیهٔ مقطوب

جواد علا ظهر الجواد و اخشب

تزلزل منه فی النزال الاخاشیب

و اصلت فیها مرحب القوم مقضبا

جرازا به حبل الامانی مقضوب

فاشربه کأس المنیة احوس

من الدم طعیم و للدم. شریب [۴] .

ترجمه ابیات:

- و آنچه را که فراموش کنم فرار کردن این دو نفر را فراموش نمیکنم با اینکه میدانستند که فرار از جنگ گناه است.

- پرچم بزرگ و با افتخار پیغمبر را با خود بردند ولی (در اثر گریختن) لباس ذلت و خواری بدان پوشانیدند.

- قهرمان قویدلی از آل موسی (مرحب) آندو را راند در حالیکه تیغ تیز و بلندی در دست داشت و بر اسبی چالاک سوار بود.

- شمشیر و نیزه او مرگ میریخت و از غلاف تیغش آتش زبانه میکشید (آنها چون مرحب را چنین دیدند فرار کردند).

- من عذر شما دو نفر را (که از ترس مرحب فرار کردید) می‌پذیرم زیرا هر کسی مرگ را دشمن داشته و دوستدار زندگی است.

- با اینکه هر وقت مرگ بسراغ شما میآید آنرا دوست ندارید آنوقت چگونه ممکن است خود بسراغ مرگ روید و از آن لذت ببرید؟ - شما (دو تن مرد این میدان نیستید بهتر که) آنرا ترک گوئید و بگذارید راد مردی (علی علیه السلام) آنرا مالک شود که هرگز گرد ننگ و مذلت بر دامن مردانگیش ننشسته است.

- او چنان کسی است که طول جنگ و سختی را راحتی میداند و دوام مسالمت و گوشه نشینی را رنج و عذاب میشمارد.

- خوشا بحال چشمی که او را در حال جنگ و مبارزه بیند با اینکه در جنگ کاسه مرگ لبریز است.

- بخشنده قویدلی که سوار بر اسب تیز دو بوده و بهنگام جنگ کوه‌ها (از ترس او) بلرزه در آیند.

- و مرحب در آنجنگ شمشیر برنده‌ای را کشیده بود که ریسمان آرزوها بوسیله آن (در اثر کشته شدن آرزو کنندگان) قطع میشد.

- پس شجاع پر دلی (علی علیه السلام) کاسه مرگ را باو نوشانید و او در جنگها (برای احیای حق) بسیار رزمنده و کشنده بود.

همچنین در قصیده خامسه که در وصف آنحضرت سروده چنین گوید:

هو النبأ المکنون و الجوهر الذی

تجسد من نور من القدس زاهر

و وارث علم المصطفی و شقیقه

اخا و نظیرا فی العلی و الاواصر

الا انما الاسلام لو لا حسامه

کعفطة عنز او قلامة حافر

الا انما التوحید لو لا علومه

کعرضة ضلیل و نهبة کافر

هو الایة العظمی و مستنبط الهدی

و حیرة ارباب النهی و البصائر

تعالیت عن مدح فابلغ خاطب

بمدحک بین الناس اقصر قاصر

اذا طاف قوم فی المشاعر و الصفا

فقبرک رکنی طائفا و مشاعری

و ان ذخر الاقوام نسک عبادة

فحبک اوفی عدتی و ذخائری

و ان صام ناس فی الهواجر حسبهٔ

فمدحک اسنی من صیام الهواجر

نصرتک فی الدنیا بما استطیعه

فکن شافعی یوم المعاد و ناصری [۵] .

ترجمه ابیات:

ـ اوست خبر مکنون (که جز خدا سر آنرا کس نداند) و چنان ذاتی که از نور تابان عالم قدس در این دنیا قبول تن نموده است.

و وارث علم پیغمبر صلی الله علیه و آله و برادر اوست و در علو مقام و اخلاق کریمه نظیر و مانند اوست.

ـ بدانکه اگر شمشیر او نبود اسلام از بی ارزشی مانند آب بینی بز و یا مثل تراشیده سم بود (اگر جانفشانی او در غزوات نبود اسلام رواج نمیگرفت و در نظر مشرکین همچنان بی اهمیت و بی ارزش بود).

ـ بدانکه اگر علوم او نبود علم توحید در معرض شخص گمراه قرار گرفته و غارت شده کافر بود.

ـ او آیت بزرگ خدا و استنباط کننده هدایت است که صاحبان عقل و بصیرت در وجود او بحیرت افتاده‌اند.

ـ تو از مدح و توصیف بالاتری و بلیغ‌ترین خطیب موقع مدح تو در میان مردم عاجزترین درماندگان است.

ـ زمانیکه گروهی بهنگام حج در مشاعر و صفا طواف میکنند قبر تو هم رکن و مشاعر من است که آنجا طواف میکنم.

ـ و اگر گروههائی از مردم برای آخرت خود عبادتی ذخیره میکنند پس بهترین و کافی‌ترین توشه و ذخیره من محبت تست.

و اگر مردم در شدت گرما برای رضای خدا روزه میگیرند پس مدح تو بالاتر از روزه روزهای گرم است.

ـ بآنچه استطاعت داشتم در دنیا ترا (با مدح و تمجید) یاری نمودم پس تو هم در روز رستخیز شفیع و کمک من باش. و باز در قصیده فتح مکه چنین گوید:

طلعت علی البیت العتیق بعارض

یمج نجیعا من ظبی الهند احمرا

و اظهرت نور الله بین قبائل

من الناس لم یبرح بها الشرک نیرا

رقیت باسمی غارب احدقت به

ملائک یتلون الکتاب المسطرا

بغارب خیر المرسلین و اشرف

الانام و ازکی ناعل وطأ الثری

فسبح جبریل و قدس هیبهٔ

و هلل اسرافیل رعبا و کبرا

فتی لم یعرق فیه تیم بن مرهٔ

و لا عبد اللات الخبیثهٔ اعصرا

و لا کان معزولا غداهٔ برائهٔ

و لا عن صلوهٔ ام فیها مؤخرا

و لا کان یوم الغار یهفو جنانه

حذارا و لا یوم العریش تسترا

حلفت بمثواه الشریف و تربهٔ

احال ثراها طیب ریاه عنبرا

لاستنفدن العمر فی مدحی له

و ان لا منی فیه العذول فاکثرا [۶] .

ترجمه ابیات:

ـ با لشگری انبوه که از تیزی شمشیرهایشان خون میچکید (بدون اطلاع قبلی) وارد مکه گردیدی.

ـ و در میان طوائفی از مردم که هنوز مشرک و بت پرست بودند نور (دین) خدا را ظاهر و آشکار نمودی.

ـ به بلندترین شانه‌ای (بدوش پیغمبر صلی الله علیه و آله برای شکستن هبل) بالا ـ رفتی و در حالیکه فرشتگان کتاب مسطور را میخواندند نظاره میکردند.

ـ بدوش بهترین پیغمبران و اشراف مردمان (کائنات) و پاکیزه‌ترین کفش پوشی که راه رفته بر خاک.

ـ پس (برای بت شکنی تو) جبرئیل از هیبت و شکوه تو تسبیح کرد و تقدیس نمود و اسرافیل هم از روی رعب تهلیل و تکبیر گفت.

ـ جوانمردی که در نسب او تیم بن مرهٔ (قبیله ابو بکر) مدخلیت ندارد و هرگز در تمام روزگارش لات خبیثه را پرستش نکرده است.

ـ و نه (مانند ابو بکر) از بردن سوره برائت معزول شد و نه از امامت نماز جماعت که قصد شروع آنرا کرده بود بر کنار گردید.

ـ او مانند ابو بکر نبود که در غار (با اینکه پیغمبر در کنارش بود از ترس مشرکین) دلش بلرزد و یا در سایبان بدر پنهان شود و جنگ نکند.

ـ سوگند میخورم بجایگاه شریف آنحضرت و بخاکی که بوی خوش آن مثل عنبر است.

ـ هر آینه عمر خود را در مدح آنحضرت تمام میکنم اگر چه مرا ملامت کند کسی که بسیار ملامت کننده باشد.

شافعی هم که یکی از پیشوایان چهار فرقه اهل سنت است در باره حضرت امیر علیه السلام چنین گوید:

قیل لی قل فی علی مدحا

ذکره یخمد نارا مؤصده

قلت لا اقدر فی مدح امرء

ضل ذو اللب الی ان عبده

و النبی المصطفی قال لنا

لیلهٔ المعراج لما صعده

و ضع الله بکتفی یده

فاحس القلب ان قد برده

و علی واضع اقدامه

فی محل وضع الله یده.

ترجمه ابیات:

ـ بمن گفته شد که در باره علی مدح بگو که ذکر او آتش شعله‌ور (دوزخ) را خاموش میکند.

ـ گفتم توانائی مدح کسی را ندارم که در باره او شخص صاحب عقل بگمراهی افتاده تا جائیکه او را پرستش نموده است!

ـ و پیغمبر برگزیده صلی الله علیه و آله بما فرمود که در شب معراج چون‌بالا رفت.

ـ خداوند دست خود را بدوش او نهاد که قلب وی احساس آرامش نمود.

ـ و علی پای خود را در محلی گذاشت که خداوند دست عنایتش را در آنجا نهاده بود (اشاره است ببالا رفتن علی علیه السلام روی دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله برای شکستن بت هبل).

همچنین شافعی در باره آنحضرت گوید:

احب علیا لا ابالی و ان فشا

و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

انا عبد لفتی انزل فیه هل اتی

الی متی اکتمه، اکتمه الی متی.

ـ علی را دوست دارم (و از دشمنان) باک ندارم اگر چه آشکار شود و این دوستی فضل خدا است که بهر که خواست میدهد.

ـ من بنده آن جوانمردی هستم که سوره هل اتی در شأن او نازل شده تا کی آنرا پنهان کنم و تا کی آنرا بپوشانم. و باز در مدح خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله گوید:

اذا فی مجلس ذکروا علیا

و شبلیه و فاطمة الزکیة

یقال تجاوزوا یا قوم هذا

فهذا من حدیث الرافضیة

هربت الی المهیمن من اناس

یرون الرفض حب الفاطمیة

علی ال الرسول صلوة ربی

و لعنته لتلک الجاهلیة

ـ زمانیکه در مجلسی علی و حسنین و فاطمه علیهم السلام ذکر میشوند.

ـ گفته میشود که ای قوم از این سخنان بگذرید که اینها از سخنان رافضی‌ها است.

ـ بسوی خداوند مهیمن میگریزم از مردمی که دوستی اولاد فاطمه را رفض می‌بینند.

ـ درود پروردگار من بر اولاد رسول صلی الله علیه و آله باد و لعنت او برچنین جاهلیتی.

عمرو عاص نیز در مدح علی علیه السلام قصیده‌ای دارد معروف بجلجلیه که در آن بماجرای روز غدیر اشاره کرده و ولایت آنحضرت را تصدیق و تأیید کرده است و جریان امر بدینقرار بوده که پس از آنکه عمرو عاص چنانکه سابقا اشاره شد از جانب معاویه بحکومت مصر منصوب گردید معاویه از او تقاضای خراج مصر را نمود عمرو اعتنائی نکرد معاویه برای بار دوم و سیم قضیه را تعقیب کرد عمرو در پاسخ معاویه قصیده غرائی سروده و باو ارسال نمود علامه امینی آنرا در جلد دوم الغدیر آورده و دانشمند محترم محمد علی انصاری نیز قصیده مزبور را بصورت نظم ترجمه کرده است و ما ذیلا همان ترجمه را مینگاریم:

معاویه هلا ای مرد جاهل

نقاب جهل را از رخ فرو هل

مگر کردی تو مکر من فراموش

بصفین در چنان غوغای هائل

گروهی سوی تو از مردم شام

نهاده رو بدستور تو مایل
بدانها گفتمی هر فرض و واجب
بدون حب تو کاری است باطل
تمام، این گفته را از من شنفتند
ز حق گرداند روی آن جیش غافل
ز من پرسان همه جهال شامی
که آیا ما ببریم از علی دل؟
بگفتم باید آری برگزیدن
چنان مفضول بر آن مرد فاضل
علی چون خون عثمان ریخت بر خاک
از او ریزید خون چون دمع هاطل
چو جیش شام از من این شنیدند
بجنگ و کینه گردیدند شاغل
همه بند کمر را تنگ بستند
که جویند از غضنفر خون نعثل
علی چون اژدهای مردم او بار
چو دیدم پاره کرد از ما سلاسل
مصاحف بر سنان نیزه بستم
برایت کردم آسان کار مشکل
بلشگر کشف عورت یاد دادم
که چون باید عقب زد شیر مقبل
به پیش نیش تیغ شیر یزدان
بروی خاک، خود کردم شل و ول
معاویه مگر کردی فراموش
نمودم دومهٔ الجندل چو منزل
چو عجل سامری آن اشعری مرد
ابو موسی سفیه و غیر عاقل
مرا دانست همچون خویش نادان
چنان گاوی مرا بد در مقابل
بنرمیها چنانش بردم از راه
که مقصودم همه زو گشت حاصل
علی را از خلافت خلع کردم
بسان خلع خاتم از انامل

ترا پوشاندم آن جامه به پیکر

چنان نعلی که پوشانی بناعل

پس از مأیوسی از کار خلافت

شدی از من تو سر خیل قبائل

ترا من بر سر منبر نشاندم

همه رنج تو از من گشت زایل

ترا من کرده‌ام مشهور آفاق

خر و بار است مشهور از اوائل

بدان ای زاده هند جگر خوار

اعالی نیز دانند و اسافل

اگر نیرنگ و مکر من نمی‌بود

نمی‌بودی خلافت را تو شامل

بدل کردم بدنیا دین خود را

فکندم خود بچاهی گود و هائل

مگر ما، در غدیر خم نبودیم

محمد نزد طفل و پیر و کامل

بفرمان خدا با ساربان گفت

الا یا ناقگی محمل فرو هل

سریری از جهاز اشتران ساخت

که بینندش همه خیل و قوافل

کمرگاه علی را چنگ بر زد

همه دیدیم از او دست و انامل

علی را گفت میر مؤمنان است

بدان جبریل از عرش است نازل

هر آنکس را منم مولا و آقا

علی مولا است گر دانا و جاهل

هر آنکس عهد ما را در شکسته است

خدا زو بشکند بند و مفاصل

عمر آن کوترا شیخ و دلیل است

به بخ بخ علی را گشت قائل

بجان و دل علی را دست بوسید

به بیعت او از اول گشت داخل

من و تو هر دو، با کاری که کردیم

بدوزخ هر دو خود کردیم داخل

کجا با خون عثمان میتوان رست

از آن موقف که بس سختست مخجل

علی در حشر فردا دشمن ما است

ز ما کیفر کشد خلاق عادل

نمیدانم چه عذر آریم فردا

چه باید گفت پاسخ در مقابل

بمن بستی تو عهد ای زاده هند

که چون آن جنگ و کین گردید زایل

ز شیران حجازی بسته شد دست

کشیدی رخت از آن دریا بساحل

مرا بخشی تو استانداری مصر

شوم سیراب از آن شیرین مناهل

ز دین بگذشته کوشیدم که تا آنک

ترا بر تخت بنشاندم بباطل

بتو گردید صافی عرصه ملک

همه شیران کشیدی در سلاسل

روان شد از تو فرمان در ممالک

بسویت آمد از هر سو قوافل

کنون از من خراج مصر خواهی؟

زهی سودای خام و فکر باطل!

بیاد آور همان شب را که چون سگ

سپاهت میزدی فریاد هائل

ز دست حیدر صفدر فتاده

بچرخ چارمین بانگ زلازل

ز تیغ مالک اشتر طپیده

بخون سر لشگرانت همچو بسمل

ز ترس و بیم مردان عراقی

بگردت لشگرت نوح ثواکل

تو چون مرغی که سخت افتاده در دام

رهائی خواستی زان دام مشکل

بدان وسعت فضا بر سینه‌ات تنگ

بچشمت کوه و تل چون حب فلفل

بذیل من زدی دست و من از مکر
از آن آشوب کردم راحتت دل
کنون یکسو نهی شرم و حیا را
دهی تشکیل دور از من محافل
شنیدستم که تا با عتبه گفتی
که بنماید بمصر و نیل منزل
بحق حق شنیدم گر که زین بعد
نشینی بین اقران و اماثل
چنان فرعون آری یاد از مصر
چنان هامان ز تو کوبم کواهل
یکی لشگر روان سازم سوی شام
شرائینت بر آرند از مفاصل
ز او رنگ خلافت بر سر خاک
کشانندت نشانندت بمعزل
علی شایسته او رنگ شاهی است
نه تو ای مرد رذل و پست و جاهل
کجا آنکرمک شب تاب و خورشید
بسیمرغی مگس کی شد معادل
معاویه است مرکز بر بدیها
علی مجموعه و کان فضائل [۷].

معاویه روزی از عقیل در باره علی علیه السلام مطالبی می‌پرسید عقیل جریان حدیده محماهٔ را بمعاویه شرح داد معاویه گفت: رحم الله ابا حسن فلقد سبق من کان قبله و اعجز من یاتی بعده [۸] (خدا رحمت کند علی را که برپیشینیانش سبقت گرفت و آیندگان را عاجز و در مانده نمود).

جار الله زمخشری که از فحول علماء و مفسرین اهل سنت بوده و به تعصب موصوف است میگوید در حدیث قدسی وارد است که خدای تعالی فرماید:

لا-دخل الجنهٔ من اطاع علیا و ان عصانی، و ادخل النار من عصاه و ان اطاعنی. (داخل بهشت میکنم آنکس را که اطاعت علی را نماید اگر چه مرا نا فرمانی کند، و داخل دوزخ میکنم کسی را که علی را نافرمانی کند اگر چه مرا اطاعت کرده باشد)

آنگاه زمخشری میگوید این رمزی نیکو است چه دوستی و حب علی علیه السلام ایمان کامل است و با وجود ایمان کامل اعمال سیئه بایمان زیان نمیرساند و اینکه خداوند میفرماید اگر چه بمن عصیان نماید او را میآمرزم برای اکرام مقام علی علیه السلام است. و اینکه فرمود بآتش در افکنم آنکس را که با علی عصیان ورزد اگر چه مرا اطاعت کند برای اینست که هر کس دوستدار علی نباشد او را ایمانی نیست و طاعت دیگرش از راه مجاز است نه حقیقت زیرا که سایر اعمال وقتی حقیقی خواهند بود که بدوستی علی علیه السلام مضاف گردد. پس هر کس دوست بدارد علی را البته اطاعت کرده است خدا را و هر کس مطیع خدا باشد رستگار گردد بنا بر این حب علی اصل ایمان و بغض علی اصل کفر بوده و در روز قیامت جز حب و بغض نیست یعنی حال مردم از این دو

بیرون نیست که یا دوستدار علی هستند و یا دشمن او، دوستدار آنحضرت را سیئه و حسابی نیست و هر کس را حسابی نباشد بهشت منزل و سرای او است و دشمن او را ایمانی نیست و هر کس را ایمان نباشد خداوندش بنظر رحمت نگردد و طاعتش عین معصیت باشد و جایش در جهنم است. پس دشمن علی را هرگز از گزند عذاب رهائی نیست و دوست او را در عرصه محشر توقف و درماندگی نباشد. فطوبی لاولیائه و سحقا لاعدائه.

خوشا بحال دوستانش و بدا برای دشمنانش [۹].

احمد بن حنبل که پیشوای فرقه حنبلی است گوید: ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله من الفضائل ما جاء لعلی [۱۰] یعنی آنچه از فضائل برای علی علیه السلام‌آمده بهیچیک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نیامده است.

ابن جوزی در تذکره خود مینویسد فضائل امیر المؤمنین علیه السلام از آفتاب و ماه مشهورتر و از سنگریزه بیشتر است و آن بر دو قسم است یکقسم از قرآن استنباط شده و قسم دیگر از سنت طاهره مفهوم میشود [۱۱] بعضی از محققین خارجی و مستشرقین نیز ضمن اظهار نظر در باره شخصیت علی علیه السلام بولایت و خلافت بلافصل آنحضرت هم اشاره کرده‌اند چنانکه جان دیون پورت دانشمند انگلیسی در باره یوم الانذار (که شرحش سابقا گذشت) مینویسد که پیغمبر در پایان کلام این جملات را با فصاحت و بلاغت بیان کرد که از میان شما کدام کس مرا یار و یاور خواهد بود که این بار را بر دوش گذارد؟ کیست آن مردی که خلیفه و وزیر من باشد همانطور که هارون برای موسی بود؟

افراد حاضر در آن مجلس همه در حال بهت و سکوت ماندند و هیچکدام جرأت نکردند این عطیه خطیر را بپذیرند تا اینکه علی جوان و چالاک پسر عم پیغمبر برخاست و گفت من این دعوت را می‌پذیرم و وزارت ترا بر عهده میگیرم. محمد صلی الله علیه و آله پس از شنیدن این بیانات، علی جوان و جوانمرد را در آغوش گرفت و او را بسینه‌اش چسباند و (بحاضرین) گفت برادر و وزیر مرا ببینید [۱۲].

توماس کارلایل انگلیسی در کتاب الابطال که بعنوان قهرمانان بفارسی ترجمه شده است مینویسد ما چاره نداریم جز اینکه او را دوست داشته باشیم بلکه باو عشق بورزیم زیرا او جوانمردی شریف و بزرگوار بود دلش از مهر و عطوفت سرشار و در عین حال از شیر شجاع‌تر بود، او عادل بود و در این امر بقدری افراط کرد که حتی جان خود را نیز در راه عدالت فدا نمود [۱۳].

شبلی شمیل با اینکه شخص مادی است میگوید امام علی بن ابیطالب بزرگ بزرگان و تنها نسخه منحصر بفردی است که شرق و غرب، گذشته و آینده نتوانسته است صورتی که با این اصل تطبیق کند بیرون دهد. بارون کارادیفو دانشمند فرانسوی گوید: علی مولود حوادث نبود بلکه حوادث را او بوجود آورده بود اعمال او مخلوق فکر و عاطفه و مخیله خود او است پهلوانی بود که در عین دلیری دلسوز و رقیق القلب، و شهسواری بود که در هنگام رزم آزمائی زاهد و از دنیا گذشته بود بمال و منصب دنیا اعتنائی نداشت و در راه حقیقت جان خود را فدا نمود روحی بسیار عمیق داشت که ریشه آن ناپیدا بود و در هر جا خوف الهی آنرا فرا گرفته بود.

باری عظمت و حقانیت علی علیه السلام بر تمام محققین و علمای جهان اعم از اهل سنت و دیگران ثابت و روشن است و ما برای نمونه بنگارش این مختصر اکتفا کردیم.

پی نوشت ها:

[۱] ابن ابی الحدید که خودش معتزلی است ضمن اینکه علی علیه السلام را از نظر علم میستاید منشأ علوم فرقه‌های معتزله و اشعریه و حنفیه و دیگران را نیز غیر مستقیم به آنحضرت نسبت میدهد و چنین وانمود میکند که آنها هم بر حق میباشند ولی باید دانست که این گروهها بعدا راه غیر مستقیم پیموده و از طریقه حقه امامیه خارج شده‌اند.

[۲] بحار الانوار جلد ۴۱ نقل از شرح نهج البلاغه جلد ۱ ص ۷ ـ ۱۴.

[۳] شرح نهج البلاغه جلد ۱ ص. ۲۶.

[۴] القصائد السبع العلویات ـ القصیدهٔ الاولی.

[۵] القصائد السبع العلویات ـ القصیدهٔ الخامسهٔ.

[۶] القصائد السبع العلویات ـ القصیدهٔ الثانیهٔ.

[۷] محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر شناخته شده جلد اول ص. ۳۶۷.

[۸] بحار الانوار جلد ۴۲ نقل از ابن ابی الحدید.

[۹] نقل از ناسخ التواریخ امام باقر جلد ۷ ص ۱۲۷.

[۱۰] کشف الغمه ص ۴۸.

[۱۱] ناسخ التواریخ امام باقر جلد ۷ ص ۱۳۴.

[۱۲] عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن جیبی ص ۲۷.

[۱۳] الابطال ص ۱۲۸.

نفوذ دادن نیروهای اطلاعاتی در خاک دشمن

امام علی علیه السلام آنگاه که مطّلع گردید، عوامل سیاسی و اغفالگر معاویه قصد تبلیغات مسموم در مراسم حج را دارند، در نامه‌ای به فرماندار مکّه، «قثم بن عباس»، نوشت:

امّا بَعْد، فَاِنَّ عَینی بِالْمَغْرب کَتَبَ إلی یعْلِمْنی اَنَّهُ وُجِّهَ إلی المَوْسِم أناسٌ مِنْ أهلِ الشّام الْعُمْی الْقُلُوبِ الصُّمِ الأسْماعِ الْکُمْهِ الابْصار، الّذینَ یلْبِسُون الْحَقَّ بِالْباطِل. [۱] .

«پس از حمد و ثنای الهی، مأمور اطّلاعاتی من در مغرب «شام» به من نوشته و مرا آگاه کرده است که گروهی از مردم شام در مراسم حج می‌خواهند شرکت کنند، گروهی کوردل، ناشنوا، و کور دیده که حق را با باطل درهم می‌آمیزند»

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳۳ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

نکوهش رزمنده پیروز

در یکی از روزهای نبرد صفّین، دلاوری معروف از لشگر شام به نام «غرار بن أدهم» به میدان آمد و هماورد طلبید که کسی به میدان او نرفت،

چشمش به عبّاس بن ربیعه افتاد که مسئولیت یکی از جناح‌ها را برعهده داشت،

او را با نام صدا زد و به مبارزه طلبید.

عباس بدون اجازه امام علی علیه السلام خودسرانه به میدان رفت و پس از جنگ سختی غرار را مغلوب ساخت و اورا با ضربت سخت شمشیر دو نصف کرد که تحسین سربازان دوست و دشمن را برانگیخت.

وقتی به صفوف خود بازگشت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید:

نامِ او چیست؟

گفتند: عبّاس بن ربیعه،

امام علی علیه السلام او را طلبید و مورد نکوهش قرار داد و فرمود:

ای عبّاس! مگر من به تو و عبداللّه بن عباس دستور ندادم که جناح خود و جایگاه خود را حفظ کنید؟

چرا بدون اجازه به میدان جنگ تاختی؟

عبّاس در پاسخ امام گفت:

دشمن مرا به نام صدا زد، اگر جواب نمی‌دادم پَست می‌شدم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«نیکوتر آن بود که به فرمان امام خود عمل می کردی.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ ج ۲ ص ۳۸۰.

نهی زنان از گریه بلند پس از جنگ

برخی از عادات و رفتار اجتماعی اگر تعدیل نشود می‌تواند درجامعه اسلامی اثرات نامطلوبی داشته باشد.

طبیعی است که پس از جنگ بسیاری از خانه‌ها و خانواده‌ها عزا دارند، وبرای عزیزان خود گریه می کنند،

امّا اگر عزاداران یک محلّه یا یک قبیله، رعایت جامعه را نکنند چه بسا دیگران را دچار ضعف روحیه نموده و نسبت به جنگ منحرف سازند.

وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جنگ صفّین باز گشت درشهر کوفه از محلّه «شبامیین» عبور کرد، و شنید که زنان قبیله، بلند بلند گریه و زاری می کنند.

در این هنگام یکی از بزرگان قبیله به نام «حرب بن شرحبیل» خدمت آن حضرت رسید.

امام علی علیه السلام با اعتراض به آن شخص فرمود:

«احساس می کنم زن‌های شما بر مردان شما مسلّط شده‌اند، چرا آنها را از گریه کردن‌های بلند باز نمی‌دارید؟» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۲۲ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

نکوهش از سستی مرزبانان

کسانی که اهل ایمان و تقوا و دعا بوده امّا دارای اخلاق نظامی نبودند، و در برابر دشمن سُستی نشان می‌دادند، عقب نشینی می کردند و مورد نکوهش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می گرفتند.

و آنها که تنها روح نظامی گری داشته، و اهل تقوا نبودند نیز طرد می‌شدند که مطالعه نامه امام علی علیه السلام به کمیل بن زیاد قابل توجّه است.

(از نامه‌های حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به «کمیل بن زیاد نخعی» فرماندار «هیت» از شهرهای مرزی عراق).

أَمّا بَعْدُ، فَإِنَّ تَضْییعَ الْمَرْءِ مَا وُلِّی، وَتَکَلُّفَهُ مَا کُفِی، لَعَجْزٌ حَاضِرٌ، وَرَأْی مُتَبَّرٌ. وَ إِنَّ تَعَاطِیکَ الْغَارَةَ عَلَی أَهْلِ قِرْقِیسِیا، وَ تعْطِیلَکَ مَسَالِحَکَ الَّتی وَلَّیْنَاکَ لَیسَ بِهَا مَنْ یمْنَعُهَا، وَلا یرُدُّ الْجَیشَ عَنْهَا لَرَأْی شَعَاعٌ. فَقَدْ صِرْتَ جِسْراً لِمَنْ أَرادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِکَ عَلَی

أَوْلِیائِکَ، غَیرَ شَدِیدِ الْمَنْکِبِ، وَلا مَهِیبِ الْجَانِبِ.

«امّا بعد! سستی انسان در انجام آنچه بر عهده او گذارده شده، و اصراربر انجام آنچه در وظیفه او نیست، یک ناتوانی روشن و نظریه باطل وهلاک کننده است؛ توبه اهل «قرقیسا» حمله کرده‌ای ولی مرزهائی راکه حفظش بر عهده تو گذارده‌ایم بی دفاع رها ساخته‌ای این کار، یک فکر نادرست و بیهوده است. تو در حقیقت پلی شده‌ای برای دشمنانی که می‌خواهند بر دوستانت دست غارت بگشایند، نه بازوی توانائی داری، نه هیبت و ترسی در دل دشمن ایجاد می کنی!...» [۱] .

یعنی باید در کنار نماز و روزه و دعا و یاد خدا و تحقّق ارزش‌های اخلاقی باید از مدیریت و سیاست و دشمن شناسی و اخلاق نظامی در حد اعلائی برخوردار بود تا بتوان انواع تهاجمات دشمن را دفع کرد.

گرچه امام علی علیه السلام دریک سخنرانی معنوی به معرّفی انسان کامل می‌پردازد که:

فَمِنْ عَلامَهِٔ أَحَدِهِمْ أَنَّکَ تَرَی لَهُ قُوَّهًٔ فِی دِین، وَحَزْماً فِی لِینً، وَ ایمَاناً فِی یقِین، وَ حِرْصاً فِی عِلْم، وَ عِلْماً فِی حِلْم، وَقَصْداً فی غِنی، وَ خُشُوعاً فِی عِبَادَهٍٔ، وَ تَجَمُّلًا فِی فَاقَهٔ، وَ صَبْراً فی شِدَّهٍٔ، وَ طَلَباً فِی حَلالِ، وَ نَشَاطاً فِی هُدی، وَ تَحَرُّجاً عَنْ طَمَعٍ.

یعْمَلُ الأَعْمَالَ الصَّالِحَهَٔ وَ هُوَ عَلَی وَجَل.

یمْسِی وَ هَمُّهُ الشُّکْرُ، وَ یصْبِحُ وَ هَمُّهُ الذِّکْرُ. یبِیتُ حَذِراً وَ یصْبِحُ فَرِحاً؛

حَذِراً لَمَّا حُذِّرَ مِنَ الْغَفْلَهِٔ، وَ فَرِحاً بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَهِٔ [۲] .

(از نشانه‌های آنان این است:

در دین نیرومند، نرم خو و دوراندیش، با ایمانی مملو از یقین، حریص‌در کسب دانش، و دارای علم توأم با حلم، میانه‌رو در حال غنا، درعبادت خاشع، در عین تهیدستی آراسته، در شدائد بردبار، طالب حلال، در راه هدایت با نشاط، از طمع دور، اعمال نیک را انجام‌می‌دهد اما باز هم ترسان است،

روز را شام میسازد و همش سپاسگزاری‌است، شب را به روز می‌آورد و تمام فکرش یاد خدا است، می‌خوابد، امّا ترسان است و برمی‌خیزد شادمان است ترس او از غفلت و شادمانی او به خاطر فضل و رحمتی است که به او رسیده)

پس حلّ تضادها با رشد و تکامل جوانب گوناگون روح آدمی میسّر است و مشکلات اجرائی، اخلاق عمومی و نظامی نیز به سادگی بر طرف می گردد.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۶۱ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۱۶:۱۹۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

نگاه به چهره علی(ع)

حضرت سلمان (ع) فرمود: یک روز خدمت حضرت رسول‌اللّه (ص) مشرف شدم، دیدم حضرت در حال سجده هستند و کلماتی را می‌فرمایند. خوب که گوش دادم شنیدم می‌فرماید: اِلهی بِحَقِّ علی(ع) خَفِّف علی(ع) اَوزاری خدایا بحق علی(ع)قسمت می‌دهم گناهانی را که بر دوش من گذاشته‌اند سبک گردان.

سلمان می گوید: من تعجب کردم. صبر کردم تا حضرت سر از سجده برداشت بعد عرضکردم یا رسول‌اللّه شما خدا را بحق علی(ع)قسم می‌دهید؟

حضرت فرمود: ای سلمان اگر می‌خواهی مقام علی(ع)برایت ظاهر و واضح گردد برو به بقیع و صدا بزن بندار. وقتی او را دیدی

مقام علی(ع)را از او بپرس.

سلمان می گوید: وارد بقیع شدم و صدا زدم بندار، ناگهان شخص عظیم الجثه‌ای را در کنارم مشاهده کردم از احوالاتش جویا شدم؟!

گفت: من یکی از یهودیهای مدینه بودم. لکن در دل محبت علی(ع)را داشتم.

بطوریکه هرروز صبح می‌آمدم کنار راه می‌ایستادم تا آقا علی(ع)از منزل بیرون آید و جمال نورانی او را زیارت کنم.

یکروز صبح که از منزل بیرون آمدم و بسر راه حضرتش ایستادم خبری نشد پرس‌جوئی کردم گفتند آقا علی(ع)به مسجد تشریف برده‌اند من از ترس مسلمانها جرأت نمی‌کردم وارد مسجد شوم. و تا جمال آقا را زیارت نمی‌کردم ممکن نبود دنبال کار روم.

لذا از آمدم محاذی در مسجد ایستادم بامید آنکه شاید چشمم بجمال نورانیش بیفتد. بمجرد آنکه محاذی در آمدم دیدم آقا علی(ع)در میان مسجد است از جای خود حرکت کرد و نگاهی بطرف من فرمود مثل اینکه میدانست من منتظر دیدن اویم.

من هم جمال دل آرای او را زیارت کردم و پی کارم رفتم تا اینکه اجلم رسید و در حال کفر از دنیا رفتم و مرا به آتش مبتلا نمودند و لکن قریب به یک میل آتش از من دور است و بمن صدمه‌ای وارد نمی‌کند بخاطر اینکه در دلم محبت علی(ع)است.

پیغمبر اکرم (ص) فرمود: حبّ علی(ع) ایمان و بعضه کفرٌ و نفاق محبت علی(ع)ایمان و بغض و دشمنی با او کفر و نفاق است.

و نیز فرمود: لو اجتمع الناس علی(ع) حبه ما خلق اللّه النار اگر همه مردم محبت علی(ع)را داشتند خداوند آتش جهنم را خلق نمی‌کرد.

هر که اندر دل بدارد مهر پاک مرتضی (ع)

جای او باشد بهشت جاودان روز جزا

کیمیائیست عجب مهر علی(ع)نور خدا

مس ایجاد به گیتی شده ز این مهر طلا

آنکه را مهر علی(ع)نیست بدل مؤمن نیست

چونکه ایمان خداوند بود مهر ولا

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

نادر شاه

وقتی که نادر شاه به حکومت رسید، عراق در دست حکومت عثمانی بود. نادر شاه سپاهی مجهز نموده و به عراق حمله کرد و آن را از چنگ عثمانیها بیرون آورد، آنگاه او تصمیم گرفت برای زیارت حضرت علی(ع)به نجف اشرف برود، وقتی که خواست وارد حرم شود، کوری را دید که در صحن حرم نشسته است و گدائی می کند.

نادر شاه به او گفت: چند سال است در اینجا هستی؟ کور گفت: بیست سال. نادر شاه گفت: بیست سال است در اینجا هستی و هنوز بینایی چشمانت را از امیرالمؤمنین نگرفته‌ای؟

من به حرم می‌روم و برمی گردم اگر هنوز بینایی‌ات را نگرفته باشی، ترا می کشم، شاه بحرم رفت و گدا از ترس نادر شاه شروع به دعا و ناله و زاری کرد و از حضرت امیرالمؤمنین علی(ع)در خواست کرد که چشمانش را به او باز گرداند.

وقتی نادر شاه از حرم بیرون آمد، دید که مرد بینایی‌اش را به برکت توسل به امیرالمؤمنین (ع) بدست آورده است.

بتاج مهر علی(ع) سر بلند گردیدم

ز آسمان گذرد گر سرم عجب مشمار

ز ذوق مهر علی(ع) آمده بچرخ افلاک
ز مهر او شده سرگرم ثابت و بسیار
محبّتش نه همین واجب است به انسان
شده محبت او فرض بر جبال و بحار
علی(ع) که خواند رسول خدایش خیر البشر
در او کسی که شکّ آورد گشت از کفّار
نماز و روزه و حج کسی نشد مقبول
مگر بمهر علی(ع) و ائمه اطهار (ع)
دلی که نیست در او مهر مرتضی قلبست
شود بمهر علی(ع) نقد دل، تمام عیار
منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

نهایه شیخ طوسی

جناب عالم بزرگوار حاج سید امیر محمد صالح حسینی خاتون آبادی در (حدائق المقربین) نقل کرده در پشت کتاب قدیمی نهایه شیخ طوسی (رضوان اللّه تعالی علی(ع)هما) دیدم نوشته:

جمعی و گروهی از بزرگان شیعه مانند حمدانی قزوینی و عبدالجبار بن عبداللّه مقری رازی و حسن بن بابویه، در کتاب شیخ طوسی اختلاف نظر داشتند که آیا مورد اعتماد هست یا نه و خلاصه همه به حضرت شیخ اعتراض کرده بودند و در صحت عمل آن کتاب شک داشتند.

بالاخره همه علماء جمع شدند و قرار بر این گذاشتند که به نجف اشرف مشرف شده و سه روز، روزه بگیرند و غسل کنند و شب جمعه در حرم حضرت امیرالمؤمنین علی(ع)بمانند و مشغول عبادت شوند تا بلکه از طرف آقا علی(ع)مطلب برای همه روشن گردد. آمدند نجف اشرف پس از سه روز روزه، و عبادت در شب جمعه در حرم متوسل شدند، اوآخر شب همه به خواب رفتند و همه حضرت امیرالمؤمنین علی(ع)را در خواب دیدند و حضرت علی(ع)به آنها فرموده بود:در فقه اهلبیت کتابی که سزاوار اعتماد و اقتداء و رجوع کردن به آن باشد مانند کتاب نهایه تصنیف نشده، یعنی کتاب نهایه از تمام کتب فقهی شیعه معتبرتر است به علت آنکه مصنف او با قصد خلوص و بدون غرض دیگری جز خدا آن را نوشته است و او از هر جهت بی‌نیاز کننده است شما را از کتابهای دیگر. در صحت آن شک نکنید و به آن عمل کنید. چون از خواب بیدار شدند هر یک اظهار نمودند که خوابی دیده‌اند که دلیل بر صحت کتاب نهایه است. ولی قرار گذاشتند که هیچکدام خوابشان را نقل نکنند بلکه روی کاغذی بنویسند و بعد تطبیق نمایند تا چگونگی خوابها معلوم شود.

وقتی که همه آنچه در خواب دیده بودند را روی کاغذ نوشتند، دیدند خواب همه یکی بوده حتی عبارتها با هم هیچ فرقی نداشته همه خوشحال شدند آمدند به منزل شیخ که داستان را به شیخ خبر دهند وقتی که وارد منزل شدند تا شیخ آنها را دید فرمود: حرف و گفته مرا درباره کتاب قبول نکردید تا آنکه از حضرت امیرالمؤمنین علی(ع)تعریف و مدح کتاب مرا شنیدید.

علی(ع) مهر جهان آرا، علی(ع) ماه فلک پیما
علی(ع) بدرو علی(ع) بیضا، علی(ع) نجم، و علی(ع) اختر
علی(ع) در مُلک دین حاکم، امیر قائد و قائم

قضا بزم و قدر خادم، ملک عبد و فلک چاکر

علی(ع) دریای بی‌ساحل، علی(ع) غواص بحر دل

علی(ع) شاهنشه عادل، علی(ع) سلطان بحر و بر

سفیران نبوت را، علی(ع) پیرو علی(ع) مرشد

نکوکاران امت را، علی(ع) یار و علی(ع) یاور

ولایت را علی(ع) والی، نبوت را علی(ع) تالی

امامت را علی(ع) مخزن، کرامت را علی(ع) گوهر

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

نزول جبرئیل بر علی(ع)

بیهقی واعظ سبزواری بر اثر ازدواج با خواهر عبدالرحمن جامی نزد اهالی سبزوار به سنّی بودن متهم شده از هرات به سبزوار بر گشت.

روزی بالای منبر موعظه می‌کرد تا رسید به این سخن که جبرئیل دوازده هزار مرتبه بر پیغمبر اکرم نازل شده است. پیرمردی برای امتحان به نمایندگی مردم حرکت کرده و گفت نزول جبرئیل به پیغمبر را گفتی نزولش را به آقا علی(ع)بگو. چند مرتبه جبرئیل به علی(ع) بن ابی‌طالب (ع) نازل شده.

مات و متحیر در بالای منبر چه بگوید روایتی ندیده که جبرئیل بر علی(ع)نازل شده باشد. اگر بگوید جبرئیل نازل شده دروغ گفته. اگر بگوید نازل نشده گمان مردم درباره او تبدیل به صدق می‌شود یک مرتبه به زبانش آمد این کلمه که گفت جبرئیل بیست و چهارهزار مرتبه به علی(ع)نازل شده. پیرمرد گفت چه دلیلی داری بر این حرفت گفت باین دلیل که پیامبر اسلام (ص) فرمود:

انا مدینهٔ العلم و علی(ع) بابها من شهر علم هستم و علی(ع)درب آن شهر است.

واضح است جبرئیل که دوازده هزار بار بر پیغمبر اکرم (ص) نازل شد از درب شهر وارد می‌گشت. پس آقا علی(ع)را هم که درب آن شهر است زیارت می‌کرده بعد از نزول وحی هنگام مراجعت باز جمال علی(ع)را می‌دیده است پس به این دلیل به اندازه‌ای که به پیغمبر (ص) نازل شده دو برابر آن حضور علی(ع)رسیده و آن بیست و چهار هزار مرتبه است.

چنانکه سرور عالم بجز پیمبر نیست

ولی خاص خدا نیز غیر حیدر نیست

علی(ع) ست گنج حقایق، علی(ع) ست باب علوم

دلی مجوی که مشتاق سوی آن در نیست

علی(ع) ست مظهر ولای شرع آزادی

جز او باهل طریقت مرا دو رهبر نیست

میان آن همه مردان حق قسم بخدا

کسی برتبه ز شیر خدا فراتر نیست

به لوح عرش بود نقش نام والایش

بجز ولی خدا کس شریف و سرور نیست

دلی که آینه دار محبت علوی ست

بجز صفای ربوبی در آن مخمر نیست

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

نفس پیغمبر

امام فخر رازی عالم سنی متعصب در تفسیر کبیرش در ذیل آیه مباهله (سوره آل عمران آیه ۶۰) مطلب مهمی یادآور شده. طبق این آیه (فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ اَبْنائَنا وَ اَبْناءَکُمْ وَ نِسائَناوَ نِساءَکُمْ وَ اَنْفُسَنَا وَ اَنْفُسَکُمْ) شیعیان علی(ع)می‌توانند ثابت کنند که علی(ع) بن ابیطالب (ع) از همه انبیا حتی انبیا اولوالعزم نیز افضل است.

زیرا خداوند در این آیه از علی(ع)تعبیر به نفس محمد (ص) فرموده است همانطور که محمّد (ص) اشرف از همه انبیاء است علی(ع)هم که نفس اوست باید از همه انبیاء افضل باشد.

بنده را بندگی خواجه سزاوار بود

بنده گر بنده بود بندگی‌اش ماجور است

آنکه شد پیرو آئین محمد، بیشک

با ولای علی(ع) و آل، دل او جور است

راه مردان خدا، راه علی(ع) می‌باشد

هر که جز او بگزیند دل و چشمش کور است

او دم نزع بر مسلم و کافر آید

این خبر منتشر و در همه جا مشهور است

پیروی هیچ از این خانه مرو کوی دگر

که بهر جا بروی منزل آخر گور است

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

ندای عدالت انسانی

جورج جرداق مسیحی درباره این بزرگ مرد آقا امیرالمؤمنین علی(ع)می گوید: در پیشگاه حقیقت و تاریخ برابر است چه این بزرگ مرد را بشناسی و چه نشناسی زیرا حقیقت و تاریخ گواهی می‌دهند که او عنصر بی‌پایان فضیلت، شهید و سالار شهیدان ندای عدالت انسانی و شخصیت جاودانه شرق است.

ای جهان چه می‌شد اگر همه نیروهایت را درهم می‌فشردی و در هر روزگاری شخصیتی مانند (آقا) علی(ع)با آن عقل و قلب و زبان و شمشیر نمودار می کردی اسلام علی(ع)مانند اسلام سایر مسلمانان در شرایط خاصی نبود، اسلام او از نهاد قلبش مانند جریان آب از سرچشمه جوشش داشت، نیایش هر یک از مسلمانان آن روز در آغاز برای بت‌های قریش بود اما نخستین نیایش علی(ع)در برابر خدای محمد(ص) برگزار شد آری این است اسلام مردی که آنچنان خواسته شده تا در عشق به نیکی و یاری پیامبر رشد کند و رهبر عدالت خواهان و ناخدای کشتی در اعماق طوفانهای سهمگین و امواج فتنه گردد.

درمیان فرزندان آدم و حوا در تاریخ بشریت هیچکس مانند علی(ع)و سقراط در راه حق گام برنداشته است از یک اجتماع نوین و نیازمندیهای تازه‌ای بودند که اصول فرسوده‌ای را در هم ریختند و بنیادی نو درانداختند ولی مردم به دشمنی آنان برخاستند.

اما آنها هم مانند کوه در راه حق پای استقامت بدامن کشیدند هر کدام از این دو مرد با سرشت انسانی پاک و نیروی خرد و

دلگرمی روشنی نهاد و ایمانی که به خیرو نیکی داشت در برابر اشرافیت و سرمایه پرستی و ظلم و قدرتهای حکومت فاسد مقاومت و مبارزه کرد هر یک از این دو مرد بزرگ بر انسانیت میراثی گرانبها بشمار می‌رود.

(فراموش نشود که جورج جرداق یک مسیحی است و این مقایسه علی(ع) و سقراط از لحاظ یک مسیحی چندان قابل سرزنش نمی‌باشد ولی از لحاظ یک مسلمان این مقایسه مع الفارق است هر چند که سقراط را در هر مرتبه‌ای هم بشناسند).

چه بزرگ مردی که بشریت او را مقیاس مردی و انسانیت می‌بینند، آنچنان که اگر کسی به او عشق بورزد و پیرو او باشد، عاشق و جویای نیکی و عدالت و حق و جوانمردی است، و اگر از محبت او برکنار باشد، از نیکی و فضائل بزرگی سرزده است.

آری نام علی(ع)در تاریخ اسلام انگیزه آرزوهای هر ستمدیده‌ای است و فریادی است که از گلوی هر مظلومی برمی‌خیزد تا آنجا که نام علی(ع)مرادف نهضت و اصطلاحات شده است.

از نقطه آسانی کار هیچ چیز را نمی‌توان یافت که در اعلامیه حقوق بشر که سازمان ملل متحد آن را انتشار داده وجود داشته و فرزند ابوطالب در قانونش آن را فرو گذار کرده باشد بلکه در قانون او چیزهائی خواهید یافت که به مراتب برتر و افزون‌تر است.

علی(ع)دریای مواجی است که سراسر هستی را فرا گرفته اما از قطره اشک یتیمی طوفانی می‌شود.

این علی(ع)است که در جنگ معنی دیگری می‌دانست غیر آنکه دیگران می‌دانستند و به قصد دیگر جنگ می‌کرد غیر آنکه دیگران می‌کردند. با زهد جهاد را برگزید و زاهدان گوشه انزوا را، مهربانی نسبت به بیچارگان او را به فتح قلعه‌ها و امیداشت و در راه محبت به درماندگان کاخ ستمگران را با خاک یکسان کرد چون در مکارم اخلاق به حداعلی(ع) رسیده بود.

قرن بیستم می‌آید و ناگاه می‌نگریم که معانی و ارزشهائی که از شخصیت فرزند ابوطالب نمودار می‌شود.همواره در نفوس بزرگ می‌گردد و اوج می‌گیرد، و ادب اخلاق دامنه داری را نتیجه می‌دهد که بدان وسیله وفای انسان مجسم می‌شود به ارجمندترین کیفیت تجسم وفا، و همینگونه زمانها به کمک هم برمی‌خیزند تا همه با هم در آستانه دوستی و بزرگداشت علی(ع)فرو آیند و همانا این دوستی عظیم و این تجلیل و بزرگداشت عظیم است که در راه آن بیش از گذشتن هزار سال و با اختلاف زمین‌ها و شرایط جغرافیائی نابغه معرّه و هنرمندان لبنان بهم می‌رسند.

نهج‌البلاغه علی(ع)از فکر و خیال و عاطفه آیاتی بدست می‌دهد که تا انسانی وجود دارد با ذوق بدیع ادبی و هنری وی پیوند خواهد داشت.

عبارات بهم پیوسته و متناسب جوشان از حسی عمیق و ادراکی ژرف بیان شده با شور و شوق واقعیت زیبا و نغز، که زیبائی موضوع و بیان در آن بهم آمیخته تا آنجا که تعبیر با مدلول و شکل با معنی چنان یکی می‌شود و متحد می‌گردد که حرارت با آتش و نور خورشید با هوا، و آدمی در برابر آن چیزی نیست مگر همانند مردی در برابر سیل خروشان و دریای مواج و تند بادی که می‌وزد و تکان می‌دهد.

یا مانند مردی در مقابل یک پدیده طبیعی که باید بالضروره و به حکم جبر، جریان به آن نحوی باشد که اکنون هست.

با یگانگی و وحدتی که اگر در اجزاء آن تغییری داده شود وجود آن از بین می‌رود و تغییر ماهیت می‌دهد. با بیانی که اگر برای انتقاد سخن گوید. گوئی تندباد خروشانی است.

اگر فساد و مفسدین را تهدید کند همچون آتشفشانهای سهمناک و پرغرش زبانه می‌کشدو اگر به استدلال منطقی بپردازد عقلها و احساسات و ادراکات بشری را مورد توجه قرار می‌دهد، و راه هر دلیل و برهانی را می‌بندد و عظمت منطق و برهان خود را ثابت می‌کند و اگر برای تفکر و دقت دعوت کند حس و عقل را در آدمی همراه می‌سازد و بسوی آنچه که می‌خواهد سوق می‌دهد، و آدمی را با جهان هستی پیوند می‌دهد و نیرو و قوای انسانی را آنچنان متحد و یگانه می‌سازد که حقیقت را کشف می‌کند و اگر پند و اندرز دهد، مهر و عاطفه پدری و وفای انسانی و گرمی محبت بی‌انتها در آن دیده می‌شود آنگاه که برای آدمی از ارزش هستی و

زیبائیهای خلقت و کمالات جهان آفرینش سخن می گوید.

آنها را با قلمی از نور ستارگان در دل قلب می‌نویسد و ترسیم می کند بیانی که بلاغتی از بلاغت قرآن است، بیانی که در اسباب و اصول بیان عربی به آنچه که بوده و خواهد بود پیوند دارد. تا آنجا که درباره آن گفته‌اند گفتار او پائین‌تر از کلام خداوند و بالاتر از سخن مخلوقات است.

انشاء علی(ع)پس از قرآن عالی‌ترین نمونه بلاغت است، و بلاغت ادبیات علی(ع)همیشه در خدمت تمدن و بشریت بوده و خواهد بود.

واقعا سزاوار است که در جهان امروز آتش افروزان جنگ و عوامل و مسببین بدبختی ملتها و افراد به سخنان و کلمات قهرمان اندیشه عربی، بزرگمرد وجدان انسانی علی(ع) بن ابیطالب (ع) گوش فرا دهند و آن را حفظ کنند و در مقابل گوینده بزرگ آن سخنان سر تعظیم فرو آورند....

ای به قلمرو قلم سنبل واژه‌ها علی(ع)

ای به صحیفه قدر قائمه قضا علی(ع)

ورد زبان من بُود نام پرافتخار تو

از آن زمان که گشته‌ام با تو من آشنا علی(ع)

غنچه لعل لب اگر باز کنم به مدح تو

ز شرح وصف تو کنم قیامتی به پا علی(ع)

تویی تویی که بسته‌ام دل به کمند موی تو

منم، منم که می کنم جان و رهت فدا علی(ع)

نه قدرتی که دم زنم ز وصف بی‌زوال تو

نه جرأتی که بی‌وضو تو را کنم صدا علی(ع)

حدوث را قدم توئی، که حادث از تو شد قِدَم

که از طفیل تو بود کون و مکان به پا علی(ع)

دست خداست دست تو هستی، ماست هست تو

که از بقای تو بود فنای ما بقا علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

نمونه‌ای از قضاوتهای علی در عصر خلفا

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردی را که شراب خورده بوود به نزد ابوبکر آوردند، خلیفه از وی پرسید: آیا شراب خورده‌ای؟ او جواب اد: بلی. ابوبکر گفت: چرا شراب خورده‌ای، در حالی که حرام است؟ آن مرد گفت: اگر می‌دانستم که شراب حرام است لب به آن نمی‌زدم. در حالی که جمعیت زیادی این صحنه را تماشا می کردند، خلیفه از حکم مسأله عاجز مانده، و دست به سوی عمر دراز کرد!

عمر گفت: این مسأله از معضلات است و چاره‌اش، ابوالحسن امیرالمؤمنین، است!ابوبکر خطاب به غلامش گفت: برو علی را حاضر کن، ولی عمر گفت: سزاوار نیست علی را بیاوریم، اجازه دهید ما به منزل او برویم.

آنان همراه حضرت سلمان به خانه علی آمده، و جریان را ابلاغ نمودند، حضرت فرمود چاره کار این است که او را در بازار و

کوچه بگردانید،

و از مهاجرین و انصار جویا شوید، که آیا کسی حکم تحریم شراب را به وی گفته است؟ اگر حکم تحریم به گوش او نرسیده باشد، او را آزاد کنید.

خلیفه به دستور علی علیه‌السلام عمل کرد، چون کسی شهادت نداد، وی را مرخص نمودند، بدون این که بر وی حد بزنند.

سلمان می گوید: من به علی علیه‌السلام گفتم: خوب آنان را ارشاد نمودی، حضرت جواب داد:

خواستم حکم آیه سی و پنج سوره یونس را در مورد خود و آنان بار دیگر مورد تأکید قرار دهم که می‌فرماید:

«آیا کسی که هدایت به حق می کند برای رهبری شایسته‌تر است؟ و یا آن کس که هدایت نمی‌شود نگر هدایتش کند؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه داوری می کنید؟» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج۷ ص۲۴۹ ح.۴ متن آیه: «افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون.» نقل از آفتاب ولایت، ص۱۴۴-۱۴۳.

نصرانی مسلمان شد

شخصی نصرانی در کشور روم، هفت چیز در خواب دید و حضرت علی تفصیل خواب و تعبیر آن را بیان فرمود و او تصدیق کرد.

حضرت فرمود: خواب اول: آن بود که، در خواب دیدی قصری از آسمان، آویزان است که در آن کرسی‌ها از طلا نهاده شده و کنیزان و غلامان و فرشهای دیبا در میانش می‌باشد و اطراف آن قصر را بوزینه‌ها و خوکها گرفته اند؛ تعبیرش این است: آن، قصر سلطان ظالم است که در آخر الزمان، چون مردم زکوهٔ نمی‌دهند، اموال مردم را می گیرد و در اطراف سلطان، ستمکارانی هستند که او را در ظلم یاری می کنند.

خواب دوم: آن بود که، دیدی کرباسی از آسمان، آویزان است و مردمان آن را پاره می کردند تا این که مقدار کمی باقی ماند؛ تعبیرش این است: آن کرباس مذهب‌های مختلفه است که در آخر الزمان مردمان به آنها معتقد می‌شوند و از مذهب باقی نمی‌ماند مگر به منزله نخی.

خواب سوم: دیدی مرغانی از آسمان فرود آمدند و سرهای خود را در زمین نهادند و برگشتند بدون آن که سر داشته باشند؛ تعبیرش این است: که آن مرغان، اسلام است که باقی نمی‌ماند از اسلام مگر رسم و شریعت، و حقیقتش به سوی آسمان رجوع می کند.

خواب چهارم: چهار پایانی که مخرج بول و غائط نداشتند؛ تعبیر، آن بود که توانگران اموال را جمع می کنند و حقوق الهی و زکوهٔ را نمی‌دهند.

خواب پنجم: آن که بیماری را دیدی که سالمان را عیادت کند، تعبیر، آن است که مریضان، فقراء بودند که در نزد اغنیاء حاضر شوند و چیزی از اغنیاء خواهند و آنان چیزی به ایشان نمی‌دهند.

خواب ششم: حوض خشکی را دیدی که نزد آن سبزه زار و بوستانی بود؛ تعبیر حوضهای خشک، علمایی هستند که به علم خود عمل نمی کنند و بوستان، مردمانی باشند که از علماء آنچه می‌شنوند عمل می کنند.

خواب هفتم: جامهای سبز را دیدی که در آنها هر چیزی که در دنیا هست در آن دیده می‌شود؛ تعبیر این است: آن جامهای سبز دنیاست که اهل دنیا آن را می گیرند و سخن از برای دنیا می گویند نه آخرت، و حال آن که از برای آخرت خلق شده‌اند.

همین که نصرانی این خواب و تعبیرش را از معدن علم، حضرت علی علیه‌السلام شنید شهادتین را بر زبان جاری کرد و اسلام آورد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] لب اللباب- الغناء والاسلام ص_۳۷۲ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص۱۳۱.

نظر امام به عضدالدوله و عمران

عمران بن شاهین از اهل عراق بود و مقام ستیزگی و عصیان بر حکومت عضدالـدوله دیلمی برآمـد و علیه او قیام نمود؛ عضدالدوله در صـدد تعقیب و دسـتگیری او برآمـد و با کوشـش و جدیتی هر چه تمام‌تر او را تعقیب نمود، عمران برای خود چاره‌ای ندید مگر آنکه مخفیانه به نجف اشـرف فرار کند و در آنجا با لباس مبدل،روزگار را بگذراند، پس به امیرالمؤمنین علیه‌السـلام پناه آورد تا او را از دست عضدالدوله نجات بخشد.

عمران در تحت قبه منوره امیرالمؤمنین علیه‌السلام پیوسته به دعا و نماز و نیاز مشغول بود تا اینکه یک شب آن حضرت را در خواب دیـد کـه بـه او فرمـود: «ای عمران! فردا «فنـا خسـرو» برای زیـارت اینجـا می‌آیـد و حرم را برای او قرق می‌کننـد و هر کسـی کـه در اینجاست از حرم بیرون می‌نماینـد؛ حضـرت با دست مبارک خود اشاره به یکی از زوایای قبه منوره نمودنـد و فرمودنـد: تو در اینجا توقف کن و بمان، تو را نمی‌بیننـد؛ عضدالدوله خواهد آمد و مشـغول زیارت و نماز می‌شود و به درگاه خدا با تضـرع و ابتهال، دعا می‌کنـد و خـدا را به محمـد و آل طـاهرینش سوگنـد می‌دهـد که او را بر تـو پیروز کنـد. در این حـال تو نزدیـک او برو و بگو؛ ای پادشاه! آن کسـی که در دعایت اصـرار می‌کردی و خـدا را به محمد و آلش سوگند می‌دادی که تو را بر او پیروز کند، کیست؟ فنا خسـرو می‌گویـد: مردی است که در بین ملت من اختلاـف افکنـده و عصـای قـدرت مرا شکسـته و در حکومت با من منازعه نموده است؛ به او بگو: اگر کسـی تو را بر او پیروز کنـد، مژدگـانی او را چه می‌دهی؟ او می‌گویـد: هر چه بخواهـد می‌دهم، حتی اگر مرا الزام کنـد کـه او را عفـو کنـم، عفـو می‌کنم. در این وقت تـو خـودت را به او معرفی کن و آنچه از او توقع داری از جـانب او به تو خواهد رسید.»

عمران می‌گوید: «همان طور که حضرت به من در عالم خواب، نشان داده و راهنمایی کرده بود واقع شد؛ عضدالدوله آمد و مشغول دعا و نماز شـد و بعـد برای پیروزیش بر عمران خدا را به محمد و آلش قسم داد؛ من در کناری قرار گرفته بودم، نزدش آمدم همان سؤال را از او کردم و او هم در پاسـخم گفت: هر کس مرا بر او پیروز کند حتی اگر خواسـتش عفو باشد از او هم در پاسخم گفت: هر کس مرا بر او پیروز کند حتی اگر خواسـتش عفو باشد از او خواهم گذشت». عمران در این هنگام به او می‌گوید: منم عمران بن شاهین!! او می‌گویـد: چه کسـی تو را در اینجا راه داد و در این موقف قرار داد؟ من گفتم: این مولایم علی علیه‌السـلام در خواب به من فرمود: فنا خسرو در اینجا می‌آید و به من چنین و چنان فرمود که خدمت شما عرض کردم.

عضدالـدوله گفت: تو را به حق امیرالمؤمنین علیه‌السـلام، سوگنـد می‌دهم که او به تو گفت فنا خسـرو می‌آیـد؟ گفتم: آری قسم به حق امیرالمؤمنین علیه‌السلام. عضدالدوله گفت: هیچ کس غیر از من و مادرم و قابله نمی‌داند که اسم من، فنا خسرو است. همانجا از گناه او درگذشت و او را به وزارت منصوب کرد و دستور داد برایش لباس و خلعت وزارت آوردند و خود به کوفه حرکت کرد.

عمران، نذر کرده بود که چنانچه مورد عفو عضدالدوله قرار گیرد با سـر و پای برهنه به زیارت علی علیه‌السلام آید، چون به وزارت منصوب شده بود چنین اندیشید که چون شب شد و تاریکی، عالم را فرا گرفت، من از کوفه با سر و پای برهنه به زیارت روم؛ چون شب فرا رسـید با سـر و پای برهنه، تنها از کوفه به سـمت نجف می‌آید. راوی این داستان، حسن طهال مقدادی است، گوید: جد من

کلیددار بقعه نجف بود که حضرت را شب به خواب می‌بیند که حضرت به او فرمود: از خواب برخیز و برای دوست ما عمران بن شاهین در حرم را باز کن.

جد من، علی بن طهال از خواب بر می‌خیزد و شمعها را روشن می‌کند و در حرم را باز می‌کند و منتظر می‌نشیند، که ناگهان می‌بیند شیخی به طرف مرقد حضرت می‌آید. چون به حرم رسید، جدم بدو می‌گوید: بفرمایید ای مولای ما!

عمران می‌گوید: من کیستم؟ او می‌گوید: شما عمران بن شاهین هستید! عمران گفت: من عمران بن شاهین نیستم؛ جدم می‌گوید: شما عمران هستید! الآن علی علیه‌السلام در خواب، نزدم آمد و امر کرد برخیز و در را برای دوست ما باز کن. عمران گوید: به حق خدا تو را سوگند می‌دهم که، چنین گفت؟ جدم گفت: آری به حق او سوگند می‌خورم که چنین گفت. عمران خود را روی در حرم می‌اندازد و مشغول بوسیدن می‌شود و به مدیر خود در صید ماهی می‌گوید: شصت دینار به جد من بدهند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۹ ص-۶۸۱ معادشناسی، ج-۵ داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۹۰.

نمونه‌ای از دوستان امام علی

غلام سیاهی را به خدمت حضرت علی علیه‌السلام آوردند که دزدی کرده بود؛ حضرت فرمود: یا اسودا! دزدی کردی؟ عرض کرد: بلی یا علی علیه‌السلام! فرمود:قیمت آنچه دزدیده‌ای به دانگ و نیم می‌رسد؟ عرض کرد: بلی، حضرت فرمود: بار دیگر از تو می‌پرسم اگر اعتراف نمایی دست راست تو را قطع می‌کنم؛ عرض کرد: بلی، یا امیرالمؤمنین! حضرت بار دیگر از وی پرسید و او اعتراف کرد؛ دست راستش را به فرموده آن حضرت، بریدند؛ آن غلام سیاه انگشتان دست بریده را بر دست دیگر بگرفته و بیرون رفت؛ در حالی که خون از آن می‌چکید؛ عبدالله بن الکوا به وی رسید و گفت: غلام سیاه! دست راستت را کی بریده؟ گفت: شاه ولایت،هژیر بیشه شجاعت، امیرالمؤمنان، پیشوای متقیان، مولای من و مولای جمیع مردمان و وصی رسول آخر الزمان.

ابن الکوا گفت: ای غلام! او دست تو را بریده است و تو مدح و ثنای او می‌کنی؟!گفت: چگونه مدح او نگویم که دوستی او با خون و گوشت من آمیخته است؟! آن حضرت، دست مرا به حق برید نه باطل.

ابن الکوا به خدمت حضرت امیر علیه‌السلام آمد و آنچه شنیده بود، معروض داشت؛ حضرت فرمود:

«ما را دوستانی هستند که اگر بنا به حق، پاره پاره‌شان کنیم به جز دوستی ما نیفزاید، و دشمنانی می‌باشد که اگر عسل به گلویشان فرو کنیم جز دشمنی ما نیفزاید».

پس حضرت، امام حسن علیه‌السلام را فرمود: برو غلام سیاه را باز آر. امام حسن علیه‌السلام رفت و غلام سیاه را همراه خود آورد؛ حضرت فرمود: ای غلام! من دست تو را بریدم و تو مدح و ثنای من می‌کنی؟! غلام عرض کرد: مدح و ثنای شما را حق تعالی می‌کند، من که باشم که مدح شما را کنم یا نکنم؟ حضرت، دست او را بر جای خود نهاد، ردای خود را بر وی افکند و دعایی بر آن خواند، بعضی گفته‌اند سوره حمد بود، فی الحال دست وی درست شد، چنانکه گویی هرگز نبریده‌اند. [۱].

دوستان علی علیه‌السلام در راه او زنده بگور می‌گردند!!

علی علیه‌السلام چون به شهادت رسیدند، فرمانداری کوفه به ترتیب به مغیرهٔ بن شعبه و زیاد بن ابیه واگذار شد، و آنان در این شهر که مرکز شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود به فجایع عظیمی دست یازیدند...

زیاد بن ابیه با تمام قساوت چهارده نفر از سرشناسان شیعه را که حجر بن عدی در رأس آنان بود به زنجیر بسته، و به دربار معاویه فرستاد، تا خود وی در مورد آنان تصمیم بگیرد.

چون گروه دستگیر شده را به پیش معاویه آوردند، خلیفه ستمگر «اموی» دستور داد: نصف آنان را بکشند، و نصف دیگر را به پیش «زیاد» برگردانند.

مأمور معاویه به پیش حجر و یارانش آمده و گفت:

«انا امرنا ان نعرض علیکم البرائهٔ من علی واللعن له!! فان فعلتم ترکنا کم و ان ابیتم قتلناکم»

ما مأموریم که به شما پیشنهاد کنیم دست از علی علیه‌السلام برداشته و او را لعن کنید!! در غیر این صورت شما را به قتل می‌رسانیم.

حجر و یارانش گفتند: ما دست از علی بر نمی‌داریم، شما هر چه می‌خواهید انجام دهید.

در این هنگام قبرهای آنان را کندند، و کفن‌هایشان را در برابرشان قرار دادند... ولی آنان تمام شب را مشغول نماز شدند، تا شب به پایان رسیده و وعده شهادت نیر فرا رسید.

حجر گفت: در این آخرین لحظه عمرم اجازه دهید دو رکعت دیگر نماز بخوانم، او پس از تحصیل اجازه نماز خواند ولی خیلی سریع آن را به پایان رسانید و گفت: به خدا سوگند! در عمرم هرگز به این سرعت نماز نخوانده‌ام، تا مبادا فکر کنید که برای ترس از شهادت نمازم را به تأخیر می‌اندازم.

در این حال با شمشیر گردن حجر و شش نفر از یارانش را زندند... و عبدالرحمن بن حسان را زنده در گور گذاشتند، و بدین طریق هشت نفر از آن مردان الهی به شهادت رسیدند، ولی دست از ولایت علی برنداشتند، و به جهان انسانیت ثابت کردند که راه علی و عشق ولایت بر مال و اولاد و جان مقدم است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] تحفهٔ المجالس، ص_۱۱۳ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص۲۱۶.

[۲] تاریخ کامل ابن‌اثیر ج۳ ص۴۸۹-۴۷۲.

نمونه‌ای از احمقان تاریخ

در تاریخ آمده است که شخصی به نام حارث بن حوط به حضور علی علیه‌السلام آمده و گفت: گمان می‌کنی من طلحه و زبیر و عایشه را باطل می‌دانم؟!

کنایه از این که من بین تو و آنان فرق نمی‌گذارم، و نمی‌دانم کدامیك حق، و آن دیگری باطل می‌باشید!! حضرت در جوابش فرمودند: تو در تشخیص حق و باطل دچار اشتباه شده‌ای، تو می‌خواهی برای تشخیص آنها به سراغ خود افراد روی! و این صحیح نیست، بلکه باید در شناسایی اشخاص به سراغ معیارهای حق و باطل صحیح نیست، بلکه باید در شناسایی اشخاص به سراغ معیارهای حق و باطل بشتابی و از این طریق، صحیح را از ناصحیح و صواب را از خطا تمیز دهی.

حارث گفت: من به دنبال عبدالله و سعد وقاص می‌روم که راه بی‌طرفی اعلان نموده،و داخل مسائل سیاسی نمی‌گردد!!

حضرت فرمودند: آنان از حق و حقیقت پشتیبانی ننموده، و بر ضد باطل قیام نکرده‌اند!! تو چگونه از راه ناصحیح آنان پیروی می‌نمایی!!

در حالات آن دو نفر آمده است که: پس از قتل عثمان، سعد وقاص چند رأس گوسفند خریده و راه صحرا را پیش گرفت، و از بیعت با امیرالمؤمنین خودداری نموده و به چوپانی مشغول شد!!

ولی عبدالله عمر با آن حضرت بیعت کرد، و سپس بیعت خود را شکسته، و زیر حمایت خواهرش حفصه همسر رسول خدا راه بی‌طرفی را پیش گرفت، و خانه نشینی را بر نظام اجتماعی امیرالمؤمنین ترجیح داد!!

او بر همین منوال می‌گذرانید تا اینکه حجاج بن یوسف در جنگی که در مکه رخ داد، عبدالله زبیر را به دار زد و عبدالله عمر شبانگاه به منزل حجاج آمده و بدو گفت:

من از پیامبر خدا شنیدم که فرمود:

«هر کس از دنیا برود و امام زمان خویش را نشناسد، مسلمان نمرده است».

اینک آمده‌ام از طریق تو برای عبدالملك مروان بیعت نمایم، هم اینك دستت را بده تا با تو بیعت کنم! حجاج در حالی که با وی با تحقیر و بی‌احترامی برخورد می‌کرد، در این هنگام پایش را دراز نموده و گفت: بیا به جای دستم با پایم بیعت کن!!

عبدالله عمر گفت: چرا به من اسائه ادب نموده و تحقیرم می‌نمایی؟!

حجاج گفت: ای احمق نادان! آیا علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام امام نبود؟ چرا با او بیعت نکردی؟ آیا او امام زمان نبود؟! سوگند به خدا تو برای بیعت و دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اینجا نیامده‌ای! بلکه تو را این چوبه دار به اینجا کشانیده، و از ترس وارد شده‌ای!! [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه فیض الاسلام حکمت۲۵۴ و۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ سفینه ج۲ ص۱۳۶.نقل از آفتاب ولایت، ص۳۱۲-۳۱۰.

نماز خالصانه

برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو شتر بزرگ آوردند. حضرت به اصحاب فرمود:

آیا در میان شما کسی هست دو رکعت نماز بخواند که در آن هیچ گونه فکر دنیا به خود راه ندهد، تا یکی از این دو شتر را به او بدهم.

این فرمایش را چند بار تکرار فرمود، کسی از اصحاب پاسخ نداد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام به پا خواست و عرض کرد:

یا رسول‌الله! من می‌توانم آن دو رکعت نماز را بخوانم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

بسیار خوب به جای آور!

امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشغول نماز شد، هنگامی که سلام نماز را داد جبرئیل نازل شد، عرض کرد:

خداوند می‌فرماید یکی از شترها را به علی بده!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

شرط من این بود که هنگام نماز اندیشه‌ای از امور دنیا را به خود راه ندهد. علی در تشهد نشسته بود فکر کرد کدام یك از شترها را بگیرد.

جبرئیل گفت:

خداوند می‌فرماید:

هدف علی این بود که کدام شتر چاقتر است او را بگیرد، بکشد و به فقرا بدهد، اندیشه‌اش برای خدا بود، نه برای خودش بود و نه برای دنیا.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر تشکر از علی علیه‌السلام‌هر دو شتر را به او داد.

خداوند نیز در ضمن آیه‌ای از آن حضرت قدردانی نموده، فرمود:

«ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید» [۱] .

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

هر کس دو رکعت نماز بخواند و در آن اندیشه‌ای از امور دنیا به خود راه ندهد، خداوند از او خشنود شده و گناهانش را می‌آمرزد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره ق- آیه.۳۷ حقا در این موضوع یادآوری است برای آن کس که دارای قلب هوشیار است یا گوش دل به کلام خدا سپرده و به حقانیتش توجه کامل دارد.

[۲] بحار: ج ۳۶ ص_۱۹۱ نقل از داستانهای بحارالأنوار، ج ۴ ص ۴۱.

نجوای شبانه

ابودرداء نقل می‌کند:

در یکی از شبهای ظلمانی از لابلای نخلستان بنی‌نجار در مدینه می‌گذشتم. ناگهان نوای غم انگیز و آهنگ تأثر آوری به گوشم رسید و دیدم انسانی است که در دل شب با خدای خود چنین سخن می‌گوید:

پروردگارا! چه بسیار از گناهان مهلکم به حلم خود درگذشتی و عقوبت نکردی و چه بسیار از گناهانم را به لطف و کرمت پرده روی آنها کشیدی و آشکار نکردی. خدایا اگر چه عمرم در نافرمانی و معصیت تو گذشته و گناهانم نامه اعمالم را پر کرده است، اما من به جز آمرزش تو امیدوار نیستم و به غیر از مغفرت و خشنودی تو به چیز دیگری امید ندارم.

این صدای دلنواز چنان مشغولم کرد که بی‌اختیار به سمت آن حرکت کرده، تا به صاحب صدا رسیدم، ناگهان چشمم به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام افتاد. خود را در میان درختان مخفی کردم تا از شنیدن راز و نیاز محروم نمانده و مانع دعا و مناجات آن حضرت نشوم.

علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در آن خلوت شب دو رکعت نماز خواند و آن گاه به دعا و گریه و زاری و ناله پرداخت.

باز از جمله مناجاتهای علی علیه‌السلام این بود:

پروردگارا! چون در عفو و گذشت تو می‌اندیشم، گناهانم در نظرم کوچک می‌شود و هرگاه در شدت عذاب تو فکر می‌کنم، گرفتاری و مصیبت من بزرگ می‌شود. آن گاه چنین نجوا نمود:

آه! اگر در نامه اعمالم گناهانی را ببینم که خود آن را فراموشم کرده‌ام ولی تو آن را ثبت کرده باشی، پس فرمان دهی او را بگیرید. وای به حال آن گرفتاری که خانواده‌اش نتوانند او را نجات بدهند و قبیله و طایفه او را سودی ندهند و فرشتگان به حال وی ترحم نکنند.

سپس گفت: آه! از کشتی که دل و جگر آدمی را می‌سوزاند و اعضای بیرونی انسان را از هم جدا می‌کند. وای از شدت سوزندگی شراره‌های آتش که از جهنم بر می‌خیزد. ابودرداء می‌گوید: باز حضرت به شدت گریست. پس از مدتی دیگر نه صدایی از او به گوش می‌رسید و نه حرکت و جنبشی از او دیده می‌شد. با خود گفتم: حتما در اثر شب زنده داری خواب او را فرا گرفته. نزدیک طلوع فجر شد، خواستم ایشان را برای نماز صبح بیدار کنم. بر بالین حضرت رفتم. یک وقت دیدم ایشان را برای نماز صبح بیدار کنم. بر بالین حضرت رفتم. یک وقت دیدم ایشان مانند قطعه چوب خشک بر زمین افتاده است. تکانش دادم، حرکت نکرد. صدایش زدم، پاسخ نداد. گفتم:

«انا الله و انا الیه راجعون» به خدا علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از دنیا رفته است.

ابودرداء در ادامه سخنانش اظهار می‌کند:

من به سرعت به خانه علی علیه‌السلام روانه شدم و حالت او را به اطلاع آنان رساندم.

فاطمه علیه‌السلام گفت: ابودرداء! داستان چیست؟

من آنچه را که از حالات علی علیه‌السلام دیده بودم همه را گفتم. فرمود:

ابودرداء! به خدا سوگند این بیهوشی است که در اثر ترس از خدا بر او عارض شده.

سپس با ظرف آبی نزد آن حضرت برگشتیم و آب به سیمایش پاشیدیم. آن بزرگوار به هوش آمد و چشمانش را باز کرد و به من که به شدت می‌گریستم، نگاهی کرد و گفت:

ابودرداء! چرا گریه می‌کنی؟

گفتم: به خاطر آنچه به خودت روا می‌داری گریه می‌کنم.

فرمود: ای ابودرداء! چگونه می‌شود حال تو، آن وقتی که مرا برای پس دادن حساب فرا خوانند و در حالی که گناهکاران به کیفر الهی یقین دارند و فرشتگان سخت گیر دور و برم را احاطه کرده‌اند و پاسبانان جهنم منتظر فرمانند و من در پیشگاه خداوند قهار حاضر باشم و دوستان، مرا تسلیم دستور الهی کنند و اهل دنیا به حال من ترحم ننمایند.

البته در آن حال بیشتر به حال من ترحم خواهی کرد، زیرا که در برابر خدایی قرار می‌گیرم که هیچ چیز از نگاه او پنهان نیست. [۱]

.

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۴۱ ص ۱۱ و ج ۸۷ ص_۱۹۵ نقل از داستانهای بحارالانوار، ج ۲ ص ۴۱.

نماز چرا؟ و مفهوم حقیقی آن

جابر بن عبداللّه انصاری گوید:

روزی به همراه مولای متّقیان، امام علی علیه السلام بودم، شخصی را دیدیم که مشغول نماز است، حضرت به او خطاب کرد و فرمود: آیا معنا و مفهوم نماز را می دانی که چگونه و برای چه می باشد؟

اظهار داشت: آیا برای نماز مفهومی غیر از عبادت هم هست؟

حضرت فرمود: آری، به حقّ آن کسی که محمّد صلّی اللّه علیه و آله را به نبوّت مبعوث گردانید، نماز دارای تأویل و مفهومی است که تمام معنای عبودیت در آن خواهد بود.

آن شخص عرض کرد: پس مرا تعلیم فرما.

امام علیه السلام فرمود: معنا و مفهوم اوّلین تکبیر آن است که خداوند، سبحان و منزّه است از این که دارای قیام و قعود باشد.

دوّمین تکبیر یعنی؛ خدای موصوف به حرکت و سکون نمی باشد.

سوّمین تکبیر یعنی؛ این که نمی توان او را به جسمی تشبیه کرد.

چهارمین تکبیر یعنی؛ چیزی بر خداوند عارض نمی شود.

پنجمین تکبیر مفهومش آن است که خداوند، نه محلّ خاصّی دارد و نه چیزی در او حلول می کند.

ششمین تکبیر معنایش این است که زوال و انتقال و نیز تغییر و تحوّل برای خداوند مفهومی ندارد.

و هفتمین تکبیر یعنی؛ بدان که خداوند سبحان همچون دیگر اجسام، دارای أبعاد و جوارح نیست.

سپس در ادامه فرمایش خود فرمود: معنای رکوع آن است که می گوئی: خداوندا! من به تو ایمان آورده ام و از آن دست بر نمی دارم، گرچه گردنم زده شود.

و چون سر از رکوع بر می داری و می گوئی: «سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ الحَمْد للّه ربّ العالمین» یعنی؛ خداوندا! تو مرا از عدم به وجود آورده ای و من چیزی نبوده و نیستم، پس هستی مطلق توئی.

و هنگامی که سر بر سجده فرود آوری، گوئی: خداوندا! مرا از خاک آفریده ای؛ و سر بلند کردن از سجده یعنی؛ مرا از خاک خارج گردانده ای.

و همین که دوّمین بار سر بر سجده گذاری یعنی؛ خداوندا! تو مرا در درون خاک بر می گردانی؛ و چون سر بلند کنی گوئی: و مرا از درون همین خاک در روز قیامت برای بررسی اعمال خارج می گردانی.

و مفهوم تشهّد، تجدید عهد و میثاق و اعتقاد به وحدانیت خداوند؛ و نیز شهادت بر نبوّت حضرت رسول و ولایت اهل بیت او علیهم صلوات اللّه می باشد.

و معنای سلام، ترحّم و سلامتی از طرف خداوند بر بنده نماز گذار است، که در واقع ایمنی از عذاب قیامت باشد [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل: ج ۴، ص ۱۰۵، ح ۵، بحارالا نوار: ج ۸۴ ص ۲۵۳، ح ۳۸.

نماینده امام در بین جنیان

جابر بن یزید جعفی به نقل از حضرت باقر العلوم صلوات اللّه علیه حکایت نماید:

روزی حضرت امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام، بر منبر مسجد کوفه مشغول سخنرانی و موعظه مردم بود؛ و جمعیت بسیاری نیز در آن مجلس حضور داشت که ناگهان موجودی به صورت افعی بزرگی وارد مسجد شد و مردم حمله بردند تا آن را از بین ببرند.

در این هنگام امام علی بن ابی طالب علیه السلام خطاب به مردم کرد و فرمود: ای جماعت! آن را به حال خود رها کنید و مانع حرکتش نشوید.

مردم افعی را آزاد گذاشتند؛ و در کمال حیرت مشاهده می کردند که آهسته به سمت منبر حضرت حرکت کرد، هنگامی که نزدیک منبر رسید سر خود را بلند کرد و به حضرت امیر علیه السلام سلام داد.

حضرت ضمن جواب سلام، فرمود: آرام باش تا من سخنرانی خود را تمام کنم.

وقتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام سخنرانی خود را به پایان رسانید خطاب به آن موجود نمود و فرمود: تو کیستی؟

پاسخ داد: من عمرو بن عثمان هستم و پدرم نماینده و خلیفه شما در بین جنّیان بود؛ و او اکنون مرده است و مرا وصیت کرده تا به محضر شما شرفیاب گردم و نظر شما را درباره خود و دیگر جنّیان جویا شوم؟

حضرت فرمود: من تو را به رعایت تقوای الهی توصیه می نمایم، تو از طرف من جانشین پدرت و نماینده من در بین تمام جنّیان خواهی بود.

امام باقر علیه السلام افزود: پس عمرو در بین جنّیان به نمایندگی از طرف آن حضرت برگزیده شد؛ و سپس با امام علی علیه السلام خداحافظی کرد و رفت.

جابر گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: آیا او نزد شما هم می آید و از شما نیز کسب تکلیف می کند؟

فرمود: بلی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱، ص ۳۹۶، ح ۶، هدایهٔ الکبری: ص ۱۴۷، س ۳.

نماز جماعت یا تخریب خانه

مرحوم شیخ طوسی به نقل از امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه حکایت فرماید:

روزی به حضرت امیرالمؤمنین امام علی بن ابی طالب علیه السلام خبر رسید: عدّه ای از مسلمانانی که در همسایگی مسجد زندگی می کنند، به نماز جماعت در مسجد حاضر نمی شوند.

پس آن گاه امام، امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جمع نمازگذاران حضور یافت و بعد از اقامه نماز، ضمن ایراد خطبه ای اظهار داشت:

شنیده ام عدّه ای از افراد، در مساجد ما و در صفوف مؤمنین مشارکت ندارند و با ما به نماز جماعت حاضر نمی شوند.

از این به بعد، کسی حقّ ندارد با آن ها هم غذا و همنشین و هم سخن گردد.

و همچنین کسی حقّ ندارد با ایشان پیمان زناشوئی ببندد و یا به ایشان کمک نماید، تا مادامی که آنان نیز همانند دیگران در جمع مسلمین حضور یابند و در نماز جماعت شرکت کنند.

سپس آن حضرت افزود: چه بسا ممکن است دستور دهم که خانه های چنین افرادی را بر سرشان تخریب کرده و آتش زنند و بسوزانند، مگر آن که از این عملشان دست بردارند و به درگاه الهی توبه نمایند.

امام جعفر صادق علیه السلام در ادامه افزود: مؤمنین به وظیفه خود که امیرالمؤمنین علی صلوات اللّه علیه مشخّص نموده بود عمل کردند و با افراد متخلّف ترک معاشرت و معامله نمودند، تا آن که بالاـ خره، آن ها از عمل خود پشیمان شده؛ و همراه دیگر نمازگذاران در مساجد؛ و نماز جماعت شرکت کردند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی شیخ طوسی: ج ۲، ص ۳۰۸.

نخستین توصیه

هنگامی که آیه (و انذر عشیرتک الاقربین) [۱] بر رسول خدا(ص) نازل گردید، آن حضرت مرا به حضور طلبید و فرمود:

علی! از من خواسته شده که بستگانم را به پرستش خدای یکتا دعوت کنم و از عذاب الهی برحذر دارم. از طرفی، می‌دانم که اگر این مأموریت را با آنان در میان بگذارم پاسخ ناگواری دریافت می کنم. به این جهت در انتظار فرصتی مناسب دم فرو بستم تا اینکه جبرئیل فرود آمد و گفت:

«ای محمد! اگر مأموریت خود را انجام ندهی به عذاب الهی مبتلا خواهی شد» (اکنون از تو می‌خواهم که مقدمات آن را فراهم کنی) برای این کار یک صاع طعام (تقریباً سه کیلو گندم) تهیه کن و با افزودن یک ران گوسفند بر آن غذایی طبخ کن و قدحی نیز از شیر پر کن، آنگاه پسران عبدالمطلب را گرد آور تا من با ایشان گفتگو کنم و مأموریت خویش را به آنها ابلاغ نمایم.

من آنچه حضرت دستور داده بود، فراهم کردم و سپس فرزندان عبدالمطلب را به مهمانی او فرا خواندم. آنها چهل مرد بودند. در

میان آنها عموهای پیغمبر: ابوطالب، حمزه، عباس و ابولهب نیز حضور داشتند.

به دستور رسول خدا(ص) سفره گسترده شد و غذایی را که تهیه کردم بودم، آوردم.چون بر زمین نهادم رسول خدا(ص) تکه‌ای گوشت برگرفت و با دندانهای خود تکه تکه کرد و در اطراف ظرف غذا ریخت، و سپس فرمود: به نام خدا برگیرید و (بخورید).

پس همگی خوردند (و سیر شدند) چندانکه دیگر نیازی به خوراکی نداشتند.من همین قدر می‌دیدم که دستها (ی بسیاری) به سوی غذا دراز می‌شود و از آن می‌خورند (اما چیزی از غذا کاسته نمی‌شود!).

به خدایی که جان علی به دست اوست، (اشتهای) هر یک از آنان چنان بود که مجموع غذای طبخ شده تنها جوابگوی یک نفر از آنها بود، نه بیشتر.

رسول خدا(ص) فرمود ظرف شیر را نیز بیاورم. آنان همگی نوشیدند و سیراب شدند.به خدا سوگند قدح شیر گنجایش خوراک بیش از یک نفر را نداشت. (اما همگی به برکت رسول خدا(ص) از نوشیدنی و خوراکی بی نیاز گشتند).

پس از صرف غذا، همین که رسول خدا(ص) خواست با ایشان سخن بگوید، ابولهب پیشدستی کرد و گفت: چه شدید، جادویتان کرد؟!

با سخنان ابولهب، (مجلس از آمادگی افتاد و) مهمانان متفرق شدند و پیغمبر با ایشان سخنی نگفت.

بامداد روز بعد، رسول خدا(ص) به من فرمود: علی! (دیدی که) این مرد با گفتار خود بر من پیشدستی کرد و پیش از آنکه من سخنی بگویم جمعیت را پراکنده ساخت. تو امروز نیز مانند دیروز عمل کن و آنان را دوباره دعوت کن.من نیز بنا به دستور آن حضرت غذایی تهیه کردم و آنها را گرد آوردم پس از صرف غذا، رسول خدا(ص) سخن خود را آغاز کرد و فرمود:

ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند، من در میان عرب جوانی را سراغ ندارم که برای قوم خود، چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام، آورده باشد. من برای شما سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت را آورده ام و خدا به من دستور داده است تا شما را بدان فراخوانم. اینک کدامیک از شما حاضر است مرا در این مأموریت یاری رساند تا به پاداش آن، برادر من و وصی و جانشین من باشد؟

(پاسخی از بستگان پیامبر شنیده نشد و) ناباورانه از حرف او سر باز زدند و من که آن روز کوچکترین آنها بودم (برخاستم و) گفتم: ای پیامبر خدا(ص) من کمک کار شما در این مأموریت خواهم بود.

رسول خدا(ص) (که چنان دید) دست بر گردنم نهاد[۲] و گفت:

براستی که این است برادر و وصی و جانشین من در میان شما، و شما از او حرف شنوی داشته باشید و پیرویش کنید.

آن گروه برخاستند و در حالی که می‌خندیدند به (پدرم) ابوطالب گفتند:

تو را مأمور کرد که از پسرت فرمان بری و از وی اطاعت کنی!

عن علی بن ابی طالب قال: لما انزلت هذه الایه (و انذر عشیرتک الاقربین) علی رسول الله دعانی فقال: یا علی! ان الله امرنی ان انذر عشیرتک الاقربین)فضقت بذلک ذرعا و علمت انی متی انادهم بهذا الامر ار منهم ما اکره، فصمت حتی جانی جبرئیل فقال یا محمد! انک ان لم تفعل ما امرت به یعذبک ربک فاصنع لنا صاعا من الطعام و اجعل علیه رجل شاه و املا لنا عسا من لبن ثم اجمع بنی عبدالمطلب حتی اکلمهم و ابلغهم ما امرت به ففعلت ما امرنی به ثم دعوتهم و هم یومئذ اربعون رجلا یزیدون رجلا او ینقصونه و فیهم اعمامه الوطالب و حمزه و العباس و ابولهب، فلما اجتمعوا الیه دعا بالطعام الذی صنعت لهم فجئت به فلما و ضعته تناول رسول الله (ص) بضعه من اللحم فشقها باسنانه ثم القاها فی نواحی الصحیه ثم قال: کلو باسم الله فاکلوا حتی ما لهم الی شی من حاجه و ایم الله الذی نفس علی بیده ان کان الرجل الواحد منهم لیاکل ما قدمته لجمیعهم، ثم قال: اسق القوم یا علی! فجئتهم بذلک العس فشربوا منه حتی رووا جمیعا و ایم الله ان کان الرجل منهم لیشرب مثله فلما اراد رسول الله (ص) ان یکلمهم بده ابولهب الی الکلام فقال: اشد

ما سحرکم صاحبکم فتفرق القوم و لم یکلمهم رسول الله (ص) فقال لی من الغد، یا علی! ان هذا الرجل قد سبقنی الی ما سمعت من القول فتفرق القوم قبل ان اکلمهم، فعد لنا القوم الی مثل ما صنعت بالامس ثم اجمعهم لی ففعلت ثم جمعتهم، ثم دعانی بالطعام فقربته لهم، ففعل کما فعل بالامس فاکلوا حتی ما لهم بشی حاجه ثم قال: اسقهم فجئتهم بذلک العس فشربوا منه جمیعا حتی رووا ثم تکلم رسول الله (ص) فقال: یا بنی عبدالمطلب انی و الله ما اعلم ان شابا فی العرب جا قومه بافضل مما جئتکم به انی قد جئتکم بخیر الدنیا و الاخره و قد امرنی الله ان ادعوکم الیه فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصیی و خلیفتی فیکم؟ فاحجم القوم عنها جمیعا و قلت انا، و انی لاحدثهم سنا و ارمصهم عینا و اعضم یطنا و احمشهم ساقا،- [۳] یا رسول الله (ص) اکون و زیرک علیه فاعاد القول فامسکوا و اعدت ما قلت، فاخد برقبتی ثم قال لهم: هذا اخی و وثیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا. فقام القوم یضحکون و یقولون لابی طالب: قد امرک ان تسمع لابنک و تطیع. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] سوره شعراء (۲۱۴:(۲۶: «خویشان نزدیک خود را (از عذاب الهی) بترسان».

[۲] در نقل دیگر آمده است که این دعوت تا سه نوبت تکرار شد و در هر بار تنها علی بود که به ندای رسول خدا(ص) پاسخ مثبت داد. (بحار، ج ۱۸، ص ۱۷۹).

[۳] این تعابیر کنایه از کودک و نوجوانی حضرت است و مقصود معنای لغوی و ظاهری آنها نیست، چنانکه از بیان علامه مجلسی در پایان حدیث استفاده می‌شود.

در خصوص جمله «اعظمهم بطنا» گفتنی است که بزرگی شکم نمی تواند از خصوصیات کودکان باشد. ازاین روی احتمال تصحیف در روایت داده می‌شود. به نظر می‌رسد که متن صحیح حدیث «اخمصهم بطنا» باشد، یعنی لاغرترین آنها بودم از حیث شکم.و احمشهم ساقا هم می‌تواند قرینه خوبی بر این معنا باشد.

و «اخمصهم» رانساخ به سادگی به اعظمهم تبدیل می‌کنند.

علامه سید محسن امین در اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۳۶ گفته است: «از روایت استفاده می‌شود که بساط مهمانی در خانه ابوطالب بوده است و بدون شک علی این کار را با اجازه و رضایت پدر انجام داده است».

[۴] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲ و ۶۳؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۱۰؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص د ۳۶۱؛ بحار، ج ۱۸، ص ۱۹۱؛ الغدیر، ج ۲، ص ۳۲۴.

نفرین

روزی رسول خدا(ص) سراغ مردی از اصحاب را گرفت و پرسید: فلانی در چه حال است؟

گفتند: مدتی است رنجور و بیچاره شده، و چونان مرغ بال و پر شکسته زار و پریش گشته (و زندگانی به سختی می‌گذراند).

حضرت (به حال او ترحم کرد و) برخاست و به قصد عیادت او روانه منزل وی شد.

(مرد بیمار و گرفتار واقعاً رنجور و مبتلا گشته بود و پیامبر خدا(ص) به فراست دریافت که بیماری و ابتلای او مستند به یک امر عادی نیست این بود که) از وی پرسید:آیا در حق خود نفرین کرده‌ای؟

بیمار (فکری کرد و) گفت: بله، همین طور است، من در مقام دعا گفته بودم:پروردگارا اگر بناست، در جهان آخرت، مرا به خاطر ارتکاب گناهانم کیفر دهی،از تو می‌خواهم که در کیفر من تعجیل فرمایی و آن را در همین جهان قرار دهی....

رسول خدا(ص) فرمود: ای مرد! چرا در حق خود چنین دعایی کردی؟! مگر چه می‌شد،از پروردگار (کریم) هم سعادت دنیا و هم

سعادت و نیکبختی سرای دیگر را خواستار می‌شدی و در نیایش خود این آیه را می‌خواندی:

(ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الاخره حسنه و قنا عذاب النار). [۱] .

مرد مبتلا دعا را خواند و صحیح و سالم گشت و با سلامتی بازیافته همراه ما از منزل خارج شد.

قال علی (ع):... فبینما هو جالس اذ سال عن رجل من اصحابه.

فقالوا: یا رسول الله (ص)! انه قد صار من البلا کهیئه الفرخ لا ریش علیه فاتاه فاذا هو کهیئه الفره من شده البلا.

فقال: قد کنت تدعو فی صحتک دعا؟

قال: نعم، کنت اقول: یا رب ایما عقوبه معاقبی بها فی الاخره فعجلها لی فی الدنیا.

فقال النبی الا قلت: اللهم اتنا فی الدینا حسنه و فی الاخره حسنه و قنا عذاب النار؟

فقالها الرجل فکانما نشط من عقال و قام صحیحا و خرج معنا. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] پروردگارا! ما را از نعمتهای دنیا و آخرت، بهره مند گردان و از شکنجه دوزخ نگاهدار. (سوره بقره ۲:۲۰۱).

[۲] احتجاج، ص ۲۲۳؛ بحار، ج ۱۷، ص ۲۹۳.

نجات

رسول خدا(ص) در میان جمعی از یاران خود نشسته بود که زنی سراسیمه و وحشت زده خود را به وی رسانید و گفت: ای فرستاده خدا! به دادم برسید، فرزندم از کف برفت. هر چه به او غذا می‌خورانیم، دهانش باز ماده و به هم نمی‌آید و مدام خمیازه می‌کشد و بی اختیار غذا بیرون می‌ریزد.

رسول خدا(ص) برخاست. ما نیز همراه او روانه منزل آن زن شدیم.

پیامبر خدا(ص)وارد خانه شد و بر بالین بیمار نشست و فرمود:

ای دشمن خدا! از دوست خدا دور شو! که من فرستاده خدایم.

شیطان از جوان کناره گرفت و شخص بیمار در صحت و نشاط برپا خاست.

او هم اکنون در سپاه ما و جزء لشکر ماست.

قال علی (ع):... فان محمدا بینا هو فی بعض اصحابه ادا هو بامراه.

فقالت: یا رسول الله (ص) لن ابنی قد اشرف علی حیاض الموت کلما اتیته بطعام وقع علیه التثاوب! فقام النبی و قمنا معه فلما اتیناه قال له: جانب یا عدو الله ولی الله فانا رسول الله (ص). فجانبه الشیطان فقام صحیحا و هو معنا فی عسکرنا. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج، ص ۲۲۴.

نخستین دیدار

پس از آن سه روز گذشت و رسول خدا(ص) به دیدن ما نیامد. چون بامداد روز چهارم برآمد، حضرت تشریف آورد. ورود رسول خدا(ص) مصادف شد با حضور اسما بنت عمیس) در منزل ما. حضرت به اسما فرمود: تو اینجا چه می کنی؟ با اینکه در خانه مرد

هست چرا اینجا توقف کرده‌ای؟ اسما گفت: پدر و مادرم فدایت، دختر در شب زفاف به حضور زنی که بر حاجات او رسیدگی کند، نیازمند است. توقف من در اینجا از آن رو بوده است که اگر فاطمه را حاجتی دست داد او را یاری رسانم.

حضرت به او فرمود: خدا در دنیا و آخرت حاجات تو را بر آورده سازد.

... آن روز روز سردی بود. من و فاطمه در بستر بودیم و چون گفتگوی حضرت را با اسما (که قهرا بیرون از اتاق بود) شنیدیم، خواستیم تا برخیزیم و بستر خود را جمع کنیم که صدای آن حضرت بلند شد و فرمود: شما را به پاس حقی که بر عهده تان دارم، سوگند می‌دهم که از جای خود برنخیزید تا من نیز به شما بپیوندم.

ما اطاعت کردیم و به حال خود بازگشتیم و پیامبر خدا(ص) داخل شد و بالای سر ما نشست و پاهای سرد خود را در میان عبا کرد. پای راستش را من به آغوش گرفتم و پای دیگر را فاطمه به سینه چسباند... پس از گذشت لحظاتی که بدن مبارک او گرم شد، فرمود:

علی! کوزه آبی بیاور. چون آوردم... آیاتی چند از قرآن بر آن خواند و سپس فرمود: علی! اندکی از این آب بنوش و مقدرای هم باقی بگذار. پس از آشامیدن، حضرت باقی مانده آب را گرفت بر سر و سینه من پاشید و گفت: خدا همه رجس و پلیدی را از تو دور گرداند و تو را از هر گناه و پستی پاک سازد.

سپس آبی تازه طلبید... آیاتی از کتاب خدا بر آن خواند و به دست دخترش د داد و فرمود: قدری از آن بیاشام و اندکی باقی بگذار. آنگاه باقی مانده را بر سر و سینه او پاشید و در حق وی نیز همان دعا را کرد.

قال علی (ع): و مکث رسول الله (ص) بعد ذلک ثلاثا لایدخل علینا، فلما کان فی صبیحه الیوم الرابع جا نا الیدخل علینا فصاف فی حجرتنا اسما بنت عمیس الخثعمیه.

فقال لها: ما یقفک هاهنا و فی الحجره رجل؟

فقالت: فداک ابی و امی ان الفتاه اذا زفت الی زوجها تحتاج الی امراه تتعاهدها و تقوم بحوائجها فاقمت ههنا لاقضی حوائج فاطمه قال: یا اسما! قضی الله لک حوائج الدنیا و الاخره.

... و کانت غداه قره و کنت انا فاطمه تحت العبا فلما سمعنا کلام رسول الله (ص) لاسما ذهبنا لنقوم، فقال: بحقی علیکما لاتفترقا حتی ادخل علیکما.فرجعنا الی حالنا و دخل و جلس عند رووسنا و ادخل رجلیه فیما بیننا و اخذت رجله الیمنی فضممتها الی صدری و اخذت فاطمه رجله الیسری فضممتها الی صدرها و جعلنا ندفی من القر حتی اذا دفئتا قال: یا علی! ائتنی بکوز منن ما فاتیته فتفل فیه ثلاثا و قرا فیه آیات من کتاب الله تعالی ثم قال: یا علی! اشربه و اترک فیه قلیلا ففعلت ذلک فرش باقی الما علی راسی و صدری و قال: اذهب الله عنک الرجس یا اباالحسن و طهرک تطهیرا و قال: ائتنی بما جدید، فاتیته به ففعل کما فعل و سلمه الی ابنته و قال لها: اشربی و اترکی منه قلیلا، ففعلت، فرشه علی راسها و صدرها و قال: اذهبت الله عنک الرجس و طهرک تطهیرا. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۱۳۲.

نفرین ابدی

اصبع بن نباته در شمار یاوران وفادار و پیروان راستین امیرمؤمنان (ع)است او در لحظه‌ای که مولایش در بستر شهادت آرمیده بود و لحظات پایانی عمر خود را سپری می‌کرد، بر بالین وی حاضر شد و با اصرار از آن حضرت تقاضای حدیث کرد. با اینکه حال حضرت مساعد نبود اما در عین حال، خواهش ابن نباته را پذیرفت و واقعه زیر را برای او چنین نقل کرد:

اصبغ! همان طور که تو به عیادتم آمـدی، یک روز هم من به عیادت رسول خدا(ص) رفته بودم. رسول خدا(ص) از من خواست تا به میان مردم روم و آنان را برای شـنیدن پیامی از جانب او به مسجد فرا خوانم. حضـرت فرمودند: به مسـجد برو و بر فراز منبر، یک پله پایینتر از جایی که من می‌نشینم بایست و با مردم چنین بگو:

... نفرین بر کسی که مورد خشم و عاق والدین خود قرار گیرد؛

نفرین بر آنکه از مولای خویش بگریزد؛

نفرین بر کسی که در مزد اجیر خیانت ورزد و او را از حقّش محروم سازد.

اینهـا جملاـتی بود که به امر آن حضـرت گفتم و از منـبر به زیر آمـدم. در این بین مردی از انتهـای مسـجد در حـالی که جمعیت را می‌شکافت و سعی داشت خود را به من برساند، پیش آمد و گفت:

ای اباالحسن! سه جمله به اختصار (و گوشه و کنایه) گفتی، آنها را برای ما تشریح کن.

من در پاسخ او چیزی نگفتم، و نزد پیامبر خدا بازگشتم و سخن آن مرد را نقل کردم.

(اصبغ می‌گوید: در این هنگام حضرت یکی از انگشتان مرا در میان دست خود گرفت و فرمود:) اصبغ! رسول خدا، نیز انگشتان مرا چنین در دست گرفته بود و با همین حال در شرح آن کلمات فرمود:

علی! من و تو پـدران این امت هستیم، هر کس ما را به خشم آورد لعنت خدا بر او باد. من و تو مولای این مردم هستیم، هر که از ما بگریزد به نفرین ابـدی مبتلاـ گردد. من و تو اجیر این امت هستیم، هر کس در اجرت مـا (که دوستی اهـل بیت و عترت رسول خـدا است) خیانت ورزد به لعنت خدا و دوری از لطف او گرفتار گردد. پس حضرت آمین گفت و من نیز آمین گفتم....

قال علی (ع):... یا اصبغ! انی اتیت رسول الله عائـدا کما جئت الساعه. فقال یا ابا الحسن! اخرج فناد فی الناس الصـلاه جامعه و اصـعد المنبر و قم دون مقامی بمرقاه و قل للناس: لا من عق والـدیه فلعنه الله علیه، الا من ابق من موالیه فلعنه الله علیه، الا من ظلم اجیرا اجرته فلعنه الله علیه

.... یا اصـبغ! ففعلت ما امرنی به حبیبی رسول الله فقام من اقصـی المسجد رجل، فقال: یا ابا الحسن! تکلمت بثالث کلمات و اوجزتهن فاشرحهن انا، فلم ارد جوابا حتی اتیت رسول الله فقلت ما کان من الرجل، قال الاصبغ ثم اخذ بیدی و قال:

... یا اصـبغ! کذا تناول رسول الله اصـبعا من اصابع یدی کما تناولت اصـبعا من اصابع یدک، ثم قال: یا اباالحسن! الا و انی و انت ابوا هـذه الاـمه فمن عقنـا فلعنه الله علیه الاـ و انی و انت مولیا هـذه الانه فعلی من ابق عنا لعنه الله الا و انی انت اجیرا هـذه الامه فمن ظلمنا اجرتنا فلعنه الله علیه ثم قال آمین فقلت: آمین.... [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحـار، ج ۴۰، ص ۴۵. به گفته خبّاب بن ارت واقعه فـوق نـوزده روز قبـل از وفـات رسول گرامی بوده است.(بحـار، ج ۲۲، ص ۴۸۹).

نفر ششم

پس از وی عمر به خلافت رسـید. او در بسیاری از امور، با من مشورت می‌کرد و مشکلاتش را در میان می‌گذاشت و آنها را مطابق نظر من انجام می‌داد؛ یارانم نیز کسی جز من را سراغ ندارند، که عمر با او مشورت کرده و از فکرش سود جسته باشد.

پس از او، تنها کسـی که به امر خلافت و زمامـداری مردم امیـد داشت، من بودم. هنگامی که مرگ ناگهانی او را غافلگیر ساخت و فرصت هر گونه تصـمیم و تـدبیری از وی گرفته شـد، من یقین کردم که حق خود را همـان طور که مطلوبم بود و آن را در فضـایی

آرام و بدور از هر گونه خشونت می‌جستم، به چنگ آوردم و خداوند پس از این، بهترین امید و برترین خواسته مرا پسش خواهد آورد (اما چنین نشد) بلکه او نیز در لحظات پایانی عمر چنان کرد که خود می‌خواست: عده‌ای را داوطلب و نامزد خلافت کرد که من ششمین آنان بودم! [۱] او در این گزینش، موقعیت بلند مرا از جهت وراثت پیامبر و پیوند خویشاوندی، و افتخار دامادی او، همه و همه را نادیده انگاشت و مرا با کسانی برابر ساخت که هیچ یک از آنان نه سوابق مرا داشتند و نه اثری از آثار درخشان مرا.

خلافت را در میان ما به شورا واگذار نمود و فرزند خود را بر همه ما حاکم کرد، و دستور داد چنانچه مطابق میل او رفتار نکنیم (و به تعیین خلیفه توافق نکنیم) گردن هر شش نفر ما زده شود.

برای همین پیشامد ناگوار چه اندازه صبر و تحمل لازم است، خدا داند! من دوست ندارم سخن او را تکرار کنم که گفت: رسول خدا(ص) از دنیا رفت و از این جماعت (که هود آنها را نامزد خلافت کرده بود) راضی بود.

شگفتا، از کسی که امر به کشتن جماعتی می‌دهد که به ادعای او رسول خدا(ص) از آنان خرسند بوده است!.

... نامزدها خلافت هر یک به نفع خویش سخن گفتند و من ساکت بودم. و چون از من پرسیدند و نظر مرا خواستار شدند، پیشینه خود و آنان را یادآور شدم و از فضایل خود چندانکه برای آنان آشکار بود برشمردم. (و از موقعیت خطیر و) شایستگی خود و رشته بیعتی که به دست رسول خدا (ص) بر گردن آنان، محکم بسته شده بود، همه را متذکر شدم. ولی حب ریاست و تحصیل قدت و دنیاطلبی و تاءسّی به پیشینیان، آنان را واداشت تا برای به چنگ آوردن حقی که خداوند برای آنها قرار نداده بود، تلاش کنند.

با هر یک از آنه که تنها می‌شدم از او می‌خواستم تا در تصمیم خود، روز واپسین و جهان آخرت را در نظر داشته باشد (و به وظیفه واقعی خود عمل کند) اما آنان در برابر، برای گزینش و انتخاب من یک شرط داشتند و آن اینکه رشته خلافت را پس از خود به ایشان بسپارم. و چون دیدند که من جز در شاهراه هدایت قدم نمی‌زنم و جز عمل به کتاب خدا و وصیت رسول خدا (ص) و سپردن حق، به آن که سزاوار است... کار دیگری از من ساخته نیست (از من روی برتافتند) و در پی دستیابی به آمال خود و شرکت در بهره جویی از قدرت، افسار خلافت را به دست ابن عفان سپردند. کسی که در این راه تلاش می‌کرد سرانجام با عثمان بیعت کرد و او را به زمامداری مردم برگزید....

(در اینجا حضرت این سخنان را خطاب به آنها ایراد فرمودند:)

شما خوذ می‌دانید که من بر تصدّی خلافت از دیگران شایسته ترم، اما به خدا سوگند مادامی که امور مسلمانان به خیر و صلاح و بر سلک نظام باشد خواهشی ندارم، بگذار تنها بر من ستم شود (و دیگران در سایه نظم و امنیت آسوده باشند).

پاداش صبر و پایداری خود را از خدا می‌طلبم و رفتار زاهدانه ام حجّتی باشد بر هیچ انگاشتن آنچه که شما برای به چنگ آوردنش از یکدیگر سبقت می‌گیرید.قال علی (ع):... فان القائم بعد صاحبه کان یشاورونی فی موارد الامور فیصدرها عن امری و یناظرنی فی غوامضها فیمضیها عن رایی، لااعلم احدا و لایعلم اصحابی یناظره فی ذلک غیری و لایطمع فی الامر بعده سوای فلما اتته منیته علی فجاه بلامرض کان قبله و لاامر کان امضه فی صحه من بدنه، لم اشک انی قد استرجعت حقی فی عافیه بالمنزله التی کنت اطلبها و القاقبه التی کنت التمسها و ان الله سیاتی بذلک علی احسن ما رجوت و افضل ما املت.

فکان من فعله ان ختم امره بان سمی قوما انا سادسهم و لم یساونی بواحد منهم و لا ذکر لی حالا فی وراثه الرسول و لاقرابه و لا صهر و لانسب و لالواحد منهم مثل سابقه من صولقی و لااثر من آثاری، و صیرها شوری بیننا و صیر ابنه فیها حاکما علینا و امره ان یضرب اعناق النفر السته الذین صیر الامر فیهم ان لم ینفذوا و امره و کفی بالصبر علی هذا یا اخا الیهود صبرا.فمکث القوم ایامهم کل یخطب لنفسه و انا ممسک فذا سالونی عن امری فناظرتهم فی ایامی و ایامه و آثاری و آثارهم، و اوضحت لهم ما لم یجهلوه من وجوه استحقاقی له دونهم و ذکرتهم عهد رسول الله (ص) لی الیهم و تاکیده ما اکده من البیعه لی فی اعناقهم، دعاهم حب الاماره و بسط الایدی و الالسن فی الامر و النهی و الرکون الی الدنیا و الاقتدا بالماضین قبلهم الی تناول ما لم یجعل الله لهم.

فاذا خلوت بالواحد منهم بعد الواحد ذکرته ایام الله و حذرته ما هو قادم علیه و صائر الیه، التمس منی شرطا ان اصیرها له بعدی، فلما لم سجدوا عندی الا المحجه البیضا و الحمل علی کتاب الله عزوجل و وصیه الرسول و اعطا کل امری منهم ما جعل الله له و منعه مما لم یجعل الله له؛ ازالها عنی الی ابن عفان.... [۲]

.... لقد علمتم انی احق بها من غیری، و والله لاسلمن ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الا علی خاصه، التماسا لاجر ذلک و فضله و زهدا فیما تنافستموه من زخرفه و زبرجه. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] به روایت شیخ مفید: سپس حضرت فرمود: و قال (عمر): اقتلوا الاقل و ما اراد غیری، عمر گفت: اگر اعضای شورا به توافق نرسیدند و آرا به اقل و اکثر منتهی شد، شما جانب اکثر را بگیرید و گردن کسانی که در طرف اقل واقع شدند، بزنید. حضرت فرمود: مقصود او از کشتن اقل کسی جز من نبود! (امال مفید، ص ۱۵۳).

[۲] اختصاص، ص ۱۷۳؛ خصال، ص ۴۲۷؛ بحار، ج ۳۸، ص ۱۷۷.

[۳] نهج‌البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه ۷۳.

ندامت

اما گمانم این است که اصحاب شورا (که عثمان را به خلافت برگزیدند) آن روز را به شب نرساندند مگر اینکه از انتخاب خود پشیمان شدد و از راءی خود بازگشتند و هر یک گناه را به گردن دیگری می‌انداخت و با این همه، خود و دیگران را سرزنش می‌کرد.

طولی نکشید که همان سرسختها (که در برگزیدن وی پافشاری می‌کردند) به تکفیر و تبری از او پرداختند و علیه او نغمه‌ها ساز کردند... تا جایی که عرصه را بر عثمان تنگ نمودند و وی را مجبود ساختند تا به دوستان خود پناه برد و از آنان و دیگر اصحاب رسول خدا(ص) درخواست استعفا کند و از آشوبی که علیه او بر پا گشته بود، بهراسد و از کردار خود اظهار پشیمانی کند.

این پیشامد از پیشامد قبلی برای من دردناکتر و بر بی صبری و بی تابی، سزاوارتر بود. رنجی که از این رهگذر بهره من شد و بار اندوهی که از آن بر دلم نشیت، قابل توصیف و اندازه گیری نیست. اما تصمیم من این بود که صبر و شکیبایی پیشه سازم و بر تحمل آنچه سخت تر و دردناکبر است مهیا باشم.

قال علی (ع):... ثم لم اعلم القوم امسول من یومهم ذلک حتی ظهرت ندامتهم و نکصوا علی اعقابهم و احال بعضهم علی بعض کل یلوم نفسه و یلوم اصحابه ثم لم تطل الایام بالمستبد بالامر ابن عفان حتی اکفروه و تبرووا منه و مشی الی اصحابه خاصه و سائر اصحاب رسول الله (ص) عامه یستقیلهم من بیعته الی الله من فلتته فکانت هذه یا اخا الیهود اکبر من اختها و افظع و احری ان لا یصبر علیها فنالنی منها الذی لا یبلغ و صفه و لایحد وقته و لم یکن عندی فیها الا الصبر علی ما امض و ابلغ منها. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال، ص ۴۲۸؛ اختصاص، ص ۱۷۴؛ بحار، ج ۳۸، ص ۱۷۷.

نبرد خیبر

قلاع خیبر از پایگاههای مهم یهود، در شبه جزیره عربستان بود.یهودیان قلعه‌های خود را بر فراز کوهی ساخته بودند و گرداگردش

را خندقی کشیده بودند و پلی متحرک بر آن خندق نصب کرده بودند که به هنگام نیاز برپا می‌شد و هنگام خطر نفوذ دشمن برداشته می‌شد.

پیامبر خدا(ص) با یاران به سوی خیبر به راه افتادند تا قلاع آنها گشوده گردد و پایگاه دشمن فرو پاشد. [۱] .مورخان، شمار قلعه‌ها را تا ده قلعه، که هر یک به نامی خاص شهرت داشت، برشمرده‌اند.

رسول خدا(ص) پس از آنکه قلاع یهودیان را یکی پس از دیگری به تصرف خود در آورد، اهلی قریه فدک، کس نزد آن حضرت فرستادند و از او خواستند که بر آنان منت گذارد و به تبعیدشان بسنده کند و آنان رانکشد.

حضرت پذیرفت. و چون لشکری به سوی فدک نرفت، خالصه رسول خدا گردند سایر مسلمانان در آن سهمی نداشتند. حضرت نیز فدک را به دخترش فاطمه بخشید. [۲] .

____

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: راه محمد(ص)، ج ۱، ص ۲۹۴.

[۲] ر. ک: تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۰۶.

نمونه‌های زهد

۱. در رفتار خود، همین مقدار کافی است که بر سیره و روش رسول گرامی صلی الله علیه و آله بسنده کنی و او را پیشوا و مقتدای خود سازی و در نکوهش دنیا و پستیهای آن و زبونی و عیبهای بیشمار آن، به آن حضرت تأسی ورزی و از او بیاموزی که چگونه دنیا و فریبندگیهای آن، دامان خود را از برابر دیدگان او برچیده و آن را در مقابل دیگران گسترده است؟! از نوش دنیا هیچ نخورد و از زیورهایش بهره‌ای نبرد....

بنگر به موسی علیه‌السلام هنگامی که گفت: «پروردگارا به آنچه از خیر و نیکویی برایم فرستی، نیازمندم». به خدا که نیاز و درخواست موسی جز گرده نانی که بخورد چیز دیگری نبوده است (چون مدتی بر او می‌گذشت و خوراک او گیاهان زمین بود) تا جایی که سبزی گیاهان از نازکی پوست شکم او و شدت لاغری، نمایان بود.

اگر خواهی به داود نبی علیه‌السلام نگاهی بینداز، همان صاحب مزامیر و خنیاگر بهشتیان؛ کسی که با ساختن زنبیلهایی از لیف خرما از دست رنج خود ارتزاق می‌کرد، و آنها را به بازار عرضه می‌داشت و از مجلسیان خود برای فروش آنها کمک می‌خواست و از درآمد آن قرص نانی جوین تهیه می‌کرد و روزگار می‌گذراند.

اگر خواهی از عیسی بن مریم بگویم، کسی که هنگام خواب سنگ را بالش خود می‌ساخت. و جامه‌ای زبر و خشن بر تن می‌کرد و خوراک ناگوار می‌خورد و گرسنگی می‌کشید. چراغ شبش روشنایی ماه بود و سرپوش زمستانش آسمان مشرق و مغرب (جایی نداشت که در آن بیاساید) میوه و گیاه او همان بود که برای بهایم می‌رویید. نه همسری داشت که او را فریفته سازد و نه فرزندی که او را اندوهگین نماید. نه اموالی انباشته بود که او را از توجه به خدا بازدارد و نه حرصی که وی را خوار و زبون سازد.

پاهایش مرکب راهوارش بود و دستهایش تنها خدمتگزارش....

۲. اگر بقا و خلود در دنیا برای کسی مقدور بود، و اگر فرار از چنگال مرگ برای بشری امکان داشت، بی شک قهرمان این میدان، سلیمان بن داود بود؛ کسی که سلطنت و پادشاهی جن و انس را با مقام بلند نبوت جمع کرده بود و آن را توأم و همراه داشت. اما هنگامی که عمر او به پایان رسید و بهره‌ی او در این دنیا به انجام رسید، تیرهای مرگ از کمان نیستی و نابودی او را نشانه کردند و شهرها و خانه‌ها را از وجود او خالی نمودند و دیگران را به میراث وی نشاندند.

۱. قال علی علیه‌السلام:... لقد کان فی رسول الله صلی الله علیه و آله کاف لک فی الأسوۀ و دلیل لک علی ذم الدنیا و عیبها و کثرۀ مخازیها و مساویها اذ قبضت عنه أطرافها و وطئت لغیره أکنافها و فطم عن رضاعها و زوی عن زخارفها و ان شئت ثنیت بموسی کلیم الله علیه‌السلام حیث یقول: (رب انی لما أنزلت الی من خیر فقیر) و الله ما سأله الا خبزا یأکله لانه کان یأکل بقلۀ الأرض و لقد کانت خضرۀ البقل تری من شفیف صفاق بطنه لهزاله و تشذب لحمه.

و ان شئت ثلثت بداود علیه‌السلام صاحبا لمزامیر و قاریء أهل الجنۀ فلقد کان یعمل سفائف الخوص بیده و یقول لجلسائه: أیکم یکفینی بیعها؟ و یأکل قرص الشعیر من ثمنها.

ان شئت قلت فی عیسی بن مریم علیه‌السلام فلقد کان یتوسد الحجر و یلبس الخشن و یأکل الجشب. و کان ادامه الجوع و سراجه باللیل القمر و ظلاله فی الشتاء مشارق الأرض و مغاربها و فاکهته و ریحانه ما تنبت الارض للبهائم و لم تکن له زوجۀ تفتنه و لا ولد یحزنه و لا مال یلفته و لا طمع یذله، دابته رجلاه و خادمه یداه. [۱] .

۲.... فلو أن احدا یجد الی البقاء سلما أو الی دفع الموت سبیلا لکان ذلک سلیمان بن داود علیه‌السلام الذی سخر له ملک الجن و الانس مع النبوۀ و عظیم الزلفۀ، فلما استوفی طعمته و استکمل مدته رمته قسی الفناء بنبال الموت و أصبحت الدیار منه خالیۀ و المساکن معطلۀ و ورثها قوم آخرون.... [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، بخشی از خطبه ۱۵۹.

[۲] نهج‌البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، بخشی از خطبه ۱۸۱.

نابودی یک سوم مردم

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مورد علائم ظهور مهدی (عج) فرمود:

مهدی خارج نمی‌شود تا اینکه یک سوم مردم کشته شوند (در اثر جنگها و بلاهای خانمان‌سوز که انجام این مسأله با انبوه بمبهای اتمی و غیره که برای نابودی چندین برابر کره زمین کافیست بعید به نظر نمی‌آید) و یک سوم مردم می‌میرند (در اثر بیماریها و قحطی‌ها) و (تنها) یک سوم مردم باقی می‌مانند. [۱] .

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود: چون منادی از آسمان ندا کند: همانا حق با آل محمد صلی الله علیه و آله است، در آن هنگام (نام) مهدی بر زبانها افتد و محبت او را به دل گرفته و ذکری جز (یاد) او ندارند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نوائب الدهور از کنزالعمال.

[۲] نوائب الدهور از کنزالعمال.

نمی‌بینم به آنچه گفتی وفا نکنی

اصبغ بن نباته گوید: ابن‌ملجم با گروهی از مردم برای بیعت نزد امیر علیه‌السّلام آمد وقتی پشت کرد که برود حضرت او را خواسته و دوباره از او عهد و پیمان گرفت که مکر و حیله نکند و بیعت نشکند، او انجام داد و دوباره بیعت کرد، وقتی پشت کرد که برود حضرت او را خواسته تا برای بار سوم بیعت کند و از او عهد و پیمان گرفت که بیعت نشکند، او چنین کرد، وقتی پشت کرد که

برود برای بار چهارم حضرت از او عهد و پیمان گرفت و تأکید نمود تا بیعت نشکند.

ابن‌ملجم گفت: به خدا سوگند یا امیرالمؤمنین ندیدم که با شخص دیگر به جز من چنین کرده باشی؟ حضرت این شعر را زمزمه کرد:

ارید حبائه و یرید قتلی

عذیرک من خلیلک من مراد

یعنی: من قصد بخشش به او را دارم ولی او قصد کشتن مرا دارد، در این صورت کسی تو را به خاطر این مرادی سرزنش نخواهد کرد.

برو ای پسر ملجم به خدا سوگند نمی‌بینم به آنچه گفتی وفا کنی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۲ ص ۱۹۲- الارشاد، ص۱۶.

نیرنگ زنی حیله‌گر

زنی فتنه‌گر شیفته و دلباخته نوجوانی از انصار گردید، ولی هر چه کوشید جوان پرهیزکار را جلب توجه و عطف نظر کند نتوانست، از این رو در صدد انتقامجویی بر آمده و تخم مرغی را شکسته با سفیده آن جامه خود را از بین دو ران آلوده ساخت و بدین وسیله جوان پاکدامن را متهم کرده او را نزد عمر برد و گفت: ای خلیفه! این مرد مرا رسوا نموده است.

عمر تصمیم گرفت جوان انصاری را عقوبت دهد، مرد پیوسته سوگند یاد می‌کرد که هرگز مرتکب فحشایی نشده است و از عمر می‌خواست تا در کار او دقت و تحقیق نماید، اتفاقا امیرالمومنین علیه السلام در آنجا نشسته بود، عمر به آن حضرت علیه‌السلام رو کرده و گفت: یا علی! نظر شما در این قضیه چیست؟

آن حضرت به سفیدی جامه زن به دقت نظر افکنده وی را متهم نموده و فرمود: آبی بسیار داغ روی آن بریزند و چون ریختند سفیدی جامه بسته شد، پس امام علیه‌السلام برای فهماندن حاضران اندکی از آن را در دهان گذاشت و چون طعمش را چشید آن را به دور افکند و سپس به زن رو کرده، او را سرزنش نمود تا این که زن به گناه خود اعتراف نمود و از این راه مکر و خدعه زن را آشکار کرد و به برکت آن حضرت، مرد انصاری از عقوبت عمر رها گردید.

و نیز زنی با سفیده تخم مرغ رختخواب هووی خود را آلوده ساخت و به شوهرش گفت: اجنبی با او همبستر شده است، ماجرا نزد عمر مطرح گردید، عمر خواست زن را کیفر دهد، امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: آبی بسیار داغ بیاورند و چون آوردند دستور داد مقداری روی آن سفیدی بریزند چون ریختند فورا جوش آمده و بسته شد، آن حضرت جامه را به نزد زن انداخت و به او فرمود:

این از نیرنگ شما زنان است و مکرتان بسیار است.

آنگاه به مرد رو کرده و فرمود: زنت را نگهدار که این از تهمتهای آن زنت می‌باشد، و فرمود: تا بر زن تهمت زننده حد افتراء جاری کنند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب سروی، قضایاه علیه‌السلام فی عهد الثانی.

نشگون

در همان زمانی که امیرالمومنین علیه‌السلام در یمن تشریف داشت به آن حضرت خبر رسید که دختری از روی بازیچه دختر دیگری را بر دوش گرفته و دختر سومی از پایینی نشگون گرفته و او بناگاه پریده و دختری را که بر دوش داشته انداخته و منجر به مرگ او شده است.

امام علیه‌السلام فرمود: یک سوم دیه مقتول به عهده آن دختری است که او را بر روی شانه برداشته و یک سوم دیگر به عهده دختری که از او نشگون گرفته، و یک سوم هم بر عهده خودش که بطور بازیچه و عبث سوار شده است. این خبر به سمع مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده آن را تائید نموده بر صحتش گواهی داد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد مفید، قضایاه علیه‌السلام والنبی حی.

نذر مشکل

از حضرت امیر علیه‌السلام پرسیدند؛ مردی نذر کرده با پای پیاده خانه خدا را زیارت کند، در بین راه رودخانه‌ای رسیده که لازم است با کشتی از آن عبور کند تکلیفش چیست؟

امام علیه السلام فرمود: در کشتی سرپا می‌ایستد تا از آب عبور کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، باب النذور، حدیث ۶.

نتیجه اسلام زنی مجوسی

زنی مجوسی قبل از آن که شوهرش با او همبستر شود مسلمان شد امیرالمومنین علیه‌السلام به شوهرش فرمود: تو نیز اسلام بیاور، مرد نپذیرفت. آن حضرت علیه‌السلام فرمود: مرد باید نصف مهر زن را به او بپردازد و زن از او جدا می شود، و فرمود: اسلام زن سبب عزت و شرافت او گردید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، کتاب النکاح، با من یحرم نکاحهن بالاسباب، حدیث ۱۵.

نذری در طواف

علی علیه‌السلام درباره زنی که نذر کرده بود بر روی چهار دست و پا به دور خانه کعبه طواف کند، فرمود: باید چهارده دور طواف کند. هفت مرتبه برای دستهایش و هفت مرتبه برای پاهایش. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۴، ص ۴۲۹، حدیث ۱۱. تهذیب، کتاب الحج، باب الطواف، حدیث ۱۱۸.

نیابت در حج

حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید: اگر کسی عازم رفتن به حج باشد و بیمار شود و نتواند برود باید اجیر بگیرد تا به نیابتش حج نماید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۴، ص ۲۷۳، حدیث ۴. تهذیب، ج ۵، ص ۱۴، حدیث ۴۰.

نوعی قصاص

امام صادق علیه‌السلام از کتاب علی علیه‌السلام نقل کرده که اگر کسی فرج زن خود را ببرد! مرد دیه آن را ضامن است، و اگر از پرداخت دیه امتناع ورزد، در صورتی که زن بخواهد، همان جنایت از مرد قصاص می‌شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضر، کتاب الدیات، باب ۴۳، ما یجب علی من قطع، حدیث ۱.

نشانه خدا

مردی نزد حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام آمده گفت: یا امیرالمومنین! به چه چیز خدایت را شناخته‌ای؟ فرمود: به واسطه شکستن عزمها و تصمیمها، و چون بر انجام کاری اراده کردم موانع و قضا، حائل گردید و مقصودم عملی نشد پس فهمیدم تدبیر کننده و عاقبت‌اندیش دیگری است.

پرسید؛ چه چیز سبب شد که خدا را سپاسگزاری نمایی؟

فرمود: دیدم که چه بلاهایی که از من دور کرده و بر دیگری وارد نموده، پس فهمیدم که بر من منت گذاشته و من هم او را شکر کردم. پرسید؛ چه چیز سبب شده که به ملاقات و دیدار او علاقه‌مند گردی؟ فرمود: چون دیدم آیین فرشتگان و پیامبرانش را برای من برگزیده و نعمت را بر من تمام کرده دانستم خدایی که این گونه مرا گرامی داشته هرگز فراموشم ننموده، به همین سبب به دیدار او مشتاق گردیدم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] توحید، صدوق، باب ۴۱، حدیث ۶.

نسبت یگانگی به خداوند

در روز جنگ جمل هنگامی که امیرالمومنین علیه‌السلام سرگرم تدبیر امور جنگ بود، مردی اعرابی برخاست و گفت: یا امیرالمومنین! آیا می گویی خدا یگانه است؟

در این موقع مردم از هر سو زبان به اعتراض گشوده به او گفتند: آیا نمی‌بینی آنچه را که امیرالمومنین علیه‌السلام در آن است از

پریشانی دل و پراکندگی حواس؟!

امام علیه‌السلام به آنان فرمود: او را واگذارید که ما آنچه از دشمن می‌خواهیم این اعرابی از آن پرسیده است. آنگاه به مرد عرب فرمود: نسبت یگانگی به خداوند چهار قسم است؛ دو قسم آن رواست و دو قسم دیگر ناروا. اما آن دو که روا نیست، یکی نسبت یک است که در برابر دو می‌باشد، و وجه نارواییش این است که خدا دو ندارد و در باب اعداد یکی که دو ندارد داخل در اعداد نبوده به آن یک گفته نمی‌شود. و دیگری یکی که مراد از آن، نوعی از جنس باشد و این هم روا نیست؛ زیرا این تشبیه به مخلوقات است و خداوند از آن منزه است.

و اما آن دو قسمی که رواست یکی این است که مقصود از نسبت یگانگی نظیر نداشتن در اشیاء و مخلوقات باشد، و دیگری این که گویند خداوند احدی المعنی است که مقصود عدم انقسام در وجود و اندیشه و خیال باشد، و پروردگار ما این چنین است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] توحید، صدوق، باب ۳، حدیث ۳.

نعمتهای الهی

ابی بن کعب در حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله این آیه شریفه را خواند: واسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه؛ [۱] و تمام کرد خدا بر شما نعمتهایش را چه آشکارا و چه پنهان.در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضار مجلس که از جمله آنها ابوبکر و عمر و عثمان و ابوعبیده و عبدالرحمان بود فرمود: بگویید ببینم اول نعمتی که خداوند به شما ارزانی داشته چیست؟

آنان همگی از مال و ثروت و زن و فرزند سخن گفتند، و چون ساکت شدند پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه‌السلام رو کرده به او فرمود: یا علی! تو هم بگو، علی علیه‌السلام شروع کرد به شمردن، خداوند مرا از نیستی به هستی آورد مرا موجودی زنده قرار داد، نه جامد و بی‌جان، مرا انسانی متفکر و هوشمند قرار داد نه ابله و فراموشکار، در بدنم قوا و مشاعری آفرید که به وسیله آنها آنچه بخواهم ادراک می کنم، در ساختمان وجودم شمع تابان خود را آفرید، مرا به آیین خودش هدایت نمود و از گمراهی نجات بخشید، برایم راه بازگشتی به حیات جاودان قرار داد، مرا آزاد و مالک قرار داد نه برده و مملوک، آسمان و زمینش را با آنچه که در آنها هست برایم رام و مسخر گرداند، ما را زن نیافرید بلکه مردانی حاکم بر همسران حلالمان [۲] و پیامبر صلی الله علیه و آله در هر جمله به او می‌فرمود: راست گفتی، و آنگاه به او فرمود: باز هم بشمار!علی علیه‌السلام گفت: و ان تعدوا نعمهٔ الله لا تحصوها؛ اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمرید شماره نتوانید کرد.

پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسم نموده و به او فرمود: گوارا باد تو را حکمت و دانش، یا اباالحسن! تو وارث علم من، و بعد از من برطرف کننده اختلافات امتم می‌باشی. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره لقمان آیه ۲۰.

[۲] اشاره به آیه قرآن: الرجال قوامون علی النساء.

[۳] مناقب، سروی، قضایاه (ع) فی حال حیاه النبی (ص).

نشانه بلوغ پسر

حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: پسر به حد بلوغ و تلقیح نمی‌رسد مگر هنگامی که پستانهایش گرد، و بوی زیر بغلش استشمام گردد. [۱] .

اسکافی در نقض العثمانیه آورده: علی بن عبدالله بن عباس از پسرش یازده سال بزرگتر بوده. [۲] و نیز ابن‌قتیبه در معارف آورده: عمروبن عاص از پسرش عبدالله دوازده سال بزرگتر بوده است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۶، ص ۴۶، حدیث ۳.

[۲] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۲۶۰.

[۳] معارف، ص ۱۲۵.

نشانه مردی و زنی

فرستاده معاویه از امیرالمومنین علیه‌السلام سوالاتی کرد و اینک پاسخ یکی از پرسشهایش: (کسی که معلوم نیست زن است یا مرد)، پس از بلوغ اگر محتلم شود مرد است و اگر حائض گردیده و پستانهایش بزرگ شود زن است و قبل از بلوغ نیز بر روی دیوار بول کند، اگر بولش به دیوار رسید مرد است و اگر به عقب برگشت زن است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] روضه، فتال.

نفع و زیان حجرالاسود

هنگامی که عمر حجرالاسود را بوسید به آن خطاب کرد و گفت: می‌دانم که تو سنگی هستی و به کسی نه زیانی می‌رسانی و نه نفعی، و اگر نه این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده‌ام تو را می‌بوسید هرگز تو را نمی‌بوسیدم.

امیرالمومنین علیه‌السلام به عمر فرمود: بلکه این سنگ هم زیان می‌رساند و هم نفع.

عمر گفت: چگونه؟

آن حضرت فرمود: آنگاه که خداوند از بنی آدم پیمان گرفت عهدنامه‌ای برایشان نوشت و همین سنگ آن را در خود فرو برد. پس در روز رستاخیز به وفای مؤمن و انکار کافر گواهی خواهد داد. و این معنای دعائی است که مردم در موقع استلام حجر می‌خوانند:

اللهم ایمانا بک، و تصدیقا بکتابک، و وفاءا بعهدک.

خدایا به تو ایمان می‌آورم، و کتاب تو را تصدیق می‌کنم، و به عهد تو وفا می‌نمایم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، ج ۱، ص ۴۹۴.

نقص زبان

مردی ضربه‌ای بر زبان دیگری زد به طوری که قدری از زبان مضروب بریده شده نتوانست بعض حروف را ادا کند. نزاع نزد عمر

بردند عمر حکمش را ندانست.

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: حروف الفباء بیست و هشت تاست و باید دید که مضروب چند حرف را اداء نمی‌کند، پس به همان نسبت از جانی ارش جنایت می‌گیرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۷۵، حدیث ۶ (با اندک تفاوتی).

نیت خیر

دو شتر از مردی فرار کرده، دیگری آنان را گرفته هر دو را به یک ریسمان، یکی از آن دو خفته شد و مرد ماجرا نزد امیر المومنین علیه‌السلام مطرح گردید، آن حضرت گیرنده را ضامن نکرد و فرمود: او جز اصلاح قصدی نداشته است. [۱].

و در این باره نیز کلیاتی از عترت طاهرین آن حضرت علیه‌السلام وارد شده، چنانچه زراره می‌گوید: به خدا سوگند من هرگز کسی مانند ابی‌جعفر امام محمد باقر ندیده‌ام، زیرا از آن حضرت علیه‌السلام پرسیدم، پرندگان حلال گوشت چه نشانه‌ای دارند؟

فرمود: بخور گوشت پرنده‌ای را که به هنگام پرواز بالهایش را حرکت می‌دهد، و نخور گوشت پرنده ای را که در آن حال بالهایش رامی گستراند پرسیدم، تخم‌هایی که در جنگل می‌بینم کدام نوعش حلال و کدام نوعش حرام می‌باشد؟

فرمود: نخور آن را که دو طرفش مساوی است و بخور آن را که دو طرفش بزرگ و کوچک است. [۲].

و نیز ابن‌ابی‌لیلی نقل شده که می‌گوید: دو نفر که با هم نزاع داشتند به نزد من آمده، یکی از آنان گفت: این مرد این کنیز را به من فروخته و هنگامی که او را برهنه نمودنم دیدم موی زهار ندارد و گمانم که در اصل خلقت چنین بوده است.

ابن‌ابی‌لیلی به وی گفت: مردم در این باره چاره جویی می‌کنند، تو از چه چیز کراهت داری؟!

مرد گت: اگر این عیب است به نفع من حکم کنی.

ابن‌ابی‌لیلی پاسخش را ندانست، به او گفت: صبر کن می‌روم برمی‌گردم و پاسخ تو را می‌گویم، که الان در شکم خود احساس ناراحتی می‌کنم، سپس داخل خانه شد و از در دیگر خارج گردیده به نزد محمد بن مسلم رفت و مساله را به او در مطرح کرد و پرسید، آیا در این باره از ابی‌جعفر امام محمد باقر حدیثی در نظر داری؟

محمد بن مسلم گفت: در این خصوص چیزی به خاطر ندارم، ولیکن یک اصل کلی از آن حضرت علیه‌السلام در نظرم هست که فرمود: هر چه که از اصل خلقت زیاد یا کم باشد عیب است.

ابن‌ابی‌لیلی گفت: کافی است و آنگاه نزد آنان بازگشته، و حکم به عیب بودن آن نمود [۳] و نیز در کافی درباره آیه شریفه ان تبدوا الصدقات فنعما هی، اگر به مستحقان انفاق صدقات آشکارا کنید کاری نیکوست.

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: مقصود از آن زکات واجب است

راوی می‌گوید: گفتم پس مقصود از: وان تخفوها و توتوها الفقراء و اگر در پنهانی به فقیران آبرومند رسانید.

چیست؟

فرمود صدقات مستحب و ائمه علیهم‌السلام در فرائض اظهار نمودن را و در نوافل کتمان کردن و پوشیده نگهداشتن را مستحب می‌دانسته‌اند. [۴].

و از جمله قواعد فقهی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: لاضرر و الاضرار است، که آن بابی است از علم که هزار باب از آن گشوده می‌شود، و داستان آن چنین است که: سمرة بن جندب درخت خرمایی در باغستانی متعلق به برای رفتن به سوی

درخت خرمای خود از منزل انصاری می‌گذشت و از او اجازه نمی‌گرفت انصاری نخست با زبانخوش به او تذکر داد و از او خواست تا موقع عبور از خانه اذن بگیرد سمره برای رفتن به سوی درخت خرمای خود از منزل انصاری می‌گذشت و از او اجازه نمی‌گرفت.

انصاری نخست با زبان خوش به او تذکر داد و از او خواست تا موقع عبور از خانه اذن بگیرد سمره سربرتافت، و چون انصاری این بدید به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت برد و جریان را عرضه داشت رسول خدا موضوع شکایت داشتن انصاری را از این کار خلاف سمره به او پیغام داد و از او خواست تا به هنگام ورود استیذان نمایند، سمره ابا کرد، تا این که رسول خدا در مقام قیمت گذاری درخت بر آمده ولی او همچنان امتناع می‌ورزید تا این که حاضر شدند چند برابر قیمتش را به او بدهند ولی با هم قبول نکرد، سرانجام رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را با نخلی در بهشت مورد معاوضه قرار داد، سمره نپذیرفت، در این موقع رسول خدا صلی الله علیه و آله به انصاری رو کرده و فرمود: برو درخت را بکن و آن را به نزد او بینداز فانه لاضرر ولاضرار، حقا که ضرر رساندن و زیر با ضرر رفتن روا نیست. [۵] .

نکته:

جای شگفت نیست این که کسی دارای نفسی خبیث و سرشتی ناپاک باشد، آن همه پیشنهادات پیغمبر صلی الله علیه و آله را نپذیرد.

و در تاریخ طبری در ضمن وقایع سال ۵۰ آمده، زیاد حکم ولایت بصره را به سمره داد و او به کوفه آمد و هشت هزار نفر را کشت.

زیاد به او گفت: هیچ نترسیدی یک تن از آنان بی‌گناه باشد؟!

سمره پاسخ داد: از کشتن افرادی مانند آنان هیچ ترسی ندارم.

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، جلد ۱۰ صفحه ۳۱۵ حدیث ۱۶.

[۲] فروع کافی جلد ششم، صحفه ۲۴۷ حدیث سوم.

[۳] فروع کافی، کتاب المعیشهٔ، باب من یشتری الرقیق فیظهر..، حدیث ۱۲.

[۴] فروع کافی کتاب الزکاهٔ باب النوادر حدیث یک.

[۵] فروع کافی جلد ۵ صفحه ۲۹۲، حدیث دوم.

نوعی داوری

دانش آموزانی نمونه های خط خود را خدمت حضرت امیر علیه‌السلام عرضه داشتند تا آن حضرت خوش خطترین آنها را انتخاب کند.

علی علیه‌السلام فرمود: این هم یک نوع داوری است، و جور [۱] در آن همانند جور در حکم است، و آنگاه به آنان فرمود: به معلم خود برسانید، اگر در مقام تادیب، شما را بیش از سه ضربه بزنند از او قصاص گرفته می‌شود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] بی‌عدالتی.

[۲] فروع کافی، کتاب الحدود، باب النوادر، حدیث ۳۸.

و

وسیله سواری امام علی

وسیله سواری برای هر کسی ضروری است،
و هرچه دارای کیفیّت بهتری باشد خوب است،
که در روایات آمده است، از سعادت مؤمن، اسب خوب است. [۱] .
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دارای:
یک شتر سواری،
یک اسب
و یک قاطر سفید بود.
که آن را (دُلْدُلْ) می گفتند، و در روز جنگ حنین سوار بر قاطر شد.
به امام علی علیه السلام گفتند:
بر اسب سوار شو که چابک و گریزنده‌تر است.
حضرت فرمود:
اَلْخَیْلُ لِطَّلَبِ وَ الْهَرَبْ، وَ لَسْتُ مُدْبِراً وَ لا اَنْصَرِفُ عَنْ مُقْبِلٍ
(اسب برای گرفتن فراری، و گریز از میدان است، در صورتی که من نه فراری را تعقیب می کنم و نه خود از میدان می گریزم) [۲] .
یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در انتخاب وسیله سواری نیز اهداف بلند دفاعی و نظامی را در نظر دارد و وسیله سواری را منطبق با اهداف ارزشی خود انتخاب می‌فرمود.

پی نوشت ها:
[۱] بحارالانوار ج۶۴ ص ۱۷۱ ح۱۹.
[۲] ناسخ‌التّواریخ ص ۷۱۰، و عیون اخبار الرّضا ج ۲، و بحارالانوار ج ۹.

وای بر تن پروران

مردم تن‌پروری که از شرف و ناموس خود دفاع نمی کنند و برای احقاق حق خود سلاح بر دست نمی گیرند درخور همه نوع سرزنشند، زیرا با خمودگی خود، از وظایف دینی خود باز می‌مانند و شرف خود را به باد می‌دهند. برای آنان نه دینی مانده است که آنها را گرد آورد و نه غیرتی که آنها را به خشم برانگیزد.
مولا علی (ع)، خطاب به کسانی که از رفتن به میدان نبرد به همراه او طفره می‌رفتند چنین می گوید:
منیت سن لا۔ یطیع اذا امرت، و لا۔ یجیب اذا دعوت، لا۔ آبالکم ما تنتظرون بنصرکم ربکم؟ اما دین یجمعکم، و لا حمیه تحمشکم؟ اقوم فیکم مستصرخا، و اتادیکم منغوثا، فلا تسمعون لی قولا، و لا تطیعون لی امرا، حتی تکشف الامور عن عواقب المساءه،...
«گرفتار کسانی شده‌ام که از من فرمان نمی‌برند و به دعوتهای من پاسخ نمی گویند.

ای بی‌پـدران! برای یـاری دادن به پروردگـار خود منتظر چه هستیـد؟ آیـا دین نداریـد تا شـما را فراهم آورد؟ و حمیتی تا شـما را بر دشـمن برانگیزد؟ در میـان شـما بپا می‌خیزم و فریادزنان یاری می‌جویم، اما نه سـخن مرا می‌شـنوید و نه فرمانم را اطاعت می‌کنیـد تا جائی که کارها عواقب شوم خود را نشان دهند. پس به همدستی شـما نه حقی گرفته می‌شود و نه آرمانی تبلیغ می‌گردد. شـما را به یاری برادرانتان فراخوانـدم اما چون شتران (گلو خراشـیده) ناله در گلو می‌غلتانیـد و چون اشتران خسـته و نزار از رفتن فرومی‌مانیـد. پس از میان شـما تنها سپاهی اندک، لرزان و ناتوان، به یاری من آمد، آن سان که گویی با چشمان نگران خود به سوی مرگ رانده می‌شوند.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۳۹.

وظایف رهبر و مسئولیت‌های مردم

«ای مردم!

همانا که شما را بر من حقی است و مرا بر شما حقی.

حق شما بر من آن است که:

۱- خیرخواه شما باشم (روشهای درست را به شما عرضه دارم و در جنگ و صلح شما را به راهی که مصلحت است هدایت کنم).

۲- نیاز شما را چنانکه شایسته است برآورده سازم.

۳- شما را تعلیم دهم، تا نادان نمانید.

۴- و ادب بیاموزم، تا شما نیز به دیگران بیاموزید.

و اما حقی که من بر شما دارم آن است که:

۱- به پیمان بیعت خود وفادار باشید.

۲- در حضور و غیبت من خیرخواه من باشید (در روابط خود صادقانه عمل کنید).

۳- هنگامی که شما را بخوانم بی‌درنگ به دعوت من پاسخ گوئید.

۴- و از فرمان من اطاعت کنید.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۳۴.

ویژگیهای انقلابیون

فرد انقلابی به هنگام برنامه‌ریزی برای انقلاب، بایـد به حـد اعلا زاهد باشد. این صـفت، مهارت رزمی او را بالا می‌برد، و پایداری و مقاومت او را بیشتر می‌کند و اهرمی است که وی را در انجام دادن مسئولیت‌هایش یاری می‌دهد.

یـک انقلابی، بایـد قادر به تحمل دشوارترین شـرایط مبارزه باشـد. در میان انقلابیون بایـد روح برادری، احترام به مقررات و فضایل انسانی حاکم باشد.

همچنین باید از وظایفی که بر عهده‌ی اوست آگاهی کامل داشته باشد.

امـا دربـاره‌ی فعـالیت زیرزمینی: از این فعـالیت هیچکس غیر از انقلاـبیون نبایـد بوئی ببرد. بنابر همین قاعـده آنها در ظاهر و در نظر دیگران افراد پراکنده‌ای هستند، اما در واقع رابطه‌ی آنها از برادری هم عمیق‌تر است.

امام علی (ع) به مردی به نام «نوف شامی» چنین می گوید:

شیعتی- یـانوف- الـذبل الشـفاه، الخمص البطون، رهبـان فی اللیل، اسـد فی النهار. اذا جنهم اللیل ازروا علی الاوساط، و ارتـدوا علی الاطراف، و حضوا الاقدام، و افترشوا الجباه، و اذا...

«ای نوف! شیعه‌ی من لبانشان خشک و شـکمهایشان (از زهـد) به پشت چسبیده است. شامگاهان راهبند و به هنگام روز (در نبرد با دشـمن) شیر ژیاننـد. شـبها از جمع دور می‌شونـد و گوشه می گیرنـد و پـای برهنه می کننـد و پیشـانی به خـاک می‌ساینـد. و روزها بردبارنـد (همه دشواریهـای مبارزه را تحمل می کننـد) و (به وظایف خویش) آگاهنـد، نیکرفتار و پرهیزکارنـد. زمین را چون فرشـی گرامی می‌دارند و آب را گوارا. و قرآن شعار ایشان است.

(و در شـرایط مبارزه‌ی مخفیانه) به هنگام دیـدار آشـنا نمی‌نماینـد و در وقت غیبت ناپدید نمی‌شوند. مومنان را بزرگ می‌دارند و از گناهکاران دوری می‌جوینـد. از آنان بدی به کسـی نمی‌رسد (زیرا به چیزی طمع نبسـته‌اند)، دلهایشان (از بار رنج مردمان) غمگین، نیازهایشان (به خاطر آسان گیری) انـدک است. روحشان پاک است (و به شـهوتها میدان نمی‌دهند) بدنهایشان جداگانه (و به ظاهر پراکنده‌اند) اما دلهایشان یگانه است (چرا که به خاطر آرمان یگانه‌ای می‌رزمند.)

ای نوف! به خدا سوگند که شیعه‌ی من چنین کسانی هستند!» [۱] .

____

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک نهج‌البلاغه، ص ۵۰.

وجدان اخلاقی در جنگ

کسـی که سـلاح بر می‌دارد دستخوش غرور می‌شود و از این رو خطر انحراف از ارزشهای انسانی و گرایش به ستمگری و سرکشی او را تهدید می کند، خاصه اگر بر دشمن پیروز شده و کسی در برابرش نمانده باشد.

در این حالت، فرمانده، بیش از همه به پرهیزگاری و نیروی وجدان نیازمند است.

از این رو آموزشهای فرماندهی به افسران باید آمیزه‌ای از دستورهای نظامی و اندرزهای اخلاقی باشد...

امام علی (ع) در سفارش به یکی از فرماندهان سپاهش به نام «معقل بن قیس ریاحی» همین شیوه را توصیه می‌فرماید:

اتق الله الـذی لابد لک من لقائه، و لا منتهی لک دونه، و لا تقاتلن الا من قاتلک، و سر البردین، و غور بالناس، و رفه فی السـیر، و لا تسر اول اللیل، فان الله جعله سکنا، و قدره مقاما لاظعنا، فارح فیه بدنک،...

«در پیشـگاه خداونـد که از دیـدار او گریزی نـداری و پایـان کارت جز به نزد او نیست، پرهیزگاری پیشه کن. جز با آن کس که به جنگ تو آمده پیکار مکن و در خنکای روز حرکت کن و در نیمروز که گرما شدت می گیرد به سپاهیان راحت باش بده و آنان را به آسودگی پیش بر، و در آغاز شب راه مسپار چه خداوند این هنگام را بهر آرامش قرار داده و برای فرود آمدن مقرر فرموده است نه برای کوچیـدن. پس در آن وقت خسـتگی در کن و به مرکب خود استراحت بـده. پس چون سـحرگاه در رسـد یا سپیده بدمد به برکت خداوند راه در پیش گیر.

هرگاه با دشـمن روبرو شدی در میان یاران خویش جای بگیر. و مانند کسی که خیال جنگ افروزی دارد به دشمن نزدیک مشو، و همچون کسـی که از دشـمن به هراس افتـاده از او دوری مگیر تـا فرمان من به تو رسـد. مبادا کینه‌توزی دشـمن شـما را به جنگیـدن

برانگیزد، مگر آنکه خصم را به راه حق فراخوانده و با او اتمام حجت کرده باشی.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۱۲.

ویژگیهای فرماندهان و افسران

«گرامی‌ترین سران لشکریانت کسی است که:

۱- با سپاهیانت یار و همدل باشد.

۲- از دارائی خویش چندان به آنان فیض برساند که فراخ روزی گرداند و از پس راهی شدنشان به سفر بازماندگان خانوارشان نیز در آسایش باشند، تا در جنگ با دشمن جز درهم کوبیدن او اندیشه‌ای خاطرشان را نیآزارد. چرا که مهربانی و عطوفت تو آنان را به تو دلبسته می‌کند.

روشن‌ترین فروغ دیده‌ی فرمانروایان، بر پای داشتن عدل و داد در بلاد، و برانگیختن مهر توده‌ی مردم است. مردم تنها زمانی خیرخواه زمامدارانند که از آن ایمن باشند و همکاری آنان با حکمرانان تنها هنگامی میسر است که پشتیبان فرمانروای خویش باشند و بار شهروندی بر دوششان سبک آید و در انتظار پایان‌گیری مدت زمامداری او روز شماری نکنند.

پس آروزهایشان را بر آور و درباره‌ی تدبیرهایشان زبان به ستایش بگشا، و از فداکاریها و جانبازیهایشان یاد کن که تشویق (به خواست پروردگار) دلاوران را به جنبش وا می‌دارد و به سست عنصران نیرو می‌دهد.

هر کس را به کاری که خود انجام داده بشناس و قدردانی کن، و عزم و اقدام کسی را به دیگری نسبت مده و از بزرگداشت آن کس که کاری خطیر انجام داده است، کوتاهی مکن.

مبادا بلندپایگی کسی سبب شود هر کار کوچک او را نیز بزرگ شماری، و موقعیت پست کسی تو را بر آن دارد که خدمت بزرگ او را خوارداری.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۵۳.

ویژگیهای فرمانده نظامی

داشتن سه خصلت عمده برای هر فرمانده‌ی نظامی ضروری است:

اول- شجاعت روحی، تا در برابر رویدادها، حمله‌ها و شکست‌ها از پا در نیاید.

دوم- آشنائی با دانش نظامی، تا در موقعیت‌های خطیر خود را نبازد.

سوم- چنان باشد که در جائی که درنگ لازم است، باشتاب و عجله اقدام نکند، و هر جا سرعت عمل ضرورت دارد، کند و کم تحرك نباشد.

امام علی (ع) هنگامی که مالك اشتر را به سرکردگی دو تن از فرماندهان خویش می‌گمارد، در وصف او چنین می‌گوید:

و قد امرت علیکما و علی من فی حیز کما «مالك بن الحارث الاشتر» فاصمعاله و اطیعا، و اجعلاه درعا و مجنا، فانه ممن لا یخاف و هنه و لا سقطته، و لا بطوه عما الاسراع الیه احزم، و لا اسراعه الی ما البطوعنه امثل.

«اکنون اشتر پسر حارث» را بر شما و بر آنان که زیر فرمان شما هستند فرمان امارت داده‌ام، به او گوش قرار دهید و از او فرمان برید. و او را سپر و جوشن خود قرار دهید. چه او چنان کسی است که نه از ناتوانی او جای بیم است و نه از لغزش او جای هراس. نه در کاری که شتاب در آن به دوراندیشی نزدیک‌تر باشد درنگ می کند، و نه در کاری که درنگ در آن سنجیده‌تر، شتاب می‌ورزد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماری ۱۳.

وظایف و اختیارات فرمانده کل

مسئولیتهای فرمانده‌ی کل چیست؟

اختیارات او کدام است؟

امام علی (ع) در نامه‌ای خطاب به فرماندهان ارتش خود می گوید:

من عبدالله علی بن ابی‌طالب امیرالمومنین الی اصحاب المسالح: اما بعد، فان حقا علی الوالی ان لا یغیره علی رعیته فضل ناله، و لا طول خص به، و ان یزیده ما قسم الله له من نعمه دنوا...

«... از بنده‌ی خداوند علی بن ابیطالب امیرمومنان به فرماندهان مرزداران مسلح.

اما بعد...

بر فرمانروا است که به سبب نعمتهای فراوانی که به او رسیده و برتری بزرگی که نصیب او گردیده با توده‌ی مردم رفتار خود را دگر نسازد. و بر اوست که به پاس نعمت‌هائی که خداوند به او بخشیده به بندگان او نزدیک‌تر شود و بر مهربانی به برادرانش بیفزاید.

بدانید که من در برابر شما مسئولیت‌هائی دارم و آن اینکه:

۱- رازی از شما پوشیده ندارم مگر در امر جنگ.

۲- و بدون رایزنی با شما کاری انجام ندهم مگر در امر احکام شرعی.

۳- و در ادای حق شما در موقع مقتضی درنگ روا ندارم و تا آن حق به شما نرسد از تلاش بازنایستم.

۴- و همه شما در نزد من از حق یکسانی برخوردار باشید.

هر گاه بدین سان عمل کردم:

۱- برخداست که نعمت خود بر شما افزون کند.

۲- و بر شما واجب آید که از من فرمان برید.

۳- و چون شما را فراخوانم، اهمال مورزید.

۴- و در امر اصلاح کوتاهی مکنید.

۵- و در راه حق به پیشواز ناملایمات بروید.

پس اگر در این امور راستکردار نباشید، بدانید که در نزد من فرومایه‌تر از افراد کج رفتار کسی نیست. من آن کسان را کیفری سنگین می‌دهم و ایشان را از کیفر من رهائی نخواهد بود!

اینک شما نیز با سران سپاه خویش بر همین سان پیمان ببندید (اختیارات خویش را گوشزد کنید و وظایف خود را در قبال

زیردستان به آگاهی آنان برسانید) و با آنان چنان رفتار کنید که خداوند کار شما را اصلاح فرماید «و السلام». [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۵۰.

وفا به خیانتکاران، خود خیانت است

جایز نیست که به خیانتکار وفا کنید. زیرا:

الوفاء لاهل الغدر غدر عند الله، و الغدر باهل الغدر وفاء عند الله.

«وفا به خیانتکاران، نزد خدا پیمان‌شکنی است، و بیوفائی بدانان، از نظر خدا عین وفاداری است.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت شماره‌ی ۲۵۱.

والاترین قاضی

یکی از ابعاد وجودی ارزشمند امیرالمؤمنین علی علیه السلام، علم قضا و قضاوت‌های شگفتی آور آن بزرگ رهبر راستین امّت اسلامی است که رسول گرامی اسلامی صلی الله علیه وآله وسلم به والائی و برتری آن حضرت در قضاوت اشاراتی فرمودند که قابل دقّت و ارزیابی است، مانند:

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

اَقْضاکُمْ عَلِی [۱] .

(بهترین شما در قضاوت علی علیه السلام است)

و در حدیث دیگر فرمود:

«اَقْضاءُ اُمَّتی عَلِی بنِ ابیطالبٍ» [۲] .

(بهترین امّت من در قضاوت علی بن ابیطالب است).

و فرمود:

«وَاَعْلَمُ اُمَّتی بِالسُّنَّةِ وَ الْقَضاءِ بَعْدی عَلِی بن ابیطالب» [۳] .

(دانشمندترین امّت من نسبت به احکام الهی، و بهترین امّت من در قضاوت علی بن ابیطالب است).

در اینجا به اعترافات جمعی از اصحاب رسول خدا توجّه می‌کنیم؛

ابن عبّاس گوید:

روزی خلیفه دوم برای ما سخنرانی کرد و در ضمن خطابه گفت:

علی در امر قضاوت از همه ما داناتر است. [۴] .

و در جای دیگر گفته است:

پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام را پُر و لبریز از علم و دانش ساخت. [۵] .

به همین دلیل دستور داد تا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد حاضر است، هیچ کس حقّ رأی دادن و فتوا دادن ندارد. [۶]

.

پی نوشت ها:

[۱] فرائد السّمطین، ج ۱، ص۹۷ - و نورالابصار، ص۸۸ - و الغدیر، ج۳، ص ۹۶ - و کامل بهائی، ج ۱، ص۶۸ - و مناقب خوارزمی، ص۴۹ - و مناقب مرتضوی ص۷۹ - و کنزالحقایق به نقل احقاق الحقّ، ج۴، ص ۳۲۰ - و ارشاد مفید، ص۳۲، - و انوار نعمانیه، ص ۱۱ - و شرح حدیدی، ج ۱، ص۱۸.

[۲] ینابیع المودة، ج ۱، ص۶۵ باب ۱۴ - و اسعاف الراغبین، ص ۱۷۱ - و ذخائر العقبی، ص۸۳، ترجمه مناقب مغازلی.

[۳] کفایة الطالب، به نقل احقاق الحق، ج۴، ص۳۲۴.

[۴] مناقب خوارزمی، ص۵۵ - و انساب‌الاشراف، ص۹۷.

[۵] علی و قرآن، ص۵۵.

[۶] امام علی، ج ۱، ص۳۸۴ - و شرح حدیدی، ج ۱، ص۱۸ (لایفتین احدُکم فی المسجد و علی حاضرٌ).

وزن زنجیر

غلامی زنجیر به پا از کنار دو مرد عبور می‌کرد، آن دو نفر در مقدار وزن زنجیر با هم شرط بندی کردند.

یکی از آنان گفت:

اگر وزن زنجیر فلان مقدار نباشد همسر من سه طلاقه است.

دیگری گفت:

اگر حدس تو درست باشد زن من سه طلاقه است.

پس هر دو برخاسته و به همراه غلام نزد مولایش رفته به مولای غلام گفتند:

زنجیر را باز کن تا آن را وزن نمائیم.

مولای غلام هم گفت:

زنم طلاق است اگر بخواهم زنجیر را باز کنم.

همگی نزد خلیفه دوّم رفتند و مشکل را نزد او مطرح کرده از او چاره جویی کردند.

خلیفه دوّم گفت:

سوگند مولایش بر دو سوگند دیگر مقدّم است.

و آنگاه گفت:

بیائید با هم به نزد علی بن ابیطالب برویم شاید او برای حلّ این مشکل تدبیری بیندیشد.

پس به نزد آن حضرت رفته جریان را عرضه داشتند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

چقدر پاسخش آسان است.

و سپس دستور داد ظرف بزرگی آوردند و زنجیر را با نخی به پای غلام بستند و سپس پای غلام را با زنجیر در میان ظرف گذاشته بر آن آب ریختند تا این که ظرف پر از آب شد.

پس از آن فرمود:

زنجیر را بالا ببرید.

زنجیر را بالا بردند تا حدی که از آب بیرون شد، در این هنگام، آب قدری پائین رفت و آنگاه فرمود:

پاره آهن در آب بریزند تا اندازه آب به جای سابقش برگردد.

چون دستور انجام گرفت فرمود:

حالا پاره‌های آهن را وزن کنید، هرچه شد همان وزن زنجیر است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضر، کتاب القضاء، باب الحیل فی الاحکام، حدیث ۲.

واقع نگری در عملیات نظامی

وقتی سپاه امام علی علیه السلام به اطراف شهر بصره رسید و در آنجا توقّف کرد تا طرفداران امام علی علیه السلام از قبائل گوناگون به لشگریان امام بپیوندند، بسیاری از سران قبائل، وبزرگان کوفه و بصره با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ملاقات کردند.

روزی احنف بن قیس با خویشاوندان خود خدمت امام علی علیه السلام رسید و پس از گفتگوهای فراوان به امام گفت:

قوم و قبیله من به درستی حقیقت رانمی‌شناسند اگر بخواهم آنها رابرای کمک شما در این جنگ بکشانم دویست سوار به سوی تو خواهند آمد.

امّا اگر من و طرفداران شما به خانه باز گردیم و در جنگ شرکت نکنیم شش هزار شمشیر رااز توباز خواهم داشت.

حال چه کنم؟ دویست مرد به کمک بیاورم؟

یا شش هزار شمشیر را از تو دور سازم؟

امام علی علیه السلام فرمود:

شش هزار شمشیر را از من باز داری نیکوتر است، به خانه‌ات باز گرد. [۱] .

گاهی برخی از موضع گیری‌ها، حمله‌های بی‌مورد، جذب نیروهای بی‌فایده، مشکلاتی به وجود می‌آورد که در پیروزی یا شکست نقش تعیین کننده‌ای دارد.

درست است که درصورت جذب نیروهای قبیله احنف، دویست مرد جنگی به سربازان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌پیوستند، امّا سایر افراد قبیله را نمی‌شد از شرکت در نبرد باز داشت، و آنان جذب نیروهای دشمن می گشتند.

که با واقع بینی امام علی علیه السلام یک قبیله با هزاران مرد جنگی بی طرف باقی ماندند.

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ امیرالمؤمنین ج ۱ ص ۱۲۴.

واقع نگری در مبارزه با تحریفات

پس از ۲۵ سال حکومت آنان که به حاکمیت ارزش‌ها و احکام اسلامی توجّهی نداشتند، و بدعت‌ها، و جعل احکام فراوانی را پدید آوردند، که مردم را از اسلام و احکام ناب منحرف و به دستورالعمل هائی عادت داده بودند که از احکام اسلام بیگانه بود، وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حکومت رسید، با هزاران مشکل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی روبرو بود، و نمی‌توانست

افکار و آراء جامعه را با دستورالعمل و بخشنامه تغییر دهد.

حضرت وقتی که فرمود:

«نماز مستحبّی را به جماعت نخوانید».

فریاد عموم بلند شد که:

وا عُمَراه، وا عُمَراه

(کجائی که بنگری علی نمی‌گذارد نماز مستحبّی را به جماعت بخوانیم.)

اینجاست که، مشکل فرهنگی و بینشی را با دستورالعمل‌ها و بخشنامه نمی‌شود به زودی عوض کرد.

امام علی علیه السلام در یک سخنرانی عمومی بردباری خود را در مبارزه با انحرافات و بدعت‌ها اینگونه بیان فرمود:

اگر حکم الهی را اظهار کنم، و تحریفها را کنار زنم، از گِرد من پراکنده می‌شوند.

سوگند به خدا به مردم گفتم که در ماه رمضان جز برای نماز واجب به جماعت حاضر نشوند، که خواندن نماز مستحبی به جماعت بدعت است.

امّا بعضی از لشگریان که در پیرامون من می‌جنگیدند، فریاد زدند:

«ای اهل اسلام، سنّت خلیفه دوم را تغییر دادند، و علی ما را از نماز خواندن مستحبّی به جماعت باز می‌دارد.»

ترسیدم در گوشه‌ای از لشگریانم شورشی برپا شود. [۱] .

که حضرت فرمود:

أَرَایتُمْ لَوْ اِمَرْتَ بِمَقامِ اِبْراهیمْ فَرَدَدْتُهُ اِلی الْمَوْضِعِ الَّذی وَضَعَهُ فیهِ رَسُولُاللَّه صلی الله علیه وآله وسلم وَرَدَدْتُ فَدَکَ اِلی وَرَثَةِ فاطِمَهْ وَرَدَدْتُ صاعَ رَسُولُاللَّه صلی الله علیه وآله وسلم کَما کانَ...

وَرَدَدْتُ دارُ جَعْفَرٍ اِلی وَرَثَتِهِ وَ هُدِمَتْها مِنَ الْمَسْجِدِ، وَرَدَدْتُ قَضایا مِنَ الْجَوْرِ قَضی بِها وَ نَزَعَتْ نِساءً تَحْتَ رِجالٍ بِغَیرِ حَقٍّ وَرَدَدْتُهُنَّ اِلی اَزْواجِهِنَّ...

وَ مَحَوْتُ دَوَّاوینَ الْعَطایا وَ اعْطَیتُ کَما کانَ رَسُولُاللَّه صلی الله علیه وآله وسلم یعْطی بِالسَّوِیةِ وَ لَمْ اَجْعَلُها دَوْلَةً بَینَ الْاَغْنِیاءِ...

وَرَدَدْتُ مَسْجِدَ رَسُولُاللَّه صلی الله علیه وآله وسلم اِلی ما کانَ عَلَیهِ وَ سَدَدْتُ ما فَتَحَ فیهِ مِنَ الَابْوابِ وَ فَتَحْتُ ما سَدَّ مِنْهُ وَ حَرَّمْتُ الْمَسْحَ عَلَی الْخِفَّینِ وَ حِدَدْتُ عَلَی النَّبیذِ وَ اَمَرْتُ بِالْاَحلالِ الْمُتْعِتَینِ وَ اَمَرْتُ بِالتَّکْبیرِ عَلَی الْجَنائِزِ خَمْسَ تَکْبیراتٍ وَ الْزَمْتُ النَّاسَ الْجَهْرَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم...

وَ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَی حُکْمِ الْقُرْآنَ وَ عَلَی الطّلاقِ عَلَی السُّنَّةِ وَ اَخَذْتُ الصَّدَقاتَ عَلَی اِصْنافِها وَ حُدُودِها... اذاً لِتَفرَّقُوا عَنّی وَ اللَّهِ لَقَدْ اَمَرْتُ النَّاسَ اِنْ لا یجْتَمِعُوا فی شَهْرُ رَمَضانِ اِلاَّ فی فَریضَةٍ وَ اعْلَمْتُهُمْ اِنَّ اجْتِماعِهِمْ فی النَّوافِلِ بِدْعَةً فَتَنادی بَعْضُ اهْلِ عَسْکَری مِمَّنْ یقاتِلُ مَعی:

یا اَهْلَ الْاِسْلامِ غُیرَتْ سُنَّةُ عُمَرٍ ینْهانا عَنِ الصَّلوةِ فی شَهْرُ رَمَضانِ تَطَوُّعاً. وَلَقَدْ خَفَّتْ اَنْ یثُورُوا فی ناحِیةِ جانِبِ عَسْکَری...

«اگر مقام ابراهیم را که عمر تغییر داد بهمان مکانی می‌گذاشتم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم قرار داده بود،

و فدک را به صاحب اصلیش می‌دادم،

و پیمانه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به مقدار تعیین شده پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم باز می‌گرداندم،

و خانه جعفر را که در توسعه مسجد به زور خراب کردند، باز پس می‌گرفتم،

و احکام و قضاوت‌های ضالمانه را طرد می‌کردم،

و زنان مسلمانی را که بدون حقّی گرفتند و با آنان ازدواج کردند، به خانوادهایشان برمی‌گرداندم،

و دفتر حقوق را به روش حقوقی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم تغییر می‌دادم،
و دفتر بخشش‌ها و امتیاز دادنها را نابود می کردم،
و مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنگونه که لازم بود درست می کردم،
و درهائی که بیجا باز کردند می‌بستم،
و مسح برروی کفش را منع می کردم،
و برخوردن آبجو حدّ شراب می‌زدم،
و متعه و حجّ تمتّع را حلال اعلام می کردم،
و دستور می‌دادم که بر جنازه‌ها پنج تکبیر بگویند،
و بسم‌اللّه را در نماز بلند بگویند،
و مردم را به حکم قرآن باز می گرداندم، و طلاق را مطابق اسلام جاری می کردم
و صدقات را از اقشار مردم می گرفتم، هر آینه از اطراف من پراکنده می‌شدند،
من تا دستور دادم که نماز مستحبّی را به جماعت نخوانند که بدعت است، جمعی از لشگریان من فریاد زدند:
که ای اهل اسلام، سنّت عمر را تغییر دادند، ترسیدم که لشگریانم را دچار پراکندگی کنند.»

پی نوشت ها:

[۱] روضه کافی ص۵۸ و ۶۳ – و – تاریخ الخلفاء سیوطی صلی الله علیه وآله وسلم۱۳.

ولایت علی(ع)

حضرت استاد و علامه بزرگوار مرحوم آیهٔ اللّه حاج سید حسین طباطبائی تبریزی صاحب المیزان رضوان اللّه تعالی علی(ع)ه نقل فرمودند.

از مرحوم آیهٔ الحق عارف عظیم الشأن حاج آقا میرزا علی(ع) آقای قاضی رضوان اللّه تعالی علی(ع)ه که فرمود:

در نجف اشرف در نزدیکی منزل ما، مادر یکی از دخترهای افندی فوت کرد (افندیها سنّی‌های عثمانی بودند که از طرف دولت عثمانی در آن وقت که عراق در تحت تصرف آنها بود به مشاغل حکومتی اشتغال داشتند و بعد از جنگ بین المللی اول که دولت کفر بر اسلام غلبه کرد و کشور عثمانی را تجزیه نمود عراق از تحت قیومت عثمانی خارج شد). این دختر در مرگ مادر بسیار ضجّه و ناله و بی‌تابی می کرد و جدا متألم و ناراحت بود و با تشییع کنندگان تا قبر مادر آمد و آنقدر ناله کرد که تمام جمعیت مشیعین را منقلب نمود.

تا وقتی که قبر را آماده و خواستند مادر را در قبر گذارند فریاد میزد که من از مادرم جدا نمی‌شوم، هر چه خواستند او را آرام کنند مفید واقع نشد. دیدند اگر بخواهند اجبارا دختر را جدا کنند بدون شک جان خواهد سپرد.

بالاخره بنا شد مادر را در قبر بخوابانند و دختر هم پهلوی جسد مادر در قبر بماند ولی روی قبر را از خاک انباشته نکردند و فقط روی آنرا از تخته‌ای پوشانیدند و سوراخی هم برای قبر گذاردند تا دختر نمیرد و هر وقت خواست بیرون آید از آن دریچه و سوراخ بیرون آید. دختر در شب اول قبر، پهلوی مادر خوابید، فردا آمدند و سر پوش را برداشتند که ببینند بر سر دختر چه آمده است، دیدند تمام موهای سرش سفید شده است.

گفتند، چرا اینطوری شده است؟ گفت: هنگام شب که پهلوی مادرم خوابیده بودم، دیدم دو نفر از ملائکه آمدند و در دو طرف

مادرم ایستادند و یک شخص محترمی آمد و در وسط ایستاد، آن دو فرشته مشغول سؤال از عقائد او شدند و او جواب می‌داد سؤال از توحیـد نمودنـد، جواب داد: خـدای من واحـد است و سؤال از نبوّت کردنـد جواب داد، پیغمبر من محمد بن عبداللّه است، سؤال کردند امامت کیست؟

آن مرد محترم که در وسـط ایسـتاده بود. گفت: لَسْتُ لَهُ بِامـامٍ من امام او نیسـتم، در این حال آن دو فرشـته چنان گرز بر سـر مادرم زدند که آتش به آسمان زبانه کشید من از وحشت و دهشت این واقعه به این حال که می‌بینید در آمدم.

مرحوم قاضی رضوان اللّه تعالی علی(ع)ه فرمود: چون تمام طایفه دختر سنّی مذهب بودند و این واقعه طبق عقاید شیعه واقع شد، آن دختر شیعه شد و تمام طائفه او که از افندی‌ها بودند همگی به برکت وجود آقا علی(ع) و عقیده پیدا کردن دختر، شیعه شدند.

بجز از علی(ع) نباشد بجهان گره گشائی

طلب مدد از او کن چو رسد غم و بلائی

چوبکار خویش مانی در رحمت علی(ع) زن

بجز او بزخم دلها ننهد کسی دوائی

ز ولای او بزن دم که رها شوی زهر غم

سر کوی او مکان کن بنگر که در کجائی

شناختم خدا را چو شناختم علی(ع) را

بخدا نبرده‌ای پی اگر از علی(ع) جدائی

علی(ع) ای حقیقت حق علی(ع) ای ولی مطلق

تو جمال کبریائی تو حقیقت خدائی

نظری ز لطف و رحمت بمن شکسته دل کن

تو که یار دردمندی تو که یار بینوائی

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

وصیت حضرت

و امّا وصـیتی الیکم فللّه لا تشرکوا به شیئا نخستین سفارش من به شما این است که به خدا شرک نورزید، تنها خدا را بپرستید، حیات از خدا موت هم از خدا، رزق از خدا و همه چیز از خدا، ازغیر خدا کاری ساخته نیست پس چرا برای خدا شرک بورزید.

خضوع و خشوع تنهـا برای خـدا باشـد، غیر خـدا را نپرستیـد هوای نفس را کنار بگذاریـد و برای میل خودتان کار نکنیـد، مثل خود علی(ع)باشـید مکرر شـنیده‌اید وقتی عمرو بن عبدود را با ضـربه‌ای که علی(ع)بر پایش زد انداخت و روی سینه‌اش نشست تا سر آن شجـاع روزگار و پهلوان نامـدار را جـدا سازد، آب دهان بر صورت مبارکش انـداخت علی(ع)برخاست و مقـداری راه رفت آنوقت بازگشت و سـر او را جدا کرد پس از آنکه علت اینکار رااز او پرسـیدند، حضرت فرمود او مرا بخشم آورد ترسیدم اگر در آن وقت سرش را جدا سازم، برای هوای نفسم باشد.

آری علی(ع)مرد اخلاص است تا این حد مواظب است که شـرک نورزد. میل خودش را در عبادت دخالت ندهد. اگر کسـی کاری بکند تا مردم ببینند یا بشنوند و باو بارك الله بگویند این شرك است ریاء و سمعه است.

یا علی(ع) یا علی(ع) بقربانت

جان بقربان لطف و احسانت

خون شد از غم دل محبانت

یا علی(ع) یا علی(ع) علی(ع) جانم

تو امید دل یتیمانی

یاور و غمخوار بینوایانی

تو طرفدار مستمدانی

یا علی(ع) یا علی(ع) علی(ع) جانم

ای ولی خدا امام مبین

که سر و رویت شد زخون رنگین

بر تو نالید آسمان و زمین

یاعلی(ع) یا علی(ع) علی(ع) جانم

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

وصیت علی(ع)

محمد حنفیه می‌فرماید:

پدرم در شب آخر عمرش همه ما را طلبید و فرمود بر شما است که از برادرتان حسن اطاعت کنید و او امام بر شما است.

آنگاه رو به امام حسن (ع) کرد و فرمود تو هم هنگام شهادتت، آقا حسین (ع) را وصی خودت کن سپس رو به امام حسین (ع) کرد و فرمود تو هم هنگام مرگ این کودک را وصی خود قرار ده. حضرت سجاد (ع) پائین بستر جدش علی(ع)نشسته بود و سن مبارکش دو سه و بقولی چهار سال بود.

از آخرین سخنان حضرت، آیه شریفه را تلاوت فرمود (من یعمل مثقال ذرهٔ خیرا یره و من یعمل مثقال ذرهٔ شرا یره) هر کس هموزن ذره و سر سوزنی نیکی کند فردای قیامت آن را می‌بیند و پاداش داده می‌شود و هر کس هموزن ذره بدی کند نیز آن را خواهد دید. خیال کردی فحش دادی و جزء هوا شد و گذشت نه چنین است ظلمتش در ذات تو باقیست و در نامه عملت نیز ثبت و ضبط است، صورت زشت ملکوتی آنرا فردای قیامت می‌بینی و شرمنده می‌شوی.

آنگاه آیه دیگر را خواند: لمثل هذا فلیعمل العاملون یعنی این روشن است برای کسانیکه می‌خواهند اهل عمل باشند. هر کس می‌خواهد علوی گردد راه علی(ع)را دنبال کند. ره همان رو که رهروان رفتند.

همینطور که حضرت در بستر افتاده و در شرف شهادت است متوجه گردید ام‌کلثوم سخت گریه می‌کند. او را صدا زد و فرمود: دخترم بر پدرت باکی نیست اگر جائی که پدرت می‌خواهد برود می‌دیدی، شاد می‌شدی، اینک پیغمبر (ص) آمده، عمویم حمزه سیدالشهدا آمده، برادرم جعفر طیار آمده است.

سپس به ارواح پیغمبران سلام کرد و فرمود السلام علی(ع)کم یا رسل ربی و رحمهٔ اللّه و برکاته و بالاخره فرمود السلام علی(ع)ک یا عزرائیل معلوم شد کار علی(ع)خلاص است و از این سرای بلا و مصیبت نجات می‌یابد.

ای جمال دلربایت قبله دلها علی(ع) جان

رو بسویت دارد امشب این دل شیدا علی(ع) جان

با ولایت زنده‌ام من در لوایت بنده‌ام من

توشه‌ام اینست هم امروز و هم فردا علی(ع) جان

کعبه دل را صفای کشور جان را خدائی

حق توئی بر حق توئی حق از رُخت پیدا علی(ع) جان

ساقی کوثر توئی، شافع محشر توئی تو

نفس پیغمبر توئی ای بر نفوس اولا علی(ع) جان

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

وقتی عمر از علی می‌گوید

ابووائل نقل می‌کند، روزی همراه عمر بن خطاب بودم، عمر برگشت ترسناک به عقب نگاه کرد.

گفتم: چرا ترسیدی؟

گفت: وای بر تو! مگر شیر درنده، انسان بخشنده، شکافنده صفوف شجاعان و کوبنده طغیان گران و ستم پیشگان را نمی‌بینی؟

گفتم: او علی بن ابی‌طالب است.

گفت: شما او را به خوبی نشناخته‌ای! نزدیک بیا از شجاعت و قهرمانی علی برای تو بگویم، نزدیک رفتم، گفت:

در جنگ احد، با پیامبر پیمان بستیم که فرار نکنیم و هر کس از ما فرار کند، او گمراه است و هر کدام از ما کشته شود، او شهید است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرپرست اوست. هنگامی که آتش جنگ، شعله‌ور شد، هر دو لشگر به یکدیگر هجوم بردند. ناگهان صد فرمانده دلاور، که هر کدام صد نفر جنگجو در اختیار داشتند، دسته دسته به ما حمله کردند، به طوری که توان جنگی را از دست دادیم و با کمال آشفتگی از میدان فرار کردیم. در میدان جنگ تنها ایشان ماند. ناگاه علی را دیم که مانند شیر پنجه افکن، راه را بر ما بست، مقداری ماسه از زمین برداشت به صورت ما پاشید، چشمان همه ما از ماسه صدمه دید، خشمگینانه فریاد زد، زشت و سیاه باد روی شما به کجا فرار می‌کنید؟ آیا به سوی جهنم می‌گریزید؟

ما به میدان برنگشتیم. بار دیگر بر ما حمله کرد و اینبار در دستش اسلحه‌ای بود که از آن خون می‌چکید، فریاد زد: شما بیعت کردید و بیعت را شکستید، سوگند به خدا شما سزاوارتر از کافران به کشته شدن هستید.

به چشم‌هایش نگاه کردم، گویی مانند دو مشعل زیتون بودند که آتش از آن شعله می‌کشید و یا شبیه دو پیاله پر از خون. یقین کردم به طرف ما می‌آید و همه ما را می‌کشد، من از همه اصحاب زودتر به سویش شتافتم و گفتم:

ای ابوالحسن! خدا را! خدا را! عرب‌ها در جنگ گاهی فرار می‌کنند و گاهی حمله می‌آورند، و حمله جدید، خسارت فرار را جبران می‌کنند.

گویا خود را کنترل کرد و چهره‌اش را از من برگردانید. از آن وقت تاکنون، همواره آن وحشی که آن روز از هیبت علی علیه‌السلام بر دلم نشسته، هرگز فراموش نکرده‌ام! [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲ ص-۵۲ ج ۴۱ ص ۷۳ با مختصری تفاوت ؛ داستانهای بحارالأنوار، ج ۱ ص ۵۰.

وصیت امام علی در بستر شهادت

هنگامی که ابن‌ملجم- که خدا لعنتش کند- او را ضربت زد، حضرتش به حسن و حسین علیهماالسلام چنین وصیت فرمود:

«شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم و اینکه در طلب دنیا برنیایید گر چه دنیا در طلب شما برآید، و بر آنچه از دنیا محروم ماندید

انـدوه و حسـرت مبریـد،و حق بگوییـد، و برای پـاداش (اخروی) کـار کنیـد، و دشـمن ظـالم و یاور مظلوم باشـید.شـما دو نفر و همه فرزندان و خانواده‌ام و هر کس را که نامه‌ام به او می‌رسد سفارش می‌کنم به تقوای الهی و نظم کارتان و اصلاح میان خودتان، چرا که از جدتان شنیدم که می‌فرمود:

«اصلاح میان دو کس از انواع نماز و روزه برتر است.»

خـدا را خـدا را درباره یتیمان در نظر آرید، هر روز به آنان رسیدگی کنید و حتی یک روز دهان آنان را خالی نگذارید و مبادا در حضور شما تباه شوند.

خدا را خدا را درباره همسایگان در نظر دارید، که آنان سخت مورد سفارش پیامبرتان هستند، پیوسته به همسایگان سفارش می‌کرد تا آنجا که پنداشتیم آنان را ارث بر خواهد نمود.

خدا را خدا را درباره قرآن یاد کنید، مبادا دیگران به عمل به آن بر شما پیشی گیرند.

خدا را خدا را درباره نماز یاد کنید، که آن ستون دین است.

خـدا را خـدا را درباره خانه پروردگارتان یاد کنیـد، تا زنده هستید آن را خالی (و خلوت) نگذارید؛ که اگر این خانه متروک بماند دیگر مهلت نخواهید یافت.

خـدا را خـدا را دربـاره جهـاد در راه خـدا به مال و جان و زبانتان یاد آریـد، و بر شـما باد به همبسـتگی و رسیدگی به یکـدیگر، و بپرهیزیـد از قهر و دشـمنی و بریـدن از هم امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید که بدانتان بر شـما چیره می‌شوند، آن گاه دعا می‌کنید ولی مستجاب نمی‌گردد.

ای فرزندان عبدالمطلب، مبادا شـما را چنان بینم که به بهانه اینکه امیر مؤمنان کشته شد دست به خون مسلمانان بیالایید؛ هش دارید که به قصاص خون من جز قاتلم را نبایـد بکشـید؛ بنگریـد هر گاه که من از این ضـربت او جان سپردم تنها به کیفر این ضـربت یک ضربت بر او بزنید و این مرد را مثله نکنید، [۱] چرا که از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود:

«از مثله کردن بپرهیزید گرچه سگ هار باشد». [۲] .

از وصیت دیگر آن حضرت پیش از شهادت و پس از ضربت ابن‌ملجم ملعون:

«وصیت من به شما آن است که چیزی را با خدا شریک مسازید، و به محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم سفارش می‌کنم که سنت او را ضایع مگذاریـد، این دو سـتون را به پا دارید، و این دو چراغ را افروخته بدارید، و تا از جاده حق منحرف نشده‌اید هیچ نکوهشـی متوجه شـما نیست. من دیشب یار و همدم شـما بودم و امروز مایه عبرت شـما گشـته‌ام و فردا از شـما جدا خواهم شد. خداوند من و شمـا را بیـامرزد. اگر زنـده مانـدم خودم صـاحب اختیـار خون خود هسـتم، و اگر فـانی شـدم فنـا میعادگاه من است، و اگر بخشـیدم بخشش مایه تقرب من به خدا و نیکویی برای شماست؛ پس شما هم ببخشید

«آیا نمی‌خواهید که خدا هم شـما را ببخشاید؟» [۳] به خـدا سوگنـد هیچ حادثه‌ای ناگهانی از مرگ به من نرسـید که آن را ناخوش دارم، و نه هیچ وارد شونده‌ای که ناپسندش دانم؛ و من تنها مانند جوینده آبی بودم که به آب رسیده، و طالب چیزی که بدان دست یافته است؛

«و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است». [۴] .

از این که فرمود:

«به خدا سوگند هیچ حادثه‌ای ناگهانی از مرگ به من نرسید که...

معلوم می‌شود که امام علیه‌السلام پیوسته از روی شوق در انتظار شهادت به سر می‌برده و می‌دانسته است که آنچه پیامبر راستگوی امین صلی اللّه علیه و آله و سلم به او خبر داده ناگزیر فرا خواهد رسید، چنانکه قیامت آمدنی است و شکی در آن نیست و وعده او

ترک و تخلف ندارد، و آن حضرت با دلی پر صبر در انتظار آن بود و- بنا به نقل گروهی از دانشمندان مانند ابن‌عبدالبر و دیگران- می‌فرمود:

«شقی‌ترین این امت از چه انتظار می‌برد که این محاسن را از خون این سر سیراب سازد؟» و بارها می‌فرمود:

«به خدا سوگند که موی صورتم را از خون بالای آن سیراب خواهد کرد». [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] مثله کردن: بریدن انگشت و بینی و گوش و دیگر اعضای کسی..

[۲] نهج‌البلاغه، نامه ۴۷.

[۳] اقتباس از آیه۲۲ سوره نور.

[۴] اقتباس از آیه۱۹۸ سوره آل عمران.

[۵] نقل از امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۹۵۸-۹۵۶.

ولیمه

(شبی که می‌خواستند عروس را به خانه شویش ببرند پیامبر خدا(ص) فرمود:)علی! برای همسرت ولیمه‌ای نیکو فراهم کن. سپس فرمود: گوشت و نان نزد ما هست،شما فقط روغن وخرما تهیه کنید.

من روغن و خرما تهیه کردم و حضرت هم گوسفندی به همراه نان فراوان فرستاد و خود نیز آستینها را بالا زد و با دست مبارک خرماها را از میان می‌شکافت و (پس از جدا کردن هسته) آنها را درون روغن می‌ریخت. هنگامی که خوراک حیس (غذایی آمیخته از آرد و خرما و روغن) آماده شد به من فرمود: هر که را می‌خواهی دعوت کن.

قال علی (ع): ثم قال لی رسول الله (ص): یا علی! اصنع لا هلک طعاما فاضلا ثم قال: من عندنا اللحم و الخبز و علیک التمر و السمن. فاشتریت تمرا و سمنا فحسر رسول الله (ص) عن ذراعه و جعل یشدخ التمر فی السمن حتی اتخذه حیسا و بعث الینا کبشا سمینا فذبح و خبز لنا خبز کثیر، ثم قال لی رسول الله (ص): ادع من احببت.... [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۹۵.

وصیت

۱- در بیماریی که منجر به وفات رسول خدا شد، بر بالین او حاضر بودم.سر (نازنین) آن حضرت در دامن من بود و عباس (عموی او) مردم را از برابر او دور می‌کرد.

حالت اغما و بیهوشی بر حضرتش مستولی گشته بود. چیزی نگذشت که به هوش آمد و چشم گشود. در این بین متوجه عباس شد و گفت: ای عباس، ای عموی پیامبر! (آیا حاضری) وصیت مرا بپذیری و دیونم را بپردازی و به وعده‌هایی که به مردم داده ام جامه عمل پوشی؟

عباس پاسخ داد: ای فرستاده خدا! شم ابا سخاوت تر از تندباد هستید (به همه وعده خیر داده اید) کجا در میان اموال من، مالی که بتواند از عهده قرضهای شما و انجام تعهداتتان برآید، پیدا می‌شود؟ من چنین مالی ندارم.

رسول خدا(ص) دوباره خواسته خود را تا سه نوبت تکرار فرمود. اما عباس د در پاسخ او همان می گفت که اول بار گفته بود.

پیامبر خدا(ص) چون از وی ماءیوس شد فرمود: هم اینک به کسی وصیت خواهم کرد که او می‌پذیرد و چون تو سخن نخواهد گفت.

سپس (آنچه از عباس خواسته بود به من پیشنهاد داد و) فرمود:

علی! وصایت مرا بپذیر و قرضهایم را بر عهده گیر، و وعده‌هایم را به انجام رسان.

از شنیدن این کلمات گریه راه گلویم را گرفت و سرشک اشک در چشمانم دوید و پیکرم به لرزه افتاد. در این حال دیدم سر مبارك پیامبر در دامن من به این سوی و آن سوی می‌غلتد (و گویا حالت تعادل از کف داده بود). ریزش اشك از دیدگانم چهره منور او را تر می‌ساخت، زبانم بسته شده بود و من از پاسخ درخواست وی عاجز مانده بودم. همین دنگ سبب گشت تا دوباره بگوید: علی! به وصیتم عمل کن و....

گفتم: پدر و مادرم فدای شما، چنین خواهم کرد.

سپس امر فرمود که او را بنشانم پشت او در آغوش من بود و همین طور که او را در بغل داشتم فرمود:

علی! تو در دنیا و آخرت برادر من و وصی و جانشین من هستی.

۲- سپس بلال را صدا زد و از او خواست تا شمشیر و زره و استر و زین و لجام و کمربندی که روی زره اش می‌بسته است را نیز به همراه خود بیاورد.

بلال آنچه را که فرموده بود، آورد [۱] و کنار بستر، برابر رسول خدا(ص) ایستاد. پیامبر خدا(ص) از من خواست تا به پا خیزم و آن اشیاء را بر گیرم و به خانه خود برم. من نیز چنان کردم و بازگشته و در مقابل پیغمبر(ص) ایستادم.

حضرت نگاهی به من انداخت و سپس انگشتر خود را از دست در آورد و به من داد و فرمود: این انگشتر، مخصوص تو است، بگیر، که در دنیا و آخرت از آن تو خواهد بود.

(این توجه و ارادت از آن حضرت در شرایطی ابراز می‌شد که منزل مملو از جمعیت، بنی‌هاشم و دیگران بود و همگان رفتار و حرکات او را زیر نظر داشتند و گفتار او را می‌شنیدند). سپس متوجه مردم شد و به آنها فرمود: هرگز با علی مخالفت نکنید که گمراه خواهید شد.

مبادا با او رشک و حسد برید که در شمار کفار محسوب خواهید شد.

در فاصله کوتاهی که به امر آن حضرت اشیاء اهدایی او را به خانه خود بردم و بازگشتم، عباس از این فرصت استفاده کرد و در جای من نشست. (با آمدن من او حرکتی نکرد و همچنان نشسته بود) رسول خدا از او خواست که برخیزد و من بر جای خود بنشینم. این سخن بر عباس گران آمد و گفت:

آیا پیرمرد را بر پا می‌داری و جوان را می‌نشانی؟! و اعتنایی نکرد.

رسول خدا(ص) مجبور شد تا سه نوبت حرف خود را تکرار کند.

عباس (برنجید و) با خشم و غضب برخاست و جا خالی کرد و من نشستم آنگاه پیامبر خدا فرمود: عباس! ای عمو! مبادا من از دنیا بروم و بر تو خشمگین باشم که خشم من تو را به دوزخ بکشاند. عباس بازگشت و نشست.

۳- سپس رسول خدا(ص) به بلال فرمود:

فرزندانم حسن و حسین را حاضر کن.

بلال در پی بچه‌ها روان شد و بزودی بازگشت. تا چشم رسول خدا(ص) بر عزیزانش افتاد، دست گشود و آنان را در آغوش گرفت و به بوییدن و نوازش آن دو پرداخت.

من پنداشتم که سنگینی بچه‌ها بر سنه پیامبر ممکن است سبب رنج و زحمت او گردد،از این رو جلو رفتم تا شاید بچه‌ها را از سینه جدّشان دور کنم، اما حضرت اجازه نداد و فرمود: آزادشان بگذار، مهلت ده تا مرا سیر ببینند و ببویند و من نیز آنان را نیک ببویم. بگذار در این فرصت باقی مانده، از من بهره گیرند و من نیز از آنان بهره مند گردم، بزودی پس از من با روزهای سخت و دشواری مواجه گردند. نفرین بر کسانی که آنان را به ترس و وحشت اندازند.

بار خدایا! من این دو کودک و پدرشان را به تو می‌سپارم.

۱- عن علی بن ابی طالب قال: کنت عند رسول الله فی مرضه الذی قبض فیه فکان راسه فی حجری و العباس یذبت عن وجه رسول الله (ص) فاغمی علیه اغماء ثم فتح عینیه فقال: یا عباس! یا عم رسول الله! اقبل وصیتی و اضمن دینی و عداتی، فقال العباس: یا رسول الله! انت اجود من الریح المرسله و لیس فی مالی وفا لدینک و عدالتک. فقال النبی ذلک ثلاثا یهیده علیه و العباس فی کل ذلک یجیبه بما قال اول مره فقال النبی: لاقولنها لمن یقبلها و لایقول یا عباس مثل مقالتک فقال: یا علی اقبل وصیتی و اضمن دینی و عداتی.

فخنقتنی العبره وارتج جسدی و نظرت الی راس رسول الله (ص) یذهب و یجی فی حجری فقطرت دموعی علی وجهه و لم اقدر ان اجیبه. ثم ثنی فقال یا علی! اقبل وصیتی و اضمن دینی و عداتی قلت نعم بابی و امی قال اجلسنی فاجلسته فکان ظهره فی صدری فقال یا علی انت اخی فی الدنیا و الاخره و وصیی و خلیفتی فی اهلی. [۲] .

۲- قال علی (ع):... ثم قال: یا بلال! هلم سیفی و درعی و بغلتی و سرجها و لجامها و منطقتی التی اشدها علی درعی.

فجا بلال بهذه الاشیاء فوقف بالبغله بین یدی رسول الله فقال: یا علی! قم فاقبض. فقمت و قام العباس فجلس مکانی، فقمت فقبضت ذلک فقال انطلق به الی منزلک. فانطلقت ثم جئت فقمت بین یدی رسول الله قائما فنظر الی ثم عمد الی خاتمه فنزعه ثم دفعه الی فقال: هاک یا علی هذا لک فی الدنیا و الاخره و البیت غاص من بنی‌هاشم و المسلمین فقال یا بنی‌هاشم یا معشر المسلمین! لاتخالفوا علیا فتضلوا و لاتحسدوه تکفروا یا عباس! قم من مکان علی. فقال: تقیم الشیخ و تجلس الغلام؟ فاعادها علیه ثلاث مرات فقام العباس فنهض مغضبا و جلست مکانی فقال رسول الله (ص): یا عباس! یا عم رسول الله لا اخرج من الدنیا و انا ساخط علیک فیدخلک سخطی علیک النار. فرجع فجلس.

۳- فقال: یا بلال ایتنی بولدی الحسن و الحسین. فانطلق فجا بهما فاسندهما الی صدره فجعل یشمهما....

فظننت انهما قد غماه‌ای اکرباه فذهبت لاوخرهما عنه فقال: دعهما یشمانی و اشمهما و یتزودا منی و اتزود منهما فسیلقیان من بعدی زلزالا و امرا عضالا،فلعن الله من یحیفهما، اللهم انی استودعکهما و صالح المؤمنین. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] به روایت شیخ مفید، تنها چیزی که بلال نیاورد، زره آن حضرت بود که آن روز در گرو مرد یهودی بود این مرد در برابر چهار درهم وام، زره حضرت را در رهن خود داشت. (بحار، ج ۲۲، ص د ۵۰۱).

[۲] بحار، ج ۲۲، ص ۴۹۹.

[۳] بحار، ج ۲۲، ص ۵۰۰.

وصیت کتبی

در منزل رسول گرامی جبرئیل و شماری از ملائکه حضور داشتند، هر چند من آنها را نمی‌دیدم ولی حضور آنها را احساس می کردم.

پیامبر خدا(ص) نوشته سر بسته‌ای که مهر شده بود، از دست جبرئیل گرفت و به من داد و فرمود که آن را بگشایم و من چنین کردم. بعد فرمود آن را بخوانم. من مشغول خواندن آن نوشته شدم. رسول خدا(ص) فرمود: هم اینک جبرئیل نزد من است. او این نوشته را از جانب پروردگارم آورده است.

من محتوای این نوشته را (که وصیت کتبی او محسوب می‌شود) با وصیت (شفاهی) او کاملاً ـ مطابق دیدم و همه مواردی که حضرتش بر انجام دادن آنها سفارش کرده بود در این نوشته گرد آمده بود بدون اینکه حتی حرفی از آن ساقط شده باشد.

قال امیرالمومنین: دعانی رسول الله عند موته و اخرج من کان عنده فی البیت غیری، و البیت فیه جبرئیل و الملائکه، اسمع الحس و لااری شیئا فاخذ رسول الله کتاب الوصیه من ید جبرئیل مختومه فرفعها الی و امرنی ان افضها ففعلت و امرنی ان اقراها فقراتها فقال ان جبرئیل عندی اتانی بها الساعه من عند ربی.

فقراتها فاذا فیها کل ما کان رسول الله یوصی به شیئا فشیئا ما تغدر حرفا. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۲، ص ۴۷۸.

وفات

از ارتحال رسول خدا(ص) چنان غم و اندوهی بر دلم فرو ریخت که اگر کوهها فرود آمده بود، گمان ندارم که از عهده تحمل آن بر می‌آمدند. آن روز در میان مردم، بستگانم را می‌دیدم که سنگینی مصیبت، آنان را بی تاب و توان ساخته بود که دامن صبر و شکیب را از ایشان ربوده، و عقل و هوش را از سرهاشان گرفته بود.

نه خویشتن داری ممکن بود، و نه آرام کردن ایشان کاری ساده! نه خود چیزی می‌فهمیدند و نه از دیگری سخنی می‌شنیدند.

مردمان دیگر که از فرزندان عبدالمطلب نبودند نیز برخی مصیبت زدگان را تسلیت می‌دادند و آنان را به صبر و خویشتن داری توصیه می‌نمودند و برخی دیگر با داغدیدگان همراه و هم ناله شده بودند و با آنان اشک می‌ریختند.

(در این محشری که از وفات رسول خدا(ص) بر پا شده بود) تنها من بودم که صبر کردم و بدانچه وظیفه ام بود، عمل کردم. جنازه حضرتش را برداشته و غسل دادم و حنوط نموده و کفن کردم و بر پیکر پاکش نماز گزاردم و به خاکش سپردم. و آنگاه به جمع کردن قرآن و اجرای دستورهای الهی پرداختم.

در این مهم، نه ریزش اشکها بر گونه‌ها جلوگیرم شد و نه ناله جان سوز عزیزان و نه سوز و گدار دلها، و نه سنگینی مصیبت، هیچ یک تنوانست مرا از انجام دادن وظیفه باز دارد تا آنکه حقی را که از خدا و رسولش بر عهده داشتم ادا نمودم و فرمان خدا را با بردباری و دوراندیشی کامل به انجام رساندم، و بار اندوه فقدان او را با صبر و شکیبایی تنها به حساب خدا و امید پاداش او به دوش کشیدم.

قال علی:... فنزل بی من وفاه رسول الله ما لم اکن اظن الجبال او حملته عنوه کانت تنهض به، فرایت الناس من اهل بیتی بین جازع لایملک جزعه و لایضبط نفسه و لایقوی علی حمل فادح ما نزل به، قد اذهب الجزع صبره و اذهل عقله و حال بینه و بین الفهم و الافهام و القول و الاستماع، و سائر الناس من غیر بنی عبدالمطلب بین معز یامر بالصبر و بین مساعد باک لبکائهم جازع لجزعهم، و حملت نفسی علی الصبر عند وفاته بلزوم الصمت و الاشتغال بما امرنی به من تجهیزه و تغسیله و تحنیطه و تکفینه و الصلاه علیه و وضعه فی حفرته و جمع کتاب الله و عهده الی خلیقه، لایشغلنی عن ذلک بادر دمعه و لاهائج زفره و لا لاذع حرقه و لا جزیل مصیبه، حتی ادیت فی ذلک الحق الواجب لله عزوجل و لرسوله علی و بلغت منه الذی امرنی به، و احتملته صابرا محتسبا.... [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۲، ص ۵۱۲؛ خصال، ص ۴۲۱.

وحدت رویه

با توصیه و سفارش ابوبکر، عمر به خلافت رسید. رفتار من در این دوره همان رفتاری بود که در زمان زعامت رفیقش داشتم. عده ای از اصحاب رسول خدا(ص) که بعضی از آنها امروز در جمع ما نیستند رحمت خدا بر آنها باد نزد من آمدند و اظهار پشتیبانی کردند و از من خواستند تا برای اخذ حقم به پا خیزم.

پیشنهادی که پیش از این نیز در دوره خلافت ابوبکر از آنها شنیده بودم. اما پاسخی که به آنها دادم همان پاسخی بود که قبلاً از من شنیده بودند، چه اینکه برنامه من (بنا به وصیت رسول خدا(ص)) خبر و بردباری و تحمل سهتیها برای خدا (و همراهی با مردم) بود.

من اگر آن روز با مردم همراه نمی‌گشتم بیم آن می‌رفت که بزودی شاهد تباهی اجتماعی باشم که رسول خدا(ص) با سیاستی عمیق آن را پی نهاد و در راه برپایی آن رنجها کشید. او مردم را گاهی با نریم و زمانی به درشتی و گاه با ترس و زور شمشیر گرد هم آورد (و از دسیدگی به آنها کوتاهی نکرد) تا آنجا که آنها با آسایش و در کمال سیری و برخورداری از پوشش و لباس و روانداز می‌زیستند، در حالی که ما دودمان پیامبر در اتاقهای بی سقف زندگی می‌کردیم و در و پیکر خانه های ما را شاخه‌های نخل و مانند آن تشکیل می‌داد. نه فرشی داشتیم و نه روااندازی. بیشتر افراد خانواده فقط یک جامه داشتند که به نوبت، در نمازها از آن استفاده می‌کردند. چه روزها و شبهایی که با گرسنگی به سر آوردیم... تازه اگر گاهی هم از سهم غنایم جنگی آنچه را که خداوند خالصه ما قرار داده بود به دست می‌آمد و دیگران در آن حقی نداشتند، رسول گرامی (ص) صاحبان زر و سیم را به منظور جذب و گایش آنان به اسلام، بر ما مقدم می‌داشت و آنچه که سهم خود و خانواده اش بود به آنان می‌بخشید.

یک چنین اجتماعی را که رسول خدا(ص) با این خون دل فراهم آورده بود من از همگان بر حفظ و نگهداری آن سزاوارتر بودم (و نیز وظیفه من بود) که نگذارم آن بنای عظیم از هم فرو پاشد و به راهی کشیده شود که هرگز روی نجات به خود نبیند و تا پایان عمر گرفتار باشد.

من اگر آن روز (بکروی می‌کردم و به مخالفت خود ادامه می‌دادم و) مردم را به یاری خود فرا می‌خواندم، آنها ناگزیر در برابر من یکی از دو حال داشتند:

یا با من همراهی می‌کردند و با مخالفان می‌جنگیدند، که در این صورت کشته می‌شدند و از پای در می‌آمدند. و یا اینکه از یاری من سرباز می‌زدند که در آن صورت به واسطه سرپیچی و خودداری از اطاعت من کافر می‌شدند....

قال علی (ع):... واجتمع الی نفر من اصحاب محمد ممن مضی و ممن بقی فقالوا لی فیها مثل الذی فالوا لی فی اختها، فام یعد قولی الثانی قولی الاول صبرا و احتسابا و یقینا اشقاقا من ان تفنی عصبه تالفهم رسول الله (ص) باللین مره و باشده اخری و بالبذل مره و بالسیف اخری حتی لقد کان من تالفه لهم ان کان الناس فی الکر و القرار و الشبع و الری و اللباس و الوطا و الدثار و نحن اهل بیت محمد لاسقوف لبیوتنا و لا ابواب و لا ستور الا الجرائد و ما اشبهها و لا وطا لنا و لا دثار علینا و یتداول الثوب الواحد فی الصلاه اکثرنا و نطوی اللیالی و الایام عامتنا و ربما اتانا الشی مما افاه الله علینا و صیره لنا خاصه دون غیرنا و نحن علی ما وصفت من حالنا فیوثر به رسول الله (ص) ارباب النعم و الاموال تالفا منه لهم فکنت احق من لم یفرق هذه العصبه التی الفها رسول الله (ص) و لم یحملها علی الخطه التی لا خلاص لها منها دون بلوغها و فنا اجالها لانی لو نصبت نفسی فدعوتهم الی نصرتی کانوا منی و فی امری علی احد منزلتین: اما متبع مقاتل، و اما مقتوا ان لم یتبع الجمیع و اما خاذل یکفر بخذلانه ان قصر فی نصرتی او امسک عن طاعتی.

.[۱]

پی نوشت ها:

[۱] خصال، ص ۴۲۵؛ اختصاص، ص ۱۷۲.

وای بر فلسطین و بلای وارد بر آن

امام علی علیه السلام از جمله راجع به ری فرمود: ای وای بر ری و آنچه بر این شهر آید از قتل عظیم و اسیری زنان و ذبح اطفال و نابودی مردان. ای وای بر شهرهای فرنگ و آنچه بر آنها از اعراب رسد، ای وای بر شهرهای سند و هند و آنچه از قتل و ذبح و خرابی در آن زمان واقع می‌شود تا آنجا که راجع به فلسطین فرمود: آگاه باش وای بر فلسطین و آنچه بر آن شهر از فتنه های کمر شکن وارد خواهد شد، آگاه باشید ای وای بر اهل دنیا و آنچه بر آن از فتنه‌ها وارد خواهد شد در آن زمان، و (ای وای) بر تمام شهرهای غرب و شرق و جنوب و شمال، آگاه باشید که مردم بعضی بر بعضی سوار شوند و جنگهای دائمی بر آنها حمله کنند، این (ستمها) بواسطه آن اعمالی است که خودشان انجام داده‌اند و پروردگار تو هیچ بر بندگان ظلم نمی کند.

آنگاه بعد از کلامی فرمود: ای گروه مردم در این سخنان من شک می کنید که من تکلم نکرده و ادعائی ننمودم که بر دروغ باشد و شما را خبر نمی‌دهم مگر به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا تعلیم داده است، همانا مرا هزار مسأله آموخت که از هر مسئله‌ای هزار باب از علم و از هر بابی، صد هزار باب گشوده می‌شود، شما را به این خبرها خبر دادم با کمی صبر شما، پس چقدر شگفت آور است، بسیاری فتنه‌های شما و پلیدی زمان شما و خیانت حکام شما و ظلم قضاوت شما و سگ صفتی تجار شما و بخل فرمانروایان شما و آشکار شدن اسرار شما و لاغر شدن جسمهای شما و بسیاری آرزوها و زیادی شکایتهای شما، چقدر شگفت آور است کمی معرفت شما و ذلت فقیر و تکبر اغنیاء و کمی وفای شما.

انا لله و انا الیه راجعون از اهل آن زمان، در میان ایشان مصیبتها وارد شود ولی آنها را بزرگ ندانند، شیطان با بدنهای آنها آمیخته و در اجسامشان و خونهایشان جای گرفته و آنها را به تهمت وسوسه می کند تا مرتکب فتنه‌های شهرها بشوند. (در آن زمان) مؤمن مسکین و دوستدار ما گوید:

من از ناتوانانم، بهترین مردم در آن هنگام کسی است که ملازم نفس خود باشد و در خانه خود مخفی شود و با مردم آمیزش نکند و دیگر آن کسی که نزدیک بیت المقدس ساکن شود و آثار انبیاء را طلب کند.

اگر شما را به دشنام ما وادار کردند

ای گروه مردم: ظالم و مظلوم، جاهل و عالم، حق و باطل، عدل و ستم، با هم یکسان نیستند، آگاه باشید که برای خدا راه‌های معلوم و واضحی است، هیچ پیامبری نیست مگر اینکه ضد و دشمنانی دارد که می‌خواهند نور آنها را خاموش کنند، ما خاندان پیامبر شما هستیم، آگاه باشید که اگر شما را به ناسزاگوئی به ما وادار کنند، پس ما را ناسزا گوئید و اگر شما را به دشنام به ما وادار کردند، پس ما را دشنام دهید و اگر شما را به لعنت ما وادار کردند، ما را لعنت کنید.

(اما) اگر شما را به بیزاری (قلبی) از ما دعوت کردند پس از ما بیزاری نجوئید و گردنهای خود را در معرض شمشیرها قرار دهید، ولی یقین خود را حفظ نمائید، هر کس که از ما به قلبش بیزاری جوید، خدا و رسول او از او بیزاری جویند، آگاه باشید که ناسزا و دشنام و لعن به ما نمی‌رسد. سپس فرمود: ای وای بر مسکینهای این امت، آن مسکینها همان شیعیان و دوستان ما هستند، ایشان نزد مردم کافرند (ایشان را کافر حساب می کنند) ولی نزد خدا نیکانند، در نزد مردم دروغگویانند ولی نزد خدا راستگویانند، در نزد مردم ستمگرانند ولی نزد خدا مظلومین هستند، در نزد مردم جائر ولی نزد خدا عادلند، در نزد مردم زیانکار ولی نزد خدا سود

برندگانند، به خدا قسم با ایمان خود رستگار شدند و منافقین هلاک گردیدند.
ای گروه مردم: انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلواة و یؤتون الزکاة و هم راکعون. [۱] .
یعنی همانا ولی و سرپرست شما فقط خدا و پیامبر و آنهائی هستند که ایمان آورده و نماز را برپا داشته، در حال رکوع صدقه (مستحبی) می‌دهند (که منظور علی علیه‌السّلام است) ای گروه مردم گویا گروهی از ایشان را می‌بینم (که به من تهمت زنند) و گویند علی بن ابیطالب علم غیب دارد و اوست پروردگاری که می‌میراند و زنده می گرداند و او بر هر کاری تواناست، قسم به پروردگار کعبه دروغ می گویند، ای مردم درباره ما آنچه خواهید بگوئید ولی ما را مخلوق خدا بدانید.
آنگاه بعد از ذکر اعمال سفیانی و دیگران فرمود: در این هنگام ملائکه در آسمانها مضطرب شوند و خداوند به قائم از ذریه من که صاحب الزمان است اجازه خروج می‌دهد آنگاه خبر او در هر مکانی شیوع یافته و جبرئیل بر صخره بیت المقدس فرود آمده برای اهل دنیا فریاد می‌زند: (قد) جاء الحق و زهق الباطل کان زهوقا. [۲] .
سپس حضرت آهی کشید و ناله‌ای زد و فرمود: بنی اذا ما جاشت الترک فانتظر الخ (که در فصل حضرت مهدی علیه‌السّلام ذکر شد) آنگاه فرمود: جبرئیل در صیحه خود صدا می‌زند ای بندگان خدا بشنوید آنچه را که می گویم، همانا این مهدی آل محمد است که از مکه خروج کرده، او را اجابت کنید.

پی نوشت ها:

[۱] مائدة: ۵۵.

[۲] الاسری: ۸۱.

وصی پیامبر بعد از او چند سال عمر می‌کند

امام باقر علیه‌السّلام فرمود: مردی یهودی خدمت امیر علیه‌السّلام آمده در مورد اموری از حضرت سؤال کرد تا اینکه پرسید: وصی پیامبر شما بعد از پیامبر چند سال عمر می کند؟ حضرت فرمود: سی سال. پرسید: می‌میرد یا کشته می‌شود؟ فرمود: ضربه‌ای بر فرق او وارد می‌شود که محاسن او رنگین می‌شود. مرد یهودی گفت: به خدا قسم راست گفتی، این مطلب به خط هارون و املاء موسی علیه‌السّلام می‌باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۲ ص ۱۹۱.

ودیعه

مردی دو دینار و دیگری یک دینار نزد شخصی به ودیعت نهادند، یک دینار آنها تلف شد. امیرالمومنین علیه‌السلام درباره آنان فرمود: یک دینار از دو دینار موجود به صاحب دو دینار اختصاص دارد و دینار دیگر نیز بالمناصفه بین آن دو تقسیم می‌شود. [۱] .
و نظیر این خبر است روایتی که شیخ صدوق و شیخ طوسی به امام صادق علیه‌السلام نسبت داده‌اند که دو نفر بر سر دو درهم با یکدیگر نزاع می کردند، یکی از آنان هر دو درهم را از خود می‌دانست و دیگری یکی از آنها را.
آن حضرت علیه‌السلام فرمود: کسی که مدعی یک درهم است اعتراف دارد که از درهم دیگر حقی ندارد، و درهم دیگر که مورد نزاع است بین آنان بالمناصفه تقسیم می‌شود. [۲] .

و همچنین نظیر آن را شیخ کلینی و صدوق و طوسی به امام محمد باقر علیه‌السلام نسبت داده‌اند که از آن حضرت پرسیدند، مردی غلامی از دیگری خریده و فروشنده دو غلام به خریدار تسلیم نموده تا یکی از آنها را انتخاب کرده برای خود نگهدارد و دیگری را به صاحبش رد نماید و فروشنده قیمت غلام را نیز از مشتری تحویل گرفته است.

خریدار هر دو غلام را به طرف منزل می‌برده، اتفاقا یکی از آن دو در بین راه گریخته است. آن حضرت فرمود: مشتری غلام موجود را به صاحبش رد می کند و نصف قیمتی را که به فروشنده داده پس می گیرد و برای یافتن غلام جستجو می کند، اگر آن را یافت باز اختیار دارد هر کدام از آن دو را که می خواهد نگهدارد و آن نصف قیمت را که از فروشنده گرفته باز به وی رد نماید، و اگر غلام را پیدا نکرد از مال هر دو رفته، نصفش از فروشنده و نصفش از خریدار. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضر، باب ۱۶، الصلح ، حدیث ۱۲. تهذیب، باب الصلح، حدیث ۱۴.

[۲] من لا یحضر، باب الصلح، حدیث ۸. تهذیب، باب الصلح بین الناس، حدیث ۱۲.

[۳] فروع کافی، کتاب المعیشه، باب نوادر، حدیث ۱، تهذیب، ج ۷، ص ۸۲، حدیث ۶۸.

وصیت به ثلث

مردی که به ثلث، وصیت کرده بود بطور خطا کشته شد. امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: ۱/ ۳ خونبهایش نیز جزء وصیتش می‌باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، کتاب الدیات، باب الزیادات، حدیث ۸.

واجب و واجب‌تر

شافعی در مطالب السئول آورده: مردی نزد حضرت امیر علیه‌السلام آمده و گفت: مرا آگاه کن از واجب و واجب‌تر، عجب و عجب‌تر، سخت و سخت‌تر، نزدیک و نزدیک‌تر!

امام علیه‌السلام پاسخ او را در ضمن اشعاری بیان فرمود:

توبه و بازگشت به پروردگار مردم واجب است، و ترک گناهان از آن واجب‌تر. [۱] .

گردش روزگار عجیب است، و غفلت مردم از آن عجیب‌تر. [۲] .

بردباری در برابر مصائب دشوار است، ولی از دست دادن پاداشها از آن دشوارتر. [۳] .

هر چیزی که به آن امید می‌رود نزدیک است، و مرگ از همه آنها نزدیکتر [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] توب رب الوری واجب و ترکهم للذنوب اوجب.

[۲] والدهر فی صرفهٔ عجیب و غفلهٔ الناس عنه اعجب.

[۳] والصبر فی النائبات صعب لکن فوت الثواب اصعب.

[۴] وکل ما یرتجی قریب والموت من کل ذاک اقرب. مطالب السئول، ص ۶۲.

وزن زنجیر

غلامی زنجیر به پا از کنار دو مرد عبور می‌کرد، آن دو نفر در مقدار وزن زنجیر با هم شرطبندی کردند، یکی از آنان گفت: اگر وزن زنجیر فلان مقدار نباشد همسر من سه طلاقه است، دیگری گفت: اگر حدس تو درست باشد زن من سه طلاقه است، پس هر دو برخاسته و به همراه غلام نزد مولایش رفته به مولای غلام گفتند: زنجیر را باز کن تا آن را وزن نمائیم. مولای غلام هم گفت: زنم طلاق است اگر بخواهم زنجیر را باز کنم، همگی نزد عمر رفتند و مشکل را نزد او مطرح کرده از او چاره‌جویی نمودند.عمر گفت: سوگند مولایش بر دو سوگند دیگر مقدم است. و آنگاه گفت: بیائید با هم به نزد علی بن ابیطالب برویم شاید او برای حل این مشکل تدبیری بیندیشد، پس به نزد آن حضرت رفته جریان را عرضه داشتند.

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: چقدر پاسخش آسان است و سپس دستور داد ظرف بزرگی آوردند و زنجیر را با نخی به پای غلام بستند و سپس پای غلام را با زنجیر در میان ظرف گذاشتند بر آن آب ریختند تا این که ظرف پر از آب شد، پس از آن فرمود: زنجیر را بالا ببرید، زنجیر را بالا بردند تا حدی که از آب بیرون شد و در این هنگام، آب قدری پائین رفت و آنگاه فرمود: پاره آهن در آب بریزند تا به جای سابقش برگردد، چون دستور انجام گرفت فرمود: حالا پاره‌های آهن را وزن کنید، هر چه شد همان وزن زنجیر است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضر، کتاب القضاء، باب الحیل فی الاحکام، حدیث ۲. شیخ صدوق (ره) در فقیه پس از نقل این خبر می گوید: این تدبیر امیرالمومنین (ع) تنها بدان جهت بوده که مردم را از احکام کسانی که طلاق را با سوگند روا می‌دارند نجات بخشد. محمدتقی شوشتری

وزن در

گروهی آهنگر دربی آهنی را به وزنی که صاحبان در برای آن تعیین نمودند معامله نموده در را به طرف مقصد می‌بردند، در بین راه کسانی وزن در را از آنان پرسیده و خریداران جریان را گفتند آنان اظهار داشتند وزن در هرگز به این مقدار نمی‌باشد.

خریداران برگشته از فروشندگان تقاضای کم نمودن قیمت در را نمودند، آنان ابا کردند نزاعشان در گرفت، نزد امیرالمومنین علیه‌السلام رفتند، آن حضرت به آنان اندازه فرورفتگی قایق را در آب نشانه کنید، و سپس فرمود: حالا به جای در خرمای وزن شده قرار دهید تا به همان اندازه در آب فرو رود، پس فرمود، وزن در به مقدار وزن خرماهاست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار ج ۴۰، ص ۲۸۶.

وائل بن حجر حضرمی

وائل فرزند حجر بن ربیعه، کنیه‌اش «ابوهنیده» از طایفه حضر موت و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشد. [۱] .

«وی سرداری از اقیالِ «حضرموت» بود و پدرش نیز از ملوک آن جا می‌باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله چند روز قبل از شرف‌یابی وی به محضرش، مژده ورودش را داد. وی وقتی بر حضرت وارد شد، مقدمش را گرامی داشت و نزد خود نشانید و او را عاملِ اقیال «حضرموت» کرد و قطعه زمینی به او داد، وی پس از رحلت پیامبر در کوفه ساکن شد و تا عصر معاویه در قید حیات بود.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: اسد الغابه، ج ۵، ص ۸۱؛ رجال طوسی، ص ۳۱، ش ۴.

[۲] ر. ک: اسد الغابه، ج ۵، ص ۸۱؛ رجال طوسی، ص ۳۱، ش ۴.

وداعه بن ابی زید انصاری

«وداعهٔ بن ابی زید انصاری» از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در صفّین در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضور داشت. و پدرش ابوزید در روز احد به شهادت رسیده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اسدالغابه، ج ۵، ص ۸۵.

ولید بن جابر طایی

ولید از کسانی بود که به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و مسلمان شد. سپس در زمره یاران حضرت علی علیه‌السلام درآمد و در جنگ صفین شرکت کرد و از مردان نام‌آور در آن جنگ بود. [۱] او در لیلهٔ الهریر همان شب به یاد ماندنی جنگ صفین که چیزی نمانده بود بساط معاویه برچیده شود، با حماسه‌های ماندگارش دل سپاهیان معاویه را به لرزه درآورد.
به نقل ابن اثیر، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای او عهدنامه‌ای صادر کردند که در قبیله آنان محفوظ است [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] همان؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۲۹.

[۲] همان؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۲۹.

وهب بن ابی وهب

شیخ طوسی، «وهب بن ابی وهب» را از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام دانسته است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۱، ش ۲.

وهب بن اجدع بن راشد

وهب فرزند اجدع بن راشد از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بوده است. [۱] .
ابن حجر، وهب را فرزند اجدع همدانی و کوفی و از تابعین [۲] مورد وثوق می‌شناسد که از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و عمر بن خطاب نقل حدیث کرده است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۱، ش ۴.

[۲] ر. ك: همین اثر، ج ۱، ص ۳۴.

[۳] تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۷۵.

وهب بن عبدالله سوائی (ابو جحیفه)

وهب بن عبداللّه بن سوائی کنیه‌اش «ابوجحیفه» از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشد. [۱] .
وی در زمان خلافت امیرمؤمنان علیه‌السلام خازن بیت‌المال و رئیس پلیس کوفه شد و در جنگ های جمل، صفّین و نهروان شرکت داشت. امیرالمؤمنین علیه‌السلام به دلیل این که او را دوست می‌داشت و مورد وثوقش بود، «وهب الخیر» نامید. وی به سال ۷۲ هجری دار فانی را وداع گفت. [۲] .
ابن حجر عسقلانی پس از شرح حال وهب می‌نویسد: حضرت علی علیه‌السلام وی را رئیس پلیس کوفه قرار داد و او در سال ۶۴ هجری دار فانی را وداع گفت. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۱، ش ۱ و ص ۶۱، ش ۱.

[۲] اسدالغابه، ج ۵، ص ۱۵۷ (ابو جحیفه).

[۳] الاصابه، ج ۶، ص ۶۲۶.

وهب بن عدی

شیخ طوسی، «وهب بن عدی» را از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام دانسته است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۱، ش ۳.

وهب بن کریب

وهب بن کریب از اشراف قبیله «همدان» بود که به «ابوالقلوص» [۱] کنیه داشت. وی در جنگ صفّین همراه امیرالمؤمنین علیه‌السلام مجاهدت کرده و نیز پرچم‌دار همدانی‌ها بوده است.
مورخان نقل کرده‌اند: در یکی از روزهای جنگ صفین که جمع زیادی از همدانی‌ها به شهادت رسیدند و در همین نبرد یازده نفر از سران قبیله همدان نیز یکی پس از دیگری پرچم میمنه (طرف راست) سپاه علی علیه‌السلام را برداشتند و به شهادت رسیدند،

وهب بن کریب پس از یازده شهید از فرماندهان، همان پرچم را به دوش گرفت و قصد پیش روی داشت که مردی از قوم همدان فریاد زد: «ای وهب! برگرد – خدا تو را رحمت کند – زیرا اشراف قومت دور این پرچم کشته شدند، حالا تو و دیگر باقی ماندگان قوم همدان خود را کنار این پرچم به کشتن ندهید.» پس از این ندا او و یارانش بازگشتند، در حالی که بین راه می گفتند: «ای کاش جمعی از اعراب بودند و ما را سوگند می‌دادند، با هم به پیش می‌رفتیم و دیگر بازنمی‌گشتیم تا کشته شویم و یا پیروز گردیم.»

آنان در راه بازگشت، به مالك اشتر برخورد نمودند که ندا داد: اکنون به سوی من بیایید و من با شما هم سوگند می‌شوم و پیمان می‌بندم که هرگز باز نگردیم تا پیروز شویم و یا کشته گردیم.

پس از این عهد و پیمان همگی به فرماندهی مالك اشتر در برابر سپاه شام ایستادگی و مقاومت کردند و تا نزدیکی پیروزی در این نبرد پیش رفتند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] در تاریخ طبری «أخو القلوص» آمده است.

[۲] ر. ك: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱؛ وقعهٔ صفّین، ص ۲۵۲.

وهب بن مسعود خثعمی

وهب بن مسعود، از قبیله خثعم کوفه و از اصحاب و یاران علی علیه‌السلام بود و در صفّین در رکاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مجاهدت کرد. وی در صفّین با مردی از قوم خود جنگید و او را به قتل رسانید.

وقتی که از سوی خثعمی‌های شام به خثعمی‌های عراق پیشنهاد ترك جنگ داده شد، عراقی‌ها نپذیرفتند. در این هنگام مردی از خثعم شام بیرون آمد و به حالت اعتراض به رئیس خثعم شام گفت: تو به آنها پیشنهاد صلح و ترك مقاتله نمودی و آنها نپذیرفتند و آماده جنگ شدند. سپس به میدان آمد و ندا داد: ای مردم عراق، یک مرد در برابر یک مرد؛ در این موقع عبداللّه بن حنش در خشم فرو رفت و از کار مرد خثعمی در گروه خود که مبارز طلبید، سخت ناراحت شد و در حق او نفرین کرد. سپس وهب بن مسعود که از گروه خثعم کوفه بود و در زمان جاهلیت به شجاعت و مردانگی شهرت داشت به طوری که کسی مقابل او نمی‌رفت مگر این که کشته می‌شد، مقابل مرد شامی آمد و در همان لحظه با حمله‌ای مرد شامی را به قتل رساند. قتل مرد شامی سبب شد که دو گروه خثعم با هم به جنگ بپردازند و جنگ بسیار سخت و شدیدی واقع شد.

در این قتال شدید، ابو کعب رئیس خثعم عراق به دست شمر بن عبداللّه خثعمی شامی به شهادت رسید و کعب پسر ابی کعب فوراً پرچم پدر را برافراشت و پیش رفت تا این که جنگ مغلوبه شد به طوری که هشتاد نفر از خثعم عراق به شهادت رسیدند و همین تعداد هم از خثعم شام کشته شدند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وقعهٔ صفین، ص ۲۵۷.

ه

هشدار سخت به خلافکار

امام علی علیه السلام با اطّلاعاتی که از «زیاد بن ابیه» داشت، پس از نصب او به یکی از مشاغل دولتی، سخت به او هشدار داد، و در نامه ۲۰ نهج‌البلاغه خطاب به او نوشت:

وَإِنِّی أُقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَماً صَادِقاً، لَئِنْ بَلَغَنِی أَنَّکَ خُنْتَ مِنْ فِیْءِ الْمُسْلِمِینَ شَیْئاً صَغِیراً أَوْ کَبِیراً، لَأَشُدَّنَّ عَلَیْکَ شَدَّةً تَدَعُکَ قَلِیلَ الْوَفْرِ، ثَقِیلَ الظَّهْرِ، ضَئِیلَ الْأَمْرِ، وَالسَّلَامُ.

«همانا من، براستی به خدا سوگند می‌خورم، اگر به من گزارش کنند که در بیت المال خیانت کردی، کم یا زیاد، چنان بر تو سخت گیرم که کم بهره شده، و در هزینه عیال درمانی، و خوار و سرگردان شوی. با درود.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ ابن واضح ج ۲ ص ۱۹۳، و انساب الاشراف ص ۱۶۲: بلاذری، و المحاسن و المساوی ج ۲ ص ۲۰۱: بیهقی.

هزار رکعت نماز

امام صادق علیه السلام فرمود:

اِنَّ عَلِیّاً علیه السلام فی آخَرِ عُمْرِهِ یُصَلّی فی کُلِّ یَوْمٍ وَلَیْلَةٍ اَلْفَ رَکْعَةٍ

(همانا علی علیه السلام در پایان عمر خود در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند.) [۱] .

امیرالمؤمنین علیه السلام در فضیلت نماز و جایگاه بلند آن فرمود:

تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ، وَحَافِظُوا عَلَیْهَا، وَاسْتَکْثِرُوا مِنْهَا، وَتَقَرَّبُوا بِهَا.

فَإِنَّهَا «کَانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ کِتَاباً مَوْقُوتاً».

أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَی جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِینَ سُئِلُوا:

«مَا سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ؟ قالوا: لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ».

وَإِنَّهَا لَتَحُتُّ الذُّنُوبَ حَتَّ الْوَرَقِ، وَتُطْلِقُهَا إِطْلَاقَ الرِّبَقِ، وَشَبَّهَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله بِالْحَمَّةِ تَکُونُ عَلَی بَابِ الرَّجُلِ، فَهُوَ یَغْتَسِلُ مِنْهَا فِی الْیَوْمِ وَاللَّیْلَةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَمَا عَسَی أَنْ یَبْقَی عَلَیْهِ مِنَ الدَّرَنِ؟ وَقَدْ عَرَفَ حَقَّهَا رِجَالٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِینَةُ مَتَاعٍ، وَلَا قُرَّةُ عَیْنٍ مِنْ وَلَدٍ وَلَا مَالٍ.

یَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «رِجَالٌ لَا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِیتَاءِ الزَّکَاةِ».

وَکَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله نَصِباً بِالصَّلَاةِ بَعْدَ التَّبْشِیرِ لَهُ بِالْجَنَّةِ، لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ:

«وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلَاةُ وَاصْطَبِرْ عَلَیْهَا»،

فَکَانَ یَأْمُرُ بِهَا اَهْلَهُ وَیَصْبِرُ عَلَیْهَا نَفْسَهُ.

ره‌آورد نماز

(مردم! نماز را بر عهده گیرید، و آن را حفظ کنید، زیاد نماز بخوانید، و با نماز خود را به خدا نزدیک کنید.

«نماز فریضه واجبی است که در وقتهای خاص بر مؤمنان واجب گردیده‌است» [۲] .

آیا به پاسخ دوزخیان گوش فرا نمی‌دهید، آن هنگام که از آنها پرسیدند:

چه چیز شما را بدوزخ کشانده است؟

گفتند:

«ما از نمازگذاران نبودیم» [۳] .

همانا نماز! گناهان را چونان برگهای پاییزی فرو می‌ریزد، و غُل و زنجیر گناهان را از گردنها می گشاید، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نماز را به چشمه آب گرمی که بر درِ سرای مردی جریاین داشته باشد، تشبیه کرد، اگر روزی پنج بار خود را در آن شستشو دهد، هرگز چرك و آلودگی در بدن او نماند.

همانا کسانی از مؤمنان حق نماز را شناختند که زیور دنیا از نماز بازشان ندارد، و روشنایی چشمشان یعنی اموال و فرزندان مانع نمازشان نشود.

خدای سبحان می‌فرماید:

«مردانی هستند که تجارت و خرید و فروش، آنان را از یاد خدا، و برپاداشتن نماز، و پرداخت زکات باز نمی‌دارد» [۴] .

رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از بشارت به بهشت، خود را در نماز خواندن به زحمت می‌انداخت، زیرا خداوند به او فرمود:

«خانواده خویش را به نماز فرمان ده و بر انجام آن شکیبا باش» [۵] .

پس پیامبر صلی الله علیه وآله پی در پی خانواده خود را به نماز فرمان می‌داد، و خود نیز در انجام نماز شکیبا بود.») [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالـنوار ج ۴۱ ص ۲۴ – ۱۷، «اینکـه مشـهور است آن حضـرت در یـک شب هزار رکعت نماز می‌خواندنـد و برخی هم به زحمت افتادند تا آن را اثبات کنند، و در ساعات و دقائق شب‌های طولانی سرانجام موفّق شدند تا هزار رکعت نماز بخوانند، مبنائی ندارد، و فقط امام علی علیه السلام در اواخر زندگی با برکت خود آن هم در یک شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند».

[۲] نساء آیه ۱۰۳.

[۳] مدّثر آیه ۴۳.

[۴] نور آیه ۳۷.

[۵] طه آیه ۱۳۲.

[۶] خطبه ۱ : ۱۹۹ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- بحار الانوار ج ۷۲ ص ۱۱۶ ح۱۶ ب۵۰: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۲- فروع کافی ج۵ ص۳۶ و۳۸: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۳- منهاج البراعۀج ۲ ص ۳۰۵: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۴- بحارالانوار ج۷۹ ص۲۲۴ وج ۸۲ ص۲۲۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۵- تفسیر برهان ج۴ ص۴۰۴ ح۵: بحرانی (متوفای ۱۱۰۷ه)

۶- تفسیر نورالثقلین ج۵ ص۴۵۹ وج۳ ص۶۰۹: عبد علی حویزی (متوفای ۱۱۱۲ه)

۷- ربیع الابرار ج۲ ص۲۷۷ ح۱۸۹ ب۲۶: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ه)

۸- فروع کافی ج ۵ ص۴۱ ح۴: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه).

هشدار از تبلیغات دروغین یاران معاویه در مراسم حج

«پس از یـاد خـدا و درود، همانـا مـأمور اطلاعـاتی مـن در شـام به من اطلاـع داده که گروهی از مردم شـام برای مراسم حـج به مکّه می‌آینـد، مردمی کوردل، گوشـهایشان در شـنیدن حق ناشـنوا، و دیـده‌هایشان نابینـا، که حق را از راه باطل می‌جوینـد، و بنـده را در نافرمانی از خـدا، فرمان می‌برنـد، دین خود را به دنیا می‌فروشـند، و دنیا را به بهای سـرای جاودانه نیکان و پرهیزکاران می‌خرنـد، در

حالی که در نیکی‌ها، انجام دهنده آن پاداش گیرد، و در بدیها جز بدکار کیفر نشود.

پس در اداره امور خود هشیارانه و سرسختانه استوار باش، نصیحت دهنده‌ای عاقل، پیرو حکومت، و فرمانبردار امام خود باش، مبادا کاری انجام دهی که به عذرخواهی روی آوری، نه به هنگام نعمت‌ها شادمان و نه هنگام مشکلات سُست باشی. با درود» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳۳ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این نامه به شرح زیر است:

۱- مجمع الامثال ج ۱ ص ۴۴: میدانی (متوفای ۵۱۸ ه

۲- شرح نهج‌البلاغه ج۱۶ ص۱۳۸: ابن ابی الحدید معتزلی(متوفای ۶۵۶ ه)

۳- شرح ابن میثم ج ۵ ص ۷۲: بحرانی(متوفای ۶۷۹ ه)

۴- بحارالانوار ج۳۳ ص ۴۹۱ وج۶۸ ص۳۶۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۵- کتاب الغارات ج۲ ص۵۰۹: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه)

۶- عدة الداعی (بنقل بحار): ابن فهد (متوفای ۸۴۱ه)

۷- غرر الحکم ج ۵ ص ۶۲: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)

۸- ارشاد القلوب ص ۱۲: دیلمی (متوفای ۷۷۱ ه).

هوشیاری و دور اندیشی در مسائل سیاسی

۵ نفر در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هم قَسَم شدند که پس از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم از یکدیگر حمایت کنند تا خلافت در دست آنان باشد، و به ترتیب خلافت کنند، مانند:

«خلیفه اوّل، خلیفه دوّم، سالم مولای ابوحنیفه، ابوعبیده جرّاح و خلیفه سوم»،

و نامه‌ای هم تنظیم کردند و همگی آن را امضا کردند که به صورت عهد نامه‌ای مکتوب و سندی تاریخی باقی بماند،

و چون نامه را به ابوعبیده سپردند، بارها خلیفه دوّم می گفت:

ابوعبیده امین امّت است.

طبق نقشه از پیش تعیین شده، خلیفه اوّل به خلافت رسید،

و سپس با وصیت خلیفه اوّل، خلیفه دوّم خلافت را به دست گرفت.

چون در زمان خلیفه دوّم، ابوعبیده و سالم مردند، تنها هم پیمانِ سوگند خورده‌اش خلیفه سوم بود که می‌بایست به خلافت برسد،

امّا به این سادگی‌ها نمی‌شد، که خلیفه دوّم طرح شورای شش نفره را مطرح می کرد و می گفت:

اگر ابوعبیده یا سالم زنده بودند خلافت را به آنها می‌سپردم. [۱] .

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در یک گفتگوی سیاسی با عموی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عبّاس با هشیاری و دوراندیشی تمام نقشه‌ها و اهداف شوم طرّاحان شورای شش نفره را افشا کرد و خطاب به عبّاس فرمود:

به خدا سوگند که خلافت را از بنی‌هاشم دور کردند.

عبّاس گفت:

پسر برادر من، از کجا چنین قضاوتی می کنی؟

پاسخ داد:

سعد بن ابی وقّاص با عبدالرّحمن بن عوف چون پسرعموی یکدیگرند، مخالفت نمی کند و هر دو یک رأی دارند،
و عبدالرّحمن نیز داماد عثمان است، پس این سه نفر یکی هستند (عبدالرّحمن هم داماد عمر بود و هم شوهر خواهر مادری عثمان)،
حال اگر طلحه (گرچه طلحه از قبیله بنی تمیم بود و به عثمان تمایل داشت) و زبیر به من رأی دهند، گر چه سه نفر می‌شویم، امّا فائده‌ای ندارد، زیرا عمر دستور داد، اگر مساوی شدند، رأی گروهی ترجیح دارد که عبدالرّحمن در آن است،
پس سرنوشت شورا روشن است که عثمان انتخاب خواهد شد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری ج۲۱۳۸ : ۱.

[۲] انساب الاشراف ج۵ ص۱۹.

هماهنگی با پیامبر

امام علی علیه السلام پس از تولّد که قنداقه او را رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در آغوش کشید، تا نوجوان و جوانی، همواره با نظارت و رهنمودهای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رشد کرد و به کمالات معنوی رسید، که در یک سخنرانی فرمود: [۱] .

وَلَمْ يجْمَعْ بَيتٌ وَاحِدٌ يوْمَئِذٍ فِی الْإِسْلَامِ غَيرَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّی اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ - وَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا.

أَرَی نُورَ الْوَحْی وَالرِّسَالَةِ، وَأَشُمُّ رِيحَ النُّبُوَّةِ. وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْی عَلَيهِ - صَلَّی اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ - فَقُلْتُ: يا رَسُولَ اللَّهِ مَا هذِهِ الرَّنَّةُ؟

فَقَالَ: «هذَا الشَّيطَانُ قَدْ أَيسَ مِنْ عِبَادَتِهِ.

إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَتَرَی مَا أَرَی، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِی، وَلكِنَّكَ لَوَزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَی خَيرٍ».

«در آن روزها، در هیچ خانه‌ای مسلمانی راه نیافت جز خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که خدیجه هم در آن بود و من سوّمین آنان بودم، من نور وحی و رسالت را می‌دیدم، و بوی نبوّت را می‌بوئیدم، من هنگامی که وحی بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرود می‌آمد، ناله شیطان را شنیدم، گفتم ای رسول خدا، این ناله کیست؟ گفت: شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردید، فرمود: «علی! تو آنچه را من می‌شنوم، می‌شنوی، و آنچه را که من می‌بینم، می‌بینی، جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می‌روی.»

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۱۵: ۱۹۲ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

هشدار از رواج فتنه‌ها

فاصله زمانی نسبتاً طولانی«۲۵ سال» بین وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و به خلافت رسیدن علی علیه السلام، و خوگرفتن مردم با بدعت‌ها و رواج فساد در روابط اجتماعی، تلاش‌های اصلاحی امام علی علیه السلام را دچار مشکل کرده بود.

و تحمیل سه جنگ داخلی در خلال بیش از چهار سال خلافت آن حضرت، مجال هرگونه کار فرهنگی لازم را از آن حضرت سلب کرده بود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از سخنرانی‌های خود فرمود: [۱] .

«همانا خودم از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود:

چگونه اید شما زمانی که فتنه‌ای شما را فرا گیرد که خردسال در آن رشد کند و بزرگسال در آن پیر شود.

مردم طبق آن رفتار کنند و وضع جدید را به عنوان سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بپذیرند، پس اگر فردی آنرا تغییر داد گفته می‌شود:

وای که سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تغییر یافت... مردمی می‌آیند که برای غیر خدا علم به دست آورند کنند و برای عمل نکردن بیاموزند و با کارهایی که ظاهری اخروی دارد، دنیا را طلب می‌کنند.»

و ادامه می‌دهد:

«از والیان قبلی اعمالی دیدم که برخلاف سنّت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم انجام گرفت و در این مخالفت متعهّد بودند و عمداً عهد او را شکستند و سنّتش راتغییر دادند.

حال اگر من مردم را به ترک این بدعت‌ها وا دارم و این امور را به روز اوّل و شکلی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قرار داده بود برگردانم، یقیناً سپاهیانم از اطرافم پراکنده خواهند شد و خودم تنها یا با عده‌ای کم از شیعیانم که فضل مرا و وجوب اطاعت از دستوارات مرا قبول دارند خواهند ماند.»

سپس حدود ۳۰ مورد را ذکر می‌کند که بر خلاف سنّت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم رواج یافته است،

که حضرت از ترس پراکنده شدن مردم و تنها ماندن خود، نمی‌توانست در همه امور، امر به تغییر آن دهد.

چرا که این مردم یک ربع قرن از پیامبرشان فاصله گرفته اند و به روشی غیر از سیره پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خو کرده و به آسانی نمی‌توانستند تغییر مسیر دهند.

امام علی علیه السلام در خطبه ۱۵۶ هشدارهای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به یاد می‌آورد که فرمود:

«يا عَلِي، إِنَّ الْقَوْمَ سَيفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَيمُنُّونَ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ، وَيتَمَنَّوْنَ رَحْمَتَهُ، وَيأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ، وَيسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ، وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيةِ، فَيسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ، وَالسُّحْتَ بِالْهَدِيةِ، وَالرِّبَا بِالْبَيعِ»

قُلْتُ:

يا رَسُولَ اللَّهِ، فَبِأَی الْمَنَازِلِ أُنْزِلُهُمْ عِنْدَ ذلِکَ؟ أَبِمَنْزِلَةِ رِدَّةٍ، أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ؟

فَقَالَ: «بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ».

(ای علی! همانا این مردم به زودی با اموالشان دچار فتنه و آزمایش می‌شوند، و در دینداری بر خدا منّت می‌گذارند، با این حال انتظار رحمت او را دارند، و از قدرت و خشم خدا، خود را ایمن می‌پندارند،

حرام خدا را با شبهات دروغین، و هوس‌های غفلت‌زا، حلال می‌کنند،

«شراب» را به بهانه اینکه «آب انگور» است،

و رشوه را که «هدیه» است،

و ربا را که «نوعی معامله» است حلال می‌شمارند).

گفتم: ای رسول خدا، در آن زمان مردم را در چه پایه‌ای بدانم؟

آیا در پایه ارتداد؟ یا فتنه و آزمایش؟

پاسخ فرمود: در پایه‌ای از فتنه و آزمایش.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] روضه کافی ج ۸ ص ۵۹ – ۶۳.

[۲] خطبه ۱۴/۱۵۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تحف العقول ص ۱۶۲: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)

۲- اصول کافی ج۲ ص ۵۰ ح۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)

۳- ذیل الامالی ص ۱۷۱: ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶ ه)

۴- قوت القلوب ج۱ ص۹۲ و ۹۱ فصل۱۶: ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۶ ه)

۵- حلیهٔ الاولیاء ج ۱ ص ۷۴ و ۷۵: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ه)

۶- کتاب زهد ص۸: حسین‌بن سعید اهوازی از اصحاب امام سجاد علیه السلام

۷- کتاب خصال ج۱ ص۳۲۹ ح۲۵ باب‌السّتّهٔ: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)

۸- مناقب ص ۲۶۸: خطیب خوارزمی حنفی (متوفای ۹۹۳ ه).

هواشناسی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به پیدایش آب، هوا، فضا و آسمان‌ها فرمود:

وَكَانَ مِن اقْتِدَارِ جَبَرُوتِهِ، وَبَدِيع لَطَائِفِ صَنْعَتِهِ، أَنْ جَعَلَ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ الزَّاخِرِ الْمُتَرَاكِم الْمُتَقَاصِفِ، يبَساً جَامِداً، ثُمَّ فَطَرَ مِنْهُ أَطْبَاقاً، فَفَتَقَهَا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ بَعْدَ ارْتِتَاقِهَا، فَاسْتَمْسَكَتْ بِأَمْرِهِ، وَقَامَتْ عَلَى حَدِّهِ. وَأَرْسَى أَرْضاً يحْمِلُهَا الْأَخْضَرُ الْمُثْعَنْجِرُ، وَالْقَمْقَامُ الْمُسَخَّرُ، قَدْ ذَلَّ لِأَمْرِهِ، وَأَذْعَنَ لِهَيبَتِهِ، وَوَقَفَ الْجَارِی مِنْهُ لِخَشْيتِهِ.

وَجَبَلَ جَلَامِيدَهَا، وَنُشُوزَ مُتُونِهَا وَأَطْوَادِهَا، فَأَرْسَاهَا فِی مَرَاسِيهَا، وَأَلْزَمَهَا قَرَارَاتِهَا، فَمَضَتْ رُؤُوسُهَا فِی الْهَوَاءِ، وَرَسَتْ أُصُولُهَا فِی الْمَاءِ، فَأَنْهَدَ جِبَالَهَا عَنْ سُهُولِهَا، وَأَسَاخَ قَوَاعِدَهَا فِی مُتُونِ أَقْطَارِهَا وَمَواضِعِ أَنْصَابِهَا، فَأَشْهَقَ قِلَالَهَا، وَأَطَالَ أَنْشَازَهَا، وَجَعَلَهَا لِلْأَرْضِ عِمَاداً، وَأَرَّزَهَا فِيهَا أَوْتَاداً، فَسَكَنَتْ عَلَى حَرَكَتِهَا مِنْ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، أَوْ تَسِيخَ بِحِمْلِهَا، أَوْ تَزُولَ عَنْ مَوَاضِعِهَا.

فَسُبْحَانَ مَنْ أَمْسَكَهَا بَعْدَ مَوَجَانِ مِيَاهِهَا، وَأَجْمَدَهَا بَعْدَ رُطُوبَهِٔ أَكْنَافِهَا، فَجَعَلَهَا لِخَلْقِهِ مِهَاداً، وَبَسَطَهَا لَهُمْ فِرَاشاً! فَوْقَ بَحْرٍ لُجِّی رَاكِدٍ لَا يجْرِی، وَقَائِم لَا يسْرِی، تُكَرْكِرُهُ الرِّياحُ الْعَوَاصِفُ، وَتَمْخُضُهُ الْغَمَامُ الذَّوَارِفُ؛ [۱].

«إِنَّ فِی ذلِكَ لَعِبْرَهًٔ لِمَنْ يخْشَی».

«از نشانه‌های توانایی و عظمت خدا، و شگفتی ظرافت‌های صنعت او آن است که از آب دریای موج زننده، و امواج فراوان شکننده، خشکی آفرید، و به طبقاتی تقسیم کرد، سپس طبقه‌ها را از هم گشود و هفت آسمان را آفرید، که به فرمان او برقرار ماندند، و در اندازه‌های معین استوار شدند و زمین را آفرید که دریایی سبزرنگ و روان آن را بر دوش می‌کشد، زمین در برابر فرمان خدا فروتن، و در برابر شکوه پروردگاری تسلیم است، و آب روان از ترس او ایستاد، و سپس صخره‌ها، تپه‌ها، و کوههای بزرگ را آفرید، آنها را در جایگاه خود ثابت نگاه داشت، و در قرارگاهشان استقرار بخشید، پس کوهها در هوا و ریشه‌های آن در آب رسوخ کرد، کوهها از جاهای پست و هموار سر بیرون کشیده و کم کم ارتفاع یافتند، و ریشه آن در دل زمین ریشه دوانید، قلّه‌ها سر به سوی آسمان برافراشت، و نوک آنها را طولانی ساخت، تا تکیه‌گاه زمین، و میخ‌های نگهدارنده آن باشد، سپس زمین با حرکات شدیدی که داشت آرام گرفت، تا ساکنان خود را نلرزاند، و آن چه بر پشت زمین است سقوط نکند، یا از جای خویش منتقل نگردد پس پاک و منزّه است خدایی که زمین را در میان آنهمه از امواج ناآرام، نگهداشت، و پس از رطوبت آن را خشک ساخت، و آن را جایگاه زندگی مخلوقات خود گردانید، و چون بستری برایشان بگسترانند، بر روی دریایی عظیم و ایستاده‌ای که

روان نیست و تنها بادهای تند آن را بر هم می‌زند، و ابرهای پرباران آن را می‌جنباند.» [۲] .

«و توجّه به این شگفتی‌ها درس عبرتی است برای کسی که بترسد» [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] اسناد و مدارک خطبه ۲۱۱ به شرح زیر است:

۱- ربیع الابرار ج۱ ص۹۸ ح۶۷ ب۲: زمخشری (متوفای ۵۳۸ هجری)

۲- کتاب النهایهٔ ج۱ ص۳۷: ابن أثیر (متوفای ۶۳۰ هجری)

۳- منهاج البراعهٔ ج ۲ ص ۳۳۲: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هجری)

۴- نسخه خطی نهج‌البلاغه ص ۱۸۲: نوشته سال ۴۲۱

۵- بحار الانوار ج ۵۴ ص ۳۸: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

[۲] خطبه ۲۱۱ نهج‌البلاغه معجم المفهرس.

[۳] نازعات آیه ۲۶.

هنر خطاطی

حضـرت امیرالمـؤمنین علیـه السـلام بـه نویسـنده و منشـی خـود، عبیـداللّه بـن ابی رافع در طرز اسـتفاده از بیـت المـال، و در روش نویسـندگی، خطّ و خطّاطی دسـتوراتی می‌دهند که امروزه در تمام محافل هنری و خطّ نویسی، و ماشینهای تایپ و کامپیوتر و چاپ پذیرفته شده است که فرمود:

أَلْقِ دَواتَکَ، وَ أَطِلْ جِلْفَةَ قَلَمِکَ، وَ فَرِّجْ بَیْنَ السُّطُورِ، وِ قَرْمِطْ بَیْنَ الْحُرُوفِ، فَاِنَّ ذلِکَ أَجْدَرُ بِصَباحَةِ الْخَطِّ

«در مرکّب دواتت لیقه بگذار «که نریزد و حرام نشود» و نوک قلم را طولانی نما «که بتواند ریز بنویسد» و بین سـطرها فاصـله بگذار «تو در تو و دَر هم ننویس» و فاصـله بین حروف را کم کن «که حدّاکثر اسـتفاده از کاغذ بشود و از دراز نویسـی یا کشیدن برخی از حروف خودداری کن» که عمل به این دستورات به جلوه و زیبائی خطّ می‌افزاید.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۱۵ نهـج‌البلاغه معجم المفهرس محمـد دشتی، و الوزراء و الکُتّاب ص ۱۴، نوشـته محمّد بن عبدوس که قبل از سـید رضی نوشته است.

هجوم به دشمن

هنگامیکه دشمن به گردآوری نیرو آغاز می‌کند، برای جنگ مهیا شوید.

دشمن دشمن است و حمله می‌کند، و تنها به خاطر تدارک نیرو هجوم خود را به تاخیر می‌اندازد.

هنگامیکه امام علی (ع) خبردار شد که معاویه با رشوه، عمرو بن عاص را با خود همراه نموده و با وی پیمان نامقدسـی بسـته است تا با همکاری یکدیگر پایه‌های حکومت غاصبانه‌ی معاویه را استوار کنند، به آرایش نیروهای خود پرداخت.

امام (ع) در این باره می‌فرماید:

... و لم یبایع حتی شرط ان یوتیه علی البیعه ثمنا، فلا ظفرت ید البائع، و خزیت امانه المبتاع، فخذوا للحرب اهبتها، و اعدوا لها عدتها،

فقد شب لظاها، و علا سناها، و استشعروا الصبر فانه ادعیالی النصر.
«... و او (عمرو بن عاص) بیعت نکرد مگر آنکه بهای این معامله بستاند. شکسته باد دست چنین فروشنده‌ای و ننگ بر چنین خریداری!
اینک ساز و برگ جنگ فراهم سازید و آماده‌ی پیکار باشید، که آتش جنگ زبانه کشیده و سوزش آن شدت گرفته است. بردباری پیشه کنید و پایداری را شعار خود سازید که شما را به پیروزی راهبر خواهد بود.» [۱] .
امام جنگ را محصول یک رشته از عملیات قبلی می‌داند، و بنا بر توصیه‌ی او انسان باید به محض مشاهده‌ی نخستین نمودهای آن خود را برای نبرد آماده کند، هر چند که این نمود تنها دیدار سران دشمن باشد.

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه،خطبه‌ی ۲۶.

همگان سلاح برگیرید

مبارزه‌ی مسلحانه یک وظیفه‌ی همگانی است.
پیکار بر همه واجب است و نزدیکان حاکم و فرمانده با دیگران فرقی ندارند.
همه در برابر قانون سلاح برابرند. چه بسا ضرورت دارد که سران قوم برای برانگیختن روح جهاد در دیگران، نزدیکان خود را قربانی کنند.
مولا علی (ع) از پیامبر اکرم (ص) چنین حکایت می‌کند:
و کان رسول الله- صلی الله علیه و آله- اذا احمر الباس و احجم الناس قدم اهل بیته، فوقی بهم اصحابه حر السیوف و الاسنه، فقتل عبیده بن الحارث یوم بدر، و قتل حمزه یوم احد، و قتل جعفر یوم موته، و اراد من لو شت ذکرت اسمه مثل الذی ارادوا من الشهاده و لکن اجالهم عجلت، و منیته اخرت.
«پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هر گاه آتش جنگ بالا می‌گرفت و از هیبت آن در دل مردم رخنه می‌افتاد، خاندان خود را به میدان می‌فرستاد و یارانش را از گزند تیغ و نیزه دور می‌داشت. بدین سان عبیده بن حارث (پسر عموی پیامبر) در روز بدر کشته شد و حمزه (عموی پیامبر) در روز احد به قتل رسید و جعفر (برادر امام علی) در جنگ موته شربت شهادت نوشید.
و کسی که از بردن نامش خودداری می‌ورزم (مراد امام، خود ایشان است) نیز همچون آنان خواهان شهادت بود، اما مرگ، دیگران را زودتر رسید و نزد او درنگ ورزید.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۹.

همدلی و رازداری

یکی از حقوق اخلاقی و معنوی میان سربازان و فرماندهی کلّ، همدلی و رازداری است،
یعنی فرماندهان کلّ باید نسبت به فرماندهان رده‌های پائین و سربازان جهادگر، مهربان و با محبّت بوده و همدلی را رعایت کنند و در رعایت همدلی و یکرنگی نیز باید اسرار نظام اسلامی را حفظ کنند.

که حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در نامه ۵۰ نهج‌البلاغه فرمود:

التحذیر من الاغترار بالنّعم

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِی بْنِ أَبِی طَالِبِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی أَصْحَابَ الْمَسَالِحِ:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ حَقّاً عَلَی الْوَالِی أَلَّا یغَیرَهُ عَلَی رَعِیتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ، وَلَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ، وَأَنْ یزِیدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعَمِهِ دُنُوّاً مِنْ عِبَادِهِ؛ وَعَطْفاً عَلَی إِخْوَانِهِ.

مسؤولیات القیادهٔ و القوات

أَلَا وَإِنَّ لَکُمْ عِنْدِی أَلَّا أَحْتَجِزَ دُونَکُمْ سِرّاً إِلَّا فِی حَرْبٍ، وَلَا أَطْوِی دُونَکُمْ أَمْراً إِلَّا فِی حُکْمٍ، وَلَا أُؤَخِّرَ لَکُمْ حَقّاً عَنْ مَحَلِّهِ، وَلَا أَقِفُ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ، وَأَنْ تَکُونُوا عِنْدِی فِی الْحَقِّ سَوَاءً.

فَإِذَا فَعَلْتُ ذلِکَ وَجَبَتْ لِلَّهِ عَلَیکُمُ النِّعْمَهُ، وَلِی عَلَیکُمُ الطَّاعَهُ؛ وَأَلَّا تَنْکُصُوا عَنْ دَعْوَهٍ، وَلَا تُفَرِّطُوا فِی صَلَاحٍ، وَأَنْ تَخُوضُوا الْغَمَرَاتِ إِلَی الْحَقِّ، فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَسْتَقِیمُوا لِی عَلَی ذلِکَ لَمْ یکُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَی مِمَّنْ اعْوَجَّ مِنْکُمْ، ثُمَّ أُعْظِمُ لَهُ الْعُقُوبَهَ، وَلَا یجِدُ عِنْدِی فِیهَا رُخْصَهً.

فَخُذُوا هذَا مِنْ أُمَرَائِکُمْ، وَأَعْطُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ مَا یصْلِحُ اللَّهُ بِهِ أَمْرَکُمْ، وَالسَّلَامُ.

(نامه به فرماندهان سپاه)

پرهیز از غرورزدگی در نعمت‌ها

«از بنده خدا، علی بن ابیطالب، امیرمؤمنان به نیروهای مسلّح و مرز داران کشور

پس از یاد خدا و درود! همانا بر زمامدار واجب است که اگر اموالی به دست آورد، یا نعمتی مخصوص او شد، دچار دگرگونی نشود، و با آن اموال و نعمتها، بیشتر به بندگان خدا نزدیک، و به برادرانش مهربانی روا دارد.

مسؤولیت‌های رهبری و نظامیان

آگاه باشید! حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم، و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و در پرداخت حق شما کوتاهی نکرده، و در وقت تعیین شده آن بپردازم، و با همه شما بگونه‌ای مساوی رفتار کنم.

پس وقتی من مسؤولیت‌های یاد شده را انجام دهم، بر خداست که نعمت‌های خود را بر شما ارزانی دارد، و اطاعت من بر شما لازم است، و نباید از فرمان من سرپیچی کنید، و در انجام آن چه صلاح است سُستی ورزید، و در سختی‌ها برای رسیدن به حق تلاش کنید، حال اگر شما پایداری نکنید، خوارترین افراد نزد من انسان کج رفتار است، که او را به سختی کیفر خواهم داد، و هیچ راه فراری نخواهد داشت، پس دستورالعمل‌های ضروری را از فرماندهانتان دریافت داشته، و از فرماندهان خود در آن چه که خدا امور شما را اصلاح می‌کند، اطاعت کنید، با درود.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۵۰ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب صفین ص ۱۰۷: نصر بن مزاحم متوفای ۲۰۲ ه)

۲- کتاب أمالی ج۱ ص۲۱۷ م۸: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه)

۳- کتاب أمالی: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه)

۴- منهاج البراعهٔ ج ۳ ص ۱۵۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۵- بحار الانوارج ۷۲ ص ۳۵۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۶- بحارالانوار ج۳۳ ص۴۶۹ و۷۵ و۵۸۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۷- تحف العقول ص ۱۸۰: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ه).

همراهی با رسول خدا

امام علی علیه السلام تلاش می‌کرد تا چونان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زندگی کند، بخورد و بیاشامد و غذائی را که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تناول نکرد، استفاده نمی‌کرد.

روزی فالوده‌ای برای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند، فرمود:

چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از فالوده استفاده نکرد، من هم فالوده نمی‌خورم،

و توضیح داد که:

كُلُّ شَيىءٍ لَمْ يأكُلْ مِنْهُ رَسُولُ اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم لا أُحِبُّ اَنْ آكُلَ مِنْهُ

(هر غذائی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آن را نخورد، دوست ندارم من از آن استفاده کنم). [۱] .

این الگوی رفتاری درس ساده زیستی به مدیران جامعه می‌دهد که تلاش کنند در غذا و لباس و مسکن همانند محرومان جامعه زندگی کنند، گرچه مصداق‌های خارجی مهمّ نیست.

زیرا در آن روزگاران ممکن بود فالوده غذای سرمایه داران جامعه به حساب می‌آمد و امروز به یک غذای عمومی تبدیل شده باشد،

همواره باید پیام الگوها را شناخت و بکار گرفت، گرچه نمونه‌های خارجی ملاک نباشد.

پی نوشت ها:

[۱] حلیة الابرار ج ۱ ص ۳۵۷.

هشدارهای بجا به ملت

یکی دیگر از وظائف فرماندهی، طرح هشدارهای بجا و ضروری است،

تا امّت اسلامی و سربازان اسلام همواره بیدار و هشیار بوده، و توان رزمی خود را همیشه حفظ نمایند،

امام در یکی از هشدارهای ضروری خود، خطاب به مردم مدینه فرمود:

ألا ـ وَ إنَّ الشَّيطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ خَيلَهُ وَ رَجِلَهُ، وَ إنَّ مَعِی لَبَصِيرَتی: مَا لَبَّسْتُ عَلَی نَفْسِی، وَلا لُبِّسَ عَلَی. وَايمُ اللّهِ لافْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضاً أَنَا مَاتِحُهُ! لا يصْدِرُونَ عَنْهُ، وَلا يعُودُونَ إلَيهِ.

«آگاه باشید! شیطان حزب خویش را گرد آورده، و سواره و پیادگان‌لشکر خود را فرا خوانده است اما من آگاهی و بینش و بصیرت خود راهمچنان همراه دارم، من حقیقت را بر خود مشتبه نساخته‌ام و بر من مشتبه نیز نشده است.

به خدا سوگند! گردابی برای آنها فراهم سازم که جز من کسی نتواند آن را چاره کند «و در آن سرانجام غرق شوند» و هرگز از آن بیرون نیایند و آن عده که از آن بیرون نتوانند آمد.» [۱] .

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یک سخنرانی عمومی نسبت به تحرّکات ناکثین فرمود:

أَلَا وَإِنَّ الشَّيطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ جَلَبَهُ، لِيعُودَ الْجَوْرُ إِلَی أَوْطَانِهِ، وَيرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلی نِصَابِهِ.

وَاللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَی مُنْكَراً، وَلَا جَعَلُوا بَينِی وَبَينَهُمْ نَصِفاً.

وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقّاً هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَماً هُمْ سَفَكُوهُ: فَلَئِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَلَئِنْ كَانُوا وَلُوهُ دُونِی، فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ، وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَى أَنْفُسِهِمْ، يرْتَضِعُونَ أُمّاً قَدْ فَطَمَتْ، وَيحْيونَ بِدْعَةً قَدْ أُمِيتَتْ. يا خَيبَةَ الدَّاعِی! مَنْ دَعَا! وَإِلَامَ أُجِيبَ!

وَإِنِّی لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيهِمْ وَعِلْمِهِ فِيهِمْ.

فَإِنْ أَبَوْا أَعْطَيتُهُمْ حَدَّ السَّيفِ وَكَفَى بِهِ شَافِياً مِنَ الْبَاطِلِ، وَنَاصِراً لِلْحَقِّ!

وَمِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَی أَنْ أَبْرُزَ لِلطِّعَانِ! وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجِلادِ! هَبِلَتْهُمُ الْهَبُولُ! لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ! وَإِنِّی لَعَلَى يقِينٍ مِنْ رَبِّی، وَغَيرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِی.

(آگاه باشید، که همانا شیطان حزب و یارانش را بسیج کرده، و سپاه خود را از هر سو فراهم آورده است، تا بار دیگر ستم را به جای خود نشاند، و باطل به جایگاه خویش پایدار شود.

سوگند به خدا ناکثین هیچ گناهی از من سراغ ندارند، و انصاف را بین من و خودشان رعایت نکردند، آنها حقّی را می‌طلبند که خود ترک کردند، و انتقام خونی را می‌خواهند که خود ریختند، اگر شریک آنها بودم، پس آنها نیز در این خونریزی سهم دارند، و اگر تنها خودشان خون عثمان را ریختند پس کیفر مخصوص آنهاست، مهمترین دلیل آنها به زیان خودشان است، می‌خواهند از پستان مادری شیر بدوشند که خشکیده، بدعتی را زنده می‌کنند که مدّت‌هاست مرده، وَه چه دعوت کننده‌ای!؟ [۲] و چه اجابت کنندگانی؟!

همانا من به کتاب خدا و فرمانش درباره ناکثین خوشنودم.

اما اگر از آن سرباز زدند با شمشیر تیز پاسخ آنها را خواهم داد، که برای درمان باطل و یاری دادن حق کافی است.

شگفتا! ازمن خواستند به میدان نبرد آیم و برابر نیزه‌های آنان قرار گیرم و ضربت‌های شمشیر آنها را تحمّل کنم، گریه کنندگان بر آنها بگریند، تاکنون کسی مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشیر نهراسانده است، من به پروردگار خویش یقین داشته و در دین خود شک و تردیدی ندارم.)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۰ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۲] دعوت کنندگان، طلحه و زبیر و عائشه می‌باشند.

هدف مبارزه با شامیان

امّا امروز با پیدایش زنگارها در دین، کژی‌ها و نفوذ شبهه‌ها در افکار، تفسیر و تأویل دروغین در دین، با برادران مسلمان خود به جنگ خونین کشانده شدیم، پس هرگاه احساس کنیم چیزی باعث وحدت ماست و به وسیله آن با یکدیگر نزدیک می‌شویم، و شکاف‌ها را پُر و باقیمانده پیوندها را محکم می‌کنیم، به آن تمایل نشان می‌دهیم، آن را گرفته و دیگر راه را ترک می‌گوییم.

خوارج گفتند:

درست است امّا چرا در صفّین در برگ قرار دادنامه، سمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودنت را از خود سلب کردی و آن را از صلحنامه محو نمودی؟

جائی که تو خود را امیرالمؤمنین نمی‌دانی بر ما لازم است که تو را بر خود امیر واجب الاطاعهٔ ندانیم.

امام علی علیه السلام فرمود:

«من در این کار از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پیروی کردم.

آنگاه که در صلحنامه حدیبیه نام مبارک پیامبر خدا را اینگونه نوشتیم.

محمد رسول اللَّه.

از مشرکین، سهیل بن عمرو اعتراض کرد و گفت ما او را رسول اللَّه نمی‌شناسیم باید فقط نامش را بنویسید.

سرانجام هر چه شد آنها قبول نکردند که پیامبر محترم به ناچار کلمه رسول اللَّه را از صلح‌نامه خودش محو کرد و فرمود:

(به هر حال چه این کلمه نوشته شود و یا نوشته نشود، من پیغمبر و رسول خدا هستم.)

من نیز امیرالمؤمنین هستم چه بنویسند و یا ننویسند.» [۱] .

سخن که بدینجا رسید، اکثر افراد خوارج با شنیدن استدلال مستدل و احتجاجات پی در پی امام علیه السلام آگاه شده و به لشگر امام پیوستند.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج۳۳، ص۳۹۶.

هدفداری در نبرد

زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام سراسر جهاد و پیکار است.

جهاد در مرحله دعوت و پس از برپائی دولت اسلامی و آن هنگام که جان خویش را سپر بلا ساخت، تا جان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را حفظ کند و خود را در معرض خطرناک ترین تؤطئه جاهلی که بر ضدّ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در شب هجرت ترتیب داده شده بود، قرار داد، تا شرّ آن تؤطئه را از آن حضرت دفع کند.

پس از هجرت به مدینه منوّره نیز زندگانی علی علیه السلام حلقه‌های به هم پیوسته‌ای است از انواع مجاهدات بزرگ.

او پرچم جهاد را در تمام جنگ‌ها همگام با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به دوش کشید، و طلایه دار مجاهدان در صحنه‌های جهاد بود.

و هرگاه کار به پریشانی می‌کشید و آتش جنگ بر افروخته می‌شد، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را می‌طلبید تا فتنه دشمنان را از حریم اسلام و مسلمین دفع کند.

موضع‌گیری‌های آن حضرت در صحنه مجاهدات، سرنوشت ساز بود.

آن حضرت از اهداف رسالت حمایت کرد،

و خطراتی را که می‌خواست نهال نوپای اسلام را از پای درآورد به جان خرید.

این روحیه والای رزمی امام علی علیه السلام در جنگ بدر، آنگاه که بسیاری از سران بت پرست متّحد شده و صحنه کارزار را پُر کرده بودند، تجلّی کرد.

و در اُحُد آنگاه که سپاه کفر و ضلالت، بر سپاه ایمان، غلبه کرد، علی علیه السلام طلایه دار جهاد بر عَلَیه کُفَّار و مشرکین بود و حَمَلات سپاهیان فرزندان عبدالدّار، سردمداران کُفر در مکّه را یکی پس از دیگری در هم شکست.

و در جنگ احزاب آنگاه که جان‌ها به گلو رسیده بود و مسلمین در تنگنای شدیدی افتاده بودند، آن حضرت بود که به پاخاست و کارِ جنگ را یکسره کرد و زَهر چشم سختی از دشمن گرفت و با کشتن عمرو بن عبدود اعتماد به نفس را به مسلمانان برگردانید.

کشتن عمرو، نقطه عطفی در تاریخ مبارزات و پیروزی‌ها بود که به دنبال آن شکست سختی بر سپاه دشمن که از نظر سربازان و اسلحه از قدرت بسیار زیادی برخوردار بودند، وارد آمد.

این امـام علی علیه السـلام بود که خود را به قلعه‌هـای خیبر زد و شـتابان و بی‌پروا به آنها هجوم برد و با دست قلعه گشای او دژهای پولادین یهود سقوط کرد.

تاریـخ صـفحات درخشانی از حماسه‌های علی علیه السـلام و مجاهـدات پُرافتخار او را به ثبت رسانـده که جلوه‌های مَجـد و عزّت و اخلاص را به نمایش می گذارد.

هر کَس تاریخ صدر اسـلام و زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را بنگرد، حدیث فضل و کرامت امام علی علیه السلام را در خدمت به رسالت و امّت و تاریخ اسلام مشاهده خواهد کرد.

این روحیه والا و ارزشـمند را باید در صِدق نیت و حجم اخلاص و ایمانی جسـتجو کرد که قلب امام علی علیه السلام از آن مالامال بود و بـا چنـان سـرمایه معنوی بود که در اعماق این جنگ‌ها با سـربلندی و قامت اسـتوار و شـجاعت بی نظیر و ثبات بی‌ماننـد، وارد می شد.

به این خاطر قرآن کریم چنین روحیه‌ای را که امیرالمؤمنین علیه السلام از آن برخوردار بود و در رهگذر جهاد برای سرافرازی کلمهُ اللّه به نمایش می گذاشت، مورد ستایش و تقدیس قرار داده است.

این قرآن کریم است که علی علیه السـلام را در آنروز (که خود را سپر بلای جان پیامبر صـلی الله علیه وآله وسـلم ساخت) سـتوده و می‌فرماید:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ [۱] .

(از میان مردم کسی هست که جان خویش را به خدا می‌فروشد و از اینکار تنها رضای خدا را می‌طلبد.)

قرآن از این رو از عمق صدق و اخلاص نیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرده برمی‌دارد. [۲] .

آری کتاب خـدا با قاطعیت اعلام می‌دارد که مجاهـدت‌ها، حماسه‌ها و فداکاری‌های علی علیه السـلام تنها برای خدا و اعتلای کلمه اللَّه در جهان بشریت بود و این را با هیچ یک از اعمال نیکو که برای آخرت انجام می‌شود، نمی‌توان قیاس کرد.

به این جهت پاداشـی که خداونـد برای مجاهـدان مقرّر سـاخته و انگیزه اعتقادی خالص و بی‌شائبه بود، که آیات کریمه الهی، نقش والائی را که علی علیه السلام در حیات مادّی و معنوی پرهیزگاران داشت، ترسیم می کند، و می‌فرماید:

اَجَعَلْتُمْ سِـقایهَ الْحـاجِّ وِ عِمـارَهَ الْمَسْـجِدِ الْحَرامِ کَمَنْ آمَنَ بِـاللَّهِ وِ الْیوْمِ الْـاخِرِو جاهَـدَ فی سَبیـلِ اللَّهِ لا یسْـتَوُونَ وَ اللَّهُ لا یهْـدِی الْقَوْمَ الظَّالِمینَ.

(آیـا آب دادن به حجّـاج و تعمیر مسـجد الحرام را به عمل آنکس که ایمان به خـدا و روز قیامت آورده و در راه خـدا جهاد نموده، مانند کردید؟ اینها در نزد خدا یکسان نیستند.

و خدا گروه ستمگر را هدایت نمی کند.) [۳] .

در شأن نزول این آیه نقل کرده‌اند که:

طلحهٔ بن شیبه و عبّاس بن عبدالمطلب بر یکدیگر مباهات می کردند.

طلحه می گفت:

من به خانه کعبه سزاوارترم زیرا کلید کعبه در دست من است.

و عباس می گفت:

من برای این کار شایسته ترم زیرا من عهده‌دار آب می‌باشم و تولیت آنرا دارم.

در این هنگام که آندو مباهات می کردند، امام علی علیه السلام بر آنها گذشت و بر آندو تفاخر نمود و فرمود:

«من قبل از همه مردم نماز خواندم و به جهاد پرداختم».

اینجا بود که آیه کریمه نازل شد:

اَجَعَلْتُمْ سِقایَةَ الْحاجَ...

و از منزلت عظیمی که علی علیه السلام داشت سخن گفت و بزرگی عمل و اخلاص او را در وسعت و جوهره آن مورد تأکید قرار داد. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره بقره، آیه ۲۰۷.

[۲] به تفسیر کشاف زمخشری، و اسباب النزول واحدی و اسدالغابه ابن اثیر، رجوع شود.

[۳] سوره توبه آیه ۱۹.

[۴] تفسیر طبری از انس، ج ۱۰ ص۵۹، و اسباب النّزول واحدی ص۱۸۲، و تفسیر قرطبی ج۸ ص۹۱، و تفسیر راضی و نسفی و سیوطی و دیگران، نقل از فضائل الخمسه ج۱ ص۲۷۹.

هشدار به مردم بصره

شما از پیمان شکستن، و دشمنی آشکارا با من آگاهید، با این همه جرم شما را عفو کردم، و شمشیر از فراریان برداشتم، و استقبال کنندگان را پذیرفتم، و از گناه شما چشم پوشیدم، اگر هم اکنون کارهای ناروا، و اندیشه‌های نابخردانه، شما را به مخالفت و دشمنی با من بکشاند، سپاه من آماده، و پا در رکابند

و اگر مرا به حرکت دوباره مجبور کنید، حمله‌ای بر شما روا دارم که جنگ جمل در برابر آن بسیار کوچک باشد، با اینکه به ارزشهای فرمانبردارانتان آگاهم، و حق نصیحت کنندگان شما را می‌شناسم، و هرگز برای شخص متّهمی، به انسان نیکوکاری تجاوز روا نمی‌دارم، و هرگز پیمان وفاداران را نخواهم شکست.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۲۹ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:

۱- کتاب الغارات ج ۲ ص ۳۷۳ و ۴۱۲: ابن‌هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه)

۲- منهاج البراعهٔ ج ۳ ص ۶۹: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)

۳- بحار الانوار ج۳۳ ص۴۹۶ ح۷۰۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه)

۴- انساب الاشراف ج۲ ص۴۳۰ و۴۲۹: احمد بلاذری (از علمای قرن ۳ ه)

۵- ربیع الابرار ج۳ ص۳۸۵ ح۱۰۸ ب۵۱: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ه).

هماهنگی رهبر مسلمین با تهیدستان

دو برادر به نام های زیاد حارثی و عبداللّه حارثی فرزندان شدّاد پیرامون چگونه زیستن و پوشیدن فرم لباس اختلاف داشتند؛ و برای حلّ اختلاف نزد امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام حضور یافتند.

زیاد گفت: یا امیرالمؤمنین! برادرم عبداللّه غرق در عبادت شده، از من دوری می جوید؛ و به منزل ما نمی آید و لباس های ژنده و کهنه می پوشد؛ سپس عبداللّه گفت: ای امیرالمؤمنین! من همانند شما زندگی می کنم، لباس می پوشم و عبادت می کنم و آنچه را

شما می پوشید، من نیز پوشیده ام.

در این هنگام حضرت امیر علیه السلام اظهار داشت: رهبر مسلمین باید همانند ضعیف ترین قشر جامعه زندگی نماید تا تهی دستان از او الگو گرفته؛ و سختی و تلخی بیچارگی را تحمّل نمایند.

ولی شما باید بهترین زندگی شرافتمندانه را در بین خویشان خود داشته باشید و شکرگذار نعمت های پروردگار باشید؛ و با یکدیگر رفت و آمد کنید و صله رحم و دید و بازدید نمائید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کتاب سلونی قبل أن تفقدونی: ج ۲، ص ۹۴.

هتک حرمت

پیامبر خدا(ص) موارد وصیت را یک به یک بر علی برمی شمرد. و از او می‌خواست تا عمل به وصیت را با هر سختی که در پی دارد بپذیرد. و افزود که اینک شاهدانی از فرشتگان الهی بر اقرار و پذیرش تو گواهند؛ مبادا در انجام آن سستی ورزی.

وصی گرامی که سراپاگوش بود، در پایان هر بند، اطاعت و آماگی خود را اعلام می‌نمود. تا آنکه شمار وصایا به فرازی رسید که شنیدن آن، بند از بند علی جدا کرد و آن جلوه عظمت و ناموس الهی را به لرزه درآورد و نقش بر زمین کرد.این بخش را از خود او می‌شنویم:

... قسم به آنکه دانه را شکافت و به جانداران حیات بخشید، گفتار جبرئیل را شنیدم که به حبیب خدا چنین می گفت:

ای محمد! به علی بگو که حرمتت، که حرمت خدا و رسول است، هتک خواهد شد و محاسنت با خون سرت خضاب خواهد شد.

از شنیدن این سخن، فریادی کشیدم و بیهوش بر زمین افتادم پس (از آنکه به هوش آمدم) گفتم: یا رسول الله این وصیت را هم می‌پذیرم و بر تلخیهای آن صبر می کنم اگر چه حرمتم هتک شود و سنتهای الهی ترک شود و کتاب خدا پاره پاره گردد و ارکان کعبه از هم فرو پاشد و محاسنم از خون سرم رنگین شود. در برابر همه اینها شکیبا خواهم بود و به حساب خدا خواهم گذاشت و از او امید اجر و پاداش دارم و تا پیوستن به شما، در انجام دادن آنها تلاش خواهم کرد.

فقال امیرالمومنین (ع): و الذی فلق الحبه و برا النسمه لقد سمعت جبرئیل یقول للنبی یا محمد! عرقه انه ینتهک الحرمه و هی حرمه الله و حرمه رسول الله و علی ان تخضب لحیته من راسه بدم عبیط.

قال امیر المومنین: فصقت حین فهمت الکلمه من الامین جبرئیل حتی سقطت علی وجهی و قلت: نعم قبلت و رضیت و ان انتهکت الحرمه و عطلت السنن و مزق الکتاب و هدما الکعبه و خضبت لحیتی من راسی بدم عبیط [۱] صابرا محتسبا ابدا حتی اقدم علیک. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] دم عبیط: خون تازه. علامه مجلسی در مرآة العقول ضمن شرح حدیث فوق فرموده است: خون تازه در برابر خون فاسد و بیمار است و گویا رسول خدا(ص) با این تعبیر از شهادت حضرتش د خبر می‌دهد، زیرا خونی که در کمال صحت و نشاط از شخص جاری شود مرگی را به دنبال خواهد داشت که آن شهادت است، به خلاف خوفی که فاسد شده و تن، بیمار و رنجور گشته است، مرگی که در این حال رخ دهد، پایان عمر و فرجام طبیعی حیات است.

[۲] کافی ۷ ج ۱، ص ۲۸۲؛ بحار، ج ۲۲، ص ۴۸۰.

هر که ادعا کند خوار و ذلیل شود

حکیم بن جبیر گوید: شاهد بودم که علی علیه‌السلام بر منبری فرمود: منم عبدالله و برادر رسول خدا صلی الله علیه وآله، منم وارث پیامبر رحمت صلی الله علیه وآله و آنکه با سرور زنان اهل بهشت (حضرت فاطمه علیه‌السلام) ازدواج نمودم، منم سرور اوصیاء و آخرین وصی انبیاء، هیچکس این مقام را ادعا نکند مگر اینکه خداوند او را به خواری افکند.

در این هنگام مردی از قبیله عبس که در میان جمعیت نشسته بود گفت: کیست که نتواند مانند این کلام را بگوید: و سپس (به عنوان مسخره) گفت: منم عبدالله و برادر رسول خدا صلی الله علیه وآله.

هنوز از جای خود بر نخواسته بود که شیطان بر او غلبه کرد و دیوانه شد و به بیماری صرع دچار شد، مردم پایش را گرفتند و از مسجد بیرون کشیدند!

ما از قوم او پرسیدیم آیا این شخص قبل از این حادثه، بیمار بود؟ گفتند: خدا شاهد است که نه. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد، ص ۳۴۱، شرح نهج‌البلاغهٔ ابن‌ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۸۷.

هرگز از نهر عبور نکرده‌اند

جند بن عبداللّه ازدی گوید: در جنگ جمل و صفین با حضرت علی علیه‌السلام بودم و هیچگونه تردیدی در نبرد با کسانی که با او می‌جنگیدند نداشتم، تا اینکه در نهروان حاضر شدم، در دلم شک و تردیدی نسبت به جنگ با آنها پیدا شد با خود گفتم: اینها قاریان و نیکان ما هستند آیا آنها را بکشم؟ کاری بس بزرگ است!

تا اینکه صبحگاهی بود، ظرف آبی با خود داشتم از سپاهیان کناره گرفتم، نیزه ام را به زمین زدم و سپر خود را روی آن نهادم و زیر سایه آن از حرارت خورشید پناه گرفتم.

در این میان ناگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد من آمد و فرمود: برادر اَزدی آیا آبی برای طهارت داری؟ عرض کردم: آری و آن ظرف آب را به حضرت دادم، حضرت آنقدر از من دور شد که او را ندیدم، سپس بعد از تطهیر آمد و زیر سایه سپر نشست.

در این هنگام اسب سواری آمد و دنبال حضرت می گشت، به حضرت گفتم: این اسب سوار با شما کار دارد، حضرت فرمود: او را راهنمائی کن، او را به طرف حضرت راهنمائی کردم، مرد سوار نزد حضرت آمد و گفت:

ای امیرالمؤمنین خوارج از نهر گذشتند (و به طرف ما آمدند) حضرت فرمود: نه آنها عبور نکرده‌اند، آن مرد گفت: بخدا که عبور کرده‌اند، حضرت فرمود: حرف همان است که گفتم، تا اینکه مرد دیگری آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین خوارج از نهر عبور کردند، حضرت فرمود: نه عبور نکرده‌اند، آن مرد گفت: به خدا سوگند که من نزد شما نیامدم مگر اینکه دیدم پرچمهای ایشان و بار و بنه آنها در این طرف نهر است! حضرت فرمود: بخدا سوگند چنین نکرده‌اند و قتلگاه آنها در آن طرف است، سپس حضرت برخاست و من هم با او برخاستم و با خود گفتم: الحمدللّه که خداوند مرا نسبت به این مرد (علی علیه‌السلام) بینا کرد. او یکی از دو مرد است، یا مردی است بسیار دروغگو و جسور و یا مردی است که از جانب خدا دلیل دارد و پیامبر با او قرار و تعهد دارد.

خدایا من با تو پیمان می‌بندم، پیمانی که روز قیامت مسئول آن خواهم بود، به اینکه اگر دیدم آن گروه از نهر عبور کرده‌اند من اولین کسی باشم که با او می‌جنگد و نیزه در چشم او فرو می‌برد!

و اگر آن گروه از نهر عبور نکرده باشند، همراه او به جنگ و نبرد ادامه خواهم داد. با این تصمیم به صفوف سپاه ملحق شدیم که

دیدیم پرچمها و بار و بنه خوارج بر سر جای خود است و عبور نکرده‌اند.

در این هنگام حضرت علی علیه‌السلام به پشت من زد و فرمود: ای برادر اَزد آیا حقیقت برایت روشن شد؟ عرض کردم: آری ای امیرالمؤمنین، فرمود: پس به دشمنت بپرداز یعنی طبق تعهدی که کردی مشغول جهاد شو.

او گوید: یک نفر را کشتم، با یک نفر دیگر گلاویز شدم، هر دو بر زمین افتادیم در اثر شدت جراحات، یاران من، مرا به عقب آوردند وقتی به هوش آمدم دیدم کار تمام شده است و دشمن شکست خورده است. شیخ مفید (ره) می‌فرماید: این حدیث میان اهل حدیث مشهور است و وقتی جندب این جریان را نقل کرد هیچکس منکر آن نشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد، ص ۳۰۸.

هیچکس را جز قاتلم نکشید

اصبغ بن نباته گوید: از حضرت علی علیه‌السّلام جمله‌ای قبل از شهادت شنیدم که می‌فرمود: ای بنی عبدالمطلب هر که اینجا هست نزدیک من آید، هیچکس را جز قاتلم نکشید، بدانید که مبادا فردا شمشیرهای خون را بر روی مردم بکشید و بگوئید: امیرالمؤمنین علیه‌السّلام کشته شد! [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲ ص ۲۷۱.

هتاکی

مردی به مرد دیگر گفت: ای پسر شخص دیوانه!

مرد در پاسخش گفت: خودت پسر شخص دیوانه‌ای!

علی علیه‌السلام به مرد اول فرمود: بیست تازیانه به دیگر بزند و در حالی که مرد مشغول تازیانه زدن بود فرمود: می‌دانم که این ضارب نیز خودش به همین اندازه تازیانه می‌خورد. و چون تمام شد آن حضرت تازیانه را به دست دومی داده و او هم بیست تازیانه به اولی زد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۲۴۲، حدیث ۱۱.

هر طرف روی خداست

پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگ علمای نصاری به همراه صد تن از نصاری به مدینه آمده و از ابوبکر سوالاتی نمودند، ابوبکر پاسخ آنان را ندانسته، ایشان را به نزد حضرت امیر علیه‌السلام رهبری کرد.

تازه واردین به محضر امیرالمومنین علیه‌السلام شرفیاب شده سوالات خود را مطرح کرده پاسخ کافی دریافت نمودند، و اینکه یکی از پرسشهایشان: بگو روی خدا به کدام طرف است؟

علی علیه‌السلام مقداری هیزم و آتش خواست و هیزمها را مشتعل نموده آنگاه به عالم نصرانی گفت: روی این آتش کدام طرف است؟نصرانی گفت: تمام اطرافش روی آن است.

حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: این آتش که یکی از آفریده‌ها و مصنوعات خداست روی معینی ندارد، پس چه رسد به خالق و آفریدگار آن که مشابهتی با آن نداشته با هم قابل قیاس نیستند. و سپس فرمود: (ولله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم)؛ [۱] خاور و باختر از خداست، به هر طرف روی بیاورید آنجا روی خداست، همانا خدا گشایش دهنده و داناست. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره بقره، آیه ۱۱۵.

[۲] توحید، صدوق باب ۲۸، نفی المکان، حدیث ۱۶.

هفت سوال

مردی نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمده و گفت: از هفتاد فرسنگ دور به اینجا آمده‌ام تا هفت سوال از شما بپرسم:

۱- چه چیز از آسمان عظیم‌تر است؟

۲- چه چیز از زمین پهناورتر است؟

۳- چه چیز از کودک یتیم ناتوان‌تر است؟

۴- چه چیز از آتش داغ‌تر است؟

۵- چه چیز از زمهریر سردتر است؟

۶- چه چیز از دریا بی‌نیازتر است؟

۷- چه چیز از سنگ سخت‌تر است؟

علی علیه‌السلام فرمود: تهمت به ناحق از آسمان عظیم‌ترست.

حق از زمین وسیع‌تر است.

سخن‌چینی شخص نمام از کودک یتیم ضعیف‌تر است.

آز و طمع از آتش داغ‌تر است.

حاجت بردن به نزد بخیل از زمهریر سردتر است.

بدن شخص با قناعت از دریا بی‌نیازتر است.

قلب کافر از سنگ سخت‌تر است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] جامع الاخبار، فصل ۵ فضائل امیرالمومنین (ع).

هاشم بن عتبه (هاشم مرقال)

هاشم فرزند عتبهٔ بن ابی وقاص از طایفه قریش، کنیه‌اش ابوعمرو و مشهور به مرقال و اعور [۱] است و یکی از ده نفری است که به

آنان مژده بهشت داده شده است. [۲] پدرش عتبهٔ از مشرکین مکه و کسی است که در جنگ احد دندان‌های میانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکست و لب‌ها و چهره پیامبر صلی الله علیه و آله را درید.
هاشم فرزند چنین پدری است که در فتح مکه به اسلام روی آورد و مسلمان شد و به مدینه هجرت نمود. [۳] وی در بسیاری از جنگ‌های اسلامی شرکت داشت و در عصر خلافت عمر بن خطاب در فتح یرموک و مدائن حضور داشت و در جنگ جلولاء و فتح آن فرمانده سپاه اسلام بود، و به لحاظ اهمیت این فتح، آن را «فتح الفتوح» نامیده‌اند. [۴] .

پی نوشت ها:
[۱] از آن جهت به او «مرقال» گفته‌اند، چون در میدان‌های جنگ با شتاب و سرعت به پیش می‌رفت و بدان جهت «اعور» گفته‌اند، چون در جنگ یرموک و فتح شام در زمان خلافت عمر بن خطاب چشمش آسیب دید (مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۴۷).
[۲] ر. ک: شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۵.
[۳] تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۹۶.
[۴] ر. ک: اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۹؛ الاصابه، ج ۶، ص ۵۱۶.

هانی بن خطاب أرحبی

هانی بن خطاب از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که در صفّین همراه و در رکاب آن حضرت بود. وی عبیداللّه پسر عمر بن خطاب را که عضو سپاهیان معاویه بود، به قتل رسانید، و قولی بر آن است که قاتل عبیداللّه در صفین مردی به نام محرز بوده است. [۱] .
از تاریخ طبری استفاده می‌شود که «هانی بن خطاب» در جنگ نهروان حضور داشته و در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام با خوارج جنگیده است. طبری از ابو مخنف از ابو جناب نقل می‌کند که: هانی همراه زیاد بن خصفه، خدمت امیرمؤمنان علیه‌السلام آمدند و هرکدام مدعی کشتن «عبداللّه بن وهب راسبی» از رؤسای خوارج شدند، حضرت سؤال کردند: «چگونه عمل کردید؟» گفتند: «یا امیرالمؤمنین، هنگامی که ابن وهب را دیدیم و شناختیم، هرکدام با نیزه به او حمله کردیم و در این حمله از همدیگر سبقت می‌گرفتیم. امام علیه‌السلام فرمود: «با هم اختلاف نکنید، هر دوی شما او را به هلاکت رسانده‌اید.» بنابراین و هر دوی آنها پاداش مجاهدین را دارند. [۲] .

پی نوشت ها:
[۱] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۶؛ وقعهٔ صفین، ص ۲۹۸.
[۲] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۸۷.

هانی بن نمره مرادی

«هانی بن نمره» از اصحاب امیرمؤنان علیه‌السلام [۱] و مردی شجاع و نیرومند بود. وی با یارانش از قبیله «حضرموت» در جنگ صفّین گروهی از شامیان را به هلاکت رساند.
«محمّد بن عتبه کندی» نقل می‌کند که گفت: از قبیله ما جوانی شجاع و دلاور به نام «هانی بن نمر» بود که مانند شیرِ بیشه می‌جنگید، در یکی از روزهای جنگ صفین که یکی از مردان بسیار دلاور شامی به معرکه نبرد آمد و مبارز طلبید، هیچ کس از

حضـرموتی‌ها پاسخ وی را ندادند و حاضر نشدند به جنگ او بروند. در این موقع هانی خطاب به گروه قبیله خود گفت: سبحان اللَّه! چه چیزی مانع شده که یک نفر از شـما مقابل او نمی‌رود. اگر من بیمار و دچار ضـعف و ناتوانی شدید نبودم، بی‌گمان به جنگِ او می‌رفتم. اما هیـچ یک از قبیله حضـر موت به مرد شامی پاسـخ ندادنـد، آن گاه خود این جوان (هانی بن نمر) به میـدان شـتافت. هم رزمـانش به وی گفتنـد: سـبحان اللَّه! تو بـا این حال بیماری به میـدان می‌روی؟ او گفت: به خـدا قسم به جانب او می‌روم ولو کشـته شوم.

هنگامی که هانی پا در میـدان نبرد گذاشت، و مرد شامی را دید او را شـناخت که از قوم حضـرموت است، و «یعمر بن اسـید» (اسد) است و بـا وی قرابت و نزدیکی دارد، لـذا «یعمر» به «هانی» گفت: تو فامیل منی، بازگرد چون دوست دارم شـخص دیگری به جنگ من بیایـد و من نمی‌خواهم تو را به قتـل برسـانم. اما هـانی گفت: من بیرون نیامـدم جز آن که خود را برای مرگ آماده کرده‌ام. در نسـخه‌ای دیگر است که گفت: و به خدا قسم برنمی‌گردم و می‌جنگم تا امروز کشته شوم؛ بنابراین پروایی ندارم که به دست تو یا به دست دیگری کشـته شوم. سـپس به خویشاونـد شـامی خود نزدیـک شـد و گفت: ای خـدا! در راه تو و در راه رسولت و برای یاری پسرعموی پیامبرت می‌جنگم.»

آن گاه هر دونفر با هم جنگیدند و شمشیر زدند، اما طولی نکشید که هانی طرف مقابل (یعمر بن اسید) را به هلاکت رساند، در این میان افرادی از سپاه شام به کمک وی آمدند و یاران هانی نیز به کمک هانی شتافتند. با این اتفاق، جنگ بین دو گروه شدت یافت و جمعی - حدود ۳۲ نفر - در این جریان کشـته شدند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام هنگامی که چنین دید دستور داد همه گروه‌ها حمله کننـد و هر گروهی از سپاه امـام علیه‌السـلام به گروه مقابل خود از سپاه شام حمله کردنـد؛ به طوری که چیزی جز صـدای شمشـیر شنیـده نمی‌شـد، حملات به قـدری بالا گرفت که در این مرحله از جنگ سـپاه اسـلام نتوانست نماز را کامل بخواند، بلکه در هنگام نماز به ذکر تکبیر اکتفا کردند.... [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۵.

[۲] ر. ک: وقعهٔ صفّین، ص ۳۹۳.

هانی بن هانی مرادی

هـانی بن هانی مرادی را از اصـحاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السـلام به شـمار آورده و می‌نویسـد: «ابو اسـحاق» از او روایت نقل کرده است. [۱] محتمل است که وی همان «هانی بن هانی همدانی» باشد که در شرح حال بعد آمده است.

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۶.

هانی بن هانی همدانی

برقی، «هانی بن هانی همدانی» را از اصحاب یمنی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱] .

ابن حجر، «هانی بن هانی همـدانی» را کوفی و از شـیعیان علی بن ابی‌طالب علیه‌السـلام به شـمار آورده و می‌افزاید: او مورد وثوق و راوی حدیث از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است و «ابو اسحاق» از او نقل حدیث کرده است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال برقی، ص ۷.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۲۶.

هبیره بن شریح همدانی

«هبیرهٔ بن شریح» یکی از رؤسای قوم همدان است که پرچم گروه میمنه (طرف راست) سپاه علی علیه‌السلام در صفین را در دست داشت و جنگید، او با پنج برادرش در یک گروه یازده نفری از فرمانده‌هان میمنه سپاه علی علیه‌السلام در همین نبرد به شهادت رسیدند و هر کدام که شهید می‌شد، دیگری پرچم را در دست می‌گرفت و به میدان رزم می‌رفت و شهید می‌شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعهٔ صفّین، ص ۲۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱ (توضیح بیشتر را در شرح حال «یریم بن شریح» آورده‌ایم).

هبیره بن مریم (یریم) حمیری

هبیرهٔ بن مریم حمیری از اصحاب امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است که از بادیه‌نشین‌های کوفه و از یاران امام بوده است. [۱] .

ابن حجر می‌نویسد: او کوفی و کنیه‌اش «ابو حارث» و از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ابن مسعود، حسن بن علی و ابن عباس روایت نقل کرده است. «ابن حیان» او را موثق دانسته و در سال ۶۶ هجری ذکر نموده است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۱، ش ۲؛ رجال برقی، ص ۶.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۲۸.

هرم بن حیان

هرم بن حیان یکی از زاهدان هشت‌گانه است که در جهان اسلام از شهرت خاصی برخوردار بودند و برخی از آنان یاران و اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشند.

از فضل بن شاذان درباره زهاد ثمانیه سؤال شد، وی گفت: چهار تن از آنها یعنی «ربیع بن خثیم، هرم بن حیان، اویس قرنی و عامر بن عبد قیس» از زهّاد و اتقیای اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بودند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: رجال کشی، ص ۹۷، ح ۱۵۴.

هرم بن شتیر (شبیر)

هرم فرزند شتیر، از رؤسای غطفان عراق و از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود که در صفّین آن حضرت را یاری کرد. او در جنگی

که عیاش بن شریک از سپاه علی علیه‌السلام با مردی از آل ذی الکلاع داشت، به قوم غطفان اعلام کرد که: اگر من کشته شدم، اسود بن حبیب فرمانده شما باشد و اگر او هم به شهادت رسید، هرم بن شتیر فرمانده شما باشد.

در ادامه نبرد، هرم بن شتیر، عیاش بن شریک را در جنگ با مرد ذی الکلاع یاری کرد و در آن نبرد مرد کلاعی به هلاکت رسید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعهٔ صفین، ص ۲۶۰.

همام بن اغفل ثقفی

همام بن أغفل از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و حضرت را در جنگ صفین یاری نمود و قصیده‌ای نیز در آن نبرد سرود که یک بیت آن چنین است:

قد قرّتِ العَینُ مِن الفُسّاق

و مِن رؤوس الکُفرِ و النِّفاق

- چشم ها از دیدن فساق و رؤسای کفر و نفاق (معاویه و یارانش) روشن شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعهٔ صفین، ص ۳۸۳.

همام بن شریح

همام فرزند شریح بن یزید از بزرگان شیعه و از یاران مخلص امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده است. وی از عبادت کنندگان بزرگ و تارک دنیا بود و با شنیدن اوصاف متقین از زبان مولایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام غش کرد و در همان دم جان سپرد.

سید رضی می‌نویسد: در روایت آمده که همّام از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. روزی خدمت حضرت آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! متقین را برایم توصیف کن به گونه‌ای که گویا من آنان را نظاره می‌کنم.

حضرت از پاسخ او خودداری کرد، اما وی اصرار ورزید و خواسته‌اش را تکرار کرد. امیرمؤمنان در جواب او خطبه‌ای ایراد کرد که به نام خطبه «متقین» معروف است.

هند بن ابی هاله (هند بن عمرو جملی)

هند بن ابی هاله (هند بن هند بن ابی هاله) [۱] از قبیله بنی اسد و از گروه تیمم است، پدرش ابو هاله حلیف بنی عبدالدار و مادرش خدیجه (کبری) بنت خویلد همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده [۲] و لذا او را «هند بن خدیجه» نامیده و ربیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و برادر مادری فاطمه زهرا علیهاالسلام می‌باشد.

هند از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و در غزوه‌های بدر، احد و دیگر جنگ‌های صدر اسلام شرکت نمود. [۳] به نقل مفید، او پس از قتل عثمان، با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت کرد که تا پای جان از ولایت و خلافت آن حضرت دفاع نماید. [۴] شیخ طوسی او را در زمره شیعیان و اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شمار آورده است. [۵].

هند جزو فرماندهان نیروی چهار هزار نفری بود که از کوفه به ذی قار آمدند تا حضرت علی علیه‌السلام را در جنگ جمل یاری نمایند. [۶] .

او در این جنگ در حالی که قصد پی کردن شتر عایشه را داشت به دست ابن یثربی به شهادت رسید.

در عظمت و شخصیت هند جملی همین بس که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در نامه‌ای که به خواهرش «ام هانی» نوشت بشارت پیروزی خود را بر طلحه و زبیر یادآور شد و در آن نامه از شهدای بزرگ سپاه خود از جمله: هند جملی، زید بن صوحان و برادرش سیحان بن صوحان و علباء بن هیثم یاد کرد و برای آنان طلب رحمت نمود. [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۵، ص ۷۳؛ و احتمال می‌رود که او همان «هند بن عمرو جملی» است که در کتاب‌های تاریخ به این‌نام یاده شده و مطالبی درباره آن نقل کرده‌اند.

[۲] اسد الغابه، ج ۵، ص ۷۳؛ و احتمال می‌رود که او همان «هند بن عمرو جملی» است که در کتاب‌های تاریخ به این‌نام یاده شده و مطالبی درباره آن نقل کرده‌اند.

[۳] تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۸۰.

[۴] الجمل، ص ۱۰۹.

[۵] رجال طوسی، ص ۶۱، ش ۳.

[۶] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۸۸.

[۷] الجمل، ص ۳۹۷.

هیاج بن هیاج

شیخ طوسی، هیاج را از اصحاب امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱] او از افراد مورد اطمینان و وثوق امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود، و لذا او را شاهد بر وصیت اموال منقول خود قرار داد. [۲] و از آن جا که شاهد بر وصیت باید عادل باشد، این عمل امیرالمؤمنین علیه‌السلام دلیلی بر عدالت و مورد اطمینان بودن هیاج است.

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۱، ش ۴.

[۲] همان، پاورقی، به نقل از کافی باب صدقات النبی صلی الله علیه و آله و صدقات فاطمه علیهاالسلام و الائمة علیهم‌السلام.

هیثم بن شهاب

هیثم از اصحاب حضرت علی علیه‌السلام و از رؤسای گروه چهار هزار نفری است که از کوفه به جمل آمدند تا امیرمؤمنان علیه‌السلام را در سرکوبی ناکثین یاری دهند و آنان در ذی قار به حضرت ملحق شدند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۸۸.

ی

یورش توفنده

در مبارزه‌ی مسلحانه حمله‌ی غافلگیرانه، بهتر از تهدید دشمن است. زیرا در حمله‌ی ناگهانی، دشمن غافلگیر می‌شود و نقشه‌هایش بهم می‌ریزد و تنها به فکر نجات جان خود می‌افتد.

امام درباره‌ی دشمنانی که مدام تهدید می‌کنند و رجز می‌خوانند چنین می‌فرماید:

و قد ارعدوا و ابرقوا، و مع هذین الامرین الفشل، و السنا نرعد حتی نوقع، و لا نسیل حتی نمطر.

«چون تندر خورشیدند و چون آذرخش درخشیدند، با اینهمه ناکام ماندند. اما ما نمی‌خروشیم مگر وقتی که بر دشمن بتازیم، و سیلی روان نمی‌کنیم، مگر آنکه بباریم.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۹.

یادآوری اهمیت مدیریت‌ها

یکی از روش‌های بازسازی نیروها، و بالابردن میزان تعهّد و مسئولیت پذیری آنان، یادآوری اهمیت و عظمت مدیریت‌های واگذار شده می‌باشد که امام علی‌علیه السلام پس از آنکه محمد بن ابی‌بکر را به فرماندهی سپاه مصر برگزید به او نوشت:

وَاعْلَمْ - یا مُحَمَّدُ بْنَ أَبِی بَکْرٍ - أَنِّی قَدْ وَلَّیْتُکَ أَعْظَمَ أَجْنَادِی فِی نَفْسِی أَهْلَ مِصْرَ، فَأَنْتَ مَحْقُوقٌ أَنْ تُخَالِفَ عَلَی نَفْسِکَ، وَأَنْ تُنَافِحَ عَنْ دِینِکَ، وَلَوْ لَمْ یکُنْ لَکَ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ الدَّهْرِ، وَلَا تُسْخِطِ اللَّهَ بِرِضَی أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ، فَإِنَّ فِی اللَّهِ خَلَفاً مِنْ غَیرِهِ، وَلَیسَ مِنَ اللَّهِ خَلَفٌ فِی غَیرِهِ. صَلِّ الصَّلَاةَ لِوَقْتِهَا الْمُؤَقَّتِ لَهَا، وَلَا تُعَجِّلْ وَقْتَهَا لِفَرَاغٍ، وَلَا تُؤَخِّرْهَا عَنْ وَقْتِهَا لِاشْتِغَالٍ. وَاعْلَمْ أَنَّ کُلَّ شَیءٍ مِنْ عَمَلِکَ تَبَعٌ لِصَلَاتِکَ.

ومنه: فَإِنَّهُ لَا سَوَاءَ، إِمَامُ الْهُدَی وَإِمَامُ الرَّدَی، وَوَلِی النَّبِی، وَعَدُوُّ النَّبِی. وَلَقَدْ قَالَ لِی رَسُولُ اللَّهِ‌صلی الله علیه وآله وسلم:

«إِنِّی لَا أَخَافُ عَلَی أُمَّتِی مُؤْمِناً وَلَا مُشْرِکاً؛ أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَیمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِیمَانِهِ، وَأَمَّا الْمُشْرِکُ فَیقْمَعُهُ اللَّهُ بِشِرْکِهِ. وَلکِنِّی أَخَافُ عَلَیکُمْ کُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ، عَالِمِ اللِّسَانِ، یقُولُ مَا تَعْرِفُونَ، وَیفْعَلُ مَا تُنْکِرُونَ».

«ای محمد بن ابی بکر! بدان، که من تو را سرپرست بزرگ ترین لشکرم یعنی لشکر مصر، قرار دادم، بر تو سزاوار است که با خواسته‌های دل مخالفت کنی، و از دین خود دفاع نمایی، هرچند ساعتی از عمر تو باقی نمانده باشد، خدا را در راضی نگهداشتن مردم به خشم نیاور، زیرا خشنودی خدا جایگزین هر چیزی بوده امّا هیچ چیز جایگزین خشنودی خدا نمی‌شود، نماز را در وقت خودش به جای آر، نه اینکه در بیکاری زودتر از وقتش بخوانی، و به هنگام درگیری و کار آن را تأخیر بیاندازی، و بدان که تمام کردار خوبت در گرو نماز است.

(قسمتی از نامه)

امام هدایتگر، و زمامدار گمراهی هیچگاه مساوی نخواهند بود، چنانکه دوستان پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم و دشمنانش برابر نیستند، پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمود:

(بر امّت اسلام، نه از مؤمن و نه از مشرک هراسی ندارم، زیرا مؤمن را ایمانش بازداشته، و مشرک را خداوند به جهت شرک او نابود می‌سازد، من بر شما از مرد منافقی می‌ترسم که درونی دو چهره، و زبانی عالمانه دارد، گفتارش دلپسند و رفتارش زشت و

ناپسند است).» [۱] .

و به یکی دیگر از مدیران سیاسی خود در همین رابطه نوشت.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّکَ مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَی إِقَامَهِٔ الدِّینِ، وَأَقْمَعُ بِهِ نَخْوَهَٔ الْأَثِیمِ، وَأَسُدُّ بِهِ لَهَاهَٔ الثَّغْرِ الْمخُوفِ. فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ عَلَی مَا أَهَمَّکَ، وَاخْلِطِ الشِّدَّهَٔ بِضِغْثٍ مِنَ اللِّینِ، وَارْفُقْ مَا کَانَ الرِّفْقُ أَرْفَقَ، وَاعْتَزِمْ بِالشِّدَّهِٔ حِینَ لَا تُغْنِی عَنْکَ إِلَّا الشِّدَّهُٔ. وَاخْفِضْ لِلرَّعِیهِٔ جَنَاحَکَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَکَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَکَ، وَآسِ بَیْنَهُمْ فِی اللَّحْظَهِٔ وَالنَّظْرَهِٔ، وَالْإِشَارَهِٔ وَالتَّحِیهِٔ، حَتَّی لَا یطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِی حَیفِکَ، وَلَا ییأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِکَ، وَالسَّلَامُ.

«پس از یاد خدا و درود! همانا تو از کسانی هستی که در یاری دین از آنها کمک می گیرم، و سرکشی و غرور گناهکاران را در هم می کوبم، و مرزهای کشور اسلامی را که در تهدید دشمن قرار دارند حفظ می کنم، پس در مشکلات از خدا یاری جوی، و درشتخویی را با اندک نرمی بیامیز، در آنجا که مدارا کردن بهتر است مدارا کن، و در جایی که جز با درشتی کار انجام نگیرد، درشتی کن، پرو بالت را برابر رعیت بگستران، با مردم گشاده روی و فروتن باش، و درنگاه و اشاره چشم، در سلام کردن و اشاره نمودن با همگان یکسان باش، تا زورمندان در ستم تو طمع نکنند، و ناتوانان از عدالت تو مأیوس نگردند. با درود.» [۲] .

و برای نشان دادن الگوهای موفّق در مدیریت های سیاسی، و نظامی در نامه ای که به مردم مصر نوشت، ویگی های مالک اشتر را برای مردم مصر یک به یک بازگو می کند تا انسانهای الگو پذیر از مردان توانا الگو گیرند و انسانهای ناتواندر خودسازی خود بکوشند.

امام در نامه ۳۸ خطاب به مردم مصر نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَعَثْتُ إِلَیکُمْ عَبْداً مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، لَا ینَامُ أَیامَ الْخَوْفِ، وَلَا ینْکُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتِ الرَّوْعِ، أَشَدَّ عَلَی الْفُجَّارِ مِنْ حَرِیقِ النَّارِ، وَهُوَ مَالِکُ بْنُ الْحَارِثِ أَخُو مَذْحِجٍ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِیعُوا أَمْرَهُ فِیمَا طَابَقَ الْحَقَّ، فَإِنَّهُ سَیفٌ مِنْ سُیوفِ اللَّهِ، لَا کَلِیلُ الظُّبَهِٔ، وَلَا نَابِی الضَّرِیبَهِٔ: فَإِنْ أَمَرَکُمْ أَنْ تَنْفِرُوا فَانْفِرُوا، وَإِنْ أَمَرَکُمْ أَنْ تُقِیمُوا فَأَقِیمُوا، فَإِنَّهُ لَا یقْدِمُ وَلَا یحْجِمُ، وَلَا یؤَخِّرُ وَلَا یقَدِّمُ إِلَّا عَنْ أَمْرِی. وَقَدْ آثَرْتُکُمْ بِهِ عَلَی نَفْسِی لِنَصِیحَتِهِ لَکُمْ، وَشِدَّهِٔ شَکِیمَتِهِ عَلَی عَدُوِّکُمْ.

«پس از ستایش پروردگار! من بنده‌ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم، که در روزهای وحشت، نمی‌خوابد، و در لحظه‌های ترس از دشمن روی نمی‌گرداند، بر بدکاران از شعله‌های آتش تندتر است، او مالک پسر حارث مَذحجی است، آنجا که با حق است، سخن او را بشنوید، و از او اطاعت کنید، او شمشیری از شمشیرهای خداست، که نه تیزی آن کُند می‌شود، و نه ضربت آن بی‌اثر است، اگر شما را فرمان کوچ کردن داد، کوچ کنید، و اگر گفت بایستید، بایستید، که او در پیش روی و عقب‌نشینی و حمله، بدون فرمان من اقدام نمی‌کند. مردم مصر! من شما را بر خود برگزیدم که او را برای شما فرستادم، زیرا او را خیرخواه شما دیدم، و سرسختی او را در برابر دشمنانتان پسندیدم.» [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۲۷ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۲] نامه ۴۶ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۳] نامه ۳۸ که اسناد و مدارک آن به شرح زیر است:

۱- تاریخ‌طبری‌ج۴ ص۱۷۲ وج۳ ص۱۲۷سنه۳۸:طبری‌شافعی (متوفای ۳۱۰ه)

۲- کتاب الغارات ج ۱ ص ۲۶۶: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه)

۳- کتاب صفین ص ۱۲۲: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ ه)

۴- تاریخ یعقوبی (ابن واضح) ج۲ ص۱۹۴: یعقوبی (متوفای ۲۹۲ ه)

۵- البیان والتبیین ج ۳ ص ۲۵۷: جاحظ (متوفای ۲۵۵ ه)

۶- تاریخ کامل ج ۳ ص ۱۷۷:ابن أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه).

یاری رساندن به یکدیگر

امام حال به حقوق متقابل اجتماعی اشاره می‌کند که مردم در زندگی اجتماعی نسبت به یکدیگر چه حقوقی را باید رعایت کنند. فرمود:

وَلکِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَی عِبَادِهِ النَّصِیحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَی إِقَامَةِ الْحَقِّ بَیْنَهُمْ.

وَلَیسَ امْرُؤٌ – وَإِنْ عَظُمَتْ فِی الْحَقِّ مَنْزِلَتُهُ، وَتَقَدَّمَتْ فِی الدِّینِ فَضِیلَتُهُ – بِفَوْقِ أَنْ یعَانَ عَلَی مَا حَمَّلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ.

وَلَا امْرُؤٌ – وَإِنْ صَغَّرَتْهُ النُّفُوسُ، وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُیونُ – بِدُونِ أَنْ یعِینَ عَلَی ذلِکَ أَوْ یعَانَ عَلَیهِ.

(لکن باید به مقدار توان، حقوق الهی را رعایت کند که یکی از واجبات الهی، یکدیگر را به اندازه توان نصیحت کردن، و برپاداشتن حق، و یاری دادن به یکدیگر است.

هیچ کس هر چند قدر او در حق بزرگ، و ارزش او در دین بیشتر باشد، بی‌نیاز نیست که او را در انجام حق یاری رسانند، و هیچ کس گرچه مردم او را خوار شمارند، و در دیده‌ها بی‌ارزش باشد، کوچک تر از آن نیست که کسی را در انجام حق یاری کند یا دیگری به یاری او برخیزد.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۱۶ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

یادآوری فرماندهان معزول

نه تنها پس از عزل یا همراه با فرمان عزل، دلجوئی و قدردانی مطرح بود بلکه پس از شهادت فرماندهان معزول، همواره از خدمات آنها سخن می گفت و خوبی‌ها و تلاش آنها را متذکّر می‌شد.

زیرا عزل و جایگزینی فرماندهان نباید دلیل بر بی‌لیاقتی و بی‌ارزشی افراد باشد.

هر کسی با توانائیهائی که دارد،

با صفات و شرائطی که بر او حاکم است،

برای نوعی کار و تلاش مفید است، که در دیگر کارها، و پُست‌ها، ناتوان است،

اگر کار و تلاش را وظیفه الهی بدانیم، و انسان‌ها را مسئول، و به مسئولیت الهی مشاغل معتقد باشیم، هرگز در عزل و نصب‌ها دچار سرگردانی و انحراف نمی‌شویم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از شهادت محمد بن ابی بکر نیز از خدمات او یاد می کرد، و تلاش‌های او را می‌ستود، در نامه‌ای به عبداللَّه بن عبّاس نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مِصْرِ قَدِ افْتُتِحَتْ، وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِی بَکْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدِ اسْتُشْهِدَ، فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَلَداً نَاصِحاً، وَعَامِلًا کَادِحاً، وَسَیفاً قَاطِعاً، وَرُکْناً دَافِعاً.

وَقَدْ کُنْتُ حَثَثْتُ النَّاسَ عَلَی لَحَاقِهِ، وَأَمَرْتُهُمْ بِغِیاثِهِ قَبْلَ الْوَقْعَةِ، وَدَعَوْتُهُمْ سِرّاً وَجَهْراً، وَعَوْداً وَبَدْءاً، فَمِنْهُمْ الْآتِی کَارِهاً، وَمِنْهُمُ الْمُعْتَلُّ

كَاذِباً، وَمِنْهُمُ الْقَاعِدُ خَاذِلاً.

أَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يجْعَلَ لِي مِنْهُمْ فَرَجاً عَاجِلاً. [۱] .

(امّا بعد از ستایش خداوند! «مصر» به دست دشمن گشوده شده، و «محمد بن ابی بکر»، که خدا رحمتش کند بشهادت رسیده.

این مصیبت را بحساب خداوند می‌گذاریم و اجر آن را از خدا مسألت داریم:

(مصیبت فرزندی ناصح، و کارگزاری تلاشگر و کوشا، شمشیری برنده و قاطع، و ستونی بازدارنده، من مردم را به ملحق شدن باو و همکاریش تشویق و تحریص کردم و بآنها فرمان دادم که پیش از وقوع واقعه بفریادش برسند.

من آنها را آشکارا و پنهانی، از آغاز تا انجام در حرکت به سوی او دعوت کردم، عدّه‌ای هماهنگی خود را با اکراه اعلام، و گروهی بطور دروغین خود را به بیماری زدند؛

و گروه سوم افرادی بودند که برای تنها ماندن «سپاه حق» دست از یاریش کشیدند.

از خداوند تقاضا می‌کنم که برای نجات من از میان اینگونه افراد فَرَجی عاجل قرار دهد) [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۵۳ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۲] مانند نامه ۴۰ و ۴۱ و ۷۱.

یا علی(ع) مرا راهنمائی کن

مرحوم علامه طباطبائی رضوان اللّه تعالی علی(ع)ه فرمود: هنگامیکه از تبریز به قصد ادامه تحصیل علوم اسلامی، به سوی نجف اشرف حرکت کردم، از وضع نجف بی‌اطلاع بودم، نمی‌دانستم کجا بروم و چه بکنم در بین راه همواره در فکر بودم که چه درسی را بخوانم. پیش چه استادی، شاگردی نمایم و چه راه و روشی را انتخاب کنم که پسندیده خداوند متعال باشد. وقتی به نجف اشرف رسیدم، به هنگام ورود، رو به قبّه و بارگاه امیرالمؤمنین علی(ع)کردم و عرضکردم. یا علی(ع) من برای ادامه تحصیل به محضر شما شرفیاب شده‌ام ولی نمی‌دانم چه روشی را پیش بگیرم و چه برنامه‌ای را انتخاب کنم، از شما می‌خواهم که مرا به آنچه صلاح من است، راهنمائی کنید.

منزلی اجاره کرده و در آن ساکن شدم. در همان روزهای اول، قبل از اینکه در جلسه درسی شرکت کرده باشم، در منزل نشسته بودم و به آینده خود فکر می‌کردم ناگهان در خانه را زدند، در را باز کردم دیدم یکی از علمای بزرگ است، سلام کرد و داخل منزل شد در اتاق نشست و خیر مقدم گفت. چهره‌ای داشت بسیار جذّاب و نورانی، با کمال صفا و صمیمیت به گفتگو نشست و با من انس گرفت. در ضمن صحبت اشعاری برایم خواند و سخنانی بدین مضمون برایم گفت:

کسی که به قصد تحصیل به نجف می‌آید، خوب است علاوه بر تحصیل به فکر تهذیب و تکمیل نفس خویش نیز باشد و از نفس خود غافل نماند. این را فرمود و حرکت کرد. من در آن مجلس، شیفته اخلاق و رفتار اسلامی او شدم. سخنان کوتاه و با نفوذ آن عالم ربانی چنان در دل من اثر کرد که برنامه آینده‌ام را شناختم.

آن دانشمند بزرگ مرحوم آیت اللّه حاج میرزا علی(ع) آقای قاضی رضوان اللّه تعالی علی(ع)ه بود. پس هر انسانی که می‌خواهد به مقام علم و عمل و خدا برسد باید از طریق علی(ع) و آل علی(ع)بخواهد.

تا نیفتادم ز پا دستم بگیر

یا علی(ع) مرتضی دستم بگیر

سرنهادم بر در احسان تو

من گدایم من گدا دستم بگیر

گر بَدَم من، دوست می‌دارم تو را

ای شه مُلک ولا دستم بگیر

در دم مُردن به فریادم برس

پا بنه بر سر مرا دستم بگیر

من ز مرگ و برزخم در وحشتم

یاریم کن از وفا دستم بگیر

دردمندم، مستمندم، مضطرم

ای شه مشکل گشا دستم بگیر

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

یا علی(ع) خلصنی

زید نساج می گوید: در کوفه ساکن بودم و همسایه‌ای داشتم که روزهای جمعه جایی می‌رفت و من نمی‌دانستم کجا می‌رود می گوید یک روز به او گفتم، روزهای جمعه کجا می‌روی؟

گفت: من به نجف برای زیارت علی(ع)می‌روم. گفتم: این هفته که خواستی بروی، مراهم با خود ببر. گفت: بسیار خوب.من روز جمعه داخل خانه معطل شدم ولی نیامد. بلند شدم به درخانه‌اش رفتم و در زدم، عیالش عقب در آمد و گفت: کیه؟!

گفت به زنش گفتم: بنا بود آقا بیاد مرا خبر کند برویم نجف! گفت: لابد یادش رفته، و فراموش کرده است. با خودم گفتم می‌روم، آمدم رسیدم نزدیکی‌های مسجد حنّانه، نزدیکی این مسجد یک چاهی معروف است که این چاه، همان چاهی است که شب‌ها علی(ع)می‌آمد و سرش را تا ناف توی این چاه می کرد و درد دلش را به چاه می گفت.

گفت: یک وقت دیدم رفیق ما لب این چاه ایستاده، سطل انداخته توی چاه آب بکشد و غسل بکند. پشتش طرف من بود نگاه کردم دیدم یک زخمی روی شانه راستش است به اندازه یک وجب. تا رویش را برگرداند و دید من می‌آیم و این زخم شانه‌اش را دیدم خیلی ناراحت شد، رفتم سلامش کردم، فلانی بنا بود، مرا هم خبر کنی و منم بیایم؟!

گفت: یادم رفت. گفتم: این زخم روی شانه‌ات چیست؟! گفت چه کار داری، خیلی اصرارش کردم، گفت: تا زنده‌ام به کسی نمی گوئی؟!

گفتم: نه!

گفت: فلانی! ما ده نفر بودیم و هر شب می‌رفتیم سر راه مردم را می گرفتیم و دزدی می کردیم، گفت: یک شب منزل یکی از رفقاء مهمان بودیم آنقدر به من مشروب دادند خوردم. بعد از مهمانی به خانه آمدم در میان خانه مست ولایعقل افتاده بودم، یک وقت عیالم شمشیرم را آورد به دستم داد و گفت: آی مرد فردا شب رفقای تو بخانه ما می‌آیند، هیچی نداریم، بلند شو بُر سر راه بگیر و چیزی پیدا کن و بیاور. گفت: من نصف شب حرکت کردم آمدم دم دروازه کوفه، نم نم باران هم می‌آمد گاهی هم رعد و برق جستن می کرد، یک وقت برقی جستن کرد و وسط راه را نگاه کردم دیدم دو سیاهی می‌آید، گفتم الحمدللّه ناامید بر نمی گردم.

یک مقداری گذشت، برق دیگری جستن کرد این دو نفر نزدیکتر شده، دیدم زن هستند، گفتم: زور یک مرد به دو زن بهتر می‌رسد اگر دو مرد بودند کارم مشکل‌تر بود، نزدیکتر آمدند یک برق دیگر جستن کرد، نگاه کردم و دیدم یکی از آنها پیر و

دیگری یک دختر جوان و بسیار زیبا، شیطان مرا وسوسه کرد، رفتم جلو، آنچه طلا و خلخال و نقره و لباس داشتند از اینها گرفتم تا خواستم دست خیانت طرف دختر دراز کنم یک وقت پیر زن به التماس افتاد و خودش را روی قدمهایم انداخت و گفت: ای مرد: هر چه طلا و لباس زیور داشتیم بُردی نوش جانت بُرو، ولی دست درازی به طرف این ناموس نکن!

می‌دانی چرا؟!

برای اینکه اوّلاً این دختر یتیمه است، مادر ندارد و فردا شب هم زفاف این دختر است و من خاله این دختر هستم. این دختر، امشب خیلی به من اصرار کرد و گفت خاله جان! من فردا شب به خانه شوهر می‌روم و مشکل می‌دانم به این زودیها به من اجازه بدهند تا بروم قبر علی(ع)را زیارت کنم. امشب می‌خواهم او را برای زیارت به نجف ببرم ولی حالاـ تصادف و اتفاق توی راه به ما برخورد کردی، هر چه داشتیم بردی نوش جانت. ولی با حیثیت و شرف ما بازی نکن!! هر چه این پیره‌زن بیچاره التماس کرد، در من اثر نکرد و گفت:

گوش اگر گوش من و ناله اگر ناله تو

آنچه البته بجایی نرسد فریاد است

گفتم: فایده‌ای ندارد. دیدم خیلی پافشاری می‌کند، یک شمشیر حواله پیر زن کردم، ترسید و بیچاره کنار رفت، نشستم و دختر را تهدید کردم تا تسلیم بشود، همین جور که نشسته بودم یک وقت دیدم دختر رویش را به طرف حرم امیرالمؤمنین برگردانید (ای بمیرد آن دلی که عقیده ندارد به آل محمد(ص)) و صدا زد یا علی(ع) خَلِّصْنی ای علی(ع) خلاصم کن.

گفت: یک دفعه دیدم صدای سُم اسب می‌آید سواره‌ای کنار ما ایستاد و به من تندی کرد و صدا زد؛ ای بی‌حیا دست از این دختر بردار.

گفت: از آن غروری که در من بود گفتم: اوّل خودت را از دست من خلاص کن بعد شفاعت این دختر را بکن. گفت: تا این جسارت را کردم یک شمشیری حواله شانه من کرد، مثل فواره خون می‌آمد بی‌حال روی زمین افتادم ولی گوشهایم می‌شنید که آقا به آن پیرزن و دختر می‌فرماید: طلاها و لباسها و خلخالها را بردارید از همینجا برگردید، علی(ع) زیارت شما را قبول کرد.

گفت: یک وقت دیدم پیره‌زن صدا زد: ای آقا تو که جوانمردی کردی و ما را از دست این ظالم نجات دادی، محبّت دیگری هم به ما بنما، چند قدمی همراه باش تا کنار قبر علی(ع) که آرزوی زیارت آقا به دل این دختر نماند.

یک وقت شنیدم آن آقا صدا زد: آی زنها می‌خواهید نجف بروید خاک را زیارت کنید یا علی(ع) را؟!

جواب دادند: آقا جان چون آقا امیرالمؤمنین را در آنجا دفن کردند می‌رویم تربت پاکش را زیارت کنیم.

صدا زد: آی زنها من امیرالمؤمنینم! یک وقت دیدم دیگر کسی نیست.

(ولی بعضی از کتب نوشته‌اند گفت: من تا متوجه شدم که او آقا علی(ع) بن ابیطالب (ع) است. از کار خود پشیمان شدم. فورا خودم را به پای حضرت علی(ع)انداختم عرضکردم آقا من توبه کردم مرا ببخش حضرت فرمود: اگر واقعا توبه کرده باشی خدا می‌پذیرد. عرضکرم: آقا این زخم خیلی مرا آزار می‌دهد. آن حضرت مشتی خاک برداشت و بر پشت من زد. زخم من خوب شد ولی اثر آن برای همیشه بر پشتم باقی ماند).

آی گرفتارها حلال مشکل‌ها علی(ع)است علی(ع) علی(ع) علی(ع) جان ما صوفی نیستیم ما شیعه‌ایم، اصلاً علی(ع) مال ماست، علی(ع) علی(ع) علی(ع) جان به کوری چشم آنهایی که می‌خواهند نام علی(ع)را از این زبانهایتان بگیرند شب و روز دم خانه علی(ع) و بچه‌هایش برویم و صدایشان بزنیم و زمزمه کنیم.

هر چه ره طی می‌کنم ورد زبانم یا علی(ع)ست

بلبل آسا سوی گل آه و فغانم یا علی(ع)ست

ای پناه دل شه مردان علی(ع) مولای دین
هر کجا رفتم ز پا تاب و توانم یا علی(ع)ست
پای صبرم بشکند گرسنگ محنت در جهان
خم نگردد قامتم چون قوت جانم علی(ع)ست
هر کجا می‌زنم از عشق تو ای نازنین
شور و غوغای تو و آه وفغانم یا علی(ع)ست
بلبل گلزار عشقم تا بجسمم جان بود
بهر دیدار رخ صاحب زمانم یا علی(ع)ست
عمر شیرین طی شود هرگز ننالم در جهان
شادی دل با غم فصل خزانم یا علی(ع)ست
هر چه نوشم در جوانی با غم عشق تو من
سفره مردانگی از آب و نانم یا علی(ع)ست
گر چه دیوانه ترا قسمت بود فرزانگی
نام نیکت تا ابد ای مهربانم یا علی(ع)ست

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

یار علی(ع)

رُشَید هَجَری از یاران فداکار و مداح آقا امیرالمؤمنین علی(ع)بود.روزی آقا علی(ع)به او فرمود: پس از شهادت من (ابن‌زیاد) ترا دستگیر می کند.

و می گوید که به من دشنام بدهی تو در آن هنگام چه می کنی؟

رُشَید عرض کرد: مادرم به عزایم بنشیند من زنده باشم و کسی جرئت کند به شما چنین اسائه ادب کند.

حضرت فرمود: اگر به من دشنام ندهی دست و پا و زبانت را می‌برند و تو را می کشند.

رُشَید گفت: من هم در راه خدا صبر می کنم. و تا بتوانم از فضائل و مناقب و مدح شما را بجای آورم بگذار بخاطر تو یا علی(ع) دست و زبان و جانم را از من بگیرند تو را از من نگیرند دست و زبان و پا و جان در راه شما دادن چیزی نیست.

حضرت فرمود: اگر چنین کنی، در روز قیامت با من محشور می‌شوی و در کنار ما خواهی بود.

چندین سال بعد، رُشَید را دستگیر کردند و به نزد ابن‌زیاد بردند. وی در این هنگام حاکم کوفه بود. ابن‌زیاد از رُشَید پرسید: شنیدم مدح و منقبت مولایت علی(ع)را می کنی؟

رشید فرمود: بله خدا به ما توفیق داده که همیشه در حال عبادت و ذکر باشیم. ابن‌زیاد گفت مولایت درباره من به تو چه گفته است.

رُشَید فرمود: مولایم فرموده که تو قاتل من هستی. دست و پا و زبان مرا می‌بری و مرا به شهادت می‌رسانی.

ابن‌زیاد گفت: برای اینکه بدانی علی(ع) به تو دروغ گفته و سخنان او همه کذب از آب در آمده تو را آزاد می کنم.

سپس دستور داد که وی را آزاد نمایند. وقتی رُشَید از کاخ بیرون رفت، یکی از نزدیکان حاکم به او گفت: رُشَید مرد خطرناکی است. او مداح امیرالمؤمنین علی(ع)است و مردم را بر ضد تو و حکومت به شورش وا می‌دارد.

ابن‌زیاد دستور داد که دوباره وی را دستگیر نمایند. وقتی وی را آوردند، دستور داد که دست و پایش را ببرند، امّا زبانش را سالم

نگهدارند، تا حرف علی(ع)راست از آب در نیاید.
وقتی دست و پایش را بریدند، او را رها کرده و رفتند دختر رُشَید خود را به جسد نیمه جان پدر رسانید و گفت: پدر سوزش دردت چطور است:
رُشَید فرمود: دلم خوش است که در راه مولایم این طور شدم. مرا بخانه ببرید. وقتی او را بخانه بردند، به بستگان و مردم خبر دادند که هر کس می‌خواهد از اسرار و اخبار امیرالمؤمنین علی(ع)با خبر شود به خانه رُشَید برود. مردم در خانه او جمع شدند و رُشَید با آخرین رمق خود از فضائل و حقانیت حضرت علی(ع)برای مردم صحبت کرد.
وقتی این خبر به گوش حاکم ستمگر رسید، دستور داد زبانش را ببرند تا وی نتواند سخن حق را بگوش مردم برساند. دستور عملی شد و همان شب رُشَید بشهادت رسید تا به خاطر دوستی حضرت علی(ع)با حضرتش محشور شود.

خانه و زادگاه تو، بیت خداست یا علی(ع)
چهره دلگشای تو، قبله نماست یا علی(ع)
زمزمه ولایت سوره مؤمنون بود
روز نخست برلبت ذکر خداست یا علی(ع)
بردهن تو مصطفی، بوسه زد از تبسّمت
خنده تو، شکوفه عشق و صفاست یا علی(ع)
در عجب است عالمی از نهج‌البلاغه‌ات
چشمه گفته‌های تو، آب بقاست یا علی(ع)
رحمت حق ولای تو، یاور تو خدای تو
هر که ز حق جدا بُوَد از تو جداست یا علی(ع)
نغمه آسمانیت، سینه به سینه منعکس
در همه جا، به هر زمان، این چه نواست یا علی(ع)

منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

یگانه روزگار

استاد جندی مصری درباره آقا امیرالمؤمنین علی(ع)می گوید:
خداوند درباره علی(ع)اراده خیر فرمود و بوجود علی(ع)که او را به این امت بخشید. درباره امت اسلام نیز اراده خیر فرمود.
برای او عالی‌ترین روش را آماده ساخت و علی(ع)را به آنچه شایسته بود و بهتر و معقول‌تر از آن نبود موفق گردانید و طریق و اسباب وصول به مقامی را که برای او آفریده و بایست بدان می‌رسید برای وی میسّر فرمود.

ایکه وجود عالمی فناست بی‌وجود تو
بود و نبود عالمی بپا بود ز بود تو
عبادت خدا بود زنده ز هر سجود تو
روزی ما دهد خدا ز خوان لطف وجود تو
قیامتی بپا کند قیام و هر قعود تو
خانه کعبه شد بنا بخاطر ورود تو

منبع : کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

یگانگی نور پیامبر با علی

ابن‌عباس گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که علی علیه‌السلام فراز آمد، تا چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن حضرت افتاد به رویش لبخندی زد و فرمود: مرحبا به آن که که خداوند او را پیش از هر چیز آفرید؛ خداوند پیش از هر چیز نوری آفرید و آن را دو نیم کرد، از نیمی مرا و از نیم دیگر علی را آفرید، پس همه چیز از نور من و نور علی پدید آمده است، ما تسبیح خدا کردیم و فرشتگان نیز تسبیح کردند، و ما تکبیر گفتیم و فرشتگان نیز تسبیح کردند، و ما تکبیر گفتیم و فرشتگان نیز تکبیر گفتند، و این تسبیح و تکبیر آنان به آموزش من و علی بود. [۱] .

امام کاظم علیه‌السلام فرمود: خدای بزرگ نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام را از اختراع و نور عظمت و جلال خویش آفرید. چون خواست محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بیافریند آن نور را دو نیم کرد، از نیم اول محمد صلی الله علیه و آله و سلم را و از نیم دیگر علی علیه‌السلام را آفرید، و از آن نور هیچ کس دیگر را نیافرید. [۲] .

در حدیثی آمده: فاطمه علیهماالسلام عرضه داشت: ای رسول خدا! ندیدم درباره علی چیزی بگویی، فرمود: علی جان من است، مگر دیده‌ای که کسی درباره خود چیزی بگوید؟!... [۳] .

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نمایندگان ثقیف فرمود: سوگند به خدایی که جانم در دست اوست یا نماز می‌خوانید و زکات می‌پردازید یا آنکه مردی را به نزدتان گسیل می‌دارم که به منزله جان من است. [۴] .

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره برخی از یارانش پرسش کردند و حضرت پاسخ داد؛ کسی گفت: پس علی چه، فرمود: تو از مردم پرسیدی و از خودم که نپرسیدی [۵] (یعنی علی علیه‌السلام به منزله خود من است و هر شناختی که از من دارید علی نیز همان گونه است).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگام مباهله با نصاری نجران فرمود: خداوندا! این علی، جان من است و او نزد من با جانم برابر است، خداوندا! این فاطمه برترین زن جهان است. خداوندا! اینها (حسن و حسین) دو فرزند و دو نوه من‌اند، من در جنگم با هر که با آنان در جنگ است، و در صلح و سازشم با هر که با آنان در صلح و سازش است. [۶] .

امام صادق علیه‌السلام فرمود: در جنگ احد هنگامی که همه از اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گریختند، حضرت رو به آنان کرده، می‌فرمود: من محمدم، من رسول خدایم، من کشته نشده‌ام و نمرده‌ام. فلانی و فلانی متوجه او شده، گفتند: اینک که گریخته‌ایم نیز ما را به فسوس و مسخره گرفته است! آن گاه تنها علی علیه‌السلام و ابودجاجه سماک بن خرشه رحمهٔ الله با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پایدار ماندند، پیامبر او را فرا خواند و فرمود: ای ابودجاجه! تو هم باز گرد که بیعتم را از تو برداشتم؛ اما علی بماند زیرا او از من است و من از اویم.

ابودجاجه بازگشت و در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشست و در حالی که اشک از دیدگانش جاری بود گفت: نه! هرگز! به خدا سوگند (نمی‌روم)؛ و سر به آسمان برداشت و گفت: نه، به خدا سوگند، من دست از بیعت خود نمی‌کشم، من با شما بیعت کرده‌ام، پس به سوی چه کسی بازگردم ای رسول خدا؟ به سوی همسری که می‌میرد، یا خانه‌ای که ویران می‌شود، و دارایی‌ای که پایان می‌پذیرد و اجلی که نزدیک شده است؟ در این حال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حال او رقت آورد. ابودجاجه به کارزار ادامه داد تا زخمها او را از پای در آورد و در گوشه‌ای افتاد و علی علیه‌السلام در گوشه دیگر بود، چون او از پای در افتاد علی علیه‌السلام او را به دوش گرفت و به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد... [۷] .

علی علیه‌السلام فرمود: در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون پاره تن او بودم، مردم به من مانند ستاره‌ای در افق

آسمان می‌نگریستند، سپس روزگار مرا فرود آورد تا آنکه فلانی و فلانی را با من برابر ساختند، سپس مرا با پنج نفر برابر کردند که برترین آنها عثمان بود!! گفتم: ای انـدوه! اما روزگار به این هم بسـنده نکرد و از قـدر من آنقدر کاست که مرا با پسر هند (معاویه) برابر ساخت! [۸]

پی نوشت ها:

[۱] عبقات الانوار، تعریب شده۴:۱۲۵.

[۲] همان:۱۲۱.

[۳] کفایهٔ الطالب، باب ۷۱ ص ۲۸۹.

[۴] ینابیع المودهٔ:۳۸.

[۵] بحارالانوار ۳۸:۲۹۶.

[۶] همان۳۷:۴۹.

[۷] بحارالانوار ۲۰:۱۰۷.

[۸] شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید.۲۰:۳۲۶ نقل از امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ترجمه حسین استاد ولی، ص.۶۵-۶۳.

یاد علی در حال احتضار

شخص دیگری به نـام عبـدالله بـدیل از افسـران ارشـد آن حضـرت در جنـگ صـفین حضور داشت، وی در اکثر حمله‌ها فرمانـدهی سپاهیان حق را به عهده گرفته، و بر دشـمن کور دل و سـتمگر می‌تاخت و آن چنان شـجاعت‌ها نشان می‌داد که معاویه و سپاهش را مرعوب می‌ساخت!

سرانجـام عبـدالله در صـفین شـهید شـد، او لحظـات آخر عمرش را می‌گذرانیـد، و فقط رمقی در جان داشت، ناگاه اسود بن طهمان خزاعی در حـال احتضـار وی را شـناخته و به کنـارش آمـد و گفت: خـدا تو را رحمت کنـد، اگر می‌توانسـتم تو را از مهلکه نجـات می‌دادم، و یا همراه تو شهید می شدم، ولی چه کنم دستم کوتاه است... اگر وصیتی داری به من بگو.

«عبدالله» زبان بگشود و بگو.

«اوصـیک بتقوی الله، وان تناصح امیرالمؤمنین، و تقابل معه حتی یظهر الحق او تلحق بالله، و ابلغ امیرالمؤمنین عنی السـلام...» سفارش من به تو پس از پرهیزکـاری این است که: خیر خواه امیرالمؤمنین باشـی، و در کنـار او با دشـمنش بجنگی، تا خداونـد حق را پیروز کند، و یا در این مسیر تو به شهادت برسی، سلام مرا به مولایم امیرالمؤمنین برسان...

چون علی از شهادت عبدالله بدیل آگاه گشت، برای وی استرحام نموده و از نقش وی قدردانی کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی‌الحدید ج۸ ص ۹۱ و.۹۲ نقل از آفتاب ولایت ص۱۸۶-۱۷۹.

یا علی چرا در کوفه مانده‌ای؟

شخصی بنام فضا که پدرش از اصحاب پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم و از رزمندگان جنگ بدر بود، و در صفین در رکاب حضـرت علی علیه‌السـلام شـهید شد، گوید: با پدرم در کوفه به عیادت حضـرت علی علیه‌السلام که مریض شده بود رفتم ، پدرم به

حضرت گفت:

چرا در میان اعراب جهینه اقامت کرده‌ای؟ به مدینه برو، اگر اجل تو فرا رسد، یارانت متولی کار تو شده و بر تو نمازگزارند!

حضرت فرمود:

همانا پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم با من قرار گذارد که من نمی‌میرم تا اینکه این (محاسن) (از این) خون سرم رنگین شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار،ج ۴۲ ص۱۹۵.

یک خلاف، پنج نوع مجازات

اصبغ بن نباته که یکی از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام است حکایت کند:

روزی عمر بن خطّاب نشسته بود که پرونده پنج نفر زِناکار را نزد او آوردند تا حکم مجازات هریك را صادر نماید.

عمر دستور داد تا بر هریك، حدّ زنا اجراء نمایند.

امام علی علیه السلام که در آن مجلس حضور داشت، خطاب به عمر کرد و فرمود: این حکم به طور مساوی برای چنین افرادی صحیح نیست و قابل اجراء نمی باشد.

عمر گفت: پس خود شما هر حکمی را که صلاح می دانی صادر و اجراء نما.

امام علی علیه السلام اظهار داشت: باید اوّلین نفر اعدام و گردنش زده شود، دوّمین نفر سنگسار گردد، سوّمین نفر صد ضربه شلّاق بخورد، چهارمین نفر پنجاه ضربه شلّاق و پنجمین نفر را تعزیر یعنی، مقداری شکنجه نمایند.

عمر و حاضرین در مجلس، از صدور چنین حکمی بسیار تعجّب کرده؛ و علّت اختلاف مجازات را برای یک معصیت جویا شدند؟

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: شخص اوّل مشرك بود و حکم مرد زناکار مشرك با زن مسلمان اعدام است.

شخص دوّم مسلمان بود ولی چون همسر داشت، زنای او محصنه بوده است و می بایست سنگسار شود.

شخص سوّم نیز مسلمان بود، و چون ازدواج نکرده بود، حدّ آن صد ضربه شلّاق است.

شخص چهارم غلام و عبد بود و حدّ او نصف حدّ افراد آزاد می باشد.

و شخص پنجم دیوانه است و بر دیوانه حدّ جاری نمی گردد؛ بلکه باید او را تعزیر و شکنجه نمایند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشّیعة: ج ۲۸، ص ۶۴، ح ۱۶، تهذیب شیخ طوسی: ج ۱۰، ص ۵۰، ح ۱۸۸.

یک پیاده و هشت سواره

پس از آن که پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله از توطئه سران قریش نجات یافت و به مدینه منوّره هجرت نمود، امام علی بن أبی طالب علیه السلام نیز به همراه چهار زن به نام های فاطمه [۱] و تعدادی دیگر از مردان و زنان مسلمان عازم مدینه شدند.

به مشرکین و سران قریش خبر رسید که حضرت علی علیه السلام آشکارا در حال خروج از مکّه و ملحق شدن به پسر عمویش، رسول خدا می باشد، به همین جهت هشت نفر اسب سوار مجهّز و مسلّح را روانه کردند تا او و همراهانش را برگردانند.

هنگامی که حضرت از آمدن اسب سواران آگاه شد، دستور داد تا قافله اش متوقّف شده و در گوشه ای پناه گیرند،

و آن گاه که اسب سواران نزدیک شدند، حضرت یک تنه و پیاده، شمشیر به دست گرفت و به سوی آن ها حرکت کرد تا آن که مقابل یکدیگر قرار گرفتند، اسب سواران فریاد کشیدند: آیا گمان داری که می توانی از چنگال ما رهائی یابی؟ تو و همراهانت باید برگردی.

حضرت بدون هیچگونه احساس ترس و واهمه ای، با آرامی فرمود: اگر برنگردم، چه می کنید؟

گفتند: یا بر می گردی؛ و یا تو را با ذلّت و خواری بر می گردانیم و ناگاه به سوی قافله یورش آوردند؛ و چون حضرت جلوی آن ها را گرفت، یکی از آن ها به نام جناح، با شمشیر به طرف حضرت حمله کرد و با این که حضرت بسیار جوان و هنوز در جنگ و نزاعی شرکت نکرده بود همانند یک مرد با تجربه جنجگو خود را نجات داد، و با شمشیر خود ضربه ای بر شانه جناح زد.

و چون خواست که از خود دفاع کند، حضرت شمشیر دیگری بر او وارد ساخت به طوری که همه افراد شگفت زده شدند که چطور یک نوجوان پیاده و بی تجربه به تنهائی در مقابل افراد قوی و سواره مسلّح، استقامت می نماید.

و حضرت علی علیه السلام توانست در آن موقعیت یکی از آن ها را هلاک کند.

پس از لحظه ای آرامش و سکوت، گفتند: یا علی! آرام باش و به مکّه برگرد.

حضرت فرمود: من بایـد به راه خود ادامه دهم و به پسر عمویم، رسول خدا ملحق شوم، حال هرکس که می خواهد خونش ریخته شود، نزدیک بیاید.

در همین حال اسب سواران با افسردگی و نا امیدی برگشتند؛ و حضرت علی صلوات اللّه علیه پیروزمندانه به همراه زنان و دیگر همراهان، راه خویش را به سوی مدینه ادامه دادند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] حضرت فاطمه زهراء، فاطمه بنت اسد، فاطمه بنت زبیر، فاطمه بنت حمزهٔ بن عبدالمطّلب.

[۲] أعیان الشّیعه: ج ۱، ص ۳۷۶ و ۳۷۷.

یاران پیامبر

همانا من در گذشته، یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده‌ام. اما اینک در بین شما کسی را که همانند آنان باشد، نمی‌بینم. آنان روز را ژولیده مو و گردآلود به شب می‌رساندند و شب را در حال سجده یا قیام به سر می‌بردند.

گاه پیشانی بندگی بر زمین می‌سودند و گاه گونه‌ها بر خاک می‌نهادند. از یاد قیامت چنان بی قرار بودند که گویی بر پاره‌ای از آتش ایستاده‌اند. در اثر سجده‌های طولانی میان دو چشمشان، چونان زانوان «بز» پینه بسته بود. اگر نام خدا برده می‌شد سرشک اشک از دیدگانشان جاری می‌شد به طوری که گریبانهایشان تر می گردید. از بیم کفر الهی یا شوق امیدی که در دل داشتند، بسان درخت در روز تندباد بر خود می‌لرزیدند.

قال أمیرالمؤمنین علیه‌السلام فی بعض خطبه: لقد رأیت أصحاب محمد صلی الله علیه و آله فما أری أحدا منکم یشبههم لقد کانوا یصبحون شعثا غبرا قد باتوا سجدا و قیاما یراوحون بین جباههم و خدودهم و یقفون علی مثل الجمر من ذکر معادهم. کأن بین أعینهم رکب المعزی من طول سجودهم. اذا ذکر الله هملت أعینهم حتی تبل جیوبهم و مادوا کما یمید الشجر یوم الریح العاصف خوفا من العقاب و رجاء للثواب. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، ترجمه‌ی شهیدی، ص ۹۰.

یکی دو شبی بیش نیست

در آخرین رمضان عمر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام حضرتش شبی را نزد فرزندش حسن علیه‌السّلام و شبی را نزد فرزند دیگرش حسین علیه‌السّلام و شبی را نزد (دامادش که شوهر حضرت زینب علیهماالسلام بود) عبدالله بن جعفر افطار می‌کرد و در هر شب از سه لقمه بیشتر نمی‌خورد، یکی از فرزندانش حسن یا حسین علیهم‌السلام در این مورد سؤال کردند (که چرا بیشتر غذا تناول نمی‌فرمائی؟) فرمود: می‌خواهم فرمان پروردگارم در حالی بیاید که من گرسنه باشم سپس فرمود: یکی دو شبی بیش نیست. [۱].

امشب همان شبی است که به من وعده داده شده است

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در آن شبی که ضربت خورد، تمام شب را بیدار بود، بسیار از اتاق بیرون می‌آمد و به آسمان نگاه می‌کرد و می‌گفت: به خدا قسم دروغ نگفتم و به من خبر دروغ نداده‌اند، امشب همان شبی است که به من وعده داده شده است، آنگاه دوباره به اندرون باز می‌گشت. چون طلوع فجر (وقت نماز صبح) شد، حضرت کمر خود را محکم کرد و در حالی که این شعر را زمزمه می‌کرد.

اشدد حیازیک للموت فان الموت آتیکا

و لا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا

یعنی: سینه خود را برای مرگ محکم کن که مرگ به سراغت خواهد آمد، و چون مرگ تو را دریافت از آن بی‌تابی مکن. و چون حضرت می‌خواست از خانه خارج شود مرغابی‌هائی به دنبال حضرت فریاد می‌زدند! اهل خانه مشغول دور کردن آنها شدند که حضرت فرمود:

اینها را رها کنید، فریادهائی است که به دنبال آن ناله هاست، [۲] آنگاه به مسجد رفت و شد آنچه شد.

این محاسن به خون رنگین شود

بعد از آنکه حضرت امیر علیه‌السّلام از جنگ با نهروانیان فارغ شد، در ماه رمضان وقتی به کوفه آمد، دو رکعت نماز خواند و برای مردم خطبه‌ای نیکو خواند،سپس روی خود را به جانب فرزندش حسن علیه‌السّلام کرده فرمود: ای ابا محمد از ماه رمضان چند روز گذشته؟ حضرت حسن علیه‌السّلام جواب داد: سیزده روز یا امیرالمؤمنین. آنگاه حضرت روی به جانب حسین علیه‌السّلام کرده فرمود: یا اباعبدالله، از ماه رمضان چند روز مانده است؟ حضرت حسین علیه‌السّلام جواب داد: هفده روز یا امیرالمؤمنین. در این هنگام حضرت با دست خود بر محاسن سفید خویش زد و فرمود:

همانا البته البته این (محاسن) به خون رنگین می‌شود آنگاه که شقی‌ترین امت بیاید، سپس این شعر را زمزمه کرد: ارید حبائه و یرید قتلی خلیلی من عذیری من مراد یعنی: من خواهان عطای اویم و او در پی کشتن من، در این صورت تو را به خاطر این مرادی سرزنش نخواهد کرد.

عبدالرحمن بن ملجم- که لعنت خدا بر او باد- این جملات را می‌شنید، تردیدی در دلش آمد، به خدمت حضرت آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین تو را در پناه خدا می‌آورم، این دست راست من و این هم دست چپم در مقابل شماست هر دو را قطع کن یا مرا بکش حضرت فرمود: چگونه تو را بکشم با اینکه (الان) گناهی نکرده‌ای، اگر هم بدانم تو قاتل من هستی تو را نمی‌کشم، ولی آیا تو دایه‌ای یهودی نداشتی که تو را مراقبت می‌کرد؟ روزی به تو گفت: ای همانند پی کننده ناقه ثمود!

ابن‌ملجم گفت: آری ای امیرالمؤمنین، این چنین بود، و حضرت ساکت شد و کلامی نفرمود آنگاه در شب بیست و سوم [۳] که

حضرت برای نماز صبح از منزل خارج می‌شد فرمود: قلب من شهادت می‌دهد که من در این ماه کشته خواهم شد.
و چون حضرتش در خانه را باز کرد، کمربند حضرت به در خانه گرفت، سپس حضرت این شعر را زمزمه کرد: اشدد حیاز یمک للموت (که قبلا ذکر شد) آنگاه بیرون آمد و به شهاد رسید. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد، ص ۳۱۰.

[۲] اعلام الوری.

[۳] طبق روایات متعدد و مشهور، حادثه ضربت خوردن حضرت امیر علیه‌السّلام در شب نوزدهم رمضان بوده است.

[۴] کشف الغمهٔ، ج ۱ ص ۳۸۰.

یا علی چرا در کوفه مانده‌ای ؟

شخصی به نام فضا که پدرش از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و از رزمندگان جنگ بدر بود، و در صفین در رکاب حضرت علی علیه‌السّلام شهید شد گوید: با پدرم در کوفه به عیادت حضرت علی علیه‌السّلام که مریض شده بود رفتم، پدرم به حضرت گفت: چرا در میان اعراب جهینهٔ اقامت کرده‌ای؟ به مدینه برو، اگر اجل تو فرا رسد، یارانت متولی کار تو شده و بر تو نماز گزارند! حضرت فرمود: همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با من قرار گذارد که من نمی‌میرم تا اینکه این (محاسن) از این (خون سوم) رنگین شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۲ ص ۱۹۵.

یک نفر در آب غرق شد

شش نفر در آب فرات سرگرم بازی بودند، یکی از آنان غرق شد، نزاع را نزد امیرالمومنین علیه‌السلام بردند، دو نفر از آنان گواهی دادند که آن سه نفر دیگر او را غرق کرده‌اند، و آن سه نفر گواهی دادند که آن دو نفر دیگر او را غرق کرده‌اند، امیرالمومنین علیه‌السلام دیه او را به پنج قسمت مساوی تقسیم نمود، دو قسمت به عهده آن سه نفری که دو نفر بر علیه ایشان گواهی داده‌اند، و سه قسمت به عهده آن دو نفری که سه نفر بر علیه ایشان گواهی داده‌اند. [۱] .
شیخ مفید در ارشاد پس از نقل این خبر می گوید: در این قضیه هیچ قضاوتی تصور نمی‌شود که از قضاوت آن حضرت به صواب نزدیکتر باشد.

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد مفید، قضایاه علیه السلام فی خلافته . فروع کافی، کتاب الدیات، باب الجماعه یجتمعون علی قتل واحد، حدیث ۶. تهذیب کتاب الدیات، باب الاشتراک فی الجنایات، حدیث ۳.

یونس در شکم ماهی

هنگامی که امیرالمومنین علیه‌السلام خطبه شقشقیه را می‌خواند مردی نامه‌ای به دست آن حضرت داد که در آن سوالاتی نوشته شده بود، امام علیه‌السلام سخن خود را ناتمام گذاشته و به سوالات او پاسخ داد، و از جمله این پرسش بود؛ کدام جاندار بود که از شکم جاندار دیگر بیرون آمد و بین آنها نسبی نبود؟

آن حضرت علیه‌السلام فرمود: یونس بن متی بود که از شکم ماهی خارج شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌میثم، ج ۱، ص ۲۶۹.

یک فرزند و سه پدر

سه نفر با کنیزی [۱] در یک ظهر همبستر شدند، کنیز فرزند زایید. هر کدام از آن سه نفر فرزند را از خود می‌دانست، نزاع به نزد حضرت امیر علیه‌السلام بردند، آن حضرت مشکل را با قرعه حل نمود. و کودک را به مردی که قرعه به نامش در آمده بود تسلیم کرد و به وی فرمود: به هر کدام از دو نفر دیگر یک سوم دیه بپردازد.

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از شنیدن این قضاوت چنان متبسم نمود که دندانهای مبارکش نمایان گردید [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] مقصود کنیزی است که ملک آنان بوده، و در این خبر اجرای حد بر آنان نیامده لیکن اصحاب قائل شده‌اند که بر هر کدام از آنان ۳/۲ حد نیز جاری می‌شود، با توجه به اخباری که در این خصوص آمده است (محمدتقی شوشتری).

[۲] تهذیب، ج ۸، ص ۱۶۹، حدیث ۱۵.

یحیی بن جرار

شیخ طوسی نام پدر یحیی را «جرّار» ثبت کرده ولی ابن حجر در تهذیب التهذیب، «
جزّار» ذکر کرده است.

شیخ طوسی، یحیی بن جرّار را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شمار آورده و می‌نویسد: او غلام آزاد شده «بجیله» بود. همو روایت کرده که «عثمان بن عفان»، دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به قتل رسانده است.

یحیی از افرادی است که در اعتقاد و ایمانش نسبت به امیرالمؤمنین مستقیم و ثابت قدم بوده است. [۱] .

به نظر می‌رسد «یحیی بن جرّار» چون در محبت به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و تشیع ثابت قدم بوده است، لذا نسبت غلو و افراط به او داده‌اند، و اللّه العالم. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۱.

[۲] ر. ک: تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۲۱۰.

یحیی بن مطرف عجلی

«یحیی بن مطرف» از شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که حضرت را در صفین یاری نمود و به «ابو اشعث» کنیه داشت.

یحیی می گوید: علی علیه‌السلام وقتی پرچم‌ها در صفّین برافراشته شد بر آنها گذر کرد تا به پرچم‌های ربیعه رسید، پرسید: «این پرچم ها برای چه گروهی است؟» من گفتم: اینها پرچم‌های ربیعه است. امام علیه‌السلام فرمود: «بلکه اینها پرچم‌های خداست.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وقعهٔ صفّین، ص ۲۸۸.

یریم بن شریح همدانی

یریم بن شریح از قبیله همدان و از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بود که در صفین مجاهدت کرد و به شهادت رسید.

نصر بن مزاحم می‌نویسد: در یکی از روزهای جنگ صفین که میمنه سپاه حضرت علی علیه‌السلام دچار شکست سختی شده بود، حضرت به مالک اشتر دستور داد تا فراری‌ها را بازگرداند، جمعی از آنها که مالک را شناختند، بازگشتند. مالک اشتر فرمان حمله را صادر کرد و دستور چگونگی مبارزه تا به زانو درآوردن دشمن را به آنها داد، در این میان جمعی از جوانان سلحشور قبیله همدان که از مخلصین یاران امام علیه‌السلام بودند، آن قدر در جنگ و قتال استقامت ورزیدند که یکصد و هشتاد نفرشان شربت شهادت نوشیدند و یازده نفر از رؤسای قوم که پرچمدار گروه همدانی‌ها بودند در این معرکه به شهادت رسیدند که هر کدام از این بزرگان، پرچم را به دوش می کشید و به سوی سپاه دشمن پیش می‌رفت و چون کشته می‌شد، دیگری پرچم را به دست می گرفت و در ابتدای امر شش برادر از فرزندان شریح به نام‌های: کُریب، شرحبیل، مَرثد، هبیره، یریم و شمر (سمیر) پرچم را برافراشتند و یکی پس از دیگری به جنگ پرداختند و شهید شدند و پس از این شش برادر پنج فرمانده دیگر از همین قوم پرچم را به دوش کشیدند و آنان نیز یکی پس از دیگری شهید شدند و به لقاء اللّه پیوستند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعهٔ صفین، ص ۲۵۲ - ۲۵۰؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰.

یزید بن احنف بن قیس

«یزید» فرزند احنف بن قیس از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۹.

یزید بن جبله

شیخ طوسی یزید بن جبله را از اصحاب علی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۷.

یزید بن حجیه

یزیـد بن حجیه ابتـدا از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السـلام بود و در جنگ‌های جمل، صـفین و نهروان در رکاب آن حضـرت جنگیـد. و امیرالمؤمنین علیه‌السـلام او را به فرمانداری ری و دستبی [۱] گمارد. اما وی در موقع فرمانـداریش بر دسـتبی و ری خیانت کرد و از امـوال بیت‌المـال سـرقت نمـود و چـون مـورد مؤاخـذه امـام علیه‌السـلام قرار گرفت به معـاویه پیوست و حضـرت علی علیه‌السـلام و اصحابش را نکوهش می‌کرد و از معاویه تجلیل می‌نمود! [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] دستبی شهر بزرگی میان ری و همدان است.

[۲] ر. ک: شـرح ابـن ابی الحدیـد، ج ۲، ص ۲۶۲ و ۲۶۳؛ کامـل ابـن اثیر، ج ۲، ص ۳۶۷؛ انساب الاشـراف، ترجمه امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ص ۳۵۶ (تفصیل بیشتر در شرح حال زیاد بن خصفه)؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۷۳.

یزید بن رویم شیبانی

«یزیـد بن رویم شـیبانی» از یاران علی علیه‌السـلام بوده که در صـفّین نیز حضـور داشت و حضـرت، پرچم گروه اهل ذُهل کوفه را به دست او داده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وقعهٔ صفّین، ص ۲۰۵.

یزید بن طعمه

شیخ طوسی، یزید بن طعمه را از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱] .

ابن اثیر می‌نویسـد: یزیـد، از اصـحاب رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و شـیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السـلام بود و در جنگ صـفین در رکاب آن حضرت شرکت داشت. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۳.

[۲] اسدالغابه، ج ۵، ص ۱۱۵.

یزید بن قیس

به قولِ شیخ طوسی یزید بن قیس از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۴.

یزید بن قیس ارحبی

یزید بن قیس ارحبی [۱] از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و در میان مردم کوفه و قومش از احترام خاصی برخوردار بود. وی از جانب حضرت علی علیه‌السلام والی مدائن بود و سپس به ولایت ری، همدان و اصفهان منصوب گردید. [۲] .

به نقل طبری، یزید بن قیس در عزل «سعید بن عاص» حاکم عثمان در کوفه و نیز قیام بر ضد خود عثمان و بر کناری او از خلافت، با مالک اشتر، زیاد بن نضر و زید بن صوحان نقش مؤثری داشته است و در خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضرت را در جنگ جمل، صفین و نهروان یاری کرد. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] در تنقیح المقال، ج ۳، ص ۳۲۸ آمده است: یزید بن قیس برادر سعید بن قیس همدانی است، و ارحبی طایفه‌ای است منسوب به قبیله همدان.

[۲] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۶.

[۳] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۱ و ۳۳۶ (تفصیل برکناری عثمان و قیام اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم ستم‌دیده بر ضد او را در شرح حال مالک اشتر، محمّد بن ابی‌بکر و... ملاحظه نمایید.

یزید بن معاویه بکائی

شیخ طوسی، یزید بن معاویه بکائی را از اصحاب علی علیه‌السلام به شمار آورده و می‌نویسد: به نقلی وی پسرعموی عبداللّٰه بن طفیل است. [۱] .

ابن اثیر وی را از اصحاب رسول خدا علیه‌السلام به شمار آورده است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۸.

[۲] اسدالغابه، ج ۵، ص ۱۲۰.

یزید بن مغفّل

یزید بن مُغفّل از اصحاب و یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود که آن حضرت را در جنگ صفین یاری نمود [۱] و برای سرکوبی خرّیت بن راشد به یاری معقل بن قیس شتافت. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] وقعهٔ صفین، ص ۲۶۴.

[۲] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۲۳؛ تفصیل شورش و فتنه خرّیت و سرکوبی او توسط معقل بن قیس را در شرح حال «خرّیت بن راشد» در همین بخش ملاحظه نمایید.

یزید بن نویره

شیخ طوسی «یزید بن نویره» را از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام به شمار آورده و می گوید: وی در جنگ نهروان به شهادت رسیده است. همو در ادامه بعد از نقل یک حدیثی می‌نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله ابن نویره و پسر عمویش را در هلاکت برخی از مشرکان، مژده و بشارت بهشت به آنان داد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۲؛ ر. ک: اسد الغابه، ج ۵، ص ۱۲۲.

یزید (زید) بن هانی سبیعی

یزید (زید) [۱] بن هانی سبیعی از اصحاب و یاران باوفای امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود [۲] که در جنگ صفین آن حضرت را یاری نمود و او در همین نبرد از جمله کسانی بود که برای فتح رود فرات در کنار نیروهای مالک اشتر جنگید و آن را از دست لشکریان معاویه آزاد کرد. [۳] .

یزید بن هانی همان کسی است که پیغام امیرالمؤمنین علیه‌السلام را برای مالک اشتر که در حال پیروزی قطعی بر سپاهیان معاویه بود، رساند که جنگ را متوقف کند و از ادامه جنگ خودداری نماید. شرح این حادثه ناگوار در ذیل آمده است:

پی نوشت ها:

[۱] شیخ طوسی در رجال خود ص ۴۲، ش ۱۳ «زید بن هانی» ثبت کرده است.

[۲] شیخ طوسی در رجال خود ص ۴۲، ش ۱۳ «زید بن هانی» ثبت کرده است.

[۳] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۷۱.

یعلی بن امیه (منیه) تمیمی

یعلی بن امیه (منیه) تمیمی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و از راویان حدیث است که در جریان فتح مکه مسلمان شد و در جنگ صفین و تبوک شرکت نمود. [۱] .

وی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرف ابوبکر به امارت حلوان و از جانب عمر بن خطاب به امارت نجران برگزیده شد. اما در نجران به فکر مال‌اندوزی افتاد و بیت‌المال را برای خود برمی‌داشت. این خبر که به عمر رسید، فوراً او را عزل کرد و دستور داد پیاده از مدینه منوره بیاید. اما یعلی پنج - شش روز بیشتر راه نیامده بود که باخبر شد عمر از دنیا رفته، از این رو سوار بر مرکب شد و خود را در مدینه به عثمان معرفی کرد. عثمان نیز او را به مقام فرماندهی لشکر منصوب کرد. [۲] .

یعلی بن امیه پس از قتل عثمان به فکر توطئه و فتنه بر ضد خلافت امیرالمؤمنین افتاد و نزد طلحه و زبیر و عایشه رفت و با کمک مالی آنها را بر ضد حضرت علی علیه‌السلام یاری کرد و در جنگ جمل نیز در سپاه طلحه و زبیر شرکت نمود و سرانجام پس از جنگ صفین از دنیا رفت. [۳] .

با توجه به مطالب بالا اگرچه نام یعلی بن امیه را باید در ردیف مخالفان و حتی دشمنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شمار آورد، ولی ابن حجر از ابن عبدالبر از ابن مدینی نقل می‌کند که: حضرت علی علیه‌السلام، یعلی بن امیه را در مدتی کوتاه به فرمانداری یمن

گمارد و از ابو حسان نقل کرده که: وی در صفین در رکاب حضرت علی علیه‌السلام به شهادت رسیده است. [۴] .

با توجه به این نقل تاریخی، نام یعلی بن امیه را در زمره اصحاب حضرت علی علیه‌السلام ذکر کردیم.

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۱۸؛ ر. ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۷۱.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۱۸؛ ر. ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۷۱.

[۳] تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۱۸؛ ر. ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۷۱.

[۴] تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۱۸؛ ر. ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۷۱.

یونس بن یزید بن مهران

شیخ طوسی «یونس» را از اصحاب علی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۵.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فى سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن

منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹